



۶۶۸۶
خطی اهدائی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۲۲۲
کتابخانه مجلس شو...
کتاب روضة الصفا مجلدات ۶ - ۷ -
مؤلف محمد بن خاوندشاه (میرخواند)
موضوع
شماره اختصاصی (۲۳۳) از کتب (خطی) اهدائی
شماره ثبت کتاب ۴۴۵۹۷
۵۳۹۱





[illegible]

١٨٩٤

الجلد السادس من روضة الصفا

بسم الله الرحمن الرحيم

جواهر حمد و سپاس و لآلی شکر بیقیاس نثار بارگاه پادشاهی سزد که سرادق عظمت و رفعت و مکاشفت و شاهدان غرفات و خارج از حیز ادراک
شعر کل ما یرتقی الیه بوهم ٭ من جلال و رفعة و سناء ٭ فالذی ابدع البریة اعلی ٭ منه سبحان مبدع الاشیاء ٭ مالک الملکی که سلاطین ساطین ماسرت
و معبودیت در حضرت ذو الجلالش بر زمین مسکنت نهند و منشور خسروی و اقتدار شاهان عالیشان بتوقیع اتاکم السلطان مبین موشح گردانید لاجرم
که خواقین خشمت آئین ناصیهٔ خضوع و خشوع بر ساحت عزت کبریایش نهاده و سر همگنان ممالک واقف گشت و الارض مستطاب شود پادشاهی
که بادشاهان را پادشاهی بفیض نعمت اوست ٭ سرفرازان و تاجداران را گردن جان بطوق منت اوست ٭ و صلوات و سلام بر سید انام و هادی طلام
و شارع دین اسلام که لوای دولت او بطراز آدم و من دونه تحت لوائی مطرز است و رایات نصرت آیت پایت فتح بسرت معلم وانی منصب کنت نبیا
و آدم بین الماء و الطین متمکن مسند فیکون من المنذرین بلسان عربی مبین نقش نبوتش مهر افضل و نگین رسول الله و خاتم النبیین و رایت رسالتش طراز
انه و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین یافته مجلس احترام اقتاب سپهر احتشام شیوای زمرهٔ انبیا مقتدی فرق اصفیا صدر نشین بارگاه اصطفا صلی الله علیه
و آله و سلم بیت صدر نشین بزم دو عالم ٭ محراب زمین و آسمان هم ٭ ای گشت و نام تو منوید ٭ ابو القاسم احمد و محمد ٭ و نثار انف روح و ریحان
و لطایف رحمت و رضوان بر روان اطهار امجاد و اخیار اولاد و مبادی دین رشید طریق و شهر ستان حسن و حسین بوده چون رای عالم آرای
ملازمان خداوندگاری ممکلت پناهی مظهر لطف الهی صاحب النفس القدسیه مالک رایات الشمسیه شبه نوا عدالت و احسان مؤید مبادی ارحم
و الامتنان رکن السلطنة الخاقانیه منقرب الحضرة السلطانیه لطف و حمید و اورا و ز صفت و هر احسان مدد و ملک نظام الملک ادام الله [illegible]
بهم الله العالی علو شانه و سمو مکانه مقتضی آن شد که بنده کمترین پایهٔ تشتت کلمات کلاف شیوهٔ بیبرسامان و بملاحظهٔ سعادت و نحوست ساعت [illegible]

محمد و ابو المحمد ازا تمام دفتر خامس هنگام تحریر مجلد سادس که مشتمل است بر قضایای ایام دولت صاحبقرانی و اکثر اولاد امجادش علی الله برهانهم شروع
نماید حسب الامر قلم مشکین رقم گرد اطراف رمیان جان بسته و رای امر جلیل القدر مخصوص گرد و تحت علی سبیل الاستعجال برای گر بسته و گوش عطر بیش
اجمال قبال نمود ٭ کیفیت احسان الخاص الله علیه جناب الغفران هر چند صاحبقران کامکار که قدوهٔ سلاطین گردون اقتدار
بود نباید که در حیز انعمت پاک و علو حسب و نجابت عنصر احتیاج نمودن نسب و شرح آثار مناقب آبا و اجداد عظام خویش که هر یک از ایشان بر سپهر عظمت
و کامکاری ماه تابان و در آسمان حشمت و جبّاری خورشید درخشان بوده‌اند استغنا داردع بیت با جناب چه حاجت کحلی را ٭ اما چون عادت
اسلاف و اعیان ترک و مغول آنست که نسب خود محفوظ داشته از آن آگاه باشند و هر یک بر قبیله و انساب خویش مطلع شده جهانیان بانجمن
شعار بطون صحایف و متون دفاتر سلسلهٔ حضرت صاحبقران را بدین نهج ثبت نموده‌اند ٭ بن امیر طراغای نویان بن
امیر برگل نویان بن امیر ایلنگیر نویان بن امیر انجل نویان بن امیر قراچار نویان بن امیر سوغوچیجن بن امیر ایردمچی نویان تومنه خان بن بایسنغر خان
بن قیدو خان بن دوتومنن بن بوقا قاآن بن بوزنجر خان بن الانقوا و بعضی از حالات الانقوا در دفتر خامس سبق ذکر یافت و سلسلهٔ حضرت صاحبقران
کامکار از اجداد چنگیز خان و فرزندان تومنه خان بن بایسنغر خان منشعب شده و در جلد اولادش قبل چهارم و جد چنگیز خان و قاچولای نویان برادرش
هشتم جد حضرت صاحبقران بوده امیر قاچولای اصل قبیله برلاس است و در آن زمان که چنگیز خان بعضی از ممالک محروسه را باسپرده بر خود حکومت
ارزانی داشت طایفه از امرای جلیش ملازم او گردانید و منصب امیر الامرایی جغتای نیز با امیر قراچار نویان ارزانی داشت و امیر قراچار نویان پنجم جد حضرت صاحبقران
بزرگ منش در اداره مملکت و سامان لشکری و رعیت بنوعی قیام نمود که خواص و عام زبان باستحسان او گشاده و در قواعد جهانگیری و لوازم کشور
گشایی اقدام فرمود که غریبی از آن متصور نبود آثار جرات و جلادت و انوار شفقت و عاطفت قراچار نویان رخت بمنزل دیگر کشید روزگار
غدار و سپهر ناسازگار از آنچه مقتضی طبیعتش بود بظهور رسانیده و حوادث ایام و لیالی در ممالک جغتای خان شرار فتن و تحولات گشت و در دیار ماورا النهر
و ترکستان از اشعهٔ سیف و سنان چشم‌ها خیره و دلها بریان شده میان اولاد جغتای خان مخالفت روی نمود که زبان قلم از تعریف آن عاجز است
فاما که بواسطهٔ کثرت فتنه و آشوب فرزندان قراچار نویان نسلا بعد نسل و بطنا بعد بطن متصدی امر حکومت و امارت شده هر یادشاهی
که در ولایت ماورا النهر رایت شوکت و حشمت بر می‌افراشت آن سرزمین را بآن خاندان سپرده این مسلم مقرر بوده است
در شهور سبع و ثلاثین و سبعمائه سلطان ابو سعید بهادر خان بوفات یافت و دار الملک [illegible]

بیست و پنجم شعبان مذکور [illegible] موافق و مصداق [illegible] سالهای مقبول است چون طلوع کوکب [illegible] از برج جلال بر آسمان [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] جهان‌بخش گردون [illegible] خسرو کشورگیر عالم‌گیر [illegible] قطب الحق والدین امیر تیمور گورکان انارالله برهانه [illegible]

[illegible] استعداد و سعادت [illegible] جهانداری [illegible]

[illegible] علامات جهانگیری ظاهر [illegible] امارات عالم [illegible]

[illegible] دولت [illegible] اقبال [illegible]

شکفته گشت چون [illegible] از بحر موج کرم گوهری [illegible] چرخ شرف [illegible]

[illegible]

[illegible] چنانچه کیفیت آن علی سبیل التفصیل [illegible]

مرقوم رقم بیان خواهد گشت ان شاء الله وحده العزیز و چون سوق سخن [illegible]

[illegible] امیر قزغن [illegible] گشت

[illegible] سنهٔ ثلاث و ثلاثین و سبعمائه قزان سلطان در الوس جغتای خان [illegible]

او بود بر سریر سلطنت متمکن گشت و جمیع [illegible] حاکم و فرمان روا شد [illegible]

مبارک بر استیصال خاندانهای قدیم و استهلاک امراء واجب التعظیم شهرهٔ تمام داشت [illegible]

[illegible] سیاست و فرط [illegible]

[illegible] امرای الوس [illegible]

ازان طبقه بسیار رفته که [illegible] ارکان دولت زوال آفتاب سلطنت او را به دعای شب و نماز سحرگاه از حضرت احدیت مینمودند

و چون نوبت حکومت به امیر قزغن که به وفور عقل و کیاست و کمال شجاعت و جلادت از امثال و اقران امتیاز داشت رسید [illegible]

خدمتش بر [illegible] ضمیر پادشاه مطلع شده خاطر نشان سرداران سپاه کرد که اگر [illegible] این ظالم ستمکار [illegible]

و اکثر امرا [illegible] قزان سلطان [illegible] هزار سوار سپاهی [illegible]

قریب محاربه تصمیم داده قزان سلطان [illegible] اطلاع یافته با لشکر فراوان در حرکت آمد [illegible] در دشت [illegible]

در شهور سنهٔ ست و اربعین و سبعمائه هر دو فریق با یکدیگر ملاقات نمودند و در اثنای قتال و جدال از اصابت عین الکمال تیری بر چشم امیر قزغن [illegible]

از قوت [illegible] قزان [illegible] به طرف قرشی رفت و در آن زمستان از شدت سرما اکثر چهارپایان [illegible]

[illegible] امیر قزغن [illegible] سپاه آگاه شده بار دیگر [illegible] فتح و ظفر [illegible]

[illegible] قزان سلطان [illegible] امیر قزغن فرمود که چون قزان

از میان [illegible] لشکریان [illegible] غارت و تاراج کوتاه کنند و متعلقان قزان سلطان را [illegible]

[illegible] خاتون [illegible] به حباله نکاح درآورده [illegible] بعد از این فتح مبین امیر قزغن [illegible] بر سریر خانی نشانده [illegible]

چون دو سال [illegible] امیر قزغن [illegible]

چون زمام اختیار ماوراءالنهر و ترکستان [illegible] امیر قزغن [illegible]

[illegible] عدل و داد [illegible] و با احسان [illegible] سادات عظام و اشراف [illegible]

زهد و تقوی و اصحاب درس و فتوی مبالغه تمام نمود [illegible] حکومت [illegible]

[illegible] خواص و عوام مشمول عاطفت و احسان [illegible]

به دفع ملک معزالدین کرت لشکر کشیده مدت چهل روز هرات را محاصره نمود آخر میان ایشان مصالحت واقع شد امیر قزغن بجانب [illegible]

معاودت نمود [illegible] امیرزاده عبدالله [illegible] امیر قزغن [illegible]

[illegible] شکار [illegible]

[illegible] خواهر خاتون امیر قزغن [illegible] نکاح [illegible]

گردانید امیر قزغن [illegible]

از [illegible]

[illegible] امیر قزغن [illegible] سمرقند [illegible]

و اختصاص بش را تیغ قهر و انتقام از تکیه گرگ جدا ساخته شد و بعد از حادثه امیر قزغن والد او امیرزاده عبدالله در سمرقند فردوس مانند قرار گرفته بود و خواست که طور
سرود و بیان قلی را که به دستور معهود او را خان انگاشته بود با خود ببرد در اثنای راه در بیخوابی معروض گردانیدند که مقام اصلی که نشستن از قوم به عطا دید
امیرزاده سخن با مصاحبان گوش کرده به سمرقند رفت و در انجام آن تاثیر جمعی که مجرم بیان قلی را در قتل آن بیچاره اقدام نمود و تیمور شاه اوغلان
پسر تیمور خان را بجای او برگرفت و نعش بیان قلی را بخارا برده در جوار مزار فایض الانوار شیخ سیف الدین باخرزی دفن فرمودند امرا از این قضیه متوهم
شده آغاز مخالفت کردند

ذکر این سخن است که امیر بیان سلدوز

از ملازمت و متابعت امیرزاده عبدالله متنفر شده خاطر بر محاربه قرار داده لشکری جمع آورده متوجه او شد و بنواحی کش رسیده امیر حاجی برلاس
بن نور تقی بن برتوله بن جیو کاشکان بن قراچار نویان با الوس خود با وی متفق گشت و با اتفاق قرار دادی با امیرزاده عبدالله رسانیدند و بعد از قتال و جدل
شکست بر امیرزاده عبدالله افتاد و بر روایتی خدمتش در آن معرکه بقتل آمد و قولی آنکه گریخته از جیحون گذشته باندراب رفت و در آنجا بسر حوزه فوت
شد علی ای تقدیرین امیر بیان و امیر حاجی برلاس تیمور خان و برادران و متعلقان امیرزاده عبدالله را بر داشته هر که از منسوبان امیر قزغن بدست ایشان
افتاد از پای در آوردند و امیر بیان بر ماوراء النهر استیلا یافته متصدی امر خطیر حکومت گشت و با وجود آنکه مرد سلیم النفس کم آزار بود مهابت و سیاست
نداشت و پیوسته بشرب مدام و مجالست سرو قدان گلندام اشتغال مینمود و مانند نرگس و لاله بی قدح و پیاله روز و شب بسر نمیرسانید
و از اسامی مثل تغاتیمور ... در مملکت توران و بدخشان و اندخود و شبرغان اشتغال یافت از امرا و نوینان هر کس در مقام خود بود
رایت استبداد و استقلال برافراشت و نجوی ... بر لوح ضمیر رقم سروری کشیده امیر حاجی برلاس بدستور زمان سابق پرتو التفات بر ضبط تومان
دیار کش انداخت و امیر بایزید جلایر در موضع خجند علم استیلا و والی برافراشت و امیر حسین بن امیر طاین بن امیر قزغن را بعضی ولایات ... بلاد
منصب جد خویش وجهه همت ساخت و اولجایتو بوقا سلدوز در قبة الاسلام بلخ بهوس سروری در ربع خود جای داد و محمد خواجه آپردی ...
و کیخسرو اولجایتو ... و ختلان ... طریق سلوک داشتند ... در دایرۀ متابعت و مطاوعت دیگری نهادند و امیر خضر یسوری نیز ...
مجموع یسوریان را جمع آورده غیر برادر و نظر نمی آورد و شاهان بدخشان در ظلال جبال خویش کمر بخدمت هیچ کس نمی بستند و نزاعت خاطر
یکدیگر بخشیدند و این صورت موجب آن شد که در میان طوایف مختلف مذکور کرات مقابله و مقاتله روی نمود رعایا که ودایع حضرت خالق البرایا اند پایمال
دستبرد حوادث دوران گشتند و چون تغلق تیمور خان بن ایل خواجه بن دوا از جغتای خان که بحسب نسب سلطنت ماوراء النهر با او میرسید از مخالفت امرا

و نوینان و ... تا مملکت خبر یافته خیل و حشم خود جمع آورده با سپاه فراوان در شهور سنه احدی و ستین و سبعمائه بجانب ماوراء النهر نهضت
فرمود و لوای عطا ... امرا پادشاه وجه را مستی بیراهه شده تا جانی بولاقی که در قرب خجند است در هیچ مکان توقف ننمودند و از تموچین
خان با خواص و محرمان مشورت کرده مستقر چنان فرمود که الغ تیمور از قوم کرایت و حاجی بیگ از قوم ارکنوت و تیکچک برسم منقلای قبل از
حرکت دهد و امرای مذکور حسب فرمان روان شده چون از آب خجند گذشته امیر بایزید جلایر قدم موافقت پیش نهاده با تیغ خویش ایشان
پیوست و با اتفاق روی توجه بشهر سبز نهادند و امیر حاجی برلاس تحمیه و ترشی کوش فراهم آورده عزم مقابله و مدافعه لشکر بیگانه سوار شده و چون
سواد مراسلات بشهر سبز ستان ضمیر امیر حاجی برلاس استیلا یافت پیش از آنکه فریقین بهم رسند فسخ توجه بجانب خراسان منعطف گردانید و حضرت
صاحبقران با برادر امیر محمد جوان همراه امیر حاجی تا کنار آب آمده در آنجا با او گفت که شما عازم خراسان شوید اگر رخصت فرمایید من رجعت نموده با اوزبکی
جته ملاقات کنم و بعد از آن پیش پادشاه روم و اگر هر موافق تقدیر اتفاقی بخاندان قدیم رسد دائماً آن مقصد است و الوس از آن بلای عظیم رهایی یابند چون
این کلمات الهامات جاودانه بود در خاطر امیر حاجی برلاس جایگیر آمده و آن حضرت را رخصت داد و امیر صاحبقران عنان عزیمت بصوب ولایت
منعطف گردانید و چون بموضع خزار رسیده دید که حاجی محمود شاه یسوری لشکر قبه را معروض شده می آیند از پیش بتاراج در مملکت تنند امیر
صاحبقران با حاجی شاه و سپاه جته گفت که شما چندان توقف نمایید که من با امرا ملاقات کنم و صواب دید ایشان آنچه مصلحت وقت باشد
تقدیم نموده شود سخن فرخنده آنحضرت که نشان قضای مبرم داشت بحسن قبول تلقی کردند و امیر صاحبقران عنان عزیمت معطوف داشته با امرای جته
با تجملات ملاقات نموده ایشان اثر تاییدات یزدانی و انوار توفیقات سبحانی در ناصیه همایونش مشاهده کرده مقدم او را گرامی داشتند و از فحوای
کلام گوهر بارش نسیم رشد و اقبال استشمام نموده حکومت تومانات کش را در قبضه اقتدار آن حضرت نهادند و بمیمن رای عقده گشای امیر صاحبقران آتش نهب
و غارت یا ... گرفته بود تسکین یافت و خلایق از غارت و اسر خلاص شده زبان بدعا و ثنای آن حضرت گشادند و امیر صاحبقران کامیاب و کامران مراجعت
کرده پرتو التفات بر مهمات الوس انداخت و جمع لشکر سبز و توابع و مضافات آن فرمان داد و در اندک زمانی در ظل رایت
آن موید کامکار سپاه بسیار جمع آمدند و حضرت صاحبقران با امیر خضر یسوری پیوست و در این اثنا مخالفت امرای جته پدید آمده باردوی خان
بازگشت و در آن اوان تغلق تیمور خان نیز عازم تخت خویش شده بود

مراجعت تغلق تیمور خان بولایت خود و بازگشت امیر حسین نبیره امیر قزغن لشکری جمع آورده از کابل بیرون آمد بانتقام خون خویش امیرزاده عبدالله از خصم کشید

و آهنگ جنگ امیر بیان سلدوز کرده ایلچی فرستاد و از حضرت صاحبقران و امیر بایزید و امیر خضر یسوری استمداد نمود و بعد از تقدیم مشورت قرار آن داد
که امیر صاحبقران و امیر خضر متعاقب امیر حسین متوجه شوند و امیر بایزید جلایر روی بتوغلقتمور خان رود تا هرای جنگ را [illegible] بدکوها نماید امیر بایزید بامضای آن عزم
[illegible] شد و چون بخجند رسید شنید که توغلقتمور خان با مجموع لشکر مراجعت نموده و کنار آب جیحون فرق خود محو گشته است و او از آن اندیشه [illegible]
فراغت یافته در همان موضع رحل اقامت انداخت و امیر صاحبقران و امیر خضر با سپاهی چون کوه آهن عزم معاونت امیر حسین در حرکت آمدند و از قلقه
که بدربند آهنین اشتهار دارد گذشته بدو پیوستند و باتفاق روی توجه با امیر بیان آوردند و خدمتش تاب مقاومت نیاورده رایت انهزام افراخته متوجه
بدخشان شد و ایشان از عقب روان شدند و امیر بیان و شاه بهاء الدین والی بدخشان بقلال جبال درون گشتند تحصن نموده امیر حسین بر ولایت
استیلا یافت و بعد از ضبط مملکت [illegible] و خلایق را بیسار رسانید و امیر صاحبقران و امیر خضر را عذرخواهی نموده رخصت انصراف داد و ایشان
در امان سعادت و سلامت روی بولایت خویش آوردند و چون گذر امیر خضر بر دیار امیر صاحبقران بود همت کریم سلطنت پناهی قضای آن نمود
که ترتیب طوی فرماید که سزاوار پادشاهان ذوی الاقتدار باشد لاجرم آن حضرت [illegible] بدخشان پیشتر از امیر خضر نهضت فرمود و باندک روزی [illegible]
شاهانه [illegible] کرد و کشش [illegible] اسباب جشن [illegible] داشته چون آوازه وصول امیر خضر مسموع آنحضرت گشت استقبال نموده [illegible]
توانا بود بتقدیم رسانید و چند روز بعیش و عشرت مشغول شدند و امیر خضر بعد از طوی بولایت خویش توجه نمود و حضرت صاحبقران کامکار [illegible]
خود قرار گرفته چراغ معدلت و احسان بآن خطه گسترد و در خلال این احوال امیر سلدوز [illegible] مخالفت امیر حسین برافراشت و امیر [illegible] اردوی [illegible]
و امیر حسین [illegible] نزد امیر صاحبقران فرستاد و صورت حادثه در میان نهاد و امیر خضر و امیر بایزید [illegible] اعلام کرد و حضرت صاحبقران کامکار [illegible]
مروت و فتوت که ذات همایونش مجبول بر آن بود [illegible] لشکر [illegible] با سپاه جرار روی [illegible] معاونت امیر حسین
آورده بود موضع قلعه امیر خضر یسوری [illegible] پادشاه فرخنده قدم [illegible] و باتفاق در حرکت آمده [illegible] امیر حسین [illegible]
نموده و خدمتش از وصول ایشان [illegible] گشته [illegible] توجه کرده [illegible]
خاک ادبار [illegible] و امیر حسین بعد از [illegible] و سپاس [illegible]
امیر صاحبقران [illegible] خبر رسید که امیر حاجی برلاس [illegible] سپاه [illegible]
شده باز [illegible] و با امیر بایزید [illegible] قرار داده [illegible] امیر خضر یسوری [illegible] امیر حاجی [illegible] سپاه مشغول است

امیر صاحبقران از حقیقت حال اطلاع یافته آن مقدار سپاه که در آن سفر همراه داشت از پایان گذشته با امیر خضر پیوسته باتفاق متوجه شهر سبز شدند
و امیر حاجی برلاس [illegible] که خود را کم از رستم و دستان و سام نریمان نمی پنداشت چندان غیرت [illegible] استقبال
ایشان مبادرت نموده هر دو سپاه کینه خواه در موضع انبار بهم رسیدند و صفوف بیاراستند جنگی واقع شد که در هیچ زمان مثل آن [illegible]
از کثرت کشتگان پشت گاو زمین خم گرفته و از بسیاری [illegible] بسیط ارض [illegible] گرفت و از [illegible]
برپرچم رایت [illegible] امیر حاجی [illegible] سمرقند رفت و امیر بایزید [illegible] حضرت صاحبقران و امیر خضر [illegible] روی توجه
خطه [illegible] و اثنای طریق لشکر [illegible] حضرت صاحبقران [illegible] خلاف پیش گرفته روی از مطاوعت آنحضرت
گردانید [illegible] امیر حاجی [illegible] امیر خضر [illegible] حضرت صاحبقران بدگمان شده [illegible]
[illegible] امیر حاجی [illegible] و طریق صواب [illegible]
و امیر حاجی برلاس [illegible] امیر [illegible] بن مبارک بن طوغان بن [illegible] که از اعیان
امرا [illegible] و چون [illegible] امیر بایزید [illegible] وصول آنحضرت [illegible]
تعظیم و تجلیل [illegible] امیر بایزید و امیر حاجی [illegible] امیر خضر
[illegible] و چون حضرت صاحبقران با ایشان [illegible] امیر صاحبقران [illegible]
شده در موضع [illegible] لشکر [illegible] از پیکان سنان [illegible]
[illegible] امیر خضر [illegible] امیر بایزید [illegible] امیر صاحبقران [illegible] امیر حاجی کامران و کامیاب [illegible]
[illegible] امیر بایزید [illegible] امیر صاحبقران [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] از مجلس بیرون آمده [illegible]
[illegible] و چون امیر حاجی برلاس [illegible] امیر تیمور [illegible] فرستاده التماس نمود [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] سپاه [illegible] برلاس [illegible]
[illegible] امیر صاحبقران چون [illegible] جوغان بن [illegible]

لالای بن قراچار نویان مدد و معین بود با سپاه جول روان شده دفع ایشانرا وجه همت ساخت و در این اثنا امیر بایزید از جلایر کش بجانب خجند شتافت

و چون امیر صاحبقران بحوالی قرشی رسید شیخ علی بهادر نوکری امیر زنده بلشکری آمده بیک حمله سپاه ظفر پناه منهزم شد و از شهر بدر رفت و حضرت صاحبقران

چون از امر محاربه پرداخت ترکمانرا بحکم اقبال ساخت

چون بار دیگر حکومت ما وراء النهر بتوغلق تیمور خان قرار گرفت سپاه جتیاس جمع آورده متوجه آن صوب شد و چون بخجند رسید و امیر بایزید جلایر بقدم استقبال پیش

آمد و امیر بیان سلدوز نیز که راه اطاعت بر میان بست و پای از دایره او خان نهاده بر رسم استقبال بسمرقند رفت و امیر حاجی برلاس بشتاب

خان پیوست و در این اثنا پادشاه بکشتن امیر بایزید برلاس فرمان داد و امیر حاجی برلاس از بیم سیاست پادشاه گردون اساس بجانب ولایت کش گریخت

و با بعضی از این الوس خود از آب جیحون عبور نموده بخراسان رفت با غلبه تمام امیر توغلق تیمور خان بجای امیر حاجی فرستاده با و رسیدند و محاربه روی نموده

برلاس در محاربه کشته شد و امیر حاجی بخراسان شتافت و چون بخراسان رسید که قریه ایست از ولایت جوین رسید ... سبزوار ... ببرادرش ادکو

بشارت رسانیدند و باندک فرصتی چون ولایت خراسان مسخر ملازمان حضرت صاحبقران گشت جماعتی از خویشان امیر حاجی معروض تیغ

یاسا شده آن قریه برسم سیورغال بر ایشان قرار گرفت و بالجمله در خلال این احوال امیر تیمور گورکان بشارت ملوم توفیق فرستاد و روی بخان نموده

امیر حمید که ... کیات ... بود ... پادشاه ... تمام داشت منظور نظر اهتمام ... خان گشته ایالت ولایت کش ... تومان

حضرت مفوض شد و پادشاه و قطب ... روی توجه بجانب ... نهاد چنانکه در ظفرنامه مسطور است و بعضی گویند لشکران ... فرستاد

... کدورت و علی ای التقدیر چون هر دو لشکر در کنار آب ... بیکدیگر رسیدند صفها آراسته شد ... امیر حسین روگردان شده صف

ویران ساخته ... امیر حسین ... راه گریز پیش گرفت و لشکریان ... می قنند ...

کردند و بعضی از این فوج بمقتضی فرمان خان امیر ... رسانیدند   چون ... بپایان رسید ...

هوس ... اصلی ... ولایت ... از میان برداشت ... محل وثوق ...

داد و پسر خود الیاس خواجه خان را بحکومت ما وراء النهر نصب فرمود و غلبه تمام از امرا ... حضرت

صاحبقران صفوف ... و چون ...

یعنی امیر تیمور گورکان ... و اقبال ... مفوض گردانید ...

در حین عظمت و حشمت بمستقر سریر سلطنت مراجعت نمود و بعد از رفتن خان امیر تغلک ... ظلم و بیداد ... و ...

و فساد پیشه ساخت و چون امیر صاحبقران ملاحظه نمود که معاش تغلک بر خلاف رضا و فرمان خان مخالف ... مصلحت ندید و مهاجرت

محض صواب دانسته در فشاره صحاری روی بطلب امیر حسین نهاده تا در بیابان جتی بسر چاه ساغج باو رسیدند و بعد از تقدیم مشورت

... حاکم خیوف ... و ... اندیشه ... امرا ... بجانب

منعطف گردانید و ... با هزار ... و ... بتعجیل تمام روان گشت و در حین طلوع جهان گرد ... رسیدند ...

جانبین ... طرفین جنگ ... آتش حرب زبانه کشید و طوفان بلا بالا گرفت و کوشش ... بجایی انجامید که از هزار کس تکل

بنجاه نفر ... باقی ماندند و دیگران کشته شدند و بعضی مجروح گشته ... آن معرکه ... اتباع امیر صاحبقران امیر ...

برلاس و امیر سیف الدین ... اسبان از حرکت باز مانده ... پیاده بجنگ مشغول شدند ...

با تیر و کمان آهنگ بیرون کرد و حضرت صاحبقران ... از جنگ باز ...

امیر حسین با هفت کس که باقی مانده بود بر سر تکل تاخته و تیغ جلادت ... تکل ... زخم ... مردم تکل را

متفرق گردانید و باز مجتمع گشته امیر حسین را از آن معرکه بیرون آورده باتفاق روان شدند و مخالفان ...

و اسب امیر حسین ... و ... امیر صاحبقران ...

داشت تا امیر حسین سوار شد و از آنجا سوار گشته به بیابان در آمدند و از آن هفت کس چهار نفر ...

گرفته گریخته امیر صاحبقران ... حرم محترم خویش ... آغا که خواهر امیر حسین بود از بیابان بیرون ...

... امیر صاحبقران ... ترکمانان ... و تیغ جلادت از نیام بیرون آورده ...

... حاجی محمد ... که در میان ... قدیم امیر تیمور گورکان بود ...

و حضرت صاحبقران بالضروره شب در میان ... و چون ... ایشان معلوم ... روز دیگر

... ایشان بخشیده و حاجی محمد ... امیر حسین ...

و امیر صاحبقران امیر حسین را سوار کرده باتفاق متوجه محمودی شدند و بآن موضع رسیده ... در آن منزل توقف نمودند

و در آن اوان علی بیک جونی قربانی از حال ایشان خبردار گشته سرنوشت بد او را بر آن داشت که شصت نفر از مشهوران سپاه را بدان جانب فرستاد تا
امیر حسین و حضرت صاحبقران را گرفته بماخان بردند و در موضعی موحش و مقامی ناخوش بازداشتند محمد بیک برادر بزرگ علی بیک چون از
صورت حال آگاهی یافته از صورت حرکت امیر حسین و امیر تیمور گورکان تحف و هدایا و اطلاقات فرستاده بیان تشنیع و سرزنش برادر خود کرده
و پیغام داد که بر قول پیغامبر که وفات فیه ما عمدوا بر اسم عذرخواهی بخدمت ایشان رسانیده و علی بیک از فرط شقاوت و کمال ندامت او قول حضرت
و هدایای محمد بیک را خود تصرف نموده و آن پیرلاغ که توبیای دیده ان را که گفته شد بیت بیخ درستان سالم بر وی نشش ۰ داغ بهرام گور بر تنش ۰ دشمنی
دیگر مثال آنکه مصدوقه حالش آمده بیت شب مولد او ان دعوت نوح ۰ روز پیری زمان طوفانش ۰ بد نهاد او به و بکذشت و بیاد آتش انجرکات بیانید
شصت و شش روز حال انقدار آنچه مرقوم کلک بیان خواهد گشت انشاء الله تعالی و در آن اوقات قدیم امیر صاحبقران کما اورا مبارک شاه سنجری
بخدمت آنحضرت اسبان تنکوکشیده و امیر تیمور گورکان مجموع آن اسبان را پیشکش امیر حسین کرد و بواسطه این نیکو بندگی مبارک شاه سنجری از ملازمان
حضرت صاحبقران بمراتب بلند و مناصب ارجمند رسید

چون حضرت صاحبقران و امیر حسین از علی بیک جونی قربانی خلاصی یافتند با یکدیگر مشورت نمودند و رای ایشان بر این قرار گرفت که امیر حسین بطرف
گرمسیر جرس روان شود و امیر تیمور گورکان با ایل و الوس خود پیوندد و با مقتضای این عزیمت در حرکت آمدند و چون حضرت صاحبقران بدیار خود نزول کرد
ملک حسین کرای خواجه اخی جی را طلب و فرستاده کرای خواجه ایمان مغلظه بزبان آورد که از جانب ملک هیچ امری که موجب ملال خاطر
اشرف باشد بظهور نخواهد پیوست امیر صاحبقران بر آن سخن اعتماد نموده عازم جانب هرات شد و روزی ملک متوجه خیابان گشته بود امیر
ملک حسین را فراز و خرام آن حضرت غایت مبالغه بجای آورده اسب خاص خویش پیش کشید و مبلغ ده هزار دینار کپکی و منقلات دیگر
خرج و غله بر آن سرخس و الله دانسته مقتضی الرام امیر صاحبقران باز گردانید امیر حسین چون شنید که امیر تیمور گورکان با ملک حسین ملاقات فرموده
خود مراجعت نموده است او را نیز داعیه اختلاط ملک پیدا شده روی بصوب هرات نهاد و روزی چند در آنجا بر سر عمل اقامت اندازد آنجا
اتفاق تغلق تیمور خان تیمور کار را که یکی از امرای او بود برسالت پیش ملک فرستاد و مضمون بشارت آنکه چنین استماع افتاد که امیر حسین بملک
پیوسته باید که او را گرفته پیش ما فرستند ملک حسین از خوف تغلق ایلچی پادشاه و امیر حسین را الملاقیه گرفتار ساخت و از آنجا خاطر او بکار آنجا
ناکامی جست و یکی از نوکران به پادشاه موسوم بود با مشورت پادشاهانه مصحوب تمر کار که ایلچی بارده توغلق تیمور خان فرستاده بود پادشاه

بمقصد رسیده و بوسیله امرای قرب طاوس درباقت و پادشاه بعد از آنکه ملک حسین او را گرفته از قلعه گرتو فرستاده بوده وی آن
قصه و فات یافت پیک سخت مسیحان بسمع او رسانیدند که او هنوز در قید حیات بانتقام آن پادشاه وی ... کرده و فرمود که چون
برادر ملک حسین او را امروز و کشته متناسب چنان می‌نماید که ما مردانه در قصور کشیم اگر آنچه او را تا که ... بازداشته و عاقبت از ملک
او آواره شده و در غربت بمهمان تحمل نمود و دنیا بستن و مردان و جود و عدم او چه زیان و چه سود که خاطر دوستی فراز شکل ملک را از خود بر طرف
بر نجانیم و بعد از چند روز توغلق تیمور خان ایلچی ملک حسین را بخلعت و تشریفات فاخره سرافراز گردانید و اجازت مراجعت ارزانی فرمود اما
امیر حسین چند در قلعه محبوس بود و بندی بر پای نداشت و در این اثنا از ملازمان خود شخصی را بیرون فرستاد و نوکران خویش که انتظار مقدم او میکشیدند
پیغام داد که اسب و جبه و سایر اسلحه را فلان شب در موضع معین حاضر سازند و چون خاطر امیر حسین از آن معنی جمع شد و از ظلمت لیل ریسمان
از آن قلعه بیرون آمده بر اسب جبان سوار شد و با معدودی چند عازم قندهار گشت

چون ملک حسین حضرت صاحبقران از جهت انصراف از آن اندوه اشت آنحضرت بصوب دیار کش روان شد و چون از جیحون عبور نموده
به چهار زندان که از قرای بخارا است رسید عبد علیا و لجای ترکان آغا را آنجا گذاشت و از یک اختصاصیان ایل و الوس خود در آمده و خود با
پانزده کس بعبادت پابوس سرافراز گشت حضرت صاحبقران با تمهید از مردم متوجه خوارزم شد و از آن موضع کوه اسب جانده و از جیحون گذشته
بکول و کیستان در آمدند و بنابر شدت حرارت هوا کنار آب و سایه جنگل جهت یکماه بر بستر استراحت غنودند و ستر عظمی و لجای ترکان آغا
در آنجا با امیر صاحبقران پیوست و در آن اوان از خوش یوره ایمنی با پانزده کس و دیگر چند مرد از ملازمان اطراف و چون یکماه توقف ایشان
نکاه و از دور سیاهی ایلغند و بنابر رعایت حزم اسبان را آب آمویه رانده خود از آب جل نجات رسانیدند و اولجای ترکان آغا موافقت نموده
سلامت بگذشت و یکماه دیگر در ییلاق کنار آب بسر برده بعد از آن متوجه سمرقند گشتند و چون امیر صاحبقران بمقصد رسیده در خانه قتلق ترکان آغا
که خواهر بزرگتر آنحضرت بود نزول فرموده چهل و هشت روز بگذرانید و چون از نزدیک یافته که زمانه غمازی آغاز کند امیر صاحبقران و سایر ملازمان سوار شد
بجلکاوکش در آمدند و مدت چهل و هشت روز دیگر در قریه چیغی از قرای شهر سبز توقف و بعد از انقضای مدت مذکور پادشاه عادل متوجه مقصود
و خاوران ورث کنار آب آمویه آمده و در آنجا با تیمور خواجه اغلان و بهرام جلایر ملاقات فرموده به بعد از آنکه سر دو کش گشته و با اتفاق از آن موضع
سوار شده روی اشتیاق بدان نهادند و تقدیر موافق تدبیر آمده در هر پس پیش تو پس که وعده و کاه و فاقی امیر حسین و حضرت صاحبقران بود بهم پیوستند

و از آنجا بمبادرت اجتماع روی بسیستان نهادند و در آن وقت والی سیستان از دشمنی بجان آمده بود که خلاف معاودت او در فکر گشت خویش شنیده چون [illegible]
ملطف امیر حسین و حضرت صاحبقران التماس نموده و توسل بایشان جست که اگر بمساعدت شما شرار اشرار [illegible] دشمن از بر برداشت [illegible] دفع شود چندین
هزار نقد و جنس تسلیم خواهم کرد و انواع خدمات بجا آورده [illegible] و جواهر [illegible] و کرایم اموال ایثار کنم و ایشان اجابت ملتمس او نموده [illegible]
داشته بمعاونت و مظاهرت او با هزار سوار بر سر [illegible] تاختند و بزخم شمشیر آبدار مخالفان را از آنجا [illegible] انداختند و والی سیستان بوعده
خود وفا نکرد و امرا از آن موضع بیرون آمدند و جمعی کثیر سیستانیان سپاه ایشان گرفتند و تقابل فاحش رفت [illegible] صاحبقران که [illegible]
سر آمد ارباب قبضه آن زمان بود بهزبری [illegible] بر خاک هلاک می انداخت [illegible] ایشان چون [illegible] یکبار [illegible] آنحضرت تیر باران
کردند چند زخم یافته مجروح گشت و سپاه جلادت آیین حملات متواتر [illegible] امیر حسین [illegible] و حضرت صاحبقران [illegible]
جنت مصالح جراحات پیش تومن توقف نموده امیر حسین [illegible] بجانب [illegible] شتافت و چون [illegible] رسید [illegible] سپاه [illegible]
گرفته بجنگ مشغول شدند و از کثرت مخالفان لشکر امیر حسین متفرق گشت و [illegible] سواره و [illegible] پیاده از معرکه بیرون رفته [illegible]
و چون جراحات امیر صاحبقران [illegible] امیر [illegible] بجانب [illegible]
و چون [illegible] فرمود [illegible] و احوال [illegible] امیر حسین [illegible] آنحضرت [illegible]
همایون [illegible] فرستاد که [illegible] ملاقات [illegible] حاصل کردند حضرت صاحبقران
او را نیز بجانب امیر حسین روان کرد [illegible] و در [illegible] سپاه [illegible]
تیمور گورکان [illegible] تعیین کرد [illegible] امیر حسین [illegible]
برادر [illegible] استقبال [illegible] صاحبقران کامگار [illegible] آن محل [illegible]
[illegible] منازل قطع کرده [illegible] رسیده نزول فرمودند امیر تیمور گورکان جمعی [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران کامگار [illegible] از طرف راست [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible] امیر سیف الدین [illegible]
که [illegible] اخلاص [illegible] امیر صاحبقران [illegible] روز دیگر [illegible] آنحضرت [illegible]

گروه بود در [illegible] بعد از آن پشیمان گشته بخدمت پیوست و این معنی موجب [illegible] شوکت و قوت شد و چون [illegible] و [illegible] خبر صحت [illegible]
امیر تیمور بامیر حسین رسانیدند غنچه آمال در چمن اقبال شکفته و [illegible] سواره و پانصد و پنجاه پیاده روی [illegible] نهاده و در آن
موضع با حضرت صاحبقران ملاقات کرده [illegible] گرفتند و [illegible] طایفه [illegible] گشته و [illegible] سخنان در میان آوردند [illegible] مصلحت
ملک مشورت فرموده آنچه [illegible] گفتند [illegible] و در آن مقام قرار گرفتند و در خلال این احوال [illegible] امیر حسین و امیر
تیمور گورکان رسانیدند که [illegible] در قلعه [illegible] مخالف [illegible] سرکردن [illegible]
صاحب قلعه خواست که [illegible] بنا بر صدقی که با [illegible] تقبل نمود که قلعه [illegible] بوغا [illegible]
حال اطلاع یافته از حصار بیرون آمده راه فرار پیش گرفتند و در اثنای آن [illegible] از قوم [illegible] از غزاره [illegible]
ملازمان [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] رسیدند [illegible] سپاه [illegible]
و در آن محل [illegible] احوال [illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
بجانب قلعه فرستاد تا خبر [illegible] چون [illegible] بقلعه رسیده [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] اتفاق با خویشان و متعلقان خود [illegible] بعد از تقدیم مراسم پرسش [illegible] اهل و عیال [illegible]
[illegible] ایشان روی [illegible] صادق اخلاص جواب داد که چون [illegible]
[illegible] امیر حسین و امیر تیمور گورکان [illegible] کوچ کرده [illegible]
فرود آمدند و در آن موضع [illegible] امیر حسین و حضرت صاحبقران [illegible] امیر سلیمان برلاس و امیر موسی و امیر [illegible] و امیر جلال الدین برلاس و امیر
هندوی برلاس [illegible] طایفه [illegible] که در میان سپاه [illegible] مخالف کرده [illegible] امرای [illegible]
[illegible] فرمودند که [illegible] کیفیت حال اعلام کنند و امیر حسین و امیر تیمور گورکان [illegible] فرستادن [illegible]
منزل کوچ کرده [illegible] فرود آمدند [illegible] ظفرنامه بعد از آن [illegible] چون [illegible] این عبارت بیان فرموده [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] و پیش [illegible] سپاه [illegible] جلادت
[illegible] معسکر ظفر [illegible] میان فاصله بود [illegible] فرود آمدند [illegible] کردند

و صاحبقران ظفر قرین بحسب اشارت الوجوب فتح منقش مبارک برکنار آب نزول فرمود و بر کوه سخنان هوشمندانه و حکایات فرخنده اثر [illegible]
صولت [illegible] صاحب [illegible] هنگام [illegible] و دفع [illegible] و تقریر آن [illegible] و مصالح دولت رعایت نماید که
[illegible] خنجر گذار بر بنیاد چپ کار را درست کند عاقل کامل سخن گو که [illegible] لشکر [illegible] سپاه ظفر [illegible]
حضرت [illegible] رجوی [illegible] جنبش محل [illegible] و مجال [illegible] تمام شد سخن [illegible]
روح القدس [illegible] مقام و کلام حافظ [illegible] مولانا کمال الدین عبد الرزاق رحمه الله تعالی [illegible]
[illegible] فرمود [illegible] اعراض [illegible] مصدق [illegible] اعتراف [illegible]
مخالفان چون [illegible] که از جانب [illegible] محل [illegible] جنگ [illegible] عظیم واقع شد [illegible] چون [illegible]
کشنده خواه [illegible] رسیدند چون [illegible] میان گرفتند [illegible] و قول [illegible] کردند و [illegible] امیر حسین
و صاحبقران [illegible] امیر سلیمان [illegible] و سایر امرا که [illegible] فرموده بحضرت صاحبقران [illegible]
و آنچه معلوم او شده بود از قضایای [illegible] عرض کرد [illegible] اشتغال [illegible] قتال [illegible]
التهاب داشت مبارزان طرفین دست [illegible] بسیاری از زخم [illegible] کشت [illegible] مجروح
شد و چون [illegible] بجواب [illegible] از جنگ باز [illegible] از میدان [illegible] نهاده [illegible]
روز دیگر که خسرو فیروز جنگ [illegible] کواکب [illegible] هر دو لشکر [illegible] حرب [illegible]
از سر گرفتند و حضرت صاحبقران [illegible] حمله آورده [illegible] تیغ [illegible] لشکر جلادت [illegible] افغان [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] و نیزه [illegible] چاره [illegible] صاحبقران [illegible] خلقی چنان [illegible]
[illegible] نهاده [illegible] بعد از آن فتح مبین [illegible] لشکر ظفر قرین [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] دیگران [illegible] رسیده [illegible] عبور نمود [illegible] حقیقت حال [illegible]
کرده [illegible] کنار آب [illegible] جر [illegible] سپاه [illegible]
از شرایط حزم و احتیاط [illegible] لشکر [illegible] از ایشان [illegible] رسیدند و چون [illegible]

لشکر و [illegible] خصم [illegible] صاحبقران [illegible] بطال و جبال [illegible]
و از [illegible] در مقام [illegible] مجموع سپاه [illegible] حضرت صاحبقران [illegible] عبور نموده [illegible] طرفین
مدت یک ماه [illegible] مقابل یکدیگر نشستند و چون این مدت منقضی گشت امیر صاحبقران [illegible] و غبار [illegible]
کر [illegible] امیر حسین [illegible] جمع آورده [illegible] بدخشان [illegible] و چون [illegible] رسیدند
قرب [illegible] نزول فرموده [illegible] امرا و شاهان بدخشان صلح [illegible]
از جنگ کرده و از آن مکان [illegible] متوجه ختلان گشتند و موضع [illegible] معسکر همایون [illegible]
اثنا [illegible] امیر صاحبقران [illegible] امیر حسین [illegible] قدم [illegible]
[illegible] آن حضرت متوجه شده چون مجلس امیر حسین [illegible] و شیر بهرام [illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible] چنین [illegible] نزدیک شده [illegible] و بپای دولت [illegible]
[illegible] مخالف [illegible] و خاک [illegible] امیر تیمور [illegible] زبان [illegible] شیر بهرام
[illegible] امیر [illegible] و گوش [illegible] ساعت [illegible] شیر بهرام [illegible]
و غضب امیر حسین [illegible] اما چون وقت [illegible] نبود صبر [illegible] شیر بهرام از امیر حسین [illegible]
بجانب [illegible] امیر [illegible] سپاه [illegible]
و جمعی [illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible] کرده [illegible] هر کس [illegible] دشمن [illegible] حرکت [illegible]
سپاه طرفین [illegible] بکار خود [illegible]
[illegible] خورشید [illegible] از میدان [illegible] و چون [illegible]
[illegible] صاحبقران [illegible] اندیشه [illegible] حال [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] موافق تقدیری [illegible] این سخن [illegible] خسرو [illegible] حضرت صاحبقران [illegible]

از لات و امواج فراهم آورده با الفضه مرد کوه دامن اندم و بکار رستم و اسفندیار نیز هم ایشان که نزد زال بودند بر سر پل سنگین در برابر مخالفین باز داشت
و خود نفس همایون با هزار و پانصد مرد ظفر کیش بر فراز آسمان از شیب ... از خطر بود بجانب بالا توجه نمود و چون لیل مجوس
خیل نیم شب شبانه ... گذشته ... جبال بالا رفتند ... معلوم کردند که جمعی ... گذشته اند سپاه ... را
از این معنی واقف شده بر ضمایر استیلا یافت و چون شب در آمد صاحبقران دشمن سوز فرمان داد تا در کوه جهای متعدد آتش بسیار بر افروختند
خبر رفته و از مشاهده شب ... مضطر گشته پای بر فرار دادن ... کشیدند و ... حروف ... فرو ... روی ادبار بجانب
فرار نهادند خاقان مؤید ... سنان و لشکر ظفر قرین حضرت ... از فراز جبال مانند سیل ... تا میدان ... مخالفان
گروه ... ضرب سنان ... ایشان بر آوردند و در آن منزل حضرت صاحبقران با ... مسرت و شادمانی نزول فرموده
امیر حسین نیز با بقیه سپاه رسید ... فتح ... چون شکر اقبال ... باز گشت و نهال آرزو ... بر جویبار ... و جلال ... کشید و چون
تقدم امیر صاحبقران در ازل ... مقرر شده بود ... آن حضرت با ده هزار کس که هر یک از ایشان با ... برابری
میکرد از پیش روان شد و چون ... نزول فرمود ... فوج فوج روی توجه ... ایشان ... آورده در سلک ... ملازمان
منتظم گشته امیر صاحبقران از جمله ده هزار مرد که همراه داشت ... کس را برگزیده و دیگران را بتوقف در آنجا امر فرموده روی توکل براه نهاد و ...
طریق فرمان داد که امیر سلیمان برلاس و امیر سیف الدین با ... از آن سپاه ... لشکر ...
که مصحوب ایشان ... بسیار ... خویش ... لشکر ...
و امرای لشکر این ... فرموده ... شهر ... شدند و ... مضمون این ... که
جان ... بشارت ... توجه ... در این کرده ... الفرار ... صاحب اقتداری ... مشغولی ...
مخالف ... خاک ... کاهی ... جمعیت معاندان ... الجمله امرا ... شهر نزول کرده ... اندرون شهر ...
آوردند و در آن اوان الیاس خواجه خان ... موضع ... و ... لشکر ... ساخته بود و سپاه فراوان ...
او مجتمع گشته بودند و امرای نامدار ... بر ... ایشان ... قرب آن اوقات ... گاه
خویش ... الیاس خواجه خان ... حضرت صاحبقران ...

با جمعی ... نموده ... نزد ... مقدم سعادت ... بجهت ... سعادت ... گشته و بعد از جمعیت لشکر
معاودت نموده ... شیخ محمد ... با هفت قوشون سپاه ... امیر حسین ... لشکر
... اطراف بودند رسیده ... امیر حسین جدا شده ... بعد ... لشکر
موکب همایون ... جانب ... در آن ... خواجه ... کشته ...
... کرد انید
این قضیه ... حقیقی ... چون
... نفس ... عالم بالا ... حوادث ایام ... شده باشد
... نفس ناطقه قوی باشد قوت متخیله ضعف ... قوت حافظه ...
... بدون تغیری ... حضرت
صاحبقران ... امری خطیر و شغلی عظیم ... سپاه ... مقاتله ...
... خواب ... صریح ... مجلس ...
... آن حضرت ... چون بیدار شد ... مجلس ...
معلوم شد که ... عالم معنی ... امیر حسین
... عالم ... همایون ... سپاه ... ظفر ...
مقام مذکور است که امیر حسین ... حضرت صاحبقران بعد از اقامت وظایف شکر و سپاس پادشاه ... سعادت ...
... لشکر ... امیر حسین ... حضرت صاحبقران
... جانب ... لشکر ...
... الیاس خواجه خان و امیر ...
در حین ... خاطر ... که میمنه و میسره ... قلب ...

و سپاه منقسم بر قسم کرد و چون امیر حسین و حضرت صاحبقران ملک الیاس خواجه خان نیز هر کدام لشکر خود را بخش کرده بودند اطلاق راست و چپ
بر این دو گروه [illegible] مناسب نماید فی الجمله بعد از تسویه صفوف در موضع [illegible] امواج فتن متلاطم شد از غریو کورکه و کوس و نعره دلیران
گوش فلک کر گشت و از شیهه اسبان صدا در این گنبد نیلگون افتاد قراولان سپاه جته [illegible] حضرت
صاحبقران آمدند و آنحضرت پای ثبات و وقار در موقف خویش استوار کرده [illegible] بهادران سپاه حضرت [illegible] جنگ
آغاز کردند و از زخم پیکان جانستان رخنه در [illegible] بسیاری [illegible] افتاد از معارف کشتگان [illegible] بهادر
و ملکی بهادر برادر [illegible] و غیرهم که هر یک از ایشان در میدان کین شیر عرین و در دریای کارزار نهنگ مردم خوار بودند [illegible] هر دو لشکر
و مبارزان هر دو کشور بر [illegible] تاختند و رایات محاربه و مقاتله باوج ثریا بر افراختند آخر الامر [illegible] سپاه حضرت [illegible]
بر آمده جمعی کثیر از خاک هلاک [illegible] انداختند و الیاس خواجه خان و اسکندر اغلان و امیر [illegible] و امیر حمید و امیر یوسف خواجه [illegible]
اسیر و دستگیر شدند اما طایفه که خواجه الیاس [illegible] امیر حسین [illegible] چنگیز خان [illegible] سرداران سپاه [illegible]
او را [illegible] ساخته راه گریز [illegible] و دیگر اسیران را پیش امیر حسین آوردند و در همان شب حضرت صاحبقران با لشکر [illegible]
[illegible] کرفت و [illegible] شمشیر [illegible] خاک [illegible] امیر جاکو و امیر سیف الدین [illegible]
بسمرقند فرستاد و این فتح نامدار در شهور سنه خمس و ستین و سبعمائه اتفاق افتاد و امیر صاحبقران بمشورت امیر حسین [illegible]
مهام [illegible] خویش گردانید و رایات [illegible] اقبال [illegible] امیر حسین و صاحبقران [illegible] در موضعی
که بودند عارضه بر مزاج [illegible] طاری شده [illegible] شفا یافتند و بعد از صحت امیر تیمور گورکان عزم معاودت [illegible]
و امیر حسین نیز [illegible] مشغول بوده از هر دو جانب [illegible] لشکریان [illegible] در موضع [illegible]
رفته جناح مرحمت و احسان بر سر [illegible] ساختند و چون [illegible] سپاه جته از مملکت [illegible] امیر حسین و
حضرت صاحبقران قوریلتای کرده [illegible] مجتمع گشته [illegible] سلطنت [illegible] کابلستان [illegible] اغلان [illegible] از نسل جغتای خان بود [illegible]
[illegible] رسانیدند و امیر حمید [illegible] گرفته [illegible] همان شب [illegible]
و حضرت صاحبقران [illegible] امیر حسین [illegible]

چه ماه و چه امیر [illegible] صاحبقران [illegible] محکم بود سخن [illegible] اسکندر اغلان تشفیع شد هر چند کرد این معنی موافق مزاج
امیر حسین نبود اما برعایت خاطر همایون حضرت صاحبقران کامکار از سر خون ایشان درگذشته رخصت فرمود [illegible]
[illegible] سابقه [illegible] صاحبقران [illegible] چون امیر حسین [illegible] بجانب [illegible] اصلی او بود
منعطف گردانید آن منظور نظر عنایت ملک [illegible] امیر سیف الدین و امیر [illegible] امیر حمید [illegible] شد چون [illegible]
[illegible] شمشیر [illegible] شهید شد و چون امیر حسین [illegible]
[illegible] فرستاد و اسکندر اغلان [illegible] رسانید [illegible] زمستان [illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible] و عیش و شادمانی گذرانید چون فصل زمستان [illegible]
و خسرو انجم سپاه [illegible] کوچ کرده [illegible] حمل [illegible] عرض حضرت صاحبقران رسانیدند که الیاس خواجه خان با لشکر
جته متوجه ماوراء النهر است و آن حضرت ایلچی فرستاده امیر حسین را از وقوع این حادثه آگاهی داد و امیر حسین فرمود که [illegible] پولاد بوغا [illegible]
خواجه محمد [illegible] و ملک بهادر [illegible] روانه شده [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] ایشان [illegible]
با آنحضرت [illegible] صاحبقران [illegible] فرمودند [illegible] موضع [illegible] قرار گرفته [illegible] اتفاق کوچ
کرده منازل و مراحل پیموده از آب خجند گذشتند و چون قراول دشمن نزدیک بود امیر صاحبقران [illegible]
و امیر حسین لشکری [illegible] و چون [illegible] از آب سیحون عبور نموده [illegible] نزول کرده [illegible]
در لب آب [illegible] خیام اقامت [illegible] امیر حسین و امیر تیمور گورکان [illegible] از منزل خویش سوار شده [illegible]
قراولان یکدیگر را دیده [illegible] سپاه [illegible] صفوف اشتغال نمودند امیر حسین فرمود که امیر جاکو و امیر سیف الدین
و امیر [illegible] و عباس بهادر با دیگر شیران [illegible] در قول قرار گرفتند و بنفس خویش و طایفه [illegible]
[illegible] برانغار [illegible] بود و هراول [illegible] پولاد بوقا و دیگر دلاوران [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران کامکار در جوانغار [illegible] رایات [illegible] رسانیدند و از قبل امیر [illegible]
با قوم قبچاق [illegible] شده [illegible] هراول [illegible] خواجه اغلان [illegible] هر دو لشکر چون [illegible] صف بر کشیدند [illegible]

هر صرصر را متموج ساختند بیت زده و شبه شبک اندر آمد سپاه * یکی ابر تیره برآمد سیاه * که باران او بود شمشیر و تیر * جهان شد بکردار دریای قیر * ز پیکان پولاد
پر عقاب * سپه گشت رخشان رخ آفتاب * فضای معرکه از کثرت بهادران جوشن پوش و داوودی [illegible] و هوا از زبانه برق تیغ و ساعد خنجر
آتشین گشت و چون سپاه امیر حسین و حضرت صاحبقران [illegible] از مخالفان افزون بودند خوف و رعب بر ضمایر ایشان استیلا یافته چنانکه کار بحیله
کشید گفتی آن از بدایع صنایع قادر بیچون و صانع کن فیکون توسل جستند و با آنکه هرگز خورشید در برج جوزا [illegible] داشت ناگاه ابر سیاه فام
در عرصه هوا ظاهر گشت و از آواز رعد و برق ساکنان عرصه بالا و فضای خطه غبرا صیحه روز محشر مشاهده کردند و چندان آب از دیده سحاب روان
گشت که اگر قائل سآوی الی جبل یعصمنی من الماء یعنی اگر پسر نوح علیه السلام در این زمان بودی التجا بر جناب فیاض علی الاطلاق نکردی [illegible]
نم خشم گرفت و کمان از دست کرده علت استرخا پذیرفت پای لشکریان [illegible] مانند [illegible] بحر محیط شد [illegible] از قطرات امطار چنان گران
گشت که پیاده و سوار از حرکت باز ماندند و با وجود [illegible] سپاه [illegible] پای جلادت از فرط حمیت و عصبیت بسیار بر گرفته پیشتر نرفتند [illegible]
نمدها بر سر کشیده [illegible] در محافظت جامه و سلاح خویش بکوشیدند و چون مردم این طرف با ایشان برسیدند نمدها را از سر انداخته با ظهار
تمام جنگ جستند و با آنکه طوفان آب بدین شان بر روی نموده بود بیت چنان آتش خنجر جهان برفروخت * که بر چرخ از او گاو و ماهی بسوخت * و در این
حضرت صاحبقران دل بر جوان و [illegible] مخالفان را [illegible] سر پنجه شکست و الیاس خواجه خان [illegible]
بفرار نهاد اما میمنه لشکر خصم بر میسره امیر حسین غلبه کرده [illegible] و حاجی [illegible] بودند [illegible] رسانیدند و سپاه [illegible]
متفرق و پراکنده گشتند و شیر بهرام پولاد بوغا و حاجی در جای خویش ایستاده کوششهای مردانه کردند و از جانب مخالفان امیر شمس الدین [illegible]
در مقام انتقام آمده آثار شجاعت و مردانگی کما یجب [illegible] بظهور رسانیدند و از ظهور [illegible] دشمنان آتش حمیت و غضب حضرت صاحبقران زبانه زد [illegible]
از قشون بر مخالفان حمله آورده امیر شمس الدین [illegible] مقاومت لشکر شجاعت اثر [illegible] قدرت و تمکن [illegible] از معرکه عنان بر تافت و امیر حسین
مظفر و منصور [illegible] شده [illegible] سپاه پراکنده خود را جمع آورد و بر جایی که سابقا قرار گرفته بود بایستاد امیر صاحبقران [illegible]
[illegible] نزد او فرستاد که مصلحت در آنست که [illegible] با اتفاق بر سر دشمنان رانده ایشان را مقهور و مستاصل سازیم [illegible]
[illegible] خیال مقاومت و مقاومت نماند و چون [illegible] طالع امیر حسین [illegible] رسیده بود و کوکب [illegible]
کرده و کرایم اخلاق او برذایل صفات مبدل گشته افعال ناشایست ازو بظهور میپیوست [illegible] از جاده صواب [illegible] چون

تا باران بهادران پیش او رسید پیغام امیر تیمور گورکان بگذارد و زبان بنصایحت [illegible] گشاده [illegible] تا باران بهادران [illegible]
و حضرت صاحبقران را باز [illegible] نزد او روان گردانید [illegible] در حرکت تعجیل [illegible] کرد [illegible] فرصت فوت میشود امیر حسین چون
این بشنید [illegible] و زبان [illegible] ایشان بگشاد [illegible] کرده [illegible] اگر شما غالب شوید و اگر
مغلوب [illegible] از تیغ سیاست من سالم نخواهید ماند [illegible] متنفر [illegible] خاطر باز گشته بخدمت صاحبقران [illegible] آمدند [illegible]
[illegible] درخواست کردند [illegible] توقف [illegible] طریق [illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
بر صفوف [illegible] محاربه کشیده [illegible] کوشش فرو [illegible] در آن شب [illegible] امیر حسین کس [illegible] صاحبقران فرستاد چون
خاطر خطیر آن حضرت [illegible] اجابت نموده [illegible]
[illegible] فریق صفها راست کرده میمنه و میسره و قلب [illegible] و تیغ انتقام از نیام [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] ایشان روان شدند و در این اثنا طوق امیر شمس الدین که از او جدا مانده با فوجی از [illegible]
در معرکه پدید آمد [illegible] گرد و پیش انطوق مجتمع گشتند و بهیات اجتماعی متوجه مردم این طرف شدند و [illegible]
[illegible] از مقتضی چرخ بوقلمون که بهیچ کاری قرار و استواری ندارد [illegible] غالب مغلوب و مغلوب غالب شد [illegible]
در آب و گل [illegible] فرو رفته قریب ده هزار کس [illegible] ذالک تقدیر العزیز العلیم [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] هر کس [illegible] امیر حسین حضرت صاحبقران [illegible]
حضرت در جواب فرمود که ایشان خود [illegible] رفته اند اما من [illegible] حوادث [illegible]
جمع آورده در مقابله خصم روم و اگر [illegible] معاف و معذور خواهم بود و امیر حسین متوجه [illegible]
شد [illegible] و جاسوسان فرستاد [illegible] خبر سپاه [illegible]
[illegible] و امیر صاحبقران [illegible] جمیع لشکر معروف داشته [illegible] قشون [illegible] پیش [illegible]
جانب سمرقند [illegible] ایشان [illegible] فرمود [illegible] مشغول شده [illegible] خواجه [illegible]
امیر تیمور [illegible] پیش امیر حسین [illegible] فرستاد [illegible] و رفتن براه عدم [illegible] این سخن [illegible]

داده و برگشته و حقوق سابق فراموش کرده بدشمن پیوسته و از لشکر جته ایلچک تیمور پسر قلغ بوقا تیمور و سراول اکوجان بسر جانبی بیک اکلام
مشغلای پیش آمده بود و مجروح شده امیر تیمور خواجه اغلان و یاران او آمدند و ایشان منهزم شده سلسلهٔ آن جمعیت گسیخته گشت حضرت صاحبقران چون
بر آن قضیه اطلاع یافت دانست که آن نیز از امارات نکبت امیر حسین است و در دفع قضایای مبرم سعی و کوشش فایده نمیدهد لاجرم از آب آمویه گذشته
در بلخ نزول فرمود و ایل الوس خود را که متفرق شده بود جمع آورده و بعضی تومانات دیگر نیز فراهم کرده و طایفه جیبوکی را بر صغیر ساخت و مراسم
محافظت و احتیاط مرعی داشته از شرایع حالات خبر دهند و خواجه اغلان خواجه ابو الطهر تغمیری که از روی صدق یافته بود پیام رسانیده و ایمن پیش و طرح
مبسوط داشته منتظر رجعت کوکب اقبال بود
چون
امیر حسین و حضرت صاحبقران از آب آمویه عبور نمودند لشکر جته متوجه سمرقند شدند و در آن وقت بلدهٔ مذکوره خندق و شهربندی نداشت مردم سمرقند
از وقوع این حادثه عظمی متحیر گشتند مولانا زاده سمرقندی که بجرأت و جلادت از ابنای روزگار امتیاز داشت و مولانا خردک بخاری که هم تیرانداز
دلیر بود و از بزرگ زادگان بخارا و کلوی بیدان که باوصاف سرداری داشت مردم شهر را بر حمایت مال و اهل و عیال و محافظت شهر و ضبط
سرهای کوچه ترغیب و تحریض مینمودند و ارباب سمرقند متابعت ایشان کرده در مقام محافظت آمدند و طریق آمد شد مسدود گردانیده اسباب
مقابله و مقاتله ساز دادند و سپاه جته در شهر سمرقند خیرآباد عطف گردانیده از تسخیر آن مراسم جد و اجتهاد بجای آوردند و چون ایام
محاصره امتداد یافت نزدیک بآن شد که مسخر گردد و اموال و دماء مسلمانان در معرض تلف آید نسیم عنایت ازلی از مهب و لا تیاسوا من روح الله وزیده
وبا در میان اسبان لشکر جته افتاد و از چهار دانگ یکی زنده نماند و از این جهت خوف و رعبی تمام بر ضمایر مخالفان استیلا یافته عاجز و سراسیمه شدند
بعد از تقدیم مشورت مصلحت چنان دیدند که بولایت خود رجوع نمایند و بامضای این عزیمت اکثر ایشان ترکش را بر پشت بسته پیاده و منزل
روی بدیار خود آوردند و چون رعایای سمرقند کاری چنان از پیش بردند و با لشکر چنان کثیر مقاومت کرده بمتانت همت خود رسیدند طایفه از ایشان
که بقوت و شوکت ممتاز بودند بطغیان اکبری و شرارت متصف پای جسارت از حد خود بیرون نهاده دست تغلب و تعدی برآوردند و در انجمن که
ضعف و فتور بحال سپاه جته راه یافته عزم مراجعت نمودند امیر صاحبقران عباس بهادر را جهت استکشاف و استطلاع احوال ایشان بر بلخی که بسمرقند گسیل
داشت امیر تیمور گورکان چون بر کماهی حالات اطلاع یافت بسرعت مضان حال بشیر نو فرستاد پیش امیر حسین که از آن نهضت غیر مترقب او را آگاهی داده
بگوید که بتعجیل تمام متوجه باید شد تا در انتظام و نظام مملکت سعی و اهتمام نموده آید و چون فرستاده خبر با امیر حسین رسانید نصرتش مراسم شکر بر درگاه

بجای آورده و کوچ کرده متوجه ساری سرای شد و حضرت صاحبقران کامکار ایل و الوس خود را فرمود تا بجانب گذشته یورت قدیم و منزل
اصلی بروند و بنفس همایون باستقبال امیر حسین روان شده در صحرای نعلان اتفاق ملاقات دست داد و دیده ارکیه بر سر و خوش ... تعظیم
امور ملک و دولت سخن ان گفتند و از جمهور سرداران سمرقند حکایت در میان آوردند بنابر مقتضی وقت خلع و هدایا و مسامحت نامهای
ایشان ارسال نمودند و بعد از آن امیر حسین و امیر تیمور گورکان یکدیگر را طوی داده عزم چنان شد که امیر صاحبقران در آن زمستان در کش و نخشب
قشلاق فرماید و امیر حسین در ساری سرای قشلاق بسر برد و در فصل بهار باتفاق روی توجه بجانب سمرقند نهند و یکدیگر را وداع فرمود امیر حسین بساری سرای
رفت و امیر تیمور گورکان عزم نخشب نموده سلامات سمرقند رسیده مولانا زاده سمرقندی و مولانا خردک بخاری و دیگر سرداران اظهار بشارت و خرمی
نموده برسم مغول ... آوردند و ایلچیان با ترکات پیش حضرت صاحبقران الامر قرشی فرستادند و سبب استعداد قرشی آنست که کبک خان در دو فرسنگی
آن منزل قصری بنا نهاده و مغولان آن قصر را قرشی گویند
چون
فراش ربیع خیمه سبز فام سلطان گل در باغ و بستان نصب فرمود و امیر حسین و حضرت صاحبقران سعادت قرین رایت نصرت نشان بجانب
سمرقند برافراشته و آن خطه فردوس آیین را مضرب سراپرده شرف و تمکین ساختند چون الله تمت از سرداران سمرقند حرکات
شنیع صادر شده بود تمیع و استیصال ایشان از جمله مهمات شناخته و بنابر آنکه امیر حسین پیش از وصول بنواحی سمرقند ایلچی فرستاده بسرداران
پیغام داده بود که ارباب حاجات بگان گل نرسد شما استقبال ننمائید تا مجمعیت فاتحه و قبول او مقرر گشته و از آن موضع با تبرکات
و تسوقات رسیده امیر حسین تقبل مجموع آن تحفه فرمانداد و در عقب حضرت صاحبقرانی در حرکت آمده مولانا زاده سمرقندی را از آن مهلکه خلاص داد
و باقی سرداران سربداران تیغ قهر و سیاست گشتند و چون امیر حسین بر تخت حکومت تمکن یافت حرص مال بر طبیعتش مستولی شده دست ظلم
و بیداد برگشاد و از وضیع و شریف طلب اعتداد و ضبط آغاز نهاد و این رسم بمرتبه رسید که محصول سپاهیان و ملازمان حضرت صاحبقران مثل امیر جاکو و امیر
سیف الدین و اقبوقی بهادر و ایلچی بهادر و غیرهم مبلغی تمام تحمیل کرده و محصلان بر گماشت تا وجهی که بنام هر یک رقم زده بودند بخزانه فرود
آوردند و چون در آن نزدیکی جنگ لای واقع شده بود و اموال امرا و لشکریان بر غصب تاراج گشته ایشان در ادای آن مبلغ عاجز آمدند و صاحبقران
بر منوال مساعدت خواص نواب خود آنچه سیم و زر و حلی و زیور فراوان بایشان داد و از آنجمله گوشواره حرم خاص خویش که اولجای ترکان
آغا بود خواهر امیر حسین مساعدت فرمود و چون امیر حسین آنجمله بخوا بسرا ... [illegible]

او مستولی شده بود از مراوده متوالیت گذشت و با این همه مبلغ سه هزار دینار از وجه قسم باقی ماند و ارکان اشفاق حضرت صاحبقران کنیزکی نشان
در عوض آن اسبان خاصه خویش پیش امیر حسین کشید و فرستاد چون به حقیقت حال اطلاع یافت اسبان را قبول کرد و با آن حضرت گفت که من اسبان برای
میبردم و ابا داشت که مبلغ مشکین چند خواستگاری دختر حسین صوفی بخوارزم پیش او فرستم اگر برسم ما بعدت مبلغ مذکور را از عقب من ارسال نماید
از نباشد و چون امیر حسین با ملیسار رفت حضرت امیر صاحبقران در کش که مستقر شرف او بود اقامت نمود و آن مبلغ را انفاذ کرده از عقب او ارسال
داشت امیر حسین خاطر بازده و متنفر شد چه خساست و بخل و طمع از هر کس مذموم است خصوصاً از پادشاهان

چون امیر حسین بسالی سرای رفت و حضرت صاحبقران با ... خاطر آزرده در کش بماند جمعی مشکین فتنه انگیز

سگال میل نمود با غلبه‌ام متواتر شده و این تا جمعی از افعال ناشایست و اقوال بابت امیر حسین رنجیده خاطر بودند و مید لشکر که در میان امیر حسین
و حضرت صاحبقران طریق مصادقت و موافقت مسلوک باشد مجلس شوانکر مساعدت نماید و مخالفت او را اقدام جرات و جسارت پیدا نمیشد
اتفاق نموده نوعی ساختند که الفت و یگانگی تفرقه یافت و یگانگی تبدیل یافت بیان این سخن آنکه امیر موسی و علی درویش پسر با یزید جلایر و فرهاد و منصور
اورده خواتون کمتوب با سراسر کذب و افترا با امیر حسین فرستادند مضمون آنکه امیر تیمور نسبت بجانان و نوکر امیر حسینی اندیشه دارد و دلیل بر صدق این قول آنکه
در این اوقات تهیه اسباب محاربه مشغول است و با خواص و محرمان خویش پیوسته اظهار کینه میکند امیر حسین بمضمون مکتوب که کذب که باطلی است
از محض لسوه و تطیر بود اطلاع یافت آن کلمات واهی را امیر حسن خان رسانیده و با رایع فرستاد که امیر تیمور با جمعی که نسبت با این مکتوب و سخن کرده‌اند
باید که در سمرقند نزد او روی خواتون حاضر شوند تا او مراسم انکشاف بجای آورده حقیقت حال باز نماید و چون ضمیر صاحبقران مانند آب آسمان انکه دست
خس و خاشاک مخالفت پاک بود و بیان بادیه ب سمرقند روانه شد تا میل اوره خواتون ایراد نموده غمازان را خجل و منفعل سازد و این
اوره خواتون از مخلفات ترمشیرین خان بود و دختر شاه ملک خوانین امیر حسین منظم داشت چون اهل غرض و سعایه دانستند که آن پرسش فرمز
از نکال فضیحت امری مرتب نخواهد شد و ... از معرکه بتافته بطرف خجند رفتند و آن قضیه با پرسیده نماند و در اثنای حال در خاطر خطیر حضرت صاحبقران
صاحب ... گذشت که بحکم کلمه من لسمع ارتماع اخبار هر نبه غبار که در تنها بر حاشیه ضمیر امیر حسین نشسته باشد و در اساس محبتی که با او داشته شهر در فقه انداخته
بر نه مراین قضیه گماشته صور مخالفرا با شیر بهرام جلایر در میان نهاد ایشان گفتند که ما تمام که میدانیم حال امیر حسین با هیچ کس راستی ندارد و از وفا
علایم فراج بشرف نباشد ... السنتیم کار از زبان دانیم الکنون چاره غیران نیست که بر خلاف او اتفاق نماییم و لشکر را جمع آورده روی همت جمع

او منیم و در این باب مبالغه عظیم نمودند و دغدغه که در باطن همایون حضرت صاحبقران بود بهمه زاید اضعاف ... برفته و با ایشان در مقام مخالفت
امیر حسین هم داستان شده عهد و پیمان بستند و مقرر چنانشد که شیر بهرام بصورت قدم خود که ختلان بود رفته و لشکر فراهم آورده و امیر تیمور
کورکان نیز در ولایت خویش تجهیز و ترتیب سپاه و قیام نماید و شیر بهرام در حین توجه بختلان نوکر حضرت صاحبقران عادل نام مصحوب کرده
و نوکر خود نا خواجه را در خدمت آنحضرت گذاشت مشروط باینکه هر که عادل بیاید تا خواجه برود و مردم چنانچه برحال یکدیگر اطلاع یابند و شیر بهرام
بختلان رفته و لشکر فراهم آورده در موضع رفیع حصین متحصن گشت و با علان کلمه طغیان مبادرت نموده رایات خلاف امیر حسین برافراشت
و بعد منش رسل و رسایل متواتر و متوالی داشته دام مکر و فریب ادا او نهاد و شیر بهرام بکلمات نا فرجام فریفته شده رام گشت و از آن اراده بازگردیده
بار دیگر اطاعت نمود و امیر تیمور کورکان چون دانست که شیر بهرام با امیر حسین پیوست مکتوبی با وفرستاد مضمون آنکه فتنا مخالفت تو بودی و اکنون
با امیر حسین پیوسته دعوی یکرنگی میکنی ... باشد که هم او هم از برای تو دل کشاید شده و عاقبت آنچه بر زبان مخبر بیان کند انبوه بود به وقوع انجامید
بعد از آن امیر تیمور کورکان امیر جاکو و بهرام و بهادر را بطرف خجند فرستاد تا ایل جلایر ضبط نموده امیر موسی و علی درویش از توجه امرا آگاه شده گریختند
و بهرام لشکر جلایر جمع کرده اندیشه عدم معاودت با امیر حسین او را بر آن داشت که بمشورت حضرت صاحبقران با منقلان خویش طبل کوچ کوفت
ایل علی درویش غارت نموده بجانب خجند روانه شد و آن حضرت بطرف سمرقند روانه شد تا لشکر اقربا جمع گشته و در اثنای این اوقات امیر سلیمان و
جادرجی که بخت طریق مخالفت امیر حسین اقدام جسارت می نمودند از آن حضرت روگردان شده بودند پیوستند اما علی برادر امیر خضر یسوری را
و الیاس و حاجی محمود شاه با تمام سیوریان از مقام اطاعت و انقیاد حضرت صاحبقران آمده از سر اخلاص کمر خدمت در میان بستند و آنحضرت
فراوان هند و که برلاس را اجانب سمرقند نصب کرده معاودت فرمود و هندو که خاک بیوفائی در چشم مردمی کشیده و در مخفیه پیش امیر حسین رفت
و فرار جون از عهده ضبط آنجا بیرون نتوانست آمد سر بر پا بکنی بر آورده و در خلال این احوال بواسطه وفات الجازکان آغا که خواهر امیر حسین بود و حرم محترم
حضرت صاحبقران غبار ملال و اندوه بر صفحات روزگار امیر حسین نشسته علاقه خویشی که میان ایشان بود منقطع گشت و در ماه سنه سبع و ستین
و سبعمائه حضرت صاحبقران اتفاق و قرب بمحو شیر بهرام در دام تو انداخته ملک بهادر و عبدالله میرزا را با عهدنامه چون اساس دولت خویش است
پیش آن حضرت فرستاده پیغام داد که ما و تو در این مدت بر سبیل اتفاق بر شیوه امور ملک و ملت قیام نموده ایم و بمحو کان قدرت کوی دولت از
میدان آنکه ... اقران ربوده و سر از آنکه بعد از این حال همان طریق سپرده آید و اعتماد تمام بر این عهد نامه کرده چند نفر بدانجانب توجه نماید و قبول

سپاه آنحضرت شعار از صلوة گذشته در السون فرمودند ملک و عبدالله بشرف دستبوس مشرف شده بمراسم افادت بجای آورده حضرت صاحبقران
کامکار که آینه ضمیرش مصقل توفیق و تایید الهی یافته بود و میدانست که آن سخنان مشتمل بر فریب و دستان است لاجرم آن عهد را اعتبار ننموده
وان کلمات شنیده و السمیع رضا اصغا ننمود اما میوه دل باید اندیشه اگر شاید مهم مصالحت بشبت پذیرد خواهش کرد که عساکر جغتای متفرق شده بمواضع
خویش روند و سفاران ایلچیان امیر جاکو و عباس بهادر که در مرافقت بهرام جلایر بخجند رفته بودند رسیده و همراه با اتفاق صلاح دیدند که […]
میسر نیست زیرا که اندیشه خلاف در ضمیر داشته گمرد حضرت صاحبقران دانشور که رای انورش بجهت نقض نظام و نظام احوال بلاد و عباد بهبود آن رضا
نداده و بزبان فصاحت بیان جاری گردانید که ما اگر در فاتحه دولت بر چنین امور اقدام نمائیم دیگران استحکام بنیاد آن استان و اعتمادی نخواهند
و اگر خود دولت مؤسس بر لطف و احسان باشد ثمره ثبات آن از ایوان کیوان گذرد و اگر کاخ سلطنت مبنی بر غدر و عهد وان بود در اندک زمان
با خاک یکسان شود و مولانا کمال الدین عبدالرزاق در این مقام تتبع حافظ ابرو کرده میگوید که امرا خواستند که ملک بهادر و عبدالله بهادر را گرفته
و مقید سازند اما حضرت صاحبقران بدان راضی نشد و بامثال این سخنان بندگان دولت را ارشاد نمود راقم حروف گوید که قول صحیح است
چه تعرض ایلچیان بخصوص که خود مصالحت آمده باشند از مقتضای خرد و حمیت بجانبید تواند بود حضرت صاحبقران […] فرمود و […]
مراجعت از آن افراشت و از انجا معاودت نموده عرصه قرشی را بطرف […] خویش تزئین داد و امیر حسین بشیر بهرام […] از جانب […]
انجانب شده و باز امیر حسین بطریق کرو حیل […] با معنی که […] نزد امیر جمشید گورکان افاض الله علیه سحایب الغفران ارسال کرد
که نزاع و شنار مستلزم ویرانی مملکت و پریشانی رعیت است و یقین پیوسته که همت انجناب مقصور بر رفاهیت حال عباد و تنظیم امصار و بلاد است
اکنون اصلاح آن نزد که آن لشکر این طرف از جانبین توقف نمایند و سپاه آنجناب در خراد و هر یک از ما با صد سوار در حرکت آمده […]
چنانچه معهود بوده در تنگ چکچک با هم ملاقات نمائیم و تجدید قواعد عهد و پیمان از ایمان چنان مؤکد و مشید گردانیم که بعد از این مقدار از […] غبار
میان احوال افساد نماند و تا ابد […] ملک و ملت ایمن و […] ساکن گرداند و […] بخواهد شد و هر چند بر ضمیر آفتاب اشراق خسرو آفاق
این معنی کالشمس فی رابعة النهار منکشف و هویدا بود که قواعد عهد و پیمان و بنیان امیر حسین اوهن من بیوت العنکبوت لیکن چون امرا باتفاق
معروض داشتند که صلاح در صلح و […] قبول مصلحت […] مقتضای رای امرای […] مصالحت راضی شده جمهور لشکر را در خراد
گذاشته با سیصد سوار روانه شده […] دولت […] رعایت حزم و احتیاط […] توقف فرمایند پانصد کس بجانب تنگ چکچک که وعده گاه

ملاقات امیر حسین بود توجه نماید و سفاران ایلچیان امیر حسین بشیر بهرام را […] گفته […] خاک […] فرمانداد […]
جناب بجانب صاحبقران کرده آن اقدام افکنند و اگر بنیل مقصود باز گردند مجرم و گناهکار باشند و شخصی از بندگان حضرت صاحبقران که در میان
مخالفان بود گریخته بتعجیل تمام رانده و در زمانی که آنحضرت بدینو فرود آمده بود وقت شام رسید و بهرام نامی از نوکران خاصه که در وثاق […] بود
حاضر باقی از اتفاق و ثنا آگاهی داد و بهرام بنا بر عدم عقل و فقد تجربه آن سخن را مهمل انگاشت و چنان پنداشت که چون امرا سعی در اصلاح مینمایند
افشای این خبر موجب و مستلزم فساد گشته اورا باعث فساد منسوب خواهند داشت مجملا راست گو را از دروغ گو باز نشناخت و […] لشکریان امیر حسین
چون بجای ماکسان در رسیده و از اتفاق حسنه آن امیر سعادتمند که مؤید بود بتائیدات ربانی پیش از وصول مخالفان در ضمان عون و عنایت
یزدان […] شده و بود و متوجه وعده گاه گشته چون بر وصول سپاه اطلاع یافت در سیر مسارعت فرموده به تنگ حرم رسید ملازمان نزدیک
گفته اند و سوار […] و جنگ […] سپاه جوشن در بر […] و از آن موضع حضرت صاحبقران
عنان مراجعت منعطف گردانید و دشمنان نیز روانه شده […] کنان میرفتند تا […] رسیده و از محض عنایت الهی دیگر مخالفان را
یارای آن نماند که اقدام بیشتر نمایند لاجرم خایب و خاسر در آن محل توقف نمودند و چون خبر این واقعه بخراز رسید لشکریانی که حضرت صاحبقران در آنجا
باز داشته بود بر […] گشتند و آنحضرت با معدودی چند که در ملازمت رکاب همایون مانده بود از خراز بجانب قرشی شتافت و بعد از
تقدیم مشورت […] که کوچ را […] در باره حقوق […] صاحبقران ثابت داشتند
بسر بردند انگاه بخاطر جمع قلع و قمع مخالفان را وجهه همت ساختند […] هر کس جزئیات […] انجام ساخته […] کوچ
خویش راه […] پیش گرفت روزی که لشکر امیر حسین در قرشی نزول کرده امیر موسی و امیر هندوشاه […] اشتغال نمودند حضرت صاحبقران
ایلچیان پیش ملک معزالدین حسین کرت و محمد بیک جونی قربانی فرستاد تا استخراج نمایند که ایشان […] آن حضرت در مقام خلاف اند یا وفاق
و […] از خراسان متوجه ماوراءالنهر شده بسر جاده […] رسید شهریار کامکار […]
در آن موضع باز […] و چون ایلچیان معاودت نموده شرف تقبیل بساط جلالت مناط حاصل کردند […] صاحبقران […] آنحضرت عرض
داده آوردند […] که ملک هرات استدعای حضور ما کرده است و هنوز کاروانیان از مقام خود روانه نشده بودند که آنحضرت با ملازمان
و متعلقان سوار شده و روی توجه بصوب هرات نهادند بازرگانان چون به قرشی رسیدند امرا و وجوه سپاه امیر حسین خبر حضرت صاحبقران […]

پرسید و بتحقیق گفتند که اینچنین است که ایشان از حال ایشان استفسار نمایند بجانب هرات پیش ملک رفته امیر موسی سخن [illegible] بغرض مقرون
داشته از قلعهٔ قرشی بیرون آمده سپاه پراکنده جمع آورده با هفت هزار سوار بموضع [illegible] را منزل ساخت و بخیال فرو داشت که بار دیگر [illegible]
با پنجهزار کس [illegible] که امیر حسین ایشان را بدانجانب فرستاده بود و در [illegible] ایشان نوبه [illegible] قرار گرفتند

از جملهٔ غرایب اتفاقات و عجایب اتفاقات حالات صاحبقران گیتی ستان رفتن آنحضرت است
با عدد اندک بجانب قرشی و منهزم شدن اعدای دولت قاهره با وجود کثرت و بیشی و این قضیه در کتب مشهوره بدین نهج مسطور است که چون امیر محمود
کورکان آثار [illegible] کار و اسباب از جهت انصراف فرمود که بجانب [illegible] همایون بر سر هرات [illegible] شده و بعد از مدت قلیلی باز
گشته در منزل مبارک نزول کرد و در آنجا رحل اقامت [illegible] بعد از آن همگی همت بر دفع و استیصال دشمنان مقصور گردانیده بنوعی در آن
امر شروع نمود که عقل خرده دان انگشت تعجب بدندان گرفت و در آن اوان [illegible] و چهل و سه کس ملازم آنحضرت بودند و از جملهٔ ایشان
خواص و دلیران صاحب اختصاص سیورغتمش اغلان بود و امیر داود و [illegible] سپاه و بوغای جلایر و حسین بهادر و امیر سیف الدین نکوز و عباس بهادر
از قبیلهٔ قپچاق و آق بوغا بهادر از قوم نایمان و محمود شاه بخاری حضرت صاحبقران کامکاری با عدهٔ قلیل غریب صوب قرشی [illegible]
و نواحی امرای نامدار امیر حسین با دوازده هزار سوار جلادت آئین کمر کین بسته در کمین رزم و پیکار نشسته بودند بر ارباب بصیرت پوشیده نماند که
امثال این امور [illegible] افراد بشر نیست بلکه بسر حد معجزات مقرون [illegible] صاحبقران روشن ضمیر [illegible] شب روان شده
بکنار آب [illegible] رسیده و در همان شب چهل و سه کس [illegible] رانده [illegible] عبور نمودند و [illegible] ملاحظه آنکه کسی خبر بجانب
نرسانند کشتیها گرفته [illegible] فرستادند تا بقایای سپاه [illegible] گذشت و شب دیگر [illegible] فرود آمده [illegible] امیر موسی [illegible] بودند خبر گرفتند
و بدان دایره [illegible] محیط شدند و شب توقف نمودند و روز دیگر روی توجه براه نهادند [illegible] فرود آمده نزول کردند و هر کدام تا آب [illegible]
انصراف نیافت و بعد از غروب آفتاب [illegible] رفتند و در آن محل امیر جاکو معروض داشت که اعتماد بر عنایت ملک بیچون کرده [illegible]
شبخون بریم [illegible] حضرت صاحبقران که موفق بتاییدات ربانی بود فرمود که سپاه [illegible]
بالله چشم زخمی رسد و ظفر روی ننماید ایشان جمع نشوند و [illegible] آنکه شما در همین مکان توقف نمایید تا من بقرشی روم و برج و باره و [illegible]
[illegible] نظر آوردم و حضرت تمام [illegible] این کلمات [illegible] خویش ساخته بر جناح استعجال روانه شد و بکنار خندق رسیده نزول

نزول فرمود و چون آب خندق فراوان بود اسبان را [illegible] سپرد از [illegible] که در بالای خندق ساخته بودند و آب از آنجا بحصار میرفت [illegible]
همایون تا زانو بآب در آمده و پای مبارک نهاده [illegible] در آمد و عبدالله در عقب آنحضرت قدم مینهاد تا بدروازه که در جانب [illegible]
رسیدند امیر صاحبقران دست بر دروازه داشت که [illegible] از آنجا بازگشت و نظر احتیاط بر باره و فصیل انداخته جایی که دیوار
پست بود بعبدالله نمود که محل نردبان نهادن و در آمدن بقلعه این است و از آن ممر [illegible] رفته بود معاودت فرمود و بتعجیل تمام [illegible]
پیوسته بار دیگر متوجه قرشی شده چهل و سه کس را پیش اسبان بازداشته و صد کس را [illegible] آورده بودند [illegible] فرستاد تا [illegible]
که عبدالله نموده بود بقلعه در آمدند و خود با صد دیگر بر در دروازه [illegible] و دلاوران سپاه نصرت انجام چون پای در حصار نهادند [illegible]
از بام [illegible] بر کشیدند و روی بدروازه آوردند چون آنجا رسیدند محافظان [illegible] لا یعقل [illegible] تیغ [illegible] آوردند
قفل دروازه را شکستند و حضرت صاحبقران [illegible] کشیده و از آواز [illegible] دلیران غلغله [illegible] زلزله و ولوله در حصار افتاد و مردم قرشی سر از خواب
بر آورده [illegible] بهر طرف روان شدند و با هم [illegible] گفتگوی آمدند که [illegible] لشکریان [illegible] قرشی نموده اند و فرزند
امیر موسی را بدست آوردند و محمد بیگ بن موسی که در صغر سن بود [illegible] حضرت صاحبقران پوشیده و راه گریز [illegible] چون ناگاه خبر
بمخالفان رسید از بیم و هراس متفرق و پراکنده شدند و [illegible] محمد بیگ [illegible] پیوسته [illegible] بر جای [illegible]
و در فرار [illegible] کس پیش ملک بهادر فرستاده [illegible] و روز دیگر دشمنان [illegible] هزار سوار از موضع
خویش حرکت [illegible] بقرشی رسیده و اطراف حصار را فرو گرفتند حضرت صاحبقران [illegible] همایون [illegible]
و امیر سیف الدین را بمحافظت دروازهٔ دیگر نصب فرمود و سیورغتمش اغلان و امیر حسین و امیر عباس و آق بوغا بهادر را فرمود تا بر برج [illegible]
نموده بر زخم پیکان جان ستان [illegible] دشمنان خاکسار [illegible] خاک [illegible] کردند و در اثنا امیر مؤید ارلات با سی کس [illegible] آمده خود را
سپاه کینه گذار [illegible] رستم و اسفندیار [illegible] ساخت و [illegible] سپاه مخالفان کرده بقلعه در آمد و [illegible] بهادر چون
از اعدا مفارقت جسته در سلک سایر ملازمان امیر تیمور منتظم شد صاحبقران ظفر قرین خواست که تیغ جلادت آخته بر سر دشمنان تاخته آثار [illegible]
[illegible] ظاهر گرداند اما امیر سیف الدین که [illegible] خللی داشت بعرض رسانید که امروز توقف [illegible] و فردا [illegible]
سخن مقبول افتاده آن عزیمت تا روز دیگر موقوف شد و آن شب از جانب مخالفان نیز [illegible] بهادر با دویست کس [illegible]

تزدیک اردو رو آمده بسر بر نشد روز دیگر که خورشید خنجر گذار بر بام این نیلی حصار علم کبر و ادبار افراخت ایلچی بوغا و اق تیمور بهادر پیل اردو در انداخته از قلعه
به یک جا همه بیرون تاختند و بر دشمنان حمله آوردند و علی شاه و دو شنبک برغوجی بر حسب فرمان واجب الاذعان بر رسم هر اول بیست کس از عقب آن
دو بهادر شتافتند و از صف اعدا [illegible] تیمور شیر گیر گشته متوجه شیران بیشه [illegible] گشت و بیکضرب تیغ اق تیمور بهادر مجال مخالف و از جمله سپاه
امیر موسی اوزبکی بود نیابت مشهور و دلیر و قوت بازو افزون از پیل و شیر که اندر خم کمان کشش بیشه بر بیدان کوه و ماوند افتادی و از نهیب
عمود آتش آهنگش که در جنگ داشتی اجزای جبال [illegible] برباد فنا بر فرق بهادری بر سر و [illegible] قدم در میدان نهاد و قرقوان بوغا
بپای جسارت پیش رفته هر دو دست او را چنان محکم گرفت که مجال آن نماندش که قدم از جای برگیرد و مهم او را باتمام رسانید امیر بهادر
بوغا و ایلچی بهادر نیز بالای اردو از تیرباران آغاز نهاده طایفه از مخالفان که در پای قلعه آورده بودند همه را انداخته یکبار بر کشیده و گریختند بخندق
که چند روز کار ناکامی کنده بودند پناه بردند سپاه و جلادت شعار لشکر ظفر آثار از آنجا رانده و زخمها ایشان کشته و بر سپاه اعدا [illegible] صد مرد
حمله آورده پیادگان دشمن تیز دشت نیزه داران کشاده لشکر ظفر مآل سعادت قرین را بر گردانیدند صاحبقران سپهر قدر با پانزده هزار سوار رایت جهانگشای
افراخته بیرون تاخت و از فر دولتش لشکر را از قوت و شوکت تازه بلند آوازه حاصل شد ایلچی بوغا بالای اردو شمشیر کشیده انداخت توکل
روی بگریز آورده و [illegible] بهادران لشکر حضرت [illegible] تیغی بهرام فرود آورده روز حیات آن منحوس بشام منتهی شده کارش بتمام رسید
لا مرد للقضاء و لا معقب لحکمه عاقبت امیر موسی با هفت هزار مرد که نیران محاربه برافروخته بودند رایات مقاتله برافراخته خاک فنا بر موسی و اولاد
بر فرق خود بیخته و آبروی شجاعت و مردانگی ریخته از مقابله اندک عسکری منصور بخوف بسیار بگریخت و مردم او در صحرا و بیابان متفرق و پراکنده
گشتند ملک بهادر با سپاه و قراولاس که جمعی [illegible] بودند بطرف دروازه خراسان هنوز پای ثبات و وقار بر جای خویش استوار داشت امیر صاحبقران
کامکار با هشت کس از شیران بیشه کارزار روی جلادت بایشان آورد ملک چون دید که آن حضرت بنفس همایون متوجه اوست در حوصله خویش
تاب مقاومت ندید و در حیلت خود قوت منازعت نیافت لاجرم پای اصطبارش متزلزل شده و دست اقتدارش بعجز و انکسار مایل گشته قدم
فرار و ادبار نهاد و عنان مراجعت بیار خود منعطف گردانیده بجانب گنبد لولی توجه نمود و حضرت صاحبقران فیروز جنگ که از برای حفظ ناموس
و ننگ دست در پنجه شیر و کام نهنگ نهادی مانند برق دمان از عقب ایشان روان شد مخالفان سپاه ظفر پناه دیده در آنجا نیز توقف نتوانستند
نمود [illegible] پادشاه دولتیار آتش در خرمن [illegible] و [illegible] و بیکبار پشت داده متفرق [illegible] ایشان را [illegible] ظفر قرین

ظفر قرین فرمان داد که امیر جاکو و امیر سیف الدین با شیخ علی بهادر عقب گریختگان رفته بقدر مقدور در غارت و اسر تقصیر ننمایند و ایشان از لشکر
بسیار امیر حسین و سپاه اندک خویش [illegible] اهمال و امهال در ادای آب ورزیدند و آن حضرت مضمون المجد [illegible] چون شیر [illegible] بشکار
عمل نموده بنفس همایون بارتکاب آن امر خطیر اقدام فرموده عنان سبک و رکاب گران کرده برجناح استعجال در حرکت آمده و همراه او در
رایات تجلید افراشته [illegible] فرمان در مقدمه روانه شد و از مخالفان چند [illegible] که بر ساقه لشکر بودند از وصول ایشان آگاه گشته منهزم و پراکنده
شدند فوجی بضرب تیغ و تیر ایلچی بوغا باز گردانیده شدند و فوجی دیگر را حضرت صاحبقران حمله آورده و آن حضرت ببازوی دولت سر پنجه قدرت
ایشان را چنان بر تافت که از صولت و سطوت او فوجی که ایلچی بوغا رانده بودند کوچهای خویش گذاشته راه انهزام پیش گرفتند و از دو ملک آغا
دختر امیر بایزید جلایر و خاتون امیر موسی در راه افتاد ملک بهادر که [illegible] رفته صاحبقران گردون توان از پای ایشان دوانده و باواز بلند ملک بهادر
خطاب کرد که [illegible] از عورات جدا شده فرقت [illegible] ملک [illegible] کلاه السلامه [illegible]
رانده و از عورات جدا شده سر خویش گرفت و ایشان همچنان تاختند و حضرت صاحبقران تنها از عقب شتافت و با عورات نوکری بود عاشق نام
تیر در کمان در دست داشت اگر چه از زخم سهام [illegible] هر گاه که آن حضرت نزدیک میرسید عاشق تیر در کمان نهاده میکشید و نمی انداخت
امیر تیمور کورکان [illegible] کشیده و میداشت اگر اسپش [illegible] تیر [illegible] نکرد و نکوشید که [illegible] مردم
زخمی خورد و در این اثنا [illegible] رسید و از پای عورات [illegible] عاشق [illegible]
انداخت و پیش [illegible] ظاهر شده [illegible] با عورات [illegible] گرفت و [illegible] رسید [illegible] خسرو آفاق [illegible]
قزل قان مراجعت نموده روی بقرشی نهاد و در آنجا امیر جاکو و امیر سیف الدین که در امتثال فرمان [illegible] دشمنان [illegible]
با احشام [illegible] و ایل جلایر طایفه دیگر را اکثر [illegible] گرفته پای بسریر اعلی آوردند و حضرت صاحبقران گیتی ستان آن زمستان در قرشی
مخیم اقبال ساخت و در توالی التفات بر تنظیم احوال رعایا انداخته ایشان را بعمارت و زراعت امر فرمود و محمود شاه را حکومت بخارا تعیین نمود و تنکی شاه را
که در خراسان ع [illegible] طلب [illegible] با توابع [illegible]
خویش را در اطراف سرگردان میگشت در بخارا با محمود شاه که داماد او بود پیوست و حضرت صاحبقران چند نوبت ایشان را [illegible]
و عاطفت گردانید
چون امیر [illegible] از [illegible] سپاه منصور مظفر [illegible]

گرچه با امیر حسین پیوست و صورت حادثه باز نماید و نقصان چنانچه شاه وکرده بود باز نمود امیر حسین از استماع این قصه متعجب و متشوش شده با جمعی از امرا
فرار نمود و در شالی سرای بیرون آمده بر جناح استعجال بجانب آنحضرت روانه شد و امیر موسی را با امیر مراد مرد قراولیش و جمعی از امرا اسلحه پوشانیده
از بردی و جهانشاه پیشتر نموده بولاد بوغا را پیش فرستاده ایشان چون برق و باد در حرکت آمده از قتلغه گذشته قریب چنگ چکک فرود
آمدند و ترتیب اسباب نبرد مشغول شدند و خرم و تیقظ شعار خود ساختند و حضرت صاحبقران بیهمال چون از کیفیت حال اطلاع یافت بر سبیل شبیخون
از منزل خویش حرکت فرموده و بنا بر غروب رفته گذشت و داغ بیرون رفت روانه شد جمعی را از ایشان بگیری فرستاد تا حالت مخالفان را
از ذات تحقیق بمسامع عیسوی رسانند و الحاصل چند نفر از دشمنان گرفته بیاوردند و گرفتگان بعرض رسانیدند که امیر حسین از تنگ چکک
گذشته در جلالیک نزول کرده اند و باز کسان بخبرگیری فرستاده بسمع همایون رسانیدند که امیر موسی با امرا و لشکری مسلح بر بالای دو جا
صف کشیده و چشم انتظار براه دوخته و آن حضرت با دولت کس رفت در حبل المتین توکل زده پای در راه نهاده و چون امرا و سپاه گرد را
دیدند سوزن انداخته آواز ایشان بمجلس مجد رسید صاحبقران سعادت قرین چون دید و دریافت که مخالفان غافل اند و فرصت شبیخون
فوت شده مراجعت اولی دانسته از راه گذرگاه قنان فرمود بجانب قرشی معطوف گردانید و لشکر امیر حسین با آنکه بچشم عبرت تقدم حضرت
صاحبقران مشاهده ایشان کرد هیچکس را از آن ده هزار سوار یارای آن نشد که یک قدم پیش گذارند و آن حضرت خطه قرشی را بوجود همایون مشرف
ساخته از آنجا بجانب بخارا رفت علی سیوری و محمد شاه و خایف شده تنگنای بجای آورده کمر عبودیت بر میان بستند و چون امیر جاکو پیش از این محمود شاه را
بر دم آب تب و چوب بر پس و پیش نهاده بود و در اثنا که حکومت بخارا تعلق باو داشت متوهم شده از وی دو سه جا چند نوبت بعرض رسانید
که یورش خراسان عین مصلحت حضرت صاحبقران از روی تنها و خفه منش با امیر سیف الدین و عباس بهادر اتفاق نموده و بجهت آنحضرت بدان
سر زمین رفتند و بعد از چند روز خبر رسیدن منقلای امیر حسین که بتبلیغ ایشان امیر موسی و اولجایتو بردی استوار شد حضرت صاحبقران
سعادت شعار شجاعت آثار با علی سیوری و محمود شاه گفت مقتضی مردانگی آنست که رو بسپاه دشمن بیرون رفته فرصت شبیخون نگاه داریم کمر عبودیت
بر میان بسته و چون این معنی در حوصله ایشان نمی گنجید عرضه داشتند که اسباب آماده و آورده ایم در این مقام توقف نمائیم و اگر دشمنان قصد ما کنند
جواب ایشان گوئیم حضرت صاحبقران کامکار آثار ضعف از ناصیه ایشان مشاهده نموده علی و محمود شاه را فرموده از آنجا ایشان را
عازم خراسان شده و چون بآب آمویه رسیده کشتی که از بالای آب می آید گرفته و از آب گذشته بجول امدند و بر رود عبور نموده در ماخان [illegible]

بخارا

همایون با امرا پیوست و امیر حسین بعد از قتل امیر تیمور گورکان بر خاطر بخارا نزول کرده و علی و محمود شاه با اتفاق بخاریان در محافظت شهر کوشیده
سر مخالفت در روی کشیدند لشکریان امیر حسین روی همت بتسخیر بخارا آورده جنگ در انداختند و بخاری پای جلادت پیش نهاده از دروازه
بیرون خرامیدند و با سپاه امیر حسین در مقام محاربه آمده دست شهرور از گردند و امیر حسین با سپاه الله وی گرد قریب روی بر پس نهاده بر زمین
الا نور شیخ سیف الدین نوخزی عثمان باز گشتند مردم بخارا بضرورت گرگان چنان منهزم گشتند که دیگر معاودت ایشان ممکن نخواهد بود
ایشان مشاهده شد و چون میان مردم بخارا و او دیوار است مسافتی داشت و او از آن مراجعت نمود و تیغ از نیام کشیده جمعی کثیر را بطعمه
قتیل رسانیده و عقبه السیف زشت ترین صورت بشهر باز گشتند و در کار و انجام سنجیده دم در کشیدند و دیگر گرد فضولی نگردیدند علی سیوری و محمود شاه
هر چند سعی نمودند که اسباب بخارا را بار دیگر بر بروج معمور نموده بمحافظت شهر قیام نمایند مفید نیفتاد و از کنج محنت خانه خود قدم بیرون نهاده ایشان
با الضرورة دل از حکومت برداشته و شبانگاه عازم خراسان شدند و بموکب خجسته پیوسته در سلک بندگان صاحبقران انتظام یافتند
و سر خجلت و ندامت پیش افکنده و از تقصیرات خویش زبان اعتذار و استغفار گشادند لطف عمیم و مرحمت جسیم صاحبقران شامل حال علی و محمود شاه
شده بخلع گرانمایه و اسپان راهوار سرافراز گشتند و روز بروز مراحم پادشاهانه درباره ایشان تضاعف پذیرفت تا کلی این معنی خاطر نشان گشت و دیگر
و اولکه را در بیابان آتش زدند تا سبزه شد و سپاه ایران فرو ساخته و در این اثنا خبر رسانیدند که تنگی شاه که چمن التفات صاحبقران از کرب خلاص
شده و در استدعات تمکن یافته بود بسبب ترک جان مصاحبان بیرون کرده و بر گرامی آمده که میل ملازمت آنحضرت ورود گرفته محبوس میسازند تا نگه دارند که بموکب همایون
ملحق شود تا بر و غضب صاحبقران بیهمال از استماع این سخن شتعال یافته با شسعه برق الطال رجال لشکر گردید یلغار فرموده اند و ورت کل را موج
اندیشان بود و الیق محل گذار شبانه فرموده امرا را با چهار صد کس بجانب تنب آب فرستاد و خود با دولت و اقبال بجانب آن کذر و آب رانده با آنکه هنگام تیز
بود و آب خیز تا نشین محیط ملاطم سیلاب گذشته و از کنار آب بالشکر گرد یلغار فرموده سحرگاه بمنزل تنگی شاه در میان گرفته او دیوانه بود
دلیر گردد در معرکه از میل و شیر روی نگردانیدی و تیر انداز بود سخت کمان که پیکان او برق رمی سهم از صحن سینه آسمان جای گذراندی ورای آنکه
جورک جباس و صهیل لشکر گردید تیر و کمان بر اهل بر تیری که جسته جهت زده کمان او شکسته شده و ورکه و خطامی بهادر رسیده و غفلت بیکار از لشکر او جب
فرار گشتیها بطرف آب بردند تا امرا که چهار صد نفر با شارت حضرت صاحبقران بدانجانب رفته بودند عبور نموده در خلال این احوال بمسامع صاحبقران
دریا نوال رسید که سپاه قراولیش که در حوالی بخارا با صاحب تقالی از روی هم و هراس نشسته اند جهت پادشاه تا قضای آن رو که بعطف عنان و حرکت رکاب

سنگ شغر قمر درمیان ایشان افتاده و با مضای این عزیمت از جوف لیل بوارد شده و بر سران جنیبان انده و در موضع برسن رسیده امیر خلیل که در آن
درمیس ایشان بود گریزانیده و از آنجا مظفر و منصور مراجعت نموده از آب گذشته مدتی بجا و سر چاه بهای قراول توبه اسعد بخیام اقبال رخت
الکاء منوچهر خان گشته با عزت بهمایون پیوست و از آنجا امیر کو را بسالت پیش حسین کرت بهرات فرستاده ملک شیر الطاف فزود حرام بردم
و اکمل بجای آورده نسبت بحضرت صاحبقران اظهار کید او موافقت کرده در باب انتظار مرحمت و مبالغت مبالغه نمود و گفت من برسم او ام
اگر تیمور گوران از آن طرف قدم رنجه فرماید بجانب سرحدت و محبت استحکام دهد و ارکان وداد تعهد و پیمان تاکید فرماید من برابر جا کو متفق او قرار
نمود و آن کمال از اعراض و ادای مقتضای گو در مشابه و در اینولا که از ملوک غور نسبت بامیر تیمور و امیر حسین جان بعادت و عادت ماند و ان سابق صدا
یافته بود بر ضمیر منیر حضرت امیر تیمور گوران پرتو انگنده چنانچه بعضی از این حکایات در مجالس جمله گذارش یافت و بدیده امعان از احوال گذشته
بر خاطر خطیرش خطور نمود که حقیقت الخلیفه محمول بر کرامت و چون قانه است و بنابراین سبیلی که مطالعات ملک و دشت غور بسر رفت و نیز منخوت که بنای
مصادقتی که بجد و حوطه یافته بود بواسطه خویشتن داری سعد و مهندم کردد و بعد از تفهیم مشورت فرزند سعادتمند خود امیرزاده جهانگیر را
که شکوفه باغ خلافت و ثمره شجره سلطنت بود پیش ملک روان فرموده و مبارک شاه سنجر را با یکی از مولم موکد گردانید و ملک پیغام داد که چون بر حسن اتفاق
و پاکی سیرت و نیکو ناکرداری انجناب وثوق تمام حاصل است قرة العین خویش را پیش تو فرستادم و در خاطر چنانست که اتفاق و عقد را که میان
گذاشته شد از غرجیت بوطن اصلی و اورت قدیم معطوف کردد و نوع از تکلفات ملکانه انحضرت غیب و لطف نفقه درباب ایشان مبذول افتد چه در کت
بزرگان

بعد از رفتن امیرزاده جهانگیر ملک هرات همت عالی نهمت حضرت

عالی منزلت عطف اعیر صاحبقران تیمور گوران منعطف گشته گران لشکر بطرف دوآبه که لشکر امیر حسین آنکه در آنجا از مراحل گشته اند که شمال سزاد
دیده لاجرم با شش صد کس که در آن وقت ملازم رکاب فلک فرسای بودند روی توجه و توکل براه بیلی فضیل آورده و از جیحون عبور نموده و لشکر
گرداه چون روز شد در چهار باقی المائه دوم در کشیده و از دهنه آبدوه از آنجانب روان گشته و از طرف غرور از الکه قرشی از میان گرفتند
و طایفه از نوکران امیر موسی که در آنجا بودند اسیر و دستگیر شدند و جمعی از رسانی مخالفان با اتباع خود در گریختند و دو لکه و علی شیخ بهادر توجی اند
باشند که ان زرافی بنداشته با ایشان جنگ کردند و چند شک کمی از آنجماعت گرفته پیش صاحبقران والا کبر آوردند و آن حضرت فرمودند از ان کمانها
بلنقرف صباحاتش تسلیم نمودند و بیچکونه خیانتی بان نرسید و در اثنا چهرا امیر اوزشکر قرا و اهل از موضع قوزی عنبه فامت زده بودند به بسیار ملکان

جسوری و برابنجا جوه و بنده شاه با اتباع خویشتن با ایشان پیوسته و از جنگ و کوه بجز دامن توجه حضرت صاحبقران از قرشی گرفته بجانب
محق شده و از آنجا جمعیت عظیم دست داده بود و آن حضرت از این اجتماع اصلا آگاهی نداشت تا که قرب بوقت غروب از قرشی کوچ شده
نیشب باوقت رسیده و در آن موضع خبر کثرت مخالفان مسموع گشت در جانب حزم و احتیاط نموده و بر فور از بولاب به پروان آمده نموده
در خاطر خطیر توقف نموده با بهادران با امرا بجانب انشده و در اثنای طریق امیر جاکو از اسب افتاده چنان آزرده و مجروح گشت که بیم آسیب
از صدا غفال بنده و اختلال اشتغال یافت و امیر صاحبقران سعی موفور ملازم تفتیش گردانیده تا او را بامحافظان پیش امیرزاده جهانگیر برده بعد از فرستادن
فرصت محاربه لشکر فراز ماسی هجوم کرده آمدند و مجموع امرا و بهادران ادراک نموده با حضرت صاحبقران یکدل و یکزبان شدند مگر علی مسوری که از جنگ
با تقوم مصلحت نمیدانست و چون صورت خلاف امر و فرض گشت فرمان و حیه از عنان ما فدگشت تا او را تکلیف سوار ساختند و شیخ علی بهادر
موجب فرموده با شش صد کس بجسم منقلای در حرکت آمده از جانب مخالفان هندو شاه با سپاه موفور مقدمه لشکر بود و قراولان از جانبین یکدیگر
تنور حرب تفتیده گشت و از فرودست صاحبقران منقلای دشمن گسسته منهزم شده و روی بگریز نهادند و آن حضرت بعد از استماع غلبه سپاه ظفر قرین
فرود آمده سپاه را آسایش داده و وقت نماز پیشین بجانب قرشی توجه فرموده و در اثنا فراوان سوار شده و ان لشکر مرد انداخت فتوح ساخت و جمله ارا
و بهادران را از دو ضبع خویش بر داشت و مردم خود را که لقب منصف بودند و کثرت دشمن عارف اسمات دو تلو نامور ده بجنگ امیر گردانیده
و چون خاتم فرالیقین است داد علی مسوری با دو نوکر روی بفرار آورده صاحبقران کامکار با سوار اندک و به سپاه پای جلادت در میدان اقدام
و بکار نهاده و از نهیب تیغ آتشبار دشمنان با آن مجموعه سامی در مقام مقاومت ایستاده و خاک ادبار بر فرق خود پخش شده در حمله نخستین بگریختند
و لشکر نصرت اثر کامران و کامیاب در عقب منهزمان تاختند و در رسانی ایشان از دست آورده غنایم فراوان از اسب و سلاح و غیر آن
یافتند و بولاد که از سوابق از زمان نسبت بحضرت صاحبقران قواعد اخلاص و مبانی اختصاص مشید گشته بود در اینولا با سبب خلاف پای جسارت
پیش نهاده بجنگ آمده بودند و سپاه جلادت آئین سرهای ایشان بر فرق تیغ انتقام از بدن جدا ساخته پیش صاحبقران ظفر قرین آوردند و آن
حضرت از این صورت متاثر و غمگین گشته حکم فرمود تا کاسه سر ایشان از شهر کش رسانند و ارباب عمایم نماز برآن ادا کنند و تاحق غرور علامات
علما و صلحا و جمیع مراسم بمراد را اوصاف مغفرت و ظلال رحمت محو گردانند از ایراد این حکایت و نظیر و تکرار این روایت چنانچه برای صواب نمای
ارباب عهد و وفا پوشیده نماند آنکه عالمیان را معلوم شود که حضرت صاحبقران از غایت حقوق سابق خاطر الامر او برادر تیغ کشیده بودند بدین شباب

ملاحظه فرمودند و بعد از این فتح نامدار آن حضرت عاطفت کامکار اندیشید که دشمن تا ولایت خود بسپاه حضرت اشعار تکاپو می کنند لشکرهای انبوه
جمع آورده روی به دفع امیر حسین نهند اما معنی این از پیران نهد خویش آمده و بالاتفاق در آنروز معروض داشتند که در خواب بانگ کاه عارف
الاخلاص اقتضا کرد این فرصت منتهز شود عنان توجه بجانب سمرقند منعطف کرد و حضرت صاحبقران ملتمس و التماس ایشان قبول نمود و از راه جوی تغور
و جانب هر احتیاط استخراج احوال بصوب ایشان که از اطراف سمرقند نهضت فرمود و چون نزدیک شهر فرود آمد آنگاه اوج قمر ابهادر
با لشکر امیر موسی از شهر بیرون آمده در کنار آب رحمت آباد سر راه گرفت و حضرت صاحبقران میمنه و میسره و قلب آراسته بر دشمنان حمله کرده بجرد
مشاهده توجه بهادران این گسل پای ثبات و وقار محمد الفغان متزلزل شده روی گریز نهادند و ظفر بهادر از عقب او اوج قمر انداخته نزدیک وی رسیده
شمشیری انداخت که تمام شد بایش قلم شد و اوج قمر بهادر از بالای زین خود را کشید و تیغی چنان بر سر اسب اقتضا زد که نگاهداشته اند و اوج
قرابهادر بخشیده بناه بشهر برده و صاحبقران با دو قاره ذکر در موضع ظفر بیکر اوج بجوف برافراخت و اوج قمر بهادر نیز دو باره حمله گرد نیز
بار دیگر بعزم رزم بیرون آمد بهادران جلادت نشان چون شیر ژیان و پیل دمان روی بایشان نهادند و محمد الفغان پیش از آنکه خود را بخشیده غایب
و گریزان شده متوجه شهر گشته و پیش از بیرون آمدن لشکر سمرقند مردم شهر کوچه را بچوب گرفته مجال آمد شد او را بسته و کره نهندو چون لشکریان
مجلات رسیدند از غایت بیم و هراس که برایشان مستولی شده بود اسباب او چنان می کشیدند که از جا نجنبد و هم از این اسپ کوه رفت و گنبد بعد از
انهزام دشمنان حضرت صاحبقران کرده از حوالی سمرقند که مذکور است اند و هم چنان چند روزی توقف نمود و در آنجا شنید که الجایتو و پولاد
بوغا با سپاه و قزاقانی متوجه سمرقند و مضاف مضحر طغانشاه در کش گرفته و موکب همایون پیوست و معروض رای عقده گشای گردانیدند که طایفه
از لشکریان امیر حسین بجزیره در بجون رانده اند و اکثر کشته شده و در خوشاب و دالبغی که حضرت صاحبقران فرستاده بود بعد از این
اخبار شرف تقبیل بساط جلالت مناط یافته شخصی را همراه آورد و این شخص مرجبین که گذر آب نوم قرار گرفته اند و امیر حسین
با لشکری ستکین فرشی فرود آمده بر رشته حضرت صاحبقران که مطرح انظار انوار خیر بود گذشت که چند روزی مهم جنگ در توقف دارد و بحکم
الامور مرهونة باوقاتها چون وقت آن فراز آید دولت روزگار غدار پرداز دلاجرم سپاهی را که همراه داشتند چون ملازم رکاب همایون گشته بود در جهت
انصراف اذن داده باشصد نوکر خود بطرف پایان آب سمرقند نهضت فرمود و مراحل و منازل طی کرده تا بنا شکند رسید

گفتن و عبرام ورزیدن مخالفت حضرت صاحبقران با امیر حسین پیش

خان جته رفته خان کوچون تیمور و شیر اولار را در موافقت ایشان با هفت هزار سوار بجانب ترکستان و ماوراء النهر فرستاد و چون قرمان خان
نفاذ یافته بود که ایل و الوس جته پیش هزاره جمع شوند او حکم ربیع بر بعضی ولایات مستولی شده اند شکسته با لجنس و لشکر جته قرار گرفت و امیر صاحبقران
چون میان موضع رسید با ایشان ملاقات فرموده نیاز آنکه از ایام سابق بهرام جلایر با صاحبقران از روی محبت و مصادقت میزد و در مخالفت
امیر حسین هم که شده مضافات و مولات بسته و بمن مصارف و نظاهر شاه و معارج سروری ترقی نموده بود در انوقا حضرت صاحبقران اجتهاد
آن میداشت که ممنت حقوق سابق بجا آورد و در دفع نکایت امیر حسین بر اسم اهتمام بجای آورد و با الکل آن از پیش خود کرده اخود استطار آن
این معنی گشت و هیچگونه شبهتی که لایق بنده گان آن حضرت باشد بتقدیم نرسانیده همه صاحبقران زبان طعن و ملامت بهرام بر ایلچی و مجاهد
و عدم ایفای عهد و پیمان اظهار کرد و گفت امید داشتم که ترا با رادیگر در خانه خویش محتاج و همچنان ببینم و عاقبت آنچه بر زبان همایون گذشته بود
بوقوع انجامید امیر کیخسرو شرایط افزون و احترام مرعی داشته آنچه از مراسم فتوت و مروت باشد بظهور رسانیده و وعده ازدواج دختر خویش را
که از بوقان عمزاده توقل قمر خان متولد شده بود با میرزاده جهانگیر نامزد کرده و این علاوه خدمات پسندیده گردانیده و مدت یک ماه بساط عیش
و نشاط گسترده بخرمی گذرانیدند و در این اثنا امیر حسین فرمانداد تا امیر موسی و شیخ محمد پسر بیان سلدوز و الجایتو سپربای با پنج هزار مرد
جلاق که معسکر او بود بیرون آمده بعزم رزم و نیت مصاف صاحبقران روانه شدند و ایشان از سمرقند گذشته در کنار آب فرود آمدند و امیر
موسی حکم کرد تا ملک بهادر با سه هزار کس بموضع تنورگران و جانشاه با هزار و پانصد نفر با هزار سوار در موضع قرمت رفته سرهای
راه محافظت نمایند و این سه فوج دیگر بموجب فرموده عمل نموده متوجه مواضع مذکور شدند و امیر صاحبقران چون شیر از کثرت ایشان نیندیشید بیقتل
و تحاشی با دویست سوار که امیر کیخسرو تعیین کرده بود همت بر استیصال اعدا مقصور گردانیده در حرکت آمد و بنفس نفیس همایون با پانصد سوار بر سپاه
پیش گرفته از آب خجند گذشته بشکر کرده سوکاه خود را بر سپاه جانشاه زد و باقی منهزم و متفرق گشت و چون روی روز لشکر زنگ غالب شد
بجانب قرق توجه نموده بر سر قرمن تاخت و تمکن آتش کرد انه مرا او دو گشت ز دندمی سر سبز کرد و چون قرمن را رانده و کوفته روی بفرمت نهاد
آن حضرت ساحلی از قرق توجه نموده تا اسپان بر آسودند و سیصد کس را با فرمان هم جا بگذاشته و دولت مر را اظهار کردانیده به دفع ملک بهادر
رایت جلادت برافراخت و سی نفر را می راه مقدمه روان کرده و دو کس را بطرف راست و دو سوار بجانب دست چپ بقراول
فرستاد و خود با صد و هفت و شش کس از عقب روان شد و مخالفان چون دیدند که اندکی سوار با اندیشه می آیند تصور اگر سپاه مغول از پیش

بیم و هراس بخود راه داده روی بگریز آوردند و لشکر حضرت قرین تیغ کین از نیام انتقام کشیده جمعی کثیر از اتباع ملک فرو آوردند و گریختگان
چون بامیر حسین رسیدند با آنکه جمعیت بسیار همراه داشته از جانب حضرت صاحبقران که برات دلیریهای ایشان جاگیر شده بود هم از نهیب طبل اجل
کوفته روی بمعسکر امیر حسین نهادند و مقاتلان ختلان قاصدی پیش امیر کیخسرو داده خبر رسانیدند که آن سیه کیش که شما ایشان را در موضع فرقی گذاشته
بودید مسلمانان را غارت کرده متوجه دیار خود گشته و چشم انتظار بر راه است تا در این باب فکری صواب نموده آید از استماع این سخن گرد ملال
بر حاشیه ضمیر انور صاحبقران جهان نشسته بازگشت و به امیر کیخسرو پیوست و در استخلاص اسیران اهل اسلام تاملی فرموده مصلحت چنان دید که چند کس از سپاه
زنده سپاهی خود از جانب کوه متشکل نمایند شاید که آن جماعت دست از اسیران باز داشته متوهم شوند و سر خویش گیرند و بر این اندیشه موافق تقدیر
بر آمد چه چون آن جماعت دست از اسیران باز داشته متوهم شدند خوف و رعب بر ایشان استیلا یافته اسیران مسلمانان را با آنچه از دیار اسلام غارت کرده
بودند بگذاشته و هزیمت را غنیمت دانسته فرار نمودند سپاه فیروزی اثر مظفر و منصور بازگشته و مسلمانان از دست کافران بی دین رهایی یافته خلاص یافتند
و چون از آن دغدغه فراغ حاصل شد حضرت صاحبقران کامران از آب جیحون عبور نموده در موضع   نزول فرمود
امرا و لشکریان پریشان خاطر و شکسته دل پیش امیر حسین رسیدند آتش خشم و غضب
مشتعل شده ایشان را سرزنش کرده و ملامت نموده و مجموع را مخصوص بمواسم گردانید و کمر به پیکار ساخت و بنفس خویش با لشکر گران در حرکت آمد تا با آن حد
رسیده و از تمامت سپاه ده هزار سوار کینه خواه برگزیده فرمود که از آب جیحون گذشته بیاد آتش پیکار برافروزند و ایشان بر حسب فرموده از آب گذشتند
و چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور تافت باتفاق امیر کیخسرو و پاشلی راه اختیار کرده روی جلادت بدشمنان نهادند و تمام شب گذرانده تا در سپیده
رسیده حکم شد تا بر فوق بیشه‌ها در آن مکان که هر یک تمثال آن داشتند که پا در رکاب نهند و مجموع آن از کنار آب همان لحظه بازگشته
و با آنجانب کوه روان گردند امیر حسین پوشیده و مقاتلان ختلان بهرام جلایر و شورت امیر تیمور گورکان و کیخسرو با لشکر جته از شکسته
پیش گرفته و بهرام رسیده در آنجا توقف نمود و پیشتر رفت و چون امیر صاحبقران و امیر کیخسرو در آن نواحی بودند ایشان هم متوجه انقرو شدند
در حدود بهرام با فوج خود پیوسته و از آنجا امیر تیمور سارق اق بوقا بهادر و الطیب لشکر پیش امیر شمس الدین و حاجی بیگ که از امرای صاحب
اختیار بودند فرستاد و باتفاق خسرو آفاق امیر کیخسرو در قمر قشلاق برابر کشیده متوجه القوی بیکاند و آن حضرت با شصت کس که مانند نعش
لازم جوهر باشد ملازم رکاب همایون بودند مراجعت نموده در شکند رحل اقامت افکنده و تمام زمستان مشغول شد فصل بهار با صد رسیده ساره بوقا

واقبوقا

و اقبوقا بهادر که بشارت امیر تیمور گورکان جبه آوردن لشکر بیجیب جته رفته بودند رسیدند و آوازه لشکر مغول شایع گردانیدند امیر حسین را که
سرای از استماع این خبر اندیشناک شده با خود گفت اگر از جانب جته لشکری با امیر تیمور پیوندد زمام حکومت یکبارگی از دست ما بیرون رفته
ملکه جان شیرین در معرض تلف باشد بیت اگر بخیل و چشم جمله جهان را بخورد * چون سپاه جته آید که تواند نمود * لاجرم همت مصروف تسکین این
آشوب گردانید و جمعی از مشایخ خجند و تاشکند توسل جسته از ایشان التماس نمود که با صاحبقران اختلاط نموده   مخالفت و نزاع
کوشند و غباری که بر صفحه خاطر همایون نشسته بزلال نصیحت و موعظت فرو شویند ارباب فرقه و اصحاب عمامه بمقتضی کریمه و ان طائفتان من
المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا ملتمس امیر حسین را بجان و دل قبول کرده از سر وفور رغبت قدم در عرصه مصالحه نهادند و باتفاق بمجلس جنت مکان صاحبقران
رفته بعد از تقدیم مراسم دعا و لوازم ثنا معروض گردانیدند که چون مخلصان حقیقی را کمال لطف و رافت و دین پروری در حضرت کسری
حضرت صاحبقران بیقین محقق و معلوم است که هرچه که متضمن صلاح حال بنده و عباد است بسمع همایون میرسانیم اگر مضمون کلمات عمل نموده نتایج
آن در آجل و عاجل شامل حال امیر شکوه اعتقاد عادل کرده و حال آنکه مخالفت و منازعت شما خون بناحق ریخته گردد و احوال مسلمانان در معرض تلف
آید و اهل شرک و کفر بر ارباب توحید و عرفان استیلا یابند و اوضاع شریعت غرا اختلال پذیرد و میان خلایق و تعظیم اهل انهدام گیرد و عاقبت
با شما نیز وفا نکنند و آن زمان پشیمانی سود ندارد و اگر بمقتضای کلمه الصلح خیر طریق موافقت مسلوک شود عند الخالق و الخلایق مستحسن و پسندیده باشد
کار آشتی بهتر از جنگ است و چون امثال این حکایات معروض رای اشرف اعلی رسید خواطر که پیش از این حضرت صاحبقران پاک اعتقاد دین
بود و جهاد انداز نزدیک باشد که زنگ وحشت از آئینه ضمیر زدوده و با استیناس و الفت رضا داد و کیفیت الواقعه چنان بود که نوبتی حواس مبارک او
از مشاهده محسوسات باز مانده و صفحه ضمیر منیرش از عالم غیب چنان نقش پذیر گشت که بالای مجد مسجد سبیل بسیار معظم گشت خود را بر سر چوب پاره‌ای بست
سجده و از افتاده دیده و از فریادرس درماندگان و عاجزان بعمت خلاص و نجات مستدعی نمودی و از کمال دهشت و حیرت از خویشتن غایب شده
خود را بر کنار آب یافتی از جانب سمرقند و چون از عقب نظر کردی امواج محیط بیکران جوشان و خروشان بچشم همایون او در آمدی و چون
بعد از این مشاهدات حضرت صاحبقران از حال رفته و اشتباه یافت رای دوربینش بسبیل شد را لشکر تعقیب فرمود و از آنکه خود را بجانب سمرقند
سلامت دید بخاطر خطیرش رسید که ورود او بر عطیه است در آن صوب بحصول موصول خواهد شد لاجرم رشته امیدی که بعد از سپاه جته داشت بمقراض
همت منقطع ساخت و از آنرو که اشراف و اعیان التماس نمودند من صمیم القلب قبول نمود و چون ضمیر آفتاب تاثیرش بر مصالحه قرار گرفت اندیشه

کرا کر سلطان در میان نزاع نمود و اتفاق قتال وقتیل کشته شد قضیه مطلوب انجامد جهان بشر که بوسیله دیگر پیش امیر حسین روم و آنچه گفتنی باشد برسانم
و بر این معنی جازم شد محمد نام نوکر خود را با علام عزیمتی که در خاطر داشته پیش امیر حسین فرستاد و از عقب روان شد و در [illegible]
و از شیخ چنانچه عادت آن شجاعت پیشه بود دل بر عون عنایت ربانی بسته با باد صبا همعنان گرد از آب جیحون گذشته روی توجه بشهر نهاد
و چون بمقصد رسید خواست که بشهر درآید شخصی پیش آمده خبر خلاف واقع بسمع شریفش رسانید که امیر حسین رفت شهر شادمان [illegible]
امیر صاحب نباشد بعد از استماع این حدیث درآمدن بشهر مصلحت ندید و از همانجا عنان عزیمت بجانب شادمان منعطف ساخت و چون
بحرمی شادمان رسید با طایفه از سپاه امیر حسین دچار خورده و لشکریان مخالف که چند قشون بودند در مقام محاربه آمده صاحبقران بهمرا
یک حمله منهزم گردانید و چون از آب [illegible] گذشته بموضع تیار می رسید امیر موسی با فوجی تمام پیش آمده سر راه گرفت بعضی از ملازمان حضرت
صاحبقران ظفر قرین او را از آن خبر دادند که عزم ملاقات امیر حسین دارد تا سرچشمه مودت را از خاک و خاشاک کدورت پاک سازد و امیر موسی
بکثرت سپاه مغرور شده و آن شخص آن سخن را معتمد نداشت با آنکه خود را بارها آزمایش و امتحان کرده بود صف جنگ بیاراست و از مضمون
ع من جرب المجرب حلت به الندامه غافل بود اهل بیت حضرت صاحبقران که در میدان جنگ از شیر و پلنگ روی نگردانیده فرمان داد تا امیر سیف الدین
و ختای بهادر با پنجاه سوار از عقب مخالفان درآمده حملهای متواتر کردند و خود بنفس نفیس با هفتاد کس تیغ کین از نیام برکشیده با سپاه امیر موسی
چون آمدند که مردان معرکه از پیش و پس ایشان متوجه شدند روی بگریز نهادند لشکر جلادت شعار [illegible] کرده جمعی کثیر را بقتل رسانیدند
و بعضی ملازمان فرود آورده بجان امان دادند و [illegible] که متحد و امیر حسین نزدیک رسیده که حضرت صاحبقران
بر فراز آن پشته با همان شصت کس درآمده بایستاد و در آن لحظه سی قشون لشکر قراونس میمنه و میسره و قلب مرتب داشته بدید آمدند و از
قریب در برابر یکدیگر صفها کشیده بودند و نزدیک شدند حضرت صاحبقران بر فراز آن پشته ماند و در ورود از توقف نموده تا عرض بهادران از قوم
ایکه نمودن معلوم فرماید هیچکس دست بآلات علم و ضرب نبرده پای پیش ننهاد و آنحضرت ایشان را بهمانجا گذاشته با مردم خویش بازگشت
و شب در میان رسیده و فرود آمده و در آن موضع با شکار و [illegible] پیش از این نیز امیر حسین فرستاده بود و متوقف گشته بود چون
محمد خبر توجه امیر صاحبقران گورکان بسمع امیر حسین رسانید اظهار بهجت و مسرت نموده سوگند بر زبان راند که بعد از این شرایط موافقت بجای
آورده و پیرامن مخالفت نگردد و محمد شاه و میرانشاه در رفاقت محمد بفرستاد تا از آنجانب قواعد پیمان با یمان تأکید نموده حضرت صاحبقران ایلچیان با تحف

پیش امیر حسین روان فرمود تا اسباب اتفاق تجدید شد بگردانند و امیر حسین با جماعتی بهادر عهد تازه کرده امیر موسی و الجایتو را با ده هزار [illegible]
و با ایشان گفت که در استمالت خاطر امیر صاحبقران باقصی الغایه کوشیده باید در مقام لطف و استیناس آمده سعی نمایید که میان ملاقات
واقع شود و چون امرای امیر حسین منازل و مراحل طی نموده در پایان سمرقند [illegible] کنند که علی آباد [illegible] رسیده فرود آمدند
و حضرت صاحبقران با این دو امیر در علی آباد سعی نزول فرمود امیر موسی و الجایتو بالتماس امر مصالحت کسی نزد صاحبقران عالیشان فرستادند [illegible]
شرف لب ملاقات فایض شده ملتمس را بعرض رسانیده اتفاق برآنکه حضرت صاحبقران با هفت کس و امیر موسی و امیر الجایتو با هفت کس بیکجا رسیده
مهم مصالحت با تمام رسانند و چون این حدیث مسموع افتاد [illegible] بر فور بصلاح [illegible] و امیر [illegible] با دولتخواه در حرکت آمده و چون هم نزدیک
رسیدند مقربان حضرت صاحبقران گفتند که امرای معتبر امیر حسین را تنها نیامد که بجای خویش مدام آمده اند اگر دستبردی نموده در گرفتن این جماعت
اقدام نماییم او را دیگر مجال آن نماند که با ما مقاومت نماید عقلا فرصت غنیمت دانسته و اهل کرم گفته اند که الفرصة تمر مر السحاب
و نیز فرموده اند که فوت الفرصة غصة حکما گویند که کمال عقل مردم بدان توان شناخت که چون با دولت دشمن از آن جنبنده قدم در مقام تواضع
نهند و چون رایت بخت نگون شود فرصت از دست ندهند و هیچ نقص نبود در اوقات که در آن دو چیز مجتمع بود بخت و [illegible]
نمودن دویم فرصت از دست دادن و در سخنان اهل دانش مذکور است که بندگی پادشاهان بر غیر ایشان بفضیلت کو هر چند ایشان است
و آن را به پنج چیز توان دانست اول رحمت شامل بر حال رعیت دویم عدل نگاه داشتن و ملک سیم حسن که جور [illegible] از مظلوم دور دارد چهارم
دانشی که بدان واسطه بر مکید دشمن مطلع گردد پنجم عاقبت اندیشی که بدان فرصت غنیمت دانند بیت [illegible] حیف که فرصت
غنیمت است والوقت سیف فی الجمله چون حضرت صاحبقران کامران بر مضمون اطلاع یافت انکار بلیغ نموده فرمود که وفا بعهد و پیمان کلی است
از ارکان دین هر پادشاه که در رعایت ارکان [illegible] تهاون نماید دولت او متزلزل و مضطرب باشد و هر ملکی که در استحکام پیمان کوشد
طالب صلح شده بعهد و پیمان او اعتماد کنند و [illegible] ملک آرام گیرد بیت تا دل جهانیان نگیرد قرار عهد تو باید که بود پایدار والقصه
چون امرای امیر حسین بحضرت صاحبقران رسیدند زبان بافتتاح گشادند و از جانبین رسم محبت و مودت تازه کرده غبار وحشت کدورت بکلی
مرتفع گشت و حضرت صاحبقران [illegible] امیر موسی نزول فرموده [illegible] و دستور معهود بساط انبساط مبسوط داشتند و امرا
بعد از آن لشکرها رخصت داده معاودت نموده بمنزل خویش رفتند و حضرت صاحبقران بجانب کش رفته [illegible] از جهان بیکران محفوظ

و ممنون گردانید چون اوراق اوان شتا به خزان

با خان و امیر حسین اظهار یاغی گری پیش گرفتند امیر حسین با لشکر گران متوجه ایشان شده و شاهان نیز سپاه ولایت خود جمع آورده استقبال نمودند
و لشکر هر دو کشور چند روزی در برابر یکدیگر نشسته چون ملک حسین کرت والی هرات از توجه امیر حسین از جانب بدخشان آگاهی یافت جمعی کثیر از
مبارزان غور و غیرهم را جهت غارت احشام و الوس بلخ و توابع بدان جانب فرستاد و حضرت صاحبقران را برین حادثه اطلاع افتاده با لشکر
کش و غیرها الکا نیز جهت دفع فتنه ایشان روانه شد غوریان بر توجه آن حضرت مطلع گشته شبرغان و نواحی آنرا غارت کرده بتعجیل هر چه تمامتر
مراجعت نمودند حضرت صاحبقران از گذار ترمذ گذشته چون از غوریان نشان نیافت قوم ایدان خان و امیر حسین گرد امیر حسین از حضرت
صاحبقران خبردار شده در مقام مصالحت آمده بر جناح استعجال با کمال اشتیاق و آرزومندی مراجعت گرفته در قندز اتفاق ملاقات افتاده
یکدیگر را در آغوش گرفته اظهار مسرت نمودند و آنچه مکنون ضمیر ایشان بود بر طبق اخلاص نهادند و از گذشته و آینده سخن گفتند و باطن ایشان از وحشت
و کدورت پاک نمودند و چند نوبت یکدیگر را طوی داده بعیش و عشرت بسر برده حظی وافر از ایام جوانی و اوقات زندگانی برگرفتند و از آنجا در حرکت آمده
بییلاق [illegible] رفتند و از آن موضع حضرت صاحبقران قاصدی بجاغان فرستاد تا امیرزاده جهانگیر را طرفی که بجانب قبة الخضرا کش توجه نماید و چون اولاد
پولاد و اقبوقا کیجاتنت حصار کابل و کثرت اعوان و انصار مغرور گشته دم از مخالفت میزدند امیر حسین و حضرت صاحبقران با لشکر بسیار متوجه آن
سرزمین گشتند و چون از عقبه هندوکش گذشته بنواحی کابل رسیدند پولاد و اقبوقا حصارداری در ترتیب شهر فی قلعه متحصن جستند و سپاه ظفر نشان حصار آن شهر
را در میان گرفته بجنگ مشغول گشتند و حضرت صاحبقران بنابر دأب محاصره آثار جد و اجتهاد بظهور رسانیده مخالفان عاجز و مضطر گشتند و دلاوران لشکر
حضرت اشتاب [illegible] زخم بافیه [illegible] از حرب باز داشتند و آن حضرت بنفس نفیس متوجه کارزار گشته طارمان رکاب فلک فرسایش حصار را
مسخر ساختند و پولاد و اقبوقا را دستگیر کرده به پیش آوردند بعد از تسخیر حصار و قهر دشمن امیر حسین و صاحبقران مظفر و منصور و کامیاب و کامران باز گشتند در خلال
این احوال امیر حسین بطریق مشورت با امیر تیمور گفت که در عقیده من آنست که شهر بلخ دار الملک خویش سازم و قلعه که در وقت هجوم لشکر مغول خراب گشته است
بحال عمارت آورم [illegible] بگوی صاحبقران که موید من عند الله بود بحکم قضیه المستشار موتمن امیر حسین را از آن منع فرموده گفت [illegible]
که بعد از واقعه پدر خویش متصدی امر حکومت گشت خواست که در سمرقند متوطن شود و مملکت بیگانه معمور ساختن از طریق حزم و عقل دور نماید [illegible]
سخن او [illegible] تنگ اندیشی نشنیده بجانب سمرقند رفت تا توطن بدان [illegible] و عاقبت رسید بدو آنچه رسید و پشیمانی سود نداشت اکنون من همان میگویم

که مشفقان و نیکخواهان بامیر عبدالله گفتند امیر حسین جواب داد که هر چند میدانم که این کلمات از محض اشفاق بر زبان شما جریان می یابد اما این معنی چنان در باطن
من رسوخ یافته که [illegible] فیما بعد از آن بود که چون از کابل مراجعت نماید امیر تیمور گورکان [illegible] که مقر خویش
سخن خویش جمع نموده آنحضرت را بسرای خویش بحکم بلخ برده منقصد رسید و عمارت قلعه [illegible] آغاز نهاده و ساکنان شهر را بقلعه در آورده شهر را خراب
ساخته و تعمیر قلعه [illegible] بر روی مبارک بنیاد [illegible] مضطرب آن موضع خواهد گشت ان شاء الله تعالی و مقارن آن حال خبر رسید که لشکر جته باز توجه
ماوراء النهر شده اند امیر حسین از حضرت صاحبقران التماس نمود که همت عالی نهمت بر دفع ایشان گماشته عنان عزیمت با صوب [illegible]
و امیر موسی را مصحوب خویش گردانید و چون خبر توجه سپاه جته بتحقیق پیوست حضرت صاحبقران و امیر موسی عزیمت ماوراء النهر کرده از جیحون عبور
نمودند و لشکر جته بتاشکند رسیده بواسطه هجوم لشکر زمستان همانجا رحل اقامت انداخته بودند و حضرت صاحبقران و امیر موسی از آنجا گذشته صلاح چنان
دیدند که در قراقرم که موضع مناسب بود و مکانی در خور تا وقت جنبش لشکر قشلاق نمایند و امیر حسین در حرکت آمده چند گاه بمعسکر پیوست و درین
اثنا میان امرای جته نزاع و مخالفت تمام روی نمود و چون این سخن آنست که قمر الدین و ملک تیمور و شیراول با طایفه از لشکریان بقصد حاجی بیک
که از عظمای امرای جته بود اتفاق نمودند و حاجی بیک از عداوت ایشان آگاهی یافته عنان عزیمت از ایشان تافت و انجماعت نیز از عقب او در [illegible]
روان شدند هر دو گروه نزدیک یکدیگر رسیده از جنگ و عده نمودند [illegible] حکایات [illegible] باستعمال سیف و سنان باز گشته و قمر الدین و ملک تیمور حیله
انگیخته با اتباع خویش بگریختند و حاجی بیک شیراول را گرفته بقتل رسانید و از این سبب پراکندگی بحال مخالفان راه یافته ماوراء النهر از تعرض
مخالفان مصون و محفوظ ماند و بعد از آن حضرت صاحبقران و امیر موسی قاصدی پیش امیر حسین فرستاده رخصت طلبیدند که از عقب سپاه جته روند
و چون در آن زمستان شاهان بدخشان بر نقض عهد و پیمان اقدام نموده قندز را غارت کرده بودند امیر حسین دفع دشمن خانگی را اولی دانسته
ایلچی بطلب ایشان روان کرد بیت: چو داریم در ملک خود دشمنان / تو جنگ بجای دگر کی توان
و چون از جانب سپاه جته فراغت حاصل آمد امیر حسین و حضرت صاحبقران بتجدید لشکر مرتب گردانیده عازم بدخشان گشتند و چون از جیحون گذشته
و منازل پیموده موضع کشم که از جمله دیار بدخشانست مضرب خیام سپاه بهرام انتقام گشت امیر حسین و حضرت صاحبقران لشکر را بجانب [illegible]
روان فرموده و خویشتن با خوانین در کشم توقف نمود منتظر آوازه فتح بدخشان بود و از آنجانب بدخشانیان بر سر عقبه کرکس ایستاده سر راه گرفتند
عقابی که مرغ تیز پر از آنجا پرواز نتواند کرد و چون سپاهی سپاه ظفر پناه از دو ره عقبه پای ثبات [illegible] فارسان [illegible] متزلزل شده روی بگریز آوردند

و باز در عقب حرم تجلدی اظهار نموده متوقف شده مجدداً ظفر نکرد و هم بر ایشان استیلا یافته پشت دادند و از آب جرم عبور نموده و فرار بر آن
ساخته و گذرهای آنرا گرفته اقدام محاربت با ایستادند حضرت صاحبقران جای دیگر پیدا ساخته توجی از لشکر ظفر قرین را پوشیده و پنهان از آن
معبر بگذرانید شاهان چون از عبور سپاه آگاه گشتند بار دیگر فرار اختیار کرده بجانب بالای بدخشان روانه شدند و در دره ارنج که محل صعب است
و دو آب بزرگ بهم آنجا متصل میشود در راه تنگ با هم شده مجموع ایشان بایستادند و لشکر فیروزی مآثر روی بدیشان آورده بار دیگر گریختند
و متوجه طرف کنار النگ شدند و از سر آب مجون بالای برخوان گذشته گذرهای آنرا محافظت کرده پای وفا را استوار کرده متقلای سپاه نصرت
شعار بدیشان پیوسته آن سرکشان روی بفرار نهادند و لشکر منصور شاه شیخ علی بدخشانی را دستگیر کرده اسب و گوسفند بسیار گرفتند و از ...
بسمع شریف اعلی رسید که طایفه از مردم بدخشان گریخته در دره مجتمع شده اند فی الحال آن حضرت جهان ملک را با گروهی انبوه بر سر ایشان فرستاد
و سپاه آنجانب به بدخشان رسیده دست بغارت و تاراج برآورده غنیمت فراوان بدست آوردند اما در حین مراجعت در تنگی سر راه
بر بزرگان گرفتند و چون تنور حرب گرم گشت جهان ملک گریخت و دشمنان خیره شده آنچه از سپاه همراه بودند غارت کردند ...
فرود آورده اسب و جبه ایشان را تصرف نمودند و بعضی از آنرا نیز تعطیل کردند و چون این خبر موحش بسمع همایون صاحبقران رسید آتش خشم جهان سوز
اشتعال یافته متوجه سوار شده و بپای کوه براند و از عقب لشکر ... رکاب همایون تخلف نمودند و آنحضرت با معدودی بر سر آن جنگ
که مردم ایشان بود با هم جنگ ایستاد و دست ... گمان ... عرصه آغاز نهاد که ... خون ... بر ... آن معنی جنگ ...
... سعی و کوشش فراوان لشکر را از دست متغلبان خلاص داد و از زبان حضرت صاحبقران منقول است که ... صعوبت جنگی ...
مشاهده نکردم و از آنجانب با آنجا پیاده ... حضرت صاحبقران رسیده ... آغاز کردند و ... دیگر از عقب ...
و ... حضرت صاحبقران بود کی ... که در آن موقف ... قوت و توان ... خود ...
که ... میان دشمنان ... حضرت صاحبقران ...
گران ... اسیران شما را خلاص کرده ... ایشان ...
... جلادت ... محاربه ... از آنجانب ... حکایات ...
... حضرت صاحبقران با ایشان گفت ... لشکریان ... اسیران ...

کسیم ایشان منفعل این معنی شده مراسم دعا و ثنا بجای آورده باز گشتند و حضرت صاحبقران از کیفت و اقبال معاودت نموده و در اردوی همایون
فرود آمد و اهل بدخشان قیامی که از لشکریان آنجانب گرفته بودند جمع گردانیده بحضور ... اسبها و قطارهای شتران منتظم ساخته
روز دیگر مجموع آنها را بنظر حضرت صاحبقران رسانیدند و از مراحم خسروانه باطلاق اسیران حکم فرموده بعد از آن سفیر ظفر در حفظ محبت
ملک داد و کرم رعایت نمود و چون در ولایت بدخشان نزول فرموده در مقام سرکوبی جلایر و بعضی سپاه که در جنگ گریخته بودند التماس نموده عرضه
داشتند که اگر بار خواست ایشان بعد از مراجعت بظهور آید شاید غیرت پادشاهانه تجویز این معنی نکرده و با حضار آنجماعت فرمان داده در موقف
باز داشت و بعد از ثبوت گناه بچوب یاسا همه را بسوخت
و در آن اوان که حضرت صاحبقران گیتی ستان معاودت نموده به بدخشان نزول فرمودند فرستاده امیر حسین آنجا آمده خبر رسانید که شیخ محمد
و کیخسرو ختلان اتباع و اشیاع جمع آورده رایت خلاف و عناد برافراشته اند امید آنکه جناب امارت مآب بدان طرف متوجه گردد تا فتنه آنها را آتش
این فتنه فرونشاند صاحبقران کامکار ایلچی را ملتمس اجابت مقرون گردانید برعزم مراجعت سوار شده و در آن اثنا شیخ محمود پسر بیان سلدوز امیر
کمتوبی بجانب حضرت صاحبقران فرستاده التماس امداد و معاونت نموده آن مکتوب را بدست امیر قاصد و بود امیر تیمور را در این قضیه اطلاع
یافته چون حضرت صاحبقران با رهنگ رسیده با امیر حسین ملاقات فرموده خدمتش مراسم فراخ و احترام مراسم مبالغه بجای آورده و انواع
تعظیم و تجلیل و ما بعد من ... فرو نگذاشت و در خاطر خطیر امیر جهانگیر چنان بود که چون بنای مصافات و اساس و الآت ...
بشاد ... امیر حسین در خاطر عذری دارد و میخواهد که ... اتحاد ... حضرت صاحبقران
از کمال مکر ... بهیچگونه تغیری بخود راه نداده و این سخن را اعتبار نکرد و متعاقب این خبری دیگر آمد و مکتوب خان با آنحضرت رسانید مضمونش
آنکه امیر حسین با امیر موسی گفته که ... فرصت نموده ... بعضی از ... گفته اند که چون حضرت صاحبقران از مجلس امیر حسین بیرون آمد ...
خوار ... امیر حسین با آن حضرت باز نمود و از عقب آن کس شخصی رسیده گفت که امیر حسین از زبان خان با امیر موسی ...
مشغول ... فرصت ... حضرت صاحبقران از ... حکایات ... اعتباری ...
با خود گفت این سخن غالب آنست که دروغ باشد چه اگر امیر حسین را اندیشه در خاطر بودی میتوانست در مجلس ... امیر موسی ...
آن باشد که این امور ... حضرت صاحبقران ... سوار شده با امیر حسین ...

و روز کار هنر از زبان با خطاب میکرد که ... مرتضای ممالک اسلام طول ... خاتم
از فتح بیرون آمده روی توجه بجانب ماوراءالنهر در موضع ... حضرت صاحبقران ... طبل و علم ...
کذرانید که توجه حیثیت مظفر ... حضرت صاحبقران منظور نظر الهی بوده از وصول ... دولت و مقدم ...
پناهی در آن اوان ... و شادمان گشت و تمامی ... بجناب ... مستمر ...
احترام ... و میان ایشان الفت و ... حضرت صاحبقران بابت
... نزول فرموده و امیر جاکو را بجمع کردن لشکر اطراف نامزد فرموده ...
و الوس سلدوز ... فراهم آورده ... همایون ... ختلان ... لشکر ...
کردن اساس منتظم گردانند و ... طرف آب بموضع ... شیخ محمد ... همایون پیوسته و چون موضع
... معسکر ظفر قرین گشت شاه شیخ محمد والی بدخشان و امیر ... از قبل امیر حسین حاکم ... بود با لشکر ... سرافراز
گشته و همچنین امیر کیخسرو که دست از حکومت ولایت ختلان باز داشته بود و از بیم امیر حسین روی ... نهاده بود ...
و امیر جاکو نیز با سپاه ختلان برسید و امرا و اعیان الوس ... امیر حسین ...
روی ... حضرت صاحبقران آورده ... حضرت شیخ علی بهادر را با طایفه ... روان گردانید
و امیر حسین نیز جمعی ... فرستاده ... جنگ صعبی ... سپاه نصرت شعار ... شیخ علی بهادر
چوپان ... دستگیر کرده ... حضرت صاحبقران ...
چند روز ... و شادمانه ... لشکر ... متوجه بلخ شدند ...
با سپاه ... قلعه ... گرفتند ...
و شمار بیرون آمده جنگ ... شاهزاده جلادت شعار ... عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور گورکان که در سن شانزده سالگی بود
... جراحت ... در جنگ ... اندوه ... سعادت ...
کرده و چنان ... شاهزاده با وجود خورد سالی ... هیچگونه قلق و اضطراب نکرد

و روز دیگر که خسرو ثابت ... بعزم تسخیر قلعه ... پرچم ظفر ... جوانان ... روی بمیدان نهاده و دست بتیغ و تیر گشادند
و بعد از ستیز ... امیر حسین از غایت تحمل ... غالب بود قوت آن نداشت ... جان شیرین ...
و ... بیت ... امیر حسین از کمال ...
و حضرت صاحبقران ظفر قرین کس پیش او فرستاده پیغام داد که اگر جان میخواهی روان از قلعه بیرون آی ...
بجای امیر حسین چون راه خلاص از اطراف ... سیلاب ...
زاده ... جوانانی که ... حضرت صاحبقران ... در مقام ...
چاره ... متعاقب آن دیگری فرستاده ... حسین ...
من ... از این ... بیرون آمده روی بکعبه معظمه ... زیارت بیت الله الحرام بجای آورده ...
... بمراحم خسروانه ... موقف ... که هیچ ...
که مرا ... امیر حسین کس فرستاد که ... امیر تیمور عهد و پیمان ...
... حضرت صاحبقران ... عهد و وفا ...
... سلاطین ... حمله ...
و امیر حسین ... بیت ...
و از کمال دهشت و حیرت ... قلعه ... بیرون ...
... مناره مسجد جامع ... لشکریان ...
و ... روزی که قضا ...
و از عجایب حالات ... اتفاقات ... مناره ...
و نظر بجانب دشت و صحرا انداخت ... بیت ...
... آن ... امیر حسین ...

نموده بوسیله دیگری از حقیقت این حکایت استفسار نماید و حجاب گمان از میان برداشته آن دغدغه از خاطر رفع سازد و چون کنار آب رسید
و چون کنار آب رسید امیر حسین را کنار آب ایستاده دید پیش از آنکه تکلم آغاز کند کشتی رسید و شخصی از کشتی بیرون آمده آهسته با امیر حسین گفت که یاغی
نزدیک رسید و لشکر ... امیر حسین از مع اشتباه و از التفات و اهتمام صاحبقران داشته و بحضرت صاحبقران آورده گفت باید که
تاخیر از آب بگذری و بیا و هماکنون از گران سنگ و صوت شمشیر آتش آهنگ دشمنان خاک ... و ... ایشان گردانا که زنده چشم بد ... و
بعضی دلاوران که از پیش رفته اند از عهده این مهم بیرون نتوانند آمد حضرت صاحبقران با سپاه ... بر زنده چشم درآمده و سایر دلاوران
که منقلای او بودند پیوسته روی باستیصال دشمنان نهادند و چون ایشان از توجه امیر تیمور گورکان آگاهی یافتند و از آنکه رسیده بودند روی بفرار نهادند
گجسته اند و ... بطرف ... رفت ... اوراق نموده و شیخ محمود ... بجانب ... و حضرت صاحبقران ...
از سیحون گذشته تا از آن در محلی ... و آن حضرت مظفر و منصور بازگشته در خطه کش نزول فرموده و امیر حسین ... سعادت و اهتمام آن برگزیده
رحیم و رحمن ... دشمنان امان یافته ... بجانب ... نزول فرموده و در قلعه ... که رایت تمکین ... را افراخته سر رفعت بفرق فرقدان
رسانیده و چون استاد ازل در کارخانه ... قسمت ... سلطنت برقامت قابلیت امیر ... جهانگیر دوخته بود و ظهور این
معنی در عالم اسباب توقف برآن داشت که ساحت وجود طالبان ولایت ... از مضافات و مولات او گردانیده شود و از آن جمله امیر حسین را
وامساک کمال بر مزاج او استیلا یافت و با آنکه حضرت صاحبقران نیکو عهد پاک اعتقاد از لوازم وداد و وظایف ... دقیقه ... مرعی میداشت
امیر حسین ... و مکر ... و باف ... خویش ... و امیر خلیل ... محبت ... و ... بیوفائی و بدعهدی تیره ...
مسکها ... صحیفه ... برطاق نسیان نهاده مکر و حیله آغاز نهاده ... فرستاده که ... و ... حضرت صاحبقران را ...
... و ... شده مجموع را ... تکلیف نموده از خطه کش ... و ... که خواهر حضرت صاحبقران ...
امیر موید ... گریخته بود ... امیر موسی ... از آن طرف آب ... آن حضرت ...
حرکات ناملایم ... و علامات ... امیر حسین شد که سابقا نسبت بحضرت صاحبقران اندیشیده بود و ...
گردیده ... و ... صفحات حالات امیر حسین ... که ... عهد و میثاق را ... نهاده ...
و ارکان دولت مثل امیر داود و امیر ساره بوغا و امیر جاکو و امیر سیف الدین و غیر ایشان را در مقام مشورت آورده از مکر و حیله امیر حسین و دفع او آن

سخن راندایشان متفق الکلمه گفتند ... و چون او وثوق ... تکیه بر عهد ... نتوان کرد و همگی بخوابانیم معلوم شده که وی
را عهد ... و اگر ... فکری در این باب کرده نشود شاید که امری روی نماید که ... اقتدار از دست ...
چنان می باید که ... لشکرها جمع آریم و همگی همت بر دفع او مقصور گردانیم و اگر در این امر اهمال ورزیم عرض و مال همگنان در معرض
تلف آید و آن زمان ندامت ... حضرت صاحبقران گیتی ستان آن سخنان استماع ... نموده و در مخالفت امیر حسین با ایشان
شده و در اثنای مشورت ... در آن خلوت درآمده امرا از مخالفت امیر حسین تحذیر نموده ...
و امرا از کلمات او ... متغیر گشته از خلاف وی اندیشه مند گشتند و از روی اتفاق ...
و تهیه اسباب محاربه اشتغال فرمودند چون
امرا و نوئینان از افعال ناپسند امیر حسین ملول و متنفر گشته بودند ... و از همگان ... یقین ... مخالفت
خدمتش ... شده ... با یکدیگر عهد بستند و چون ... صاحبقران ... نفاق ... امیر حسین ...
گردانیده و با حضار لشکرها فرمان داده ... و طلب شیخ محمد ... که ... امیر حسین ... فرستاده و چون سپاه
حضرت ... درگاه ... جمع گشتند ... و ... ترتیب داده ... بخت فرخنده از خطه کش ...
... امیر موسی ... با طایفه از ... روانه شد و چون ... مسافت نموده
... رسیدند امیر موسی ... حضرت صاحبقران ... امیر موسی ... یار
موید ... و جمعی ... سپاه ... منقلای ... و ... خویش
... و ... لشکر ... و چون ... برادران ...
... منقلای لشکر امیر حسین بودند ... پیش نهاده ... سپاهی ...
... و ... ائمه معصومین
اطهار آل طه و یسین ... سادات ... خلق ... و طهارت ...
... امیر حسین ... امیر حسین ... تعظیم ... رسانید

کمک کف کنندم بدان بهیچ سان از پهلوان عبداد در امتحان از بیم جان مشتی مرد در دیغطان بدان شخص داده و در کتمان سر خویش مبالغه نموده بود آن
خوب ادراک امید و ادر کردانید و آن مرد امیر حسین را سبوکشت این عظیم ظلمی ظاهر کرد بنده فرود آورده و بدرگاه حضرت صاحبقران آثار قضیه بتفصیل
معروض داشت و شاه و سپاه بر این حال اطلاع یافته پیاده و سوار بجانب منار شتافته امیر حسین چون دید که گروه انبوه بپیشانی دیده [illegible]
متوجه اند از آن بالا بزیر آمده در سوراخ دیوار همان مسجد پنهان شد و چون دست اجل گریبان جانش گرفته بود گوشه جامه اش از پس دیوار مانده
مردم ببالای منار در رفته نشانش را یافتند [illegible] مراجعت کرده با انکشاف ببردند چه کسی که کردن از امر [illegible] کشیده اوش با بستان نو
اکنون کشان کشان آورد حضرت صاحبقران باکرامت صفا و سریرت مکرمت که از مقتضی عهد تجاوز نماید هیچگونه تعرضی باو رسانیدن نمی
آورده فرمود که من از نخستین چون او گذشته ام و جفاهای او را کان لم یکن انگاشته چون او را از مجلس بیرون آوردند امیر کیخسرو ختلانی اضطراب
آغاز نهاده معروض گردانید که امیر حسین برادرم کیقباد را کشته است او را بمن باید سپرد تا مقتضی شرع شریف او را بقصاص رسانم آن حضرت
[illegible] داده فرمود که از سر این درگذر که عاقبت [illegible] خون ناحق بروزگار او خواهد رسید و در اثنای این گفتگو حضرت صاحبقران بیاد ایام
گذشته کرده حقوق مصاحبت قدیم را بخاطر گذرانیده در [illegible] دنیا چشم [illegible] کریست و از [illegible] فراق ترکان آغا خواهر امیر حسین
که حرم محترم حضرت صاحبقران بود حزن و الم بر ضمیرش استیلا یافته [illegible] امرا [illegible] واقف بود [illegible] شعور [illegible]
چون رفت حضرت امارت پناهی شاه [illegible] کرد انست که امیر حسین پای از آن [illegible] حل نجات [illegible] از جان شیرین دست
لاجرم بگوشه چشم اشارت بامیر موید و امیر کیخسرو کرد ایشان این معنی دریافته بر جستند از عقب امیر حسین شتافته کار او را باتمام رسانیدند
و دو پسر امیر حسین با جوانانی که برگزیده او بودند از میان برداشته شدند و دو پسر دیگرش که بجانب طرف [illegible] رفته بودند در غربت بپدر و برادران پیوستند
و لشکر و قلعه و بنه و [illegible] مستولی شده مجموع خزاین و دفاین امیر حسین را با خواتین و متعلقان و منتسبان او پیش صاحبقران جهان ستان آوردند
و آن حضرت سرای ملک خانم دختر قزان سلطان و الوس آغا دختر امیر بیان سلدوز و اسلام آغا دختر امیر خضر یسوری و طغای ترکان خواتین را
در حرم خاص جای داد و اوج قتلق آغا دختر [illegible] خان که [illegible] خواتین و [illegible] و دختران را بامرا و مقربان و ملازمان بخش فرمود و دنیا را
که هر روز دست در گردن شوهری دارد و حریفی که هر شب دل بمهر دیگری بندد کوس سعادت هر زمان در مقامی زند و خطبه سلطنت هر جمعه بنام
خوانند ملک الله یؤتیه من یشاء [illegible] این واقعه عظمی در سنه احدی و سبعین و سبعمائه اتفاق افتاد بعد از قتل امیر حسین فرمان جهان مطاع شرف نفاذ

یافت که مردم از قلعه هندوان بشهر بلخ روند و در آن موضع آغاز عمارت کرده متوطن شوند و حصار هندوان را ویران ساخته غنایم فراوان بدست
لشکریان افتاد و [illegible] احتیاج در میان ایشان [illegible] پیدا شد
چون بمقتضی آیه کریمه تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء فراش کارخانه تعز من تشاء بساط حکومت و سلطنت امیر حسین درنوردید و ایوان ممالک
وارث تؤتی الملک من تشاء [illegible] خلیفه فی الارض [illegible] بنام همایون فرجام حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible] که [illegible] استقلال [illegible] زبان [illegible] بحکم [illegible] مطابق [illegible]
شریعت غرا [illegible] و مجموع ممالک در تحت تصرف بندگان درگاه [illegible] فرمودند [illegible] اطراف [illegible]
[illegible] عظیم [illegible] مستولی شده [illegible]
[illegible] الوس جغتای و غیر [illegible] متوطن و مجتمع بودند مثل امیر شیخ محمد پسر بیان سلدوز و امیر [illegible]
و امیر داود [illegible] و امیر سارو بوغا و امیر جاکو برلاس و امیرزاده [illegible] و شاه و شیخ محمد [illegible] و دیگر سرداران [illegible]
سادات عظام و اهل دعوت که آیه کریمه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی در شان ایشان نازل شده و حدیث [illegible] کتاب الله و عترتی
آن طبقه عالی مکان [illegible] روایت کرده اند مثل عالی جناب معالی مآب افتخار اعاظم السادات صاحب الکرامات و المقامات سید برکه
و خان زادگان ترمذ خان زاده ابو المعالی و خان زاده علی اکبر که در صحت نسب ایشان هیچ سخن نیست حضرت صاحبقران را بر سریر خانی نشانده
عهد و بیعت با آنحضرت تازه کردند و سرداران [illegible] مغول [illegible] خویش برسم جلوس [illegible] زانو زدند و درم و دینار نثار کردند و او را
صاحبقران خواندند و جلوس آنحضرت در دوازدهم رمضان سنه احدی و سبعین و سبعمائه اتفاق افتاد و صاحب [illegible] گوید
قرن بود [illegible] فلک [illegible] الملک [illegible] بر آمد [illegible] جهان را [illegible] جهان را که [illegible]
فلک را [illegible] خورشید بود [illegible] و چون حضرت
صاحبقران بر سریر سلطنت و جهانگیری تمکن یافت در خزاین و دفاین امیر حسین که سالها [illegible] جمع [illegible] بود گشاد و مجموع را
با عیان حضرت و ارکان دولت و طبقات حشم [illegible] انعام [illegible] و عطایای [illegible] بسیار [illegible] گردانید و چون
از ضبط و [illegible] بلخ [illegible] امیر [illegible] برلاس را [illegible] حکومت [illegible] فرموده [illegible] حضرت [illegible]

و بر همچون [illegible] در ضمان [illegible] ملک و [illegible] امرا و سرداران و بهادران که مراسم جانسپاری و فداکاری بتقدیم رسانیده بودند
مناصب لایق و مناسب داد و بعد از چند روز که در آن جا [illegible] توقف نموده بود و از تربیت ملازمان موکب همایون فراغت یافته عنان
عزیمت بجانب سمرقند انعطاف داد و اهالی آن زمین شمول عنایت و مرحمت صاحبقران [illegible] گشتند و آن حضرت همت بر ترمیم
اعادی و عمارت قلعه و حصار و بنیه رفیع مقدار و سراهای [illegible] و [illegible] دولت را اقبال گردانیده بای
تخت سلطنت [illegible] که سابقا [illegible] یافته بود [illegible] امیر موسی که [illegible] صاحبقران [illegible]
تخلف نموده بود چون خبر کشته شدن امیر حسین و فتح قلعه بلخ شنید [illegible] آن حضرت [illegible] بهادران [illegible]
و جنگی با امیر موسی [illegible] ایشان و [illegible] امیر موسی [illegible]
تنگی رفته از کوه و صحرا [illegible] امیر حسین [illegible] فرموده [illegible] متوجه شد چون امیر موسی [illegible]
اطلاع یافت و اکثر [illegible] مردم ترکستان [illegible] متوجه [illegible] شد [illegible]
[illegible] امیر موسی [illegible] رسید [illegible] تخت [illegible] جنس [illegible]
و در همان سال مذکور حضرت صاحبقران جهانگشا طرح قوریلتای انداخته [illegible] اعیان الوس جغتای ایلچیان فرستاد و مجموع [illegible]
و انقیاد [illegible] زنده چشم پسر محمد خواجه [illegible] امیر موسی از جاده مستقیم انحراف جست حضرت صاحبقران ایلچی فرستاد [illegible]
مخالفت [illegible] نموده [illegible] فرمود [illegible] زنده چشم [illegible] بجای [illegible] فرستاده [illegible]
و [illegible] خویش [illegible] که [illegible] بود از جانب [illegible] رسانیده که زنده چشم [illegible]
[illegible] امیر [illegible] امیر حسین [illegible] و چون [illegible]
[illegible] در جانب خراسان [illegible] آن حضرت آوردند زنده چشم چون [illegible]
[illegible] شراب [illegible] امیر [illegible]
از [illegible] امیر محمد [illegible] مجلس خاص [illegible] امیر تیمور گورکان
[illegible]

صاحبقران چون [illegible] مطلع شد با امیر [illegible] گفت از آن میترسم که [illegible] و در میان [illegible] حضرت
صاحبقران [illegible] امیر [illegible] مسموع داشته [illegible] خواجه یوسف و تابان بهادر [illegible] فرستاد که تا زنده چشم [illegible]
که [illegible] در سلک [illegible] و [illegible] خواجه یوسف و تابان بهادر چون [illegible] رسیده با او ملاقات کردند [illegible]
گرفته مقید ساخت
چون خبر قید و حبس خواجه یوسف
و تابان بهادر بگوش [illegible] رسید آتش خشم [illegible] التهاب آمده با لشکر [illegible] متوجه [illegible] شد و [illegible]
چون بمقصد رسید زنده چشم [illegible] متحصن گشت بهادران سپاه [illegible] حصار را در میان گرفته [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] زنده چشم [illegible]
[illegible] عاقبت [illegible] امیر [illegible] ساخت و [illegible] در آن باب سخنان [illegible]
بعرض رسانیده التماس نمود که جرایم زنده چشم را [illegible] زلال مرحمت و احسان حضرت صاحبقران [illegible]
محو فرماید و چون لشکر دست از محاربه و محاصره باز داشتند [illegible] کرده [illegible]
بشرف اجابت مقرون گشته آن حضرت از سر خون زنده چشم درگذشت [illegible] و عاطفت خسروانه [illegible]
زنده چشم را [illegible] و عنایت [illegible] اختصاص داده [illegible] معطوف گردانیده چون [illegible]
برشحات سحاب احسان و [illegible] خویش [illegible] ساخت و بوظایف اکرام و احترام او قیام نموده [illegible] پادشاهانه [illegible]
[illegible] امیر موسی [illegible] از من [illegible] کرم [illegible] و چون [illegible] زنده چشم را
[illegible] گردانیده بود [illegible] خلاف [illegible] عصیان [illegible] در میان [illegible]
این سخن آنست که خان زاده ابو المعالی ترمذی [illegible] مهدی آخر الزمان علیه السلام [illegible] حدیث [illegible] شایع گردانید که من حضرت
ختمی پناه صلی الله علیه و آله و سلم و علی مرتضی علیه السلام را بخواب دیدم [illegible]
[illegible] زنده چشم [illegible]
ابو المعالی ملحق شده [illegible] و چون خبر این [illegible] صاحبقران [illegible] رسانیدند

ختای بهادر و اروغوش برادر اینجقی را با سپاه شیر جنگ بر رسم ایلغار فرستاد تا شرر شری که مشتعل شده بضرب تیغ آبدار منطفی گردانند و جوانان سپاه
نصرت انتما بر سر ایشان رسیدند زنده چشم سپاهی ایشان دیده بگریخت و بشتاب گذشته پل آب را خراب ساخت و لشکر شبرغان که بتاخت رفته بودند
روز دیگر بازگشتند و از صدمت سپاه ظفرپناه گریزان شده هراسیده وار بجانب پل شتافتند و چون رسیدند حال خویش خراب دیده سپاه
ظفرانتساب از عقب رسیده دست تیر و کمان برگشادند و زخم پیکان جانستان بسیاری از ایشان بر خاک هلاک انداختند و جمعی کثیر خود را در آب
افکنده غریق بحر فنا گشتند و اندکی از آن جماعت بمشقت بسیار رخت بساحل نجات کشیدند و زنده چشم گریزان و ترسان خود را بقلعه
شبرغان انداخت و اسباب حصارداری مرتب داشته بنیاد آن کرد که باورش چنانچه میتوانند و حضرت صاحبقران کامکار چون دانست که زنده
چشم پشت استظهار بدیوار حصار باز نهاده فرمان داد تا امیر جاکو با لشکری متوجه شبرغان شود و او بموجب فرمان رفته و از آب گذشته سپاه منصور
قلعه را مرکزوار در میان گرفتند و زنده چشم با دل پژمرده و افسرده آن زمستان از تنگی محاصره بسر برد و چون لشکر سبزه و ریاحین باطراف باغ
و دشت محیط شد و سرادقات سرما بحرارت هوا مبدل شد زنده چشم دست در دامن حمایت امیر جاکو زده زبان تضرع و شفاعت بگشاد
و امیر جاکو او را بجالت التفات حضرت صاحبقران مرحمت شعار امیدوار گردانید زنده چشم از حصار بیرون آمده در مقام خجالت و ندامت سر
در پیش افکنده باستناد امیر جاکو او را مصحوب خویش ساخته بپایه سریر سلطنت مصیر رسانید و امرا از نوئینان ملکات ملکانه خسرو آفاق را شفیع
جرایم او ساختند و کرم جبلی آن حضرت و ذات حمیده صفات صاحبقرانی عصیان و طغیان زنده چشم را بلطف و احسان مقابله فرموده بر ضعف
و شکستگی او ببخشید و حکم کرد که هر چه لشکریان از ولایت او بیغما گرفته بودند بازدهند و آن حضرت اقسام و اجمال و خیول و دولت قرابه
بزنده چشم داده زبان عفو و اغماض او را خطاب فرمود که هر بار که گناهان تو در گذشته خون ترا بخشیدیم تو نیز هم بر جان خود ببخشای و خیال محال
از دماغ بیرون کن یقین بدان که دولت مرغی است که هر آشیانه فرود آید و مملکت عروسی است که هر کس چهره نماید غایت از نا تا مل حال
گرفتار شود و بخشش لم یزلی تا مقرون بر در کار کدام دولتمند گردد و الله یختص برحمته من یشاء و با شمول الطاف پادشاهانه و اعطاف خسروانه جبلت
زنده چشم ادبار گرو ضدیت و کفران نعمت باشد و محروم آمد و چون زمرات بدخواه بداندیش موافق تقدیر ملک قدیر شود از آن بهره ای دو گنج
بجز حرمان و خسران چیزی روی ننمود و خسارت او موجب خسارت وی گشت چنانچه عنقریب بانتباق کلام بوضوح خواهد پیوست
چون سپاه بخشیند نوبت بدیار ماوراءالنهر آمده بودند

استیلا و استعلا برافراشته حضرت صاحبقران خواست که ایشان را گوشمالی دهد که بعد از این خیال محال بدماغ خود راه ندهند و پای جرات و جسارت
از حد خویش بیرون ننهند لاجرم بجمع سپاه فرمان داد و که در شهور سنه ثمان و سبعین و سبعمائه موافق تنگوز ییل مانند امواج بحر در حرکت آمده جوانان
همچون گذشت کمر خدمتکاری در میان بسته داغ ایلی و بندگی بر جبین نهادند و خاطر حضرت صاحبقران جهانگیر از آن ممر فراغت یافته
بضبط ایل و الوس که بجدید در تحت تصرف و تسخیر ملازمان بارگاه فلک اشتباه آمده بود ملک تیمور را لقب فرموده و از آن مانده ملک اجداد
تمتع غرور جلال خود دعاوی نمود و شعار وصول آن حضرت بمرکز دولت خبر رسید که ملک تیمور حقوق خدمت فراموش کرد و با علان کلمه عصیان سرافراز
نموده است و در آن ایام بهرام جلایر که حضرت صاحبقران را شکر لطف و ابتهام اولب ملازمان خاصه عتاب فرموده و سرزنش کرده
بود می گفته بود که زرد است که تراب از خانه خویش محتاج و در سلک بندگان شده مهام داشت حکم واجب الاتباع صادر شد که او با امیر عباس
و ختای بهادر و شیخ علی بهادر روی جلادت بدفع ملک تیمور آوردند ایشان بر حسب فرمان روانه شده و در مقام سالک ملی کرد و چون ادراک
رسیدند ایل بهرام جلایر بجز ملک امیر صده خود که بسر کنجی بقدمنش علاوت قدیمی داشته خواست که او را بگیرد بهرام جلایر از قصد ایشان آگاهی یافته
صورت حادثه با امرا در میان نهاده بنابر مصلحت وقت سخن را پنهان داشته صف از استقامت داده غافل ساختند و هر دو سپاه بر کنار آب رفتند
عاقبت حاشیه خواتون که میان ایشان حایل بود صف زده باستادند و مقاتلان اتحال ختای بهادر در باب تا خیر جنگ در عایت حزم سخن گفت
و شیخ علی بهادر قسم قبول بر آن کشیده و ختای بهادر تا محل بر جبین دیده انگشت از آب شاه گذشته خود را بر سپاه دشمنان زد و چند کس را انداخته
گرداند و گرد او در آمدند و شیخ علی بهادر نا خبر نمود و ملک ختای بهادر از عقب روانه شده از آب عبور نمود و حمله کرده و او را از آن میان بیرون آورده
طورات و رای و اطوار شجاعت و جلادت اظهار کرد مر بنابر مقتضی وقت در همان کنار آب با مخالفان آشتی کرده مراجعت نمود و بعد از آن بازگشتن
جمعی را که نسبت ببهرام جلایر غدر اندیشیده بودند بپایه ساقی رسانیده و چون موکب همایون پیوسته حضرت صاحبقران از مصالحه قاران
استنکاف نموده ایشان را توبیخ و سرزنش کرده و با حضار عساکر فرمان داد و چون جمع آمدند بنفس خویش متوجه دشمن گشت و رایات نصرت آیات
چون از بهرام و سکی گذشت مخالفان بمجرد استماع توجه آن حضرت فرار بر قرار اختیار کرده در صحاری و افقار متفرق و پراکنده شدند و صاحبقران
کامکار با دلیران شمشیرزن نیزه گذار تا موضع کرکجک تراخامیشی کرده و سپاه منصور غنایم نامحصور گرفته رایات عالیات از آنجا بعزم
مراجعت در اهتزاز آمد و در اثنای طریق مخلص بشتی برسید که از مقربان بارگاه معروض رای شیرگیری پناه گردانید که امیر موسی و زنده چشم و الدانجر

چپوری بالکه بر عهد و میثاق ببستند که چون بموضع فراسمان رسند در باب شمشیرکری از شیوه اتحاد باطن از ایشان بظهور رسانند و خان زاده ابوالمعالی ترمذی
و شیخ ابوالحیث سمرقندی با خوابیان در این باب اتفاق نموده اند و من بخدا پیوسته اگر پرسش واقع شود هم در مجلس اول گناه با ایشان ثبت شد
و حضرت صاحبقران فرمان داد تا مجموع ایشان را در موقف برطو باز داشتند و بعد از شرایط تفحص و تحقیق ایل خیانت گناه خود اعتراف نمودند و چون
امیر موسی خال مهد علیا ملک خانم بود از سر جریمه او درگذشت و منشیات خان زاده ابوالمعالی بخاندان نبوت سبب نجات او شد اما حکم قضا
پیوست که از ممالک محروسه بیرون رود و ابواسحق پسر خضر چپوری بواسطه آنکه دختر تنش در حباله امیر سیف الدین بود شفاعت او را از خطر خلاص
یافت و حضرت عالی منقبت سلطنت ترتبت در باره شیخ ابوالحیث سمرقندی فرمود که چون هوای مکه گرم است و ایشان را کمال برودت و نفرت است
با مکه بحج روند تا اعتدال روی نماید و زنده چشم بموجب یرلیغ واجب الاذعان در محبسی که رایت ایشان کرد داشت باز داشتند
چون امیر صاحبقران تاج بخش گیتی ستان از ضبط ایل الوس
جغتای بازپرداخت ملقه تواجی را باسم ایلچی پیش حسین صوفی والی خوارزم فرستاده پیغام داد که کات و خیوق تعلق بالوس جغتای دارد
تو چند سال است که از آن ولایت مال گرفته و در اخراجات خود صرف نموده و خیوق اکنون دست استیلا و زبان از آن مملکت کوتاه کن تا گماشتگان را ضبط نمایند
ملقه تواجی بمجلس حسین صوفی رسیده پیغام بگذارد و خود منش ابواصول مال و کثرت سپاه در حال مغرور بود در جواب گفت من این ولایت بشمشیر گرفته ام
هم بشمشیر از من توان گرفت ملقه تواجی بازگشته این سخن خشونت آمیز درشت انگیز را بسمع علیه رسانید و با علی همانا حضرت صاحبقران از آن جواب درشت
متغیر گشته خواست که با لشکری با شوکت متوجه آن کشور گردد مولانا جلال الدین که بحلیه علم و زیور عمل آراسته بود بنظر رجال عباد و علماء اختصاص از آن حضرت التماس
چند این نمود که توقف نماید که بخوارزم رفته گوش حسین صوفی را بدر نصایح بیدار ام عش موقظت بندد و الا فاده فرمان داد تا بدانجانب توجه نمود و چون
بمقصد رسید و ظایف پند و نصیحت چنانچه عادت علما و بندار است بتقدیم رسانید و در افعال از اداب شرعی و مبالغه نمود تا خون دل بکار آن
او در غرفه عقل نیاید و عرصه مملکت اهل توحید و عرفان پایمال حوادث و نوایب نگردد و حسین صوفی از کمال اعجاب بسخن التفات ننمود
و باین معنی اکتفا نکرد و اما عالم ربانی را مقید و محبوس گردانید و چون آن خبر مع علیه رسید عزیمت خوارزم مصمم گردانید و در اوایل سنه ثلث و سبعین
و سبعمائه لشکرها جمع آورده اسباب یورش ایشان مرتب ساخت و از موضع قی بن نزول اجلال فرموده و در آن مجلس حاجی ورید را فرستاده
ملک غیاث الدین پسر ملک معزالدین حسین کرت که بعد از پدر متصدی حکومت هرات و توابع آن گشته بود با پیشکشهای عظیم القدر بارودی همایون پیوست

و اخلاص و یکجهتی ملک بعرض رسانید و به مقامات و تشریفات اختصاص یافت و آنحضرت ییلاکات کرا نماینده مصحوب او ساخته رخصت انصراف
ارزانی داشت و امیر جاکو را الحکومت قندز و بقلان فرستاده امیر سیف الدین را در سمرقند داد و خیوق داشت و خود با سپاهی از حساب بیرون از جیحون
آمده از بخارا گذشته چون بکنار کاجوران بموضع سپایه رسید مقدمه سپاه منصور سپاهی قراول دشمن دیده تا حد قره پیش رفتند و حمله برده اکثر ایشان را
دستگیر کرده بپایه سریر سلطنت مصیر آوردند و این فتح را که در مبدء توجه روی نمود از میامن دولت روزافزون حضرت صاحبقرانی دانستند و چون فاصله
خوارزم مضرب خیام سپاه و بهرام اغام گشت پرم بیساول و شیخ موید کماشتگان حسین صوفی با اتفاق قاضی آنجا در دروازه ها بستند و آنجا را
و مقاومت پیش گرفتند و عراده و منجنیق ترتیب داده آتش تندم و پیکار برافروختند و سپاه نصرت شعار بقدم جرات پیش رفته دست توانا با
آستین قلعه گشا برآوردند و حضرت صاحبقرانی فرمود تا هیزم و خاشاک خندق می انباشتند و بنفس نفیس خویش بکنار خندق آمده اشارت کرد تا کوچه
ملک بفصیل بار و و از استیلای وهم بسم نتوانست که بخندق انداخته بحکم از استعلا نماید و خیاری بیساول با آن امر مامور شده به توقف و تعلل از
خندق گذشت و در روی فصیل آمده و شیرانه خواجه نیز قدم برقدم او نهادند چون لشکریان صورت حال بر آن منوال دیدند با ایشان اتفاق نموده و
شیخ علی بهادر بیالای فصیل برآمد و از آنجا تب نیزه سر پنجه قدرت نیزه خصم شکسته تیغ بر روی راند و سپاه قیامت صنف از اطراف
و جوانب قلعه دست بغارت و اسیر برآوردند و از کمال مراحم خسروانه باطلاق اسیران فرمان داد و از آنجا متوجه خوارزم گشتند و زمخشر جلال
فرمان قضا مثال نفاذ یافت که کوچه ملک اجنه تقصیری که در کنار خندق کرده بود چوب یاسا زدند و بودم خونبه بسمرقند فرستادند و غیاث الدین که از ترک
قتلق بود چنگیزخان او را ترخان کرده بود چنانچه در محله خاص گذشت و خواجه یوسف ولد امیر ایچکی تواربای بار دیگر با ولاد آن بر حسب فرمان روان شدند
و بر لب آب گرگان بمخالفان که بر رسم منقلای قدم جسارت پیش نهاده تا آنجا آمده بودند رسیدند و از طرفین آتش پیکار برافروخته گشت و تنگی
خواجه که راس و رئیس سپاه دشمن بودند حرکت المذبوحی کرده عاقبت روی بفرار آوردند و لشکر نصرت شعار آنجماعت را تعاقب نموده بسیاری
از ایشان را بر روی خاک و در طه هلاک انداختند حضرت صاحبقران جلادت شعار سپاه را فرمان داد تا باطراف و جوانب خوارزم رفته شعله غارت
آتش نهب و اثقال برافروختند و چون حسین صوفی استیلای لشکر نصرت شعار مشاهده کرد و بدیده یقین دید که روباه ناتوان تاب مقاومت شیر
ژیان ندارد بقلعه در آمده باستحکام برج و باره مشغول بود و عاقبت صلاح در آن دانست که در استرضای خاطر آفتاب اشراق خسرو آفاق کوشیده
کات و خیوق را بتصرف گماشتگان دیوان اعلی بگذارند و بامضای این عزیمت ایلچیان چرب زبان با پیلاکات لایق و تنسوقات مناسب بدرگاه

فلک احتشام رسانیدند مقارن این حال حضرت خلافت که حقد و حسد علاوه آن حضرت صاحبقرانرا در باطن نهان میداشت بحسین صوفی پیغام داد
که در عهد و پیمان امیر تیمور گورکان سعی صفای و در صلح و آشتی کوشش نمای و ابلاغ شتی از شهر بیرون آی که لشکر سمرقند بنا خفتن اطراف رفته اند موقع
دستبردی میتوان نمود و وعده داد که در روز مصاف من با قومان خویش لشکر خوارزم خواهیم بود امیر حسین صوفی بمعاهده امیر تیمور خلاف
مستظهر شده با سوار و پیاده بسیار از شهر بیرون آمد و در لب آب قادن که بر دو فرسنگی شهر واقعست رایت قتال و جدال برافراخته و کوکلتاش
و نقاره کوفته و سورن انداخته حضرت صاحبقران کردان توان با آن مقدار لشکریان همراه دلاوران باقی مانده بود سوار شده به جنگ امیر حسین
بر غنو و بغبر کشیده و حرکت آمده و یکی از آب قادن که میان ایشان بود گذره بود رسیده صف داده با بسیاری از کسانی که در خواص بخت اسبان در آب زده
بگذشتند و لشکریان نیز حمله آورده جنگ آغاز شد و بعد از آن شیخ علی بهادر با پنج نوکر از آب بگذشت و یکی از شیخ خواجه زاده که در ابرد او بود متوجه گشت
و او را گریزانید و همچنین امیر سوید و تیمور بهادر و ختای بهادر از آب عبور نمودند و در صحن که بخشی ... رو پیچی کار و بر فرقه بعد از آن سرداب گذشت
ع چه یکی بدره چه صد چون گذشت آب از سر ◆ حضرت صاحبقران که میان بیز خواست تا آب درآید شیخ محمد بیان مانع آمده خود تازیانه
بر مرکب زده و از آب گذشت ... بسلامت گذشت و در آن مصاف کارزاری کرد که بر دشمنان کار دشوار گشت و از ... بدیع حجت تا نوبت
دیگر استبای حرب بجوان فرزان عصر گردان بوده و سرهای بر دلان در میان میدان چون گوی سرگردان و آخر الامر نسیم فیروزی دولت ظاهر و سایه چتر سپاه
ظفر پناه بر خوارزمیان غالب آمده کرده و انبوهی از مخالفان اسیر و دستگیر کرده حسین صوفی با مغلوبی چند که بجهه ... از ... لشکر فیروزی ...
پیرامن شهر فرود گرفته جمعی که بمباحث رفته بودند مقتضی المرام ... موکب همایون پیوستند و حسین صوفی از حزن و اندوه ... و از آن غم و غصه
بیمار شده و انجمنی روز سرای فانی را وداع کرده به دار القرار شتافت و برادرش یوسف صوفی بجای او بنشست و چون از امیر صوفی تا غایت حرکتی
صادر نشده بود و سایل انجمن دست تضرع در دامن ... و مصالحه سخن کرد آن حضرت ملتمس او را سامع بود ... و امر انقیاد او کرد ...
که آن صوفی برادرش از شیرین بیک و خضر خان از بک رفته جهت امیرزاده جهانگیر خطبه کرده و یوسف صوفی از جان و دل آن پیوند را قبول نمود
که بعد از تهیه اسباب لایق آن مخدره شبستان عصمت را هر گاه حکم شود بپارگاه کیوان اشتباه روان گرداند و طاج و فای او ... تبدیل ...
شهر ارگنج ... خان ... بستر شرف و اقبال معطوف ساخت و پیش از وصول ... جنایت بخبر خلافه ظاهر شده ...
واجب الاتباع نفاذ یافت که بخبر را حاضر از در موقف پرسش باز داشته و بعد از تحقیق و تفتیش امراء و نوئینان باریکبار ... ایلچی نرسانند

از پیش امیر حسین صوفی و تحریص نمودن فتنه نمیش را بر مخالفت و محاربه حضرت صاحبقران بثبوت پیوست و چند کناره دیگر بر آن اقدام نموده بود
نیز روشن گشت لاجرم بفرمان سیورغتمش خان ایلانیه کرده بسمرقند فرستاد تا نوکران امیر حسین بقصاص وی سیاست خویش رسانند و آن ولایت
از شهرستان بدین گونه ساخته چت دیدیم چند بار و نیامدی بگو فرجام که فتنه بدین خاندان کند ذکر توجه صاحبقران بجانب خوارزم کرّت دوم
بعد از گرفتن بخبر خلافه تا پسر سلطان محمود و ابو اسحق پسر خضر صیوری و محمود شاه بخاری از موکب همایون تخلف نموده بخوارزم رفتند و ملازم مجلس
یوسف صوفی شده و خاطرش را از متابعت و مصادقت حضرت صاحبقران با نواع کلمات فریبنده بگردانیدند و او بر نقض عهد و پیمان که در مذهب
مروت و مردمی محظور و ممنوع است اقدام نمود و لشکر فرستاد تا کات را غارت و تاراج کردند و چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور تافت
در بهار سنه اربع و سبعین و سبعمائه باحضار عساکر فرمان داد و از اطراف و اکناف بلاد و امصار سپاهی بی شمار در بارگاه عالم پناه مجتمع گشته
با گروهی انبوه روی همت باستیصال صوفی آورده روان شد و چون امیر یوسف صوفی از توجه رایات نصرت آیات آگاهی یافته از کرده خویش
پشیمان شد زبان باعذار و استغفار گشاده طایفه از اکابر و اعیان را با تحف و تبرکات مرزوق و مشوقات لایق بدرگاه گیتی پناه فرستاد و تقبل نمود
که مهد علیا و ستر عظمی بر حسب وعده که کرده بود روان سازد و حضرت صاحبقران ستوده خصال بر قبول اعذار یوسف صوفی رقم عفو بر جریده او
کشید و از آنجا که رسیده بود معاودت کرد و چون به دار الملک سمرقند رسید نزول جلال فرمود و بترتیب اسباب طوی اشتغال داد و در بهار
سنه خمس و سبعین و سبعمائه که عروس غنچه نقاب از رخ برداشته بلبل نغمه سرای جلوه گری آغاز کرد فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که امیر
یادگار برلاس و امیر داود و از دون ایلچی بوجه آوردن مهد علیا بخوارزم روند و ایشان با هدایای پادشاهانه و تحفه عالی شاهانه بجانب مقصد
شتافتند و چون بخوارزم رسیدند با امیر یوسف صوفی ملاقات کردند و تبرکات گذرانیدند و فتنهش مقدم ایشان را ابراهیم عزت و اکرام تلقی نموده از
وظایف تعظیم و احترام نکته فرو نگذاشت و خدمه عالی خانزاده را با تجملی که در وقت مخدره شرح نگنجد بعد از آنکه امرا طوی داده و با ایشان همراه ساخت
بجای آورده روانه سمرقند گردانید و فرستادگان قاصد بر سبیل تعجیل با تصال تجربه بسرا اعلی فرستادند و چون صورت حال معروض رای حضرت
صاحبقران شد فرمود تا قتلغ خاتون که عروس پسر قیصر و خان بود با سایر خواتین و ارکان دولت و اعیان حضرت و امرای عالی بار و نوئینان
رفیع مقدار براه استقبال پیش گرفتند و سادات و قضات و علما و فضلا و ارباب درس و فتوی و اصحاب زهد و تقوی تا موضع کان گل بجهت
فرمان شتافتند و دار السلطنه سمرقند را با نواع تکلفات خوب و تجملات بدیع بموجب حکم آیین بستند و خانزاده در کشت ... گرانند با کجاد

عالم تا آن قبایت دیده و عروس اینها قریب آن ندیده بود بسمرقند آوردند و در مجلس خاص آیین شرع اطهر در ساعتی که منجمان اختیار ... نموده
میمون نمودند با شاهزاده عالمیان مقدار مظفر نظر ملک قدر امیرزاده جهانگیر در سلک ازدواج کشیدند و چندان جواهر و لآلی و درم و دینار در سیر شک
انثار کردند که فضاهای ارض خرمن تا حلقه پروین و طوبای عظمت ... و سرور و بهجت که از ابتدای گردش سپهر خضراء فام ... بدیل
دیده قبل از آن ایام نگذشته بود ترتیب دادند و آن درج سلطنت و در آسمان حشمت را در خلوتخانه خاص بشرف صحبت شاهزاده
عالمیان اختصاص یافت ذکر توجه حضرت صاحبقران بقلع و استیصال لشکر جته در غره شعبان سنه ست و سبعین و سبعمائه حضرت صاحبقران
با سپاه انبوه عزم مغولستان کرد و چون به رباط قتلغان رسید نزول فرمود بامان و برف متواتر گشته سرما بر تسلای نسبید که طرق ... بر سر چهار
مرتبه سرما آغاز شد و بمقتضی البرد ... بوضوح پیوسته مردم سپاه از آن ... و چهارپای فراوان در راه تلف آمد مراحم حال پادشاهانه
شامل حال ایشان سپاه شده حضرت صاحبقران از آنجا مراجعت کرده و دو ماه در سمرقند گذرانیدند تا هوا اعتدال یافت و در غره شوال از سر لشکر جمع
آورده بجانب جته نهضت نمود و شیخ محمد بیان سلدوز و عادلشاه پسر بهرام جلایر که بعد از فوت پدرش ضبط و نسق ایل جلایر بر حسب فرمان واجب
الاذعان متعلق او شده و ارکاب شاهزاده عالمیان جهانگیر بر رسم منقلای روان شدند و چون ایشان از سرون گذشته بموضع چارون رسیدند خبر
گیران شخصی از قوم جته را گرفته پیش شاهزاده و امراء آوردند چنین گفت که قمرالدین که او پیش از غلات بود لشکر را جمع آورده در موضع کوک تپه
نشسته چشم براه حاجی بیک ... و امرا آن شخص را پیش حضرت صاحبقران فرستادند تا صورت حال عرض نمود و آن حضرت مسرعی نزد جهانگیر
روان کرد که بتعجیل تمام متوجه قمرالدین گردند و ایشان بموجب فرموده عمل نموده روی بدشمن نهادند و قمرالدین چون از توجه لشکر نصرت قرین خبر
یافت و تاب مقاومت آنجماعت از کنت و قدرت و توان خویش بیرون دید برکوهی که حصین و مکان رصین بود پناه برد و آن کوه موضعی است
در غایت مفاکی و در آنجا سده عظیم جاری قمرالدین با اتباع خویش از دو دره گذشته در دره سیم فرود آمده ... شده استوار ساخت و شاهزاده
عالیمقدار با امرای دلیر و لشکر جرار متعاقب سپاه جته رسید و در برابر ایشان صف کشیده شب را غاز کردند و بعد از آن که دست از جنگ بازداشته
... در موضع خویش و چون سپیده ... در دل دشمنان جای گرفته بود در شب ... روی بگریز نهادند و بوقت آنکه حجاب ظلمت از پیش
الصبار مرتفع شد منقلای لشکر منصور ملک قمرالدین را تعاقب نموده جمعی کثیر از آن گمگشتگان به قتل آوردند و چون آفتاب عالم افروز از مشرق
... نور حضور خویش تزیین گردانید حضرت صاحبقران با بقیه سپاه بآنجا رسید و فرمان داد تا امیر حسین اوچ قرا بهادر از عقب دشمنان شتافتند

روانه شد و امیر حسین و بعضی از ره و دغا ... قرین بحرفی گشته شعله حیات او انطفا پذیرفت و سپاه ظفر مآل بپا فی رسیده چهارپایان و اموال
ایشان بگرفتند و بعضی از قبایل و هزارهای مغول که سپاهی بدانجا آمده بودند برحسب فرموده متوجه جانب سمرقند شدند و شاهزاده بقصد قلع و قمع مفسدان
تا بای ناف رفت و از آنجا امیرزاده جهانگیر با بشارت حضرت صاحبقران صاحب ... قمرالدین با سپاه جلادت آیین روانه شد ...
جته که در موضع اوج قریان متوطن بودند از صولت لشکر منصور پایمال حوادث و نوایب شده اهل و اموال ایشان بباد غارت و تاراج رفت
و خبر قمرالدین که در کوهستان متحصن شده بود بسمع امیرزاده جهانگیر رسید مواضع و منازل قمرالدین را تاخته و خواتون امیر شمس الدین نوبان آغا و دیگر
ولد او آغا را بیت اورده خبر بحضرت صاحبقران فرستاد و آن حضرت بعد از استماع این خبر روح افزای از موضعی که در آنجا پنجاه و سه روز
توقف کرده بود کوچ کرده به بالای قراشماق برآمد و امیرزاده جهانگیر سالم و غانم مراجعت نموده در آن محل بشرف ملازمت و سعادت پابوس
استسعاد یافت و آنچه از مغولستان بدست آمده بود از صامت و ناطق پیشکش کرده و آغا را منظور نظر کیمیا اثر رسانید و در آن محل علاوه
آن خدمات پسندیده گردانید و رایات عالیات از آنجا در حرکت آمده بموضع بات باشی رسانید و از آن محل بصحرای ایه بازی نقل نموده
حضرت صاحبقرانرا در انتقام چند روزی عیش و نشاط داده و مبارکشاه که بر دن که امیر هزار و آنجا بود ... حضرت صاحبقران طوی
بتکلیف ترتیب داده و خدمات شایسته تقدیم رسانید و در انتقام فرخنده صاحبقران پسندیده صفات مقتضی سنت حضرت نبوی علیه افضل
الصلوة عمل نمود و دلشاد آغا را جلیس و انیس خود گردانیده و دلش را از دست غم آزاد ساخت و چون مراسم جشن و سور و لهو و سرور و فراغتی حاصل آمد
حضرت صاحبقران از ایه بازی کوچ کرده از ایسی ایان گذشته در اوزکند فرود آمده و در آن موضع مهد علیا قتلق ترکان آغا با خواتین امرا اقوام
بالکان دولت که از سمرقند بر رسم استقبال متوجه گشته بودند بشرف بساط بوس فایز گشتند و مراسم تهنیت بجای آورده نثار و پیشکش
گذرانیدند و از طوی و عشرت فارغ شده و روی بخجند نهادند و عادلشاه جلایر حاکم آنجا حضرت صاحبقرانرا در سرای خود فرود آورده و بترتیب اسباب
ضیافت قیام نمود و در آن وقت که آن حضرت لشکر بر سر قمرالدین و شیخ محمد بیان سلدوز و عادلشاه جلایر حاکم آنجا و کیخسرو ... با یکدیگر پیمان
بسته بودند که هر جا که مجال یابند نسبت بآن سعادتمند مکر و غدری اندیشند و چون آن حضرت در ضمان حفظ و عنایت ملک ذو الجلال ... الدین
حصین بخجند رسید آن جماعت عهد تازه کرده و قرار بر آن دادند که بوقت طوی چون گوشت خورده شود و شیره آش پیش آنحضرت نهند پای جسارت
پیش نهاده دستبردی نمایند صاحبقران از هوشیاری در وقت گوشت کشیدن بحکم اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله آثار غدر و مکر در مخایل ایشان

ارباب نفاق مشاهده نموده پیش از منکوب شدن از مجلس برخواست و بر فور سوار شده و با روی مبارک مراجعت فرموده دشمنان پریشان و حیران ماندند
و آن حضرت لشکر را از جهت انصراف اجازت ارزانی داشته خود بنفس اشرف متوجه بحر سرای شد که در آن قرشی اقامت زمستان و آن اطلبه نزدیک
عشرت و کامرانی گذرانیده و عادلشاه در آن زمستان بعز بساط بوسی فایز شده و اعتراف بگناه کرده صورت آرای فاسد اندیشه جلال را
که کرده بودند به سید فخر بعرض رسانید برحمت بی پایان آنحضرت اقدام نموده گفت این کرامات که از حضرت صاحبقران در آن مجلس و قبضه از شجاعت
روز افزون بود و حضرت صاحبقران بنا بر مقتضی زمان آن سخن نشنیده انکاشت و عادلشاه را عنایت پادشاهانه مستظهر گردانیده و با تخفای ارزانی
فرمود و چون زمستان بنهایت انجامید و حضرت پادشاه ذوشوکت تواجیان صاحب صولت را بطلب سپاه اطراف و اکناف ولایت فرستاد
تا باز دیگر بعزم خوارزم و الی خوارزم توجه فرماید و چون امرا و گردنکشان آفاق بدرگاه پادشاه جمع آمدند از موقف جلال بگرفتن شیخ محمد بیان فرمان صادر
شد او را در مقام یرغو باز داشتند گناهش بوضوح پیوست و قهرمان قهر قضا بش یا براد اعتراف سلاطین اوردوتا تیغ بیداد کشته بعوض خون هر یک
بقصاص رسانید و لکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب ذکر لشکر کشیدن صاحبقران نوبت سیم بجانب خوارزم و رجعت نمودن آنحضرت بنا بر بعضی مهام
شبستان طایف سفار و مورخان فصاحت شعار مصادق و موافقت حضرت صاحبقران را صورت پیوند و وصلت او با یوسف صوفی و اتمام آن پیوند
آن حضرت را موسی بیک خانزاده که برادرزاده والی خوارزم بود با بلغ وجهی در صفات خویش بیان کرده اند و مطلقا متعرض سبب لشکر کشیدن حضرت صاحبقران
با آن صوب با آنهمه محبت و صداقت در نسبت آن حضرت در امر موصلت نشده اند و بر واقفان نکات و دقایق فن انشا و تاریخ عبارت این سخن
پوشیده نماند و چون علم راقم حروف بحقایق اسرار خاطر اشرف اعلی نسبت یوسف صوفی متعلق نشده بود طریق مورخان سابق مسلوک داشت
و اگر ایشان از ابهام اسرار خصوصیت همین معنی باعث بوده باشد که با ظهار معذرت زبان نگشاده اند فی الجمله در اول فصل بهار سنه سبع و سبعین و سبعمائه
حضرت صاحبقران عزم خوارزم جزم فرموده و قیوقا بهادر را در سمرقند داروغه گذاشت و امیر ساری بوقا و عادلشاه و جلایر و ختای بهادر و ایلچی بوقا
و دیگر امرا با سی هزار سوار بمقدمه روان گردانید و تیغ قمرالدین و کرفتن او بمتابعت ولایت آن حضرت پناه و در ضمان حفظ و تائید حضرت الله بجانب خوارزم
رایت برافراخت و چون موضع سیاه آب را معسکر ساخت حضرت صاحبقران خطرات شاهانه امیر ساری بوقا و مع عادلشاه رسیده که از کشتن امرا که از آنجانب
آمده اند با مردم خود متوجه اردوی همایون بوده طریق صواب پیشنهاد خود نموده و هم بیکجا بخود راه داده بجانب پدر اصلی خویش گریزان شده و آن
حضرت بهاء درا با جماعتی از پوش از عقب ترکان فرستاده ایشان شب در روز رانده و تا از حرکت بنا سوده در نواحی فلوآب باو رسیده بنوکران او پیش

ترکش و قوچی از الایتان که با ایشان بودند در کنار آب دست تیر و کمان بردند و بجنگ و جدال اشتغال نموده عاقبت شامت کفران نعمت روزگار
انجامات را استیصال گشته روی بکریز نهادند و لشکر ظفر قرین تکامیشی فی کرده بولاد بهادر تا بترکن رسید و اسب ترکن از انقلاب تنگ بازمانده و بوده
با چند سر پیاده شد و بیکدیگر بیراب پولاد را انداخت و پیش از آنکه پولاد قصد اسب کند ترکن بیک تیر ایب اسب افکند چنانچه از خود وا داشته لیکن
استیعی بوی رسیده پولاد را نیز از دوی تیر قدم جسارت پیش نهاده هر دو را با یکدیگر در آویخته و ظفر دولت قاهره فولاد ترکن را بر زمین زده و بخنجر
سرش را جدا کرده و باز گشت و امان سردار نیز بترکش رسیده و قصد قتلش امان نداده و سر آن دو گردنکش را بپایه سریر خلافت مصیر رسانیدند و آن
اثنا ساری بوقا و عادلشاه و جلایر که ایشان از حضرت صاحبقران یاکره آن بود بطلب قمرالدین فرستاده بود عرصه ولایت ختای فرصت عقیده
بظهور آورده و ختای بهادر و ایلچی بوقا را گرفتند و بمهدی داروغه اند کاین حق نعمت بر طاق نسیان نهاده در عناد و شقاق با امرای بد نهاد
اتفاق نموده و سمرقند آمده بمحاصره مشغول شدند امیر اقبوقا که حاکم شهر بود سر علی یزدی همایون فرستاده صورت حال معروض داشت حضرت صاحبقران
دفع دشمن خانگی اهم دانسته بر فور باز گشت و امیرزاده جهانگیر را از پیش بر رسم منقلای دو منزل ساخته خود با قول لشکر از عقب بحرکت آمده
و شاهزاده عالیان در موضع کرمینه با مخالفان ملاقات نموده صف جنگ بر آراست و بعد از مقارنت تیر و شمشیر و نیزه امیر جهانگیر بتائید نعم
المولی و نعم النصیر غالب گشته اعدای دولت روز افزون روی از معرکه برتافتند و بدشت قبچاق رفته پناه بارس خان بردند و چند گاه ساری بوقا
و عادلشاه ملازمت درگاه او نمودند آخر الامر عرق شرارت ایشان در حرکت آمده روزی که خان بییلاق رفته بود دل دگرگون کرده تیغ بیمروتی
از نیام بی آزرمی بیرون آورده و باباتپ خان جنگ پیوسته او را کشته و از آنجا گریخته بقمرالدین ملحق شدند و او را بسلوک طریق غدر و خلاف حمل کردند
ذکر غدر قمرالدین و اعوای جتی مردم و توجه حضرت صاحبقران بجانب جته نوبت چهارم چون ساری بوقا و عادلشاه بقمرالدین پیوسته آتش حقد
و سیاست قدیم را که در باطن داشتند بریاد فتنه و فساد داده آتش فتنه را افروختند منقفی ع کل منیه مرادا که تمام است قمرالدین با لشکر اندیشه
بولایت اندکان در آمده و بهراره و خلاف از امیرزاده عمر شیخ بهادر که در آن اوقات بضبط آن ولایت پرتو انداخته بود روی گردان شد و قمرالدین ملحق گشته
امیرزاده عمر شیخ را مجال مقابله و مقاومت نماند و پناه بکوه برده و شخصی را بتعجیل فرستاده صورت حال را معروض رای حضرت صاحبقران گردانید و ظفر کرد
کرباشی یادگار و اتبوره رسیده و از معبری در ولایت اندکان تاختند و آن حضرت بعد از آن در حرکت آمده حکم فرمود که هر کس از لشکریان که
از موکب همایون تخلف نمایند او را بپایه سیاست رسانند و قمرالدین چون از توجه حضرت صاحبقران آگاه گشت بپای فرارش تیز از آن گشته

مراجعت فرموده و بموضع اوباشی رسیده و اغرق را با قمچی بمغولستان روان کرده و خود با چهار هزار سوار در کمینگاه بانتظار حضرت صاحبقران
از این امر بیخبر اکثر لشکر بیکتامیشی دشمن فرستاده و از شیران بیشه نبرد زیاده از نهصد مرد ملازم رکاب همایون نماند از آنجمله میان شیخ علی بهادر
و ختای بهادر بخشی و قضا را ایشان نیز از عقب بانی آمده و دیگران هم با آن دو پهلوان موافقت نمودند چنانچه چهار صد کس بیشتر از ادب علی
اختلاف فالا و یمین با آنحضرت ماندند قمرالدین فرصت غنیمت داشته با چهار هزار مرد شمشیر زن تیزه گذار از کمینگاه بیرون تاخت و تیغ کین از نیام
بیرون آورده متوجه پادشاه اسلام شده رایت انتقام بر افراخت حضرت صاحبقران کامکار دست توکل بر حبل عنایت پروردگار استوار
کرده و مضمون کلمه کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله نجی خاطر گذرانیده بهادران سپاه را استمالت داده گفت دل قوی دارید که فتح و نصرت
از بخشش ملک منانست نه از کثرت اعوان و انصار ب سعادت بخت ایشان داده است نه از خیل و از کثرت لشکر است و فرموده که اگر اندک سستی
پیش آید همه بیکجا نرسد که مذمت بودی ندارد ب کجا این درد و بوی میان نهاد و در آن معرکه و داد مردی بداد چون شمشیر زبر دست
منتقم بنفس نفیس متوجه رزم و پیکار گشت بهادران نامور مانند هژبر غضبان جوش آن ور خروشان روی بدشمنان نهادند و بضرب تیغ و حمله طعن سنان
ایشان را متفرق و پریشان ساختند و قمرالدین با آنهمه شجاعت و سپاهیگری و کثرت لشکر با اندک نفری روی گردان و گریزان شد
و امرا و بهادران که بجنون رفته بودند فوج فوج متعاقب رسیده در عقب دشمنان راندند و امیرزاده عمر شیخ و ختای بهادر ظفر نمود
و امرای هفت کشور روی توجه بجانب کاشغر آوردند و حکام آنجا ولایت را گذاشته گریخته حرمهای ایشان بسمرقند رسانیده و اهالی آنجا را
کوچانیده و قمرالدین با لشکر با در سنگر تیاج با تفاق ساری بوقا و عادلشاه و جلایر در محل قاحت انداخته و حضرت صاحبقران بعزم رزم
ایشان روانه شده و بعد از تلاقی فیتین و انهزام اهل فتنه و شقاق اوج قراباسادر که بکیکانی از تعاقب نموده و با قمرالدین رسیده و قولداری
قمرالدین متفرق شده و قدمتش نیز در آن بیابان پویان بوده اوج قراباسادر با آنکه چند زخم بر اعضا داشت مینواست که بخود را بجنگ قمرالدین کرده پیش
همچنان شیر قرین بوده اند و قمرالدین از پشت قدرت تیر یک شاده بر اسب اوج قراباسادر انداخته قدمتش پیاده گرشیده با تیغ در دست قدم
در راه نهاده و از عقب او باز گشت قمرالدین بر کمال بهادری او آفرین کرده گفت وظیفه حلال نمکی بجای آوردی اکنون از من همین قدر التجا
باشش و باز گرد و اگر نه ضرب دست و زخم شست من همین و تیر دیگر بر سنگ خارا زد که قریب یک وجب در آن سنگ نشست و اوج قراباسادر از آن
بحث بیان کشاده و پیاده مجروح باز گشت و ساری بوقا و عادلشاه بجانب اکبر گرنجه فولاد و خزانکی در عقب ایشان شتافت و بعد از ملاقات

جنگ بسیار و هتشند و دست فولاد زخم تیری از حرکت باز ایستاده ایشان پای فرار در راه نهاده و از جنگ و خلاص شدند و فولاد بعد از چند
روز بسبب آن زخم در گذشت ذکر غروب کوکب حیات امیرزاده جهانگیر و طلوع نیر آفتاب شاهرخ سلطان گردون سریر حضرت صاحبقران قره
العین خود امیرزاده جهانگیر را بیمار و ناتوان در سمرقند گذاشته متوجه مغولستان شده بود و چون از آن یورش مظفر و منصور مراجعت نموده در اثنای
طریق مولانا قطب شیخ برهان الدین قلیچ واقعه عجیبی مشاهده نموده که بقدم ادب پیش آن جناب رفته زبان نیاز گشاد که شیخ بسیر از خدا اند فرو علاء الدوله
شیخ در جواب همین قدر پیش نفر نمود که با خدا باش چون از آن خواب در آمده است که کار دگر است و روشنایی دیده سلطنت و بهای آسمان جنگ
بر جناح سکرات از غایت پریشانی خاطر در برخاص خویش را از سنگ کوک بتعجیل فرستاد تا خبری تحقیق نیاوردند بعد از فتح اندیکان و شان قرة
العین خود را شکسته دید حالات خاطر انورش که بطرح الغوث الساعات الیه بود زیاده شد با قران خطاب کرده که صورت من نشد که درد و روی فرزند
بخواهم دید اگر شما از وی خبری دارید پوشیده و پنهان مدارید مجموع ایشان زانو زده بسوگ از آن عظیم یاد کردند که در آن حال شاهزاده جهانگیر
و پیش از وصول حضرت صاحبقران بسمرقند و قضا ناگزیر امیرزاده جهانگیر در دست اداء بوده چون آنحضرت بحوالی آن بلده رسید عامه شهر سر و پا برهنه کرده
و پلاس سیاه و نمد در گردن افکنده و نفر و زنان و موی کنان با دیده پر خون بموکب همایون رسیدند حضرت صاحبقران پاک اعتقاد از مشاهده
آن حال بغایت ملول و متاثر و اندوه خاطر گشت اما چون بر ضمیر منیرش این معنی روشن بود که در آنچنان که در آن مجلس را از کسان و مهمان بقا
و خلود ممکن نیست شیوه تحمل و اصطبار شعار خود ساخته طریق اضطرار بسته زبان بکلمه طیبه انا لله و انا الیه راجعون و چند روز بیاد جنت روح او را بان
اطعمه و اصناف آتش نقرا و مساکین داد و صلات و صدقات بارباب احتیاج و استحقاق رسانید و نعش امیرزاده مرحوم را بشهر سبز نقل
کرده در آنجا مدفون ساختند زمان حیات شاهزاده بیست سال بوده از وی دو پسر یادگار ماند یکی امیرزاده محمد سلطان از خانزاده بیرادر زاده
حسین صوفی و یوسف صوفی که از حکام خوارزم بودند و دیگری امیرزاده پیر محمد که بعد از چهل روز از فوت شاهزاده مرحوم مغفور متولد شده و مادر
امیرزاده پیر محمد بخت ملک آغا دختر الیاس سپهری بوده و امیرزاده جهانگیر بحسن صورت و صفای طویت اتصاف داشت و مقارن آنحال
امیر سیف الدین رخصت زیارت بیت الله الحرام حاصل کرده متوجه مکه معظمه شد و چندگاه حضرت صاحبقران در فراق فرزند ارجمند نیکو خصال پسندیده
فعال خویش امیرزاده جهانگیر ملول و محزون میبود تا لطف و تحیر مجرد تا باری سبحانه و تعالی در عوض او جهانداری اعزاز داشت یعنی بتاریخ چهاردهم
ربیع الاول سنه ثمان و سبعین و سبعمائه آفتاب طلعت سلطان سعادت نشان در درج سلطنت و کامکاری از مطلع برج خلافت و شهریاری

جانشین حضرت صاحبقرانی معین السلطنة والدین شاهرخ بهادر از افق دولت و سعادت بر سپهر حشمت و ابهت طالع گشت چشم همایون شهریار

بدین دو داد بجمال آن مولود عاقبت محمود روشنی پذیرفت و خاطر خطیر پادشاه بر و بحر از ناصیه سعادت آن نور رسیده و بوستان سلطنت جهانبانی

و در حین ولادت آن مهمان خجسته مقدم برج قوس که سعد بعد منسوب است به افق شرقی منطبق بود و سعد اکبر یعنی مشتری که صاحب طالع آن حضرت

در یازدهم درجه که خانه مقاصد و آمال است بعد ضرورت در او نزول کرده و متضمن آن شده که جمیع مقاصد و مرادات و مرامات را با اهل

وجهی کفی کرداند و همچنین سایر کواکب در محال مناسب و درجات لایق قرار گرفته با مر خالق مقتضی سروری و فرمان روایی حضرت خلافت

پناهی بر جمیع خلایق شده بودند چنانچه تفصیل این حالات هم در این اوراق کلک بیان خواهد پرداخت انشاء الله وحده ذکر بعضی از وقایع و نهضت

رایات نصرت آیات بتائید خالق افلاک و انجم بجانب جبل سیاره و ممر اوت پنجم بعد از فوت امیرزاده جهانگیر خاطر خطیر حضرت صاحبقرانی از فوت

قرن و علا کرداشت به تنسیق امور ملک بپرداخت عاقبت شفاعت و درخواست خواتین و امرا روی همت به مصالح مملکت آورده جهان گیر

منصور و فرماندار و در این اثنا به سامع علیه رسید که عادلشاه و جلایر در کوهستان قراجق با معدودی چند به نقب روزی به سر برده

و آن حضرت ایلچی بوقار ابابا نزد امور الطبع نامزد فرموده ایشان حسب فرمان از سمرقند بیرون آمده روان شدند و بعد از طی منازل بار رسیده

بعضی لشکر با ناحیه و با خود همراه ساختند و در آن کوهها طلب و مشغول شده تفتیش او در حوالی نمودند که میلی است که جهت احتیاط را داشت

قبچاق براق بالا میروند بدست آوردند و شاه است که درین وقت خسرو آفاق شامل حال عادلشاه شده معروض تیغ با ساکت و ساده بود

که با او در مقام مخالفت حضرت صاحبقرانی اتفاق نموده بود بعد از دو سال جریمه او را از زلال رحمت و احسان عفو و بر تشنگان آب لطف و احسان

قدیمش را بوی لطف داشت حب زنده بابی او را تمام عهد پادشاه و از بزرگان عفو بوده است از فرودستان گناه و چون قمرالدین که هر کارش

بیبا فت دست تعدی بحال ممالک محروسه از سر کرده حضرت صاحبقرانی امیرزاده عمر شیخ را با امیر اقبوقا و ختای بهادر و غیرهم از جیبای امرا فرمود تا

بر استیصال قمرالدین اقبال نمایند و در باب قلع و قمع او غایت جهد بنمایند و امرای ایشان از سمرقند بیرون آمده تعجیل هر چه تمامتر روان گشتند و در

تورا تو قمرالدین رسیده جنگ درپیوستند و بفر دولت قاهره قمرالدین مقهور و منهزم گردانیدند و ایل الوس او را غارت و اسیر کرده با غنیمت

فراوان بسمرقند باز گشتند و همت پادشاهانه خسرو دشمن شکن بار دیگر عزیمت جانب مغولستان مصمم گردید و در اشکر پیکر افروخت

و محمد بیک پسر امیر موسی و امیر عباس و آقتیمور بهادر از پیش روان گشته و ایشان ابوخام اسمی کول رفته قمرالدین را در آنجا یافتند و میان ایشان

محاربه عظیم دست داده و قمرالدین منهزم شده و مردم او دیگر باره عرصه بهره غارت و تاراج گشتند و حضرت صاحبقرانی تا موضع بوجغاز عقب ایشان

رفت و در آن موضع به سمع اشرف اعلی رسید که توقتمش اغلان از ارس خان متوهم شده با ایک پولاد جنگ کرده و منهزم گشته است و در تقدیر معروض

داشتند که توقتمش پناه بدین درگاه آورده وصول او نزدیک است و آن حضرت موسی تمر اوزبک را باستقبال فرستاد تا آن نهال چمن خانی

را با ورد و خود بسعادت و اقبال مراجعت نموده در سمرقند نزول فرمود ذکر رسیدن توقتمش خان به درگاه خسرو گیتی ستان و فرستادن آن حضرت او را

بحکومت و ایالت از دو حضرت صاحبقرانی چون در ضمان سعادت و اقبال به سمرقند آمد شنید که توقتمش اغلان قریب بشهر رسید و آن حضرت

رسم مهمان نوازی مرعی داشته برسم استقبال بیرون رفت و با یکدیگر ملاقات کرده همعنان بسمرقند درآمدند و آن میزبان با همت اسباب ضیافت

چنان ترتیب داد که شکم نیاز سیر دیده آز پر شد بعد از تقدیم مراسم طوی و سور و لهو و سرود حضرت صاحبقرانی به دید منصور احوال محمود او هم از

وجوه اموال و اقمشه و اسبان راهوار و اشتران نادر و اشتران بار بردار و غلامان پری وش و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه بارو و ملازمان او

بخشید و طبل و علم و خیل و حشم علاوه اشیای مذکور گردانیده و توقتمش اغلان را به حکومت اترار و صغناق فرستاد و چون توقتمش به صغناق رسید

تکن بانف قتلق بوغا اورس خان با لشکر عظیم که محاب و هم از قضا آن جا بر آمد به سر توقتمش فرستاد و میان ایشان محاربه شد و توقتمش

روی نمود و با وجود آنکه قتلق بوغا بزخم تیری از آن مصاف نماند توقتمش منهزم شده بار دیگر روی بدرگاه گیتی پناه آورد و حضرت صاحبقرانی

نیاد و از نوبت نخستین اسباب پادشاهی توقتمش مرتب داشته او را و بکمال حشمت و ابهت باز گردانید و اورس خان مراجعت او را استماع

نموده پسر بزرگتر خود تختمه قیا را با پادشاهزادگان جوجی نژاد و امرای دشت قبچاق و سپاهی فزون از اوراق اشجار به دفع توقتمش نامزد کرد

هر دو لشکر بیکدیگر رسیده جنگ آغاز کردند این نوبت نیز شکست بر توقتمش اغلان افتاده سپاهش بعضی کشته و برخی پراکنده شدند و او زیبای

خود گریزان شده روی بجنگل و بیابان نهاد و قرابکی بهادر او را تعاقب نموده و توقتمش اسبی بسیار خود را کنار آب سیحون رسانیده و از اسب

پیاده شده و جامه از تن بیرون کرده خویش را در آب افکنده و قرابکی رسیده تیری بر بازوی او زده و توقتمش برهنه و مجروح خود را از آب

بیرون انداخته در جنگل پنهان شد قرابکی چندانکه او را جست نیافت لاجرم نومید باز گشت و از غرایب حالات آنکه حضرت صاحبقرانی ایدکو

برلاس را جهت استمالت و دلداری توقتمش فرستاده بود و امیر ایدکو در آن وقت توقتمش اغلان را جست و پیام آن حضرت بدو رسانید

و از حسن اتفاق در آنجا که توقتمش بجائی خسته و زار و شمار زیر خار و خاشاک افتاده دل بر مرگ و هلاک نهاده بود بدان جنگل رسید و او را

ناله حزین شنید و از پی ناله رفته دید که توقتمش بجائی که از فراق ناخوشتر نباشد افتاده است امیر ایدکو بر سر بالین او که از خار و خاشاک بود فرود آمده

نشست و مراسم غمخواری بجای آورده و تن او را به لباس لایق بپوشانید و ماکول و مشروب مناسب بخورانش داد و چون محنت توقتمش خان

به راحت تبدیل یافت ایدکو برلاس او را از ظاهر بخارا به پایه سریر فلک اشتباه حضرت صاحبقرانی رسانیدند بار دیگر توقتمش مشمول عنایت

و عاطفت آن حضرت گشته بمزید التفات خسروانه آنچه محتاج او بود از اسباب ترفیع و کامکاری مرتب و مهیا گشت و در خلال این احوال

ایدکو مغول که از مردم امرای الوس جوجی انتظام داشت از اورس خان گریخته به تقبیل پایه سریر اعلی سرافراز گشت و بعرض رسانید که اورس خان

با لشکری گران طلب توقتمش خان می آید و مقارن این حال ایلچیان اورس به اردوی حضرت صاحبقرانی آمده به عرض رسانیدند که خان میگوید

که توقتمش پسر مرا کشته و پیش شما آمده است یا تسلیم نمائید یا موضع جنگ معین فرمائید صاحبقرانی کامیاب در جواب فرمود که از مقتضای فضل

و مروت در خصلت بیناهیم که کسی که پناه به ما آورده باشد به خصم سپاریم اما مهیای موضع جنگ هر جا که با هم ملاقات کنیم مکان جنگ است چه

مرد از من بگو پیش اورس خان ویژه یاران مرغ ابتدا امتحان دیگر مرد کارزار پیشه خود شیر خشمناک از بیشه خود ذکر نهضت فرمودن صاحبقرانی

بجانب مغولستان بعزم رزم اورس خان حضرت صاحبقرانی کامکار چون ایلچیان اورس خان را گسیل کرد پرتو التفات بر تجهیز و ترتیب لشکر انداخت

و مجموع ایل و الوس جغتای را جمع آورده با سپاه گران و لشکر بی پایان در حرکت آمد و مسالک را پیموده قریب صغناق اترار نزول فرمود و از آن

جانب اورس خان با پادشاهزادگان جوجی نژاد و جنود دشت قبچاق در حرکت آمده در صغناق نزول کرد و میان هر دو گروه چند فرسخ

مسافت بود و مقارن آن حال برف و باران عظیم باریدن آغاز نهاد و لشکر سرمای زمستان تنوعی تاختن آورد که از مهابت و شدت برد

خون در عروق منجمد گشت و از وزیدن نسیمات قوت قدرت امکان حرکت و جنبش نماند گرد اثر طبیعت کره ارض به سرکرف و مزاج منشد در میان آتش

افسردگی پذیرفت و برودت هوا تا سه ماه امتداد یافت و در این مدت سپاه هر دو کشور در مقابل یکدیگر نشسته بودند که مجال آن نبود

که قدمی پیش نهند چون هوا فی الجمله اعتدال پذیرفت حضرت صاحبقرانی فرمان داد تا تیمور و ختای بهادر و محمد سلطان شاه که از ملک الوس امرای

کرد آمده و موکب همایون پیوسته بود بر سر دشمنان شبیخون زنند و ایشان حسب فرموده با پانصد سوار روانه شدند و در شب بمهم

ملک پسر اورس خان که با سه هزار سوار جهت همین کار می آمد دوچار خوردند و قریب به صبح جنگ آغاز شد و از رسیدن تیراندازان بوقا بیکی

تیمور ملک اغلان را و انهزام پیش گرفت و سپاه آنجانب بدستور معهود مظفر و منصور و مغفور مراجعت نموده مخذول شدند با مارتو تیمور و ختای

سپاه و در آن معرکه بزخم شمشیر و تیر بسعادت خان کشته شده و چون لشکر فیروزی اثر مراجعت نموده باردوی خجسته رسیدند حکم جهان مطاع صدور یافت که امیر محمد سلطان

بجهت گیری اردو و او بتحقیق فرموده عمل نموده پیش رفت و شخصی را گرفته بپایه سریر اعلی رسانیده و امیر شیر بزرگ جهان امیر مورث شده بود و دیگر باره قرا و بهادر

و از نفر آن دو شخص بوضوح پیوست که اوغ سابقین و کوچک سابقین از بهادران سپاه اورس خان با صد کس بخبر گیری آمده اند و ایشان از اسب

تیمور بهادر و الهداد که از لشکر آغاز میداده اند و در بیرون شهر ملاقات اتفاق افتاده و آقتیمور بهادر دو کس از متعینان سپاه مخالف را

انداخت و بر او الهداد او کپکی بهادر که سابقین کوچک را کشته است و هندو شاه سابقین بزرگ را دستگیر کرده و میرسانند متعاقب این خبر هندو شاه سابقین

بزرگ را بدرگاه عالم پناه آورده بعنایات خسروانه سرافراز گشت و نیز معلوم شد که اورس خان بموت اجلی خود متوفی شده است و قرابکی

بجای خود گذاشته حضرت صاحبقرانی بنفس خود سوار شده متوجه لشکرگاه گشت و چون چندی راه قطع نمود خبر آوردند که قرابکی نیز باز گشته است

و در آن نواحی از مخالفان بجز کس نمانده و آن حضرت در ضمان شرف و اقبال عنان بجانب خط لشکرکش منعطف ساخته طبل رحیل کوفته

مظفر و منصور بمقصد رسیده و هفت روز در آنجا توقف نمود تا دشمنان ایمن گشته و بعد از آن بعزم رزم اورس خان سوار شده توقتمش اغلان را جرچی ساخته

پانزده روز بتعجیل تمام رانده و در چراگاه قرش بخبر ایل و الوس رسید لشکریان دست بغارت و تاراج برآورده اسب و شتر و گوسفند بلا اندازه

گرفتند و در این اثنا خبر رسید که از قرد و لت حضرت صاحبقرانی اورس خان تخت برگته انتقال کرده و پسرش تختمه قیا که بجای پدر نشسته بود از غفلت او

شتافته و آن حضرت اسباب سلطنت توقتمش خان را مرتب گردانیده و او را در آن مملکت بحکومت باز داشت و اسبی سبزرنگ سیکسیر خنک اغلان

نام که در سرعت با باد صبا مسابقت نمودی باو داده فرمود که در وقت استیلا تو بدشمن که رحیه بسر رسی تو را سلام گرداد پیش بر سد و چون آنحضرت

از و قد ترتیب دولت فراغت یافت از دشت قبچاق مراجعت نموده بجانب دار الملک سمرقند عنان عزیمت منعطف ساخت و در شهور

سنه ثمان و سبعین و سبعمائه کامیاب و کامران در مستقر عز و شرف خویش نزول فرمود اکابر و اشراف و غرباء طوایف لشکر زر و دم

و دینار نثار کردند و چون تختمه قیا فوت شد تیمور ملک بجای او بر سریر خانی نشست و بعد از مراجعت حضرت صاحبقرانی با سپاهی عظیم متوجه

جانب توقتمش خان شده و هر دو گروه با یکدیگر حرب در پیوستند و از صدمات بهادران دشت قبچاق توقتمش خان ستوه آمده روی به گریز نهاد

و بر آن اسب که خسرو آفاق برو داده بود جان از آن معرکه بیرون برد و بسعی و شفقت بسیار که بود در بارگاه فلک اشتباه رسید حضرت صاحبقرانی

همت عالی بر خبرگیری توقتمش خان مصروف داشت و فرمان داد که خواص و مقربان کره بعد اخری اسباب حشمت و ابهت او ترتیب داده او را به بخش

شبابت حکم جهان مطاع عالم مطیع صادر شد که امرای نامدار مثل قوچین تیمور اوزبک و یحیی خواجه و پسرش غیاث الدین ترخان و تنگی توصین همراه
توقتمش خان بسقناق رفته او را بر سریر دولت بنشانند و امرا حسب فرمان روان شده توقتمش را علی الولایت بر تخت خانی نشاندند ذکر فرستادن حضرت
صاحبقران توقتمش خان را بالکلیت بجنگ تیمور ملک اوزبک تیمور نشستن بر تخت خانی در اثنای آنکه توقتمش اغلان از نزد ارس خان گریخته پناه بدرگاه
حضرت صاحبقرانی آورده اوزبک تیمور با او همراه بود و در آن وقت که تیمور ملک لشکر بر توقتمش خان کشیده او را منهزم ساخت اوزبک تیمور با او همراه
بود چه منش بدشت قپچاق افتاده او را پیش تیمور ملک خان بردند پادشاه از سر خون او در گذشته اوزبک چند گاه در دشت قپچاق بفلاکت
گذرانید و روزی فرصت یافته پیش تیمور ملک خان زانو زده درخواست نمود که ایل و الوس او را باز دهند تا بر رسم نیکو بندگی و کوچ دادن
قیام نماید خان بسخن او التفات ننمود و گفت اگر خواهی بایست و اگر خواهی برو اوزبک تیمور بعد از اندک فرصتی گریخته در سمرقند بسعادت تقبیل عتبه
علیا حضرت صاحبقران مستسعد گشت و بعنایات پادشاهانه اختصاص یافته معروض داشت که تیمور ملک روز و شب بفراغبال بشرب مدام مشغول است
و تا چاشتگاه در خواب غفلت پهلو بر بستر راحت و استراحت نهاده و اگر صد صدمه نازک روی نماید هیچکس یارای آن ندارد که او را بیدار گرداند بدین
سبب ایل و الوس از او نومید شده حضرت صاحبقران چون از کیفیت احوال تیمور ملک اطلاع یافت ایلچی بسقناق پیش توقتمش خان فرستاد که
لشکر بدشت قپچاق برده تیمور ملک را از میان بردارد توقتمش سپاه فراوان جمع آورده متوجه قراتال شد که تیمور ملک در آنجا قشلاق کرده بود و تیمور
ملک نیز با شهزادگان الوس جوجی در حرکت آمده آن دو سپاه کینه خواه بهم رسیده تیغ جلادت از نیام انتقام کشیدند و قتال اتفاق
ایشان واقع شد و بیمن مساعدت حضرت صاحبقران تیمور ملک شکست یافت توقتمش خان بجای پدران در دشت قپچاق بحسب استحقاق بر مسند
سلطنت و حکومت قرار گرفت و ارس خواجه را برسانیدن این مژده بپایه سریر سلطنت مصیر فرستاد صاحبقران کامکار از وصول این خبر خرسند گشته مجلس
بزم آراست و چند روز بعیش و نشاط گذرانید و ارس خواجه را بالکاه و کمر و انعامات دیگر مفتخر و سرافراز ساخته باز گردانید و توقتمش خان در اوشاق
قشلاق کرده چون خسرو انجم سپاه رایت زر نگار در برج اشرف خویش برافراخت خان عزیمت بجانب قلاق معطوف ساخت و الوسات
مسخر گردانید سلطنتش روز بروز روی در ترقی نهاد و لوای استقلال بر قبه جوزا برافراشت و تیمور ملک بعد از انهزام بهمراه ایل خویش که ضبط و یاسامیشی
محمد اغلان رجوع کرده بود وقت رفتن او دفعه او شورت فرمود محمد اغلان صلاح در توقف دید و تیمور ملک سخن ناصح مشفق را محمول بر غرض داشته آن
یکتا را بقتل آورده با ایل خود روی بجنگ توقتمش خان نهاد و در موضع قراتال بر دو خان را ملاقات دست داده آتش حرب بالا زدن گرفت

و در حمله اول تیمور ملک بیاساق رسید و بالنجاق پیش توقتمش خان بوفاداری اعتراف کردند فرمان خان نفاذ یافت که بالنجاق را بکشند
امرا مستظهر باشند و او بر فور زانو زده عرضه داشت که در ایام دولت و حیات تیمور ملک بهترین عمر بامارت و حکومت گذرانیده ام و بر کشیده باد
چشم من که ترا بر تخت او بینم اکنون کرم نموده که گردن مرا بزنند و سر او را بر بالای سر من نهند و تن مرا در زیر بدن او افکنند تا جسد من از او
جدا نباشد توقتمش فرمان داد تا ملتمس او را بعمل آوردند آن پهلوان وفادار را بدار القرار فرستادند ذکر ایلچی فرستادن صاحبقران بجانب
خوارزم و اقرار نمودن یوسف صوفی و حرکات نالایق و توجه نمودن بدان طرف بعزم رزم در اقبال حضرت صاحبقران باز رسیده و چند شدت
سرما در مقابل ارس خان زمستان بپایان رسانید یوسف صوفی لشکر فرستاد تا اطراف بخارا را غارت و تاراج کردند و آنحضرت
ایلچی نزد صوفی فرستاده پیغام داد که با وجود قرابتی موجب خلاف چیست یوسف ایلچی را مقید ساخت حضرت صاحبقران اعاده نمودند چون
بر این فعل ناپسند اطلاع یافت نامه قلمی کرده و آن را بایلچی داده بخوارزم فرستاد مضمون آنکه یوسف صوفی دانسته باشد که ایلچی کشتن سنت نیست
و ما علی الرسول الا البلاغ اکنون باید که ایلچی را روانه سازد یوسف صوفی از غلبت تدبیر و کمال خودپسندی ایلچی را نیز بند کرده و باین اکتفا
نکرده بجانب بخارا فرستاد تا اشتران ترکمه که در نواحی بخارا متوطن بودند رانده بخوارزم بردند و در اثنای این حالات امیر حاجی سیف الدین از سفر
حجاز مراجعت نموده شرف دستبوس شهریار مخلص نوازی حاصل کرده و احوال و اوضاع طوایف و اکراد که بعد از وفات سلطان ابوسعید بهادر خان
بر ممالک ایران استیلا یافته بودند بتفصیل معروض رای انور گردانید و هم در این اوقات صاحبقران کامران دختر امیر موسی تومان آغا را
در حباله نکاح آورده و در جانب قبله سمرقند بعمارت باغ بهشت مانند فرمان داد و زمستان در بخارا سرای دولت و اقبال گذرانیده به
سنه ثمانین و سبعمائه بنابر بدادهای یوسف صوفی لوای توجه بجانب خوارزم برافراخت و از اسبکی گذشته خوارزم را مرکز وار در میان
گرفته و از برای رعایت حزم و احتیاط حصاری دیگر طرح افکنده باتمام رسانیدند و لشکریان بهرام انتقام هر روز صبح و شام جنگ انداخته
در مهم محاصره غایت جد و اجتهاد بتقدیم میرسانیدند و سپاه قیامت اثر باطراف و جوانب خوارزم رفته غنیمت و اسیر بسیار گرفته آوردند این زمان
یوسف صوفی رقعه بحضرت صاحبقران ارسال نمود مضمون آنکه تا چند مردم از برای دو تن محنت و بلا گرفتار باشند و مال و منال و اموال مسلمانان
در عرصه تلف آید و ولایت بکلی مستاصل و خراب گردد اکنون لایق بحال عباد و بلاد آنکه ما هر دو شخص پای جرات در میدان جلادت نهاده
بحث رزم آزمائیم بیت تا قبضه شمشیر که بالا گیرد خون * تا آتش اقبال که بالا گیرد * حضرت صاحبقران فرمود که یوسف صوفی از سر انصاف سخنی نیکو

و من دریافت که این آرزو از خاطر داشتم و بر فور جبه پوشیده و شمشیر جلادت آخته بر سمند گردون خرام سوار شد و روی توکل بجانب حصار نهاد و امرا
زانو زده عرضه داشتند که توقف اولی و انسب مینماید آنحضرت بکلمات ایشان التفات ننموده و امیر حاجی سیف الدین دست در عنان
شهریار کرده زانو زده گفت تا بندگان رمقی در بدن داشته باشند خداوندگار چگونه در برابر خصم رود و از این سخن آتش غضب صاحبقرانی
برافروخته زبان بدشنام او گشاده تیغ از نیام کشیده حواله او کرد و امیر حاجی سیف الدین عنان را رها کرده قدم از جای خود
برگرفته پای باز پس نهاد و آنحضرت چنگ اعتصام در عروة وثقی توکل زده تا کنار خندق پیش رفت و توقف و تعلل رانده آواز داد که یوسف را
بگوئید که ما بنابر ملتمس تو بدینجانب آمده ایم تو نیز بوعده وفا نمای و قدم از دروازه بیرون نه تا ببینیم که نصرت نزد کراست و تائید آسمانی
قرین حال و شامل روزگار که میگردد خوف و رعب بر ضمیر یوسف صوفی استیلا یافته از گفته پشیمان شد و محافظت نفس بر مبارزت
رجحان نهاده دم در کشید حضرت صاحبقران منصور آنگاه اسب که عرق حمیت در حرکت آمده پیرون آید دیگر باره آواز داد که هر کس که سخن خود
وفا نماید مرگ او به از زندگانی او این سخن نیز مؤثر نیفتاد و آنحضرت زمانی طویل بر کنار خندق ایستاده هر چند از این مقوله حکایات
بزبان آورد فایده نداد یوسف صوفی از غایت خجالت و شرمندگی دم در کشیده جواب بیرون نفرستاد و آنحضرت از توقف ملالت یافته
روی بمعسکر همایون بازگشت و دلاوران ظفر قرین بر کمال شجاعت و مردانگی خسرو با داد و دین آفرین کردند و آواز تحسین بهادران باوج
علیین رسید و در خلال این احوال از جانب ترمذ خربزه نوباوه بمعسکر همایون رسانیدند و آنحضرت از کرمی که در جبلت خجسته منظور داشت
فرمود که هر چند یوسف صوفی با ما در مقام جنگ و عداوت است و مقتضی مروت چنان مینماید که این نوباوه را با او بکار بریم باید که طبقی از این
بر طبقی زرین نهاده پیش او فرستند امرا گفتند بر طبق چوبین یا سفالین نیز شاید همت عالی بدین فرود نیاورده و حسب فرموده آن را بر طبقی
زرین نهاده شخصی بکنار خندق برده از بالای بارو پرسیدند که بر طبق چیست و او در جواب داد که خربزه نوباوه است که شهریار مسعود خصال از برای
یوسف صوفی فرستاده است و آن طبق را بر کنار خندق گذاشته مراجعت نمود ملازمان طبق برگرفته پیش یوسف صوفی بردند مقتضی عقل
و آن حیث آن بود که خدمتش ملاکات و مشوفات بیرون فرستاده آزادگی از آمدی تا وحشت خشونت با لطف و محبت تبدیل یافته
تسکین یابد لیکن یوسف صوفی از قلت اندیشه و سوء تدبیر طبق را بدربان بخشیده فرمود تا خربزها را از بالای باره بخندق انداختند و یکی از امرای
با طایفه از جیبکان خوارزم از دروازه بازگرده بیرون تاختند و میرزاده عمر شیخ با جمعی از بهادران صف شکن از آب گذشته با ایشان

آمیخته و خاک معرکه را بخون در آمیخته و از هر طرف ملازمان بخاک هلاک افتادند و گروه انبوه زخمدار گشته و دشمنان بعد از کوشش فراوان
عاجز و مضطر شده بحصار پناه بردند نوشیروان پسر اقبوقا و ایلچی بوقا را در آن معرکه زخم رسید نوشیروان صحت یافته ایلچی بوقا رحلت نمود حضرت
صاحبقران از استیلا بعد از آن فرمان داد که استادان ماهر منجنیق نصب کردند و قصر رفیع یوسف صوفی را بسنگ منجنیق ویران و خراب ساختند
و مدت چند ماه امر محاصره امتداد یافت و از آثار تسلط ملازمان حضرت صاحبقران حیرت اندوه و سایر عوارض نفسانی بر جبلت یوسف صوفی
استیلا یافت و مرضی مهلک بمزاج او عارض شده عالم فانی را وداع کرد و بعد از وفات یوسف صوفی میان ارکان دولت او اختلاف
پدید آمده زمره جانب سلیمان صوفی گرفته و فرقه مردم ولایت خواجه لاق که والی حصه بودند و آخر الامر خواجه لاق بخلوت شب خود را از دروازه
بیرون انداخت و سعادت دستبوس حاصل کرده صورت واقعه معروض حضرت صاحبقران گردانید رای فلک آرای آنحضرت قضای
بعضی کرد که لشکریان بهیات اجتماعی متوجه تسخیر خوارزم شده جنگ سلطانانه اندازند سپاه ظفر پناه یکبار در خروش آمده روی جرات و جلادت
بحصار نهادند و بقوت بازو و سرپنجه قهر دیوار را رخنه کرده در شهر ریختند و دست تسلط بغارت و تاراج برافراخته هر چه یافتند از امتعه و اجناس
آتش نهب در آن زدند و از اماکن و مساکن اثر نگذاشتند و سادات و مشایخ و علما و شرفا و اهل زهد و ارباب حرفه را کوچانیده بشهر کش فرستادند
و مغلوب که چند روز بر زاری و امانده حضرت صاحبقران شیخ علی بهادر را بداروغگی آنجا نصب فرموده لوای فتح و نصرت برافراخته عنان معاودت بجانب
ماوراء النهر معطوف ساخت و بمستقر دولت و اقبال رسیده زمستان در بخارا سرای قشلاق کرده و چون موسم بهار در رسید کار بنای حصار کش فرمان داد
و آن را بامرای تومان و میرزاده و صده و سایر لشکریان قسمت فرموده بطالع سعد بنا نهادند و در اندرون شهر بموجب فرموده استادان خوارزم حرم
سرای عالی در غایت نزهت و خوبی تمام ساختند و باقی سرا اشتار یافته بیت از زمین سر کشیده دعوی سما با کنگره باشد شرفش آق سرا ذکر اشارت نمودن حضرت
صاحبقران امیر حاجی سیف الدین را بطلب ملک غیاث الدین و المدارات و شتابی نمودن ملک نزد او در تشریف و رجب فرمودن بخراسان صاحبقران گیتی ستان
از قشلاق زنجیر سرای قاصدی پیش ملک غیاث الدین بن ملک حسین کرت فرستاد و مضمون آنکه اول بهار امرای حدود و نواحی
بقوریلتای حاضر خواهند شد توقع آنکه ملک نیز بدین طرف قدم رنجه فرماید تا موجب مصاحبت و استظهار و مطمئن خاطر بدرگاه عالم پناه شتابد و چون ملک
در محل قبول افتاد امیر حاجی سیف الدین در شهور سنه احدی و سبعین و سبعمائه بر حسب فرمان متوجه هرات شد و ملک غیاث الدین از فرزانه جم
او خاست مبالغه بجای آورده در رفتن بجانب ماوراء النهر بهانه تهیه اسباب سفر و ترتیب پیشکش تعلل می نمود و در اتمام شهربند اندرون

از وصول امیر حاجی سیف الدین بیک پیرامون هرات بنیاد کرده بود مراسم جد و اجتهاد بظهور رسانیده و از جوکات و سایر ولایت خود سپاهی جمع
بکشیدند و چون توقف امیر حاجی سیف الدین در هرات از حد اعتدال گذشت و در کمون ضمیر ملک غیاث الدین طلوع کرد متوجه بارگاه اعلی گشت
و ملک وعده کرد که از عقب او حرکت آید سخن خود وفا نکرد و امیر حاجی سیف الدین بدرگاه گیتی پناه رسید و آنچه از اطوار و اوضاع ملک غیاث الدین
معلوم همت اشرف عرض رسانید و در خلال این احوال علی بیک پسر ارغونشاه جانی قربانی بنابر جهت التماس عاطفت حضرت صاحبقران بارو روی
همایون بصوب مراحم پادشاهانه رقم عفو بر زلات او کشیده صنوف عنایت در نهضت توجه هرات بر طریق مشورت با او سخنان در میان آورده و او
جرات یافت که در اوایل فصل ربیع بر پای بوس گردون مماس حاضر شود تا در یورش هرات ملازم رکاب همایون باشد علی بیک متقبل این معنی شده
سوگندان عظیم بر زبان آورد که از قول خود عدول ننماید و از جاده استقامت و طریق متابعت انحراف نجوید با آنکه به وقایع ضعیف او در خلف
وعده و باعث و محرض او و دواعی نقض پیمان بر روزگار او ملک با کثر اهل جانی قربانی سرایت کرد چنانکه عنقریب رقم زده کلک بیان خواهد شد انشاء الله
تعالی فی الجمله بعد از مراجعت علی بیک جانی قربانی رای عالم آرای حضرت صاحبقران اقتضای آن کرد که پیش از توجه نفس همایون سرداری صاحب وجود را
با لشکر گران بولایت خراسان فرستند تا مهمات امور آن دیار را ... و حزم و احتیاط بجای آورد و بنابر آن امیرزاده میرانشاه را شاهزاده
امیرزاده میرانشاه را فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امیرزاده جهانگیر برادر برلاس و امیر حاجی سیف الدین و امیر اقبوقا و امیر عثمان و امیر عباس
و امیر محمد سلطانشاه و قماری برادر منکو قوچین و بابان بهادر و ارس بوقا برادر سارلبوقا و دیگر امرا و سرداران پیشتر با پنجاه تومان از سپاه ظفر پناه
در ملازمت رکاب شاهزاده متوجه صوب خراسان شده پاییز و زمستان در بلخ و شبرغان گذرانند و شاهزاده عالمیان بموجب فرموده عمل نموده
با سپاه نصرت پناه از جیحون گذشته مواضع مذکوره را مخیم دولت و اقبال ساخت و چون زمستان بآخر رسید ترکان سمرقندی با داغیس که محمود
ترین ولایت ملک بود تاختند و غنایم موفور از اسب و گوسفند و شتر بدست آورده باز گشتند و در این اثنا علی بیک جانی قربانی ایلچی بپایه سریر سلطنت
مصیر فرستاده معروض داشت که اگر حسب فرموده رایت فتح آیت بجانب خراسان در حرکت آید بنده بجز حی شده و ملک بنده که مهالک نفض ننماید

ذکر آمدن صاحبقران بجانب خراسان و فتح نمودن آن بلاد بتوفیق ملک منان در اواخر سنه اثنین و ثمانین و سبعمایه بفضل حضرت صاحبقران سپهر اقتدار
یورش خراسان را وجهه همت عالی نهمت ساخت و بجمع عساکر گستاره عدد توجیهان بهرام صولت با طراف و جوانب فرستاده و ما بجه طوق ظفر آثار لشکر
از جمع آمدن لشکر پرتو توجه بجانب ایران انداخت و دارای هفت کشور بطالع مسعود و زمان محمود روانه شد و چون مذنب جیحون گذشت و اندخود آن

نکند رسته خیره و چون اعیان قطع منازل بقصبه اندخود رسید از حسن اعتقادی که نسبت با وی داشت بدیدن بابا سنکوف که چشمک نی جمال
زمان خود بود او از سر جذبه و جنون سینه گوشت بجانب حضرت صاحبقران انداخت و بشهر بار کامران انرا دو فال خیر بر زبان آورد که پادشاه
پادشاهان خراسان که سینه زمین کویند ش در این یورش بما انداز خواهد داشت هر چه از لوح محفوظ بر ضمیر انوار ارباب دولت پرتو انداز د
لا محاله انجنان شود و چون خبر توجه رایت نصرت آیت بسمع ملک محمد برادر ملک غیاث الدین که در آن اوان حکومت و ضبط سرخس قیام
مینمود رسید بر سبیل تعجیل در حرکت آمده بتقبیل بساط جلالت مشرف شده لوای مباهات باوج سماوات رسانید و حضرت صاحبقران
کامکار از نواحی چل دختران ایلچی پیش علی بیک جانی قربانی فرستاد که باید لشکر را جمع آورده زودتر حسب وعده بار روی همایون بپیوندد علی بیک
از بخت بد و طالع برگشته با آنکه خود نیامد فرستاده را نیز رخصت مراجعت نداد و در سلوک طریق بیوفایی و بدعهدی که شیوه مذمومه است ثابت
قدم نهاد و در تاریخ مسطور است که چون ملک غیاث الدین پیر علی پسر خود را با دیار نیشابور از سرحدات اشتراع نموده و سپاهی از لشکر
او در آنجانب بوده حضرت صاحبقران عنان عزیمت بجانب جام و کوسویه تافت تا لشکر آنجانب بملک ملحق نتوانند شد اما از قوم حروف
از بر ثقه سالمه روزه چنین شنیده که احمد پسر محمد سلطانشاه که هزاره ای سپاه ظفر پناه بود در ظلمت لیل راه غلط کرده لشکر را بتوجه بنواحی کوسویه بیرون
برد فی الحال رایت جهانگشای چون بکوسویه رسید پهلوان مهدی سردار آن موضع بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده مشمول نظر عاطفت
و احسان گشت و رعایای کوسویه از ضرر و آسیب عبور لشکر قیامت اثر امان یافتند چون صیت ورع و تقوی و گوشه نشینی و انزوای
عالیجناب ولایت مآب قدوة العلماء الراسخین اسوة الاولیا المتأخرین مولانا زین الملة و الدین ابا بکر تایبادی قدس الله سره بسمع حضرت صاحبقران رسیده
بود بعزیمت ملاقات او جازم تا بیاد شده مدان موضع رسیده شخصی را فرستاد و در ضمن ارسال او گفت که بخدمت مولانا برو و بگوی
که امیر تیمور در این قصبه نزول کرده شما را بدیدن ایشان میباید رفت و فرستاده بموجب فرموده پیش مولانا زین الدین ابو بکر رفته زبان به تبلیغ
کلمات بکشاد و مولانا در جواب فرمود که مرا با امیر تیمور هیچ مهم نیست حضرت صاحبقران چون این سخن بشنید فی الحال روی توجه بوثاق مولانا
نهاد و بحکم و جهی اتفاق ملاقات دست داده مولانا سخنان نصیحت آمیز بر زبان آورد که در اثنای مجالسه ابراد نصایح حضرت صاحبقران
با مولانا گفت که چرا ملک خود را نصیحت میکنی که خمر میخورد و مرتکب محرمات میشود و پیوسته بمنهیات اشتغال دارد و مولانا در جواب فرمود که او را
نصیحت کردم نشنود و حضرت جبار منتقم شما را بر وی گماشت اگر شما نیز نشنوید دیگری را بر شما گماشت و از این سخن صاحبقران با حشمت گریه در وقت کرده

از پیش مولانا بیرون آمد و از آن حضرت منقول است که فرمود که چندان دولت با هیچکس از ارباب فرقت و اصحاب خلوت و مشغلان دگرگون مسندان
ملاقات کرده بجز قربت و بیم و هراس از خود در دل او یافتم بخلاف مولانا که در حضرت او حیرت و بیم بر کلیس بود فی الجمله چون حضرت صاحبقرانی
آن عالم ربانی را وداع کرده رایت عزیمت بجانب هرات برافراشت نخست بقصبه فوشنج رسیده ارباب الجا در قلعه گریخته و مراسم حصار
داری مرتب داشته بقدم ممانعت پیش آمدند و چون فوشنج خندقی پرآب داشت لشکر نصرت شعار سه روز بموجب فرمان حضرت صاحبقران
اسباب فتح و فیروزی و تسخیر حصار مرتب داشته روز چهارم که خسرو سپهر احتشام تسخیر این قلعه مینا فام تیغ شعاع از نیام برکشیده
فرمان قضا جریان از موقف جلال صدور یافت که دلاوران لشکر ظفر نشان از جای جنبیده دست قلعه کشایی از آستین اقدام از ما نظ
بیرون آورند و بموجب حکم واجب الاذعان بهادران لشکر منصور روی توجه بفتح حصار نهادند و بعضی از ایشان چون الکو تیمور ملکوت
و پسر امیر موید و امیرزاده علی و عمر ولد عباس بهادر و مبشر و دیگر سرداران مانند دریای جوشان از آب خندق گذشته بتفصیل در آمدند
و از اطراف و جوانب دیوار حصار را خنا کرده بقلعه در افکندند و ارباب فتنه را پایمال رسانیدند و هرچه در آن قلعه یافتند بجاروب غارت و تاراج
بر رفتند **ذکر نهضت رایات نصرت آیات از فوشنج بجانب دار السلطنه هرات و فتح و تسخیر آن اشرف اوقات** چون خاطر آفتاب اشراق خسرو آفاق
از قضیه فوشنج فراغت یافت عنان عزیمت بجانب دار السلطنه هرات تافت ملک غیاث الدین بحصانت حصار و کثرت اعوان و انصار
مغرور گشته از عاقبت روزگار غافل ماند و حضرت صاحبقران عدو بند قلعه کشا با بهادران رزم آزمای بر ظاهر هرات رسیده و بر گرد شهر محیط
گشته و آن حضرت بنابر حزم و احتیاط فرمان داد تا بر حصار خندقی فرو بردند چنانچه مخالفان را مجال آن نماند که برسم شبیخون آمد و شد نمایند
و لشکریان بموجب فرموده عمل نموده خاطر از آن ممر جمع ساختند و مدتی که حضرت صاحبقران بر بار جهان نورد سوار شده اطراف
و جوانب شهر را احتیاط میفرمود طایفه از دلیران صف شکن و غوریان مرد افکن از دروازه باز کرده بیرون آمده جنگی صعب آغاز نمادند
لشکر ظفر قرین در آن روز آثار جلادت بظهور رسانیده مخالفان را تا دروازه دوانیده خلقی کثیر را بقتل آوردند و چون ترکی آفتاب فوت مرد
از ملاحظه محسوسات معزول گردانید از هر دو جانب مشاعل افروخته تا طلوع نیر عالم افروز پاس داشتند و در روز دیگر لشکر نصرت انتساب
پای اندر رکاب آورده صف کشیده در برابر حصار بایستادند و چون جراحت دل دشمنان از مهابت سیف و سنان ملازمان پادشاه
کشورستان التیام نپذیرفته بود در این روز پای از دروازه بیرون ننهادند و محاربه روی ننمود لیکن از ظلمت لیل طایفه از آن جماعت

و خیل برسم شبیخون از دروازه بیرون آمده بر کنار باره که در شهر بند بود بیرون آمده کس بر گشته بتعجیل هرچه تمامتر مراجعت نمودند دیگر روز سپاه منصور
پیرامون حصار صف کشیده جنگ سلطانی آغاز کردند و حضرت صاحبقران بنفس خویش سوار شده و قریب بحصار آمد تماشا گاه نازکند
بهادران نصرت شعار از قدوم آن حضرت قوت تازه و بهجتی بی اندازه یافتند امیرزاده کو تیمور و سونجک برادر ختای بهادر و مبشر با بی جسارت
پیش نهاده دستبردی نمودند که نسخ داستان رستم دستان و سام نریمان گشت لشکریان از اطراف و جوانب روی بحصار آورده در ربا
بر دیوار نهادند و آنروز ملک غیاث الدین پیر علی برادرزاده سر پل انجیل اظهار مردی کرده سعی و کوشش مردانه بظهور رسانیدند اما در نظر
اهل بصارت مانند حرکات دیگر که فایده بر آن مترتب نشود مینمود و سپاه نصرت نشان تیر و سنگ مخالفان را به سر ملکه بدوش در گرفته
قدم پیش نهادند و از جمله دلیران اول کسی که بتفصیل رسید خلیل یساول بود و دیگران نیز بمتابعت او بالا بر رفتند و فوجی قریب به کوچک
مرغی که از معر آب انجیل بشهر در می آمد در رفتند و دروازه را بشکسته بقیه سپاه بدرون شهر در رفتند و اهالی هرات از شیر و آتش عاجز آمده
روی بگریز نهادند ملک غیاث الدین با تمویلاف و گزاف که داشت بشهر بند اندرون در گریخت و لشکر فیروزی اثر قریب بدو هزار القزو بکر
کرده بپای سریر خلافت مصیر آوردند مراحم خسروانه از سر جرایم ایشان در گذشته همه را خلعت بخشیده رخصت انصراف ارزانی داشت و مردم
هرات پیغام داد که هر کس از اهالی شهر که بتفصیل نزد در کنج عافیت پای در دامن سلامت کشد مال و اهل و عیال او در ضمان امان باشد
و هر که بخلاف این عمل نماید از سطوت و غضب با در سه مردم هرات که این سخن بشنیدند کنج کاشانه خود غنیمت دانسته دیگر باره نرفتند
ملک فرمود تا در شوارع ندا دادند که خلایق باید که بر برج و باره روند و در محافظت شهر سعی نمایند و رعایا پنبه غفلت در گوش نهاده و پای از
فراغت بیرون ننهادند و التفات بحکم نکردند الکه رشنجی پسر اوزنسبا چلادی که بعد از وفات پدرش و ظهور امیر قوام الدین در زمان
از بیم جان گریخته پیش ملک غیاث الدین آمده بود با او گفت که از هر محله کسی را باید گشت تا دیگران متوهم شده شهر را نگاه دارند ملک جواب داد
که من بناحق خون هیچکس نخواهم ریخت الکه گفت پس شهر بسم نگاه نتوان داشت روز دیگر صاحبقران کسان پیش ملک فرستاده
خلاصه رسالت آنکه این مملکت پیوسته تعلق بپادشاه مغول داشت و آل کرت از باب اجداد ایشان بسلاطین چنگیزخان میبوده اند اگر ملک با طاعت و انقیاد
منطوی سازد و اصلاح حال خلایق و عباد و نزدیکتر باشد و الا اموال و اولاد و حاصل عمر زنده گانی چندین هزار مسلمان در عرصه تلف خواهد داد
و وخامت مخالفت بر روزگار ملک واصل و متواصل خواهد گشت ملک غیاث الدین دانست که چاره بجز تسلیم نیست لاجرم پسر بزرگتر خود امیر پیر محمد

و اسکندر شیخی را بجا به سرپور فرستاده وعده بیرون آمدن داد و صاحبقران ملک زاده را بخلعت اکرام اختصاص داده بصنوف نوازش در شان او تقدیم
رسانید و رخصت بازگشتن ارزانی داشته گفت سلام بملک برسان و بگوی که سابقا میان ما و تو عهد او تنها نبود ملازمه خویشی و قرابتی را سببی
از جانبین واقع نشده بنابر مصلحت ملکی و اقتضای ملکی بود باید که بی حجاب بیرون آئی تا قواعد محبت و وداد استوار شود و اسکندر شیخی را
نگاه داشته احوال قضایای اندرون و بیرون از وی معلوم فرمود و ملک زاده بحضرت پدر رسیده دیده و شنیده خود معروض داشت بعد از آن
ملک غیاث الدین در باغ زاغان که حضرت صاحبقران در آنجا نزول اجلال فرموده بود بشرف دستبوس استسعاد یافت و با تسرّر منیع کم
گران بها سرافراز شده رخصت بازگشت روز دیگر سادات و علما و اشراف آن کس را به تعبیه علی نهاده و بکرپاس کرده آن اس رسید
بصنوف افزار و نوازش مخصوص گشتند و حضرت صاحبقران از باغ زاغان کوچ کرده بمرغزار کهدستان که در شرق هرات واقع است نزول
فرمود و در آنجا مفصل خزاین و دفاین که سلاطین غور را از غارات ... سعی نموده بودند فرمانداد و به تیغ جهان مطاع صادر شد که حصار جدید
و قدیم هرات را با زمین مساوی ساختند چه همان دم همی از زمین گشت راست با کره ی جهان را چنین بود خواست و حکم شد که مولانا
قطب الدین مولانا نظام الدین را که مقتدای علمای خراسان و آن زمان او بود با دولت که خدای معتبر ... برادر ... از شهر و ولایت
کوچانیده بخجند کش رسانند و چون برج و باره را خراب کردند دروازه های شهر را که مغرق با آهن بود و اسامی و القاب ملوک غور بر آن ثبت
نموده بودند بحسب فرموده بشهر سبز رسانیدند و اندک مال امان ... از اهالی هرات حواله داشته بسبب روز نقد شد و بعضی از تواریخ چنین مذکور است
که چون هرات مفتوح گشت حضرت صاحبقران بدیدن سلطان خاتون که والده ملک غیاث الدین بود و از خویشان ... تیمور خان ...
رفت و در باب ... ملک پرسش ... سخن ... گفت ... که ملک غیاث الدین ... و از خود سلطان خاتون ... پسر
خود امیرزاده پیر محمد و اسکندر شیخی را از نسل ... بیرون فرستاده ... قلعه اختیار الدین که ذکر آن در مجلد رابع ... گذشته
در تحت تصرف و ضبط امیر ... بود و ملک غیاث الدین ... از زمان ... حضرت صاحبقران
با ملک غیاث الدین گفت ... پسر خود را ... که ... اگر خواهی تو نیز ... داری ...
حضرت باری سبحانه و تعالی ... ملک غیاث الدین متوجه جانب قلعه شده ...
آورده ... رسانید امیر ... و فتح هرات در محرم سنه ثلاث و ثمانین و سبعمائه

اتفاق افتاد والله اعلم گفتار در توجه صاحبقران بجانب طوس و کلات و آمدن علی بیک جانی قربانی بیارگاه جهان پناه بقدم اعتذار چون خاطر خطیر پادشاه
جهانگیر از قبضه تسخیر هرات و امان کوه فراغت یافت امیر جهانشاه پسر امیر جاکو را با توجی از لشکر جرار بطرف نیشابور و سبزوار روان ساخت که آن
ولایت را در حیطه ضبط در آورد و نفس خویش متوجه طوس و کلات شد تا غزای علی بیک جانی قربانی در کنار رش شد و قدمش را گوشمالی بسزا دهد
و از هیبت توجه آن حضرت صبر و سکون از درون علی بیک رخت بسته چون الخوف والرجا بقدم رجا و با خوارافری بیارگاه عالم پناه آورد
و خواجه علی مؤید سبزواری حاکم سربداران چون از عزیمت صاحبقران آگاهی یافت از خلوص نیت و صفای طویت برسبیل سبقت بجانب
اردوی اعلی روان گشت و آن دو سردار بقرب طاوس حضرت صاحبقران دولت بسیار استسعاد یافته بعوارف خسروانه و عواطف پادشاهانه
مفتخر و مباهی شدند و بنابر حسن اعتقادی که خواجه علی مؤید به بنی فاطمه علیها السلام داشت او را تشیع نسبت میکردند و حضرت صاحبقران از روی تعظیم
و احترام سادات عظام باقصی الغایه کوشیده آن حضرت در اثنای محاوره از خواجه علی مؤید بطریق انبساط پرسید که چه مذهب داری خواجه
علی در جواب آن حضرت بر فور گفت که آن کس علی بن ابی طالب کرم الله وجهه روش من روش پادشاه نیک اعتقاد است صاحبقران فرمود که بر زبان مبارک
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم جاری شده که من ترک سنتی لا ینال شفاعتی و نیز فرموده که الجماعة رحمة و من تا شفاعت رسول و بالعزم و شمول
رحمت الهی کرام مذهب اهل سنت و جماعت اختیار کرده ام فی الجمله حضرت صاحبقران در دیار نیشابور بزیارت ابو مسلم مروزی علیه الرحمه رفته
و استمداد همت نموده و از آنجا متوجه اسفراین شده چون بدانجا رسید کلانتران اسفراین را مجال جنگ و جدال نماند و چه پیش از ضبط خیام
و تعیین یورت و مقام بر لیغ واجب الاذعان نفاذ یافت که سپاه ظفر پناه تسخیر شهر پردازند لشکر روی باسفراین نهاده و بیکبار شهر را بگشادند
و خلقی کثیر را بقتل آورده نقایم باندازه گرفتند از منازل و مساکن در بلده اسفراین اثر نگذاشتند و حضرت صاحبقران از آن موضع ایلچی با نامه
با نوشته پیش امیر ولی فرستاد و محصل سخن آنکه اگر از سر اخلاص قدم پیش نهاده بدرگاه عالم پناه شتابد بشرف نوازش مخصوص و خاصیتی اختصاص
یابد و اگر در این باب تاخیر و تعلل نماید ابواب محنت و بلا بر روی خود گشاید امیر ولی نوشته حضرت صاحبقران را بر سر و چشم نهاده و از فرزند و خدام
فرستاده و مبالغه تمام نموده و در امر اطاعت و انقیاد مستغنی گفته ایلچی را بمقتضای اکرام بازگردانید و وعده داد که عنقریب با هرزه و دستباطون
فایز خواهم شد و حضرت صاحبقران چند روزی در بعضی از مرغزارهای ولایت اسفراین ساکن گشت تا اسبان لشکریان قوت و توانایی یافتند
و در خلال این احوال فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که طایفه خراسان را که پیش از این ذکر یافت بقتل امیر حاجی برلاس و برادرش اقدام

جسارت نموده بودند بیاساق رسانیدند و آن موضع را برسم سیورغال به پیر پاکوی و فیروزه امیر حاجی برلاس و برادرش ارزانی داشته و در میان قصبه از تصرف
ایشان بماند و حضرت صاحبقران از ییلاق او خوقی بتوسعت نموده بعنان عزیمت بدار الملک سمرقند معطوف ساخت و ملک غیاث الدین
و دیگر حکام و ولایات خراسان را بموضع خویش فرستاده و در ضمان دولت و اقبال حضرت صاحبقران عدیم المثال مساعد و مسالک قطع کرده
در بلده سمرقند نزول فرمود و دیده امالی آنجا از غبار سم سمند رشکش روشنائی یافت و در رتبه سادات و علما و اکابر و اشراف اندیار از یمن مرحمت بخشش
ارتفاع پذیرفته از آنجا بخارا رفت و زمستان در آن بقعه فرخنده بعیش و شادمانی گذرانیده و از آنجا امیرزاده پیر محمد را که بحسب فرمان بسر خیش رفته
بود و ملک محمد برادر غیاث الدین را گرفته بدرگاه گیتی پناه فرستاده و خود قشلاق آنجا کرده مقارن آن حال روزگار عجیب شیوه و عادت
در مقام جفاکاری آمده غبار ملال بر صفحه انور خاطر حضرت صاحبقران نشاند بیان این سخن آنست که آن حضرت را دختر فرخنده اختری بود
در پس پرده عصمت جلوه نام که حضرت صاحبقران او را از زبان عاطفت و مهربانی اکر بیگی خواندی و آن معصومه عظیمه بر حسب سنت نبوی از مهد
ولی در سلک ازدواج امیر محمد بیگ پسر امیر موسی انتظام داشت ناگاه عارضه کبری بر ذات آن بانوی عظمی طاری گشت و هر چند اطبای حاذق
در معالجه سعی و اهتمام نمودند مفید نیفتاد و عاقبت نقد حیات بقابض ارواح سپرده بسرای دیگر انتقال فرمود انا لله و انا الیه راجعون و از وی
یک پسر ماند که موسوم بود به امیرزاده سلطان حسین حضرت صاحبقران که در تمکن و وقار در نه گنبد دوار نداشت قلق و اضطراب بسیار نموده عنان
اصطبار و اختیار یکبار از دست داد و بعد از آن اقامت مراسم تعزیت بجای آورده ختمات کلام ربانی خوانده و روح آن مرحومه را از خوان نعمت
و اجناس پوشیدنی و سایر صلات و صدقات باهل فقرا و ارباب احتیاج رسانیده بقبیل الله تعالی ذکر لشکر کشیدن صاحبقران نوبت دوم
بجانب خراسان هنوز جراحت فرقت آن سبکی ایام بتاخیر نپذیرفته بود که ایلچی خواجه علی مؤید رسید معلوم گردید که علی بیک جانی قربانی و امیر ولی بکر
التماس نموده عازم سبزوار شد امید و ارتقات کرده اند و کینه دیرینه را بدست دشمنان کذاشته و از غایت طالبی که حضرت صاحبقران داشت اهمال
بان سخن نشد و بعضی گفته اند که این خبر ما هم از سیده بامای عرض آن نداشته و بر هر تقدیر قتلق ترکان آغا که خواهر بزرگ حضرت صاحبقران بود بار
ارکان دولت را نگ کدورت از آئینه ضمیر آن حضرت بصیقل نصیحت زدوده گفت که دفع فتنه و فساد از دیار مسلمانان بر ذمه همت پادشاهان و ...
از قبیل واجبات و خویشتن داری در امثال این امور مذهب خسروان ذوی الالقاب از مقوله منهیات و ممنوعات است و چون این کلمات محض شفقت
و خیرخواهی بود در سینه ی عقل سلیم و طبع مستقیم حضرت صاحبقران جا گرفت چنانچه شیوه و عادات او بود در این صحبت ظفر قرین سر از گریبان رضا و تسلیم بر آورده

پرتو التفات بر احوال ملک و دولت انداخته باحضار لشکر فرمانداد و در اواخر زمستان از جیحون عبور نموده او را به عزیمت مازندران در آن وقت
رواکه و به حاکم گردون ... اثر بحوالی حصار کلات تاخت و دواب و چهارپایان اهل جانی قربانی را که بحصار در ... نه بودند در عرصه نهب و تاراج
ساخت و امیرزاده میرانشاه از حرکت رایات نصرت آیات آگاه شده و از سرخس بیرون آمده باردوی همایون پیوسته و بستوس حاصل
کرد و ملک غیاث الدین نیز با لشکرهای هرات بعز تقبیل بساط جلالت بنیاد مستسعد گشته و در زمره سایر ملازمان انجراط یافت و پیش از وصول
حضرت صاحبقران علی بیک جانی قربانی متعلقان و منسوبان خود را بالقلعه کلات در آورده بود و پشت بدیوار حصار باز نهاد و حضرت صاحبقران
رعایت پیوندی که با او در خاطر داشت ملاحظه کرده نخواست که از دست برد ایام علی بیک و ولایت او پایمال حوادث گردد امیر ایلچی چرب
زبان پیش او فرستاده و بزبان عطوفت پیغام داد که سبب این همه خوف و هراس چیست و ظیفه آنکه بیند غدر و اندیشه با حجاب شتابد
تا قواعد الفت و استیناس خلل پذیر نشود و مهمی بمخالفت و معادات سرایت نکند و سیلاب بلا باد و اتباعش محیط نگردد و علی بیک
از این کلمات مشفقانه مطلق منتبه نشد و پنبه غفلت از گوش بیرون نکرد و بحصانت حصار و متانت قلعه مغرور گشته از جاده صواب انحراف
جسته القدم متابعت پیش نهاد و با حراز سعادت زمین بوس سرافراز گشت حضرت صاحبقران یعنی امیر تیمور از صوب کلات بجانب ابیورد
در حرکت آمده بموضع کرت نزول کرده سپاه منصور جار رسانید که فلان از غریب بموضع ولی منعطف خواهد شد علی بیک چون از راجعت
حضرت صاحبقران خبر یافت و آوازه نهضت اردوی اعلی بطرف مازندران شنید با آنکه پیش تر بنابر عدم حزم و احتیاط اسم از این عمرآگی
با اموال و چهارپایان او رسیده بود آن نوبت نیز از حوادث زمان غافل شده اسب و شتر و گوسفند و شتر که بحصار برده بود بیرون فرستاد
در علف خواری رها کرده خود مطمئن خاطر نشست و حضرت صاحبقران بار دیگر عطف عنان کرده بر ظاهر کلات نزول فرمود و لشکریان دست
بغارت و تاراج چهارپایان در از کرده اکثر اسب قبان که اهل قلعه و خادم بودند صاحب حیل ناقوس شده بعضی از ایشان که بر بهای تعلق داشت
نداشتند ... شتر و طوطیای اسب و استر شدند لشکریان حضرت نصرت شعار اطراف و جوانب کلات را مانند نواب ... فرو گرفته
فرو گرفته و کورکه زده سورن انداختند و فراشان چابکدست سراپرده خاص در مقارن و مقابل دروازه حصار که دروازه چهار ده شمار داشت
برافراختند و دیگر دروازه ها بر شاهزادگان و امرا تقسیم یافت علی بیک در آن عالم هول روز رستخیز مشاهده کرده خوف و رعب بر ضمیرش خیمه
استیلا یافت که لیل از نهار روز روشن از شب تار پیش او متمیز نمیشد لاجرم دست در دامن خضوع و خشوع زده سر از گریبان تضرع و زاری بر آورده

و بزبان شکست و نیاز معروض رای عقده گشای گردانید که من از اعمال نکوهیده و افعال ناپسندیده خود شرمسار و از حرکت و جرات و جسارت که

در ایام واقع شده خجالت دارم و قوت آنکه ... ندارم اگر آن حضرت کرم ... اندک قدم رنجه فرموده قریب ...

... من بعد از ... جنگ ... عفو ... زمین بوس حاصل کنم ...

پرورش ... الطاف ... روزی ... فرموده ... و انحصار ...

بغایت تنگ و تاریک ... چون علی بیگ را معلوم شد که آن حضرت ...

... صفات ...

در حفظ حمایت و عنایت ... صاحبقران ... توقف فرموده آن

... آن حضرت مراجعت کرده ...

[illegible]

قشلاق کرده بودند ملک محمد از جانب غور با طایفه از ارباب جبل غور روی شقاوت بر چنان فواید آورده از وخامت آن جرات و جسارت
نا اندیشیده و با غوریان بعاقبت متوجه هرات گشته و ابو سعید سپهبد ایشان پیوست و چون بشهر رسیدند جمعی کثیر بعاقبت از اراذل و اوباش
بایشان ملحق شدند و داروغه و محصلان و نوکران امرا که جهت مهمات ضروری در هرات بودند پناه بحصار اختیار الدین بردند و غوریان دست بقتل
و فساد برآوردند و چند نفر دارو هیبة علی سند در حجره سیمان در روانه فیروزآباد قلعه رسانیده آتش در آن زدند از آن ترسیم نموده خود از آن
برانداختند تا جان بسلامت بیرون برند فایده نداشت غوریان بیرحم بر آن کرکجکان ابقا ننمودند اهل صلاح و ارباب عمایم جمعی کثیر نفر
بهره داشتند در کوشها غزیده و رعایا متحیر و تشویش خاطر شده در علاج آن مرض ما سحاقی پای می زدند و چون خبر این واقعه بامیرزاده میرانشاه رسید
امیر حاجی سیف الدین و امیر قوقار را با فوجی از سپاه نصرت شعار بر سبیل تعجیل بر سر هرات فرمود و خود نیز در عقب بقیه لشکر در حرکت آمد امرا چون
بحوالی شهر رسیدند غوریان بمقابله و مقاتله پیش رفته در سر کوچه خیابان فریقین بالاتفاق ملاقات دست داده و جوانان جانبین در قتال
و جدال دقیقه مهمل نگذاشتند اقبال امر فرد داشت روز افزون حضرت صاحبقران شکست بر غوریان افتاده و جمعی کثیر از آن طایفه بقتل آمدند و بقیه السیف بشهر
گریخته در ظلمت لیل پراکنده و متفرق شدند و امیرزاده میرانشاه از عقب رسیده سپاه ظفر پناه در کشش تقصیری نکردند و برای عبرت از روس
کشتگان چند منار سر برآوردند چون خبر این واقعه در سمرقند بمسامع حضرت صاحبقران رسید فرمان داد تا ملک غیاث الدین و ملک پیر محمد که در
سمرقند محبوس بودند و امیر غوری و علی بیگ جانی قربانی را امیرزاده عمر شیخ ایشان را مصحوب طاس خته منصور نگاه داشت بیاساق رسانیدند
و در سنه خمس و ثمانین و سبعمایه حرم محترم صاحبقران دلشاد آغا بعارضه چند روزه از دار فانی بسرای جاودانی رحلت فرمود و بعد از روزی چند
خواهر بزرگ آنحضرت قتلق ترکان آغا که خاتون عاقله بود داعی حق را بیک اجابت گفت و این محنت در دو جو از مزار فایض الانوار ابن عم
خیر الناس صلوات الله علیهم قثم بن عباس رضی الله عنه دفن کردند و حضرت صاحبقران بعد از تقدیم مراسم تعزیت جهت ترویح ارواح ایشان نذرها
عظمی نوافل صدقات بر ارباب احتیاج و فقرا رسانیدند و بلطف قرآن و علما که از مفارقت ایشان روی نموده بود در مهمات دنیوی
اعراض فرمود و چون امور ملک و ملت نزدیک آن رسید که اختلال پذیرد ارباب عمایم و اکابر سمرقند و طوایف ملت و مصحف مقدم
رسانیده آن حضرت پرتو التفات بضبط مملکت انداخت و تخت امیرزاده علی را با لشکران بر قلعه قمع قمر الدین که حرم سپاه جند بود
نامزد فرمود و بنفس خویش متوجه ختلان گشت شده و چون امیرزاده علی بجانب مقصد در حرکت آمد قوم بکرین که در فرد بهره مند شدند فرصت یافت

شمرده آنچه از افراق او یافتند بیاد تاخت و تاراج دادند و میرزاده علی شکسته بازگشت باردوی علی پیوست و حضرت صاحبقران امیر شیخ علی بهادر و سیف
الملوک پسر امیر حاجی سیف الدین و قلش وارغوشاه ختا حاجی را با فوجی از لشکریان بدفع جباکان قوم جته فرستاد و بعد از چند روزی امیرزادگان
خبری نیافته امیر جهانشاه جاکو و ایلچی بوقا و شمس الدین پسر اوچ قرا بهادر و صاحب تمور با ده هزار سوار از جرار بر حسب فرمان صاحبقران از عقب رفته
انجماعت را باسیری گرفته و احمال و اثقال آن قوم را غارت کرده مراجعت نموده بودند با ایشان قوم رسیده با امیر جهانشاه و دیگر سرداران که از عقب
میرفتند ملاقات فرمودند و چون امیر جهانشاه مامور بود که در طلب قمر الدین سعی نماید و تا آنجا که میسر بود از عقب او شتافته مجموع اثر او را
بازگردانیده و فردا پسین کوتل کذشته تا کوتوا با اتفاق رفتند و چون از وی خبری نیافتند معاودت نموده بموکب همایون پیوسته و بانواع
الطاف و اسیور غامیش اختصاص یافتند گفتار در لشکر کشیدن صاحبقران نوبت سیم بجانب ایران و تسخیر فرمودن آنجا سیستان و فتح آن در برسیدن
بهرات حضرت صاحبقران در پاییز سال مذکور لشکری بیرون از قیاس و تخمین جمع آورده بعزم تسخیر مازندران از معبر ترمذ گذشت و چون کنار آب
مرغاب مضرب خیام سپاه نصرت شعار گشت امیر جاکو بر حسب فرمان بحکومت کابلستان اشتغال نمود و از عقب رسیده بسعادت بساط
بوسی سرافراز شده بعد از عرض مهمات مملکت رخصت مراجعت یافته بجانب ولایتی که موسوم باو بود شتافت و در اثنا خبر رسید که قوم
کر سری نکوری علم عصیان افراخته پای در بادیه غوایت و ضلالت نهاده است و همچنین بمسامع علیه رسانیدند که دارو غه آنجا تا بان بهادر را
کشته است و چون امیرزاده میرانشاه بر اشتمال اطلاع یافت امیر قوقار را با طایفه از دلاوران نامدار بجانب سبزوار روان ساخته امیر حاجی سیف الدین
با مدار از عقب روانه شده باتفاق سبزوار را محاصره کرده مردم بسیار بقتل آوردند شیخ داود کریخته بقلعه جداباد که در قلعه کوهی واقع است
متحصن شده و اکنون امیر حاجی سیف الدین بتجهیز امر آن اشتغال مینماید و در این اثنا مخالف سیستان نیز بسمع حضرت صاحبقران رسید
و آن حضرت امیر شیخ علی و اوچ قرا بهادر را با سپاهی آراسته بجانب امیرزاده فرستاد تا در برابر او بنشینند و نگذارند که از مقام خود پیشتر آید و روی
توجه بجانب سیستان نهاد و چون بهرات نزول فرمود مردم آنجا بنا بر آنکه با غوریان نموده بودند مال امان بر ایشان حواله فرمود و رایات
نصرت آیات از هرات بطرف سبزوار در حرکت آمده لشکریان قلعه جداباد را محاصره کردند و حصار را نقب زده دیواری عظیم بشاد و شیخ
یحیی بدنبه بر سر نقب چنان استاد که میتوان با طایفه دیگر دیوار مانده هلاک شد و دو هزار کس از قلعه بیرون آورده بر بالای یکدیگر نهادند و بگل
و خشت استوار کرده منارها ساختند تا اعتبار دیگر سرکشان و متمردان باشد و اولیای دولت ملازم موکب فلک مسیر بجانب ... روانه سیستان گشتند

خصوصا در هرات و سبزوار و جاهای بیچاره بسیاری در زیر چوب و شکنجه هلاک شدند و کثرت مردکان بجایی رسید که زنده کان را مجال تجهیز
و تکفین نماند و مسلمانان از اوطان و اخوان جدا ماندند و چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از قضیه سبزوار فراغت یافت طایفه از دواران شهرزن
سبزوار را بجانب سیستان بر سبیل منقلای روان فرمود و خود از عقب ایشان روانه شد شاه جلال الدین فراهی که در آن زمان حاکم هرات
بود نوبت با ورسیده بقدم دولتخواهی و نیکو بندگی بیرون آمده باکرام و اعزاز سرافراز شده در سلک سایر بندگان انتظام یافت اما رعایا
نموده سرکشی آغاز کردند و سپاه ظفر انتساب بموجب فرموده آن ولایت را تاختند و آن حضرت با دلاوران جوشن پوش بکمال زره پوش
جنگ در پوشیده در چهار روز قلعه زره را بتصرف در آوردند و در این اثنا پنج هزار کس از مشهوران سیستان از غبار سم سواران حلقه
رکاب فلک فرسای عطرسای آغاز نهاده بودند و نزدیک رسیدند حضرت صاحبقران بیلای پشته زرکی برآمد شاه شاهان و تاج الدین
قلعه کاهی و جمعی از پیش شاه قطب الدین رسیده بعز زمین بوس سرافراز گشتند و در باب مصالحت مبالغه کرده اظهار خدمتکاری بجای آوردند
و مصنوف نوازش اختصاص یافته آنحضرت با ایشان بحکایات مشغول بود که ناگاه سیستانیان در آمده بکل عزم جنگ و پیکار پیاده و سواره از شهر
بیرون گجیشته حضرت صاحبقران دو هزار سوار از لشکر گاه بازداشته فرمان داد تا امیر محمد سلطان شاه با نفری اندک پیش رود و در حمله اول بطریق کر و فر
روی باز پس نهند و او بموجب فرموده عمل نموده مخالفان خیره گشته از عقب روان گشتند و آن دو هزار مرد از کمینگاه بیرون آمدند و بر یکدیگر حمله آوردند
آتش حرب زبانه بفلک اثیر کشید و پیادگان سیستان بزخم خنجر بسیار را مجروح ساختند و بعضی را برخاک هلاک انداختند و سپاه منصور بزخم شمشیر آبدار
دمار از روزگار مخالفان برآورده داد مردی و مردانگی دادند و چون زمانه لباس ماتم درکشان در برکشیده هردو لشکر دست از خون بخت بازداشته از برابر
یکدیگر فرود آمدند روز دیگر که شهسوار میدان افلاک بعزم تسخیر ملک شب از کمینگاه افق بیرون تاخت حضرت صاحبقران پرتو التفات بر سپاهی
سپاه نصرت شعار انداخته و قول را بفر شکوه خسروانه تزیین داد و میمنه را بوجود امیرزاده میرانشاه زیب و زینت بخشید و امیر حاجی سیف الدین و قمو قا
بهادر و دیگر سرداران را ملازم او گردانیده و در میسره امیر ساره بوقا بوده خداداد امیر حسین و لشکر قباشات اطراف و جوانب حصار را احاطه کرده
در رعایت حزم در پیش خویش خندق ساختند و کنار آن سدها نشاندند و چون شب شده هزار کس که هر یک خیال رستمی در دماغ داشتند
بعزم شبیخون از شهر بیرون آمدند امیر شمس الدین عباس بدرات خواجه که در برابر ایشان افتاده بودند تغافل نمودند تا آن قوم چابک از خندق گذشته
بمیان اردو در آمدند و دست جسارت باسب و شتری چند مختلف و ضایع ساختند و بعد از آن سپاه نصرت نشان از اطراف و جوانب تیرباران کردند

و اکثر دشمنان را برخاک هلاک و نابود انداختند و دیگران طریق فرار پیش گرفته بشهر در آمدند روز دیگر که مبارزان همراه لشکر دوده لیران هردو کشور پای پیکار
بنا دو دست بقبضه شمشیر و دسته خنجر بردند امیرزاده علی بن امیر جو با پانصد سوار بر جماعتی که در برابر ایشان بودند حمله کردند و مجموع را بدیده دواز آنده
از عقب ایشان بشهر فرستند و شهریان راه داده و او را با پانصد کس در میان گرفتند و محاربه نمود که داستان پور دستان و سام نریمان را بخاطر
نشیبان ماند سپاه ظفر قرین دست از جان شیرین شسته در مقام سربازی آمدند و ما دیران شدن سد وداده دل بر مرگ نهادند و در آن حال
اق تیمور بهادر با هزار سوار نامدار که اگر رستم و اسفندیار زنده بودندی غاشیه خدمتکاری ایشان بر دوش گرفتندی بجانب شهر شتافت و مخالفان
در دروازه ماراند با شهر در آمده و جمعی را که راه بر سپاه نصرت شعار بسته بودند بضرب شمشیر جانسوز پراکنده و متفرق گردانید امیرزاده علی با قوشون
خود از آن مهلکه بیرون آمده بموکب همایون ملحق شد و چون شاه قطب الدین دانست که بیش از این قوت و توان سرپنجه شیران بر شوان یافت
از حصار رشنیدار بیرون آمده روی عجز و مسکنت بر خاک ساحت بارگاه گردون پناه نهاده مراحم پادشاهانه ذیل عفو بر جرایم او پوشانیده
بجان امان داده و فرمود تا که حضرت صاحبقران با پانزده کس با اجتماع جیبه و جوشن تجمل جوانغار امیرفت قریب سه هزار کس از پیادگان سیستان
مجموع با تیر و کمان دست بکدیگر گرفته زنبار و تیر برآمده و در راه جسارت باز جود آنکه شاه قطب الدین حاکم ایشان ادراک عذرت ساینه سرا علی برده بودی
معسکر همایون نهانده حضرت صاحبقران را که امتحان شاهده فرمود جهت ضبط لشکر عنان بجانب قول معطوف ساخت پیادگان سیستان تیر باران کردند
و زخمی بر یک ران مشهر بار کامکار رسید حضرت صاحبقران چون بمنزل رسید فرمان داد تا شاه قطب الدین را بند کردند و لشکر ترتیب کرده بنیت خون لشکر
نفس همایون بعزم دفع مخالفان در میدان رو داد دست عنان در مرکب زده و معروض داشت که سلامت آن حضرت کرچمن آمال بندگان از رشحات
سحاب احسان حضرت صاحبقران تازه و ریان است و تا یکی از ما زنده است عقل چگونه رخصت دهد که پادشاه قدم در محل خطر نهد آن حضرت ملتمس
بندگان مخلص شنیده و امرا و بهادران از یمین و یسار بیکبار پیکار کردند و بزخم نیزه و شمشیر و تیر اکثر آن بادپیمایان را برخاک مذلت و هوان انداختند
و اندکی از ایشان خسته و مجروح از معرکه جسته بشهر در رفتند و دروازه را بسته حصار کردند که سیلاب حوادث اکثر کل از خون دشت لشکر منصور
بتفصیل برآمده از صدمات ایشان رخنها بدروازه پدید آمد و شهر را مسخر ساخته و باروها منهدم ساختند و منازل و مساکن سیستان را با دامی ذراع زمین
گردانیده و هرکس از سپاهیان که در آن بلده یافتند بیاسا رسانیدند حضرت صاحبقران جمیع اموال شاهان دیار را فرمان داد و حکومت سیستان را
بشاه شاهان ارزانی داشت شاه قطب الدین در دو سال اخ جمله آنها بسمرقند فرستاد و فرمود تا علما و فضلای سیستان را کوچانیده بهرات بردند و چون

خاطر حضرت صاحبقران از این امور فراغت یافت متوجه بت شد و در راه ملازمان رکاب شهر اتاق حصار طاق را مسخر ساختند و چون
برکنار آب هیرمند نزول اتفاق افتاد و از صلابت لشکریان لرزه بر بند رستم افتاد و متفاصلش از هم ریخته خراب شد و رایت حضرت از شاب کوکه گذشت
آمد و در این اثنا بمسامع علیه رسید که تومن نکودری بجانب کیچ و مکران رفته است حضرت صاحبقران که بر دقایق امور مملکت آگاه بود امیرزاده میرانشاه را بر
دفع تومن نامزد فرمود و امیرکه پسر شیر بهرام جلایر که بنوع مصاهرت آن حضرت فائز شده بود با امیر حاجی سیف الدین و دیگر امرا بمدد امیرزاده
شاهزاده روانه داشت و ایشان روز و شب از حرکت نیاسوده و ایلغار و شبگیر کرده در جلگاه قرین تومن و حشم او رسیدند و تومن
سوار شده و صف آراسته در برابر لشکر منصور آمد امیر حاجی سیف الدین بنا بر حق صحبت قدیم و ملاحظه کبر سن تومن زبان حرمت و الوکز
برکشیده که او را پرسش گرم نمود و از ادای خیراندیشی گفت که بیهوده و بی تحاشی بیارگاه فلک اشتباه بباید رفت که خیر دولت شامل حال تو خواهد
بود و چون سگ اجل بطلب او رسیده بود سخن ناصح مشفق بسمع رضا اصغا ننمود و در حمله نخست سرش از تن جدا کرده بیارگاه گیتی پناه آوردند
و حضرت صاحبقران ببالای آب هیرمند روانه شد و در این اوان ملک منفور که در صحبت امیرحسین و آنحضرت تیری بر دست آنحضرت زده
بود با تحف و هدایا بشرف بساط بوسی دریافت و حضرت صاحبقران همین که چشم بر وی انداخت او را شناخت و چون از مجلس اشرف
اعلی بیرون رفته از موجب جلال فرمان صدور یافت که ملازمان بهرام انتقام او را تیرباران کردند ع و آن کند الهی عقوبت بگیهان درخورست
و در اثنای یورش قلعه سرخ تیر بمفرق بندگان حضرت صاحبقران آمد و در خلال این احوال خبر رسید که از اردل تومان اسپیرک کسی غدای
فرقه ملاحده نشسته و نه بنبوت حضرت ختمی پناه ایمان دارند در قلعه هزار نفر جمع شده اند و مسلمانان را ضرر میرسانند حضرت صاحبقران دفع شر
ایشان را بر ذمت همت پادشاهانه واجب و لازم دانسته لشکر بدان صوب کشید و سپاه منصور جنگ در انداخته کوششهای مردانه نمودند و حصار را
مسخر ساخته بعضی از متمردان و اهل عصیان را از کوه زیر انداخته و برخی را گردن زده و آن سرزمین را از لوث وجود ایشان پاک ساخته و بعد از آن
فوج عنان بجانب قلعه دهنه تافته و در آنجا مردم تناهی تحمل حضرت صاحبقران الاعظم گشادند و تیغ در مخالفان نهادند و از سرها منارها ساختند و پیش
از این اوغانیان از تخت سلیمان ایلچی بپای سریر اعلی فرستاده و اظهار انقیاد کرده بودند و در این وقت خبر رسید که ایلچیان قدم از راه
مطاوعت بیرون نهاده و یاغی شده اند حضرت صاحبقران عنان عزیمت بطرف انتقام داده در همان روز که بر ظاهر قلعه نزول فرموده اشارت کرد
که رزم آزمایان چپقن شیرافکن مرکب رزم و پیکار شدند و قتال صعب روی نموده امیرزاده علی و ایکو تیمور و طایفه دیگر از بهادران نامدار مجروح

گشته و تنکلی شاه و پسر مبارکشاه و بوروالتی بقتل آمد و چون اوغانیان بهادران به بی تحاشی در افتاده اند ایشان را بمعارک قدم بنهاد و در عاقبت زخم برگرد
حضرت صاحبقران اعظم خدمتش را در پیش خود باز داشته بود تا اسبی بدو اثر زخم با او رسید و چون خبر زخم یافتن امرا بوی رسید آتش غیرت او اشتعال
یافته است در چشم آورد و فرا نمود و در جهت جنگ طلبید اما مقبول نیفتاد و آتش حرب و جدال بنوعی افروخته گشت که از بار حمله مخالفان سپاهی
از قشونات مرکز خود خالی گذاشته گریختند خواجه که پای ثبات و وقار او متزلزل نشد و مانند کوه برجای خود ثابت قدم ایستاد و
حضرت صاحبقران فرمان داد تا جمعی از امرا حمله کرده آن گروه را منهزم از جای باز داشتند و عبد خواجه که در حداثت سن بود از پس سنگی کمین
کرده چون و شست از ابروی کمند افکنی از آنجا موی گرفته از اسب فرو کشید و سرش را از بدن جدا ساخته پیش پادشاه اسلام آورد و در آن
سن چنین جلادت بظهور رسانیده از آن حضرت احسان و تحسین یافت و سپاه ظفرمآل از اطراف و جوانب روی بقلعه نهاده و دار و گیر
و قتال دادند و ایشان را منکوب و مقهور گردانیده و قلعه را بتحت تصرف آوردند و هر که را در انحصار یافتند بر هزارجات و قشونات
تقسیم نموده بیاسا رسانیدند و چون خاطر حضرت صاحبقران اعظم بفر دولت روز افزون از مهم اوغانیان فراغت یافت عنان توجه بصوب
قندهار تافت و پیش از آن امیر جهانشاه و اسکندر شیخی و شیر بهادر برحسب فرمان بآن طرف رفته بودند و قندهار را محاصره گرفته بودند و در آن
موضع را ستیده و مغلول باردوی اعلی فرستاده و چون در انبولا قندهار مضرب خیام لشکر نصرت شعار گشت صاحبقران گردون اقتدار
امیر جهانشاه جاکو را بصنوف نوازش و عطا اختصاص داد و خدمتش را بسپاهی بگرفت قلعه قلات که از امهات قلاع گرمسیر بود نامزد فرمود
و او متوجه آنجانب شده و انحصار را بقهر و قسر گرفت و قتل و غارت کرده در ضمان تائید اقبال مراجعت نموده باردوی همایون پیوست
مجدداً بعنایت خسروانه سرافراز گشت و در خلال این احوال امیرزاده میرانشاه بتدارک حصار بیاراه سلطان محمود رسیده بقرب بساط بوس حضرت
صاحبقران استسعاد یافت و چون در تمام ناحیه سیستان و زابلستان از ارباب شقاق و عناد کسی نماند شهریار آفاق عنان عزیمت
بجانب تختگاه خویش معطوف ساخت و بعد از قطع منازل و طی مراحل بدار السلطنه هرات نزول فرمود و چون مدت سه ماه پیش
باز دیگر عنان نوبت بداعیه تسخیر مازندران از خاطرش سر بزد **ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران اعظم بقدم امیرولی والی مازندران** سابقاً
گذارش بیان گشت که امیرولی والی مازندران وعده کرده بود که متوجه آستان فیض مکان پادشاه گیتی ستان گشته بشرف پابوس استسعاد یابد و چون از قول
خویش وفا ننمود آن حضرت را از آن معنی بر خاطر همایون گران آمد باحضار لشکر نصرت شعار فرمان داد و از هرات بدولت کوچ فرمود بمیمنت دولت و اقبال ساختن

چند روز در آنجا توقف فرمود تا عساکر گردون مآثر مجتمع گشتند و در این وقت ایلچیان که جهت آوردن دختر سلطان اویس بن شاه شجاع باری
امیرزاده پیر محمد بجانب فارس رفته بودند و مخدره علیا را با زیب و زینت تمام بقبة الاسلام بلخ رسانیدند و ملازمان رکاب فلک فرسای بترتیب
اسباب طوی قیام نمودند و چند روز متعاقب و اقتحام لهو و سرور گذرانیدند و از جمله ایلچیان حاجی خواجه که در سالف الایام ادب نمود
بود پای از حد خود بیرون نهاده بیاسا رسانیدند آری هر که در خدمت ملوک و سلاطین چشم را از خیانت پاک ندارد در معرض جزا
و سزای او کمتر از این باشد فی الجمله چون حضرت صاحبقران از قبة الاسلام بلخ در حرکت آمده بمرغاب رسید مهد علیا خانزاده حرم محترم
میرانشاه و از هرات استقبال نموده و فرزند ارجمند امیرزاده سلطان خلیل که دو ساله بود همراه داشت و با نوعی عظمی سرای ملک خانم خانزاده طوی فرمود
و خانزاده با هرات مراجعت کرد و سرای ملک خانم امیرزاده خلیل سلطان را بصوب خویش بسمرقند برد و مجلس آن خواتین چهرزاد تومان آغا در اردوی همایون
نماند چه دیگران نیز بموجب فرموده متوجه ماوراءالنهر شدند و حضرت صاحبقران از مرغاب نهضت کرده و هر که بسمرقند رفت و از آنجا
از ابیورد گذشته مضرب خیام سپاه نصرت شعار گشت و در آنجا بسمع شریف اعلی رسید که توکرا امیرولی کوتوال حصار رودان قلعه را مستحکم گردانیده و جمعی
در آن موضع متحصن گشته متوجه جنگ و پیکارست و شیخ علی بهادر و بونجک و دیگر سرداران که پیشتر رفته بودند در موضع کاوکوش بقراولی امیرولی
رسیده جنگ آغاز نهادند و شیر پای جلادت پیش نهاده حمله آورد و دشمنی از مقابل تیری بر دهان او زد که دو دندان شکست و از طرف دیگر
بیرون رفت و آن پهلوان پردل با وجود زخم چنان متوجه دشمن گشته بیک ضرب سرش از بدن جدا ساخت و مخالفان منهزم شده و شیر
انداز بر سم سمند حضرت صاحبقران افکنده و آن حضرت شرف احماد ارزانی داشته موضع کاوکش سیورغال او گردانید و رایات نصرت شعار در حرکت آمده
بظاهر قلعه درون نزول فرمود و لشکر آن حصار را در میان گرفته جنگ در انداختند بیکروز تسخیر کردند و کوتوال را با هر که در قلعه بودند
بیاسا رسانیدند و حضرت صاحبقران از درون نهضت نموده و از دهستان عبور نموده از آب جرجان گذشته در شمان فرود آمده بموجب فرمان
از امرا هزاره و صده مچلکا و یرلیغ و خط دادند صدور یافت که در تیه سپاه و اسباب هر روز مقدار نیم فرسنگ کوچ کنند و جنگل
جنگل را چنبر بریده راه و معبر پیدا کنند و قراولان از طرفین پیش آمده محاربات دست میداد و در آن معارک حاجی محمود شاه و پولاد و تلقتمور بهادر و پیرش
شیخ تیمور جنگهای مردانه کرده مدت نوزده روز جنگ و جدال میان قراولان بود و در روز بیستم امیرولی با جمیع لشکر استرآباد مانند برق
و باد در حرکت آمده پای جلادت پیش نهاد و بقدر قوت و توانائی سعی و کوشش نمود و چون سعادت اقبال همعنان سپاه نصرت مآل بود و بروز

او فایده مترتب نگشت بلکه خایب و خاسر و سرگشته و پریشان خاطر بازگشت و لشکر نصرت قرین لجام مراد بر بلاد افکندند و بسیاری از مازندرانیان را
بضرب تیغ جان ستان از پشت زین بر روی زمین انداختند و بعد از فرار امیرولی حضرت صاحبقران که از عالم معنی کشورستان ولایت خطی بعضی را
فرمان داد تا امرای تومان و روسای قشون خاطر بر ضبط و استحکام جایهای خویش گماشته در پیش خود خندقها فرو بردند و از چپرها فصیلها مرتب
داشته و مستحکم استوار گردانیدند و در آخر روز پادشاه صاحب ایقان بتحقیق بمساعدت ملهم توفیق از سپاه روز افزون سی قشون انتخاب
فرموده در کمینگاه باز داشت و چون صفحات روزگار مانند باطن دشمنان خسرو کامکار تاریک و تار گشت امیرولی با مازندرانیان
همعنان عزم و بند از انحصار بیرون آمدند و بنوع شبیخون در سحرگاه بکنار اردوی همایون در برابر امیرزاده میرانشاه رسیده دلیران مازندران حمله
کرده چپرها و خندقها که مرتب کرده بودند بضرب شمشیر و اعمال سنان خندق انداختند اما جمعی کثیر از لشکریان امیرولی در خندق بروی یکدیگر افتادند
و در آن شب هولناک امیرزاده میرانشاه بنفس خویش متوجه دفع بداندیشان شد و فرمان داد تا سپاه نصرت نشان تیرباران کردند و مقاربان جنگ آن
آن سی قشون که در کمین بمقام نشسته بودند از محل خود در حرکت آمده بر مخالفان تاختند و بضرب شمشیر آبدار آتشبار بدپیمایان خاکسار را متفرق
و پریشان ساختند و امیرولی پیش از این فرموده بود که در آن راه چاهها بسیار کنده و بخشها تعبیه کرده و آب در چاهها سر داده و جلبها پرداخته بودند
و چون در ظلمت لیل مازندرانیان از حمله سپاه منصور روی گردان شدند اکثر ایشان در چاه بوادی افتاده هلاک گشتند و مضمون من حفر بئرا لاخیه وقع فیها
بوضوح پیوست و خوف بر ضمیر امیرولی استیلا یافته در همانشب با اندک نفری از سپاه و عیال و اطفال بر پشته انداخته لشکر بجانب دامغان بسبیل
تعجیل روانه شده و کوچ و متعلقان در آن قلعه گذاشته خود بطرف ری توجه نمود و حضرت صاحبقران اعظم امیر شیخ علی را با دیگر امرای
نامدار و لشکر جرار بجانب قفای او فرستاد و ایشان در حدود سپاهی سپاه امیرولی را دیده خدمتش از بیم جان خود با ولایت رستمدار انداخته و بجانب
جنگل و کوهها افکنند از تعرض و آسیب سپاه نصرت شعار خویش را خلاص ساخت و حضرت صاحبقران حکومت ولایت استرآباد را بلقمان پادشاه
پسر طغا تیمور خان که در تعدی از خوف امیرولی در اطراف و اکناف سرگردان بود ارزانی داشت و در مجلس خاص سمت گذارش یافت که امیرولی پسر یکی از امرای
طغا تیمور خان بود و گذارد **ذکر توجه رایات ظفر پیکر حضرت صاحبقران از استرآباد و دار السلطنه سلطانیه و حادثات مازندران بموضع سمرقند**
بعد از آنکه تخت استرآباد در تحت تصرف حضرت صاحبقران اعظم آمد آن حضرت فرمود که امیر قیوقا و اوج قرا بهادر با قرق و القوش سپاه و قرشمان الوس
باشند و از جهت هر کس سه نفر اختیار کرده فرمود که از رکاب اشرف اعلی جدا نشوند و در ضمان حمایت کردگار روانه شده روی توجه بری نهاد و بجلگاه

و بلکاه رایات منصور بسعادت و اقبال در آمده و از خبر وصول آن حضرت پای ثبات و وقار سلطان احمد بغدادی پسر سلطان اویس جلایر که در آن اوان
در سلطانیه بود متزلزل شده در استحکام قلعه کوشید و جمعی از امرا و معتمدان را با پسر خود اقبوقا در آنجا بگذاشت و خود بر جناح استعجال بجانب تبریز روانه شد و هم
و عباس بموجب فرموده پادشاه هفت کشور با هشت هزار از شیران بیشه هیجا و نهنگان دریای وغا در عقب فصل شتافته هجوم لشکر [illegible] بهر طرف
سلطانیه آورده و [illegible] چون از وصول سپاه ظفر پناه آگاهی یافتند اقبوقا را برداشته بجانب تبریز شتافتند و عمر و عباس قلعه را ضبط کرده [illegible]
بایصال این مژده پیش حضرت صاحبقران فرستاد و جمعی از ایشان را [illegible] سلطان احمد [illegible] عمر و عباس تعین کرده بود [illegible] گشته
در [illegible] و ضبط قلعه کوشیده و چون کذب آن خبر بوضوح پیوست اکثر آن جماعت [illegible] و چون شدت سرما بنهایت انجامید [illegible] موسم حرکت
لشکرها در رسید حضرت صاحبقران کامکار با سپاه فراوان از حد حساب و شمار بیرون عازم سلطانیه شد و عادل آقا که از عظمای امرای سلطان اویس
بود بعد از آن متوجه شیراز گشته ملازمت شاه شجاع مینمود و بعد از فوت شاه شجاع در خدمت پسرش زین العابدین بسر میبرد [illegible] و عادل آقا
شتابان علی الانام الاعلی الاقدام بجانب لشکر [illegible] گردون اساس شتافت و بمناصب بلند و عطایای ارجمند اختصاص یافته و آن حضرت ایالت سلطانیه را
مع توابع و مضافات باو ارزانی داشت و محمد سلطانشاه را با طایفه از لشکر جرار بمعاونت او فرستاد تا باتفاق [illegible] توانند از ولایات یاغی
در حوزه تصرف آورند و چون از این مهمات فراغت یافت حضرت صاحبقران بسعادت و سلامت عنان معاودت بکوهستان [illegible]
و ملوک آنجا از [illegible] سعادت پابوس احتراز نموده در مواضع حصین تحصن جستند لشکر ظفر قرین دست بغارت و تاراج برآورده [illegible]
نگذاشتند و غنیمت فراوان بدست ترکان افتاد و چون آن دیار بجاروب نهب رفته شد رایت فتح آیت بجانب مازندران در حرکت آمد [illegible]
و جهه همت آن مخصوص جناب باری گشت و والیان آن ولایت سید کمال الدین و سید رضی الدین که حکام آن سرزمین بودند بمتابعت و مطاوعت
موفق شده نواب خود را با پیشکش بپایه سریر اعلی فرستادند و سکه بنام آنحضرت زدند و خطبه بالقاب همایونش خواندند و حضرت صاحبقران سادات
عظام را بمساعدت و موافقت لطف پادشاهانه ترحیب و تحریص نموده از دیار مازندران متوجه ماوراء النهر گشت و آن زمستان در سمرقند [illegible]
گذرانید و [illegible] بپایان رسانید و در آن زمستان تقتمش خان از جاده صواب انحراف جسته قریب صد هزار کس
که اکثر ایشان از اصل [illegible] شده بودند [illegible] شاهزاده جوجی نژاد و سرداران ایشان موسوم [illegible] و امرای [illegible]
و [illegible] بیک و [illegible] و غیرهم بر تبریز فرستاد و ایشان [illegible] رسیده و آنچه ممکن بود از قتل و اسر [illegible] بجای رسانیدند و چون [illegible]

گوشزد ارباب فهم [illegible] مجلدات سابق شمه گذارش یافته [illegible] بتفصیل آن حکایات کشیده آمد **ذکر توجه نمودن حضرت صاحبقران از جانب دار الملک**
سمرقند بطرف ممالک ایران بار دوم در شهور سنه ثمان و ثمانین و سبعمائه حضرت صاحبقران عزم یورش ایران از خاطر خطیر سر برزده باحضار لشکر [illegible]
امر فرمانداده و بعد از اجتماع سپاه امیرزاده [illegible] و بعضی از امرای دیگر را بمحافظت [illegible] تعین فرموده در ساعت مسعود سوار شده و روی توجه با ایران
نهاد و از جیحون عبور نموده مسالک و منازل طی کرده چون بفیروزکوه رسید ملک غیاث الدین پسر سید کمال الدین حاکم ساری با لشکر [illegible]
همایون پیوست و پیش از این بسمع شریف اعلی رسیده بود که ملک فخرالدین حاکم [illegible] قافله حاج را که از [illegible] غارت کرده
اموال ایشان برده و در خاطر خطیر رسوخ یافته بود که بوقت فرصت انتقام قافله حجاز از وی کشند و در این اوقات که فیروزکوه مضرب خیام
سپاه گردون شکوه گشت رای عالم آرای استکشاف احوال ملوک اطراف فرموده منهیان از جرایم ملک فخرالدین و حرکات ناشایسته او
معروض گردانیدند و [illegible] ضمیر انور شده فرمان قضا جریان نفاذ یافت که تواچیان از هر ده نفر دو نفر اختیار کرده ملازم رکاب ظفر انتساب
باشند بعد از آن بطالع سعد و وقت میمون حضرت صاحبقران کامکار بر سمند باد رفتار سوار شده و اغرق را گذاشته عازم لرستان شد و بتعجیل هر چه
تمامتر مراحل طی فرموده چون بمقصد رسید حکم کرد تا آتش نهب و غارت در دور و حوالی او زدند و قلعه خرم آباد که پناهگاه اهل سرق و فساد بود مسخر ساخت
اکثر مفسدان را گرفته از پای در آوردند و در آن اوان قتمور بهادر و عمر و عباس و محمد پسر سلطانشاه مریض گشته از دار فنا بعالم بقا پیوستند و خواجه علی مؤید
سبزوار [illegible] بعضی از معارک زخمی رسیده بعد از چند [illegible] زخم [illegible]
[illegible] از فواضل صدقات بارباب فقر و احتیاج داده و قدم بر قدم این عبارت اخروی شامل روزگار او گردد [illegible]
این احوال بسمع همایون حضرت صاحبقران رسید که سلطان احمد جلایر لشکر جمع آورده و از بغداد به تبریز آمده است و آن حضرت امیرزاده میرانشاه را
با طایفه از امرا و نامداران روزگار برسم منقلای فرستاد و شیخ علی بهادر را در عراق گذاشت و خود نیز روانه شد سلطان احمد خبر توجه لشکر فیروز اثر
شنیده کلمه الفرار [illegible] بر زبان راند و بجانب بغداد شتافت و حضرت صاحبقران امیر حاجی سیف الدین را با دیگر امرا و بهادران [illegible]
روان فرموده و چون ایشان بسلطان احمد رسیدند [illegible] و اثقال گذاشته جان از آن ورطه بیرون برد و الیاس خواجه پسر شیخ علی بهادر
با معدودی چند از عقب رفته در موضع [illegible] بسلطان احمد در یافت و با او کوشیده [illegible] حرب صعب روی نموده الیاس خواجه زخمی گران
رسید و سلطان احمد از آن مهلکه خلاص یافته [illegible] و جراحت الیاس خواجه [illegible] منجر شده زحمت فراوان کشید [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] و در آن یورش نخجوان خونریزی عظیم واقع شده و مردم بسیار عرصه
تلف گشتند و از آنجا قماری اتباق با پانصد کس [illegible] شده و ساحت تر و خشک آن ولایت باتش انتقام بسوخت و ممالک [illegible]
در تحت تصرف بندگان صاحبقران آمد و آنحضرت بجوار شنب غازان نزول فرموده اکابر و اشراف و سادات و علمای تبریز بخدمت مبادرت
نموده بسعادت دستبوس دریافتند و بموجب فرمان مال الامان بر ارباب آن ولایت حواله رفته در اندک زمانی بوصول پیوست و آن تابستان
تبریز و نواحی آن دیار مضرب خیام سپاه نصرت انجام گشت و چون در مدت حکومت عادل آقا امرای حضرت صاحبقران که بمعاونت
و موافقت او در عراق مانده بودند از [illegible] تمام از خاطر داشتند زبان بشکایت او در مجالس همایون دراز کردند و نیز از آن
خسرو آفاق هیچ ایلچی بدرگاه عالم پناه نفرستاده [illegible]
[illegible] تیمور مامور شد که بسلطانیه رود و کسان و متعلقان او را [illegible] و خزاین و دفاین او را که [illegible] سالهای دراز اندوخته
بود متصرف نماید و [illegible] تیمور بر حسب فرموده عمل نموده بسلطانیه رفت و شرایط خدمتکاری بجای آورد و چون مقرر شده که عادل آقا [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران بر این معنی اطلاع یافته [illegible]
داشته فرمان داد که مجموع ملازمان جبه پوشیده و بپاس داشتن قیام نمودند و عادل آقا [illegible] سپاه [illegible] هیچ فایده بر آن
مترتب نگشت و بعد از چند روز [illegible] رخنه در [illegible] حیات او افتاده هر چه داشت [illegible]
سپاه [illegible] تاراج رفت عادل آقا که [illegible] ظفرنامه و بعضی از تواریخ بسارق آقا تعبیر کرده اند و مردی بود که [illegible]
مینمود و در بدایت حال عادل آقا شحنه [illegible] بغداد بود و بخدمت سلیمان اتابک سلطان اویس قیام مینمود [illegible]
و عروج یافته و چون سلطان عراق عجم بر پسر خود شیخ حسن ارزانی داشت عادل آقا را بنیابت او بحکومت آن مملکت مشغول گشت و بعد از
رحلت سلطان اویس و قتل شیخ حسن و جلوس سلطان حسین [illegible] سلطان احمد پادشاه شد و سلطان حسین را [illegible]
و چون سلطان حسین بر جناح ملکت استیلا یافت [illegible] عادل آقا [illegible] ظاهر گشت [illegible]
در آن باب [illegible] و سارق عادل [illegible] و چند نوبت لشکرها جمع کرده و قتل سلطان حسین [illegible]
[illegible] و چون [illegible] شاه شجاع رفت [illegible]

فارس بخلاف جمع روزگار میگذرانید و در آن اوان که [illegible] ظفر پیکر صاحبقران از افق عراق عجم طلوع نمود [illegible] حکومت
کرد شخصی را بدرگاه عالم پناه فرستاده خلوص نیت و صفای عقیدت خویش بنسبت ملازمان عتبه علیا معروض داشت و آن حضرت [illegible]
عنایت خسروانه اختصاص داده و حکومت عراق را مفوض برای و رویت او گردانید [illegible] بر حرکات ناشایسته [illegible]
و عاقبت جزای اعمال ناپسندیده که [illegible] روزگار او [illegible] عادل آقا حاکم [illegible]
گرفته بقماری اتباق سپرد و او سرش از تن جدا کرده باردوی همایون فرستاد **ذکر توجه رایات نصرت آیات بتبریز و نخجوان و روی نمودن فتح و ظفر در آن سفر**
حضرت صاحبقران کامکار در آخر فصل بهار از تبریز بسمند گردون خرام سوار شده براه نخجوان در حرکت آمد و رایت فتح آیت چون بکنار [illegible]
رسید بهادران سپاه نصرت نشان قلعه [illegible] مسخر ساخته و پیشوای آنجا شیخ حسن نام را گرفته دست بسته [illegible] رسانیدند و از آنجا روانه
بظاهر حصار [illegible] که بر کنار آب ارس واقعست نزول کردند سپاه نصرت شعار قهرا و قسرا آن حصار را مسخر گردانیده سردار قلعه [illegible] را
گرفته پیش حضرت صاحبقران آوردند و از آنجا در جنبش آمده بقارص رسیدند و اهل آن قلعه مغرور شده در حصار بسته جنگ و جدال آغاز کردند لشکریان
نصرت نشان بر حسب فرمان روی بتسخیر آن حصن حصین آوردند و بعد از محاربه حاکم حصار که [illegible] موسوم بود [illegible] عاجز و مضطر گشته از در نیاز و بیچارگی
در آمده و غاشیه عبودیت بر دوش گرفته حلقه بندگی در گوش کرد و سپاه ظفر [illegible] حصار را غارت نمودند و خراب و ویران ساختند و در حین [illegible]
و شدت سرما رایات نصرت آیات در اهتزاز آمده از راه [illegible] بشهر تفلیس که از امهات بلاد ایران است رسید گرجیان ضلالت [illegible]
پشت اعتماد باستواری حصار نهاده روی [illegible] آوردند صاحبقران [illegible] فرمود که چگونه روا باشد که طایفه گرجیان که از نور توحید [illegible]
بهره نداشته در وسط مملکت مسلمانان قرار گرفته اند و دعوی سلطنت میکنند و [illegible] که تا غایت سلاطین اسلام باندک چیزی از ایشان
قانع شده [illegible] کفره فجره [illegible] اکنون زمام [illegible] جهانیان در قبضه قدرت ما قرار گرفت بر ذمه پادشاهانه خود لازم میدانیم که [illegible]
این کشور از لوث وجود این [illegible] پاک گردانیم و چون مجاهدان [illegible] احمد مرسل [illegible] کلمات شنیدند [illegible]
[illegible] از اطراف و جوانب پیش برده جنگ در انداختند و کوششهای بهادرانه نموده [illegible] آن حصن حصین [illegible] و بضرب شمشیر
آبدار کفار [illegible] فرستادند و رئیس ایشان ملک [illegible] و گردن بسته بدرگاه گیتی پناه رسیدند و بر حسب فرمان بندگان
بند گران بپای او نهادند و حضرت صاحبقران از تفلیس نهضت فرموده [illegible] بشکار رغبت نموده امرا و لشکریان صف [illegible]

اکثر از برانغار و جوانغار در حرکت آمده اطراف و جوانب دشت و صحرا فرو گرفته و چون بهم رسید اصناف حیوانات از کوره و آهو و غیر ذلک
مشاهده واقع گردید و هیچ یک از محافظت جیره نماند و از بسیاری نخچیر کار افکنده شد لشکریان از برداشتن آن عاجز آمدند و چندان در آن صحرا و بیابان ماند
که مدتها بقایای وحوش و افواج طیور از لحوم و دسوم آن ایمن و فراغت روزگار گذرانیدند و حضرت صاحبقران از آن سرزمین روانه شده
قلعه [illegible] که بر سر سپاه حضرت [illegible] بود و [illegible] بازوی غازیان [illegible] مفتوح گشت و چندان سیم و زر و لعل در دست لشکریان
افتاده که دیده اهل احتیاج از دیدن آن پر شده و چون ولایت [illegible] محل نصب خیام عسکر سپهر احتشام گشت صاحبقران هر امیری را با فوجی [illegible]
کردن [illegible] امیر جهانشاه متوجه جانب لشکریان شده امیر محمد درویش برلاس کوهستان [illegible] برآمد و از غوشات [illegible]
و رمضان خواجه بولایت [illegible] امیر محمد بیک امیر موسی [illegible] و نام [illegible] در ولایت مذکوره وظایف نهب و قتل
بتقدیم رسانیدند و عرصه زمین را از وجود [illegible] پاک ساخته در موضع قبله بار روی همایون [illegible] و صاحبقران قلعه [illegible] را مسخر
کرده با زمین یکسان گردانید [illegible] نزول فرمود و صاحبقران [illegible] آن آب پل بسته [illegible] بجانب [illegible] معطوف ساخت و اهل
آن ولایت منقاد و ایل گشته [illegible] بموجب فرمان [illegible] بشارت [illegible] مجلس همایون آوردند حضرت
صاحبقران زبان [illegible] و [illegible] قبول [illegible] فرموده و [illegible]
زبان [illegible] پادشاه [illegible] و جهان [illegible] گردانیده حکومت ولایتی [illegible]
متعلق [illegible] اطراف [illegible] ساخته و ملک [illegible]
پادشاه [illegible] مملکت خود معاودت نموده [illegible] ولایت شیروان شیخ ابراهیم که [illegible] و [illegible]
دو دمان و فور شوکت و کمال [illegible] از ملوک ایران [illegible] در میان [illegible]
[illegible] و [illegible] که [illegible] که [illegible] و [illegible]
[illegible] غلام [illegible] عرض رسانید و خود در میان ایشان ایستاده [illegible] خویش تمام کرد و حسن نیت [illegible]
امیر شیخ ابراهیم [illegible] پادشاه هفت کشور روشن شده [illegible] و احتشام [illegible] تمام ممالک شروان را با مضافات [illegible]
[illegible] امیر شیخ ابراهیم [illegible] شروانشاه [illegible] شده [illegible] ملوک [illegible]

فرمان برداری و باج گذاری هیچ یک از پادشاهان ذوی الاقتدار [illegible] و استواری کوه و جنگل صاحبقران [illegible] آن مملکت
[illegible] گذرانیده [illegible] طریق موافقت و متابعت سلوک داشته [illegible] و [illegible] خود را با تحف و هدایا [illegible]
پادشاهی [illegible] باردوی اشرف اعلی فرستادند و در اثنای این اوقات امیر شیخ علی بهادر که بموجب فرمان محافظت [illegible]
[illegible] مردم را اسیر کرده [illegible] رسانید و حضرت صاحبقران آن زمستان در آن موضع [illegible]

گذرانید توجه فرمودن صاحبقران بجانب [illegible] و متوجه شدن بعزم رزم توقتمش خان [illegible] چون از هجوم لشکر بهار [illegible]
سنه [illegible] و ثمانین و سبعمائه رایات نصرت آیات حضرت صاحبقران [illegible] مقام [illegible] برده و [illegible]
رسانیدند که توقتمش خان [illegible] خلاف [illegible] عداوت [illegible] و [illegible]
جمعی از لشکریان [illegible] که [illegible] حضرت صاحبقران شیخ عثمان عباس را با طایفه [illegible]
نامدار فرمان داد تا از آب [illegible] نماید [illegible] که چون توقتمش خان طریق [illegible] سلوک [illegible]
ملاقات واقع شود شما در جنگ مسابقت ننمایند [illegible] ایشان امیرزاده میرانشاه با بشارت [illegible]
مقدار بموجب فرمان صاحبقران در حرکت آمده از آب [illegible] و [illegible] رسیده [illegible] که توقتمش خان
ما را فرستاده [illegible] حضرت صاحبقران [illegible] بخلاف عادت در جنگ مسابقت نمودند
و [illegible] مخالفان [illegible] حمله آورده [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] و چون اول [illegible] دشمنان [illegible] سپاه [illegible] و [illegible]
گشته [illegible] امیرزاده میرانشاه [illegible] ایشان [illegible] و پای ثبات [illegible]
کردند و سپاه [illegible] و جمع [illegible] شاهزاده [illegible]
گیتی پناه فرستاد و آن حضرت در مقام عنایت آمده [illegible] توقتمش خان [illegible]
حرکت ناشایست اقدام نموده [illegible] خون ناحق ریخته شده [illegible] اقدام نماید [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible]

این الفاظ [illegible] زبان [illegible] فرمانداد با جمعی [illegible] روانه شده [illegible] رسانیدند و چون موکب همایون [illegible]
بسمع اشرف رسید که بانوی عظمی سرای ملک خانم با امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان [illegible] از جانب سمرقند
[illegible] وصول این [illegible] و [illegible] حضرت
صاحبقران [illegible] مفارقت نمانده [illegible] استقبال روان گشت و در موضع [illegible]
[illegible] و حضرت صاحبقران [illegible] بجانب قلعه [illegible] سلطان احمد جلایر
[illegible] توجه فرمود [illegible] فرمان جهان مطاع شرف صدور یافت تا [illegible] لشکر منصور [illegible]
[illegible] مخالفان [illegible] قلعه [illegible]
در مقام [illegible] پای ثبات [illegible] و [illegible]
[illegible] سپاه حضرت [illegible] دست از جنگ باز دارند و [illegible] اطاعت [illegible]
[illegible] فرمان قضا جریان صدور یافت که [illegible] معاودت نمودند [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران
محمد [illegible] قلعه [illegible] بجانب [illegible] امیر شیخ علی بهادر
بموجب فرمان متوجه قلعه [illegible] شده [illegible] امیر حاجی سیف الدین [illegible] بشارت [illegible]
[illegible] **[illegible] صاحبقران [illegible]**
[illegible] قرا محمد ترکمان در این اثنا بسمع اشرف [illegible] رسانیدند که ترکمانان دست تعدی [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible] قرا محمد و اتباع او [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] همایون [illegible]
[illegible] امیر شیخ علی بهادر و امیر حاجی سیف الدین [illegible]

[illegible] و چون [illegible] موکب [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible] ایشان [illegible] دعوت فرموده [illegible]
مقدم فرستاده [illegible] اکرام و تبجیل و احترام [illegible] آن حضرت امیرزاده میرانشاه را
با فوجی از سپاه ظفر نشان بجستجوی قرا محمد ترکمان [illegible] و شاهزاده متوجه شده [illegible] طایفه از مبارزان
جنگ آهنگ [illegible] دشمنان [illegible]
محاربات و کوششهای مردانه [illegible] امیر شیخ علی [illegible] برلاس [illegible]
توجین با طایفه از سپاه [illegible] قرا محمد [illegible]
محاربه [illegible] قرا محمد [illegible]
کرده [illegible] و حضرت صاحبقران [illegible] امیر جهانشاه [illegible] لشکر [illegible]
ترکمان رسیده [illegible] امیر غیاث الدین [illegible] حضرت
صاحبقران [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] حکومت [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] حرکت [illegible] سپاه [illegible] همایون [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible]
[illegible] فرمان قضا جریان [illegible]
[illegible] سپاه [illegible]
دست [illegible] حکم جهان مطاع صدور یافت که قلعه [illegible]

ان شاء اله عادت است که بر قلاع کوهی چند قلعه مذکور را کچ و سنگ احداث کرده که برج و صلابت شکل بلندان از کوه قاف نشان میداد و محکمی و استواری آن
بمرتبه که امیر یادگار هرچند با لشکریان جهد و کوشش نمود و منجنیق ازان جدا شواست کرد یکی از فضلا در تاریخ وان این رباعی گفته است رباعی
شاهی که بتیغ ملک ایران گرفت ، ماه علمش حوزهٔ کیوان گرفت ، تاریخ گرفتن حصار وانرا ، گر پرسندت بگو که کیوان گرفت ، حضرت صاحبقران
فرمان داد که حاکم روم ناصر الدین را یک نیزه سر و یک نیزه بروت و یک نیزه ریش برتشبیه گرد شهر بر آوردند و روز کوچ فرمود تا کارش نزده بشکستند
افکندند و مجموع لشکر روی بجهت نهادند و در اثنای آن جاوات ایلچی طهرتن از ارزنجان باردوی همایون آمده انواع تحف و هدایا از نقود و جواهر و جامها
و مشروفات و تبرکات از نفایس اقمشه و لطایف امتعه و اسبان راهوار و اشتران بعز عرض رسانید خلاصه سخنان آنکه طهرتن بنده
میداند که مدت الحیات در مقام خدمتکاری و جان سپاری راسخ دم و ثابت قدم خواهم بود و هرگز از جادهٔ مستقیم اطاعت و متابعت
انحراف نخواهم جست حضرت صاحبقران دریا نوال ایلچی را بتشریف الفات گرامی یاد داده فرمود تا منشور ایالت ولایت طهرتن را هم بنام او نوشتند
و از آنجا معاودت نموده چون سیلماس رسید ملک عزالدین را بایالت خسروانه سرافراز ساخته حکومت ولایت کردستان بو مفوض داشت
و در انجولا حاکم ارمی ترک نام برابجاد طالع مسعود احرام ملازمت بسته بدرگاه پادشاه اسلام آمده پیلاکات گذرانید و مشمول رحمت و احسان
گشت و حضرت صاحبقران بجهت کنیزکی از خاصهٔ حسن و جمال بخشیده از رعایه‌ی سرافراز داشت و چون جلال‌الدین شاه شجاع بهنگام وفات
عرضه داشتی مشتمل بر مسکنت و محتوی بر سفارش نموده و لطیفه آنکه در این اوان کرامات سپهر ارتفاع فرستاده بود چنانچه در مجلد رابع مذکور شد
آن حضرت در آن زمان که بعراق رسید ایلچی پیش زین العابدین فرستاده پیغام داد که پدر مرحوم تو شاه شجاع ترا بجانب ما سفارش نموده
آنکه در این اوان که رایات همایون بدانجا رسد و مسافت نزدیک شود چنانچه بمقتضی شباب که پیش نهاد خاطر است که چنان ترتیب
که محمود ملوک نامدار و حکام فسیح مقدار کردی و در غایت عظمت و جلادت مستغرق اقبال خویش برآمد **ذکر تخلف نمودن زین العابدین از اطاعت**
صاحبقران و توجه رایات نصرت آیات بجانب فارس و عراق چون آفتاب دولت زین العابدین بحد غروب رسیده بود از قبول آن نصیحت
حبت و از آمدن تغافل و تکاسل نموده ایلچی حضرت صاحبقران را موقوف داشته خیال فاسد در دماغ جای داده در ای شهریار آفاق بر این معنی اطلاع یافته
بر تسخیر دیار فارس و عراق عازم گشت و در بایزنشته شنبه تسع و ثمانین و سبعمایه مانند بحر مواج در حرکت آمده اغرق را با میرزاده میرانشاه و امیر حاجی سیف الدین
و شیخ علی بهادر فرستاد تا در سارق قمش قشلاق نمایند و بنفس همایون با فوج سپاه عازم اصفهان گشت و چون ظاهر شهر نزول سپاه ... انتقام

خال سلطان زین العابدین سید مظفر کاشی و اکابر و اعیان و اشراف آن دیار از سادات و مشایخ و علما بخدمت مبادرت نموده بشرف زمین بوس
در یافته و منوازش و الطاف سرافراز گشته و حضرت صاحبقران قلعه طبرک را بقرقو و خویش تر بین داده باردوی همایون باز گشت و امیر آلکو تیمور را
بضبط و حفظ آن موضع تعیین فرموده و حکم شد که در اصفهان از آب و سکه آنچه باشد علاوه دارد و الکا سپارند جمعی از سپاه مظفر پناه و رای محافظت دروازها
نامزد کرده و روز سه شنبه اصفهان باردوی همایون آمده و در حال مال امان قبول نموده جهت تحصیل آن محصلان تعیین شد صاحبقران
توز ملک برلاس و امیر سلطانشاه و ملک محمد بهادر و سپر قتو برای ضبط مال شهر فرستاده و نوکران امرا نیز با اصفهان در آمده باندک روز محلات
کاسبان اصفهان توجه کرده بودند در تحصیل گشتند چون محصلان بار عایا شده مسکنند و متعرض اهل و عیال میشدند اصفهانیان باتفاق علی کچه
پا که از جهال و مشوران آن ولایت بود در مقام معارضه و دفع آمدند و دست بقتل تعرض نوکران و محصلان امرا برآورده جمعی کثیر را بقتل آوردند اهل
جنگ محله که از عقل بهره نداشتند بعضی از لشکریان که مال امان طلب مینمودند در شب کشته و خروج آن مفسدان حیات کردند در آن شب
سپاهی از مخیره که جهة مهمات بشهر رفته بودند کشته شدند و عده مقتولان به سه هزار رسید و محمد پسر ختائی بهادر در آن شورش کشته شد و جهال
و اوباش آن شب ندانسته محافظان از آن محال معزول ساختند و باستحکام و ضبط شهر مشغول شده خاطر بیاغی گری و جدال قرار
دادند و آوازه بل و بوق باوج عیوق رسانیدند و روز دیگر چنین صورت و افعال معروض صاحبقران گردانیدند آتش خشم جهان سوزش زبانه
بفلک اثیر کشیده فرمان قضا جریان نفاذ یافت که لشکر جلادت اثر روی بردم و پیکار آوردند و ایشان از ترس جان و محافظت زنان و فرزندان
حرکت المذبوحی میکردند و میان تیمور و اقتوقا در آن جنگ بقتل آمدند و عباس بهادر بزخم تیری رسیده صحبت یافته و چون شهر مسخر گشت حضرت
صاحبقران که محلات ارباب عمایم را حمایت نمایند و خانه‌های جماعتی را که از محال مجرد و محصلان جور از تعرض آن جماعت نگاه داشته باید محفوظ
دارند و بقیه سپاه را فرمان داد که تیغ انتقام از نیام بیرون کشند و در قتل عام اقدام نمایند بیت سپاه در آمد گرد ان درانه ، ز خشم جهانی دار شد
روشنی ، و از صوف جلال حکم صادر شد که تومان و هزارجات و صدجات بجهة سر خود شکستگان بیارند تواجیان برای ضبط اسمی اطلع
دیوان اعلی عده و سادند و بروایت اقل هفتاد هزار سر جمع شده در ظاهر اصفهان ... و کشته شکان اسپاریا جای برآوردند و در خرابه‌ها و اموات
آنکه جمعی از اهل فتنه شب از اصفهان بیرون رفته پناه نبرد با برارند و ... تمام الجماعت بر آن برف ماندند
دیگر لشکر بسب پا مدد برده بهمه از کنجها بیرون آورده و در طشت خون نشاندند و بحسب اتفاق در آن نزدیکی قرآن علویین در حوزه عقرب واقع شده

بود و بعد از آن قران نحسین در سرطان روی نموده و چون خاطر حضرت صاحبقران از قضیهٔ اصفهان فراغت یافت حاجی بیک پسر امیر سارو بوقا
تومانات را بضبط آنجا بگذاشت و عنان عزیمت بجانب شیراز تافت و در آن وقت حاکم آن شهر زین العابدین بود و چون توجه رایات نصرت
آیات را خبر یافت روی گریز آورده از راه کازرون بشوشتر شتافت و در آن وقت حاکم شوشتر شاه منصور بن شاه مظفر ابن عم او بود و با آنکه میان ایشان
چندان صفائی نبود زین العابدین بمقتضای مضمون کلمه عند الشدائد تذهب الاحقاد پناه بوی برده داشت که هر کس ...
چندان ندامت نخواهد زین العابدین چون بحوالی شهر رسید شاه منصور کسان فرستاده امرای نوکر او را وعده‌های کرد که یکی از آنها در خاطر
نداشت نفرت یافته و ایشان چنانچه عادت اکثر ابنای زمانست طریق بیوفائی مسلوک داشته پیش شاه منصور رفتند و چون با سلطان زین العابدین
اندک نفری بماند جمعی را فرستاده آن شاهزاده ساده لوح را گرفته بشهر در آوردند و فرمود تا او را در حلقهٔ سلاسل مقید و محبوس گردانیدند بیت
ره مجوی زابنای دهر بوی وفا ، که در جبلت این مردمان مروت نیست ، و آن جماعت را که از سلطان زین العابدین برگشته بودند بدو پیوسته گرفت
و اموال و اسباب ایشان را ستانده بحبس و قید فرمان داد و صاحبقران دولت فیروز دشمن گداز در اول ذی الحجه سنه تسع و ثمانین و سبعمایه بنواحی
شیراز رسید و در ظاهر شهر نزول اجلال فرموده اهالی و اعیان و وزرا و کلانتران بخدمت شتافته بشرف بساط بوس سرافراز گشته مبلغ کلی از اموال
بتکی قبول کردند که از مال امان و هیز الک تسلیم خزانه عامره نمایند و عثمان و عباس بتحصیل آن مال مشغول شده و جهه مذکور بتمام و کمال بوصول پیوست
و در روز عید خطبه بنام و لقب همایون آرایش یافت و در این اثنا سلطان عماد الدین احمد برادر شاه شجاع از کرمان و امیر اختیار الدین حسن از ...
امرای ایران ... جهان بود بخدمت خسرو گیتی ستان فرستاده و خود بطرف سیرجان رفت بخیال آنکه اگر سپاه توجه نماید او قلعه را حصن ...
حضرت صاحبقران بر اندیشه سلطان احمد اطلاع یافته فرمان داد که دو هزار سوار و امیر اختیار الدین حسن برسم ایلغار روان شوند و شهر کرمان و قلعه سیرجان
محاصره نمایند سلطان عماد الدین احمد از حقیقت حال آگاهی یافته متوجه اردوی اعلی گشت و بمقبل دست ... مقبول شد و عنایات پادشاهانه
شامل حال او آمد و همچنین شاه نصرت الدین یحیی برادرزاده شاه شجاع از یزد و شاه ابو اسحق نبیره شاه شجاع از سیرجان و اتابک ... لاری
کونش برگزیدن ... و سایر حکام اطراف روی بدرگاه عالم پناه نهادند و مجموع این طوایف بعد الطف و عوارف پادشاهانه ...
و مباهی گشتند **گفتار در مخالفت قمرالدین بدرگاه صاحبقران رو گردان شدن و رفتن نزد تقتمش خان** چون قمرالدین راه در منولستان کار آئی ...
نرفته متوجه درگاه تقتمش خان شد و اعوان قبا و سپاه گرده و در ابا آن داشت که باره دیگر بحضرت صاحبقران طرح مخالفت انداخته چند تن

از شاهزادگان جوجی نژاد را با امرا و نوینان و قمرالدین بجانب ترکستان روان کرد و ایشان از یسی گذشته صبرام را محاصره کردند
و تمر خواجه و اقبوقا که حاکم آن موضع بود در مراقبت و محافظت پای ثبات و وقار فشرده بیرونیان هرچند سعی و کوشش نمودند که شهر را
مسخر سازند میسر نشد و چون لشکر خرم مخالفان بکثرت معمور رسید دست از محاصره باز داشته اطراف و جوانب ممالک محروسه نهب
و غارت آغاز کردند شاهزاده جهانیان عمر شیخ بهادر که در اندکان بود لشکر را جمع آورده متوجه ایشان گشت و امیر سلیمانشاه و امیر عباس
و امیر لعل برادر خطا بوقا برلاس و شیخ تیمور پسر اقبو تیمور بهادر را بضبط سمرقند گذاشته و بجانب میرزاده عمر شیخ بهادر روان شده با او پیوستند
و باتفاق از آب خجند عبور نموده در نخجر سنکی از آن موضع جو ... هر دو سپاه بهم رسیدند و بعد از تعبیه صفوف بر یکدیگر حمله آورده شور حرب
گرم گشت و از اول روز تا وقت زوال و غروب خورشید عالم افروز زمان محاربه امتداد یافت و میرزاده عمر شیخ بهادر که قول لشکر و او
آراسته بود باندیشه آنکه تا بنفس خویش مباشر طعن و ضرب نشود مهم بر وجه دلخواه میسر نگردد فوجی از بهادران برگزیده خود را در محلی که ...
جنبه و باآنکه لشکر قول در موقف خود آرام داشتند فرستاده و القصه ... خبر رسانید که میرزاده عمر شیخ با ... بنوده
بیرون رفته است امرا و بهادران از این خبر متوهم و مشوش گشته سر خویش گرفتند و راه انهزام در پیش ... شاهزاده عمر شیخ چون لشکر خود را غایب
نمود هیچکس را در قول ندید بتحسر و تاسف بسیار خورد و چندان جنگ کرد که بارگیرش را زخم رسیده از حرکت باز ایستاد و آخر الامر بمدد ...
یکی از ملازمان که مشفق او بود سوار شده روی باندکان نهاد و مردم مقصود آنکه شاهزاده گرفتار گشته دل بر فرار نهاده متوجه شدند که انفعال و حیا ...
ناگاه و شاهزاده رسید و حیات تازه یافتند و نوبت دیگر امیرزاده عمر شیخ لشکر را جمع آورده و در این اثنا مسموع گشت که انکاتورا برادرزاده
حاجی بیک ارکنوت با لشکر گران از جانب منولستان در حرکت آمده و از تاشکند و منولستان و صیرام دست بتاراج و غارت ولایات
بر آورده اند چون این خبر تحقیق پیوست امیرزاده عمر شیخ با آن مقدار لشکر که داشت بخجند آمد و در آنجا شنید که مخالفان متوجه اند که ناشند شاهزاده
نو المال بعزم آنکه سر راه بر ایشان گیرد مراجعت نموده و کنار آب سیحون بمقابل انکاتورا رسید و از جانبین گذرها ضبط کرده چند روز بکنار آب برابر
یکدیگر میبودند و منتظر فرصت میبودند شبی انکاتورا حیله اندیشیده جمعی را در معسکر گذاشت و فرمود تا آتش برافروختند پراکنده و خود با بقیه سپاه
ببالای آب روان شده و بدلالت شخصی از اندکان گذری پیدا کرده از آب گذشته صف لشکر بر آراست و میرزاده عمر شیخ استقبال نموده بر آن
محاربه اشتغال یافت و شاهزاده بکوششهای مردانه ستیز آغاز کرد اما چون کثرت مخالفان زیاده از توصیف بود عنان بجانب حصار

اندکان ناف و الکاتو متعاقب او روان شده در نیم فرسنگی اندکان فرود آمده و خواست که بمحاصره مشغول گردد شاهزاده از غلبه غیرت و حمیت
باندک نفری از حصار بیرون شتافته خود را بر سپاه دشمن زد و مانند شیر ژیان صف دریده و بضرب شمشیر و نوک نیزه جابجا خصم بسیار را چون
مخالفان از اوراق اشجار و قطرات امطار افزون بودند توکل بداور شمشیر از نیام بیرون آورده در میان ایشان تاخت و طعان آب شاهزاده گرفته
او را از آن معرکه بیرون آورده و الکاتو را تیر مصلحت در توقف ندیده و از گذر ستان پیش گرفته بتعجیل روانشد امیرزاده عمر شیخ جمعی را بکامیشی
از عقب او روان فرمود و ایشان بموجب فرموده عمل نموده بسیاری از سپاه جته را معروض تیغ قهر گردانیدند و در این اثنا لشکر تغماق جانب
النهر و سمرقند آمده بودند و در محافظت شهر جد و جهد تمام نمودند و فوجی دیگر از سپاه تقتمش خان که سلطان محمود بسر کرده خلافا را باهمال ایشان
اشتغال می‌نمود و اخبار حدیث را از جانب خوارزم بطرف بخارا آمده و بهوای تسخیر شهر در دام مخالفان گرفتار آمده بمحاصره مشغول شدند علی بوقا
برلاس و تمش توچین که در اندرون بودند باستحکام قلعه پرداخته جنگهای مردانه کردند و بعد از محاربه فراوان سپاه جته از تسخیر بخارا مایوس گشته
روی بجزاید دیگر بلاد و ولایات ماوراءالنهر نهادند و زنجیر سرا را آتش زده از قرشی و خزار گذشته تا کشوف و کنار آب آمویه آمده غارت و تاراج
کردند و معاندان اقبال امیر عباس بن خواجه بری که در جنگ جوکلک با او رسیده بود متوجه سرای باتو شد و بعد از حدوث این قضایا [illegible]
روانشده در مدت هفده روز بشیراز رسیده و صورت وقایع را معروض حضرت صاحبقرانی گردانیده آن حضرت امیر عثمان عباس را فرمود
تا با سی سوار بتعجیل تمام بجانب سمرقند رود و اهالی آن ولایت را از وصول رایات همایون اعلام دهد و ولایات عراق و فارس را بآل مظفر تقسیم
نمود و حکم شد که عالیجناب افادت مآب قدوة المحققین و افضل المتأخرین امیر سید شریف جرجانی از کنف حمایت سبحانی از شیراز بسمرقند
تشریف برند و امیر علاء الدین ایناق که از اعیان شاه شجاع بود بمزید شوکت و کیاست امتیاز داشت با جمعی از منتسبان مأمور گشتند که متوجه آنجانب
شوند و از اهل هنر چند عدد ... بموجب فرمان غربت دیار ماوراءالنهر نمودند حضرت صاحبقران در این وقت عنان عزیمت معاودت
منعطف گردانیده ... شد و چون به ... نزول فرمود ایلچی پهلوان مهذب خراسانی بعرض رسانید که اگر یارلیغ ... باید من از سر قدم ساخته
شرف پابوس حاصل کنم حضرت صاحبقران کامکار توکل باورچی را با یارلیغ فرستاد و مهذب شهر را تسلیم نموده بموکب عالی پیوست و چون خطه
ابرقوه مرکز اعلام ظفر پیکر گشت مهذب بقدر طاقت و توان خدمات شایسته بجای آورد و بمنصبی پسندیده و حکومت ابرقوه باو تفویض
رفت و آن حضرت باردوی همایون پیوست از اینجا امیرزاده میرانشاه گورکان و امیر حاجی سیف الدین را بخراسان فرستاد تا لشکرهای آن

دیار

دیار را جمع آورند و قم و کاشان و قزوین را به پیر محمد ساوه داده و مملکت ری را بموسی پسر حسین جوکار ارزانی داشت و ملوک رستمدار و گیلانات را
رخصت فرمود که باوطان خویش روند و فیروزکوه و خوار و ری را باسکندر شیخی عنایت کرده او را همانجا گذاشت و زمام حکومت دامغان را بکف
امیر جمشید قارن از قاعدان خراسان نهاد و استرآباد را بنام پیر پادشاه نبیره طغا تیمور خان مقرر فرمود و همه را برعیت پروری و عدالت گستری
وصیت فرمود و منازل و مراحل قطع کرده بسمرقند رسید و پیش از وصول باقی ممالک را که ... بخشیده بود و بموجب فرمان حسن جاندار و شیخ علی بهادر
و عمر تابان و طایفه دیگر از بهادران از عقب مخالفان رسیده بسیاری از ایشان را از خیل گردانیده باردوی همایون معاودت نمودند
و چون اندکی اهمالی از امرا و سرداران در معرکه جوکلک واقع شده بود و بعضی بر خاطر اشرف گران آمده لاجرم در آن اوان باحضار مجموع
ایشان فرمان داد و بعد از تفتیش و تحقیق یادگار برلاس و امیر سلیمانشاه و عباس بهادر را تعظیم فرمود و خواجه کوکلتاش را که در جنگ سستی کرده بود بر حسب حکم ریش او را کنده
و ریش تراشیده و سرخی و سفیدی بر روی او مالیدند و معجر پوشانیده کوچه بکوچه گردانیدند و الکاتو را که شبیخون برده بودند و امیران خجند و آن
نواحی را از جنگ کفار خلاصی داده بمزید سیورغال و انواع عاطفت و احسان مخصوص گردانیده بحکم ترخانی در شان او فرمود ... و شاهزاده عمر شیخ
بهادر چون بدولت دستبوس حضرت صاحبقرانی استسعاد یافت آنحضرت او را در آغوش گرفته سر و چشمش بوسید و شرف اعتماد الدولت
و پایه قدر و منزلت او را از فرق فرقدین بگذرانید **گذار و عبور نمودن صاحبقران از جیحون** چون حضرت صاحبقران از جیحون بگذشت فرمود که از پیش
شده باد گیر و سر خود گرفته اما در خوارزم بعضی از شاهزادگان جوجی نژاد و امرای ... که بموجب فرموده از پیش خان مذکور که بدانصوب
آمده بودند خاک بر فرق دولت می‌بیختند و باتفاق خوارزمیان غبار فتنه می‌انگیختند لاجرم خسرو با این داد و دفع اهل شر و فساد او همه
همت ساخته در شهور سنه ثمان و سبعین و سبعمائه عنان عزیمت بجانب خوارزم منعطف گردانیده و چون موضع اگری باد مضرب خیام سپاه نصرت
شعار گشت حضرت صاحبقران کونجک اغلان و تیمور قتلغ اغلان را که از تقتمش خان گریخته التجا بآن حضرت کرده بودند با جمعی امرا از پیش روان ساخت
و ... از شهر بغداد ... عبور نمودند ... خواجه را قراول کرده بودند و ... اغلان که از قبل تقتمش خان در خوارزم بود
شخص را گرفته همراه آوردند شاهزادگان چنگیز خانی و امرای حضرت صاحبقرانی کلیدان را نزد خسرو گیتی‌ستان فرستادند و آن حضرت اخبار و اوضاع
و ... معلوم فرموده روانشد و چون بجوی ... رسید و از آنجا بعادت و اقبال گذشت از جانب خوارزم مخبری آمده خبر آورد که ...
و ... صوفی ... ضعیف ... گریز اختیار کرده متوجه اردوی تقتمش خان گشته و بار دیگر ولایت خوارزم ... استضعاف ... شده

حضرت صاحبقرانی امیرزاده میرانشاه و محمد سلطانشاه و شمس الدین عباس و شیر بیشه شجاعت و مردانگی اوج قرا بهادر و امیر ایکو تیمور و تونجک بهادر را با
سپاه بر ابلغا پیش مخالفان روان فرمود و ایشان بر حسب فرمان از راه قم متوجه گشته و بتعجیل تمام در حرکت آمدند و بدیشان رسیده و از قتل و غارت
دقیقه نگذاشتند و از آنجا باز گشته مظفر و منصور با اموال محصور باردوی همایون ملحق شدند و حضرت صاحبقران روزی چند در خوارزم توقف نموده
مجموع سکان و قطان آن ولایت را کوچانیده بسمرقند بردند و عمارات عالیه آن بلده فاخره را با زمین هموار ساخته جو کاشتند و در آن شهر سکن
و آدمی ... نماند و در تمام خوارزم دیواری که مستغنی لحظه در سایه آن آسایشی نماید موجود نشد و چون خاطر خطیر حضرت صاحبقرانی از این
قضایا باز پرداخت بمستقر سریر سلطنت معاودت نمود و خرابی خوارزم مدت سه سال امتداد یافت و در سنه ... آن حضرت از یورش دشت قبچاق
باز آمده پسر جنک توچین را ... فرستاد و آن ولایت را فی الجمله معمور گردانید و مردم اطراف و جوانب آنجا را ... آمده بزراعت و عمارت
الحرص نمود **ذکر شفقت نمودن صاحبقران محمد میرک و مهد علیا سلطان بخت بیگم را بحباله او در آوردن** اشعه ضمیر آفتاب اشراق شهریار آفاق بر صفحات
روزگار محمد میرک تافته مهد علیا سلطان بخت بیگم که از مخدرات حجرات سلطنت بود در حباله نکاح او در آمده و در رتبه منش بلند گشته حکومت ختلان
و توابع آن بروی قرار گرفت و این بیت از مجلد السعادات است **بیت** هر که در عشق جانان گرد راه شاهی جست ۰ ملک معنی را امیر ملک ختلان گو مباش
و مدتی در حکومت و کامرانی گذرانیده عاقبت دیده بصیرت او پوشیده شده در کفران نعمت اقدام نموده بجزای عمل خویش گرفتار گشت و کیفیت
بیان این سخن آنست که در آن اوان که حضرت صاحبقران بدفع فتنه و فساد تقتمش خان روی بخوارزم نهاد ابوالفتح برادر محمد میرک که در ختلان
فرخنده نشان روی گردان شده بگریخت و ... از انحال خبر یافته از عقب او بتعجیل تمام روان گشت و ... لشکر او را گرفته با ابوالفتح
... خفته یافت و از آن حرکت ناپسندیده پرسید ابوالفتح جواب داد که برادرم محمد میرک یاغی شده ...
داشتم که با او بپیوندم اما بهادر ابوالفتح را مضبوط ساخته و در بخارا پیش امیرزاده عمر شیخ رسانید و شاهزاده بتعجیل هر چه تمامتر باطراف سمرقند شتافت
و در آنجا استکشاف احوال نموده تحقیق پیوست که محمد میرک باعلان کلمه عصیان مبادرت نموده است و از سمرقند بجانب حصار شادمان شتافته و خزانه
او ملک برلاس و التمور بهادر را غارت کرده است و ... حصار شادمان ... خزانه خاص ... و مجموع آلات حرب
و ادوات حصن و ضرب را ... تقسیم نموده و حشری جمع آورده همه را اسب و خلعت داده ... جدال و قتال است و چون شاهزاده
عمر شیخ بر تفصیل حالات اطلاع یافت بر جناح استعجال لشکر ماوراءالنهر فرمان داد و از سمرقند بیرون آمده در ... توقف نمود تا سپاه مجتمع گشتند و از آنجا چون

خشمناک

خشمناک متوجه حصار شد و از میامن دولت و اقبال حضرت صاحبقران بمجرد آوازه توجه امیرزاده عمر شیخ بهادر مخالفان متفرق و پراکنده
گشتند و میرک که علامات ادبار بر صفحات روزگار خویش مشاهده کرده بود شکسته و خاکسار روی بگریز نهادند و از آب وخش گذشته بجانب ختلان
رفت و شاهزاده متعاقب او در حرکت آمده تا بختلان در هیچ مکان توقف ننمود و میرک روی بختلان آورده شاه بهاءالدین حاکم آنجا ...
دست رد بر سینه او نهاده و خدمتش را ... محمد میرک را ... و محروم از موضع ... و اکثر ملازمانش از مرافقت تخلف
نموده بیش از سه چهار کس با وی نماند و سپاه فیروزی اثر هر چند در اطراف و جوانب او را طلب نمودند بهیچ نوع خبر نیافتند و امیرزاده عمر شیخ
بختلان رسید و در آق سرای که مقر میرک بود نزول فرمود و منتظر می‌بود که لطیفه روی نماید که خاطر یکبارگی از دغدغه محمد میرک بیاساید بحسب اتفاق عثمان
پسر عمر با چند نفر نوکر بسمرقند میرفت در اثنای راه بسر چشمه رسید اسبان دید که از جاده مستقیم منحرف شده بود و بجای علفش افتاده و از آن باب
تفحص و تفتیش بجای آورد تا معلوم او شد که حقیقت حال او چیست لاجرم بر اثر آن رفته چون اندک مسافتی قطع کرد محمد میرک را دید با چهار کس فارغ
نشسته و اسبان را بعلف گذاشته و الحال باشارت عثمان نوکران اطراف و جوانب او را فرو گرفته آن چهار کس خواستند که دست بشمشیر و کمان
کنند میرک مانع آمد و اول اسبان را بدست آوردند و بعد از آن میرک را مضبوط ساختند و عثمان او را مصحوب خویش گردانیده متوجه خدمت شاهزاده
عمر شیخ شد و در راه از جانب شاهزاده خبر رسید که او را بایناق رسانند و عثمان بموجب فرموده عمل نموده برادرش ابوالفتح را نیز از سمرقند ...
بعضی از فضلای متأخرین در کتب خویش آورده‌اند که محمد میرک خط خوب نوشتی و شعر خوب گفتی در اقسام حروف یک چیز از آنکه بخط او است در این
اوراق ثبت نمود خط او را بر آن قیاس باید نمود القصه بعد از رفع دغدغه محمد میرک امیرزاده عمر شیخ بهادر عازم سمرقند شده و در آنجا بشرف دستبوس
حضرت صاحبقران استسعاد یافت و هم در آن اوان کسی آمد که محمد میرک اظهار یاغی گری کرده از سمرقند بازگشته و امیر جهانشاه بن امیر جاکو با لشکر
بورلدای و ... بموجب فرمان ... بجانب اردوی همایون میرفت در اثنای راه ایل و الوس بورلدای یاغی شده
مراجعت نمودند و امیر جهانشاه و خواجه یوسف بن الجایتو و جنید برادرزاده بورلدای و پیر علی ... مصحوب خویش ساخته و بدنبال ... از عقب ایشان
روانشده و بتعجیل آمده در ختلان بمخالفان رسیده هر چند کوشیدند ... و غارت و تاراج داده و مقارن آنحال امیر جهانشاه شنید که میرک در حصار لشکر اجتماع
آورده و در مقام یاغی گری است و ... سپاه ظفر پناه بعزم رزم میرک روانشد و خواجه یوسف بجنگ رفت و پیر علی یار عازم بلخ گشت و ...
بقایای لشکر را بموضع ... و از کنار جیحون بگذشته و هم آنجا توقف نموده چون شب در آمد جنید بورلدای و برادرش ... و علی اکبر یاغی شده

با سه هزار کس بر سر امیر جهانشاه راندند و با جهانشاه وزیاده از هشت کس نبود و خود منش پاین نظر انداخت که پشت با سپاه داده دل در یا کرده چگونه
اضطراب بخود راه نداده و تواریا و جبرها در روی کشیده بجنگ مشغول شدند و در جانب خواجه یوسف و میر علی با پانصد مرد بکلی پشتها در تب
گذشته مدد امیر جهانشاه رسیدند و استحکام کار نشیب فتح و ظفر دیده روی گریز نهادند و لشکر فیروزی اثر بکام خویش گرداده و بقتل و تاراج آوردند
و امیر جهانشاه در قندز توقف نموده ایل بورلدای بجای فرستند و الی ایچی ابوسعید میور که رو خاک برگرفته حضرت صاحبقران بوده اخلاص
خویش غش و غش ساخته با آن مدبران در مخالفت اتفاق نموده و آن حضرت اقبوقا میور را که و شمن ابوسعید بود ترتیب فرموده استحکام فتح و اجرام
اسباب حکومت او مرتب ساخته امارت کابل بوی انداخته و رایات اوغلوس میور را با قبوقا مقرر و معین گردانیده و او را پیش
امیر جهانشاه فرستاده و چون صاحبقران از خوارزم بسمرقند تشریف خواست سعادت نمود رمضان خواجه را با چند قشون از سپاه ظفر پناه بمساعدت
امیر جهانشاه و خواجه یوسف فرستاده و خواجه یوسف و رمضان خواجه با لشکر از جیب فرموده از قندز و بقلان از قضای یامی و از کت آمده
بمقتل تمام روان شدند و از کابل گذشته در موضع نعمان جنید ابوسعید را یافتند و توابع و لواحق ایشان را غارت کرده کسانی که از صدمت قهر
امراء سپاه بمقام خلاص یافته بجانب سند گریخته و در کوهسار او پیوسته و با اتفاق از کوهپایه و جنگلها گذشته بمخالفان رسیدند و آن محمد ولات
سراسیمه شده از بیم جان بجنگ اشتغال نمودند و خلق کثیر از ایشان بقتل رسیده و قبیله‌ای که داشتند عرضه نهب و غارت گشت و جنید با بازید
و ابوسعید و میور بیرازه حمت و شفقت از آن دریای خونخوار به جان نجات آمده بطرف دهلی رفتند و سپاه ظفر شعار با غنیمت بسیار
بمواطن خویش بازگشته و در اثنا که حضرت صاحبقران بخوارزم توجه نمود سیورغتمش خان بجای پدر بر تخت خانی نشاندند و بعد از آن امیرزاده
محمد سلطان و برادرش امیرزاده پیرمحمد و امیرزاده شاهرخ بموجب فرموده فرزندان را با حوی عظیم ترتیب کرده و سلطان محمود خان پسر سیورغتمش
در دیار بخارا بجاه گشته بعد از چند روز برحمت حضرت پیوست و کار بهات و چون آنحضرت به دار السلطنه سمرقند معاودت فرمود در باغ بهشت گذرانید
صحت و بهجت بطریق شرب معطره و مقدر شد و بعد از ساعت و حالت بجوانان شتافت و امیرزاده عمر شیخ باندکان رفت و حضرت صاحب
قرانان روزی چند در سمرقند بعشرت و شادکامی و طرب و کامرانی گذرانید سلطان محمود خان و تزویج شاهزادگان در شهور سنه ثمان و سبعمائه اتفاق افتاد

ذکر لشکر کشیدن توقتمش خان بجانب ماوراءالنهر و استیلا یافتن حضرت صاحبقران و کشته شدن بعضی از سپاه خان جنیغ و قهر توقتمش خان و قرار انعام

و احسان حضرت صاحبقران بر طاق نسیان نهاده برکفران نعمت اقدام نموده و از جرکس و بلغار و آلان و اوزاق و سایر ممالک جوجی خان لشکر گران جمع

دشمن بیکران فراهم آورده در اول زمستان بتاریخ اواخر سنه ست و ثمانین و سبعمائه بعزم انهدام آن حضرت متوجه ماوراءالنهر گشت و چون پادشاه هفت
کشور از این واقعه با خبر شد با حضار لشکر سمرقند و شهر سبز فرمان داده و ایشان در ظل رایات فتح آیات جمع آمده موضع سالار معسکر همایون گشت
و تواچیان را باطراف ممالک محروسه فرستاده تا بقایای سپاه را بدرگاه عالم پناه رسانند و از قضا در آن زمان شدت سرما بمرتبه رسید که
حرارت غریزی امداد انجماد و جیاف و در این اثنا منهیان بمسامع علیه صاحبقران رسانیدند که منقلای لشکر توقتمش خان و ایتمش اغلان
با سپاهی افزون از ریگ بیابان از آب خجند عبور نموده است و در نواحی اوتوق رحل اقامت انداخته و آن حضرت بر فور تهیه اسباب
رفتن را سامان داده خواص و مقربان بارگاه سلطنت زانو زده معروض داشتند که اگر توقف افتد که لشکر جمع آیند بصواب نزدیکتر باشد
حضرت صاحبقران که مؤید بود بتائید یزدانی بر زبان گوهرفشان گذرانید که فوات الفرصة غصة ع کار فرصت در تأخیر و ظاهر زبان ارادت و مضمون
کلمه که تو چه زمانه بر آنکس نیز آنکند ع که او کار امروز فردا کند عمل نموده با وجود آنکه برف تا سینه اسب می‌رسید دست در عنان دولت و اقبال زده
سوار شده و با جمعی از بهادران نامدار برف کوفته و شبگیر کرده بجانب باغی راندند و مقاران زنجال امیرزاده عمر شیخ بهادر با سپاه اندکان بموکب
همایون پیوست و حضرت صاحبقران گردون توان کونجه اغلان و تیمور قتلق اغلان و شیخ علی بهادر با فوجی از ابطال روانه ساخت تا از کریز
دشمنان سد و ساز نمایند و دیگر صبح بهنگام طلوع خورشید شمشیر فریدون فر بر سر مخالفان آخته مجال ندادند که ایشان صف مهارت کنند
بیک حمله آتش جنگ باد پا بتازی برانگیختند و دیده ور روی بانهزام نهادند و جمعی از ایشان چنگ زیر نبرد پشت زین بر زمین افتادند و برخی
خود را در آب خجند انداخته غریق بحر فنا گشتند و بعضی که در اسب تیغ آبدار و آب بار قرار خلاصی یافتند و سکه بخشیدند امرا و لشکریان چشم زده
بودند راه گریز بر ایشان گرفته و از عقب سپاه ظفرنشان رسیده و کریختگان را احاطه نموده و بزخم تیر و شمشیر و سنان دل و جگر گران دشمنان را
بجان جیا نمودند و امری برای بخشش را که از زمره فطها و امرای توقتمش خان بود دستگیر کرده خواستند که از پای در آورند و او از بیم جان نام خود بر زبان
آورد و او را زنده بدرگاه کیتی پناه آوردند حضرت صاحبقران احوال توقتمش خان از وی پرسیده و نهایت مرحمت و اختصاص بدو داد و از نظر گردان
رکاب همایون گشت و حضرت صاحبقران معاودت فرموده در شهور سنه احدی و ثمانین و سبعمائه افواج انجم لشکر نصرت شعار ساخت و چون فصل
زمستان بنهایت انجامید و طلیعه لشکر بهار سر بر کرد امیرزاده میرانشاه با لشکر ظفرپناه از خراسان تشریف قدوم ارزانی داشت و سپاه کرد
بلاد و امصار نیز بدرگاه صاحبقران مجتمع گشته و امیرزاده عمر شیخ و امیر حاجی سیف الدین و امیر الکو تیمور بموجب فرموده برایت خجند در موضع سعدا

پیوستند و آنحضرت در ربیع الاول سنه اربع و ثمانین و سبعمائه از آقار سفت نموده بکنار آب رسیده و پادشاهزادگان و مجموع لشکریان
از آب گذشته و تیمور قتلق اغلان و تونجک بهادر و عثمان بهادر بموجب فرمان برسم منقلای از پیش روان شدند امرای مذکور
قراول یقین نموده پیشتر از خود فرستادند فرستادگان قراول دشمن را از دور دیده بر فور بازگشته و امرا از آن حال آگاه شدند و آن
ادکین ایستاده خود را بدشمن نمودند مخالفان چون بیکس خویش دیدند شب در آن منزل بر سبیل استراحت بیاسوده بخواب غفلت فرو رفتند
و لشکر منصور غیب بر سر خفتگان رسیده تیغ انتقام از نیام برون آوردند و اکثر آن جماعت را بقتل رسانیده بقیه السیف روی گریز نهادند
و از آب اوج گذشته پیش توقتمش خان رفتند و خدمتش را آن زمان از تنخیر صبر آن حاضر شده بسی را غارتیده و بعضی از صحاری
آن موضع نشسته بود کریختگان چون او را از توجه و تسلط سپاه ظفرپناه اعلام دادند از خوف و هراس بر ضمیرش چنان استیلا یافت که با وجود
کثرت و وفور استعداد یا بیشه و درنگ عنان عزیمت بجانب دشت قبچاق تافت حضرت صاحبقران چون بر هزیمت دشمن مطلع شد
امیر حاجی سیف الدین را با اوفوق روانه سمرقند گردانید و خود با شاهزادگان سعادت‌نشان و امرای عالیمقدار از عقب مخالفان در حرکت آمده توجه
شیخ توصین و تومان و امیر شاه و خراچی و میرانشاه و اقتاجی را با چهل پرنامی و دو صد جوان کبری فرستاد و ایشان در موضع ساری اوزن
بجمعی از مخالفان رسیده جنگی عظیم آغاز شد و لشکر ظفر لوا از زمره اعدا جمعی کثیر را بقتل رسانیده بقیه السیف گریختند و در وقت معاودت
سپاه ظفرنشان در آن بیابان به قبیه ترخان که با صد خانه در آن دشت بوده چار خوردند و بعد از محاربه او با خیل و حشم گرفته در موضع قتوتابکاه
کیتی پناه رسانیدند و حضرت صاحبقران از آن محل کوچ کرده منازل و مراحل قطع فرموده بسعادت و اقبال مقرون در موضع آل قاتون نزول
فرمود و در آن اوان ایلچی از خراسان رسیده معروض داشت که حاجی بیک جانی قربانی ملوک سربداران سبزوار با مجموع لشکر با کلات و طوس
یاغی شده و از خراسان بر فته و ثوبت ذکر نهضت فرمودن صاحبقران حاجی بیک و توجه میرزا میرانشاه بدار الامان خراسان حاجی بیک جانی قربانی
پسر عم امیر علی بیک بن ارغونشاه در زمان دولت او اعتبار و اعتباری نداشت و در غایت افلاس و نهایت فلاکت روزگار میگذرانید و هرگاه او را
حکومت علی بیک امیر که ابتدا در نشیند و جامه‌ای که پوشیده بود دست نداد و در آن اوان که ماجرای طوق کرده ارکان حضرت صاحبقران از آفاق بدار
خراسان طلوع کرد و بحکم شامت مخالفت علی بیک و مخالفان و اکثر وجوه و اعیان جانی قربانی در معرض سخط و غضب حضرت خاقانی در آورده
و آن حضرت حاجی بیک را منظور نظر عنایت و احسان گردانیده حکومت طوس را بدو ارزانی داشت و در وقتی که شهریار آفاق متوجه تسخیر عراق و فارس

شد حاجی بیک متوجه ملازمت رکاب همایون گشته روانه شد و بعد از استخلاص اصفهان و مراجعت شیراز حضرت صاحبقران دست نوازش بر سر
حاجی بیک را با ایالت الوکات نصب فرموده و از فراین اوقات اصفهان سلیقی خطیر دست داده و در ثروت و مکنت از قارون در گذشت
و کارش بجایی رسید که حضرت صاحبقران دختر او را از برای امیرزاده عمر شیخ خواستگاری نمود و چون آنحضرت بواسطه هجوم لشکر قمرالدین از فارس
و عراق مراجعت فرمود حاجی بیک و اکثر حکام ولایت را بمواضع خویش فرستاد و بنفس خویش بماوراءالنهر رفت و حاجی بیک در خراسان
بامر حکومت مشغول گشت و در اثنای این اوقات از زبان مردم بوقوف انجر بسمع او رسید که حضرت صاحبقران از توقتمش خان انهزام یافته
منهزم شده و آمده است و توقتمش خان در عقب رسیده آنحضرت را محصور گردانیده و حاجی بیک بیدولت خیال سلطنت خراسان در دماغ جا داده
با خود گفت که توقتمش خان باستیصال ایشان تا آن زمان آرام نخواهد گرفت مادام که ایشان فارغ شود من ملک خراسان ضبط نمایم و بدین
تصورات باطل شهر طوس را حصاری ساخت و حقوق الطاف صاحبقران نسیا منسیا انگاشته سکه و خطبه بنام توقتمش خان و الوف خواجه پسر
قمرالدین که در طوس مقید بود بیرون آورده بامارت نشاندند و در آن نیوف ملوک سبزوار که سربداریه بودند ترغیب نموده امیرزاده میرانشاه با لشکری
از سبزوار روانه شد و بعزیمت آنکه با شهزاده عالمیان بپیوندد و چون بحوالی طوس رسید حاجی بیک او را اغوا نموده تا قصد مخالفت کرد و خبر انهزام
او به هرات انتشار یافته امیر اقبوقا کسان بطوس فرستاد و حاجی بیک را از عاقبت این کار ترسانید و چون ترسانید اما در دل او جای نگیر نیامد و امیر اقبوقا
لشکرهای خراسان و غیره را یک جا جمع ساخته روی بطوس نهاد و حاجی بیک بموافقت طوسیان باستقبال امیر اقبوقا شتافته جنگهای گران
کرد و آخر الامر منهزم شده بشهر در آمد اقبوقا از یک جانب و شیخ محمد دارو غه از جانب دیگر طوس را احاطه نموده و رعایت حزم و احتیاط بجای
آورده و بر گرد خود خندق کندند و مدت محاصره متمادی شده از طرفین خلقی کثیر کشته و خسته گشتند و در این اثنا امیر اقبوقا ایلچی پیش حاجی بیک
فرستاده پیغام داد که سه ماه است که بر دست راست تکیه کرده‌ام و سه ماه دیگر بر دست چپ تکیه خواهم کرد و آنگاه سه ماه بر پشت خواهم
خسبید بعد از آن بر چشم که تو در دی خوابی خوش یا من چون خبر تشویش و فتنه خراسان بمسامع علیه حضرت صاحبقران رسید بخشت بخاری
ایناق و حاجی عبدالله پسر امیر عباس و الدای و الکه سارق را فرمود که از جیحون عبور نمایند و در دفع فساد مخالفان غایت جد بجای آورند
و ایشان بموجب فرمان از آب گذشته بخاری ایناق بکابل رفت و آن کس با میر اقبوقا پیوسته و چون آوازه انهزام توقتمش خان در خراسان
شایع شد امیر اقبوقا و سایر ملازمان و هوا خواهان حضرت صاحبقران صدای بشارت بگوش ساکنان اوج سماوات رسانیدند اما طوسیان در

نکرانند و بیجان و طغیان اصرار نمودند امیر اقبوقا و حاجی عبدالله و آنکه سارق را [illegible] فرستاده بود ایشان جوابا نوشت و بعد از رفتن امرا
حضرت صاحبقران امیرزاده میرانشاه گورکان از ایلغار [illegible] فرمانداد و شاهزاده جهانبانان بموجب فرموده بر جناح استعجال روانه شد و پسر
آمده و ملک پیر محمد بن ملک غیاث الدین را با دو پسر زین العابدین و محمود بنا بر اشارت آن حضرت حبس گردانید و از نسل ملوک کرت
ذو اعتباری نمود امیرزاده میرانشاه و از آنجا بتعجیل هر چه تمامتر بجانب خراسان شتافت و در آن اثنا خانزاده در هرات بود و چون خبر توجه شاهزاده
شنید باستقبال او روانه شد و در چهچکتو ملاقات روی نمود و در آن روز در چهچکتو توقف نموده و از آن منزل ابوبکر [illegible] امیر اقبوقا [illegible]
[illegible] وصول لشکر مظفر لوا برسانند و شاهزاده عازم هرات شده در باغ زاغان نزول اجلال فرمود و لشکرها را جابجا فرود آوردند
و با [illegible] در حرکت آمده بموضع سارق قلعه جام مجتمع گردند و هر چند روز شاهزاده در هرات رحل اقامت انداخته پرتو التفات بر ترتیب اسباب
حصارگیری از عراده و منجنیق و قاروره‌های نفط [illegible] مبذول داشت و در خلال این احوال ایلچیان امیر اقبوقا آمده معروض داشتند که ملوک سربدار
با سپاهی بیرون از حساب و شمار بمعاونت حاجی بیک سربدار رسید اگر رایت ظفر آثار بدانجانب نهضت فرماید جنگ [illegible] مرهم شکست
پذیرد شاهزاده کامکار خوشدل باز گردانید [illegible] و بمجلس عیش و نشاط فرمانداد و با وجود [illegible] امور مملکت آگاه بود
در اواخر جمادی الآخر سنه احدی و ثمانین و سبعمائه رایات نصرت شعار بجانب طوس در حرکت آمد و در روز چهارم در جام اتفاق نزول
افتاد و شاهزاده عالیمقام [illegible] شیخ الاسلام احمد استمداد همت نموده [illegible] ایلچی امیر اقبوقا بتعجیل [illegible] فایز شده بعرض رسانید
که ملوک سربدار نزدیک رسید اگر از استماع این کلمات معروض داشتن نایره خشم شاهزاده اشتعال یافته فرمود که ملوک چه سگ [illegible] که اقبوقا از او این
همه اندیشه داشته باشد [illegible] روباه [illegible] و جنگ [illegible] که با شیر غران در آویزد [illegible] و ایلچیان گفت که در این چند روز حرکت نخواهم کرد
و در باب اسباب [illegible] فرمانداد که [illegible] با چستی متوجه طوس شود و با هزار سوار ایلغار کرده بعد از قطع منازل و مراحل بنیشاپور رسیده
و از آنجا [illegible] راه نیز رفت و مردم را نیز در قلعه [illegible] شاهزاده جوان بخت نخواست که مضرتی بایشان رسد لاجرم بزبان گوهرافشان [illegible]
که [illegible] از آنجا حرکت [illegible] باشد و یکی از معتمدان را [illegible] روان کرده از حقیقت حال اعلام داد [illegible] از متمردان آن قلعه [illegible]
آمده خدمات شایسته بجای آوردند امیرزاده میرانشاه منظور عاطفت [illegible] گردانید [illegible] و چون اندک مسافتی قطع [illegible]
لشکریان [illegible] را که [illegible] گرفته آوردند [illegible] بعرض شاهزاده رسانید که دوش چهار سوار از لشکر ملوک [illegible] آمده اند و در قلعه [illegible] قرار گرفته [illegible]

فرستاده اند که خبری معلوم کنیم امیرزاده عالیمقدار فرمود قومی که چنین قراول فرستند توان دانست که ایشان را چه قوت و شوکت باشد و شاهزاده [illegible]
نهاده که چون فتح و ظفر روی نماید عنایت پادشاهانه شامل حال تو گرداند و از آنجا بتعجیل تمام رانده بقلعه [illegible] رسیدند شاهزاده بنفس خویش
پیش رفته آواز داد که جمعی که از آنجا آمده اند اگر ایشان را [illegible] خویش سعی نموده باشید و بعد از مسافتی از آن موضع [illegible]
در نظر لشکریان آمد و در میان فاصله بود امرا [illegible] نموده باتفاق عرضه داشتند که گذشتن از آب صلاح نیست شاهزاده فرمود که اگر [illegible]
[illegible] هرات از این موضع محکم تر نبود [illegible] بر آب زده مانند برق [illegible] و از آب بگذشت و سپاه موافقت نمودند و ملوک سربدار با فوجی [illegible]
شر و فساد آمده در صحرای [illegible] پیش آمد و جنگی عظیم واقع شد و لشکریان منصور ارباب بغی و فساد را منکوب و مقهور ساختند و دست بتاخت
و تاراج بر آوردند ناگاه سیصد سوار از گوشه بیرون تاخته بر قول حمله آوردند و بعضی بهادران پریشان شده مخالفان شمشیر [illegible] بامیرزاده
میرانشاه در رسانیدند و چون عنایت الهی یاور بود زخم کارگر نیامد شاهزاده آواز بر آورد که تیر اندازان [illegible] اصحاب قبضه [illegible] آغاز کردند و بسیاری
از آن بادپیمایان را بر خاک هلاک و بوار انداختند و بقیه اهل ادبار منهزم شده روی بفرار نهادند و غنایم بیکران بدست لشکریان افتاده مجموع را بعرض
رسانیدند شاهزاده بر دو مجلد کتاب که یکی [illegible] و دیگری دیوان ابن یمین بود رقم اختصاص کشیده باقی را بر لشکریان قسمت نمود
و ملوک از آن معرکه نیم جانی بیرون برده بعراق گریخت و شاهزاده بعد از این فتح [illegible] فرود آمده فرمانداد که هر کس سری دارد بیارد و سپاه نصرت
شعار مخالفان را [illegible] کرده [illegible] رسید [illegible] میان [illegible] مفارقت تمام افتاد و از آن سرها بموجب فرموده
مناره ساختند **ذکر مراجعت امیرزاده میرانشاه [illegible] بجانب طوس و [illegible] طوسیان [illegible] طوس** چون خاطر خطیر شاهزاده کشورگیر
از جانب ملوک فراغت یافت بعزم تسخیر طوس متوجه شده [illegible] معاودت [illegible] رسانید و چون [illegible] القلعه انقیاد [illegible]
فرمود اهل آن قلعه [illegible] شاهزاده امیر حاجی [illegible] که از امرای [illegible] بود و در آن ایام ملازمت رکاب همایون
[illegible] بقلعه فرستاد تا آن متمردان را نصیحت کند امیر [illegible] بپای قلعه رفته ایشان را از مخالفت و عناد تحذیر نمود و چون اجل [illegible] رسیده بود
[illegible] امیر حاجی بر خاک هلاک افتاد چون محل مقتضی انتقام نبود امیرزاده میرانشاه مهم طوس [illegible]
[illegible] بدانجانب تافت و در بیست و ششم جمادی الآخر سنه احدی و ثمانین و سبعمائه در مرغزار رادکان نزول فرمود امیر اقبوقا
و [illegible] خلیل [illegible] باستقبال شتافته [illegible] طوس [illegible] امیرزادگان نهضت نموده بظاهر طوس رسیدند و شاهزاده [illegible] نظر

احتیاط فرو گذاشته باستعمال عراده و منجنیق فرمانداد و پیش از این هر چند طوسیان می شنیدند که امیرزاده میرانشاه با لشکر منصور از آب عبور فرموده [illegible]
[illegible] آمده باور نمیکردند و چون در آن روز آنچه از آن می اندیشیدند بچشم خویش دیدند دست از جان شیرین شسته و بموجب فرمان لشکریان بمحاصره
مشغول شدند و در این اثنا یوسف جانی قربانی که [illegible] آن شرذمه بود از حاجی بیک روی گردان شده بیرون آمده و امیدوار عنایت [illegible]
[illegible] نوازش مخصوص گشت و حاجی بیک قریب سیصد کس از منسوبان یوسف را در شهر مقید ساخت و یوسف [illegible] رسانید
که حاجی بیک داعیه فرار دارد و امیرزاده میرانشاه [illegible] راههای گریز را محفوظ گردانید حاجی بیک چون دانست که بعد از [illegible] یوسف
و مقید شدن اتباع او محافظت شهر مشکل گشت و طریق بیرون آمدن مسدود دید با خواص خویش در باب گریز مشورت کرد و یکی از آنجماعه
[illegible] راه نمود که از اندرون [illegible] رخنه شد و بیرونیان از آن غافل بودند و حاجی بیک بر فرار قرار داده مردم خود را مستعد ساخته
بهانه شبیخون از دروازه بیرون آورده و در خیمها و لشکریان آتش رسیده با سپاه خویش گفت که چون مردمی که در برابر اند [illegible] از اینجانب
هیچ مهمی منتشی نمیشود شما در همین محل توقف نمائید تا من جانب دیگر [illegible] کنم و بر فور بازگشته موضعی را که با وی نشان داده بودند رخنه کرده و عیال
و اطفال و جهات و اموال گذاشته جان بیرون برده و امیرزاده میرانشاه گورکان بعد از اطلاع بر فرار حاجی بیک وقوف یافته جمعی را [illegible]
فرستاد کسی باو نرسید لشکریان دست بنهب و تاراج بر آورده شهر طوس را که [illegible] کیکاوس بود در خرابی قرین بیابان
لوط گردانیدند و از موقف جلال فرمان صادر شد که هر کس سری دارد بیارد و سپاه بهرام انتقام تیغ کین از نیام بیرون آورده [illegible]
هر کرا میبافتند میکشتند و چون از آن جنس دیگر فردی پیدا نمیشد زنان را سرها تراشیده بقتل آوردند و رئیس ایشان [illegible]
و بموجب فرموده از سرهای کشتگان مناره ها ساختند و زن و فرزند حاجی بیک را بمخالفان [illegible] تسلیم نمودند تا در حفظ و ضبط ایشان
[illegible] چون قریب ده هزار سر معروض تیغ [illegible] گشتند شاهزاده جهانبانان ترحم نموده حکم کرد که [illegible] دست از کشتن
باز داشتند و منشیان بلاغت شعار بموجب فرمان فتحنامه ها نوشته باطراف خراسان فرستادند و بایزید طوسی که حاجی بیک [illegible] طوس
گردانیده بود مشمول عنایت و مرحمت شاهزاده گردیده و از قبل [illegible] حاکم طوس شد و رایات ظفر پیکر از آن [illegible] بجانب رادکان [illegible]
آمد و در این اثنا یوسف جانی قربانی متعلقان خود را پنهان بجانب مشهد فرستاد و متوجه شد که خود نیز برود امیرزاده میرانشاه از آن حال آگاه
شده آتش غضب در او فروخت و گفت با وجود آنکه سبب این فتنه و شورش او بود ما رقم عفو بر صحیفه جرایم او کشیدیم [illegible]

و یوسف را طلبیده از وی استفسار نمود که چرا پنهان با برادران و خویشان و منسوبان خود را فرستادی او جواب معقول نگفت شاهزاده
اندیشید که این مفسد با دولت و دوران ما موافق نیست و گذاشتن او موجب زیادتی جرات و جسارت دیگر متمردان میشود لاجرم فرمان
قهر بقتل او [illegible] فرمانداد و امیرزاده جوان بخت مولانا حسن [illegible] را جهت آوردن خزینه حاجی بیک بقلعه کلات فرستاد و [illegible]
[illegible] و سابقا امیر حاجی را تیر زده کشته بود چنانچه سمت گزارش یافت [illegible]
آمده نقد و جنس را که تعلق بحاجی بیک میداشت تسلیم مولانا نمودند و در منزل رادکان خواجه مسعود سربدار از نیشابور رسیده پیشکشهای لایق
بعرض رسانیدند و مقبول و مستحسن افتاده امیرزاده جوان بخت نیکوخواه جان سپاری خواجه [illegible] رایات جهانگشا بجانب
[illegible] بود بشرف صحبت مقرون گردیده [illegible] توجه حضرت خانزاده از هرات بتحقیق پیوست و شاهزاده تا مشهد
استقبال نمود و بعد از تقدیم مراسم زیارت باز بجانب رادکان معاودت فرموده و در پانزدهم شعبان سنه مذکور امیرزاده میرانشاه
گورکان امرا و حکام اطراف را اجازت انصراف داد که بمواضع خویش روند و خود بطرف هرات متوجه شد و چون بجام رسید
مشایخ آنجا بخدمات پسندیده قیام نمودند و از آن موضع متبرک در حرکت آمده بیست و ششم شعبان باغ زاغان از فر قدوم رشک
گلستان ارم گشت و [illegible] مولانا علاء الدین علی قصیده در مدح شاهزاده انشا کرده صله پادشاهانه اختصاص یافت و [illegible] از آن قصیده
در این محل ثبت افتاد (بیت) ای ز مهر رخ تو ماه منور گشته ○ عالم از نکهت زلف تو معطر گشته ○ خط مشکین تو بر صفحه کافور عذار ○ آیت حسن
جمالت مقرر گشته ○ و در اواسط رمضان ایلچیان احمد [illegible] از کرمان [illegible] شاه یحیی از یزد رسیدند و در اواخر رمضان ایلچی از ماوراء النهر آمده خبر
فتوحات که صاحبقران [illegible] مغولستان روی نموده بود بعرض رسانیدند و در اوایل [illegible] آنحضرت امیر تیمور خواجه پسر اقبوقا رسید
[illegible] کوکلتاش شاهزاده آورد و امیرزاده میرانشاه [illegible] صنوف نوازش اختصاص [illegible]
که در میان [illegible] طوس [illegible] امیرزاده [illegible] در سلخ شوال فرستاد [illegible] ایلچی حضرت صاحبقران رسید امیرزاده
میرانشاه [illegible] و شاهزاده متوجه خدمت گشته در سمرقند [illegible] منتصف ذی القعده بشرف [illegible] آنحضرت فایز شد و چون مدت
پنج شش ماه حاجی بیک جانی قربانی در اطراف و اکناف سرگردان بود آخر بجزای سیئه خود گرفتار آمد بیان این سخن آنست که چون حاجی بیک
بنواحی [illegible] رسید عماد الدین حاکم آن موضع او را گرفته در مصاحبت معتمدان با بندگان درگاه عالم پناه فرستاد حضرت صاحبقران

[illegible]

روان شدن صاحبقران به جانب مغولستان

[illegible]

[illegible]

بجانب دار السلطنه سمرقند بر افراخت و در هفتم ماه مبارک رمضان آن طیبه بیمانند از وصول رکاب فلک فرسایش رشک فردوس برین گشت و چون فصل
شتا نزدیک رسید آن حضرت بعزم قشلاق روی توجه بجانب بخارا نهاد و در آن زمستان کوکب بخت امیر سلیمانشاه در برج شرف مستعلی شده
قرة العین خلافت سلطان بخت بیگم بموجب شریعت مطهره حلیله و انیس او گشت و بیبی مصاحب صاحبقران بیهال فیض آثار در دوحه اقبال
شکفته هم در آن زمستان برحسب فرمان همایون امیر حاجی سیف الدین با مرزا امیرزاده ابابکر بن امیرزاده میرانشاه شد و خاتون معلی خانزاده بترتیب
طوی قیام نمود و در این اثنا قداق خاتون حرم محترم صاحبقران از این جهان فانی انتقال نمود و چون فصل زمستان روی در حجاب نقاب کشید
شهریار کامکار متوجه خطه اکش کش شده در قراباغ لشکر نصرت شعار فرود آمد ذکر قوریلتای فرمودن صاحبقران سعادت قرین و فرستادن امرا
و تواجیان بطرف توم جبه و کمر الدین حضرت خسرو باستحقاق در بهار سنه ثنتین و تسعین و سبعمائه از موضع قراباغ تواجیان قرسیرا باطراف و جوانب
فرستاد معلق بانکه گردنکشان آفاق باید که روی توجه بدرگاه عالم پناه آرند و چون امرا تومان و قوشون و سایر سرداران باحکام مرجع سکون
از مواضع خویش در حرکت آمده بمعسکر همایون پیوستند کار شناسان بارگاه حشمت و جلال بترتیب اسباب طوی قوریلتای نمایند و چندان کاو
و گوسفند کشته شد که از لحوم آن پشته ها موازی کوه تساوی پذیرفت و خون ذبایح بجیحون رسیده آب رنگ لعل بدخشان گرفت و در این اثنا فرمان
قضا جریان در شان زیاده سپاه نفاذ یافت تواجیان رفیع مکان عالی اساس مثل امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه جاکو و امیر شمس الدین
عباس از حصار قوریلتای شدند که بموجب فرموده نواب شهنشاه سپاه را عرض گاه رسانند و مقاران این حال جشنی دیگر ترتیب یافته خواهرزاده
حضرت صاحبقران سونج قتلق آغا در سلک ازدواج امیرزاده عمر شیخ بن ماه کشیده و چون از این قضایا فراغت روی نمود برحسب فرمان میرزاده
میرانشاه گورکان بخراسان و امیرزاده عمر شیخ باندکان رفت و حضرت صاحبقران متوجه دار الملک خویش شده روزی چند موضع قراباغ کوکسرای
سمرقند مرکز اعلام نصرت فرجام گشت و امرا اسرحد و تومانات سپورتها و منازل خود رفتند و در اوایل همین سال حضرت صاحبقران از امرا
و تومانات رفیع مقدار امیر سلیمانشاه و خدادا حسینی و امیر شمس الدین عباس و عثمان برادرش و از امرا قوشون صدیق برلاس و سلطان سنجر حاجی
سیف الدین و حسین جاندار و امثال ایشان را با پنج هزار سوار جرار بطرف جته روانه داشت و چون امرا مذکور با لشکر منصور در حرکت آمده
برابسی کول رسیدند از پیش امیرزاده عمر شیخ بهادر و پیرزش کش و پیرک و صدیق باتمر ترکس از اندکان فرستاده بود با ایشان پیوسته
ظفرنشان کوک سنتزول کرده و از احوال دشمنان استفسار نمودند و پایان ایشان گرفته روانه شدند و سپاه هر کرا یافتند کشتند و با سیری بردند و بعد از آن

منازل و مسالک را با همای گذشته ظفر آثار که یورت انکا تورا بود فرود آمدند و در آن موضع سمع امرا رسید که اوبلجای بوغا توچین از بندگان پادشاه
روی زمین که پیش از این با چهار صد سوار بجنگ بری در دشت و صحرا میکشت و از کنارکاه قمر الدین دو چار خورده جنگی هولناک میان ایشان رفت
داوه لا جرم امرا ایلغار کش و پیرزش کش و حسین جاندار را فرستادند تا خبر تحقیق بیاورند اتجماعت او را دستگیر کرده بمصاحبت قمر الدین و اولجای
بوغا توچین رسیده ند و در آن موضع گشته بسیار دیدند و در آن دشت شخصی را از مردم خود یافتند از خبرداد که چهل روز بعلف کنز رانیده بود و عشق از جانب
بافه و دشت او را العقد نموده پیش امرا آوردند و خدمتش تقریر کرد که در آن سرزمین با قمر الدین جنگ کردیم و خلقی بسیار از جانبین کشته شدند و او بسیار
مغلوب آمده بطرف صحرای الجی جی روانشد امرا بعد از استماع این خبر بر سبیل استعجال در عقب او شتافته و فرق ماه گذشته ایلغار
فرمودند و روز و شب رانده و کنار ارتشیس رسیدند و پیش از وصول ایشان قمر الدین بطرف اولس که سموره قاقم از آنجا می آورند رفته بود و جان
بیرون برده امرا هر یک از علامات خود شخصی را بدان طرف آب فرستادند تا داغ و تمغای ایشان را بر درختان صنوبر عالی که در آن مقام بود نقش
نهادند و چون مدت آن یورش شش ماه کشید و قوت لشکریان و قوت چارپایان بنهایت انجامید امرا از آنجا مراجعت نمودند و بعد از قطع
صحرا و بیابان چارپایان در سمرقند بتقبیل بستان صاحبقران ممالکستان فائز شدند لشکر در فرمت فرمان فرمای باستحقاق از دار السلطنه سمرقند
بجانب دشت قبچاق در شهور سنه اثنین و تسعین و سبعمائه صاحبقران عزم رزم تقتمش خان جزم کرده و تواجیان از اطلب لشکر ممالک محروسه
تعیین نموده فرمان داد که از ایشان بمجلکا رستانند که جانب هیچ آفریده ملاحظه نکنند و سیان قدیم و جدید یکسان داده از هر یکسال ارباب یاقی را
بر یورش دشت قبچاق تکلیف نمایند و باید که هر کس یکصنفه کمان با سی چوبه تیر و ترکش و قربان همراه داشته باشد و میان دو نفر یک اسب
کوتل و هر ده آدم یک خیمه و دو بیل و یک کلنگ و یک داس و اره و یک تبر و تیشه و صد سوزن و یکجا فرش و نیم من ریسمان و سنگ انبار و یک جلد
چرم درست و دیگ و یک برگ مصحوب خود کردانند چنانچه در وقت معرض عرض دارند و صاحبقران فرمان داد که اسبان از کلا آورده
لشکریان دهند و در خزینه گشاده و طبقات حشم قدیم را دینار و درم بی نیاز ساخت و از سمرقند بیرون آمده روی براه آورد و در آب خجند پل
بسته بگذشت و زمستان در تاشکند قشلاق فرمود و در آن اثنا مزاج همایون از صوب صحت انحراف جسته و مرض شدت یافته چهل روز
امتداد پذیرفت امرا و ارکان دولت پریشان خاطر گشته دست بدعا بر داشتند عاقبت نسیم صحت بهبال شده کافه خلایق اظهار فرح
و استبشار نمودند و صلات و صدقات بارباب استحقاق رسانیدند و بر سلامتی ذات بی بدل خسرو آفاق شکرها گفتند و مقاران این حال

امیرزاده میرانشاه گورکان با لشکرهای خراسان باردوی همایون پیوسته شرف دستبوس دریافت و رای حضرت صاحبقران عالی حضرت
پرتو تفقد و التفات بر حال ملازمان انداخت امرا و تواجیان را عطایای ارجمند سرافراز و بلند پایه ساخت و عامه سپاه را بخشش گرداند و
بنواخت و تیمور قتلق پسر تیمور ملک خان و کونجک اوغلان و امیر ایدکوی اوزبک را در رسم قلاوزی در قول نامزد ساخت و سایر تواجیان را ارکان
دولت و امرا را بخشش قسمت نمود و در دوازدهم صفر سنه ثلث و تسعین و سبعمائه که پادشاه زرین لقای خورشید در برج حمل نزول نمود
در ضمان تایید ملک ذو الجلال بجانب دشت قبچاق رایت اقبال بر افراخت و امیر علی و امیر ملکت را ملازم امیرزاده پیر محمد جهانگیر و امیرزاده
شاهرخ ساخته جهت پاسبانی و ضبط مملکت ایشان را باز گردانید و مجموع خواتین و آغایان را از رخصت انصراف داد و ملک بیبی خانم آغا را که سعادت
اتسا در مرافقت خویش نگاهداشت و چون قراسمان محل نزول جنود ظفر نشان گشت ابواب آسمان گشاده برف و باران متواتر و متعاقب
شد و در آنجا ایلچیان تقتمش خان رسیده بعد از چند روز بوسیله امرای کبار شرف بساط بوس خسرو نامدار حاصل کرده شنقار اسب را بموارد
شنقار بعرض رسانیدند و زانو زده بزبان تضرع و نیاز در پایه سریر حضرت مصیر پادشاه بنده نواز تقریر کردند که تقتمش خان میگوید که حضرت صاحبقران
مرا بمثابه مخدوم و پدر مهربانست و حقوق ایادی و نعم آنحضرت در باره من بیکران و از افعال ناشایست و اعمال ناپایست که سابقا باغوای اهل
شرارت و مفسدت بر آن اقدام نموده پشیمانم و در پیه تحیر و تحسر ایم و سرکردان اگر این نوبت رقم عفو بر جریده جرایم من کشیده و بعد از این قدم
از دایره مطاوعت و متابعت بیرون ننهم و دست در فتراک دولت در بانند و سر از خط بندگی و فرمان برداری باز نپیچم حضرت پادشاه دولت
پرور معدلت گستر فرمود که بر عالمیان روشن است که در بدایت حال او بچه کیفیت و سان از دشمنان گریخته بآستان دولت آشیان آمده و ما بتعظیم
احوال او اقبال نموده لشکر و مال از هیچ دریغ نداشتیم و امداد و اعانت در پس خان کرانه و در عقب زمستان متوجه او شده ایم و بسیاری از اسب و شتر در آن تمام
تلف شد و آن یورش موقوف الکل در باب تقویت امر و تمشیت کار او خود را معاف و معذور نداشتیم و بدان مرتبه در کفایت مهم او سعی نمودیم
که در الوس جوجی خان بارادیه ملک و دیان بر تخت سلطنت قرار گرفت و ولایت و اطراف دشت قبچاق در حوزه تسخیر و تصرف او آمد میان ما او حق
پدر فرزندی مسلوک گشت و اخر الامر بخزاین موفور و لشکر نامحصور مغرور شده و بخار پندار بکاخ دماغ خود راه داد و حقوق احسان و نیکو کاری ما بر طاق
نسیان نهاده در زمانی که تسخیر ولایت عراق و فارس مشغول بودیم با علان کلمه عصیان مبادرت نموده لشکر فرستاد تا حوالی ممالک ما را خراب و ویران
ساخته و اغنیای اهل اغراض مفسدان ابد ایمه وزره کرده پرتو التفات براو انداختیم و آن حرکات ناپسندیده را از کمال کرم ناانگاشتیم تا زمان آن متوجه موضع جهان باب

چون قوم پشیمان گشته در مقام اعتذار آمده و او خود از شراب غرور سرمست و مخمور شده بود که نیک از بد و خیر از شر باز نمیدانست تا نفس خویش متوجه چپاول
شد و جمعی از صورت معروض رای عالم آرای داشته باشد که در رنگ با آهنگ جنگ از مملکت دور دست سفت نموده قدم پیش نهاده بود
و سپاهی سپاه نادیده مکر بحث و کرد ادبار بر فرق خود بحث و اکنون که بر حسب برلیغ خان لشکرهای جهان جمع آمده و بعزم انتقام روی بجانب
او نهاده ایم داور بانحال اطلاع یافته تاب مقاومت با لشکر اسلام در خیر مملکت خویش نمی بیند لاجرم دست در دامن عجز و بیچارگی زده میخواهد
که سیلاب قهر الهی و بیمانه زهر پادشاهی را با فسانه و افسون از ساحت ملک خود دور دارد و چون در فعل و قول او اعتمادی نمانده ما از این یورش
متقاعد نخواهیم شد و نهایت ملک بچون آنچه کنون ضمیر انور است از قوت الفعل خواهیم آورد و با اینهمه اگر در قول خویش صادق است
و با ما یکجهت و موافق باید که علی بیک را بفرستد تا بعد از استشاره و استخاره بر مقتضی وقت عمل نموده شود و چون دو سه روز بگذشت ایلچیان را جوی
کرده خلعتهای جیتی پوشانید و با پادشاهزادگان و امرا مشورت فرموده ایشان را موقوف گردانید و هم این وقت و ساعت با بدرقه جهان
نورد سوار شده و امرا و لشکریان روی براه آوردند و از قراجیق گذشته سه هفته در بیابان رفتند و از بلادیه چهارپایان فراوان تلف شد و چون بموضع
سارق اوزن رسیدند دو ابر سیراب ساخته لشکر نعمت ملک و ماب مشغول شدند و بنابر کثرت سیل چند روزی در آن مقام توقف نمودند و چون
سیل کمتر شد گذر بیدا کرده بشنا و از آب بگذشتند و در این اثنا شیخ داود ترکمان اوزبک گریخته بجانب تقتمش خان رفت و موجب فرموده چون
ایشان را تعاقب نمودند اما نیافتند و لشکر ظفر نشان همچنان مسافت می پیمودند تا بکوه الک طاق رسیدند و از آنجا در دشت را بدیدند با انواع علف
آمدند و حضرت صاحبقران ببالای آن کوه که بنچاه گز ارتفاع داشت برآمد و نظر بر آن بیابان که طول و عرض آن از فضای جهان افزون است بیفکند و آن
صحرا امیست مشتمل بر چشمهای خوشگوار و گیاهای فراوان و وحشی بی پایان و آن حضرت گرد و در آن الغ طاق توقف فرمود و فرمان عالی نفاذ یافت
که لشکریان از اطراف و جوانب سنگ آوردند و در آن مکان نشانه بلند بسان منار بر افراشتند و سنگتراشان تاریخ وصول
حضرت صاحبقران بر آن نگاشته تا بر صفحات روزگار آثار آن شهریار فسیح مقدار یادگاری باشد ٭ شنیدم که جمشید فرخ سرشت ٭
بسر چشمه بر سنگی نوشت ٭ برین چشمه چون ما بسی دم زدند ٭ برفتند تا چشم برهم زدند ٭ و پادشاه از آنجا روانه شده ایلغار کنان بکنار آب ایلان جوق
رسیده نزول فرمود و از آب گذشته بهشت شبانروز رانده بموضع انا قرغوی فرود آمد و چون از ابتدای یورش چهار ماه گذشت و پنج شش ماه راه
اندرشت از عمارت و زراعت خالی بود عسرت و قحط در اردوی همایون پدید آمد چنانچه بهای یک گوسفند صد دینار کپکی شد و تخمینه یکمن نان یک

بزرگ که عبارت از شانزده من شرعیست لعب بنادرگی یافت نمیشد و اکثر لشکریان در آن بیابان چهارپایان مثل گورخان و اصناف جانوران وحشی
که شایسته خوردن بود میکشتند و میخوردند حضرت صاحبقران از طریق مرحمت و شفقت حکم کرد که طایفه‌ای که اندک زادی مانده باشد با اندک مایه قناعت
کرده هر شخصی از آن قوم روزی یک کاسه بجاق کنند و بجای نان و کماج و حفراد و تتماج تنوره درکشند و با وجود غلو حرارت اشتیاق خود را کامیاب
ساخته خلایق الحمد لله سبحانی فراموش کرده‌اند و مرا تجربه فرموده‌اند از کمین بار سنگ بنادر که عبارت از چهار من باشد با خانه مقداری سبزی لطف کرده
جماق شده و کران کشان که از غایت تکلف کباب گوشت مرغ و غاز یافت نمیشد یک کاسه بجاق سر فرو می‌آوردند و در این اثنا صاحبقران
کامکار شکار فرموده و در آن افغان لشکر نصرت شعار در جنبش آمده اطراف دشت و بیابان فرو گرفته و چندان شکار در آن صحرا
مجتمع شد که با آن همه قلت طعام سپاه اسلام صید فربه برداشته لاغر میکذاشتند و از جمله نوع آهو در آن صحرا آهوان یافتند که هر یک از ایشان
بجثه از گاو میشی بزرگتر بود و آن را منقول قند عاند گویند و اهل دشت بکن چند گاه سپاه ظفر پناه از گوشت اشعاش محظوظ شدند راقم حروف تاریخ
که از ملازمان امیرزاده پیرمحمد شاه و نوشته است دیده که در آن صحرا شبها موشها از سوراخها بیرون آمده مانند بلبل صفیر میزدند و العهدة علی الراوی
فی الجمله چون رای آفتاب اشراق پادشاه سعادت یار از امر شکار پرداخت سایه التفات بر عرض سپاه جرار انداخت طبقات لشکر مانند بحر
اخضر در جوش و خروش آمده آراسته و مکمل فوج فوج متوجه عرض گاه گشتند و صاحبقران بر سمند گردون خرام سوار شده در آن عرصه وسیع فرمان داد
نظر امعان و جهان داد بجای می‌آوردند سردار هر فوجی از شاهزادگان و امرا و نوینان که با حیرت ظفر پیکر سایه التفات بر روی می‌افکندند از اسب فرود آمده
زمین ادب را بوسیده و زبان بدعا و ثنای آنحضرت گشاده سکه ارزق سما به آفتاب حشمت پادشاه کرده در غلام از منقصت زمان محفوظ
و مصون باد حضرت صاحبقران شرف احماد و تحسین ارزانی میداشت و در دو روز عرض سپاه بنهایت انجامید و آن حضرت سنابل دور
کرد و شاهزادگان و نوئینان کدام یک را بر سم منقلای روانه سازد و در آن ساعت امیرزاده محمد سلطان بهادر را بفرزند المتماس نمود
که منقلای لشکر فیروزی اثر او باشد این جرأت و جلادت از شاهزاده جوان بخت موافق مزاج پادشاه آمده ملتمس او بمساعف اتجاح
مقرون گشت و در روز هفتم جمادی الآخر با جمعی از قدوة ممالک نجوم مولانا عبیدالله لسان شاهزاده محمد سلطان با امرای عظام که بموجب فرمان واجب
الاذعان با ایشان لازم شده بود که ملازم رکاب نصرت انتساب باشند روان شد و حضرت صاحبقران تاکید و مبالغه نمود که از خزانه
و کلیات هر چه در راه پیش آید توقف الظفر سلطنت ادرا اعلام نماید شاهزاده و امرا در روز و راه علی کرده در پنج شش موضع از یکدیگر تمام

فرو نشسته بود بر فور سرعی با در قفار چیش حضرت صاحبقران فرستاده و از ایلچیان اعلام داده آن حضرت حکم فرمود که فوج چیان را دسته بسته از نفوش
نمایند که افرزندگان اشتسا کدام جانب رفته‌اند و همچنین خبر فرستاد که شرایط خرم و احتیاط مرعی داشته از احوال لشکر و سپاه و نیک با خبر و آگاه باشند
شاهزاده عالیمقدار و امرای نامدار بعد از استماع این خبر با ابوار شکر کرده تفحص کنان در قفار آمدند و چون از آب توبل عبور نمودند جمعی از قراولان
پیش فرستاده و فرستادگان بسمع شاهزاده عالیان رسانیدند که در بیشه‌ها و محل آتش دیدیم و هر چند صحرا و بیابان پیمودیم هیچکس را ندیدیم از این
صورت را معروض رای حضرت صاحبقران گردانیدند آن حضرت چون بر آن حال اطلاع یافت با لشکر ظفر مآل بر سبیل استعجال روان شده از آب توبل
گذشته بمنقلای پیوست لشکریان هر چند در حله از آن دشت و در بر سم آب آورده با این طرف و آن طرف شتافته اعلام و نشان از هیچ صنف مردم نیافتند
حضرت صاحبقران شیخ داود ترکمان را با جمعی دیگر بهادران زبان‌گیری فرستاده او مردی بود در بیابان و کوهستان نشو و نما یافته و تجربه بسیار داشت
مهذب گشته و در تمشیت عظایم امور زحمت کشیده و تلخ و شیرین خوانچه دهر برده اعوام و شهور چشیده فی الجمله شیخ داود به سرعت هر چه تمامتر و شتابانه
روز مانده و در سحر شب دوم چند الاچوق دیده داد یاد دیگر دلاوران در پس پشته بایستادند و در وقت صبحدم سواری از آن الاچوق بیرون آمد و چون
از بهادران در گذشت او را گرفته بدرگاه گیتی پناه رسانیدند حضرت صاحبقران درباره شیخ داود و صنوف الطاف و عواطف ارزانی داشت و دیگران را
با نعام و احسان سرافراز گردانیده و از آن شخص احوال توقتمش خان استفسار نموده معروض داشت که مدت یکماهست که ما از میان ایل و الوس بیرون
آمده و در این موضع قرار گرفته‌ایم از احوال خان زیاده از این خبری نداریم ما در این ده روز سوار جبه پوش آمده در پشته کنار یک آب ساکن شده‌اند
و تا غایت معلوم ما نشد که از کدام مردمند آن حضرت فرمان داد که عبد خواجه یاسی سوار برده و آن مردم الاچوق نشین را که جانشینی بود رسانند و عبد خواجه
بموجب فرموده عمل نموده ایشان را بیاورد و همچنین حکم شد که قماری یساول که شیر بیشه هیجا بود بدان جنگل توجه نماید و آن دو مرد را که از آنجا سر بر زده
گرفته بیاورد و قماری بر حسب اشاره بچه شیر شیری از روی جلادت با اندیشه بدان بیشه نهاد و چون بسر ایشان رسید آنجماعت قدم پیش نهاده بجنگ
مشغول شدند بعضی از آن در خاک گشته شدند و برخی را اسیر کرده بپایه تخت همایون رسانیدند و بعد از تفتیش احوال توقتمش خان طبل رحیل کوفته کوچ
کردند و مسافت بسیار طی نموده و از ایشان کوهها گذشته در بیست و چهارم ماه جمادی الآخر بکنار آب تبق منصرب خیام عساکر گردون مآثر گشت و در آنجا
نجومی بشرف عرض رسانید که این آب سه گذر دارد یکی را بهرام خوانند و دیگری را اورکت و سیم را جبه کجب پادشاه جهانگیر که ضمیر منیرش اطلاع داشت
انوار هدایت ملک قدیر بود بر زبان آورد که گذشتن از این سه گذر از مصلحت دور خواهد چه شاید که دشمنان در کمینگاه منتظر و مترصد ایستاده باشند

و ظیفه آنکه بیالا می آب روان شویم و جهاد فی سبیل الله را فرض شمرده خود را بروز نیم و دکته زیم و بامضای آن عزیمت بهمان لحظه رو ال انتقال بر طبل رحیل کوفته
در جنبش آمدند و مقدمه رسیده و سواره و پیاده خود را بر آب تبق زده به چیره در آن رود عبور نمودند و از آنجا رایت توجه برافراخته بعد از شش روز بکنار آب
سمور رسیدند و فرود آمدند و در آن موضع قراولان که پیشتر رفته بودند آمده ده کس را که این معنی را برای اشرف اعلی معروض داشتند و مقارن آن حال امیرزاده
محمد سلطان بهادر شخصی را از مخالفان گرفته بساحت سرادق جلال رسانید و بعد از پرسش جواب داد که گروهی سپاه از ایل و الوس چون آوازه حرکت
پکار شنیدند کوچ کرده و رفتند چون تحقیق پیوست که یاغی نزدیکست فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که هیچکس از اردو بیرون نرود و شبها در خود را نشوند
و لشکریان دشمن نزدیک اتفاق آتش نیفروزند بعد از آن افواج خدم و حشم مسلح و مکمل متعاقب یکدیگر روان شدند و چون کنار آب ایک رسیدند
ترک و تاز یک گشته حضرت صاحبقران امیداول صباح روز شنبه غره رجب بر کت نایل شد و در مرکب کاروان نورد سوار شده بر سر پل توقف نمود و فرمان
داد که منقلای پیشتر از پل بگذرند و چندان ایستاده که تمامی سپاه قول گذشته و لشکر دست چپ و دست راست خود را بر آب زده و شنا عبور نمودند
آنگاه پادشاه اسلام پناه از پل گذشته روان شد و در این اثنا قراولان کس از مخالفان گرفته بیاوردند حضرت صاحبقران از کماه حالات پرسید
ایشان بعرض رسانیدند که توقتمش خان از آمدن لشکر ظفر نشان خبر نداشت و در او گرد یکه بوده و در روی شهر جان آمدند و با او گفتند که سپاه عالم
با سپاهی افزون از قطرات باران میرسد توقتمش خان از استماع این خبر در حیرت مانده از غایت دهشت و اضطراب گفت که من نیز
دو چندان لشکر فراهم آورده و خان غافل نداشت که ظفر بحضرت شهنشاه پادشاه عادل است نه از کثرت لشکر با این همه چنان باطراف
ممالک جوجی خان فرستاده سپاه بر انگیخت و جوانان جمع آورده گفتند که اکنون در فراکول نشسته انتظار دیگران میبرد و این معنی نیز معروض داشتند
که توقتمش خان را در خیال چنان بود که چون لشکر شما بکنار آب تبق رسیده از آن گذر عبور فرماید او فرصت غنیمت دانسته دستبرد نماید و آنچه در باطن توقتمش خان
بود بر ضمیر مستنیر خسرو جهانگیر پرتو انداخته از بالای آب گذشت چنانچه در قلم گذارش یافت و چون برای صاحبقران گیتی ستانی احوال دشمنان
بار بچهای انکشاف یافت با تجیل رسیده توقف نمود و افواج بهادران در دنگین موکب همایون بهم پیوستند و در آن منزل فرمان همایون شرف
نفاذ یافت که تو زیاد و چرباماده و صیاد در اندیشه لشکریان در حوالی خود خندق کنده از دقایق حزم و احتیاط غافل و ذاهل نشوند جنود ظفر ورود
بموجب فرموده شب از آن مرحله بسر بردند و در روز دیگر که خسرو سپهر احتشام بر این کاخ فیروزه فام بر آمد فرمان قضا نفاذ پادشاه اسلام
از آن منزل کوچ کرده متوجه جانب دشمنان شد و عساکر گردون مآثر در هر محل که فرود می‌آمدند از طریق سلوک حزم و خندق کندن خود را معاف

و معدود نمی داشتند و در خلال این حال حضرت صاحبقران امرای تومان و قشون را احضار فرموده بعد از تجدید عدم و دینار بخشید و خلعت شاهانه
بخشهای کونا کون از ستیخهای لایق علاوه آن عطایا کردانید و در اثنای راه اولاد امرای و کل تیره سپاه پیش آمده بجهت شفقت تمام از آن و حل لوگ
خیام استراحت برافراشته هر کس از وثاق خود قرار گرفت و بعد از اندک زمانی قراولان خبر فرستادند که از مخالفان سه قشون خود را بما نموده باز پنهان
داد که گروه انبوه از دشمنان ظاهر شدند حضرت صاحبقران با طایفه از دلاوران جلادت آیین سوار شده پیشتر رفت و فرمان داد تا مجموع لشکر صفها
آراسته از عقب روانه شدند مقارن آن حال قراولان شخصی را گرفته پیش آنحضرت رسانیدند و بعد از تفحص چنین تقریر کرد که توقتمش خان میخواهد که لشکر آراسته
پیشتر برود نیاکه چنین شنیده که خود از دو این اردو و نعایت ناپیدا شده پس بقتل او امر فرمود و آن بیچاره صادق القول کشته گشت و در جنگ بیست و از امیرزادگان
مأمور شدند که بجانب دشمنان توجه نمایند و خبری که باشد بسمع اشرف اعلی رسانند و ایشان بامتثال امر مبادرت نموده چند فرسنگ در آن بیابان
رفتند و از مخالفان اثری نیافتند بیخبر بازگشتند و صدق حدیث شخص مقتول نزد همگنان بوضوح پیوست و بعد از مراجعت سونجک بهادر را امیرزاده
پادشاه مثال داد که پیشتر بهادران بزبان گیری رفتند و ما را از مخالفان خبری معلوم نمایند باز گردند شیر بیشه ظفر با جمعی از مردم در بر جناح تعجیل از آن رکب
آمده و چون چند مرحله قطع کرد بجنگلی رسید از دور دودی دید پیشتر رفته آواز شنید کس فرستاده و بر کیفیت دشمنان مطلع شده چون مقاومت ایشان
در خبر همت خویش ندید با یاران خود بر آن جماعت رسانید با فی الحال نا گاه آگاه گشته خبر جنگ چاره ندانستند و بضرورت الغوم خون گرفته پای جلادت
پیشتر نهاده در مقام مقاومت آمدند سپاه نصرت شعار زخم تیغ و تیر دمار از روزگار اهل ادبار بر آوردند و چهل کس از ایشان را دستگیر کرده بدرگاه عالم پناه آوردند
و همه بهادران مشمول لطف و احسان بیکران گشتند و یاران او نیز بصنوف عنایت پادشاهانه اختصاص یافته پادشاه از آن چهل نفر احوال توقتمش خان
استفسار نمود ایشان بعرض رسانیدند که خان حکم کرده بود که لشکریان در فرق کول جمع آیند و ما چهار تن از کسان پایی دشتیم و او را نیافتیم و معلوم ما نشد که سبب
نیامدن پادشاه تو عده کاه چه بود ما جرم در جنگل و بیابان سرگردان گشتیم و ما در این محنت و بلا مبتلا شدیم و بعد از عرض این حکایات آن اسیران را بموجب
فرمان بیاسا رسانیدند و در این اثنا پیر سماقی را مجروح و زخم خورده با یه سریر اعلا آوردند و از او زده معروض داشت که از جانب سرا امیدی که خان
بندگان جار رسانیده بود در نشیم دادوراد آن موضع نیافتیم و دیگر جلالت اطلاع خادم حضرت صاحبقران تربیت خان و جلال پیر سماق رسیده و بولی و ایمان
نمود با طایفه از دلاوران اقران او فرستاده و فرمود که چون سیاهی سپاه مخالف ببیند اگر غلبه باشد از ما قرب خود را به ایشان ننموده روی بگردانیده
منبعاد ایشان فرقفیه شده پیش آینده و هر چه روی نماید متوقف معروض دارند بهادران حسب فرمان واجب الاذعان متوجه جانب دشمنان شدند

و از آب ولایت ختا بی گذشته چشم ایشان بر سواد قراولان نقتمش خان افتاد و از ایشان پانزده کس جدا گشته بدینجانب توجه نمودند و از این طرف

نیز صاین تیمور پیش رفت و با یکدیگر حکایات گفتند صاین تیمور مراجعت کرده [illegible]

[illegible]

[illegible]

و آن خون که از قتیلان کشته روز از پس شمشیر قتال در پیش رود آن بود قیاس توان کرد که در میان این دو سیلاب چند کس رخت به ساحل نجات کشیده باشند
و مال و منال و فرزند و عیال و تجمل و اسباب چندان بدست سپاه حضرت [illegible] افتاد که زبان خامه از تعداد آن کند و لال گشت و شاهزادگان
جوجی نژاد کونچه اغلان و تیمور قتلق اغلان و امرای الوس ایدکو که پیش از این بچند سال از توقتمش خان روی گردان شده ملازمت عتبه علیه حضرت
صاحبقران اختیار نموده بودند بخلع گرانمایه و جامهای قیمتی و کمرهای مرصع و اسبان راهوار با زینهای زرنگار و دیگر مواهب پادشاهانه و عطایای خسروانه مستظهر و بلند
پایه گشته و در اثنای این اوقات که فتحی چنین روی نمود توقتمش خان نیم جان [illegible]
داشت که اگر رای حضرت صاحبقران اقتضا کند بندگان صادق الاخلاص [illegible]
[illegible]
[illegible]
و کامیاب [illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ذکر رجعت حضرت صاحبقران

نامدار و دلیران بجانب سمرقند و دارالامان حضرت خداوند چون از این فتح نامدار که از طرز فتوحات سلاطین گردون اقتدار توانند بود حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible] توجه بجانب سمرقند [illegible]
و اموال [illegible]
اسباب و تجمل [illegible]
[illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible] سمرقند [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران
متوجه خراسان گشت و آن حضرت [illegible] امیر حاجی سیف الدین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان محمود [illegible]
[illegible]
[illegible]

بضبط آن مملکت باین جبال و نواحی و لواحق روانه شدند و بیست (؟) و اول سال مذکور پادشاهزاده موید مظفر منصور ساید عنایات الملک
برادر سلطنه سمرقند افکنده و تشریف بین الانفر قدوم همایون خوردنیب و ثرجین داد و بعد از روزی چند که از نفس شهر سبا ... طاهر و خیا ... واخته
فراسید و مکان گل مضرب خیام شاه ... کشت و حکم واجب الاتباع صادر شد که جنید ... ج خیمه علی ... و امثه موضع خیمه و خرگاه و قبه
و بارگاه مهر و ماه بر افراشته شد و اسباب طوی بزرگ در میان آوردند و بزرگ ... و در جالیه نکاح امیرزاده ابابکر بن شاهزاده میرانشاه
آورده و برای هر یک از شاهزادگان و کفتار ... طعام ترتیب داده ... صلای ... مرغان خورد و کلان و پیر و جوان رسید و ... و ... و
و تقوی ... دیده و صومعه نشینان ایام احتساب از جرایم و آثام که ... قدم ... اقتدای ایام شیخ احمد جام ... به ... کرشمه ساقیان
سیم اندام از سر سجاده برخواسته رطلهای گران کشیدند چنانچه سالس ... گو ... و محکمی چو سنگ ... نمود به بین که جام از جامی ... که ... دحون
خاطر خطیر صاحبقران از این قضایا به پرداخت عزم یورش ... ولایتی فرصت برافروخت: ذکر لشکر کشیدن صاحبقران بممالک ایران و فتح قلعه ماه
سرنجی سپاه فیروزی اثر چون بمسامع علیه حضرت صاحبقران اعظم رسید که طایفه از ولایات و حکام ایران زمین که در زمان نهضت
موکب همایون پای از حد خویش فراتر نهاده بخلاف ... و ... آنحضرت عمل نموده اند و در ضمیر منیرش گذشته که کنوبت دیگر ... که دار قواید
و ... از گوشمال ... تا دیگر باره جاده مستقیم عبودیت انحراف نکند و سلوک طریق ... و ... این عزیمت ... هم
رجب سنه ... حضرت صاحبقران که همت بلندش کنده ... شرفات ایوان کیوان می فکند رایت جهانگیر برافروخت و قره ... جیان
خاک ... و ... کث ... سنگ خشن ... ساری ... و ... از مزاج معتدل ... و ... رضی عارض کشت و بدان ...
نفر ... و کوچ کرده تا ... از ... نمل ... ان ... باز کشیده ... شده و خواتین و اولاد ... حضرات ... الملک
خانم و تومان ... و ... سلطان ... حکم ... و سایر فرزندان و آقایان از سمرقند بیرون آمده ... و سایر ... خلاف ...
بالین خسروی ... حاضر آمدند از این ... فرمان صاحبقران قضا جریان صادر شد که امیرزاده محمد سلطان بیمار در بستر ... منقلای اردوی پیش ...
بوده ... و ... عبور نموده سپاه ... منصور ... رسید ... سکند ... مرحمت ... خواتین و فرزندان و ارکان دولت و ... حضرت ... شد
که حدیث ... اکرم ... حدیث است که ... علما و اهل صدق ... مقرون کشته است ... تصدیق ... و ... صدقات
بر فقراء و مساکین ... احتیاج ... مقدور ... نمودند و اهل صلاح و تقوی ... امن و امان ... دست ... ابراز شد

تا در پانزدهم شهر شعبان المعظم آن مرض صعب روی بصحت نهاد و چون مزاج اشرف باعتدال مایل گشت فرمان واجب الاذعان صادر گشت که
امیرزاده محمد سلطان بدستور سابق پیش رفته با ساسی لشکر منقلای خاطر معروف دارد و در ششم رمضان المبارک صاحبقران گردون توان
در کنف صحت و اقبال بار دیگر بعزم ضبط ممالک ایران سوار شده چون موضع ... محل نزول لشکر ... شده ... سرا ملک خانم و تومان آغا را
با سایر خواتین رخصت انصراف بدار السلطنه سمرقند ارزانی داشت و از جیحون عبور نموده شاهرخ بهادر ... را نیز بطرف سمرقند روانه گردانید
و بعد از طی مسافت از جیحون عبور نموده در خبوشان با امیرزاده سلطان محمد و لشکر منقلای پیوست و امیرزاده پیر محمد جهانگیر و امیر جهانشاه و ... ها
پیشتر رفته وصول رایات نصرت شعار با امیرزاده محمد سلطان ملحق شده بود اند و با نویان عظمی ... از جانب ... رسیده و ... حضرت
پادشاه عالیشان از طوی ... آنحضرت ... کشیده و ... اهل خبوشان نهضت فرموده ... پرچان مضرب خیام سپاه ...
شان گشت و در آن مقام ... سادات عظام سید ... که پیش از این ... رسالت ... مازندران رفته بود باز آمد و سید غیاث الدین ... عالم
پناه رسید و معروض داشت که سید کمال الدین در مقام طاعت و فرمان برداری و قبول مال و خراج ... حضرت صاحبقران سید غیاث
الدین ابن ... تیمور خان که ... فرمان ... نوبت ... حکومت ... تعلق ... گرفته بود ... تقدیم ... نبوده ... حسب
خسرو ... از استرآباد ... سیران ... سر ... حل ... کرده جنگل عظیم پیش آمد که از کثرت درختان جاروس ... انداز ... نبود حکم واجب الاذعان
نفاذ یافت که غازیان موکب همایون اشجار قطع کرده ... که عرض هر یک از آن ... باشد طریق ... برای ... و ... ول
و طرفین جنگ ... فرود گرفت لشکریان که ... بیکار بودند بدین طریق جنگل بریده پیش ... تا ... رسیدند و ... تحقیق پیوست
که سید کمال الدین ... بر ... پیش سید رضی الدین رفته است ... که ... فرسنگی ... نزدیک ... قریب ... آن
موضعی نیابت ... مرتفع ... استوار ساخته ... طرف ... اتصال ... بحر داشت و دیگر جوانبش ... مغاک بود که ... تمام
آب دریا در آن ... نکه ... آن مغاک که حکم دریا داشت قریب ... بود ... قلعه ... سرو ... نزدیک ... آمده ...
اشجار ... درخت ... استوار ساخته ... چشم ... آن حصار ... و در آن ... استحکام ولات و حکام ... سارى
هر چه داشتند از نقد و جنس ... سایر ... اثقال ... نفایس ... اموال ... آن قلعه ... چندان نقره و طلا در آن موضع مجتمع شده بود که ... ت
... که ... کمتر ... آن ... خارج ... موجود باشد ... برای ... قلعه گشای حضرت صاحبقران ... کشته ... شده سپاه ... آنهای

در آن گل و لای جنگل بریده پیش می‌رفتند و چون به آمل رسیدند شهریار بگرو فرمود که سید غیاث الدین بجانب ساری رود و پدر را نصیحت کرده به پایهٔ سریر
اعلی حاضر سازد و بعد از رفتن سید زاده اردوی همایون از عقب او حرکت آمده تمامت سپاه از دو جانب بیشه و جنگل را بریده و خاشاک
و چوب بر آنجا و لایها انداخته چنان هموار ساختند که سواری بر آن سیر می‌کردند و در بعضی محال کوشش و سعی فراوان زیاده از نیم فرسنگ راه را هموار ساختند
و بیشه و جنگل بسیار آن بیشه و جنگل هامون صحرا ساختند و بیابان گردانیدند فی الحجه روز شنبه بیست و ششم ذی القعده قرار آن حصن محکم گردید
جنگی صعب روی داده حسین خواجه پسر شیخ علی بهادر در آن معرکه سفر آخرت اختیار کرد و بعد از دو سه روز سید کمال الدین برادر زاده‌ها
از قلعه بیرون آمده بشرف دستبوس سرافراز گشت و زبان باستدعا و دعا دریا زکشاده امان طلبیدند حضرت صاحبقران گیتی ستان
بر زبان گوهر فشان بگذرانید که مسئول شما مبذول میداریم با منشور آنکه حکام این ممالک هر یکی از فرزندان خود را با مال چند ساله پیش از فرستند
تا در سفر و حضر ملازم ما باشند و پدران ایشان چون از رحمت و رأفت ما در بارهٔ او واه خود معلوم فرمایند از کمال رغبت و اطمینان خاطر توجه بجانب
ما نمایند و بخبر کوشش تمامانه سر رسیده کردن از خلاف صواب پیچیده و الحال نقاره و رونده و خصام مخالف گرداند رای گیتی گشای قضای آن گاه که
پادشاه و ارغونشاه نور الشیخی بهادر شاه و قرانکو با قمر رسم از سپاه ترک گشتیبانان همچون یار عادی از آن از کن بر قلزم بروند کشتیهای اهل نفاق و قلیل
بدست آورده روی تدبیر بقلعه ماهانه سر نهند و شجاعت نیار بشارت علیه رفته سفاین ارباب خلاف بدست افتاده مردان کار و دلیران روز کار
پیکار با طبول و نقاره و نفیر بکشتیها در آمده روی قلزم از برق تیغ آبدار شبیار مانند آفتاب جهانتاب منور گشت و از خروش کورکه و کوس
گوش گردون کر شد و چون رایت ظفر پرتو توجه بر قلعه ماهانه سر افکنده و ضلمتگان ادبار (؟) دعای مقتضی فرموده صاحبقران اطراف حصار را از جانب
خشکی و دریا فرو گرفتند و دار و زو جنگی دست داده که زبان بیان از تعریف آن عاجز و از توصیف آن قاصر است عاقبت مبارزان لشکر منصور
دشمنان را مقهور ساخته و حصار پر وزار سخر کرد آنید و ایشان باندرون گریخته فرود که از باب جلادت آثار شجاعت بظهور رسانیده جنگهای
سخت کردند و بعد از هشت روز ساکنان ماهانه سر خاطر بمضطر گشته و کرده از قلعه بیرون آمده روی توجه بپارگاه فلک شکوه آوردند و بخت
سید کمال الدین و سید رضی الدین با اولاد و خدام بمحمدت شتافتند حضرت خسرو پاک اعتقاد و نو بطالحه شنیده بود که ایشان در خلایف
عبادات تکاسل میورزند و از اقامت نماز جمعه و جماعت تغافل مینمایند و بمسائل فقهیه بمذهب اهل سنت و جماعت موافق شیعه اول
ملاقات با ایشان سخنان خشونت آمیز گفت و از قرب ایشان آن بگانه دان نبوت همه را با انعام و اکرام و احترام منوجت فرمان نصیحت ایشان فرمود

که از اعتقاد فاسده و مذاهب باطله احتراز و اجتناب جایز جنت و دست از شیوه‌های بد و جد خویش سید قوام الدین جایز شمرده کفت که هر شما
واجب که فرزندان متعلم علوم شرعی ترغیب و تحریص نمایند و اعزاز و احترام علما و صلحا بر خود واجب و لازم شناسند و بعد از ادای موعظت
ایشان را بقلعه ساری فرستاده و در محافظت احتیاط مبالغه نمایند نمود حضرت در بیا نوال چند روز در آنجا توقف نموده اموال قلعه را بخزانه
حساب بیرون آورد کشتی کشتی پر ساز مال کرده بهمراه لشکریان بخشید و قلعه ماهانه سر را بفرمان والای عرصه کشور با خاک برابر ساختند و چون از نوا
و السنهٔ مردم اسمع اشرف اعلی رسیده بود که مردم آن دیار فدائی و شریر و بد عقیده و کیش‌اند همیشه اکابر و دینداران و فرق جامعهٔ بهشت آنکه طالب
علوم بودند خون ایشان مباح میشمردند و از قتل اهل صلاح و تقوی و ارباب علم و فتوی هیچ باک نداشتند بنابر آن واجب الاذعان از موقف
سیاست صادر شد که هر که موسوم باسم سیادت باشد از سپاهیان و عوام فرزند نمایند تا بر کافران مازندران که طبیعت حکم شریعت تیغ
تیز را حکم ساختند شیخ علی بهادر با مقام پیش شیخ حسن خواجه و الکند بیقیمی چند آنگه دوریشان سید قوام الدین که چه بیرون از اسباب حلال برگشته بودند
ورد آمده و قتلی با فراط شد و بر حسب بشارت علیه سید کمال الدین را با اهل و عیال سمرقند کذرانیده بنا شکند رسانیدند و چون تمامت ولایت
مازندران در تحت تصرف کماشتگان حضرت صاحبقران آمده حشمران باقطار ممالک روانه شدند و از آنجمله موجب فرمودهٔ ایلچی قمر بر بخشنامه
و مبلغات که در ساری و آمل و قلعه ماهانه سر محصول و صول شده بود عازم سمرقند گشت و هدایا و تحف رسانید و شاهزادگان و خواتین و امرا را
طلب داد و چون خبر تسخیر مازندران و استغنای حضرت صاحبقران بسمع ایشان رسید امیرزاده شاهرخ بهادر و ارغون کان فسیح مقدار میرزاده
میرانشاه و امیرزاده رستم و امیرزاده پیر محمد و امیرزاده موسی که دختر زادهٔ حضرت صاحبقران بود و بیکی سلطان دختر امیرزاده میرانشاه و حضرات علیات
سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین بتهیه اسباب سفر مشغول شدند و آن حضرت در محرم سنه خمس و تسعین و سبعمایه فرمانداد که در موضع
ششمسان از اعمال جرجان قصری راستج البنیان بسازند و در او حکم سالار ایلچی قمر که مولدش فارس بود مفوض گردانیدند و حکومت
آنجا را با سکندر شیخی سپرد و اسباب جلادی در آنجا نهادند و در کنف حفظ ملک ذو الجلال بسعادت و اقبال از ولایت مازندران معاودت
فرمود و بعد از طی منازل در بستم ماه مذکور بشمسان رسیده و قصری که معماران همت عالی نهمتش احداث کرده فرود آمده و نیاز بشارت عالی توجهان باطراف
ممالک رفته لشکر را به درگاه گیتی پناه جمع آمدند و شاهزادگان و آغایان که بنده‌های ایشان ایلچی رفته بود در چهارم ذو الحجه مبارک عید
از شهر سمرقند بیرون آمده و اولاد و لشکر کرده از آب عبور نموده بجاجرم رسیدند و چون از آنجا گذشته شب در نور آمده بعد از تیره شب نیز از حلول

ارام گرفته و ازان مقام حضرت صاحبقران از طریق عطوفت و مهربانی استقبال نموده و به پای بوس سرافراز شده و امرا و اتابکان و شهزادگان تمام
نثار و پیشکش بتقدیم رسانیدند و از انجا در صحبت ... کوچ کرده و سایهٔ التفات بر شهزادگان انداختند کاشان و توجه بشهر فرخنده قدم بدیگر
بجانب ممالک فارس و عراق حضرت صاحبقران در راه اطراف نرستان یاد ... علی اختلاف الاقوال در باب الاخبار و رجب چهارم
صفر با توجهی از شیران بیشهٔ شجاعت و ظفر از شماسان کوچ کرده و از جریدهٔ ظفر عازم ... اردو با نوی عظمی سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین
و حبا نمک و سلطان آقا و نگار آغا شرف مصاحبت اختصاص داده و امیرزاده کار یاسس و امیر جهانشاه و امیر شمس الدین عباس و حاجی محمود شاه
و اوج قرا بهادر را جهت ضبط و نسق اردوی همایون مقرر فرمود که بآهستگی از عقب بیایند و امیرزاده را نیز منقلای ساخته و از ییلاق ... گذشته لشکر
اردو و صفاهان و سمنان و دارالشهر نهاوند و امیرزاده پیر محمد سلطان و برادرش که مقدمه بودند بقزوین رسیدند و شیخ خواجه شهسوار که حاکم آن
سرزمین بود بجنگ گرفته پیش شاهزادگان آورد و ایشان او را بدرگاه عالم پناه فرستادند و در آن محل که حاکم سلطانیه وفات یافته بود و ازو نوکری
نوکرش بجای او نشسته بضبط شهر و قلعه مشغول شد و شاهزادگان چون متوجه آنجانب شدند او خود ولایت گذاشته بگریخت و ایشان سلطانیه
را بسلطانیه بسر بردند و لشکر متوجه بغداد شدند و چون بکردستان رسیدند از اردوی همایون آمده خبر رسانید که شاهزادگان باید که از انجا
در حرکت آیند و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد از کردستان مراجعت فرموده بحصار سنقر رسیدند و لشکریان آتش نهب و تاراج در ولایت
زدند بار دیگر از پیش حضرت صاحبقران کسی رسید که باید که شاهزادگان کردان را بایلی دعوت کنند و هر که سرکشی کند جزای فعال او در کنارش نهند
و بر غارت ایل و الوس ایشان مبادرت نموده عرصهٔ آن مملکت از خبث وجود قطاع الطریق و مفسدان پاک سازند شاهزادگان بار دیگر بر جاده
بجانب کردستان روان شدند و چون بچمچمال کوه بیستون رسیدند سونجک بهادر و تمور خواجه و قمبو قا و شیر بهادر را با طایفه از لشکر منصور جهت
بعضی از ولایت فرستادند و شاهزادگان بطرف ... یکشی خواتون بحرکت آمده چون در آن موضع نزول فرمودند یکی از سرداران کردستان
هوس اجرای حکومت آن ولایت پیش ایشان رسید و معروض داشت که من راههای این ولایت نیک میدانم اگر فرمان شود راهبری کنم و شر الوار را بکنم که
بجای آوردم امیرزاده سلطان و را کمر شمشیر بندد و با طلا و خلعت خاص سرافراز گردانیده و شیخ علی بهادر را منقلای ساخته حکم فرمود که آن سردار کرد راهبری
او باشد و شیخ علی بهادر بموجب فرمان بانجمرچی روان شده در الوس ولایت کردستان ابراهیم شاه پسر خود سلطان شاه را با تحف و هدایا در ... بیان نزدیکی اخلاص منهم
جدی گاه شاهزاده عالمیان فرستاد و امیر شیخ علی بهادر او را نیز بتحفه‌های شایسته خوشنود گردانیده و امیرزاده محمد سلطان در قسم قبول پیشکش ابراهیم شاه کشیده روانه

کرده بهادر را باز خوانده و امیر شیخ علی بهادر مراجعت نموده و در اثنای طریق فرود آمده و باتش خوردن مشغول شد قورچی چون مغلوب خوابش مایوس شده بود ناگاه
کاردی بر شیخ علی زد چنانکه بگردن زد و بسر در آن لحظه قورچی را با تیغ دیگر کشته بسوختند و مضمون کلمه کما تدین تدان بوضوح پیوست و اما علم ذکر توجه
حضرت صاحبقران بجانب خوزستان و لرستان پادشاه کامکار در موضع شهر بابا دیگر جمعی از لشکریان برگزیده امیرزاده و میرانشاه بقیه سپاه
انجا بگذاشت و فرمود که چندان توقف نماید که اغرق با وی پیوندد و بنفس خجسته با طایفهٔ گزیده متوجه دره جرد شد امیرزاده عمر شیخ بهادر با لشکر راست
چپ بر حسب فرمان از راه دیگر حرکت آمد و از کوشک خوبان و آو گذشته قلعه کهبود را ضبط و غنیمت گرفت کوتوال قلعه محمد قمی را اسیر کرده و از انجا آمده
روز دیگر بموضع مردان رسید و مظفر یاتا که کماشته محمد قمی بود بشرف بساط بوس مشرف شد و از ان موضع گذشته در کره رود نزول کرده بفضل ایزدی
مجرم و نیاز از قلعه بیرون آمده بسعادت ملازمت دریافت امیرزاده عمر شیخ محمد قمی را بفضل بدرگاه عالم پناه فرستاد و حضرت صاحبقران بعد از طی
منازل در دره جرد اردو مخیم ساخته امیرزاده عمر شیخ بهادر را از انموضع بپای سریر اعلی رسید و آنحضرت بضبط دره جرد سیف الدین قلعه آش را نصب فرموده و حکومت
بشاوند را بشیخ میکائیل ارزانی داشت و از انجا کوچ کرده روز دیگر بخرم آباد رسید ملک عز الدین قبل از مقاومت و لاوران آنحضرت قرین نیاورده فرار بر قرار
اختیار نمود و صاحبقران فلک تمکین جمعی را بمحاصره قلعه تعیین فرموده امیرزاده عمر شیخ را بتکامیشی ملک عز الدین فرستاد و اکثر سپاه را بتاخت اطراف
روانه داشته و بنفس همایون متوجه شوشتر شد و بهر منزل که میرسید مردان و الوار را از کمینگاهها ... و در جبل نهاوند ایشان طایفه
و مفسد را که جرأت نموده از قلال جبال فرود می آمدند و دست باذیال حشم منصور دراز میکردند از پای در آوردند و حضرت صاحبقران از خرم آباد بازده
منزل قطع کرده به پل آب زال رسید و امیرزاده عمر شیخ که بتکامیشی ملک عز الدین رفته بود بازگشته در آنموضع بموکب همایون پیوست و معروض داشت
که با حضار منکره رفتم و مفاوز و مسالک پیمودم ما از ملک عز الدین اثری نیافتم و امیرزاده میرانشاه که ضبط و با ساحیشی اغرق برای اندرین او ... موجب
فرمان در کاشان مانده در آن وقت ملوک سربدار که در نهضت تیغ سپاه جرار شاهزاده فسیح مقدار از خراسان گریخته بعراق رفته بودند و شاه
منصور بحکومت آن ولایت اشتغال مینمود چون از وصول رایات عالیات خبر یافت بزبان ضراعت و ... امان طلبید شاهزاده از جرایم
ایشان گذشته ملوک از کاشان بیرون آمده و ملازم رکاب نصرت انتساب گشت و امیرزاده میرانشاه در ضمان حفظ و تایید باری سبحانه و تعالی
با اغرق معاودت نموده صاحبقران امیرزاده عمر شیخ را بحویزه فرستاد و شاهزاده چون بمقصد رسید هلام که از قبل شاه منصور داروغه بود در حویزه از خوف
جان بگریخت و حضرت صاحبقران چون از منزل دزفول فرود آمد وید ... شمس الدین ... عادت ... کوه ... بمراسم پیشکش سلیمان شاه

نمود و آن حضرت از فرط شفقت فرمود متوجه شوشتر شده و میرزاده محمد سلطان و میرزاده پیر محمد در نظام پیش موکب همایون پیوستند علی کوتوال و خیل
که از قبل شاه منصور حاکم شوشتر بود از بیم گریخته پیشتر رفته و حضرت صاحبقران خواجه محمود سبزواری را بحکومت شوشتر بازداشت و کس بجهت تسخیر قلعه سفید فرستاد
سپاه منصور آنقلعه را بعد از محاصره مسخر ساختند چنانچه در مجلد رابع سمت گذارش یافت و بعد از تسخیر آن حصار پادشاه کامکار متوجه شیراز گشت
و با شاه منصور جنگ کرده او را از میان برداشت و بعد از قتل شاه منصور لشکریان ظفر منصور باردوی همایون پیوستند و تخت شیراز خاص
یافته اقربا او از آتش غضب صاحبقران در گذارش آمده و حکایات تفصیل آن در جلد چهارم مسطور است والعلم عند الله تعالی ذکر توجه صاحبقران از شیراز
و منور گردانیدن آن مملکت فیروز شکوه خاقانی حضرت صاحبقران دولت فیروز دشمن گداز بعد از تسخیر شیراز و قتل آل مظفر در روز پنجم جمادی
الآخر سنه خمس و تسعین و سبعمائه عنان عزیمت بجانب اصفهان منعطف ساخته منازل و مراحل طی کرده نقش جهان اصفهان از فر وجود خویش
زیب و زینت بخشید و چند روز در آنجا بعیش و طرب گذرانیده بطرف قریه کوان توجه فرمود و مردم آن موضع که از غلات اسعید ... بودند
بدو ملتجی گردیده در قلعه متحصن گشته لشکر قیامت منصب بر چپ شار از قلعه از بلندی جوی بریده آب در نشیب افکندند تا منقاد آمده و مجموع مردم
از متابعت آتش از فرط رفتند و حضرت صاحبقران از آن کوان بسیر رود و دیگر صحرای بریان نزول سپاه نصرت شعار ساخت و از آنجا کوچ
شده نشاط شکار فرمودند و دواندشت لشکریان گور و آهوی فراوان انداخته مقارن آن حال حضرت عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا و حرم
محترم امیرزاده میرانشاه و خانزاده و دیگر خواتین و آقایان از قرق پیش گرفته در آن دشت و صحرا بدستور دستبوس پادشاه مستفید شدند پیشکش‌ها
نثارها بتقدیم رسانیده و از آنجا کوچ کرده مسافت قطع نموده هوای همدان از غبار سم سمند ظفر نشان رکاب آن حضرت عطرسای گشت
و در خلال این احوال امیرزاده میرانشاه از قرق راکه گشته بجایه سریر خلافت مصیر آمده و امیر جهانشاه و امیر شمس الدین عباس و حاجی محمود شاه و اوچ
قراباهادر که در آن قرق بحسب حکم جهان مطاع توقف نموده بودند از راه سلطانیه بموکب همایون ملحق شده بسعادت بساط بوس رسیدند و امیرزاده
محمد سلطان چند روزی که در اصفهان رحل اقامت انداخته بود بعد از تحصیل اموال آن ولایت باردوی همایون آمد و بانوی عظمی سرای ملک خانم
و تومان آغا حضرت صاحبقران را طوی شکیمی دادند و عاطفت خسروانه ممالک برومند بانواع و اقسام عاطفت نامعدود و امیرزاده میرانشاه
گورکان را ارزانی داشت و شاهزاده جوان بخت را سلطانیه و تبریز و دیگر ممالک آذربایجان پیشکش کرده طوی پادشاهانه ترتیب گردانید و بزم عشرت نظام
یافته چند روز طرب و سرور گذرانیده آنحضرت در سیزدهم شعبان از همدان کوچ کرده امیرزاده میرانشاه را بسم منقلای بطرف قرابلاغ فرستاده و صاحبقران

با امرا و تواچیان و لشکریان شکارکنان میرفتند تا از مواضع کشنبک گذشتند و در اثنای این اوقات از پیش امیرزاده میرانشاه ایلچی آمده معروض
داشت که قرا محمد ترکمان در میان کوهستان نشسته است و کوچ و حشم خود را در آن موضع حصین و کوههای بلند آورده و خیال قتال و جدال دارد
و چون رای اصابت شعار از این قضیه خبردار شد از راه قلعه الناسون روان گشت و بعد از شبانروزی بالقوالاغی رسیده فرمان داد تا سپاه
مظفر لوا مجموع راهها و گریزگاهای مخالفان محافظت نمایند تا ترکمانان از حصن حصین بود که از آسیب نگهند در آن حصار و گریزهای صعب المسلک
نیز رایات قتال و جدال برافروخته سپاه ظفر پناه پیش رفته جنگ انداختند و بسیاری بالای کوه برآمدند اب کوسغند ... سپاه از حشم
آوردند برانخواجه کوکتاش از معرکه کوششها بجا آورده نموده منصب شهادت یافت و شیخ حاجی سپرقاری بالای کوه برآمده جنگهای مردانه
کرده و زخمی خورده بازگشت عاقبت بهمان زخم درگذشت و چون جلادت لشکر آنحضرت را ترکمانان مشاهده کردند همه ترک اموال و اسباب
دل نهاده از کوه ایشان عبور کرده روی بگریز آوردند و خود با جنود ظفر ورود بکوه بالا رفته غنیمت نامعدود گرفتند و شیخ تیمور بهادر سپاه منصور را
سرکرده از عقب گریختگان شتافت و با ایشان رسیده بسیاری بکشت برگشته بقتل آمد و بقیه السیف نیم جانی بیرون برده متفرق و پراکنده
شدند و جمعی از اعدا در آن حدود حصنی حصین داشتند صاحبقران حضرت قرین تسخیر آن فرمود لشکر جلادت آئین اطراف حصن را فرو گرفتند
و از پرتو دولت قاهره در اندک زمانی قلعه را مسخر ساختند و کرار اکثر از عمارت و برج و باروی حصار از بیخ برکندند و صاحبقران از آنجا معاودت
نموده در دشت قرالاقی نزول اجلال فرمود و از آن منزل روانه شده در کنار اقسای قرق ملحق شده پیش از این امیرزاده میرانشاه ... سارق ترکمانان
واوچ قراباهادر که بجانب حو کرده تو فرستاده بود ایشان باقبال صاحبقران هر دو قلعه را گرفته و دشمنان را استیصال گردانیدند و با غنایم موفور
بازگشته بمعسکر همایون پیوستند و شرف دستبوس حاصل کردند در این اثنا خانزاده و بیگ شکر ملک خانم حرم محترم امیرزاده میرانشاه و امیرزاده
محمد سلطان بطرف دربند کردستان رفته و قطاع الطریق که در آن حدود دائما بنیاد و ضرر مسلمانان دست برآورده‌اند بتیغ و کفن مسلمانان را
قطع فرموده و شاهزادگان با ایشان مرسا مدت نموده خانزاده طوی پادشاهانه داد و حضرت صاحبقران از دشت قمولاقی کوچ کرده بقلعه الناق
آمد و در آنجا ماه مبارک رمضان بطاعت ملک منان بپایان رسانیده و در سیوم شوال مقتدای مشایخ آن روزگار شیخ الاسلام اعظم عبدالرحمن
اسفراینی قدس سره که بنور زهد و تقوی و کمال معرفت و ایقان اتصاف داشت از طرف دار السلام بغداد بسفارت سلطان احمد جلایر
برسم رسالت بپایه سریر اعلی آن حضرت صاحبقران چنانچه عادت پسندیده او بود در تعظیم و تکریم ارباب دانش اقصی الغایه کوشید

مقدم آن مذکور واجب الاحترام را با عزاز و اکرام تلقی نمود و شیخ الاسلام معظم ادای رسالت بجای آورده بعرض رسانید که سلطان احمد بکرم
که بنده و فقیر مستظهرم و در مقام متابعت و مطاوعت راسخ دم و ثابت قدم امیدوار آن دارم که عنقریب در سلک خدام بهرام انتقام منتظم شده
سعادت پایبوس حاصل کنم و در خاطر خطیر صاحبقران کشورگیر چنان بود که اگر سلطان احمد جلایر سکه و خطبه و وجوه دنانیر باسم و لقب آنحضرت
زیب و زینت دهد عراق عرب بروی مسلم دارد و مراجعت نماید و چون از این باب سخن در میان نیامد نقد اخلاص سلطان احمد بسکه رواج
نیافت و جواب باتحف که مصحوب شیخ عبدالرحمن فرستاده بود محفوظ النظر الشفقت گشت و حضرت صاحبقران جناب ارشاد مآب را خلعت خاص
و نذر و اسب انعام فرموده رخصت انصراف ارزانی داشت پوشیده نماند که شیخ الاسلام مذکور به حرمت ارباب طریقت شیخ زین الملة والدین
خوافیست **گفتار در توجه نمودن رایات نصرت آیات بجانب بغداد و فرستادن فرمان جهانگیری بجانب سلطانیه** حضرت صاحبقران اسلام ملاذ
چون فرستاده سلطان احمد اطراف بغداد بازگردید فرصت الصواب تصمیم داده فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده محمد جهانگیر از قرا
سرکرده با حضرت ابد آیات سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین بجانب سلطانیه مراجعت نمایند و در آنجا توقف فرمایند و حکم شد که
از برای گذشتن آب دو ساج مرتب دارند و در روز جمعه بیست و دوم شهر شوال سنه خمس و تسعین و سبعمائه حضرت صاحبقران دریا نوال در ضمان تایید
ملک ذوالجلال سوار شده عنان عزیمت بجانب بغداد منعطف گردانید و در موضع جاق نزول اجلال فرموده و از آنجا ایلغار کرده لشکر سواری
از کوه و هامون طی فرموده و در روز سیم برسم قراولی از لشکر پیش راندند و شب از عقبه گذشته بعبور ... هنگام طلوع صبح صادق با چند سوار موقف
قرا محمد ترکمان را که بر آنجا نشانده بود سپاه منصور استیصال دادند و اولجای فراوان بدست لشکریان افتاد و حضرت صاحبقران که ...
بتعجیل تمام برانده چون اعلام نصرت فرجام بمزار فایض الانوار شیخ الاسلام ابراهیم یحیی روح الله روحه که ...
مشرف بزیارت بجای آورده نذورات و صدقات بمستحقان رسانید و از ساکنان و مجاوران آن بقعه استفسار نمود که کبوتر ببغداد فرستاده اند
و از حال خبر داده اند گفتند چون گرد سپاه ظفر پناه دیدیم بامری که موجب بشارت باشد ... بیان مقام بیان نمودیم آنحضرت فرمود تا کبوتر را گرفته
و حکم کرد تا مضمون خط رقعه دیگر نوشته و بر بال آن کبوتر بسته رها کردند مضمون آنکه گردی که دیده بودیم و از وصول لشکر بیگانه اعلام کرده چون تحقیق
کردیم احتشام ترکمانان بود که از سپاه امیر تیمور گریخته بدین طرف می آمدند و سلطان احمد بخبر کبوتر اول اضطراب بخود راه داده و احمال و اثقال از آب
گذرانیدن گرفت و بخبر کبوتر دوم تسکین تمام یافت و صاحبقران بهر عثمان بهادر را القراول ... پیش فرستاده بنفس خویش چون ...

انده و چیب و سه فرسنگ شرعی را بیک راندن طی نموده صبح روز شنبه مذکور ببغداد رسیده سلطان احمد جلایر جمل ثقل خود از آب گذرانیده بود
خود نیز از دجله گذشته جسر بریده و کشتیها شکسته و غرق کرده و در آن طرف آب سوار ایستاده بود و چشم براه نزول آسمان نهاده که ناگاه آواز
کوس و کورکه و نفیر و غریو شیپور بجانب دجله روان شده امواج لشکر مانند بحر زخار در عقب یکدیگر می آمدند و از هر دو طرف بغداد بالا و زیر
نوبت خود را به آب زده بسکینه شد و محمد آزاد را از آب گذشته کشتی خاصه سلطان احمد که شمس نام کرده بودند آورده بدین طرف آب بنده
صاحبقران در آن کشتی نشسته از آب عبور نموده و امیرزاده میرانشاه در موضعی که بقریه العقاب مشهور است با طایفه از لشکر در ملازمت
رانده و مولانا نظام الدین شنب غازانی که تاریخ علاحده مشتمل بر قضایای حضرت صاحبقرانی تالیف نموده میگوید که من در آن ایام ساکن دارالسلام بغداد
بودم و از مردم آنجا و اول این بنده بشرف تقبیل بساط عالمیان عنایت اختصاص یافتم و حضرت صاحبقرانی نسبت بمن صنوف عاطفت و مرحمت
مبذول فرمود و بر زبان گذرانید که خدای تعالی بر تو رحمت کناد که بخت از مردم این شهر تو پیش آمدی غرض از تقریر حکایت آنکه مولانا مشار الیه
مرویست که گفت در آن زمان که از بغداد بعزم بساط بوس بیرون می آمدیم بر روی دجله از کثرت لشکر منصور که در آن قراب واداده بودند از صحرا
نشناختم متعجب شدم که پیش از آن هیچ خاک و آب کسی از اهل بغداد را نشناخته نگاه قرب ... تعجب ... گرفتند و آنچه حضرت
صاحبقرانی مویدین عندالله است از حافظ ابرو که ... منقول است که گفت من از حضرت صاحبقران شنیدم که فرمود که از من ... تقریر
واقعه چه اگر در آن زمان که بکنار دجله رسیدم خود را با آب نزده سکینه نشستم سلطان احمد ... چون سلطان احمد از نهیب شمشیر لشکر فیروزی اثر
بجانب حله روانه شد صاحبقران با جمیع شاهزادگان و امرا و نوینان بیکامیشی از عقب او شتافت و چون بموضع کسور رسیدند ... نیخ اقلان
و سایر خواص و مقربان زانو زده عرضه داشتند که درخواست بندگان این است که شهریار کامران طالع مسعود و بخت جوان مراجعت فرموده
در بغداد باستراحت مشغول شوند و ما دو لشکر از عقب سلطان احمد شتافته او را بچنگ آوریم التماس امرا و نوینان بسمع رضا اصغا نموده از آن
موضع بازگشت و بدارالسلام آمده سرای سلطان احمد را بوجود خویش از رفعت رشک سپهر برین گردانید و ذخایر و خزاین و نفایس که از اموال
بغداد مانده بود در تحت تصرف آنحضرت آمد امرا که بیکامیشی اهل خلاف مشغول بودند از ... شبگیر کرده صبحگاهی بکنار آب فرات رسیدند
و معلوم فرمودند که سلطان احمد از آب گذشته است و کشتیها غرق کرده و جسر بریده و از راه کربلا بجانب دمشق رفته عثمان بهادر با دیگران گفت
که صواب چنان مینماید که خود را به آب زده بگذریم و از عقب یاغی شتابیم ایشان گفتند بکنار آب رویم و بگذر نیکو پیدا نمیم بر آن رای اتفاق

نموده روانه شدند و در این اثنا چهار کشتی یافته امرا در آن سفاین نشسته اسباب از پهلوی کشتی داشته گذشتند و مجموع لشکریان بر ایشان از فرات عبور
نموده از پی مخالفان افغان رفتند و اموال و اسباب فراوان از خیمه و خرگاه و نفایس متعدد و لطایف [illegible] که در آن از نهایت دهشت و حیرت
انداخته بودند گرفتند و چهل و پنج نفر از امرا و اعیان مثل نتایج افغان و جلال حمید و عثمان و سید خواجه پسر شیخ علی بهادر و غیرهم بر سبیل تعجیل
روی براه آورده در بیابان از دنبال ایشان روانه شدند و آن چهل و پنج نفر در وقتی که بمحل کربلا رسیدند [illegible] سلطان احمد رسیده او قریب به ده هزار سوار
جرار همراه داشت و از آن مردم دولت کس [illegible] بازگشته حمله آوردند و همراهان اسب فرود آمده شب آغاز کردند و [illegible] هم چنان جان ایشان [illegible]
روی گردانیده امرا سوار شدند و از پی آن جماعت روان گشتند که گنجکان معاودت نموده حمله کردند ایشان خود را از اسبان انداخته دست به تیر
و کمان بازیدند باز دشمنان روی بفرار نهاده امرا پای در رکاب آورده در عقب منهزمان تاختند و سیم بار اعدا چنان حمله آوردند که امرا را
مجال پیاده شدن نماند جوانان جانبین و مبارزان طرفین با یکدیگر درآویختند و بزخم شمشیر و خنجر خاک کربلا از خون کشتگان [illegible] عثمان
و عباس [illegible] داد شجاعت و بهادری داده و دستشان از ضرب شمشیر زدن از کار ماند و سلطان احمد با سعی ایشان جان از آن ورطه بیرون برد
امرا دشمن را گریزانیده مصلحت در مراجعت دیدند غنایم را محصور گرفته بازگشتند و در آن روز غلبات و کثرت گرما امرا را از عطش [illegible]
[illegible] و مغز در استخوان ایشان نماند و مجموع خلایق در جستجوی آب سرگردان و حیران گشتند انابیخ افغان و امیر جلال حمید و طایفه از ایشان
روان کردند و ایشان بعد از احتمال مشقت و طلب بسیار شربت آب یافته آوردند انابیخ افغان که شربت آب را دید از عطش [illegible]
با امیر جلال گفت که از نهایت تشنگی روح از بدن من مفارقت میکند اگر این شربت را بکه حضرت تسلیم [illegible] نهایت مروت و فتوت باشد
امیر جلال در جواب گفت که وقتی از صاحبقران شنیدم که شخصی از عجم و دیگری از عرب در سفر رفاقت نموده از قضا در جایی که مانند دشتهای آن
جا بی آب بود و حکایت [illegible] کربلا میکرد بسبب محنت و بلا گرفتار شدند و بر یک شربت آب بود عجم با لب خشک و دیده تر از او گفت
که جوان مردی اقتضای آن دارد که این شربت را تمام در آشامی اگر از سر انتقال آب درگذری تا من از آشامیدن آب جان [illegible] نجات یابم نهایت کرم و همت
باشد عرب جواب داد با آنکه یقین میدانم که اگر آب نبود هم مانند ماهی بی آب شوم لیکن میخواهم که فضیلت عرب بر عجم تا ایام بماند و ذکر جمیل من
بر صفحات روزگار ثبت گردد آن گاه آب را بعجمی داد و از غرقاب بلا نجات یافت و ذکر مروت و احسان عرب و گذشتن او از جان شیرین در السنه
و افواه سایر و دایر گشت امیر جلال بعد از ادای این قصه به عرب گفت من تنها با تو عربی کنم و این قدر را که حیات من با و وابسته است [illegible]

سید ادم و چنین حقی عظیم بر اولاد جوجی خان و اوس ثابت میگرداند تا ذکر اهل عجم بر اوراق لیل و نهار باقی ماند و مشروط به آنکه چون بپایه سقای
کما هی حالا ترا معروض داری تا قصه بر یع در تواریخ جدید ثبت افتد انابیخ افغان انگشت قبول بر دیده نهاد و امیر جلال دست از جان شیرین شسته
حصه آب خویش بدو داد و انابیخ افغان آب را آشامیده و از آن طیبه خلاص یافت و امیر جلال به برکت کرم حضرت حسین از زمره رستگاران منتظم شده
نه منش با سایر امرا به مزار متبرک و مشهد مقدس حضرت ابا عبدالله الحسین ابن علی ابن ابیطالب علیهما الصلوة و السلام شتافته سعادت استسعاد حاصل
نمودند و بار دیگر زنان و فرزندان علاء الدوله را اسیر کرده و بازگشته و چون به موکب همایون پیوسته انابیخ افغان و امیر جلال ماجرای آب در پایه سریر اعلی
باز راندند حضرت صاحبقران زبان بمدحت و تحسین امیر جلال گشاده از حق صحبت و عقل و کیاست پدرش یاد آورده در باره امیر جلال حمید انعام
و التفات فرموده پایه قدر او از فرق فرقدین گذرانیده ذکر بعضی از قضایای متفرقه و بیان برخی از حکایات متنوعه ارباب عیش و عشرت چند روز در بغداد
این نداء دادند که چون وقت صبح است و لب دجله و الحان مطرب ای ساقی کشتی می با شطّ ابد ادبیار و دجله عمرت تر و تازه و خوش میکند و تیغ
عمرکرا نمایه بغفلت مگذار حضرت شاه کامران شاهزاده کامرانرا باطراف و جوانب فرستاده روزی چند در مسکن خلفا ملوک عیش و سرور کردند و ترکان
دانا بمهمات شراب موصلی و دیگر مسکرات که در حیطه شرب سلطان احمد خسته سر بر جلبه دادند و ماهیان نیز از آن تیغ و ترش محظوظ شده شوری در
شمار رشان پدید آمده از روی آب سر بر نشست افتادند چنانچه لشکریان یک یک در دو دست گرفته بعد از انقضای ایام لهو و شرب مدام
صاحبقران فرموده تا مزار احمد حنبل را که از طغیان آب دجله ویران شده بود بحال عمارت باز آوردند و در این اثنا امیرزاده محمد سلطان که بکردستان رفته
بود و عرصه آن مملکت را از فتنه و حرامی پاک ساخته از جمله حصنهای معتبر دره که در کوه شامخ متحصن شده بودند از قلاع آن جبل انداخته معاودت نموده در بغداد
بخرید پابوس استسعاد یافت و در آن چند روز شاهزاده شاه رخ الیه بحفظ دمشق و ولایات و نواحی آن مأمور گشته بدان طرف رفت و ز روی عمل نوح بهشت
امیرزاده میرانشاه شده خبر رسانیدند که فرمان چنان است که امیرزاده از عقب جانب اهر رود و حکم و جبلات تاج نقیاد بوت کرزنان و متعلقان سلطان
احمد را با پرسش علاء الدوله و ضیاع و محترقه و مناف چشم دران خانه کوچ سمرقند برند و ملازمان رکاب همایون موجب فرموده عمل نموده خواجه
عبدالقادر نیز که در فن موسیقی سرآمد دوران و علامه روزگار بود بر حسب اشارت علیه با اهل و عیال در ضمان حفظ ملک متعال متوجه دار السلطنه شد
عقد ادب شکر آنکه نفس و عرض از صدمات جهانگشای مصون و محفوظ ماند مال امان قبول کرده که تسلیم خزانه عامره نمایند و در خلال این احوال صاحبقران
که از مشاهیر مصر بود بطایفه از مردم دانا تحف و هدایا بجانب حاکم مصر و شام ملک برقوق بر رسالت فرستاد و خلاصه سفارش آنکه چون از ابتدای سلطنت

سلاطین چنگیز خانی از دست تشویش بسیار بالا آمده بود رسیده تا عاقبت صمم بتصلیح انجامیده خلایق فارغ و مطمئن خاطر گشته و چون پادشاه سلطان
ابو سعید بهادر خان عالم فانی را وداع کرده بسرای آن جهانی خرامید فتنه و شورش در ممالک ظاهر گشت این زمان که از ماوراء النهر تا عراق و از یک طرف
کماشتگان مادام ننگ اندیشی رعایا و انتظام احوال برایا مقتضی آنست که رعایت حقوق قرب جوار کرده مبانی اجناس قاعده دوستی و محبت تأکید یابد
و ابواب مکاتبات و مراسلات مفتوح گردد و اهل تجارت که معموری عالم از آنست بیدغدغه و تردد آمد و شد توانند کرد و السلام علی من اتبع الهدی

ذکر نهضت صاحبقران اقلیم گیر بقلعهٔ کریت و تسخیر کردن آن چون دار السلام بغداد با سایر حصار و بلاد در حوزهٔ تصرف بندگان حضرت صاحبقران در آمده منتظم گشت
طایفه از تجار وارد گشته در پایهٔ سریر اعلی عرضه داشتند که در این نواحی قلعه ایست کریت نام که از اعصار و ایام هرگز علم هیچ فاتحی بر آن نرسیده
سپهر کبود در مرصد برج سکون انجم ثابت و حصانت آن حصاری شده و جمعی از مردم شریر متمرد بنا بر آن موضع برده منتسب باراج مال مسلمانان مشغول اند
و پیوسته قافلهٔ مصر و شام میزنند و هیچ مسافر بی جا از رسیده که باد صبا با وجود آنکه آلوده فقر و نیاز است از آن حوالی بدشواری میگذرد چون پرتو رای
عقده گشای پادشاه کشورگیر بر فحوای آن خبر افتاد فرمان داد که برهان اغلان و تنبک و امیر جلال حمید و زمرهٔ دیگر از امیران لشکر فیروزی اثر از پیش روان
شده بمحاصرهٔ قلعهٔ کریت اشتغال نمایند و ایشان حسب فرموده متوجه گشته بدان امر قیام نمودند و ذات آن حضرت آفتاب روز شنبه چهارم محرم
سنه ست و تسعین و سبعمایه از دار السلام بغداد در جنبش آمده بطرف قلعهٔ کریت روان شده و میرزاده شاهرخ منقلای شده در اثنای راه کردکستان رسیده
فرود آمده و شخصی از اولاد آن چشمه شیری در بیشه خبر بحضرت پادشاه آورد و آن حضرت با جمعی از بهادران بهر آنکه بعزم صید روی بدان چشمه نهاد ناگاه پنج
شیر غرین جوشان و خروشان از آن جنگل بیرون آمدند مبارزان جنگ بسرعت تیر و ژاله از کمان بخدنگ و سنان بر زمین انداختند و طلوع دیگر جوش
و سباع ساخته پادشاه عدو بند قلعه گشای از آن موضع روان شده بظاهر قلعهٔ کریت نزول فرموده و کوس و کورکه و نفیر گوش کردون کر گشت و لشکریان
حصار را احاطه نموده بمحاصره مشغول شدند و در خلال این احوال والی موصل پیر علی و حاکم اردبیل باشکش های لایق و تنسوقات مناسب متوجه درگاه گیتی
پناه گشته بوسیلهٔ مقربان بارگاه بمباهات دولت زمین بوس سرافراز گشتند و سردار قلعهٔ کریت امیر حسین که پیوسته اعادی و هرگز بمطاوعت و متابعت
هیچ پادشاه اقدام ننموده بود از هیبت توجه رایات نصرت آیات خایف و هراسان گشته برادر کوچک خود را با هدایا بر درگاه همایون فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد
کرده و حضرت صاحبقرانی فرستاده را باسب داده فرمود که باز گردد و با حسین بگوی که بتائید حضرت شاهنشاهی از زمانه و جهان بخفقی تمام باید و چون اوراد
امیر حسین بازرسیده پیغام گذارده بنا بر آنکه از غایت بیم یارای بیرون آمدن نداشت و از نکبت اساس مبالغه نموده بتشریف مبارکت نهاده امادم ...

و لشکر قیامت اثر عراده و منجنیق نصب کرده جنگ در انداختند و سماک ساکن قلعه از نهیب سنگهای گران خراب و ویران گشت روز دیگر امیر حسین خود را
باسپاهگاهی که را نجابه از اسبان تازی و دیگر را با بیرون فرستاد و او از زبان پسر عرضه داشت که ما بندگان را چه حد آنکه بسپاه حضرت آسمان انجام
عداوت و کین باشیم لیکن شکوه و دبدبه فلک فرسای آن حضرت بمرتبه در دل جای گرفت که قوت و یارای بیرون آمدن ندارم اگر از حضرت شهریاری
مقربان کرده برادر و پسر را بیرون فرستم و چون رعب و خشیت من کمتر گردد بشرف تقبیل بساط همایون حاصل کنم حضرت صاحبقران از ارشاد
نوازش فرموده گفت که گناه حسین را بتو بخشیدم برو و پسر را لکوکه موقوف بحضرت ما آید و اگر او امدن تقصیر نماید خون چندین خلایق که در قلعه اند
در گردن او خواهد بود امیر حسین از سخن آن حضرت اندیشناک شده بحصار باز گشت و لشکریان نصرت شعار نقبها بریده و پایهای حصار بیرون آورده بودند
و سید خواجه پسر شیخ علی بهادر نیز با نوکران خود نقب زده یک برج حصار در شب چند خشت لشکر قیامت اثر حصار بیرون از گرفته محافظان
بحصار اندرون گریخته و امیر حسین را خوف و خشیت زیاده شده دل از جان شیرین بر گرفته بجد و جهد تمام بقتال و جدال مشغول شدند و بر تیغ و تیر آب
الاوغان شرف تقار یافت که تواچی تفصیل آن با مردم رسانیده هر کس بکار خویش مشغول گشت مفصل این مجمل آنکه نقب اول را عهده تومان
کنک خان آمد شیخ ارسلان کار فرمای ایشان بود و نقب دیگر به پیر پادشاه و علغا تیمور خان قرار گرفت و دیگری بر خواجه علی پسر خواجه یوسف شاه
الجاییتو ابردی مقرر شد و دیگری الله داد پسر توکل برلاس و امیر جلال الدین حمید و شمس الدین عباس بیک نقب اشتغال نمودند و مجموع این
مردم بر هر جا که منسوب ایشان بود روانه گشت و جمیع ... را از ... خالی ساخته امیر حسین دید که مصراع او خالی از اشکال نیست مضطرب گشته کس بیرون فرستاد
بجرم خود اعتراف نمود و امان خواست حضرت صاحبقران در جواب فرمود که غیر از بیرون آمدن چاره نیست و چون فرستاده بقلعه مراجعت نمود
و سخن آن حضرت بامیر حسین رسانید قلق و اضطراب او زیاده شد شخصی را پیش میرزاده شاهرخ فرستاد و دست امید در دامن عاطفت آن حضرت
زد تا خون او را خواهش نماید و بدین التماس کرده برادر خود را نیز در عقب روان کرد و او بزبان عجز و مسکنت معروض داشت که ما خود را از کمترین غلامان
حضرت صاحبقران میشماریم اما برادرم از غایت دهشت و خشیت یارای آمدن ببارگاه شهریار ندارد شاهزادهٔ جوان بخت امیر حسین را بپایهٔ سریر
اعلی رسانیده سخن او عرضه داشت حضرت صاحبقران فرمود که تا خود بیرون نیاید و از کردهای ناشایسته و خود توبه نکند مفید نخواهد و اگر بشارت
با محل نماید خلعت عفو و اغماض بر قامت قابلیت او پوشیده آید و برادرش گفت که اگر حسین بیرون نیاید تو نیز رو با او باش و چون برادر حسین
بقلعه در آمده اخوان با یکدیگر مشورت کرده گفتند که ما مدت ها در این قلعه حکومت کرده ایم و مامور هیچکس نبوده و هر چه خاطر خواه ما بوده بر آن اقدام نموده ام

و آن حضرت از آنجا گذشته در راس العین نزول فرموده لشکر یاز الغارت و تاراج حشام ترکمان قرابلق و غیر ایشان فرستاده و سپاه مظفر غنایم بسیار
گرفته باردوی همایون معاودت نمودند و رایات نصرت انتما از آنجا نهضت کرده بر رها رسید کوک که حاکم آن موضع بود از بیم جان شهر را
گذاشته گریخت و بعضی رعایا با او موافقت کرده بپناه کوهی متحیر رفتند و این معنی بمزاج مبارک گران آمده طایفهٔ از ترکمانان فرستاد تا ایشان
شب در ایشان زدند و صاحبقران با فرزندان و امرا برها در آمده و آن شهریست از بناهای نمرود که تمام عمارات آن از سنگ تراشیده و تربیت
کرده اند و قضیهٔ القای ابراهیم خلیل الرحمن صلوات الله علیه در کنار آن قصبه وقوع یافته و چشمه که آن را ماهی کنان میگویند در میان آتش خلیل الرحمن
جریان یافته هنوز روانست و آثار سیاهی از کنار چشمه بغایت باقی مانده حضرت صاحبقران و مجموع شاهزادگان و امرا و نوئینان در آن چشمه غسل کرده
از آن آب آشامیدند و قریب به بیست روز در آنجا بعیش و طرب گذرانیده و طوی پادشاهانه مرتب داشتند و جماعتی که مراسم جلادت و شجاعت
نموده آثار جانسپاری و جان سپاری تقدیم رسانیده بانعام موفور و نوازش نامحصور اختصاص یافتند و خدمات شایسته بجای آورده برای کمک
و مال و اهل و عیال ایشان امان طلبیدند مسئول بانجاح مقرون گشته مشمول عاطفت و احسان شدند و والی حصن کیفا نیز اراده حاضر شدن در درگاه
افتخار نمود و بمیامن التفات بیکران پایهٔ قدر او ارتفاع یافت و چون سلطان عیسی والی ماردین در آمدن اهمال نموده بود و خلاف آنچه از او متوقع
بود بظهور پیوسته حضرت صاحبقران فرمود که نوبت نیست که یاغی در میان ولایت گذارند و بجای دیگر توجه نمایند و بواسطهٔ این معنی رایات نصرت
شعار روز پنجشنبه و پنجم شهر ربیع الاول بصوب ماردین در حرکت آمده در اثنای راه سلطان علی والی اولادین و حاکم حصن کیفا نیز روی
بکعبهٔ آمال و قبلهٔ اقبال آورده در سلک سایر ملازمان انخراط یافتند و اتابکان و خواتین که در عراق توقف نموده بودند بموکب همایون پیوستند
و چون موضع چوکلک که هشت فرسنگی ماردین است منزل لشکر ظفر قرین گشت حاکم جزیره ملک عز الدین از غبار مقدم سپاه جهان پیما زیادت
روشنی دیده و چنانکه حاصل کرده و عواطف پادشاهانه مستظهر گشته رایات شاهانه از اوج آسمان بگذرانید و سلطان عیسی از حضور مظفر ورود شهریار
با مشوقات منزه از او به جای حقیقی و ... گران بها روی بار درگاه شرف ملک نهاد و مقصد رسیده نواب و امرا او را باشرف بارگاه حضرت شاه
حاضر ساختند سلطان عیسی زانو زده پیشکش معروض داشت و حضور روی زمین زبان بعبارت حاکم الدین گشاده از سبب تأخیر آمدن تقاعد
و خدمتش در مقام عتذار و استغفار آمده التماس عفو و مغفرت نمود پادشاه عطابخش ... پذیر ترنوازی و التفات بر حال سلطان عیسی کرده
کمر و خلعت خاص ارزانی داشت و از آنجا روانه شده بحوالی ماردین مضرب خیام سپاه ظفر قرین گشت ذکر شهادت عمر شیخ جناب عمر شیخ بهادر بفضایل نفسانی از ...

و از ملازمت رایت پرسته شیعی ... خو کرده بکوه ... محصور داشت و حضرت صاحبقران کامکار شهزاده عمر شیخ بعهده الضبط ممالک فارس و عراق تعیین
نموده متوجه بغداد شده و انتخاب دولت یکسال بتنظیم مهمات این مملکت قیام نموده ابواب ... و ... جمع آورده مجموع ایشان بکمر خدمتگاری
بر میان بسته خاطر بر باج گذاری و فرمان برداری قرار دادند و طایفهٔ از توابع شاه منصور دل از قلاع و بقاع چون را پناه خود ساخته لوم از قرب
و عصیان زدند شاهزادهٔ جوان بخت برای بر دست ... بعضی از آن مردم بلطف و برخی را بعنف مطیع و رام گردانید و آنچه اقدام کرده ان
کرده فرزندان از اطلاعت و ... و میرزاده بایقرا و دیگران ... که شاهزاده عالیه بمحاصرهٔ قلعهٔ سرجان مشغول بود حضرت
صاحبقران بعزم تسخیر مصر و شام بجانب دیار بکر میرفت کسی از پیش آنحضرت آمده خبر آورد که فرمان چنانست که شاهزاده با لشکرهای فارس و عراق
براه کوه کیلویه در حرکت آمده بار دوی شهریار آفاق ملحق شود و میرزاده بایقرا و برلاس و شاه شاه و ... و ... به علی سلدوز بمحاصرهٔ سرجان
بگذرد و میرزاده عمر شیخ بموجب فرموده عمل نموده متوجه شیراز شده و از آن موضع بجانب برش میباید گشته امیر توکل که بالضبط ممالک مذکور
امیر توکل برحسب فرمان صاحبقران بعمارت قلعهٔ فسنه که خراب کرده شاه شجاع بود مشغول گشت و شاهزاده اسکندر در شیراز توقف نموده
و میرزاده پیر محمد را مصحوب خویش گردانیده با سپاه ظفر شکوه از راه لرستان متوجه دیار بکر شده و از کردستان گذشته بقلعهٔ خرماتو رسید
که از آن عرب آن کوه نیز و اندک مردمی در آنجا ساکن بودند و قلعه را بفرمان داشتند شاهزاده نوکران فرستاده از ایشان اطاعت طلبیده و آنجماعت
سر باز زدند و نوکران بازگشته صورت حال بعرض رسانیدند شاهزاده سوار شده و بر فراز پشته که برابر قلعه بود بر آمد یکی از آن گروه تیری بجانب او انداخت
و آن تیر خطا ... اشتعال یافته سر در کشید و پیشتر رفت ناگاه از شست قضا تیری گشاد یافته بشریان آنشهزاده رسید و فی الحال مرغ
روح آن سعادتمند بجانب ریاض خلد در پرواز آمد و بعضی از مهرخان گفته اند که شاهزاده چون بقلعهٔ خرماتو رسید بنظاره حصار بیالای تلی بر آمد که
نزدیک آن بود که ناوک تیری از قلعه انداخته شاهزاده را بکشتند والعلم عند الله بعد از فوت میرزاده شاهزاده ملازمان در همان زمان قلعه را گرفته هر کرا
در آنجا یافتند ناوکان شیر خوار پاره پاره کردند و درج سلطنت میرزاده پیر محمد و ارکان دولت شاهزاده را ادو حیرت ... و آتش فرقت و فیت
درون و بیرون همگنان را بسوخت و نعش شاهزادهٔ ... را بعمارت نهادند که جویبار دولت و اقبال نهالی چالاک کشید که از شدت
حادثه متمایل گشت و در سپهر حشمت و عظمت آفتابی درخشان شد که عاقبت الامر بمحنت کسوف گرفتار شد بیت چون نیست زهر چه هست جز باد بدست
چون هست زهر چه هست نقصان و شکست ❁ انگار که هر چه هست در عالم نیست ❁ انگار که هر چه نیست در عالم هست ❁ حضرت پادشاه گردون صولت بعظار

وزه هیچ احدی نیندیشید و اکنون اگر بیرون رویم چنانک جمعی که در اوایل وقایع احوال ایشان بیناخوش شده‌ایم برما قصدی کنند و ما چون از عهده
بیرون توانیم آمد بنکال و عقوبت گرفتار شویم مدبر بفرمان آنچ گفته‌اند بیت رگ جان بکوشش کنیم استوار * بکوشش کشیده مردوار
و مجموع دربان و داروغان که در قلعه بودند ابزای صواب شمرده و در این معنی با ایشان اتفاق نمودند و طبل عصیان کوفته بر سر حرف نخستین رفتند
و از اثر حرکت آتش خشم جهانسوز حضرت صاحبقرانی اشتعال نمود فرمان داد که کوس کوکبه و نفیر و فریاد و فغان آوردند و سوران انداختند و بعضی از دیوار
قلعه که مجموع آن از سر چوب کار رفته بود و پیش از آنکه آتش در زنند بیفتاد و اهل حصار خود را استوار کرده و در جنگ آغاز کردند و سپاه جلادت شعار
فوج فوج متصدی از هم بکار گشته و برتیغ جهان مطاع انقیاد یافت که هر جا که مجوف ساخته بر سر ستونها هیمه و نفط پر کردند و آتش زنند و دیوار
این محل نیز بهم رسانیده و اکثر مورخان گفته‌اند که دیوارهای آن قلعه افتاده و برجی سوخته و صومعه خالی کرده بود با الکل از پا درآمده چنانک کس از بالا نجاک افتاد
و حکم واجب الاذعان صادر شد که دیگر دیوارها که دست نقب آن نرسیده بود مجوف ساخته هیمه و نفط در آن تعبیه کرده آتش زنند لشکریان بموجب فرموده
عمل نمودند و مجموع دیوارها را منهدم کردند و برجی را که در سرکار پادشاه داده بودند بالکل منهدم گردانیدند امیر حسین و تمامی اهل قلعه از مشاهده این حالات
در حیرت مدهوش متصاعد شده بقلعه کوه برآمدند بهادران سپاه نصرت شعار از بیرون هجوم کرده بر بالای کوه برفتند و دمار از روزگار آن
خاکساران برآوردند حضرت صاحبقرانی فرمود که چندان صبر باید کرد که کار تمام شود و چون مهم حصارگیری با تمام رسید اهل قلعه نظر نجات ندیدند و زاری کرده
فریاد الامان برآوردند امرا و مقربان از تشفیع نکهبه زنهار خواستند شفاعت امرا درجه قبول نیافت بهادران سپاه ظفرپناه چون این معنی فهم کردند بقلعه کوه
برآمده امیر حسین را با هر که در قلعه بود دست و گردن بسته بدرگاه عالمپناه آوردند حکم واجب الاتباع نفاذ یافت که رعایا را از سپاهیان جدا ساخته آنچه
رسانند و لشکریان را بامرا تومان و قشون قسمت نمود و بسیاست نمایند بمقتضی فرمان تمامت آن مفسدان قطاع الطریق را بیاسا رسانیدند و از
سرهای کشتگان تواچیان منارها ساختند و خانه‌های دیگران خراب کردند و بموجب اشاره علیه که بود از آن حصار اثر نگذاشتند تا با متداد روزگار
معلوم عالمیان شود انّ فی ذلک لعبرةً لاولی الابصار ذکر رجعت صاحبقران ظفرقرین و پیوستن شاهزادگان و امرا با اردو و توجه رایات حضرت
رایات بجانب دیاربکر و از آنجا بطرف ماردین رایت ظفرپیکر روز یکشنبه غره صفر مقرون ضمان سعادت و اقبال بجانب قراباغ معاودت نمود و شاهزادگان
خلیل پادشاه جهانگیر سرزده فرمان داد تا ملازمان رکاب اعلی حضرت از آب آن قیام نمایند و بموجب فرموده عمل نموده و چون کنند در آنحضرت
در حول توقف فرمود و روز دیگر چون رسید و صید فراوان گشتند و پیش از این امیرزاده محمد سلطان کنار شط را بعزم رفته بود و طائفه از امرا مثل ستم

وشمس الدین عباس و غیرهم که از آب شط گذشته بودند و امیرزاده میرانشاه نیز با لشکر خویش از حله در حرکت آمده بجانب بصره توجه نموده بود و شیخ نور
بهادر و اوچ قرا بهادر و مبشر و ارغونشاه بطرفه و امیرزاده کار با اس و جهانشاه جاکو و درویش و شیخ علی و اسمعیل برلاس نیز بطرف واکر توجه فرموده
بودند این مجموع شاهزادگان و امرا ولایت باقی را غارتیده و عرصه مملکت را از قطاع الطریق و مفسدان پاک ساخته عازم اردوی همایون شدند
و چون عراق عرب با توابع در عرصه تصرف بندگان درگاه عالم پناه آمد و آن حضرت خواجه مسعود سبزواری را بحکومت و محافظت بغداد نصب فرموده
رخصت کرد که در تنظیم سادات و علما و فضلا و صلحا و رعایت رعایا و ترفیه حال فقرا که از ودایع الهی‌اند و قیقه مهمل نگذارد و شیخ جلیل عازم دیاربکر شده امیرزاده
میرانشاه را با فوجی از سپاه نصرت انتساب بجهت فتح قلعه و ضبط بعضی از ولایت ببالای آب بغداد روان ساخت و خبر رسید که اتابک گریخته
آوازه مراجعت شایع گردانید تا مخالفان از شرط احتیاط غافل شوند و سپاه نصرت شعار از فرط احتیاط از راه هیره و نغره را بر توجه فرموده
فرمود و عثمان بهادر را که در آن اوان از بغداد آمده بود بضبط عرق بازداشت تا از آنجا لوس سرکرده بهادر و امیرزاده میرانشاه و امیرزاده محمد سلطان
و غیاث الدین ترخان و اوچ قرا بهادر نیز بموجب فرمان در آنجا توقف نمودند تا بضبط و پاسبانی آن اشتغال نموده از پا نیایند در رایات حضرت
شعار ببالای آب روان شده و چون بقلعه کرکوک رسید اهل حصار طریق سداد و گردانیده و ابواب موافقت بگشادند و آن قلعه را بر سم سیورغال با میرزاده
بارعلی موصلی شد و در خلال این احوال قرا ایرات و پیر علی و جهانگیر و سایر سرداران آن نواحی و مستحفظان قلاع و حاکم آلتون کوپرک از مراسم
سعادت بساط بوس حاصل نموده بعنایات پادشاهانه سرافراز گشتند و آن حضرت چند زنان و فرزندان ایشان را سیم و زر و حلی و زیور ارسال نمود
تا با بحتاج بیرون برده برای دختران جهیز ترتیب نمایند و از آنجا روی گردان شده کنار آب آوردند مضرب سرادقات جلال شد و از آب
گذشته بهوای موصل از غبار رسم سمند بادرفتارش مشکبو گشت و زیارت حضرات عالیات یونس پیغمبر و جرجیس علی نبینا و علیهم السلام رفته تا تمهید بزرگی
و بزرگواری بنیاد کریمی خاندان از نقد و جواهر تسلیم نموده و صلات و صدقات فراوان بمستحقان رسانیده و در این اثنا امیرزاده میرانشاه که بتسخیر آن حدود
و احشام و صحرانشینان اطراف و جوانب رفته بود و مجموع را در مقام اطاعت و فرمان برداری آورده در موصل بشرف بساط بوس فایز شد و پیر علی را
بدرگاه بشرایط خدمتکاری قیام نموده حضرت صاحبقرانی او را عطوفت پادشاهانه داده و آن حضرت او را بجوی ساخته متوجه روحای شد و در اثنای این
اوقات سلطان عیسی والی ماردین رسولی فرستاده اظهار ایلی و انقیاد کرده و بنا بر این حضرت صاحبقران ظفرقرین بصوب جانب ماردین نموده
چون بدان نواحی رسید پیش اکس روان فرموده پیغام داد که با لشکرهای گذشته از عقب ما بتعجیل بیا که داعیه تسخیر مصر و شام در خاطر انور خیمه

و بسیاری از تشنگی تاب تنی کرانه و هنوز ظفرا شتاب احوال بحساب بدست آورده و در پای قلعه بجنگ اشتغال نمودند و آن حصار در غایت محکمی و استواری
بر سر کوه بلند واقع شده و یک اسیاب از آن قلعه شب می آمد و شوارع و منافذ نسوارات بمنظومات خویش تباهات و حصانت آن قلعه اشارت کرده‌اند
و از آن حصار تفلیه بشیب تسخیر نموده القصه بهادران و دلاوران سپاه فیروزنشان از تیرزنی آتش رزم و پیکار افروختند و چون خسرو سپهر احتشام
نقاب ظلام در روی کشید و دست از جنگ بازداشتند در احوال حصاریان توقف نموده در روز دیگر بالا رفته هر کس بیرون قلعه رفته بود پناه بقلعه ای
گرفته فرود آمدند و در باب حصار چون قوت سرپنجه لشکر حضرت شعار مشاهده نمودند خوف و خشیت بر ضمایر ایشان استیلا یافته تضرع و زاری آغاز کردند
و بجان زنهار خواستند حضرت صاحبقران از پای قلعه بازگشته باردوی همایون نزول فرموده اهالی ماردین تغوزها و پیشکشها بیرون فرستاده باج
و خراج را متقبل شدند و از انعامات حسنه که مردم آن سرزمین را دستگیر بود امهال آورد که در اثنای تضرع و تخشع ایشان ایلچی از جانب سلطانیه سرای ملک
خانم رسیده خبر رسانید که روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاول سنه ست و تسعین و سبعمائه امیرزاده شاهرخ را در قلعه سلطانیه حضرت واهب عطیت
فرزند ارجمند ارزانی داشت علما نجوم در مراسم احتیاط چنان معلوم فرمودند که هنگام ولادت برج اسد بر افق شرق و مسقط الرأس آن کتاب متعلق بوده
و صاحب شرف آفتاب در حمل که نهم شاهزاده است بیت اسد طالع اندر او ندر زو * که او دیده دشمنان گشت کور * شرف یافته آفتاب اندر حمل * کزاینده
از علم سوی حمل * از استماع این بشارت سوادر نتایج و مسرت صاحبقرانی گردون منزلت رو بدل آورد و دیاد نهاده شعله خشم جهان سوزش که بافلاک اثر
رسیده بود بجلی تسکین یافت و شکرانه این عطیه کبری از سر جرم جدید رباب ماردین گذشته ملکه مالی را که قبول نموده بودند بهم بدیشان بخشید و نام حکومت
آن ولایت را در قبضه اقتدار سلطان صالح برادر سلطان عیسی نهاده و از آنجا عنان عزیمت را با پیکش کرده عازم سرای شد امرا و شاهزادگان
و تواچیان هر کس براهی بازگشته و نقش همایون از راه سور موافقت نموده چون کنار شط رسید امیرزاده میرانشاه را جهت ضبط آن کتاب ببالای
آب دجله برسبیل تعجیل روان ساخت و خود از آب گذشته در مرغزاری که چپ نشیمش بنا بر بهشت نشان میداد نزول فرموده عزیمت آنکه
متوجه الناق شود ذکر فتح قلعه حصار مضرب خیام گردون احتشام از آنجا عزم مرغزار کوچ کرده بود که در پیش شاهزادگان کامکار امیرزاده میرانشاه
کورگان محمد سلطان بهادر ایلچی آمده خبر رسانید که امامه حصار قراجه که بحاده استحکام یافته بمحکمی قلعه مغرور شده اظهار سرکشی میکنند و آن حضرت بالتماس
امیر جهانشاه را مقدمه روان فرموده خود با مجموع سپاه از عقب در حرکت آمده و لشکریان از آب دجله که در آن موسم بغایت تنک بود
عبور نمودند و در ظاهر آن قلعه فرود آمده طناب در طناب کشیدند و آن حصاریست که در رفعت با ایوان کیوان لاف همسری میزد و دور از انت

باره سکندر دعوی برابری میکرد و از آنجا هنوز بیرون بر آمده و دیوارش را با اوج علیین برآورده مجموع باره از آجر و سنک ترشیده و ترتیب داده
و بکچ استوار کرده و عرض دیوارش بمرتبه‌ایست که بر بالای آن دو سوار پهلوی توانند آمد و بر باره اسم از طرف شهر و اسم از جانب بیرون
و دیوار سنگین مرتب گردانیده‌اند و بر جهار آن ساخته سنک از نرد با از آن که مشتمل بر قرب ده رشت عمارت بود و استحکام بود و اسطوح
خلایق از آنجا آمده توانسته بود و در اندرون حصار رود و چشمه آب بود و چند باغ معتبر با در آن قلعه است و از ابنا حصار عادت حارسان محاصر حضرت
صاحبقرانی از آمدن چهار هزار و سیصد سال بوده که در عرض آن اوقات هیچ کس بقهر و غلبه بر آن استیلا نیافته مگر خالد بن ولید که عهد اسلام
بعد از طول مدت محاصره و از صحرا که از شهر بیرون می آید بهانه در آمده بود و بر آن موضع مستولی گشته القصه چون حضرت صاحبقرانی بحصار حامد
رسید و روز دیگر سواره و لشکر را بر محاصره تحریض نموده و سپاه ظفرپناه هر کس پیش برده بجنگ اشتغال نمودند و هرچند از بالا سنک میریختند
پای ثبات و وقار بهادران جلادت آیین از جای خود متزلزل نشده و آن حضرت فرمان داد تا عثمان بهادر و ارغونشاه هر یک برجی را نقب زده
و استوار ساختند و ارغونشاه پیش از همه بتفصیل برآمده و لشکر از اطراف و جوانب حمله آورده قلعه را که در مدت چهار هزار سال هیچکس
بر ورد آن دست دراز نکرده بود در عرض دو سه روز مستخر ساختند و در حصار بگشتند و قلیل و کثیر و نقیر و قطمیر آن را غارت کردند و سپاهیان آنجا
از نقبها رفتند و ناپدید شدند و کس از ایشان نشان نیافت و بموجب فرمان یساقیان باتبرها و تیشها بالای برج رفتند و تخریب
آن مشغول شدند و چون از غایت استحکام بر آن عمارت فرصتی از آن زمانه بر چاپ که بمعنی میسر شود اندکی از شرفات افکنده و دست
بازداشتند و از آن موضع کوچ کردند و در اثنای این ازبکی بپایه سریر اعلی آمده معروض داشت که تیق صوفه آن الکون کرده است و سکر بزرگ فرموده
او را اعانه ساخته و بعد از پرسش کناه معترف شد و جمعی را که با او در این باب اتفاق نموده بودند نام برده و حال آنکه حضرت پادشاه عطااللّٰه بخشش
امثال این حرکت بکرات و مرات از وی مشاهده فرموده بود و ذیل عفو و اغماض بر آن پوشیده و در بار اعمال ناپسندیده او مراحم خسروانه منوقف
از آنکه داشته او را امیر تومان ساخته بود و در باب تغار او بعد از اولاد و احفاد پادشاه جهانگشای چنگیز خان کسی بزرگتر از او نبود و چون تجدید آن
اندیشه خطا از وی صادر گشت حضرت صاحبقرانی بقیاو و پرسش فرمان داده و یرلیغ واجب الاتباع نفاذ یافت که جمعی را که با او اتفاق نموده بودند
بیاسا رسانید ذکر توجه حضرت صاحبقرانی بجانب الناق و فرستادن بعضی از سپاه نصرت مآب باطراف حضرت فرمانده بعد از استحقاق ابعاد القهر
جانب متوجه الناق شد و در ملک مهربان کوتوالان قلاع و سرداران بقاع حلقه اطاعت در گوش افکنده باردوی همایون شتافتند و بتقبیل

قدوم شاهزاده عمر شیخ منکشف گردید و مشورت نموده عازم دیار مصر و شام گردد کناگاه توکل بهادر بارودی همایون آمده و قصه لیله السبع جهان

حضرت رسانید امرا و ارکان دولت در بحر تفکر و اندیشه فرو رفتند رای گفتن و زهره ی نهفتن نه مشکل همین است که مشکل خود را با گفتن نتوانیم

نهفتن نتوانیم بالاخره جز اظهار چاره ندیدند در خلوت باتفاق بعرض فرمانفرمای آفاق رسانیدند صاحبقران دولت در دامن تحمل و اصطبار زده

اضطراب بخود راه نداد و زبان خجسته بیان بکریمه انا لله و انا الیه راجعون گشاده زمام ایالت فارس را در قبضه اقتدار فرزند ارجمند میرزا پیر محمد نهاد

و او همراه شاهزاده بود و او ج فراتبار در جبه فرموده با حشور بهمایون متوجه جبرو شد و میرزاده هیبت رسیده را با امرا از شاهزاده مرحوم

بشیراز بازگردانید و خود نیز بنا بر اشارت علیه کاب اوراه شده و بعد از مدتی خواتین امیرزاده عمر شیخ بهادر توخ قتلق آغا و بیک ملک آغا

فرزند سعادتمند او امیرزاده عمر اسکندر نعش آنجناب را از شیراز ببقعه المتبرکه کش نقل کردند و در بقعه که از منشئات حضرت صاحبقران است مدفون ساختند

فاتحه الانوار شیخ شمس الدین کلار مدفون ساختند و سبب نقض نعش شاهزاده مرحوم در ظفرنامه و سایر تواریخ صاحبقرانی مسطور است ذکر تفسیر دادن و

مقید شدن سلطان عیسی اقرار نموده بادشاه ماکین و توجه آنحضرت بجانب جزیره جهت قمع ملک عزالدین چون سلطان بیکه گاه عالمپناه آمده باج و خراج

قبول کرد لشکریان بعضی جهة تحصیل مال و برخی برای مهمات ضروری خویش بماردین درآمدند ناگاه طایفه ازو بوده او باش غوغا بر ایشان

آوردند و رای عالم آرای پادشاه برین حرکت اطلاع یافته سلطان عیسی را طلبیده تشنیع آغاز کرد و بواجبی تفحص و تفتیش نموده از فحوای کلمات او

بوضوح پیوست که مدعی منش او مردم تمکن برادر و معتمدان خویش گفته است که هیچ چیز قلعه را از دست ندهید و شهر را تسلیم نکنید و وصیت کرده

که اگر من هزار مکتوب فرستم و مبالغه کنم شما شفاعت من قبول نکنید و التفات بسخن من ننمایید که من خود را فدای شما و این مملکت میسازم و بعد

از ثبوت این جریمه بروی بی تیغ و جبال الاتباع بافنده و قیداو صدور یافت و چون او در زمستان بود و علف در آن نواحی یافت نمیشد و کثرت

چارپایان بمرتبه بود که محاسب وهم از احاطه آن عاجز می آید رای عقده گشای صواب دید که ازین نهضت گشاده و محاصره و فتح ماردین را

بوقت دیگر گذارد لاجرم رایات اعلی بطرف کوهستان روانه شد و چون از سه مرحله قطع فرمودند ناگاه هوا متغیر گشته برف و باران باریدن گرفت مدتی زمان طوفان

نوح نسبت بآن خشکسالی در نظر بصیرت مینمود و زمین از آن ناحیه بغایت نرم و سست بود و چند روز مردم بیلهای گل آلای گرفتار شده قطعا از سر آن

بار بردار و شتران را بیوار برآن وحل فرو رفتند و زمان زمان باید کردید انسداد می یافت تا بمرتبه رسید که بیشتر خلایق جهت بارجامی گذاشته و جهتها مندبیان

زده قدم در راه نهادند و اکثر شاهزادگان و همراه نویان نیز به وزن طول با بروی بالای انداخته کشیده میدیدند که در یازدهم جمادی الاول او را بغلامی بر [illegible]

در عاشر جمادی الآخر و پیش ازین واقعه صاحبقران تحف و تنسوقات بیرون از شمار مصحوب معتمدی جهة فرزندان بطرف سلطانیه فرستاده بود

شخصی شیخ نام که در ملازمت ملک عزالدین حاکم جزیره بود سعادت زمین بوس دریافته مشمول نظر عاطفت و احسان گشته پای از جرم بیراهی

نهاده و دلشادی را او دست درازی کرده مجموع آن چهارپا و سپاه کات را برگرفته بجزیره درآورد و ملک عزالدین عهد شکسته بآن عهد و بیعت مصاحبقران

دو سه بار جهة الزام حجت کس پیش ملک فرستاده پیغام داد که شیخ را گرفته با آن اموال تمام از جزیره بفرست و الا مجموع جزیره و قلاع و

دیار برسم منهدم گردد و تا چیز خواه بود ملک بر حصانت حصار و اسباب قلعه اعتماد کرده آن نصیحت را اعتبار ننمود لاجرم شعله دولت آن گمراه

عنقریب بباد بی نیازی انطفا پذیرفت بیان این سخن آنست که چون حضرت صاحبقران دولت که ملک عزالدین بر حصار و اسباب اعتماد کرده پنبه غفلت

از گوش بیرون نخواهد کرد روز شنبه ثالث شهر جمادی الاول طرق را که بسته بیلغار فرموده بلشکر فیروزی اثر از دجله عبره کرده و کوهسار گذشته شبگیر کرد و وقت

سحر بسرآن روز برکشگان که بخواب غفلت فرو رفته بودند بی خبر بخفته رسید و ملک عزالدین حاکم جزیره در آن یورش از توب بدست یکی از لشکریان

افتاده و آن شخص را در شکنجه و توب کشیده و بعد از آن که مال فراوان گرفته منش را داده ملک عزالدین بشفقت بسیار جان از آن ورطه نجات

بیرون برده صیانت ناطق مملکت او عرصه نهب و غارت گشت و جند قلعه جزیره را گرفته سپاهیان از نقود و چهارپایان بسیار نشدند و رایات

نصرت اثر بعد از کوهسار در آنجا نهضت کرده معاودت نموده چون آنحضرت از دجله عبور فرموده فرمان داد که تمامت اموال از غنایم و اغنام

و جمال و غیره آنک همراه بود نقل کنند و اشتر از جمله کشتی بدست ده شبانروز از آب گذرانیدند بارودی همایون رسانیدند ذکر توجه پادشاه گیتی پناه

بجانب ماردین نوبت دوم و ولادت شاهزاده جهانبان الغ بیک میرزا کورکان چون زمستان بپایان رسیده و خسرو انجم برج شرف بوش

فراسیده شهریار بجرد بعد از فتح جزیره بر تو التفات بر احوال لشکر انداخته بیاد ماردین اطوار ساخت و در غره جمادی الآخر سنه ست و تسعین و سبعمایه

لوای حشمت و هیبت بصوب ماردین برافراخت و میرزاده میرانشاه و فرزند ختم کورکان برسم منقلای از پیش روان شده و حسام و مجموع [illegible]

با جمال چهار و ثالث کوب تواب گشته در دوازدهم سنه حضرت صاحبقران با سپاه منصور بظاهر ماردین فرود آمده با طراف و جوانب شهر

محیط شدند آوازه کوس و ولوله در گنبد آبنوس افتاد روز دیگر حضرت صاحبقران با سپاه و قول درآمد و جوانغار متوجه حصار گشتند و پیش

از همه لشکر قول نرد بام نصب نموده و بالا بر آمدند و سایر بهادران از اطراف و جوانب حمله آورده دشمنان را رانده و شهر را مسخر ساختند و مخالفان

از بیم جان روی بقلعه نهادند لشکریان تعاقب نموده جمعی کثیر کشتند و بسی از پسران و دیگر دختران خورشید رو دستگیر شدند و بهای دواب بلک شدند

عرضه داشت که بنده فرمان بردارم اما از مهابت چتر فلک فرسای پادشاهی بیرون آمدن ندارم اگر این نوبت امان یابم از سر اطمینان خاطر بخدمت

شتابم بم غایت بنده نوازی باشد حضرت صاحبقران فرستاده را نوازش فرموده که آنچه مصیر فرستاده مقبول است بارودکوی بنده که از مر جرایم وی در گذشتیم

اما باید که بنزد وی بیرون آید تا از غایت ماشان حال او کرده و ایشان بازگشته این سخنان با وی گفتند مصیر از طالع ضعیف و بخت بدگمان شکیب

خواب از لیله السبع رضا اصغا نمود و اهل قلعه دست جنگ و کمان بدیده جنگ آغاز کردند روز دیگر امیر طهرتن پیش رفته مصیر را از طریق مصلحت اندیشی

نصیحت کرد و گفت این چه سودای فاسد و خیال باطل است که بدماغ راه داده با پادشاهی که سلاطین آفاق در مقام خدمتگاری و فرمانبری اند

خلاف و نزاع میکنی و هیچ نمی اندیشی که مهیب بچه سرایت کند و از عهده این امر خطیر که بیرون تواند آمد از استماع این کلمات خوف و هراس مستولی

شده و یازده پسر خود را با جمعی که از خویشان نزدیک او بوده و زر و اموال و آن مزین هر جزیرات و علاوه ات ای قرار داشت با اسبان بادرفتار بیرون

فرستاده و ایشان بزبان تضرع و استکانت دیرپایه سریر اعلی عرضه داشتند که مصیر امید دارد که آنچه سابقا التماس نمود بشرف انجاح قرین باید حضرت

صاحبقران دانست که مصیر امید ندارد که بحضرت شتابد لاجرم بر تیغ و جیب الاتباع او فرمان یافت که بهادران لشکر منصور از ظلمت بیدای کرد ستانند

تا در جنگهای عظیم کردند و در اثنای حرب و قتال از حصار تیری انداختند که بر آن چیزی نوشته بودند محصل مطلوب آنکه میان مصیر و امیرش کار چنین نزدیک است

و استقبال اهل قلعه بدولت اگر فرمان شریف صادر گردد قلعه را تمام با اموال و نفایس ما و شما در حال بدست ضمیر انور پادشاه رسیده که از نخست این معنی

انداخته بود روز دوشنبه حضرت صاحبقران پسر مصیر را پیش خود طلبید و او را منش بخیه جیاده و سالکی بود و در حال وی بحسن تقریر کلمات

معذرت و کلمات و اظهار غرابت از بنای زمان ایشان در دست داد که چون بپای تخت رسید روی اقدام همایون نهاد که حضرت شاهنشاه

وز انوار وی بیمار است بپایه خون پدر خویش خواهش نمود و عرضه داشت که اگر پادشاه از سر کشتن او در گذرد بر دم و سعی کنم که با شمشیر گیهان باشد

و مسلم آید آن حضرت فرمود که هر چند خون پدر تو بر بخشیدیم ببخشیدیم بشرط آنکه پیش باید و حضرت صاحبقران از روی ترحم و مهربانی خلعت فرزندی

از فرزندان او در پیش مصیر کرده مخالفت یکی از شاهزادگان او را کردند و وی ببخت خود بازگشت و جمعی از طلاوان و سرمات را مشتمل بر عنایت و ملاطفت بکرات

نزد پدر فرستاد و چون با آن عنایات او را طلبید و او رفت با آن اعتقاد دیگر جوش و خروش آمده زبان بدعای دولت ابد پیوند گشاده و بخدمت

بندگان حضرت علیه رفته و گرفته احترام تلقی نمودند و مصیر آنچه سخنان خاطر خواه بود گفت و بازگردانیده اما از غایت وحشت سراسیمه

با مطلقه نیرو و از بهره نداشت که قدم از قلعه بیرون نهد و خود را بپایگاه و خاک آستان رساند تا فتنه جمله آن مملکت بماند و چون مصیر ازان [illegible]

و تسویف جایز داشت حضرت صاحبقران فرمان داد که ساکنان قلعه را و بلاد را خسته در اثنای این اوقات مادر مصیر با تحف و پیشکش از حصار بیرون

آمده روی نیاز بخاک عجز و مسکنت نهاد و زبان باستکانت معروض داشت که پسر من بنده است و از بندگان این آستان اوره چه دلان باشد

که در مقابل خدام عالمیقام آید لیکن از غایت خوف و خشیت که بروی استیلا یافته است و پا نمی زند و الحق بجای آن دارد که شکوه این گروه

که ملازم رکاب حضرت اند شیر ژیان از بیم آب شود و اگر مصیر خوف و هراس بخود راه دهد عجب نباشد چون نه پای جولان

الجیوق برکماند حضرت صاحبقران او را خلعت داده نوازش فرموده گفت اگر پسرت بجان و مال امیدی دارد باید که زود بحضرت شتابد

و الا هر چه بیند از خود بیند و اهل حرم سرا چلپان خانم و تومان آغا و دیگر خواتین مادر مصیر را خلعتهای فاخر بخشیده گسیل کردند و چون بقلعه در آمد

و کیفیت حال با پسر و دیگر متمردان نهاد مصیر از غایت شقاوت و ادبار بر عصیان اصرار نموده فرمان واجب الاذعان نفاذ پیوست که بهادران

بشرف مند در برابر قلعه عمارت بلند بیاراستند و در اندک زمانی اشتغال نموده بنیاد از تیغ تیزتر آن حصار با تمام رسانیدند و از ضرب سنگ عراده و منجنیق

محصوران از آن تنگنا آمدند و چون پانزده روز از رمضان گذشت فتح آب مرتبه رسید که مصیر را آب گشته مجموع رعیت را از قلعه بیرون کرد

و اکثر کاخ و ایوان قلعه او نیک از زخم سنگ با خاک یکسان گشت ع آن معمور مملکت که تو دیدی خراب شد و آن نیل مکرمت که تو دیدی

سراب شد و در اضطراب و پریشانی مادر مصیر را با پسر خود اول پیش امیرزاده محمد سلطان فرستاد و زاری و تضرع از سر گرفت و شاهزاده جوان بخت

او را بپایه سریر اعلی رسانید و از تنگی مصیر در اسیکی او کلمه چند معروض داشت و آنحضرت فرمود که اگر بر آن عنایت نماید بهیچ حال امان نیابد و فرستاده

خلعت پوشانیده باز گردانیدند و آن شخص مصیر ملاقات کرده آنچه دیده و شنیده بود باز گفت و بزبان کذرانید که مصلحت آن است که بیرون آمد

هرات مصیر در مرتبه بود که بزلال نصیحت تسکین نیابد و همچنان بر سر خویش مصر بوده حرکت المذبوحی میکرد و بهادران سپاه ظفر پناه و بر آن کرها

بالا رفتند و پیش از همه بهادران خواجه شاهین در هوای تسخیر قلعه پرواز نموده با هفت کس در شب تاریک کمری بلند برآمده و در آن موضع نقب

آتشی برافروخت چنانچه عرق حمیت بهادران نصرت نشان در حرکت آمده فی الحال مخالفان اطلاع یافته سر راه بر ایشان گرفتند و شب تاریک

بوده و کمرها باریک جنگی عظیم شد و ما شاه ورحمت رسیده بازگشت و در قوشاه با طایفه از دلاوران دشمنان را رانده و بر موضعی که در اقطاع آن حصار بود

بر آمدند و بدو بوری رسیده و آن را خالی ساخته بر سر چوبها بازداشتند و مصیر برین قضیه مطلع شده خود را فروتر گرفتار دید و نوکرانش چون سیلاب

بر خود محیط یافتند از روی اعراض نموده و اسلحه و یراق انداخته راه گریز جستند و مصیر در روز جمعه غره شوال امان از ملک و مال بگرفته مادر را با پسر دیگر

قوایم سریر خلافت مصیر فایز شده باج و خراج قبول کردند و کلیه زر و منقش مبلغ خطیر بخزانه عامره فرود آوردند و چون شهر اردوی همایون از میان فارس
گذشت راه اصفهان تعیین نموده و نهج چنان مقرر گردانیده که امیرزاده سلطان محمد اصفهان را بخاصه جهت او گذاشت و رایت ظفر پیکر از راه سوس بجانب
صحرای موش در حرکت آمد و امیرزاده شاهرخ ملازم رکاب حضرت صاحبقران بود و با آنکه موسم بهار بود از شدت سرما و کثرت برف اسب
و شتر بسیار در آن عقبهای بلند که پیش آمد تلف شد و در سه شنبه [illegible] رجب از ثمامات آن عقبات دشوار و راههای ناهموار عبور نموده صحرای
موش مضرب سرادقات جلال گشت و امیرزاده میرانشاه و امیرزاده محمد سلطان در آن محل باردوی اعلی پیوسته و حاکم بتلیس حاجی شرف که در مجموع
ولایت کردستان بحسن اخلاق منفرد و طاق بود در آن موضع بشرف دستبوس استسعاد یافته اسپان با رفتار گذرانیده و در آن جمله اسپی کمیت بود
که با تمامت اسپان نادر حاکم ولایت اطراف که برسم پیشکش آورده بودند دوانیدند بر همه سبقت گرفت و حضرت صاحبقران عنایتش بمنظور نظر اعتبار
گردانیده مملکت اورا با دیگر ضمایم و ملحقات بروی مسلم داشت و ثمامت حاجی شرف را بخلعت طلادوز و کمر شمشیر زرین مشرف ساخت
و [illegible] اورا با [illegible] در قلعه بتلیس محفوظ [illegible] و در خلال این احوال محمد درویش برلاس را با طایفه از سپاه ظفرپناه بمحاصره قلعه الموت فرستاد
چون قرا یوسف و [illegible] ترکمان از آوازه [illegible] قرار بر فرار اختیار نموده بودند حضرت صاحبقران در این باب مشورت فرموده رای بر آن
قرار گرفت که جمعی را بتکامیشی ایشان فرستد و آن حضرت برهان اغلان را با [illegible] سپاه گردانیده و اینانج اغلان و جهانشاه و [illegible] با دیگر سرداران
او ساخته از صحرای موش در عقب دشمنان فرستاد و فرمان داد که تا [illegible] باشد بروند و چون باز گشتند و در قمع [illegible] ایشان اهتمام
تمام نمایند و [illegible] چند روز در آن صحرا توقف نموده بجهت استیصال طایفه که [illegible] خود ساخته [illegible] بودند امیرزاده
میرانشاه را با لشکر [illegible] بآن مقام فرستاد و فرمود که [illegible] و [illegible] امن [illegible]
[illegible] جانب [illegible] در محاصره آن [illegible]
و [illegible] جهان مطاع صدور یافته که [illegible] اطراف ممالک [illegible] لشکریان را [illegible] جمع کرده [illegible]
فرمان روان شده و [illegible] جهان [illegible] و پراکنده گشتند و رایات فتح آیات از صحرای موش در حرکت آمده
بجانب [illegible] و حضرت [illegible] خانم و تومان آغا و خواتین که در سلطانیه توقف نموده بودند [illegible] از آنجا روان شده
متوجه اردوی اعلی گشتند و چون حوالی [illegible] محل [illegible] بساط جلالت [illegible] چون [illegible] قدیم [illegible]

کیتی پناه بشرف زمین بوس رسید و پیشکشهای مناسب گذرانیده در محل قبول افتاد و عرق عاطفت و مرحمت خسروانه در حرکت آمده
اخلاط و ایل [illegible] را با سیورغال فرمود و حضرت صاحبقران در آن [illegible] سیل [illegible] کرده ملازم رکاب حضرت [illegible]
شدند و بعد از ده روز [illegible] بسبب [illegible] رسیده آهوی سفید و [illegible] کوهی و گوزن فراوان انداختند و چون مدت یازده ماه شاهزادگان
از آنحضرت جدا مانده و در سلطانیه اقامت داشته و ایشان را که خبر آمدن ایشان بمسامع علیه رسیده شعله اشتیاق زبانه کشیده براه اوج [illegible] حرکت
و [illegible] ملاقات واقعه چون آن [illegible] از ترشحات فیض سحاب افضال حضرت صاحبقران برومند گشت و از [illegible] امیرزاده
عمر شیخ [illegible] پایان برخاطر استیلا یافته شاهزادگان و امرا و [illegible] مراسم تعزیت تازه ساختند [illegible]
زبانشان از [illegible] خاموش گشت و حضرت صاحبقران مظفرلوا بر [illegible] انتظام احوال مملکت [illegible] و استیصال اعدا [illegible]
خواجه [illegible] درویش برلاس که بمحاصره قلعه [illegible] فرستاده [illegible] سعادت قرین متوجه قلعه [illegible] شده و اهالی قلعه مال قبول کرده [illegible]
[illegible] و [illegible] بیرون فرستادند و با [illegible] بر سر کوه آمده فریاد الامان [illegible] رسانیدند و خراج [illegible] حضرت صاحبقران
[illegible] عدل و انصاف بود [illegible] بیرون آمدن معاف [illegible] و از آن موضع بازگشته [illegible] کوچ کرده [illegible]
فرمود [illegible] که بسوابق اخلاص [illegible] اختصاص جمع داشت با عطایا و [illegible] سعادت [illegible] رسید
[illegible] اثر رسانیده [illegible] و عاطفت [illegible] اختصاص یافت ذکر فتح قلعه [illegible] چون اکثر حکام و سرداران اطراف
[illegible] اطاعت پیش آمده روی نیاز بر ساحت پادشاه عالم مطیع جهان مطاع نهادند [illegible] پیر محمد ترکمان که حاکم قلعه [illegible] بود
[illegible] خاطر پادشاه جهانگیر متوجه تسخیر آن حصار شده و امیرزاده محمد سلطان [illegible] روان کرده و رایت نصرت آیت [illegible] حرکت آمده حضرت [illegible]
[illegible] امیرزاده محمد سلطان بآن مقام رسیده لشکر [illegible] جنگ در انداختند [illegible] پادشاه [illegible] حصار [illegible]
[illegible] ساخته با خاک یکسان ساختند [illegible] بقلعه کوه [illegible] بهادران ظفر [illegible] پیاده گشته [illegible] نزدیک
رسید صاحبقران جوش و خروش [illegible] شنید [illegible] پیاده روان شده [illegible] بسوی [illegible] سپه چون [illegible] تنگ [illegible]
کوس جنگ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سپاه [illegible]
فراز کرد با سپاهان جنگ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سپاه [illegible]

[illegible] بجانب ایشان در حرکت آمد مخالفان چون از توجه رایات ظفر نگار خبردار شدند فرار برقرار اختیار کرده از آن مسالک جان بکنار کشیدند و [illegible]
جنة [illegible] در [illegible] محمود آباد نزول فرمود و [illegible] سرادق جلالت نشان [illegible] کیوان برافراشت و [illegible]
سلطانیه فرستاد و سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین و فرزندان عالمیان برحسب فرمان روانه شده منازل طی نموده [illegible]
سعادت دستبوس حاصل کردند و در این اثنا امیرزاده میرانشاه [illegible] باردوی اعلی نهاد و چون [illegible] رسید [illegible]
و [illegible] فرزندی [illegible] گردانیده و صاحبقران آن خبر استماع نموده آن پسر را [illegible] نام نهاد و امیرزاده پیر محمد و امیرزاده عمر شیخ برحسب [illegible]
[illegible] امیر [illegible] و حسین [illegible] و علی بیک [illegible] لشکر [illegible] روانه شده و در آن مقام [illegible] سرافراز گشت ذکر احوال سلطان احمد [illegible]
و جلوس او بار دیگر بر سریر سلطنت سلطان احمد جلایر چون از نهب لشکر [illegible] گریزان شده بجانب حلب میل نمود و اعیان و اشراف [illegible]
سلطان برقوق که در آن ایام فرمان فرمای مصر و شام بود در اکرام و احترام خدمتش مبالغه کرده آنچه باحتیاج او [illegible] مرتب و مهیا داشته سلطان [illegible]
چند گاه [illegible] حلب در [illegible] بسر رسانید و برقوق [illegible] فرستاده خود را [illegible] خوانده [illegible]
مشارکت [illegible] ملک [illegible] سلطان احمد [illegible] اسباب [illegible]
عازم دمشق گشت [illegible] سلطان احمد [illegible] اسباب ضیافت ترتیب دادند و چند روز [illegible]
روی بمصر نهاده و چون نزدیک بقاهره رسید ملک برقوق بنفس خویش استقبال او نموده [illegible] و [illegible]
[illegible] جامه طلادوزی پیشکش کرد و سلطان را [illegible] موضع [illegible] فرود آورده [illegible] و مشروبات [illegible]
پیش او [illegible] فرستاد و سلطان احمد [illegible] سپاه [illegible] داده و چون ایام ضیافت [illegible] در امور مملکت مشورت نمودند [illegible]
گرفت که سلطان احمد با لشکر متوجه حلب گردد و ملک برقوق در [illegible] و سپاهی عظیم [illegible] سلطان [illegible] و سلطان احمد چون بحلب
رسید شنید که صاحبقران از عزو کردستان مراجعت نموده عنان عزیمت بجانب دشت قپچاق معطوف ساخته است بنابراین [illegible]
باز گردانید و از حلب متوجه دار السلام بغداد شد و خواجه محمود [illegible] بغداد [illegible]
دیگر بر تخت [illegible] ذکر [illegible] لشکر کشیدن صاحبقران بجانب شمال و وقوع محاربه با تقتمش خان [illegible]
عدالت [illegible] فرمان فرمود [illegible] تقتمش خان [illegible]

[illegible] خویش [illegible] پرتو التفات براحوال لشکر ظفر پناه [illegible] انعام [illegible] و حضرت [illegible]
گردانید و [illegible] سرای ملک خانم و تومان آغا [illegible] سلطانیه [illegible] خواتین [illegible] توقف نمایند [illegible]
[illegible] با لشکرهای [illegible] بجانب دشت قپچاق علم توجه برافراخت و پیش از آن صاحبقران شمس الدین المالغی [illegible] سخن
[illegible] دقایق [illegible] حکایت [illegible] کلام برحسب [illegible] مقام [illegible] مکتوب [illegible] رسانیده سخنان
صاحبقران [illegible] نکته دانی و کمال سخن [illegible] خاطر خان [illegible] تقتمش خان میل صلح [illegible] خواست [illegible]
[illegible] استغفار گشاید [illegible] خواهی [illegible] امرای او [illegible] از این معنی [illegible]
[illegible] کلمات [illegible] از جاده صواب منحرف ساختند [illegible] غفلت و [illegible] غرور [illegible]
گشت و کلمات وحشت آمیز در جواب نامه نوشت و شمس الدین المالغی را [illegible] بازگردانید [illegible] همایون [illegible]
و بعد از شرایط زمین بوسی مکتوب تقتمش خان معروض داشت و از آن جواب ناصواب آتش خشم جهانسوز حضرت صاحبقران اشتعال یافت
بعرض سپاه و ترتیب لشکر فرمان داد و [illegible] در دامن کوه البرز [illegible] دریای قلزم [illegible] فرسنگ [illegible]
سپاه مانند بحر اخضر در جوش و خروش آمده [illegible] در دامن البرز کوه [illegible] محیط بر ساحل بحر قلزم [illegible]
و کثرت آن [illegible] تا [illegible] و در [illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible] طلوع [illegible] قرب [illegible] قول [illegible] احتیاط [illegible]
جماعت [illegible] و از آن حضرت شرف [illegible] و بعد از فراغ از این [illegible] شاهزادگان
و امرا [illegible] تقتمش خان که [illegible]
و جواب آن [illegible] تقتمش خان [illegible] همایون [illegible]
گذشت و [illegible] سپاه ظفر پناه [illegible] تقتمش خان [illegible]
[illegible] با سپاه گران [illegible] تقتمش خان [illegible] قپچاق [illegible]
و آن حضرت [illegible] نزول فرموده [illegible] صاحبقران [illegible]

پسران فرستاده وایشان چون بتقبیل قوایم تخت سریر فایز شده و زبان بدعا و ثنا برگشادند وآن عورت بیچاره روی بر خاک نیاز نهاده و زاری
و افغان بر آسمان رسانید و از سر سوز و گداز از برای پسران خواست مراحم پادشاهانه شامل حال ایشان شده فرمود که خون ایشان را بتو بخشیدیم اما باید که این
لحظه بیرون آید و اگر تعلل خواهد نمود خون چندین خلایق بعد از تسخیر قلعه در گردن او خواهد بود و عصیر از شنیدن این کلمات در صورت تغییر پیر اعلام
داده عصیر خود را با شمشیر و کفن بیرون آمده با میرزاده محمد سلطان ملاقی نموده چشمانش بر خاک نهاد و گفت اگر شاهزاده خون مرا خواهد خاید وزیر
و لطایف شکوه بنده که بجای آدم و مانند و باشم برهم زنده گناهکاری و جان سپاری قیام نمایم شاهزاده جوان بخت عصیر را امید وار گردانید و بدرگاه
عالم پناه آورده و کلمات او بعرض رسانید شفیع جرایم وی گشت حضرت صاحبقران چون عصیر را بشاهزاده بخشیده از سر گناه او در گذشت الیرلیغ
و جیاسا بتاریخ نفاذ یافت که سلطان عیسی والی ماردین و عصیر را بطلبانند و سلطان عیسی را در آن موضع توقیف نموده عصیر را بهم فرستادند
موکب همایون بموجب فرموده عمل کردند و حکم شد که تمامت ادوات حرب که در قلعه اونیک بود بیرون آوردند و امیر ایلتیمش بمحافظت آنجا منصوب
گشت ذکر مراجعت صاحبقران و فرستادن لشکر بکردستان بولایت امیرزاده ابراهیم سلطان شهر بکیتی گشای کشورگیر خسرو زینت فزای اقبال ابد
بعد از تسخیر قلعه اونیک پنج روز در آن موضع بساط نشاط گسترده داد عیش و طرب داد و چون از لهو و لعب پرداخت و عنان روی منور از آنجا بمراجعت
فرمود و در روز هشتم ماه شوال در اثنای راه جناب امیر حاجی سیف الدین از جانب او را کنتر آمده مهمات ملکی عرضه داشت و حضرت صاحبقران او را بحکم
که مذکور شد عرضه عنوان بود فرود آمده چند روز توقف فرمود در روز دوشنبه سیوم ماه مذکور فرمان داد تا علوی عظیم ترتیب کردند و در آن طوی امیر زاده
منشور ولایت ارزنجان و نواحی آن طیه بدیکر رسانید و بکلاه و کمر مرصع اختصاص داده روانه ساخت و امیر زیرک جاکو جیش را باین با طایفه از امرای
برخاستجوی القلعه اونیک رفته بود و سپاهی ان رسیده در باب محاصره و جنگ بد وجه نمود و حاکم قلعه امیر بایزید چون سطوت سپاه منصور مشاهده کرده دانست
که هم اهل حصار با چال روز کار خواهند گشت لاجرم حیله اندیشیده امان طلب التماس نموده عهد کرد که اگر لشکر دست از محاصره باز دارد و از پای
حصار برخیزد من بیرون آیم امیر زیرک ملتمس او مبذول داشته از آنجا برخواسته قریب بآن موضع در محلی نزول کرد امیر بایزید بدانکه امیر زیرک را اعلام
هنگام سحر از حصار بیرون آمده متوجه درگاه عالم پناه گشت و چون بار دوی همایون رسید منظور نظر مرحمت و التفات شد و حضرت صاحبقران ولایت بدو
باو بخشیده باز نواخت و خلعت خاص و کمر زرین مخصوص گردانید و ایلچی فرستاده امیر زیرک را باز خوانده و در خلال این احوال برهان اغلان و امیر
حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه و امیر عثمان بموجب فرموده از آنجا باتفاق با لشکر گران متوجه کردستان گشتند و آنحضرت بنفس خویش از خلخال

عازم الشوب شد لشکریان ظفر قرین از اعادی ادبی هر کرا یافتند قتل و غارت میکردند و حضرت صاحبقران با شاهزادگان و امرا چون بشهر تبریز
رسیدند در ظاهر آن صحرای دلکش بمنزل انجاب خوش بود فرود آمدند و از جمله فتوحات آنکه در آن اوان روی نمود آن بود که اختر مبارک طالع اقبال جلال
طالع گشت یعنی در روز خجسته سه شنبه بیست و ششم شوال سنه ست و ثمانین و سبعمائه حضرت ملک مثال امیرزاده شاهرخ را فرزندی سعادتمند کرامت
نموده با ابراهیم سلطان موسوم آمد با توی طغی کس فرستاده خاطر خطیر پادشاه جهانگیر را از حصول این بشارت فرخ که مسرور گردانیدند و دست بکرم
بخشش و سرور گشادند و حضرت صاحبقران بکمال مسرت و شادمانی از سر فراز فارس کوچ کرده در دشت منک کول فرود آمدند و از آن موضع امرا و بهادران
که بغزو کردستان رفته بودند و قلاع و بقاع آن ولایت را فتح کرده با غنایم موفور باز گشته بمعسکر همایون ملحق شدند و باز دیگر طوی کرده و بر هشتم ذی قعده عرض
نزول فرمود ذکر رفتن شاهزاده شاهرخ بهادر بجانب سمرقند در حسب فرمان و توجه حضرت صاحبقران دیگر بار بطرف کردستان در تب و کرم ذی قعده
سال ند کور خاقان موید منصور فرمان داد که امیرزاده شاهرخ بطرف سمرقند رود و بضبط و ربط ممالک قیام نماید و چون شاهزاده شاه الیه عزم رفتن کرد آنحضرت
اشارت فرمود که مهدعلیا سرایملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین و آغایان را فرق در مرافقت انجناب با سلطانیه روند و ایشان در آن موضع توقف
نموده شاهزاده متوجه مقصد گردد و او نیز با عمر سلطنت عزم و با حرمت برحسب فرموده در حرکت آمدند و بعد از رفتن آنجماعت بار دیگر رایت اعلی از قضیه
جهاد از خاطر انور پادشاه بحر و بر سر برزده لاجرم عنان عزیمت بجانب کردستان که بقرار قضایای شنیده ملازم عطف ساخت و ایشان تعطیل جبال موضع
مستور پناه برده بودند سپاه جلادت شعار بکوهها بالا رفته در باره آن بدنیان قتل و غارت مقدم برسانیدند و مظفر و منصور بدرگاه عالم پناه معاودت
نمودند و حضرت صاحبقران بکامکاری میرفت تا بتلیس که معظم ترین بلاد کردستان و دارالملک ایشانست رسید و از آنجا باز گشته بولایت ملکی
آمده امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه را با جمعی از ابطال سپاه بطرف الاغ پیش فرستاد تا هر که از راه در آید ابواب غارت و قتل
بر روی او مفتوح سازند و هر کس که مخالفت نماید پی او بر اندازند و ایشان برحسب فرموده عمل نموده بجمیع کوه و دشت بر آمده اغارت کردند و ایل
والوس آن نواحی را اوکن ساخته باردوی همایون آمدند و امیر شیخ نور الدین و امیر ساره بوقا را با لشکر شکن کوهستان روان فرموده ایشان
در آمدند سید علی کشور حاکم آن موضع ملک و مال او را غارت کرده و از خوف جان روی بگریز نهاد و شیخ نور الدین خیش سپاه و تاراج در کوهستان زده باز آمد
فرامان بدرگاه خسرو صاحبقران باز گشت و در خلال این احوال کس از جانب شیروان آمده خبر آورد که لشکر توقتمش خان که بتبلیغ ایشان علی اغلان و امیر
و جمعی دیگر از شاهزادگان جوچی نژاد و امراء بهادر از دربند گذشته بعضی ولایات شیروانشاه را که باج گذار و فرمان بردار آنحضرت بود تاختند و حضرت صاحبقران

جنگ کرده روی بجلادت با ایشان نهاد و سنگام صبح از آب گذشته بضرب شمشیر آبدار روز کار دشمنان خاک بر باد داد و از آنجا حشم
کنار آب پورخ مضرب اردو و خیام نصرت انجام گشت تقتمش خان با لشکرهای گران بر کنار ترک فرود آمده بود و امرا پیش رفته بودند و در سوری چکی
سعی بلیغ نموده بود و چون از انهزام قراجقی و توجه آن حضرت آگاه گشت پای ثباتش و قرار او متزلزل شده روی بگریز نهاد و لشکر کامکار سپاه
ظفر شعار کنار ایشان گرد و از آب ترک عبور نموده تقتمش خان باب قدر رسید و توقف نموده تواچیان فرستاده لشکر را طلب داشت و حضرت صاحبقران
انابالواو با واسطه قلت زاد سپاهیان کنار آب بطرف ولایت محولات در حرکت آمده ایشان از غلات آنجا بهره ور گشته و بسلطه غلام
کمر بقلع و قمع مخالفان بسته مقدار اثقال قراولان حسب الخبر رسانیدند که تقتمش خان با شاهزادگان جوچی نژاد و بهادران دشت قبچاق کنار آب
در عقب لشکر منصور می آید حضرت صاحبقران اعود باعوذ بر زبان راند و چنانکه دو شاه با جانب رسانده مبنه و میسره و قلب سپاه و ارسته بازگشت و چون
مسافت میان هر دو لشکر دو سه فرسخ بیشتر نماند و کینه خواه در برابر یکدیگر فرود آمدند و فرمان شد که جنبه جزم و احتیاط طلب اقبال بر گرد
معسکر همایون خندق کندند و در بجای رسیدند تا آنرا استوار گردانند و بموجب فرموده عمل نموده با شارت علیا بیرون خندق نخستین خندق دیگر فرو
بردند و حکم شد آنشب کسی از جای خود حرکت نکند و او در بیدار و مجموع و خلایف شب را در شب از شمشیرزن برحذر باشند و در آن شب ایلیانچ اغلان
از نژاد جوچی خان چهره عهد بشکستن بوفا داغ آشیده بکرمیش روزه دیگر که سلطان سپهر ارتفاع از کمینگاه افق بیرون آمده لکیواره در میدان آسمان
از عقب روشنان فلک تاخت و شمشیر کین از نیام انتقام بر آورده سرکش را از مرکب بدن جدا ساخت بهادران هر دو لشکر و امرای هر دو کشور چون
امواج بحر اخضر در حرکت آمدند صاحبقران پرتو ضمیر آفتاب تاثیر بر ترتیب و تنظیم لشکر ظفر شعار گماشته هفت فوج مرتب گردانید فوج هراول
بفرزند امیرزاده محمد سلطان نسب و از آتش بخشیده و برادران صف شکن و دلاوران مرد افکن از احکام مراد و بنفس همایون با هفت فوج فشون
آراسته چون کوه آهن از عقب لشکر قرار گرفت تا اگر خللی از طرفی روی نماید تدارک و تلافی آن مشغول فرماید مخالفان نیز ارتبار ایشان بتسوی هر
و علمهای افراخته پدید آمدند از خروش و نعره میان دلاوران صف شکن زهره شیر فلک آب شد و از گرد سم ستوران شمشیرزن رخسار مهر و ماه را حجاب گشت
و در این اثنا از جانب شخصی آمده بسمع همایون رسانید که در دست تقتمش خان جمعی از شاهزادگان مثل کونجه اغلان و بیک یارق و دیگر تومانات مثل
اقبا و داد و صوفی در مقابل میسره آنجا نیست اند و بجنگ مشغول اند و صاحبقران با قشونهای خاصه که ملازم رکاب نصرت انتساب بودند روی بدیشان
نهاده حمله کردند مخالفان از صولت سپاه منصور پشت داده روی بگریز آوردند و از جوانب و صف قشون اردو بگریختگان رو نهادند و دشمنان لعول

خور رسیده باز گشته و در آن جمع فوجی که ایشان از عقب نموده بودند برخی را کشته و بعضی را بحضرت صاحبقران رسانیدند و قشونات متفرق شده ایشان
با جمعی پیش راندند و بدان حضرت حمله آوردند و امیر شیخ نور الدین ساره بوقا رعایت حقوق ایادی احسان صاحبقران کرده و از سر جان گذشته فرود
آمدند و پنجاه نفر در این معرکه ملازم پیاده شده و از زخم پیکان جانستان ایشان از جای بر داشته و محمد آزاد و بر اثر ایشان علیشاه و توکل باورچی و امیرزاده
از عراء و اهالی خلاف و شقاق را گرفته چون خسرو آفاق آمده مانند شیر بر سم بستند و اعدای قشون و غارا بدید رسیده از اسب پیاده شده بر عادت
شیخ نور الدین را فوز و شیاد آغاز کردند حسین ملک قوچین با تمکان و امرای که جاکو با قشون خود رسیده فرود آمدند و قشون تولی ایشان منهزم شده
و استوار نیز با قشون خود پیش آمده در جنگ کاری کمر بسته و تیر پیکان جانستان جانکاه ایشان دشمنان نخستند و هر چند بهادران دشت قبچاق فوج
فوج متعاقب هم رسیدند و حملهای متواتر کرده کوششهای مردانه نمودند سپاه ظفر پناه هر که فرود آمده بودند و تیر انداختن مشغول بودند از جای خود
بر نتوانستند گرفت جوی های خون در آن معرکه از فضای ملک بیچون جریان یافت و سرهای بهادران در آن میدان مانند گوی غلطان شد
و امیرزاده محمد سلطان با قشونهای خاصه در رسیده حمله آوردند و مجموع بهادران باتفاق متوجه بالقفار شمشیر شدند و بزخم پیکان آتشبار و شمشیر خون ریز
دشمن نکار رایات مخالف را شکستند و امیر حاجی سیف الدین را نیز که قبل بالقفار بود حاجی صعب دست داد چه دست مخالفان که قبل
ایشان عیسی بیک و بخشی خواجه بروی حمله آوردند و غالب آمدند و ذهنیش را در میان گرفتند و او هم دست از جان شسته با تومان خود از اسب پیاده
گشت و دست جلادت گشاده تیر باران کردند و دشمنان هر چند در عقب یکدیگر حمله رسیده بضرب شمشیر و تیر بر ایشان راندند و آن پر دلان پای ثبات فشرده
مخالفان از زخم پیکان جگر دوز باز گردانیدند و در اثنای آن حال امیر جهانشاه با فوجی از سپاه ظفر پناه بمعاونت امیر حاجی سیف الدین در گوشه در آمد
و باتفاق خود را بر قبل دست چپ تقتمش خان زدند و ایشان را از جای راندند که دیگر هوس آمدن نکردند و ظفر خواجه و قوی فایز و خلایف شجاعت
تقدیم رسانیده در راحت مقابل خود را از جای برگرفت و امیرزاده رستم پسر شاهزاده مرحوم عمر شیخ بهادر بحمله آتش آهنگ خرمن شوکت مخالفان را
بسوخت و نام پدر مرحوم خود را در صغر سن بسر پنجه اقتدار زنده ساخت و اغلی بیک از جمله مقربان و مخصوصان تقتمش خان با برادران و ملازمان خویش
به میدان در آمده زبان بلاف و گزاف برگشاد و امیر عثمان عباس را امیش خود بمبارزت طلبید عثمان با قشون خویش پیش راند و هر کردی با یکدیگر
در آویخته چیره دستی در دفع دشمنان نمودند و دشمن را از هنگام و بون گردانید و دیگر بهادران و امیران بیاسمن اقبال صاحبقران عدیم المثال که آن همین غایت
ملک متعال اهل عدوان را یکباره متفرق و پریشان ساختند تقتمش خان چون بیقین دانست که کار نوعی دیگر است و کار فرمای عالمیان قضا و قدر با معاون

[illegible]

ملک و مال تاسف و تحسر خورده با شاهزادگان جوجی نژاد و امرا و سپاه [illegible] دشت قبچاق [illegible]

برادر و بسیاری از ایشان را بقتل رسانیدند [illegible]

ایشان را گرفته تحسین و ستایش فرمود و چون رایات نصرت آیات [illegible]

امیر شیخ نور الدین را [illegible]

[illegible]

[illegible]

بموضع بوغار تمر رسید و در آن محل قشلاق فرمود و در آن یورت طایفه از مردم مغول و قبایل مغضوب و خارجی فوج فوج بدرگاه جهان پناه شتافتند
و لعوارف خسروانه سرافراز گشتند و در آن زمستان جمعی کثیر که ایشان از ایل جهان مسکفند یعنی ماهی گیران بگرایش رفته بودند و آن بر جانب اشتیاق رو
بپایه سریر و فلک شبستان بقصیر بتقصیر عذرخواه شده چون رای عالم آرای بر این قضیه مطلع گشت بیادران سپاه نصرت انتساب ایشان را مرتبه عز وران
جماعت را تنبیهی عظیم که تعبیه گاهی قوی از یخ بسته بود کشته و مجموع جز اندک ابیاتی دادند و بانحیت و خواسته بسیار باز گشته بمعسکر ظفر قرین متوجه شدند و در آن
اثنا فرشته و مژده بابان که بر حسب فرمان جهان مطاع بضبط و نسق ماهی ترخان اشتغال می نمود بار دیگر همایون آمده عرضه داشتی از راه پایه سریر اعلی رسانید
مضمون آنکه محمدی که از آن موضع سر مخالفت و رزد و اگر تدارک مهم او بفرمایند کار مشکل شود حضرت صاحبقران امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده
پیر انشاه و طایفه از امرای عظام را افرق که اشتباه باه جواردست سپاه و کثرت برف طغیان فرمود و بعد از قطع مفاوز و مسالک چون بحاجی
ترخان نزدیک رسید محمدی طوطاوکره بانسقیال آمده آن حضرت او را در ملازمت امیرزاده پیر محمد و امیر جهانشاه و دیگر امرا بجانب سرای فرستاد
و بنفس همایون در شهر نزول کرده و بعد از تحصیل مال الامان صاحبت منا حق افرصد و در عرصه تاراج آمده امیرزاده پیر محمد و امرا با لشکرها از آب آتل بر روی
یخ گذشته محمد را بر بریخ فرستادند تا میان محفوظ گشتند و چون شاهزاده مشار الیه با سپاه بسرای رسید بمکافات آنکه لشکر توقتمش خان در آن زمان
که حضرت صاحبقران بتسخیر عراق و فارس اشتغال داشت جاودانه آمده آتش در سرای قرآن سلطان کردند بحکم سرای اشتهار داشت زده بودند و ایشان
مشغله سیاست و قهر سرای را بسوختند و خشام و صحرانشینان ان الوقات سانبوهی بر روز برساختند که دیگر از امن و فراغت خبر نیافتند و مجموع
سکان حاجی ترخان را کوچانید و در آن شهر آتش زدند و خسرو آفاق با لشکرها بیورت قشلاق معاودت فرمود و در آن زمستان بنابر شدت
سرما و بعد مسافت از معموره ممالک محروسه بیشتر چارپایان تلف شد و عسرت در میان لشکریان بمرتبه رسید که گیسو کولفند بدویست و پنجاه دینار
کبکی و کمین ازرن صد و پنجاه دینار کبکی بافت نمیشد ملطفت شاهانه شامل حال ملازمان شده بحکم و جهان طاق و فقرا یافت
که تواجیان مجموع غنایم را که در آن یورش بدست آورده بودند بر ایشان قسمت کنند و سپاه میان از تنگی و قحط خلاص شده و از آن طبیعه واش
ذکر مراجعت صاحبقران از جانب شمال و شرح بعضی از قضایا و بیان برخی از احوال چون تمام مملکت دشت خزر و سایر بلاد شمال در تحت تصرف
بندگان صاحبقران جهان آمده و دشمن زار گشته و آوازه بساختند و در آن ولایت ازایشان اثری نگذاشتند آن حضرت در اوایل بهار سنه ثمان و تسعین
و سبعمائه از بوغار تمر براه دربند رایت معاودت برافروخت و چون رایات ترک بر روی یخ گذشته بموضع ترمه معسکر همایون گشت شهر

سعادت یار برافروق چشمی گرفته با سپاه از آتشه ببنت قرادل رو با نگجو نهاد و بعد از وصول بمقصد لشکر ستاره عدد آن مرکز را در میان گرفتند
و در این اثنا شو غل از قاضی قومش با سه هزار سوار مکمل بعید انگلیو روان گشت و بالکه اش در پیش از این تاریخ کثرت او فات بغزو جهاد کفار
بآن موضع اشتغال مینمودند انجز بسمع اشرف اعلی رسید آن حضرت با پانصد سوار نامدار ایلغار کرده باستقبال ایشان شتافت و مخالفان
در کوشه فرود آمده اسپان را بعلف رها کرده بودند و حضرت صاحبقران شهاب لای شپثه برآمده همه ر بنظر اعتبار در آورده و فی الحال عنان پیچیده
سواران را فرمود تا مرکاب گران کرده و برآن قوم خون گرفته تاختند و کار ایشان را بتیغ خونریز و سکان دلاور آخر ساختند و شو غل را بهم جهان
پیاده بکوهی برآمده و پیشتر پیاده زعف رفته بکوه تیر او را از آن بالا غلطانیده و سرش از تن جدا کرده در پیش حضرت صاحبقران رسانید
و جمعی را زنده بدرگاه عالمپناه آوردند و آن حضرت از ایشان پرسید که چون شما پیش از این بنیت احراز مثوبات اخروی با کفار
جهاد مینمودید اکنون بخلاف سابق چرا بمدد ایشان آمدید ایشان در مقام خجالت سر در پیش افکنده و بسهو و خطای خویش اعتراف نمودند و
حضرت صاحبقران از سر جریمه اسیران در گذشته خلعت داده و فرمود که بروید با رؤسا و عظمای خود بگوئید که متوقف بدرگاه باشند تا زمانیکه
خان انعام ما بهره تمام یابند و آن قوم زبان بدعا و ثنا گشاده بولایت خود رفتند و آنحضرت معاودت نموده مجاهدان دین انگلیو را قهرا قسرا
مسخر ساختند و مجموع آن سپاه را بتیغ جهاد گذرانیده اموال ایشان را تصرف شدند و حوالی و نواحی را تاخته بنیاد اهل کفر و فساد از بنیاد
و غنیمت فراوان گرفتند و مقارن اقبال عظمای آن دیار قومش و اوبره علی و قضات مدرکاه عالم پناه آمده وزبان باعتذار و استغفار
گشاده و وظیفه خدمت بجای آوردند و پادشاه دریا نوال نقوش زلات ایشان را بزلال عفو و اغماض شسته بصد انجلع کلاه و کمر شمشیر زرین
و اسپان تازی خوشدل گردانید و بزعفران و جهاد خوشدل نموده ولایت که در دست بود بایشان مقرر گردانیده و در آن باب یرلیغ ارزانی داده بجهت
انصراف اشارت فرمود و مضمان جلادت و اقبال از آن جا گذاره اشده و قطع مسافت کرده بظاهر قلعه کس را مرکز اعلام ظفر انجام ساخت و لشکر
بجنگ قلعه را مسخر گردانیده کفار و گبران را بتیغ جزا المعبود فرستادند و گروهی از مخالفان پناه بمواضع حصین برده بودند در شکاف کوه را جا
که در میان کوه های سنگ بود خزیده و آنحضرت همت بر استیصال ایشان مصروف ساخت و جمعی از دلاوران جلادت شعار در رفته قصد ایشان
و ایشان را از قلال جبال بر زمین کرده و شکافها که فرقه ضاله در آنجا متحصن شده بودند فرو گرفتند و مجموع آن گمراهان را بزخم تیغ و نیزه بسوراخ عدم فرستادند
و اموال و اثقال ایشان که گرفتند و لشکر فیروزی اثر در آن راه چند قلعه دیگر را که تفصیل آن موجب تطویل میشود گرفتند و چون از فتح ولایت البرز کوه

فراغت و جود مخالفان پاک گشت رایات نصرت شعار از آنجا سر بر اوج سماک کشیده در حرکت آمد و لشکریان ظفر شعار اموال بسیار و دختران
سرو قد گلعذار بدست آورده و محبوبان گلرخسار را در عرادها نشانده در غایت نشاط و سرور منازل و مراحل می پیمودند چون موکب همایون
قریب بولایت شروان رسید اهالی آنجا بعد مقدم اقبال پیش آمده زره و جوشن بی اندازه برسم پیشکش بگذرانیدند و مشمول عواطف و عواطف
خسروانه گشتند و اهل متاع برآن امان جستند و بنوازش پادشاهانه اختصاص یافتند و چون از دربند گذشت رای عقده گشای اعمارت ستحکام
قلعه فرمان داد و بسلطان محمد و بنت بتعمیر کمر اجتهاد بسته بجد و جهد باز گشتند و حاکم شروان و شماخی شیخ ابراهیم که در آن یورش ظفر کرده ملازم رکاب همایون
بود بیشتر از این رخصت طلبیده بشتابان آمده بود ترتیب اسباب پیشکش و سامان اشتغال نموده و اتولا که رایات ظفر نگار بآنجا رسید خدمات لایق
بجای آورده لوازم قدر شناسی و تقدیم رسانید و چون بعد از طی منازل لب آب کر محل نزول سپاه پادشاه دریا نوال گشت امیر شیخ ابراهیم طوی عظیم
مرتب داشته پیشکشهای پادشاهانه کشید عاطفت شهریاری او را بخلعت خاص اکرم و رصع اختصاص بخشید و خواص و مقربان در زیر بخلع کلاه و کمر
سرافراز و ضمیمه پایه کردانید ممالک شروان را با توابع و لواحق بدستور سابق بامیر شیخ ابراهیم مقرر داشت و فرموده که تا در بند بهای قلعه نموده از
سرحدهای لشکر و بخیر باشند و چند روز در آنجا بعشرت و کامرانی گذرانیده بعد از آن در جنبش آمد و از آب کر گذشته در موضع اقی تمام مضرب خیام
لشکر پادشاه سپهر احتشام گشت و در آن اثنا حکم شد که امیرزاده میرانشاه بضبط مملکتی که سابقا باو مفوض شده بود قیام نماید و آن عبارت از دربند
باکو تا بغداد و از همدان تا سرحد روم و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که چون از ضبط و نسق آن مملکت بپردازد بمحاصره قلعه النجق مشغول شود و شاهزاده
مشار الیه بر حسب فرمان قویمت ریمن نمود و حضرت صاحبقران او را در آغوش گرفته وداع کرده و امیرزاده رستم و امیر جهانشاه امرا با سپاه همراه او کرده و وصیت
فرموده که در محاصره قلعه النجق اهمال نورزند و امیرزاده پیر انشاه با آذربایجان شتافته کوچ امرا و لشکریانش که در خراسان توطن داشتند طلب ایشان
کس رفته بود رسیدند برانغار شاهزاده قرایاغ و نخجوان را با او بنیک برات ساختند و جوانغار لشکرش توق طاق و دیگر برای برای تو هم آن برین گرم
و شاهزاده جوان بخت از سرحد بوستنام بمحاصره قلعه النجق مشغول گشت ذکر خروج سلطان محمد عیسی بن یزد و مخالفت سلول در صفاهان و توجه امیرزاده
محمد سلطان و وقوع فتوحات ارجمند سلطان محمد بسر ابو سعید عیسی در وقت شیر شاه مظفر و اخبار خاله جانع زاده او و با بعضی خواجه ایشان خویش
از خراسانیان که سابقا در زمره ملازمان آل مظفر انتظام داشتند و در آنولا در یزد بسر میبردند اتفاق نموده خروج کردند و کماشته توک را بقتل آورده
از کار بر نبردر طایفه از میان بر انداشتند و مال و اثاث و آلات را که در خانه قاطبین اموال محفوظ میشد و چند هزار قماش را که بجنبه سر ملک خانم

نهب و تاراج نمودند و از شهر بیرون بزاده التصرف نمودند و چاربسپار و رخته در بسپر و پایها که با ایشان هم دستان شده و جامه جیبیدانده جمعی کثیر را از اول داد ایشان
در آنموضع مجتمع گشته و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ در شیراز از این قضیه آگاه گشته بتنبیه ایشان و ترتیب اسباب محاصره یزد مشغول شد شاهزاده رستم نیز که حاکم
اصفهان و قهستان و خراسان و جرجیب آنموضع متوجه دفع این فتنه شده و مضطار یزد جمعیتی عظیم دست داده سپاه اطراف بمحاصره بجا
اشتغال نمودند و چون پرتو این خبر بر مشکاة ضمیر انور حضرت صاحبقران افتاد فرمان واجب الاتباع صدور یافت که امیرزاده پیر محمد جهانگیر با تیمور خواجه اقبوغا
و دیگر برادران و سپاهداران به نصرت شتابند و چون در حوالی یزد علف زاری که قوت چارپایان حاصل شود نبود حکم شد که سواران اسپان خود را
در ییلاق کوشک زرد و نواحی اصفهان گذاشته پیاده با آنجا روند و بمحاصره مشغول شوند شاهزاده و امرا و لشکریان بر حسب فرمود عمل نموده روانه شدند
و چون بمقصد رسیدند یزد را محاصره نموده جنگ آغاز کردند و هر روز دو نوبت با آن جز خطر عمل نموده یکی از حوادث زمان حضرت صاحبقران آن بود
که امیر بایزید برلاس که مردی نیکو سیرت پاکیزه سریرت بود بر حسب فرموده آن حضرت بضبط صفاهان اشتغال مینمودند نوکری داشت سلول نام مفسد یزدی
که هر روز تخت شیطان از روی اقلیم گرفتی و بعد از آن با غوا و فساد مشغول گشتی و این سلول مخذول امیر بایزید را حیله و تلبیس هلاک ساخته بر بنیاد
مستولی شده و اسباب دا غدر و مقاله مهیا داشته متبول النفس در فریب مهیا غروری بگردن او داده و چون حضرت صاحبقران بعد از قطع منازل و مراحل
بسلطانیه رسید و سلطان عیسی المادر دین را از بند برون آورده و ترحیب فرموده حکومت آن نواحی را برای سلطان تفویض داشت او را بآن طرف متوجه و محترم
گسیل کرد و در بیع و رجب الاذعان انفاذ یافت که امیرزاده سلطان حسین و خداداد حسینی با دیگر امرا و لشکریان متوجه شده و جزای سلول تلک کردار را
در کنار نهند و ایشان بموجب فرمان بالضرورت بر سبیل تعجیل در حرکت آمدند و رایت ظفر نشان از سلطانیه بجانب همدان نهضت نموده امیرزاده
مشار الیه با امرا چون بنا و فرد رسیدند حصار را مرکز دار در میان گرفته حرب در پیوست و بعد از سعی و کوشش بسیار آنرا مسخر ساختند و ارباب فتنه و
فساد را بتیغ خونریز رهبر گردانیدند و سلول که فرصت را کرده از آتش سوختند و چون بجز آن فتح نامدار بسمع شریف اولیا کامکار رسید فرمان عالی نفاذ شد
که امیرزاده سلطان حسین با امرا و سپاه بسیر توجه نمایند و مفسدان و قطاع الطریق را بر ستار از آنجا فرستند که اگر معاودت نمایند گرد و کنار را سر حد
نفقه مجموع بحر و بر را تا اقصی جزیره در تحت تصرف آورده و ایشان با امتثال امر مبادرت نموده رایات توجه بر افراختند و چون نواحی همدان
مرکز رایات نصرت نشان گشت و ماه مبارک رمضان تشریف قدوم ارزانی داشت حضرت صاحبقران پاک اعتقاد بصلوات و صیام و تلاوت
کلام ملک علام مشغول شد و چون هلال فرخنده فال شوال جمال نمود حضرت صاحبقران از ادای صلوات و ایصال زکوات و صدقات فارغ شد امیرزاده محمد سلطان را

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فارس و هرمز رسیده بود پیشکشهای پادشاهانه از جامهای زردوزی و اسبان تازی با زینهای زر بمجلس عرض رسانیده مجموع شاهزادگان را خلعت
طلادوزی پوشانیدند و حضرت صاحبقران بواسطه آنکه نفس شاهزاده محمد سلطان از آفات زمانه از خطر عظیم نگاه داشته بود وظایف شکر بجای آورده
ونذربار باب استحقاق داد و تفصیل این مجمل آنکه جمال الدین پر قدر گوهر کرم بعضی از اجداد امیر شاهی شاهرخ است در حین مراجعت شاهزاده از سیر
روزی برسم شکار پیاده در رکاب او میرفت بیک اجل در رسیده آن خون گرفته را باعث شد که بخنجر کار در شاهزاده زند چنانچه از کمر
جراحتی بر اندام مبارکش پدید آمد خود از بیم جان بطرف کوه دوید و از دیده غایب شد و حیات طبیعی را وداع کرد و بعضی از ملازمان شاهزاده از عقب او
شتافتند او را در آن کوه مرده یافتند سرش از بدن جدا ساخته و آورده بزیر سم سمند جهان افکند آنجا بانداختند ذکر خواستگاری دختر خواجه [illegible] آن
و زفاف و ازدواج کردن با الغ بیک سلطان و توجه رای عالم آرای بعمارت باغ و بستان حضرت صاحبقران شمع جهان پسر خواجه [illegible] را بموجب [illegible] علیای
بیگمان اختصاص داد و فرمود که خیر چند سال و حیته آن حضرت خواهر خود را از روی خواستگاری نماید از برای اتمام این مهم حکم شد که غیاث
الدین ترخان با نفایس اشیاء و لطایف تحف با شمع جهان مرافقت نماید و آن دولت و بموجب فرمان متوجه او وی خان شدند و شهریار ولایت
ورقاء سمرقند بمرغزار کان گل که بهوای لطافت آمیزش طرب افزای جان و دل بود منزل گردانیدند و این خبر محترم شاهزاده عالمیان شاهرخ از
ملک آنجا رسیده و سوغات نامی و بیلاکات گرامی رسانیده و فرمان عالی در باب ترتیب اسباب طوی صدور یافت قبه سراپرده و بارگاه
باوج مهر و ماه بر افراشتند و چندان اسب و گوسفند کشتند که خون ذبایح بجیحون رسید و چندان مسکرات در میان آوردند که زمین و زمان سرانداز
شدند و مدت سه ماه بعیش و عشرت اشتغال نمودند و شاهزاده الغ بیک سلطان را بآیین شریعت غرا از سلک ازدواج امیرزاده بکشیدند و بعد
از آنکه بساط جشن و طوی در نوردیده شد بانوی عظمی خانزاده در خفت معاودت یافته بمقتضی بهر جهت خاطر را از اینجا بجانب سریر خویش نموده واقعه
همین سال یعنی سنه ثمان و سبعمایه معمارات حضرت ربانیه مبانی جهانبانا فرمان فرمود که بر کنار مرغزار کان گل که در نزهت و طراوت از روضه رشک
فردوس و باغ بهشت نشان میداد باغی احداث نمایند مهندسان سحر و بنایان صاحب هنر که بدرگاه پادشاه هفت کشور مجتمع بودند در روزی شادمان
و ساعتی خجسته بر حسب اشارت علیه بنیاد باغی فسیح نهادند و هر ضلعی هزار و پانصد گز شرعی در میان هر رکنی از ارکان دروازه عالی ترتیب دادند که طاق
آن در بلندی از گنبد گردون میگذشت و در عرصات آن نباتات و افواع اشجار مثمره و گلهای خوشبوی و ریاحین تازه و روی بنشاندند چون غنچه ها
بنظاره آن مانند گل صد برگ گشاده چشم باغ دلگشای موسوم شد و حضرت صاحبقران از برای کدخدای عالم بکان خانم بنت خواجه افغان که شمع جهان

وغیاث الدین ترخان بخواستگاری او فرستاده بود پرتو التفات را بر تمام آن افکنده مخصوص او بی ساخت و در اثنای این اوقات حضرت
صاحبقران رایات نصرت آیات را در جنبش آورده از آب سیحون بگذشت و قرب بقریه حصار مضرب سراپرده گردون اساس گشت و از آنجا موضع
قشلاق اتفاق افتاد و لشکریان خانه های زمستانی ساختند و از به لوی با پرداختند و آن حضرت بقصبه نسف تشریف داده بزیارت شیخ محمود
مشرف شد و آن بزرگوار از فرزندان امام محمد حنفیه است علی ابیه و علیه السلام و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که بر سر خاک آن بزرگوار
و سیع رفیع طرح انداختند و بر حسب فرموده طاق بنیاد نهادند لطافت بنیاد و منار و گنبدی مربع بر کرسی گذر و در هر طرف گنبدی مقطع
دو چهار صفه دیگر و از دو گرد در و در گرد چهار صفه دیگر جنبه مرتفع مربع و چهار صفه دیگر با حجرات و غیر ذلک ساختند عمارات اساس افکندند و فرمان شد
که جنبه منبر و سنگی سفید در غایت تکلف بر افراشتند و نقوش بدیع غریب بر آن نگارند و فرمود که مولانا عبدالله صدر تمام آن اهتمام نماید و در مدت
دو سال سعی مولانا مشار الیه آن عمارت باختتام رسید و صاحبقران صلات و صدقات بمجاوران آن مقام انعام کرده بار دوی همایون [illegible]
کرده مقارن این حال مبشران آمده خطه وصول تکل خانم را بسمع اشرف اعلی رسانیدند و مجموع خواتین و آقایان غیر سرا ملک خانم تمامت
امرا سوار شده و پانزده روزه راه باستقبال شتافتند و مراسم نثار بجای آورده بسمع کشیدند و در هر یورت و منزل که نزول کردند آن گلدسته
چمن خاقان را طوبهای نیکو دادند و در روز پنجشنبه غره ربیع الاول سنه ثمانمائه در حین سرور [illegible] بار دوی اشرف اعلی پیوستند و حکم جهانمطاع
بترتیب طوی عظیم نفاذ یافت قضات اسلام و علمای انام و اشراف ایام را که در ممالک ماوراء النهر مجتمع بودند بپایه سریر اعلی حاضر ساختند
تا در خوبترین ساعتی و بهترین زمانی زهره سپهر ابهت قرین خورشید مشتری ما جب گردانیدند یعنی تکل خانم بنت خواجه افغان را بآیین شرع
بسرای عفت حرایف شهریار عالمیان امیر تیمور گورکان گردانیدند خواتین عصمت آیین و شاهزادگان سعادت قرین و امرای عالی مقدار و نوئینان
رفیع مقدار دست اقتدار به نثار گشادند و از کثرت دینار و درم که افشاندند پشت گاو زمین خم گرفت و از بسیاری در و جواهر که پاشیدند دو
دریا و کان خیره ماندند و چند روز بعشرت و شادمانی گذرانیدند و از عیش و کامرانی نکته فرو نگذاشتند و چون آن ملحوظ ایلچیان که همراه مهد علیا آمده
بودند از رشحات فیض انعام و احسان صاحبقران تازه و ریان گشت و در این اثنا ایلچیان تنقوز خان که از جانب ختای بالتماس و سوغات
آن ممالک باردوی همایون رسیده بودند همراه تنغز باز او سلیمان ساخته بپایه تخت که کعبه حشمت حاضر گشتند و پیشکشها بمحل عرض رسانیدند مضمون
رسالات ادا کردند و رخصت انصراف یافته خوشدل بازگشتند حضرت صاحبقران امیرزاده محمد سلطان را بعد از تحویل آفتاب بحوت فرمود که از نسف متوجه ... شد

شده واکثر صدرا ضبط نماید و بری چیک و سارو بوغا و امیر حاجی سیف الدین و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و دیگر امرا با چهل هزار
ملازم او ساخت که در گرد اشبره و اوری و خنده قه احداث نمایند و ایشان روان شده از عقبه غولان گذشته نواحی اشبره را یورت ساخته
و بموجب فرموده مردم را بزراعت و عمارت رغبت نمودند و در اوایل حمل حضرت صاحبقران گردون محل از یورت قشلاق کوچ کرده
متوجه سمرقند گشت و در آن بلده چند روز بعیش و خوشی گذرانیده بجانب کش نهضت فرمود و در صفه [illegible] سمرقند [illegible]
رود خانه جاریست و چون آن موضع را شایسته عمارت دید فرمان داد که در آن مکان خرم باغی بهتر و خوشتر از باغ ارم بسازند و در میان باغ
قصری متکلف بپردازند و در اندک زمانی باغ و کوشک بر طبق صلاح کار گشت و رایات نصرت آیات از آنجا نهضت نموده از کوه براه بابا
بام در حرکت آمدند و در اثنای طریق امیرزاده شاهرخ که از قشلاق استراباد براه خراسان متوجه درگاه عالم پناه شده شرف دستبوس صاحبقران
حاصل کرده پیلاکات و متوقات بمحل عرض رسانید و آن حضرت از کش گذشته ایلچی را بغرا بخیم اقبال ساخت و در یورت قدیم خویش چند روزی
رحل اقامت انداخته قبه بارگاه سعادت اشتمال بقبه جوزا برافراخت **ذکر اسباب یورش هندوستان و توجه حضرت صاحبقران بالصوب و دفع طغیان**
حفظ ملک مسلمانان و غزو کتور و سیاه پوشان صاحبقران تاج بخش گیتی ستان قندز و بقلان و کابل و غزنین و قندهار تا حد هندوستان با میرزاده پیر محمد
جهانگیر ارزانی داشته بود چنانچه سابقا اشارت بآن رفت شاهزاده مشارالیه بعد از تنسیق امور این مملکت با لشکرهای آراسته متوجه فتح دیگر بلاد و امصار
گشت و با امرا و نوئینان مثل امیر سنجل قندهاری و امیر قطب الدین امیرزاده امیر سلیمانشاه و بهلول و محمد درویش برلاس و غازی اینانق و تیمور خواجه
آقبوقا و شاهان بدخشان شاه لشکرشاه و شاه بهاء الدین و دیگر سرداران شجاعت آیین که تفصیل اسامی ایشان موجب تطویل است در حرکت
آمده گروه اسیجانرا غارت و تاراج کردند و از آب سند عبور نموده بر شهر اچه که یکی [illegible] استیلا یافتند و از آنجا روانه شده منازل قطع کرده تا بمولتان
رسیدند و در آن وقت حاکم شهر سارنگ برادر بزرگ ملو بود و این دو برادر بعد از فوت سلطان فیروزشاه نبیره او سلطان محمود را پادشاهی
برداشته بر ممالک هند استیلای تمام یافته و محمود در دهلی بطلاقت پادشاهی اشتغال نموده سارنگ ضبط مولتان در آورده بود القصه سپاه ظفر [illegible]
مولتان را محاصره کرده هر روز و نوبت جنگهای مردانه میکردند و این خبر بحضرت صاحبقران رسیده موجب آن شد که بجانب هند توجه نماید و در آن
زمان فرصت آن داشت که با لشکرهای اطراف و اکناف بر درگاه عالم پناه جمع آمده بودند متوجه خطای گردد و بجای بتخانهای آن مملکت معابد
و مساجد بنیاد نهند دیگر آنکه پیش از این بمسامع جلال پیوسته بود که در آن محل و اقطار مملکت دهلی [illegible] بت پرستان و عبده اوثان استیلا یافته [illegible]

اتوابات از لوث وجود خویش آلوده میدارند و چون در آن اثنا همت عالی پادشاه و نیت پاک اعتقاد مقصود و مصروف بر غزا و جهاد و لشکر
کشیدن بجانب ختای در دهلی راجح نمود و با خواص مقربان مشورت فرموده مجموع ایشان از یورش هندوستان پیشتر کشیدن [illegible]
ستنه تمامی نمانده بجزیره پاسبانی افزون از اوراق اشجار و قطرات امطار روی بمقصود نهاد و امیرزاده عمر ولد امیرزاده عمرشیخ را بضبط سمرقند
بازداشت و چون رایات نصرت آیات سایه وصول بر اندراب انداخت و ارباب شهر [illegible] آمده عرضه داشت کردند که ما جماعتی
مسلمانیم و کافران کتور و سیاه پوشان هر سال از ما برسم باج و خراج مبلغی میستانند و اگر در ادای آن اهمال میرود مردم را بقتل میرسانند
عیال و اطفال ما را اسیر میکنند خشم و غضب حضرت صاحبقران از این سخن اشتعال یافته در دفع آن کافران ستمکاره [illegible] شدند و از سپاه
فیروزی اثر از هر ده نفر سه نفر اختیار کرده متوجه سعادت و اقبال سوار شده امیرزاده شاهرخ و با او لشکر در ییلاق [illegible] گذاشت
و الویه کشورگیری بتعجیل میراند و چون بموضع بریان رسید امیرزاده رستم و برهان اغلان با بعضی از امرا و مجموع لشکریان از جانب دست
چپ بطریق سیاه پوشان فرستاد و آن حضرت از آنجا نهضت نموده بخاوک رسید و فرمود قلعه را که خراب کرده بودند و ویران شده بود
عمارت نمایند و اکثر سوران از امرا و مجموع لشکریان اسبان خود را در آن محل گذاشته پیاده ببالای کوه کتور بر آمدند و [illegible]
بود علی اختلاف الاوان این چندان برف بود که پای اسپان تا زانو در آن برف فرو میرفت و [illegible] در شب [illegible]
جز برآن سیر کنند و در روز اسپان را نمدها و زیلوها بازداشته توقف نمودند و در آخر روز روان می شدند و بدین طریق مسافت می پیمودند تا ببالای
کوهی که بغایت مرتفع بود در آمدند و اسبی چند که بعضی امرا همراه داشتند همه را باز گردانیدند و چون کافران در اندرون درها منزل گرفته بودند [illegible]
کثرت برف از بالای آن کوه بهامون فرود آمدن متعذر مینمود امرا و لشکریان از قلال جبال بعضی بطناب فرود می آمدند و برخی بر روی برف غلطیده
خود را بنشیب روان میکردند و بعد از لحظه بر روی زمین قرار میگرفتند و از برای صاحبقران چیزی از چوب ساخته بودند و حلقها بر آن تعبیه کرده
طنابها در آن کرده طول هر یک از آن صد و پنجاه گز بود بر آن حلقه بسته و آن حضرت با امرا از صواب جهاد بر آن چیز نشسته چند کس از قلل جبال بتدریج
طول ریسمان فرو میگذاشتند و چند کس دیگر جای پای نهادن و محل ایستادن راست میکردند تا القوم فرو می آمدند نوبت پنجمین بدین کوهی که
حضرت صاحبقران عصا بدست گرفته مقدار یک فرسنگ پیاده سیر فرمود و چند سر اسب خاصه را طنابها بر گردن و سایر [illegible] از فراز کوه بنشیب گذاشتند
دو اسب سلامت بپایان رسید و باقی در دم تلف آمد و حضرت صاحبقران سوار شده دیگران پیاده در رکاب همایون روان شدند و [illegible] مجموع

با ماهیه و عظیم الجثه‌اند و در شب باشند و اکثر آن جماعت برهنه باشند و بجسم قتلا کشند و مقدم ایشان خداشو گویند و آن مخاذیل دارند ذات ...
پارسی و ترکی و هندی و جمهور آن طایفه بغیر زبان خود نمی‌دانند و هیچکس بصحبت ایشان نرود مگر کسی که از آن قوم باشد و در میان آن طوایف شده ...
بر آن قوم کرامت برایشان باده و توقف بجا کرده و در جهان شود و آن ... آن قلعه که آنجا عظیم‌تر و همین قلعه ایشان ... و از آن طرف
کوهی حایل بود که سر او از فرقدان گذشته و یک شیره هم از وصول بکمر آن جمع بریده و آن ما ... از وصول لشکریان پادشاه و جهانگیر جنگ شبانروز پیشتر آگاه شده
بودند و در خوش و اقشه خود را بجایی کوه برده و مضبوط کرده ... شده از جبال نشسته و چون سپاه ظفر شعار بر حصار ایشان استیلا یافت بخون خوار
کوه‌ها ... جهت پیچ نیافتند ... از آتش در خانه‌ها ... و جماعت جهاد حاضر شد که ... از آن ظفر شعار ... جهت سپاهیان
مجاهدان دین ... پاوج ... رسانیده روی جلادت ... شیخ ... سلطان پیش از همه ... مواضع ... که ... ایشان
بود و علی سلطان تواچی از طرف دیگر حمله کرده کفار را از مواضع ایشان راندند و در مقام ... سپاه ... دو امیر ... حملات ... قشون ...
برده غایت سعی بجای آورده داد مردانگی داده و از مجاهدان دین و غازیان سعادت قرین چهار ده نفر ... بشهادت فایز شدند ...
خواجه ... و شیخ علی بهادر ... کمال و حسین ملک ... و میر حسین ... که ... تومانات و قشون از اطراف و جوانب
حمله آورده آثار جرات و جلادت بتقدیم رسانیدند و بسیاری از آن بدنهادان را بتیغ جهاد بگذرانیدند و بعد از آن ... که لشکر پادشاه ...
با کفار کشور جنگ کرده اثر ... آمده امان خواستند حضرت ... سلطان ... پیش ایشان فرستاده پیغام داد که اگر ... سعادت
نمایند و زبان بکلمه توحید بگشایند جان و مال ایشان ... باشند و حکومت این ملک با ایشان مقرر گردد و فرقه ضاله چون ... جهان ...
اطلاع یافتند بعد از سه روز ... سلطان بدرگاه پادشاه عالم پناه ... شتافتند و اظهار مسلمانی کرده زبان ... گشادند ...
بجا آوردند و ... فرمان ... بحکم پادشاه ایشان را خلعت پوشانیده رخصت انصراف داد و چون زمانه ... کافران ...
آن ... و ... برادر ... ایشان گرفتار آمده کشته شدند و بعضی از آن جماعت مجروح ... جان ...
بردند و لشکر اسلام ... و ... ایشان ... کشته ... و فرزند مخالفان دین ... گرفته ...
آن جبل ... کیفیت آن فتح ... تاریخ در آن محل ... سنگ ... نگاشته ... تا ... اولوالابصار ...
که انچه صاحبقران ... از آنجا ... سعی ... مجلس ... اسلام ... و ... بسیار ... نداده ... صاحبقران محمد ... جلال ...

و بیان افغانان چون از قتل میرزاده رستم و بربان افغان مدتی گذشت و هیچ خبری از ایشان نیامد رای صواب نمای پادشاه هفت کشور بکشتن محمد ...
ساخته محمد آزاد ... طایفه ... و چهار صد نفر از ترک و تاجیک بتفتیش حال ایشان ... ساخت و آن جماعت برجب فرموده ...
آمده ... بسیار ... باریک گذشته کوه‌ها ... برآمده ... گردانیده ... از آن مانا گرده
برزمین رسیده و از آنجا روان شده و بعقبه سیاه پوشان رسیده و در آنجا از هواخواهان و مخالفان اثری ندیدند اما سپاه دیدند که بجانب ...
رفته بودند و آن سیاه پوشان بود که از توجه سپاه ظفر پناه آگاه گشته باستقبال شتافته بودند و در راه‌های تنگ کمین کرده چون میرزاده رستم
و بربان افغان با امرا و قشون اسمعیل ... تیمور ... بالشکر ... تنگ رسیده بعضی کشته بودند ...
آمده ... سیاه پوشان از کمین بیرون آمده ... ایشان ... بودند و بربان افغان از غایت ...
بجای تیر و کمان انداخته گریخته بود و چون اعدای دین مشاهده کردند که مسلمانان روی گریز نهادند از عقب ایشان رانده بودند و بسیاری از آن جماعت را
بدرجه شهادت رسانیدند و از امرای قشون شیخ حسین ... و ... بعد از سعی و کوشش فراوان بدرجه شهادت رسیده بودند
... محمد آزاد با سیاه پوشان ... از عقب ایشان روان شده و چون ... رسید که جنگ در آنجا ... با سیاه پوشان ...
... جنگ ... ضرب شمشیر و ... آن ... خاک ... و اسبان لشکر اسلام ...
ضرب ایشان ... از کفار ... و سالم و غانم مراجعت نموده و بربان افغان و سپاه ... و از لشکریان ... خود ...
بگرفت و محمد آزاد ... مصلحت ... و چون ... کوچ ... اسلام ...
با او موافقت نمودند بیت یکی را که دیدی تو در جنگ پشت * بکش گر عدو در مصافش نکشت * نواب ... چنگیز خان ... مجلس ...
ثبات بر مثل آن ... اقدام نموده بود ... جنگ ... حضرت صاحبقران ...
کار ... و از آن ... حرمت ... ساخته آن ... فرستاد که ... و در میان ...
ناموس و آبروی ... حاصل شود ... عرب ... معرکه ... بر سر ...
که ... مصاف ... مردم ... زبان ... حضرت ...
باشم و ... پادشاه هفت کشور ... فلک ... جلال الاسلام

و علی سبیل [illegible] را فرستاد و شاه را چون آمدن [illegible] رعایت آن [illegible] و ستم چه [illegible] خبر [illegible]
[illegible] شده جلال الاسلام و علی بر حسب فرمان [illegible] غرق نموده راه [illegible] پیدا کردند [illegible] برف را فراخ کرده راه مهیا کردند و حضرت صاحبقران
با امرا و رفیع مقدار و سپاه نصرت شعار در حرکت آمده از عقبات جبال عبور نموده در جای که نزول اجلال واقع شد و آن حضرت جمعی را که محافظت
قلعه که عمارت آن فرمان داده بود تعیین فرموده و در آن مکان با سپاهی رسیده و [illegible] امرا و لشکریان که مدت شد در [illegible] اشتغال نموده
سوار شدند و از آنجا در حرکت آمده با فرق همایون پیوسته و چون [illegible] و محمد آزاد [illegible] شرف [illegible] رسیدند حضرت صاحبقران
بر ایشان انعام فرموده [illegible] هر کس [illegible] کافران [illegible] با ایشان در غایت [illegible] جنگ کرده [illegible] مجلس فرخنده [illegible]
گناهکار ساخته از نظر عنایت [illegible] و محمد آزاد که پیاده با چهار [illegible] با آن گروه محاربه نموده و بسیاری از کفار را [illegible] فرستاده است و [illegible]
که گرفته بودند باز ستده بود نوازش فرموده و قشون [illegible] که با او در آن معرکه پای ثبات افشرده بودند بصنوف عنایت و عاطفت خاص مخصوص گردانید

ذکر بازگردانیدن حضرت صاحبقران میرزا شاهرخ را جانب هرات و رسیدن ایلچیان از اطراف و دیگر حکایات

چون صاحبقران دین پرور
از [illegible] مهمات ملک [illegible] کرده مراجعت نموده با فرق همایون پیوست قرة العین سلطنت شاهزاده شاهرخ را رخصت فرمود که بخراسان معاودت
نماید و کوشش [illegible] آن [illegible] را [illegible] گرفت و [illegible] عنایت [illegible] کار جهانبانی [illegible] وداع کرده [illegible]
روان گردانید و [illegible] همایون [illegible] روان شده با لشکر متوجه صوب کابل شد و بعد از قطع منازل [illegible] باران که از آنجا [illegible]
فرموده و چون فیاض علی الاطلاق [illegible] رشحات سحاب کرم حضرت صاحبقران [illegible]
موقوف ساخت و از رود خانه [illegible] فرمان داد و بر امرا و لشکریان قسمت نموده بمقتضی حکم قضا جریان [illegible]
جاری گردانیدند و بجوی ماهی گیر موسوم گشت و از آن آب چند قریه معتبر [illegible] معمور شده و بعد از سرانجام آن مهم رایات فتح آیات
در حرکت آمده بکابل رسید و چون در آن سرزمین مرغزاری [illegible] محل نزول لشکر ظفر قرین گشت ایلچی [illegible]
رسیدند و از طرف [illegible] رسول خضر خواجه اغلان آمده بود بوساطت امرا بپایه سریر اعلی حاضر شده پیغام بگذاردند و محصل سخن آنکه
حکام ما میگویند که ما بنده و چاکر و تربیت یافته آن حضرتیم اگر پیش از این [illegible]
نهاده و چهره [illegible] مخالف [illegible] شدیم و در [illegible] صحرا و بیابان سرگشته و حیران گردیدیم اکنون صورت [illegible] خویش

در آینه خود دیدیم و از افعال نکوهیده و اعمال ناپسندیده خود نادم و پشیمانیم و بلطف آنحضرت امیدواریم و از عفو عام [illegible]
اگر [illegible] گناه ما بخشند بعد از این پای از جاده عبودیت فراتر ننهیم و از مقتضی فرمان [illegible]
و از آن پس [illegible] و هم در آن [illegible] مخالفت نموده از قبچاق [illegible] بشرف [illegible] خدمت
صاحبقران استسعاد یافت آن حضرت [illegible] عنایت [illegible] پرسش نموده [illegible] و احترام مرعی داشت و اسبان [illegible]
قطار و شتران [illegible] و خیمه و خرگاه و بارگاه و دیگر اسباب حشمت که لایق ارباب فرمان و حکومت باشد بخشید و آن [illegible]
سعادت آثار شد و هم در این سرزمین امیر شیخ نورالدین که در اثنای یورش [illegible] بموجب فرموده لضبط و استخلاص اموال فارس رفته
بود با خزانه [illegible] و جواهر و کمرهای مرصع و خلعتهای طلادوز و نفایس اقمشه گرانمایه و کرایم [illegible] آلات و ادوات
و اسبان تازی [illegible] شتران [illegible] و آلات [illegible] و خیمه و خرگاه [illegible]
و دیگر ظرایف و لطایف که [illegible] همایون پیوسته و کتاب حساب دیوان اعلی [illegible]
ثبت نموده و اوراق [illegible] امرای عظام رسانیدند و [illegible] طلوع خورشید [illegible] قیام نمودن خلایق
و سجود و قیام و قعود نماز [illegible] امیر شیخ نورالدین [illegible] امرا [illegible] نظر حضرت صاحبقرانی گذرانیدند [illegible] ایلچیان
دشت قبچاق و دیگر [illegible] خسرو آفاق را پادشاه علی الاطلاق [illegible]
که چنین [illegible] آن حضرت از آن [illegible] بسیاری [illegible] مجلس بخشید و خدمتکاری امیر شیخ نورالدین
موقع قبول یافت حضرت صاحبقران ایلچیان [illegible] گرامی [illegible] رخصت [illegible]
با وطان خویش بازگشتند و بعد از آن امیر شیخ نورالدین [illegible] افغان [illegible]
عاطفت پادشاهانه [illegible] اجابت مقرون گردانیده از سر گناهان او درگذشت و هم در آن اوان سلطان محمود خان و میرزاده محمد
سلطان و میرزاده رستم با طایفه از امرا و لشکر [illegible] هندوستان [illegible]
درگاه حضرت صاحبقرانی با طایفه [illegible] آمده بود [illegible]
هر که [illegible] خدام عتبه علیا [illegible]

باسباب و املاک او دراز کرده و ضیاع و عقار در تحت تصرف خویش آورده پیوسته بقطع طریق و انواع حرکات ناشایست اقدام می‌نماید
و هیچکس از حوالی آن دیار از سطوت او نمیتواند گذشت و من بنده کمترین از خوف جان شیرین گریخته بتقریب آمده‌ام و چون بشارت موکب
حضرت قرین شنیدم توجه نمودم آتش غضب حضرت صاحبقران از استماع این خبر اشتعال یافته همگی همت عالی نهمت بر دفع شر
موسی اوغانی مصروف گردانید و اعوان و انصار او را کماشت و بملک محمد گفت که تو پنهان باش تا من در این باب فکری کنم بعد از آن ایلچی پیش
موسی اوغانی فرستاده گفت که تو قلعه ایریاب را خراب ساخته و چون آن حصار بر سرحد هندوستان واقع است مناسب نیست که ویران باشد
باید که بر سبیل مسارعت بحضرت ما شتافته ملازمت نمایی تا آن مملکت بتو مفوض گردد و قلعه ایریاب را عمارت کنی و چون ایلچی پیش موسی رسید
بادای رسالت قیام نمود پیشکشهای بسیار گذرانیده بدرگاه گیتی پناه شتافت و بشرف پابوس استسعاد یافته آنچه همراه داشت بمحل عرض رسانید
حضرت صاحبقران او را بخلعت و نوازش ایمن و مستظهر گردانیده فرمود که لشکری در مرافقت تو جهت تعمیر قلعه مقرر گشت تو نیز باید که حشم خود را بجانب
فرستی که در کار قلعه و عمارت آن سعی نمایند و ما آمده‌ایم باید که زود آن مهم پرداخته باشند و اگر اندک کاری مانده باشد چون ما برسیم بجد کار بیک
تمام شود و موسی را بکمال ... هزار کس مصحوب او گردانیده بر سبیل استعجال از پیش روان ساخت و ایشان بمقصد رسیده موسی مردم خود را آورده
بعمارت مشغول شدند و حضرت صاحبقران بانوی کبری سرای ملک خانم و امیرزاده الغ بیگ را که در اردو بود بسمرقند باز گردانیده و بنفس همایون
از جلگاه کابل با ابهت و تجمل روانه شد و در چهارشنبه هشتم ذی الحجه سنه ثمانمائه بایریاب رسیده در آن نواحی محل نزول جنود ظفر ورود گشت و مردم
موسی بر سر عمارت ایستاده هر روز دست ... کس بالطبل ... کار میکردند حضرت صاحبقران فرمان داد که لشکریان مدد و معاونت نمودند تا زود
آن مهم سرانجام یابد و آن حصاری بود مشتمل بر مساجد و صوامع و دیگر عمارات عالی و بناهای متعالی و حکم شد که امیر شاه ملک و جلال الاسلام
در اتمام مسجد جامع اهتمام نمایند و چنان قلعه وسیع عریض در مدت چهار روز ساخته و پرداخته شد حضرت صاحبقران در خفیه تواچیان را فرموده
بود که چون عمارت قلعه تمام شود کسان موسی را نگذارند که بصوب خود باز گردند و ایشان نیز از این خبر شنیده بودند و چون خاطر خطیر پادشاه
جهانگیر از اتمام فراغت یافت روزی سوار شد که حصار و خندق را احتیاط نماید و در وقتی که با امرا و ارکان دولت گرد قلعه میگشت چند نفر از حشم
موسی که در عمارت قلعه دخل داشتند بر بالای خانه پیش دروازه ایستاده بودند چون حضرت صاحبقران در برابر دروازه رسید یکی از آن جماعت نفر
تیری بقصد آنحضرت انداخت چنانچه از مغفر بر سپهر جهان داور رسید از کمال عنایت ربانی گزندی بآن حضرت نرسید آتش خشم جهان افروز افروخته

شدند و دیگر حسب الامر فرمود که حشم موسی که بکارگاه آمده بودند گرفتند و آن مفسدان که بر بالای دروازه قصد اندیشیده بودند بکلی از آن قبیل بودند
و در همان روز موسی با ... کس از اتباع او گرفته بملک محمد سپردند و او با سه نوکر محمود جوا بقصاص برادر کشته از سرهای ایشان مناره ساخت و بر تیغ رجب
الاولغان نفاذ یافت که حشم موسی را غارت نمایند طایفه از سپاه آن قوم آنچه یافتند در آوردند و عیال و اطفال و اموال آن ظالمان غدار غرامت
مظلومان ایریاب افتاد و حضرت پادشاه حکومت قلعه ایریاب و ولایت و حشام آن ولایت را بملک محمد ارزانی داشت ذکر توجه صاحبقران بجانب
قبیله زرساوه و بیان آن حضرت از سند و وصول موکب جهانپناه چون ولایت ایریاب بمرحمت صاحبقران کامیاب بحال عمارت و زراعت آمده رایات
نصرت آیات از آنجا نهضت نموده متوجه خطه شنوران شد و کوه و جنگل قطع فرموده صد و اندیار محل نزول سپاه نصرت شعار گشت و فرمان قضا
جریان نفاذ یافت که امیرزاده خلیل سلطان با طایفه از امرا و اعیان از راه تنگنای متوجه جانب بانو شوند و آنحضرت با صد هزار سوار از تیغداران گزیده بطرف
قلعه نغز روان شد و پیش از آن امیر سلیمانشاه با لشکرهای خراسان بنغز رفته بودند و آن قلعه را عمارت کرده چون چتر همایون سایه وصول بر آنجا انداخت
منهیان بمسامع علیه رسانیدند که قبیله زرساوه از حشام اوغان که فرمان صادر شده بود که با اردوی اعلی بوده و پای انقیاد بر جاده متابعت و طاعت
بیرون نهاده‌اند و در اثنای توقف امیرزاده پیر محمد بعضی از ولایات هند را غارت کرده غنایم بکابل میفرستاد و ایشان ... دست تعدی از آستین
جسارت بر آورده و چیزی از آن اموال ربوده‌اند و اکنون پناه بکوهسار و جنگلها برده بر قطع طریق اقدام مینمایند از استماع این خبر آتش خشم پادشاه کشورگیر
زبانه کشیده و هم در آن روز بیساولان اردوی فیروزی نشان روانه شد و بعد از سه روز بموضع آن بدکاران رسیده فرمود که سواران از اسپان فرود آمده
پیاده بکوه و جنگلها در آیند و باب شمشیر آتشبار غرض ... ایشان بخاک ... پاک سازند دلاوران رزمجوی بموجب فرموده عمل نموده
در پی آمدند و خلق بسیار از آن جماعت را بتیغ قهر گذرانیدند و عیال و اطفال ایشان را گرفته آتش نهب و تاراج در خانمان ایشان زدند و بعضی از آن طایفه
... چنان تنگ با بیرون بردند و صاحبقران دیندار خواست که در آن کوه چندان توقف نماید که بقیه السیف دزدان او غان را بدست آورده بجزای
سیاست رساند ... ایشان بالکل ... گردد و مغارات ایجال ... اما ... صادق و اخلاص تمام
بدرگاه گیتی پناه آورده‌اند و چون ... و افتقار بر ساحت مسکنت نهاده و زبان بالتماس و استغفار گشاده توبه و انابت را وسیله خلاص ساخت
و چون فروغ صدق نیت و پاکی عقیدت او بر پیشگاه ضمیر انور تافته بر جرایم او رقم عفو و اغماض کشید و بانواع عنایت و التفات ... مرتفع
و محل گردانید و بعد از تعمیر قلعه نغز امیر سلیمانشاه شنیده بود که حشم کلانیان که گرده انبوه و قبیله پرشکوه و انبوه اند فرمان صاحبقران را بسمع رضا اصغا ننموده

و هر یک بپایهٔ سریر اعلی فرستاده اند و پیش از آنکه چتر زرنگار سایهٔ وصول بر آن دیار انداخته بود روز دیگر مشار الیه سر از خجالت بر پیش افکنده شادمان گشت معمور ساخته خاقان را پیشکش ها بیاد فارت و باج و خراج داده بود و زنان و فرزندان آنجماعت را اسیر کرده و در آنوقت که رایات نصرت آیات بدانجانب
امیر سلیمانشاه مظفر و منصور بموکب همایون پیوست و شکوه بموضع قبول یافته با نواع عاطفت و نوازش مخصوص گشت و در غرهٔ محرم الحرام
سنه احدی و ثمانمائه در اردوی کیهان پوی از نواحی قلعهٔ بنان نهضت نموده در حوالی قلعهٔ فرزان فرود و شهزاده محمد سلطان از آنجا امیر سلیمانشاه
با طایفه ای از سپاه ظفر پناه جهان پیش امیرزاده پیر محمد روان کرد و کوتوالی قلعهٔ فرزان را به علی فراهی اندازه داشته ... از آنجا پیش او گذاشت
و از آن موضع سوار شده قطع منازل و مراحل کرده و در آن محل که سلطان جلال الدین خوارزمشاه بعد از آنکه قرار از چنگیزخان گریخته خود را به آب
گذشته بود چنانچه در مجلد پنجم سمت گذارش یافته فرود آمده و حکم جهان مطاع عالم مطیع صادر شد که بر سر آب سند پلی ببندند و فرمان بردار
بر حسب فرموده عمل نموده در مدت دو روز از نیه و کشتی و نی جسری معتبر ساخته شده و در آن محل سید محمد خان از کوه جودی که ملازم سلطان احمد بود
عرض رسانیده که حکام و اشراف آن اطراف در مقام اطاعت و مصدر خدمت اند و رایات حضرت شعار سایه وصول بر آن دیار انداخته و آن ممالک را
در ظل حمایت و رعایت خویش درآورده باز گردانیده بود و در آن محل سکندرشاه حاکم کشمیر نیز کرده به عرض عبودیت و نیاز آمده بود و نوازش فرموده جهت او
اهدا و ارسال داشت و با سکندرشاه پیغام داد که با یکی از لشکرها در نواحی دیپالپور بموکب منصور پیوندد در روز دوشنبه دوازدهم محرم سال مذکور صاحبقران از آب سند
عبور نموده و لشکریان به سرانجام تمامت آب برگرفته بکنار جول جود نزول کردند و آن بیابانیست طویل العرض که در میان اهل آنجا به جلالی آن مشهور
است و از آن جهت که سلطان جلال الدین خوارزمشاه در حین قرار از چنگیزخان باین جول در آمده بود و خلاص یافته از این اشارات بیان و پیشوایان گوه جود که خواطر
حمیده و تقاضای طالع مسعود روی توجه به درگاه گیتی پناه آورده اطاعت و خدمتگاری کرده پیشکشها کشیدند و پیش از این چند گاه امیرزاده رستم طغای بوقا برلاس
اشارت علیه با نوجی از موکب منصور طرف مولتان رفته بود و از آنجا بجانب کوه جود عنان عزیمت منعطف ساخته و همراهان او را چند روز نگاه داشته
و لطایف خدمت و ضیافت تقدیم رسانیده بودند لاجرم در این ولا عاطفت پادشاهانه شامل حال ایشان شده و مسرور و آسوده خاطر منازل خود بازگشتند

گذاره دادن شهاب الدین حاکم جزیره و همگنان بدرگاه صاحبقران شهاب الدین مذکور حاکم جزیره که بر کنار آب جمد کاین است و بکثرت حشم و وفور
مال از نظایر این هندوستان امتیاز داشت و در آن اوان که امیرزاده پیر محمد بحدود ملتان رسید خدمتش کرده عبودیت بر میان جان بسته بدرگاه شاهزاده آمده
در سلک امیرزادگان منتظم شد انتظام یافت و بعاطفت احسان بیکران مخصوص گشته چندگاه بشرایط ملازمت قیام نمود و چون رخصت انصراف یافته بجزیره

حکومت خود مراجعت نمود شیطان جهل و غرور استحکام مقام و فراوانی اسباب او در نظر او جلوه داده پا بر مخالفت و روی کشیده از طریق مستقیم عبودیت قدم
بیرون نهاده و چون کنار آب جمد محل نزول عساکر پادشاه بحر و بر گشت و از عصیان شهاب الدین پادشاه مبارک شاه آگاه شد امواج غضب او در هم
آمده فرمود که شیخ نور الدین با تومان خاصه خویش روی توجه بدان جزیره نهند و بشمشیر صاعقه کردار آتش در خرمن جمعیت مخالفان زنند و امیر شاه ملک
بر حسب فرمان روانه شده مانند دریای جوشان متوجه مقصد گشت و چون بحدود جزیره رسیدند دیدند که شهاب الدین خندق عظیم فرو برده آب
و باره ای بر کشیده مستعد محاربه گشته و در حوالی آن حصن جزیره بوده پناه در شهر آورده گشت و مانند برق از آب گذشته آتش حرب برافروختند جنگی
دست داد که زبان از تعریف و توصیف آن قاصر آمد و چون زمانه بر سان اندرون مخالفان تیره و تار گشت و سپاه حضرت شعار منزل خویش
فرود آمده آرام گرفتند شهاب الدین با ده هزار مرد گزین شبیخون آورده جنگ عظیم روی نمود و امیر شیخ نور الدین با سپاه جلادت آیین پای ثبات
و قرار فشرده حملات متعاقب متواتر کردند و رعب و هراس بر خاطر هندوان استیلا یافته از بیم شمشیر آبدار بعضی از ایشان خود را در آب انداختند
و برخی گریخته بشفقت بیار کشتی حیات بساحل نجات بردند و چند هزار دو دست کشتی جهت روز چنان مهیا ساخته و چون در آن شب شکوه شکسته شد بودند
گشت بر فور با مردم و متعلقان خود بکشتیها در آمده بزیر آب جمد روانه شده متوجه اوچه شدند و امیر شیخ نور الدین با سپاه ظفر قرین به بارگاه صاحبقران
کنار آب رفته جنگی عظیم کردند و بسیاری از آن طایفه را به تیغ انتقام بگذرانیدند و چون امیر شاه الیه از عقب بجنگیان باز گشت حضرت صاحبقران بعد از
که در آن شبیخون بمراسم جرات و جلادت قیام نموده بودند و پای وقار در موقف خویش استوار داشتند از خداوند شده بودند بخلعت و زر مستظهر و نوازش گشتند
گردانید و چون کشتیهای شهاب الدین بحدود ملتان نزدیک رسید امیرزاده پیر محمد امیر سلیمانشاه با جوکی منصور بر راه ایشان گرفته و آن جماعت را
در میان گرفته اصلا شفقت ننمود و از تیغ خونخوار جان بکنار کشیده و امیر شاه ملک بر حسب فرمان بجنگلستان در آمده بیابان را با لشکر فیروزی اثر جمعی کثیر را
به جنس المقر فرستادند و با غنیمت بسیار و برده بیرون از حساب و شمار و کشتیهای گرانبار از حیوانات و اجناس و ماکولات باردوی اعلی معاودت
نمودند و چون حضرت صاحبقران از آنجا در حرکت آمد پنج شش روز کنار کنار آب روانه شد لب زده و در برابر قلعهٔ تلمبی فرود آمد که آب جمد
و آب راوی در آن محل بیکدیگر می پیوندد و آن حضرت فرمود که جسری بر آن دریا بستند و در مدت سه روز پلی معتبر ساخته و پرداخته اند **ذکر رسیدن
جنود فرخنده پی بقلعهٔ تلمبی و نهضت رایات ظفر پیکر بجانب [illegible] وکوکوی** شهریار روی زمین با لشکر ظفر قرین از پل گذشته بکنار آب تلمبی
در بر شهر قبه بارگاه و بقعهٔ خورنق را افراخت حکام و روسای آن بلده با سادات و علما و اشراف بیرون آمده بشرف دستبوس سعادت یافتند و اهالی [illegible]

حضرت اعلی خاقانی از آب عبور نموده در غرهٔ صفر سنهٔ احدی و ثمانمائه صحرای ملی مضرب خیام خدام سپهر احتشام گشت نویسندگان دیوان
قلم موجب فرموده مبلغ دو لک مال برسم امانی باسم شهر بر رقم زدند و حکم شد که سادات عظام و علمای انام از آن مطالبت معاف
و مسلم باشند محصلان بکار خود مشغول شده چیزی از وجه قسم باقی مانده در اثنا [illegible] از اوراق اشجار قطرات امطار افزون بود
رسیدند و غلبه احتیاج تمام داشتند و تیغ جهان مطاع [illegible] که هر جا قلعه بند بر او اند و ظلمت لیل لشکریان بهانهٔ طلب غله در شهر رفتند
و سیلاب جلیلا گرفته آتش در خانها زدند و آنچه یافتند بباد غارت و تاراج بر دادند و غیر از منازل سادات و علما و ارباب [illegible]
جائی مصون و محروس نماند و مقارن این حال بسمع همایون آن برگزیدهٔ ذو الجلال رسید که طایفهٔ از حکام شهر با [illegible] میرزاده پیر محمد در مقام
مطاوعت و متابعت آمده بودند اکنون سر عصیان از گریبان طغیان برآورده شیوهٔ مخالفت شعار خویش ساختند و از استماع این خبر آثار غضب حضرت خلافت
انتساب یافته حکم فرمود که امیر شاه ملک و شیخ محمد ایکو تیمور با تومانات خود بر سر ایلغار روند و ایشان را گوشمال بسزا دهند همراه لشکریان [illegible] شده
بجنگلها در آمده قریب دو هزار [illegible] بدوزخ فرستادند و با غنایم نامحصور بازگشته باردوی کیهان پوی پیوستند و روز دوشنبه [illegible] صفر [illegible]
مذکور رایات نصرت آیات در حرکت آمده روز دیگر نواحی جال که در کنار آب واقع است لشکرگاه صاحبقران [illegible] گشت و در آن موضع [illegible]
علیه رسانیدند که نصرت کوکری با دو هزار مرد در موضع جال بر روی خانهٔ عظیم بنا ساخته تکیه بر آب کرده است صاحبقران با لشکر جرار مانند
بحر خضر جوشان و خروشان روی توجه بایشان نهاد و بر ایلغار [illegible] شیخ نور الدین و امیر الله داد از پیش رفت و جوانغار [illegible]
امیر شاه ملک و امیر شیخ محمد ایکو تیمور [illegible] رفت و علی سلطان با پیادگان از پیش قول آمده جنگ و جدال کشیدند کوکری [illegible]
با هزار نفر از جنگجویان و دلاوران هندوستان در برابر سپاه ظفر نشان بکنار کول آمده صف آرای کشیدند و علی سلطان تواچی و پیادگان خراسان
در کنار آب [illegible] آتش حرب و جدال برافروختند چنانکه از ایشان چند کس گرفته و مجروح شدند و امیر شیخ نور الدین و الله داد از عقب آمده در کشتگان
در آمده و بزخم شمشیر آبدار اکثر آنجماعت را بآتش دوزخ فرستادند و آن [illegible] نکبت انجام معلوم نشد که جان از آن ورطه بیرون برد یا با دیگر
کشتگان راه جهنم پیش گرفت لشکریان اموال و اسباب ایشان غارت کرده آتش در خانهای ایشان زدند و [illegible] نهضت فرموده [illegible]
موضع شاه نواز مرکز رایات [illegible] گشت و در قریب آن [illegible] غله فراوان یافتند آنچه توانستند برداشتند و [illegible] فرمان جهان مطاع
آتش در تتمه غله زدند تا گبران از آن منتفع نشوند و اردوی کیهان پوی از شاه نواز کوچ کرده در کنار آب [illegible] و در مقابل [illegible] فرود آمده و از آن [illegible]

مقدم شاهزاده شاهرخ [illegible] بهرات رسید خبار شاهزاده [illegible] رسانید [illegible] که همراه [illegible] بگذرانید

ذکر تسخیر ملتان بر دست امیرزاده پیر محمد و پیوستن بموکب حضرت صاحبقران

سابقا سمت گذارش یافت که امیرزاده پیر محمد ملتان را محاصره کرده لشکرش هر روز دو نوبت جنگ پیش بردند
و چون مدت شش ماه در این قضیه بگذشت اهل آن شهر بستوه آمده و زر و سنگ که در میان ایشان نماند [illegible] بالضروره قلعه را گذاشته [illegible] گشت
و عرضه داشتی مشتمل بر این فتح نامه بپایهٔ تخت خسرو کامکار فرستادند و درین اثنا باران بسیار چند روز متصل که اهل هندوستان برشکال گویند [illegible]
شاهزاده و شاهزاده الیه و لشکریانش تلف شدند و مجموع شاه و سپاه از بیرون شهر در آمدند حکام و سرداران دیار [illegible] که پای از دایرهٔ انقیاد و اطاعت
بیرون نهاده بودند خیال باطل فاسد در دماغ جای داده گردن کشی آغاز کردند و در بعضی مواضع داروغگان را بقتل آوردند و مخالفان شهر [illegible]
پیاده ماندند مجال حرکت نداشتند و شاهزاده [illegible] متفکر و متحیر ماندند [illegible] که ناگاه [illegible] ظفر پیکر پادشاه [illegible] از افق [illegible]
طالع گشت و از لمعان تیغ آتشبار حضرت صاحبقران لرزه در باطن مخالفان افتاده و در حیرت [illegible] یافته [illegible]
سر بگریبان حیرت فرو بردند بیت [illegible] سر بجیب سپه فرو بردند و امیرزاده پیر محمد از مضیق تفکر و اندیشه بیرون آمده [illegible]
و [illegible] متوجه اردوی همایون گشت روز جمعه چهارم ماه صفر در لب آب بیاه معسکر ظفر پناه [illegible] بزبان عاطفت پرسش [illegible]
و جنید بورلدای و [illegible] و محمود [illegible] خوارزم [illegible] که امیرزاده پیر محمد را
[illegible] فرموده از جانب [illegible] و امیرزاده [illegible] داده [illegible] و التماس کرد که [illegible]
اهل [illegible] و [illegible] چون [illegible] بخشید [illegible]
[illegible] از آب [illegible] که در مقابل قلعه [illegible] بود [illegible] حضرت [illegible] گشت و چهار روز آنجا توقف [illegible] منزل امیرزاده
پیر محمد [illegible] خلعت داده [illegible] مرصع و کمرهای زرین و [illegible] خوب [illegible] و نفایس [illegible]
مجموع [illegible] رسانیده و نویسندگان دیوان اعلی [illegible] مشغول بودند و در چهار روز [illegible] صاحبقران که حاصل
[illegible] امیرزادگان و امرا و وزرا و ملازمان [illegible] تقسیم نموده [illegible] امیرزاده
پیر محمد [illegible] تلف شده بود و درین یورش بعضی پیاده و برخی [illegible] آمده بودند [illegible] حضرت صاحبقران از موضع [illegible]
نهضت فرموده قطع منازل کرده [illegible] رایات اقبال ساخت [illegible] امیرزاده پیر محمد [illegible] نهاده [illegible] مقام

باج گذاری و فرمان برداری آمده بودند و شاهزاده مسافر کابلی را با [illegible] کس بدار الملکی آن ولایت فرستاده بود و در آن اوان که در [illegible] شده و یک
ضعفی بحال سپاه و چهارپای راه یافت چنانچه [illegible] مردم آن ولایت از خبث طینت با غلامان سلطان فیروزشاه متفق شده مسافر را با یک
هزار مسلمان بقتل رسانیده و چون آوازه توجه اعلام ظفر اعتصام در ولایت ملتان [illegible] رسید آن مفسدان از بیم جان
خانمان را وداع کرده بحصار بطنیر رفته چون حضرت صاحبقران در ضمان شرف و اقبال بموضع جهوال نزول فرمود [illegible]
گذشته فرمود که ایشان با اغرق براه دیپالپور حرکت کنند چنانچه در محل سامانه بموکب همایون ملحق شوند و صاحبقران [illegible]
[illegible] بصوب اجودهن معطوف ساخته صباح [illegible] ماه مبارک [illegible] بدانجا رسانید [illegible]
انداخت و پیشتر از این شیخ منور و شیخ سعد [illegible] معروف [illegible] موصوف در مردم اجودهن چون [illegible]
بر خود مقدم [illegible] شده اکثر خلایق آن موضع را بر جلا ترغیب و تحریص نموده بعضی از آن قوم مصحوب شیخ سعد بطرف بطنیر و برخی همراه شیخ منور بجانب دلی [illegible]
بود اما جمعی سادات و علما [illegible] و التفات صاحبقرانی [illegible] بجای خویش [illegible]
[illegible] التفات نکرده بودند و در منازل خویش توقف نموده [illegible] خورشید رایت آن حضرت [illegible] طالع شده [illegible]
[illegible] و مجموع عنایات خسروانه سرافراز گشته خوشدل باز گشتند حضرت صاحبقران مولانا ناصر الدین عمر و پسر خواجه شهاب الدین را [illegible] آن شهر
تعیین نمود که سادات و علما را از آمدن لشکر گزندی نرسد و خاطر [illegible] ذکر تسخیر شدن قلعه بطنیر و استیصال اهالی آنجا [illegible]
قلعه بطنیر حصنی بود در غایت رصانت و موضعی در نهایت حصانت در میان بیابان [illegible] و هرگز هیچ لشکر بیگانه بآنجا نرسیده [illegible]
[illegible] اجودهن و دیپالپور و دیگر مواضع [illegible] خلایق [illegible] جمعیت و کثرت عظیم در آن سرزمین [illegible]
[illegible] فراوان [illegible] آن قیام می نمودند صاحبقران [illegible]
[illegible]
[illegible] در خالص [illegible] آن حضرت [illegible]
سعادت و اقبال روانه شده [illegible]
[illegible] بطنیر رسیده [illegible]

گشت و والی آن ولایت که راو دولچین میگفتند [illegible] حصار و کثرت اعوان و انصار مغرور گشته پای در دایره طاعت و انقیاد
ننهاد و سپاه نصرت شعار از دست راست و چپ [illegible] جلادت [illegible] شهر بند را گرفته بسیاری از هندوان را بقتل رسانیدند و غنیمت
فراوان بدست لشکریان افتاد [illegible] امرا [illegible] قلعه [illegible] جدال و قتال گشته
بر در قلعه ایستاده [illegible] تومان میرزاده شاهرخ [illegible] میرزاده سلیمانشاه و سید خواجه و جهانملک [illegible] کوششهای [illegible]
نمودند و چون قریب آن شد که قلعه مسخر گردد رعب و هراس بر ضمیر راو دولچین استیلا یافته [illegible] فرستاد [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
نبوت و دودمان رسالت بود [illegible] ملتمس حاکم بطنیر را با نجاح مقرون گردانید و لشکر را از پای حصار باز خوانده از جنگ منع فرمود [illegible]
[illegible] همایون فرود آمد و چون روز دیگر راو دولچین [illegible]
قلعه رسانید و مردم بر حسب فرمان عمل نموده بحفر خندق مشغول شدند و هر چند از بالای قلعه آتش و سنگ و تیر و تفنگ بر سر غازیان [illegible]
[illegible] راو دولچین و امرا [illegible] و زاری آغاز نهادند [illegible]
[illegible] از طریق صدق نیت [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible] حصار بیرون آمده شیخ سعد [illegible]
[illegible] بخاک نهاده [illegible]
جامهای طلا دوز و کمر زرین [illegible] و چون جمعی کثیر از ممالک هند [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] حصار بیرون آورده
[illegible] که در خون مسافر کابلی نوکر میرزاده پیر محمد [illegible]
بر حسب فرمان [illegible] بیاساق رسیدند [illegible]

از نایبات ظفر پیکر رفته به بطنیر رفته بودند بجزای عمل خویش گرفتار شدند و کمال الدین برادر دولجین و پسر او در رکاب صاحبقران گردون شکوه
و هم بجا بجا محبوس بودند با آنکه دولجین در اردوی نصرت قرین بود و روز ثالث ابواب سیج و غضب بر روی خود گشادند آتش غضب حضرت صاحبقرانی
زبانه زد و فرمود که لشکر منصور بجهت نقب و تخریب سور قیام نمایند بهادران نامدار حسب فرمان شهریار کامکار روی جلادت بتسخیر حصار آوردند
محصوران چون سیل بلا را بجوانب محیط دیدند و دانستند که مقاومت با قضا و قدر از خیر قدرت بشر بیرون است برادر و پسر دولجین بقدم عجز و نیاز بیرون
آمده پاسبانان دولت آشیان شتافتند پیشانی خضوع و خشوع بر خاک نهادند و زبان بپوزش و اعتذار گشاده مقالید دروازه را حاضر کرده تقدیم
عیا سپردند و امیر شیخ نورالدین و امیر اللهداد برای تحصیل مال امان بدرون قلعه رفتند تا بآن تیره رای در قبول وجه و ادای آن مناقشه آغاز نهادند
و از جاده مستقیم انحراف جسته مهم بجدال و قتال انجامید آتش فتنه بالا گرفت و پرتو آن بخرمن حیات ایشان افتاد بر تیغ واجب الاتباع که بهادران
ظفر شعار روی همت در استیصال مفسدان بدکردار آوردند و ایشان بموجب فرمان متوجه حصار شدند و کمند و حیله بر شرفات آن افکنده
و ببالا بر آمدند گبران آن قلعه آتش زدند و سر عیال و اطفال خود بر شال انتقام بریدند و هر دو گروه اتفاق نموده عزم هزیمت و پیکار کردند و ایشان جمعی بودند
در نهایت کثرت همه قوی هیکل و سنگین دل و شوم و شریر و سپاه نصرت پناه در شهر بجنبیده و با ایشان جنگی صعب در پیوسته بسیاری از
غازیان سعادتمند بمرتبه شهادت فائز شدند و امیر شیخ نورالدین یکی از ارباب خلاف از پای در آورد و دیگران با شمشیرهای کشیده گرد
او در آمدند و نزدیک بآن شد که فتنه آتش را ضایع گردانند که اوزون مزید بغدادی و فیروز سیستانی باتفاق روی بآن جماعت نهادند
کس از آن مقهوران را بر خاک هلاک انداختند امیر شیخ نورالدین را از ورطه خلاص دادند و آخر الامر بمقتضی ان جندنا لهم الغالبون باد نصرت بر پرچم
رایت اسلام وزیده ده هزار نفر از آن هندیان بداعتقاد بتیغ جهاد کشته شدند و آتش در ابنیه و عمارت شهر زده همه خراب شد و از آن بلده
معموره غیر خاکستر نشان نماند و آنچه بدست آمد از زر و نقره و اسبان کوه پیکر باد رفتار و امتعه نفیس و اقمشه مرغوب بر موجب فرموده
میان لشکریان قسمت کرد و اوزون مزید و فیروز که از سر جان گذشته امیر شیخ نورالدین را از آن مهلکه بیرون آورده بودند بمزید تربیت
نوازشهای شاهانه اختصاص یافتند **ذکر توجه رایات نصرت شعار صوب بعضی از جانب هند و منع و استیصال مفسدان بدکرداران** حضرت شهریار جهانگیر
بعد از تخریب قلعه بطنیر عنان عزیمت بجانب دیگر انعطاف داده ... و چهار روز در کنار حوض ... اردو فرمود
اقبال ساخت و از آنجا روانه شده و منازل پیموده بشهر ... نزول اجلال فرمود و لشکر ظفر قرین غیرت فزای بهشت برین گشت و هم در آن بلده

از دین بهره نداشتند و گوشت خوک میخوردند خبر توجه اعلام ظفر انجام شنیده و گریخته بودند فوجی از لشکر اسلام در عقب ایشان رفتند بسیاری
از آن زمره برگشتگان را دریافته بتیغ جهاد گذرانیدند و اموال که داشتند رخت بتصرف آوردند سالم و غانم معاودت نمودند که عادل فرش کثرت
سعادت چشیده حضرت پادشاه نیک اعتقاد یک روز در سلی توقف نموده روز دیگر بجانب قلعه فتح آباد در حرکت آمده بعد طی منازل
و مراحل بمقصد رسیده و سراق جلال بزده و گروهی از ... که در آن بیابان قرار نهاده بودند و شهر را گذاشته طایفه از تخجده کرده و فرع
و شتمان شیوه ایشان بوده در بادیه بجنگلها رفتند و پس از آنکه امرا را بقتل آوردند و اموال و حبات ایشان را غارت کرده بازگشتند حضرت صاحبقران
مظفر لوا از فتح آباد با سپاه نصرت انجام روانه شده بسیار و صول بر جا لما هرونی انداخت و چون دو نکته پادشاه و صبح صاحب وجود صاحب بلند نمود که در مراسم
استقبال بدرگاه عالم پناه شتابند لاف غایب و عاطفت حضرت بر صفحات روزگار تا آخر الاوقات ثابت ماند اما جرم لشکر قیامت اثر
دست تعرض دراز کرده بعضی از مردم آن موضع را کشته و برخی را بندگی گرفتند و آتش در قلعه زده و ... از ابنیه و عمارات نشان نگذاشتند و از آن
حدود جمعی انبوه از طبقه و طایفه که ایشان را جتان گویند استیلا یافته بودند و لوای استعلا افراخته و از دیرباز بقطع طریق و اذا و ارباب شغل منموده
و پای انداد بر قاسلام بیرون نهاده و کاروانیان و تجار را بانواع ایذا و اضرار از قتل و غارت و تاراج تعرض میکردند و چون لمعان تیغ سپاه
ظفر نشان حضرت صاحبقران عرصه هندوستان عنایت پذیرفت آن تیره دلان بدکیش در میان بیشه جنگلها خزیدند که از لشکر شجاعان ... برین
جهان مطاع نفاد یافت که امیر توکل هندوی قرقره و مولانا ناصرالدین عمر با فوجی از بهادران فیروزی اثر بتاخت ... که جماعت روند و ایشان
بموجب اشارت عالی در آن جنگلها در آمدند و دویست کس از آن مفسدان کشته و جمعی را اسیر کرده سالم و غانم باردوی همایون مراجعت نمودند و چون
همگی همت صاحبقران بر تفرق جماعت بدکرداران و محو طرق و زندقه و عناد مقصور بود امیر سلیمانشاه را با افواج و غنایم و اموال که جمع آمده بود بصوب
سامانه روانه داشت و بنفس همایون از موضع هندیانشکری از کمین و قیاس بیرون بعزم استیصال بقیه جتیان که در صحرا و بیشها پنهان شده بودند
ایلغار فرموده و در آن روز از اول الیوم تا آخر حضرت منظر دو هزار نفر در دام بلا افتاده غریق بحر فنا گشته و اموال و چهار پایان ایشان در تحت تصرف
مجاهدان دین آمده زن و فرزند آن طبقه هلاک دیگر اسیران اختر طالع افتادند و مادہ شر و فساد جتیان که از بیم ایشان باد صبا از آن محله و اطراف آن
و خزان نمیگذشت بکلی منقطع گشت و در آن حوالی طایفه از سادات عظام که در آن قریه مقام داشتند بدستیاری همم توفیق قدم همت نهاده بدرگاه عالم پناه
اسلام آمدند و عاطفت خسروانه ایشان را باخلعت پوشانیده و در و فو کمالات تا از آسیب لشکر قیامت اثر ایشان را محفوظ نماید حضرت صاحبقران انار الله

آب کنگر که قریب بسامانه بود با غرق پیوست و روز دوشنبه پانزدهم ربیع الاول از آنجا روانه شده در حوالی پل کوچه فرود آمدند شاهزادگان و امرای جوانغار
مثل سلطان محمود خان و میرزاده سلطان حسین و میرزاده رستم و امیر جهانشاه و غیاث الدین ترخان و حمزه طغای بوغای برلاس و شیخ ارسلان و توکل باورچی بهادر
و بیشتر سرداران و لشکریان دست چپ که در موضع کابل براهی که تعیین رفته بود بر حسب فرموده در حرکت آمده بودند و دو اترک را که مانده بودند و از کار متمردان
برآوردند و اموال و اثقال ایشان را غارت و تاراج کرده بودند و آخر جلگه بموکب همایون ملحق شدند و رایات نصرت شعار از پل کوچه در حرکت
آمده بموضع کیتل که از سامانه تا آنجا هفت فرسنگ است وصول یافت محل نزول سپاه ظفر فرجام گشت ذکر توجه اعیان لشکریان برسم ایلغار بمقتضی فرمان
واجب الاذعان و شان ... و شرح بعضی از وقایع و احوال چون شاهزادگان و امرا و تومانات که از اطراف مختلفه روانه شده بودند در ظل رایات
نصرت آیات مجتمع گشتند بموجب حکم قضا جریان که امرا و سرداران هر یک بر جای خود بوده در حرکت آمدند و در دست راست میرزاده پیر محمد و امیر
زاده رستم و امیر سلیمانشاه و امیر یادگار برلاس و امیر شیخ نور الدین و امیر مضراب و قماری و تیمور خواجه آقبوغا و دیگر سرداران و در دست چپ سلطان
محمود خان و میرزاده خلیل سلطان و میرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه و امیر شاه ملک و شیخ ارسلان و شیخ محمد ایکو تیمور و توکل بهادر
و دیگر بهادران و در قول تومان سالار سیرو تومان کلان و امیر اللهداد و علی سلطان تواچی و دیگر امرای تومان و قشون با سی و قشون بعرض چهار
فرسنگ یا شش فرسنگ و ده میل علی اختلاف الروایتین یاسامیشی کرده متوجه صوب دهلی شدند و روز دوشنبه بیست و دوم ربیع الاول بپانی پت
رسیدند و اهالی سامانه و کیتل و پانی پت از صولت سپاه ظفر پناه گریخته و پناه بدهلی برده بودند و رایات نصرت شعار از قلعه ... در گذشته
بقلعه تغلق پور رسید و اکثر ساکنان آن موطن جمعی از ثنویه بودند که از جمال ایشان از نور توحید بهره نداشت و ... و ...
که یکی را یزدان گویند و دیگری را اهرمن و ... و ظلمت ... و آنچه خیر ... باشد نسبت با اهرمن کنند القصه اهالی آن قلعه ... از ...
مخوف گشته ... گریخته بودند حضرت صاحبقرانی فرمود تا آتش در آن حصار زدند بموجب فرموده آن ... و عمارات ...
القصه ... ظفر ... از تغلق پور ... منزل کرده و وصول بر شهر ... و ... بمقتضی ...
انبار ... بر ... کرده ... گندم ... و ... و ... منزل ... بمقتضی ...
زمان در هر مکان توقف می‌نمود و ... و فرمان ... که امرای دست چپ ... سلطان فیروز شاه که در ده فرسخی دهلی
بر بالای کوهی ساخته و در دامن آن کوه جون که رودی ... که ... فرود آمدند ... لشکر و ملازمان درگاه جهان پناه

بر مقتضی اشارت علیه از قریه کانی گرین تا ... بر رسم جهار پایان جهان نوردان و مجموع احشام و مواشی از آن ده که گشته و بسیاری
اموال ایشان را تاراج دادند و در ضمان ظفر و نصرت با رودی همایون معاودت نمودند صاحبقران گردون محل روز دوشنبه بیست و نهم ربیع الاول
از آب جون گذشته متوجه جانب حصار لونی شدند که علف زار ... دوآب بوده ... بعد از قطع مسافت بر ظاهر قلعه نزول فرموده و پیشتر
امیر جهانشاه و امیر شاه ملک و امیر اللهداد حسب الحکم پای حصار رفته بودند و ... تردد و کر و ... حوالی قلعه که ... معلوم ... مجاوره
و جنگ مشغول شده و چون هوای آنجا از غبار موکب همایون پادشاه جهانگشای معطر ... پیر ... مرشد ... صواب
بقدم صدق و ارادت بیرون آمد و دیگران از غایت جهالت و شقاوت سر مخالفت در روی کشیده بر رزم و پیکار اصرار نمودند و از آن
الاقبال ... که لشکریان بحفر نقب مشغول شدند و از اطراف و جوانب نقب زده قلعه را بخور کرداندند و گبران از مسلمانان جدا کرده ... تیغ
گذرانیدند و خانمان موحد و مشرک ... تاراج گشت الا اموال سادات که ... اسب مصون و محروس ماند و قلعه را ... انداخته ویران شد
و غره ربیع الاخر حضرت صاحبقرانی از حصار لونی سوار شده و لب آب جون در برابر جهان نمای ... که ... احتیاط فرموده با اردوی همایون
معاودت نمود و امیر جهانشاه و دیگر ملازمان درگاه را فرستاد که جوانب دهلی را تاخت کرده غله بیارند و خبر رسانند اکثر مهم مجاهره و تغار
لشکریان مرتب و آماده باشند و روز دیگر خاطر انور پادشاه گیتی گشای میل تفرج عمارت جهان نمای شده با ... مقصود ... از ... بجوی
شتافت و بعد از تماشای آن موضع نزه منظر اعیان دراندشت و صحرا که در ... ملاحظه فرمود که محل جنگ و جدال کجا لایق باشد ... ارن
انجال علی سلطان تواچی و جنید بورلدای که بقراولی رفته بودند هر یک شخصی را گرفته آوردند و بعد از استفسار قضایا محمد سیف ... سلطان علی
شده بود در معرض ... آمده و در این اثنا ملوخان با چهار هزار سوار جوشن پوش نیزه گذار و پنج هزار پیاده و ... فیل
در خیال ظاهر بیرون ... رسید و حضرت صاحبقرانی از آب عبور نموده و ... قراولان سپاه جلادت شعار
و ... بهادر با ... مبارز ... مقاتله مشغول شده و جنگ کنان تا کنار آب آمدند و در آنجا نایره محاربه و قتال اشتعال یافت حضرت
صاحبقرانی ... بهادر ... سید خواجه روان کرد و ایشان چون برق و باد از آب گذشته ... خواجه ... و زخم ...
جان ستان رخنه در ... از دشمنان افکندند مخالفان چون ضرب شمشیر ... پادشاه ممالک ستان مشاهده نمودند ...
مقاومت انداخته از معرکه پشت دادند و ... گریز ... که ... منهزم و ... شده و ارباب فراست

از وقوع این صورت بر خاطر لشکر حضرت صاحبقرانی از مقابل جهان نمای کوچ کرده و در جانب شرقی قلعه لونی فرود آمده و در آن محل شاهزادگان
و امرا و نوئینان که بتاخت و غارت رفته بودند با سپاه ظفر پناه باز آمدند و شرف پابوس دریافتند زبان بستند تهنیت دولت و جاوید
آنحضرت گشادند شب بارگاه در آن مجلس که مشحون بود از عالم و مقربان و خواص منعقد بود و عبارت شاهانه نموده و سیاق سلاطین سابق
در میان آورده و شرایط رزم و میدان داری و لوازم حرب و تیغ کشی را گذارش نموده و طریق در آمدن در معرکه و بیرون آمدن از مهلکه
مراسم جنگ و جدال را با بیان دلکش جلوه داده و در همین مجلس شهزادگان و ارکان دولت بعرض رسانیدند که از کنار آب سند تا این حدود
زیاده بر صد هزار نفر مجوس و هندو اسیر شده و اکنون در اردوی همایون مجتمع‌اند و ممکن که در روز مصاف با اهالی دهلی میل نموده بایشان
پیوندند و مؤید این معنی آنکه در آن اوان که ملو خان با لشکریان و فیلان بجهان نمای آمده بودند و آن گروه در لشکرگاه شنیده اظهار
بشاشت میکردند و سخن امرا چون معقول بود مقبول خاطر پادشاه جهان گشای گردید بحکم جهان مطاع جهان نمای عبارت ذات اشرف
فرمان داد که تمامت اسیران که در دست لشکریان است بقتل رسانند و اگر کسی در امتثال امر اهمال ورزد او را بکشند
و اموال و اسباب وی بتعلق بآنکس گیرد تیغ سیاست گردن زدند و بروایتی قرب صد هزار هندو را بقتل آوردند و مولانا ناصرالدین
عمر که در سلک ارباب عمایم انتظام داشت و در مدت عمر گوسفندی ذبح نکرده بود از پانزده هندو را طعمه شمشیر قضا ساخت و حکم واجب
الاتباع نفاذ یافت که از هر ده نفر یک نفر در بنه توقف نموده بمحافظت عیال و اطفال و اسیران پیاده داده و چهارپایان از تاراج حاصل
آمده قیام نمایند و آنحضرت در چهارم روز از فرخ نهضت نهاده در کنار آب جون فرود آمدند ارباب تنجیم و اصحاب تقویم از اوضاع
فلکی و صفت وقت طالع سخن میگفتند و از نظرات سعود و نحوس حدیث میگفتند و در باب تأخیر و تعجیل جنگ سخنی میراندند حضرت صاحبقران
آن کلمات را اعتباری ننهاد و بمقتضی اهل التقریر و نفس لا یؤمنون بالتثلیث والتسدیس عمل نموده حکایات نشد روز دیگر بعد از ادای
نماز بامداد و فراغ از اوراد و ادعیه مصحف مجید گشاد و آیتی بر آمد که بفتح و فیروزی بشارت داد و باز چون ملو خان که پشت و پناه
لشکر هندوستان بود تفأل نمود این آیه از سوره نحل بر آمد که ضرب الله مثلا عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء و من رزقناه منا رزقا حسنا
شهزادگان و امرا اتفاق آن سعادت صاحب تأیید اعتماد بر بشارت قرآن مجید کرده از کنار آب جون عبور نموده و بر طرف آب محل نزول
حضرت ساخت لشکریان رعایت حزم و احتیاط را خندق کندند و از شاخ درخت و چپر حصاری ترتیب دادند و در پیش خندق گاومیشان را پای

و گردن از هم بسته در پیش چپر جنیبا بر افراشتند ذکر محاربه پادشاه اسکندر سریر با والی کشور هند سلطان محمود بن سلطان ناصرالدین محمد شاه حضرت صاحبقران صاحب
روز سه شنبه هفتم ربیع الثانی پرتو التفات ضمیر آفتاب نظیر بر ترتیب لشکر ممالک ستان جهانگیر انداخت و بر مقتضی رای اصابت شعار برانغار
بوجود امیرزاده پیر محمد جهانگیر و امیر یادگار برلاس و امیر سلیمانشاه و قماری و تیمور خواجه آقبوغا و دیگر امیران آرایش گرفت و جوانغار از وفور
صولت امیرزاده سلطان حسین و شاهزاده خلیل سلطان و امیر جهانشاه و شیخ ارسلان و دیگر سرداران زیب و زینت پذیرفت و قراول استحکام
امیرزاده رستم و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و الله داد و سایر تواچیان انتظام یافت و بهجة رایت فتح آیات حضرت صاحبقران از اوج قلب
والقلب مستقر سلطان الروح تافت و بدین ترتیب و نسق شاه و سپاه متوجه رزمگاه شدند و از جانب مخالفان قلب سپاه مرکز اعلام سلطان
محمود و ملو خان گشت و میسره در حسن ضبط خان و میر علی خواجه و دیگر اعیان و میمنه ملک معین الدین و ملک و سایر
آن نواحی رایت جلادت برافراختند القصه حاکم مملکت دهلی با ده هزار سوار نامدار و چهار هزار پیاده کینه گذار علی اختلاف الروایتین که مجموع
خاطر بر حرب قرار داده مع اسباب و آلات جنگ روی بمیدان کارزار نهادند و با وجود اعتماد و عمده استظهار ایشان فیلان کوه پیکر عفریت منظر بود
که عدد آن بصد و بیست میرسید همه بسلاح و گجیم آراسته بودند و بر پشت آن فیلان چه بهت و قبا محکم ساخته و بر در هر صندوق
انگن و چرخ انداز قرار گرفته و تخش اندازان و رعد اندازان در هر پهلوی صف پیلان پای در مرکز جلادت استوار کرده ایستاده و لشکر ظفر قرین
از این معرکه ندیده بودند و صفت بودند که تیکشان اینست که هیچ سلاح بر آن کارگر نمی آید و توانشان که درختان قوی را که
اصلها ثابت و فرعها فی السماء از بیخ بر آرند و از میان بر دارند و بیت الحیة الفیل را با شارت پهلو از پای در آورند و استماع این
و مبالغه خلایق در این باب رعب بسیار در خاطر لشکریان پیدا شده بود چنانچه در وقت تعیین مواضع اشراف و اعیان حضرت صاحبقران
نشست و مرحمت که با اهل فضل و دانش داشت ارباب عمایم که در آن یورش ملازم بودند مثل خواجه افضل کشی و مولانا عبدالجبار پسر قاضی نعمان
الدین خوارزمی و غیرهم پرسید که جای خواهد بود ایشان از دهشت آن کلمات وحشت انگیز که شنیده بودند بر فور جواب دادند که جای آنکه خواتین
و عورات باشند و چون حضرت صاحبقران از آن رقت و دهشت ایشان مشاهده فرمود از برای اطمینان خاطر ایشان فرمان فرمود که پیش
صف از چپر پناهی سازند و در پیش آن خندق کنند و در پیش خندق گاومیشان را بپهلوی هم داشته گردن و پاهای ایشان را محکم کاو استوار بندند
و خارهای خسک بزرگ از آهن ساخته بودند که چون پیلان حمله آرند پیادگان انبار در راه ایشان افکنند قضا را مولانا شهاب الدین حاجی

که بعضی از آثار صاحبقران کامکار را در سلک نظم کشیده و اکثر ابیات از نظر گذرانده و در این محل این سه بیت از ابیات بلاغت سمات او که در جنگ
هندوستان گفته ثبت افتاد: بیت: پس آنگه بسی گاومیشان نر * ز زنجیر بسته بر یکدگر * که در پیش خندق فصیلی بود * وزو هر یکی شیخ فیلی بود * چرا
بباید ز فیل کردن حذر * که او چارپا نیست چون گاو و خر * و بنابر آنکه عنایت ازلی در همه حال شامل روزگار حضرت صاحبقران جهان بود و کوکب دولت
و اقبال آن حضرت بنوعی در لمعان آمد که احتیاج بامثال این امور نشد و در حین قتال فریقین بهادران کامکار که در میان لشکرگاه بر بالای پشته
ایستاده بود از اسب فرود آمده و روی صدق و نیاز بدرگاه کریم کارساز بی‌نیاز آورده دو رکعت نماز گذارد و زبان تضرع و ابتهال به قمع و استیصال
مخالفان مستعمل نمود و چون دعای آن حضرت از سر خلوص نیت و صفای طویت بود بی‌تأخیر اثر اجابت ظاهر گشت و از غرایب اتفاقات
آنکه در آن زمان صاحبقران دوگانه از برای یگانه حقیقی میگذارد و در غایت هراول که در هراول بودند مثل امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و الله داد اقتا
که اگر آنحضرت طایفه‌ای از لشکر قول مدد برانغار و مانند کان فرستد نشانه دولت و استیلای علامت نصرت و استعلا باشد و چون صاحبقران
دولت توز دشمن گداز از ادای نماز فارغ شد علی سلطان تواچی و اطلوغ تخشی و دوسی برلکال را با مدد برانغار روان کرد و جمعی دیگر از بهادران را
بکومک امرای هراول فرستاد و ایشان از وقع انجال و صدور این مقال کرامات دست و دل قوی گشته به اقبال خویش اعتماد جزم جازم شده و شمشیر
شجاعت آخته و رایت شهامت افراخته بی‌دهشت و تحاشی بر دشمنان تاختند و آثار مردی و مردانگی خویش بر صفحات روزگار یادگار گذاشتند
تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه قراولان لشکر نصرت مآل سونجک بهادر و سید خواجه و الله داد و حضرت قماری و صاین تیمور بهادر و محمد
درویش و سایر بهادران چون مخالفان را دیدند که از اطراف برانغار متوجه شده‌اند و در کمینگاه قرار گرفته‌اند و چون قراول خصم از ایشان در گذشت
شمشیرها کشیده بازو گشاده از عقب ایشان تاختند و بحمله‌ای زیاده از ششصد کس را بر خاک هلاک انداختند و در برانغار امیرزاده پیر محمد لشکر خود را برانگیخته
بر دشمنان حمله آوردند و بمعاونت بخت سرمد شمشیر زهر پالا رانیده بهادران برانغار بالاتفاق پیش رانده میسره سپاه مخالف را که باهتمام تغلق خان
استظهار داشت از جای برگرفتند و تا از حوض خاص گذرانیدند قدم از قدم ایشان باز نگرفتند و حوض خاص حوضی است عریض و عمیق محدث
سلطان فیروز شاه و وسعت آن بنابه‌ایست که تیر از یک پر تاب از آنجانب بانطرف نمیرسد و در موسم برشکال چندان آب زلال در آنجا جمع
میشود که اهالی دهلی را مدت یکسال کافی باشد و مرقد سلطان فیروز شاه بر کنار آن است القصه در جوانغار امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه
و امیر غیاث الدین ترخان و دیگر بهادران الغوت بازوی رشادت معاندان را از کار افگندند و شکوه ملک معین الدین و ملک هانی مانند کوه

آهنین

آهنین بی‌وجود در هم شکسته و امیر جهانشاه دشمنان را تا نزدیک دروازه دهلی عنان باز نکشید چون بهادران کشور هند از قلب سپاه با پیلان
از پیشه حمله آوردند امیرزاده رستم و امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین بمقابل و مقاومت برخاستند تا یکبار سپاه را گردانیدند و دولت تیمور تواچی و چنگی
خواجه و سایر امرای تومان و قشون بمساعدت دولت روزافزون خود از صف پیلان زده قلب تا ز از فلک انجیال تار کمونسار ساختند و از زخم
شمشیر خون‌آشام اژدها صف پیلان را مانند سر دشمنان بر خاک مذلت انداختند سرداران کشور هندوستان اقتدار و قوت و توان پای و قرار ثبات
جلادت بر آورده و کوششها نمودند اما عاقبت علامات نکبت و ادبار بر صفحات روزگار خویش معاینه دیده روی ادبار نهادند و اسپ بازی گشته
کامون و پشته سر کشاده در ندیرفت و امیرزاده خلیل سلطان با وجود حداثت سن مانند شیر ژیان حمله کرده فیلی قوی هیکل گرفته بحضرت صاحبقرانی
رسانید سلطان محمود و ملوخان گریخته پشت برداده و آنحضرت تا دروازه دهلی راند و برج و باروی آن بلده فاخره را بنظر احتیاط در آورده و از آنجا باز
گشته کنار حوض خاص را مضرب سرادق جلال اختصاص داد و شاهزادگان و امرا و تواچیان و مقربان و خواص پایه سریر اعلی حاضر گشته مراسم تهنیت
بجای آوردند و در آن مجلس آثار شجاعت و مردانگی بهادران چنانچه از ایشان در آن معرکه بظهور پیوسته بود بر سبیل تفصیل
معروض رای عالم آرای گشت و آن حضرت از جلایل نعم الهی رقت فرموده و شکر بخشنده همت و دهنده بخت که او را از افراد بشری برگزیده
و بفرزندان کامکار و کثرت اعوان و انصار و خزاین موفور و ممالک معمور مخصوص گردانیده بود ادا رسانید ذکر بیرون رفتن سلطان محمود و ملوخان از شهر
بطریق فرار و فرستادن حضرت صاحبقران از امرا و بهادران از عقب ایشان ایلغار چون سلطان محمود و ملوخان از صدمه سپاه فلک شکوه با خاطر
شکسته و دل مقرون بحزن باز آمدند و گریخته شهر را حصار خود ساختند و از اعمال نکوهیده و افعال ناپسندیده خویش دانستند که ندامت سود نخواهد داشت جز
دنیا بر آنکه بخواتر که چاره نداشتند در همان شب که زمانه زنگ رایان تیره رای برانده هر کدام از ایشان روی بدروازه نهاده و خاطر بر گریز و فرار
داده از شهر بیرون رفتند و چون حضرت صاحبقران از گریختن سلطان محمود و ملوخان آگاهی یافت طایفه‌ای از امرا و بهادران را از عقب ایشان فرستاد
آنجماعت مانند برق و باد شتافته بعضی از گریختگان را فرو آوردند و پسر ملوخان را اسیر گرفته با غنیمت بسیار معاودت نمودند و هم در آن شب فرمان قضا جریان
نفاذ یافت که جمعی از امرا جهت ضبط دروازها قیام نمایند تا دیگر کس از شهر بیرون نرود روز چهارشنبه هشتم ماه که خاقان شرق اشباب آفتاب
بر این سپهر فیروزه فام علم فیروزی بر افراخت عیدگاه که قریب دروازه میدان بود از دروازهای شهر جهان پناه محل جلوس پادشاه گیتی ستان گشت
و در آن محل سادات و قضات و علما و ارباب درس و فتوی و اصحاب زهد و تقوی روی بعتبه علیا نهاده بشرف دستبوس فایز شدند

و فضل صمدی [illegible] خان با ارباب دیوان متوجه درگاه فلک اشتباه شده روی نیاز بر خاک آستان فرخنده نشان نهاده سر افتخار به سماوات
باوج سماوات رسانیدند اعیان ملک و منتسبان خاندان نبوت شاهزادگان با حشمت و امرا و ارکان دولت [illegible]
[illegible] مقربان گشته [illegible]
ظفر پیکر [illegible] و بشارت [illegible] فتح [illegible]
هر یک [illegible] خبر رسید بیت ز فتح شاه که مجموع [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] دولت شاه [illegible] سال [illegible] فتح هند [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] و مجموع [illegible] روی بر زمین نهاده [illegible]
در تحت تصرف بندگان حضرت پادشاه هفت کشور آمده و بعضی از شاهزادگان و امرا و حکام و اطراف روان فرموده [illegible]
[illegible] بشارت [illegible] امیر شیخ ابراهیم [illegible]
[illegible] ارباب [illegible] بشارت [illegible] سلطان محمود خان [illegible]
امیر [illegible] سلطان [illegible] کیفیت آن فتح [illegible]
[illegible] دیوان اعلی [illegible] عالم [illegible]
آغاز نهادند و در این اثنا خاطر همایون صاحبقران مایل به آراستن مجلس جشن و عشرت [illegible] شده فرمان داد تا ساقیان سیم اندام شراب [illegible]
[illegible] از شیشه مینا فام در جامهای زر نگار [illegible] و مطربان [illegible] بیت [illegible]
[illegible] و در آن نزهت سرای حیات بخش [illegible] سحاب کرم و احسان [illegible] شاهزادگان
و امرا و نوئینان و بهادران و سرداران [illegible] حضرت [illegible] نهال اقبال ایشان [illegible] انعام و افضال [illegible]
مذکور که حضرت صاحبقران [illegible] خورشید [illegible] طایفه ای از لشکریان [illegible]
[illegible] سمع اشرف اعلی رسید فرمان شد که امرا و ارکان دولت [illegible]
[illegible] متعلق شده بود [illegible] حضرت [illegible]

و دیگر خواتین و آغایان به عزم تماشای هزار ستون [illegible] عمارت آن [illegible] شده بودند [illegible]
[illegible]
و چون [illegible] شهرهای [illegible]
دست جسارت دراز کردند و [illegible] آغاز نهادند و با تیر و کمان و سیف و سنان در مقام جواب [illegible]
[illegible] جنگ و جدال و حرب و قتال [illegible]
[illegible]
[illegible] سپاهی [illegible]
و آتش فتنه و طوفان بالا گرفت و اکثر محلات جهان پناه [illegible] به تاراج رفت [illegible]
[illegible] لشکریان [illegible]
[illegible] انواع جواهر [illegible] یاقوت و الماس و لطایف [illegible] نفایس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جنگ و جدال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سمرقند مسجد جامعی از سنگ [illegible]
[illegible]

میوری مشتمل است اما سوری دهلی بزرگتر است و از سوری سیری که بجانب مشرق تا شمال رفته تا سوری دهلی کشیده که از طرف غربی مایل بجنوب است از جانب
بازو کشیده اند و جهان پناه عبارت از آنست و از دهلی بزرگتر است از سیری هفت دروازه و جهان پناه سیزده دروازه دارد و شش از جانب
شمال مایل بمغرب و هفت از جانب جنوب مایل بمشرق و چنانچه دهلی که عبارت از این سه شهر است سی دروازه به بیرون گشاده است

ذکر نهضت رایات نصرت آیات بدیگر مواضع هند و وقوع فتوحات دیگر حضرت صاحبقران ممالک ستان مدت پانزده روز در دهلی
توقف نموده بعد از آن بعزیمت غزا متوجه دیگر بلاد هندوستان شد و در وقت حرکت فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که سادات و قضات
و علما و مشایخ در مسجد جامع جهان پناه مجتمع گردند و یکی از معتبران جدا و کلای ایشان تعیین رفت تا مقداری که از جنبش لشکر گران ملال بر خواطر
آن جمع حمیده خصال نشیند و چهارشنبه بیست و دوم ربیع الآخر سنه احدی و ثمانمائه حضرت صاحبقران از وقت چاشتگاه سلطانی از ظاهر جهان پناه
کوچ کرده بالشکر فیروزی اثر روانشده سه کروه قطع کرده در فیروزآباد فرود آمده و ساعتی بتماشای عمارات آن بقعه مشغول شده و بعد از آن در مسجد
فیروزآباد که بر کنار آب جون از سنگ تراشیده ساخته و پرداخته اند به نور صدق و نیاز دوگانه نماز گذارده و چون در ضمان تأیید باز توارش شده
از دروازه بیرون آمد سید شمس الدین ترمذی و علاءالدین نایب شیخ کوکری که پیش از این بفرمان صاحبقران سعادت قرین بشهر [illegible] رفته بود در همان
رسیده و عرضه داشتند که بهادر ناهر حاکم آن سرزمین داغ اختصاص و اخلاص بر جبین نهاده و کمر فرمان برداری و خدمتگاری بر میان بسته روز جمعه
بشرف بساط بوسی استسعاد خواهد یافت و چون قریب بقریه فیروزآباد محل نزول پادشاه نیکو نهاد گشت بجهان دو طوطی سفید که بهادر ناهر بجهت
ایشان فرستاده بود بشرف عرض رسانیده بنظر استحسان مقبول افتاد و آن دو طوطی از زمان سلطان تغلق شاه باز مانده بود و در مجلس ملوک
هندوستان بشکر خانی و شیرین گفتاری قیام نموده حضرت صاحبقران از آن منزل کوچ کرده و مسافت پیموده چون موضع کته معسکر همایون گشت
بهادر ناهر و پسرش قلتاش باتحفهای گرامی و تنسوقات لایق بدرگاه عالم پناه آمدند و شرف بساط بوسی حاصل کرده لوازم بندگی و سرافکندگی بجای آوردند
عاطفت شهریار سعادت آثار بنوازش ایشان سر از اوج ثریا گذرانیده و از انجا روانشده بعد از قطع منازل بموضع بهار محل نزول حضرت صاحبقران
کامگار گشت و از آنجا در روز شنبه بیست و ششم ربیع الآخر رستم طغا بوقا و امیرشاه ملک و امیر الله داد را بجانب میرت فرستاد و ایشان روز بیست و هشتم
از آنجا پیغام دادند که الیاس اوغانی و پسر مولانا احمد تهانسری و صفی گبر با طایفه از گبران در حصار میرت شده اند و استکبار بر او نموده میگویند که ترمشیرین خان
بدین قلعه آمد و بانیل مقصود بازگشت صاحبقران بندگان از غایت غرور و عجز قصوری که ترمشیرین خان کرده بودند بتحقیق گشت و چون منوچهر با ده هزار کس

ایلغار فرموده روز دیگر که چهارم ماه بود بوقت نماز پیشین بقلعه میرت رسیده نزول فرمود و همان زمان فرمان داد که امرا تومان و قشون هر یک
در برابر خویش بحفر خندق مشغول شوند تا استحکام غلام در برابر هر برجی ده گز و پانزده گز نقب بریده شده بود هندوان از مشاهده این حال سراسیمه و مضطرب
گشتند و دست ایشان از کار رفته از حیات دل برگرفتند دیگر روز امیر الله داد با قشون خود جلدی و مردانگی نموده و نوکری از نوکران او سرایی نام
که نهنگ دریای هیجا بود کمند بر کنگره قلعه انداخته بیالای باره برآمد و دیگر دلاوران و بهادران از اعراق حمیت و شجاعت در حرکت آمده بالای قلعه
شدند و در آن زمان رستم بالیاس اوغانی و پسر مولانا احمد تهانسری را گرفته و گردن بسته بدرگاه گیتی پناه رسانیدند و صفی گبر در جنگ بقتل آمده با دیگر از
جنود فتح فرستاده و زن و فرزند ایشان را اسیر کردند و قلعه چنانکه ترمشیرین خان از تسخیر آن عاجز آمده بود فوجی از سپاه ظفر پناه بیک لحظه مسخر ساختند
و صدور امثال این امور غریبه از جمله نتایج اخلاق پسندیده آن حضرت بود و در تواریخ مسطور است که چون بمسامع علیه صاحبقران رسید که متمردان قلعه
میرت میگویند که این حصار را ترمشیرین خان نتوانست که مسخر سازد تا بدیگری چه رسد آنحضرت بزبان خجسته بیان گذرانید که باری سبحانه و تعالی
فتح آن بر ما سهل و آسان گرداند و فرمان داد که منشیان بلاغت شعار تهدیدنامه باهل حصار نویسند و آنچه [illegible] ابرام و [illegible] مقالات نمایند
و یکی از آن زمره نامه در قلم آورده بود و در میان سطور درج کرده که ما را با ترمشیرین خان چه نسبت است و در اثنای عرض مکتوب چون این کلمه مسموع
آنحضرت گشت خاطر اشرف از آن عبارت بهم برآمده منشی را معاتب ساخته فرمود که ترمشیرین خان جد ما سابق او غاییق است و در جمیع امور
رجحان او بر ما محقق لاجرم بیمن عقیده پاک و حسن ادب بر اکثر معموره عالم مالک و بسعادت ابدی فایز شد لاجرم فی الجمله چون مهم قلعه
میرت فیصل یافت اشارت علیه نفاذ پیوست که امیر جهانشاه با فوجی از سپاه نصرت پناه متوجه بالای آب شوند و گبران آن نواحی را
غارت و تاراج کنند و ضبط افراق را بامیر شیخ نورالدین رجوع فرمود که از کنار آب قرا بود حرکت نماید و رایت جهان گشای بعزیمت غزا
متوجه دریای گنگ شد و در اثنای راه امیر سلیمانشاه بموکب همایون پیوست و بعد از قطع منازل بموضع پیروزپور رسیدند سه کروه در آن کنار
کنار آب رفتند تا گذر پیدا کنند و مسلک بجهت گذار آب یافتند اما چنان بود که همگنان بسباحت توانند گذشت و طایفه از سپاه حق [illegible] بشنا
عبور نمودند و چون صاحبقران در دل خواست که سپاه بارفتار در آب رانند امرا و خیر اندیشان [illegible] اگر رای صواب نمای اقتضا فرماید امروز در این طرف آب توقف نمایم
این سخن مقبول افتاد و فرمان صادر شد که بعضی از لشکریان عبور نمایند و از تومان میرزاده شاهرخ سید خواجه و شیخ علی بهادر و جهان ملک
و پسر ملکت و دیگر برادران دریای گنگ رایت عنا در افراخته اند آنحضرت امیر [illegible] و علی سلطان تواچی را با پنجهزار سوار روانه بطرف [illegible] کردانید

و رایت منصور بهمان دستور متوجه تغلق پور بود و مغاران انجا اندک تعجیلی به بازوی مبارک آمده اطبا بمعالجه مشغول گشته و در خلال این احوال
منهیان عرضه داشتند که طایفهٔ کثیر از گبران در چهل و هشت کشتی نشسته در روی آب شمال دوان می آیند و در زمان وصول این خبر انگار ضعف
شده صاحبقران از غایت حرص بر غزا و جهاد بنفس همایون با هزار کس از بهادران که در آن روز آن حضرت ملازم رکاب عالی بودند توجه
دریا شد و چون از وصول آن بحر کرمت و احسان بکنار آب دریا صورت مرج البحرین یلتقیان روی نمود بهادران جلادت شعار جمعی
از کمال شره بدفع اعدای دین خود را در دریا انداخته توجه نمودند و برخی پایان را گرفته بر آن ناکسان تیرباران کردند و آن مخذولان سپر ادبار
کشیده نفیر تیر جواب میدادند و جمعی که اسبان خود در آب رانده بودند چون شناکرده بنزد ایشان رسیده دست در کنار کشتیها زده ایشان کشتی
با مردم در آمدند و مخالفان را بتیغ جهاد گذرانیدند و بر اکثر کشتیها مالک و در آن اثنا بعضی شناوری حلاوت بهادر گبران آوردند و بر اوزده کشتی
که مشحون بود با اسلحه و مردم جنگی بدست آمد و آن نماند و ایشان هر دو را در میان یکدیگر بسته و بازوی تهور تیر انداختن بگشادند و از تلاطم امواج
بحر هیجا جمعی کثیر را در غرقاب فنا انداختند عاقبت سپاه ظفر نشان مجموع آن کشتیها را بطریق اخذ بپایان رسانیدند و چون خاطر همایون صاحبقران
دین دار از جانب مسافران دریا بار فارغ شد رایت آن حضرت بجانب تغلق پور انداخت و در شب از جیش امیر الله داد و بایزید و توکل
التون بخشی که بقراول رفته بودند کس آمده خبر آوردند که در آن طرف یکی از ملوک هند مبارک خان نام سپاه سنگین جمع آورده خیال جدال
و تمنای قتال در خاطر دارد و لشکر بر کرده اقتدار در آن سحرگاه نسیم لطف الهی را استشمام نموده بجنبش در آورد و پیش از طلوع صبح با لشکر
ظفر اثر از دریای گنگ گذشته و یک کروه راه قطع کرده نماز بامداد گزاردند و دلاوران غزا پیشه جیبه پوشیده به اندیشه متوجه جانب خصم گشتند و چون نزدیک
بالی عدو رسیدند دیدند که مبارک خان با ده هزار سوار و پیاده مقابله و مقاتله را مهیا و آماده شده ایستاده است و در آن حال [illegible] پادشاه
کشورگیر که اعدای دین که تیغ کین آخته تعداد بسیار بودند و لشکر اسلام در آن مقام اندک و سپاه را تفرقه داند که با اطراف رفته
بغایت دور چاره جز آن نیست که پای تحمل در آن معرکه استوار داشته دست در حبل المتین توکل زده سعی و کوشش خود را در میان نهیم که ظفر از لطف
الهی و عنایت پادشاهی فرمان الهی است بیت شاها اگر ز لطف تو گردد مدد پدید * پیدا بود که کوشش ما تا کجا بود * و از خواب اتفاقات اکثر معارک این
اندیشه تجهیز از سوار قراولان شاهزاده شاهرخ که پیش از این با سپه خواجه و جهان ملک از آب گذشته بودند یکجا رسیدند حضرت
صاحبقران زبان بشکر ملک و ملکشاه بشارت فرمود که امیر شاه ملک و امیر الله داد با هزار سوار خاصه که ملازم رکاب ظفر انتساب بودند

بر دشمنان راندند و از کثرت و شوکت اعدا شجاعت مطلقا اندیشه نکرده راندند همراه دو سپاه متوقف با آن هزار سوار تیغ کشیده بجانب جنگ شتافتند
لشکر شیر پیکر مظفر لوا در پی ایشان رفته جمعی کثیر از آن سپاهیان گمراه در ورطه فنا افکندند و عیال و اطفال ایشان را اسیر ساختند و گله گاو که از حد حساب
بیرون بود بدست مسلمانان افتاد صاحبقران در آن محل نزول فرموده و بهمان زمان خبر رسید که در دامن کوه دره کوبله برکنار بحر گنگ واقع است
چند قبیله از هند مجتمع گشته بر فور رایات اضد نظر متوجه آن صوب گشت و با هر یک برگرفتن غنایم از رخوت و بهایم مشغول بودند و چون قریب بدره
کوبله رسیدند در انتقام از اعدای دین اسلام گروه انبوه دیدند با ساز و اسباب تمام از امرا تومان امیر شاه ملک و علی سلطان با وجود وقت
اضطرار بر ایشان راندند و بضرب شمشیر صاعقه کردار خرمن جمعیت ایشان را سوخته مخالفان با آن کثرت و غلبه مغلوب ساختند و لشکریان با چند
غنیمت اشتغال نموده زیاده از صد سوار ملازم رکاب فلک فرسای نماندند و در آن حال گبری شیخه کوکر نام با هزار سوار و پیاده بجدال از جان
برگرفته و شمشیر کشیده متوجه موکب همایون شدند و آن حضرت بنفس نفیس بقتل اعدام کفره فجره اقدام نموده بدست مبارک سر کفار انداخت
و بآنجانب شتافته و چون شیخه کبر نزدیک رسید یکی از ملازمان خاصه با آن حضرت معروض داشت که این شیخ کوکر است که در سلک بندگان درگاه
انتظام دارد و در اردوی همایون جهت بنا بر این صاحبقران در روی گرد آورده و شیخه کبر بعضی از لشکر اسلام را بتیغ رسانید و چون آنحضرت بر کیفیت
واقعه مطلع شد عنان بطرف او منعطف ساخت و سپاه ظفر پناه آن کبر شوم را تیری بر شکم و شمشیری بر فرق زده از پشت زین بزمین انداختند
و دست و گردن بسته پیش پادشاه اسلام آوردند و حضرت صاحبقران از او احوال پرسیده او پیش از جواب جان داد و در میان ساعت خبر رسید
که در دره کوبله که از آنجا تا آن موضع دو کروه راه است خلق بسیار از گبران بر شمار هند جمع آمده اند و از آنجا با مقصد [illegible] برادر فتح
چنانچه با [illegible] از مضایق آن به دشواری میگذرد حضرت صاحبقران با وجود آنکه در آن روز دو نوبت تعب و مشقت نموده بکار خیار فرموده بود و [illegible]
و الیق چنان بود که لفظ آسایش فرماید اما طلب المرضات الله تعالی با طایفه از بندگان خاص از امرا قشون در ضمان حفظ و عنایت ملک جبار
روی بعادت میدان در نهاد و چون طریق صعب المسلک در پیش بود و کفار فجار پیش از پیش لشکر حاضر در غایت تعب [illegible] خاطر پادشاه
موید منصور خطور نمود که اگر در این توقف فرزند میرزا محمد و میرزا سلیمان شاه رسیدند از لطایف صنع ربانی باشد و حال آنکه سه روز پیش از این ایشان را بنا بجهه
دور دست جهت غارت و تاراج [illegible] فرستاده بود و متوقع نبود که درین اوقات بموکب همایون پیوندند در خیال میرزاده
و امیرزاده که گنجایش نداشت که حضرت صاحبقران با مظفر تب عبور خواهد فرمود و استکام نماز دیگر شاهزاده جهان بخت و امیرزادگان بطریقی [illegible]

گذشته بود بتفصیل بر کتاب ظفر انتساب ظاهر گشته و شاه و سپاه باستظهار تمام بر سر کافران شقاوت فرجام راندند و بزخم شمشیر آبدار دمار از روزگار ایشان
برآوردند و با غنایم موفور و اموال محصور موصوف غره و شادکام معاودت نمودند و در آن محل بسمع همایون رسید که پایانتر دره کوتله چپ تر ده کروه راه
سنگی است بشکل گاوی و آب دریای گنگ از آن سنگ بیرون می آید و کمراهان کشور هند آن سنگ را پرستند چنانکه از یکساله راه بدان موضع می آیند
و از معبودات طبع و فری بیان کار شکستن که یکی از جمادات و نفع و ضرری از آن متصور نه تقرب جسته اند و مردگان خود را سوخته خاکستر آن را بطرف
می آورند و در آن آب ریخته این معنی را وسیله نجات و سبب رفع درجات دانسته زر و نقره نیز در آن آب می پاشند و زندگان نیز در آن آب
قدم می نهند و از آن آب سر و ریش خیر می شستند و مصور ترا از جمله عبادات می شمارند و چون در نواحی سنگ مذکور جمعی محصور از هندوان مانده بودند
که اموال فراوان از مواشی و منقولات داشتند حضرت صاحبقران عنان عزیمت بدان صوب تافت و آن زمره ضلال مقهور جنگ و جدال که خیال
محال بود در محل خود توقف نمودند و در وقت طلوع آفتاب لشکر منصور بدان دره رسیدند از برانغار امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه و از جوانغار
دیگر سران سپاه و از پیش امیر شاه ملک و سایر امرا و سرداران لشکر منصور حمله آوردند و کفار تیره دل پیه بنیان بجنبش آمده تیغ جهاد بجانب ضلال از سر تیغ
دادند که از آن گروه نیم جانی بیرون نشنقت بیرون بردند و چون عرصه آن ولایت از لوث وجود اهل شرک و فساد پاک شد و اسباب و اموال و چارپایان
بدست غازیان و مجاهدان افتاد رایات نصرت شعار بهمان روز بازگشته از دریای گنگ بگذشت و در ساحل بحر حضرت صاحبقران نماز پیشین
گذارده بادای شکر پادشاه ذو الجلال که امثال این فتوحات ارزانی فرموده بود قیام نمود و بهمان ساعت سوار شده پنج کروه راه قطع کرده
و در زیر آب گنگ نزول فرموده قبه سرادق جلالت انتما باوج ثریا برافراشت **ذکر رایات فرمانفرمای ممالک و شرح بعضی از وقایع و حوادث کوه**
سوالک چون اطراف و نواحی مملکت دهلی از خبث وجود کبران و بت پرستان پاک شد حضرت صاحبقران عزم مراجعت مصمم گردانید و روز دوشنبه
ششم جمادی الاول سنه احدی و ثمانمائه از کنار آب گنگ نهضت نمود و حکم واجب الاتباع صدور یافت که تواچیان بروند و اخبار غرق را
بسمع همایون رسانند و دیگر روز بمسامع علیه رسانیدند که در دره کوه سوالک که از ... هندوستان جمعی کثیر از هندوان گرد آمده
کوه بیداد آثار با یکدیگر اتفاق نموده مستعد رزم و پیکار شده و بر ... قلعه گشت که سپاه ظفر پناه کردار ... کوچ کرده ... شوند
حضرت صاحبقران همایون ایلغار فرموده بعد از قطع مسالک نزدیک بکوه سوالک فرود آمدند و از آن جمله امیرزاده خلیل سلطان و امیر شیخ نور الدین برانغار
پیشی گرفته شرف بساط بوس دریافتند و امرا و نوئینان زبان درخواست معروض داشتند که رای ممالک آرای حضرت شعار و ضمان جلادت

و اقبال معاودت نماید تا ما بندگان برویم و دمار از نهاد اهل شرک و فساد برآوریم آنحضرت در جواب فرمود که در ارتکاب امر جهاد دو فایده مقصود است یکی آنکه
از اموال دنیوی دویم فایز شدن بسعادات اخروی و چنانچه شما را از این واقعه نظر بر صواب اخروی است و منفعت ضعیف است من نیز خواهان اینمعنی ام
که در حال لشکریان غنایم و اموال کفار مستظهر گردند و در آن سعادت با شما شریک باشم و رسم سرداری از رسم و آیین شکست که ملاحظه حال سلیمان و زیردستان
از آیین سلطان و سلاطین دین پرور دور است و قوانین معدلت گستری و رسم او آنست فرمان قضا جریان صدور یافت که امیر جهانشاه و امرای جوانغار
و چون ازین پیشتر غارت و تاراج ببالای آب چون رفته بودند با سایر امرا و سرداران بتفصیل غزو جهاد تحملی و بهره ور گردند و خود ... حب
فرموده متوجه گشته موکب همایون ملحق گشت و آنحضرت در عاشر جمادی الاول بعزم ساخت کوه سوالک رایت توجه برافراخت و راند تا آنکه
بود تیر هوای بدو در سیر دم چند نمودار باشی و جبال فراهم آورده و بهیات جای محکمی موضع بخار پندار بکاخ دماغ راه داده رایت نخوت
و استبداد برافراخته بود از برانغار امیرزاده پیر محمد و امیر سلطانشاه و دیگر سرداران سپاه نصرت شعار از جوانغار امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه و دیگر
ملازمان درگاه فلک اشتباه حمله آورده روی بکفار بکردار نهادند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک که هراول قول بودند از آستین جلادت
بیرون آورده قمع و استیصال مخالفان را وجهه همت ساختند و حضرت پادشاه فلک شکوه در دامنه دره توقف نموده بوجود همایون لشکر را
قوت دل افزوده و قتال ایشان دست داده ... نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایت جهان گشای خسرو غازی در وزیدن آمده صبح نصرت و فیروزی
دمیدن آغاز نهاد و آن مخاذیل بعضی کشته شده و برخی نیم جان بنگ پا بیرون برده اموال ایشان از نقود و منسوجات و دواب و گله بدست مجاهدان
درآمد و از موقف عدالت حکم قضا مضا نفاذ پیوست که از مردم زیادت که هر یک از آن جمله چهار صد گاو گرفته بودند بعضی را شناسانیدند و جزء
زیردستان لشکر دهند و از میامن عاطفت پادشاهانه افراد و احاد سپاه نیز محظوظ گشته زبان بدعای خسرو بحر و بر گشادند و رایات نصرت
آیات از آن مرحله در حرکت آمده بار دوی همایون رسیده و بنابر کثرت احمال و اثقال زیاده از چهار کروه راه در شبانروزی قطع نمیشد و بعد از طی
مسافت و مسالک از موضع کنار گذشته و از آب جون عبور نموده حدی دیگر از حدود سوالک مضرب خیام سپاه شهریار دوران غلام گشت بسمع شرف
اعلی رسانیدند که در اینجا دره ایست اندرایان کشور هندوستان رتن نام که بتمادی ایام حشر انبوه که هامون و کوه از کثرت ایشان بستوه آید فراهم
آورده است و کوه های بلند و بیشهای محکم پناه برده و بعد از درخت افکندن و جنگل بریدن بآن موضع در آمدن امکان ندارد حضرت صاحبقران غازی
چندان توقف نفرمود که روز سپری شد و هم شب پاره بهم شعلها برافروخته فرمان داد که لشکریان ببریدن درخت و پیدا ساختن راه مشغول شوند

و در آن شب نفیر دولت روز افزون دوازده گروه را مهیا ساخته از آن طرف راه قطع نمودند و صباح پنجشنبه رایت ظفر پیکر بپایان کوه سوالک و کوه کوکر
رسیده و در آن محل برای رفتن مخیم امیر و حضرت خاص از آتش رزم و پیکار نهاده بودند ناگاه بدلیت حال آواز کوس و کورکه و صدای تکبیر و تهلیل
مجاهدان ملت بیضا بگوش هندوان رسید رعب و هراس بر ضمایر ایشان مستولی شده از میدان ستیز روی بوادی گریز نهادند لشکر اسلام
اکثر اهل ظلام را بتیغ انتقام گذرانیده بر چهره نشئه از صاحب و ناطق بجهد گرفتند و هر یک از آحاد و افراد سپاه را صد گاو و دویست گوسفند
و ده نفر شتر و بیست برده بدست افتاد و امیر جهانشاه که دست چپ بعهده او بود بدره دیگر تاخته بسیاری غنیمت و اسرا غنیمت کرد و انبوه ازیاده
غنیمتی بدست او و مردم او افتاد و لشکرهای دست راست و دست چپ آن در صاحت تاخته و مصاف ساخته شب جمعه شانزدهم بموکب جهان
پیوسته و در همان روز صاحبقران دشمن گداز بار از کوه سوالک برانده و از آن قریه ملاپور بر کوت پانزده فرسخ بود و در آن جنگل بسیار و کوه ستوه
ورای عقده گشای صاحبقران بر قلع و قمع کفار قرار یافته شنید که در آن جنگلها طبقات لا تعد و لا تحصی از بت پرستان و مجوس استقرار
دارند و چون امیر جهانشاه و سپاه خراسان روز گذشته در کوه سوالک چنانچه مذکور شد غنیمتی گرفته مالک شده بودند فرمان قضا جریان نفاذ
یافت که امیر مشار الیه با لشکر باتش بدان موضع رفته اسر و غارت کنند و مقارن این حال صاحبقران منور که در قراول بود آمده بپایه سریر اعلی عرض داشت
که کثرت هندوان بمرتبه ایست که نوشتن احاطه از شرح بسیاری آن بعجز و قصور اعتراف مینماید صاحبقران بنفس نفیس با لشکر و سپاه خراسان
و لشکر جوانغار را فرمود که بهم بر خود اشتغال نمایند و ایشان تیغ جهاد از نیام بر آورده جمعی کثیر از آن مشرکان بقتل رسانیدند و اموال فراوان غنیمت
بپایان گرفتند و در وقت نماز پیشین همین روز امیر شیخ نورالدین علی و علی سلطان تواچی کس آمده خبر آورد که از طرف دشت دره ایست
و در آنجا طایفه از گبران مجتمع شده اند و از جنگ قیاس و کمین پر زنند و مراعی و مواشی بیشمار دارند صاحبقران عنان عزیمت بدان طرف معطوف
داشته فرمود که امیر شیخ نورالدین و علی سلطان تواچی و سایر بهادران نامدار بر سر آنجماعت ظلمت شعار رانده ایشان بر حسب اشارت علیه روان
شدند و تیغ جهاد در آن زمره برگشتگان نهادند و چتر زرنگار حضرت ... بر قله کوهی که بر آن معرکه مشرف بود بر آمد تا از شکوه آن حضرت دل
و دست مجاهدان غازی قوی گشته داد جهاد دادند و چون گبران مخاذیل کشته شدند بقیه السیف مجروح و خسته روی بگریز آوردند لشکر ظفر قرین بیکبار
روی زمین باز گشته روی نیاز بر سم سمند جهان نورد مالیده جوالق بکران و عوارف بپایان جناح رفته و چندان مواشی و مراعی آورده
بودند که صحرا و کوه از حمل آن بستوه می آمد و حضرت پادشاه اسلام از استحکام نظام بر بالای آن کوه توقف نموده از کمال مرحمت و اشفاق حکم کرد

که از سپاه ظفر پناه هر که ضعیفی یافته باشد از آن ضعیف و هندو بنده بر دوی کسیان توی انداخته فرود آمده و در آن جنگلها و شبها حمله زده سپاه بودند چون
شب شد لشکریان روی بدانجا بردند و در مدت یکماه در میان کوه سوالک و کوه کوکه چند غزوه معتبر لشکر اسلام را دست داد و
قلعه حصین در آن حدود و نواحی مسخر ساخته و اشیار را اندک روزگاری از خبث وجود مشرکان پیراسته شد و با نوار توحید و عرفان آراسته اند
و در ظفرنامه مسطور است که یکی از آن قلعها قلعه ننگو بود از نشیمن ملک شیخ کوکر اهالی آنجا بوسیله جمعی از مسلمانان که در میان ایشان بودند
قدم در دایره متابعت نهادند و ظاهرا گردن انقیاد بطوق بندگی و فرمان برداری بیاراستند اما اهل نفاق و علامات خبث اندرون از صفحات
احوال ایشان ظاهر و لایح بود چون مال الامان بر ایشان انداختند از مجاری اوضاع آن گروه مخیل ضرر و فساد و تفرس میرفت یکی از بندگان
درگاه فکری لطیف انگیخته مقرر کردانید که اجناس بوجه مال امان بستانند و ما نزل جامه و کنه کلاه که اندک قیمتی داشت قیمه گران برآن نهاده
و آن گروه برگشتگان هر سلاح که داشتند مجموع بیرون بردند و بفروختند و بدین حسن تدبیر هیچ سلاح در دست ایشان نماند بعد از آن حکم
واجب الاتباع صدور یافت که چهل نفر گبر در سلک خدام هندوشاه خازن که یکی از بندگان جهان پناه بود دوانیده بدان و بسط مخیمان
از جاده مطاوعت و متابعت انحراف جستند و بعضی از مسلمانان را بقتل آوردند و بز و محبت غازیان لشکر اسلام بشعام آن بیباکان نفاق
در جام تیغ قضا کشانیدند و در جنگ قبال از غنائمان بسیف در آمدند و ... رسانیدند تمام شد سخن ظفرنامه در بعضی تواریخ دیگر بکیفیت ...
بر این نهج آورده اند راقم حروف گوید که هرگاه که مورخان قایل شده اند بضرورت که اهالی قلعه مجموع اسلحه خود را در عوض مال امان داده اند
چه از مناسب نمی نماید که گویند بخاطر نفاق و شقاق و عند و فساد از ناصیه گبران ظاهر و باهر بود والله تعالی اعلم بحقیقة الحال **ذکر غزوات
حضرت صاحبقران در نواحی قصبه بحره کوه کره و بعضی از وقایع دیگر** چون خاطر صاحبقران از غزوات حدود کوه سوالک بپرداخت رایت سعادت
و اقبال بجانب ولایت جمو برافراخت و در مقابل قریه بابله از اعمال آن موضع نزول فرموده امیر شیخ محمد ایکو تمور و مبشر و اسمعیل برلاس را بتاخت
انداخته فرستاد و مردم آن ناحیه نجابت شجاع و دلیر بودند و جنگلهای دشوار داشتند حربا در جنگل مرتب ساخته اما از ... قتال و جدال شد مجاهدان
دین خواستند که بی تاخیر بدارو گیر مشغول شوند و سزای جزای آن بدکرداران در کنار ایشان نهند اما در آن حال از موقف جلال خبر آمد که بهادران
بر جنگ مبادرت ننمایند و چندان توقف نمایند که روز دیگر چتر زرنگار سایه وصول بر آنجا اندازد و در روز هفتم جمادی الآخر حضرت صاحبقران
بر سمند گردون خرام سوار شد و لشکریان صف کشیده و جوانغار و برانغار و قول بیاراستند و از غلغله تکبیر و تهلیل باوج فلک اثیر رسانیدند

مخالفان دین بمجرد استماع طنطنه نقاره و کوس و لمعان سپاه ظفر قرین دیده را که نشئه بگریختند و سان ابن آوی در بیشها و جنگلها
ماوا گرفتند شیران بیشه هیجا جهرا برداشته در مقابل جنگل توقف نمودند تا سپاه ظفر پناه از سراسر و فر اقبال پای در قریه نهاده غنیمت فراوان
بدست آوردند و همان روز از آن مقام در حرکت آمده و چهار کروه مسافت پیموده فرود آمدند و در جمادی بعرض رسانیدند که شاه سکندر حاکم
ملازمت بسته روی نیاز بدرگاه عالمپناه آورده بموضع جبهان رسیده بود که در اثنا جمله مولانا نور الدین که از جانب او برسالت آمده بود بی
ملحق شد و چنین تقریر کرد که امرای دیوان بزرگ مقرر فرموده اند که سی هزار اسب و صد هزار درست زر هر یک بوزن دو مثقال و نیم از ولایت
کشمیر سرانجام نماید بجهت تقدیم پیشکش مبارک تا بعد از تنسیق این مهم دیگرباره روی اخلاص بدرگاه فلک اشتباه نهد حضرت صاحبقران
نصفت شعار بر دیوانیان انکار فرمود که شاه سکندر را تکلیف ما لا یطاق کرده اند و زیاده از آنچه گنجایش ولایت کشمیر است از وی طلب داشته اند
مقتضی عدالت است که هر چه در خور وسعت و فسحت مملکت بود از آنجا طلب باید چنان حسن عبودیت و صفای اطاعت شاه سکندر معروض
گردانیدند عاطفت صاحبقران جهانگیر شامل روزگار والی کشمیر شده با ایلچیان گفت که باید که شاه سکندر بهیچ چیز نماند و بروزی احرام ملازمت
بندد و در روز جمعه سیم ماه رسولان شاه سکندر را در صحبت صاحب معتمد زین الدین رخصت انصراف دادند مقرر آنکه چون مدت پنجاه و شش روز
از آن تاریخ بگذرد باید که بکنار آب سند رسیده باشد و بعد از آن سیل کران جهان سپاه ظفر قرین سر فرو انداختند و خاطر خود را از علوفه چند روزه
فارغ ساختند و لشکر فیروزی اثر بعد از قطع چهار فرسنگ که مجموع آن گشت زار بود در دره که منبع آب جمو است فرود آمدند و چند نوبت از آب
بگذشتند و در دامن کوه بطرف دست چپ قصبه جمو بود و بجانب دست راست قریه منو و در هر محل کبران قوی هیکل بالا بلند رو بودند
و کوهها و جنگلها قریه مذکور در غایت حصانت و متانت واقع شده چنانچه روندگان را عبور بر آن موضع از جمله محالات بود و آن جبال بجبال متصل
بود الشلال جبال فرستاده رای ایشان با طایفه از مشهوران جنگ بموضع حصین از کوه پناه برده و ایستاده تیر می انداختند
رای عالم آرای بنابر مصلحتی که ملاحظه فرموده فرمان داد که ایشان را بحال خود گذاشته هیچکس از لشکریان متعرض ایشان نشود تا قریه منو را
تاخت کنند سپاه ظفر پناه برحسب فرموده عمل نموده غله فراوان برگرفتند چنانچه باحتیاج ایشان وافی گشت و رایات نصرت شعار از آنجا
در حرکت آمده خسرو گردون اقتدار فرمود که چند قشون مردم جلد در کمینگاه جنگل پنهان شده توقف نمایند و آنحضرت روز جمعه پنجم رجب از آب
جمو عبور نموده و چهار کروه رانده در مرغزاری که چهار فرسنگی لشکرگاه بود بر کنار آب جناوه فرود آمد و چون اردوی کیهان پوی از آن

جمو بیرون آمده روانه شدند و هندوان روبه صفت بتصور آنکه بیشه از شیران جلادت شعار تهی مانده از جنگلها بیرون نهادند ناگاه بهادران
جلادت شعار بدان مدابر پیچیده حمله آوردند بسیاری از آن طایفه را بر زمین انداختند و دولت تمور توامی و حسین ملک قوچین رای جمو را
که زخمدار شده بود با جمعی دیگر اسیر و دستگیر کرده بدرگاه پادشاه اسلام آوردند و بنابر مصلحت وقت زخمش را معالجه نمودند و بعد از وعده
و وعید بسیار رای جمو زبان بکلمه توحید گویا گردانید و گوشت گاو که در کیش و مذهب ایشان حرمت تمام داشت با مسلمانان بخورد و بشرف
اسلام سرافراز گشت و ملازمت موکب اعلی اختیار کرد و در آن منزل خبر رسید که شاهزادگان و امرا که بطرف لهاور رفته بودند شیخا کوکر را
که نقد اخلاص او از بوته امتحان تمام عیار بیرون نیامد گرفتند بیان این سخن آنکه شیخا برادر نصرت کوکری که ذکر او گذشت در میان هندوستان
بتقبیل آستان فرخنده نشان فایز شده بتربیت و نوازش اختصاص یافت و مرتبه او بجای رسید که هرکس که در حدود هندوستان گفت من از اتباع
شیخا کوکرم بجان و مال از سپاه دشمن امان یافت و در آن زمان که از میان دو آب دریای گنگ و دریای جون معسکر ظفر مآب بود شیخا کوکر
رخصت طلبید که بولایت خود رود و پیشکش و ساوری ترتیب داده در کنار آب سپاه بار دیگر بشرف تقبیل سده بارگاه فلک اشتباه مستسعد
باشد و چون ... او بجانب ... معروف گشته بعد از قطع منازل در لهاور که مملکت او بود قرار گرفت بسلطنت و کامرانی مستبد و در غم سلطان بر
متمکن گشته و با وجود خلف وعده و قلت التفات نسبت به بندگان صاحبقران کثرت عجب را اشعار روزگار خود ساخت چنانچه
او آن که مولانا عبدالرحمن و شاه خازن و دیگر ملازمان درگاه ... رسیده مطلقا بحال ایشان نپرداخت و شرایط ضیافت
و مروت بجای نیاورد لاجرم قهرمان قهر بغارت ولایت و اخذ و قید او اشارت کرد و مضمون ... آن انفاذ شد
ماه رجب ... پنج کروه راه قطع کرده در منزل ... قرار گرفت و در آن روز فرستادگان میرزاده پیر محمد شاه رسیده اخبار شاهزادگان و
دولتخواهان و احوال و اوضاع ممالک محروسه و غیر آن بعرض رسانیدند و در روز ... پنجم ... شاه خازن مامور گشت که بجانب سمرقند
رود و بشارت موکب همایون بسمع اولیا رساند و هم در آن روز ... میرزاده پیر محمد بن شاهزاده عمر شیخ بهادر از فارس رسیده
و کماهی حالات آنجا معروض داشته پیشکشهای لایق از شمشیرهای مصری و غیر آن بگذرانید در روز ... ششم بسعادت و اقبال روان شده
بر سر تلی خیمه صاحبقران را فرود گرفتند و در آن روز شیری ظاهر شده بهادران شیر شکار بر آن حیله انداختند و پیشتر از همه امیر شیخ نور الدین آن شیر را
از پای درآورد و مقارن این حال میرزاده پیر محمد و میرزاده رستم و امیر سلیمان شاه که بتاخت لهاور شیخا کوکر رفته بودند با غنیمت فراوان

و اموال چپاپان موکب همایون پیوسته و انواع تقزغوهای عالی و تبرکات مجمل عرض رسانیدند همت پادشاهانه مجموع آن را بر سپاه کامکار پیروز اعلی
بخشیده و در آن میان تقرش پسر محمد آزاد شاه را مشمول عنایت گردانیده بجامهٔ خاص و ترکش با بند طلا که از مخصوصات آنحضرت بود اختصاص داد
و هم در آن روز حکم واجب الاتباع صدور یافت که شاهزادگان با حشمت و جاه و تومانان و سران سپاه هر یک از اسبی چین یکی باب امن و سکن
خود باز گردانند و قواعد حضور شاهزادگان و ارکان دولت از مین عاطفت پادشاهانه که فرق همایونش با کلیل خاص و بیان مبارکش بکمر مرصع
موشح و مزین شد و از ملوک و اعیان ممالک هند طایفه که در ملازمت رکاب بسیر بودند جهانداران را بمزید التفات تشریف در لبیع و اجازت
انصراف ارزانی داشت و خضرخان که از شهر سانک گریخته و پیش از آمدن ملک پیاده رفته و از آنجا در مین وصل چتر فلک فرسای پناه جلیل رایات
جهانگشای آورده بحکومت ملتان اختصاص فرمود و چون در آن مکان لشکرگاه وسیع عریض بود و اجناس وحوش مثل شیر و پلنگ و ببر و کرگ
و کرکدن و کوتهپای و آهوی بره و گوزن کبود و غیره الک و اصناف طیور مانند طاوس و طوطی و سایر مرغان در آنجا یافت میشد خاطر عاطر
صاحبقران میل شکار کرده لشکریان نرگه روان شدند و چندان شکاری افکندند که کلاب و ذیاب مدتها از لحوم و رسوم آن انتفاع گرفتند و چون
از آن کار فارغ گشتند روز جمعه بیست و هشتم ماه کروه را مانده در موضع جیبان که سرحد کشمیر است و در آن زمان بانواع سبزه و ریاحین آراسته بود فرود
آمدند اگرچه اشارت عالیحضرت سعادت قرین که مرجع و ملاذ اشراف و اعالی است شرف نفاذ یافته که در خاتمه کتاب بعرض عرصه بلاد و صفت
کشمیر بعد قضاء الله تعالی در آنجا نیت سبز گزارش پذیرد **گشادن رایات ظفر قرین صاحبقران بجانب مستقر سریر خلافت مصیر** روز یکشنبه سلخ ماه جمادی الآخر
اعدل خواقین اول و اوایل واوا از فرق دهر که گردون آثار حرکت شده روی توجه بدار السلطنه سمرقند نهاده و بر سبیل تعجیل رانده و چند کروه راه قطع کرده
در موضع ساحت از توابع کوه جود محل نزول لشکر ظفر مصاحب وجود گشت و روز دوشنبه غره رجب المرجب از آنجا روانه شده بجوار آب فرو
حضرت خیام اقبال ساخت و از آن مرحله بکنار نهر که بعد از ادای نماز پیشین پای در رکاب حضرت اشتاب آورده بجوار جلالی نیز گذارش یافت
شتاب هرچه تمامتر رانده و چون از قریه بره جه بسی کروه راه قطع فرمود در کنار آب شگان محفوف سعادت و اقبال فرود آمده روز سه شنبه
دوم ماه در کنار دریای سند فوز مقدم حضرت صاحبقران گیتی ستان رشک چشمه حیوان گشت و امرا که ضبط قلعه نغز بایشان انگشته و نواحی آن تعلق
بایشان بود اشتغال بر علی قرای برحسب فرمان قضا جریان بر آب شیشه پل بسته بودند رایات نصرت مآب از آن پل عبور فرمود
تا وقت استوا بر کنار آب توقف فرموده امیر الله داد بر سر پل بازداشت که از لشکریان که از عقب متوجه بودند کسی تنگی نکنند و بعد از قطع مسافت

چون در حوالی یاتوقبه بارگاه پادشاه اسلام پناه باوج مهر و ماه برافراشته پیرعلی تاز و دیگر سروران که جهت دفع شر و کید اوغانیان در قلعه نغز بوده‌اند
حدود مستقیم بر تیغ واجب الانقیاد توقف نموده بودند و در آن مکان بتقبیل سده فرخنده شان فایز گشته و یک تقز اسب و کمیز و کلاه جل
عرض رسانیدند حضرت صاحبقران سپهر احتشام کرامت کار و زمین از محل انعام عام او خرم میگشت اسبان را بمهتران بخشید و حکم کرد
که کاوان از هر کس که بر سبیل غضب گرفته بودند بایشان رسانیده پیرعلی و اتباع او در آن محل چندان توقف نمایند که لشکریان از آنجا بگذرند
و روز پنجشنبه رابع جمادی الآخر مطابق اول فروردین ماه جلالی که روز نوروز بود رایات نصرت شعار بجانب نغز در حرکت آمد و روز جمعه حاکم
شهر مذکور قلعه نغز از غبار موکب منصور عطرسا آغاز شاد و در آن روز نوکران میرزاده میرانشاه بموجب فرمان متوجه تبریز شدند تا اخبار فتوحات
ارجمند که بندگان خاص در کشور هندوستان اختصاص یافته بودند بمسامع سکان ممالک آذربایجان رسانند و هم در آن روز اشارت عالیه
صدور یافت که محمود برادر خواجه و هندوشاه بکابل رفته لشکران گذر را از جهت دفع شر اوغانیان بیاورند و پیش از این نگاشته کلک بیان گشت
که صاحبقران ممالک ستان در بدایت توجه بجانب هندوستان جهت دفع فتنه و فساد اوغانیان و تمهید بساط امن و امان در میان
مسلمانان امیر سلیمانشاه را فرستاده بود تا قلعه نغز را بکمال عمارت آورد امیر مشار الیه در تعمیر آن قلعه مساعی جمیله مبذول داشته اما در کنار قلعه
چشمه آب خشک و خارج حصار مانده بود و در اثنای توقف رای جهانگشای اقتضای آن کرد که آن چشمه داخل حصار شود و با وجود استیلای شوق
وطن و مندی ملاقات احفاد مصلحت بلاد و عباد را بر نیل مراد خویش ترجیح داشته در آنجا توقف فرمود و چون عدد لشکریان حاضر معلوم نبود
معروض رای انور گشت که از جمله اسباب خانه چند هزار نعل موجود است فرمان قضا امضا نفاذ یافت که آن نعلها را بطایفه که ملازم رکاب
ظفر قرین بخش کنند سروران سپاه نعل جمع از نصف آن نهاده نوکران خود را زیاده از آن واقع نوشتند و بعد از آن حکم واجب الاتباع صادر
شد که در اضافه عمارت قلعه سعی نمایند چنانچه چشمه مذکور داخل حصار گردد و در حسب مفصل قیمت نعل با آن انداخته قدر هر پاره رسید که امرا بجهت
خویش منقسم فرموده خشت میکشیدند تا نوکران در بیرون ستان چهار صد در صد تا عمارت سنگین تکمیل یافت و بعد از اتمام مهم حضرت
قماری از نوکران امیرزاده پیر محمد با پانصد کس از قشون او و پسر اغلان از احفاد جوجی خان با چهارصد خانه کوچ او در کتب مقرر شد که بمحافظت
آن قلعه قیام نمایند و ضبط قلعه ارباب و مشورات شیخ حسن بخت کمال همراه امیر شیخ نورالدین مفوض گشت و رایات نصرت آیات از آنجا کوچ
آمده یک منزل قطع فرمود و روز سه شنبه ماه از حوالی گنبد شیخ مبارکشاه روانه شد و منزل کرج مخیم اقبال خسرو بخت و تاج گشت و در این

مرحله شیخ احمد خواجه فاخر بیارگاه صاحبقران حاضر شد اما بهت شیخ مشارالیه از احضار خبری که بقایای جیوانان آن منوطات ظاهر آمده با ثبات
و ظلیفه ضیافت چنانچه راه و رسم ارباب خرقه و اصحاب خرقه فاخره است بهیچگونه قیام نتوانست نمود و در چهار روز دیگر در خانه شیخ عبد ل
بموضع اسیکا از فر مقدم فرمان فرمای حضرت قرای سپهر برین گشت و آن درویش عزیز نقیبه وسع و طاقت لوازم خدمت تقدیم رسانید
بیت بر و مسند بادای همایون درخت * که در سایه او توان بر درخت * که از سایه آسایش جان دهد * که از میوه آرایش خوان دهد * و روز دوم
از موضع اسکنا کوچ کرده و بانه ارامک لحظه آرامگاه سپاه نصرت پناه گشت و دران روز مولانا نعمت را پیش امیرزاده شاهرخ فرستاد
تا مژده وصول خبر فلک سای برسانند و چاشت آن روز از آن منزل در جنبش آمده هوای کابل ... رسم ... جهان پناهی ... گشته بعضی
از آغایان که طاقت ابوا و ... نداشت ... از آنجا نهضت نمود ...
همت آن حضرت امداد فرموده بود آمده و چون از آنجا روانه شده موضع قرمان محل نزول موکب نصرت نشان گشت فرمان قضا
جریان صادر یافت که در آن صحرا ... مرتب سازند و باندک فرصتی آن عمارت باتمام پیوست و بعد از فرمان ...
آن لعبه حضرت صاحبقران از آن منزل کوچ کرده قریب بده فرسخ قطع کرده فرود آمد و دران منزل که بنا خوشک ... داشت ...
اسلام ... پیدا شده ملازمان درگاه سپهر احتشام از ... ناخوش گشته و شب ... از جانب هرات ملازم شاهزاده شاهرخ
رسیده اخبار ... بمسامع علیه رسانید ... و جمع سه روز دران منزل توقف واقع شد بعد از آن اردوی کیهان پوی در حرکت آمد
و محفه آنحضرت را ... اشتران ... و چون در محفه ... زیادت ... بندگان صادق الاخلاص ... محل ...
که فاصله ... بر گردن گرفته ... از طریق عقبه ... و از اول ...
... و از آن عقبه ... و روز پنجشنبه یازدهم ... حضرت ...
خانم و تومان آغا و سایر خواتین و آغایان و پادشاهزادگان رسیده ... گذرانیدند و احوال سلامتی ایشان ... عرض رسانیدند ...
صاحبقران کردند ... فرستاد که ... و در جمعه ... روز پنجشنبه ...
از موضع سراب نهضت نموده متوجه بغلان گشت و در قریه بغلان ... نزول فرمود و چندان توقف کرد ... از آنجا در حرکت آمده
فرا ... معسکر ... آفاق گشت و دران منزل خواتین و امیرزاده پیر محمد ... بغلان ...

و موکب

و موکب همایون از آن محل جنبیده منازل و مراحل قطع فرموده بشب آب جیحون رسید **ذکر عبور حضرت صاحبقران از جیحون بایمن طالع**
و ملاقات با حضرات اولاد و وصول بسمرقند و بنای مسجد جامع در روز شنبه بیست و یکم رجب سنه احدی و ثمانمائه آن بحر کرم و احسان
بکشتی درآمده از آب بگذشت و دران مکان امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و محجبه نشینان عصمت و جلالت سرایملک خانم
و تومان آغا و چلبی سلطان و سایر شاهزادگان و آغایان و مجموع اشراف و اعیان ... بهر و سمرقند برسم استقبال آمده دیده
بدیدار مجیه صاحبقران سعادتمند روشن ساختند و زبان بدعا و ثنا گشاده مراسم تهنیت تقدیم رسانیدند و پیشکشها ... کشیده
... لب بازشار کردند و دو روز در ترمذ توقف نموده در روز شنبه ... که از اجله سادات آنجا امتیاز داشت ...
کشیده ... مناسب بعرض رسانید و روز شنبه بیست و سیوم ماه حضرت صاحبقران سوار شده و قطع منازل فرموده در موضع ...
مخیم معسکر ظفر قرین گشت و در اثنای راه ... خلافت امیرزاده شاهرخ از قبة الاسلام هرات رسیده و بشرف تقبیل انامل فیض ...
شده و لوازم تهنیت بجای آورده ... عرض رسانید و هم در آن منزل امیرزاده عمر ولد امیرزاده میرانشاه که ...
... سمرقند ... بسعادت بساط بوس سرافراز آمد و چون در مدت غیبت آنحضرت با رعایا و کافه برایا ... ستوده کرده بود
... عاطفت پادشاهانه اختصاص یافت و در روز شنبه ... آنحضرت ... نهضت نموده قبه ... بمقدم همایون
آنحضرت جنت فردوس گشت و از حسن عقیده و صفای ... بزیارت قدوة الواصلین شیخ شمس الدین کلال
و سایر مشایخ بزرگوار ... و نذورات و صدقات بفقرا و مستحقان و ارباب احتیاج رسانید و از آنجا ...
و مسافت پیموده در کوشک باغ دلگشای در ظاهر سمرقند ... باتمام رسیده بود نزول اجلال فرمود بازار شاهزادگان
و آغایان و ارکان دولت و اعیان حضرت حاضر آمده و زبان بتهنیت گویا گردانیدند و چندان در و جواهر و زر نثار کردند که ...
جهان ... و روز سه شنبه بیست و یکم شعبان مانند روح ... بدار السلطنه سمرقند ... این وقت ...
بیت بازم درآمد ... فردوس ... و بعد از ... تمام ... صاحبقران ... اساس ...
... قثم بن عباس ... و مجاوران مزار ... و صدقات بیپایان ... گردانید و از آنجا
بخانقاه ... تومان آغا قدم رنجه فرمود و بعد از نماز پیشین باغ ... صاحبقران ... گلستان ارم گشت و از آنجا

بعیش و عشرت مشغول شده داد طرب و کامرانی داده و از آن موضع فرح افزای بباغ بهشت انتقال کرده داد طرب و کامرانی داد و بعد از آن
حضرت خسرو دولتمند از باغ بهشت بباغ جنت فرا رسید و در این ایام پیلان و تحف و هدایا که در عقب گذاشته بود رسیدند سکان دیار ماوراء النهر کوه پیکر
الجثات چون ندیده بودند از آن هیکل مهیب و ترکیب عجیب در تعجب افتادند و انگشت تحیر بدندان تحسر گرفته بر کمال صنع قادر بیچون آفرین
خواندند و حضرت صاحبقران ممالک ستان مجموع شاهزادگان و آقایان و امرا و نوینان و اعیان و اشراف و اکابر اطراف را از آن جواهر
لعل و بخشش و اهدای اتحاف و تبرکات و تنسوقات ممالک هندوستان فرحناک و شادمان گردانید و سه زنجیر پیل و انواع
که در پنجه تقدیر اسیر و دستگیر شده بود با ده زنجیر فیل و دیگر امتعه و نفایس کشور هند با شیروش پیش میرزاده محمد سلطان فرستاد و برای مجموع امرا
که در سرحد مغولستان قرار و استقرار داشتند معاودان گروه شاهزاده عالمیان میرزاده شاهرخ از جنت اطراف تحفه متوجه هرات گشت
و در اثنای این اوقات بتعمیر مسجد جامع که مکنون ضمیر آفتاب تاثیر پادشاه جهانگیر بود فرمان داد که روز یکشنبه چهارم ماه رمضان سنه احدی و ثمانمائه
عمت برکاته که قمر در اسد بود منصرف از تثلیث آفتاب و متصل بتسدیس زهره مهندسان صاحب هنر و استادان دانشور در ساعتی بایسته
و طالعی شایسته در بنای آن شروع نمودند و معماران و پیشه کاران که هر یک در فن خویش عدیل و نظیر نداشتند و در آن مهم غایت جهد مبذول داشتند
و سنگ تراشان ماهر که از اطراف ممالک جمع آمده بودند و دویست نفر از نقش مسجد کار میکردند و پانصد کس در کوهسار بریدن سنگ و فرستادن آن
بشهر کمر جهد و اجتهاد بسته بودند برای مهم آوردن و نقل آلات و ادوات نود و پنج زنجیر فیل که از دیار هند و هندوستان بسمرقند رسیده بود
و سنگهای عظیم بجا و گردون میکشیدند و علی التوالی شاهزادگان و امرا و نوینان و ارکان دولت و اعیان حضرت منقسم گشته و هر کس از امری
که متعلق باو میداشت مساعی جمیله بتقدیم میرسانید و در اثنای این اوقات میرزاده محمد سلطان که بموجب فرمان در سرحد مغولستان با
بلاسعادت روی چند از خواص و مقربان رسیده در خانقاه تومان آغا شرف پای بوس استسعاد یافت و بمراسم نثار و پیشکش قیام نموده آن
حضرت قرة العین سلطنت را در آغوش گرفته پرسش نمود و از کمال سعی و اهتمام که در فرمان فرمای در اتمام آن بقعه خیر داشت اگر اوقات بنقش و ...
بر سر عمارت فرمود تا چهار صد و هشتاد ستون
تراشیده که هر یک از کوه بیستون نشان میداد افراخته شده مجموع سقف رفیع و فرش بدیع آن بقعه از سنگ تراشیده و ساخته و پرداخته
اند و چون غرض اصلی از تسوید این اوراق تاریخ حضرت ... بر تعریف آن بقعه شریف همین قدر اکتفا رفت ذکر اختلال حسن الکمال

بحال میرزاده میرانشاه گورکان و لشکر کشیدن حضرت صاحبقران با یران که یورش هفت ساله عبارت از آن در پاییز سنه ثمان و تسعین و سبعمائه میرزاده میرانشاه
گورکان را هوس شکار دامن گیر گشته بعزم این کار بر سمند باد رفتار سوار شده در صحرای ... جرگه بهم رسید و در جوار ... نخجیر بان شکاری فراوان جمع آمده
در اثنای تک و تاز شاهزاده گردن فراز تغوچی باز خورده و از فراز زین با دو نوکشته خواست که تو بر آن زند بموجب حکم ربانی و قضای
آسمانی اسب و گردن بر زمین افتاد و بعضی گفته اند تو برا گرفته زین را کشیده ... شاهزاده از بالای زین بر زمین افتاد
و علی ای التقدیر بر اثر آن شدت سقطه بیهوش گشته از آن واقعه عظما خروش از نهاد امرا و اعیان برآمده روی ببالین شاهزاده کامران نهادند
و قلق و اضطراب آغاز کردند تا بعد از مدتی اندک بر خود جنبیده آثار حیات در او مشاهده افتاد و مدت سه شبانروز چند نوبت غش ...
رسیده و سمات او ظاهر شده و از طبیبی که متصدی معالجه او بود ... تداوی تقصیری واقع شده و خللی
بدماغ شاهزاده عزوجه پیدا آن که مملکت بلاد ... ضبط کرده بود ...
که مرضی و مستحسن عقلا نبود گاه بمجرد خیالی بخون بیگناهی فرمان میداد و گاه در طریق اسراف گنجی برا گنداند و بسیاری از امور که لایق
سلطنت نبود ارتکاب مینمود و از آن جمله در اوایل تابستان ... لشکر بجانب بغداد کشیده ...
سلطان احمد جلایر ... بغداد را گذاشته راه فرار پیش گرفته چون بقبه ابراهیم لک رسید از جانب تبریز قاصدی آمده
خبر داد که ... چون ... عالیان ...
مقصود مراجعت نماید ... سلطان احمد ... که محاصره بغداد
...
گردانیدند ... مدینة السلام مرکز خیام ...
و جمعی ... قاضی تبریز بود ... علی شکی ...
لشکر ... شاهزاده ...
کرجیان که از مهابت سیف ... لشکر توران ...
پای جسارت از حد خود بیرون نهاده دست تعدی باذیال ممالک محروسه دراز کردند و در آن وان سلطان ... بموجب فرمان صاحبقران

سعادت قرین سلطان طاهر پسر سلطان احمد جلایر را در قلعه النجق محاصره کرده و در گرد قلعه دیواری کشیده بود چنانچه محکم که مجال خروج
و دخول ممکن نبود و اهالی حصار بجانب جنگ آمده بودند و در مضیق حیرت افتاده در این اثنا گرگین حاکم گرجستان جمعی کثیر از گرجیان بمدد
سلطان طاهر و محصوران قلعه النجق فرستاده و سید علی شکی با وجود یکجهتی بزیور اسلام بواسطه آنکه لشکر شاهزاده و امرای ایشان را غارت نموده
بودند با ایشان اتفاق نموده متوجه قلعه النجق شده بمملکت آذربایجان در آمدند و دست تظلم و عدوان برآورده مقصدی غیر از مسلمانان
نداشتند و چون سلطان سنجر از ازدحام مخالفان آگاه شد بقصد دفع از در قلعه برخاسته بتبریز رفت و صورت حادثه را بعرض امیرزاده میرانشاه
رسانید آنجناب پسر خود امیرزاده ابابکر را با طایفه از امرا مثل سلطان سنجر و حاجی عبدالله عباس و غیرهم بجنگ ایشان از آن فتنه انگیزان روانه فرمود
و ایشان روی جلادت بقلعه النجق آورده چون گرجیان بظاهر قلعه رسیدند سلطان طاهر از آنجا فرود آمده با ایشان ملحق شده و قلعه را بحال خالی
و سید احمد اغلشاهی و سه از امرای گرجی سپردند و عظمت کرجی از نامدر عبارت از بهادران و امرا است و چون معسکر گرجیان از اخلاص سلطان
طاهر بود و بعد از آنکه آن حضرت میسر شد و مراجعت نمودند لشکریان آن نواحی لشکر تبریز را با ایشان ملاقات دست داده و از جانبین متوجه صفوف
اشتغال نموده نیران محاربه اشتعال یافت و چون مخالفان در نهایت کثرت بودند از ناوران گرج بر افغان شاهزاده ابابکر را از جای برگرفتند
و در این اثنا سید علی از قفا پیران تاخته متوجه شاهزاده ابابکر شد و خدمت امیرزاده با آنکه در سن هیجده سالگی بود در مقام مردانگی ایستاده
یکچوبه تیر سید علی شکی را بر خاک هلاک و بوار انداخت و چون گرجیان غالب شده بودند و لشکر تبریز را منهزم ساخته امیرزاده ابابکر مصلحت
در توقف ندید لاجرم عنان از آنجا گردانیده خود را از غرقاب بساحل نجات رسانید و گرجیان بتبریز و بی اوطان خویش معاودت نمودند و امیرزاده
میرانشاه با وجود عیش و عشرت و شرب خمر و لعب نرد شده و از نسق امور مملکت تغافل می ورزید از آن جهت اختلال باحوال مملکت راه یافت و چون
حضرت صاحبقران از دیار هندوستان مراجعت نموده خود را در مستقر عز و شرف گرفته مسمع همایون بمضمون مجملی ممالک آذربایجان معروض … شد
و در این اثنا حرم محترم امیرزاده میرانشاه یعنی خانزاده از شوهر خود شکایت … از تبریز بسمرقند رفت و در قصر باغ چنار بشرف بساط بوس … اعلا
حضرت و عالیمقدار استسعاد یافته حال ضعف دماغ شوهر بعرض رسانید و گفت اگر در این وقت رایات عالی سایه وصول برآنجا نیندازد او …
مخالفت خواهد کرد و اگر … موجب آن شد که صاحبقران از اشتیاق یورش هندوستان هنوز ناسوده پیش از چهار ماه در مستقر سلطنت توقف
نفرموده باز دیگر بر توجه ایران جازم شده و تواجیان بمهام مهمات با ولایت مملکت فرستاده خبر رسانیدند که لشکریان استعداد یورش پنجساله کرده

بدرگاه عالم پناه شتافتند و امیرزاده شاهرخ با امرا مثل سید خواجه و شیخ علی بهادر و جهان ملک و پیرعلی فولاد رجب فرمان به هرات
رفتند و با شاهزاده میرانشاه گفتند که بموجب فرموده شما را با لشکر خراسان قریب آذربایجان میباید گرد که سلیمانشاه پیشتر متوجه تبریز شود
و چون این خبر بسمع امیرزاده شاهرخ رسید در حال بجمیع سپاه حضرت مآل فرمان داد و امیر سلیمانشاه و امیر سید خواجه را از مقدمه روان ساخت
و بعد از اجتماع لشکر شاهزاده جوان بخت پای مبارک در رکاب آورده براه بسطام و دامغان در حرکت آمده چون در جاجرم اتفاق نزول
افتاد توکل قرقرا از اردوی علی رسیده و خبر رسانید که سپاه خراسان براه استرآباد ورود و رایات جهانگشا از میان عبور نموده از بسطام و
دامغان خواهد گذشت شاهزاده اطاعت مثال واجب الامتثال نموده با لشکریان خراسان عنان بجانب … و از آنجا بسبب
صعوبت طرق و علفهای جانگزای چندان چهارپای در عرصه تلف آمد که زبان بیان از تعداد آن عاجز گشت و بعد از تعب و مشقت بسیار
بفیروزکوه رسیدند و … از آنجا روانه شدند و حضرت صاحبقران امیرزاده محمد سلطان را جهت ضبط ممالک توران در سمرقند باز داشت
و جمعی از امرا که تفصیل ایشان موجب تطویل میشود بدستور سابق در خدمت او گذاشت و امیرزاده اسکندر و امیرزاده عمر شیخ بهادر دار الحکومت …
تعین فرموده خسرو ممالک عرب و عجم در هشتم محرم سنه ثمانمائه بطالع محمود و زمان مسعود پای در رکاب نصرت انتساب آورده منازل
قطع کرده و بشرف زیارت مشایخ و اکابر دین قدس الله اسرارهم دریافته چون به بلخ رسید … که داروغه آنجا بود فرود آمد
و امیر شاه الیه نیز ترتیب اسباب طوی و پیشکش قیام نموده و وظایف خدمتکاری بتقدیم رسانید و از آنجا روی براه … آورده چون
سایه … محل نزول خدام عالیمقام گشت حرم محترم امیرزاده شاهرخ ملک آغا و گوهرشاد آغا و فرزندان او از هرات آمده در آن محل
بشرف طاقوسی فایز گشت و امیرزاده … که پیش از این بتاریخ پنجشنبه ثامن رمضان سنه … بطالع سنبله در هرات از …
متولد شده بود منظر کیمیا اثر پادشاه هفت کشور رسیده … آن منزل امیر … از هرات شرف ملازمت دریافته و حضرت صاحبقران او را
بنوازش و خلعت خاص داده رخصت مراجعت ارزانی داشت و از آنجا نهضت نموده و مسافت پیموده بمزار فایض الانوار شیخ الاسلام احمد جام
و قدم صدق پیش برده استمداد همت نموده و امیرزاده رستم را از آنجا بولایت فارس پیش برادر بزرگش امیرزاده پیرمحمد فرستاد تا همراه او باتفاق
یکدیگر متوجه بغداد شوند و امیر … بهادر با ده هزار کس بحسب فرمان در رکاب شاهزاده دوران شد و در عقب …
در حرکت آمده و از … گذشت و چون قریب … از فر نزول پادشاه سپهر احتشام غیرت فزای ایوان کیوان گشت جناب شاهزاده جوان بخت

شاهرخ بهادر که بموجب اشارت علیه امیرزاده مازندران متوجه عراق شده بود و در آن موضع بخلل رایت جهانگشای استقلال جست **ذکر توجه**
امیرزاده میرانشاه و ابابکر [illegible] و گرفتاری خواص ندمای او بحکم [illegible] و بیان بعضی از وقایع و قضایا امیر سلیمانشاه که بموجب فرموده پیشتر عازم
تبریز شده بود و چون برسید و از کلام بیان توجیه قضیه تشویش دماغ امیرزاده میرانشاه نزد او محقق گشت در رفتن تبریز توقف [illegible] امیرزاده [illegible]
صواب ندانست لاجرم بسلطانیه رفته در آن مکان توقف نموده امیرزاده ابابکر و امیرزاده میرانشاه حقیقت حال معلوم کرده قاصدی با مکتوب
پیش امیر سلیمانشاه فرستاده او را طلب داشته و امیر سلیمانشاه متوجه آنجانب شد و چون بمقصد رسید بعد از دو روز امیرزاده میرانشاه همراه معدودی
چند باردوی همایون روان کرده و چون رایات جهانگشای [illegible] از ولایت [illegible] گذشت امیرزاده میرانشاه بموکب همایون
ملحق گشت پادشاه کامکار در تخت شاهزاده را بار نداده روز دیگر امیرزاده میرانشاه بدولت پابوس مشرف شده زانو زده و پیشکش بمحل عرض
رسانید اما بنابر اخبار نامناسبی که از جانب او بمسامع علیه رسیده بود منظور نظر عاطفت نشده و [illegible] جلال الاسلام پیشتر حسب
فرموده جهة تحقیق و تفتیش حالات شاهزاده به تبریز رفته و نواب و کارکنان او را گرفته بند کردند و دفترهای دیوان او را ملاحظه نموده اموال او را که
چند سال در آن تعلق بخزانه عامره داشت [illegible] استرداد نمودند و چون مکرر العرض رای همایون رسید
که افراط میل شاهزاده بلهو و طرب و شرب مدام و صحبت ساقیان سیم اندام که سبب اختلال ملک گشته بترغیب و تحریض جمعی از مردم اهل
ساز و ندیم بیشتر بوده که پیوسته ملازمت مجلس بزم می نموده اند مزاج اشرف صاحبقران بحکم [illegible] و قضای آسمانی چنان متغیر شده بود که در آن ولا
فرمان داد که مجموع ایشان را گرفته بدار انتقام بر کشند و بموجب فرموده [illegible] سرای فرح افزای شاهزاده را مثل مولانا محمد کاملی که [illegible]
[illegible] در مسایل عقلی و نقلی و شیوه نظم و نثر و فن [illegible] زمان [illegible] و استاد قطب الدین نایی و حبیب عودی و عبدالمؤمن
گوینده که هر یک در فن موسیقی [illegible] سرآمد ابنای روزگار بودند گرفتند و چون ایشان را بپای دار رسانیدند مولانا محمد کاملی
بطریق مطایبه و ظرافت چنانچه شیوه او بود روی بقطب الدین نایی آورد و گفت که چون در خدمت استاد در جمیع ابواب و حالات بر ما سمت تقدم
داشته اکنون نیز همان طریق مرعی باید داشت استاد قطب الدین فرمود که چه محل هزل است [illegible] مولانا محمد [illegible]
و جلاد بخت رسن در گردن او افکنده بر کشید و چون نوبت بمولانا محمد رسید [illegible] چنانچه [illegible] بر شعر گفتن در آن
حال [illegible] بیت پایان کار و آخر عمرست محمدا * گر باده گیر بدست اختیار نیست * مقصود ازانکه بر زدنت بپای دار * مردانه پای دار جهان

پایدار

پایدار نیست * و رفیقان ایشان نیز از دست ساقی اجل همین شربت چشیدند و اگرچه ندیمان شاهزاده را [illegible] رسانیدند و خواص مقرب را
از ملازمت او نفی کردند اما در مقام سلطنت بر مجموع شاهزادگان مقدم می نشست و در پیش [illegible] فرزند و احترام [illegible]
[illegible] شده و چون لوای حضرت اعلی بسلطانیه رسید مظفر نطنزی که صاحب اختیار عراق عجم بود از اصفهان آمده بتقبیل بساط جلالت مناط
علم مباهات برافراخت و [illegible] بپای سریر اعلی حاضر گردانید و اعلام ظفر فرجام [illegible] بجانب
قراباغ توجه نموده در صحرای موقان [illegible] در کنار آب ارس فرود آمد و بر آن آب پل بسته عبور نمود و [illegible]
برای قشلاق اختیار کرد و در آنجا امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه بشرف زمین بوس سرافراز گشتند و امیرزاده میرانشاه که مصحوب ایشان آمده بود هم
هر یک فراخور حال خویش پیشکشها [illegible] بعرض رسانیدند و چون پیش از این سید علی ارلات [illegible] قلعه [illegible]
و جان شیرین [illegible] داده و چنانچه گذشت [illegible] پسرش سید احمد که [illegible] منصب پدر شده بود [illegible] امور ولایت [illegible]
برده او را شفیع ساخت تا گناه پدر [illegible] و امیر شیخ ابراهیم که از بندگان خاص بمزید قربت اختصاص داشت سید احمد را بپای سریر
خلافت مصیر آورده و در آن باب کلمات شفاعت آمیز بمحل عرض رسانید و التماس او بعز اجابت اقتران یافته منصب سید علی را بپسرش ارزانی
گشت ع از لطف تو هیچ بنده نومید نشد * و امیر شیخ ابراهیم در مقام خدمت [illegible] بترتیب اسباب طوی مشغول شد و چندان [illegible]
[illegible] و پیلاکات تسلیم نموده [illegible] جنس کم مناسب آن
بود بعد از آن پیشکشها از کنیزان ماهروی و غلامان [illegible] و جانوران [illegible] بمحل عرض چندان رسانید
که از حیز قیاس و تخمین بیرون بود و از آن جمله [illegible] از اطراف و اکناف اخبار رسید که [illegible] بر وفق
دولت [illegible] آنکه تیمور قتلغ اغلان که بعد از انهزام و نکبت تقتمش خان از پیش حضرت صاحبقران بجانب دشت قبچاق [illegible]
و حکومت الوس جوجی خان بروی مقرر شده از غرور دولت [illegible] کفران نعمت اقدام نموده دم از مخالفت میزد در آن ولا وفات کرده و هرج
و مرج بمملکت راه یافته اهل الوس او متفرق شدند و دیگر آنکه ملک برقوق که سلطنت مصر و شام باو متعلق بود رخت بسرای [illegible] کشیده
و میان امرا و خواص مقربان او حرب و نزاع واقع شده جمعی کثیر از ایشان بقتل رسیده اند و پسرش فرج که ولیعهد پدر است چندان
اختیاری ندارد و دیگر آنکه تنگوز خان پادشاه ممالک ختای که در [illegible] بادیه کفر و ضلالت و صحرای غوایت [illegible] سرگردان [illegible] گشت

از این سرا بدانسرای نقل کرده و سپاهی و رعیت آن مملکت پریشان و پراکنده شدند دیگر آنکه خضر خواجه اغلان در حیات جد از مقتضای اجل [illegible]
و میان اولاد او شمع جهان اغلان و شیر علی اغلان و شاه جهان اغلان نوبت بنوبت که از اهل غزو و سعادت مخالفت پیدا آمده فتنه عظیم کرده اند
دیگر آنکه امیرزاده اسکندر پسر شاهزاده مرحوم عمر شیخ بهادر با امرا و سپاهیان مغولستان رفته است و اقتدار روز افزون بر غالب اغلان غالب
آمده است و ایشان را منکوب و زبون گردانیده و از استماع این اخبار که یکباره داعیه اعلی الحضرت یافت سواد بهجت و سرور و نشاط
عبودیت جهان متضاعف گشت و تفصیل این اجمال احوال امیرزاده اسکندر در قضیه لشکر کشیدن بجانب مغولستان آنکه چون خضر خواجه اغلان
وفات یافته مملکت او بهم بر آمد شاهزاده مشار الیه فرصت غنیمت شمرده لشکری بیشمار از اندکان و نواحی آن فراهم آورده و باتفاق امرا
مثل پیر محمد طغای بوغا برلاس و بورک برلاس و سادن تیمور پسر ایلچیک جته و پیر حاجی قوتش و غیرهم با آنکه در سن پانزده سالگی بود
مانند شیر ژیان و سیل دمان بجانب مغولستان روانه شد و چون شاهزاده ابا بکر بحدود کاشغر رسید امرا که بموجب فرمان در آنجا
جهة اقامت داشتند مثل پیر بیک ساربوغا و خداداد حسینی و پیر شمس الدین عباس و غیرهم بموکب او پیوستند و بیابان جتا می
متوجه انجانب شده بخت دیا کت را غارت کردند و چون از آنجا فراغت یافتند عرصه سار قمش اکلیمن و الی کول و شبال [illegible]
تاختند و بعد از آن متوجه شده و بآن موضع رسیده آن حصار را [illegible] کوشش گشادند آنگاه امیرزاده مشار الیه با امرا و سپاه عنان عزیمت
بجانب اشوبا منعطف ساخت و اشوبا عبارت از سر قلعه است که در [illegible] اهل آن نواحی [illegible] ایمن [illegible]
میبرانند و بترتیب حصار کبری مشغول شده و قریب بچهل شبانروز جنگ و پیکار لشکر دشمن [illegible] عاقبت مقیمان آن قلعه و ساکنان
آن بقعه دم از ایلی و انقیاد زده پیشکشها بیرون فرستادند و بسیاری از تجار ولایت ختا [illegible] عرض مال خود گردانیده از حصار اخراج
نمودند و شاهزادگان باین قدر از ایشان راضی شده فرمان داد تا لشکریان دست از جنگ باز داشتند و در بعضی تواریخ بخلاف این مذکور است
که چون دوازده روز از محاصره حصار اشوبا گذشت ارباب قلعه بجنگ آمده امان طلبیدند امیرزاده اسکندر ملتمس ایشان مبذول داشته فرمود
که سپاه از محاصره باز ایستادند و مخالفان از التماس صلح پشیمان گشته باره دیگر دفع گری کردند و از این حرکت ناپسندیده آتش خشم شاهزاده
اشتعال یافته فرمود تا عساکر منصوره بدستور سابق اشتغال نمایند و ایشان روی جلادت بتسخیر حصار آورده از سر جد و جهد جنگ آغاز کردند عاقبت
بقهر و غلبه بر آن حصار استیلا یافتند و مردان را بساق تیغ گذرانیده و زنان و فرزندان ایشان را اسیر گردانیده علی الحقیقه امیرزاده اسکندر چون

از مهم اشوبا پرداخت طایفه از سپاه را بجانب پای رکوسن که ییلاق و قشلاق افواج مغول بوده بتاخت و [illegible] باستقبال
مبادرت نموده در حرکت آمدند و ارباب آن نواحی را [illegible] آوردند و مردم کوسن را با افواج مغول گرفتار ساختند و از آنجا بارم [illegible] نیز
تاخته شد و شاهزاده جوان بخت بعد از این فتوحات عنان عزیمت بجانب ختن تافت و از ختن تا سرحد ختای چهل روزه راه بوده
امّا امرا و بعضی از [illegible] هیچ خبر یافت نشد فالحاصل چون میرزاده اسکندر بنابر نهایت [illegible] ختن رسید اهالی آنجا [illegible] روی توجه
آن شاهزاده که شایسته سریر بخت بود آوردند و انواع تبرکات و اصناف پیشکش بموقف عرض رسانیدند و بمساعدت دولت و اقبال حضرت
صاحبقران جمال قلاع و بقاع آن نواحی از شایبه کدورت خلاف و نزاع مصفّی گشت و میرزاده اسکندر بعد از نیل مقصود بکاشغر
معاودت نموده و آن زمستان در آن موضع بسر برده و از خوبرویان ختن [illegible] برگزیده جهت [illegible] فرستاده و دیگر از آن
جنس با اسب پیش امیرزاده محمد سلطان روان کرده و خدمت شاهزاده مشار الیه در آن اوان بعزم یورش جته و مغولستان با لشکر [illegible]
پیش آمده بود و چون امیرزاده اسکندر تا رسیدن لشکر در سمرقند توقف نکرده و از پیش رفته بود آثار جهانگیری بظهور رسانیده بعضی از خاطر
امیرزاده سلطان محمد گران آمده بیلاکات او را رد کرده بسمرقند مراجعت فرموده و چون میرزاده اسکندر از کاشغر باندکان آمد از آنجا بعزم ملاقات
امیرزاده محمد سلطان عنان بجانب سمرقند منعطف گردانیده و در اثنای راه منهیان بسمع او رسانیدند که خاطر شاهزاده [illegible]
گرفتن او در خاطر متمکن گشته از استماع این خبر اندیشناک شده باز گشت و بحصار اندکان در آمد امرا که در [illegible] بودند مثل پیر محمد طغای بوغا و پیر حاجی
[illegible] بر مخالفت داشتند و لشکر اندکان را فراهم آورده حصار را احاطه نمودند و میرزاده اسکندر با ایشان سخنان گفته
از قلعه بیرون آمد و در باغ گلستان که از مستحدثات شاهزاده مرحوم مبرور امیرزاده عمر شیخ بهادر بود نزول فرموده و امرا او را [illegible]
گرفته مقید ساختند و خبر پیش امیرزاده محمد سلطان فرستادند که امیرزاده اسکندر اندیشه عصیان داشت او را گرفتیم و گوش بر فرمان داریم
هرچه حکم شود بر آن قیام نماییم و شاهزاده کسان روان کرد تا امیرزاده اسکندر را با خواص بسمرقند آوردند و بعضی گفته اند که چون امیرزاده اسکندر
از قلعه بیرون آمد و از پیش امیرزاده محمد سلطان کس باندکان رفت و او را با نوکران بسمرقند برد و در کنار آب [illegible] خدمتش شاهزاده [illegible]
برسید و او را مقید ساختند فالحاصل بعد از وصول امیرزاده اسکندر شاهزاده محمد سلطان [illegible] را که اتابک او بود [illegible]
امیر مشار الیه بقتل رسانیدند **ذکر لشکر کشیدن صاحبقران مظفر لوا جهة [illegible] کفار گرجی و دره [illegible]** حضرت شهریار غازی بنابر جرأت

وجسارت گرجیان که سال گذشته آمده بودند سلطان طاهر را از مضیق محاصره خلاصی داده و با خود برده اولا که قراباغ محل لشکر فیروزی
نشان بود غیرت غزو کفار گرجستان و گوشمال ایشان بابلغ وجهی مصمم [illegible] امیر شیخ ابراهیم و سیدی احمد را رخصت مراجعت ارزانی داشت
و حکم کرد که از هر ده نفر سه نفر قوت ده روزه بر دارند و ملازم رکاب فیروزی انتساب باشند و بقیه لشکر و اغروق در همانجا توقف نمایند و حضرت
با تمامی شاهزادگان عالیمقدار و طایفه از بهادران شمشیرزن تیزرو کنار [illegible] که یکی از سرداران گرج بود ایلغار فرمود و چون کنار آب
کر وصول یافت بهادران علم ظفر پیکر بر آن برافراشت بموجب حکم جهان مطاع واجب الاتباع بر سر آب پل بستند و مجموع مردم از آب
بسلامت گذشتند و امیر شیخ ابراهیم با لشکر شیروان و سیدی احمد با سپاه [illegible] از سکی گذشته بطرف دره [illegible] که مساکن گرج بود روان شدند و موضع
[illegible] از تشابک اشجار بمرتبه بود که جاسوس وهم [illegible] نتوانستی نمود لاجرم فرمان قضا جریان نفاذ یافت که لشکر جلادت شعار
چهره [illegible] و تیشه جنگل بریده راهها ساخته تا لشکریان بسهولت از آنجا توانند گذشت و در آن اوقات مدت چهل شبانروز برف چنان باریده بود
[illegible] شدت برد و کثرت ثلج مجاهدان دین و پوشیدگان [illegible] سر آمدند تا مواطن گرجیان رسیدند و بضرب تیغ انتقام روی زمین را از آن
[illegible] حمل کردانیدند و [illegible] از جنگ [illegible] و هرکه پیدا شد [illegible] بر خاک پنهان کردند سرداران آن قوم [illegible] شمشیر
مبارزان [illegible] [illegible] جنگلهای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] مراجعت [illegible] [illegible] [illegible] شراب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و از برای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تیغ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
عمارات عالیه و اشجار مثمره آثار [illegible] [illegible] شدت سرما و عدم قوت سپاه [illegible] حضرت صاحبقران [illegible] لشکر [illegible]
انتساب با [illegible] [illegible] حساب [illegible] بود با فرق بازگشتند و [illegible] [illegible] میرزاده [illegible] سلطان [illegible]
کرامت نموده [illegible] متعاقب پادشاه عالیشان و شاهزادگان و امرا و نوئینان [illegible] [illegible]
جهان مطاع [illegible] امرا و میرزاده میرانشاه [illegible] در جنگ گرجیان [illegible] سلطان طاهر [illegible] [illegible]
[illegible] میرزاده شاهرخ و امرا و دیوان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
گردانیدند و [illegible] جلال [illegible] صادر شد که حاجی عبدالله و محمد قراخان را چوب یساق زدند و ایشان را چوب یساق زده [illegible]

علیه [illegible] که [illegible] پیش از همه فرار نموده بود [illegible] و عاقبت شجاعت شاهزادگان [illegible] تیغ [illegible] چوب [illegible]
خورده و هر یک از این [illegible] بر [illegible] رسید [illegible] و مجموع این اسباب بر پیادگان لشکر قسمت یافت و میرزاده ابابکر در آن مصاف
آثار شجاعت بظهور رسانیده بود و سید علی [illegible] مشمول عاطفت و احسان بی پایان گشت و در خلال این احوال [illegible]
تقصیرات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بسمع همایون رسانیدند [illegible] ذکر بعضی از حالات میرزاده پیر محمد
و توجه سپاه منصور بجانب بغداد و میرزاده سلطان احمد جلایر [illegible] [illegible] صاحبقران گردون غلام [illegible] میرزاده رستم [illegible]
برادرش امیرزاده پیر محمد [illegible] فرستاد تا باتفاق متوجه بغداد شوند چون میرزاده رستم [illegible] بموجب فرمان [illegible]
[illegible] رسیدند و امیرزاده پیر محمد را [illegible] داد و [illegible] پوشانید و صد هزار دینار [illegible] و صد هزار [illegible] بخشید و [illegible]
حسن جاندار و حسن [illegible] [illegible] [illegible] امیرزاده پیر محمد [illegible] [illegible] روی بغداد نهادند و میرزاده مشارالیه
با امیرزاده رستم نیز عازم آنجانب شد میرزاده [illegible] [illegible] و علی بیک [illegible] [illegible] موجب اشارت [illegible]
[illegible] صادر شده بود بضبط و نسق امور مملکت شیراز [illegible] و چون امیرزاده پیر محمد [illegible] تارخ رسیده [illegible] نموده [illegible]
و امیرزاده رستم و [illegible] [illegible] غارت [illegible] فراوان گرفتند و [illegible] بغداد [illegible] [illegible] اهتمام [illegible]
[illegible] را غارت و تاراج کردند [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
گرفتند و چون [illegible] رسیدند [illegible] [illegible] سلطان احمد جلایر [illegible] [illegible] معارضه [illegible] عساکر منصور [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سپاه ظفر پناه [illegible] [illegible] و چون امیرزاده
پیر محمد [illegible] [illegible] مراجعت کرده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شاهزاده بودند [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مشغول شده و طایفه [illegible] [illegible] امیر سعید برلاس
اعلام کردند و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شاهزاده و امرا [illegible] امیر سعید برلاس امیرزاده پیر محمد [illegible]
[illegible] ساخت و [illegible] [illegible] ساکن شد و علی بیک [illegible] [illegible] شیراز [illegible] و عرضه [illegible]
بر وقوع [illegible] باردوی اعلی که در قراباغ بود فرستاد و [illegible] بپایه تخت همایون رسید [illegible] رسانید حضرت صاحبقران

برلیغ داد که امیر الله‌داد بشیراز رود و مفسدان بی‌آزرم را سیاست کند تا موضع چمن مملکت از خار فساد و بیداد پاک گرداند و میرزاده رستم را بجای برادر
بزرگ بنشاند و خدمتش با خود کرده باردوی همایون رساند و امیر مشار الیه حسب فرموده روان گشت و چون بشیراز رسید اهل شرارت
که در کنف حمایت بیدا تموزی اشتغال نموده بودند مولانا محمد خلیفه و سید جراح و رستم خراسانی را بر فور بیاساق رسانید و مستوفی حسن را
دست و پای بریده و مبارک خواجه و محب شربت‌دار و شیخ زاده و فرو زاده را بند کرده و نشان فرمانده ملک عرب میرزاده رستم بجانب عراق
عرب فرستاد و در منزل بعد از فرار امیر قلندر منشور خاقان منصور بمیرزاده رستم رسید و خدمتش چون بر مضمون آن وقوف یافت و روانه
عنان عزیمت بجانب شیراز تافت و حسن جاندار و حسن جنداول برحسب فرمان آن میرزاده مشار الیه بازگشته و امیر کوچک برادر جهان
روی توجه بجانب اردوی همایون که در قراباغ بود آوردند و چون امیر علی قلندر از صدمات عساکر گردون مآثر گریخته ببغداد رفت کیفیت حادثه را
بعرض سلطان احمد رسانید و قلق و اضطراب عظیم نمود و از غایت سراسیمگی فرمود تا دروازها ببستند و در آن هنگام لفیر دولت روز افزون
قضیه بس غریب و عجیب از پس پرده غیب ظاهر شد مبین این مقال آنکه حضرت صاحبقران ممالک‌ستان زمام حکومت خراسان و خوزستان
و ضبط حدود و اثر آن در کف کفایت و قبضه درایت امیر شروان نهاده بود و دل بر جمع مال قرار داده دست ظلم و ستم گشاده و از متمولان آن دیار
مثل شمس الدین ... و غیره اموال فراوان ستانده و جمعی را از متعینان جویره تعذیب رسانیده و با هزار سوار مکمل روی ببغداد نهاده و از جمله
خدمتکاران سلطان احمد شده التفات یافت و سلطان بچشم اعزاز و احترام در او نگریسته پایه قدرش از فرق فرقدین گذرانید و شروان نیز
با امرای بغداد و ارکان دولت اساس دوستی و محبت بنیاد نهاده هر یکی را از آنها مبلغی خطیر از زر و دینار تا سید تبرک داده بنا مخطوظ
و ممنون ساخت و دو خاتون که سلطان تربیت او بود و از حین طفولیت تا آن زمان نسبت با همه شرایط شفقت بجای می‌آورد و خدمتش
پسندیده کرده از قضای الهی مفصل وجهی که برکس داده بود از تو بستند و شروان ضایع شد و بیت یکی از نوکران سلطان احمد که
بیادر نام داشت در آن ایام که سلطان از خوف و خشیت توجه سپاه نصرت شعار صاحبقران سعادت‌یار در واهمه‌های بغداد بسته داشت
و حیرت بر ضمیرش غالب گشته اندیشناک نشسته بود که بیادر آن صحیفه را بعرض او رسانید و در آن مفصل مبلغ دو هزار دینار بنام
رافع مثبت بود و تو هم سلطان احمد یکی در هزار شد و في الحال که بیادر را بنشاند و به دست خود گردن زده و در آن وقت سلطان
شروان با جمعی از خواص امرا مثل قطب جیدی و غیره تخت قوم و اولاد فرستاده بود یادگار اختجی را روان کرد تا امرا شروان را مقتول

رسانیده سر او را مصحوب خویش ببغداد آورند امرا بموجب فرموده عمل نموده چون بشهر رسیدند سلطان احمد جلایر خود را در رهط غلا
دید و بعد از اندیشه بسیار دست در دامن حیله زده یکی از امرا و ارکان دولت خود را در خلوت طلبیده او را امیدوار کرده گفت که روا
باشد که فلان کس که پرکشیده و تربیت کرده و این درگاه است سر و رخی را دگرگون کرده با مخالفان دولت من اتفاق نماید اکنون مصلحت
چیست آنکس زانو زده معروض گردانید که هرچه رای صواب‌نمای پادشاه اقتضا کند عین صواب خواهد بود سلطان گفت اگر تو را
فرمایم مباد اکه تو مانند دیگران برگفتن اقدام نمائی و با عاصیان یار شوی آنکس تضرع و زاری نمود که دست تو بر زبان آورده و عهد
می‌بست سلطان مقرر نمود که او را بیاساق رسان و اموال و جهات و خانمان او قاصی را برسم سیور غال بگیر و چون آن بیچاره با نخجیر شد
قیام مینمود و دیگری را طلبیده بهمین نوع بروی نکات و سرورجی که میتوانست در گفت و هزار کس از مردم خود را از شهر بیرون برد
مشغول در روزی که سلطان احمد ندیمان و محرمان خویش را بدست خویش گردن زده و از بالای قصر بزیر می‌آمد فراشی پیش او رسید
سلطان با وی گفت که فلان و فلان را کشتم فراش گفت نیکو کردی من و تو باید که زنده باشیم هم دیگران سهل است سلطان احمد خندید و
شده شمشیر را از دست بینداخت و فراش بجان امان یافت بعضی از مورخان گفته‌اند که دو خاتون که بجای مادرش بود او را از خود پرورده
بزرگ کرده بود بواسطه فرستاده با بالشی بر دهنش افکنده هلاک نمود و دیگر زنان و خدمتکاران که در حرم دولت او بودند بشهر او بیست
خود گشته در دجله انداخت و در عهد برخی این است که در وی پوشان حرم را با دو خاتون در کشتی نشانده که تو باطل مسیر گشتم چون بواسطه
رسیدند ملاحان و ملازمان که در کشتی بودند باشارت نامبارکش همه را غرق کردند القصه سلطان بر حرم چون تو از امرا و متعینان و خواص و محرمان
باز پرداخت در خانه بسته بهیکس را از بقیة السیف پیش خود راه نمیداد و چنانچه آتش خاص که با ورچیان می‌آوردند دریشربند و نگهداشت
کبیز که سپرده و آن را نجی باز بسته و چون چند روز کار تیره او بدین روش گذشت شش کس از محرمان که بر ایشان اعتماد داشت و اجل
انجاحت تاخیری بود فرمود که بصفت اسب از طویله خاص بیرون آورده با تنها ب دجله بردند و در ظلمت لیل بکشتی از آب گذشت و با آن
شش نفر سوار شده روی بجسم قرا یوسف ترکمان نهاد و مدتی طغیان سیتوراتش حد خانه میرفتند و بجاد می‌سپرده با رسیکشند و خدمتکاران
و قوما الفراغیان می‌خوردند و زیر پهنانش بسیج اثر دیده برجسته او اطلاع نداشت و چون سلطان احمد با قرا یوسف ملاقات کرد غارت بغداد را
که همچون ردی مردستان آراسته بود در نظر او جلوه داد و ترکمانانرا که با خود بمدینة السلام برده بود در کنار آب منزل ایشان مقرر گردانید و خود

بکشتی از آب بگذشت و از تاراج شهر پشیمان شده و چندان سلاح و اسب خوب و رخوت و اقمشه مرغوب بقرا یوسف و ترکمانان او که همراه بودند
کشتند که دست تعدی بمال رعایا دراز نکنند و بنابر آنکه از هجوم سپاه نصرت نشان حضرت صاحبقران بنجات خایف و هراسان بود
جاسوسان برگماشته تفحص احوال آنحضرت مینمود و چون از اراده فرستادن شاهزادگان و سپاه مسموع او شده که رایات گردون اساس پادشاه
عزیمت سیواس دارد اندیشه کرد که اگر خدام عالیمقام بولایت روم و شام در آیند راه خلاص و نجات او مسدود گردد لاجرم عیال و اطفال
و نفایس اموال که در بغداد داشت برگرفت و با قرا یوسف از مدینة السلام نهضت نمود و از فرات گذشته عازم روم گشت و چون نزدیک حلب
رسیدند تمور تاش والی آنجا و دیگر امرای مصر و شام با ساز و اسباب تمام بعزم جنگ از شهر بیرون آمده صف بیاراستند شاهزاده اولوس
و شاهزاده معتصم و علی پادشاه و سیاوس و شاهین و فرخ و اقبوقا شکرجی و جمعی دیگر از سیلاب بلا چنان مقهور حدود ایشان پای
در بند مانده بود در آن یورش همراه سلطان احمد بودند و یار علی برادر قرا یوسف و حسین سعد و الیاس و قاسم و دیگر سرداران ترکمان
با حاکم خود یعنی قرا یوسف از راه همی پیوستند فی الجمله ترتیب صفوف از جانبین دست داده و نایره حرب بالا گرفت و طوفان بلا از سر گذشت
آخر الامر عظمای مصر و شام روی بانهزام نهاده در شهر متحصن گشتند و در آن معرکه اموال و اسلحه فراوان بدست لشکریان افتاد و سلطان احمد و
قرا یوسف چون فرصت محاصره حلب نداشتند از آن مهم اعراض کرده بجانب دمشق روانه شدند و چون بنواحی [illegible] رسیدند میان ایشان
بسخنان ارباب غرض نقاری پدید آمده قرا یوسف تخلف نموده سلطان احمد متوجه دمشق گشت و چون شیخ غازی [illegible] شنید که
سلطان احمد نزدیک رسید بقدم استقبال پیش آمد و هر دو پادشاه از اسب فرود آمده شرایط تعظیم و تکریم بتقدیم رسانیدند و یکدیگر را در کنار
گرفته اسبان کشیدند و شیخ سلطان احمد را طوی پادشاهانه داده مجلس بزم بیاراست و اخراجات [illegible] خرج مطبخ او گذاشت
و خود بر سر کار رفت و سلطان احمد چندگاه بعیش و طرب گذرانید و شیخ او را بر ساحل [illegible] داشت و جشنهای عظیم ترتیب داده بعد از فراغ از سور
باز سلطان احمد [illegible] و در این اثنا قرا یوسف نیز از هیبت لشکر قیامت اثر بروم رفته [illegible] جناح احسان برو گسترده فرموده [illegible] قشلامیشی
بر وی مسلم داشت و بهر قرا یوسف رحل اقامت انداخته پای در دامن فراغت کشید گفتار در توجه حضرت صاحبقران بجانب گرجستان بعزم غزا و
ملک ستان و فتح قلاع و حصار [illegible] چون فصل زمستان منقضی شد و اوان بهار در رسید صاحبقران کامکار از قشلاق
قراباغ بیرون آمده [illegible] فرمود و شاهزادگان و امرا و لشکرها از اطراف جمع آورده در قضیه توجه بجانب گرجستان پایشان

مشورت فرموده چون چند روز ببود [illegible] حضرت پرتو التفات بر احوال لشکر جلادت سمات انداخت و مجموع مخدومزادگان
و نوئینان و سایر سپاه از پیاده و سواره [illegible] و از سر انعام و کرم [illegible] فتح آن کرجیان پای جسارت
خود بیرون نهاده [illegible] روی جلادت بولایت کرکین نهاد و چون بعد از قطع مسافت صحرای
محل نزول لشکر شهر بارکشت [illegible] از جمله کمینه بندگان آن برگزیده ملک ذوالمنن [illegible] رومخان [illegible] رسید بشرف
دستبوس سرافراز شده [illegible] حضرت صاحبقران دریا نوال بر نوازش و تربیت او اقبال نموده بکلاه و کمر مرصع و خلعت
قامت قابلیتش را زیب و زینت بخشید و بعنایت توق و علم و نقاره که نسبت بمشار الیه از موقف اهتمام صدور یافت عظمت و شوکت
وی بیفزود و [illegible] در نواحی افتاده [illegible] یافته [illegible] و محافظت آن ولایت [illegible] از تعرض رهیان
مامور گشت و رایات نصرت نشان از آنجا در حرکت آمده چون حدود گرجستان از وصول موکب همایون پای تقاطر [illegible] نهاد
ایلچی پیش ملک گرگین فرستاد که طاهر بن احمد جلایر را [illegible] گرگین که از جاده مستقیم انحراف داشت چون بر مضمون پیغام اطلاع یافت
در برابر جواب [illegible] فرستاده چون بازگشته سخن آن بدکیش را بسمع همایون رسانید آتش خشم جهانسوز
آنحضرت شعله کشید [illegible] تعجیل هر چه تمامتر روانه شد و فرمان داد تا لشکریان بولایت اهل شرک و ضلال در آمده دست بنهب و غارت
دراز کردند و ایشان برحسب فرموده بناهای عالی را با زمین هموار ساختند و درختان و غلات را بسوخته [illegible] از بیخ برکندند
کرجیان شقاوت فرجام از خوف حوزه اسلام پناه بمواضع حصین و قلاع رصین برده بودند که عقل گره گشای فتح یکی از آن بعقل [illegible]
[illegible] از قبیل محالات [illegible] مسالک [illegible] دراندک زمانی پانزده قلعه از قلاع مشرکان مسخر ساخته شده هر کو [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] فرستادند و بعضی از اوقات غازیان [illegible] و جمعی [illegible] استوار [illegible] از سرهای کوه
مغاره‌ها که آن [illegible] در آنجا تحصن نموده بودند فرو رفته نشسته و ایشان دست تیر و کمان گشاده [illegible] از معبر و پرشان [illegible] حضرت
صاحبقران جمعی از مردم خراسان را بمحافظت و تفتیش [illegible] فرموده [illegible] گرگین [illegible] چون جلادت [illegible]
موکب ظفر قرین مشاهده نمود از میدان [illegible] روی بوادی گریز نهاد و از سرداران و ابنا [illegible] گرج بقدم [illegible] آمده امان خواستند و چون
آن ولایت در تحت طاعت [illegible] حضرت جهانگیر [illegible] بموجب فرمان کلیساها را ویران ساخته بجای آن مساجد و معابد بنا نهاده بعد از فتح

ولایت گرگین حضرت صاحبقران با تکین اوغول کذاشته وزدت مقرران بسبیل استعجال بجانب دره جانی بیک کرجی روانشد و اطراف آنرا
بباد غارت و تاراج رفته جانی بیک از خوف جان بپایه سریر اعلی شتافت و جمیع حصار و عماره بیکبار تسلیم نواب حضرت نمود و لشکر منصور
در آن ولایت قتل و غارت کرده و باطفا بسوختند و رایت فیروزی برگشته با قرق محمی کشته و حضرت صاحبقران سید خواجه و ابن شیخ
را از فته بود در حرکت آمد و ارباب جهاد و اصحاب جد و اجتهاد جهت اضرار کفار غلبه کردند و کلیسیا را ویران ساخته با دب کرده
جنسار مراجعت نمودند و باردوی همایون پیوستند و اقتدار پیوسته و در آن نواحی قلعه بود در غایت متانت چون خیر کنگ کشای صاحب همت
برای مکان انداخت رفیع و جیب الاعتاق نفاذ یافت که لشکریان متوقف بجنگ مشغول شوند و ایشان بموجب فرموده عمل نموده
در محاصره بر آن قلعه استیلا یافتند و حضرت صاحبقران از فتح آن حصار امیر جهانشاه و دیگر سرداران را با فوج تمام بطلب گرگین که در جنگلها
و بیشه ها سرگردان میگشت فرستاده و سپاه ظفر پناه فوج فوج در آن کوهها و بیابانها شتافته و هر چند او را بیشتر جستند کمتر یافتند تا طایفه از خواص
و نوکرانش را دستگیر کرده با نفسی که بیرون از حیز شمار بود مراجعت نمودند و باردوی همایون پیوستند و حضرت صاحبقران از انجا در نشده
از آب کرگشته بسعادت و دولت فرود آمده و مقارن آنحال جمعی از مخبران صادق الاقوال برای صواب نمای صاحبقران عرضه داشتند که جمعی
کثیر از سرداران کرج حصاری را مانع از پایدار نسته پناه و با تحیّر ره مانده جهت عالی نهمت آن حضرت کشند بر سر لشکر و تسخیر آن حصار آهنگ
که بر بالای کوهی بود انداخته و بایلغار روانه شده و سپاه با تحاکشیده لشکریان آن قلعه را مدار از مرکز وار در میان گرفتند و ترتیب اسباب محاصره از عراده
و منجنیق و امثال آن مشغول شده جنگ در انداختند و در فتح آن عقیب تقنیع رفیع صاحبقران جنگ سلطانه بنقد بر سانیدند و قلعه را فتح کرده کفار را
بجهنم فرستادند و در این اثنا متیقن پیوست که گرگین شقاوت قرین در قلعه سوانیت نشسته است و در روزهای اگر امانند بجنب و معاودت برخورد
بسته آنحضرت بخشوع ثبت را ایلغار فرمودند و بعد از اجتماع عساکر گردون مآثر که بجنگها رفته بودند سپاه را از فرق گذاشته و با ضعف لشکر بجانب
آن قلعه ایلغار فرموده ملک گرگین از استماع توجه لشکر شجاعت اثر از حصار با ... بیرون آمده بطرف ایلجی ... گرفت و جنود ظفر ورود بان
قلعه رسیده و محاصره کرده تسخیر آوردند و طایفه از بهادران بکامیشی گرگین روانه شدند و بسیاری از اتباع و اشیاع او را گرفته بقتل رسانیدند و او
از آب انقره کران گذشته نیم جانی از ورطه فنا و غرقاب بلا بساحل نجات برد و چون گرگین عاجز و بیچاره گشت سلطان ظاهر بر سلطان احمد
جلایر را از پیش خود راند و او بجانب روم عثمان بن افت و عاقبت ملک گرگین اعتذار استغفار درآمده اسماعیل نامی را بآستان عالم پناه شتافت

واسمعیل در اخفای که با حوال او را دریافته بود در پایه سریر اعلی عرضه داشت که گرگین بوکیلان خلیفه شده بزبان راند که دست ایام در عقاب
خدمتکاری و ادای جزیه و باج کذاری تساهل و تقصیر جایز نداده و اگرین نوبت از سر خون او کذرند بعد از این روی طاعت از قبله فرمان
بر ندارد بکرم دارد امانند مراحم خسروانه صدا و پذیرفته جرایم جرایمش را باب عفو و اغماض پوشیده و فسان عزیمت بجانب ولایت ابوالکه کمی از
امرای عظیم الشان کرجستان بود منعطف ساخت و اشیا ارتفاع لوای شوکت بطرف فرا اقصاه فلق برافراخت و ابتقوم را غارتیده و
حصارهای ایشانرا با زمین یکسان گردانید و چون عساکر گردون مآثر اکثر ولایت کرج را غارت و تاراج کرده تش در اماکن و مساکن آن بدرزخ ان
زدند لوای کیتی کشای معاودت فرموده مسافت پیموده ییلاق منکول جهت نزول در عرصه قبول گذرد آنجا مسموع پادشاه گشت که طایفه
کرجیان با ایمان در موضعی فرس کرد نشسته اند بر لیع واجب الامتثال از موقف جلال صدور یافت که امیر شیخ نورالدین با جمعی از عقابان
خوزه دین بسپرین بر سر آن طاعنین ناتمنه و امیر مشار الیه بر مقتضی فرمان روی توجه بان صوب نهاده بعد از چندی در آن حضرت بنا بر شروح کرمی
که بنا بر اذ خان نام تنکب و احراز فضیلت غزا و جهاد داشت از عقب امیر شیخ روانشده علم ظفر پیکر برافراخت و چون منازل قطع فرموده با عرش
کرد رسیده و در مدت پنج روز هفت قلعه از قلاع آن مشرکان ثلاث ثلثه کو را مفتوح ساخته با خاک یکسان کرد و اهل اسلام تیغ خونبار
عرصه کوه و هامون را از خون ارباب ظلام لعل فام گردانیده و رایات خسرو جهانگیر محفوف بتاییدات ملک قدیر از آنجا باز کشته
و در اردوی همایون که بر حسب اشارت علیه در منکول نزول فرموده و در این اثنا ایلچیان فرنگ رسیده و سپاه سپر را که از حمله قیاصره روم بود
حدیث ایشان افتاده بپایه سریر اعلی رسانیدند و بوسیله امرا و مقربان درگاه صورت اخلاص و هواخواهی حکام و سرداران دیار خود را در نظر کیمیا اثر
جلوه دادند ذکر نامه فرستادن حضرت صاحبقران بقیصر روم و لشکر کشیدن آنحضرت بجانب سیواس و استیلا آن مرز و بوم ایلدرم بایزید که در آن عهد
قیصر روم بود به مزید شوکت و کثرت ساز و عدت و فسحت مملکت و بسیاری اعوان و انصار و انبوهی لشکر جرار و خدمتکاران جان سپار از قیاصره دارنشه
ماضیه تفرد و امتیاز داشت و آنچه او را دست داد اعجب که از جد پیش او امیسر نشده بود بنابر این اسباب بخار غرور و پندار بدماغ خود راه داده و پای
جرات و جسارت از حد خود بیرون نهاده پیش طهرتن والی ارزنجان که در زمره بندگان حضرت صاحبقران منتظم بود ایلچی فرستاده که ترا البته از اینجا
مطیع و منقاد ما باید بود و خراج ارزنجان و ارزن الروم و اخلاط و نواحی را حاصل کرده بخزانه عامره باید رسانید و فرستاده کلماترا از زبان قیصر
در مجلس طهرتن گفت که از شنیدن او فعابت ... طهرتن صورت و قصه را عرضه داشت حضرت صاحبقران داشت که قیصر روم مجال ... ولایت

معمور و سپاه نامحصور مغرور شده است و از جادهٔ قویم و صراط مستقیم انحراف جسته و آنحضرت خواست که بنفحات نصیحت نامه نوشته و بزلال موعظت
غبار طغیان و نخوت که بر حاشیهٔ ضمیر او نشسته است فرو شوید شاید که از بادیهٔ غوایت بشاهراه هدایت گراید و از مقام تکبر و تجبر بموضع تضرع و خواری
آید و از میدان مخاطرت و منازعت بیرون آمده خانهٔ ادب و گوشهٔ عافیت و سلامت گیرد و ابتدا ملاحظهٔ پادشاه و شاهزاده ایرانشهر دستور و خصال
نکوکرد و بنا بر آن بود که آن پادشاه صغیر الولایهٔ بادیهٔ روم که با پیشینهٔ نصارا و مشرکان فرنگ حرب و جنگ میکردند و در اعلام معالم دین و ترویج
احکام شرع سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم میکوشیدند و از غبار سپاه منصور رنگ ملال نپذیرد لاجرم این پیش خواند تا صدر کتاب را
باین کلمه آرایش داد که رحمة الله امرء عرف قدره و لم یتعد طوره یعنی ایزد سبحانه و تعالی بر آنکس رحمت کناد که مقام و رتبهٔ خود بشناسد و از مرتبهٔ حد خود
تجاوز ننماید و بعد از آن در قلم آورده که صد الحمد لله که امروز بطالع مسعود و بخت فیروز زمام احکام ملک و ملت در قبضهٔ اقتدار و انامل اقتدار خادمان
بارگاه و بندگان درگاه ماست و عرصهٔ ربع مسکون و بسیط روی زمین بارادهٔ فلک بیچون در اداء فرمان گردون و تحت تصرف خدمتگاران شاه نشین
و جان سپاران ما بسته است ملوک و سلاطین ایران و توران حلقهٔ عبودیت ما در گوش و غاشیهٔ طاعت و متابعت ما بر دوش دارند و گردنکشان
آفاق از مقتضی فرمان جهان مطاع ما سر نپیچند و در ضمیر انور ما روشن است که سلسلهٔ نسب ترکمان کشتی بان منتهی میشود همان بهتر که
در سفینهٔ ندامت و استغفار نشینی و زورق حیات خود را از تلاطم امواج بحر غضب ما بساحل نجات رسانی و چون ما نیت استماع پیر ... که
اکثر اوقات تو بغزای فرنگ مصروف است و همگی همت تو در استیصال نصاری مقام و ننگ مقصور و تا غایت آنکه عنان توجه تعرض بدانجانب
از آنکس وقت بخیر فعل نیاید چه خاطر خطیر منحو است که بمقتضی ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها از مرور عبور عساکر گردون مآثر تفرقه و ملالت شامل حال
مسلمانان گردد و فسادی و شماتت نصیب بت پرستان گردد و حیثیت آنکه از طریق و روش آبا و اجداد اعراض و انحراف نماید و بپای جسارت
بادیهٔ غوایت نه پیماید از ترک نام ترکمان لقب العین فهو سازی و ابواب فتنه بر روی خود و مملکت خود گشاده والسلام چون مکتوب بمهر توقیع
رفیع تزئین و توشیح گشت مصحوب طایفه از مردم هوشمند چالاک قدم بایلدرم بایزید فرستاده ایشان بر جناح استعجال روانه شدند و چون بمقصد رسیدند
وظیفهٔ سفارت و پیغام گذاری بود بجای آوردند اما مادهٔ صفرا و سودا آنچنان در غلیان و جوشش آمده بود که بسخن نصیحت و قصهٔ خود تسکین پذیر
در برابر سخنان وحشت آمیز زبان راند و گفت مدتهاست که مراد اندیشهٔ مقابلهٔ او در سر و سودای مقاتلهٔ او در خاطرست و اکنون بحمد الله که او
مراجعت نماید من از عقب بتبریز و سلطانیه از عقب او بروم بیت به بیند که دوران سپهر که را سر برآرد بتیغ مهر و یا کرا بیش چرخ ناپایدار که را کرد خواهد ازین کار خوار

فرستادگان چون بازگشته کلمات قیصر مغرور بعرض پادشاه والاگهر رسانیدند از این جواب ناصواب آتش خشم جهان سوز اشتعال یافت و با سپاه و رایات
عزیمت جانب سیواس تصمیم داد و چون رایات نصرت شعار بحدود نزدیک رسید امیر اله داد که جهت آوردن امیرزاده پیر محمد بشیراز رفته بود او را
بندگی کرده و بار روی همایون رسانید و خدمتش با موجب بشارت علیه در ایوان نشسته حاضر آورده بر عزم رسیدند و چوب یاساق زده شد بر آنکه
کله بشسته و شیخ زاده فریدون مبارکخواجه که در آن امر تابع شاهزاده معلم شاهزاده بودند یاساق رسانیدند و حضرت سلطنت سرادقات انجام و خانزاده
و دیگر حرمهای شاهزادگان با امیرزاده الغ بیک بجانب سلطانیه روان ساخت و جهت حفظ مهمات ایشان امیرزاده عمر و امیر خداداد برلاس بیک
امیر اله داد و مولانا قطب الدین قمی معین شدند و رایات نصرت شان با لشکر بیکران و سپاه گران از آنجا در حرکت آمد و چون هوای اندروم
موکب فرخنده خطر از سر گذشت امیر طهرتن با کره و امیوه بار و ادوات اعلی پیوسته بعنایت و عواطف خسروانه اختصاص یافت و بعد از ورود طوق ظفر پیکر
از آنجا حرکت نموده از ارزنجان بگذشت و حضرت صاحبقران در اول محرم سنه ثلاث و ثمانمائه ایلغار فرموده متوجه سیواس شد و در این اثنا
منهیان بسمع علیه رسانیدند که ایلدرم بایزید پسر خود ارطغرل را با تیمورتاش که از عظما امرا روم بود بمدد شهر سیواس فرستاده شهامت اقبال داشت
و سرداران بر رسم منقلای بسیواس فرستاده و ایشان از استماع توجه رایات نصرت نشان با خاطر پریشان بازگشته اند و آنحضرت امیر جهان
و امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نور الدین و بوجک و سید خواجه پسر شیخ علی بهادر روانه خواجه و دیگر منقلای را که بکنار مینشی رومیان فرستاده از
مذکور هیچ تمام وانده لا کلام از قیصریه گذشته بلشکر روم رسیدند و جماعت بسیار را کشته ساخته آتش نهب و غارت در آنجا و نواحی زدند
و با غنایم لا تعد و لا تحصی مراجعت نموده در ظاهر سیواس باردوی گردون اساس ملحق شدند و شهر سیواس بارو استوار داشت از اساس تا کنگره سنگهای
تراشیده مرتب ساخته بودند هر یک دو گز و سه گز و بحش یک گز و زیاده و عرض قاعدهٔ دیوارش ده گز و پهنای سر دیوارش شش گز و ارتفاع
تا سر کنگره بیست گز و از سه جانب مخصوص بخندق عریض عمیق بود چنانچه نقب زدن میسر نمیشد زیرا که چون مقدار یک گز بشکافتندی آب بیرون می آمد
و از جانب شرقی که محل نزول ظفر ورود بود نقب کنندگان صورت میبست و مصطفی داروغهٔ قیصریه با چهار هزار سوار از شیرزنان نیزه گذار در اندرون
شهر اسباب رزم و پیکار مرتب ساخته در مقام جلادت پای مقاومت و ممانعت فشرده ایستاده بود و اهل اخبار و تواریخ گفته اند که آن شهر
از مستحدثات سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی بوده القصه در آن طرف که نقب زدن نشیب می پذیرفت نقبچیان بکار خود مشغول شدند و بهادران
جلادت شعار از اطراف و جوانب جنگ در انداخته و بهادران با عراده و منجنیق نصب کردند و بعد از چهل روز برج و باره را از زخم سنگ

اختلال پذیرفت و انقضا تمام شده بروج بر سر چوب گرفته و شعلهٔ قهر قهرمان زبانه بافلاک اثیر کشیده فرمود تا آتش در ستون نهادند و در چهارشنبه
دود و دهشت و حیرت بالا گرفت و نزدیک باشد که حصار بغلبه و قهر مفتوح گردد و مصطفی از عجز و اضطرار بپای سکت بیرون آمده و سادات و علما
و ائمه و ارباب عمائم روی نیاز بدرگاه گیتی پناه آوردند و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که از مسلمانان بجان امان قناعت نمایند و بقیهٔ ارمن
و سایر بیدینان را غارت و تاراج کنند و اسیر گیرند و از سپاهیان الیوم چهار هزار نفر که جنگ جسارت باشند بیرون
از ملت مصطفی بیگانه بودند زنده در چاهها افکنده و خاک بر سر ایشان بینباشتند تا عبرت دیگر ملحدان گردد و حصار سیواس را با زمین هموار کرده و از نهم
و عمارات عالی اثر گذاشته و در اثنای این اوقات بمسامع جاه و جلال رسید که سلطان احمد جلایر که با قرا یوسف از بغداد گریخته بود متوجه
روم است و از این حوالی میگذرد آن حضرت طایفهٔ از ابطال رجال بتکامیشی ایشان تعیین فرموده و ایشان او را دستگیر کرده بخدمتش
و خواهرزاده سلطان و پسر و دختر او با زنان اسیر و دستگیر کردند و سلطان بهزار جان نیم جانی از آن ورطه بیرون آورده بقیصریه رفت چنانکه
ذکر آن گذشت ذکر لشکر کشیدن صاحبقران بجانب ملطیه و ابلستان در اثنای آن زمان که حضرت صاحبقران بمحاصرهٔ سیواس اشتغال داشت
پوشیده و پنهان بر روی ظفرنشان می آمدند و بمیان لشکر باز از دنبالهٔ میبردند و بیحکومه زده خسارت عاقبت نمی اندیشیدند و چون سیواس
بر نهجی که خامهٔ مشکین رقم بر قرطاس زده قرار گرفت حضرت را باز عنان باز گردانیده تا ضبط سرحد قیام نمایند و عنان عزیمت بجانب ابلستان
منعطف گردانید امیرزاده شاهرخ و میرزای روی ساخت و امیر سلیمانشاه با جمعی از امرا و طایفهٔ از لشکر ظفر اثر منقلای کامیاب امیرزاده بر صوب
در حرکت آمدند و چون شاهزادهٔ مشارالیه و سپاه ظفر پناه با آن قوم رسیدند از آنجا شهر را گذاشته فرار نموده بودند و در کوه و صحرا سر گردان
گشته شاهزاده از عقب ایشان بتعجیل براند و با آن جماعت رسیده جنگ در پیوستند و بهادران جلادت شعار بضرب شمشیر آبدار ایشان را
بر آوردند و همه را متفرق گردانیدند و مواشی ایشان را گرفته معاودت نمودند و حضرت صاحبقران ایلچی بملطیه فرستاده و اهالی آن موضع را بایلی دعوت
و دعوت فرمود و پسر مصطفی حاکم سیواس در آن حدود بود و از غایت جهل و نادانی ایلچی را محبوس کرده و از استماع این خبر آتش غضب
برافروخته گشت و رایات ظفر پیکر بدان صوب در حرکت آمد پسر مصطفی بی اتباع خویش بمجرد استماع توجه خدام بهرام انتقام راه گریز پیش گرفت و چون
چتر نصرت آثار سایهٔ وصول بر ملطیه انداخت بهادران شجاعت آثار در حمله نخست شهر را مسخر ساختند و کوچه نشینان را اسیر کرده ... بتوکلان
امان استانیدند و حضرت صاحبقران مظفر لوا امیر جهانشاه را با دیگر امرا و لشکر با تباه و گوشمال ساکنان آن حدود نامزد فرموده و ایشان حسب فرمان

واجب الاذعان روان شدند و تا قلعهٔ کاختا تاخته آتش نهب و غارت در خانمان آن بیدینان افروخته اند و بسی از قلاع
مسخر ساخته با غنیمت فراوان بازگشته و در ملطیه بار دوی همایون پیوسته و عاطفت پادشاهانه حکومت ملطیه را با توابع و مضافات با میرزا
ترکمان ارزانی داشت ذکر توجه رایات ظفر قرین بولایت شام و شرح بعضی از قضایا که در آن ایام واقع شد حضرت صاحبقران سپهر احتشام
در شهور سنهٔ خمس و ثمانین و سبعمائه بعد از تسخیر عراق عرب خواجه شیخ ساوه را که بکمال حسب و نسب آراسته بود با جمعی بر رسالت پیش از این
ر ... و ملک مصر بشام فرستاده و چون شیخ مشارالیه برحبهٔ شام رسید او را آنجا برسم معهود موقوف داشته خبر بمصر فرستادند
و برقوق بخلاف شرع و عرف که بر ایلچی کشتن روا نیست بنابر اغوای سلطان احمد جلایر که از آن زمان در مصر بود قتل آن بزرگ را فرمان
فرمان داد و خواجه شیخ را با مجموع ملازمان بدار البقا فرستادند و با آنکه حکایت کشته شدن بازرگانان و ایلچی چنگیز خان بحکم سلطان محمد خوارزمشاه
و هجوم لشکر تاتار بدان سبب شنیده بودند بدان امر شنیع اقدام نمودند و از وخامت عاقبت آن نیندیشیدند و بر آنکه چون صاحبقران ممالک
... بعد از فتح آذربایجان و عراق عرب بسبب عالی نهمت بر دفع تقتمش خان مصروف داشته متوجه دشت قبچاق شد ... و چین ...
فرمان داد و ضبط قلعه تعلق بآن داشت با قرا یوسف ترکمان محاربه اتفاق افتاده بتقدیر ملک قدیر او در آن معرکه دستگیر شد و قرا یوسف
شده کرد و پیش برقوق بمصر فرستاد و برقوق او را محبوس بر سابق ساخت و در این هنگام که ملطیه و ابلستان در تحت تصرف ملازمان
دولت ... که حضرت صاحبقران ایلچیان پیش فرج که بعد از وفات پدرش برقوق فرمانفرمای مصر و شام شده بود فرستاده و امر
در عهدهٔ سخن ماند و ایلچیان را طلب داشت و ایلچیان بطلب رسیدند ایشان را بدستور سابق موقوف گردانیده خبر بمصر روان کردند که فرج شقاوت
فرجام متلقی ... و جد او را ... ایلچیان برقوق ... خاطر خطیر آنحضرت مستقر بود در سر معموری کشیده و از منازعت قیصر اعراض نموده
رایات ظفر آیات بجانب مصر و شام برافراختن اهم و اولی داشت چه اتفاقاً لشکر فیروزی نشان بعد از تسخیر سیواس و ملطیه و ابلستان
جنون ... بر جا ... در مقام مخالفت در ... مطلق ... اقبال حشم ... اهتمام پیشان لشکر کشیدن و فتح دیار شام
راضی نبودند و در آن باب دلایل معقول اقامت نمودند پسندیده رای حضرت صاحبقران ... ذکر کشادن قلعهٔ بهسنی و کاختا و عینتاب و فرمان
قلعهٔ بهسنی و کاختا چون حضرت شهریار بعد از امرای عظام ... ان عزیمت دیار شام ... که لشکریان از مشقت ... بهستان و کردستان
و ابلستان آسایشی ... بودند بسمع رضا اصغا ننموده فرمان داد تا افواج لشکر مانند بحر زخار در حرکت آمده متعاقب یکدیگر روان گشتند و امیرزاده شاهرخ

باجمعی امرا بر رسم منقلای لوای جلادت برافراخته متوجه قلعه حتبی (?) شدند و چون بانجا رسیدند حصار را درمیان گرفتند و حضرت صاحبقران
با بقیه سپاه از عقب برسید و قریب القلعه بر فراز پشته فرود آمد و اطراف و جوانب حصار را استظهار احتیاط آورد و آن حصنی بود حصین میان
دره سیاراب (?) بر سر کوهی بغایت مرتفع واقع شده چنانچه خطوط شعاعی از غایت رفعت آن نمیگذشت و استوارش بمرتبه که خیال بر شاه باره آن
در خاطر هیچکس نمیگذشت عقل از تسخیر آن عاجز و قوت واهمه در حراست فتح آن متحیر و قطان و سکان حصار بجهت وفور حصانت آن مغرور
و بکثرت ذخایر و اسباب سر از مقام اطاعت و فرمان برداری دور و از سر غفلت و جهالت در صدد مخالفت و ممانعت آمده و عساکر
گردون مآثر یک حمله اصل شهر را که تحت القلعه بود (?) آورده و ما حق و ساحت آن در عرصه نهب و تاراج آمد و قبل از ولایت شام مردی
مقبل نام محافظت قلعه قیام مینمود و در میان قلعه منجنیق گردان ساخته و پرداخته بودند که بهر طرف که متوجه شد سنگ می انداختند
و در اثنا حضرت صاحبقران با حفاظ برج و باره قلعه مشغول بودند که سنگی گران از منجنیق گردان گشاد یافت چنانچه نزدیک
بخیمه خاص آنحضرت بر زمین آمد و از آنجا لغزیده باندرون خیمه افتاد و از مشاهده مضمون این قهرمان قهر پادشاه جمشید جاه فرمان داد که امرا
و جوانب حصار را برابر بخش کرده لشکریان تیغ انتقام برکشند و عباداران اردوی گردون شکوه که فضای هامون و کوه از ازدحام
ایشان لشکر بود متمثل بر لیغ واجب الاذعان شده در جهت موضع منجنیق نقب کردند و در همان مکان که سنگ مخالفان از آن بیرون
آمده بود منجنیقی برافراشته و بحت سنگی که از منجنیق انداخته شد منجنیق اندرون آمد و از هم شکست و خیره ای دولت و ادبار ایشان این
امور زیاده از چند و چون صد درجه یافت و در خلال این احوال امیرزاده رستم از فارس رسید بشرف دستبوس مشرف شد و لشکر آن ولایت نیز بحکم (?)
نباوکش (?) و مبارزان و عباداران جنگ انداخته نقب چنان حصاری استوار را از جمیع جوانب مجوف ساختند و برج و باره را از آن بر چوب
گرفتند مقبل از جهت الواقعه جان گسل در قلق و اضطراب افتاد و ستعاف بکدیگر کسان باستان فرخنده نشان فرستاد و زبان
عجز و انکسار عرضه داشت که بنده کمینه در کار افلاک بشتابم و از شکوه قهر سلطنت پادشاهی یارای بیرون آمدن ندارم عاطفت خسروی کامکار اگر شفیع جان من
گردد سر خود این فرو ماندگی بیکار ارزانی ندارد چه بخشش و بخشش خون این کمینه در عرصه حشمت و جلال چندان تفاوت ندارد شهریار بلند همت
فرمود که قلعه را چون بغلبه قهر مسخر میسازم خلعت عفو و اغماض در نو پوشانم و اگر پیش از تسخیر لشکر از در این حصار که بتمامت دشمنان
استشعار دارد بر خیزند مردم کوته نظر حمل بر عجز لشکر فیروزی اثر کنند و روز یکشنبه هفتم صفر از موقف جلال فرمان نافذ شد که نقب ها آتش

در نقبها زدند و بر جا افتادن آغاز نهاد و از مشاهده انحلال ارکان ثبات و قرار مقبل و سایر اهل حصار انهدام و اضمحلال پذیرفت و با بعث (?) …
هرچه دست کمیت مقبل بآن میرسید از لطایف اقمشه و نفایس امتعه و اسبان راهوار و شتران قطار در رکاب سادات و علما مردم … بیرون
فرستاد که بمحل عرض رسانند و شاهزاده جوان بخت شاهرخ را شفیع ساختند تا آن حضرت از سر خون ایشان در گذشته ملتمسات را
قبول فرمود و رقم عفو بر زلات همه کشیدند و عسکر (?) عزیمت بقلعه عنان معطوف گردانید و آن حصاری بود مانند عهد ارباب دیانت
محکم و برج و باره آن بسنگهای تراشیده مستحکم و خندقی در عمق سی گز و در عرض سه گز و خاکریزی سنگین مجوف پیرامون حصار کشیده و بوده
چنانچه سوار در اندرون دوی توانستی راند و تیر انداز که گذشته چون لشکریان در ظل رایت فتح آیت بآنجا رسیدند شهری دیدند مشحون بخلق
و نعمت فراوان اما اکابر و اشراف و ارباب اقتدار گریخته بودند و طایفه از صناع و محترفه دروازه ها بسته نشسته بهمین کمدات نصرت شعار
سایه وصول بر آنجا انداخت مفاتیح دروب پیش آورده شهر سپردند و بجز رضا و تسلیم چاره ندیدند

ذکر توجه حضرت صاحبقران بطرف حلب و فتح آن بلاد …

در آن اوان که حضرت صاحبقران در حدود بهسنی و مشاب (?) بود در حلب … تمور تاش که از قبل پادشاه
مصر و شام ضبط و حراست حلب متعین بود بنوعی استیلا یافت که قرار و آرامش نبوده در این باب استغاثات نامها نوشته پیش فرج حاکم
مصر فرستاد و از آنجا حکم شد که مجموع عساکر و جنود شام با شان و حدت تمام روی بحلب آورند و در مساعدت و معاضدت تمور تاش
اهتمام تمام نمایند و بر وفق اشارت فرج شده که امیر الامرای دمشق بود با سپاهی از قطرات امطار و اوراق اشجار افزون و از حد حساب
و تعداد بیرون همه در تیر و سلاح با جوشنهای داوودی و تیغهای یمانی بحلب آمد و همچنان از سایر ولایات عرب چون حمص و حما و بعلبک و اطراف
و کنعان وغیره و رمله و قدس و کرک وغیر ذلک امرا و سرداران و افواج متجند متوجه آنجا شدند و اندک زمانی سپاهی که محاسب وهم
از حساب آن عاجز آید در حلب مجتمع گشتند و بعد از اجتماع تمور تاش والی حلب که از عقل و کیاست بهره تمام داشت با امرا و سرداران عرب
شام … و ماثر حضرت صاحبقران در شمردن گرفت و گفت این پادشاه مؤید من عندالله است لشکرهای عظیم شکسته است و قلاع حصین مسخر
نموده و اگر معموره عالم را بضرب تیغ گرفته اگر مصلحت دانید از در انقیاد و اطاعت در آئیم و سادات و علما را که پیش او … و تسلیم نمایم
و پیشکشهای لایق و ترکات مناسب مصحوب ایشان فرستیم شاید که عنان توجه از این صوب بگرداند و جان و عرض و ملک … جمعی که از خرد
بهره داشتند رای تمور تاش را استحسان شمردند و بعضی از جهال … از این سخن سر بلند شدند و اثر سرداد و اعراض نمودند و گفتند

من باب خاب هر که خوف و رعب بخاطر راه دهد از ادراک مقصود محروم ماند این ملک دیگر ممالک نسبت ندارد در برج و باره ملایان [illegible]
و قلاع و بقاعی که این طایفه مسخر کرده اند از گل و خشت خام است و بنای شهر و حصارهای ما از سنگ رخام و در انبوهی [illegible] سنگین سپاه ما است
که اگر مقصدی تسخیر کی از آنها شوند سالهای [illegible] میسر نشود و اگر از خوف و خشیت شما از کثرت سلاح و سپاه لشکر [illegible] الحمد لله
که در اینها نیز تفاوت عظیم است کمانهای ما دمشقی است و شمشیرهای مصری و نیزه های عربی و سپرهای حلبی [illegible] راه و روی [illegible]
ضبه و قریه است اگر از هر موضعی دو کس بیرون آیند جماعه از مردم پر شود و معهذا که پناه ایشان شده و گرد [illegible] است و ما من قلعه های سنگین
کرده ایم اساس رعب و هراس بخود راه نباید داد و مردانه کمر جهد و اجتهاد بر میان باید بست و بنای کار بر ثبات کرد کار باید نهاد و طایفه [illegible]
که در آن [illegible] بودند و جنگ معاشی و [illegible] بسیار داشته گفتند این مهم را خود میدانید و در جنگ تعجیل کنید که ما تحمل آن را
نیک [illegible] مبارزان و جانهای ایشان [illegible] گفتند شما جاه [illegible] و داعیه آن دارید که مملکت بدست [illegible] و بعد از قبول [illegible]
و کثرت جواب و سؤال اتفاق نمودند که از شهر بیرون نروند [illegible] استظهار [illegible] مصاف [illegible] اگر این قرار [illegible]
بجمهور [illegible] می انجامید و از آنجانب حضرت صاحبقران [illegible] شتاب [illegible] فرموده بود از اندیشه شامیان واقف یافت و بتعلیم
معلم توفیق عنان سمند جهان نورد کشیده داشت و هر روز نیم فرسنگ کوچ [illegible] و چون فرود می آمدند لشکریان حسب فرمان بر اطراف خود
خندق [illegible] و شرایط حزم و احتیاط در هر منزل مرعی میداشتند مخالفان که بر لطایف [illegible] خسرو جهانگیر
و توقف [illegible] نشده که لشکر منصور از ایشان [illegible] در خاطر [illegible] افتاده [illegible] و چون [illegible] اقبال [illegible] که عدم
مسارعت در حرکت جهت قلت شوکت [illegible] شده [illegible] بود [illegible] شهر برون
آمده و لوای [illegible] افراخته در روز پنجشنبه نهم ربیع الاول [illegible] صاحبقران [illegible] و وصول [illegible] میرزاده سلطان
حسین با معدودی چند از جوانان [illegible] مخالفان [illegible] کثرت بودند میرزاده [illegible] بر ایشان [illegible]
و [illegible] نیزه [illegible] سواری را از پشت زین بروی زمین انداخت و [illegible] دستگیر کرده از معرکه بیرون آورد [illegible]
اعراب از مشاهده [illegible] صورت [illegible] زبان [illegible] و میرزاده [illegible] لشکر [illegible]
و گروهی انبوه بمقابله ایشان در آمده حربی قوی دست داد و بعد از کوشش بسیار هر دو فریق [illegible] معرکه [illegible]

دیگر طایفه از ترکمان [illegible] رفته [illegible] از طرفین [illegible] جلادت در میدان کین نهاده [illegible] خاقان [illegible] شتاب
[illegible] لشکر شام [illegible] از [illegible] خنجر صاعقه کردار منهزم ساخت خسرو [illegible] اسباب [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] رایات جنگ و جدال و حرب و قتال فرو نداد و با سلاح [illegible] سپاه [illegible] میرزاده [illegible] میرزاده شاهرخ [illegible]
و دیگر امرا و سرداران صف شکن باز گذاشت و در قبل ایشان میرزاده ابابکر علم شجاعت برافراخت و در جوانغار سلطان محمود خان [illegible]
جهانشاه و دیگر تومانات [illegible] و امرا تومانات [illegible] لشکریان قیام مینمودند و در قبل میرزاده سلطان حسین رایت [illegible]
[illegible] قلب سپاه [illegible] صاحبقران [illegible] فریدون فر آرایش یافت و از جمله اسباب [illegible] صفی از پیلان کوه پیکر
[illegible] که [illegible] فتوحات دیار [illegible] شده بود [illegible] آراسته شد که دیده عقل مخالفان از دیدن آن تیره و خیره مانده و در وقت [illegible]
صفوف فرمان قضا [illegible] که [illegible] بر بالای پشته که بر جانب راست [illegible] نمانند [illegible]
آنکه با وجود آنکه انهزام لشکر دشمن و فرار ایشان [illegible] از جای خود حرکت نکنند و [illegible] مبارزان حلب و [illegible] دمشق [illegible]
سایر بلاد شام [illegible] تمام میمنه و میسره [illegible] آراسته و [illegible] برابر پادشاه [illegible] آواز
طبل و کوس [illegible] برانغار امیرزاده ابابکر [illegible] و حضرت پناه حمله آورده [illegible] و [illegible]
شامیان [illegible] شکسته و [illegible] امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه بر میمنه مخالفان تاخته همه را متفرق و پراکنده ساختند و [illegible]
[illegible] که در قلب قرار [illegible] پیلان [illegible] جای [illegible] و [illegible] از مشاهده [illegible]
[illegible] از [illegible] از جانب دروازه [illegible] اکثر [illegible] متوجه [illegible] دمشق گشته [illegible]
لشکر ظفر قرین [illegible] ایشان [illegible] تیغ [illegible] انهزام نهادند و از میان آن جماعت [illegible] جان [illegible]
[illegible] رسانیدند و چون لشکر [illegible] خواستند که [illegible] شهر [illegible] از آن [illegible] راه [illegible]
[illegible] خوف و هراس [illegible]
[illegible] و در یازدهم ربیع الاول شهر [illegible]
[illegible] انهزام و وصول [illegible] قلعه [illegible] خاره

سر با وج ثریا و ذروهٔ جوزا کشیده و پیرامونش خندق ریخته در عرض سی گز چنان عمیق که باب رسیده خاک از آن قلعه از بن خندق تا دیوار حصار
صد گز تخمینا مرتبه شده که پای جاسوس خیال از ادراک آن لغزد و کشتی شده و تهور پشت استظهار خیز است بر حصار نهاده و دیگر بارهایت نیز
و استکبار برافراخته اهل قلعه بکوشش و خروش در آمده بر برج و بارو نشسته و با آتش سنگ و تیر بازار خود را گرم کرده و در مدافعه آغاز نهادند حضرت
صاحبقران بشهر در آمده در برابر قلعه قبه بارگاه سپهر اشتباه با اوج مهر و ماه برافراشت و تیر اندازان نوک پیکان گشاده شدند که هیچکس سر از برج بر نتوان
کرد و لشکر نصرت شعار بر لب خندق ایستاده حصار را مرکز وار در میان گرفتند و نقبچیان پیاده روی بر تافته و توان در کنب حوالی خندق قرار
فربال شال سوراخ کردند و آب را بیرون برده و روز دیگر بخاک ریز برآمده و در تنگ دیوار حصار که بسنگهای عظیم استوار کرده بودند نقب کندن مشغول شدند
و از مولانا نظام الدین شامی که در بیان وقایع حضرت صاحبقران ظفرنامه ساخته و پرداخته منقول است که گفت در آن زمان که از لشکر منصور
قلعه حلب را محاصره میکردند و اصحاب نقب بمهم خود اشتغال مینمودند من که یکی از ساکنان حصار بودم در برجی ایستاده نظاره میکردم
اثر جلادت و جرات و جسارت سپاه نصرت شعار مشاهده میکردم ناگاه دیدم که در قلعه باز شد و پنج مرد جوشن پوش تمام سلاح از در بیرون
آمدند و سرعتا که جانب دیگرش بدست مردم حصار بود بر میان خود بسته تا در شدی خاک ریز رسید خود را انداختند و تیغ کین از نیام انتقام
کشیده و روی جانب نقب نهادند نقبچیان با بهادران سپاه ظفر پناه که بالای آن بودند علی اختلاف القولین بجد اضطرب تیر چند جستند
و اهل قلعه آن جماعت را بطناب بالا کشیده و موت و حیات آن پنج نفر معلوم نشد و بعد از فتح جلال الاسلام خدمت مولانا شهاب الدین
بپایهٔ سریر اعلی حاضر آورده و ترتیب یافت القصه ارباب حصار از سهم آن جسارت اندیشناک شده و دیگر هیچکس را یارای آن نماند که از برج
نگاه کند تا به بیرون آمدن چه رسد و در این اثنا فرستاده حضرت صاحبقران با مکتوبی بقلعه در آمد مضمون نوشته آنکه بیاری سبحانه و تعالی المنان
لم یزل ز مام مهام عالم بازاد کف کفایت ما نهاده و عرصهٔ ربع مسکون الحکوم امر و حکم فرمان ما گردانیده و حمایت قلعه و حصار و صیانت جان از
انواع تصرف و تسلط لشکر ظفر شعار ما نخواهد بود و کثرت آلات حرب و وقع مکابرت آتش خشم جهان سوز را تسکین نمیکند اگر جان و مال خود میخواهند
در دید تقدیم اطاعت و انقیاد بیرون آیند و در تضییع نفس و نفیس اموال و اهل و عیال سعی ننمایند ارباب قلعه آن شدند که تمرد و عناد
بنده کان حضرت صاحبقران سبب وبال و نکال و موجب جسارت و پشیمانی است نکشت ندامت بدندان حیرت گرفته و شده ... پیش
با سادات و علما و اکابر و اشراف بپای عجز و انکسار پیش آمده باساحت درگاه شتافته روی نیاز و افتقار بر زمین نهادند و کلید خزاین و مفاتیح

بر در حب بهواب بایوان بزرگ تسلیم نمودند حکم جهان مطاع صادر شد که شدوان و تیمور تاش را با هر که کس از سرداران و سپاهیان که در قلعه بودند
برتوالیات بر توابات قسمت کرده نگهدارند و مضبوط سازند بندگان درگاه در رجب فرموده کار بند شدند و پیشکار شاهانه خزاین قدیم
و جدید را که در قلعه حلب بود بجلادان عتیبه عطا بخشیده و فرمان واجب الاذعان نفاذ پیوست که شرفات قلعه المتین قهر از بروجی که سر از عنان
میکشید بر زمین افکندند و حضرت صاحبقران حسن بو قفار و امداد اکه در حصار بدست لشکریان سعادت آثار گرفتار شده بود مصرش فرج حاکم آن
دیار فرستاده پیغام داد که شدوان و تیمور تاش در پنجه تقدیر اسیر و دستگیر شدند و فرج و خلاصی ایشان موقوف برسیدن ایلمش است او را
زود بدانجانب فرستند تا اسیران شمار از آنجا گسیل نمایم و آن بو قفار بجیل سرچه تمامتر روان ساخته مقرر فرمود که چند روز برود و بیاید
و آنحضرت اغرق و اثقال را در قلعه حلب گذاشت و سید عبد الدین ملک هزار کزی و شاه شاهان حاکم سیستان و موسی توی بوقا را
با جمعی دیگر امرا بمحافظت قلعه تعیین نمود و بعد از پانزده روز که در آنجا توقف فرموده بود عنان عزیمت بصوب دیگر ولایات شام منعطف ساخت
ذکر توجه پادشاه مظفر لوا بجانب حمص و حما و انهزام بعلبک با تمام بندگان صاحبقران ترک در آن اوان که ظاهر حلب محل قرار اردوی همایون
بود حضرت صاحبقران امیرزاده عمر شیخ و امیرزاده ابا بکر و امیر سلیمانشاه و امیر جهانشاه و دیگر سرداران بحمی فرستاده و چون شاهزادگان و نوئینان
بمقصد رسیدند تسخیر شهر میسر شد اما فتح قلعه اندران شهر بنابر حصانت و رصانتی که داشت در حیز توقف ماند و چون رای عالم آرای صاحبقران
از قلعه حلب فراغت یافت تسخیر قلعه حمی را وجههٔ همت عالی نهمت ساخت و علم دولت در آنجا بالتعجیل برافراخت و چون اهالی حمی
از کروسم کبیت لشکر جهانگشا خطر ساکت اماآنجا از بالای قلعه مهابت و کثرت سپاه منصور مشاهده کرده و از مخالفت و عناد پشیمان گشتند
و چاره جز اطاعت و انقیاد ندیده با تبرکات و پیشکشهای لایق بیرون آمدند و شاهزادگان و امرا را که پیشتر آمده بودند شفیع ساخته بجان
امان یافتند و حضرت صاحبقران از جمیع اموال و خزاین آنچه در آن بر ایشان بدست آمده بود بر شهزادگان و خواص و مقربان تقسیم نمود و چون
مدت بیست روز از تسخیر حمی بگذشت دولتخواهان معروض داشتند که قرب دو سال شد که چریک شقت سفر میکشند و چارپایان بغایت لاغرند
و دوستان با ساز و عدت تمام در خانهای خود نشسته اند اگر رای جهانگشای صواب بیند بجانب صحرای طرابلس و روم رویم و این زمستان از آنجا
بسر بریم و در اول بهار از سر گرفت و اقتدار روی باستیصال اعدا نهیم این سخن هر چند در نظر مستحسن میبود و مقبول نیفتاد **چ** شهریار خسرو
بیلقن ❊ در آن داوری گفت با خویشتن ❊ صواب آنچنان شد که آرام شتاب ❊ که اندم دشمن نیاشد صواب ❊ و در ایات فتح آیات متوجه حمص شد و عرضه

اند بار مرکز اعلام ظفر نگار گشت ابا جاجلس بنابر صحبت یکی از امراء عالیشان که پیشتر رفته بود و القدم مسکنت پیش آمده و بخدمات شایسته قیام نموده
و بدین واسطه از تعرض لشکر قیامت اثر مصون و محروس ماندند و چون خاطر انور از آن مهم فراغت یافت عنان عزیمت بجانب شهر
بعلبک تافت و بعد از قطع چند فرسخ حوالی تلک زاری محل نزول اردوی پادشاه گشت و از آنجا حسب فرمان قضا جریان فوجی از لشکریان
ایلغار کرده بجانب جبه و بیروت روانه شدند و موکب همایون بعد از طی مسافت ببعلبک رسیده خلایق از شاه و حصار آن شهر
از سنگهای بزرگ برافراشته اند علم تحیر و تعجب برافراختند چنانکه یک سنگ که در دیوار قلعه بود بعد از احتیاط از طرفی چون بیست گز نظر
اهل مساحت در آمد و از جانب دیگر شانزده گز در افواه و السنه خواص و عوام دایر و سایرست که آن بنا را باشارت سلیمان پیغمبر علیه السلام دیوان
ساخته اند والله اعلم بحقایق القصص فتح شهر بعلبک بأسهل وجهی میسر شده لشکریان از میوه و غله چندان یافتند که در آنجا یافتند مردم لشکر چیها
بخشیدند و همت مصروف بتقدیم رسانیدند و بموجب فرموده حضرت صاحبقرانی امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و امیر جهانشاه جاکو و خیر هم بسیار هزار
سوار بجانب دمشق در حرکت آمدند گفتار در نهضت آن مربی و مقتدای ارباب جذبه و ذوق و محاربه با فرج حاکم مصر و مغلوب شدن آن چون رایات
در آمده و بیروت بحوالی بعلبک که نزدیک کوه واقع است رسیده بودند حضرت صاحبقران از آنجا نهضت نموده روی توجه بجانب دمشق
نهاد و در اثنای راه جمعی که بجبه و بیروت رفته بودند با غنایم نامحصور بازگشته بموکب همایون پیوستند و در آن مدت که در آنجا نزول بود
جانبان از آهسته بود امرای دمشق و فرنگ اخبار مجدد و عرض فرج پسر برقوق که در آن ایام فرمان فرمای مصر و شام بود میرسانیدند و او را
بر توجه بجانب دمشق و دفع لشکر چغتای ترغیب و تحریض مینمودند تا از جاده مستقیم منحرف گشت و راه صواب گم کرده لشکری فراوان از ترک
و چابان جمع آورده و با تجمل و زینتی تمام عنان عزیمت بطرف شام تافت و چون بدمشق رسید در استحکام و ضبط و نسق اسباب جهاد و آن
مبالغه لاکلام نمود و بوسوسه شیطان در پی نفس پیاده مکر و حیله آغاز نهاد بیت صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد * بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد * بیان
این سخن آنکه فرج شیادی را که بلباس اهل فقر ملتبس بود بغایت سخنور و فصیح زبان برسالت نامزد کرد و دو فدایی همراه او ساخت که ملازم درگاه او
باشند تا فرصت جسته بخنجر زهرآلود آسیبی بذات همایون رسانند و آن مغز صوفی وش با آن دو فدایی که هر یک را خنجر زهرآلود داده بود
در ساق موزه پنهان شد روی بپایه سریر سلطنت مصیر نهاد و بمقصد رسیده بیشتر با ادای رسالت قیام نمودند و با وجود آنکه چند نوبت سعادت
قرب آن حضرت دست داد میسر نشد که آنچه در خاطر داشتند بدان قیام نمایند اخر الامر ظاهر دولت روزافزون حضرت صاحبقرانی صورت کید آن

مخاذیل

مخاذیل بر خاطر خواجه مسعود سمنانی که از نویسندگان عظیم الشان دیوان اشرف اعلی بود جلوه گر آمده بعد از تفتیش و تفحص خنجرهای زهرآلود از ساق
موزه ایشان بیرون آوردند و صوفی که مقدم فرستادگان بود با چارقب و احمر الصورت از میان نهاده حضرت صاحبقران موید منصور صلات
و صدقات بارباب فقر و احتیاج رسانیده بزبان گوهرافشان گذرانید که هر چند اهل تصوف را نفوس سلطنت از کشتن معاف اند اما این
شخص از کمال خبث و شرارت بزی اهل تصوف برآمده مشهور جهانیان است و القای او دیگر از لطف وبال و موجب خسران و نکال تواند بود
لاجرم بر تیغ حسب الامر عالی انقیاد پیوست که آن مدبر را بکارد زهرآلودی که با خود داشت کار ساختند و جثه پلیدش را بسوختند و دو رفیق دیگرش
را گوش و بینی بریده با نوشته پیش حاکم مصر فرستادند و رایات نصرت آیات روانه شده و قطع منازل نموده بنواحی دمشق رسید و چون نیران
مضرب خیام سپاه فیروزی شعار گشت و جهت رعایت حزم و احتیاط اطناب قیان پیرامون اردوی همایون خندق کنده و از الجمله بندها
استوار گردانیدند و حضرت صاحبقران بر فراز پشته برآمده برج و باره شهر را نظر در آورد و اشارت فرمود که قراولان بازوی جلادت
گشاده رسم دستبرد بجا آورند بنابر فرمان و حسب الامر عالی امیر سونجک بهادر با دیگر بهادران پیش رفتند و از آن جمله صاین
تمور بهادر و دولت خواجه و توکل باورچی و ... که پیاده جملات آهنگ غنیم نمودند جمعیت بهادران بیرون آمدند و از دولت سعید خواجه
شیخ علی بهادر و از دولت میرزاده رستم بعد ایشان رایت مبارزت برافراختند و عاقبت نسیم فتح و ظفر بر پرچم لوای نصرت اعتصام وزیدن
شامیان راه انهزام پیش گرفتند و لشکر منصور بعضی از ایشان را کشته و فوجی را اسیر کرده بدرگاه عالمپناه آوردند تخته قهر تیغ خونخوار شیران
شده و جماعت بندیان که زنده بسرا آورده بودند فرمان داد همه را بتیغ سیاست بگذرانیدند و چون شب از برده امری عجب
روی می نمود مفصل این مجمل آنکه میرزاده سلطان حسین که ذکر بهادری و دلاوری او در اوراق کرات گذشته در غلوای سکر باغوای شیطنت
گشته از اردوی همایون بیرون آمده متوجه شهر دمشق شد شامیان را از این فتح و خبر صبح اقبال از مطلع امل طلوع گرفت مقدم او را
مقدمه ظفر پنداشته و مقدمش را با آیین و تجملی تمام بشهر درآوردند و از مراسم تعظیم دقیقه فرو نگذاشتند و از ملازمان میرزاده شاه ملک از این
ملک را انهوا آگاه ساخته داد صورت حادثه را بعرض حضرت صاحبقرانی رسانید و چون روز دیگر اردوی همایون کوچ کرده در
رفته صحرایی که بطرف کنعان و مصر واقع است محل نزول خدام سپهر احتشام شد و برطبق فرمان لشکریان در گرد اردو از سنگ بمقدار بالای
شخصی بلند قامت برآوردند و پیرامن آن خندق کندند و قراولان بهر طرف رفته طایفه از برای پاس متعین شدند و بعد از آن در صحرای غوطه

پادشاه بود از برسالت پیش فرمان فرمای مصر و شام فرستاده بودیم به اشارت آنکه امارت علامات خرم وفرم ما را از امر جهانگیری شنیده
بودند و بر عقلا این معنی مخفی نماند که غرض از لشکرکشیدن سلاطین دارا کشور کشورها و ارتکاب مشاق سفر اسفار و تجشم قشلاق و ییلاق
و ایوار رعایت ناموس و نام است چه بهر کار جهان ناموس و نام است و گرنه نیم نان از اتمام است مقصود از تمهید این مقدمات
آنکه چند نوبت ایلچی را فرستادیم و نفرستادند تا عاقبت مهم باین منجر شد که رایات کیهان پوی متوجه آن جانب گشت و ازین سبب ایلغار
و اختلال بسیار به احوال ساکنان دیار شام راه یافت و معهذا اگر ایلچی ما بدین کار ارسال نمایند و رسوم منابر و وجوه دنانیر را
باسم و لقب فرخنده ما پایدار دارند و بساط مخالفت در نوردیده شود و رنه مضرت بسیار روی نموده رعایا و خدمات درضمان ملاطفت و عاطفت
مانند و الا سپاه ظفرپناه ما قتل و غارت و نهب و جرأت و جسارت دارند مبادا که از سعی ایشان بنیاد دیار اسلام انهدام پذیرد و تخریب
تمام بحال انام راه یابد چه طریق مدارا و راه سیره کرام است این خیره و زین رستخیز نمودم تو فضل با کار بند و زانیه دارم و انچه خواهی باشند
و چون فرستاده بشهر در آمد اهالی مصر و شام بخلاف سابق اعزاز و احترام بجای آورده در تعقید و تطویل کوشیدند و چون در آنجا باروها
آتش بازی و رعد اندازی بسیار مهیا بود این معنی در نظر ایشان وقعی با کلام درآورد و جمعی کثیر از لطایف آتش فرستاده و حاضر کردند
تا منبرهای خود قیام نمودند و این صورت از نخجات و قوت خویش تصور کردند و ندانستند که سیلاب قهر چون در حرکت آید از آتش اندوه
آتشبازی و ناوک افکن و رعد انداز العظمة لله پادشاه و پوار از مقتضی الزام باز گردانیدند و در عقب او اشراف و اعیان ولایت را بیرون فرستادند
و ایشان به پایه سریر اعلی معروض داشتند که حکام دیار مصر و شام میگویند که ما بندگان در مقام اطاعت و انقیاد و دور از مخالفت و عناد بوده ایم
چه مرد دیگر ایلچی را نفرستیم که اهم خسروانه از سر جرایم ما نکذرد بعد ازین شرایط فرمان برداری بجای آوریم و از مقتضیات جهانگشا سر مونکی
جایز نداریم و اکنون چون خلف پادشاهانه امیدواریم و خاطر را آن قرار داده ایم که غره اطاعت مدت العمر بپوشیم حضرت صاحبقران ایلچیان را
نذر و خلعت بخشیده باز گردانید و چون اردوی بزرگ دو روز در جانب غربی دمشق نزول فرموده بود و در آن ایام از علف اثری نمانده
فرمان عالی شرف نفاذ یافت که بیرون جاهای علف خود طلب کرده شهر بجهت منظر احتیاط در آوردند و ایشان بموجب فرموده عمل نموده
جهت نزول موکب همایون موضع مناسب پیدا کرده عرضه داشتند و حکم شد که لشکریان کوچ کرده خود طلب نمایند چهار پای را از علف باز داشته و چون اردوی
همایون در جنبش آمد دمشقیان تصور آنکه لشکر جغتای بنا بر دهشت و فتور و ضعف و قصوری که بحال ایشان راه یافته طبل ارتحال کوفته بجانب

مشرق متوجه شده اند با آنکه غنیمت فرصت غنیمت باید شمرد و کار از پیش برد چه اگر از آنجا بسیار ابیات اجتماعی از شهر بیرون روند از قوت
لشکر جغتای امان ده بر ایشان حمله کنیم هیچکس از زمام اختیار بدست آفتد و نماند و جمله متفرق و پریشان گردند و آثار شجاعت و جلادت
بر صفحات روزگار پایدار ماند و باین اندیشه باطل و سودای فاسد مجموع جنیان مصر و شام جبه و جوشن در دوش پوشیده و نیزه های
خطی بدست گرفته و شمشیرهای مصری بر میان بسته سوار شدند و پیادگان شهر و اطراف که در اندرون جمع آمده بودند تیر و کمان و سیف
و سنان و کارد و خنجر و سایر اسلحه دیگر بدست گرفته گروه انبوه از آن طبقه سر در پا سواران نهادند و چندان خلق از شهر بیرون آمدند که صحرای
دمشق از ایشان مالامال گشت و در هیچ شهر از کثرت خلایق اجتماعی دست داد که مثل آن در یک مکان هیچکس نشان نداده و چون
قراولان از وقوع این حال حضرت صاحبقران را خبر دادند آن حضرت را که آفتاب اقبال شاهانش بسمت زوال رسیده بود
دولت از دو دمان مصریان انتقال کرده دست در عروة وثقی توکل استوار ساخته باز گشت و روی جلادت بمعاندان نهاد و فرمود
که لشکریان فرود آمدند و از سنگ و اجمال و اثقال پناهی ترتیب نموده خیمه و خرگاه و سایبان برافراختند و شهریار دین دار با خاصان
از خواص و ملازمان بالای پشته بر آمده بوضوی نماز و عرض نیاز مشغول گشت و بعد از مسألت ظفر و نصرت از درگاه احدیت پای مبارک
در رکاب آورده و از غریو کوس و کورگه و نعره دلاوران با ناموس و سهیل اسبان زلزله در ارکان گنبد مخدرا افتاد و درین
اثنا مردم جوانغار تمام رسیدند و حکم واجب الاذعان صادر شد که از برانغار امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده ابابکر
و امیر سلیمانشاه و دیگر امرا و بهادران روی همت به جنگ خصمان آوردند و ایشان بامتثال او قیام نموده پای در میدان مقابله نهادند
و از جوانغار سلطان محمود خان و امیرزاده خلیل سلطان و امیر جهانشاه و غیاث الدین و امیر توکل و دیگر بهادران و شیخ ارسلان
و تغلق خواجه برلاس و امیر علی سلدوز و دیگر امرا تومان و قشون با فکندن و کشتن و تاختن مشغول شدند و در مقدمه هراول قول از امرا تومان
امیر تونجک و امیر شاه ملک و سید خواجه و شیخ علی بهادر و از امرا قشون صاین تمور و محمد آزاد و توکل باورچی و دیگر سایر بهادران
نصرت شعار رایت شجاعت و مبارزت برافراشته دست و بازوی نیزه زدن و تیغ راندن بر آوردند و از جمیع اطراف و جوانب
آتش پیکار برافروخته گشت و هول روز رستخیز ظاهر شد و میان جان و تن و سر و بدن افتراق روی نمودن گرفت و اقبال بزم فیروزی
و ظفر بر پرچم رایات نصرت آثار وزیده لشکر تیره شام روی بانهزام نهادند و سپاه سپهر احتشام شاهباز آسا از عقب ایشان تا عمارت دمشق راندند و بسیاری

تیرباران تیغ بر کندانیده بر خاک مذلت و هوان انداختند و چندان پیاده بر زمین افتاده بود که محاسب وهم دو اسپه بسر حد عدد
احصای آن نتواند رسید امیرزاده فتح عظما دریافت در روز سه شنبه نوزدهم جمادی الآخر سنه ثلث و ثمانمائه اتفاق افتاد و در اثنا حرب و ضرب امیرزاده سلطان حسین
که میسره سپاه شام بر اهتمام او اعتقادی تمام داشت در مقابل امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ افتاد و تواچی توچین از غلامان
رکاب جناب شاهرخی باو رسید و عنان اسپش گرفته بخدمت و متابعت خویش برد و خود بتعجیل رفته صورت گرفتاری او را بسمع مبارک
رسانید یرلیغ جهان مطاع بحبس و قید امیرزاده سلطان حسین نفاذ یافت و بعد از آن چند روز خدمتش را بشفاعت امیرزاده شاهرخ
چوب یاساق زده بگذشتند اما همچنان در مقام عتاب ماند و یارای رفتن بمجلس فرخنده نشان نداشت القصه روز دیگر شهر دمشق کشور
از معسکر فیروزی اثر کوچ کرده اندک مسافتی قطع نموده در دامن بیشه نزول فرموده روز دیگر از آنجا عزم ارتحال شد و حکم عالم مطیع صادر
یافت که شریف و وضیع مکمل و آراسته در حرکت آیند و در پیش صفوف عساکر گردون مآثر پیلان شکوهمند که مانند صفی ترتیب داده بودند
و دندان و خرطوم آن دواب مهیب را بسلاحهای گوناگون بیارایند و لشکر قیامت اثر بدین آیین ترتیب روان شده نزدیک دمشق
رسیده و بالای موضعی رفیع که بر شهر مشرف بود بر آمدند و کوس و کورکه زده سورن انداختند و شامیان چون رکبت سپاه مظفر پناه
کما ینبغی بر آن اطلاع نداشتند و توقف یافتند و خروشی شامل فرمان اکبر گرداشت محشر شنوند استماع نمودند حیران و سر آسیمه شدند
و بدهشت تمام بدفع قضای مبرم مشغول گشته لشکریان پرخاشجوی از آنجا پیش رانده بر کنار جوی مغاک که حکم خندق داشت فرود آمدند
و از توزاو کاه و سرو سه پایه پیرامن اردوی همایون حصاری ترتیب دادند و بعد از رعایت حزم و احتیاط در حسب یرلیغ جهان مطاع سواران
تندخوی از جوی گذشته در برابر دشمن صف کشیدند مخالفان اگر چه بسیار بودند و آلات و ادوات حرب کما یجب و ینبغی همراه داشتند اما از وهم
و شبیخونی که روز دیگر مشاهده کرده بودند مجال حرکت نداشتند لاجرم بر جای خویش توقف نموده قدمی پیش ننهادند و در این اثنا والی
و شام با امراء عالیمقام مثل نوروز حافظی و شیک و شدان و دیگر خواص و مقربان [illegible] بساط مشورت ممهد داشته پرسید که در دفع این واقعه
عظیم رای شما چه اقتضا میکند بعضی گفتند اگر چه اندک فتوری بحال ما راه یافت و طایفه از مردم [illegible] رسیده لله الحمد هنوز که شهر
و حصار بر قرار است و سپاه تیغ زن نیزه گذار بیشمار مصلحت آنست که باستظهار دیوار [illegible] ثبات قدم نموده مرکز دولت خود نگاه
داریم جمعی از عقلا که بمزید تجربه و کیاست ممتاز بودند از این تدبیر که تقدیر نخندید سر باز میزدند و گفتند که خود را باندیشه باطل و خیال فاسد [illegible]

داران کار خردمندان مصلحت در آنست که آنچه صرف مواجب ضبط و محافظت کوچ میکردند تا بیابند جماعتی از عقب ایشان بیایند
و آنچه مقصود و میسور بود در کسر و انکسار ایشان سعی و کوشش نمودیم جز بوار و خسارت فایده بر آن مترتب نگشت چاره آنست که امرا و قوم
[illegible] چون زمانه لباس سوگواری پوشد ترک ولایت شام گفته در پرده ظلام با سواران خویش راه مصر پیش گیریم
و در این شهر از جندیان و رعایا گروهی اند اگر چه حفظ مال و اهل و عیال خویش جنگ کنند و قلعه و حصار نگاه دارند فهو المطلوب والا
خود را از غرقاب ممات بساحل نجات رسانیده باشیم همه را این سخن مستحسن و مقبول افتاد و فرج حاکم مصر و شام ایلچی پیش حضرت [illegible]
فرستاد که آنچه دیروز واقع شد رضای ما بآن مقرون نبود چه جمعی از جهال بر آن جسارت اقدام نموده بودند ما بیخبران [illegible]
اگر رای عالی صواب بیند لشکریان چند روزی از محاربه کشیده دارند تا ما فردا بپای انقیاد پیش آمده بخدمتی که وعده کرده ایم وفا نماییم
ایلچی چون ببارگاه فلک اشتباه رسید و پیام گذارد و پیشکشی که داشت بکشانید بر طبق فرمان جهان مطاع منصور عنان از معرکه برتافته بمنزل خود فرود
آمدند و چون سلطان مملکت صبح از بیم کواکب گردون خرام اسب کلام شام در وی انهزام بجانب ولایات مغرب نهاد و فرمانفرمای مصر و شام
با اکثر امرا و خواص و مقربان و مخصوصان ساختگی کار کرده در نخب تعجیه [illegible] سوار شد و از دمشق بیرون آمده روی فرار بصوب
مصر آورد و چنقاقی که در میان مردم جمعاق شامی [illegible] ایشان روی گردان شده و بتعجیل هر چه تمامتر پیش امیرزاده شاهرخ آمد
و کیفیت حال باز نمود شاهزاده [illegible] الیه او را بحضرت اعلی فرستاد و چون حضرت صاحبقران بر آن قضیه مطلع گشت فرمان واجب الاذعان صادر
یافت که امیرزاده ابابکر و امیرزاده جهانشاه از حوالی شهر را مرکزوار در میان گرفتند تا کسی بیرون نتواند رفت و از امراء ایکلمین [illegible]
و [illegible] و امیر برندق جهانشاه و علی سلطان و دیگر بهادران [illegible] از جندیان در عقب گریختگان روان شدند بسیاری
از سواران او پیاده و ساخته بر خاک هلاک انداختند و دیگر هر چه داشتند از صامت و ناطق [illegible] شده و بیم جان [illegible] بیرون بردند
دیگر که شهسوار گردون خرام سپاه شام را انهزام داده متوجه تسخیر این حصار فرخنده فام شد حکم قضا امضا صادر گشت که لشکریان ترتیب تمام
در حرکت آیند و از باغستان گذشته شهر را در میان گیرند ایشان ترتیب فرموده عمل نمودند و آن حضرت [illegible] که از مستحدثات ملک ظاهر
[illegible] مصر بود در برابر قلعه واقع است بفر وجود خویش تزیین داد و شاهزادگان کامکار و نویان رفیع مقدار در عمارات [illegible] نزول کرده تمام محلات
[illegible] که دمشق عبارت از آنست در تحت تصرف آوردند و چندان [illegible] عساکر گردون مآثر افتاد که از اهل

محاسبان چالاک از شمار آن عاجز آمده و صاحبقران بگیر و سریرت از حسن عقیدت و صفای طویت بعزم زیارت ام سلمه و ام حبیبه که از ازواج
طاهرات سید کاینات و سند موجودات صلی الله علیه وآله وسلم بوده اند و زیارت بلال حبشی که منظور نظر کیمیا اثر حضرت سرور قرشی بوده سوار شده
و در آن بقاع متبرکه مراسم نیاز بتقدیم رسانیده روی توجه بمنزل همایون نهاد و چون [illegible] بر اهالی دمشق استیلا یافته سادات
و علما و مشایخ و صلحا و اکابر و اشراف و رؤسا و اعیان بقدم معاودت و اذعان از شهر بیرون آمده بپایگاه فلک اشتباه رسیده زبان
بدعا و ثنا کشوده تبرکات و تنسوقات باندازه کشیده و مال امان قبول کرده رخصت مراجعت یافتند و جهة تحصیل آن وجوه و ضبط دمشق امور شهر
امیر شیخ نورالدین و شاه ملک و امیر [illegible] و از نویسندگان خواجه مسعود سمنانی و جلال الاسلام متعین دمشق در آمدند و روز جمعه بر منبر مسجد
بنی امیه خطبه بنام و لقب همایون حضرت پادشاه ربع مسکون خواندند **گفتار در وقوع فتنه که در قلعه حضرت صاحبقران شد و بیان دیگر قضایا و احوال**
هر چند شهر دمشق بعد از قرار خروج [illegible] برقوق بی کلفت جنگ و مشقت محاصره در تحت تصرف بندگان صاحبقران قرار گرفت اما یزداد کوتوال
که منصوب [illegible] بود با طایفه از جنیان کرده قلعه بر سر پنجه رایت خلاف و خلاء بر افراخته و بنیاد عداوت و حصار [illegible] شده
آتش رزم و پیکار برافروختند و الحق آن قلعه بود در غایت متانت و استواری چنانچه از کنگره تا اساس سنگهای بزرگ ساخته و پرداخته
بود و از بلندی و عروج سر بفلک البروج کشیده و ذخایر فراوان و مردان جنگی مشحون بوده و سالهای دراز از حوادث دوران مصون مانده
و از سهام ناوک [illegible] و قاروره های نفط عالم سوز و ضرب سنگ عراده و منجنیق و دیگر اسباب محافظت و مدافعت اهل حصار آماده و مهیا داشت
هیچکس را مجال آن نبود که پیرامون آن گردد صاحبقران کشورگشای اندیشه بر تسخیر قلعه حصین متین گماشته فرمان داد که شاهزادگان و نویانان
و سایر سرداران و لشکریان بترتیب پیش رفته اطراف آنرا محاصره نمودند و سر کارها بخش کرده بترتیب عراده و منجنیق و دیگر ادوات حصارگیری
مشغول شدند و سه موره چیل ساختند چنانچه بر قلعه مشرف بود و نقب زده و آب خندق را بیرون برده و جرکها در خندق رانده نقبچیان آهنین چنگ
بکندن سنگ اشتغال نموده [illegible] رعد اندازان و ناوک افکنان و آتش بازان [illegible]
و جهادها [illegible] که مفوض بایشان بود مشغول شدند و در اثنای این اوقات اشارت علیه صدور یافت که امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ
و امیر سلیمانشاه و امیر جهانشاه و دیگر نویانان قشلاق بجانب کنعان کنند و تمامت چارپایان سپاه [illegible] در مصاحبت [illegible]
علف خوار روانه شدند و بمقتضی فرموده عمل نموده و در خلال این احوال نقبچیان سنگهای بزرگ بآتش [illegible]

می آمدند

می آمدند و بجوانب برج و باره سعی و اجتهاد بتقدیم میرسانیدند و پیش از همه برج [illegible] که [illegible] بود و [illegible] بر جا
بود و بجوف ساخته بر سر چوبها گرفته و بر حسب فرمان آتش برآن زدند تا فرو افتاده راه گشاده شد بهادران لشکر فیروزی شعار سپرها بر سر کشیده
بتعجیل متوجه حصار شدند ناگاه پاره دیگر از دیوار بر زمین آمده غبار عظیم پدید شد قریب [illegible] کس [illegible] ماندند و لشکر جلادت شعار [illegible]
متوجه قلعه بودند باز ایستادند و مخالفان فرصت یافته رخنه را مستحکم گردانیدند اما خوف عظیم بر خاطر ایشان استیلا یافت و از جرأت و جسارت
خود پشیمان شده و بواسطه کثرت عصیان یارای بیرون آمدن نداشتند باز آتش در نقبها زدند و جانب دیگر از دیوار حصار [illegible]
کوتوال و کلانتران قلعه دروازه را باز کرده روی توجه بآستان حضرت آوردند و مفاتیح خزاین و [illegible] را بملازمان عتبه علیا سپردند
یزداد که رئیس اهل حصار بود بر حسب اشارت واجب الامتثال بیاساق رسید و اموال بیکران بتصرف ارباب دیوان در آمد و [illegible]
و غلات حرمین شریفین انبار [illegible] قلعه بود چون رای عالم آرای بر آن اطلاع یافت حکم فرمود که هیچ آفریده دست تصرف بآن دراز نکند
و یکی از تواجیان [illegible] نام [illegible] بر آن گماشته بود [illegible] باشارت [illegible] سیاست چوب [illegible]
و متعهدان با دیانت بموجب اشارت آنحضرت [illegible] غله آورده [illegible] فروختند [illegible] سال بود و ایام [illegible]
و [illegible] یافت [illegible] حاصل کرده [illegible] تسلیم کردند و جندیان که تمامت [illegible]
بودند بعضی از ولایت [illegible] بموجب فرمان بر شاهزادگان و امرا تقسیم نمودند و [illegible]
اسیر گرفتند و محترفه از ایشان جدا ساخته [illegible] فرمودند که کوچ داده بسمرقند رسانند و همچنین حکم شد که مولانا جمال الدین
و مولانا [illegible] که هر دو [illegible] بودند [illegible] بدار السلطنه سمرقند نقل کردند و در خلال این احوال حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible] که از برای [illegible] ایشان [illegible] بود نقل فرمود و در آن مقام روح بخش [illegible] مردم [illegible] عمارت [illegible]
[illegible] و از برای امهات مسلمین یعنی [illegible] خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] و مروت آن نمود که بر سر مرقد فرخنده
ایشان [illegible] چون این معنی [illegible] گذشت فرمان داد که [illegible] و قبه [illegible] شاهزادگان
امیرزاده ابابکر و امیرزاده خلیل سلطان و از امرا شیخ نورالدین و علی سلطان [illegible] خواجه را فرمود [illegible] استحکام نمایند و ایشان [illegible]
قیام نموده [illegible] سعی [illegible] تا در مدت [illegible] از سنگ [illegible] و استواری از عمارت [illegible]

سیدا سند استکمال یافت و چون اندر اخراج آن بها و نقره مغشوش بود بمقتضی حکم لازم الاطاعه نقره و زر را کاویده و بخلاص برده تنکچات
صد مثقال و پنجاه مثقال و ده مثقال و کمتر از آن نیز بلقب همایون و اسم عالی مزین ساختند و کثرت نقره در میان لشکریان بمرتبه بود
که در اندک فرصتی از حاصل دار الضرب مبلغ ششصد هزار دینار کبکی بخزانه عامره واصل شده اشارت علیه بارسال تحف هدایا و فرستادن
نقده مسکوکه باطراف ممالک جهة خواتین و آقایان و شاهزادگان و سایر اشراف و اعیان نفاذ گشت و بشیران فرح سیر باصحایف فتح
مصیر بحکم و بیلاکات دلپذیر روی توجه بممالک ایران و توران نهادند و صاحبقران جهانگیر خواجه حسین را بتعجیل پیش میرزاده پیر محمد
فرستاد که امیر سلیمانشاه و امیر جهانشاه با سپاه فیروزی جنگ بجانب ساحل دریای فرنگ رفته ادنه و نواحی آن را بشمشیر کین بازدیم
و ایشان خان بدانجا شتافته مجموع آن ولایت را غارت کرده با اسباب و اموال بیکران کامیاب کنیغان باز گشتند و در تضاعیف این
احوال قرحه بر پشت حضرت صاحبقران پدید آمده منجر بمرض صعب گشت چنانچه از امرا ملازم ایلچیان را بکنیغان فرستاده میرزاده میرانشاه
و میرزاده شاهرخ را با جمعی از سرداران سپاه که در موکب ایشان بودند طلب داشتند و مقارن وصول شاهزادگان و نوئینان آن
زحمت بصحت تبدیل یافت و در اثنای اینحالات حضرت صاحبقران روشن ضمیر را اندیشه بر خاطر خطیر گذشته در مجلس خاص مشحون
بسادات و علما و مقربان و خواص بر زبان خجسته بیان گذرانید که پیوسته بسمع ما میرسید که در آن اوان که مروانیان اهل بیت نبوت را
مسبوز میکردند بتخصیص معاویه علیه اللعنه و یزید پلید که نسبت بجد ما و ابن عم و وصی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و سبط اکرم او امیر المومنین
حسین صلوات الله و سلامه علیه از ایشان آن نوع حرکات نامرضیه صدور یافت که مردم شام با آن جماعت در آن افعال نکوهیده و اعمال ناپسندیده هم
موافق بودند بلکه باقصی الغایه کوشیده معاونت مینمودند عقل و دانش این معنی را بسیار مستبعد میشمرد که چگونه طایفه که از امت افضل انبیا باشند
و بیمن دعوت و ارشاد آن حضرت از تیه ضلالت و غوایت رها یافته بسرچشمه عنایت و هدایت رسیده باشند جانب اهل بیت او را
بگذارند و با دشمنان ایشان در سازند و هرگونه جور و ستم و ظلم و تعدی در باره طاهرین طاهرات و حسنین و حسب روا دارند [illegible]
و اکنون این نقل بمرتبه یقین رسید چه اگر بخلاف آن بودی از دیوان عدل ملک الملکی که جمله ملوک و سلاطین [illegible] عبودیت [illegible]
و افتخار باوج فلک دوار برافراخته اند [illegible] بدین حیثیت حوالة اولاد و احفاد ایشان که بر شیوه آبا و اجداد خود [illegible]
معنی آنکه درین هفتصد سال از ارباب تحمل و بال از باطن پر خون [illegible] نیافت که بر سر [illegible] و حرم بزرگوار رسید [illegible] طرح انداز [illegible]

رعایت ایشان تا غایت مراقبات و همچنین و بسمع محبت حضرت رسالت صلی الله [illegible] رواج و رونق بوده چنانچه شاهد صدق و علامات [illegible]
این کلمات که دلالت بر کمال مودت و محبت خاندان کرامت آیات داشت خلایق را صفای عقیده آنحضرت مجدد معلوم شده
در روز چهارشنبه غره شعبان سنه ثلاث و ثمانمایه سپاه ابهت سمات بنیت غارت و تاراج روی قهر بشهر آوردند و دست تسلط
و استیلا بنهب گشاده طریق مدارا و مواسا بستند و اهالی دمشق را از پیر و جوان و قوی و ناتوان و شیوخ و اطفال و نساء و رجال
باسیری گرفتند و آنچه سالها از بحر و کان اندوخته بودند از زر و جواهر و زر و نقره در یکساعت بدست لشکریان پادشاه والا امر افتاده
بضبط پیوست که غارتگران اردوی همایون صوف فرنگی و کتان روسی و سقرلاط [illegible] و سایر قماشات اسکندریه [illegible]
گرفته بودند می انداختند و بجای آن نقود رایج که معنی اهل حوایج است و اوانی نقره و زر مرصعات از کمر و افسر بار میکردند و در تضاعیف
اینحالات از شعله قهر الهی آتش در دمشق افتاده دو طبقه و سه طبقهها که از چوب ساخته بودند و برنگ روغن تزئین داده و در طبقه [illegible]
بنا نهاده پاک بسوخت و پیش از این که آتش در شهر می افتاد با وجود سعی و اهتمام اکابر و اشراف و عامه مردم در اطفاء آن
[illegible] و محله محترق میگشت آتش فرو نمی نشست و در این وقت از غایت پریشانی و تفرقه هیچکس بآن نپرداخت و در اوان احتراق [illegible]
بسمع شهریار آفاق رسیده امیرشاه ملک را با فوجی از لشکریان آتش آهنگ فرستاد تا جامع بنی امیه را از احتراق [illegible] محافظت نمایند
و چون سقف آن نیز از چوب بود سعی و کوشش امیرشاه الیه سود نداد و شعله غضب پادشاهی چنان بالا گرفت که مناره شرقی
مسجد مذکور که از سنگ برافراخته بودند تمام خاکستر گشت و مناره عروس که لسان فصاحت بیان شریعت غرا علیه من الصلوات اتمها
وعده داده که نزول مسیح علیه السلام بر آن خواهد بود و بر زبان معجز نشان آنحضرت بمنار بیضا مذکور شده با وجود آنکه اصلش از چوب
و ظاهر آن از گچ اندوده اند سالم ماند و هیچگونه آتش در آن تصرف نکرد و چون تمامت دمشق بسوخت و آنچه در آن شهر بود بتاراج
رفته آتش نهب و غارت در مجموع بلاد شام فرو نشسته گشت رای عالم آرای پادشاه جهانگیر عزم معاودت تصمیم فرموده از دمشق
اشارت بشارت علیه صدور یافت که امیران دمشق و سایر ولایات شام را رها کنند و حسب فرمان جلال [illegible] اسلام [illegible]
جمع آورده با خود از شهر بیرون آمدند و در روز شنبه چهارم ماه شعبان حضرت صاحبقران کامکار و کامران از موضع [illegible] بجانب
کنعان و [illegible] در حرکت آمده براه قاروره [illegible] روانه شد و [illegible] رسیده نزول اجلال فرمود و در آن منزل که نمونه بود از فردوس برین و باغ

رضوان حکم شد که دو مثال واجب الامتثال نویسند یکی بشهزاده محمد سلطان که در سرحد خوزستان بموجب فرمان نشسته بود خداداد
حسینی و پری بیک ساره بوقا را اضبط الحدود و نواحی گذاشته خود متوجه پایه سریر اعلی شوند و این دو نشان بمهر شرف موشح گشته و نقود هم
ارسال نمودند و حضرت صاحبقران از آن مرحله نهضت نموده و سه منزل قطع کرده هوای حمص از غبار موکب اعلی حضرت قرین مشکبار گشت و غبار
اهالی آن دیار در مدت نهضت رایت اعلی حضرت شعار از جاده انقیاد پای بیرون ننهاده بودند از عبور لشکر منصور آسیبی بایشان نارسیده و آن
حضرت بعد از تقدیم مشورت شاهزادگان و امرای عظام را با افواج لشکر فیروزی مآثر بجوانب اطراف فرستاده و از آنجمله امیرزاده رستم
و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نور الدین بر مقتضی فرموده عمل نموده با ده هزار سوار بطرف شهری که از بناهای سلیمان پیغمبر است
روان شده تا حشم ذوالقدر را که گریخته بودند بتازند و امیرزاده سلطان حسین و امیر برندق با پنج هزار کس متوجه صوب انطاکیه گشتند و امیرزاده
خلیل سلطان و رستم طغای بوقا برلاس و منور خواجه اقبوقا و علی سلطان تواچی و دیگر سرداران با پانزده هزار نفر روی بترکمانان
که برکنارات فرات نشسته بودند و امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر با سپاهی که در ملازمت ایشان تعین شده بودند تا شهر رفته و بیست
هزار گوسفند از حشم ذوالقدر گرفتند و آنجماعت که گریخته خود را بکلانه انداختند و شاهزادگان مذکور با لشکر منصور از آنجا بازگشته از جول گذشتند
بکنار فرات آمدند و بپای آب روان شدند امیرزاده سلطان حسین با بهادران جوقها با انطاکیه رسیده و آنچه یافتند بتاراج دادند
و از آنجا عنان بصوب حلب تافته در راه امیرزاده سلطان محمد و امیرزاده خلیل سلطان و لشکر قول که در ظل رایت دیگر رفتند ملحق شدند
و باتفاق متوجه قلعه الروم شده و در آنجا بترکمانان رسیدند و القوم بعاقبت شیخ حسین پسر کوچک که از ترس ترک کرده بود کشته شده
برادرانش از مقام ستیز روی بیاده گریز نهادند و سپاه بهرام انتقام تیغ کین از نیام بیرون آورده جمعی کثیر را بقتل رسانیدند و غنیمت فراوان
گرفتند از آن جمله زیاده از شش صد هزار گوسفند در شمار آمده چون پادشاه ظفر لوا بحوالی حماه رسید شنید که اهالی آنجا از عجب و طالع نحس
اظهار مخالفت کرده حصار آنکه سپاه حضرت شاه توجه از آنجا ترتیب داده بودند کنده و ویران ساخته از این فعل که رسیده شعله خشم جهان سوز
بالا گرفت و لشکریان دست بغارت بر آورده سکان آن شهر را اسیر کردند و آتش در ابنیه و مساکن ایشان زدند و حضرت صاحبقران از آنجا نهضت
نموده بعد از قطع منازل چون بحوالی حلب رسید سید عز الدین هزار گزی و شاه شاهان سیستانی و موسی تولبوقا و دیگر سرداران که در قلعه حلب
بودند بموجب فرمان آنرا کردانیدند و آتش قهر شهزاده بقیه حصار آنرا خاموش شده و رایات اعلی حضرت آیات از نواحی حلب نهضت نموده

بچهار

بچهار کوچ بکنار فرات رسید و در آن مکان امیرزاده رستم و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و همراهان او جوقها باز آمده بقدر
استعداد یافتند و از کثرت مواشی و غنیمت که همراه آورده بودند گوسفندی در اردوی با آن عظمت بیک دینار رسید و چون در آن یورش امیرزاده
سلطان حسین آثار جلادت و مردانگی بظهور رسانیده بود مراحم خسروانه رقم عفو بر زلات او کشیده و شرف ملاقات ارزانی داشت و چون
شاهزادگان و همراهان که بجیحون رفته بودند با غنایم بسیار باز گشته باردوی همایون پیوستند برلیغ جهان مطاع صدور یافت که از فرات
عبور نمایند و از جهت آنکه تا ایشان از جهت خاصه دو کشتی از بیره آورده بودند و نوبتیان و لشکریان کوب بسر جسر شاه از آب بگذشتند و حوالی قلعه
بیره نزول فرمود و والی آنجا بقدم اخلاص بیرون آمده تقدیم وصول و کفت خویش پیشکشهای لایق گذرانیدند و مشمول عنایت خسروانه گشته
حکومت آن موضع بروی قرار یافت و از عبور لشکر منصور گرد ملال بر حاشیه ضمیر سکان آن دیار ننشست و در اثنای این اوقات امیر قراعثمان
فلک اشتباه آمده پیلکات بمحل عرض رسانیده ملحوظ نظر عنایت و عاطفت شد و چون چتر نزد بکنار شهر با کامکار از آنجا در حرکت آمد
خاطر خطیر آن حضرت میل شکار فرموده شاهزادگان و امرا و سایر ملازمان مجرد و در راه جرگه انداختند و بسر چشمه رأس العین جرگه بهم رسید
شکاری بسیار بضرب تیر و نیزه افکندند و از شکارگاه متوجه شهر رها شده اعیان و اشراف آنجا تحف و هدایا باردوی اشرف اعلی آورده مستظهر
و امیدوار خاطر مراجعت نمودند و رایات اعلی حضرت از آنجا نهضت نموده بحصاری رسید که موطن جمعی نصارای ارمن بود لاجرم فرمان قضا نفاذ
پیوست که مجاهدان دین آن موضع را از خبث وجود کفار لعین پاک ساختند و اموال ایشان را غنیمت گرفته قلعه را منهدم گردانیدند
و در این اثنا بنده و شاه خوارجی از سمرقند آمده خبرهای خوش رسانید و نوکران اقتابان و خواتین که با او آمده بودند با مکاتیب و پیلکات
رخصت مراجعت یافتند و رایات ظفر قرین روی توجه بماردین آورده و سلطان حسین کیفا که بحسن کیف اشتهار داشت و حاکم آنجا بود و دیگر
سرداران اطراف و اکناف بدرگاه گیتی پناه توجه نموده از عنایت شامل و عاطفت کامل پادشاهانه محسود و مغبوط سایر اعیان و اشراف
گشته و چون سلطان عیسی حاکم ماردین که چندگاه بموجب فرمان در قلعه سلطانیه مقید و محبوس بود در حین حکم بخشش و اطلاق او عهد و پیمان در میان
آورده بنیان آنرا بایمان غلاظ و شداد استوار گردانیده بود که مدت العمر شرایط خدمت و جانسپاری تقدیم رسانیده در تحری رضای خاطر مشتاقان
عتبه علیا بهیچ حال اهمال و اغفال نورزد و در این وقت که چتر فلک فرسای متوجه شام شد مناسب چنان مینمود که بنفس نفیس در رکاب خدام
عالمقام انتظام داشتی و اگر بنابر قرب جوار اعدا امنعی در استبعد شمردی بایستی که یکی از فرزندان یا برادران با عساکر سعادت ملتزم فرمودی

وچون در این امور اندیشه باطل و رای فاسد نظر کرده بود از قلعه بیرون نیامد و مراسم استقبال بجای نیاورد و چون ظاهر
[illegible] از فر وجود پادشاه باداد و دین عبرت افزای چرخ برین گشت ضمیر آفتاب تاثیر سایه تفقد و التفات بر حال او انداخت و ایلچی
فرستاده نصیحتش [illegible] سلطان عیسی از کمال شقاوت پنبه غفلت از گوش بیرون نیاورد و کشف [illegible] در جواب او
خشن بدو از امتثال مثال عدول جست و بنا بر آنکه محاصره و استخلاص قلعه [illegible] بر طول زمان منحصر است [illegible] که طلیعه سپاه [illegible]
از انجا حاصل شود [illegible] از موقف جلال یرلیغ عالم مطاع نفاذ یافت که [illegible] و فرمان برداران مجموع [illegible] ورود
آثار [illegible] زمین هموار ساخته و تر و خشک [illegible] که قابل احراق بود بآتش قهر و غضب بسوخته [illegible] ممالک ستان [illegible]
قلعه قرب جوار [illegible] سپاه [illegible] شده امر فرمود که در محاصره سلطان عیسی تغافل و کاهلی روا ندارند [illegible]
پادشاه [illegible] و پادشاه الدین و دیگر سرداران [illegible] که تلقین طلسم دولت روی بر روی گردون حشمت آورده بودند بجانب [illegible]
[illegible] اختصاص [illegible] جهت انصراف [illegible] داشت و موکب نصرت قرین بقلعه حصین رسیده و یرلیغ عالم مطیع صدور یافت
که آثار [illegible] اهالی انجا مقابله [illegible] روی [illegible] بر زمین نهادند و زبان تضرع و زاری گشادند عرق بخشایش [illegible] آمده
فرمان شد که هیچکس مزاحم نشود و درین اثنا [illegible] که متوجه کرجستان شود [illegible]
و خدمتش [illegible] فرمان [illegible] روانه شد ذکر لشکر فرستادن صاحبقران بجانب کرجستان و طرف مدینة السلام چون اردوی جهان [illegible]
از ظاهر قلعه [illegible] در جنبش آمده کوچ کرده فرمان قضا مضا صدور یافت که امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده پیر محمد و امیرزاده عمر شیخ و امیرزاده
ابابکر و امیر جهانشاه [illegible] خواجه [illegible] سید خواجه پسر شیخ علی بهادر و دیگر بهادران و امیرزادگان متوجه قلعه النجق شوند و بعد از فتح قلعه روی
باستیصال کرجیان [illegible] احوال [illegible] شاهزادگان مذکور با امرا لشکر منصور [illegible] شجاعت [illegible] برافراخته [illegible] توجه اعلام نصرت
انجام بجانب [illegible] امیرزاده [illegible] شیخ محمد [illegible] امیرزاده شاهرخ امیر [illegible] شاه [illegible] بشارت
[illegible] شهر [illegible] بجانب حصار النجق رفته بر محاصره آن مبادرت نمودند [illegible]
و چرم کشته و قالب روح حیوان [illegible] و بعد از [illegible] قلعه را تسلیم نمودند و کوتوال قلعه سلطان محمد [illegible]
[illegible] باردوی همایون فرستادند و شاهزادگان [illegible] و از فتح حصار النجق آگاه گشتند لاجرم عنان عزیمت بجانب کرجستان

یافته و در انقلاب دست تسلط بغارت و تاراج برآورد ملک گرگین چون بر توجه سپاه نصرت قرین اطلاع یافت [illegible]
ایلچی فرستاد که من یکی از کمترین بندگان آستان سعادت آشیانم هرگاه که لوای نصرت انتما سایه عاطفت [illegible]
سپهر [illegible] شتافته [illegible] رسم [illegible] شاهزادگان کس فرستاده و صورت انقیاد و اطاعت او [illegible] عرضه
داشت ایستادگان پایه سریر گردانیدند و دست از [illegible] و نهب کرجستان باز داشته [illegible] توقف نمودند [illegible] حضرت
صاحبقران چه فرمان بایشان رسد و در خلال این احوال یرلیغ واجب الاتباع نفاذ پیوست که سلطان محمود خان و امیرزاده رستم [illegible]
و امیر مضراب جاکو و رستم طغای بوقا و دیگر سرداران و امرا با گروه انبوه از سپاه [illegible] بسبیل تعجیل عازم بغداد شوند و ایشان [illegible]
شده روی براه آوردند و بعد از قطع منازل و طی مراحل بمقصد رسیده در قبلی مدینة السلام فرود آمدند و در آن [illegible] شخصی فرج نام از قبل
سلطان احمد جلایر بحکومت آن مملکت قیام مینمود و بواسطه جمعی کثیر از اتراک و اعراب که در بغداد مجتمع شده بودند فرج شقاوت فرجام
خیال خام در تخیله جا داده در مقام مخالفت و منازعت آمده خاطر برزم و پیکار نهاد و چون آوازه توجه لشکر جلادت آثار در آن نواحی
و حوالی اشتهار یافت امیر علی قلندر از [illegible] و خان احمد از یعقوبیه بیرون آمده بقرب مداین از دجله عبور نمودند و فرخشاه از حله [illegible]
از [illegible] روانه شده در صرصر بیکدیگر پیوستند و باتفاق با سه هزار مرد [illegible] متوجه میدان رزم سپاه [illegible] شده و از انجانب
امیرزاده رستم با امرا و لشکریان سوار شده مخالفان را [illegible] در میان گرفتند و بجانب دجله راندند در حوالی عمارات امیر [illegible]
اتفاق آقا و خان احمد با فوجی از بهادران و لشکریان [illegible] رسیدند [illegible] خود را در آب انداخته غرق شدند امیر علی قلندر [illegible]
چند نفر [illegible] نیم جان [illegible] از آن غرقاب [illegible] بیرون بردند و فرج [illegible] که پیش از حکومت مدینة السلام [illegible]
[illegible] چنین که با امرا سلطان احمد [illegible] دل از حکومت برنهاده [illegible]
[illegible] تزویر تقریر میکرد که سلطان احمد با من قرار داده [illegible] مبالغه و الحاح نموده که اگر حضرت صاحبقران بنفس خویش متوجه [illegible] شهر
تسلیم [illegible] حضرت [illegible] شاهزادگان و امرا [illegible] مقام [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] ثبات قدم نموده مملکت نگاه دارد [illegible] خلاف [illegible] شقاوت [illegible] علم قتال و جدال برافراخت [illegible]
[illegible] با لشکر [illegible] محافظت شهر خود [illegible] ساخت و در محل که دریای [illegible] فرج و اعوان و انصار [illegible] نشسته

پیش آمدند و دست جسارت بیرون آورده بمحاربه و مقاتله مشغول شدند ذکر توجه رایات فتح آیات بجانب بغداد و مفتوح شدن [illegible] و کشته شدن فرج [illegible]
در اثناء آن که صاحبقران رفعت اساس از ولایت شام مراجعت نموده بموصل رسید و بموجب فرموده پایاب دجله از کشتی جسر بستند
و سپاه بیکبار از آب بگذشتند از پیش امرا و تواچیان که بر حسب یرلیغ جهان مطاع به بغداد رفته بودند قاصدی آمد و صورت تمرد [illegible]
و کلمات کدورت آمیز مخالفت ساخته بود معروض ملازمان رکاب همایون گردانیدند و چون آنحضرت بر آن حال اطلاع یافت
از سپاه نصرت شعار الیغار فرموده ضبط و نسق امور اغرق را در عهده میرزاده شاهملک کرده و میرزاده شاهملک را ملازم شاهزاده [illegible]
و فرمود که براه خیاران و قلاعی تبریز روند و نفس همایون متوجه دار السلام بغداد شده و براه التون کوپرک در حرکت آمده بعد از قطع منازل
و مراحل بمقصد رسید و بر کنار دجله بطرف پایان آب در مقابل دروازه قریة القاب توق ظفر پیکر سر بفلک عیوق کشید و لشکر [illegible]
شهر اطراف و جوانب شهر را احاطه نموده و نقبچیان آهنین چنگ مقتضی اشارت خسرو فیروز جنگ بکار خویش مشغول گشتند و از
شاهزادگان میرزاده رستم و میرزاده خلیل سلطان و از امرای عظام امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نور الدین و امیر برندق جهانشاه و رستم طغای بوقا
و علی سلطان و سایر امرا و تومانات و قشونات در سر کار خود هر کس نقبچیان برگماشته و بهادران هشیار کاردان احتیاط و محافظت
ایشان باز داشتند و فرج از برای تحقیق آمدن حضرت صاحبقران شخصی معتمد که پیش از این دیده [illegible] آنحضرت را [illegible] بود بر سبیل
رسالت بیرون فرستاد و بار دیگر طلعت همایون را بعین الیقین مشاهده کرد و آن [illegible] بپایه سریر اعلی آمده [illegible]
و خلعت و نوازش سرافراز گشته مراجعت کرد و صورت حال را چنانچه مطابق واقع بود بفرج رسانید با آنکه دانست [illegible]
شقاوت و بدبختی [illegible] کرده او را [illegible] متهم ساخت و [illegible] محبوس گردانید تا دیگران [illegible]
اصرار نموده و برقرار پیشتر [illegible] سر کشید و بازوی تهور و جسارت بمحاربه و مقاتله میکشاد و در تضاعیف این حالات [illegible]
یافته بر منقل خواجه مسعود سمنانی و منکلی خواجه آمد بیت مرگ جفت لشکر از تقدیر کار او کشتی شد بسبب تیر و حضرت صاحبقران [illegible]
تواچی را بطلب میرزاده شاهرخ فرستاده فرمود که با اغرق متوجه بغداد شوند و [illegible] در موضع قلاعی بشاهزاده مشار الیه رسید و [illegible]
گشته و چون آن لشکر بیکران [illegible] کشیده بدار السلام رسیدند و حیرت و دهشت بر اهل بغداد [illegible] راه یافت و لشکریان شهری
بدان عظمت را که دور آن قریب دو فرسخ بود چون نگین در حلقه گرفتند و آنحضرت فرمان داد که در طرف پایان آب قریب [illegible]

جسری بر روی دجله ببستند و تیراندازان جلد را از کمان باز داشتند تا هیچکس [illegible] نتواند گذشت و ضبط بالای آب شاهزادگان عالی جاه
حواله رفت و ایشان در مقابل [illegible] سلطان نزول کردند و محمد آزاد و لشکری بر سر طایفه از سپاه بهرام صولت بنابر اشارت علیه حراست
مقابل شهر قیام مینمودند تا هیچ آفریده بدر نرود و القصه طرق خروج و دخول بغداد چنان مضبوط گشت که موری از خانه خود پای بیرون
آمدن نداشت تا مگر نخجیر مردم چه رسد و در این اثنا احمد [illegible] که کوتوال قلعه النجق بود و بعد از فتح [illegible] بمقصد [illegible]
فرستاده بودند چنانچه سبق ذکر یافت رسیده و بموجب فرموده مقتول گشت و حراست آن قلعه بملک محمد اوبهی مقرر شد و مقارن این حالات
امیر موسی که از طرف ماوراء النهر از پیش میرزاده محمد سلطان رسیده بود اخبار معروض داشت و یک قطعه لعل بوزن صد و بیست مثقال
که از کان بدخشان حاصل شده بود بمحل عرض رسانید و فرج با اهالی بغداد دست از جان شیرین شسته و دل از دنیا و مافیها برکنده [illegible]
در سعی و کوشش مینمود و هرگاه که نقبچیان از عمل خود فارغ شده آتش در نقب زدندی و پاره از دیوار حصار بیفتادی مردم شهر [illegible]
بجای آورده از آجر و خشت پخته استوار کردندی و در آن اوان خورشید عالمتاب در برج سرطان مقام داشت و شدت حرارت هوا بجایی
بود که مرغ [illegible] کباب گشتی و سنگ خارا مانند موم [illegible] لشکریان در چنین حال جبها پوشیده و از بام تا شام
با [illegible] و طعن و ضرب و استعمال ادوات و آلات حرب اشتغال مینمودند و با آنکه چند نوبت شاهزادگان و نوئینان زانو زده درخواست [illegible]
که یکبار از اطراف و جوانب حمله آورده شهر را بقهر و غلبه بگیرند و تسخیر آورند حضرت صاحبقران کوه وقار پای تحمل و اصطبار استوار
داشته بدان امر رضا نمیداد بامید آنکه مخالفان [illegible] از بادیه غوایت براه هدایت گرایند و از در عجز و مسکنت درآمده [illegible]
تا رعایا [illegible] و قتل نگردند و مملکتی چنان [illegible] ویران نشود و [illegible] متنبه نشدند و از کمال شقاوت و ادبار [illegible]
بر طغیان و عصیان اصرار مینمودند تا در شهر عسرت و تنگی بنهایت رسید [illegible] نماند و [illegible] انجالات [illegible]
حرارت آفتاب و فور گرسنگی تاب ایستادن نداشتند [illegible]
میرزاده خلیل سلطان و از نوئینان امیر شیخ نور الدین و رستم طغای بوقا [illegible] بجانب دار السلام [illegible]
و [illegible] حصار نهاده پیش از همه امیر شیخ نور الدین [illegible] توق ظفر [illegible] بر فلک [illegible] و از جانب دیگر میرزاده [illegible]
و میرزاده شاهرخ و امیر سلیمانشاه و دیگر امرای تومان و قشون و از دیگر طرف میرزاده رستم و امیر شاهملک و برندق و علی سلطان [illegible]

همه زاره و صدمه حمله آورده دیوارهای شهر در خندق ریخته شد و بر فور تغیّر شده صاحب تیغ مصور [illegible] اطراف و جوانب
لشکریان رخنها کرده بشهر در آمدند و شیرمردان جهول روز رستاخیز بعین الیقین مشاهده نمودند و حضرت صاحبقران در آن روز بسران لشکر حکم
نمود که پایان آب بر حسب فرمان بسته بودند و چون سپاه پرخاشجوی با تقاضای کشیده ببغداد در آمدند خون گردنکشان حصاری مانند [illegible]
نگاری بهر جانب که روی آوردند سیلاب جان بخود محیط دیدند و راه خلاص و نجات مسدود یافتند و خلق بسیار از جهات تیغ خونبار خود را
در آب انداختند و به دار القرار رفتند و گروه انبوه از شناشنا [illegible] و جمعی بشنا متوجه پایان آب گشتند و چون بجسر رسیدند از ناوک دلدوز
دیدند آنچه دیدند و فرج پاشا آخر که چند روز کشتی بر خشک رانده بود [illegible] و جمعی از مخصوص در سفینه در آمده بجانب بالای آب گریزان
شدند و اصحاب قبضه کنار کنار آب میرفتند و ایشان را تیرباران میکردند تا از سهم پیکان جان ستان خود را در آب انداختند و از آن
ناز پرورد خویش را طعمه ماهیان ساختند و جمعی از ملازمان آب درآمده فرج را مرده بیرون آوردند و بر خاک مذلت و هوان انداختند
و چون در آن مدت از سپاه جغتای و لشکر جهانگشای جمعی کثیر در جنگ حصار از پای درآمده بودند قهرمان قهر فرمان داد که هر نفری [illegible]
و تیغ یمانی سرافشانی آغاز نهاد و خنجر برهم خونریز که در زمان چنگیز خان در میان آمده بود تازه ساخت و بازار سیاست چنان گرم گشت که از آن
اجل پیر هشتاد ساله و کودک هشت ماهه را یک جا [illegible] و شعله غضب پادشاهی چنان بالا گرفت که تر و خشک در گرفت و [illegible]
و تواجیان بر حسب یرلیغ سلطانی بشمار روس مخالفان پرداختند و از آن سرها [illegible] منارها برافراختند و سادات و علما و مشایخ
و صلحا که خود را بدرگاه گیتی پناه رسانیدند از آفات سالم ماندند و خلعت خسروانه [illegible] نوازش فرموده [illegible] و مرکب داده فرمود که بهر جا
جا مأمنی که خواهند رسانند تا خلایق در معرض تلف آمده کار افتاد و ساکنین این طریق فیصل یافته نوبت به در و مساکن رسید فرمان قضاجریان
صادر شد که بغیر از مساجد و مدارس و خوانق و سایر بقاع خیر مجموع عمارات را ویران سازند لشکریان روی آن مهم نهاده عمارات عالیه [illegible]
و بیوت [illegible] بر زبر ساختند [illegible] تکلّف [illegible] الحکم لله الواحد القهار و در تواریخ مسطور است که فتح بغداد در روز
یکشنبه هفتم ماه ذی القعده سنه ثلث و ثمانمائه اتفاق افتاد و زمان محاصره قریب چهل روز امتداد یافته بود ذکر نهضت صاحبقران از دار السلام بغداد بجانب
[illegible] و وقایع که در آن اوقات روی داد حضرت خاقان منصور در عشر اول ذی الحجة الحرام سال مذکور پای دولت در رکاب سعادت آورده متوجه جانب
بالای آب راندند و در سر مزار فایض الانوار حضرت امام همام موسی الکاظم علیه التحیة و السلام نزول نموده استمداد همت نموده در آن نواحی

و بوسیکه را که از سمرقند آمده بود با مشافه [illegible] تحف [illegible] باز گردانیده و یرلیغ واجب الاطاعه نفاذ یافت که سلطان محمود خان و میرزاده خلیل سلطان
و امیر سلیمانشاه و امیر شاه ملک و دیگر نوئینان و منشیان که تفصیل اسامی ایشان موجب تطویل میشود بر سبیل تعجیل در حرکت آیند و بدین
[illegible] قیام نموده از حله گذشته بمشهد مقدس امیر المؤمنین و امام المتقین اسد الله الغالب علی ابن ابیطالب علیه الصلوة و السلام رفتند و روی نیاز
بر آن آستان ملائک مکان که مستجاب اسافل و اعالی است مالیده بجوار ساکنان آن بقعه خیر کثیر بفقرا و طلبا تصدق نمودند و سپاه ظفر مآل
که در رکاب اصحاب دولت و ارباب اقبال بودند ولایت حله و اطراف را غارت نموده با کرائم اموال در ملازمت شاهزاده و امرا باز گشته باردوی
اعلی پیوستند حضرت صاحبقران فرخنده [illegible] متوجه تبریز گشت و فرق معظم لشکر را [illegible] همراه [illegible] باز گشته
فرمود که [illegible] از عقب بیایند و هیچ فردی از نوبان و قشون خود جدا نشود و [illegible] شاهزادگان فلک مکان را ملازم رکاب
حضرت [illegible] ساخت و گروهی گمراه [illegible] به قطع طریق قدم پیش نهاده هر کرا از اردوی همایون جدا دیدند دستبرد میکردند و چون صورت
[illegible] آن مفسدان مسامع علیه رسید فوجی [illegible] و ایشان را [illegible] و بیرون [illegible]
از قاطعان طریق را گرفته [illegible] بر سر راه [illegible] راویان اخبار روایت کرده اند که [illegible] بار می آورد [illegible]
القصه رایات نصرت آیات چون بکنار آب جغتو رسید حضرات عالیات سرای ملک خانم و خانزاده و دیگر حرمهای محترم [illegible]
سعادتمند مثل میرزاده الغ بیک و غیره برسم استقبال استعجال نموده بمقام بندگی شرف دستبوس اقدام نموده زبان به دعا و تهنیت فتوحات
ارجمند بگشادند و برسم نثار و پیشکش قیام نمودند و از آنجا کوچ کرده [illegible] و چون [illegible] محل نزول اردوی ظفر قرین گشت
سادات و قضات و علما و فضلا ممالک عراق و آذربایجان که بنیت احراز شرف ملازمت از مواطن خویش مهاجرت نموده بودند رسیدند
و شربت نوازش و عاطفت نوشیده خلعت [illegible] کرامت پوشیدند و [illegible] روز در آن موضع توقف واقع شده هر روز [illegible] وقت فراغ
از شغل مجلس همایون بوجود علما و افاضل مشحون بوده اکثر اوقات بتحقیق مسایل شرعی و تدقیق مباحث علمی مصروف و مقرون داشت
و مقارن این احوال امیرزاده رستم با بشارات علیه متوجه شیراز گشت و فرمان شد که حسن جاندار اول و حسن جاندار بعد از رسیدن شاهزاده روی
توجه بدرگاه فلک اقتدار نهند و در آن ایام که پادشاه سپهر احتشام بفتح بلاد شام اشتغال مینمود ایلدرم بایزید [illegible] و سلطان احمد جلایر
و قرا یوسف ترکمان که از صولت سپاه گردون توان گریخته پناه با او برده بودند لشکر کشیده [illegible]

خنگ کرده بر شهر مستولی گشت و در آن محاربه مقتول شد پسر طهرتن بدست نوکران قرا یوسف اسیر افتاد و ایلدرم بایزید بشفاعت سلطان احمد
حکومت ارزنجان را بر قرار طهرتن ارزانی داشت مادر و فرزندان اشرف گرفتار آمده در ایلغار که موضع محنت رود و از نزول موکب فرخنده رنگ
در رواق ملا حو زر نده بود گشت منهیان بعرض رسانیدند که ایلدرم بایزید بر ممالک طهرتن تاخت آورده است از استماع این خبر آتش خشم جهانسوز زبانه بفلک
اثیر کشید و در ربیع و اجب الاذعان بنفاذ پیوست که امیرزاده شاهرخ بحفظ عالی نهضت برای دفع هجوم قیصر روم معقود و مصروف گردانیده
شاه ملک و امیر سلیمان شاه و دیگر امرا و سپاه داران با لشکرهای جرار در رکاب فلک جناب او در حرکت آیند و امیر مضراب پیش شاهزادگان
و امراء تومان که بجانب گرجستان رفته بودند و در منکول توقف نموده ارسال نمود که بموکب امیرزاده شاهرخ بپیوندند و شاهزادگان حسب الحکم
بموجب فرمان روان شده و در اثنای راه با وی ملحق گشتند و چون توق ظفر پیکر شاهزاده جوان بخت بانبیک رسید شیخ علی خواهرزاده طهرتن پیش او
آمده خبر رسانید که قیصر روم از کرده ناصواب خویش نادم و پشیمان شده و طهرتن را شفیع خویش ساخته است که حضرت صاحبقران جرم او را
رقم عفو بر زلات او کشیده و از سر جرایم و جسارت او درگذرد و پیمان بسته چون مهم مصالحه باتمام رسد دو برادر طهرتن کسان او را که بنیاد زاده
فرستد و طریق یکجهتی و ارسال رسل و رسایل مفتوح دارد و امیرزاده شاهرخ شیخ علی را در مصاحبت یکی از ملازمان خود بپایه سریر خلافت مصیر
فرستاد تا صورت حال باز نماید و خود در آن مقام توقف فرموده روی بیان اونیک از نهضت روی باوجان رفت و در این اثنا مهد علیا تومان
آغا با دیگر خواتین معظمه و شاهزاده شاه الجزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده احمد و خاص اتامه در الکتبه که بسعادت ملاقات استسعاد یافته و شعوقات
و ملاکات بعز عرض رسانیدند و بعد از آن چند صاحبقران سعادت مند از اوجان بجانب تبریز روان شده و در اواخر رسم حضرت شغال فرمود
و چون بمقصد رسیده در دولتخانه نزول کرد و ابواب رافت و لطف بر روی ضعفا و رعایای آن دیار بگشاد و کافه برایا را باحسان و امتنان شاد
داد و در آن اثنا خواجه علی سمنانی از هرات و خواجه سیف الدین توفی از سبزوار بدرگاه عالم پناه رسیدند و بعز بساط بوسی مشرف گشته پیشکشهای
گرامی کشانیدند و چون خواجه مسعود سمنانی در بغداد گرفته شده بود چنانچه گذشت حضرت صاحبقران آن خواجه را بدیوان نصب فرموده ایشان جمعی را
اغوا می نمودند تا بر جلال الاسلام تقریر کردند و خواجگان نو دولت صورت قضیه را بمسامع علیه رسانیدند و فرمان شد که بعد از تفتیش او را از گرده
بنکشند و بر حسب فرمان عمل نمودند و نقد منفش با محصل سپردند و از بقایای اموال و تصرفات خاصه و اتباع او مبلغی که رسید بحصول موصول شد
و او از شدت محصل کاری از میان برکشیده بر خویشتن زد و چون آن زخم روانه نبود در میان دو سه روز بموجب فرمان معاینه نمودند منتشر شد

و آن حضرت فرموده که سرداری لشکر یکی تعلق باو داشته باشد و در مهم مال مدخل نکند و مقربان فرصت جسته بعضی از سخنان ایشان طایفه
از مباشران امور دیوانی در بغداد فا دند و از آن جمله یکی خواجه محمود شهاب بوده و مهم را بعد از وجوه که فرو آورده بودند در الوکال منتظم
سراب متوسط القیمه قطع کرده و خواجه اسمعیل خوافی برادر دولتخانه در دولت و امانت بر خود گشاده و از همه کس چیزی طلبیده و مظهری که مسکر
از خرج محصلان فاضل می آمد و در آن باب حضرت آنجا را از تبریز سخت نموده و در اثنای راه خواجه اسمعیل بعد از تعذیب و شکنجه بسیار متقضی
فرمان بر سر ار و دیار از کشیده و لشکر فرزندی اثر از ابتداء دین گذشته نخجوان مضرب خیام ظفر انتسام گشت و حضرت صاحبقران با طایفه
از خواص و مقربان بتفرج قلعه النجق که در آن نزدیکی فتح شده بود تجشم فرموده و فراز و فرود آن را ملاحظه کرده بمعسکر ظفر قرین معاودت نمود
و در آن اثنا طهرتن از جانب ارزنجان رسیده و بسعادت بساط بوسی فایز گشت و از لوازم صورت نیاز و اقتدار ایلدرم بایزید را بعرض
رسانید و نزلال تقریر دلپذیر آتش خشم را منطفی گردانید ذکر فرستادن حضرت صاحبقران بجانب والی گرجستان ملک گرگین و قشلاق
نمودن آن حضرت در قراباغ و وصول امیرزاده محمد سلطان حضرت صاحبقران سعادت قرین از نخجوان رسولی پیش والی گرجستان فرستاده
جزیه و خراج طلب داشت و در آن محل امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و منور خواجه اقبوقا و دیگر اعیان و امرا که بر حسب فرمان
بشهر باز منظر لوا از حوالی منکول روان شده با امیرزاده شاهرخ پیوسته بودند باردوی همایون رسیده دولت زمین بوس دریافتند افتخار و استظهار
ساختند و رایات نصرت نشان از علفگاه نخجوان در حرکت آمده قطع منازل کرده سایه وصول بر کوکجه تنگیز انداخت و در آنجا امیر سید
و نگار از خاطر خطیر سر باز زده بعد از تنظیم اسباب آن چندان گوزن و نخجیر انداختند که پشت گاو زمین از حمل آن خم گرفت و چون از آن
فراغت یافته فرود آمدند شاهزاده جوان بخت شاهرخ بهادر با امرا ملازم که بر حسب حکم مراجعت نموده بودند بدرگاه عالم پناه آمدند رایت
نصرت شعار از آنجا روان شده چون صحرای شکور محل نزول سپاه منصور گشت اید کو پسر غیاث الدین برلاس از کرمان رسیده پیشکشهای
بمحل عرض رسانیدند و در آن ایلچی که بگرجستان رفته بود باز آمده و ملک گرگین برادر خود را با اموال و تحف بیکران فرستاده خراج و جزیه
و باج را ملتزم شده بوسیله امرا با شکوه و تمکین بپایه سریر اعلی حاضر گشته روی مسکنت بر زمین نهاده بادای پیغام ملک مشار الیه قیام
نموده زبان به سخنان آنکه ما از جمله کمترین بندگان آستان سلطنت نشانیم و از جرات و جسارت خود نادم و پشیمان اگر مراحم خسروانه عفو شمول
زلات و عثرات ما را که از سر جهل فتاده از صدور یافته باب عفو و اغماض محو گرداند بعد از این در وظایف خدمتکاری و فرمان برداری

بجان بستاد کی تمامیم جزیه و خراج بر موجب دلخواه سال بسال تسلیم گماشتگان دیوان اعلی نمایم و از لشکر آنچه مقرر شود در وقت که اشارت
علیه نافذ گردد حاضر گردانیم عاطفت پادشاهانه در اهتزاز آمده معذرت ملک گرگین پذیرفت و از سر جرایم او درگذشت و برادرش را نوازش
فرموده خلعت خاص پوشانید و مقضی المرام بجانب گرجستان بازگردانید و در وقت انصراف باو خطاب فرمود که برادر خود را
بگوی که ترا بجان امان دادم و عنان عنف از انتهاب بر [illegible] مشروط آنکه دیگر اهل اسلام را آزار نکردی بلکه تعظیم و احترام ایشان واجب شماری
و در شعبه احوال فرقه ناجیه از خود تقصیر و اهمال راضی نباشی و اما حضرت الیک و هنگام طلب لشکر امر را واجب داشته معسکر نصرت آیات حاضر سازی
والعهده فی ذمة الاداء علیک و رای صواب اندیش تیمور خواجه اقبوغا را بسمرقند فرستاد تا با امرای که ملازم میرزاده عمر بودند باتفاق در تنسیق
امور آن مملکت جد و جهد و اجتهاد نمایند و بعد از چند روز در موضع قراول [illegible] محل سپاه جهانگیر [illegible] گشت و از آنجا متوجه [illegible]
گرامیزاده محمد سلطان که امیر حاجی سیف الدین ملازم رکاب ظفر مآل خود گردانیده بر مقتضی فرمان از سمرقند بیرون آمده و چون بنیشابور
رسید امیر مشار الیه بواسطه عارضه چند روزه بجوار رحمت ملک غفور پیوست حضرت صاحبقران بنا بر سوابق خدمت او بغایت متالم و متأثر
گشت و زبان بکلمه انا لله و انا الیه راجعون گشاده دست در دامن تحمل و شکیبایی زده و بکمانه که در حوالی قراول بود توقف نموده اردوی
کیهان پوی در حرکت آمده متوجه قشلاق قراباغ شده و چون آن سرزمین محل نزول سرادق جلال گشت از برای شهریار کامکار رواق و خانه
عالم مقدار او از نو پرداخته دادند و در اندرون آن خیمه و خرگاه با اوج ثریا و قمه جوزا برابر شد و چون مقرر چنان بود که در اوایل بهار رایت
نصرت شعار فرمانده با استحقاق متوجه دشت قپچاق شود شاهزادگان و امرا و لشکریان روی بجانب دربند نهاده خیمها زدند و در [illegible] خلعت
پادشاهانه تمامت هر یک را اوکلکا داد و مقاربان نخجوان ایلچیان از طرف دشت رسیدند و بوسیله نوئینان و مقربان بشرف زمین بوس
مستسعد گشتند و از زبان خان خویش دعا و ثنا و محبت تقریر کردند و اظهار طاعت و انقیاد نموده کلمات دلپذیر در پایه سریر سرور
کشورگیر در حیز تقریر آوردند و بدین سبب شعله خشم جهانسوز که حرارت آن بمعقد فلک قمر رسیده بود تسکین پذیرفت و در اقتضای حال
مبشران مسامع علیه رسانیدند که امیرزاده محمد سلطان با لشکر بیکران با ساز و اسباب تمام که بر مقتضی یرلیغ واجب الاذعان از سمرقند بیرون آمده
و متوجه شده و منازل قطع کرده باق قام رسیده است و مجموع شاهزادگان و امرا مثل امیرزاده میرانشاه و میرزاده شاهرخ و دیگر [illegible]
سپهر سلطنت و امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نور الدین و سایر اشراف و نوئینان عزم استقبال استعجال نمودند و از خبر رسی گذشته ملاقات تازه

گردند و باتفاق خان اوغلان بجبر او روی عنایت منعطف گردانیدند و چون بشرف بساط بوسی سرافراز گشتند شاهزاده الجایتو بجای آورد حضرت
صاحبقران اندروی عاطفت در آغوش گرفت و شاهزاده عبدالله [illegible] بعرض رسانید و امرا که در ملازمت
شاهزاده بودند مثل امیر شمس الدین عباس و غیره تقبیل ساحت کریاس گردون اساس بجای آوردند و پیشکشهای لایق گذرانیدند و چند روز
در اردوی اعظم جلو جیهای بزرگ واقع شد و حضرت صاحبقران دریا نوال امیرزاده محمد سلطان را غریق بحر احسان و انعام گردانیده [illegible]
[illegible] بیان کرد [illegible] و از جمله چیزها که با او بخشیده تقوز اسب تازی مجموع با زینهای زر و بعد از طی بساط
جشن و سور و لهو و سرور در ضمیر آفتاب اشراق خاقان مظفر سایه التفات بر تنظیم امور مملکت انداخت و امیرزاده اسکندر که امیرزاده محمد سلطان
کم بنابر جریمه که از وی صادر شده بود چنانچه سبق ذکر یافت همراه داشت در اثنای راه بر غور رسیده و چوب یاساق زدند [illegible]
بر دار شد مولانا کمال الدین عبدالرزاق رحمة الله علیه بر حاشیه تاریخ خویش بخط خود نوشته که در ظفرنامه میگوید که در دیوان بزرگ [illegible]
رسیده و چوب یاساق زدند و این سخن غریب چه رفتن او بجانب مغولستان موافق مزاج حضرت بود و یاغیگری او محقق شد
و حضرت بهیچ از فرزندان چوب یاساق نفرموده تمام شد کلام مولانا عبدالرزاق راقم حروف گوید که از همه غریبتر آنکه مولانا مرحوم
نیز همچون سایر مورخان در تاریخ خویش ثبت فرموده اند که حضرت صاحبقران امیرزاده سلطان حسین را از جمله نشینان [illegible] سلطان
بخت بیکم متولد شده بود و بنابر تخلفی که از وی در ولایت شام صدور یافت چون یاساق زده [illegible] پیوسته که امیرزاده پیر محمد میرزاده
عمر شیخ را بواسطه جریمه که از وی صادر شد بر حسب فرمان چوب یاساق زدند چنانچه در این اوراق ثبت افتاد ذکر ایلغار و فرستادن فرمان ها
[illegible] مشهور سنه اربع و ثمانمائه باطراف و جوانب پیش از این سمت گذارش یافت که سلطان احمد جلایر از بیم عساکر گردون مآثر بغداد را گذاشته [illegible]
[illegible] و از آنجا که آوازه توجه رایات فتح آیات بجانب دیار روم در میان مردم اشتهار یافت سلطان احمد در حوالی [illegible]
[illegible] نهاده متوجه عراق شد و از راه قلعه اوروم بهیت آمده و از آنجا ببغداد رفت و با آنکه بغداد بالکل خراب و ویران شده بود و معمارستان [illegible]
شد و جمعی که مانند بنات النعش پراکنده شده از او یا گریخته بودند در خدمت او چون ثریا مجتمع گشتند و چون صورت آنجا بمسامع [illegible] رای
صواب نمای کشورستان صلاح ملکی باعث بر آن گردید [illegible] و در دفع ایشان [illegible] حاصل کردند
و بعد از تقدیم مشورت رای بر آن قرار گرفت که چهار فوج از سپاه نصرت نشان هر یک براهی روان شوند مفصل آنکه امیرزاده پیر محمد

وامیرزاده عمر شیخ و امیر سلیمانشاه و جهان ملک ملکت و پیر علی تاز و دیگر بهادران بموجب فرمان بیورش لرستان و خوزستان و واسط مأمور شده و امیرزاده
ابوبکر و امیر جهانشاه و جمعی از امرا و طایفه از لشکر ظفر پناه مأمور بعزم استیصال بغداد شد و بنص رفت که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان
حسین و دیگر وجوه و اعیان با چند قشون از لشکر فیروزی اثر توجه بعضی از ولایات عراق عرب نمایند و امیر برندق با جمعی از ارباب
شجاعت و جلادت بعزم تاخت جزیره و قلع و قمع مفسدان اکراد که در حین مراجعت لشکر عالمگیر از بغداد دست جسارت بدزدی و راهزنی
که موجب خسارت و جانی است بر آورده بودند کمر بستند و در آن باب بتقدیم رسانیده جمعی را در عین حال و استحکام
هجوم لشکر سرداران شاهزادگان و نوئینان باقبال فرمان مبادرت نموده هر گروهی براه خود روان شدند و در نواحی و دربند تاشی خاتون کلکراد
بنا بر کثرت برف و شدت سرما از کوهها فرود آمده در صحرا نشسته بودند ناگاه سپاه ظفر پناه بسر ایشان رسیده گروهی انبوه بقتل رسانیدند
و فوجی از آن بدبختان روی بکوه نهادند تا از آن غرقاب خونخوار جان بکنار کشند و از کثرت ثلج و سورت برودت آن صورت دست
نداد و جمعی مرحمت نموده فغان الامان بر آوردند و چون ایلچی آن جماعت حکم چنان بس دست زیاده فایده بر آن مترتب نشد
ملکه از اعمال ناپسندیده ایشان بر صفحات روزگار الی القوم تا بکار ... محو ... عرصه تیغ بیدریغ کشته شدند و بعد از آنکه امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه
روی توجه به بغداد نهادند راهها را چنان مضبوط ساختند که مرغ و نسیم پرواز از نشیب و فراز آن مجال جواز نبود و منازل طی نموده
ناگاه بآنجا رسیدند و سلطان بمرتبه غافل بود که از غایت اضطراب و اضطرار با پیرهنی بازار خود را در کشتی انداخته از شط گذشت و از آن طرف
آب پسرش سلطان طاهر و فوجی قلیل از نوکران بر اسبان بادپای سوار شده راه حله پیش گرفتند و مردم ایلغار شب در بغداد توجه نموده
روز دیگر چون معلوم ایشان شد که سلطان احمد کدام جانب رفته امیر جهانشاه بتکامیشی پای در رکاب آورده تا حله عنان باز کشید و جسر
سلطان جسر ویران ساخته بود و بجزیره خالد و مالک رفته و امیر مشار الیه همانجا توقف نموده سرخی را باردوی اعلی فرستاده صورت حال را معروض
رای پادشاه جهانگشای گردانید و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده خلیل سلطان از راه چهچال رفته در دشت لغارت و تاراج بر آوردند
و دانی البکرا الموه نواحی را پایمال کردند و امیر علی قلندر که از قبل سلطان احمد و الماحی بود گریخته از شط عبور نموده ابو الحسن الخدود را جمیع آورد
و از آنجا بناء ساخته های حلاوت فشرده امیرزاده خلیل سلطان اشارت کرد که پاینده سلطان امیر جهانگیر با جمعی از بهادران از طرف بالای آب
رفته از شط عبور نمایند و از قفای مخالفان در آیند و بنفس شریف در برابر ایشان پا بنهاد و چون پاینده سلطان از شط گذشته پیش سلطان

در یکت

در کرت لشکری که در مقابل ایشان ایستاده بودند خود را به آب زده از شط بگذشتند و مبلغ انتشار خزاین ثبات و جمعیت انجامیت گشته شدند
و در رسم غارت و امر مقدم رسانیدند و امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه در روی پیدار و مار از روزگار احشام سالکی ... بر آورده همه را غارت
تاراج کرده امیرزاده رستم که از شیراز بعزم قشلاق متوجه ششتر شده بود بآنجا آمده حسب فرمان بایشان ملحق شد و از آنجا باتفاق
حویزه عباده و واسط نمودند و بکوب بسر از حجله گذشته و در مقدمه زیارت سلطان سیدی احمد قدس سره رفته استمداد همت نمودند و از آنجا
بیرون آمده و در روز راه قطع کرده اعراب عباده را تاختند و الجه بسیار گرفتند و از آنجا مراجعت کرده بشوشتر آمدند و امیرزاده رستم
از شوشتر متوجه شیراز گشت و شاهزادگان و همراهان در لرستان و عراق توقف نموده از الوکات غنیمت فراوان در تحت تصرف
ایشان در آمده و در اول بهار حسب یرلیغ خسرو گردون اقتدار متوجه درگاه گیتی پناه شدند و امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه همین
جنب در حرکت آمدند و قرب بکمال جمری که در دوازده فرسنگی بغداد واقع است بکلک رسیده بودند باتفاق روی توجه باردوی همایون
آوردند **ذکر آمدن ایلچیان روم از پیش قیصر و داعیه لشکر کشیدن صاحبقران بدان کشور** در اثنای آن که صاحبقران ممالک ستان در قراباغ
اران بود فرستادگان ایلدرم بایزید بدرگاه عالم پناه آمده و بتقبیل عتبه بارگاه فلک اشتباه سرافراز گشته سخنان دلپذیر عرضه داشتند
تبیین انتقال و تفصیل این اجمال آنست که چون قرا یوسف ترکمان از دریا بازد میان مملکت سلطان دست تعدی برآورده و پای جسارت
پیش نهاده بر حرکات مبادرت نمود که دفع آن بر ذمت همت پادشاهانه واجب و لازم بود همیشه پادشاه عدو بند رای صواب نمای بر دفع
فتنه و ضرر و اطفای شرار اشرار معقود و مصروف میداشت و چون رایات فتح انجام بجانب عراق عرب و دیار شام در حرکت قرا یوسف از بیم
لشکر ظفر اثر مقرون بجمیع قبایل بطرف روم گریخت چنانچه شمه از آن رقم زده کلک بیان گشت و قیصر در صدد رعایت او در آمده این
معنی بسمع حضرت صاحبقران رسید و از انجمله بجدید داعیه لشکر کشیدن بجانب روم از خاطر انور آن حضرت سر بر زد و چون این خبر در اقطار
و اطراف اشتهار یافت لرزه عظیم بر ضمیر قیصر مستولی گشت و اهالی آن دیار در قلق و اضطراب افتادند سادات و مشایخ و علما و صلحای مملکت
روم پیش ایلدرم بایزید رفته شمه از جهانگیری حضرت صاحبقران باز راندند و گفتند که ابهت دولت و عظمت که ملازمان آن حضرت دارند
از حیز قدرت بشر بیرونست و امثال این امور بطاقت و قدرت خالق خیر میسر نمیشود و با چنین سلطنت مخالفت ورزیدن از طریق صواب دور
مینماید اکنون صلاح در صلح است و ایلدرم بایزید را این سخن مطبوع و مقبول افتاد و خود نیز خایف و هراسان بود و آنگاه یکی از قضات ممالک

خویش را با میر سخندان چرب زبان داد و نامه مشتمل بر اظهار الفت و یگانگی و مباعدت از وحشت و بیگانگی و مبنی از محبت و وداد و مشتمل بر
انقیاد و فرستاد و ایشان در قراباغ اران بپایه سریر خسرو صاحبقران رسیدند و مکتوب را بوسیله شاهزادگان و نوئینان بعرض رسانیدند
و باداء سفارت رسانیدند که محتوی بر تملق و استکانت بود قیام نمودند و حضرت صاحبقران در جواب ایلچیان فرمود که چون والی شما
پیوسته بغزای فرنگ و ادای فریضه جهاد از سر جد و اجتهاد قیام مینماید ما بالطوع والرغبه مایل نیستیم که لشکر ما بدیار روم کشد چه این معنی مفضی
بر خرابی مملکت مسلمانان و شماتت بدبینان میشود لیکن قرا یوسف ترکمان که بودن او و جماعتی اشرار که متابعت او میورزند
و بقطع طریق و نهب و سایر حرکات ذمیمه مشغول میشوند در آن مساکن و مواطن غبار را بر او نشانده و آن مفسد که بحیثیه ضرر او باهل
اسلام میرسد اکنون از بیم تیغ خونریز جرگه منصور ما گریخته و بدان طرف رفته و والی شما او را جا داده و حمایت و رعایت میکند
و این معنی بغایت مستبعد و این صورت بغایت مستنکر است حالا چشم داشت و متوقع چنان است که حاکم شما یکی از دو کار کند یا
آنکه شمشیر را بروی حکم ساخته قضیه او را فیصل سازد یا آنکه او را بند کرده پیش ما فرستند تا بعد از پرسش و ثبوت گناه بجزای خویش رسد
یا او را از مملکت خود بیرون کند تا سلسله نزاع و مخالفت انقطاع یابد و مبانی محبت و دوستی استحکام پذیرد و ما بعد از این در غزا کفار
مساعدت و معاضدت بجای آوریم و طریق موافقت و معاونت مسلوک داریم ایلچیان روم زبان خضوع و مسکنت گشودند که چون
پادشاه ما در مقام مطاوعت و متابعت آمده و از مخالفتی که سابقا صادر شده پشیمانست القصه هیچ ... ملازمان خاقان
منصور خواهد کوشید و آنچه خاطرخواه بندگان شهریار دین پرور باشد از سر اخلاص بجای خواهد آورد و در این اثنا میل شکار از خاطر حضرت
صاحبقران که مطرح و مورد انوار سبحانیست سر بر زد و ... نصرت انتساب ... اورده ... و لشکر که بشمار
سیل ... تمام عرصه آفاق و صحاری و جبال ... را احاطه نمودند و بعد از آن که جرگه بهم رسید و از صید ... فارغ شدند ... لشکر منصور
... اکثر ایشان پنج شش سر بدست گرفته میبردند و چون مهم شکار با تمام انجامید صاحبقران با ردوی همایون مراجعت نمود
و بعد از چند روز حسب الاشاره علیه طوی پادشاهانه ترتیب دادند و ایلچیان روم در آن طوی بخلعتهای نفیس و کلاه و کمر سرافراز شدند و آنحضرت
با ایشان گفت که ما این زمستان در این مکان توقف خواهیم کرد و در اوایل بهار در ضمان حفظ و تائید حضرت پروردگار از اینجا روان شده
بجد و در روم می‌آییم و انتظار وصول رسول ما میکشیم اگر از آن جانب جواب مرغوب رسید فهو المطلوب و الا ... خود ... جنگ

که باشد چه معلوم و که باشد بچه شکل و باید چنانچه از ممالک محروسه که جمعی بسم رسالت همراه ایلچیان که بجانب ... شتافتند مطابق ...
درباب قرا یوسف تقدیم رسانند یکی از امرا نزدیک خود ... فرستد تا در انتخاب اساس ... ایمان استوار گردانند و ابواب رسل و رسائل
مفتوح گشته غبار خلاف که بطلوع یافته فرو نشیند و مسلمانان بر فراغت و آسایش روزگار گذرانند و بعد از مراجعت ایلچیان روم حضرت
صاحبقران بجغری عظیم که مستلمس شده بود و نظر آن حضرت در شکارگاه بران افتاده فرمان داد که تواچیان از امرا و لشکریان قسمت کردند
و قریب یکماه جوئی که طول آن ده فرسنگ بود و بلکه بیشتر کنده شد و از آب این جوی بیلقان ... و باغات و بساتین معمور گشت و آن
نهر بنهر برلاس موسوم شد

ذکر نهضت حضرت صاحبقران با سعادت و همت موفور سپاه ما از قراباغ اران بصحاری ...

در توجه بجانب روم بنا بر آنکه ایلدرم بفرض جهاد قیام مینمود و تمرد مینمود و چون از فتنه ... حرکات صادر شد که موافق مزاج همایون نبود
و همت پادشاهانه رخصت آن نمیداد که بهیچگونه از لشکر ظفر مآل تعرض صادر گردد و چون روم مملکتی وسیع و عریض بود و والی آنجا ایلدرم بایزید
لشکری فراوان داشت که مجموع مستعد رزم و پیکار بودند و در آن اوان ... افواه مسموع میشد که عظمت و شوکت او بمرتبه ایست که دوازده
هزار سگبان در رده و سپاه حضرت ... از ... سال برابر ... لشکر کرده از آن جانب بتاختن و افتخار ... گذرانیده بودند و آن سگبان
لاغر شده بنا بر این قضایا نوئینان و امرا پرسش روم را صواب نمی‌شمردند و چون شمس الدین المالغی ... فصاحت لسان ...
سر برا علی محل تکلم و بیان داشت ایشان او را ... برانگیختند که هنگام فرصت بعرض همایون رساند که امرا میگویند که در باب توجه
بجانب روم فکری بصواب میباید کرد که محال ... اندیشه است و آن سخن را بالحکم ... منوط گردانیده و عرضه داشته که منجمان برآنند که اهل
لشکر جغتای از رومیان آسیبی خواهد رسید و چون شمس الدین مذکور حدیث مصلحت آمیز را بسمع خسرو صاحبقران رسانید و آن کلام را
بگفتار ارباب الاحکام تبدیل داد شهریار سخندان نکته شناس پرسید که آنچه از امرا نقل کردی مسلم داشتیم اما قضیه و اوضاع فلکی را از کجا دانستی
و از که شنیدی شمس الدین از جواب عاجز شد و فی الحال جلال الاسلام را ... عرضه داشت که ملا این پرسش را بخلاف رای ... منجمان ...
میکنیم امید بعون الهی و قوت دولت روزافزون پادشاهی آنکه ایلدرم بایزید اسیر و دستگیر شده و ولایت روم ضمیمه ممالک محروسه گردد که
تکبر و نخوت او با فراط منقضی گشته هنگام زوال حکومت و سلطنت اوست حضرت صاحبقران جهت دفع دغدغه نوئینان و امرا مولانا عبدالله
لسان را که حضرت آثار ملازم رکاب همایون طلب داشت و از اوضاع فلکی و مشکلات ... استفسار فرمود و مبالغه نمود که آنچه از دلایل علوم نجوم

شود همه اجنه بازنمای و در مخزن کنوز و رموزگشای مولانا عبدالله کفت در تقویم امسال که بعرض رسید و احکام حث اشارات طالع حضرت صاحبقران
در غایت قوت و از محاق در نهایت ضعف و حجب الثقاق در آن اوقات ذوذنبه در برج حمل ظاهر شده بود چنانچه در هنگام شام
وقت غروب شفق از طرف مغرب بر آمیکشت و بعد از چند روز مقارن ظهور صبح از طرف مشرق بجلوه آمد و مولانا مشار الیه نسخه از مؤلفات
محی الدین مغربی بمجلس همایون آورده و در آن نسخه مثبت بود که چون ذوذنبه در برج حمل ظاهر گردد و سپاهی از جانب مشرق بر بلاد روم استیلا یابد
و پادشاه روم را از ایشان نکبت رسد راقم حروف گوید که در سال گذشته کسوف کلی در حد مشتری واقع شده و ظلمتی عظیم ظاهر گشته ستارها رخ
نموده و منجمان هرات حمیت عن الآفات نوشته بودند و راقم که از آن جهة اظهر قهر و تشویش جنابیت و اکثر علماء عالم ظاهر خواهد شد بنده کمترین
احکام محی الدین مغربی را جهة اطمینان خاطر بعضی از ارباب اعتبار پیدا شده و در آنجا بنظر رسید که چون آفتاب در حد مشتری مکسور در آن کوکب بعینه
بر موضع کسوف مستولی باشد منت و فایت درد ... حکم بمنزله ... غرض از ایراد این کلمات آنکه برای علم صحت قولی که در نظر ... صاحبقران
مذکورات و در این اوراق نیز مسطور احکام ذوذنبه با این کثیر منظر عجب طوره و موافق قول ارباب تواریخ یافت که از مولانا عبدالله ... ولا
العظمه صاحبقران عزم یورش روم جزم کرده در سنه هم رجب سنه اربع و ثمانمائه از یورت قشلاق روان شده و بهم ... باغ بسیره وارای تبریل
فرموده و در آن نواحی چند روزی رحل اقامت انداخت تا فصل شتا بنهایت انجامید و خسرو انجم از خانه مشتری بیرون خرامیده مقام بیت
که بیت الشرف اوست بوجود خویش مشرف ساخت و از آنجا در حرکت آمده بجانب صحرای شکور رایت منصور افراخت و میرزاده محمد سلطان
برحسب فرمان از آب کر عبور نموده کنار آب روانشد و حضرت صاحبقران مولانا عبدالله صدر از برای مفرد اصفهان و ضبط اموال آنجا فرستاد
و همچنین مولانا قطب الدین قمی راکه در سلک صدور انتظام داشت جهة تنسیق امور ولایات شیراز ارسال نموده و رایات اعلی آیات از دو رود
و کنجه کذشته صحاری شکور را از نزول اجلال اردوی اعلی کردانیده بعد از چند روز که تمامی علف زار آن نواحی در عرصه ملک صاحبقران باستحقاق ...
اتساق و چون کنار آب ... سرحد کرجستان بیت مصرب خیام ظفر انجام گشت در رجب و چهارم رمضان سنه اربع و ثمانمائه بار دیگر
و تعالی از بحر مرحمت خویش دری کرانمایه بامیرزاده شاهرخ ارزانی داشت یعنی میرزاده محمد جوکی بطالع سرطان از گوهر شاد آغا تولد نموده این
خبر بسمع صاحبقران رسیده ماده فرح و سرور حضرت تضاعف پذیرفت و امیرزاده محمد سلطان که از آن طرف آب کر در حرکت آمده بود جماعت
کرد بان البرهدانا ... و شمشیر کز کار ایشان ساخته بانعام بعجاب در این محل باردوی ظفر اشاب پیوست و چون لشکر منصور ظفر از موضع

شد رکوچ فرمود حضرات ابت سمات سرای ملک خانم و دیگر خواتین و آقایان و شهزادکان مثل میرزاده الغ بیک و میرزاده ابراهیم سلطان
و امیرزاده جهانگیر و امیرزاده ایجل و امیرزاده بایسنغر و میرزاده سیورغتمش و سایر اولاد و احفاد گرامی بموجب فرموده بازگشته و او تنبیه بر اوجشنبه
قهلتی بجانب انجمات سفر شده و چون خبر برسیده بمقتضی فرمان بقیه فصل زمستان در آنجا گذرانیدند و در اوایل بهار متوجه سلطانیه
گشتند حضرت صاحبقران بار دیگر ایلچی پیش قیصر فرستاده و خلاصه پیغام آنکه چون لشکر نصرت شعار روی توجه بدیار شما داده اند انا قول ما
همان است که سابقا اعلام کرده ایم اگر سخن ما عمل نمائد و قلعه کماخ را که همیشه داخل این ممالک بوده بکماشتکان ما بازگذاری مملکت روم بر تو
مسلم ماند تا در آن مرز و بوم از سر فراغبال بقضای کافران خسران مآل اشتغال نمائید و ما بقدر امکان معاونت و مساعدت تو تقدیم رسانیم
تا در صواب جهاد با تو شریک باشیم و در حین ارسال رسل خبر آمد که قرا یوسف از قیصر رو کردانشده جریده از روم بیرون رفت آنحضرت
با ایلچی گفت که بالدرم بایزید بگوی که متعلقان او را نزد ما فرستد تا قواعد دوستی موکد گردد **ذکر فتح قلعه زروم و حصار کماخ و تخریب عمارت قلعه تخستین**
در آن اوان که حضرت صاحبقران در صحرای منکول بود منهیان بسمع همایون رسانیدند که در این نواحی قلعه ایست محکم و استوار موسوم بقلعه زروم
و نزدیک بدولت ... چیزی چندین بد اقوام متبع درین پناه برده اند و متعرض آینده و رونده میشوند و اهل اسلام از ایشان متنفرند
و در آن هنگام حاکم ایشان طغای نام شخصی را که ایلچی بیک نام نائب خود کذاشته نهضت نموده بود و چون این خبر بسمع اشرف اعلی رسید تیغ
واجب الاتباع صدور یافت که امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و موسی توموغا و دیگر شیران بیشه وغاشمشیر کین از نیام کشیده روی شغاع
بانصوب آورند و ایشان امر مطاع عمل نموده روانشدند و پیش از وصول خویش ایلچی فرستاده مقتضی لقد اعذر من انذر پیغام دادند که اگر
دعوت قبول کنید در امان باشید والا آثار سخط و غضب اثر بشما رسد کرجیان باستحکام حصار مغرور شده جواب از در و فق صواب ندادند
و از اتفاق و اطاعت سر باز زده بتهیه اسباب قتال و جدال اشتغال نمودند و چون مجاهدان دین و ابو سعید کان عرصه یقین بآنجا رسیده
بر رزم و پیکار و محاصره حصار اشتغال نمودند کرجیان شقاوت فرجام مدت پنج روز در مقام منع و معارضه سپاه اسلام حرکت المذبوحی کردند
روز ششم چهره مقصود در سیمود و قلعه مفتوح گشت و سپاه بهرام انتقام مجموع آن کرجیان را بدوزخ فرستاده و حصار را با زمین یکسان
ساختند چنانچه از عمارت اثری نگذاشته و بعد از تسخیر و تخریب قلعه طغای که حاکم آن موضع بود توجه بدرگاه عالم پناه نموده سرانجام خدمت
از سر عزایم او در گذشت و چون رایات نصرت نشان بقلعه آونیک رسید چند روز در آنجا توقف فرمود و دو ماه از سعادت آمدن

ایلچیان بشهریار خجسته قدم میعاد معین منقضی شده خبری از روم نیامد و این معنی موجب ملال خاطر خطیر حضرت صاحبقران شده بزبان
الهام بیان یافت که [illegible] اعتباری عظیم دارد هرچند ما نخواهیم که لشکر بجانب روم کشیم و با قیصر که از ثغور اسلام است خصومتی [illegible]
او بجبر کار اقدام مینماید که بر ذمت همت پادشاهانه واجب و لازم میشود که متوجه جانب وی شویم و جزای سزای خود را بستیزه کاری او
در کنارش نهیم و از آن جمله ایلچیان را که نگاه داشته باز فرستد و در این اثنا مهد علیا تومان آغا و سعد وقاص پسر امیرزاده محمد سلطان
سلطانیه باز گردانید و چون هوای اندرروم از غبار موکب جهان پناه غالیه بیز گشت شاهزادگان که [illegible] از قراباغ و اران [illegible]
و جوانب مملکت رفته بودند دشمن را مقهور ساخته و ایل و حشام را تاخته با غنایم و اموال باز گشته و از اتفاق [illegible] گذشته
در این محل بموکب همایون پیوستند و در اثنای این اوقات تسخیر قلعه کماخ در خاطر خطیر خسرو جهانگیر خطور کرده و آن حصاریست باستحکام
و استواری موصوف و معروف بر روی سنگ پاره [illegible] واقعست و پیرامن آن باغات و بساتین که مشتمل است بر انواع گلهای [illegible]
آراسته و در دامن آن رود فرات که غیرت فزای آب حیاتست جریان یافته و از بدایع صنایع [illegible] آنکه هر سال [illegible] بهار [illegible]
[illegible] عصفور [illegible] سه روز [illegible] فرود آیند و مردم [illegible] گرفته [illegible] کرده [illegible] و ظروف ذخیره میسازند و هرچه [illegible]
[illegible] بزرگ شده [illegible] القصه چون پرتو التفات حضرت صاحبقران بر تسخیر قلعه کماخ افتاده امیرزاده محمد سلطان را [illegible]
که آن امر مفوض بوی کرده [illegible] شاهزاده بانجاح مقرون گشته آنجناب با امرا و تومان و قشون و سپاهی از اوراق اشجار افزون و آلات
محاصره و جنگ حصار و ادوات رزم و پیکار بآنجانب توجه نمود و چون حضرت صاحبقران بارزنجان رسید امیرزاده ابابکر و امیرزاده
خلیل سلطان و دیگر شاهزادگان و امرا و تومانات را با فوجی از سپاه جلادت شعار در عقب شاهزاده عالیمقدار فرستاده ایشان چون به
محمد سلطان پیوستند باطراف و جوانب قلعه محیط گشته بمحاصره اشتغال نمودند و سپاه ظفر مآب همت بر فتح حصار گماشته آب از قلعه باز
گرفتند و نردبانها از ریسمان ترتیب داده طایفه از مردم [illegible] در ظلمت لیل کمرها بالا رفتند و سر طنابها در آن بالا استوار ساختند و امیرزاده
محمد سلطان اسامی جمعی از بهادران قلمی کرده مقرر فرمود که بآن نردبانها بالا روند و مردان روزکار در آن شب تار [illegible]
عمل نمودند و اهالی حصار از توجه دلاوران خبردار شده از سر اضطراب [illegible] نعره برآوردند و سنگهای گران پران کرده در مقام ممانعت
آمدند و در آن شب [illegible] امیرزاده [illegible] با چند نفر دیگر [illegible] شده از بالا در افتادند و گوهر حیات تسلیم [illegible] قضا و قدر نمودند

دیگر روز سپاه دشمن [illegible] جنگ [illegible] درانداختند و از نهیب [illegible] و غبار معرکه رخسار آفتاب زرد و فضای هوا لاجوردی گشت امیرزاده محمد سلطان
[illegible] جنگ و جدال و حرب و قتال ترتیب مینمود و امیرزاده ابابکر در باب تسخیر حصار سعی و کوشش بسیار مینمود و نوکران او پیش از همه
[illegible] بالا برآمدند و آخر الامر عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب حمله آورده دشمنان را مقهور ساختند و بیک جنگ [illegible] حصن حصین را
مسخر گردانیدند و چون [illegible] شهریار کامکار رسید فی الحال [illegible] کشیده برج و باره را [illegible] احتیاط [illegible] آورده و چون مسافت میان
ارزنجان و حصار کماخ هفت فرسنگ بود زمام ضبط و حکومت حصار مذکور را در قبضه اقتدار امیر طهرتن والی ارزنجان نهاده و از آن موضع
مراجعت نموده بتهیه اسباب محاربه قیصر مشغول گشت و در [illegible] ارباب بغی و عصیان از بیم تیغ [illegible] لشکر فیروزی نشان
گریخته [illegible] و پناه [illegible] برده [illegible] شیخ نور الدین و علی سلطان تواچی در دولت تیمور تواچی برحسب فرمان واجب الاذعان روی بجانب
ایشان نهادند و چون [illegible] لشکر دشمن [illegible] بر اعضای کوه [illegible] آن گروه افتاده بیچارگان از سر عجز و اضطراب [illegible]
طاعت و انکسار پیش آمده زینهار خواستند و امان یافته جان از آن غرقاب فنا بساحل نجات کشیدند و چون [illegible]
مضرب سرادق گردون اساس گشت [illegible] که حضرت صاحبقران [illegible] برسم رسالت فرستاده بود با فرستادگان قیصر روم
[illegible] سپهر اشتباه آمدند و چون اراده ازلی متعلق [illegible] ایلدرم بایزید بعد از [illegible] مخالفت سپرده و از جاده
صواب منحرف گشته پیغامهای درشت و سخنان وحشت انگیز در جواب فرستاده و در تسلیم قلعه کماخ معاذیر [illegible]
رسولان بوسیله شاهزادگان و نوئینان بپایه سریر همایون حاضر شده [illegible] چند جانور شکاری و دو سر اسب تازی [illegible]
رسانیدند و از کلمات واهی ایلدرم بایزید فصلی باز راندند حضرت صاحبقران از استماع آن حکایات [illegible]
خشونت گفت بیت اگر رسم شاهان [illegible] بدی کشتن ایلچی [illegible] می سزا زدن ❊ به اندیشه کردی جدا [illegible] سخن ❊ و بعد از [illegible]
سورت عجب و غضب فرمود که چون کسی را سعادت مساعدت نکند نصیحت نیک اندیشان عمل ننماید هرچند خواستم که ایلدرم بایزید را [illegible]
غفلت بیدار کرده [illegible] اسلام از آسیب سپاه [illegible] مصون و محروس ماند چون [illegible] فایده بر آن مترتب نشد [illegible]
[illegible] است اگر [illegible] قرا یوسف را [illegible] فرستاده و قلعه کماخ [illegible] تسلیم مینمود هم او و هم مملکتش از حوادث [illegible] سالم ماند
بعد الحمد و المنه که قلعه کماخ [illegible] بدست بندگان ما آمد اکنون با وی بگویید که چون سخن ما را بسمع رضا اصغا ننمود [illegible]

متمسک بانجاح و زیجا برداشتن پای ثبات استوار دار بیت اگر مرد جنگی بیفشار پای که من با تنگ رسیدم بکمند پای **ذکر عرض لشکر و مراجعت**
فرستادگان قیصر چون عزیمت خسروانه بجانب روم تصمیم یافت از پایه سریر فرمان صادر شد که لشکریان در صحرای سیواس توقف نمایند
و آن حضرت بر بالای پشته که سراپرده ظفر قرین باوج سپهر برافراخته بودند نشست عساکر منصور فوج فوج چون دریا در موج آمده فوجی
از آن افواج که در مقابل خداوند تخت و تاج میرسیدند سرداران ایشان پیش آمده در زانو زده آب میکشیدند و زبان بدعا و ثنای و تهنیت
میگشودند و آن حضرت از سر عاطفت او را استمالت و سرفراز نموده و بدین نهج دلیران تومان تومان و هزاره هزاره و قشون قشون میگذشتند
و چون نوبت بمیرزاده سلطان محمد رسید که در آن روزها از سمرقند آمده بود سپاهی عرض نمود که چشم گردون پیر بر شان آن جوان بخت ندیده
بود و دیده کواکب بر چرخ و زینت موکبی با شکوه آن مواکب باز نشده و شاهزادگان فرموده بودند که هر فوجی از لشکر زنگی دیگر رانند
جمعی را مجموع اسلحه از کمان و تیر و ترکش و نیزه و چماق و غیره الا آنکه از علم و سنجق و سایر اشیا سرخ بود و گروهی را سبزه فرق و سفید و زرد و
بنفش تمامت زره دار و جوشن پوش بسان بحر خضر در جوش و خروش و میرزاده مشار الیه سپاهی چنین بعرضگاه آورده حضرت صاحبقران
شرف احماد ارزانی داشت و چون از اول روز تا آخر چنین طبقات حشم جوق جوق از نظر پادشاه جلوه داده برلیغ جهان مطاع صدور یافت
که فرستادگان روم را سوار کرده تا آخر صف برانند ملازمان بارگاه حسب الفرموده شهنشاه عمل نموده ایشان از مشاهده کثرت و حشمت
عساکر گردون مآثر و تجمل و آیین ایشان در حیرت بدماغ برآمده و خوف و خشیت بر ضمایر ایشان استیلا یافت روز دیگر حضرت صاحبقران
رسولان قیصر را انواع نوازش فرموده رخصت بازگشتن داده و گفت یلدرم بایزید بگویند که چون این عزا در رسم جهاندار مملکت تو قابلیت موم
خراج یافت که امد باز از عبور لشکر منصور آسیبی رسید با اینهمه طریق مدارا و مواسا مسلوک میداریم که اگر متعلقان طهرتن از الفرتی و یکی
از فرزندان را بجانب ما روان کرده تا ما او را گرامی تر از فرزندان صلبی خود نگاه داریم غبار وحشت از میان برخیزد مملکت روم برو مسلم کرده و او را
امیدوار بفراغ بال و سکون خاطر نیز از کفار و دفع معاندان فائق قاهر مشغول شوند یقین است که چون مهم بر این منوال گذرد برکات آن در عاجل
و آجل بروز کار همگنان واصل و متواصل گردد والسلام علی من اتبع الهدی و چون ایلچیان مراجعت نمودند ... شرف اعلی ... حکم
که در ان حدود و نواحی قصبات موسوم بمبارک و ... طایفه از جیتا خان متحصن شده اند و بمتانت حصار دم از تمرد و استکبار میزنند فرمان
عالی صادر شد که امیر شیخ نور الدین و میر بندق متوجه مقصود گردند و در تخریب قلعه و سکنان آن بقعه مساعی جمیله مبذول دارند امرا امتثال

[illegible]

امر مبادرت نموده با طایفه از جلادان سپاه روی بدانجانب آوردند و چون بقلعه رسیدند نیران محاربه اشتعال یافت و قلعگیان بکار خود مشغول
شده دیوار حصار را خنده خسته و لشکر نصرت شعار جمیع اهل حصار را خان در اندک فرصت بقتل رسانیده عمارات آنرا با زمین هموار ساختند **ذکر توجه آن**
خاقان البریه بصوب قیصریه و انکوریه در حوالی سیواس جمعی مردم کر بطریق و سالک آمد یاره توقف داشته بعرض همایون رسانیدند که از ولوکات
جنگ ساخت و قیصر با گروهی انبوه و حشری گردون شکوه متوقف آمده و سر راه گرفته و فوجی از قراولان که آن جنگل دیده بودند تنگی کار
مشاهده کرده موافق ایشان گفتند بنابرین خسرو فلک مکین عنان کف و قتدار بطرف یسار منعطف گردانیده با قیصریه در حرکت آمد
و امیر سلیمانشاه را با لشکر انجم سپاه در مقدمه بانصوب روان ساخت و علی سلطان تواچی را از عقب فرستاد تا نگذارد که لشکریان از تفرقه پیش
رانند و موکب خجسته بشش منزل از سیواس بقیصریه رفت و خیام جلال و اجلال بر ساحت آن مملکت گسترانیده چند روز آنجا توقف فرمودند و طایفه
از بر سر لشکر گردون اساس پناه به مغیبها و مواضع انبار برده بودند ارباب جلادت تعاقب نموده همه را از زوایا بیرون آوردند و آنچه لایق بود غارت
کردند و چون وقت رفع محصول آن سرزمین بود بموجب فرمان شهریار عالمقدار سپاه مورشمار با ذخار غلات آن دیار کمر اجتهاد در میان
بستند و بعد از آن فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امیرزاده ابابکر و شیخ نور الدین بقراول پیش روانه شدند آن حضرت با بقایای سپاه جهان
پوشیده و استقبال کرده از قیصریه بجانب انکوریه عنان عزیمت معطوف ساخت و سه منزل قطع نموده روز چهارم نواحی قرا شهر مضرب خیام
لشکر بهرام قهر گشت و در آنجا خبر رسید که قراولان سپاه لشکر ایلدرم بایزید را دیده اند برحسب فرمان شاهزادگان و نوینان و سایر سپاه منصور
فرود آمده اند و بر رسم حزم و احتیاط عمل نموده برگرد خود خندق کنده و محکم ساختند آنرا محکم گردانیدند و حضرت صاحبقران دو سپاه امیر
شاه ملک را با هزار سوار زبان گیری فرستاده او در ظلمت لیل متوجه خیل دشمن شده و بسرعت چون سیل قریب ده فرسخ رانده قریب بهیج
نزدیک اردوی ایلدرم بایزید رسید و در کمینگاه ایستاده چون قراولان دشمن از فضول پای بیرون نهاده اند و انجماعت حمله برده حرب با صعب روی
نمود و چون قیصر مطلع شد که عدد اندک از سپاه نصرت نزدیک پای جرات پیش نهاده اند بر خاطر او گرانی آمده و از حیرت و دهشت بدماغ او تصادم
شده و امرا و سروران سپاه خود را در محل عتاب و خطاب آورده بهنگام طلوع آفتاب طبل رحیل فرو کوفته متوجه قرا شهر شدند و امیر شاه ملک
بسرعت فرستاده و صورت جنگ و توجه ایلدرم بایزید را معروض رای عالم آرای گردانید و حضرت صاحبقران در اندیش ایاس خواجه و شیخ علی بهادر
و صاین تیمور و برادرش مراد و دانه خواجه و امیر حسین تو صین و سلطان ملک سرآوج قراسادر و دیگر بهادران که همه مشت نفر بودند زبان

کبرجی قورشاد و امیر شاه ملک مراجعت نموده بدرگاه خسرو با احتشام رسیدند چون روز شد حضرت صاحبقران با شاهزادگان و امرای
عظام بر سبیل مشورت گفت که درین مقام دو صورت بر لوح ضمیر منقش میگردد یکی آنکه درین مکان توقف کنیم تا رسیدن مخالفان و لشکر
مردم آسوده شوند و چهارپایان استراحت نموده از کوفت بیرون آیند دیگر آنکه بمیان مملکت یاغی درآئیم و غارت کنان میرویم باطراف و جوانب
انعقاد ضمیر مستنیر آنکه ایلدرم بایزید از سر ضرورت بتعجیل از عقب ما متوجه گردد و بعد از قیل و قال حضرت صاحبقران رای ثانی را ترجیح داشته بسعادت و اقبال
پای در رکاب آورده امیرزاده سلطان حسین با ده هزار سوار در یورت توقف فرموده امیرزادگان مقتضی حکم واجب الاطاعه و دیگر امرا بر سبیل جناب
انکوریه فرستاد تا اگر از آنجانب دشمنان متوجه شوند سر راه برایشان گیرند و لشکر پیاده در جنب فرموده با امرا موافقت نمودند تا از راه چهار
برده و عبدالرحمن تواچی که پیاده بود پیادگان را سرکرده و سپاهیان که در روز پیش بزبان گیری رفته بودند فوجی از آنجماعت ملاقی شده و کس باز گرفته
یکی را کشته و دیگری مجروح خویش ساخته و در آن شب پسر قیصر با هزار سوار بزبان گیری آمده بود و بجز اندک از ان سپاه ظفر پناه کشته و در نهان
شده چون وقت ظهور صبح بازگشته با مخالفان دوچار خوردند و با آنکه هفت سوار بیش نبودند و باقی بهرام فر ظفر اقبال در مقام قتال و جدال آمد
جنگ کنان بسوی قبول خود روانه شدند چون از دور سپاه امیرزاده سلطان حسین مشاهده کردند بر جای خویش ایستادند و آن هفت کس از میان
سلامت بموکب همایون نصرت شعار پیوستند و امیرزاده شاه الیه نیز از عقب برسید و امرا و پیادگان که موجب بر تیغ جهان مطاع در مقدم صوب انکوریه
توجه نموده بودند پیادگان در راه خنجر چاه و احداث ره مشغول گشته و امرا از پیش انکوریه رسانده تمامت اهل اولوس آن نواحی را غارت
کردند و غنیمت فراوان بدست لشکریان افتاد و رایت فتح آثار بعد از سه روز بانکوریه رسید و در آنوقت ایلدرم بایزید یعقوب نامی را با کمر فرستاده بود
تا بمحافظت قلعه آنجا با حصاری که بر گرد دو مل پیوسته قیام نماید و یعقوب در استحکام قلعه کوشیده آماده قتال و جدال گشته بود حضرت صاحبقران
روز دیگر گرد آن قلعه سوار شده اطراف و جوانب قلعه را بنظر احتیاط درآورد و اشارت فرمود که بهادران جلادت شعار و دلیران ...
و ایشان بر حسب فرموده پیش رفتند و دیران محاربه و مضاربه را اشتغال دادند و نقبچیان نقب زده آب از خندق بیرون بردند و جمعی از ارباب
شجاعت مثل مقصود و توکل باورچی و علی شیر و شهسوار و غیرهم بر برجی از بروج عبور کردند و نزدیک آن شد که قلعه مفتوح گردد ناگاه از اردوی
خبر آمد که قیصر با لشکری زیاده از اختر از عقب آمده و چهار فرسخی رسیده است حضرت صاحبقران بازو باز کشیدند و از انکوریه جنگ کنان
بزیر آمدند و بر حسب مثال مخیم الاقبال لشکر کوچ کرده موازی یک آب تاختن پیش رفته و ایلدرم از عقب گذشته بود فرود آمدند و بنا بر مصالح

براسن معسکر خندقی کنده و آنرا با کمر ایلدرم استوار ساخته بودند و در ممر لشکر روم چشمه خورد در دامن کوه واقع بود و آن کمند صاحبقران آن آب را فرمود تا بند بستند و چون
رایات رومی رسیدند اختصاص بهر رفت و علم تشنگی بر عرصه ربع مسکون افکنده صاحبقران فرمودند که طایفه رفتند و بنجاست
و قاذورات آب آنرا مانند طینت اهل خلاف و شقاوت تیره و مکدر گردانیدند و حضرت پادشاه صافی طویت در آن زمان که مردم با نیر شرار حرب
نخشند روی نیاز بر خاک خضوع و خشوع نهاده از بارگاه مهیمن کارساز فتح و نصرت مسالت نموده و توکل بر فیض فضل الهی کرده و اعلا
اسباب ظاهر را بجا طرز بنیاد کرده بیت امید هستی نه تو پیدا شده ٭ خاک ضعیف از تو توانا شده ٭ چاره ما ساز که بی یاوریم ٭ گر تو برانی بکه
رو آوریم **ذکر تعبیه لشکر حضرت صاحبقران و آرایش سپاه انجم خدم و در کوب خود پادشاه رزم مصاف** بادهادان که زیب خشم
دلیران فیروز جنگ دشمن شوران ترک رومی روز د اطپیدن آمد رکوب عساکر گردون مآثر لشکر شکوه وان حضرت آرایش گرفت لشکر
جوانغار ظفر اقبال امیرزاده خلیل سلطان زیب و زینت پذیرفت و امرای عظیم مکان مثل امیر سلیمانشاه و امیر یادگار اندخودی و رستم
طغا بوقا و دیگر امرا در ملازمت شاهزادگان مقرر شدند و قبل ایشان امیرزاده امیرانشاه و علی سلطان تواچی و موسی توبوقا
و برانغار رایت شاهزاده دولتشاه امیرزاده سلطان حسین با وج مهر و ماه رسید و امیر شیخ ابراهیم شروانی و غیرهم در خدمت شاهزاده
مشار الیه کمر بستند و قبل ایشان امیرزاده ابابکر بود و امیر جهانشاه و امیر عثمان ترکمان و توکل برلاس و امیر علی سلدوز و در دست راست
قول قیامت نهیب باتمور اغلان و امیرزاده احمد عمر شیخ و شهسوار و جلال بارجی و محمد توجین و شمس الدین المالغی و ارغون ملک و محمد
و صونجو خلیل و عمر بیک و جهانشاه و امیرزاده بیک جاکو و دیگر اعیان و سرداران و در دست چپ قول جلال الاسلام و شاه و ملک پیر
و شیخ حسن مبرک و سلطان برلاس و عبدالکریم حاجی سیف الدین و علی عباس و خواجه شیخ علی بهادر و عثمان تواچی و شاه پوران سیستانی
و شیر ادل پادشاه پوران و دیگر امیران و دلیران و بهادران و در پیش قول امیرزاده محمد سلطان رایت استعلا بر اوج سماء برافراخته بود و در ظل
علم حشمت امیرزاده پیر محمد و امیرزاده عمر شیخ و امیرزاده اسکندر و از امرا مثل امیر شمس الدین عباس و امیر شاه ملک و الیاس خواجه و عثمان
و دیگر بهادران قرار گرفتند و چهل قوشون آراسته را در سایه ماهچه طوق ظفر پیکر باز داشت از هر جانب که مدد احتیاج افتد جمعی از آن
نامداران بدان صوب روانه آن و چند زنجیر فیل کوه پیکر از لعبیه غنایم هند در اردو با علم نشده بود همه را با آلچه گوناگون آراسته و نفط اندازان
و کمانداران برنشسته در پیش عساکر منصور بازداشته و از آنجانب ایلدرم بایزید ترتیب و آرایش لشکر گران و سپاه بیکران نمود و از جانبان

و طوایف افرنج و غیر ایشان پرداخت و اولاد و اقربا و طبقات حشم و افراد خدم خود را در محل مناسب جای ساخت از آنجمله پسر لاس
اوغلی را که برادرزن او بود با هشت هزار سوار از مردم افرنج در قبیل قول مقرر داشت و ایشان مجموع سیاه پوشیده بودند و بدین جهت
مشهور شده * ظاهر و باطن بداغ الحادث سوختیم * همه مردان با توکلی ... و هم پیران یکی ... عادت آنجماعت پوشیدن جوشن
چنانست که سرتاپای او را آهن نهان سازد که بجز از چشم عضوی دیگر پیدا نباشد و بندهای آن را بر پایهای آهنین مقفل میکنند و قفل
نمیگشایند چه جوز از ایشان جدا نمیشود و در قبیل میسره بزرگتر پسر سلمان چلبی با لشکرهای روم توقیف فرموده و خود در قول ایستاده و پسر
موسی و عیسی و مصطفی را در پس پشت خویش جا داده و محمد چلبی که ارشد اولاد او بود و لشکر ... شمار داشت و ... آل عثمان
پادشاه و علی پادشاه و منورتاش و خواجه فیروزه و حسن پادشاه و خلیل پادشاه و مراد پادشاه و ابرقوس و یعقوب و یوسف و غیرهم
هر یک با گروه انبوه از لشکریان بجای خود قرار گرفتند و قیصر با تمامت مخذولان و ارباب شهامت روی کین بمیدان نبرد آورده بجنگ و مسلح گشت
آمدند و چاشت سلطانی روز شاه جنگجوی کینه‌گذار ... و پیادگان دلاور حربها چون اشتر برسیدند و بر سر پشتها ایستاده و از جانبین کوس
و کورگه زده و نوبت اندوختند * برآمد بانگ کوس فلک‌سای * دو دریا آهنین جنبید از جای * بجنبیدند هزاران آهنین تن * نهان کرده
چون آتش در آهن * چو شد قلب و جناح هر دو صف راست * فغان کرده نای و کوس برخاست * ز هر جانب علم زد آتش کین * دو لشکر را اجل
گشت رنگین **گفتار در محاربهٔ حضرت صاحبقران با قیصر روم و هبوب نسیم اقبال بر رایت ظفر پیکر و گرفتاری بایزید از گردش چرخ محنت اثر** حضرت صاحبقران
دین پرور بر رسم معتاد با آئین ... پیاده شده روی ضراعت و افتقار بدرگاه قادر مختار فرمانفرمای سلطنت آورده و از درگاه مالک الملک استمداد و معاونت
و استعلا بر مخالفان مسئلت نمود و چون چهرهٔ مطلوب در مرآت امید آن حضرت جلوه‌گر آمد و روی آرزو از نقاب ارتیاب جبین ...
چنین شاهده فرمود پای در رکاب آن حضرت آورده سوار شد و توکل بر آفریننده جزو و کل کرده متوجه مصاف گشت و فرمان داد
که لشکر فیروزی سمات نهال وجود اهل ضلالت و عناد را ... قهر ... حیات منقطع سازند و تیغ آتشبار ... وجود ایشان ...
بهادران آن حضرت شعار شمشیر کشیده و بازو گشاده پیش رفتند و پردلان روم نیز پای جلادت در میدان مقاومت نهادند * دو لشکر
چون دو دریا بر آمد بهم * هزاران کینه جو آویخت در هم * ... * ... * ز هر سو ...
بر ... تیغ ... * ... * ... * ...

اران معرکه خونخوار نخست امیرزاده از قبیل برانغار حمله برده و با لشکر رزم آزمای کوشش نموده جوانغار مخالف را که قبیلش پسر ...
چلبی بود از جای برداشتند و امیر جهانشاه و امیر قرا عثمان نیز داد مردانگی داده دست چپ دشمن را تمام مانند ایشان ... شکستند
و کرسچی که از دیگر اولاد پادشاه روم بود به مزید شجاعت و کیاست آراسته و از مراسم دلاوری و جلادت پیراسته و چون صفا و ...
نکت و قدرت خود در پیران ایدوست از جنگ باز داشته و با مردم خویش پشت از معرکه برگاشته را و انهزام پیش گرفت و سیلاب ...
بدو رفت و از قبیل برانغار امیرزاده سلطان حسین چون شیر ژیان و میرزادان با طایفه از دلاوران روی جلادت بمیدان نهاده از برق
تیغ خونریز آتش در خرمن ثبات و وقار مخالفان بدنها زده و امیرزاده محمد سلطان بعد از طلب رخصت از آن حضرت بمدد جوانغار
شتافته در دریای هیجا غوطه خورده کشتی حیات مخالفان را در غرقاب فنا افکنده پسر لاس افرنجی که برانغار و میان معاضدت او مانند سد
اسکندر مستحکم و استوار بود با دلاوران افرنج مردانه از پای درآمده آثار جلادت بظهور رسانیدند و چند نوبت از طرفین غلبه کرده یکدیگر را براندند و عاقبت
سپاه آن حضرت شعار غالب آمده و مار از روزگار ایشان برآوردند * ز هر سو گشته خنجرهای خونریز * بخون چون غمزهٔ کافردلان تیز * خدنگ شیر
مردان سینه خسته * ز قتل بدگمان در خون نشسته * روان پیک اجل هر سوی چون تیر * که گرد از خلک او افغان ... * و در آن معرکه چندان کشته
که زبان قلم از شمار آن عاجز آمده و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیرزاده اسکندر و امیر شاه ملک با دلاوران پرخاشجوی قول پیش رانده و بازوی
شجاعت برای کشاد و بسیاری از اهل روم را باستعمال تفنگ مردم خوار شمشیر رود بحر گرق غوطه دادند و چون آثار ضعف و فتور بر صفحات روزگار
ارباب خلاف و شقاق ظاهر گشت اشارت علیه نفاذ پیوست که سایر شاهزادگان و امرا و تومانان یکبار روی شجاعت و مردانگی بلشکر
قیصر نهند از میمنه سپاه ظفر پناه امیرزاده میرانشاه و امیر جهانشاه و امیر شیخ ابراهیم و حاجی عبدالله عباس و سلطان سنجر حاجی سیف الدین
و دیگر امیرزاده و امرا شکوه مآب تمکین و از میسره امیرزاده خلیل سلطان و امیر سلیمانشاه و رستم طغای بوقا باتفاق حمله کرده و نیران قتال که شعله
کرده بهرام خون آشام را بر این رواق فیروزه فام برکشتگان معرکه سوخت و آتش حرب چنان برافروخت که گره مهر بر چرخ اثیر داغ مخلص
سخن آنکه در آن زمان که امیرزاده محمد سلطان برانغار قیصر را از جای برگرفته شش قول از سپاه آنجناب که بر فراز پشته که محل ایشان بود را آمدند
الیدرم بایزید با لشکر قول متوجه آن موضع گشت و سپاه شاهزاده از آنجا رانده و خود بیالا برآمده و مردم خویش را احاطه کرده میمنه و میسره را از لشکر ایران
دید حیرت و دهشت بر ضمیر او استیلا یافته از سپاه برانغار و جوانغار که متفرق شده بودند طایفه او پیوستند حضرت صاحبقران از جانب قیصر ...

و امیرزاده میرانشاه نیز با امرا دست راست و امیرزاده سلطان حسین با عظما دست چپ روی بآنطرف نهادند و مجموع لشکریان متوجه جنگ
گشته ایلدرم بایزید را در میان گرفتند و هرچند ایلدرم بایزید از روز صبح تا وقت عصر بسی حرکات و ستیزه کرده پای تجلد میفشرد و باعیان
روم و فرنگ که طالب نام و ننگ بودند محافظت خود از واجبات شمرده و هنگام اضطرار [illegible] مضطرانه [illegible]
خویش از آن بالا سر در نشیب گشته پای از بادیه فرار جدا و حکم اندازان بر ایشان تیرباران کردند و جمعی کثیر را بر خاک مذلت بیجان انداختند
و بسیاری از گریختگان از تشنگی هلاک شده روان بسپردند چه خورشید در ششم درجه اسد بود و هوا بغایت گرم و در آن حر جلاب یافت نمیشد و چون
فتحی چنان که هزار فتوحات سلاطین ذوی الاقتدار توانند بود روی داد حضرت صاحبقران مؤید منصور در صبحگاه سراپرده [illegible]
بارگاه همایون نزول فرمود و به ادای شکر و سپاس واهب بی‌منت قیام نمود شاهزادگان و امرا و نوئینان بتقبیل قوایم سریر خلافت
مصیر شتافته روزافزون زبان بتهنیت الفتح گشادند و روز جمعه نوزدهم ذی‌حجه سنه اربع و ثمانمائه [illegible] فیروزی و انهزام قیصر دست داد
و چون رومیان منهزم شدند و قیصر از معرکه بیرون رفت جمعی از بهادران لشکر بیک عنان نموده و سرراه بر ایشان نهادند و سلطان محمود خان
ایلدرم بایزید را رسیده و [illegible] اسیر و دستگیر کرده همان زمان دست بسته بدرگاه حضرت صاحبقران فرستاد و در تواریخ مسطور است که چون صاحبقران
بر کیفیت قضیه اطلاع یافت فرمود تا دستهای او را گشاده بحضرت درآوردند اما سواد اوراق از والد خویش شنیده که سیدی احمد ترخان
چنین گفت که من در بارگاه فلک اشتباه حاضر بودم که یکی از خواص بعرض رسانید که قیصر را دست بسته میآورند [illegible]
شد که او را همچنان بمجلس همایون رسانند ایستادگان پایه سریر اعلی خبر برده [illegible] و چون چشم خاقان مؤید مظفر بر قیصر افتاد [illegible] کلمات
درشت از آن حضرت صدور یافت بعد از آن فرمود که دست او را گشادند و شرف جلوس ارزانی داشت فی الجمله چون عرق لطف و رحمت
صاحبقران خطابخش در حرکت آمد ایلدرم بایزید را نزدیک خود نشاند و با او بزبان عتاب که مقرون برفق بود خطاب کرد که هرچند خیر و شر
منوط و مربوط باراده قادر مختار و خالق بشر است و هیچکس را از ماده قدرت و اختیار نیست اما از روی انصاف و راستی در عالم اسباب این بخت
که بتو رسید خود کرده اگر بارها پای خویش از سرحد خود بیرون نهادی و در چند قضیه مبادرت نمودی که هر یک ساعت بر آن [illegible]
بجانب تو کشم و من تحمل میکردم و آنچه وظیفه مسلمانی بود بجای میآوردم که مبادا امروز از عبور سپاه منصور غبار ملال بر وجنات روزگار مسلمانان
و غازیان اهل اسلام نشیند و در خاطر داشتم اگر نصیحت من بشنوی و در خبر نباشد که از تو التماس کردم مضایقه نکنی بجان و لشکر و گنج [illegible]

و هیچ

و هیچ چیز از تو دریغ ندارم و با این همه ترا معلوم است که اگر قضیه برعکس واقع میشد و از ابتلاء استعلا و تمکن و تسلط که باری سبحانه تعالی بتو ارزانی
داشت نصیب تو میشد از آثار غضب و سخط تو بخیر ما و لاحقات ما و اتباع و متعلقان ما چه میرسید لیکن شکرانه نصرت و ظفر که پادشاه داور کرامت
من کرده در باره تو و اولاد تو بجز خیر و نیکوئی نخواهم هیچ اندیشه خاطر آسوده دار و هیچ دغدغه بضمیر راه مده ایلدرم بایزید سر خجالت و انفعال
در پیش افکنده بجرایم و تقصیرات خویش اعتراف نمود و گفت فی الواقع خطا کردم که سخن چون شما سعادتمندی نشنیدم و اگر مراهم
خسروانه رقم عفو بر زلات بنده مجرم کشند من و فرزندان باشیم پای از دایره متابعت و مطاوعت بیرون ننهیم و بدانچه مقدور
و ممکن باشد وظیفه خدمتکاری و جان سپاری بجای آوریم حضرت صاحبقران پرسش نمود او را خلعت پادشاهانه پوشیده و خاطرش را بوعده‌های
جمیل مطمئن گردانید قیصر چون آن همه لطف و مرحمت مشاهده کرد بعد از ادای دعا معروض کرد که فرزندانم موسی و مصطفی در معرکه با من
بودند از حال ایشان دغدغه عظیم بر ضمیر مستولی است مأمول آنکه فرمان عالی نفاذ یابد که تفحص حال ایشان کنند اگر زنده باشند به بنده رسانند
تا با سایر الطاف و بنده نوازی منتظم گردد ملتمس قیصر بسمع قبول افتاد و فی‌الحال تواچیان بر حسب اشاره علیه باطراف و جوانب روانه شدند
و بعد از چند روز موسی را پیدا کرده بدرگاه عالمپناه آوردند و خلعت پادشاهانه قامت قیصرزاده را بخلعت خاص بیاراست و پیش پدر فرستاد
چه در آن اوان قریب بمنزل مخیم خرگاه بی تکلف جهة قیصر نصب کرده بودند و حسن برلاس [illegible] بنابر فرمان واجب الاذعان حضرت
صاحبقران بمحافظت و مراقبت او قیام مینمودند **ذکر فرستادن صاحبقران لشکر را باطراف مملکت اهل نزاع و خلاف و ارسال فتحنامه بممالک
محروسه و اشتغال بعیش و عشرت** چون لشکر پادشاه هفت کشور از میدان رزم منصور و مظفر کوچ کرده و در مرغزار انگوریه نزول فرمود یعقوب کوتوال
از شهر بیرون آمده مفاتیح دروب تسلیم نمود و او را حلبی سلطان تواچی سپردند و گماشتگان دیوان اعلی بموجب اشارت علیه بتحصیل وجوه
مال امان انگوریه قیام نمودند و فرمان همایون نفاذ یافت که امیرزاده محمد سلطان بر سبیل منقلای [illegible] توجه نماید و امیرزاده ابابکر و امیر
جهانشاه و امیر شیخ نورالدین و دیگر امرا با فوج [illegible] در رکاب آن حضرت قرین او روانه شوند و امیر شیخ نورالدین بضبط مال انقلاب قیام نماید
و شاهزاده محمد سلطان با دیگر امرا و نوئینان ایلغار کرده [illegible] و فرمان داد که امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده اسکندر
و امیر سلیمانشاه و امیر رستم طغای بوقا و سید خواجه و شیخ علی بهادر و پیر علی سلدوز با دیگر امرا و بهادران و سرداران متوجه جانب قونیه
و آقشهر و علائیه و عدالیه گردند مجموع بر حسب اشارت علیه عنان عزیمت باطراف ولایت روم معطوف گردانیدند و چون خاطر انور از شغل

این فرزانه را وقوف یافت برلیغ مطاع صادر گشت که چند فتح نامه ارباب قلم در سلک تقریر کشند منشیان بلاغت سمات و دبیران فصاحت
آیات در این باب رسایل پرداخته و مصحوب ایلچیان قمر سیر بممالک ایران و توران روان ساختند فتح نامه پیش خواتین و آغایان بدار السلطنه
فرستادند و یکی بدار السلطنه سمرقند نزد امیرزاده عمر ارسال رفت و یکی بجانب کابل پیش امیرزاده پیر محمد جهانگیر و یکی پیش از پیش امیرزاده
و همچنین بترکستان و کاشغر و ختن و خوارزم و خراسان و مازندران و گیلان و آذربایجان و عراق عرب و عجم و کردستان و لرستان و کج
و مکران و سیستان و بدخشان و بلخ و طخارستان و هند و سند و سایر بلاد و امصار فتحنامها ارسال نمودند و در این سال خواجه غیاث الدین
سالار سمنانی ضابط مال یزد بوده و بعضی از اموال ایوان اعلی در صین یزد در شهر ... ساخت و در صین انجام خبر فتح روم رسیده اتراک از
نام کرده و بدان استبشار یافت و با تکلف در تمام روی زمین یزد از خانها آن تکلف و آیین کس نشان نمیدهد و برلیغ واجب الاذعان از
نواحی مراسم تیقظ و احتیاط تقدیم رسانند و امیر ... و ... نواحی ملازمت رکاب مامور شدند و چون در آن اولا امیر ... قرا
بجوار ملک ... پیوسته بود حکم شد که امیر ... نیز در موکب شاهزاده مشارالیها بخراسان رفته در آنجا بر توقف نماید بر مقتضی فرموده عمل کردند
و حضرت صاحبقران دولت یار از نواحی انگوریه در ضمان حفظ و تائید آفریدگار نهضت فرموده بعد از قطع شش منزل بسوی حصار سیدی غازی
قلعه براندند و اطراف و جوانب آنرا احتیاط فرموده و جلگاه آنجا از نزول موکب همایون سر سبز ... و در انقضای ... مهمات
حضرت صاحبقران امیرزاده شاهرخ با ده تومان لشکر بطرف کول حصار و ... فرستاده و بنفس همایون متوجه کوتاهیه شده و چون
بدانجا رسید شهری دید در غایت خوشی و ... خوب ... مرغزار ...
آب خوشگوار لاجرم مدت یکماه در آنجا توقف اتفاق افتاد و ارباب و اهالی آن ... بشارت علیه خلعت امان پوشیده مال الامان ...
عامره فرود آوردند و مبلغی خطیر از اموال ... که در کوتاهیه بود ضمیمه آن شد و رای صواب نمای بعد از وصول بکوتاهیه امیر شاه ملک و ...
حاجی سیف الدین و دیگر امرای شجاعت آیین را با فوجی از سپاه نصرت قرین بطرف ... کرده و خواجه ... روان ساخت و چون
تمام ممالک روم تا کنار دریای مغرب جولانگاه سپاه پادشاه کواکب سپاه گشت ... چون جهان
انتظام داشت رای شهریار عجم ... فضای نشاط و طرب فرموده مجلس بزم بوجود شاهزادگان خورشید ... آیین ...
چون زیب و زینت گرفت و امرا عظام و نوئینان عالی مقام ... سپهر احتشام ... بنشستند ... سیم اندام دادی

رنگین

رنگین در قدحهای بلورین افکنده مغنیان خوش آواز نوشانوش شراب ارغوانی ... گنبد ازرق پوش بالا بنند
و در خلال این احوال سپاه نصرت مآل باطراف و اقطار تاخته بردند و چندان غنیمت بدست ایشان افتاد که ...

ذکر احوال امیرزاده محمد سلطان بعد از بیرون آمدن از اردوی صاحبقران گیتی ستان

چون شاهزاده جوان بخت حسب الفرمان
و بخت بجانب برسا روانه شد پنج شبانه روز تعجیل نمود که از سپاه ... ملازمت رکاب آنجناب بودند زیاده از چهار هزار
کس با او به برسا نرسیدند و پیش از وصول شاهزادگان مسلمان چلبی بانجا رفته بود و از خزاین پدر آنچه از روی دست ...
برگرفته و متوجه ... رفته و جمعی از اعیان مملکت ... کوشش که ببرسا ... طایفه از ارباب حشمت و مکنت ساحل دریا ...
بودند از آنجمله شیخ شمس الدین محمد جزری با اشراف برسا مثل محمد بخاری و مولانا شمس الدین فناری و دیگر اکابر و ارباب عمایم از شهر
بیرون رفته بودند عساکر منصور ... همه را دریافتند و رسم غارت ... بجای آوردند و در صحرای
... بشیخ جزری رسیدند و پسرش را گرفته نزد امیر شیخ نورالدین آوردند و دو دختر قیصر در ... شهر مختفی گشته بودند و دختر سلطان احمد جلایر که
ایلدرم بایزید جهت پسر خود مصطفی خواستگاری نموده در برسا اقامت داشت مجموع بدست سپاه فیروزی اثر افتادند و در آن اوان کورانوف
ترکمان از بیم صولت لشکر صاحبقران گریخته پناه بروم برد بموجب فرموده ایلدرم بایزید در برسا روزگار میگذرانید و چون آوازه وصول
رایات فتح آیات بقیصریه مسموع او گشت گریخته پناه بروم برده در این اوقات که امیرزاده محمد سلطان به برسا رسید آن شهر ...
مسلم و مسخر شده و امیر شیخ نورالدین بقلعه درآمده خزاین قیصر را که ... از نقده و گوهر و جواهر و اجناس ...
آورده و ... نویسندگان دیوان اعلی خواجه علی سمنانی و خواجه سیف الدین تونی تفاصیل آنرا بر صفحات دفاتر ثبت کردند و بعد از
انضباط امور لشکر ظفر مآل عرصه آن ولایات را بجاروب غارت و تاراج برو فتند و آنچه در برسا که از چوب ... بوده
... آتش قهر سوخته و بعد از رسیدن بقیه سپاه که در اردو مانده بودند امیرزاده محمد سلطان بصوب ساحل ... روان شد
و امیرزاده ابابکر را با ده هزار سوار از جانب دست راست بطرف ازنیک فرستاد که شهری معتبر روم است و آب و هوایش ...
لطافت و اعتدال ... سنگ تراشیده و در نهایت رفعت و استحکام ... که دوران ...
و انحصار ... بر کنار ... واقع است و امیر ... را با فوجی از جرگه شمشیر زنان نیزه گذار بسوی دست چپ

مصوب کاشته و دریای رودان حضرت امیرزاده ابابکر چون با ونیک رسید سلطان چلبی با انواع اسباب مقاتله و لشکر فراوان در آن دشت
شهر را که ... از آب ... گذشت و با سراپچه گریخت و کوچ و متعلقان او بذل اسیری گرفتار شدند و چون لشکر جهانگیر از غنائم
و آن نواحی بپرداختند امیرزاده ابابکر کیفیت حالات آنجا را بتفصیل معروض امیرزاده محمد سلطان گردانیده بود و شاهزاده جوان‌بخت
بعد از استماع خبرهای خوش هرکس جلدی الیقین نمود که باردوی اعلی رفته فتح اونیک و گریختن سلطان چلبی را بمسامع جلال رسانند و امیرزاده
ابابکر بزراق سلطان را با شقاری چند کاری سپهر شتاب فرستاد و میان برسا و کوتاهیه که دو مرحله است بغایت سخت و بیشه بسیار
پر درخت از تشابک اشجار بحیثیتی که وهم تیزگام از مضایق آن راه بیرون شدن دشوار میداند و چون فرستادگان شاهزاده
بآن بیشه که طولش چهار فرسخ بود درآمدند جماعتی که پناه بآنجا برده بودند فرصت غنیمت دانسته از اطراف و جوانب بر سر ایشان ریختند
والحق جای آن داشت که پای بهادران سست شود و دست ایشان از کار بماند و لیکن نیروی دولت قاهره محمد قوشچی و صوفی [illegible] و ابراهیم
و فخرالدین و محمد قلندر و خضر با بقیه آن صد نفر هیچ وسواس بخود راه ندادند و بقدم ثبات و وقار ایستاده بازوی جلادت بایشان
و کمان و سیف و سنان گشادند و چندان از آن [illegible] منهزم گردانیدند و بتعجیل تمام راندند و در کوتاهیه بتفصیل قوایم سریر خلافت مصیر را افراشته
بموقف عرض رسانیدند و امیرزاده محمد سلطان از سر فراز [illegible] کوچ کرده و از آنجا بار معاودت نموده در برسا فرود آمد و امیر بوکجک
آنچه امکان خرابی بود بتقدیم رسانیده و ساحل را غارت و تاراج کرده در برسا بموکب شاهزاده پیوست و پیش از وصول امیرزاده ابابکر
با غنایمی که [illegible] حاضر آمده نیز ملاقات امیرزاده محمد سلطان استسعاد یافته بود و شاهزاده شاه را الیه از برسا کوچ کرده
بعلف زار نیکی شهر که متصل است ببرسا فرود آمد و امیرزاده ابابکر بشارت شهر [illegible] دختر [illegible] قیصر [illegible] نکاح آمد ذکر جهة
قضیه که از آن جهة یکی نسخت حضرت صاحبقران است از کوتاهیه امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده [illegible] و امیر سلیمانشاه و رستم طغای بوقا و دیگر
سرداران و امرا که بجانب دست چپ برسم ایلغار شتافته بودند گیک ترکمان را یافته غارت کردند و آقشهر و قراحصار را گرفتند [illegible]
آنجا مال ماند حواله نمودند و جغر بلغ و قوم حمید را غارت کردند و چندان اسب و شتر و گوسفند بدست آوردند که لشکریان از راندن آن عاجز شدند
شهر [illegible] و آنشهر را مفتوح ساخته از ارباب آن مملکت مال بستدند و امیر سلیمانشاه [illegible] از آنجا بجانب [illegible] ظفر پناه
گرفته و مجموع الوسات را [illegible] غارت کرده جمعی کثیر را بقتل آوردند و در خلال این احوال امیر شیخ نورالدین با [illegible] قیصر

متعلقان

و متعلقان و کنیزکان او بدرگاه عالم پناه آمده تمامت را بموقف عرض رسانیده مراحم خسروانه [illegible] قیصر بود و دختر [illegible] فرنگی که زوجه
و سایر منتسبانش جهت شوهر فرستاد و از مکارم اخلاق شاهانه آن عورت که سالها در کفر و ضلالت بسر برده بود در زمره اهل ایمان و عرفان
انتظام یافت و زبان بکلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله گویا گردانید و شیخ شمس الدین محمد جزری که امیر شیخ نورالدین همراه آورده بود بعز ملاقات
بسیر حضرت صاحبقرانی استسعاد یافت و ظفر کردار ملازم رکاب نصرت انتساب خسرو کامکار شده و امیر محمد پسر قرامان را که از زمان
حکومت ایلدرم بایزید محبوس بود و بلکه از حیات مأیوس بود باردوی شرف اعلی رسانیدند عنایت شهریاری [illegible]
[illegible] محسود و مضبوط [illegible] و حکومت مملکت قرمان از قونیه و لارنده و [illegible] و علائیه [illegible] باو ارزانی
داشت و ایالت شهر آقشهر را بآن منضم ساخت و ولایات مذکوره در تحت تصرف امیر محمد و اولاد او بماند و چون مدتی که [illegible]
در کوتاهیه در عین تنعیم [illegible] و در ضمان [illegible] عنایت بپرورد کار بعزم ارتحال از آنجا سوار شده امیرزاده محمد سلطان امیر شمس الدین
عباس را در شهر توقف [illegible] نموده خود متوجه درگاه گیتی پناه شد امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه و امیر بوکجک ملازم موکب عالی
بودند و در اثنای راه با رودی کیهان [illegible] پیوسته غبار کبت جهان بجای پادشاه مظفر لوا [illegible] چشم [illegible]
[illegible] رسانیدند و در این اثنا [illegible] بقتل [illegible] و برادرش [illegible] بود فرمان داد و شارت علیه [illegible]
[illegible] و دیگر برادرانش را هر جا که یابند [illegible] فرموده بتقدیم [illegible] و بموجب [illegible] امیرزاده محمد سلطان و ابابکر
ابابکر با امرا و اتباع که آمده بودند از آنجا بازگشته در برسا و [illegible] ملحق شدند و رایات عالیه بجانب [illegible]
در نواحی آلتون [illegible] مرغزاری [illegible] مضرب خیام اقبال و دولت گشت و [illegible] خواجه [illegible] حکومت [illegible]
باده [illegible] فرمان فرمود و در آن فضای جان فزا الحکم پادشاه تاج بخش مجلس بزم [illegible] گلستان ارم [illegible]
[illegible] ساقیان [illegible] چون آتش [illegible] در قدحهای بلورین [illegible] شراب آن [illegible]
و چون از شراب دماغ شیخ و شاب گرم شد صاحبقران کامیاب [illegible] تا چنانچه در میدان [illegible] شاید [illegible]
بزم [illegible] ملاحظه نماید [illegible] مقام [illegible] و چون در این مجلس [illegible] بانواع نوازش و [illegible]
سینه [illegible] و کیسه آمال [illegible] الطاف و عواطف خسروانه مالامال [illegible]

غبار ملال از خاطر خطیرش محو شده بود و به مقتضای لازم الوفای تفویض ممالک روم یاد شده و رنج و محنت او براحت تبدیل یافت و اعتذار جمعی بساط
لهو و عشرت رایات فتح آیات بصوب شهر ازنیق در حرکت آمد ذکر ارسال ایلچی و اعلام و اعیان روم از پیش ایلچی و اشراف حضرت صاحبقران
مولانا عبد الدین احمد پسر شیخ شمس الدین جزری را برسالت نزد والی مصر نامزد فرمود و زبده سفارت آنکه حضرت الهی و عنایت پادشاهی تمام
ممالک روم در تحت تصرف و تسخیر بندگان درگاه ما قرار گرفت باید که سکه و خطبه ولایات مصر و شام باسم و القاب ما زینت دهد
و اتلمش را که نشان بدرگاه عالمپناه روان سازد و اگر درین باب تغافل جایز دارد یقین داند که رایات نصرت مآل بعد از مراجعت از دیار
روم متوجه مصر و آن مرز و بوم خواهد شد ع هرچه در دل و چشم کشم تو دانی بعد ازین ؛ و فواعد من چند کس دیگر را با فتح مسدود مصحوب شیخ
شاد البه کرده بود و دران اوان که گویا هیبه مرکز اعلام ظفر قرین صاحبقران حضرت قطبیه بود چندین را با جمکیری بچند جا فرستاده و از آنجمله کسی
لقسطنطنیه که مشهور باستنبول است پیش حاکم آنجا نامزد ارسال نمود و خراج و باج طلب فرموده و دو شخص دیگر را پیش سلمان چلبی که با سرخیه
گریخته بود و در کنار حصار که از متعلقات پدرش بود در برابر استنبول نشسته روانه ساخت خلاصه پیغام آنکه بدرگاه گردون احترام چپاپه انقیاد آمده
فرستاده و الا سپاه بهرام انتقام بتعجیل تمام متوجه آنجانب خواهد شد و درین اثنا فرستادگان استنبول باز آمدند و تا کور ربول تحف بی اندازه
ایشان کرده بود و فلوری بسیار و تحف و تبرکات بیشمار مصحوب او گردانیده مخلص سخن آنکه من یکی از بندگان درگاه گیتی پناهم و دل بر اطاعت
و متابعت ملازمان عتبه علیه بسته و چشم الفرمان پادشاه جهانگشا نهاده باج و جزیه قبول دارم و از نزاع و مخالفت بیزارم حضرت صاحبقران
جزیه بر حاکم استنبول مقرر فرموده و فرستاده را خلعت داده رخصت مراجعت ارزانی داشت و چون موکب همایون بموضع ... رسید قاصدی
که از پیش سلمان چلبی معاودت نموده به عز بساط بوسی مشرف شده و شیخ رمضان که از ندمان پدرش ایلدرم بایزید بود با تنسوق و خطاب عذرخواهی
جمع داشت با تنسوقات و پیلاکات از فلوری و جانوران شکاری و غیر آن در مرافقت ایشان فرستاده بود و عرضه داشته که این بنده خود را
از کمترین چاکران ساحت کبریا شمرده و ... رسم پیشکش می داند و چون کرم و لطف خسروانه شامل احوال پدرم شده در ابرام و احترام
مقابل گردانید و نشر ... انعامات شهریاره بتیار ... و ... اشتهارات هرگاه که اشارت علیه ... قدم ... تا اخیر و توجه نیست
دولت آشیان استاده ام ... و مراحم پادشاهانه خطی و اقراضی کامل یابم حضرت صاحبقران سخن ان در بسمع رضا اصغا نمود
و در جواب فرمود که آنچه گذشته غلو تقدیر حی بود بظهور آمد و اکنون از گذشته که گذشتم و بساط خلاف و نزاع در نوشتم باید که قهرزاده

سپه غمه و اندیشه متوجه آنجانب کرد و تا علی رکه ورت از آیینه مصادقت مرتفع شود و چهره مخالصت دیرات مخالفت روی نماید و حق
پادشاهانه و عوارف خسروانه بهره ور شود و شیخ رمضان را بکمر و اسپ مشرف و سرافراز ساخته باز فرستاد و سلطان محمود خان که با امیر شاه ملک بجنت
بعضی از ولایات رفته بود بواسطه عرض مرض که درین کاربر بلغ برحمت الله شکری پیوست و از استماع این خبر یای قلاده شهریاران اوایل
داد اخر الله شه فرح و سرور بمقام حزن و اندوه مایل گشت و زبان توفیق بکلمه انا لله و انا الیه راجعون گشاده دل بر موافقت ضروری نهاد
و امیرشاه ملک که با دیگر امرا و لشکریان بکشون رفته بودند که برلیغ و الحقه و عدالیه را غارت نمودند و در عدالیه شیخ علی سیلاز و شیخ حاجی
در جنگ کشته شدند و در انجانب در میان کرده آتش تاراج در سواحل و دیهها گذارزدند و مجموع ولایت منتشا و ایلی کبر را بمقتضای
لقبل التصدیات خراب و ویران ساختند و با اموال و اولجه بیرون از تخمین و قیاس بازگشته باردوی گردون اساس شتافتند و ازاوایل
خریف اردوی کیهان پوی در شهر لبغ توقف فرموده و خواجه شیخ علی بهادر که پیش از این تاخت ایل ایدی رفته بود چنانچه رقم زده
کلک بیان گشت و درین اوان به شهر لبغ آمده بعضی از لشکریان که همراه بودند بنابر حرارت و عفونت و هوای انجا رنجور شده و رحلت
نمودند و او نیز بمرض صعب گرفتار آمده حضرت صاحبقران بعیادتش قدم رنجه فرمود و بیامن حضور موفور السرور آن حضرت صحت از نو
یافت و از خراب حالات و در آن نواحی چشمه آب بود که آب آن در هر مکان که اندکی درنگ کرد متحول بسنگ میشد طایفه از
لشکریان از آن ماده آشامیده برجای سر گشتند الحکم لله العلی الکبیر ذکر تعیین فرمودن خسرو آفاق مواضع قشلاق در ممالک روم و شرح دیگر قضایا
شهریار کامکار با پادشاهزادگان و نوئینان در تعیین مقدار در باب قشلاق مشورت فرموده هر یک از شاهزادگان و امرا و نوئینان را
امر فرمود که در شهری از شهرهای روم زمستان بپایان رسانند و پیش امیرزاده محمد سلطان کس فرستاده که اعلام غارت و تاراج ولایات
در سرانهای اپلی شهر مغنی سپاه قشلاق کنند و شاهزاده جوان بخت از تنگی شهر بر ساحت نموده بجانب ... رفت و دیهی چند در توقف
فرموده و از آن موضع کوچ کرده بیال کسری آمده و آتش نهب در آن ولایات زده مرغزاری نزول فرمود و چون پاسی از شب گذشت ایلیک
سوباشی با طایفه کثیر از چپاولان که از آنحدود اقامت داشتند شبیخون آوردند و فاولا که بخیه اول رفته او بود خبر در رسانیدند غافلان تاگاه بر اردو
ریختند و چون بعضی از سپاه بکشون رفته بودند و جمعی از سر غفلت غنوده شاهزاده بنابر رعایت حزم سوار شده از دو برون خرامید امیر
جهانشاه و دیگر سرداران سپاه هم در آن شب جمع آمده روی بجنگ و دفع دشمنان نهادند و مجموع ایشان را منکوب و مقهور ساختند

و شهرستان ابدان آن جماعت را از دار الحیات پرداخته و امیر جهانشاه و در جهان مرغزار فرود آمد تا از عقب شاهزاده رسید و چند روز
در آن منزل توقف اتفاق افتاد شاهزاده امیر جهانشاه و امیر بوجگک با سپاه بجانب سپرحصار روانه فرمود و ایشان آن شهر را با توابع و مضافات
در عرصه اقامت و اتات افکندند و شاهزاده مقیمان سواحل را تاخته و خاطر از کار ایشان پرداخته بمنبی سپاه در رفت و تمام شهرستان و ارکان
مکان کشیده ابد و منفی سپاه در دامن کوهی واقع است آب روانش رشک چشمه حیات و هوای عنبر افشانش روح بخش نسیم روضات
قشلاق امیرزاده و شاهرخ و لشکر جوانغار ولایت کرمیان ایلی معین رفت و شاهزاده در کستان نیز اولغ برلغ و کجک برلغ رحل اقامت
انداخت و رایت نصرت آیات از شهر اولغ در حرکت آمده بشهر دولغ رسید کوتک قصه انان که لاد قصه اقصرکرده اند شهری بود
منقسما مشتمل بر آن سنه و مزین و این معنی موافق مزاج اشرف پادشاه زمین و زمن افتاده بغیر آنکه مال امان ستدند تعرض بآن تا انجا
نرسانیدند و رایات گردون پیمای از آن منزل رسیده اسب عبور نموده فرود آمدند و در آن منزل پسران امیر محمد بخشندباره کرد پادشاه کرده بودند
اقتدار رسیدند و بشرف تقبیل بساط همایون استسعاد یافته بزرگ اسب بموجب عرض رسانیدند عنایت شهریار شامل حال ایشان گشته
باضعاف دیگر منزه و مفتخر گشتند بخشندبار ملازمت رکاب ظفر انتساب اختیار نمود و امیر محمد مال قبول کرده با محصلان باز گشت و چون رایت
فیروزی آیات بکزل حصار رسید چند روز در آن محل قرار گرفت و کماشتگان دیوان اعلی بر ارباب آنجا مال امان حواله کردند و بوصول
پیوست و در آن موضع بمسامع علیه رسید که در این حدود کوهی است و در دولت آنجا جمعی غارت خون گرفته پناه با آن کوه برده اند و هر یک از ایشان
جهت علف و هیمه پیرامون آن میشوند و بنهب و قتل متعرض میشوند و از استماع این خبر آتش غضب فرمانفرمای هفت کشور التهاب یافت
فرمود که بعد از نماز شام فوجی از سپاه چون شام آن کوه را در میان گرفتند و چون حشر و گردون احترام از برای دفع ظلام از پس کوه
سر بر زد لشکر بهرام انتقام از آن جماعت اثری نگذاشتند و در این اثنا مولانا عبد الجبار خوارزمی که سالها در حضرت اعلی ملازم موکب حضرت
صاحبقران بود بعارضه چند روزه وفات یافت و حضرت صاحبقران از کزل حصار نهضت نموده بشهر ایاسلیق آمد و روزی چند در آنجا
توقف فرمود تا مال امان بحصول موصول گشت و از آنجا متوجه شهر شد که از شاه میرزا در دم است و آن شهر را اقفر طلعت خوش خواندی کمند
و مال امان حواله رفت و در این محل جمعی که همراه امیر محمد باستحصال رفته بودند آمده نقود فراوان و اموال و اجناس بیکران آورده
و پیشکشها کا امیر فرستاده بود بنظر آن حضرت رسانیدند و در آن مقام محل توقف اردوی گردون احترام گشت ذکر فتح ازمیر گبران

و استیلای اصحاب غزا و جهاد بر آن در تضاعیف این حالات بسمع همایون رسید که در کنار دریا قلعه ایست که از سنگهای تراشیده آن را برکشیده
و بر افراخته اند بغایت بلند و مستحکم و سه طرف آن محوف بحر بی پایان و در یک طرف که بخشکی متصل است خندقی عمیق فرو برده اند گروهی
انبوه از مشهوران فرنگ نیز عم خویش آن را از مواضع متبرکه میشمارند چنانچه از سایر ولایات بقصد زیارت بآنجا روند و نذور و صدقات
باخود برند و انجمعی را از معظم طاعات و عبادات دانند و مسافت یک اسب تاختن از آن حصار قلعه دیگر است که بر سر کوهی بلند
که ارباب اسلام در آنجا توطن دارند و از آن نیز از میر گویند و پیوسته میان ساکنان این دو بقعه اسباب محاربه و مضاربه و مغالبه و منازعه
ممهد است و چون سه طرف ازمیر گبران متصل بدریاست مخالفان دین چون کشتیها ماکول و ملبوس و آلات و آنچه محتاج ایشان باشد
می آورند و چون ساکنان ازمیر مسلمانان پای ثبات فشرده با عدم امکان مضایقه دوام جهاد و کوشش مینمایند اما ازمیر فرنگ از
کبران معمور داشته هزار کس را جهت محافظت قلعه مذکور سال بسال علوفه و مرسوم میدهند در ترتیب و رونق انحصار سعی و اهتمام بسیار
مینمایند اما جرم هیچکس از حکام اهل اسلام را تا غایت میسر نشده که دست تعرض بآن دراز کنند و از بدایت عمارت تا اکنون ساکنان آنجا
جزیه و خراج و ساوری و باج بهیچ صاحب تخت و تاج نداده اند و مراد العدو ما یزید چند نوبت لشکر بدین قلعه کشیده و با سر او باز
گشت و هفت سال نیز هفت سال بمحاصره او میر مشغول شده و بجائی نرسیده و مسلمانان از میر گبران بر صحیفه ضمیر امیر صاحبقران اشعاعش پذیرفت
فرمود که امیرزاده پیر محمد خلف میرزا و عمر شیخ و امیر شیخ نورالدین با دیگر سرداران و سپاهیان متوجه آن قلعه شوند و بطریق سنت ایلچی
پیش ایشان فرستاده آن جماعت را بقبول امر شریعت دعوت نمایند اگر توفیق رفیق ایشان گشته بدین اسلام در آیند اعلام کنند
تا بصنوف نوازش و عنایت پادشاهانه اختصاص یابند و بالفرض که فرایض واجبات و کل تکالیف شرعی را بقدم طاعت و انقیاد
پیش نیایند اما در صدد ادای مال امان شوند جزیه بر ایشان مقرر سازند و اگر شقاوت ازلی دامن گیر اهل ضلالت شده پای در دایره متابعت
و مطاوعت ننهند بحکم صاحب شریعت غرا تیغ جهاد و غزا در ایشان حکم گردانند و اصل و بنیاد اهل فتنه و فساد بر اندازند و میرزاده
مشار الیه با امیر شیخ نورالدین و دیگر امرا حسب اشاره آنحضرت در حرکت آمده بدانجانب مسارعت نمودند و بخت ایلچی بازمیر فرستادند و عدو
وعید و بیم و امید سخن راندند و کفر جواب خشن جز بری نشنیدند و مایوس و سرگردان قوم جاموس با اطراف و اکناف ولایت
افرنج کس فرستاده لشکر طلب داشته بود و از مبارزان و سپاهیان آنجا حشری انبوه و گروهی در باشکوه جمع آورده و درگشت و خابه

وتحصین اسلحه و اسباب نبرد و حصارداری باقصی الغایة کوشیده امیرزاده پیرمحمد و امیرشیخ نورالدین عرضه داشتی بپایه سریر اعلی فرستاده کیفیت
قضیه را انها کردند و چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور تافت از قرق راه دره چمن کوه شهر [illegible] کذشت و بنفس همایون در قلب [illegible]
بتاریخ روز شنبه ششم جمادی الاول سنه خمس و ثمانمائه با لشکری که از کثرت روز محشر نشان میداد متوجه ازمیر گشت و در جرنغار فرمان
امیرزاده محمد سلطان که با سپاه دست چپ در قشلاق مغنی سیاه و امیرزاده میرانشاه و پسرش امیرزاده ابابکر با سایر امرا و اعیان
که با ایشان بودند روی توجه باز میر نهادند و چون خبر چتر ظفر نگار سایه وصول برانجا انداخت حرکت منصور از جانب جهانگشای
اتصال داشت جنگ آغاز کردند و امرا با سپاه خود فوجیان بکار باز داشته و شهزاده و محصور و اشتغال آن اشتغال نمودند و بمقتضی
فرمان قضا جریان امیرشاه ملک مردان کار را از فرموده که در طرف دریا که رکن قلعه در آب بود سه پایهای بلند استوار ساخته قریب یکدیگر
برافراختند و بر بالای آن عرصهای انداخته بطریق جسر استحکام دادند و راهی چنین که سپاه مظفر ایستاده و با قلعه و متقابله قیام توانند نمود
پرداختند و میان قلعه و دریا سدی بسته راه آمد شد مخالفان مسدود گشت و بهیچکس را مجال آن نماند که بوسیله کشتی خورد ناواسلاح
بحصار رسانند و دلاوران ظفر شعار جسرها گرفته بر بالا آمدند و بحرب مشغول شدند و اثنای این حالات امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه
با امرا فرق را از قشلاق مغنی سیاه بعمیة امیرشمس الدین عباس گذاشته بموکب اعلی پیوستند و امیرزاده محمد سلطان آتش بکار برافروخت
نوکرانش غالب جهد و سعی مبذول داشته و بموجب اشارة علیه بهادران فیروزی آثار یکبار روی جلادت بازرم و پیکار آوردند از جانب
مجاهدان دین و سالکان طریق عرفان و یقین تیر خدنگ پیکان و لدوز تیرجیات دشمنان از خشه جیا انداختند و از آنجانب جیاکان
بتیر چرخ و قاروره نفط و سنگ متعاقب و متوالی می انداختند و مدت دو هفته میان هر دو فریق نیران محاربه و قتال اشتعال داشت
و با آنکه دلاوران روزگار بر سعی و کوشش مخالفان بخندیدند چشم سحاب تیره دل عاقبت از دور بر کشتگان ملاحظه کرده لحظه از گریه نیاسود
و چون نقابان سنگها پران آورده برج و باره را بر چوبها گرفته خشم جهانسوز شهریار جهان افروز جهت داد که نقبها را همه یکبار آتش
زدند دیوارهای قلعه سرنگون شد و بسیار از کفار با دیوار حصار افتاده در جنگ اجل زبون گشتند غازیان دو تنه بشمشیرهای کشیده روی
جلادت بقلعه نهادند و بازوی اقتدار گشاده دشمنان را مغلوب و مقهور ساخته از رخنها در آمدند و بمقتضای فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم
هر کرا از آن جماعت یافتند از پای در آوردند و معدودی چند از فرق ضاله خود را بکشتی انداختند و بهزار مشقت جان از آن ورطه خونخوار بیرون بردند

حامیان

حامیان خود را سلام بحکم و فرمان حاکم انام در عمارات اهل شرک و ظلام که بگچ و آجر ساخته بودند اثری بجز نام نمانده شده و از بعضی مواضع کشتی ابر
که ازدا الوکه کوینده وه بادبان در روشحون بمردان کارزار و آلات و اسلحه و اسباب نبرد و پیکار بمدد مشرکان از میر متوجه انجانب شده بود و چون
نزدیک رسید که از برج و باره و آنچه قلعه اثرینه غرق دریای حیرت و دهشت گشت کشتی باز در اشتد بشارت علیه بنفاد پیوست که سرهای
بدکیشان که بتیغ جهاد از ابدان جدا کرده بودند چندی بمنجنیق بر سر کشتی ایشان انداختند و آن بداندیشان بچشم صورت حال ایشان مشاهده
کرده خایب و خاسر بادبان مراجعت برافراختند و مردم آنجا که بر رشادت و رصانت آن حصار اطلاع داشتند بتحقیق قیصر روم انگشت تحیر و تعجب
بدندان گرفتند چه از ابتدای محاصره تا زمان تسخیر چهار روز در میان نبود و مولف ظفرنامه افاض الله علیه گوید که محرر را استماع افتاد در اثنای ایام
بر آن میر مسلمانان عبور افتاد و یکی از رفیقان طریق حاصل قصه مذکور بنیابت قدم در سلک نثر انتظام داد دوا نوقت صورت این نظم بطریق
کر بخاطر اندیشه بیاد آید از خاطر سر برزد بیت ازمیر خراب گشت از میر ٭ تیمور موحد جهانگیر ٭ و نقلعه که هیچ شاه نگشاد ٭ بر لشکر و بیش کرد تسخیر ٭ در جنگ شدند بسان
قیصر ٭ شاه زبان شد قیصر ٭ کرفتن و کشتنش چه پنج شنبه و ٭ زین شه بدو هفته یافت تیسیر ٭ این است کمال کامکاری ٭ بازوی قوی و حسن تدبیر ٭ والحمد
لله العلی الکبیر ذکر آمدن فرستادگان اولاد قیصر پیش حضرت صاحبقران از عقب کتف دولت و سعادت درخلال این احوال مذکور شیخ رمضان
که پیش از این از پیش سلطان چلبی ولد ایلدرم بایزید آمده بود بار دیگر بیامد و انواع تحف و پیلاکات که لایق چنان پادشاه نامدار باشد با خود
همراه داشت و بوسیله امرا رفیع مقدار التماس او بموقف عرض رسانید و صورت اطاعت و انقیاد و مطاوعت و هیبت داری مرسل خود را انعامات کامل
و عاطفت شامل حضرت صاحبقرانی زبان ضراعت و استکانت در پایه سریر اعلی تقریر کرد و ضمیر آفتاب اشراق شهریار آفاق پرتو التفات
و تفقد بر احوال اختلال پذیرفته قیصرزاده انداخته و حکومت آن قلعه را با توابع و مضافات و ضمایم و ملحقات باو ارزانی داشت و منشور جهان
مطاع عالم مطیع در آن باب تکمیل یافت و شیخ رمضان را با خلعت فاخر و اسب بازین زر و افسر و کمر پیش قیصر عیسی چلبی رسول سخن آفرین مولوم
قطب الدین بستان فرخنده نشان اشتافت و صورت فرمان برداری و هیبت داری قیصرزاده را بوسیله امرا و مقربان در پایه سریر ماه و کیوان [illegible]
عرضه داشت و او نیز مشمول لطف و احسان بی پایان آمد و در این اثنا شاهزاده محمد سلطان مامور گشت که بجانب قلعه توجه که سپکولند را از میر
هم بر کنار دریا واقع است توجه نماید و آن حصن را که جمعی از افرنج پناه بانجا برده اند برای عقده گشای فتح فرمای رسید و چون شاهزاده
باقبال امر مبادرت نمود و بمقصد رسید ساکنان حصار شوکت و شعار سپاه ظفر پناه مشاهده کرده بازوی اقتدار شان از کار باز ماند

و اعیان قلعه بتقدیم مراسم خدمت و اطاعت بیرون آمدند و ملتزم باج و خراج شده بجان امان خواستند شاهزاده ظفرپناه بر ایشان عفو فرموده بمهمات
و استیفای اموال و وجوه مشغول شدند و میرزاده مشار الیه با لشکری که همراه او داده بودند بر حسب فرمان بازگشت و در منتهی سپاه با غرق یورت و چون
خاطر خطیر پادشاه جهانگیر از قضیه ازبکان باز پرداخت پرتو تفقد و التفات بر حال میر سلیمان انداخت و او را بانواع خلع و انعام
مخصوص ساخته اختصاص داد و در باب غزا و جهاد و جهان فرموده رایت نصرت شعار از نواحی زیر بخت عنود بازرو با همایون یورت و از آن
مکان روان شده چون صحرای اباز لق مضرب سرادقات جلال گشت رسول حاکم فرزند ساو قر مصطفی نزد آنجا نیز رسید بام کرده ملک
فرخ انتظام داشت بپایه سریر گردون مصیر رسید و از زبان سید پیغام بندگانه معروض گردانید ... حضرت صاحبقران
در باره او لطف و عنایت مبذول فرموده رخصت انصراف داد و از موقف جلال علم مخیم اقبال صدور یافت که امیرزاده اسکندر
و علی سلطان تواچی و دیگر امرا و سرداران ایلغار کرده ایلی نوم را غارت کنند و ایشان متوجه روانشده در ... طایفه ...
تقصیر ... و ... کشته اند تمامت آن مملکت را ... و از آنجا مظفر و منصور بازگشته باردوی همایون ملحق شدند و رایت نصرت آیات
از اباز لق در حرکت آمده شرف پابوس یافتند و حکم شد که خدمتش با لشکر ایلغار از جانب دشت چپ بالگوریه رود و در قصبه ...
علی یوندو شاهزاده جوان بخت در شغوز لغ توقف فرمود تا جرکس رسید بضرب تیغ آبدار جنود ظفر شعار را دیگر حصار پیش گرفت
و مراحم خسروانه زمام ایالت کوتاهیه و شغوز لغ توقف فرمود و قراشهر و الوس کرمیان را در کف قدرت جلبی یعقوب نهاد ...
ارت با دبیر رسید و از ایلدرم بایزید که ... رفته بود و بعد از فتح انقیاد ظفر کردار ملازم رکاب فیروزی آثار گشت و اعلام ظفر انجام از راه
الغ یرلیغ در جنبش آمده چون سایه وصول برآن سرزمین انداخت امیرزاده شاهرخ که از یورت قشلاق خویش متوجه شده بود بتقبیل
قوایم سریر خلافت مصیر استسعاد یافت و بشارت شهریار جهانگیر ... لشکریان روی جلادت بتسخیر حصار انجا آوردند
و در باب جنگ و قتال با قتال ... کرمیان ادرت و سیاسات مردان و اسیر طفلان و زنان حصار با زمین هموار گشت و در تاریخ فتح
جلال الاسلام گفته اند * گمان تاریخه ... * چه روح و طاب ثراه ذکر فتح اکری در نشستن ... شاه شجاعت آیین و مملکت
... طول آن ... فرسنگ و عرضش چهار فرسخ آب آن عذب و خوشگوار و میان ... چند رودخانه سبزه و از ...
پیران میرود و در اطراف آن باغات بسیار است و بساتین بیشمار مشتمل بر انواع گلها و اصناف ریاحین و در کنار دریای مذکور

شهر بندی از سنگ بنا و احداث کرده اند و بازاری در شهر ساخته ... جانب آن متصل است باب و ... فرش کوه پیوسته و در ...
تواریخ قلعه را ... افلاک ... و در میان آن دو بحیره دو جزیره است قریب شهر یکی بگلستان مشهور و دیگری ... مذکور و در این
... قلعه ساخته اند و عمارت عالی دلگشای پرداخته و مردم الحوالی و نواحی اموال و آنچه با حاجات ایشان بود در آن
قلعه نگاه داشتندی و در این ولا خلقی کثیر در آنجا مجتمع شده بودند و با اعتماد دریا که از جمیع جوانب محیط است از آن فارغ نشسته و چون صورت
انجال بر آینه ضمیر خسرو بیهمال جلوه گر آمد خیال تسخیر آن قلعه از خاطر عاطر سر برزد و مثال صدور یافت که براه اق شهر در حرکت آیند و چون
مزاج ایلدرم بایزید از نهج استقامت منحرف شده بود و مرض صعب بر او مستولی گشته شهریار بنده پرور اطبا حاذق مثل مولانا
مسعود شیرازی و مولانا جلال الدین عرب ... گردانید تا بمداوی و معالجه وی روان گرداند و ... غرق روانه آقشهر
ساخت و رایت نصرت شعار از الغ یرلیغ ایلغار فرمود و شب در میان کرده صباح سه شنبه ... نزول کرد و روز دیگر مقتضی
یرلیغ مطاع امیرزاده شاهرخ و امیرزاده ابابکر و امیرزاده اسکندر و امیرزاده سلطان حسین و امیر شیخ نور الدین با سایر امرا و سرداران
و اعیان و وجوه سپاه متوجه حصار شده و بعضی بکوه برآمدند و از مخالفان جمعی کثیر را بقتل رسانیدند و گروهی انبوه خود را در آب انداختند
پناه بآن دو جزیره بردند و یرلیغ مطاع صدور یافت که جهازها بندند و کشتیها از چوب و پوست گاو و اسب مرتب سازند و فرمان بران
بامتثال امر مبادرت نمودند و مجموع شاهزادگان و امرا و نوئینان بکشتیها در آمده روی بقلعه ... نهادند و ... در میان گرفته
کوس و کورکه کوفتند و شور انداختند سکان حصار از مشاهده جرأت و جسارت لشکر نصرت آثار مدهوش و متحیر گشته شیخ ...
که کلانتر ایشان بود دست از جان شسته بیرون آمد و التجا بمراحم شاهزادگان و امرا برده ایشان را تشفیع ساخت و بجان امان یافته
فرمان شد که او را با خانه کوچ نقل نمایند و قلعه ... در حوزه تصرف بندگان درگاه آمده اموال و جهات انجا بلشکریان بموجب فرموده
تقسیم یافت و در این اثنا از اردوی امیرزاده محمد سلطان ... با شاهزاده مشار الیه آمده خبر آورد که قره العین سلطنت رنجور ...
و از استماع این خبر ناخوش خاطر خطیر حضرت صاحبقران پریشان و مشوش گشت و ایلچی بتعجیل فرستاد که شخصی دانسته روان کنند تا صورت حال
چنانچه هست بموقف عرض رساند و بنفس همایون متوجه آقشهر شد و چون عبور رایت فتح آیت بر لشکر جوانغار و اردوی امیرزاده شاهرخ
افتاد و اتفاقا امیرزاده جوان بخت طوی عظیم کرده پیشکشها کشید و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمانشاه نیز خدمات شایسته تقدیم رسانید

و در اثنای این حال قات امیر محمد قوتین بندگاه گیتی پناه شتافت و انواع تحف و هدایا از نقود و اجناس معروض داشت
عاطفت حضرت دانسته که او را از بند قیصر خلاص داده بود و بجای چندان لطف کرده چنانچه سمت گزارش پذیرفت مجدد اخذ منش به لطف
نوازش اختصاص داده باز گردانید و اردوی کیهان پوی از آن کوچ فرموده ذکر وفات قیصر روم ایلدرم بایزید و میرزاده محمد سلطان
در روز پنجشنبه چهاردهم شعبان سنه خمس و ثمانمائه که پادشاه سعید ایلدرم بایزید در آق شهر از دست ساقی اجل شربت ناگزیر چشید
بمرض خناق و ضیق النفس عصفور روح او در دست القرف از قفس بدن باز کشید و حضرت صاحبقران از استماع این واقعه جدا
نهایت محزون و اندوهناک و متألم و پریشان گشت و مضمون کلمه فرق بینه و بین الموت بخاطر انور گذرانیده بزبان مبارک کلمه انا لله و انا
الیه راجعون گشاد و چه عزم آن داشت که چون تمامت ملک روم محوزه تصرف لشکر ممالک ستان در آید اسباب سلطنت قیصر آماده داشته
مجموع آن مرز و بوم را بخدمتش ارزانی دارد و تا بار دیگر کسر آن حشام و قلع عبده او شان کرند بدو چون نگاشته قلم تقدیر مخالف آن بود با
قدیر رضا داده و چون رایت نصرت آیت بجهت دو آق شهر رسید از پیش امیرزاده محمد سلطان دانه خواجه الغه تقریر کرد که مولانا فرخ طبیب شاهزاده را
مسهل داده و ضعیف منشاء و از اتصال بجای و اخلاط مرض بصرع انجامید انجامید و بر مزاج اشرف گران آمده خاطر آنحضرت بغایت
نگران شده و دانه خواجه داده بهیبه باز گردانید که تا پیش از رسیدن موکب همایون مجاری احوال بی اهمال و اهمال خبر فرستند و چون چشم
سعادت قرین در ضمان تأیید الهی باق شهر نزول فرمود با زمانکان قیصر التفقد و التفات نموده خلعتها پوشانید و عیسی چلبی ولد چلبی ازا نقلیت
گران بها و کمر شمشیر مرصع و ترکش بند بیار طلا سرافراز ساخت و صد اسب سره اعلی و یرلیغ موشح بآل تمغا کرامت نموده فرمود که قیصر زاده
بروده و نعش پدرش را که در آق شهر بمزار شیخ محمود حیران بر سبیل امانت گذاشته اند در محفه با آیین سلاطین برسا برده و در عمارتی که انجا خاص
از برای این معنی ساخته دفن کند و عیسی چلبی موجب اشارت در حرکت آمد و حضرت صاحبقران اغرق را که نشسته از آق شهر بر جناح
مقبل بجانب اردوی امیرزاده محمد سلطان روانه شد و در راه شنید که خضر بیک و ابراهیم کرامرا در تراکمه در ضمن بالجماعت منخرف
شده بکوهی که راه بدامن آن منکسر و متحصن شده اند و بنابرین حکم شد که لشکر جلادت آیین توجه بکوه نمایند و باستیصال آن ادبار یکشان
گمراه اعتماد بر میان بندند تا جرم چاکران فرمان گذار اطراف کوه را فرو گرفتند و بزخم پیکان آبدار آتش از خرمن جمعیت آن تخم سالان برآورده
و بعضی کشته شده جمعی گریختند و اموال ایشان بتاراج رفت و عیال و اطفال آن جماعت بدل اسر گرفتار آمدند و هم در اثنای طریق

او محمود خواجه بوقا ایلچی از اردوی شهزاده آمده نور حضور آن اندوه و بیچارگی اخبار ناتوانی که مجال تکلم نداشت و حضرت صاحبقران
حال عظیم بر باطن مستولی شده و شاهزاده را در محفه خوابانیده همه در اثر روز کوچ فرمود و چون سه مرحله از حصار گذشته فرود آمده
مرغ روح شاهزاده از قفس کالبد پرواز کرده روی بر گلزار اصلی آورد و این واقعه هولناک در هیجدهم شعبان سنه خمس و ثمانمائه روی
نمود مدت عمر شاهزاده محمد سلطان بیست و نه سال بود و زبان مقال حضرت صاحبقران باین کلمات مترنم گشت بیت کجا رفتی ای نور از دیده ام دیده ام
تو جامه جان چاک ٭ بجان رسید بجان تو ای بلبل غمناک ٭ تو سرو باغ بهشتی چه میروی در گل ٭ تو حسن یکتائی چه میروی در خاک ٭ و همه
و تحمل یکبار از صبر شهر بار کوه و قار رخت بربست و عنان تماسک و تمالک بالکل از دست مبارکش بیرون رفت و فریاد و فغان
مرد و زن در ماتم و شیون لکمود سیاه پوشیده و پلاس و نمد در گردن انداخته از فریاد و فغان و ندبه و نفیر امیره وزیر صیحه صبح روز
محشر ظاهر گشت صاحبقران در یاد دل در اثنای این واقعه جان گسل بقضای باری سبحانه و تعالی رضا داده و زبان بکلمه انا لله و انا الیه راجعون گویا
گردانید و فرمان داد که بعد از اقامت مراسم غسل و تجهیز و تکفین جسد شاهزاده را در تابوت مشحون برحمت حی لا یموت نهادند و تابوت را
در محفه تعبیه فرموده بر استران بار کردند و ایلچیان پس خواجه علی بهادر و امیرزادگان و دانه خواجه کور و داسیه ملازم تابوت گردانیده فرمود که
چون با ونیک رسند گوهر دریای مغفرت را از صدف تو سازند و در تابوت مجدد نهاده و سبیل وار در دست شاهزاده از آن السلطانیه برده بمزار
قیدار پیغمبر علیه السلام که در آنجا واقعست بامانت سپارند تا بعد از آن سمرقند نقل کنند و با قوی خواص ملازمان با محفه و تابوت خطا
سر مسیار استوار کرده در آونیک توقف نمایند و جماعت مذکور بر حسب فرمان روان شده حضرت صاحبقران بعد از توجه ایشان با غرق
نجیبه مراجعت کرده از صحرای آق شهر نهضت نموده روی فرمت بشهر نهاد و در اثنای طریق بصوابدید امرا عرضه داشت و حکم شد
که اهالی اردوی همایون از لباس سوگواری اعراض آرند ترک نوحه و زاری کنند مجموع خلایق که سیاه پوش بودند پلاس ماتم بر آورده ام
زبان افغان و خروش در کام کشیدند ذکر فرستادن پادشاه مصر المستعین را بدرگاه پادشاه و جناب طالع و رسولان خود را همراه کردن با تحف
و هدایا چون رسولان پادشاه گیتی ستان بمصر رسیدند امیش را طلب داشت و فرج خلف برقوق الملقب بملک ناصر قضیه فتح روم و گرفتاری
ایلدرم بایزید که شوکت و مهابت او در خاطرهای اهالی آن دیار اقتدار داشت استماع نموده دوهشت و حیرت بدانغ او راه یافت و دانست
که منازعت با ارباب دولت و مخالفت با اصحاب تأیید و نصرت منتج خسران و نکبت است و مستلزم محنت و ذلت آن فرستادن

آتمش که در اثنای باب الفقیه پدر خود کرده بود پشیمان گشت و بعد از تقدیم مشورت با خواص و مقربان حضرت خدمتش را از حبس بیرون آورده بمجلس
طلبید و در توقیر و احترام او الحاح و مبالغه نمود و شرایط دلجوئی و عذرخواهی بتقدیم رسانید و در تمامت ولایات مصر و شام روس منابر
و وجوه دنانیر را باسم و لقب شهریار آفتاب احتشام محلی و مزین گردانید و آتمش را منشی خنجر ساخته با رسول احمد و احتشام او را بدرگاه
عالم پناه فرستاد تا صورت معذرت والی خود را بقبول باج و خراج موکد سازند و در باب فرمان برداری و طاعت فضول پردازند
و برسم پیشکش اموال بسیار از نقود و جواهر و رخوت نفیس اسکندری و شمشیرهای آبدار مصری و غیر ذلک بالیشان روان کرد و فرستادگان
بولایت روم در آمدند و آتمش مسارعت نموده پیش از ایلچیان بدرگاه فلک اشتباه رسیده و اخبار احوال مصر و شدت خوف و هراس
والی و ارباب و اهالی آن مملکت بشرف عرض پادشاه رسانید و رسولان بار دوی اشرف اعلی پیوسته و بوسیله امرا و نوئینان غرض تقبیل
بساط جلالت مناط دریافته تحف و هدایا معروض داشتند و سخنان فرج را بسمع همایون رسانیدند عرق شفقت و لطف خسروانه در اهتزاز
آمده بر زبان گذرانید که چون او را در حداثت سن سایه شفاق و شبال چندان بر سر افتاده مساعدت و معاضدت او بر ذمت همت پادشاهانه
ما از جمله واجبات اگر در سلوک جاده متابعت و طاعت راسخ قدم باشد بفنون رأفت و صنوف مرحمت مستوثق و مستظهر گردد و در تنسیق
مهمات ملک و ملت و خدمت حرمین شریفین زادهما الله تعالی تشریفا و تکریما کما یجب و ینبغی قیام نموده و تجار را آینده و رونده بیم و قدغن
و خوف نزده تواند کرد و فرستادگان را بانواع نوازش مغفور و مسرور باز گردانید و بخلعت و کمر سیم مشحون بجواهر لآلی فرمود و منشوری با القاب شاهانه
فرج را که ممد فتنه سگالان و مؤید ارادت و طاعت گذاران نظام داد **ذکر کوچانیدن حضرت صاحبقران الوس قراتاتار را بجانب سمرقند و شرح
قضیه چند که دست داد** از قدیم باز قوم قراتاتار را که عدد و کثرت ایشان به سی هزار خانوار رسیده بود و در حدود ختای روزگار گذرانیدند و بر اکثر اقوام
و قبایل غالب آمده بحرمت و جاه کامگار بوده اند و میان آنجماعت و قبیله مغول خصومتها واقع شد چنانچه تفصیل آن در تواریخ ترکان مسطور است
و چون حق تعالی چنگیزخان را استیلا و استقلال بخشید حکم کرد که تمامت آن قوم را تا کودکان شیرخواره بکشند چه از آن زمان فتنه و فساد ایشان بنهایت
انجامیده بود لشکریان پادشاه جهانگشای بر موجب فرموده عمل نمودند و در اوایل دولت چنگیزخان و پیشتر از آن نیز مغول و غیر مغول
از آن دو قبیله دختران خواسته بودند و فرزندان متولد شده و کودکان خود را پنهان داشته و چون نوبت عقب چنگیزخان باوکتای قاآن
اطفال بزرگ شدند و بعضی از آن فرقه باسم و رسم سلطنت و بمرتبه امارت رسیدند القصه در اوان منکو قاآن برادر خود هلاکوخان را بولایت
ایران

ایران فرستاد قراتاتار را داخل لشکر او گردانید و چون هلاکوخان بر سریر سلطنت متمکن گشت آن قبیله را با اوطاق شهزاده که در جلب شده در حدود
روم یورت داده و بنابر آنکه بعد از وفات سلطان ابوسعید بهادرخان در ممالک ایران پادشاه صاحب وجود نماند ایشان تمرد و سرکشی شعار
خود ساخته و پنجاه و ده فرقه شده و هر صده بهوای دل خود یورتها اختیار کردند و بعد از انقضای ایام دولت قاضی برهان الدین المعدوم ایشان بر
و آن نواحی استیلا یافته قراتاتار را داخل لشکر روم گردانید و از برای ایشان در مملکت خود منازل تعیین نمود و چون در انقلابات اخراجات
و عوارضات دیوان چندان چپاش شده باندک فرصتی هر دو بزرگ آن قوم صاحب ثروت و مال و اقتدار و احمال شدند و در آن ایام
که حضرت صاحبقران بر قیصر روم و لشکر او غالب آمد این داعیه از خاطر خطیر آن حضرت سر زد که قراتاتار را کوچانیده در میان الوس جغتای
و بعد از آن زمان که سرداران آن قبیله بدرگاه عالم پناه شتافتند عنایت خسروانه شامل حال ایشان شده بخلع طلادوز و شمشیرهای زر و انواع نوازش
مکرم محترم و موقر گردانید و ده هزار چپلی بزبان گذرانید و چون بمجلس رتبه منصور متعرض قوم مذکور شد و ایشان خود را ایل و شیعان
دانسته در یورتهای خویش بفراغبال نشسته بودند و در آن وقت که رسولان عالم حضر باردوی اعلی رسیدند پادشاه مظفر لوا بزود در تزلزل
توقف نموده با ارباب کیاست و عقلا از شاهزادگان نامدار و امرای صاحب اقتدار در باب نقل قراتاتار بجاوران آنجا مشورت فرمود و رای عالم
برکوچانیدن آنجماعت قرار گرفت و چون قریب چهل هزار خانوار بودند و مردم در میان ایشان بسیار رای اصابت شعار فرمان
داد که شاهزادگان و امرا و نوئینان هر یک براهی روان شده و اطراف و جوانب آن قوم را چنان احاطه نمایند که هیچکس بجایی بیرون نتواند
رفت و در رعایت حزم و احتیاط مبالغه نموده فرمود که مطلقا ضرری با ایشان نرسانند و بر مقتضای اشاره علیه میرزا جهانشاه با دیگر امرا
و سپاه برانغار لشکر امیرزاده محمد سلطان بجانب توقات و اماسیه در حرکت آمدند و امیر سلیمان شاه با طایفه از بهادران جوانغار
بطرف قیصریه و سیواس روان شدند بعد از آن حضرت صاحبقران ابد قرار با بقیه جنود فیروزی آثار از معسکر عثمان عزیمت صوب
صحاری اماسیه و اراضی قیصریه که مساکن و اماکن الوس قراتاتار است منعطف ساخت و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده سلطان حسین را
بحفظ طریق تعیین نمود تا ایشان بخیال فرار جایی نروند و چون موکب ظفر انتساب بعد از قطع منازل از پل آب قزل ایرماق عبور نمود
نزدیک بیورتهای ایشان رسید کس فرستاده ریش سفیدان ایشان را طلب فرموده فی الحال دو سردار قوم قراتاتار اخی ترک و مردت
بپایه سریر سلطنت مصیر حاضر گشتند حضرت صاحبقران بمواعید خوب خاطر آن شخص را مطمئن و آسوده گردانیده خلع طلادوز و کمرهای زرنگار

بخشید زیاده از همیان ایشان نوکر شده یاد کرده که درباره شما خبر صایب و مرحمت از آنجانب صدور یافته و مدت مدید است که آبا و اجداد
شما بفرمان سلاطین گذشته از نقل آن زمین که یورت قدیم و ماوای اصلی ایشان بوده بیرون آمده‌اند و در دیار غربت گذرانیده و اکنون
بعنایات ایزدی از آنجا تا آنجا در حوزه تصرف بندگان ماست و حکم ما روان دارد و بمقتضای آنکه حب الوطن من الایمان
بجانب ماوراء النهر با اسباب و اموال و عیال و اطفال خود در مرافقت اردوی اعلی توجه نمایند و مدت العمر در ظل حمایت و عنایت ما
زندگانی کنند و از موائد انعام ما محظوظ و بهره‌ور شوند ایشان بعد از ادای شکر و سپاس و دعا و ثنای بیقیاس بعرض رسانیدند
که ما اوامر و نواهی حضرت پادشاهی را از روی اخلاص و کمال دولتخواهی بجان و دل مطیع و منقادیم و بنده کدام دولت برازین
باشد که در زمره خدام سپهر احتشام بقیه حیات چند روزه بپایان رسانیم حضرت صاحبقران کلمات گلاثر آن قوم را اصغا نموده
بنابر احتیاط و حزم حکم کرد که اسلحه ایشان را گرفته بعهده خازن سپارند و آن قوم را جوق جوق و گروه گروه ساخته بر امرا و تومانات قسمت نمایند
و بر جمیع مطالع صدور یافت که هیچکس از ایشان گوسفند و چهارپای نخرد تا موجب سبکباری ایشان نشود فکر گریز نکنند و فرمود که از جمیع
اخراجات معاف و مسلم باشند و یورتچیان ایشان را بسبزه زارها و چشمه‌های خوشگوار و علف زارهای مناسب فرود آورند و سی چهل هزار خانه
با مواشی و مواشی مقرون مرفه خاطر و بی تحاشی ملازم اردوی همایون شدند بعد از تسخیر ممالک روم عنان قدرت در مراجعت بجانب
آذربایجان منعطف گردانیدن چون تمامت ملک روم در تحت تسخیر و تصرف پادشاه جهانگیر آمد و قلاع و بقاع آن مرز و بوم از شایبه کدورت
اغیار و تمرد و سرکشی پاک و صافی گشت رای آفتاب اشراق تخت پرتو التفات بر مراجعت بجانب ملک آذربایجان و عراق انداخت تا نظم و نسق
آن ممالک سرانجام داده متوجه سمرقند شود و در ضمان حفظ و تایید ملک ذوالجلال در حین کامرانی و اقبال روانه شد و نشان بجانب سلطانیه
ارسال رفت که حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا و خانزاده مادر امیرزاده محمد سلطان و دیگر آغایان و شاهزادگان که آنجا بودند
متوجه قلعه شوند تا قلعه اونیک بیایند و چون حضرت صاحبقران ظفر قرین بولایت ... رسید ... خود را داده پناه بقلعه
لاجرم فرمان قضا جریان صادر گشت علی سلطان تواچی با طایفه از سپاه منصور متوجه ایشان گشتند و چون نزدیک بایشان رسیدند
ایشان از بیم جان و خوف سرانجام جنگ کردند و علی سلطان ... نظر کرد تا تیری بجان گرامی ... رسانید
او آمده در زمان روان تسلیم نمود و لشکریان آن جماعت را بدست آورده برادر علی سلطان همه ایشان را بتیغ انتقام از پای درآورده و کوکب

همایون چون از سیواس بگذشت صاحبقران امیر عثمان ترکمان را خلعت داده بجای خودش روانه ساخت و چون مرغزار ارزنجان از پرتو نزول
موکب ظفر نشان غیرت فزای روضه رضوان گشت طهرتن خدمات پسندیده بجای آورده پیشکشهای لایق بگذرانید و چون اعلام نصرت
فرجام از آن موضع در حرکت آمده یکدو منزل قطع فرمود ملکات ملکانه طهرتن را بخلعت خاص اختصاص داده رخصت مراجعت ارزانی داشت
و کمانرا که خبر توجه آغایان و خواتین از سلطانیه باز گردانیده و رایات ظفر برافراخت و آرای سپهر سلطنت امیرزاده ابابکر
و امیرزاده عمر و امیرزاده ... سلطان و امیرزاده جهانگیر و امیرزاده توکل و امیرزاده سعد وقاص باردوی همایون رسیدند حضرت صاحبقران ایشان را
در آغوش مهر گرفته زبان عطوفت و لطف پرسش و امیرزاده محمد جهانگیر و امیرزاده سعد وقاص جراحت فرقت پدر ایشان شاهزاده
مرحوم محمد سلطان تازه شد و چون خواتین و آغایان که برحسب فرمان از سلطانیه متوجه گشته بودند در تبریز اسباب تعزیت ترتیب داده
از آنجا در حرکت شده بقلعه اونیک رسیدند و چند روز در آنجا توقف نمودند و چون رایت نصرت شعار سایه وصول بر آنجا انداخت
خانزاده را از واقعه جانگزای فرزند مغفور آگاهی دادند و بانوی عظمی از استماع این حادثه کبری جیب ... دریده ...
... کفن را تمامی آغایان و حرم با لباس سوکواری پوشیده نوحه و زاری آغاز کردند و عزای سنگین داشتند و تابوت خانزاده که از اونیک
همراه استوار کرده بودند پیش خانزاده آوردند و آن بانوی عظمی چنان در گریه و فغان آمد که خون از دل سنگ چکیدن گرفت و چون
روزها تراویح و ختمات کلام الله کرده طعام و آش دادند سادات و علما و مشایخ که از اطراف آمده بودند در مجالس متعدد مصقل
... زنگ ملال از مرات خاطر حضرت صاحبقران ... زدودند و چون حزن و اندوه آنحضرت فی الجمله تسکین یافت
... شده بر توفیقات و التفات پادشاهانه بر وجنات روزگار آنجماعت مجدد ارزانی یافته آنحضرت همه را بنظر
احترام و اکرام مرتبه باحسان و اکرام سرافراز گردانیده رخصت انصراف کرامت فرمود ذکر آمدن والی ماردین از سر صدق و اخلاص
بپادشاه دین و نهضت آنحضرت کشورستان بقصد گرفتن ملک گرجستان و فرستادن امیرزاده محمد ... و ... بنابر عهد و پیمانی که ملک
گرگین در سال گذشته با بندگان درگاه پادشاه فلک تمکین کرده بود واجب چنان مینمود که در این هنگام بپای فراغت و سکونت پیشکش
شایسته بنیاز و اخلاص برساحت کریاس گردون اساس نهاده زبان نیاز و تهنیت گشاده و چون باین عادت موفق گشت
و غیرت خسروانه باعث آن شد که شهریار ... بجانب گرجستان عزم فرمود و در حین تسلط و کامرانی رایات جهانگیری ...

بطرف منکول با سپاه و برانغار و قول روان گشت و درین اثنا سلطان حسین والی از این از تقاصدی که پیش ازین نموده بود و بجهت تاوان
پیوسته پشیمان شد و یقین دانست که جراحت نکبت و محنت او را بجز لطف و عاطفت آن حضرت دوا نا ممکن و مقدور نیست لاجرم با وجود
خوف و بیم و دلی از فکر و اندیشه دو نیم میان اطاعت باشمشیر و کفن بست روی توجه بر روی آستان اساس نهاد و چون برسید دست
عنایت شاهزاده جوان بخت شاهرخ بهادر زد و التجا بشفیع جرایم خویش ساخت و شاهزاده مشار الیه خدمتش را بدرگاه کیوان اشتباه
آورده او سر برهنه کرده بعد از حضرت بر شیوه گناهکاران و را آنه نوشیروان حمیده منشش بعد از عتاب و سرزنش رقم عفو بر جریده زلات
او کشید و بعواطف بیکران نوید داد و او خراج و باج چند ساله و مال ارزانی و پیشکشهای سزاوار منظر صاحبقران کامکار رسانید و مشمول انواع عاطفت
و احسان گشته بتاج و خلعت و کمر مرصع سرافراز شد و بمزید قربت اختصاص یافته مجدداً خدمتش امیرزاده مظفرالدین امیرزاده ابابکر شده و در خلال
این احوال آقبوقا کرجی با کرایم اموال بدرگاه پادشاه اسلام پناه آورده بوسیله مخصوصان و مقربان شرف تقبیل ارگاه بسیاط جهان
و غفران بموقف عرض رسانید و همچنین کوستندیل برادر ملک گرگین که با او مخالفت میورزید روی توجه بقبله اقبال و کعبه آمال آورده
گذرانید و ملحوظ نظر عنایت گشت و از هر جانب سرداران اطراف و اعیان و اشراف اکناف بدرگاه گیتی پناه می آمدند و بانواع عنایت
اختصاص یافته باز میگشتند و در حوالی منکول پرتو التفات ضمیر آفتاب تاثیر صاحبقران بر صفحات روزگار امیرزاده پیر محمد و امیرزاده [?]
عمر شیخ بهادر انداخته او را بصنوف تربیت و نوازش سرافراز و ممتاز گردانید و بتجدید حکومت دار الملک شیراز با نجا منشور ارزانی داشته بالطاف
چنان نمود و عباس شاه و برلاس را بملازمت او تعیین فرمود و شاهزاده مشار الیه روی توجه بصوب مقصد نهاد و بموجب حکم امیرزاده رستم که ایالت
فارس تعلق باو میداشت از ییلاق کوه زنده متوجه بروی کرمان و یک گشت و چون بدانجا رسید که از اعمال جره دلفان است نزول فرمود از پیش
حضرت صاحبقران کسی فرستاده خبر آورد که با اصفهان آمده و دادیم از فرق حوزه آنجا فرستد و خویشتن بعمارت قلعه [?] که خراب
شده بود باشتغال عمارة و مهم درغاسار امیرزاده پیر محمد که عازم شیراز بود برسید و با امیرزاده رستم ملاقات کرد و برادران جانانه یکدیگر را در آغوش
مهر باز گرفته اظهار مسرت و شادمانی کردند و امیرزاده پیر محمد متوجه مقصد شافته امیرزاده رستم کماشته ضبط اصفهان فرستاده و خود [?]
در باب عمارت قلعه مذکور سعی و اهتمام نمود و در انقضا [?] آنجاها [?] که از امهات بلاد اسلام است بواسطه خالفتی که از کردان
آنجا واقع شده بود زهر انتقام چشیده بودند چنانچه سبق ذکر یافت از خاطر حضرت صاحبقران سرزده بود این شغل عظیم بواسطه شهامت

امیرزاده ابابکر حوالت رفت و ایالت عراق عرب با توابع و ملحقات و ضمایم مضافات شاهزاده مشار الیه مفوض گشت و جمعی از امرا عظام
مثل پاینده سلطان برلاس و حسین برلاس و توبحک و سلطان سنجر و حاجی سیف الدین و دولتخواجه ایناق و دیگر بهادران و سرداران
بموجب فرمان ملازم رکاب شاهزاده نامدار بوده و بشارت علیه نفاذ یافت که امرا و عساکر واسط و بصره و کردستان و ماردین و دیار بکر را [?]
و لقبه مفسدان و شریران اطراف و نواحی را سیاستی بلیغ فرماید و چون [?] نماید بعراق عرب گراید [?] دفع قرا یوسف ترکمان
اشتغال نماید چه در آن زمان بر آن مملکت استیلا یافته بود و چون از آن مهم خاطر جمع سازد مردم را بر عمارت و زراعت ترغیب کند
و [?] در دار السلام بغداد از سر جدید [?] پردازد که بزودی معمور گردد چنانکه سال دیگر [?] و از [?] حجاز روانه شود و بالله
التوفیق و اتمامه الا من عند الله العزیز الحمید **ذکر فرستادن صاحبقران امیرزاده ابابکر را باستیصال قرا یوسف ترکمان** شرح استیلای قرا یوسف
ترکمان بر عراق عرب چنین است که او از صدمات عساکر حضرت [?] پناه با یلدرم بایزید برده بود چنانچه مذکور شد و در وقت عزیمت
صاحبقران بممالک روم قرا یوسف اظهار کفران نعمت قیصر نموده دست تسلط باموال و چهارپایان قیصریه دراز کرده غنیمت فراوان جمع آورد
و در سواحل آب فرات روی توجه ببیت نهاد و در جول و بیابان بیت قرار گرفته احشام تراکمه و اجناد بعضی قبایل عرب را بمتابعت
خود دعوت کرد و گروهی انبوه از هر طایفه پیش او جمع آمدند و سلطان احمد که حاکم بغداد و تمامت عراق عرب بود حکومت حله و بعضی
از ولایات عراق عرب را بپسر خود سلطان طاهر ارزانی داشته بود خدمتش در حله اقامت داشت و سلطان طاهر از این معنی متوهم شده
با امرا پدر خویش مثل محمد بیک و امیر علی قلندر و میکائیل و فرخشاه و کمانچه [?] اعتمادی بر سلطان احمد نداشتند مشورت کرده باتفاق
یاغی شدند و در [?] از جسر گذشته باین طرف آب آمدند سلطان احمد چون بر آنحال اطلاع یافت جسر بریده از کنار آب گرفته
در مقابل پسر و امرا و قاصدی پیش قرا یوسف فرستاده التماس نمود که با او متحد شود و او را باموال فراوان نوید داد و قرا یوسف با لشکر گران
از عرب و ترکمان روان شد و بسلطان احمد پیوست و [?] اجتماعی از آب گذشته هر دو سپاه صف آرا شدند و بعد از محاربه عظیم
شکست بر سلطان طاهر افتاده ترکمانان غنیمت فراوان گرفتند و سلطان طاهر در وقت فرار چون [?] پیش آمد خواست که مرکب از آن
جوی بجهاند با اسب و یراق افتاد و شعله حیاتش منطفی گشت و تراکمه بمال سلطان احمد طمع کردند و خدمتش اینصورت را تفرس دریافته در [?]
لیل سر خویش گرفت و راه بغداد در پیش و قرا یوسف از مردم حله آنچه توانست بدست آورده در عقب سلطان احمد متوجه شد و چون ببغداد

رسید و الحال شهر را مسخر ساخت و سلطان احمد از بیم جان در گوشه مختفی گشت و چون شب در آمد قرا حسن نامی او را از بغداد بیرون برد
و او را بر دوش گرفته در پس یک فرسنگ قطع کرده در راه گاوی بدست آمد و سلطان احمد بر آن گاو سوار شده هر دو بتکریت رفتند و سارق
همراه او برات کرا بجی بود در مقام خدمت آمد و چهل سر اسب کشید و از نقود و البسه و ادوات و رخوت و امتعه آنچه دست کشش آن برسید
پیش سلطان احمد گذرانید و بعضی امرا و نوکران سلطان احمد که پراکنده شده بودند مثل شیخ منصور و دو بهیار و عادل و غیرهم
بتکریت آمده در ظل رایتش مجتمع گشتند و سلطان احمد وداع نموده از آنجا خان توجه بجانب شام شتافت و قرا یوسف بر تمام عراق
عرب استیلا یافته قرا تاتار را داخل لشکر روم گردانیده و از برای ایشان در مملکت خود منازل تعیین نمود و چون در انولایت اخراجات
و عوارضات دیوان چندان نمی شد و باندک فرصتی خورد و بزرگ آن قوم صاحب ثروت و مال و انعام و احمال شدند و در آن
هنگام که حضرت پادشاه گردون اقتدار بر قیصر و لشکر جرار او غالب آمد اندیشه از خاطر خطیر آن حضرت سر بزد که قرا تاتار را کوچانیده
در میان الوس جغتای جای دهند و در آن زمان که سرداران آن قبیله بدرگاه گیتی پناه شتافتند عنایت خسروانه ایشان را بخلع طلا دوز سرافراز کرد
و بانواع نوازش دیگر محترم و موقر گردانید و وعده های جمیل بزبان خجسته بیان مکرر گذرانید و چون مجلس آن سپاه منصور متعرض قوم مذکور
شد ایشان خود را ایل و منقاد دانسته در اوبه تمامی خویش با فراغبال نشسته بودند و در آن توقف که رسولان حاکم مصر بار دوی اعلی رسیدند پادشاه
مظفر لوا سه روز در منزلی توقف نموده با ارباب کیاست و عقلا از شاهزادگان نامدار و امرای رفیع مقدار در باب نقل قرا تاتار بما وراء النهر
مشورت فرمود و رای عالم آرای بر کوچانیدن آن جماعت قرار گرفت و چون قریب چهل هزار خانوار بودند و مردم متعین در میان ایشان
بسیار شهریار اصابت شعار فرمان داد که شاهزادگان و امرا و تومانات هر یک بر اهی شوند و بنا بر سیاق تاریخ چون شمه از حال قرا یوسف
و سلطان احمد ثبت افتاد خامه مشکین شمامه سبز بستان اصل رفته باز می نماید که چون میرزاده ابا بکر با امرا و لشکریان متوجه بغداد شدند
اشارت علیه صادر شده بود که امیرزاده رستم از ورد جرد در حرکت آمده با میرزاده ابا بکر ملحق شود و تو کل ارس بوقا که از همدان و دینور بجنگی
از نهاوند و شاه رستم از شتر و دینور در ملازمت امیرزاده رستم بروند و باتفاق در دفع فتنه قرا یوسف مساعی جمیله مبذول دارند و چون امیرزاده
ابا بکر اغرق را گذاشته ایلغار کرده متوجه دفع فتنه قرا یوسف شد و امیرزاده رستم از ورد جرد بیرون آمده و مسافت پیموده در حوالی حله با میرزاده
ابا بکر پیوسته و شاهزادگان مذکور بعد از ملاقات از فرات گذشتند و در برابر حله کنار نهر الفضل که مقابل قریه هیت است بقرا یوسف رسیدند و با ایشان
تا پانزده هزار کس رسیده بود قرا یوسف با فتنه تمام جوی را خندق ساخته و جنگ را مهیا و آماده ایستاده بود و چون میرزاده ابا بکر تیز گفت
که در عقب لشکر شما توقف نمائید امیرزاده رستم در جواب فرمود که من بموجب حکم جهان مطاع بکومک شما آمده ام اگر مصلحت باشد
دو قول پیاده ایم و هر یک از طرفی در آئیم و سخن بر این قرار گرفته نخست امیرزاده رستم از آب بگذشت و خود را بر مخالفان زده آتش حرب افروخته
گشت و یار علی برادر قرا یوسف با معدودی چند از معرکه بیرون رفته روی توجه بجانب شام نهاد و مجموع ایل و حشم که قریب پانزده هزار
خانوار بودند با اموال فراوان از گله و رمه و گاو و گوسفند و غیر آن بدست افتاد و استیلای بندگان درگاه گیتی ستان افتاده و نوکران امیرزاده
رستم زن قرا یوسف را که مادر اسکندر و اسپند بود با توابع و لواحق اسیر گرفته و بغیر او را که حکومت اعراب بر تعلق داشت باد ...
و متمردان آن نواحی که تا غایت گران انقیاد ننهاده بودند منکوب و مقهور ساخته شد و در اثنای تعمیر ییلاقات ملازمان امیرزاده ابا بکر و امیرزاده
رستم برادر قرا یوسف را باردوی همایون آورده صورت آن فتح ارجمند معروض داشتند و چون خاطر امیرزاده ابا بکر و امیرزاده رستم از جانب
قرا یوسف و دیگر معاندان جمع شد از سر فراغبال همت عالی نهمت بر عمارت بغداد و اعمال آن مصروف داشته بتدارک خللها مشغول گشت

ذکر طلوع رایت توفیق نظر تشان از افق بعضی ولایت گرجستان

موکب گیتی گشای حضرت شهریار صاحبقران از حوالی قارص نهضت
نموده و منازل و مراحل پیموده بممالک گرجستان در آمد و پیشتر از توجه رایات منصور امیر شیخ ابراهیم شروانی که همیشه طریق خدمتکاری و جان
سپاری مسلوک میداشت بموجب فرمان روانه شده بود و مداخل و مخارج ولایت گرج را ضبط کرده و چون ملک گرگین که والی
و حاکم آن سرزمین بود بر قصد لشکر اسلام اطلاع یافتند و اضطراب بر ضمیرش مستولی گشت و نزدیک بآن رسید که مرغ روح از قفس کالبد
در طیران آید لاجرم رسولان سخندان چرب زبان با پیشکش و اموال فراوان به درگاه خسرو کامران فرستاد خلاصه عرضه داشت آنکه این بنده
خاکسار در آن عداد شمارست که پادشاه ذو الاقتدار بنفس خویش متوجه این دیار گردد اگر غرض اطاعت و امتثال اوامر و نواهی
حضرت شهریاریست بجان و دل فرمان بردارم و اگر مقصود باج و خراج است آنچه مقرر شود سال بسال بلا تاخیر بخزانه عامره سپارم اما پایه
جبر سلطانی بس صعب است و در انولا یارای آن ندارم که شرف تقبیل ساحت سرادق جلال دریابم اگر عاطفت بیکران صاحبقران مهلت
بخشد تا بعد از زوال خوف و هراس مانند سلطان ماردین دیگر حکام مواضع بپایگاه سپهر اساس شتابم تا بنده نواز بیعای سابق با نحوی گرد
و آن حضرت بکلمات روی آنند و در التفات تقرّب فرمود و رقم قبول در انتشار تحف و هدایای او کشید و در جواب امر فرمود که با گرگین بگویند

که قضیه توجیهی که شرف اسلام تشفیع جرایم و آثام ایشان میشود و نسبتی بدان ارکیات خود تعلق دارد باید که هر چند زودتر تجدید شهادتین
و بعد از وصول بدرگاه و هاجال از ده بیرون حیثیت قبول ملت اسلام یا اصرار بر کفر و ظلام و بر تقدیر اول عنایت پادشاهانه شامل حال تو گردد که
جهانیان را از آن انگشت تعجب بدندان تحیر گرفته حیران بمانند و اگر توفیق رفیق تو نگردد و بر حسب فرموده صاحب شریعت غرا علیه من الصلوة
انتهاء جزیه بر تو مقرر سازیم و از استوثق و مستظهر بذکر آثم و عرض و مال تو با جان حوادث و نوائب نگردد و رعایای مملکت تو از [illegible] و
نوائب دوران سالم و در امان مانده و اگر [illegible] که [illegible] دین و کیش با تو موافقند چون التجا بدرگاه آورده باشی که از قواعد احسان ما
بهره سان محفوظ گشت از مقیس حلیه سازد و در ادای بهانه و تعلل نورزد که بهیچگونه عذر مسموع نخواهد شد و بعد از آن ایلچیان رخصت مراجعت
یافته و در اثنای این [illegible] وارد و خبر جهان قوچین با نویسندگان و عمال آذربایجان بدرگاه فلک اشتباه آمده جانوران و اسبان
موقف عرض رسانیده و از جانب خراسان علی شغانی که از قبل خواجه علی سمنانی ضابط اموال دیوان آن ممالک بود رسیده
پیشکشها کشیده و همت خسروانه مجموع آن را بر ایستادگان پایه سریر اعلی قسمت فرموده چون وقت رفع محصولات گرجستان بود
رای صواب نمای تجویز تسخیر نمود که مخالفان دین غلات از زمین برگیرند و خود را قوی ساخته مخالفت آغاز کنند لاجرم بر حسب اشارت علیه امیر
شیخ نورالدین و دیگر امرا برسم ایلغار روانه شده بولایت کرج درآمدند و ارباب شقاوت و فساد را متفرق و پراکنده ساخته و امیر شیخ نورالدین
چندان بکشت و زد که لشکریان ظفر شعار از کوفته و برده شدند و امرا و سپاه بعد از آن مقرون بطالت و غنیمت متوجه پادشاه گشتند ذکر فتح قلعهٔ [illegible]
گرجستان بتوفیق ملک منان و بعضی وقایع در آن اوان از ولایت گرجستان در میان دره عمیق زمینی بلند واقع شده و بر آن موضع
مرتفع کوهی از جمیع جوانب شده و جمیع بر فعت [illegible] صد و پنجاه گز سر بر اوج سپهر دوار کشیده و از جانب آنکوه شعبه منفصل گشته
و بارتفاع از آن کوه درگذشته چنانچه کران [illegible] لامکان بر افراشته و از سر کوه جدیده نردبان و ریسمان و نظایر آن تعلقه آن سنگ [illegible]
وصول ممکن و مقدور نیست و آن کوه بجز راه باریک پیچاپیچ از طرف هیچ ندارد و در پیرامنش [illegible] ضیق مجال و محل
نزول لشکر و نصب خیام نتوان یافت و بر بالای کوه گرجیان قلعه ساخته بودند و در آن نشانده و حوضهای عمیق وسیع جهت
ادخار آب باران و فیض آسمان مرتب داشته حاکم آنجا شخصی [illegible] نام و سی نفر از [illegible] و [illegible] از گرجیان در آن حصن
با او موافقت داشته و چند [illegible] خوک و گوسفند در آن قلعه محفوظ بوده و همیشه خمهای ایشان که از کثرت در شمار نمی آمد مملو از شراب ناب

و شمون بموافقت مذاب بود و چون حضرت صاحبقران بر صورت قضیه اطلاع یافت عنان عزیمت جهان پیمای بصوب تسخیر حصار مذکور تافت
و چون آن قلعه بحصانت و درخط [illegible] ارباب فساد و مخالفت بیرون بود و در بیرون آب چندان یافت نمیشد که [illegible]
چند روز سپاه اندک بنا بر قرب مخالفان توقف در آنجا [illegible] کرده و گروه انبوه از ترتیب تحمیل علوفه جای آن بود که فرود آیند
بنابر این امور مردم ظاهر بین فتح این قلعه را از محالات میشمردند و از نهضت رایات نصرت آیت بدان صوب استعجاب مینمودند و اهل [illegible]
حمل بر آن میکردند که چون حضرت صاحبقران خود توجه نموده شاید که وحشت و حیرت از وصول خسرو آفاق بر اهل فساد و شقاق استیلا یابد
حصار بسپارند و اگر چنین نکنند خبر گذاشتن و گذشتن بکدام چاره و توسل توان جست فالحمد روز جمعه رابع عشر محرم الحرام سنه [illegible]
موکب همایون بظاهر قلعه کرتین رسید ارباب حصار برسم پیشکش اندک هدیه بیرون فرستادند و زبان تضرع باظهار اطاعت
و انقیاد برگشادند و چون دانستند که [illegible] با تمییز چون کودکان نارسیده بجوز و مویز راضی نخواهند شد رایت تمرد و سنگباری برافراختند
و سنگهای متعاقب و تیرهای متواتر می انداختند حضرت صاحبقران فرمان داد که امرا و نوئینان در اطراف حصار منزل اختیار کرده فرود آمدند
و اشارت علیه نفاذ یافت که امیرشاه ملک در برابر دروازه حصنی رفیع بسازد و دیگر امرا را فرمود که از دو جانب دو قلعه دیگر بنا کنند بنا
بر آن مقصود که اگر فتح قلعه و حصار بزودی میسر نشود جمعی از لشکریان در آن قلاع ساکن گشته بمحاصره قیام نمایند و امیرشاه ملک بمساعدت
دولت روزافزون در مدت سه روز قلعه برافراشت که گنجایش اقامت سه هزار کس داشت و آن حضرت از برابر قلعه نقل فرمود که نصب
عراده و منجنیق متعدد ترتیب دادند و در [illegible] که در برابر پشت حصار که مرکز اعلام ظفر شعار بود از سنگ و چوب [illegible]
بساختند و چنان برافراختند که مشرف باشد بقلعه چون از شب سنگ عراده و منجنیق برج و باره قلعه در افتاده بود گرجیان فارغ البال
نشسته دغدغه از آن ممر بخاطر راه نمیدادند و با یکدیگر میگفتند که ع ز سنگ حادثه برج سپهر را چه خلل * و چون کیفیت این [illegible]
از قوم کرت که [illegible] کوه و کمر [illegible] و اند یک چیک نامی در شب جمعه بیست و دوم ماه مذکور بر طریق اختصار روانه شد
و بر بالای آن سنگ پاره که در جانب جنوبی قلعه بود بر آمد بحصار رفت و [illegible] گرفته ببالای آن سنگ بر آمد و در آنجا [illegible]
کرده نشانه بگذاشت و هیچکس را از اهل قلعه بر آن حال اطلاع نیفتاد و روز دیگر پیک سرگذشت شبانه را بپایه سریر اعلی تقریر کرد حضرت
صاحبقران فرمود که از ابریشم و ریسمان طنابها تافتند و نردبان شال چوبها سری در طناب و سری دیگر در طناب دیگر استوار کردند

و هوی عروج بر بالای چنان کوهی بلند سلمی ترتیب داده و بر حسب فرمان پیک و سه نفر دیگر از قوم [illegible] شب یکشنبه بیست و سیم ماه
در آنجا که نردبان بالا توان کشید از ممر کمرها بر آن کوه بر آمدند و ریسمان فرو هشته نردبان بالا کشیدند و از اتفاقات حسنه که دولت عبارت
از آنست درخت بلوط بر آن قلعه بالا کشیده بود و چون نردبان بر سرش بستند استوار شد امیر شاه ملک در پایان قلعه ایستاده [illegible]
و مبارزان خطه خراسان که اسامی ایشان در مجلس سامی حضرت صاحبقران ثبت افتاده بود از جمله ارغداق پیک را بر نردبان بالا فرستاد
و همین مساعدت اقبال شهریار دلاور گرجیان شب بخواب غفلت غنوده بودند چون روشنی صبح صادق از آفاق انتشار یافت گرجیان
اندرون سر از بستر غفلت برگرفته در حرکت آمدند یکی از خراسانیان بی اختیار باواز بلند بر خاتم انبیا و سرور اصفیا علیه من الصلوات
اتمها و من التحیات ازکاها صلوات فرستاد و محمود نفیرچی از جمله بندگان امیرزاده شاهرخ بر آن قلعه نفیر کشید گرجیان بد افعال
از آنکه در خیال ایشان نگذشته بود ناگاهی یافته سراسیمه از هر طرف شتافتند و پای ممانعت فشرده دست بمقابله و مقاتله بر گشادند
و شهریار دلاور [illegible] بر بالای عالم [illegible] و در گذشته در برابر قلعه که دلیران سپاه منصور بالا رفته بودند نشست و مجموع لشکریان
غلغله و تکبیر بذروه فلک اثیر رسانیدند و سورن انداختند [illegible] و چون راه از فراز آن سنگ بر قلعه چنان تنگ و باریک بود
که زیاده از یک کس [illegible] نمی توانستند [illegible] بر دلی پیر [illegible] کشیده و پای تهور پیشتر نهاده دو نفر دیگر با او دست و گریبان [illegible]
ناگاه از [illegible] قضا و قدر تیری بر دهان [illegible] در آمد و از شدت آن زخم تیر از دست انداخته باز پس افتاد و گرجیان پیش آمده سر او برگرفتند
و عبد الله سبزواری را عرق حمیت دین در حرکت آمده با شمشیر آبدار روی بکفار نهاد و داد مردانگی داده دوازده زخم برگرفته بازگشت و بعد
از وی ارتاک محمود نامی از کران سنگ پیش رفت و پای ثبات [illegible] و گرجیان بمعاونت و معاضدت او پشت گرم بودند [illegible]
و بعضی از آن نجباء و دلاوران که بالا بر آمده بودند روی بدروازه قلعه نهادند و در آنجا نیز شور حرب گرم گشت و عاقبت نسیم فتح و ظفر بر رایت
مجاهدان دین وزیده سپاه نصرت قرین پیروزی دولت قاهره دروازه بسته بشکستند و قلعه چنانکه شمه از وصف آن قلمی گشت
در روز یکشنبه بیست و سیم ماه مذکور مسخر ساختند و چون کار از دست و تیر از شست رفته بود گرجیان فریاد الامان بایوان کیوان رسانیدند
و لشکر فیروزی نشان جمعی از نامداران گرجی را از بالای کوه و برج بزیر انداختند و زال حاکم قلعه و دیگر گرجیان را گرفته دست بسته بدرگاه
جلال آوردند و مجموع مردان را بتیغ سیاست بگذرانیدند و زنان و فرزندان ایشان را اسیر کردند عاطفت خسروانه زن زال الاشیخ ابراهیم ولی

شیروان بخشید و بر حسب حکم مطاع آتش در عمارات و منازل و مجرها که ساخته بودند زدند و شهریار هفت اقلیم بکنف دولت و اقبال مراجعت نموده
باردوی همایون فرود آمدند پیلک و دیگر مبارزان را که بکهسار بالا رفته بودند زر و کمر و خلعت و شمشیر و اسب و استر و خیمه و خرگاه و [illegible]
و حفاره و دیگر اسباب تجمل و تنعم بانیاز و [illegible] گردانید و حضرت صاحبقرانی یکی از اعیان خراسان موسوم محمد نوذان که پیادوشاه [illegible]
داشت [illegible] فرموده و طایفه از خراسانیان [illegible] او گذاشت و فرمود که اموال [illegible] و [illegible] را در احتیاج خود صرف کرده [illegible]
از این گرجیان پیرامون ولایت مسلمانان کرده و در خلال این احوال مولانا قطب الدین [illegible] با مجموع نویسندگان [illegible] بدرگاه عالم پناه
آمده و بسیاری از [illegible] و [illegible] مجلس عرض رسانیدند و [illegible] ایشان حاجی [illegible] امیرزاده رستم رسیده و پیشکش کشیده
و از اصفهان خواجه مظفر نطنزی آمده و از نقود جواهر و اجناس و اسب و شتر و استر چندان کشید که دیده عقل [illegible] خیره ماند و صاحبقران
اکثر [illegible] شاهزادگان و امرا تقسیم نموده [illegible] که [illegible] رفته بودند باردوی اعلی پیوستند [illegible]
دریافته مراسم پیشکش [illegible] رسانیدند و [illegible] مولانا ضیاء الدین [illegible] و شیخ صدر الدین که [illegible] منصب قضا بوده رسیدند
و سید حمزه و شیخ محمود زنگی [illegible] حضرت صاحبقران [illegible] ساخته [illegible] همراه ایشان [illegible]
شیخ محمود [illegible] در وقت عبور از آب کر که در حوالی [illegible] گذشت در آب افتاده غرق [illegible]
رسانیده [illegible] صبر [illegible] عاطفت و احسان [illegible]
غیاث الدین سالار سمنانی بموکب همایون پیوسته [illegible] رسیدند [illegible]
[illegible] و التفات پادشاهانه سرافراز گشته ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب ابخاز و مراجعت از آنجا در حین عزیمت قشلاق چون خاطر خطیر خسرو
جهانگیر از قلعه گرتین فراغت یافت بعد از تقدیم مشورت [illegible] عزیمت جانب ابخاز تصمیم داده امیر شیخ نور الدین و امیر
شاه ملک و دیگر امرا [illegible] با سپاهی فراوان [illegible] ساخت و حکم کرد که ولایت گرجستان ابخاز که [illegible]
ممالک ایشان است غارت و تاراج کنند امرا و لشکریان بر حسب فرموده در حرکت آمدند و چون [illegible] جنگلستان [illegible]
درختان [illegible] و راه [illegible] اقدام صدق پیش رفته دست نهب و غارت بر آورده غلغله تکبیر [illegible] نیلگون سپهر [illegible] و حضرت
صاحبقران از عقب [illegible] نموده [illegible] گرجستان [illegible] لشکر منصور قریب [illegible] غارت و تاراج گشت

وکلیسیا که از سنگ افراخته شده بود با خاک یکسان نمودند و از جانب دیگر که بیرون آن و از پیش درآمدند و از پیش کفار گرج که مغارها کنده بودند
کوهها و دره ها بود و بیرون آن بالا رفته متحصن شده بودند از موقف جلال حکم صادر شد که صندوقها از زنجیر و ریسمان استوار بسته و در صندوقها
کنیز و رو نفر از ارباب جلادت و شجاعت نشسته و طایفه در بالای کوه ایستاده صندوقها را برابر مغارها می آویختند و با آنکه دلاوران مغارها
حیلی نیچا و کس بل زیاده بودند بر جمیع غالب می آمدند و مردان کشته زنان و فرزندان ایشان را اسیر می کردند و اموال و اثقال ایشان را به
تاراج میدادند و بدین نهج بسی مواضع منحرکت و کنایس و دیوار محال الغان ملت خبار را منهدم ساختند و باغات ایشان از بیخ و بن برانداختند
و در خرابی و ویرانی دقیقه نامرعی نگذاشتند و درختان را بعضی پوست باز کردند و بعضی را سوختند و چون غرار کفار شهابت انجا میدر … شنبه
چهاردهم ربیع الاول سپاه ظفر انجام محل بازگشته باردوی اعلی ملحق شدند و روز سه شنبه بار دیگر فوازمان سوار شده صید فراوان افکندند و باز روز جمعه
هجدهم … مذکور و جنیه شکار رفته از خاطر خاقان … منصور … و در آن صحرا و بیابان نخجیر بسیار افکندند و چون از شکار فراغت یافتند با …
بر سر قتل و غارت رفتند و پیش از این سرداران گرج که در اردوی کیهان پوی اسیر بودند کس فرستاده گرگین را آگاهی دادند که اگر بدین
طریق رایت فتح آیت بآنجا رسد دیگر جستان از هم کشیان ما و توشان نماند ملک گرگین از این خبر مستشعر شده جمعی از معتمدان خود را با پیشکش لایق
نفیس بدرگاه اسلام پناه فرستاد و چون ایلچیان گرگین باردوی پادشاه روی زمین رسیدند دست ادب … عرضه داشتند
که والی مقام خدمتگذاری و فرمان برداریست اگر بدین استمام و فایت شما نومی شود که صورت غضب صاحبقرانی تسکین پذیرد او برخود لازم
و جان سر و امتوایچه هر سال … باج و خراج را ملتزم شود که سال بسال بخزانه عامره رساند … و در وقت …
… ملک گرگین را بیا به سریر اعلی عرضه داشتند و در آن باب فضل شیخ راندند چنانچه در تواریخ مسطور است و زبان هر یک مضمون
انتقال مترنم شد که ع بمن بخش گرگین میلاد را ‌ حضرت صاحبقرانی که همگی همت او بر اعلام معالم دین مقصور و مصروف بود شفاعت
ایشان را شنود … این قضیه باب درس و فتوی و علما رجوع کردند فقها و مفتیان در مجلس همایون باتفاق تقریر فرمودند که
چون این جماعت جزیه قبول نمایند و متعرض مسلمانان نشوند حکم شریعت آنست که دست از ایذا و آزار ایشان بازدارند و قتل و غارت ایشان را
تعرض نرسانند آخر الامر حضرت صاحبقرانی بموجب فتوی ائمه عمل نموده ملک گرگین را معاف … و امیر شیخ ابراهیم که یکی از
شفعاء او بود ممنون ساخت و سرگرم … جهت … و چند روز در آن نواحی عیش و عشرت …

ایلچیان بتعجیل مراجعت نمودند و هزار تنکه زر مسکوک بالقاب همایون بشهر باز آوردند و هزار اسب با نفایس اقمشه و … اوانی طلا و نقره
و یک قطعه لعل آبدار خوش رنگ که … مثقال بعرض رسانیدند و قبول جزیه و خراج نمود و مواثیق مؤکد ساختند حضرت صاحبقران
رایت مراجعت برافراخته بعد از قطع چند منزل بتفلیس رسید و مجموع دیرها و کلیساها که در آن حدود و نواحی بود منهدم گردانیدند و چون
از آب کر گذشته دو مرحله پیموده گشت حضرت صاحبقرانی عمارت بیلقان عنان عزیمت بقراباغ منعطف گردانید و … را که
از پیش رفته و چون حوالی بیلقان از فر نزول موکب همایون رایت افتخار بر آسمان برافراشت بعد از دو هفته امرا و لشکریان رسیده
هر یک از افواج حشم و خدم بجای خود فرود آمدند و رای آفتاب اشراق پرتو التفات بر تعمیر بیلقان انداخت و آن دو شهر از دیرباز
خراب و ویران شده بود که از آنچه عمارتش خشتی بر جای خود نبود القصه فرمان واجب الاذعان نفاذ پیوست که مهندسان خضرت کاران
روشن ضمیر طرح شهری در کشیدند مشتمل بر سور و عرض خندق عمیق و چهار بازار و … و دوازده سرا و خانات و حمامات و باغچه
و بستان و غیر آن در ساعتی مسعود و زمانی محمود اساس شهر انداختند و اطناب … شاهزادگان و امرا قسمت کردند و لشکریان تمام
تمام بکار عمارت اشتغال نمودند و مجموع آن از خشت پخته در مدت یکماه باتمام رسانیدند و دورباروی آن که بگز بزرگ هزار و
چهار صد گز بود و عرض دیوارش یازده گز و مقدار ارتفاع قریب پانزده گز و عرض خندق سی گز و عمق آن پنج گز و در عرض … بسیار
نمایان ساخته و در هر ضلعی از اضلاع چهارگانه برجی … برافراختند و دروازه گشاده کنگره و سنگ انداز ترتیب دادند و شهر چنین
با وجود برودت هوا و کثرت بارندگی و سرما در مدت یکماه چنانچه مسطور شد ساخته و پرداخته اند و رای صواب نمای اقتضای آن کرد که از رود
ارس جدولی بریده شود که آب آن از بیلقان گذرد تا از فیضانش اراضی آن حدود و نواحی معمور و مسکون گردد لاجرم فرمان قضا جریان
نفاذ یافت که شاهزادگان و امرا و نوئینان بکفایت آن مهم قیام نمودند و تواچیان مسافت جوی بر سپاهیان قسمت کردند
و در اندک زمانی نهری روان و جسری جاری طول آن شش فرسنگ و عرض آن پانزده گز مرتب و آماده گشت **ذکر ارسال حضرت صاحبقران**
جمعی را بولایت جند تفتیش احوال … و آمدن شاهزاده عمر … و شرح وقایع تعمیر بیلقان در اوانی که اراضی بیلقان مرکز رایت
فیروزی نشان بود اشراف و اعیان ممالک ایران و توران برسانیدن تقریب شاهزاده مرحوم محمد سلطان و تهنیت فتح دیار روم از اکناف و
اقطار احرام قبله اقبال و کعبه آمال بسته بودند بدرگاه … آمده و … بار عام در مجلس فرمان فرمای انام …

و فضلای روزگار مجمعی عظیم منعقد شد و چون خاطر خطیر او بر بحث و تفتیش مسایل دینی و معارف یقینی و ملکات ملکانه و اخلاق خسروانه
بود نکات لطیف و حکایات بدیع در میان آمد و از جمله رموزی کلمات ارباب علم و دانش فضیلت عدل و احسان و ترغیب بدان
مذکور شد و صاحبقران نخواست که آن مجلس بمجرد گفتار بگذرد آخر نمود تا حرم با افاضل فضایل انتساب خطاب فرمود که در ازمنه ماضیه
و قرون سالفه علما رسم سلاطین و ارباب دولت را نصیحتهای مشفقانه کرده اند و در امور مستحسن ترغیب و تحریض نموده و از افعال
نکوهیده منع فرموده اند و در این عصر شما مرا هیچ ارشاد نمیکنید و از صلاح و فساد مملکت و رعیت با من نمیگوئید ایشان منطق
الکلام معروض داشتند که الحمد و المنه که پادشاه معدلت گستر از مواعظ و نصایح امثال ما استغنا دارد همگی اراده اجرای احکام
و قوانین ملی از آن حضرت تعلیم میتوان گرفت و صاحبقران از آن کلمات اگرچه موافق واقع بود اعراض نموده فرمود که مرا امثال این
سخنان که بر سبیل ستایش و تحسین گویند اصلا خوش نمی آید و غرض از اظهار این حدیث جذب قلوب نیست بلکه مقصود آنست که از شما
هر یک که از جا آمده اید احوال دارو غکان و معاش گماشتگان نسبت برعایا و زیردستان معلوم کنم تا اگر نه براستی حیفی بزیردستی
رفته باشد بتدارک آن مشغول شوم علما و فضلا زبان بدعا و ثنا گشادند و هر یک آنچه از نیک و بد مملکت خود دیده شد معروض داشتند
صاحبقران رعیت پرور طایفه از اصحاب دین و شور را که بزهد و تقوی موصوف بودند اختیار فرموده و هر یک از ایشان را با امنی معتبر
از قبل دیوان اعلی الغطری از اقطار ممالک محروسه فرستاد تا تحقیق مهمات نموده داد مظلوم از ظالم بستانند و ستمکاران را از کوشمال انزجار دهند
صورت قضا را بموجب راستی ثبت کنند و بازگشته بعرض رسانند تا عالیان باین عواطف امیدوار گشته در مهاد امن و امان پهلو
بر بستر استراحت نهاده صبح و شام بدعا دولت روز افزون پادشاه اسلام قیام نمایند و دیگر از وقایع آن زمان این بود که امیرزاده عمر از آنجا
روانه شده قطع منازل و مراحل کرده باراضی بیلقان رسید و در روز جمعه غره جمادی الاول سنه ست و ثمانمایه بشرف پایبوس آنحضرت
استسعاد یافت و سبب طلب امیرزاده عمر آن بود که ایالت ولایت آذربایجان با توابع و لواحق مفوض برای و رویت آنجناب
کرده و دیگر از وقایع آنکه توکل برلاس پسر تومن از نهاوند آمده سر ملک فخرالدین حاکم کوه جب را که پیوسته راه تمرد و ضلالت می پیمود
بدرگاه گیتی پناه آورد و عرضه داشت که پوست از سرش کنده بکاه آگنده کشته و از دار اعتبار بیاویزند و دیگر آنکه شحنه علامت شیراز جهانی
فرا نمود که مولانا قطب الدین قمی را که پیش از این عمال فارس باردوی همایون آمده بودند گذاشته بودند و سبب قید او آنکه بسمع شرف

اعلی رسید که مولانا مشار الیه در حین توجه بدرگاه عالم پناه مبلغ صد هزار دینار کپکی بعلت نثار و پیشکش از رعایا و محترفه شیراز گرفته است
و قدم در عالم انصاف بیرون نهاده حکم شد که شیخ درویش الیتی خدمتش را بازو بسته و دو شاخه بشیراز برده آن وجوه را بصاحبان
سپارد و نوکرش را درخون اقرار که حرکات ناشایسته از او صادر شده و غرض چند از او بخلق رسیده و از خلق بهانه ترند و بجگر سر حال ضعفا
و مظلومان پرداخته و بشارت عاطفت علیه بوصول رسانند که مولانا صاعد همراه مولانا قطب الدین قمی و نویسندگان از فارس آمده بود و صورت
ظلم مولانا مذکور را بسمع علیه خاقان منصور رسانیده مصحوب ایشان بشیراز بازگردد و خاطر ایشان مردم آنجا کند که هر حیف و ظلمی که مولانا قطب الدین
بارتکاب آن جسارت نموده در آن باب مستقل بود و در رضا و بشارت خسرو کامیاب آن مقرون نبوده و حضرت صاحبقران خواجه ملک
سمنانی را بایشان بضبط اموال فارس روانه ساخت و چون آنجماعت بموجب یرلیغ پادشاه و بامداد اوی اعظم بیرون آمده و مسافت پیموده
بشیراز رسیدند او درخون را از حلق برکشیده و در روز جمعه که گروهی انبوه از مردم شهر و روستا در مسجد عتیق جمع آمده بودند و صحن و بام مسجد از آن
پر شده مولانا قطب الدین را در پای منبر سنگین بازو و لانه آهنین و دو شاخه چوبین حاضر ساختند و مولانا صاعد بالای منبر برآمده سخنان
صاحبقران که از موقف انصاف و اشفاق صدور یافته بود بسمع خلایق رسانید و چون خواجه عماد فقیه را اندک تقصیری کرده بر این
نهج بر زبان گذرانیده که بیت اگر خرابی این مملکت ز شاه بدان ه که نزد مردم دانا گناه مولاناست ه و از اطراف و جوانب مسجد جامع غلغله
و ثنای پادشاه رعیت پرور بگوش ساکنان صوامع عالم علوی رسید و در مدت دو ماه مبلغ سیصد هزار دینار کپکی را که همراه آورده بود
در حضور ائمه و قضات و اعیان مملکت بمقصود و کسور بخداوندان اموال تسلیم نمودند و در آن باب خطوط نوشته باسامی حضار مجلس
موشح گشت و بعد از آنکه شاهزاده جوان بخت پیر محمد امیرزاده عمر شیخ مولانا قطب الدین را بند و دو شاخه برگرفته روانه سمرقند کرد

چون خاطر خطیر حضرت صاحبقران از عمارت بیلقان فراغت یافت

عنان عزیمت از برای قشلاق بجانب قراباغ تافت و چون بآنجا رسید حضرت پادشاه و پادشاهزادگان و امرا و سران سپاه
در قریها که پیشتر بموجب فرمان ساخته و پرداخته بودند نزول نمودند و لشکریان نیز در منازل خود قرار گرفتند امیرزاده رستم که پیش از آن
فرمان واجب الاذعان صادر شده بود که بقوریلتای که جهة تفویض ایالت و الوس هلاکوخان بامیرزاده عمر در قراباغ منعقد خواهد شد
حاضر گردد از راه دامغان و دشتی متوجه گشته و باردوی همایون پیوسته شرف زمین بوس دریافت و در آن اوان که منتسبان مساعی

علیه رسانیدند که میر شیخی که بر حسب یرلیغ خاقان بضبط محل خود فیروزکوه و دماوند رفته بود رسم طغیان و تمرد و عصیان مبرهن ساخته و در خصوص
تربیت حضرت صاحبقرانرا بر طاق نسیان نهاده بکفران نعمت اقدام نمود و این معنی بر مزاج اشرف گران آمده از موقف جلال
واجب الامتثال صدور یافت که امیر سلیمانشاه باتفاق میرزاده رستم متوجه ری شوند و اگر خبر یاغیگری آنکه همچنان واقع باشد بیاری
قم و کاشان و [illegible] را جمع آورده از عقب او بروند و سزای آن کافر نعمت را در کنار او نهند و ایشان بموجب فرموده روانه شده
امیر شیخ ابراهیم شروانشاه بدرگاه حضرت صاحبقران آمده پیشکش بسیار و تحف فراوان آورد و انواع پیشکشها از [illegible] و اقمشه و جوشن و سلاح
و غلامان خوش منظر و کنیزکان ماه پیکر و مشوقات دیگر بعرض رسانیده و [illegible] گشته و همچنین عطایای اموال امرا از نقد و اجناس
گرانبار گردانیده و در آن زمان هر هفته بهانه طویهای عظیم ایشان ترتیب داده بوظایف جشن و عشرت می پرداختند و در این اثنا [illegible]
از عراق عرب نور الورد پسر سلطان احمد آمده که [illegible] از مراحل زندگانی طی کرده بود و گل رخسارش از باغ جوانی شکفته [illegible]
و [illegible] قهر نهال قامتش که بر جویبار خلاف بالا کشیده منحنی گشت و در اثنای این اوقات سید برکه علیه التحیة والبرکات برسید حضرت
صاحبقران از خرگاه برسم استقبال بیرون آمد و جناب سیادتمآب [illegible] قربت میرزاده محمد سلطان دستار از سر برداشت و آن
حضرت سید مشارالیه را در آغوش گرفته هر دو بسیار بگریستند و هم در آن زمان از جانب ماوراء النهر اعیان و اشراف و سادات
و علما مثل خانزادگان ترمد و خواجه عبدالاول و خواجه عصام الدین و خواجه افضل کشی و اولاد شیخ الاسلام کش عبدالجبار و [illegible]
و دیگر بزرگان آندیار و سایر بلاد و امصار بدرگاه پادشاه سپهر اقتدار آمده مراسم عزای شاهزاده را بتقدیم رسانیدند و بزلال نصیحت [illegible]
نایره فرقت آنحضرت را که التهاب داشت تسکین دادند و چون خاطر خاقان جهانگیر بتحقیق مسایل دینی میل تمام داشت هر روز [illegible]
رای عالم آرای از تنسیق امور ملکی فراغی روی نمودی فضلای انام و علمای اعلام در مجلس [illegible] پادشاه اسلام جمع آمدندی و
بمباحثات شریف و القای نکات لطیف که متعلق بدین حنیف بود مجلس آراستندی و چون پیش از این نوشته شد کرمان را امیر ایدکو حاکم
کرمان مقرر کرده بودند و [illegible] در این محل [illegible] تومان آغا که عمزاده آنحضرت بود دختر او در حباله ایدکو [illegible]
[illegible] تومان [illegible] قطع فرمودند و ایدکو [illegible] ادای [illegible] دیگر حکومت کرمان بر وی قرار گرفت و دیگر از [illegible]
آنکه در آن اوان نوشیروان [illegible] را برای تحصیل اموال آذربایجان بتبریز فرستادند و پیر محمد پولاد را که از جمله امرای شاهزاده جوانبخت

شاهرخ

شاهرخ بهادر بود بحکومت ساری روان کردند و در این اثنا [illegible] بیگم آغا حرم محترم میرزاده پیر محمد جهانگیر با پسر میرزاده [illegible]
[illegible] و سلطان [illegible] باردوی همایون رسیدند و بشرف ملاقات فایز شده نفایس پیشکش بموقف عرض رسانیدند

ذکر توجه مخدوم زاده عالمیان شاهرخ بهادر سلطان بصوب گیلان بر حسب فرمان و بعضی وقایع آن زمان و توقف در قراباغ اران چون حکام
ممالک گیلان [illegible] رسل و هدایا و تحف ارسال نموده بسایه چتر خسرو جهانگشای استظلال جسته بودند امیدوار از غبار سم سمند جهان پیما
روشنی پذیرفت و از موقف عزت پادشاهانه یرلیغ جهان مطاع نفاذ پیوست که [illegible] و جلال و محمد [illegible] علی سلطان تواچی [illegible]
[illegible] برلاس با فوجی از سپاه ظفرپناه بگلستان گیلان در آمده و در آنجا قشلاق کنند و ایشان بامتثال امر مبادرت نموده
روانه شدند و حکم شد که امیرزاده شاهرخ با آنچه قشون از جریک منصور متوجه آنصوب گشته بتغول اغاج رود و فرزند ارجمند شاهزاده
مذکور ابراهیم سلطان با تومان خود و امیر جهانشاه و شیخ ابراهیم و رستم طغای بوقا و سید خواجه شیخ علی بهادر و دیگر سران پیشتر [illegible]
رکاب ظفر انتساب آنجناب باشند و شاهزاده جوانبخت و سرداران پای تخت بموجب فرموده در حرکت آمدند و بتغول اغاج رسیده [illegible]
نمودند و چون حکام گیلان از توجه سپاه فیروزی آثار خبردار شدند اضطراب بمیان ایشان راه یافته کسان فرستاده
[illegible] برسم باج و خراج قبول کردند شاهزاده کس فرستاده صورت قضیه را بعرض همایون رسانید و در محل قبول افتاده
[illegible] را بار بر فرموده جهت تحصیل اموال بگیلان فرستادند و سید [illegible] که از حکام آنجا بگوهر نسب و زیور علم و دانش منفرد بوده و امیر محمد
رشتی که از ملوک [illegible] بحشمت و تمکین امتیاز داشت مشوقات بسیار ترتیب داده متوجه درگاه پادشاه سپهر اقتدار شدند و همچنین دیگر
[illegible] ولایت و سرداران آندیار هر یک معتمدی را با هدایا و تحف بسیار ارسال نموده بودند و چون [illegible] بارگاه جلال پیشکشها گذرانیده
ایشان باظهار اطاعت و انقیاد [illegible] سعادت و اقبال ادای باج و خراج را التزام نمودند عاطفت خسروانه [illegible]
نوازش و تربیت سرافراز ساخت و بنابرآنکه سید [illegible] از اهل بیت نبوت بود صاحبقران خواست که در تربیت او نوعی شروع نماید که باعث
ملوک گیلان ممنون منت او باشند لاجرم از مال آن ولایت قریب پانزده هزار من ابریشم بود بوزن شرع و هفت هزار اسب و [illegible]
مقرر شده بود آنچه بملک سید مشارالیه و امیر محمد [illegible] تعلق و آنچه دیگران برسید نصف و ثلث آن گر هر قوم تخفیف شده بود
[illegible] و مقارن این احوال حضرت صاحبقران [illegible] نام را از خویشان امیر عباس بضبط قلعه کماخ فرستاده و از جمله قلاع آن

قشلاق قراباغ کیفیت آن بود که امیر رسید بر کمر ریش گشت و هر چند اطبا در معالجه آنچه بایست بجای آوردند فایده بر آن مترتب نشد و صحیفه حیات شهید
بزرگوار منطوی گشته مرغ روحش از کالبد بدن بجانب کنگره عرش پرواز نمود و صاحبقران از وقوع این حادثه غریب مضطرب و متألم
و آخر الامر کریمه کل نفس ذائقة الموت نصب العین ضمیر ساخته دست رضا و تسلیم بحبل اصطبار زده و اشارت علیه صدور یافت که نعش
او را با آنچه خود بر برده و بر سبیل امانت دفن نمایند و در آنوقت قضایت شهر بری شاه ملک امیرزاده اسکندر آمده زمام ایالت ولایت همدان
و نهاوند و بروجرد و سوا صنع الکوجک را با ضمایم و ملحقات و توابع و مضافات در قبضه اختیار او نهاد و چون فصل شتا بآخر رسید
در اوایل فروردین ماه سلطان عیسی حاکم ماردین [illegible] و بتحمل تمام بدرگاه پادشاه اسلام آمد و مجلس بهشت نشین تحفه صحبت [illegible]
ابا کرده بود با خود همراه آورد و ملک عزالدین شیر بر تبریز و سلطانیه رسیده پیشکش فراوان بموقف عرض رسانید و در این اثنا حکم اعلی
الاعلی نفاذ پیوست که وجوه و اعیان الوس هلاکو خان که در ولایت آذربایجان ساکن و متوطن بودند هر یک پسری یا برادری را کوچ
بسمرقند فرستند و بجهت کوچ ماندن ایشان جمعی تعیین شدند و چون ماه مبارک رمضان روی نمود مدت یکسال از وفات امیرزاده
محمد سلطان گذشته بود برای ترویح روح او ختمات کلام الله منعقد بهم رسانیدند و آشی عظیم دادند و بعد از آن شاه ملک از خاطر عاطر خسرو
کامکار سر بزد و آنحضرت سوار شده شاهزادگان عظام و امرا کرام و سایر خدام در صحرای آق [illegible] جرگه انداختند و بعد از شبانروز از اطراف
جرگه بهم رسید و صید فراوان افکندند و چون از آن کار فراغت یافتند صاحبقران عالیهمت سادات و علما و فضلا و اکابر سمرقند و بخارا که تمام
بجا دعا و ثنا [illegible] و [illegible] که در تخلیه ایشان نگذشته بود و رخصت انصراف ارزانی داشته انجماعت خشنود
و شاکر و دعاگوی بمواطن و مساکن خویش مراجعت نمودند ذکر نهضت رایات ظفر پیکر و تفویض ایالت الوس هلاکو خان به پسر امیرزاده ابوبکر بن
امیرزاده عمر چون در این یورش همتی که [illegible] پادشاه [illegible] کشور بود میسر گشته عزم مراجعت بجانب مستقر سریر سلطنت از خاطر انور سر زد
و در اوایل بهار رایات نصرت شعار در چهاردهم رمضان سنه ست و ثمانمائه از قشلاق قراباغ نهضت نموده بجانب دار السلطنه
سمرقند در حرکت آمد و از آب ارس بجسر سعادت و دولت عبور نمود و در علفزار کنار [illegible] بحوالی قریه [illegible] آباد که از قرای شهر [illegible] است
آنحضرت نزول فرمود و در آن محل میرزا شاهرخ از قزل اغاج معاودت نموده بموکب همایون پیوست و در این اثنا ملازمان قبه
علیا بموجب اشارت پادشاه بترتیب طوی و تهیه مایحتاج پیش قیام نمودند و عاطفت خسروانه ممالک آذربایجان را با توابع و لواحق با عهده

روم و شام با میرزاده عمر بن میرانشاه تفویض نمود و یرلیغ لازم الاتباع بآل تمغای خاص ارزانی داشت و فرمان داد که شاهزادگان
که متصدی ایالت فارس و عراق عرب و عجم باشند از حکم او سر نه پیچند و بجا رو بیجا روی حاضر شوند و لشکریان پیوسته در ملازمت
او کمر بندند و امیر جهانشاه و امیر جاکو را با چند امیر دیگر مثل رستم امیر موسی و توکل یاوکار برلاس و چند یولداری و غیرهم ملازم شاهزاده
گردانید و سفارش فرمود که در کلیات و جزویات امور از صوابدید امیر جهانشاه در نگذرند و شاهزاده را تاج و کمر مرصع و خلعت خاص
و اسب با زین زر اختصاص بخشید و امرای او را نیز تشریفات فاخره و انعام وافر معزز و موقر ساخت و حکام ممالک مثل امیر شیخ ابراهیم
و سلطان عیسی حاکم ماردین و ملک عزالدین شیر و غیرهم همه را خلعت و کمر داده ملازم رکاب میرزاده عمر گردانید و او بصوب ییلاق
الداق توجه نمود و فرمانفرمای آفاق از آنجا کوچ کرده و شکار انداخته کنار آب اغلق که آنرا جای طلادره گویند نزول موکب همایون
گشت و چند روز در آن منزل توقف افتاده ماه مبارک رمضان باخر انجامید و چون هلال شوال روی نمود مولانا نظام الدین شامی
که بعضی از مورخان او را شامی تعبیر کرده بقرات خطبه عید و اقامت صلوة آن روز سعید قیام نمود و حضرت پادشاه در یاول بعد از ادای
فرایض و نوافل بخشش انعام شامل طرب و سرور و عیش و حضور مایل شده فرمان داد تا جشنی شاهانه و بزمی خسروانه مهیا ساختند ذکر شمه
از [illegible] امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و رفتن امیر شاه ملک در عقب ایشان بری برموافقت پادشاه اسلام سابقاً سمت گذارش یافت که امیرزاده رستم و امیر
سلیمانشاه بر مقتضی فرمان شیراز مجاهده جهت تحقیق حال و دفع اسکندر شیخی متوجه صوب ری شدند و چون بدانجا رسیدند روشن شد که اسکندر
از تیر کرای روی از درگاه سلاطین پناه گردانیده است و در بیابان فوات و فیافات توغل نموده و قلعه فیروزکوه را مستحکم کرده و پسر خود [illegible] زنان
خود را در آن قلعه نصب کرده و خویش بکوهستان و جنگل طلادون در ستمدار گریخته است امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه چند روز در طهران
ری بساط اقامت انداختند و از پیادگان آن ولایت و قم و کاشان و ساوه و غیر ذلک دو هزار مرد جمع آوردند و سردار اسکندر
شاه و رستم و ار بر ستمدار در آمدند و بعد از محاصره قلعه نور استخلاص [illegible] و در آن محل کیومرث را که میان او و اسکندر شیخی نزاع و مخالفت
بود بگرفتند و خدمتش را پیش اسکندر فرستاده از راه فریب پیغام دادند که دشمن ترا فرستادیم باید که سپه رفته و تحاشی با اتباع و حواشی
باین جانب شتابد و خدمات سابق را باین حرکت لایق مؤکد گرداند اسکندر بعد از اظهار رضا در این کلمات اعتماد کرده با کیومرث صلح و صفا
پیش گرفت [illegible] بیکدیگر عهد و میثاق بستند و بعهد [illegible] اتفاق نمودند و در کوههای سخت و بیشه‌های پردرخت [illegible]

شوال که رکن رایت اعلی مخیم سپاه ظفرپناه بود قاصدی از پیش امیر سلیمانشاه آمده بود و صورت واقعه و اعراض اشتیاق کان پایه
علی گردانید و رایات ایلچی پیش امیر مضراب بخراسان روان کرد که با لشکرهای آنجا با عائل و حصاری روی توجه بدفع اسکندر شیخی نهند و روز
جمعه عشر شوال امیرزاده خلیل سلطان از جانب ماوراءالنهر آمده اخبار بشارت بمسامع علیه رسانید و چون اراضی اردبیل مضرب خیام
ظفر فرجام گشت خسرو فیروز امیرشاه ملک و پیر علی سلدوز را از پیش بری فرستاده و فرمان داد که از احشام خلج و اعراب که در نواحی
قم و کاشان و ساوه و دالخده در توطن دارند حشری فراهم آورده و امر فرمود که امیرزاده اسکندر متوجه شده با میرزاده رستم و امیر سلیمانشاه
بپیوندد و موکب همایون از اردبیل و میانه گذشته بموضع سرجسم نزول فرمود و در آنجا دولدا که ضبط قلعه اونیک تعلق باو میداشت
بتعجیل از عقب رانده و فرسا طاووسی دریافت حضرت صاحبقران جهت خدمات دیرینه دولدای او را در آغوش کشیده و پرسش نمود
و خلعت و کمر داده و فرمود که معلوم نیست که دیگر ملاقات شود یا نه وظیفه آنکه از صلاح و فساد این بلاد غافل نشود و چتر ظفر نگار از آنجا
روانشده بیست و پنجم شوال در ضمان عنایت ملک ذوالجلال بسلطانیه رسید و در آن مکان محصلان که بتحصیل اموال گیلان فرستاده بود
آمده و نقد و اجناس فراوان آورده و در ماه مذکور رایت منصور از سلطانیه نهضت نموده قطع منازل کرده صحرای قزوین مضرب معسکر ظفر قرین
گشت و چون امیرزاده ابابکر بر مراجعت آن حضرت اطلاع یافت از اردبیل دو اسبه روی براه آورد و بمدت نه روز آن مسافت بعید
پیموده در صحاری قزوین بخاکبوسی شهریار روی زمین سر افتخار باوج علیین رسانیده و بوسیله سرایملک خانم و شیخ نورالدین از خاقان
عدالت آئین درخواست کرد که اگر حضرت پادشاهی بدان مقرون گردد که پدرش امیرزاده میرانشاه در بغداد پیش او باشد ملتمس شاهزاده مبذول
افتاده حضرت صاحبقران منظر عنایت و اعزاز امیرزاده میرانشاه در بغداد نگریسته فرزندیجان پیوند او در کنار گرفت و اجازت داد و مبلغ
صد هزار دینار کپکی و صد سر اسب با دیگر نفایس و ظرایف باو بخشیدند و شاهزاده مشارالیه را بجانب سلطانیه باز گردانید و چون رایت فتح آیت
بسوق بلاق رسید بحکم عنایت در حق متوجه آمده دویست سر اسب و صد دست جبه و صد هزار دینار کپکی بامیرزاده ابابکر انعام داد و چون که از
توابع بغداد است بحرم شاهزاده مشارالیه شاهین ملک که دختر امیر حاجی سیف الدین بود برسم سیورغال ارزانی داشت و خدم علی موجب
فرموده اعلی متوجه سلطانیه گشت و حکم شد که امیرزاده ابابکر از عقب امیرزاده سلیمانشاه رفته باتفاق در دفع فتنه اسکندر شیخی سعی تمام نمایند
و انجناب بفرمان خسرو کامیاب بپای همه کاب آورده بعد از طی منازل درکوه با امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه سپاه منصور بپیوست و ایشان در انجا

حزم و احتیاط نموده خندق کندند و شاخهای درخت استوار کرده بیست روز توقف نمودند تا لشکر بدین درسید و بازار اردوی همایون
خبر آمد که از عقب اسکندر برفتند شاهزادگان و سران سپاه بر حسب فرمان روان شدند و چون از راه جنگلستان بود عقبات و شعاب
انگنده راه میکشادند و در کریوه که کنده با را که مخالفان خراب کرده بودند تخته‌ها و چوبهای قابل عبور میساختند و بدین تدبیر از پل گذشته
تیره صنوبر میشتافتند و هر کرا مییافتند نهال حیات او را از جویبار نشو و نما میبریدند قطع مسیر مینمودند و ما بچه توق آفتاب اشراق از روی
یلاق در حرکت آمده در غره ذیقعده از افق صلابت و دری طالع شد و چون موضع سارق مخیم اقبال پادشاه با داد و دهش گشت رای
عالم آرا اتفاق افتاد که چهارپایان و احمال و اثقال زیادتی را براه پتی و خوار روانه ساختند و در انجا حرم محترم امیرزاده پیر محمد جهانگیر
با فرزندانش رخصت مراجعت یافته بجانب غزنین و کابل روان گشت و در ربیع مطلع صدر ویاف که امیر شمس الدین عباس و دیگر امرا
که نقل ایل قراتاتار از خانه کوچان ولایت آذربایجان منوط و مربوط باهتمام ایشان بود از راه خوار وسمنان در حرکت آمده قطع
مسافت نمودند و اشارت علیه از هر تومان یک قشون که موکل بودند بر چند خانوار قراتاتار ایشان را زرانده با اردو ملحق گردانند و امیر
شاه ملک و پیر علی سلدوز که از برای جمع آوردن لشکر حشر آمده بودند باردوی همایون پیوستند و چون عبور حضرت صاحبقران بر قلعه
گلخندان که در دامن کوه دماوند واقعست و در آن اوان خراب و ویران بود اتفاق افتاده بتعمیر آن از گچ و خشت پخته فرمان داد و از انجا
روانشده و از دماوند گذشته بفرخی و فیروزی بفیروزکوه رسیدند **ذکر گرفتن صاحبقران قلعه فیروزکوه را و شرح آن** از امهات قلاع مملکت
ایران که بحصانت و متانت اشتهار تمام دارد یکی قلعه گردون شکوه فیروزکوه است و استحکام آن در السنه و افواه مذکور و در کتب تواریخ
مسطور و چون رایت اعلی حضرت بحوالی آن حصار رسید لشکریان جلادت آثار اطراف و جوانب قلعه را احاطه نمودند و کورکه زده بورن
انداخته فرو داکنده و بهادران اقدام جرات پیش نهاده سپاه و ترتیب دادند و تهیه اسباب حصار از عراده و منجنیق اشتغال نمودند و اهل حصار از
اضطراب و اضطرار خاطر بر رزم و پیکار قرار داده پای مدافعت و ممانعت بیفشردند و دست بتیر و کمان کشاده پر چشم می‌اندر روی کشیدند و چون
شب درآمد از نوکران امیرزاده عمر ابراهیم سلطان محمد آزاد و شیخ بهلول خان تیمور و طایفه دیگر از مبارزان از عقب بسم القلعه کوه برآمدند و بپای باره
رفتند مخالفان چون بر آن حال اطلاع یافتند بمدافعه و ممانعت شتافتند و نایره حرب اشتعال یافته از بهادران لشکر فیروزی آثار معدودی
چند زخمدار شدند و چون آفتاب جهانگیر از پس کوه سر بر زد بهادران رزم آزمای کوس و کورکه فرو کوفته از کمره ببالا برآمدند و روی جلادت

بتسخیر حصار آوردند سپاه اسکندر شیخی و جمعی از ملازمان او که در قلعه بودند از مشاهده این حال مضطرب و سراسیمه شده از غایت خوف
و دهشت طایفه را بساحت بارگاه گردون مخلفت فرستاده بزبان استکانت از حضرت صاحبقران امان خواستند مرحمت پادشاهی صاحبقران
شامل حال فرستادگان شده همه را خلعت پوشانیده بعاطفت نوید داده باز گردانید و چون آنجماعت بقلعه درآمدند پسر اسکندر و سایر
متعلقان و منتسبان او که آنجا بودند بپای ضراعت و طاعت بدرگاه عالم پناه شتافتند و فوجی از سپاه ظفر شعار بحصار درشده ساکنان
آن بقعه را با کوچ بیرون آوردند و حصنی چنان حصین بمدد مفتوح شده در تصرف بندگان دولت قرین آمد حضرت صاحبقران زنگی باجی
را بمحافظت قلعه نصب فرمود و روز دیگر اردوی کیهان پوی کوچ کرده بنیم فرسنگ بمرغزاری فرود آمدند و شهزاده الغ بیگ و حضرات عالیات
سرای ملک خانم و تومان آغا با وزرای سپهر خلافت امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده سعد وقاص از [illegible] سلطان
میدان روانه سمرقند گردانید و در این اثنا منهیان بسمع اشرف اعلی رسانیدند که قراتاتار یاغی شده قضیه آنکه چنانچه از بیان این سخن شمه گزارش یافت
از ایلغار که بقتل ایشان تعیین و خواجه شکری برسر ایشان شده بود و در نظر سر دهخان سر از گریبان طغیان و عصیان برآوردند و از جهانی خوی
مولم از مرکب انداخته راه گریز پیش گرفته و در وقتی که از عقب ایشان می آمدند شکری بر سر ایشان اگر چه در خدمت او بود
شناخت و خدمتش را باندرون دهخان برد و مردم کاروان بمعالجه او مشغول شدند و دیگران که از آن صورت خبردار شدند بر
علاوه فتنه رفته آهنگ فرار کردند چون امیر شمس الدین عباس و شاه ولی [illegible] و [illegible] از امرای قشون که موکل ایشان بودند
بانحال اطلاع یافتند تیغ خونریز از نیام بیرون کشیده قرب سه هزار نفر از ایشان از اندرون و بیرون دهخان براهی که باز آمدن ایشان
روانه ساختند و چند فوج از آن قوم بجانب جنگلستان استراباد مانند برق و باد شتافتند و بازماندگان را امیر شمس الدین عباس با خود برد
و چون رای عالم آرای از آنحال آگاهی یافت توچین و فاضل پسر سیف الملک و حاجی سیف الدین و داوود خواجه و رستم بولاد و قاری بهادر
با پانصد سوار جرار در عقب گریختگان فرستاد و بعد از آن امیرزاده احمد عمر شیخ بهادر و امیر برندق نیز با طایفه از لشکریان بتعاقب قراتاتار
برحسب فرمان روانه شدند و چون ایلغار [illegible] گشته بموکب همایون پیوستند و شرف ملازمت دریافتند و بیان توچین و دیگر بهادران
که از عقب تاتار رفته بودند از بسطام و عقبه لیکو گذشته در موضع قراتغان بکنار دریای قلزم بان مردم رسیدند و با آنکه سپاه منصور پانصد
مرد بیش نبودند و معاندان گروهی انبوه با ایشان جنگ کردند و هزار نفر از آنجماعت را بتیغ انتقام گذرانیدند و قریب ده هزار خانوار

از قوم قراتاتار بدست آوردند و بیان توچین از آنموضع بازگشته روی باردوی اعلی نهاد و شاهزاده شاهرخ از ایشان جدا شده براه
[illegible] بود عازم هرات گشت و حضرات سرای ملک خانم و تومان آغا با فرق بزرگ براه جاجرم و اسفراین در حرکت آمدند **ذکر توجه رایات
نصرت شعار بجانب اسکندر و محاربه سلطان حسین و هبوط طالع آن بداختر** حضرت صاحبقران از آنموضع در استیصال اسکندر [illegible] خسروانه
بجانب جلاوه عزم گردانید و امیرزاده شاهرخ را که در آن اوان اندک مرضی روی نموده بود روانه هرات گردانید و امیرزاده شاهرخ حکم فرمود
که امرا و لشکریانش همچنان ملازم اردوی معظم باشند و لوای ظفر پیکر بجانب جلاوه که مقر اسکندر بود در حرکت آمد و چند روز لشکر
فرخنده پی بسیاری از کوههای بلند و دره های ژرف طی کردند و چون بعد از قطع راههای دشوار سپاه فیروزی آثار ببالای کوه جلاوه درآمدند
اسکندر کافر نعمت با صد شقاوت روی بجهنم فرو نهاد و موکب همایون یکروز در جلاوه توقف نموده روز دیگر از عقب اسکندر شتافت و در آن
راه دره ایست عمیق بسیار درخت و بنابر انبوهی که پیوسته در آنجا می باشد و بارندگی که همیشه در آن موضع واقع میشود فروغ انوار
خورشید بی بهره و عاطل و پر از گل است و در اندرون آن آبی عظیم بغایت تیره که پایاب ندارد و از آن عبور دشوار کرد و از غایت صعوبت
طریق و دشواری راه بجهنم دره اشتهار یافته و پلی که بر بالای آب بسته بودند جناب شقاوت مآب از آن گذشته پل را خراب ساخته بود و چون
گذشتن از آن آب متعذر می نمود جماعت گذاران باشارت فرمانده کل و جزو بر آن آب پل بستند و بخت جهان بهادر که [illegible]
بود با پانصد مرد عبور نمود بعد از آن یوسف برلاس و خواجه سید شیخ علی بهادر و امیرزاده سلطان حسین و امیر شیخ نورالدین بترتیب از عقب
یکدیگر بگذشتند و آن مردان گزیده جنگلها بریده راه پیدا ساختند و از پی اسکندر که از جاده صواب منحرف گشته بود هر طرف میتاختند حضرت
صاحبقران نیز از پل گذشته و [illegible] قطع کرده بر بالای پشته سپهر نخت نزول فرمود و سرداران و بهادران از اطراف و جوانب بطلب اسکندر دوانیدن
ساخت و [illegible] ایشان سادات مازندران بودند و از جمله ملازمان رکاب ظفر قرین در با توچین و شاه ملک برلاس و شیخ ارد و شیخ
الهی و دیگر بهادران در میان جنگلی که در کنار دریای قلزم است باسکندر شیخی رسیدند و اسکندر با دو سه پیاده و سی سوار از آن [illegible] بدر
آمده متصدی جنگ شدند و شیخ درویش الهی و [illegible] خود را ببهادران لشکر منصور که باسکندر رسیده بودند پیشتر بیش نبودند و با
[illegible] برد او در معارک [illegible] ایشان کشته بود و فی الواقع اسکندر دلاوری [illegible] داشت چه نزد اهل تواریخ مقرر شده که [illegible] از نسل
که جدش کیو و جده اش [illegible] و مادر وی بانوگشسب دختر رستم دستان و فردوسی [illegible] در شاهنامه از زبان [illegible] گفته بیت

جنگی اینکو کرد ❊ هم اکنون به چینی زمین وا سپرد ❊ القصه آن چپ بهادران هم [illegible] و باز خواست خسرو کامیاب پای تحمل فشرده با ستیادند و دست
به تیر و کمان یازیده دل بر مرگ نهادند و بکشند چند نوبت با سوران خویش تیز از کف داده پیش راندند حمله آوردند و شیران بیشه و غازیان
خویش زاید شده و تیرباران کردند و عاقبت الامر که قبل از این ظفر دولت قاهره از لشکر روی بر تافت در آن محل بنا بر کفران نعمت از پیش
اندک نفری راه هزیمت شتافت ❊ چو کفران نعمت الهی کرد ❊ که از خشش چاش بکشد بخورد ❊ ز کفران نعمت چنین گشت خوار
و لشکر فیروزی اثر به انتقام اسکندر در آن جنگل که مام طرف گریخت و مقارن این حال یوسف برلاس و سیف الملک حاجی عبدالله
عباس از عقب رسیدند و باتفاق [illegible] غارت و تاراج دراز کردند و غنیمت بیرون از تخمین و قیاس گرفتند و در آنجا
توقف نموده و امیر بوکجک که با میرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه و چشم آمده با ایشان پیوست و از جانب چپ بجستجوی آن [illegible]
آمده و عمزاده او [illegible] رسید امیر علی پسر اسکندر و زنان و متعلقان خدمتش را اسیر گرفت و در این اثنا امیرزاده سلطان حسین و سید
خواجه و شیخ علی بهادر با هفتاد نفر و قراولان رسیدند و [illegible] اجتماعی بجنگل در آمده از پی اسکندر روان شدند و بهنگام [illegible]
آن پهلوان [illegible] یافتند با او دویست پیاده بوده و پنجاه سوار با همه [illegible] از جان شیرین شسته و آماده قتال گشته در برابر ایستادند
و امیرزاده سلطان حسین بر ایشان حمله کرد و بطریق خدعه و فریب روی باز پس نهاد مخالفان دلیر گشته سوار و پیاده از جنگل بیرون آمدند
[illegible] امیرزاده مشار الیه و ملازمان او [illegible] ایشان مراجعت نموده تیغ انتقام در معاندان نهادند و اکثر پیاده کار از خاک هلاک
انداختند و [illegible] رستم [illegible] بعد از آنکه [illegible] از میان بیرون افتاد
بود جنگ بسیار کرده بکشند منکوب و مقهور بجانب گیلان بیرون رفت و در مآل حال او اختلاف [illegible] که در آن راه [illegible] جان شیرین
بقابض ارواح سپرد و برخی بر آنند که جهت سلامت نفس لباس ارباب تصوف و خرقه اختیار کرد والاول اصوب و بالتحقیق اقرب و امیرزاده
سلطان حسین از آنجا بازگشته در کنار دریای قلزم با میرزاده رستم و میرزاده ابابکر و میرزاده اسکندر و امیر شیخ نورالدین که با گروه انبوه بجستجوی اسکندر
در تک و پوی بودند دچار خورده باتفاق کنار دریای مذکور بجانب گیلان رفته بعد از قطع [illegible] سنگ فرود آمدند و چون در آن ظلمت [illegible]
از اسکندر نشان نیافتند مراجعت نموده باردوی همایون پیوستند حضرت خسروانه شاهزادگان و امرا را بازخواست نموده عتاب فرمود
که چرا از پی اسکندر نرفته امیر شاه ملک را مصحوب ایشان گردانید و باز طلب اسکندر بجانب گیلان فرستاد و آنجماعت یکشبانروز در میان جنگل

[illegible]

[illegible] بر هیچ کار [illegible] بسیار رفتند و در آن ایام متصل [illegible] بر جبال [illegible] چنانچه شاهزادگان بمحل فرود آمدند [illegible]
و مقارن این حال [illegible] فرمان صاحبقران رسید که باز گردند و ایشان بر حسب فرموده عمل نموده مراجعت کردند و در آن [illegible]
مذکور نهضت نموده از پلی که بر آب [illegible] بسته بودند گذشته نزدیک [illegible] از اطلاع [illegible] و در آن منزل لشکر ظفر اثر
[illegible] اسکندر و برادرزاده او را که با جمعی از نوکران و متعلقانش گرفته بودند بدرگاه سلاطین پناه آوردند عاطفت خسروانه از سر جرایم ایشان
گذشته همه را بجان امان بخشید و شب [illegible] از پیش شاهزادگان امیرزاده ابابکر و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمانشاه قاصدی آمده
خبر آورد که ما کنار آب [illegible] رسیده ایم و پل [illegible] عبور از آنجا متعذر است و استعداد پل بستن نداریم رای [illegible] محمد آزاد و توکل [illegible]
[illegible] کشتی بانان با آن چوب فرستاد و بامداد آن آب [illegible] رسید و شاهزادگان و همراهان لشکر [illegible] از آن پل عبور نموده بخدمت شتافتند و شب [illegible]
مرحله توقف نمودند رایت ظفر نشان از آن منزل بجانب گیلان بطرف قلعه [illegible] حرکت [illegible] کلاره دشت رسیده چند [illegible]
و در آن محل [illegible] اقامت انداخت و مقارن این حال صاحبقران [illegible] امیر غیاث الدین پسر سید کمال الدین علی را که میان ایشان و اسکندر [illegible]
قدیم بود [illegible] دانید و ایالت ولایت [illegible] ابوی [illegible] کشادن [illegible] فرمود [illegible] صاحبقران بجانب سمرقند و کمال سعادت [illegible]
چون از اسکندر [illegible] مانند [illegible] نام و نشان نماند [illegible] و اعوان و انصار او در قبضه [illegible] پادشاه فلک اقتدار در آمد عزیمت خسروانه بجانب
[illegible] تصمیم داده بر حسب فرمان امیر سعید برلاس و دیگر سرداران در ملازمت امیرزاده رستم بصوب اصفهان روان شدند و امیر [illegible] ملازم
امیرزاده ابابکر گردانیده به بغداد فرستاد و امیرزاده [illegible] مامور شد که بهمدان رود و همچنین [illegible] دریافت که سید عزالدین [illegible]
و سید علی [illegible] توجه نمایند و اعلام ظفر [illegible] کلاره دشت نهضت نموده بعد از کوچ [illegible] که از فنون [illegible] بنا کرده است
[illegible] نزول فرموده از آنجا تعجیل با خواص و مقربان روان شده چون فیروزکوه مضرب سرادق ظفر [illegible]
شاهزاده [illegible] و کمر مرصع نوازش فرموده بحکومت ری و فیروزکوه و [illegible] و دماوند و [illegible] فرمود که بقلعه
[illegible] قیام نماید و از آنجا در حرکت آمده [illegible] رسید و بزیارت سلطان العارفین فایز گشته فقرا و مساکین را صلات و صدقات
داد و [illegible] پادشاه که [illegible] ملازم رکاب همایون بود و حکومت [illegible] داشت و [illegible] بشارت [illegible] رفته بود و سعادت
نموده و در این محل باردوی اعلی پیوست و پیشکشها بموقف عرض رسانید [illegible] و بعد از اختصاص بخلعت خاص [illegible]

فرمان روی بولایت خود شمار ورسم از بسطام رانده خواجه که از عقب قوم تاتار رفته بود برسید و احوال آن جماعت را معروض شهریار سپهر
احتشام گردانید و حکم شد که سرداران ایشان را ببند کرده بسمرقند برند و چون قریه خیدا از وصول صاحبقران سپهر جناب شمال کشت حسن صوفی
ترخان از پیش امیرزاده شاهرخ رسید و پرسید که در کدام مکان شاهزاده عالیشان بموکب همایون میپیوسته و آنحضرت ادراک و ابلاغ عنایت
گردانیده فرمود که زود متوجه گرد و چنانچه در کنار آب جیحون برسد و رایات ظفر نشان از قریه خیدا در جنبش آمده و طی مسافت نموده به شبورغان
آمد و در چهارشنبه غره محرم سنه سبع و ثمانمائه از آنجا کوچ کرده بعشق آباد نزول فرموده و در دوم [illegible] جام محل لعب خیام ظفر فرجام گشت و امیرزاده شاهرخ
مقدس زنده پیل سمعاد نموده بر کمیت خوشخرام سوار شده و بتعجیل تمام راند و چون کنار آب جیحون معسکر فرخنده خاقان خلد مکان گشت
امیرزاده شاهرخ از هرات تشریف آورده دیده امید را بمطالعه طلعت چون خورشید شهریار کامکار روشن گردانید و پیشکشهای شایسته بجهت
خسروانه همه را بخواص و مقربان بخشید و اوقوقا و قرابوقا جاغا قرقیان که در مدت غیبت حضرت صاحبقران سر از گریبان عصیان بر آورده بودند
و باقدام جسارت هر گونه حرکت ملایم اقدام نموده بودند شاه و شیخ شاه هروی را گرفته بدرگاه گیتی پناه آوردند و بعد از ثبوت گناه
بفرمان پادشاه آن دو شخص بردار رباطی که در آنجا بود از حلق بیاویختند و در این اثنا خواجه احمد طوسی بضبط اموال خراسان و [illegible] عمال آنجا
مقرر شده او در مدت چهل روز دولت خان [illegible] حاصل کرد و حضرت صاحبقران گردون [illegible] در حرکت مسارعت نموده امیرزاده
شاهرخ را بهرات باز گردانید و چون رایت فرمان فرمای ایران و توران بکنار [illegible] رسید [illegible] خواجه [illegible] که از سمرقند برسم استقبال شتافته
بموکب همایون ملحق شده و [illegible] طوسی [illegible] بهوا کشید و چون کنار آب [illegible] محل نزول شهریار کامیاب شد مردم کش
از دارو [illegible] اقا [illegible] شکایت نمودند موجب فرموده [illegible] اخراج کرده [illegible] و در اثنای راه [illegible] قریه [illegible]
و [illegible] بیاپی رسیده و [illegible] را بهوا [illegible] کشیدند و [illegible] الافغان [illegible] و در آن [illegible]
را [illegible] سوار شده بتعجیل [illegible] و چون خاقان [illegible] در حوالی [illegible] قریه [illegible] نزول الجلال فرموده اکابر و اشراف
شهر مذکور برسم استقبال پیش آمده و در آن محل [illegible] نیاز بر ساحت بارگاه صاحبقران سرافراز نهادند و موکب همایون از آن
منزل نهضت نموده بکشتی [illegible] چون [illegible] و در [illegible] خانزاده [illegible] نزول فرموده و خانزاده مشار الیه بشرایط خدمت و ضیافت
چنانچه از همت او [illegible] قیام نموده و از آنجا [illegible] راند و [illegible] آن حضرت [illegible] زیارت شیخ شمس الدین کلال [illegible]

واقربای عالی تبار رفته ساکنان و مجاوران مزارات را بصلات و صدقات خشنود و شاکر ساخت و چون از کش در حرکت آمد بعد از
چند روز باغ قرابوته و قصر جهان نمای مرکز لوای نصرت انتما گشت و در آن محل خواجه یوسف و ارغونشاه و امیرزاده [illegible] پیر امیرزاده پیر محمد
جهانگیر را بار روی اعلی آوردند و شرف زمین بوس دریافته پیشکشها گذرانیدند و مهد علیا تکل خانم نیز با خواتین [illegible] تقبیل بساط عنایات
مناط فایز شده و شوقات محل عرض رسانیدند و در آن مکان اکابر و اعیان سمرقند فردوس نشان بساحت بارگاه و گردون اشتباه
رسیدند تا صبا اخلاص بر آستان دولت آشیان نهادند و آن حضرت بسعادت از قصر جهان نما سوار شده در قصر باغ چنار نزول فرمود
و از آنجا بشهر سمرقند در آمده بمدرسه امیرزاده محمد سلطان که تا غایت ساخته بودند منظور نظر کیمیا اثر گشته بود تشریف برد و باز بباغ چنار
رفته بساط عیش و عشرت ممهد داشت و چون خواتین و آغایان و شاهزادگان که از فیروزکوه پیشتر باصفهان و بابورد و مرو رجوع فرمان
روان شده رسیده بودند کس فرستاد که بتعجیل بیایند و ایشان بعد از چند روز رسیدند سرای ملک خانم بباغ چنار را منزل ساخت و [illegible]
آغا بباغ بهشت نزول فرمود و مزاج اشرف در آن اوان از نهج اعتدال انحراف پذیرفته بعد از یک هفته مرض بصحت مبدل شد و آن حضرت
در هنگام مرض بباغ بهشت بود و چون کمال تندرستی روی نمود بباغ شمال رفت و در آنجا جهة فرزندی که از بیگیسی متولد شده بود جشنی شاهانه
مرتب ساخته و از باغ شمال بباغ [illegible] نقل فرموده و از آنجا بشهر درآمده خانه امیرزاده محمد سلطان را بمقدم فرخنده زینت داده و امر فرمود
که متصل بمدرسه شاهزاده مشار الیه گنبدی جهة مرقد منورش احداث نمایند و معماران و چابکدستان از آن در اندک زمانی از نقش
پرداخته و نقش شان بطلا و لاجورد دلکش تزیین ساختند و مسجد جامع که معماران همت عالی نهمت آن حضرت باحداث و عمارت آن امر فرموده
بود گذار کرده درگاهش را که در مدت غیبت رایات عالیات بر آورده بودند بواسطه کوچکی و کوتاهی نپسندیده و اشارت علیه نفاذ
پیوست که آنرا ویران سازند و وسیع تر و رفیع تر اساس انداخته ایوان کیوان را فرازند و خواجه محمود داود که در رفعت آن اهمال
[illegible] معاتب و [illegible] کشت و در خلال این احوال حضرت صاحبقران از کمال نصفت و عدالت نویسندگان و عملداران را گرفته بکرد
بعد از تحقیق و تفتیش بر گرانی که بذمه خلق رسیده بود ادبهای بلیغ فرمودند و از آن جمله محمد داود محمود و جلیدا که در مدت غیبت آنحضرت
شغل خطیر وزارت قیام مینمودند و در عین جشن و سور که ارکان کل [illegible] چنانچه شمه از آن رقم زده کلک بیان خواهد گشت فرمان داد
تا بحلق بر کشیدند و در این اثنا ایلچی [illegible] که از دشت آمده بود بوسیله امرا و نوئینان تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر بجای آورده تنسوقات

و دیگر تبرکات که همراه داشت بگذرانید و رسم و آئین اولاد از پیش حاکم افرنج ایلچی رسیده و پیشکشات فاخر و تنسوقات متکاثر بعز عرض رسید
و از آن جمله پرده‌های مصور معروض داشت که هرگز نظیر آن در تخیله نامصور نگشته بود و پیش از این حضرت صاحبقران فرموده بود که در باغی که در
جنوب باغ شمال بمرو جب ... تمثال ساخته بودند و طول هر یک از چهار دیوار آن قصر یا چهار صد و پانصد گز شرعی بود بنای آن شام قصری
در میان آن باغ تمام رسانیده و درین وقت کوشکی پادشاهانه ایشان ساخته شده که روزی هزار طعمه بر سر آن خورش میشد و این کوشک
از جمیع قصرها که دیگر باغات با مرحالی برافراشته بودند بزرگتر و برکشیده تر آمده چون زیب و زینت عمارات شام از سنگ رخام چیا شده و آب
روان در منازل و مساکن شیوع تمام دارد هنرمندان دیار در سنگ تراشی و خصوص کاری و اختراع فوارات جاری ید طولی دارند که تمام
بنیان آن بوس ... و ایشان در بهمان خود ... در فرش و دیوار پرداختند لاجرم از سنگ مرمر در داخل آن قصر زیبا منظر صورت
بدیع بظهور آورده بکمال حذاقت و مهارت خویش اظهار کردند و فواره بسیار ضمیمه نزاهت و طراوت آن ساختند و حضرت صاحبقران اعظم بزم
عیش و کامرانی بآن قصر بخشش فرموده و بترتیب طوی پادشاهانه اشتغال داده و جشنی بازینت و بها آماده و مهیا گشت امرا و نوئینان لوازم نثار
و تهنیت قیام نمودند و ایلچیان افرنج در آن طوی حاضر بودند و این شکل مشهور است که عید بر روستانیان باشد

ذکر توقف ... حضرت صاحبقران و ترتیب جشن عظیم و تزویج شاهزادگان

چون از دریابار خسرو سرافراز نجابه اندیشه و تدبیر بر صفحه ضمیر نگاشته بود که بعد از فتح ممالک روم و شام
لشکر بجانب دیار ختای و بلاد اهل شرک و ظلام کشد و بوظایف غزا و جهاد و کسر اوثان و اصنام قیام نماید تا این معنی سبب غفران بعضی
جرایم و آثام که در اوان جهانگیری از خدام بهرام انتقام صدور یافته بود لاجرم در این اوقات که از مهمات دولت و مستقر سریر سلطنت قرار گرفت
خواست که پیش از آن یورش ... و ارتکاب آن مهم ... بعضی از شاهزادگان نامدار را ... و بسلک ازدواج کشیده نقاب
نسل خلاصه ایجاد ... موقوف بدین تعیین و صداق ... القصه فرمان قضا جریان نفاذ پیوست که طوی پادشاهانه ترتیب داده خبر
فرستند که اشراف اطراف و اعیان اکناف و اصحاب اعتبار و ارباب مکنت و اقتدار بطرفهای حاضر گردند و از شاهزادگان چنگیز خانی
تا ... و ... بعرض حضرت صاحبقران رسانیدند که مناسب چنان مینماید که در این طوی امیرزاده پیرمحمد جهانگیر ...
و امیرزاده شاهرخ از خراسان بیایند آن حضرت در جواب ایشان فرمود که پیرمحمد بیاید اما شاهرخ مصلحت نیست چه مجموع مردم ولایت ...
و عراق بوجود او قوی دل و مستظهر و فارغ بال و آسوده خاطرند و ایلچی طلب امیرزاده پیرمحمد متوجه غزنین شد و موضع کان گل از برای جشن ...

ترتیب

و اجتماع نزدیک و دور تعیین یافت و در روز یکشنبه غره ربیع الاول سنه سبع و ثمانمائه از فرزندان شهریار با خود و تمکین انجمن ...
و از برای منزل همایون چهار سراپرده و پیرامن صحرا دامن کشیدند و سر خرگاه باوج شمس رسیده و قمر را فرو شسته و دوازده پای کتبی ...
از سقرلاط هفت رنگ و اندرونش از مخمل ... فرنگ طنابهای ابریشمین ... و قبه‌های زرین جمعی ... از فرشان ...
خیمه برپای کردند و آن دوازده پای وسیع بود که سایه اش بر سر دوازده هزار کس از روی تمکین می‌انداخت و از برای خواتین و شاهزادگان
و امرا و نوئینان خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه برافراخته بودند و در وسعت ده فرسخ موازی سایبان سپهر ساخته و در آن مکان از اقطار
خراسان و ترکستان و غیر آن چندان خلایق جمع آمده که دیده گردون پیر در مشاهده کثرت ایشان خیره ماند و در این اثنا ملکی ...
که از امرای ملک ... فضایل نفسانی بحفظ کلام سبحانی و فصاحت بیان و طلاقت لسان و وقوف بر لطایف علمی و شعور ...
و اتصاف بصفات ارباب تحقیق و عرفان و اتسام بسمات اصحاب دقیق و ایقان امتیاز داشت از پیش پسر ملک فرج حاکم دیار
مصر و بلاد شام رسیده انواع تحف و هدایا از طیور و حیوانات و سرو قماش فاخر و تحفه متکاثر که همراه آورده بود بوساطت خواص و مقربان
بعز عرض رسانید و از جمله نوادر یک زرافه و شترمرغ علاوه آن تنسوقات و تبرکات گردانید و امیرزاده خلیل سلطان که در حدود
ترکستان بود روی توجه بدین درگاه آورده و بدرگاه آمده شرف بساط بوسی دریافت و امیرزاده پیرمحمد جهانگیر که بطلب او کسی از پایه سریر خلافت
... رفته بود در این اثنا پایه حضرت صاحبقران را در آغوش مهربانی کشیده جراحت فرقت برادرش امیرزاده محمد سلطان تازه شد و ...
همراه رسم نثار و پیشکش قیام نموده نقود با نظر کیمیا اثر رسانید و عاطفت خسروانه او را بخلعت طلادوز و کمر و افسر سرافراز گردانیده و خواص
ملازمانش را جامه پوشانید و ایشان از لباس ... که ... روشن مانند شب تاری در بر داشته بیرون آمدند و خواجه محمد ...
که جهت مفرد عمال خراسان متعین شده بود بیامد و از وجوه مفرد اموال فراوان بخزانه عامره رسانید و پیشکشهای لایق گذرانیده و در آن
هنگام فرح و سرور عموم یافته پرتو نشاط و انبساط بر خواطر و ضمائر تافته هر طبقه از محترفه مناسب شغل و حرفه خویش نقشهای طرفه و چیزهای
ابداع و اختراع نمودند مجالس ... و محافل تماشا انعقاد پذیرفت و حضرت صاحبقران بمضمون کلمه ...
الامم یوم القیمة ولو بالسقط را منظور نظر داشته فرمان داد تا ارباب تنجیم و اصحاب معرفت زیج و تقویم ساعت مخصوص و زمان قرانات
سعود مقرون اختیار کردند و در آن وقت مسعود هنگام محمود حسب اشارت عالی سادات و قضات و موالی و اهالی و ائمه اسلام ... و اعلم

زبده و تقوی مجلس همایون حاضر آمدند و امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده میرانشاه و از اولاد شاهزاده عمر شیخ امیرزاده احمد و سیدی و سید احمد و شاهزاده بایقرا هر یک را که بیمن از کرایم خاندان سلطنت و دودمان مملکت بآیین شرع مطهر و سنت حضرت امام جعفر علیه السلام عقد بسته شد و در آن محفل امام ائمه ستوده خصال شیخ شمس الدین محمد جزری بعد از رعایت شرایط عقد و تصحیح مقدمات آن بقراءت خطبهٔ نکاح اشتغال فرموده کلمات ایجاب و قبول قاضی و قضات سمرقند مولانا صلاح الدین متعلق بود و درم و دینار بسیار و گوهر شاهوار نثار کردند چندانکه بس کو هر روز که افشانده شده زیر چنین دستها مانده شده حضرت صاحبقران بر مسند جهانبانی برآمد و خواتین و آغایان و گلبنان تغلاقها بر سر نهاده و همچون خوشها در درختان مرصع زیب بخشیده هر یک بجای خود قرار گرفتند و ماهرویان زهره جبین با طراوت گل و لطافت نسرین آن بزم بهشت آیین را بفر حضور خویش تزیین دادند و شاهزادگان و امرای بزرگ و نوئینان و سادات و اکابر در بارگاه پای نشسته و سایر خلایق از امرا و هزاره و اعیان و اشراف هر مملکت و دیار بمقدار یک تیر پرتاب از دو جانب پای دور باش در محل صواب اختیار نمودند لب و دهان بهرام صولت با خلعتهای طلادوز بزرینهای مرصع سوار شده وظایف خدمت تقدیم میرسانیدند و فیلان کوه پیکر را با انواع تکلفات و تختها بر پشت بسته بجای خود باز داشته و زر شبهار اداده و مرصع وزر نقره چندان حاضر ساختند که نطق از اطناف از احاطهٔ آن عاجز و قصور اعتراف نمود و کثرت ماکولات و مشروبات بمرتبه رسید که رسم جوع و عطش از میان برخاست و چند شبانه روز شاه و گدا و صغیر و کبیر بنای نوش و خروش بسر بردند و در آخر آن جشن دستور حضرت صاحبقران مؤید منصور ایلچیان مصر و شام و دیار فرنگ و بلاد هندوستان و دشت قپچاق و سایر اکابر و اشراف و اکناف و مجموع امرا و نوئینان و سران سپاه و مقربان درگاه را بخلعتهای فاخر و انعامات وافر مسرور خاطر گردانید و چون ایام عیش و عشرت منقضی شد حضرت صاحبقران بر نوالشات با امور مملکت انداخته در اجرای امر معروف و نهی منکر مبالغه تمام و بخلو نیت ادای نیاز در آمده مراسم شکر و سپاس ملک کارساز بجای آورد والمؤید المنعم المتفضل فی جمیع الاحوال

ذکر بعضی از قضایا که سانح شد در یورش ختای و توجه رایات نصرت آیات بعد از آن بدان صوب خواهی نخست حضرت صاحبقران فرمان داد که

شمار سپاه هزار هزار ایلچیان بتحقیق نمایند و هر جا که قابلیت اضافه داشته باشد اضافه کنند و در دفاتر ثبت نمایند و چون این مهم تمام سازند امرای عظیم الشان نسخه از ایشان بستانند که بچه یراق و دستور باشند و مجموع تواچیان و نوئینان بموجب فرموده عمل نمودند و حکام ولایات و سروران اطراف بعد از فراز سان سپاه بمقتضی یرلیغ مطاع جهت گردآوردن چریک بانحاء و اقطار ممالک محروسه

متوجه شدند و حضرت صاحبقران بجانب شهر توجه نمود و در مدرسه سرای ملک خانم نزول فرموده و از آنجا امیرزاده پیر محمد جهانگیر را با خلعت و کمر و افسر مقرر و موفور خنده رخصت داد که بزابلستان مراجعت نماید و همچنین مجموع خدمتکارانش را اسب و جامه بخشید و امیرزاده سیدی احمد شاهزاده و عمر شیخ را که مادرش حرم محترم شاهزاده مشارالیه بود خود در این قرلتای مصاهرت شاهزاده مخصوص شده همراه او روانه شد و ایشان براه هرات متوجه قندهار شدند و ایلچی مصر از بزرگ خلعت انداز داشته و از فواید اکرام و احسان بخلعی وافر محظوظ و بهره ور آمده دستوری یافت که بکشور خود باز گردد و مولانا عبدالله کشی را با جمعی رفیق او ساخته و مکتوبها بمهر مشکین و در طول بغداد گز سطور آن با آب زر طلی شده مجلد مولانا شیخ محمد پسر خواجه حاجی بندگیر تبریزی که در حسن خط و کتابت نویسی سرآمد روزگار بود بوالی مصر فرج مصحوب ایشان روان کرد و چون فرج پیغام داده بود که سلطان احمد بغدادی و قرا یوسف ترکمان را گرفته بهر چه اشارت شود در باره ایشان تقدیم رسانیم حضرت صاحبقران در جواب نوشت که سلطان احمد جلاء بد اندکرده نفر شده و قرا یوسف را بند از بند جدا سازند و آن حضرت تحف و پیلاکات بیکران که هر یک از آن موازی خراج مملکتی بود با رسول و نامه ارسال فرمود و سایر ایلچیان را که از بلاد فرنگ و دشت قپچاق و اطراف آفاق آمده بودند مقرون نوازش و احسان بمواطن خویش باز گردانیده و بانوی عظمی ملکت آغا که بنابر فرمان از هرات در این قرلتای حاضر شده بود اجازت انصراف یافته باز گشت و خدمت معلی بیکسی سلطان را با آیین و تجمل چون پیش نور چشم امیرزاده سکندر بهمدان روان کرد و در این ولا عنایت بیکران حکومت ولایت تاشکند و سیرام و ینگی و اشیره و ولایت جته را تا حدود ختای بشاهزاده جوان بخت الغ بیک گورکان ارزانی داشت و زمام ایالت و یار اندکان و اخسیکت و طراز و کاشغر با نواحی ختن در کف کفایت قبضه درایت امیرزاده ابراهیم سلطان نهاد و در آن باب فرموده شهریار عالیجناب نشان همایون بآل تمغا موشح ساخته و از امرای شاهزاده مشارالیه پیر محمد طغا بوغا و شیخ پهلوان پیان تیمور اق بوغا و محمد آزاد متوجه شدند تا لشکر آن نواحی را فراهم آورده بتاشکند که وعده گاه اجتماع سپاه ظفر پناه بود برند و حضرت صاحبقران از مدرسه سرای ملک خانم سوار شده در کوک سرای که از مستحدثات معمارت عالی همت آن حضرت بود بدولت و اقبال نزول اجلال فرموده و امر عالی نفاذ پیوست که امیران تفحص لشکر احتیاط کرده و باز جویند که چه مقدار مرد سپاهی که در این یورش ملازم رکاب شاهنشاهی خواهند بود و امیر مشارالیه تفحص نموده بموجبی که در دکان کل قرار یافته بود معروض داشت که از جلاء و ماوراءالنهر و خوارزم و ترکستان و بلخ و بدخشان و خراسان و مازندران و قوم قراتاتار که ایشان را از روم کوچانیده آورده بودند

هزار سوار و پیاده نامدار کارزار جمع شود چنانچه در ظفرنامه مسطور است و مسود اوراق از حضرت فرمانده با استحقاق میرزا سلطان محمد بهادر شنیده
که در قزلسان به اردوی لشکر صاحبقران پیش از نهضت در آنجا میشد که علوفه خوار خاصه آن حضرت در حین توجه بجانب ختای سیصد و شصت و دو هزار
سعید و دو از ده مرد در شمار آمد و همچنین از ثقات صاحب حشمت استماع افتاد که مجموع سپاه عالم اقطاع پادشاه کامکار در آن اوان
هفتصد هزار سوار و پیاده بود القصه حکم لازم الانقیاد نفاذ یافت که شاهزادگان خجسته نهاد نیک اختر چون امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده احمد و خداداد
حسینی و امیر شمس الدین عباس و دیگر امرای تومان و قشون با لشکر دست راست در تاشکند و شاهرخیه و سیرام قشلاق کنند و امیرزاده سلطان حسین
با بعضی از سپاه جوانغار در یسی و صبران زمستان بپایان رسانند و شاهرخیه را در زمان سابق فناکت میگفته اند و در زمان چنگیز خان
بممالک و دیار ... و ترکستان در آن دیار دیار نمانده و عمارتش چنان خراب و ویران شد که گوئی هرگز آباد نبود تا در شهور سنه اربع و تسعین
و سبعمائه حضرت صاحبقران بعمارت آن فرمان داد و معماران چابکدست در اندک فرصتی حصار استوار مرتب ساختند و اطلاق کرده آن را
و حواله را آنجا نقل نمودند فی الجمله بر خوشی و بمحافظت سمرقند مأمور گشته ... خواجه شیخ جبرو حواله کرد و رایت فتح آیات در بیست و سیم
جمادی الاول سنه سبع و ثمانمائه که آفتاب ... در اوائل قوس بود روی بقشلاق اقسولات نهاد و بموضع قره طاق نزول فرمود و از آنجا
و جوانب سپاه فزون از عدد کواکب در پیش ... طوف آفتاب اشراق از قراطاق نهضت فرموده براه ایلاق روانه شد و چون
بعد از طی مسافت ساقه وصول به بالیق انداخت آفتاب عالمتاب روی در نقاب سحاب کشید و برف عظیم و باران که از طوفان زمان
نشان میداد بباریدن و باد تند وزیدن و سرمای قوی پدید آمد حضرت صاحبقران در ضمان تائید سبحانی از آنجا سوار شده و تعجیل رانده در اقسولات
فرود آمد شاه و مخدوم زادگان و امرا و سپاه در عمارات و خرگاهها که پیش از این باشارت علیه در آنجا ساخته بودند قرار گرفتند و در آن اوان
خورشید در زمستان خانه جدی بود و شدت برودت بمرتبه که اگر کره اثیر کیفیت آن دریافتی و الحال مستقش انجماد پذیرفتی و با وجود این
معنی زمان زمان سرما قوی تر شدی و روز بروز از هوا خنکی بیشتر ... افتاد و موجی که مقرر شده بود امیرزاده خلیل سلطان
بتاشکند رفت و امیرزاده سلطان حسین بصبران و یسی ... شده یکی از وقایع که در ایام قشلاق حادث شده و در زمستان انجامیده بدان ...
خواهد افتاد قصه شاه ملک بود و بیان این سخن آنست که امیرزاده خلیل سلطان جهان سلطان دختر امیرزاده علی ملکه را در حباله نکاح داشت و امیرزاده
علی خواهر امیرزاده صاحبقران بود در قضای ... و قضای آسمان امیرزاده خلیل سلطان با شاه ملک که سابقا در زمره محرمان امیر حاجی سیف الدین

نظام داشت تعلق و تعشق پدید آمد و محبت شاهزاده بوی افزون گشت تا عنان تمالک و تماسک یکبار از قبضه اختیار او بیرون رفت
و در زمان نهضت رایات جهانگشای شاه ملک را تزویج نمود و چون حرم امیرزاده خلیل سلطان از آنجا که آگاهی یافت صورت قضیه را به سمرقند
بعرض حضرت صاحبقران رسانید و آن حضرت با حضار شاه ملک فرمان داد و شاهزاده توجهی ساخت که او را پنهان کردند و بدین سبب آتش خشم جهان
افروز افروخته تر گشت فرمان قضا جریان صدور یافت که هر جا که شاه ملک را یابند بقتل رسانند و بنا بر شفاعت امیرزاده پیر محمد جهانگیر
امضای آن حکم در توقف افتاد و بار دیگر در اقسولات بسمع آن حضرت رسید که امیرزاده خلیل سلطان خدمتش را پنهان همراه دارد و برلیغ مطاع
نفاذ یافته میربرات برفت و او را پیدا کرده بشحنه سیاست بقتل آورد امر فرمود و مهد علیا سرای ملک خانم از آن که خاطر شاهزاده ...
و پریشان ضمیر شده در باب مخلص و چاره اندیشیده با امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک گفت که از شاهزاده حامله است چون این صورت معروض
رای صواب نمای گشت فرمود که او را بتوشمان آغا بسپارند تا بعد از وضع حمل کودک را محافظت نماید و تربیت کند و شاه ملک را یکی از خادمان
داد و هم در اقسولات از جانب خراسان سید خواجه علی بهادر از پیش امیرزاده شاهرخ رسید و خبر سلامتی شاهزاده و ...
بمسامع علیه رسانید و رای عقده گشای امیر برندق را بجانب تاشکند روان ساخت تا برسانیدن تغار لشکر قیام نماید و در آن زمستان از آنجا
و گروه شاهی مشحون بانواع ماکولات و سایر ضروریات از اطراف و جوانب می آوردند و ... که ... تحمیل ...
... رسانیدند و ضیافت شهریار با دل مجموع از آن شاهزادگان و امرا نوئینان و مخصوصان و ... و ملازمان رکاب ...
می بخشید و چون رفعت و حشمت پادشاه و کثرت و غایت امرا و سپاه بمرتبه رسید که زیاده از آن مقدور نبود ارباب فراست از ملاحظه مضمون
کلما تم امر دنا نقصه بغایت خائف و هراسان میبودند و از بیم زوال دولت دیده لحظه براحت نمی غنود **ذکر توجه رایت ظفر شعار از اقسولات**
بطرف خطا از با آنکه آفتاب در اواخر جدی بود و شدت برودت هوا بمرتبه که ... از مفارقت آتش از دوزخ نفس سرد میکشید هم
حضرت صاحبقران از حرص غزا و جهاد دامن کمر شده صبر ... که شدت سرما کمتر شود بعد از تفحص و تفتیش مسالک آن ممالک رایت عزیمت
برافراخت و عنان توجه بجانب خطا از ... معطوف ساخت و در اتوار فرمان داد که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده احمد و امیر برندق و شمس الدین
عباس و خداداد حسینی و یادگار شاه ارلات و محمد درویش برلاس و رستم طغای بوقا و برادرش پیر محمد و انوشیروان پسر توغان آقا و سعادت تیمور
و دیگر سرداران که برحسب فرمان در نواحی تاشکند و سیرام و شاهرخیه قشلاق کرده بودند و چون آفتاب بمنتصف حوت رسید در جنبش آیند

و باتفاق توجه نمایند و امیرزاده سلطان حسین نیز که بجانب بیسی و صبران رفته بود بی تامل و تاخیر و تعلل از اول بهار سوار شود و موکب همایون بعد
از قطع منازل از آب سیحون بر بالای یخ عبور نموده نزول فرمود و در آن سال از اوایل قوس تا اواخر حوت کاروانیان و غیره از آنک ذکر رفت
سیحون و جیحون بر روی یخ بی تکلف می‌گذشتند و رود سیحون بنوعی بسته بود که تا دو سه گز می‌کندند تا به آب نمی‌رسید و حضرت صاحبقران از کنار سیحون
روز چهارشنبه دوازدهم رجب در اترار نزول فرمود و سرای بیک را مقر قدوم و حضور ساخت و شاهزادگان و امرا و خواص هر یک منزلی
فرود آمدند عجب حالات و غرایب اتفاقات آنکه در سرایی که از برای نزول همایون متعین شده بود در روز وصول از گرمی بخاری آتش در گوشه
خانه افتاده اندک احراقی روی نمود و اگرچه زود آن را نشاندند اما از حدوث این امر بدیع پریشانی خاطر و ضجیع بر دلها زیاده گشت چه اوان
او غایت مردم خوابهای آشفته میدیدند و پرتو حدوث رفع حادثه آن حضرت بر ضمایر ایشان در افزودی تا فقیر رسیده و حضرت صاحبقران
چشمال موسی ترکمان را توشناو که تفحص نماید که راه اردو بیل چنان شده که توان گذشت یا نه و او با مثال امر مسارعت نموده و جهت طی کرده باز گشت
معروض داشت که اصلا عبور ممکن نیست و دیگری که بجانب بیرام و عقبه خطلان سیحان کار رفته بود باز آمد و بعرض رسانید که در آن عقبه دوازده گز
برف بالا نشسته است و در این اثنا قرا خواجه از پیش تقتمش خان که از دیار در دشت و صحرا سرگردان گشته بدرگاه سلاطین پناه آمد و روزی
چند که حضرت صاحبقران در دیوانخانه بر مسند فرخندگی قرار گرفته بود از اولاد و احفاد چنگیزخان تابری اغلان و تیمور اغلان و جکره اغلان در جانب
راست نشسته بودند و دیگر طرف بفرخندگی شاهزادگان امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان ترتیب نشستند و بوطلا امرای
عظام مثل امیر بردی بیک و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و غیرهم بشرف بساطبوسی دریافت و پیغام تقتمش خان از زبان او
بعرض همایون رسانید که جزای کفران نعمت حضرت صاحبقران بر صفحات روزگار خود دیدم و مرارت آن چشیدم و مدتها در صحرا و بیابان
پریشان میگردیدم از خوف اعدا اکنون بقبال دم میتوانستم زد اگر مراحم خسروانه از سر زلات و عثرات این بیچاره درگذرد دیگر قدم
از دایره اطاعت و انقیاد بیرون ننهم و در مدت العمر شرایط خدمتکاری و وظایف جان سپاری بقیام نمایم و خلق کریم شهریار هفت اقلیم
قرا خواجه را که از نوکران قدیم تقتمش خان بود بلطف عظیم نواخت و التفات نموده در جواب فرمود که امیدوارم که بعد از این بیورش دشت
قبچاق و الوس جوجی خان نخواهد که کدورت میان خان منقطع گشته باو سپارم و در خاطر خطیر صاحبقران جهانگیر چنان بود که بعد از فتح ختا
از آن جانب ختای نهضت فرموده خواتین و شاهزادگان که بر رسم مشایعت آمده بودند باز گردانند و قرا خواجه را رخصت انصراف ارزانی داشتند

سپاکات گرامی و شوق نامه ای بالاو پیش تقتمش خان فرستد لیکن نگاشته قلم تقدیر بخلاف این اندیشه قدر بود و الحکم لله الملک القدیر ذکر انتقال
حضرت صاحبقران از دار الفنا بدار البقا انجا که حکم مشیت بر جمیع بریات جاریست و تیر اجل بی‌حصول کاری هیچ سرو قامت بر جویبار حیات
بالا نکشید که از کمان‌های کمبت مرگ منحنی نشد و هیچ غنچه خندان در چمن زندگانی نشکفت که از صرصر حوادث اجل پژمرده نگشت هر که رخت هستی
در این کاخ فیروزه منظر افکند در روزگار بیوفا گرد فنا از قصر وجود او برآورد و هر که علم فخر باوج ثریا برافراخت باندک زمانی ابوبکر یای حدثان ش را
در ورطه رنج و غم انداخت بیت بنا کس در این فیروزه منظر * که ننهد مرکبش آخر رخت بر در * ز رفعت گر نهی بر آسمان پای * بود زیر زمین عاقبت
جای * سرت گر باشد مه گرده بالین * که آخر کاسه گردد سفالین * فرو ماند هر سروی راست در پی * ز بلبل هر نو بهاری را بود دی * گلی کم خنده زد در طرف
گلزار * که نامد زو گلابش گریه زار * نسازد آسمان کس را مهیا * که تا با او نسازد تیر آن پس * نروید سبزه از بوستان * که هیچی نه چند از خزان * غرض
غرض از تقریر این کلمات و تمهید این مقدمات آنکه در آن اوان که حضرت صاحبقران از دار السلطنه سمرقند بیرون آمده بجانب اترار رسید
بنا بر کثرت برف و صعوبت مسالک رحل اقامت در آنجا بار انداخته بساط عیش و کامرانی گسترده بود و در چهارشنبه دوم شعبان
سنه سبع و ثمانمائه مزاج همایون از جاده صحت منحرف گشته زبان اعتذار و استغفار گشاده از جمیع مناهی و معاصی از سر صدق نیت توبه
درست توبه فرموده زمان زمان زحمت شدت می‌یافت تا چند مرض مختلف جمع آمد چنانچه از معالجه یکی دیگری زیاده میشد و مولانا فضل الله
طبیب با آنکه دم عیسوی داشت در علاج ید بیضای موسوی مینمود مفید نمی‌افتاد و چون شهریار روشن ضمیر یقین دانست که مرض علاج
پذیر نیست و از سفر آخرت گریزی نه مقراض توفیق قطع رشته علایق و عوایق کرده دل بر آن نهاد و خواتین عفت آیین و عظمای
امرا را طلب فرموده در باب تنسیق امور ملک و دولت و مهمات دین و دولت سخنان بر زبان آورد که محل آن داشت که بر پر تقلیم زرین
بر صفحه خورشید و ورق آسمان نگارند و آن کلمات دلپسند و وصایای ارجمند این بود که پیر محمد جهانگیر ولیعهد قایم مقام من است
و خلیفه آنکه طریق مطاوعت او مسلوک دارید و از مخالفت و منازعت او مجتنب و محترز باشید تا سبب تفرقه حال برایا گردد و کمی
چندین ساله من ضایع نشود و باید که امرا حاضر جمعی را بغلاظ ایمان موکد گردانند و سران سپاه هر که حاضر بود سوگند خوردند که سر از فرمان
نه پیچند امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و سایر خواص و مقربان که بر بالین خسرو روی زمین حاضر بودند در گریه آمده زبان بدعا و ثنا
گشاده گفتند که مجموع ایام زندگانی ما فدای یک لحظه حیات حضرت صاحبقران باد تا نفسی در تن و رمقی از حیات در بدن باشد پای از دایره

خدمتکاری بیرون ننهیم و اقتدا بصبر و رضا و لوازم جانسپاری بجای آریم چه خلاف رای اشرف موجب نکبت و مستلزم نقمت
و بعد از آن عرضه داشتند که اگر فرمان شود کس فرستاده میرزاده خلیل سلطان و امرا را طلب داریم تا بسعادت ملاقات فایز گردند و پیغام
از زبان همایون شنیده بمسامع ایشان نیز رسانند که از اتصال این وصیت را باستماع ایشان از شما تفاوت بسیار است حضرت صاحبقران
فرمود که اجل نزدیک رسیده و زمان گنجایش آن ندارد که غایبان حاضر گردند الحمد لله که هیچ آرزو در خاطر نمانده مگر ملاقات فرزند اعز
شاهرخ که میخواستم یکنوبت دیگر دیده بدیدار او روشن کنم میسر نشد حکم چون حضرت خداوند میخواهد اگر پادشاه والاگهر روی بفرزندان نیک اختر
که ملازم رکاب بحضرت اشتاب بودند آورده گوش بگران ایشان بدر نصایح بیاراست و بموافقت یکدیگر دلالت کرد و از منازعت
بسم تحذیر فرمود و چون وصیت باتمام پیوست مرض بغایت استیلا پذیرفته فتور قوای طبیعی طاری شده و بشارت طیبه صدور یافت که مولانا ... اسلام
از میان موالی و حفاظ که در بیرون بقرائت کلام مجید مشغول بودند باندرون آید و بتلاوت فرقان مجید و تکرار کلمه توحید موجب ... ایشان
و چون زمانه از غیبت خسرو انجم سپاه لباس سیاه پوشیده و میان شام و خفتن چندنوبت کلمه طیبه بر زبان گذرانیده جان بجانان سپرد
انا لله و انا الیه راجعون و این واقعه کبری و داهیه عظمی در هفدهم شهر شعبان سال مذکور اتفاق افتاد مولانا بهاء الدین جامی در تاریخ وفات آنحضرت
گوید تاریخ سلطان تمور آنکه چرخ را از بیم خون کرد ٭ وز خون صد هزار زمین لاله گون کرد ٭ در هفده شعبان سوی علیین بتاخت ٭ فی الحال ز رضوان سر
بیرون کرد ٭ و دیگر گفت که ابقا شهنشاهی که مانندش نیست جاودان آمد ٭ در آن شهر بسر کرد و تاریخش عیان آمد ٭ مولانا علی بهاء الدین هروی گوید
تاریخ امیر اعظم تمور گورکان از جهان ٭ رفت سوی بهشت و تخت بهشت ٭ فرادوس شد بهشت تاریخش ٭ سر فرش نموده است بهشت ٭ مدت زندگانی آنحضرت
صاحبقران هفتاد و یکسال بود و زمان سلطنتش باستقلال سی و شش سال و سی و شش نفر پسر و نبیره و نبیره زاده بیادگار گذاشت چنانچه تفصیل اسامی
ایشان از مساعدت وقت با موقف اقامت مراسم تعزیت حضرت صاحبقران و ارسال نعش آنحضرت بدار السلطنه سمرقند در آن شب ارکان
دولت ... آفتاب اشراق خاقان نیکوکردار بر توالی ... از حال ... این گنبد ازرق پوش ... علامت روز قیامت آشکار گشت
ناله و نفیر صغیر و کبیر و امیر و وزیر بگوش ساکنان حظایر عالم بالا رسید شاهزادگان افسر عزت بر خاک مذلت و هوان افگنده جامه ها
چاک زده خوناب سرشک بر رخسار روان کردند خواتین بناخن روی بنا مرخراشیده و نمک بر جراحت سینه پاشیده و از نوحه و زاری و لوازم
تعزیت و سوگواری نیاسوده ... سران ملک بر ... دم و بال ... از ... نعره و ناله بر خواست

وچون

وچون روز شد از سر تاسف و تحسر روی بتجهیز و تکفین آنحضرت آوردند و بنابر وصیت جسد شاهزادگی بغسل اشتغال نمود مولانا قطب الدین صدر
در تعلیم سنن و واجبات امور شرعی شروع فرمود و چون از آن مهم باز پرداختند امرا اعظم مثل بردی بیک و ابوغا و امیر ارشاد امیر شیخ نورالدین
و شاه ملک و خواجه یوسف و دیگر خواص و مقربان باهم اتفاق کرده عهود موکد گردانیدند که مخالفت یکدیگر نکنند و از مقتضی وصایای حضرت
صاحبقران درنگذرند و میرزاده پیر محمد جهانگیر را ولیعهد داشته تخت سمرقند باو سپارند و ندانستند که تمشیت امور و حرمت و دولت نزدیک و دور
در قبضه قضا و قدر است و سعی عباد با اراده ملک وهاب هباء منثور و چون هنوز عزم رفتن بجانب ختای منفسخ نشده بود ارباب اقتدار
احتیاط را از تغییر لباس و فریاد و فغان مانع می آمدند تا دشمنان بزودی بر کیفیت حال اطلاع نیابند ... کل اردو ... اما بحر ...
پنهان ماند آثار طوفان نوح از این دیده چگونه بوضوح نه پیوندد القصه امرا بحکم بعد از تقدیم مشورت کس فرستاده میرزاده خلیل سلطان
و امرا را که در تاشکند بودند از آن واقعه هایله آگاه گردانیدند و دیگری را پیش میرزاده سلطان حسین روان کرده پیغام دادند که مرض حضرت صاحبقران
قوی شده و باید که جریده متوجه گردد و خبر قوچین را بجانب فرغانه روان ساختند که میرزاده پیر محمد را از رحلت آنحضرت و ولایت عهد قایم مقامی خاقانی
او خبردار گردانند تا بر جناح تعجیل بجانب سمرقند شتابد و شاهزادگان و حکام که در ممالک محروسه بودند مکاتبات ارسال نموده از وقوع آن حادثه آگاهی
دادند و در محافظت بلاد و ترفیه عباد و دفع مخالفان مبالغه کردند شیخ تمور قوچین را بجانب هرات پیش میرزاده شاهرخ فرستادند
و علی درویش کرایک بجانب ... متوجه تبریز گشت که میرزاده عمر بن میرزاده میرانشاه را از صورت واقعه خبر دهند و او بیک ... بجانب
بغداد پیش میرزاده میرانشاه فرستادند و دیگری از عقب میرزاده ابابکر روان گشت و بعد از ارسال رسل شاهزادگان و آغایان و امرا که در اردو
بودند شب پنجشنبه بیست و سیم ماه مذکور وقت نماز خفتن نعش آنحضرت را در محفه آبنوس از شهر بیرون آوردند و در همان شب از آب خجند بر روی یخ گذشتند
و در دو فرسخی اترار در میان بیشه فرود آمدند و در آنجا باز فغان تمامک مالک و ملوک از دست رفته جزع و فزع بسیار کردند بتخصیص خواتین
که خون دل از عرصه خاک آوردند و چون نوحه و زاری آغایان از حد گذشت امرا پیش آمده بزلال نصیحت آتش حزن و اندوه شاهزادگان و ... الجلیله تسکین
دادند بعد از آن امرا بحضور خواتین و آغایان در باب یورش ختای مشورت کردند مجموع آغایان و شاهزادگان و امرا که حاضر بودند
رفتن جانب ختا را صواب شمردند و ... بر آن قرار گرفت که در رکاب میرزاده ابراهیم سلطان که حضرت او را با خود بجای پسر داشت ...
و میرزاده خلیل سلطان که درین وقت بیست و یکساله بود و شاهزادگان حاضر از پس او را بپادشاهی برگرفته متوجه دیار ترکستان گردند

و بعد از اقامت مراسم جهاد و استیلا بر معاندان معاودت نموده بموجب وصایای صاحبقران مغفور عمل نماید ع تو خود بپرس از ری
رشته را خود بخشد. و چون مشورت مذکور بر نهج مسطور قرار یافت نعش صاحبقران مغفور را مصحوب خواجه علی یوسف علی و حسن خواجه
خواص روانه سمرقند گردانیدند و مبالغه کردند که بتعجیل برانند و در راه نیک باخبر باشند و ایشان در آن امر مبادرت نموده در حرکت مسارعت
فرموده شب دوشنبه بیست و دوم شعبان تابوت محفوف رحمت حی لایموت را بسمرقند رسانیدند و در گنبدی که جهت آسایش آرامش
تعیین یافته بود بر نهج شرع شریف و سنت حنیف بخاک سپردند و بعد از ارسال جنازه حضرت صاحبقران حضرات عالیات سرایملک خانم
و تومان آغا و دیگر خواتین و میرزاده الغ بیک بجانب سمرقند روان شدند و میرزاده ابراهیم سلطان و امرا و تواجیان بعزیمت غزا و جهاد
مشرکان ختای رایت جهانگشا برافراختند و چاشت همان روز بدولت و اقبال روان شدند و از آب سیحون گذشته و کفر سنج رانده
در جانب شرقی از زرنگ رخ چرا فرود آمدند و از آنجا ایلچیان بجانب دست راست میرزاده خلیل سلطان و امرای عظام که در تاشکند
و شاهرخیه بودند فرستاده و باز نمودند که ما نعش حضرت صاحبقران بسمرقند فرستادیم و خواتین و آغایان نیز از عقب متوجه آنجانب شدند
و داعیه یورش ختای و مصالح مهمات پادشاه جهان ضمیر ما است و همچنین بطرف دست چپ پیش میرزاده سلطان حسین فرستادند و صورت
قضیه مذکور اعلام دادند و پیغام کردند که با لشکر توجه نموده تو نوعی سازد که در موضع جو کلک ملاقات واقع شود تا باتفاق متوجه غزا شویم و چون ملک
قدیم و در نجم تختی نزدیک جانب شرقیه **ذکر مخالفت میرزاده سلطان حسین بعزم جلوس بر تخت فرمانفرمائی فارس و فرحین ظهور انواع فتنه و آشوب**
چون خبر وفات صاحبقران مغفور بامیرزاده سلطان حسین رسید لشکر دست چپ را که با او بودند پراکنده ساخته ایشان بعضی را که رفته بودند باز
نغز و دو اسپه بتعجیل عزم سمرقند کردند تا شاید پیش از دیگران بشهر درآید و اعلام شوکت و شهریاری برافرازد و ایلچی که بجانب او رفته بود
در همان روز آمد و خبر آورد که بنابر آنکه وقتی عجیب بود خوف و هراس بر ضمایر ارباب اعتبار استیلا یافت و چون امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک
بر حقیقت قضیه اطلاع یافتند نوشته بسمرقند بزودی فرستادند مشعر بآنکه میرزاده سلطان حسین با قادو از مخالفت آغاز کرده و لشکر را
بهم بر زده با چند سوار دو اسپه متوجه آنجانب شده است باید که در محافظت شهر مساعی جمیله مبذول دارند و او را بدرون راه ندهند و اگر بشود
خدمتش را گرفته بند کرده نیکو نگاه دارند و پیش حضرات عالیات نیز کس فرستادند و از مخالفت میرزاده سلطان حسین آگاهی دادند و التماس
نمودند که هر جا که رسیده باشند توقف نمایند که مبادا که آن میرزاده عقب برسیم بخواجه یوسف برسی ارسال نموده پیغام دادند که در محافظت

نیز دقایق حزم و احتیاط مرعی دارند و از تعجیل سمرقند شهر ره سازند که در وقتی که میرزاده سلطان حسین خود را بوسیله نعش بشهر افکنده
آتش فتنه را التهاب دهد و همچنین نزد میرزاده خلیل و امرا که در تاشکند بودند ایلچی نامزد روان کردند و بکتابت امیرزاده سلطان حسین میان
آوردند و باز نمودند که چون مخالفت میرزاده شاه الیه بر یورش ختای در غزو توقف افتاد اکنون صواب آنست که شما با مجموع بموضع فراه
که چراگاهی فراخ و علف زاری معتبر است باز گردید و ما نیز از این محل توجه بآن صوب نمائیم و بعد از دولت ملاقات وصایای حضرت
صاحبقران بشماره سانیم و آنچه مصلحت ما قرار انام و مقتضی وقت و زمان باشد بدان عمل نمائیم و چون از ارسال رسل و رسایل فراغت یافتند
شاهزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک عزم رفتن بجانب سمرقند جزم کردند و امیر بردی بیک ساروبوغا باتفاق تکان
را زود توقف نموده و شاهزاده و امرا از ظاهر شهر مذکور بیرون شده لشکریان از استماع مخالفت میرزاده سلطان حسین تمام جیبه پوشیده
در حرکت آمدند و عنان توجه بجانب سمرقند منعطف ساخته از آب سیحون گذشتند و مقارن عبور ایشان یخ شکست و دو شتر خزانه با بار زر
باب فرو رفت و ایشان با آب سیحون فرود آمدند و چهار پایان جو خورده شاهزاده و ملازمان از آنجا لشکر کردند و از خراب حالات آگه
پیش از وصول ایلچی که از آنجا رفته بود خبر مخالفت امیرزاده سلطان حسین را شاهزاده خلیل سلطان و تواجیان طلب جمع فرا لشکریان شنیده
بودند و از استماع این واقعه دهشت و حیرت که از واقعه حضرت صاحبقران داشتند سه ضاعف پذیرفته میرزاده احمد ولد امیرزاده عمر شیخ
و امیر خداداد حسینی و امیر یادگار شاه ارلات و امیر شمس الدین عباس و امیر برندق و دیگر سرداران با الکه گس فرستند و با حضرات عالیات
و شاهزادگان و امرا مشورت کردند امیرزاده خلیل سلطان را بپادشاهی برداشتند و دیگر وارثان ملک را نابود انگاشتند و چون خبر بیعت
امرا و سپاه با میرزاده خلیل سلطان در اثنای راه بحضرات عالیات و شاهزادگان و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک رسید مکتوبی بر سبیل
تعبیر و سرزنش در قلم آورده فرستادند که این امر ناپسند مخالف قول حضرت صاحبقران است چه آن حضرت فرموده که بعد از من میرزاده
پیر محمد جهانگیر قائم مقام باشد و ما طلقا بسلطنت دیگری همداستان نیستیم و طریق متابعت و اطاعت امیرزاده خلیل سلطان سلوک نخواهیم
داشت و اما توقع چنان بود که اگر دیگری از این مقوله سخنی در میان آورد بدفع و زجر او مشغول شوید نه آنکه شما باوجود کیاست و کاردانی
امری که خلاف وصیت حضرت صاحبقران باشد صادر و پدید آرید که با خیالات فاسد مردم فاسد همداستان نشوید و چهره مروت و فتوت را
بناخن سو فا و بد عهدی نخراشید و خاک بدنامی بر دیده هر ... می پاشید تا از بدنامی دشمن کامی ایمن باشید و چون این ملامت‌نامه

رسید از کردار خود پشیمان شدند و ندامت فایده نداشت و با وجود که کار از دست رفته بود امیر برندق را فرستاده در مقام تلافی آمدند ذکر

آمدن امیر برندق از این جناب پیش سروران سپاه و رفتن امیرشاه ملک بپای تخت و از آنجا رفتن از عدم مساعدت بخت چون موضع اقسولات

مضرب خیام شاهزادگان و حضرات عالیات گشت امیر برندق از جانب تاشکند رسید و بعد از اقامت مراسم کورنش و تقریب مکتوبات

امیرزاده اوده امیر شمس الدین عباس را در خلوت با امیر شیخ نور الدین و امیرشاه ملک رسانید مضمون آنکه ما این مهم پیش امیرزاده خلیل سلطان را

بجهت استقامت مملکت و استدامت دولت پیش گرفتیم چه اندیشیدیم که اگر در این زودی ملک را حادثه و هنگامه اعظمی پیدا نشود

غلغله و فتنه روی نماید که تدارک آن از دایره اختیار و اقتدار دشوار باشد و بر شما روشن است که هرگاه عرصه ممالک را کفایت

نباشد به فرصتان که در انتظار چنین روزی عمرها گذرانیده‌اند سرکشی آغاز کرده پای از حد خویش بیرون نهند و با اطراف ولایت دست تعرض

رسانند و گمان چنان بود که شما در این امر همداستان باشید و چون دانستیم که حضرت صاحبقران بخلاف این وصیت کرده از کار و کردار

خویش پشیمان شده‌ایم و هرچه شما در باب امضاء وصیت آنحضرت مصلحت بینید بتقدیم رسانیم امیر شیخ نور الدین و امیرشاه ملک چون

بر مضمون نامه امرا واقف گشتند امیر برندق اطلاع یافتند گفتند ما را در تغییر و تبدیل نظر بوده و مشیت خود را بخواهیم داد و حکم امیرزاده خلیل

گردن اطاعت و انقیاد نخواهیم نهاد و امیر برندق قول ایشان را استحسان نموده در حضور شاهزادگان عهد کرد و سوگند خورد که از مقتضای وصایای

حضرت صاحبقرانی در نگذرند بجز امیرزاده پیر محمد جهانگیر مجلس را بمعهد و قایم مقام آن حضرت نشمرد و بدین سبب امیر شیخ نور الدین و امیرشاه ملک

با دیگر امراء عظام و دیگر سروران و اعیان سپاه مکاتبات ترتیب دادند و ایشان از نقض عهد امیرزاده خلیل سلطان ترغیب و تحریض نمودند

و مکتوبات را با امیر برندق تسلیم فرمودند و پیغام زبانی فرستادند که خطائی از شما صادر یافته بهر حال تدارک آن نمائید و طارمت درگاه امیرزاده

پیر محمد را از جمله بزرگ دانید تو می سازید که امیرزاده خلیل سلطان نیز در مقام مطاوعت شاهزاده مشار الیه در این باب عهدنامه نوشته

بفرستد چنانچه در سمرقند بجا رسد تا آرامش و ارث ملک در سال قائم دارد امیر برندق با مکتوبات مراجعت نموده روی بجانب تاشکند نهاد

و در روز دیگر شاهزادگان و امراء خواتین با چشم گریان و دل خونین از آن منزل کوچ کرده متوجه سمرقند شدند و امیرزاده الغ بیک و امیرشاه

ملک و طایفه‌ای از لشکری بطرف دشت رباط از راه در حرکت آمدند و امیرزاده ابراهیم سلطان با امیر شیخ نور الدین و جمعی از بهادران و سرداران

بدیگر طرف از طریق توجه نمایند و همه گروه تحمیل تمام را اندیشناک از ظهور خلل سمرقند آمده بر توالشات بر ضبط دارالملک نداشتند

و چون بحوالی سمرقند رسید شهر را مضبوط یافت چه ارغونشاه بنا بر هواخواهی امیرزاده خلیل سلطان و اشارت او که امیر شیخ نور الدین و امیرشاه ملک

که متوجه اقسولات بودند تحکما دروازه‌ها بسته و در دقایق حصار کشته فروگذاشت نکرده و برج و باره را استحکام داده در مقام ممانعت پای ثبات فشرده بود

و امیرشاه ملک از دروازه شیخ زاده که بر سر آن راه است جدا رفته چهارراه شتافت که امیر خواجه یوسف و ارغونشاه و امیرشاه ملک از شهر

گذشته و بدین بهانه تمسک جسته جواب داد که من بموجب فرموده حضرت صاحبقران ضابطانیم و امیرزاده پیر محمد جهانگیر و لیعهد و قایم مقام

آن حضرت هرگاه که پادشاهزادگان بر پادشاهی او اتفاق نمایند و خدمتش بعز قدوم خویش این خطه را تزیین سازند من بنده کمر مطاوعت

بسته دروازه گشاده شهر تسلیم نمایم امیرشاه ملک چون دانست که ارغونشاه بوعده‌های امیرزاده خلیل سلطان فریفته شده بهیچگونه دروازه

باز نخواهد کرد با چشمی پر نم و دلی پر خون بازگشته و الم بازگشت و چون از آب کوهک عبور نمود دید که حضرات عالیات و شاهزادگان بصحرای

علیاباد رسیده و اند صورت حال تقریر کرد و آنچه از باطن ارغونشاه دریافته بود باز نمود از عرضه این قصه جراحت فرقت صاحبقرانی تازه شد

و بسیاری بگریستند و بعد از نوحه و زاری همانجا نزول کردند خواتین و امرا جانفشانی کرده امر مصلحت در آن دیدند که متوجه بخارا شوند حضرات

عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا صواب آن دانستند که امیر شیخ نور الدین بسمرقند درود و امیر خواجه یوسف و امیر ارغونشاه را نصیحت

کند شاید که موثر افتد عاقبت را بنا بر صوابدید ایشان قرار گرفته امیر شیخ نور الدین از برق و باد سرعت بر استعاره کرده روانه شد و چون

به دروازه چهارراه رسید مردم آمده و زاری و مدارا پند داده چند روز را اصلاح مزاج ایشان کوشید بجائی نرسید و بجز جواب

ناصواب از آن جماعت سخنی نشنید و خدمتش پیاده شده از پل روان گذشت و با شهریان گفت باز این قصه است که در میانت مرتهنا

باز در آن انجمن با ادراک صلاح و فساد این امر بحضور که در کار سخن نشنیدیم سلوک طریقی اختیار کنیم که موجب خسارت و ندامت باشد ملتمس او اصلا مقبول

نیفتاد و در دروازه گشاده امیر شیخ نیز بضرورت از نیل مقصود مراجعت نمود و بعلیاباد رسید و کیفیت حال پیش شاهزادگان و خواتین باز راند

ذکر وصول امیر برندق بتاشکند و میل امرا با امضاء وصیت صاحبقران و مخالفت بعضی نوخیان با امیرزاده خلیل سلطان سابقا سمت گذارش پذیرفت که امیر برندق

در اقسولات بخدمت شاهزادگان و حضرات عصمت سمات رسید و با امیر شیخ نور الدین و امیرشاه ملک در باب تمشیت وصیت حضرت صاحبقران

عهد و پیمان بسته با مکتوبات آن دو امیر و پیغام ایشان بطرف تاشکند بازگشت القصه چون امیر برندق بمقصد رسید مکتوبات چند از امیر شیخ نور الدین

و امرای بزرگ برده بود رسانید و پیغام گذرانید آن جماعت از این معنی که با امیرزاده خلیل سلطان کرده بودند بغایت پشیمان شدند و خایف

گفتند که هیچ وجه خلاف آن نکنیم که حضرت صاحبقران حواله او فرموده و تغییر و تبدیل بوصیت امیر کبیر راه نخواهیم داد و مجموع درین
باب عهد و پیمان بستند و در مجلس عهدنامه نوشته هر کس مهر خود بر آن نهاد و امیرزاده خلیل سلطان نیز بر مقتضی وقت بر حسب ضرورت به
رضا داد و آن صحیفه را بخط و مهر خویش موشح ساخت و التمش بابا عبده و سلامات و تبرکات برسالت پیش امیر شیخ نورالدین و امیر
شاه ملک روانه داشتند تا از آنجا متوجه شتافته از آن شاهزاده و سعید امیرزاده پیر محمد رسانند و امیرزاده خلیل سلطان در خفیه ترجم
التمش را طلب فرموده با او گفت که پیغام مشتری با امیرزاده پیر محمد برسان و بگوی که شهزاده سعید و قایم مقام حضرت صاحبقران را شما
میدانیم و بنابر مقتضی وقت این جسارت اقدام نموده ایم اگرچه امیرزاده خلیل سلطان بحسب ظاهر و اتفاق تومانات امثال این سخنان
میگفت اما در معنی چنان شیفته جمال عروس ملک بود که بهیچگونه چشم از مطالعه غنج و دلال او بر نمیداشت و از باطن خود درخت خیال
که دستان دل بر مفارقت او نمیدهد بیت عروس ملک کسی در کشد بر تیغ * که بر تیغ توان قطع مهر او کردن * و جمعی از امرا و خواص
که در این اندیشه با شاهزاده همراه و هم نیاز بودند در خلوات با او گفتند که سلطنت ملک بر کسی غالب شد ... بود و این سخن مشهور است
در نسخ مذکور فرصت غنیمت باید شمرد و ... خود را بسمرقند باید افکند و بر تخت کامرانی نشستن و در کنجها باز کردن از انتظار ...
میسر نه و اگر فرصت فوت گردد پشیمانی سود ندارد و در اعلیه امیرزاده سلطان خلیل از استماع این کلمات رسوخ یافت لاجرم ...
حضرت صاحبقران و شاهزادگان و امرا که در آنجا کالا و نواحی یافت محبوب ابر امرا و تومانات قسمت نموده بیشتر از بعضی ... سلطنت
که در اردو بود متفرق شده با ایشان نهاد و با دماغی از سودای سلطنت مملو روی توجه بجانب سمرقند نهاد و چون قریب بآب سیحون رسید
نزول فرموده و قرار چنان یافت که تخت امیر برندق از پلی که در کشتی در بالای شاهرخیه بسته بودند تا لشکر را انتقال کنند ... شاهزاده
عبور نماید بعد از آن سایر امرا بگذرند و امیر برندق پیش از این در خفیه با امیر خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس گفته بودند که ما نیز از مقتضی
وصیت حضرت خاقان صاحبقران عدول نخواهیم جست و بسلطنت امیرزاده خلیل سلطان راضی نخواهیم شد و عزم آن داریم که از موکب او تخلف
و بطرف اخی ترک رویم و چون امیر برندق و رستم طغا بوقا و عبدالکریم حاجی سیف الدین بجیحون رسیده از پل گذشته شده و امیر برندق فی الفور جسر را ...
تا از آنجا ایشان بگذرند کشتی که در آب روان شوانند گذشت و باشارت او الات پل بسیحون را ... و ... ایشان ... شدند و ...
از حضرت شاهزادگان روی بسمرقند نهادند تا از عهده عهدی که ... واهی نرود بیرون آمده باشند و از آنجا امیر خداداد حسینی و امیر شمس الدین

عباس با ملازمان خود از امیرزاده خلیل سلطان روی گردانیده بطرف اخی حرکت فرمودند و چون شاهزاده را البته از خلاف امرا آگاهی یافت
به ... خاطر کرد از آب آمد و بر بستن جسر امر فرمود و لشکریان در همانجا بی جسر از آن که بود مرتب ساخته شد و شاهزاده با مجموع لشکر از آب گذشتند
و چون امیر برندق بحوالی ... رسید جلال باورچی را در آنجا دید که از قبول شاهزادگان و خواتین که بچه با روی امیرزاده خلیل سلطان
میرفت و جلال قصه رفتن امیر شاه ملک و راه ... از خوف شاه ... و از شهر تقریر کرده و امیر برندق از نقض و عهد پیمان بهیچگونه خبر
و فی الحال از آن راه که آمده بود بازگشت و روی توجه به بارگاه امیرزاده خلیل سلطان نهاده خجل و منفعل بموکب شاهزاده رسیده زبان بمعذرت
برکشاد و بتجدید عهد قیام نموده از آن ایمان مغلظه موکد گردانید و رستم طغا بوقا که در راه از امیر برندق تخلف نموده بود بقتول حضرات عالیات
و شاهزادگان حمیده صفات رسیده صورت حال عرض نمود امیرزاده خلیل سلطان با اتباع از خجند بگذشت و در مصاحبت التمش با امیرزاده پیر محمد
فرستاده بودند فراموش کرده و داعیه سلطنت از سر گذاشته متوجه سمرقند شدند **ذکر رفتن میرزا الغ بیک و میرزاده ابراهیم سلطان با امرا بجانب بخارا و توجه
حضرات عالیات بطرف سمرقند و وصول ایشان بانجا و اقامت بزم عزا** چون خبر مخالفت امرا و موافقت با میرزاده خلیل سلطان و توجه ایشان بسمرقند بسمع
امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک صورت حادثه را معروض اغایان و خواتین گردانیدند و گفتند که مهم باتمام رسیده و صواب چنان مینماید
که ما بندگان با شاهزادگان عازم بخارا شویم و شما ... حفظ ملک بجانب سمرقند روید و ما از آنجا بملازمت امیرزاده پیر محمد جهانگیر شتابیم
و اگر توفیق رفیق گردد چنانچه باید و شاید ... کافر نعمتان پیمان شکن قیام نماییم حضرات عالیات امرا را استصواب نموده ... این سخن
نموده و امیر نورالدین و امیر شاه ملک از مجلس خواتین بیرون آمده خواص و مقربان حضرت خاقان مغفور را که اصول آن زمره ...
و چین و ... و حسن جاندار و ... سلطان خواجه و ... که فی الحقیقه ... و وفادار بوده جمع آورده و در سلک مشورت با ایشان در میان نهادند
گردد حیات آنکه بخدمت امیرزاده پیر محمد که بالحکم وصیت ولایت عهد متعلق او میدانیم رویم و شرف ملازمت او دریابیم رای شما در این باب چه
میکند اتفاقات متفق الکلمه گفتند بیت چه عاشقان بوفا جان ... * ... که ما نیز از قدم باشیم * از امثال صاحبقران در حیات
و ممات آنحضرت از جمله واجبات است و در کل احوال از مقوله مفترضات ما و اجرای فرمان و وجوب اذعان آن مضمون که کریمه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم ... و امیرزاده پیر محمد جهانگیر را حاکم و دیگر شهزادگان را محکوم انگاشته و سایر خواص و مقربان حضرت صاحبقران ...
در این امر متفق بودند و چون عزم بخارا مصمم یافت شاهزادگان عالی مقام میرزاده الغ بیک و میرزاده ابراهیم سلطان که همراه ... بودند و ...

الغبیک که از برادر بچهار ماه و کسری خردتر بود حضرات عالیات را وداع کردند و با چشمی نمناک جامه صبر را چاک زده متوجه بخارا گشته و امیر شیخ نور الدین
و امیر شاه ملک و سایر امرا و دولتخواهان که همراه ایشان روان شده در عشر اول رمضان نزدیک بمقصد رسیدند و رستم برلاس که والی آنجا
بود از بخارا گریخته بود و برادرش حمزه حاکم آنجا بود و باستقبال شتافت و از ظاهر شهر بر قرا یوب صاحب علی [illegible] و عبد السلام [illegible] امیر شیخ
نور الدین و امیر شاه ملک و رستم برلاس [illegible] شدند و در رمضان مذکور از آنجا کوچ کرده قلعه بخارا را آمدند و بعمارت [illegible]
آن مشغول شدند و چنان قرار یافت که شاهزادگان و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک در قلعه باشند و ضبط [illegible] دروازه که بر [illegible] شهر گشوده است
بنصف قلعه متعلق با میرزاده الغبیک و امیر شاه ملک داشته باشد و دو دیگر دروازه که بجانب بیرون [illegible] است تا نصف قلعه متعلق باهتمام امیرزاده ابراهیم
و امیر شیخ نور الدین بود و رستم برلاس و برادرش حمزه و قمش اوکل قوزا و دیگر امرا و سرداران در شهر قرار گرفتند ب خوش گرفته [illegible]
زلف ساقی ❁ کر [illegible] بگذرد که [illegible] گیرند ❁ و در بلخ مذکور هر کس بکار خویش مشغول و ضبط [illegible] شدند و از آنجا نب حضرات عالیات
و دیگر شاهزادگان چون [illegible] سعد وقاص و سیورغتمش [illegible] با نوکران خاصه و توق و طبل و علم صاحبقران مذکور متوجه سمرقند شدند
و لباس سیاه و کبود پوشیده شعار عزا ظاهر کرده با ناله و زاری و آیین سوکواری [illegible]
[illegible] یعنی شهر را [illegible] و ایشان با خاطر مجروح و دل پریشان در باغ امیرزاده شاهرخ که قریب بان دروازه واقعست
فرود آمدند و شبی که [illegible] صبح قیامت نشان میداد در آنجا گذرانیده چون چشمه خورشید با چشم خونفشان طلوع نمود در روز دیگر حضرات
عالیات را با شاهزادگان در [illegible] شهر در آوردند و خانقاه امیرزاده محمد سلطان که مرقد حضرت صاحبقران آنجا بود محل نزول ایشان گشت [illegible]
سر [illegible] سینها خراشیده غلغله [illegible] زمین و زمان افکندند خواتین و شاهزادگان و هر که در شهر بودند و زنان [illegible] و اکابر موی کشوده
در [illegible] و نوحه [illegible] جمع آمدند و دیگر شاهزادگان و امرا و ارباب عمایم مثل خواجه عبد الاول و خواجه عصام الدین
و علمای ربانی امیر سید شریف جرجانی و [illegible] رسم تغییر لباس کردند و حالتی دست داد که [illegible] عمامه از ادای شرح آن
[illegible] عاجز و قاصر است و چون بغیر از شکیبائی چاره ندیدند بعد از چند روز باب [illegible] در نوردیدند ذکر وصول امیرزاده سلطان خلیل بشهر و
جلوس بر تخت صاحبقران مغفور امیرزاده خلیل سلطان با امرا و لشکریان از تاشکند راند و چون نزدیک بمقصد رسیدند امیر خواجه یوسف با تمام
[illegible] از شهر بیرون آمده در قریه شیراز که از آنجا تا سمرقند چهار فرسخ است [illegible] بساط بوس سرافراز گشت و محمود [illegible] ارکان و اعیان آن بلده [illegible]

از سادات و علما و قضات در استقبال استعجال نمودند و چون کنار آب کوهک مضرب خیام سپاه حضرت [illegible] گشت [illegible] و با مفاتیح
دروب قلعه و مقالید خزاین بخدمت شتافت و مجموع [illegible] شاهزاده خلیل سلطان سپرد و [illegible] مولانا [illegible] منجم شاهزاده
مشار الیه در شانزدهم رمضان سنه سبع و ثمانمائه که آفتاب در برج حمل بود در [illegible] شرف [illegible] بشهر در آمد و [illegible]
بتخت تصرف در آورد و ملاحظه وصیت حضرت صاحبقران [illegible] کرده امیرزاده پیر محمد جهانگیر را که ولیعهد بود بخاطر نداشت [illegible]
[illegible] و امیرزاده خلیل [illegible] در تمشیت امور سلطنت شروع نمود و در تاریخ جلوس او این مصراع گفته اند ع تاج زر بر سر
خلیل نهاد ❁ و بعد از دو روز بخانقاه امیرزاده محمد سلطان که تربت صاحبقران آنجا بود رفت و کار تعزیت از سر گرفت و مجموع شاهزادگان [illegible]
و زاری آمدند و بعد از تقدیم مراسم عزا شاهزاده عالیشان نذور و صدقات فراوان بارباب احتیاج و مستحقان رسانید و در آن چند روز چندان
آتش بر دم دادند که قافله جوع از [illegible] سکان [illegible] رخت بربست و شعرا و فضلا قصاید غرا در مرثیه حضرت صاحبقران گفته بعرض
رسانیدند از آنجمله خواجه عصمت الله بخاری قصیده گفته که مطلعش این است ب [illegible] ویران کن که سلطان غایب است ❁ تخت کو [illegible]
کو سلیمان غایب است ❁ و چون [illegible] چند از جلوس شاهزاده بگذشت و آیین تعزیت منقضی شد فرمود که شاهزادگان و خواتین [illegible]
و [illegible] را از کسوت عزا بیرون آوردند و [illegible] الخلعتهای فاخر و جامهای طلا دوزی دادند و خواص و مقربان بلکه عموم خلایق را
با نعامات وافر خشنود و شاکر گردانیدند و در گنج [illegible] شاهزاده [illegible] خزاین پادشاهی [illegible] شدند اتلاف
و اسراف بمرتبه رسید که نقود [illegible] تقسیم [illegible] بقنطار [illegible] تا در اندک زمانی گنجهای گران تلف گشت و حکومت
امیرزاده خلیل در عرصه زوال و معرض انتقال آمد چنانچه شرح آن در محل خود [illegible] انشاء الله تعالی
صاحبقران [illegible] ازین جهان سی و شش پسر و پسرزاده از ذکور [illegible] شاهزاده میرانشاه در سن سی و [illegible] سالگی بود با هفت پسر
[illegible] ابا بکر بیست [illegible] ساله عثمان چلبی چهار ساله عمر بن میرانشاه بیست و دو ساله خلیل سلطان بیست و یکساله ایجل [illegible]
شش ساله و شاهزاده شاهرخ بهادر در سن بیست و هشت سالگی با هفت پسر الغبیک و ابراهیم سلطان هر دو در سن یازده سالگی بایسنغر [illegible]
سیورغتمش شش ساله محمد جوکی [illegible] ساله [illegible] ساله [illegible] یکساله از نسل شاهزاده مرحوم جهانگیر یازده نفر [illegible] امیرزاده محمد سلطان [illegible]
بود و جهانگیر [illegible] ساله سعد وقاص شش ساله یحیی [illegible] ساله و امیرزاده پیر محمد جهانگیر در سن [illegible] سالگی بود با هفت [illegible] ساله خالد [illegible]

بهر نجم سعد و قاطع سنجر فیض جهانگیر و از نژاد شاهزاده مرحوم عمرشیخ بهادر پسر و پسرزاده بودند پیر محمد در سن بیست و شش سالگی علی ایلچی هفت
ساله رستم بن امیرزاده عمرشیخ در سن بیست و چهار سالگی بایقرا پسر عثمان سلطان علی بیک اسکندر بن عمرشیخ بیست و یکساله احمد [illegible]
احمد پانزده ساله بایقرا دوازده ساله حضرت صاحبقران این سی و شش پسر و نبیره و نبیره زاده بود که دیده دولت از مشاهده جمال ایشان روشن
و افئده بخت ارباب مخالفت از شمشیر مصقول ایشان تیره بود چون این خبر
واقعه حضرت صاحبقران بدار السلطنه هرات رسید گوهر دریای سلطنت خلف صدق آن حضرت شاهرخ بهادر افسر خسروی از سر خلعت
شهریاری از بر انداخت بیت جگر گشتن و کر بودن ارزد و سینه • زبان و گوش کسی کین حدیث گفت و شنید • خیل سپاه بحرمت [illegible]
سینه مبارکش تاخت و افواج خون و آه بر ضمیر انورش منزل ساخت خواص حضرت و عظمای دولت جبهه خضوع و خشوع روی
ادب نهاده معروض داشتند که در دنیا محل حوادث و نزول رزایات درحق او کمال ماتب و شحات خلود جهان از قبیل محالات و ثبات
در وی از مقوله ممتنعات اگر حضرت صاحبقران تخت کامرانی وداع فرمود لله الحمد والمنه که فرزندان ارجمند مستعد ملکداری و شهنشاهی
به وجه اتم و اکمل دارند بیت گر او را فیض رحمت گشت قسمت • جهان بر وارثانش باد باقی • ورا و چاچ شخص رضا باد • سر این [illegible]
[illegible] احمال شاهان • نظرگاه دعای نیکخواهان • معین ملک شاهی کام و بخشش • ز نام او پذیرد نور بینش • ستاره پایه بخت بلند بخش
فلک را بوسه گه رسم سمند ش • جهان تا پادشاه جهان باد • بدانچه امید دارد کامران باد • رسم جهان کمند این است که اگر چه بزرگی از بزرگواران
رود پسر نامدار قایم مقام شود و اگر اصل را گزندی رسد فرع بجای او برکشد بیت درخت بر و مند چون شد بلند • گر آید گزندی ورا بر گزند
چه از جا که بگسلد پی خویش • بشاخ نو آیین دهد جای خویش • هرچند فرزندان بزرگ از حقوق سروری بجا به نهاد دست دریا نوال گشاده در رفع ولی
افاضی و ادانی و ابا عده اقارب را بدل احسان در دوام اطاعت و اذعان آورد حضرت خاقان سعید سخنان بندگان نیک اندیش را
بسمع رضا اصغا نمود پرتو التفات بر تنسیق امور ملک انداخت و سریر خلافت مصیر را بفر وجود همایون مزین و موشح ساخت و ارکان
دولت و اعیان مملکت را بعنایت بی دریغ خسروانه بنواخت منشور واجب الاحترام در صحبت مردم دانشور باطراف و اکناف ممالک
بحر و بر فرستاد سرداران حدود و حکام ولایات احکام عالم مطیع را القدم متلقی پیش آمده شرایط مطاوعت و لوازم عبودیت بظهور آوردند
کز ملک خراسان و سیستان و مازندران و سایر بلدان گرجان سپاری بر بیان ستیه متوجه قبله اقبال و کعبه آمال شدند و دراکم

فرمان حق بارگاه فلک اشتباه سجده گاه جباران شده و در تمام ولایتهای مذکور سکه و خطبه بنام خجسته و القاب همایون زیب و آرایش
یافت و چشم فتنه در خواب رفت و تیغ فتنه در غلاف قرار گرفت چهره مطلوب عالمیان بروجه احسن روی نمود و رخسار مراد جهانیان
بروفق دلخواه جلوه گر آمد و این جلوس فرخنده نشان در ماه مبارک رمضان در دار السلطنه هرات حمیت عن الآفات والنکبات اتفاق
افتاد و سقیمان قضا بر ایالا حلول داد انید دولت را از زده گاه حق تعالی سلسلت مود ساکنان اقلیم رابع بتخصیص قاطنان خطه خراسان در مهاد امن
و امان غنودند چمن ملک از سحاب رافت شهریاری تازه و ریان گشت و چهار باغ مملکت از غایت مرحمت شاهنشاهی رشک ریاض
رضوان آمد الحمد علی تواتر نعمائه و ترادف آلائه **گفتار در توجه رایات نصرت آیات بجانب سمرقند و شرح دیگر قضایا و حکایات** حضرت خاقان
سعید بعد از تمکن بر سریر دولت اید پیوند خواست که پیش از آنکه خللی بقواعد مملکت صاحبقران مغفور راه یابد بشوکت لواء افتد بجانب سمرقند
برافرازد و خاطر همایون از آن طرف جمع سازد و چون این عزیمت تصمیم یافت امیر مضراب و امیر حسن صوفی ترخان و امیر علیکه کوکلتاش را امیر
خواجه ریشی را بضبط و محافظت دیار خراسان کو معظم ملک اید ایت تعیین فرموده اعلام ظفر فرجام از دار السلطنه هرات بجانب سمرقند در
جنبش آمد چون بمنزل شبرغان بازار رسید عبدالصمد حاجی سیف الدین بطلا راجه بضاعت و بار قیس روانه گردانید و در آن منزل خضر خواجه و شیخ حسن
توچین را بطرف ورا النهر فرستاد تا اخبار آن دیار معلوم کرده بپایه سریر اعلی مراجعت نمایند و چون موکب همایون از آنجا کوچ کرده در
رنگی رسید امیر سید خواجه از جانب سمرقند آمده معروض داشت که امیرزاده خلیل سلطان باتفاق عاظم امرا افسر سلطنت و جهانبانی
بر تارک نهاده بر مسند حضرت صاحبقرانی تمکن تمام نشسته و در گنج و خزاین باز کرده صلای عام در داده است حضرت خاقان سعید خواص دولت
و مقربان بارگاه حشمت را حاضر ساخته بمقتضی کلمه و شاورهم فی الامر قرعه مشورت در میان انداخت و هر کس بقدر دانش خویش سخنی گفتند
عاقبت رای جهان آرای قرار گرفت که چون علم ظفر پیکر عازم دیار ماوراء النهر است حزم و احتیاط تقاضای آن میکند که در دار السلطنه هرات که مقر
فردوس مستقر شرف بندگان حضرت اعلی خاقانست عمارت و مرمتی برود بعد از آن زمانی که پادشاه ممالک ستان امیر تیمور گورکان انار الله
فتح فرموده بود دروازه و باروش چندان استحکام ندارد که تجبه حوادث و نوایب کرده و حکم لازم الانقیاد نفاذ یافت که امیر جلال الدین
فیروز شاه و قبة الاسلام هرات که مطلب هوا و مقصد بهاء رجحان افاق و بلدان رجحان دارد و فی الواقع معدن علما و فضلا و مجمع ارباب صدق و صفا است
ابادان و معمور سازد بیت گر کسی پرسد تو را کز شهرها خوشتر کدام • گر جواب راست خواهی گفت او را گو هرات • این جهان را با بحر دان و خراسان چون صدف

در میان آن صدف شهر بهری چون گوهری ❁ امیر شاهی را که بروی رحمت شاهی او بزبان خلاف گفته بیت شام رمضان خوش است گلگشت هرات
با نعره و تکبیر و خروش و صلوات ❁ خوابش بنشاید یکی بازار ملک ❁ چون آب خضر روان شده در ظلمات ❁ القصه امیر فیروزشاه بهرات مراجعت نموده
در تعمیر قلعه فاخره غایت جهد مبذول داشت چنانچه شرفات برجش از ایوان کیوان در گذشت و خندق آن از عمق به پشت گاو ماهی
پوشیده نماند که هرات از شهرهای قدیم است و پادشاهان ذوشوکت در عمارت و رونق آن اهتمام نموده اند چنانچه از مضمون این
رباعی معلوم میشود بیت لهراسب نهاده است هرات بنیاد ❁ گشتاسب در او بنای دیگر بنهاد ❁ بهمن پس از او عمارت دیگر کرد ❁ اسکندر رومیش
همه داد بباد ❁ اما عمارت مذکور تجدید یافت بر عمارت سابق راجح و فایق آمد و در این ایام امیر سید خواجه بموجب فرمان عالم مطیع بجانب ولایت
طوس و مشهد و نسا و ابیورد و نیشابور و سبزوار و جوین و اسفراین توجه نموده تا از آن حدود و ثغور با خبر شده و قلعه طوس را جهت نشست
علی بیک جانی قربانی از اسپ قهر بندگان حضرت صاحبقران افراشته بود معمور گردانید و چون موکب همایون حضرت خاقان سعید بجنگ شهزاده
بایزید سید امیرزاده سلطان حسین از جانب ماوراءالنهر آمده آنحضرت اعلام انوار نزول فرموده و خضر خواجه و شیخ حسن توچین که جهة استخبار بجانب
سمرقند رفته بودند رسیدند و اخبار آن دیار شرحا بعرض رسانیدند حضرت خاقان سلیمان مکان حمزه قنوق را پیش امیرزاده خلیل سلطان
فرستاد و بزبان عطوفت پیغام داد که چند روز که ما را اعتضاد و استظهار بود بر جهت ایذای تو پیوست و تو امروز مرا بجای فرزندی و وارث ملک
در وشنائی دیده ملک ایران جان شیرین عزیزتر و هرچه تمنی تو باشد از ملک و مال و لشکر مضایقه نیست اما کرسی و تجربه روزگار و جهانداری دخلی
تمام دارد که بعضی امرا بواسطه بعد مسافت و مخالف تطرق شده و [illegible] کوشش مملکت اتفاق نموده اند بدان زیاده اشفاق مینمای و [illegible] حضرت
پیش آئی تا هرچه مصلحت دولت باشد بر آن اتفاق افتد و اردوی همایون از آب خود گذشته بکنار جیحون نزول فرموده بر حسب فرمان پل بستند و در خلال
این احوال امیر شاه ملک از جانب بخارا آمده خبر سلامتی شاهزاده ابراهیم سلطان بعرض رسانید و [illegible] سبب مزید شوکت و ابتهاج خاطر
اشرف اعلی گشت و ایلچی امیرزاده خلیل سلطان بموکب ظفرنشان رسیده معروض گردانید که شاهزاده میگوید که ایل مطیع الخرم و الکوچ ملازم
ایشان در خراسان مقیم شده و یقین میدانم که حضرت شهریاری خراسان را خالی نخواهد گذاشت و بنده را ضبط این مملکت خواهند که شایسته بنده
شایسته و بایسته تر از این کسی نخواهد بود اگر لطف نموده معاودت فرمایند این کمینه مال و خزینه ارسال نماید و در وظایف عبودیت و طاعت داری
بتقصیر اهمال از خود راضی نخواهد گشت حضرت خاقان سعید حسب شاهزاده خلیل سلطان را بالحاج مقرون داشته عنان عزیمت مراجعت منعطف ساخت

و امیر شاه

و امیر شاه ملک را ببخارا فرستاده و شاهزاده کلان را العهد داشت و چون رایات اعلی حضرت شعار بحوالی آب خود رسید امیرزاده سلطان حسین توهمی بیجا
بخود راه داده و از اردوی اعلی فرار نمود و در این اثنا خبر ببخارا رسید که امیرزاده خلیل سلطان با لشکر گران از سمرقند بیرون آمده کنار آب [illegible] فرود
و بواسطه مخالفت رستم برلاس که آنجا بودند بخارا را گذاشته در کنار آب هردو شاهزاده عالیجناب از آب گذشته باردوی اعلی پیوسته و امیر
عبدالصمد حاجی سیف الدین با لشکرهای یاد [illegible] باز کرده شرف دستبوس دریافت و حضرت خاقان سعید معاودت نموده ببلخ آمد و آنحضرت
امیر شیخ لقمان برلاس و امیر جرکس و امیر یوسف خواجه را روانه اندخود گردانیده و در اثنای این اوقات از پیش امیر ملک که پیش از این بجهت
اشارت الضبط کنار آب رفته بودند عرضه داشت بپایه سریر اعلی رسید که از طرف سمرقند امیرزاده میرک احمد و امیر شمس الدین عباس و [illegible] شاه
بخدمت ما آمده تا شیخ نورالدین پیش امیر خلیل رود و هرچه شرط و عهد کنند وفا نموده آید و امرای آنجانب باردوی همایون آمده امیر شیخ نورالدین
پیش امیرزاده خلیل سلطان رفت و از زبان حضرت خاقان سعید کلمات مودت آمیز محبت انگیز که موجب صداقت جانبین و استلزام
موافقت طرفین تواند بود در میان آورد و شاهزاده را بالطف خسروانه نوید داد و تمهید قواعد وداد و تاکید مبانی اتحاد بجمیع
جمیع نمود و بساط مصالحه تمهید یافت و چنان مقرر شد که امیرزاده خلیل سلطان را با خانان و نوکران ایشان که در سمرقند مانده اند بپابوس
اشرف اعلی روانه دارد و از آنجانب چون امیرزاده خلیل سلطان مسلم باشد و از این موجب اساس میثاق توطید یافته امیر شیخ نورالدین
بازگشت و کیفیت حال را در پایه سریر اعلی عرضه داشت و حضرت خاقان سعید بر آنچه امیر شیخ نورالدین و امیر عبدالصمد حاجی سیف الدین گفته بودند [illegible]
عبور نماید بعد از سرانجام مهمات نموده باردوی همایون باز آمدند و در تضاعیف این حالات امیر سلیمانشاه که حضرت صاحبقران مغفور او را
در ری گذاشته بود تا حدود استراباد و فیروزکوه [illegible] از صولت سپاه امیرزاده میرانشاه رخت از حکومت [illegible] کرده متوجه درگاه
عالمپناه شد و بتقبیل قوائم سریر خلافت مصیر سعادت یافت و بعواطف پادشاهانه از امرای کبار و نوئینان رفیع مقدار ممتاز گشت و امیر [illegible]
[illegible] که ضبط و نسق ولایت ساری بعهده دلاوری او مفوض بود چون بر فرار امیر سلیمانشاه اطلاع یافت [illegible]
ساری را فرو گذاشته با لشکر [illegible] روی براه نهاد و چون بهرات رسید یکروز آنجا توقف نموده دیگر روز عازم اردوی همایون گشت و بمقصد رسید و
امیر سلیمانشاه و امیر جهان ملک غبار کینه دیرینه که از خدمتش در سینه داشتند سخنان ناملایم از وی بعرض رسانیدند و [illegible] سعی نمودند تا سیاست
او فرمان واجب الاذعان صدور یافت و ایشان بمقصود رسیدند و حضرت خاقان بعزم معاودت [illegible] رایت برافراخته امیر سلیمانشاه معروض داشت

که تومان او را از نزدیکی ابدال و در آمده اند اگر فرمان عالی شود که در روزی چند سر حد را اند خود و شبرغان کنده اند نامزد چ زاده بر نیند میش اچقول
افتاد و حکم شد که چندان توقف نمایند که امرا که بسبر قند رفته اند باز آیند آنگاه در ملازمت ایشان روی جد گاه گیتی پناه آورند و پیش از این
فرستاده کان امیر سید خواجه باز آمده بودند و خبر آورده که خواجه سلطانعلی سبزواری با جمعی سپهداران پای از حد خود بیرون نهاده داعیه
دوانیوا امیر مضراب که از هرات آمده بودند بخراب طوس سرافراز گشته بود بر حسب فرموده بعد امیر سید خواجه شتافت و در ایالت حضرت آیات
در چهار شنبه ذی القعدة الحرام بدار السلطنه هرات رسید ظل عنایت و عاطفت بر مفارق ساکنان آنجا انداخت ذکر عصیان سلطانعلی
سبزواری و قدم نهادن در دایره با اختیاری دراثنای آن که امیر سید خواجه بعمارت قلعه طوس اشتغال داشت منهیان سمع اعلی رسانیدند که خواجه
سلطانعلی پسر خواجه مسعود سبزواری حقوق ایادی و احسان حضرت صاحبقران بر طاق نسیان نهاده با استظهار جمعی از سرداران بمقدار
گردن کشی و سرافرازی میکند و در ملک داعیه انبازی دارد و امیر سید خواجه چون این خبر شنید با پانصد زنگ بر مرکب توکل سوار شده با خنده
سپاهی که داشت با آهنگ جنگ مخالفان در حرکت آمدند و از مرغزار رادکان خشان باز گشتند و در آنجا روزی چند توقف نموده باطراف و
جوانب احضار لشکرها مسرعان فرستاده و در این اثنا امیر مضراب با او پیوست و آن دو امیر باتفاق ششصد سوار جرار بر رسم منقلای بجانب سبزوار
فرستادند و خواجه سلطانعلی از توجه سپاه آگاه گشته دو دست سوار مسلح کارزار نموده بیرون دفع ترکمان در نواحی کرا آباد هر دو فریق بهم رسیده
نیران محاربه و قتال اشتعال یافته سبزواریان غالب آمده اکثر را کار الفتیل اقرآنند و چون امیر سید خواجه بر این قضیه مطلع شد با دو هزار اولاد
بتعجیل تمام ایلغار فرموده بجنگ گاه رسیدند و شبهای پسر دیده و از مخالفان کنیز دیده و از آنجا متوجه جاجرم گشت و طایفه مردم سعادت
بجنگ پیش آمدند و از طرفین مردم بسیار زخمدار شدند تا انقلاب که امیر سید خواجه را در زخم رسیده و آن شب ولو از زخمهای خود اینهمه
داشت و چند روز در خفیه بر سم قتیله میشد چنانچه هیچ کس از خواص و مقربان او را بر آن حال اطلاع نبود القصه مدت سه روز جاجرم را
قلعه جاجرم را از نقب و خنجر مانند چشم زنده و خانه زنبور ساخته و برج و باروی آنرا انداخته قلعه را فراط کردند و امیر سید خواجه بعد از فتح قوم
فرا بودگشت و سکان آن خدو که پناه به قلعه برده بودند سپر محافظت در روی کشیده متوجه نزدیم و بیکار گشته و محاربات صعب دست داد بر جنگ
دست از جنگ کشیده و فرمانداد که باغات ایشانرا خراب ساختند و درختان را از بیخ بر کنند لشکریان بان مهم مشغول شدند مردم ساوات و طبرستان نفیع
ساخته امیر سید خواجه از سر حرمت آنجماعت در گذشت و بار دیگر اکتفا نموده از آنجا متوجه خرسان شده قلعه حرجان از تحت التصرف آورده

روی بسبزوار نهاد و بظاهر شهر سبزوار فرود آمده فرمود که لشکریان گرد خود خندق کشند و چون دو روز از محاصره سبزوار گذشت ناگاه خبر رسید
که پیرپادشاه اظهار خلاف کرده بولایت جوین در آمده است امیر سید خواجه دست از جنگ سبزواریان برداشته متوجه پیرپادشاه شد و خواجه
سلطانعلی از تنگنای محاصره بیرون جسته به پیرپادشاه پیوست و هر دو لشکر نزدیک یکدیگر رسیده صفها راست کردند امیر سید خواجه در قول
و امیر مضراب در میمنه قرار گرفته و نور توقا و شیخ سلطان و اباکر در میسره ترددی کرده و از آنجانب پیرپادشاه در قلب و خواجه سلطانعلی با جمعی
در میمنه توقف نمودند و میسره ابو جوی طایفه از سرداران مازندران اختیار داشتند خواجه سلطانعلی بر برانغار حمله آورده جوانغار سید خواجه
از جای برداشت و امیر مضراب از برانغار پیش رانده جوانغار پیرپادشاه را از موقف خود بر گرفته از عقب قول در آمد پیرپادشاه که از کمال
جلادت و مردانگی هنرد از میدان سپهر روی بهادر نهاد و در بیت آمده است بیت بجنگ اندر چه فن از هنر درست * گریز بهنگام فیروزیست
سلطانعلی سبزواری را چون معلوم شد که پیرپادشاه گریخت او نیز عنان از معرکه برتافت و در عقب گریختگان شتافت سپاه منصور غنیمت
فراوان گرفتند و امیر سید خواجه از دنبال آن گریختگان رفت و قتل بسیار کرده بجانب سبزوار معاودت نمود ذکر مخالفت امیرزاده عمر
شیخ و بعضی از احوال ایشان سابقا مذکور شد که حضرت صاحبقران کامکار در هنگام مراجعت از یورش هشت ساله تخت هلاکو خان را بامیرزاده
عمر بن امیرزاده میرانشاه ارزانی داشت و بنا بر التماس امیرزاده ابابکر برادر بجسب تقدم داشت اما در یرلیغ چنان قلمی شده بود که حکام و امرا
و سرداران حد و بخارا الخدمت امیرزاده عمر حاضر شوند و در امور کلیه از مشورت و صوابدید او در نگذرند و تسلط فرزندان دیگر امیرزاده میرانشاه
بر شاهزاده مشار الیه گران می آمد ترتیب مصالح جمهور نمود و چون امیرزاده ابابکر بسن شجاعت جمیع داشت جناب
امیرزاده عمر که برادر کوچک بود بر وی برتری می آمد و چون خبر حادثه صاحبقران بسمع امیرزاده عمر رسید روش منابره و جوه ذخایر تمام
و لطف خویش موشح ساخت و از چند برادر چنین حساب بر گرفت و این سخن در مجلس امیرزاده ابابکر بهانه میساخت که با وجود پدر و برادر
بزرگتر برادر کوچکتر چگونه دعوی سلطنت کند و چون خبر حالت ناگزیر پادشاه گردون سریر تیمور گورکان محقق گشت طایفه از مفسدان امیرزاده
جاکو برادر آن داشته که چند نوکر معتبر امیرزاده عمر را از میان بر خواهد داشت تا باستقلال بامر حکومت اشتغال توانیم نمود و امیر جهانشاه اکثر اوقات
بشرب مدام مشغول گشتی و از ننگ و بدنام غافل بودی بکلمات ارباب فتنه و فساد فریفته شد و صباح چهارشنبه دوم رمضان با دو هزار ملازمت
دو غایت پیوست مدرکاه و از اندو جمعی از نواب و مخصوصان شاهزاده را که حاضر یافت بقتل آورده و مولانا قطب الدین اوحدی که او در سلک ملازمت

و قراراب توشیحی و شیخ محمد تواچی و عبدالخالق پسر عمر بورلدچی از آنجمله بودند و بعد از کشتن ایشان امیر جهانشاه جاکو روی بسرا پرده نهاده امیرزاده
پای ثبات فشرده ابنای فان و خانه اطلاقان سلاح ساخته فرموده تا سوار شدند و آهنگ جنگ امیر جهانشاه کردند و ملطف الله توچی را بمدد ایشان بفرستاد
و امیر جهانشاه دانست که مهم او پیش نبرد در راه گریز پیش گرفت از امرا عمر تابان و بابا حاجی و برادرش پیران و امیر شیخ محمد و علی خالف
او را ختند و جناب امارت مآب را در نماز دیگر همانروز گرفتند و با خواجه جمعی با حاجی پسر شیخ محمد تواچی بقصاص پدر امیر جهانشاه را کشت و چون
امیرزاده عمر از این صورت خبر یافت زبان بسرزنش گشاد اما چندان فایده نداد و میرزا عمر بخلاف تصور مردم پسران و بازماندگان امیر
جهانشاه را نوازش فرمود و در باره ایشان رحمت بعد داشت و در این اثنا امیرزاده ابابکر را بعد از مقرر شده با لشکرها قصد ییلاق سلطان
کرده ایلچی فرستاده و آن جناب از برادر در خدمت طلب نمود میرزا عمر ایلچی میرزا ابابکر را بنوازش بیکران اختصاص داده فرمود که چون واقعه ایلیام
بزرگ روی نموده آن برادر باید که زودی متوجه اینجانب گردد تا با یکدیگر مشورت کنیم و باتفاق ضبط و آبادانی مملکت موروث و جدید همت گماریم
و چون فرستاده مراجعت نموده پیغام میرزا عمر میرزا ابابکر رسانید خدمتش بیتوقف با دویست سوار روانه شده متوجه اردوی برادر شد
و میرزا عمر پیشتر با امرا جا نقی کرده مقرر ساخته بود که چون میرزا ابابکر برسد فی الحال او را بگیرند همانا دم که میرزا ابابکر باردوی برادر رسید در
دیوانخانه فرود آمد جمعی از امرا و بهادران در روی او آمیختند و امیر بورنجک دست دراز کرده شاهزاده را از میان بر گرفته بند بر پای نهادند و بعد از آن تربیت مملکتی بقلم آوردند
بر پایش نهادند و بعد از آن قرینه ای عظیم کرده امیر بورنجک سلطان سنجر و چشتی از امرا گفتند که میرزا ابابکر را از میان بر باید داشت تا فتنه
تسکین یابد امرا عراق و الطام ترک و جانی عرض کردند که علاقه اخوت در میان است عاقبت میرزا ابابکر را در قلعه فیقه که از حصون ممالک
عراق بکمال ات در حصانت تمام امتیاز داشت محبوس ساختند و طایفه از غلاظ و شداد بر وی گماشتند و چون میرزا امیرانشاه از گرفتاری
میرزا ابابکر خبر یافت عازم خراسان شد تا کالپوش قشلاق باز کشید و در آنوقت امیر سید خواجه بدفع خواجه سلطانعلی سبزواری اشتغال داشت
و چون حضرت خاقان سعید از توجه میرزا امیرانشاه بخراسان آگاه شد فرمود که امیر حسن صوفی ترخان و امیر جهان ملک و امیر فیروز شاه با پانصد
سوار باستقبال شتافته مقرر اگر میرزا امیرانشاه داعیه تسلط و ملک گیری داشته باشد ممانعت و مدافعت او قیام نمایند اگر بنا بر مقتضی
وقت طریق ایلی و برادری پیموده باشد آنچه وظیفه خدمتکاری و معتمداری بود بجای آورند و مکتوبی مصحوب ایشان روان گردانید مضمون
آنکه حضرت صاحبقران مغفور هر یک از فرزندان را مملکتی داده و راه و رسمی مقرر فرموده هر چه صلاح دانست که هر کس از اولاد و احفاد بحفظ آنچه متعلق

با وشده بنوعی قیام نماید که قصوری بان راه نیابد و هیچکدام بان مدخل نکنند و اگر چند بواسطه حرکت نادانسته فرزند عمر آن برادر در ممالک
آذربایجان که تختگاه ممالک ایرانست دخلی ندارد اما ولایت ارّان و موقان و ارمنیه دگر جاها در تحت التصرف بندگان آنجناب
اگر تنسیق امور آن ممالک التفات ارزانی دارند بصلاح نزدیکتر مینماید والله الحمد که جناب شهریاری منزه ذیات و وفور عقل از سلاطین
جهان ممتاز است و سخن اهل شر و ارباب فتنه محل نخواهد نمود که این معنی موجب پریشانی خاندان و نا سامانی دودمان خواهد گشت بیت
بر شیشه خویشتن عمدا سنگ * با لشکر خویشتن مکن جنگ * در این جانب مخفی نماند که این مبالغه که در مصالح میرود از جهت محض شفقت و عین
تمام رعایت ناموس دوام است و اگر عیاذا بالله چهره موافقت بناخن مخالفت خراشیده شود مشرب عذاب اخوت بخار وحاشاک
منازعت تیرگی پذیرد و آتش فتنه بنوعی در التهاب آید که اطفاء آن در نظر عقل محال نماید رجا واثق که در عواقب تاملی بسزا فرمایند و طریقی
که وسیله بهبود و ذریعه مقصود باشد مسلوک دارند تا در روز یک مجال اعتراض نیابند و ترک و تاجیک زبان بسرزنش دراز نکنند و چون
بموجب فرمان حضرت صاحبقران اولاد و احفاد در مملکت یکدیگر مدخل ننمایند و بدانچه حواله ایشان شده قناعت نمایند لا محاله انواع
خیر و برکت بروزگار فرخنده آثار ایشان واصل و متواصل گردد الحمد لولیه والصلوة علی نبیه و چون با لشکرها در حرکت آمده در سبزوار با امیر سید
خواجه رسیده باتفاق روی توجه بکالپوش نهادند که امیر میرانشاه بکالپوش رسیده و التجا بدرگاه او برد القصه امیر سید خواجه که بخیه در عقب
پیرپادشاه میرفت و چون شنید که میرزا میرانشاه بکالپوش رسیده و التجا بدرگاه او برد القصه امیر سید خواجه و امیر مضراب بخدمت شاهزاده
مشار الیه مستعد گشته پیغام حضرت خاقان سعید مفصلا بعرض رسانیدند میرزا امیرانشاه مستحسان داشته بر کفته خلوص عقیده که نسبت بآنحضرت
داشت بظهور رسانید و انواع تملق و تلطف آغاز کرد امرا بعد از ادا و عاوشا معروض داشتند که برای عالم آرای شهریاری مخفی نماند که اگر بنده
اتفاق سر از ربقه طاعت و متابعت باستحقاق کشید بر حکام واجب باشد که در تادیب و نکال او بکوشند و منع و زجر او بما یجب جنبش قیام
نمایند غرض از تمهید این مقدمه آنکه سلطانعلی سبزواری حقوق انعام و احسان حضرت صاحبقران مغفور را کان لم یکن انگاشته بخلاف
تخلف صدق او حصن السلطنه شتافت و اکنون در اردوی همایون است اگر جزای عمل ناپسندیده نیابد دیگران دلیر شوند و سبب فتنه و آشوب
گردد امید بملکات ملکانه آنکه او را بما سپارند که این معنی سبب زیادت محبت و صداقت حضرت خاقان سعید خواهد بود و الا ما که این بندگان
او را بدست نیارند ممکن و مقدور نیست که بار دیگر ملتمس ارجمند را مبذول داشته سلطانعلی سلطان حسین پسر پیرپادشاه را با طایفه از ارباب عصیان

بامیر سید خواجه سپرده وا و بر فور اثبات ز ابقیول خود رسانیده و سلطانعلی را بند کرده روانه هرات گردانیده و تقیه سبزواریان را تیغ بیدریغ گذرانید
و در قضا عبیف انجلات میرزا ابابکر از حبس نجات یافته بعد از چند روز ایلچی پیش میرزا میرانشاه فرستاده و اظهار دلتنگی کرده پیغام داد که
چون سلطان علی پناه بجا درده و بر شتاب نموده کما دشمن سپارند و طریق مروت مسلوک ساختند و دیگر مردم را به چه اعتماد اند که
تقدیم مشورت میرزا میرانشاه و خواص و مقربان او روی باز با بیجان نهادند ذکر قضیه چند و مخلص میرزا ابابکر از حبس بند چون میرزا ابابکر
گرفتار گشت میرزا عمر فرمود که امیر پیر حسین برلاس او را مع خواتین و حشم او را در کل دره سلطانیه محفوظ و مضبوط دارد و میرزا عمر اوایل
ذی القعده بطرف همدان رفته و از خرزد بچه انجا پیش دشت گذرانید و سرداران ساوه و کردستان و لرستان بخدمت او شتافته پیشکش
گذرانیدند و بعنایات پادشاهانه اختصاص یافتند و در این اثنا خبر آمد که گرجیان پای از حد خود بیرون نهاده اند و گنجه را غارت نموده
دست بخون و مال مسلمانان دراز کرده اند با وجود حکومت اردبیل و چند منصب دیگر بجهان کلمه عصیان مبادرت نموده و بامیر شیخ
ابراهیم والی شروان پناه برده و مکاتبات و رسایل داشته دیگر خبر رسید که سلطان احمد از ولایت مصر مراجعت نموده بغداد را از طرف
دولتخواجه بیرون آورده است و عنقریب کیفیت خلاص او و قرا یوسف از حبس پادشاه مصر قلمزده کلک بیان خواهد گشت ان شاء الله تعالی
و چون اخبار در اردوی میرزا عمر شیوع یافت امرا عراق نزد او آمده معروض داشتند که مصلحت نیست که لشکر را از خود جدا کردانیم صواب
چنان مینماید که بسیاست اجتماعی دفع یکی از خصومات از ما و جهه همت سازیم و چون از او فارغ شویم بدیگری پردازیم میرزا عمر اصلا بسخن امرا التفات
ننمود و عزم آن و قوتکل برلاس در پیر حسین جلیل با دیگر سرداران بجنگ محمد دولان کرجی نامزد فرمود و امیر سونجک را با فوجی از لشکریان بجنگ
فرستاد تا الولایت را از طرف سلطان احمد استرداد نماید و بنفس خویش متوجه مراغه شد و چون بایخه رسید بسمع او رسانیدند که در قریه شیراز
از اعمال مراغه درویشی مستوی شعار پیدا شده بابا یکی نام و از او کشف کرامات صادر میگردد چنانچه وجه وسماع خاک و کلوخ از دست
او نقد و نبات شد بدل چنانچه میرزا عمر فرمود که درویش را مقید کردانیده حاضر ساختند و از او کیفیت حال و کرامات پرسیدند درویش انکار نمود
آخر الامر او را الوهید داد نمود که بحجته توبه در قریه شیرلرزان در اویه میسازیم و الضعفا الفقرا را بر آن زاویه وقف میکنیم و بعد از او بر گرفته ادا اظهار کرامات
شرایط مبالغه بجای آوردند و بابا در حضور قاضی محمد که یکی از قضات ازدبیجان بود بذکر و سماع مشغول شد و در اثنا کلوخی بر کف او نهادند
و بعد مطلب از بابا طارد شده بجای آن کلوخ رشد یافت و بعد از مشاهده چنین حالتی قاضی بعرض رسانید که این شخص از اهل بدعتست قتل

ادو مباح میرزا عمر حکم کرد تا بابا را بکشند بابا چون از حیات ناامید شد بزبان حال گفت که نقصی از دنیا شربت شهادت بود لغت از لی
از خود نمیتوان انداخت اما زوال دولت این پادشاه نزدیک و رسیده که بعد از من چها واقع خواهد شد و در روز چهارشنبه رابع
محرم سنه ثمان و ثمانمائه بابا مقتول گشت و از غرایب اتفاقات آنکه در آن روز که بابا کشته شد میرزا ابابکر که در قلعه سلطانیه محبوس
بود از بند رهائی یافته قلعه را متصرف شد و خلاصی او موجب انهدام مبانی قصور دولت میرزا عمر آمد بیان این سخن آنکه محمدنش
منجوانست که میرزا ابابکر را از میان برگیرد اما بجهت رعایت خاطر والده متحوات که این امر بر ملا واقع شود لاجرم فرمان داد که شربت سموم
در خفیه بخورد او دهند و چون شربت بدگوار پیش شاهزاده ناهار آوردند از اشفاقیان آن افتاع منود عادل غزالی کمی و عیسی قورچی
که مباشران آن کار بودند امضورت بعرض میرزا عمر رسانیدند جواب داد که در شب او را بخفه هلاک کنند منهی از کیفیت واقعه میرزا ابابکر
بشراب خوردن مشغول شدند تا چون شب شود بآن فعل شنیع اقدام نمایند و در آخر روز دو باخص آغاز کرد و نظار او را خان عادل ایشان را
میکشیدند میرزا ابابکر فرصت غنیمت دانسته ببهانه رفع حاجت بخانه درآمد و با شمشیر برهنه بیرون دوید و عادل و عیسی را فی الحال بقتل رسانید
و روی انتقام بسرای عاقل غافل نهاده او را نیز از میان برداشت و خدمتش زرین محمود بیک بوسیده با شاهزاده اتفاق نمود و میرزا
ابابکر قریب ده کس از مردم معتبر را بقتل رسانیده قلعه را متصرف گشته خزاین و اموال و اسلحه کرامیر بزرگ جهه میرزا عمر در قلعه سلطانیه
گذاشته بود همه را گرفت و مبلغ دو هزار تومان نقد آنجا یافته برادر اذل داده و بیش قسمت فرمود و روز دیگر مهد علیا والده او با سایر خواتین
و امیر پیر حسین برلاس که در پیوسته قلعه سلطانیه را از صامت و ناطق خالی ساخته باتفاق روی عزیمت بجانب تبریز نهادند تا بمیرزا
میرانشاه پیوندند و در همان روز که میرزا ابابکر خروج کرد لشکر کرج بر عزیابان و امرای میرزا عمر غالب آمده ایشان را تا مرو روانیدند و چون این
اخبار بشاهزاده مشار الیه رسید خوف و رعب بمرتبه بروی مستولی گشت که مجال توقف نماند و لشکریان او دم بدم تالف و متفرق گشتند و میرزا
عمر از آنجا که بود عنان بجانب سلطانیه تافت و چون بمقصد رسید وزیر میرزا ابابکر شتافته عبدالرزاق و حسن متوجه اسمعیل
مهردار با جمعی بیگانه خویش برادران روان کرده ایشان در سوق طلاق بمیرزا ابابکر رسیدند و شاهزاده دست جرات از آستین جلادت
بیرون آورده کارزاری کرد که آثار شجاعت رستم و طوس مطموس گشت و اسمعیل مهردار را دستگیر کرده با خود برد و دیگران خایب
و خاسر باز گشتند و انجا و نه موجب زیادتی هراس میرزا عمر شد و قلعه سلطانیه را بعهده اهالی سپرده از آنجا باز گشته در سجاس نزول

فرموده در آنجا شیخ خسرو شاهی که حضرت صاحبقران مغفور او را بطریق فضولی که از وی مشاهده نمود او را گوچاپه بسمرقند برده بود از ما و آل بسید
بمیرزا عمر پیوست و شاهزاده مانند رضوان ماده و زبان بود بامیر عمر ظلم و بیداد پر بر گشت چون دولت روی بانحطاط نهد مرات عقلا مکدر
آید و از موید ات اتفاق آنکه چون میرزا عمر از سجاس کوچ کرده دو منزل بجانب تبریز رفت خبر رسید که لشکری که همراه امیر سونجک
بطرف بغداد رفته بودند چون خانهای ایشان در ماورا النهر بود اکثر ایشان بر سم یوسقال انجا گذاشته بودند و در راه باقی شده بود و بمقدمه
عصیان کرده با طایفه از سپاه متوجه ری است و میرزا عمر سلطان سنجر را با جمعی از امرا و نجیبه در عقب او کل برلاس فرستاد و در عقب و سلاح
باو رسیده چون لشکریان از عقب خانهای خود گذشته باز گردانیدن ایشان متعذر بود جنگی عظیم واقع شد و سلطان سنجر منهزم خود را پیش ساخت
شده و او خراب حال مراجعت نمود و در این اثنا خبر رسید که بسطام جاکو لشکریان حشام ترکمن را جمع آورده دم از استقلال میزند و میرزا عمر
حسن متوجه را با فوجی از سپاهیان بجنگ بسطام نامزد فرموده در میان اردبیل و کوه ناش بهم رسیدند و حرب عظیم دست داد و حسن منهزم گشت
بعد از آن میرزا عمر و همراه در ییلاق قران کرده و به پایه عظمت با جبروت برافراخته اما از طرف ایشان جز تبریز و سلطانیه هیچ نمانده بود
هذا الواحد القهار در اثنای این اوقات دولتخواجه اتباق بغداد و دیار بکر و عراق عرب را اطوعا او کرها بسلطان احمد گذاشته با فوجی از لشکر روی
بمیرزا عمر رسید و امیر سونجک نیز با صد سوار بخدمت شاهزاده مشار الیه پیوست و خبر منتشر شد که بسطام جاکو ایل بهرام را جمع آورده ونزد امیر شیخ
ابراهیم شروانی رفت و سرداران تبریز و قرامان و گنجه و اوج قلان با حشری انبوه از آب کر گذشته و با امیر شیخ ابراهیم ملحق شده اند
طرف امرای شکی نیز در سلک خدام او انتظام یافته و ملک گرجیان نیز ایلچیان بخدمتش فرستاده دم از طاعت و انقیاد زده و مخالفان
متوجه قبلقان کرد مستوفیات حضرت صاحبقرانی بوده شده و میرانشاه که مستحفظ آنجا بوده روی بفرار نهاده و لشکر بیگانه آن شهر معمور خراب ویران
ساختند و میرزا عمر ایلچی نزد شیخ ابراهیم روان کرد که بسطام را باز دوی من فرستد و بعد خواهی منسک بجهه جواب داد که حالا التماس است و نجابت
زمستان اقرابا غ تشریف خواهد آورد و این کینه را از مصحوب خویش بدو عاطی خواهیم رسانید میرزا عمر از این سخن در غضب رفته متوجه امیر
شیخ ابراهیم شد و از آب ارس گذشته بموضع ماماز نزول فرمود و شیخ ابراهیم بسطام و سرداران قرامان و سیدی احمد شکی از بردع بکنار آب کر
رفته و از آنجا بسا ختن متیز جنگ و پیکار گشتند و میرزا عمر تعجیل نموده تا بآب کر فرود آمد و بعد از کیفیتی که بود لشکر در برابر ایستاده بودند خبر رسید که میرزا میرانشاه
و میرزا ابابکر از حدود خراسان مراجعت نموده بجلکاه و عراق عجم درآمدند مضمون این سخن آنست که ایشان سه روز از بسطام بر تحمل و دلاوری

و پیشکش فرستاده و لشکر با او بشهر کذاشته و سپاهیان بجهت آنکه پیشتر جمعی از ملازمان میرانشاه را غارتیده بودند از بیم و ابوالهب بجانب کوه بیرون
کسی در سمنان ننمود و سپاهیان اثر غارتیده بجوار آمده بمیرزا میرانشاه و میرزا ابابکر امیر پیر حسین برلاس را بقلعه شهر فرستاده خود نیز از عقب آن
شدند و قلعه را متصرف شده در آنجا شنیدند که میرزا عمر بجنگ امیر شیخ ابراهیم رفته است و میرزا ابابکر از فرق را در سوق طلاق که انشعاب داده بر
سر او سلطانیه رفت و قلعه با کلفت جنگ مسخر شد میرزا ابابکر خواتین میرزا عمر و امرای او را بکس بخشید و لشکریان او نیز بخشیده از ذوی القربی
و پیش میرزا ابابکر رفتند و میرزا عمر با امیر شیخ ارک آشتی کرده مراجعت نمود و در این اثنا شیخ خسرو شاهی و دیگر ملازمه بعرض میرزا عمر رسانیدند
که چیزی از متمولان بقرض میباید گرفت و برات بر سال آینده نوشت که لشکر را بخرجی احتیاج است و چون دولت میرزا عمر منتهی شده بود و
بدان رضا داد و شیخ خسرو شاهی و پیران قوچین و دیگر ظالمان بتبریز رفتند و بعد از مبلغ دویست تومان عراق القصه کردند و اکثر کار تبریز رقم
مفارقت بر خانمان کشیدند و میرزا عمر از آنجا اردبیل بساتیج رسید و از آنجا خبر استیلاء میرزا ابابکر و تمکن او شنید و چون این معنی تحقیق پیوست
عمرزایان و سلطان سنجر حاجی سیف الدین و عبدالرزاق و غیرهم از امرا میرزا عمر را گذاشته پیش میرزا ابابکر رفتند و میرزا ابابکر عمرزایان
و فرزندان او را تربیت کرده با تو سرانرا سر از بدن جدا ساخت امیر پیران قوچین و شیخ خسرو شاهی را و جان خبر دیران شدن میرزا عمر
شنیده ما انساکه ظلم اندر عاید با شناسید و بودند پیش میرزا ابابکر بردند و شیخ ظالم را بنفس اظهر مود و میرزا ابابکر مصلوب گشت و میرزا میرانشاه هر بجنب
از این نشانده و چند روز بعیش و عشرت گذرانیدند و میرزا عمر از جانب کارده بمراغه رفت و بعد و امیر جالق ترکمان و سایق برلاس و طایفه
مردم سلدوز پسر جالق را با رسم منقلای بدهضوب فرستاد و طلیعه بتبریز رسیده و ترکمانان آغاز ظلم و بیداد کردند و در دفع سترا باب کمر
کوشیدن کر هند رعایا بتاب این معنی نیاورده اتفاق نمودند و خواجه پیر علی را که حکم صد هزار نهاد آورده بود کشته مداخل و مخارج شهر را
مضبوط ساخته در مقام محافظت بایستادند و میرزا عمر کسان فرستاده بشهر انصیحت فرمود و تبریزیان گفتند که میرزا عمر شاهزاده مات
اگر بشهر در می آید اتفی الفت اما از کار او ترکمانان شکایت داریم میرزا عمر آنجواب موافق مزاج نیامده ترا کمه رخصت داد و ایشان بیکی را صلح روی بشهر
نهادند قاضی غیاث الدین و خواجه عبدالحی قزوینی بای ثبات فشرده جنگهای مردانه کردند و ترکمانان شهر را بها دادند در این اثنا خبر آمدن میرزا ابابکر
بتحقیق پیوست و میرزا عمر بجانب مراغه روان شد ذکر جلوس میرزا ابابکر بر تخت و توجه او بجانب تبریز بهمشان نظر و بخت در بعضی تواریخ مسطور است که چون
میرزا ابابکر بسلطانیه رسید بنابر کمال بخشش که از امرا میرزا عمر در خاطر داشت خواتین ایشان را بازبان داد و پیش بخشید چنانچه سبق ذکر یافت و مواد آنجا که در همه حرف

نقد دعوت قرار داده امرا انجمن شنیده از میرزا عمر روی گردان شدند و بخدمت او پیوستند و شاهزاده را مع فرزندان همه اسباب ساخت و با خود اندیشید
که اکثر اموال و خزاین امرا را بی علت منهوب کرده ایم اکنون ایشان محل اعتماد نمی باشند و چون شتاب کردیم حال آن جماعت در معرض تلف آمده [illegible]
ایشان بجای خود منسوب گشته هرگاه فرصت یابند بمکافات مشغول شوند صواب آنست که آن جماعت را از میان برگیریم تا خاطر یکبارگی فارغ
گردد و این صورت با خواص و محرمان در میان آورده فی الحال حضار امرا جوقا فرمان داد زبان عتاب گشوده با میر برونجک خطاب فرمود که از بهر چه
ورای صواب تو محبت و مودت با برادران بکدورت و منازعت تبدیل یافت و در گرفتن من سعی کردی و دولت [illegible]
مقید گردانیدی و از بد ترات خطای تو انواع تفرقه و پریشانی بملک و ملت راه یافت و اکنون نیز [illegible]
با نجابت اندک و دفع شر تو از مقوله واجبات و القاء ذات تو از قبیل محظورات این گفت و فرمان داد تا او را بیاسا رسانیدند و کار دیگران
متوجه ساخته اشارت فرمود که محمود عرب القبل آورده و چنانچه [illegible] کس از امرا و اعیان دولت میرزا عمر را شربت فنا چشانیدند و چون خاطر
میرزا ابابکر از [illegible] فراغت یافت پرتو التفات بر تنظیم احوال مملکت انداخت و در این اثنا خواص مقربان بعرض رسانیدند که با وجود
استیهال و استحقاق شاهزاده در شیوه جهانبانی و عالم ستانی محلی ندارد که اسم سلطنت بر دیگری اطلاق کرده شود [illegible]
بیت چون شیر بخود سپه شکن باش ٭ فرزند خصال خویشتن باش ٭ اندم که بزرگ با بدت بود ٭ فرزندی من ندارد سود ٭ میرزا ابابکر بسمع رضا اصغا
نموده طوی مشکین ترتیب فرمود و خود بر تخت نشسته جد را خلع کرد و با علام این حال رسل و رسایل باطراف و جوانب فرستاده امیر بیان
بموجب اشارت شاهزاده با جمعی بتبریز رفت [illegible] مقصود آنکه [illegible] میرزا ابابکر [illegible]
و آن جماعت از پیش خود بتبریز آمده اند امیر بیان [illegible] و امیر مذکور در شب غازان فرود آمده خبر یافت که امیر ولدای و خواجه [illegible]
میرسند و امیر بیان توقف نموده با چهار هزار سوار بطرف اهل خلاف توجه نمود مخالفان سیاهی سپاه او را دیده راه انهزام پیش گرفتند
و مقارن این حال امیر بیان شنید که شیخ قصاب با جمعی از شهر بمعاونت آن جماعت می آیند و خدمتش ترک نگاهبانی کرده روی بشیخ قصاب
و از صولت لشکریان گرگ صفت امیر بیان رمه شیخ قصاب رم خورده پراکنده شدند و امیر بیان بازگشته بشب غازان آمد روز دیگر شنید که شیخ [illegible]
و قاضی عماد الدین با دو هزار سوار از جانب مخالف متوجه شده نزدیک رسیده و در همین روز خواجه [illegible] آمده خبر آورد که امیر ولدای و خواجه [illegible]
از مردان رزم فردا میرسند امیر بیان توقف نموده با چهار صد سوار بطرف اهل خلاف توجه نمود مخالفان سیاهی سپاه او را دیده راه انهزام

پیش

پیش گرفتند و مقارن این حال امیر بیان شنید که شیخ قصاب با جمعی از شهر بمعاونت آن جماعت می آیند خدمتش ترک نگاهبانی کرده روی
بشیخ قصاب نهاد و از صولت لشکریان گرگ صفت امیر بیان رمه شیخ قصاب رم خورده پراکنده شدند و امیر بیان بازگشته بشب غازان
آمد روز دیگر که امیر ولدای بر عظیم شهر رسانیده و امیر مذکور خواست که شیخ قصاب و خواجه عبدالحسن قزوینی و طایفه از پیشوایان سیاست
نماید امیر بیان مانع آمد و امرا و شب در شهر توقف نمودند [illegible] میرزا ابابکر متوجه آذربایجان
شده بعد از قطع منازل در دوازدهم رجب سنه ثمان و ثمانمائه [illegible] در دولتخانه تبریز نزول فرمود و نشانها باطراف و اقطار آفاق
فرستاده و خلایق را بعدل و نصفت نوید داد و چون در آن مدت انواع جور و ظلم و مطالبه [illegible] واقع شده بود مردم را استمالت داد
و مناشیر نوشته که بعد از این ابواب تخصیص و توجه مسدود باشد و جمعی که باطراف و جوانب پراکنده شده بودند باز آمده [illegible]
و مشغول کار خود [illegible] در آن زمان از امرای بزرگ صاحب [illegible] موسی که حضرت صاحبقران در ولایت آذربایجان
گذاشته بود کسی ملازم میرزا ابابکر نبود [illegible] و یاسامیشی سپاه و رعیت نقصی
متصور نشده بود لاجرم طبقات حشم و انواع خدم فسق و فساد و ظلم و بیداد آغاز نهادند و دست تعدی باهل و عیال مسلمانان دراز
کردند و چون مولانا حسین که از اهل ایران بهرات بود بمرتبه وزارت شاهزاده رسید دید که اندک جمعیتی بهم رسیده قلم تخصیص و توجه [illegible]
بر نفسی برکشیده و بنام هر کس مبلغی رقم زده محصلان برگماشته و بزخم چوب و شکنجه مطالبه مینمودند [illegible] مشغول بودند و این
صورت تا بیست و دوم شعبان سال مذکور امتداد یافت و در آن زمستان که از شدت برودت خون در عروق منجمد میشد برفهای عظیم
باریده بود و میرزا ابابکر جمعی [illegible] بتبریز باز داشت و خود بواسطه اخبار [illegible] که از جانب عراق استماع مینمود از شهر بیرون آمده روی
[illegible] ذکر محاربهٔ میرزا ابابکر با میرزا پیر محمد و میرزا رستم و میرزا اسکندر [illegible]
میرزا عمر [illegible] از ولایت آذربایجان و عراق و فارس [illegible] شاهزاده مرحوم سعید عمر شیخ بهادر در اصفهان بود
و شاهزادگان که اسامی ایشان در عنوان مسطور گشت بخاطر محاربه میرزا عمر قرار دادند [illegible] میرزا ابابکر که در ولایت
ری رفتند غارت و اسیر کرده بجانب اصفهان بازگشتند و چون این خبر موحش بمیرزا ابابکر رسید از تبریز با سپاهی خونریز با شتاب روی باصفهان
نهاد و شاهزادگان عظام نیز با لشکرهای خون آشام روی باستقبال نهادند و در نواحی [illegible] فرصت اتفاق ملاقات افتاد و حربی صعب

[illegible] سپاه میرزا ابابکر شکست یافتند شاهزاده مشار الیه چون دید که ارباب خلاف بغارت و تاراج مشغول اند با جمعی اندک پیش
شاهزاده مانده از کمین بیگاه چون شیر غران بر ایشان تاخت و همه را بحمله گرز گران متفرق و پریشان ساخت و شاهزادگان تا اصفهان
عنان باز نکشیدند و غنیمت فراوان بدست لشکریان افتاد و میرزا ابابکر از پی ایشان شتافته بمحاصره اصفهان قیام نمود و در ظاهر اصفهان
حکم کرد که کسی بباغات و عمارات که در بیرون بود تعرض نرساند تا اصفهانیان بدین کرامت قدم در دایره متابعت نهند و سه روز
توقف نموده روز چهارم با جمعی از بهادران بکوچه باغها درآمد و مردم شهر پای ممانعت و محاربت پیش نهاده از طرفین خلق بسیار [illegible]
شد هر دو گروه مراجعت نمودند [illegible] و روز دیگر میرزا ابابکر میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته با مجموع لشکر
روی شجاعت بشهر نهاد و بکوچه باغها درآمده نیران محاربه اشتعال یافت بیرونیان از خلق اصفهان قریب دو هزار مرد بقتل آوردند
و سه سردار را اسیر کردند و اگر میرزا ابابکر ترحم ننمودی غالب آن بودی که شهر بغلبه و قهر مفتوح شدی صباح که خورشید خاوری از برج شرف
کواکب لرزان سر از این طاق نیلوفری برآورد سادات و قضات و اشراف بازوی شاهزاده شتافتند و متقبل شدند که هرچه [illegible]
شاهزاده با صفهان رسانیده اند باز دهند و خطبه و سکه باسم و لقب همایون موشح سازند و مهم بر این جمله قرار یافته اصفهانیان معاودت
نمودند شب میرزا ابابکر از آنچه مرضی او بود پشیمان گشت و گفت صواب آنست که شهر را بجنگ بستانیم [illegible]
[illegible] روی بشهر نهاد [illegible] میرزا ابابکر اطلاع یافته [illegible]
بمحافظت خود مشغول شدند [illegible] و در این اثنا میرزا ابابکر شنید که شیخ حاجی [illegible] بمحاصره سلطانیه مشغول است
و امیر شیخ ابراهیم شروانی و امیر بسطام [illegible] مردم اصفهان و شاهزادگان صلحی [illegible] نموده از در شهر برخاست و چون [illegible]
رسید شیخ حاجی دست از محاصره برداشته بولایت ساوه رفت و مقارن این حال خبر توجه سلطان احمد جلایر بجانب تبریز رسید و چون میرزا عمر
یقین دانست که [illegible] میرزا پیر محمد [illegible] عازم خراسان شد کیفیت ملاقات او با حضرت خاقان [illegible]
مسطور خواهد شد ان شاء الله تعالی ذکر مناسبت عنوان میرزاده پیر محمد سلطان شاهرخ بهادر و شرح قضیه چند که در فارس روی نموده
[illegible] حضرت صاحبقران مغفور [illegible] امیرزاده پیر محمد که از اولاد عمر شیخ بود بر فارس استیلا داشت و برادر دیگرش میرزا رستم
بر اصفهان و دیگر برادرش میرزا اسکندر بهمدان و چون خبر ارتحال حضرت صاحبقران [illegible] بشیراز رسید میرزا پیر محمد [illegible]

جهانشاه [illegible] امرا مشورت کرده از هر کس در تنظیم امور ملک خویش رای طلبید بعضی گفتند که تقلید امیر محمد مظفر باید کرد و کسان
بمصر فرستاده و از خلیفه عباسی که در آنجاست منشور مملکت آورد و برخی عرضه داشتند که متابعت میرزا عمر کنیم و جماعتی اظهار کردند [illegible]
[illegible] میرزا محمد که عاقل ترین [illegible]
[illegible] که چون حضرت صاحبقران [illegible] میرزاده شاهرخ بهادر [illegible]
چنان مینماید [illegible] سکه و خطبه بنام همایون آنحضرت کنیم شاید که بدین [illegible] خوشنود گردد [illegible]
روی نماید [illegible] میرزا پیر محمد آفرین کردند [illegible] و شاهزاده مشار الیه فرمان داد [illegible]
[illegible] مکتوب [illegible] اخلاص آثار مرتب ساختند و این بیت در آن مکتوب اندراج یافته بود و بغایت مناسب آمده بیت همه بندگانیم
[illegible] ٭ من و رستم [illegible] و هر که هست ٭ و در مملکت خویش خطبه بنام نامی حضرت خاقان خوانده و سکه نیز زده مکتوب را [illegible]
[illegible] سخندان و رسولی چرب زبان بخراسان فرستاد قاصد چون بمقصد رسید بوسیله امرا و خواص شرف پابوس دریافته کیفیت
حالات بعرض رسانید حضرت خاقان سعید او را نوازش بسیار فرموده در شان میرزا پیر محمد سخنان دلپذیر بر زبان آورد [illegible]
[illegible] حاکم کرمان [illegible] رسیده [illegible] سکه که شاهرخی آورده و عرضه داشت که در تمام آن مملکت
خطبه بنام و لقب همایون [illegible] حضرت خاقان سعید ایلچیان را بانعام و احسان اختصاص داده بازگردانید و چون فرستاده شاهزاده
بشیراز رسید شرح لطف و احسان [illegible] حضرت خاقان سعید بعرض رسانید میرزا پیر محمد [illegible] تمام مهمات ملکی و قضایای
[illegible]
[illegible] نزد سلطان محمود [illegible] ارسال نموده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از جانب اصفهان [illegible]

لطف عام و کرمی تمام در رعایت صلهٔ رحم و محافظت حقوق مسلمانان در اقصای کمال و درجهٔ قصوی بود و ضبط اسباب شاهانه که هیچگاه نیز
گاه بخلاف حکم نمیتوانست که از رعیت بستاند و برادرانش میرزا رستم و میرزا اسکندر به قرار دایم ملازمت و خدمت مینمودند و تقدیم لوازم خدمت و رسم
ابواب اعتراف داشتند و در این اثنا که میرزا اسکندر از مهمات سپاه میرزا عمر بعد از آنکه گذشته بود بشیراز رفت میرزا پیر محمد خدمتش به الکوت
یزد فرستاد و چون میرزا پیر محمد بعزم تسخیر کرمان رایت جلادت برافراخت میرزا اسکندر با لشکرها از یزد بیرون آمده بموکب برادرش پیوست
و برسم منقلای روانه شد در اثنای راه شنید که طایفه از بهادران سپاه کرمان باستقبال ایشان آمده در کمینگاه نشسته‌اند میرزا اسکندر بجد و جهد تمام
بر سر ایشان تاخت و گروه انبوه بقتل آورده و جمعی کثیر را اسیر و دستگیر گردانید و دیگران را [illegible] نماند که پای از دروازه بیرون نهند
و لشکر شیراز بر ظاهر کرمان محیط گشته غارت آغاز کردند تا عاقبت سپاه و حضرت امیر سید نظام الدین نعمة الله از دار الامان کرمان بیرون
آمده در باب مصالحه مبالغه نمود و چون نفس النفیس عالی مقدار مهم بر صلح قرار یافت و امیر ایدکو [illegible] هزار دار بیرون فرستاد
[illegible] و بیرون کرمان از تعرض لشکریان حکم بپایان [illegible] میرزا پیر محمد و میرزا پیر محمد اسکندر را نوازش نموده بجانب
یزد فرستاد و خود بشیراز باز گشت و چون قضایای اولاد امجاد شاهزادهٔ مرحوم عمر شیخ [illegible] کلک بیان خواهد گشت و حالا بر همین قدر اختصار
افتاد **ذکر وقایع خراسان و عاقبت حال سلطان حسین نبیرهٔ حضرت صاحبقران** امیرزاده سلطان حسین اگرچه در جمال [illegible]
بود اما در مهمات زیاده شعوری نداشت هرچه در بادی الرای او را در [illegible] بی اندیشه بعمل مینمود و چون در حوالی اندخود [illegible]
حضرت خاقان سعید [illegible] فرار نمود چنانچه مذکور شد متوجه [illegible] و از آن حضرت [illegible] نواحی کش امیرزاده [illegible] سید [illegible] از امرا [illegible]
و امیر [illegible] خواجه یوسف را ملازم رکاب میرزا سلطان حسین ساخته [illegible] چون فرستاد تا از آن جانب باخبر باشند [illegible]
سلطنت [illegible] میرزا سلطان [illegible] امرا امر فرمود [illegible] مهمی حادث شده که بمشورت ایشان احتیاج است و خود در
خرگاه نشسته بود [illegible] چون امرا حاضر شدند فرمود [illegible] امیر سید خواجه و خواجه یوسف را
شهادت چشانیدند و امیر الله داد و امیر [illegible] به زبان تضرع و زاری گشاده [illegible]
[illegible] و بعد از شرایط پیمان [illegible] خون [illegible] جمشید [illegible]
محمد سلطان را که از سمرقند [illegible] امیرزاده پیر محمد [illegible] غارت کرده [illegible] هزار سپاه [illegible]

و نواحی او را مطیع و منقاد شده و با لشکری آراسته روی بسمرقند نهاد و سلطان خلیل چون از این صورت آگاهی یافت در خزانه بگشاد
و جنود ظفر آثار را مال فراوان داد و در اواخر ذی الحجه سنه سبع و ثمانمائه از سمرقند بیرون آمد و در نواحی کش بموضع [illegible]
نسبه رسیدند و پیش از تسویهٔ صفوف امیر الله داد و امیر ارغونشاه و دیگر امرا که بحسب ضرورت ملازمت رکاب میرزا سلطان حسین بودند
بطرف میرزا خلیل سلطان رفتند و اکثر امرا با ایشان موافقت نمودند و این واقعه در محرم سنه ثمان و ثمانمائه روی داد و میرزا
سلطان حسین ناچار فرار بر قرار اختیار کرده میرزا خلیل مظفر و منصور روی بتختگاه سمرقند نهاد و میرزا سلطان حسین از جیحون عبور نموده در حوالی اندخود
و شبرغان با امیر سلیمانشاه پیوست و میان ایشان عهود و پیمان تاکید یافت و در این اثنا امیرزاده پیر محمد ایلچی پیش امیر سلیمانشاه
فرستاد که سلطان حسین دشمن ماست [illegible] حرکت که بمقتضای طباع سلیمه صادر شده [illegible] نزد من فرستی تا قاعدهٔ
[illegible] بر قرار بماند و امیر سلیمانشاه بدین کلمات التفات [illegible] شاهزاده افروخته شد ناگاه بر سر ایشان شبیخون آورد و میرزا سلطان حسین
و امیر سلیمانشاه بالضروره از سر شبرغان روی بپادیه [illegible] آوردند و در این [illegible] روی بهرات نهادند و بپای بوس حضرت خاقان سعید سرافراز
گشته منظور نظر عنایت و التفات شدند و حکم شد که ولایت سرخس [illegible] امیر سلیمانشاه باشد و در آن الوقت صد هزار دینار کپکی
[illegible] ایشان و خدمتش بجانب طوس و مشهد فرستادند [illegible] امیر [illegible] پیر خواجه [illegible] بحضورت [illegible]
که میرزا امیرانشاه [illegible] بود و چون امیر سلیمانشاه را گسیل کردند حضرت خاقان سعید در باب میرزا سلطان حسین مشورت نمود
خواص و مقربان از حرکات ناملایم [illegible] که از زمان [illegible] تا غایت [illegible] زبان گشادند و گفتند که این نوبت عفو
و اغماض شامل حال او گردد [illegible] حادثه [illegible] روی نماید [illegible] تدارک [illegible] مردم [illegible] چگونه [illegible]
و بچه کیفیت [illegible] پادشاه [illegible] سخنان ایشان [illegible] میرزا سلطان حسین فرمانداد و [illegible]
[illegible] در ربیع الاول [illegible] برای [illegible] فرستاد الحکم لله الواحد القهار **ذکر عصیان امیر سلیمانشاه و بعضی حوادثات خراسان**
و کشته شدن حکام [illegible] امیر سلیمانشاه و چون از قتل میرزا سلطان حسین آگاه شد [illegible] کلاه و رخت [illegible] ایشان [illegible]
کرده [illegible] پیش حضرت خاقان سعید فرستاد که اگر آن حضرت میخواهد که من نوکر باشم باید که شاه ملک را از درگاه براند و نوشیروان [illegible]
بقتل آورد [illegible] جانب طوس و مشهد [illegible] اعلام ظفر فرجام چون [illegible] جام رسید نوکر امیر سلیمانشاه آمده عرضداشت

که امیر مشار الیه امیر عبد الصمد حاجی سیف الدین را که محل اعتماد اوست طلب [illegible] حضرت خاقان سعید عبد الصمد را رخصت داد که بجانب
رود و در وقت توجه فرمود با سلیمانشاه بگوی که همیشه تو نسبت باین خاندان در مقام دولتخواهی و جان سپاری بودی و حقوق خدمت تو [illegible]
[illegible] بیش از آن است که شرح و بیان احتیاج داشته باشد حضرت صاحبقران همیشه ترا در زمرهٔ برادران و فرزندان
انتظام میداد و عقیده [illegible] بود روز بروز [illegible] و تزاید دارد باید که [illegible] متوجه شوی و از هر که [illegible] داشته باشی باز
نمائی [illegible] و امیر عبد الصمد [illegible] حضرت خاقان را رسانید و امیر سلیمان [illegible] مسموع [illegible] و آخر کلمات
[illegible] امیر جهان ملک [illegible] مشورت نموده براق [illegible] و بجانب کلات متوجه شده آن موضع را مستحکم ساخت و طایفه
از ارباب خلاف و عناد نزد او جمع گشتند و آن حضرت [illegible] فرموده و چون [illegible] ظفر پیکر سایهٔ وصول بر صحرای [illegible]
انداخت امرا که در سرحد خراسان بودند میرزا امیرانشاه را بجانب عراق مایل کردند و خود در اینولا بموکب همایون پیوسته و امیر عبد الصمد
از پیش امیر سلیمانشاه آمده سخنان او را معروض داشت و امیر جهان ملک [illegible] و با امیر سلیمانشاه ملاقات نموده [illegible]
[illegible] و [illegible] و چون جاندار ملک [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] بجانب کلات فرستاد و مقارن این حال از پیش امیر [illegible]
[illegible] قاصدی رسیده و بعرض رسانید که ایل [illegible] که حضرت صاحبقران [illegible] از روم کوچانیده بسمرقند فرستاده
بود طایفه [illegible] باین سرحد آمده اند [illegible] حضرت خاقان سعید فرمود که امیر سید خواجه و امیر شاه ملک و جهان ملک [illegible]
از لشکریان ایلغار کرده [illegible] روان شده و امیر سید خواجه [illegible] سلطان علی [illegible]
از سمرقند [illegible] حضرت خاقان سعید فرستاد و آن حضرت سلطان علی را با حرم [illegible] بجانب استرآباد روانه
نمود و پیغام داد که حکومت آن دیار بنا بر فرمان حضرت صاحبقران [illegible] و تغییر و تبدیل [illegible]
باید که [illegible] حضرت [illegible] متوجه کلات گشت و امیر سلیمانشاه
چون از این حال آگاهی یافت [illegible] بجانب سمرقند شتافت و حضرت خاقان سعید امیر سید خواجه را بکلات فرستاد [illegible]
از امیر سلیمانشاه باز ستانده [illegible] و آن سرزمین را از [illegible] پاک سازد و [illegible] مراجعت نموده [illegible] جمادی الاولی سنه
ثمان و ثمانمائه بدار السلطنه هرات نزول فرمود و در این اثنا [illegible] شاه و قطب الدین از سیستان آمده عرضه داشت که شاه [illegible] شاه علی

و شاه غیاث الدین [illegible] شاه و جلال الدین [illegible] داده و دیگری آمده و همین خبر رسانید حضرت خاقان سعید امیر حسن جاندار را با فوجی
از لشکر نصرت شعار بدان صوب فرستاد و امیر مشار الیه بجانب فراه رفت و شاهان [illegible] بیار رسانید و از وقایع سال
مذکور یکی آن بود که ضمیر آفتاب [illegible] مشفق باشد که میرزا الغ بیگ [illegible] خواجه را پیش حضرت خاقان سعید عیسی [illegible]
میرزا ابا بکر محمد که در قبة الاسلام بلخ بود روان کرد و در [illegible] حالات امیر سید خواجه [illegible] قلعه کلات بهرات آمد و چون کارهای
بزرگ از وی [illegible] صدور یافته بود از [illegible] پادشاه و دفع [illegible] سرحد چنانکه مذکور شد منصب امیر الامرائی یافت
و با شارت علیه در مهمات [illegible] شروع نمودن گرفت و روی بضبط مملکت آورده معروض داشت که غایت [illegible]
بدرگاه عالم پناه [illegible] و حکم شد که امیر جهان ملک بجانب [illegible] رود و هر که در آنجا سرکشی داشته باشد [illegible] و چون فصل
زمستان بنهایت انجامید رایات نصرت آیات بجانب ییلاق [illegible] حرکت آمد و در [illegible] میرزا ابا بکر محمد میرزا خلیل
سلطان [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] جانب [illegible] رسانید و حضرت خاقان سعید چند روز [illegible] کنند
ذکر محاربهٔ شاهزادگان [illegible] میرزا پیر محمد جهانگیر و میرزا خلیل سلطان [illegible] که میرزا الغ بیگ و امیر شاه ملک بموجب فرمان
[illegible] آمده [illegible] امیر شاه ملک [illegible] با لشکری آراسته [illegible] و جمعی از قراولان لشکر سمرقند [illegible]
امیر شاه ملک [illegible] خراسانیان جنگ کردند [illegible] امیر شاه ملک بتعجیل رسیده [illegible]
[illegible] و میرزا خلیل سلطان [illegible] امیر شاه ملک نیز باز گشت و میرزا پیر محمد [illegible]
بلخ [illegible] چون [illegible] رسید شاهزاده [illegible] میرزا خلیل سلطان [illegible] سپاهیان [illegible]
میرزا پیر محمد گفتند که شاهزاده [illegible] میرزا خلیل [illegible] حضرت صاحبقران چنین وصیت فرموده [illegible] خلیل سلطان
[illegible] این شاهزاده دعوی [illegible] میکند و بعد [illegible] خلیل سلطان فرستادند که [illegible]
[illegible] خلاف وصیت صاحبقرانست میرزا خلیل سلطان جواب داد [illegible] امیر جهان [illegible] فرموده بود
اکنون [illegible] میرزا پیر محمد و امیر شاه ملک و سایر امرا از این جواب [illegible] شدند [illegible]
[illegible] سپاهی [illegible] و میرزا خلیل سلطان ابواب خزاین گشاده [illegible] لشکریان [illegible] عطایا [illegible]

گردانید و حشری انبوه جمع آورده از مرکز دولت روانه شد و هر دو گروه در حوالی شعب سکه پکر رسیدند و در برابر یکدیگر صف آرای گشتند
و بعد از تمهید بساط جنگ و جدال و حرب و قتال جوانان جانسپار میرزا خلیل سلطان با بهادران ماوراءالنهر و خراسان و عراق که در ظل
رایت فتح آیت او مجتمع بودند بر میرزا پیر محمد حمله آورده قول او را از جای برداشتند و لخت اهل سلامت روی گردان شدند و برانغار و جوانغار
نیز متفرق گشته میرزا الغ بیگ و امیرشاه ملک چون دیدند که کار از دست رفت ایشان نیز از معرکه روی برتافتند و اثقال و احمال
فراوان بدست سمرقندیان افتاد و دیران مصاف را میرزاده خلیل سلطان در ظل عنایت و حمایت خویش جای داده و جناح مرحمت
و عاطفت بر سر ایشان گسترد و کان ذالک فی یوم الاثنین ثامن رمضان سنه ثمان و ثمانمائه و بعد از استماع این خبر حضرت خاقان
سعید عنان عزیمت بجانب اندخود و شبرغان معطوف ساخت و میرزا الغ بیگ و امیرشاه ملک از جنگ رسیده شرف بساط بوس
دریافتند و اشارت علیه صدور یافت که ایشان بجانب ولایت بادغیس توقف نمایند تا اسپان فربه شوند و در رجب فرموده که بانیه
شدند و چون اردوی همایون در نارقالون نزول فرمود امیر رضا شیرین که حضرت خاقان سعید او را پیش میرزا خلیل سلطان فرستاده بود
با نوکران شاهزاده رسیدند و زبان او عذرخواهی نموده گفته شد که خدمتش میگوید که ما بر جان عهد و پیمانیم که با ملازمان حضرت خاقان
سعید بستیزیم چون میرزا پیر محمد قدم جهل نهاده بولایت ماوراءالنهر آمده بود بالضروره با او جنگ کردیم و حضرت بخشنده بی منت ما را ظفر و نصرت
بخشید و اکنون متوقع است که حضرت خاقان سعید نوکران میرزا خلیل سلطان پیش او فرستاده پیغام داد که عهد و پیمان بر قرار است و بنای
مودت بدستور استوار ... ما همانیم که بودیم همان خواهد بود ... اما سلطنت و فرمانروایی ممالک ماوراءالنهر میراث ماست ...
و چون سپاهی ... اکنون رکاب ظفر انتساب ... حرکت خواهد کرد
که فرزند خلیل سلطان نیز ... احوال گذشته باز ... عهد و میثاق ... محبت و وفاق تازه گردانیم ...
سفیر را ... و مقربان ملاقات کنند ... پیغام حضرت خاقان ...
جگر را با خود ... میرزا خلیل سلطان ... امیر الله داد و امیرزاده خواجه ... حاضر شوند ... حضرت
هر گرا اصلاح دانند ... و حضرت خاقان سعید امیر مضراب ... قاضی قطب الدین عبدالله ...
او ساخت و در این اوقات اردوی ... در ییلاق ... توقف نموده بود در خلال این احوال امیر جان ملک که ...

رفته بود و مود و در استاصال ساخته بود و دشمن را ... با نعمت فراوان و غنیمت بیکران موکب سعادت نشان پیوست و علی پکپ
سر را علی معروض داشت که امیرشاه ملک میگفت که من از جهت تکبر و تجبر سید خواجه اند که به حضرت ... تخلف نموده ام و لشکر ...
در عقب رفته بود که شاه ملک را چه صلاح باشد که امثال این سخنان گوید فی الحال تواچی پیش او فرستاده پیغام داد که مقرر چنان شده بود
که مدت یکماه در بادغیس توقف نماید و اکنون چند روز از میعاد گذشت وظیفه آنکه بر فور متوجه شود و اگر نیاید در مملکت نباشد و هرجا که خاطر خواهد برود ...
... حضرت ... از ییلاق ... در حرکت آمده متوجه دارالسلطنه هرات گشت و امیرشاه ملک ... متوجه اردوی میرزا
پیر محمد جهانگیر شد ذکر عصیان امیر سید خواجه ولد امیر شیخ علی بهادر سید خواجه بن شیخ علی بهادر چون منصب امیر الامرائی یافت و مهمات ...
کلی رجوع با او شد ... که حاکم علی الاطلاق باشد جمعی از ابناء امرا که ذکر ایشان بر سبیل تفصیل موجب تطویل ...
بهر نوع ... و با خود متفق ساخت و در ... ذی القعده از جر غلنگ سوار شده متوجه جام گشتند ...
صورت و قصه ... بر رای آفتاب اشراق خسرو آفاق روشن گشت هم در آن شب با جمعی که حاضر بودند پای عزیمت در رکاب آورده ...
اهل عصیان روانه شد و علی الصباح در صحرای ... بسید خواجه و مخالفان رسیده آنحضرت ... در میان ایشان راند و فرمود که ...
شد و امرا ایشان همه پیاده شدند ... حضرت خاقان سعید ذیل عفو بر زلات ...
جماعت پوشیده از سر جرم ایشان درگذشت و فرمود تا سوار شدند و در ملازمت رکاب ظفر انتساب بازگشتند و چون بشهر رسیدند
خاقان ... مخالفان اعتماد کرده ... طائفه از مفسدان ... امیر سید خواجه گفتند که اگر ...
... مراجعت نموده عازم جانب جام و طوس شدند
حضرت خاقان سعید عزم انتقام جزم فرمود و ... پیش امیر مضراب ... سید خواجه ...
... میرزا خلیل سلطان ... امیر مضراب مراجعت نماید و ... میرزا علی ...
امیر فرمان شیخ را پیش سید خواجه فرستاده پیغام داد که تو چه اندیشه فاسد بخود راه دادی و کدام پادشاه ... از من رعایت ...
خواهد کرد ... گذشته ... و عاطفت ... و توجه ...
امرا با سید خواجه ملاقات کرده هر چند او را نصیحت کردند فایده بر آن مترتب نگشت و در این اثنا خبر آمد که ...

غارت و تاراج بر آورده آن حضرت امیر حسن بن اقبوقا و علمای مرکز را مع ... فرمود و در ... ذی الحجه سنه ثمان و ثمانمائه از ...
هرات بیرون آمده بصوب طوس حرکت فرموده ... اقبال گشت و امیر مضراب ... چون آمده بموکب همایون پیوست
و از جانب طبس فرستاده وارد ... امیر خلیل نام رسید و مکتوب سید خواجه را که بمیرزا اسکندر نوشته بود بدست نوکر برادر خود خواجه
یوسف را بجانب عراق روانه داشته ... مضمون نوشته آنکه اگر توفیق رفیق شود خراسان ... شاهزاده مستخلص گردانیم و چون این خبر
... امید صلاح از جانب سید خواجه ... منقطع گشت ... سید خواجه ...
مضرات ... سپاه کرده ... در غره محرم الحرام سنه تسع و ثمانمائه بجانب ولایت جام نهضت فرموده آن حضرت بزیارت شیخ الاسلام
احمد جام فایز شد ... شیخ زاده ... اخلاص فرموده صلات و صدقات بمستحقان رسانید و چون ... جام معسکر ...
... میرزا عمر ... علی عرضه داشت ... ملازمت ... عدم ...
حضرت خاقان سعید فرمود ... فرزند ... هیچ چیز از ملک و خزانه و لشکریان و آلات و ادوات ... دریغ نخواهد بود
آنحضرت بار دیگر پرتو التفات بر احوال سید خواجه انداخته ... یکی از نوکرانش که در اردو بودند پیش او فرستاد و عنایت و لطف
خسروانه نوید داد و ... او و عده فرموده و چون شقاوت ازلی دامن گیر وی شده بود ... مخالفت ...
منازعت ... صورت ... آتش خشم جهانسوز زبانه بفلک کشید و ...
وارد ... در حرکت ... ضیع ... نزول فرموده ... رسید که سید خواجه عنان عزیمت بجانب قلعه
کلات ... حصن حصین ... و اقبال ... روی گردان شده ...
عالمپناه آوردند ... خلعت عفو ... از ظل عنایت و احسان ... و رایات نصرت شعار چون ...
مقدس رضویه علی ساکنها التحیة والسلام رسید حضرت خاقان سعید ... بجای آورده و سادات عظام ... دلجوئی نموده ...
و ارباب احتیاج ... و عطایا ... در آن فضای دلگشای ... خاطر انور که جام ...
... صورت پذیر گشت که خواجه ... سید خواجه ... و آن حضرت ...
... فرمود و خواجه علی ... سپاه ظفر پناه ... امیر مضراب ... و ...

فرمان روی بشهر هرات نهاده ورای آفتاب اشراق پرتو التفات بر تفتیش احوال سید خواجه انداخته بتحقیق پیوست که چون ...
بحوالی قلعه کلات رسیده شنید که امیر علیکه کوکلتاش و دیگر امرا با لشکر سرخس و مرو عازم اردوی همایون شده و در مضیق حیرت ...
عنان ... بادجود ... غربت اختیار کرده روی بجانب ... نهاده است و پیشتر از توجه خویش امیر عبدالصمد و امیر شمس الدین
اوج قرا بهادر را باستمداد پیش پیر پادشاه فرستاده بود و از آمدن خویش آگاهی داده و چون امیر علیکه کوکلتاش با لشکر ...
ضمیمه سپاه ظفر نشان گشت حکم شد که تواچیان پرتو توجه بر ... هر یک ... سان ایشان بعرض رسانند و بعد از اتمام
این مهم ... باقبال پادشاه ... سپاه را ... انعام ...
فراوان ... امیرشاه ملک از جانب بلخ آمده ... طوس ... ییلاق ... حضرت خاقان
... پیر پادشاه ... مضمون ... سید خواجه را ...
... اختیار ملک و مال ... بحکم ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی
چون اسباب ... استقلال حکومت ... علاج ...
... چه ... بیت
... بیت ... ارباب عقلا ... باد دوستان
... دشمنان ... مکافات اعدا ... چهره ...
... منازعت ... امواج بحر غضب ... ایمن و سلامت ...
... و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و چون ... حضرت
خاقان سعید ... توقف نمود ذکر ارتکاب صید و شکار و رسیدن میرزا عمر بکاه پادشاه ظفر شعار در صحرای ... هوای شکار
از خاطر پادشاه سر بزد و فرمان صدور یافت که تواچیان ... رسانند که هر فوجی از مقام ... عزم شکار حرکت کنند
... اضاف وحوش را ... بموجب فرموده عمل نموده ... و طبقات ...

از محال خود در جنبش آمدند غلغله و خروش فرزمین و زمان افتاد و شهریار شیر شکار بر سمند گردون رفتار سوار گشت و شاهزادگان و امرا
و وزرا و سپاهیان در رکاب ظفر انتساب روانه شدند سواران بهر طرف میتاختند و تیر انبساط بهر جانب می انداختند و دشت و کوه
و سرین آهو بپر عقاب پوشیده گشت بیت برگشادند دست را بشکار * بر شکاری زدند گشت هزار * یوز بگرفت گردن آهو * باز دم
سینه تیهو * گشت بازان بسوی تو زکنند * چون شهاب از فضای اینوزند * شد هوا بچو از فرودین * از پر باز و باشه و شاهین * فضای
هوا و عرصه صحرا از پرنده و چرنده خالی افتاد و بیم خاک از خون جانوران رنگ شقایق نعمان گرفت و در این اثنا قاصد میرزا عمر بسمع
معروض داشت که شاهزاده میگوید که از پدر و برادر و سایر خویشان نومید شده ام و بغیر از درگاه عالم پناه ملجا و ملاذی ندارم و بحرم
حضرت اعلی امیدوارم و ایلچیان فرستاده بعرض رسانید که میرزا عمر جهت ضعف مراکب و فقدان هر گونه مآرب در تحقیق اندیشه و تفکر مانده در حرکت
مسارعت نمیتواند کرد و شهریار بلند همت در ساعت مصحوب ایلچی کوتهای خاص و اسبان راهوار و افسر و کمر شاهوار فرستاده فرمود
که در سبزوار که مقر شاهزاده بود ما یحتاج او و نوکرانش مرتب و مهیا دارند بیت سراپرده و خرگه سیم وند * قطاره مهار و کلاه و کمر * و زر جامه
تعجیل روانه شد و در غره ربیع الاول سنه تسع و ثمانمائه در ییلاق سلطان بموضع خواجه قمر بتقبیل قوایم سریر خلافت مشرف گشت و نظر عنایت
و حسن عاطفت از شاهان و شاهزادگان امتیاز پذیرفت و مجموع خدم و حشم و اتباع و اشیاع او بجامهای فاخره و اسبان راهوار و دیگر
انعامات محظی و بهره ور گشته و در این اثنا مکتوبی از یمان بیگ پیش پیر پادشاه رفته بود باز آمده پیر پادشاه ایلچی با عرضداشت مصحوب او کرده
بود و مضمون آنکه چون ملازمان بارگاه فلک اشتباه این ولایت را بمن مسلم دارند و جرایم جمعی را که پناه و بانجانب آورده اند بر بنده بخشند فرزند
همایون مدار السلطنه هرات مراجعت خواهد شد و کمینه انجاحات را با فرزند خویش بفرستد و در ملازمت هم قدم باشند چون ملتمسات پیر پادشاه
مشتمل بر جرات و گستاخی بود حضرت خاقان سعید متوجه استراباد شده هر روز جهت شدت گرما اندک مسافتی قطع منزل نموده و در طی مسافت
تعجیل نمیفرمود ذکر محاربه خاقان سعید با امیر سید خواجه و پیر پادشاه و انهزام ایشان مقرون بروزگار ایشان و جلال پناه اول خزان که خسرو سیارگان
سایه وصول ببرج میزان افکنده پادشاه کامران بجلگاه مازندران درآمد و در اواخر ربیع الآخر بنواحی قلعه شماسان نزول فرمود
و با یزید جوانان از قبل پیر پادشاه آنجا بود در دروازه بر کشید و چون مهم استراباد اهم و اولی بود خاقان بآن قلعه التفات ننمود بیت لشکر شاه جهان
کار جهان ضعیف * حیف باشد که شود ملتفت جنگ و جدال * تنگ بازان بود آنروز که صعوه گیرند * عار شیران بود آنروز که گیرند شغال * سپاه ظفر

نشان بجانب استراباد روانه شد و قراولان یکدیگر رسیدند و از جانبین دست بتیر و کمان و قبضه شمشیر بران یازیدند و از بهادران لشکر
مخالف صد نفر گرفتار آمده بپاسار رسیدند و پیر پادشاه با سپاهی فزون از قطرات امطار و اوراق اشجار ظاهر استراباد را معسکر ساخته
و چون موضع سپاه وطلایه رسید چنانچه قاعده لشکر کشی است حکم شد که لب تیان پیرامن اردوی اعلی خندق کنند و مردم باین کار مشغول
بودند ناگاه پیر پادشاه با سپاهی چون غنچه لاله درع فرفره و خفتان لعل پوشیده و مانند نرگس خود زرد بر سر نهاده و یکدگر را در تیغ خلاف
کشیده از پس اندیشه بیرون آمدند پیر پادشاه در قول او بود و شمس الدین و شیر علی و دیگر سرداران در جوانغار و امیر سید خواجه و امیر عبد الصمد در برانغار
و چون لشکر نزدیک رسید سپاه منصور ترک خندق گرفته در برابر ایشان صف آرای گشتند و در برانغار میرزا عمر سجاده و امیر یوسف خلیل
و امیر جهان ملک حمله مردانه کردند و از قول امیر علی ترخان و سایر ترخانیان که از شب تا رابعه نهار و سینه سوز بیم و خشت سندی بر روی ایشان
نشانده و از برانغار میرزا الغبیک و امیر شاه ملک و امیر موسیکه تیغ استخوان رنگ که اجل از صحیفه جوهرش چهره مینمود می نشاندند و دلاوران شجاعت
آورده و هر دو لشکر چون دو کوه پولاد و دو دریای امواج بهم رسیدند و تیغ و تیر و گرز و شمشیر مصافت بهم مشغول شدند بیت بجنبید هر دو
سپاه گران * تو گفتی که شد کوه و دشت روان * دو رویه چو تنگ اندر آمد سپاه * یکی بر کوه بر آمد سپاه * که باران او بود شمشیر و تیر * و ز آن دشت
عالم چو دریا می تیر * ز پولاد پیکان و پر عقاب * سپه گشت رخشان از رخ آفتاب * عاقبت نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایت پادشاه هفت کشور
وزیده پیر پادشاه با صد گونه حسرت و آه و فغان از معرکه بر تافت و چون برق و باد بجانب جنگل و بیشه شتافت و بهر زحمت ایشان
آن رزم خود را بخونریزم افکند و سید خواجه عبد الصمد و دار شیر از پیش گرفتند و شمس الدین اوج قرا و سید خواجه التجا بدرگاه عالم پناه
آوردند و بعنایت و عاطفت اختصاص یافته و تمامت ملک مازندران متصرف بندگان پادشاه کامران آمد و لشکریان از کثرت غنایم
کان سیار و بحر استغنا گشتند و آوازه این فتح نامدار در اطراف و اقطار بلاد و امصار شیوع یافت و پادشاه عدالت شعار آتش خشم جهان
سوز را بزلال مرحمت و احسان تسکین داده و رقم عفو و اغماض بر جرایم و آثام اهالی جرجان کشید و سید عز الدین هزار جریبی که از کبار
سادات بود بمکارم اخلاق و محاسن صفات امتیاز داشت و حسب ارث و استحقاق بحکومت و دارالملک آن مملکت اشتغال مینمود
برادر خود را با تحفهای پادشاهانه بپایه سریر اعلی فرستاده او بوسیله همراه و نوعیان بسعادت بساط بوس فایز گشته آنچه آورده بود بموقف
عرض رسانید و در مجموع آن مملکت سکه و خطبه بنام و لقب همایون اعلی مزین و آراسته یافت و حضرت خاقان سعید مولانا جلال الدین لطف الله را

برسالت سادی نامزد فرمود و او حسب فرمان بدانصوب رفته شرایط سفارت بجای آورد و والی آنجا مرتضی ممالک اسلام رضی الدین
سید مرتضی مبانی عهد و پیمان موکد ساخت که مدت الحیوة راه موافقت سپرد و سهو و مخالفت جایز ندارد و خدمت و رعایت سپار
فرموده خوشنود گسیل کرد و همچنین مولانا صدر الدین ابراهیم صدر باشاره عالیه مصحوب برادر سید فخر الدین هزار جریب رفت و ایشان نیز
پیشانی بنده شرایط خدمتکاری بجای آوردند و چون ولایت مازندران مفتوح و مستخلص گشت و در آن دیار مخالف و منازعی نماند عاطفت
پادشاهانه زمام حکومت آن دیار را در قبضه اقتدار میرزا عمر بن میرانشاه نهاد و سرادر ابا قسر قرب از فرق فرقدین گذرانید و شاهزاده بر مسند
شاهان ذوی الاقتدار قرار گرفت و همچنین ایالت ولایت طوس و خبوشان و کلات و ابیورد و نسا با دیار نیشابور و کشم از مع ضمایم
و ملحقات بمیرزا الغبیک مفوض گشت و رایت نصرت آیت العزم دار السلطنه هرات در حرکت آمد و در این اثنا بمسامع جلال پیوست
که امیر موسیکه خود را بخوارزم فرستاده او نیز متعاقب فرصت خواهد نمود لاجرم فرمان قضا مضا نفاذ یافت که او را مقید ساخته بهرات رسانند
بندگان درگاه بدان موجب عمل نمودند و آن حضرت چهارم جمادی الآخر بدار السلطنه هرات نزول فرمود و در آن ایام در بلاد خراسان عموما و در
هرات خصوصا صاعقه روی نمود که هرگز قریب آن واقع نشده بود چنانچه بهار یکمن گندم تو بران سری لبه دینار کپکی رسید و اکثر مردم بدیدن
قرص ماه و خورشید قناعت مینمودند و اگر پرتو شهنه هراه و از میان فلک سیر او ندرق شفقت شهریاری که نسبت بخلایق عمومی
داشت در اهتزاز آمده از موقف عنایت آن شده که در انبارها گشایند و یکمن گندم به یک دینار کپکی بمردم فروخته شد و خلایق از آن بلا نجات یافته
شدند و بجان امان یافتند الی هذا الحروف ذکر مخالفت و عصیان پیر علی تاز و شهادت میرزا پیر محمد میرزا پیر محمد خلف صدق میرزا جهانگیر
پیر علی تاز را از حضیض خمول باوج قبول رسانیده و پایه قدر و منزلت او را از عیوق گذرانیده و آن مدبر از اول در تنسیق امور ملکی و مالی باستبداد
استقلال شروع مینمود و چنان مصاحب اختیار مطلق شد که دیگر اهیچکس را وجود و اعتباری نماند و شاهزاده بکلی از تنظیم مصالح مملکت اعراض
نمود و مجلس بزم را از میان رزم برگزید و با دلبران پری پیکر بخلوتگاه عیش و نشاط خرامید و صبوح را بغبوق و غبوق را بصبوح متصل ساخت
و از همین سبب زیاده تمکن پیر علی تاز شد و چون اشتغال شاهزاده در ارتکاب مناهی و ملاهی از حد اعتدال در گذشت اختلال در شغل خطیر
سلطنت پدید آمد و هوس استبداد و خیال انفراد و استقلال در دماغ پیر علی تاز جای گرفته جمعی از معتمدان شاهزاده را اطراف که نوبت
نفربتیت و با خود یار ساخته مضمون کلمه و فوا با العهدان العهد کان مسئولا را از خاطر بیکبار محو کرده و در چهاردهم ماه رمضان میرزا پیر محمد را در ...

را و شمع ذات و انتظار اشربت شهادت چشانیدند و از و خامت عاقبت نیندیشیدند بیت * و تمام ملک بزیر نقاب شد * ایجاب
دولت و حشمت سراب شد * سروی ز بوستان تبه گشت * برجی ز برجکان معانی خراب شد * و میرزا سید احمد میرک و شیر خان بود از این
واقعه جانگداز متوهم شده بدرگاه عالم پناه آمده و شرح و قصه را معروض ایستادگان پایه سریر اعلی گردانید قراول غزان و اهم در فضای
سکینه حضرت خاقان سعید باز گشاد و عاقبت الامر رضا داده و گردن تسلیم نهاده و الامر لقضاء الله تعالی و لا مانع لحکمه و امیر مضراب و امیر حسن
صوفی ترخان و امیر نوشیروان بر تغضی فرمان و حبیب الله زعمان در ملازمت میرزا سید احمد میرک بجانب بلخ روانه شدند و مقارن آن
حال بمسامع جلال رسانیدند که اسپهبد جمعی از غوریان و سیستانیان را فراهم آورده و در حدود غور بفتنه و فساد اشتغال دارند آنحضرت
در عشر اخر رمضان متوجه اسفزار شد و امیر حسن جاندار و امیر جهان ملک را بدفع شر اسپهبد نامزد فرمود و در اوایل شوال سمند
فر و اقبال خود مراجعت نمود و اسپهبد چون از توجه وصول سپاه ظفر پناه آگاهی یافت فنان بیابان فرار تافت و امرا جهات
او را غارت کرده مواشی اتباعش را بپای سلار رسانیدند و ولایت را مضبوط ساخته باز آمدند و پیر علی تاز بعد از قتل میرزا پیر محمد بر مسند
شقاوت و ناز بنشست و مملکت ملک و غرض را در تحت تصرف آورد و غرض آنکه کرده هر چند کردن فرازی کند عاقبت بسر کوش بازی
کند و بر روی پوشیده شد که گرد عذر او می وقریب و مپو غایله را انتظامی نباشد آتش خشم جهانسوز حضرت خاقان سعید اشتعال گرفت
خواست که بر سر آن ناکسان روزی لشکر کشد که ناگاه خبر رسید که میرزا عمر و میرزا معز الدین میرانشاه از راه طغیان و عصیان عازم خراسان شد
ذکر مآل حال میرزا عمر و اشتغال او از منتهای انجام دیگر بیت ای بوم ز جفای تو دلا نمی کرد * عالم ز تو خراب و تو در خالی کرد * چون میرزا عمر
بر سریر ملک مازندران استیلا یافت نوکران و ملازمان خود را باقطاعات و سیورغالات بنواخت و طوایف مختلف در ظل رایت
او مجتمع گشته و خزانه او تجدید نظام انتظامی گرفت و لشکری بحدود ری فرستاد و هزار خانوار مغول که با غرق میرزا ابا بکر بودند کوچانیده
بمازندران آوردند و شیخ حسن جغتی و جمعی دیگر که ملازمت امیر شاه ملک مینمودند از خدمتش اعراض نموده پیش میرزا عمر رفته شدند و گفتند که سپاهیان
خراسان از امیر شاه ملک آزرده اند چون چتر فلک فرسای سایه وصول بر آن دیار اندازد مجموع ایشان از امیر شاه ملک روی گردان
شده بر سبیل طوع و رغبت بانجانب آیند و بسبب این معامله داعیه تسخیر خراسان از خاطر میرزا عمر سر زد و حقوق ایادی و احسان حضرت خاقان
فراموش کرده رایت خلاف برافراخت بیت ز بازیگر کان گذشت و آمیز * در خراسان فلک رستخیز * امیر شاه ملک از آنجا که آگاهی اخشم

في الحال سرعتی مانند برق و باد و پیش نوشیروان کیقباد فرستاد و چون خبر توجه میرزا ابوبکر بسامع علیه رسید یکی از مقربان درگاه در خلوت
با حضرت خاقان سعید گفت که در آن زمان که میرزا عمر در کاه عالم پناه آمد گفتیم که قابل اعتماد نیست چه با پدر و برادر وفا نکرد ع با کو دیگر
کی وفا کند * بشنما الحدیث من المشافات نظر مودید عاقبت نتیجه این داد آن حضرت در جواب فرمود که با او بد نکردیم اگر شقاوت و سعادت
و دولت و سلطنت در قبضه قدرت حق است مملکت از هر که خواهد بستاند و بهر که خواهد بدهد تؤتي الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء
شنیده ور ازان هیچ چیز اختیاری نیست ع بقا بقای خدایست و ملک ملک خدای * با جمله هر چه این حسن عقیدت و صفای طویت شنیدند
حلقه اطاعت او در گوش کرده غاشیه متابعتش بر دوش گرفتند القصه حضرت خاقان سعید در پنجم شهر شوال محفوف بتائید حضرت
الهی پای در رکاب نصرت انتساب آورده از دار السلطنه هرات برکت جهان نورد سوار گشته با دو جنس روانه شد و چون موکب همایون
ببغزل رباط رسید نوکر امیر مضراب آمده بعرض رسانید که پیر علی تاز لشکر بجانب اولات کشیده است و امیر یادگار شاه ازو جدا شده
گریخته و با امیر مضراب پیوسته حضرت خاقان سعید فرمود که امیر مضراب با لشکرها در کنار آب مرغاب نشینند که حالا رایات فتح آیات متوجه
دفع میرزا عمر است و در این اثنا مهد علیا خانزاده از جانب سمرقند رسید و میرزا محمد جوکی بهادر را همراه آورده در فاتحه این سفر که چنین بشارتی
روی نمود ارباب فراست و کیاست بر نصرت و ظفر پادشاه واثق شدند و آنحضرت نیز تفأل نموده و طوی عظمت دادند پیش از آن که میرزا عمر
گردانیده اعلام ظفر فرجام متوجه شام شد و در نواحی پل ابریشم مصادف افتاده و چون توجه صفوف دست داد پیچی
نواحی که قلب میرزا عمر بآن مستظهر بود صف انکار فته نخست حضرت خاقان سعید مبادرت جسته دیگران که این صورت مشاهده نمودند از
جوانب پریشان گشتند و میرزا عمر با نفری اندک خوف بسیار روی بوادی فرار نهاد و بمقتضای الحق یعلو ولا یعلی حضرت خاقان سعید
غالب آمد و غنیمت فراوان بدست لشکر ظفر نشان افتاد حضرت پادشاه بشکرانه این فتح خصال شکر ملک ذوالجلال بجای آورده امیرزادها ظل
عنایت و احسان خویش دادند و این فتح نامه در روز پنجشنبه سابع ذی الحجه سنه تسع و ثمانمائه روی نمود و فتح نامها با قطار اطراف و بلاد
روانه شد و عرصه خراسان از خس و خار اهل تمرد ایمن گشت و خواطر اهل دانش که در تشویش و پریشانی بود ساکن و مطمئن شد سواری از اردوی
همایون بکینه تزده فتح عازم هرات شد و مبشر شادمانی بز بهمین معنی متوجه نصرت شد میرزا عمر با دو نوکر تا گرفت قصبه کو پیوست رسید
و سواری آنجا اید منزل شکان شکانج رو و رفت و گفت مرا همین کار فرستاده اند با پای خود درآمده بدین زودی نمی توانم رفت و او این سخن را عیان

باورکرده در فرار تعجیل نمود و منتهز غلطی داده از راه دیگر شهزاده را بجز فتح رسانید خلایق از نقد و جنس چندان بمبشر دادند که ثروت
العمر بی نیاز گشت و حضرت خاقان سعید میرزا الغ بیک را بتجدید بحکومت بعضی از خراسان و مازندران نصب فرمود و شاهزاده هم در آنجا
متوجه طوس شد و رایات نصرت شعار متوجه سریر دولت پایدار گشت و در منزل ابرو دک قاصدی از کرمان رسید عرضه داشت که امیر حاجی کو
حاکم آنجا در منزل گذر هم مجتمعی که در میان ختیار کرده و هم در آن منزل نوکران امیر مضراب میرزا عمر که در حوالی مرغاب گرفته بودند بآن اردوی
اردوی ظفر نشان رسانیده مراحم خسروانه تحفه خوب عنایت فرمود و طبیب و جراح ملازم ساخته اند و از هرات گردانیدند و شاهزاده
چون بجنوقان رباط رسید ضعف بر قوت غلبه کرد و مداوای هیچ طبیب کامل و جراح حاذق سود نداد و از هاتف غیب شنید که ع چون
جهان رباط خرابست بر کنم که سیل * بکمان عمر که بگشت کی شود معمور * در آنجا با صد حسرت از زبان بکلمه لا اله الا الله محمد رسول الله گشاده جان
شیرین تسلیم کرد انا لله و انا الیه راجعون و در هشتم ذی القعده او را در مزار فایض الانوار امام فخر الدین رازی دفن کردند و حضرت خاقان
سعید در اوایل ذی الحجه بمستقر خویش باز گشت و در تضاعیف این حالات از پیش امیر شیخ نور الدین برلاس و امیر حسن جاندار که بدفع شره
محمد ملک صالح پسر ملک اسمعیل و سید غوری که در زمان ملوک کرت حکومت غور تعلق با خاندان ایشان داشت پیش از این تا بستر رفته بودند
قاصدی آمده عرضه داشت که امرا بسکونند در غایت کوشیدند و بنا بر رعایت حزم و احتیاط از ترکیب ایشان نزدیکتر بشارت شود بدان عمل نمود
ابتدا آن حضرت امیر شیخ احمد خان و امیر فرمان شیخ را با لشکرهای تمام بمدد ایشان روانه فرمود و همانچه که پیوسته بر سبیل یاغی رفته و محمد
ایبک و ملک صالح گرفتار گشت و سپاه منصوره با غنایم مالا محصور مراجعت نموده ملک را به درگاه عالم پناه آوردند شحنه سیاست حکم اصلاح او
فرموده و فتنه ایشان را بپایان رسانیدند **ذکر توجه رایات نصرت آیات بجانب بلخ و گرفتاری پیر علی تاز بتوفیق حضرت بی نیاز** و کارساز حضرت
خاقان سعید در نوزدهم محرم سنه عشر و ثمانمائه با لشکرها از ییلاق بادغیس جهت انتقام پیر علی تاز متوجه بلخ شد و چون خاطر خود از قدوم
شهزاده ایمن ساخت خبر برین کشید بمسامع علیه رسانیدند که آن غدار نابکار جرأت نموده تا پل چهل پیش آمده است و در سر پل فوطه شستند و موکب
همایون از آنجا خود سبقت نموده چون بدو که نزول فرمود از جانب بلخ خواجه فوجین و بعضی نوکران میرزا پیر محمد عرضه داشتند که چون پیر علی تاز
از توجه سپاه منصور خبر یافت هراسان به بیابان ادبار و ذل نافت آنحضرت میرزا سید احمد و امیر یادگار شاه ارلات و امیر نوشیروان برلاس از عقب
دشمنش روان فرمود و امرا با او رسیده پیر علی تاز با فوجی قلیل از میان بیرون رفت و احمال و اثقال لشکر مقهور بدست چریک منصور افتاد و جمعی کم

با پیر علی تاز بودند هر کرا توفیق رفیق گشت بپایه سریر اعلی شتافت و خلعت امان یافتند و چون همای چتر سلطانی سایه عنایت بر بلاد
بلخ انداخت امرا که بکنکاش پیر علی تاز رفته بودند او را از ولایت بیرون کرده مظفر و منصور مراجعت نمودند و امیر سلطان محمود پسر امیر جاکو
والی ختلان و خواجه علی پسر اولجایتو حاکم سالی سرای تبرکات فرستاده بوسیله امرا معروض داشتند و حضرت خاقان سعید امیر شیرین را از
سمرقند گردانیده و از آنجا بپیش امیر الله داد فرستاده پیغام داد که ع بر همان عهد و وفاییم که هستیم هنوز * و امرا رفته با امیر الله داد ملاقات کرده
آنچه گفتنی بود گفتند و مراجعت نموده بدولت بساط بوس مشرف گشتند و میرزا خلیل سلطان مصحوب امیر شیرین ایلچی به تحف و سلاکات بسیار روان
داشت و تجدید قواعد الفت و مودت تاکید رفت و در اثنای این اوقات بمسامع جلال پیوست که پیر علی تاز در کنار آب لشکر جمع آورده بفرمان
عالی نفاذ یافت که امیر مضراب و امیر توکل برلاس و امیر شیخ لقمان برلاس و دیگر بهادران ضیغم افتراس متوجه شوند و حکم شد
که قلعه بند وان بلخ را که حضرت صاحبقران در بدایت سلطنت خراب ساخته فرمان داده بود بجای عمارت آباد کردند و قلعه در اندک زمانی معمور شده
عنایت خسروانه ایالت ولایت بلخ را به میرزا قیدو که خلف صدق میرزا پیر محمد جهانگیر بود تفویض رفت و امیر شمس الدین اوچ قرا و توکل
برلاس را پیش او باز داشت و فرمان داد که امیر جهان ملک در بلخ توقف نماید که میرزا قیدو بر سریر حکومت متمکن گردد و رایات فتح لزوم سعادت
در حرکت آمده در شبرغان نزول فرمود بشارت علیه بر تربت قلعه آن حدود یافت و عنایت پادشاهانه خطاب خود را برسم سیورغال
با امیر سید احمد ترخان که برادر مهد علیا گوهرشاد آغا بود ارزانی داشت و موکب همایون قطع مسافت نموده در بیست و سیم ربیع الآخر بدار
السلطنه هرات از وجود با جود خویش مشرف و مزین ساخت و امرا که در عقب پیر علی تاز رفته بودند بعد از طی منازل و مراحل در ادنی فرصتی بپیر علی
لحظه‌ای جلادت پیشه کرد و چون صولت دلاوران رزم آزمای مشاهده کرد چاره بجز فرار ندید خسار و امید تیره و چشم امل خیره روی بقصبه بند
و کشش نهاد و امرای عظام مظفر و منصور با غنیمت تمام مراجعت نموده از قضای الهی امیر علی بیک میکاییل که نوکر نیک حضرت خاقان سعید
بود در آن معرکه بشهادت رسید و فرزند خود امیر عبدالعلی را در ملازمت آن حضرت بیادگار گذاشت و بعد از امیر عبدالعلی در سلک ملازمان درگاه انتظام
داشت و امیر جهان ملک بپاسبانی مهمات ولایت بلخ قیام نموده و بعضی مفسدان را کوچانیده و برخی که با پیر علی تاز موافق بودند بیاسا رسانیده
متوجه دار السلطنه هرات گشت والحمد لله والمنة الملك العلي الكبير **ذكر لشكر كشیدن حضرت خاقان سعید بجانب مازندران نوبت دوم** چون
بشهر بار دادگر از دانش پنج ارضمان تا بنده حضرت حق اکبر بدار السلطنه هرات جمعیت عن الکلیات معاودت فرمود و فرستاده بهیئت السلطنه والدین

الغ بیک گورکان آمده عرضه داشت که پیر پادشاه از صدمات چریک منصور گریخته بجانب خوارزم رفته بود گروهی از مردمان جانی قربانی و بلکی
و غیرو الکی جمع آورده روی به استراباد آورده است والحاله هذه در محاصره قلعه آن اشتغال دارد و شمس الدین علی جمشید قاران که کوتوال آنجاست
در مضیق داشت مانده و خطر عظیم دارد و چون پرتو شعور حضرت خاقان سعید مؤید منصور برین اخبار افتاد حکم فرمود که امیر مضراب با فوجی از لشکر
ظفر انتساب که بر سر سیستان در آن نواحی قشلاق کنند و از آن حدود نیک باخبر باشند و ابوالفتح میرزا ابراهیم سلطان را بضبط هرات باز
گذاشت و او امیر بیک را بنیابت باز داشت و موکب همایون از دار السلطنه هرات نهضت کرده موضع شرف که جناب فضایل مآب سید فضل الله
اردکانی پیوسته از آن شر تو می نوشت و هر کجا حرف سیم لفظ بزبان می آورد و لب و منکشاد محل نزول همایون گشت و در قصبه کواهیه
فرمان واجب الاتباع صدور یافت هر طایفه از امرا و لشکریان براهی روان شوند امیر حسن جاندار و امیر جلال الدین فیروزشاه و امیر شیخ علی
برادرزاده و مجولات در حرکت آمدند و حضرت خاقان سعید راه جام و مشهد اختیار فرموده امیر شاه ملک در حدود مشهد شرف زمین
بوس دریافت و آن حضرت چون در مشهد نزول فرمود بوظایف زیارت امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا قیام نموده و انوار
مقدس را اداد جهیده و از مشهد براه کالان رفت و میرزا الغ بیک در قصبه جرجان بتقبیل انامل فیاض فائز گشت و در موضع خواجه قنبر
امیر شیخ لقمان برلاس و امیر یادگار شاه ارلات و امیر علیکه برلات کوکلتاش با چریک بادغیس امیر حسن و امیر محمود خان بار دوی فیروزی
نشان پیوسته و در اینولا ابو مسلم پسر اوج قرا از جانب مازندران رسیده بعرض رسانید که پیر پادشاه از آوازه توجه لوای ظفر پناه فرار را اختیار
کرده زوال و ادبار بجانب شهر استراباد کریخت و موکب همایون در حرکت مسارعت نموده ماه چه طوق ظفر پیکر از افق استراباد طالع شد و در کرد
ممالک مازندران در ضبط تصرف بندگان درگاه عالم پناه آمده محفوف و مضبوط گشت و کوتوالی قلعه استراباد در ابواب و قلعه شمیران بعهده
از عمارت بر شیخ سلطان مقرر شد و امرا برای آنکه خسرو گیتی ستان قشلاق در مازندران میکند و در این اثنا جناب سیادت مآب امیر سید فخر الدین
هزار جریبی بسعادت ملازمت استسعاد یافت و بموجب فرمان خطه دمغان با مسیر فضل الله تفویض رفت و حکومت دیار مازندران با بزرگان بشکمان
میرزا الغ بیک مفوض شد و چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از تنظیم امور ملک و تنسیق احوال رعیت باز پرداخت رایت معاودت برافراخت و لشکر
کران از جانب سرخس در آمده در ربیع القعده در دار السلطنه هرات از مقدم فرخنده آن حضرت زیب و آرایش پذیرفت **ذکر عصیان امیر جهان ملک**
و آمدن او بخدمت بعد ازو ملک امیر جهان ملک بن ملکشاه از قبیله قوچان بود و از زمان پیشتر در ملازمت حضرت شاهرخی قیام نموده و بواسطه حسن عبودیت

روز بروز تقرب و ارتفاع او سمت تضاعف می پذیرفت و مرتبه او می افزود و چون امیر سید خواجه از درگاه سلاطین پناه دور افتاد و جمع
و منصب او بر جهان ملک قرار گرفت در رتق و فتق و قبض و بسط مهمات ملک مشار الیه معول علیه گشت و از نشاء شراب دولت خیلی عظیم
بر دماغش استیلا یافت تا از جاده استقامت بوادی غوایت گرائید و روی از متابعت حضرت خاقان سعید برتافت و یکی از اسباب
عصیان دیگر امرا آن بود که خواجه غیاث الدین سالار که صاحب دیوان ممالک بود نسخه تقریری مرتب ساخت و باسم هر یک از ارکان
دولت مبلغی رقم زده هر چند زیادتر می [illegible] و هر گوسفند [illegible] و هر جوی [illegible] و هر کاهی [illegible] در قرار خویش ثبت نمود و در استیفای
آن ادراک مبالغه کرده هر مالی که از آنجا حاصل شده بود دیناری اعتبار کردند و در استحصال اخراجات [illegible] داشت و چون آوازه تقریر او بگوش
همایون رسید بعضی از ارباب مناصب و جهان [illegible] که [illegible] متوهم شدند که مبادا که از دیوان حواله فوق الطاقه رود
و [illegible] باید کشید مع ذالک حساب خواجه [illegible] مفضی آن شد که جمعی [illegible] خاطر [illegible] قرار دادند که نسبت بحضرت خاقان سعید [illegible]
اندیشند چنانچه امیر جهان ملک با اقربا و امیر حسن جاندار و پیر پسر یوسف خلیل و سعادت ولد تیمورتاش و بهلول بن [illegible] و سلطان
بایزید [illegible] عثمان و میرک و غیرهم در این اثنا با یکدیگر عهد و پیمان [illegible] و چون همیشه آن حضرت در حفظ و حمایت پادشاه ذو الاقتدار بود [illegible]
مقدمه معلوم فرمود و امیر مضراب [illegible] که از سیستان آمده بود [illegible] امرا [illegible]
بسمع اشرف [illegible] رسیده [illegible] که با لشکری که در آن اوان [illegible] سیستان شده بود [illegible]
این فرصت [illegible] قرار نمودند و حضرت خاقان سعید [illegible] ملازم رکاب حضرت [illegible]
و امیر مضراب [illegible] جنگی عظیم [illegible] و بار گذشته [illegible] افواج [illegible]
نهاده هر یک [illegible] و لشکر منصور [illegible] و سعادت [illegible] امیر حسن [illegible]
در باد غیس [illegible] حضرت [illegible] جهان ملک [illegible] بجانب [illegible] امیر
پیر کس [illegible] هرات [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] آن حضرت ایلچی
فرستاد که [illegible] فرمان رسانیده [illegible]

امیر حسن جاندار و پیر پسر یوسف خلیل بجانب حصن [illegible] قهستان که [illegible] ایشان بود گریخته امیر حسن [illegible]
تعاقب نمودند و ایشان از بیابان بیرون آمده باصفهان پیش میرزا رستم بهادر رفتند و سلطان بایزید [illegible] جام گرفته [illegible]
میرزا ابراهیم سلطان بجان امان یافت **ذکر عاقبت کار پیر علی تاز و وقوع [illegible]** پیر علی تاز چون از صدمات
لشکر منصور جان [illegible] بیرون برده بار دیگر [illegible] فتنه و فساد آمده [illegible] ساخت [illegible]
استمداد نمود و لشکریان پراکنده را جمع آورده [illegible] اوسرزده [illegible] اطلاع یافته
ایلچی نزد حضرت خاقان سعید فرستاد و صورت حال [illegible] نمود [illegible] حضرت [illegible] و عثمان [illegible]
و جمعی دیگر از بهادران با لشکر گران بطرف بلخ روان نمود و پیر علی تاز [illegible] سپاه و بسیاری آلات حرب [illegible] قدم جلادت
پیش نهاده هر دو فریق در نواحی قبة الاسلام بلخ با یکدیگر باز خوردند [illegible] جلادت بیرون آورده نایره حرب [illegible]
[illegible] و شامت کفران نعمت [illegible] احوال پیر علی [illegible] پشت [illegible] و هر چه همراه داشت [illegible]
و اهل بدخشان بولایت خویش گریخته و سرداران هرات پیر علی [illegible] با یکدیگر گفتند [illegible]
خواهد بود [illegible] و در این [illegible] رسید [illegible] وقوع حادثه [illegible]
[illegible]
فرستادند و [illegible] **ذکر احوال مملکت تبریز و اذربایجان**
بعد از مراجعت میرزا ابابکر از آن مملکت چون میرزا ابابکر در تبریز شنید که میرزا عمر و دیگر شاهزادگان [illegible]
محمد [illegible] زین الدین قزوینی و محمد [illegible] بمحافظت تبریز گذاشت و بجانب عراق توجه نمود [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] میرزا ابابکر [illegible]
[illegible] میرزا ابراهیم [illegible]
صاحب اختیار [illegible] باستقبال [illegible]
[illegible] حکومت [illegible]

شروان که متوجه این صوب است و خواهرزادگان بسطام از وی روگردان شده پیش امیر شیخ ابراهیم رفتند و از حال خود سخنان [illegible]
او رسانیده و عداوت بسطام در خاطر امیر شیخ ابراهیم جاگیر آمده [illegible] تبریز نموده [illegible] نزول فرمود [illegible]
[illegible] بجانب اردبیل رفت و در روز جمعه [illegible] در مسجد جامع تبریز خطبه بنام [illegible] پادشاه [illegible]
خواندند و ایلچی [illegible] در آن انجمن حاضر بود و چون بسطام بطرف اردبیل روان شد خواجه زین الدین قزوینی و خواجه محمد [illegible]
[illegible] امیر شیخ ابراهیم [illegible] سرداران [illegible]
امیر شیخ ابراهیم با مردم اذربایجان [illegible] و از قانون [illegible] عدل [illegible]
[illegible] پیش سلطان احمد جلایر [illegible] بجانب تبریز [illegible]
[illegible] امیر شیخ ابراهیم [illegible] قرار گرفت که [illegible] اذربایجان بیرون [illegible] امیر
شیخ ابراهیم فرمود [illegible] طریق اخلاص سلوک [illegible] سلطان است [illegible]
[illegible] بجانب شروان توجه نمود [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible] تبریز [illegible]
و ولایات [illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible] قاضی عماد الدین [illegible] قلعه النجق مشغول شده [illegible]
[illegible] قاضی [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
این کلمات [illegible] و ولایت نخجوان [illegible]
[illegible] قلعه النجق [illegible] قاضی عماد الدین [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] قاضی [illegible]
و سبب [illegible] النجق آن بود که [illegible] قیام نماید

[illegible] و چون نوبت سلطنت بمیرزا عمر رسید و خلایق [illegible] قلعه النجق [illegible] قاضی عماد الدین [illegible]
[illegible] هزار دینار قبول کرد [illegible] قلعه [illegible]
قلعه را [illegible] امیر [illegible] قلعه [illegible] تبریز [illegible]
و حکام اکناف بخدمت او توسل نمودند اما سلطان از امور ملک تغافل میورزید [illegible]
[illegible] امرا سلطان احمد شیخ علی و امیر علی [illegible] که مکتوب بجانب میرزا ابابکر [illegible]
[illegible] شیخ حاجی که از قبل سلطان احمد جلایر [illegible] قلعه سلطانیه [illegible]
فرستاد و سلطان [illegible] شیخ علی [illegible] امیر علی [illegible] بغداد [illegible] شیخ
حاجی [illegible] چون میرزا ابابکر [illegible] سلطان احمد ولایت اذربایجان [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] میرزا ابابکر [illegible] سلطان [illegible] میرزا ابابکر [illegible] قرا یوسف ترکمان
[illegible] ان شاء الله تعالی [illegible]
و من الله العصمة و التوفیق **ذکر مقید شدن سلطان احمد و قرا یوسف ترکمان بحکم والی مصر و شام و خلاص ایشان از بند و وصول آن دو ترک به مقصد و مراد**
چون سلطان احمد جلایر و قرا یوسف ترکمان از صدمات [illegible] حضرت صاحبقران [illegible] بمصر [illegible]
اطلاع یافته [illegible] فرج فرستاد [illegible] سلطان احمد [illegible]
قرا یوسف [illegible] حضرت صاحبقران [illegible] فرج حاکم مصر و شام [illegible] سلطان احمد جلایر
و قرا یوسف [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] سلطان احمد [illegible]
و در اثنای [illegible] سلطان احمد و قرا یوسف [illegible] سلطان احمد [illegible]
[illegible] و قرا یوسف [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] قرا یوسف [illegible] سلطان احمد [illegible] مملکت [illegible]

... قید و حبس روزگار میگذرانید تا خبر واقعه حضرت سلطان مغفور رسید و از وهمی که داشت ایمن شد شبی قرایوسف در خواب دید
که او را در مجلس صاحبقران گیتی ستان حاضر ساخته و آن حضرت از انگشترها که در انامل داشت یک انگشترین بیرون آورده در انگشت وی کرد
و علی الصباح قرایوسف واقعه با سلطان احمد در میان نهاد سلطان گفت که تعبیر خواب تو آنست که بر قطری از اقطار ممالک صاحبقران
فرمانروا خواهی شد و در خلال این احوال بمصر خبر رسید که ملک الامرا دمشق حکام بلاد شام را با خود متفق ساخته سر از گریبان عصیان بیرون آورده است
و شیخی خاصکی نیز که از اعاظم حوزی هر چند او را با خود یار کردانیده دم از استقلال میزند سلطان مصر امرا و خواص مشورت فرمود و چون اطراف
مملکت مشوش و پریشان بود و امرا مخالف بودند رای ایشان قرار گرفت که سلطان احمد جلایر و قرایوسف ترکمان از حبس بیرون آورده
تربیت نمایند و ملک آن دو سردار را طلبیده بصنوف نوازش اختصاص دادند و مقرر چنان شد که هر کدام از ایشان با پانصد مرد ملازم [illegible]
و احتیاج هزار کس از اسب و اسلحه و نقد سلطان احمد و قرایوسف دادند و خرجبندگان و شاگردپیشگان از مردم سلطان احمد کسی بمصر بود
سلطان هر چه از خزانه مصر گرفته با جماعت داد و از توابع قرایوسف که مجموع شمشیرزنان و تیراندازی و قانون محاربه [illegible]
سپاه آمده بودند و بعضی از ایشان بنوای عریان و برخی بکرجه مشغول شدند قرایوسف پانصد مرد را انچه خاطر او میخواست اسب و جامه و [illegible]
وجه داده مرتب و آماده ساخت و مجموع مردم خود را منظور الامیر رسانیده عرضه داشت که از احشام ترکمان دیگر شاه جلد و کارکشته
که ملازمت را بهزار او رسند اگر پادشاه ایشان را ملحوظ نظر عنایت فرماید شاید ملک فرج ممنون شد و همه را اسب و سلاح و لوازم مرحمت کرده
خاطر گردانید و هر روز که قرایوسف سوار شدی جمعی کثیر بنابت ترکی ملازم رکاب او بودند و غلبه و ازدحام از آنکه [illegible] رسید که بسبب نزدیک
بود و اهل مصر جای گرفت و روز بروز انتظام احوال قرایوسف بیشتر زیاده می پذیرفت و چون ترکمان چابک چیره اند [illegible]
ملک فرج و امرای مصر دیده اند روزی پادشاه مصر با خواص بمیدان رفته چوگان بازی آغاز کردند و قرایوسف نیز با طایفه از ملازمان خود مشغول
پیرعمر و سلطان خواجه بایزید و ادریس قورچی و دیگر جوانان جلد بهمان کار مشغول شدند و سلطان مصر در مقام تماشا آمده دلیری ترکمانان ملاحظه
[illegible] ملک مصر فرمود تا اسبان پیاده ساختند [illegible]
[illegible] اسبان فرو دنیا مدند و در خاطر قرایوسف رسید که قصد گرفتن او دارند فی الحال بنزدیک سلطان مصر رفت که ما مردم غریب
بانوال بیت آمده ایم و پادشاه در باره ما عنایت و ملاطفت فرمود اکنون برخصت پادشاه بوطن خود میرویم هر جا که هستیم دعاگوی سلطانیم قرایوسف [illegible]

این سخن از سلطان بیرون راند و روی بوثاق خود نهاد و جماعت ترکمان از عقب او تاختند و چون بخانه رسیدند اهل و عیال خود گرفته
روی بولایت شام نهادند و بعد از رفتن ایشان معروض پادشاه گردانیدند که نقض سلطان باشد که طایفه چنین بی رخصت از مملکت بیرون روند
اگر مصلحت باشد جمعی را بتعاقب ایشان روان سازیم ملک فرج فرمود که این طبقه قومی مشهور بیباکند و دست از جان شیرین شسته اند صلاح
نیست که هیچکس از عقب ایشان در حرکت آید که بمساکن و مواطن خود روند و ترکمانان فی الحال روان شدند و از حدود مصر گذار ساخت
سعد ستقطان طرق و امرا سرحد و کوتوالان قلاع سر راه بر ایشان گرفتند و قرایوسف و نوکرانش در میان معارک غالب آمده مخالفان منکوب
و مقهور گشتند و ترکمانان هر چه در راه می یافتند غارت میکردند القصه قرایوسف بعد از قطع منازل و مراحل بدیار بکر در آمده در میان او و ملک
شمس الدین حاکم اخلاط و تفلیس اتحاد و موافقتی تمام روی نمود و قرایوسف دختر خود را با او داده چون میان ملک شمس الدین و حاکم
و ان سلطان ملک معزالدین نقاری تمام ملک شمس الدین اغوا کرد تا قرایوسف بوان و سلطان لشکر کشید و دواب و مواشی و اموال و
اثقال آن ولایت را بجاروب غارت و تاراج برفت و ایل و الوس ترکمان و خویشان در این ایام با وی پیوستند و قرایوسف قلعه الونجک را
در تحت تصرف آورد و کوکب بخت او از کمت هبوط روی بذروه شرف نهاد و آن زمستان در حدود وان ییلامیشی کرد تا احوال
سلطان احمد چنان بود که بعد از رفتن قرایوسف مصر او را بروی اعتماد نبود و سلطان مخوف بود که از آنجا دور و دراز مانند قرایوسف باز
و جلادت قطع کند لاجرم از طریق درویشان و اهل فقر برآمده با معدودی چند از مصر بیرون آمده روی بشام نهاد و از آنجا بدیار بکر رسید
و از دیار بکر بحله رفت و در کوفه نفست مردم را اول و اوباش آمدند و سپاه کردند و قصد تمشیت امور مخفی بود و ب مخلصان شیاع ما را
نزد خود طلبید و بخانهای جمعی که از ایشان خشنود نبود متغیر ساخت تا انواع جور و ظلم بتقدیم میرسانیدند و آوازه وصول سلطان
احمد در عراق عرب و عجم شیوع یافت و چند ان را چیف در بغداد انتشار یافت که دو لتخواجه ایناق حاکم آن موضع را چندان توقف
در آنجا نماند لاجرم دست از حکومت باز داشت و از آنجا بیرون رفته بمیرزا عمر پیوست و بعد از گریختن او و رفتن دولتخواجه سلطان احمد ببغداد
چند بغداد در آمد قال الله تبارک و تعالی قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء

ذکر وصول میرزا ابابکر بتبریز و آنچه واقع شد میان او و قرایوسف از ستیزه و آویز

سابقا مذکور شد که چون سلطان احمد آوازه توجه میرزا ابابکر بجانب
تبریز شنید ولایت را گذاشته متوجه بغداد شد و بعد از رفتن سلطان احمد میرزا ابابکر بدار الملک تبریز از فر قدوم خویش زیب و زینت داد

بنابر ظهور نواب از رسم دستور بیگانه و طبیعت طاعون اقبیه مردم تبریز سر خود را گرفته با طراف و جوانب متفرق شده بودند میرزا ابابکر بمجلس باز شهر
نمید و اظهار عدالت کرده استمالت بما بانحا و اقطار آنجا بایچان فرستاد و فرمان داد که هیچ آفریده بهیچوجه متعرض رعایا نشوند و مردم بیک
ودو روز از ولایات خشنود و آوارگی پیدا شدند و المحلیه جمعیتی در تبریز پدید آمد و میرزا ابابکر و اعیان آنجا داشت که در عقب سلطان احمد ببغداد رود تا کما
بسمع او رسید که قرایوسف کردستان را غارت کرده است و قلعه اونیک از دست و الدای انتزاع نموده و کره را نموده از آنکه و غیر ایشان
پیش او جمع آمده اند و روز بروز لشکر و جمعیت در تزاید است و چارپای و اموال فراوان و شاهزاده چون از تبریز و حوالی آن زیاده مجلس
نمید فی الحال کما این خبر شنید بعزم رزم قرایوسف کوچ کرد قرایوسف سرداران ترکمان را طلب نموده بر سبیل مشورت با ایشان گفت که ما را
بر نهج آبا و اجداد خود سلوک باید کرد و وظیفه که متابعت ایشان بجای آورده تابستان بییلاق و قشلاق بقشلاق رویم و قشلاق دیار
بکر و کنار فرات و محالی را که بییلاق نزدیک است مضبوط ساخته بدستور اجداد خود سلوک کنیم اکنون جمعی کثیر از متعلقان و ادویار کرده
همین که بدانجا رسیم همه پیش ما جمع آیند و چون مردم بجدیه فرا رسیم آمده اند و قرار و استقرار پیدا کرده اند با رایشکر جغتای محاربه و مقاتله
مصلحت نیست صلاح آن مینماید که بدیار بکر رویم و بسربرد و حضور در آنجا روزگار گذرانیم همراه امرا و اعیان ترا گفتند اگر تو چنان قسیح اقتدار
و بهادران بشجاعت آثار که حضرت صاحبقران ایشان را ضبط ولایت اران و آذربایجان تعیین نموده بود در قید حیات تمام میبودند ما
مقابله و مقاتله با جماعت مصلحت نمیدانستیم اکنون از آن امرا صاحب وجود هیچکس نمانده و میرزا ابابکر طایفه از اراذل را تربیت فرموده عنان
اختیار امارت و مملکت بدیشان داده که بر قواعد جنگ و رعایت نام و ننگ مطلقا وقوف ندارند و هیچ غم نیست میرزا ابابکر چه شاه و چه
شاهزاده است و شجاع و دلاور است اما چون اوقات او با فعال ناپسندیده و اشتغال بمناهی حالا کرده ابنوه در ظل رایت ما جمع است
مجتمع اند و همه ایشان مرد کارندیده اند و گرم و سرد روزگار چشیده مردانه پای ثبات و وقار فشرده در دفع مخالفان سعی و کوشش نمائیم
و وظیفه مردی و مردانگی است بجای آریم و تا جان در تن است روگردان نخواهیم شد و عار فرار اختیار نخواهیم کرد و ظفر و نصرت از مشیت حق تعالی است
اگر مهم بروجه دیگر روی نماید آنچه برادران عالم حمیت و عصبیت است بتقدیم رسانیده باشیم قرایوسف از سخنان امرا قوی دل شده اظهار بشاشت کرد
و سرداران را استمالت داده گفت هر چه حق تعالی بجا انداخته ملک و مال همه بشارت مردانه باشید و از موضع خود کوچ کرده متوجه میرزا
ابابکر شد و در روز اول که میان فریقین ملاقات واقع شد لشکر جغتای چنانچه شیوه ایشان است جلادت بظهور رسانیدند و مردم ترکمان نیز پای

ثبات فشرده و دل از جای برداشته و در مقام مدافعت و ممانعت محکم ایستادند و قرایوسف بنفس خود کوششهای بلیغ نموده چون
صف اعدا را درهم شکستند و از پیادگان سپاه جغتای شش کس از دست راست و شش نفر از جانب چپ او را درگذشته تا قدمش از اسب
بر زمین کشیده شد و اونا زیادت بر اسب نشسته خود را از خطر بیرون افکند و مقاتله و مقابله تا نماز عصر امتداد یافت بعد از آن هر دو گروه بمنزل استراحت
معاودت نمودند اما وهمی عظیم از تهور و جلادت لشکر جغتای بخاطر ترکمانان راه یافته بود و روز دیگر باز در برابر یکدیگر صف آرای گشته دلاوران
داد مردی و مردانگی دادند و لشکر میرزا ابابکر جرأت و جلادت نموده چند نوبت صفوف ترکمان را برهم شکستند و رسم ترکمانان چنان است
که چون صفهای ایشان شکسته شود مراجعت کرده بر جای خود قرار گیرند و در روز دوم وهم و خوف ترکمانان زیاده شد لیکن اظهار تجلد نموده
تا نماز شام بمکاوحت و ممانعت مشغول شدند و روز سیم ترکمانان بهیات اجتماعی روی بمیدان ستیز نهادند و شور حرب گرم گشت و در این
روز میرزا ابابکر تو همی بخود راه داده آثار ضعف و فتور بر صفحات احوال او ظاهر شده مانند روزهای گذشته در جنگ اهتمام ننمود و قرایوسف
یکبار بمیدان در آمده روی بجانب میرزا ابابکر نهاده با آواز بلند گفت که ربط ما دو کس خونهای خلق بسیار ریخته شد و بیشتر ملازمان که ما
هر دو مصاف دادیم هر کرا حق سبحانه و تعالی یاری داده ملک و مال از آن او باشد و دیگر بندگان بیگناه از رنج و مشقت خلاص شوند میرزا ابابکر
این کلمات استماع نموده اصلا از جای خود نجنبید و پیش نیامد و بعد از ساعتی که هر دو سپاه کینه خواه در هم آویختند میرزا ابابکر در دور خود
قرار نگرفت و با چند کس از جوانان جلد راه فرار پیش گرفت و بعضی از لشکریان او کشته شدند و بسیاری در آب ارس غرق گشتند و از خزاین
نفایس اموال که بدست لشکریان ترکمان افتاده از عقب او رفتند و میرزا ابابکر گریخته بود و در صحرا آتش بسیار برافروخته مردم میرزا ابابکر آنها را
دیده و تصور کردند که قرایوسف بکاهیشی ایشان آمده است بامداد تبریز را گذاشته بکریختند و از مردم تبریز جمعی کثیر بشکنجه کشته شدند و میرزا ابابکر
متوجه سلطانیه شد و در اثنای این اوقات شیخزاده اعظم المشایخ فی العالم خواجه سیدی محمد کججی بر سبیل ایلچی بجانب اردوی قرایوسف
آمده بود و از آمدن شیخزاده خبر یافت و حکایات و کرامات پدرش بخاطر او گذشته از بارگاه بیرون آمد و شیخزاده را اعزاز و احترام در آورده بر زمین
مقدم نشاند و اظهار شوق و نیاز کرده از احوال شهر و خرابی و آبادانی آن تفتیش نمود خواجه سیدی محمد شمه از خراب زمان و حوادث دوران
که بتبریز رسیده بود در ضمن حکایات رقت آمیز باز نمود چنانچه قرایوسف بمباشرت متأثر گشت و شیخزاده او را بتوجه جانب تبریز ترغیب نمود قرایوسف
در جواب گفت که از حضرت صاحبقران فرزندان بسیار مانده و من عهد کرده ام که با ایشان خصومت و معادات نورزم و آنچه میان من و میرزا ابابکر

واقعه در جانب او بود از طرف سمن سلطنت و مملکت کاری نشد در بین ترکمان خود خواسته رفت و قرا یوسف در این باب مبالغه
مینمود تا عاقبت شاهزاده بحسن تقریر و کلمات دلپذیر نوعی ساخت که قرا یوسف جمعی بضبط و حراست تبریز تعیین نمود و بعد از آن حکم کرد
تا نشان نوشته شد که شاهزاده سید محمد بتبریز برود و هیچکدام از حکام و داروغگان از صوابدید او بیرون نروند و او نگذارد که مباحث فرقه سهم
و مجب واقع شود و شیخ زاده را اسب و جامه داده جنبه التفات رعایا تبریز روانه ساخت و در عقب او حکم داد که بدانجا فرستاد و خود
آن زمستان بتبریز رفت و در حوالی مرند قشلاق کرد و در جمادی الآخر سنه تسع و ثمانمائه امیر بسطام جاگیر بدرگاه قرا یوسف آمد و منصب امیر الامرائی یافت
و همچنین حکام ممالک و حافظان ثغور و سرداران اطراف بخدمت او شتافتند و سلاطین و ملوک از جوانب گرفته و مقید ...
در عیش معاش پسندیده پیش گرفت و وضیع و شریف را رعایت نمود **ذکر مآل حال امیر پیان سلدوز و پیان یعنی از قضایا که بعد از آن روی داد**
میرزا ابابکر چون از لشکر ترکمان روگردان شده بقزوین رسید و چند روز بگذشت در آنجا شنید که پیان قوچین در قلعه شهریار یاغی شده
پیش میرزا عمر بجانب دان فرستاده است که برادرت از سپاه ترکمان انهزام یافته خراب و بدحال در قزوین روزی بشب می آرد جمعی همراه کن
فرست تا باتفاق بر سر او رویم بعد از استماع این خبر میرزا ابابکر شیرین بیک را در قزوین گذاشته عازم شهریار شد و پای قلعه را فرو گرفته بجنگ
مشغول گشت و پیر پیان بپای مخالفت پیش آمده جنگهای مردانه کرد و سپاه شاهزاده روی بحصار آورده فصیل را گرفتند و محصوران از دست
از کار رفته امان طلبیده و قلعه را تسلیم نمودند و میرزا ابابکر قلعه را بعلی صدیق سپرده و پیان قوچین را با نوکرانش بسیار رسانیده اکثر اسباب و
رخته مال امان نامه طلبیده و امرا را با بعضی از چریک بجانب کردستان فرستاد و ایشان بدان صوب رفته غنیمت فراوان آوردند و خود
بطرف درگزین و همدان توجه نمود و در اثنا عمر کوک ابو جرش شاهزاده رسانید که بعضی امرا بابکر عهد بسته اند که شما را از میان بردارند و میرزا
میرانشاه را بر سریر سلطنت بنشانند میرزا ابابکر عمر کوک را گفت که امثال این سخن با کسی نگوی که من از این واقعه آگاهی یافته ام و از جمله امرا
بعهده توکل ارس بوقلیچ حسین برلاس و اسمعیل اگدر اگرفت و جهاد این کس را بعلی داد و خواست که نوشیروان دسپرد را که ...
خبر یافته گریخته و گرد لشکر زاد ر موضع برفو هافر گردانیده از کیفیت حال کما یجب و ینبغی استفسار نمود توکل ارس بوفا گفت که اسمعیل
اکدر شیطان راه شیاطین پرسید که گرانجا ای سمن نصب میکردند جواب گفت که میرزا میرانشاه را گفت و از آن اتفاق خبر داشت توکل کرد
یاد کرده میرزا ابابکر آنکه خون گرفته را قتل کرد و سر هر یک را به ولایتی فرستاد و پدر را محجوب خویش ساخت و از امرا پیش هر که از آن خبر داشت

ترزدان بخبران فرستاد و چنانکه دیگر اثری از او پیدا نشد و عمر کوک و قتلق خواجه بیاول در اتصال از خبر او پی خلل نداشت هر یکی را که
در موضعی که موازی خراج مملکتی معمور بود و میرزا ابابکر از درگزین بقرق ارغون رفت و چند روز در آن موضع بازجهت عیش و عشرت گذرانید
ذکر محاربه میرزا ابابکر با قرا یوسف ترکمان و شهادت یافتن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان چون میرزا ابابکر از قرا یوسف در گرد آن شهر
بقلعه سلطانیه رفت که در تصرف کماشتگان او بود و از ولایت همدان و درگزین و قزوین و غیره انگ لشکر خود آراسته و معمور سلطانیه
اثنا شنید که امرا و جانه قربانی نوروز و عبدالرحمن با بخبر از مرد از خدمت میرزاده خلیل سلطان اعراض نموده مسافت ... طوعا و کرها با پسری و
با خود بعراق برده و بامراء ایران جانه قربانی در باب مهمات ملکی مشورت فرمود رای بر آن قرار گرفت که در موسم حرکت لشکرها متوجه آذربایجان
شوند و الوسات الانقرف تراکمه بیرون کنند و در اوایل بهار میرزا میرانشاه و میرزا ابابکر با سپاهی فزون از قطرات امطار متوجه تبریز شدند
و چون بمراغه رسیده جمعی از قلعه کاوه ادبا بایشان پیوستند و چون این خبر بسمع قرا یوسف رسید امراء عراق که ملازم او بودند طلبیده و زبان
برفق با ایشان خطاب کرد که من از قوم ترکمانم و ییلاق من الماق است و قشلاق دیاربکر روی توجه بجا آورده اند چه نسبت حضرت
صاحبقرانی است و حقوق ایادی و نعم آن حضرت و برادران او در ذمه شما ثابت اگر شما میلی بجانب ایشان باشد بهیچگونه عجب و غرب نمیباید و خاطر
من اصلا بدین سبب تغیر نخواهد شما چه دولت و برادر منسبه میخواهم که بجانب اصلی خود بازروم و شما با میرزاده خود ملحق شوید امراء عراق باتفاق از
برآوردند که آنچه حکایت نمانده ایم از ملازمت شما جدا نمیشویم و دست از دامن تو باز نمیداریم و عراقیان پیش از هم مجاربت اقدام نخواهیم
و جانفشانی میکنیم و آنچه بزبان شما گذشت که حضرت صاحبقرانی و برادران میرزا ابابکر در دو مساحق نک ... است اما میرزا ابابکر بر اولاد امیر
تیمور گورکان با چندان مثال و استعداد و ولایات که گذشته بود از مملکت بیرون کرد و هر امیر را بقتل آورد و زنان ارباب ناموس و شکوه را
بامراء بخشیده و از وی بجز ظلم و فسق هیچ در وجود نمی آید و جمعی را که بمرتبه امارت رسانیده است در مقابل ما آورده و جماعتی اند که هرگز در هیچ جنگ
نبوده اند و آئین و رسم جنگ نمیدانند سرداران عراق مثل بسطام و برادرانش مثل معصوم و منصور و جلال الدین ترک و برادرانش یادگار شاه
و جالیق و علی پرعلی مقدم قوم سلدوز و غیر هم سوگندان عظیم بر زبان آوردند که در این قول صادق و با میر مجتمع و موافق قرا یوسف را خاطر
بکجهتی امراء عراق و اتفاق ایشان در امر وفاق بغایت خوشدل شد و از سر استظهار تمام بتهیه اسباب جنگ و جدال اشتغال نمود و فرمودش
با امراء عظام و کلانتران حشام از شنب غازان نزول فرمودند و جوانغار و قول مرتب ساختند و از مردم شهر و ولایات حشم انبوه فراهم آوردند و در

لشکر از جانبین روی بیکدیگر نهادند و در بیست و ششم ذیقعده سنه عشر و ثمانمائه ملاقات فریقین اتفاق افتاد و قرا یوسف بنابر قصور آنکه
میرزا ابابکر با جوانان کاری خود را بر قول لشکر او خواهند زد از موقف خود ایل بقشون دیگر پیوست بنیت آنکه اگر قول را بهم زنند جناح
خود را از سر بصیرت مساعدت نماید میرزا ابابکر خود متعرض قول نشد و با طایفه از بهادران اعتماد عثمان بجانب برانغار خصم که در عهده ضبط
پیرک و برادرش یادگار شاه بود تاخت و ایشان پای وفا استوار داشته جنگهای عظیم کردند و از طرفین جمعی کثیر کشته و زخمدار گشتند عاقبت
شکست بر پیرک افتاده روی بگریز آورد و میرزا ابابکر او را تعاقب نمود تا از آن مکان که بوی رسیده و لشکریان سر پیرک را بر نیزه تحفه کردند و
امیر بسطام و دیگر امرا که در جوانغار لشکر قرا یوسف بودند در زمان صفت میرزا ابابکر بر برانغار سپاه او حمله آوردند و جمعی را که باستیصال
با اهتمام ایشان بود فی الحال از جای برگرفتند و مردم جانه قربانی چون آثار ضعف و فتور در صفحات احوال خویش ظاهر دیدند طایفه
از اهل جود گشته و خسته باشند عنان از معرکه برتافتند و فوجی از بهادران تراکمه متوجه قول میرزا ابابکر شدند و میرزا حاجی که بازمره مردم
جلد در پیش قول ایستاده بود در مقام ممانعت و مدافعت آمدند و از دلاوران تراکمه جمعی را بقتل رسانیدند و بعضی را زخمدار ساختند
و چون از مردم قول مغاونت ایشان هیچکس قدم بیرون ننهاد در زمان زمان مخالفان بیشتر میشدند و با حاجی از فرصت گذشته و عقب
سوخت و بسطام و سایر امرا عراق مقابل خود را از اندازه از قفای قول در آمدند و قلب سپاه که میرزا میرانشاه در آنجا بود شکست یافت و مردم
متفرق گشتند و در این اثنا غلام میر موسی از لشکر قرا یوسف بمیرزا میرانشاه رسیده و ناداننسته شاهزاده را زخم کاری زده از مرکب
بینداخت و بطمع جامه و سلاح از اسب فرود آمده اثر و تمین سلطنت را برهنه ساخت و چون زخم او کاری دید سر مبارکش از بدن جدا کرد
تن همایونش را همانجا بینداخت و اصلا معلوم نشد که مقتول چه کس است و لشکریان روی پوشیدگان حرم میرزا ابابکر را پیش قرا یوسف
آوردند و او همه را در کنف عصمت جا داد و پیش خواتین خود فرستاد و غلام ترکمان که سر میرزا میرانشاه را نزد قرا یوسف آورده بود بفرمان
او مقتول گشت و سر شاهزاده را و جسد را با بدنش هم بقرابات گذاشته در سرخاب دفن کردند و بعد از چند گاه شمس غوری استخوان او را جدا ...
و در قبه الخضراء کش مدفون ساخت و چون اراده و حکومت شاهزاده کسی نماند با حاجی کاه در ودی میرزا ابابکر در میدان کرفت و میرزا ابابکر بعد از
سه ساعت از عقب پیرک بازگشته با سیصد کس بمعرکه رسید از مردم خود اثری ندید ناچار از عقب گریختگان روانه شد قرا یوسف فرمود که هیچکس
از پی او نرود و اموال فراوان و غنیمت بی پایان بدست سپاه ترکمان افتاد و در آن میان میرزا کوچک بود که ترکمانان ناداننسته از آن جا ...

اندان و قیمه اندک فروختند و هر اسیری که بیک جهت تراکمه افتاد او را از ذوق داده و راه پرورش مینمودند قرا یوسف از آنچه هیچکس طمع کرد
و همه را دیگر عنایات نوید داد و چون اسباب سلطنت بیرون از حد و جمعی بیحساب تراکمه قرا یوسف خاطر پادشاهی و شاه و سپاه متوجه
الوفاق شدند و امیر بسطام که در آن مصاف آثار جلادت بظهور رسانیده بود تجدید مرتبت عظیم یافت و چون در ییلاق نزول کردند
در باب سکه و خطبه اندیشها نمودند و خاطر قرا یوسف چنان متوجه است که فرزند خود پیر بداق بر تخت نشانده لیکن از دو روزی یک شرم میداشت
در این اثنا رسولان با تحف و هدایا و تبرکات و نفایس که از اردوی میرزا ابابکر گرفته بودند برای ملوک و سلاطین باطراف آفاق روانه کرد
و یکی از معتمدان خود را به پیلاکات سزاوار تبرد سلطان احمد جلایر ببغداد فرستاد و پیر بداق بر شخصی را مصحوب پدر خویش گردانیده
سلطان احمد نامه نوشت و پیشکشهای پادشاهانه ارسال نمود و ایلچیان چند و پسر چون بدار السلام رسیدند سلطان صنوف نوازش
و انعام بتقدیم رسانیده ایشان را از مکرمات و موفور ساخت و جواب مکتوب پیر بداق از روی محبت و مودت نوشت و او را بحجه
فرزند خوانده جبه او چتر و دیگر اسباب سلطنت بدست یکی از ملازمان خاص مرسل داشت و فرستادگان تراکمه از محبت ایلچی باز گشته چون
اهتمام سلطان احمد در باره پیر بداق معلوم قرا یوسف گشت اظهار بشاشت کرد و در باب سلطنت فرزند بهجان تمسک جسته او را بر تخت
نشانده و در جمیع ممالک که تعلق او می داشت سکه و خطبه باسم و لقب پیر بداق خان بهادر نور السعدات ابو النصر بهادر   و چون
پیر بداق بمجلس در آمدی قرا یوسف دست او را گرفته بر بالای تخت نشاندی و خود در پایین بدو زانوی ادب نشستی و از ملازمان
قرا یوسف هر کرا پسری یا برادری بود بموجب حکم ملازم پیر بداق خان شدند و هر جا که موضعی مانده بود قرا یوسف رقم سیور غال بر آن
کشیده بود و بدیوان او باز گشته و انصاف آنکه پیر بداق با حسن صورت و پاکیزگی سیرت جمعی داشت و چندروز که در ایام کامرانی دنیا
جنگنای طبیعت گرفتار بود ضرری بهیچکس نرسانیده و در حلم و بردباری و کم آزاری میکوشید پادشاهان شروان و ملوک گیلان و دیگر حکام
و حاکم کردستان و سرداران حسن کیف و ماردین ایلچیان فرستاده پیشکشها روان کرده زبان بتهنیت گشاده و مژده جلوس بدو در ترک
و ترک و تازیک رسید قرا یوسف پیش سلطان احمد قاصدی فرستاد که چون آنحضرت بحده پیر بداق را فرزند خوانده و برای او چتر و دیگر تجملات
پادشاهی فرستاده اما موجب فرمان حکومت ولایت آذربایجان را بمفوض داشتیم و خود در مقام لشکرکشی و تدبیر امور ملک و دفع شر معاندان کمر بسته ام و چون
صورت حال بدین نهج بود و اجب نمود که بعرض رسانیم تا قرار که رای عالی اقتضا کند **ذکر بعضی از قضایای متفرقه و حالات متنوعه** یکی از وقایع آن بود

که بعد از انهزام میرزا ابا بکر قرا یوسف بسطام را بحکومت عراق عجم فرستاده و او بدانجا رفته قلعه سلطانیه را از گماشتگان میرزا ابا بکر انتزاع نموده و قزوین
و قلعه شهریار و دیار ری گرفت و بعد از آن بجانب اشرف در آمد و بعد از ضبط این ممالک بحسب فرمان روی بعراق عرب نهاد و داخل حریم لشکرش
او مجتمع شده و دیگر آنکه بابا حاجی چون از معرکه قرا یوسف عنان بر تافت بقلعه کاوردا رفته آنرا مستحکم ساخت امیر قرا یوسف بالکو محاصره
قلاع را لشکر بود و از امرای ترکمان یوصارا بمحاصره قلعه مذکور فرستاده و او بدانجا رفته در مقام تسخیر حصار آمد و [illegible] قلعه گیری از نصب عراده
و منجنیق و غیره الک نمیداشت و هر روز یوصا و جمعی از لشکر که در کنار خندق صف کشیده تیری چند می انداختند و از نهضت قضا روزی تیری
[illegible] بر روی یوصا آمده جراحت [illegible] و بجان از زخم در گذشت و بعد از آن قرا یوسف بد قلعه آمد چون دید که حصار مستحکم است
از محاصره پشیمان شده [illegible] حلیه از صد قلعه است [illegible] که عاقل چگونه جنگ حصار اختیار کند که از طرف تیر بلا نازل
و از این طرف سر کل و دیگر آنکه قاضی عماد الدین باشارت سلطان احمد چنانکه مذکور شد بعمارت قلعه النجق مشغول گشت و در اندک مدتی آنرا [illegible]
بازند ساخته و سرداران و کلانتران بعضی ولایات که در حوالی قلعه واقع بود کوچانیده باندرون قلعه برد و چون سلطان احمد از تبریز بغداد رفت و در آنجا
حاکمی موجود نبود قاضی رایت استبداد و استقلال برافراخت و بنابر آنکه قرا یوسف میدانست که استخلاص آن قلعه بهیچ وجه مقصور و ممکن نیست [illegible]
نوشت تا موضعی چند که نزدیک بان واقع است بر قاضی مسلم باشد بعضی از ولایات که قلعه النجق در آنجاست و المجمله قضا [illegible] دست تعرض خود
از آن باز داشت و چون قاضی عماد الدین از مردم معتبر نخجوان بود و بعقل و کیاست از اقران منفرد و ممتاز بود کار او بالا گرفت و همه تومان نخجوان
رجوع بدو کردند و هر [illegible] بطوع و رغبت و جبر تسلیم می نمودند و در اندک زمانی مال فراوان جمع آورد و هر روز جمعیت قاضی زیادت
میشد و چون نخوت حکومت در دماغ او رسوخ یافت با برادران گفت که طایفه از اتراک که در این حوالی بودند و مقام دارند پیش خود
جا باید داد که بسیار مهمات از او میگشاید که از تاجیکان نمی آید و مستقاضی اجل قاضی را بر آن داشت که از اتراک [illegible] و نسل برادران [illegible]
او را و حاجی توچین و جمال الدین شیشه گر و غیرهم جمعیت را بخانه کوچ بقلعه در آورد و کجی نسب قلعه را بایشان سپرده و علوفه و مرسوم [illegible]
دلخواه مقرر ساخت و چون مدتی براین قضیه بگذشت ترکمانان [illegible] که وزیر و مشیر قاضی جمله مردم تاجیک اند و هیچیک از ایشان را در امور ملک و مال
مدخل نمیدهند [illegible] در خاطر [illegible] اشتغال [illegible] قرار دادند که روز چهارشنبه وقت نماز پیشین بدر خانه قاضی جمع شوند و او را از میان
برگرفته قلعه را متصرف در آورند و مقرر ساختند که چون پیلان فریاد کنند هر کس که باشد دست بسلاح برده [illegible] روز چهارشنبه مقرر شد شخصی [illegible]

گفت که ترکمانان جمعیتی کرده [illegible] بودند و در قضیه [illegible] قاضی با برادران فرمود که فردا مجموع ترکان را جمع باید کرد تا هر که قابل باشد نگاه داریم
و اهل شر و فتنه را از قلعه بیرون کنیم و در همین روز بوقت ظهر که قاضی در خواب بود ترکان بر در خانه او مجتمع گشته و پیلان [illegible] گفته
نعره بر آوردند و تیغها کشیده قدم پیش نهادند و چون شور و غوغا بالا گرفت تاج الاسلام برادر قاضی که مردی دلیر و پر دل و پهلوان بود
با شمشیر کشیده از خانه بیرون دوید و شهریار تبریزی از خانه [illegible] چنان بر سینه او زد که از پشتش بیرون آمد و شاه محمود دیگر برادر قاضی
از دیگر در پای بیرون نهاد حاجی توچین [illegible] ساخت و مقارن اینحال قاضی از خواب بیدار شده و با شمشیر در برابر آمد رفت
و چندان جنگ کرد که او را پاره پاره ساختند و مجموع نوکران قاضی عماد الدین را کشته اموال ایشان را در میان خود قسمت فرمودند و با یکدیگر
مشورت نموده گفتند اگر بضبط قلعه مشغول شویم ممکن نیست از عهده آن بیرون نتوانیم آمد اکنون مصلحت آنست که قلعه را باسکندر پسر قرا یوسف
بسپاریم و خود بملازمت او کمر بندیم و از اینجا تا اردوی او شش فرسخ است همین شب کس با سندهای او باید فرستاد تا خاطر جمع نموده بشتابد
بطلب اسکندر روانه شد و چون بمقتول او رسیده حال عرضه داشت اسکندر با [illegible] سوار و پیاده که داشت بر جناح استعجال در حرکت آمده
بقلعه نزول کرد و در احوال اهل حصار بنظر امعان نگریسته آثار شجاعت بر صفایح روزگار ایشان ظاهر یافت و هریک از آن سرداران را بمنصبی
معین نمود و حاجی را قورچی خود ساخت و شهریار را بامارت دیوان اختصاص فرموده و دلیل را [illegible] نیابت و ندیمی [illegible] داشت و صورت [illegible]
و فتح قلعه النجق را معروض امیر قرا یوسف گردانید و [illegible] قلعه باسکندر تفویض کرد ذکر شمه از احوال میرزاده ابا بکر و انجام روزگار آن
شاهزاده [illegible] در سنه احدی عشر و ثمانمائه میرزا ابا بکر از تبریز عزیمت ولایت کرمان کرده و چون بدانحدود رسید ایلچی پیش سلطان اویس
فرستاده و او در اظهار اطاعت و انقیاد مبالغه نموده [illegible] را فرستاد تا شاهزاده را بر خلوص نیت ایشان اطلاع داده شهر بسپارند
و امیر برک در [illegible] باردوی میرزا ابا بکر رسیده ملحوظ نظر التفات [illegible] و از کمال عاطفت پادشاهانه [illegible] سلطان اویس
بعزم استقبال بیرون رفت و عثمان [illegible] بیرون رفت [illegible]
و میرزا ابا بکر گرفتن سلطان اویس را بر صفحه خیال [illegible] همین اندیشه در خاطر داشت تا در آخر روزی [illegible] طبل جنگ زده [illegible]
قصر را فرو گرفتند و نوکران میرزا ابا بکر که در محلات فرود آمده بودند مجال آن نیافتند که با او ملحق شوند تا روز دیگر که آفتاب بلند شد لشکر کرمان [illegible]
اطراف صف کشیده ایستاده بودند [illegible] در میان آمد که هیچکس قصد شاهزاده نکند و او نیز در ولایت [illegible] و عثمان [illegible]

سازد و میرزا ابا بکر از قصر زیر آمده با معدودی چند از دروازه [illegible] بیرون رفت و عازم جانب سیستان شد و [illegible] و میان [illegible] شاه قطب الدین
والی آنجا بنای مودت و عهود را استحکام یافت و [illegible] که حضرت خاقان سعید شاهرخ بهادر سلطان [illegible] لشکر کشید چنانچه
شمه از آن رقم زده کلک بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی چون میرزا ابا بکر از ولایت کرمان نهضت نمود سلطان اویس و دیگر سرداران [illegible]
متمکن گشت و لشکری بجانب کرمسیرات و کیچ و مکران فرستاد و از آن سپاه طایفه بجانب سیستان رفتند و بعرض میرزا ابا بکر رسانیدند
که شهر کرمان خالی است چه لشکرها بکرمسیر رفته اند اگر شاهزاده در حرکت مسارعت نموده عنان عزیمت بانجانب منعطف سازد شهر بزودی
مستخلص گردد و میرزا ابا بکر چون برق سرعت سیر استعجال کرده از سیستان متوجه بم شد و در عشر آخر جمادی الآخر سنه احدی و عشر و ثمانمائه در آن
خطه نزول فرمود و سلطان [illegible] چون این خبر شنید متحرک گشت و از غرایب اتفاقات مقارن اینحال لشکریان که بجانب کرمسیر رفته بودند [illegible]
[illegible] در کرمانیان پدید آمد و در چهارم ماه رجب سلطان اویس با لشکر جرار روی بجانب بم نهاد و [illegible] ملاقات
[illegible] قراولان بجنگ و جدال آغاز نهادند و امیر برک از امرای کرمان کشته شد و [illegible] اضطراب بحال کرمانیان راه یافت و میرزا ابا بکر در محاربه
توقف نموده هر دو گروه در مقابل یکدیگر فرود آمدند سلطان اویس فرمود که [illegible] خندق کشند و چون [illegible] میرزا ابا بکر شبخون آورده
تا کنار خندق آمد و از هیچ جانب هیچ اثر [illegible] از جای خود نجنبید میرزا ابا بکر فرمود تا تیری چند بلشکرگاه مخالفان انداختند و باز گشته روز دیگر
علی الصباح میرزا ابا بکر بیشتر سپاه خود را در برابر سلطان اویس بداشت و خود با فوجی از مردان کارزار [illegible] بایستاد که چون هر دو گروه در هم
آویزند از کمین بیرون آمده دستبردی نماید و سلطان اویس غافل از این معنی بدانجانب [illegible] با لشکریان [illegible]
میرزا ابا بکر گمان برد که از کمین او آگاهی یافته و کرمانیان بقصد وی متوجه شده خوف بر ضمیرش مستولی گشت و [illegible] کرمانیان
شمشیر انتقام از نیام بیرون آورده روی در سپاه میرزا ابا بکر نهادند و [illegible] و چون شاهزاده [illegible] اویس و احشام [illegible]
و سلطان اویس لشکری در مصاحبت برادر خود سلطان حسین روانه [illegible] گردانید و بعد از محاربه میرزا ابا بکر منهزم باز آمد سلطان
اویس [illegible] متوجه میرزا ابا بکر شد و بعد [illegible] و محاربه [illegible] میرزا ابا بکر [illegible] و شاهزاده
در محاربه زخمی عظیم یافته مرغ روح از قفس کالبد [illegible] انا لله و انا الیه راجعون الحکم لله [illegible] ذکر مخالفت میرزا عمر شیخ
بعد از موافقت و حکم ارادت الهی [illegible] میان برادران بنای مودت [illegible]

حاسدان محبت بوحشت انجامید و مهم بان منجر شد که میرزا پیر محمد و میرزا اسکندر را مقید گردانیده او را بمعتمدی سپرده [illegible] فرمود
تا بشیراز برده [illegible] توابع و مضافات یزد پیش میرزا پیر محمد آمده [illegible] و میرزا محمد عازم اصفهان
شده [illegible] و تخریب عمارات و تضییع زراعات فرمان داد و چون میرزا [illegible] کسی بجنگ پیش نیامد و میرزا محمد نزدیک
اصفهان [illegible] بجانب شیراز باز گشت و میرزا اسکندر مقید بخراسان فرستاد [illegible]
عازم اصفهان شد و میرزا رستم [illegible] باستقبال [illegible] میرزا اسکندر [illegible] و احترام تمام بشهر در آوردند
و میرزا پیر محمد از اجتماع و اتفاق ایشان اندیشناک گشت و نوکران میرزا اسکندر [illegible] و احترام تمام بشهر در آوردند و میرزا پیر محمد
از اجتماع و اتفاق ایشان [illegible] که در شیراز [illegible] بودند مقید گردانید و میرزا اسکندر سعی نمود که میرزا رستم پرتو التفات [illegible]
انداخت و [illegible] با لشکرها [illegible] عازم شیراز گشته میرزا محمد حکم کرد [illegible]
[illegible] رود [illegible] و مقارن اینحال میرزا اسکندر
[illegible] سلیمان علی [illegible] رسیده در قریه [illegible] فرود آمده و سپاهی [illegible] و بر ایشان تاخت [illegible]
و بر ایشان ساخت [illegible] خواجه [illegible] میرزا محمد [illegible] و میرزا پیر محمد فرمود [illegible] گذرها اهتمام نمود
و میرزا اسکندر [illegible] آمد میرزا رستم [illegible] رسیده و [illegible] تمام [illegible] ایشان راه یافت [illegible]
سپاه تمام [illegible] میرزا اسکندر فرمود که اگر [illegible] از گذرها [illegible] گذشت [illegible]
[illegible] جمعی از لشکریان [illegible] گذرها [illegible] در مقابل [illegible] فارس [illegible] و فرمود [illegible]
[illegible] و از گذر [illegible] آب زده چون [illegible] گذشت [illegible] و عازم شیراز شد [illegible]
گشت که [illegible] طوفان نوح [illegible] و هر دو لشکر [illegible] شام [illegible] شهر رسیدند میرزا رستم در برابر [illegible]
[illegible] کوه رفت [illegible] از صبح تا شام [illegible] حرب و قتال [illegible] بود و چون [illegible] محاصره [illegible]
امتداد یافت میرزا رستم و میرزا اسکندر [illegible] که فتح شیراز [illegible] تمام [illegible] از محاصره باز داشته لشکری
بجانب کرمسیرات فارس بردند و مجموع [illegible] را در عرصه نهب و تاراج آوردند و غنیمت فراوان گرفته رایت معاودت بجانب

صفهان برقرار شد و بعد از چندگاه میرزا پیر محمد را داعیه انتقام پدید شد لشکر بازار انگیز فراوان داد و جنگ راه عراق و صفهان کرد و بسبب
کثرت اتباع و انصار مغرور بود و آمدن امیر حسین جاندار و پسرش یوسف خلیل از خراسان صمیم عزم او شده و در آن ایام میرزا رستم
بجو السلطنه با وطاعون که در اصفهان واقع شد از شهر بیرون آمده بموضع کسدان نشسته بود و چون خبر توجه لشکر فارس بدانجا رسید
شاهزاده را مصلحت جنگ نمودند میرزا رستم از روی تعجب گفت که قافله شیراز از برای ما مشوقات و تبرکات می آورند و چون
میرزا پیر محمد نزدیکتر رسید میرزا رستم اغرق را گذاشته دو فرسنگ پیش رفت و از برای مصاف محلی مناسب اختیار نموده فرود آمدند
و قراولان از جانبین یکدیگر را دیده خبر دو گروه و از شدت هراس آن شب تا روز پاس داشتند روز دیگر علی الصباح میرزا پیر محمد تعبیه سپاه
افتتاح نموده و صفوف لشکر آراسته در برانغار جلبان شاه برلاس و شیخ محمد جوان و صدیق سپرد و در جوانغار مقرر شد که خواجه حسین شیرازی
با طایفه از امرا نامدار و مردان روزکار باشند و میرزا رستم قول را باستمام سلطانشاه و قاضی احمد ساعدی منوط گردانید و در جوانغار جهاد
افغان و میرزا اسکندر را متعین نمود و در برابر امیر حسین جاندار با فوجی از جادران نیزه زنان شمشیر گذار قرار یافتند و چون نوبت صلوات
دست داد میرزا رستم پیش دستی کرده بر سپاه فارس حمله کرد و هر دو فریق مانند ابر مرمر روی بیکدیگر نهادند و از جانبین کوشش بسیار نمودند
آخر الامر شیرازیان غالب آمدند و اصفهانیان عنان معاودت الفرار انهزام بر تافتند میرزا رستم بکاشان آمده امیر حسین جاندار و پسرش
یوسف خلیل و سلطان محمود اقا بوقا ملازم بودند و میرزا رستم را در کاشان گذاشته خود متوجه خراسان شد و میرزا اسکندر نیز عازم
اقصوب شد و چون میرزا پیر محمد انتقام خود کشید حکم فرمود که دیگر مجلس متعرض نوکران و متعلقان میرزا رستم و رعایای مملکت او نکردند و اصفهانیان
که در شهر امن و امان نشسته فوج فوج متعاقب یکدیگر میرسیدند و میرزا پیر محمد بنوازش پادشاهانه چنانچه عادت او بود همه را مخصوص
میداد و میرزا پیر محمد با لشکر یا چند روز در مرغزار کندمان نشسته تا الافغان قریب شدند و امیر حسین جاندار با فرزندان اندوهی مخرج و منظور
پیش میرزا پیر محمد آمده و مقارن این حال ایلچی حضرت خاقان سعید خبر گرفتن ایشان رسانید و میرزا پیر محمد جمیع را بند فرمود و محمد قوچی
و عیسی بکاول را مقید بسیار ساخته مصحوب ایلچی روانه خراسان گردانید و ایشان را اهل قید با هم کشته حیف باشد
باشد او بند یاد اشکسته و محافظان را گذاشته سر خویش گرفته و میرزا پیر محمد خاطر از معامله کاشان و حرباد قان و ایشان آن جمع فرمود
عازم صفهان شده غلات آنجا با وجود آنکه در خوشه دهن گرفته بود و هنوز بر نفع و حصاد نرسیده بود و بمقدم شاهزاده جوان بخت

در اصفهان اثر نماند و دیگر باره شهر معمور شد و میرزا پیر محمد فرمود که دفترهای مالی و خراجی را در آب شستند و حکومت اصفهان بعز خود
میرزاده عمر شیخ داد و جمعی از امرا مثل امیر سعید برلاس و شیخ جوان و فاضل را ملازمت او مقرر ساخت و شیخ لیسا دار الحکومه کاشان
روان کرد و خود نیز در حین فرحناک از شیراز بازگشت و در روزی چند بفراغت گذرانیده متوجه بلاد خوزستان شد چه امیر خواند سعید برلاس
و شیخزاده و نوکی که حاکم آن نواحی بودند دم از فساد و مخالفت میزدند و میرزا پیر محمد از موضع رامهرمز عبد الله پروانچی و عبد الرحیم
و مولانا صنع الله پیش امرای سرکش یاغی روان کرد و پیغام داد که اگر در مقام مطاوعت آیند غرض عتاب و عاطفت از ... شامل
حد و بحواد یافت چون فرستادگان پیغام شاهزاده گذارندند امرا باهم مشورت فرموده قرار دادند که باستقبال بیرون آیند میرزا پیر محمد
در شش فرسنگی ششتر فرود آمده امرا با خزاین و پیشکشها بخدمت شتافته و بشرف بساط بوسی رسیدند و بصنوف عواطف و عوارف سرافراز
گشتند و شاهزاده و سپاه را در شهر ششتر دار الاماره چند روز بخرمی و نشاط گذرانید و عازم دزفول شده از آنجا متوجه حویزه گشت و از کنار
رود چهار روانگه سرداران ... احشام کرد و اعراب ... مصحوب سید یونس و سید عبد الله پیشکشهای فراخور فرستادند و شاهزاده شادیان
ملک خوزستان را مسخر ساخته با مردم ... تاخت و بعضی از امرا بعقوبت هوا و شدت گرما بخیر شده و ... میرزا پیر محمد ملاحظه
حال خود و دیگران کرده عنان عزیمت بصوب شیراز منعطف گردانید و در اثنای ... معتمدان شدند ذکر احوال میرزا رستم و میرزا اسکندر بجانب فارس
و ... با ... دیگر میرزا رستم از جور حوادث دوران بهرات در آمده و بنوابطوس حضرت خاقان سعید مشرف شده و عنایت و عاطفت خسروانه
سایر شاهزادگان اختیار یافت و در باب بعضی از ارباب جرایم که ملازم او بودند شفاعت نموده ملتمس او بانجاح و اسعاف مقرون افتاد
خاطرش ایمن و مطمئن گشت و میرزا اسکندر نیز متوجه دار الامان خراسان شده و در میان تون و طبس چند روزی بر سبیل اختفا گذرانید
و چون زمانه خواست که بافشاء آن راز زبان بگشاید در ظلمت لیل انداه بیابان بجانب یخ و شبرغان روان شد و بحدود ولایات رسیده جمعی
بدو پیوسته شد و میرزا اقبال که در ... بود متوهم شده لشکری فراهم کشیده و پیش از آنکه احوال میرزا اسکندر نظام یابد روی بدفع او نهاد و بعضی
بیکدیگر رسیده جنگ پیوسته شد و میرزا اسکندر طاقت مقاومت نیاورده منهزم گشت و جمعی که با او بودند متفرق شدند و شاهزاده شال البسه
ترک وضع کرده خواست که از جیحون عبور کند اما بحکم ظلام چهره که بر روی اعتماد تمام داشت ... و بنا بر آن عزیمت فسخ کرده در صحرا
و بیابان مسکن ... خود رسید حاکم آنجا امیر سید احمد ترخان که حضرت خاقان سعید ولایت را با او ارزانی داشته بود خبر یافته باستقبال

شتافت و او را در مقام مناسب فرود آورده خدمات شایسته بتقدیم رسانید و صورت واقعه معروض رای اعلی شاهزادگان پادشاه میرزا علی کرد
و میرزا اسکندر را نوید بسته میبود که از پرده غیب چه روی نماید و چون پرتو شعور حضرت خاقان سعید بر این قضیه افتاد مصحوب نوکر امیر سید احمد
نشان واجب الاذعان فرستاد که مستحفظان طریق و شحنگان امصار متعرض متعلقان میرزا اسکندر نگردند و بگذارند تا هر جا که خاطر
مبارکش خواهد برود و در عملکات ولایات و کماشتگان حدود او را بدرقه داده بسلامت بگذرانند و بخاطرش رسید که مرا ...
میرزا اسکندر از موهبت علی میرزا پیر محمد ارسال شده بود و بعد از تمهید مقدمات و نصایح مشفقانه و بیان فضیلت صله رحم و انواع
حکایات در آنجا مثبت گشته که مقصود آنکه فرزند میرزا اسکندر را باز طلبیده عنایت و شفقت مخصوص سازد و ناحیه از نواحی ولایت
باو مسلم دارند و در باب شرایط اخوت نکته نامرعی نگذارد و میرزا اسکندر چون بر مضمون مکتوب حضرت خاقان سعید اطلاع یافت با خواص
مشورت نموده عازم فارس گشت بامید آنکه شاید برادرش علاقه اخوت ملاحظه کرده زنگ کدورت از آینه ضمیر انور بزداید و بمقتضای کریمه
لا تثریب علیکم الیوم از جرایم در گذرد و شفقت و ترحم فرماید شب و روز می پیمود صحرا و بیابان قطع میکرد و از وقتی لحظه نمی آسود تا ... شهر
رمضان ... از ... اصطخر شیراز گذشته و مطبخ او را بیرون گذاشته پیاده بشهر در آمد و بخانه خواجه حسین طبیب رفته در وقت افطار خبر بمیرزا
پیر محمد رسید دست از طعام باز کشیده او را با احترام طلبید و انواع تفقد و دلجوئی بجای آورد و اسباب پادشاهی برادر مرتب داشته فرمود
که در محله موردستان بخانه رمضان آقا که اختاجی شاه شجاع بود بجهره خوبی فرود آید و میرزا اسکندر با خاطر آسوده از مجلس برادر بیرون آمده
و در آن منزل سعادت و اقبال قرار گرفت ذکر شهادت یافتن شاهزاده پیر محمد بن میرزا عمر شیخ بهادر و جلوس میرزا اسکندر بتوفیق حی اکبر میرزا پیر محمد
بعد از وصول میرزا اسکندر بشیراز او را مصحوب خویش گردانیده با لشکر گران متوجه تسخیر دار الامان کرمان شد و منازل و مراحل پیموده چون بموضع
روچاه رسید حسین شرابدار که شاهزاده او را از رتبه پستی برتبه امارت رسانیده بود با طایفه از اشرار صورت غدری بر خاطر گذرانیده
در نیم شب از اطراف و جوانب خرگاه شاهزاده در آمدند و شجره پادشاه سلطنت را از پای در آوردند و نه از خدا شرم داشتند و نه از خلق آزرم و میرزا اسکندر
همان ساعت از آن واقعه آگاهی یافته با دو رفیق سر خویش گرفت و راه شیراز در پیش و بعد از دو شبانه روز بشهر رسیده و با تمور خواجه که قایم
مقام میرزا پیر محمد بود ملاقات نموده کیفیت حال باز گفت هر که در شیراز بودند گمان بردند که آن حرکت شنیع از میرزا اسکندر واقع شده است
و چون مردم اردو در متعاقب رسیده آنچه واقع شده بود تقریر کردند امرا و اعیان و کلانتران فارس میرزا اسکندر را بپادشاهی برداشتند و خواجه علاء الدین

محمد که رئیس و رئیس اصحاب ناموس فارس بود بضبط شهر و بارو قیام نمود و حسین شرابدار بعد از آن جرأت و جسارت و شقاوت و جسارت
برادر خود علی را با یوتاق میرزا اسکندر فرستاد تا او نیز جام شربت چشاند و از خواهشان برق و باد بطرف شیراز رفته بود و در همان زمان میرزا ابراهیم
بجانب شیراز روانه شد و بنای امرا طاعت و انقیاد و اظهار کرده در خدمت او کمر بستند و انکوزان تا کار بعظمت هر چه تمامتر انتظام یافت بشیراز آمده بدیوان
سعادت چتر سر ایوان سپه دولت برافراخته و از جانب شهر خیک در انداخته و حسین شرابدار بعد از ورود بموردستان رفت و با کلو علاء الدین محمد جنگ
کلفت و جوابهای ملازم سک کشیده و روز از بامداد تا وقت عصر از طرفین آنچه امکان سعی و کوشش بود او را بجای آوردند و در آخر روز یکی از امرا
در لب آب موردستان بشهر در رفت و خواجه حسین این خبر شنیده پریشان خاطر بحال متوجه بیرون گشت و سایر امرا و لشکریان بملازمت
میرزا اسکندر کرفند و شاهزاده فرمود که دروازه موردستان را بگشادند و در آن شب سرداران سپاه و احاد ... بشهر در آمدند و اتفاق بکار
حسین شرابدار با چند مفلوک بجانب کرمان فرار نمود و روز دیگر میرزا اسکندر جمعی را که با حسین موافقت نموده بودند از میان برداشت و بر سریر
ایالت فارس متمکن گشت و امرا که ایشان را میرزا پیر محمد برسم منقلای روانه کرمان گردانیده بود از استماع این واقعه ... از عقب یکدیگر
عازم شیراز گشتند و از آنجمله میر صدیق برلاس حسین شرابدار را گرفت و یک گوش او را بریده برسم ... نزد میرزا اسکندر فرستاد و بعد از آن
آن ملعون را نیز ... شیخ سعدی در پس سر او آوردند و از آنجا نعش او را آتش زنان کرده و بعضی از ریش و بروت او را برکندند و ...
و کلاه و دوشش بر سر نهاده پیش میرزا اسکندر آوردند و شاهزاده از وی پرسید که چرا قصد برادر و مخدوم من کردی حسین جواب داد که اگر شب
یاد قصد ... و قصد ترا خود بنیاد میرزا اسکندر کارد کشیده بدست خود چشم راست او را از حدقه بیرون آورد و فرمود تا بزخم چماق او را هلاک
ساختند و سر آن مخذول را باصفهان فرستادند و بدن خبیثش را بعد از دو روز که آویخته بود بسوختند و مجموع امرای میرزا پیر محمد پای در دایره
انقیاد و میرزا اسکندر نهادند الا ... و او با وجود آنکه نوکر قدیم شاهزاده مرحوم عمر شیخ بود تمرد آغاز نهاد و میر عبد الصمد و طاهر ...
خانه بیک ملک ... آنکه مخدوم او بود و غارت کردند میرزا اسکندر بر این امر اطلاع یافته میر عبد الله و میر عبد الکریم و خواجه محمود خوارزمی را بجانب
یزد فرستاد و خود بجانب اصفهان توجه فرمود و در اثنای راه شنید که حادثه که در خاطر هیچکس نمیگذشت در ولایت اصفهان روی نموده بیان
این سخن آنست که سلطان حضرتین سلطان زین العابدین بن شاه شجاع چون پدرش را بفرمان حضرت صاحبقران بسمرقند بردند او را ایالت
شام رفت و در آن اوان از آنجا بازگشته پیش امیر قرا یوسف آمده ملحوظ نظر اعزاز و احترام گشته چند روز در تبریز بعیش و عشرت گذرانید ناگاه

باتفاق سلطان جاکو و دولت قاضی احمد صاعدی عازم اصفهان شد و میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد و میر سعید برلاس و امیر عباس که از اصفهان
بود باستقبال شتافته و جنگ ناکرده عازم یزد گشته و امیر فاضل از میرزا عمر شیخ جدا شده در کوشک زرد بخدمت میرزا اسکندر رسید و صورت
حال معروض داشته میرزا اسکندر امیر صدیق و امیر کوسرت و امیر سیاوش را بعقب او که جنگ ناکرده بجانب یزد میرفتند فرستاده خود روی بجنگ
سلطان معتصم آورد و هر دو سپاه در حوالی تنگ‌شاه بهم پیوسته و بدین سبب محمد افغان برگشته نزدیک قول میرزا اسکندر آمد اما ملازمان
سپاه اسکندری بنصرت و یاوری حضرت داوری دود از دودمان مظفری بر آوردند و محمد افغان از معرکه عنان بر تافته و اکثر اعیان
عراق و آذربایجان اسیر و دستگیر شدند سلطان معتصم شکسته و منهزم بحوالی اصفهان رسید و چون پیش آمده دانست که اسب او انجوی جهانده
و مردی کاران بود خود را نگاه نتوانست داشت بر قفا افتاده یاران از عقبش رسیده سر او را از بدن جدا ساختند سلطان حیات و آتش فتنه او
فرو نشست و قاضی نظام الدین احمد صاعدی عصابه تعصب بر پیشانی بسته با رعایا چاره آنکه درون دروازهای اصفهان … [illegible]
خزاین … اصفهان را … و در این اثنا میرزا رستم بر حسب حضرت خاقان سعید از جانب خراسان رسید و قاضی احمد صاعدی
با دیگر سروران باستقبال شتافته و میرزا اسکندر از این معنی خبر یافته امیر عبدالصمد را که از بند یزد خلاص شده بود نزد او فرستاد و دیگر …
بتاخت … روان کرد و خود عازم شیراز شد و جمعی از امرای میرزا پیر محمد که جنگ ناکرده متوجه یزد شده بودند در اثنای راه امرای میرزا اسکندر
صدیق و کوسرت و سیاوش با ایشان رسیده جنگ کردند و اسکندریان غالب آمده امیر عباس و بایشان پیوست و دیگران گریخته راه خراسان
پیش گرفتند و چون آنجا رسیدند میرزا رستم را تکلیف نمودند تا اجازت نهضت بعراق داد چنانچه مذکور شد ایشان نیز همراه بودند و امرا
میرزا اسکندر که پیش از این بجانب یزد رفته بجهت محاصره مشغول شده بودند عاقبت در آن باب مبالغه نمودند تا یزدیان جنگ آمده امیر عبدالصمد را
از حبس بیرون آوردند و بجهت امر مصالحه نزد میرزا اسکندر فرستادند و طاهر انزر که نایب شده و میان طاهر و کوتوال قلعه یزد که سردار یزدیان بود دیگر
نام مجتبی بود … طاهر را در قلعه قایم مقام خود گردانید و بسببی از اسباب بیرون رفت و طاهر پیش امرای میرزا اسکندر که بمحاصره
یزد آمده بودند خبر فرستاد که عرصه خالی است فرصت غنیمت باید شمرد و امرا الحال در یزد در قلعه درآمدند و جمعی کثیر از اهل قلعه را بقتل رسانیدند
و میرزا اسکندر از فتح یزد آگاهی یافته امیر یوسف خلیل را بحکومت آنجا تعیین فرمود و چون میرزا اسکندر بر مملکت فارس و اصفهان و عراق عجم
استیلا یافت عرضه داشتی بخراسان پیش حضرت خاقان سعید فرستاد مضمون آنکه بعد از واقعه جانگداز برادر سعید شهید بنابر رفع جلال …

امور ملک داری شروع نموده شد و مهمات فی الجمله نظامی می‌یافت اکنون التماس آنکه از برادران هر که مصلحت دانند نامزد عراق
فرمایند تا ممد و معاون یکدیگر باشیم حضرت خاقان سعید قلم بنام شاهزاده جوان‌بخت میرزا بایقرا کشید و او را بطبل و علم و سایر اسباب پادشاهی
معزز و محترم ساخته روانه عراق عجم گردانید و بمیرزا اسکندر نوشت که لطف یزدانی و عنایت سبحانی آبا عن جد کار او را بمرتبه جهانبانی
رسانید و آن منصب عالی از اسلاف باخلاف رسید چنانکه اکنون بمعالی امور … مملکتی که بحکم حضرت سلیمان علیه السلام …
اشتغال یافته مقتضی این شکر نعم الا به کم شکر منعم که عقلا و شرعا بر منعم علیه واجبست بجای بیاورد تا موجب مزید دولت و نعمت گردد
و مضمون … عضدک باخیک را ملاحظه کرده بنابر التماس میرزا بایقرا که آثار رشد و شجاعت از ناصیه او ظاهر و لایح بود بآن صوب
روانه گردانیدیم و توقع آنکه عاطفت مسلوک دارد تا عقد الفت انتظام گیرد و امر موهبت التیام پذیرد الحمد لله والمنه که آن معاونت
از امثال این قضایا مستغنی است رجا واثق که برادران و خویشان زاده خلاف و شفقت خویشی جای دهد که این معنی مثبات دولت …
سلطنت اثر عظیم دارد و طریق مکاتبات مسلوک داشته ابواب مراسلات مفتوح گرداند و از روزی که باشد اعلام کرده تا در اتمام آن
لوازم اهتمام مبذول افتد و باجابت موصول گردد ان شاء الله تعالی **ذکر محاربه میرزا رستم و میرزا اسکندر و رفتن میرزا رستم پیش قرا یوسف**
از گردش چرخ ستمگر میرزا اسکندر چون لوای حکومت ولایت فارس بر افراخت اندیشه بر تسخیر ولایات عراق عجم گماشت و امیر عبدالصمد و امیر صدیق را
بجانب اصفهان روان فرمود و ایشان اطراف … رفتند و قلعه … ساختند میرزا رستم از این صورت آگاهی یافته با لشکر
متوجه آن صوب شد و بمحاصره قلعه اشتغال نمود و چون پرتو شعور میرزا اسکندر بر این خبر تافت امیر توکل و امیر یوسف خلیل را با فوجی از
لشکریان بمدد محصوران فرستاد و میرزا رستم از توجه سپاه شیراز خبر یافته باستقبال ایشان شتافت و آن جماعت را چون طاقت
مقاومت نماند میرزا رستم را با خود یار ساخت و باتفاق محاصره نمودند و در این اثنا آگاه خبر آمد که … رسید میرزا رستم … منهزم
شدند و پناه بقلعه یزد بردند و میرزا رستم برادر خود میرزا بایقرا که در آن نزدیکی بعراق آمده بود بلطف و تفقد بسیار نموده با خود
یار ساخت میرزا رستم عازم اصفهان شد و میرزا اسکندر نیز متوجه آن صوب میرزا رستم سه فرسنگ استقبال نموده آن دو لشکر مانند
امواج بحر اخضر بهم رسیدند بعد از ساعتی که از جانبین مطارده و مجادله نمودند میرزا اسکندر بموضع … نزول فرمود و در آن وقت
امیرزاده خلیل سلطان باده هزار سوار بموجب فرمان حضرت خاقان سعید بعراق رفته بود چنانچه در تفصیل … کیفیت آن

میرزا خلیل پیش آنحضرت و رفتن او بجانب عراق در این اوراق مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و در اینوقت میرزا رستم از آنجناب استمداد نموده میرزا
خلیل سلطان بعزم مصالحه برادران بجانب اصفهان روانه شد و هر چند کسان فرستاده میرزا اسکندر را التماس صلح نمود مفید نیفتاد و میرزا خلیل
سلطان از طرف دیگر بشهر درآمد و در آن ایام از جانبین محاربات قوی بظهور پیوست و مهم بجایی رسید که در اصفهان عسرت غلا عظیم روی
نمود و از تنعم و عدم اسباب قوت مردم اندرونی بسقوت گشت و میرزا رستم بضرورت ولایت را گذاشته روی بدرگاه قرا یوسف
نهاد و میرزا خلیل سلطان پای تجلد فشرده در شهر توقف نمود و میرزا اسکندر همچنان بر سر نزاع و جدال بود و در این اثنا طایفه از لشکر
… بر حضرت میرزا اسکندر بازگشتند و خود منش نیز ترک محاصره داده بجانب شیراز حرکت کرد و خلق اصفهان ببلاء غلا بمرتبه گرفتار شدند
که نطاق نطق از احاطه آن عاجز گشت گویند که در ایام محاصره اصفهان میرزا خلیل سلطان بسر فالیز درویشی رسید که در شهر آب پاشی نموده
کرده بود درویش خربزه آورده وظایف خدمت بتقدیم رسانید میرزا خلیل سلطان خواست که درویش را رعایتی فرماید میسر نشد و زبان
عذر خواهی … شاهزاده که … عالم … ماند …
میرزا خلیل … از اصفهان بری رجوع نمود و صورت واقعه را معروض حضرت خاقان سعید گردانید القصه میرزا رستم چون بنواحی
تبریز رسید قرا یوسف قرب ده فرسنگ استقبال نموده با عزاز و احترام هر چه تمامتر او را بشهر در آورده بترتیب طویهای بزرگ فرمان داد
و آنچه وظایف مروت و ضیافت بود بجای آورد و میرزا رستم نیز پیشکشهای لایق کشانید و از برای نزول شاهزاده سرای محمد مظفر که بهترین
سراهای تبریز بود تعیین رفت و قرا یوسف ایشان مهمانداری … هر روز … گشت و میرزا رستم و قرا یوسف را خلوت هم صحبت میشد
و در باب تنظیم امور ملک هر نوع سخنان میگفتند و میرزا رستم اراده تسخیر ولایات عراق ترتیب میکرد و قرا یوسف در جواب میگفت که عراق
عجم را زیاده حاصلی جز مال فراوان و اسباب و تجمل در ولایت روم و شام است و تسخیر این دو مملکت بسهولت میسر میشود و در ولایات …
… مثل … و نخجوان هر کدام که خواهی سیورغال شاهزاده سازیم ملازمان آنجناب از آنجا … کرده
بر سبیل اتفاق روی جلادت بدیار شام نهیم و بعد از تسخیر آن بلاد بجانب روم و چون میرزا رستم را تعلق تمام باصفهان بود
در توجه بآن صوب اصرار مینمود بجز آنکه امیر قرا یوسف طایفه از ترکمانان را فرمان داد که در رکاب میرزا رستم بجانب اصفهان روان شدند و میرزا رستم
پسر خود میرزا عثمان را پیش قرا یوسف بگذاشت و چون روی توجه باصفهان نهاد و امیر قرا یوسف امیرزاده عثمان را تعظیم تمام نمود و بهنگام …

بر همه کس مقدم میداشتند و در اثنای راه ترا کمه میرزا رستم را گذاشته بگریختند و میرزاده رستم با خواص خویش عازم اصفهان گشت خواجه
احمد صاعدی که صاحب اختیار آن مملکت بود با سایر اشراف و اعیان عراق برسم استقبال روان شدند و میرزا رستم را بشهر در آوردند و
خدمتش قرب ده ماه در اصفهان کامران و کامکار روزگار گذرانید و چون خواجه احمد صاعدی بخلاف رای شاهزاده در تفصیل قضایا دخل
مینمود میرزا رستم در قتل او با خواص و مقربان مشورت فرمود همگنان گفتند چون عید نزدیک است خواجه مبارکباد خواهد آمد در آن زمان
کار او با تمام رسانند و بموجب مقرر در معین مهم خواجه را آخر ساختند و بعد از قتل خواجه با میرزاده رستم … دگرگون کردند و میرزا رستم تاب
مقاومت نیاورده عازم خراسان شد و در اواخر شهور سنه اربع و عشر و ثمانمائه بپایبوس حضرت خاقان سعید سعادتمند گشت و بانواع الطاف
و نشر نفحات اختصاص داد و آن حضرت آنچه احتیاج آن شاهزاده بود باو ارزانی داشت و بعد از رفتن میرزا رستم بخراسان میرزا اسکندر …
و عراق عجم فرمان فرمای علی الاطلاق شد و شهر قم را مسخر گردانیده باصفهان رفت و کوکب طالع او بدرجه شرف رسید و دار الملک سلطنت
شاهزاده دار الحکومت ساخت **ذکر در قید شدن علاء الدوله ولد سلطان احمد و نقاری که میان قرا یوسف و سلطان احمد پدید آمد و انتهای دولت**
خاندان ایلکانی و انقراض ایام جلایر سلطانی و در زمانی که امرای عراق و فارس از سمرقند مراجعت کرده بآذربایجان رفتند سلطان علاء الدوله پسر سلطان
احمد جلایر را بر خود حاکم ساخته یکجا پیش او مجتمع شدند اما او در زیاده شوکتی و کشتی نبود و چون بحوالی استراباد رسیدند علاء الدوله قاصدی
در خفیه پیش پیر پادشاه و حاکم آنجا فرستاد که این جماعت که عازم ولایت آذربایجان شده‌اند … همراه دارند قوت …
پیر پادشاه در حرکت آمده با لشکری بسر راه ایشان رفت طایفه از آن جماعت که گذشته بودند هر جا شدند با خود برده و جماعتی که مانده بودند دست از جدال
و انفعال کشیده و مجموع گذاشته با اهل و عیال بیرون رفتند و علاء الدوله در استراباد بفلاکت روزگار گذرانیده بعد از آن پیش پیر پادشاه رفت و در آن
چه بموجب اشارت حضرت صاحبقران مغفور خواهر سلطان علاء الدوله که دختر سلطان احمد جلایر بود پیر پادشاه در حباله نکاح داشت و علاء الدوله
متوجه خدمت امیر قرا یوسف شد و قرا یوسف در مقام تربیت او در آمده خدمتش را بانعامات متکاثره آسوده خاطر گردانید و چند وقت ملازم او بود قرا
امرای عراق بعرض رسانیدند که مصلحت آنست که علاء الدوله پیش پدر پیش سلطان احمد رود که توقف او اینجا مستلزم فتنه و … است قرا یوسف
علاء الدوله را پیش خود طلبیده گفت میان ما و پدر تو مبانی پیمان … تاکید یافته و با یکدیگر در مقام محبتیم و مدتی شد که تو نوبت گرفتاری
اکنون صلاح چنان مینماید که بخدمت پدر مبادرت نمائی و در شهر تبریز روزی که … و اوباش آنجا پیش تو جمع خواهند گشت و این معنی موجب فتنه

خواهد بود امیر قرا یوسف علاء الدوله را از خویش کشیده اسب و جامه داده کسیل کرد و خود بجانب خوی روانه شد سلطان زاده چون از اردوی قرا یوسف
بیرون آمده با غوای جمعی مردم بد آموز که همراه او بودند متوجه تبریز گشت و چون بدانجا رسید طائفه از ارباب شرارت پیش او جمع آمده حاجی
کوچک را که داروغه از قبل امیر قرا یوسف حاکم تبریز بود این معنی را شنیده فی الحال دور شد و پیش علاء الدوله رفت و گفت فرمان پادشاه
چنان بود که تو به تبریز بیائی چرا از کتب خلاف شده علاء الدوله جواب داد ملایم گفت حاجی کوچک او را بند کرده پیش قرا یوسف فرستاد
و چند مدتش از جرات علاء الدوله در غضب رفته او را القلعه عادلجوز فرستاده و فرمود که در چاه زندان قلعه شاهزاده را مضبوط نگاه دارند
و در اثنای این اوقات سلطان احمد بجد تمام در استحکام بغداد سعی مینمود و مال فراوان در آن اوان بدست او افتاده بود در عمارت
مدینة السلام صرف میکرد و بیان این سخن آنست که در وقت توجه حضرت صاحبقران بجانب بغداد بسپاری از زر نقد و طلا خود را بجانبی
نهاده بمجاورت معتمدان خویش بموضعی که هیچکس اطلاع نداشت مدفون کرده و در این نوبت که بدار السلام آمد آنها را بچنگ آورده و شهر را
از آنچه بود محکم تر ساخت و خندق در پیرامن آن فرموده تا حفر کردند چنانچه آب از شط بخندق می آمد و باز بشط متصل میشد و چون از عمارت برج
و باره بغداد باز پرداخت رسولان پیش قرا یوسف و پیر بداق خان فرستاده با تحف و هدایا در باب استخلاص علاء الدوله که محبوس بود پیغام گفت
و پیغام داد که در جهاد آمده بواسطه ضعف مزاج که طاقت گرمای بغداد ندارد در ییلاق همدان اتفاق نزول افتاد قرا یوسف را عدم موافقت
سلطان احمد علاء الدوله را خویش نیامده و از پیغام توجه بجانب همدان نیز ناشاد گشت و گفت بیان داد و عهد و پیمان و وثیقت بر این طریق کرد قصد
مملکت یکدیگر نکنیم من خود قصد عهد نشکنم و او مرتکب این امر ناپسندیده میشود حاکم است و این نوبت ایلچی سلطان را زیاده احترامی کرد و چون
بهارشد قرا یوسف به ییلاق الاتاق رفت و جشنی از خود در ظل رایت او مجتمع گشتند و بضبط آن ولایت مشغول شده تا حدود ارجیش و عادلجوز
رفت و از آن طرف سلطان احمد با غلبه از دحام تمام به ییلاق همدان آمد و همدان در تصرف گماشتگان ایلخان جاکو بود و پیش از آن قلعه
متحصن شدند و سلطان احمد ما استبان و ازآنجا کنار آمده بپای از قشون مکمل و مسلح آراسته متوجه سلطانیه شد و در قلعه مذکوره معصوم
برادر بسطام حاکم بود و سلطان بجد و روز او را محاصره کرد کاری از پیش نرفت سلطان احمد کسان نزد معصوم فرستاده و او را بخطاب و خلعت
پادشاهانه نوید داد و معصوم بدان سخنان التفات نکرد و سلطان احمد گفت صبر باید کرد تا خود پیش آید درین اثنا ناگاه خبر رسید که اویس می در بغداد
بفرزندی سلطان احمد مشهور گشته و بعضی مفسدان عروس مملکت را در نظر او جلوه داده اند و فتنه تشنیعی بر سر آن مرتب گشته سلطان را بسلطانیه مجال

توقف نمانده و عازم دار السلام شد و چون بدان حدود رسید بغداد جمعیت مخالفان از هم بگسیخته و اویس مذکور در شب که خبر باو رسیده بوده
بود گرفتار شده بود و در این زمان که سلطان از سلطانیه بازگشته به بغداد رفت امیر قرا یوسف در تبریز قشلاق کرده و بعد از آن بنا بر تعرض قرا عثمان
بولایت آذربایجان و دست درازی والی آنجا پسر طهرتن قرا یوسف با لشکرهای گران متوجه آن صوب شده پسر خود شاه محمد را که ارشد اولاد
بود جهت محافظت مملکت در آنجا گذاشت و امیر قرا یوسف فرصت غنیمت شمرده غیبت سلطان احمد را از مردم اویرات و ترکمان که سر
از متابعت قرا یوسف کشیده بودند و سپاه عراق عرب و حشام کردستان و لرستان و دیگر ممالک گروه انبوه و لشکر گران
انبوه از بغداد بهمدان آمد و از آنجا متوجه تبریز گشت شاه محمد ولد قرا یوسف از او جان بخوی رفت و سلطان احمد با تجمل و زینت تمام
در غره ربیع الاول سنه ثلث و عشر و ثمانمائه بشهر درآمد که بیننده‌گان در تحیر افتادند قریب صد قطار شتر خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه
و دیگر احمال و اثقال او میکشیدند و جلهای اسبان و شتران و استران بیشتر از کمخای شاهی بود و در اثر زرنه تقوز اسب با ستام کوتل با
با زینهای زر و لجامهای مرصع پیش پیش او میدوانیدند و بر بالای سرش چتر زر نقت مرصع داشته بودند و مرغی از طلا احمر بر زبر چتر نصب
داده و ندی برابر بیضه عصفوری در دهان مرغ تعبیه کرده و امرای عظام در رکاب پادشاه پیاده میرفتند و از عقب ایشان یک چوبکیان
و صاحب حسنان که ملازم بودند با جامهای زربفت هر یک نوعی از سلاح در دست گرفته پیش میرفتند و بر دست راست سلطان شاهین
آقا که صاحب اختیار مملکت بود قدم بر خاک مینهاد و بر دست چپ او بغداد آقا نیز پیاده میرفت و از پیش او مقدار یک تیر پرتاب
هیچ سواره نبود و در اثر در شهر را آئین بسته انواع آرایش متعدد بهم رسانیده بودند و هر چند قدم که رفتی زر سرخ و نقره سفید مسکوک بر او
پاشیده و هر چند گام که اسب او مینهاد پای انداز های قیمتی بر زمین میگستردند و نواب لعلی بر تاج داشت که دیده ها از نظاره آن
خیره گی میکرد و بدین زینت و عظمت سلطان احمد در دار السلطنه تبریز نزول فرمود و جمعی از امرا که در عقب شاه محمد ولد قرا یوسف رفته بودند در حوالی خوی
باو رسیدند و بعد از کوشش فراوان هر دو گروه دست از محاربه باز داشته هر یک بطرفی که مقصد ایشان بود رفتند و چون قرا یوسف بنا بر تعقیب
پسر طهرتن و مردم ارزنجان بدانجا رسید خلق آن مملکت در تسلیم شهر تعللی مینمودند و در اثنای آن داشتند که قرا یوسف بر ایشان کسی مقرر کرده
و شهر را با ولد طهرتن مسلم داشته بازگردد و قرا یوسف بدین معنی راضی نشد و آغاز محاصره کرد عاقبت سادات و موالی و اعیان و اشراف
ارزنجان بیرون آمده شهر را تسلیم نمودند و خطبه و سکه بنام و لقب پیر بداق خان موشح گشت و آن دیار را با توابع و لواحق به پسر بوداق

بیار خویش پیر عمر که در سپاهی گری انجابت معتقد او بود امداد داشت و چون در قرار فتح اوجان گذشت خبر استیلای سلطان احمد بر ممالک
اوجان مسموع قرا یوسف گشت امراء و اعیان سپاه و مقربان درگاه را جمع کرد و در باب صلح و جنگ با ایشان مشورت کرد و همگنان محاربه
قرا یوسف با سلطان احمد اتفاق کردند و در باب کمیتی خود کوکبه عظیم بزبان آوردند و قرا یوسف یکایک همه را بوعدهای جمیل خوشدل
گردانید و مقرر شد که بتعجیل منزل بمنزل [illegible] و از اوجان روانه شده و مسافت [illegible] صحرا الاکرد(?) شب غازان بود و سلطان احمد با لشکری
متوجه او گشت و بعد از ملاقات فریقین جنگی عظیم واقع شده از طرفین خلق بسیار بقتل رسیدند و عاقبت ترکمانان غالب آمده لشکر سلطان
احمد روی بانهزام نهادند و باطراف و جوانب پراکنده گشته و سلطان احمد در معرکه تنها ماند و عنان بگردانید و در وقت فرار در کنار
مجهول با وی رسیده نادانسته دو ضرب زد و سلطان از اسب بیفتاد و سلاح و جامهای قیمتی پادشاهانه گرفته او را گذاشت و سلطان
سوراخ باغی که آب از آنجا بیرون می آمد در رفت و از غایت دهشت همانجا خفت تا شب که از عقب او می آید قضا را پیر کفش دوز
از شهر بیرون آمده و بر بالای درخت جوز رفته نظاره جنگ میکرد و در آنحال که سلطان یکسواره از معرکه روی بگریز آورده اسب او را شناخته
دانست که پادشاه عالی مراتب بزیر آمده پیش سوراخ رفت و فریاد برکشید که ای پادشاه عالم اینچه حال است سلطان گفت که خاموش
باش و سر ما را فاش مکن که مردم ما را بدیدار رسانند و چون شب شود برویم و چهارپایان از ایشان بستانیم و از رعایت تو [illegible]
و همچنین که ببغداد رسیم ملوک یعقوب را بنوازم و درین حمله جهد بسیار شد پیر کفش از آنجا برفت و هیچ جوز داشت که بیجوز دان [illegible]
منودی(?) و از امور اتیه و قضایای مخفیه سخنان کفشی پیر با زن صورت حال در میان نهاد و آن عجوزه حیلهای جوزدان آغاز نهاد و چون
از کار فارغ شد شوهر را گفت که میان ما و بغداد مسافتی بعید است و حالیا نفعی از آن بما نخواهد رسید و پیشتر آن است که شب در آید مردم پیش
سلطان جمع شوند و دیگر ترا با او ملاقات دست نه دهد و صیدی چنین از دام بجهد و آن زمان پشیمانی سود ندارد و اکنون مصلحت آن مینماید
که نزد قرا یوسف روی و کیفیت حال باز نمائی و سوقچی نیک بستانی کفش دوز را سخن زن معقول افتاد و متوجه درگاه پادشاه شد در آن
زمان میراخور و اختاجیان سلطان را جمع آورده و از ایشان تفحص میکرد که سلطان احمد چند اسب همراه داشت و چند اسب خود براه یافت و چند
دیگر بدست سپاه ما افتاده ناگاه پیر کفش دوز لاتحاشی بمجلس سلطان قرا یوسف در آمده گفت سلطان احمد در موضع نزدیکی پنهان است اگر پادشاه خواهد
حیی را بسر او برم قرا یوسف گفت اینچه سخن است با آنکه او چند فرسنگ قطع کرده باشد پیر کفش دوز بر قول خود اصرار نموده عرض داشت که معتمدان

خودها باید فرستاد تا جواب را بسپاریم قرا یوسف مردم اعتمادی خویش مثل شیخ در بون(?) و محمود بتاق و [illegible] را همراه کفش دوز روان
کرد و ایشان رفته سلطان را از باغ بیرون آوردند و سلطان سر برهنه بود با یک قبای خلق در بر بیش افکنده دستار کهنه بر سرش نهادند و چند منبش(?)
برکفل اسب پیری شتر چی سوار کرده بمجلس قرا یوسف رسانیدند پس قرا یوسف بر پای خواست و سلطان را بر پهلوی خود نشاند و زبان
عتاب برگشود و با سلطان خطاب کرد که اصلا بر قول و فعل تو اعتمادی نیست بارها بقرآن مجید و کلام ایزد سوگند خوردی که قصد من
و مملکت من نکنی و خلاف کردی و قرا یوسف هر حکایتی و شکایتی که در دل داشت اظهار فرمود و حرکات ناشایستی که در ایام گذشته
از غایت او صادر شده بود باز نمود و بعد از آن از موضع جلوس برخیزانده در صف نعال بنشاند و پیربداق خان در آمده بر تخت
بنشست و امراء و اعیان با سلطان گفتند که مملکت تو به پیربداق خان میرسد و بمنزله ایلچی از او در تفویض ممالک آذربایجان
باسم پیربداق خان بابت زر گرفتند و تکلیف کردند که سلطان آن نشان را خود نوشت آنگاه گفتند که با شیخ محمود از مملکت
آذربایجان که گذشته بودیم تو آمدی و تغلب آن از دست او انتزاع نمودی کنون یورت قدیمی خود بغداد را مع مضافات باید
داد و فرمودند که در آن باب نشان دیگر بخط خویش در قلم آورد مضمون آنکه فرزند اعز امجد ابقاه الله تعالی که در بغداد است و مستحفظان قلعه تکریت
بدانند که تختگاه بغداد را بفرزند اعز اقرار شد غیاث الدین شاه محمد بهادر ارزانی داشتیم باید که چون از توجه او آگاه شوند فی الحال با براق
و پیشکش باستقبال بیرون آیند و مفاتیح قلاع و خزاین بدو سپارند و ابواب مخالفت مسدود گردانیده خدمتش را بالقدم و الطاعت
و انقیاد تلقی نمایند و چون سلطان احمد از نوشتن این سطور فارغ شد قرا یوسف و امرا هم در آن مجلس جاانقی کرده شاه محمد را نامزد
دار السلام فرمودند و امرا و برات و سرخیلان اعراب و غیر ایشان را از محبه که در این جنگ اسیر شده بودند امان دادند و در رکاب
شاه محمد روان کردند و قرا یوسف با سلطان احمد گفت با وجود آنکه نقض عهد روا داشتی و بقصد جان و مال من لشکر کشیدی من از کشتن تو
الا نظام روی بسلطان آورده گفت که خاندان سلطان اویس را تو خراب کردی و بازماندگان دولت او را کشتی و از تو هیچ کار که لایق
باشد صادر نشده و نخواهد شد ما نخواهیم گذاشت که امیر قرا یوسف را الفرجی و فی الحال از جای خود برخاست و شمشیر از میان کشاده پیش قرا یوسف
انداخت که حیات این شخص موجب فتنه و فساد است و اگر او را زنده گذاری هزار فتنه و شورش روی دهد و نزد عقلا عدم او بر وجود
رجحان دارد و امراء عراق متفق الکلمه گفتند که امان دادن سلطان هیچ وجه مصلحت نیست آن ترکمان صادق جواب داد که حضرت حق تعالی

اگر بعد از این کسی هجو او و لشکر من باشد دغدغه بر خاطر من خطور نخواهد کرد و من سوگند خورده ام که قصد او نکنم و اصلا بخلاف سوگند خود عمل
نخواهم کرد بسطام معروض داشت که این شخص چندین خون ناحق کرده است و خصمان خاطر خدا اگر تو قصد او نمیکنی حمایت هم مکن قرایوسف
ساکت شد امراء عراق ستلش (؟) گفتند که سلطان احمد را بنده (؟) قاضی شیخ علی که بیت او بود و بیرد خواجه علی تبریزی را فرو داده عرض داشت که سلطان
احمد برادر مرا بناحق کشته است و بسطام بر صدق مقال او گواهی داد و از بسیاری مبالغه عراقیان امیر قرایوسف بقتل سلطان احمد
گفت و خواجه جعفر و چند کس دیگر بجانب منزلش رفتند و سلطان احمد را هلاک ساختند و در روز دیگر امرا بخدمت قرایوسف رفتند و بسطام
بعرض رسانید که با آنکه سلطان احمد را دیروز بعالم عدم فرستادیم اوباش و اراذل میگویند که سلطان زنده است و چندان مبالغه میکنند
که نزدیک است فتنه روی نماید قرایوسف بسطام را گفت که تدبیر این امور چیست بسطام فرمود که نعش سلطان را در مدرسه خواجه شیخ کججی
نهادند و صوفی سیاه بر سر او پوشیدند و اهل تبریز تا سه روز آمده سلطان را بدان حال میدیدند و بدین تدبیر این گفتگو تسکین یافت و بعضی از
فرزندان سلطان احمد که در جنگ گاه گرفتار شده بودند بهمان شربت چشیدند و سلطان علاء الدوله که محبوس و نابینا بود هم
براه عدم فرستادند و سلطان احمد را تجهیز و تکفین کرده در عمارت دمشقیه (؟) پایین پای برادرش سلطان حسین که مقتول گشته بود مدفون ساختند
حقا که دنیا جای آفات است و محل مکافات و در سپارزه (؟) فات خالصان اسم و در این عالم بجزای اعمال شنیعه خود گرفتار میشوند و چون خبر
واقعه سلطان بمسامع علیه حضرت شاهرخی رسید از خواجه عبدالقادر که گویند که چند سال در خدمت سلطان بسر برده پرسید که در باب قضیه
خود هیچ ساخته خواجه عبدالقادر این رباعی گفته و در عمل شخام (؟) داده بعرض خاقان سعید رسانید رباعی عبدالقادر زنده و هرهم خونریز با دور سپهر
خبث جای ستیزه کان مهر سپهر روز بناگاه تاریخ وفات گشت قصه تبریز اما قضیه شاه محمد ولد قرایوسف چنان بود که چون بدارالسلام
رسید بعد از یکسال کشتیها که اولاد و صغار سلطان احمد را در بغداد محاصره کرد ایشان در شب کشتیها نشسته بگریختند و او شهر را گرفت
و در تمامت ولایت عراق استیلا یافت و در آن ولایت مدتها حکومت کرد و لشکر فراوان جمع آورده مال بیکران اندوخت و خطبه و سکه
بنام خود موشح ساخت و دیگر چنین پیدا نماند و قرایوسف نیز تعرض او نکرد گفتار در قضایای خراسان و فرستادن حضرت خاقان سعید بجانب
سیستان بعضی از شاهزادگان کامکار در شهور سنه احدی عشر و ثمانمائه حضرت خاقان سعید پرتو التفات بر حال اولاد و امجاد انداخته
فرمان داد تا اسباب طوی بنظمت (؟) ترتیب کردند و موضع باغ شهر را که قرب قلعه اختیار الدین در نفس دارالسلطنه هرات

داد و نسبت بشاهزادگان غیاث الدین میرزا بایسنقر و جلال الدین محمد جوکی بیاد سنت ختان تقدیم رسانیدند که میرزا ابابکر از
سیستان آمده و شاه قطب الدین والی نوباوه (؟) دم از محبت و ولای او میزند و این معنی را موجب استشفا از استرضای حضرت خاقانی
میدانند لاجرم شهریار جمشید قدر فریدون فر باحضار لشکر فرمان داد و اعلام ظفر فرجام در جمادی الاول سال مذکور از دار
السلطنه هرات در حرکت آمد و چون رایات نصرت شعار بقصبه اسفزار رسید برجسته خان کامکار سپاه جلادت آثار زرههای
داودی در بر و خودهای مصقول در سر و کمانهای کیانی در بازو بعرضگاه حاضر گشته و والی آنجا شاه اسکندر بنالنکین بجهت قلعه و ذخیره فراوان
اهل سیستان مغرور گشته سر مخالفت در کشیدند و بپای اطاعت پیش نیامدند و چون یک مصور مانند قضای مبرم بر آن قلعه نزول کردند
نیز از مرد جلد از مردم فراه پادشاه اسکندر در حصار بودند و جبادران سیستان مثل محمود جنده و بوفا و محمود شمس و محمود سپه سالار و غیرهم
متفق و یار و مجموع دلاوران لشکر زمین پشت به دیوار حصار نهاده بایستادند و جمعی از سپاه فیروز اثر مثل محمود شاه کودری و یوسف عراقی
و حداد او و سروران دیگر حمله کرده از دیوار ناگذشته پیاده و عیان باقی ماندند مبارزان جانباز تیغه گرز و شمشیر کرده بخشیدند
مخالفان چون دستبرد لشکر قیامت اثر دیدند فرار کرده در قلعه خزیدند ارکان دولت و اعیان حضرت در نصب عراده و منجنیق و کمان
نفط اهتمام تمام نمودند و نقب بعهده امیر شاه ملک بود و امیر مضراب و یکی بعهده امیر ترخان و یکی بعهده امیر حسن صوفی ترخان
و دیگری بعهده امیر حسن کوکلتاش و یکی بعهده امیر جلال الدین فیروزشاه و دیگری تغلق با امیر نوشیروان مسیداشت و دیگری با امیران
شیخ و یکی با امیر سید علی ترخان و دیگری با امیر یوسف خواجه و مولانا ابراهیم صدر و یکی با امیر خاوندشاه و دیگری با امیر شیخ موسی و امیر محمد
مشرف و طایفه سرداران سپاه ظفر شعار از اطراف و جوانب حصار خندق و نقب میکنند و مردم قلعه نیز کوششهای بهادرانه مینمودند
و مدت ده شبانروز آتش رزم و پیکار افروخته بود اهل حصار چون علامات اقبال بر چهره حال لشکر نصرت مآل مشاهده کردند چاره
غیر اطاعت و انقیاد ندیدند اسکندر بنالنکین و پهلوان شمس و سایر گردنکشان قلعه از روی عجز تخفیف بتضرع آمده امیر شاه ملک را
شفیع نمودند و امیر مشارالیه سخن عجز و بیچارگی ایشان را به سریر اعلی عرضه داشت و بخشش بر خواهش نمود ملتمس او بانجاح مقرون
یافته شاه اسکندر و سرداران قلعه بخدمت شتافتند و ارباب جرایم بمراحم و عواطف خسروانه اختصاص یافتند و چون خاطر خسرو جهانگیر
از مهم قلعه فارغ شد رایات فتح آیات بجانب حصار ارک برافراخت و پهلوان شمس الدین را مجددا خلعت پوشانیده و بامعافات

سیستان برسم رسالت نزد شاه قطب الدین فرستاد و او را از ترغیب و تحریض بر طاعت و موافقت فرمود و از وخامت عاقبت
و مخالفت توهیب و تحذیر نمود و پیغام داد که اگر شاه قطب الدین بر خلاف گذشته بدرگاه عالم پناه آید جز عاطفت و عنایت [illegible]
او مشهود نخواهد بود چه حق علیم است و کفی به شهیدا که ما قصد عرض و مال او نداریم اگر نصیحت را بسمع رضا اصغا نماید و از خواب غفلت
بیدار گردد شاید که امری بسبب سپاهی در حیث الولایت از کمین غیب بظهور [illegible] که در شریعت معدلت جایز نباشد و چون ایلچیان
قربت سیستان نمودند سپاه و فرزندی شاهزادگان مرکز را در میان گرفتند و مردم در مقام مخالفت و منافقت برآمده از جانبین جنگ
در پیوسته شد لشکر منصور آب از ایشان بازگرفتند و در باب قلعه [illegible] و قات [illegible] شدند و جاهجویان [illegible]
نیز بسته شد شاه قطب الدین که بحصانت حصار و مردان کار مغرور و سرگشته بود [illegible] امان طلبید حضرت خاقان سعید
[illegible] لشکر را از پای حصار بازخواند و درباره شاه قطب الدین عنایت و عاطفت ارزانی داشت و اهالی [illegible] قلاع دیگر که در آن
نزدیکی بود [illegible] امان یافتند و چون الولایت سیستان مفتوح شد موکب همایون [illegible] محل نزول
لشکر ظفر اثر گشت و شاه قطب الدین با آنکه خود نیامد کس نیز نفرستاد آتش خشم جهانسوز زبانه بفلک اثیر کشید و شحنه قهر فرمان داد
که بندهای سیستان که از عهد رستم باز بسته بود بگشایند و همه را ویران ساخته دست نهب و غارت در الولایات برآوردند و از آن [illegible]
از مزارع [illegible] شد و با وجود آنکه در آن مملکت غلات بسیار [illegible] در اندک زمانی قحط از دودمان برآمد و خرابی بسیار در آن دیار [illegible]
صدور یافت [illegible] رستم [illegible] از عراق آمده [illegible] فرمان [illegible] بهمین طریقه سلوک داشتند و چون [illegible]
در آن مملکت بمرتبه ظاهر شد که مزیدی بر آن متصور نبود حضرت خاقان سعید عزم مراجعت فرموده و ایالت ولایت فراه [illegible]
بسپر شاه علی [illegible] آثار [illegible] و انوار [illegible] ظاهر و لایح بود ارزانی داشت و در سلخ شعبان دار السلطنه هرات از وجود آنحضرت [illegible]
[illegible] گرفت و در این اثنا ایلچیان [illegible] خان پادشاه ختای رسیده و تحف حضرت صاحبقران مغفور رسانیدند و [illegible]
نوازش و عاطفت مخصوص گشته رخصت انصراف یافتند ذکر عصیان میرزاده سلطان حسین و شرح استیلای او و [illegible] بر خداوندان بصیرت
و هوشمندان صاحب سریرت محقق و محجوب نماند که رشته [illegible] سلطنت و شغل جلیل خلافت و منصب ارجمند شهریاری و عروج بمعارج
جهانداری بمبالغه [illegible] و مقارنه تایید سبحانی خیالی است محال و باطل و اندیشه ایست بی حاصل که بنجا [illegible] اتفاقی آن بمجرد کثرت

رجال و بسیاری اموال بدون اراده ملک ذوالجلال میسر شود و مقصود یابد دور از صواب و پنداری بود از حقیقت [illegible]
چه از اسباب شوکت و جهانبانی و مقدمات ملکت و ملکستانی میرزا خلیل سلطان را دست داده و [illegible] مسند بخت اتفاق [illegible]
که هیچ نیکبختی را میسر شده باشد و در زمان ارتحال و انتقال حضرت صاحبقران بدار القرار اکثر امرا [illegible] شکسته [illegible] بود
[illegible] لشکر فیروزی اثر در ظل رایت او مجتمع و چون در آن حدود [illegible] حضرت صاحبقران [illegible] ذریتی نبود
[illegible] را با [illegible] و شاهی برداشتند و جمهور امرا و طبقات حشم در رکاب او عازم سمرقند شدند و چون بحوالی آنجا [illegible]
رسیدند اصول و اعیان و امراء صاحب اختیار که محافظت خزاین و دفاین تعلق بایشان داشت با تمام ارباب [illegible]
استقبال شتافتند و مقالید و مفاتیح گنجهای [illegible] تسلیم [illegible] شاهزاده نمودند چنانچه [illegible] از آن [illegible] و در آن
ایام شهری بمعموری و آبادانی سمرقند در ربع مسکون هیچ رونده نشان نمی‌داد و از هفت اقلیم عالم اکابر و اشراف و علما و فضلا
و خردمندان و ارباب حرف و سایر طبقات امم و طوایف بنی آدم در آنجا جمع آمده بودند و خزاین خسروان نامدار و سلاطین ذوی اقتدار
از قلماق تا اقصای بلاد روم و از هند و سندان تا نهایت [illegible] شام و از آن [illegible] روم و از خوارزم و دشت قبچاق و [illegible] و جرکس
[illegible] و فرنگ و دیگر [illegible] ملوک و حکام از دیار بلاد کفر و اسلام بآنجا انتقال یافته بود و چندان نقره
[illegible] و طلای احمر و اوانی مرصع و جواهر نفیس و [illegible] و تجملات پادشاهی از زره و جوشن و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و تیر و کمان
و سیف و سنان در خزینه موجود بود که هرگز عشر آن بخیال جمشید و فریدون نگذشته بود و در وقت تخلیه قارون در [illegible] مال و خراج
سی و شش ساله ممالک محروسه ضمیمه آن شده و با آنکه [illegible] چنان با آن همه اسباب آماده و خدم و حشم فراوان از سواره و پیاده
بی کلفت جنگ و مشقت حرب [illegible] سپاه [illegible] بدست میرزا خلیل سلطان افتاد و در اندک زمانی [illegible] بر باد داد و شاهزاده
[illegible] اسراف [illegible] در چهار سال از آن زر و زیور و گنج و گوهر اثر نگذاشت جمعی دونان که شایسته [illegible] نبودند
هر یک [illegible] و دیگران که هر روزی از ایشان مستحق صد تومان [illegible] آن اموال [illegible]
ایشان سبب زوال و اختلال ملک و اقبال او بودند و [illegible] ارباب دولت و اصحاب ملک را [illegible] آن [illegible]
شاهزاده از آن [illegible] که [illegible] فرو [illegible] بمرتبه امارت رسانیده [illegible] عاقبت آن [illegible]

و تومنیان و فتح بسیع مقدار از این حرکت ناپسندیده برنجید و بسم دیو فرموده [illegible] ان ناکسان [illegible] کرده و جز امیر علت انتقال دولت میرزا
خلیل سلطان اتفاق بود که اورا چنانچه سبق ذکر یافت یکی از سروران امیر حاجی سیف الدین شاه ملک نام [illegible] ظاهری پیدا شده و نبیره
از حضرت صاحبقران [illegible] عشق را در حباله نکاح آورده و [illegible] بهم [illegible] و چون نوبت سلطنت بشاهزاده
رسید بیکبار شیفته [illegible] و دلال او شده و عنان تمالک و تماسک از دست داده و [illegible] صدور [illegible]
صواب دید [illegible] بجا [illegible] و میرزا خلیل سلطان با هوای شاه ملک و [illegible] امرای حضرت صاحبقران که نسبت
[illegible] بر سبیل تحقیق [illegible] ارکان دولت و اعیان حضرت
هیچ و منیع و شریف از شاهزاده [illegible] دولت و اقبال و شکوه و جلال میرزا خلیل سلطان [illegible]
شکوهی نماند و از ان خاندان یک [illegible] **ذکر [illegible] نهضت موکب همایون از باغ [illegible] و وصول رکاب همایون**
بباد غیس و متوجه شدن از انجا بما وراء النهر چون حضرت خاقان سعید [illegible] مبارک [illegible] اقبال [illegible] و آن حضرت
فرزند ارجمند خود میرزا ابراهیم سلطان را بمحافظت [illegible] سیستان [illegible] عازم [illegible]
و در ظل [illegible] الاستقبال [illegible] عساکر منصور شرف نفاذ یافت [illegible] سپاهی [illegible] و چون در ظل رایت همایون جمع
آمدند و چون این خبر بمیرزا خلیل سلطان رسید از سمرقند با لشکر [illegible] بحوالی کش آمد و [illegible] خبر یافت که خداداد حسینی [illegible]
استظهار [illegible] رسید شاهزاده [illegible] امیر [illegible] با سه هزار سوار [illegible] گردانید [illegible]
یکدیگر رسیده و در مقابل هم فرود آمدند و [illegible] جنگ [illegible] میرزا خلیل سلطان قاصدی پیش او فرستاده [illegible]
شاهزاده با چهار هزار سوار ایلغار فرموده [illegible] شیراز [illegible] خداداد حسینی [illegible] حال [illegible]
و شب همه شب و روز دیگر [illegible] استعجال [illegible] شیراز رسیده و [illegible] در میدان [illegible]
اشتعال دادند و عاقبت لشکر سمرقند شکست یافته میرزا خلیل سلطان [illegible] شاهزاده [illegible]
نوشته [illegible] که میرزا خلیل سلطان [illegible] اطراف و [illegible] ممالک [illegible] ماوراء النهر [illegible]
در [illegible] ذوالقعده سنه احدی عشر و ثمانمائه و [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]

[illegible] توجه [illegible] خداداد حسینی [illegible] حضرت خاقان سعید امیر چرکس را پیش میرزا خلیل سلطان فرستاده و خداداد حسینی
ظفر یافت نوکر خود و نوکر میرزا محمد جهانگیر را مصحوب امیر چرکس روان کرد و ایشان [illegible] علی [illegible] و [illegible]
که امیر خداداد [illegible] این صورت [illegible] آن حضرت [illegible] بنده مخلص [illegible] اکنون آنچه فرمان شود [illegible] حضرت خاقان
سعید [illegible] همراه نوکر خداداد فرستاده پیغام داد که آنچه در پرده [illegible] ظاهر شد [illegible]
باشد [illegible] رسید باید که امیر خداداد [illegible] متوجه [illegible] گردد که عنایت خاطر شامل حال او شود [illegible]
[illegible] معسکر همایون گشت و امیر شیخ نور الدین در وقت توجه [illegible] بحضرت پادشاه [illegible] قرار داده بود که [illegible]
ظفر [illegible] کرد [illegible] همایون [illegible] خداداد [illegible]
[illegible] عالم پناه خبر یافت از سمرقند با ایلغار بر سر امیر شیخ نور الدین تاخت و مردم او را پراکنده و پریشان ساخت [illegible]
موکب حضرت شاهرخی [illegible] از جیحون عبور نموده و در این اثنا میرزا احمد [illegible] و میرزا سید علی [illegible] امیر خداداد [illegible]
ولایت حصار فرستاده [illegible] مهم دولت متوجه درگاه سلاطین پناه شده و شرف پایبوس دریافتند و [illegible] پادشاهانه سرافراز
گشتند و در [illegible] پادشاه [illegible] رسید که چون [illegible] امیر خداداد حسینی [illegible] میرزا خلیل سلطان را
[illegible] حضرت خاقان [illegible] حضرت [illegible] پادشاه [illegible] متوجه [illegible] سمرقند شد [illegible]
امیر [illegible] حفظ و ضبط [illegible] روان فرمود و میرزا محمد جهانگیر و امرا [illegible]
[illegible] اعیان [illegible] شهر [illegible] استقبال [illegible] پادشاه [illegible]
رسانیدند و [illegible] ذی الحجه [illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
و ظل [illegible] و [illegible] حمایت [illegible] آن حضرت [illegible] مبسوط و ممدود گشت و چون [illegible] خود [illegible] امیر خداداد
[illegible] مغولستان [illegible] و حضرت خاقان سعید [illegible] در اوایل محرم سنه اثنی عشر و ثمانمائه امیر خضر خواجه [illegible] حسین
[illegible] رفته [illegible] یکدیگر [illegible]
پیش خداداد حسینی فرستاد که [illegible] رسانیده بودی [illegible] بیم [illegible]

و جهانرا طریق احتشام و عنایت ما را نسبت به بندگان قدیم و چاکران بر جاده عبودیت مستقیم داشته باشد به حسن وفا و شیمه صدق و صفا معلوم
او شده و تا غایت امری که واقع نشده موجب هنر اند و حساب او از ملازمت باشد اکنون چه شد که متوجه آنجانب گردد تا از مدد
احسان ما بالعضی او محفوظ و بهره ور شود و چون لنبا ترخان با امیر خداداد ملاقات کرده باداء رسالت قیام نمود خداداد در جواب گفت
که امیر شیخ نور الدین آن قدر ترا این مزاج نخواهد گذاشت اگر او را بندگی نمی کنند من بخدمت سرافراز گردم حضرت خاقان سعید از آنجواب ملول
و در غضب رفت و در دفع خداداد حق ناشناس را اهم مهمات دانسته بجانب مغولستان حرکت آمد ذکر توجه حضرت خاقان سعید بجانب
مغولستان و توجه ایشان حضرت خاقان سعید عزم یورش مغولستان جزم کرده رایت ظلال افشان بصوب مراد افراشت و شغام خداداد حسینی
بر ذمت همت پادشاهانه از جمله مفترضات شناخت و از سمرقند بیرون آمده چون قریب شهر آمد از کمی اعلام دولت جهان کشت میرزا ابراهیم سلطان
ترخان و امیر شاه ملک و امیر نوشیروان برسم منقلای روانه شدند و میرزا امیر بیک احمد و برادرش میرزا بایقرا و میرزا سلطان شاه و برادرش امیر حسین صوفی
تا در خجند شدند و حضرت خاقان سعید اردو را بمحل سیاه و فیست از ساخت و در پیش ایلچی منقلا خبر آمد که امیر خداداد حسینی کوچ کرده به امیر شیخ
نور الدین بانجانب آمد هر چه مصلحت باشد بتقدیم رسانیده شود حضرت امیر شاه الپیدا بآنجانب فرستاده و در این اثنا صورت حال بدیع
روی نمود که آئینه جمال بی عکس نقش پذیر مثل آن شود و کیفیت واقعه چنان بود که امیر خداداد از پادشاه مغولستان محمد خان استمداد نموده
برادر خود شمع جهان را بمعاونت فرستاده و امیر خداداد خرم و خوشدل شده خرامان و نازان باستقبال شمع جهان شتافت و از مضمون مثال هرزه شو
گمان مبر که خالی است • شاید که پلنگ خفته باشد • غافل آنکه با آنکه نسبت با برادر محمد خان وظایف خدمت و لوازم ضیافت کما یجب
بتقدیم رسانید اما او با خواص و قربان خویش رازی در میان نهاد که خداداد حسینی حق ناشناس و بیوفاست چه با وجود چندین عنایت و عاطفت
که حضرت صاحبقران در باره او داشت اکنون می بینید که این نمک بحرام با اولاد کرام آنحضرت چگونه معاش میکند و عدم چنین شخصی بهتر
از وجود میزان خرد و عیان داده بر قتل او اتفاق نمودند و خداداد را گرفته سر او را از جان جدا ساخته پیش امیر شاه ملک فرستادند چه
سری که گردن از امرت کشید گردنش را بریستان تو تنگ کشان آمده • ذکر تفویض ملک اوزجند بمیرزا امیربیک احمد ولد میرزا عمر شیخ و آمدن میرزا
خلیل سلطان و رجوع ایالت ماورا النهر بمخدوم زاده عالمیان میرزا الغ بیک گورکان چون ممالک ماوراء النهر در تحت تصرف گماشتگان
حضرت خاقان سعید قرار یافته پرتو التفات بر احوال میرزا امیر بیک احمد بن عمر شیخ بهادر که طریق جان سپاری سلوک کرده بود انداخت و ذو الحکومت

او در خجند

او در خجند در کنف کفایت او نهاد و برادر او میرزا بایقرا و امیر مضراب و امیر موسی کار را بدان ولایت فرستاد مقرر آنکه بعد از ضبط آن نواحی باردوی
همایون باز گردانند و امرای منقلای سر خداداد را و پسرش الله داد که در قلعه شاهرخیه بسر می‌برد همراه آورده و تضعیف نوازش سرافراز گشتند و امیر
شیخ نور الدین که بر حسب فرمان عازم ملاقات خداداد بود چون شر او مندفع شد معاودت نموده در پایه سریر اعلی حاضر گردید که مغولان
بولایت در آمده اند مبادا که از ایشان خرابی واقع شود اگر رخصت فرمایند بصوب خود باز گردم و دست انقراض آن جماعت را از مملکت
کوتاه گردانم حضرت خاقان سعید اجازت داد مشروط آنکه زود باز گردد و میعادش مقرر کرده که از آن تجاوز ننماید و امیر شار ارتقیش نموده
روانه شد و در این اثنا بمسامع جلال پیوست که میرزا خلیل سلطان بعد از واقعه خداداد دگاه به اترا را با خود متفق ساخته بطرف الان قوطرنیز
با میر عبد الخالق پسر خداداد مذکور پیوسته است حضرت خاقان سعید امیر شاه ملک را با دیگر سرداران بدانجانب فرستاد تا ایشان از عقب
او در آیند و نفس همایون عازم سمرقند شد امیر شاه ملک التماس نمود که راه من باز دهید که از این مضیق بیرون آیم و امیر عبد الخالق در جواب
فرستاد که شما از قلعه بر خیزید که من متوجه درگاه عالم پناه میشوم امیر شاه ملک مصلحت در ترک محاصره دیده عازم اردوی اعلی گشت
و چون امیر شیخ نور الدین در آمدن تعلل نمود حضرت خاقان سعید مولانا قطب الدین قورچی و امیر توکل قرقرا که در زمان حضرت صاحبقران
مخصوص متصدی مهمات امور بودند پیش امیر شیخ نور الدین فرستاد که مقرر چنان بود که بزودی مراجعت نماید موجب توقف چیست
و در جواب گفت که عنایت پادشاهانه در باره من بسیار و بی اندازه و از تقصیرات خود منفعلم لیکن اگر مرا از آمدن معاف دارند
و چون رایت ظفر نشان بخراسان مراجعت نماید بخدمت رسم و مقارن این حال میرزا خلیل سلطان از الان کوه آمده و با امیر شیخ نور الدین
پیوست مولانا قطب الدین و توکل باز گشته سخن او را معروض گردانیدند حضرت خاقان سعید او را مسموع نداشت و عنان عزیمت بجانب
او معطوف ساخت و در اثنا حالات نوکر قدیم میرزا خلیل محمد نام آمده کیفیت حال بصورت نیاز و دولتخواهی او معروض داشت حضرت
خاقان سعید فرستاده او را با الطاف بیکران مستظهر ساخته باز گردانید و شاهزاده محمد کاراو فرستاد که با آن حضرت عهد و پیمان بسته از امرا بر گرا
فرستند بخدمت مبادرت نماید و حضرت خاقان سعید امیر شاه ملک و امیر حسن صوفی ترخان و امیر علیکه کوکلتاش را نامزد نمود که متوجه جانب
او گردند و در حضور محمد کابیش ایراف بیاد کرد که مدت الحیات قصد جان فرزند خلیل سلطان نکنم و او را معزز و محترم دارم و اگر کسی قصد او کند
بقدر وسع و امکان در دفع او سعی تمام و سخن صاحب غرض در دفع او نشنوم هر این عهد از آن حضرت شنیده متوجه جانب او گشته که

میرزا خلیل سلطان و امیر شیخ نور الدین در انجا بودند و چون بدان حدود رسیدند امیر شاه ملک در کنار آب توقف نموده امیر حسین صوفی
و امیر علیکه باز ارفتند و میرزا خلیل ملاقات کرده در حضور امیر شیخ نور الدین سخنان حضرت خاقان سعید را بعرض رسانیدند و
شاهزاده مستظهر خاطر روی بارادهٔ همایون نهاد و در موضع [illegible] آن تا شرف تقبیل انامل خاقان حاصل کرد و حریف مجلس انس
و باعث قرب گشت و از خاطر خطیر خسرو جهانگیر داعیهٔ معاودت بجانب خراسان سرزد و ایالت مملکت ماوراء النهر و ترکستان با امرای
سعادتمند خود میرزا الغ بیگ گورکان ارزانی داشت اگرچه شاهزاده در باب عدالت و نصفت آیتی بود و احتیاج به پند و نصیحت نداشت
آن حضرت گوش هوش او را بدر نصایح مشفقانه و مواعظ پادشاهانه بیاراست **ذکر تفویض حصار شادمان بمیرزا جهانگیر و قندهار
و کابل بمیرزا قیدو و [illegible] و مفوض شدن بلخ و ضمایم آن بابوالفتح میرزا ابراهیم سلطان و مناسب آن** چون ضمیر آفتاب اشراق
شهریار آفاق از معظمات ممالک ماوراء النهر بپرداخت رایت مراجعت بصوب دار السلطنه هرات برافراخت و ولایت حصار
شادمان را بمیرزا محمد جهانگیر و میرزا محمد سلطان بر رسم سیورغال ارزانی داشت و شاهزاده بدارائی رعیت و تنظیم امور ملک و ملت وصیت
فرمود و فرزند منش خوشدل و شادمان روی توجه بجانب حصار نهاد و چون موکب همایون از جیحون عبور نموده مملکت قندهار
و کابل و غزنین را که تختگاه آل سبکتکین بود بمیرزا قیدو و فرزند ارجمند میرزا محمد جهانگیر عنایت فرمود و گفت که عروس آن ملک را زیور
معدلت و احسان بیاراید و مضمون کلمهٔ الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم را نصب العین خود گرداند و چون ملک را از خار ظلم ظالمان و
مفسدان پاک سازد این معنی را سبب استدامت دولت شناسد و از طریق نوبت عدالت درنگذرد و بعد از آن رای جهانگشای
پادشاه هفت کشور مقتضای آن شد که حکومت مملکت بلخ و طخارستان تا حد کابل و بدخشان بیمن عدل شامل و فضل کامل فرزند
خویش ابوالفتح میرزا ابراهیم سلطان که در تمامت الوس جغتای بلکه در مجموع بلاد ایران و توران در فنون فضایل و مکارم اخلاق
و محاسن آداب نظیر و عدیل نداشت حواله فرماید و بنابر آن فرمان قضا جریان نفاذ یافت که شاهزاده در دار السلطنه هرات قایم مقام
حضرت اعلی خاقانی بود متوجه اردوی سلطانی گردد و آنجناب امتثال مثال نموده بر مرکب استعجال سوار شد و در شانزدهم رجب بمخیم
اندخود رسیده سعادت دستبوس دریافت و بعد از اندازه لب بار که حضرت خاقان سعید او را مخاطب ساخت بضبط مملکتی که باسم آنجناب
موسوم شده بود فرستاد و در وقت وداع بر زبان حضرت خاقان سعید این مقال مترنم شد بیت نماند کسی [illegible] پایدار ؛ همان به که نیکی بود یادگار

و چون

و چون مهمات آنولایت در رجب ارادهٔ سرانجام یافت خاقان عدالت شعار بجانب دار السلطنه هرات ایلغار فرمود و در شانزدهم شعبان
بمستقر دولت و شرف رسیده آن بلدهٔ طیبه را طراوت روضهٔ رضوان یافت **ذکر قضایائی که بعد از مراجعت حضرت خاقان سعید در ولایت
خراسان دست داد** یکی از آن جمله آن بود که سید علی بن امیر سید کمال الدین بن امیر سید قوام الدین که حاکم آمل و ساری بود پناه بدرگاه
عالم پناه آورد و مفصل این مجمل آنست که حضرت صاحبقران مغفور هنگام مراجعت از دیار مصر و شام حکومت آمل و ساری را بجناب مرتضوی نشان
ارزانی داشت و در این اوان که حضرت خاقان سعید در ماوراء النهر بود امیر سید مرتضی برادر امیر سید علی مذکور با مداد [illegible]
فراهم آورده قصد برادر کرد امیر سید علی بولایت خراسان آمده مشمول نظر عاطفت گشت و حضرت خاقان سعید متقبل شد که او را
بمملکتش رساند و خواجه محمد شرف سمنانی را مقرر فرمود که در مصاحبت امیر سید علی بجانب ساری رود و با سید مرتضی گوید که حضرت
صاحبقران ولایت آمل و ساری را برابر بر برادر تو مسلم داشته تو اکنون در آن مضایقه مکن و [illegible] که آنحضرت مقرر کرده بودند
و با یدان در منازعت نفرمائی که این معنی موجب کدورت ضمیر اشرف خواهد شد و بحمد الله و المنه که ما امروز [illegible] در خراسان نشسته ایم
و خاطر از جمیع جوانب جمعیت و ضبط آن مملکت ظاهرا احتیاج نهضت رکاب همایون نداشته باشد اگر جناب مرتضوی سخن ما نشنود
لشکر ما در آنجا و [illegible] و بشارت عالی [illegible] و چون خواجه شمس الدین محمد و امیر سید علی باسترآباد رسیدند خواجه بشارالیه
بساری رفت و سید مرتضی را هرچند نصیحت کرد فایده بر آن مترتب نشد عاقبت امیر سید علی طایفه را [illegible] با خود متفق ساخت و بطریق
شبیخون متوجه ساری شد و سید مرتضی را بیرون کرد [illegible] امیر [illegible] شاه بهاء الدین [illegible]
[illegible] رسانیده بود [illegible] سعادت دستبوس فایز گشت و حضرت خاقان سعید او را نوازش فرموده بوعدهای
جمیل امیدوار ساخت و دیگر [illegible] رسیده [illegible] زبان [illegible] ماوراء النهر [illegible] و آنحضرت سعید
از نوازش او در حضرت اطراف ارزانی داشت [illegible] ایلچیان فولاد خان و امیر ایدکو [illegible] دشت قبچاق بدرگاه شهریار
آفاق رسیده و شنقار و سایر جانوران شکاری آورده مراسم تهنیت فتوحات که بجدید در ولایت ماوراء النهر و ترکستان واقع شده بتقدیم
رسانیدند و آن حضرت [illegible] اسب و جامه [illegible] بافسر و کمر بنواخت و از برای فولاد خان و امیر ایدکو [illegible] تحفهای
گرامند که سزاوار پادشاهان ذوالاقتدار باشد تعیین نموده امیر حسن [illegible] و حسن تقریر [illegible] داشت فرمان داد که ایشان

فولاد خان رود و بحیهٔ شاهزاده جوان بخت میرزا محمد جوکی که مخدره از خاندان خانان [illegible] چنگیز خان خطبه کند و امیر حسن [illegible] بموجب
فرموده عزیمت نمود و دیگر آنکه طایفه از ترکمانان که در موضع [illegible] و دهستان بسر میبردند و در فتنه بر پادشاه فرار نموده بودند در این
اوان مقدم ایشان [illegible] سالار [illegible] دولت بیدار بهمه را جمع کرده بپورت قدیم باز آورد و خود بشرف بساط بوسی مشرف شده
[illegible] بساط [illegible] گشاد و مرحمت [illegible] ذیل عفو بر زلات ایشان پوشیده ایشان بفراغت خاطر در اماکن خود قرار
گرفتند و دیگر از وقایع آنکه حکام سیستان از کردار خویش نادم شده عرضه داشته که اگر آن حضرت از جرایم ما درگذرد و بجهت اطمینان
خاطر بنده گان جناب ارشاد مآب شیخ زین الدین الخوافی را ارسال نماید همه ایمن شده بخدمت شتابیم و حضرت خاقان سعید جناب
تقوی مآب هدایت انتساب را رخصت فرموده و آنجناب روانه شده چون نزدیک بمقصد رسید اعیان ولایت باستقبال مبادرت نموده
شرایط اعزاز و احترام بجای آوردند و جناب شیخ شمهٔ از عنایت و عاطفت آن حضرت که نسبت بمردم سیستان معلوم او شده بود باز نمود
اکابر و متعینان آن دیار مثل شاه مسعود برادر شاه قطب الدین قاضی سابق و غیرهما جمیع و کرباس [illegible] بدرگاه سلاطین پناه
و جناب ارشاد مآب در باب شفاعت ایشان فصلی مشبع تقریر کرد و عرق بخشش جبلی در حرکت آمده رقم عفو بر جرایم ایشان کشیده
همه را بعنایت و عاطفت بیکران اختصاص داد و شاه و [illegible] پسر شاه محمود را که دلبند بود ملازم رکاب ظفر انتساب گردانید دیگر از وقایع
آن بود که خاطر آفتاب مآثر حضرت خاقان جهانگیر متوجه تعمیر ولایت مرو شد و آن دیار در زمان چنگیز خان بکشش [illegible] پسرش تولیخان [illegible] بود
و بجز خاک و خاکستر از ابنیه و عمارات آن چیزی نمانده و باقتضای این عزم فرمان قضا جریان نفاذ یافت که از مجموع بلاد خراسان و ولایت
ترک و تاجیک روی بدان مهم آورند خلایق برجب فرموده کار بند شدند و باهتمام امیر علیکه کوکلتاش امیر کوسی و امیر علی [illegible]
ویرانه در اندک زمانی بکمال معموری و آبادانی رسید **ذکر جسارت و مخالفت شیخ نور الدین و توجه حضرت خاقان سعید بجانب سمرقند و غایت فرار
و تطمین** امیر نور الدین بتسویلات شیطانی و تخیلات نفسانی با جمعی از مشهوران بیباک روی بطرف سمرقند نهاد و امیر شاه ملک لشکر ما [illegible]
آمده و میر و سپاه در موضع [illegible] رسیدند و صفها آراسته دست جرأت بشمشیر بردند و امیر شاه ملک مخالفان از جای برداشته و فرار کرده
از معرکه عنان برتافتند و از آنجا بکوه [illegible] که میان کش و سمرقند بود پناه بردند و امیر شاه ملک از دست ایشان گرفتار گشت و چون کیفیت این قضیه بسمع
سعید رسید فرمان داد که امیر مضراب و امیر [illegible] و امیر [illegible] و امیر نوشیروان برلاس و امیر محمد صوفی ترخان و امیر [illegible] خواجه

[illegible]

متوجه ماوراء النهر شدند و دیگر امرا مثل امیر حسین صوفی ترخان و امیر محمد بیک و امیر محمد خواجه بجانب توس [illegible] رفته [illegible]
باشند و حضرت خاقان سعید و لد رشید خود غیاث الدین میرزا بایسنغر را در دار السلطنه هرات بحکومت تعیین نمود و موکب همایون بهنگام
محرم الحرام سنهٔ ثلث عشر و ثمانمائه بجانب ماوراء النهر نهضت فرمود و در موضع مرو عرضه داشت اعیان سمرقند بپایهٔ سریر اعلی رسید مضمون
آنکه روز دوشنبه شانزدهم ذی الحجه خبر محاربه امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک بشهر رسیده و یکی از ملازمان شیخ نور الدین نام [illegible]
آمده پیغام او رسانید سمرقندیان فرستاده را چرخ چنان زدند که بر پاس نهاده باز پس بردند و در جمعه امیر شیخ نور الدین بدر
شیخ زاده آمده که محافظت آن باهتمام خواجه حسام الدین و اولاد شیخ زاده ساغرچی بوده هرچند فریاد برکشید هیچکس جواب نداد و از آنجا
بدر دیگر رفت خواجه عبد الاول جواب داد که ما مردم طالب علمیم و بحکومت کاری نداریم حاکم ما میرزا شاهرخ بهادر است و [illegible]
خود را آنجا گذاشته بود از خدمت شما شاهزاده روی توقف ندید اکنون تا رخصت حضرت شاهرخی نشود ما شهر را بکسی نخواهیم گذاشت
و در آخر عرضه داشت اکابر و اشراف سمرقند از حضرت خاقان سعید التماس کرده بودند که زودی رایات فتح آیات متوجه آن صوب شود
تا ایشان از تعرض ایمن شوند حضرت خاقان سعید ایلچیان قرسیر بسمرقند فرستاد تا بشارت وصول چتر فلک فرسای اسمع اهالی آنجا رسانید
و چون چتر گردون ظفر قرین فرجام گشت نوکر امیر شاه ملک عرضه داشت آورد که میرزا الغ بیگ در کنار کلف نشسته و این بنده در مصاحبت
امیر نوشیروان برلاس متوجه سمرقند گشت و چون شیخ نور الدین از دروازه سمرقند مایوس بازگشت عمزاده خود امیر شیخ حسن را فرموده که
[illegible] رفته حصار [illegible] را محاصره کنند و این اشارت امیر خداداد حسینی بر حسب امر شیخ نور الدین بولایت خود رفت و از آنچه [illegible]
اندیشناک و پریشان خاطر بازگشت و وفادار که مقید داشت بقتل رسانید و بر حدود قبه میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان را که در حصار بود
به مدد و افسون پیش خود آورد و در این زمان که امیر شاه ملک بسمرقند رفته و رایات همایون بکنار جیحون رسید امیر شیخ نور الدین عبد الکریم
حاجی سیف الدین را با بعضی از سرداران در برابر امیر مضراب بازداشت و سلطان بایزید را بجانب کلف فرستاد و میرزا الغ بیگ
[illegible] و خود با میرزا محمد جهانگیر متوجه سمرقند شد بتصور آنکه شاید که سمرقندیان در بروی شاهزاده بگشایند و چون بمقصد رسید چهرهٔ مقصود
جمال ننمود و شهریان بهجان در مقام مخالفت بودند چند روزی امیر شیخ نور الدین پریشان خاطر و پراکنده دل در باغ دلگشا کان گل
گذرانید و در آن اثنا رایات فتح آیات بکلف رسید که میرزا الغ بیگ آنجا بود و سلطان بایزید احمال و اثقال را گذاشته فرار نمود و عبد الکریم حاجی

سیف الدین یادگار مرا که در برابر مقراب نشسته بودند گرفته بحث شد و روز جمعه بعد از هم صفوف موکب منصور از آب عبور نمود و امیرزاده را بجانب کش روان کرد
و خود با تشکی اندر حرکت آمد امیر شیخ نورالدین از کثرت لشکر فیروزی اثر خبردار شده تحاشی نمود و از نواحی سمرقند متوجه کنار آب شده و امیرشاه ملک
سوار و پیاده سمرقند را جمع آورده از عقب امیر شیخ نورالدین روان شده و خدمتش عطفه عنان کرده بر امیرشاه ملک تاخت و سمرقندیان را متفرق
و پریشان ساخت و اموال و اسلحه ایشان بدست شیخ نورالدین افتاده سبب زیادتی غرور گشت و با خود خیال بست که در مقابل لشکر منصور
آید و میرزا ابابکر احمد بابا حسین بولاد از ولایت خود بیرون آمده با امیرشاه ملک پیوسته روی توجه بدرگاه اشرف اعلی آوردند و میرزا الغ بیگ
قورچیان ولایت کش را جمع نموده مجموع ایشان بخدمت پیوسته ... و مجتمع گشتند و امیر شیخ نورالدین
نیز با سپاهی فزون از حساب همه پرخاشجوی و مردم آزمای متوجه لشکرگاه ... گشت و روز شنبه که هر دو فریق در برابر یکدیگر
صف کشیدند امیر شیخ نورالدین ... احمد بیرک که پیش رفته بود او را از جای برگرفت و قورچیان نیز آثار جلادت بظهور رسانیدند
و حضرت خاقان سعید بنفس همایون آهنگ معرکه کرده و مبارزان قول و بهادران قلب را از آن جرأت قوت تازه پیدا شد و یکبار روی بدشمن
نهادند و بضرب تیغ آتشبار خرمن جمعیت ایشان را بباد تفرقه میدادند و امیر نورالدین از معرکه عنان برتافته لشکر بایش متفرق و پریشان گشتند
و جمعی با هنوز ... روی برسم ... گردون خرام ... خود منحرف گشتند و آن حضرت همه را نوازش نموده عنایت
فرمود این فتح مبین روز دوشنبه از ماه ربیع الاول از کمین غیب عالم ظهور آمد و یازدهم ماه مذکور خطه سمرقند از فر مقدم حضرت خاقانی
مانند بهشت گشت و سمرقندیان از چنگ حوادث امان یافته مشمول نظر عاطفت و احسان گشتند آن حضرت امیرشاه ملک را با لشکری گران
بنواحی ازکند فرستاد هرکه را از اتباع امیر شیخ نورالدین یابد مستاصل گرداند و چون مهمات مملکت ماوراءالنهر تجدید رونق و طراوت یافت
حضرت خاقان سعید عنان عزیمت بجانب خراسان تافت **ذکر توجه موکب همایون حضرت بهرات ...** حضرت خاقان سعید در بیستم ربیع الاول
از سمرقند نهضت نموده در اوایل ربیع الآخر بدارالسلطنه هرات نزول فرموده و در دشت قبچاق در ولایت اوزبک ایلچی امیر ایدکو از مملکت دشت
شیروان فرستاده و امیر شیخ ابراهیم از جانب ... و از ولایت ساری آقا صدر امیر سید علی و همچنین از قلعه فیروزکوه و دیگر ولایات
گرمسیر متعاقب بدرگاه عالم پناه آمدند و امرا ... در دیوان اعلی معاملات ایشان پرسیده چنان بوضوح پیوست که غبار فتنه از جانب
... رفته لاجرم یرلیغ جهان مطاع صدور یافت که حکومت گرمسیر تعلق بهر کس داشته باشد ... ملازمت رکاب ظفر انتساب

با تمام نماید و بعد از معاودت آن حضرت بخراسان بناء مدرسه شریف و خانقاه معارف پناه که در سنه ثلث عشر و ثمانمائه بر طرف
شمال شهر در برابر قلعه اختیارالدین بحکم طرح انداخته بودند با تمام آوردند و اکنون تاریخ هجری سنه تسع و عشرین ... شد در غایت صفا
و معموریست و در سال مذکور خاقان موید منصور در جانب شرقی هرات العمارت باغ سفید فرمانداد مهندسان و استادان چابکدست ...
او صنعی در غایت تکلف و تزیین تمام شد و پیشتر از آن سالهای دراز در آن فضا باغی بوده موسوم بباغ سفید **ذکر آمدن میرزا عمر**
شیخ از جانب عراق و مشرف شدن بملازمت خسرو آفاق حضرت خاقان سعید در افتتاح سنه ... و عشر و ثمانمائه عزیمت ییلاق بادغیس
فرموده و در آنجا میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد بن عمر شیخ از جانب فارس و عراق آمده شرف پابوس دریافت و سبب این معنی آن بود که چون
میرزا اسکندر آن ممالک را در تحت ضبط آورده مصلحت چنان دید که میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد و میرزا علی بن میرزا رستم که هر دو برادرزادگان او
بودند از مملکت ... چه ایشان ... ارث و کسب استحقاق پادشاهی داشتند آن دو شاهزاده متوجه خراسان شدند و ملازم
مخیم موکب همایون پیوسته در این اثنا قاضی عثمان که از جمله متقیان آن دیار بود برسالت آمده انواع تحف و برکات آورد و بوسیله امرا
معروض داشت و بعرض رسانید که در آن بلاد خطبه و سکه باسم و لقب همایون موشح شد عنایت بیدریغ مخصوص گشته رخصت انصراف
یافت و در خلال این احوال نوکر میرزا الغ بیگ آمده مغولی را مقید آورده بعرض رسانید که امیر نورالدین بمغولستان پیش محمد خان رفته او
برادر خود شمع جهان را بمدد امیر مشار الیه تعیین نموده ایشان با لشکر بالقرب سیرم رسیده اند و مقارن این حال از جانب کرمان نوکر سلطان
اویس بیرام ایدکو آمده خبر آورد که میرزا اسکندر از ضبط ممالک فارس و عراق فارغ شده روی بدارالملک کرمان نهاده ...
... ایلچی میرزا الغ بیگ رسیده اخبار خوش رسانید و خاطر خطیر از جانب سمرقند فراغت یافته لشکر را از ییلاق بادغیس اجازت
داد که بجاهای خود روند و آن حضرت در بیستم صفر بدارالسلطنه هرات نزول فرمود و باغ زاغان را مقر ... و روضه رضوان ساخت
و در اثنا ایلچی امیر شیخ نورالدین ابراهیم از جانب شیروان آمده پیشکشهای پادشاهانه کشید و آن حضرت فرستاده را عنایت ...
فرموده باز گردانید و از جانب سمرقند خبر آمد که امیرشاه ملک بطرف مغولستان رفته آنجا را غارت و تاراج کرد و با اولجه فراوان
مراجعت نمود **ذکر مخالفت امیر شیخ نورالدین نوبت ثانی و لشکر کشیدن نوبت دیگر بحضرت خاقان** امیر شیخ نورالدین با آنکه شکست
فاحش یافت دل از حکومت بر نمیداشت هر لحظه سودای میگرفت و هر زمان خود را بر حاشیه ولایتی میبرد و چند نوبت ...

لشکر فراوان سمرقند منهزم شد و چون کاری از پیش نرفت عاجز گشته پناه بمحمد خان برد و از او استمداد طلبید و محمد خان با لشکری انبوه متوجه او گشت
و این خبر بسمرقند رسیده میرزا الغ بیگ صورت حادثه را معروض ایستادگان پایه سریر اعلی گردانید حضرت خاقان سعید با جمعی
لشکر فرمان داد روز چهارشنبه سلخ ربیع الاول از باغ زاغان بباغ نو نزول کرد و از آنجا پای سعادت در رکاب آورده روان گشت و
منازل قطع فرموده بکنار آب مرغاب رسید و از آنجا قاصد میرزا الغ بیگ آمده خبر آورد که مغولان بولایت خود باز گشتند بیان این
سخن آنست که چون محمد خان بمیان نیکی و صوان رسید و امیر شیخ نورالدین باو پیوست با خواص و مقربان و مردم بتجربه یافته مشورت
کرد و گفت چه ضرورتست که ما برای شیخ نورالدین با مردم ذو شوکت دشمنی کنیم و معلوم نیست که ظفر و شوکت نصیب کیست و در ...
معاودت قرار یافته محمد خان ایلچی حافظ نام پیش امیرشاه ملک فرستاد که سابقا میانه ما و تو و شیخ نورالدین عداوت بود و اندک تزلزلی
که روی نمود بنا بر آنکه ... صاحب اغراض بود اکنون با تو دوستی میکنیم اگر میان تو و شیخ نورالدین عداوتست ما او را اعانت نمیکنیم امیر
شاه ملک ایلچی را نوازش و جامه و اسب داده خوشدل باز گردانید و نوروز بخشی را با ... و ترکات پادشاهانه پیش محمد خان فرستاد
و از جانبین قواعد محبت و صداقت تاکید یافت و در این اثنا ... در رفتن بجانب سمرقند متردد شده چند روزی در ...
... توقف نمود و امیر سید علی ترخان موجب فرموده عمل نموده ... رفت و باز آمده معروض داشت که بعد از تفحص و تفتیش چنان بوضوح
پیوست که از آن زمان که زمام رتق و فتق مهمات ملکی ماوراءالنهر در کف کفایت امیرشاه ملک نهاده اند و شرائط ملکداری و جانسپاری
دقیقه فرو نگذاشت امتزاج پادشاهان بغایت نازک ... با قوای عالی حاکم است و همچنین امیر سید علی بعرض رسانید که در آن ...
که من بازگشتم امیرشاه ملک بدفع شیخ نورالدین متوجه مغولستان شد تا مهم بکجا رسد و از استماع این اخبار حضرت خاقانی عازم سمرقند شد
تا آن مملکت را تجدید رونق و طراوت دهد و چون بقبة الاسلام رسید فرمان همایون شرف نفاذ یافت که بر جیحون پل بستند و موکب اعلی در پنجم
جمادی الاول عبور نمود و چون موضع قشقا مضرب خیام سپاه نصرت انجام گشت میرزا الغ بیگ با اکابر و اشراف رسیده سعادت بساط
بوس دریافتند و چون ... بشهر سمرقند در آمده و مزارات اکابر اتقیاء و صاحبقران را زیارت کرده صلات و صدقات بمستحقان و مجاوران
رسانید و مرغزار کان گل محل نزول سپاه و پادشاه ... گشت و بعد از چند روز نوکر امیرشاه ملک رسیده سر امیر شیخ نورالدین را ... **ذکر**
کیفیت نابود شدن شیخ نورالدین از اقبال پادشاه دین پناه امیرشاه ملک چون جهت دفع شر امیر شیخ نورالدین عزم مغولستان کرد و خواست که بر آب

جیحون پل بندد امیر شیخ نورالدین آگاه شده اضطراب آغاز کرد و بهرکس از شاهزادگان چنگیزخان و امرا او توسل جسته التماس نمود که چنان
کنند که میان او و امیرشاه ملک صلح واقع شود و بعد از قیل و قال امرا با امیرشاه ملک در باب مصالحه امیر نورالدین سخن گفتند امیر
شاه ملک ایشان را از پیش روان داشته خود متعاقب ... آمد و قاصدی پیش امیر نورالدین فرستاده پیغام داد که اگر گناه را اعتراف
میکنی و عذر خواهی گذشته مشغول میشوی با تو صلح میکنم و الا میان ما و تو جنگ است امیر شیخ نورالدین گفت که اگر امیرشاه ملک با دو نوکر
بدر قلعه آید من نیز با دو کس بیرون آیم و ملاقات شود و این قضیه منقطع گردد بهتر باشد سخن بر این قرار یافته امیرشاه ملک بدر قلعه ...
رفت امیر شیخ نورالدین بیرون آمده یکدیگر را در آغوش گرفتند امیرشاه ملک گفت که بر عالمیان روشن است که حضرت صاحبقران مغفور ترا
بمثابه تربیت کرد که مزیدی بر آن متصور نبود و چه از فرزندان صلبی ترا عزیزتر میداشت یکی از عنایتهای آن حضرت که درباره تو مبذول ...
و آنکه ترا در باره امرای عظام مقام داد و خود انصاف ده که با وجود این حقوق از تو نسبت باین خاندان چه بیجا چیزها واقع شد اکنون ...
لابد گرگ چه رشته چه بحث میتوان بست ** لیکن همان گره بجا ماند ** هر چند امیرشاه ملک مبالغه نمود که امیر شیخ نورالدین از سرکشی و عناد بگذرد
و در مقام اعتذار و استغفار آید فایده نداد امیرشاه ملک گفت روز بلند شده و هوا گرم ... میانه ... تا ...
از قلعه دورتر رفت و امیر شیخ نورالدین همچنان ایستاده بود و او را بدین سخن فریب داد القصه امیر موسی و امیر دولتخواجه چند نوبت آمد شد
کرده سخن صلح بجایی نرسید امیرشاه ملک گفت یک نوبت دیگر این ... را نصیحت کنیم اگر خود پیش آنحضرت میرود یا فرزند را روان
میکند باری نوکر خود را بفرستد تا ... امرا رفته امیر شیخ نورالدین بر در قلعه ایستاده بود و با ایشان سخن میگفت در آن حال
امیرشاه ملک در مقام نوازش آمده هر قداق را گفت که تو مرا بجای برادری ... اگر امروز قدم جرأت پیش نهی در این معنی که در خاطر
آمده اقدام نمائی شاید که از چهره ظفر و نصرت در آیینه مراد جلوه گر آید و ذکر دلاوری تو در السنه و افواه سایر و دایر گردد و نام شجاعت تو بر صحایف
روزگار باقی ماند باید که چون امرا از پیش شیخ نورالدین باز گردند تو ... و ... چون ترا از دور پیش طلبد او را در آغوش ...
کشیده فرو کشیدن او از اسب بر عهده تو و محافظت و حمایت تو بر عهده ما هر قداق متقبل این معنی شد و چون امرا سخن تمام کردند مراجعت
نمودند هر قداق فرصت نگاهداشته متوجه در قلعه شد و چون چشم امیر شیخ نورالدین بروی افتاد او را ... هر قداق پیاده شده چند نوبت
زانو زده امیر نورالدین خم شده او را در آغوش گرفت و چندانکه دستهای هر قداق از پشت امیر مشار الیه بهم رسید بهر زوری که داشت فرو کشش را

از اسب فرو کشیده و چون شیخ نور الدین بر زمین افتاد انور بر سینه او نهاده شمشیر از غلاف بیرون آورده و نوکر امیر شیخ نور الدین که با او بودند
قلعه بودند و از دور نظاره ایستاده و بر سر هر قداق تاختند و یک شمشیر بزد که سر قداق فرو افتاد و بر بالای شیخ نور الدین را نگاهداشته شمشیر بر تو زد
چنانچه لبهای اسب بریده شد اسپان رم خوردند آنگاه شمشیر برد و سر شیخ نور الدین فرود آورد و کشتند او را که جبه و تیغ شمشیر پیش از شمشیر
و بعضی از کاسه سرش بر بود و امیر شاه ملک با جمعی که از دور نظاره مشغول بودند بر قداق چون دید که باز رسیدند بر خواست و بیکضرب
شمشیر سر شیخ نور الدین را بر خاک مذلت انداخت و اثری چنین بدیع پیروزی دولت حضرت خاقان سعید از پرده غیب ظاهر شد
و امیر شاه ملک هر قداق را تربیت و نوازش بسیار فرمود و گفت مدت العمر ممنون تو خواهم بود هر قداق گفت چه سعادت از این بالاتر
که در رضای مخدوم حاصل شد و نام این بنده در میان الوس باقی ماند بعد از این واقعه امیر شاه ملک قلعه صوران را محاصره کرده و در این اثنا
ایلچی حضرت خاقان سعید رسید و پیغام با میر شاه ملک آورد که مردم از تو متوهم اند باید که پیش ما آئی تا ما دیگری را فرستاده آن ولایت را
استمالت دهیم و امیر مذکور بر حسب فرمان بدرگاه عالم پناه مراجعت نمود **ذکر معاودت رایات نصرت آیات بخراسان و رسیدن خبر وفات**
امیرزاده خلیل سلطان چون ممالک ماوراء النهر و ترکستان از وجود عدات و طغات صافی شد و مجموع آن ولایت مضبوط و محفوظ
گشت حضرت خاقان سعید بعزم مراجعت علم دولت و شوکت برافراخته و اردوی همایون از کان گل کوچ کرده بکوک گنبد آمده آن
منزل میرزا امیرک احمد بموکب خجسته پیوسته شرف بساط بوس دریافت و بلطایف مخصوص گشت و امیر شاه ملک نیز بتقبیل بساط
مناط استسعاد یافته بعواطف خسروانه سرافراز گشت حضرت هم در آن منزل شاهزاده جوان بخت میرزا الغ بیک گورکان طوی عظیم ترتیب
داده پیشکشهای پسندیده نظر پادشاه رسانید و در این اثنا ایلچی عمزاده شیخ نور الدین شیخ حسن از قلعه صوران رسیده صورت انقیاد و اطاعت
مرسل خود اظهار کرد حضرت خاقان سعید توکل چهره را پیش شیخ حسن که در بعضی تواریخ او را برادر امیر شیخ نور الدین گفته فرستاد
که اگر در این قول صادقی تومان آغا را پیش ما فرست از سیاق کلام مورخان چنان فهم میشود که بعد از واقعه حضرت صاحبقران امیر شیخ
نور الدین تومان آغا را در حباله نکاح آورده بود چون خاطر اشرف میرزا الغ بیک از امیر شاه ملک اندک غباری داشت چنانچه شمه از این
معنی مذکور شد فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که امیر شاه ملک عازم خراسان شود و موکب همایون از کوک گنبد نهضت
نموده و مسافت پیموده بدار السلطنه هرات نزول فرمود بعد چند روز تومان آغا رسید و آن حضرت شرط اعزاز و احترام بتقدیم رسانید

و قصبه کوسویه را که از هرات تا آنجا قرب پانزده فرسخ است بنواب او ارزانی داشت و حالا آثار مهد علیا در آن سرزمین ابواب البر موجود است
و پس از توجه بجانب ماوراء النهر حضرت خاقان سعید در صدد تربیت میرزا خلیل سلطان آمد هزار نوکر باو داد و جمعی از سرداران مثل
امیر حمزه قنقو و بیک فولاد و خضر سپاهی و غیرهم ملازم رکاب او گردانید و فرمود که اسباب پادشاهی شاهزاده مرتب ساختند
و یرلیغ جهان مطاع نفاذ یافت که شاهزاده بولایت عراق عجم و آذربایجان رود و هر ممالک که تعلق به پدر مرحوم او میرزا میرانشاه
داشت هر جا که بگیرد از آن او باشد و هر جا که خاطرش قرار گیرد یورت سازد و میرزا خلیل سلطان روی بعراق نهاد و چند روزی در ری
نشسته بنا بر طلب میرزا رستم باصفهان رفت و از آنجا بری باز آمد چنانچه در این نوبت که بری رسید بعارضه دو سه روزی راه ادبار
پیش گرفت و از نوحه اینجا دیده ها نمناک و سینه ها چاک و جگرها کباب گشت و خبر واقعه بمسامع علیه حضرت پیوسته خاطر اقدس
مشوش و پریشان گشت و چاره بغیر تحمل ندیده و زبان بکلمه انا لله و انا الیه راجعون بگشاد و هنوز گوش از صدمت صدای زلزله فوت میرزا
خلیل سلطان فارغ نشده بود که طنین ارتحال والده آن مهد علیا خانزاده در شرفات القصور دماغ وضیع و شریف پیچیده و از بانوی عظمی در مشهد
مقدس رضویه ساکنها التحیه وفات یافت و در جوار روضه بزرگوار در تحت گنبدی دفن کردند ع منور مرقدش پر از نور باد **ذکر توجه خاقان سعید بجانب**
مشهد اقدس و معاودت از آنجا و نزول در دار السلطنه هرات چون آفتاب عالم افروز لوای عظمت و شوکت بجانب بیت الشرف خود برافراخت
ضمیر خورشید تأثیر پادشاهی اقتضای آن فرمود که موسم عید اضحی از زیارت مشهد مقدس رضوی که ارباب عرفان بتحقیق آن را برابر
حج پیاده داشته اند بتقدیم رسانند و با مقتضای این عزیمت نهم ماه ذی القعده موکب همایون از دار السلطنه هرات نهضت فرمود و در این اثنا
بمسامع جلال رسید که مودود گرمسیری که التجا بدرگاه عالم پناه آورده بود و بعمل ملازمت رکاب ظفر انتساب روزگار میگذرانید
در این اوقات فرصت غنیمت دانسته فرار نمود و آن حضرت بتفحص حال او مسرعی بجانب هرات روان گردانید و کیفیت احوال او
چنان بود که چون حکومت ولایت بر پرک که منازع او بود مفوض گشت چنانچه سبق ذکر یافت مودود بنا بر فرمان ملازم شده مدتی روزگار
گذرانید و همچنین که مجال یافت روی بگرمسیر نهاد و در منزل ارسین بجماعت بلوچان که رئیس ایشان علی تیمور بود در کنار کاه با و دچار خوردند علی تیمور
گفت که در این باب نشان همایون باید نمود و الا موقوف باید بود مودود تیغ کین از نیام بیرون آورده چند تن از بلوچان را زخمدار ساخت و بعضی
از ایشان را بدرجه شهادت رسانید علی تیمور فرار نمود و مودود از پی او تاخت تمور پسر علی تیمور از عقب در آمده تیری چنان بر پشت او زد که از سینه

او بیرون آمد و جماعت بلوچان نوکران مودود را مقید ساخته روانه هرات گردانیدند و در همان روز که قاصد حضرت خاقان سعید جهة تفحص
حال مودود بشهر رسید بلوچان سر مودود را رسانیدند و چون آنحضرت بمشهد نزول فرمود مراسم زیارت بجای آورد و نذر و صدقه
بارباب احتیاج داد و سادات عظام را بنوازش و عطایای اختصاص بخشید در این ولا امیر سید غیاث الدین حاکم هزار جریب از حسن عقیدت و صفای نیت
بپای سریر اعلی آمده پیشکشهای لایق که در خور چنان بزرگی و در خور چنان پادشاهی باشد گذرانید و خدمت و شرف قبول یافته بپایه اعتبار سرافراز
گشت و نوبت معاودت بقدوم آن حضرت در کنف عصمت و عنایت ایزد متعال بدولت و اقبال براه بادغیس شکار کنان روان شده در جمعه
عاشر محرم خوشدل و خرم بمقر جاه و جلال خود نزول فرمود و مقارن وصول چتر فرقدسای بدار السلطنه هرات که ایلچیان دایمینگ خان
پادشاه ختای نزدیک رسیدند فرمان عالی نفاذ یافت که شهر را آذین بندند و ارباب حرف و صناع حذاقت و مهارت خود ظاهر گردانند
دکاکین از چپ و راست آذین بستند بعد از امتثال واجب الانقیاد امرا و اعیان برسم استقبال بیرون شتافتند و مقدم ایلچیان را بخود مبارک
دانسته ایشان را بتعظیم و احترام تمام بشهر در آوردند و در آن هنگام زمانه چون ایام جوانی طرب افزای و مانند شبهای وصال جانان فرح افزای حضرت
خاقان سعید فرمود که باغ جهان آرا را پیرایش دادند یساولان بهرام صولت هرکس را در مقام و محل خود تعیین فرمودند و حضرت خورشید طلعت بهرام
کوزاین و حشمت بر سریر رفعت برآمد امرا و ارکان دولت و ایلچیان بشرف پای بوس رسیده سلاکات ایشان را گذرانیدند و سخنان دایمینگ خان را
که همه از محض خیر و نیک اندیشی بود بموقف عرض رسانیدند و کتابات پادشاه ختا را که بزبانهای مختلف نوشته بودند و همه مشتمل بر سلام و تحیت
و ستایش آن حضرت و سفارش میرزا خلیل سلطان و غیره بود معروض شد حضرت خاقان سعید فایق از الفکر و در ک
اطلاع بر مقاصد مجموع با اسعاف مقرون ساخته حکم کرد که امرا ایلچیان را طویها دهند و در این اثنا ملک قطب الدین والی سیستان که پیش از این مراسم عبودیت
متقاعد بود اعتماد بر لطف و عهد حضرت خاقان سعید کرده بدار السلطنه هرات آمد و امرای عظام را در باب جرایم و آثام شفیع خود ساخت امرا عرضه
داشتند که هر چند ملک قطب الدین از خدمت در رفته و در خدمتکاری تقصیر نموده و قدم از موقف عبودیت لغزیده اما اکنون زبان باعتذار و استشفا
گشاده ع با تیغ و کفن بزنهار آمده است ؛ از عنایت و مرحمت پادشاهی چنان سزد که توبه او بپذیرد و علامت ملکانه رقم عفو و اغماض بر جرایم
زلات او کشید و ملک قطب الدین سعادت دستبوس دریافته بعواطف خسروانه سرافراز گشت ب هر بنده را که خطا نرسید ؛ از دم آن عفو
بجا نرسید ؛ و قبول کرد که سال بسال باج و خراج بخزانه عامره رساند و آنچه از سال گذشته باقی باشد ادا نماید عاطفت پادشاهانه مملکت را

بقطب الدین ارزانی داشت و چون مهمات ایلچیان ختای سرانجام یافت رخصت شد که معاودت نمایند و شیخ محمد بخشی برسم رسالت با ایشان
روان گشت **ذکر شاهان بدخشان و تمرد و فساد ایشان** شاه بهاء الدین والی بدخشان قاصدی نزد حضرت خاقان سعید فرستاده بود و التماس
نموده که معتمدی ارسال فرمایند تا مال ولایت بدو تسلیم نموده آید و فرزندان را بملازمت فرستد آن حضرت امیر حمزه قنقو را روانه گردانید
و مشار الیه بمقصد رسید و شاه بهاء الدین از وعده پشیمان شده و اندیشه محال و خیال استقلال بخود راه داده و انقیاد احکام ننموده امیر حمزه واقعه
و کیفیت حال معروض داشت آن حضرت فرمان داد که امیر سهراب و امیر سید علی ترخان و امیر جلال الدین فیروز شاه ببلخ رفته در ظل رایت
امیر ابراهیم سلطان لوای جلادت برافراخته عزیمت بدخشان نمودند و امرا و اقبال بکش آمدند شاه بهاء الدین بجانب اقصای ولایت
بدخشان گریخت و امرا و لشکریان از عقب او روان شدند و میرزاده ابراهیم سلطان پیاده در کشم توقف نمود شاهزاده بکوهها سخت و شعبهای
پر درخت گریخته در نظر عقل محال نمود که هیچ یک را بدانجا توان رسید و احمال و اثقال شاه بهاء الدین بدست لشکریان افتاد و امرا او
بازگشته بواسطه بدخشان در آمدند و حکومت آن ولایت را بشاه محمود برادر شاه بهاء الدین دادند که پیش از این بدرگاه سلاطین پناه آمده بود
و حکم شد که در حمایت میرزا ابا بکر باشد در این اثنا بمسامع علیه رسید که حرم محترم شاهزاده الغ بیک بدار الجنان رفت و حضرت خاقان
سعید از غایت محبت و وداد که نسبت بأولاد و احفاد داشت فرمود که آن صدف گوهر شرف را قبل از میعاد حمل بخراسان آوردند و در رجب
فرمان محفهای زرنگار مرتب گردانیدند و آن بانوی عظمی را بحشمت و عظمت تمام بهرات رسانیدند و در عاشر جمادی الاول سنه خمس
عشر و ثمانمائه کوکبی که خانزاده را بطالع سعد قدم از دار العدم بصحرای وجود نهاد و طوی بعظمت ترتیب دادند در این سال امرا العظام بموجب
یرلیغ واجب الامتثال بخوارزم رفتند و سپر اسپراید کو را صاحب اختیار ولایت اوزبک که آنجا نشسته آن ولایت با ممالک محروسه انضمام یافت
و امیر شاه ملک چند روز در آنجا توقف نموده برای رزین و عقل متین مهمات آن سرزمین را انتظام و نسق داده و مردم کاردان از
آن ملک باز داشته متوجه پایه سریر اعلی شد و بنوازش بیکران اختصاص یافت و بعد از چند گاه خوارزم مع ضمایم و ملحقات بامیر شاه ملک تفویض
گشت و تا آخر ایام حیات تعلق باو میداشت و در سنه ست عشر و ثمانمائه حضرت خاقان سعید میرزا محمد جهانگیر و میرزا محمد سلطان را بشرف مصاهرت
خویش سرافراز گردانید و چند روز شاهزادگان و آقایان بجشن و سور و حضور بسر بردند و در این ایام چون خبر استیلاء قرا یوسف ترکمان متواتر
بمسامع جلال رسید عزیمت تسخیر ولایت عراق و آذربایجان در خاطر ظفر مآثر رسوخ یافت و فرمان جهان مطاع باطراف ممالک صادر شد

کر لشکرهای فیروزی نشان بدرگاه پادشاه ممالک ستان حاضر شوند و در اندک فرصتی چندان سوار و پیاده مجتمع گشت که هامون و کوه از خیل
آن لشکر به تنگ آمد و چند زنجیر فیل که از سمرقند آورده بودند در مقدمه لشکر مقرر شد بیت همه زنده پیلان گردون شکوه * شبدی چه دریا هیکل چه کوه
حضرت خاقان سعید چهاردهم رجب المرجب از دار السلطنه هرات با اختر همایون و طالع سعد نهضت فرمود و چون موکب همایون به بلده فاخره
نشابور رسید رای [illegible] اقتضای آن کرد که مکتوبی به میرزا اسکندر ارسال نماید و از عزیمت خجسته اعلام فرماید منشی دیوان اعلی آن را
بدین عبارت در قید کتابت آورد صورت مکتوب اعلی خاقانی که به میرزا اسکندر فرستاد فرزندی اعزی [illegible] بسلام [illegible] کلام مخصوص گشته
معلوم فرماید که بفیض فضل الهی و یمن دولت نامتناهی احوال این مملکت بر مناهج [illegible] استقرار یافته و امور ولایات بجای
رسیده است که استمرار پذیرفته و هر زمان از بارگاه صمدیت و درگاه احدیت در کرم و غور نعم [illegible] دولت و حشمت [illegible] بر مراد
که بر خاطر گذرانیم دولت مساعدت مینماید و روزگار موافقت میفرماید اکنون همت بر تفریق جمع و تمزیق شمل قرا یوسف ترکمان و ضبط
و نسق ولایات آذربایجان مصروف حالا عزیمت آنست که از رستمدار و مازندران گذرانیم و چون طلیعه بهار پیدا شود رایات شاهی افراخته
و سپاه و لشکر با اسبان سیل پیکر رخ بدین مهم آورده [illegible] دستبردی بدو نمائیم چه از آن زمان باز که [illegible] برادر
مخدوم پادشاه سعید شهید بوقوع پیوسته [illegible] فرض عین [illegible] اما بسبب بعضی قضایا که در ممالک واقع شده
چنانچه فرزندی را معلوم است توجه بآن طرف میسر نشده امروز بحمد الله تعالی که ممالک کابل [illegible] سیستان و مملکت [illegible] تا اقصی
نواحی ترکستان و مازندران و تمامت طبرستان در تحت تصرف ماست و خاطر از جوانب جمع و حق تعالی قوت انتقام ارزانی داشته
و صد هزار سوار هر یک ابری غران و برقی درخشان در اردوی همایون ملازم اند هیچ [illegible] با این خاندان که [illegible] از انصرام
این جرأت نمود که قرا یوسف نموده [illegible] استبداد از سر بیرون نکرده و بر شیوه [illegible] مستمر است انتقام [illegible]
و اجابت [illegible] اگر بایکدیگر راه مباحثت گشاده داریم و جاده اتحاد سپریم و در جذب منافع و دفع مضار [illegible]
نشویم دشمن قوت گیرد و طمع او در مملکت زیاده گردد چنانچه [illegible] متوجه شده [illegible] اتفاق ملاقات باشد و هیأت اجتماعی روی بدین
مهم آورده و هر چه صلاح وقت باشد تقدیم نمائیم [illegible] ملاقات [illegible] اصلاح [illegible] مشورت نموده هر چه مقرر شود باتمام رسد
و چون نامه تمام شد شرف اختتام یافت [illegible] ابو سعید ملک [illegible] ارسال نموده [illegible] حضرت [illegible]

مازندران در آمد اکابر و اعیان از اقطار ممالک روی باردوی همایون آوردند و بانعامات و تشریفات سرافراز شدند و بعد از رخصت بر سر
اعمال و اشغال خود رفتند ذکر وصول مکتوب شاهرخی و ظهور یاغی گری و مخالفت جناب اسکندر ابو سعید ملک چون مکتوب خاقان سعید
به میرزا اسکندر رسانید و او را باتیان آن حضرت بجانب مازندران اطلاع داد [illegible] چنین [illegible] در خیال پادشاه جهانگشای [illegible]
بود خود را معروض [illegible] فرستاد [illegible] جواب [illegible] بعرض رسانید و حضرت خاقان [illegible] التفات نفرمود و فرمود که اگر خود
[illegible] میرزا اسکندر از تخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی لقب حضرت خاقان را از خطبه و سکه [illegible]
و رایت استبداد و استقلال برافراخت و طبل طغیان و گردنکشی بنواخت و راهها مسدود و مضبوط ساخت و فرمود که نواحی [illegible]
لشکر فیروزی اثر بود آتش زدند و این معنی بدان ماند که سیل را [illegible]
سرحدها فرستاد [illegible] کلانتر الاسلام را بجانب سیستان و قندهار [illegible]
فرمود و چند سر اسب تازی و زینهای زرین و خلعتهای قیمتی جهت سرداران آن ولایت فرستاد و [illegible] مضمون آنکه حضرت باری
سبحانه و تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا اسکندر [illegible] که حضرت شاهرخ با ما طریق دوستی و خویشی مرعی [illegible]
جانب ایشان [illegible] اکنون [illegible] بطرف مازندران آمده اند [illegible] معسکر همایون ساخته ایم و مقرر شده که در اوایل بهار [illegible]
سوار [illegible] در ظل رایت نصرت شعار مجتمع شوند [illegible] ایشان در مقام وفاق و اتفاق باشند و نواحی هرات [illegible]
مملکت [illegible] ولایت کابل و زابل و بعضی خراسان [illegible] میان ایشان تقسیم خواهیم نمود اما این مثل [illegible]
مشهورست بیت چنین گفت رستم [illegible] * [illegible] العقصه کلانتر الاسلام عازم سیستان شده [illegible]
[illegible] و صورت قضیه را عرضه داشت کرده به دار السلطنه هرات فرستاد [illegible]
جانب چون خبر [illegible] نواحی سیستان رسید قاصدی فرستاده [illegible]
داد [illegible] مکتوبات بهرات بردند [illegible] باردوی همایون رسانیدند

خاقان سعید چون مکتوبات میرزا اسکندر [illegible] حکایت مخالفت شاهزاده [illegible]
اصحاب غرض [illegible] حضرت خواست که بشیوه عفو و اغماض [illegible]
[illegible] میرزا اسکندر [illegible] مخالفت و نزاع [illegible] اهمال و تغافل [illegible] دشمن [illegible]
حمل بر عجز [illegible]
[illegible] حضرت خاقان در جواب فرمود که آنچه شما میگویید متضمن مصالح امور ملک [illegible] است اما اگر فرزند اسکندر [illegible]
[illegible] اقدام نمود [illegible] نصیحت و موعظت پنبه غفلت از گوش بیرون کند و در مقام [illegible]
دشمن باشد از دوست [illegible] بیت اگر بصلح میسر شود که با دشمن * ره وفاق روی آشتی به از جنگ است * [illegible]
حضرت واهب العطایا [illegible]
رسید حضرت خاقان سعید [illegible] غیاث السلطنة و الدین بایسنغر [illegible] دار السلطنه هرات [illegible] شاهزاده [illegible]
از جلگاه مازندران عنان عزیمت بجانب خراسان معطوف ساخت و بعد از قطع مراحل بشهر هرات [illegible]
برافراخت ذکر عزیمت شهریار بجانب عراق [illegible] اهل عناد و شقاق چون خورشید عالم افروز [illegible]
حضرت خاقان سعید از مازندران نهضت فرموده بجانب ری روان شد و چون موکب همایون [illegible] نزول فرمود [illegible]
رسیده اظهار اطاعت و انقیاد نموده [illegible]
[illegible]
[illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] اردوی اعلی [illegible] مازندران [illegible]
[illegible] میرزا اسکندر [illegible] امیر یوسف خلیل [illegible]
[illegible] و چون خاقان سعید [illegible]
و معاونت [illegible] میرزا اسکندر [illegible]

اما اصحاب اقوال و افعال او اعتماد نیست و این دوستی [illegible] فرزند صاحبقران [illegible]
چنین خلف صدق [illegible]
[illegible] اتفاق نمودند که روی بدرگاه عالم پناه نهند و چون امیر یوسف خلیل [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]
نموده بودند [illegible] بعراق آمده [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible]
در حدود ری بود [illegible] و چون رایات نصرت شعار سایه وصول بر قلعه شهریار انداخت [illegible]
میرزا اسکندر [illegible] سرافراز گشته و موکب همایون [illegible]
و امیر سید علی و دیگر امرا و اعیان لشکر میرزا اسکندر رسیدند و یوسف خلیل را مقید بدرگاه عالم پناه آوردند [illegible]
[illegible] یوسف خلیل [illegible]
[illegible] خاقان فلک اقتدار در صحرای ساوه [illegible] صید و شکار فرمود [illegible]
و حوش و طیور [illegible] ذکر وصول رایات فیروزی نشان بحوالی دار الملک اصفهان چون موکب همایون نزدیک باصفهان
رسید [illegible] نزول فرمود [illegible]
[illegible] شیخ محمد [illegible]
[illegible] موکب ظفر قرین [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible]
فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امیر مضراب و امیر الیاس خواجه [illegible] شجاعت [illegible]
[illegible] اردوی اعلی [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا اسکندر [illegible]
و لطف الله [illegible]

ده وران سپاه منصور بدانسان دیدند از محال خود زایل شده پناه بمحلات بردند مبارزان خراسان که بیکبار تعاقب نموده لطف الله بیان
تیمور بر سر پل اسپاه چشمها اسکندر انید و خود نیز با مخالفان چندان جنگ کرده که زخم بدو رسید و شمشیر کشیده اکثر امرا اصفهانیان
روی از معرکه بر تافتند و خراسانیان حشم بر ایشان رانده باردوی همایون رسانیدند میرزا اسکندر در بدایت حال خبر اختلال مردم خود شنید
و شرح کشتگان و مجروحان لشکر استماع فرموده در حیرت و دهشت بکاخ دولتش متصاعد شده با خواص و مقربان در امر صلح و جنگ
مشورت کرد و ایشان بر حرب قرار گرفت باتفاق با لشکری فزون از قطرات امطار و برگ اشجار از شهر بیرون آمدند و دست بکشش و کوشش
بر آوردند چه هر کرا بخت رهبری نکند ❊ کوشش و جهد یاوری نکند ❊ حضرت خاقان سعید فرمان داد تا طوایف سپاه و اردوی نزدیکتر بیرون نهادند
و جواب خصم بتیغ و خنجر و سنان دادند میرزا اسکندر چون چهره فتح و ظفر در آینه شمشیر پادشاه هفت کشور ملاحظه کرد و علامات عجز و انکسار
بر صفحات روزگار اعوان و انصار خود دید دانست که با کوه دست در کمر زدن و با گردون ستیزه کردن کار خردمندان نیست لاجرم بازگردید عنان
عراق عنان از معرکه پیچیده پراکنده دل و پریشان خاطر آهنگ حصار دیوار شهر کرده اهل خراسان در عقب هزیمتیان تاختند و برق
شمشیر صاعقه کردار جمعی کثیر را سر از پیکر جدا ساختند و میرزا اسکندر نزدیک بود که دستگیر شود عاقبت بصد گونه مشقت جان جنگ با بیرون
برده خود را باصفهان انداخت و موکب همایون بگرد اصفهان نزول فرموده و در آن مقام شیخ و بردی از قلعه شهریار و بایزید [illegible]
از حصار سلطانیه باردوی اعلی رسیدند و در سلک دولتخواهان انتظام یافتند با وجود آنکه اصفهانیان را شکستی چنین فاحش رسید [illegible]
بر انفار موازی سپید سوار بیرون آمده قدر اندازان آهنگ رزم و پیکار کردند و میر الیاس خواجه در برابر رفته طایفه [illegible]
و بقیة السیف گریخته بشهر در آمدند [illegible] میر الیاس خواجه زخم دار شد و حضرت خاقان سعید فرمود که تواچیان دیوار شهر را [illegible]
بر امر الجیش کردند و لشکر نصرت شعار اطراف حصار را احاطه کرده تا دیگر هیچکس بخبر از آنجا بیرون نرود ذکر اطاعت [illegible]
بامداد حضرت ایزد کارساز چون خبر توجه سپاه فیروزی نشان بجانب اصفهان بسمع اهل شیراز رسید کلویان و ارباب و اعیان ولایت
فارس و شیخ محمد سارق که داروغه اسکندر بود در هواداری [illegible] نگاه کرده با یکدیگر گفتند که چون لشکر نصرت اثر [illegible] اصفهان استیلا خواهد
یافت و پیش از آنکه طایفه از سپاه ظفر پناه متوجه اینجانب شوند باید که کس فرستیم و صورت اخلاص و دولتخواهی خود بعرض رسانیم
تا کاری بموقع کرده باشیم و خدمتی [illegible] پیش برده را با سایر این قرار گرفته پسر میرزا اسکندر و اولاد امیر عبد الصمد و شیخ [illegible]

در محروسه میرزا دولتشاه الیه را گرفتند و خطبه و سکه بنام و لقب همایون موشح ساخته پیشکشهای سزاوار بدرگاه شهریار فرستادند آن حضرت
لطف الله بیان تیمور را بضبط اموال و حکومت مملکت فارس تعیین فرموده و امیر جلبان شاه را فرستاد تا پسر میرزا اسکندر و پسران عبد الصمد را بدرگاه
رسانند و در این اثنا نوکران سلطان شاه چهره که معتمد میرزا اسکندر بود و ضبط برجی تعلق بدو داشت ولی نعمت را گذاشته و دروازه
قدم بیرون نهاده بدرگاه عالم پناه آمدند و هر روز با صفهانیان دهنی تازه و شکست بدانها میرسید و باوجود آنحالات صباح و بیگاه
شجاعت تجدید نموده از دروازه بیرون می آمدند و جنگ پیش می آوردند تا مدت محاصره به پنجاه روز کشیده و در آن ایام از اطراف ممالک
اخبار موحش بمسامع علیه بیوت نحت آنکه میرزا الغبیک قاصدی فرستاده معروض داشته که میرزا امیرک احمد اظهار خلاف کرده امیر سیکا
و امیر محمد تومان و امیر علی قوچین را بقتل رسانید آن حضرت از استماع این خبر متاثر شده فرمود که حالا فرای عراق پیش نهاد همت عالیست
چون بستقر جلال معاودت نموده آید تدارک آن کرده شود دیگر نوکر پیکنه بخشی از شیراز آمده عرضه داشت که امیر لطف الله بیان تیمور بیکبار دیگر
امیر جلبان شاه بر فارس خروج خواهد کرد او را بقتل رسانید بنابر حرکت ناشایسته آنحضرت پیکنه بخشی را لطف الله نصب داده از عزل فرموده امیر سید علی
ترخان را بحکومت شیراز تعیین نمود و فرمان داد تا ترخان مشار الیه تحقیق آن کمان بدگمان و دیگر ولایت شوشتر قاصدان امدی سلطان ذوالنون
سلطان آمده اظهار مطاوعت نمودند و آن حضرت ایشان را نواخته بازگردانید در وقت عزیمت محاصره اصفهان عبد الله پروانچی و علی
درویش برحسب فرمان متوجه کاشان شده بودند و ایشان آن ولایت را بواجبی ضبط نموده و اهل و الوس را از مقام اطاعت و انقیاد
آورده عرضه داشتی در این باب بپایه سریر اعلی فرستادند و در این اثنا محاصره اصفهان بسمع خاقان کشورستان رسید که میرزا اسکندر از کرده
خویش پشیمانست و در عصیان دارد که دیگر بار خطبه و سکه بنام نامی و القاب گرامی آن حضرت آرایش دهد و این خبر طایر مزاج پادشاه هفت کشور افتاد
چه مسموع است که بهانه فقدان عزیمت بجانب دار السلطنه هرات منعطف گردانده ما صلاح هم بجای آورد و شاهزاده را استمالت کرده [illegible]
سعی مولانا غیاث الدین سمنانی را که بفضیلت و تقوی اتصاف داشت بشهر فرستاد تا میرزا اسکندر را بمصالحت راضی سازد و با او گوید
رضای پادشاه بصلح و نظر بر صلاح طرفین است مولانا غیاث الدین بشهر در آمد و با میرزا اسکندر ملاقات کرده پیغام حضرت خاقان گذارد
و میرزا اسکندر برخلاف متوقع از خشونت و مذمت و در شکوه دقیقه نگذاشت و مولانا غیاث الدین بازآمده آنچه شنیده بود معروض داشت
حضرت خاقان سعید معلوم فرمود که میرزا اسکندر فرستادن قاضی سمنانی را حمل بر عجز و قصور کرده لاجرم بر جنود فرمان داد که مهم اصفهانیان را فیصل دهند

هم تیغ خونریز فیصل دهند و بعضی دیگر را بسفارت نفرستند و بعد از چند روز میرزا اسکندر توکل قرقرا که منصب امیر الامرائی داشت با دو سه سر
پیش حضرت خاقان سعید فرستاده التماس نمود که آن حضرت عود فرمایند تا من بخدمت رسم شیراز را که فرموده که اگر فرزند اسکندر پیش ما آید او را
گرامی داریم و اگر نمی آید بطرف یزد رود تا همدان رود و که بمجلس متعرض او نخواهد شد قاصد رفته خبر رسانیده قصه منتهی راضی نشد و بهمان ترتیب
خود مصر بود و هر روز بین الفریقین جنگ و محاربه روی مینمود اگر سپاه نصرت شعار بعد از سعی و کوشش بسیار بر بالای حصار بر می آمدند اصفهانیان
تیر و خدنگ ناوک را در وزرات را از آنجا دور میکردند و چون مدت محاصره متمادی شد خاقان سعید همگی همت بر تسخیر اصفهان مصروف داشته اعلام
ظفر پیکر برافراشت و در بامداد ماه جمادی الاول که غره صباح دولت بود فرمان داد که سپاه فیروزی نشان بهیات اجتماعی روی جلادت
باستیصال مخالفان نهند مبارزان و دلاوران جوشان و خروشان از زمین و یسار در حرکت آمدند و نفیر نای و غریو کوس غلغله در زمین
و زمان افتاد و از شهر لشکری آراسته و انبوه بکثرت بیرون آمده و در استعمال تیر و کمان و سیف و سنان مهم بدست و گریبان رسید
از روز تا شب میان ارواح و اشباح بوجهی صلوات الفرقه روداد که از بسیاری کشته نفس بدشواری راه بیرون آمدن پیدا میکرد عاقبت نسیم فتح
و ظفر بر اعلام ظفر فرجام وزیده رایات دولت مخالفان منخفض و منکسر گشت سپاه منصور رو با هم نهاده بر پای دیوار آمدند و میرزا اسکندر
با مقربان و خواص خود روی بقلعه آورده و روزگار بموافقت اهل خلاف لباس ظلام پوشیده و بهادران روشن ضمیر بر سرهای دیوار مشاعل
برافروخته انتظار طلوع آفتاب میبردند و در آن شب امیر عبد الصمد که بحشمه مرکب همایون پیوسته و از وقوع این حادثه عنان تمالک و تماسک
میرزا اسکندر بیرون رفت و قرین صد گونه خسران و پریشانی قلعه را گذاشته و ملک ما را کان لم یکن انگاشته ایم تیغ شرر روی بیاد بگذارد
و لشکر دست بغارت و تاراج برآورده چند روز جواهر و نقود و اوانی سیم و زر و لطایف اقمشه و نفایس امتعه و اسب و جبه بدست ایشان افتاد
کور رسم آن و بنیاد از میان برخواست حضرت خاقان سعید فتحنامه ها بممالک و اطراف و کشورستان و خواندم و خراسان و سایر ولایات ارسال نموده شکر
و سپاس نعم الهی بتقدیم رسانیده و میرزا اسکندر چون عروس ملک را طلاق داده بود هیچ گونه رجوع ممکن نبود از قلعه بیرون رفت طایفه
او را تعاقب نمودند و قضیه شیرا گرفته بدرگاه عالم پناه رسانیدند و چون او را بمجلس همایون در آوردند امرا و ارکان دولت زبان بسؤال کشادند
و هر چند از او سخنان پرسیدند از غایت انفعال و شرمندگی مجال جواب نداشت و دهشت بر وی مستولی گشته سر خجالت از پیش انداخت مرحم
پادشاهانه ملاحظه صله نموده او را به برادرش میرزا رستم سپرد که شاید بشفقت اخوت مرعی دارد فلک خود معامله دیگر پیش آورده در نهانی بقتل او کمر بر بست

چه میرزا رستم فرمود که بالت و زنگ جا چنین میرزا اسکندر را میل آتش آب رسانیده هر کاین و قهر رسید جو بهای خون از فواره دیده
روان کرد و کوش هر کاین خبر رسید بمفارقت نور باصره خویش رضا داده مدت سلطنت آن شاهزاده عالیمقام پانزده سال بود بجامه ملت سلطنت را
و بحکم یا ربه ذکر امور تیغ هفت دوده و تفویض ممالک محروسه بشاهزادگان فرخ نژاد بعد از آنکه چنین فتحی مبین که طراز فتوحات سلاطین
نامدار تواند بود روی نمود حضرت خاقان سعید لشکریان را از غارت و تاراج منع فرموده ظل رحمت و احسان بر سر اهل اصفهان گسترانید
و همه را در حریم امن و امان جای داد و وجه مال امسال بایشان بخشید و صد هزار دینار کپکی که نذر مزارات متبرکه فرموده بود بفقرا و ارباب
احتیاج رسانید و بضبط ممالک و حفظ مسالک قیام نموده بعضی از لشکریان را رخصت داد که بخراسان روند و خزاین خاصه که در آن
یا زدوام و جواهر و انواع زر و سیم و اسلحه هندی و دهری و چینیهای فغفوری و مسکوکات نقره و طلا روانه دار السلطنه هرات گردانید
و چون میرزا رستم مدت مدید در ماوراء النهر و خراسان آثار اخلاص و جانسپاری بتقدیم رسانیده بود و سالها حکومت بعضی از عراق
بمجموع کرده پادشاه و دست نواز زمام ایالت اصفهان در قبضه اختیار او نهاد و او مجدداً بر سریر حکومت و ایالت متمکن گشت و نسبت با رعایا
و سایر خلایق طریق رافت و معدلت پیش گرفت و جرایم بعضی مجرمان که پیش از ایشان صادر شده بود نابوده انگاشت و رعیت
که از جور ظلم و بیداد پراکنده و متفرق شده بودند از جهت معدلت او روی باوطان خود نهادند و میرزا رستم تا در قید حیات بود حکومت
اصفهان تعلق بدیوان او میداشت و همچنین آن حضرت نظر عنایت و عاطفت بر حال میرزا بایقرا که در ایام جوانی سر آمد میدان
و پهلوانان بود انداخت و حکومت ولایت همدان و قلاع درود جرد و نهاوند و تمامت لرستان را بانجناب تفویض فرموده مجموع این
مملکت را برسم سیورغال باو ارزانی داشت و قصه منتش را با انصاف و اصناف دعیت کرده و شاهزاده منفعل شده بسر ولایت خود رفت
و ایالت مملکت ری بمیرزا ایلچی بن میرزا امیرانشاه و حکومت دیار قم را بامیرزاده سعد وقاص تفویض فرموده و حاصل آن مملکت را بجهت
ملازمان شاهزادگان مذکور باز گذاشت ذکر توجه رایات نصرت آیات بجانب ممالک شیراز و تفویض آن مملکت بمیرزا ابو القسم ابراهیم سلطان
چون خاطر خسرو جهانگیر از مهمات ممالک عراق فراغت یافت عنان عزیمت بجانب ولایت فارس تافت و فرزندان امیر عبد الصمد
میرزا ابراهیم سلطان را ضبط آن فرق باز داشت و چون ماهچه توق ظفر پیکر از افق شیراز طالع شد همای عنایت بر سر کلیان انداخت پیش از آن
مخدرات القبه بدرگاه عالم پناه توسل جسته بودند سایه عاطفت انداخت و حکام لرستان و کوهستان و دیگر اعیان و سرداران باردوی همایون شتافتند

نشان شناخته چشانه خضوع و اطاعت بر زمین عبودیت نهادند و اعتاب سپهر اختصاص آن قره رایات افتخار بآسمان رسانیدند
و بنوعی که مکارم فیع مقدار امیر مضراب بایات آنجا بر مواد کشت و مقرر چنان شد که دو هزار تومان نامدار ملازم او باشند و از امنوا امیر شاه ملک
بعارضه مستحسن کردید و بعد از چند روز مرغ روح شریف کنگره عرش را پرواز نمود و خاقان سعید با زماندگان او را نوازش فرمود میرزا ابراهیم سلطان را
طلب فرمود و آن سعادتمند را بضبط حکومت مملکت فارس و توابع و لواحق آن تعیین فرمود و در نق و فتق مهمات آن دیار از جزوی
و کلی و ملکی و ملی حواله برای رزین و فکر دوربین او کرد و فرمود که سد مهمات دولت و ابهتات مملکت موقوف بر مقادیر جهد و خدمت
نا و عایت آنجماعت فراخور حال هر یک متعهد بم رسانیده آید هر چند شاهزاده بنابر فاطمی که در جبلت همایونش مرکوز بود و احتیاج بر شدی
نداشت و این معنی را آن حضرت نیز میدانست اما شفقت پدری باعث بر آن میشد که کلمه چند در باب جهانگیری و جهانبانی بر زبان میگذرانید
نوالجملة شاهزاده جوان بخت زمین خدمت بوسیده قبول کرد که از مقتضای وصایای ارجمند سر موئی تجاوز جایز نداند بحکومت شیراز
اشتغال نمود و بارگاه سپهر احتشام او مرجع و ملاذ خاص و عام کشت و حیثیت مناقب باخلاق پسندیده و اوصاف مرضیه او در اقطار و امصار
عالم باندک زمانی اشتهار یافت القصه چون حضرت خاقان سعید خاطر اشرف از ضبط ممالک فارس و عراق جمع فرمود عنان دولت
و سعادت بصوب خراسان انعطاف داده از تختگاه فارس بدار العباد یزد آمد و از آنجا براه بیابان متوجه روانه شد و در اواخر ماه
رجب و دوم رجب بدار السلطنه هرات نزول فرمود و سروران اطراف و گردنکشان اکناف روی بدرگاه عالم پناه نهادند شاه اویس
و از آن جمله امیر بسطام جاگو که از عظمای امرای عراق عجم بود و تاج الدوله برادر کیومرث از رستمدار و نصر الله صحرانی از نساء و شاه اویس
سلطانشاه و نواحی آن فرزین و غیره در سلک بدار السلطنه هرات آمده از موائد انعام و احسان حضرت خاقان سعید محظوظ و بهره ور کشتند ذکر مضایای
ما در آلوس تر کستان و تشریف میرزا الغبیک کورکان بعد از معاودت آنحضرت بخراسان جناب میرزا الغبیک از سمرقند ایلچی فرستاده میرزا امیرک
احمد را طلب داشت و او توهم نمود که شاید دو لکها اسم الله مزاج میرزا الغبیک ر سانم اکراز توجه بخدمت توهمی واقع شود
معذور خواهیم بود و میرزا بای شاه الیاس امیر بایزید پروانچی را که مقرب و معتمد او بود با بندکان پیش او فرستاد و هر چند سعی نمود بجا ماند رسید
اما وعده کرد که بعد از چندی در بسر خود را بخدمت فرستد امیر بایزید بازگشت و آن ماجرا عرضه داشت و آن وعده بسر آمد و پسر نیامد و جناب الغبیک
بجانب اندکان عزیمت نمود و میرزا امیرک احمد قلاع اخذه و را محکم ساخته خود بپناه کوه بهماه صعب المسالک برد و میرزا الغبیک قلعه

اخسی را که منیع ترین آن قلاع بود محاصره کرده مسخر گردانید و اموال فراوان بدست لشکریان افتاد و کوتوالی قلعه را بسده بکاول داد و
بطرف اندکان روان شد و چون بدانجا رسید شنید که میرزا امیرک احمد بکوه های دور دست رفته و وصول او ممکن نیست لاجرم رایات
معاودت بر افراخت و چون میرزا امیرک احمد از بازگشتن آنجناب خبر یافت با لشکر مغول که بمدد او آمده بودند عازم اندکان شد و امیر یکه
و امیر محمد زرخان و امیر علی قوچین و دیگر سروران با آهنگ جنگ از اندکان بیرون آمدند و چون بحوالی اوس رسیده از حال ایشان
خبری بتحقیق نداشتند با اختیار در منزلی نزول کردند و از شرایط حزم غافل ماندند و میرزا امیرک احمد از ایشان خبر داشت ناگاه بر سر لشکر اندکان
تاخت و امرای مذکور و دیگر بهادران از آن قتل آوردند و امیر رستم پسر امیر سلیمانشاه جنگ کنان باندکان در آمد و میرزا امیرک احمد اکرفته بولایت
خویش باز گشتند و چون خبر معاودت حضرت حضرت خاقان سعید بسمع میرزا الغبیک رسید از سمرقند بیرون آمده عازم خراسان شد
و بعد از قطع منازل بدار السلطنه هرات تشریف آورده بسعادت دستبوس حضرت خاقان سعید مشرف کردید و از آن حضرت انواع عواطف
و عنایت درباره فرزند سعادتمند خویش ارزانی داشت و در این اثنا پرتو التفات عنایت و اهتمام حضرت خاقان سعید بر وجنات
روزگار مهر سپهر خلافت غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنغر تافت و ولایت طوس و مشهد و ابیورد و کلمقان و خبوشان و جرمغان و
نسا و ابیورد و استرآباد و شماسان و کبود جامه مع مضافات و منسوبات بدیوان او باز گذاشت و آن ولایت را بنواب شاهزاده بایسنغر
مسلم داشت و در سنه ثمان و عشرین و ثمانمائه فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که قلعه اختیار الدین را که ملک فخر الدین متصل بدروازه
شمال شهر هرات از آن ساخته و پرداخته بود حضرت صاحبقران بموجب آن فرمانداده بحال عمارت باز آورند و بموجب نسخه مهندسی
مرد و از آنجا کار کردند تا با تمام رسید والعهدة علی الراوی ذکر فرستادن آنحضرت نامه نزد میرزا امیرک احمد بجانب اندکان و آمدن ایلچی بطلب
قلعه سلطانیه از پیش قرا یوسف ترکمان چون میرزا امیرک احمد امرا را کشت چنانچه مذکور شد توهم از بادکشته عزم کاشغر نمود که از آنجا پیش محمد خان
رود و حضرت خاقان سعید خبر عزیمت او شنیده نوکلنامه نوکرش با استمالت نامه بخدمت وی فرستاد و بر این منوال که طال الله بقاء
فی خلود السعادة الابدیة و حصول المرادات السرمدیة و فور سلام و تحیه که نسیم آن از محض فیض اشفاق باشد و بریاض نفحات خضاوت
کند و مزین بزینت مهر ما و محلی بحلیه عواطف نامتناهی باشد تمامی خاطر خطیر و جملکی ضمیر منیر متعلق احوال آن فرزند و اشتیاق و آرزومندی ملاقات عزیز
فرزندی فوق الحد تصور کرده توفیق ذوق خانه مقدر باشد شاید ثانی هم ربیع الاول از دار السلطنه هرات چیاید که لشکر مواجب نزد اندکان

و اجب است بعد الحمد و المنه چنین استماع میرود که میانه او و فرزند الغبیک بمجرد سخنان ناموجب اهل فساد صورتی که متضمن رنجش خاطر جهانبان باشد
روی نموده و این خبر در مملکت عراق بما رسید و بسبب بعد مسافت تدارک آن نیز دانستیم و چون بدار السلطنه هرات رسیدیم شنیدیم که آن
فرزند عازم مغولستان است بغایت بعید و بدیع نمود چه بکمال اشفاق آنجناب نسبت با برادران و فرزندان من الطفل الی العهد معلوم است
و وثوق کامل و اعتماد شامل آنکه از سر استظهار تمام متوجه شود تا بنای پدر فرزندی کالجبال الراسیات ثابت باشد و از طبیعت انزوی صله
رحم و غمخواری مسلمانان رفع آفات تخلف و تشلف و حمل بر شاپه کرده حقد خالی است جمیع که از منسوبات بدو متوهم شده و اکثر ضرر واقع است
که حرکات ناشایست از ایشان باختیار و اضطرار صادر شود و مجموع خواطر ما این ساخته که جرایم همه را عفو فرموده ایم الماضی لا یذکر حقا و حقا
که همه را در پناه و رافت ما و اخواستیم داد و التوفیق من الله المنان ع عمرت چه غنچه مزده باقی باد و در خلال این احوال میرزا قرایوسف ایلچی
و معتبران مروانشاه نامی را که بفهم و عقل و کیاست و فراست و حسن بیان و لطف تقریر در ولایت آذربایجان میان خاص و عام اشتهار
تمام داشت بدرگاه عالم پناه فرستاده و بواسطه امرای بزرگ که همراه او بود بعرض رسانید مضمون آنکه اگر حضرت خاقان سعید قلعه سلطانیه
با ینجانب ارزانی دارند و آنچه وظیفه اخلاص و دولتخواهی است تقدیم رسانم آن حضرت در جواب فرمود که علامت راستی سخن قرا یوسف آنست
که یکی از پسران خود را نزد ما فرستد و چون بدین خدمت قیام نماید ما سلطانیه آذربایجان تا قلعه سلطانیه چه رسد بدو مسلم داریم و ایلچی را نوازش نموده باز
گردانید و مقارن آن حال خبر رسید که میرزا ایلچل که حضرت خاقان سعید بعد از فتح ممالک فارس و عراق او را بحکومت ری تعیین نموده بود
بعارضه چند روزه در گذشت بیت دریغا که آن شاه و مقبل نماند دریغا که شهزاده ایلچل نماند و حضرت خاقان سعید از واقعه میرزا ایلچل کوفته خاطر
دلشد و بجای او میرزا الغبیک را بضبط ری فرستاد و امیر یوسف خواجه و امیر حسن شیرین و امیر عرب شیر مقرر شد که در حدود آن ولایات باشند و چون
خبر توجه امیر قرا یوسف بجانب سلطانیه مسموع پادشاه جهانگشت امیر ابراهیم امیر جهانشاه برادر بایست هشون ارکسته فرستاد که با امیر الیاس خواجه مجتمع
شده متوجه جانب ری کردند و باتفاق امرا که در آنجا بودند کمرا کرد قرا یوسف تعرض بممالک محروسه کند بمقابله او در آمده دفع شوند و امرا یسایل
مثال مبادرت نمودند آنچه مقتضای فرمان بود بجای آوردند ذکر استیلای امیر قرا یوسف در ایران و اذربایجان مضافات و منسوبات آن و محاربه او و امیر شیخ ابراهیم
و ابن شروان و آخر امر آن مهم و بیان گذشته شدن سلطان احمد جلایر امیر قرا یوسف رایت استبداد و استقلال بر افراخت و سروران و گردنکشان هر یک را او در تک
وزیر بعنایت و سیورغال امراء و دیگر آن تعلق را نه و آن متعارف است سود این مقال آنکه امیر بابا حاجی کاوردی که با امیرزاده ابابکر نوکری

قوسنی شیرز بسرفت و غارت سیکرد و بانواع جرات و جسارت دیگر اقدام مینمود قرا اسکندر پیش امیر قرا یوسف کس فرستاد که من از سر اخلاص
بخدمت تو می آیم قرا یوسف گفت این معنی از غایت مردانگی و ردانی است که او فکر کرده است اگر بابا حاجی در دعوی خویش صادق است
من او را بنوعی تربیت کنم که آثار آن باقطار بلاد و امصار رسد و مروت و مردی خود را بر عالمیان ظاهر کردانم و فرستاد او را نوازش بسیار
کردانید و بابا حاجی متوقف با برادران و فرزندان و خانمان بخدمت امیر قرا یوسف شتافت و قرا یوسف مقدم ایشان را گرامی داشت
و جمله را اسب و جامه و زر انعام فرموده و بابا حاجی و فرزندان او را طوغهای اعلی داده در مجلس خاص ایاغ گرفت و قلعه کاوردی را با توابع
و مشتملات وی و مزارع در رسم سیورغال با او ارزانی داشت و در این باب سخنان گفته شد و دیگر عنایات که تفصیل آن تطویلی دارد ملاحظه ایشان حاجی
و برادرش حاجی محمد متوجه تبریز شده بود از امیر شیخ ابراهیم شروانی استمداد نمود و چون میان ایشان اساس دوستی موکد بود شیخ ابراهیم پسر خود
کیومرث را با جمعی بخدمت سلطان احمد فرستاد و شروانیان در روز جنگ کرده قریب تبریز رسیده فرود آمدند تا نماز آفتاب و عصر اقبال امیر قرا یوسف
الغافل طالعه از ترا کمه بجنگ رفته بودند و از برای جزوی تفنج بشکسته بقتول کیومرث رسیده شنیده بود که فرقه اقبال شکسته اند و سپاه از
حیلف رها کرده ترکمانان شمشیر را کشیده بدرگاه کیومرث رفتند و خرگاه او را در هم شکستند و فقد متش را بگرفتند و مردم دیگر با ترکمانان اتفاق
نموده اردوی کیومرث را غارت کردند و اموال فراوان بدست ایشان افتاده تا آنکه کیومرث را مقید ساخته پیش قرا یوسف بردند و چون خبر
گرفتن و لذا قربا امیر شیخ ابراهیم رسید رسولی چرب زبان با تحف و هدایای فراوان پیش قرا یوسف فرستاد و در اطلاق کیومرث شفاعت
نموده ملتمس شد که اگر پسرش را در سلک عبودیت تربیت نماید امیر قرا یوسف تحف زبان عتاب برکشاد که مملکت شروان در جوار تبریز واقع شده
و امیر شیخ ابراهیم را باکمال و مکمل باشد و او بطریق مروت و انسانیت که در جبلت انسان است فرزند عزیز او را از جسم بخواهد و دوستان بجانب
شروان خواهم فرستاد و امیر ابراهیم نیز باید که از مخالفت و محبت و محترز باشد و طریق محبت و موالات مسلوک دارد و امیر قرا یوسف
بند از پای کیومرث برداشته او را بخشیدلات فاخر بنواخت و او را نیز بصلات و عطایا سرافراز ساخته بر دو را رخصت انصراف داد و چون چند که از این
قضیه بگذشت قرا یوسف شنید که میرزا اسکندر نزد مغضبان با لشکر آراسته بیرون آمده است و داعیه آن دارد که متعرض ولایت آذربایجان گردد
لاجرم او نیز از تبریز نهضت نمود و بسلطانیه رسید و ابو الطه ساعت قلعه را بالحقادت بنیاد لیکن آتش نهب و غارت در آن حدود و نواحی
زده میدان آن و اکثر لشکر ترکمان بیمار شدند و قرا یوسف نیز بتبریز بازگشت بنا بر این العود احمد خوانده عنان مراجعت بجانب تبریز منعطف کردانید

و چون سایه وصول بر مقصد انداخت شنید که امیر شیخ ابراهیم والی شیروان توهمی بیجا بخود راه داده فرزند خود کیومرث را بعلت آنکه محبت ادا
قرایوسف در خاطر داشت بقتل آورده و حشری انبوه از ولایت شیروان جمع نموده و پسران سید علی شکی را با خود متفق ساخت
و کوستندیل حاکم گرجستان با ده هزار سوار و پیاده و بعزم جنگ پیش آمده امیر قرایوسف این معنی را از جمله فتوحات روزگار
خود دانست و باحضار لشکر یاغی فرمان داد و باطراف و جوانب خبر فرستاد که هر که بکبیل و کمجه باید که در این معرکه حاضر شود و امیر قرایوسف
در اواخر زمستان متوجه قراباغ شد و حکم کرد که بابا حاجی راه اردبیل را محافظت نماید و از آنجا با خبر باشد و لشکریان ارس را بوده
با امیر قرایوسف پیوستند و سپاه اوزان و الکجون نیز باو ملحق شدند و قرامان از مردم خود هفت هزار سوار جمع نموده برسم منقلای ادا
و قرایوسف با لشکری از مور و ملخ افزون از عقب قرامان در حرکت آمد و امیر ابراهیم با عظما امرا و سرداران حدود بر کنار آب کر خیمه
اقامت زد و چون ترکمانان در مقابل یاغی رسیدند بی تحاشی از آب کر گذشتند و قرامان و خواهرزادگان بسطام میان بر شیانی در آمدند
و مردم شروان گریختند ملک گرج با جمعی از یاوران پای ثبات فشرده و قرایوسف که آن حال مشاهده کرد فی الحال بر سر ایشان تاخت
و گرجیان را در میان گرفته اکثر آن چند هزار بقتل آورد و ملک گرجستان گرفتار گشت و بعضی سرداران روی بگریز نهادند و در آن حال امیر
شیخ ابراهیم خواست که اسب خود را از خندق که پیرامون اردو کشیده بودند بجهاند از مرکب پیاده شد و دست او بکشت و ترکمانان مجهول او
رسیده اسب و جامه اش بستدند امیر شیخ ابراهیم از صعوبت حال خود با ترکمانان گفت و آن شخص خود را گرفتار والی شروان کرده او را پیش
قرایوسف برد و فرزندان شاه منصور و اسد الله و خلیل الله و منوچهر و عبد الرحمن و نصر الله و هاشم و ارکان دولت وی چون قاضی بیرم
و امیر جوشنک با اولاد امرا دستگیر شدند و همچنین طبیب و گوینده و منجم و دیگر ملازمان شروانشاه را گرفته پیش قرایوسف آوردند و آنچه
از اصول و اعیان بودند بر حسب فرمان مقید شدند و چون عامه لشکریان در آن جنگ زیاده جلادتی ننمودند قرایوسف فرمود که ایشان را
زیاده تعرض نرسانند و مردم گرجستان که گرفتار شده بودند همه را بقتل رسانیدند و ملک گرج را در مجلس حاضر ساختند چون از او آثار
تمرد و قهر و غضب مشاهده کردند پیر بارق کفرت بر روی زد و قرایوسف بکفرت دیگر مهم او را بمقطع رسانید و قرایوسف شیخ ابراهیم و اولاد
او را مقید و مغلول به تبریز برد و چون اهالی تبریز از والی شروان شاکر و راضی بودند هر یک از ایشان در مجلس قرایوسف نکوئی حسن معاش او را بعرض
میرسانیدند و چند نوبت امیر شیخ ابراهیم کسان بجهة خلاصی خود فرستاده اموال فراوان وعده داد و امیر قرایوسف بهوای صاحب مروت او دل بود

و از سر جرایم عظیم بسهولت بگذشت امیر شیخ ابراهیم از روی تملق و عذرخواهی در آمده که دولت یوسف مصطفی آید و امیر شیخ ابراهیم مول
کرد تنها مال نیز و جبره این شهریار در خزینه آبا و اجداد موجود بود فرمان داد تا از قلاع آورده همه را فدای نفس و عوض خویش گردانید و دیگر قلاع
و جواهر قبول فرمود که بدهد و قرایوسف در مقام عتاب آمده گفت با وجود آنکه از امیر شیخ ابراهیم انواع حرکات ناشایست بسبب بدات
صادر شد و اگر از روی عفو گذشتیم و او را بحکومت شروان روان سازیم هر آینه صیت مردمی و مروت و احسان ما در اقطار آفاق انتشار یابد
این سخن را قرایوسف در مجلس خاص با ارباب اختصاص بگفت و مقارن آن حال کسی از زبان امیر ابراهیم بعرض رسانید که دست ما بسیار
در سکنه اگر جرعه از فیض فضل خویش بکام این بنده خاکی حواله فرماید که وجع اندک تسکین یابد   اگر شراب خوری جرعه فشان
بر خاک   از آن گناه که نفعی رسد بغیر چه باک   و این شخص امیر قراتا بک پرداق بود که امیر شیخ ابراهیم را نگاه میداشت قرایوسف فرمود او را
بمجلس حاضر سازند و چون والی شروان در آمد ارباب حسن و جوانان ساده عذار او را ایاغ دادند و امیر شیخ ابراهیم چندان کلمات لذیذ
بر زبان آورد که قرایوسف شیفته او شد و هم در آن مجلس بند از پایش برگرفتند و او را بپهلوی خود نشاندند قرایوسف پرداق را بنزد
طلب کرد و او بر حسب فرمان آمده امیر ابراهیم را کاسه داد و در این اثنا اخی قصاب و اصول و اعیان تبریز نثارها آورده با امیر قرایوسف
ملاقات کردند و گفتند که هر چه امیر ابراهیم از نواب دیوان قبول کرده است ما متضمن میشویم که آن را ادا نمائیم مشروط بآنکه حکم شود که ارباب حوالات
در عوض زر اجناس بگیرند و امیر شیخ ابراهیم مبلغ هزار و دویست تومان عراقی قبول کرد و امیر قرایوسف ملتمس ایشان را مبذول داشت و روز دیگر
در باب حکومت امیر ابراهیم نشانها نوشتند مضمون آنکه ما حکومت ولایت شروان را از حدود شکی تا در بند باب الابواب از بلاد و بقاع و قلاع
بدستوری که پیشتر امیر شیخ ابراهیم متصرف بود باو ارزانی داشتیم چنانکه هیچ آفریده در آن ولایت بخلاف حکم او دخل نکند و امیر ابراهیم در زمستان
بولایت شیروان فرستاد و وزرای دیوان قرایوسف بروات بر اخی قصاب و جمعی که ضمان شده بودند نوشتند و ایشان رخوت و اقمشه
بمحصلان میدادند و برات را بمجلس امیر شیخ ابراهیم میبردند و نوشتها از او بر مال ملک شروان میستاندند تا در اندک زمانی آن وجه ادا شد و امیر ابراهیم
در آن زمستان در ملازمت قرایوسف بود چون فصل بهار در رسید رخصت یافته بجانب ولایت خود متوجه گشت ذکر مخالفت میرزا اسعد و قاسم از
همدان و قم و رفتن او نزد امیر قرایوسف باغوای جمعی مردم در عاشر شهر ربیع الاول سنه ثمان عشر و ثمانمائه عرضداشت که میرزا اسعد و قاسم از جانب
قم بپایه سریر اعلی خاقان رسید مضمون آنکه امیر بسطام جاکو متوجه قرایوسف بجانب سلطانیه شده و پسر خود را در آنجا گذاشته پیش بنده آمده

و او را گرفته مضبوط نگاه داشته ام که هر چه حکم شود عمل نمائیم این خبر بدراج اشرف گران آمد و فرمود که بسطام تربیت کرده ماست چون دشمن قصد
او کرد و پناه بولایت ما آورد سزاوار است که بجان و لشکر مدد وی کنیم ... از نظر عقل نجابت ... چنانچه چون نوشته باو رسد
متوجه لطف بسطام را مطلق العنان گرداند و بواجبی رعایت کند و مقرر شد که امیر ... پیش میرزا اسعد و قاسم رفته و در این اثنا
طایفه از مردم مفسد بعاقبت با شاهزاده گفتند که چون شما بسطام را گرفته داری هیچ به از آن نیست که بجهت قرایوسف روی بپای
بر معارج مهتری و سروری بنهی و او مدة العمر از تو ممنون خواهد بود و میرزا اسعد و قاسم سخن آنجماعت را شنیده شد و قتلق خواجه را بضبط
در قم گذاشت و بسطام را گرفته با سید ... در بیابان ادبار نهاد و چون بمقصد رسید امیر قرایوسف شرایط اعزاز و احترام بجای
آورده با شاهزاده گفت چه تو سروی بسوی چمن آمدی ، بسوی خانه خویشتن آمدی و باستظهار میرزا اسعد و قاسم قرایوسف طمع در ولایت
عراق عجم کرد و بسطام را گذاشته رخصت فرمود و شاهزاده در آنجا سبیل اقامت نموده قرایوسف پسر امیر بسطام را بجانب قم روان ساخت
تا حرم محترم میرزا اسعد و قاسم را با آذربایجان رساند و چون خاتون شاهزاده آغا بیگی بنت میرانشاه که بانوی عاقله بود بشنید که آنجا
فرسخ نزدیک رسید با خود اندیشید که اسعد و قاسم غلطی فاحش کرد که پناه بدشمن ... برد اگر با ایشان روم ...
قصد کنند حالی در میان مردم بیگانه بکجا رسد و تدبیری در خاطر گذرانیده و نوکران خود را بکلی ... و چون ترکمانان رسیدند همه را بکشت
و جمعی را که بنابر تحریک ایشان میرزا اسعد روی در بادیه هجران نهاده بود بقتل آورد و سر آن مفسدان مصحوب نوکر خود پیش
خاقان سعید فرستاد و آن حضرت مهد علیا را در آن امر تحسین بسیار فرمود و شیرزا را رعایت نموده شیرعلی نوکر میرزا رستم را همراه او بجانب
نامه روانه آنجانب گردانید ذکر مخالفت میرزا بایقرا بتحریک میرزا اسکندر و قتل میرزا ... برادر چون میرزا رستم برادر خود
میرزا اسکندر را میل کشید حضرت خاقان سعید او را به برادر کوچک میرزا بایقرا سپرد تا در خدمتش در ظل شفقت نگاه دارد و از حال وی
با خبر باشد و میرزا اسکندر با وجود آن واقعه که او را روی نموده بود پیوسته با خود خیال تسخیر مملکت می بست و در مقام فتنه انگیزی قدم مینهاد
و چون بواسطه رفتن میرزا اسعد و قاسم بجانب یاغی مملکت قم و کاشان تا حدود همدان بهم بر آمد میرزا اسکندر فرصت غنیمت شمرده با برادر
خود میرزا بایقرا گفت که بعد از این در این سرحد اقامت ممکن نمیتواند بود چرا که عنقریب میرزا اسعد و قاسم با لشکر ترکمان عنان عزیمت بر پیچیده
خواهد شد و آن زمان مجال گریز نخواهد بود و جمعی را اغوا کرد که میرزا بایقرا را برانگیختند که عازم شیراز شود و میرزا بایقرا سخن اهل غرض شنیده باتفاق

میرزا اسکندر متوجه فارس گشتند نوکر میرزا اسکندر مرا نام از راه غفلت بجانب اصفهان گریخت و کیفیت واقعه را بعرض میرزا رستم رسانید میرزا رستم
خواست که عقد جمعیت ایشان را گسیخته گرداند لاجرم جمعی را بسر راه فرستاد و در ... در حوالی چهار دانگ ... رسیدند و از ضعف طالع
و بخت بد ... میرزا اسکندر بدست لشکریان میرزا رستم گرفتار شده او را باصفهان بردند و میرزا بایقرا را از این جهت
اندک فتوری در عزیمت پیدا شد و چند روزی در گندمان توقف نمود و چون خبر مخالفت میرزا بایقرا و توجه او بجانب شیراز معلوم
میرزا ابراهیم سلطان گشت بعد از تقدیم مشورت نوکران میرزا اسکندر که در شیراز بودند چون اوتچک خواجه و اردوان را در بند ...
گرفته و بند کرده مصحوب معتمدی روانه خراسان گردانید و ایشان بجان حسن که میانه ابرقوه و مشهد سلیمان است رسیدند بنابر آنکه
و موکل را کشته گمبذمان پیش میرزا بایقرا رفتند و شاهزاده در آن توقف و تاخیر ملاحظه کرده در تعجیل و ترغیب میرزا بایقرا چون
هوس جهانگیری و ملک ستانی در سر بود بار دیگر لوای جلادت بجانب ملک فارس بر افراخت و میرزا ابراهیم لشکر با مرتب ساخته
باستقبال از شیراز بیرون شتافته و در نواحی پل فسا شیراز چشمه پیچا بهم رسیده صف کشیدند و چون تنور حرب گرم گشت بعضی از ملازمان
میرزا ابراهیم مانند مسعود شاه و شول و غیره بجانب میرزا بایقرا رفتند و زمره از عراقیان نیز آهنگ مخالفت ساز کردند میرزا ابراهیم
که این معنی دریافت عنان بشیراز تافت و شب بشهر در آمده والده خود و طوطی آغا را و از خزینه آنچه توانست بر داشته تا ابرقوه از هیچ مکان
توقف ننمود و میرزا بایقرا صباح جمعه ... شیراز آمد و تا چاشتگاه سواره بایستاد و بندان و کلانتران شهر بنابر ضرورت بقدم استقبال
بیرون آمدند و شاهزاده را باعزاز و اکرام بشهر در آوردند و چون خبر استیلای میرزا بایقرا در اصفهان بسمع میرزا رستم رسید میرزا اسکندر
که مایه فتنه بود از میان برداشت الملک و البقاء لله الواحد القهار ذکر توجه حضرت اعلی خاقانی بجانب ممالک عراق ... نوبت ثالث چون خبر
مخالفت میرزا بایقرا بمسامع علیه حضرت خاقانی رسید رای عالم آرای مقتضای آن کرد که پیش از آنکه فوت فرصت زیاده شود تدارک آن مهم
نموده آید و بامضای این عزیمت امیر جلال الدین فیروزشاه با جمعی از امراء ... بجانب عراق فرستاد تا در ظل رایت میرزا
ابراهیم سلطان قرار گرفته در دفع خلل سعی نمایند و امیر غیاث الدین شاه ملک را بجانب ری ارسال فرمود که با امرا که در آن حدود بودند پیوندند و باتفاق
طرق فتنه شورش عراق را مسدود گردانند و فرمان قضا نفاذ شرف نفاذ یافت که میرزا شیخ لقمان برلاس از اندخود و بقلان رفته لشکرهای
آن نواحی را جمع آورده باردوی اعلی رساند و چون جنود ظفر ورود بدرگاه عالمپناه مجتمع گشتند حضرت خاقان سعید در هفدهم جمادی الآخر

پای مبارک در رکاب آورده از دار السلطنه هرات نهضت نموده و در مزار جبرکه جام از فرستادگان قرا یوسف جاسوسی گرفتند از احوال
عراق عجم و آذربایجان معلوم کردند و در اینولا قاصد میرزا الغبیک از سمرقند آمده معروض داشت که محمد خان پادشاه مغولستان عالم
بقا خرامید و نقش حیات نبیره خواجه اغلان را بجای او نشاندند و چون اعلام ظفر قرین جام بجهه دو بسطام رسید علی کیا از محبت امیر علاء الدین
علیکه بپایه سریر اعلی آمده بعنایت سرافراز شده اند برای نسق لشکر و ولایات خود مراجعت نموده و امیر حسن که از قلعه فیروزکوه باردوی
گردون شکوه آمد و سعادت دستبوس دریافت و معصوم برادر امیر بسطام جاکو از طرف اردبیل رسیده حالات آذربایجان و قرا یوسف
ترکمان معروض داشت و فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که امرا که در حدود ری مقیم بودند بجانب شیراز توجه نمایند و همچنین حکم شد
که خدمت امیر فیروزشاه نیز در رکاب میرزا ابراهیم سلطان روان شده در کوشک زرد با ایشان ملحق شوند و هر دو فریق از سپاه ظفر مآل الخ
دولت و اقبال متوجه مقصد گشتند **بیت** براینگونه رفتند تا قصر زرد ** ز گرد سپه شد هوا لاجورد ** میرزا ابراهیم سلطان مقرر شده بود با
لشکرهای جیاپان عازم شیراز گشت و چون میرزا بایقرا از توجه سپاه نصرت پناه آگاهی یافت در مضیق تفکر و اندیشه افتاده کاهی
تسلی میداد که ممکن است که آن حضرت بنفس همایون آمده باشند و چون میرزا ابراهیم سلطان بحوالی شیراز رسید میرزا بایقرا
دروازه شهر را پناه ساخت و موکب حضرت خاقان سعید بحدود قم و کاشان رسیده از آنجا بجانب اصفهان رفت و در آن موضع
میرزا ابراهیم آمده معروض داشت که میرزا بایقرا در شیراز سر مخالفت در روی کشیده و متحصن گشته از استماع این خبر فرمان فرمای
بر سبیل ایلغار روی توجه بملک فارس نهاد و بعد از طی منازل و مراحل چتر همایون فال سایه اقبال بر ظاهر شیراز مهد آسایش عرصه
باتر همت میدان سعادت محل نصب سرادق سپهر حشمت گشت و چون میرزا بایقرا از وصول رایات نصرت شعار خبر دار شد حیرت و ندامت
بر ضمیر او استیلا یافت و کس بخدمت جناب سلطنه بایسنغر فرستاده التماس نمود که در پایه سریر اعلی زبان مجسته بشفاعت او بگشاید شاهزاده چون
بحث متوسل دست داشت به عرض خاقان سعید رسانید که هر چند از میرزا بایقرا حرکات ناشایست سرزده اما عاصی مرتکب معاصی نزد العفو
عند القدرة که بهترین ملکات است بوضوح پیوسته اکنون اگر رخصت شود او را بدرگاه پادشاه دین فرمان آوریم و آن حضرت ملتمس فرزند ارجمند
خود را باسعاف و انجاح مقرون داشته از زلات و عثرات میرزا بایقرا درگذشت و خدمتش شب یکشنبه پنجم رمضان بامعدودی چند از شیرازی
از شیراز بیرون آمده شرف دستبوس دریافت و آن حضرت بوعده وفا فرموده میرزا را معاف داشته و فرمود اما در سلک یکی از سفران انتظام معروض الحضرت

سلطان

جهانسوز گردانید خاص از برای تقنع عام سپاه اختصاص داد **ذکر بعضی از وقایع متفرقه و تفویض ایالت عراق عجم بمیرزا ایلنکر** چون میرزا بایقرا از عنایت
الفضال مجال آن نداشت که دیگر بحضرت خاقان سعید و خصال اقبال نماید و اقامت او در آن مملکت مقرون مصلحت نبود در اوایل ماه
کشی آن حضرت اختصاص کرد که او را بجانب گرمسیر و قندهار فرستند تا روزی چند مصاحب میرزا قیدو باشد و خدمتش معتمدی بهمراه
روانه آنصوب گردانید و موکب همایون بشیراز آمده حکم شد که امرا با لشکرها که در عهده ضبط و استمام ایشان بودند بعلفخوارها روند و در این اثنا
حکام لرستان و مغولستان بدرگاه سلاطین پناه آمدند و ملک کرکین والی ولایت لار تحف و هدایا بیشمار بموکب سعادت قرین حضرت
و آنچه آورده بود بوسیله امرا بکبار معروض گردانید و خدمات او در معرض قبول واقع شد منظور نظر عاطفت گشت و آن حضرت بمدد الطاف بی پایان
مسرور و شادمان ساخته رخصت داد که باوطان خود رفتند و با ماه مبارک رمضان در شیراز گذرانده چون هلال فرخ فال شوال رخ نمود حضرت
خاقان سعید علی الصباح سنت اقامت صلوة عید متوجه مصلی شد **بیت** خوشا نسیم مصلی و آب رکناباد ** غریب را وطن خویش میبرد از یاد
چون ولایت عراق عجم بار دیگر بغیر التفات خسروانه زیب و زینت یافت حضرت خاقان سعید خواست که ضبط و نسق آن مملکت را بسرداری
صاحب وجود حواله فرماید که رعایا در کنف حمایت و برایا در ظل رعایت او زندگانی توانند کرد و بعد از تقدیم مشورت قرعه اختیار بر نوئین
رفیع مقدار امیر مبارز الدین الیاس خواجه بهادر که ماحی آثار ظلم و ستم و مخمد بارقه اقتدار وزمام مهام انتظار در قبضه عدالت و شجاعت کرفت
و بر لمع مطالع نفاذ انجامید که مال و متوجهات مملکت قم و کاشان و ری و همدان تا حدود سلطانیه در وجه اخراجات لشکریان که ملازم او باشند
مصروف گردانند و از مقتضای عدالت در گذرد که با سپاهی و رعیت معاش کند که یوم یقوم الحساب از عهده جواب بیرون تواند آمد و چون
خاطر خطیر جهانگیر از جانب فارس و عراق فراغت یافت بعزم زیارت حضرت مرشد آفاق قطب السالکین شیخ ابو اسحق قدس سره متوجه
کازرون شد و بعد از مراسم زیارت بار دیگر از راه کول فرصت شیراز نموده و ایالت آن ولایت را بفرزند خود میرزا ابراهیم سلطان رجوع فرمود و بعد از آن
رایات نصرت نشان از نزهتگاه سلیمان بجانب دار الامان کرمان نهضت نمود **ذکر توجه رایات گیتی ستان بجانب کرمان و مراجعت نمودن از حدود آن ولایت بجانب خراسان** در نوبت اول که حضرت خاقان سعید متوجه فارس و عراق گشت ایلچیان باستحضار سلطان اویس بکرمان
فرستاده و او بنا بر آنکه از تعرض حکام شیراز ولایت خراب شده بود و در خزینه هیچ نمانده که پیشکشی سرانجام نماید و در انقیاد حکم تعللی نموده بود
و از احوال مشایخ و سوقیه و اهالی نژاده بهر اندازه هست اندک بیلاکی که لایق ملازمان حضرت نبود ترتیب داد و آنرا باردوی همایون فرستاده و نوکر

سلطان اویس آن محقر را در زیر دم موقف عرض رسانیده معروض داشت که سبب توقف و قبول شد که بتهیه اسباب نفر و ترتیب تحف و هدایا
که سزاوار ملازمان فرمانفرمای بر ابا باشد مشغول گشت و عنقریب بدرگاه گیتی پناه خواهد رسید و آن حضرت از کمال لطف و کرم رقم عفو
بر معاص بر جریده جرایم او بدو سلطان اویس کشیده عازم خراسان شد و در نوبت دوم که حضرت صاحبقرانی ممالک فارس ام و آن ولایات را
از دست تصرف میرزا بایقرا بیرون آورد سلطان اویس ارقولاد آقا چند را پس تکاله چشم فرز و احترام بدرگاه پادشاه ... عالم روان
کرد و چون در نار رفتن ترتیب نثار و پیشکش را بسیار ساخت و ایشان در شیراز سعادت زمین بوس حاصل کردند آن حضرت از حال سلطان اویس
استفسار نمود جواب دادند که در همین چند روز میرسد و چون زمان آمدن سلطان اویس امتداد یافت حضرت خاقان سعید فرستادگان او را
عتاب و مؤاخذت فرموده این خبر بکرمان رسید سلطان اویس از غضب پادشاه اندیشناک شده و ملازمان او که از حضیض ذلت باوج عزت
رسیده بودند انواع خیالات فاسد مبالغ راه دادند رایت ظفر نشان از شیراز بیرون آمده بنواحی سیرجان رسید و بزیارت قدوة السالکین
شاه شجاع کرمانی رفته استمداد همت طلبید و خبر توجه آن حضرت در کرمان متواتر شده سلطان اویس محضو صادق و منظران او در دوام
وحشت افتاده اخوالامر عالیجناب سیادت مآب امیر شمس الدین قمی قدس سره را بجهه شفاعت باردوی اعلی فرستادند حضرت خاقان سعید
شرایط اعزاز و احترام آن حضرت کما یجب و ینبغی بجای آورد و سید مشار الیه شفیع اهالی کرمان زبان گشاده تقبل نمود که اگر پادشاه ظل الله
شعار از خرابه کرمان مانع آید و عزیمت خراسان فرماید انجناب بهر وجهی که باشد سلطان اویس را بملازمت آرند حضرت خاقان سعید التماس
جناب ولایت مآب نبوت انتساب را مبذول نموده هر امرا که بشاهجهت جرف و کرمسیر رفته بودند باز طلبیدند و از قصبه سیرجان براه بیابان روی
بخراسان نهاده و بعد از طی مفاوز و مسالک در اواسط محرم سنه تسع و عشر و ثمانمائه دار السلطنه هرات از یمن مقدم خویش رشک گلستان ارم ساخت
و در سال مذکور غیاث السلطنه بایسنغر بموجب فرمان خاقان حضرت شد در دیوان اعلی بمهر برکنار مانده که صدر دیوان او شرف بود بمقتضای
فاحکم بین الناس بالحق عمل مینمود **ذکر مصاحب میرزا ایرک احمد و میرزا الغبیک و آنچه بایشان رسید از فساد رای او و نهر** چون میرزا ایرک احمد میرزا
الغبیک کورکان اظهار مخالفت کرده هر ... القتل آورد و خواست که مغولستان رود حضرت خاقان سعید آمهات نامه او فرستاد و چنانچه شروح
در سطور گشت و خدمتش مفارن معاودت حضرت خاقان سعید از کرمان بدار السلطنه هرات آمد و شرف تقبیل در یافته ملازم شد اما پیوسته طالب
میرزا ایلنکر بن میرزا بایقرا بکره صحبت و ملازم داشته با یکدیگر بشرب خمر اشتغال مینمودند و نوکران فتنه انگیز زهره و هر کس مملکت را در نظر ایشان جلوه مینمایند

میدادند و شاهزادگان نیز منظر قبول در آن منکر بسته و صورت این قضیه معضلات مع علیه رسیده و انشای تفحص انحال و تفتیش این
مقال هر صباحی شتی از جانب میرزا قیدو آمد مبنی بر آنکه میرزا بایقرا با طایفه از مردم بی عاقبت قصد میرزا قیدو کرده و چون بنده بر آن وقوف
یافت ارباب فتنه و فساد را به حبس المهاد فرستادم و میرزا بایقرا محفوظ نگاهداشته ام و بوصول فرمان گوش نهاده امرا و ارکان
دولت بعرض پادشاه گردون تمکین رسانیدند که مضمون کلمه الاقارب کالعقارب بنجاه وضوح پیوست و جرات و جسارت شاهزادگان
از حد اعتدال گذشت و اگر در این باب اهمال و اغفال رود ممکن که بنجاطر اشرف چندان ملال رسد که تدارک آن بیش دست ندهد و باوجود این
مقربان در هلاک و اعدام شاهزادگان حضرت خاقان سعید بدان سخنان التفات نفرمود و فرمود که میرزا ایرک احمد شیخ بجانه کعبه برود
و میرزاده بایقرا از آب سند گذرانند تا در هند قرار گیرد و میرزا ایلنکر را در کشتی نشانند تا بحث و عیش هر جا سر بر آورد و هر یک را چند نوکر برجب
فرمان ملازم شدند و همه را از ممالک محروسه بیرون برده و کربت غربت مبتلا ساختند و میرزا ایلنکر را از مملکت نفی کردند و دیگر از آن
شاهزادگان خبر و اثری ظاهر نشد و هیچکس از ایشان نشان نداد **بیت** دلم گرفت گویش در کجا بابد ** بگشت رفت غریبی و خانه گم کرد
ذکر آمدن امیر شمس الدین و منسوب داشتن سلطان اویس را بوعده و نامردی عالیجناب نقابت اباب سید شمس الدین که متعهد شده بود که سلطان
اویس را بهر اید گو را به پایه سریر اعلی رساند سید مذکور از کرمان بدار السلطنه هرات آمد و معروض رای خاقان هفت کشور گردانید که هر چند
سلطان اویس را نصیحت کردم که روی بقبله اقبال و آستان فرخنده مآل آورد مقبول نیفتاد و از استماع این مقال آتش خشم جهانسوز اشتعال یافته
فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امراء عظام مثل امیر جهانشاه برلاس و امیر حسین صوفی ترخان و غیرهم که ذکر اسامی ایشان موجب
تطویل میشود باتفاق والی سیستان شاه قطب الدین و حاکم فراه شاه یکنده نیالتکین بلشکرهای آراسته متوجه کرمان گردند و امرای مذکور و
شاهان با چهل هزار سوار نامدار عازم آن جانب گشته و در منتصف ربیع الآخر لشکرهای خراسان و سیستان بکرمان رسید سلطان اویس
با وجود آنکه هر روز علیق الافغان او را بر باد راه قسمت میکردند و در خزینه مبلغ کلیه دینار و نکلی نداشت بر تمرد و ... اصرار نمود و رعایای بیچاره
باستحکام برج و باره امر فرموده در شهر متحصن نموده رایت خلاف و جدال برافراخت و امرای عظام با سپاهی چنان که هرگز لشکری آن
قرب بکرمان نیامده بوده در ماه جمادی الاول ظاهر کرمان را احاطه نمودند و از جانبین نایره قتال برافروخته گشت و مدت نه ماه در مجاصره
امتداد یافت و خسارت از تقاعات و اثمار تواکه که در بیرون بود رعایا بیکی مانند طبل تهی اسیر میرفتند و امرای کرمان هر یک بر در دروازه نشسته

بودند و بروج بر نوکران خود قسمت مینمودند و ایشان پیش ترکان چنان زبون و بیچاره بودند که در آن ولایت بهزار دشنام میشنیدند و مجال
دم زدن نداشتند و بجز زر حواله کردن در عایا و از زر لایانداختن دیگر چیزی نمیدانستند و بالاخره اهل شهر تنگ آمدند و سلطان اویس
سفرا به پیش امرا فرستاد که اگر حضرت خاقان سعید خون بنده که کار را بخشد بخدمت ایشان فرخنده نشان مبادرت نمائیم امرا کیفیت
التماس و تضرع سلطان اویس را عرضه کرده بپایه سریر اعلی فرستادند آن حضرت ترحم نموده فرمود که سلطان چند نوبت اقرار کرده که
بدرگاه می آیم و کجا را بوعده خود وفا نمود و با این همه اکنون در قول خود صادق و در باطنش با دل موافق یکی از معتمدان خویش نزد امرا فرستند
تا لشکر فیروزی اثر ترک محاصره کنند و الا امرا از دور شهر برخیزند تا کسی تسخیر بر شرفات کرمان نمیدانند امرا چون جهت مصلحت یافتند
خبر پیش سلطان اویس فرستادند که مصلحت تو و جمیع اهل کرمان در آن میباید که شیخ حسن که رکن رکین این مملکت و معتمد و مقرب است
ببارگاه فلک اشتباه آید تا مهم را قراری دهد و سلطان اویس عهد و پیمان بسته شیخ حسن را بیرون فرستاد و امرا از ظاهر کرمان برخاسته متوجه
دار السلطنه هرات گشتند و بعد از قطع مفاوز و مسالک بمقصد رسیدند و شیخ حسن بوسیله ایشان شرف پابوس حاصل کرده پیشکشها
گذرانید و التماس نمود که حضرت خاقان سعید با خدای عز و علا عهد کنند که خلعت امان بر سلطان اویس پوشانند تا او بیدغدغه بپابوس
شتافته ناصیه استکانت بر ساحت سرادق گردون منقبت نهد و آن حضرت قسم یاد کرد که از موهبت یأس و شتات هیچگونه تعرض در جهت
سلطان اویس نرسانند و هرگاه در آن عهد وفا بیاد را منع فرماید و فرمود که اگر سلطان اویس متوجه اینجانب گردد از برادران و فرزندان
گرامی تر باشد و الا دفع او بهمت پادشاهانه واجب شود تا او داند و شیخ حسن جهت یافته بطرف کرمان بازگشت و آنچه
دیده و شنیده بود بسلطان اویس باز گفت و خط خوش در دوازدهم شوال متوجه کعبه آمال شد و چون بسر حد خراسان رسید در منازل
و مراحل آنچه محتاج الیه او بود آماده یافت و بعد از چند روز با دل پر امید بملازمت حضرت خاقان سعید مستسعد گشت و آن حضرت سلطان
اویس و سایر مجرمان را نوازش فرمود و همه را در مهاد امن و امان جای داد و در این سال که ولایت کرمان بحوزه تصرف بندگان خاقانی
انتظام یافت اواخر سنه عشر و تسع و ثمانمائه نوکران میرزا قیدو با او مخالفت کرده خواستند که شاهزاده را از میان برگیرند میرزا سنجر را بجای او نصب کنند
میرزا قیدو خود را از کشیده و حضرت خاقان سعید را معلوم شده میر نوشیروان برلاس و جمعی دیگر را به دفع ایشان نامزد فرمود و میرزا قیدو
بر دشمنان ظفر یافته بجای خود متمکن گشت و هم در این سال سید فخر الدین که منصب وزارت خاقانی باستقلال داشت و از نکوئی ذکر بزرگ

گردون قدم بنهاد و بسعی خواجه محمد داود در اظهار قبایح و بیضابی شاهزاده جوان بخت میرزا بایسنغر از وزارت معزول گشت و بامراض مختلفه
مبتلا شده و نقد حیات بقابض ارواح سپرد تفصیل حالات سید فخر الدین در تواریخ مذکور است و در ایراد آن زیاده فایده متصور نه **ذکر**
نهضت شاهزاده عالیشان میرزا سیورغتمش بجانب بدخشان جهت فرار شاه بهاء الدین نکی شاه در چهارم ربیع الاول سنه تسع عشر و ثمانمائه از جانب بدخشان بدار السلطنه
هرات آمده و از برادران و قرابتان خویش بپایه سریر اعلی التجا کرد و در بیان اختلال احوال بدخشان و هرج و مرج آن مملکت فصلی مشبع گفت تا بر
خاطر خطیر آن حضرت که مورد الهام ملک قدیر بود منقش گشت که ضبط و نسق ولایت بدخشان را بیکی از شاهزادگان صاحب وجود نامزد باید
رجوع فرماید و بعد از تقدیم مشورت قرعه اختیار بر فرزند صلبی آن حضرت میرزا سیورغتمش افتاد و حضرت خاقان سعید اسباب سلطنت
آن سعادتمند را مرتب و مهیا ساخته زمام مهام عرصه بدخشان را که از ولایات عظیم الشان است در کف کفایت و قبضه درایت مخدوم‌زاده عالیشان
نهاد و او را با فوجی از لشکریان بدان صوب روانه ساخت و مملکت بدخشان از طلعت آن مهر سپهر خلافت درخشان شد و مردم آنجا
از حوادث روزگار و جفای چرخ دوار امان یافتند و شاه بهاء الدین نکی شاه نیز اجازت کرد و بعد از صحبت میرزا سیورغتمش با ترک
زمانه اختر بخت رکن السلطنه میرزا علاء الدوله از افق ولایت طالع شد و نقشبند کارخانه ابداع و اختراع در سنه عشرین و ثمانمائه این صورت
بدیع بر لوح هستی نگاشت **چو** طلوع کرد از نتایج حق نیر برج جلال * بر سپهر شاهی اختر همایون فال * **ذکر آمدن میرزا الغ بیک بدار السلطنه هرات**
مغیث السلطنه والدین میرزا الغ بیک گورکان از اشتیاق ملاقات خاقان سعید بر ضمیر استیلا یافته از دیار ماوراء النهر عازم جانب خراسان
شد و چون خبر وصول آنجناب متواتر گشت و موکب همایون او بحدود هرات رسید بانوی کبری گوهرشاد آغا و میرزا غیاث الدین بایسنغر
و میرزا محمد جوکی بهادر و امرا و اعیان و اشراف خراسان باستقبال شتافتند و شرایط تعظیم و تجلیل بتقدیم رسانیدند و جناب الغ بیکی
نوزدهم ربیع الآخر بشرف پابوس افتخار السلاطین مستسعد و مفتخر گشت و حضرت خاقان سعید فرمود تا در آنچند روز جشنهای پادشاهانه ترتیب کردند
و در اواخر ماه ایلچیان ختا که پیش از این بدرگاه آمده بودند طوی عظیم ترتیب دادند و آن حضرت محمود ایشان را ممنون بحر انعام و احسان
گردانید و جهت دایمنگ خان حاکم ختای پیلاکات و برکات افراز نموده با آن جماعت سپرده جهت الطرف اذن انصراف ارزانی داشت و هم درین ماه در کرد
سلطان اویس بن امیر ایدکو را که از کرمان آمده بود بسمرقند فرستاد و در اوایل جمادی الاول میرزا الغ بیک و میرزا محمد جهانگیر و امیر شاه ملک را
که در آنچند روز از خوارزم آمده بودند طوی سنگین داد و سایر امرا را بخلعتهای فاخر و اسبان راهوار تفقد نموده و رعایت ارکان دولت

جناب بایسنغری کما ینبغی بجای آورد و بعد از آن عازم سمرقند شد و میرزا محمد جوکی بهادر را همراه برد **ذکر بعضی ایالات نصرت شعار بجانب**
ولایت گرمسیر و قندهار در شهور سنه عشرین و ثمانمائه از جانب گرمسیر خبر آمد که پیر سیفل قندهاری و ملک محمد که بموجب فرمان حضرت
خاقانی هر یک حاکم ناحیه از نواحی قندهار بودند با هم نزاع میکنند و از جهت منازعت آن دو منقصت رعایا در زحمت و مشقت اند
حضرت امیر صوفی ترخان را با فوجی از لشکریان برای تسکین آن فتنه بجانب گرمسیر روان ساخت و چون امیر مشار الیه بدان حدود رسید
شنید که شاه اویس پسر سلطان نواحی بجانب غزنین مشغول است و سلطان بایزید پسر سیفل بر بعضی از ولایات گرمسیر استیلا یافته و جمعی
از مفسدان مردم آن ولایت از دزدی و هرزه‌گی بتنگ آورده اند حضرت خاقان دولتیار صلاح در آن دید که قشلاق در آن دیار کند
و چون میرزا قیدو و میرزا بایقرا را بمحافظت هندوستان فرستاده بود آن حضرت قاصدی پیش میرزا قیدو روانه کرد که چون میرزا بایقرا
بجانب هند رفته او را بدین صوب فرستد و حضرت خاقان سعید در اواسط شهر رجب خیمه حشمت و عزیمت برافراشت
زد و در آن منزل بشرایط دعا و استفتاح قیام نمود و در همان روز کس از پیش میرزا قیدو آمد که اینک میرزا بایقرا میرسد آن حضرت
فرستاده میرزا قیدو را باز گردانیده با و پیغام داد که بجهت دفع هزاره و افغانیان متوجه آن طرف شویم باید که کمان بدر برد و چون میرزا بایقرا
باردوی همایون پیوست حضرت خواجه رجب فرموده ملازم شاهزاده شده او را بسمرقند برد و رایات نصرت شعار از پل ... در حرکت
آمده بعد از سه روز بعقبه بغزار رسید و میرزا بایسنغر در آن موضع باردوی اعلی ملحق شد و بعد از یک هفته از آنجا کوچ کرده در چهاردهم
شعبان کنار آب هیرمند که جهت قشلاق مقرر شده بود معسکر همایون پادشاه و زمین گشت و روزی دیگر امیر حسن صوفی ترخان از جانب
قندهار رسید و امرا و تابعان بر سبیل ایلغار سوار شده روان شدند و چون حضرت خاقان سعید خواست که لشکریان بالتزام جهت
تعرض و تقتیل هزاره درگذشته و افغان که در میان ایشانند بسیار اشرار در ورطه محنت و بلا افتند مولانا صدر الدین ابراهیم را که منصب صدارت
بوجود او تزیین بود بجانب هزاره فرستاد تا رؤسای آن طایفه را نصیحت کند و بخدمت رسانند مقارن این احوال امیر ... الدین که تربیت کرده
حضرت صاحبقران مغفرت قرین بود ملحق شده باردوی همایون آمده بشرف بساط بوسی مشرف شد و مشمول ایادی احسان خسروانه گشت
و میرزا سیورغتمش با امیر ابراهیم و امیر جانشاه و امیر نوشیروان از جانب بدخشان رسیده بموکب اعلی پیوستند و ملک قطب الدین
با لشکر سیستان ملحق شده سپاهی فزون از تخمین و قیاس در تحت رایت گردون اساس جمع آمدند و موکب نصرت شعار در حرکت آمده چند روز

ماه شعبان ظاهر قندهار مرکز اعلام فیروزی آثار گشت امرا و شاهزادگان جوان بخت مقرر شد که بجانب هزاره بر سبیل ایلغار روان شوند
و در این اثنا مولانا ابراهیم صدر رسیده معروض داشت که کلانتران هزاره میرسند و بدین سبب رفتن امرا در توقف افتاد و سیوم ماه
مبارک رمضان اعیان افغانان بدرگاه عالمپناه آمدند و از جانب میرزا قیدو کسی رسیده خبر آورد که شاهزاده فرار نمود آن حضرت فرمود
که زود برسید و پیش وی هیچکس از عقب او نفرستاده و دیگری آمده عرضه داشت که در شیوول میرزا قیدو کسی نماند حضرت خاقان سعید امیر ابراهیم را
روانه آنصوب گردانیده فرموده که اگر قیدو باردو آمده بعواطف پادشاهانه اختصاص یافت و امرا و سرداران هزاره پیمان اطاعت بستند و
باج و خراج قبول کردند و آن حضرت در ضمان دولت و اقبال بجانب اردوی فرخنده که در کنار هیرمند گذاشته بود مراجعت نمود و روزی
آن حضرت بر سمند گردون خرام سوار شده سیر میفرمود ناگاه از پشت زین بر روی زمین افتاده کسری بدست همایونش راه یافت و الحال
ایلچیان گرمسیر در حرکت آمده استاد سیدی شکسته بندی که نظیر نداشت از دار السلطنه هرات همراه شمال و صبا باردوی همایون
حاضر ساخته شده او در اندک زمانی بیده و شفا نموده آن زحمت بصحت تبدیل یافت و از نعمت دنیوی چندان باستاد میرسید که در مدت
حیات چهره امید طمع و نیاز در روی محنت و آز ندید **ذکر تفویض وزارت و بعضی وقایع که در مدت توقف در یورت قشلاق روی نمود**
و معاودت آن حضرت در آن اوان که کنار آب هیرمند مضرب خیام عساکر گردون مآثر بود رای اعلا اقتضای آن کرد که منصب وزارت
که تالی مرتبه سلطنت است مفوض بوزیر صاحب تدبیر گردد که از عهده استخراج اموال پادشاه از مملکت و در اداء رعیت بیرون تواند آمد
و بعد از تقدیم مشورت همگنان اتفاق نمودند که این خلعت زیبا بر قامت قابلیت زاهد خاقان سعید عالیجناب آصف صفات
دستور اعاظم الوزرا خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی گشت لاجرم حضرت خاقان سعید زمام حل و عقد و رتق و فتق و قبض و بسط
مهام جهانیان در کف کفایت و قبضه درایت آنجناب نهاد و او بنوعی در آن شغل خطیر شروع نمود که اسم جانب پادشاه محفوظ بود
و اسم ترفیه رعیت مرعی و قریب سی سال باستقلال وزارت و اقبال بدان امر اشتغال نمود تا حضرت خاقان سعید حیات بود کره ملک
بر حاشیه ضمیر او نقش بست و یکی از وقایع که در آن ایام روی نمود این بود که میرزا علی بن میرزا رستم از جانب اصفهان رسیده پیشکشهای
پادشاهانه بموقف عرض رسانید و دیگر در اواخر ماه مبارک رمضان امیر ابراهیم که بجانب کابل برحسب فرمان رفته بود باز آمد و معروض
داشت که میرزا قیدو بکابل رسیده عازم اردوی همایون است و در این اثنا شیخ لقمان برلاس جهت تحصیل اموال هزاره که متقبل شده بود

فرصت نمود و امیر نوشیروان و یوسف خواجه و حمزه که بتاخت بعضی از خیلها شتافته بودند از عصیان منزجر شده رفته بودند و الحمد فراوان گرفته
و میرزا سیورغتمش در جنب ... متوجه دار الملک خوارزم شده و میرزا علی بن میرزا رستم بعد از نوازش جهت انصراف یافته باصفهان بازگشت
و مقارن این احوال بمسامع جلال رسید که شهزاده و داروی مال مقرر تعلل مینماید آن حضرت امیر محمد صوفی و امیر موسی را بالتصویب
روان فرمود تا مهم او را ساخته و کار او را ساخته مراجعت نماید و آن حضرت در اوایل بهار عزم معاودت مصمم فرموده و فرمان داد
کوچ کرده روی بسمرقند و شرف نهاد و میرزا الغ بیگ و امیرزاده کارشناس و ملات و میرزا علیکه و فیروزشاه را بضبط اموال آن الکا مقرر فرمود
داد که میرزا قیدو را بهرات آورند و اگر بنیاد الوس را ناخته و فتنه انگیختن پیدا کرده بدرگاه عالم پناه رسانند و حضرت خاقان سعید بجهت
ولایت گرمسیر را با میر عبد الرحمن ارزانی داشت و جهة کوتوالی قلعه قندهار یکی از معتمدان تعیین کرده موکب همایون بعد از قطع منازل
بدار السلطنه هرات نزول کرده و اعیان آن بلده فاخره مراسم تهنیت و نثار بجای آوردند چون رایات فتح آیات در سمرقند شرف نزول
قرار گرفت حضرت خاقان ایلچیان امیر قرا یوسف و قرا عثمان که پیش از این آمده بودند اجازت مراجعت داده و در اوایل ربیع الاول
خبر رسید که میرزا سعد وقاص که بموجب حکم همراه گذشته باذربایجان رفته بود چنانچه مذکور گشت در ریعان جوانی از این سرای فانی انتقال
فرمود حضرت خاقان سعید بر فوت آن شاهزاده نهایت ملول و محزون شده و مراسم تعزیت بتقدیم رسانید و جمعی از امرا که طلب
رفته بودند در استمالت او مساعی جمیله مبذول داشته و فتنه منتش را ملطف و عنایت حضرت اعلی خاقانی امیدوار ساخته و شاهزاده و حبیب
و فور شفقت و کمال مرحمت آن حضرت معلوم کرد متوجه خدمت گشت و احرام ملازمت بست و بشرف تقبیل انامل سرافراز گرده عنایات
بیکران مخصوص آمد **ذکر توجه امرا عالیشان بولایت بدخشان** چون چند روز از وصول حضرت خاقان سعید بدار السلطنه هرات گذشت از جانب
بدخشان خبر رسید که شاهان آنجا علم طغیان برافراشته و دم از عصیان میزنند و آن حضرت سید احمد ابرلات را که برسالت و سفارت
رفته بود باتصویب فرستاد و سید احمد ببدخشان رفته و با شاهان ملاقات کرده چند انکه از وعده و وعید سخن راند مفید نیفتاد و ناچار
بازگشت و چون بپایه سریر اعلی آمده صورت احوال آنجا عرضه داشت و بر سر امرا سپاهی از معرض داشت آن حضرت فرمود که امیر شیخ لقمان برلاس و امیر محمد
و امیر فیروزشاه و امیر حمزه لشکر فراهم آوردند و امراء الوس را جمع آورده در رکاب شاهزاده ابو بکر و میرزا سیورغتمش عزیمت بدخشان نمایند و همراه او
روان شدند و چون به بلخ رسیدند شاه بهاء الدین که رئیس و رئیس شاهان بود از جانب بدخشان آمده امرا را گفتند که کار شاهان تو امرا کر

قبول میکنی کمال التفات را چنانچه در زمان خاقان سعید سکرقند بستانند آن مملکت را بتو ارزانی داشت و بهاء الدین گفت که او قات من
بطاعت و عبادت مقصور و مصروف و برادر و پسر من صاحب اختیار مملکت‌اند امرا ایلچی پیش ایشان فرستادند و برادر و پسر او جواب
مقرون بصواب ندادند امرا کیفیت حال معروض ایستادگان پایه سریر اعلی گردانیدند فرمان عالی شرف نفاذ یافت که شاه بهاء الدین را
بهرات فرستند و امرا بجانب بدخشان روند تا مهم مخالفان را بقطع رسانند معاودت ننمایند امرا بموجب فرموده متوجه بدخشان گشته
و میرزا الغ بیگ مجموع دو هزار سوار بمدد فرستاده و بایشان پیوست و با لشکریان بموضع کشم رسانیدند پسر شاه بهاء الدین که از غفلت غبار
خلاف و عناد سکر و سیلاب طغیان را بخود محیط یافت از کرده خویش پشیمان شده جناب ولایت مآب خواجه تاج الدین حسن عطار که از
اعاظم ارباب ایقان و عرفان بود شفیع ساخت و پای در دایره اطاعت و انقیاد نهاد و جناب قدوة العرفان با امرا ملاقات فرموده
حدیث مصالحه در میان آورد و امرا صورت شفاعت جناب حقایق پناهی را عرضه داشت ملازمان قوایم سریر خلافت مصیر گردانید
و آن حضرت شفاعت خواجه تاج الدین حسن را بحسن قبول تلقی نموده از سر جرایم بدخشانیان درگذشت و رقم عفو بر جرایم ایشان کشید
و شاهان تقبل نمودند که مال معهود در خزانه عامره رسانند و امرا مراجعت کرده حکومت بدخشان بر شاهان قرار یافت **ذکر انفذ و قید میرزا اقید**
بنای مخالفت و عصیان او چون میرزا پیر محمد جهانگیر بعد از پیر علی تاز و جمعی خانیان کشته شد حضرت خاقان سعید کشندگان او را بانواع
عقوبت و نکال سزا داده و حکومت بلخ را بپسرش میرزا قیدو عنایت فرمود و چون هوا آن دیار او بسیار شد از آن حضرت مملکت
شد باره طلاد سند را تا حدود هند بروی مسلم داشت و علم دولت او چنان بالا گرفت که پیش حضرت خاقان والا هندوستان فرستاده
پیغام داد که اگر دوام ملک و حکومت میخواهی از حدود قنوج تا ملتان باید که خطبه و سکه بنام و القاب ما موشح و مزین گردانی و با وجود
آن حضرت بدین نوع جسارت اقدام نمود و در آن ایام که موکب ظفر آثار در سمرقند قشلاق فرمود میرزا قیدو انعام و احسان
حضرت خاقان سعید را فراموش کرده جای خود باز گذاشت و از شرایط خدمت مجاهدت جسته و چون آن حضرت معاودت نمود امرا که همراه
او بودند میرزا قیدو بود خدمتش را از پاس سلطان امین گردانیدند و روی بدرگاه عالم پناه آوردند چنانچه سمت گذارش یافت و چند گاه در دار
هرات بافراز و احترام تمام گذرانیدند تا باغوای جمعی مردم فتنه انگیز شاهزاده را فرار پیش گرفته و همان ساعت خبر رفتن میرزا قیدو بمسامع
علیه رسید آن حضرت فرمود که میرزا بایسنقر با چندین مبارز بهادر بتکامیشی او روان شدند و همچنین امیر حسن صوفی ترخان و امیر شیخ محمد جیب

باشراو رفتند میرزا قیدو نیم شب عقرب بتوران یا بوته دار دو غفاو شبرمی آمد نوکران شاهزاده خواستند که اسبان را بگیرند مانع شده و بودند
که میرزا قیدو روی گریز آورد قاصدی معتمدان بقصبه او فرستاده از کیفیت انجا شه اعلام داد و میرزا قیدو صباح بجد و جهد رسید و چون
معلوم کرد که رندان از حقیقت حال آگاهند محل توقف ندید و بسرعت هر چه تمامتر عزیمت نمود و خواجه نظام الدین که ضبط ولایت
تعلق باو میداشت با طایفه از عقب در حرکت آمد و شاهزاده در زمان ایستاده بجنگ و دفع مشغول گشته تا قصبه رباب رسیدند میرزا
قیدو در پناه دیوار کمین کرد تا نظام الدین زخمدار شد و میرزا قیدو متوجه قریه ای شیرزی شد و اوباشان از ایشان در کنار گذشته
بر سر ایشان تاخت و مجموع را پراکنده ساخت و نظام الدین و مردم آنجا وقت بودند ملک قطب الدین سر راه گرفته جنگی عظیم کرد و پهلوان
حاذمان میرزا قیدو بود اتفاق آورد و میرزا بایسنقر هنگام چاشت بقصبه او رسید و از شدت و حرارت هوا اندیشه و از جمعی که همراه شده
هراسی بجای اشرف راه نداد فی الحال از عقب روانه شد و چون میرزا قیدو در قریه شیر از زمانی توقف افتاده بود سنقلاغی میرزا بایسنقر
و پهلوانان محمود و ندانه آثار پردلی و پهلوانی بظهور رسانیده تا رایات فتح آیات میرزا بایسنقر سایه وصول بر معرکه انداخت میرزا قیدو منهزم
شده و از آب فرو رفته و منقد بر کنار فرود آمده دست بسته داد و امیر فیروزشاه شیخ اورا بسته پیش آورد با تو فی الحال بار گرفتار کشته پیادهم
او بار فرار نمودند و میرزا بایسنقر حکم کرد که هیچکس را تعرضی نرسانند اما صد و چهار اکه جنرال رفته بود بیار رسانید و شاهزاده بعد از ظفر بحضرت معاودت
نمود و میرزا قیدو را مقید بدرگاه عالم پناه آورد و حضرت خاقان سعید مراسم شکر و سپاس ملک مجید قیام نمود و در باب مجرمان بمقتضای
فتوی ائمه اسلام و شرع شریف عمل فرمود و میرزا قیدو را در قلعه اختیار الدین محبوس گردانید و در نتیجه بعضی که در آن یورش کارهای مردانه کرده
بودند بدرجه عیوف رسانید و چون خاطر خطیر حضرت اعلی خاقانی از میرزا قیدو فراغت یافت تمامت ولایت که تعلق بشاهزاده میشاه الیه
داشت از کابل و غزنین و قندهار و ملتان و غیر ذلک بفرزند ارجمند خود میرزا سیورغتمش ارزانی داشت و انتخاب با طبل و علم و چند پیشکش
با تصویب رفته مقتدی امر حکومت گشت **ذکر رفتن حضرت خاقان سعید بمشهد مقدس و معاودت بدار السلطنه هرات و ایراد دیگر وقایع و حکایات**
حضرت خاقان سعید بنابر حسن عقیده که با خاندان حسنین و طاهرین و ائمه معصومین داشت عزیمت جانب مشهد مقدس رضویه علی ساکنها
السلام و التحیه جزم فرمود و با اوتد تمام پای همایون در رکاب نصرت انتساب آورده روی توجه بالتصویب نهاد و چون بان موضع مبارک
و مقام متبرک رسید شرایط زیارت بجای آورد و صدقات مستحقان و مجاوران رسانید و قندیلی را که از طلا استادان با بشارت علیه

درپرداخته بودند فرمود که در گنبد مرقد آن حضرت آویختند و پیش از این نوبی گوهرشاد آغا در جوار قبه حضرت امام علی بن موسی
الرضا علیه السلام مسجد جامعی بنا نهاده بود و در این وقت نزدیک باتمام رسیده و این عمارت بتکلف و تزیین و نظم و نسق در
نهایت تحسین نموده و شرف محمدت ارزانی داشت و حضرت اعلی خاقانی در مدت ایامی که اقامت در التصویب چهار پای ...
در طرف شرقی مشهد طرح انداخت استادان چابکدست در عمارت چند روز باتمام رسانیدند تا هرگاه که موکب همایون آنجا
رسد منزل آماده و مهیا باشد و آن حضرت از مشهد متوجه طوس شده بیامن زیارت اکابر و مشایخ آنجا فایز گشت و انواع مرحمت
درباره درویشان و مسکینان بتقدیم رسانید و از آنجا بدار السلطنه هرات روان شده بعد از طی منازل در غره رمضان بمقصد رسیده
و باغ زاغان را از قدوم خویش غیرت روضه رضوان ساخت و مقارن آن حال باز دیگر ایلچیان ختای با تبرک و نفایس بدرگاه اعلی
رسیدند و مکتوبات دایمنگ خان مبنی از محبت و یگانگی و اتحاد رسانیدند و تفصیل آن و تبیین احوال فرستادگان در تواریخ
مبسوطه مسطور است و از بشیر نوالاکه پیش از این برحسب فرمان مصحوب ایلچیان ختای که سابقا آمده بودند بانجانب رفته بود از نوایب
مصحوب این جمع باز آمد و یکی از وقایع دیگر آن بود که دختر شمع جهان حاکم مغولستان که حضرت خاقان سعید جهت میرزا محمد جوکی بهادر
او را خواستاری کرده بود در بیست و چهارم رمضان با تجمل و زیب تمام بدار السلطنه هرات رسید و مهد علیا گوهرشاد آغا طوی عظیم
ترتیب فرمود و در ساعت مسعود و زمان محمود باتیمن دین نبوی و شریعت مصطفوی زهره برج خلافت با ثاقب سپهر سلطنت عقد بستند
و چون جشن و سور و لهو و سرور بنهایت انجامید حضرت خاقان سعید جمعی را که در رکاب علیه آمده بودند بصنوف نوازش و انعام خشنود
و ... ساخت و ایلچیان از حضرت انصراف فرموده مراجعت نمودند رای حضرت خاقانی بر آن قرار یافت که بعد از تهیه اسباب یورش جهت
دفع قرا یوسف متوجه آن دیار و اذربایجان شوند **ذکر توجه خاقان سعید بجانب آذربایجان و ظفر یافتن تاپاید ملک سلطان** ... بر این بود یورش
آنکه پادشاه جهانبانان صدیق را پیش قرا یوسف فرستاده او را باطاعت و موافقت دعوت فرمود صدیق باذربایجان رسید و پیغام بگزارد
و از قرا یوسف آثار عناد و سرکشی مشاهده نموده اجازت یافت و بپایه سریر اعلی آمده بعرض رسانید که قرا یوسف چنان استبداد و استقلال
در دماغ دارد که خود را در آن مملکت از سلاطین ذوی الاقتدار میشمارد و گردن کشان اطراف سر بر خط فرمان او نهاده‌اند و حصول چندین سلطنت
و قلاع متین پرداخته ذخایر فراوان در آن مواضع برده آن بقاع را بمردم جنگی سپرده از آن زمان که میرزا معز الدین پیر شاه برادر قوی محمد ...

در خیال حضرت خاقان سعید پیوسته می‌گذشت که لشکر به آذربایجان کشد و قرا یوسف را از آن حرکت که شمالی انگیزانیده جواب لایق
ممالک محروسه روی می‌نمود این عزیمت در حیز تاخیر و تعویق مانده و در این ایام که خاطر خطیر خسرو جهانگیر از دغدغه مخالفان جمع گردیده و چون
خبر صدق بمسامع جلال پیوست اندیشه سابق تازه شده داعیه ملاقات با عروس مملکت آذربایجان که سالها دوشیزه‌وار در حجاب
حیره بر منصه ظهور جلوه‌گر آمده و فرمان قضا امضا صادر شد که تواچیان متعین سالار لشکر مشغول شوند و عساکر گردون مآثر
معین آیند و باشارت علیه ابواب خزاین مفتوح گشته مال موفور و نقد نامحصور در مواجب و مرسومات متجنده و اتفاق رفت و حکم شد
که ملازمان آستان دولت آشیان بترتیب مصالح مقاتله و مهم را اشتغال نمایند و سپهسالار جبه در جبه‌خانه موجود فرمان نفاذ یافت
که تا وقت یورش خجسته باید که ده هزار دیگر مکمل شود و از فضای ماوراءالنهر و خراسان و زابل و کابل و سیستان و کرمان و فارس
و خوزستان و عراق عجم و دیگر بلاد عالم که در حوزه تصرف بندگان درگاه‌اند از شمشیر و نیزه و سایر آلت که سپاهیان را بدان احتیاج
افتد بعینه وقت حربیه بمعسکر همایون رسانند و یرلیغ مطاع نفاذ پیوست که میرزا الغ بیگ بر قرار ضبط ولایات ماوراءالنهر مشغول
باشند و هزار سوار از او و از لشکرهای آن دیار باردوی حضرت شاهرخ فرستد و میرزا ... بدستور سابق در ولایت گرمسیر اقامت
نماید و امیر سید احمد ترخان بحکومت خراسان مقرر شد و حضرت خاقان سعید یازدهم شعبان از دارالسلطنه هرات نهضت فرموده
در موضعی با نزهت نزول فرمود و حینه حرارت هوا و اجتماع لشکرها چند روز در آن مکان دلفروز توقف فرمود امیر فیروزشاه
ملک از جانب خوارزم آمده فوج با طوسی در ذیل وقت و ... امیر حسین ... منقلای روان شد و موکب ظفرنشان چهارم رمضان
که موافق اول میزان بود در جنبش آمد و از ممالک محروسه ... هزار سوار و پیاده ... ملازم شدند و در ...
مذکور بولایت جام رسیده شرایط زیارت جناب ولایت مآب شیخ احمد جام قدس سره بتقدیم رسانید و ...
سوار شده در حرکت آمد و در هشتم رمضان موکب منصور از نشابور عبور نمود و میرزا بایسنقر مقدمه سپاه فیروزی اثر گشت و بیست و ...
قصبه بحرآباد از وصول موکب همایون غیرت افزای بارگاه فریدون و کیقباد آمد و در آن مکان فرخنده مقام بوظایف عید صیام قیام
نمود و ششم شوال در مضمار حفظ و عنایت ملک ذوالجلال در مرغزار سراپرده اقبال بر افراخت و ... مقدس ... ابوالحسن خرقانی
استمداد نمود و هفتم شوال ... سلطان العارفین ابویزید بسطامی رحمة الله علیه فرا رسید مراسم نیاز بظهور آورده عاشر شوال ظاهر دامغان مضرب خیام

سپاه ظفرنشان گشت و در آن منزل چند نفر ایلچی که در ولایت مازندران بوده و هر یک تحفه‌ای که بهر اردوی همایون رسانیدند و شکرانه
خوارزم و نسا و باورد و سلقان و دهستان و جرجان و مازندران بموکب اعلی پیوستند و چهاردهم ماه چتر ظفر نگار سایه وصول بر بسطام
انداخت و آن حضرت شرط زیارت سالک ربانی شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی بجای آورده و در آن مکان لشکرهای سیستان و قهستان
و عرصه گرمسیر و قندهار و غزنین و کابل ضمیمه سپاه ظفر قرین گشت و در اثنای این اوقات امیر الیاس خواجه باسرداران قم و کاشان
بزمین بوس فایز گشتند و سیوم شوال از دره خوار عبور نموده و بجهت دری درآمده و در ری فرود آمدند و در آنجا شاهزاده جوان
بخت میرزا ابراهیم سلطان با جنود فارس تشریف آورده بعنایات و عواطف خسروانه سرافراز گشت و میرزا رستم با لشکر ...
اصفهان و امیر چقماق از صوب یزد و امیر غیاث الدین ترخان از کرمان باردوی عالی ملحق گشتند و چندان سپاه و مردم جمع آمدند که محاسب وهم
از تعداد ایشان بستوه آمد امرا و تواچیان چند و احتیاط سان لشکرها کرده و دویست هزار سوار در حیز شمار قرار گرفته دفتر اسامی ایشان
بموقف عرض رسید و در آن جانب امیر قرا یوسف با سپاه جرار در مقام فساد و ... اصرار نموده اصحاب رای و فرهنگ و فارسان
میدان جنگ در مقام تحیر و تفکر افتادند و هر کس را خیالی در سر و اندیشه در خاطر پدید شد و قرا یوسف با کمال شجاعت و دلاوری استعداد
حرب بر وجه اتم حاصل داشت و سپاهی رزم جوی پرخاشجوی با اسبان آسوده در ظل رایت او مجتمع بودند و چون موکب منصور راه دور پیموده
و اسبان لاغر و ضعیف چندین مسافت قطع جبال کرده و فصل زمستان نزدیک رسیده بود آن طایفه که کرات مشاهده فرموده بودند
که بنیروی دولت قاهره مهمات کلیه و قضایا مشکله علی سبیل السهولت بقطع و فصل پیوسته و بموجب دلخواه هواخواهان سرانجام یافت
در هیچ اندیشه بخاطر ایشان نمی‌رسید و پیشتر از این امیر غیاث الدین شاه ملک نوکری از پیش خود بجانب امیر قرا یوسف و پیغام داده
که مرد خردمند باید که شجاعت و ملامت آنچه میسر شود احتیاط و احتراز واجب و لازم شناسد اگر مثل این حرکت که از آن جانب صادر شده موجب
ملال خاطر اشرف گشت باعتذار و استغفار دفع آن عنوان کرده و از ترک نزاع و جنگ با حضرت خاقان سعید بمجلس ادراک پابوسی
نسبت نخواهد کرد و تعظیما که تدارک مافات نموده سلطانیه و قزوین که بخلاف رضای شهریار ... دست تعدی بروی کشیده امیر قرا یوسف
بازوی شجاعت آثار و کثرت اعوان و انصار اموال و خزاین موفور و اختیار احکام حدود مخالفان ... چنان مغرور بود که از استماع این کلمات
در غضب رفت و فرستاده را در تبریز محبوس ساخت و از ممالک آذربایجان و آران و موغان و توابع و لواحق و عراق عرب لشکرها را ...

آورده و قاطرار مقابله و مقاتله قرار داده و حضرت خاقان سعید چون جرات و جسارت دشمن معلوم نمود بالکلیه از سیاست ظاهر گرفته ... نمود
و از سر ... بجانب ... هزار بار سوره فتح ختم فرمودند بعد از آن شهریار ملک
بخش گیتی ستان امیر یوسف خواجه را با هزار سوار روانه طرف قزوین گردانید و ... حاکم ایلچی بود و شهر را گذاشته متوجه سلطانیه شد و امیر یوسف
خواجه جناح مرحمت بر مفارق سکان آن دیار گسترده همه را ایمن ساخت و اکابر و اعیان ولایت بدرگاه گردون اشتباه شتافته
شرف پابوس دریافتند و حکم واجب الانقیاد نفاذ یافت که لشکریان بطرف قزوین نروند و تعرض برعایا نرسانند امیر جهانشاه بجمع ...
محاربه و اسباب حصارداری اهتمام فرمود و گفت که گاه و هیمه عایا بقلعه آوردند و تراکمه ... قلعه بردند و هر که استعدادی
بحصار در آمد و باقی بطرف طارم و گیلان رفتند و تراکمه ظاهر بر جنگ و پیکار قرار دادند ذکر رسیدن خبر وفات والی تبریز و ...
از شاه سپهر جناب کرد و در آن زمان که ماهچه رایات آفتاب اشراق سایه وصول بر مملکت عراق انداخت امیر جهانشاه بضبط و استحکام قلعه سلطانیه
پرداخت ناگاه قاصدی عنان ریز از جانب تبریز رسیده خبر رسانید که امیر قرا یوسف در حوالی اوجان جان شیرین را ... حسرت وداع
فرموده ملک و مال بگماشتگان حضرت خاقان سعادت قرین باز گذاشت و از استماع این خبر امیر جهانشاه حیران و سراسیمه شده از قلعه سلطانیه بیرون
آمده با توابع و لواحق روی بجزیره نهاد و شخصی از قزوین باردوی همایون رسیده بیان حادثه معروض داشت و در همان روز قاضی سلطانیه
بیارگاه جهان پناه شتافته مقدمه قرا یوسف بتفصیل در مجلس واجب الاحترام تقریر کرد و چون این خبر بسمت وضوح یافت حضرت اعلی
خاقانی بر اسم شکر یزدانی قیام نموده رایات توجه بجانب سلطانیه بر افراخت و غیاث السلطنه والدین میرزا بایسنقر را بر سم منقلای روانه
تبریز ساخت و بموجب فرموده امیر علیکه کوکلتاش و خواجه محمد شرف سمنانی برای ضبط اموال دیوانی در رکاب ظفر انتساب میرزا بایسنقر ...
و بمقتضی فرمان شاهزاده جوان بخت ابوالفتح میرزا ابراهیم سلطان انارالله برهانه بجانب مراغه در حرکت آمد و در یازدهم ذیقعده ظاهر سلطانیه محل
نزول موکب جهانگشای گشت و در عمارات سلطانیه از مخافت تعرض لشکر فیروزی اثر هنوز بیرون نیامده بودند که حضرت خاقان ...
مرحمت قاصدی پیش ایشان فرستاد که از حصار بیرون بیایند تا مجموع جنود ظفر ورود بگذرند و بعد از آن در مساکن خود قرار گرفته و معموری
شهر و بازار سعی نمایند و آن حضرت امیر موسی را جهت محافظت قلعه گذاشته از سلطانیه نهضت نموده ... پل رسید و ...
روانه شد و در هشتم ذی حجه ... و در قراباغ آران ... قشلاق فرود آمد و از آن جانب چون امیر قرا یوسف ...

هشتم ذیقعده سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه از دار فانی بسرای جاودانی رحلت نمود تراکمه از غایت دهشت متفرق شدند و تجهیز و تکفین او
بپرداختند ... کاهی که وفات کرده بود بگذاشتند و سر خویش گرفتند امیرزاده ... که محبوب‌ترین خواتین قرا یوسف ترکمان بود
فکر کردند که یکی از اولاد او بر سریر سلطنت نشانند و دیگران بخدمت وی کمر بندند و چون امیرزادها مثل امیر شاه محمد و امیر اسکندر و امیر اسپند و امیر جهانشاه
و امیر ابو سعید هر یک در ولایتی بودند و زمان گنجایش آن نداشت و اندیشه ایشان بجایی نرسید ... پادشاه و پسر امیر ...
خزاین را برگرفته متوجه قلعه النجق شده و امیرزاده ... با لشکر بجانب قلعه النجق رفتند و ... که برادرزاده دیگر قرا یوسف بود روی بطرف
دیگر نهاده و امیرزاده بایزید ... میل کردستان نمود و امیر الیاس و محمد جکی پسران سعد پیوستند و بر این نهج عقد جمعیت تراکمه از هم فرو ریخت
و این بیت در تاریخ وفات قرا یوسف گفته‌اند بیت وفات میر یوسف شاه تبریز ، که تاب شد بتاریخ کتابت ، القصه با وجود آنکه موکب ...
... بود و این قضیه در اوجان روی نمود تراکمه چنان پراکنده شدند که یک کس در اردوی چنان عظمت از ملازمان نماند و اوباش ...
امیر قرا یوسف در اردو هر چه یافتند غارت کردند بحدی که جامه‌ها از بر مرده بیرون کشیدند و حلقه طلا از گوش او بریدند ...
و چون این واقعه ... رسید اشراف تبریز نوکران امیر شاه ملک را از حبس بیرون آوردند و عذرخواهی کرده شرایط دلجویی بتقدیم
رسانیدند و جسد امیر قرا یوسف را از راه تبریز ... بردند و در جوار مرقد آبا و اجداد بخاک سپردند ذکر وصول میرزا بایسنقر بجانب تبریز غیاث
السلطنه والدین میرزا بایسنقر که پیش از توجه رایات همایون متوجه ملک آذربایجان شده بود در منتصف شهر ذیقعده بتبریز رسیده
در ... نزول فرمود و اتباع قرا یوسف مانند کواکب از طلوع آفتاب ناپدید شدند و شاهزاده بطریق ... خویش بساط امن و امان
گسترده خطبه و سکه باسم و لقب حضرت شاهرخی زیب و زینت داد و حکام اطراف و گردنکشان آفاق بدرگاه عالی رتبه آمده مراسم خدمت
بجای آوردند و میرزا بایسنقر بهمگی همت عالی نهمت بر ترفیه حال رعیت گماشته امور مملکت بر سنن معدلت قرار گرفت و در آن اثنا که حضرت خاقان
سعید در قراباغ آران قشلاق فرمود سروران عراق عجم بخدمت پادشاه عالم مبادرت نمودند که امیر ... برادر خویش را بدرگاه
عالم پناه فرستاده و خود ... سبب تخلف او آنکه ... امیر جهانشاه ... خود گشته بود و در این ایام توهم کرده
و فرار در این ... گشته حضرت خاقانی فرمود که ما چون رقم عفو بر جریده کشیده‌ایم سبب تخلف او چیست و حکم شد که میرزا بایسنقر ...
نماید و ... را بفرستاد و از رعایت و مرحمت که از حضرت صاحبقران مغفور نسبت به پدر ... صادر شده بود ... آورد و از وفات

خلاف و مخالفت برمنود و فرمود که اگر بعد ازین انقیاد پیش آید منظور نظر عاطفت گردد و ولایت دیگر اضافه مملکت او شود و حضرت خاقان سعید
حکم فرمود که مردم امیر جهانشاه و عضدالدین زبان بنهارند و بابا حاجی اطاعت فرمان شاهزاده نموده بیرون آمد و میرزا بایسنغر درشان او انواع تربیت
بتقدیم رسانید و امیر مشارالیه در رکاب ظفر انتساب جناب بایسنغری روی باردوی اعلی نهاد و چون بمقصد رسید بصنوف نوازش مخصوص
گشته در زمره مقربان منتظم گردید **ذکر قشلاق فرمودن رایات نصرت آیات و بیان بعضی از وقایع و حکایات** حضرت خاقان سعید در منتصف
ماه ذی الحجه بنیت اقامت زمستان بظاهر باغ اران نزول اجلال فرمود ملوک آفاق و حکام ولایات و محافظان ثغور هدایا و تحف
و نفایس و مبروکات [illegible] که سلاطین پناه باشند فرستاده و از مائده احسان پادشاه گیتی ستان حظی وافر یافتند و حضرت خاقان سعید
در عید اضحی در ادای سنن قیام نموده صدقات بمستحقان داد و حکام آن ممالک را بنوازش و انعام مشمول و سرافراز گردانید و همچنین [illegible]
و جمعی از حاکم مصر روگردان شده بودند بدولت پابوس رسیدند و امرای [illegible] ترکمان در روز عید آمده بشرف تقبیل قوایم سریر خلافت
مصیر رسیدند و در رابع عشر ذی الحجه امیر خلیل الله بن امیر شیخ ابراهیم شروانشاه که بصفات پسندیده و سمات حمیده اتصاف داشت از ولایت خویش
احرام قبله اقبال بسته بموکب علی پیوست و پیشکشهای پادشاهانه بموقف عرض رسانید و خدمات او در قبول افتاد و چون علامات مردانگی و آثار
فرزانگی در بشره او ظاهر و لایح بود بانواع کرم و صنوف التفاتات دیگر محترم و محظوظ گشت و سوابق اخلاص را بلواحق اختصاص موکد ساخت
و برادرش امیر منوچهر بشجاعت و دلاوری اتصاف داشت [illegible] بجای پادشاه [illegible] اقبال کشید و همچنین در این روز
سیدی احمد و امیر سید علی تکلی از ولایت خویش رسیده و ترکات لایق معروض گردانیده و بمزید التفات [illegible] مخصوص شده و مقربان مجلس
امیر [illegible] و سیدی احمد قرامان و سرداران [illegible] پیوست قشلاق آمده [illegible] دولت آشیان [illegible]
[illegible] رسانیدند و در روز دیگر یار احمد همشیرزاده پسران قرامان از ولایت گنجه و برج باردوی اعظم ملحق شدند و باصناف انعام مکرم شدند و دیگر
سرداران و حکام اطراف و ارکان دولت امیر قرا یوسف مثل خواجه جعفر تبریزی بدرگاه عالم پناه رسیدند و هفتم ماه مذکور امیر [illegible]
و قومی از پیش پادشاه مغولستان بموکب همایون پیوست و سخنان حاکم خود معروض داشت و شاهزاده سعادتمند میرزا ابراهیم سلطان
که بر حسب فرمان متوجه [illegible] گشته بود روی باردوی اعلی نهادند و در چهار [illegible] ملازمت حضرت خاقان سعید و پدر بزرگوار دریافت
و در اوایل محرم مذکور ملک عزالدین شیر که بکمال حسب و جمال نسب و جلالت خاندان و دولت دودمان اتصاف داشت از ولایت [illegible]

فرخنده نشان شد و انواع ترکات و مشوقات بعرض رسانید و قابل قبول آمد و در این اثنا [illegible] از خاطر خطیر خسرو کامکار سرزده
در صحرا [illegible] فراوان انداخته شد و از وقایع دیگر آن بود که [illegible] اگر از ترتیب [illegible] بود که کفران نعمت
خود ساخته دم از عصیان میزد و امرا که جهت رفع او رفته بودند خدمتش را گرفته آوردند و با آنکه خطبه و سکه بنام قرا یوسف کرده بود
حضرت خاقان سعید از سر جرم او درگذشته دیگر آنکه حاکم باب الابواب باردوی ظفر قرین آمده مشمول عواطف پادشاهانه گشت و همچنین سرداران
اطراف باصناف انعام و مواهب اکرام اختصاص یافته بر حسب فرمان با اوطان خویش بازگشتند و چون موسم بهار [illegible]
نمود حضرت خاقان سعید از قراباغ نهضت فرموده عازم تبریز شد و چون [illegible] نزول فرمود منهیان بعرض رسانیدند که عطا بهادر که
نوکر قدیم میرزا عمر بود بر حسب اشارت علیه بضبط اردبیل و الوس خود رفته بود امیر اسپند او را گرفته است و آن حضرت میرزا ابوالقاسم ابراهیم سلطان
و امیر شاه ملک را با پنج هزار سوار بجانب نخجوان که یورت قدیم پسران سعید که لشکر ترکمان ایشان بودند و امیر اسپند در آن طرف
نشان میدادند فرستاد و در این اثنا نوکران امیر اسپند باردوی همایون آمده صورت دولتخواهی او بعرض رسانیدند و آن حضرت [illegible]
نوازش فرموده بازگردانید و چون خاطر آفتاب اشراق خسرو آفاق مایل آن بود که امیر خلیل الله شروانشاه را نوعی تربیت نماید که محسود اقران
گردد دختر میرزا ابابکر بن میرانشاه را بوی ارزانی فرمود و بعد از آنکه مادر امیر خلیل الله از شروان با تجمل تمام و اسباب [illegible] آمده طوی عظیم
ترتیب دادند و آن مخدره را بآیین شریعت مطهره بشروانشاه عقد بستند و در خلال این احوال امرا از موضع قراکوک بعرض رسانیدند که [illegible]
قرامان با [illegible] مبادرت نموده نوکران امرا که در گنجه و برج بودند غارت کرده است [illegible] میرزا بایسنغر را بقلع او [illegible]
فرمود و شاهزاده چون متوجه یار احمد شد و از گنجه عازم گرجستان گشت و پناه بقلعه [illegible] برد چه حاکم آن موضع [illegible] خویش یار احمد بود و آن
قلعه ایست بر روی سنگ خاره در میان بیشه واقع و [illegible] رود [illegible] در کنار آن روان و برج و باروی مانند سد سکندر در غایت استحکام
میرزا بایسنغر از راه [illegible] گذشته قلعه را محاصره کرد و یار احمد و اتباع [illegible] بمقابله و مقاتله مشغول شدند و چون [illegible]
چاره [illegible] یار احمد از روی عجز و اضطرار بیرون آمده روی نیاز بر ساحت سرادق جلال نهاد و شاهزاده بجانب [illegible] رقم عفو بر جرایم
او کشید و بعد از تسخیر حصار معاودت نموده بموکب اعلی ملحق شد [illegible] دیگر یار احمد اسیر [illegible] کرده [illegible] آن حضرت
ترحم نموده بنظر عاطفت در او نگریست و [illegible] خطاب کرد که چون [illegible] اعتماد کردی اما خدمتش را با امیر جهانشاه سپردند و موکب

همایون از حسن [illegible] نهضت نمود و چون بکنار آب [illegible] فرود آمد امیر شاه ملک رسیده خبر آورد که امیر اسکندر با امیر قرا عثمان محاربه
کرده و قرا عثمان انهزام یافته و رایات منصور در سیم جمادی الاول از آب ارس عبور نموده و بپای [illegible] کوه نزول نمودند **ذکر فتح قلعه بایزید**
بیمن دولت قاهره حضرت خاقان سعید چون رایات فتح آیات از آب ارس گذشته بود بسمع اعلی رسید که در این محل قلعه ایست موسوم
بقلعه بایزید چون برج آسمان [illegible] ذخیره بسیار و نفایس فراوان بانجا فرستاده و بعد از او امیر اسپند [illegible] و مردم خود را
در آن موضع نشانده است و آن حضرت [illegible] جمادی الاول بحوالی قلعه نزول فرمود [illegible] و دعوت کرد حاکم آن
نوکر امیر اسپند بیرون آمده معروض داشت که امیر اسپند خاتون خود را با ذخایر فراوان در اینجا گذاشته و [illegible]
اختیار خود از دست نخواهد داد حضرت خاقان سعید فرمود که تا دولت مساعدت نمود که بسعادت ملازمت رسیدی [illegible]
امیر محمد خواجه [illegible] سالها در ملازمت رکاب آن حضرت [illegible] بود و لشکر فیروزی نشان هر گرد [illegible] قلعه را در میان گرفتند و [illegible]
برافراشته و [illegible] نصب کردند و خوف و رعب بر ضمیر ساکنان حصار استیلا یافته و [illegible] لشکر منصور [illegible]
بود با طویله اسپان و انبارهای غله [illegible] و روی جلادت بتسخیر قلعه نهادند و سپرها در سر کشیده متوجه بالا شدند و چند [illegible]
حصار و دلاوران سپاه فیروزی شعار از [illegible] ساخته [illegible] یکی بجای ایشان بالا میرفتند و بر کمر کوه که مر قلعه بود رسیده
چند برج قلعه بر سنگ خاره ظاهر شد ملازمان میرزا بایسنغر متوجه [illegible] شدند و طایفه از جاهجویان سپرها بر سر کشیده قصد برجها کردند
کسی را [illegible] و از پس کشیده پیش میرفتند [illegible] برآن خار بالا رفته خود را بپای بروج
میرسانیدند و برجها را سوراخ کردن گرفتند و قلعه چیان [illegible] ضرب پیکان [illegible] که کسی سر از هیچ برجی بیرون کند [illegible]
بروج [illegible] ساخته و خلل فاحش [illegible] حصار ظاهر گشت و بهادران نصرت قرین [illegible] ساکنان [illegible]
میرزا محمد جوکی [illegible] در روز [illegible] رسید و [illegible]
شده و فریاد الامان برآوردند طایفه از لشکریان شجاعت آثار که [illegible] رفته بودند خود را در حصار انداختند و قلعه چنان حصین که [illegible]
[illegible] بود [illegible] مفتوح گشت و [illegible] غنایم بسیار گرفتند و خسرو آفاق [illegible]
ییلاق [illegible] **ذکر بعضی از وقایع [illegible]**

حضرت خاقان سعید اغرق را در [illegible] توقیف نموده با پنجاه هزار سوار نامدار در آخر جمادی الاول پای عزم در رکاب ظفر انتساب آورده
و در اوایل جمادی الآخر در پای اخلاط از جانب چپ اخلاط گذشته در کول شاهی فرود آمد و در آن منزل امیر [illegible] که فتح قلعه عادلجواز کرده
بود و سرداران آنجا [illegible] رسانیدند و اردوی کیهان پوی از حوالی اخلاط گذشته در مرغزار خرم نزول فرمود
و چند روزی در آن مکان گذرانیده امیر محمد کرد اخلاطی بخدمت رسید و اخلاط مسخر گشت و امیر اسپند در صحرای موش آوازه توجه عساکر
گردون مآثر شنیده از آنجا بدیار بکر رفت و امیر شمس الدین [illegible] طالع سعد بموکب علی پیوست و کوکب اقبال او روی بدرجه
شرف نهاد و امیر عبدالرحمن حاکم قلعه موش شرف پابوس حاصل کرده حصار را تسلیم نمود و [illegible] که بموجب فرمان حضرت [illegible]
حاکم [illegible] شده بود در آن ولا احرام ملازمت بسته بتقبیل انامل فیاض سرافراز شد و ملک محمود پسر ملک عزالدین شیر که
صاحب اختیار سلطان بود با آستان دولت آشیان آمد و امیر علی پسر امیر قرا عثمان با سرداران آق قوینلو باردوی همایون [illegible]
و ظاهر اخلاط مرکز اعلام ظفر فرجام گشت و شانزدهم ماه جمادی الآخر ولایت ارجیش از مقدم آن حضرت غیرت افزای [illegible]
و در آنجا امیر بایزید پسر دیگر امیر قرا عثمان رسیده از دولت پابوس سر مباهات بفرق فرقدان رسانید و خاقان سعید اغرق فرخنده
که در آق طاق بود پیوسته حکم فرمود که میرزا ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک با لشکری متوجه [illegible] و سید احمد [illegible] شوند و آن [illegible]
که اظهار مخالفت کرده [illegible] و امیر قرا عثمان در آق طاق [illegible] فرمانده علی الاطلاق رسیده پیشکشهای پادشاهانه کشید
و تحفه های شاهوار و سایر عوارف و عواطف [illegible] سلاطین ذوی الاقتدار آمد و در آن موضع سرداران و کلانتران ولایات بالطاف
عنایات و انواع صلات اختصاص یافته رخصت انصراف باوطان و مساکن خود یافتند و قرا عثمان همچنان ملازم بود و در آن ولا
که موکب ظفر لوا بجانب تبریز روان شد **ذکر محاربه حضرت خاقان سعید با لشکر ترکمان و اسکندر و گریختن اسکندر از صولت سپاه پادشاه**
و در اثنای راه بسمع اعلی رسید که پسران قرا یوسف اسکندر و اسپند با سپاهی فزون از چون و چند متوجه تبریز شدند و قرب اخلاط و عادلجواز
رسیده اند آن حضرت با عقلا و ارباب تجربه در آن شان مشورت فرمود و امرا و نوئینان با امیر قرا عثمان معروض داشتند که تا اولاد
امیر قرا یوسف بکلی مستاصل نگردند این مملکت رونق و رواج نمیگیرد و نظام و انتظام نمی پذیرد حضرت خاقان سعید سخنان نیکخواهان
بسمع رضا اصغا نمود و از شهر خوی بجانب ارجیش معاودت فرمود و امیر الیاس خواجه و امیر قرا عثمان بر حسب فرمان مقدمه لشکر [illegible]

شنبه رایات همایون چون بارچیس رسید مسموع آنحضرت گشت که میرزا ابراهیم سلطان و امیرشاه ملک علیکه جاق و سید احمد ترخان را
گریزانیده اند و ایل و الوس ایشان را غارتیده اند و پسر علیکه را گرفته اند و درین اثنا جمعی از آقایان از دار السلطنه هرات رسیده و این
معنی موجب ابتهاج و مسرت حضرت خاقان سعید گشت و امیر خواجه چهره که مصحوب امرای منقلای رفته بود با قراول اسکندر جنگ کرده
دو کس را از ایشان گرفته بدرگاه عالی آورد و میرزا ابراهیم سلطان و امیرشاه ملک نیز مظفر و منصور رسیدند و اولاد قرا یوسف
چند نوبت ایلچیان فرستاده سخن صلح در میان آوردند اما فایده بران مترتب نشد و حضرت خاقان سعید فرمودند و عزم فرموده بجانب
ترکمان روان شدند و ایشان نیز پیشتر آمدند و در موضع مناسب نزول کردند و پیرامن اردوی خود را بخندق و چپرهای دیگر مانند سد
سکندر استوار ساختند و چند هزار سوار شمشیرزن نیزه گذار از افواج حضرت خاقان سعید جدا شده پای پیشتر نهادند و قرب دو فرسنگ
رانده اظهار جلادت و مردانگی نمودند و از جانب حضرت خاقان سعید پرتو التفات بر یاساقچی لشکر انداخت و برانغار و جوانغار
بر ناوک اندازان و بخشش افکنان قرار گرفته بود و در پیش قلب بداشته [بیت] بهیبت زنده پیلان بر شتر ناوک افکنان * چه غفران
آتشبار بر نغمهای خاکستر * و پیش از علامت فریقین ترکمانان آواز پیلان شنیده بودند و از آن هراس گشته فیلان مجسم از گل ساختند
و برگستوان پوشیده اسبان بران جا ساختند و بعضی گاوان [illegible] جوالهای کاه بار سکردند و چوبها و چلاسها ایشان را شبیه فیل
سکردانیدند و گردکاوان مسکشید تا اسبان ایشان که فیل ندیده بودند در روز جنگ از دیدن آن رمیده نشوند [illegible] چون صفوف راست شد
از طرفین حمله شد و از روز بامداد تا وقت غروب آفتاب نایره جنگ و جدال و حرب و قتال اشتعال داشت و خون از تیغ
چون باران از میغ میبارید و چون سلطان مشرق آفتاب روی بولایت مغرب نهاد حضرت خاقان سعید در میدان فرود آمده
فرمانداد که در پیش لشکر چپر کنند و از هر دو جانب شب همه شب بیداران پاس داشتند روز دیگر که خسرو انجم سپهر چون شمع از افق سیما بر آمد
و با شمشیر سیاه زنگ رایت لعل پیکر بر افروخت حضرت خاقان سعید فرمود که لشکر کینه گذار بعزم رزم و پیکار روان شدند و سپاه قیامت آثار گرم
ساحت شمشیرشان کوه آهن تاب جسد برانغار و جوانغار آنحضرت روی بدشمن آوردند و توپ و تیم فرسنگ پیش رفتند تا کاه سپاه ترکمان با
وحدت فراوان جدا ماندند و [illegible] ازین جانب و دلیران از طرفین صف آرای گشتند و [illegible] لشکر مانند کوه خنجر جوشان [illegible] ایشان بر یکدیگر حمله آوردند
و در این روز میرزا رستم بن میرزا عمرشیخ از برانغار در میدان رانده کارزاری کرد که داستان رستم و اسفندیار بر طاق نسیان ماند و میرزا ابراهیم

جهانشاه داد مردی و مردانگی بداد و سپاه خسرو جهانگیر چنین بعد الکه [illegible] و عمده [illegible] ترکمان بود اسیر و دستگیر کردند حضرت خاقان
سعید فرمود که سپاه گردون شکوه تا کوه خیمه برافراشته خرگاه بساختند و فرود آمدند و درین اثنا جمعی از طرف ترکمانان آمده عرضه داشتند که
اولاد امیر قرا یوسف خاطر بر جنگ قرار داده و دل بر مرگ نهاده اند و مضمون اشتغال بضرب العین گردانیده اند [بیت] ز جنگ ار بترسی شود کار تنگ
که جنگ آن کند کو نترسد ز مرگ * و چون کشش و کوشش بسر حد افراط رسید و خورشید عالم افروز بجلوگاه مغرب خرامید و زمانه لباس
سوگواری پوشید مبارزان هر دو لشکر و دلیران هر دو کشور بمراسم پاس قیام نموده تا طلوع سحر مرتب سپاه بوده و از حال ایشان آگاه
روز دیگر که خورشید خاوری با خنجر زرنگار در عقب مواکب کواکب در این میدان نیلوفری تاخت حضرت اعلی خاقانی فرمود که چریک
منصور بعزم رزم سلطانانه سوار شدند و از آنجانب لشکر ترکمان همه بر ورپیل و نکل شیر در برابر آمدند و بعد از مقارعت تیر و کمان و شمشیر و خنجر در
کیدکیر نهادند و در این روز نیز میرزا رستم و میرزا ابراهیم و امیر جهانشاه از برانغار آثار جلادت و مردانگی بنوعی ظاهر ساختند که روان رستم و اسفندیار
از آن کار خیره ماند و امیر شیخ لقمان برلاس و امیر مخالف ترخان از دست راست حمله آورده و زلزله در قصر تکمن و دوفار دشمنان افکندند
و برانغار مخالف را امیر علیکه کوکلتاش و امیر فیروزشاه و امیر شیخ حمله کردند و ایشان جای خود نگاه داشته امیر یوسف خواجه و محمد شرف و جمعی
کردند و [illegible] سپاهیگری عاطل بوده پس ماندند تا [illegible] چند را بقتل آوردند و خواجه محمد شرف [illegible]
زدند [illegible] کرد و از کثرت حمله ترکمانان نزدیک بود که چشم زخمی بسپاه منصور رسد و مخالفان چند قطار شتر رانده این معنی را مقدمه
فتح و ظفر تصور کردند اما حضرت پادشاه نیک اعتقاد فرمانداد تا در میان میدان خرگاه و طهارتخانه زدند و بعزم ادای نماز چاشت که وقت
العمر از آنحضرت فوت نشده بود از اسب فرود آمده بنا دو شکیبی تمام وضوی کامل ساخته پیشانی تضرع و نیاز چند نوبت چنانچه
معهود است بر زمین اخلاص نهاده و بوقت اجابت دعا از درگاه احدیت و بارگاه صمدیت ظفر و نصرت مسئلت نموده چون پیش از آن
که با مصاف [illegible] اقران یافته بود جابجا کار کرده پای در رکاب آورد و در [illegible] امیر غیاث الدین شاه ملک
که ملازم آنحضرت بود تدبیری صواب اندیشیده فرمود تا نقاره بشارت زده آوازه در انداختند که اسکندر گرفتار شد مضمون کلمه الحرب خدعه
واقع شد اسکندر از استماع این خبر [illegible] از کارزار رفت و پای ثبات و قرارش متزلزل گشت و میرزا بایسنغر در آن زمان که لشکر دست چپ
جنود ظفر ورود رسیده مانند شیر ژیان با طایفه از دلیران پرخاشجوی روی بآشوب نهاد و حضرت خاقان فرمود که [illegible] سوار [illegible] مدد

همه شاهزادها شتافتند و موکب همایون در ضمان حفظ و نصرت ملک بیچون در حرکت آمد و قول و برانغار یکبار روی بدشمنان آوردند و بران
محاربه اشتاب یافته جویهای خون در معرکه روان شد و میان ارواح و ابدان مبارزان بنوعی مفارقت دست داد که تا قیام ساعت
و ساعت امکان مواصلت نماند اولاد امیر قرا یوسف و لشکر ترکمان که باد غرور در دماغ ایشان افتاده بود چون آثار دولت ابد
بر صفحات احوال حضرت مالک مشاهده کردند و تسلط و اقتدار ایشان معاینه دیدند شکسته خاطر و متورع شده دل از ملک و مال برگرفته
هرچند خواستند که یاساقچی لشکر کنند میسر نشد بضرورت روی فرار ببیابان ادبار نهادند و مانند پشه از باد صرصر و کبوتر از صدمات شهباز
هزیمت شده گریزان شدند بسیاری از ترکمانان گرفتار شده و در پنجه تقدیر اسیر و دستگیر شدند خورشید فیروزی و بهروزی از مطلع سعادت طلوع
نمود و حضرت خاقان سعید آن فتح نامدار که طراز فتوحات خواقین روزگار و سلاطین گردون اقتدار تواند بود از محض عنایت الهی دانست
و زبان لشکر ابادی پادشاهی گشاده فرمانداد تا منشیان بلاغت شعار فتحنامها در سلک تحریر در آوردند و ایلچیان فلک سیر آنرا
با آذربایجان و مازندران و سیستان و خراسان و کابلستان و خوارزم و ماوراء النهر و ترکستان و سایر ممالک محروسه بردند لشکر منصور
اموال موفور و غنایم نامحصور گرفتند [بیت] ز بس غارت آوردن از هر شاه * بغنمت نگنجید در هر سپاه * و این فتح در هجدهم شعبان سنه اربع
و عشرین و ثمانمائه در موضع الشگرد روی نمود و روز دیگر کوچ فرمود و در اثنای راه نظر کیمیا خاصیت پادشاه بر اسیران ترکمان افتاده از
کمال کرم که در جبلت همایون مرکوز داشت [بیت] ببخشود بر سختی کارشان * ز شمشیر خود داد زنهارشان * و فرمان عالی باطلاق ایشان شرف نفاذ
یافت و آنحضرت براه خوی روانه شده [illegible] دار الملک تبریز رسید و اهالی آنجا که بیم غارت و تاراج داشتند بیمن عدالت
و احسان حضرت خاقان از آسیب دوران مصون و مامون ماندند ذکر مراجعت حضرت خاقان سعید و بعضی وقایع و قضایا که در آن اوان
دست داد رای صواب نمای پادشاه جهانگشای اقتضای آن کرد که مراجعت از ممالک آذربایجان بجانب خراسان نموده اردوی
کیهان پوی در حرکت آمده و در اوایل رمضان خاقان سپهر ستان در سلطانیه نزول کرد حکام و سرداران آذربایجان را رعایت و عنایت
بسیار فرموده و [illegible] را اجازت انصراف داد و خاقان ظفرقرین لشکرهای فارس و عراق را رخصت فرمود که بجانب خود
روند و میرزا ابراهیم سلطان با دیگرین متوجه شیراز شد و میرزا رستم بجانب اصفهان رفت و همچنین حکام کرمان و یزد و کاشان حسب فرمان
بولایت خود بازگشتند و حضرت خاقان سعید بسبب شدت حرارت اوایل رمضان مملکت خراسان در اندک امیر غیاث الدین شاه ملک [illegible]

رسید و از آنجا بمشهد مقدس رفته از روح مقدس امام علی بن موسی الرضا علیه التحیه والثنا استمداد نمود و نوزدهم شوال دار السلطنه هرات
از قدوم آنحضرت رشک ریاض جنت شد و چون در مستقر دولت پایدار قرار گرفت ایلچیان خضرخان والی دهلی بدرگاه عالمپناه
آمدند و پیش از یورش آذربایجان خضرخان فرستاده التماس نموده که از پایه سریر خلافت مصیر رسولی بآنجانب رود تا موجب انتظام
روزگار او شود و در ممالک هند [illegible] و حضرت خاقان سعید مولانا میرخواجه [illegible] ادای
[illegible] رسیده [illegible] روانه [illegible] گردانید حضرت مولانا مشار الیه را رعایت بسیار فرمود و تحفه پادشاهانه مصحوب
مولوی ارسال نمود و قاصد دولت خود را بان خدمات شایسته مؤکد گردانید و از جمله عجایب آثار و بدایع و صنایع حضرت
یک کرگدن فرستاده و حیوانی غریب شکل مهیب هیات سینه گاو سمها شکافته یک شاخ بر میان پیشانی داشت و از مهابت جوشن
اصلا هیچ آلت بان کار نمیکرد و از آن سپرهای مستحکم معتبر سازند و اگرچه بجثه گاو است اما گویند که با فیل در جنگ غالب آید و محمد
چپ که از قراباغ از آن رجب زمان واجب الاذعان برسم رسالت عازم مصر و شام شده بود و چون بآن مملکت رسید شیخی حاکم
آنجا وفات یافته بود و [illegible] قیام مینمودند ایشان فرستاده را انواع تفقد و دلجویی کرده مهمات [illegible]
داشتی مصحوب او گردانیدند مضمون آنکه اگر رایات فتح آیات بر این مملکت توجه فرماید آنچه وظایف خدمتکاری و جانسپاری
باشد تقدیم نموده آید و محمد چپ در اواخر شهر شوال بدار السلطنه هرات رسیده صورت اخلاص و عرضداشت [illegible] معروض
رای پادشاه کامکار گردانید و سلطان [illegible] که هم از قراباغ بر مقتضی فرموده متوجه دشت قپچاق شده بود هم از آنجا شاکر و خشنود
باز گشت و در ماه ذوالقعده بدار الملک هرات رسید و کیفیت محبت و دولتخواهی خان آن مملکت را بشرف عرض رسانید ذکر حالات شاهزاده
الغبیک گورکان و قضایای ماوراء النهر و شمه از احوال مملکت چند و حکومت مغولستان جناب سلطنت مآب میرزا الغبیک پادشاهی بود حکومت
اندوز و دانش آموز و شهریاری دادگستر [illegible] بود با دانش افلاطون و حشمت فریدون جمع داشت و در جمیع علوم تحصیل [illegible]
و نظیر نداشت [illegible] و در رعایت قواعد تصنیف و عدالت بر همگنان روشن شده و انفرادا در تنظیم امور ملک و دولت [illegible]
و اگر چند مناسب چنان مینمود که هرگاه که خامه مشکین شمامه بذکر سلاطین کامیاب بسیر تحریر القاب اشتغال نمودی اما چون ذکر
اسامی سامی ایشان در این اوراق [illegible] اختصاص [illegible]

محرم سنه احدی و عشرین و ثمانمائه میرزا الغبیک از نواحی خجند که در آنجا قشلاق کرده بود بدار الملک سمرقند آمد و در اوایل صفر جمعی از امرای
خاصه که بمدد امیرشاه ملک متوجه خوارزم شده مظفر و منصور بدرگاه عالی رسیده و در رسم صفر خبر وفات خان مغولستان رسید
در ربیع الاول نوکر صدیق بهادر از جانب کاشغر آمده عرضه داشت که اویس اغلان نقش جان را که خان جته بود بقتل آورده و در میان مغولان
فتنه و آشوب است و میرزا الغبیک معتمدی بتجسس احوال امرا مغل فرستاده و جمعی از مغولان را که در قلعه سمرقند مقید و محبوس بودند اطلاق
فرموده و میرزا محمد جوکی بهادر در ماه رجب متوجه ولایت ماوراءالنهر گشت و چون از جیحون بگذشت میرزا الغبیک طایفه از خواص و معتبران را
برسم استقبال نامزد فرموده و ایشان روانه شده سعادت تقبیل بساط بوس شاهزاده دریافتند و در رکاب او بازگشتند و در آخر سعد [illegible]
برج دو گوهر قیمتی در یک برج قرین یکدیگر شدند و میرزا محمد جوکی در باغ دلگشا فرود آمد و میرزا الغبیک چند روز متعاقب بشرایط ضیافت
قیام نموده بزمهای پادشاهانه بیاراست و در این اثنا معتمدی که بتحقیق احوال مغولستان رفته بود باز آمد و شرح پریشانی آنجا بعرض
اشرف اعلی رسانید و میرزا الغبیک را از آن جانب فراغت حاصل شده میرزا محمد جوکی را اموال و نفایس فراوان داده و باتفاق عازم خراسان
شدند و هشتم شوال در کنف تایید و اقبال بدار السلطنه هرات رسیدند و حضرت خاقان سعید بجانب اندخود رفته بود و چون
بدولت و سعادت مراجعت نمود شاهزادگان برسم استقبال رسیدند و [illegible] و بتقبیل انامل فیاض فایز گشتند و آن حضرت
با دوستان فرزندان ارجمند طوی پادشاهانه ترتیب نموده رخصت معاودت داده شاهزاده متوجه ماوراءالنهر گشت و در غره ذی الحجه بدار
السلطنه سمرقند نزول فرموده و یکی از وقایع ماوراءالنهر آن بود که در هفتم ماه محرم سنه اثنین و عشرین و ثمانمائه ملکه [illegible] سلطان
که حرم محترم میرزا الغبیک کورکان بود بعد از عارضه چند روزه به روضه رضوان خرامید و شاهزادگان کامکار با وجود کمال تمکن و وقار
عنان اصطبار از دست داده قطرات عبرات از فواره دیده روان کرده و عاقبت چنگ در عروه وثقی زده و زبان بکلمه انا لله و انا الیه راجعون
گشاده صلات و صدقات بارباب فقر و احتیاج رسانیدند و شرایط اطعام و ختمات کلام الله بجای آوردند و دیگر آنکه در تاریخ ربیع الآخر
براق خان پیش از آنکه بر سریر حکومت نشیند بسبب انقلاب احوال اوزبک و اختلاف امرا و تقلب هوا و لوع ایشان بر خلاف [illegible]
از جاده اسلاف و هرچند که در اختیار خانه و اجتماع تحزب خان و [illegible] از میان الوس بیرون آمده التجا بدرگاه کیوان اشتباه میرزا
الغبیک کورکان آورده بانواع احسان و انعام ملحوظ و مخصوص آمده در زمره شاهزادگان عظام [illegible] و جناب الغبیک [illegible] سلطنت براق خان

ترتیب داده خدمتش را بجانب مملکت خود فرستاد و در اواخر ماه رجب از جانب کاشغر خبر آمد که دختر امیر خداداد قصد پادشاه کرده
میان مغولان شورش است و میرزا الغبیک لشکرها جمع آورده عزم جزم فرمود و میرزا اسکندر بن بایقرا را در سمرقند داروغه گذاشته
و از باغ دلگشای نهضت نموده بموضع قراپلاق رفت و در آنجا نوکران صدر اسلام که از عظمای امرای جته بود همراه صدر اسلام
بنواحی آمده بوسیله امرا اسبان پیشکش که همراه داشت بگذرانید و میرزا الغبیک از آب خجند عبور نموده مقارن این حال بجنگاه [illegible]
مهد علیا مهرنگار خانیکه دختر شمع جهان که جته میرزا محمد جوکی بخراسان میبرد رسیده و ذکر تزویج مبارک در این اوراق بر سبیل اجمال
مذکور گشت و میرزا الغبیک برای مراعات آن زوجه و نتیجه دودمان چنگیزخان سوار شده و او را بآیین تمام بگذرانید
و از تاشکند کوچ فرموده بموضع براق مخیم دولت و اقبال گشت و در آن منزل شخصی از جانب اوزبک رسیده و خبر پریشانی قوم جته را
بعرض رسانید و یکی هم از بخارا رسیده موافق خبر سابق گفت میرزا الغبیک رایت معاودت برافراخت و خواجه [illegible] را
و دیگر امرا را بجانب کاشغر روان ساخت و در آن صحرای دلگشای برسم صید و شکار قیام نموده هفتم ماه رمضان از رود [illegible]
عبور نموده و منازل پیموده دوم شوال در کنف نصرت و اقبال [illegible] خطه سمرقند را روضه رضوان ساخت و در اواخر همین
ماه بجانب بخارا نهضت نموده چهارم ذی القعده در ارک بخارا نزول فرموده و روز دیگر نوکران امیرشاه ملک از طرف خوارزم جانوران
پیشکش گذرانیدند و جناب الغبیک شانزدهم ذی القعده مدرسه که معمار همت عالی نهمت ساخته بود در اندرون بخارا آمده و طلبه علوم و ساکنان
آن بقعه شریفه را عنایت و رعایت فرموده بعد از چند روز که در بخارا بکام گذرانید عازم سمرقند شد و در قریه کوفین همراه که از طرف کاشغر
رفته بودند بموکب همایون پیوستند و بیست و پنجم ذی الحجه از طلعت خجسته آن شاه سمرقند بهشت مانند گشت و در اوایل سنه اربع و عشرین و ثمانمائه
ایلچیان ختای که پیش حضرت خاقان سعید آمده بودند و بعضی پیش میرزا ابراهیم سلطان رفته و زمره بخدمت امیرشاه ملک بخوارزم مبادرت
نموده مجموع بازگشته بسمرقند رسیدند و از جمله ملازمان و نوکران حضرت خاقان سعید امیرشادی خواجه و از امیر بایسنغر سلطان احمد خواجه [illegible]
الدین اتلمش و از میرزا ابراهیم سلطان امیر حسن و پهلوان جمال و از میرزا سیورغتمش ارغداق و از امیرشاه ملک و شاه ملک [illegible] خواجه
تاج الدین که بسفارت ختای نامزد شده بودند همراه فرستادگان دایمینگ خان حاکم ختای بسمرقند آمده بودند و میرزا الغبیک [illegible]
با ایلچیان ختای طوی پادشاهانه داد و در عایت و عنایت [illegible] فرموده ایشان در غره صفر بجانب ختای نهضت نمودند و بسیاری از [illegible]

و مردم اطراف و اقطار آن سفر اختیار کرده و با ایلچیان همعنان گشتند و در خلال این احوال میرزا الغبیک در خطه فاخره سمرقند بنای
مدرسه عالی و خانقاه رفیع فرمانداد و از مستغلات و مزارع و قری چندان بر او وقف کرد که بعد از استیفای ارباب وظایف [illegible]
و طلبه علوم و شیخ و حافظ و عملات بقعه شریفه حقوق خود را هر ساله مبلغ خطیر فاضل می آمد و در خزینه آن در موضع محفوظ و مضبوط
میگشت و همچنین فرمان عالی نفاذ یافته تا استادان چابکدست رصدی بنیاد نهادند و عمده علمای عصر [illegible] و خلاصه [illegible]
مولانا غیاث الدین جمشید و جناب فضایل مآب مولانا معین الدین کاشی بودند و در اندک زمانی این عمارت در غایت تکلف [illegible]
و متانت در صناعت با تمام رسید و از نتایج رصد زیجی مرتب شد که آن را زیج جدید گورکانی گویند و اکنون بیشتر منجمان تقویم از این زیج [illegible]
نمایند و دیگر از وقایع آن بود که چون خبر فتح آذربایجان و انهزام لشکر ترکمان در سمرقند استماع افتاد میرزا الغبیک [illegible]
[illegible] طلعت والده بزرگوار بانوی [illegible] که پرتو ذات [illegible] روشنی پذیرد و در آن زمان [illegible] میرزا محمد جوکی در خراسان بود [illegible]
شاهزاده از ولایت ماوراءالنهر بنابر مصلحت ملکی [illegible] بود بآنجانب کس بخراسان فرستاد و التماس نمود که بانوی عظمی بدان صوب قدم
رنجه فرموده و هودج عصمت پناه در اول ربیع الاول از دار السلطنه هرات روی براه نهاد و میرزا محمد جوکی در آن یورش ملازم بود
و چون مهد علیا از آب جیحون عبور نمود میرزا الغبیک بآیین استقبال مرتب داشته روانه شد و در ولایت [illegible] سعادت دریافت
متوجه سمرقند شدند و منتصف ماه ربیع الآخر [illegible] رسیدند میرزا الغبیک در باغ چنار طوی [illegible] ترتیب داده
[illegible] شاهزاده اسبان [illegible] زر و قطار شتر و [illegible] اصناف نفایس و تبرکات دیگر پیشکش بانوی عظمی کرد
و چون طوی بنهایت انجامید مهد علیا عازم خراسان شد و میرزا الغبیک [illegible] احترام [illegible] مشایعت نموده بعد از آن
[illegible] و میرزا محمد جوکی برادر بزرگوار را وداع نموده [illegible] عازم
خراسان شد و میرزا الغبیک لشکرها جمع آورده عزم جانب جته جزم فرمود و رایت [illegible] برافراشته از قراپلاق [illegible]
و امیرشاه ملک و [illegible] برسم منقلای روان ساخت و بعد از چند روز [illegible] از طرف مغولستان رسیده صورت اخلاص
و دولتخواهی مغولان بعرض رسانید و میرزا الغبیک معاودت نموده در مستقر عز و جلال خویش نزول فرمود و [illegible]
ولایت فرزند سعادتمند میرزا الغبیک میرزا عبدالرحمن [illegible] شده بود بعد از آن که بسمرقند رسید چند روز [illegible]

بعیش و خرمی گذرانید و چون از مجلس عشرت فراغت روی نمود پرتو التفات بضبط احوال مملکت انداخت و در این اثنا [illegible]
امرا که با ایلغار رفته بودند خبر آمد که الوس مغول منقاد شده بسپاه ظفر پناه پیوسته و متعاقب این خبر کلانتران آن قوم بسمرقند آمده [illegible]
محمد اغلان و سارق اغلان و صدر اسلام بشرف پای بوس استسعاد یافتند همه را بمجلس مناسب فرود آوردند و میرزا الغبیک [illegible]
طوی پادشاهانه فرمان داد و ایشان را از تشریفات فاخره و انعامات متکاثر نوازش فرموده و امیر [illegible]
یک پسر قمرالدین را بقتل آورده بود و دیگر پسرش [illegible] لطف [illegible] و پسر قمرالدین چون بدرگاه عالم پناه رسید مشمول اشفاق
و اعطاف بینهایت اختصاص یافت و در این اثنا صوفی اغلان از پیش براق خان آمده اسب پیشکش بیاورد و مقبول افتاد [illegible]
[illegible] از طرف جته رسیده و عنایت پادشاهانه شامل حال ایشان شده و شب سادس شوال بجامع جلال [illegible]
و سارق اغلان با گروه انبوه از جته [illegible] آن جانب [illegible] و تا یوقت چشم [illegible]
با جماعت رسید و شیر محمد اغلان و سارق اغلان را دستگیر کرده و جمعی از امرای جته را [illegible] خود باز گشت و [illegible]
گرفته بعد از چهار روز [illegible] میرزا الغبیک رقم عفو بر جریده گناهکاران کشیده همه را رعایت و عنایت فرموده و صدر
اسلام و ملک اسلام را بجانب کاشغر فرستاد و شیر محمد اغلان را اسباب پادشاهی بخشیده بجانب [illegible] روان ساخت و نفس
همایون [illegible] عازم بخارا شد و چون [illegible] از [illegible] شاهین و شنقار [illegible] اردوی
همایون بدستور پیشین در [illegible] قشلاق فرمود و ایلچیان از جانب [illegible] رسیده و خوشنود معاودت نمودند و در آن زمستان
[illegible] علی الاطلاق خسرو آفاق را فرزند گرامی ارزانی داشت و بعبدالله موسوم گشت میرزا الغبیک چون در فصل [illegible] نواحی بخارا
گذرانیده در بهار سنه خمس و عشرین و ثمانمائه عازم خراسان شد و بسعادت دستبوس حضرت خاقان سعید مشرف گشت و مراسم
تهنیت فتح آذربایجان بجای آورد و در این یورش اشراف و اعیان سمرقند مثل شیخ الاسلام خواجه نظام الدین [illegible]
و خواجه ابوالفضل و خواجه ابوالیث ملازم شاهزاده عالی جناب میرزا الغبیک بودند و در اثنای این اوقات میرزا بایسنغر از جانب [illegible]
بپابوس رسیده و برادران عالی گهر [illegible] سرت نمودند و بنابر آنکه حضرت خاقان سعید [illegible] و [illegible]
داشت میرزا الغبیک طوی پادشاهانه و جشنی خسروانه مرتب ساخته اعیان حضرت و ارکان دولت را رعایت [illegible] فرموده مدت [illegible]

به ملازمت اطلاق [illegible] بسر برده رخصت انصراف یافت و عنان عزیمت بجانب ولایت ماوراءالنهر معطوف گردانیده در مستقر فرمان
خویش نزول فرمود ذکر آمدن پادشاهان بدخشان و بعضی وقایع و حکایات خراسان شاه محمود شاه و برادران با ... اطاف و اعطاف پادشاهانه
حضرت خاقان سعید روی امید بدرگاه عالم‌پناه آوردند و در سیوم صفر سنه خمس و عشرین و ثمانمائه بدارالسلطنه هرات رسیدند آن حضرت
انواع اعزاز و احترام دقیقه از دقایق نامرعی نگذاشت و ایشان را در مرکز ملک جای داد و فرمود که هر اقطاع مهمات ایشان از حسب دلخواه
ساخته و پرداخته [illegible] تشریفات فاخر سرافراز گشتند و حضرت خاقان سعید زمستان در دارالسلطنه هرات گذرانید چون موسم بهار رسید
بطرف زاده و محولات در حرکت آمد و غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنغر بجانب طوس نهضت نمود و حضرت خاقان سعید از طوس
لشکار [illegible] استیلا یافته فرمان داد تا کمانکشان [illegible] خون گرفته را از اطراف راندند و بر رسم شکار قیام نمایند و شاهزاده بایسنغر بموکب
همایون پیوسته رایات نصرت شعار بجانب دارالسلطنه هرات معاودت فرمود و در پنجم ربیع الآخر مستقر دولت و مستقر حشمت فرود آمد
و در شانزدهم رجب سنه خمس و عشرین و ثمانمائه حق سبحانه و تعالی فرزندی بحضرت کرامی داشت و میرزا ابوالقاسم موسوم آمد طالع فرخنده‌اش
میزان بود و آفتاب و مشتری و زهره در سرطان که عاشر شانزده عبارت از آنست و خانه عزو شرف و حکومت سلطنت همایون
مقام داشت و کمانکشان چند روز بهوس نشارت شاهانه بعیش و سرور اشتغال نموده طوی عظیم کردند و خواص و عوام انام در وضع شریف
ایام لهو و سرور بسر بردند و چون خاطر خطیر از انکار فراغت یافت رای همایون بر تنسیق امور ملک و ملت پرداخت و میر بوالخواجه و امیر شیخ
با سه هزار شمشیرزن بجزو کذار بعراق عجم فرستاد تا معاونت الیاس خواجه بجای آورده از حدود و الکاء بنک برخبر باشند و در اواخر ماه
شعبان نوکران امیر خلیل الله شیر آمده و امیر سید علی شکی بپایه سریر اعلی آمده و بدایا بموقف عرض رسانیدند و عطایای ایشان از جناب
شهریاری گرانبار شده رخصت مراجعت یافتند و پادشاهان بدخشان بازگشتند و در غره رمضان سال مذکور جهان از فروغ طلعت بهجت افزای میرزا محمد
جوکی بهار روشنی پذیرفت و در سال مذکور ایلچیان که بختا رفته بودند باز آمدند و خواجه غیاث الدین نقاش که از قبل میرزا بایسنغر همراه ایلچیان رفته
بود کواحوال و اوضاع و غرایب ولایت ختا را از کثیر و قلیل بزاده و نقصان نوشته روزنامه نگاه داشته و بموقف عرض رسانده و بخیر مودة عمل نموده آنچه
مشاهده و مسموع او گشته بود بشرح معروض داشت و ایراد بعضی از آن که وظیفت کتاب از مساعدت وقت حمول است و هم در این سال
اعنی سنه خمس و عشرین و ثمانمائه در رمضان از جانب عراق و آذربایجان خبر آمد که از سرداران ترکمان امیر اسکندر بلشکری بسلطانیه آمد و دست

[illegible] تا انهزاد اب و مواشی خالی ساخت و هرچه جمع آمده بود بطرف تبریز برد و بار دیگر باز گرد آمده عازم سلطانیه شد و این نوبت نوکر
امیر الیاس خواجه بمقابله و مقاتله پیش رفت و حرب صعب دست داد و لوا حمله تاب مقاومت نیاورده جریده از معرکه گریخت و اتباع
او جمعی کثیر بقتل رسیده طایفه گرفتار آمدند و احمال و اثقال ایشان بدست لشکریان افتاد و دیگر از طرف دشت قبچاق از پیش
محمد خان پادشاه دیار ازبک علم شیخ اغلان و فولاد بدرگاه فلک اشتباه آمدند و اسبان خوب و جانوران مرغوب و دیگر تنسوقات
برسم پیشکش بموقف عرض رسانیدند و در محل قبول حضرت خاقان افتاد و آن حضرت ایلچیان را بجامه و زر و قمر و کمر سرافراز
ساخته و برای محمد خان برکات پادشاهانه روان فرمود و در سیزدهم شوال در حفظ و حمایت پادشاه ذوالجلال از دارالسلطنه هرات
نهضت نموده متوجه ولایت فراه شد حکام ولایت سیستان و قندهار و کابل و زابل تا حدود آب سند و نواحی هندوستان بپادشاهانه
متوجه استان فرخنده نشان گشتند و خدمات شایسته بجای آوردند و آن حضرت درباره ایشان انواع عاطفت مبذول داشته
مجموع را بموجب خاطر خواه باز گردانید و چند روز در آن عرصه جان فزا انبساط و شکار گذرانید و چون از آن کامیابی حاصل شد
عنان عزیمت بجانب دارالسلطنه هرات منعطف ساخت و هفتم ذی الحجه باغ زاغان از فر مقدم شهریاری روضه رضوان گشت
و زمستان را هم در آن مکان بپایان رسانید و چون فصل بهار بنهایت انجامید حضرت خاقان سعید برسم جانور پرانیدن عازم
سرخس شد میرزا بایسنغر بجانب مشهد توجه فرمود و از حدود مملکت مازندران تا اقصی ولایت ترکستان سرداران و کلانتران ارکان
مقام آمده بشرف زمین بوس مشرف گشتند و آن حضرت چند گاه در صحرای سرخس بصید و شکار اشتغال نمود و چون از آن مهم فراغت
افزود بزیارت مقدس ارباب طریقت و حقیقت شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سره رفت و اولاد کرام جناب ایشان آداب خدمات شایسته بجای
آوردند و آن حضرت درباره ایشان انعام و اکرام مبذول داشته از سرخس معاودت نموده در ییلاق بادغیس چند روز اقامت فرموده
در اواخر ربیع الآخر امیر خضر خواجه چیوری را با لشکر سنگین بجانب مملکت ری روانه داشت تا از آن حدود و نیک با خبر باشد و میرزا بایسنغر
که بطرف طوس و مشهد رفته بود و شرایط زیارت امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا بجای آورده بجانب مرغزار کان گل
عزیمت نموده روزی چند در آن فضای دلگشای بجانور پرانیدن اشتغال نمود و چون طبع هوا و عرصه صحرا از طیور و وحوش خالی گشت عنان مراجعت
منعطف ساخته در قرابانج بادغیس بآردوی اعلی پیوست و روز دیگر رجب بمبارکت متوجه دارالسلطنه هرات شد باغ سفید از یمن طلعت خویش غیرت

فزای عالم گشت و حضرت خاقان سعید چند روز در ییلاق بادغیس توقف فرمود در این اثنا نوکر امیر شاه ملک از جانب خوارزم آمده
عرضه داشتی آورد مضمون آنکه براق اغلان اردوی محمد خان را گرفته و اکثر الوس اوزبک مطیع و منقاد او شدند و آن حضرت در اواخر
جمادی الاول عزیمت مراجعت نموده بدارالسلطنه هرات نزول فرمود و مقارن این احوال حق سبحانه و تعالی میرزا محمد جوکی را پسری عطا فرمود
داشت و میرزا علاء الدوله موسوم گشت و میرزا پیر محمد بن میرزا جهانگیر بن امیر تیمور گورکان را دختری بجهان رسانید آری چه در این صندل سرای
گیتی ماتم بودگاهی عروسی و آن حضرت شرف بود بخشیده و همت پسری گرامی فرمود و او را محمد سلطان نام کردند و طوی عظیم ترتیب
فرمودند و چون هلال فرخ فال شوال نقاب از روی جهان برداشت حضرت خاقان سعید جشن داده بعد روز عید اشتغال نمود و بخیمه اردو
برسم شکار متوجه ولایت فوشنج و کوسویه شد و در یازدهم ماه مذکور میرزا بایسنغر عزیمت توشلقی عازم مملکت فراه شد و چند
جشن طوی و انبساط گذرانیده بازگشت و آن حضرت زمستان را در دار شرف و اقبال بپایان رسانیده و چون موسم بهار رسید
و سبزه در کنار جوی و دامن صحرا دمید حضرت خاقانی بعزیمت صید و شکار عازم سرخس شده و چون میرزا بایسنغر بجانب مرغزار توجه نمود
آن حضرت مراجعت نموده در غره ربیع الآخر باغ زاغان از طلعت فرخنده باغ جنان ساخت و میرزا بایسنغر نیز بعد از جانور انداختن بکحر الملک
عزیمت بجانب دارالسلطنه فرمود و در این اثنا امیر اویس که از عظمای امرای شاهزاده بود وفات یافت و در پنجم رجب جناب امارت پناه
امیر حسن صوفی که برادر مهد علیا گوهرشاد آغا بود روی از این سرای فانی بعالم جاودانی آورد و در گنبد رفیع مدرسه گوهرشاد آغا مدفون
گشت و منصب او را در رسم امیر مغفور را حضرت خاقان سعید با میر محراب ترخان بن امیر داد که در مجلس بزم و بخشش ابر گوهربار و در میدان رزم
شمار رستم و اسفندیار بود ارزانی داشت ذکر توجه میرزا الغ بیک بجانب جته و مغولستان در آن اوان که سرداران جته از منازل و مواطن
خود گریزان امیر طرف بوبان و اینی الفوکوبان الی بدرگاه میرزا الغ بیک گورکان آوردند شاهزاده جوان بخت همه را در ظل حمایت و رعایت
خویش ماوی داد و ایشان مدتی در کنف رحمت خسروانه در اوقات پادشاهانه بسر بردند و بخزاین نعم و مواهب کرم از انعام و دینار و خلعتهای فاخر
و اسبان راهوار اختصاص یافتند و اخر الامر بر مقتضی و اهل الطیب نخرج نباته باذن ربه و الذی خبث لا یخرج الا نکدا سو نیت بل شرارت طینت
ایشان باعث و محرض شد که العبد از وصول بوطن خود بحقوق نعمت تغافل کردند و بیان این سخن آنست که پسر کریم بیچه غاصب از درگاه
اعلی روی گردان سوی ایشان شتافت و اکثر پسر ملک توغی بموجب فرمان از عقب رفت و چون عنیت بسکندر امداد یافت

میرزا الغ بیک گورکان بیک ارسلان را به چین صوفی فرستاد و بعد از مدتی که فرستادگان باز آمدند معروض داشتند که صدر جهان عوض میرسانم
که بنده را آنست که در فصل بهار قاصدی بدرگاه خسرو فلک اقتدار فرستد و در باب جریده بیکر ترتیب کلمه چند بمسامع علیه رساند اگر
مقبول افتد فبها و الا بحسب تسلیم و انقیاد چاره نیست ع فصل بهار آمد و قاصد نیامد علامات نفاق و شقاق بر صفحه آن روزگار
ایشان ظاهر و لایح گشت و چون از قوم شفقت و مرحمت جناب شهریاری بودند و رعایت جانب بنده عاصی از جمله واجبات
منت و پاس بآن جمیع ناسپاس قاصد ایلچی پاس بدیدند و انجماعت که بعضی بیان عهد و مقرم شکسته رای همایون ببسط جهان
آن معتمدان قرار گرفت عزیمت جانب خسروی بر توجه بدانجانب مصمم یافت حمزه را بخراسان فرستاد تا صورت قضیه را بتفصیل
بعرض حضرت خاقان سعید رساند و آنچه رای ثاقب و فکر صائب صواب بیند بدان اشارت فرماید و حمزه بپایه سریر اعلی آمده ادای رسالت
کرد و حضرت خاقان سعید در حضار آن یورش را ثواب شمرده فرستاده را باز گردانید و حمزه بسمرقند رفته صورت احوال عرضه نموده و میرزا
الغ بیک از روی ابتهاج رایات نشاط برافراخت و بدولت فتح و بیمن صبح شعاع سپاه لشکرکشی اشتغال نموده و چون عزیمت تصمیم یافت
ولی بیک توچین را بدارالسلطنه هرات فرستاد و حضرت خاقان سعید از توجه رایات فتح آیات بجانب جته اعلام داد و میرزا الغ بیک
روز چهارشنبه یازدهم ذی الحجه سنه سبع و عشرین و ثمانمائه موافق لوی ییل که آفتاب در اواخر حوت بود ع بفال همایون
رای صواب ع بپای سعادت شد اندر رکاب اورده سوار شد بیت اگرچه چند گاه در حوالی شهر خجند توقف نماید و چون لشکرها مجتمع شوند
المفیض فضل ایزدی کارفرمان جواد حرکت بجانب اعدا منعطف گرداند و فرمود تا سپاهی که در نواحی سمرقند و کش و نخشب و بخارا اخیام
زده بودند بزودی در حرکت آیند و تواچیان و یساولان بفرمان شده تا هر یک سپاه را از چون تر مد و ترمذ الک و صغانیان و فرغانه و شاش
و اسپیجاب و تنکی و طراز و غیر ذلک جمع آوردند و در اندک زمانی بر حسب میعاد در کنار آب سیحون لشکری جمع گردید که هامون و کوه از کثرت
آن ستوه آمد و جناب شهریار کامکار را روشن گشت که تا غایت این چنین لشکری نخواهد آورد بنا بر این فرمان نافذ که میمنه عساکر منصوره بالتمام در ورق
او جان انجانب نمایند و میسره بجملگی بجانب دیار شاهرخیه روانه شوند و قلب سپاه در ساحل سیحون باشند و در این نهج افواج حشم در وضع معین
قرار گرفتند و جناب شهریار عادل فرمود تا نقاره‌ها که جمع آورده بودند بر لشکریان تفریق کردند و هر فردی از افراد سپاه را علفه و علوفه مستوفا
چنانچه طعام آن مدت و شعیر دواب وافر و چهارپایان او را از ذهاب و ایاب فضیم و علیق کافی کردید و مدت ولیک و با تحاج حرکت منصور بر کشت

و حکم قضا مضا نفاذ یافت که امرا و تواچی در میان لشکر تفحص بلیغ نمایند و ایشان امتثال نموده عمل نموده هر جا قصوری بود بعرض رسانیدند و جهت
عذاب که در باب ارباب تقصیر نازل شده بود در معرض سخط و عذاب و نکال و عقاب آمدند و میرزا الغ‌بیک ابواب خزاین گشاده
عساکر گردون مآثر را الکا داد و امرا و تومان و قوشون را علی اختلاف طبقاتهم تفصیلات بنواخت و همه را منشرح صدر گردانید و ادوات
حرب و آلات طعن و ضرب از تیر و کمان و سیف و سنان و گرز و خنجر و زره و جوشن بیرون از حد و رسم بر اجناد قسمت یافت بنوعی
که قسام بستوه آمد و در این اثنا یجارق از پیش براق اغلان که در دشت قبچاق در آن نزدیکی بر سریر خانی نشسته بود و ندیدگاه
میرزا الغ‌بیک آمد و چند دست شنقار با اسبان و دیگر پیلاکات و ترکات گذرانید و از جلوس براق خان بر مسند آبا و اجداد خویش
بشارت داد و این معنی موجب زیادتی مسرت و ابتهاج جناب الغ‌بیک شد و در مقام پرسش [illegible]
و یجارق چند روز در اردوی همایون توقف نموده جهت اطراف طلب داشت و جناب شهریاری او را بانواع اکرام و خلعت و انعام
اختصاص بخشیده و اجازت داد و ترسون اغلان و تورک برلاس را که از یک از غلامان کبار [illegible]
بقبچاق فرمود و تحف ارجمند و هدایای دلپسند چون خلعتهای طلادوز و ثیاب زربافته و تاج و کمر و شمشیرها [illegible]
سلطنت و جهانبانی همراه ایلچیان روانه فرمود و یجارق و ترسون اغلان و تورک برلاس متوجه دشت قبچاق شدند و در خلال این احوال
جنگه که بفروغ کمال ذکا معروف و مشهور بود از جانب خراسان رسیده معروض داشت که حضرت خاقان سعید میگوید که شما لشکرها
جمع آورده در شاهرخیه قشلاق کرده اید و داعیه آن دارید که بجانب جته و مغول روید چرا با ما در این امر مشورت [illegible]
نمودید میرزا الغ‌بیک در جواب فرمود که شروع در این یورش بر جهت اعلی بوده چه حمزه و ولی بیک را جهت استخاره پیش از این
بدرگاه عالم‌پناه فرستاده شده بود و ایشان بعد از مراجعت باز نمودند که آن حضرت تصویب این اندیشه فرمودند نشان همایون موافق قول
خویش همراه آوردند جنگه گفت که حضرت خاقان سعید توجه شما را [illegible] از طریق صواب بعید میشمارد و جناب شاهزاده جواب داد که آنچه از ما
واقع شده بنا بر اشارت رای صوابنمای بوده و بمقتضی [illegible] این عزیمت [illegible] خواهیم رسانید تا خیر و توقف در این کار موجب [illegible]
میشود که بعد از ترتیب و تجهیز لشکرها و آمدن تا بدین مقام دور و نزدیک و ترک و تاجیک بر قلت ثبات و فتور عزایم منسوب دارند
و دیگر بر صادرات اقوال و افعال ما اعتماد ننمایند و نشان خاقان سعید پیش میرزا الغ‌بیک فرستاد تا شاهزادها از آن یورش منع نمایند

و یوسف خواجه در آن باب کلمات کرد که با جنگه در میان آورده بود و دیگر سخنان معقول ضمیمه آن گردانید و یوسف خواجه جواب صواب
شنیده و [illegible] العقرب ب چو خورشید زرد سر از برج حوت به المفروان حی الذی لا یموت به جناب سلطنت مآب بتوفیق حضرت سبحان
رایت جلادت بجانب جته برافراخت و صباح شنبه بموجب بارک الله فی سبتکم و خمیسکم [illegible] ربیع الاول سنه ثمان و عشرین و ثمانمائه
[illegible] دولت ع بعنایت الهی که [illegible] از قشلاق شاهی بعزم جته سوار گشت ب شاه فرخ [illegible] تا فزاید
دولت را طراح به ثابت الاقبال منصور اللوا به مستقیم الامر موصول النجاح به دولت اندر پیش و فیروزی زپس به نصرت اندر قلب و فرت بر جناح
با لشکری که کوه از حمل آن بستوه آمده و مرکز زمین از ثقل آن از جای بجنبید از برای عبور کنار سیحون را معبر فرمود و چون قلب سپاه
بتاشکند رسید میمنه و میسره ملحق گشته و امرا و بهادران و مبارزان و دلاوران اطراف ممالک محروسه با اردوی همایون پیوست
و میرزا الغ‌بیک بمقتضی وشاورهم فی الامر عمل نموده فرمان داد تا امرا و ارکان دولت جمع آمدند و فرمود که در این امر مشورت کنید
و آنچه وظیفه حزم و احتیاط است بدان قیام نمایند ایشان گفتند رای پادشاه صواب هر چه اشارت فرماید مقرون بصلاح
و نجاح خواهد بود میرزا الغ‌بیک فرمود که در این ایام استماع افتاد که جمعی از جته مقدم ایشان ابراهیم پسر توقمتور که از اقوام کرایت
و اولجای تیمور [illegible] از قبیله سلدوز و اتران [illegible] با کوچ و بنه خود نزدیک [illegible] مقام ساخته اند با وجود آنکه
بعد از حضرت صاحبقران مغفور هیچ ملک قصد ایشان نکرده و هیچ خان میل خانه ایشان ننموده فارغ و ایمن و ساکن و مطمئن نشسته اند
مصلحت چنان مینماید که جمعی از بهادران و فوجی از نامداران بتحریر سر ایشان [illegible] برند چه کار حرب [illegible] خدع است [illegible]
مکر را صواب شمرده اند و برای [illegible] اتفاق نمودند میرزا الغ‌بیک لقمان تواچی و پیر محمد شاه [illegible] و الوک بهادر را با دو هزار سوار
بجانب آن قوم فرستاد [illegible] در سیل ایلغار متوجه شدند و حضرت فرمود که مطلقا آتش نکنید تا دشمن آگه نشود و [illegible]
چون ظفر [illegible] نزدیکی مراجعت نمایند تا ایشان تصور کنند که شر دشمن قلیل بوده [illegible] فرصت نموده اند و ضمنی بجنگ اقدام [illegible]
[illegible] در مقام خود توقف کرده [illegible] لشکر منصور [illegible] چون برق خاطف روی بمنازل [illegible] نهادند و میرزا الغ‌بیک [illegible]
گران از عقب روان شد امرا [illegible] بحزم و احتیاط تمام مراحل می پیمودند و از احوال آن قوم تفحص و تحقیق لازم میدیدند و چون چند منزل
قطع کردند جهت استخبار و استطلاع احوال ایشان جمعی را از [illegible] زبان گیری فرستادند و قراولان لشکر منصور که [illegible] رفته بودند ناگاه بجانهای بعضی

رسیده فی الحال ساکنان [illegible] گرفتند و بسبب اشتغال بغارت و تاراج غفلتی پیدا شده و یکی از ایشان [illegible] ابراهیم توقمتور را
از رسیدن سپاه آگاهی داد فی الحال با اولجای تیمور و اتران از خوف و اکراه شده عیال و اطفال خود را با آن مقدار اموال که میسر شد
برگرفته روی بگریز نهادند و بعضی از مردم [illegible] قزل سوی [illegible] امرا چون روز شنبه [illegible] ربیع الاول چون [illegible]
رسیدند دست با سر و غارت عام برآوردند و غنایم بسیار و سوایم و دواب و انعام و دیگر اجناس فوق الحد و القیاس بتحت
تصرف آوردند و موجب فرمان جهان مطاع [illegible] موضع اشره را مقام محمود ساخته و [illegible] باز گشتند و مقصود ایشان آن
بود که چون دشمن پشت داده روی بگریز نهاد و [illegible] خود را از ورطه هلاک [illegible] خلاص ساخت باز خویش را در مهلکه لا تلقوا بایدیکم
الی التهلکه نینداختند و ابراهیم توقمتور از فرط طیش [illegible] بعد از انهزام بجهانشاه و پسر قمرالدین اعتصام نمود و در موضع [illegible]
رسیده جهانشاه چون این صورت مشاهده کرد خواست که او نیز فرار نماید اما ابراهیم و اتباع او تضرع بسیار اظهار کرده گفتند که این
جمع که ما را پریشان ساختند شاه‌ولی بود با خیل خود اگر چنانچه در عقب او برویم و بر وی شبیخون زنیم و اموال خود را استرداد نمائیم [illegible]
خویش را از ذل اسر خلاص سازیم موجب نیکنامی باشد و بدین دمدمه و افسون جهانشاه و قوم او را مغرور گردانیده [illegible]
سرگردان ساختند و با اتفاق یکدیگر غافل از سوء عاقبت در عقب امرا [illegible] گشادند و دندان طمع تیز کرده و با جان خود در مقام [illegible]
آمده [illegible] و امرا بازگشته [illegible] رسیده بودند که ناگاه سیاهی سپاه [illegible] گشت همه مستعد جنگ و جدال و مشمر حرب و قتال
شده [illegible] و دیدند ابراهیم و اولجای تیمور در قلب جهانشاه قرار گرفته بود و از آنجانب میمنه و میسره
صفها راست کردند و فوج فوج چون دریا در موج آمدند ب همه گردن کشان [illegible] به همه تیز [illegible] تیغ گذار به همه اندر جنگ
[illegible] همه [illegible] به اعدا حمله حمله آوردند و بر لشکر منصور [illegible] آغاز کردند و ایشان [illegible]
و خنجر و نیزه و شمشیر [illegible] و با آتش سنان شرر باد نخوت [illegible] از دماغ مخالفان بیرون بردند جمعی
کثیر را در آن معرکه بر خاک هلاک انداختند ابراهیم توقمتور [illegible] با دو پسر و یک برادر [illegible] جان بر [illegible] هلاک نهادند و اولجای تیمور را
نیز با دو پسر و یک برادر بقتل آوردند امرا چون از کار حرب باز پرداختند و از سرهای اهل عدوان و طغیان منارها ساختند و سر ابراهیم را
مصحوب شیخ درویش بخشی بدرگاه کیوان رفعت فرستادند و [illegible] شهره نمودند این واقعه روز شنبه [illegible] ربیع [illegible]

داد و که وصول موکب ظفر اثر و رسیدن امیر بخدمت و ترتیب و آرایش لشکرها تومان میمنه و میسره چون وصول رایات حضرت شاه جناب
الغ‌بیک بمقتضی [illegible] دولت موضع اشره تشرف گشت امرا [illegible] فتح و تایید قرین [illegible] مستقر سریر سعادت نمودند
میرزا الغ‌بیک ایشان را [illegible] و آفرین [illegible] فرمود و بنوازش و عاطفت هر یک را مشرف ساخت سران سپاه و لشکر با الطاف جناب
سلطنت پناه رطب اللسان گشته زبان اعتذار [illegible] و گفتند که اینها همه از آثار دولت روز افزون و نتایج اقبال و سعادت رکاب
همایونست و بعد از این رای رزین شهریار ظفر قرین بر این قرار گرفت که چون لشکر بولایت دشمن درآید باید که طریق حزم و احتیاط
مسلوک دارد ب سپاه ار که دشمن کمین آورد به شهان اسب کین زیر زین آورد به [illegible] به سرش [illegible] آتش کین
و در [illegible] اشره جهت بقیه ترتیب سپاه توقف واقع شد و میمنه و میسره و قلب و جناح و هراول و قول دست راست و دست چپ
بمبارزان روز کار و صفدران کارزار آرایش یافت و از جمله مردان مرد و دلیران صف نبرد که در آن یورش ملازم بودند و هر یک بمقام
و محلی منصوب شدند ارسلان خواجه ترخان و توکل بیک قوچین و الوک بهادر و شاه‌ولی و سلطان ملک و محمد [illegible] و [illegible] اغلان
و علی بیک ترخان و محمد برلاس و شیخ بایزید و [illegible] و ابو قاسم و ابراهیم پسر امیر ایدکو و پهلوان قطب‌الدین و سلطان احمد [illegible]
و جمعی دیگر از بهادران و سرداران که اسامی ایشان موجب تطویل میشود ب همه [illegible] تیر انداز به همه [illegible]
جوشن در به یکی [illegible] به یکی نیزه [illegible] رستم زر به و چون بقیه لشکر انتظام یافت و جای هر کس در موضع
مقرر شد فوج فوج [illegible] در جنبش آمدند و چون موکب همایون [illegible] رسید امرا مغول با صد و پنجاه مرد برحسب فرمان بزبان گیری
روان شده بودند و شخصی را از مردم [illegible] گرفته باردوی همایون رسانیدند و او چنین تقریر کرد که [illegible] نشسته است میرزا الغ‌بیک
با امرا مشورت فرمود که لشکر کدام صوب صوابست که روی آورد و سپاه بکدام جانب موجه است که توجه نماید بعضی امرا چنان مصلحت دیدند
که بجانب [illegible] کول [illegible] اسلام و ملک اسلام روند و برخی گفتند که شیر محمد اغلان علم بغی برافراخته دم از عصیان و طغیان میزند [illegible]
متوجه [illegible] کول شویم او فرار نماید و [illegible] خبر [illegible] فایده مترتب نشود [illegible] عاقبت بر این رای مجموع اتفاق نمودند
و فرمان شد که ارسلان خواجه ترخان و خواجه یوسف پسر الیاس خواجه با پنجهزار سوار بر سر جهانشاه روند و موکب همایون [illegible]
و دستور [illegible] با لشکرها [illegible] ذکر توجه نمودن امیر جهانشاه [illegible] توجه [illegible] ارسلان خواجه [illegible] حضرت شاه

حکم واجب الانقیاد نفاذ یافت که ارسلان خواجه ترخان با امرا متوجه امیر جهانشاه شوند و بحث او را با انقیاد و تسلیم و سلوک طریق مستقیم دلالت کنند اگر قید وجود را در ربقه اطاعت آورد و طوق طوع و حلقه اخلاص زیب و زین گوش و گردن گرداند و بر قبول تقبیل درگاه عالم پناه که موضع دولت و اقبال است اقبال نماید شرایط اعزاز و احترام او بجای آورند و تعرض ایل و الوس او نرسانند و اگر بر عناد و مرادی تمام او را متفرق گردانند و لشکر او رهخت نمایند که از اتباع او هر کرا بیابند بقتل آورند و زن و فرزند او را اسیر سازند و اموال بخاطت بمعرض نهب و تاراج آورند ارسلان خواجه ترخان و دیگر امرا از موضع اقشد بنو روان شدند و جهانشاه چون از توجه سپاه آگاهی یافت مصلحت در توقف ندید لاجرم عنان گریز برتافت و ارسلان خواجه اندیشید که اگر در عقب او روان شود بسهولت و امکان رجوع بدرگاه سلطان دست ندهد حزم و احتیاط را کار بند شده مراجعت نمود و در اثنای راه شنید که قومی از ایل زین از ولایان گذشته اند جبله که بایش روند و چون از آمدن سپاه آگاهی یافتند سران آب را که میان زعت جاب و جهات الراف موهوم است پناه خود ساختند و در اینجا تحصن نموده اند ارسلان خواجه ترخان و امرا متوجه آن جانب گشته و بعضی از مخالفان را کشته و فرقه را اسیر گرفته و هر چه داشتند از مواشی و جهات و بحث العرف آوردند و چون ترخان مذکور از کار سر بر جهت مظفر و منصور بدرگاه جهان پناه شتافت و در ایت حکایت بشرف بساط بوس مشرف گشت و در محل جیران فخر خواجه غلان بود فرمان شد که او را با عزاز و اکرام بدار السلطنه سمرقند ببرند و میرزا الغ بیگ از این سلطان بایزید افلاز را که معرکه سپاه دیده بود و گرم و سرد روزگار چشیده و باجت بود در بربان کیری فرستاد و کنکاج آن مراد قوچین را تعیین فرمود که مردی بود مردانه کار آزمای فرزانه و هزار سوار مصحوب او کردانید و فرمود که بایزید اغلان و خیل او چون مانند گوشت هامی که در کنارهای راه طعمه دد و دام شوند و اگر زنده و مراد قوچین با لشکر یک منزل در عقب باشند تا اگر از دشمن فوجی جماعت مقدمه را پیش آید بالمقوم قوت مقاومت نباشد و مراد قوچین با لشکر زود در رسد و فرمود در از اطراف و جوانب آگاه باشند و در سکون و آرام اقدام کنند و چون شب شود بر حرکت اقدام نمایند و در وقت شب مطلقا آتش نکنند و طعام بخته که با خود داشته باشند اکتفا کنند و چون ایشان روان شدند میرزا الغ بیگ از آنجا کوچ کرد و چند منزل قطع فرموده بموضع ابو الفور رسیدند و فرمود تا در آنجا قلعه که ترکان ارکان کوی ساختند بلند و استوار برای نشانه و از آنجا روان شدند و چون در اکثون قوتون نزول واقع شد مراد قوچین و بایزید اغلان که بر زبان کری رفته بودند و گفتند که موجب فرمان جهان مطاع بندگان تا آتش نزنند و دشمنان انتظار توجه موکب گیتی ستان چندان حرکت او چپاول

ملی کرده و گریخته بودند که هر چند سعی نمودند خبر از ایشان نیافتند و هر چند منفذ و مسالک پیمودند در انقیاد ره یار پیدا نشد و چون فرمان جریان بدان نفاذ یافته بود که بندگان از آتش پیشتر روند از آنجا قدم فراتر نتوانستند نهاد ب اگر عقل ادای ورزد فرهنگ یار مکن بر خلاف شهنشاه کار که چون نیک بنگرد و صواب ه و گر به بود اوفق در عقاب ه العقصه ه چو خورشید بزد سر از برج گاه ه بگردون برآمد خروش سپاه ه خورشید آسمان سلطنت مرغزار ایش را که از قدیم الایام خانه حیه و اتکا و جنود ایشان بود و مرکز رایات نصرت شعار و جولانگاه اعلام اژدها کردار خویش گردانید و در اثنای این اوقات ناگاه قراول از قراول خبر رسید که بر بالای کوه سیاهی سپاه دشمن پیدا آمد میرزا الغ بیگ فی الحال بنفس مبارک خود با خواص و مقربان روی بدیشان آورد و آن جماعت بر فور پریشان گشتند فوجی از مخالفان در عقب ایشان رفتند و سعی نمودند که بایشان رسند نرسیدند و موکب همایون از آتش کوچ کرده و مسافت پیموده و چون در موضع قوشن نزول نمود شیخ درویش کوکلتاش از پیش امیر خداداد که در میان الوس جته بعلو شان و سمو مکان اتصاف داشت و تا غایت تن بتحکم مجلس نداده و هیچ پادشاه را گردن انقیاد ننهاده آمد سخنان امیر مشار الیه بعرض رسانید مضمون آنکه مدت مدید و عهد بعید است که در میان قوم جته روزگار میگذرانم و عمر عزیز در تنسیق امور ایشان صرف میکنم و از مبداء حال تا اکنون بنظام امور کار ایشان مشاهده کردم و از انوار بیگان پرتوی در ناصیه هیچیک از ایشان ندیدم و گفته اند که ع پرتو بیگان نگیرد هر که بنیادش بد است ه هر چند این قوم را صحبت کردم و از مخالفت حضرت تحذیر نمودم سفید بخشاد و حالا بنده خوار که عالم پناه ملاذ و ملجاء نمیشناسد و میخواهد که روی بآستان دولت آشیان که کعبه آمال و امانی و قبله اقبال و کامرانی است آورد و خود را از ذل و از دام ادبار این جماعت خلاص دهد میرزا الغ بیگ پیغام امیر خداداد را اصغا نموده و دانست که این کلمات از سر اخلاص است و اتی حکایت از محض اختصاص لاجرم فرستاده را نوازش و امیر خداداد را آن تحسین فراوان انعام داشت و از آن منزل کوچ نموده و از ربایاری نزول فرمود حسین ملک قوچین را که امیر رلک نموده بود و در رسالت با خبرت کو شیخ درویش کوکلتاش پیش امیر خداداد فرستاد و در اثنای آنکه خداداد او را در اردوی همایون بود و با میرزا علی تقریر کرد که جهانشاه در ایسن کول است و آن اراده که بصدر الاسلام و ملک الاسلام ملحق گردد و میرزا الغ بیگ چون آنخبر استماع نمود فرمود که سلطان اویس برلاس با سه هزار سوار بجانب ایسن کول و در ستکین تیش را که سرحد یورت جهانشاه است نگاه دارد تا شوند که بصدر الاسلام و ملک الاسلام بپیوندد و سلطان اویس بموجب فرموده در آن موضع توقف نمود تا هر چه فرمان شود بدان عمل نماید میرزا الغ بیگ چون حسین ملک قوچین را پیش امیر خداداد فرستاد در روز دیگر

از آب جاروان عبور نموده بر ضمیر آفتاب اشراق کذشت شاید که امیر خداداد بسخن مردم بد اندیش بد اعتقاد تحول کند و از جاده اخلاص میل بجانب استبعاش نماید بنابر این ابو بکر را که از زمره ملکان دولت بود فرمود که با هزار سوار نزدیک ایل امیر خداداد شتابند تا اگر او در وجه تعلل قدم بوعده وفا نکند خدمتش را القهر و غضب بیاورد ابو بکر بر حسب فرموده بدانجا شتافت و موکب همایون بر اثر ایشان بر پیناقی در حرکت آمده در قزل سوی کوک بیناز نزول فرمود ذکر آمدن امیر خداداد و بعضی قضایا بعد از آن دست داد چون رایات نصرت آیات در آن منزل قرار گرفت خبر رسانیدند که امیر خداداد با ملقین ملهم دولت از جهند و در آستانه بخت بلند متوجه درگاه و فلک اشتباه است میرزا الغ بیگ از استماع آنخبر مستبشر گشت و جهت حرمت شیب و رعایت محل و منزلت او مقتضی انزل الناس منازلهم استقبال فرموده و امراء و بزرگان نوئینان و سپاه و ملازمان درگاه چون مواکب کواکب گرد ماه از عقد و چهر قرون در رکاب همایون روان گردانیدند امیر خداداد را چون انوار نظر بر جمال و طلعت شهنشاهی افتاد و هضد زمین بوس از فخر از جناب شهریاری مورد داده را بتعظیم و ترتیب تلقین نموده و خدمتش را همراه بارگاه گردون اشتباه برد و صنوف عاطفت و فنون موهبت مشرف ساخت و بخلعتهای گرانمایه و تشریفات فاخره معزز و مکرم در یاب گشاده و بعد از احسان و بخشش نثار کرد و در این اثنا قاصدی خبر آورد که صدر الاسلام و ملک الاسلام در کنار اقی قیان نشسته اند امام مراد است آن واهمند که پیش شیر محمد اغلان روند و فرمان نافذ شد که محمد برلاس و اسکندر بنده و ابو فا و شیخ ابو سعید و توکل و توران و داود و بیرامجی بوقا با پنج هزار سوار متوجه ایشان شوند و سلطان اویس برلاس که لشکر برده بود و در ستکین تیش را محافظت مینمود با امراء مذکور ملحق گردد و هر دو لشکر باتفاق یکدیگر باستیصال صدر و ملک آیند و امرا بموجب فرمان روان شدند و چون یک منزل رفتند گریخته آمده و بعرض رسانیدند که صدر و ملک عزم اردوی شیر محمد اغلان از آب یک بگذشتند حکم قضا مضا نفاذ یافت که چون ایشان بر جای خود قرار نگرفتند رفتن در عقب آن جماعت سفید نباید که امرا در حرکت مسارعت نمایند و از رایات همایون یک منزل پیش پیش بنا شند مهم برآنچه قرار گرفت در اثنا امیر خداداد معروض داشت که قوم این ضعیف متفرق شده در سرستان بر ایشان شاق کذرد امیدوار است که افراد الوس جغتای را باز دهند اگر رخصت شود بنا متوجه سمرقند شوند میرزا الغ بیگ ملتمس او مبذول داشت و حضرت شیخ بیر تمیش را فرمود با فوجی از سپاه ایل را بسمرقند رسانند و بموجب فرموده عمل نمودند و جناب شهریار پنج هزار سوار بسپاه از زبان کیری فرستاد و شیخ درویش کوکلتاش را که از جمله خواص امیر خداداد بود در سبیل ایشان گذرانید و دلیران سپاه روی در آن بیابان نهادند و در راه جمعی از مخالفان که گریخته عزم اردوی

همایون داشتند چند را از ایشان گرفته در منزل انجق بدرگاه آوردند و چنین مقرر گردید که قوم ماوراء قیاس چون خبر توجه لشکر منصور بایشان رسید متفرق و پریشان گشتند و جوه و اعیان گریخته در شعاب جبال شامخ متحصن شدند و در اثنای راه جمعی را دیدیم که گفتند که شیر محمد اغلان و پاینده در تمس قیا نشسته اند و لشکرهای اطراف و نواحی ولایت خود را جمع آورده و کوچ کرده و کله و رمه و احمال و اثقال از آب کم گذرانیده اند و خود جریده و خاص از برای پیکار و جنگ ایستاده اند میرزا الغ بیگ چون آنخبر استماع نمود بپاسا میشی سپاه ظفر پناه مشغول گشت و فرمان نافذ شد که امیران که یک منزل پیش برفتند توقف نمایند تا رایات نصرت آیات بایشان رسد و موکب همایون در حرکت آمده در پایان انجق شاه و سپاه که در مقدمه بودند بهم پیوستند و هم در آن منزل حکم شد که شب هر یک نفر ده جا محل آتش افروزند و این آتش بزبان مغول رعجالوت گویند و چون زمانه لباس ظلام پوشید زمین از کثرت آتشها آسمان درخشان گشت و روز دیگر از آن منزل کوچ فرموده و در منزل سرک جیکان نزول فرمود جناب شهریاری فرمان داد که یوسف و سلطانشاه و عبد الله خازن با پانصد کس در شب بر کوهی که آنرا اپتاتاغ گویند برآیند و نگاه کنند که در کنیغن تیپا که منزلگاه جته بود کی آتش افروخته اند و ایشان بر حسب فرموده بپاتاغ رفته و چون روز شد اردوی همایون از آن منزل کوچ کرده در کنار آب نغوتو فرود آمد و جماعتی که بپاتاغ رفته بودند رسیدند و عرضه داشتند که شب ببالای کوه رفتیم و چندانکه نظر بجا شتیم هیچ جا آتش ندیدیم اما از جانب چیچال آتش سپاه دیدیم که بغایت انبوه که در عسکر افروزند و در اثنای این تقریر از قراول خبر رسید که سیاهی سپاه مخالف پیدا آمد چون آنخبر استماع افتاد لشکریان بموجب فرمان جهت حزم و احتیاط خندق عریض در گرد معسکر کندند و پیرامن از آنجا تمناک و چپر آن استوار ساختند و روز دیگر لشکر جته مکمل و آراسته فوج فوج رسیدند ب نماز شام چو خورشید گشته گردان ز بکوه رفت فرود و ز چشم گشت نهان ه مخالفان از مقابله و آنجا سپاه منصور بجانب دست چپ روی آوردند و از پیش لشکر گذشته در پس پشته از کوه پشت کوه باز نهادند و چون هوا کسوت ظلام و لباس نیلفام در برافکنده سپاه منصور آیین حراست در سم مراقبت مرعی داشتند ذکر محاربه میرزا الغ بیگ گورکان با پادشاه جته روز دیگر که شهسوار گردون خرام بعزم استیصال سپاه ظلام در میدان آسمان تاخت میرزا الغ بیگ جنگ ساز داده و از بالای کوه سپاه جته گروه گروه پیدا آمدند و دست چپ و دست راست دلیران معرکه و غازیان مبارزان روز هیجا آراسته در قول شیر محمد اغلان با جانداران رزم آزمای قرار گرفتند و در دست چپ ملک الاسلام و موسی و جکب شوره و اتوغ اغلان و یوسف اغلان

وحاجی کاسه بوت متعین شدند و در دست راست پاینده محمد و ابو بکر و قوش پسر تو بجان منفرد گشتند و صدر اسلام تمارضی کرده از معرکه
عاطر گشت و میرزا الغبیک چون دید که لشکر مجموع میل بجانب جسر کردند فرمان داد تا قبل جسر و چون مقابل جنبه بود و داخل خندق
بر جای خود کرده قول با هراول در پس خندق قایم شدند و قوشونها که بر دست راست متعین کرده شده بودند از آن جمله تومان و قشون دیگر در عهده
سلطان اویس باشد و قوشونها که بر دست چپ متعین شده بودند از آن حمله نموده و قشون اعبد و تیمور ملک مجموع اچی قوشونات را فرمان
شد که از خندق بگذرند و مقابل دست چپ جنبه بایستند پس انجماعت بدست راست لشکر منصور کردیده و قول دیگر از دست راست
بدست چپ گشتند و برابر شهریار عالیمقدار سپاه انجم فرموده میمنه و میسره و قلب و جناح لشکر بیاراستند و از میدان هیجا غبار
از هیجان آمد و زمین از جنبش سپاه فوج فوج چون دریا از باد در موج زدن آغاز نهاد سپاه جنبه بر فراز کوه و پشته در رایات
همایون در دشت و هامون مخالفان یاجوج کردار تفقد اکنه خود را بسد سکندری نزدند از بالا روی بنشیب نهادند و بهادران
و دلیران جنبه که از سیل روی بشکر داشتند چون صدمات سپاه منصور مشاهده کردند فی الحال از کمال خوف هر کس متفرق و پراکنده گشتند
و چون روباه که از حمله غضنفر مهرب و مفر جوید روی بگریز نهادند و عساکر منصور تیغ شجاعت آخته در عقب ایشان تاختند و بسیاری
از آن سواران سرافراز را از پشت زین بزمین ذلت و خواری انداختند و طایفه را بدلالت سیلاب هلاک ساختند و بسیار از پیش پای دشمنان را بموجب
فرموده معروض تیغ یاسا کردیدند و میرزا الغبیک زبان بحجسته بیان بشکر و ثنای جهان آفرین گشاده و همراهان را دولت
و بهادران را نوازش فرموده و برادر و بازوی ایشان آفرین خوانده و فرموده که اگر چه دشمن شکستی فاحش یافت اما در رتبه که بعضی
از سروران جنبه که از معرکه بیرون رفته‌اند بار دیگر بجهار نهاد از دنیای راه داده دست تعرض بحواشی ممالک دراز کنند و فساد و فتنه آغاز
شد حالا مصلحت چنان است که در پی استیصال ایشان شتیم در سر و کله و جمال و جهات و اموال انجماعت که از آب بگذرانیده‌اند و در تحت
تصرف آورده‌ایم با صورت قوت و شوکت ایشان بشکند و اگر زنده مانند اگر باره کرد فضول نکردند مجموع همراهان با این استحسان و استصواب دربن خبر
جازم شدند میرزا الغبیک سکندر مشار الیه با بوخا را مصحوب قراق قورشی فرستاد و نفس همایون در عقب سپاه جنبه بر سبیل ایلغار روان شده و چون
از رود ارس با قیاس که از روی قیاس حیحون از هول آن در موج خون بود عبور فرموده محمد برلاس با جمعی از امرا و بهادران با ولایت بدخشان
رخصت خود را و تکمه سوخت گشت و بیرقبلادشب کرده شعاب جبال و قلاع محکم گشته بود و بدند از هر در لشکر آن ایشان از یا حال حوادث و لوث گشته و موکب

همایون کوه و هامون پیموده در که شش انبار طعام متوسط حسود بی سر میوزند تا موضع کماکس را مخیم لشکر بی قیاس ساخت
ارسلان خواجه ترخان و ابو الیث و ابراهیم پسر قمر الدین و محمد بیگ حمید از مضیق ابیق کول که از بیم سپاه مظفر لوا هر انجا پنهان شده بودند
خود را خلاص داده راه بدشکاش پیش فرستادند و در آن طریق بخضر شیخ پسر اتمش و نو قرق امیر ضد اداره باز خوردند و بعد از محاربه غالب شده
فرق مشار الیه را غارت کرده‌اند میرزا الغبیک چون از کیفیت و قضیه آگاهی یافت فی الحال فرمود تا ارسلان خواجه ترخان و اسکندر
هندو بو قاوشاه هولی با طایفه از دلیران متوجه مخالفان شدند و بعد از رفتن امرا یک کس را بجهت تقریر کرد که جهانشاه و اتباع او ایشان
بوده که بطرف اتش روان شوند و چون شنیدند که پادشاه مظفر و منصور رجعت نموده خائف و هراسان باز گشتند و باز بجانب ابیق کول
رفتند و میرزا الغبیک الله و کس پیش امرا فرستاده پیغام داد که حال چنین است باید که امرا دو فرقه شوند و سرهای راه بر ایشان بگیرند
و خود بنفس همایون متوجه دار السلطنه سمرقند شد و در اثنای راه شنید که در قرشی بخکاه چمچون خان سنگ فلک سنگ نیست بوده که چشم
هیچکس جسمی مثل آن ندیده و گوش هیچ آفریده جوهری مانند آن نشنیده مخروطی شکل چون لعل بها جسمی و لیکن جوهر روح افزا کلی
صفوف اجسام ضعیف کشتی لطافت اجزای لطیف چند نوبت پادشاه ختای با هدایا و تحف ارسال نموده و قبول کرده که از نیاب
نفیس و اواز چینی هرچه خواهد و هرچند خواهند و مبلغ صد هزار دینار کپکی برسری ارسال نمایند باید که حکام آن زمین از سران سنگها
دار کنند و ایشان راضی نشده‌اند حضرت صاحبقران کامران همت بر آن مصروف داشت که دو سنگ باقی مانده را بسمرقند برند
و ملکان و ماهران ظلطکها ساختند و فواصل را با تاد محکم در زمین کردند و سنگها را در ظلطکها نهادند و بقوت گاوان و اسبان
انها را در روی زمین غلطیدن در آمد و فرمان داد که هر روز یک امیر تومان با مردم خود بنوبت همراه سنگها باشند تا از مضایق اعانت نمایند
و سنگ ایشان مقرر و معین گشت که هر جا که گردو نها و ظلطکها از نا هموای راه دشوار گذرد و آنرا هموار سازند و چون خاطر خطیر شهریار
جهانگیر از این معنی فراغت یافت با لشکر بیکران در جنبش آمد و طول و عرض بیابان بخداع اقدام مرکب می‌پیمود و چون ماه از منزل بمنزل
حرکت می‌فرمود اما حال امرا که بموجب فرمان جهان مطاع دو فرقه شده بودند تا سر راه بر جهانشاه پسر قمر الدین گیرند چنان بود که ارسلان
خواجه و بعضی امرا از راه لقوم روان گشتند و محمد برلاس و اسکندر هندو بو قاوشاه هولی براه کبر در حرکت آمدند و ارسلان خواجه را معلوم شد
که جهانشاه و محمد بیگ از راه اوبوغال فیجار رفته‌اند لاجرم در عقب ایشان روان گردید و محمد برلاس و شاه هولی و اسکندر از حال جهانشاه

خبر دار شده و لفرا قبال پیش رفتند و از دشمن چه باد و خبر ایشان نبود از طریق حزم و احتیاط که شرایط سپاهی گریست تجنب نمودند خاطر
از کلمه استحقار دشمن و استحقاق عدو و مومی بیند است و مقتضی شیوه خاقیت بپاشند جهانشاه و قوم او چون از توجه لشکر خبر یافتند
بجانب اسکندر و محمد برلاس میل کردند و ایشان در سر فرود در حرکت مسارعت می‌نمودند و منصور اکه اگر نه از آشتکی و دند اولوس جنبه و جهانشاه
از وصول لشکر آگاه کردند و راه فرار پیش گیرند و همچنان در کمال اعمال و اغفال بعقبه میمنه و میسره و ترتیب سالی می‌شتافتند تا گاه سپاهی
جنبه افزون از حد و قیاس و تخمین در رسیدند و اکثر لشکر متفرق گشته امرا با قوجی قلیل در برابر آمدند از جاکاک شیر خبر و اهلاک متوجه
و بر گوش هوا بوست صم شتم کرده قول مخالفان در برابر امرا بایستاده و باقی سپاه از عقب گریختگان رفتند و ارسلان خواجه ترخان
از این صورت خبر دار شده چون برق خاطف در حرکت آمده مانند برق و باد در رسید و از آب بو مغال قوجقال گذشته مخالفان چون سپاهی
سپاه منصور آمده دیدند پای هزیمت در رکاب آورده عنان براه انهزام منصرف گردانیدند و هر دو فریق بلاقات یکدیگر مستبشر و شادمان
گشته و محمد برلاس و اسکندر هندو بوقا از ورطه خلاص یافتند و زبان بحمد ملک ذو المنن و قول الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن گشادند
و برادر سلان خواجه ترخان در مدح و تحسین و ثنا نثار کردند و هر دو گروه باتفاق از عقب جهانشاه و سپاه جنبه در سر آمدند و ایشان بطایف الحیل
التجا بجبل بردند که شهباز و هم هرچند پرواز میکرد در کمرکوه آن گذر نمی‌یافت و راهی صعب المسلک داشت و چندان لشکر نبود که احاطه آن توان
کرد ناچار امرا در دامن کوه توقف نموده کیفیت واقعه معروض ایستادگان پایه سریر اعلی داشتند و میرزا الغبیک در قلعه اتق کول که حضرت
صاحبقران آنرا آبادان کرده بود مقام داشت الغمان تواجی و ابو الیث و قوچی ملک و اویس قوچی و ابو بکر ابا با دو هزار سوار مدد ایشان
فرستاد و تا رسیدن انجماعت سپاه جنبه عنان عزیمت منعطف ساخته بودند و هزیمت غنیمت داشته و سپاه فیروزی اثر هرچند در عقب
مخالفان شتافتند از اثر ایشان خبر نیافتند و چون از وصول انجماعت یاس تمام حاصل شد بالضروره مراجعت نمودند و منازل پیموده
بموکب همایون پیوستند محمد برلاس و اسکندر هندو بوقا و شاه هولی چند روز بجهت تساهل و تغافلی که در آن یورش ورزیده بودند در مقام عتاب
و خطاب آمدند و مزاج میرزا الغبیک منحرف شده چند نوبت با ایشان بزبان سرزنش دراز کرد و بعد از آن میل نموده فضای هوا در آن
دشت و صحرا از وحوش و طیور خالی ساخته و چون قطع منازل و طی مراحل کرده موکب همایون نزدیک سمرقند رسید شیخ الاسلام خواجه عصام الدین
و سادات و قضات و مشایخ و علما و موالی و ائمه و حکام و اکابر و دهقانان باستقبال مبادرت نموده شرف بساط بوس حاصل کردند و در قریه شیراز چمن باغ

دولت و شهریاری و نوباوه چمن ملک و جهانداری شاهزاده عالیجاه میرزا عبد الرحمن رسیده و چشم جهان بین جلوه طلعت آن دلبر
خود روشن گردانیده و جناب سلطان او را در آغوش عطوفت و مهربانی کشیده و از انجا روان شده در ایام ماه ربیع الاول ... متوجه
باغ چنار نزول فرموده و خلایق در ظل امن و امان آسوده گشته در ریاض امن و دولت طراوت و نزاهت از سر گرفت اعاظم و اشراف
اطراف و اکناف با هدایا و تحف روی بدرگاه عالم پناه آوردند و چون بفر قدوم سلطانی اسباب عیش و شادمانی دست داد اسم داد
موجبات سلاطین متوفر و مقتضیات سرور متکثر گشت جناب شهریاری بترتیب طوی و تزیین بزم و عشرت اشارت فرموده و نواب کامکاران
برحسب فرمان ارکان کل بیکبار در آن مقصدی این امر شدند و طوی ترتیب دادند که زبان بیان از تعریف و توصیف آن عاجز و قاصر
مقرر معترف است و چون روزی چند بخرمی و نشاط بسر بردند میرزا الغبیک گورکان پرتو التفات بر احوال مملکت انداخت و وضیع
و شریف را علی اختلاف مراتبهم بلطف بیکران بنواخت و سابقا سمت گذارش پذیرفت که براق اغلان بخدمت میرزا الغبیک آمد
و آن حضرت او را تربیت فرموده بجانب ولایت اوزبک فرستاده او در سنه ثمان و عشرین و ثمانمائه برادر زاده محمد خان پادشاه
مغولستان استیلا یافته بر اولوس او مستولی شد و چون برحال براق اغلان انتظام یافت پای جسارت از حد خویش بیرون نهاده
بحدود سغناق آمده و پیش میرزا الغبیک کس فرستاد که همین ترتیب شما که اوروس خان جد خویش ضبط کرده و باید باز رسیده
مسیده و مرم که قرابت پادشاه نانشان حال من گردد و چون براق با اجازت بولایت سغناق در آمده بود و نیز جمعی مطلبه پیوسته که او
میگوید که سغناق را جد من اوروس خان عمارت کرده و بحکم شرع و عرف اکنون بمن میرسد بنابراین دو سبب ایلچی براق جواب برحسب
دلخواه نشنید و در این زمان ارسلان خواجه ترخان که حاکم انحدود بود از براق اغلان شکایت کرد و عرضه داشت که نوکران او در آن جانب
با او یاسپاه سر کشیده و در تخریب ولایت و رعیت سعی می‌نمایند و خود را حاکم مطلق میدانند میرزا الغبیک عزم جانب سغناق جزم فرموده
و لشکر عظیم ترتیب داده و عرضه داشتی بخراسان فرستاد و کیفیت احوال را در پایه سریر اعلی حضرت خاقانی باز نمود و آن حضرت از جنگ کردن
و براق عالم است منع فرموده اما میرزا محمد جوکی را با لشکری آراسته بسمرقند فرستاد و تا هنگام احتیاج معاونت برادر بزرگوار خود قیام نماید و چون
میرزا الغبیک براق جنگ براق کرده متوجه سغناق شد و میرزا محمد جوکی بسمرقند رسیده از فرمت انجناب وقوف یافت فی الحال از عقب
در حرکت آمده و لشکریان و ازانجا براه خراسان بیکدیگر پیوسته و هیچکس را در خیال نگذشت که براق اغلان در مقابل آن دو شاهزاده عالیشان

و میرزا الغ‌بیک را در آخر شمرده بود و بالتفات پیش رانده و براق پای ثبات و وقار فشرده متشمر جنگ و پیکار گشت و جیب یساق و رای آن معرکه
پشتیبان بود که خصم تمام شکست و براق فرمود تا چرکب و بهادران یکبار حمله آوردند و آتش حرب افروخته شد و فزع دشت محشر روی نمود لشکریان
میرزا الغ‌بیک بکثرت خویش مغرور بودند و از مخالفان چندانی حساب نداشتند و ایشان دل از جان شیرین بر گرفته روی بجلادت آوردند
و جوانغار سپاه سمرقند بیکبار شکست لشکر اوزبک قصد قول کردند و قلب بزرگ منقلب گشت و علامات کسار و امارات هزیمت و انکسار بر جبهات
روزگار اهالی ماوراء النهر ظاهر شد و امرا چون دیدند که کار از قبضه اختیار و حیز اقتدار بیرون رفت و امید بهبودی نماند عنان میرزا الغ‌بیک
گرفته از معرکه بیرون بردند و سلطان محمود که از ملازمان حضرت خاقانی بود و بر حسب حضرت خاقان سعید سپاه خواهی حضرت بنیاد
بدان صوب رفته بود و در روز جنگ بهرکو رسید آثار شجاعت و جلادت بظهور آورده چون صورت حال مشاهده نمود شاهزاده را
سعی و اهتمام بسیار از آن ورطه خونخوار بیرون آورد و شاهزادگان با لشکر بجمله از باب انهزام تمام متوجه سمرقند شدند
سپاهی بسیار که نصرت و ظفر شعار ایشان بود فرار نموده آنچه داشتند بگذاشتند و اموال فراوان بغنیمت دشمنان آمد و مملکت ماوراء النهر
چنان آشفته شد که بعضی مردم کوتاه اندیش خواستند که دروازهای سمرقند بر بندند و قدم بر قلعه داری پیش گیرند تا اکابر و اشراف بدان
معنی راضی نشدند و گفتند الفرار الفرار و لشکریان براق اوغلان باطراف ولایت ماوراء النهر و ترکستان دست ظلم و تعدی دراز کرده
بتخریب بلاد و تعذیب عباد مشغول شدند و از غارت و نهب دقیقه فرو نگذاشتند و این خبر موحش بمسامع علیه حضرت خاقان سعید رسید فرمان داد
تا الوس بتهیه اسباب یورش ترکستان اشتغال نمایند و عزم آن حضرت بدان صوب در موضع خود گفته آید ان شاء الله تعالی ذکر اتحاد
منتقض سپهر و ملکه از محض قرنکار در دیار خراسان پدید آمد الحکم لله الواحد القهار در اواخر جمادی الآخر امیر یوسف خواجه بن امیر شیخ
علی بهادر برحسب فرمان با لشکری بجانب ری رفت و امیر موسی ترکمان در دار السلطنه هرات وفات یافت و حضرت خاقان سعید انعام
شامل امیر موسی فرزندان و بازماندگان او را بعواطف نوازش فرمود و راه و رسم او را با اولادش تفویض نمود و در سنه سبع و عشرین
مزار فایض الانوار از یمن اعتقاد و التفات پادشاه اسلام عمارت یافت و آن موضع متبرک که محل مرقد شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری
طراوت و رونق تمام حاصل شد و درین سال حضرت خاقان زمستان در دار السلطنه هرات گذرانید چون موسم بهار در رسید بر رسم
جانور پرانیدن عنان عزیمت بجانب ولایت سرخس گرگ داد و چون بدانجا رسید خاطر اشرف از آن کار فراغت یافته بزیارت قدوه

ارباب

ارباب و مرجع اصحاب سلوک و پیر سلطان ابو سعید ابو الخیر رفته از روح مقدس او استمداد نموده و علم معاودت افراخته بجانب بادغیس
بایسنغر که بر رسم صید و شکار بجانب سیستان رفته بود مراجعت کرده زمستان در دار السلطنه هرات گذرانید و در موسم بهار بجانب ییلاق
بادغیس روانه شده بشرف دستبوس حضرت خاقان سعید استسعاد یافت و آن حضرت عازم هرات شده منتصف رجب بباغ
زاغان نزول اجلال فرمود و در سال مذکور امیر اعظم غیاث الدین شاه ملک وفات یافت و آن خبر بخراسان رسید حضرت خاقان
سعید تنگ دلتنگ شده ملول و محزون گشت چه امیر مرحوم مشار الیه در ملازمان آن سوابق خدمت ثابت گردانیده بود و آن
حضرت حکومت خوارزم را که سالها با امیر شاه ملک تعلق میداشت بفرزندان او امیر ابراهیم سلطان عنایت فرمود و در سنه ثلثین
و ثمانمائه کوکب شاهزاده جهانیان میرزا سیورغتمش در ولایت کابل باوج غروب و افول رسیده و آن خبر در هرات منتشر شد
و آن حضرت مشوش و پریشان خاطر گشت و چون بیقین میدانست که چاره غیر تحمل و اصطبار نیست زبان بکلمه انا لله و انا الیه راجعون
گشاده ترویج روح او را احیاء کلام ملک علام بجای می آورد و اطعام الفقرا و محتاجان ایام داد و جای او را بفرزند ارجمندش
سلطان مسعود ارزانی داشت و درین سال شیخ الاسلام اعظم محی الدین غزالی الطوسی که سلاطین در مجلس شریف او زانوی ادب
می نشستند و بر حضرت او در سخن خوض نمی پیوستند و چند نوبت زیارت کعبه مکرمه بجای آورده بود در راه حج دعوت حق را لبیک
اجابت گفت وفات قطب جهان شیخ محی طوسی میانه حلب است و میانه رمضان و از معظم وقایع این سال کارد خوردن
حضرت خاقان سعید بود بیان این سخن آنکه آن حضرت در جمعه بیست و سیم ربیع الثانی بر رسم معهود و عادت مألوف مسجد
جامع هرات را مشرف ساخت و بعد از ادای نماز و عرض نیاز عزم بیرون آمدن کرد ناگاه شخصی نمد پوش احمد لر نام از مریدان مولانا فضل الله
استرابادی بطریق دادخواهان کاغذی در دست بدرون مسجد در اثنای راه پیش آمد حضرت اعلی خاقانی یکی از ملازمان اشارت فرمود که
سخن او را تحقیق کرده بعرض رساند احمد لر مدبری بد اندیشه قدم پیش نهاد و کاردی چون قطره آب بشکم پادشاه نیکو نهاد رسانید و علی سلطان
قوچین در الحال از آن حضرت زخمی قتل او حاصل کرده بتیغ تیز او را هلاک گردانید و سایر انجکیان شمشیر بر احمد نهاده پاره پاره اش
ساختند و از وقوع این قضیه فریاد و فغان خلایق باسمان رسید و چون همیشه عنایت الهی حارس و نگهبان پادشاه دادگر بود این
زخم کارگر نیامد امرای عظام امیر علاء الدین علیکه و امیر جلال الدین فیروزشاه گفتند که سبب آن بود باشد و الا فتنه عظیم روی نماید و ازین جهت

مردم را از حیات و ممات عیاذا بالله تردد واقع میشود آن حضرت پای در رکاب دولت آورده سوار شد و نظاره حسن فروکوفته
و شهر از هیجان انداز او بباغ زاغان تشریف برد و طبیبان و جراحان بعلاج و مرهم اشتغال نمودند یکی از فضلا تاریخ آن واقعه گوید
بیت سال تاریخ هشتصد و سی بود روز جمعه پس از ادای صلوة بو العجب حالتی پدید آمد در خراسان ولی بشهر هرات کرده وی چون
اسب ادبر فرزین خواست تا شهر خی زند شد مات القصه میرزا بایسنغر امر تفحص حال احمد اشتغال گشته و از قبل او پشیمان بودند و خبر های او
کلیدی یافتند و هستان شرایط تفحص بجای آوردند و بتجویز خانه مقفل دیدند که قفل آن کلید باز شد و اینجا گفتند که شخصی باین چیز درین
خانه طاقیه دوزی میکرد و مردم بسیار پیش او می آمدند و از آنجمله مولانا معروف خطاط بغدادی با او اختلاط تمام میکرد و این مولانا معروف
از جمله فاضلان دوران بود و شعر نیکو گفتی و غیر خط و شعر بفضایل دیگر متصف بود و او در بدایت حال از سلطان احمد جلایر روگردان
پیش میرزا اسکندر فرمود که مولانا باید هر روز پانصد بیت بنویسد و او حسب فرمان عمل نمود و بعد از چندگاه دو روز هیچ ننوشت پادشاه از معنی
شنید سبب تعطیل از وی استفسار نمود جواب داد که میخواهم در دیگر روز هزار و پانصد بیت بنویسیم و کتابت سه روز کنم میرزا اسکندر فرمان
داد تا سایبان و بارگاه بر او نشسته و یک کس قلم تراشیدن و مولانا نوشتن آغاز کرد تا نماز عصر هزار و پانصد بیت نوشت و بعد از
استحقاق خاقان سعید بعراق رفت و فتح اصفهان میسر شد آن حضرت مولانا را بهرات آورد و فرمود تا در کتابخانه خاص بکتابت
مشغول باشد و او فاضل و نیکو منظر و شیرین سخن بود نمد سلی پوشیدی و طاقیه نمد پوشیده هم بآن رنگ بر سر نهادی و الف نمدی که
بر گردن انداختی و جوانان مستعد هرات بملازمت و خدمت او میل کشیدی و جناب مولوی بغایت نازک منش و خوش طبع
داربود و چنانچه گویند که میرزا بایسنغر کاغذ خوب پیش مولانا فرستاد و التماس نمود که خمسه شیخ نظامی نویسد و مولانا زیاده از یکسال
کاغذ نگاهداشته نانوشته از آن پس او میرزا بایسنغر از این حرکت بغایت برنجید و انصاف آنکه جای آن داشت که هرگز اندک مروتی
با اهل بازار این حرکت نکند القصه در آن اوان مولانا مذکور را متهم ساخته گرفتند و ارباب طمع از جمعی که پیش او متردد بودند تهمت
کردند و مولانا را چند نوبت بپای دار آوردند و آخر الامر خدمتش را در قلعه اختیار الدین محبوس گردانیدند و خواجه عضد الدین نبیره
مولانا فضل الله استرابادی با جمعی دیگر که متهم بودند درآن امر گرفته بقتل آوردند و شهای ایشان را سوخته بباد دادند و از السنه و افواه افتاد
که احمد لر کلاهی لنگر عالیجناب سیادت ماب نقابت قباب امیر سید قاسم تبریزی قدس سره پوشیده و با امیر مخدوم کردن شاه فرزند عزیز آنجناب

بوده

بوده صحبت میداشته و چون میرزا بایسنغر از آنجناب که در خاطر داشت آنجناب را بموافقت با احمد لر مطعون گردانیده و شاهزاده
باین التفات کرده و در باب اخراج و جلاء وطن آنجناب سعی نمود تا حکم فرمود که جناب سیادت پناهی از خراسان متوجه سمرقند شود و او وقت
شنیدن خبر جلای سید بزرگوار غزلی مبنی از شکایت روزگار انشاء کرده که مطلعش این است بیت ای غافلان ای غافلان هنگام آن شد که جان
مرغ دلم طیران کند بالای هفتم آسمان و مقطعش اینکه بیت قاسم سخن کوتاه کن بر خیز و عزم راه کن شکر بر طوطی فکن مردار پیش کرکسان
و هنگام مرکوب عزم ماوراء النهر فرمود بیت میل نیم جا افتاده نسبت از قبله را بگزین درگاه میرانند دایم بدیدار و هر سید
علیه الرحمة و الرضوان چون بسمرقند رسید میرزا الغ‌بیک به تکلیفهای آنجناب بر شاهد نمود و بغایت مرید و معتقد او شد و در اعزاز
و احترام چنان مهمان عزیز مبالغه تمام نمود ذکر عزیمت حضرت صاحبقران خاقان سعید بجانب ماوراء النهر محفوف بعنایت الله
سبحانه حضرت خاقان سعید چون از آسیب زخم کارد صحت یافت عنان عزیمت جهت انتقام براق اوغلان بطرف ماوراء النهر
تافت و میرزا بایسنغر متعاقب توجه نمود و موکب همایون براه بلخ رفته از جیحون گذشت و میرزا بایسنغر جهت التماس میرزا الغ‌بیک
و فرمان واجب الاذعان بجانب تختگاه خراسان باز گشت و شب پانزدهم رمضان در اردوی مخدوم زاده عالمیان غیاث السلطنه
والدین میرزا بایسنغر خواجه قمر و کنیزکی ناگاه در آن خواجه صاحب وجود معتبر بود در ظاهر بلخ بقتل رسیدند و چون صباح شد حکم
تفحص و تجسس نمود قاتل معلوم نشد اما امیر یوسف جنید جانی قربان متهم شد و میرزا بایسنغر از ظاهر بلخ
بجناح استعجال روانه شد و در بیست و یکم رمضان باغ سفید از فرقد خویش روضه رضوان ساخت و درین اثنا شاهزاده
تبار بعرض مرضی سر مبارک بر بالین نهاد و اطبا بمعالجه مشغول شده و حسن تدبیر بجای آورده و اراده ملک قدیر موافق آن
افتاده مرض زایل گشت و صحت کامل روی داد و چون موکب همایون از ساحل جیحون در حرکت آمد اکابر و اشراف ماوراء النهر
باستقبال مبادرت نمودند و بشرف خدمت و ملازمت پادشاه دریانوال دریافته نثار و پیشکش بتقدیم رسانیدند و آن حضرت
در عین حشمت و جلال در بلده الاقبال سمرقند نزول فرمود و بمزارات اکابر و مشایخ آن دیار رفته سخنان مجاور را با انعام و نذورات
و صدقات و افیات نواخت و در سریر دولت و جهانبانی آرام گرفته جهت آفتاب اشراق متوجه تنسیق و ضبط ممالک آفاق گشت
و بحث از محاربه براق اوغلان تفحص نمود و تفصیل آن قضیه رسیده و از کیفیت آنچه سخنان پرسید و گناه و تقصیر جمعی از امرای ماوراء النهر ثابت

شده آنحضرت فرمود تا ایشانرا در دیوان علی چوب یاسا زدند و میرزا الغ بیک را در مقام عتاب و خطاب آورده توبیخ و سرزنش
بسیار نمود و آنجناب چند روزی اختیار و اعتباری نداشت عاقبت شفقت ابوت در حرکت آمده بار دیگر فرزند ارجمند را از حضیض
مذلت باوج عزت رسانید و زمام اختیار مملکت ماوراءالنهر در کف اختیار و قبضه اقتدار او نهاد و از صدمت سپاه ظفر نشان
آتش فتنه براق اغلان منطفی شد و بکام و ناکام طمع از آن مملکت برکنده راه گریز پیش گرفت و بحسرت تمام [illegible] از حکومت [illegible]
آواره و ناپیدا شد و چون حضرت اعلی خاقانی از مهمات ولایت ماوراءالنهر و ترکستان [illegible] فراغت [illegible] ولوای معاودت
بجانب خراسان برافراخت و دوازدهم محرم سنه احدی و عشرین و ثمانمائه بدار السلطنه هرات رسیده در باغ زاغان نزول اجلال
فرموده در این اثنا حضرت باری سبحانه و تعالی میرزا محمد جوکی بهادر را پسری ارجمند ارزانی داشت و میرزا ابابکر موسوم گشت و جمعی از
ارکان دولت بعشرت و شادمانی بسر بردند و طویهای عظیم ترتیب یافت گشادن رایات نصرت نشان بجانب مملکت آذربایجان
جهت دفع اسکندر ولد قرا یوسف و لشکر ترکمان در اوایل محرم سنه اثنتین و عشرین و ثمانمائه بمسامع علیه رسید که اسکندر ترکمان بار دیگر رایت
عصیان برافراشته و با لشکر گران بحدود عراق درآمده و سلطانیه را در تحت تصرف درآورده و پسر امیر الیاس خواجه که حاکم آنجا و دیگر
ولایات مثل قزوین و زنجان بود گرفته بنا بر این حضرت صاحبقران ظفر قرین باحضار لشکرهای ممالک محروسه فرمان داد و از اطراف
ممالک چندان خلایق در جنبش آمدند که وفور سحاب و سهم از تعداد آن عاجز و قاصر و غیاث السلطنة و الدین بایسنغر و امیر لقمان [illegible]
و امیر علیکه کوکلتاش بموجب فرمان در مقدمه روانه شدند و آنحضرت یکشنبه پنجم رجب لطالع مسعود از آن منبسط بسعادت متوجه دار
السلطنه هرات نهضت فرمود و منازل و مراحل پیموده بهر قصبه و شهر که رسید بزیارت مشایخ آنجا رفته استمداد نمود و گوشه‌نشینان [illegible]
از مائده جود و احسان خسروانه متمتع ساخت و بانواع صلات و صدقات خاطرهای شکسته مفلسان را بنواخت و چون مملکت ری مرکز اعلام
ظفر فرجام گشت چند روز در آنجا اقامت نمود تا لشکرهای جهان و سرداران و حکام ایران و توران بموکب همایون پیوستند و
صد هزار از موالیان [illegible] در ظلال رایات نصرت شعار جمع آمدند و آنحضرت باستدعای شاهزاده جوان بخت میرزا ابراهیم سلطان
قاصدی بجانب فارس فرستاد و آنجناب با سپاه صف آرا متوجه اردوی گردون اساس گشت و چون بحضرت رسید آنحضرت
او را در آغوش عطوفت و مهربانی کشید و بنا بر حسن معاشی که از آنجناب نسبت بر رجب صدور میافت بتفضیل جامع جلال پیوسته

بود بمرحمت و تحسین سرافراز داشت و امیر چقماق از یزد و امیر زاده خان از ابرقوه و امیر شاه ملک از کرمان باردوی اعلی ملحق شدند و چون از کاروان
ری نهضت فرمود و پنجم رمضان سایه وصول بر حوالی سلطانیه انداخت و کماشتگان اسکندر قلعه سلطانیه را گذاشته گریخته خاقان
الی هلال غره شوال در آن مقام با آداب سنن روز عید قیام نمود و امرای کبار و نوئینان فیمعقدار ترتیب طوی اقدام نمودند و چون از تناول
اطعمه فاخره و تشریفات مشرف گردیدند از آنجا رایات اردوی جهان پوی در جنبش آمده در نواحی موضعی که میرزا ابو بکر انصاری [illegible]
اشتهار دارد نزول فرمود و چند روزی در آن مقام قرار و آرام گرفت و از آنجا روانه شده بر ارجان معسکر همایون سلطان ممالک [illegible]
شد و از آن موضع رایات نصرت آیات متوجه خوی و سلماس شده و ظاهر سلماس مضرب خیام گردون اساس گشت و در آن محل
اجتماعی دست داد که بر النفس انفاس راه تردد و آمد و شد متعسر مینمود ذکر محاربه حضرت خاقان گیتی ستان با سپاه ترکمان و فرار نمودن ایشان
چون موکب همایون در ظاهر سلماس نزول فرمود خبر توجه متواتر شد که میرزا اسکندر با برادران با سپاهی که [illegible]
زلزله در مفاصل کوه افکند باهنگ جنگ و عزم پیکار نزدیک رسیدند حضرت خاقان سعید ترتیب لشکر و تعبیه سپاه اشتغال نمود
و برانغار را مرکز اعلام ظفر نشان ابوالفتح میرزا ابراهیم سلطان گردانید و لشکرهای فارس در رکاب ظفر انتساب شاهزاده کامیاب
بود و جوانغار را الطلعت بهی و منظر شهی غیاث السلطنه و الدین میرزا بایسنغر آرایش داد و فرمان فرمود که لشکرهای خراسان و مازندران
در ظل علم ظفر پیکر آنجناب مجتمع باشند و قول بزرگ بر فر وجود فرابت پادشاه گردون طالع کیوان ارتفاع زیب و زینت پذیرفت
و میرزا محمد جوکی با چند هزار بهادر دلیر کرکاه و پیل و شیر میدید مقرر شد که ملازم قلب باشند تا اگر جمعی را احتیاج بمدد و معاونت
مبذول دارند و از آنجانب امیر اسکندر میمنه و میسره و قلب و جناح بنوعی بیاراست که دیده نظاره گران در تماشای آن خیره بماند
و آن دو سپاه رزم‌جوی دست از جان شیرین شسته دل از خانمان برگرفته روی در روی آوردند و دو لشکر چون امواج بحر اخضر
در جنبش آمدند و حضرت خاقان سعید فرمود که در میان میدان سراپرده برافراشتند و در سمت کوه پیکر فرود آمد و روی نیاز و پیشانی
تضرع بر خاک نیاز نهاد و در سر اخلاص زبان خضوع گشاده از بارگاه مهیمن کارساز فتح و نصرت که همیشه شامل حال آن شهریار دولت
در آسمان عنایت گشاده شد و تیر دعا بهدف اجابت رسید بر مرکب گردون خرام با استظهار تمام سوار شد و میرزا ابراهیم سلطان در برانغار
با مردان صف‌شکن پای جرات در میدان جلادت نهاد و امیر جهانشاه برادر امیر اسکندر آهنگ مقابله و مدافعه ساز داده در برابر شاهزاده کامگار

و از صدمات سپاه فارس آثار ضعف و انکسار بر وجنات روزگار او لایح گشت امیر اسکندر چون حال برادر خویش بر وجه مذکور دید
بمساعدت و معاونت او مرکب شجاعت در میدان راند و بدفع و منع دلیران شیر زور شمشیر انتقام از نیام بیرون کشید و از آن روز
امیر اسکندر بنوعی کوشش نمود که پردلان معرکه از دوست و دشمن بر دست و بازوی او آفرین خواندند و کارزار هم بکار [illegible]
تا خورشید جهانتاب رخسار در نقاب حجاب کشید و آن شب تا صبح صادق از جانبین پاس داشتند و از دقایق حزم و احتیاط دقیقه فرو
گذاشتند روز دیگر که شعشعه خور عرصه آفاق روشنی پذیرفت ترکمان گروه انبوه همه شیر هیبت و پیل شکوه در برابر سپاه منصور صف
آرای گشتند و از طرفین آنچه امکان کشش و کوشش بود بجای آوردند عاقبت نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایات حضرت اعلی خاقانی وزیدن
گرفت و اعدا از سپهر داور عاجز شده راه گریز پیش گرفتند و آنحضرت بر این فتح شکر تعالی در محل بجای آورده بوظیفه سپاس
و ستایش ملهم بحب و پستی قیام نمود و فتح‌نامها باطراف ممالک ربع مسکون فرستاد و فرزند ارجمند خود میرزا محمد جوکی را بتعاقب
مخالفان روان کرد و جمعی از امرای بهادر از ملازمان او گردانید و ایشان در روز و صحرای موش دشمن را راندند و آثار جلادت و مردانگی
بظهور آوردند مؤلف ظفرنامه مولانا شرف الدین علی یزدی که در آن مجلس ملازم شاهزاده جوان بخت زبده اسره دولت ابوالفتح میرزا
ابراهیم سلطان بوده است میفرمود که آنچه از ترکمان شجاعت و دلاوری و جرأت و بهادری امیر اسکندر الیاس در ظاهر سلماس مشاهده افتاد
و برأی العین دیده شد حقا و ثم حقا که اگر از افواه ثقات استماع افتادی بی‌غرض هیچ سبیل بر آن بتصدیق آن نگشتی و از قبول آن انکار
باززدی چه ذات بن ثبات شاه ابوالفتح بحکمت ☉ خون شد زحد بر دم بحار از بنک ☉ ان محال از کوههای بلماس برپس ☉ گزاره صدا
شرح و بدادرل بنگ ☉ و آنجناب در تاریخ آن واقعه قطعه گفته تاریخ اسکندر ترکمان چو عصیان ورزید ☉ و رای زبان بشرای او واجب دید
از تیغ ابوالفتح چو کردگار جنگ ☉ تاریخ شد از قرا ابوالفتح دید ذکر بعضی از قضایا و حوادث که بعد از فتح مظفر پیوست بجلیل الجمال چون
آتش فتنه اولاد قرا یوسف انطفا پذیرفت حضرت خاقان سعید از شجاعت و انعام عام خویش جمیع امرا و نوئینان و ارکان
حشمت و شجاعت را که بشرایط خدمتکاری و جانسپاری قیام نموده بودند سرسبز و سیراب گردانید و پایه قدر ایشان از ذروه
ثریا در گذرانید و در این وقت که اردوی علی در ظاهر سلماس قرار و استقرار داشت از جانب ماوراءالنهر قاصد میرزا الغ بیک
بعرض رسانید که میان سلطان محمود اغلان و براق اغلان جنگی صعب واقع شد و سلطان محمود بر براق غالب آمده معروض داشت

گریخت شاهزادگان میرزا مظفر بن میرزا بایقرا و میرزا سنجر بن میرزا محمود و جهانگیر و میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد رخت از اینعالم فانی بسرای جاودانی
کشیدند حضرت خاقان سعید از فوت شاهزادگان متحسر و پریشان گشت و ترویح روح ایشان از ختمات کلام مجید فرمود و طعام فراوان
بفقرا و مساکین داد و موکب همایون در سادس محرم سنه ثلاث و عشرین و ثمانمائه از ظاهر سلماس در حرکت آمده بجانب قلعه النجق
روان شد و چون چتر همایون فال سایه وصول بر آن دیار انداخت حصنی مشاهده نمود از موازی فلک منطقة البروج مشاهده نمود اهل قلعه از افتقار
اقیاد و نثار و پیشکش فرستادند و حضرت خاقان سعید بر حال ایشان بخشایش فرمود و عنان عزیمت بجانب یورت قشلاق
معطوف ساخت و در نوزدهم رمضان بقراباغ نزول کرد و در این اثنا امیر ابو سعید بن قرا یوسف باردوی اعظم رسیده بشرف
بساط بوس پادشاه عالمپناه مشرف گشت و منظور نظر عنایت آمد و آنحضرت زمستان در قراباغ قشلاق نموده رسل ملوک فرنگ
و روم و مصر و شام بدرگاه فلک احتشام رسیدند و بانعام و اکرام حضرت مخصوص گشته خوشدل و شادکام بموجب فرمان مراجعت نمودند
و پادشاه گردون توان حکومت ممالک آذربایجان را بامیر ابو سعید بن قرا یوسف ارزانی داشت و چون زمستان بنهایت انجامید
و خاطر اشرف از مهمات آنجا فارغ شد عزم معاودت بطرف خراسان تصمیم داد و در یازدهم شعبان از یورت قشلاق نهضت
فرموده روز دیگر از آب ارس بگذشت و میرزا بایسنغر بتبریز رفته عمارات ترکمانرا خراب ساخت و اردوی کیهان پوی منظم متصل
بسلطانیه آمده ماه صیام در آن مقام گذرانید و حضرت خاقان سعید روز عید بصلوة و صدقات اشتغال نمود و حکام فارس و عراق
مثل میرزا ابراهیم سلطان و میرزا رستم بهادر و امیر شاه ملک و امیر چقماق و دیگر سرداران اجازت یافته بولایت خود رفتند و رایات
ظفر نشان بجانب دار السلطنه هرات روان شده و بایسنغر از میان قلعه برسم ایلغار بر اسب باد رفتار سوار شده و آن مسافت دور
و دراز را به [illegible] روز قطع کرده و در هشتم ذی الحجه بباغ سفید فرود آمد و در سال مذکور شب پنجم شعبان افاده مآب مولانا جلال الدین یوسف
اوبهی در دار السلطنه هرات از خاکدان دنیا بمنزل اعتبار رحلت نمود و همچنین در این سال قدوه ارباب قرائت و حدیث شیخ شمس الدین
محمد جزری وفات یافت و هم در این سال سلطان بخت بیگم بنت حضرت صاحبقران مغفور از این سرای فرود بدار الورود و ولایت
نیشابور انتقال فرمود و در اینولا از جانب خوارزم قاصدی رسیده خبر رسانید که لشکر اوزبک با گروهی انبوه قصد خوارزم کردند و امیر ابراهیم
پسر امیر شاه ملک تاب مقاومت نیاورده و بکات و خنوق رفت و خواجه اصیل الدین وزیر بسبب حصارداری مرتبه شهادت یافت

برافراخت و عاقبت عاجز شده او را از ملک اترار مستخر ساخته غارت و تاراج کردند و غنیمت فراوان گرفته بجانب دشت باز گشتند حضرت خاقان
سعید از استماع این خبر متأثر گشت و طایفه از امرا و سپاه در انتزاع آن صوب فرستاد و ایشان بموجب فرموده عمل نموده روان شدند
و ابلی والوس اوزبک در آنجا مخالفان را پراکنده و متفرق ساختند و درین سال قدوه ارباب عرفان و کمال امیر سید نور الدین
نعمت الله وفات یافت و هم درین سال عالیجناب فضایل مآب مولانا محمد الخوافی که مرجع علمای ایام بود در قاهره دار السلطنه
هرات بریاض جنان شتافت و آنجناب را در علوم نقلی و عقلی لطایف بسیار بود و همنشینان را از غنچه گفتار پیوسته گلهای فتوحات
خاطر فیض مآثر او اقتباس مینمایند که شخصی از خدمت مولانا پرسید که چرا شما با اهل سبیل بحث مینمایید در جواب فرمود که سلسله اولاد
از آدم علیه السلام باین ضعیف رسید میخواهم که این سلسله به ابو البشر باشد و دیگر در رت بنده آری ع هر کس بقدر همت خویش
ذکر رفتن میرزا بایسنغر بطرف استراباد و توجه حضرت خاقان بجانب سرخس برسم شکار و بیان بعضی از حوادث زمان رای جهان آرای
خسرو ایران و توران اقتضای آن فرمود که میرزا بایسنغر ولایت جرجان استراباد که در ایام سابق تختگاه سلاطین گردون توان
بوده قشلامیشی کند و بنا بر فرمان امرای عظام امیر علیکه کوکلتاش و امیر احمد صوفی ترخان و امیر محمد سرم ملازم رکاب آن حضرت شاهزاده بلند
مکان در شهور سنه خمس و ثلثین و ثمانمائه بصوب مازندران روان شدند و بمقصد رسیده چند گاه در آن مملکت بدولت و اقبال
گذرانیدند و درین اثنا امیر محراب ترخان که برادر امراء دیوان سمت تقدم داشت و در سخاوت و بخشش بر معن زاینده و حاتم طائی رجحان
مینمود از دار باقی بسرای فانی خرامید و مقارن این حال ایلچیان از جانب عراق رسیدند و بسامع علیه رسانیدند که اسکندر برادر
ابو سعید را که در مملکت آذربایجان نصب فرموده حضرت خاقان بود کشته است و بر آن دیار استیلا یافته و بسیجان غبار رفته مشغول
مینماید و در انتهای هوس جانور پرانیدن و شکار کردن بر ضمیر انور مستولی شده آن حضرت در اوایل جمادی الاول بعزیمت
ولایت سرخس شد و بموجب آن کار شگرف بر حسب دلخواه قیام نمود و چون از آن مهم فراغت و شادمانی حاصل آمد بجانب
مشهد مبارک توجه فرمود و شرایط زیارت طی و طواف اصحاب سلوک و میر سلطان ابو سعید ابو الخیر که ... بجای آورد و در خلال
این احوال میرزا الغ بیگ از قشلاق بخارا عازم اردوی همایون شده بدولت ملاقات خسرو نامدار و پدر بزرگوار استسعاد یافت
و مواهب پادشاهانه مخصوص آمده در تحفه معاودت فرموده متوجه ولایت گشت و درین اثنا میرزا بایسنغر که در ملک جرجان قشلاق

کرده بود فرزند ارجمند خود میرزا سلطان محمد را باردوی اعلی فرستاد و حضرت خاقان شاهزاده را در آغوش مهربانی کشیده از کیفیت
حالات استرآباد استفسار نمود و آن بلند همت سپاهیان اندک سال جواب آن کلمات بعبارات دلپذیر ادا نمود چنانچه آن حضرت
از حسن تقریر او تعجب فرموده موجب زیادتی محبت شد و هرگاه که شاهزاده از دور پیدا شدی حضرت خاقان سعید فرمودی که بایسنغر
رسید و بعد از آنکه رایت فتح آیت از حدود سرخس در حرکت آمده در اوایل شعبان حضرت پادشاه گردون توان در ضمان حفظ و تأیید
ملک منان بدار السلطنه هرات رسیده در باغ زاغان نزول فرمود میرزا بایسنغر از دیار مازندران باز گشته بدولت ملازمت استسعاد یافت
در اثنا حال از جانب سمرقند خبر آمد که میرزا عبد الرحمن بن میرزا الغ بیگ فوت شد حضرت خاقان سعید یکی از مقربان دولت را برسم تعزیت
رسانیدن فرستاد و درین سال جناب فضایل مآب خواجه صاین الدین علی ترکه اصفهانی که در علوم حکمی و تصوف مؤلفات
دارد در دار السلطنه هرات رحلت نمود و در سنه ست و ثلثین و ثمانمائه امیر خلیل الله ولد میر شیخ ابراهیم شروانی امیر یار علی ولد امیر اسکندر بن
امیر قرا یوسف که از پدر گریخته پیش آمده بود گرفته بند کرده بدرگاه عالمپناه فرستاد حضرت خاقانی او را ترتیب فرموده در جرگه شاهزادگان
منتظم گردانید روزی آن حضرت بتماشای کمان رعد کاسته و فرج ریخته گر ساخته چهار صد من سنگ از آن کمان بیرون می انداخت
سوار شد و در شمالی کوه باد گاه که محل سنگ انداختن بود مردم بسیار مجتمع گشتند و آن حضرت سواره ایستاده نظاره میفرمود تا گاه شاهزاده
یار علی که جوان بود و در غایت صباحت و نهایت ملاحت بارخسار زیبا و عارض چون ارغوان قرا پیدا شد و خلایق از تفرج کمان رعد اعراض
نموده روی توجه بدان ترکمان ناوک فکن آوردند حضرت خاقان سعید چون این صورت مشاهده کرد خاطر خطیرش متغیر گشت آنحضرت
بیارگاه فلک اشتباه نزول فرمود و میرزاده یار علی را بند کرده بسمرقند فرستاد و در سال مذکور مدرسه رفیع و عمارت منیع که بامر مهد علیا گوهرشاد آغا
در شمال شهر هرات بر سر پل انجیل طرح انداخته بود باتمام رسید و شرح تزیین و استحکام آن بقعه شریفه محرر نمی آید مگر بدیدن
مشاهده افتد و درین سال امیر خواجه یوسف که حکومت ولایت سلطانیه و قزوین و غیر ذالک از سرحدی تا حدود تبریز تعلق با وی داشت
وفات یافت و منصب امیر شاه ملک به برادرزاده اش امیر محمد سرم بر حسب اشارت علیه مفوض گشت و هم درین سال از جانب شیراز خبری آمده
بمسامع اشرف اعلی رسانید که حق سبحانه و تعالی میرزا ابو الفتح ابراهیم سلطان را پسری کرامت فرموده انداد داشت و میرزا عبد الله موسوم گشت و درین
سال مذکور میرزا علاء الدوله و دختر بیگم جان بیگم همراه گوهرشاد آغا را بنکاح شرعی بخواست و طویهای خسروانه ترتیب داده بکیف میرزا محمد جوکی

بن میرزا محمد سلطان بن صاحبقران مغفور که بنور مصاهرت حضرت خاقان سعید مشرف بود جهان فانی را وداع کرد و در اواخر این سال از جانب
آذربایجان خبر آمد که امیر بابا حاجی همدانی شاه محمد ولد قرا یوسف ترکمان را بقتل آورد ذکر شمه از مناقب شاهزاده کامیاب و وفات آنجناب
در ایام جوانی و شباب غیاث السلطنه والدین میرزا بایسنغر شهریاری بود قدرت آثار و کامکاری با حشمت و اقتدار بفر و کیاست و ذکا
و فور حدت و ذهن از دیگر اقران ممتاز و مستثنی و مبادی ذهن و استقامت فکر و حسن خلقت اقبال لسن بزرگ و محلی چپ خسرو
تاج بخش تخت نشان ❊ بر سر تاج بخت گنج فشان ❊ معدلت شعاری که نشر عدل احسان و بسط جود و امتنان لوای مفاخرت برافراخت
و نصفت شعاری که اتحاد و ذکر جمیل و ادخار فضل جلیل را مقصد توجه ساخت چپ سر ز کوی نیک اختری برزده ❊ بنیک اختری علم
اختر زده ❊ رعب پروری که در زمان دولت او در خانه مجلس بزم باز شکرد و عدالت گستری که در ایام حشمت او شهباز بجانب تیهو تیغ
نتیمود چپ برسم انصاف در جهان آورد ❊ صدا را سر بر آسمان آورد ❊ و در مجلس بزم ابری بود گوهربار و در میدان رزم شیخ کارنامه رستم
دستان باد در چمن دولت و اقبال خورشیش بخر نهال بر و احسان نمی نشاند و صحایف آمال ارباب احتیاج و اهل توکل جز بمیمن اجابت
نمیخواند و با این همه صفات رضیه و سمات مرضیه پیوسته اوقات فرخنده مصروف بمجالست ارباب فضل و کمال بودی و در انجاح
مآرب این طبقه لحظه اهمال و اغفال نورزیدی چون سخای آنجناب بسبب اصحاب هنر در اطراف بحر و بر شهرت گرفت و مانند صبای جهان
پیما با قاصی و دانی اهل عالم رسید فضلا و علما و هنرمندان و چیره دستان در انحاء و اقطار بلاد و امصار روی بدرگاه عالمپناه آوردند
و از موائد خان کرم آن ولی النعم بحظ تمام بهره ور و محظوظ آمدند ملوک و سلاطین با حشمت و شوکت از استماع و مشاهده عظمت حشمت و فر شکوه
شهریاری و انتظام امور جهانداری آنجناب انگشت تعجب بدندان تحیر گرفتند و همچنین اتفاق و حسن اهتمام آن شهریار عالیمقام مولانا شمس الدین
هروی شاگرد مولانا معروف خطاط بغدادی بمرتبه رسید که سعیران جهان بسیاری از خطوط آنرا نوشته با قوت مستعصمی بیند یشه بهای گران
خریدند و مولانا جعفر تبریزی درست کرد و مولانا ظهیر در شیوه نسخ و تعلیق خط نسخ برکتر و کتابت خواجه میر علی کشیدند و مولانا شهاب الدین
عبد الله تکمیل شش قلم نموده در هفت کشور بحسن خط علم شد و مذهبان و نقاشان در تذهیب و تصویر کار بجای رسانیدند که مزیدی بر آن متصور
نبود مجلدان و زرکاران و دوروگران و خاتم بندان در نازکی و لطافت چندان سعی و کوشش نمودند که در خزانه خیال بشر نگنجد القصه شاهزاده
عالیجناب با وجود اتصاف بفضایل نفسانی و حضایل ملکی بشرب مدام شغف تمام داشت و مانند لاله در هنگام بهار پیاله بسر نمیرد و همچو صوفی و میوه فروش صبوح

متصل میساخت از مخبری صادق القول استماع افتاده چون میرزا بایسنغر بسن رشد و تمیز رسید فرمود تا منجمان صاحب وقوف علوم گرفته طالع
طالع همایونش نگریسته احکام نوشتند علمای نجوم بموجب فرموده عمل نموده آنچه از اوضاع فلکی و انظار سعد و نحس معلوم کردند در سلک تحریر
کشیدند و در مسامع مسعود بعرض رسانیدند میرزا بایسنغر از ایشان پرسید که عطیه چند خواهد بود انجماعت جواب دادند که چپ عمر ثبات
باد که چرخ عطیه بخش ❊ از هر عطیه که دهد عمر خوشتر است ❊ ما نیز چندان رسیدایم که دوام ایام حیات شرف و اقبال ملازم ذات فرخنده خصال خواهد
بوده هرگز غبار ناکامی و ملال بر حاشیه ضمیر انور شهریار کامکار نخواهد نشست شاهزاده باز از آن معنی استفسار نمود منجمان جواب گفتند میرزا
بایسنغر فرمود که صورت راستی در میان آرید و آنچه معلوم شما شده از قضیه عطیه با من گویید هیچ اندیشه مکنید چون الحاح شاهزاده
از حد اعتدال تجاوز نمود و اخفای دقایق آسمانی را چاره نماند معروض داشتند که ایام زندگانی پادشاه قریب بچهل سال خواهد رسید میرزا بایسنغر
از این سخن غمناک گشت و بعد از آن مضمون این بیت عمل نمود چپ چون نقش عمر زود بپرچینی شراب خواه ❊ تشخیص کرده ایم مداوا مضرت
تا مرارت شراب در مزاج شریف و عنصر لطیف آنجناب بدین حد که اطبای حاذق هر چند منع بیفرمودند مفید نمی افتاد و از جام شراب در سال ...
انبساط جرعه کم نمیکرد و غذا بغایت اندک تناول میفرمود تا ضعف بر طبیعت استیلا یافته در صبح شنبه جمادی الاول از آنجا که دنیا
روی بجنت المأوی نهاد و مدت زندگانی آنجناب سی و هفت سال و چهار ماه بود حضرت خاقان سعید از استماع این خبر هایل شکسته خاطر و پر
گشت و فکرت و دهشت و حیرت بر ضمیر انور آنحضرت استیلا یافت و در آن صبح صبحه روز محشر در این کاخ نگون پدید و علامت قیامت
پیش از نفخ صور بر صفحات روزگار ظاهر گردید حضرت خاقان بباغ سفید قدم رنجه فرموده فرمان داد تا بآیین شرع مبین بتجهیز و تکفین شاهزاده
نازنین پرداختند و چون نعش غفران مآل تکمیل یافت همانجا نماز گذاردند و آن حضرت در باغ توقف نموده امرای عظام و اکابر و اشراف ایام
نعش را برداشتند و در اوقات دار السلطنه هرات چنان معمور بود که زیادت از آن در تخیله نمیگنجید از درون باغ تا مدرسه گوهرشاد آغا
که حالا مدفن شاهزاده است در دو طرف مردم ایستاده بودند و از دحام جمهور بمرتبه روی نمود که هرگز مجلس قریب بآن یاد ندارند و همه خواص و عوام
تغییر لباس کرده پلاس پوشیده بودند تابوت شاهزاده را در هودج و محفه نهاده بآیین و عظمت هر چه تمامتر بمدرسه مذکوره رسانیدند و در گنبد
عالی آن بقعه شریفه بخاک سپردند و مدت چهل روز حضرت خاقان سعید در باغ سفید نشسته برسم تعزیت قیام نمود سادات عظام و علمای انام
و اشراف و موالی مجلس همایون حاضر میشدند و ختمات کلام ملک علام بجای آورده و اطعمه گوناگون بمردم میدادند و شعرای ماتم زده بعرض میرسانیدند

و از آنجمله مولانا سیف الدین نقاش ترجیع بندی بس غرا انشا فرموده که مطلعش این است بیت چند آنکه چرخ گشت بدوران روزگار
نقش وفا نیافت در ایوان روزگار * و بند این قصیده آنکه * شهزاده بایسنغر عالیجناب کو * جمشید جاه دارای جهان کو * و یکی از افاضل در تاریخ
وفات شاهزاده فرموده **تاریخ** سلطان سعید بایسنغر بهرام * کز شاه که بود اهل عالم خرم * من زغمم تاریخ وفاتم این است * یاد اجهان در غم
و چون چهل روز برای مراسم اقضیه بگذشت حضرت خاقان سعید فرمود تا لباس سوگواری بینداختند و بدستور سابق جامها پوشیدند
و آن حضرت فرمودند تا متروکات شاهزاده را علی فرایض الله در میان ورثه قسمت کردند میرزا بایسنغر را سه پسر بود رکن الدین میرزا
علاء الدوله و قطب الدین میرزا سلطان محمد و معز الدین میرزا ابوالقاسم بابر بهادر و این هر سه شاهزاده پای بر سریر سلطنت نهادند چنانچه
شرح احوال هر یک در موضع خود مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی حضرت خاقان سعید سیورغال ولایاتی که بایسنغر در ایام حیات داشت
بود بفرزند بزرگش میرزا علاء الدوله ارزانی داشت و فرمود که در دیوان بزرگ بجای پدر مهر زند و میرزا سلطان محمد و میرزا ابوالقاسم بابر را
علوفه و مرسوم معین فرمود و میرزا محمد جوکی بموجب فرمان همایون که بسر وقت یاران رفته بود خبر وفات برادر استماع نموده بازگشت و بتعزیت
انامل فیاض سرافراز گشته ناله و فغان برداشت حضرت خاقان سعید او را بمراحم پادشاهانه تسکین و تسلی داد و بعد از وفات شاهزاده
عالیجناب میرزا بایسنغر بچند روز مولانا اعظم مولانا فصیح الدین علاء که مفتی فریقین و جامع مذهبین در دار السلطنه هرات وفات نمود او را
با آیین تمام در مزار فایض الانوار شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری دفن نمودند و چون خبر وفات میرزا بایسنغر بسمرقند رسید میرزا الغ بیگ
شرایط تعزیت بتقدیم رسانید و چندان توقف نمود که امرا که بمغولستان رفته بودند مظفر و منصور بدرگاه عالمپناه آمدند و ایام بهار را
مبارک در رکاب آورده عنان عزیمت بصوب خراسان منعطف ساخت و اکابر و اشراف سمرقند خواجه عصام الدین و خواجه فضل
الدین کشی و خواجه فضل الله ابواللیثی در ملازمت میرزا الغ بیگ بخراسان آمدند و نوزدهم ماه مبارک رمضان شاهزاده عالیجناب بسعادت
حضور کامیاب مقصود سرافراز گشت و آن حضرت فرزند سعادتمند را دیده جراحت فراق غیاث السلطنه و الدین میرزا بایسنغر تازه شد
و اولاد او بشرف ملاقات استسعاد یافته باعزاز و اکرام مخصوص گشتند و میرزا الغ بیگ چنانچه رسم و رتبه بیش از پیش تعظیم ترتیب نمود و ختمات
کلام الله بجای آورده و چون هلال عید صیام جمال خویش بخواص و عوام نمود حضرت خاقان فرمود تا طوی بزرگ ترتیب نمودند و انواع
شادیانها و انواع تکلفات پادشاهانه مرتب کرده بود و چند روز بسیاست اطعام خواص و عام قیام نمود حضرت اعلی خاقان میرزا الغ بیگ را انعام

و اکرام نمود و موفور ساخت و اکابر ماوراء النهر را بتشریفات فاخر نواخت و رخصت انصراف داد و شاهزاده در بیست و سیم شوال
متوجه سمرقند شد و در سنه ثمان و ثلاثین و ثمانمائه خواجه غیاث الدین سیدی احمد و خواجه نظام الدین احمد خوافی بشرف عتبه
حضرت خاقان سعید مشرف گشت و آن حضرت زمام حل و عقد امور دیوانی را بخواجه مشار الیه تفویض فرمود و او در میان مردم بخواجه
سیدی احمد شیرازی اشتهار دارد و در این اثنا امیر خلیل الله شروانی رسیده معروض داشت که اسکندر قصد شروان دارد و اکنون بتخریب
بلاد و تعذیب عباد مشغول است اگر حضرت اعلی خاقانی پرتو توجه و التفات بر دفع او نیندازند اخت مجموع آن ولایات در آن
خواهد ساخت با آنکه رای صواب نمای حاکم است و آن حضرت مصلحت ملکی در آن دید که بار دیگر لشکری بجانب آذربایجان کشد **ذکر نهضت خاقان**
فلک رفعت بجانب آذربایجان نوبت سیم چون تسلط اسکندر بار دیگر بر مملکت اران و آذربایجان و تعرض لشکر ترکمان ببلاد شروان
مسموع پادشاه عالم پناه گشت این معنی بر مزاج اشرف گران آمده عزم انتقام جزم فرمود امرا و ارکان دولت عرضه داشتند که صلاح
در توقف است و مصلحت در قبول نصیحت امیر جلال الدین فیروزشاه در خلوت بعرض رسانید که چون میرزا بایسنغر از میان رفته مردم
کوتاه بین را گمان شده که عجز و ضعفی بجلال لشکر فیروزی اثر راه یافته اکنون رایت نهضت و حشمت بهر طریق که باشد باید افراشت
و بهیچ وجه تاخیر در این یورش جایز نباید داشت حضرت خاقان سعید صوابدید امیر مشار الیه را بسمع قبول تلقی نمود و تواچیان فرمان
گزار اقصای بلاد ماوراء النهر و ترکستان و هندوستان و از خوارزم تا سیستان و مجموع دیار خراسان و فارس و عراق و کرمان با فرمان
معین لشکر یار روی توجه بدرگاه عالم پناه نهاده و در ظل اعلام ظفر فرجام مجتمع گردند و سپاه بیقیاس از اطراف و اکناف در حرکت
آمدند و آن حضرت امیر فیروزشاه شیخ بضبط و حکومت دار السلطنه هرات مقرر ساخت و صاحب اعظم امیر علی شغانی و خواجه رمضان
تولکچی را بتنسیق امور دیوانی بگذاشت و بتوفیق حضرت ربانی دوم ربیع الثانی از مستقر عز و شرف روانه شد و در اثنا راه چنانچه معهود
آن شهریار نیکو اعتقاد بود بزیارت قبور مشایخ و اهل الله شتافته استمداد همت میجست و با آیین جمشید و حشمت فریدون بجانب ری
در روز بروز احکام و سروران بار دوی همایون ملحق میشدند امرا بعد از تقدیم مشورت صوابدید کردند که حضرت خاقانی قشلاق در ملک ری
نماید و با اتفاق این صورت بعرض همایون رسانیده شد و آن حضرت سخن ایشان را بسمع رضا اصغا نموده فرمان جهان مطاع صدور یافت
تا لشکریان همانجا بوده برای قشلاق کنند سپاه ظفر پناه بموجب فرموده عمل نموده در آن زمستان از آوازه لشکر خلاص شدند و چون لشکر

ترکمان از توجه خاقان عالیمکان خبر یافته مانند غبار از مملکت آذربایجان پریشان جست و کلانتران آنجا روی بدرگاه فلک آسا آوردند
و امیر خلیل الله شروانی نیز باردوی اعلی ملحق شده پیشکشهای پادشاهانه بموقف عرض رسانیده و خدمات او در قبول یافته بانعام و اکرام
و افزار و احترام محظوظ گشت و در این اثنا امیر جهانشاه بن قرایوسف نیز آمده بسعادت و اقبال متوجه کعبه آمال گشته بصنوف عنایات و انواع
اختصاص یافت و در این ایام که پادشاه خجسته پا با آیین فریدون و کی در قشلاق ملک ری اقامت داشت میرزا ابوالفتح ابراهیم سلطان
که در فارس حاکم علی الاطلاق بود بعارضه چند روزه مرغ روح آن شاهزاده بجانب شاخسار طوبی پرواز آمد و این واقعه عظمی
در چهارم شوال سنه ثمان و ثلاثین و ثمانمائه روی نمود و آن سعادتمند بحسن مکارم اخلاق و افر شایل مراتب طوایف خلق بود و همت
و اهتمام بسیار در باره اهل فضل و کمال داشت و بمن اشفاق آن پادشاه هنر پرور مولانا اعظم قدوة الفضلا مولانا شرف الدین
علی یزدی بتالیف ظفرنامه پرداخته چنان نسخه را از بدو ایجاد تدوین فن تاریخ و انشا الی یومنا هذا هیچکس قریب آن نشان نداده
یادگار گذاشته القصه چون حضرت خاقان سعید از این واقعه جانگداز خبر یافت آتش اندوه در خرمن ثبات و قرار زده و فلق و اضطراب بسیار
نمود و شرایط تعزیت بتقدیم رسانیده دست در عروة الوثقی صبر و شکیب زده و تن بقضای ربانی داده و ایالت و حکومت مملکت
فارس را بخلف صدق شاهزاده مغفور میرزا عبدالله با وجود آنکه در صغر سن بود ارزانی داشت و تمام اختیار آن ولایت در قبضه اقتدار
و کف کفایت شیخ محب الدین ابوالخیر بازگذاشت و مقارن این حال امیر نظام الدین خاوندشاه بن امیر فیروزشاه برادر میرزا جلال الدین
فیروزشاه که بعد از میرزا رستم حکومت اصفهان تعلق باو میداشت در قشلاق ری روی بعالم آخرت نهاد و نعش او را به هرات برده
در خیابانش دفن کردند و در ماه رمضان ملک منان حیات میرزا رکن الدین علاء الدوله را بیدار فرزندی مسرور و شادمان گردانید
و میرزا بایسنغر موسوم گشت و طوی تسکین کردند **ذکر وبا و طاعون که در دار السلطنه هرات واقع شد و اراده فلک بیچون** در دار السلطنه هرات لطافت
هوا و عذوبت ماء از سایر بلاد و دنیا ممتاز و مستثنی است و پیش از این واقعه عظما و بلیه کبری از طاعون و وبا و درک مخاطرات محفوظ و مصون
بوده و امثال این امور در آنجا بوقوع نپیوسته ناگاه در سالی که در تاریخ بدایت آن از لفظ اول حرارت مستفاد میشود یعنی سنه سبع و ثلاثین
و ثمانمائه در ماه جمادی الاول موافق او طاعون علت طاعون در نفس شهر و بیرون و بلوکات بدید آمدن گرفت و بدین مرض آن
ماده فاسده چیزی ظاهر میشد در جوف زمین او در انسان چیزی پیدا شد خلایق را چون هرگز معنی مثل آن پیش نیامده بود در مقام دهشت

حیرت ماندند و روز بروز این مرض تمام از دیاد می پذیرفت تا محل و ثور شیوع یافت ناگاه کسی را تب محرق گرفتاری آمد و عقد آن کرده
کمتر یا بیشتر بر عضوی از اعضای او پدید می آمد و بعد از دو روز رحلت میکرد و جمعی کثیر از مردم شهر و بلوکات و قری و قصبات جلای وطن
اختیار کردند و اکثر سلامت یافتند شخصی بود در شاهیرا نام در دار السلطنه هرات که او را صوفی نوربا میگفتند و در قضای محضیه
گذشته و اینگونه خبرداری پیش آید و نوع این بلیه و محنت نزد حاکم محکمه شرع گفته قاضی سلطان دیش در وقت و دیدم که جمعی از مردمان
باین شهر در آمدند و آب دهن بروی مردم می افکندند و بر رخسار هر که آب دهن ایشان میرسید سیاه میشد و بر روی تن نیز می افتادند
قضا را صوفی نیز در همان چند روز باد گران در سفر آخرت موافقت نمود بموجب اینحال هر بلیه رسید که گروه از خلق بلده و بلوکات در هر آن
فوت شدند العهدة علی الراوی گویند که حکام در دروازها کسان گماشته تا تعداد موتی کنند چهار هزار و هفتصد تابوت شماره در آمد که
بگذر از شهر بیرون برده بودند بی آنکه حمالان بر پشت و الاغان بار کرده بیرون آوردند و در این اثنا جناب ولایتمآب ارشاد شعار عرفان
پناه و کرامت دستگاه شیخ زین الملة و الدین الخوافی در باب دفع وبا دعا فرموده و بعد از خواهش بزبان مبارک آنجناب طاعون ظاهر شد
برحمت ایزدی پیوست از بعضی ثقات استماع شده که در آن اوان جناب حقایق پناهی سرور ارباب وجد و عیان شیخ بهاء الدین عمر
قدس الله تعالی سره در بعضی عبارات کاز گاه از وی اداشت و ما در آن روز که حضرت شیخ الملة و الدین دعا فرموده بخدمت شیخ بهاء الدین عمر
آنجناب در مراقبه بود ناگاه سر برآورده بزبان معجزبیان گذرانید که غضب الهی در این اوقات بمرتبه ایست که هر کس دست بخلاف
اراده برمیدارد آن پای در میآید و هر که زبان میگشاید مضمون کل لسان بروی صادق میآید و چون از آن مجلس برون آمدیم شنیدیم
که بزبان همایون شیخ الملة و الدین و الشریعه آن مرض طاری گشته بشرف هلاکت و آن حضرت در شمال شهر در جنوب عیدگاه مدفون است
و جناب دستور اعظم الوزراء العالم غیاث الدین پیر احمد الخوافی بر سر آن مزار منور الانوار عمارت عالی ساخته و مزارع خوب و مستغلات
مرغوب بر آن موضع وقف نموده و در این تاریخ که سنه تسع و تسعین و ثمانمائه هجریست نبیره آنجناب شیخ فضل الملة و الدین که بمکارم
اخلاق و محاسن آداب و افعال پسندیده و اعمال مرضیه و حسن معیشت و لطف طبیعت و وجود سماحت متصف و متحلی است در آن بقعه متبرکه
شیخ و متولی است و ضیافت صادر و وارد و طالب سبیلی می پردازد و سفره و نعمت پیش وضیع و شریف متعاقب می اندازد تقبل الله تعالی
منه القصه جماعتی از شاهیرو با خراسان در آن قرقاب جانفرسای فرو رفتند و یکی از آن قاضی محمد بن قاضی عبدالله الامامی بود و قدوه حکما

در ماه شوال اشتغال نموده در مزار گازرگاه مدفون شد و مولانا ضیاء الدین نور الله الخوارزمی که قطب و جامع جمیع کمالات بود در صنوف علوم
مصنفات و در دوم رسم دیگر آنجا ماه وفات یافت و او را نیز در گازرگاه بخاک سپردند و همچنین جناب معالی نصاب مولانا زاده شمس الدین محمد بن
مولانا سعد الدوله والدین التفتازانی در ثامن ذی قعده بسرای جاودانی رحلت نمود و جناب افتخار المحققین مولانا جلال الدین قاضی محب
که مردم را از بیرون رفتن منع میفرمود از اثر طاعون خود نیز بیرون رفت و خواجه عبد القادر که در جمیع فنون حظی وافر داشت و در علم ادوار و فن
موسیقی سرآمد اهل دوران بود و مدتها ملازمت سلطان احمد بغدادی کرده سلطان پیوسته او را بیار عزیز خطاب میکرد و در بستن نقش
و عمل بدیل و نظیر نداشت و او نیز عالم شهرستان بدن را بعلت طاعون از عمل معزول شده روی بعالم عقبی نهاد و همچنین اکابر و اعیان
و اشراف که ذکر ایشان بتفصیل در سخن باسراف میشود رحلت نمودند مخلص سخن آنکه چون حضرت خاقان سعید خرابی و ویرانی شهر
هرات و ضمایم مضافات از آن شنید و بر فوت اکابر و اشراف آنجا اطلاع یافت خاطر اشرف انجاب ملول و محزون گشت و حکم
فرمود که مکاتباتی که از جانب خراسان آید هیچکس سر آن نگشاید و مطالعه عبارت ننماید تا موجب پراکندگی خاطر همایون نشود و همچنان
سربسته بحضرت آورند و بسپارند و بر موجب فرموده عمل نمودند و در یورت قشلاق از جانب شیراز خبر آمد که امیر نور الدین محمد ولد امیر سید شریف
الجرجانی قدس سره که از تعلیم فاضل ارواح نمود حضرت خاقان سعید سیورغالات سید مرحوم را باولاد کرامی وی ارزانی داشت و همچنین
جامع حقیه پیوسته که امیر الیاس خواجه که قصبه رادکان بر رسم سیورغال تعلق باو میداشت و بنا بر غرض تلف نموده بود فوت شده و آن حضرت
موضع رادکان را بامیر سید شریف پسر امیر مرحوم عنایت فرمود ذکر توجه رایات حضرت از یورت قشلاق بجانب قراباغ و عزیمت بودن
چند گاه در آن خجسته مکان و مراجعت نمودن بجانب خراسان و چپان وقایعی که در ایام اقامت و زمان مراجعت روی نمود حضرت خاقان
سعید گردون توان در موسم بهار از یورت قشلاق در حرکت آمده از قزوین و سلطانیه و زنجان گذشته در اوجان نزول فرموده و اشراف
و اعیان تبریز بعزم بساط بوسی اردوی همایون پیوسته بجوانب مراحم بیکران اختصاص یافتند و حضرت خاقان سعید بطرف تبریز میل
فرموده تابستان را آنجا بدولت و اقبال گذرانید و در اوایل زمستان متوجه قراباغ شد سایه حضرت باسباب ظفر و نصرت
در یورت ترتیب داده و در آن یورت که از اعیان ترکمان بود بخدمت حضرت خاقان سعید
معطف و عنایت بیکران مستظهر و شادمان گشت و بعد از رسیدن او میرزاده شاه علی ولد امیر شاه محمد بن قرا یوسف از عم خود امیر اسکندر

شده و التجا بآن آستان دولت آشیان آورده آن حضرت در بارهٔ او کمال تفقد و لطف بظهور رسانیده و در خلال این احوال قاصدی که در عقب
میرزا اسکندر رفته بود بشهر اوزنجان رسیده و دختر امیر قرا عثمان را با او نسبت و رضای وی خواسته و بنا بر فرمان بازگشته موکب همایون
و بتفصیل قوایم سریر اعلی استعداد یافته عرضه داشت که چندانکه تفحص نموده شد از اسکندر خبری و اثری پیدا نشد و حضرت خاقان سعید حکام
که از اطراف آمده بودند رخصت انصراف ارزانی داشت و امیر نظام الدین خلیل الله عازم شروان شد و امیر علی اینانی کوکلی رفت و امیر بایزید
بسطامی بموغان و امیر سپید بتالش مراجعت نمودند حضرت خاقان سعید جناب معالی نصاب شیخ نور الدین محمد بن شیخ مرشد الدین
جنید کازرونی را بیاری روم پیش سلطان مراد فرستاده پیغام داد که اسب همت ولایت وسیع جاه افزاینده دشته و لوای شوکت را
بفرق فرقدان برافراشته و اسکندر ترکمان هر چند گاه جسارت نموده بممالک محروسه رسیده میآید و انواع خرابی و فساد و ظلم بیداد
میرساند و چون موکب همایون بمقصد او حرکت مینماید مانند پشه از پیش باد صرصر فرار میکند توقع آنکه اگر دیگر بار بدست آید اگر فته و بند کرده
چند گاه فلک اشتباه فرستد و در اثنای این اوقات از جانب خوارزم ایلچی آمده عرضه داشت که امیر ابو الخیر اوغلان ناگاه از جانب دشت
قبچاق بحدود آن ولایت رسیده و میرزاده ابراهیم سلطان ولد امیر شاهملک تاب مقاومت نیاورده فرار نموده حضرت خاقان
سعید بجانب کردستان ایلچی فرستاده امیران ملک را که حاکم آنجا بود طلب داشت ملک کردستان بقدم اخلاص پیش آمده بهمراه ایلچی
روان کرد و چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از تنظیم امور مملکت آذربایجان فراغت یافت و اسکندر ترکمان از تزلزل ادبار منغصات
نشان گشت آن حضرت عزم معاودت مصمم ساخته و در یازدهم شوال سنه تسع و ثلاثین و ثمانمائه از قراباغ از آن نهضت نموده بطرف دار
روان شد و از خبری که ساقط حبر فرموده بود باب ارس بسته بودند شاه و سپاه عبور نمودند و هشتم شعبان سال مذکور خواجه وفات
یافت و مذکور در ذکر خواجه سیدی احمد بموافقت فصیح الدین خوافی که چند روز در دیوان ... بمهر زده و مولانا بشارت طبقی ...
گردانید خواجه سیدی احمد چون در ... تکلف بسیار نموده در آن طبق ... مولانا فصیح الدین ... گفت ای ... مردم
خوار ... خواجه ... رسیده ... دستارخوان ... در دیوان حاضر شدند و مولانا
فصیح با حاضران گفت که دیروز خواجه سیدی احمد ... آمده و دستارخوان ... خواجه ... در جواب گفت که مولانا
خاطر جمع باید داشت که چندان روغن ... نشود که ... دستارخوان چرب شود و چون خبر فوت خواجه سیدی احمد ... رسید

مولانا فصیح الدین خوافی که شبها از بوس وزارت ... متوجه اردوی اعلی شد و نوکران میرزا علاء الدوله که از جانب عراق باخذ ...
مولانا مشار الیه می آمدند در ولایت ساری باو دچار شده و قدمش ... بسته کرده بهرات باز گردانیدند و حضرت خاقان سعید زمام ...
ولایت آذربایجان را در قبضه اقتدار امیر جهانشاه نهاد و او را باب ... زین زده کمر خسروی و چارقب طلادوز و دیگر ... مفتخر و معزز
و محترم گردانید و نوکران او را نیز بتشریفات فاخره سرافراز و محترم ساخت و موکب ظفر نشان بجانب خراسان روان شد و میرزا علاء الدوله
استقبال فرموده ... از حدود آذربایجان بهرات رسید و میرزا محمد جوکی ... آمد و در ایالت ... خاقان ... کشور
منازل پیموده در دوم ربیع الثانی دار السلطنه هرات نزول اجلال فرموده مدت دو سال آن یورش امتداد یافت اشراف و اعیان
تخصیص مقیمان مرکز دولت و مستقر سعادت یعنی بلده فاخره هرات مراسم پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند و در این سال امیر علی ...
امیر جلال الدین فیروزشاه که در دیوان میرزا محمد جوکی مقدم برادران دیگر ... در ... انتقال نمود و حضرت خاقان سعید ...
امیرزاده مرحوم رضا امیر فیروزشاه را تعزیت رسانید و ... خلعت ... عزت و ... او را از ... گردانید و در این اثنا ...
... برادر کهتر خود ملک فخر الدین ... از جرون بیرون آمده التجا بپایه سریر اعلی آورد و بتجمل ... تمام و استعداد کلام
از عقود جواهر ... نفایس ... طلا و ... اسبان راهوار بهرات رسیده ... طوی ...
از چند گاه که ملازمت نمود امیر ... جلال الدین فیروزشاه ... بعرض رسانیدند که ... طلب ...
روی بدین درگاه آورده بود حضرت خاقان سعید ... پادشاه سیف الدین آمده طبل و علم و خیل و حشم باو ارزانی داشت
و ... کرامت فرموده ... و ... سرافراز ساخت ... احکام عراق و فارس ...
... بتوابع و لواحق آن ... حضرت والی ...
و دیگر صنوف انعام و اکرام محترم گردانید و ... پادشاه سیف الدین ... ذی الحجه ...
باش ... و احکام خرم و شادمان شده متوجه فارس و عراق گردید ... فرمان ...
آورده و باتفاق بجانب ... حرکت آمدند و ملک ... و چون ... سپاه ...
جرون ...

بود و غایه عرض و ملک خویش سازد و همچنین ... کشتی حیات خود را از غرقاب فنا بساحل نجات رساند و چون رای او بر این معنی قرار گرفت
حکام ولایات فارس و عراق را بجهات شایسته و کلمات بایسته تسکین داد و بعضی از ارباب عمایم را جهت کار پادشاه جهان پناه
فرستاد و فرستادگان بدار السلطنه هرات رسیده امرا و ارکان دولت را وسیله ساخته کلمات ملک فخر الدین شاه که مشتمل بود بر ...
و مسکنت بعرض رسانیدند و مخلص پیغام و عرضه داشت آن بود که آبا و اجداد من پیوسته در زمره خدمتکاران و هواخواهان این
خاندان عظیم الشأن انتظام داشته اند و مخدوم و برادرم پادشاه سیف الدین بسبب بد ... گوهر که چند نوبت بطواف بیت الله الحرام
مشرف شده و زیارت مرقد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بجای آورده قدر ... و ... حرمت ... برطاق نسیان نهاده و دست
اختیار از تصرف ملک کوتاه گردانید و قاعده ظلم و بیداد گرداند ... بنیاد فساد ... و مجموع رعیت از جور و ستم او بجان
آمده و ناله و فغان بآسمان رسانیدند و روی از اطاعت آن بیداد گر تافته در اطراف ولایت ... برخواست و نزدیک بآن رسید
که در ملک موروث بیگانگان مدخل نمایند اشراف قبایل در ... عرب ... از پدر بزرگوار التماس کردند که بار دیگر بامور مملکت انتظام احوال رعایا
و رعیت التفات و اهتمام نمایند و چون آنجناب از مباشرت شغل حکومت بکلی اعراض نموده بود و متوجه درگاه احدیت گشته تکفل آن
مهم بنده را اشارت فرمود اکنون بنده بجانب اقبال حضرت خاقان و صوابدید پدر بزرگوار مدار و اتفاق لشکر سکنه آن ولایت
ولایت و استادگان ... علی را با ضعاف ... دیگر ... و فرمان بردارم و هر چه دارم از ملک و مال بنواب حضرت
سپارم و امیدوارم که بنده کمینه و دعاگوی دیرینه را ... قبول فرمایند و سخنان ... انتظار که با پدر آن معامله را بتقدیم رسانیده
التفات نمایند و ایلچیان با عرضه داشت ملک فخر الدین شاه جواهر بسیار و ... و نفایس ... برسم نثار
و پیشکش فرستاده بود بنظر کیمیا اثر رسانیدند و ... متحرک بودند با ایصال ... حضرت خاقان سعید
بمضمون سخنان ... پادشاه ملک فخر الدین شاه اطلاع یافت ... فرمود و ... بجانب عراق و فارس فرستاد که لشکرها
... عرصه ... و گوشه ... که مصلحت ... بدیوان پادشاه سیف الدین ... امرای فارس و عراق
که ... پادشاه و فخر الدین شاه ... گرفته بودند ... که دیگر ... و از این معنی ... و چون
فرمان واجب الاذعان از جانب خراسان بایشان رسید صلاح در آن دیدند که ملک فخر الدین شاه و قلعه ... پادشاه سیف الدین گذاره

واین قلعه از باقی قلاع هرموز با ثبات و استحکام ممتاز است ملک توران شاه از سر وفور دولتخواهی قلعه را تسلیم نمود و متقبل شد که نسبت برادر در مقام
دلجوئی و خدمتکاری آمده از مراسم اتفاق آنچه تواند بجای آورد و پادشاه سیف الدین را طرک غزنیده دم درکشیده و هم را صورت حال را
عرضه داشت باید سریر اعلی کردند و حضرت خاقان سعید استحسان فرمود ذکر قضیه که پیش از توجه حضرت اعلی خاقانی بجانب مشهد مقدس واقع شد
یکی از حملات قضایا آنست که آن حضرت در سنه احدی و عشرین و ثمانمائه امیر شیخ حاجی ولد امیر حسن جاندار را تربیت فرموده و امیر حسن جاندار
از امرای صاحبقران فلک اقتدار در معارک و مواقف آثار شجاعت بظهور آورده بود و در بدایت سلطنت حضرت خاقان سعید او و فرزندش
امیر یوسف خلیل و امیر شیخ حاجی در سلک عظم امرا انتظام داشتند و چون در فتنه امیر جهان ملک صورت غدر بر لوح ضمیر ایشان نقش شد
بدین سبب در خراسان محل اقامت ایشان نماند لاجرم راه عراق پیش گرفته بخدمت اسکندر رفتند چنانچه شمه از این معنی سمت
گذارش یافت و چند گاه امیر حسن را ولادا و که در اصفهان ملازم بوده متوجه کعبه معظمه شدند و شرف زیارت بیت الله دریافته میرزا
اسکندر ازاو روگردان شده در ساوه یوسف خلیل را و برادرش شیخ حاجی را گرفته بدرگاه عالمپناه رسانیدند چنانچه سبق ذکر یافت
و حضرت خاقان سعید از جریمه یوسف خلیل و برادرش شیخ حاجی که امرا میرزا اسکندر او را همراه آورده بودند درگذشت و راه و رسم
ایشان را که سابقا داشتند بدیشان ارزانی داشت و در سال مذکور آن حضرت امارت دیوان رکن السلطنه والدین میرزا علاء الدوله را بامیر
شیخ حاجی تفویض نمود و حل و عقد امور در خانه شاهزاده سعید و کاروبار او بازگذاشت و صلاح ملک و مال آنجا برای رای متین و فکر
دوربین او منوط و مربوط گردانید و در این سال امیر شیخ لقمان برلاس که در دیوان تواجی منصب امیر الامرائی داشت و در زمان حضرت خاقان
سعید بغایت معظم و مکرم   است بنده کان او را یاد کرده و جوار رحمت الهی نمود و آن حضرت موجب منصب امیر مرحوم را به پسر رشید او
امیر پیر لقمان عنایت فرمود و همچنین امیر پیر حسین که از امرای عظام بود و با امیر شیخ لقمان در سفر آخرت موافقت نمود و پادشاه جای
او را با میر فرخ حسین داد و در جمادی الاول این سال امیرزاده مسعود بن امیرزاده محمود بن خواجه راستی بجانب ارستان رفت و در زمانی که حضرت
خاقان سعید نوبت سیم او را به بیجان بود که تولا قلعه اختیار الدین بود با مسعود تعلق میداشت و او جوانی بود بغایت فتاک و بی باک
چنانچه قصد ناموس فرزند مردم میکرد و در جنگ پرده مستوران رعیت میکوشید و بار تود و او بیش صحبت میداشت و انواع حرکات ناشایست
از وی بظهور می آمد گاهی از حصار بیرون آمده بیازار ملک میرفت و یکباره روز طلب حشر باو از طبل و نقاره شراب میخورد و گاهی بر پل مالان

دخیابان فرصت مینمود و در رفتن و آمدن بشرب خمر و انواع ملاهی و مناهی مبادرت مینمود و آثار بنیاد بی پروایی بر صفحات روزگار او
و کشان او ظاهر و لایح بود و حکام هرات از هم آنکه امیر علیکه با مسعود باو عرق خویشی داشت بمنع و زجر او قیام نمینمودند و چون بالخود
جانبرا از شرور شور خود باز بر پرداخت حضرت خاقان سعید کوتوالی قلعه اختیار الدین را برادر او موسی میرک مفوض داشت و قصد تنبیش
بغایت جوانی چابکسوار و تیرخوب می انداخت چنانچه در اعیاد بحضور پادشاه و هر از دو طرف قبق می انداخت و تیر می افکند و بیشتر آن
بود که هر نوبت بقبق میرسید و در این سال امیر بایکار شاه ارلات که از عظمای امرا بود و میرزا رکن الدین علاء الدوله داماد او بود و جهان
فانی را بدرود کرد و شاهزاده مشار الیه برسم عزا قیام نمود و در سال مذکور بفرموده حضرت خاقان سعید سلطان مسعود بن میرزا غیاث
عایشه بیگم صبیه میرزا بایسنغر را بآیین دین نبوی و شرع مصطفوی در عقد نکاح در چند روز بعد و شرب عیش و عشرت مسعود گردانیدند ذکر عزیمت
فرمان فرمای انام بزیارت امام هشتم علیه الصلوات والسلام و معاودت آنحضرت در کمال حشمت و آمدن ایلچی میر چقماق خان در بیان بعضی قضایا
که واقع شد در خلال ایام در سنه اثنین و عشرین و ثمانمائه حضرت اعلی خاقانی در کمال فر و تمکین هم در ربیع الثانی بعزم زیارت متوجه مشهد
مقدس شد و غلغله نهضت همایون بسمع ساکنان این گنبد مسدس افتاد و از شاهزادگان نامدار میرزا محمد جوکی و میرزا علاء الدوله و امرای بزرگ
کبار امیر علیکه در هرات توقف نمود اما در همین سال میرزا محمد جوکی که عازم ماوراء النهر شد و بسعادت ملاقات پادشاه و هنرپرور و برادر بزرگ
میرزا الغ بیک فایز گشته بصنوف نوازش و اختصاص یافت و میرزا علاء الدوله نیز بر حسب اشارت علیه فرصت قشلاق استراباد نموده حضرت
پادشاه اسلام چون بخطه جام رسید از آن منزل بنیاد رسانیدگار پرداخت و در آن صحرای وسیع صیدی فراوان انداخت و چون از آن مهم فراغت
یافت عنان توجه بجانب مشهد تافت و چون بمقصد رسید در چارباغی که معمارت آنحضرت احداث فرموده بود فرود آمد روز دیگر
بآستانه امام هشتم علیه الصلوات والسلام عتبه علیا را قبله امید ساخت که مرقد آن پاک و پاک زاده است ببوسید و صدقات و مبرات و اعانات
و صنوف احسان سرور شاهان ساخت و چهار باغ آنرا فرصت اطراف مستقر دولت معطوف داشت مولانا کمال الدین عبدالرزاق
در تاریخ خود نوشته که چون حضرت خاقان سعید بجام رسید خواجه علی اصغر چند لنگری ببیان وباد و اسباب و دعوت بنمی کشید بدیده
حاضران از حسن ترتیب آن متحیر گردید از آن جمله قریب صد طبق حلوا و شربت حاضر ساختند و آن حضرت خدمت خواجه را بالطاف
پادشاهانه نواخت ثم الحاجه لوای ظفر انتما از خطه جام در حرکت آمده در چهارم ماه جمادی الاول فضای هرات از غبار مسیر موکب جهان سپاه

ملطراف گشت و در همین روز امیر علیکه کوکلتاش که بجانب مرو رفته بود بازآمده و منظور نظر کیمیا خاصیت شد و در این سال میرزا الغ بیک قاصدی
متعمد بخراسان فرستاده مخدره خویش حسب سلطان خانزاده بیگم را که صدر علیا گوهرشاد بیگم متعهد تربیت او بود و سالها اهتمام نموده بود
طلب داشت و بنابراین اهتمام آنجناب بانوی کبری را بآیین و حشمت تمام بسمرقند فرستاد و در سال مذکور میرزا سلطان محمد جهانگیر که از صبیه
حضرت خاقان متولد شده بود از این بیدار بر رحلت بروضه جنت خرامید و همچنین سبب حزن و ملالت آنحضرت گردید و عزاء آن تمکین
داشتند و در همین سال جناب معلی نسب مولانا جلال الدین لطف الله که صدری صاحب وجود بود و حضرت اعلی خاقانی نسبت بآن
اهتمام تمام داشت بدار عدم رفت و چون دیگر استاد قوام الدین معمار که بانی مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بود در شوال از خراسان
رحلت نمود و در خلال این احوال حضرت خاقان سعید امیر سلطان محمد بن امیر جهانشاه برلاس را بامیر اویس ساخت و در عقب لشکر کشی
در ایالت او بازگشت و در سنه ثلاث و عشرین و ثمانمائه سلطان مصر چقماق الملقب بالملک الظاهر ایلچی چقماق فانام بدرگاه پادشاه کردون
احتشام فرستاد و اظهار محبت و وداد و ارادت و اعتقاد نمود و سبب این معنی آن بود که پیش از وصول بمرتبه سلطنت سلطان چقماق خواب
دید که حضرت خاقان سعید میان او را گرفته و بر داشته بتخت سلطنت مصر نشاندند و سلطان چقماق از غایت فرح از خواب بیدار شد و از نور شاهی
و کمال اقبال آثار جامه نمی گنجید اما این راز سر بسته را با هیچکس در میان ننهاد و منتظر طلوع کوکب جلال از افق سعادت و اقبال میبود تا بود
قرار داد که هر گاه که دست در گردن مقصود حمایل کند پای از دایره ولای حضرت پادشاه مظفر لوا بیرون ننهد و نقد امکان در اداء اخلاص و
شهریار جهانبان سعی نماید و در آن ایام که فرمان فرمای مصر و شام ملک اشرف از جهان فانی بدار القرار رفت چقماق بیک امیر آخور بود و چون
آن سعادتمند مؤید بتایید ازلی و مخصوص بعنایت لم یزلی بود امرا و ارکان دولت ملک اشرف در تعیین پادشاهی فرمانروای که ضبط مهام
سپاه و رعیت بیرون تواند آمد مشورت نمودند قرعه اختیار و اتفاق بر جناب سلطانی چقماق افتاد و ضابطه مصر و کبرای شام و عظمای ایام
بیعت کردند و او را ملک الظاهر لقب دادند و چون سلطان چقماق بر سریر سلطنت بنشست مملکت یافت از امری که با خود قرار داده بود
یاد آورد و در اظهار ود و اتحاد نسبت بحضرت خاقانی با اعاظم و اعیان مملکت مصر مشورت کرد و چون از زمان دولت چنگیز خان سلاطین
و عظمای آن مملکت را آن استحکام با خواقین ترک شیوه معادات میورزیدند مقربان و خواص سلطان چقماق این شیوه مرات ملاحظه
اکثر اتباع آمدند و بنابر آنکه سلطان در دوستی پادشاه فلک مکان بر اختیار بود در رای شریف قبل که سلطان زادان آن ذکر استحسان نمودند با مضای

فرمتی که در خاطر او بود جزم فرمود و چقماق را که از خواص او بود بنزدیک است و سخن گذاری اتصاف داشت برسالت تعیین نمود و او را با
تمام و تبرکات لایق و تشوقات مناسب که در خور و سزاوار خسروان ذوی الاقتدار و شهریاران فلک اقتدار باشد روانه خراسان
گردانید و چون وصول چقماق ایلچی در آن نزدیکی بسمع اشرف اعلی رسید آمدن او موافق مزاج همایون آمد امیر جیب الله سلغدار که از مقربان
مقربان انتظام داشت برسم استقبال فرستاد و رسول مصر بدار السلطنه هرات رسیده او را در باغ امیر شاه ملک فرود آوردند
و بعد از سه روز بیارگاه فلک اشتباه آمده او سیلامرای عظام متقبل ایلچی پادشاه فلک احتشام استسعاد یافت و پیشکشها را
بمحل عرض رسانیده بنظر قبول مقرون گشت و حضرت خاقان سعید از احوال مصر استفسار نمود و اظهار مصادقت و موالات فرمود
و بحسب فرمان ایلچی را برابر راست در جرگه جوچیان رفیع الشان نشانده و در آن روز طوی عظیم ترتیب نموده بودند و اکثر خاصا
وکاسها و طبقها مجسم از طلاء احمر و مرصع بیواقیت و جواهر قیمتی و ... بود و ایلچی بعد از تناول طعام در نهایت اعزاز و اکرام بوثاق
خود باز گشت و میرزا محمد جوکی و میرزا علاء الدوله و میرزا عبداللطیف بنوبت ایلچی را طلبیده طویهای بتکلف ترتیب نمودند و اسباب
راهوار و خلعتهای شاهوار ارزانی داشتند و همچنین امیر علیکه کوکلتاش و امیر جلال حمید فیروزشاه و خواجه غیاث الدین پیر احمد
از دقایق ضیافت و لوازم التفات نکته مهمل نگذاشتند و ایلچی بعرض همایون رسانید که سلطان احمد پنج کتاب معتبر از بادشاه
کشور التماس نموده که ارسال فرمایند با دیانات حجت اهل سنت و جماعت شیخ ابو منصور ترمذی و تفسیر کبیر امام فخر الدین رازی و شرح
تلخیص جامع خواجه مسعود بخاری و شرح کشاف مولانا علاء الدین بهلوان و روضه و نزهت شافعی وبا وجود آنکه مجموع این کتب
در خزانه موجود بود حضرت خاقان سعید فرمود که همه بخط خوب نوشته و جدول کشیده و مجلل ساخته بیارند و استادان پیر در اعلی
طوی با عظمت ترتیب دادند و بجهت پادشاه مصر لوغات و پیلاکات که چشم ببیند و در تماشای آن حیران بمانند و ادراک صغران اجیر
تمیز یکی از آنها نرسید تعیین رفت و ایلچی را در آن جا چهار ماه چیب مجلس همایون آوردند و حضرت خاقان سعید او را انچه در آن اندیشه نکرده بود
در جهت انصراف بجانب مملکت ارزانی داشت و در وقت اجازت چقماق معروض داشت که سلطان چقماق بنده را فرموده که بدید
بنده گان حضرت چهار شهر را که عبارت از اصفهان و شیراز و کاشان و ایزد است دیده و احوال و اوضاع آنرا معلوم کرده باز نمایی حضرت خاقان
سعید ملتمس او را مبذول داشته احکام بآن بلاد فرستاد که پیش از وصول ایلچی آن شهرها را آیین ببندند و مبلغ صد هزار دینار کپکی از آن چهار شهر

برسول مصر و هند و مولانا حسام الدین مبارکشاه پروانچی را که از چیپاوشکان دولت ابد پیوند بود فرمود که برسم سفارت بمصر رود و خبر و کتابت
و هدایای سلطان مصر را تبلیغ کند با نوی تسلیم نماید و میان اصحاب پرسش مسیاخته و کارها پرداخته بطرف مصر روان شدند و در این
سال جناب علاء الدوله حضرت حق سبحانه و تعالی فرزندی کرامت فرمود و بسلطان ابراهیم موسوم گشت و این عطیه در شب سیم شعبان
بعید در پیوست و قلم سحر آسا مقتفی فضلا جهة تاریخ ولادت او بر صفحه روزگار نوشت که ع تاریخ شهود شب سیم شعبان و چون میرزا [illegible]
که حاکم ولایت کابل و غزنین و آن حدود بود و ولد رشید حضرت خاقان سعید وفات یافت دو پسر بیادگار گذاشت میرزا مسعود و میرزا
قراچار و حکومت آن بلاد بر پسر بزرگتر میرزا مسعود مقرر شد و بخلاف قاعده و تورهٔ میر [illegible] در حیث [illegible] از ظلم و بیداد شهزاده بجان
آمدند و میرزا قراچار از برادر متوهم روی بدرگاه جد بزرگوار آورد و بسعادت دستبوس مشرف شده بعد از چند روز حکومت کابلستان
و زابلستان بروی مقرر گشت و شاهزاده با امتثال احکام بدان صوب روان شد و میرزا مسعود را چاره بر خلاف مصیر [illegible] شد و میرزا قراچار به
مقصود رسید و میرزا مسعود بدار السلطنه هرات مراجعت نمود و در این سال جناب فضایل مآب مفتی هر دو فریق و امام هر دو مذهب
مولانا عماد الدین عبد العزیز مشهور بمولانا زاده ابهری عزم زیارت بیت الله الحرام کرد و بعد از طواف و ادای مناسک حج مراجعت
نموده در اثنای راه برحمت ایزدی پیوست و هم در این سال امیر فرمان شیخ که در امور ملک و مال حضرت خاقان سعید اعتبار و اختیار
تمام داشت رخت بعالم بقا کشید و از آثار او مدرسه ایست در کوچه خیابان بغایت متکلف و با تزیین و در سنه اربع و اربعین و ثمانمائه
سید مرتضی محتسب بعرض رسانید که این مخلص کمینه از شکستن خمهای شراب شهزادگان میرزا محمد جوکی و میرزا علاء الدوله عاجز است
ملکه بحکم نهای ایشان محال مینماید ع التجی کر شمال [illegible] با صبا رود و آن حضرت منفعل نفس سوار شده هر جا که شراب بود فرمود
که بر خاک ریختند و از وقایع سال مذکور یکی آن بود که جناب شیخ الاسلام شیخ بهاء الدوله و الدین عمر از روی صدق و نیاز عزیمت
سفر مبارک حجاز فرمود و طایفه از خداوندان سلوک و دیگر از اصناف اعیان خراسان و متمولان آن دیار موافقت نمودند امیر جلال الدین
فیروزشاه و دیگر [illegible] که در حضرت ولایت منقبت اعتقاد تمام داشتند که اندک تحفه و محقر هدیه قبول نماید میسر نشد و دیگر
آنکه در سال مذکور امیر علاء الدین علیکه کوکلتاش که عمرش از نود تجاوز نموده بود فرمان یافت و او امیر خسرو عادل بود و بغور مهمات
اهل سپاهی و رعایا رسیدی و داد مظلوم از ظالم بستاندی و تخم کشت و در [illegible] از صد [illegible] که کشته بود حضرت خاقان سعید منصب مرحوم را به پسر او

امیر شیخ ابو الفضل ارزانی داشت و خدمتش را دیوان اعلی بجای پدر نشست و امیر علیکه در گنبد مدرسه سر خیابان که ساخته و پرداخته همت عالی
همت اوست مدفون گشت و هم در این سال امیر اویس بن امیر اقبوقا که از خدمت سلاطین اعراض کرده بود و زیارت حرمین شریفین [illegible]
برحمت ایزدی پیوست و در این سال عایشه بیگم بنت میرزا بایسنغر که سلطان محمود کابلی او را در حباله نکاح داشت وفات یافت و در این سال
قاصدی از طرف استراباد رسید و خبر آورد که لشکر اوزبک بجر آمدند و حاجی یوسف جلیل که در معرکه ایشان پای ثبات فشرده کشته شد و در این
اثنا خبر آمد که مولانا حسام الدین مبارکشاه که برسالت مصر رفته بود وفات یافت و در خلال این احوال از جانب کابل و غزنین خبر رسید
که بانوی عظمی ملک آغا که سابقا جناب میرزا عمر شیخ در حباله داشت و میرزا اسکندر و میرزا بایقرا از وی در وجود آمده بود وفات یافت و در قبه
دار السلام که گنبد مدرسه که معمار همتش بنا کرده بود مدفون شد آن حضرت از مفارقت او قطرات عبرات از فواره دیده بر رخساره روان کرده و نوبت
سنگین داشت و در آخر ذی الحجه سال مذکور منارهٔ فخر الدین که در بازار عراق بر شرفه مدرسه غیاثیه بود بیفتاد و در شهور سنه خمس و اربعین و ثمانمائه
خواجه شمس الدین سمنانی بمنصب وزارت حضرت خاقان سعید سرافراز گشت و امیر علی شغانی از دیوان معزول شد ذکر کتابت نامه امرای فارس
شیخ ابو الخیر و انجام امر او در این سال امرای مملکت فارس کتابت نامها بشاهزادگان پادشاه میرزا علی ارسال نمودند مضمون آنکه مجموع رعیت از ستم
شیخ ابو الخیر بجان آمده اند و نفیر و فغان بآسمان رسانیده اند و میرزا سلطان عبد الصمد از مهام امور مدخل نمیدهد تا با مراجعه حضرت
خاقان سعید چون بر این قضیه وقوف یافت حکم بعزل شیخ ابو الخیر فرموده و امیر سید بره که از امرای با حشمت بود بقرب ضبط و [illegible] اقبال داشت
بحکومت آن مملکت فرستاد و او چند گاه در ولایت فارس بآن امر قیام مینمود چندان ظلم و ستم از وی صادر شد که مردم بجان و دل طالب
شیخ ابو الخیر شدند و در این اثنا نفیر مظلومان و نفرین ایشان موثر افتاده امیر سید بجنگ عزرائیل گرفتار گشت حضرت خاقان سعید ایالت
ضبط مملکت فارس با امرا و ارکان دولت مشورت فرموده رای بارسال خواجه عز الدین ملک سمنانی قرار گرفت و خواجه منشیان بدان صوب روان شد
و چون خواجه ملک بشیراز رسید شیخ ابو الخیر را اختیار کرده و چاره غیر آن ندید که مبلغ دو دینار و نقد و جنس از خواجه ملک باز نماند تا به شیخ خود را
در مملکت خراسان اندازد و رخت حکومت فارس را دیگر از دیوان اعلی حاصل سازد و عاقبت قاصدان بدار السلطنه هرات فرستاد و تحف
و هدایا مصحوب ایشان بارکان دولت و مقربان حضرت ارسال داشته التماس نمود که او را بپایه سریر اعلی طلب دارند امرا بعرض رسانیدند که چون امیر
سید و شیخ ابو الخیر صاحب اختیار ممالک فارس بوده و در امور مال [illegible] و چون حکم شده که قضیه او را تحقیق نمایند مناسب چنان مینماید که هم

شیخ در دیوان اعلی قرار یابد اگر فرمان نافذ گردد بعضی را او ایلچی فرستاده شود حضرت خاقان سعید رای انور استحسان نموده ایلچی طلب و قاصدی نشان
روان فرمود و چون ایلچی بشیراز رفته نشان همایون رسانید شیخ ابوالخیر مانند جرعه باده در پرواز آمد و چون بمقصد رسید شاهزادگان و امرا
سبکتنا سنگین کشیده بوسیله انجاحات شرف دستبوسی دریافته چندان تحف و پیلاکات گذرانید که همکنان آنرا عظیم شمردند و از کثرت
خدمات شایسته امرا و ارکان دولت را چنان ساخت که همه متفق الکلمه بعرض رسانیدند که وجود شیخ در مملکت فارس چون نمک در طعام
میباید و مهمات جزایر و حویزه و شوشتر و باقی ولایت خوزستان تا حدود بغداد و بحسن تدبیر او انتظام می پذیرد و شیخ در توفیر مال دیوانی
سعی مینماید و هر ساله ایلچی مملکت فارس را هزار و صد تومان اجارت میکند و مستخلصات را موافق خراج بشرف اعلی میرساند شیخ ابوالخیر را
بتشریفات فاخر بنواخت و زمام اختیار ملک و مال آن دیار را در قبضه اقتدار کفایت او نهاد و شیخ رخصت رجعت دریافته مقرون
باحترام و اعزاز متوجه دار الملک شیراز شد و این نوبت طرح اساس حکومتی انداخت که قلم و زبان از تحریر آن قاصر است و خواجه
معز الدین ملک سمنانی را در جرگه امراء عظام انتظام داشته در دیوان میرزا عبدالله مهر زد و در این سال بانوی عظمی گوهرشاد آغا عازم سمرقند شد
و سبب این غربت آنکه میرزا عبداللطیف که در بدایت حال در ملازمت خاقان روزگار و جد بزرگوار خود بسر میبرد و از اوایل سنه خمس و اربعین
و ثمانمائه رنجیده و گوهرشاد آغا محبت فراوان بمیرزا علاء الدوله داشت و از کمال دوستی او بحال دیگر فرزندان نمیپرداخت و چون میرزا
عبداللطیف بجانب سمرقند توجه نمود و جنت آشیان امید داد باشد حضرت خاقان سعید از فراق جگر گوشه بیطاقت شده چه انس تمام
نسبت باو داشت و جهت فرقت شاهزاده از مفاتی مهد علیا دانسته پیوسته از حرم محترم اظهار خاطر مینمود و میفرمود که فرزند دلبند مرا
از من جدا کردند و مهد عظمت شعار از غریق اضطرار بسفری تدارک اختیار کرد و چون آوازه عبور مهد شرف دستبوس والده بزرگوار
حاصل کرده در ملازمت مجهز زمان شهر بگذشت و خدمات شایسته نسبت جلالزمان مهد عصمت پناه بجای آورده و تحف و هدایای بی‌شمار
گذرانید و بعد از چند روز میرزا عبداللطیف را با تمکین و تجمل پادشاهانه در ملازمت والده بخراسان روان ساخت ایشان چهارم
شوال در کنف سعادت و اقبال بدار السلطنه هرات رسیدند حضرت خاقان سعید از وصول فرزند بجان پیوند بغایت مسرور و شادمان
گشت و مقارن این حال حرم سلطان بیگم بنت آنحضرت که در حباله میرزا ایجل والده میرزا سلطان محمد بود وفات یافت و در مدرسه
والده خویش گوهرشاد آغا مدفون شد و در این سال شاه جلال الدین برادر ملک علی والیجوز ارتحال نمود و حضرت خاقان سعید

متعهد برایا بدان صوب فرستاد تا ملک حسن را اقرار رساند و هم در این سال مولانا شمس الدین محمد که بغایت زاهد و متورع بود و معالجه بیماران
مطبوع و توقع میبود از استر افتاده روی توجه بروضه رضوان نهاد و هم در این سال بسبب آثار فتنه که در ناصیه میرزا جلال الدین والی میرزا رستم
مشاهده می افتاد حضرت خاقان سعید او را بند کرده بقلعه سلیمان فرستاد ذکر عصیان ملک کیومرث و توجه حضرت خاقان سعید بجانب
ری خلاف و فرار میرزا سلطان محمد بجانب فارس در اول سنه ثمان و اربعین و ثمانمائه رایات نصرت آیات بجانب قومس و دامغان نهضت
فرمود و سبب آنکه کیومرث رستمداری که همیشه طریق خدمتکاری سلوک میداشت و حرف عبودیت و فرمانبرداری بر صفحه ضمیر مینگاشت
در این اثنا بر تسویلات شیطان گردن از طوق متابعت بپیچید و باعلان کلمه عصیان مبادرت نمود و چون مملکت ری از سرداران صاحب
وجود خالی بود جمعی از مردم خود را بدان صوب فرستاد و خیال تصرف و ضبط آن ولایت در ضمیر او جای گرفت و چون این خبر بمسامع جلال رسید
حکم جهان مطاع شرف نفاذ یافت که عساکر فیروزی نشان در ظل رایات گیتی ستان روان شوند و چون موکب منصور از ولایت بسطام
عبور نمود تزلزل و اضطراب در بنیان قصر جلال ملک کیومرث افتاد و عرضه داشتها در صحبت قاصدان بامرا و ارکان دولت فرستاد و اظهار
متابعت و مطاوعت نموده و بتضرع و زاری خواهش کرد که نوعی سازند که حضرت خاقان سعید از سر جرایم او درگذرد و امرا صورت
بیچارگی و عجز کیومرث را بموقف عرض رسانیدند و آتش خشم و غضب آنحضرت را که زبانه بافلاک کشیده بود بزلال حسن مقال و تقریر دلپذیر
تسکین دادند و در باب ضبط و ربط مملکت عراق پادشاه و امرا و سرداران سپاه مشورت نمودند رای جهان آرای قرار گرفت که باید که یکی
از شاهزادگان نامدار بر سبیل حکومت متوجه آن دیار گردد و در آن زمان که حضرت ولایت منقبت شیخ بهاء الدین عمر فرموده آنحضرت را از آن
مقام متکشف گشته که اولیا اتفاق نموده میرزا سلطان محمد میرزا بایسنغر را حاکم ولایت عراق ساختند و شیخ بهاء الدین عمر بعراق
رسیده و این واقعه را بخدمت امیر جلال الدین فیروزشاه گفته بود و امیر مشار الیه سخن ایشان را بر خاطر نگاه داشت و در این وقت که صورت
تفویض مملکت عراق بیکی از اولاد امجاد در میان آمد امیر فیروزشاه فحوای مخدومی را بعرض رسانید و در باب فرستادن میرزا
سلطان محمد اهتمام تمام نمود رای اقلیم گشای ولایت سلطانیه و قزوین و ری را بمهر سپهر سلطنت ارزانی داشت و زمام اختیار آن ولایات
مذکوره را بحسن درایت او بازگذاشت و حضرت خاقان سعید میرزا سلطان محمد را بدان صوب گسیل کرده رایت سعادت و دولت بجانب
سمنان برافراخت و امیر فیروزشاه در رکاب میرزا سلطان محمد تا بسطام رفت و در آنجا شاهزاده امیر نیکونام را اتفقد و دلجوئی نمود

نموده باز گردانید و خود عازم عراق شد و چون بآن مملکت رسید اعیان سلطانیه و اهالی دیوان از حضور کامکار سلطان عراق
و گردنکشان آفاق روی بپایه گاه کیوان اشتباه شاهزاده آوردند و بخدمت او توسل جستند و در سنه اربع و اربعین و ثمانمائه
حضرت خاقان را داعیه آن شد که جامه جبه پوشش کعبه معظم ارسال نماید و والی آنجا را از مافی الضمیر خویش آگاه گرداند و خدمت
امیر فیروزشاه که صاحب اختیار ملک بود شمس الدین محمد ابرقوهی را بسفارت مقرر ساخت و مرتضی مشار الیه اسباب سفر ترتیب داده
روی توجه بمصر نهاد و آن مسافت دور و دراز را پیموده بدانجا رسید و از نواحی مصر تا قاهره برحسب فرمان سلطان آنچه لازمه
خدمت بود نسبت بسید مشار الیه بجای آوردند و سلطان جمعی از معتبران باستقبال آنجناب فرستاد تا لطف و رحمت خسروانه
نوید دهند و ایشان با سید ملاقات کرده مستظهر خاطر شده منتش را بشهر در آوردند القصه چون سید شمس الدین محمد ابرقوهی بمجلس سلطان
رسید مکتوب و ملاکات بگذرانید و پیغام حضرت خاقان سعید رسانید و سلطان مصر از احوال شهریار عهد پرسش نموده متقبل شد
که هرگاه آن حضرت جامه کعبه ارسال نماید و در تبلیغ آن سعی بلیغ مبذول فرماید سلطان چقماق فوق الحد و القیاس اظهار طاعت
و انقیاد کرد و جناب سیادت مآب را رعایت فرموده اجازت مراجعت داد مرتضی مشار الیه باز گشته عرضه داشت بپایه سریر خلافت مصیر
فرستاد و کیفیت احوال و اوضاع آنولایت را معروض داشت و در این سال استقلال امیر جلال الدین فیروزشاه در دخل امور ملک
بمحلی رسید که هیچکس را تغییر و تبدیل آن نبود هرچند این معنی بر مزاج همایون حضرت شهریاری دشوار می آمد اما چون از امرای عظام دیگری نبود
که بمشبت مهم قیام نماید آن حضرت تغافل و تساهل می ورزید و در این وقت سید عماد الدین محمود که بفنون فضایل و آداب آراسته بود
و پدرش سید زین العابدین سالها بوزارت و نیابت حضرت صاحبقران مغفور و شاهرخ بهادر قیام نموده و در [illegible] او
بنظر عنایت و عاطفت شهریاری سمت امتیاز می پذیرفت و محسود امرا و ارکان دولت گشت و امیر فیروزشاه او را بضبط ولایت
تعیین فرمود و سید هرچند استعفا نمود مفید نیفتاد و حضرت خاقان سعید نیز متوجه آن که سید شغلی بهتر از آن معین کرده و چون
امیر فیروزشاه در آن باب مبالغه داشت بدان رضا داد و سید متوجه آنجانب شد و بحسب اتفاق در آن سال میرزا محمد جوکی بعزم قشلاق
متوجه قبة الاسلام بلخ شد و بسامع علیه رسید که نواب و کماشتگان امیر جلال الدین فیروزشاه بر آن ولایت استیلا یافته و کل
وجوهی که بدیوان اعلی واصل نمیشود و سید تنها نمیتواند که از عهده امور آنجا بیرون آید حکم واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که سید عماد الدین

[illegible] سال مملکت بلخ را در حضور میرزا محمد جوکی بتفصیل رسانید و شاهزاده را از امیر فیروزشاه غبار ملالی بر حاشیه ضمیر انور نشسته بود
القصه میرزا محمد جوکی و سید عماد الدین بتفحص قضایای بلخ از سر جد و اجتهاد مشغول شدند و در این اثنا از جانب عراق خبر آمد که میرزا
سلطان محمد از ولایاتی که بسیورغال اوست زیاده بر واجبی مال میستاند و رعیت از نواب و کماشتگان او در زحمت‌اند و آن حضرت
جهة تادیب فرزند ارجمند حکم فرمود که سلطانیه و قزوین سیورغال او باشد و در دیگر مواضع دخل نکند و خواجه شمس الدین بخاری را
جهة ضبط اموال مواضعی که از شاهزاده باز ستده بودند بعراق فرستادند و مقارن این حال خواجه معز الدین ملک سمنانی در شیراز وفات
یافت و شیخ محی الدین ابو الخیر خبار بشارت علیه حضرت خاقان سعید در مجموع ممالک فارس فرمان روا شد ذکر عروض مرض بذات
پادشاه اسلام و بیان بعضی وقایع و وفات امیر جلال الدین فیروزشاه و امارت امیر سلیمان در شهور سنه ثمان و اربعین و ثمانمائه مزاج
همایون حضرت خاقان سعید از نهج اعتدال بسرحد اعتلال کشید و در روزگار با صاحب حسن الکمال باز شد و نیل عارضه بر رخساره جمال
کمال کشید و مرضی صعب روی نمود حضرت خاقان سعید سر بر بالین ناتوانی نهاده اطبای حاذق مدقق در معالجه ید بیضا نمودند و
بانفاس عیسوی مداوا اهتمام کشیدند و مرض هیچگونه دفع نمیشد و الشاهرستان دلها طره پریشان گشت و در این اثنا حضرت مقتدای
انام مبین الحق و الحقیقة و الدین شیخ عمر که از زیارت بیت الله الحرام باز گشته در قریه جغاره مقام داشت روز جمعه بعد از ادای نماز و عرض
نیاز متوجه باغ زاغان شد و ببارگاه همایون در آمد حضرت خاقان سعید با وجود آنکه سه شبانروز بود که دیده باز نمیکرد و سخن نمیگفت
چشم بگشاد و زبان معجزنما بسلام شیخ جاری گردانید و شیخ بزرگوار پس از ادای جواب سلام دست مبارک بر آورده از درگاه واهب
صحت پادشاه اسلام مسالت نمود و فاتحه خواندند و خاقان مؤید پاک اعتقاد از فقرا و ارباب استحقاق چیزی طلبداشت و حضرت شیخ
از فرق خود برگرفته پیش شهریار رفیع مقدار گذاشت و بیرون آمد و مرضی بآن صعوبت بیمن نفس آنحضرت روی در انحطاط نهاده بکلی
[illegible] زایل گشت و خلایق حیات تازه یافتند و زر و صدقات بفقرا و ارباب احتیاج رسانیدند و خاقان جمشید مکان بعد از کمال
صحت یافت که آنچه مخزون خاطر همایون بود بظهور رساند و جامه کعبه را مصحوب کسی که قابلیت رسالت مصر داشته باشد و بعد از اتمام
نوازش بشید ارسال نماید و چون این خلعت بر قامت هرکس راست نمی آید ارباب افتقار مشورت کرده جناب ولایتمآب شیخ محمد
المرشدی و خدمت فضایل مآب مولانا شمس الدین الابهری را از برای این شغل خطیر اختیار کردند و حضرت خاقان سعید بموجب

امرا فرمان داد که جامه کعبه را که در دار الجهاد یزد ترتیب داده بودند بهرات آورده در خزینه محفوظ گردانیدند تسلیم ایشان نمودند و نواب
کامکار نشکان مهمات جناب شیخ و مولوی را ساخته و پرداخته آن بزرگواران بطرف مصر در حرکت آمدند و چون قطع مسافت نموده بولایت
شام رسیدند امرا ارکان مملکت و علما اولایت شرایط خدمت و تعظیم بتقدیم رسانیدند و بعد از آن که بحوالی مصر رسیده پادشاه
وقوف یافت طایفه از خواص و مقربان را باستقبال ارسال نمود تا ایشان را در موضع لایق فرود آوردند و چون سه روز گذشت
فرستادگان بخدمت سلطان رفتند پادشاه بنظر اعزاز و احترام در ایشان نگریسته احوال حضرت خاقان سعید استفسار نمود و مکتوب
آن حضرت را طلبیده نشسته مطالعه فرمود و اظهار اطاعت و انقیاد کرده ایلچیان را بوثاق باز گردانید و هر روز جهت اخراجات ایشان مبلغی خطیر
مقرر نمود و اکثر اوقات سلطان ایلچیان را طلبیده احترام تمام میفرمود و از اوضاع ولایت خراسان و عراق و سایر ممالک محروسه می‌پرسید
و این معنی بر مزاج امرا و ارکان دولت گران می‌آمد روزی فرستادگان از پیش پادشاه بیرون آمدند و آوازه در مصر افتاد که سلطان
بگرفتن ایشان فرمان داده و اوباش روی بوثاق خدمت شیخ و مولانا نهادند و هر چه در آنجا یافتند بغارت بردند و قبا و جامه کعبه را
غارت کردند و نواب از این حرکت ناشایسته خبر یافته قلق و اضطراب نمود و فرمود که ارباب فتنه و دولت مرا از من رنجانیدند و شیخ
و مولانا زاده را طلبیده زبان عذر بگشاد و سوگند عظیم خورد که من از این حادثه خبر نداشتم و اسباب سفر ایشان از ایلچیان جای ترتیب کرده
فلوری بسیار انعام فرمود و قاصدان همراه ایلچیان روان گردانید و مثلهم احکام برای تعارف ایشان بحکام حرمین شریفین ارسال داشت
و شیخ و مولانا زاده متوجه مکه گشتند و مناسک حج بجای آورده باتفاق حکام و خدام آنجا بپایه سریر اعلی رسیدند حضرت خاقان سعید
بر حال ایشان نظر التفات و عنایت انداخته از احوال پادشاه مصر و حرمین شریفین استفسار نمود مقارن این حال عبد الملک نامی از امرا
قشون که بر حسب فرمان همراه ایلچیان رفته بودند زانو زده تظلم نمود که جناب شیخ و مولانا از انعام پادشاه مصر بالضعف گذشته پیش خود آوردند حضرت
فرمود که این مهم را دیوانیان بپرسند و چند روز در این باب گفتگوی واقع شد و عبد الملک را خوشنود ساختند و بضرورت ملازم اردو
حضرت آمد و در خلال این احوال سید عماد الدین از تحقیق معاملات ولایت بلخ فارغ شده بهرات آمد و میرزا محمد جوکی باتفاق امراء و
سید شاه را ایمه المجالس مجلس همایون حاضر آورد و چون میرزا علاء الدوله بیعت کرده رنجشی که از وی در خاطر داشت نسبت نقاعف پذیرفته بود بنابر این
میرزا محمد جوکی را بنفس شریف با امیر فیروزشاه در مقام معارضه گفت و شنید آورد و در کلی و جزوی مضایقه نمود حضرت خاقان سعید
وقت

وقت سکوت ورزیده امیر فیروزشاه را گاهی در خیال میگذشت که امثال این سخنان از وی توان پرسید و در اثنای قیل و قال بحرات
و درشتی در آمده از مجلس همایون بیرون رفت و چند روز در خانه نشسته بدیوان حاضر نشد و آن حضرت مولانا یعقوب پروانچی را
که از میان اکفا و اقران بمزید تقرب اختصاص داشت پیش امیر فیروزشاه فرستاده پیغام داد که از آنجانب امری واقع نشده
که موجب ملال خاطر امیر باشد و داعیه آن بود که اقربا و وکلای او را در آنچه تصرف نموده اند باز خواستی بوده و اکنون چنین است که پرداختن
در میان سخن گذشته بیرون رود و مبارکش باد والا باید که از سخط و غضب پادشاهی بر حذر باشد امیر فیروزشاه از این پیغام رایحه
انتقام استشمام نموده از کرده پشیمان شد و شکر اندوه و ملال بر صفحات حوالات ما حق آورده از این غصه رنجور گشت و حضرت خاقان
سعید چند نوبت بعیادت او رفت و تفقد و دلجویی بسیار نمود اما روز بروز مرض او اشتداد یافت تا بعد از چند روز مرغ روح
او از تنگنای قفس کالبد پرواز نمود و در گنبد مدرسه که در راه خیابان ساخته و پرداخته است مدفون شد امیر جلال الدین فیروزشاه
بنجابت حمیده و خصال پسندیده مخصوص بود و در رعیت پروری و معدلت گستری در الوس جغتای عدیل و نظیر نداشت و پیوسته ملازمت
اهل الله و ارباب استحقاق اشتغال میفرمود و در توقیر علما و اهل فضل دقیقه مهمل نمیگذاشت و آثار انعام او بر وجه تمام و اکمل بسادات
مصر و شام و حرمین شریفین میرسید و قرای معمور و اسباب مزارع و مستغلات فراوان جمع آورد و در عرصه ربع مسکون بقاع خیر بنا نهاد
و چون بنا کرد و فرزندان شایسته یادگار گذاشت حضرت خاقان سعید امارت دیوان اعلی و اختیار ملک و مال که تعلق بامیر مرحوم داشت
بولد رشید او امیر نظام الدین احمد باز گذاشت و دیگر فرزند سعید امیر غیاث الدین سلطان حسین که بمکارم اخلاق و محاسن آداب و صفات حمیده
آراسته بود و پیش از این بچند سال در دیوان مخدوم زاده عالمیان علاء الدوله مهر زده در غایت حشمت و اقبال و کامرانی و جلال گذرانید
و در این اثنا شخصی از محافظان خزانه عامره یکی از مخصوصان خود را التماس زد و او بخدمت امیر نظام الدین احمد رفته تقریر کرد که خازنان
او از مرو خانبان آمده مبلغی خطیر از خزانه برده اند و حالا از آن جمله وجهی گرانمند در حوض فلان سرای مدفون است امیر نظام الدین احمد
آن سخن را بعرض همایون رسانید آن حضرت فرمود تا خزانه داران را بند کردند و امرا بنابر اشارت علیه بعرض خزانه اشتغال نمودند و خیانت
بسیار از آن جهت ظاهر گشت و چون امیر شیخ ابو الفضل والد امیر علاء الدوله علیکه و امیر احمد پسر امیر جلال الدین فیروزشاه که بجای آبای خود
در دیوان بزرگ مهر میزدند و در کوی شباب منزل داشتند حضرت خاقان سعید امیر سلطانشاه برلاس را که مدبری کاردیده بود

گرم ایام چشیده و دور چنبر پرس از او اکبر و افضل کس نبود در دیوان ملک و مال شریک ایشان گردانید و ربط و ضبط مملکت را بحسن درایت
و کفایت او باز گذاشت **ذکر واقعه میرزا محمد جوکی در ایام جوانی از اقتضای استماع خبر محض تقدیر پروردگار و بیان** سر سبز گشت کوستانی که از فرمان
از فر ازل سروی بچمن نخوت از جای ۰ که قمری نخورد بپای ۰ هر ناز زد ماند انبار زیست ۰ هر شمع مرادکه ازیست ۰ در دهر کجاست عجاجی
کش بخت زبان شب سیاهی ۰ این سلسله که نام شد سپهرش ۰ کیست بهر کینه است مهرش ۰ مؤید اینحال مصداق این مقال وفات میرزا محمد جوکی است
که در سنه ثمان واربعین وثمانمائه واقع شد و او پادشاهی بود در کمال ابهت و در غایت شوکت و مکنت و آثار شجاعت و مردانگی
از صفحات روزگار او واضح و انوار رشادت و فرزانگی از وجنات احوال او لایح و دلایل جهانگشائی و مخایل فرمان روائی از بشره سن
صبی و اوان نشو و نما از نسیم بساتین و شمایل او بمشام جان میرسید و چشم سلطنت نور دولت در چهره او معاینه میدید و شاهزاده
پیوسته در ملازمت حضرت خاقان سعید بسر میبرد و این معنی را دولت قوی و فوزی عظیم میشمرد و آن حضرت را در شان فرزند ارجمند
عنایت تمام و شفقت مالا کلام بود و اما والده انتخاب گوهرشاد آغا فراج شهریار کامکار را مجال خود نمیگذاشت و در ترویج احوال و جمال
او مسکوت میشد و در انحطاط منزلت او سعی بلیغ مینمود و برادر و برادرزادگان او علاءالدوله و میرزا عبداللطیف را در امور ملک و مال اختیار
تمام داشته و شاهزاده را با مادای آن مینمود که جزوی از جزئیات مهمات که تعلق بدیوان اعلی داشت دخل کند بدین جهت سپاه حرمان و اندوه
بر عرصه ضمیر او تاختن آورده و قافله هم و غم در سراچه دل او بار گشاده و هم منجر بآن شد که انواع مرض بذات بیهمال او عارض شده و با وجود
آنکه میرزا محمد جوکی با مراض بسیار ممتحن گشت و از غایت غیرت در هیچ مقام آرام نمیگرفت و پیوسته در محفه نشسته و اتباع همراه در حسن
در اطراف سیر میفرمود در حدود سرخس مرضی بر بدن شریفش از تند بر طاغی گذرانده و روی از این سرای غرور بتافته در روضه رضوان همنشین حور و قصور
شد و از استماع این خبر موحش خاطر عاطر حضرت اعلی خاقانی از آن نیاده ... مشوش گشت و اضطراب عظیم آغاز کرده و اخر الامر
در عرده وقتی که کسی اندرده زبان بکلمه استرجاع گشوده و نعش شاهزاده را بدار السلطنه هرات آورده در گنبد مدرسه گوهرشاد آغا که خوابگاه
میرزا بایسنغر بود مدفون شد و ولایتی که بر رسم سیورغال تعلق باو میداشت بدو پسر او میرزا محمد قاسم و میرزا ابابکر تفویض فرمود **ذکر احوال
میرزا سلطان محمد در ممالک عراق و انحراف او از جاده تعظیم و مخالفت ملازمت فرمانفرمای آفاق** میرزا سلطان محمد چون بر سریر مملکت
عراق تمکن یافت گردنکشان حدود و سرداران آفاق پای در دایره متابعت او نهاده و بدرگاه فلک اشتباه شاهزاده توسل جستند کرام

حاجی حسین

حاجی حسین ولد بابا حاجی همدانی که از کمال نادانی طریق خلاف و شقاق پیش گرفت و میرزا سلطان محمد ارسال استحقاق چند نوبت
ایلچیان فرستاده و او را استمالت نموده و لطف و عنایت بیکران نوید داده حاجی حسین التماس نمود که جمعی از امرا و شاهزاده پیش او روند
تا بعد از موانست در ایاب حاجی حسین بقبول وعده که کرده بود وفا نمود و چون شاهزاده بر کرد حیله و شعبده بازی و صنعت پردازی نهاد
و امرای شاهزاده که بنابر مصلحت او بدان صوب رفته بودند در قلعه همدان محبوس گردانید و با وجود ارتکاب جریمه چنین بزرگ میرزا
سلطان محمد از آنجا که کمال مروت و مرحمت او بود ایشان نخواست که بطرف همدان لشکر کشد تا رعایا پایمال حوادث
نشوند و منتسبان خاندان امیر بابا حاجی یکبار مستاصل نگردند اما امرا عرضه داشتند که اگر در دفع جسارت و بدادبی حاجی حسین
اهمال و اغفال ورزیده آید بحتمل که خللی روی نماید که دست تدبیر از دامن تدارک آن قاصر آید شاهزاده سخن ایشان را بسمع
رضا اصغا نموده دفع شر و فتنه حاجی حسین را بر ذمت همت پادشاهانه واجب و لازم دید و در فصل بهار که موسم حرکت لشکرها
بود بعزم جنگ او نهضت نمود و حاجی حسین بشوکت و ابهت و کثرت سپاه جرار و بسیاری اعوان و انصار خویش مغرور شده
و بسرعت هر چه تمامتر لشکر حضرت ما را استقبال نمود و در میدان مقابله و مجادله رایت جدال و مخاصمت برافراخت و فدائی او
مقصود آنکه شاهزاده بنابر صغر سن وقت مباشرت رزم و پیکار روی بهزیمت نهاده و عنان از معرکه برتابد و میرزا محمد سلطان روی
جلادت بحاجی حسین کرده آنچه او آورده هم ساعت دولت قاهره تزلزل و اضطراب در بنیان ثبات و قرار او انداخت
و هنوز یک ساعت نجومی نگذشته بود که مخالفان را منهزم ساخته خاطر شریف از دفع فتنه ایشان باز پرداخت و حاجی حسین روی
براه فرار نهاده و لشکر همدان در کوه و بیابان پراکنده و پریشان گشتند و حاجی حسین با معدودی چند از مغلوک خود را بقلعه همدان رسید
و اهالی قلعه باز مانده بار شده دست رد بر سینه مشتمل او نهادند و خدمتش را بحصار راه ندادند و چون از جانب ایشان آنچه امید داشت
حصول نپیوست سر در کوه و بیابان نهاده و ارباب همدان همراه شاهزاده حاجی حسین را گردن آوردند و مفاتیح دروب تسلیم ایشان کردند
و چندکس از سیاهداران جنگ افکن در کمرگوه قلعه الوند حاجی حسین را گرفته با پسر عم او که ملازمت موکب همایون مینمود سپردند و او
در موضع چهار باغ همدان بهمان وضع که پدرش را کشته بود قصاص نمود حضرت خاقان سعید چون از کیفیت حالات عراق آگاه گشته
بنا بر سبق خدمت حاجی حسین و بابا حاجی انحرافی از میرزا سلطان محمد پسندیده و فرمود که مناسب چنان بود که جریمه حاجی حسین را

مرحمت داشت بپایهٔ سریر اعلی نمودی و چون گرفتار شد او را با نجانب مصاحبت فرستاد و بسبب قتل حاجی حسین بر تخت طالع بر زمره
بر خاطر مهر انور حضرت خاقانی نشست و بعد از این فتح ارجمند درگاه شاهزاده ملجا و ملاذ حکام و سرداران عراق گشت و از اطراف
اعیان و اشراف احرام ملازمت رکاب او بستند و میرزا سلطان محمد ابواب جود و احسان که هرگز بسته نبود بگشاد و دخل ولایت بخرج
شاهزاده عالی همت وفا نمیکرد نواب و اصحاب کفایت مضطر و مضطرب گشتند و در هیبت از مطالبه … تا وجه …
و در این اثنا فتنه انگیزان عراق که ملازم رکاب اشرف شاهزاده بودند استماع اکاذیب میکردند که مزاج همایون حضرت خاقان
سعید از نهج اعتدال بالکل منحرف شده و ضعف بدن مبارک بمرتبه استیلا یافته که مجال حرکت و نهضت آنحضرت محال مینماید
نسبت باید داشت و آنچه مکنون ضمیر انور و خاطر اشرف بظهور رسانید و امرا و ارکان دولت باتفاق عرضه داشتند که عرصهٔ اصفهان
خالی است و بخداوند امیر سعادت خنده ولد امیر خاوندشاه برادرزاده امیر فیروزشاه که در آنجا … شده و خود مستکار و اهالی اصفهان
اصفهان شاهزاده را استدعا مینمودند و منتظر طلوع کوکب سعادت از افق عنایت میبودند و در شب نوروز سنه تسع و اربعین
و ثمانمائه شاهزاده بلند مکان رایت فیروزی نشان بجانب تختگاه سلطان ملکشاه سلجوقی اعنی اصفهان بر افراخت و وارد آنجا گشت
امیر سعادت گرفته مقید ساخت و اموال فراوان بدست شاهزاده … افتاده مجموع را بر سپاه نصرت شعار قسمت نمودند و
چون از ضبط امور اصفهان فراغت یافت تسخیر مملکت فارس را وجهه همت بلند نهمت ساخت و اکابر اصفهان را استمالت داده و نوازش
فرموده با سواره و پیاده بیشمار بجانب شیراز در حرکت آمد و چون آوازه توجه شاهزاده بسمع سلطان عبدالله رسید بنابر آنکه در جنگ صحرا …
اجتناب نمود برج و باروی شهر را مضبوط ساخته و اسباب حصارداری مهیا داشت قاصدی بجانب شمال بدرگاه پادشاه ظفر پناه روان
فرستاد و از صورت حادثه اعلام داد میرزا سلطان محمد چون بظاهر شیراز رسید شهر را مضبوط و مستحکم ساخته … و محاصره
قرار داد و در آن اوان که خبر شورش از جانب عراق و فارس بخراسان رسید خاقان سعید بجانب ضعف … و آثار ضعف
و علامت شیخوخت بر وجنات احوال شهریار عالمیان ظاهر و هویدا بود مقتضی … بود که آنحضرت بنفس شریف زحمت
اسفار و کربت محنت لشکر … اختیار فرمایند لیکن … غیرت ناموس سلطنت …
آغا که بانوی بود در کمال حشمت **ذکر توجه رایت آفتاب اشراق بجانب مملکت فارس و عراق** پادشاه تاج بخش ملکستان چون خبر …

دیار فارس

دیار فارس و عراق شنید تواچیان قمر سیر باطراف ممالک محروسه فرستاد و تا جار رسانیدند که عساکر نصرت مآثر بمحاذین بتوجه
دار السلطنه هرات شوند و در اندک زمانی لشکری افزون از حد و چون در ظل رایت گردون مماس جمع آمدند و پادشاه در اوایل بهار
در شهور سنه خمسین و ثمانمائه پای سعادت در رکاب نصرت آورده از دار السلطنه هرات نهضت فرمود و میرزا علاء الدوله را در مرکز
مستقر خویش قایم مقام گذاشت و امیر محمد صوفی ترخان را بامارت دیوان خراسان بازداشت و چون اردوی کیهان پوی بدیده
فاخره نیشابور نزول فرمود ایلچیان امیر جهانشاه ترکمان از ولایت آذربایجان رسیده و بوسیلهٔ امرای عظام پیشکشات پادشاهانه
بمحل عرض رسانیده … معروض داشته که امیر جهانشاه معروض میدارد که من در آن اوان که بدرگاه عالمپناه آمدم کمینه بودم
و همین ملتفت آنحضرت اکنون سردار و سرور صد هزار سوارم و همچنین خود … و خدم میشمارم و بمزید احسان و لطف
خسروانه امیدوارم و آنحضرت ایلچی را نوازش بیکران نموده باز گردانید و مولانا جلال الاسلام برسالت گیلان تعیین فرمود چه
سید ناصر والی لاهیجان … که احمد مغول از جانب میرزا اسکندر سلطان محمد قصد تسخیر قلعه سلطانیه کرده بود و جمعی را از گیلان
بمدد امراء شاهرخی فرستاده بود و ایشان شرایط معاونت بجای آورده بودند و این معنی موافق مزاج همایون آمده مولانا جلال
الاسلام المشتهر بقاضی بچه … بشهر لاهیجان رسید … از التفات حضرت خاقانی لوای افتخار و مباهات بذروهٔ سماوات
بر افراخت و قاضی بچه را رعایت بی اندازه فرموده و گفت من این بندگی باتفاق امیر محمد رشتی بظهور رسانیده ام اگر عنایت
فرموده کسی جهة استمالت او فرستند شاید و قاضی بچه باز گشته در ظاهر بسطام باردوی همایون پیوست و منصب امیر سید کیا را عرض
داشت و دیگری متوجه ولایت امیر محمد گشت و او نیز بالتفات خاطر فیاض بهره ور آمد و رایت نصرت آیت چون بولایت ری رسید
امیر سلطانشاه برلاس و امیر سلطان بایزید برلاس و امیر شیخ ابوالفضل و امیر احمد ولد فیروزشاه حسب فرموده برسم منقلای بشیراز
روان شدند و حضرت خاقان سعید … رسید و میرزا سلطان محمد از توجه آنحضرت آگاه شده ترک محاصره شیراز کرد و ملک و مال
و اطفال گذاشته و از اسباب دنیوی دل برداشته … حرم و اندک مردی از عبید و خدم بجانب لرستان رفت و حضرت
خاقان سعید … سر افراز بازگشته در اصفهان نزول فرمود و امر نمود که طائفه از وزرا و سادات اصفهان که …
شاهزاده نموده بودند مقید ساختند و اکثر ایشان در ظاهر ساوه در ایام رمضان بر حسب فرمان بقتل آمدند کشتن سادات عظام

موافق دولت پادشاه اسلام نبود و جناب حقایق مآب مولانا شرف الدین یزدی که پیوسته در … میرزا سلطان محمد موقر و محترم بود …
و بجامع علیه رسیده بود که مولانا نوبتی این بیت بر شاهزاده بخواند **بیت** چند چرخ و اختر و بخت تو نو جوان ٭ آن به که پیر نوبت خود با جوان
دهد ٭ و میگفتند که حضرت خاقان سعید بعراق آمد او را حسب فرمان گرفته پیش حضرت آوردند پادشاه از خدمتش پرسید که تو از کجا گفتی که
من باین طرف نخواهم آمد مولانا جواب داد که من این سخن را از روی عقل و بینش گفتم نه از طریق دلایل نجومی و اوضاع فلکی چه شاهزاده
نهالی است بر چهار پادشاه سلطنت بالا کشیده و مهری است از افق خلافت طالع گشته و بحسب ظاهر چنان مینمود که از مهر و قهر پادشاه جهانپناه ایمنند
و چون دولت عنایت سپهر … و زوال نرسد و اگر کسی بخلاف این معنی معروض داشته باشد از … محض افراد و عین تهمت باید داشت
و میرزا عبداللطیف در مجلس همایون زبان بکلمات ناسزا گشاد و مولانا سخنان درشت گفت و آنحضرت جناب مولانا را بمیرزا عبداللطیف
سپرد و شاهزاده مولانا را بحسن تدبیر از غرقاب هلاک بساحل نجات رسانید و مشارالیه را روانه دار السلطنه هرات گردانید و حضرت
خاقان سعید زمستان آن سال در ری گذرانید و چون … رسید حکم جهان مطاع شرف نفاذ یافت که امراء عظام سلطانشاه
برلاس و شیخ ابوالفضل و احمد فیروزشاه بجانب میرزا سلطان محمد رفته او را نصیحت کنند تا باردوی همایون آید و اگر شاهزاده تمرد
نماید … سپاه … امرا متعاقب روانه لرستان شدند و امیر شیخ ابوالفضل بدیگران سبقت نموده بآنجا رفت و با شاهزاده ملاقات
نمود و نصایح سودمند و مواعظ دلپسند خاطر اشرف میرزا سلطان محمد را مایل آن گردانید که بدرگاه عالمپناه آمده تقصیرات گذشته را
بعذرخواهی … تدارک ما فات مشغول گردد و حضرت خاقان سعید تا اواخر ذی الحجه در … قشلاق … توقف نموده …
که … منتظر آمدن میرزا سلطان محمد میکشید که ناگاه صورتی روی نمود که متوقع نبود **ذکر ارتحال حضرت خاقان سعید**
… بمنزل … کدام آفتاب روی بر منظرات ارتفاع نهاد که از محنت کسوف نجات
یافت و کدام ماه کامل … بشرف اوج دریافت که بمحنت خسوف گرفتار نیامد غرض از تشبیب این مقدمه آنکه در اواخر حیات حضرت
خاقان سعید معموری مملکت بغایت رسیده و خوشحالی سپاه و رعیت بنهایت انجامیده اسباب آسایش و کامرانی مجتمع و مواد ناکامی منعدم
و مرتفع چنانچه گویند که بهنگام قشلاق آنحضرت در ولایت ری … چهار … بود و در آن ایام صباح جمعه … حضرت
خاقان سعید از دست ساقی اجل شراب … خورده … قلعه بزرگ … شرف زیارت مقابر اکابر آنجا

حاصل کند و بستر اهموار در اثنای رفتار مانند توسن ایام سرکشی آغاز نهاد و چون بنابر بقیهٔ ضعف قوت آنحضرت بتمالک عنان وافی
نبود خواست که بمحفه در آید و … مضمون این مقال اعلام نمود **بیت** شد وقت که مرکب … ٭ هم نعل بیفکند و هم سم
شد وقت که این جهان محال ٭ بنهد ز دوش محمل سال ٭ حضرت خاقان سعید بمحفه در آمده اندک مسافتی قطع کرد و این نوبت درد
معده چنان استیلا یافت که بغیر از ادای شهادتین مجال دم زدن محال بود و شاه و سپاه از … برگشته پیش از وصول …
آمدند و در اثنای طریق طوطی روح شهریار بجانب گلشن قدس در پرواز آمده و از این منزل پر ملال محنت بسرای سرور جنت انتقال
نمود **بیت** دلا این ره خواه سلطان خواه درویش ٭ بآخر عقبهٔ مرگ آیدش پیش ٭ در این صحرا که بوی خرمی نیست ٭ گیاهی بی … آدمی نیست
و این قضیه … صباح یکشنبه بیست و پنجم ذو الحجه سنه خمسین و ثمانمائه روی نمود عمر آنحضرت هفتاد و دو سال بود از قبل صاحبقران مغفور
حکومت خراسان کرد و مدت چهل و سه سال در اکثر ربع مسکون رایت سلطنت باستقلال بر افراشت و در وقت واقعه هایله از شاهزادگان
عالیشان در اردوی اعلی بجز میرزا ابوالقاسم و میرزا عبداللطیف و میرزا خلیل سلطان بن میرزا جهانگیر که نبیرهٔ دختر حضرت خاقان سعید بود
حاضر نبودند و از امرا عظام بغیر از امیر لقمان برلاس هیچکس نبود چه مجموع ایشان از طلب میرزا سلطان محمد رفته بودند و بانوی عظمی گوهرشاد آغا
پیش میرزا عبداللطیف کس فرستاد که ایل و الوس را سروری نماید و … ضبط اردو قیام باید نمود که لشکر بجال خلایق راه نیابد شاهزاده
این التماس قبول نموده روز دیگر خبر وفات خاقان کامکار در اردو انتشار یافت و علامات روز قیامت و آثار دشت محشر پدید آمد
و میرزا عبداللطیف از جانب برانغار بپای توق ظفر شعار آمد میرزا بابر با خواص … عازم خراسان گشت و میرزا خلیل همراهی او اختیار کرده
روانه شد و چون عبور ایشان بر اردو و بازار … لشکریان دست بغارت برآوردند و از هر کس چیزی میربودند و مهم سپاه از حیز ضبط بیرون رفت
و … میرزا عبداللطیف گرد اردو بر آمده چند کس را سیاست کرد و آتش فتنه را که اشتعال یافته بود تسکین داد و …
بضبط … سپاه مشغول شد و بعد از سه روز نعش حضرت را در محفه نهاده عازم خراسان شدند و در … میرزا عبداللطیف
قاصدی … فرستاد تا از کیفیت حال میرزا الغ بیگ را اعلام دهد و در اثنای راه طایفه از مردم فتنه انگیز بمیرزا عبداللطیف
رسانیدند که گوهرشاد آغا باتفاق ترخانیان قصد غدری دارند چون شاهزاده متلون المزاج بود محبت بانوی عظمی را با میرزا علاء الدوله معلوم
داشت در ضمیرش جاگیر آمد و بغایت متفکر و متوهم شد و مفسدان محل … یافته او را بر آن داشتند که مهد علیا و ترخانیان و امیر نظام الدین

احمد را با توابع و لواحق ایشان غارت کردند و هر که از اردوی تومنی بود بند فرمود و این واقعه در سلخ ذیحجه میان خوار و سمنان دست داد
و شاهزاده اردوی بزرگ را سرکرده سودای سرداری در دماغ مستحکم گردانیده روان شد تا سمنان رسید و در آنجا دستور اعظم خواجه غیاث
الدین احمد الخوافی و خواجه شمس الدین علی سمنانی که در شب اول از قضایا از اردوی همایون بیرون رفته بودند بموکب عالی پیوستند
و موجب حکم بدستور سابق در دیوان میرزا عبداللطیف متوجه شدند شاهزاده مانند جد بزرگوار خویش صدق و نیاز پیش آورده بزیارت
شیخ علاء الدوله سمنانی رفت و از روح آن بزرگوار استمداد همت نمود و از آنجا نهضت فرموده متوجه دامغان شد و داروغه آنجا امداد
سعادت فرجام دروازه شهر را ابواب بلا بر خود گشاد و طایفه قوچین که ملازم رکاب همایون بودند آن سرزمین علاقه قدیمی داشتند
هر چند او را نصیحت کردند مفید نیفتاد و غلط و حسرت دارد وی شاهزاده بمرتبه بود که هرگز مثل آن در هیچ زمان نشان نمیدادند
از آن مکان بدیراق منصور متوجه جرم میرزا عبداللطیف فرمان داد که لشکریان دامغان را مرکز وار در میان گرفتند و از اطراف شهر فوج
سپاه فرود آمدند و در شب تخت امیر پیر لقمان برلاس از امیر عبداللطیف روی گردانده متوجه دار السلطنه هرات گشت و شاهزاده
سعید بعد از محاربات بسیار شهر دامغان را مسخر ساخت و فرمان داد تا هر یک منصور دست به غارت و تاراج برآوردند این مثل مشهور است
که گرگ زاده عاقبت گرگ شود بدان توخت کرد در بین کار اوت سپاهیان در بند بهانه بودند هرچه در ولایت دامغان اسم شی بر آن اطلاق
توان یافت ربودند و چون سعادت را اگر چند بخشی بود شفاعت قوچیان بخشید و جناب شاهزاده از دامغان به بسطام آمد و در آنجا مجاور
مزار حضرت سلطان العارفین بعرض رسانیدند که چون میرزا ابوالقاسم بابر بدین بقعه شریفه نزول فرمود از جانب جرجان قاصدان
رسیده خدمتش را طلب داشتند چون ابر باد باستراباد شتافت کیفیت حال چنان بود که حضرت خاقان سعید هر سال بعضی از امرای
تومان را بولایت جرجان امیر ساختی تا از سرحد دشت قبچاق خبردار باشند و امسال از امرای عالیمقدار امیر هندوکه اقامت داشت
و چون خبر واقعه گزیر آن حضرت بسمع او رسید اول ضبط اسباب دیوان و اموال و جهات را اشتغال نموده و قاصدان بسرا ایها
فرستاد تا هر جا میرزا بابر رود چار خورند آن حضرت را متوجه بجانب استراباد در غیب و تحریص تمام نمود و چون شاهزاده برآن اجماع التماس
امیر هندو متوجه آنجانب شد امیر هندو چند منزل استقبال نمود و شرایط خدمتکاری کما یجب و ینبغی بتقدیم رسانید و مفصل کماهی بیان
معروض گردانید و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و سایر اسباب سلطنت بگذرانید و بتعاقب سخن مقبول افتاد مملکت را زندان در قبضه اقتدار

نواب دکاه گشتن آن شاهزاده جهان قرار گرفت و میرزا عبداللطیف چون بر این حال اطلاع یافت به پل ابریشم آمد و بخت خوابیده
که بجای ... لشکر توجه نماید و باز از آن برگشته بطرف سبزوار میل نمود و در اثنای راه بمسامع میرزا عبداللطیف رسید که امیر سلطان
برلاس و امیر سلطان بایزید برلاس که بطرف میرزا سلطان محمد رفته بودند مراجعت نموده بعد کاه امیر سنده امیر شیخ ابوالفضل
توجه کرده و امیر نظام الدین احمد فیروزشاه از راه ترشیز بهرات رفته بود و دیگر امرا برلاس باردوی شاهزاده رسیدند میرزا
عبداللطیف از سبزوار به نیشابور شتافت و ترخانیان همچنان مقید و محبوس و مضبوط بودند و چون شاهزاده بنیشابور رسید شنید که
میرزا علاء الدوله ابواب خزاین که بالهای دراز در قلعه اختیار الدین جمع آمده بود گشاده لشکر فراهم آورده جمعی را از انجا به
مشهد رضوی فرستاده است ذکر جلوس میرزا علاء الدوله بر سریر سلطنت و گرفتاری میرزا عبداللطیف اتفاق افتاده مخالف
سابقه گذرش یافت که در آن اوان که حضرت خاقان سعید رایت توجه بجانب عراق برافراشت میرزا علاء الدوله را از شرح جاه
اعلام داد و جناب سلطنت مآب ابواب گنجهای جهان که اندوخته بود بگشاد و چندان بالکلی داد که در خزانه خیال هیچکس نگنجید
و در اوایل حال میرزا علاء الدوله داعیه داشت که تختهای گرامی پیش عم بزرگوار خود میرزا الغ بیک فرستد و از در مصالحت و مودت
در آید لیکن چون شنید که میرزا عبداللطیف نسبت با مهد علیا گوهرشاد آغا همه بیمروتی کرده او نیز در مقام خلاف و جدال آمد و بجمع آوردن
لشکر مشغول گشت و در آن ایام پیوسته از جانب اردوی میرزا عبداللطیف خبر می آمد که امرا و سپاه از طوق مزاج شاهزاده تنگ
آمده اند اگر از دور سیاهی سپاه ظفرپناه پدید آید همه روگردان میشوند و اردوی شاهزاده چندان ضبط و سامانی ندارد والحمد علاء الدوله
از شاهزادگان میرزا صالح و از امرای عظام امیر اویس ترخان و امیر احمد ترخان را با جمعی از سواران از دم اژدهای اقتین فرمود که
بر جناح استعجال متوجه نیشابور شوند شاید که دستبردی نموده بیاری ایشان مهد علیا و ترخانیان از قید و حبس خلاص کردند
و امرا در ملازمت میرزا صالح به ترشیز آمده از آنجا متوجه مشهد مقدس شدند و در آنجا دانستند که میرزا عبداللطیف فارغ البال نشسته
و اعیان و امرا و سپاه از شهر خود در شب کوچ او بجان رسیده اند میرزا صالح و امرا از مشهد مقدس به نیشابور آمده اندیشه
بر فیصل آن مهم گماشتند و با یکدیگر قرار دادند که در وقت ظلمت لیل باردوی میرزا عبداللطیف برسم شبخون تازند و خاطر از آن
قضیه فارغ سازند و در صبح شنبه بیست و سیم صفر چون آتش تیغ زدند و جای ناکسان در قبول میرزا عبداللطیف در آمدند و مهد علیا و ترخانیان

از حبس خلاص کردند و از اردو بیرون برده پیر فوکشیدند و صف باشکره ... انداختند و میرزا عبداللطیف از حادثه چرخ غافل
و این شب همه شب پهلو بر بستر استراحت نهاده بود و بخواب رفته چون آواز جوش و خروش بگوش او رسید سراسیمه از جای
برخاست و از لشکر آنچه میسر شد جمع کرده متوجه جنگ و پیکار گشت و از جانبین در محاربه سعی و کوشش نموده آتش قتال التهاب
یافته تا کار از ضعف طالع و بخت بد ابن شاهزاده را سپاه آمد و طایفه از دلاوران سپاه او انداخته خدمتش را دستگیر کردند و میر جمشید با
با جمعی از مخصوصان شاهزاده بپاسار رسانیدند و جمعی را شفاعت شناسایان و خویشان بجان امان دادند و اردوی شاهزاده
بیاد غارت و تاراج رفت و معنی کما تدین تدان بوضوح پیوست القصه میرزا صالح و ترخانیان مظفر و منصور همراه مهد عصمت
پناه و نعش مغفرت مآل پادشاه بجانب دار السلطنه هرات بازگشتند و میرزا علاء الدوله در نهایت عظمت و جلال و حشمت و اقبال
تا سعدآباد جام حضرت مهد علیا گوهرشاد آغا استقبال نمود و در آن موضع سعادت ملاقات مشرف شده شکر نعمای الهی بتقدیم
رسانیدند و حکم جهان مطاع شرف نفاذ یافت که میرزا عبداللطیف را به شیوه سایر گناهکاران از جانب چپ در آورده بپایه تخت
سلطنت رسانیدند میرزا علاء الدوله از او پرسید که این بدی چرا کردی شاهزاده در جواب گفت که من بدی کردم چنانچه دیدم
تو نیکی کن تا فاضلی ... مشهور است میرزا عبداللطیف کشیده فرمود تا بخیه او خرگاهی خاص ترتیب دادند و محافظان
بر شاهزاده گماشت و اعلام ظفر انجام از سعدآباد جام بعزم دار السلطنه هرات در حرکت آمد و چون در مرکز عزت شرف نزول اجلال
فرمود سادات و قضات و اکابر و اشراف بخدمت او توسل جسته مراسم دعا و ثنا بتقدیم رسانیدند میرزا عبداللطیف را بکوتوالی قلعه
اختیار الدین سپرده و در آن موضع تنگ مانند لعل در سنگ محبوس گردانیدند و نعش مغفرت مآل را در گنبد مهد علیا گوهرشاد آغا جوار
میرزا بایسنغر بود مدفون ساختند و بر رسم و آیین سلاطین کردون احتشام فراش شد و آش طعام دادند ذکر عبور میرزا الغ بیک گورکان به جیحون
و وقوع مصالحه میانه آنجناب و میرزا علاء الدوله چون قاصد میرزا عبداللطیف از ری بسمرقند رسیده میرزا الغ بیک را از واقعه گزیر
حضرت خاقان سعید اعلام کرد آنجناب اضطراب بسیار نمود و آثار الم از سر خورد ... اظهار ... بزبان بلکر انا لله
و انا الیه راجعون بگشاد و بعد از ... وظایف تعزیت خواست که پیش از آنکه اختلال باحوال ممالک محروسه راه یابد عنان عزیمت
بطرف ملک ایران تابد و عساکر ماوراء النهر و ترکستان را جمع آورده از سمرقند بیرون آمد و رایت جهانگیری بصوب خراسان برافراخت

و چون ساحل جیحون مضرب خیام عساکر گردون مآثر گشت بمسامع جلال پیوست که میرزا ابابکر ولد کلان میرزا محمد جوکی که بعد از فوت پدر
برحسب فرمان پادشاه هفت کشور دیار ختلان و در هنگ سالیسرای سیورغال او بود و بکمال شجاعت و دلاوری اتصاف داشت حشم بسیار
و حشم بیشمار فراهم آورده داعیه عناد و استقلال در خاطر آورده میرزا الغ بیک انگار تمام مینمود و اندیشه بر آن قضیه گماشته در سال
و در سایر بجانب او متواتر داشته آن شاهزاده را رام گردانیده و پیش خود برد و او را بشرف مصاهرت خویشی امیدوار ساخت و میرزا ابابکر
هر صبح و شام با عظمت و حشمت تمام ملازمت عم بزرگوار خود قیام مینمود و اما در باطنه آثار تمرد و استکبار واضح و لایح بود و حرکات
و اقوال میرزا الغ بیک انکار تمام مینمود و زمان زمان زبان خود بطعن و اعتراض میگشود و در این اثنا یکی از امرا میرکلاس که در دیوان
میرزا ابابکر مهر میزد در خلوت بسمع میرزا الغ بیک رسانید که شاهزاده اندیشه غدری در خاطر دارد و این راز با خواص خود در میان نهاده
نقش جفا و قطع صله رحم بر لوح ضمیر میسکارد و چون رعایت احتیاط و حزم بر ذمت همت پادشاهان ثابت و لازم و واجب است
میرزا الغ بیک بتفتیش حال میرزا ابابکر مشغول شد و بعد از تفحص بلیغ بتحقیق پیوست که شاهزاده در مقام شقاق و نفاق است و دور
از منزل محبت و وفاق لاجرم آتش خشم پادشاهانه التهاب یافته فرمود تا میل ... کارساخت و چشم سید شد که میرزا عبداللطیف
باردوی بزرگ از راه ... سپاه وارد موکب همایون پیوندد و چنانچه شاهزاده در انجیال گذشته بود در حوالی پل ابریشم ناگاه قضیه
گرفتاری و حبس فرزند ارجمند شنید غایت ملول و محزون گردید بکلی همت و تمامی نهمت بر استخلاص فرزند العین شاهزاده یا امیدان اشتغال
میرزا ابراهیم ... و امیر ابابکر جهان ... و میر ... این باب مشورت را بیان آن قرار گرفت میرزا علاء الدوله چون از عبور میرزا
الغ بیک آگاه شد در گنجها بگشاد و زر بیحد بر ارباب قبضه و اصحاب زور و بازو قسمت نمود و چندان نقد در میان خلایق بپاش
آمد که هر فردی از افراد جیش که پیش از این بده دینار مغرور میشد و کسی نمیخرید بصد دینار رسید القصه میرزا علاء الدوله سپاه بی حد و فوج بیکران
داشت و از دار السلطنه نهضت فرموده منازل پیموده تا آب مرغاب عبور نمود میرزا الغ بیک مولانا میرک محمود صدر را برسالت فرستاد
و مضمون پیغام آن بود که میرزا علاء الدوله مرا بجای اولاد صلبی است و هرگز مرا غرامه مملکت او در خاطر نگذشته اگر عبداللطیف را فرستد
اساس دوستی استحکام پذیرد و قواعد یگانگی تجدید یابد و تاکید یابد و در اثنای این اوقات میرزا علاء الدوله شنید که میرزا بابر از ولایت
جرجان بیرون آمده بجد و خراسان در آمد و قراولان او با محمد میرزا که از قبل آنجناب در عرصه جام بلشکری خوشحال ام داشت

محاربه نموده او را دیگر فرصت نشد میرزا علاء الدوله در میان آن دو دشمن قوی حیران بماند و با میرزا الغ بیگ صلح نموده مقرر گشت که فاصله میان طرفین
جلگاه جیحون باشد

ذکر معاودت رکن السلطنه علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف و توجه رکن السلطنه مشار الیه بجانب مشهد مقدس و صلح نمودن برادر خود میرزا ابوالقاسم بابر

میرزا علاء الدوله بعد از مصالحت با میرزا الغ بیگ بدار السلطنه هرات معاودت فرمود و میرزا عبد اللطیف را از حبس بیرون
آورده تفقد و دلجوئی نموده چون دولتخواهان در مجلس خاص نشسته بودند با یکدیگر عهد و پیمان بسته که با هم خلاف نورزند مشروط
بآنکه نوکران میرزا عبد اللطیف را که در واقعه نیشابور گرفتار شده بودند و اکنون در زندان هرات بگذارند و از خزانه تحف و هدایا که لایق
دانند بجانب ما وراء النهر شدند و مهمات بر این جمله قرار یافته میرزا علاء الدوله مولانا جلال الدین صدر را ملازم میرزا عبد اللطیف ساخته
باردوی میرزا الغ بیگ که در مملکت بلخ بود فرستاد و میرزا الغ بیگ از آمدن فرزند بجان پیوند فرحناک و خوشدل شده او را
در آغوش شفقت و عطوفت کشیده و از بند و زندان پرسش نمود شاهزاده بمصداق این مقال مترنم گشت بیت شرط ادب آنست که از حضرت
خورشید * گویند که ما خود شب تاریک ندیدیم * و میرزا الغ بیگ بلخ را برسم سیورغال بمیرزا عبد اللطیف ارزانی داشت و از جیحون عبور نموده
در مستقر جلال خویش نزول فرمود و میرزا علاء الدوله چون از جانب لشکر سمرقند خاطر جمع ساخت بر جناح استعجال روانه و بجانب
مشهد مقدس رایت جلال برافراخت و میرزا ابوالقاسم بابر در ولایت خبوشان با لشکری چون دریای جوشان منتظر جنگ
و پیکار بایستاد و میرزا علاء الدوله بمشهد رسیده توقف فرمود و جمهور سران سپاه را با لشکر نامور بجنگ برادر فرستاد و چون در نیمه
چون میان اخوان منازعت قایم شود ممکن که میرزا الغ بیگ که وارث مملکت است از مصالحت پشیمان گردد و فرصت غنیمت شمرده
بر تسخیر ولایت ایران لشکر کشد و اگر برادران با هم متفق باشند از استان وسوسه در کردن مقصود حایل گشته مکر و شک جز مطلوب او
در نقاب حجاب ماند و میرزا بمراد خویش فائز نگردد و وزراء که هر دو سپاه کینه خواه در برابر یکدیگر صف کشیده بودند همراه نیک ذیشان
میان میدان فرود آمدند و در باب مصالحت سخن گفتند و کلمات الحجاعت و قیل و قال انجامعت سر بر حد جناب کشیده و آخر الامر مهم
بصلح قرار یافت مشروط بآنکه میان مملکت برادران عرصه خبوشان فاصله باشد و وزراء کید مبانی مصادقت عهد و پیمان در میان آن دو
و لشکریان از قتل و نهب خلاص یافته میرزا علاء الدوله در کمال احتشام بجانب دار السلطنه هرات معاودت فرمود و در منزل و مقام
خویش آرام و قرار گرفت و از آن طرف نیز میرزا ابوالقاسم بابر بازگشته عنان گران بصوب استرآباد جان منعطف گردانید و بعد از طی مسافت

در مرکز

در مرکز عز و مستقر دولت فرود آمد

ذکر توجه میرزا ابوالقاسم بابر بجانب استرآباد و مقاتله و مجادله او با شیخ حسن الدین محمد آزادی و انهزام جناب سیادت مآب باراده ملک منصور

میرزا ابوالقاسم بابر چون رایت مراجعت برافراشت و در استرآباد نزول اجلال فرمود و استماع نمود
که والی ولایت ساری ربقه از قبه فرمان برداری پیچیده است و پای از دایره خدمتکاری کشیده و چون پرتو این خبر بر صفحه ضمیر انور تافت
فرمان همایون باستحضار سران سپاه و مقربان بارگاه شرف نفاذ یافت و بعد از تقدیم مشورت امیر هندوکه با جمعی از منتخبان لشکر
برسم منقلای روانه شدند و میرزا ابوالقاسم بابر با بقیه چریک منصور از عقب ایشان روانه شد والی آنجا چون ملجا و مرجع نداشت
برحسب ضرورت خاطر بر جنگ قرار داده و کردان هر دو لشکر و مبارزان هر دو کشور نزدیک یکدیگر رسیده دست بنیزه و شمشیر و خنجر بردند
و دران را بهای تخت و چشمهای پر از رخت فوجی از مازندرانیان از کمین بیرون جسته در برابر شیخ منصور از سم فرو بخشنده و منهزم گشتند
عبا میر هندوکه و امیر خداداد با طایفه که شیخ منصور گریزانیده بود باز خوردند و بزخم سنان آتشبار و شمشیر آن خاکسار از پای در آوردند
و سید عزیز که پشت و پناه ساری بود چند تیر کاری خورد و خود را بجای امنی رسانیده بعد از دو سه روز بدان زخمها وفات یافت
و بقیه السیف چند و جنگل را حصار ساختند و میرزا ابوالقاسم بابر چون ابر و باد از عقب ایشان براند و چون شب درآمد از ظلمت
لیل و کثرت گل و وحل مجال حرکت نماند و موکب همایون در همان محل که رسیده بودند نزول فرمودند و مقداری از شب گذشته
معدودی چند باردوی اعلی آمدند و بشرف عرض رسانیدند که مخالفان لشکر منصور را پراکنده ساختند و متعاقب ایشان جمعی رسیده
موافق گروه اول گفتند و شیخ منصور که از صدمت جنگ گریخته بود بپابوس شهریار مشرف شده معروض داشت که امرا و سپاه متفرق
گشتند مناسب چنان مینماید که پادشاه بخیمگاه مراجعت نماید میرزا ابوالقاسم بابر از این سخن بر آشفت و گفت که حالا همراه بسیار از
خشم زخمی دا نشده اکثر استخوان تیرباران نظر دارند از جنگل معاودت نمودن ناسزای بدکرداران در کنار ایشان بنهیم محال است
و شب در آن منزل گذرانیده علی الصباح نهضت فرمود و چون اندک مسافتی قطع فرمود از جانب امرا قاصدی رسید و پیغام ایشان
گذرانید که دشمنان مانند بنات النعش پراکنده شده بودند بار ثریا آسا جمع گشتند اگر چتر همایون فال سایه اقبال بر سر این دولتخواهان افکند
عنقا از او امید است که رخت حیات از این غرقاب هلاک بساحل نجات رسانیم میرزا ابوالقاسم بابر از استماع این خبر چون آتش
برافروخت و در حرکت سرعت نموده نماز پیشین بامرا پیوست و قضا را در آنجا توقف و تعشه در دل پادشاه جهانیان نرم

و هنوز فرسنگی نرفته بود که خبر انهزام مخالفان رسید و از وقوع این فتح مبین مراسم شکر الهی بتقدیم رسانید و لشکریان غنایم
بسیار گرفته مجموع بجرو کان استظهار گشتند و حاکم ساری مختفی و متواری شد اما از آن حصن در مقام اعتذار و استغفار آمده قاصدی
بجانب میرزا علی فرستاد که اگر پادشاه عنایت فرموده از سر جریمه این بنده درگذرد مدت العمر بجاده عبودیت مستقیم باشیم و میرزا ابو القاسم
مولانا شمس الدین احمد بخاری صدر را برسالت و استمالت سید شمس الدین بن محمد ارسال نمود و مولانا پیش او رفته جناب سیادت مآب اظهار عجز
و تضرع نمود مولانا محمد صدر بازگشته صورت عجز و مسکنت او را بعرض رسانید و یکی از معتمدان سید را همراه آورد و میرزا ابو القاسم بابر
در صدد عنایت آنجناب بادهٔ التفات بسیار کرد و چند روز طبل سادیرا القرقه دم خویش تزیین ساخت و یکی از امرا رکن الدوله را
همراه میر سید محمد فرستاد و مخدره از حجله نشینان خاندان عصمت را خواستگاری نمود و جناب سیادت پناهی این معنی را فوزی
عظیم دانسته متقبل شد که چون اسباب مهیا سازد هر وقت که اشارت عالی نافذ گردد نور باصرهٔ خاندان سیادت را ارسال
نماید و میرزا ابو القاسم بابر تمامت ولایت ساری را بسید شمس الدین بن محمد ارزانی داشته بجانب استراباد در حرکت آمد باره دیگر خطبه
و سکه بنام و لقب همایون او زینت یافت و شیخ منصور که اجتناب خطا کرده خبر غیر واقع بمسمع اشرف اعلی رسانیده بود مخاطب و معاقب
گشت و در خلال این احوال فیاض بخشش و بخشنده بخت میرزا بابر را بفرزندی خورشید طلعت کرامت فرمود میرزا شاه محمود موسوم شد
و طویهای عظیم و جشنهای قوی ترتیب دادند و ولادت شاهزاده در شهور سنه اثنین و خمسین و ثمانمائه اتفاق افتاد **ذکر توجه میرزا علاء الدوله**
بجانب اندخود و شبرغان و متفرق شدن رعایای مملکت مذکور از تعرض لشکریان سابقاً مذکور شد که یکی از شروط مصالحت شاهزادگان
آن بود که میرزا علاء الدوله نوکران میرزا عبد اللطیف را که در واقعه نیشابور گرفته شده بودند بفرستد و از خزانه عامره آنچه لایق و مناسب
داند ارسال نماید میرزا عبد اللطیف که بکثرت خزاین و اعوان و انصار استظهار تمام داشت از آن شرط یاد کرد و میرزا عبد اللطیف
چند نوبت قاصد فرستاد و گرفتاران طلب فرمود میرزا علاء الدوله آن سخن را کان لم یکن انگاشته و آن التماس را [illegible]
و مع ذلک میرزا صالح را با طایفه از امرا بجانب مرغاب فرستاد تا از اندخود در خبر باشد و چون آمدن میرزا صالح مسموع میرزا عبد اللطیف
گشت و حال آنکه او را از واقعه نیشابور صورت انتقامی در خاطر بود و تأخیر در فرستادن نوکران علاوه عداوت گشت ناگاه از بلخ ایلغار
کرده بر سر میرزا صالح تاخت و عقد جمعیت او را از هم گسسته پریشان ساخت و گویند که میرزا صالح را چندان مجال نشد که پای او در رکاب آمد

و خود را از آن مهلکه بهزار مشقت بکنار کشید و بمیرزا علاء الدوله پیوست و کیفیت حادثه را باز نمود و میرزا علاء الدوله از استماع این خبر بر آشفت و فرمود
نوکران میرزا عبد اللطیف را که در زندان بودند بقتل رسانید و با آنکه فصل زمستان بود لشکرها جمع آورده متوجه بلخ و شبرغان شد میرزا عبد اللطیف
در استحکام برج و باره بلخ اهتمام نموده قاصدی پیش میرزا الغ بیگ فرستاد و ویرا از صورت واقعه اعلام داد و میرزا الغ بیگ
ایلچی نزد میرزا علاء الدوله روان کرده پیغام فرمود که چون اساس آشتی تشیید و تأکید یافته از آن باید کوشید که روز بروز محبت و وداد
در ازدیاد پذیرد و اگر از عبد اللطیف حرکتی ناپسندیده صدور یافت وظیفه آن بود که اعلام آنجانب نمودی تا تنبیه و تأدیب او [illegible]
کشتی اکنون صلاح آنست که عبور نمانید و لشکر از خرابی مملکت منع فرمایید چون این پیغام بمیرزا علاء الدوله رسید عزم معاودت
جزم فرمود امرا و لشکریان ولایت اندخود و شبرغان را غارت عام کردند و مردم را اسیر گرفتند و شاهزاده مراجعت کرده در نواحی
چکتو بنای حصاری فرمان داد و چون از شدت برودت هوا و هجوم لشکر و باران مجال خشت پختن نبود از حوضها و برکها
لشکریان خشت پخته نقل کردند و بنا برآنکه پاساقیان لشکر با آنکه بساختن حصار مشغول بودند بغیر از گندم بریان قوتی دیگر نمیشد
آن قلعه را قلعه قورماج نام نهادند و بعد از تکمیل قلعه قورماج که هرگز رونق و رواج نیافت میرزا علاء الدوله بسعادت و اقبال بدار السلطنه
هرات بازگشته در مستقر شرف خویش نزول اجلال فرمود و بقیه آن زمستان در منازل دلکش بفر اقبال گذرانید و چون فصل شتا
بنهایت انجامید و موسم بهار رسیده سبزه و ریاحین در اطراف باغ دمید میرزا علاء الدوله جهت ختان فرزند ارجمند میرزا ابراهیم ترتیب
طوی فرمان داد و باغ زاغان را رشک بستان ارم ساخت و حکم مطاع نفاذ یافت که خلایق تزئین بشهر و مجلس بارگاه شاهی و ملأ
[illegible] خدمت نمایند و جناب پادشاه و مقربان بارگاه و امرا و لشکریان که مجموع ترک و تاجیک خراسان که در آن اوان در دار السلطنه
هرات بودند میل نشاط و خرمی کرده و بساط عیش ممهد داشته تا کار در کار مقتضی طبیعت خود عمل نمودند [illegible] مضمون اذا اتی
[illegible] والدهر ابو صبوح [illegible] فلک کبود پوش [illegible] شیشه خانه جمعیت اهالی [illegible] نوش و انداخت پیمان این سخن [illegible]
که مقرر بود که آتش عام دهند و وضیع و شریف و شاه و گدا در یک انجمن در هم [illegible] شیشه بر لب ننهند و در این اثنا خبر آمد که میرزا ابو القاسم
[illegible] با لشکری زیاده از حد و عدد [illegible] بهرات نزول فرمود [illegible] میرزا علاء الدوله از آن
[illegible] مجلس بزم را [illegible] **ذکر محاربه میرزا علاء الدوله و میرزا الغ بیگ [illegible] و بیان حال ایشان** چون میرزا علاء الدوله

نوکران میرزا عبداللطیف را که نفرستادن ایشان وعده کرده بود بکشت و از غزای این دو قاین حضرت خاقان سعید بسبزوار متوجه
نفرستاد و لشکر کشیده بجانب بلخ و شبرغان رفت و آن مملکت را زیر و زبر گردانیده بازگشت و از این قضایا میرزا الغ بیک را جهت
برای شد که بجانب ایران لشکر کشد و بمقتضی المکافات نوع الطبیعه واجبه عمل نماید لاجرم با لشکر ما وراء النهر و ترکستان بعزم
تسخیر خراسان از آمویه عبور نمود و میرزا عبداللطیف با لشکرها قندز و بغلان و ارهنگ و سایر ولایت ختلان و بلخ و اندخود و شبرغان
و فاریاب تا حدود مرغاب بدانجا پیوسته و باتفاق ارتفع میرزا علاء الدوله وجه جهت ساختند و میرزا علاء الدوله چون از توجه
طالبان ملک آگاهی یافت در گنج گشاده افواج حشم و طبقات خدم را زر بشمار داد و چون اسباب سپاه بساره عدد ترتیب
و تنظیم یافت بدستور زمان حضرت خاقان سعید امیر محمد صوفی ترخان و امیر ابوسعید الحکومت دوار و تکلی هرات تعیین نمود
و قلعه اختیار الدین را با چهار هزار تومان نقد که از جمله چند هزار مانده بود با آقا حاجی قبیح که وزیر و معتمدان او انتظام داشت سپرد
و مولانا احمد بیاول را که از تربیت یافتگان دولت او بود نصب فرموده و میرزا الغ بیک با حشمتی هر چه تمامتر روز و شب مانند فلک
دوار در حرکت آمده و از لشکر و ایوار می آمد و چون قمر در سیر سرعت مینمود و منازل می پیمود تا از آب مرغاب گذشته بترتیب
رسید و میرزا علاء الدوله چون از کوتل سنجاب عبور نمود بر خاطر خطیرش گذشت که با عم بزرگوار از در صلح و صفا درآید و آتش منازعت
که بالا گرفته بود بر شحات مصادقت منطفی گرداند و این معنی را با خاطرش از هر بابی یافته یکی از مخصوصان خود بشهر روان کرد
تا از جناب ارشاد مآب شیخ بهاء الملة والدین عمر التماس نمایند که قدم رنجه فرمایند و در مصلحت سخن گویند تا باشد که بیمن انفاس
متبرکه ایشان چندین هزار کس از قصد و خون و مال یکدیگر باز ایستند و چون فرستاده کمان بخدمت آن عزیز بزرگوار رسیده پیغام
متمسل ایشان بعذر دل قرار داده و جناب شیخ الاسلام با جمعی از معتقدان و مریدان روان شدند و یکی از آن جمله والد مسعود راقم این
و جناب مخدومی ابوسعید تا بموازی بیست هزار از نشار یکی از دو خوف همراه خویش گردانیدند این کشته و جو و عرض سن جرات نمود
و معروض رسانید که قمر در طریقه محترفه است اگر یک لحظه رود شاید اتخاذ ابر کینه را شتاب داده فرمود که الافق محترقه با شیخ و مریدان
او مکنه و پیش از وصول اتخاذ اینها آن دو لشکر مانند بحر قهر در جوش و خروش آمده روی توجه بیکدیگر نهادند میرزا الغ بیک با جوانغار
میرزا عبداللطیف سپرده و برانغار را با میرزا عبدالله مادر که در سلک ... میرزا عبدالعزیز اهتمام و اهتمام نظم فرمود و بنفس خود در قول جای

کرفت

گرفت و چند قشون از بهادران نامدار در ظل رایات فتح آیات جا داد تا اگر احتیاج افتد امداد کار ... کنند از آن جانب میرزا علاء الدوله
اجازت برانغار چشم امید از فروغ تیغ میرزا صالح و اتباع او روشن بود و جوانغار از لمعان سنان میرزا خلیل سلطان منور و مزین
شده و خود در قول آرام گرفته چند امیر تومان با لشکرها جان سپر سون کنک مهیا بودند و در وقتی که آن دو لشکر شد خوی را بر
هم بایستادند میرزا عبدالله شیرازی از صف بیرون آمده بجانب میرزا الغ بیک رفت و این معنی موجب وهن قشون لشکر خراسان
گشت میرزا علاء الدوله از این حرکت تا جایگاه از جایگاه رفت و با وجود انفعال دلیرانه بجنگ ترغیب مینمود و آن دو لشکر با هم در
یکدیگر بخشیدند و خاک معرکه با خون مبارزان بخشید عاقبت آثار ضعف و فتور بر صفحات روزگار سپاه خراسان ظاهر ... بخت
گشت و سمرقندیان خیره شده جوانغار و برانغار میرزا علاء الدوله را از جای برداشتند و شاهزاده در قلب توقف نمود و چون دید
که مهم نوعی دیگر است او نیز از معرکه عنان برتافت و میرزا الغ بیک بتایید حضرت یزدانی اختصاص یافت و میرزا علاء الدوله
از جنگگاه بیرون رفته متوجه قلعه عماد شد و ابواب خزاین گشاده اموال فراوان بنوکران داد و از آن موضع بعزم طاقات
برادر کهتر میرزا بابر روی باسترآباد نهاد و چون آنجا رسید اجتماع سعدین دست داد و برادران بیکدیگر اظهار استبشار نمودند
میرزا بابر منعقد و دلجوئی برادر زبان گشاده گفت خاطر جمع باید که هیچ چیز از ملک و مال و لشکر از تو دریغ نیست و مهد علیا گوهرشاد آغا
و برادر او امیر محمد صوفی ترخان و خواجه غیاث الدین احمد خوافی و امیر سلطان ابوسعید دار و غه که در هرات بودند چون خبر انهزام
میرزا علاء الدوله شنیدند بر جناح استعجال متوجه عراق گشتند امیر ابوسعید داروغه در اثنای راه گرفتار شده و دیگران بسلامت رفته بکاشان
رسیدند و چون کوکب بخت میرزا الغ بیک بدرجه شرف رسید مظفر و منصور گشت لشکر را از کشتن مخالفان منع فرمود و بر جان ایشان
بخشود و عساکر منصور از کثرت غنایم معمور شده و میرزا الغ بیک شکر نعمت الهی بجای آورده فتحنامها باطراف آفاق فرستاده و با لکم
میرزا عبداللطیف در آن معرکه آثار شجاعت بظهور رسانیده بود میرزا الغ بیک فرمان داد که منشیان بلاغت شعار جلدوی این فتح نامه را
بنام فرزند کهتر او میرزا عبدالعزیز نوشتند و این معنی بر مزاج شاهزاده گران آمده کدورت بکران در ضمیرش راه یافت و موکب جاه و جلال
از موضع ترناب کامران و کامیاب بجانب دار السلطنه هرات نهضت فرموده و سپاه سمرقند در منزل چهل دختران حضرت ولایت
منقبت شیخ بهاء الدین عمر و اصحاب او را غارت عام کردند و ساربان جناب مرحومی ابوی حکایت کرد که چون ترکان در صحرای

چهل دختران مهار قطار شتر که رخوت و اقمشه بر آن بار کرده بودیم از دست من ربودند ایشان گفتیم که این شهاب‌الدین فرزند که از طالبان
و مخصوصان حضرت شیخ زمان است تعلق بدیشان دارد جواب دادند که ما این چیزها را تبرک پیر می‌بریم القصه میرزا الغ‌بیگ هم در آن منزل با شیخ ملاقات
کرده فرمود تا افغانان شیخ بزرگوار را بازدهند و تعظیم و احترام کنند و این معنی بر میرزا الغ‌بیگ مبارک نیامد و شرح زوال دولت او
مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و میرزا الغ‌بیگ عازم مرکز دولت و مستقر خلافت حضرت خاقان سعید شده سادات و قضات
و علما و اشراف و اعیان [illegible] برسم استقبال استعجال نمودند و میرزا الغ‌بیگ بر سریر فرمانروائی نشست و آفتاب عدالت و احسان
او بر اطراف و اقطار ممالک خراسان تافت و فقیران و زیردستان را در کنف عاطفت و مرحمت خویش آورد و امیر جلال‌الدین
محمد و الد امیر سلطان شاه برلاس که مصحوب پدر خویش و باتفاق او در حوالی مرغاب از میرزا علاءالدوله روی گردان شده بودند بخدمت
میرزا الغ‌بیگ رفته در تاریخ فتح مذکور گوید بیت مظفر الغ‌بیگ کورکان شاه * که در سلطنت داشت اساسی عجب * چو لشکر بسوی خراسان کشید
میسر شدش فتح و فتحی غریب * ظفر داد نصرت لشکرش * بتاریخ گفتا که فتحا غریب * و امیر جلال‌الدین محمد بلطف طبع و حدت ذهن
در میان ترک و تاجیک اشتهار داشت و سبب آمدن میرزا الغ‌بیگ بخراسان و انقراض دولت میرزا علاءالدوله او بود و امیر سلطان
برلاس بود و در غرایب حکایات آنکه میرزا عبداللطیف در قلعه اختیارالدین محبوس بود و میرزا علاءالدوله امرا را در خواص باب
انعام و الطاف او مشورت فرمود و امیر حاجی عباس که در زمره امرای عظام انتظام داشت گفت رای من آنست که میرزا عبداللطیف را
بر چوب دار استوار کنند و امرا را تکلیف نمایند که او را تیرباران کنند اما بخت کسی که او را تیری زند امیر سلطان شاه برلاس شیخ و حوالی
اراده پادشاه و تقدیر و مقتضی تقدیر بخلاف آن اندیشه بود برای امیر شیخ حاجی عمل نمودند آخر الامر امیر سلطان شاه بسمرقند گریخت و میرزا
الغ‌بیگ را با قشون و رمه بخراسان آورد فی الجمله چون میرزا الغ‌بیگ بر مسند جهانبانی برآمد قلعه بزرگ در شرقی شمالی هرات واقعست
و از آنجا تا شهر ده و اندوه فرسنگ تخمین مسافت باشد و در آن ایام مشحون بدفاین فراوان و اجناس و نقود بی‌پایان بود و بعضی
از معتمدان میرزا علاءالدوله محافظت آن قلعه قیام می‌نمودند مسخر شد و همچنین حصار اختیارالدین که باهتمام آقا حاجی بیگ ارتباط
و انضباط داشت یعنی میرزا عبداللطیف که در حین حبس او طریق التفات و اختلاط مسلوک میداشت و او نیز بلوازم خدمتکاری قیام می‌نمود
مفتوح گشت و اجناس نفایس و سلیح خطیر از نقود در قبضه اقتدار شهریار فلک مقدار آمد و مبلغ دولت آن قدر که تعلق بخاصه میرزا عبداللطیف داشت

ندان آن حصار مخزون بود و با آنکه میرزا الغ‌بیگ از فتوحات و غنایم خراسان هیچ چیزی بفرزند ارجمند نداد و در آن دولت نوبان
نیز مضایقه نمود و خصوصیت نیز موجب آزار آن دو شد و کدورت میرزا عبداللطیف گشت و میرزا الغ‌بیگ پرتو التفات بر حال جناب
افادت مآب مولانا قطب‌الدین احمد امامی انداخته خدمتش را منصب قضا ارزانی داشت و جناب سید عمادالدین والد سید زین‌العابدین جنابذی
را در دیوان وزارت نصب فرمود و امیر یارعلی والد امیر بیکنده ترکمان که امیر خلیل‌الله شروانی او را بخراسان فرستاده بود بوعده آثار قشر
که پادشاه و رنا صبیه و شاه بشیر جو و خنده کرده و سلطان ابوسعید دار و قدر را قرین او گردانیده بجبار تبره تو فرستاد و موکب همایون بجانب
مشهد مقدس رضوی در کنف دولت و اقبال نهضت فرمود **ذکر عزیمت میرزا الغ‌بیگ بجانب جلکا رادکان و حرکت انجاب اترا اک**
مکان تا حد و خبوشان میرزا علاءالدوله چون بمیرزا بابر پیوست هر دو برادر در مخالفت میرزا الغ‌بیگ موافقت نمودند و جمعی از ترکمانان
و سپاهیان بایشان ملحق شدند و خلقی کثیر در ظل رایات شاهزادگان مجتمع گشتند و طایفه از امرا و بهادران بسمرقند که در عقب ترکمانان
رفته بودند بیام رسید و از اجتماع آن دو شاهزاده آگاه شدند عرضه داشتی بپایه سریر اعلی فرستاده کیفیت حال اعلام نمودند و میرزا الغ‌بیگ چون
بر مضمون عرضه داشت مطلع شد با لشکر در جنبش آمده بمشهد مقدس رسید و شرایط زیارت بجای آورد و جمعی از امرا را بتسخیر قلعه عماد فرستاد
و آن قلعه بود در زمین دور و با آسمان نزدیک و استیلاء و استعلاء آن موضع منیع بحیثی که کوشش انسان بجز نمی‌رسید و چون
این معنی برای انور روشن گشت که فتح قلعه در مدت قریب میسر نمیشود قاصدی فرستاده او را جهد داشت و رایت توجه بجانب جلکا
رادکان برافراشت و در چهار باغ آن موضع چند روز اقامت داشت و در آن مقام ایلچی میرزا بابر رسیده تحفه و هدایا بموقف عرض رسانید
میرزا الغ‌بیگ اظهار عنایت کرده ایلچی را بصنوف نوازش اختصاص داده بازگردانید و متعاقب ایلچی روانه شده تا اسفراین عنان بعزم
کشید و میرزا عبداللطیف و میرزا عبدالله شیرازی را با گروه انبوه ببسطام فرستاده فرمان داد که میرزا عبدالله باستراباد در آید و آثار استیلا و اقتدار
بظهور رساند و میرزا الغ‌بیگ تا پل ابریشم رفته معاودت فرمود و میرزا عبداللطیف که در سرحد بسطام مقام داشت چون از جهت پدر آگاه شد
بر فور بازگشت و در معاودت بتقرب میرزا الغ‌بیگ حشمت او در خاطرها قصور پذیرفت از مخبران صادق القول مسموع است که میرزا الغ‌بیگ
تا الکه بسطام میرفت میرزا علاءالدوله و میرزا بابر بعراق در آمده در سلک ملازمان میرزا سلطان محمد انتظام یافتند و میرزا عبداللطیف
در اثنای راه بمرضی صعب گرفتار شد فتنه انگیزان استماع میرزا الغ‌بیگ کردند که خدمتش تمارض می‌نماید و انجاب طایفه از خواص

ومظفر بازار روانه و دشت تا شاهزاده را در محفه انداخته و مشهد آوردند و در آنجا کیفیت حال بر میرزا الغ بیگ ظاهر شده فرمود تا اطبا و حکما
معالجه میرزا عبد اللطیف قیام نمودند و شاهزاده بعد از چند روز سر از بالین ناتوانی برداشته صحت کامل یافت الحمد لله علی انعامه **ذکر توجه امیر
یار علی ترکمان از حصار نیره تو بجانب شهر هرات و استماع وصول موکب پادشاه خراسان** و در آن [illegible] آن که امیر یار علی و سلطان
ابو سعید دار و نمه در قلعه نیره تو محبوس بودند شخصی از کسان سلطان ابو سعید سوهان در میان کماج تعبیه کرده پیش ایشان فرستاد و آن دو عزیز
بوسیله سوهان بند از پای خود برداشته و چند تن با خود یار ساخته شمشیر در اهل قلعه نهادند و بعضی از مستحفظان کشته شد و بقیة السیف امان
یافتند و از سر اخلاص کمر خدمت ایشان بر میان بستند و امیر یار علی سلطان ابو سعید را رخصت داده از قلعه بیرون فرستاد و اموال و اسباب
که در قلعه مخزون بود تصرف نمود و بطمع زر گروهی انبوه پیش او جمع آمدند و امیر یار علی دست سخا بگشاده و لشکر بسیار و جنس بسیار
بمردم تفرقه داد و بعزم تسخیر شهر هرات رایت نهضت برافراخته بولایت کرخ درآمد و امیر بایزید پروانچی که در شهر حاکم بود از توجه
او آگاهی یافته مسرعان پیش میرزا الغ بیگ فرستاد و برج و باره هرات را محفوظ و مضبوط گردانیده حکم فرمود که هر که الاغ و [illegible] داشته باشد
بعزم رزم امیر یار علی بیرون رود و مردم تازیک چنانچه گفت خیابان بیرون رفتند بر سر ایشان [illegible] شده روی گریز نهادند و چون در آن حدود [illegible]
یار علی صباحی رایت [illegible] و همه را غارت کرده هر چه داشتند گرفت اما هیچکس را بجان تعرض نرسانید و از جهات خلق هرات
احوال اخوان یار علی منتظم گشت و بظاهر شهر رسیده فرود آمد و مردم بیرون شهر را تمامی از وی رسید و طایفه از اوباش و لیام
جمعی از نوکران امرا که در آن ایام بی اعتبار و بی احترام بودند در خدمت او مجتمع گشته و فتنه [illegible] از سر هر جانب [illegible] نمودند [illegible]
حکم کرد و ترکان سمرقندی [illegible] که مخالفان پیرامون خندق گردند و کار فرصت نیز در محاربه و مقاتله بجان بکوشیدند و نقد
[illegible] و مکان مساعی جمیله بتقدیم رسانیدند لحظه از مراسم جنگ و پیکار فارغ نمودند و بدین طریقه چند شب تیره و روز روشن که در چشم
شهریان [illegible] بدین نوع تیره می نمود بسر بردند تا روزی یار علی چهار شنبه در برابر برج [illegible] جنگ پیش آورد و کنار خندق آمدند
ناگاه جمعی از ایشان [illegible] بر دست گرفته [illegible] آمدند و [illegible] در دیوار شهر [illegible] شده و [illegible] بر ترکان
استیلا یافته از روی باره و برج گریخته و [illegible] نیز از هم فرو ریختند و در این حین فرقه از تیر اندازان تازیک های [illegible] پیش جا دند
و بر مخالفان که تخریب دیوار مشغول بودند تیر باران کردند و اکثر مردم [illegible] از خاک [illegible] باک گریختند و تا رسیدن ایشان کنار خندق

سپاه ایشان

بسیاری از ایشان زخمدار و افگار شدند و از زخم نفت تفنگ بر کوش یار علی رسید و بعد از دو سه روز از جانب میرزا الغ بیگ میر اسمعیل
صوفی ترخان با الله داد کوکلتاش و آقا یادگار امرا جدید در شهر رسیدند و شب از دروازه درآمدند و اهالی هرات قوت و شوکت زیاده شد و
یار علی هر چند جهد کرد نتوانست که دست در گردن مقصود حمایل کند و او را [illegible] آخر منجر گردانیدند و در این اثنا میرزا الغ بیگ [illegible]
از کشته [illegible] بهرات رسید و یار علی با صد هزار امید از صدمات لشکر منصور سراسیمه و مایوس از در شهر برخاست لیام و عوام که پیش
او جمع آمده بودند پریشان شدند و میرزا الغ بیگ در دار السلطنه هرات نزول اجلال فرمود و امیر بایزید بعرض رسانید که اکثر مردم بیرون شهر
با یار علی یاری نمودند و بدین مرتبه خبر رسید و چندان خباثت کرد که آتش خشم جهان سوز اشتعال یافت و حکم شد که محلات ظاهر هرات را
[illegible] نموده غارت کنند و در آن هنگام سرما بمرتبه بود که خون در بدن [illegible] منجمد [illegible] لشکریان دست بغارت و تاراج برآوردند
و بعد از سه شبانه روز که ما یطلق علیه اسم الشی در دست هیچکس نماند و دریای رحمت شهریاری در موج آمده فرمان شد که دست از آن
کار باز داشتند و مردم بیرون گریان و عریان در آن سرمای قوی بدعا گویی و ثنا خوانی میرزا الغ بیگ مشغول شدند و [illegible] اواخر
رمضان واقع شده و در روز عید شخصی از علما که هر چه خورد و پوشیده داشت روزگار تا تاراج حادثات داده گرسنه و برهنه
[illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] پادشاه عادل خویش عیدی بده و شان و مسلمانان داد [illegible] حق تعالی بر عمر و دولت [illegible] میرزا
عبد اللطیف که بموجب فرموده در مشهد مانده بود تا عید صیام در آن مقام توقف نمود و چون آوازه توجه میرزا بابر شنید با لشکر
بجانب هرات روانه شده بیدرنگ [illegible] میرزا الغ بیگ عزیمت سمرقند جزم فرموده نعش خاقان مغفور را بالصوب روانه داشت
و طایفه از اهل هنر را کوچانیده بدیار ماوراء النهر فرستاد و فرمان داد که بعضی از بدایع را نیز نقل کنند و از آنجمله چند زوج در فولاد که خاقان
خاقان سعید از تبریز آورده و بمدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا منصوب گردانیده بموجب فرمان بماوراء النهر فرستادند و همچنین [illegible]
و نفایس فراوان بر حسب فرمان بآن طرف بردند و میرزا الغ بیگ سلطنت هرات را بهم زوال و انتقال [illegible] نموده میرزا عبد اللطیف [illegible]
داشت شاهزاده [illegible] بعد از روزی چند از صدمات سپاه میرزا بابر قرار بر فرار اختیار کرده چنانچه بعد از این تحریر خواهد یافت ان شاء الله
تعالی **ذکر نهضت میرزا بابر بجانب دار السلطنه هرات و فتنه یار علی ترکمان و ذکر قضایا و حکایات** میرزا بابر چون در حدود [illegible]
شنید که نواب میرزا الغ بیگ از سر پل ابریشم بازگشت بدولت و سلطنت خویش [illegible] گشته لوای توجه از عقب او برافراشت [illegible]

هرات جلگه مجموع بلاد خراسان را وجه همت ساخت و بسرعت هر چه تمامتر از حرکت آمده با لشکری مانند شیر ژیان و پیل دمان بمشهد
مقدس درآمد و امیر هندو را با فوجی از بهادران تا ماورای آب مرو فرستاد چه در آن اوان استماع نموده بود که میرزا الغبیک از آن راه
عازم گشته و فوجی نامدار از اطراف هرات فرستاده و بنفس همایون عازم سرخس شد و امیر هندو منازل پیموده هر دو منزل یکی ساخت
و در آن زمان که سپهر دوار بر ثوابت و سیار آرایش یافت بحوالی اردوی میرزا الغبیک رسیده ابراهیم الکوجی را که بر ساقه لشکر بود
گرفته مقید ساخت و غنیمت فراوان بچنگ آورده سپاهی از کوچ باز گردانید و مراجعت کرده عازم دار السلطنه هرات شد و میرزا
الغبیک بر ظاهر هرات پل بسته عبور نمود و لشکریان بعضی کشته شدند و بعضی سکه نشسته که قوم اوزبک رسیده دست بغارت و تاراج بر آوردند
و سپاه سمرقند بهزار جان کندن خود را بجایی رسانیدند و میرزا الغبیک زمستان همانجا قشلاق فرموده و نعش خاقان مغفور را با آیین
تمام روانه سمرقند گردانید و در گنبد حضرت صاحبقران مغفور مدفون ساختند و میرزا بابر فوجی از سپاه ظفر مآثر که بجانب هرات
فرستاده بود منازل پیموده در قصبه فوشنج نزول فرمودند و میرزا عبد اللطیف خبر ایشان شنیده بعد از حکومت پانزده روز در ظلام لیل
الفرار فی وقته ظفر بر زبان آورده با خیل خود روی براه نهاد و لشکریان میرزا بابر ... نامی خواجه ... که بودند بهرات درآمدند
و علم استیلا افراختند و یار علی از قلعه بیرون آورده شده بظاهر دار السلطنه هرات رسید و چون آن خواجه و خلیل متعرض مردم
گشته و از رعیت بستم چیزی میستانند طباع خلایق از حرکات ایشان متنفر شده شب جمعه هنگام سحر طایفه از ارباب یقین یار علی
از جانب دروازه عراق بشهر درآورده ... میرزا بابر ... اختیار الدین بردند و روز دیگر ... اشتیاق بیرون آمدند و یار علی بقلعه رفته
مبلغی خطیر که از مردم بزجر و تعدی ستانده بودند برگرفته فرار نمودند و یار علی در آن چند روز که حاکم بود با رعایا و زیردستان ...
معاش میکرد و پیوسته بشرب خمر و ارتکاب ملاهی مشغول بود و در این اثنا عبد العلی که از اردوی میرزا بابر بطریق ... آمده
آمده بشیوه ندیمی و خدمتکاری پیش گرفته و در آن شب که رایات همایون نزدیک رسید عبد العلی آنرا معلوم داشت ... بر آن
ترکان ساده لوح پیمودن گرفت و ... فوجی از دلیران لشکر منصور همه جوشن پوش ... نیزه دار
با تیغهای کشیده از دروازه ملک ... بباغ شهر ... یار علی را نیم مست گرفته دست و گردن بسته در سر کوچه خیابان بخدمت میرزا بابر
رسانیدند و موکب همایون بطالع سعد و بخت میمون در زمان مسعود نزول اجلال فرموده بموجب فرمان یار علی را در چهارسوی دار السلطنه

آورده بشهرستان عدم فرستادند و قرار در سر کوچه خیابان یافت و اینها قصه را از غزوه الیه ... و حسین و ... بو قورچی ...
بر سریر جهانبانی ... یافت و امیر هندو که از جانب مرو بازگشته ابراهیم الکوتیمور و بعضی از ارباب حرب را گرفته باز
گردانیده ... خون ابراهیم را در خواست نمود و ... میرزا بابر امیر هندو را الغبون هو الالف با شاهانه
عوارف خسروانه بنواخت پایه قدرش از ایوان کیوان بگذرانید و در اکثر بلاد خراسان رؤس منابر وجوه دنانیر باسم و القاب همایون
زیب و آرایش یافت و میرزا علاء الدوله از آن زمان که از معرکه میرزا الغبیک روی گردان شد تا این اوان که خراسان مفتوح گشت
در ظل عنایت میرزا بابر ... و میرزا بابر بعد از استیلا ... بر سم ... میرزا علاء الدوله را نزد میرزا علاء الدوله
... میرزا ابراهیم را با جواهر و نقود که در آن هنگام از قلعه عماد بیرون آورده بود بوان فرستاد و در این اثنا که در دار السلطنه
هرات در تحت تصرف میرزا بابر آمد جمعی از مردم شریر حاسد که در مجلس آن دو پادشاه آمد و شد مینمودند بعرض میرزا بابر رسانیدند
که میرزا علاء الدوله داعیه سرکشی و جدال دارد و پیوسته حرف استقلال بر لوح ضمیر مینگارد و بحکم من یستمع یخل این سخن مؤثر افتاده
میرزا بابر فرمود که میرزا علاء الدوله را گرفته محبوس ساختند و جمعی کثیر بتوان فرستادند تا میرزا ابراهیم را بگیرند و باز گردانند اتفاقا
رفته مولانا احمد یساول جنگی عظیم کرد و زخمی قوی بدست او رسید و رقیه سلطان بیگه را که همشیره میرزا ابراهیم بود بجانب عراق برد
و سید ... رسیدند میرزا ابراهیم را با خزاین ... که همراه داشت پیش میرزا بابر آوردند و جناب شهریاری
... میرزا ابراهیم را نیز محبوس گردانید و در اثنای این اوقات امیر هندو که در امور ملک
و مال بغایت صاحب اختیار بود رسید اما چون میرزا بابر از اشتغال بعیش و عشرت پروای ضبط مملکت نداشت ... امرا ... جور
و ستم کردند و بخلاف عرف و عقل از ایشان حرکات در وجود می آمد و امیر هندو که زینت سلطنت و کیاست ... بود از اطوار
و اوضاع امرا متنفر و ملول شده رخصت طلبید که چند روزی بییلاق بادغیس رود اجازت یافته بدان صوب روان شد و ابراهیم
الکوتیمور را محبوس داشته با خود همراه برد و در این اثنا از پیش میرزا عبد اللطیف که در بلخ بود قاصدی آمده خبر رسانید که میرزا الغبیک لشکر
ماوراء النهر و ترکستان جمع آورده عازم خراسانست لیکن با توفیق الهی نخواهیم گذاشت که از آب عبور کند خاطر جمع دارند که ما
عنان این طریق موافقت مسلوک خواهیم داشت ذکر مخالفت میرزا عبد اللطیف با جناب الغبیک و لشکر کشیدن پدر و پسر نشستن در برابر یکدیگر مجملا ...

الهی ... میمون و ... همایون میرزا سلطان ابو سعید گورکان ساطع و لایح بود پیوسته ملازمت میرزا الغبیک مینمود و از افعال ...
قوانین و آداب سلطنت اقتباس مینمود و دایم الاوقات حرف سلطنت میگفت و همیشه هوای امارت بر ضمیر انور میگذشت و مانند ...
بشیوه عز و ... پروای عیش و عشرت نداشت و در آن هنگام که پدر و پسر باطل معارضه ... گسترده بودند قوم ارغون را با خود متفق
ساخت و فرصت غنیمت شمرده متوجه سمرقند شد و چون میرزا عبد العزیز در خود قوت و مکنت جنگ ... ناچار در چهار دیوار شهر
قرار گرفت ... میرزا سلطان ابو سعید که در ظاهر سمرقند ... مقبره حضرت شاه ... میرزا الغبیک چون بر این حال
اطلاع یافت آتش غیرت پادشاهانه در کانون ضمیرش مشتعل شد و دود حیرت و دهشت بر دماغ او ... و بعد از تقدیم مشورت
میرزا الغبیک میرزا عبد اللطیف را بحال خود گذاشته روی بسمرقند نهاد و چون بالخود رسید میرزا سلطان ابو سعید از بیم صولت و هیبت
سپاه منصور ترک محاصره کرده بصوب ... رفت و میرزا عبد اللطیف از آب عبور نموده و بقیة الحضرا ... آمد و لشکرهای آن نواحی
جمع آورده متوجه سمرقند شد و چون از آب گذشت میرزا الغبیک با سپاهی چون حرکات فلکی ... از سمرقند بیرون آمده ...
رسید و از جانب دیگر سپاهی سپاه میرزا عبد اللطیف بدید گشت و میرزا الغبیک ... قرار گرفت و آن دو لشکر خونریز آثار روز
رستخیز ظاهر ساختند و بعد از آنکه ... بر روزگار سمرقندیان لایح گشت از آن جانب ... روی بفرار نهاد و میران ...
میرزا ... بدروازه سمرقند رسید و خواست که بارک درآید میرزا شاه ... که از خاک برداشته و نگاهداشته او بود از دخول قلعه منع آمد و میرزا الغبیک
با چشم پرنم و دل پرغم روی بشاهرخیه نهاد و میرزا عبد العزیز ... عازم ... بودند از امیر حاجی محمد خسرو که در آن هنگام در اردوی
میرزا عبد اللطیف بود شنیدم که گفت در وقت برگرفتاری میرزا الغبیک گفتم که اگر پادشاه ... دمشق ... اگر با ...
پشته فرود می آمد مجموع لشکر میرزا عبد اللطیف ... بود ... سخنی میگوید ... فراز ... جرخ ...
فرود آورده و بحقیقت ... میرزا عبد اللطیف بسمرقند آمده بر سریر دولت تمکن یافت و میرزا الغبیک چون
بشاهرخیه ... قلعه بود ... فراوان ... در آن حصون ... خواست که چند روزی ... اقامت نماید ...
... میرزا الغبیک بود قصد ... و پادشاه ... اطلاع یافت
از آنجا بازگشت و گفته ... میرزا عبد العزیز ... بسمرقند آورد و میان آنجناب و فرزند ... میرزا عبد اللطیف ... سخنان

... که قلم مشکین رقم از ایراد آنها خود را معاف داشت و در آن اوقات میرزا عبد اللطیف ... حضرت صاحبقرانی ...
... می را فرمود که پیش خان زانو زده عرضه داشت که میرزا الغبیک ... شنیده و جناب قاضی ...
الغبیک را با میر حاجی خسرو سپردند که ... بحوالی ... ببرد ... استماع نمود که گفت ... شام ... میرزا
از سمرقند بیرون آمدیم و آنجناب در غایت فرح ... حکایت با من میگفت چون اندک مسافتی قطع کردیم ناگاه
شخصی از عقب ... گفتم خیرات ... میرزا الغبیک ... فرود آمدند و ...
توقف نمایند ... که ... جواب دادم که ... میرزا الغبیک ...
پرسید که فلان کس چه میگوید صورت حال باز نمودم میرزا الغبیک چون خبر توقف شنید ... باز ماند و اندوهی عظیم ...
استیلا یافت و در آن نزدیکی قلعه مختصر بود در آنجا فرود آمدیم و چون هوا اندک برودت داشت میرزا الغبیک فرمود تا پیش آتش ...
و کباب کردند و بعضی از نوکران بآن کار مشغول شدند ... آتش ... که بر دوش او بود رسید و اندک ...
میرزا الغبیک آتش را منطفی ساخته با شخص خطاب کرد که ... میدانی که حال چونست امیر حاجی محمد گفت که میرزا الغبیک
در آن زمان اضطراب بسیار میکرد و از حال میرزا عبد العزیز میپرسید و از حکم قتل خویش استفسار مینمود و من ... تسلی میدادم در این اثنا
... عباس با شخصی دیگر درآمدند و چون چشم آنجناب بر عباس افتاد ... از جای برخاست ... بر سینه عباس زد و آن شخص که همراه او
بود پوستین ... میرزا الغبیک از دوش او ... و عباس بیرون رفت و ریسمان ... در خانه ... کردم پادشاه ...
و عباس ... آنجناب را بیرون برد و ... مشعلی که ... هر یک ... سعادت ...
... شهادت رسانید و ما از آنجا بازگشته بسمرقند رفتیم و میرزا عبد اللطیف برادر خود عبد العزیز را پس از چند ... بود ...
و ... میرزا الغبیک گفته اند بیت چه عباس کشتش بتیغ جفا ، بود سال تاریخ عباس کشت ، العقدا ... شهزاده ... پادشاهی
جهان را که ... بقتل آورده ... حاصل کرد و با وجود عذاب آخرت از دنیا نیز حظی برنداشت ع چون کافر
درویش نه دنیا و نه دین داشت ، و بهنگام فتح سمرقند امیر سلطانشاه برلاس و پسرش امیر جلال الدین محمد پیش میرزا عبد اللطیف ...
امیر محمود ... و امیر سلطان شاه ... و سلطان یوسف برلاس و امیر اسمعیل ... خان ... ایشان ... میرزا ...

طالع میرزا الغ بیک و میرزا عبداللطیف بنظر امعان نگریسته حکم کرده بود که پدر از پسر آسیبی تمام رسد و این معنی با میرزا الغ بیک در میان نهاد
و همچنین حضرت خاقان والی بلاد هندوستان مکتوبی بپادشاه فرستاده بود و شمه از این صورت در ضمن آن درج فرموده غالبا حضرت
خاقان قضیه مقتل لطیف را از علمای نجوم و ارباب ریاضت و حکمای معلوم داشت و اعجوبة الزمان مولانا محمد ارسناد از این باب
با شهریار عالیجناب سخنان میگفت چنانکه روزی میرزا الغ بیک در حین توجه بجانب خراسان تقریر نمود که عنقریب مجموع
ممالک محروسه خاقان سعید را در تحت تصرف خواهیم آورد مولانا گفت اگر عبداللطیف بگذارد و این مولانا محمد ارسناد در طالع و رمل
و عزائم الملک از نوادر دوران بود و حکایات بدیع و غریب از وی در امور مخفیه و قضایای آینده منقولست از آن جمله مسود اوراق از حضرت
مولانا علاء الدین قوشچی حکایت شنیده که هر یک از آنها موجب استعجاب میشود و در این مقام از جهت اختصار یکی از آنها اختصار میرود مولانا
علی قوشچی فرمود که روزی در مجلس میرزا الغ بیک نشسته بودیم که مولانا محمد درآمد و آنجناب با او گفت که رملی بکش و ببین که آنچه بخاطر
میرسد بگو مولانا بموجب فرموده عمل نموده گفت سؤال از حرم است و دیگر هیچ نگفت پادشاه گفت علی قوشچی محرم است آنچه بخاطر
میرسد بگوی جناب مولوی گفت پادشاه از دو خاتون که در حباله نکاح دارد یکی را میکشد و دیگری را که دخترخانه است طلاق میدهد میرزا الغ بیک
از تطلیق دخترخان که بزهد و عفاف آراسته بود و نمیخواست که لحظه از وی جدا باشد تا بطلاق چه رسد استعجاب نمود و بعد از چند روز میرزا
الغ بیک خاتونی را که مولانا رقم قتل بر او کشیده بود بکشت و دخترخان چندان اظهار مسرت و شماتت کرد که میرزا او را طلاق داد القصه
میرزا الغ بیک بواسطه حکایتی که در قلم آمد چندان التفاتی بمیرزا عبداللطیف نداشت و میرزا عبدالعزیز را بروی ترجیح میداد و این معنی بر طبع
میرزا عبداللطیف دشوار می آمد و بعد از انهزام میرزا علاء الدوله و تسخیر خراسان چند امر از میرزا الغ بیک صادر شد که موجب کدورت
خاطر میرزا عبداللطیف گشت یکی آنکه علیده ی فتح بنام میرزا عبدالعزیز مقرر فرمود و دیگر آنکه دوبیت تومان لشکر شاهزاده را بحصار ضیاء الدین
و اشت قلعی پیوند داد دیگر آنکه در ولایت بلخ و هرات آورده سر تیز بافی بگذاشت مقصود آنکه شاهزاده بدست دشمن گرفتار شود و بجهت
تدبیرات آن واقع دفع نعذر بیاید نتواند کرد و علت عظیم مخالفت میرزا عبداللطیف این بود و دیگر آنکه میرزا الغ بیک در خفیه شاهزاده میرزا ابراهیم
که از احفاد حضرت صاحبقران مغفور بود در جلگای بلخ و شبرغان با ایل الوس خود آرام داشت در سال فرمودند ابوالفضل و قید
میرزا عبداللطیف که از اهل و ترفع نمود و میرزا ابراهیم سخن میرزا الغ بیک قولنیشه شده اعوان و انصار خویش جمع آورده متوجه جنگ

آنجا گرفت و میرزا عبداللطیف از استماع این خبر و عصیان میرزا ابراهیم تعجب نمود چرا که او پیوسته بآنجناب در مقام هواداری و جان
سپاری بوده خدمتش را بزبان لشکر بلخ روی توجه بدفع فتنه او نهاد و بعد از تقارب فریقین مبارزان در چالش از داوران دلیر
آمده و آسیای حرب گردان شده عاقبت میرزا عبداللطیف غلبه کرده مخالفان متفرق و پریشان شدند و میرزا ابراهیم بقتل
رسید و آن نشان میرزا الغ بیک در وقت ضبط و تحقیق جهات شاهزاده مقتول جهت میرزا عبداللطیف افتاده بود بالکل از جانب
پدر مایوس گشت و خوفی که از آنجناب داشت یکی از شد و لشکرها جمع آورده رایت خلاف برافراشت و فرمود تا صندوق تمغا را
شکسته منادی کردند که بعد از این کسی بجهت تمغا متعرض مردم نشود که مال آن رسم مذموم را از میان برداشتیم و دیوان دینار اسود خراج
انگاشتیم و باعث بر این خبر آن بود که میرزا الغ بیک در باب تمغا اهتمام تمام و مبالغه عظیم داشت ایل و الوس که از میرزا الغ بیک متنفر
بودند در ظل رایت میرزا عبداللطیف جمع آمدند و با لشکر فزون از چند و چون آماده حرب گشت و جناب میرزا الغ بیک با سپاه ماوراء النهر
و ترکستان زیاده از یک صد هزار بکین پسر متوجه کنار آب گشت و میرزا عبداللطیف در آنجانب جیحون گذرها را ضبط فرموده پدر و پسر
در برابر یکدیگر نشسته شد و آب در میان فریقین حایل بود و در آن مدت چند نوبت از بالای آب و پایان آب لشکریان گذشته
و محاربه نمودند و در اکثر اوقات کسان میرزا عبداللطیف غالب می آمدند نوبتی میرزا عبدالله شیرازی برحسب فرمان از آب گذشت
و آتش محاربه برافروخت بدست لشکریان شاهزاده گرفتار گشت میرزا عبداللطیف در مقام مرحمت آمده او را بجان امان داد و چند روز
بر این قضیه گذشته میرزا الغ بیک از کنار آب بنابر مساعدت روزگار خطاب از برابر میرزا عبداللطیف کوچ کرد و ادوات و اسباب
پادشاهی را گذاشته روی توجه بجانب سمرقند نهاد مفصل این مجمل آنکه میرزا الغ بیک در وقت توجه بدفع فتنه میرزا عبداللطیف میرزا
عبدالعزیز را در سمرقند بنیابت گذاشت و میرزا عبدالعزیز در سمرقند حرکات ناپسندیده آغاز کرده دست باهل و عیال امرا و سپاهی دراز
کرده امرا اضطراب کرده این صورت را بعرض رسانیدند و میرزا الغ بیک چند نوبت نشان مشتمل بر تهدید و وعید بولد اعز فرستاد
شاهزاده همچنان بر افعال خود اصرار نمود و التفات باحکام و نصیحت پدر نکرد و امرا طاقت گشته نزدیک بآن رسید که میرزا الغ بیک را گذاشته
بسمرقند سپارند و در خلال این احوال میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان انار الله
برهانه که شمار در ظهور میرزا سلطان ابوسعید معاودت ایل طغون و نهایت کار میرزا الغ بیک و خاتمه سپهر بوقلمون آثار پادشاهی و انوار شاهی

کاری نزدند امیر سلطانشاه در اثنای راه براه هرات رفت و پسرش بعد از دو سه روز وفات یافت و چون چند روز بر این قضیه گذشت میرزا
عبداللطیف با امرای مذکور که در وقت مخالفت او با پدر جان سپاری بسیار کرده بودند بدگمان شده مجموع را بقتل رسانید نعوذ بالله من شرور انفسنا
ومن سیئات اعمالنا ۞ الحمد میرزا عبداللطیف از جمیع جوانب خاطر جمع ساخته در ضبط ملک و قمع اعادی نمود هرگاه لشکر اوزبک بحوالی
شهر می آمدند قتل و حبس بسیار و اسیر بیشمار می بردند در آن زمستان بعید فرسنگی ولایت ماوراءالنهر از بیم صولت و صدمت او نیامدند و
میرزا عبداللطیف چون بر سریر سلطنت ماوراءالنهر متمکن گشت سلطان ابوسعید را از زندان ... بیرون آورده او را پیش خود نگاه داشته
تعرض نرسانید ذکر لشکر کشیدن میرزا ابوالقاسم بابر بجانب سیستان و ... و موجبات دیگر از وقایع خراسان در آن وقت که
میرزا عبداللطیف بتهیه اسباب معارضه والد خویش در ولایت بلخ اشتغال مینمود حاکم سیستان شاه حسین که همیشه آبا و اجداد او باطاعت
... آن خاندان عظیم الشان مفتخر و مباهی بودند اظهار خلاف کرده بنجار استبداد و استقلال دم از خود زد و در استماع این خبر
آتش خشم شهریار ستیزه دل میرزا ابوالقاسم بابر بهادر مشتعل شده فرمان داد تا سرداران بلاد خراسان با لشکرهای گران در ظل رایت فیروزی
نشان مجتمع گردند و بعد از آنکه ... دست داد ... در میان ... گرفت و خسرو فیروز جنگ از دار السلطنه هرات
نهضت فرموده آهنگ ولایت فراه کرد و قاصدی ... پیش امیر هندوکه فرستاده او را طلبید امیر مشارالیه عرضه داشت که میرزا
عبداللطیف در ولایت بلخ لشکری جمع ساخته این سرحد را خالی گذاشتن مصلحت نمینماید و میرزا بابر با ... ظفر شعار بعرصه فراه رفت
و از آنجا امرای نامدار را بجانب سیستان روان کرد حاکم ممالک نیمروز دانست که ... سیمین خود ...
که گفته اند بیت هر که با پولاد بازو پنجه کرد ۞ ساعد سیمین خود را رنجه کرد ۞ لاجرم در مقام عجز و اضطرار درآمد و از کرده پشیمان شده وسایل
... و افتقار در دامن شفعاء آویخت و ... گردانید که ...
آورد و حال لشکر ... مقتضای ...
زبان روان کرده ...
و کرم جبلی میرزا ابوالقاسم بابر رقم عفو و اغماض بر جریده جرایم ملک کشیده ...
مستقر سلطنت منعطف ساخت و چون امیر هندوکه از توجه میرزا بابر بجانب سیستان آگاهی یافت امیر ابراهیم ...

و او را اندازه خود گرفته پیش میرزا عبداللطیف برده ... و خود با ... مبادرت نموده و چون از توجه میرزا بابر ...
فوجی از سپاه ظفر پناه در ظل رایت امیر شیخ علی بهادر و امیر سلطان ابوسعید را در عقب امیر هندوکه فرستاد و سپاه ظفر نشان
در دیار خبوشان باو رسیدند و از جانبین بهادران در میدان آمده شمشیر جلادت آختند امیر هندوکه بسیاری از معارک دیده ...
و شمشیر ... مصاف مانند شیر ژیان ... تیغ کشیده صف ... امیر سلطان ابوسعید زخمی قوی رسید ...
در گذشت و آن لشکر از بیم صولت امیر هندوکه متفرق و پریشان شدند و مردم ... و خود با معدودی چند ...
... دیگران بغارت و تاراج مشغول شدند در این اثنا امیر شیخ علی بهادر و امیر هندوکه ... باز خوردند ... امیر شیخ علی
چیره ... دولت قاهره امیر هندوکه را بقتل آورده سر او را ... عبرت سایر ... از در دروازه ... میرزا بابر از جانب سیستان
کامیاب و کامران مراجعت نموده در مستقر عز و شرف خویش نزول فرمود و چون خاطر ... از جمیع جوانب جمع بود بساط عیش و نشاط
گسترده ... ساقیان سیمین ساق گلندام جامهای مدام نوشیدن گرفت و چند روزی بفراغت ... گذرانید مصرع خوش ... عیش و صحبت
باغ و بهار خوش است ۞ و در خلال این احوال قلعه عماد که ... میرزا علاءالدوله بود ... امیر محمد صالح که جوان پردل ...
بود مفتوح گشت ... میرزا بابر ... در اثنای این اوقات ... میرزا
علاءالدوله از ... غافل شده ... از حبس بیرون جسته راه غور ... پیش گرفت و از آنجا بسیستان رفته ...
و میرزا بابر ... بدفع ... فرستاد و میرزا علاءالدوله چون خبر توجه سپاه ظفر پناه شنید از سیستان بجانب عراق رفت ...
میرزا سلطان محمد خواست که ... برادر ... توقف نماید که ما عازم خراسانیم ...
قریب بآن طرف ملاقات خواهد شد انشاءالله تعالی

میرزا سلطان محمد چون از واقعه هایله خاقان سعید خبر یافت فی الفور از نواحی ... روان شده ... آن حضرت نزول ...
و از آنجا باصفهان رفت و آن مملکت را ضبط فرموده بعزم تسخیر دیار فارس رایت جلادت برافراخت و شیخ محب الدین ابوالخیر که شمه
از احوال او مذکور شد ... و ترتیب تمام نمود که میرزا سلطان محمد ... و میرزا عبدالله بدفع محاربت ...
با لشکرهای فارس از شیراز بیرون آمده ... از آن نواحی چند گاه ... و در این اثنا امیر حاجی محمد ... با سپاه گران

بموکب میرزا سلطان محمد پیوست و چاشت مسافت میانه فریقین تقارب پذیرفته آتش حرب برافروخت و میرزا عبد الله هر چند سعی
و کوشش نمود مفید نیفتاد و شکسته و منهزم گشت و خود را بقلعه اصطخر رسانید و چند روز در آنجا بناکامی روزگار گذرانید و لشکر عراق اردوی
شاهزاده را غارت کرده غنیمت فراوان گرفتند میرزا سلطان محمد بعد از آن بشیراز درآمد امرا و اشراف مملکت فارس سید نظام
الدین احمد را با سند عالی میرزا عبد الله پیش او فرستاد و سوگندان یاد کرد که هیچگونه قصد شاهزاده نکند و نقض میثاق القلعه نفت
و شاهزاده را مطمئن و مستظهر گردانید و او را بخدمت میرزا سلطان محمد رسانید و آنجناب بوعده وفا نموده فرمود که شاهزاده در شهری
از فارس و عراق که خواهد ساکن گردد و از آنجا بخراسان رود و میرزا عبد الله بایمای ظاهرت میرزا الغ بیک پادشاه او را وعده داده بود راه
مسافرت اختیار کرده و اسباب سفر او بعنایت میرزا سلطان محمد بحصول موصول شده شاهزاده عازم خراسان شد و میرزا علاء الدوله
ملاحظه جانب او نموده او را در روز مصاف از میرزا علاء الدوله روی گردان شده و بمیرزا الغ بیک پیوسته چنانچه مذکور شد میرزا
سلطان محمد در عراق و فارس متمکن شده گردنکشان آفاق سر بر خط فرمان او نهادند الا میرزا جهانشاه ترکمان اظهار خلاف کرده و لشکر
فرستاده سلطانیه و قزوین را متصرف نموده میرزا سلطان محمد چون از قضیه آگاه شد ترتیب سپاه مشغول گشت و نشان همایون بنام او
حضرت خاقان سعید مغفور رقم فرموده بآن سیاق که امیر جهانشاه بعنایت پادشاهانه اختصاص یافته بداند که چنین استماع افتاد که لشکر
او بخلاف حکم همایون در سلطانیه و قزوین مدخل نموده اند بضرورت لعنایت سابقه وی راه آنست باید که آن ولایت را بنواب دیوان اعلی گذارد
و بولایتی که حضرت خاقان مغفور جهت او تعیین فرموده قناعت نماید و در حدود ولایت محروسه دخل نکند و الا سیدان قتال و جدال
تعیین کند تا آنچه در مشیت باری سبحانه و تعالی باشد بظهور آید و مهر بر روی نشان زده در مصحوب قاصدی که بر دقایق مهارت
مطلع بود ارسال نمود و بنفس خود با لشکر از اوراق اشجار افزون در عقب قاصد روان شد و چون امیر جهانشاه بر مضمون نشان اطلاع
یافت در قوت و جلادت شاهزاده تعجب نموده با لشکر آذربایجان روی بعراق و فارس نهاد و چون بین الفریقین مسافت
تقارب پذیرفت از طرفین رسل و رسایل روان ساختند و سخن مصالحه در میان انداخته مهم بآشتی و دوستی قرار گرفته اساس
محبت و پیمان بتغلیظ ایمان تأکید یافت و میرزا سلطان محمد بمستقر عز خویش بازگشت و امیر جهانشاه بجانب آذربایجان معاودت
نمود ذکر لشکر کشیدن میرزا سلطان محمد و محاربه او با میرزا بابر میرزا سلطان محمد پیوسته بهوای تسخیر خراسان که تختگاه حضرت خاقان

سعید بود و مسقط رأس شاهزاده در خاطر داشت و چون ممالک فارس و عراق را مضبوط گردانید و دانست که امرا منتظر می نمانند
و شنید که میرزا الغ بیک بجانب ماوراء النهر رفته داعیه او زیاده گشت لاجرم فرمان داد که از ممالک محروسه سپاه بیکران در ظل رایات فیروزی
نشان جمع آمدند و لوای فرصت بجانب خراسان افراخته از بسطام گذشت ایلچی پیش برادر فرستاد و او را از توجه خویش آگاهی
داد و میرزا بابر نیز سپاه خراسان فراهم آورده بتعجیل تمام از دار السلطنه هرات نهضت فرمود و در نواحی جام آن دو سپاه بهم نزدیک
بهم رسیدند و داد کوشش و کوشش و خونریزی دادند و از جانب میرزا بابر خدایداد بیک لشکر عراق که رفقا گشت و از هم جان تمام
خود اظهار کرد و بهادرانه او را کشته و خزانه خدایداد در جادهٔ شمشیر با صلاح رسید و میرزا بابر بود القصه لشکر خراسان شکست یافت
و میرزا بابر از معرکه بیرون رفت و لشکر عراق و فارس چندان لطایف و اقمشه و نفایس و مشعر و اسبان و اموال و استران قطار قطار
و زر و جواهر و اسلحه و خیمه و خرگاه گرفتند که در خزانه خیال آبا و اجداد ایشان نگذشته بود و میرزا بابر با هفت نفر بجانب قلعه عماد متوجه
شد و بعد از مشقت بسیار بقلعه درآمد و میرزا سلطان محمد مظفر و منصور از آنجا بر جناح استعجال رحمت بدار السلطنه هرات فرستاد
و رایت فتح آیت متعاقب او در حرکت آمده جناب شهریار تاج بخش ملکستان از بهترین اوقات و خوشترین ساعات بتختگاه
جد خویش را بوجود همایون زیب و زینت داد و بعد از تنظیم امور و تمهید بساط عدل و داد فرمود تا مجالس بزم آراسته و بعیش
و عشرت و سرور و بهجت پرداخت و میرزا ابراهیم ولد میرزا علاء الدوله که در حبس میرزا بابر بود بیرون آورده نظر کیمیا اثر رسانید
پادشاه او را نواخته پیش پدر فرستاد و در این اثنا از جانب سمرقند ایلچی میرزا عبد اللطیف رسید و مکتوبی که همراه داشت عرض رسانید
مضمون آنکه شما را فتح خراسان و ما را ماوراء النهر مبارک باشد با میرزا بابر بجهت این شیوه محبت مرعی میداشتیم که برادر شما بود الا در جهانیان
معلوم است که در زمان حضرت خاقان سعید چه رتبه داشتیم و او در چه مرتبه بود میرزا سلطان محمد مولانا شمس الدین محمد صدر بخشی را مصحوب
ایلچی میرزا عبد اللطیف گردانیده پیش او فرستاد و جواب نامه سخنان مناسب نوشته ارسال نمود و در آن زمستان که میرزا سلطان محمد
در خراسان بود در دار السلطنه هرات قحط و غلا روی نمود چنانچه صد من گندم بسنگ هرات بچهار صد دینار کپکی رسید و با وجود غلا چنان
بوضوح پیوست که یک کس از گرسنگی و فقدان نان جان نداد و باقی بخلاف قحطی که بعد از رفتن لشکر ترکمان در خراسان واقع شده بتفصیل انحلال
صعب حوادث آن زمان در قلم احوال میرزا الکاسیان خواهد گشت انشاء الله تعالی ذکر رفتن میرزا علاء الدوله بجلادت گرمسیر و جمعیت میرزا بابر و استیلای او بر شاهزاده

و کشته شدن امراء عراق بتیغ سیاست او و جهان وقایعی که بعد از قتل ایشان دست داد در آن اوان که میرزا سلطان محمد در ولایت عراق
مخالفت حضرت خاقان سعید اظهار کرد امیر حاجی محمد ضمنا باآنجناب موافق بود و چون بعد از وفات آن حضرت شاهزاده
بر سپهر جهانبانی ارتقا نمود امیر حاجی محمد بجانب او پیوسته در دیوان بزرگ مهر زد و روز بروز مهم او در ترقی بود تا در امور ملک و مال
هیچکس را بغیر از او اختیاری نماند و چون مملکت خراسان از حوزه تسخیر میرزا سلطان محمد بر آمد امیر حاجی بمطالبه و مواخذه ترک و تاجیک
و سپاهی و رعیت مشغول شد بمرتبه که هر چه میرزا بابر در ایام سلطنت خویش انعام کرده بود یا برسم علوفه داده استرداد نمود و هر چند
دستور عالیجناب خواجه غیاث الدین احمد خوافی که او نیز در جرگه امرای بزرگ مهر میزد و دیگر نوئینان و وجوه اعیان او را از این حرکت منع
کرده گفتند که این امر سبب اختلال مملکت میشود مفید نیفتاد و بدین خاطرها از دولت میرزا سلطان محمد نفور شده خلایق طالب میرزا بابر
گشته و فوج فوج گریخته باو می پیوستند و کیفیت حال آنجناب چنان بود که چون خدمتش از معرکه بیرون رفته بقلعه عماد در آمد [illegible]
شد امیر محمد صالح که ضبط قلعه تعلق باو داشت خدمات پسندیده بجای آورد و میرزا بابر از آنجا [illegible] رفت و اولاد خواجه [illegible]
خواجه شهاب الدین عبدالله و خواجه کمال الدین حسین در شرایط خدمتکاری تقصیری ننمودند و بعد از چندگاه جناب شهریاری بطرف استراباد
شتافت و گماشتگان میرزا سلطان محمد را پریشان ساخته بر آن مملکت بار دیگر استیلا یافت و چون امیر سلطان محمد دید که زمام اختیار از قبضه
اقتدار بیرون میرود همت بر دفع میرزا بابر گماشت و میرزا علاء الدوله را بحکومت گرمسیر روان فرمود و فرمان داد که امیر حاجی محمد با امرا
و سرداران و گردنکشان عراق بمحاربه میرزا بابر حرکت نمایند امرای عراق با [illegible] عظمت تمام و غرور و استکبار ما لا کلام و لشکر آراسته که از
بهرام از نظاره ایشان خیره میشد و آینه گردون از غبار مراکب ایشان تیره گشت رایت جلادت بر افراخته بجانب استراباد روان شدند
و از آنجانب شهریار شیر شکار با سپاه کینه گذار از جنگل جرجان بیرون آمده روی بدفع و استیصال اهل خلاف و جدال نهادند و آن
دو لشکر تند خوی جنگجوی در [illegible] رسیدند و صف آراستند و تیغ انتقام از نیام بر کشیدند و ادیم ارض از خون کشتگان رنگ لعل
بدخشان گرفت و الی اجل دست بگریبان اهل ادبار کرده شیر بیشه نصرت [illegible] آغاز نهاد آخر الامر لشکر عراق [illegible] عاجز آمدند و امیر
حاجی محمد که از کبر و نخوت پای بر تارک افلاک مینهاد با دیگر سرداران و امرای تومان دستگیر شده بقتل رسیدند و بکشتن فاحش کمال
اهل عراق را [illegible] و غنایم نامحصور بدست سپاه خراسان و میرزا بابر افتاد و هنوز از تفصیل احوال اطلاع بدیگران نبود که غلغله از اردوی

میرزا بابر بهم رسید که میرزا سلطان محمد می آید راقم حروف از مولانا شمس الدین محمد [illegible] استماع نموده که میرزا بابر چند صندوق مملو از نقد
و امتعه نفیسه از غنیمت لشکر عراق بمن انداز داشت و آن صنادیق بر خیمه [illegible] من بر سر صندوقها نشسته بودم و دستور افضال آن
بزرگ داشته که ناگاه آوازه وصول میرزا سلطان محمد انتشار یافت تفصیل این اجمال آنست که چون امرای عراق عزم رزم میرزا بابر بجانب استراباد روان
شدند میرزا سلطان محمد بلهو و طرب مشغول شد و امرا پیشتر رفته از صدور سپاه میرزا بابر آگاه شدند و امیر حاجی محمد چند نوبت عرضه داشت
بپایه سریر اعلی روان کرد که ما بندگان را طاقت مقاومت با میرزا بابر نیست اگر چتر همایون فال سایه اجلال بر احوال این بندگان اندازد
مهمات بر حسب مراد و دلخواهی آن فیصل یابد و میرزا سلطان محمد چند روز تاخیر کرده آخر الامر [illegible] دستور اعاظم الوزراء خواجه غیاث
الدین احمد الخوافی در صدد و طوس منوط و مربوط گردانیده و از آنجا در عقب امرا بتعجیل روانه شد و در اثنای راه [illegible] رسیده صورت حادثه را
بعرض شهریار رفیع مقدار رسانیدند آتش خشم پادشاهانه مشتعل شد و چنان بسرعت راند که بغیر از سی سوار ملازم رکاب نصرت انتساب
نماند و مانند قضای مبرم در اردوی میرزا بابر [illegible] فرود آمد لشکریان میرزا بابر مانند حروف هجی پراکنده و متفرق گشتند و میرزا بابر بطرف قلعه عماد
شتافت و چون شب در آمد میرزا سلطان محمد بخیال آنکه مبادا لشکر اعدا کمین کرده باشند [illegible] همان شب بطرف اردوی خود عنان عزیمت
[illegible] داده خبر یافت که اردوی او ویران شده مردم سر خویش گرفته و کیفیت حال چنان بود که چون میرزا سلطان محمد از [illegible]
نزول نموده خبر قتل امرای عراق باردوی همایون رسید و اردو [illegible] بهم برآمد که خواجه غیاث الدین پیر احمد از ضبط آن عاجز آمده [illegible]
از [illegible] و اراجیف بسیار در افواه و السنه افتاد چنانکه مردم و متعلقان شهریاری در موت و حیات میرزا سلطان محمد متردد
شدند و وزرا و بیشتر امرا متواری گشته و آنجناب چون عود نموده صورت رسید از آن همه خلایق که گذاشته بود احدی نه [illegible] و چون
مردم از سلامتی پادشاه خبر یافتند یک یک و دو دو از کنجها بیرون آمده نواب میرزا سلطان محمد بعضی از آن مردم را [illegible] و جمعی را بشمشیر
بیجان ساخت و در این اثنا شنید که میرزا علاء الدوله از گرمسیر بهرات آمده و ملکشاه غازی و بعضی دیگر از متعلقان و منتسبان آنجناب را اندک تعرضی
رسانیده و چون اسباب تفرقه خاطر خطیر پادشاه غازی و بعضی دیگر از متعلقان متوالی و متواتر گشت با خواص و نوکران خویش مشورت
کرده فرمود که مردم خراسان بالطوع خواهان میرزا علاء الدوله اند و او اکنون در هرات متمکن گشته [illegible] مصلحت آنست که آوازه
اندازیم که میرزا عبداللطیف [illegible] بهرات رسیده و آن مملکت را در تحت ضبط آورده و ما متوجه جانب عراق شویم شهر خود

دوم در شهر بخارا خود باشم و برای این قرار گرفت و میرزا سلطان محمد آهنگ عراق کرده میرزا علاء الدوله چون از فتن او خبر یافت رایت شوکت
و عظمت بایوان کیوان برافراشت و خاطر بحکومت خراسان قرار داده و در این اثنا رقمی خبر رسانیدند که در جانب قلعه نوشیج سپاهی
آمده‌اند و بمجرد این آوازه میرزا علاء الدوله و اتباع او منازل و مساکن خود را پرداخته سر خویش گرفتند با اندک ترکش رفتند بعضی مردم
قبان نوکران شاهزاده را بغرض رسانیدند و چون معلوم رای شهریار عالیجناب گشت که این خبر اصلی نداشته روزی دیگر بشهر معاودت
نمود و بعضی از آن خلق فضول را از حلق بیاویخت و میرزا علاء الدوله کوتوال قلعه اختیار الدین را بمولانا احمد یساول داد و چون خبر توجه
میرزا بابر بشکر گشت آنجناب عنان عزیمت بجانب بلخ تافت میرزا بابر بعد از توجه میرزا سلطان محمد بطرف عراق عازم دار السلطنه هرات
گشت و پای بر مسند جهانبانی نهاده بضبط امور مملکت که در غایت پریشانی بود روی آورد و همت بر استخلاص قلعه اختیار الدین که
بعهده اهتمام مولانا احمد یساول بود مقصور گردانید و چهل روز لشکریان بمحاصره قیام نمودند کاری از پیش نرفت عاقبت میرزا بابر از
راه لطف و عنایت در باب تسلیم قلعه بمولانا احمد یساول پیغام داد و مولانا مشار الیه در جواب گفت که وقتی این معنی میسر شود که حضرت
شیخ بهاء الدین عمر باتفاق امیر سید … الدین قریش میرزا بابر را سوگند دهند که بهیچ وجه تعرض باهل قلعه نکند و در باره ایشان هم
نیندیشد و دیگری اگر قلعه بتصرف … ساکنان حصار اعتماد کرده بیرون آیند و آن دو بزرگوار در مجلس میرزا بابر حاضر شده آن
جناب عهد و پیمان را بایمان موکد ساخت و مولانا محمد از سر وثوق و استظهار از حصار بیرون آمد و قلعه را تسلیم گماشتگان پادشاه نمود و خزاین
آنچه ذخیره کرده بود وفا نمود و مولانا را در کنف امن و امان جای داد و رعایت جانب او نمود ذکر قتل میرزا عبد اللطیف و بعضی از احوال میرزا
سلطان ابو سعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه میرزا عبد اللطیف بلطف طبع معروف و بدقت ذهن موصوف بود و از فضایل
نفسانی از میان اکفا ممتاز بود و بکمالات انسانی از اقران ممتاز روزی قدوة العلماء المتاخرین مولانا شمس الدین محمد جاجرمی از جودت
تربیت شاهزاده سخن میگفت راقم حروف جرات نموده از آنجناب استفسار نمود که شما را این معنی از کجا معلوم شد فرمود که توجهی که
بتشریف حضور او از من داشت و در بعضی که طلبه بمطالعه آن اشتغال مینمودند کلام … تغییر کرده بودند و در یاران شنیدند که …
حکم نتوانند بود میرزا عبد اللطیف گفت شخصی را که کاری ناپسندیده کرد بحرف مسکویند که فلان کس تنک رفت مجموع حضار زبان بمدح
و آفرین او گشادند و گفتند بیت آفرین بر چنین لطف تو کمال * خود ترا احتیاج گفتن چنین * و آن پادشاه پاکیزه … اهل مجلس

ایشان با دبستان نشستی و با وجود این کمالات انجناب تند خوی بوده و اندک گناه عقوبت بسیار کردی و هیچکس از مقربان و خواص او را مجال
نبود که از صلاح دولت و مملکت با او سخنی گوید و بجهت نیکخواهی او حدیثی بعرض رساند و در آن ایام نوکران میرزا الغ بیک و میرزا عبد العزیز
در باب قمع و استیصال و طرحهای ناخوش شده و آنجناب احتیاط ناخوشنود و با آنکه بسمع نزدیکان او میرسید مجال دم زدن نداشتند و آنجناب ابیات
سلطنت خویش این چند بیت را که شیخ نظامی علیه الرحمه در قصه شیرویه که پدر خود خسرو پرویز را کشته بود گفته پیوسته با خود میخواند بیت پدرکش
پادشاهی را نشاید * و گر شاید بجز شش مه نپاید * القصه جمعی که از سطوت میرزا عبد اللطیف خایف و هراسان بودند با نوکران میرزا عبد العزیز
قرار دادند که بوقت فرصت میرزا عبد اللطیف را از میان بردارند و هم ایشان رقم سلطنت مجازی بر میرزا عبد الله شیرازی کشیدند
و آن جماعت ایشان در وقتی که میرزا عبد اللطیف از باغ چهار باغ بطرف شهر می‌آمد از کمین غدر تیری بجانب او انداختند و آن تیر بانفاذ
کارگر آمد و میرزا عبد اللطیف دست در یال اسب زده فریاد برآورد که اندایق تکدی یعنی تیر رسید و معدودی چند که با او بودند بعد از …
انحال پریشان گشتند و آن گروه معاقب فی الحال خود را باو رسانیدند و سرش را از بدن جدا کردند و نعشش را الصید خواری و مذلت
بر خاک راه افکندند و سر او را که با فر جمشید و فریدون فرو نمی‌آمد از پیش طاق مدرسه میرزا الغ بیک آویختند آنچه با پدر بزرگوار کرده
بود باو رسید و مدت سلطنت او شش ماه بود و از شیرویه پدرکش نقصان و از شمشیر بازرگان همداستان شده پدر خود متوکل را فرمود تا بقتل
آوردند شش ماه پیش نبود و بابا حسین بخت میرزا عبد اللطیف را تیر زد و در تاریخ آن واقعه گفته‌اند بیت باباحسین کشت شب جمعه اش بتیر
تاریخ قتل اوست که بابا حسین کشت * و بعد از واقعه میرزا عبد اللطیف امرا و ارکان دولت و اکابر و اصاغر سمرقند باتفاق میرزا عبد الله را
بپادشاهی برداشتند و در اواخر حیات میرزا عبد اللطیف میرزا ابو سعید را گرفته در محلی تنگ و تاریک باز داشته بود و جماعتی مردم
مفسده کوته اندیش خواستند که چراغی که حضرت جل و علا برافروخته است منطفی گردانند و کوکبی که قدر و شرف و اوج عزت سپهر حضیض
نکبت و هبوط گرفتار سازند و روز دیگر که ایلچی رسید خبر قتل میرزا عبد اللطیف ببخارا رسانید همان جماعت که کرسی کرده بودند بپای
او پیش رفتند و آنجناب را بر سریر سلطنت نشاندند و بتقدیم خدمت ایستادند میرزا سلطان ابو سعید با وجود تنگی حال و عدم استقلال
ملک بخارا اقامت ننموده روی همت عالی نهمت بصوب تسخیر سمرقند آورد و میرزا عبد الله نیز بعزم رزم و پیکار کمر بست و میان آن
دو پادشاه محاربه واقع شده میرزا عبد الله سلطان سعید مدتی در اطراف و جوانب سرگردان گشت تا از آن زمان که دولت همایون در آن مقصود

مقابل گردد چنانچه مرقوم رقم بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی و در این اثنا میرزا عبد الله شنید که میرزا علاء الدوله در حصار شادمان لشکر بسیار جمع نموده
عزیمت سمرقند دارد و سابقا مذکور شده بود که میرزا علاء الدوله از صدمت سپاه میرزا بابر متوجه بلخ گشت و میرزا عبد الله چون از حال عالی جناب
عروس مملکت خبر یافت عنان عزیمت بجانب کشور شهر سبز تافت عاقبت آن دو پادشاه بساط محاربه را … و میرزا عبد الله
بسمرقند رفت و میرزا علاء الدوله از جیحون گذشته بجانب بلخ توجه نمود و لشکریان آن نواحی را در ظل رایت خویش مرتب ساخت ذکر توجه
شهریار کامیاب از هرات بجانب بلخ و بدخشان میرزا بابر چون از جمعیت میرزا علاء الدوله اطلاع یافت میر اویس بیک کوتوالی قلعه اختیار الدین
نصب فرموده و با لشکر خراسان بطرف قبة الاسلام بلخ شتافت و در قلب زمستان که از شدت برودت هوا … آتش
هوس اقامت کرد ما ترددت مراحل و منازل پیمودن گرفت و میرزا علاء الدوله چون از توجه رایات نصرت آیات آگاه شد بجانب
دیار طالقان و کوهستان بدخشان رفت و میرزا بابر در قبة الاسلام نزول فرموده از کثرت برف مجال حرکت و محال رفتار متعذر
مینمود و با وجود مانع چنین عنان دولت بجانب میرزا علاء الدوله منعطف ساخت و اسباب جمعیت او را بکلی برانداخت و میرزا علاء الدوله
از کثرت سپاه نصرت پناه در فرار سرعت نموده در پناه کوهی خزیده دم در کشیده و خاطر از کرب غربت قرار داد و میرزا بابر کوچ و غرق
میرزا علاء الدوله را بدست آورده عازم بلخ گشت و بعد از تقدیم مشورت رای صوابنمای ایالت ولایت بلخ و شبرغان و قندز و بغلان
و اندخود و … را با جمیع ضمایم و ملحقات برسم سیورغال بامیر درویش … و برادرش میرزا علی … ایشان در تمام ایام
جانسپاری و خدمتکاری شهریار جهان قیام نموده بودند و فی الواقع آن دو برادر بشجاعت و سخاوت و صفات رضیه و سمات
مرضیه از امرای زمان و … دوران ممتاز … قبة الاسلام بلخ در ایام حکومت ایشان در عمارت و زراعت بجایی رسید که
غیرت فزای مصر جامع گشت و امیر برادرش بعلم تصوف و سیرت ارباب سلوک اطلاع تمام داشت القصه موکب همایون از بلخ مراجعت فرموده
عازم هرات شد و در ایام غیبت پادشاه از دار السلطنه هرات که مقصود و متوقع هیچکس نبود ظاهر گشت تفصیل این اجمال آنکه میرزا بابر در حین عزیمت
بجانب بلخ اویس بیک را بکوتوالی قلعه اختیار الدین باز داشت چنانچه سبق ذکر یافت بجهت سرکشی و عناد در دماغ ناپاک آن مدبر … و عمل
نموده اسباب حصارداری بنوعی ترتیب داد که دیده نظارگی در آن حیرت ماند و بر در دروازه حصار اندک عمارتی ساخته گاهی از آنجا می‌نشست
و جمعی کثیر از ملازمان … که از اطراف رسیده بودند آنجا … بودند و گاهی در آن موضع شراب میخوردند و بعضی اصحاب حسن و ملاحت

و ارباب جمال و صباحت را که از پای حصار میگذشتند بزجر و تخویف بمجلس خود طلب نموده شراب میدادند و چون میرزا بابر با کمال
حشمت و عظمت بدار السلطنه هرات رسید در باغ سفید نزول فرموده اویس بیک همچنان بر عصیان خویش اصرار نموده بظلم و بیداد و فسق
و فساد بیشتر مشغول میبود و بعد از وصول رایت همایون سپاهیان … اشتغال مینمود و چون قلعه اختیار الدین حصار … در غایت
متانت و رصانت و در آن زمان مشحون بذخایر فراوان بود امرا و ارباب شمشیر آن مسخر کردند و آخر الامر رای جناب خسرو جهانگیر
اقتضای آن کرد که یکی از محرمان را پیش اویس فرستاد که هرچند من ترا استدعا نمایم … بیرون نیامد که من خواهم که …
و … پادشاه و قاعده خویش آمده … ساز و گوید که از القلعه فرستاد که ما متعاقب میرسیم و طایفه از سپاهیان …
قلعه و آن گرد و ایشان تا آنجا رفته غلغله در حصار افتاد که میرزا بابر رسید و اویس … در حصار آمده از جمله پهلوانان شیخ مسعود …
داد اویس خنجری بر روی زده او در خندق افتاده هلاک شد و دیگر دلاوران خود را بمیرزا اویس رسانیده او را بیرون آوردند و سرش از بدن
جدا کرده نعشش بخاک مذلت و هوان انداختند و بعد از دو سه روز برادر اویس ابو بکرشاه و میرزا ترکمان که مقرب او بود قلعه را تسلیم
نمودند و ایشان را بچهار سوی هرات آورده بفرمان شحنه قهر گردن زدند و در این اثنا یکی از مخصوصان میرزا علاء الدوله بعرض میرزا بابر
رسانید که جناب پادشاه نزدیک شهر رسید و در درون نگارگاه غایب شد میرزا بابر فرمود تا بتفحص مشغول شدند و … ایشان کی بکنند
بردند و او را از آنجا بیرون کشیده با لعل شاه منصوری بنظر میرزا بابر رسانیدند و خدمتش فرمود تا همچنان میرزا علاء الدوله را محفوظ و مضبوط
سازند و شرح خلاصی آنجناب از مساعدت وقت موصول است ذکر بدایت ارتفاع رتبه سلطان سعید معز السلطنه و الخلافه میرزا ابو سعید
سلطان سعید بعد از سیر و سلوک در بلاد ترکستان و کر و فر در صحرا و مملکت دشت توران … آورد و چند روز در آن بلده در حال
اقامت انداخت و میرزا عبد الله چون از آن حال آگاه شد در قلب زمستان امرا و ارکان دولت با لشکر سنگین بجانب …
بامیدی که آن آهوی صید را در دام آرد و امرای عظام با آیین و حشمت تمام منازل و مراحل پیموده بشهر سبز رسیدند و سلطان سعید
برج و باره را مضبوط و مستحکم گردانیده و در آنجا تحصن نموده دل بر … و حمایت آفریدگار بسته پای ثبات و وقار فشرده امرا بمحاصره
اشتغال نموده آتش پیکار اشتعال پذیرفت و چند روز قتال و جدال امتداد یافته لشکر سمرقند را مجال آن نماند که پیرامن برج و باره
گردند و ترس و هراس بر ایشان غالب شد و در این اثنا نرمی پسندیده بر خاطر خطیر سلطان سعید گذشته طایفه از مردم خود را شعار

بخارا اوزبک از شهر پوشیده و پنهان بیرون فرستاد تا آوازه در سپاهی نموده آوازه در انداختند که با لشکر اوزبکیم که جهة میرزا سلطان سعید
آمده‌ایم و ایشان بموجب فرموده عمل نمودند و در شهر بخارا شایع گفتند که خان اوزبک رسید سپاه سمرقند از مشاهده آن حال
دست از کار و دل از جای رفته روی بگریز نهادند و مجموع احمال و اثقال و جهات و اموال ایشان بدست ملازمان سلطان ابوسعید افتاد
و بعضی از مردم میرزا عبدالله در سلک خدام حرام احترام انتظام یافتند و دیگران بمتفرق شدند و چون این خبر بمیرزا عبدالله رسید
رسانیدند و صورت حادثه را معروض داشته میرزا عبدالله بترتیب اسباب حرب و تکمیل ادوات طعن و ضرب مشغول شده ابواب خزاین
گشاده مال وافر عطا کرد و به یک دو روز از دار السلطنه سمرقند بیرون رفته بجانب شاهرخیه در حرکت آمد که آوازه سپاه مخالف از آن
طرف بسمع او میرسید و چون صیت توجه میرزا عبدالله بسمع سلطان سعید رسید با امرا و خواص خویش مشورت کرده گفتند که بخو گل
بر عنایت آفریدگار و نیروی همت و ظفر از قائمه شمشیر آبدار و این امر و لشکری بخاطر جنگ قرار باید داد که فیروزی و ظفر مقرون باز
داوگرات ندر لسپاری سپاه و لشکر و در این اثنا سفرا از ملازمان رکاب آنحضرت بسرعت عرض رسانیدند که مد لشکر اوزبک ابوالخیر
خان پادشاه اوزبک و مادر ولاد محبت سلطان سعید پیوسته آرزوی آن دارد که پادشاه التفات نموده بجانب او بچشم عنایت نظر فرماید
و در فرصت بجانب سمرقند نظر فرماید و این سخن موافق مزاج همایون آمده یکی از معتمدان باردوی خان فرستاده التماس معاونت کرد
ابوالخیر خان خود منتظر این اشارت بود بر فور از یورت خود کوچ کرده باردوی سلطان ابوسعید پیوست و باتفاق او سوی سمرقند
برافراختند و تسخیر دیار ماوراء النهر را وجهه همت ساختند

ذکر محاربه میرزا عبدالله با سلطان سعید و ابوالخیرخان و خصایص اتفاق آن دو خاقان منصور بر وی

سلطان ابوسعید و ابوالخیرخان با لشکر گران از جانب تاشکند و خجند عزیمت جانب سمرقند نمودند چون در آن ایام لشکر اوزبک
از شدت حرارت هوا متضرر میشدند خان فرمود که سنگ یده در عمل آورند اوزبکان بآن کار مشغول شدند و چند روز ابرهای تیره فام
بارندگی و سرما پدید آمده حجاب سحاب مانع رویت جمال خورشید جهانتاب شده موکب همایون دشت و صحرا پیموده بظاهر شیراز که در جانب
شمال بچهار فرسخی شهر واقعست رسیده و از دیگر جانب توجه را از آن زمان فوج فوج لشکریان میرزا عبدالله باردوی سلطان میپیوستند
و میرزا عبدالله با سپاهی بیکران از آب کوهک گذشته در برابر رفت و هر دو فریق بعد از آنکه ساعتی بافغار و قول بمحاربه و مقاتله اشتغال
نمودند و میرزا عبدالله چندان که طاقت و توان او بود پای ثبات و قرار فشرد آخرالامر دست او از چپ و تمام شکست و کار از دست

رفته شاهزاده صاحب جمال روی بانهزام نهاد و در حین گریز قوایم پای بیش ادباب او کمی کرد بیش آنکه تا میرزا از او فرود آمد جمعی که از عقب رسیده
بودند او را گرفتند و پیش سلطان ابوسعید بردند و آن حضرت فرمان داد همان روز از خدمتش با عالم آخرت فرستادند و این قضیه در عشر
آخر جمادی الآخر سنه خمس و خمسین و ثمانمائه اتفاق افتاد و چون سلطان سعید تفرس نمود که اکر لشکر اوزبک بسمرقند استیلا یابند
انواع خرابی از ایشان برعیت رسد و از آن جهة چند روز در این اندیشه بود و چون نزدیک بود که بسمرقند رسیدند سلطان سعید
با یکی از امراء اوزبک که شغاول آنحضرت موسوم بود گفت که تخت اسپان از آب دهیم و بعد از آن هر جا که مصلحت باشد نزول کنیم
و آن امیر موافقت نموده الا غاز او جو لو را نده که نزدیک بود و ازه بود و بهاء اوزبک آب بخورد و کیت سلطان سعید بخورد شد و
بود که آنحضرت از جوی بیرون آمد تا زیانه بر براق برق رفتار زد و نادر و ازه تاخت و مستحفظان را آواز داد که منم سلطان ابوسعید در قلعه بر
کشیدند از تعرض سپاه اوزبک سالم مانید بر فور دروازه گشادند و پادشاه خود را در شهر انداخت و ادو بر امیران کار رو دلیران شیپار
و بضبط برج و باره قیام نمود و ابوالخیر خان در بیرون مبهوت و متحیر ماند سلطان سعید پیش خان کس فرستاده پیغام داد که این ولایت را
از سر داری چاره نیست و خان بنفس نفیس خود را بگی توقف نخواهد نمود و بحب ارث و استحقاق این ولایت بمن رسید اکنون حقیقت
در مرکز قرار گرفت اگر چندان متوقف شوند که بامر ضیافت قیام نموده شود شاید ابوالخیر خان صلاح در مصلحت دیده سخنان ملایم
در ایراد گفت و سلطان در رضای خاطر او کوشیده زر نقود و جواهر و خلع قیمتی و اسپان راهوار و شتران قطار آنچه مقدور
و میسور بود بیرون فرستاد و خان خشنود گشته مصلحت در مراجعت دیده روی براه خود نهاده در مقر عز و شرف خود آرام یافت و چون
جناب رفعت مآب شیخ الاسلام خواجه مولانا که رئیس و رئیس اهل علم بود و بمیرزا عبدالله صدق تمام داشت و پادشاه از مشارالیه
نجات ازو ظهور و شنید که دولت میرزا عبدالله بانقراض انجامید و سلطان سعید بر جناح استعجال از سمرقند روانه شده بخراسان در آمد و میرزا با
در آن اوان متوجه مازندران بود و چون خبر استیلاء سلطان سعید بر آن دیار بمیرزا رسید خواجه مولانا شنید نشان فرستاد و بخارا را بار دولتی
همایون عهد داشت و نزدیک بوصول امرا و ارکان دولت بر حسب اشاره آنحضرت باستقبال او شتافتند و چون بمجلس اعلی رسید پادشاه
برپای خواست و شرایط تعظیم و اجلال بجای آورده از احوال در آن بشر استفسار نمود و مدتی جناب خواجه مشارالیه در خراسان معزز و محترم
روزگار گذرانید تا از آن که بالتماس عالی سلطان سعید متوجه وطن خویش گشت

ذکر قضایا سلطنت از عراق بجانب خراسان در سلک بجانب میرزا بابر

و از پای در آمدن آن لشکر و چه پیام ملاحت چون هوس تسخیر ولایت خراسان بار دیگر بر ضمیر انور میرزا سلطان محمد استیلا یافت توجیهات
بهرام صولت باطراف ممالک محروسه فرستاد و لشکرها جمع آورده فرمان داد تا در بلده قم نقاره بنوازند ملازمان بموجب فرموده عمل
نمودند و موکب ظفر نشان از بلده طیبه شیراز بعزیمت خراسان روان شده باصفهان رسید و میرزا بابر در ولایت استرآباد تفصیل این
احوال شنید و بعد از تقدیم مشورت رای پادشاه فرزانه و دانشمند چنان اقتضا کرد که خواجه مولانا را برسم سفارت پیش سلطان محمد فرستد
داستان فتنه را که بجانب بالا گرفته بزلال نصیحت و موعظت فرو نشانند و بر وجهی که صلاح دانند در اصلاح کوشند و مهم مصالحه را بتفصیل پردازند جناب
شیخ الاسلام بموجب فرموده بجانب اردوی میرزا سلطان محمد در حرکت آمد و چون بمقصد رسید پادشاه در مراسم تعظیم و تجلیل او دقیقه
فرو گذاشت و آنچه وظیفه مروت بود بتقدیم رسانید و آنجناب بشرایط ادای رسالت قیام نمود و بآیات و احادیث چند
صورت مصالحه را در نظر پادشاه جلوه داد و میرزا سلطان محمد پیر از اردو القبول متردد میبود و خواجه مولانا چند نوبت آمد و شد کرده التماس کرد
کرد تا شد آخرالامر را آن قرار داد که مختصر ولایتی از مملکت خراسان و ولایت عراق تابع باشد و خطبه و سکه بنام و لقب همایون در قلمرو میرزا بابر
و مزین گردد و بر این جمله از جانبین عهد و پیمان بستند و خواجه مولانا بازگشته مقتضی المرام باردوی شاهزاده حضرت آثر پیوست و میرزا بابر
بر صلح کرده بمازندران رفت و مردم خراسان جهة اقامت زمستان در آنجا قوربا با ترجیح دادند و در این اثنا خبر متواتر شد که میرزا
سلطان محمد نقض عهد نموده بجانب اسفراین نهاده و در بسطام و دامغان گذشته باسفراین رسیده و از استماع این خبر آثار تغیر در بشره میرزا
جهانگشا ظاهر شده تفکر در قضای ضمیر انورش راه یافت و بعد از تقدیم مشورت خاطر ظفر بر محاربه قرار داد و چون شیر خشمناک با سپاهی
افزون از حرکات دوایر افلاک از جنگل مازندران بیرون آمد و میرزا سلطان محمد چون عهد شکسته بجانب اسفراین روانشد و در دره جرجان
باطراف ولایت خراسان فرستاد و از آنجمله عبدالرحیم و الدار الحفیظ ولایت قهستان روان ساخت و مشارالیه چون بآنحدود
رسید مولانا احمد یساول که ضبط آن تعلق باو میداشت باتفاق قراولان ترکمان و اردوغه و توابع و لوازم عبدالرحیم از منزل خویش بیرون
شدند و هر دو گروه بیکدیگر رسیده آتش پیکار برافروختند و لشکر خراسان غالب آمده و او گریز پیش گرفتند و عبدالرحیم که سردار ایشان بود
از پای در آمد و سر او را از بدن جدا کرده باردوی میرزا بابر فرستاد و چون از منفتح این چنین فتحی روی نمود خراسانیان را ظفر و نصرت اتفاق
شده جانی تازه و قوتی بی اندازه یافتند و میرزا سلطان محمد چون شنید که میرزا بابر متوجه اوست از اسفراین بازگشته روی توجه باستراباد نهاد

و این دو سپاه بیکران در موضع چناران بهم رسیده صفها راست کردند و میرزا سلطان محمد تیغ از نیام انتقام کشیده بشمشیر صاعقه کردار
جانها را میسوخت و میرزا بابر بحملات متواتر نیران محاربه می افروخت و مبارزان هر دو طرف در میان تیغ آختند و به تیر و شمشیر و خنجر کار کرد
ساختند امیر نظام الدین احمد و امیر جلال الدین فیروزشاه از جوانغار حمله آورده برانغار لشکر خراسان را از جای برداشته
و رایات مبادرت را استظهار تمام داشت از پای در آورده و قرار ساری که برانغار بودند راه فرار پیش گرفتند و میرزا ابوسعید هم
از لشکر عراق مفارقت نموده پیش میرزا بابر آمد و عرضه داشت که میرزا سلطان محمد قاصد قول بزرگ شرایط احتیاط در آنجانب مرعی باید داشت
و مقارن این حال میرزا سلطان محمد برسید که پیکر شسته و لوای جلادت افراخته با طایفه از نامداران بجانب قول تاخت و لشکر قول
از پیش حمله او گریزان شدند و او بمیان سپاه قول در آمده و عساکر منصوره از اطراف و جوانب قدم جرات پیش نهاده عراقیان را
زده او بازز دند و زمانه طویل از کشش و کوشش مبارزان جانبین ذره خیر قوت صحرای ظهور آمد و عاقبت نسیم فتح و ظفر بر پرچم
علم‌های خراسان وزیدن گرفت و شکست بر سپاه عراق افتاده راه فرار پیش گرفتند و میرزا سلطان محمد شهادت نیافت معرکه جنگ بود
و خدمتش از زخم گران رسیده گرفتار گشت و او را بسم در مصافگاه میرزا بابر و سران سپاه آوردند ایستاده بود آوردند پادشاه منصور مظفر
زبان بطعن و سرزنش گشاد گفت از جانب من چه واقع شده که آن نوبت آمده قصد خون و مال مسلمانان کردی با آنکه بدان امکان
و دیران رفتی هیچ زحمتی حاصل نشد و بار دیگر لشکر بدین جانب کشیدی و بدین سان گرفتار گشتی میرزا سلطان محمد در جواب گفت که ای برادر
در امور ملک امثال این قضایا بسیار روی مینماید و میرزا بابر بسعی و اغوای جمعی مردم کوتاه اندیش که پروای نام و ناموس دیگران ندارند خویش
نداشتند بقتل برادری چنان که در شجاعت و مروت و سخاوت از اهل دهر مثل و فرزندی سالها فراوان متولد نشده بود فرمان داد
و از بدنامی دنیا و نکال آخرت نیندیشید مدت زندگانی او سی و چهار سال بود و ده سال حکومت کرد و چنان لطیف حضرت فخر آن عید
و چنان اگر با استقلال و نعش شاهزاده را بدار السلطنه هرات رسانیدند و در گنبد مهد علیا گوهرشاد آغا که مرقد میرزا بایسنغر است مدفون ساختند

بیت
بجای ادرچه بر سکان تخت برد ** بجای الحد عاقبت رخت برد

و از غرایب اتفاقات و بدایع حالات آنکه حرم محترم انتخاب آغاچکی
در فراق مونس قدیم آه سرد از سینه افگار و دل ریش برکشید تا در همان دو سه روز شربت ناگوار مرگ چشید و میرزا بابر بدین فتح نامدار
مظفر و مباهی گشته شکر نعماء الهی بجای آورد و فتحنامها باطراف ممالک روان فرمود و دمدمه کوس عظمت و جبروت گوش سکنان ملک

و ملکوت رسانید و چون خاطر از جانب برادر جمع ساخت بیادگار برادر خود میرزا علاء الدوله که او را مقید همراه خویش داشت پرداخت و فرمان
داد که چشم جهان بین او را بمیل از نور باصره عاطل سازند و متعلم آنکس که این کار ناشایست مفوض با و بود میرزا علاء الدوله
آب در چشم آورد و پلکها را محکم برهم نهاد و آن مشفق میل آتشین را بر پلکهای آنجناب کشید و میرزا بابر که طبیعت او بر کرم و سخا و حسن
خلق و دفع مکروه بود بر برادران ترحم نفرموده و بقساوت قلب و قطع صله رحم خود را در سلک یزید و مستعصم عباسی و میرزا عبداللطیف و سایر
شاهزادگان چابک نظام داد اگر عذر برادران پذیرفتی و رقم لاتثریب علیکم بر ایشان کشیدی در میدان دنیا گوی سبقت بمکارم اخلاق
و محاسن اوصاف ربودی و در عقبی موجب رفعت درجات و احراز مثوبات او بودی اما پرتو توفیق ازلی تا کرا یار باید و سعادت عنایت
لم یزلی تا کرا در یابد **ذکر نهضت خسرو آفاق بجانب مملکت فارس و عراق و تمکن او در تختگاه هرات و بیان بعضی از وقایع و حالات** میرزا بابر
چون خاطر خطیر از جانب برادران جمع کرد عزیمت فارس و عراق مصمم گردانید و بدان سبب که میرزا سلطان محمد از آن دیار آواره گشته بود
و غلات نمانده بعد از مشورت رای ایشان قرار گرفت که بدیار یزد رفته از آنجا متوجه مملکت عراق شوند و این نخست امری بود که خارج
قانون توجه که اراده عراق از پرده تقدیر بیرون افتاد چه میرزا جهانشاه ترکمان اختیار از آنکه محل صدور سلاطین گردون اقتدار بود حمل
بر ضعف و فتور سپاه پادشاه کامگار فرموده و دیگر خطا آن بود که میرزا بابر در مکتوبی که بعد از واقعه میرزا سلطان محمد بآذربایجان فرستاده بود مهر بر پشت
زد و این معنی موکد غضب میرزا جهانشاه شد که در باب غرور لشکر خراسان داشت چه مناسب رتبه سلطنت آن بود که فرمان واجب الاتباع
بسر عنوان بنام میرزا جهانشاه شرف نفاذ یافتی و در باب خطبه و سکه سخن راندی و بطاعت خواندی و وعده و وعید بکلمات مهر بیان
آوردی تا نتایج کلیه بر آن مترتب گشتی فی الجمله چون موکب همایون بظاهر طبس رسید غله در آن ولایت نایاب بود و رعایا غله را
بامید غلا در صد ربیع مخفی کرده بودند میرزا بابر فرمود که هر جا غله یابند متصرف نمایند سپاه قیامت شیب بهانه غله در خانهای مردم افتاده نقد اجناس
در نظر ایشان آمد برده شده و از نهب و سلب دقیقه فرو گذاشته نشد و رایات نصرت آیات از طبس بیرون در حرکت آمد و منازل طی نموده
بدار العباده یزد رسید اکابر و اشراف از اطراف بدرگاه عالم پناه رسیده شرایط بندگی بجای آوردند و در آن میرزا سلطان محمد ولد
امیر جلال الدین فیروزشاه و امیر نظام الدین احمد و امیر غیاث الدین سلطان حسین بشرف پابوس مشرف شده و تربیت یافته بارشادات
اعلی منتظم گشتند و همچنین خواجه غیاث الدین پیر احمد و مولانا یعقوب بسعادت ملازمت استسعاد یافته بصنوف عنایت سرافراز گشتند

و موکب ظفر قرین از دار العباده یزد روانه شده و قطع مسافات نموده در شهر شیراز نزول اجلال فرمود اکابر و اعیان فارس مراسم نثار
و پیشکش بتقدیم رسانیدند و از آفتاب عنایت و عاطفت پادشاهانه بر صفحات احوال ایشان اثر تابان یافت و میرزا بابر چند روز در آن بلده
جنت نشان با خوبرویان مصاحبت و مجالست اختیار فرموده امرا را هر یک بجایی فرستاد و از آنجمله سید اولاد با امیر شیخ علی بهادر
امرا نامزد داشت و شهر قم را با میر درویش علی بازگذاشت و ایشان از آنجا متوجه ساوه و قم شدند و امیر شیخ علی رعایا را بمطالبه و مواخذه
متوجه از خود متنفر گردانید و بیچارگان از غایت اضطرار جمعی از ترکمانان که در آن نواحی بودند با خود یار ساختند و ترکمانان مانند بلای ناگهان
در منزل شیخ علی بهادر نزول کردند و او را گرفته پیش میرزا جهانشاه فرستادند و شهر ساوه که بتخفیف کلید مملکت عراق است با ترکمانان
مشفق حرب و جنگ بچنگ ترکمانان افتاد و آن شیعه بعد از فتح ساوه متوجه بلده قم شدند و امیر درویش علی تیر در رعایای آنجا معاش
سپند بیدیه و تمودی بود و با وجود آنکه قم مولد و منشاء او بود القصه میر درویش علی برج و بارو را مضبوط ساخته در شهر متحصن شد و از آنکه بجای مرد مشغول
گشته و در این اوقات میرزا بابر در شیراز بعیش و عشرت مشغول بود و سرداران بخدمت او توسل جسته از آنجمله امیرزاده الوند ولد اسکندر
قرا یوسف بموکب فلک احتشام پیوست و ملحوظ نظر اعزاز و احترام گشت و بعد از انقضای چهار ماه که پادشاه عطابخش جرم پوش در شهر
شیراز بنای عیش و نوش گذرانید خبر فتح ساوه و گرفتاری شیخ علی بهادر و محاصره میر درویش علی استماع نموده و توجه همت بر دفع فتنه ترکمان
گماشته امرا عظام بطرف اصفهان روان کرد و دیار فارس با میرزا معزالدین سنجر تفویض نمود و بنفس شریف از شهر شیراز بیرون آمده
عازم عراق شد و در اثنای راه ایلچی رسیده تقریر او بمسامع جلال پیوست که در خراسان فتنه و آشوب پدید آمده چه میرزا علاء الدوله
سبیل گذاشت و میرزا بابر از خراسان بعراق رفت آنجناب خود را بلطایف الحیل از مشهد مقدس بکنار آب مرغاب انداخت و از آنجا
بمیمنه و غارباب رفت و در آن مملکت رایت حکومت و سلطنت برافراشت و الوس ارلات و پرتابلی و الوس بلاد ایشان بود و امیرزاده کارشاه و سایر
در جنس ایشان مادام الحیات بواسطه مصاهرت شاهزاده مشار الیه سر افتخار و مباهات بفرق فرقدین میرسانید و میرزا علاء الدوله
مجموع آن مملکت را خاصه خود می پنداشت بلکه ملک خویش می انگاشت امیر سلطان محمود ولد امیرزاده کارشاه و ارلات و سایر امرا بطلب
شاهزاده عالیشان اتفاق نموده کمر خدمتگاری او بر میان جان بستند و مضمون این بیت سعدی بوصف الحال میرزا علاء الدوله آمد بیت
الاتیان مسجده ما دام آفتاب ✽ در خدمت تو کمان ارادت بسته اند بنان ✽ و بعد از اجتماع لشکر و انتظام احوال سپاه میرزا علاء الدوله با امرا مشورت

نموده رای بر آن قرار گرفت که نخست بجانب بلخ روند و خاطر از جانب امیرزاده ابا بکر سبسی فارغ سازند و بعد از آن عنان عزیمت بجانب
خراسان معطوف دارند و بمقتضای این عزیمت با لشکرهای آراسته متوجه بلخ شدند و امیر پیر درویش و برادرش امیر علی برادر سبسی سپاه بلخ
و آن نواحی را جمع آورده عنان عزیمت بطرف قوم ارلات تحریک دادند و چون هر دو گروه در برابر هم فرود آمدند شمشیر انتقام
برکشیدند و سنانها را برافراشتند بر یکدیگر تاختند و از خونهای کشتگان در معرکه جوی جاری روان کردند عاقبت لشکر ارلات در غایت
کرده پای ثبات و وقار بفشردند و [illegible] امیر پیر درویش دست جنگ میکرد و مردمی افکند تا ناگاه از شست قضا تیری بر مقتل او آمد امرا بجا
مظفر و منصور گشته غنایم را محصور گرفتند و میرزا علاء الدوله با طایفه روگردان شده بودند و دیگر مردم که در اثنای طریق باو ملحق شدند
امیر غیاث الدین متوجه هرات گشته در شهر مذکور و [illegible] غبار فتنه و آشوب برخاست و امرا عظام که از قبل میرزا بابر در ولایت
بحکومت قیام مینمودند مثل امیر اویس ترخان از هرات و امیر پیر درویش از بلخ و امیر خلیل از مرو و خان بدفع میرزا علاء الدوله در حرکت آمدند
و امیر پیر درویش پیش از همه بخدمت شاهزاده در نواحی هرات شتافت و امیر پیر درویش کشته شده بود و میرزا بابر چون بر قضیه خراسان اطلاع
یافت توقف در مملکت عراق مصلحت ندیده در پنجشنبه بیست و دوم رجب از کوشک زرد عنان عزیمت بجانب مرکز دولت و مقر خلافت
خویش منعطف ساخت و در چهاردهم ماه مذکور رایت منصور در نفت یزد نزول اجلال فرمود و با جناب فضایل مآب حقایق اباب
مولانا شرف الدین علی یزدی ملاقات کرده از فواید مجلس وی بهره مند گشت و موکب همایون از بلده یزد روانه شد و چون بتون رسید
الوکابت را از قراولان استماع نموده امیر غیاث الدین سلطان حسین را در رکاب حضرت انتساب از تون منعطف فرمود که پیشرو بوصول موکب
دار السلطنه هرات مبسوط گردانید و در آنجا تفحص حال میرزا علاء الدوله کرده چنان بوضوح پیوست که در مشهد بعد از فرار معرکه پیر درویش عازم
سیستان شده و از آنجا بجانب عراق رفته و با میرزا جهانشاه در الوکاب ملاقات فرموده ملحوظ نظر اعزاز و احترام آمده اکنون در آن بلده
بنشاط کام و فراغت روزگار میگذراند و خاطر خطیر میرزا بابر چون از جمیع مهمات جمع شد بساط انبساط تمهید نمود و مجلس بزم و طرب بیاراست
و از دست ساقیان گل اندام از شام تا صبح و از صبح تا شام راح ریحانی و شراب ارغوانی می نوشید و ندما مینواختند و اندیار و هوا دار
و مغنی میکوشید چون خسرو آفاق از مملکت فارس و عراق نهضت فرموده انواع قضایا در آن دیار روی نمود یکی از آنجمله آنکه میرزا سلطان محمد
که در حسب فرمان ملازمت فارس با و تعلق پذیرفته بود از صدمات لشکر ترکمان روی گردان شده بود بخراسان آمده و بسعادت تقبیل انامل فایز گشت

میرزا ابوالقاسم بابر مستمند گشت و از آنکه بر ولایت فارس و عراق استیلا یافتند و شماتت مخالف و منازعت ملکی بعد از شستن او را
از آنجا در بیرون رفت چنانچه مضمون این مقال از سیاق کلام گذشته بوضوح می پیوندد و دیگر آنکه ترکمانان بعد از فتح ساوه متوجه
بلده قم شده آن شهر را محاصره کردند و اهالی قم مدتی در مدافعت و ممانعت مساعی جمیله بجای آوردند عاقبت طایفه از ارباب فتنه
و شر منکر یکباره آشنا شدند و آن بلده طیبه را بدست دادند و مستحفظان قلعه چون در غایت تنگ بودند امان خواستند و آنرا
تسلیم نمودند و دیگر آنکه اویس ترکمان با لشکر گران عزیمت اصفهان نمودند و رئیس قطب الدین و خواجه محمود حیدر و بعضی اکابر چاره
با مخالفان موافقت نمودند و مفاتیح دروب پیش ایشان بردند و مردم میرزا بابر بر روی کوه نهان نهادند و چندگاه ارباب
و شکوه ترکمان میدیدند از متابعت ایشان روی برتافتند و بحمایت حصار مستظهر و بمدد میرزا بابر امیدوار بوده در را
برکشیدند و در جواب ترکمانان بجز از سنگ و تیر از ایشان چیزی صادر نمیشد و از آنکه دست از محاصره باز نمیداشتند و مدتها بر حرب
اشتغال داشت عاقبت رعایای بیچاره بمحنت عسرت و بلای غلا گرفتار گشتند و چون از جنگ کار ایشان بجان و کارد باستخوان
رسید امان طلبیده بیرون آمدند و آن قوم فتاک چابک شهر را بدست بغارت و تاراج بر آوردند و نهب و سلب آنکه
کرده انبوه انبوه مردم را از مردم آنجا بقتل رسانیدند و قصه استیلای ترکمان بر ولایت فارس و عراق در شهور سنه خمس و خمسین و ثمانمائه
روی نمود و چون میرزا بابر بر وقایع ممالک اطلاع یافت با خود قرار داد که ابواب خزاین مفتوح ساخته دست جود و احسان برگشاد
و در این سال حضرت ارشاد مرتبت ولایت منقبت شیخ بهاء الملة و الدین عمر از این سرای ارتحال نموده بجوار رحمت ملک اکبر پیوست
و میرزا بابر بتعزیت اهتمام نمود و بمنزل آنحضرت رفته رسم پیشکش و پرسش بر جای داشت و نعش غفران مآب را بتعظیم و اجلال تمام فرمود
تا سر خیابان رسانیدند و در آنجا از کمیت گردون خرام فرود آمده پایه تابوت را بر دوش گرفت و چند قدم رفته بر خاک نهاد و در جوار
حضرات مخادیم و والد انام مدفون [illegible] بران حضرت نماز گذارده در قرب مصلی هرات مدفون ساختند و پادشاه قریه را
وقف آن مقام متبرک فرمود و بجهت [illegible] بر سر قبر شیخ عمارتی رفیع ترتیب دادند و در این سال خواجه بنگویر سر خواجه غیاث الدین پیر احمد
الخوافی بغضب میرزا بابر گرفتار گشت و وزیر و تکلیف مبلغ دو لک تومان از او گرفته و در امراض تنفس بر مزاج او استیلا یافته دیگر
اسباب ناتوانی بدان ضمیمه گشته بشهادت رسیده و در مزار فایض الانوار شیخ زین الدین الخوافی مدفون است و خواجه شهید مرحوم بر آن

بر سر آن مزار عمارات عالی ساخته و املاک خوب و مستغلات مرغوب بر آنجا وقف فرموده تقبل الله تعالی منه و رضی عن سایر اصحاب رسوله

و عنه **ذکر نهضت میرزا بابر از خراسان بسبب دفع استیلاء قوم ترکمان و قشلاق فرمودن در ولایت جرجان** میرزا ابو القاسم بنوم

انتقام ارباب عناد و شقاق و تسخیر ممالک فارس و عراق رای شوکت و لوای حشمت بر افراشت و در اواسط فصل تابستان

بجانب دیار جرجان روان شده منازل و مراحل پیموده در یلغز تغاج خبوشان نزول اجلال فرموده چند روز در آنجا توقف کرد

و در آن منزل از پرده غیب صورت عجیب روی نمود مفصل این مجمل آنکه میرزا بابر در وقت معاودت از یورش عراق میرزا خلیل را

بحکومت دار العباده یزد باز داشت و خود متوجه و در انقلاب رایت نکبت بر افراشت و چون حشم ترکمان بر دیار عراق استیلا

یافتند شاهزاده عنان توجه از یزد بجانب خراسان تافت و میرزا خلیل بموکب همایون پیوسته میرزا بابر برادر را نوازش علی وفق

کشید و فرمود که ملک شال از تو در نقع نخواهد بود در اثنای این اوقات طایفه از مردم فتنه انگیز میرزا خلیل را بر آن داشته که نسبت بمیرزا بابر

غدری اندیشد و نداشته که پای بر سریر سروری نهادن هر کس را دست ندهد و آن مفسدان قرار داده که هنگام شراب و دم صحبت

با ساقیان سیم اندام در خانه چنان خلوت میشود که هر چه خواهند از پیش میرود و دستبردی نمایند از محرمان این رازیکی که با آن محرمان در ساز

بود صورت مکر بدسگالان را بعرض میرزا بابر رسانید و پادشاه فرمود که بتحقیق این امر نازک امرا و ارکان دولت مشغول شوند بموجب فرموده عمل

نموده بعد از تفتیش بوضوح پیوست که آن سخن راست غدار آن بدآموز را گرفته بقتل رسانیدند و کس را در آن میان از رفقای میرزا

عبد اللطیف انتقام و شهند که از بیم سلطان سعید گریخته آمده بودند و میرزا خلیل مقید و محبوس گشت و در روز بیست و دوم رمضان مبارک او

نیز بوادی عدم روان شد میرزا بابر میرزا اصغر را غایت فرموده اسباب سلطنت او را مهیا داشته بدار الامان کرمان فرستاد و نعش جمایون

بعد از انقضاء ماه رمضان در حرکت آمده صحرای سلطان معسکر خیام عسکر فیروزی نشان شد و در آن مقام امیر شیخ حاجی بموجب فرمان

لشکر متوجه قندز و بغلان شده تا حدود بدخشان رفته بود با سپاه فراوان رسیده بشرف پابوس مشرف شد و چون زمستان نزدیک

بود بعد از تقدیم مشورت یورت قشلاق ملک مازندران مقرر گشت و در پانزدهم ذی القعده صحرای اسیج سلطان آباد مضرب خیام

سپاه ظفر انتظام گشت و موکب همایون در آن زمستان در ولایت جرجان اقامت نمود و ملوک اطراف بجهت تقبیل

حسند از آن جمله قدوة السلاطین واقتخار آل طه وتس امیر سید عبد الکریم که با محمد حاکم ولایت گل و ساری بود بار دوی نصرت

قرجای

از جمله بیوتات و چنگسها که پادشاهانه گذرانیده و ملحوظ نظر التفات و اهتمام گشت و همچنین سادات هزار جریب بخدمت رسیده میرزا بابر

همه را بتشریفات فاخر نواخته رخصت انصراف ارزانی داشت و چون زمستان بنهایت انجامید میرزا بابر از یورت قشلاق کوچ

کرده در مشهد مقدس جرجان سیر فرموده که ناگاه خبر رسید که امیر پیر درویش و برادرش امیر علی هزار اسبی از جیحون گذشته تعرض الوس سلطان

ابو سعید میرسانند و آنجناب چند نوبت عفو و اغماض فرموده و عاقبت آتش خشم جهانسوز اشتعال یافته از آب آمویه عبور نموده بطرف

بلخ متوجه شد امرای هزار اسبی رایت جلادت افراخته تا اندخود پیش رفتند و بعد از کشش و کوشش بسیار ظفر و تایید نصیب سلطان

سعید شد و برادر پیر درویش امیر علی هر دو بقتل رسیدند و مملکت ایشان در تحت تصرف بندگان درگاه آمده و سلطان سعید در دار الملک بلخ بتمکین

تمام بر تخت سلطنت نشست و چون میرزا بابر این خبر استماع نمود دفع آن فتنه را اهم از تسخیر عراق دانسته از عرصه استرآباد مانند برق

و باد در حرکت آمده بجهت ترتیب یورش ماوراء النهر عازم خراسان گشت و خواجه وجیه الدین اسمعیل سمنانی را که از عظمای ارکان دولت

بود برای تحصیل مال و ضبط سپاه و استخراج زر بدار السلطنه هرات فرستاد و جمعی از امرا مصحوب او روانه شد و خواجه مشار الیه

بمقصد رسیده آنچه امکان مطالبه بود بتقدیم رسانید و آنچه در خزانه خیال داشت در اندک فرصتی از رعایای بیچاره تحصیل کرده

و مبلغ خطیر بحصول موصول شد و میرزا بابر بجلگاه بادغیس درآمده خواجه وجیه الدین اسمعیل بر اردو رسیده بپابوس استسعاد یافته و مفصل

آنچه گرفته بود بموقف عرض رسانیدند عنایت پادشاهانه مجموع آن وجوه را بر امرا و لشکریان قسمت فرموده در این اثنا مسامع علیه رسید

که در آن اوان که میرزا علاء الدوله از جانب بلخ پوشیده و پنهان بهرات آمده بود و جواهر نفیس که در همراه داشته و آنرا در مخزنها محکم

گذاشته امرا و دیوانیان بجستجوی آن قوم تمام رسانیده و تفحص نمودند و کم قیمتی شاهوار کم اجتهاد در میان شده دهیزوی دولت

روز افزون آنجواهر ثمینی که بهای آن در قوت مدرکه و متخیله مقومی نمیگنجید سید شده مجلس شهریار جهان بخش رسانیدند و آنجناب بیکبر

چشم در آنها نگریسته فرمود که این اسباب عورات و همه مایه پوشان حرم و طایفه که محرم بودند ارزانی داشت **ذکر نهضت فرمان فرمای**

کشور ایران از سر قدرت و توان بجانب ماوراء النهر بعد از جمعیت لشکر میرزا بابر بانتقام سلطان سعید از دار السلطنه هرات نهضت فرموده

چون کنار آب مرغاب محل نزول لشکر نصرت انتساب گشت از جانب بلخ خبر رسید که میرزا سلطان سعید از کنار گذشته بدار الملک

خویش فرود آمده و میرزا بابر بر مسارعت نموده متوجه بلخ شد و در آنجا بصحبت عالیحضرت قدوه مشایخ روزگار خواجه برهان الدین ابو النصر

قدس سره مشرف شده و بانواع نصایح و مواعظ مستفید گشت و هرچند خواجه بزرگوار در باب مصالحه سخن گفت مفید نیفتاد و چون امرای
اوان بیکشتی از جیحون عبور میسر نبود و کشتی یافت نمیشد فرمان مطاع صدور یافت که امیر پیر درویش ترخان و امیر احمد و امیر سلطان حسین اولاد امیر
فیروزشاه و امیر شیخ ابوسعید برسم منقلای متوجه پنج آب شوند و در [illegible] منظر رسیده کرد و چون از آنجا مرکب میشود و آن پنج آب است
و سالیسرای و آب قندز و آب ختن و آب کافرنهان القصه امرا بموجب فرمان بان طرف روان شدند و موکب منصور متعاقب در حرکت
آمده و در غره رمضان از معبر قندز و نقبلان عبور نموده و کنار ارهنگ آمده چند روز در آنجا توقف فرمود و حکم واجب الاتباع صادر شد که افواج
بسوی بالای آب رفته از معبر چوبک که بیکشتی بپایاب عنوان گذشت عبور نمایند و چند کشتی در گذر معبر ارهنگ در کنار شهر [illegible]
جمع آورده و در این اثنا امیر پیر سلطان باعزاز و احترام اختصاص یافته در دیوان مقدم بر مجموع امرا و ملازمان که در موکب همایون بودند
بعضی لشکر و برخی بکشتی از آب گذشتند و میرزا بابر پای در کشتی نهاده مقرون بسلامت بحضرت از آب گذشت و از آب دیگر عبور فرموده
در سالی سرای نزول فرمود پادشاه و سپاه از آب وخش که بزرگترین آبها بود بسلامت گذشتند و [illegible] شب نموده بولایت چغانیان
در آمدند و از آنجا بجانب [illegible] رفتند و در آن اوقات خواجه نظام الدین مودود که از اولاد صاحب هدایه بود باتفاق مولانا جمال الدین
فتح الله تبریزی برسم رسالت رسیده و با امرا ملاقات کرده حدیث مصالحه در میان آوردند و در جواب سخنان وحشت آمیز گفتند مولانا
فتح الله او را طلبید [illegible] و زبان آورد که و ما علی الرسول الا البلاغ سخنی مانده که مرا در ارسال آن [illegible] رخصت فرمایید تا بگویم گفتند
بگو مولانا تقریر کرد که میرزا سلطان سعید میگوید که من این مملکت را [illegible] گرفتم آسان از دست نخواهم داد و پای ثبات و وقار
استوار داشته از هر [illegible] هراسان نخواهم گشت اما از کمال [illegible] آغاز کردند و [illegible] لشکر منصور کوچ
دور و دراز میکردند و لحظه از سرعت حرکت نمی آسودند و در این اثنا حکم جهان مطاع صدور یافت که جمیع سپاه [illegible] حاضر شوند و بموجب
فرمان [illegible] افواج لشکر و طبقات حشم [illegible] سوار شده با شمشیر و تیر و جوشن و زره [illegible] در آمدند و [illegible]
مجلس [illegible] قرار گرفته پادشاه [illegible] احتیاط [illegible] میرزا بابر [illegible] همان مقام با آداب تمام قیام نمود و فرمان داد که مولانا [illegible]
سوار [illegible] برسم قراولی روان شود و مولانا مشار الیه [illegible] عنان [illegible] باز کشید و عمارت [illegible] خراب
ساخته کمال دلاوری بظهور رسانید و اردوی کیهان پوی قطع منازل و مراحل مینمود تا چهاردهم شوال [illegible] سمرقند نزول اجلال فرمود

و در بدایت

و در بدایت دخول در حدود ماوراء النهر تا غایت نزول ظاهر بلده سمرقند هیچکس در مقابل نیامد بنابراین سپاه خراسان تصور کردند که
سمرقندیان مطلقا قوت جدال و طاقت قتال ندارند و بدین غرور هرکس از ملازمان لشکر منصور داعیه شد که خود را بدروازه
سمرقند رسانند و کاری از پیش برند

سلطان سعید شنید که میرزا بابر از جنگل
مازندران مانند شیر ژیان بیرون آمده بعزم مراجعت لوای شوکت برافراخت و با امرا و ارکان دولت از توجه و معاودت حرف
مشورت در میان انداخت رای جماعت بر آن قرار گرفت که العود احمد خوانده بسمرقند باز گردند و سلطان سعید [illegible] بموجب
از جیحون عبور نموده لشکر را اجازت داد که بجایهای خود روند و رایات [illegible] را بجانب [illegible] شرف در حرکت آورد و
بدار الملک خویش نزول اجلال فرمود و چون بمسامع علیه پیوست که میرزا بابر از آب آمویه عظیم گذشته بنواحی سمرقند رسید آنجناب
خواست که عزیمت ترکستان نماید اما نخواست که بی رخصت سرور اهل الطریقه و اشتباه خواجه ناصر الدین عبیدالله که خاطر انور او مهبط انوار
الهی و محل ورود فتوحات نامتناهی بود قدمی پیش نهد لاجرم در خلوت بصحبت خواجه شتافت و از حال این قضیه مشکل و دفع [illegible]
نازل استطلاع و استکشاف نمود در این اثنا ارباب و اهالی سمرقند و کلانتران محلات و وجوه اعیان [illegible] استعانت پیش حضرت
خواجه بردند و باتفاق گفتند که الحمد لله و المنه که در این شهر ذخیره فراوان جمعیت و آلات و اسلحه حرب [illegible] مانند کان
[illegible] باشد در مخالفت و مدافعت اعادی میکوشیم و شهر خود را از تعرض لشکر بیگانه نگاه میداریم حضرت خواجه شرف محمدت
و تحسین ارزانی داشت و فرمود که شهر را حصار سازند و دل بر عنایت حضرت کردگار نهند که [illegible] لشکر خراسان [illegible] پرواز [illegible] بشارت
حضرت خواجه سلطان سعید فسخ عزیمت ترکستان نمود و فرمان داد که در مسافت پنج شش فرسنگ هرکه استعدادی داشته باشد
بشهر در آید و بقیه خلق از اطراف [illegible] بمواضع دور دست روند و بموجب فرموده عمل نمودند و حکم کرده که هر [illegible] را
[illegible] کس محافظت نماید یک ترک و دو تازیک و از برجی تا برجی [illegible] و سبوی روغن و هیزم فراوان آماده دارند تا بوقت [illegible]
روغن داغ بر فرق ارباب خلاف ریزند و بحسب حکم در میان هر دو برج [illegible] شد که در میان آن [illegible]
توان انداخت و در روی باره چوبهای بزرگ که در آغوش گنجد [illegible] که بوقت احتیاج توان [illegible]
اندازند [illegible] رسید [illegible] و شهریان [illegible] سلطان سعید [illegible]

احتیاج کار فرمایند و در هر نواحی از سبد قشق تا استحکام قلق شغلی مشغول بود و چون میرزاده بابر بسمرقند رسید لقمر خبر جهت کلیکی شهرت
آزوال فرموده و میر خلیل و مولانا احمد لساول و سید پیاده و قدم کاملی و محمد ملک امان جوکه و جمعی دیگر از دلاوران که زیاده تا شهرت نام
و ننگ بودند رایت جلادت افراخته و شمشیر آخته بجانب شهر تاختند و نزدیک رسیده ابواب انداختند و سمرقندیان ناگاه وزیده
بیرون آمده آتش پیکار افروختند و بر لطاف شهر در میرسیدند تا مبهم بخوبان شد که امیر خلیل گرفتار گشت و دیگران پشت دادند و آنگاه
چنان تنگ بود که رفتار و سوار از پهلوی هم بستند نمود و لشکر سمرقند از عقب رسیده مولانا احمد لساول و جمعی دیگر را اسیر گرفتند
و بعضی را بقتل آوردند و اسیران را دست و گردن بسته پیش سلطان سعید آوردند پادشاه بخت از امیر خلیل بزبان سرزنش احوال پرسید و دوبار
نشانه او را در موضعی جدا باز داشتند و آنگاه بجان دیگر اسیران پرداخته تفتیش احوال همه فرمود مولانا احمد لساول از آن جمله جرات نموده گفت
امید چنانست که بواسطه ما گرفتاران میان شما برادران صلح واقع شود این سخن موافق مزاج همایون آمده سلطان سعید مجموع اسیران را
رعایت فرموده در محافظت ایشان مبالغه بجای آورد و این خبر بار دوی ظفر رسیده خلایق هم برآمدند اما اثر تغییر بهیچکونه در جبین
همایون میرزا بابر ظاهر نشد و روز دیگر پیشتر رفته جانب عیدگاه سراپرده و بارگاه با اوج مهر و ماه برافراشت و هم از گرد راه نیران محاربه
برافروختند و از جانبین کوششهای مردانه نمودند و در آن روز حاجی خلیل پسر امیر جلال الدین برلاس را زخمی عظیم رسید پهلوان حسین ابواب
و در آن معرکه آثار شجاعت و مردانگی بظهور رسانید و در آن روز که شهسوار انجم **بیت** ز جیب افق تیغ بیرون کشید ❊ بهم لاجرم چرخ دامن
کشید ❊ خراسانیان شمشیر آخته بجانب شهر تاختند و از هیبت ایشان لوا افراختند که زلزله در مفاصل خاکریز و اعضای بهادران خونریز افتاد
و منازعت و محاربت میان هر دو فریق قایم بود تا شب شد و بعد از آن هر دو گروه بمنازل خویش بازگشتند و بدینسان چند روز آتش سیف
و سنان در میدان انتقام و پیکار لامع بود و غبار فتنه و آشوب در فضای هوای کارزار ساطع و در این اثنا برودت عظیم و سرمای قوی پدید آمد
چنانچه اعضا و جوارح اکثر باز ماند و در این یورش شتر بسیار چنانچه از صد و در عقب تا ظاهر سمرقند زیاده از صد هزار شتر در عرصه تلف آمد
و اندکی که مانده بود آن نیز از شدت برودت رخت بربست و خاطرها را طاقت و مسافت دریافت و چون نواحی سمرقند بیکبارگی تاراج
رفته بود قیمت قبای پنج شش تنگه رسید دور دست غله آوردند و مردم شهر را انجال و فوج با فنیر پوشیده از سمرقند بیرون بیرون فرستنداند
گرفته می‌کشتند و در بار بعضی که تحت سکه زند کوش و بینی بریده می‌کشتند میرزا بابر را انجال و توقف باقیه طایفه از سرداران و بهادران آن بنا
فرموده که

فرموده که در جانب قیان لشکریان بطلب غله روند و اکثر هفت ایشان را اسیر کرده و زخم با شسته نوحتی دلی خان و سلطان حسین بکوبک قیان
و لشکریان بطلب غله روانه شدند و سلطان سعید خبر یافته جمعی از امرا و بهادران را در عقب ایشان بیرون فرستاد و قاجعمی آمده عرضه
خان انهار العرض همایون رسانید میرزا بابر امیرزاده الوند و الله میر اسکندر ترکمان و امیر ابوالحسن ترخان و امیر حسن علی و امیر پهلوان از جهت
امیر اویس و امیر سلطان حسین روان ساخت امرا مذکور پیش از وصول ایشان دو امیر با لشکر سمرقند از خوردند و تیغ از کشیده و سنان‌ها
برافراشته از طرفین آنچه امکان شجاعت و مردانگی بود بمنصه ظهور رسانیدند عاقبت خراسانیان غالب آمده امیر عبدالعلی ترخان
و امیر احمد فضل و دیگر اعیان سمرقند را گرفته دست و گردن بسته بدرگاه عالم‌پناه رسانیدند و در آن معرکه از پهلول جاندار با آنکه غله بسیار
داشت تقصیری در جنگ واقع شده دیگر امرا و بهادران آثار جلادت بظهور رسانیده بودند امیرزاده الوند صورت قضیه معرکه را بسمع اسنی
معروض رای اشرف اعلی گردانید و پهلول را که انکار ساخته و پهلول از غایت خجالت متعرض امیرزاده الوند شد و سخنی که مناسب نبود
با او گفت و بیرون رفت در این اثنا از جانب باغ شمال بانگ و فریاد بر خواست و جمعی از بهادران متوجه آنجانب گشتند و بدین بهانه
پهلول سوار شده حقوق و نعمت فراموش کرده توجه بجانب شهر نمود و برادرش ابوایوب نام در آن شهر سمرقند با او در رفته باز گشت پیاده و
همایون آمد یکی از ظرفا حضرت اعلی را مخاطب ساخته که در شأن پهلول در حرکت ناپسندیده او چیزی بگوید **بیت** ای تیر تو در دیده اعلی
سیلی ❊ در حضرت تو پیاده بد چون پیلی ❊ پهلول گر از سپاه تو رفت چه باک ❊ کم گیر ز بغداد کهن زنبیلی ❊ و میرزا بابر تومان پهلول را بامیر
سلطان حسین انزالی داشت و آن منصب را علاوه امارات دیوان اعلی گردانید و ولایت ترشیز را که سیورغال امیر پهلول مقرر بود بامیر حسن
علی که بسمرقندیان در آن معرکه دستبردی نموده بود عنایت فرموده و گرفتاران را بمجلس همایون آوردند و میرزا بابر بر همه انعام و الطاف جهانبانی
امید وار ساخته فرمود تا مشفقانه متعهدی تعهد ایشان نماید و بعد از آن روزی جمهور سپاه سمرقند از شهر بیرون آمدند و میان هر دو لشکر
جنگ عظیم اتفاق افتاد و هول روز محشر ظاهر گشت ذکر وقوع مصالحت میان آن دو پادشاه عالیشان و معاودت موکب ظفر نشان
بجانب خراسان چون زمان محاصره قریب چهل روز امتداد یافت هر دو گروه از جنگ و جدال و حرب و قتال بستوه آمدند سلطان
و نیک اندیشان قدم پیش نهادند و سخنان دوستی و آشتی در میان آوردند و بعد از فراغ از لهو و طرب میرزا بابر لوای مراجعت بر افراخت
و در اوایل ذیحجه سنه ثمان و خمسین و ثمانمائه مجموع لشکر ظفر معبر کی در ضمان سلامت عود فرموده و جمعی که در آن یورش شتر البطان

سپاهی مستعد بهم رسانیده بودند جوانب علیه جناب سپهسالار اختصاص یافتند و قبة الاسلام هرج که از امهات بلاد ایرانست برسم سیورغال میرزا
امیر شیخ ذوالنون و برادرش امیر احمد میثاق قرار گرفت و قصبهٔ شبرغان بمیرزا کوکلتاش تعلق پذیرفت و عرصهٔ قندهار نصیب امیر سلطان اکبر
و چون رکاب نصرت انتساب بکنار آب مرغاب رسید جناب سلطان سنجر در آن منزل از کرمان رسیده شرف ملاقات دریافت
و سرگذشت خویش که در ایام مفارقت روی نموده بود تقریر فرمود و ملحوظ نظر اعزاز و احترام گشت و موکب همایون فال مقرون بسعادت
و اقبال در رابع شوال بدار السلطنه هرات نزول اجلال فرموده و نظر اعیان خراسان مراسم نیاز قیام نموده شکرانهٔ بجای آوردند و نغمهٔ
علی التمامه و ترادف آلاته ذکر نهضت امیر خلیل بجانب سیستان حسب فرمان و فتح آن و ذکر حوادث بوقوع دوران والی سیستان شاه حسین
از طریق آبا و اجداد خویش که همیشه غاشیهٔ اطاعت این خاندان بردوش و حلقهٔ عبودیت این دودمان در گوش داشتند عدول
نموده بیرون از حد خویش بمرتبت و اداب عزت و احترام نسبت بخدام عالمقام پادشاه فلک احتشام کما یجب و ینبغی بجا نمی آورد لاجرم
از موقف جلال فرمان واجب الامتثال صدور یافت که امیر خلیل که بوفور لطف و اشفاق از سایر امرای عظام امتیاز داشت با لشکران روی بجانب
سیستان نهند و جزای افعال نکوهیده ملک حسین را بدو رسانند و بآتش خشم جهان سوز خرمن جمعیت و حشمت او را بباد فنا دهند امیر خلیل
بموجب فرموده عازم سیستان شد در این اثنا بمسامع علیه پیوست که میرزا منوچهر برادر سلطان سعید که در حین عبور موکب همایون از
جیحون به بیابان نزدیک رفته بود و خرابی بسیار کرده در وقت معاودت انتخاب در کوهستان پنهان شده سر برآورده و ذکر فتنه و
شورش درو جنس راه یافته فی الحال ذوالنون را که از غنه شعار اشارت عالی است میرزا بابر حکم فرمود که خدمتش را بجا آورده امر
رسانیدند و مقارن این حال عرضه داشت امیر خلیل رسیده مدد طلبید که شهریار جهان بخش امیر اویس خان و جمعی از امرای نامدار
و ایشان بامیر خلیل ملحق شده یکبار روی بتسخیر سیستان آوردند و الی آنجا شاه حسین اسباب حصارداری مرتب داشته خاطر بتحصن قرار داده
بودند و شهر را محکم ساخته و جمعی از مبهوران ملک نیمروز اقدام جرات پیش آمده با قراول لشکر نصرت شعار آتش جنگ بکار کردند و منکوب
گشته گروه انبوه از آن جماعت بقتل رسیدند و باقی گریخته در حصار و دیوار شهر خزیدند و چون سپاه ظفر نشان از اطراف شهر محیط شدند ملک
حسین دانست که قوت مقابله ندارد و مردم آن ولایت از جانب متفرق بودند چه سیاست و قتلی با فراط داشت لاجرم چاره جز فرار ندید
دست از ملک و مال شسته پناه بجنگلهای ولایت برد و شهر خود حصار ساخته تمام مملکت نیمروز در قبضهٔ اقتدار امیر خلیل آمد و او از آنجا

شکست

متمکن گشت و بعد از چند گاه شاه حسین طایفهٔ از اوباش فراهم آورده متوجه سیستان شده کوشش بسیار نمود و آخر الامر روی بفرار نهاده
و چون چند روز بر این قضیه گذشت سر او را که آشیانه هوا و هوس بود پیش امیر خلیل آوردند و او بدرگاه عالم پناه فرستاد و چاشنی دستان امیر خلیل
بحکومت آن موضع مشغول گشت و کیفیت قتل شاه حسین و برادرش شاه قطب الدین استماع افتاده که ایشان بعد از آن صدمت لشکر نصرت
اثر با سه چهار نفر بجانب کیچ و مکران روان شدند و در اثنای راه شاه حسین یک نوکر جلد خود را از اسب فرود آورده بار دیگر او را بچهره خویش
که در باره او اهتمام داشت داده و آن نوکر گسسته دل گرفته از عقب پیاده روان شد و نیم شبی بایشان رسید همه را مانده و کوفته در خواب یافت
سر شاه حسین و ملک قطب الدین را از بدن جدا کرده و بازگشت و بخدمت امیر خلیل رسانید و یکی از وقایع خراسان که در خلال این احوال روی نمود
استیلاء مازندرانیان بر قلعهٔ عماد و انتزاع آن از دولت او بود و چون اثبات این سخن آنست که ضبط قلعهٔ عماد و امیر بابا حسین تعلق بسید داشت و از قبل خویش او را هم
در انحصار استوار تعیین فرموده بوده و امیر حسین در ولایت مازندران چند سردار که از ناصیه ایشان فتنه و فساد و تفرقه ظاهر بود گرفته بعضی را بقتل
رسانیده و باقی همه را در قلعهٔ عماد محبوس داشت و داروغهٔ آنجا مقرر فرموده بود که هر شب شخصی از ساکنان قلعه محبوسان را اطلاع داده
بمحافظت آن جماعت اهتمام نماید و سکان قلعه از این تنگ به تنگ آمده بودند و یکی از آن مردم که شبی متعهد گرفتاران نوبت او بود سخن بمجرد فرصت
نموده با ایشان گفت محبوسان گفتند که امی از طرف تست که با ما اتفاق نمایند باید که هیچکس را خبر دار نکنی او قبول نموده سخن خروج در میان آورد
و با کید بر عهد بسته شد و فی الحال بندها را برگرفته و شمشیر کشیده بر سر داروغه رفتند و او خود شب پیش شراب خورده بود و بخواب غفلت فرو رفته
ناگاه از شورش و غوغا بیدار شده خود را از چهار دیواری انداخت مازندرانیان او را دریافته آورده بکشتند و بعضی را که از ایشان توهم سپاه
داشتند هم بقتل رسانیده دیگران را از حصار اخراج نموده و قلعه را مضبوط کردند و میرزا بابر از استماع این واقعه ملول و محزون گشته از کمال
وقار زبان و اظهار ملالت نموده فرمود که خانه دار و خدمتکار رعایا معاش نشسته بود و هنگامه و از اثر نفرین مظلومی با عظم مصائب گرفتار گشته
اکنون کسی باید که بانجا رود و مازندرانیان را استمالت داده و بدین مهم خواجه عماد الدین استرابادی را به انصوب روان ساختند و او
با مازندرانیان ملاقات کرده ایشان اظهار اطاعت و انقیاد نموده اما گفتار موافق کردار نداشت و چون عراده و منجنیق و تجهیز دیگر اسباب
تسخیر القلعه مفقود بود و اصحاب بینش چشم بر آن داشتند که دولت دیر باز چه کار روز از کمین غیب لطیفه روی نماید که خاطر از آن مهم جمع گردد
و در این ولا جلال الدین محمود داروغهٔ مشهد با نوکران امیر بابا حسین بنواحی قلعه آمده بودند و ترتیب نردبان و تهیهٔ آلات دیگر اشتغال نمود

کس بقلعه فرستاده پیغام داد که اگر باور دارد طریق مخالفت پیش نداریم و الیه مناسب چنان می نماید که بار دیگر ملاقات کنیم و عهد و پیمان آریم و کسی
سرکشی و دماغ مشامت جنگ را آماده بوده باشند این اظهار اطاعت کرده از طرفین هر دو بی که مقرر کرده بودند عهد در میان آورده
اظهار اطاعت کرده بر بلندی فرود آمدند و مردم آنجانب در پیش آمده از گریختند بدستور کیف شاده میانه چهار با بچهار متوکل
جلال الدین محمود و رفیق و ستاهی بمخالفان گرفته بر فور گرفتار شدند بجانب خود کشیدند و ایشان نبردی دولت قاهره بیابان افتادند
و در هم آویختند نوکران آنجانب همه در رسیدند و آن دو مازندرانی را بقتل آوردند و سر ایشان را جهت پادشاه ممالک ستان رسانیدند
و سایر مازندرانیان که در قلعه بر عصیان و طغیان اصرار نمودند و پیش از جرأت جلال الدین محمود اهل قلعه چند خروار روغن نفط و سیاه دو کشمش
کجبا آورده بودند و غلامی که با او و افغانان روغن در بار داشت چند روز در قلعه بود و در آن زمان که آن افغانرا با غلام بیرون فرستادند آن کشمش
کرد و تکلیفات مازندرانیان بجان رسیده بود با غلام گفت که بسمع بیرونیان رسان که در فلان برج محلی است که چند روز سوراخ نموده
گردها هفت روزات که من در آنجا کار میکنم منتظر باشید که در شب چهارم در آن مقام از این نارنگ چراغ خواهد نمود و چون اثر روشنائی
چشم بسته فرصت بپای قلعه جا نیاید و بر بالا بر آئید غلام از قلعه جدا آمده از انحال مردم بیرون را آگاه ساخت و بیرونیان منتظر بودند تا شب
موعود چراغ نمودند یکی شب محنت سپری شد و مردم بیرون نردبان نهاده عزم بالا کردند و از آنجا طناب ها کشیدند و دیگر از بالا آوردند و
مخالفان واقف شدند و بعضی بکمند خود را از قلعه بیرون افکنده جان بیرون بردند و باز مانده کان تیغ قهر سیاست کشته شده سرهای ایشان
عبرة الناظرین باطراف ممالک فرستادند و فتح نامها نوشتند و کوتوالی قلعه را بدستور معهود با میر بابا حسین ارزانی داشت و جلال الدین
محمود را بنوازش بیکران اختصاص داد و در اثنای این اوقات میرزا سلطان سعید بخت و هدایای پادشاهانه بخدمت میرزا بابر فرستاده جناب
شیخ الاسلام خواجه مولانا را طلب داشت و حضرت شهریاری رفتن سمرقند برای آنجناب مفوض گردانیده خواجه مشار الیه با جمیع اسباب و
اولاد و متعلقان و سر کبیر شده بمفارقت خراسان رضا داده و میرزا بابر برای سفر آنجناب کرده با تجمل تمام شیخ الاسلام را بجانب سمرقند گسیل فرمود و خواجه
مولانا در هرات معزز و محترم زندگانی میکرد و بر جمیع ارباب و عمایم اشراف مقدم می نشست و از قضا حیف امیرزاده الوند و امیر اسکندر ترکمان
که میرزا بابر خدمتش بتعظیم بسیار میفرمود و لفظ برادر خطاب میکرد با جازت او کردان شده بطرف سیستان رفت و از آنجا بجانب کرمان عزیمت
نمود و با لشکر ترکمان اورا واقعات آن بود که مولانا شمس الدین محمد را از دار السلطنه هرات اخراج کردند مفصل این مجمل آنکه مولانا محمد در مرتبه

اخلاق کم طمع بوده و هرگز بمزخرفات دنیا و دون از سیم و زر التفات نداشت اما بغایت حب جاه داشت و بر ضمیرش استیلا داشت و پیوسته
در کوچها و بازارها پیاده بسر میفرمود و هر کس که میرسید پرسش حال او مینمود و سخنان فریبنده بر زبان می آورد و خواهان آنکه اکابر و اعیان
و ارباب حکم و فرمان مرید و معتقد او باشند و ده آوازه آن حضرت خاقان سعید این شیوه مسلوک داشته با شاهزادگان بسیاری بمصاحبت
بسر میبرد و چون نوبت سلطنت بمیرزا بابر رسید مولانا را در خاطر میگذشت که آن خسرو جوان بخت با او زیاده التفات فرماید و آنجناب
خود هیچگونه ملتفت باحوال مولوی نشد مولانا نیز در صدد آن آمد که مردم را از میرزا بابر متنفر سازد و بامدان میرزا علاء الدوله میل
گرداند و از سر حد و احتیاط دور بتعریف و توصیف میرزا علاء الدوله و مذمت میرزا بابر سخنان اظهار میکرد و بجانب آن یک شاهزاده حوت
مینمود و از ملازمت این یک تحذیر میفرمود و در این اثنا شخصی سید عبد الله نام در لباس سپاهیان از اوستان بهرات آمد و با مولانا
هم داستان شده و در خلال این احوال شخصی را که بر سم جاسوسی از پیش میرزا علاء الدوله آمده بود و برای سید و مولانا مکتوب آورده و
گفته شد و این معنی باعث بر آن شد که مولانا را بسیستان روان کردند و سید انجانب اند خود فرستادند و جاسوس را بردار کشیدند
و جناب مولوی دیگر بهرات رسید و مکرر از وقایع آنکه سلطان سعید از سمرقند خواجه جعفر با زر کاز اپیلاکات و ترکات که دیده و اهل هرات
از روئیت آن خیرگی می پذیرفت برسالت پیش میرزا بابر فرستاده و او سخنان محبت آمیز مودت انگیز از زبان و صنعت خویش بعرض
رسانید و موجب تاکید و تشیید مبانی محبت و مصادقت شد و همچنین ایلچیان سلطان محمد فرمانده دیار روم رسیدند و بوسیله امرای شفاعت
موقف عرض رسانیدند و بعد از چند روز که بحضور در مرو در خراسان گذرانیدند مشمول انظار اعلام گشته مقضی المرام رخصت انصراف یافتند
و قاصدان اولاد امیر طهرتن تبراز از ارزنجان روم رسیده بنوازش مخصوص گشتند و ایشانرا بمواعید خوب مستظهر ساخته رخصت
مراجعت ارزانی داشت و در این اثنا عرضه داشت امیر خلیل رسید مضمون آنکه مملکت نیمروز مسخر و مفتوح گشت و سرداران کوکوری
میرزا اطاعت نمودند و میرزا بابر فرستاده امیر خلیل را کمر و شمشیر و کلاه نوروزی داد و از برای امیر مشار الیه تشریفات خاصه و استمالت نامه ارسال
فرمود و در این اثنا مزاج اشرف شهریاری بواسطه شرب مدام و عیش بر دوام از نهج استقامت انحراف جسته روز بروز در تزاید بود
اما هیچکس را بحیات آنجناب امیدواری نماند و اطبا سیحا نفس از مداوی آن بیچاره اضطراب نمودند تا شدت مرض زایل گشت اما هیچ اثر ضعف و سقامت
ظاهر بود و گاهی در محفه نشسته باطراف و جوانب سیر میفرمود و در اثنای سیر شرف علی رسید که در قلعه عماد سلقی ظهیر الدوله از بادام در بنیاد در موضع جعین

ه فوت شد و امیر شیخ ابوسعید مقرر شد که بقلعه رفته قلعه را ضبط نماید و امیر شاه را با پسرش که در قلعه کارکرده بود همراه برد و قاضی و بعضی از سادات را
نیز مصحوب خود بقلعه عماد برده و چند روز تفحص گنج کردند جز رنج امری برآن مترتب نشده و در اوایل جمادی الآخر سنه ستین و ثمانمائه جناب ارشاد
مآب هدایت انتساب مولانا سعدالدین کاشغری مریض شده و در ششم ازین مرض واقعه نقل که مراد از اقامت بعلاوه اختیار سفر حقیقی
مجبر ساخته شد و من بنا بر آنکه اطفال و اولاد صغیر دارم اقامت دنیا اختیار کردم و بعد از دو روز ازین واقعه جناب ولایت مآب سفر حقیقی شیخ شهاب
دوقرب بزرگ شیخ زین الدین خوافی در صحرای عیدگاه مدفون شده و هم درین سال از جمله آثار قدرت الهی ذو ذوابه ظاهر شده و از جانب مشرق
بهنگام سحر تا نزدیک طلوع خورشید نمایش از عرض و طول مهیب میشود و بعد از چند روز از جانب مغرب نمایش و هویدا بود و بکون آن در برج
ثور که طالع هرات و هشتم خانه طالع میرزا بابر که خانه خوف و خطر عبارت از آنست روی نموده از چنین سیاره در افواه و السنه دایر و سایر گشت
و میرزا بابر فرمود تا اطبا و اهل نجوم مثل جناب سید رکن الدین آملی و مولانا حسن زرگر باحکام آن اشتغال می نمودند و بجهة رعایت
خاطر پادشاه بعرض رسانیدند که اثر ذو ذوابه که جنگ و خونریختن و هلاک سلاطین و وقوع محنت و بلاهای گوناگون و زحمت و طاعون است
درین بلاد ظاهر نخواهد شد عاقبت مجموع این نزد با دو در ولایات خراسان ظهور یافت و درین سال جمعی از اعاظم امرا مثل امیر غیاث الدین
ترخان و امیر خسرو ترخان و امیر شیر حاجی و امیر شیخ ابوسعید که مدار ملک برین دو کس بود صورت تراضی روی نموده و مهم بران منجر شد که ایشان
دو امیر مردم خود را مکمل ساخته بباغ سفید آمده عزم رزم جزم کردند و میرزا بابر چون بقیه مرض داشت و آثار ضعف از ناصیه همایون او ظاهر
و لایح بود والقصه میرزا سلطان نجدا امیر شیر حاجی و امیر شیخ ابوسعید را بمصالح دلپذیر تسکین داده و بزلال مواعظ آتش فتنه را که زبانه
باوج فلک کشیده بود منطفی گردانید و بعضی شکوران دولتمند سعادت انتما جنگ بآشتی و کدورت بصفا تبدیل یافت و بعد ازین قضیه مجلس
میرزا بابر بجلی زایل شده پای مبارک در رکاب آورده بالنگ جرغلک نزول فرموده و پهلوان سید علی تیرانداز نیز پرتاب انداخت و
از جمل پهلوان قطب الدین بگذرانید و مشمول انعام فراوان و احسان بی پایان گشت ذکر عزیمت میرزا بابر بمشهد مقدس رضوی علیه التحیة
والسلام و رجعت او از آنجا و حادثات دنیوی و سوانحات اخروی میرزا ابوالقاسم در بیست و پنجم شعبان المعظم جانب مشهد از باغ سفید بباغ
مختار ارتحال نموده و تمامت ماه مبارک رمضان در آنجا بادای صلوة و صیام قیام نموده و چون هلال فرخ فال شوال مانند جام زرنگار
در نظر اهل استبصار جلوه گر آمد پادشاه بجانب عیدگاه خرامیده نماز عید بگذارده بمنزل همایون معاودت فرمود و چون شهر با

هدان مقام مرزا [illegible]

و درین ایام میرزا از ارتکاب شراب توبه داشت و از اسباب لهو و سرور و جشن و سور بغیر از تمام الحیات چیزی مرتب نگذاشت و تمام شوال در آنجا
بسعادت و اقبال گذرانید و در اوایل ذی القعده از آن موضع بصوب مشهد در حرکت آمده و در چهارم ماه مذکور رایت مظفر در چهار باغ
مشهد نزول اجلال فرموده و یراق قشلاق در آن موضع اتفاق افتاده حکم جهانمطاع صدور یافت که امیر نظام الدین احمد و امیر حسن جاندار
بطرف نسا و باورد رفته از آنجا در خبر باشند و امرا محترم در غره محرم سنه احدی و ستین و ثمانمائه توجه نمودند و درین اثنا آوازه خشمی
که میان امرا بود و میرزا سلطان سنجر آن را تسکین داده و در سجان آمده و این معنی موافق مزاج همایون نیامد امرا را طلب فرمود بعضی از ایشان و ایلچیان
ایشان را طاعت کرده و قرار بر آن دادند که بنده سلطنت باشند و عهد و پیمان بستند و از یکجانب امیر خداداد و امیر شیر حاجی و پهلوان حسین ابوالخیر
و از یکجانب دیگر امیر شیخ ابوسعید و برادرش امیر حسین علی و خواجه وجیه الدین اسمعیل بر وضعی یکجانب آمدند و عهد و میثاق بستند که در مدت
العمر یکدیگر را بنده باشند و در مقام مکر و فریب هم نباشند و پیمان را بغلاظ ایمان مؤکد ساختند میرزا بابر اظهار فرح و شادی فرمود و بشرف
صحبت او را گذاشت و امرای مزار طوسیان با منقاد از چپ نمودند و التماس کردند که پادشاه قدم رنجه فرماید و شهریار نیکو اخلاق ملتمس
ایشان را بلطف و اشفاق بسر بندگان دولت انداخت و وثاق ایشان را بنور حضور مزین گردانید و درین ایام میان امیر محمد خداداد و امیر شیخ تیمور
که سیورغال ایشان هم اتصال داشت بر سر مزرعه نزاع واقع شده و مهم بدان رسید که بر در دیوان رفتند چون امیر محمد خود را از مقام معارضه
امیر حسین برتر میدانست و در حین مباحثه امیر حسین را دشنام داد و چماق بر سر او زد و در وقتی که امیر محمد و باقی امرا در بارگاه جهان پناه
حاضر بودند امیر حسین زانو زده صورت حال بموقف عرض رسانید میرزا بابر غضب فرموده چند چماق بر سر امیر محمد خداداد زده و امیر شیر حاجی
و امیر شیخ ابوسعید بدرخواست پیش آمدند ایشان نیز لت خوردند و میرزا بابر اکثر ایام شبهای دلکش مشهد بسر برده و گویندگان خوش
آواز و اهل ساز و ارباب ملاحت و صباحت ملازم بودند روزی بوقت نصف النهار پادشاه جم اقتدار در محلی دلگشای فرود آمده بود
و امرای گلرو و مه رویان خورشید رخسار در خدمتش جوزا وار کمر بسته و درویشی ژولیده موی زنجاره روی بر فراز سنگی برآمده نشسته و روبجانب
پادشاه و ملازمان کرده ترجیعی فریب مشتمل بر اعتبار عالم بیانا آغاز نهاده و ترجیع بندش این بود ب این همه طمطراق کن فیکون ؛ شمه ایست نیز دامن چون
و مجموع ترجیع که درویش آغاز خوانده زیاده از پنجاه بیت بود خاطر پادشاه ملاحظه مضمون آن متأثر و محزون گردانید بعد از خواندن درویش ناپدید
گشت چنانکه کسی ندانست که کجا رفت و در اثنا ملاقات قدوه اهل عرفان بابا علی خوش الحان بمشهد آمده بشرف ملاقات میرزا بابر رسیده و بجناب

تعظیم و احترام غایت مبالغه بجای آورد و در تعظیم مراعات او حسب الوجوه حکم فرمود و عالیجناب ارشادمآب شیخ صدرالدین رواسی نیز به
تشریف آورده پادشاه بحضور شریف او تیمن و تبرک جست و از ولایت خواهد آمد درویشی صاحبجمال موزون صوت که سالها در ملازمت
خواجه ابوالوفا بسر برده بود قدم رنجه فرمود و امیر شیخ ابوسعید شبی بزم پادشاهانه ترتیب داد و پادشاه بالتماس او تشریف آورده و آواز آن
صوفی را حاضر ساختند و شعر او بنظر پادشاه رسید و او از کلمات صاحب عرفان صاحب وقوف یافت و بموجب
زیاده اعتقاد خاطر پادشاه شد القصه میرزا بابر زمستان در مشهد رضوی گذرانید و در اواخر ایام چند روز نشاط انگیز و جانفزا که زمین
گرده ناگاه چیزی در کان رفت ناگاه خرق شعار که محبوب طبع شهریار بود بشکست و خاطر انور متغیر و متاثر گشت و در اعاده معاودت
فرمود و جناب سلطنت قباب سالی از کتاب شراب اعراض و اجتناب فرموده بود و در مرة توبه کاران انتظام یافته چون از جانب
زادگان بازاندازه زبان فصاحت بیان این بیت بترنم گردانید که بیت لعبد گل شدم از توبه شراب خجل ❊ که کس مباد ز گفتار ناصواب
خجل ❊ و در بهار روز فرمان داد تا مجلس بزم آراستند و اسباب عیش و طرب مهیا شد اثر روز پادشاه کامکار از دست ساقیان سروقد
لاله عذار جرعهای خوشگوار کشید تا از جام حمام شربت کوه چشید ذکر اشتغال میرزا ابوالقاسم بابر از این جهان گذران بروضه رضوان و رحلت
جاودان قال الله تبارک و تعالی کل شیء هالک الا وجهه نزد هر کس با اعتقاد و هر ذی نفسی این معنی محقق و مقرر است که پاینده و باقی
ذات پاک خداوند جهان است و بس بیت هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود ❊ آنکه پاینده و باقیست خدا خواهد بود ❊ مؤلف این مقال
اشتغال و ارتحال شاهزاده جهان میرزا ابوالقاسم بابر ابن میرزا بایسنغر است و شرح این واقعه آنکه جناب پادشاه جهانبان ذوالفقار
اولا و حضرت صاحبقران میرزا ابوالقاسم بابر در بیست و پنجم ربیع الثانی سنه ستین و ثمانمایه از چهارباغ مشهد در محفه نشسته مقدار
مسافت قطع نموده متوقف در جانب معاودت فرموده در مجلس همایون منزل بزم آرام گرفت و چون لحظه بگذشت از جاده هوش
منحرف گشت و در مقام غضب بعضی امرا آمده بخشم برخاست و اهل مجلس بیرون رفته باهم گفتند که خمار شهریار قوی شده و نزدیک است
ساغر و رطل گران خواهد نوشید که هرگز بهوش نخواهد آمد و در چاشت همان روز بر پادشاه منکشف شد که زمان ارتحال و هنگام انتقال از این
سرای پر ملال است و بادای شهادتین زبان گشاده و از جمیع مناهی توبه فرموده و ودیعت حیات بقابض ارواح تسلیم نمود و انا لله و انا الیه راجعون
وضیع و شریف صغیر و کبیر بناله و گریه آمده و قریع از کبره منوره روز محشر از این مرحله دور ظاهر شد و ذکر تجهیز و تکفین آنجناب بسرحد

رسیدن

این مهین پرداختند و نعش مغفرت مآل را بآیین تمام برگرفته بگنبدی که حضرت خاقان سعید در جوار مزار فایض الانوار امام هشتم علی بن موسی الرضا
علیه التحیة و الثنا ساخته بودند بردند و بخاک سپردند و اطبای حاذق باغلبیه ظن و قیاس استعمال سمی از سموم احساس میکردند و از کیا ذریت بوار
حضرت امام علی بن موسی الرضا استویه قول ایشان میگردانید و در تاریخ وفات آنجناب مولانا شرف الدین عبدالقهار فرماید بیت
آفتاب ملک بابر خان نماند ❊ کی چنان خورشید پنهان در خور است ❊ در ربیع الثانی و فصل ربیع ❊ لاله را فرزند خون اول ربیع است ❊ هر جگر گفتم
جگرها چاک شد ❊ دیده در اشک دامن پرور است ❊ آنچه حالت دیده ما بخت گفت ❊ موت سلطان موید بابر است ❊ و سواد اوراق را این دو بیت
در آن ایام بر خاطر گذشته در این مقام ثبت افتاد بیت شهری که بشمشیر ستد ملک جهان ❊ ناگاه فتاد در روش سیل جهان ❊ هر کس که تاریخ وفاتش
پرسید ❊ بر گوی که سر نهاد شاه بابر خان ❊ از مبدا سلطنت میرزا بابر در استراباد تا آخر ایام حیات او مدت ده سال بود و حکم مطاع او مدت هشت
سال در تمام خراسان و گرگان و مازندران نفاذ می انجامید در همان روز
که میرزا بابر وفات یافت امرا و ارکان دولت خلف صدق او میرزا شاه محمود را که در سن یازده سالگی بود بسلطنت برداشتند و امیر حسین علی
برادر امیر شیخ ابوسعید را با تومان او بهراة فرستادند و در همین روز شاهزاده بهر قوام که بمنصب صدارت فایز بود چون کار که طغیان کرده
کرده بودند گوشمالی شاهزاده ... خاصه در مضبوط ساخته و امیر حسین جاندار از نیشابور که سیورغال او بود بمشهد مقدس تشریف آورده
مشرف شد و رسم قراچای آورده روز دیگر بسم آنجانب بازگشت و امیر حسین علی از جانب هرات عرضه داشتی فرستاد مضمون
آنکه دو سه روز که خبر واقعه هایله بهرات رسید میرزا سلطان ابراهیم شبهنگام خود را از قید و حبس خلاص کرده عازم مرغاب شد و شرح این
قضیه مسطور خواهد گشت ان شاء الله تعالی و امرای عظام بعد از چند روز که لوازم فراق ایام نمودند در رکاب میرزا شاه محمود عازم هرات
گشتند و دو سه روز از پیش امیر بابا حسن قاصدی رسیده و خبر آورد که جرجان همچون دولت قاهره مضبوط است و بنده کمینه در مقام فرمان
برداریست که هر چه حکم شود بیان عمل نموده آید و در این اثنا از پیش امیر شیخ ابوسعید که در خبوشان رفته بود خبر آمد که میرزا سلطان سنجر بعد از واقعه
جانسوز شهریار مرحوم منحرف است که متوجه متوجه شود اما بو بطالکه شنید که امیر شیخ ابوالفضل با سپاه امیر رسید دو سه روزی توقف نمود
و چون شاهزاده و امرا بجام رسیدند از جانب تون فرستاده امیر سلطان حسین بموکب همایون پیوست و پیغام امیر شاه الیه رسانید
که خاطر اشرف از جانب این ولایت جمع دارند که بجانب مضبوط است و بنده در مقام خدمتکاری و جانسپاری منتظر فرمان است و در این اثنا شاهزاده

از پیش آمده و معروض داشت که میرزا سلطان سنجر نخواهد آمد چه سرکشی و استقلال دارد و از جانب هرات نیز خبر رسید که میر محب که در دولتخانه
بود چون خبر این واقعه شنید سراسیمه و پریشان گشت که از محافظت میرزا سلطان ابراهیم غافل ماند و شاهزاده فرصت غنیمت شمرده از در
غلام از باغ شهر بیرون رفت و بر سر راه برآمده بطرف الجبل خود را از دیوار بیرون انداخت و آنجا امیر محمد ترخان رفت و امیر شاه
عقبه دم شاهزاده ابتهاج و استبشار نمود و عقبه میسور و معقود نثار و پیشکش بتقدیم رسانید و از اجتماع بندگان دولتخواه کثرت
و ازدحام تمام حاصل شد شاهزاده و امیر محمد ترخان دامن کوه مختار لشکرگاه ساختند و در این اثنا شنید که از جانب مشهد گروه انبوه
میرسند میرزا سلطان ابراهیم و امرا بعد از تقدیم مشورت عازم جانب آب مرغاب شدند و بمقصد رسیده لشکری تمام در ظل رایت
فتح آیت جمع آمدند و امیر حسن علی میر محب را بعلت آنکه میرزا سلطان ابراهیم را گذاشته مبلغ خطیر از وی حاصل کرد و در شهر و بلوکات نیز
اموال فراوان گرفت و در این ولا میرزا شاه محمود رسیده در باغ مختار نزول فرمود و بعد از چند روز بباغ زاغان استقرار سریر سلطنت
ذکر حدوث وقایع متفرقه و انواع پریشانی و تفرقه در ولایت خراسان در این سال اعنی سنه احدی و ستین و ثمانمائه امواج فتن و افواج محن
در حرکت آمد و قوافل بلایا و مطایا و رزایا در ولایت خراسان بتخصیص در دارالسلطنه هرات بار گشاد چه آن عرصه از پادشاهی
مانده فرمان خالی ماند و هرج و مرج باحوال مملکت راه یافت و تخت بلا گذار شد اول آن بود که امیر شیخ ابوسعید از مشهد
فرمانداران شمار گشته و در هر سرای مبلغی تخمین نموده بسعی امیر مشارالیه و لئیم بدکردار خواجه کلان و خواجه علی و الد مولانا
جدیوان شدند و اخذ کتابت کرده اولاد محصولات و بقاع خیر از مساجد و مدارس و خوانق از اهل علم و فقر و ارباب استحقاق
و ثانیاً آنچه از سر باز گرفته بودند کمی را نه جمع کرده تحصیلات نوشته و تحملات واقع شده وجهی که خلایق خود محضر کرده بودند کیسه
از اثاث برساختند تدارک نه پذیر بود و مهملان شده افترا نهادند و خلایق بعضی گریخته و برخی شکنجه گرفتار گشته و زمره از روی مباحه
نشاه و دست بدعا یارب برداشته و هر چند اشراف و اعیان از امیر شیخ ابوسعید درخواست میکردند که مقتدای ارباب طلب
مردم باوج فلک سر رسیده و آخر الامر تیر دعای مظلومان بهدف اجابت کارگر آمد و رعایای بیچاره در جهان در ده روز بیجان و مال
یافتند چون خبر این انتقال آنکه امیر شیر حاجی بنابر مصلحت ملکی در رجب دوم جمادی الآخر سال مذکور امیر شاه محمود از باغ زاغان شهزاده
و در دروازه ها مضبوط ساخته و صور تا در اسواق ندا میکردند که بشمار هیچکس قبض هیچ آفریده ندهد و آنچه داده باشند استرداد نمایند

و ضبط

و همچنین حکم کرد که نوکران شیخ ابوسعید را در شهر هر جا که یابند غارت کنند و جمعی کثیر از ملازمان جناب امارت مآب تاراج یافته بهزار حیلت
نیم جانی بیرون بردند و بعضی از امرا که از دروازه و گفتار امیر شیخ ابوسعید دخالت داشتند از جنگ بودند شهر در آمده با امیر شیر حاجی
موافقت نمودند و آن شب مردم اندرون شهر پاس داشتند و امیر شیخ ابوسعید با برادر خود امیر حسین علی و طایفه از بهادران مثل
قدم کابلی و غیره که همه مردم نامی بودند شب همه شب بتهیه و تجهیز رفتن مشغول بودند و قرب بطلوع آفتاب هر دو برادر با جمعی از سپاه
تا مورا از دره و برادران رفتند و امیر شیر حاجی با غلبه انبوه که دشت و کوه از ازدحام کثرت آن گروه بستوه آمده و در عقب مخالفان
روان شدند و امرا و ترخانی نیز با اتباع و نوکران آراسته بعد امیر شیر حاجی آمدند و هجوم عام بمرتبه بود که زبان خامه از تعریف
آن بعجز و قصور اعتراف مینماید و هر دو فریق را در شمال کوه مختار اتفاق ملاقات افتاد و امرا عظام و خواص و عوام از اطراف
و جوانب بر شیخ ابوسعید و نوکران او در آمدند و دهشت و حیرت بر ایشان استیلا یافت و هیچکس را مجال آن نشد که دست به تیر و کمان
و سیف و سنان دراز کند و شامت کفران نعمت شامل حال امیر شیخ ابوسعید شده نتیجه ظلم و بیداد او بروزگار او متواصل گشته
از اسب فرود آوردند و سر او را که افلاک دوار فرود نمی آورد از بدن جدا کرده و عبرة للناظرین از دروازه ملک آویختند و خاطر
جمع شد و اهالی دارالسلطنه هرات را ابتهاج و حضور و انشراح تام موصول گشت اصحاب مقول صدقات بارباب استحقاق رسانیدند
و از معظمات وقایع این سال قتل امرا ترخانیست مفصل این مجمل آنکه در اثنای این حال که مسطور شد پیوسته خبر میرسید که لشکر
بسیار بجوش درنیزه گذار و در ظل اعلام ظفر فرجام میرزا ابراهیم مجتمع شده اند و شاهزاده خیال تسخیر دارالسلطنه هرات دارد و در آن
اوان زمام اختیار مملکت میرزا شاه محمود در قبضه اقتدار امیر شیر حاجی بود و ترخانیان امیر نظام الدین احمد با امیر شیر حاجی در باب
صلاح این دو شاهزاده مشورت کردند آخر الامر بر آن اتفاق کردند که هر چه رای صوابنمای مهد علیا گوهرشاد آغا اقتضا فرماید
بدان عمل نمایند چه نسبت بانوی عظمی بان دو شاهزاده سمت تساوی داشت و مزاج آنحضرت مایل بدان بود که چنان عمل نمایند
که میان آن دو قرة العین سلطنت صلح واقع شود و جهت سرانجام این مهم ترکانشاه که معتمد مهد علیا بود عزیمت مرغاب نمود
الله مجموع امر مکاتبات بود و در این اثنا جمعی از مردم شریر آنکه در خاطر امیر شیر حاجی نشاندند که میل و محبت مهد علیا نسبت بمیرزا
و فرزندان او میرزا سلطان ابراهیم بر همگنان روشن و مبین است و ترخانیان بنابر رعایت خاطر آنحضرت جانب ایشان

نخواهند گذاشت اکنون در این قضیه جدید معانی [illegible] ملاحظه باید کرد که مهم بکجا منجر خواهد شد امیر شیر حاجی متوهم شده برادر
امراء ترخان که [illegible] و آن قوم منشعب بودند و کثرت اعوان و انصار و خیل و حشم بشمار [illegible] کار ایشان بجایی رسیده که قصد [illegible] روزگار دولت
لیل و نهار قصد ایشان خواهد کرد و امیر شیر حاجی با پهلوان حسین دیوانه مقرر کردند که هر وقت که ترخانیان جهت مشورت بکوشک باغ
زاغان در آیند نوکران دستبرد نمایند و روزی برای ترخانان بانجا رفتند و امیر احمد فیروزشاه چون وضع مجلس را بدید دانست که فتنه خواهد خاست
خود را ببهانه بیرون انداخت چون او بیرون رفت نوکران امیر شیر حاجی و پهلوان حسین دیوانه قصد امرای ترخان کردند و امیر اویس ترخان
کاردی در دست داشت که بدان گوشت پاره می‌ساخت از بیم جان کارد بر شکم امیر شیر حاجی زد و در آن مجلس امیر اویس ترخان و پسرش
یوسف ترخان و امیر خسرو ترخان بتیغ ستم کشته شدند و امیر غیاث الدین علی ترخان را زخمی کاری رسیده بهزار مشقت جان بیرون برد
و امیر شیر حاجی از زخم کارد بر روی افتاد و جمعی او را کشته پنداشتند و امیر محمد ترخان پناه بپهلوان حسین دیوانه برد و همراه او از کوشک
بیرون آمد و ناجوانمردی آن جماعت را بقتل رسانید و بجانب خاف که سیورغال او بود عزیمت نمود و امیر نظام الدین احمد از آن مهلکه
بیرون رفته بسرعت مسافت می‌پیمود و از راه زیارتگاه عازم تون شد که برادرش امیر سلطان حاکم آنجا بود و در اثنای راه پهلوان
حسین باو بازخورده در میان جنگ و قتل شده امیر احمد بدرجه شهادت رسید و امیر مشارالیه بصفات حمیده و سمات پسندیده اتصاف داشت
و امیر غیاث ترخان و مولانا احمد بیاول از آن ورطه خود را بجان بکنار رسانیدند و متوجه درگاه میرزا سلطان ابراهیم گشتند و امیر شیر حاجی چون
مرتکب آن امر خطرناک شد میرزا شاه محمود را بقلعه اختیار الدین و مهد علیا گوهرشاد آغا را باستصواب او شهرزاده در منزل [illegible]
گشت و امیر مشارالیه از زخم کارد امیر اویس ترخان ضعیف مزاج و نالان بود بعلاج جراحت اشتغال می‌نمود و در این اوان بسمع خبر رسید
که میرزا سلطان ابراهیم عازم هرات است و میرزا شاه محمود و امیر شیر حاجی بباغ مختار رفته منزل ساختند و جناب فضایل انتساب قاضی
قطب الدین احمد امامی بشارت مهد علیا گوهرشاد آغا آن قلعه و شهر را ضبط نموده [illegible] **ذکر جلوس میرزا ابراهیم**
سلطان بر مسند پادشاهی و محاربه او با محمد خان و استیلای او بر ایشان میرزا ابراهیم سلطان چون خود را از مجلس [illegible] بیرون کشید با احمد ترخان
و طایفه‌ای از دولتخواهان پای بر معارج سروری نهاده اسباب پادشاهی او منتظم گشت و موکب ظفر انتساب از حدود [illegible] بمرغاب نهضت نموده
بجانب دارالسلطنه هرات و بعد از طی منازل و قطع مراحل صباح [illegible] شنبه [illegible] رجب بباغ مختار رسید و میرزا شاه محمود و همراهان فرار بجانب

سمت [illegible] رفت و امیر شیر حاجی بطرف حصار نیره تو شتافت و در همین روز میرزا سلطان ابراهیم بطالع فرخنده و بخت فیروز بوقت نصف النهار
بباغ مختار نزول فرمود و طایفه‌ای از بهادران بتکامیشی میرزا شاه محمود و طایفه‌ای در عقب امیر شیر حاجی رفتند فوج اول ملک قاسم ولد
امیر اسکندر ترکمان و دولت گلدی طغای و قرامان ترکمان و حاجی خلیل و برادر او حاجی عبدالوهاب را گرفته بدرگاه پادشاه
رسانیدند ملک قاسم و قرامان بشفاعت مهد علیا گوهرشاد آغا از کشتن خلاص شدند و دیگران بقهر شحنه سیاست گرفتار آمدند
و فرقه دویم بامیر شیر حاجی رسیده حربی صعب واقع شد و زخمی قوی بر دست امیر [illegible] مجروح و بدحال بقلعه نیره تو
و میرزا سلطان ابراهیم بتوفیق ملک قدیم در تختگاه آباء و اجداد عظام خویش قرار گرفت و خواص و عوام را در ظل عنایت و عاطفت
ماوی داد و در تاریخ جلوس او گفته‌اند شاهی که بعدل دستگیر ملک است چون دولت و بخت ناگزیر ملک است
بر سریر شاهی تاریخ جلوس بر سریر ملک است و میرزا سلطان ابراهیم روزی چند از رنج راه و مشقت حرکت برآسود خواجه شمس الدین
محمد بخاری سعد الدین بمنصب وزارت سرافراز ساخت و ایشان مال [illegible] و زر لشکر را در عوض چند روز مستخلص گردانیدند
و در این اثنا میرزا سلطان ابراهیم شنید که امرا میرزا بابر در حدود جام بموکب میرزا شاه محمود پیوسته‌اند و عازم دارالسلطنه هرات شده
و آوازه توجه سلطان سعید نیز گاهی بسامع علیه میرسید میرزا سلطان ابراهیم بعزم رزم میرزا شاه محمود رایت جرأت برافراخت [illegible]
که از مخصوصان و معتمدان میرزا علاء الدوله بود در شهر و ارک فرو ساخت و چون اعتماد کلی بر جناب مولانا احمد بیاول داشت ضبط [illegible]
حصار اختیار الدین بعهده کاردانی او بازگذاشت و در همین توجه بجانب جام [illegible] را که در زمان [illegible] شهزاده از تقصیرات در وجود
آمده بود فرمود تا سرنگون از چاهی آویختند و او [illegible] جان بشرب تسلیم نمود و خواجه وجیه الدین اسمعیل که سالها وزارت
میرزا بایسنغر و میرزا علاء الدوله کرده بود در این ولا از میرزا شاه محمود روی گردان شده پناه بپارگاه فلک اشتباه آورده بحکم میرزا
سلطان ابراهیم گرفتار شد و بعد از شکنجه و مثلت فراوان در [illegible] فوشنج مقتول گشت القصه آن دو پادشاهزاده در طلب ملک در حوالی
رباط امیر شاه ملک بهم رسیدند و میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته در برابر یکدیگر صف کشیدند و قاصد جان هم شده خاطر بکشتن و کشته شدن
قرار دادند و برانغار و جوانغار میرزا شاه محمود حمله آورده میمنه و میسره میرزا سلطان ابراهیم را از جای برداشتند و [illegible] را تعاقب نموده
چند فرسنگ راندند و اما قلب سپاه منقلب شده در این حال امیر احمد ترخان با جمعی جوانان جنگجوی چون نهنگ قوی حمله آورده آهنگ [illegible]

بیچاره نهنگ دریای وفا کرد و پای ثبات و وقار محکم ساخت تا آنکه میرزا شاه محمود از معرکه روگردان شده عنان عزیمت بجانب
مشهد تافت و بسیاری از وجوه سپاه و اعیان درگاه او گرفتار گشته و چندان غنیمت گرفتند که نطاق نطق از احاطه آن عاجز آید
و میرزا سلطان ابراهیم بعد از آنکه مغلوب شده دل از ملک و مال برگرفته بود و سبعی احمد ترخان غالب آمد و در عقب گریختگان بجانب مشهد
روانه شد و چاشت روز دوشنبه بیست و پنجم شعبان خبر بدار السلطنه هرات آمد که میرزا شاه محمود غلبه کرده و بعد از زمانی مردم انبوه رسیدند
گفته شد میرزا سلطان ابراهیم بدار السلطنه هرات رسید و فردا علی الصباح رایات همایون مقرون بنصرت و صلاح و فوز و نجاح نزول اجلال
خواهد فرمود **ذکر توجه سلطان سعید بجانب خراسان و بیان سبب آن** سلطان سعید از آن زمان که بر سریر سلطنت ماوراء النهر تمکن یافت
داعیه تسخیر خراسان در خاطر انور داشت و چون خبر وفات میرزا بایسنغر بمسامع شریف آن حضرت رسید آن داعیه قوت پذیرفت و در این اثنا
امیر بشر حاجی که حکومت بلخ با و متعلق بود قاصدی بسمرقند فرستاده معروض داشت که عرصه خراسان از پادشاه ذی شوکت خالی است
اگر عنان عزیمت بدین طرف معطوف گردد بی کلفت محمود الحقیقه ربقه انقیاد آید سلطان سعید العبد از استماع این حکایت مجال
توقف نماند لاجرم لشکر بازرا آگاه کرد و عزم تسخیر ممالک خراسان بل جمیع بلاد و امصار ایشان جزم فرمود و از دار الملک سمرقند بیرون آمده
بسرعت روانه شد از جیحون عبور نموده و چنان تعجیل میراند که باد صبا و شمال گرد سم سمند جهان پیمای او نمیرسید تا منازل طی نمود
هر جا که میرسید توقف نمینمود و چون بحدود هرات نزول اجلال فرمود قاصدی فرستاده از اندیشه خویش اعیان و اشراف را خبردار ساخت چنانچه
سبق ذکر یافت و در وقت ورود قاصد بهرات شیخ الاسلام اعظم مولانا قطب الدین یحیی التفتازانی که میرزا ابراهیم او را برسالت پیش سلطان
سعید فرستاده بود و التماس مصالحت نموده جواب شنید که بعد از وصول بدار السلطنه هرچه مقتضای وقت باشد بجای آورده خواهد شد آنجناب
بدروازه ملک رسیده باتفاق مولانا احمد بساول که داعیه سرکشی داشت پل را برکشیده و جناب شیخ الاسلام میان پل و دروازه
لحظه متحیر ماند و در این اثنا خبر آمد که امیر سید مزید که از عظمای امرای سلطان سعید است نزدیک دروازه ایستاده مولانا محمد بساول قضات
و ائمه و اکابر را طلبیده گفت میخواستم که باتفاق شهر را محافظت نمایم و بنابر عدم مساعدت روزگار از آن درگذشتم اینک کلید دروازه را
بشما وا مینمایید هر کس تسلیم نماید حصار اختیار الدین خانه السیف من است و او اعتماد کرده و آنرا بمن سپرده و تا رمقی در بدن باشد آنرا بکسی
نخواهم داد و از هیچ آفریده هراسان نخواهم شد قاضی قطب الدین امامی و سایر اشراف و اعیان بدروازه ملک رفته در باز کردند جناب

شیخ الاسلام

شیخ الاسلام درآمده ذکر و جانبوه از لشکر سمرقند بشهر درآمده منتشر شدند و دار السلطنه هرات مفتوح گشته اهل حصار از اطاعت و انقیاد امتناع نمودند
و چون موکب سعادت نشان در شمال قریه سالسان و ضمان مانند ملک منان نزول فرمود سادات و قضات اکابر و اشراف
و موالی و اهالی برسم استقبال بیرون آمدند و وظایف نثار و پیشکش بجای آورده بسعادت تقبیل انامل فیاض سرافراز شدند و روز
دیگر شهریار علی الاطلاق از دروازه قبچاق باندرون فاخره خرامیده در باغ شهر که لشکرگاه سلطان عظیم القدر بود فرود آمد و آن
حضرت جمعی از مخصوصان و معتبران بارگاه سلطنت را پیش مولانا احمد بساول فرستاده او را بعاطفت بیکران وعده داد و بخشش را
با طاعت و انقیاد دعوت فرمود مولانا احمد در جواب گفت که میرزا سلطان ابراهیم ولینعمت من است و این موضع را بمن سپرده اگر
در محافظت و رعایت اهمال ورزم بعصیان و کفران منسوب گردم و دیگر اعتماد بر من نماند تا مخدوم من که دست اقتدار ...
هرگز بدامن عرض و مرسا و در قید حیات باشد امثال این امور از من توقع نباید کرد و مرا از این معذور باید داشت و حضرت پادشاه باید
میفرمایند که اگر اطاعت تیغ باران ... از آنچه گفتم تجاوز نخواهم نمود و السلام فرستادگان آنچه شنیده بودند بموقف عرض
رسانیدند سلطان سعید بیرون رفته مهد علیا گوهرشاد آغا ملاقات فرموده شرایط تعظیم و تبجیل بتقدیم رسانیده و باغ زاغان را
مستقر سریر سلطنت گردانید و مولانا احمد بساول بجوابهای درشت مبادرت نموده بود آتش خشم جهانسوز اشتعال یافته بتجهیز
اسباب محاصره فرمان داد و اهل قلعه پای در مقام مدافعت و مخالفت نهاده در مخاصمت و منازعت اصرار نمودند و مدت چند روز
نایره قتال و جدال التهاب داشت و بر بینان رامهمی از پیش نرفت چه قلعه ایست در غایت رفعت و متانت باستحکام و رصانت
و در آن زمان بروان کار و ذخیره بسیار مشحون بود و هر چند دستور اعظم خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان در فتح آن سعی نمود بجایی
نرسیده و در اثنای این اوقات مفسدان بمسامع جلال رسانیدند که قاصدان میرزا سلطان ابراهیم پیش مهد علیا گوهرشاد آغا
تردد می نمایند و اخبار ملک و مال و لشکر تحقیق نموده باز میگردند که مبادا صورتی روی نماید که تدارک آن میسر نباشد و از ثقات استماع افتاده
که در آن ایام سلطان سعید ایلچی بقلعه نیره قرار سال نموده امیر بشر حاجی را طلب داشت و مشار الیه از قلعه خبر فرستاده که تا گوهرشاد آغا
در هرات باشد آمدن این بنده بآنجا ممکن نیست چه با وجود قتل ترخانیان و حیات میرزا ابراهیم از او چگونه ایمن توان بود فی الجمله
سلطان سعید در نهم ماه رمضان بافساد مفسدان مهد علیا را که منبع خیرات و منشأ مبرات بود بقتل رسانیدند و این مختصر

گنجایش شرح و بسط مکارم اخلاق و محاسن صفات بانوی عظمی زاد قدرها از غرایب وقایع سنه احدی و ستین و ثمانمائه در هرات یکی آن بود
که سه ماه و سه روز لشکر متغلب و تعدی از چاپایچاره در کمال گرفتند نخست میرزا شاه محمود و دوم میرزا سلطان ابراهیم سیم میرزا سلطان
ابوسعید در استیلا امیر شیر حاجی در حین بیرون آمدن از هرات کوتوالی قلعه را بمعتمدی تفویض نمود و بعد از آن صورت غریب در حصار روی
نمود و بیان این سخن آنست که محبوسان از باقیان جلکا با جنس بری نام روزی غازه بر کوتقندی بدر قلعه آورد و سخنی که داشت گفت
و چون روز بجانب شام انتظام یافت التماس نمود که شب در آنجا باشد عسس او صبر داد اما وی هر که در نهان کمند با خود برده بود
و چون از شب قدری بگذشت و مردم حصار در خواب غفلت فرو رفتند بر که جمعی را که با ایشان مواضعه داشت بکمند را بکمند بالا کشید و چون
دانسته که روز عام بمرتبه رسید که مردم قلعه را تاب مقاومت با ایشان نیست تیغ کشیده و بر کوتوال قلعه رفتند و او را ضرب شمشیر چند زخم
زده از حصار اخراج نمودند و بر که چنان قلعه حصین رصین که در ربع مسکون نظیر و شبیه ندارد بچنگ آورد و چون از نام اختیار قلعه بر خود اوقات
افتد در دیگران آمده و تسخیر حصار اختیار الدین در تعویق افتاده اخبار ملایم از جانب بلخ و ماوراء النهر رسیدن گرفت سلطان سعید ابو
نمود رای بران قرار گرفت که رایات نصرت شعار معاودت فرماید و خللی که در ممالک محروسه راه یافته تدارک فرماید ذکر معاودت
سلطان سعادت اشعار از هرات سلطان سعید چند گاه در دار السلطنه هرات اقامت نموده و بنابر مصلحت ملکی عزم مراجعت جزم نمود
و جناب معالی انتساب قاضی قطب الدین احمد امامی را با دیگر اعیان طلبداشته با ایشان گفت که مکنون و مخزون خاطر آن بود که مستقر سریر سلطنت
تختگاه ساخته در اینجا اقامت نمایم اما امری چند در جانب بلخ و ماوراء النهر سانح شده که معاودت فرض عین مینماید اکنون این شهر را بشما
سپردم و امیدوارم که بعد از اراده و توفیق حضرت آفریدگار در فصل بهار متوجه اینجا شوم سلطان سعید بقرون نصرت و اقبال از شهر بیرون
از ظاهر هرات نهضت فرموده با تحویلات و مطالبات بالتماس اقضی القضات معاف داشته فرمود تا منادی کردند که هیچ آفریده بیرون
تعرض ننماید و پای غرامت در رکاب نصرت انتساب آورده بسرعت در حرکت آمده و امرا پیشتر برسم ایلغار فرستاد تا فتنه میرزا
ولد میرزا عبد اللطیف را از خم تیغ آبدار فرو نشاندند و امرا در نواحی بلخ بدو رسیده و جنگ کرده خاطر از جانب او فارغ ساختند و در آن جنگ
میرزا محمد جوکی جان از آن معرکه بیرون برد و بعد از ارتحال سلطان سعید از هرات مولانا محمد میاول و قرابار که در حصار اختیار الدین
بودند در قلعه بگشادند و شهر را که روی بخرابی آورده بود بار دیگر آبادان و معمور ساخت و میرزا سلطان ابراهیم که در ولایت خواف و باخرز

بودند فتن سلطان سعید بجانب بلخ خبر یافت اظهار نشاط نموده و منتظر آنکه در آن زمان بسر میبردند برادر زاده بودند بشتاب نمود و چون بدار
السلطنه هرات از سرداری صاحب وجود خالی یافت امیر احمد ترخان را بجانب قرشاد نامزد کرد که ... شغول شده بود
مشار الیه داد مهمی جهت تزویج زوج کوهرشاد آغا راشتی بزرگ ترتیب فرموده و ختمات کلام الله ملک العلام را بتقدیم رسانیده فقرا را طعام
داد و کلام داد ذکر رفتن میرزا سلطان ابراهیم بجانب استراباد و بازگشتن از آنجا بمقصود و مراد چون میرزا شاه محمود مذکور میرزا سلطان ابراهیم
روی گردان شده بمشهد رفت و روزی چند در آنجا توقف نموده و از آنجا بجانب استراباد شتافت و امیر بابا حسین برادر امیر شیخ ابو سعید
که در ولایت جرجان حاکم باستقلال بود و خدمات شایسته بجای آورده اسباب سلطنت شاهزاده را مرتب گردانید و میرزا ابراهیم
از جمعیت میرزا شاه محمود آگاهی یافته با سپاه منصور چنان در حرکت آمد که صبا در آن بود در همراهی وی بازمانده و از ارض شادباد در خیمه
چتر همایون فال سایه اقبال بحدود مازندران انداخت و میرزا شاه محمود نیز با سپاه نامحدود از استراباد بیرون آمده خاطر بر حرب
و قتال قرار داده و در خلال این احوال قضیه سبق در که در خاطر هیچکس از ملازمان آن دو شاهزاده نگذشته بود از کمین غیب روی نمود
بیان این سخن آنست که میرزا بابا حسین از غایت نخوت و استکبار بر امرا اطوار ایراد میکرد و بسیار کس از جمله اکفا و اقران خود را
بعد از فوت میرزا بابر بتعظیم او روی ورانده بود شاه و از حرکات با زداد سرداران و کردن کشان مازندران از آن دو خاطر بسبب وی رنجیده
از میرزا جهانشاه استمداد نمودند و میرزا جهانشاه همیشه خیال خراسان می پخت و در آن وقت که میرزا سلطان ابراهیم
عازم دیار خراسان گشت میرزا جهانشاه نیز بتحریص و ترغیب امیر سید عبد الکریم متوجه آن صوب شده و از راه عقبه چند و شکسته به فیروزکوه
خیال از هیچ جا بهیچ او بیرون نبرد بحدود جرجان درآمد و میرزا شاه محمود و امیر بابا حسین از استماع این خبر سراسیمه و متحیر گشته دست از دامن
قرار زده پریشان شدند و میرزا سلطان ابراهیم از شنیدن وصول میرزا جهانشاه مطلقا متاثر نگشت و حمل بران کرد که این سخنی از جمله
مکرهای بابا حسین است و از همان منزل که این خبر باو رسیده ایلغار فرمود تا کمتر ساعتی ولایت استراباد را از هیچ مکان توقف ننموده مکنون خاطر
بعرض رسانیدند که در این موضع چندان توقف نماید که از فرق بجا پیوندد و خبر ترکمان تحقیق انجامد که میرزا سلطان ابراهیم کمان تا بر
کرد امرا از غایت خوف چنین میگویند او جرم از استماع سخن ایشان اعراض نموده جمعی بهادران از افراد ملازمان پیش فرستاد و اتراک کل
ولایتی مشتمل بر کنده های تنگ و کمین دار از آن محل دشوار گذرند و بجانب راست یا چپ از جاده مستقیم میل کنند غالب آنست که بکلی فرو شوند

هلاک شود و در چنین رای سپاه ترکمان خود را از افواه لشکر خراسان نموده و عنان بازکشیدند و خراسانیان تصور آنکه مخالفان اندک
وضعیف اند پیش راندند و لشکر ترکمان جمعی کثیر بیرون آمده برایشان تاختند و کس حمیت اوس چنانچه باید منهزم و پریشان ساختند
و در آن حال میرزا ابراهیم با دلی فارغ با سپاه همچنان از عقب رسید و چون دید که کار از دست رفته و تیر از شست جسته ناچار عنان
از میدان ستیز به بیابان گریز منعطف گردانید ترکمانان قفای خراسانیان در آمده تیغ بیدریغ در جهتهای نهادند و بسیاری از امرای نامدار
و گردن کشان از امثال امیر سلطان حسین ولد امیر فیروزشاه و امیر سید یوسف پسر امیر سید خواجه و امیر سعادت و امیر خاوندشاه و غیره را
بر خاک هلاک انداختند و امیر ابوسعید میرم پسر دیگر امیر سید خواجه اگر چه پیش امیر جهانشاه بردند و میرزا جهانشاه زبان طعن از وی
پرسید که تو سالها دعوی بهادری میکنی و نام سپاهیگری میخوری بر سر چون من کسی اینچنین آمدی جواب داد که دولت پادشاه قوی بود
و بخت با ما مساعدت ننمود و پادشاهزاده خود سخن نیک اندیشان نشنود تا این روز پیش آمد والا صواب چنان بود که در این باب
فکری بر اصل کرده شدی فی الحال امیر جهانشاه بقتل امیر ابوسعید فرمان داد و او نیز از عقب یاران روان شد و پادشاه بر بقیه گرفتاران
ترحم فرموده و درباره ایشان عتاب و مرحمت مبذول داشته همه ایشان را داد و در ضمان سلامت بجانب خراسان فرستاد و مدت
سه ماه لشکر شکسته و مجروح و خسته می آمدند و میرزا سلطان ابراهیم با یازده کس از معرکه بیرون آمده به نیشابور رسید و جمعی از آنجا با خود پیوسته
در یکشنبه ماه صفر بدار السلطنه هرات فرود آمد و امیر احمد ترخان که موجب فرموده ضبط هرات با و تعلق داشت شرایط استقبال اشتغال
نموده نثار و پیشکش از خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و اسبان راهوار و شتران قطار و امثله و جنس آنچه ممکن و مقدور بود کشید و از اکابر
و اشراف وظایف خدمتکاری بتقدیم رسانیدند و مولانا احمد اول از حصار بیرون آمده بتقبیل بساط جلالت شمائل فایز گشت
و چون سپاه سمرقند مفارقت نموده و مقتدی کارها نزدیک شده و در محافظت قلعه بجان کوشیده بود چشم آن میداشت که از
عنایت التفات و عاطفت پادشاهانه اختصاص یابد میرزا سلطان ابراهیم همه را کان لم یکن انگاشت که مبلغ وجه علوفه و انعام
از دیوان اعلی بنام او اطلاق یافته بود از پادشاه و اصل وی نشده و دیگر اهانت نیز بوی بجای آوردند و در این اثنا
یکی از ثقات بقلعه در آمده با مولانا گفت که شما را خواهند گرفت باید که شرایط احتیاط بجای آرید مولانا احمد از این سخن خایف
و هراسان گشته در سلخ ماه صفر اظهار خلاف کرده دل در زد و حصار را بر کشید میرزا سلطان ابراهیم از این خبر مضطرب گشت و

بر زبان

بر زبان آورد که با او هیچ بدی در خاطر نداشتم ملکه میخواستم که درباره وی عنایت و عاطفت بیکران مبذول دارم و احمد ترخان را بجهت
پیش او فرستاد تا در ازاله وحشت کوشیده و دلداری کلی بتقدیم رسانید و کوتوال را کرد نشدند و هر چند مبالغه نمودند که مولانا
بیرون آید که تقاعد او از خدمت بالکل موجب ناموس پادشاه میشود مولانا بدان کلمات فریفته نشد و التفات ننمود و پای
ثبات در دامن توقف کشید و گفت من بنده و خدمتکار پادشاهم و خاک ساحت آن درگاه لیکن مصلحت خود در بیرون آمدن نمیدانم
و چون بر پادشاه و امرا روشن شد که مولانا احمد گرگی است کهن که بافسون و سخن فریفته نخواهد شد و مانند آیه عذاب منزل دست
از دامن طلب او باز داشتند و قلعه چنانچه سابقا در تصرف او بازگذاشتند و از برای مولانا و نوکران او که بمحافظت قلعه قیام
مینمودند علوفه و مرسوم تجدید معین ساختند و در تضاعیف این حالات امرا و میرزا ابراهیم سلطان مصلحت دیدند که با سلطان سعید از در مصالحه
در آیند و بنیان مصادقت را با مرا موافقت سازند و از برای اتمام این مهم شیخ الاسلام شیخ نور الدین محمد هادی طوائف الامم شیخ
بهاء الملة والدین و جناب عرفان مآب خواجه محمد کوسویه که از اولاد قدوه مشایخ عظام شیخ الاسلام احمد جام بود و در علم حقایق
و غوامض علم تصوف تمام داشت مقرر شدند و بعد از آنکه آن دو مرشد روشن ضمیر بترتیب اسباب سفر مشغول گشتند و الدود
و اوراق را ثالث ایشان گردانیدند و فرمان دادند که انجناب ببلخ رفته در امر کورستی شکور بجای آورد و انجمنهای در قلب زمستان که موسم
برف و باران بود روانه شدند و بقبة الاسلام بلخ رسیده میرزا سلطان ابوسعید شرایط تعظیم و تکریم بجای آورد و ایشان صورت
اخلاص و دولتخواهی و اطاعت و انقیاد و داعیه خدمت و مواصلت میرزا سلطان ابراهیم بزبان تقریر گذرانیدند و متقبل شدند
که اگر چهره ازدواج روی نماید خطبه و سکه در دار السلطنه هرات و مضافات و منسوبات بنام و لقب همایون موشح و مزین گردد سلطان
سعید در جواب مشایخ عظام فرمود که میرزا ابراهیم بجای فرزند است و ازدیاد اسباب ازدواج با او مکنون ضمیر انور است و در بدو حال
که خواهد با او مسلم دارم اما مشروط بآنکه اتفاق نموده لشکر ترکمان که خیال تسلط بر این مملکت بر سر دارند دفع کنیم و اگر نخواهد که بالاو ملاقات کند
گو مکن لیکن باید که در روز مصاف موافقت نماید و سخن بر این قرار یافته سلطان سعید نجیب با مشایخ عظام شرایط انعام و اکرام بجای آورد
رخصت انصراف ارزانی داشت و پیش از همه جناب شیخ نور الدین محمد بهرات رسیده حالات بلخ را بسمع میرزا سلطان ابراهیم رسانید
و از غرایب اتفاقات در اوایل سال اثنی و ستین و ثمانمائه آنکه چند پادشاه ذو شوکت و حاکم ذو حشمت در ولایت خراسان رایت

استقلال برافراشته بودند میرزا جهانشاه از ولایت آذربایجان و عراق با لشکرهای آفاق روی بامغرا این نهاد و در روزی چند
اقامت ممهد گردانید و میرزا سلطان ابوسعید قبة الاسلام بلخ منزل ساخت و میرزا علاء الدوله بعد از چند سال از دشت قبچاق
آمده در ولایت بادغیس مقیم شده و ولد میرزا ابراهیم در هرات نشسته دم از استقلال میزد و میرزا سنجر در مرو پرچم داری و دیگری میزد و میرزا شاه
محمود با بعضی از امراء پدر در طوس سر بر میزد و ملک قاسم ولد اسکندر قرایوسف باتفاق امیر خلیل از ... تا قصبه اسفراین در قبضه اقتدار
آورده بود و در قلعه اختیار الدین مولانا احمد ساول رایت استبداد برافراشته ... را در تصرف آورده و قلعه ... را امیر عبدالله
میرزاده و قلعه ... امیر با حسن داشت و ولایت خبوشان را امیر حسن تیمور ضبط مینمود و قلعه طبس امیر اویس ابن امیر خداداد
پناه خود ساخته بحفظ و حراست خود پرداخت و مثل این جمعیت و پریشانی که در یک اقلیم غالبا کم روی نموده باشد **ذکر ملاقات**
میرزا علاء الدوله با ولد رشید خود میرزا ابراهیم و رفتن آنجناب بهرات و برگشتن او و ابتلای مردم از هجوم لشکر ترکمان میرزا علاء الدوله
که مدتی مدید از حوادث زمان در اطراف جهان سرگردان میگشت بعد از استماع واقعه میرزا بابر از اقصی ولایت ازبک بجلدی بخراسان
درآمده قاصدان پیش میرزا سلطان ابراهیم فرستاده از وصول خویش اعلام داد و بر مقتضای کلمه الملک عقیم و مقوله لا ارحام بین الملوک
این معنی بر خاطر شهزاده گران آمد اما اظهار استبشار نموده پیلکات و تبرکات مصحوب رسولان چرب زبان سخندان پیش پدر ارجمند
فرستاد و در کنار آب سنجاب اجتماع آن دو گوهر دریای سلطنت و دو ... خلافت در یک برج دست داد و میرزا علاء الدوله فرزند
خود را در آغوش عطوفت و مهربانی کشید و از دیدن قرین مسرت و شادمانی گردید و پدر بزرگوار و پسر نامدار سرگذشت خویش در میان
آوردند و در باب امور ملک حکایت گفته مقرر بر آن شد که میرزا سلطان ابراهیم با لشکرها در تخت ملک توقف نماید و میرزا علاء الدوله
بهرات رفته چند روزی از کوفتگی و رنج راه برآساید میرزا علاء الدوله روی بتختگاه آباء و اجداد خویش آورده روز جمعه بعد از نماز از جانب
قریه ساق سلمان مانند خورشید جهان گرد پرتو بر حوالی دار السلطنه هرات انداخت سادات و علما و قضاة و اشراف و اعیان بمراسم
استقبال بیرون آمده موکب همایون پیوسته شرایط اعزاز و احترام بجای آوردند و ارباب ... و ارباب حرفت اهل ... چندان
ازدحام واقع شد که در هیچ عید و نوروز کسی عشر آن یاد نداشت و میرزا علاء الدوله از خیابان خرامان درآمده بمدرسه مهد علیا گوهر
شاد آغا رسیده فرود آمده بلوازم زیارت اقامت نموده و از آنجا متوجه باغ زاغان شد و چند روز در آن موضع دلکش با پری

نگاران حوروش

نگاران حوروش بعیش و سرور و لهو و حضور گذرانید و خلقی تمام از جهان فانی در عالم جاودانی ... و در آن ایام مولانا احمد ساول که ...
اختیار حصار اختیار الدین که مجموع شهر در قبضه اقتدار داشت از میرزا علاء الدوله التماس نمود که بقلعه قدم رنجه فرماید و شهزاده نیکو
اخلاق ملتمس او مبذول فرموده بحصار تشریف برد و مولانا آنچه در ایام سابق از نفایس و تبرکات جمع آورده بود بموقف عرض رسانید
و خدمات شایسته او در محل قبول افتاد و میرزا علاء الدوله درباره مولانا شرف تحسین و ... ارزانی داشت و نوازش بسیار فرمود
اوقات میرزا علاء الدوله بر شمار امر کرد و مبلغی زر سپید و مواشی رقم نموده هنوز آن وجوه وصول نیافته بود که منازعت ملک و مال
اختیار کرد و بیان این سخن آنست که در اثناء مطالبه میرزا علاء الدوله از جانب میرزا ابراهیم قاصدی پیش او رسیده پیغام آورد که
لشکر ترکمان نزدیک است و محل توقف نه بوقت مقتضای آنکه ما و شما روی باطراف نهیم اکنون موکب همایون برادر ... غیاث الدین
عازم ... شد آنجناب باید که خود را از مضیق شهر زودتر بیرون افکند از استماع این خبر میرزا علاء الدوله را مجال اقامت نماند
و بر جناح استعجال قرین حزن و تأسف و اندوه و غم از وطن مألوف ارتحال نمود سادات و قضات و اعیان و اشراف و اکابر
و خواجگان و کلانتران و متعینان بلد و وضیع و شریف و غریب و شهری از بیم سپاه ترکمان چنان سراسیمه شدند که نزدیک بآن رسید
که بعضی از بسیاری ... که از خرد و بهره ... دست اهل و عیال خود گرفته راه دور و دراز پیش گرفتند و بعضی از غایت
سایه ... از آفتاب حوادث پیاده و بدحال گریزان شده دو سه فرسنگ قطع فرموده و پاهایشان آبله کرده در لنگرگاه گرسنه و تشنه آرام گرفتند
و بعضی بوم الفرار ... و صاحب خبره بوضوح پیوست ... و اوباش از بیرون شهر سر برآورده دست
بغارت و تاراج ... در میان مردم نمانده ... روز قیامت در شهر آشکار شد مولانا احمد ساول
از ... ساکنان شهر ... و چون تشویش ... از حد اعتدال درگذشت ...
نسیم عنایت وزیدن گرفت و صبح امید از مطلع سعادت رسیدن آغاز نهاد و بقیه مردم که ... نمانده بودند بفر اقبال در منازل خویش
آرام گرفتند و مبدأ بیان این سخن آنست که چون میرزا جهانشاه بقصبه کوسویه رسید خبر جلای مردم از اوطان خویش و ظهور ارباب فتنه
و فساد چنانکه واقع شده بود شنیده بدست قاصدی ... امان نامه بهرات فرستاد و رعایا و بیچارگان را بعدل و داد امیدوار ... و هم شهزاده
بخاری را که از امرای میرزا سلطان محمد بود بداروغگی شهر تعیین فرمود روانه داشت و رایات نصرت شعار را برافراخته با لشکری در حرکت آمد و چون

وچون در تختگاه خاقان سعید نزول فرموده بقیهٔ اشراف و اعاظم که در دار السلطنه هرات مانده بودند مراسم نثار و پیشکش قیام نمودند و میرزا جهانشاه
محبوس مرا عنایت و مرحمت نمود مولانا عبد الجلیل مولانا عبد الجلیل محتسب والد مولانا جلال الدین قاینی را که باستقبال شتافته در اثنای راه با شاه
ملاقات کرده بود و از آن میان اعاظمت بیکران اختصاص داد و در حسب فرمان در شهر منادی کردند که هیچکس از گماشتگان لشکریان ...
اگر فلان کس نوکر فلان بوده مزاحم نشوند و رعایا را بهیچ وجه تعرض نرسانند و در این اوان که دار السلطنه در قبضهٔ اقتدار ملازمان میرزا جهانشاه
قرار یافت قاصدان نزد مولانا احمد یساول فرستادند تا معلوم کنند که غرض ... در چه مقام است ایشان بقلعه رفته مشاهده کردند که مولانا
ورند بر حصارداری اشتغال مینماید و بمجرد پیغام و سلام قلعه را تسلیم نخواهد نمود قاصدان بازگشته صورت حال بعرض رسانیدند و از استماع
این خبر آثار تغیر در بشرهٔ پادشاه ظاهر شده حکم فرمود که امرا و اعیان و لشکریان پیرامن قلعه از درون و بیرون شهر ... گرد آورده
و در جمیع آن دیوارها که ساخته بودند تیراندازها باز گذاشتند و در هر موضعی که مناسب بود جمعی قادرانداز را بنشاندند و زخم ناوک جگردوز
ممکن داشتند که هیچکس از اهل حصار سر از بروج بیرون کند و نقبچیان بکار خود مشغول شدند و لشکر ترکمان از سر جد ... اشتغال نموده
و آتش حرب التهاب داد خوف و هراس بر ضمیر مولانا احمد و سایر اهل قلعه استیلا یافت چنانچه دست ایشان از حرکت باز مانده هر چند
سعی مینمودند که یک تیر بجانب لشکر ترکمان اندازند ... آخر الامر مولانا احمد یساول در مقام التضرع و زاری و ... آمد
و علایق را شفیع ساخت تا میرزا جهانشاه از سر خون او در گذرد ... صورت عجز و بیچارگی او را در پایهٔ سریر اعلی باز نمودند با وجود جرات
و جسارت او را بجان امان بخشید و مولانا احمد از قلعه بیرون آمده در سلک خدام انتظام یافت میرزا جهانشاه بر سریر دولت متمکن گشته
حکم فرمود که ... احکام حضرت خاقان سعید ... عید اضحی ... روزی چند در شهر هرات و الکای کوهستان بسر بردند و اما ...
سپاهی که مهندس عقل از اندازهٔ آن عاجز بود بجانب هرات ... فرمود که ولد او میرزاده محمدی در مقدمه روان شود و الکای ... خانه
مقرب خیام سپهر احتشام گشت و در آن موضع ایلچی میرزا ... از جانب ... رسید و صورت موافقت آن پادشاه عالی همت ابو سعید
بعرض رسانید و رسول امیر خلیل الله شروانشاه نیز آمده تحف و هدایا گذرانید و میرزا جهانشاه فرستادگان را باکرام و احسان ممنون ساخته باز
گردانید و در این اثنا میرزاده یوسف ولد امیر جهانشاه از جانب کرمان بموکب ظفر قرین پیوست و در این سال اعنی سنه اثنین و ستین و ثمانمائه
مولانا محمد جلال الدین ... که سنش از نود گذشته بود رحلت نمود و در این اثنا بمسامع جلال رسید که میرزا علاء الدوله با میرزا ابراهیم ...

عنو زده میان پدر و پسر نقار و رنجش خاطر پدید آمده و در آن سرزمین آشوب و فتنه روی نمود و کشف این مبهم آنکه خلیل الله پسر میرزا علاء
الدوله تقرب تمام داشت و ولد او امیر خلیل شبیخون بر سر قراسیاور که قراول میرزا سلطان ابراهیم بود ... او را در عرصهٔ غارت و تاراج آورده
و میرزا ابراهیم شکایت نزد پدر فرستاد و میرزا علاء الدوله در جواب فرمود که قراسیاور غلام من است و از او بر خاطر ضمیر اینجانب غباری
نشسته بود بدین سبب این آسیب بدو رسید و از این جهت میان پدر و پسر محبت و یگانگی تبدیل یافت و پدر و پسر بقصد ازالهٔ عرض یکدیگر
کمر بسته اند از جانبین لشکرها ترتیب داده با آهنگ جنگ قدم پیش نهاده اند و مسافت میان هر دو فریق بیک منزل رسیده و امرا و خوانین
سبب تفرقهٔ خاطر و پریشانی میرزا سلطان ابراهیم شده بموکب میرزا علاء الدوله پیوستند میرزا ابراهیم از روی اضطرار پناه بدرگاه
عالی نیاورده و خدمتش بحسن شاهزاده و فرمان آفتاب سلطنت محجوب کسوف گرفتار گشت و در این اثنا امیر عبدالله خواجه ترخان
ظفر نمود و شاهزاده برسالت پیش سلطان سعید رفته بود باز آمد و صورت ضبط و قید میرزا سلطان ابراهیم بنظر ... شکر نمود و بعضی از امرا
ترخان که شیوهٔ مهربانی نسبت با شاهزاده بظهور رسانیده بودند متابعت امیر خلیل را عاری عظیم شمردند و با امیر عبدالله خواجه متفق شده
سر غوغا کشیدند و میرزا ابراهیم را از حبس بیرون آورده بعزم ساقرو لوک رایات نصرت آیت برافراختند بار دیگر کوکب طالع شاهزاده
از حضیض نکبت باوج عزت و شرف رسید و چون تفصیل این احوال بسمع میرزا جهانشاه پیوست مسرعی را که با صبا و شمال مسابقت
مینمود باستدعای میرزا علاء الدوله فرستاد و التجا ... اقبال ... دوران ... و برق سرعت سیر ... نموده منزل به
منزل حرکت آمده و در عید اضحی باردوی عالی پیوست میرزا جهانشاه فرمود تا میرزا علاء الدوله را امرای عظام باحترام تمام بیارگاه آورده
و پادشاه شرایط تعظیم و تکریم بتقدیم رسانیده و التجا برادر محلی مناسب بنشاندند و ایلچیان سلطان سعید مولانا نجم الدین عمر و مولانا یوسف
عطار را در آن مجلس حاضر گردانید و میرزا جهانشاه ایشان را با فرستادگان پادشاه ذوی الاقتدار اختلاط فرموده همه را شاکر و خشنود و نوازش
خویش باز گردانید و در تعاقب ایشان ایلچی میرزاده پیر بداق که ولد رشید امیر جهانشاه و حاکم مملکت فارس بود در شانزدهم
ذیحجهٔ سال مذکور رسید و بخدمت پدر نامدار خود مستسعد گشت و سبب آمدن او آنکه میرزا جهانشاه استماع لشکر سمرقند و کثرت مخالفان
که در خراسان شنیده فرصت میجویند که دستبردی نمایند اندیشناک شده باستدعای میرزاده پیر بداق ایلچی فرستاد الغرض چون شاهزاده
بموکب پدر پیوست میرزا جهانشاه بمعاودت پسر مستظهر گشته اظهار استبشار و فرح و سرور نمود و ... خویش سید عاشق ... برادرزاده

سخنی بود مصحوب فرستادگان سلطان سعید روانه گردانید و چون ایشان باردوی همایون و سید عاشور بوسیله امرا باعظام شرف
تقبیل قوایم سریر سپهر احترام حاصل کرد و بعد از تمهید مقدمات دلپذیر معروض داشت که بنده را میرزا جهانشاه بجهة آن بدین درگاه فرستاده [?]
تا آنچه قاصدان پادشاه از زبان صلح و صفا و کرم و وفا بسمع علیه آنحضرت رسانیده اند بمشافهه و مواجهه معلوم کند و اساس محبت
آمیز مودت انگیز گفت و یکی از معتمدان را تعیین نمود که در مصاحبت سید پیش میرزا جهانشاه رود و درین اثنا امیر احمد خان و بعضی قرابتان
او طریق بیوفائی مسلوک داشته سر از متابعت میرزا ابراهیم باز زدند و پای از دایره اطاعت او بیرون نهادند و شیوه عصیان و خذلان
شعار خود ساخته روی امید بدرگاه میرزا جهانشاه نهادند و بشرف بساطبوس مشرف شدند و بصنوف عنایت و نوازش پادشاهانه
اختصاص یافتند و بعد از چند روز سید عاشور باز آمد و از جانب سلطان سعید اخبار ملایم رسانید و بیگمان را بمصالحت امیدوار
گردانید و متعاقب سید مشار الیه قاصد سلطان رسید و مطابق اخبار سید عاشور سخنان بعرض میرزا جهانشاه رسانید و جام
الکابر والاصاغر الحسان یافت ذکر توجه رایات نصرت آیات بجانب دار السلطنه هرات و عود میرزا جهانشاه بعد از صلح و امین شدن
او از آفات و مخافات چون سید عاشور باز گشت میرزا جهانشاه از الکاء کهدستان که روزی چند در آنجا طناب اقامت کشیده
بود بدامن مشار که در شمال شهر هرات است آمده بآن نیت که قشلاق همانجا کند ناگاه درین اثنا خبر متواتر شد که میرزا ابو سعید از کنار آب
مرغاب با لشکریان معدود از راه فکر بیر غیاث روان شد و بجده و قصبه اوبه رسید و بعضی مردم ترکمان که در اوبه بودند گرفتار
شده و فوجی فرار نموده و برخی آهنگ جنگ و جدال و عزم رزم کرده از استماع این واقعه دهشت و حیرت بدماغ تراکمه [?]
نمود و میرزا جهانشاه را سراسیمه و متحیر گشته و آتش غیرت در باطن او اشتعال یافته با لشکری فزون از قیاس بهمین بجانب هرات
روانه شد و در آن سرزمین توقف نمود و امیرزاده پیر بداق را که ارشد و اشجع اولاد او بود برسم قراولی پیش فرستاد و جوانان جانسپار
میدان آمده آتش پیکار افروخته گشت و جمعی از گردنکشان لشکر ترکمان گرفتار شده بقتل آمدند و امیرزاده پیر بداق گریزان و نالان
بازگشته بخدمت پدر رسید و شرح آنحال را بعرض رسانید میرزا جهانشاه از مشاهده آنحال و استماع این اخبار [?] و هلاک
شدن پسرش حسنعلی از حبس و خروج او و استیلا او بر آذربایجان دل از حکومت بر گرفت و همگی همت بر آن گماشت تا خود را از آن مهلکه بیرون
افکند و بعد از اندیشه و تامل سید عاشور را در خلوت طلبیده با او گفت تا یکبار دیگر پیش میرزا سلطان ابو سعید رفته و سعی بلیغ نماید

[illegible]

که صورت مصالحه روی نماید و سید عاشور باردوی سلطان رفت و امرا او [?] تخته خدمت صلح و صفا بعرض شهریار مظفر لوا رسانیدند
پادشاه فرمود که جمال مقصود وقتی بر منصه ظهور روی نماید که امیر جهانشاه دست از تصرف ولایت خراسان و عراق کوتاه کند و بآن
ممالکی که حضرت خاقان سعید باو ارزانی داشته قناعت نماید و بعد از گفت و شنید و تردد بسیار میرزا سلطان ابو سعید در مقام عنایت
و عاطفت آمده از سر آن مبالغه درگذشت و قضیه صلح قرار بر آن یافت که میرزا جهانشاه مجموع مملکت خراسان از اسباب دیوان اعلی
باز گذارد و امیر جهانشاه از این معنی ممنون گشته بر این جمله عهد و پیمان بسته که از آنجانب سمنان متعلق بسلطان سعید باشد و از آنجانب
بمیرزا جهانشاه و سید عاشور مقضی المرام بازگشت و خبر اتمام مصالحت را بعرض همایون رسانید و لشکر ترکمان از مزرعه [?] که
هنگام صلح در آنجا مقام داشتند معاودت نموده از جانب جنوب شهر و پایان قریه مرغاب و زیارتگاه عنان عزیمت بجانب عراق
منعطف گردانیدند و آتش ظلم تراکمه که در آن چند وقت بالا گرفته بود منطفی گشت و غبار فتنه القوم چابک که ساطع شده بود فرو
نشست و رعایا و کافه برایا از حوادث زمان و انقلاب دوران خلاص یافتند و در مهاد امن و امان آسودند و سلطان سعید بطالع سعد
و بخت میمون بر سریر سلطنت خراسان آرام گرفت و در آن زمستان قحط و غلا در ولایت خراسان خصوص در هرات بمرتبه رسید
که از نان نشان نماند و دانه گندم بقیمت دانه مروارید خوشاب گشت و هر روز هفتاد هشتاد کس از گرسنگی جان میدادند و اکثر مسکینان
در بعضی اسواق نان میدیدند خود را بروی می افکندند و اگر صد شمشیر بر سر میخوردند نان را از دست نمیدادند و گاهی بدیدن قرص خورشید
راضی شده و آن نیز از حجاب سحاب در آن زمستان روی نمی نمود و مدتی مدید احوال عباد بدین و تیره گذران بود تا حضرت رزاق علی الاطلاق
بلای قحط و محنت و عسرت از میان برداشت ذکر محاربه سلطان سعید با شاهزادگان پاکیزه گهر و فرار میرزا ابراهیم با پدر و قتل سلطان
سنجر برخاطر خطیر خسرو جهانگیر امنی سلطان سعید میرزا از دفع لشکر ترکمان فراغت یافت سپاه سمرقند را رخصت معاودت ارزانی
داشت و بیش از دو هزار سوار جلادت ایشان در ظل رایت نصرت قرین نگاه داشت و لوای تمکن و استقلال بچرخ برین برافراشت
میرزا سلطان سنجر و میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم از قلت سپاه سمرقند آگاهی یافتند و بی لبث و درنگ بنیت محاربه و جنگ حرکت
آمدند و رسل و رسایل با یکدیگر ارسال داشته و در باب مقابله و مقاتله فضول پرداختند و خیال آنکه لشکر منصور از غایت قلت تاب مقاومت
نخواهند آورد بخاطر بر دفع استیلای سلطان سعید قرار دادند و در حوالی سرخس بهم رسیدند و چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور تافت بهمت

عالی همت بر استیلای آن مملکت و بان قدر لشکر که در آخر بود عنان عزیمت بجانب مخالفان معطوف داشت و پیش از ظهور فتح بعضی از امرای
حسنه امیر سید مزید و امیر سلطان محمد مذکور با لشکر آراسته بموکب همایون پیوستند و در میان مرو و سرخس هر دو سپاه در محاذات
یکدیگر رسیده و در برابر هم صف کشیدند و امواج دریای هیجا در تلاطم آمد مخالفان یکبار حمله آوردند و میمنه و میسره سلطان
سعید از جای برگرفتند و بعضی از کرکیان بماوراء النهر رسیده اخبار غیر واقع انداختند و ولایت سمرقند بنوعی بهم برآمد
که بد اندیشان از خیال فاسد در دماغ رسوخ یافت آتش فتنه و شورش در اطراف اشتعال یافت و خبر انهزام پادشاه در اقطار ممالک
مازندران و خراسان شایع شد القصه سلطان سعید با وجود یاس از معاونت برانغار با سپاه قول که در ظل علم نصرت شعار قرار داشتند
بجانب مخالفان در حرکت آمد بهادران قول بضرب شمشیر آبدار سلک جمعیت ایشان را پریشان ساختند میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم
از معرکه بیرون رفتند و میرزا سنجر را گرفته پیش سلطان سعید آوردند و بموجب فرمان جهان مطاع آن پادشاه نیکو اخلاق را بقتل رسانیدند
و امرا انجناب شیخ ذو النون و محمد بیک را نیز همان شربت چشانیدند و امیر عبد الصمد خواجه ترخان را که از امرای میرزا ابراهیم بود از عقب
یاران فرستادند و این واقعه عظیم در اواسط جمادی الاول سال مذکور در حیز ظهور آمد سلطان سعید شکر نعمای الهی بجای آورد و بهادرانرا
که در آن معرکه جان سپاری کرده بودند بعنایات سرافراز گردانید و بمراتب بلند و مناصب ارجمند رسانید و فتحنامها باطراف ممالک
فرستادند و میرزا علاء الدوله و سلطان ابراهیم از آن معرکه عنان بر تافته تا ولایت مزینان در هیچ مکان توقف ننمودند و سلطان سعید
امیر علی فارسی و امیر سید اصیل برادر امیر سید مزید را با تکامیشی کرکیان فرستاد و رایات نصرت نشان بدار السلطنه هرات معاودت
فرمود و در این سال جناب ولایت مآب خواجه شمس الدین محمد مشهور بخواجه کوکوی بجوار رحمت ایزدی پیوست و قریب مسجد جامع هرات
که توطن داشت مدفون گشت و موکب ظفر نشان از آن طرف بادغیس رفت و از آنجا متوجه کوه کبود گشت و مقام قرهبت محط
خیام سپاه ظفر اشتمال آمد و از آنجا در ضمان دولت و اقبال بمقر عز خود مراجعت نمود و در این اثنا داعیه عمارت عیدگاه دار السلطنه هرات
از خاطر خطیر سر بر زد و مهندسان باریک بین بموجب فرمان پادشاه روی زمین در اندک فرصتی آن عمارت را در غایت تکلف و زینت
باتمام رسانیدند   چون خاطر سلطان سعید از مهم دشمنان فراغت یافت همت
بلند نهمت بر تسخیر قلعه نره تو که در استحکام بر سایر قلاع ربع مسکون امتیاز تمام دارد مصروف و معطوف گردانید و جمعی را بمحاصره قلعه نره تو تعیین

فرمود و حکم جهان مطاع نفاذ پیوست که خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان باتفاق و صوابدید او مداخل و مخارج حصار را احتیاط نموده موضع
ساختن مقابل کوب معین سازد و خواجه مشار الیه بپای قلعه رفت و هر موضع که مناسب آن کار بود احتیاط کرده بازگشت و صورت
حال بموقف عرض رسانید و تدبیر وزیر بسندیده رای روشن ضمیر افتاد و جناب خواجه باشارت علیه مراجعت نموده بساختن مقابل کوب
مشغول شد و فرمان عالی شرف نفاذ یافت که امیر جلال الدین سید مزید نیز بآن طرف رود و در ساختن مقابل کوب جد و جهد
نماید و امیر و وزیر باتفاق در آن مهم بنوعی سعی نمودند که مزیدی بر آن متصور نبود و جمعی را بر سر آن کار تعیین نموده مقرر کردند که ایشان
بمحاصره مشغول شوند و چون مهمات حسب المراد قرار یافت امیر کبیر و وزیر صاحب تدبیر بدرگاه فلک اشتباه آمدند و ارباب قلعه از محاصره
ستوه هم و اندیشناک گشته و در این اثنا صورت غریب روی نمود مفصل این مجمل آنکه وزیر قلعه که امرا سلطان سعید بجد و جهد تمام محاصره
قلعه آغاز نهادند هر که نسبت بجماعتی که در قلعه بودند داشت بدگمان شد و بعضی ایشان را بقتل رسانید و بعضی از آنجماعت در ملازمت او
ایشان نزده و ابواب ذمه خود کرده بمیان امان یافتند اما همچنان از پاس سیاست میرک مشوش هم بودند با یکدیگر گفتند که این تشویش که بمردم
ما رسید سبب آن مخالفت و منازعتست که از ما نسبت بآیندگان حضرت خاقان اعلی صدور یافت و موافقت با این کینه جو بی دولت
گشت است و با خود قرار دادند که میرک را از میان برگیرند و مکتوبی که با امرا بمحاصره قلعه اشتغال دارند در این باب نوشته از بالای برج انداختند
و صبحی با تیغهای کشیده بر سر میرک ریختند و کار او را ساخته سرش از بدن جدا کردند و روانه دار السلطنه هرات گردانیده بدین خدمات شایسته تقرب
و توسل جستند ذکر وفات میرزا ابراهیم و ولادت میرزا شاهرخ و دیگر وقایعی که در سنه ثمان و ستین و ثمانمائه روی نمود میرزا سلطان ابراهیم
از معرکه میرزا سعید روی گردان شده تا حدود دامغان عنان باز نکشید و میرزا علاء الدوله در آن نواحی از میرک مفارقت کرده جمعی کثیر
در ظل رایت میرزا سلطان ابراهیم مجتمع گشتند و شاهزاده معاودت نموده عنان توجه بجانب مشهد مقدس تحریک داد و در اثنای راه
مزاج همایونش از جاده اعتدال منحرف گشت و رفته رفته مرض او در اشتداد آمد بجوار رحمت ایزدی پیوست و نعش آنجناب را بدار السلطنه هرات
آوردند و در گنبد مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا دفن کردند دیگر از وقایع سال مذکور آن بود که حضرت واهب بی منت سلطان سعید را از بانوی عظمی فرزند سلطان
بنت رکن السلطنه والخلافه میرزا علاء الدوله فرزندی ارجمند ارزانی داشت و بمیرزا شاهرخ موسوم گشت بعد از تقدیم مراسم جشن و سور سلطان سعید
پرتو التفات بر تنظیم مصالح جمهور انداخت و امیر نظام الدین علی فارسی برلاس را با جمعی بمحاصره قلعه عماد فرستاد و دیگر از وقایع این سال

فتح قلعه عمارت و قلعه مذکور را میرزا علاء الدوله عمارت و مرمت فرموده و خزاین و دفاین آنجا نقل کرده و ملازمان میرزا بابر آن حصار مشحون ساخ
چنانچه گذشت و بعد از وفات پادشاه مرحوم آن قلعه بدست امیر بابا حسین والی استراباد افتاد و او دل در آن حصار بسته شخصی از معتمدان
خود را موسوم بمحمد کوتوالی قلعه نصب فرمود و بعد از کشته شدن امیر بابا حسین ایوانه و رانجی متمکن یافت استمالت نامه بمحمد ایوانه فرستاده
او را بایلی دعوت فرمود و خدمتش ایشان قبول نموده و از آنجا بیرون آمد اما چند روز در بیرون قلعه تعلل نموده بمشهد رفت و امیر علی
فارسی صورت حال را معروض گردانید و ملایم مزاج همایون آمد و سلطان سعید به قدم مشار الیه از کیوان گذرانید و فرمان داد تا برج
و باره آن قلعه را کوفتند چه آباد داشتن آن حصار بجز خرابی مسلمانان فایده نبود و موکب همایون در ماه ذی القعده بتفرج قلعه نیره تو
در حرکت آمد و بمقصد رسیده و صنع آن در نظر اشرف بغایت مستحسن افتاد و فرمان داد تا ذخیره بسیار در آوردند و از آنجا بسعادت بمنزل
در دوم ذیحجه بدار السلطنه هرات فرود آمد و دیگر از وقایع این سال قتل میرزا شاه محمود ولد میرزا ابابکر است چون از هرات میرزا [illegible] روی بسیستان
نهاده پناه با امیر خلیل برده جناب امارت مآب طریق اعزاز و احترام مسلوک داشته و در رکاب شاهزاده متوجه کابل شد و امیر [illegible] حاکم آن دیار
بمحاربه پیش آمد و امیر خلیل از غایت غرور و پندار در مقابله مسابقه ورزیده و امیر [illegible] فرصت غنیمت دانسته در سر امیر خلیل تاخت و سلک جمعیت
او را پریشان ساخت و میرزا شاه محمود نیز زخم تیر مجروح گشت و هم بدان زخم درگذشت و شهزاده بر قیام کرده منصب صدارت
میرزا بابر [illegible] بود و در آن معرکه شهادت یافت و در اوایل سال مذکور امیر نور الدین سعید که از امرای کبار بود و بکمال قرب اختصاص
داشت از طرف ماوراء النهر رسید و بدستور سابق در دیوان اعلی مسند زد و در جرگه نوئینان عالیمقام انتظام یافت **ذکر بعضی قضایا و حوادث بر سبیل**
اجمال که بعد از انقضای این سال روی نمود در شهور سنه اربع و ستین و ثمانمائه حضرت سلطان پرتو التفات بر صفحات احوال شاه
یحیی [illegible] که برادر زاده ملک علی بود انداخته حکومت نیمروز را برسم سیورغال بمشار الیه فرمود و حکم کرد که امرای عظام چون امیر شیخ حاجی
و امیر شیر حاجی و امیر قنبر علی میرآخور بسیستان رفته دست تسلط امیر خلیل را از تصرف آن ولایت کوتاه سازند امرا حسب فرمان بطرف
سیستان روان شدند و در اثنای راه شنیدند که امیر محمد ولد امیر خلیل و حرم او بشفاعت امیر مشار الیه میرسند امرا مصلحت دیدند که یکی از ایشان
نزد امیر خلیل رود و او را از سطوت قهر پادشاه بترساند و بلطف و مرحمت امیدوار گرداند و از اندیشه مخالفت و منازعت تحذیر فرماید و بتقبیل
ساحت درگاه ترغیب فرماید و بعد از تقدیم مشورت قرعه این خدمت بنام امیر حسن ملکی برآمد و امیر مشار الیه بعزم ملاقات امیر خلیل روان شد

و در این

و در این اثنا سلطان سعید را یورش ضروری مازندران پیش آمد چنانچه در مجلد هفتم زبان خامه بتفصیل آن گویا خواهد شد ان شاء الله تعالی
و آن حضرت امرائی که بطرف سیستان فرستاده بود باز طلبید و ایشان مراجعت نموده بموکب همایون پیوستند امیر خلیل چون شنید
که سلطان بطرف مازندران رفت و دار السلطنه هرات خالی است هوس سرکشی از خاطر او سر بر زده و خیال استبداد و استقلال بدماغ
بیخرد خود راه داده استخلاص هرات در ضمیر او رسوخ یافت و با آنکه سلطان و جمعی مردم پریشان کمان که هیچکس را آن فرصت
که عرصه مقابله او آید در حرکت آمد و چون مردم ملوکات از توجه او خبر یافتند با اتباع اهل و عیال بجانب شهر شتافتند و آنکه
وقت ارتفاع محصولات بود از غایت وحشت بضبط آن نپرداختند و چون [illegible] جا داشتند از [illegible] گردند و در دوم
رمضان امیر خلیل با سپاه [illegible] بظاهر دار السلطنه هرات رسیده شهر را [illegible] محیط که آن عبارت از درب عراق و فیروزآباد و خوش است
احاطه نمود و مردم او چندان بودند که [illegible] دیگر محیط شوند و امیر نظام الدین احمد [illegible] که از قبل سلطان سعید حاکم شهر بود و امیر [illegible]
[illegible] و پهلوان محمد پیاده باتفاق قاضی و ائمه و اکابر و اشراف بضبط شهر و مرمت عمارت برج و باره مشغول شدند و در محاربه آن
مهم بجان استادگی نمودند و امیر خلیل چنان [illegible] که [illegible] سپاه را در دیگر [illegible]
نهاد و جنگ پیش برد اما کاری از پیش نرفت و چون روز دیگر امیر خلیل از صباح تا رواح سعی و کوشش بسیار نمود و شدت حرارت
هوا بمرتبه بود که لعل در صمیم کان آب میشد و بسیاری از خلق از عطش با وجود ائمه اسلام روزه خوردند و [illegible] قوت تمام حاصل آمد
و حید [illegible] بر برج و باره آمده بمحافظت دست و پا [illegible] و شب تا روز در برج [illegible] مشعل میسوختند و کانون با [illegible] خلاف را
با آتش [illegible] میسوختند و در اثنای محاصره روزی امیر خلیل صف [illegible] آراسته و مولانا [illegible] شاعر قطعه نوشته و بر تیر بسته فرمود تا
بجانب لشکر امیر خلیل انداختند [illegible] که [illegible] از شهر فرستاده اند [illegible] خواندند و پیش امیر خلیل بردند و چون آن قطعه
خواندند موجب خجالت و انفعال امیر [illegible] گردید و قطعه این است یاران پیام ما برسانید با خلیل
گویید اگر ز [illegible] ساختن بود * [illegible] * [illegible] * و امیر خلیل در صباح جمعه [illegible] جهات
با جمیع [illegible] اعوان [illegible] دار السلطنه هرات آوردند و مردم [illegible] برج و باره الحاح و مبالغه نمودند
و نزدیک بآن رسید که [illegible] زخمی رسد و خلق از مسجد جامع بیرون آمده یکباره [illegible] ابیات [illegible] امیر خلیل

نهادند و آوازها در انداختند که میرزا سلطان ابوسعید رسید و با مردم سیستان در آویختند و خاک معرکه را با خون پر دلان بر آمیختند رعب و خوف
بر ضمایر مخالفان استیلا یافت امیر خلیل و اتباع او فرار و ذلیل از آن معرکه روی گردان شده و آنچه داشتند گذاشتند و با دلی پر خون و چشمی
ماندند و همچون ابر بهار ... رستم دستان را از غاشیه کشان خویش می پنداشت تا حوالی سیستان در هیچ مکان قرار و آرام نگرفت

ذکر وصول موکب جلال به دار السلطنه هرات و آوردن امیر خلیل در آن اوان که امیر خلیل متوجه دار السلطنه هرات شد رایات نصرت شعار
از ولایت مازندران معاودت نموده بود و در اثنای راه خبر جسارت او معروض رای عالم آرای گشت و چون از جانب ماوراء النهر
نیز اخبار نا ملایم بمسامع جلال برسانیدند فرمان عالی شرف نفاذ یافت که امیر نور سعید و غیره از امرا و سرداران متوجه ماوراء النهر شوند
موجب فرموده عمل نمودند و شهریار شیر شکار ... همایون در حرکت مسارعت نموده عازم هرات شد و در ... بمسامع جلال پیوست
که امیر خلیل روی فرار بجانب ادبار نهاده است و در تیه ضلالت سرگردان شده و آنحضرت قریب بعید صیام مسرور و شاد و کام مقرون
بنصرت و اقبال در مستقر شرف خویش نزول اجلال فرموده اعیان و انصار مراسم نثار و پیشکش بجای آوردند و زبان بدعا و ثنای
پادشاه مظفر لوا گویا گردانیدند و جمعی از سپاهیان که در زمان محاصره طریق خدمتکاری مسلوک داشته بودند و شیوه جانسپاری
بجای آورده بخلعت و تشریف محظوظ و مخصوص گشتند و بعضی مردم تازیک آثار شجاعت بظهور رسانیده بودند از باره چاپان رفته بودند و دوران
اهل خلاف گریزانیده از فواید احسان پادشاه حظی تمام یافتند و جامه های قیمتی پوشیدند و چون رای عالم آرای خسرو گیتی ستان
از جزئیات امور باز پرداخت جمعی امرا از القلع و استیصال امیر خلیل دوان ساخت و حکم کرد که تا او را بدست نیارند پای باز پس ننهند و ایشان
برحسب فرمان منازل پیموده اطراف سیستان را احاطه نمودند و امیر خلیل ازین حادثه سراسیمه و اندیشه ناک شده و چاره جز آن ندید که انقیاد
و اطاعت نماید تا بجان و عرض ایمن شد مشورت با خواص و نزدیکان حلقه اطاعت گذاری در گوش و غاشیه فرمان برداری بر دوش
نهاد و روی اخلاص بدرگاه کیوان اشتباه آورد و امیر کریم داد از توجه او آگاهی یافته بود بجانب او شتافته تا که در نواحی اسفزار با او دوچار
کرده بیچاره امیر خلیل بغیر تسلیم دوا نیافت و ایشان در زمان میرزا بابر با هم دوستی و اتحاد می ورزیدند امیر کریم داد حقوق صحبت
قدیم رعایت نموده با امیر خلیل رفق و مدارا پیش آورد و هر دو امیر باتفاق متوجه درگاه عالم پناه شدند و چون بدار السلطنه هرات رسیدند
امرا صورت قضیه را بعرض سلطان سعید رسانیدند آنحضرت فرمود که هر چند نوبت در خاطر گذشته که خلیل را هیچ سبیل بر دوام نشد

... مهمی نماند و بعد از همین طریق فی الجمله امیر خلیل بسعادت بساط بوس استسعاد یافته از سر اخلاص زمین عبودیت بوسید و بجان امان
یافت و در سلک ملازمان دولت ابد پیوند منتظم گشت و شهریار نامدار نظام الدین یحیی را بار دیگر حسب فرمان خسروانه که در ولایت سیستان
بجای آبا و اجداد عظام خویش رایت شوکت و لوای عظمت برافراشت و در این سال در شب پنجم شعبان جناب افادت مآب مولانا
شمس الدین اسد وفات یافت و در مزار گازرگاه هرات قریب بقبر منور حضرت پیر هرات مدفون گشت و در شهور سنه خمس و ستین
و ثمانمائه رای عقده گشای سلطان سعید اقتضای آن کرد که امیر سید مزید بولایت بلخ رفته از آنجا ... منهیان بعرض
رسانیدند که امیر نور سعید در ماوراء النهر پای از قبه اطاعت خویش بیرون آورده نواحی بخارا و سمرقند را غارت کرده سلطان ...
خدمات سابق یاد نموده معتمدان بجانب او روان داشت تا بنصیحت و ملاطفت رام گردانند و اگر ... امرا ...
حالا بعرض ... ارباب کبار خواجه ناصر الدین عبید الله رسانند و فرستادگان متوجه ماوراء النهر شدند و با میر نور سعید ملاقات کرده
سخنان دلپسند و کلمات سودمند گفتند اما مشار الیه نصایح نیکخواهان نشنیده و ایشان بسمرقند رفته حضرت خواجه را از آن حال آگاه ساختند
و خواجه بکوه نور بخارا که امیر نور سعید آنجا بود رفته با او قرار داد که دیگر پای از دایره انقیاد بیرون ننهد و چون حضرت خواجه بازگشت امیر نور سعید
کمر بسته بر سر کار خود رفت و بوعده وفا نمود و در آن چند روز جمعی از سرداران آنجا بعزم رزم امیر نور سعید بر جوشیدند و با او رسیده دست
و بازوی جلادت بگشادند و خدمتش تاب مقاومت نیاورده روی بگریز نهاد تا در بیابان ... و احمال و اثقال و ...
سپاه نصرت شعار افتاد و در این سال رکن الدین علاء الدوله که چندین سال در اطراف و اکناف سیر سفر نموده بر کنار دریای قلزم در خانه
ملک ... از ... سابق استمداد فرمان یافت و نعش او را به هرات آوردند و در گنبد مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا مدفون شد
و ... رقیه سلطان بیگم که حرم محترم سلطان سعید بود با آیین غرا از ... ملک علام و انعام ... قیام نمود و در این سال حضرت ارشاد مآب
ولایت دستگاه خواجه ناصر الدین عبید الله چون با میر نور سعید ملاقات کرده هم از آنجا عزیمت جانب خراسان فرمود و در پنجم ...
... هرات رسید و حضرت سلطان سعید باستقبال شتافته مراسم تبجیل و تعظیم بجای آورد و خواجه بزیارت مشایخ اهل الله رفته از روحانیت ایشان
استمداد همت نموده بمجموع اکابر و اشراف ... ملازم آستان قدس آشیان شتافتند سلطان سعید کرات و مرات بدیدن خواجه رفته
کلمات قدسیه مستفید گشت و خدمت خواجه از سلطان سعید التماس نمود که صندوق تمغای سمرقند و بخارا را بخشند و دیگر ... رسم ...

نکرده و پادشاه منش آن بزرگوار را سند دلداشته تقاضای اثر لایت را بخشید و حضرت خواجه دلائل باب اشرف و الحکام مرتب ساخته در یازدهم
ربیع الاول فرصت مسرت شمول بمقصد رسیده و در ربیع الثانی سلطان سعید خواجه معزالدین شیرازی و مولانا امیر برکت بجانب دارالملک
وایشان را اشاعت عدل و داد و تنظیم حال بلاد و عباد وصیتها فرمود و در اواسط جمادی الاول خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان بجهت
کفایت امور ملک بجانب بلخ و دربند و سالسرای رفت و در خلال این احوال بمسامع جلال پیوست که میرزا محمد جوکی ولد میرزا عبداللطیف
در ولایت ماوراءالنهر رایت خلاف برافراشته است و جمعی از مفسدان بدلیس او را آمده خدمتش را در کارهای ناصواب دلالت
میکنند و چهره عروس ملک را در نظر او جلوه میدهند سلطان سعید از این معنی آگاهی یافته در ساعت مسعود و زمان محمود پای در رکاب نهضت
انتساب آورده عازم دیار ماوراءالنهر گشت ذکر توجه سلطان سعید بماوراءالنهر جهت تسکین فتنه و غوغای جاه طلبان و مراجعت بجانب خراسان
جهت ظهور سلطان صاحبقران سلطان سعید در آن هنگام که آفتاب در منزل هفتم درجه حوت بود از دار السلطنه هرات نهضت نموده در
فرود آمد و در این منزل کثرت باران و شدت سرما بمرتبه رسید که هیچ متنفسی را مجال حرکت نماند و چند روز در آنجا توقف اتفاق افتاد لشکر
برد از هجوم طلیعه سلطان بهار روی بفرار نهاد آنگاه موکب همایون روی از آن مرحله براه نهاده چون فضای شبرغان از غبار سم
سمند فرمانفرمای ایران و توران عطرسای گشت و جنود نامعدود در ظل لوای ظفر ورود جمع آمدند و از آنجا بآرد و بطرف ترمذ عزیمت
مصمم نمود و در اثنا خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان کیفیت پل بستن خود را بر آب جیحون بعرض همایون رسانید و صورت
او در نظر پادشاه مستحسن افتاد و با وجود منصب وزارت خدمتش را در سلک ندما و خواص و محرمان مجلس انس انتظام داده رایت ظفرشعار
از پل جیحون عبور نموده میرزا محمد جوکی که غلبه عظیم فراهم آورده بود و اموال بسیار و غنیمت بیشمار از غارت و تاراج ولایت ماوراءالنهر گرفته
و بمدد و معاونت امیر نور سعید و امیر سلطان ارغون که از رجال و کشیدگان دولت میرزا ابوسعید بودند مستظهر شده
توجه لشکر جلادت آثار با اعوان و انصار عنان از آن دیار تافتند و سراسیمه و حیران در صحرا و بیابان سرگردان گشته و آخر الامر بقلعه شاهرخیه
که در کمال رصانت و متانت است پناه بردند و از آنجا من حوائج ساخته ذخیره فراوان جمع آوردند و سلطان سعید خبر مخالفان شنیده از سمرقند
نهضت نموده و بکنار آب خجند رسیده و در برابر قلعه نزول اجلال فرمود و آن حصاریست که آب سیحون در محل آب خجند از آن معبر میگذرد اطراف
آن میگردد و چنانچه سه طرف قلعه محاط آبست و در یکطرف که راه حصن منافکات که قوت متخیله را عبور از آنجا در خیال نمیگنجد و

فرمان جهانمطاع سلطان سعید قرار یافت که لشکریان و هنرمندان از استادان منجنیق و غیر ایشان آلات و ادوات حصارگیری
ترتیب داده بکارهای خود مشغول شوند و بندگان دولتخواه بموجب فرموده عمل نموده از صباح تا رواح و از شام تا بام در تسخیر قلعه
سعی موفور می نمودند و نزدیک بآن شد که صورت فتح و ظفر جلوه گر آید ناگاه از جانب خراسان خبر رسید که حضرت صاحبقران
ثانی معز السلطنه والخلافة ابوالغازی سلطان حسین میرزا بهادرخان خلد الله ملکه از طرف خوارزم باسترآباد در شده است امیر شیخ
حاجی و دیگر امرا از آنسر حد گذشته عزم خراسان دارد و هر چند چهره این حادثه در نظر همگنان بغایت صعوبت و کراهت نموده اما از اینجا
که کمال تمکن و وقار پادشاه رفیع مقدار بود بآن سخن التفات نفرموده همت بر تسخیر قلعه گماشته هیچ نوع فتور در عزیمت پادشاه
پدید نیامد و چون خبر متواتر شد که آتش فتنه بالا گرفت سلطان سعید امیر سید اصیل ارغون را با جمعی سرداران بخراسان فرستاد
تا آنجا را محافظت نمایند و امیر بخراسان روان شده و امیر سید اصیل بنیشابور رفت و امیر سید مراد در سبزوار قرار گرفت و در این
اثنا قاصدان از طرف ولایت خراسان رسیده بمسامع علیه رسید که حضرت صاحبقرانی ثانی یقین از جرجان بیرون آمده متوجه
خراسان گشت و امرا که در نیشابور و سبزوار بودند بدار السلطنه هرات رفته شهر را محفوظ و مضبوط گردانیدند و اسباب قلعه داری چنان
مرتب ساختند که در آن عهد و دیگر عهود معهود نبود و حضرت صاحبقرانی ثانی در ظاهر دار السلطنه هرات نزول فرموده بمحاصره و جنگ
و بکار مشغول شده و در آن باب اهتمام تمام نمود چنانچه در موضع خود تفصیل آن مرقوم کلک بیان گردد انشاء الله تعالی و چون چند
روز محاصره امتداد یافت و کاری از پیش نرفت سلطان سعید صاحبقران دست از محاصره باز داشته و از ظاهر هرات کوچ نموده
از آنجانب سلطان سعید چون شنید که مردم شهر هرات در ضیق محاصره اند با میرزا محمد جوکی صلح گونه کرده و از بیرون شاهرخیه
برخواسته بسرعت آمده از آنجا بر جناح استعجال روان شده از جیحون عبور فرموده و حضرت صاحبقرانی ثانی از ظاهر شهر هرات
برخواسته ایلغار و شبگیر کرده بمنزل جوری رسید و از آن موضع بسرخس شده آن قلعه را مضبوط ساخت و از آنجا بجانب مازندران
عزیمت فرمود ذکر رفتن سلطان سعید بولایت جرجان و رضا بتایید ملک منان و مشورت فرمودن با امرا و خواص در دفع
اهل فتنه و قتل امیر خلیل و کشته شدن قوم جلایر سلطان سعید از جیحون عبور نموده و منازل و مراحل پیموده بسرخس رسید
آگاه که حضرت صاحبقرانی ضبط قلعه را بدو تفویض فرموده بود تا بمقاومت پایدار دو باد که مردم که مدد و معاون او بوده اند بنهایت جلیل

پروان آمدند و چون چشم خاقان سعید بر براق افتاد بر آنکه ذخیره‌اندوزی در خاطر داشت التفاتش فرو نداد و بر دیگران ترحم فرمود و چون
ملاحظه کردند آن آثار را ده دو روز شمرده بودند و چند از براق نماشند سلطان سعید ابوالبنا را ابد السلطنه فرستاد که مسعود
و نام برادر و وزارت لشکر بستانند و از تجار قرض کشند و چون مردم زحمت کشیده بودند و شهر را از طالبان ملک نگاه داشتند بخلاف
این توقع پیدا شد و این طلب تزلزل بنیان ایشان شد و ستیز جنود و فایده ملول القصه خزینه که از این وجوه بحصول پیوست
همراه شیخ احمد و علی مغول عراف به اردوی اعلی فرستادند و چون موکب منصور بحدود مازندران رسید صاحبقران تا حدود سبزوار
پیش آمد و از انجا به مقتضی روزگار عازم یورت اصلی و عراق شد و سلطان سعید به شهر اسفراین در آمد و بحضور خویش منور گردانید و در کلفه او ان
نزول اجلال فرمود و چند روز بزم عشرت الطریق حکمت ترتیب داده روز و شب بر سریر شاهی بود و در این اثنا بمسامع جلیله رسانیدند
که امیر خلیل عذری در خاطر دارد و حال آنکه پیش گرایت و هرات از آن مشهور جهانگ این معنی شاه رفته چنانچه در آن اوان
که سلطان سعید قلعه شاهرخیه را محاصره داشت سپاه آنحضرت که در اندرون حصار بودند خبر بیرون فرستادند که امیر خلیل با مخالفان مواضعه
کرده که البته شما امشب از حصار بیرون آیید که من نه یورت خود که در فلان موضع از لشکرگاه است آورد خواهیم شد و آنچه رای
سلطان سعید خواهد سعید یورت امیر خلیل را غارت کرده و جمعی مخصوصان در آن شب بجنبانیدند در آن درگاه جهان پناه
تا روز پاس داشتند راقم حروف از جناب حکمت مآب مولانا قطب الدین عیسی که از خواص سلطان سعید بود بتقریب اختصاص داشت
چنین شنیده که شبی از ولایت جرجان تغتازان عود تمار از ترک گرفتند و بعد از وعید و تهدید اقرار کرد که امیر خلیل مرا فرستاده
تا تحقیق نمایم که خرگاه میرزا سلطان سعید کجاست القصه چند نوبت علامات مکر و امارات غدر امیر خلیل بوضوح پیوسته و امرا باز در گرفت
جانفشانی کرده بر قتل امیر خلیل اتفاق نمودند و سلطان سعید از آن حرکت ایشان را مانع آمد و در آن شب که یورت سلطان صاحبقران در آن
شده بجانب عراق روانه شد شبی بود مانند قطران سیاه نه ستاره پیدا و نه پرتو ماه امیر خلیل الحاح و مبالغه نمود که پادشاه بنفس
شریف در عقب ایشان می‌باید رفت آنحضرت فرمود که خلیل یکبار دیگر رفت که سلطانان در شب نگاهبانی کنند و از بسیاری ترتیب و گرفتن
او در این امر بر ضمیر منیر آشکار و پیدا و هویدا گشت در امور ملک و مال سلطان سعید صاحب اختیار شده بود و خیال سلطنت از دماغ او بیرون نمی‌رفت
و محو امارت قناعت نمی‌نمود آخر الامر خاطر همایون بر قتل او قرار یافت امیر عبدالوهاب گفت که صباح آن روز که مقرر شده بود که او امیر خلیل

رسانند

رسانند پس گفت امیرزاده امیر قاسم که منظری خوب و جمالی مرغوب داشت به پهلوی من نشسته بود در خاطرم افتاد که حیف است این جوان بیچاره
که بیگناه کشته خواهد شد باز در ضمیرم گذشت که شاید از او جریمه در وجود آمده باشد که استحقاق این امر یابد و بلای نازل پیدا کرده از وی
پرسیدم که امیرزاده دولت العمر هیچکس بالقتل رسانیده جواب داد که هیچ کس را بدست خود کشته‌ام با خود گفتم چه بر که او دست ننگ کشد
باید نیک و بد هر چه میکند باید القصه چون امیر خلیل صباح بخلوتخانه خاص به دستور معهود درآمد یکی از شمرکاره‌های او به امیر خلیل او گفت
که این خلاف است که میکنی دیگری دستار از سرش برگرفت امیر خلیل گفت کلاه را که از سر افتاد و از ایشان التماس نمود که سبوی آب
بمن رسانید که غسل حیتبلاج دارم آب حاضر کردند امیر خلیل خود را شست و شوی داده گفت چه با آب بکشید و اول باید غسل و رفق
بخاک صومعه تا کی توان تیمم کرد و انفراغ قبال هر یک از درون خیمهای خود بیرون آورد و سر تسلیم پیش افکند جلاد تعلیم او شمشیر را بخوف
گردن آورد تا سر او بسهولت از بدن جدا شد و پسرش محمد خلیل را بدان خانه که پدرش در گذشته در آوردند چون سر امیر خلیل را بدید او
دید گفت ما به پای خود بسلاخ خانه آمدیم و او را همان لحظه گردن زدند پسر دیگر او که شمه از سخن او گذشت همان شربت چشانیدند امر ایشان
از سیاست عظیم متوهم شدند سلطان سعید ایشان را به صنوف نوازش اختصاص بخشید و استمالت داد و گفت از خلیل چند نوبت گناه
صادر شده و بود که هر یک از آنها موجب عذاب و نکال او شده و بشیوه عفو و اغماض که بهترین صفات است مامور بودیم و چون بلادهای او
از حد درگذشت بجزای خود رسید شما خاطر جمع دارید امرای خراسان زبان به دعا و ثنا گشاده خوشدل و مطمئن خاطر گشتند و چون خسرو
جهانگیر خاطر خطیر از دغدغه امیر خلیل جمع ساخت اندیشه بر قلع و استیصال سرداران ایل جلایر گماشت و ایشان از دیرباز در نواحی استرآباد اقامت
داشته و مغرور باموال وافر و اغنام و احمال بسیار شده بودند که حاکم ایشان را در آن ولایت حکومت نتوانستند کرد و پیوسته به غارت و تاراج مشغول می‌بودند
ضرر ایشان بجماعت مقیم و مسافر میرسید و پیوسته بخونریزی و فتنه انگیزی اشتغال می‌نمودند در این اثنا سلطان سعید خواست که بحسن تدبیر ماده شرارت
آن قوم را منحسم سازد و درشته ظلم ایشان را منقطع گرداند لاجرم امرا الوس را فرمود که بشارت بآن جماعت رسانند که پادشاه از برای شما سیورغال
معین میفرماید و چند روز از این گفت و شنید بسر بردند و از برای گرفتن آن قوم مواقف کمانکشان مقرر گردانیدند و در روزی چند که بعمل و شان
در آمدند همه را بگرفتند و بر سیدان مجموع گرفتار را گردن زدند آتش غارت و تاراج در خانمان ایشان انداختند و سلطان سعید مملکت جرجان
بر رسم سیورغال بشاهزاده عالیشان میرزا جلال الدین محمود شاه که آثار جلادت و فتوت از ناصیه او ظاهر بود ارزانی داشت و امرا و سرداران را در ملازمت او بانی

باز داشت و ایلچیان را که از ولایت ساری و استراباد و فیروزکوه و دیگر ممالک آمده بودند رخصت انصراف داده و مجموع ایشان را بعنایات و عواطف
پادشاهانه اختصاص داده خشنود و شاکر باوطان خود بازگشتند ذکر نهضت رایات ظفرآیات از مازندران بطرف دار السلطنه هرات و بیان
بعضی وقایع و حالات چون مهمات ممالک مازندران برحسب دلخواه خسرو گیتی‌ستان فیصل یافت بطرف استقرار و جلالت
و موکب همایون بهره یافته رسید رسوم و مهم از میان برگرفت و گلشن مملکت تازگی از یمن عدل سلطان سعید رونق و طراوت پذیرفت
و لوای اقبال اشتمال چون القصبه کبود گنبد رسید بموقف عرض رسانیدند که عمال از آنچه واجبی رعایا بود زیاده گرفته‌اند و فرمان جهان مطاع
صدور یافت که وجه فاضل را از خزانه تسلیم رعایا نمودند و موکب خجسته منازل پیموده در بیست و سیم ربیع الثانی مقرون بحشمت کامرانی
در باغ سفید نزول اجلال فرمود و بعد از چند روز که سلطان سعید از تنزه باغ بازآسود و از وقایعی که در ایام غیبت در خراسان واقع
شده بود تفحص بلیغ و استفسار بسیار نمود و چنان بوضوح پیوست که خواجه معزالدین در فرصتی که از لشکر سیستان مبلغی خطیر جهت
خاصه خویش از میان برده بمقتضی هوا و هوس صرف نموده و همچنین شیخ احمد علی منول صراف که از تجار برسم قرض مطالبه می‌نمود و بسیاری
از بازرگانان را نوشته و بعد از آن رشوت گرفته و تغییر و تبدیل لقواعد آن راه داده و از این حرکات ناپسندیده رای شحنه قهر و سیاست اقتضا کرد
که آن دو شخص را بانواعی هلاک سازد که عبرت دیگران باشد و بعد از آن حکم واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که شیخ احمد صراف را
که از تجار برسم قرض مطالبه نموده او را پوست کنده بتعذیب هرچه تمامتر کشتند و خواجه معزالدین را روز دیگر در پای حصار قریب مدرسه
و خانقاه حضرت خاقان سعید دست و گردن بسته در دیگ آب جوشان انداختند و مدت دو روز جوش خواجه معزالدین فرو نشست
و فرمان واجب الاتباع صدور یافت که بعد از این ارباب [illegible] و ملوکات زر نام بردار طلب نشد و علت توجه متعرض هیچ آفریده نگردند و نشان
در این باب بسنگ نقش کرده مسجد جامع قرب صفه مقصوره نصب نمایند که ماشتگان بموجب حکم سلطان عمل نمودند و دولتخواهان سلطان سعید
از قول خویش تجاوز جایز نداشت و در اثنای این احوال خواجه مظفر تقریر کرده و در سند وزارت رخوت صاحب اعظم قطب الدین طاوس
سمنانی که سالها وزیر و مشیر میرزا بابر بود وزیر دیوان شد و خواجه اسمعیل جرجانی را با او شریک گردانیدند و چون قضیه میرزا محمد جوکی که هنوز فیصل
نیافته بود و خاطر خطیر از آن مرجمع نشده سلطان سعید عازم دیار ماوراء النهر و ترکستان شده چون قاصد از طرف ماوراء النهر متعاقب رسید
و بسمع سلطان میرسانید که میرزا محمد جوکی بذات عناد انگیخته بر محاربه با دو تاراج عباد اشتغال نماید آنحضرت را نوع قشلاق جهت

و لازم دانسته با حضار لشکرها فرمان داد و در بیست و هفتم جمادی الاول از دار السلطنه هرات نهضت نموده در شمال قریه سلطان نزول اجلال
فرموده و اشراف و اعیان را بالعواطف پادشاهانه سرافراز ساختند و شهر را بایشان سپرده و کلانتران محلات و الوکات را خلعت و التماسات داد
و در جهان فرخواجه شمس الدین محمد را بجانب بلخ فرستاد و بعد از ورود رایات همایون از جیحون آمده در زمان عنان سلطان سعید در ولایت
خراسان وبای عظیم و طاعون منفر طاری می‌نمود و خلقی کثیر دم می‌نفقه‌ران گنجینه فرو رفتند و اکابر و اعیان بمصاحبت خواجه قطب الدین طاوس
به ییلاق بادغیس رفتند و چون وبا کمی یافت بشهر بازآمده و مردم از راهات و عمارات ترمیم نمودند و چون سلطان سعید در قبة الاسلام
بلخ نزول فرمود چند روز در آن دیار توقف فرموده و بعضی از ایام بهار در بلخ بخرمی گذرانید و از آنجا نهضت فرموده روی بسمرقند نهاد
و چون از جیحون عبور کرده منازل و مراحل پیموده بمقصد رسید اکابر و اشراف برسم استقبال آمدند و نثار و پیشکش بتقدیم رسانیدند و موکب
ظفر اثر با لشکرهای جهان متوجه شاهرخیه شد و بظاهر قلعه رسید و آن حصار را بغایت محصون و مستحکم یافت سلطان سعید صلاح وقت در آن
دید که بمحاربه و محاصره پردازد بلکه جمعی را تعین فرماید که مقابل کوبها ترتیب نمایند و چون اسباب حصارگیری مرتب شود بعرض همایون رسانند و خاطر
اشرف براین معنی قرار یافته عنان عزیمت بجانب سمرقند منعطف گردانید و در موضع کان گل طوی عظیم ترتیب داده و بسنت شاهزادگان
قیام نموده و بعد از آن متوجه یاکند و قلعه شاهرخیه شده و بر ظاهر حصار فرود آمده فرمود که پیرامن قلعه شهربندی سازند تا مخالفان شوند که
بیرون نیایند و باندک فرصتی آن شهربند بکمال یافت و در آن مدت از طرفین جنگهای مردانه کردند و کوششهای بسیار نمودند که تفصیل آن
موجب تطویل میشود و آخر الامر مردم اندرون از سقوبه بتنگ آمدند و بحیله و تدبیر و عادت بعضی مردم بیرون روزی شب بیرون شتافتند و المراد از آن
گیاست که ملازم سلطان سعید بودند میدیدند که در قلعه خوردنی نمانده و در بیرون ماکولات بسیار میرسد لیکن کیفیت ایشان نبود و دوانیدن اشیاء سر حاجی
فکری الصواب اندیشیده از کبری که میرزا محمد جوکی او را بشناخت فرموده که بدستور قرار متوجه قلعه شد شاهزاده او را دیده عنایت فرموده و از
آمدن پرسید معروض داشت که امیر شیر حاجی محتوی تحویل من کرده و خبردی از آن باقی مانده و را مینولا که امیر در مطالبه آن است و مینموده ام اینجا
فرموده من فرصت یافته گریختم و التجا بدرگاه عالم پناه آوردم میرزا محمد جوکی او را بنوازش خوش دل گردانیده بکاری بازداشت و آنچه در تجسس
و تفتیش کوشیده شرح احوال معلوم کرد و کرنجه تا امیر شیر حاجی آمده بعرض رسانید که در اردو بازار شخصی است فلان نام و آنچه ما یحتاج اهل قلعه است
از ماکولات و ملبوس مرتب ساخته و در شب در فلان محل کشتی بر روی آب می‌آید و آنچه سعی در اردو بازار میرساند و در کشتی افکنده بقلعه میبرند

امیر شیر حاجی مشرح حالت کیفیت احوال معروض پایه سریر اعلی گردانید و بموجب فرمان در جستجوی آن شخص شتافته و خدمتش باز گرفته و بار القصه
آوردند که این شخص است که از برای شما خورده و با حاجی فرستاده اکنون بجزای عمل خویش گرفتار گشت بعد از این اقامت شما در این چهار
دیوار دشوار می‌نماید و آن فرزند در برابر اهل حصار اصید خواری کشته و ارباب قلعه یکبار نومید شدند و التجا بحاجی خواجه ناصرالدین عبید الله
نمودند حضرت خواجه از سمرقند رسید و سلطان سعید شرایط تعظیم بتقدیم رسانید و محصوران از آمدن خواجه خبردار شده امیر او را حیدر این بیت
نوشته پیش او فرستاد بیت جامی ز غم توبس خرابست بگفتم زار از گرد او را نه او امیر مشار الیه ازین یا مخلص خویش تضرع و زاری بسیار کرده خواجه
چند روز خاطر بران امر خطیر گماشته در اصلاح جانبین سعی و اهتمام بسیار نمود ذکر حوادث بواسطه که در خراسان روی نمود در حین محاصره شاهرخیه
سلطان سعید را در آن اوقات که متوجه سمرقند بجانب شاهرخیه قرة العین خود میرزا سلطان محمد العنیط خراسان تعیین نمود و شاهزاده در اواسط ربیع الاول
سنه سبع و ستین و ثمانمائه بهرات آمد و در رعایت رعیت و دلداری ... قدم بر قدم پدر بزرگوار نهاد و در این حال مولانا جلال الدین
فتح الله تبریزی صدر که اصناف علوم از نقلی و عقلی میدانست و بجهة ... در هرات مانده بود فوت شد و در مزار گازرگاه مدفون گشت
و در این ولا برف عظیم بر زمین افتاد و سرمای قوی روی نمود و در خلال این احوال خبر قتل پهلوان محمد پیاده از جانب ترشیز رسید و شرح حال
او آنست که در خلافت سلطان سعید قیام نموده و آثار جلادت بظهور میرسانید مرتبه اش روی در ازدیاد نهاد و کار او در رواج و رونق
یافت و نشان شحنگی دار السلطنه هرات بنام او فرمان شد و خدمتش باندک جرایم خلق کثیر را بقتل رسانید و بهیچگونه معاتب و معاقب نگشت تا او
چنان مغرور شد که رستم دستان و سام نریمان را غاشیه کش خود می پنداشت و مجموع جهان را مطیع و منقاد خود گردانید و در اوان
عظمت و ابهت در آن هنگام که سلطان سعید در ظاهر شاهرخیه بود بدفع محمد ... که در کوه های ترشیز سر برکرده و دم از خلاف میزد متوجه آنجانب
شد و در قریه از قرای آن ولایت که طینت پاک او از آنجا مشکون شده بود فرود آمده و طرح جور و ظلم و بیداد انداخت و هر صبح و شام ...
... و محمد قزوینی که سر بمحمد پیاده فرو نمی آورد و در صدد آن شد که بسبب او دستبری نماید و نوبتی شنید از این محمد پیاده گفته التفات بآن سخن نکرد و گفت
او چه کس باشد که با من در این مقام آید و محمد قزوینی فرصت نگاه داشته در شبی که برودت بهوا استیلا داشت و جهان در ... خود خزیده بودند
و از ده کس زیاده پیش پهلوان محمد نبود و آتشی افروخته بر نوع حکایات مشغول شده که ناگاه با یاران خویش چون بلای آسمانی بر سر پهلوان محمد
محمد تیز و برداشته محمد قزوینی بر او را ... بضرب شمشیر از پیکر او جدا ساخت و سران ... با اخلاق را از سر ... باز داشت و بجانب کوه پناه برده و از ...

مجال آن نبود که از عقب او روند ذکر بیرون آمدن میرزا محمد جوکی از قلعه و استیلای کامکاران بر آن توجه معاودت سلطان مغفور
حضرت بنا بند سلطان سعید قریب یکسال در محاصره قلعه شاهرخیه روزگار گذرانیده و مردم از گرد و غبار و کثرت حشرات الارض ...
زحمت بسیار رسید و از بسیاری پشه و مگس همه تنگ آمده کار بر اهل حصار بتنگ رسیده باضطرار انجامید و پیشتر حضرت خواجه عبید الله دو بار بقلعه
رفته بود و در امر مصالحه سخن گفته و چون میرزا محمد جوکی در تسلیم حصار تعلل می نمود خدمت خواجه از او رنجیده ... و گذاشته روی ...
نهاد و ارباب قلعه بار دیگر چاره جوی شدند و کس باردوی همایون فرستاده التماس حضور خواجه عبید الله نمودند و آنحضرت بمضمون
کلمه الشفقة علی خلق الله منظور داشته باز متوجه جانب شاهرخیه گشت و پای مبارک در میدان نهاده و سلطان سعید را سوگند داد که قصد
قتل اهل قلعه نکند و هیچ آفریده را نفرماید بلکه جمعی را از آن زمره عنایت فرماید و سلطان سعید مجموع متقبل شد الحق بعهد وفا نمود و خواجه بار دیگر
بقلعه ... شد ... سر خجالت در پیش افکندند و پادشاه اصحاب جرایم را در آغوش عنایت کشید و پرسش نمود و در روز جمعه نهم محرم سنه ثمان
و ستین و ثمانمائه میرزا محمد جوکی را باردوی همایون آوردند سلطان سعید او را در کنار گرفته در پهلوی خویش جای داد و بمواعید خوب
ازاله وحشت نمود و فتحنامها نوشته باطراف ممالک فرستادند و سلطان سعید از تنظیم امور آن ولایت روی بسمرقند نهاده خاطر از نظام
امور ماوراء النهر و ترکستان گماشته چند روز در آنجا توقف فرموده و از جیحون عبور نموده بسعادت و اقبال می پیمود تا بمحل ... رسید و اعیان
و بزرگان آنجا بشرف دستبوس مشرف شده شرایط نیاز و نثار بتقدیم رسانیدند و در منزل ... و اهل حرف ... وری
و سلامانه ... داشتند و در ... روز ... ربیع الاخر موکب منصور بباغ سفید نزول اجلال فرموده و از قلعه شاهرخیه تا ... دار السلطنه
هرات سلطان سعید میرزا محمد جوکی را سوار ساخته همراه معتمدان از پیش روان فرموده و بنفس همایون از عقب او عزیمت می نمود و چون بمستقر
جلال رسید شاهزاده را در حصار اختیار الدین ... که شاه ... ساخته بود محبوس گردانید و او در آنجا مقید بود تا اجلش فرا رسید
آمد و چون سلطان سعید بر تخت خراسان قرار گرفت بتحقیق اموال دیوانی پرداخت خواجه قطب الدین طاوس و خواجه نعمة الله و خواجه ... در این ...
در بند افتادند و چون نوبت بخواجه نعمة الله رسید نسبت بخواجه شمس الدین محمد ... که مشهور ... بود و سلطان سعید از خواجه ...
حقیقت آن استفسار نمود خواجه شمس الدین محمد گفت من از زمره بر رسم خدمت چیزی بسیار گرفته ام اما از مال دیوان هیچ تصرف نکرده ام
و تقصیری نیز در آن واقع نشده باقرار حالی حاکم سلطان سعید فرمود که هر چه گرفته و خورده بتو بخشیدم و ترا از دیوان معاف داشتم

کاهی چنان واقع میشود که دیوانیان بغضب من گرفتار میشوند و من نمیخواهم که ایشان ... مولانا شمس الدین محمد ... انگشترین از انگشت
بیرون کرده و قدمی چند پیش رفته بر گوشه تخت نهاد و باز گشته در محل خویش ایستاد و گفت از هیچ وجهی جهت که باین شهود ... شد و
و در این اثنا بمسامع علیه پیوست که یونس خان که بیمن اعتقاد و حسن استمام سلطان سعید ... و آبا و اجداد بوجود خویش ... کرده
بود از تاب آفتاب حوادث روی گردان شده و التجا بسایه چتر همایون فال آورده نزدیک است سلطان سعید باستقبال او شتافت
و با یکدیگر ملاقات کرده بدیدار هم استبشار نمودند و آن حضرت خان را بمواعید جمیل مسرور گردانید و ترتیب طوی بزرگ فرمود و اسباب
ضیافت و مهمانی چنان پادشاهی ... با چند تومان لشکر آنجانب بولایت اصلی او کسیل کرد و حضرت خواجه ... شده
شهر و ملوکات ... از مرض طاعون است به ییلاق ... نزول فرموده و در آنجا قاصدان از جانب سمرقند رسیده معروض داشتند
که در اثنا ... این مرض ... و از متروکات ... مبلغ گرامند بخزانه عامره واصل شده است و در این سال
شیخ شمس الدین محمد ... که بزیور علم و عمل آراسته بود از ... تشریف آورده و ... شیخ زین الدین ... گشت و خلق ...
ملازمت ... و چون سلطان سعید بآنجانب ... و ... بمقام ... خسروانه القبول آنجانب
محل ... ذکر توجه خسرو آفاق بیورت قشلاق و معاودت از آنجا در ضمان حفظ ملک خلاق تواجیان ... شهور سنه ... و
ثمانمائه ... که یراق قشلاق مرتب کنند و سلطان سعید فرزند رشید خود میرزا سلطان محمد را بسلطنت هرات ... و
... امیر نظام الدین حمد حاجی و مولانا ... ملازمت او بازداشت و ... دولت ... رکاب ... ملازمت ...
فرمت تحریک داد و در اوایل جمادی الاولی بیورت قشلاق نزول فرمود و در شهر ... در تمام ولایات خراسان تخصیص هرات ...
برودت ... و در اواخر ... در فضای ... و در اواسط جمادی الآخر از اردوی ... بهرات آمده که رسید ... سلطان
ابو الخیر خان که در آنجا محبوس بود ... و فرستند و ... کلام الله اشتغال مینمود و چون رسید که سلطان باردوی همایون رسید سلطان سعید ... و جامه ... ولایت ... داد
و چون موسم بهار رسید رایات فتح آیات فرمت دار السلطنه هرات نمود و جمعه دوم شعبان در باغ سفید نزول اجلال فرموده و در این اثنا از جانب
ماوراء النهر عرضه داشتی رسید مضمون آنکه طایفه از کفره اطراف بممالک محروسه در آمده غارت و تاراج کرده و آنچه امکان ... بود ...

و اولجای فراوان گرفتند و باز گشتند و فوجی از دلاوران سپاه منصور سر در پی ایشان گرفتند و مانند باز بر عصفور حمله آوردند و شمشیر در ایشان
نهادند و از سرهای مخالفان خرابیها بار کرده بسمرقند رسانیدند و چون سلطان سعید چندروز در دار السلطنه هرات توقف نمود متوجه ...
... و در اوایل رمضان بمقصد رسیده تمام ماه صیام و شوال و عید اضحی آنجا گذرانید و در اواخر شوال سید اصیل الدین
... که جوان دولت بیدار بود بعزم سفر آخرت کرد و ... امیر سید ... شرایط تعزیت تقدیم رسانید و سلطان سعید مجلس عزا ...
آورد باز ماندگان او را نوازش ... و در اواخر ذی القعده موکب همایون از یورت ییلاق نهضت فرموده در اوایل ذی الحجه مستقر سریر خلافت ...
ذکر وقایعی که در شهور سنه سبعین و ثمانمائه از کمون اجمال بمرتبه تفصیل و سمت آمد یکی از وقایع امسال آن بود که طایفه از امرا اعظام مثل امیر احمد ...
حاجی با چند امیر تومان بر حسب فرمان متوجه ماوراء النهر شدند بنابر آنکه ... میرزا ... و ... هزار خانوار
از احشام و صحرانشینان که از ظلم ترکمانان رسیده بودند فرصت غنیمت دانسته بعرصه خراسان در آمدند ... ایشان ...
... گشت و ... قوم ... از خاطر خطیر سلطان سعید جهانگیر ... و لشکر ... همایون این ... جمع ...
... مولانا ... معسکر همایون ... و ... شیخ ... مشایخ عظام ... توقف ...
و ... استخراج مال ... امیر نظام الدین حاجی و جناب افادت مآب مولانا شمس الدین علی فارسی بتعیین ... و ... شاه ...
... مزاج ... از جاده اعتدال منحرف شد و ضعفی قوی روی نمود و ... مرض ... یافته نزدیک ...
که خلایق مایوس گردند آخر الامر بحسن معالجه اطباء صاحب ... باراده ملک ... صحت ... گشت و خلایق ...
... و فقرا و مساکین از نذر و صدقات ... اندازه رسید و ... همایون ... در تمام خراسان بخشیده آن
مبلغ گرامند بود دیگر از وقایع آنکه در این سال جهت ختان شاهزادگان ترتیب طوی عظیم فرمان نفاذ یافت و ارباب حرف و صناع ...
... باغ زاغان رفته چهار طاق بستن آغاز نهادند و در اندک فرصتی باغ زاغان نمودار فردوس جنان گشت و ...
و شرب مدام ... ساقیان ... رسید که ... از برای دفع مخموری ...
... اندیشه کردند ع این فرو فر کمن دادم و ... شراب ولی ... نشاط و طرب ... یافت و در اثنای جشن
و طوی شاهزاده میرزا جلال الدین سلطان محمود ... شیخ الاسلام خواجه مولانا ... خود ...

سرقند رسید و چون خاطر آفتاب اشراق سلطان آفاق از سرانجام شاهزادگان فراغت یافت عنان عزیمت به تنسیق امور ملک
گذاشت **ذکر آوردن امیر نورسعید از خوارزم بجانب هرات و او را در میدان معاقبه ورزم** در شهور سنهٔ اثنین و ستین و ثمانمایه از جانب خوارزم
قاصد امیر نورسعید آمده عرضه داشتی رسانید مضمون آنکه در این ولا میرزا سلطان حسین بهادر از جانب دشت قبچاق بدین ولایت آمده
امرا و سرداران تاب مقاومت بحملهٔ او نیاورده گریختند و لشکر باتش دست تسلط برآورده مجموع بیرون خوارزم را غارت و تاراج کردند سلطان
سعید جمعی امرای عظام را بتصوب فرستاد که تفحص بلیغ بجای آورند و هرکه تقصیری کرده باشد سزای او در کنارش نهند و در باب عقوبت
و نکال مجرمان اهمال و اغفال نورزند امرا حسب فرمان واجب الاذعان روان شدند و چون بدان خطه رسیده بتحقیق آن معامله مشغول
گشتند بوضوح پیوست که لشکر خوارزم با وجود کثرت در برابر جمعی قلیل از صد کس پیاده سلطان سعید صاحبقران فرار نموده اند و امیر نورسعید را
نیز بتقصیر متهم شده میرزا امیر درویش قوچین که در آن ایام منظور نظر عاطفت سلطان سعید بود امیر نورسعید را گرفته همراه معتمدان بدار السلطنه
هرات فرستاده و خدمتش بنابر سابقه که ورزیده بود در حصار اختیار الدین مقید و محبوس گشت و در آن ایام پادشاه فلک احتشام
بدیدن سلسلهٔ مشایخ شیخ نورالدین محمد رف... و کلام جناب شیخ منجر بگرفتاری امیر نورسعید شده و جریمهٔ او را درخواست نمود سلطان سعید ملتمس جناب
شیخ را مبذول داشت و جریمهٔ امیر مشارالیه را نابوده انگاشت و چون بیادگار همایون مراجعت نمود فرمود که امیر نورسعید را از حصار بیرون
آورده در زمرهٔ حضار مجلس اشغال داوند سلطان سعید او را بشرف خطاب مخاطب ساخته از احوال وی پرسید و باز خدمتش را در سلک
امرای کبار انخراط داد اما امیر نورسعید در غایت خجالت و فلاکت روزگار میگذرانید و اسپی چنان نداشت که سوار شده بملازمت او آن
رسید و این رباعی گفته بمجلس همایون فرستاده و شمهٔ از شرمندگی و درماندگی خویش معروض داشت **رباعی** این بنده شرمنده و درمانده بجان
دارد واسپی توقع از شاه جهان ٭ چون بخت بلند و چون بخت قوی ٭ چون دولت جوان و چون حکم روان ٭ سلطان سعید بر عجز
و بیچارگی او بخشود و چند سر اسب رهوار و اشتران قطار و شتران باربردار و سایر اسباب سلطنت ارزانی داشت و کوکب بخت امیر نورسعید
بار دیگر از حضیض خمول باوج قبول رسید **ذکر عصیان امیرزاده پیر بداق و رفتن او از آنجا به بغداد و محاصرهٔ دار السلام و بیان فتح
جهانشاه و انقراض ایام دولت او** ناگاه بر رای هوشمندان و واقفان دقایق اخبار و حقایق آثار پوشیده نماند که امیرزاده پیر بداق
ولد ارشد میرزا جهانشاه بود و خشونت و سیاستی بافراط داشت و بموجب فرمان پدر بحکومت دیار فارس اشتغال داشت

و در ایام دولت خویش

و در ایام دولت خویش اقطار و اطراف آن مملکت را تا حدود جزایر و نواحی دارالسلام بغداد در تحت تصرف آورد و چون میرزا ابوسعید گورکان از
میان او و سلطان سعید صحبت محبت التجا میجست میرزا پیر بداق … فرصتی از شیراز بخدمت پدر پیوست و بدستگاه محاربت لشکر ترکمان
در خدمتش ابزار … رحلت شده بر ولایت یزد عبور نموده و در آن ولایات خرابی تمام ظاهر پیوست و بنابر جدی که بوالد خویش از خراسان
رسانید بجان محب و پندار بدماغ خود راه داده پنداشت که از جانب پدر مستغنی شده و گردن از طوق اطاعت میرزا جهانشاه بیرون کشید
و حقوق ابوت نابوده انگاشت و علم طغیان بر فرق فرقدان برافراشت و چند نوبت ایلچیان از درگاه میرزا جهانشاه پیش او رفتند
و نصایح سودمند و مواعظ دلپسند گفتند فایده بر آن مترتب نشد و ادهمان بر عصیان اصرار مینمود و میرزا جهانشاه با سپاه ظفر پناه
تا حدود دیار فارس آمد اما میخواست که او بکلی مستاصل گردد و چراغی که خود افروخته بباد قهر نشاند و نهالی را که بر جویبار دولت بدست
خویش نشانده از بیخ و بن برکند ٭ هر شاخ بپا … که از تو سربلند ٭ مشکن بدست خویش که آنهم شکست تست ٭ و حرم الام والد
میرزا پیر بداق و حرم محترم میرزا جهانشاه بعد از آمد و شد بسیار و سعی و اهتمام بیشمار قرار بر آن دادند که میرزا پیر بداق با اتباع و اشیاع
و احمال و اثقال بجانب دار السلام بغداد رود و آن مملکت را مزروع و معمور گرداند اما خیال شاه و میرزا جهانشاه و حکومت مملکت فارس
به پسر دیگر خود میرزاده یوسف داد و میرزا پیر بداق چند گاه در بغداد گذرانیده آن مملکت را مزروع و معمور گردانید اما خیال شهر شیراز
از دماغ او بیرون نمیرفت و پیوسته متعرض حواشی مملکت پدر میگردید و بانواع پرسش خاطر او را میرنجانید و ارسال رسل و نصایح
مفید نمی افتاد و چندانکه میرزا جهانشاه تساهل و تغافل میورزید فساد … تضاعف می پذیرفت و از خونریزی دقیقه
فرو نمیگذاشت عاقبت میرزا جهانشاه با ازدحام تمام و لشکری بیرون از ادراک فهم و حساب عازم دارالسلام شد و میرزا پیر بداق
چون از عزیمت پدر آگاهی یافت خاطر بر آن قرار داد که برج و باره مدینه السلام را عمارت و مرمت نموده در آنجا متحصن گردد و بامضای این عزیمت
لشکر خود را … فراوان انعام فرمود و ترتیب اسباب قلعه داری امر کرد و برج و باره را بمردان جنگی زینت داده و … فطان
هشیار سپرده پای محافظت و مدافعت در آن موضع بفشرد و میرزا جهانشاه با سپاهی افزون از حساب و شمار رسیده ظاهر دارالسلام احاطه نموده همت
بلند نهمت بر تسخیر شهر گماشت و شاهزاده چاره جز آن ندید که در چهار دیوار شهر متحصن بود در جنگ و جدال مصابرت نمود و چون مدینه السلام در غایت
متانت و حصانت بود و مشحون بمردان کار فتح و تسخیر بسهولت دشوار مینمود و مردم از شدت حرارت هوا بسیار در زحمت بودند تا تابستان … در آن

که مجاره به قیام مینمودند و هر روز پیر بداق آتش فتنه را بالا میداد و ابواب جدال را بر روی خود میگشاد و میرزا جهانشاه سعی او تمام در فتح شهر میکوشید
و لشکر یا از اتراک نیز به تحریص مینمود و قریب یکسال زمان محاصره امتداد یافت و احوال رعایای بیچاره روی باختلال آورده و آثار ضعف
و انکسار بر حالات روزگار ایشان ظاهر شد و انقلاب روزگار میکشیدند و کار سپاهیان بجنگ آمده هر چند شاهزاده رسل و رسایل
پیش پدر فرستاده و اظهار عجز و استغفار کرده مفید نیفتاد و میرزا جهانشاه بدان کلمات التفات نفرمود و جهت قحط و غلا بمرتبه رسید
جمعی که حلاوه مصری بتکلف میخوردند بارزیم و چرم جوشیده قناعت مینمودند و آن نیز هم یافت نمیشد و سگ و گربه مانند [illegible] نابدید گشت
و از حیوانات دیگر نشان نماند و اهل بغداد یکباره روز فاکش دند و سپاه میرزا جهانشاه بدار السلام در آمده محصوران بار دوی [illegible] شدند
میرزا پیربداق بمنزل خود نشسته گمان نمیبرد که پدر نامهربان درباره او قصدی کند در این اثنا میرزا جهانشاه ولد خود محمدی را با جمعی امرا فرستاد
که مهم شاهزاده را بالضرب شمشیر آبدار فیصل دهد و ایشان روی بسته و تیغها کشیده بشهر در آمدند و ناگاه در وثاق میرزا پیربداق در شدند و
خدمتش در آن زمان عزم سواری داشت و یک پا در موزه داشت و دیگر موزه نپوشیده در این حال برادر خود محمدی را با جمعی روی بسر
خویش ایستاده دید حیرت و دهشت بر روی مستولی گشت و برادر از شتاب دامحمود چنان شمشیری فرود آورد که بدو رسید و بدو نیز خورده
و امرا بقتل خونریز پیکر شاهزاده را در زیر گرفتند و بر میرزا جهانشاه آن حرکت مبارک نیامد و اکثر اتباع از او متنفر گشت و آفتاب دولت او روی بزوال
نهاد و مملکت و سلطنت او در معرض انتقال آمد بیان این سخن آنست که بعد از قتل میرزا پیربداق ممالک عراق عجم و فارس ضمیمه ولایت میرزا
جهانشاه گشت و استیلا و سلطنت او بمرتبه رسید که زبان تقریر از تعریف و توصیف آن عجز اعتراف نمود و مجموع سرداران و گردنکشان
اطراف و کوتوالان ثغور سر بر خط فرمان او نهادند الا امیر حسن بیگ از احفاد امیر قرا عثمان که بواسطه عداوت قدیم که میان آن دو خاندان
بود اطاعت و انقیاد میرزا جهانشاه ننمود و پیوسته شیوه مخالفت میورزید بواسطه قلاع رفیع منیع که در تحت تصرف داشت آن
قلع و قمع او دشوار مینمود آخر الامر میرزا جهانشاه متکفل شده بر استیصال خاندان قراعثمان کمر همت بست و لشکرهای ممالک محروسه قریب صد هزار
جمع آورده روی بامیر حسن بیگ نهاد و امیر مشار الیه در شعبی از شعاب جبل که محلی مناسب بود فرود آمده و آثار [illegible] میرزا جهانشاه با آن سپاه
نزدیک بود رحل اقامت انداخت و از آنجا که حسن تدبیر و وفور کیاست امیر حسن بیگ بود رسل و رسایل فرستاد و در استرضای خاطر میرزا
جهانشاه کوشید و پادشاه این معنی را بر عجز و ضعف امیر حسن بیگ حمل فرموده در منازعت و خصومت اصرار نمود تا موسم [illegible]

گاه و دیوانخانه نوبتی بجنگ او فرستاد و ایشان منهزم باز آمدند و میرزا جهانشاه فصل زمستان و قران در آن صحرا و بیابان بعیش و عشرت بسر برده
سقد میرزا مستان در رسید و سرما شکستن آورد و مینو علی شدت برودت روی داد که دیگر مجال اقامت نبود و لشکریان اظهار داد و فغان آغاز نهادند
و میرزا جهانشاه و اتراکمه را رخصت انصراف ارزانی داشت و خود با اولاد و خواص و مقربان چنانچه عادت او بود که بعد از مراجعت از فرق
بشراب خوردن و طرب مشغول میشد و در آن منزل توقف نموده بساط طرب گسترد و چون میان اردوی او و امیر حسن بیگ مسافت
یک کوچ بیش نبود خدمتش از کیفیت احوال خبر یافت و نماز شام جاسوسی فرستاد تا تحقیق اوضاع معلوم کند و آن شخص شبانگاه
باردو در رسید و در کنار یک خیمه بر آمده آواز بر کشید که اسبی با این علامت گم کرده ام هر کس دارد نشان دهد چندین [illegible] و مجلس
از کمال غفلت و مستی جواب او نداد قاصد باز گشته کیفیت حال معروض گردانید و امیر حسن بیگ با دو هزار سوار [illegible] جهانشاه در حرکت
آمد و چون صباح شد طایفه از مردم میرزا جهانشاه که اندک شعوری داشتند سیاهی سپاه از دور دیدند و چون مسافت لشکر نزدیک شد
و نیک نظر کردند جمعی ترکمانان که چشم جنس ایشان بودند دانستند که لشکریان امیر حسن بیگ اند بغایت سراسیمه و متحیر شدند چون
[illegible] نظر کرد و بهر قدری خورده بود گفتار که [illegible] امیرزاده محمدی و امیرزاده یوسف اولاد میرزا جهانشاه بجنگ پیش رفتند
و طوفان بلا را بخود محیط یافته میرزا یوسف باز گشت و پدر را خبر داد که مجال توقف نیست میرزا جهانشاه [illegible]
فرصت نیافت که دیگر را ببندد ناچار سوار شد و محمدی و یوسف گرفتار شده دیگر سرداران بقتل آمدند و میرزا جهانشاه با همه [illegible]
[illegible] روی نهاد و مجهولی از لشکریان در عقب او روانه شد و چون باو رسید میرزا جهانشاه از بیم جان نام خود بر زبان آورد و [illegible]
[illegible] او را هلاک گردانید و جامهای قیمتی او را پوشید و سرش را از فتراک پا و بحیث [illegible] صورت این قضیه را با مجلس
[illegible] و امیر حسن بیگ چون از نصرت و ظفر یافت از حال میرزا جهانشاه تفحص نمود که بکدام جانب بیرون رفت و در این اثنا سر قورشی
که با پادشاه شباهتی داشت پیش او بردند که سر امیر جهانشاه است و امیر حسن بیگ [illegible] نزد محمدی و یوسف فرستاد تا ایشان در آن باب
چه گویند شاهزادگان گفتند این سر قورشی است که با پدر این بیچارگان مانند بود و امیر حسن بیگ بتفحص آن مشغول که میرزا جهانشاه چه لباس
پوشیده بود و جمعی گفتند که یکی از لشکریان میدانیم که اثواب گران بها در بر دارد و پیش بر داشت حکم شد که [illegible] پیدا ساختند و بمجلس آوردند
امیر حسن بیگ از آن قضیه استفسار نمود جمعی از اهل احتیاط [illegible] بعد از مبالغه سر میرزا جهانشاه را در [illegible] آوردند و چون خاطر آنجناب از دغدغه

دشمن نژاد صفت یافت محمدی را کشت و ابویوسف را میل کشید و این خبر فتح مبین که فراخی تمام داشت باطراف عالم رسید امرا و ارکان دولت میرزا
جهانشاه از این جهت آگاه شده و میرزا حسین را که اکبر اولاد او بود بپادشاهی برداشتند و در عقب مستعد جواب غزا گشته و قصد شش صد هزار کس را طوفه
و مرسوم داد غالب آنست که از پادشاهان سابق کم کسی را میسر شده باشد ذکر وصول افواج اخبار بمسامع جلال اردوی قشلاق و نهضت
سلطان ابوسعید بطرف عراق و بیان بعضی حکایات از خبر و شور و لشکر کشیدن فرمان فرمای عصر حضرت میرزا سلطان ابوسعید در زمستان
سنه اثنین و سبعین و ثمانمائه در خطه مرو افزا اقبال اقامت داشت و حرف جهانگیری بر لوح ضمیر می نگاشت ناگاه از جانب عراق قاصدان
رسیدند و عرضه داشت رسانیدند مشتمل بر کشته شدن میرزا جهانشاه و استیصال خاندان او و حالات آنجا که از ابتدا بر رای اعلی ارسال نموده بنظم
داده بیت شاه ورای فلک شاهان عالم است * گردون ز آستان ترا بخرد گیتی مسلم است * از ملک و مال و خزاین و دفاین و لشکر و اسلحه و آلات و جهان
و سر هیچ چیز از ملازمان آن حضرت دریغ نیست و هرچند در بخت و لطف این بنده امیدوارست در عوض کتاب رموی [illegible] مسکان اکنان
دولت آشیان منتظر و مستعد است و مسئول آنکه چتر همایون فال سایه دولت و اقبال بر فرق ساکنان این دیار اندازد و دست تطاول اولاد
از گریبان مظلومان کوتاه گرداند این معنی در دنیا موجب شادمانی بنده و در اخروی موجب ثواب علیه خواهد بود و چون این خبر در ولایت مرو
بسمع اشرف شهریار کامکار رسید بساط انبساط گسترده اظهار استبشار فرمود و حکم جهان مطاع نفاذ پیوست که از اقطار و جوانب ماوراءالنهر
و خراسان و سیستان و خوارزم و مازندران بموجب لجادر معین لشکریان قیامت اثر در موضع معین جمع آیند تا در ظل رایت آفتاب
اشراق متوجه جانب عراق شوند و از آنجا در حرکت آمده تسخیر کشورها و قلاع و بقاع ایران و آذربایجان تا حد روم و سایر بلاد و بقاع
اندازند اما چون حضرت سلطان در کلیات امور مشورت و استصواب خواجه خضر نمیفرمود جناب مولانا عبدالرحیم صدر السلطنه را که از
و شرح حالات آذربایجان و قضیه میرزا جهانشاه را بتفصیل معروض داشت و پیغام داد که اگر مصلحت باشد آنجناب بجاورد ابتدا آنچه سخنان [illegible]
گفته شود الا مخلص حقیقی را بنوید قدوم شریف مستبشر گرداند و چون صدر مذکور بمرو رسید و صورت حال بعرض خواجه رسانید آن حضرت عزیمت خراسان
نموده بقشلاق مرو تشریف حضور ارزانی داشت و بعد از تقدیم مشورت در مجلس منعقد رایها بر آن قرار گرفت که شاه و سپاه متوجه عراق
گردند و بمقتضای و ما تدری نفس بای ارض تموت اندیشه نکردند که [illegible] متوجه شدند در وقتی که قمر در برج عقرب منزل داشت میرزا سلطان ابوسعید
جهان گشای بعزم جهانگیری سوار شده و خواجه ناصرالدین عبیدالله [illegible] ابتدا مشایعت فرموده سلطان سعید در اوایل حوت سنه اثنی و سبعین

وثمانمائه

و ثمانمائه بسرعت تمام در حرکت آمده بمشهد مقدس نزول اجلال فرموده بشرف زیارت سلطان ارباب طریقت سلطان ابوسعید ابوالخیر مشرف
شد و از آنجا عزیمت ولایت جام نموده بمشهد رفت و بعد از استمداد از روح پاک سلطان [illegible] و ارکان توجه فرموده و چند روز در آن
مقام دلگشا توقف فرموده و بطلب پیاده و لشکر خراسان ایلچی و نشان فرستاده و در خلال این احوال حکام و سرداران عراق و فارس
متعاقب باردو رسیده و از حدود کالپوش حضرت سلطان سعید مقدمان وجوه سپاه منصور را بضبط ولایت میرزا جهانشاه بن صاحبقران
میرزا معزالدین میرانشاه فرستاده و بخت دستور اعظم خواجه شمس الدین محمد باصفهان رفته آن مملکت را ضبط نموده و میرزا قاسم ولد
میرزا جهانشاه بن صاحبقران میرزا معزالدین ولد میرزا جهانشاه متوجه اصفهان شده بعد از محاربه پابوس دریافت و خواجه کیفیت حال را
عرضه داشت پایه سریر اعلی گردانید امیر نظام الدین برحسب فرمان متوجه ملک شیراز شده و امیر محمود برلاس بجانب کرمان شتافت و امیر
سید محمد عازم قزوین و سلطانیه گشت و همچنین بهر شهر و قصبه کسی نامزد شده و تفصیل اسامی ایشان موجب اطناب میشود و اکثر ممالک
عراق در تحت تصرف بندگان درگاه درآمده و از منزل یورش تا حدود کالپوش ایلچیان حسن بیک بموکب همایون پیوسته میرسیدند و بعرض
میرسانیدند که حسن بیک میگوید که من از بندگان موروثم صادق الاخلاص پادشاهم و هرگز با اولاد امیر قرا یوسف صمیم دل موافق نبوده
شده و برحسب توره بزرگ در قلع و استیصال ایشان باید کوشید و خاطر اشرف از دغدغه ایشان جمع باید ساخت سلطان سعید ایلچی
امیر حسن بیک را در ییلاق کالپوش خلعت داده و جبه و کلاه و توروزی و کمر شمشیر طلا و انواع پیلاکات دیگر فرستاده پیغام داد که عنقریب
با لشکرهای خود از جانب عراق عزیمت نماید که عساکر گردون مآثر از این طرف متوجه است تا باتفاق این قوم مفسد را از میان برگیریم و پیش
از این امیر حسنعلی ولد میرزا جهانشاه ایلچی با عریضه و جواهر بسیار فرستاده و عرض ممالک و خزاین کرده و اظهار نوکری ظاهر ساخته حضرت
سلطان سعید او را نوید داد که اینک امیر [illegible] هرچه صلاح وقت باشد تقدیم خواهد افتاد و موکب همایون از کالپوش نهضت نموده بولایت [illegible]
نزول فرموده و در اثنا [illegible] از دیار ساری امیر عبدالله والده خود را با پیشکش و تحفه [illegible] ارسال نمود و گفت بنده بخواهش متوجه
پابوس گردد اما بواسطه تصدیع مخالفان در جزو توقیف افتاده و ملک [illegible] بتمرد [illegible] پیغام داد که بنده و خدمتکار
و در پیش ملوک گیلان نیز رسولان آمده تحفها آوردند و بسمع شرف اعلی رسانیدند که در تمام ممالک خطبه و سکه بنام و القاب خجسته مزین شده و سلطان
سعید ایلچیان نوازش فرموده بازگردانید و در [illegible] فیروزکوه بولایت ری و قریب [illegible] سرداران [illegible]

بودند بواجبی اموال را ضبط نمود و اموال آن بلده را بخزانهٔ عامره فرستادند و حکام ولایات ممالک همه در مقام اطاعت و انقیاد آمده
و حکم را گردن نهادند و کرد حاکم شیراز و امیر شیر علی که از امرای پیر بداق بود و بعد از کشته شدن او میرزا جهانشاه به خدمت او را
تربیت کرده و حکومت فارس بوی رجوع فرموده و او بنیاد فتنه انگیزی و خونریزی آغاز نهاده و دل در حکومت بست و چون امیر احمد بیک
بسر کوشک ابن زر رسید امیر سید علی با دو هزار سوار ایلغار کرده و از شیراز بر او تاخت و با وجود آنکه امیر نظام الدین احمد غافل نشسته بود و این
معنی در خاطرش خطور نکرده بجنگ پیش آمد و چون هر بار از شهر در بر سید عنان عزیمت بجانب ابرقوه برتافت و امیر سید علی مظفر
و منصور بازگشت و سلطان سعید جناب فضایل مآب شمس الدین صاحب کشف را برسالت پیش او فرستاد و امیر سید علی احترام تمام نسبت بجناب
مولانا بجای آورده چند گاه وی را نگاه داشت و گفت هر وقت که موکب همایون بدین صوب گذر فرماید بنده مخلص مملکت شیراز را تسلیم گماشتگان
نماید و سلطان سعید قطب الدین طاوس را بضبط اموال مملکت فارس و عراق و استخراج [illegible] مواضع تعیین فرمود
و امیر سید فرهاد غون با دیگر امرا و سرداران که بقراولی پیش رفته بودند با میرزاده قاسم ولد میرزا جهانشاه رسیده جنگ کردند و او را
شکست داده مبلغ دو هزار تومان از جهات وی گرفتند و خودش گریخته نزد برادر خویش حسنعلی رفت و [illegible] آمده و امیر مزید بسلطانیه رسید و
دیگر امرا [illegible] بتبریز رفتند و در تضاعیف این حالات میرزاده حسن علی ویران شد بیان این سخن آنکه میرزاده حسنعلی با لشکرهای
[illegible] در مرند نشسته بود و دولی در مقابله و مقاتله امیر حسن بیک بسته متوجهات که حسن مدبر و [illegible] تقدیر ملک قدیر از کمین امکان بر صحرا
ظهور [illegible] نهاده هیهات هیهات العبد یدبر والله یقدر و بالجمله میرزاده حسنعلی و امیر شاه علی و الله ابراهیم شاه و دیگر سرداران را برسم قراولی
بجانب امیر حسن بیک فرستاد و ایشان بسبب توهمی که از او در خاطر داشتند حقوق قدیم را نابوده انگاشتند و باردوی امیر حسن بیک پیوستند
و چون خبر بیوفائی امرا و وصول لشکر جغتای بسلطانیه و تبریز در اردوی میرزاده حسنعلی شیوع یافت مردم و [illegible] باهم برآمدند که از سلطان
عاجز گشت و بالضروره ویران شد بعضی از مردم او باشش نزد امیر حسن بیک رفتند و برخی باردوی همایون پیوستند و چون موکب منصور بسلطانیه
رسید عرضه داشت میرزاده مزید بسر برآمد و مضمون آنکه متمس و مامول آنست که رایات نصرت شعار باینجانب حرکت نماید تا چهره مقصود
در آینه امید جلوه گر آید و امیر حسن بیک [illegible] که امیر مزید [illegible] فرستاده و مهر بر پشت [illegible] اکنون مهر بر [illegible] زده و نوشته است که باید
که امرای جغتای از تبریز بیرون روند که من آن مملکت را به پسر خود اغرلو محمد داده ام و امرای آن مکتوب را پیش سلطان سعید فرستادند

و پیغام داده‌اند

و پیغام دادند که حسن بیک گردن از طوق طاعت پیچیده داعیه قتال و جدال دارد و امیر حسن بیک چون شنید که پسر خود اغرلو به تبریز فرستاد
و امرای جغتای بیرون رفته در برابر [illegible] نشستند و مردم جانبین بشهر درآمده معامله میکردند و متعرض یکدیگر نمیشدند و چون امیر حسن بیک
شنید که موکب همایون بسلطانیه رسید از آنجا که نشسته بود مراجعت نمود و بقراباغ رفت سلطان سعید [illegible] را بدارو غلگی تبریز فرستاد
و موکب همایون در موضع میانه توقف نمود و در آنجا میرزاده حسنعلی ولد سلطانعلی که بغایت جوانی زیبا منظر بود و میرزاده یوسف [illegible]
پسر دیگر امیر جهانشاه و امرا آنجا که مثل عمر بیک ولد امیر بایزید بسطام و پیر علی و یار علی و پیرم بیک پسران میر علی شکر و حاجی قنبر که از دولت
جهانشاه حاکم یزد بود و شاه حاجی که از اولاد امیر باباحاجی [illegible] بود با پنجاه هزار سوار باردوی اعلی ملحق شدند سلطان سعید حکم کرد
که امیر یوسف [illegible] به تبریز رفته بر سر [illegible] مجاور باشد و نشان همایون نوشت که خدمتش را متولی اوقاف آنجا دانند سلطان سعید
باحوال میرزاده حسین پرداخته او را پرسش نمود و در اثنای این اوقات فرستادگان امیر حسن بیک متعاقب یکدیگر باردوی اعلی آمده
و اظهار اطاعت و انقیاد کرده و از آنجمله برادرزاده خود یوسف بیک را روان کرده پیغام داد که هنوز آفتاب از جانب مشرق طلوع
نکرده در توبه باز است اگر جرمی از بنده صادر شده عفو فرمایند قریب صد سال است که ما و پدران ما طریق بندگی مسلوک میداریم و خود را
از زمرهٔ مخصوصان این خاندان عالیشان میشماریم و مملکت فارس و عراق را که از دودمان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان ببیگانگان
انتقال یافته بود باز ستانده بنواب دیوان اعلی گذاشتیم و دیار آذربایجان را که از آباء و اجداد ما مدخلی نبود هم بگماشتگان حضرت اعلی تسلیم
داشتیم هرچند التماس مینمائیم که ما را درین زمستان چندان بگذارند که برف در طریق کم شود و مراجعت ممکن گردد مناقشه مینمایند اگر از من باور
نمیدارند از دشمنان من که در اردوی همایونند بپرسند که درین ایام معاودت ممکن نیست و بعد از ترتیب مجلس عظمت و بهجت
امرا عظام یوسف بیک را بپایه سریر سپهر احتشام رسانیدند و فرمودند تا پیشکش [illegible] نوبت زانو زد و سلطان سعید او را بشرف [illegible]
مشرف ساخته سخنان پرسید و امرا التماس حسن بیک را بعرض رسانیدند آن حضرت در جواب فرمود که رایات نصرت شعار متوجه آن طرف است اگر
مصلحت باشد تقدیم خواهد رسانید و آنحضرت میرزا محمود خواجه [illegible] خود را برسالت حسن بیک فرستاد و یوسف بیک در خلوت خاص [illegible]
که میرزا سلطان سعید مشاهده نمودند تقریر کرد امیر حسن بیک فرمود تا [illegible] میرزا یادگار محمد بن میرزا [illegible] بایسنغر در آنجا نشاندند و خود [illegible]
و شوکت هرچه تمامتر [illegible] قرار گرفت و امرا و لشکر را باز فرمود که تا محمد [illegible] از اطراف آن بر جای خود آرام گرفتند و میرزا محمود [illegible] درآورده

و فرمود تا چند جانا نوزاده داشت تمام بپایه سریر امیر حسن بیک رسید و امیر حسن بیک فرمود که تخت خواجه جود میرزا محمد را کار را درباب میرزا محمود
با درشت کلام بجانب تخت میرزا یادگار محمد رفته او را دریافت و بعد از آن مشرف بعبوس حسن بیک مشرف شد و سخنی که داشت معروض
گردانید و چون دو سه روز از این قضیه بگذشت امیر حسن بیک میرزا محمود را باز گردانید و از انجانب ابواب بیک که فرستاده حسن بیک بود
عود نمود و سلطان سعید با امرا در تعیین یورت قشلاق مشورت فرمود و رای بران قرار گرفت که بقراباغ روند و امیر حسن بیک را از انجا
اخراج نمایند و زمستان در ان مقام بپایان رسانند و با مضای این عزیمت موکب همایون نهضت فرمود و میرزا ابا بکر را دست چپ گذاشته
بطرف دست راست راه اردو بیل روی بقراباغ نهادند و چون بهفت فرسخی مقصد رسیدند بسبب قلت خورد نا صلاح در آن
دیدند که بجانب محمود آباد روند و از این طرف آب ارس در برابر محمود آباد در محل اقامت انداختند و شیروانشاه که متعاقب ایلچیان گاه
عالمیت وا آمده اظهار مینمایند که باردوی اعلی پیوندند و از آن منزل کوچ کرده ناگاه بصحرائی رسیدند که علف انجا زهردار بود و هر چارپا که از ان
میخوردند سقط هلاک میشد و در ان بیابان مهلک آب خوشگوار نیز پیدا نمیشد و چون اردوی پادشاه در برابر محمود آباد فرود آمد امیر علی بیک
پسر امیر بایزید بسطام بخدمت مبادرت نمود و در اردوی اعظم ماکولات روی در نقصان آورده و بغایت کم شد چنانکه کمین بار جو و گندم
بده دینار کپکی یافت نمیشد و شتر و چارپایان روی بصحرای عدم نهادند و اغنیا و فقرا سر تا سر اوی پذیرفتند و ارباب طوی و عشرت با ارباب
محنت بر گجوان نشستند و در روزی چند از جانب شروانشاه و کشتی خورنامی آوردند و مقام حسن بیک سلسله افزایی گیر و خشده و درانها
مفتوح ساخته از طرف خراسان و عراق و فارس هیچکس را نمیگذاشت که بجانب اردوی حضرت سلطان سعید آید و در این اثنا سلطان سعید
مولانا شمس الدین محمد صدر را برسالت روانه شیراز کرد و چون جناب مولوی باصفهان رسید خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان
که والی اصفهان از قبل پادشاه فرمان روا بود مولانا را مانع آمده گفت امیر سید علی بیک یاغی است با انجا رفتن مصلحت نیست و در این باب
عرضه داشتی بپایه سریر اعلی فرستادند و مولانا را شاکر و خشنود باز گردانید و جناب مولوی همراه جبا خانه که از طرف خراسان می آمد بجانب
اردوی اعلی روان شد مردم حسن بیک که بضبط راهها متعین شده بودند جبا خانه را با طایفه از اعیان که در پناه آن باردوی همایون می رفتند
گرفتند و مولانا شمس الدین محمد را در سلک گرفتاران انتظام داشت و محبوساً بشیراز نزد امیر حسن بیک بردند و مولانا صدر الدین طبیب خدمت
مولوی را در مجلس امیر حسن بیک تعریف که داشت نعت ابواب در بین حسن و شمه از حال و تزویج شریعت سید المرسلین صلوات الله علیهم اجمعین بیان فرمود

ومولانا

و مولانا حکایت کرد که چون جناب مولانا شمس الدین محمد شمه از حال و العرض رسانید امیر حسن بیک سر بالا کرده مرا مخاطب ساخت که ترا
نخواهم کشت من برخواستم دعا گفتم و بعد از آن مرا مجلس پیش گردانید و چون شروانشاه مدد را باردوی سلطان سعید مقرر کرده بود
ملکه دو فرسنگ پایان تر از اردوی حسن بیک مردم خراسان را شیر انداخته و شد میمودند امیر حسن بیک دویست سوار مقرر فرمود تا بعوان
تاخت کنند اتفاقا ده کس از لشکر خراسان بجز بگیری پیش رفته بودند و ایشان بخبر وصول بیک که بر حسب فرمان حسن بیک روانشده بودند
گرفتار دویست کس شدند و باز نمودند کیفیت واقعه باز گفت سلطان سعید جمعی را با سرای آن دویست کس فرستاد و ایشان رفته
جمعی از مخالفان را دستگیر کرده بپایه سریر خلافت مصیر آوردند و بعد از چند گاه شبی تراکمه بکنار اردوی همایون آمده سواران بیرون
مصیب انداختند و شاهزادگان و امرا و مقربان و بهادران فوج فوج زانو زده رخصت طلبیدند که بیرون روند سلطان سعید فرمود که
شب مصلحت نیست که بیرون میروید و صباح چنان معلوم شد که آن جماعت زیاده از هزار و پانصد کس نبوده اند و لشکریان خراسان
تاسف بسیار خوردند و مفید نیفتاد و چون اسبان سپاه و شاه جهان پناه از قلت علیق ضعیف و سست بودند مجال آن نداشتند
که برسم تاخت بیرون روند یا در میدان حرب جواب دشمن گویند و اسبان تراکمه در غایت قوت بودند و پیوسته در حوالی اردوی اعلی
بتاخت می آمدند و هر کرا از اتراک و تاجیک میکشتند و آن حال خراسان بدین وتیره و مقرران روزگار گذران بودند و ان شروانشاه
یاغی شد و کشتیها را بانطرف کشید و خلق بسیار از مردم اردوی اعلی که جهت معامله و سودا بدانطرف رفته بودند همه را غارت کرد
و سبب مخالفت او آن بود که امیر حسن بیک کسی نزد شروانشاه فرستاده پیغام داد که عاقبت لشکر جغتای و مخالفان انجانب
تقارب خواهند کرد و از آن زمان معلوم خواهد شد که نتیجه دوستی ایشان چه خواهد بود شروانشاه از این سخن اندیشناک شده محبت سلطان
سعید را بعداوت مبدل ساخت پادشاه و امرا و سایر لشکریان از فقدان طعام حیران و مهموم گشته در فور طبل رحیل کوفته متوجه
اردبیل شدند و در اثنای راه بمحلی رسیدند که از انجا گذر دشوار بود و زیاده از نیم فرسنگ در آن گل و لای پلاس انداخته و سراپرده
می انداختند و با انواع حیل راه میساختند و سکه نشستند و سلطان بنفس نفیس استادگی و اهتمام نمودند تا مجموع مردم از آن گل و وحل گذشتند
و بسیاری از چارپایان در خبر و در هر قدم تلف گشته و از آنجا بیرون آمده در موضع مناسب نزول کردند و پسران امیر بایزید بسطام و خواجه برهان
کرمانی که صاحب دیوان بود بر حسب فرمان سلطان بهشت دویست تومان زر بیرون قول اخراج غله و گوسفند خریده بیاوردند و در دوازده سم

امیر سید مراد را انفرادی فرستادند و چون اندک مسافتی قطع کردند ناگاه چهارصد سوار از دشت از جانب مخالف که امیر بیک مقدم ایشان
بود پیدا آمدند و امیر بیک با سید مراد گفت که میرزا سلطان ابوسعید دوستان صد ساله را دشمن کرده اند اکنون باید از آنگونه جنگ کند یا مصالحه
نماید کجا میرود فردا باید که امرای بزرگ از آنجانب بیایند که امیر حسن بیک ضامن در مقام دولتخواهی است و او نیز از این طرف خواص معتبر را
خواهد فرستاد تا مهم مصالحه قرار یابد و روز دیگر امیر سید مزید و دیگر امرا با لشکر قلیل بیرون رفتند و در همان موضع ترکمانان روز گذشته را
دریافتند و چون ایشان بغایت اندک بودند امیر مزید بر سر ایشان تاخت و بیکبار همه را پراکنده ساخت و جمعی را دستگیر کرده باردوی اعلی
فرستاد و خواست که در عقب گریختگان رود امیر سید ارغون گفت اینجماعت کنک از عقب دارند توقف در این مقام از واجبات
که اسبان ما لاغر شده امیر مزید نشنود و مسافتی از عقب ایشان رفته ناگاه امیر حسن بیک با ده هزار سوار از یسار در بیابان آسوده نشسته
از کمینگاه بیرون آمد و بر سپاه خراسان که متفرق شده و بنهب مشغول بودند حمله آوردند و قریب پانصد نفر از میر و میرزاده و بهادران را بقتل
رسانیدند و از مشاهیر اسحاقات سلطان جمشید پسر امیر سید محمد برادرزاده امیر سید مزید و پهلوان حسن الوند و حسینعلی ایلات و شیر محمد بیگ
و پیر محمد قورچی و امیر سید مزید گرفتار گشتند و بقیه السیف ایشان منهزم گریزان شده جان بشیرین باردوی اعلا رسانیدند و پسران
علیشکر همراه امیر سید مزید بودند بازگشته بکنار اردو رسیدند اما در نیامدند و میرزاده سلطان خلیل همراه ایشان بهمدان رفت و در آنجا اقامت
آوردند و در آن هنگام میرزاده حسینعلی بموجب حکم در تبریز اقامت داشت و در این وقت رای سلطان سعید قضایای آن گرفت که شخصی را
که بکمال حسب و نسب آراسته باشد بجهت تاکید مبانی مصالحه نزد حسن بیک فرستند تا که همین اعتقاد و حسن اهتمام او آن قضیه صورت پذیرد
رقم اختیار بر عالیجناب سیادت مآب امیر سید غیاث الدین محمد که از احفاد امیر سید قوام الدین که پادشاه آمل و ساری بوده و ذکر آنجناب
در قضایای صاحبقران کامران گذشت و نفوذ او آب از اعاظم سادات امتیاز داشت و آنجناب متوجه گشته باردوی حسن بیک رسید
و جناب حضرت انتساب مراسم استقبال قیام نموده اعزاز و احترام بجای آورد و سید را در آغوش گرفت و گفت هر چند مراد امیر صلح
نبود از اشاره جناب سیادت مآب آنجا از چگونه جایز توان داشت و در این اثنا امیر سید ابراهیم قمی باتفاق والده سلطان سعید باردوی
امیر حسن بیک بجهت همین تشریف آورده بودند و در این وقت سید ارد ... که پیش از این حسن بیک او را بمصالحه فرستاده بود مراجعت نموده بعرض
رسانید که مردم خراسان بغایت ضعیفند و بکوه و بران شوند مطلقا بصلح راضی نباید شد امیر حسن بیک این سخن را در خاطر جا داده و چون

فرستادگان

فرستادگان سلطان سعید رسانیدند که اول تو در مقام التماس صلح آمدی و ما بدان راضی نشدیم لاجرم روزی که از آن می اندیشیدیم
پیش آمد اکنون ما طالب صلحیم هر چه فرمائی بتقدیم رسانیم چون سخن سید ارد ... مؤثر افتاده بود ملتمس ایشان مبذول نفرمود و حسن بیک
گفت کار پادشاهی و شاهزادگی از صلح گذشت و مهم امارت او زیر و زبر گشت و مجموع امرای خراسان عرضه داشتها نوشته پیغام داده اند که ایام
دولت میرزا سلطان سعید بنهایت انجامید و آفتاب شوکت او بسر حد زوال رسید و بعد از آن امیر حسن بیک شرایط تعظیم و تفقد
امیر غیاث الدین بجای آورده با آنجناب گفت که شنیده ام که میرزا سلطان ترا وعده حکومت ساری داده و با آن وفا نکرده با وجود که بآن
قدرت داشته در همان مجلس منشی خود را طلبیده فرمود تا نشان نوشت و تسلیم جناب سیادت مآب نمود و فرستادگان سلطان ابوسعید را
رخصت انصراف ارزانی فرمود **ذکر واقعه میرزا سلطان ابوسعید گورکان افاض الله علیه سحاب الغفران و اسکنه فرادیس الجنان** که ام سروسهی
سپهر آگاه و با که باز خشک گردش آتش میداد ۞ که انهار افلاک تاج سروری بر سر ۞ که شد جاده بر دست و پای او گشاده ۞ عاقبت الامر
آفتاب بقا بافق فنا غروب کرد و ثمره درخت حیات بداس ممات درود و نهال سرو قدی بر جویبار بهار عمر ... کشید
که ناگهان نکبت خریف از نکرد ... و هر که از شرب ... اقداح افراح نوشیده چادر روزگار ... از کاس یاس در سر آب
مغموم ناکامی چشانید مؤید این مقال و مؤکد این حال آنکه چون والده سلطان سعید و امیر سید ابراهیم قمی از اردوی امیر حسن بیک
روانه شده باردوی میرزا سلطان سعید آمدند در عقب ایشان ... لشکر ترکمان سه فوج در حرکت آمدند و مقاران آنحال امرای
خراسان باتفاق سلطان سعید باردوی حسن بیک شتافته او را طلب داشتند و چون نزدیک بارگاه رسیدند امیر حسن بیک شرایط استقبال
مرعی داشته مراسم تعظیم و اجلال بتقدیم رسانید بعد از آنکه در مجلس آن دو پادشاه عظیم الشأن ترکمان قرار گرفتند امیر حسن بیک سر گوشه
آغاز کرد و حکایات سابق در میان آورد و اظهار نکوبندگیهای خود باز نمود و جفاها که در ابتدا بدو رسانیده بود یاد آورد و چون از جانبین
گفت و شنید بسیار واقع شد حسن بیک آن پادشاه حمیده خصال را بموضعی که محفوظ بود باز گردانید و در خاطر داشت که آسیبی بدو
نرساند بلکه میخواست که اسباب تجمل جهانبانی و شهریاری مهیا داشته او را بدیار خویش فرستد و چون در آن باب با امرا و ارکان دولت مشورت
فرمود ایشان باتفاق گفتند که در آن زمان که هیچگونه مخالفتی ظاهر نبود خاطر از جواب او اعتماد نمینمود اکنون که از آن طرف
انواع ملالت و محنت باو رسیده مردی عاقل چگونه از وی غافل باشد ولا محال هر گاه که قادر گردد انتقام ...

قاضی شروان در تاب افتاد و در اعدام میرزا سلطان سعید سعی نمود و سبب آنکه در آن دو روز قاضی با او ملاقات کرده بود و میرزا سلطان سعید
اظهار ما فی الضمیر فرموده با وی گفته بود که بواسطه مخالفت شروانشاه و باز گرفتن ولایات حسن بیک بر لشکر استیلا یافت و الا این
صورت کی میسر میشد قاضی اندیشید که ای پادشاه اگر سلطان سعید خلاص شود و بیابید باز استیلا یابد خاک شروان را بتوبره بآسمان بر نگارد
که از شروانشاه و بنی طرداد و بخراسان کشد دوم رجب سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه اورا بوثاق میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد
فرستاد و چون نزدیک رسید شاهزاده از بارگاه بیرون آمد و سلطان زاده را در آغوش کشید و بخرگاه خود مراجعت نمود میرزا سلطان ابوسعید
خواست که قدم پیش نهد اورا منع کردند و گفتند همین جا بنشین و او دانست که مهم بکجا رسید در همان مکان رو بقبله نشست و رشته
حیات او بمقراض اجل منقطع شد بیت هر کس که گمان برد کز احسان گاه فرماندهی روزگار فرمان باید کشید رد بیان حکایات از هر یک
خلایق است بسیاق تاریخ خاتم این کتاب و اعداد اولاد پادشاه غفران مآب چون میرزا سلطان سعید از قبول خویش بیرون آمد فزع
روز اکبر و دشت محشر در میان خلایق ظاهر شد و مردم اردو چنان سراسیمه شدند که مرد از زن و سپاه از رعیه باز نمی‌شناختند بیت فرد
ماند کارا از آن رستخیز اندر وی ستیزه وندای کز زنید و نیران زانکه از شیب غیظ بیرون جسته منتظر این روز بودند در اردو فرو ریختند و دست
غارت و تاراج اشتغال دادند و بنهب و سبی مشغول شدند و هنوز خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه بر جای بود که حسن بیک وارد شد و بدر
بارگاه ملک پناه سوار و پا ایستاد و بضبط خزاین و دفاین و حراست حرم مبادرت فرمود و خواجه سرایان و متعلقان خواتین را تمکین امر
فرمود که بدستور معهود بر مهم خود قیام نمایند و دارالمکان حرم صیانت تعیین کرد که ایشان از اوان آن مرد معاون باشند چون لشکر ترکمان
عنان تمالک و تماسک از دست داده بودند و بوجود حکم و قول از تاراج باز نمی‌ایستادند امیر حسن بیک چند کس را بنوک سنان بی‌تحاشی
بر خاک هلاک و بوار انداخت و طوفان بلا را که بالا گرفته بود ساکن ساخت و فرمان داد که سپاه ترکمان از میان مردم جغتای بیرون روند
و مجموع برحسب فرموده عمل نمودند و عجزه و فقرا اردوی سعید بدرگاه امیر حسن بیک پناه بردند و یرلیغ واجب الاتباع نفاذ یافت که امرا خراسان
و لشکر جغتای در ظل رایت میرزا یادگار محمد مجتمع گردند و اعیان دولت و سرداران سپاه خراسان از اطراف و جوانب رو بدرگاه شاهزاده آوردند
عالیشان و امرا سمرقند و خواص و مقربان میرزا سلطان ابوسعید بعضی در اطراف متفرق و پریشان گشتند و بسیاری از ایشان بحبس
اسیری گرفتار آمدند و میرزا سلطان محمود و میرزا شاهرخ که از اولاد میرزا سلطان ابوسعید بودند از لشکرگاه بیرون رفتند میرزا سلطان محمد

و میرزا شاهرخ را گرفته باردوی حسن بیک آوردند و در قلعه محبوس شدند میرزا سلطان محمود بسعید مراد و طایفه از امرا از قرشین در زمان
سعادت و سلامت روی بخراسان آورد و جمعی از امراء سمرقند و صدور که بدست افتاده بودند در طوق ذل بزنجیر کشیدند و امیر محمد بیک
و امیر احمد یار و میرک عبدالکریم و میرک عبدالرحیم صدر که مردی متکبر طامع بود و بحقیقت باعث بر نزاع سلطان ابوسعید و حسن بیک او شد
سخنان نا ملایم بعرض آنجناب رسانیده بودند از رهگذر سیاست حکم شد که زبانش را پوست کنند و آثار پرکاه ساخته بر سر لشکر نصب
فرمایند و آشنا و بیگانه در آنجا نه بچشم اعتبار دیده و باستبصار نظر کرده عبرت گیرند و دیگر قاران چون در ایام اختیار رو خشت بر قانون
عدل و مروت نزده کارها میکردند از آن مهلکه خلاص و رهائی یافته باطراف و جوانب رفتند و مخدومی مولانا قطب الدین میار بروم
متوجه شد و نزد قیصر روم حرمت تمام یافت و مدت چند سال بدولت و اقبال گذرانیده عاقبت برحمت ایزدی پیوست و چون خبر
وفات او بهرات رسید جناب خواجه غیاث الدین دهدار که سالها انیس و همدم جناب مولوی بود اکنون ملازم جناب مقرب
الحضرت السلطانیت مراسم تعزیت بجای آورده جهت ترویح روح مولانا مذکور آشی عظیم داد و تمامت اکابر و اشراف خراسان مجتمع
بودند القصه امیر حسن بیک بعضی مقربان و مخصوصان ابوسعید را جنایت از آن پوشیده بچشم عنایت و عاطفت در حال ایشان
نگریسته هر کرا میل بوطن مألوف بود رخصت مراجعت نمود و بیشتر مردم خراسان از راه گیلان متوجه آن صوب گشتند و حکام گیلان
در رعایت و تعهد آن جماعت القدر میسور سعی نمودند و چون خبر گرفتاری و قتل میرزا سلطان ابوسعید بهرات رسید در بلده و ولایات
شورش عظیم پدید آمد و امیر قنبر علی در آن اوان از حصار شادمان بنیت یورش آذربایجان آمده بود و در ظاهر شهر نشسته بود و در آن قلعه
گرد و دوست سلطنت او در سمرقند پانزده هشت سال بود و کمابیش و در خراسان و ماوراء النهر هجده سال و چون از این عالم ناکامی رحلت
نمود پسران نامی بیادگار گذاشت و اسامی شاهزادگان از این موجبست که بقلم می‌آید میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود و میرزا شاهرخ
و میرزا الغ بیک و میرزا عمر شیخ و میرزا ابابکر و میرزا مراد و میرزا خلیل و میرزا سلطان ولد و میرزا سلطان محمد و میرزا شاهرخ در ولایات آذربایجان
محبوس شدند چنانچه ثبت افتاد و میرزا سلطان محمود که ارشد اولاد سلطان سعید است از عراق بخراسان آمد و از آنجا بسمرقند پیش میرزا سلطان
احمد برادر خود که برحسب فرمان جد ماوراءالنهر بود تا اکنون که سنه تسع و سبعین و ثمانمائه هجریست بر تخت سلطنت تمکن دارد و میرزا سلطان احمد مقدم
برادر گرامی داشت و چند گاه در مقام محبت با یکدیگر بسر بردند و عاقبت میرزا سلطان محمود بترغیب و تحریض جمعی از ملازمان بعزم گوشه جنابان

از ظاهر سمرقند بغربت لشکر روانه شد و بسعی و اهتمام امیر قنبر علی یکجانب ولایت حصار تاخت و حکومت آنجا و مملکت بدخشان مع توابع و
مضافات بر شاهزاده قرار گرفت اما شرح حال میرزا الغ بیک چنانست که سلطان سعید کابل را مع توابع و ملحقات بشاهزاده ارزانی داشت
و وی را با تمام جوانی بدیار روانه ساخت و امیر بابا که اختیار امور آن سرزمین داشت چندگاه بر جاده محبوبیت مستقیم بود و عاقبت کرده او بار
کفران نعمت بر فرق خود ریخت و جمعی از مخصوصان شاهزاده را بقتل رسانید و او را محفوظ گردانید و برادر امیر بابا آغاق خان و دیگر امرا
که از او کینه دیرینه در سینه داشتند بابا را از میان برگرفته شاهزاده را بپادشاهی بر داشتند و در آن اوان شیوع عصیان امیر بابا امیر شجاع الدین
محمد برندق برلاس و امیر قنبر علی و امیر بابای کوکلتاش متوجه کابل شدند تا میرزا الغ بیک را استخلاص فرمایند برادر امیر بابا مقصود آنکه شجاع
الدین محمد ضبط ولایت می آید شاهزاده را برگرفته بجده روانه شدند و مردم افغان خبر یافته نیم شب کنار اردوی ایشان آمدند و شاهزاده را
دزدیده بردند برادران امیر بابا از عقب بجماعت شتافتند و مردم افغان شاهزاده را بجده در آورده که هزاره ایشان آنجا بودند
و پیش دره را سنگهای عظیم استوار ساختند و محل افغان ها سنگها را اندرون دره بشستند جماعت افغان شاهزاده را با امیر شجاع الدین محمد
برندق و دیگر امرا رسانیدند و بار دیگر شاهزاده بر مسند سلطنت کابل و غزنین و تختگاه محمود سبکتگین متمکن گشت و در این تاریخ که سنه تسع
و سبعین و ثمانمائه در آن ولایات بکامرانی و جهانبانی مشغول گشت اما شمه از حال میرزا ابابکر آنست که سلطان سعید مملکت بدخشان را نامزد شاهزاده
کرد و امراء عظام را بمهمات آن دیار تعیین فرمود و شرح فتح آن ولایات بدین سیاق بود که امیر سید یزید بموجب فرمان متوجه تسخیر ولایت بدخشان
گشت و شاه سلطان محمد که سالها بحکومت آن دیار اشتغال داشت و در آن ولایات پرورش صاحب اختیار گشته بود و پدر و جد او باقبال عازم تقبیل قوایم
سریر سلطنت مصیر شد هر چند والده او مانع آمد مفید نیفتاد و شاه سلطان محمد بهرات شتافت و پسر بجانب ترکستان و کاشغر بیرون رفت و امرا
بدخشانرا در قبضه تصرف آورده اموال و نفایس فراوان از خزاین شاهان بردند و میرزا ابابکر بعد از آن بموجب فرموده بجانب بدخشان رفت
و آن ولایت را با رواجی ضبط نمود تا گاه شاهزاده بدخشانی از جانب کاشغر بر سر امیر اسمعیل خاوند شاه که امیر الامرای میرزا ابابکر بود تاخت و او را
بقتل آورده و بار دیگر ولایت موروث را متصرف شد چون این خبر بسمع امیر محمد شتافت و دیگر سرداران که در حدود قندز و بغلان بودند رسید ایلغار
کرده ببدخشان رفتند و شاهزاده را گرفته بقتل رسانیدند و چون صورت قضیه مسموع سلطان سعید گشت کشتن شاه سلطان محمد که از جاه
از آشوب و فتنه گریزان بود فرمان داد و آن دو بیچاره را در بستان در ربع عراق امیر حسین والد خواجه شمس الدین صاحب دیوان بدرود عالم

فرستاد و نوبت دیگر میرزا ابابکر بر ولایت بدخشان استیلا یافت و شرح احوالش در مجلد سابع مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و میرزا
سلطان ابو سعید ولایت اندخود را بفرزند دیگر خود میرزا عمر شیخ داده و امرا و نواب جهه شاهزاده مشار الیه که در نجابت آیتی است تعیین
فرموده و خدمتش را با نصوب فرستاده و آن ولایات را بنوعی گرد که لشکر مغول و یونس خان دندان طمع از آن برکندند و در این تاریخ
شاهزاده جوانبخت در آن دیار بر تخت حکومت و سیاست استقرار دارد و اما قضیه میرزا سلطان مراد چنان بود که میرزا سلطان
ابو سعید او را بحکومت گرمسیر و قندهار فرستاد و امیر نظام الدین احمد برلاس که در آن سرزمین اختیار تمام داشت بخدمت شاهزاده
کمر بست و میرزا سلطان مراد چند سال در آن مملکت بفراغ بال گذرانید و چون ولایت عراق و آذربایجان در تحت تصرف بندگان
حضرت سلطان سعید آمد شاهزاده بر حسب فرمان از قندهار بجانب کرمان نهضت فرمود ناگاه در اثنا راه خبر گرفتاری پدر بشنید متحیر
گردید و عاقبت باز متوجه گرمسیر شد و در زمانی که کشتی از آب هیرمند میگذشت امیر یوسف ترخان بموجب فرموده ملازمت شاهزاده
مینمود از آن کشتی ها بجانب پایان آب سر داد و آوازه افکند که لشکر هزاره رسید و از این جهه تفرقه بحال اکثر خلق که از آب
گذشته بود راه یافت و یوسف ترخان فرصت شمرده احمال و اثقال شاهزاده را غارت کرد و میرزا سلطان مراد بحال
تباه او بخدمت سلطان صاحبقران آمد و آنحضرت او را از خراسان بسمرقند پیش برادران فرستاد و چون حکم برادران او ثبت
یا و حکم اخوان با یوسف داشت بار دیگر بخراسان آمد سلطان صاحبقران او را تربیت و رعایت فرموده عاقبت شاهزاده را حسب
مصلحت مملکت بقلعه تربت فرستاد و دیگر خبری از او نیامد میرزا سلطان ابو سعید در حین توجه بقشلاق مرو میرزا سلطان خلیل را
در دار السلطنه هرات قایم مقام خود بگذاشت و شاهزاده چندگاه در آنجا بحکومت اشتغال نمود و بعد از واقعه سلطان سعید
در آذربایجان سلطان صاحبقران شاهزاده را روانه سمرقند گردانید اما حال میرزا سلطان مراد آن بود که میرزا سلطان ابو سعید
محافظت آن ولد اعز را با امرای ارلات رجوع فرمود و ایشان از سر طوع و رغبت بخدمت او کمر بستند پوشیده نماند که از احوال اولاد
امجاد سلطان ابو سعید درین مقام ثبت افتاد آنچه بر سبیل تفصیل بنظر رسد در مجلد سابع بعد از اراده قادر صانع رقم زده
کلک بیان خواهد گشت ذیل کتاب خاتمه خطاب لله الحمد والمنه که بتائید و توفیق الهی و فیض فضل نامتناهی پادشاهی مجلد
سادس که مشتمل است بر بدایع اخبار و غرایب آثار بپایان رسید و حالی که مسوده اوراق را در اثنای تالیف و تحقیق این روایات

محبه و حکایات نفیسه روی نموده بنابر فراغتی که داشت قلم مشکین رقم خواست که از این تبدیل و این بلا یا آن ملحق گرداند چنان این سخن آنست
که چون کمیت خوش‌خرام خامه بمیدان جلوس حضرت خاقان حمید انار الله برهانه رسید ضعف جگر و درد کمر بشابه بر راقم حروف استیلا یافت
که قوت حرکت بل مجال نشستن نماند و اطبای مسیحا نفس معالجه این غریب بیکس پرداخته سلوک طریق احتماء و پرهیز که در نظر بصیرت بسیار خوب
نموده ارشاد فرمودند چنانچه قرار دادند که هر روز بده سیر گوشت کنان مطلقا بآن منضم نشود و ده سیر شوربا و یک پیاله شربت صباح و یک پیاله
در آخر روز قناعت باید نمود اگر تشنگی غلبه کند مقداری عرق کاسنی از اشارات انتخاب بجاوز جایز نداشت و با وجود آن ضعف قوی
و احتیاط در اکل و شرب از کتابت منع فرمودند و مخلص حقیقی این معنی را فوزی عظیم دانسته بکار خود مشغول شده نشسته و کشوف و سهم [illegible]
لوح و قلم اگاه که از بدایت سلطنت حضرت خاقان حمید تا نهایت دولت میرزا سلطان حمید این ضعیف نحیف داستان بر پهلوی [illegible]
افتاده نوشته است و از صعوبت درد میان شوا نشسته که یک صفحه را نشسته در سلک تحریر کشد و بعضی از مهره اطبا گفته‌اند که این قدر مشغول
ورزانه مرض را بعدم [illegible] دخلی تمام دارد و اگر در بعضی از لیالی [illegible] کتابت مصنف اعراض مینمود و در آن باب اهمال ورزیده باستراحت مشغول
میگشت خوابهای پریشان دیده از هول آن بیدار شده باحراز [illegible] مشغول گشته بمحال تحفظ می آمد و چون [illegible] در تحریر شروع رفت
میل بباطن کرده خوابهای خوب در رؤیای [illegible] اتفاق می افتاد و بسیاری از شبها که چشم این ناتوان [illegible] از نصف لیل تا وقت طلوع فجر مجال
انتباه و نمی یابد و چشایه تکلف انبعاث بظهور نمی پیوست الا از کرامت حضرت اعلی منقبت مهر سپهر علم و کمال و خورشید فلک فضل و اقبال الذی
لم یسبح بمثله الفلک الدوار و الفکر الافلاطونیه و فطرة الفریدونیه اکمل الامراء و اقومهم [illegible] الامراء العالیه الجناب [illegible]
بالفضایل [illegible] الذی لم یرین الافلاک مثله و لم یسمع اذان الاعصار [illegible] اساس العدل و الاحسان قامع
بنیان الظلم و العدوان الذی [illegible] مفاتیح ارزاق العلما و الفضلاء [illegible] مصابیح [illegible]
الحضرت السلطانیه مرجع اعاظم امراء الدوران [illegible] الملک العلی الکبیر [illegible]
سند الامارت [illegible]
تمت [illegible] یوم جمعه [illegible] شهر صفر المظفر سنه ۱۲
کتبه العبد المذنب الفقیر [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

مشاطهٔ رخسار ابکار سخن و پیرایهٔ حکایات نو و کهن جواهر مآثر خاقان منصور بر این منوال بمنصهٔ ظهور می‌آورد که آن سالک طریق داد
مؤید بود بتأییدات الهی و موفق بتوفیقات نامتناهی در سپهر جود و سخا چو خورشید تابنده و از مطلع عطا و در آسمان مهر و وفا بدر درخشنده
روشن لقا بهار ایام دولتش چون ایام خرم بهار و خرمی هنگام سلطنتش مانند هنگام خرمی و از ترشحات غمام عدل و احسان
گلشن مملکت چون بهشت از فیض سلسبیل بارور و از نسمات گلزار فضل و امتنانش اقبال شمال طوبی از رشحات آب کوثر سبزه
از شمایم مکارم اخلاقش دماغ امانی معطر و سپاهی و از نسایم محاسن آدابش ریاض کامرانی بهجت فزای و در معرکهٔ شجاعت و دلاوری
از کمال جلادت و میدان داری روح رستم را خجل و در میدان محاربت و تیغ گذاری از صولت شمشیر خونریز بنیاد حیات بدخواهان
افکنده بار توان از سهم گرز گران سنگش کیوان بر سپهر هفتم اضطراب نمودی و از بیم پیکان تیر خدنگش مریخ آتشی
بر بستر فراغت غنودی شمشیر آبدارش در دریای هیجا همه وقت بگردن خصم میرسید و شعلهٔ سنان خونبارش در صحرای وغا خرمن
اعدا را محترق میگردانید بزم عیشش رشک طربخانهٔ گلستان ارم از نقار آذر پیراستهٔ طبع نقاوتش در صفاء حدت غیرت فزای آب
و آتش و نتایج ذهن وقادش از حسن بلاغت لسان سخنان مطبوع و دلکش پیش طبع پاکش آب افسرده پیش فهم تیزش
آتش مرده در وقت تمکن بر تخت سلطنت و جهانبانی مقتضای عدالت بجای آورده و تفحص وجود اهل کبر و تعدی را تیغ سیاست

از لوح هستی ابتر و بی و بهنگام اظهار تواضع و فروتنی نموده اقتداء بسنت سنیهٔ خیر البریه نموده بر طبق کریمهٔ انما انا بشر مثلکم خود را با ملازمان
آستان خلافت آشیان یکسان شمردی و در تقویت ارکان شریعت غرا و تشیید مهام ملت بیضا بقدر امکان لوازم سعی و اهتمام
مرعی داشتی و همواره همت عالی نهمت بر انهدام قواعد بدعت و استیصال اهل ظلم و ضلالت گماشتی و در رعایت جانب سادات
عظام و فضلای روزگار و شعرای لطافت شعار هرگز تغافل و اهمال ننمودی و در انجاح حاجات و وصول سیورغالات
و انعامات این زمرهٔ کریمه همواره احکام مطاعه مبذول فرمودی و در هفته دو نوبت بروز دوشنبه و پنجشنبه قضاة و علما را بمجلس اشرف
عالی طلبیدی و مهمی که روی نمودی بمقتضای فتوی ائمهٔ دین بفیصل رسانیدی بصحبت درویشان و گوشه‌نشینان و مجالس وعظ
بسیار تشریف بردی و تعظیم و احترام مشایخ اسلام و حافظ شیرین کلام بر ذمهٔ همت عالی نهمت واجب و لازم شمردی بر جناب
بقاع خیر از مساجد و مدارس و خوانق و رباط و ابنیات مایل و راغب بودی و قصبات معموره و مستغلات مرغوبه از خاص الخاص
خویش خریده وقف نمودی در تعمیر قصور دلگشای و عمارات فرح افزای بسیار سعی و اهتمام کردی و طرح باغات و بساتین
و نضارت اشجار و ریاحین بنفس نفیس لوازم جد و جهد بجای آوردی از اوایل موسم نسیم صبا و صبح و مبادی نشو و نما پیوسته بقلم
اندیشه نقش جهانگیری بر لوح خاطر نگاشتی و از غایت علو همت در صور سلاطین ذو شوکت و خواقین صاحب حشمت را
نابود و معدوم انگاشتی بنا علی هذا در شهور سنهٔ احدی و ستین و ثمانمائه با وجود چندین پادشاه عالی جاه که در بلاد خراسان
نافذ فرمان بودند در بلدهٔ مرو بر امن ملک ستانی نشسته خروج کرد و روزی چند آن بلدهٔ فاخره را ضبط نمود و بواسطه بی وفائی بعضی از امرای
روی بصحرا و بیابان آورده و در رجب سنهٔ اثنی و ستین و ثمانمائه دار الفتح استراباد را از حسین سعد لوکه خویش میرزا جهانشاه بود
انتزاع نمود و چون سلطان سعید متوجه انجاب گشت مصلحت در مقابله و مقاتله ندید بصوب اوراق توجه نمود و در سنهٔ ثلث و ستین
و ثمانمائه که واقعهٔ شهادت سلطان بوقوع انجامید بمهمان ظفر و تایید بدار السلطنه هرات شتافته تسخیر آن بلدهٔ فاخره ملازمانش را
باسهل وجهی میسر گردید و در روز جمعه عاشر ماه رمضان سال مذکور خطبه و سکه بنام نامی و القاب گرامی خاقان منصور زیب و زینت
گرفت و رشحات سحاب معدلت نایرهٔ فتنه و فسادی که در اطراف یار خراسان اشتعال یافته بود تسکین پذیرفت و در سنهٔ
اربع و ستین و ثمانمائه میان خاقان ظفرقرین و میرزا یادگار محمد در موضع چناران مقابله و مقاتله بوقوع پیوست و نسیم نصرت

بر پرچم علم آنحضرت وزیده سپاه میرزا یادگار محمد از صدمه حمله بهادران موکب همایون درهم شکست اما در آخر همین سال
میرزا یادگار محمد بعد از امیر حسن بیگ مستظهر شده روی بدار السلطنه هرات نهاد و در محرم الحرام سنه خمس و سبعین و ثمانمایه بر آن
بلده استیلا یافته خاقان منصور عنان عزیمت بطرف میمنه و فاریاب انعطاف داد و بعد از انقضاء چهل روز دیگر برافقت فتح
و ظفر بمستقر دولت و اقبال ایلغار نمود و در شب بیست و نهم صفر نزدیک بوقت سحر بباغ زاغان درآمده میرزا یادگار را بجهان
جاودان روان فرمود و در آخر همین سال در موضع چکمن میان خاقان دشمن شکن و سلطان محمود میرزا مقاتله دست داد
و آفتاب فتح و نصرت از مطالع اقبال آنحضرت طالع شده میرزا سلطان محمود روی بهزیمت نهاد و پس از آن از کنار آب
آمویه تا ولایت کنان در تحت و تصرف خاقان منصور قرار گرفت تا شهور اثنی عشر و تسعمائه در غایت دولت و اقبال و نهایت
جاه و جلال اوقات خجسته ساعات بعیش و نشاط مصروف داشت و در خلال آن اوقات بجهة عارضه مفاصل عنان پای
پادشاه گردون غلام از رفتار باز مانده هر یک از اولاد و امجاد آنحضرت خیال استقلال بر لوح خاطر نگاشت تا شعبان سال
مذکور در منزل پل چراغ میان آنحضرت و چراغ دودمان صاحبقرانی و پسر بزرگترش میرزا بدیع الزمان نایره قتال التهاب یافت
و سلطان بدیع الزمان میرزا تاب مقاومت نیاورده منهزم شده بجانب قندز شتافت و بر این قیاس چند کرت میان
پدر و پسر گرد فراق اتفاق افتاده بالاخره صورت صلح روی نموده بدیع الزمان میرزا بر حکومت بلخ و توابع تا کنار آب مرغاب گشت
بعد از آن طریقه مخالفت پیمود و در سنه احدی عشر و تسعمائه خاقان منصور بعزم دفع ابو الفتح محمد خان شیبانی که بر ممالک ماوراء النهر
استیلا یافته بود از دار السلطنه هرات نهضت فرمود و بعد از وصول بمنزل بابا الهی بمقتضی ارادت الهی مرض موت عارض ذات آن
مهر سپهر پادشاهی گشته در آخر روز پانزدهم ذیحجه سال مذکور بریاض جنان انتقال نمود و آنحضرت نزدیک بهفتاد سال در این دار
اقامت داشت و در سبیل استقلال در خراسان و قندهار و سیستان و مازندران و طخارستان رایت دولت و اقبال برافراشت
و خواجه عبد الله خطیب و خواجه شمس الدین محمد مروارید و خواجه علاء الدین علی الصانعی و خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره و برادرش
خواجه غیاث الدین منصور و خواجه معز الدین حسین و خواجه نظام الملک خوافی و خواجه عماد الاسلام و خواجه افضل الدین محمد کرمانی
و برادرش خواجه امین الدین محمود و خواجه علاء الدین علی و خواجه جمال الدین عطاء الله و خواجه جلال الدین قاسم فرکودی جوهری

سرخ و سید زین العابدین در سلک وزراء خاقان منصور مظفر لوا منتظم بودند و سید نظام الدین حمزه اندخودی الملکی و مولانا قطب الدین
محمد الخوافی و خواجه کمال الدین حسین کرکی و سید شمس الدین محمد اندجانی و خواجه غیاث الدین عادشاه گیلانی و خواجه شهاب الدین
عبد الله مروارید و قاضی برهان الدین محمد مروی و میرک جلال الدین قاسم والد مولانا شمس الدین محمد امین و مولانا سید غیاث الدین
محمد مشهدی و مولانا غیاث الدین جمشید جلال و خواجه شهاب الدین اسحق خوافی و امیر کمال الدین حسین طبسی و امیر صدر الدین
سلطان ابراهیم امینی بترتیب بدرجه منصب صدارت آنحضرت صعود نمودند و چون مجملی از مسوده خاقان منصور بحث تحریر یافت
خامه سخن گذار عنان بیان بصوب تفصیل کلیات وقایع امور نافذ و منه الاعانة و التوفیق گفتار در بیان شمه از علو نسب خاقان منصور
سلطان حسین میرزا و ذکر ولادت آن پادشاه عالیجاه از کرایم نعم و جسایم آلاء که ایزد عز و علا بعضی از سلاطین عظام را بدان
اختصاص بخشیده نعمت علو انساب است که مستلزم مکارم اخلاق و مستوجب محاسن آداب است بنا علی هذا در تمامی ملوک و
اعیان عجم و عرب محافظت صحت نسب نموده اند و تعظیم شان و سمو مکان آباء و اجداد مفاخر و مباهی می بوده اند و بی شائبه
اشتباه خاقان منصور هم از جانب پدر و هم از طرف مادر خلاصه دودمان سلاطین صاحبقران بوده و نقاوه خاندان خواقین کشور
ستان زیرا که والد خجسته آثار پسندیده اطوار خسرو کامکار سلطان غیاث الدین منصور ابن میرزاده بایقرا ابن میرزا شیخ ابن امیر تیمور
گورکان است و والده سلطان غیاث الدین منصور قتلق سلطان بیگم بود و پدر قتلق سلطان امیرزاده علی ابن امیرزاده اسکندر
و اسطه بچنگیز خان میرسد و مادر قتلق سلطان بیگم فاطمه بود بنت امیر کیخسرو ابن جغطل ابن منوران ابن بابا کیلکان ابن تومنه خان و والده
بیگم فاطمه قتلق خانم بود بنت ایسن تیمور خان که از اولاد کبک خان است و مادر قتلق خانم کیته خاتون بود که او را بیکی ... دختر
قدوة السالکین شیخ شمس الدین محمد و انجاب والد عبد الواحد ابن عبد الهادی است و انجاب خلف صدق مقرب حضرت الباری
خواجه عبد الله انصاری و مادر نیک اختر خاقان منصور فیروزه بیگم است بنت امیرزاده سلطان حسین پسر مهد علیا آکا بیگم بنت امیر تیمور گورکان
و مادر بانوی عظمی فیروزه بیگم قتلق سلطان بیگم بود بنت میرزا امیرانشاه و مادر قتلق سلطان بیگم اوزن سلطان بود بنت سیورغتمش خان
ابن دانشمندچه خان ابن قیدو خان ابن تورخان ابن اوکتای قاآن مصرع کس را نبود چنین نسب در عالم او ولادت با سعادت خاقان
منصور در ماه محرم الحرام سنه ۸۴۲ در میان شرق و شمال دار السلطنه هرات نزدیک بسر پل انجیل در سرای که بدولتخانه اشتهار دارد اتفاق

افتاده شعشعهٔ آفتاب طلعت همایون و انوار کوکب طالع روزافزونش تمامی ربع مسکون را صفت اضاءت و نضارت داده
منیر چون آفتاب جمال جهان آرایش را دیده دیگر از خورشید اقتباس نور نکرده و مشتری صافی ضمیر تا از فروغ ناصیهٔ بهجت افزایش
بهره‌ور گردید سرمایهٔ سعادت جاوید بدست آورده و هنوز آن غنچهٔ گلزار کامکاری از نسیم صبح صبا نشکفته بود که عالم فرمان فرمائی
از احوال و اوضاعش بمشام جان میرسید و هنوز آن نهال جویبار نامداری از لوامع انوار نشو و نما نیافته بود که دلایل آثار جهانداری
و کشورکشائی از حرکات و سکناتش ظاهر میگردید نظم همانا دم که گل بر فروزد بباغ ٭ شود بوی عطرش بخش دماغ ٭ همانا دم که خاور
از شرق مهر ٭ کند غرب را روشن از نور چهر ٭ و خاقان منصور در اوان رضاع و زمان طفولیت در مهد رعایت و حجرهٔ تربیت والدین جوشش
بود و چون هفت سال از سن شریف خاقان منصور درگذشت آغاز رشد و ترقی ظاهر گردید **گفتار در بیان بعضی از حالات خاقان
منصور در عنفوان جوانی و مشرف شدن بمظاهرت میرزا معزالدین سنجر و در صبی رشد و کامرانی** بعد از آنکه هفت سال از عمر مبارکش
گذشته بهشتم در آمد در سنهٔ ... پدرش سلطان غیاث الدین منصور متوجه جوار رحمت ملک غفور گردید و آن دُر یتیم در صدف شرف هفت
سال دیگر مقیم دولتخانهٔ خویش گشت و در وقتی که مانند ماه تمام چهارده منزل از منازل زندگانی گذرانید از ناصیهٔ اقبال مضمون این
مقال استماع فرمود که نظم ای چهارده ساله قرة العین ٭ بالغ نظر علوم کونین ٭ فارغ منشین نه وقت بازی است ٭ وقت هنر است
و سرافرازی است ٭ با والدهٔ ماجدهٔ خویش طریق مشورت مسلوک داشت و بخدمت میرزا بابر شتافته نقش مصاحبت آنجناب بر لوح
دل نگاشت و میرزا بابر آنحضرت را منظور نظر اشفاق و مرحمت گردانیده و مواجب شایسته تعیین نمود و هر روز لطفی مجدد و تعهدی مجدد
بظهور میرسانید در سنهٔ ... که میرزا بابر در ظاهر سمرقند با میرزا سلطان ابوسعید معارضه نمود خاقان منصور بملاحظهٔ قرب مرات بجانب
سلطان ابوسعید میل فرمود و از میرزا بابر جدا شده بسمرقند شتافت و روزی چند پرتو انوار عواطف سلطان ابوسعید بر جبهات
احوالش تافت مقارن آنحال میرزا سلطان اویس ابن میرزا محمد ابن میرزا بایقرا خروج کرده رایت مخالفت برافراخت و میرزا
سلطان ابوسعید بر سایر شاهزادگان بداعتقاد شده خاقان منصور را با سیزده کس از قرابتان در قلعهٔ سمرقند مقید و محبوس
ساخت و ندانست که یوسف طلعتی را که عزیز مصر سلطنت خواهد شد از کید اخوان و قید زندان مضرت و زیان نرسد و سلیمان
حشمتی را که بر تخت هفت اقلیم فرمان فرما باید بود از غدر دیوسیرتان و مکر بداندیشان متأثر نکرد و القصه چون این خبر وحشت اثر بمیرزا

هرات

بمیرزا معزالدین سنجر
هرات رسید همراه قافلهٔ غم واندوه متوجه سمرقند گردید و بعد از وصول از سلطان ابوسعید التماس مخلص الدار شد ملتمس مبذول افتاد
و آن آفتاب عالمتاب از عقدهٔ کسوف بیرون آمده عنان عزیمت بصوب خراسان انعطاف داد و خاقان منصور در غایت
سرعت قطع منازل و مراحل کرده نوبت دیگر بخدمت میرزا ابوالقاسم بابر استسعاد یافته تا آخر ایام حیات آن فارس مضمار
تفاخر در مصاحبتش بسر برده بعد از آن بمرو شاهجهان شتافت و میرزا معزالدین سنجر بدیدهٔ بصیرت فر دولت و اقبال از ناصیهٔ
احوال آن خاقان ستوده خصال مشاهده فرموده مقدم شریفش را مغتنم شمرده بنهایت اشفاق و عطوفت بجای آورده صبیهٔ جلیله
خود را که بیگه سلطان بیگم نام داشت به نکاحش در آورده و چند روز لوازم جشن و عیش مرعی بوده و بساط نشاط و مجلس عشرت و انبساط
مبسوط و ممهد گشت و ساقیان سیمین ساق بلورسیمای چون آفتاب جامهای شراب در گردش آورده و بهجت مواصلت از منزل
ناهید و از خرگاه خورشید درگذشت از فروغ چهرهٔ ساقی بزم طرب گلزاری بود پر آب و تاب و از تاب شراب لب رخسار خوبان
لاله‌زاری می‌نمود بجانب شراب مغنیان زهره‌وش نغمات دلکش و نواهای روح افزا بر آن چنگ پشت را بقانون جوانان
چنگ زلف برقص در آورده و سازندگان و نوازندگان پرده ساز بمضراب نشاط و در اوج انبساط باهنگی دیگر و نوائی دیگر
دلهای مجلسیان را بادوتار عشق و محبت مقید گردانیدند نظم خوبی ساز و خوبی آواز ٭ میبرد هر یکی ز تنها دل ٭ چون شود هر دو جمع
در یکجا ٭ کار صاحبدلان شود مشکل ٭ و در روزی که طوی بزرگ بوقوع انجامید میرزا سلطان سنجر قضاة و امرا و اعیان را خلع فاخره بخشید
و میان خاقان منصور و آن مهر سا افزای برجی دهر عقد الفت و مواثیق اتفاق قائم و پایدار گشت زمانی از رشحات سحاب عهد الفت
خاقانی صدف وجود بلقیس ثانی بدر دانهٔ آبستن گشت و چون آن گوهر شب افروز از کتم عدم قدم در عالم ظهور نهاد و بسلطان
بدیع الزمان موسوم شد و چند گاهی میرزا معزالدین سنجر و خاقان فریدون با یکدیگر در طریق فرزندی بسر برده بالاخره بین الجانبین صورت
مخالفت روی نمود چنانچه خامهٔ مشکین عبارت بشرح آن زبان خواهد گشود **ذکر آغاز جهانگیری خاقان منصور و اظهار مخالفت میرزا
معزالدین سنجر** چون عنایت وهاب بی منت و مشیت مقتضی آن بود که خاقان منصور را بدولت غیری از روی استقلال بر تخت سلطنت
و اقبال بنشاند و تاج و تاج خلافت الفرق فرقدان سای او سرافراز گرداند در آن اوان که در مرو شاهجهان اقامت
داشت امری بوقوع پیوست که مخالفت میرزا سنجر ظاهر شد و بدین علت ستاد نشست و صورت حال آنکه در شعبان سنهٔ احدی

توسنین و خانخانه که میرزا شاه و ابن محمود میرزا از دست برده سپاه میرزا ابراهیم ابن میرزا علاء الدوله انهزام یافت میرزا معز الدین
سنجر خاقان منصور را در مرو به نیابت خویش تعیین نموده عنان عزیمت بطرف مشهد مقدس تافت و از غیبت میرزا سنجر بیان
خاقان فریدون فر و حسن ادلات که از برگشتگان دولت سنجری بود غبار نفاق را ارتفاع یافته حسن قصد آنحضرت فرموده بنهی
خیال باطل آن پر جاهل را بعرض رسانیده خاقان پردل با پنج سوار جلادت آثار از شهر بیرون خرامید و متعاقب نهضت
گردون مراتب جانعلی یساول با شصت سوار از مردان جرار با آنحضرت ملحق شد خاقان عالمگیر بدیدن پیکر فتح امید دل از کشتن
عنان بگردان بصوب شهر انعطاف داده بلا دغدغه بمرو در آمده و آن پر حسن را مقید ساخته پای رفعت و کامرانی بر مسند جهانبانی
نهاد و بیت زمین بمقدم شاه جوان بخت ٭ برتبت برگذشت از آسمان هفت ٭ و روزی دیگر جمعی از ملازمان میرزا سنجر مثل محمد بیک چرکزی
و شیخ ذوالنون عراقی و امراء ایل و غلی با هم اتفاق نموده در وقتی که خاقان منصور جهت جانور پرانیدن از شهر بیرون رفته بود شمشیر غدر
از نیام انتقام کشیدند و بولدی شیخ بهادر و میر علی و بعضی دیگر از خواص خاقان عالی مکان را در سر دیوان شربت شهادت چشانیدند
و علم بغی و طغیان افراخته بهواداری میرزا سنجر دروازه را مضبوط ساختند و مقام استحکام برج و بارو شد و صدای عصیان
در خم طاق فیروزه فام آسمان انداختند ولی برادر جانعلی بحیله که داشت از شهر بیرون گریخت و خود را بملازمت خاقان منصور رسانید
آنچه دیده بود معروض داشت و بیک لحظه آن زیبنده تاج و سریر مانند خورشید جهانگیر که از برای دفع حشر ظلام بر معارج بروج عروج
نماید دفع مخالفان کشته با شصت نفر از بهادران بیرحمی که بطرف کهاشتکان است و سرو می بدکه در آن طرف فصیل بود از زخم
پیکان دیده دوز منهزم ساخت بنابر آن در آن شهر غبار فتنه و آشوب ارتفاع یافت و عوام و خواص که مخالف خاقان را
آفتاب احتشام بر میان جان بسته جمعی از ملازمان رکاب نصرت انتساب که در پای آن برج ایستاده بودند چون هجوم بردبان را
دانسته خاک هوا فانی بر فرق دولت پخته روی بصوب فرار آوردند لاجرم در وقتی که خسرو ثوابت و سیار از اعالی بروج نصف النهار
میل سقوط نمود خاقان منصور از آن برج تابان آمده بطرف سربند سلطان توجه نمود و بعد از وصول بدان منزل حسن چرکس و مروم
ایراکلی از ناف بملازمت مبادرت نموده قریب دویست سوار در ظل رایت نصرت شعار مجتمع گشته و مقارن آنحال میرزا سنجر
بمستقر خویش رسیده جمعی کثیر از امرا و لشکریان از عقب موکب همایون ارسال داشت و در میان مردیران قتال اشتعال یافت

بخت خاقان

بخت خاقان منصور بضرب تیغ و سنان بر مرویان غالب گشت اما عاقبت الامر اعدا ابهیات اجتماعی بر قلب سپاه حمله کرده
جانعلی یساول را بقتل رسانیدند و سایر ملازمان رکاب نصرت انتساب شکسته گشته میدان کارزار را بمخالفان کینه گذار
باز گذاشتند چنانچه با خاقان کامکار زیاده از هشت و پنج کس نماند مع ذلک آنحضرت بر شیوه مردانگی بدستور آثار شجاعت و مردانگی
ظاهر ساخت و تیغ خون آشام از نیام انتقام کشیده هر لحظه بر صف مخالفان می تاخت و چون لشکر میرزا سنجر بسیار بود
محمد جان و دل احمد از اصابت عین الکمال اندیشیده بدست اخلاص عنان توسن همایون را گرفته و بمبالغه تمام آنحضرت را از معرکه
بیرون بردند و مخالفان بعد از آنکه چند فرسخ موکب همایون را تعاقب نمودند خائبا و خاسرا باز گشتند و خاقان با اتفاق بجانب
مرو جان شتافته مدت یازده روز در میان بحده و برکه پاپس محل اقامت انداخت آنگاه از آن منزل کوچ فرموده موضع اخندخود را
از غبار سم سمند جهان پیما مشکبیز ساخت و چون در آنوقت میرزا سلطان ابوسعید در قبة الاسلام بلخ اقامت داشت و از اخندخود
امیر سلطان برلاس یا قوجی از خدام آستان آسمان اساس بر آن جانب کرخت توقف مناسب نموده خاقان منصور از اخندخود
پای مبارک بر رکاب سعادت انتساب در آورده بمنزل بابا قنبر تشریف برده از آنجا بجانب جان توجه فرموده چند ماه و چند روزی
در چاپانی بسر برده در شدت آلام ایام نافرجام مصابرت نموده بامید عنایت الهی نقش غم از لوح خاطر می سترد و در آن اوقات
چند نوبت میرزا معز الدین سنجر بر سبیل ایلغار لشکر بجنگ آنحضرت فرستاد اما کاری از پیش نتوانست برد و مطلقا او را صورت
استیلا بر خاقان مظفر لوا دست نداد آنحضرت در فصل شتا در چاپانی که در میان حسوق و مرو داشت اوقات گذرانیده پای در دامان
شکیبائی پیچیده انتظار لطیفه غیبی میکشید و توکل بر کرم سبحانه و تعالی داشت گفتار در بیان توجه خاقان دشمن شکن بجانب
مروجان و ظفر یافتن بر امیر یاجمس بتوفیق الله تعالی چون سلطان ربیع آئین اربیع که تواطؤ هجوم سپاه شتا در بادیه اختفا نهاده
بود و بجنگاه ظهور خرامید و خسرو ثوابت و سیار از منزل غربت و کربت در حرکت آمده و فراز گنبد خضرا بشرف خویش از نزول
همایون گردانید خاقان منصور با هشت و دو نفر از ملازمان که اکثر پیاده بودند از یورت قشلاق بجانب کوک گنبد مرو نهضت فرمود
و از آنجا خواجه بروی یساول را با چهار نفر دیگر جهت طلب اسب به پایان روان فرموده و ایشان از اخندخود هشت اسب منتظر
آنشهسوار میدان کامکاری در آوردند و آنحضرت اسبان را بر خدام قسمت کرده بصوب طرقان روان شده بعد از وصول

بدان موضع ارسی خواجه مش که با فوجی از لشکریان از میرزا ابجکر گریخته بود بموکب همایون پیوستند و خاقان منصور آنجماعت را بر دولت
لوای جهانگشا بصوب استرآباد برافراخت و در اثنای راه مصر و میرشاه و ترکمان که داخل نوکران میرزا علاءالدوله بودند در سلک سپاه
ملازمان موکب نصرت نشان منتظم شده التفات و عنایت یافتند و چون منزل بحی کول محل نزول آن شیر بیشه پردلی گشت
خبر رسید که امیر بابا حسن بواسطه هجوم سپاه میرزا ابجکر با ترکمان از جرجان گریخته و از طرف ابیورد در عقب موکب همایون می‌آید
و خاقان منصور بعد از شنیدن این خبر با سیصد نفر مرد دلاور که در ظل علم ظفر پیکر جمع آمده بودند عنان بگیران بجانب جرجان انعطاف
داده صباحی که پادشاه روز بر سپاه شب شبیخون آورد و لشکر انجم را مغلوب و منهزم کرده در منزل النوبه بابا حسن رسید و آن
پهلوان صف شکن بزور بازوی خود مغرور شده مرکب شقاوت در میدان ضلالت راند و صف قتال آراسته آغاز کارزار نمود
خاقان منصور ابطال رجال را بعنایات موفور امیدوار ساخته سهام بهرام انتقام را از نیام شجاعت آخته بر صف اعدا انداخت
و بنوک شمشیر خونریز و زخم سنان فتنه انگیز جمعی از لشکریان بابا حسن مجروح و مروح گردانیده و بر خاک ادبار انداخت بیاد حمله
دلیران نیران حرب افروخته گشته و به تیر دلدوز شجعان باصره سلامت بر دوخته شد و گوهر شمشیر آبدار عکس خون کشتگان رنگ یاقوت
رمانی گرفت و پیکان تیر آتش بار از سوز دل کشتگان گونه لعل بدخشان پذیرفت **بیت** تف تیغ خنجر چنان برفروخت ؛ که در چشمه
چرخ ماهی بسوخت ؛ عاقبت حمله خاقان رستم توان سپاه جرجان طریقه ستیز را گذاشته روی بوادی گریز نهادند و ملازمان موکب
نصرت نشان بابا حسن را که شعله حیاتش را بآب تیغ آتش فشان اطفا دادند و طایفه از بهادران که ملازم او بودند التجا بدرگاه
عالم پناه آورده لطف شاهانه را شفیع جرایم خود کردند و از دست عواطف بیدریغ خسروانه خلعت عفو پوشیدند و روی بخدمت آوردند
و این فتح که مقدمه فتوحات خاقان خجسته صفات بود در شهر رجب سنه اثنی و ستین و ثمانمائه روی نمود و آنحضرت از اسباب و
رخت و مال بابا حسن نیل آن ولایت را گرفته بر امرا و سپاهیان قسمت فرمود **ذکر توجه خاقان منصور بجانب دارالفتح استرآباد و مفتوح
شدن آن مملکت بعنایات آفریننده بلاد و عباد** و در آن ایام که ولایت نسا و ابیورد مضرب خیام عساکر نصرت انجام بود شاه
و عبدالله قمرالدین و عبدالرحمن ارغون از سلطان بخز روی گردان گشته بموکب همایون پیوستند و خاقان منصور ملاحظه حقوق پدر قزلی
گروه محمود ترکستانی را که فراق مشهور است جهت تاکید قواعد موافقت و اتحاد بمرو فرستاد و میرزا ابجکر بی تامل محمود را حبس نمود

حسن شیخ تیموری

و حسن شیخ تیموری و شیخ ذوالنون را با لشکری بجانب نسا و ابیورد روان فرمود و از استماع این خبر آتش غضب خاقانی مشتعل شده
خواست که جهت تفریق آن جمع پریشان عنان عزیمت انعطاف دهد و در آن اثنا قریب هزار سوار قوم جلایر و سایر سپاهیان
حدود جرجان باستان سلطنت آشیان رسیده عروس مملکه استرآباد را در نظر آنحضرت جلوه دادند و بزبان اخلاص و دولتخواهی
معروض داشتند که چون حسین سعدلو که بر تمامی امرای ترکمان مزیت تفوق دارد در جرجان لوای حکومت افراشته غیری را بچشم
در نمی‌آورد بپاس توجه خاطر همایون مغلوب گردد و سایر ترکمه را در خراسان مجال اقامت نماند و گلزار ممالک موروث از خار
طغیان مخالفان پیراسته گشته هر کس از امرای الوس در هر جا که باشند درگاه عالم پناه را مرجع و ملاذ خویش دانند انعقاد این
سخن بر محک ضمیر خاقان جهانگیر تمام عیار نمود و از نسا بجانب استرآباد نهضت فرمود مقارن این وصول ابغرور عهد محمد خدای داد
که سالها در سلک امرای بابر انتظام داشت با جمعی کثیر بموکب همایون ملحق و بعنایت پادشاهانه سرافراز شد و رایت افتخار بعیان
از فرقدین درگذشت و روز بروز از مردم دلاور سیاه پوش و سپاهیان پر جوش و خروش بملازمت میرسیدند و شرایط نیاز
و نثار بتقدیم رسانیده غبار موکب ظفر شعار سرمه دیده بخت بیدار میگردانیدند از آنجانب حسین سعدلو چون از توجه خاقان منصور
خبر یافته از استرآباد بیرون آمد و سلطان میدانی را معسکر ساخت و در صباح دوشنبه اول ذیحجه سنه اثنی و ستین و ثمانمائه خاقان
منصور مانند سلطان انجم در میان آسمان بنواحی میدان علم اقتدار برافراخت آنگاه از جانبین بتعبیه لشکر و پوشیدن جوشن و مغفر
قیام نمودند و تمهید مقدمات مقابله و مقاتله کرده ابواب قتال و جدال بر روی ابطال رجال گشودند نخست فوجی از سپاه سعدلو حسین
انگیخته غبار جنگ و شین پرداخته از بوره گذشته نزدیک بقلب لشکر نصرت اثر رسیده مستعد استعمال آلات پیکار گشتند
خاقان منصور بنفس نفیس پیش رانده از چشمه تیغ آبدار یکی از شجعان ایشان را شربت هلاکت چشانید و دیگری خود را بپا
انداخته او نیز از جام قدح جرعه ناخوشگوار در کشید بعد از آن بهادران طرفین دست تهور از آستین جلادت بیرون آورده
بیکدیگر تاختند و ادیم زمین را از خون کشتگان میان گل لعل بدخشان گلگون ساختند **نظم** برآمد خروشیدن گیر و دار ؛ در آمد
بزنهار از آن روزگار ؛ ز خون یلان خاک آغشته شد ؛ تو گفتی زمین ارغوان گشته شد ؛ سعدلو حسین و سپاه ترکمان چون دستبرد
خاقان منصور و دلیران موکب ظفر نشان مشاهده کردند یکبارگی پشت بر معرکه گردانیده روی بوادی فرار آوردند و سپاه نصرت پناه

و چون بخلاف حکم متعرض مملکه سلطان گشته بود خاقان منصور بروی غضب فرمود و امرای سلطان سعید بعد از وصول یالنگ زادگان
عرضه داشتی بهرات ارسال داشتند مضمون آنکه عبدالعلی ترخان بمجرد استماع خبر بندگان عنان مراجعت بجانب استرآباد انعطاف داده
بمیرزا سلطان حسین پیوست و آنحضرت در غایت عظمت در آن مملکه بر مسند اقبال تمکن دارد و لوای استقلال افراشته غیر از
خود سزاوار شهریاری نمی‌شمارد و سلطان سعید پس از وقوف بر مضمون آن عرضه یورش جرجان را پیش نهاد همت ساخت و با تمامی
سپاه خراسان در روز چهارشنبه چهارم جمادی الاول بدانجانب روان شد اما خاقان منصور چون خبر وصول امرای سلطان سعید
یالنگ زادگان استماع نمود با فوجی از بهادران خنجر گذار بر سر ایشان ایلغار فرموده و بعد از آنکه نزدیک بمخالفان رسید شنید که سلطان سعید
با لشکر جرار متعاقب میرسد بنابران رعایت حزم کرده باسترآباد بازگشت بخیال آنکه تهیه اسباب کارزار نموده در مقام ضبط سازد
و از سر تمکن و وقار بمدافعت و محاربت خصم پردازد و در آن اثنا احمد و یاقوت با قوم جلایر پشت بر دولت کرده از موکب همایون روی
گردان شدند و از آن ممر فتوری تمام بحال عسکر ظفر پیکر راه یافت و قصوری تمام در قواعد ثبات جنود نصرت ورود پیدا گشت لاجرم
خاقان منصور صلاح در مقابله و مقاتله ندیده مملکه استرآباد را بازگذاشت و رایت آفتاب اشراق بصوب [illegible] و داغ فراق بر
اهالی جرجان که از رشحات سحاب معونت خاقان و از منفعت محروم ماندند سیل سرشک روان ساختند و از سبزه زار [illegible]
پادشاه کامکار خاصیت زهر گیاه خار برساخته اشجار متحیر و از سر بهوا برافراخته و در آن شب بموافقت بازماندگان جرجان ابر
باران از دیده غمام روان گردیده و چشم زمانه مانند دیده مردم سیل سرشک از فواره سحاب باران گردانیده مدت [illegible]
حال بر این منوال جاری بود و در آن ایام اصلا آفتاب جهانتاب جمال نمی‌نمود بنابران لشکریان سلطان سعید امیر شد که موکب آن
حضرت ز انعطاف نماید جواب تعرض بر روی لشکریانی که متعاقب رکاب ظفر مآب متوجه بودند بکشایند و خاقان منصور چون شب
و روز طی مسافت فرموده با پانصد کس بکنار آب آمویه رسید بکشتی و سل عبور فرموده و سلطان سعید بعد از آنکه نهضت آنحضرت را شنود
عنان نصرت و اقبال باسترآباد شتافت و ایالت آن مملکت را بسلطان محمود میرزا تفویض فرموده عنان مراجعت بصوب خراسان
تافت **ذکر شمه از موافقت و مخالفت خاقان منصور با پیر بوداق سلطان و مصطفی خان و بیان نهضت رایات نصرت نشان
کرت ثانیه بجانب مملکه جرجان** چون خسرو منصور مظفر لوا ابوالغازی سلطان حسین میرزا کنار آب آمویه از فر نزول موکب ظفر

غیرت افزای

غیرت افزای گلستان ارم ساخت مردم میرشاه و سلطان علی که در آن نواحی ساکن بودند از قدوم همایون شادمان و خرم شده
شرف طاق‌بوسی حاصل نمودند و در آن منزل بخاطر خاقان ستوده مآثر گذشت که عبدالرحمن جادو را بشهر وزیر نزد مصطفی خان فرستد
و اظهار اتحاد فرموده استمداد نماید و مصطفی خان در آن زمان در سلک خواقین الوس اوزبک انتظام داشت و در بعضی از بلاد خوارزم
رایت ایالت می‌افراشت القصه قبل از آنکه عبدالرحمن جادو روی باردوی مصطفی خان آورد ناگاه قراولان سپاه نصرت نشان رسیده
و خبر رسیدن یاغی رسانیدند و کس از آنجماعت گرفته بپایه سریر سلطنت مصیر آوردند چون پرتو تحقیق بر استکشاف آن حال افتاد
بوضوح پیوست که پیر بوداق سلطان برادر مصطفی خان است که در آن منزل گزیده بنابران خاقان منصور آن مردم را گذاشته به پیر بوداق
سلطان کلمات محبت آمیز پیغام داد و تخم صلح در میان آورد و عقد اتحاد انعقاد یافت و در خلال این احوال پیر بوداق سلطان را داعیه
وصلت با خاقان بلند منزلت بر خاطر گذشت و خواست که بنای مصاهرت را بقواعد مظاهرت مستحکم نماید کریمه حجره پادشاهی را که شیرزه
آن مظهر لطف و مرحمت الهی بود بحباله نکاح خویش آرد و چون قبل از این مصطفی خان قاصدی بحباله نکاح خویش آرد و چون قبل از این
باسترآباد فرستاده از خاقان والانژاد این التماس کرده بود و آنحضرت جواب داده که مشیت حضرت عزت بمشیت این امر تعلق
پذیرفته باشد بوقوع خواهد انجامید بخت ملتمس پیر بوداق سلطان را قبول نفرمود و بعد از الحاح و مبالغه امرا سر رضا جنبانید و
التاج سلطنت بگوهر گران خاصیت ازدواج یافت و دری برج دولت با کوکب برج سعادت قران نمود و زمره از امرای مصطفی خان
که همراه پیر بوداق سلطان بودند پس از آنکه حال بر این منوال دیدند از وی جدا گشته بخدمت خان رفتند و کیفیت واقعه را معروض
گردانیدند بنابران آن میان برادران مواد نزاع در هیجان آمده خاقان منصور به پیر بوداق سلطان پیوست و از جانبین مستعد قتال
و جدال گشته چندین نوبت صورت ستیز و آویز چهره گشود و آخر الامر مصطفی خان در شهر وزیر که دارالملک او بود متحصن شده خاقان
منصور باتفاق پیر بوداق سلطان آن بلده را محاصره فرموده مدت چهل و یک روز سپاه و دشمن پیرامن شهر وزیر مقام داشتند
و هر روز از درون و بیرون مسافت مخاصمت و محاربت پیموده همت بر قتل و اعدام یکدیگر می‌گماشتند و در آن ایام مرتبه چند
مصادفت اتفاق افتاده از هر طرف طایفه از اهل لباس را انهدام بنا [illegible] داد عاقبت مصطفی خان صواب چنان
دانست که رسوم مذموم مخالفت براندازد و از در مصالحه در آمده اساس موافقت مرتفع سازد و قاصدی نزد خاقان منصور فرستاده

ایشان را تعاقب نموده بسیاری از تراکمه را تیغ بی‌دریغ بگذرانیدند و سعد ابوحسین و جمعی سرداران را اسیر کرده حسب الحکم بقتل رسانیدند
خاقان منصور بر سر این فتح نامدار لوازم محامد حضرت پرورده کار عظیم شانه بجای آورده جمعی را که در آن معرکه بچوگان جلادت گوی
متابعت ربوده بودند باصناف الطاف نوازش نموده عورات و مستورات ترا کمه را از رعایا پس و سخاوت شکر این امیر کردانیده
بر فتن وطن مألوف اجازت فرمود **نظم** چو از غایت لطف پرورده کار ٭ خدیو جهانگیر جم اقتدار ٭ برافراخت رایات فتح و ظفر ٭
نماند از سپاه مخالف اثر ٭ بر اطفال و نسوان خیل عدو ٭ بجمعی که بودند بی راه و رو ٭ ز محض عدالت ترحم نمود ٭ طریق سلامت
بر ایشان کشود ٭ لوای شریعت دری برفراشت ٭ سپه را از اضرارشان باز داشت ٭ بلطف حسینی و خلق حسن ٭ فرستادشان
زود سوی وطن **گفتار در جلوس خاقان منصور بر سریر سلطنت جرجان و ذکر بعضی از وقایع که بظهور آمد بعد از آن** چون آفتاب
با غایت عنایت الهی از محض مطلع آمال آن زیبنده سریر پادشاهی طلوع نمود و در منزل سلطان ماهچه رایت نصرت نشان
آن مظهر عدل و احسان بر اوج فتح و ظفر چهره کشود کل زار مملکت جرجان از خار و جور طغیان سپاه ترکمان پیراسته گشت سپهر
ستمکار از سر ایذا و اضرار متوطنان آن دیار در گذشت خاقان منصور بمیمنت دولت و اقبال کلشن استراباد را از یمن مقدم
شریف غیرت افزای گلستان ارم ساخته و قدم بر مسند سلطنت جهانبانی نهاده سادات و قضاة و اشراف و اعیان را بمواد
انعام و اکرام بنواخت و بر شحات سحاب محاسن شیم نوایر ستم فرو نشانده و بلمعات آفتاب عدل و کرم متوطنان آن ولایت را
از ظلمات ظلم باز رهانید جنه عنایتش رعایای بیچاره را از آسیب ضعف تنگ جواذب حوادث که روزگار بر ترکمان نهاده بود کشاد
داد و ظلال عاطفتش مظلومان آواره را از تاب آفتاب بیداد خلاص ساخته ابواب مرحمت بر روی ایشان برکشاد **بیت**
گشاد چشمه و دست عدل بر عالم ٭ کشید چشم و پای ظلم در زنجیر ٭ و چون این جلوس همایون در بنیادی عاشوره بجو که حیث العقدم
میمنت اثر عید بود در روی نمود محمد خدای داد و سایر امرای والا نژاد بعرض خاقان باداد و دین رسانیدند که لایق است که خطبه عید
بنام سلطان سعید مزین کردند تا بین الجانبین طریقه پسندیده موافقت و اتحاد بظهور پیوندد و آنحضرت این سخن را بسمع رضا شنود
و فرمود که خطبه بنام مجسته فرجام خوانند و روی زر را از نقش القاب خجسته فرجام بسکه قبول رسانند **بیت** خورشید در زمانش
سیم ولایت معین باشد ٭ تا سکه جبینش سلطان حسین باشد ٭ مقارن این حال قتلق درویش ایلچی از نزد سلطان سعید بپایه سریر

سلطنت رسیده مکتوبی مشتمل بر اظهار محبت و ارتباط قواعد مودت و اتحاد بعرض رسانید و ایضا معروض داشت که سلطان
سعید فرمود که آنحضرت باید که در حفظ اعلام شوکت سپاه ترکمان و دفع اعداء مملکت این دودمان لوازم سعی و اهتمام بجای آورد
و سلوک طریق موافقت و معاضدت از جانب خود امضاف و مضاعف دارد معهذا اگر بهر ولایت که از تصرف ایلجات استخلاص
نماید بر طراز ملک مسلم بوده چه پس ابواب تعرض کشاده خاقان منصور قتلق درویش را بانعام موفور نوازش نموده جهت آن حضرت
داد و جهت سلطان سعید تبرکات لایق و سوغات رایقه فرستاد اما چون سلطان سعید رایت استقلال در ممالک خراسان
برافراخت و خاطر عاطر از جانب میرزا جهانشاه و ترکمان و سایر معاندان فارغ ساخت محمد مشتاق را بجانب یاره و جمعی که بتصرف
محمد قوچین که از بندگان خاقان نصرت قرین بود ارسال نمود محمد قوچین بفر دولت قاهره بر محمد مشتاق غالب آمده او را اسیر کرده
نزد خاقان منصور فرستاد آنحضرت بمقتضی کرم جبلی محمد مشتاق را بانعام و خلعت نوازش کرده مصحوب امیر سید کوکلتاش نزد
سلطان سعید فرستاد و پیغام داد که با وجود که محمد مشتاق ملاحظه عهد و میثاق ننموده بولایتی که بضرب شمشیر تیز از مخالفان مستخلص
ساخته بودیم در آمده او را مشمول لطف عنایت ساخته و سده و منزلت روانه داشتیم و مشرب مسرت بخش موافقات و مصافات را
مکدر نگذاشتیم و چون محمد مشتاق و امیر سید بدار السلطنه هرات رسیدند سلطان سعید اصلا رعایت جانب خاقان منصور ننموده
و امیر سید را محبوس و مقید ساخت و از آن زمان میان خاقان منصور و سلطان سعید نهال عداوت در زمین مخالفت دمید
و روز بروز آب یاری باغبان تقدیر نشو و نمایی یافت تا ثمره آن در فضای روزگار بتعاقب لیل و نهار ظاهر گردید **ذکر طلوع آفتاب
دولت سلطان سعید از افق دار الفتح استراباد و محروم شدن اهالی آن مملکت از سایه رحمت خاقان منصور والا نژاد** در اوایل سنه
اربع و ستین و ثمانمائه بمسامع همایون خاقان منصور ابوالغازی سلطان حسین میرزا رسید که بعضی از الوات حشام کرد چند
بیاره و جند اقامت دارند همواره متعرض متوطنان آن ولایت شده نهب می‌نمایند و در و ده نیز ظریقه ایل را نیز بجای می‌آرند بنابر آن عبدالعلی
ترخان با فوجی از سپاه نصرت نشان بتادیب آن جماعت مأمور ساخت و عبدالعلی ترخان بعد از سرانجام مهم آن الوات نواحی نیشابور
و سبزوار تاخته اعلام اقتدار برافراخت و چون این خبر بعرض سلطان سعید رسید امیر علی فارسی برلاس و حسن شیخ تیموری و امیر
نور سعید و امیر سید مزید را بدان جانب روانه گردانید و عبدالعلی ترخان از توجه امرای خراسان وقوف یافته باستراباد مراجعت نمود

مدة الضمیر پیغام داد و آنحضرت ملتمس را بعز اجابت مقرون گردانیده شرایط نیابت بجای آورده قواعد عهد و پیمان با یمان تأکید
پذیرفت و مصطفی خان شنقار خامه خود جهت خاقان منصور روانه فرمود و آنحضرت تپچاق سمود نام که نظیر آن بارگیری در جهان بچوگان
نیامده بود بمصطفی خان ارسال نمود و چون خاطر خطیر پادشاه کشورگیر از محاصره شهر ورزیر فراغت یافت بنابر استصواب آن صوفی
مصوب او اوق شتافت و بعد از آنکه روزی چند در منزل نشاط و خرمی بگذرانید در شهور سنه خمس و ستین و ثمانمائه بمسامع جلیل
که سلطان سعید از دار السلطنه هرات جهت مخالفت میرزا محمد جوکی بترکستان لشکر کشید و بمحاصره قلعه شاهرخیه اشتغال دارد
بنابر آن خاقان عالی مکان فرصت غنیمت شمرده پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده با گروهی اندک و بامید بسیار بجانب
استراباد نهضت کرد و میرزا سلطان محمود که از قبل پدر حاکم آن مملکت بود با جنود نامعدود و بمیدان قتال اقبال نمود و حربی در غایت
صعوبت اتفاق افتاد و آفتاب فتح و نصرت از مطلع آمال خاقان منصور طلوع نمود و از امراء سلطان محمود میرزا امیر شیخ حاجی و ملازم
حسن جاندار و امیر الله وردی و بعضی از سرداران کشته شده شاهزاده عنان بوادی فرار انعطاف داد و خاقان منصور در اواسط
ماه شعبان سال مذکور باستراباد در آمده بار دیگر قدم بر مسند سلطنت نهاد و خطه جرجان از فروغ طلعت آن خورشید اوج کشورستانی
غیرت افزای بروج سماوی گشت و خطبه کرت بعد اخری باسم و لقب همایون مزین شد سیت این فتح در بند و از قنبر زیبا برکردون
در گذشت و آنحضرت دو ماه الی نزاد و در منتزهات ولایات استراباد بساط کشرت و روزی چند در غایت فرح و انبساط اوقات خجسته ساعات
بگذرانید بعد از آن ضبط آن مملکت را بعبد الرحمن ارغون بازگذاشته عنان عزیمت بصوب دار السلطنه هرات منعطف گردانید **بیت**
سعادت هم رکاب بخت همراه ٭ طراز رایتش نصر من الله **ذکر محاصره بلده هرات و ایراد بعضی دیگر از حوادث آن زمان** صاحب جمعی که
عرصه هفت اقلیم در نظر همتش حقیرتر از حلقه میم نماید بمجرد تسخیر یک مملکه چگونه قناعت فرماید علامتی که فضای وسعت تمامی [illegible]
بصیرتش بصورت اعتبار در نیاید جز بار تکاب عظایم امور الوالب دولت سر در بر روی روزگار خود چهره بیان نگشاید بنابر علی ذلک
چون خاطر خاقان مظفر لوا آفتاب سیما از ضبط خطه جرجان فارغ ساخت بجانب خراسان نهضت فرمود که همت بر کنگره تسخیر
آن ولایات انداخت و این خبر بمسامع امراء سلطان سعید رسیده امیر سید احمد ارغون و امیر سید مراد که در حدود نیشابور
و سبزوار بودند عنان بر گذر خود در ابدار السلطنه هرات رسانیدند و در شوال سنه خمس و ستین و ثمانمائه مردم بلوکات را بشهر در آورده با

حصار داری بکمال جهد و سعی مرتب گردانیدند امیر سطر کرد او و غزان بلده با نظیر بود ضبط دروازه ملک را تعهد نمود و امیر عبدالنصیر درو ازه
عراق را تکفل فرمود و دروازه فیروزآباد بحاکم آن بلده امیر احمد حاجی تعلق گرفت و حراست دروازه قبچاق با امیر احمد بارمست اساب
پذیرفت و دروازه خوش بیارانی امیر سلطان حسن ارسکی مقرر گشته و شهبار بر فراز برج و باره فریاد و فغان حاضر باش از
منزل کوتوال حصار بچرخ در گذشت سید اصیل ارغون و سید مراد طریق کمک تعیین بودند و در جمیع اطراف و جوانب شهر ارابها
حراست بجای آورده تمامی محافظان برج و دروب را معاونت می‌نمودند خاقان منصور بخت بجانب سرخس روانه انتظار او در خنجر
تسخیر کشیده و ایاتش در هفده کی از ایل اعتماد کرده عنان بار جهان نور در بهرات معطوف گردانید روز دوشنبه بیست و چهارم ذیقعده
از راه کوه مختار بکوچه خیابان در آمده باغ زاغان را نشیمن اوج سلطنت ساخت منصور آنگه شاید مردم هرات بار تکاب جنگ
و پیکار در دروازها بکشایند چند روز اشتعال آتش فراق قتال را در تاخیر انداخت و خیال مردیان بهواداری سلطان سعید
از زمین اندیشه بغایت دور بود و دور فزیر روز در استحکام برج و باره و تهیه اسباب قلعه داری و مقاتله می‌افزودند و در آن اثنا روزی خاقان
منصور از خواص خدم با از دحام خیل حشم بر عزم حمام بر ابرش گردون خرام سوار شده از باغ زاغان بیرون خرامیده و جاسوسی که
در کمین بود در سرعت برق و باد بشهر شتافته این خبر با امرا رسانید ایشان این معنی را فوزی عظیم پنداشتند همت بر صید آن بهار
قلعه دولت و اقبال گماشته با این نوبت جمعی کثیر همه غرق در جوشن و تیغ و تیر از شهر بیرون تاختند و ندانستند که چون خسرو ثوابت
و سیاره بر سر خنگ فلک سوار شد و تیغ زرنگار برکشد از ازدحام لشکر ظلام نیندیشد و شیر ژیان هر چند تنها ماند بجز و آهو اکلو
بهر سوده اند **نظم** اگر چند بسیار باشد گوزن ٭ بنالد ار در برشیر گیتی دوزن ٭ همانا که بر اوج عزت چو ره ٭ ز کنجشک بسیار کی بر برد ٭ و چون خاقان
منصور بر هجوم هرویان اطلاع یافت دست اعتصام در عروه وثقی توکل زده مانند بحر موج زن و شیر صف شکن عنان بحرب ایشان
تافت و حسام خون آشام از نیام انتقام کشیده بنفس نفیس بران حشر بدگران تاخت جمعی کثیر را پایمال الاذلال کرده با خاک راه
یکسان ساخت بقیة السیف در حمله اول پشت بهزیمت نموده روی بشهر آوردند و بهزار حیله خود را ابرج و باره رسانیدند و دست
بر تیر و کمان بردند و بعد از آنکه یازده روز حال بر این منوال بگذشت و ساکنان هرات را خیال الطاعة و الانقیاد در دل گذشت خاقان
منصور از باغ زاغان کوچ فرموده در النک کدستان قبه بارگاه با اوج مهر و ماه بر افراخت و دو سه نوبت با هم کر نصرت اثر

نزدیک دروازه خوش رانده جنگ درانداخت اما بنابر کمال استحکام شهر و وفور مخالفان بهرام قهر صورت فتح چهره نگشود و اعلام
ظفر پناه و از کهندستان در حرکت آمده در صحرا بادو نزول اجلال فرمود آنگاه مبارزان موکب منصور چند روز از وقت طلوع علم رایت نگار
خورشید خنجر گذار بر بام این نیلی حصار تا هنگام اشتعال ثوابت و سیار بر بروج سپهر دوار از جانب دروازه فیروزآباد با ستیل
آتش جنگ پیکار برافروختند و بزخم تیر دلدوز و پیکان خدنگ سینه سوز هر روز جمعی را مجروح و بی روح گردانیده آثار کمال دلاوری ظاهر
ساختند و مردم هرات نیز در اکثر ایام دروازه باز کرده جنگ پیش می بردند و امیر حسن شیخ تیمور و امیر سید مراد مانند شیر ژیان
و ببر دمان بمیدان مردان تاخته لوازم غایت شجاعت بجای می آوردند و از ملازم موکب همایون هر کس بدست هرویان گرفتار شد
گوش و بینی بریده از شهر بیرون می فرستادند و از شهر نیز هر کس در پنجه تقدیر اسیر گشت لشکریان خسرو جهانگیر او را از جان ب
جرعه مرگ دادند و درین اثنا بعرض خاقان مظفر لوا رسید که خاقان سعید با میرزا محمد جوکی صلح کرده و از آب آموی عبور نموده بنابران
عازم رزم آن پادشاه عالیجاه گشته در بیست و هشتم ذیحجه از صحرا بادو نهضت فرمود و در ولایت بادغیس منزل بودن از فر نزول خاقان
دشمن شکن غیرت فزای این سبز کاخ گشت قاصدی از پیش امیر مظفر برلاس که در ایام محاصره هرات حسب الحکم جهت تحقیق اخبار بکنار
آب مرغاب رفته بود رسید و بشرف عرض رسانید که سید مزید ارغون و خلیل هندو که با جمعی کثیر از شیران بیشه قهر و دلیران کشور داد و اشهر
چه همه تند خوی و همه جنگجوی ؛ به تندی و جنگ آوری کرده خوی ؛ بعزم تاختن و تمهید حرب موکب می آیند و میرزا سلطان ابوسعید نیز
متعاقب میرسد خاقان منصور بعد از استماع این خبر با امرا و ارکان لشکر نصرت اثر مشورت بجای آورده خاطر اکابر و اصاغر بران قرار گرفت
که بیاد حمله ابطال رجال نیران جنگ و جدال برافروزند و خرمن حیات دشمنان را بشعله سنان جان ستان و به پیکان خدنگ
آتش فشان بسوزند و برین عزیمت از موضع بودن کوچ واقع شده در منزل یرتاب امیر مظفر برلاس بموکب سپهر اساس رسید
و خاقان ظفر مآب از یرتاب شبگیر کرده در آن شب علی شیخ تیمور مانند بخت واژگون از اردوی نصرت آثار گریخت و بر خاقان سعید پیوست
و امیر سلطان سعید آن بخت و چون منزل سرکه بفر نزول خاقان فرخنده مشرف گشت آن غدار اختلال در اردوی امرا و ارکان دولت
پیدا شد که کار از استعداد مقابله و مقاتله درگذشت لاجرم در پنجم محرم الحرام سنه ست و ستین و ثمانمائه علم ظفر پرچم بصوب سرخس
در حرکت آمد و بعد از وصول خاقان منصور آن قلعه را با میر سید آقا سپرده موکب گیتی نورد با میورد عازم استرآباد گشت با جمعی از

ملازمان یکدل

ملازمان یکدل طی مراحل و منازل فرموده قرین سعادت و عافیت بدار الملک جرجان رسید و عبدالرحمن ارغون که بالتفات خاطر
در آن مملکت پای رفعت بر مسند حکومت می نمود طریق نیاز و نثار بجای آورده جشنی پادشاهانه و طوی خسروانه ترتیب داده و خاقان
منصور با فوجی از خواص و زمره از اهل اختصاص در مجلس بزم نشسته ابواب فرح و نشاط بر گشوده باده گلرنگ از دست ساقیان
شوخ و شنگ در گردش آمده و چنگ از ساز مطربان خوش آهنگ بلند شد نظم بگردش درآمد می لاله گون ؛ باهنگ چنگ و ارغنون
گرفته بکف ساقی گلعذار ؛ شرابی به از لعل نوشین یار ؛ مغنی بالحان مردم فریب ؛ ببرده از اهل مجلس شکیب ؛ ز بس خوردن رطلهای
گران ؛ بشد عقل و هوش از سر سروران ؛ شه عشرت اندیش صاحب کرم ؛ گرامی سپاه سران حشم ؛ بقانون جمشید و آیین کی ؛ بنوشید دم
بکف خالی می ؛ و در خلال این حال خبر متواتر انجامید که سلطان سعید از توجه موکب همایون بجانب جرجان خبر یافته تخت بقلعه سرخس
شتافته و امیر سید آقا را تعاقب کرده و عنان یکران براین طرف تافته لاجرم خاقان منصور بساط عیش و انبساط بدست عزم و احتیاط
در نوردیده با امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشت و تمامی آنجماعت متفق اللفظ والمعنی معروض گردانیدند که چون اعادی
در غایت کثرت شد و سپاه نصرت پناه در نهایت قلت مناسب چنان می نماید که نوبت دیگر ملک استرآباد را باز گذاریم و دست در حبل متین
شکیبائی زده مهم حرب را در توقف داریم خاطر اصاغر و اکابر بر توجه اوق قرار یافته چون پرده مشکفام شام صفحه کافوری ایام
مانند خال رخسار خوبان گل اندام رنگ سواد ارزانی داشت خاقان منصور علم نهضت برافراخت و در آن شب دیجور که نور باصره بنی نوع
اشیا حاصل بود راه غلط شده عبور بر مزری افتاده که بواسطه مجاورت دریا و وفور گل و لای انواع تعب و محن بخاقان عالی جناب و ملازمان
موکب نصرت ایاب رسیده و در وقتی که ملاحان قضا و قدر کشتی زرانداز آفتاب را در بحر خضر فلک انداختند آن مهر سپهر سلطنت از آب
بگذشت ساعتی در منزل توقف کرده چون جمعی کثیر از امرای سلطان سعید با جنود نامعدود از عقب متوجه بودند بار دیگر عازم مقصد گشت
چهار شبانه روز طی مسافت کرده قرین صحت و عافیت در اوق نزول اجلال فرمود و ظل عاطفت بر مفارق ساکنان آنحدود مبسوط
داشته یکمان را بوفور انعام و احسان بی نهایت نوازش فرمود ذکر فتح شهر وزیر و بعضی از سوانح چرخ اثیر چون خاقان کیوان سریر
در ضمان امان پادشاه قدیر در مواضع اوق لوای آفتاب اشراق برافراخت و اهالی اطراف آن دیار را در سایه علم بلندپایه مجموع
مشمول عواطف و مکارم ساخت دولتخواه اوزبک که از زمره اهل اخلاص بود بمزید اختصاص امتیاز داشت باطراف تحف

و تبرکات نزد مصطفی خان فرستاده پیغام داد که بنابر ارتباط علاقه ابوت اتصال سلسله محبت و مودت بخاطر عاطر میگذرد که
بدان جانب توجه نماید و چند روزی طریق اختلاط و انبساط مسلوک دارد و در سرانجام مهام کشورگشائی بموجب قضا رای صواب نمای
عمل نماید چون دولتخواه بشهر وزیر رفت مصطفی خان شرایط ضیافت بتقدیم رسانیده در جواب حدیث ملاقات بزبان گذرانید
که چنان استماع افتاده که آن فرزند ارجمند درین سفر درجات بلند ترقی نموده و بهر شهر و ولایت از ولایات خراسان که رسیده خطبه
باسم و لقب همایون مزین گردانیده و بحسب تقدیر درین اوقات فتوری بقواعد سلطنت راه یافته لاجرم دغدغه می شود که چون آن حضرت
بدین ولایت تشریف آورد چنانچه باید و شاید از عهده خدمت بیرون نتوانیم آمد و این معنی موجب طعن و عیب جویان گردد و آنگاه
عثمان ولد محمد صوفی قونغرات و یعقوب اغلان را باستقبال موکب همایون مقرر ساخته وصیت نمود که لوازم خدمتکاری بتقدیم
رسانند و دولتخواه اوزبک را اجازه داده بنفس خویش روی بییلاق نهاد و دولتخواه بپایه سریر دولت مصیر رسیده آنچه دیده
بود و شنیده معروض گردانید رایت آفتاب اشراق از اوق در حرکت آمده کنار جیحون محل نزول موکب همایون گشت و در آن منزل
بتحقیق پیوست که عثمان قونغرات بخلاف فرمان مصطفی خان و لوازم خدمتکاری حضرت شهریاری نگذارده بلکه کمر عصیان بر میان
بسته خیال قتال بر لوح ضمیر مینگارد بنابران خاقان منصور از جیحون عبور کرده کنار آب آسفا و کوزی معسکر خیام عساکر نصرت انجام
گشت و چون امارات رایات منصور مصور اهالی شهر وزیر شد جمعی کثیر از اصحاب جلادت از آن بلده بیرون آمده در میان
باغهای حوالی شهر تحصن نمودند و آنشب اقدام محاربت پیش نیامد روز دیگر که شهسوار عرصه سپهر درع مصقول صبح در پوشید
و لوای خطوط شعاعی افراخته حصار نیلگون گردون مسخر گردانید محمد علی برادر عثمان قونغرات که میرزا اتالیق شهر بود از دروازه بیرون
شهر بفضای صحرا خرامیده صف کارزار بیاراست و خاقان منصور متوجه دفع آن مقهور شده از جانبین آواز نفیر برخاست
و از صرصر کین مردان جلادت آیین آتش قتال افروختن گرفت و از نیران قتال ابطال رجال خرمن حیات دلیران صف نبرد
صفت احراق پذیرفت در آن اثنا محمد علی از عقب جوانغار که سرکرده آن دولتخواه اوزبک بود درآمده او را دستگیر کرده بقلعه درآورد
انهاسار بر مخالفان تاب صدمات سپاه خاقان شجاعت صفات نیاورده بقلعه گریختند و دروازه استحکام داده بر برج و باره
برآمده آغاز انداختن سنگ کردند و مبارزان موکب همایون سپرها و تورها در کشیده بپای مردانگی از خندق گذشته و مانند کبک دری

بچالاکی بر صعود نمودند

بچالاکی بر حصار صعود نمودند و همان زمان نسیم عنبر شمیم فتح و فیروزی از مهب و ما النصر الا من عند الله وزیدن آغاز کرد و روایح مشکین
فوایح ظفر و سروری از گلزار فرخنده آثار ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها دمیدن گرفت و عثمان قونغرات با تمامی اتباع
و لشکریان مصطفی خان فرار بر قرار اختیار نموده شهر وزیر را باز گذاشته و بندگان موکب همایون بتائید مفتح الابواب بدان
بلده درآمده رایت تسلط و اقتدار برافراشتند اشراف و اعیان و رعایا و مزارعان را در ظلال عدل و احسان جای دادند و بر سحاب
انعام بر و احسان ریاض مملکت را نضرت و ریان گردانیده رسوم ظلم و عدوان بر طاق نسیان نهادند و هم در آن ایام عثمان قونغرات بتوسط
لطف خسروانه را شفیع جرایم و آثام خود ساخته بعتبه سپهر احتشام آمده عفو پادشاهانه شامل حالش گشت در خلال این احوال اهالی
شهر وزیر بعرض آن زبده تاج و سریر رسانیدند که وطن مألوف خطه خوارزم است و مصطفی خان بحیف و تعدی جبراً ما را
بدین دیار آورده بود امید آنکه این بیچارگان بدخانمان چون عنایت خاقان عالی مکان بمسکن معهود معاودت نمایند و این ملتمس درجه
قبول یافته خاقان منصور علم عزیمت بصوب خوارزم برافراخت و باندک زمانی معمار عدالت آنحضرت هر جانبه را معمور و آبادان ساخت
و بعد از چند گاه زمام ایالت آن مملکت را در قبضه اختیار سید زین العابدین صوفی نهاده جهت مصلحت یورش خراسان دیگرباره
باوق خرامید و مقارن آن حال سوقطان حقوق هواداری خدام آستان خاقانی با قلتق درویش آکهی که از قبل سلطان سعید حاکم
ایشان بود اظهار مخالفت نموده پدرش را کشتند و کیفیت را عرضه داشت ایستادگان پایه سریر دولت و اقبال کردند و موکب همایون
بدانجانب شتافته و پرتو انوار عدالت بر اهالی آن ولایت تافته بعد از چند روز بار دیگر خطه خوارزم از لمعات ماهچه رایات نصرت آیت
روشنی پذیرفت و خاقان منصور اردوی همایون را همانجا گذاشته کرت دیگر علم عزیمت بصوب خراسان برافراخت و چون بحدود
مرو رسید بوضوح انجامید که سید اسمعیل ارغون و شیخ حسن تیمور و سید مراد با جمعی کثیر از سپاه سلطان آن ولایات را مضبوط
داشته عنان عزیمت بجانب خوارزم معطوف ساخت گفتار در بیان توجه موکب همایون بعزم رزم و ستیز و وقوع محاربه با امرای سلطان
سعید در ولایت ترشیز در شهور سنه ثمان و ستین و ثمانمائه که میرزا سلطان ابوسعید از بلاد ترکستان و ماوراءالنهر با سپاهی
پر خشم و قهر مراجعت کرده ییلاق بادغیس را مضرب سرادقات عزت و حشمت گردانیده بود خاقان منصور مظفر لوا ابوالغازی
سلطان حسین میرزا از خطه خوارزم عزم انجمن غبار رزم جزم فرموده عنان بارگی جهان نورد بجانب خراسان انعطاف داد و

قرسی یع انسیه در پنج منزل ساعتی بیاسوده از راه باورد و نسا و ابیورد و بجه و دیشابور و سبزوار و ترشیز خراب و عساکر نصرت
ماثر بر هر ولایت که عبور نمودند بلوازم غارت و تاراج اقدام فرمودند و از مخالفان هر کس دیدند بقتل رسانیدند سلطان سعید از استماع
این خبر خان محاسک از دست داده و از ییلاق بادغیس بولایت قوشنج شتافت و از امرای کبار امیر شیر حاجی و امیر احمد را
با چند تومان از سپاه جرار بدفع ملازمان موکب ظفر آثار نامزد فرمود و او را بر جناح استعجال بدان جانب ایلغار کرده فوجی کثیر از دلا
باکان فتنه انگیز در نواحی ترشیز بآن شیر بیشه ستیز رسیده در آن روز عجب اتفاق افتاد زیاده از هشتاد سوار تیغ گذار در خدمت رکاب
نصرت انتساب نبود و آنحضرت دست در عروه وثقی و من یتوکل علی الله فهو حسبه زده و بمضمون کلمه همایون کم من فئة قلیلة غلبت
فئة کثیرة بر خاطر عاطر گذرانیده و با اتجاعت اندک در برابر سه چهار هزار سوار و یوسیرت عفریت دیدار صف کارزار آراسته چون
نزدیک بقلب سپاه دشمن رسیده مانند شیر ژیان که از گله آهوان خیده بشد با باز بلند پرواز که کثرت تیهو را بنظر همت در نیاورد بیجان
حمله کرد و تیغ سبز رنگ را از خون اهل شام و رنگ گونه یاقوت رمانی داده بکمال مردانگی بجای آورده سمند براق مانندش شمال
در میان شعلهای پیکار در جولان و شمشیر اژدها آهنگش همچون نهنگ در دریا شناور گشته کشتی حیات اعدا را در گرداب فنا غرق
می نمود و بنوک پیکان خون فشان دیده و دل مخالفان را چون لعل بدخشان ساخت و از طعن سنان جان ستان روز زندگانی
سالکان طریق عصیان را از بنیاد برانداخت لاجرم گرد نبرد از بساط غبرا باوج گنبد اخضر رسید و سرهای سران و شبهای دلاوران
با خاک راه برابر گردید بیت سرهای سران فتاده بر خاک • پهلوی دلاوران شده چاک • مستوفی اوراق ایام واسطه خبری از لفظ گوهر
بار آنحضرت باستحقاق استماع نموده که فرموده در روز محاربه ترشیز کسی از دشمنان پر ستیز از ضرب شمشیر خون ریز من مجروح و یرون کشته دلاوران
معرکه کسب بر بهادران موکب همایون نیز لوازم جلادت بتقدیم رسانیده با سپاه بحیث عدا را در نوشت امرای سلطان سعید چون
حال بر این منوال دیدند عنان بوادی گریز گردانیدند دلیران لشکر تیغ انتقام کشیده بسیاری را بقتل رسانیدند از کثرت خسته
و کشته صحرا با پشته برابر شده و وحوش و طیور را مائده مستوفی مقرر گشت نظم در مصاف که اندران دو نفس • تیغ را کفش قران بودی
صد قران وحش و طیر را بس از آن • فلک ارکشته میزبان بودی • و خاقان منصور بعد از اختصاص بفتح و ظفر از عدد و شتاب بود
و شهد گذشته صحرای با خان از فر نزول همایون غیرت روضه رضوان گشت و از انجا بر سنصواب زمره از امرای عظام بحر و نشاط

ف کر منصور بعضی جهه سرانجام مهمات خود بشهر در آمدند و طایفه بمصلحت غارت و تاراج در قری و قصبات متفرق شدند و ان
اثنا امرای سلطان ابو سعید میرزا که بعد از انهزام یکبار دیگر پیوسته بتکاپشی موکب همایون می آمدند سپاهی نمودند و چون بر تفرق سپاه
صلاح توقف ندیده خاقان منصور بر اسب ارلاط که از سایر اسبان طویله خاصه بمزید قوت و جودت رفتار امتیاز داشت سوار
و براه جوی نو دی بسوی بیابان خوارزم آورد و بعد از وصول هزار اسب بخاطر همایون خطور نمود که بر سر اتالی خنوق رود و آن بلده را
در حیز تسخیر کشد زیرا که در نیت حضرت خاقانی متوطنان آن مکان باظهار مخالفت مبادرت جسته نسبت بقرابت امیر نور سعید که ساکنان
تمام داشت لوازم فرمان برداری مرعی نداشتند مقارن این حال ، مار من از عسکر خاقان صف شکن کر بجه بخنوق رفت و مردم
آنجا را از وصول آنحضرت آگاه ساخت لاجرم خنوقیان قلعه را مضبوط کرده شادمان رایت مدافعت برافراختند پس رای جهان
اقتضا فرمود که چند کس را از آنجماعت بر بالای جبه جامهای کهنه پوشانند و بر دراز گوشان سوار ساخته بقلعه فرستند و چون اهالی آن
حصار را در آئینه بتفحص بطاهر آن ابله شتافته جنگ در انداختند تا بدین فتح و ظفر جسر جز برد و با این خیال هفده نفر از امرا و جوشن
مثل امیر مظفر برلاس و امیر دولت بیک و عبد الرحمن ارغون و حیدر علی کوکلتاش و ملوشا لج و شیخ ابو سعید خان و در میان
و میر علی میر آخور و قتلق چهره و شاه و قلی بوکاول و آقاجان قولاس و یوسف سورخی و داود میر شکار و غیرهم متوجه قلعه شدند و شیخ
خارجونی را خاقان مظفر لوا متعاقب آنجماعت ارسال داشت تا هر گاه ایشان بخنوق در آیند باز گشته و چون شبلی بمقصد رسید و کرکه
امرا در آمده او تبرلی توقف شهر خرامیده درین اثنا قاضی متوطن شهر بیرون آمده عادت خاقان منصور رسید و سعادت تقبیل بساط
خاص دریافته عرض کرد که حالا جمعی باین هیات بخنوق در آمدند لاجرم آنحضرت بطرف شهر روان شده و چون امرا به جلو قلعه رسیدند
فی الحال برادر شادمان که آنجا بود بقتل رسانیدند و بر بالای فصیل خرامیده و همان زمان مردم شهر هجوم نموده دست بانداختن و جنگ
بر آوردند و عبد الرحمن ارغون را دو زخم زده از فصیل بزیر انداختند و پس از آنکه خاقان منصور چند روز از نزدیک بسید بتری چند بجانب
دشمنان افکند و صلاح توقف ندیده و فرمود که عبد الرحمن را بر شتری بار کرده و روی براه آوردند و جمعی از سپاه کاخ خنوق حمله نموده خواستند
که او را باز ستانند و جرات آن جماعت شده آنحضرت گشته بنفس همایون بر ایشان تاخت و عبد الرحمن را بر شتر خوابانیده متوجه
شد و روز دیگر عبد الرحمن وفات یافته خاقان دوست نواز فرمود که برادرش قاسم در بروی او را در جائی مناسب مدفون سازد

و اثر قرمش را اظهار کرده اند آنگاه موکب همایون بهزار اسب شتافته از آنجا بقلعه پرسک خرامیده و آن را بتجدید عمارت کرده محل توطن
بعضی از متعلقان و ملازمان گردانید گفتار در بیان رفتن خاقان عالیمکان جهة استمداد نزد ابو الخیر خان چون خاقان منصور چند
گاهی دیگر بار روزگار ناساز در ساحت صحرای خوارزم و حدود بخارا بگذرانید خاطر اشرف اعلی بر آن قرار گرفت که نزد ابو الخیر خان
که در آن زمان فاآن دشت قپچاق و عمده خواقین آفاق بود رود و از او استمداد نموده تسخیر خراسان شود و با جمعی از خواص و فرقه از اهل
اختصاص پای در رکاب نصرت انتساب آورده روی براه نهاد و بعد از قرب وصول بدشت ابو الخیر خان از توجه موکب ظفر نشان
واقف گشت و جمعی از شاهزادگان جوجی نژاد و نوئینان جلادت نهاد باستقبال خاقان مسعود خصال فرستاده ایشان
در غایت تعظیم و حرمت نائی شرط دایره حشمت ملاقات نموده لوازم معانقه بجای آورده جهة نزول همایون موضع مناسب تعیین
فرمودند روز دیگر خسرو خاور بارگاه فلک اخضر را بنور طلعت همایون آرایش داد ابو الخیر خان شاهزادگان و نوئینان و اشراف
و اعیان را بپایه سریر خانی طلبیده و قدم بر مسند جهانبانی نهاد و آنگاه فرمان داد که حضرت خاقانی را بیارگاه در آورند و دهای خان
و نواب و نوئینان چنان بود که آنحضرت جهة تعظیم خان بانوع نماید و باصطلاح ازبکان یانوع آنست که در برابر سریر مصیر خانی
ایستاده کلاه از سر بردارد و یک کوش را بدست نیاز مندی گرفته مانند کمان پشت خم نماید خاقان منصور این سخن را قبول ننموده و درین
گفت و شنود بسیار واقع شده آخر الامر ابو الخیر خان بدان راضی گشت که آنحضرت زانو زده او را ببیند بعد از آن خاقان عالیشان
بیارگاه سپهر اشتباه در آمد چون چشم ابو الخیر خان بر بشره همایون و اسره میمون خاقان منصور افتاد انوار دولت و کامکاری
و آثار استقلال ذات در تقلد امور شهریاری مشاهده فرمود و از روی شفقت و مهربانی آن بانی مبانی جهانبانی را در آغوش کشید
و نزدیک بخود جای داد و لوازم پرسش و نوازش بتقدیم رسانیده بترتیب بزم اشارت فرمود و فرمان بران بموجب فرموده عمل
نموده جامهای شراب و مال قیمز در گردش آمده و بعد از آنکه دماغ ابو الخیر خان از بخار باده خوشگوار گرم گشت جهة امتحان و قدح الامال
بر کف خاقان مسعود خصال نهاده آنحضرت تجرع شراب بپا قیام نمود اصلا تفاوت در اقوال و افعالش ظاهر نشد و این
معنی از دیاد اعتقاد خان شد زبان بتحسین خاقان ظفر قرین بگشاده و بمبالغه تمام هر لحظه آنحضرت را نزد دیگر میکشید تا بحدی
زانویش به تو شک خانی رسید و بنا بر آنکه در آن اوان ابو الخیر خان بمرض فالج مبتلا بود و در ساعتی که زانوهای خاقان بخان

بمسندش رسید آنحضرت را مخاطب ساخته فرمود که چون عنایت الهی شامل حال تست عنقریب بر اعلی مراتب ترقی خواهی نمود
امیدست که بیمن مقدم همایون تو مرضی که عارض ذات منست بصحت تبدیل یابد و در آن مجلس هر لحظه دلجوئی و غریب نوازی
می فرمود تا آنکه عناق از سر برداشته و خاقان منصور را یانوع کرده گفت هر چند تو مارا در وقت ملاقات یانوع نکردی با جهه احترام تو
باین کار قیام نمودیم و حضرت خاقان منصور از ین التفات خانی انفعال یافته فی الحال بر جسته و رسم یانوع بجای آورد القصه خاقان
منصور از ین التفات خانی بکمشه در اردوی ابو الخیر خان معزز و محترم اوقات گذرانیده و ابو الخیر خان داعیه داشت که لشکر بسیار مصحوب
موکب نصرت شعار به تسخیر خراسان نامزد فرماید اما بحسب تقدیر هم در آن ایام اوقات حیات خان بانقضا رسید و بعلت فجاه
در چهار حنش دست از تمشیت امور بدن کوتاه گردانید و اول و پس از یک بر یبه پریشان شد که خاقان باستحقاق را در دشت
قپچاق مجال اقامت محال نموده هوا الغفور الودود گفتار در بیان معاودت رایت آفتاب اشراق از جانب دشت قپچاق و تسخیر
ممالک خراسان سلاطین را بتائید الهی • مرتب می شود اسباب شاهی • رسد امدادشان از عالم غیب • ده و از غیر ایشان لا
بود و عیب • اگر از محض تقدیر خداوند • جهاند کارشان یکچند در بند • چو فضل ایزدی یاری نماید • در دولت بر ایشان بر گشاید • بهر جانب
عنان عزم تابند • ز فیروزی و نصرت کام یابند • نظر این تقریر و شبهه این تصویر حال خاقان منصور جهانگیر سلطان معز حسین و شهنشاه
مشرقین ابو الغازی میرزا سلطان حسین تواند بود که چون ارادت ازلیه و مشیت لم یزلی مقتضی آن گشت که بی امداد غیری بر سریر سلطنت
خراسان تمکن یابد ابو الخیر خان پیش از آنکه جهة آنحضرت لشکر تعیین نماید فوت شد آنحضرت و نصرت برگ از امداد سپاه پر عناد
او زیک قطع نظر کرده با سی نفر از ملازمان خاصه که در سفر مانند فتح و ظفر همعنان آنحضرت بودند عزیمت خراسان فرمود و منتفی بکلمه واذا
عزمت فتوکل علی الله دست اعتصام بعروه وثقی توکل استوار کرده و بدان سکر فتح و فیروزی را از عنایات حضرت پروردگار داشت
نه از بسیاری لشکر جرار و افزونی استعداد حرب و پیکار لاجرم بهر منزل که نزول فرمود هاتف غیب این سروش بگوش رسانید
بیت بهر جانب که روآری بتقدیر • رکابت را بود دولت عنان گیر • و از هر حله که نهضت نموده بشیر دولت و اقبال باستقبال
موکب فرخنده فال مبادرت جسته بزبان حال معروض گردانید بیت بهر منزل که گردد جلوه گاهت • شود دیهیم شاهی خاک
راهت • طوطی شیرین مقال قلم کیفیت حال را بدینسان رقم می نماید که چون حدود ابیورد از وصول موکب گیتی نورد غیرت

مهر عالم گرد شد خبر ورود سلطان سعید میرزا در قراباغ آذان بر السنه و افواه طوایف انسان جاری گشت لاجرم خاقان منصور
پند عفو خطا به پورود آمده اشراف و اعیان ولایت لوازم نیاز و نثار قیام نمودند و باظهار اخلاص و دولتخواهی خدام موکب پادشاهی
زبان حال و قال گشودند و این خبر در دار السلطنه هرات رسید و امیر تاج الدین حسین ملکی و امیر منظر که در شهر بامر حکومت و داروغگی
اشتغال داشتند بضبط برج و باره پرداختند و صورت واقعه را ببرق عرضه داشت کرده میرزا سلطان احمد با سپاه بدان
حدود بعزم تدمر خاقان سو بدار چون عبور نمود و ابوالغازی سلطان حسین میرزا با پانصد سوار جلادت شعار که در آن ولا در سایه لوای
ظفر انتما جمع آمده بودند از اسپور بجانب مرو نهضت کرد و امیر ولی بیک بطرف نیشابور و مشهد فرستاد و میرزا سلطان محمود که
بعد از گرفتاری پدر از قراباغ گریخته بود در فرهاد جرد و جام با امیر ولی بیک رسید چون بجانبین صورت مقاتله روی نمود و شاهزاده
منهزم بهرات شتافت و حدیث واقعه گرفتاری سلطان سعید نزد هرویان بتحقیق انجامید چنانچه سابقا مسطور گشت اکثر خلایق بجانب
هواداری خاقان منصور فوج فوج روی امید بدرگاه عالم پناه آنحضرت آوردند بنابر آن میرزا سلطان محمود بطرف ماوراء النهر در حرکت
آمد و چون خاقان منصور از مرو گذشته بقصبه پنجده رسید بعضی از امرا التماس نموده رخصت طلبیدند که بقدم جلادت پیش رفته سر راه بر آن
شاهزاده بگیرند خاقان منصور از کرم جبلی تجویز این معنی نفرموده فرمود بیت چه کریم سر راه کشته پدر کشته بخت برگشته را میرزا
سلطان محمود بصحت و سلامت در حدود اندخود بمیرزا سلطان احمد پیوسته کیفیت حال بازگفته برادران بموافقت و مرافقت یکدیگر
ترک تسخیر دادند و از آب آمویه گذشته روی توجه بسمرقند نهادند اما خاقان مظفر لوا چون از قصبه پنجده کوچ فرمود بعد از طی یک دو منزل
امیر سلطان ارغون با جمعی کثیر از دار السلطنه هرات بموکب همایون رسید و بتقبیل رکاب انحضرت اشتیاق باز کرده بمضمون این
مقال بعرض رسانید بیت تخت جمشید و تاج افریدون ¤ ارزد و مند پای و آرک ثبت ¤ آنگاه خاطر ظفر پناه امیر شیخ ابوسعید خان
درمیان را بارادوی اهرات ارسال داشته چون مشار الیه بدان بلده فاخره در آمد جمعی از اهل فتنه و فساد که متعرض اموال رعایا
عبادی شده تا دیب فرمود و بساط عدل و داد ممهد گردانید فرمود تا منادی کردند که هیچ آفریده بهیچ جهة مزاحم و متعرض کسی نشود و
نصف و افتادار هرویان از جور و طغیان اوباش نجات یافته در روز هشتم ماه رمضان المبارک سنه ثلث و سبعین و ثمانمایه موکب
همایون خاقان منصور مصرع بخت و دولت بمعنان اقبال و نصرت در رکاب ¤ بشمال کوه باد و لنگا رسید سادات و قضاة و اکابر و اشراف

کران خبر بهجت اثر شنیدند برسم استقبال استعجال نمودند و با نواع التفات و اصطناع سرافراز گشته زبان بدعا و ثنا گشودند و بخت
حاجی بیک از فر نزول همایون رشک سپهر بوقلمون شد و روز پنجشنبه نهم امیر مبارز الدین ولی بیک از جانب مشهد مقدسه رسید
و بسعادت زمین بوس مشرف گردید و روز جمعه عاشر در مسجد دار السلطنه هرات خطبه بنام و القاب خاقان کامیاب تزیین پذیرفته
زر بسیار نثار پاشیدند و حضار آن بقعه متبرکه غلغله تهنیت و مبارکباد بگوش هوش چرخ نیلگون رسانیدند مصرع شاه عالی مکان
بنده نواز ¤ خسرو کامران عدل طراز ¤ چون قدم زد سوی سواد هرات ¤ گشت ظاهر ز مقدمش برکات ¤ روی زر شد مزین از نامش
نقش سکه موافق کامش ¤ یافت از نام شاه دین پرور ¤ سر منبر چو روی زر زیور ¤ آتش غبار فتنه نشاندند ¤ آتش ظلم فتنه جوی نماند
از سحاب عدالتش عالم ¤ گشت چون گلشن ارم خرم ¤ ذکر وصول خاقان منصور بباغ زاغان بروفق بحار ب امم و صدق تواتر عالم انسانی
افسر کیانی از چنبره تخت خسروانی اسعاد و تمتعی تواند بود که چون نیر دولت و اقبالش از مطلع سلطنت و استقلال طلوع کرده از آن
وادی نامرادی را در سایه لطف و انصاف جای داده از تاب آفتاب مهر و اشفاق برهاند و تشنه لبان مسالک پنداری را از زلال
عدل و احسان سیراب ساخته بفضای بر و امتنان رساند بگلزار ریاست و سرفرازی از آن در آید که بدست مرحمت و دلنوازی خار
از پای مستمندان بیرون آرد و چون پایه ایالت و کامکاری بنهال اقبال از آن ثابت شد که سایه مکرمت و دلداری بر مفارق پرگشته گسترانید معمار
همتش قصور جهانبانی بآن مقصد شید سازد که قصور قواعد مبانی شریعت غرا زمانی راه نیابد و انوار بهجتش از آفاق کشورستانی با بانت
لامع گردد که شرار شرر وحشت روزگار سالکان مسالک مسلمانی نتابد نظم بود مقصودش از گیتی ستانی ¤ رواج مقت غرا زمانی
چو اعلام ایالت برفرازد ¤ رعیت پروری را پیشه سازد ¤ کند تعمیر قصر عدل و احسان ¤ پی آسایش اشراف انسان ¤ و چون ولادت آن
کرم میرزا سلطان ابوسعید گورکان در قراباغ اران بتفصیل انجامید و دودمان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بغیر خاقان عالی
مکان ابوالغازی سلطان حسین بهادرخان گیتی ستانی که مصداق این مفهوم تواند بود موجود نبود پادشاه بی انباز که کلام
معجز طرازش له مقالید السموات و الارض بحر از طول و عرض مملکت او ثبت مفاتیح سلطنت ممالک خراسان را بر طبق والله یؤتی ملکه من یشاء
بقبضه اقتدار آن خسرو کامکار داد و در روز جمعه عاشر ماه رمضان سنه ثلث و سبعین و ثمانمایه از تخت حاجی بیک بباغ زاغان تشریف
برده قدم بر سریر جهانبانی نهاد و تختگاه خاقان سعید مغفرت پناه از یمن قدم آن پادشاه عالیجاه غیرت افزای اورنگ فیروزه نگار

مهر و ماه گشت و دار الملک اقلیم چهارم از رشحات سحاب معدلت آن سکندر دستگاه در نضارت از فلک هشتم درگذشت و آنحضرت
پشت بر مسند حشمت و کامرانی نهاده به دل قوی و امل فسیح روی بمشیت مهام جهانبانی آورد و پرتو عواطف و اشفاق بر عظیم امور جمهور
نزدیک و دور انگنده جناح مرحمت و احسان بر مفارق طوایف انسان بگسترد و در تقویت ارکان شریعت غرا و استحکام قواعد احکام
ملت بیضا از این مظاهر بقا و انجامید و در باب رعایت سادات و قضاة و فضلا و ارباب درس و فتوی نهایت سعی و اهتمام بتقدیم
رسانید نظم شد از انوار عدلش ملک روشن ¤ ز فیض همتش گیتی چو گلشن ¤ فرشته اهل عالم را امان داد ¤ بعهدش عدل کسری رفت بر باد ¤
اساس شرع از جیشش متین شد ¤ دعا گویش همه روی زمین شد ¤ و هم در آن اوقات که آن بانی مبانی کشورستانی با موالیس آل امانی
دست در آغوش داشت داعیه ازدواج با دره التاج سلطنت و کامرانی شهربانو بیگم بنت امیرزاده سلطان ابوسعید از خاطر عاطر سر
بر زده مجلس اشرف را بوجود سادات و قضاة و علما و اشراف زیب و زینت داده مهد عصمت را بآیین شریعت غرا الجابه نکاح در آورده
و محفل بهجت و شادمانی آرایش یافته و سپهر جهان دیده عقود جواهر زواهر که سالها در جیب و دامن پرورده بود بصورت نیاز نثار
کرد در وقتی که عروس سیم اندام ماه تمام در حجله فلک فیروزه فام نقاب از رخسار فایض الانوار برگرفت شاه عالیجاه با طلعتی چون آفتاب
بحجره مهد عفت ایاب خرامید و مغارنه برجیس برج کامکاری با ناهید برج نامداری سمت وقوع یافت اما بحسب اقتضاء قضا میان حضرت
اعلی و مهد علیا صورت الفت و استیناس اتفاق نیفتاده بعد از آن بچند گاه خاقان عالیجاه او را اطلاق داده بسمرقند فرستاد و خواهرش
پاینده بیگم سلطان را در حباله نکاح کشید چون بجانبین محبت و مودت بوقوع انجامید و هم در آن ایام کردند اشغال رو دیده پادشاه
گردون غلام بدیدن مخدرات مراد و مرام روشن بود باحداث باغ مراد که بعد از چند گاه بباغ جهان آرای موسوم شد فرمان نمود و معماران
مدقق و مهندسان حاذق چهار باغی وسیع چهار صد و چهل جریب و قصری رفیع در غایت زینت و زیب طرح انداخته استادان
بنا و مزدوران توانا آغاز کار کردند و در باب تکلف و لطافت و نظافت آن بوستان جنت صفت کمال جد و اهتمام بجای آوردند در اندک
زمانی باغ جهان آرای قابلیت جلوس همایون پیدا کرده خسرو کشورگشای از باغ زاغان بدانجا انتقال فرموده مادام الحیات در باب تزئین
و تعمیر آن گلشن فرخنده سمات نهایت سعی و اجتهاد مبذول فرمود لاجرم فضای دلگشایش چون روضه بهشت پر گل و ریاحین شده
و هوای روح افزایش مانند نسیم اردی بهشت فرح بخش دل غمگین گشت از نضارت ریاض خضرا فشش سبزه زار بهشت شرمساری برد

و از لطافت آب عذوبت مآبش چشمه حیوان عرق خجالت بر جبین آورد نظم لطیف و دلکش آبی و هوائی ¤ مبارک منزلی فرخنده جائی
درختان چون بتان قد کشیده ¤ ز یکدیگر بخوبی سر کشیده ¤ کنگره عمارت دلپذیرش زبان طعن بر خورنق سدیر دراز کرده و قصور
خاقانی قصورش از رفعت گنبد سپهر مستدیر گوی تفوق برده بیت از عمارات اوست در تشویر ¤ قبه نه سپهر و قصر سدیر ذکر وصول
زمره از امرای و صدور بملازمت خاقان منصور و بیان سرانجام بعضی دیگر مهمات هم در آن اوقات که دار السلطنه هرات محل
جلوس همایون شد غیرت کار گاه گردون امیر صاحب حشمت صایب تدبیر ملاذ علما اعاظم فضلای روشن ضمیر نظام الدوله
والدین امیر علیشیر از اردوی سلطان احمد میرزا عائد گشته بملازمت حضرت اعلی رسید و باصناف الطاف و اعطاف سرافراز گشته
در سلک خواص بارگاه جهان پناه منتظم گردید صورت حال بر سبیل اجمال آنکه آباء کرام و اجداد عظام آن آفتاب اوج احتشام از قدیم الایام
در سلک مخصوصان دودمان میرزا عمر شیخ بهادر ابن امیر تیمور گورکان انتظام داشتند و نقش منصب کوکلتاشی بقلم اعتبار بر لوح
خاطر اولو الابصار مرتسم گشته و آنجناب در ایام طفولیت و مبادی اوان صبی همواره در خدمت خاقان مظفر لوا بسر میبرد و در دو فنی
که آنحضرت با میرزا ابوالقاسم بابر مصاحبت می‌نمود امیر علیشیر نیز مصاحبت آن پادشاه عالیجاه اختیار کرده و چون میرزا بابر
وفات یافت بتحصیل کمالات و فضایل مشغول فرمود و در زمان دولت سلطان سعید بدار السلطنه هرات رفته روزی چند
در ملازمت آستان اقبال آشیان گذرانید اما فراخور حال ترتیب در غایت بتاف بنابر آن از خراسان بسمرقند رفته در خانقاه
خواجه جلال الدین فضل الله ابواللیثی ساکن گشت و اکثر اوقات را بمطالعه داشته گاهی با میر درویش محمد ترخان و امیر احمد
حاجی که صاحب اختیار سرکارهای ماوراء النهر بودند اختلاط می‌کردند و در این ایام که میرزا سلطان احمد بنابر توجه خاقان منصور بصوب
خراسان از آب آمویه بگذشت امیر نظام الدین علیشیر نیز همراه اردو روان شد و بعد از تحقیق خبر واقعه سلطان سعید و استیلای خاقان
مظفر لوا بر بلده فاخره هرات از امیر حاجی احمد اجازت حاصل نموده روی بهرات آورد و قرب بعید نظر سعادت ملازمت خاقان صاحب
نایید دریافت بعد از آنکه امداد روزگار مفارقت صوری دیده بدیدار طلعت فایض الانوار خاقانی روشن ساخته التفات و عنایات
بنهایت یافت و در روز عید از نتایج طبع وقاد قصیده غرائیه که ترتیب ان رشک لؤلؤ آبدار و غیرت افزای جواهر شاهوار
بود نثار بزم همایون فرمود و آن معنی موجب ازدیاد اعتقاد خاقان عدالت نهاد گشت و روز بروز اعتبار و اقتدار امیر فضیلت شعار

در خدمت آن پادشاه کامکار زیاده و بیشتر تا کار بجائی رسید که سرانجام تمامی عظایم امور جمهور ز بیک وه در برای صواب نمایش دانش تعلق یافت چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید انشاء الله تعالی و مقارن آن حال میرزا محمد سلطان که خواهرزاده خاقان منصور بود و میرزا الکچک لقب داشت با والده و والد خود میرزا سلطان احمد ابن میرزا عمر شیخ ابن امیر تیمور کورکان از طرف قراباغ اران بدار السلطنه هرات رسیدند و خاقان منصور ایشان را منظور نظر مرحمت و اشفاق گردانیده میرزا الکچک بعنایت جلیل و علم و طبل و حشم معزز و محترم ساخت و عنان اختیار ممالک شال بقبضه اقتدار او نهاد و هم در آن ولا شاه بیگی والی سیستان و امیر شیخ حسن تیمور بدرگاه عالم پناه رسیدند و ملحوظ عین عاطفت و مرحمت گردیدند و هم در اوایل جلوس خاقان منصور امیر سید مراد اعلاقچی که از معتبران دولت سلطان سعید بود با جمعی از قرابتان و خواجه قطب الدین طاوس سمنانی و مولانا قطب الدین خوافی و خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره از جانب عراق و آذربایجان بدرگاه خاقان عالیجاه رسیدند و امیر سید مراد بمنصب امارت مشرف گشت و خواجه طاوس مشرف دیوان همایون شده و مولانا قطب الدین بامر صدارت اختصاص یافته مهم وزارت تعلق بخواجه مظفر گرفت و در همان اوقات امیر زین العابدین از ولایت بملازمت خاقان خجسته صفات رسیده بتسخیر ولایت بلخ و شبرغان مامور گشت و باتفاق عم خود امیر محمد ابن امیر بایزید کارشناس ولایت به آنجانب شتافته امیر یار علی مغول که از قبل سلطان محمود میرزا در اندخود بود مقاومت روی نمود و یار علی گرفتار شده امیر زین العابدین آن ولایت را تحت تصرف در آورد و یار علی مغول بشهر فرستاد و شحنه سیاست خاقانی او را بقتل رسانید و در همان ایام خاقان گردون غلام امیر شیخ زاهد طارمی را بایالت ولایت استرآباد سرافراز ساخت و آنجناب به آنجانب رفته چنان شنود که میرزا منوچهر که برادر کلان سلطان سعید بود از واقعه قراباغ خود را بنواحی ساری رسانیده و لوای شوکت بلند گردانیده امیر شیخ زاهد آنحال محال در خاطرش نگذاشت و ناگهان بر سرش تاخت و وجود او را از زواجیات باز پرداخت و چون ایزد تعالی و تقدس بحکم لسنته الله بتبدیلا بر این جریان دارد که هرگاه صبح دولت و اقبال از مطلع امانی و آمال برآید آفتاب جاه و جلال طلعت عدیم المثال اطراف عالم را بپاراید و شام محنت و ظلام نوایب روی نماید و شب ظلمت انجام مصائب چهره گشاید در آن اوقات که نیر اقبال سلطنت و استقلال خاقان ستوده خصال ابو الغازی سلطان حسین میرزا اطراف ولایت خراسان منور ساخت ما بقیه لوای جهانگشای آنحضرت سایه حشمت بر مفارق متوطنان بلدان انداخت والده آنحضرت مهد علیا

فیروزه بیگم در چهاردهم محرم الحرام سنه اربع و سبعین در گذشت و در بهشت برین بازمره حور و عین همنشین گشت و خاقان منصور لوازم تعزیت قیام نمود و چند روز بخیرات کلام و اطعام مبادرت نمود و جهت مرقد معطر و مشهد مرحومه در کوچه خیابان حظیره در غایت تکلف و زیبائی بنا فرمود و الحال آن گلستان جنت نشان معمور است و گشتگاه جمهور نزدیک و دور هو العفو الغفور گفتار در بیان نهضت میرزا یادگار محمد از آذربایجان بعزم تسخیر مملکت خراسان و انهزام یافتن در آن اوان که میرزا جهانشاه ترکمان با میرزا سلطان ابوسعید کورکان صلح کرده از خراسان بصوب آذربایجان معاودت نمود میرزا یادگار محمد ابن میرزا سلطان محمد ابن میرزا بایسنقر ابن میرزا شاهرخ ابن امیر تیمور کورکان با شاره عزیز خویش پاینده سلطان بیگم که ملکه فاضله عاقله بود و در تربیت برادرزاده سعی بلیغ می نمود ملازمت میرزا جهانشاه اختیار کرده در غایت رفاهیت اوقات گذرانید و بعد از قتل آن پادشاه عالیجاه ابو النظر حسن بیگ چندگاه در ظل رایتش در تعظیم و احترام میرزا یادگار محمد بیک مبالغه فرمود و چون خاطر خطیر از امر سلطان جمع ساخت بعضی از امرا خراسان را با سپاه فراوان همراه شاهزاده گردانید و او را بتسخیر مملکت موروث ترغیب نمود و میرزا یادگار محمد بغرور موفور علم جهانگیری بر افراشته بخت بجرجان شتافت و امیر شیخ زاهد طارمی از صولت لشکر او انهزام یافت و چون این خبر بعرض خاقان منصور ابو الغازی سلطان حسین میرزا رسید امیر مبارز الدین ولی بیگ و امیر ناصر الدین عبد الخالق ابن امیر نظام الدین احمد ابن فیروزشاه بر سم ایلغار با فوجی از سپاهیان شجاعت آثار باستقبال مخالفان روان گردانید و ایشان از راه نیشابور بسلطان میدان رفته روزی چند رحل اقامت انداختند و خاقان منصور میرزا الکچی بیک را از عقب ارسال داشته شاهزاده در سلطان میدان با امرا ایلغار رسید آنگاه باتفاق روی بمیرزا یادگار محمد که از دیه استرآباد بیرون آمده بود نهادند و بعد از وصول بمنزل شوراب بعضی نشانه که از پایه سریر اعلی بدیشان رسیده عنان از میدان قتال پیچیده در کوه عروس بیلاق که برفعت و متانت رشک فلک اخضر و غیرت سد سکندر بود تحصن نمودند و میرزا یادگار محمد بپای کوه گردون شکوه رفته چون مشاهده فرمود که کمند اندیشه بکنگره تسخیر آن نمیرسد دامن تماشای فشانده و بار کربر فرس بسرعت طرف اسفراین راند و از آنجانب خاقان کواکب مواکب بتاریخ چهارم ربیع الاول سنه اربع و سبعین و ثمانمائه از دار السلطنه هرات رایات ظفر آیات افراخته مشهد مقدس را محل نزول همایون ساخت و اول طواف مرقد معطر سا و روضه جنت آسای امام علی موسی الرضا علیه التحیه و الثنا بجای آورده خدام و مجاوران آن سده سنیه را

بصلات و انعامات بنواخت و چون میرزا الکچی بیک و امرا ایلغار خبر وصول موکب نصرت شعار شنودند از کوه عروس بیلاق پایان خرامیده و در عقب میرزا یادگار محمد روان شدند و خاقان منصور از در آمدن میرزا یادگار محمد بولایت اسفراین وقوف یافته عزم توجه بمیدان رزم جزم فرموده بر النک نزادکان عبور فرموده از خلکان خبوشان و بلغور لقاح بشعب کوهی که در میان خبوشان و اسفراین واقع است در آمده میرزا الکچی بیک و امرا ایلغار در آن منزل بار دوی نصرت آثار رسیدند و خبر رسیدن میرزا یادگار محمد و سپاه آذربایجان رسانیدند و خاقان منصور چون از حال دشمنان مقهور خبر یافت سید مراد اعلاقچی و میر علی میر آخور و شیخم ابل و غلی را با هزار سوار جرار بر سم منقلای آن لشکر روان ساخت و آن شب بتهیه اسباب پیکار و استمالت مبارزان خنجر گذار پرداخت و امرا ایلغار با امیر علی جلایر و دوچار خورده آغاز کارزار کردند و امیر علی غالب گشته امیر سید مراد بقتل رسید و دیگران روی باردوی همایون آوردند ذکر محاربه خاقان منصور ابو الغازی در منزل چناران با میرزاده یادگار محمد صباح روز دیگر که خسرو فیروزه اورنگ بعزم حرب جنگ لوای بیضا در فضای سپهر خضرا برافراخت و از شعاع تیغ عالم اقطاع مواکب کواکب را انهزام داد و صیت فتح و فیروزی در بسیط غبرا منتشر ساخت خاقان مظفر لوا ابو الغازی سلطان حسین میرزا العزم ترتیب امور مصاف و رزم سالکان مسالک خلاف بدان پادل بجوشن حمایت الهی پوشیده بر بارکیر با نیذ نامتناهی سوار گشته در تعبیه سپاه ظفر علیه لوازم اهتمام بتقدیم رسانید سرداری میمنه را بمیر جلادت امیر مبارز الدین ولی بیک مفوض داشت و ریاست میسره را بامیر نجیه شهامت میرزا الکچی بیک و امیر عبد الخالق بازگذاشت و امیر حسن شیخ تیمور و اوی مغول و امیر شیخ ابو سعید خان در میان را بهر ولی معقر نمود و بنفس نفیس همایون در قلب لشکر فیروزی اثر مقام و آرام گرفت و سپاهی آراسته شد که بهرام برجنگ بر اوج سما از بیم پیکان خون افشان ایشان جوشن پوش گردید نظم

همه جهانگیر و دشمن شکن ٭ سپاهی چاراست فولاد تن ٭ همه تند خوی و همه تیز جنگ ٭ به صحرا چو شیر و به دریا نهنگ ٭ گرفته بکف خنجر خون فشان ٭ همه بوده و همه زور سرکشان

و از آنجانب ابو المظفر میرزا یادگار محمد شیدیز عزم بمهمیز جهالت تیز کرده بمیدان ستیز خرامیده روی بتعبیه لشکر آورده و خود در منزل کز بدر سیا جلایر را در برانغار جای داد و امیر احمد علی فارسی و امیر سلطان حسن ارهنکی را بجوانغار فرستاد و ایوب و شیخی جلایر و محمد کوکلتاش را هراول ساخت و کثرت عدد دیده مغرور بوده رایات نخوت برافراخت و سپاه عالم سوز شاهزاده در آن روز بکثرت از اوراق اشجار زیاده و بقوت از رستم و اسفندیار گوی التفوق ربوده بودند نظم

همه تیز خشم و همه کینه کوش ٭ همه همچو دریا بجوش و خروش ٭ گرفته بکف

تیغ بران همه ٭ که حمله بران غران همه ٭ و بعد از آنکه صف دو لشکر آن خسرو جلادت اثر در برابر یکدیگر بایستادند و سوران انداخته باشتعال آتش قتال فرمان دادند میرزا سلطان حسین چون آفتاب جهانتاب تیغ نزاندوده تنور برکشیده و مانند بهرام خون آشام در مقام انتقام ثبات قدم ورزیده و میرزا یادگار محمد پیکان دلدوز بزهر قهر آب داده خدنگ چهار پر بر کمان کیانی نهاد و فغان کرنا های و کوس کوش نظاره کیان آسمان رسید و غبار سم ستوران نقاب کحلی بر روی آفتاب عالمتاب پوشید نایره حرب آتش فنا در خرمن جانها افکنده و تند باد حمله نهال بقا از جویبار وجود برکند نظم

دلیران کین رایت افراختند ٭ بقصد یکدگر تاختند ٭ چنان ریخت خون تیغ خارا شکاف ٭ که شد لاله گون خاک دشت مصاف ٭

و در آن اثنا برانغار سپاه خاقان منصور امیر مبارز الدین ولی بیک حمله جوانغار مخالف را منهزم ساخت و امیر حسن شیخ تیمور از دست چپ در میدان تاخته بنیاد حیات فوجی از دشمنان برانداخت میرزا یادگار محمد چون آن شیر بیشه تهور امیر شیخ حسن تیمور را در جوانغار دید بدان طرف حمله آورد و آثار اقتدار اظهار ساخته بر عقب یال سپاه ظفر مآل گشت و خاقان رستم خصال آن حال مشاهده نموده بهادران موکب جلالت را فرمود تا شیر کردند و عقابان سهام خون آشام را از آشیانه کمان در پرواز آوردند نظم

دلیران دشمن کش تیز جنگ ٭ بسوی کمین تیز بردند چنگ ٭ بهر تیر گرگشتا انداختند ٭ یلی را ز زین سرنگون ساختند ٭

و با وجود وفور تیر مرگ تأثیر فوجی از شجعان ترکمان بحملات متواتر خود را نزدیک موکب ظفر مآثر رسانیدند و دست باستعمال تیغ و سنان برده نیران کارزار را مشتعل گردانیدند و در آن محل خاقان پردل بقوت شجاعت کامل و قدرت شهامت شامل بر سر دشمنان تاخت و بصرصر حمله قیامت نهیب تزلزل در ارکان جمعیت ایشان افکنده همه را پریشان و گریزان ساخت بیت

هر چند که نخجیر بود شده دلیر ٭ فی الحال گریزان شود از حمله شیر ٭

تیمور مصاف بازگردید و دود ٭ آهو به بر هژبر کی ماند دیر ٭

شجاعانی که در تاب و توانائی خود را از رستم و دستان زیاده می پنداشتند و در جرأت و جلادت اسفندیار روئین تن را فاشنیده گوش خویش می انگاشتند مانند پشه ضعیف سهاوکه باشد باد بستیز دوشا در گواکب که از اشعه انوار آفتاب گریزد از امیر از صرصر قهر پادشاه شجاعت پناه و لمعان سنان خاقان نصرت دستگاه روی توجه بوادی فرار نهادند و شیران تا ئید الهی و کارسازان تقدیر نامتناهی صیت روح افزای فتح و فیروزی و بشارت دلگشای ظفر و بهروزی در دادند و خاقان منصور گریختگان را تعاقب نموده و زمره از ایشان بضرب تیغ بهادران موکب نصرت نشان بقتل رسیدند و فرقه امیر بنجیه استظهار را

کرا ید ند پهلوان کاشانه و شیخ سید طغانه و محمد کوکلتاش و امیر ایوب و امیرزاده احمد و سلطان ارکی از جمله امرای بودند و امیر ایوب
و امیرزاده احمد علی فارسی و سلطان حسن شغاعت مخصوصان آستان سلطنت آشیان نجات یافته بقیه نام بردگان راه پایان عدم
پیمودند و خاقان منصور بعد از اختصاص به فتح و نصرت لوازم محامد مهیمن غفور بتقدیم رسانیده امیر شیخ حسن تیمور را بایالت استراباد
فرستاد و بنفس نفیس عنان عزیمت بمستقر سریر کرامت انعطاف داده و آن مسافت بعیده را در غایت استعجال و سرعت طی فرموده
چنانچه از مشهد مقدس در عرض سه روز بدار السلطنه هرات رسیده و در تخت حاجی بیک نزول نموده منتظران زوایای خمول (?)
و معتکفان حجابهای امیدواری دیده خبار کشیده و از غبار موکب سپهر مراتب روشن ساختند و لوازم شکر و ثنای یزد سبحانه و تعالی
بجای آوردند و بالقاء نذر و صدقات پرداختند و خاقان عالیشان در آن زمستان بباغ سفید براق قشلاق نموده ظل ظلیل عاطفت
و رافت بر مفارق متوطنان بلدان خراسان مبسوط فرمود **ذکر وصول بعضی از امرای میرزا جهانشاه به درگاه خاقان منصور و اتفاق (?)**
رایت دولت میرزا یادگار محمد با جهانشاه و در آن زمستان که خاقان والا شکوه ابو الغازی سلطان حسین بهادر در روی بهیه (?)
عیش آورده و بتجرع اقداح افراح پرداخته غبار شداید سفر و متاعب خوف و خطر از لوح دل میسترد یار علی ترکمان و پیرام و سایر مجموع
لشکر که از اعاظم امرای آذربایجان بود با هزار مرد شجاع باتفاق میرزا ابراهیم ولد میرزا محمد ابن میرزا جهانشاه و از امیر حسن بیک گریخته
عنان عزیمت بصوب خراسان انعطاف دادند و بکرپاس گردون اساس خاقانی رسیده باصناف الطاف سلطانه محظوظ
و مباهی گشتند و بتاریخ ششم رجب سنه اربع و سبعین و ثمانمائه قاضی علی که از جمله مقربان امیر حسن بیک بود برسم رسالت تشریف آورده
داد زبان آن پادشاه عالیشان بسمع اشرف خاقان عالی مکان رسانید که همواره میان آبا عظام و اجداد کرام با اساس مودت
و بنای محبت ارتباط و استحکام داشته و چون عنایت الهی در محار آنجانب را دفع فساد میرزا جهانشاه و پسر گشت میرزا سلطان ابو سعید
از شیوه ستوده اسلاف تجاوز نموده لشکر بآذربایجان کشیده هر چند از آنجانب تواضع و نیازمندی بوقوع انجامید فایده بر آن
مترتب نگردید عاقبت منتقم جبار او را با دو نمود و صورتی که در پرده غیب مستور داشت ظهور فرمود مدعا آن است که رابطه اتحاد و مودت
مرعی باشد و جماعت تراکمه قرا قویونلو که پناه بآن درگاه برده اند بدینجانب فرستد خاقان منصور قاضی علی را رعایت موفور فرموده
روزی چند اجازت مراجعت نداد و فرستادن امرای جهانشاهی را از مقتضای مروت مستبعد شمرده جواب ایلچیان قاصد ...

امیر حسن بیک را

امیر حسن بیک روان ساخت و در آن زمستان امیر مغول بایالت بلخ سرافراز گشته بدان ملک شتافت و شاه یحیی حاکم سیستان ...
زمام حکومت قهستان در قبضه اختیار امیر شیخ زاهد طارمی قرار یافت اما یادگار محمد میرزا چون از معرکه چناران بجد و دامغان و سمنان
رسید کیفیت تحیر (?) مضمون داشت با میر حسن بیک نوشته مدد طلبید و امیر حسن بیک در مقام امداد شاهزاده آمده امیر یوسف بیک
و امیر حسن بیک را که در سلک خویشان او انتظام داشتند با میر شاه منصور ابن امیر شهسوار قرا قویونلو و دو هزار سوار مکمل سلاح بکومک
میرزا یادگار محمد نامزد کرد و شاهزاده آماده رزم و پیکار گشته عنان مراجعت انعطاف داده در ولایت خراسان آغاز ظلم و بیداد نمود و هم
در آن اوان جمعی از کلانتران ولایت قاین بواسطه منازعتی که با اقران داشتند بکرمان رفتند و امیرزاده زینل بیک ابن حسن بیک را
ملازمت کرده بتکفل تسخیر قهستان گشتند و شاهزاده عالی هزار سوار مصحوب ایشان بدانجانب روان ساخت تا تسخیر بر امیر شیخ زاهد (?)
تاخته اساس حیاتش برانداختند و این خبر بدار السلطنه هرات رسید بعضی از مردم کوته اندیش مانند امیر ایوب و شیخی جلایر و نعمت
خوارزمی از خاقان معدلت کیش روی گردان شدند و بطرف اردوی میرزا یادگار محمد گریختند آنحضرت بفرار انجماعت التفات ننمود
امیر عبد الخالق و امیر فیروزشاه و پیرام ترکمان و یار علی ترکمان را با فوجی کثیر از لشکریان برسم ایلغار روان فرمود و چون این طایفه بمشهد
مقدس رسیدند بعضی از جنود میرزا یادگار محمد که در نیشابور بظلم و بیداد اشتغال داشتند در اسفراین باردوی شاهزاده پیوستند
و امرای ایلغار بالنگر کاه رفته خیمه اقامت بر افراشتند و میرزا یادگار محمد بسبزوار آمده آن بلده را بحیز تسخیر کشیده چون
این خبر بپیشگاه ضمیر خاقان عالیجاه رسید دانست که تا نفس همایون متوجه دفع اعداء روز افزون نگردد آنچه مراد است بوقوع
نخواهد پیوست بنابر آن در غره ماه رمضان با سپاه فراوان از بلده فاخره هرات نهضت فرمود در لنگر کاه امرای ایلغار را
بگرد و نمون (?) گردانیده عازم سبزوار شد میرزا یادگار محمد چون این خبر شنید سبزوار را بقاضی بیک که از سایر خواص بمزید اعتماد اختصاص
داشت سپرده و روی بطرف دامغان و بسطام آورد و بعد از آنکه ظاهر سبزوار محل نصب لوای خاقان کشور گشا گشت عساکر ظفر مآثر
زمانی آن بلده را در حیز تسخیر کشیدند و قاضی بیک را با هشتاد تن از معاندان مقید و مغلول گردانیده و قاضی بیک نه ماند و سایر ایران (?)
بزندان لحد شتافته بعضی از ارباب تولایت که دم از هواداری خدام حضرت شهریاری زده بودند مثل سید نصر الله ... و خواجه
معین مختار باصناف الطاف اختصاص یافتند و موکب نصرت شعار بعد از فراغ از مهم سبزوار متوجه میرزا یادگار محمد شده چون

موضع بخده (?) پایان ولایت بکر آباد معسکر خاقان ولایت نژاد گشت قراولان سپاه شاهزاده یار علی ترکمان و پیرام ترکمان
و شیخ اویس (?) اغلی که برسم ایلغار از اردوی ظفر آثار بیرون رفته بودند دوچار خوردند و در سر پل جاجرم شعله تیغ و تیر معرکه کرده قراولان
میرزا یادگار محمد مغلوب شده و امرا اعظام نعمت خوارزمی و عبد الله جلایر و قاسم دولت ملک و طایفه دیگر اسیر ساخته بپایه سریر اعلی آوردند
و از جمله اسیران شخصی که نوکر خاصه حسن بیک بود محفوظ عین کرامت گشته سایر آن طایفه بسیاست شحنه قهر اختصاص یافتند آنگاه ماهچه
علم آفتاب علیه در آن منزل در حرکت آمده پرتو وصول بر قصبه جاجرم انداخت و در آن موضع فلک ستیزه کار شیوه ناساز کار ظاهر
ساخت   کار فلک اینچنین بود پیوسته
در آن ایام که جاجرم از فر نزول خاقان منصور رشک گلستان ارم و باغ خرم بود و زمانه بی آزرم و سپهر بی آزرم آغاز ستمکاری
کرده این خبر در معسکر ظفر اثر شیوع یافت که میرزا یادگار محمد سلک جمعیت امیر شیخ حسن تیمور را که بر وجه استراباد نشسته بود بسر پنجه تجاسر (?)
از هم گسیخت و حسن بقلعه شاه جهان گریخته بعد از چند روز بیرون آمده بدست نیازمندی در دامن دولت شاهزاده آویخت و بمجرد انتشار آن خبر
فوج فوج از سرداران صف شکن از موکب خاقان تهمتن فرار نموده روی باردوی دشمن آوردند لاجرم آنحضرت بر سایر امرا و ارکان دولت
بی اعتماد گشته جهت رعایت حزم روزی چند از اقبال بمیدان رزم در گذشت و از جاجرم کوچ فرموده پس از قطع منازل بمشهد مقدس
رضویه شتافت و التجا بعتبه علیه امام واجب الاحترام افتخار آل خیر البریه علی ابن موسی الرضا علی آبائه الکرام علیهم التحیة و السلام نموده اداء
طواف آن قبه عرش مطاف بجای آورده و نقارات دولت را از بارگاه واهب العطایا مسئلت کرده بطرف پل خاتون که محل اردوی
همایون بود روان شد و بعد از وصول بدان موضع بموقف عرض رسید که در هرات غوغای عظیم دست داده و تقدیر ملک قدیر ابواب
بیداد بر روی متوطنان آن دیار گشاده و تبیین این مقال آنکه در خلال احوال گذشته خواجه عبد الله خطیب بخواجه قطب الدین طاوس
سمنانی سخنی تقریر آمیز بعرض حضرت خاقانی رسانید و خواجه طاوس مواخذه و مقید شده و مبلغ سیصد هزار دینار کپکی فرو داده
و خواجه عبد الله بجای او در منصب اشرف دیوان اعلی دخل کرده و در این اوقات که پرتو یان از سایه چتر معدلت خاقان منصور دور مانده
بودند خواجه عبد الله که باتفاق خواجه نظام الدین بختیار سمنانی در هرات بسر انجام مهام دیوانی دخل داشت بر عجزه و رعایا روی ظلم
کرده و باتش بیداد و آزار سینه مظلومان بر آورده کار رعایا باضطرار رسیده مهم بدانجا انجامید که عوام الناس هجوم نموده در روزی که در ...

دار العداله میرزا شاهرخ

دار العداله میرزا شاهرخ نشسته بود و ابواب انصاف بر روی خلایق بر بسته سنگباران کردند و او یکی از خانهای مدرسه ... (?)
از آن مهلکه جان بیرون برده و چون در منزل پل خاتون این خبر بعرض همایون رسید یکی از اعیان ملازمان آستان سلطنت آشیان حسب
فرمان واجب الاذعان بشهر شتافت و خواجه عبد الله را بند کرده باردوی همایون رسانید متعاقب آنحال خاقان ستوده خصال
امیر نظام الدین علیشیر را جهت تمهید بساط عدل و انصاف و رفع رسوم ظلم و اعتساف بدار السلطنه هرات ارسال داشت و ... (?)
در باب استمالت متوطنان آن دیار شرف اصدار یافت و امیر علیشیر بدان بلده فاخره شتافت و بمقتضای عادت جبلی خویش
جراحات ایام را بمراهم مرحمت مبدل ساخت بقدر مقدور باستمالت مظلومان و ستمدیدگان و استیصال نهال ظلم و عدوان پرداخت
و فرمودات شان فتنه نشان را روز جمعه بر سر منبر خواندند لاجرم خلایق مطمئن و آسوده خاطر گشته زبان بدعای دوام دولت خاقان
و ازدیاد جاه و جلال سلطانی گشودند و چون نظام الدین علیشیر باردوی همایون معاودت نمود خواجه نظام الدین بختیار مقید و بی
اختیار گشت و خواجه قطب الدین طاوس نوبت دیگر بر مسند اشراف دیوان نشست و بعد از آن اردوی همایون از پل خاتون
بصوب قلعه تور روان شده خاقان منصور بطرف دار السلطنه هرات نهضت فرمود و بتاریخ یازدهم ذیحجه مذکوره بباغ نظرگاه
نزول نموده در هفدهم از آنجا بالنگ میر تور که در برابر پل سالار است شتافت از آنجا میرزا یادگار محمد چون از نهضت موکب ظفر انتما (?)
وقوف یافت بوصال عروس مملکت خراسان امیدوار گشته تا مشهد مقدس عنان یکران باز نکشید و هم در آن ایام میرزا سلطان
محمود از آب آمویه گذشته در حدود بلخ دخان طغیان باوج آسمان رسانید و این اخبار در اردوی ظفر آثار اشتهار پذیرفت طایفه
که پرده شقاوت بصیرت ایشان را پوشیده بود قدم در بیابان فرار نهادند و این معنی موجب پریشانی ضمیر منیر حضرت خاقانی گشته
مناسب چنان نمود که چند روزی از مقابله و مقاتله اعادی تغافل ورزد و از النگ میر تور بدشت سقلمان نزول فرموده و در آن منزل ... (?)
از مردم بی عاقبت از موکب همایون تخلف جسته عنان بصوب فرار انعطاف دادند و پریشانی تمام باحوال اردوی خاقان گردون
شکوه راه یافته اعلام نصرت فرجام از آنجا برباط تغوزرباط متوجه تیر توگشت مصلحت آنکه ... همایون را در انحصار (?) ...
سپهر دوار از گنبد ثوابت روزگار مصون و محروس است مضبوط سازد و بنفس نفیس همایون بهر جا مناسب دانند ... توجه فرمایند
و بعد از وصول بجده (?) و آن موضع احمد توقچی که از خاک بر کرده آنحضرت بود پیغام فرستاد که اگر حضرت اعلی با یکه و نوکر تشریف آورده (?)

در قصور ابلیک یم و در طریق و اطاعت سلوک می نمایم خاقان سعادت شعار از شنیدن این سخن بر آشفته عنان یکران بصوب کنار آب مرغاب انعطاف داد و چون بمقصد رسید از آنکه میرزا ابراهیم پرعلی و یار علی و فا یتمس واکثر مردم ماوراء النهر سلطان بایزید اغلان و سلطان ارغون و شیخ درویش قوچین سالک فرار گشتند لاجرم جرئت عظیم بر ضمیر خسرو جهانگشای طاری شد نیت آنکه بکدام طرف توجه نماید در آن اثنا قاصدی یوسف نام از نزد امیر مظفر برلاس بدرگاه گردون اساس رسید و عرضه داشتی رسانید مضمون آنکه فوجی از بندگان خدمتکار و مخلصان اختصاص آثار چون سید محمد ارلات با چهار فرزند ارجمند و جمعی کثیر از مردم دولتمند در نواحی قیصار بهواداری موکب نصرت شعار اجتماع نموده اند و انتظار طلوع رایت علم انجم حشم میکشند امیدواری آنکه میرزا این مهجوران موافق مقصود نوازش کرده تا آنچه مرام خدام عالیمقام باشد بوقوع پیوندد و این التماس بعز قبول اقتران یافته هوای قیصار از غبار سم سمند پادشاه کامکار رشک آثار گشت و امیر مظفر برلاس بعز زمین بوس سرافراز شده لوازم اخلاص و بندگی و مراسم نیاز سرافکندگی بجای آورد و نسیم عنایات خاقانی از مهب مهربانی بر ریاض آمالش وزیده ثمره مقصود بحصول شجره بهبود امیدوار گشته و از قیصار نهضت همایون بمیان ولایت اتفاق افتاده امیر میر محمد با اولاد و اقربا به تقبیل قوایم سریر رسیده و اشتقام نموده بوفور الطاف خسروانه و اعطاف پادشاهانه از اقران و امثال امتیاز و استثنا یافتند و از آنجا قرین یمن و سعادت کوچ بوقوع انجامید و چهار باغ قصبه میمنه از غلغله کوس نزول همایون پر آوازه گردید و از اطراف و جوانب جمعی کثیر از اهل اخلاص بملازمت سده علیه مرتبت رسیده بمکارم اخلاق خسرو آفاق بهره از مرحمت و اشفاق سرافراز گردانید حضرت خاقانی در همان منزل اقامت داشت و در آن وقتی که رایت نهضت بصوب سقر بر افراشت

ذکر جلوس میرزا یادگار محمد بر سریر سلطنت خراسان و بیان شمهٔ از حسب تعدی امرای آذربایجان

در آن اوان که خاقان عالیشان ابوالغازی سلطان حسین میرزا از الکای شبرغان بصوب قلعه نیره توکوچ فرموده هنوز میرزا یادگار محمد میرزا در ولایت طوس بود اما عمه شاهزاده پاینده سلطان بیگم بتحریک امیر فریدون برلاس و سلطان احمد چارسه از آنکه در بیرون هرات داشت شهر را آن بلده فاخره جهت برادرزاده ضبط نموده و نقاره شادیانه زده فرمود که تا روز جمعه ششم محرم الحرام سنه خمس و سبعین و ثمانمائه خطبه بنام میرزا یادگار محمد خواندند و در آن ایام مولانا حسین شاه شاعر قصیده در مدح پاینده سلطان بیگم در سلک نظم کشید که مطلعش این است بیت

همچنان کز فضل حق خاتم بسلیمان رسید ٭ ملک بلقیس زمان پاینده سلطان را رسید ٭

و چون میرزا یادگار محمد بولایت

جام مراد رسید

جام مراد امید با پسر الکا بر و اشراف بلده هرات استمالت نامها روان گردانید و از شمال شهر گذشته از عقب ابوالغازی سلطان حسین میرزا بکنار آب مرغاب رفت و امیر شیخ حسن تیمور را بضبط آن حدود تعیین نموده رایت عزیمت بمستقر دولت و وطن انداخت و از راه بابا سنجاب بسواد هرات درآمده سادات و قضات و اکابر و اعیان برسم استقبال استعجال نمودند شاهزاده بتعظیم شان قیام فرموده همه را بنوازش پدرانه سرافراز ساخت و آن روز که قمر در طریقه محترقه بود با النگ کهستان منزل گزید و روز دوشنبه نهم محرم که دیگر روز تاریخ جلوس بود بباغ زاغان شتافت و سریر سلطنت خاقان سعید را که چندین سال از فروغ طلعت آنحضرت عاطل مانده بود از پرتو انوار جبین آفتاب قرین منور گردانید و امرای آذربایجان که قراتیان ابوالنصر حسن بیک و کامکار شاهزاده بودند در خراسان میل اقامت نموده و انتخاب بهترین اراضی و باغات و بساتین سلاطین و منازل جنت آیین فرود آوردند و غایت رعایت درباره ایشان بتقدیم رسانید و حسن جان مقرر شد که در خطبه بعد دعای دوام دولت امیر حسن بیک بر زبان رانند آنگاه میرزا یادگار محمد را نام برند و میرزا یادگار محمد بعد از تمکین بر سریر جهانبانی منصب اشراف دیوان را بخواجه قطب الدین طاووس سمنانی مسلم داشت و زمام سرانجام امور ملک و مال را بقبضه اختیار پاینده بیگم بازگذاشت و چون آن شاهزاده در سادگی بعیش و عشرت بسیار مشغوف بود و اکثر اوقات را بتجرع باده گلرنگ و استماع نغمه عود و چنگ صرف می نمود و اصلا پروای ضبط امور مملکت نمی کرد و از هر کس خللی صادر شد بجای نمی آورد و امرای ترکمان در اطراف و اکناف ولایت خراسان ابواب جور و طغیان بر روی رعایا و برزگران کشودند طوفان بلا بالا گرفته بسیاری از خراسانیان قدم در وادی جلا نهادند و ظلم و تعدی امرای آن سرزمین زنبیل بیک که در ولایت قهستان بود از حد اعتدال در گذشت و در خلال آن احوال امیر حسن شیخ تیمور که جهت ضبط کنار مرغاب متعین بود بواسطه کدورتی که از امیر علی جلایر در خاطر داشت از راه سرخس تلعان کرسیوز خال و توجه نمود این امور موجب آن شد که کرت دیگر آفتاب دولت خاقانی بدولت اقبال از افق دارالسلطنه هرات طلوع فرمود

گفتار در بیان توجه خاقان منصور بمستقر سریر دولت بعد از تقدیم مشورت با امرای صاحب رای دانش حشمت

در آن ایام که قصبه میمنه از میمنت مقدم معز السلطنه و الخلافه ابوالغازی سلطان حسین میرزا غیرت افزای فردوس اعلی بود و علی التعاقب و التوالی بتجرع شراب انگور کامی است و کامی محرورات هرگز خیال ضبط ملک و مال در کاخ دماغ نمیگذارد و در هیچ وقت نقش لشکرکشی و کشورگشائی برلوح دل نمی نگارد و از ابطال اعیان حضرت او صورت فراغت در بلاد خراسان مسدود گردیده و از ضلالت ارکان دولت او

مبانی شرع شریف و قواعد منیف بانهدام و انعدام نزدیک رسیده بنا بر آن خسرو منصور مظفر لوا بدیدن فتح و فیروزی واثق گشته رای جهانگشا بر آن قرار داد که یکبارگی بجانب دارالسلطنه هرات تازد و بصرصر حمله قیامت اثر نهال اقبال مخالفان از بیخ و بنیاد براندازد پس در خلوتی که در بارگاه جهان پناه بر روی غیر بسته با امیر نظام الدین علیشیر ابواب مشورت باز گشاد و شمه از مکنون خاطر آن امیر صاحب تدبیر در میان نهاد و آنجناب شرایط تحسین و آفرین بجای آورده در حفظ این سر دقت فرموده فرمود که اگر این سخن فاش نکرده شدی بهتر بودی خاقان منصور پرسید که این سبب همه مبالغه و الحاح درین باب چیست امیر عالیجاه جواب داد که عدم افشای این راز از جمله واجبات است زیرا که مردمی که از موکب همایون گریخته نزد میرزا یادگار محمد میروند اگر ازین داعیه وقوف یابند بشهرت کیفیت حال او بعرض او رسانند و هرگاه پرتو شعور شاهزاده بر مکنون ضمیر آفتاب تاثیر افتد سالک طریق حزم و احتیاط گردد و آنچه مقصود است بحصول نه پیوندد و بر تاکید امر ستر و خصال آنکه آن خیال را بر سایر امرا اظهار سازد و رایت نصرت برافراخته از میمنه کوچ فرمود و بطرف کنار مرغاب روان شد پس از قطع منازل در لوکر نزول نمود و آنگاه امرای عالیمقام و نوئینان جم احتشام را در مجلس جای نشانده مافی الضمیر خویش ظاهر ساخت و بمقتضای کلمه و شاورهم فی الامر بجای آورده بار مشورت پرداخت تمامی آنجماعت متفق اللفظ و المعنی گشته عزیمتی را که در خاطر عاطر قرار یافته بود تحسین کردند و بطوع و رغبت اظهار انقیاد و اطاعت نموده لوازم دعا و ثنا بجای آوردند و خاقان دشمن شکن بوثوق تمام و اعتماد ما لاکلام از لوکر روان شده سرپل امان از فر نزول همایون غیرت سپهر بوقلمون گشت و در آن مرحله امیر محمد ارلات و امیر ساربان حسب الحکم موجب فرمان واجب الاذعان جهت حراست و محافظت اردو همایون توقف نمودند و سایر امرا و ارکان دولت در رکاب سعادت منقبت تصمیم عزیمت فرمودند

ذکر نهضت رایت ظفر مآل بجانب دارالسلطنه هرات بر سبیل استعجال و کشته شدن میرزا یادگار محمد بجمیع تقدیر مالک الملک ذوالجلال

سلاطین که کشورگشائی کنند ٭ بتوفیق حق پادشاهی کنند ٭
چو تایید یابند از لطف حق ٭ شود حال ایشان بدیگر نسق ٭
نباشد چو دیگر کسان کارشان ٭ بود بوالعجب جمله کردارشان ٭
بترسند از دشمن کینه خواه ٭ ندارند باک از جهانی سپاه ٭
چو سازند اعلام همت بلند ٭ بیک بنده خلقی بهم کند ٭
اگر فکر تسخیر کشور کنند ٭ بیک حمله ملکی مسخر کنند ٭
شبی گر خیال شبیخون کنند ٭ بیکدم جهانی دگرگون کنند ٭

مؤید این معنی و مصداق این دعوی آنکه در آن ایام که میرزا یادگار محمد در دارالسلطنه هرات در غایت عظمت و احتشام مقام و آرام فرموده بود و چند هزار سوار بهرام انتقام صبح و شام ملازمتش می نمودند و از خراسان تا بغداد ملک

بود در تحت

بود در تصرف داشت ابوالغازی سلطان حسین میرزا اصلا از کثرت عدد و عدد مخالفان نیندیشیده با اندکی از ملازمان رکاب نصرت انتساب از کنار آب مرغاب یلغار فرموده عنان یکران به آن صوب گردانید فلک الافلاک در شبانروزی عالمی پیمود و بیک گام سحری بباغ زاغان نزول کرد و میرزا یادگار محمد را بجهان جاودان روان فرمود **نظم**

شنیده ام که بشه مشتری جبین بهرام ٭ که داشت رایت او بر فلک سرافرازی ٭
هزار بار از آن این هنر عجب تر است ٭ که ساخت دولت سلطان حسین ابوالغازی ٭

شرح این واقعه چنان است که چون خاطر اقبال مآثر حضرت خاقانی و جمهور ملازمان موکب آن سپهر کامرانی بر تصمیم آن عزیمت قرار یافت در کنار آب مرغاب با ششصد و پنجاه سوار که بنوک سنان خارا شکاف کلف از روی ماه بربودندی و بزخم پیکان دیده دوز خون از شریان شهاب ثاقب گشودندی **بیت** چو تیغ آختگان پاک عنصر ٭ بر تیغ نوشته یا رب انصر ٭ در غایت استعجال بجانب مستقر جاه و جلال یلغار فرموده و بعد از طی منازل نیم شبی در باغ رباط فرود آمده چاشتگاه روز دیگر از آنجا براه لنگر باباخاکی توجه نمود و دو علم مؤیدات فتح و ظفر که در اثنای راه موجب وثوق شد و سپاه گشت یکی آنکه قدوه اهل جذبه باباخاکی که از مبادی ایام شباب تا زمان ظهور شیب از اختلاط شیخ و شاب احتراز و اجتناب کرده در دامن کوهی در کنج عبادت فرو برده بود چون خبر وصول لوای کشور کشای همایون شنود بخلاف معهود مایل ملاقات خجسته صفات گشته خود را منظور نظر آنحضرت گردانید و غنی دکماجی پیشکش فرموده التماس نمود که ساعتی منزل او را بنور حضور منور سازند و خاقان منصور ملتمس او را مبذول داشته اقصد در خانه درویش نشست که ما حضری کشید آنگاه روی بهرات آورده باباخاکی با قله کوهی که مر عبور سپاه ظفر اثر بود مراجعت کرده نیزه خود را بجانب خاقان منصور داده در غایت غضب بطرف هرات سه نوبت بدست اشارتی فرمود که مشابه راندن تیغ بود و سوران انداخته گشت و خاقان منصور باستظهار قوت صوری و معنوی سمند عالم نورد را بر راه سواد شک انعطاف داد و چون شب در آمد برسم قراولان ایلغار برسم زبان گیری پیشتر فرستاده در صحرای سواد شک شخصی که در غار دیگر گذشته از پیش میرزا یادگار محمد بیرون آمده بود بموکب همایون رسید از تقریر او بوضوح پیوست که مخالفان دولت قاهره از توجه لوای جهان نما خبر ندارند لاجرم خاقان ظفر حشم در طی مسافت بیشتر از پیشتر سرعت فرموده هماهنگ از نزد شبرم قراول معتمدی رسید و خبر رسانید که تا چشمه چهر دوک قوم غبر غفلت و عدم شعور از هر دیان چیزی نشنودم و آن شب شب شنبه بیست و سیم صفر بود و در وقتی که ماه طلوع نموده ماهچه علم آفتاب بیم

پرتو وصول برچشمه جهر ووک انداخت و دران موضع سپاه نصرت پناه جبه پوشیده مستعد قتال گردیدند بموجب فرمان واجب الاذعان
امیر مظفر برلاس و شیخ ابوسعید جان قربان و امیر ابراهیم برلاس و درویش علی ارلات با صد و پنجاه مرد شجاعت صفات جهت
گشادن دروازه بزرگ باغ زاغان پیشتر روان گشتند و حاجی محمد خسرو بمصلحت زبان گیری در عقب ایلغار در حرکت آمده تا نزدیک
باغ زاغان رفته و بازگشته عرض کرد که میرزا یادگار محمد در غایت غفلت مانند بخت خود در خوابست و خاقان منصور از استماع این خبر
خوشدل و مسرور شده براه کوچه خیابان بسان سیل شتابان اردوی بمقصد آورده و بعد از وصول بمزار علامه رازی میرزا کیچیک
کوکه امیر مظفر ارسال فرموده که اوزبک و سلطان خواجه اوزبک با جماعتی اوزبکان بدان دروازه باغ که متصل مدرسه
مهد علیا مرحومه گوهرشاد آغاست روانه گردانید و میرزا سلطان احمد را با فوجی لشکریان بآن دروازه که بطرف مزار پیر مجد خواجه
ابو الولید احمد است روان ساخت و امیر ناصر الدین عبد الخالق و امیر ولی بیک را بجانب در فیروزشاه که منزل امیر علی جلایر بود
فرستاده و بنفس نفیس همایون با هشتاد نفر از لشکریان از عقب امیر مظفر نهضت فرموده و در اثنای راه یادگار میرآخور از پیش امیر مظفر
رسیده و عرض کرد که امرای عظام دروازه باغ زاغان را بسان جبانی دشمنان در هم شکسته در آمدند لاجرم آنحضرت مانند شهباز تیز
پرواز بجانب باغ زاغان شتافته تا باغ شمال که خوابگاه میرزا یادگار محمد بود عنان یکران بازنکشید و خرگاه که در نواحی قصر آن باغ
مرتفع گشته به بعضی از مخصوصان اشارت فرمود که بدان خرگاه در آیند و هر کسی که در انجا یابند بملازمت رسانند مقرب حضرت خاقانی
قدم جلادت پیش نهاده و امیر بابا علی را که در آن زمان در ملازمتش میبود در درون خرگاه فرستاد و او بعد از احتیاط باز آمده عرض
کرد که درین خرگاه هیچکس نیست انگاه خاقان منصور کوشک را احاطه کرده ملازمان موکب همایون را بصعود امر فرمود اما از هیچ جوابی
نشنود زیرا که وهم بر ضمایر ابحاث استیلا یافته از امیر نظام الدین علیشیر اجازه طلبیده اسب خود را با امیر بابا علی سپرده شمشیر از نیام
کشیده مانند شهباز دست گرفته و از راه غیر معهود آغاز بالا رفتن کرد و بعد از آن خاقان ظفر نشان امیر قلعلی را نیز بآن مامور گردانید
و مقارن این حال میرزا اسمعیل فراش از باغ بیرون تاخته دسته شمع بدست آورده روشن ساخت و بباغ در آورد و بدان جهت چراغ دولت
موکب همایون برافروخته بسوختن خرمن زندگانی دشمنان واثق گشتند و از محال مسعود بر آن قصر بر آمدند و حاجی علی پیاده میرزا یادگار
محمد را بر ساده نشیم خفته یافته دستگیر کرد و امیر قلعلی شاهزاده را از وی ستانده از راهی که امیر علیشیر صعود نموده بود پایان برد و کشتن

کشتن بنظر

کشتن بنظر پادشاه عالیشان آورد بیت نزا گفت که در باغ عیش بستد و نازه می شبانه خورد و خواب صبحگاهی کن ٭ خاقان
منصور بواسطه مرحمتی که جبلت همایونش بدان مفطور بود با میرزا یادگار محمد آغاز تکلم کرد و میخواست که از سر خون او در گذرد اما امرای عظام
بقای شاهزاده را مستلزم فنای خود میدانستند بتجویز تجاوز از آن معنی می نمودند لاجرم جهانگیر نظم اجل خانه تن را بپرداختش بیک تیغ
تخت بر تخته انداختش ٭ جهان کار ازین گونه بسیار کرد ٭ زمانه نخستین نه این کار کرد ٭ جهانست این چرخ فیروزه فام ٭ که گردید گرد و بسی سام
جام ٭ جهانست این زال زیبا لقاب ٭ که در عهد جم بود و افراسیاب ٭ مولانا کمال الدین عبد الواسع در تاریخ واقعه میرزا یادگار محمد
گوید بیت شد شهر صفر شهید و هم شهر صفر ٭ از سال شهادتش و هدید باز خبر ٭ و چون این خبر غریب و حادثه عجیب بسامع امرای ترکمن
که طایفه در باغ نو و زمره در باغ زغنده اقامت داشتند رسید جهان پیش ایشان از غایت اضطراب تنگ آمد و فرار داده مضمون سیهزم الجمع
و یولون الدبر وصف الحال ایشان گشت عواطف خسروانه و مراحم پادشاهانه جرایم جمعی را از امرای جغتای که از ظلال لوای خاقانی
کشور گشای گریخته بمیرزا یادگار محمد پیوسته بودند بموجب شفاعت بعضی از ارکان دولت بعفو و اغماض مقابل گردانید اما علی جلایر کوکه
خاقان مهمات شاهزاده بود روز دیگر بیاسا رسید العظمة والکبریاء لله العلی المجید ذکر جلوس خاقان منصور کرت دوم
بر سریر سلطنت و رفتن بجانب مرو جهت مخالف اندیار روز دیگر که سر تو آفتاب از گرفت ابر چهره زیبا لقاب ٭ پرتو اقبال بر عالم
فکند او بر سریر سروری شد کامیاب ٭ خاقان والاجناب ابو الغازی سلطان حسین میرزا سلطنت جهانبانی را از فر طلعت خورشید
سیما طبیعت افزای سپهر خضرا گردانید و در استمالت خاطر اکابر و اصاغر لوازم اجتهاد مرعی داشته در باب تمهید بساط عدل
و انصاف فرامین مطاعه بنفاذ رسانید خاتم شهریاری که دست بدست میگردید بانگشت اقتدار خسرو کامکار قرار یافت
و روزگار ناساز کار که غبار آزار در زمین دل صغار و کبار بیکشت نهایت پذیرفت سادات عظام و قضاة اسلام و علمای کرام و فضلای
عالیمقدار افاده و آثار که در انتظار روزی چنین شبها بروز گذرانیده بودند باستان بارگاه سدره اشتمال شتافته مراسم تهنیت
فتح و فیروزی اداکردند و سوختگان نایره بیدادی و خاک شدگان وادی نامرادی از افاضه عام لطف عام پادشاه گردون غلام
امیدوار گشته مضمون آیه کریمه فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها بر زبان آوردند و بی شایبه تکلف و تخوری وفایه
تضعیف مرح گستری مردم هرات را آن روز مانند عید سعید بود و بسان ایام نوروز خرم و فیروزی نمود نظم جهان کهنه را از نو

زنده گردید بافت ٭ ز فرخ طلعتش فرخندگی یافت ٭ شاه از برج شرف خور عالم افروز ٭ زمستان رفت و آمد روز نوروز ٭ و خاقان منصور چون روز
متوجه بتدارک اختلال احوال مظلومان شکسته بال گشته در حضور قاضی قطب الدین احمد الامامی و مولانا کمال الدین شیخ حسین الیقوری
حکم فرمود که رعایا و مزارعان و محترفات و پیشه وران بلده و بلوکات مدت دو سال از وجوه خارجی و در لشکر معاف و مسلم باشند
و عمال و دیوانیان جهت طلب آن وجه تنگ بر ایشان نگیرند و آن پادشاه عالیجاه در روز پنجشنبه بیست و پنجم ماه بزیارت منبع
بارگاه حضرت باری خواجه عبد الله انصاری بگازرگاه تشریف برده روی نیاز و اخلاص بر آن سده سنیه سوده نسبت بمجاوران
انجا لوازم نوازش بجای آورد و در آن منزل شریف مولانا کمال الدین شیخ حسین را از نزدیک بمسند سلطنت طلبیده و گفت دار السلطنه
هرات بدستور زمان سلطان سعید ضبط باید نمود و اگر بنفس من یا برادر یا فرزندم حد شرعی متوجه شود در اجرای آن تأخیر نمی باید فرمود و درین
قضایا پس خاقان منصور در باب رعایت جانب اصحاب شریعه احکام مطاعه بنفاذ رسیده و در تشیید ارکان دین قویم و قواعد ملت
مستقیم مساعی جمیله مبذول داشته بساط شریعت پروری مبسوط گردانید و هم در آن وقت بمسامع جلال پیوست که میرزا الغ بیک
ولد سلطان ابو سعید میرزا که از کابل بحدود بلخ آمده بود و باتفاق برادر خویش سلطان محمود میرزا محاصره آن بلده می نمود از انجا
بجانب مرو تاخته شعله پریشانی در خرمن جمعیت متوطنان آن ولایت انداخته از استماع این خبر صرصر غضب خاقان والاگهر در اهتزاز
آمده رایت ظفر طراز جهت استیصال نهال اقبال اهل خلاف بصوب مرو نهضت فرموده و چون بند چرکس از قزل همایون از رشک
افزای سپهر فیروزه مفرش شد بوضوح پیوست که اعادی دولت روز افزون از توجه موکب فیروزی نشان خبر یافته عزم فرار جزم کرده اند
و خاقان منصور بسرعت هر چه تمامتر از جیحون عبر نمانند باد از آب گذشته متوجه مرو گشت و میرزا الغ بیک و اتباع او تاب مقاومت
با آنحضرت در حیز قدرت خویش ندیده بسان خیل نجوم که قبل از طلوع خورشید گریز بر ستیز اختیار نمایند عنان بصحرای فرار کرد اند
بیت همسوز خسرو خورشید روی ننموده ٭ ستارگان بگریزند و جای بگذارند ٭ و خاقان منصور در غایت حشمت و کامرانی بمرو
در آمده آن زمستان آنجا طرح قشلاق انداخت و اکثر اوقات خجسته ساعات بتعمیر بلاد و ترفیه عباد و تمشیت امور سلطنت و ترتیب
سالکان مسالک پهلوانی مصروف ساخت ذکر در آمدن بلخ بحیز تسخیر میرزا سلطان محمود و بیان بعضی از وقایع که حضرت
خاقان منصور را در آن ایام روی نمود از ریاض صفحات سابقه و گلزار حکایات مشام این خبر مشام جان مطالعه کنندگان

میرسد

میرسد که در آن اوقات که میرزا یادگار محمد تا بیا جد امیر حسین بیک مستظهر گشته روی بتسخیر خراسان آورد بموجب اتفاق میرزا
سلطان محمود نیز از آب آمویه عبور نموده فتح بلخ را پیش نهاد همت کرد امیر مغول و سلطانعلی کحکه که بموجب فرمان خاقان
عالیشان در آن بلده بودند ذخیره بسیار مجتمع گردانیدند و سلطان میرزا آغاز محاصره نموده چند گاه از هر دو جانب غایت
جلادت و مردانگی بظهور رسانیدند در آن اثنا احمد مشتاق که پرورده حجره تربیت سلطان محمود میرزا بود بدلالت بخت فیروز
و هدایت طالع افروز از شاهزاده روی گردان شده بدرگاه خاقان منصور شتافت و چهره مرادش از فروغ رعایت خسروانه
برافروخته بانواع اصطناع اختصاص یافت اما از سرداران بلخ سلطانعلی کحکه بغرب طغیان لهو و هواجس شیطانی شده قدم در طریق
غدر و مکر نهاد و با اظهار هواداری میرزا سلطان محمود مبادرت نموده دروازه بلخ را بر روی شاهزاده بگشاد لاجرم میرزا سلطان
محمود را فتح بلخ میسر گشته امیر مغول را دستگیر کرد و مصحوب یادگار انگه که از جمله معتمدانش بود بجانب سمرقند روان فرمود و یادگار
در اثنای راه مایل بخدمت خاقان عالیجاه شده و فرحقوق تربیت میرزا سلطان محمود را بر طاق نسیان نهاده و بمرافقت امیر
مغول عنان عزیمت بصوب مرو انعطاف داد بیت هر که باشد ز هوای سر کوی تو خبرش ٭ نتوان کرد بزنجیر بسوی دگرش ٭ از
بدایع اتفاقات آنکه خاقان منصور در شب اول جدی در مرو بمجلس بزم نشسته بود با جمعی از اهل اخلاص و ندمای بارگاه خاص
از هر جانبی سخن در پیوسته در آن اثنا صورت حبس و گرفتاری امیر مغول بر خاطر انور خطور نموده اظهار ملال فرموده بهمان لحظه امیر مغول
و یادگار انگه بدرگاه عالم پناه رسیدند و از آن حسن اتفاق حضار صحبت جنت جهت متعجب گردیدند و در آن زمستان امیر مبارز
الدین ولی بیک بایالت مشهد مقدس نامزد گشته رخصت توجه یافت و سریر سیاست سلطانی بر جنایات احوال محمد حسین
و عبد الباری و دعلدار شرارت نهاده بود نفاذ یافت و در اوایل حوت بمسامع جلال رسید که فوجی از امرای سلطان محمود میرزا با
از سپاه جلادت شعار برسم ایلغار بکنار آب مرغاب تاخته اند و امیر پیر محمد ارلات و امیر مظفر برلاس و امیر کریم داد که آنجا قشلاق
نموده بودند غارت کرده پیر محمد را از زخم پیکان آبدار شربت شهادت چشانیده اند و امیر کریم داد را اسیر پنجه قدرت گردانیده اند
بنابر آن آتش غضب خاقان عالیشان اشتعال یافت و عزم قتال سلطان محمود میرزا جزم کرده عنان یکران بطرف مرغاب
تافت گفتار در بیان منعطف رایات نصرت آیات بجانب دشمن و وقوع مقاتله در موضع چکمن چون خسرو خاوری پانزده درجه از برج

حوت قطع کرده امتزاج فصلین بوقوع انجامید و جنود شتوی در پی ذم آنجه سلطان عند آل ثار غالب کردید نهنک لجه شجاعت
و قرنک معز السلطنة و الخلافة ابو الغازی سلطان حسین میرزا ادریای لشکر ظفر اثر بعزم رزم و جنک در تلاطم آورده و در اواخر ماه مبارک
رمضان اقبال و دولت همخان از یورت قشلاق بجانب کنار آب مرغاب نهضت کرده در وقتی که هلال عید انکشت نمای لب تشنکان
رمضان اتفاق فلک سرفرازی بپول سار حصاری رسیده و در آن مقام فرخ انجام بآداب عید صیام قیام و اقدام نموده و دو سه روز لوازم
جشن و سور و مراسم عیش و سرور پرداخت آنگاه اسباب بزم در نوردیده رزم اعداء دولت وجهه همت عالی نهمت کشت و معارف
نهضت سپاه در عد غرش صاعقه بار سلطان نامیه جنود زاهبات تا ربیا حین از هار صحرای دشت و کوهسار کشیده چتر لعل پیکر لاله
برافروخته لب اطراف مرداش سبزه بسوط کردانید **نظم** سلطان ربیع رایت افراخت ❊ از لاله علم ز کل سپر ساخت ❊ افواج سپاه سبزه و کل
شد عازم بیرکاه بلبل ❊ و چون منزل پنجده از فرق نزول همایون نضارت مرغزار هشتم سپهر یافت قاضی علی که در اوایل جلوس خاقانی
برسم رسالت از نزد امیر حسن بیک بدرکاه عالمپناه آمده بود و در وقت استیلاء میرزا یادکار محمد مراجعت نموده کرت دیگر شرف ملازمت
دریافت و مکتوب پادشاه آق بابجان که مشتمل بود بر سخنان محبت نشان بموقف عرض رسانید و باصناف الطاف خسروانه مفتخر
و مباهی کشته رخصت معاودت حاصل فرموده اعلام نصرت اعلام از پنجده بموضع کل باغان شتافت و از آنجا بچهکو اتفاق افتاده و چند روز
جهة اجتماع جنود عالم سوز چهکو توقف فرموده از آنمرحله چتر همایون فال بمنزل المال نقل فرموده و خاقان بیهمال در المال چتر بخشش کرده
روی بولایت اندخود آورد و بموضع چکمن محل نزول سپاه صف شکن کشته خبر رسید که میرزا سلطان محمود با جنود نامعدود از حدود
بلخ براه کوه پایه در حرکت آمده و از سر چراغ کذشته بمیمنه منزل کزیده خیالش آنکه از عقب مواکب کواکب ضیطه درآید و قدم تهور پیش نهاده
دست بردی نماید بعد از تحقیق این خبر رای اصابت لصابت کستر جهان اقتضا فرموده که اردو بصوب بلخ روان شود تا سپاه مخالف
بسبب عبور بوادی که از آب بادانه و در است شکسته بنابر آن از منزل چکمن کوچ واقع شده خواجه ده که معسکر ظفر اثر کشت و از آنجا
بوضوح پیوست که میرزا سلطان محمود در اندخود نزول اجلال فرموده و خاقان منصور بارکان دولت قاهره طریق مشورت مسلوک داشته
توجه بلخ را در حیز توقف انداخت و عنان مراجعت انعطاف داده مصاف اعدا را وجهه همت بلند ساخت و از خواجه ده که کوچ کرده
تاخت می بده و فرحی چکمن رسید و خدام موکب خانی آن شب تا روز بنابر قرب جوار باغی اشاره علیه نفاذ انجامید که مراسم حراست

و نکهبانیه بتقدیم رسانیده و تهیه اسباب مقاتله کرده خود را متشر معرکه رزم و کارزار کردانید صباح روز دیکر جمشید ضیا علم صبح خورشید
انجم حشم بعزم رزم جوشن زر نکار ظفر آثار در پوشید و قدم در فضای معرکه سپهر دوار نهاده سپاه ظلمت شب را مغلوب و منهزم
کردانید **نظم** صباحی که آفتاب افراخت رایت ❊ رسانداوهات ظلمت را بغایت ❊ بمیدان راند نورانی مواکب ❊ به تیغ افشاند
سرهای کواکب ❊ کورکه و کوس زلزله در عالم انداخت نفیر و سورن کره زمین را متزلزل ساخت **نظم** غریو کوس دارنده مغز ❊
بجای تکتن در آورد لغزه ❊ در یای خونین در آمد بجوش ❊ ابد یه مغز شیران زان خروش ❊ و خاقان منصور مغفر بر سر نهاده و جوشن در پوشید
و بر بارکیر قرمز نشسته متوجه تعبیه سپاه کشور کردید و در برانغار خسرو فیروزی شعار بایقرا میرزا که برادر بزرکتر بود رایت فتح آیت برافراخت
و امیر شیخ حسن تیمور با جمعی کثیر از اهل تهور معاونت آنحضرت را پیش نهاد همت ساخت و جوانغار بوفور شوکت میرزا سلطان احمد
استحکام پذیرفت و امیر مظفر برلاس و امیر احمد علی فارسی و امیر شیخ ابو سعید جان قربان و امیر مغول ذو النون ارغون بهر اوله مقرر کشتند
و از آنجانب سلطان محمود نیز صف لشکر را آراسته می نمود و میمنه و میسره و مقدمه بمردان کاری خنجر کذار و شیران پیشه کارزار استحکام ساخت
و بفضای معرکه بیکار خرامیده لوای مقابله و مقاتله برافراخت **نظم** دم نای رویین درآمد باوج ❊ دو دریای لشکر برآمد بموج ❊ یلان قرقره
جنک انداختند ❊ ابر داکی تیغ کین آختند ❊ سپاه پادشاه حسین اسم غازی لقب به تیغ خونفشان پهلوی پهلوانان میدان نبرد و لشکر
سلطان عالیشان محمود عاقبت خدنک غارتکذار بدل شیران پیشه پیکار برسانیدند شمشیر الماس کون آن رکت رک اعدا می شکافت
و تیر کی ناپذیر جون سفیر اجل سوی جانها می شتافت و در آن اثنا قنبر علی بیک آخور بیک همعنان فوجی از سلطان طریق تهور از جوانغار سلطان
محمود میرزا پای جلادت پیش نهاده بر امیر حسن شیخ تیمور حمله کردند مرغان تیز پرواز از آشیانه کمان رم داده بمرتبه در کشید مبالغه نمودند که
از سهم سهام خون آشام ایشان بهرام شدید الانتقام پر زنکار آفتاب در کشید **نظم** یلان کمانداز بهرام جنک ❊ کشادند از شست
تیر خدنک ❊ چنان کشت پیکار باران تیر ❊ که کفتی کمان کشته ابر مطیر ❊ و در آن محل امیر شیخ تیمور از غایت تدبیر با مردم خود سپرها و تورها
در پیش رو نکاه داشته اصلا در برابر اعدا باستمالت قتال نمی پرداخت و این معنی بر ضمیر خاقان مظفر لوا ظاهر کشته چنانچه
کمان بره کرد حسن با دشمنان زبان یکی داره که تیغ کین از نیام بیرون نمی آرد بنابر آن برادر امیر نظام الدین علیشیر امیر درویش علی کتابدار
و امیر بهبود و امیر محمد علی اکه و بخشیکه و شاه ولی قلیخان و دوست محمد چهره و امیر قلعلی را با سیصد نفر از بهادران رستم اثر برسم فوجون

تو انغامه بجانب حسن فرستاد که اکر داعیه قرار داشته باشد بزخم پیکان آتش بار خرمن حیاتش را بسوزند قنبر علی بیرآخور و سوا افغان او
هر تیر که در ترکش جلادت داشتند انداختند و اسبان را بکثرت جولان مانده ساختند امیر حسن شیخ تیمور باتفاق عارسان معارک تهور
تورها و سپرها انداخته شمشیر تارک شکاف را از غلاف برکشید و بسان شیر ژیان که رو بکله آهو آورد به دشمنان تاخته عقد جمعیت ایشان
که ثریا مثال مجتمع بود مانند بنات النعش متفرق و پریشان کردانیدند **بیت** بیک حمله شیر دشمن شکار ❊ برآورد از خیل دشمن دمار ❊ و درین
اثنا جوانغار لشکر نصرت شعار سلطان احمد میرزا و امیر شیخ عبد الله و امیر عبد الخالق و منکلی بداق سلطان و دو لخواجه او زبک و وزیر اولی
امیر مظفر برلاس باسایر بهادران ظفر اقتباس بر صف اعدا حمله آورده آثار تسخیر ظاهر کردند و آن پلکان قلم جلادت و مردانکی
و نهنکان لجه بسالت و فرزانکی در آن معرکه آنچه امکان ستیزه و خونریز بود بجای آوردند و مردم سلطان محمود میرزا نیز پای ثبات فشرده
دست تهور از آستین پهلوانی بیرون کرده جنکی در پیوست که جرم بسیط خاک از شدت سم ستوران بصفت هباء منثورا آهنک هوا
نمود و نقاب نقال مراکب کواکب آنمقدار کرد و غبار انکیخت که آفتاب جهانتاب در نقاب ابر مستور کشته چهره نکشود و لمعان سنان
آتش فشان صاعقه سان خرمن زندکانی می سوخت و مکام سهام خون آشام برق کردار آتش جان در کانون درون می افروخت
شمشیر آبدار از ریختن خون بسیار غبار صحرای پیکار می نشاند و کرز کران سنک کردن کردان نرم ساخته ایشان را از پشت زین برروی
زمین می فشاند **نظم** چنان شعله زد آتش کارزار ❊ که دل سوخت مریخ را زان شرار ❊ چنان ریخت خون تیغ الماس کون ❊ که روی
زمین کشت دریای خون ❊ عاقبت بشیر اقبال مژده و نصر من الله و فتح قریب بکوش هوش خاقان مظفر لوا رسانید و علامات ظفر و
بر صفحات احوال سلطان محمود میرزا بوضوح انجامید و جنود ظفر ورود خاقانی رایت فتح و فیروزی افراخته اعدا را منهزم ساختند
و جمعی کثیر از ایشان کشته ندای جند نا لهم الغالبون در عالم انداختند و در آخر جنک قریب دویست سوار از سپاه سلطان محمود میرزا
بسر وقت بایقرا میرزا که بابای کس در برانغار لشکر فیروزی شعار ایستاده بود در رسیدند و میرزا بایقرا بدفع ایشان مشغول کشته
بارکیرش بسر در آمده و آنجناب از پشت زین بر روی زمین افتاد و یک انکشت پایش شکست و دلاوران سپاه سلطان محمود میرزا
آنحضرت را عالمزاد را کرفته همراه کردانیدند و چون قدمی چند بسوی معسکر خویش رفتند خبر کریز پادشاه ایشان بتحقیق انجامید دست
از بایقرا بازداشته پای در طریق فرار نهادند و آنجناب خود را بنظر برادر کامیاب رسانید و خاطر اشرف اعلی از آن دغدغه فارغ کردید

خاقان منصور از شاهد بیکر فتح و ظفر و فرار دشمنان دون اختر در منزل پشت اثر نزول اجلال فرموده امرای اسفندیار آثار و جیا
رستم کردار را که در آن معرکه غایت شجاعت و پهلوانی بجای آورده بودند باصناف عواطف پادشاهانه و انواع عوارف
خسروانه مفتخر و مباهی کردانید و مناصب اعلی و مراتب عظمی عنایت فرموده پایه قدر و منزلت ایشان را بفرق فرقدین
رسانید از آنجمله احمد مشتاق که پای جرات در میدان جلادت نهاده چند زخم خورده بود بالکت قبة الاسلام سرافراز ساخت
و چتر ظفر پیکر همایون در ضمان قادر چون از منزل چکمن بنواحی اندخود بازکشته روزی چند رحل اقامت انداخت **ذکر وصول
میرزا ابابکر ولد سلطان سعید بملازمت خاقان منصور** چنانچه در اثنای بیان سلطان ابو سعید بوضوح انجامید میرزا ابابکر که شاهزاده
شجاع بلند همت بود در ایام دولت پدر بزرکوار در مملکت بدخشان حکومت می نمود و بعد از واقعه قراباغ امیر جلال الدین مزید ارغون
ببدخشان رفته غاشیه متابعت شاهزاده بر دوش کرفت و بدان واسطه جمعی کثیر از امرا و لشکریان جمع آمده مهمات میرزا ابابکر
سمت انتظام پذیرفت و چون در موضع چکمن بعنایت پادشاه ذو المنن خاقان دشمن شکن بر میرزا سلطان محمود ظفر یافت
و شعشعه ماهچه رایت نصرت آیت بر اطراف و اکناف ممالک آن سرحد تافت میرزا ابابکر داعیه فرمود که با خاقان منصور طرح اخلاص
و محبت انداز و دوم از موافقت و اتحاد زده کریمه از دودمان پادشاهی در عقد ازدواج منتظم سازد و باین عزیمت از بدخشان
بکنار آب آمده ایلچی بپایه سریر اعلی فرستاد و شمه از مکنون ضمیر منیر بنواب درکاه عالم پناه پیغام داد چون پرتو شعور خاقان منصور
بر این صورت افتاد بغایت مبتهج و مسرور کشت و بعد از استشاره و استخاره مقرر کشت که مقرب حضرت سلطانی امیر نظام
الدین علیشیر بخدمت شاهزاده ورود داد و ابعاب خاقانی امیدوار کردانیده نوعی سازد که بملازمت سده اشرف شتابد
و امیر علیشیر حسب فرمان بدرکاه شاهزاده عالی مکان رفته چنانچه از کمال فراست و فور کیاست آنجناب متصور بود اداء رسالت
فرموده و از محاسن شیم و مکارم اخلاق آن قدوه سلاطین آفاق آنمقدار بعرض رسانید که شاهزاده باتفاق امیر جلال الدین
مزید ارغون ملازم ملاقات همایون شده و از آب جیحون در کذشته در و مقاضی شرف ملاقات دریافت و خاقان منصور میرزا ابابکر را
بوفور اشفاق و انعام و شمول عواطف و اکرام نوازش فرموده و چند روز بعیش و سرور پرداخت و حجره نشین تتق عصمت سلطانی
بیکم را نامزد شاهزاده کرده خاطر شریفش را خرم و فرحناک ساخت و بعد از انقضاء ایام طوی و ضیافت ضمیر منیر آن شاهزاده

خلاف متوجه سرانجام عظائم امور سلطنت جهانبانی گشته میرزا ابابکر را کره بعد اخری بپوشانیدن خلع طلادوز و بخشیدن اسبان
گردون توان مفتخر و مباهی گردانید و امیر جلال الدین مزید ارغون و سایر امرا و خواص شاهزاده را بانعام جامه و زر و اجناس نفیس
دیگر سرافراز ساخت و رخصت انصراف ارزانی داشت و چون شاهزاده بولایت بدخشان رسید امیر مزید ارغون برنجید و با خواد
جمعی از الچکیان که اختیار و اعتبار جناب امارت شعار بموافقت ایشان بود او را بدرجه شهادت رسانید لاجرم استقلال تمام باحوال
شاهزاده بحیثیت ملک و مال راه یافت و میرزا سلطان محمود در ضبط ولایت بدخشان کرت شاهزاده بار دیگر بجانب خاقان
شتافت روزی چند در ظل تربیت و رعایت آنحضرت بفراغت گذرانید و در حین مخالفت احمد مشتاق فرار نموده عنان بصوب
بدخشان منعطف گردانید چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست ان شاء الله تعالی و تقدس **ذکر مخالفت میرزا محمد عمر با خاقان
منصور و آمدن میرزا شاه غریب از کتم عدم بوجود** در آن اوان که بواسطه استیلای میرزا یادگار محمد بر بعضی از بلاد خراسان مردم کوته
اندیش از موکب همایون خاقان سعادت کیش تخلف نموده طریقه می نمودند میرزا احمد عمر ابن سلطان خلیل ابن میرزا محمد سلطان ابن میرزا
جهانگیر ابن امیر تیمور گورکان باتفاق یوسف ترخان و فوجی از سرداران در نوزدهم ذیحجه سنه اربع و سبعین و ثمانمائه از دشت ساق سلمان
از اردوی همایون روی گریز بجانب گرمسیر و قندهار آورده بعد از حصول بجد و وان ولایت امیر نظام الدین احمد ابن توکل برلاس که
از عظمای سلطان سعید بود و در قندهار حکومت می نمود ایلچی نزد شاهزاده فرستاده او را باطاعت و انقیاد نوید داد و میرزا احمد عمر
بقندهار خرامید پای بر مسند سروری نهاده و در آن اوان که خاقان منصور بدفع میرزا سلطان محمود اشتغال داشت میرزا احمد عمر فرصت
غنیمت شمرده با سپاه بسیار از قندهار بقهستان شتافت و آثار اقتدار ظاهر کرده شرار ظلم شکرش بر کانون دل متوطنان ولایت
تافت در وقتی که خاقان منصور از اندخود معاودت کرده امیرزاده ابوبکر را اجازت توجه بجانب بدخشان ارزانی داشت و مظفر و منصور
بجانب خراسان خرامید رایت اقامت برافراشت خبر طغیان میرزا احمد عمر بتواتر انجامید بنابرین خاقان منصور استیصال نهال اقبال او را
پیش نهاد همت ساخته متوجه قهستان گردید بعد از وصول بموضع اخته آخور عنایت ملک وهاب خاقان [illegible] جناب ابسری بشارت
افسر فرمانروای و فرزندی ارجمند بخت کشورگشای عنایت فرمود و ابوالفوارس شاه غریب میرزا از مهد علیا خدیجه بیکی آغا
که بموجب شریعت غرا بحباله خاقان سعادت شعار درآمده بود تولد نمود و این معنی سبب فسحت انبساط خاطر همایون شد و تمهید بساط

نشاط عشرت

نشاط و عشرت برانداخت و چون از مراسم جشن فراغت یافت از آنجا کوچ فرموده بعد از طی منازل و مراحل بیدابن خواف را
محل نصب سرادقات جاه و جلال ساخت و از آنجا بموضع استندارکه داخل ولایت قاین است شتافته خبر قرب وصول قراول
مخالفان استماع فرموده فوجی از مبارزان میدان جلادت بر سر ایشان فرستاده تا زنکس را اسیر ساخته بپایه سریر سلطنت مصیر
آوردند و آنحضرت از آنجماعت تفتیش حال میرزا احمد عمر نموده بوضوح پیوست که شاهزاده در ظاهر قصبه قاین فرود آمده بمحاصره اشتغال
دارد و آنگاه خاقان شجاعت پناه چهار هزار سوار جرار از سپاه نصرت شعار برگزیده بر سبیل ایلغار متوجه مخالفان گشت و این خبر بمیرزا
محمد عمر رسیده فرار بر قرار اختیار نموده بعضی از عساکر نصرت مآثر او را تعاقب نموده غنیمت بسیار گرفتند و چون دانستند که بشاهزاده
نتوانند رسید عنان مراجعت انعطاف داده در ضمان عافیت بموکب خاقانی پیوستند و آنحضرت بدار السلطنه هرات خرامید
آن زمستان در بلده جنت نشان در کمال دولت و اقبال بگذرانیدند و جناح عاطفت و احسان بر مفارق متوطنان خراسان
مبسوط گردانید اما میرزا احمد عمر پس از وصول بقندهار نوبت دیگر لشکر جرار فراهم کشید بطرف قصبه فراه تاخت و این خبر بسمع شریف
خاقانی رسید و امیر مظفر برلاس و دیگر از امرا ظفر اقتباس را با فوجی از سپاه نصرت شعار بدان جانب فرستاد و بین الجانبین بهم
محاربه انجامید و در اثنای گیرودار تیری بر مقتل شاهزاده خورد و مملکت قندهار بتحت تصرف خاقان جم اقتدار درآمد آتش فتنه با بیاری
تیغ تیز فرو نشست بحمد الله المنتقم **ذکر سرافراز شدن بعضی ارکان دولت برتبت و کشته شدن شیخ تیمور بسبب فساد اعتقاد** چون خاطر
خطیر خسرو جهانگیر همواره متوجه آن بود که امیر نظام الدین علیشیر را که در تمهید اساس خیرات و مبرات و جودت طبع و صفای ضمیر نظیر نداشت
باعلی مراتب جاه و جلال رساند در اوایل طلوع تباشیر صبح سلطنت و جهانبانی محافظت مهر بزرگ همایون را در عهده آنجناب کرد
و امیر نظام الدین علیشیر بعد از چند گاهی که بلوازم مهرداری پرداخت از آن منصب استعفا نمود و التماس نمود که امیر نظام الدین شیخم
مهردار باشد و خاقان منصور این ملتمس را بعز اجابت اقتران داده در شعبان سنه ست و سبعین و ثمانمائه آن شاه بنده نواز عزم
کرد که امیر واجب الاعزاز را بمنصب عالی مراتب امارت و دیوان مال سرافراز سازد و امیر نظام الدین علیشیر نخست از قبول این امر ابا نموده
بعرض رسانید که من حالا که در جرگه الچکیان سده سدره مقام انتظام دارم و صاحب منصبی نیستم از جمیع امرای عظام بسریر
احتشام نزدیکتر می نشینم و هرگاه متصدی منصب امارت گردم مقرر است که بحسب توره جمعی از امرای برلاس و ارلات بر من

تقدم خواهند نمود پس تحمل امارت دون مرتبه من باشد خاقان منصور این عذر پذیرفت و حکم همایون از مصدر عنایت نفاذ
یافت که غیر از امیر مظفر برلاس هیچکس از امرای عالی اساس بر امیر نظام الدین علیشیر مهر نزند پس مقرب حضرت سلطانی بر طبق
خاطر خطیر خاقانی صاحب منصب امارت دیوان اعلی گشته بپوشیدن جبه طلادوزی و کلاه نوروزی مفتخر و سرافراز شد و تصور فرق تمام
چنان بود که امیر علیشیر بموجب فرمان واجب الاذعان مقدم بر سایر امرا خواهد زد اما چون در آن روز نوبت بآنجناب دادند که علی
الرسم نیک مهر زند از غایت کسر نفس بر جای مهر زد که از آن پایان تر هیچکس را جا نبود بیت هزار نقش برآرد زمانه و نبود * یکی چنانکه
در آینه تصور ماست * و این معنی موجب استحسان خواص و عوام گشته سبب ازدیاد اعتقاد پادشاه اسلام گشت و شرف آن موضع
از شان که بمهر شریف آن امیر صافی ضمیر نقش پذیر آمد بجایی رسید که بعد از آن هر کس مهر داوند تلاش نموده استدعا کرد که در همانجا
مهر زند و حقیقت کلمه شرف المکان بالمکین نزد همگنان بوضوح انجامید جناب فضایل پناهی مولانا برهان الدین عطاء الله رازی در تاریخ
امارت امیر نظام الدین علیشیر میفرماید بیت میر فلک جناب علیشیر کز شرف * عاجز بود ز درک کمالات او خرد * دیوان نشست آخر شعبان و داد
عدل * از لطف شاه غازی و الحق چنین سزد * چون مهر زد بدولت دیوان روزگار * تاریخ شد همین که علیشیر مهر زد * و هم در آن روز
که امیر نظام الدین علیشیر بر مسند امارت نشست امیر حسن اردشیر بدان منصب سرافراز گشت و هم درین سال خواجه نظام الملک خوافی منصب
وزارت و حل فرموده و خواجه نظام الملک ولد خواجه شهاب الدین اسمعیل بود و آنجناب مدتی بقضا بعضی از قصبات ولایت خواف
قیام می نمود و در اواخر همین سال خاقان بیهمال خواجه مجد الدین ولد خواجه پیر احمد خوافی را منظور نظر عنایت و الطاف گردانید حکم جهان
شرف نفاذ یافت که آنخواجه فاضل فاضل [illegible] متصدی پروانه رسالت بوده در جمیع پروانجات ملکی و مالی مهر زند و هرگاه پادشاه
در دیوان نشیند آنجناب در پایه سریر خلافت مصیر نشسته سوانح و وقایع و سخن دادخواهان و احکامی که در باب مهام ایشان صدور یابد
قلمی گرداند و بر روی فرامین مطالعه اطلاع طلبه قلمی نماید و خواجه مجد الدین محمد در زمان میرزا سلطان ابوسعید چندگاه در منصب با شهاب
الدین عبد الحی منشی شریک بوده در اوایل اوقات سلطنت خاقان منصور بوزارت کچک میرزا اقدام می نمود و چون وفور قابلیت و کمال
صلاحیتش بر ضمیر انور همایون واضح گردید او را از شاهزاده طلبیده بمناصب مذکوره سرافراز گردانید القصه بسبب امارت امیر نظام الدین
علیشیر و نیابت خواجه مجد الدین محمد امور سلطنت پادشاهی تجدید رواج و رونق گرفت و مهم رعیت و سپاهی بجا نیکی صورت نظام

پذیرفت

و انتظام یافت **نظم** شد از عدل آن میر خجسته سیر * زمان تا زمان ملک معمورتر * زهی پر آنخواجه پاک دین * اساس ایالت
جهانبانی متین * و مقارن ترتیب و رعایت آنجماعت امیر حسن شیخ تیمور بجزای اعمال سیئه خود گرفتار گشت و دولت سیاست
خاقانی روزنامه زندگانی آن شیر بیشه پهلوانی را در نوشت و حسن شیخ تیمور در زمان میرزا ابوالقاسم بابر بیک دل بوده بواسطه
وفور قوت و شجاعت آن پادشاه عالیجاه روز بروز در تربیتش می افزود و حسن بعد از فوت میرزا بابر بمناصب علیه و مراتب سنیه ترقی
نموده در سلک اعاظم امرا انتظام یافت و او اگرچه بصفت جلادت و پهلوانی از اکثر شجعان زمان امتیاز فراوان داشت اما نقش بعدم
حقوق رعایت اولیاء نعم منظور بود و پیوسته نقش مکر و تزویر بر لوح ضمیر می نگاشت و در زمان سلطان سعید روزی چند خدمتکاری خاقان
منصور بر اختیار کرده بملازمت سلطان سعید رفته و بعد از واقعه قراباغ باز باستان گیتی ستان شتافته بکمال عاطفت خسروانه
رقم عفو بر جراید جرایمش کشیده و ایالت استرآباد را بوی تفویض فرموده او بار دیگر طریق بیوفائی سلوک داشته بمیرزا یادگار محمد پیوست
و پس از اندک زمانی از میرزا یادگار محمد برنجیده و از کنار آب مرغاب بولایت سلطان و هیرمکان رفت و چون مهم میرزا یادگار بفیصل
انجامید در قشلاق مرو بملازمت حضرت خاقانی رسیده کره بعد اخری محفوظ عین رعایت و تربیت گردید و با وجود این همه مراحم
و اشفاق غشاوه کفران نعمت دیده بصیرتش را بپوشید تا در خلال احوال گذشته بخیال محض غبار فتنه قلعه خبوشان را که تعلق
بوی میداشت بجمع ذخایر و نقل قبایل و عشایر استحکام داد و بمعتمدان خویش مقرر ساخت که شبی از ظاهر بلده فاخره هرات
قدم در وادی فرار نهند و باین داعیه یکی از دیوارهای منزل خود را که بجانب صحرا بود رخنه کرده و شخصی از نوکرانش سر رشته این حقیقت
این حالت را بوسیله یکی از ارکان دولت بشرف عرض رسانید لاجرم آتش غضب خاقانی اشتعال یافته حسن در قلعه اختیار
الدین مقید و به اختیار شد و شهریار جم اقتدار در باب مهم آن غدار با امرا کبار شرط مشورت بجای آورده امیر ناصر الدین عبد الخالق
گفت **مصرع** رخنه کر ملک سرافکنده به * و در روزی که حسن بوعده که او را زود ستانش بدو رسانیده و داعیه داشت که بکمند حیله از دام
قلعه بپایان گریزد به تیغ قاطع سیاست رشته حیاتش گسیخت و خونش از سران سر بام آمده با خاک راه برآمیخت **بیت** فلک کو بر
مهر و زود کین است * درین حرمان سرا کار وی این است * یکی را برکشد چون خور بر افلاک * یکی را افکند چون سایه بر خاک *
گفتار در بیان نهضت رایات جهت دفع فتنه و فساد احمد مشتاق چون احمد مشتاق در قبة الاسلام بلخ چند گاهی با برادران

پرداخت بخار نخوت و غرور بکاخ دماغ راه داده و طرح اساس استقلال انداخت بجد تمام و جد مالا کلام اسباب خلاف و عناد را
بهم رسانید و قاصدان نزد سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا فرستاده خود را در سلک هواخواهان ایشان منتظم گردانید و چون
این اخبار بدار السلطنه هرات شیوع یافت رای جهانگشای چنان اقتضا نمود که احمد مشتاق را بحسن تدبیر از بلخ بیرون آورد
و زیاده ازین فتنه بار در القبضه اقتدار او نگذارد و بنابر آن امیر عبد الخالق را با جمعی از سرداران موافق بجانب بلخ فرستاده و ایشان را
گفت که چون بآن بلده درآیید با احمد مشتاق چنان ظاهر سازید که ما را جهت دفع باین سرحد روانه کرده اند که اگر از جانب ماوراء النهر
لشکری از آب عبور نماید دفع آن بسهولت میسر گردد و تا احمد مشتاق با ایشان درآمیخته مطمئن خاطر شود آنگاه فرصت نگاه داشته او را
مقید و محبوس گردانند و امیر عبد الخالق بعد از قطع منازل و مراحل ببلخ درآمده احمد مشتاق از حرکات سکناتش فهم کرده که سبب
آمدنش چیست لاجرم او را تکلیف نمود که از شهر بیرون رود و گفت من هم عنقریب بدرگاه عالم پناه خواهم آمد تا آنچه اهل فتنه و فساد
عرض کرده اند براءت ذمه نمایم چون امیر عبد الخالق بپایه سریر خاقانی رسید و آنچه از احمد مشتاق دیده و شنیده بود معروض گردانید
خاقان منصور روزی چند چشم انتظار در راه داشت که شاید احمد مشتاق بدلالت هادی توفیق از بادیه خلاف و نفاق بجاده
مستقیم وفا و وفاق آید و بعد از آنکه اثری بر وعده که کرده بود مرتب نشد توجه بر این خاطر عالی مآثر قرار داده رایت ظفر آیت
بنوبت قبة الاسلام بلخ برافراشت و قرة العین سلطنت و جهانبانی میرزا بدیع الزمان را بحکومت دار السلطنه هرات مقرر کرده
امیر مغول را در ملازمت شاهزاده گذاشت و احمد مشتاق از توجه خاقان باستحقاق وقوف یافته برج و باره را استحکام داده خاطر بر
تحصن قرار گرفت و ایلچیان فرستاد نزد سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا ارسال داشت و آمده طلبید آن دو پادشاه عالیجاه بخیال
تسخیر بلخ متوجه شده احمد مشتاق گشته سلطان محمود میرزا بنفس نفیس عازم کنار آب شد و سلطان احمد میرزا اگرچه خود فی الحال نهضت
نمود اما فوجی از امرا و لشکریان سمرقند را بدان جانب روان فرمود و چون ماهچه علم نصرت شیم خاقانی حدود بلخ را نورانی ساخت و کیفیت
تحصن و عناد احمد مشتاق بتحقیق پیوست خاقان ظفر قرین چین قهر در جبین همت افکنده بترتیب محاصره و تنسیق ادوات محاربه
فرمان فرمود و اطراف شهر را بر امرای عظام تقسیم یافته هر کس بمورچل خود نزول نمود و فرمان خاقانی در برابر برج شاهین منزل گزیده
و مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر دروازه تشترخوار را معسکر گردانید و سایر امرا و ارکان دولت هر یک برجی صولت انحصار را

سر کرده و در ... نشستند

مرکز وار در میان گرفتند و آب خندق را بطرف دیگر بیرون جهت هموار ساختن آن آغاز افکندن درخت و کشیدن خاک و خاشاک
کردند و در بین اثنا بعرض اعلی رسید که سلطان محمود میرزا با بسیاری از سپاه جلادت شعار بکنار آب آمویه منزل گزیده و امداد احمد مشتاق را
پیش نهاد همت بلند گردانیده و بنابر آن فرمان همایون نفاذ یافت امیر مظفر برلاس با فوجی از جنود فلک اقتباس بعبره ترمذ رفته
در برابر مخالفان دولت قاهره خیمه اقامت مرتفع ساخت و لشکر سمرقند چون از عبور مانع آمده لوای معاندت و مقابله برافراخت
و احمد مشتاق از استماع خبر وصول سلطان محمود میرزا بکنار آب جیحون قوی دل و مستظهر گشته قدم در وادی خلاف نهاده در روز
باد نخوت و غرور آتش جنگ و جدل افروخته نهایت شجاعت و پهلوانی بظهور رسانید و از آنجانب امیر صباح که شهسوار عرصه
گذار آفتاب کنند همت بر تسخیر حصار و دارمی انداخت خاقان منصور بر باره کوه پیکر نشسته فتح آن قلعه آسمان کردار را پیش نهاد خاطر
اقبال مآثر ساخت صدای نقاره و نفیر بذروه کره اثیر رسید و غریو کره نای و سورن ارکان عالم را متزلزل می گردانید بهادران
موکب همایون سپر و چپرها بر سر کشیده پای در میدان قتال می نهادند و بدست جلادت عقابان تیر مرگ پیکر را از آشیانه کمان در
پرواز آورده از مغز سر دشمنان طعمه میدادند و در آن اثنا روزی امیر سید بدر که ماه فلک مردانگی بود بمزید قوت و جرات از پهلوانان
رستم نشان ممتاز و مستثنی بود با فوجی از لشکریان و دلیران عسکر ظفر اثر جنگ پیش برده بنوک پیکان ... جمعی را که بر سر
فصیل با انداختن تیر و سنگ سپردار شده منهزم ساخت و از خندق اصل گذشته پای تهور پیش نهاد تا بکنار خندق شیرحاجی
که در میان خاکریزات رسید و خواست که از آن خندق نیز بگذرد و بکمند شجاعت برج شاهین برآید احمد مشتاق چون حال
بر این منوال دید جمعی از دلیران لشکر خود را از باره پایان فرستاد تا بمخالفت امیر سید بدر و هواخواهان او قیام نمایند و از آنجا نیز بکنار
سنانی دست یابی رسید بدر آغاز مقاتله کردن گرفت و سید بدر چند قدر بر سر جبه پهلوانی نیزه او را گرفته چنان پیش خود کشید که آن
شخص بر روی در افتاد و آنگاه بر بالا نشسته خواست که بشمشیر قاطع سرش از تن جدا کند که ناگاه دیگری پیش آمده بنیزه حمله کرد و آنجناب
هم چنان نشسته دست دراز کرده نیزه آن شخص گرفته بدستور سابق بکشید تا از پای درآمده هر دو را کشته سرهای ایشان را بریده بنظر
خاقان فریدون فر رسانید لاجرم آنحضرت آن زبده اولاد حیدر کرار را باصناف الطاف پادشاهانه و انواع اعطاف خسروانه
نوازش فرموده بانعام اسب و خلع قیمتی و اشیاء دیگر سرافراز گردانیده در علو قدر منزلتش افزود القصه بنابر کمال متانت

و حصانت شهر و قلعه بلخ و بسیاری ذخیره مدت محاربه و محاصره سه چهار ماه ممتد گشت و در اکثر اوقات از بام تا شام نایره قتال
مشتعل بود و از شام تا بام نعره حاضرباش از ایوان کیوان در میگذشت و در آن لیالی ترکمانی که مشهور بود بقراجارچی بر برج
شاهین برآمده و در برابر و بختانه می ایستاد و زبان بفحش و هذیان گردان ساخته خاقان منصور و جمهور ملازمان نصرت نشان را
دشنام میداد و آنحضرت رای صائب و فکر ثاقب بر دفع شر آن بداختر گماشته شبی سه چهار کس از قادراندازان را که در مقابل
آن برج ایستادند نزدیک یکدیگر با سهام خون آشام بر زه کمان نهادند چون قراجارچی آغاز دشنام کرد بیکبار او را نشانه پیکان ساخته
کشادند و این تدبیر موافق تقدیر افتاده یک تیر بر حلق آن شریر خورد که از پس سر او بیرون رفت چنانچه از پای درآمده ...
در ... جا قرار گرفت و این معنی موجب دلشکستگی احمد مشتاق و سایر اهل شقاق گشته دیگر کس لب بدشنام نگشود و معاندان انجاس
امیر مظفر برلاس را در کنار آب آمویه امری در غایت غرابت روی نمود و حضرت خاقان منصور از وقوع آن حادثه متغیر گشته بر ... او
امر فرمود شرح واقعه آنکه در آن ایام که امیر مظفر برلاس در کنار آب لوای مظفر مآب ارتفاع داده لشکر ماوراء النهر را از عبور مانع می آمد
گاهی بعضی از نواب در کشتی نشسته بمیان دریا میرفتند و از آنجانب امیر شجاع الدین محمد ولد امیر علی ابن امیر برندق ابن امیر جهانشاه
جاکو برلاس پیش آمده در باب صلح و جنگ سخن میگفتند و روی مهم بدان قرار یافت که ازین طرف امیر مظفر برلاس و از آنجانب امیر محمد
و امیر جهانگیر برلاس در کشتی نشسته و بمیان آب رفته بواسطه آنکه گفت و شنود نمایند و اساس مصالحه را موکد سازند در اثنای قیل و قال
ناگاه باد تندی در وزیدن آمد و با آنکه اختیار کشتی امیر مظفر برلاس را بطرف مخالفان برد چنانچه هر چند ملاحان سعی نمودند سفینه را
نگاه نتوانستند داشت و مردم سلطان محمود میرزا که در کنار آب بودند غلغله فرح و انبساط باوج سماوات رسانیده و سورن غوغا ...
و امیر مظفر در بحر اضطراب سرگردان شده چاره در آن دانست که خود را در آب انداخت و شناه کنان روی باردوی خویش
آورد و مخالفان شتاب کرده هر تیر که در ترکش تدبیر داشتند انداختند و بنابر آنکه مشیت ایزدی مقتضی انطفاء آتش حیات جناب امارت
مآب نشده بود هیچ یک از آن پیکانهای سنان آثار مخالفان بوی نرسیده و بوسیله اسبی که از آنجانب یکی از نوکرانش در آب
افکند بساحل نجات خرامید **نظم** گر از گردون ببارد خنجر و تیر * نیاید کارگر بی حکم تقدیر * و گر عالم سراسر آب گیرد * یکی بی حکم یزدان
نمیرد * و امیر مظفر اگرچه بمشیت عاطفت سبحانی و قوت دولت خاقانی از آن غرقاب بلا خلاص شد اما از سرداران سپاه جمعی که در

کشتی فیض ... بودند

کشتی رفیق او بودند بدست لشکریان سلطان محمود میرزا گرفتار گشته و اشتغال تمام باحوالش راه یافت کیفیت واقعه را بپایه سریر اعلی عرضه داشت نمود و اجازت مراجعت طلبید و چون پرتو شعور خاقان منصور بر مضمون این عریضه افتاد حکم همایون صادر گشت
که امیر مظفر بموکب گردون مواکب پیوندد و در بین اثنا بواسطه امتداد ایام محاصره قحط و غلای عظیم در اردوی همایون سمت شیوع
یافت و سپاهیان را بجهت عدم وجدان قوت قوت پیکار مفقود شده هر کس مجال یافت راه گریز پیش گرفت چنانچه در ظل
رکاب دولت انتساب زیاده از دو هزار کس نماند بعد از وصول امیر مظفر برلاس باردوی ظفر اقتباس فرمان واجب الاذعان
صادر شد که امیر نظام الدین علیشیر بدار السلطنه هرات رفته بقدر امکان از ولایت خراسان غله فراهم کشیده باردو فرستد و آنجناب
حسب الفرموده عمل نموده دو سه هزار خروار غله و حبوبات حاصل ساخت و شتران حشم عرب را کرایه گرفته آن غلات را بجانب
بلخ روان کرد و در آن اوان که امیر علیشیر در شهر بود میرزا ابوالمحسن که در سلک شاهزادگان تیموری انتظام داشت یاغی شده و از هرات
بگریخت و مقرب حضرت سلطانی او را تعاقب نموده بتوفیق یزدانی گرفت و در قلعه اختیار الدین بند کرد **ذکر رفتن خاقان منصور
از ظاهر بلخ بکنار آب مرغاب و گریختن میرزا ابابکر و در منزل فاریاب و تعاقب نمودن ...** در آن اوان که امیر مظفر از کنار
آب آمویه بازگشت سلطان احمد میرزا با لشکر سمرقند بسلطان محمود میرزا پیوست و هر دو برادر داعیه کردند که بموافقت یکدیگر از آب آمویه
عبور نمایند و قدم در میدان قتال نهاده باشتعال آتش قتال اقدام فرمایند خاقان کشورگشای بعد از تحقیق این اخبار بمقتضای
رای صواب نمای قواچیان قمر سیر بدار السلطنه هرات و سایر ولایات خراسان ارسال داشت تا حکام و داروغگان را گویند که
جنود آن حدود را مجتمع ساخته علی اسرع الحال بموکب ظفر مآل پیوندند و از آنجانب سلطان محمود میرزا چون دید که در کنار آب سپاه
نصرت مآب کسی نماند امیر ایوب را با هزار سوار جرار فرمود که از آب عبور نموده بمعسکر نصرت اثر شبیخون برد و متوجه گشته و با خود قرار داد
که بپای جلادت از نهر شتابه بگذرد و باردوی همایون درآمده دست باستعمال تیغ و تیر بیازد و بحسب اتفاق روزی ...
دیگر خاقان عالی گهر که بر باره کوه پیکر نشسته گرد مورچلها بر می آمد در آن اثنا نظرش بر پل نهر شتابه افتاده تخریب آن امر فرمود و ...
امیر ایوب با آن هزار کس بکنار جوی رسیده و چون دید که پل ویران است خیالی که کرده بود بظهور نتوانست رسانیدن و از آنجا
عنان انداخته بازگردید روز دیگر خاقان منصور طایفه از اهل بسالت بکامیشی او فرستاد بعضی از ... تمهای سپاهش را از ...

گردانیده و بعد از وصول امیر ایوب بکنار آب سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا با لشکر ماوراء النهر آغاز گذشتن کردند خاقان
منصور از جرأت اعدا وقوف یافته صلاح در آن دانست که بکنار آب مرغاب شتابد و پس از اجتماع جنود ظفر ورود دهان یکران بحرب مخالفان
تابد و بدین عزیمت از ظاهر بلخ کوچ فرموده از راه دره گز و چهار یک خرامید و از آنجا نهضت فرموده چند روز در فاریاب معسکر ظفر اثر
گشت و میرزا ابابکر در آن منزل رقم بطلان بر حقوق تربیت خاقان عالیشان کشیده فرار نمود و چون خاقان کامیاب از
فاریاب کوچ فرموده بکرمان رسید چنان معلوم شد که سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا از آب گذشته بظاهر بلخ رفته اند
اما بخلاف منصور احمد مشتاق ابواب شهر بر روی ایشان گشوده و برادران در فتح آن بلده مایوس گشته بقصد دست برد اصحاب موکب
گردون مراتب در حرکت آمدند لاجرم خاقان منصور ملازمان رکاب نصرت انتساب را جبه پوشانیده و از کرمان بچکو [illegible] وارد
متوجه سرپل [illegible] شده در اثنای راه سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر مغول با دو هزار پیاده و سوار از جانب هرات رسیده موجب
استظهار شاه و سپاه گردید و خاقان منصور از آب مرغاب عبور نموده فراز پشتهای کنار آب را معسکر ظفر مآب ساخت و در آن
منزل اوبجاقات ولایات مرو و بادغیس در حوالی ایشان مجتمع گشته غله و گوسفند و سایر اجناس که مطلوب خدام موکب گردون
اساس بود بغایت ارزان شد و لشکر از قحط و غلا بخیر رفاهیت رسیدند و مقارن وصول همایون بکنار آب هر روز فوج فوج
از عساکر ولایات خراسان بپایه سریر اعلی میرسیدند و زبان بدعا و ثنا گردان ساخته مستعد جنگ و پیکار میگردیدند نظم ز رزم کشوری
لشکری تیغ زن * یلان سرافراز دشمن شکن * پی خدمت شاه بسته میان * گشاده بمدح جهانشه زبان * بدرگاه عالی رسیده سپاه
سپه شد ز ریگ بیابان زیاد * و از آنجانب سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا چون بمنزل کرمان رسیدند و بر اجتماع جنود ظفر ورود
مطلع گردیدند وهمی عظیم بر ضمایر ایشان استیلا یافته مقارن آن حال از جانب ماوراء النهر خبر آمد که میرزا ابابکر از موکب همایون فرار کرده
چون بدیشان رسید و سپاهی مجتمع ساخته تسخیر حصار شادمان مطمح نظر همت گردانیده بنابر آن از نگاهداشتن موکب نصرت نشان
پشیمان گشته عنان از معرکه قتال بطرف ماوراء النهر منعطف ساختند و حدیث مراجعت ایشان نزد خاقان عالی مکان بصحت
پیوسته امیر مظفر برلاس را با بسیاری از سپاه کواکب اساس متعاقب اعدا مامور ساخت و امیر مظفر بموجب فرموده عمل نموده تا کنار
آب عنان یکران باز کشید و اگر چه بسلطان محمود و سلطان احمد میرزا نرسید اما برخی بعضی از لشکریان ایشان را متفرق گردید

آنگاه ایلچی نزد احمد مشتاق فرستاده او را نصیحت کرد که زیاده ازین راه خلاف و شقاق نسپارد و بجاده مستقیم وفاق و اتفاق آید
بنابر آنکه احمد مشتاق از آن عناد و استکبار بغایت نادم بود جواب داد که غرض من از اظهار این جرأت و جسارت آن بود که بر ضمیر انور همایون
واضح گردد که از دست من کاری می‌آید و امیر عبد الخالق نمی‌تواند که مرا بفریب و تزویر در قید اندازد و آنگاه میان جانبین عهد و پیمان
در میان آمده احمد مشتاق بلخ را بامیر مظفر برلاس سپرده روی توجه باردوی همایون آورد و امیر مظفر کیفیت حال را عرضه داشت
ایستادگان پایه سریر اعلی کرده و چون آن عرضه داشت در کنار آب مرغاب بنظر همایون رسید خاقان کامیاب ع ظفر همعنان ابد
المدد رکاب * بجانب مستقر سریر سلطنت و اقبال کوچ فرموده و مقارن وصول بلده فاخره هرات احمد مشتاق با تیغ و کفن باستان
خلافت آشیان رسیده روی نیاز بر خاک راه سوده گرد انفعال بر جمال حالش نشسته و لطف و رحمت آن مهر سپهر استقلال از
از حرکات ناپسندیده شرمسار و بعتاب بی دریغ شهریاری امیدوار خاقان منصور از کرم جبلی و عاطفت غریزی ذیل عفو و بخشش بر جرایم
او پوشیده و از جامه خانه ترحم و بخشایش خلعت انعام و احسان در قامت قابلیتش پوشانید بیت بنزد کسی کو بدانش بداست
ز مجرم کشی جرم بخشی بهاست * ذکر بعضی احوال بر سبیل فصول و اجمال چون خاطر عاطر خاقان ستوده خصال از تسخیر بلخ فراغت یافت
زمام حکومت آن مملکت را در قبضه اختیار شهریار کامکار میرزا بایقرا نهاده و آنجناب بدانجانب شتافته امیر مظفر برلاس باستان
آسمان اساس باز آمده و بعد از چندگاه بجهت حلول اجل طبیعی مریض گشته در گذشت و در خلال آن حال امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس
باتفاق امیر جهانگیر برلاس از سلطان محمود میرزا روی گردان شده بدار السلطنه هرات خرامیدند و ملحوظ عین عنایت خاقان منصور
گردیدند و امیر محمد منصب امیر الامرائی یافته در دیوان لواحی بال مقدم بر جمیع امرا مهر میزد و مقارن وقایع مذکوره ضمیر آفتاب نظیر خاقان
کشورگیر مایل بآن شد که خانم سلطان بیگم بنت میرزا سلطان ابوسعید را که والده اش رقیه سلطان بیگم بنت میرزا علاء الدوله بود بسلک
ازدواج بدیع الزمان میرزا انتظام دهد بنابر آن ترتیب اسباب طوی و بستن چهار طاقهای رفعت نشان و غیرت افزای روضه رضوان
گردانیدند و هر صنف از اصناف محترفات بعقیده مناسب حرفه خود بظهور رسانیدند در وقتی که اختر شناسان حکمت اقتباس با سطرلاب
فکرت اختیار نموده بودند سادات و قضاة و علما در مجلس اشرف اعلی مجتمع گشته ع صدر البشاره عقد بستند آنگاه شاه و سایر سپاه
در غایت نشاط و کامرانی در بزم عیش و عشرت نشسته ساقیان حور عذار ساغرهای مالامال خوشگوار بگردش در آورده و مغنیان

خوش نوا ز جنس سازها آواز نشاط می پرستان را زیاده کردند خوان سالاران از انواع اطعمه لذیذه و اشربه [illegible] صحبتها ساختند که رسم
جوع از میان فرق انام برافتاد و ایام جشن و سور و لهو و سرور قرب یکماه امتداد یافت و بعد از آن خاقان عالیمکان روی توجه بسوی [illegible]
ملک و مال نهاده و در شهور سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه خواجه افضل الدین محمد که از وزرازادگان کرمان بود و در زمان سلطان سعید
بلوازم منصب استیفا قیام می نمود و ملحوظ عین عنایت خاقانی گشته بپوشیدن خلعت وزارت سرافراز شد و [illegible] تمام
دست داد و باتفاق خواجه قوام الدین نظام الملک سخنان از بابت [illegible] و تقصیر خواجه مجد الدین محمد بعرض خاقان کشورگیر رسانید
و آن کلمات موثر افتاده خواجه مجد الدین معزول گشت و امیر بدر الدین بجای او مقرر شد و در آن ایام خاقان منصور بپرسش آن
قضیه پرداخت و خواجه قوام الدین نظام الملک در پایه سریر سپهر مقدار یکبار با خواجه مجد الدین در مقام تقریر آمده آغاز قیل و قال کرد
پادشاه عدالت پناه فرمود که طریقه انصاف آنست که یک یک با او سخن گفته و باتفاق تفحص نمایند و خواجه مجد الدین محمد باین عنایت
مستظهر گشته بر خواجه [illegible] آورده بعضی از مقرران چون این صورت مشاهده نمودند خاموش گردیدند لاجرم در آن مجلس چیزی بر خواجه
مجد الدین محمد ثابت نشد و خاقان منصور باطلاق وی صدور یافته چنان مقرر گشت که مبلغ هشت هزار کپکی برسم شکرانه جواب گوید و دیگر
امیر محمد علی که پروانچی بود در مهمات دیوانی مدخل ننماید و تا شهور سنه اثنی و ثمانین و ثمانمائه حال خواجه مجد الدین محمد برین منوال بود
بعد از آن نوبت دیگر تربیت یافته اعلام اقتدار و اختیار برافراخت چنانچه مرقوم کلک بیان خواهد گشت و تفصیل این مجمل بر زبان خامه
بلیغ بیان خواهد گشت ان شاء الله تعالی

میرزا مظفر الدین ابابکر که در منزل فاریاب از رکاب کامیاب ظفر آیات خاقان تخلف جسته بجده و حصار شادمان شتافته
متعرض [illegible] و مال و متوطنان آن ولایت گشت و بعد از مراجعت سلطان محمود میرزا از عقب موکب همایون [illegible] نیاورده بجانب
کوهستان بدخشان برد و از آنجا لشکری فراهم کشیده متوجه خراسان گردید و بنواحی [illegible] شاه جهان آمد چون این خبر بعرض خاقان
ستوده سیر رسید امیر ناصر الدین عبد الخالق فیروزشاه و معز الدین ایساول و امیر احمد یاری با هزار کس از مردم کارزاری بدفع میرزا ابابکر
مامور گردانید و میرزا ابابکر از آن لشکر شکست یافته بجانب [illegible] گریخت و از آنجا براه کابل بسیستان شتافت و از سیستان عنان
یکران بطرف کرمان تافت و یکچندگاه ظاهر کرمان را فرو گرفته از چهار طرف [illegible] نای در دمیده [illegible] باوج فلک نیلگون

رسانیده و اهل قلعه کرمان فرار بر قرار اختیار نموده میرزا ابابکر بشهر در آمده هر چند بار عیش و نشاط روزگار گذرانیده بار صحبت [illegible]
پسندیده کرد پادشاه عراق و آذربایجان پس از اطلاع برین واقعه یکی از امرای بایندر را با بسیاری از اهل تهور باستخلاص کرمان
نامزد فرمود و شاهزاده مقابله و مقاتله با آن سپاه در حیز امکان خویش ندیده بار دیگر بصوب سیستان نهضت فرمود و چون بحدود
آن ولایت رسید شنید که مرض نقرس و درد پای بر حضرت خاقان منصور استیلا دارد بنابرین باتفاق پیرام بیک و پیر علی ترکمان
و سایر امرا و لشکریان بر جناح استعجال متوجه دار السلطنه هرات گشت خیال بکمان آنکه همچنان که خاقان منصور از سر فاریاب
ایلغار کرده میرزا یادگار محمد را گرفتار کرد گرداند ایشان نیز آنحضرت را [illegible] تسلط و اقتدار [illegible]
و ندانست که شیر ژیان بمکاید روباه ناتوان از پای در نیاید و شاهباز قله معانی از قصد صعوه ضعیف نهاد دگرگونی روی ننماید بیت
عنقا شکار کس نشود دام باز چین * کانجا همیشه باد بدست است دام را * القصه بعنایت مهیمن غفور خاقان منصور از خیال محال شاهزاده
وقوف یافت با وجود شدت مرض در محفه نشست و با پانصد سوار جلادت آثار که در آن زمان ملازم آستان اقبال آشیان بودند
از مستقر عز و جلال متوجه اسفزار شد و تواچیان باطراف ممالک محروسه فرستاد تا باجتماع سپاه نصرت پناه فرمان داد و از بدایع اتفاقات
که بمحض کرم واهب العطایا وقوع یافت و بدان واسطه میرزا ابابکر ویران شده عنان بصوب فرار تافت آنکه جان احمد جولی که از خدام
بارگاه خاقانی بمزید کیاست اختصاص داشت قبل از شیوع خبر توجه میرزا ابابکر از نواب پایه سریر اعلی اجازه یافته جهت تحصیل علوفه
خود بجانب فراه توجه نموده و در حدود اسفزار شبی بقراولان میرزا ابابکر باز خورده در ساعت [illegible] پیش شاهزاده بردند و چون
آنجناب از حال آنحضرت خاقانی سوال فرمود بالهام ملهم غیب جواب داد که درین ایام آنحضرت از کیفیت اندیشه قدوم موکب عالی
خبر یافته و پانزده هزار کس در حوالی بلده هرات در کمین نشسته تا هر گاه علم نصرت شیم سایه وصول بر آنحدود اندازد پای جلادت
پیش نهاده و دست بردی نمایند و چون حقوق تربیت سلطان سعید در ذمه این بنده بسیار است از شهر گریخته باستقبال شتافتم
تا حقیقت قصد مخالفان را باز نمایم میرزا ابابکر این خبر را مطابق واقع تصور کرده جان احمد جولی را اسب و جامه نوازش نموده عزیمت
هرات را تغییر داد و روی بطرف خواف و باخرز نهاد و جان احمد شب با شاهزاده همراه بود و بوقت نماز بامداد مجال یافته فرار نمود
و در نواحی [illegible] بملازمت خاقان ظفر بهره رسیده شرح واقعه را معروض گردانید و آنحضرت لوازم تحسین و احسان در باره او بتقدیم

رسانیده و از عقب میرزا ابابکر بسرعت برق و باد نهضت نمود و میرزا ابابکر بر توجه موکب همایون وقوف یافته از خواف در غایت خوف
روی باستراباد نهاد و در هر منزل جمعی از آنجناب جدا گشتند و در هر مرحله فوجی از سپاه شیردل باردوی خاقان عادل می‌پیوستند و آن
حضرت در طی منازل بشتابه مسارعت میفرمود که از اردوی نصرت نشان و میرزا ابابکر زیاده از یک منزل واسطه نبود تا آنکه میرزا ابابکر بکنار آب
گرگان رسیده با معدودی چند از آب عبور نمود و در آن طرف رود بسبب کثرت ماندگی فرود آمده شب بر آسود اما خاقان منصور در آن شب
از آسایش اجتناب نمود و قلب و میمنه و میسره آراسته راه می‌پیمود و علی الصباح که ملاحان تقدیر کشتی زر اندود خورشید در بحر اخضر
فلک افکندند منقلای سپاه کشورگشای بکنار آب گرگان رسیده بخت امیر علی میرآخور و پلنگ پوش بهادر و شیخم ایل اغلی و یار محمد
سارق جولی از آب گذشته و متعاقب موکب گردون مراتب نیز عبور نمود و میرزا ابابکر که تا آنوقت مانند بخت خویش در خواب بود
از آواز نفیر و سوران بیدار شده یک سواره مجال فرار یافته جمعی از بهادران موکب نصرت نشان بتکامیشی او مامور گشتند از آنجمله یار محمد
ماری سبقت نمود و نزدیک بمیرزا ابابکر رسید و شاهزاده چون او را شناخته عنان باز گردانیده تیری بر حلقش زد امیر حیدر نیز خود را
بآنجناب رسانیده و دست باستعمال سیف و سنان برد اما مغلوب شده و میرزا ابابکر به بستان شتافته در رخنه یکی از کلاتهای آن
الوضع فرود آمده و اسپی طلبید که خود را از گرداب بلا بساحل نجات رساند انتحس انگشت قبول بر دیده نهاد و آنجناب را مطمئن گردانیده
و جمعی را در خدمتش باز داشته در ساعت متوجه پایه سریر اعلی گشت و بعد از وصول احوال را بعرض نواب کامیاب خاقان منصور رسانید خاقان
منصور قنبر علی جلاد را با فوجی از شجعان جلادت نهاد بگرفتن میرزا ابابکر مامور ساخت و آن طایفه به بستان شتافته بیک کاه کرد
خانه که محل نزول شاهزاده بود محیط گشتند و در اواخر شهر رجب سنه اربع و ثمانین و ثمانمائه آنجناب را گرفته رشته حیاتش را به تیغ بی‌دریغ
انقطاع دادند و آن دهقانی را نیز که میرزا ابابکر را در خانه خویش فرود آورده طریق غدر سلوک داشته بود از عقب او در ساعت
و بموجب حکم همایون سر میرزا ابابکر را قاسم عبدالعزیز بهرات برده خاطر اکابر و اصاغر آن دیار را که دغدغه تمام داشت از اندیشه فارغ
گردانید و امیر نظام الدین علی شیر که در شهر حاکم بود از وصول آن خبر مبتهج و مسرور شدند و تصدقات بمستحقان رسانید و خاقان
منصور بعد از فراغ خاطر از آن خطه گرگان مراجعت بمستقر سلطنت منعطف ساخت و در زمان بهجت و عافیت بباغ جهان آرای
رسید و بدستور معهود اعلام عدل و انصاف برافراخت ذکر مجملی از احوال امیر شجاع الدین امیر ذوالنون ارغون و ارتفاع رایت دولت او بمحض عنایت چون

و امیر ذوالنون

امیر ذوالنون ولد حسن بصری که بصفت شجاعت و بهادری از اکثر شجعان الوس تیموری ممتاز بود و بصفای عقیدت و وفور عبادت
از بیشتر ارباب زهادت مستثنی می‌نمود در زمان میرزا سلطان ابوسعید در سلک ملازمان آستان سلطنت آشیان انتظام داشت و در هنگام
گیر و دار و ایام رزم و پیکار باستعمال سیف و سنان پرداخته نهایت جلادت و مردانگی بجای می‌آورد بنا بر آن منظور نظر عطوفت
حین تربیت و رعایت و باصناف انعام و احسان محظوظ و مخصوص گشته از اقران ممتاز شد و مرتبه او از مرتبه اخوان و اقربا درگذشت و بعد از
واقعه قراباغ امیر ذوالنون بهرات شتافته روزی چند در خدمت درگاه عالم پناه اوقات گذرانید و در آن اوان چنانچه طمع میداشت
تربیت نیافت بنا بر آن خاطر بر فرار قرار داده در وقتی که رایت فیروزی نشان متوجه دفع میرزا یادگار محمد بود از طریق مرغاب خویش
عنان گران بصوب دیار ماوراءالنهر منعطف ساخت و بسمرقند رفته پرتو دولت سلطان احمد میرزا بر وجنات احوالش تافت
دو سه سال در آن دیار بسر برده بعد از آن بسبب نزاعی که در میان امرای ترخان و ارغونی بوقوع پیوست نوبت دیگر روی توجه بخراسان
نهاد و چون بدار السلطنه هرات رسید خاقان منصور تربیت آن امیر صافی ضمیر فرموده ایالت ولایت غور و زمین داور را بوی تفویض
نموده و حال آنکه در آن اوان اقوام هزاره و نکدری بر آن حدود استیلای تمام داشتند و امیر ذوالنون در شهور سنه اربع و ثمانین و ثمانمائه
با لشکر اندک و امید بسیار متوجه آن صوب گشته در مدت سه چهار سال چندین نوبت با آن جماعت محاربه فرمود و بقوت دولت
خاقانی و غایت شجاعت و پهلوانی در تمامی معارک بظفر و نصرت اختصاص یافته ولایت مذکور را در حیز تصرف در آورد نظم
اگر چند بودی بهنگام کار ✿ از او یک سوار از هزاران هزار ✿ به پیکان خونریز و شمشیر تیز ✿ برآوردی از دشمنان رستخیز ✿ اقوام هزاره
چون این معنی را مکرر مشاهده نمودند سر انقیاد و طاعت گذاری بر اخلاص و فرمان برداری نهاده دیگر پیرامن خلاف نگشتند و مال و خراج
بر گردن گرفته از مقام عناد و استکبار درگذشتند و نیکو خدمتی امیر ذوالنون بموقع قبول یافته خاقان بنده نواز زمام رتق و فتق امور
مملکت قندهار و فراه و ساخره و توابع آن نیز در قبضه اقتدار او نهاد اما چند سال بعضی از شاهزادگان را بنوبت باسم حکومت قندهار
میفرستاد بالاخره امیر ذوالنون در ایالت آن ولایات استقلال یافت و ابهت و شوکت افراخته پرتو انوار عدالتش بولایت سند
و ستون و توابع و لواحق تافت و دیباچه تکلیف طایفه و تصنیف آنجناب شجاعت کامل و عدالت شامل داشت و در اداء وظایف
طاعات و عبادات همواره رایت سعی و اجتهاد می‌افراشت از صبح تا شام در ساعات نصف جهان گذرانیدی و از شام تا

و با قامت نوافل و قرائت قرآن بسر بردی و در میدان مصاف و قتال روح اسفندیار و رستم بر وفور جلادت و پهلوانی او آفرین
کردی و در محراب عبادت و نماز روان ذوالنون مصری و ابراهیم ادهم بر کمال اخلاص و نیازمندی شرط تحسین بجای آوردی نظم
پرورش همه معدلت کار بود ✿ شب از بهر طاعت بیدار بود ✿ ز شمشیر خونریز او روز جنگ ✿ همه روی صحرا شده لاله رنگ ✿ و چون
امیر ذوالنون بجمیع نفایس مال و افزونی ابطال رجال استظهار تمام پیدا کرد تمامی ممالک مذکور را ملک خود تصور نموده در اداء
مال مقرر شرایط تغافل و اهمال بجای آورده و حکومت قندهار به پسر بزرگتر خود شجاع بیک تفویض فرموده دار الملک ساخر و تگناباد را
بعبد العلی ترخان عنایت نمود و ربات غور را بامیر فخر الدین و امیر درویش مفوض ساخت و خود در زمین داور ساکن شده در آنجا
عمارات عالیه برافراخته و اهل غرض و سعایت فرصت یافته چند کرت بعرض خاقان جمشید منزلت رسانیدند که امیر ذوالنون بوفور خزاین
و نقود و افزونی اتباع و جنود مغرور گشته است و نخوت و عظمت و کبر و حشمت او از حد اعتدال درگذشته لایق دولت چنان می‌نماید
قبل از آنکه اندیشه کفران نعمت و سلوک در وادی مخالفت در ضمیرش رسوخ نماید یکی از شاهزادگان عالمیان بایالت آن ولایت منصوب
شده با فوجی از سپاه بهرام انتقام متوجه گردد و بنابر آنکه امیر ذوالنون از بعضی اسفار با سپاه زمین داور و قندهار بموکب فیروزی آثار
می‌پیوست خاقان منصور مدتی سخن اهل غرض التفات نمی‌فرمود اما آخر الامر من سمع بحمل قصد بموجب استصواب آنجناب عمل نموده
اثنا بدیع الزمان میرزا با پدر بزرگوار در مقام مخالفت آمد و امیر ذوالنون که از تلاطم دریای غضب خاقانی بغایت هراسان بود بکشتی موافقت
شاهزاده التجا آورده جان از ورطه هلاک بساحل نجات کشید چنانچه کیفیت این حکایات در محل خود مسطور خواهد گردید انشاء الله تعالی ذکر
ظهور مزار فیض آثار که منسوب بحضرت شاه مردان در قریه خواجه خیران در شهور سنه خمس و ثمانین و ثمانمائه که معین السلطنه والخلافه
میرزا بایقرا در قبة الاسلام بلخ لوای ایالت و ریاست پروری مرتفع گردانیده بود و از ورای استار غیب صورتی در غرایب روی نمود
شرح حال بر سبیل اجمال آنکه عزیزی شمس الدین محمد نام که نسبش بزبده عرفای کرام سلطان بایزید بسطامی اتصال می‌یافت
در سنه مذکوره از طرف کابل و غزنین بقبة الاسلام شتافته و شرف ملازمت میرزا بایقرا دریافته تاریخی ظاهر ساخت که در آن تاریخ
در زمان سلطان سنجر ابن ملکشاه سلجوقی تصنیف کرده بودند و در آن مکتوب بود که مرقد شاه اولیا و قدوه اصفیا مهبط انوار الهی
و مواهب امیر المؤمنین و یعسوب الدین و امام المتقین اسدالله الغالب علی ابن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه در قریه خواجه خیران است

در فلان موضع

و در فلان موضع است بنابر آن میرزا بایقرا سادات و قضات و اشراف و اعیان بلخ را جمع نموده با ایشان مشورت کرده بقریه مذکوره
که از بلخ تا آنجا سه فرسخ مسافت است تشریف برد و در آن موضع که در آن کتاب تعیین یافته بود گنبدی دید که قبری در میان آن
موجود بود فرمود که تا آن قبر را حفر نمایند و چون فرمان بردار اندکی حفر کردند ناگاه لوحی از سنگ سفید پیدا شد که آنجا منقوش
بود که هذا قبر اسد الله اخ رسول الله علی ولی الله لاجرم فریاد و فغان از میان جان حاضران بایوان کیوان رسید و همگنان روی
نیاز بر آن خاک پاک سوده و نذورات بمستحقان رسانیدند و ابواب نیاز و اخلاص بر گشودند و این خبر در اطراف و اکناف ولایت اشتهار یافته
اصحاب امراض مزمنه روی امید بآن آستان جنت نشان آوردند و بروایت زمره از مجاوران آنجا بسیاری از آن طایفه صحت حاصل
یافته مقضی المرام باوطان خود مراجعت کردند لاجرم ازدحام خواص و عوام در آن سده سدره مقام به مرتبه واقع شد که فرید بر آن
تصور توان نمود و کثرت نقود و اجناس که بر سبیل نذر می‌آوردند بمرتبه انجامید که عقل از وجود آن مقدار زر و جواهر تعجب فرموده میرزا
بایقرا چون حال بر آن منوال دید قاصدی همعنان برق و باد بدار السلطنه هرات فرستاده صورت واقعه را عرضه داشت آستان
پایه سریر اعلی کرد و خاقان منصور بعد از اطلاع بر مضمون آن عریضه از ظهور آن صورت غریبه متعجب گشته احرام طواف آن قبله امانی و آمال
بست و با فوجی از امرای خواص بدان جانب نهضت فرموده پس از وصول غایت نیاز و اخلاص بجای آورد و قبه در کمال ارتفاع
و وسعت بر آن مرقد جنت نشان و منزلت نهاد و در اطراف آن ایوانها و صومعات طرح انداخت و در آن قریه بازاری مشتمل بر دکاکین
و حمام بنیاد نهاد و یکی را از انهار بلخ که حالا بنهر شاهی مشهور است بر آن مزار فیض آثار وقف ساخت امر نقابت آن آستانه علیه را
بسید تاج الدین اندخودی که از جمله اقربای سید برکه بود و بعلو همت و بمحمودیت اتصاف تفویض نمود و مهم شیخی را به شیخ زاده بسطامی
عنایت کرده جهت ضبط موقوفات و نذورات علاحده امین تعیین فرمود آنگاه خاقان عالیجاه عنان مراجعت بصوب مستقر سریر عزت
انعطاف داد و در ضمان صحت و عافیت ببلده فاخره هرات شتافته ابواب لطف و مرحمت بر روی روزگار سپاهی و رعیت بر گشاد
القصه ظهور مرقد پرنور شاهی بواسطه رفتن حضرت خاقانی و طرح عمارات و تعیین موقوفات در اطراف آفاق اشتهار یافته هر کس
اندک استطاعتی داشت علم توجه بدان جانب برافراشت و چند گاه آمد شد خلایق بآن کعبه مرتبه بمثابه بود که هر سال قریب
صد تومان کپکی از نقد و جنس بدانجا می‌آوردند و نقیب و شیخ و علمای آن فرخنده مقام تمامی آن مال را صرف ضیافت صادر و وارد

و رابطه عمارت می‌کردند و قریهٔ خواجه خیران از کثرت عمارت و زراعت صفت مصر جامع گرفته بالجمله از انقلاب جمعیت در نواحی آن شهر
سده و مزبور دست داده که شرح آن بگفتن و نوشتن راست نیاید بنابر آن یکی از اهل مکر و تزویر که در سلک اراذل دار السلطنه هرات
انتظام داشت با خود خیال نمود که واقعه ساخته مردم را فریب دهد و بوسیلهٔ مزاری مزخرف زر و جواهر بدست آورده پای در معارج عزت نهد
نماز شامی در کنار دروازه یک باستانه آغاز صیحه زدن و جامه دریدن کرد و چون مردم بروی جمع شده کیفیت حال پرسیدند
جواب داد که حالا چهار شخص بصورت اعرابی بر اسبان تازی نژاد سوار درین صحرا بر من ظاهر شده گفتند روضهٔ فیض بخش حضرت
شاه ولایت پناه اهل هدایت علیه السلام در فلان موضع است و اشارت بجایی کرد که نزدیک بحظیرهٔ شمس الدین سکنزاباشی بود
و مردم بر افقت عراقچی بآن بحث رفته و بمحال جمعی کثیر از قلندران بر او جمع آمده و آغاز ذکر و غوغا کردند و روز دیگر این خبر در بلدهٔ
هرات اشتهار یافته خواص و عوام انام از رجال و نساء روی بآن کاه آوردند و صورت قبری ساخته خاک قدم عراقچی را مانند توتیا
در دیده کشیده و بلسان الحیوان فرو برده و آنچه توانستند بروی نثار کردند و آن مزور از موضع قبر خاک برگرفته بهر کس میخواست که
عنایت می‌فرمود و در عوض زر و جواهر اخذ می‌نمود و ظهور قبر امام در میان طوایف انام مشهور گشته هر روز خلقی بی‌نهایت خصوصا
مرضی و معلول بدان موضع می‌آمدند و نذورات گذرانیده روی نیاز بر زمین می‌سودند چون کوری یا لنگی بسر آن قبر رسیدی و چشمی
بر خاک نهادی اتباع عراقچی و قلندران از وی می‌پرسیدند که مرض تو بصحت مبدل شد یا نه اگر میگفت بلی صلوات فرستاده
او را برداشته نعره و فغان باوج آسمان می‌رسانیدند و اگر بر زبان می‌آورد که علت من بر حال خود است آن بیچاره را در زیر
لگد نرم می‌ساختند که شکاکست و منافق و بقتل سزاوار است القصه عراقچی در عرض پانزده روز بآن وسیله زر و جواهر و اجناس
نفیسه دیگر زیاده از آنچه در خزانهٔ خیال گنجد بر سبیل نذر گرفته مرجع خواص و عوام انام شد و جمعی دیگر از مردم بی‌بهره نیز هوس در ساختند
امثال این واقعات دروغ ساختند و در هر یک محلتی از محلات درون و بیرون هرات و بعضی از ولایات صدای ظهور امام در انداختند
عراقچی چون این حال دید از زوال آن ترسیده منهزم گردید و بطلان آن جماعت نزد خاقان منصور و علماء و اعیان هرات ظاهر گشته مولانا
کمال الدین شیخ حسین بتدارک آن مامور شده و اکثر آن جماعت را گرفته و الزام کرده تازیانه زد و جمعی را حبس فرمود
تا آن غوغا و آشوب تسکین یافت و دیگر شرر آن اندیشه باطله بر کانون درون هیچ بوالهوسی نتافت اما آستانه علیه خواجه خیران

تا غایت معمورست

تا غایت معمورست و مطاف طواف جمهور خلایق نزدیک و دور والله اعلم بحقایق الامور **گفتار در بیان شمه از حال میرزا محمد سلطان**
که مشهورست بکیچک میرزا و ذکر انتقال آن شاهزاده فضیلت اشعار از سرای دنیا شاهزاده محمد سلطان خسروی بود بحسن صورت
و سیرت و صفای طبع و نقاء سریرت موصوف و بحلاوت گفتار و محاسن کردار و اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده معروف
و بصحبت علما و فضلا بغایت مایل و همگی همتش مقصور بر تحقیق مسایل و تحصیل فروع و اصول علوم متفرد در تکمیل معقول و مفهوم منقول
شرح فضایل عقلانیت بکمالات بسیارش شمی از عمان و وصف ملاقات بلغا قیاس بالفاظ آبدارش قطره از بحر بیکران
نظم روشن اندر دل چو صباحش کشف کشاف و فتح مفتاحش عقلش از قیاس عقل برون عقلش از مقام نقل برون
و آن در برج کامرانی با وجود حصول اسباب جهانبانی و وصول مراتب کشورستانی در اوقات شباب ایام جوانی در درس
مولانا کمال الدین شیخ حسین شرایط کتب متداوله بجای آورده و از باطن خورشید میامن شاه قاسم انوار بخش اقتباس نوری کرد
چنانچه سابقا مذکور شد بعد از واقعه قراباغ معصومه الدوله که خواهر کلانتر خاقان عالی گهر بود از قراباغ بهرات آمده
و در ظل عواطف خاقان مسعود خصال آرام یافته پرتو عنایت آنحضرت بر وجنات حالش تافت زمام اختیار ملک شال در قبضه
اقتدار او گرفت و عظایم مهام سلطنت و اقبال چمن توجه خاطر خطیرش صفت انتظام پذیرفت و چون چند سال برین منوال
بگذرانید بعقل فراست و علم کیاست خویش مغرور شده آثار خیال استقلال از افعال و احوالش واضح و لایح گردید و خاقان
منصور بنابر ملاحظه خاطر همشیره عزیزه روزی چند بتغافل پادشاهانه شعار روزگار همایون ساخت و بتصور آنکه شاید میرزا کیچک
بمقتضای عقل خرد کار فرموده از جادهٔ مستقیم عبودیت انحراف ننماید تا دوش نپرداخت **بیت** بر شاخ پایدار که از ترس تند باد
مشکن بدست خویش که آنهم شکستنیست و در آن ایام روز پنجشنبهی خاقان منصور باتفاق آن پادشاهزاده مغرور بکنار گاه
شتافت و لوازم طواف مزار فیض آثار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری بجای آورده عنان مراجعت بصوب مستقر
سریر سلطنت تافت و در آن راه شاهزاده خلافت پناه جهت دفع حرارت خورشید برقع چتر جسارت نمود و حال آنکه خاقان
کامیاب نزدیک باو در آفتاب طی مسافت می‌فرمود و از مشاهده این ترک نایرهٔ غضب قیامت لهب مشتعل گشت و خاقان
منصور بعد از نزول در منزل همایون باغ میرزا کیچک فرمان داده کار از مدار او گذشت امرای عظام در ساعت شاهزاده را

القلعه اختیار الدین بردند و در یکی از بروج سپهر عروج محبوس گردانیدند و بمحافظان هشیار سپردند **نظم** چنین است رسم سپهر بلند
قرین است اقبال و برگشتنش کل دولت از باغ دنیا که چید که آسیب از خار محنت ندید و چون کیچک میرزا چند گاه مانند لعل در صمیم کان
و دُر در جوف صدف عمان اوقات گذرانید عرق شفقت اصلی و رحمت جبلی خاقان در حرکت آمده او را مطلق العنان گردانید
بعد از آن شاهزاده در غایت انفعال ملازمت جاه و جلال میکرد و از افعال و اقوال سابقه نادم بوده لوازم اعتذار
و استغفار بجای می‌آورد **مصرع** که گر گناه ببخشند شرمساری هست و عاقبت رخصت گذاردن حج اسلام و ادراک شرف زیارت روضه
خیر الانام علیه الصلوة و السلام در ضمیرش پیدا شد و بمبالغه تمام و الحاح مالا کلام اجازت حاصل کرده با طایفه از افاضل انام روی
بدان مقام فیض انجام آورده قافلهٔ توفیق پادشاه متعال رفیق خدام ذوی الاحترام و بدرقهٔ تایید مالک الملک لایزال همعنان
مواکب کواکب احتشام **بیت** توفیق رفیق و بخت همراه اقبال ندیم گاه و بیگاه و چون هوای تبریز از غبار سم شبدیز آن خسرو صافی
ضمیر عنبر بیز گشت پادشاه مظفر لوا سلطان یعقوب میرزا مقدم شریفش را عزیز و مغتنم شمرده بارسال تحف و هدایا و شایسته
تبرکات بایسته مبادرت نمود و شرایط مهمان داری بوجهی که فراخور همت عالی نهمتش بود بجای آورده التماس ملاقات شریف
فرمود میرزا کیچک بیک جواب داد که چون من احرام طواف بیت الله بسته‌ام زبان حال و مقال باداء لبیک اللهم لبیک گشاده و منادی
که درین سفر بلاضرورت هیچ مخلوقی قیام ننمایم و دامن عرض خود را بغبار آستان اقبال آشیان پادشاهان عالم مجازی نیالایم اگر آنحضرت
لطف فرموده غریب نوازی فرمایند و بمنزل این ضعیف تشریف آورده بمقتضی القادم یزار عمل نمایند **بیت** از انطرف بپذیرد کمال او نقصان
وز این طرف شرف روزگار ما باشد بواسطه رعایت ناموس پادشاهی این ملتمس ملتقی بقبول نگشت و میرزا کیچک بیک پای همت در دامن
استغنا پیچیده چند روز از طرفین بدین گفتگو گذشت آخر الامر بر آن قرار یافت که میرزا کیچک بیک روزی بزیارت یکی از مزارات تبریز رود
و سلطان یعقوب میرزا نیز بدانجا تشریف حضور ارزانی دارد و در روز موعود در مقام معهود میان ایشان ملاقات دست داده از هر دو طرف
لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم رسید و سلطان یعقوب میرزا میرزا کیچک بیک را در آغوش لطف و رحمت کشیده اصناف اشفاق و اعطاف
ظاهر گردانید و آن شاهزاده صاحب توفیق از تبریز رفیق عزت و احترام ببلاد شام رفته بمصر شتافت و میان آنجناب و سلطان مصر
ملک قایتبای بدستور سلطان یعقوب میرزا ملاقات وقوع یافت و میرزا کیچک بیک متوجه حجاز گشته بعد از ادای مناسک حج

اسلام و طواف روضه

اسلام و طواف روضهٔ طیبهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و آله عنان بارهٔ خوش خرام بصوب خراسان انعطاف داد و چون در ضمان
امان حضرت واهب العطیات نزدیک بدار الملک هرات رسید و بگوش هوش میرزا سلطان احمد و بگم خبر وصول فرزند ارجمند
شنیده و حضرت امید ایشان از آبیاری رشحات عنایت حضرت باری بثمرهٔ سعادت جاوید بارور گشت و در ریاض تمنای آن دو معتکف
زوایای فراق بنسیم مژدهٔ وصال گلهای امانی و آمال شکفته مضمون این مقال بزبان حال و قال ایشان گذشت **نظم** باز آمد طلعت خورشید
سیما میرسد چشم روشن شد که نور دیدهٔ ما میرسد آید با دانش و روزگار دولتش دولتی کز حضرت ایزد تعالی میرسد و سلطان احمد میرزا
و مهد علیا موکب عالی شاهزاده را باقدام اشتیاق استقبال نموده عیونی را که در پس لاحزان هجران صفت و ابیضت عیناه من الحزن
گرفته بود از شمیم مواصلت آن یوسف مصر سلطنت روشن گردانیدند و بر سلامتی ذات خجسته صفات شاهزادهٔ عالیمقام و توفیق ادای
حج اسلام لوازم محامد الهی بجای آورده نذور و صدقات بمستحقین رسانیده و همچنین سادات و قضات و علما و موالی و امرا و وزرا و صدور و اهالی
بمراسم استقبال پرداختند و شرایط نیاز و نثار قیام نموده کمال اخلاص و اختصاص ظاهر ساختند و خاقان منصور نیز کیچک بیک را
چند فرسخ استقبال فرموده انواع عطوفت و مهربانی اظهار کرد که مزیدی بر آن متصور نبود و میرزا کیچک بیک در غایت سرور بوطن مألوف
و مسکن معهود در آمده همواره در مزارات دار السلطنه هرات با فوجی از علما خجسته صفات بلوازم صحبت میداشت و همیشه اوقات فرخنده
ساعات را بتحصیل فضایل و مسایل گذرانیده همت بر اکتساب سعادات اخروی میگماشت **نظم** نشستی با ارباب دانش مدام ز کسب کمالات
جستی مرام نمودی خطا جز آموزگار بد از خطا خیر بسیار یار و چون محال است که سپهر غدار درین مرحله ناپایدار ارباب فضل را
در قرار گذارد در شهور سنه تسع و ثمانین و ثمانمایه مرض حصبه عارض ذات آن شاهزاده بلند مرتبه گشت و معالجه و مداوای حکما و اطبا مفید
نیفتاده کار از ترتیب اغذیه و اشربه درگذشت و داعی والله یدعو الی دار السلام ندای یا ایتها النفس المطمئنه بگوش هوش میرزا کیچک بیک
رسانید و شاهزاده خاطر از شغبات وسوسه فارغ گردانیده بضیافتخانهٔ فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین خرامید نهال اقبال آن عزیز
فنا از پای در افتاده و آفتاب دولتش از برج استقلال از اوج کمال روی بحضیض زوال نهاد **نظم** خورشید سپهر عدل و اقبال
جمشید سریر فضل و افضال بر اوج کمال یافت نقصان از دیدهٔ بخت گشت پنهان والدین بزرگوار و والدهٔ عفت شعار آن شاهزاده
عالیمقدار بدست اضطراب لباس شکیبایی پاره پاره گردانیدند و خود را بر خاک انداخته سیلاب اشک بجانب الثری و دود آه بر ثریا

بدست غم گریبان چاک کردند ز نم دیده خاک نمناک کردند ز خون دل زمین کردند گلگون ز دود آه ایشان تیره گردون و خاقان
منصور بمنزل شاهزادهٔ مرحوم تشریف برده سلطان احمد میرزا و همشیرهٔ عزیز مادرش نموده بتجهیز و تکفین جسد مطهرش اشارت فرمود
اعاظم امرا و نوئینان و ایستادگان پایهٔ سریر آسمان نشان بآئین سلاطین صاحب تمکین تابوت بحلل حشمتی که خامهٔ بلاغت قرین از تقریر
آن بعجز و قصور اعتراف دارد و جنازهٔ مغفرت اندازهٔ شاهزاده را در محفه نهاده برداشتند و تمامی سادات و قضات و علما و اشراف و اعیان
و اکابر و خواص و عوام و طبقات انسان پیاده بمشایعه روان شده و از کوچهٔ خیابان بعیدگاه شتافتند بر محفه و تابوت محفوف
برحمت حی لایموت نماز گذارده و آن گوهر پادشاهی را بحظیرهٔ که در گازرگاه جهت چنین مصلحتی بنا یافته بود بخاک سپردند و بطریق
سنت حضرت خیر الانام صلی الله علیه و آله بخازن خاک سپردند رباعی ای چرخ جهان خراب از کینهٔ تست بیدادگری عادت دیرینهٔ تست
ای خاک اگر سینهٔ تو بشکافند بس گوهر قیمتی که در سینهٔ تست اصحاب این مصیبت عظمی و تعزیت کبری چنانچه معهود است چندین روز
باطعام فقرا و مساکین و ضعفا و ختمات کلام معجز نظام ایزد سبحانه تعالی قیام نمودند و روح مطهر شاهزادهٔ والا گهر را باصناف
صلاة و صدقات شاد کرده چند مقبرهٔ منور او را بانواع تکلفات زیب و زینت در افزودند و افضل الانامی مولانا عبد الرحمن جامی در آن
ایام برای کتابهٔ آن مشهد در سلک نظم انتظام داده و قطعهٔ اش بر خاطر بود ثبت افتاد قطعه رخشنده کوکبی که برین سبز طارم است
قندیل گورخانهٔ شاهان عالم است و ایضا جهت نقش سنگ شاهزاده امیر نظام الدین شیخم سهیلی رباعی منظوم گردانید رباعی ای داشته
از سلطنت عالم ننگ ای آمده از تخت ایام بتنگ بیرون زده زین جهان خانه و رنگ بر روی زمانه در بر آورده بسنگ ذکر وصول
بدیع الجمال بیگم بدار السلطنهٔ هرات و بیان بعضی دیگر از حالات و حکایات که در آن اوان واقع شد چنانچه از ضمن وقایع سابقه
مستفاد می گردد بدیع الجمال بیگم که همشیرهٔ خاقان منصور بود در اثنای که آنحضرت ولایت جرجان را بسلطان بازگذاشته بخطهٔ
اوراق رایات آفتاب اشراق برافراخت در سلک ازدواج پیر بوداق سلطان انتظام یافت و بعد از فوت پیر بوداق سلطان
احمد خان که از جملهٔ خواقین دشت قبچاق بمزید شوکت و مکنت امتیاز داشت در تاریخ سلطنت بحبالهٔ نکاح خویش آورده و بدیع الجمال
بیگم را از احمد خان دو پسر و یک دختر متولد گشت اتفاقا آن خاقان عالیجاه رخت سفر آخرت بربست و بعد جهت ملاقات برادر بصوب خراسان
در حرکت آمده پسر کلانترش سلطان محمود خان در مستقر سلطنت آبا و اجداد توقف نموده ... و خواهرش خانزاده خانم

مرافقت والده اختیار

مرافقت والده اختیار فرمودند و چون محفل زرنگار آن بلقیس شعار بحدود هرات رسید خاقان منصور جمله نشینان تتق خلافت و شاهزادگان
و امرا و ارکان دولت را باستقبال مامور گردانید تا بدیع الجمال بیگم را بالحرمة هرچه تمامتر بمستقر عزت و کرامت رسانیدند و لوازم پیشکش
و نثار بجای آوردند و ستر عظمی دیده بدیدار برادر نامدار روشن ساخته پیشکشهای لایق کشید حضرت خاقانی بنظر عطوفت و مهربانی
در همشیره و اولادش نگریسته شرایط انعام و احسان مرعی داشت رای همایون ستوده خصال چنان اقتضا نمود که سلطان بایقرا میرزا
از بلخ بدرگاه عالم پناه طلبیده زمام حکومت آن ولایت را در قبضهٔ درایت امیر نظام الدین درویش علی کوکلتاش نهاد و بعد از وصول
بایقرا میرزا بهرات جهت ختان شاهزادهٔ عالی مکان مظفر حسین میرزا ترتیب اسباب طوی و برافراختن چهار طاق فرمان
داد و بباغ زاغان جهت آن کار تعیین یافته هر یک از شاهزادگان و امرا و نوئینان در گرد آن حوض باغ که از آب عذوبت مالامال بود
چهار طاقی در غایت زیب و زینت برافراخت نظم بهر سو از آن حوض کوثر اثر شده افراخته چار طاقی دگر ز فرزین بدیبای رومی و فرنگ
ز اطلس بسی زده وزی هفت رنگ بهر یک نشسته بسی مه جبین چو در قصر باغ جنان حور عین ز مردم ربوده دل و دین همه فرح بخش
جانهای غمگین همه و صناع و محترفات راست کوچه در باغ را تا کنار حوض از ساختن چهار طاقهای زرین و دکاکین غرایب
آئین غیرت نگارخانهٔ چین و رشک افزای بروج چرخ برین گردانیدند نظم بهر سو دکانی شده آراسته مهیا در آن هرچه دل خواسته
خاقان منصور از باغ جهان آرای بدان منزل دلکشای نقل فرموده قرب دو ماه بر نهج تمکین با زمرهٔ مقربان بارگاه بهشت آئین
در چهار طاق خاصهٔ همایون که بطلا و لاجورد منقش گشته در بزم عیش و نشاط نشست و هر یک از امرا و شاهزادگان در چهار طاق
خود قرار گرفته بجرعهٔ راح ریحانی و استماع الحان و اغانی قیام نمودند و در آن ایام فرح و سرور در خاطر جمهور زده و یک دو در سرای
گروه مهندسان هنرپیشه و صناع نیکو اندیشه انواع تحفهای غریبه و اصناف امور عجیبه بعرض رسانیدند و هر طایفه مناسب حرفهٔ
خود صورتهای نادره و پیکری بدیع مآثر ظاهر گردانیدند و در آن اوقات از اصحاب حسن و ملاحت و نغمه سرایان صاحب صباحت هر روز
و شب در مجلس ارباب عیش و طرب جمعی کثیر حاضر بودند بنغمات دلکشای و ترنمات روح افزای نشاط برنا و پیر و صغیر و کبیر را
می افزودند فروغ جامهای بلورین که از شراب ناب مالامال بود بزم بوستان را نور و صفا بخشیده و تاب عارض ساقیان زهره
جبین که با انوار آفتاب برابری می نمود محفل مستان را چون فضای سپهر برین روشن می گردانید نظم پری پیکران نغمه پرداز

گهی از ساز دلکش گه ز آواز نوای عیش و عشرت می سرودند نشاط باده نوشان می فزودند و در آن ایام بهشت انجام بکاولان
آستان فلک احتشام هر ساعت مائدهای طعام بعدد کوکب چرخ فیروزه فام معد و مهیا می ساختند و از اطعمهٔ لذیذه و
اشربهٔ لطیفه رسم جوع از عرصهٔ عالم برمی انداختند نظم ببزم خسروی هر دم گروه شدی خوانهای نعمت روح پرور بهر خوانی
ز نعمتهای شاهی مهیا بود چندانکه خواهی و در روزی که طوی بزرگ بوقوع پیوست در ساعتی که اعاظم اصحاب تنجیم و اکابر
ارباب تقویم اختیار نموده بودند نوبت مظفر حسین بتقدیم رسید و در وقت ختان حضرت خاقانی امرا و ارکان دولت و خوانین
و مقربان سدهٔ سدره مرتبت را خلع نفیسه پوشانید و بعد از انقضاء اندک زمانی از آن جشن و سرور و وصول مظفر حسین میرزا بحد
بلوغ خاطر همایون خاقان منصور متوجه آن شد که خانزاده خانم دختر بدیع الجمال را با وی در سلک ازدواج کشد و فرمان همایون
بترتیب آن کار نفاذ یافته کرت دیگر بدستور مذکور در باغ زاغان افراشتن چار طاق و سایر موجبات طوی و سرور بوقوع پیوست
و در اوایل سنهٔ اثنی و تسعین و ثمانمائه در ساعتی محمود و زمانی مسعود سادات و قضات و علما در مجلس اشرف اعلی اجتماع نموده جناب
شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد آن دو گوهر بحر کامرانی را با یکدیگر عقد بست و در آن محفل شرایط نثار و ایناس
صحبت بهشت آثار چنانچه باید و شاید بتقدیم رسید و هم در آن لیالی میان ابو المظفر حسین میرزا و خانزاده خانم لوازم زفاف
بوقوع انجامید نظم چو جان و تن بهم پیوستند از آن سان که جان از تن نشد فرق و تن از جان و چون مشیت ایزد تعالی و تقدس
و لن تجد لسنة الله تبدیلا همواره مقتضی آن بود که در دار ناپایدار هیچ راحتی مقارن جراحتی باشد و هر بهجتی مستلزم محنتی و هر سوری قرین
عزائی و هر سروری متصل بغم جان گدازی در خلال این احوال شاهزادهٔ حمیده خصال ستوده خصال سلطان بایقرا که بمرض اسهال
مبتلا گشته بجوار مغفرت حق عز و علا انتقال فرمود و این معنی موجب ملال خاطر فرخنده مآثر خاقان بیمثال شد چنانچه
چند روز بلوازم سوگواری و تعزیت داری اقدام فرمود و بعد از اطعام فقرا و اهتمام ختمات کلام ذو الجلال و الاکرام اولاد و امجاد
سلطان مرحوم سلطان اویس میرزا و اسکندر میرزا و سایر متعلقان و منتسبان آنحضرت را خلع گرانمایه پوشانید و از لباس
تعزیت بیرون آورد و در آن زمستان بقشلاق مرو رفته در باب تمهید بساط عدل و داد و تشیید اساس صلاح و سداد بدستور پیشتر
اهتمام کرد ذکر تفویض ایالت استراباد بمقرب حضرت سلطانی و ترتیب یافتن خواجه مجد الدین محمد کرت ثانی و در زمستان سنه

اثنی و تسعین

اثنی و تسعین و ثمانمائه که خاقان عالی مکان در مرو شاهجهان طرح قشلاق انداخته بود رای ملک آرای چنان اقتضا نمود که امیر
مغول که بعد از فوت امیر الله بیک والی جرجان شده بود از آن مملکت باستان اقبال آشیان آمده در خدمت باشد و مقرب حضرت
سلطانی امیر نظام الدین علی شیر بتقلد حکومت دار الفتح استراباد سرافراز گردد و چون مکنون ضمیر منیر را بامیر صاحب تدبیر در میان
نهاد بنابر وفور میلان خاطر عاطر بعدم تحمل مهمات خاقانی و کثرت شغف بسلوک طریق حصول مرضات سبحانی بقبول آن
امر زبان نگشاد و بعد از الحاح و مبالغه سر رضا جنبانیده روی توجه بدان جانب آورده و از ملازمان بارگاه عالم پناه امیر نظام الدین
بابا علی و امیر بدر الدین را همراه برده و چون نزدیک باستراباد رسید امیر مغول شهر را بازگذاشته علم عزیمت بصوب مرو برافراخت
و کلانتران استراباد از فر نزول امیر عدالت نهاد غیرت افزای گلستان ارم ذات العماد گشته سادات و علما و اشراف و اعیان
و ارباب و کلانتران ولایات جرجان باصناف الطاف آن امیر ستوده اوصاف محظوظ و مباهی شدند و رعایا و مزارعان در یمن انوار
معدلت و انصاف از ظلمات ظلم و اعتساف نجات یافته در مهاد امن و امان اعتراف غنودند حکام مملکت مازندران و رستمدار و گیلان
چون خبر حکومت آنجناب استماع نمودند سر بربقهٔ اطاعت درآورده رسل و رسایل باستراباد فرستادند و تحف لایقه و تبرکات رایقه
ارسال داشته جواهر اخلاص خود بر طبق عرض نهادند بلکه در آن اوقات که خطهٔ استراباد مستقر مسند آن امیر والا حشمت بود پادشاه
عالیجاه و خاقان معدلت پناه سلطان یعقوب میرزا چند نوبت معتمدان سخندان با خلع فاخره و مشوقات وافره نزد آنجناب
روان گردانید و فرامین عنایت آمیز و مثالهای مرحمت انگیز فرستاده کمال محبت و مودت بظهور رسانیده و مقرب حضرت سلطانی
ایلچیان تمامی سالکان مسالک جهانبانی را بانواع انعام اسب و جامه و زر نوازش کرده فرا خور همت بلند نهمت جهت یعقوب میرزا
و حکام گیلان و مازندران پیشکشهای پادشاهانه ارسال نموده و در غایت تجمل و سرافرازی و نهایت معدلت و رعیت نوازی
بر سریر ایالت آن مملکت تمکن فرموده جناب نقابت قباب فضایل پناهی امیر برهان الدین عطاء الله در تاریخ حکومت آن امیر
عدالت دستگاه گوید نظم آن میر علی سیر که دارد اوصاف برون ز حد تقریر چون کرد قبول امارت تاریخ شدش امارت میر
و هم در آن زمستان که خاقان منصور ولایت مرو را بنور حضور و افر السرور منور داشت نوبت دیگر خواجه مجد الدین محمد قدم بر مسند
نیابت نهاده علم اختیار و اعتبار برافراشت مفصل این مجمل آنکه از آن روز باز که خواجه قوام الدین نظام الملک و خواجه افضل الدین

کسان برانگیختند که نسبت بخواجه مجدالدین محمد سخنان نفاق‌آمیز بر زبان آورده و انتخاب از اکثر مناصب معزول گشته مدت دو سال شرف
امیر محمد علی اوشلچی پروانچی بوده در سایر مهمات سلطانی مدخل می نمود و در آن اوقات چند نوبت حضرت خاقانی متوجه ترتیب
بلند مرتبت شد اما چون امیر نظام الدین علیشیر تحویز آن معنی نمی فرمود زمام اختیار امور صاحب دیوانی در قبضه اقتدار خواجه نظام الملک
و خواجه افضل می بود پس از آنکه مقرب حضرت سلطانی از ملازمت موکب خاقانی دور افتاده روی باسترآباد نهاد خاقان بنده
خاطر انور بر آن قرار داد که بار دیگر خواجه مجدالدین محمد را بمرتبه بلنده مناصب ارجمند سرافراز گرداند و بحسب اتفاق قبل از آنکه این اندیشه
از خبر قوت بفعل رسد روزی حضرت خاقانی در وقتی که خواجه مجدالدین محمد در پایه سریر جهانبانی ایستاده بود خواجه نظام الملک
و خواجه افضل را گفت که مبلغ دو تومان کپکی جهت مهمی که روی نموده سرانجام میباید کرد آن دو وزیر چنانچه جواب این سخن را جواب
نگفتند و چون از بارگاه بیرون رفتند خواجه مجدالدین محمد در نظر آن پادشاه مؤید بنور آمده عرضه داشت کرد که اگر حضرت علیا
دو هزار تومان ضرورت باشد باید که این دو خواجه که هر یک هر سال مبلغهای کلی از اموال دیوانی تصرف می نمایند فی الحال انجام
فرمایند تا بدو تومان چه رسد از شنیدن این سخن خاقان منصور متنبه گشته همگی همت بر رعایت آن مهر سپهر کرامت مقصور گردانید
در روز دیگر قامت قابلیتش را بخلع گرانمایه آرایش داده فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که بدستور پیشتر منصب توقیع
روی نشان همایون و جواب عرضه داشت و تشخیص مهمات داد خواهان مفوض بخواجه مجدالدین محمد باشد و هیچیک از امرا و صدور
و بتکچیان و مقربان هیچ مهمی از مهمات ملکی و مالی را بی وقوف و شعور موصوف عرض نرسانند و رای صواب نمای او در فیصل تمامی
مهمات سلطانی و سرانجام جمیع امور سرکار دیوان معتمد و مستند مقرر شد که منشیان آستان سلطنت آشیان در فرامین الخواجه
نژاد اعتمد السلطنه مؤتمن الملکه نویسند القصه مهم خواجه مجدالدین محمد در کلمحه از پرتو عاطفت خاقانی شبنم صفت از حضیض
روی باوج ارتفاع نهاد و بخت بخشم رفته صلح کنان باز آمد و خواجه بزبان حال بر ادای مضمون این مقال بگشاد (بیت) شب یلدای
مرا شد اثر صبح پدید ❊ یافت قفل غم از فاتحه صبح کلید ❊ دل اگر خار جفا دید خدا راحت ❊ اگر گلستان وفا باز گل بخت بچید ❊
و چون خاقان منصور فصل شتا در بلده مرو شاهجهان بپایان رسانید مانند آفتاب مایل به بیت الشرف خویش گشته بصوب
دار السلطنه هرات خرامید و در آن اثنا خواجه افضل الدین محمد بنور فراست دریافت که عنقریب خواجه مجدالدین محمد در صدد انتقام

آمده او را تقبیل

اهل البقیه مصادره و مواخذه مستاصل خواهد گردانید و جهت مخلص تدبیری اندیشیده با انجناب گفت که اگر مصلحت باشد بنده بکار
استرآباد رفته محاسبات سنوات سابقه را مفروغ گردانم و بقایای اموال دیوانی را محصول ساخته بخزانه عامره رسانم خواجه
مجدالدین محمد بنابر ملاحظه آنکه هر گاه خواجه غایب باشد معایب او را آسانتر معروض خاقان عالی گهر سازد او را اجازت داد
و خواجه افضل الدین محمد مانند تیر از کمان بیرون جسته باسترآباد شتافت و در غیبت آنخواجه بلند مرتبت کوکب جاه و جلال خواجه
مجدالدین محمد بدرجه کمال تضاعف نموده جمیع صدور و وزرا و اکثر نوئینان و امرا کمر ملازمتش بسته رعایا و مزارعات و محترفات و حشم
و دران از دست انداز عمال دیوان نجات یافته در مهاد عدالت و نصفت فارغ البال نشستند و خواجه مجدالدین محمد عمال و متصدیان
اشغال را در مصادره کشید هر کس در وقت اعتبار خواجه نظام و خواجه افضل در امری از امور پادشاهی دخل داشت بسلاسل
و اغلال مقید و مضبوط گشت و هر چه دست قدرتشان بدان میرسید فرود آورد لاجرم در اندک مدتی قریب دو هزار تومان کپکی
از بابت وزرا و عمله دیوان اعلی و بقایای تحویلداران در خزانه عامره مخزون شد و اکثر نویسندگان بنان محتاج گشته کار ایشان
بجان رسید از فرط مهابتش هیچ عملداری را یارای آن نبود که یکدینار و کمین باراز غنی بر سبیل رشوت بستاند و از عمال کسیرا
هیچ حواله زهره آن نداشت که بمقدار سر موئی آزاری بیازاری رساند (بیت) پاس عدلش رسید تا حدی ❊ که بروی درشت هیچ
عوان ❊ خورده از دست کس نیارد برد ❊ اگر از دست زندگان سوهان ❊ و خواجه مجدالدین محمد هر روز از صباح تا وقت پیشین بنفس نفیس
بر فیصل مهمات سلطانی و سرانجام امور دیوانی اشتغال داشت بعد از آن تا نزدیک نیم شب با طایفه از افاضل روزگار و علمای
رفیع مقدار صحبت میداشت و در مجلس او سخنان هزل آمیز و لطایف طرب انگیز بسیار میگذشت و هر کس درین باب بیشتر مبالغه می نمود
نزد خواجه مقبول تر می گشت و در دولتخانه خواجه مجدالدین محمد پیوسته خوان احسان گسترده بود و انجناب از ترتیب اطعمه گوناگون
و فاکهه مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون مبالغه فرمودی و معتمد السلطنه با وجود این افعال حمیده و اعمال پسندیده بغایت
تندخوی و درشت گوی بوده باندک چیزی غضب بر مزاجش استیلا یافته زبان بفحش و دشنام می گشود و امرا و ارکان دولت را
همواره بکلمات درشتی میرنجانید و از بدزبانی او اکثر الکسان و مقربان آستان خلافت آشیان برسید از مضمون کلام معجز
نظام و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک بغایت غافل بود و از مقتضای فحوای والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس

پیوسته عدول می نمود بناء علی هذا اکثر امرا کمر عداوتش بر میان جان ببستند و در کمینگاه قصد و غدر فرصت نشستند و انجناب
بعد از آنکه سه سال در کمال اختیار و استقلال اوقات گذرانید مواخذه و معاقب شده از خراسان فرار نمود و در راه مکه مبارکه مریض
گشته بعالم آخرت انتقال فرمود چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست و من الله العون والتائید ❊ ذکر فوت بیگه سلطان
بیگم و بعضی از اعاظم والده بدیع الزمان میرزا که صبیه میرزا سنجر ملکه شده خوی درشت گوی بود و بواسطه طول نسب خود را بر سایر
زوجات طاهرات خاقان منصور فایق می نمود و هر گاه که آن پادشاه عالیجاه نسبت با جمعی از خواتین زهره جبین التفات بیشتری کرد
بیگم از کمال غیرت در خشم شده نهایت خشونت با خاقان واقع گشت بجا می آورد و چون این معنی از حد اعتدال متجاوز گشت الحضرت
لفظ طلاق بر زبان رانده از سر جاه و تمکینش درگذشت بناء علی هذا آن ملکه عصمت در غایت حزن و ملال اوقات در روزگار میگذرانید
تا در شهور سنه ثلث و تسعین و ثمانمائه مریض شده بریاض جنت منزل گزید سلطان بدیع الزمان میرزا بلکه جمیع شاهزادگان کسوت
تعزیت پوشیده و جنازه رحمت اندازه اش را عظمتی هر چه تمامتر برداشته در گنبد مدرسه بدیعیه که بنا کرده معمارش بود دفن نمودند
و چند روز لوازم سوگواری و مراسم مصیبت داری بتقدیم رسانیده باطعام و ختمات کلام ملک علام اقدام نمودند و هم درین سال پهلوان
محمد کبیر دست که داروغه کوتوال قلعه اختیار الدین بود با فرق رعایا و عامه برایا بر نهج رافت و نصفت سلوک می نمود عالم را
وداع کرده در نزدیک مزار ساداة مدفون گشت عمارتی که بر سر آن مزار فیض آثار واقع است ساخته و پرداخته پهلوان محمد است تقبل الله
تعالی منه ❊ ذکر رفتن خواجه افضل الدین محمد بجانب عراق و آمدن باپچان و باز آمدن امیر نظام الدین علیشیر بملازمت آستان خاقان عالیشان
چون خواجه افضل الدین محمد چند ماه بولایت استرآباد در ظل رعایت امیر نظام الدین علیشیر در غایت فراغت و رفاهیت اوقات گذرانید
خواجه مجدالدین محمد که تصرف و تقصیر موفور از جانب او خاطرنشان خاقان منصور کرده بود فرامین مطاعه در باب طلبش بدار الفتح استرآباد
روانه گردانید و خواجه افضل دانست که اگر بپایه سریر اعلی معاودت نماید نایره غضب حضرت خاقانی بر باد سعایت خواجه مجدالدین محمد
اشتعال یافته خرمن زندگانی او را محترق میگرداند لاجرم چاره جوی گشت و بعد از تامل و اندیشه باستصواب امیر علیشیر بجانب عراق
و آذربایجان در حرکت آمد و چون طی منازل و قطع مراحل کرده باستان خلافت آشیان سلطان یعقوب میرزا رسید مشمول
الانعام و احسان بیکران گشته امارت قافله حاج برای صواب نمایش مفوض گردید و بدان واسطه سعادت گذاردن حج اسلام

و طرف رفته

و طواف روضه منوره خیر الانام علیه الصلوة والسلام دریافت و قرین حصول مراد و مرام بعراق و آذربایجان شتافت اما امیر نظام
الدین علیشیر چون مدت یکسال در خطه جرجان بضبط امور ملک و مال پرداخت اشتیاق ادراک ملازمت خاقان و افر مکرمت
بر ضمیر منیرش غلبه کرده بعد از استخاره امیر عبدالدین را در استرآباد قایم مقام گذاشته بدار السلطنه هرات خرامید و دیده امید خاقان
جم اقتدار منور گردانید التماس نمود که ایالت آنولایت بدیگری از ارکان دولت مفوض کرده تا پیش ازین انجناب از شرف ملازمت
محروم نماند حضرت اعلی این ملتمس را بسمع رضا اصغا فرمود پس از روزی چند مقرب حضرت سلطانی را معاودت فرموده انجناب
چند ماه دیگر در استرآباد گذرانیده و در آن اثنا امیر حیدر را از اشتر جنون بهره تمام بود در وقتی که کیفیت شراب آتش در اعضا
ساخت بعرض رسانید که مقرب حضرت سلطانی چنان استماع نموده که ملازمان آستان خلافت آشیان کاملی بکار او را
تطمیع کرده اند که طعامی مسموم بخورد او دهد لاجرم توهمی عظیم دارد و بقلم تدبیر اندیشه مخالفت بر صحیفه ضمیر میسکار خاقان منصور از
شنیدن این سخن مضطرب شده ایلچی همعنان برق و باد باسترآباد فرستاد و نشان همایون در باب استمالت امیر عالیمنزلت
ارسال داشته در آن نشان سوگندان یاد کرد که هرگز این نوع قصدی در خاطر اشرف اعلی خطور ننموده و آنچه در آن ماده مسموع
شریف رسیده اصلا واقع نبوده و چون آن قاصد شرف ملازمت امیر علیشیر دریافت و نشان را بعرض رسانید مقرب حضرت
سلطانی در تعجب شد زیرا که از آن قضیه اصلا خبر نداشت و احرام بارگاه عالم پناه بسته در عرض ده روز از استرآباد بهرات شتافت
و سعادت تقبیل بساط جلالت مناظر حاصل کرده بواسطه عرضه داشت نمود که آنچه امیر حیدر عرض کرده کذب محض و بهتان صرف است
و هرگز این نوع سخن بگوش من نرسیده بنابر آن امیر حیدر مواخذه و مقید گشته امیر علیشیر از حکومت استرآباد و تکفل امارت بمبالغه تمام
استعفا خواست و الحاح از حد اعتدال درگذرانید و خاقان منصور ملاحظه رضای خاطر امیر ستوده مآثر فرموده آن ملتمس را بعز قبول
مقرون گردانید و مقرب حضرت سلطانی بفراغبال در وطن مالوف و مسکن معهود اقامت فرمود و بواسطه ترک منصب امارت روز
بروز جاه و منزلت و تعظیم حرمتش در افزود تا کار بجائی رسید که خاقان منصور بوی مکتوب مینوشت و القاب انجناب را برین نهج
در قلم می آورد که جناب هدایت مآب زبده ارباب دین و دولت قدوه اصحاب ملک و ملت مونس الخیرات موفق المرات رکن السلطنه
عمدة المملکه اعتضاد دولة الخاقانه مقرب الحضرة السلطانه نظام الحق والحقیقه والدین امیر علیشیر ضاعف الله توفیقه القصه بعد از آنکه

ایرعلی شیراز حکومت استراباد استعفا نمود و بار دیگر امیر مغول جهت ایالت بدان مملکه توجه نمود ذکر انعقاد پیمان ترویج شاهزاده
محمد معصوم با دختر الغ بیک میرزا و آیین بستن ظاهر هرات از پل مالان تا باغ جهان آرا در خلال احوال گذشته به مسامع جاه و جلال
رسید که پادشاه سعید میرزا الغ بیک ابن سلطان ابوسعید میرزا در پس پرده عصمت مخدره دارد که از مهر دیدار عارض آفتاب
کردارش سپهر دوار همه تن چشم گردیده و از شرم رخسار فایض الانوارش در زیر نقاب سحاب بر روی کشیده و سرو سهی از رشک
رفتار قامت خوش خرامش پای در گل بنفشه مشکین از غیرت زلف سمن سایش بغایت منفعل نظم دو چشمش دو آهوی مردم شکار دو ابرو
دو سر فتنه روزگار زمین ساده گیسوی عنبر لقب دو راو گچه ز آفتاب و دو شب البس رشته ز چپ جان گشته زه دهانش بر آن رشته
بسته گره او خاطر همایون مایل آن شد که آن پری چهره را در حباله ازدواج شاهزاده محمد معصوم رساند و بواسطه آن وصلت میرزا الغ
بیک را مغفور و مباهی گرداند بنابر آن قاصدان سخندان با تحف فراوان جهت تمشیت آن مهم نزد الغ بیک میرزا فرستاد و ایشان بعد از
طی منازل و قطع مراحل در کابل بشرف ملازمت آن پادشاه عالیجاه رسیده بعد از تقدیم لوازم ادای رسالت نمودند و زهره برج
سلطنت و جهانبانی را برای اوج خلافت و کشورستانی خواستگاری فرمودند میرزا الغ بیک آن ملتمس را بعز اجابت مقرون گردانید
و براق مهد علیا اشاره علیه مبذول داشته درباره ایلچیان اصناف انعام و احسان بتقدیم رسانید و در اوایل سنه خمس و تسعین و ثمانمایه
محفه زرنگار آن مخدره عفت و نثار زر الخبشی که دیده گردون پیر در نظاره آن حیران ماند بجانب خراسان روان ساخت و چون خبر قرب
وصول آن دختر قمر پیکر بدارالسلطنه هرات رسید خاقان والا گهر ترتیب طوی و آیین بستن شهر و کوی فرمان فرمود و امرا و ارکان
دولت بسر انجام جشن و سور و ضروریات ایام نشاط و سرور مشغول نمودند و در باغ جهان آرای یراق آنکار کرده ابواب فرح و شادمانی
بر روی روزگار صغار و کبار طبقات انام گشودند ارباب صنایع اصناف بدایع بظهور آورده و از پل مالان تا باغ جهان آرای بازار
آیین بسته چهار طاقها برافراخته تمامی جدران درگاهها را بدیباهای چین و مخمل فرنگ و اطلس خطایی و دامه هفت رنگ پیراستند
و انواع نقشها بصورتی پیراسته که بر چگونگی آن بنان بیان عاجز آمد و تحریر کیفیت آن از استطاعت قلم و زبان عاجز و متجاوز
و اکثر حجره نشینان نسق خلافت جهانبانی نثارها ترتیب کرده و در محفهای گوهر نگار نشسته باستقبال شتافتند و در دوازدهم ربیع
الاول سنه مذکوره در سر پل مالان بآن ناهید سپهر شهریاری ملاقات نموده و از جانبین شرایط کشیدن پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند

و آن مقدار اندر

و آن مقدار اندر و گوهر سحاق کردند که قافله نیاز از مرحله جهان رخت بربست و دست عنایت بخشنده کارساز ابواب غنا بر روی مساکین
و فقرا گشاد و بهار روز از پل مالان متوجه باغ جهان آرای گشته از تمامی آن راه که زیاده از یک فرسخ است از دو طرف مغنیان خوش آواز
و سازندگان نغمه پرداز بنوای رود و سرود و صدای چنگ و عود ادای تهنیت می نمودند و در هر چند قدم امرا و ارکان دولت خاقان
منصور و شاهزاده محمد معصوم نقود موفور و اجناس نامحصور نثار عماری زهره وارد ج ماه داری می فرمودند و باین ترتیب و آیین او را بباغ
جهان آرای رسانیده قضاه و علما و اشراف و فضلا را در مجلس همایون نشاندند و بمقتضی شریعت غرا آن دو شاهزاده حشمت قرین را
با یکدیگر عقد بستند و چون مشاطه تقدیر پرده از روی روز از پیش روی عروسان شبستان آسمان برگرفت و ماه و مشتری در حجله
نیلوفری آغاز دلبری کرده مقارنه ایشان صفت تیسر پذیرفت شاهزاده محمد معصوم بخلوتخانه خاص خرامیده و آن قمر پیکر زهره جبین را
در بر کشیده کام دل از او حاصل گردانید بیت بالماس بخلد گوهری سفت که شوائد قلم بنقش گفت روز دیگر فراشان قضا و قدر
شامیانه زرنگار آفتاب را از فضای بزمگاه سپهر برافراختند و از فروغ طلعت جمشید خورشید عرصه ربع مسکون را منور و مزین ساختند
بیت روز دیگر که بزمگاه سپهر گشت روشن ز روی طلعت مهر خاقان منصور در خرگاه سپهر اشتباه طوی خانه بر تخت بخت نشسته
مجلس انس و بزم نشاط بنور جبین خورشید قرین شاهزادگان عظمت آیین آرایش یافت و فروغ جامهای شراب ارغوان و شعشعه
رطلهای راح ریحانی بر صفحات رخسار همگنان تافت تاب آفتاب عارض ساقیان سیمین ساق اطراف آن محفل را انور و صفا بخشید
و نغمات مطربان دلفریب خوش آواز از حضور و سرور باده پرستان را زیاده گردانید نظم چو بلبلان گشت ازمی روی شاه عماند
از هوش مستان هیچ باقی مغنی از نوای روح پرور برقص آورده گردون مدور مطبخیان چرب دست و خوانسالاران شیرین زبان
هر زمان اغذیه لذیذه و مطعومات لطیفه از هر چه در حوصله خیال گنجد افزون و از آنچه باحاطه دایره احتمال در آید بیرون و فاکهة مما
یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون میکشیدند و قافله جوع را از معده خواص و عوام انام بر وجهی که رجوع ممکن نبود بکوچ فرمودند بیت ز جنس
خوردنیها هر چه خواهی ز مرغ آورده خاصه تا بماهی و بر این نهج چند روز بساط نشاط مبسوط بود و خاقان منصور در بزم خرمی و دوستکامی
نشسته بلوازم جشن و سور قیام می نمودند و چون از آن کار فراغت دست داده طی بساط ملاهی و مناهی اشارت کرده ابواب
تقویه شرع شریف حضرت رسالت پناهی برگشاد ذکر سلوک امیر مغول در ادای مالیات و کشته شدن او باشارت صوفی خلیل در ملک عراق

سابقا قلم وقایع نژاد تقریر این راز زبان گشاد که چون امیر علیشیر از ایالت ولایت استراباد استعفا نمود خاقان منصور بار دیگر حکومت
بامیر مغول رجوع فرمود و در آن زمان که امیر مغول در جرجان بامر فرمانفرمایی اشتغال داشت در شهور سنه خمس و تسعین و ثمانمایه حکم
صادر شد که جناب اعالی ایاب افتخار الاعاظم والاعیان خواجه فخر الملة و الدین محمد تبکچی که مرجع و ملاذ اکابر مازندران بود بپایه سریر
خلافت مصیر شتابد و چون آن جناب بر حسب امر لازم الامتثال بدارالسلطنه هرات رسید بنابر سعایت بعضی از اهل شرارت در قلعه
اختیار الدین حسن محبوس گردید آنگاه فرمان خاقان عالیجاه نفاذ یافت که امیر محمد علی عباسی و امیر سلطان احمد چوکانچی و امیر درویش
محمد سوجی باستراباد شتافته بضبط جهات خواجه فخر الدین پردازند و اولاد و اقربای آن جناب را مواخذه و مقید نموده امراء عظام بجرجان فرستند
و امیر مغول دو سه روزی در تمشیت آن مهم با ایشان موافقت نموده آخر الامر بواسطه تخیلات نفس و تسویلات شیطان عصیان
و نافرمانی بر پیشانی بسته با خواجه شمس الدین محمد تبکچی و بعضی دیگر از اقربا و اتباع خواجه فخر الدین اتفاق سلوک داشت و گرفتاران را از بند
گرفتند نجات داده و بدست بیشرمی ابواب فساد و فتنه برگشاد و عالیجناب سیادت پناه نقابت مآب سید کمال الدین اجل که بعلو نسب
و طهارت ذیل موصوف بوده یکبار در نجح اسلام فایز شده هشتاد و چهار مرحله از مراحل زندگانی طی نموده بدرجه علیه شهادت
رسانیده و خواجه شمس الدین که صاحب دیوان امیر نظام الدین علیشیر بوده در آن ولایت انضباط سرکار خاصه آن جناب اشتغال داشت از عقب
سید کمال الدین اجل بآن شد و اسم اجل ساخت امیر محمد امین و رفقا چون این حال مشاهده نمودند از دار الفتح استراباد متوجه هرات گشته
و کیفیت حال عرضه داشت کردند خاقان منصور از کفران نعمت امیر مغول تعجب فرموده زمام سلطنت استراباد را در قبضه اقتدار بدیع الزمان
میرزا نهاد و آنحضرت روی توجه بدان صوب آورده امیر مغول بجانب عراق و آذربایجان گریخت و در سنه ست و تسعین و ثمانمایه که سلطان
یعقوب میرزا وفات یافته بود و پسرش بایسنقر میرزا بر تخت سلطنت نشسته به تبریز رسید و میرزا بایسنقر او را منظور نظر عنایت گردانیده
در سلک امرای عظام انتظام داد و بعد از آنکه در خلل ترتیب میرزا بایسنقر تیر چیره در روزی که شاهزاده را با بعضی از اعداء دولت مقابله
و مقاتله اتفاق افتاد قصد کرد که قدم در وادی بیوفایی نهاده و بمخالفان پیوندد اما در وقت تسویه صفوف و غایت کفران نعمت شامل
حال آن نکوهیده افعال گشته صوفی خلیل که از اتراک فاتق جهات میرزا بایسنقر بود کیفیت عزیمت او را استماع نموده در ساعت آن ملک حرام را
پیش خود طلب نموده بضرب تیغ قصاص فرمان داد ع رخنه گر ملک سر افکنده به ذکر مواخذه و عصیان خواجه نظام الملک وزیر و رسیدن او با دیگر [illegible]

و در آن اوقات که

و در آن اوقات که مجد الدین محمد در کمال اقتدار بتمشیت مهمات ملکی و مالی می پرداخت اگرچه خواجه نظام الملک را از منصب وزارت عزل
نکرده اما از درجه اختیار ساقط ساخت و خواجه نظام الملک چندگاه در ساحت محنت روزگار گذرانیده آخر الامر مانند ماهی در شبکه خطر
افتاده و عرضه داشتی در باب شکایت خواجه مجد الدین محمد نزد خاقان منصور فرستاد و آنحضرت بنابر وفور التفات و عنایت آن
صحیفه را بجنس تسلیم معتمد السلطنه نمود و چون پرتو شعور خواجه مجد الدین بر خواجه نظام الملک افتاد همگی همت بر دفع و شرار مقصود داشت
جمعی از اشرار عمال را تعقیب بر آن اغوا نموده ایشان در مقام قبول مقال آمده و عدم اشفاق پادشاه مدد حلت شده و خواجه نظام الملک
مع اتباع و اولاد مقید و مواخذ گشت و محصلان بهرام صولت آن جماعت را در شکنجه و تعذیب کشیده و خواجه را جهت تنبیه اذلال ایام
یکروز در سر چهار سوق بلده هرات حبس کردند و چون ایذا و اصرار خواجه آصف از حد اعتدال در گذشت و تمامی جهات و تملکات او
بخواه و جوه برانداز گشت خواجه مجد الدین محمد ترحم نموده بشارت فرمود تا بند از پای خواجه نظام الملک برداشته و او را مطلق العنان
گذاشته مقارن آن حال غیره رشک و حسد از کانون درون امرا و ارکان دولت آغاز اشتعال کرده و با هم اتفاق نموده و قواعد
عهد و پیمان را بغلاظ ایمان موکد ساختند که خواجه مجد الدین محمد را از دخل در امور سرکار سلطنت مانع آیند و این حدیث بسمع معتمد السلطنه
رسیده و بخاطرش خطور نمود که چون دست از سرانجام مهام سلطنت باز دارم محتمل است که ارکان دولت نوبت دیگر خواجه نظام الملک را
بر سریر وزارت نشانند و خواجه کمر مخالفت بر میان بسته در صدد انتقام آید بنابر آن خواجه نظام الملک را در خلوت طلبیده گفت من
کرت دیگر ترا بر مسند وزارت متمکن میگردانم و زمام قطع و فصل مهمات دیوانی در قبضه درایت تو می نهم بشرط آنکه لوازم عهد و پیمان
در میان آری که من بعد بمخالفت و عصیان نپردازی و بر جاده خدمت و متابعت راسخ دم و ثابت قدم بوده با دشمنان من طرح
موافقت و یگانگی نیندازی خواجه نظام الملک این معنی را قدری عظیم دانسته بطریق مسطور با خواجه مجد الدین بیعت کرده اساس
معاهده را بقسم محکم ساخته روی بسر انجام مهمات وزارت آورده و هم در آن ایام بوضوح پیوست که امیر درویش علی کوکلتاش
بسبب آنکه خواجه مجد الدین محمد نسبت برادر او امیر علیشیر لایق خدمت سلوک میدارد و بوقت مجال در مجلس همایون زبان
بغیبتش میگشاید و محاسن افعال مقرب آنحضرت را بر صورت قبایح اعمال بر لوح ضمیر پادشاهی سبکسار و بنور حضور همایون
منور گرداند تا بحسن وجهی بابلغ صورتی لوازم اخلاص و خدمتکاری بظهور رساند پادشاه بنده نواز این ملتمس را بعز اجابت

مقرون گردانیده و در آن روز امیر نظام الدین درویش در اردوی خود خرگاهی که پوشش آن تمام از سقرلاط طوبی بود برافراخت و از کثرت
خیام منقش رنگین و بارگاههای پرزیب و تزئین آن منزل را غیرت سپهر برین ساخت و چون خاقان منصور بدانجا تشریف حضور
ارزانی داشت و در بزم عیش و نشاط نشسته همت بر استیفاء اللذات گماشت امیر درویش از اسباب تجمل و تکلیف آنقدر احضار
گردانید که دیده بینندگان از نظارهٔ آن خیره گردیده و از اطعمه و اشربه و فاکهة مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون در آن مجلس موجود بود
که کیفیت و کمیت آن را شرح نتوان نمود و جناب امارت مآب در آخر صحبت نقود نامعدود منظور در آورده تمامی خیمه و خرگاه و قبهٔ بارگاه و فرش
اسباب مجلس را با فرشهای ابریشمین و اوانی چینی و زرین و سیمین پیشکش کرد و این پیشکش بموقع قبول یافته حضرت خاقانی
با آنجناب لوازم التفات و عنایت بجای آورد و آنگاه خاقان جمجاه کوچ بر کوچ متوجه بلخ گشت و بعد از وصول چهارباغ امیر
ارغون که در ظاهر آن بلده است از یمن مقدم همایون مزید خضرت و نضارت یافت و آن زمستان قشلاق در آن مکان اتفاق
افتاد و خیال یورش حصار در خاطر آفتاب آثار پرتو انداخت لاجرم ایلچیان قمرسیر جهت اجتماع لشکرها بجانب امیر ذوالنون و سایر امرای
و ولایات روان گشته و باندک زمانی سپاه بسیار در معسکر نصرت شعار جمع آمدند ب سپه شد بر کامش از انجمن که هم با گهر بود و هم
تیغ زن ذکر توجه خاقان منصور بعزم تسخیر ممالک سلطان محمود میرزا و گرفتار شدن امیر ذوالنون بنابر قضای قضای
ایزد سبحانه و تعالی در اول فصل بهار که سپاه ریاحین و ازهار روی باطراف بساتین و کنار جویبار نهاد و بلبل از تحمل عشق سلطان
گل گرفتار گشته رخت شکیبائی بباد فنا داد خاقان منصور مظفر لوا عزم تسخیر مملکت سلطان محمود میرزا جزم فرمود و امیر نظام الدین علیشیر را
در بلخ گذاشته با سپاه موفور و ابهت نامحصور نهضت نمود و در منزل ایباش بعرض سپاه ظفر پناه مشغول گشته در آن روز بنابر انهاء
اهل فساد امیر درویش علی متوهم شد و خاقان منصور او را مصحوب جمعی از اهل اعتماد بجانب بلخ باز گردانید تا در قلعهٔ آن بلده مقید
نگاه دارند آنگاه رایات نصرت پناه عازم دربند گشت و فغان درواره و غبار سم مرکب تیزرو از ایوان کیوان درگذشت و چون
سلطان محمود میرزا بر این معنی وقوف یافت با لشکری تیغ گذار جوشن دار از حصار شادمان بیرون آمده بجبال ختلان تحصن جست
و خسروشاه را از قندز پیش خود طلبیده برادرانش امیر ولی و پیر ولی را بمحافظهٔ آن بلده مقرر ساخت و چون قصبهٔ دربند از فر
نزول خسرو جمشید فرهنگ رشک افزای اورنگ سپهر فیروزه رنگ گشت سلطان اویس میرزا و امیر جهانگیر برلاس با فوجی

زرجنود ظفر انتساب

از جنود ظفر اقتباس از آب گذشته تا رخش عنان گران باز کشیدند و اموال متوطنان آنجا را عرضهٔ نهب و تاراج گردانیده سالما
غانما باز گردیدند آنگاه خاقان عالیجاه خواست که از آب عبور نموده و بصوب معسکر سلطان محمود میرزا توجه نموده قدم در میدان مقابله
و مقاتله نهد و حسام خون آشام از نیام کشیده اعدای دولت قاهره را از جام انتقام جرعه دهد اما چون آنحضرت بسبب مرض وجع
المفاصل بفرس مجال سواری نداشت و امیر ولی در قندز رایت خلاف و عناد می افراشت امیر شجاع الدین محمد بن ندق برلاس بمنع
نهضت همایون شد و گفت دشمن را در عقب گذاشتن و با وجود زحمت پا محاربهٔ سلطان محمود میرزا را آسان پنداشتن از ادب
طریقهٔ حزم مستبعد است زیرا که هرگاه رایت ظفر پناه بدانجانب آب شتابد برادران امیر خسروشاه که در قندز نشسته اند گذرهای آمویه را
محافظه خواهند نمود و در وقت مراجعت عساکر نصرت مآثر را از عبور مانع خواهند بنابر آن خاقان منصور در باب امضاء آن عزیمت ترددی
ناکام امری دست داد که اجابت رای امیر محمد بوضوح پیوسته حرکت رایت نصرت آیت بجانب قندز اتفاق افتاد و تعیین امیر علی
آنگاه امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون که بموجب فرمان همایون از طرف زمین داور متوجه ملازمت خاقان منصور بود بعد از نهضت
آنحضرت از بلخ با فوجی از سپاه شیرجنگ بدان بلده رسیده از غایت غرور پیش از آنکه تتمهٔ سپاه هزاره و نکودری بدو پیوندند با شصت نفر
از دلیران جلادت اثر روی بارهنگ نهاد و خبر توجه و قلت لشکر امیر ذوالنون بقندز رسیده امیر ولی با هشتصد مرد مسلح تکمل سر راه
بر آنجناب گرفت و امیر ذوالنون بعد از وصول بدان موضع از کثرت عدد دشمن خبردار شده مستعد رزم و پیکار گردید و هر چند جمعی از
دولتخواهان معروض داشتند که چون مردم ما در غایت قلت اند با این سپاه رزم خواه قدم در میدان قتال نمی باید نهاد و بمقتضای
کلمهٔ الفرار مما لا یطاق عمل کرده عنان بطرف بلخ انعطاف میباید داد بجایی نرسید و آن شیر بیشهٔ شجاعت تیغ تیز از نیام انتقام
آخته بر قلب لشکر امیر ولی تاخت و در حملهٔ اول جمعی را قتیل و جریح گردانیده بر خاک مذلت انداخت اما چون اعدا بسیار بودند
امیر رستم نشان فرار بر پیکار اختیار کردند و سپاه قندز آنجناب را در میان گرفتند و متواتر زخمی بر سرش زد چنانچه از پشت زین
بر زمین افتاد و سایر قندزیان هجوم نموده او را بچنگ آوردند و امیر ولی صید مطلوب را در دام خود گرفتار دیده عنان بصوب قندز گردانید
و جراحان را طلبیده بمعالجهٔ زخم امیر ذوالنون اشارت فرمود و چون این خبر بعرض خاقان منصور رسید خاطر اشرف اعلی بر آن قرار
یافت که نخست بظاهر قندز شتافته مهم برادران امیر خسروشاه را فیصل سازد آنگاه روی بسلطان محمود میرزا نهد لاجرم اردوی

گیهان پوی از ارهنگ کوچ کرده متوجه قندز گشت بعد از طی منازل بظاهر آن بلده رسیده کنار آب سکی مضرب سرادقات
سلطنت و اقبال شد و عساکر ظفر مآثر قندز را در میان گرفته در برابر قلعه مقابل کوب ساختند و در اکثر ایام از آن زمان که تیر عالم افروز
بر فراز حصار نیلگون گردون تیغ زرنگار از نیام افق می کشید تا وقتی که سپر سیمین هلال بر سپهر برین ظاهر و هویدا می گردید دلاوران
لشکر منصور بپای جلادت نزدیک بخندق قندز رفته صف قتال می آراستند و مردم شهر بر برج و باره از رجحان کرمان عیب
لبس گران بر مجوا استند بتر و الدوز ترک ترکشان میدوخت و پیکان خاراگذار شعلات جانسوز در فضای هوا می افروخت و غریو کمان
رعد صدای مرگ بگوش هوش پردلان میرساند و ترکش مانند خون در شریان میگردید جان را از آتش تن بیرون برمانند نظم زبانها
بتر همچون گرگ بهر گوشه برخواست طوفان مرگ هر فریدون کوس خالی دماغ نهان گشت نادیده در روی فراغ و چون سلطان محمود میرزا
مراجعت خاقان منصور را از ارهنگ معلوم نموده و قضیهٔ محاصره و محاربهٔ قندز را اشنود دو هزار سوار از دلیران روز پیکار انتخاب کرده
سرداری آن سپاه را محمد ایلچی بوغا که از سایر امراء حصار بمزید جلادت و مردانگی امتیاز داشت مفوض گردانید و او را فرمود که بر لشکر
ظفر اثر خاقان منصور شبیخون زده دست بردی نماید و محمد ایلچی بوغا متکفل آن خدمت گشته در غایت سرعت قدم در راه نهاد و از معبر
غیر مشهور از آب آمویه عبور نموده نیم شبی بکنار اردوی همایون رسید و بنابر آنکه لشکریان مواکب گردون مراتب موجب فرمودهٔ خاقان
فریدون فر نزدیک یکدیگر فرود آمده بودند و تیمهار اطناب بطناب رسانیده محمد ایلچی بوغا نتوانست که بمعسکر فیروزی اثر در آید و بجانب
آنکه هرگاه سورن انداز دشاید که جمعی از عساکر نصرت مآثر قدم در میدان مقابله و مقاتله نهند و بدین جهت آشوب در اردو وقوع
آغاز فریاد و فغان کرد و چون آواز سورن بسمع خاقان صف شکن رسید فرمود که تواچیان جار بامرا و بهادران رسانند که احدی
از خیام خویش بیرون نیایند و بفریاد و فغان معاندان توجه ننمایند و چون محمد ایلچی بوغا دید که فایده بر آن غوغا مترتب نمیشود
در کشید و عنان ادبار بصوب کنار آب منعطف گردانید بعد از آن خاقان منصور شاهزادگان و امراء و سرداران را مجتمع ساخته
نظر التفات بجانب ابوالمحسن میرزا انداخت و آن شاهزادهٔ سعادتمند را بانعام اسب و کمر و شمشیر مامون مغفور سرافراز گردانیده
فرمود که با سه هزار سوار تیغ گذار از عقب محمد ایلچی بوغا نهضت نماید و ابوالمحسن میرزا حسب الفرموده روی براه آورد و پادشاه جهانگیر
بمشاهده سه چهار هزار سوار دیگر بمدد او ارسال داشت و ابوالمحسن میرزا در کنار آب بمحاذی قندلان مآب رسیده در ساعت و ابوالمحسن

[illegible]

موکب جلال رسیده حملهٔ آتش قتال التهاب داد و محمد ایلچی بوغا تاب مقاومت در خود ندیده عنان بوادی فرار گردانید
و قصد کرد که در کشتی نشسته خود را از ورطهٔ هلاک بساحل نجات رساند و در محلی که قدم در سفینه نهاد تیر عمر فرسا از شست قضا گشاد
یافته زورق حیات او را غریق لجهٔ فنا گردانید و نسیم فتح و ظفر از مهب عنایت ایزد تعالی بر پرچم علم ابوالمحسن میرزا وزیده از اتباع محمد
ایلچی بوغا تا هشتصد نفر در کنار آب سر بباد فنا دادند و جمعی دیگر بزخم پیکان قدراندازان دلاور در میان رود آمویه روی بعالم عدم
نهادند دریای جیحون از خون کشتگان رنگ لعل بدخشان گرفت و ریگ هامون از بسیاری جثهٔ آن روز بر کشتگان با کوه و پشته
سمت تساوی پذیرفت و شاهزادهٔ مظفر لوا فرس زندگانی دشمنان را بآتش قهر سوخته در خسارهٔ همایون با انوار فتح و فیروزی افروخته
بمعسکر همایون معاودت نمود و خاقان منصور مبتهج و مسرور گشته ابواب عاطفت و اشفاق بر روی روزگارش بر گشود و چون
از مردم سلطان محمود میرزا که در پنجهٔ تقدیر اسیر و دستگیر شده بودند بخشیده و از کنار آب سکی کوچ فرموده در چهارباغ خسروشاه که در بیرون
قندز است منزل گزید ذکر مصالحهٔ خاقان سعید با میرزا السلطان المجمو معاودت رایت نصرت آیت در ضمان عنایت ملک معبود
چون گریختگان محمد ایلچی بوغا باردوی سلطان محمود میرزا رسیده و کیفیت کشته شدن او را بعرض رسانیدند مجدداً از آن پادشاه سعادت
انتما تحقیق انجامید که در منازعت خاقان منصور غیر ضرر منصور نیست ب هر که با فولاد بازو پنجه کرد ساعد سیمین خود را رنجه کرد بنابر آن طالب
صلح و صفا گشته جهت بسط بساط موافقت و رفع غبار مخالفت عالیجاه نقابت پناهی سیادت دستگاهی امیر بزرگ ترمذی را که
در آن زمان از سایر خانزادگان بمزید جاه و جلال و افزونی حشمت و اقبال امتیاز داشت نزد خاقان منصور فرستاد و آن بزرگ
ملک صفت بمضمون کلمهٔ همایون وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما عمل نموده بپایهٔ سریر اعلی شتافت و خاقان منصور
مقدم شریفش را معزز و محترم داشته جناب مرتضوی شرط رسالت بادا رسانید و در باب تمهید اساس مصالحه بدایع الفاظ لطایف
معانی آراسته گردانید و خاقان منصور بنابر کمال ارادت بنسبت آن دودمان سیادت التماس آن را اصغا نمود و چنان مقرر شد که
سلطان محمود میرزا صبیهٔ صلبیهٔ خود را که در سراپردهٔ خلافت مستور دارد در سلک ازدواج خواهرزادهٔ خویش حیدر محمد میرزا کشیده
بدار السلطنه هرات فرستد و عجالة الوقت امرای قندز آنچه دست قدرت ایشان بدان رسد بر سبیل پیشکش ارسال دارند و امیر
شجاع الدین ذوالنون را از قید غم نجات داده بمجلس کرم بیارگاه عالم پناه رسانند آنگاه مواکب گردون مراتب روی بمستقر

سریر جاه و جلال آمده و سلطنت ممالک حصار شادمان و ترمذ و ختلان و بدخشان و قندز و بقلان را بدستور معهود بمیرزا سلطان محمود گذارد
و چون این خبر بهجت اثر به برادران امیر خسروشاه رسید خطبه کوس بشارت بعشرتگاه ناهید رسانیدند و فی الحال امیر شجاع الدین
ذوالنون را از حبس بیرون آورده خلع نفیسه پوشانیدند و بمراسم اعتذار و استغفار قیام نموده پیشکشهای لایقه و تنسوقات رایقه مرتب
ساختند و مصحوب جناب امارت مآب امیر محمد باقر که شوهر خواهر امیر خسروشاه بود بدرگاه خاقان والاجناب فرستادند آنحضرت امیر
ذوالنون را منظور نظر مرحمت گردانیده پرسش فرموده و انجناب تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر قیام نموده زبان بتمهید شفاعت امرای
قندز بگشود و ملتمس مقبول افتاده امیر محمد باقر از افعال قرباش شده و از انفعال پیش افکنده عراب طاوسی دریافت و پیشکش کشیده پرتو
انوار عواطف خاقانی بر وجنات احوال شان تافت و دست عنایت خسروپرورش پذیر خلعت عفو و امان در قامت قابلیت امیر محمد باقر
پوشانیده جهت امیر ولد و برادر خلع طلادوزی فرستاد و امیر محمد باقر را بجایزه خاص اختصاص داده رخصت مراجعت ارزانی
داشت و هم در آن ایام امیر ترمذی با انعام اسب و زر و نفایس اثواب تبرکات دیگر بیاهی مفتخر گشته مقضی المرام روی بسلطان محمود
میرزا آورده و بنابر آنکه در باب صلح و صفا مساعی جمیله بتقدیم رسانیده بود و آن پادشاه عالیجاه نیز جناب سیادت پناه را مشمول
انعام و احسان بیکران کرد و چون خاطر خطیر خاقان منصور از تزئین وقایع و امور اطراف عنان مراجعت بطرف قبة الاسلام
بلخ تافت و نشاط شکار از ضمیر فیض آثار سر برزده امراء لشکریان تمام صحرای جلم و حرم و چار باغ را احاطه نمودند و بجرگه کردن شده
چند شبانروز لشکر تمام جانوران شکاری را رانده و در منزل باباشاهو جرگه بهم رسیده و پانزده هزار آهو و نخچیر جمع گشته و شاهزادگان
عظام و امرای مریخ انتقام بحسب اشاره خاقان گردون غلام بنوبت در قمرغا تماشا از زخم تیر تیز و شمشیر خونریز شکاری بسیار بر خاک
هلاک انداختند بعد از آن بسیار لشکریان بقبة الاسلام بلخ شتافته حکومت آن بلده را بدری برج کامکاری حیدر محمد میرزا ارزانی
داشت و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک را جهت تمشیت مهمات آنجا در ملازمت شاهزاده گذاشته اعلام رایات نصرت آیات کوچ
بر کوچ متوجه مستقر سریر سلطنت شده کامران و کامیاب از مرغاب عبور نموده از پنجده و در باب گذشته بمقدر راید و فعالی اعلام جهان
خاقان منصور بسعادت اقبال در باغ جهان آرای نزول اجلال فرموده بود یادگشت تا امل فضایل بر رخسار اقبال خاقان کشید
کشیده و سلطان اویس میرزا چند ماه پهلو بر بستر ناتوانی نهاده متوجه ریاض عقبی گردید خاقان منصور از وقوع آن مصیبت محزون گشت

امرا و ارکان دولت

امرا و ارکان دولت بلوازم تعزیت پرداخته و روح شریف شاهزاده را باطعام طعام و ختمات کلام ملک علام شاد ساختند و از میرزا سلطان
اویس یک پسر ماند محمد سلطان نام و مادر این پسر سلطان خانم بیگم است بنت خاقان منصور و حالا آن شاهزاده با والده خود در قید
حیات است و در ظل عنایت حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر غازی بسر میبرد **ذکر معزول خواجه قوام الدین نظام الملک و بیان**
خاتمه و مواخذه شدن امیر محمد برندق و امیر جهانگیر و خواجه مجد الدین محمد بتقدیر جناب جلال سلطانی چون بسبب نفاق امرا ابو الغازی
سلطان حسین میرزا خواجه مجد الدین محمد را از دخل در امور دیوانی و مهام سرانجام سلطانی را بکف کفایت خواجه قوام الدین نظام الملک
باز گذاشت خواجه بدرجه اعتبار و اختیار ترقی کرده قدم از مرتبه وزارت بر تر نهاد و روزی چند بمنقبت اشرف علی مشرف بود و بعد از آن
در جرگه امرای عظام بعزت و دولت تقیدی او در رتق و فتق و بسط و حل و عقد مهمات ممالک محروسه قوی شده اکثر امرا و صدور و مقربان
و ایچکیان طوغ و کرنا برسم اطاعتش بجای آورده در اطراف تخت او نشینش بسر برده همیشان در فرامین مطاع نقش امین الدوله القاب
قلمی میکردند و با شاهزاده بتکلف خواجه نظام الملک بصفت حلم و تواضع موصوف بود و نسبت بمشایخ و علما ارادت و اخلاص تمام ظاهر
می نمود و هرگز حاجب و دربان بر در خانه خود نمی گذاشت و هر کس ازو مهمی پیش می آمد نزد خواجه رفته حال خود را عرضه میداشت و اولاد و امجاد
خواجه نظام الملک خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشید الدین عبید الملک دو جوان بودند بحسن صورت و سیرت آراسته و نهال
وجود ایشان از صفات ذمیمه پیراسته خواجه کمال الدین حسین بجودت طبع و حدت ذهن و فصاحت بیان و طلاقت لسان موصوف
و معروف بود و خواجه رشید الدین عبید الملک بشجاعت و اوصاف و در میدان جلادت و سپاهی گوی مسابقت از امثال و اقران
سبق ربوده بود و این دو برادر با وجود امارت و حشمت پدر بزرگوار در سلک ایچکیان و مقربان خاقان عالی مکان منتظم بودند و همواره جانب
فراهم ایام عرض کرده مهمات خاص و عام را سرانجام می نمودند و چون تقرب و نیابت خواجه نظام الملک و اولادش در مرتبه کمال رسید
بنا بر آزاری که از خواجه مجد الدین محمد در خاطر داشتند و قرعه و پیمان او را بر طاق نسیان نهاده در پایه سریر اعلی کاس زبان بعیبش
بگشادند و محاسن افعال آن خواجه ستوده خصال را در صورت مقابح باز نموده کثرت قول او را شرح میدادند بحکم من یسمع یخل
بعضی از آن سخنان در خاطر خاقان عالی مکان جای گرفت و قواعد اعتقاد سلطانی نسبت بخواجه مجد الدین سمت اختلال پذیرفت
و در آن زمستان که خاقان منصور در بلخ قشلاق فرموده منهی از اردوی همایون کیفیت بغیر مزاج صاحب تخت و تاج را

بخواجه مجد الدین محمد ظاهر نموده و انجناب متوهم گشته در گوشه انفعال منزل گزیده و بعد از آنکه با موکب علم سیاره چشم از آن سفر مراجعت
کرده پرتو اقبال بر مستقر سریر جاه و جلال انداخته خواجه مجد الدین محمد خفیه با امراء برلاس شجاع الدین برندق و مبارز الدین
جهانگیر توسل جسته و تحف و تبرکات نزد ایشان فرستاده برلاسیان در مقام معاونت و مظاهرت انجناب آمده و چون
خواجه نظام الملک از این معنی وقوف یافت بتقریبات لایقه بقلم تدبیر بر لوح ضمیر خیر همایون نگاشت که در یورش قندز امیر محمد برندق و امیر
جهانگیر با سلطان اویس میرزا بیعت نموده بودند که هرگاه احتمال اعیانه قصد مرکب خاقان راه یابد او را بسلطنت بردارند و سایر
مدارای سپهر خلافت و کامرانی از امکان لم یکن انگارند و حال آنکه خاقان منصور از امیر محمد برندق این سخنان درشت که در اثنای یورش
مذکور گفته بود از آن بسیار در خاطر داشت و استماع قضیه مذکور ضمیمه آن سخن گشته کرض امیر محمد و امیر جهانگیر را با خود محرم گردانید و چون
آن دو امیر متهم خواجه مجد الدین را بعرض رسانیدند بحسب ظاهر قبول نموده مواعید دلپسند فرمود اما خواجه مجد الدین محمد از غایت دور اندیشی
حمایت امیر محمد و امیر جهانگیر را اظهار غایت صاحب تاج و سریر خایف گشته بجناب افضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی
رجوع کرد و انجناب با خاقان کامیاب ملاقات فرموده بعبارات لایقه معروض داشت که دخل خواجه مجد الدین محمد در مهمات پادشاهی
مستلزم معموری مملکت و خشنودی سپاهی و رعیت است البته او را تربیت میباید نمود و سخنان اصحاب غرض را در باره او بسمع رضا
نمی باید شنود و خاقان منصور زبان بقبول گشاده جناب مولوی آنچه گفته بود و شنوده بخواجه مجد الدین محمد پیغام فرموده خاطر
خواجه اطمینان تمام یافته روز دیگر از منزل اختفا بباغ جهان آرا تشریف برده بوسیله امراء برلاس بتقبیل بساط طاوسی سرافراز شده
پنج هزار دینار کپکی پیشکش کرده منصور وزارت در مجلس اول مهر و مزاج شهریاری را نسبت بخود تغیر تفرس نموده از بیرون آمدن پشیمان
گشت اما پای بتقدیر ملک قدیر نهاده و روزی چند خاقان منصور بعضی از امرا و ارکان دولت را ملازمت نموده و هم در آن هفته در یک روز
که حضرت خاقان منصور در چهار کوشک که در حوض بر کنار باغ جهان آرای در بزم عیش و نشاط نشسته بود امیر محمد برندق و امیر جهانگیر
و خواجه مجد الدین محمد را طلب فرموده امرا عظام را بمواخذه و مصادره ایشان امر فرموده امیر محمد علی آتکه محصل خواجه مجد الدین
مقرر شده بود انجناب را گرفته بخانه خود برد و بعضی دیگر از اعیان آستان سلطنت آستان امیر محمد برندق و امیر جهانگیر را در
کروه قلعه اختیار الدین محبوس گردانیدند و امیر جهانگیر بعد از ده پانزده روز از قید نجات یافته بار دیگر پرتو عنایت خاقانی

نصیب

منصور بر وجنات احوالش تافت و امیر محمد برندق مدت یکسال در حبس ماند پس از آن خاقان عالی مکان او را مشمول نظر عاطفت
ساخت و از قلعه بیرون با انعام جامه و جبه زر دوزی و افسر نوروزی سرافراز گردانید و بدستور پیشتر منصب امیر الامرائی عنایت کرده
در باره آن امیر لوازم التفات و مرحمت بتقدیم رسانید اما خواجه مجد الدین محمد بعد از چند روزی که در بند بود خاقان منصور بپرسش مهم
او حکم و امیر سلطان احمد و امیر ناصر الدین عبد الخالق فیروزشاه و امیر احمد علی فارسی و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و خواجه قوام الدین
نظام الملک و اولاد و سایر امرا و وزرا و ارکان دولت و مقربان در دیوانخانه باغ جهان آرا نشسته امیر محمد علی خواجه مجد الدین محمد را
با بندی گران حاضر ساخت و بعضی از نویسندگان باغوای خواجه نظام الملک در آن مجلس آغاز تقریر کردند و معایب خواجه مجد الدین
و انجناب بدلی قوی و املی فسیح تمامی سخنان بداندیشان را جوابهای نیک گفت و هر چند اهتمام نمودند یکدینار در کمین بار بروی
ثابت نتوانستند ساخت و خواجه نظام الملک عاجز گشته آخر الامر محمد عمرو آبادی را که علمداری ساقط بود اشارت نمود که در پهلوی
خواجه مجد الدین محمد نشست و انجناب روی با امرا آورده گفت که کسی را معارض من سازید که هم کفو من باشد تا اگر درشتی گوید از وی
تحمل توانم کرد محمد عمرو آبادی بر زبان آورد که من از تو کم نیستم بلکه اصالت من زیاده است زیرا که من خیر الاصلم و مادر تو مملوکه حاجی
بر احمد بوده خواجه مجد الدین محمد از شنیع این بر خود پیچیده روی بر امرای که همه با او در مقام عداوت بودند آورده گفت با بچه حاجی
شماتت اعتراف می نمایم مرا از معارضه محمد عمرو آبادی معاف دارید آنگاه بنا بر اشارت امرا سطری چند نوشت مضمون آنکه او
در ایام اختیار از من صدور یافته بیک واقع شده و بکتابان خود اقرار دارم و امیر محمد علی او را بحبس باز گردانید و خواجه نظام الملک
باتفاق امرا و وزرا بپایه سریر اعلی شتافت و کیفیت خطی را که از خواجه محمد ستانده بود عرض نموده حکم حاصل کرد که بتحقیق جهات
و ملکات آن خواجه حمیده صفات پردازد و نواب نواحی او را در شکنجه و تعذیب کشیده مقدار زر و جواهر و کتب نفیسه و اجناس
شریفه و بادرهای حیوانات و ظروف و اوانی چینی و گلیمهای ابریشمین و خیمهای منقش ظاهر شد که عشر آن در خزانه هیچکس نبود
بود و چون آن تحف و تبرکات بنظر خاقان منصور رسید بر زبان گذرانید که ما را اعتماد بخواجه مجد الدین محمد چنان بود که هرگاه تحفه از برای ما
نفیسی بدست او افتد فی الحال پیشکش ما کند چنان معلوم می شود که با ما راستی نداشته خواجه نظام الملک چون این سخن
بشنود بعرض رسانید که با وجود آنکه تا غایت خواجه مجد الدین را شکنجه کرده ایم این مقدار تبرکات بحصول پیوسته غالب ظن

انست که اگر او را فقد بیش بیند دیگر اشیا را در نظر شود خاقان منصور بخشش این امر چندان نشد و آخر الامر بر طبق مدعای خواجه
نظام الملک حکم فرمود اما فرمود که باید که ملاحظه نمایند که آسیبی بجان او نرسد و جزم دانند که هر کس در قطع رشته حیات مجد الدین سعی
کند کشته خواهد شد خواجه نظام الملک و سایر دشمنان خواجه مجد الدین محمد ازین سخن فهم کردند که رای همایون مقتضی آنست که نوبت دیگر
خواجه مجد الدین محمد را تربیت نماید لاجرم حیله اندیشیدند که او را در خراسان مجال توطن نماند کیفیت واقعه آنکه چون مدعیان خواجه
مجد الدین محمد را شکنجه کردند نزد ایشان بوضوح پیوست که دیگر چیزی معتد به از وی حاصل نمی شود کس نزد او فرستادند و گفتند که اگر
تقبل نمائی که در عوض چند ماه مبلغ که ادای آن علی فرد آوری ما ترا مطلق العنان می سازیم آنگاه در باب سرانجام آن وجه طریقه
امداد و معاونت مرعی داریم و چون خواجه محمد مخلص خود را منحصر در قبول این سخن دید بر طبق مدعای اعادی بتقدیم رسانید و از بند نجات
یافت اما هم در آن هفته نظام الملک وجه تقبل را بالتفصیلات نوشته در وجه جمعی از خلفاء اتراک و شاکردپیشگان بحواله نمود
و بنابر آنکه سرانجام آن وجه متعذر بر خواجه بود و مهم به ناموسی سرایت می کرد دیگر در گوشه مختفی گشت و یراق رفتن حجاز کرده مصحوب
طایفه از مردم مرنک براه بیابان کرمان پوشیده و پنهان روان شد و هم درین سال امیر نظام الدین درویش علی رخصت حج یافته
بجانب حج توجه فرمود اما خواجه مجد الدین محمد بمنزل تبوک رسید در ذوالقعده سنه تسع و تسعین و ثمانمائه داعی حق را بسمع اجابت
گشته متوجه ریاض جنت گردید و امیر درویش علی بگذاردن حج فایز شده قرین صحت و عافیت بهراة باز آمده نوبت دیگر بر مسند امارت
تکیه زد چنانچه مرقوم قلم خجسته شیم خواهد گشت ان شاء الله تعالی

چون زمام ایالت ولایت جرجان بموجب فرمان واجب الاذعان سلطان
بدیع الزمان میرزا تعلق گرفت شاهزاده بلند همت در چند گاه که با استراباد تشریف داشت رایت دولتش صفت ارتفاع پذیرفت حکام ممالک
مازندران و رستمدار رسل با پیشکشهای لایق باستان سلطنت آشیان فرستادند و جواهر اخلاص خود را بر طبق عرض نهاده در سلوک
طریق اطاعت و انقیاد وعده دادند و بدیع الزمان میرزا به سبب لطف صفت و رافت پرداخته بتدارک اختلالی که در وقت حکومت
امیر مغول واقع شده بود قیام نمود و بدست معدلت ابواب انعام و احسان بر روی رعایا بگشود و امیر شمس الدین محمد
امین عباس را از پایه سریر اعلی طلبیده بمنصب امیر الامرائی و اختیار سرانجام امور مهام ملکی و مالی و جزوی و کلی را بوی داد و خواجه

امر وزارت و صاحب دیوانی را در کف کفایت خواجه شمس الدین محمد ابن خواجه معز الدین شیرازی نهاد و مهم صدارت و پیشوائی ارباب
عمایم بدستور معهود بسید نظام الدین خاوندشاه مفوض گشت و چون هرج و مرج با مور دولت سلاطین آق قویونلو راه یافته بود
بسیاری از امرای ترکمان التجا بشاهزاده آورده علم حشمتش از ایوان کیوان درگذشت و از جمله عظایم امور که در زمان سلطنت بدیع
الزمان میرزا در استراباد روی داد یکی قتل خواجه فخر الدین و پسر عمش خواجه شمس الدین محمد بود که در ذی الحجه سنه ثمان و تسعین و ثمانمائه اتفاق
افتاد و شرح این حال و تفصیل این اجمال آنکه در آن وقت که امیر مغول نسبت بخاقان منصور اعلام عصیان مرتفع گردانید و بجانب عراق
و آذربایجان رفت خواجه شمس الدین محمد تکچی که بادی کرده بود و سید کمال الدین حسین که از جلای وطن کشته طریق جلاء وطن پیش گرفت و بعد از چند
گاهی که در غربت بسر برد اعتماد بر کمال مکارم اخلاق خسروی نموده بدار السلطنه هرات شتافت و بشرف تقبیل قوایم سریر خلافت
مصیر مشرف شد و پرتو انوار الطاف پادشاهانه بر صفحات احوالش تافت و باتفاق خواجه فخر الدین محمد که از قید قلعه اختیار الدین
نجات یافته بود و امرا و ارکان دولت را ملازمت نموده بگذرانیدن تحف لایقه و پیشکشهای رایقه خواطر همه را راضی فرمود و مبلغهای کلی
تقبل کرد تا بعرض خاقان منصور رسانیدند که انتظام مهام استراباد بدخل خواجه فخر الدین محمد و خواجه شمس الدین محمد وجودی دارد
و اگر این دو خواجه را صاحب اختیار این مملکت سازند هر آینه رعایای جرجان در مهاد امن و امان غنوده اموال دیوان نیز بصفت حصول
و وصول می پذیرد بنابر آن فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که منصب امارت دیوان استراباد متعلق فخر الدین محمد

در حبس وفات گذرانید فرصت یافته بصوب قندهار گریخت و وزارت سلطان بدیع الزمان میرزا پس از گریختن خواجه شمس الدین محمد

من حیث الاستقلال بصاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین میرکی مفوض گشت و مقارن این احوال رایات همایون
خاقان بی همال بجانب حصار شادمان در حرکت آمده و سلطان بدیع الزمان میرزا برسم امداد از استراباد متوجه کنار آب آمویه شد

زمستان از چمن رخت ارتحال بندد ز تأثیر بهاران گل بخندد ز گرد از گردون نگردد نور خور کم ز کیر در روشنی باز اول انجم مصداق این
سیاق آنکه میرزا سلطان احمد که پسر بزرگترین سلطان سعید ابن سلطان ابو سعید میرزا بود در بلده سمرقند سلطنت می نمود در غره
ذوالقعده سنه تسع و تسعین و ثمانمائه از دار غرور بسرای سرور رحلت در هر رو به اشتغال کرده میرزا سلطان محمود از حصار علم نهضت برافراشته
سمرقند را بآسانی تسخیر کشید و در ماه محرم الحرام سنه تسعمائه آن پادشاه عالیجاه نیز درگذشت و پسر ارشدش بایسنقر میرزا در سمرقند
پادشاه فرمان روا گشت و برادر خوردترش میرزا سلطان علی را که داعیه مخالفت داشت گرفته میل کشیدند و لیکن بسبب آنکه بخشی که
مباشر آن امر شنیع بود آنگور دیده شاهزاده نرسید و پسر بزرگتر میرزا سلطان محمود سلطان مسعود میرزا که در حصار شادمان قایم مقام
پدر بود و چون آنحضرت از فوت وقوف یافت در آن ولایت خطبه و سکه بنام خود کرده بتمهید اساس جهانبانی قیام نمود و امیر خسروشاه
که در زمان سلطان سعید در سلک نوکران امیر سید بیدار غون انتظام داشت و همین ترتیب سلطان محمود میرزا پای بر مدارج
رفعت نهاده در اوقات سلطنت آنحضرت در ملک قندز و بقلان اعلام ایالت می افراشت بعد از فوت و انعمت و داعیه استقلال
پیدا کرده و اگر چه روزی چند نسبت بسلطان ابو سعید میرزا مراسم اطاعت بجای آورد اما آخر الامر بسیاری از طال رجال افزونی
اسباب حشمت و استقلال مغرور گشته و از حکم فرمان سلطان مسعود میرزا گردن پیچیده بنخوت و جبروت و باد بروت او از حد اعتدال
درگذشت چون آن خبر بدار السلطنه هرات رسید خاقان منصور عزم تسخیر آن ولایات کرده و بعد از اجتماع سپاهی که در کثرت از اوراق
اشجار زیاده بوده و در صولت با شیر ژیان و ببر دمان دعوی مساوات می نمودند بتاریخ اوایل سنه احدی و تسعمائه عنان عزیمت
بجانب قبة الاسلام بلخ انعطاف داد و منشور جهان مطاع بصوب استراباد فرستاد و سلطان بدیع الزمان میرزا بالحاح
فرمود تا با سپاه جرجان عازم کنار آب آمویه گشته بموکب همایون بپیوندد و باتفاق سایر شاهزادگان در دفع اعدای دولت
قاهره و کمر سعی و اهتمام بر میان جان بندد و چون ایلچی بدرگاه شاهزاده رسید و شان که جزوه بود و بعرض رسانید سلطان

بدیع الزمان میرزا الحث و اطاعت فرمان واجب الاذعان تغافل ورزیده و آخر الامر ملاحظه حقوق ابوت نموده متوجه اردوی
همایون گردید زمام ایالت ولایت جرجان را در قبضه اقتدار شاهزاده کامکار محمد مومن میرزا نهاده و سلطان مسعود از استراباد بجانب
اندخود کران الطرف آب آمویه انعطاف داد اما خاقان منصور چون قطع منازل و مراحل فرموده بچهده رسید شاهزاده سعادتمند
حیدر محمد میرزا و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک بلوازم استقبال استعجال نموده مراسم پیشکش و نثار رسانیدند و بشرف تقبیل انامل
فیاض مشرف گشته ملحوظ عین عنایت خسروانه منظور انظار عاطفت پادشاهانه گردیدند و چند روز الکاء سیار کیک که در کوه خمی ...
معسکر نصرت اثر گشته اردوی کیهان پوی از آنجا بعزیمت عبور از آب مرو بر ولایت حصار بعبر سنگر نهضت و در آن منزل از عرض
خسرو عادل رسید که خسروشاه لشکر جلادت اثر بلکه حشری عظیم منتظر فراهم آورده و داعیه کرده که بعد از گذشتن سپاه دشمن
شکن از آب گذرها را مضبوط سازد و بقصد شبیخون ... ممالک محروسه اعلام اقتدار برافرازد و بنابر آن خاقان عالیشان با امرای
رفیع مکان مشورت نموده صلاح دولت در آن دانست که بعضی از شاهزادگان رستم توان را با جمعی از جنود ظفر لوا جهت دفع خسروشاه
بجانب قندز ارسال دارد و آنگاه از آب عبور نموده مملکت حصار شادمان را بحیز تسخیر درآورد و در این اندیشه بود که آن خدمت را کدام یک
از اولاد امجاد رجوع نماید که ناگاه سلطان بدیع الزمان میرزا باردوی اعلی رسیده و بشرف پابوس والد بزرگوار استسعاد یافته
موجب مزید اعتقاد شاه و سپاه گردید و خاقان منصور آن نور دیده سلطنت و جهانبانی را با سرداری فوجی از امرای ظفر اقتباس و سپاهی
از لشکر قیامت اساس گردانیده جهت مقابله و مقاتله خسروشاه بجانب قندز روانه ساخت و بنفس همایون از رود جیحون عبور فرموده
در حدود قریه ... اعلام اقتدار برافراخت و مردم آنجا به هواداری سلطان مسعود میرزا از ملازمت بارگاه اعلی تخلف ورزیده در انجام
پیشکش قیام ننمودند لاجرم نایره غضب خاقانی اشتعال یافته سپاه نصرت نشان آنچه در آن قریه یافتند بباد غارت و تاراج بردادند
و از آنجانب سلطان مسعود میرزا چون قرب وصول ... و ورود ... سپاه ... نموده در نفس شهر توقف کرده بنابر صغر
سن و عدم تجربه در غایت غفلت اوقات میگذرانید و خبر بی سامانی شاهزاده بعرض حضرت خاقانی رسیده اندیشه خارج
استعجال بجانب حصار ایلغار فرموده و پس از قطع منازل در صبحی که لواء بیضاء آفتاب در فضای سپهر خضرا مرتفع گشته
رایات ظفر مآب بر آن لنگ جزی که از آنجا تا حصار یکدو فرسخ مسافت است پرتو وصول انداخت و سلطان مسعود میرزا این خبر بشنود

با معدودی از ملازمان

با معدودی از ملازمان بطرف دره دزاب گریخت و خاقان منصور بر فرار شاهزاده اطلاع یافته ابوالمحسن میرزا را با جمعی از امرا و یکجلان
و فوجی از سپاه نصرت نشان بتکامیشی دشمنان روان کرد و شاهزادگان ایلغار نموده سلطان محمد بیگ تقور که قراول ایشان بود در دره
دزاب بجنداول جنود میرزا سلطان مسعود رسیده و چون بجانبین غبار جنگ و کین ارتفاع یافته سلطان محمد بخشی بر صف اعدا
تاخت و غایت مردانگی و جلادت ظاهر ساخت اما بحکم تقدیر بزخم شمشیر یکی از اعدا از پای درآمده ... و دستگیر شده متعاقب آن
واقعه شاهزادگان بدان مکان رسیده مخالفان عنان بوادی فرار نهادند و بوضوح انجامید که سلطان مسعود میرزا با انواع اعطاف و تجمل
بر فرزند جبلی که در بلندی با منزل زحل دعوی برابری می نماید صعود نموده و چون در آن کوه برف بسیار بود از جنس ... و پلاس بر چهار پایان
نهاد بر برف گسترده و از آن طرف کوه پایان شتافته عنان عزیمت بطرف شهر سبز تافته بنا بر علی هذا ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا
صلاح در مراجعت دانسته روز چهارشنبه بیست و سیم جمادی الآخر باردوی اعلی ملحق گشته خاقان منصور از واقعه سلطان محمد بخشی بیغم
خورده اقربا و اتباع او را به پرسش و نوازش سرافراز و مغفور گردانیده همان روز امیر عمر بیگ و سلیمان ترکمان بموجب فرمان واجب الاذعان
جهت استمالت متوطنان آن حدود متوجه نموده خواطر و درونهای یک و ترک و تاژیک بعواطف بیدریغ تسلی بخشیدند و بعنایات
و عدالت خسروانه امیدوار گردانیدند لاجرم خاص و عام ولایت حصار شادمان و توابع خرم و شادمان عنان عزیمت باردوی
همایون تافتند و التجا به سده و انتما کرده در ظلال لطف و احسان بیکران از تاب آفتاب حوادث نجات یافتند و احکام
مطاع لازم الاتباع بنفاذ انجامید که هیچکس از اعالی و ادانی سپاه انجم جاه یکمن کاه و یکدانه جو بی عوض و ثمن از احدی نگیرد
و اگر خلاف حکم بظهور پیوندد در عوض هر شتری اسپی و بجرم هر مرغی سری تلف خواهد گشت و در روز پنجشنبه چهارم اردوی ظفر
بزرگ از خودی کوچ فرموده موضع سحک محل نصب سرادقات سلطنت و استقلال شده همانروز حکم همایون نفاذ یافت که
از لشکریان مظفر حسین میرزا سه هزار مرد در سایه علم شاهزاده فریدون حسین و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر ابراهیم چغتای
و امیر محمد سید ارغون از آب عبور نموده بسلطان بدیع الزمان میرزا ملحق گردند و آنحضرت از آنجانب آب و مظفر حسین میرزا از این
طرف توجه نموده قندز را دو جهت سازند و در اطفای نایره مخالفت عناد امیر خسروشاه بپردازند و در روز شنبه بیست و ششم ... کوچ
میرزا مظفر حسین گورکان علم نام بسایه سریر گردون احتشام عرضه داشت شاهزاده را با مکتوبی که سلطان بدیع الزمان میرزا فرستاده

بود رسانید مضمون آنکه خسروشاه قدم جرأت و جسارت از قندز بیرون نهاده و خاطر بر مقاتله و مقابله سپاه ظفر دستگاه قرار
داده اکنون بهر نوع حکم قضا مطیع عالم مطاع نفاذ یابد در استیصال رایت شوکت او طریق اهتمام مسلوک دارد چون پرتو شعور خاقان
منصور بر آن صورت افتاد فرمان عالم صادر شد که مظفر حسین میرزا نیز از آب گذشته بسلطان بدیع الزمان میرزا پیوندد و هر دو شاهزاده
باتفاق یکدیگر بر سر خسروشاه روند و صورت جمعیت او را به پریشانی مبدل گردانند و در روز یکشنبه بیست و هشتم قاسم سلطان ولد
سید کخان که از اعاظم خواقین دشت قبچاق و اکابر سلاطین عرصه آفاق بود و اقبال دارد بدرگاه خاقان جم اقتدار رسیده و تقبیل
انامل فیاض سر مفاخرت افراخته در سلک سایر شاهزادگان منتظم گردید و در همین روز مضراب برلاس والد شیخ عبدالله کور
در دیوان امارت میرزا سلطان مسعود مهر ... بآستان سلطنت آشیان شتافت و تحف لایقه پیشکش کرده در سلک اقران خویش
انتظام یافت و در روز شنبه بیست و نهم موکب همایون از سحک نهضت نموده موضع اقبالش محل نصب خیام سالکان طریق
رزم و پرخاش گشت و در آن منزل بتحقیق انجامید که چون مظفر حسین میرزا بسلطان بدیع الزمان میرزا پیوسته خسروشاه
از مقاومت عاجز شده روی بهزیمت بلکه هزیمت بجانب حصار قندز آورده و شاهزادگان و فوجیان او را تعاقب نموده آن قلعه را
مرکز وار در میان گرفتند و بمحاصره و محاربه اشتغال دارند اما در میان سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا گورکان اندک
نقاری واقع است زیرا که چون خسروشاه بعد از پیوستن مظفر حسین میرزا و بدیع الزمان میرزا عنان از معرکه بوادی فرار تافته مظفر حسین میرزا
بر بدیع الزمان میرزا مفاخرت می نماید و میخواهد که در حین سواری نقاره زده باز ... ابواب سیادت برکشاید چون پرتو شعور خاقان
منصور بر این صورت افتاد مهم حصار را بالصلح فیصل داده روی توجه بقندز نهاد چنانچه مرقوم کلک بیان میگردد ومن الله الاعانه

ذکر محاصره قلعه حصار و بعضی دیگر از وقایع که در آن زمان زمان روی نموده از حوادث

در این اوقات و اوان که نواحی حصار شادمان
مرکز اعلام نصرت نشان بود و لایق آن دیدار چنان می نمود که امیر محمد باقر و محمود برلاس و امیر درویش علی ساربان باتفاق
جمیع متوطنان قلعه حلقه مطاوعت در گوش کشیده و غاشیه متابعت بر دوش گرفته بپایه سریر خلافت مصیر شتابند و بلوازم نیاز
و نثار پرداخته در سلک سایر بندگان دولتخواه انخراط و انتظام یابند اما آنجماعت رعایت حقوق تربیت سلطان محمود میرزا
و اولاد او از این امر مانع آمده پای در دامان استغنا کشیدند و پشت ... بر استحکامات حصار باز نهاده متوجه بارگاه عالم پناه نگردیدند

علی الصباح جنبش

علی الصباح پنجشنبه غره رجب که آفتاب جهانتاب از فروغ تیغ کشورگیر دیده متحصنان قلعه مستدیر را خیره میساخت
و شعشعه برق جمشید خورشید لوامع تسخیر بر ساحت حصار فیروزه کار گردون انداخت فرمان آفتاب شعاع واجب
الاتباع نفاذ یافت که از امراء انجم سپاه ناصر الدین عمر بیگ و محمد علی اتکه و شاه حسین جانسپار و عبداللطیف ... و
حسنعلی قزاق و یوسف ایوب و امیر بیک ترکمان و بیکری مروی و سلیمان ترکمان و دوست محمد بخشی و جمعی از امرای
با غلبه بسیار از پیاده و سوار گرد قلعه حصار را محل نصب خیام ظفر انجام سازند و مورچلها بخشی کرده از روی جد و اهتمام
بامر محاصره و محاربه بپردازند و الحق آن حصاریست در رفعت و حصانت شبیه قلعه خیبر و سد سکندر خندق عمیقش بسان عرصه همت
ارباب کرم عریض و پهناور ؛ قضا کنگره اش را از برج زحل ؛ ببالا بر آورده چندین محل ؛ نه خندق اش از بین در مغاک ؛
و چندان که از چرخ در روی خاک ؛ القصه سپاه نصرت پناه آن قلعه رفعت دستگاه را مرکز وار در میان گرفتند و اسباب
حصارگیری ترتیب داده عراده و منجنیق نصب کردند و از جانبین دست بانداختن تیر و سنگ گشاده لوازم محاصره و محاربه بجای
آوردند کمانهای رعد در غرش آمد آتش در خرمن جمعیت دلیران انداخت و عقاب تیر از آشیانه کمان پرواز نموده
در کاخ دماغ پهلوانان نشیمن ساخت چون چند روز حال بر این منوال بگذشت و از هر طرف طایفه کشته کار اهل حصار باضطرار
انجامید قاصدی نزد عرفان شعار خواجه حسن عطار که از اولاد زبده مشایخ بزرگوار خواجه علاء الدین عطار بود و در چغانیان
بر مسند هدایت و ارشاد تمکن داشت فرستادند و التماس نمودند که بپایه سریر خلافت مصیر شتافته زبان الهام بیان
بشفاعت جرایم ایشان بگشاید و خواجه حسن بر حال آن فرقه ترحم نموده باردوی همایون خرامید و بوسیله صدور عظام
مجلس همایون گردون غلام درآمده بتقبیل انامل فیاض سرافراز گردید و گناه محصوران را درخواست نموده خاقان منصور
ملتمس خواجه حسن را بحسن قبول مقرون ساخت و خواجه بقلعه رفته و بشارت امن و امان و عفو و احسان رسانیده
متوطنان حصار فرحناک و مسرور گشتند و اظهار اطاعت و انقیاد کرده آنچه دست مکنت ایشان بدان میرسید مصحوب
امیر محمود برلاس برسم پیشکش و نثار بیرون فرستادند و او بکریاس گردون اساس شتافته و بشرف بساط بوسی معزز گشت
و بپوشیدن خلع فاخره سرافراز شد و مراحم پادشاهانه سایر حصاریان را خلعت بخشش و بخشایش پوشانیده

مکارم خسروانه غبار مکاره عنا و آن فرقه را افرو نشاند و قواعد صلح و صفا مؤکد شده و خواجه حسن بالطاف بیدریغ اختصاص
یافته امیر محمود برلاس رخصت انصراف حاصل کرده مقتضی المرام بقلعه شتافت بیت منهی اقبال درین کهنه دیر * غلغله انداخت که
الصلح خیر * و امرای حصار قبول نمودند که بعد از مراجعت موکب ظفر آثار مخدومزاده عصمت پناه که سلطان محمود میرزا نامزد حبیبه
کرده بود یراق نموده بدار السلطنه هرات فرستند و میرزا سلطان مسعود را بر سلوک طریق اطاعت و انقیاد باعث و محرص باشند
و از وقایعی که در خلال احوال گذشته روی نمود یکی آنکه امیر یعقوب ولد امیر مظفر الدین یوسف که از اعاظم ارکان دولت سلطان مسعود میرزا
بود التجا بدرگاه عالم پناه آورده و شرایط نیازمندی و پیشکش بجای آورده و خاقان منصور او را منظور نظر لطف و عنایت ساخته در دیوان
امارت مهر داد و مواجب مناسب تعیین فرموده دیگر آنکه قدوة الصدور و الاعاظم میرک جلال الدین قاسم ولد مولانا شمس الدین محمد بن
کرا با عجمه (?) متصدی منصب صدارت سلاطین حشمت آیین بود پانزدهم شعبان داعی حق را لبیک اجابت گفته بریاض جنان انتقال
نمود و خاقان منصور بملاحظه حقوق خدمت آن جناب بر فوتش متاسف گشته اشارت علیه نفاذ یافت که جسد شریفش را بربیع (?)
سید المرسلین صلی الله علیه و آله بتجهیز و تکفین کرده ... بوار سلیخ (?) و بمکان خطیر مجهز (?) نمایند و بعد از نقل نعش او را بلخ برده و در مزار خواجه ابو النصر
پارسا قدس سره بخاک سپردند مدت حیات میرک قاسم پنجاه و نه سال بود و یکی از شعرا در تاریخ هو الله العظیم وفاتش این بیت نظم نمود
بیت چو رفت روز برات از جهان دفا خرامان (?) * بماند سال وفاتش دعا روز برات * ذکر نهضت موکب نصرت نشان از ولایت
حصار شادمان بجانب قندز و بقلان چنانچه سابقا کلک سخن آرا در سلک تحریر کشید چون خسرو شاه وقت معاودت شاهزاده
در حیز نکث خویش ندید و چاره جز حصار قندز را پناه ساخته اسباب حصارداری مرتب گردانید شاهزادگان و نوئینان با ...
نصرت نشان اطراف قندز را احاطه نموده از جانبین سنگهای رعد آتش داده و شعله گیر و ار قلعه شهر و از رسانیده دست
با نداختن ناوک ولد و کشاده و بنا بر کمال متانت القلعه مدت امتداد یافت لاجرم خاقان منصور بعد از فراغ از مهم حصار با تمامی
مخدومزادگان و امرا عنان عزیمت بدان صوب تافت و بهوای قتال دمان از غبار موکب نصرت نشان عطرفشان گشته فرمان
واجب الاذعان ترتیب جسر صادر شد و امرای نواحی کشتیهای گذرهای آب آمویه را جمع گردانیده نجاران اردوی همایون چند
کشتی دیگر تراشیدند و در معبری که از امواج بلند تر بود آغاز بستن جسر کردند و در آن اثنا شبی از بالا آب کشتی بموضع بستن پل رسید

و شکست هرچه تمامتر کشتیهای جسر خورده اکثر انهدام یافت چنانچه از شصت کشتی زیاده از بیست عدد سالم نماند سایر ارکان
فرمان همایون نفاذ یافت که معبری پیدا کنند که جزیره در میان داشته باشد تا بدان کشتیها که درست مانده بود از این کنار
آب تا جزیره جسر بسته بگذرند و از جزیره تا آن لب یا جسر بندند و عبور کنند و بعد از جستجوی دیگر پوی مثل این جایی
پل ترتیب نمودند و خاقان منصور با تمامی سپاه از آب عبور کرده بجزیره شتافتند بخیال آنکه آن شب آنجا بوده روز دیگر پل را
بدان طرف کشند و از آب بگذرند اتفاقا در آخر همان روز شتری در آب افتاده بسهولت بدان جانب بیرون رفت لاجرم بوضوح
پیوست که بی وسیله جسر از آن آب میتوان گذشت خاقان عالی مکان هم زمان از آنجا عبور فرموده شاهزادگان و امرا و سایر لشکریان
نیز مانند باد بران آب عبور نمودند چنانچه در وقت نماز هیچکس در جزیره نماند و نزدیک بنیم شب آب طغیان کرده آن جزیره را فرو
گرفت و همگنان را معلوم شد که افتادن آن شتر در آب محض عنایت ملک وهاب و کمال قوت دولت خاقان کامیاب بوده
و الا در آن شب در جزیره مذکوره توقف واقع شدی هیچکس را طوفان بلا امواج دریا از سر نمیگذشت و العجب بیت بود لطف
حق هر که را راهبر * ز طوفان دوران نیابد ضرر * القصه چون دریای لشکر قیامت اثر خاقانی در ظاهر قندز بتلاطم در آمد سیلاب
رعب و هراس اساس عناد خسرو شاه را از هم انداخته از خواب غرور بیدار شد و علی التعاقب و التوالی قاصدان سخندان با
خلافت آشیان ارسال داشته بزبان عجز و نیازمندی پیغام داد که قدر بنده از آن نازل تراست که با خدام خاقان منصور
در معرض مقابله و مقاتله در تواند آمد و جرات و جسارتی که تا غایت بوقوع انجامیده از خوف جان و بیم هلاکت بوده اگر از کمال
الطاف خسروانه دفاتر زلات این بیچاره را بآب عفو و اغماض فرو شوید هر آینه حلقه چاکری و انقیاد در گوش کشیده مادام
الحیوة قدم از جاده چاکری و خدمتکاری فراتر ننهم و چون موکب همایون از انجا مراجعت فرموده در قبة الاسلام بلخ نزول اجلال
واقع شود بدرگاه عالم پناه شتافته دیده در مدیده را در خاک بارگاه سپهر اشتباه جلا دهم خاقان منصور از غایت مرحمت جبلی
و نهایت عاطفت اصلی بر عجز و بیچارگی خسرو شاه ترحم نموده و فرستادگان او را بخلع فاخره نوازش کرده سخنان عنایت
آمیز پیغام فرمود آنگاه خسرو شاه خطبه و سکه باسم و لقب همایون موشح و مزین ساخته نظر بهادر را که از جمله مخصوصان خویش
بود با پیشکشهای لایق بیرون فرستاد و او بوسیله امرای عظام شرف تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر دریافته زبان اعتذار

برگشت و بانعام خلع طلادوزی مفتخر و مباهی گشته خاقان منصور جهت امیر خسرو شاه و برادران او نیز اثواب خاصه ارسال فرموده از کمال
مکارم اخلاق منصب امارت دیوان اعلی بخسرو شاه عنایت کرده غرض آن منصب جلیل القدر اعلاوه بخشش جرایم و آثام او گردانید
و چون نظر بهادر از بارگاه فلک احتشام مقضی المرام بقلعه قندز بازگشت فرق افتخار و مباهات خسرو شاه از ایوان کیوان درگذشت
و مهر خود را بقطب الدین محمد بکاول سپرده بپایه سریر خلافت مصیر فرستاد تا فرامین مطاعه را بآن موشح سازد و بعد از آن اردوی
کیهان پوی بجانب قبة الاسلام بلخ نهضت نمود و چون از غبار مراکب گردون مراتب هوای آن بلده عطر بیز گشت خاقان
ملک بخش ایالت بلخ را با توابع و ضمایم از آب آمویه تا مرغاب بسلطان بدیع الزمان میرزا مسلم داشت و عازم دار السلطنه هرات شده
بر جناح استعجال رایت نهضت برافراشت پس از وصول بمستقر سریر حشمت و عظمت و تمهید بساط عدالت و مکرمت بسلطان مسعود میرزا
حسب المقرر همشیره خود را که نامزد حبیبه محمد میرزا کرده بود یراق نموده بجانب دار السلطنه هرات گسیل فرموده و خاقان منصور امرای عظام
و وزرای کرام را بر ترتیب اسباب سور و تهیه موجبات جشن و سرور مامور گردانید و بدستور معهود در باغ زاغان چهار طاقها ساخته
شده و لعبتها بعرصه ظهور آمده و دو سه ماه روزگار صغار و کبار بعیش و طرب بگذشت و زهره برج سلطنت با برجیس سپهر خلافت
بمقتضای شریعت غرا مقارنه کرده میان جانبین طریقه محبت و مودت مرعی گشت و چون بحسب تقدیر ایزد سبحانه و تعالی در دار دنیا
فناهر سوری را ماتمی در عقب است و هر سروری را المی متعاقب هر بهاری را الیلا دریی و هر بهاری را دی هم   در آن سال که تاریخ
هجری بنهصد و دو رسیده بود شاهزاده جهان ابو الفوارس شاه غریب میرزا که بلطف طبع و حدت ذهن و وفور فراست و کیاست
از سایر اخوان امتیاز داشت و همواره با افاضل شعرا و اعاظم فضلا مصاحبت نموده همت بر ترتیب این طایفه میگماشت بعلت فجاه
در گذشت و بموجب کلمه مجیده اولادنا اکبادنا رحلت شاهزاده موجب ملال خاقان مسعود و متصاعد شده چنانچه معهود است لوازم سوکواری
و مراسم تعزیت داری مرعی گشت گشتن جهانبان شوکت بدیع الزمان میرزا در وادی طغیان و ظهور آثار نوع فتنه در جرجان
چنانچه سابقا مذکور شد در آن اوان که سلطان بدیع الزمان میرزا بموجب فرمان واجب الاذعان از دار الملک جرجان عنان
عزیمت بصوب کنار آب آمویه انعطاف داد و زمام ایالت آن مملکت را در قبضه اختیار و اقتدار خلف خود محمد مؤمن میرزا نهاده چنان
طمع میداشت که خاقان منصور بهمان دستور آن مملکت را به فیروزه سعادت منسلم دارد و اندیشه زوال از پیرامن خاطر عاطر گذارد

اما بخلاف متصور آنحضرت در روزی که میرزا بدیع الزمان را خلعت عنایت کرده بحکومت قبة الاسلام سرافراز گردانید در همان
مجلس میرزا مظفر حسین را جامه تفویض ایالت دار الفتح استراباد جامه پوشانید و بنا بر آنکه بدیع الزمان میرزا در وقت محاصره
قندز از مظفر حسین میرزا رنجیده بود و عزل ولد ارشد تصور می نمود از این معنی بغایت متغیر گشت و با امرا و مخصوصان خود طریق مشورت
سلوک داشته از مقام اطاعت پدر بزرگوار در گذشت و بعد از آنکه خاقان منصور از بلخ بدار السلطنه هرات شتافت بدیع الزمان میرزا
ایلچیان همعنان برق و باد بدار الفتح استراباد شتافته و محمد مومن میرزا پیغام داد که سپاه مملکت جرجان را فراهم آورده بترتیب اسباب
کارزار پردازد و چون مظفر حسین میرزا بدان جانب شتابد او را حکومت را باز نگذارد و اگر ضرورت شود مقابله او را پیش نهاد همت سازد
و همچنین بدیع الزمان میرزا قاصدان سخندان نزد امیر خسرو شاه و امیر شجاع الدین ذو النون ارغون که از خاقان منصور توهمی عظیم
داشت ارسال نموده ایشان را از ما فی الضمیر خویش آگاه ساخت و آن دو امیر صاحب تدبیر نسبت بآن پادشاه عالیجاه در مقام اخلاص
آمده هر یک بنای اطاعت و خدمتکاری طرح انداختند و حقیقت این اخبار در دار السلطنه هرات اشتهار یافت خاقان منصور
در بحر اضطراب افتاده چند نوبت رسل و رسایل نزد بدیع الزمان میرزا روان گردانیده شرایط نصیحت بجای آورد و لیکن فایده نداد
لاجرم بتحمل شده قصد فرمود که با وجود ضعف مزاج و فقدان قوت سواری در آن زمستان لشکر نصرت نشان بجد و بلخ رساند
و بدیع الزمان میرزا را تادیب بلیغ نموده از سلوک طریق عقوق منزجر گرداند اما مقرب حضرت سلطان امیر نظام الدین علیشیر
بعرض رسانید که اگر فرمان همایون نفاذ یابد بنده به بلخ رفته میرزا بدیع الزمان را نصیحت نمایم و بکمال عواطف پادشاهانه امیدوار
ساخته نوعی سازم که از باد بید ول آزاری شارع خدمتکاری آید و این معنی موافق مزاج همایون افتاده امیر علیشیر بمقصد
روی نهاده چون نزدیک آن بلده رسید شاهزاده شرط استقبال مرعی داشته مقدم آن مهمان عزیز را مغتنم شمرد و در لوازم
تعظیم و حرمت مبالغه کرده باحسن وجهی مراسم الفت و ضیافت بجای آورد و امیر صاحب تدبیر بحسن تقریر میرزا بدیع الزمان را
پند داده از سلوک طریق خلاف تحذیر نموده و برعایت حقوق والد بزرگوار و استرضای خاطر همایون خاقان کامکار ترغیب
فرموده و آن سخنان در ضمیر منیر میرزا بدیع الزمان موثر افتاده بجواب گفت که اگر کار بلخ را مظفر حسین میرزا باز گذارد و مقرب
حضرت سلطان را با حصول آمال و امانی رخصت انصراف دهد که ناگاه بحسب تقدیر امری ظاهر گشت که از مصالحه یکبارگی

درگذشت صورت حادثه آنکه دران اوان که امیر علیشیر در بلخ بود بصیقل کلمات حکمت آیات زنگ غبار از مرآت خاطر میرزا بدیع الزمان
میزدود و خاقان منصور را عز از خواجه نظام الملک و بعضی دیگر از مقربان که نمیخواستند که امر مصالحه بسعی امیر علیشیر پیش برود بنام امیر
الاسلام برلاس که کوتوال بلخ بود نشانی ارسال فرمود مضمون آنکه هرگاه بدیع الزمان میرزا برسم شکار از شهر بیرون رود باید که
دروازه‌ها بر کشیده نگذارد که دیگر باره آن بلده درآید تا بمزید عنایت و التفات اختصاص یابد و این نشان بنابر اقتضاء قضا بنظر
بدیع الزمان میرزا رسیده و از شفقت پدر بزرگوار نومید گشت و امیر علیشیر را بحصول مقصود رخصت داده از مقام موافقت درگذشت
و مقرب حضرت خاقانی در تحت سفر بپایه سریر خاقانی رسیده و آنچه دیده و شنیده بود معروض گردانیده و در باب انطفاء آتش غضب
پادشاهی که صفت التهاب داشت مساعی جمیله بتقدیم رسانید اما اصلا نتیجه بران مترتب نیافت و خاقان منصور میرزا مظفر
حسین را با امیر محمد برندق برلاس و امیر ناصر الدین عمر بیک بجانب استراباد فرستاده بنفس نفیس عنان عزیمت بطرف بلخ تافت
در اوایل فصل بهار با لشکری بعدد اوراق ریاحین و ازهار عازم استیصال نهال اقبال پسر گشته توجه نمود و چون بدیع الزمان
میرزا این خبر شنود درهای ابواب انعام و احسان بر روی امرا و لشکریان باز گشود و امیر نظام الدین شیخعلی طغای بحکومت و محافظت
شهر و قلعه بلخ مقرر ساخت و در شعبان سنه اثنی و تسعمایه باستقبال والد نامدار از آن بلده بیرون خرامیده و رایت قتال و جدال
برافراخت و از راه جوز جانان با لشکری شتافته در دره ناو دره چیل چراغ قبه بارگاه باوج مهر و ماه رسانیده و از آنجانب موکب
گردون مراتب خاقانی نیز از میمنه گذشته الطرف دره مذکوره را معسکر همایون گردانید و در آن شب پر تعب پدر و پسر بقصد جان
یکدیگر کمر بسته تا روز در اندیشه کارزار بودند و دلیران جانبین بتهیه اسباب مصاف پرداخته تسلی و اطمینان خواطر باسکون دند
ذکر واقعه دره چیل و فرو نشستن چراغ امنیت و نزاع بصباح که از اثر صرصر قضا و قدر چراغ تابش کواکب در شبستان
آسمان منطفی گردید و از افقهای مشیت مالک الملک اکبر لوای کشورگشای جمشید خورشید بافق مشرق و فیروزی رسید خاقان
منصور قلب و میمنه و میسره سپاه ظفر پناه را بنور طلعت شاهزادگان آفتاب احتشام و فرخ و نوئینان بهرام انتقام زینت
داده بمیدان جنگ و معرکه نام و ننگ فرستاده و بنفس همایون متعاقب ایشان بر سبیل تأنی در حرکت آمده از آنجانب بدیع الزمان
میرزا نیز بتعبیه لشکر فتنه انگیز قیام نموده کشیده بر عزم تهیه ستیز شر ساخت و روی بمیدان رزم نهاده اعلام قتال و جدال برافراخت

درمیان دره چیل چراغ تقارب فریقین بتلاقی انجامید و غریو کوس و سورن زلزله در زمین و زمان انداخته علامات صور اسرافیل
ظاهر گردانید با وجود حمله یلان چراغ زندگانی پروانان فرو نشانده شعله سنان پهلوانان خرمن حیات شجعان بسر حد احتراق رسانید
گوهر حسام زمرد فام از خون کشتگان رنگ یاقوت رمانی گرفت و صفحه خنجر الماس اثر از حلق افتادگان گونه لعل بدخشانی
پذیرفت نظم ز خون یلان سنگ شد لعل گون ۞ روانشد بروی زمین جوی خون ۞ بهر سو سر سروری مجوی ۞ بمیدان در افتاده چون
گوی ۞ در اثنای آن احوال و خلال آن اهوال همای چتر همایون فال سفر و خصال سال اقبال سایه بر آن معرکه انداخت
و چشم بدیع الزمان میرزا بر ماهچه لوای کشورگشا افتاده عنان تمالک و تماسک از دست داده توقف در برابر پدر چون بجدی از مقتضای
رعایت ادب مستبعد شمرده از راه اختیار با اضطرار پشت بمیدان کارزار گردانیده روی بوادی فرار آورد و لاجرم دلاوران موکب
نصرت نشان از سر اقتدار آغاز رفتار گروه ساری عرب با فوجی از مخصوصان شاهزاده به تیغ بیدریغ بگذرانیدند و زمره را اسیری
کرده حسب الحکم اکثر ایشان را شربت هلاکت چشانیدند و چون بدیع الزمان میرزا عنان یکران بصوب فرار تافت بواسطه تنگی ارض
و ازدحام خیل و سپاه متوالی شد که بر سبیل سرعت از غرقاب هیجا خود را بساحل نجات رساند و با طایفه از خواص که ملازم موکب
سعادت اختصاص بودند بر پشته صعود نموده و از طریق غیر معهود آغاز طی مسافت فرمود ناگاه بر فراز کوهی یک اندازه رسید که
از هیچ طرف آن پیاده را نزول ممکن نیست و نبود تا بسوار چه رسد و حال آنکه ابوالمحسن میرزا حسب الحکم خاقان مظفر لوا بقصد گرفتن
برادر بزرگتر از عقب بغایت سرعت می آمد لاجرم بدیع الزمان متحیر گشته پیاده شده ملازمان رکاب عالی چند فوطه و دستار بر هم
بستند با شاهزاده دست در آن زده پایان رفت و راقم حروف بعد از پنج شش سال از حدوث این واقعه در ملازمت سلطان
بدیع الزمان میرزا بدان موضع رسیده و کیفیت نزول آنحضرت را بدو واسطه از لفظ گوهر فشانش شنیده القصه چون شاهزاده
قرین صحت و سلامت از آن کوه بدهانه دره چیل چراغ پایان آمد کپک خواری که در سلک خدام عالیمقامش انتظام داشت
و از راه آرات بدانجا رسیده بود در ساعت اسب خویش پیش کشید و سلطان بدیع الزمان میرزا پای در رکاب آورده عنان
عزیمت بطرف قندز انعطاف داد و اکثر مردمی که بر زبر آن کوه در خدمت شاهزاده بودند بسلامت پایان آمده از عقبش روان
شدند اما هر اسب و استر که از آنجا پایان انداختند هرگاه عدم را منزل ساخت و خاقان منصور بعد از دیدن پیکر نصرت و ظفر

نحو مها باطراف ولا و خراسان ارسال داشته رایات همایون فال بجانب قبة الاسلام برافراشت و از نوادر وقایع آنکه شکست بدیع
الزمان میرزا در چیل چراغ بروز شنبه بیست و نهم شعبان سنه اثنی و تسعمایه دست داد و روز دیگر که چهارشنبه غره ماه رمضان بود
پسرش محمد مؤمن میرزا در میان تا لکر بر مرکب دهر انجمن مغلوب شده و بدست مظفر حسین میرزا افتاد چنانچه عنقریب ست تحریر
خواهد یافت و پرتو اهتمام بر تفصیل آن واقعه خواهد تافت انشاء الله تعالی ذکر فتح بلخ از مقدم لوازم محاصره و پیکار و فرار سلطان بدیع
الزمان میرزا بقندهار چون امیر نظام الدین شیخعلی طغای که حاکم قبة الاسلام بلخ بود از واقعه چیل چراغ خبر یافت برج و باره و فصیل
و دروازه شهر را چنانچه باید و شاید مضبوط و محفوظ گردانیده و خاطر بر تحصین قرار داده مستعد افروختن آتش جنگ پیکار گردید و رایات
خاقان پسندیده صفات از چیل چراغ نهضت فرموده بعد وصول بر ظاهر آن بلده انداخت و چتر یک آغاز محاصره و محاربه کردند و مردم
شهر باند اختن تیر و سنگ و افروختن نیران حرب و جنگ پرداخته لوازم شجاعت بجای آوردند بعد از چند روز علیکه بخشی که امیر
شیخعلی ضبط برج چهل حجره را بعهده او کرده نقش دولتخواهی میرزا بدیع الزمان را بآب بیوفائی از لوح دل بشست و بملازمت خاقان
منصور مایل گشته قاصدی نزد امیر عبد اللطیف بخشی که خویش او بود فرستاده پیغام داد که باید که در فلان شب عساکر ظفر مآب از جمیع اطراف
شهر جنگ پیش آرند تا من از این برج فوجی شجعان را بالا برم و با چنین وجهی لوازم خدمتکاری حضرت خاقانی بجای آورم و امیر عبد اللطیف
کیفیت حال را بعرض خاقان منصور رسانیده آنحضرت در شب موعود جنود ظفر ورود را بجنگ سلطان امر فرموده جهات
یکی از امرا اگرچه امیر عبد اللطیف در سینه داشت و نمیخواست که تسخیر بلخ بوساطت او صورت پذیرد صورت واقعه بر تیری نوشته بشهر انداخت
و آن نوشته بنظر امیر شیخعلی رسیده و فی الحال با فوجی از ابطال و رجال عزم گرفتن علیکه بخشی کرده و او لحظه خیال معاودت نموده خود را
از برج چهل حجره در خندق شیخ جامی انداخت و پشت بر زمین خورده بشکست و هماندم امیر شیخعلی بر حقیقت حال اطلاع یافته
کس بپایان فرستاده تا سرش از تن جدا کردند و از نوکران علیکه بخشی کشته بقیة السیف خود را از باره در خندق انداخته و باردوی
همایون شتافته صورت حادثه معروض داشتند لاجرم آن شب جنگ در حیز تأخیر افتاد و چون مدت محاصره بلخ از چهل روز درگذشت
در شهر قحط و غلای عظیم واقع شده امیر شیخعلی از محافظت آن بلده عاجز گشت و در تأمل افتاد که آیا بچه وسیله دست در دامان عاطفت
خاقان منصور استوار گرداند و کدام یک از امرا و ارکان دولت را شفیع جرایم خود ساخته محصوران بلخ را از بلای غلا و عسرت معیشت

رساند و در آن اثنا بار از مطلع لطف ایزد ناگاهی ۞ بنمود فروغ روی زیبا ماهی ۞ شد سرور اهل بلخ را عالیجاهی ۞ آمد ز عدم بعالم
شاهی ۞ یعنی نیر وجود و فایض الجود شاهزاده سعادت انتما سلطان محمد زمان میرزا از افق ولادت طالع گشت و از انوار جبین
مبینش دیده دولت و اقبال روشن شد منطنه کوس بشارت از اوج سماوات درگذشت و امیر شیخعلی آن در درج کامکاری
در قماط عزت و بزرگواری پیچیده برسم شفاعت نزد جد نامدارش فرستاد و خاقان منصور را از مشاهده جمال آن قرة العین
سلطنت عرق شفقت در حرکت آمده ابواب لطف و احسان بر روی روزگار اهالی برگشاد و خواجه کمال الدین حسین والد امیر
نظام الملک و امیر حاجی پر بکاول را نزد امیر شیخعلی فرستاده داشته سخنان عنایت آمیز پیغام فرمود امیر شیخعلی از استماع آن حکایات
قوی دل و مستظهر گشته در اواخر شوال سال مذکور شرف زالیجا در گاه عالم پناه شتافت و بسعادت تقبیل بساط خلافت آیات
مشرف شده و پرتو انوار عاطفت خاقانی بر وجنات احوالش تافت و چون امیر شیخعلی پنج شش روز در ظل عنایت بود در بیع
رخصت حاصل نموده با شاهزاده نو رسیده و والده او که صبیه صلبیه تهمتن بیک بود و سایر مستورات حرم سرای بدیع الزمان میرزا
عزیمت قندز نمود و خاقان منصور ایالت قبة الاسلام و توابع را با ابراهیم میرزا تفویض کرده روی بجانب کنار آب مرغاب آورد
اما بدیع الزمان میرزا از معرکه چیل چراغ با معدودی از امرای مخصوصان عنان یکران بصوب قندز انعطاف داد و بعد از وصول
بحدود آن ولایت امیر خسروشاه تحف خسروانه و تبرکات پادشاهانه از خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و اسبان تازی نژاد همراه
آورد و استران رکابی و قطار و نفایس اقمشه و ظرایف امتعه نقود نامعدود مصحوب جمعی از خواص خویش باستقبال شاهزاده
فرستاده و خود نیز متعاقب بملازمت شتافته شرف تقبیل انامل فیاض دریافت و بشایه در سلوک طریق اخلاص و خدمتکاری
مبالغه نمود که بدانجهت سلطان مسعود میرزا از وی رنجیده و میان جانبین غبار نفار ارتفاع یافت و کار بجائی رسید که خسروشاه
برادر کوچک امیر ولی و امیر بابا قرا با سپاهی ملازم موکب بدیع الزمان میرزا گردانیده بحصار رفته در قلع و استیصال نهال دولت
اقبال سلطان مسعود میرزا کوشش نمایند و سلطان بدیع الزمان و امرا بدانجانب شتافته روزی چند در ظاهر حصار بسر
بردند و یکه و بار دلیران طرفین در برابر یکدیگر آمده اند که محاربه کردند و عاقبت مهم بصلح انجامید و بدیع الزمان میرزا بقندز
مراجعت نمود و امیر خسروشاه و سایر امرای شجاعت پناه در باب تجهیز مملکه و تدبیر امور دولت شرایط مشورت بجای آورد

و چنان مقرر شد که بدیع الزمان میرزا بقندهار شتافته امیر ذو النون را بخود ملحق گرداند و سپاه و آلات را فراهم آورده از آنجا
بجه و خراسان در آید و امیر خسرو شاه از آنطرف با لشکرهای قندز و بقلان و ختلان و بدخشان متعرض حدود بلخ و اندخود گشته
گردد تا آنچه مهمات بحصول پیوندد و هنوز بدیع الزمان میرزا در ظاهر قندز بود که امیر شیخعلی بخدمت رسیده و رای اوج سلطنت
ببارگاه سپهر اشتباه رسانید و آنحضرت دیده و دیدار شاهزاده روشن کرده چند روز بساط نشاط مبسوط گردانید بعد از آن فرزند
ارجمند را با جمله نشینان حق عصمت در قندز گذاشته رایت عزیمت بصوب گرمسیر قندهار برافراشت و پس از وصول آن
مملکت امیر شجاع الدین ذو النون و اولاد او شجاع بیک محمد مقیم بمراسم استقبال استعجال نموده و بلوازم نیاز و نثار پرداخته
و بقدر امکان در استرضاء خاطر همایونش کوشیده همگی همت انتظام مهام آنحضرت و عالیمقام را پیش نهاد و ضمایر اقبال
و مآثر ساختند و هم در آن ایام بدیع الزمان میرزا مخدره امیر ذو النون را که ناهید اوج عفت و طهارت بود خواستگاری نموده
بآیین شریعت مطهره در سلک ازدواج کشیده چند روز بساط لهو و سرور مبسوط داشته بعیش و نشاط گذرانید و بدین وصلت
مبانی اخلاص امیر ذو النون و اولاد او نسبت با آنحضرت سمت استحکام گرفت و قواعد شوکت و اقبال شاهزاده صفت رفعت و متانت
پذیرفت اما در آن اوان جهة دفع اصابت عین الکمال امری در غایت دشوار دست داد و بآن واسطه امیر شیخعلی طغای در بند گرفتار شد
صورت حال در روزی که امیر ذو النون بطواف یکی از مزارات زمین داور اشتغال داشت قضا را بطریق دادخواهان شخصی آمده
کاردی بجامه آنجناب رسانید و ملازمان در ساعت او را پاره پاره کرده آنحرکت را از امیر شیخعلی دانستند و امیر ذو النون و اولاد او
قصد قتل آن بیگناه نموده امیر شیخعلی بسراپرده سلطان بدیع الزمان میرزا گریخت و ارغونیان با دو سه هزار سوار سراپرده را مدار
مرکز وار در میان گرفتند و کس نزد آنحضرت فرستاده امیر شیخعلی را طلبیدند و هر چند بدیع الزمان میرزا در ابراء ذمه امیر شیخعلی
سخنان پیغام فرمود بسمع قبول نشنودند تا عهد و پیمان را بایمان موکد گردانیدند که امیر شیخعلی را نکشند بعد از آن سلطان
بدیع الزمان میرزا جناب امارت مآب را با امیر ذو النون تسلیم نموده او بار دیگر از آنحضرت راضی گشته کمر خدمت بر میان بست
و امیر شیخعلی را چند گاهی در یکی از قلاع گرمسیر محبوس گردانیده آخر الامر اجازت داد که بهر طرف خواهد رود و آنجناب بدرگاه عالم
پناه خاقان منصور شتافته در سلک امراء عظام منتظم شده و هم در آن ایام که بدیع الزمان میرزا در زمین داور بسر می برد حادثه

محنت اثر محمد مؤمن میرزا

محنت اثر محمد مؤمن میرزا اشتهار یافت و شرار آتش غم و اندوه در کانون درون همگنان را فروتافت چنانچه مشروح میگردد و کیفیت
این اجمال بتفصیل می پیوندد **گفتار در بیان گرفتار شدن محمد مؤمن میرزا بدست ابو المنصور مظفر حسین میرزا و از پای در افتادن**
آن تازه نهال بصرصر قضا و تقدیر و از سلطان محمد مؤمن شاهزاده بود آفتاب طلعت همایونش ضیابخش ریاض پادشاهی و ظلال
معدلت روز افزونش آرامگاه و فرق رعیت و سپاهی فرق فرقدسایش شایسته افسر هوشنگ و ذات خجسته صفاتش
زیبنده زور بهیم و اورنگ در میدان رزم چون شیر ژیان سرپنجه پهلوانی لباس حیات دشمنان از هم بردریدی و در ایوان
بزم بسان ابر نیسان از رشحات گوهربار کلکش آمال دوستان را نضرت بخشیدی مرآت طبع لطیفش عکس پذیر صور خیرخواهی
و مصباح رای منیرش مظهر انوار عنایات الهی **نظم** گل باغ دولت درج شاهی * فروزنده شمعی بنور الهی * ز انصاف عدلش
رعیت مرفه * بجود و عطایش سپاهی مباهی * چو آئینه مرآت طبعش منور * مصور در و صورت خیرخواهی * و چون سپهر ستمکار و زمانه
مردم آزار نمیخواست که طوایف انام در ظلال معدلت آن دری آسمان جلالت بیاسایند و در پناه مرحمت آن گوهر کان عدالت آسایش
نمایند در عنفوان اوان جوانی نهال زندگانی او به تیشه بیداد اجل از پای در افتاد و در مبادی اوقات شباب آفتاب حیاتش بتقدیر ایزد
عز و جل از اوج کمال روی بسرحد زوال آورد و صورت حال بر سبیل اجمال آنکه چون شاهزاده سعادت اشتمال از توجه مظفر حسین میرزا
بجانب استراباد و عراق نمیخواست که بقدم اطاعت عم بزرگوار استقبال نماید و ملک و مال بوی گذاشته بجانب قبة الاسلام
بلخ توجه نماید لیکن متعاقب و متواتر خبر از بدیع الزمان میرزا بوی رسید مبنی از آنکه بهیچوجه عنان اختیار از دست مده و سپاه و جانبازان
فراهم آورده قدم در میدان مقاتله مظفر حسین میرزا نهد بنابر آن محمد مؤمن میرزا با لشکر جرار از استراباد بیرون آمده عنان یکران بصوب
معرکه پیکار منعطف گردانید از آن طرف مظفر حسین میرزا باتفاق امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس جنود ظفر اقتباس را
یاسامیشی کرده در روز چهارشنبه غره ماه مبارک رمضان در میان نامشکوه بردک ها انجمن فتنه فریقین روی نمود و شیون نفیر
و سورن بلند گشت بر نجیه داران ابواب طعن و ضرب بر گشود **نظم** دو لشکر نمودند آهنگ جنگ * کشیدند شمشیر الماس رنگ
ز ابر سنان ریخت باران خون * ز خون یلان شد زمین لاله گون * در خلال آن احوال امیر عمر بیک وفادار از جوانغار مظفر حسین میرزا
بر برانغار محمد مؤمن میرزا حمله کرده دست راست شاهزاده را از پیش برداشت از پس پشت آنحضرت درآمد محمد مؤمن میرزا چون حال

بر آن منوال دید با مبارزان قول مانند سیلی که از فراز روی به نشیب آرد بجانب قلب سپاه عم عالیجاه تاخت و علامت روز قیامت
ظاهر ساخته فوجی از شجعان را بر خاک انداخت اما در اثناء گر و فر اسب کج روی توسن سپهر بمهر سنگ ... از جهنده تاج
بوادی ما هم بگیخت و از پشت زین بر روی زمین افتاده یکی از لشکریان خراسان در روی آنجناب دیر زا ... مظفر شاه ... بیک فتح و ظفر از او
کشته محمد مؤمن میرزا اسیر سرپنجه تقدیر سایه بر سرش رسیده و شاهزاده برادرزاده را تسلی داده در آغوش کشید آنگاه او را بند
مقید ساخت و بعد از چند روز مصحوب امیر محمد برندق بجانب دار السلطنه هرات گسیل فرمود و امیر محمد میرزا محمد مؤمن را در ماه صفر سنه
ثلث و تسعمائه بمقصد رسانیده در قلعه اختیار الدین حبس نموده روی بملازمت خاقان منصور آورده در کنار آب مرغاب بشرف
بساطبوسی مشرف گشت و کیفیت حال عرض کرد و مادر مظفر حسین میرزا خدیجه بیگی آغا بقاء شاهزاده را مستلزم فنای پسر خود تصور
فرموده همگی همت متوجه آن شد که آن تازه نهال ریاض دولت و اقبال را بصرصر قهر از پای در اندازد و سرچشمه عدالت و احسان را بخاک
بمرور انباشته نابود سازد و خواجه نظام الملک و اولاد او را که در آن زمان صاحب اختیار مملکت ... بودند با خود متفق گردانیده در شبی
که خاقان منصور از شرب شراب انگوری بیشعور بود حکم قتل آن شاهزاده حمیده صفات حاصل کردند و یار علی بلخی و عبد الواحد ... را
و دو معتمد دیگر را جهة آن مهم نامزد کردند و صباح روز دیگر خاقان منصور از حکم شب گذشته وقوف یافته در عقب ایشان ایلچی ارسال
داشت و نشان همایون فرستاد که بجان ثمرة الفؤاد سلطنت و قرة العین خلافت آسیبی نرسانند اما آن جماعت بکار بنابر تاکید خدیجه
بیگی آغا در غایت سرعت طی مسافت نموده شبی بدیعه رسیده در محلی که محمد مؤمن میرزا بتلاوت کلام ایزد تعالی اشتغال داشت بر او
درآمدند و شاهزاده کیفیت حال دانسته با ایشان آغاز ملاش کرد و آن بیحیائان بی عاقبت آنجناب جوانی که در دودمان امیر تیمور
گورکان نظیر نداشت هلاک ساختند جهة مغالطه مردم از برج قلعه بخاک زیر انداختند گل خندان سرو ریاض پادشاهی که بنسیم عنایت الهی
شکفته بود در خاک افتاده و نخل قامت آن اختر اوج سلطنت که در جویبار کامرانی بکمال اعتدال رسیده بود اوراق بقا بباد فنا داد
بیت هزار سرو که در حد اعتدال برآید * اتفاقش نرسد کز هزار سال جلوه کند * او ناجوانمردانی که مرتکب آن امر شنیع بودند همان شب بجانب
اردو توجه نمودند در سر خیابان ایلچی که بنشان بخشش می آورد با ایشان دو چار خورد چون قضا کار خود کرده بود دهیز تاسف و تحسر فائده
روی ننمود و علی الصباح که خسرو خاوری جیب نیلوفری چاک زده قطرات کواکب را بجای اشک از دیده فرو ریخت و از مهابت

آن حادثه

آن حادثه صعب صورت گرفته با نامل اضطراب عقده برون از هم گسیخت متوطنان هرات از کیفیت واقعه وقوف یافته فریاد و فغان باوج
آسمان رسانیدند و سیلاب خون از فواره عیون روان ساخته از غایت بیطاقتی در خاک و خون غلطیدند و والده مغفوره شاهزاده
خانم سلطان بیگم بنت سلطان سعید و همشیره بیچاره اش نمدهای سیاه در گردن انداختند و بجای گریبان جامه جان چاک کردند
از فغان و شیون علامت قیامت ظاهر ساختند **بیت** در ماتم تو هر کسی شیون کرد * لاله همه خون دیده در دامن کرد * گل جیب قبای
ارغوانی بدرید * قمری نمد سیاه در گردن کرد * بر شاپه تکلف و سخنوری اگر از حیرت آن واقعه مایه سپهر گردان از رفتار باز می ایستاد
جای آن بود و اگر از صعوبت آن حادثه شاه ... عالم نورد بر خاک می افتاد لایق می نمود آفتاب بی مهرش ... بعد از وطالع
و بهرام را شد بدالانتقام نباید گفت که از خونریز قاتلش در گذشت **بیت** اینچنین واقعه حادثه و آنگاه هنوز * چرخ گردان و فلک
روشن و خورشید انوار * امیر ساربان جند که در شهر بود بتجهیز و تکفین جسد مطهرش مشغول گردید در مدرسه شریفه بدیعه مدفون ساخت
و چند روز باطعام طعام و ختم کلام معجز نظام پرداخت و پس از سه روز آن مصیبت عظمی امیر نظام الدین علیشیر که بطواف روضه مقدسه
رضیه رضویه رفته بود بشهر رسید و از استماع این خبر محنت اثر در بحر اضطراب افتاده سیلاب خون از دیده روان گردانید در آن
ایام چند نوبت راقم حروف از زبان الهام بیان آن امیر عالیشان استماع نموده که بیکشف واقعه محمد مؤمن میرزا حکم قتل شیخ
مجد الدین بغدادی دارد زیرا که بجهاتیکه در آن ایام تمامی ولایت ماوراء النهر و خراسان و عراق بسبب لشکر کشیدن چنگیز خان از هم
بایران قتل عام یافته ویران گشت در این اوقات نیز بواسطه شناعت این حادثه هر فتنه که مستلزم تخریب بلاد و فقد عباد و تمام
بوقوع خواهد پیوست و فی الواقع پس از آن باندک زمانی سپاه اوزبک بر خراسان استیلا یافته نزول بلایا و حلول رزایا در میان
برایا متواتر انجامید چنانچه از سیاق کلام آینده ظاهر و هویدا خواهد گردید چون خبر شهادت ولد ارشد بسمع بدیع الزمان میرزا رسید
اضطراب بی تحمل آغاز نهاد و عزم انتقام جزم کرده بجمع آوردن لشکر فرمان داد **ذکر توجه نمودن خاقان منصور بجانب**
قندهار و مراجعت نمودن بعقب سپاه چون خاطر خطیر خاقان کشورگیر از ضبط مملکت بلخ و توابع فارغ گشت و مهم شاهزاده حمیده
محمد مؤمن میرزا بشرح مسطور از هم بگذشت بسان جمشید خورشید که در اول ربیع برج اشرف خویش خرامد در اوایل ربیع الاول
عنان عزیمت بمستقر کرامت انعطاف داده مقرب حضرت سلطانی همعنان سادات و قضاة و اشراف و اعیان هرات تا باغ

باستقبال رفته کمان پرسش و نوازش بیکران اختصاص یافتند و خاقان منصور مانند روح که بجسد درآید بباغ جهان آرای خرامید
و قرب پنجاه روز بساط عیش و نشاط مبسوط گردانید و در آن اثنا بسمع جلال رسید که سلطان بدیع الزمان میرزا باتفاق امرای ارغون
لشکر زیاده از چند و چون فراهم آورده داعیه دارد که بانتقام محمد مؤمن میرزا قدم در میدان مقابله و مقاتله نهد بنا علی هذا در اوایل جمادی
الاول لوای کشورگشا بجانب گرمسیر و قندهار در حرکت آمد بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون چون بر نهضت آنحضرت اطلاع یافتند
رعایا و مزارعان مملکت فراه و زمین داور و قندهار را فرمودند تا از جنس حبوبات آنچه در صحرا بود بقلاع درآوردند و مجموع حصون آن ولایات را
بمردان کاری استوار گردانیدند و امیر ذوالنون در قلعه باشتک که اگر سوری بر آن صعود نمودی پایش لنگ شدی منزل گزید و بدیع
الزمان میرزا باتفاق شاه شجاع بیک و امیرزاده محمد مقیم عنان بصوب قرین درفشان گردانید فاصل کوکلتاش در حصار قندهار
مسکن کرده و امیر سلطانعلی در ضبط قلعه زمین داور شرایط اهتمام بجای آورد و چنان مقرر شد که اگر خاقان منصور بجانب باشتک رود
بدیع الزمان میرزا باهنگ جنگ از عقب عسکر ظفراثر درآید و اگر علم نصرت شیم نخست بدفع میرزا بدیع الزمان پردازد امیر ذوالنون
موکب همایون را تعاقب نموده رایت محاربت برافرازد القصه چون خاقان منصور بر ولایت فراه عبور نموده بزمین داور درآمد بواسطه
عدم وجدان قوت صورت قحط و غلا در اردوی اعلی صورت داد و از صعوبت آن حالت نزدیک بدان رسید که سپاه ظفر پناه متفرق و پریشان
گشته قدم متابعت نزد مخالفان روند و در آن اثنا مسموع حضرت اعلی شد که در قلعه بست که ضبط آن در عهده بنده علی ارغون است
غله بسیار ذخیره نهاده است و تسخیر آن بسهولت میسر می‌شود بنابر آن موکب نصرت شعار بظاهر آن حصار شتافت و بنابر خوفی که
بنده از نسبت بحضرت خاقانی خورشید ضمیر بنده علی ارغون استیلا یافت قبل از آنکه کسی دست بآلات رزم و پیکار برد و بپای اطاعت
بملازمت بارگاه سلطنت شتافت و مقالید قلعه تسلیم نمود و فی الواقع اگر شاهد الیه قدم در میدان مخالفت نهاده برسم قلعه‌داری
میپرداخت مهم اشکال تمام پیدا می‌کرد اما بعد از اطاعت او عساکر نصرت مآثر بقدر احتیاج از قلعه بست غله برگرفته
و خاقان منصور مصلحت در مراجعت دانسته امیر محمد باقر را با خلعت طلادوزی و نشان حکومت قندهار نزد میرزا بدیع الزمان فرستاد
از جانب منزل عنان گران بجانب دارالسلطنه هرات انعطاف داد و در اثنای راه مرض که عارض ذات آفتاب احتشام
بود طغیان کرده در دست و پا روی نمود و یکی از منازل امیر نظام الدین احمد ولد امیر علی فارسی برلاس که بمکارم اخلاق اتصاف

داشت مریض

داشت مریض شده و علم غربت بصوب عالم آخرت برافراشت و موکب همایون خاقان منصور در اواسط رجب بباغ جهان آرای خرامید و
مذکور اشتداد یافت اطبای مسیحانفس آغاز معالجه و مداوا کردند و در ترتیب اغذیه و اشربه مفیده شرایط اجتهاد و اهتمام بجای آوردند
بعد از چند روز بمحض عنایت رب العالمین از دار الشفای و اذا مرضت فهو یشفین صحت کامل شامل ذات خسرو عادل گشت و سقم
بشفا تبدیل یافته روزگار ناسازگار از سر اصرار بر اضرار صغار و کبار درگذشت پس بازاعنه الطاف مزاج شکستگی بدرون شاد
آمده بگذشت شادم **ذکر میرزا محمد حسین میرزا بجانب عراق و آذربایجان و مراجعت نمودن بعد از چند سال بجده و خراسان** محمد حسین میرزا
که از اکثر اولاد امجاد خاقان منصور بوفور جرأت ممتاز بود قبل از این تاریخ بچند سال در وقتی که خاقان جهان پهلو بر بستر ناتوانی نهاده بود
از بعضی اخوان توهم نموده باتفاق برادر اعیانی خود ابوتراب میرزا بجانب عراق و آذربایجان گریخت و مدتی مدید در آن ولایات سرگشته
بال و پریشان روزگار اوقات گذرانید و در وقتی که اختلال باحوال سلاطین و حکام آق قویونلو راه یافت و در ممالک عراق و آذربایجان
نوایب متواتر بوقوع انجامید کوکب طالعش از حضیض ادبار باوج اقبال رسیده فوجی از ابطال رجال انظلال اعلام همایون خاقان
التجا کرده آنحضرت باتجاهل مستظهر گشت و روی بوطن مألوف آورده بعد از وصول بحدود ولایات خراسان قاصدان باستان
سلطنت آشیان خاقان عالی مکان فرستاده شمه از اشتیاق خویش بسعادت بساط بوسی عرضه داشت نمود و آنحضرت از توجه ولد
رشید بجدت مبتهج و مسرور گشته استمالت نامها ارسال فرمود و در آن اثنا بعضی از مفسدان بپایه سریر اعلی رسیده بعرض رسانیدند که
آمدن محمد حسین میرزا از روی اخلاص و عبودیت نیست بلکه بخیال غدر و بداندیشی بدین جانب توجه می‌نماید بنابر آن خاقان منصور امیر جلال
الدین محمد ولی بیک و امیر عمر بیک و امیر بابا علی را با دو هزار سوار باستقبال شاهزاده روانه گردانید و بایشان گفت که اگر فرصت
یابند او را بی‌اختیار ساخته بدرگاه سپهر اقتدار رسانند و چون امرای عظام بمشهد مقدس رسیدند محمد حسین میرزا نیز در آن منزل
سترگ نزول اجلال فرموده از بعضی مردم شنود که امرا قصد گرفتن او دارند لاجرم نایره غضبش اشتعال یافته بی‌ثبت دست بر دسته
رکاب آورده و امیر محمد ولی بیک در قفا در چارباغ و مدرسه امیر سید علی خود را مضبوط ساخته شاهزاده را استیلای ایشان چون
واز رسیدن کومک اندیشیده از راه ولایت جرجان پیش گرفت چون این خبر مسموع خاقان والاگهر شد حکم همایون نفاذ یافت
که امرا با آن دو هزار سوار عازم استراباد گشته با ابوالمنصور مظفر حسین گورکان پیوندند و در ملازمت شاهزاده با پسر محمد حسین میرزا روند

و ایشان بر حسب فرمان بتقدیم رسانیده و میرزا مظفر حسین با استظهار آن لشکر جرار مقابله و مقاتله برادر را که در حدود آن ولایت جرأت
می‌کرد پیش نهاد همت ساخت و از استراباد بیرون رفته بعد از تقارب فریقین و قبل از اشتعال نایره جنگ بعضی محمد حسین میرزا
گریزان شد و میان ترکمانان کنار آب اترک رفت و مظفر حسین میرزا مظفر و منصور باستراباد مراجعت فرمود و امیر محمد ولی بیک
و امیر عمر بیک امیر بابا علی مشمول انعام و احسان اجازت انصراف داد و تمهید بساط عیش و انبساط پرداخته ابواب عیش و انبساط
برگشاد **ذکر وصول خواجه افضل الدین محمد کرمانی بپایه سریر خاقانی و گرفتار شدن خواجه نظام الملک و اولاد و بعضی از منسوبان او بجانب نیستی**
در ضمن احوال سابقه سمت اندراج یافته پرتو اشارت بر بیان این حکایات تافته که خواجه افضل الدین محمد در شهور اثنی و تسعین و ثمانمایه
از قشلاق مرو باستراباد شتافت و از آنجا بآذربایجان رفته باعمارت خانقاه بمجاز سرافراز شد چون از آن سفر مبارک مراجعت نموده چند
بفراغ بال در ولایات عراق و آذربایجان اقامت فرموده شنود که خاقان منصور گاهی او را یاد کرده و بزبان مرحمت لوازم پرسش بتقدیم
میرساند و امیر نظام الدین علیشیر از اشتیاق ملاقات شریفش در غایت حزن اوقات میگذراند و خاطر آنجناب مایل بوطن مألوف
گشته بمصحف مجید تفأل نمود و در سطر اول از صفحه یمین این آیت برآمد که و اذا عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین لاجرم عزم جزم
کرده روی براه خراسان آورد و حال آنکه در آن زمان چنانچه مرقوم قلم لطایف رقم گشت اختیار و اعتبار خواجه نظام الملک و اولاد
و اتباع و اقربای او در بارگاه خاقان عالیجاه درجه کمال داشت و نقش هر مهم که پیشنهاد همت میساخت القلم توفیق بر لوح مراد مینگاشت
و خواجه افضل الدین محمد با وجود استیلا باعدا اعتماد بر عنایت ایزد تبارک و تعالی کرده در غایت سرعت طی مسافت مینمود تا در اواخر
ماه رمضان سنه ثلث و تسعمایه یک گاه صباحی بباغ جهان آرای درآمد ارکان دولت و اعیان حضرت چون او را دیدند انگشت تعجب
بدندان تحیر گزیدند و خاقان همانا ضمیر از وصول آن وزیر صاحب تدبیر بپایه سریر خلافت مصیر بغایت مبتهج و مسرور گشت زیرا که او
خواجه نظام الملک را در قتل محمد مؤمن میرزا از روی کدورت تمام در خاطر داشت و هم در آن ایام اعلام نصرت اعلام عازم ییلاق بادغیس شد
سایه اقبال بر تخت سفر انداخت و در آن منزل در ترتیب خواجه افضل الدین محمد ضمیر آفتاب تأثیر خاقان کشورگیر قرار یافته در روز پنجشنبه
بیست یکم ماه مذکور فرمان واجب الاذعان بامضا رسید خواجه عماد الاسلام که خال حضار رحال و لاد نظام الملک بود در مدت چهل سال
بامر وزارت خاقانی قیام می‌نمود دست تقاعد پیش گرفت و این اول شوری بود که در سرکار خواجه نظام الملک اتفاق افتاد و چون الکاء بادغیس

ز نزول

از فر وصول آن مهر سپهر شرف آگهی نصرت کارگاه گردون شد در اوایل شوال خواجه افضل الدین محمد خلعت وزارت پوشید و بعد از
چند سال در امور ملک و مال دخل فرمود و بعضی از ارکان دولت و اعیان حضرت و دیوانیان و عمال ایشان که از خواجه نظام الملک
رنجیده بودند در مخالفتش با خواجه افضل موافقت نمودند و خواجه در مقام تفتیش و تفحص حساب امین الدوله و اتباعش درآمده هر روز امری
که متضمن تصرفات بتقصیر ایشان بود از پس پرده اختفا ظهور می‌نمود و کیفیت آن بتصریح و کنایه بعرض رسانیده موجب مزید سوء مزاج
پادشاه میگردید و خاقان منصور چون چند روز در بادغیس بسر برد روی توجه بجانب النگ نشین آورد و در آن موضع بسامع جاه
و جلال رسید که سلطان بدیع الزمان میرزا باتفاق شجاع بیک ولد امیر ذوالنون ارغون سپاهی افزون از چند و چون مجتمع ساخته
و رایت نهضت بطرف معسکر همایون برافراخته بنابر آن حسب الحکم فریدون حسین میرزا و امیر عبداللطیف بخشی و خواجه عبدالملک با جمعی
کثیر از سپاه نصرت آثار بقصبه اسفراین آوردند و مقارن آن حال بعضی دیگر از اصحاب خواجه نظام الملک و اولاد و اتباع او بر ضمیر انور
همایون واضح گشته حضرت خاقانی در باب مهم ایشان با امیر علیشیر طریق مشورت مسلوک داشت و خاطر بر مصادره و مواخذه ایشان
قرار یافته مسرعی همعنان برق و باد نزد امیر عبداللطیف شتافت و فرمان رسانید که در فلان روز خواجه عبدالملک را مقید ساخته بمصحوب
معتمدان هوشمند باردوی همایون ارسال نماید و مقرب حضرت سلطانی اجازت یافته بهرات رفت و در صباح روز معهود حاکم شهر
میرزا سلطان احمد را گفت که خواجه کمال الدین حسن و خواجه عبدالعزیز وقایع نویس را که خواهرزاده خواجه نظام الملک بود و اولاد
نظام الدین کرد را که ایضا در سلک اقربای خواجه انتظام داشتند و در هرات بودند گرفته بند کنند و در اواسط شوال در یک روز
در هرات و خواجه عبدالملک در اسفراین و خواجه نظام الملک نظام الدین کرد در النگ نشین مقید گشتند و خواجه افضل الدین محمد در مقام
تحقیق جهات و متملکات آن طبقه شده چندان زر و جوهر و کتب نفیسه و اقمشه شریفه و اسبان راهوار و شتران باربردار و خیمه
و خرگاه و سراپرده و بارگاه و کلیمها و زیلوچهای ابریشمی و اجناس مصر و روم و فرنگ و چین از ایشان بحصول پیوست که شرح
آن به تقریر و بیان و تحریر خامه و زبان راست نیاید و تمامی آن جماعت در قلعه اختیار الدین مقید و محبوس شده بعد از چند روز
خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبدالملک بخشی از حصار فرار نمودند و روز دیگر عسسان بر اثر ایشان برده نوبت دیگر آن دو
دری اوج وزارت را در یک برج مانند گوهر در درج محبوس ساختند و چون کیفیت گریختن و گرفتن ایشان بعرض خاقان منصور رسید

آتش غضب قیامت لهب بفلک اثیر کشید و حکم لازم الامتثال از موقف جلال در باب سیاست ایشان باسم سلطان احمد میرزا
و امیر عبدالخالق که او نیز در شهر بود صدور یافت و جناب سلطنت پناهی بخدمت امارت دستگاهی اندروز وصول ایشان که اوایل
ایام اواسط ذیقعده سنه مذکوره بود سوار بر در قلعه اسپیاده جلادی بیالا فرستاده تا نخست خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبدالملک را
در نظر پدر کردن زده آنگاه خواجه نظام الملک را بدر قلعه آورده پوست کندند و هم در آن روز خواجه عماد الاسلام و خواجه عبدالعزیز و نظام الدین
کرد و خواجه محمود شاه و فرای که نسبت به بدیع الزمان میرزا طریقه دولتخواهی بظهور رسانیده بود بغضب حضرت پادشاهی مخصوص گردیدند
چ بود ایوان قرشیه والا بر آن ایوان برده بسیار بالا که ترسم چون از آن ایوان در افتی از بر افتاده محکم تر افتی اما خواجه افضل الدین
محمد اعبد از وقوع معاملات در اندک زمانی اموال بسیار کفایت کرده در ازدیاد معموری خزانه عامره کوشیده و عنایت خاقانی شامل
حال خجسته مآلش گشته منصب اشراف وزرا الحق بوی گرفت و چون روز چند من الامرا و الوزرا مهر زده و پیشتر از پیشتر شرایط نیکو خدمتی بجای
آورد و برطبق کلمه لئن شکرتم لازیدنکم بمرتبه دیگر ترقی نموده منصب امارت دیوان اعلی بدان جناب تفویض یافت و در سلک امرای عظام
و نوئینان لازم الاحترام منتظم شده من حیث الاستقلال متصدی سر انجام امور ملک و مال گشت و پای بر مسند رفعت و حشمت نهاده
رایت قدر و منزلتش از ایوان کیوان در گذشت نشان درگاه عالم پناه و طغرا نوین بارگاه فلک اشتباه در مناشیر مطاع الحکم با
باین عبارات سرافراز میساختند ناظم اعاظم قواعد السلطنه و الخلافه معتمد الملک صلاح اندیش خواجه افضل الدین محمد و در اوایل ایام
واقتدار روزی چند با امیر مبارز الدین محمد ولی بیک که در آن ایام از اکثر امرا اقرب بود پیشتر داشت در طریق موافقت و اتحاد سلوک نمود
و آخر الامر بسبب وا بن خباثت میان ایشان مخالفت و منازعت دست داده خواجه افضل جناب امارت مآب را به اختیار رساخت
و سایر امرا و ارکان دولت در متابعت آنخواجه وافر شوکت راسخ دم و ثابت قدم بودند و با استصواب رای صواب نمایش در هیچ
از جزوی و کلی شروع نمی نمودند و وزرای عظام عتبه علیه اش را مرجع و ملاذ خود دیده هر روز گرد ملازمتش بر میان بسته در مقام فرمان
برداری نشستند و خواجه افضل الدین از شام تا صبح در باغ جهان آرای مقام فرموده بنظام مهام جمهور پرداختی و الحق قضایا
و مهمات خواص و عوام را بمقتضای نصفت و عدالت بکفایت مقرون ساختی و در هفته دو شب در باغ جهان آرای توقف کرده
در آن لیالی با فضلا و موالی صحبت داشتی و بساط انبساط گسترده بحکم مهر و محبت در فضای دل یکسان کاشتی با شاه خیرات و

عمارات عجایب مایل و راغب بود و در ایام اختیار بقاع خیر مانند مسجد جامع و مدرسه و خانقاه و حمام بنا فرموده الاجرم عنایت سبحانی
اشعه شمسه قصر اقبالش را مانند نور آفتاب باوج ظهور رسانده و اسم شریفش در شکوفه برگ ناز بصیاغه روزگار باقی و پایدار ماند چ در خبر کوش
زانکه برا و راق روزگار باقی بذکر خیر بود نام آدمی ذکر جنگ الک نشین و ظفر یافتن خاقان اورنگ نشین بر ضمایر دانش مآثر اولیا
ظاهر و هویدا خواهد بود که چون سابقه عنایت ازلی نیر اقبال دولتمندی را از مطلع فتح و فیروزی طالع گرداند تراکم غمام حوادث
و حجاب انوار چهره مطلوب او نشود و هرگاه رابطه ارادت لم یزلی مایچه رایت صاحب جاه و قدرا باوج نصرت و بهروزی رساند هجوم
غبار نوایب نقاب اشعه صورت مقصودش نگردد و بهنگام هجوم خصوم بر طبق مفهوم و اذ یهم یجنود لم تروها از عالم غیب
مدد یابد و در ایام ازدحام اعادی بر وفق منطوق یؤید بنصره من یشاء آفتاب عاطفت ایزدی از افق تایید ابدی بر وجنات روزگارش
تابد نظم ز لطف ایزد هر که یابد سپر ز سهم حوادث نه بیند ضرر چو یابد ز فضل الهی مدد نیندیشد از لشکر بی عدد بوقت ضرورت ز اوج
رسد بهر امداد او ماه و مهر چو چوگان برد ماه زمین تیره وار به بندد بخدمت کمر بنده وار حکایتی که از خامه مشکین شمامه بیمن آن زبان
میگشاید نظیر این تقریرات و ظفر یافتن خاقان صف شکن در الک نشین به بدیع الزمان میرزا شبیه این تحریر کیفیت حال بر سبیل
اجمال آنکه در آن اوان که خاقان منصور با معدودی از سپاه ظفر قرین در الک نشین بدولت و اقبال نشسته بود و مصادره خواجه
نظام الملک و اولاد و اقربا و اتباع او مشغول می فرمود خبر تفرق و پریشانی عساکر نصرت مآثر بسامع سلطان بدیع الزمان میرزا
و شجاع بیک و الده امیر ذوالنون ارغون که در ولایت گرمسیر اقامت داشتند رسیده و فرصت غنیمت شمرده خاطر بر آن قرار دادند که با
چهار هزار سوار تیغ زن و نیزه گذار بجانب اردوی همایون ایلغار نمایند و بیکناگاه خود را بمعسکر نصرت آثر رسانیده بدست جلادت
و مردانگی ابواب فتح و فیروزی بگشایند و باین عزیمت بر باد پایان قرار نشسته و مانند فلک الافلاک ساعتی از سیر نیاسوده در عرض
پنج شش روز بنواحی سبزوار رسیدند و فریدون حسین میرزا و امرای ایلغار در قلعه مضبوط گردانیده و سرعی بدرگاه عالم پناه روان ساختند
و کیفیت حادثه عرضه داشت نمودند و چاشتگاه جمعه بیست و چهارم شوال این خبر بالک نشین رسید بنابر قلت سپاه مقربان
بارگاه خاقان عالیجاه در بحر اندیشه و اضطراب افتادند اما آنحضرت بر کمال کرم یزدانی که همواره شامل حال بود اعتماد فرموده سرعان
جهان برق و باد بدار السلطنه هرات ارسال نمود که جناب مقرب حضرت سلطنت بنفس نفیس سوار شده و گرد محلات

درون و بیرون شهر بر آمده از هر کرانه نصرت مآثر هر کس آنجا باشد یاره و فرستد و امیر علی شیر بعد از ادای نماز جمعه بموجب فرموده عمل نمود
در آخر روز بجانب اتفاق امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر عمر بیک و امیر بابا علی از جانب استراباد رسیدند و با شارت آنجناب متوجه
اردو گردیدند اما قبل از وصول ایشان قراولان سپاه نصرت دستگاه خبر رسانیدند که سلطان بدیع الزمان میرزا بمحاصره قلعه
اسفراین التفات نکرده در سکن و امیر داود گذشته بسرعت برق و باد طی مسافت می نماید لاجرم اضطراب نواب کامیاب روی بتزاید
نهاده و فی الواقع اگر میرزا بدیع الزمان بهمان طریق رانده آن شب بمعسکر پدر بر سیده مهم آنحضرت را باز تکاب تعب بالفیصل رسانیدی
اما بنا بر نیافت در سر کوچه اسفرار فرود آمده مانند خورشید بکواکب فتح علی الصباح که لوای جنود فتح و فیروزی از اطراف جوانب
خاقان سپهر نشین هجوم کردند و مواکب کواکب در فروغ اشعه لوای بیضای آفتاب بی تاب شده روی بوادی فرار آوردند سلطان بدیع
الزمان میرزا و شجاع بیک با سپاهی یکدل و مبارزان جوشن پوش چ سپاهی همه یکدل و جنگجوی چو دیوان بوقت غضب تند خوی
تیغ جلادت و پهلو لاخته و رایت شجاعت و کینه ستانی افراخته متوجه معسکر خاقانی گشتند و آنحضرت بتایید ربانی و امداد سبحانی
واثق بود چون جمشید خورشید بر تخت روان بر آمد چ سلیمان صف بر صف بیاراست چنان نهاد بر آمد بتخت سلیمان چو باد دهقان بکران
بصوب تعبیه سپاه انعطاف فرموده مانند کوه راسخ در میدان مقابله و مقاتله بایستاد بندگان دولتخواه و مقربان بارگاه فلک اشتباه
در این تأمل و تفکر که آیا قوت طالع همایون چه شعبده انگیزد که خار اندیشه از شاهراه اقبال بر خیزد و یا رب عنایت ملک معبود کدام کوکب
مسعود از اوج مقصود طالع گرداند که بشیر که غبار آن دغدغه را بر روشنی فراغت رساند در این حین نیز سعادت مآثر امداد از مطلع لاریبی
طلوع نموده معسکر ظفر اثر منور گشت و ماهچه ظفر رایت فیروزی آیت کوکب سعد سلطنت بر مفارق کوکب سپهر رایت پرتو انداخته طنطنه
کوس بشارت از ایوان کیوان در گذشت تبیین این مقال آنکه سلطان مسعود میرزا که بواسطه عصیان امیر خسرو شاه از ولایت حصار شادمان
روی امید بدرگاه سلاطین پناه آورده بود در آن صباح که خاقان منصور بار آستن لشکر دشمن شکن مشغول می نمود با افسر فر چ بهرام
بهر جنگ چه مصاف همه سنگ فرسای و آهن شکاف بیکناگاه باردوی همایون رسیدند همین مقدم شهزاده مظفر لوا شا
و سپاه بطلوع این خبر نصرت و ظفر واثق گشته خاطر آن یکتا را مطمئن گردانیده و جا ملحظه امیر محمد ولی بیک و امیر عمر بیک و امیر بابا علی انتما
و فریدون حسین میرزا و امیر عبداللطیف و سایر امرای ایلغار از طرف سبزوار بمعسکر فیروزی اثر رسیدند و مشتعل جنگ و پیکار گشته

صف کارزار مرتب گردانیدند چو آن زنده و بیم و اورنگ بمیدان دلیران گرو آهنگ ز هر جانب سپاهی در رسیدند بقصد
دشمنان صف بر کشیدند بلی هر که جنود بخت سر کند امداد سلطانه مؤید بهزاران عقده گرا فتد بکارش بآسانی گشاید کردگارش
و از آنجانب سلطان بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک بنواحی الک نشین رسیدند و بخلاف تصور اردوی همایون را به پاده و بولر
مشحون دیدند و در غایت دهشت و دست اضطراب باستعمال آلت کارزار بردند و صدای نفیر و سوران در خم طاق نیلگون گردون انداختند
حمله کردند و بهادران لشکر نصرت نشان با قدام مدافعت و ممانعت پیش رفته آتش پیکار بنوعی بر افروختند که دل بهرام صحرا انگیز
بر کشتگان معرکه بسوخت چشمه نور بخش آفتاب از غبار سم بادپایان تیره و چشمهای کواکب ثواقب از شعله تیغ و سنان پهلوانان خیره گشت
زجوش سواران در آن ناحیت کند کار دشد تنگ بر عافیت زخون دلیران گلگون عذار الک نشین گشت چون لاله زار
بکوشش جوانان فولاد ترک زبان سنان گفت پیغام مرگ و هنوز بعضی از روز نگذشته بود که سپاه خاقان عالیجاه غالب گشته
آثار انکسار بر صفحات احوال لشکر زمین داور و قندهار ظهور نموده بدیع الزمان میرزا از مقابله و مقاتله عاجز شده از راه پرستین
بطرف جبال غور توجه فرمود فوجی از امرا و لشکریان خاقان مظفر لوا بتکامیشی شاهزاده عنان عزیمت انعطاف دادند و تیغ خونریز
بدست ستیز گرفته در پی موکب او افتادند از جمله امیر عمر بیک بدانحضرت نزدیک رسیده و هر چند ملازمان رکاب سعادت اتیاب از کشتن
او و حمله میکردند باز میگردید عاقبت شیر چ پیکار امیر یوسف اسفندیار نیزه را که سلطان بدیع بود دستانده بی اگر روی اطرف خصم آورد
چنان بر دوان عمر بیک زد که چند و خمانش گشته از پشت زین سرنگون شد و شاهزاده از شر او ایمن گشته در زمان سلامت بیرون رفت
و همچنین کدا علی میر آخور از مردم مغول خانجی خود را بشجاع بیک رسانید و آن نهنگ دریای شجاعت از فوت وصول دشمن آگاه شده
عنان بکاور منعطف ساخت و شمشیری بر رویش زد که دیگر مجال جدال نیافت و این واقعه در روز شنبه بیست و پنجم شعبان روی
نمود خاقان منصور لوازم حمد پادشاه عطابخش بجای آورده نذور و صدقات بمستحقان رسانیده و جلدوی فتح بنام نامی سلطان
مسعود میرزا رقم کرد اکنون سیاق سخن چنان اقتضا می نماید که مجملی از حالات ولایات ماوراء النهر در حیز بیان آید و خامه دو زبان
صحایف این اوراق را بذکر وفاق و خلاف اولاد میرزا سلطان محمود بیاراید و من الله المکون العصمة و العون ذکر شمه از احوال
و امجاد سلطان محمود میرزا که بسبب مخالفت امرا ترخان در سمرقند روی داد چون فارس مضمار انشا خوض غیاث السلطنه و الدین

چند گاه در سمرقند و بخارا پادشاهی بود بدولت و اقبال گذرانید و بتشیید قواعد عدالت و رعیت پروری پرداخته اطراف آن مملکت را
و معمور گردانید ناگاه چشم بد روزگار در کار آمده سرپنجه زمانه غدار ابواب تفرقه بر روی آن شاهزاده کامکار برگشاد و امرای ترخانی که مخالف
آن پادشاه جهانبانی بر میان جان بسته انواع پریشانی دست داد کلک بدیع مقال در تفصیل این اجمال و تبیین این احوال بدین
منوال شروع می نماید که میرزا بایسنقر در ایام فرمانفرمائی امرای حصار و نوکران قدیمی خود را بیش از دیگران منظور نظر عنایت و مرحمت
میگردانید و نسبت بترخانیان و سایر سمرقندیان بدستور ایشان رعایت و مکرمت بتقدیم نمیرسانید و این معنی بر ضمایر امرای ترخانی
گران آمده والی بخارا درویش محمد ترخان که بمزید جاه و جلال از اقران و امثال امتیاز داشت خاطر بسلطنت سلطانعلی میرزا قرار داد
و آنحضرت را از قرشی بسمرقند طلبیده در باغ نو که موضع جلوس بایسنقر میرزا بود در برده ملازمان آستان بایسنقری را متفرق ساخته در دوم
ماه رمضان سنه احدی و تسعمایه بارک سمرقند در آورد و کنون ضمیر فیض پذیرش آنکه چون خورشید عالم پنهان خانه مغرب شتابد بدو لباس نورانی
روز بکسوت ظلمانی شب تبدیل یابد میرزا بایسنقر را در کوک سرا مقید سازد و میرزا سلطانعلی را بر سریر سرافرازی نشانده لوای اقتدار او را برافرازد
و بایسنقر میرزا بر حقیقت حال اطلاع یافته بهانه تجدید وضو از مجلس برخواست و بخانه که در شرقی شمال بستان سرای بود در آمد بحسب
اتفاق آنخانه دری داشت بطرف بیرون که آنرا تیغه کرده بودند و بایسنقر میرزا آن تیغه را انداخته با محمد قلی قوچین و حسن شربتدار که از
خدمتش بودند طریق فرار پیش گرفته و از طرف عادة الخندق متوجه بخانه حضرت هدایت شعار خواجگا خواجه کفشیر بودند و جمعی
از ترخانیان که بر در آنخانه ایستاده بودند فرار میرزا بایسنقر میرزا دانسته روز دیگر بجمعیت تمامی متوجه منزلی که حضرت خواجگا گشته
طلب نمودند آن خواجه عالیمقام باعلان بایسنقر میرزا در آنجا معترف گردیدند و ترخانیان ادب نگاه داشته نومید
مراجعت نموده و میرزا سلطانعلی را بر تخت پادشاهی نشانده و در تمشیت آن مهم متحیر و متفکر بودند بعد از دو سه روز عالیجاه هدایت پناه
افتخار الاکابر و الاعاظم خواجه ابوالمکارم که بهم کس القاب از اولاد صاحب هدایه شمار بود ابالمجد علاء العیان و اشراف
بود و منصب شیخ الاسلامی آن ولایات تعلق بدان خاندان عالیشان می داشت با امیر احمد جامی و جمعی از شجعان سپاهی
و جمعی کثیر از سالکان مسالک دولتخواهی جهت مخالفت میرزا سلطانعلی و ترخانیان بجانب قلعه توجه نمودند و اکثر عوام سمرقند
هجوم کرده و میرزا بایسنقر را از خانه خواجگا بیرون آورده و در محاصره اهل خلاف موافق بودند بنابراین ترخانیان از محافظت قلعه

عاجز گشته

عاجز گشته محمد مزید ترخان از راه دروازه چهار راهه متوجه بخارا شد و سلطانعلی میرزا و درویش محمد ترخان اسیر سرپنجه تقدیر گشتند
و در وقتی که میرزا بایسنقر خانه امیر احمد جامی را بفر وجود فایض الجود زیب و زینت بخشیده بود درویش محمد ترخان سراسیمه آمده
عرق خجالت بر جبینش نشسته و از غایت دهشت لب از گفتگو فرو بسته میرزا بایسنقر از وی کیفیت سخن پرسیده جواب مطابق صواب
نشنید آنگاه فرمان واجب الاطاعه و القبول او نفاذ گشت و جهانساعت دست سیاست بساط حیاتش در نوشت و چون نوبت
بتاریخ سلطانعلی میرزا رسید حکم شد که جهان بین شاهزاده را میل کشند و فرمان بران آنحضرت را از کوک سرا بیرون
شخصی که مباشر آن امر بود باختیار یا بغیر اختیار بروجهی میل آتشین را بدیده آن قرة العین سلطنت در آورد که آسیبی بقوت باصره
نرسید و سلطانعلی میرزا از اظهار آنحالت ساکت بوده و در خانه جنابت لایت شعار خواجه یحیی منزل گزید و بعد از دو سه روز
باستصواب آنجناب بصوب بخارا کرخت و بدین سبب میان مخادیم عظام زبدة الاولیا خواجه کا و خواجه یحیی رشته لوازم اخوت
بگسیخت زیرا که خواجه کا در مقام انتظام مهام بایسنقر میرزا بود و خواجه یحیی سلطانعلی میرزا را تقویت و ترتیب می فرمود القصه
پس از رفتن سلطانعلی میرزا ببلده بخارا بایسنقر میرزا لشکر بدان صوب کشیده و میرزا سلطانعلی نیز سپاه بخارا و حدود آن را
فراهم آورده باتفاق امرای ترخانی متوجه میدان قتال گردید و چون تلاقی فریقین دست داد ابواب جنگ و شیون بر گشود سلطانعلی میرزا
میدان پیکر فتح و ظفر سرافراز گشت و بایسنقر میرزا بصوب سمرقند گریخته امیر احمد جامی با بسیاری از شجعان گرفتار گردیدند و بخاراییان
اکثر گرفتاران را طعمه تیغ سیاست گردانیدند بعد از آن سلطانعلی میرزا کمر همت بر کنگره تسخیر قلعه قند افکنده از عقب برادر
توجه نمود و از جانب حصار سلطان مسعود میرزا نیز بعوض فتح آن بلده فاخره نهضت کرده در شهر سبز نزول فرموده در شوال سال
مذکور در قصبه اندجان کیفیت این وقایع بعرض پادشاه عالیجاه ظهیرالدین محمد بابر رسیده و آنحضرت نیز بداعیه گرفتن دار الملک
آبا و اجداد پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده مقرون بدولت و اقبال طی منازل نموده بحدود آن شهر بهجت بهر بصوب
سرادقات ابهت کرده و بر ضمیر هوشمندان سخندان پوشیده و پنهان نخواهد بود که مناسب چنانست که درین مقام خامه عنبر شمامه
فام از شمه مبادی احوال پادشاه ستوده خصال ظهیرالدین محمد بابر مشام جهانیان معطر گرداند آنگاه تتمه حالات و لادت میرزا
سلطان محمود را بمسامع سخنوران وقایع رساند و من الله الاعانه و التوفیق **گفتار در بیان مجملی از احوال پادشاه سعادتمند از وقت**

ولادت تا زمان منصب در شهور سنه که اطراف مملکت فرغانه بیمن معدلت پادشاه فرزانه میرزا عمر شیخ گورکان غیرت فزای
ریاض رضوان بود در ایام فرح بخش در عهد سلطنت و نام داری افزوده دوری خورشید درخشش از افق خلافت و کامکاری طلوع نمود
بلکه آفتاب سپهر صاحبقرانی بر وجنات احوال طبقات انام تافت که دیده امید صاعدان مساعد کشورستانی را روشنی ساخت
و کامیابه از کتم عدم ببر البستان وجود قدم نهاد که سایه لطف و کرم بر مفارق طوایف بنی آدم انداخت **نظم** بفیض کردگار لایزال
دری افزود در عقد معالی ❊ بدید آمد عجب فرخنده فالی ❊ جمالش آفتابی بی زوالی ❊ وجودش نوربخش چشم امید ❊ ظهورش موجب اقبال جاوید
یعنی میرزا عمر شیخ ابن میرزا سلطان ابوسعید ابن میرزا سلطان محمد ابن میرزا میرانشاه ابن صاحبقران امیر تیمور گورکان را حضرت
واهب العطایا از قتلق نگار خانم بنت یونس خان پسری کرامت فرمود که هم از اوایل ایام صبی انوار دولت و اقبال از جبال حالش
مید خرشید و هم از مبادی اوان نشو نمای آثار شوکت و استیلا از جبین فرخنده فالش لایح میگردید ضیاء بشره مهر شعورش مانند
تباشیر صبح صادق خبر میداد که عنقریب آفتاب ابهت و کشورستانی از مشرق امید این خلاصه دودمان صاحبقرانی بر فرق روزگار
فرق انام خواهد تافت و صفای چهره خورشید مآثرش بلسان لوامع سیاره سحری مشعر بود باین معنی که نزدیکی شب مظلوم جهان عالم
فانی از فروغ معدلت این اشاده اعیان خلافت و جهانبانی بروز شادمانی تبدیل خواهد یافت **نظم** طی ای بخش صبح گیتی فروز
بود مخبر از روشنائی روز ❊ شود ظاهر از نور اقبال مهر ❊ که سازد منور تمام سپهر ❊ و چون بنابر تبسم نسیم عنایت الهی این غنچه ریاض
پادشاهی در گلشن امید میرزا عمر شیخ گورکان بشکفت و بشر اقبال بهجت اثر تولد آن پسر عالمگیر را در گوش جانش گفت در غایت
مسرت و سرور تهیه اسباب جشن و سور فرمان فرمود و چند روز بساط نشاط مبسوط داشته اقداح باده خوشگوار از کف ساقیان
لاله عذار بتجرع نمود و نام و لقب آن فرزند دلبند بر ظهیرالدین محمد بابر قرار گرفت و چند قابله زهره جبین جهت ارضاع و تعهد آن مولود
سعادت قرین تعیین پذیرفت و شاهزاده در مهد عزت و مهربانی و حجر عطوفت و کامرانی پرورش می یافت تا بمبادی سن رشد
و تمیز رسید آنگاه بایالت خطه اندجان منصوب گشته بدان سرزمین خرامید و چند سال در اندجان اوقات سعادت نشان آن
شاهزاده عالیشان در صحن خرمی و شادمانی مقرون بحصول انواع آمال و امانی گذران بود و در وقتی که دوازده مرحله از مراحل
زندگانی طی نموده خبر حادثه شاه لیله و صحبتگاه میرزا عمر شیخ گورکان را استماع فرمود آنگاه با امرا و ارکان دولت و اکابر و اعیان

از تولایت حضرت

آن ولایت آنحضرت را بپادشاهی برداشتند و سر عبودیت بر خط فرمان واجب الاذعانش اعلام خدمتکاری برافراشتند و بنا
برآنکه در آن ایام بروجهی که سابقا مسطور گشت سلطان محمود خان و سلطان احمد میرزا از دو طرف متوجه تسخیر مملکت فرغانه بوده
و اعلام خلاف و نزاع ارتفاع داده در فتح قلاع آن بقاع بقدر مقدور سعی و اهتمام می نمود امیر شیرم طغائی آن در اوج کشور
سوار ساخته قصد کرد که بدامنه جبال او رکند برد تا اگر حکام ولایات طریق بیوفائی سلوک داشته شعار هواداری میرزا سلطان
احمد ظاهر سازند و رقم نسیان و حقوق تربیت میرزا عمر شیخ گورکان کشیده لوای مخالفت برافرازند حضرت پادشاهی در پناه
حمایت الهی از حضرت سالکان مسالک پناهی محروس باشند و خواجه مولانا قاضی که نسبش از طرف پدر بشیخ برهان الدین قلیچ
می پیوندد و از جانب مادر بسلطان ایلک ماضی متصل میگردد و از سوابق ایام اکابر آن خاندان در اندجان شیخ الاسلام بوده اند
و اشراف و اعیان در فصل قضایا بدیشان رجوع کرده بسرانجام مهام فرق انام قیام می نموده اند از داعیه امیر شیرم وقوف یافته
خواجه محمد خیاط را که از امل عنایت میرزا عمر شیخ بدوختن کسوت تربیت او پرداخته بود بملازمت حضرت پادشاهی و امیر شیرم طغائی
فرستاد و از امضاء آن عزیمت منع نمود و سخن خواجه مولانا بسمع رضا اصغا یافته موکب عالی از عیدگاه مراجعت فرموده حصار
اندجان از یمن قدوم آن پادشاه عالیشان رشک ریاض جنان شده امرا و اعیان بضبط برج و باره و استحکام فصیل و دروازه
پرداختند و مقاربان الحسن یعقوب و امیر قاسم قوچین و بعضی دیگر از امرا که برسم ایلغار بجانب مرغینان رفته بودند باندجان باز
آمده در دولتخواهی حضرت پادشاهی کمال اخلاص ظاهر ساختند و سلطان احمد میرزا بعد از تسخیر اراتپه و خجند و مرغینان بچهار فرسخی
اندجان شتافته خیام اقامت برافراخت و در مقام محاصره ثابت قدم بوده علم منازعت مرتفع ساخت و در اثنا پادشاه
سعادت انتمای کلی از ارباب لایت اندجان را که موسوم بدرویش گاو بود بسبب سخن مخالفت آمیز که از وی سر برزد قتل فرمود
و این سیاست موجب توهم سایر اندجانیان گشته تمامی خواص و عوام آن بلده خاطر بر محافظت شهر و قلعه قرار دادند آنگاه پادشاه
عالیجاه خواجه مولانا قاضی و اوزون حسن و خواجه حسین را برسم رسالت نزد میرزا سلطان احمد فرستاده در غایت طریقه ادب
نموده پیغام داد که چون بغایت ظاهر است که آنحضرت سمرقند را گذاشته در اندجان میل اقامت نخواهند فرمود لایق دولت
چنان می نماید که حکومت این ولایت را بدینجانب تفویض فرمایند و بعد درب نفاق و مخالفت اشارت نموده ابواب وفاق

و اف برگشت بنده این مخلص که نواب کامیاب به منابهٔ فرزند است مدة العمر بر شارع مستقیم نوکری اطاعت بوده بر آن خلاف کرده
نگرده و سلطان احمد میرزا که جبلت بی‌علتش بصفت مروت و انسانیت مسطور بود از استماع این پیغام متأثر گشته بخیال صلح فرموده اما
چون زمام اختیار امثال این مهام را امراء در قبضهٔ اقتدار داشته و می‌پنداشتند که تسخیر اندجان بسهولت میسر خواهد شد و جواب نخجان
سخیفه فی‌الجمله کلمات پریشان بر زبان آورده و کوچ کرده و در نزدیکی شهر منزل گزیدند و آن شاه فلک حشمت بنیاد رجانه و مقاله صورت
روی نمود که وقوع آن مستلزم قوت دولت پادشاهی و مستوجب ضعف طالع میرزا سلطان احمد بود اول آنکه میرزا که سپاه سمرقند
از جسری که بر سیاب که نزدیک اندجان واقع است میگذشتند بواسطهٔ ازدحام خواص و عوام اسب و شتر بسیار در سیلاب افتاده روی بکام
عدم آوردند دیگر آنکه هم در آن ایام در معسکر سمرقندیان وباء اسب وقوع یافته طویله طویله بارگیر لشکریان سقط شد دیگر آنکه یونا فیونها اخلاص
و یکجهتی مردم اندجان از خرد و کلان نسبت بحضرت پادشاهی بیشتر میگشت و هر کس از ایشان اندک جرأتی داشت پای در میدان
محاربه و مدافعه سمرقندیان نهاده از سر جان درمیگذشت بنابر آن سلطان احمد میرزا طالب مصالحه گشته درویش محمد ترخان را از یک
فرسخی اندجان که خال رخسار حالش بود جهت تمشیت آن مهم نامزد فرمود و آن دو امیر در موضع مذکور یکدیگر را دیده و بسخنی چند در باب
موافقت هم بزرگوار و برادرزادهٔ عالی مقدار مذکور گردیده هر یک بجای خود مراجعت کردند بعد از آن سلطان احمد میرزا بصوب سمرقند
بازگشت و چنانچه نوشته شد در اثنای راه بسبب حلول اجل طبیعی درگذشت اما سلطان محمود خان که از طرف دیگر متوجه تسخیر فرغانه
بود بجانب اخسی شتافته خیال محاصره نموده در آن وقت که جهانگیر میرزا در قلعه اخسی تشریف داشت و از امراء علی درویش و میرزا قلی
کوکلتاش و محمد باقر و شیخ عبدالله ایشیک آقاسی و لاغری و میر غیاث الدین طغای در ملازمت آن درة‌الدرج فرماندهی بودند بعد از
وصول سلطان محمود خان بر آن نزدیکی سیلاب تعب بر سر اساس ثبات امرای نوئینان راه اندراس داده و از اخسی بکاسان که الکاء
ویس لاغری بود رفتند و در آن زمان سلطان ناصر میرزا بنابت اتکه ویس که او بود در انحصار روزگار میگذرانید و خان از این معنی
خبر یافته بدان جانب شتافته و جماعت مذکوره باظهار اطاعت مبادرت نموده کاسان را بنواب درگاه خانی سپردند و امیر غیاث
طغای حلقهٔ ملازمت آن آستان در گوش کشیده و ویس لاغری در خدمت سلطان ناصر میرزا باردوی سلطان احمد میرزا رفت
و آنحضرت محمد مزید ترخان را بمحافظت شاهزاده امر نمود و سلطان محمود خان بعد از تسخیر کاسان بظاهر اخسی خرامیده چند نوبت

باشتغال نیران محاربت اشتغال نمود اما کارش از پیش نرفت و بنابر عارضه که دست داده بود راه ولایت خویش پیش گرفت
و مقارن آن حال ابابکر کاشغری که داعیه سروری داشت و میرزا دوغلات صاحب امری فرود می آورد در کاشغر و ختن حکومت می‌کرد
لشکر بجود و اورکند کشیده و قلعه طرح انداخته بتهذیب عباد و تخریب بلاد مشغول گردید و خواجه قاضی و اکثر امراء بدفع او مامور گشته
ابابکر دانست که مرد میدان ایشان نیست و خواجه قاضی را واسطه گردانیده بانواع تحف و ارمغان فرستاد و سران سپاه را بمصالحه راضی
ساخت و رایت مراجعت بصوب کاشغر برافراخت و چون خاطر عاطر پادشاهی از امثال این امور فراغت یافت متوجه تمشیت
مهمات فرغانه گشت حکومت اندجان و منصب سرانجام مهام ملکی را بحسن یعقوب داد و زمام ایالت ولایت اوش را در قبضهٔ اختیار
امیر قاسم قوچین نهاده بامارت اخسی ازون حسن و علی دوست طغای متعین شدند و بر قیاس سایر امراء و الجگیان بمناصب
مناسب مفتخر و مباهی گشتند در خلال این احوال سلطان محمود میرزا که پس از فوت برادر بدارالملک سمرقند آمده بود دختر سلطان احمد میرزا
اق بیگم را در سلک ازدواج کشید مسعود عبدالقدوس حسن حسن یعقوب بلطف و عنایت سلطان محمود میرزا امیدوار و از جادهٔ دولتخواهی
حضرت پادشاهی در گذرانید و پس از مراجعت عبدالقدوس پنج شش ماه حسن اطوار تحسن تغیر داده باظهار شعار کفران نعمت مبادرت
نموده و قصد کرد که میرزا جهانگیر را بسلطنت موسوم ساخته نواب کامیاب پادشاهی را از اندجان بهر طرف خواهد روان کرد اذنیان این
خواجه قاضی و امیر قاسم قوچین و علی دوست طغای و ازون حسن و بعضی دیگر از مخلصان پادشاه زمن باستصواب این دو بیکم
که جدهٔ آنحضرت است خاطر بر آن قرار دادند که حسن یعقوب را بی اختیار ساخته بهر وجه که ممکن باشد دفع شر او کوشند آنگاه
پادشاه عالیجاه متوجه او که مسکن حسن بود گشت و حسن که در آن وقت بجوار خجند بجا آورده اشتغال داشت از کیفیت حادثه
بصوب سمرقند روان شد و چون بکند بادام رسید بخیال فاسد و اندیشهٔ فساد عنان عزیمت بطرف اخسی انعطاف داد و حضرت
پادشاه از مراجعت او آگاه شده بعضی از امرا با فوجی از عسکر مظفر لوا متوجه استیصال نهال اقبال او گشتند و در سرهٔ او از ایشان
برسم منقلای پیشتر روان گشتند و حسن بر نوکرهٔ سپاه صف شکن وقوف یافته شبی بر سر ایشان تاخت و نوکران او آغاز شبه کرده و تیری که
از ایشان بر تنقل حسن خورده بود بجزای اعمال سیئه خود گرفتار گشته از آن زخم جان نبرد و مقارن وقایع مذکوره امیر ابراهیم ساروی که
از قوم سلکیج بود و از عمر شیخ میرزا تربیت یافته بود بواسطهٔ صدور جریمه مردود شده بود و بقلعهٔ اسپره در آمده خطبه بنام بایسنقر میرزا خواند

و حضرت پادشاهی برین معنی اطلاع یافته در ماه شعبان سال مذکور بجانب اسپره شتافت ابراهیم ساروی باستحکام برج و بارو پرداخته عساکر ظفر مآثر
بامر محاصره و محاربه بقیام نموده دست باستعمال آلات قتال بردند و ابواب کشش بر روی روزگار محصوران گشودند و چون مدت چهل روز بر
حال بر این منوال بگذشت آثار عجز و انکسار بر صفحات احوال ابراهیم ساروی ظاهر گشت لاجرم خواجه قاضی را شفیع جرایم ساخته امان طلبید
پادشاه گناه او را عفو کرده ابراهیم شمشیر بگردن و کفن اندر دست از قلعه بیرون خرامید آنگاه اعلام ظفر پناه بجانب خجند نهضت نموده از
ولد عبدالوهاب بیاول که در آن حصار متمکن بود بعد از قرب وصول موکب پادشاهی جوامع استقبال استعجال کرده مراسم اخلاص بجای آورد
و غاشیهٔ اطاعت بر دوش افکنده مقالید شهر و حصار بنواب پادشاه کامکار سپرد آنگاه پادشاه اسلام پناه استماع نمود که سلطان
محمود خان شاهرخیه را بفر نزول همایون مشرف ساخته و خاطر عاطر جهت دفع کدورات سابقه بملاقات خال بزرگوار بشتافت
و خال از وصول آن قرة العین خواقین عالیشان خرم و شادمان شده چون بپیشگاه درآمد لوازم تعظیم مرعی داشته برخواست
نیز رعایت مراسم ادب نموده زانو زد آنگاه خان عالیجاه پادشاه اسلام پناه را در آغوش عطوفت و مهربانی کشیده و از دقایق اشفاق و حفظ
جو و دقیقه نامرعی نگذاشت و پادشاه دو سه روز در مصاحبت خال فرخنده خصال خوشحال بسر برده پس از آن بصوب سمرقند دولت رایت عزیمت
برافراشت و هم درین سال آن در درج استقلال با فوجی از ابطال رجال متوجه تسخیر اراتپه گشت و چنانچه از سیاق حکایات سابقه معلوم
می‌شود و ارادهٔ سالها الخ جوزه تخیر از عمر شیخ گورکان بود و قرات مذکوره بتصرف گماشتگان بایسنقر میرزا درآمده بود حکومت
و چون سلطانعلی میرزا از نزول لوای کشورگشای پادشاهی خبر یافته آنگه خود شیخ ذوالنون را بمحافظت قلعه مامور ساخته بنفس نفیس بجانب
کوهستان سغد مسارعت شتافت و پادشاه عالی تبار بعد از قطع منازل از خجند گذشته و از گریز سلطانعلی میرزا واقف گشته مقرب حضرت
السلطانیه امیر نظام الدین علی خلیفه مرغینانی را برسم رسالت نزد شیخ ذوالنون فرستاده و او را باطاعت و انقیاد دعوت کرده سخنان
عنایت آمیز پیغام داد و شیخ ذوالنون بنابر اقتضای بخت نگون و طالع وارون امیر خلیفه را گرفته قصد انهدام اساس حیات آنجناب نمود و آن
امیر مسعود خصال بعنایت ملک متعال مجال فرار یافته بعد از دو سه روز پیاده خود را بموکب ظفر آثار رسانید و چون در خطا بر این امر
بارگاه کیوان مرتبه منصوب گشت و معلوم شد که در آنجا غله نایاب است امراء ارکان دولت صلاح در مراجعت دانسته و حضرت پادشاه
سالکان طریق دولتخواهی عمل نموده عنان بکران بصوب اندجان گردانید و هم در آن اوان سلطان محمود خان لشکر فراوان

بار اما فرستاده شیخ ذوالنون بکر بخت و در آن مدت بتصرف طلازمان خان در آمده و حکومت آن باحمد حسین گورکان تعلق گرفت و از آن
تاریخ تا شهور سنه ثمان و تسعمائه ایام سرداری او در آن مدت امتداد پذیرفت و در سنه احدی و تسعمائه خمره سلطان و پیرش حاجی سلطان
و مهدی سلطان و محمد دوغلات که در وقت وصول سلطان حسین بولایت حصار از سلطان مسعود میرزا جدا گشته بودند در ماه مبارک رمضان
در قصبه اندجان بآستان اقبال آشیان پادشاه جهانبان رسیده و آنحضرت به تعظیم سلاطین قیام نموده از تونک بپایان آمده لوازم
ضیافت و مهمان نوازی بجای آورد و در شوال همین سال خبر مخالفت اولاد سلطان محمود میرزا و محاصره کردن سلطان مسعود میرزا
و سلطانعلی دارالسلطنه سمرقند را باندجان رسیده پادشاه عالیجاه بعزیمت تسخیر آن خطه لوای نصرت عظیمه برافراخت و بعد از وصول
بنواحی دارالملک با واحد سپاه شجاعت نهاد را بمحاصره و محاربه مامور ساخت و سه چهار ماه از سه طرف آن سه در درج شرف
سمرقندیان میکوشیدند و ایشان نیز در محافظت شهر بقدر مقدور اهتمام نموده در مدافعه عیان نهایت مردانگی بظهور میرسانیدند
و در آن اثنا عالیجناب هدایت مآب خواجه یحیی از نزد سلطانعلی میرزا بخدمت پادشاه مظفر لوا شتافته در باب اتفاق و اتحاد سخنان
معروض داشت و آن کلمات مشفقانه بسمع قبول راه یافته موکب عالی پادشاهی بنابر التماس جناب ارشاد پناهی از ظاهر سمرقند
بجانب سعد و سه فرسخ پایان تر رفته نزول اجلال فرمود و از آن طرف میرزا سلطانعلی نیز بدان نواحی آمده و سپاه را در موضعی مناسب گذاشته
آب کوهک فرود آورده و با چهار پنج نفر از خواص عزم ملاقات پادشاه کرده و آنحضرت با چهار پنج کس از اصحاب اختصاص از آب کوهک
گذشته بر بالای اسب هم بجانبین صورت ملاقات روی نموده در باب تسخیر و تدبیر ملک سخنان در میان آمده چنان مقرر شد که در آن
زمستان هر یک از آن دو شاهزادهٔ عالیشان بمقر عز خود روند و در اول فصل بهار و موسم نشو و نمای ریاحین و ازهار بار دیگر واقعا
بار دیگر متوجه فتح سمرقند شوند آنگاه پادشاه اسلام پناه روی بصوب اندجان آورد و سلطانعلی میرزا بجانب اراتپه رفته آنجا قشلاق کرد
و میرزا سلطان مسعود که بملاقات دختر امیر شیخ عبدالله برلاس مشعوف بود او را در حبالهٔ نکاح کشیده بجانب حصار مراجعت فرمود
و چون ماهچه علم کشورگشای پادشاه بمنزل کنبای رسید مهدی سلطان از اردوی نصرت نشان گریخته بسمرقند رفت و حمزه سلطان
اجازت طلبیده راه مجال بلبد پیش گرفت و بعد از چند ماه که آن دو سلطان جنا طلف و مکرمت میرزا بایسنقر بوده‌اند از آنحضرت نیز
روی گردان شده التجا بسایهٔ لوای محمد خان شیبانی نمودند ذکر توجه دارای سپهر کشورستان بجانب سمرقند نوبت دوم و ادراک آن

بدرجه ثبات مانده در اول فصل بهار که خسروی ممالک علوی از حوت در بروج شتوی طول گشته بجانب حمل اشرف خویش نهضت کرد
در سعی محصوران حصار فیروزه کار کوشید و شرائط کینه ستانی بجای آورد سلطانعلی میرزا از بلده فاخره بخارا لوای انصراف بجانب
سمرقند برافراخت و طی منازل و مراحل نموده موضع خواجه کاردزن را معسکر ساخت میرزا بایسنقر نیز با لشکری از اهل شهر از شهر
بیرون خرامید و سر پل را لشکرگاه کرده در برابر برادر قبه بارگاه مرتفع گردانید حضرت پادشاه اسلام پناه نیز در ماه مبارک رمضان از بلده
اندجان بدان صوب روان گشت و با سپاهی پر دل طی منازل و مراحل کرده در ییلاق قبه بارگاه سپهر آثار از ایوان کیوان بلند گذشت
و در آن مقام بیرون آمدن بایسنقر میرزا از سمرقند و نشستن در برابر برادر بعز عرض رسید و تولون خواجه مغول را با قرب سیصد نفر از
قزاق و دلاور پیشتر روان گردانید پس از شیوع خبر قرب وصول موکب پادشاهی تزلزل با سپاس نجابت و قرار بایسنقر میرزا راه یافت
و ویران شد و بصوب سمرقند شتافت و تولون خواجه با اتباعان در شبگیر بعسکر آنحضرت رسید و بسیاری از سمرقندیان را از زخم
سهام مرگ انجام مجروح دل و روح ساخته غنیمت فراوان گرفته سالما غانما لوای مراجعت برافراختند و حضرت پادشاهی این سالک
طریق دولتخواهی را بنوازش انعام مفتخر و مباهی گردانید روی بصوب مقصد آورد و کامران و سرافراز بشیراز رسید و قصد تسخیر قلعه آن بلده کرد
در آن وقت شیراز الکای قاسم دولدای بود و یکی از نوکران او بمحافظت حصار آن دیار قیام می نمود در روزی که آخر ماه مذکور ماهچه لوای
فلک سای پرتو وصول بحوالی شیراز انداخت و گماشته قاسم دولدای در محافظت قلعه عاجز گشته شعار عبودیت پادشاه [illegible]
ظاهر ساخت و مقالید حصار بنواب درگاه سپهر اقتدار سپرده امان طلبید و لطف پادشاهانه شامل حال او گشته کوتوالی شیراز باز بدو
سپارده مفوض گردید و پادشاه صاحب تایید روز دیگر بادای نماز عید و سایر واجبات و سنن آن روز سعید قیام نموده آنگاه بنواحی سمرقند
رسیده در قرق انبار نزول اجلال فرمود و در آن روز قاسم دولدای و ویس لاغری و حسن برلاس سلطان محمد ابنه و سلطان محمد ویس
با قرب چهارکس از جانب سمرقند آمده بموکب پادشاهی پیوستند سخن ایشان آنکه در وقتی که بایسنقر میرزا از سر پل کوچ کرده روی بشهر
آورده ما بدولتخواهی حضرت پادشاهی از اردو جدا شده بدین جانب آمدیم و بعد از یکدو روز بوضوح پیوست که آن جماعت بدعوی محافظت
شیراز آمده از بایسنقر میرزا اجازت طلبیده بدان صوب شتافته بوده اند و چون استماع نموده اند که آن قلعه بحیز تسخیر پادشاه کشورگیر درآمده
بقدم اضطرار سلوک طریق ملازمت اختیار کرده اند القصه پادشاه آفاق از منزل انبار بقرا ابولانغ خرامید و بعد از دو روز از آنجا

بکوچ کرده

بکوچ کرده و از آب گذشته بهواریمی بام مضرب خیام عساکر آنحضرت انجام گردید و در آن روز جمعی از اهل تهور در خیابان با فوجی از لشکریان
میرزا بایسنقر باز خورده اسب جلادت در میدان مبارزت تاختند و بباد حمله آتش قتال التهاب داده از خون یکدیگر خاک معرکه را
گل ساختند و در آن اثنا تیری جانگداز بگردن خواجگی مولانا صدر که برادر کلان خواجه کلان بیک بود رسید چنانچه جان ناساخته از پای درآمده
متوجه ریاض جنت گردید و او مدتی بطلب علم پرداخته از فن لغت صاحب وقوف بود و مکاتب انکو انشا کرده مدتی مهرداری میرزا عمر شیخ
می نمود اما سلطانعلی میرزا که در منزل خواجه کاردزن منزل گزیده قصد دشمن داشت یکدو نوبت با فوجی از دلیران میدان محاربت بطرف
سمرقند شتافت و میان آنحضرت و بهادران که از شهر بیرون آمدند نایره مقابله و مقاتله التهاب یافت لیکن چنانچه باید جهتی از پیش نرفت
و سلطانعلی میرزا از طول کث در ظاهر آن بلده فردوس مانند ملول گشته راه بخارا پیش گرفت و حضرت پادشاهی چون روزی چند
در یام بوده بمحاصره سمرقند پرداخت از آن منزل کوچ کرده یورت خان را که از آنجا تا شهر تخمین یکفرسخ مسافت است مضرب اوتاد
عزت ساخت قرب پنجاه روز در آن موضع توقف اتفاق افتاد و در آن ایام چندین نوبت میان لشکر [illegible] و شجعان والا مقام
کوه بر در پیرشاه و توصین غایت شجاعت و بهادری ظاهر ساختند و جمعی از اهل سمرقند را مجروح و بیروح گردانیده لوای تفوق برافراختند
در روزی که در سر خیابان در میدان مردان جولان می نمود زخمی بروی ابراهیم بیگچیک رسید و بدان جهت بابراهیم چاپوق مشهور گردید
و از منزل مذکور پادشاه مؤید منصور بهیات قاصدی نزد بعضی از سمرقندیان فرستاده ایشان را باطاعت و انقیاد دعوت کرده
سخنان عتاب آمیز پیغام داد و آن جماعت معقول الکلمات زبان گشاده گفتند که باید که موکب پادشاهی در شب از جانب عاشقان
متوجه شهر گردد و ما کمر خدمت بر میان جان بسته آنچه مقصود است بحصول موصول کرده بنابر آن شبی پادشاه کامران پای مبارک
در رکاب آورده بر پل مغاک شتافت و چند پیاده و سوار جلادت آثار را پیشتر فرستاد و مردم شهر از این معنی وقوف یافته بیکبار
فوجی از لشکریان جرار بپای مماطلت پیش آمدند و حاجی پیاده را که مدتی مدید در خدمت پادشاه صاحب تایید اوقات گذرانیده بود
با محمود پیاده گرفته معروض تیغ بیدریغ گردانیدند لاجرم پادشاه خجسته شیم بمعسکر ظفر اثر بازگشت و در آن اوان که یورت خان از فروغ
ماهچه رایات نصرت نشان رشک افزای مرغزار جنان بود تمامی مردم قلاع و بقاع آن جا قاصدان باستان سلطنت آشیان
فرستاده اظهار اطاعت و فرمانبرداری نمودند و پیشکشهای لایق ارسال داشته ابواب امن و امان بر روی روزگار خود گشودند

و همچنین از محترفه و پیشه وران و سوداگران سمرقند خیلی بسیار بر اردوی نصرت شعار آمدند و اردو بازار عیش آباد معمور و آبادان شد که حکم مصر جامع
گرفت و در آن اثنا بسمع اشرف اعلی رسید که در دامن کوه شاه داور قلعه‌ایست که آنرا ارکت گویند و جمعی آن قلعه را محکم کرده و گردن از طوق
عبودیت پادشاهی در پیچیده اند و خدام سپهر احتشام متوجه تاخت آن جماعت گشته چون نواحی حصار مطلع ماهچه بیرق ظفر شعار شد
متوطنان قلعه از تضرع و نیازمندی درآمده خواجه قاضی را بوسیله ساختند از جرایم گذشته رایات ظفر آیات بصوب سمرقند مراجعت نموده عنان لشکر
قلعه که در نواحی باغ میدان است نزول اجلال واقع شد و در آن حین جمعی کثیر از مردم رعیت و سپاهی از شهر بیرون آمده تا پل محمد چپ کرز و یک
بلشکرگاه پادشاه نموده عنان بازکشیدند و حال آنکه ملازمان موکب پادشاهی در آن زمان غافل بوده مستعد استعمال آلات پیکار
گشته لاجرم اندک شکستی روی نموده سمرقندیان سلطانعلی و بابا قلی را اسیر گرفته بقلعه بردند و روز دیگر پادشاه ستوده سیر از آن منزل نهضت
فرموده سراینک قلعه نزدیک آب کوهک محل نصب خیام ظفرانجام شد و سمرقندیان تصور نمودند که پادشاه از فرط تهور بخیال مراجعت
آنمنزل را اختیار فرموده بنابر آن مردم فراوان از دروازه شیخ زاده بیرون آمده متوجه اردوی نصرت نشان شدند و تا پل محمد چپ راند
صف قتال بیاراستند و سپاه پادشاه نیز بمهبر ستیز برگ جلادت تیز ساخته بر مخالفان تاختند و بزخم سنان فتنه انگیز و سهام خونریز
آثار روز رستخیز ظاهر ساختند گرد میدان نبرد باوج فلک اثیر رسید و رخساره خورشید را تیره گردانید و شعاع نیزه و شمشیر چشم بهادران
جوشن ور را خیره ساخته معنی آیت یکاد سنا برقه یذهب بالابصار بظهور رسانید عاقبت شمایم فتح و نصرت دماغ جان جوانان موکب
پادشاهی را معطر گردانیده لشکر سمرقندیان بصوب شهر تاختند و جمعی کثیر از ایشان اسیر گشته گذشتند بقیه بطایف الحیل نجات
یافتند و از جمله گرفتاران یکی محمد مسکین ولد حافظ دولدای بود و دیگری برادر خوردتر محمد قاسم نبیره حسین و ایضا دیوانه جامه باف [illegible]
که از جمله متیان سمرقند و سرباران لوند بودند در آنروز اسیر پنجه تقدیر شدند و بقصاص حاجی پیاده و محمود پیاده کشته گشتند و بعد از این
دیگر لشکر سمرقند از دیوار بست شهر بیرون نیامدند و لشکریان پادشاه دلیر شده تا کنار خندق میرفتند و غلامان و کنیزکان شهریان را
اولجه میگرفتند در آن اثنا آفتاب عالم آرای به برج میزان تحویل کرده حریف خریف عازم سردی نموده دست بتاراج باغ و بستان
درآورده و پادشاه با امراء و سران سپاه درباب یورت قشلاق لوازم مشورت بتقدیم رسانید و خاطر یکجان بر آن قرار یافت
که آن زمستان در قلعه خواجه دیدار روزگار گذرانند و در اوایل فصل بهار باردیگر بظاهر سمرقند آمده شرایط قلعه گیری بظهور رسانند

انگاه کوچ کرده

آنگاه کوچ کرده در آنکی که متصل قلعه مذکور بود از یمن نزول همایون غیرت سبزه زار گردون شد و فرمان واجب الاذعان بساختن
یادکنها در درون حصار نفاذ گشت و فرمان بران برحسب فرموده عمل نموده پادشاه و امرا و سپاه بدان قلعه درآمدند و در همان روزها که
ماهچه رایات عالم افروز از منزل مذکور ببرج حصار خواجه دیدار اشتغال نموده محمد خان شیبانی با جمعی کثیر از سالکان مسالک [illegible]
برآسته [illegible] میرزا بایسنقر از ترکستان ایلغار کرده بود بدان الکه رسید چون دانست که حضرت پادشاهی سلیمان مکان [illegible]
تسخیر [illegible] بحصار درآمده اند متحیر و متأسف گردید با آنکه در آن زمان در ملازمت پادشاه جهانبان اندک مردمی بودند [illegible]
مصاف کرده میل خروج از قلعه فرمودند اما شیبانی خان را اقبال میدان قتال مصلحت ننموده از آنجا کوچ کرده بجانب سمرقند [illegible]
فرمود و چون آنچه بایسنقر میرزا از خان انتظار داشت بحصول نپیوست [illegible] شیبانی خان نومید و حیران [illegible]
علم نهضت برافراخت و بایسنقر میرزا که مدت هفت ماه در مضیق حصار [illegible] اوقات گذرانیده بود با مداد شیبانی خان [illegible]
برروی [illegible] گشوده با دویست سیصد کس از جنود متوجه ملاقات خسروشاه گشت و چون در ترمذ نزول نمود سید حسین اکبر که بنسبت سلطان
مسعود میرزا قرابت قریبه ثابت داشت و در آن ولایت رایت ایالت می افراشت بعزیمت دستبرد روی باردوی میرزا بایسنقر میرزا
آورده در محلی که آنحضرت از آب گذشته و اندک مردمی در یورت مانده بود بدانجا رسیده طاهر محمد چهره و میرزا بایسنقر را دستگیر گردانید
و لشکریان او اندک پرتی مراجعت نمودند و چون موکب عالی بایسنقری بنواحی قندز نزول اجلال فرمود خسروشاه مراسم استقبال و لوازم
نثار و ایثار بجای آورده چون بجانبین با حسن وجهی ملاقات روی نمود و هم در آن اوان که بایسنقر میرزا مرکز دولت خانه گذاشت [illegible]
سعادت شعار از کیفیت حال وقوف یافته علم ظفر شیم بصوب سمرقند برافراشت اما چون از قرب وصول موکب عالی خبر یافتند
فوج فوج علی الاعقاب والتوالی باستقبال شتافتند و بعد از ادراک شرف بساط بوسی تحف لایقه و تبرکات رایقه پیشکش کرده
بانواع اصطناع و التفات پادشاهی مفتخر و مباهی شدند و آنحضرت در اواخر ماه ربیع الآخر سنه ثلث و تسعمائه دارالملک [illegible]
از فر طلعت همایون غیرت افزای گلشن گردون گردانیده و در بستان سرای قلعه نزول اجلال فرمود و تختگاه صاحبقران مغفرت [illegible]
از یمن مقدم میمنت شیم مانند بستان ارم خضرت و نضارت بخشیده تمامی اشراف و اعیان را در ظلال کرمت لایزال از تاب
آفتاب حوادث ایمن و مطمئن گردانید رعایای بیچاره را که پایمال فتن و دست خوش انواع محن بوده باشاعه عدل و داد و نوید [illegible]

سرپنجه تعدی ظلمه و متغلبه را از دامن عرض ایشان کوتاه ساخت و امرای بابری را بر تقدیر معتدور رعایت کرده علم اقتدار مردان معرکه را
برافراخت مدت صد روز بلدهٔ سمرقند از انعام عدل و احسان پادشاه معدلت گستر فردوس مانند بود و بعد از آن بنابر اموری که مذکور خواهد شد
سمرقندیان از آن دولت محروم گشته موکب حضرت شاهی بصوب اندجان توجه نمود چنانچه عنقریب کیفیت این حکایت بعرض خواهد رسید
و خامهٔ شیرین مقال در تفصیل این اجمال لوازم اهتمام بتقدیم خواهد رسانید؛ ذکر لشکر کشیدن میرزا بایسنغر و امیر خسروشاه بجانب حصار شادمان
و فرار سلطان مسعود میرزا از غایت اضطراب بصوب خراسان چون میرزا بایسنغر روزی چند در قندز بسر برد خسروشاه با یاران عدد و جنود
وافر عدد در ملازمت آنحضرت روی بتسخیر حصار آورد و بعد از عبور از آب آمویه و وصول بچغانیان قاصدان بخدمت سلطان مسعود میرزا
فرستاده بزبان غدر و فریب پیغام داد که لایق دولت چنان می نماید که آنحضرت از قلعه بیرون آمده باینجانب تشریف آورند و باتفاق
برادر خود فتح سمرقند را پیشنهاد همت بلند سازند مقرر آنکه پس از تسخیر آن خطهٔ دلپذیر یک برادر در آن بلدهٔ فرخنده متوطن بوده و دیگری در حصار
علم خلافت برافرازد و سلطان مسعود میرزا این سخنان را شنوده میان رد و قبول متردد بود و از مکر و فریب عدا غافل گشته در مآل حال
آن مهم تأمل می نمود در آن اثنا امرای اکجیان آن شاهزاده پرسامان که بواسطهٔ کمال اختیار و اعتبار امیر شیخ عبدالله برلاس آزرده خاطر
بودند و یک دو دو بار روی بمیرزا بایسنغر توجه نمودند لاجرم آنحضرت بادراک فتح و ظفر واثق شده همعنان امیر خسرو و ارجانبان
بطرف حصار ایلغار کرده در وقت نقاره سحر گرد القلعه را فرو گرفته روی بمحاصره آورد و در حال آنکه وقت شب سلطان مسعود میرزا در عمارتی
که پدرش ساخته بود و بدولت سرا موسوم گردانیده تشریف داشت و چون از حقیقت آن حالت وقوف یافت باتفاق چند حرم خویش و
شیخ عبدالله علم عزیمت بصوب ختلان برافراشت و در اثنای راه از شیخ عبدالله جدائی اختیار کرده از گذر اوباج از آب آمویه گذشت چنانچه
مذکور شد در وقت محاربهٔ سلطان حسین میرزا با بدیع الزمان میرزا بالنگ نشین رسیده ملحوظ عین شفقت گشت و خسروشاه میرزا بایسنغر را
در حصار بر مسند سلطنت نشانده ختلان را برادر خود امیر ولی داد و بعد از چند روز بخیال تسخیر بلخ پای در رکاب آورده نظر بهادر را
برسم منقلای از پیش فرستاد چنانچه تفصیل این اجمال در محل خود مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی؛ ذکر توجه سلطان مسعود میرزا بملازمت
سلطان بن خاقان منصور و تمهید بساط نشاط و سور و جشن چون خاقان منصور در النگ نشین قرین فتح و ظفر گشت بدیع الزمان
میرزا بجانب جبال غور گریخته بساط قتال و جدال در نوشت حضرت خاقانی ادراک آن سعادت را از یمن قدوم میرزا السلطان مسعود

وانت در غایت ترتیب و پرداخت اتفاقاً که تواتر در روز دوشنبه بیست و هفتم شعبان سنه ثلث و تسعمائه که سیم روز جنگ بود مجلسی
در غایت عظمت و نهایت آرایش شاهزاده را ببارگاه جهان پناه طلبیده و اخلاص حالک موروثی
شاهی امیدوار گردانید و قبائیش الخلعت طلادوز زیب و زینت داده انعام اسب و زین و تاج مرصع و دیگر نقد مراد وار آستین
ملازمانش نهاد و در روز پنجشنبه سلخ ماه مذکور بموجب فرمان واجب الاذعان خدیجه بیگی آغا و سایر حجله نشینان تتق عصمت حجرات
از دواج سلطان مسعود میرزا آی بیگم سلطان که صبیهٔ صلبیهٔ حضرت خاقانی بود و از تربیت عالیه پاپا آغاچه در وجود آمده بود از اردوی همایون
بدار السلطنه هرات رفتند و در جمعه غرهٔ ذی القعده شاهزاده میرزا آن بلده دلخواه امید بیت مسند آرایان دولت خواستند مجلس عقد نکاح
آراستند و در روز یکشنبه سیم رجب سادات و قضات و اکابر و اشراف در باغ زاغان مجتمع گشته اعلی جناب شیخ الاسلامی ملاذ الاعاظم
حاوی کمالات انسانی مولانا محمد مخلص سیف الملة و الدین احمد التفتازانی در ساعتی که مانند نام شاهزاده مسعود بود اختر سعادت
سلطنت را با ماه برج خلافت عقد بست و چند روز بساط سرور و عیش و حضور انبساط یافته سلطان مسعود میرزا در حین نشاط
بآن مخدرهٔ سراپردهٔ خاقانی زفاف فرموده و از دست ساقیان گلعذار جامهای بادهٔ خوشگوار بجرعه کرده در منزلت
نمود شراب ناب گلزار طرب آب داده غنچهٔ دل شاهزاده باغ باغ می شگفت و مغنی خوش الحان صوت دلنواز بگوش ناهید
رسانیده بزبان حال می گفت بیت ساقی بنور باده برافروز جام ما مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما؛ و سلطان مسعود میرزا چند
در ظلال دولت و اقبال خاقان مسعود خصال در غایت جاه و جلال و کمال عیش و حضور اوقات خجسته ساعات بگذرانید بعد از آن
بنابر اقتضای قضایا وطن مألوف کرده عنان توجه بصوب ماوراء النهر معطوف گردانید؛ ذکر مصالحه حضرت اعلی با سلطان بدیع الزمان
در آن اوان که بدیع الزمان میرزا باتفاق شجاع بیک ارغون و قنبر بجانب النگ نشین ایلغار نمود امیر ذوالنون بولایت غور در ییلاق
بنابر آن بدیع الزمان میرزا از النگ نشین بطرف پشتی شتافت و از آنجا عنان عزیمت بجانب ... امیر ذوالنون شاهزاده را
استقبال نمود و بر حسب ذات خجسته صفات لوازم حمد پادشاه متعال بتقدیم رسانیده و جهت تدارک آن اختلال باجتماع سپاه
قشقار روز مین داور و غور و ساخر و تولک سرجان باطراف و جوانب روان گردانید و باندک زمانی لشکر بسیار از ایل ارغون و قبایل
هزاره و نکودر و قبچاق و غیر ذلک در ظل رایات میرزا بدیع الزمان و امیر ذوالنون مجتمع گشته مستعد رزم و پیکار شده لشکر

و جانسپاری در میان بستند چون این خبر بعرض خاقان فریدون فر رسید بخیال آنکه کرت دیگر ولد ارشد را گوشمال دهد جازم
سرا گردید اما هم در آن ایام شیخ جلال الدین ابوسعید پورانی از نزد بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون باردوی همایون آمده طرح
اساس مصالحه انداخت و خاقان منصور بصلح مایل شده خاطر جویی شاهزاده را پیشنهاد همت ساخت تبیین این مقال
آنکه قبل از وقوع جنگ النگ نشین بروزی چند خاقان سعادتمند جناب شیخ الاسلامی سیف الملة و الدین احمد تفتازانی و شیخ
جلال الدین ابوسعید پورانی و سید غیاث الدین محمد صدر را بجانب گرمسیر فرستاده بود تا میرزا بدیع الزمان را نصیحت نموده
از بادیهٔ مخالفت بجادهٔ موافقت آورند و ایشان چون بحدود فراه رسیدند شنیدند که سلطان بدیع الزمان میرزا بر سبیل ایلغار
لشکر بر سر چهار نفر کوه کشیده است بنابر آن شیخ الاسلام عنان مراجعت بدار السلطنه هرات انعطاف داد اما شیخ جلال الدین
ابوسعید و سید غیاث الدین نزد امیر ذوالنون رفتند و هنوز آنجا تشریف داشتند که سلطان بدیع الزمان میرزا در النگ نشین
شکست یافته بامیر ذوالنون پیوست و شیخ ابوسعید در باب تمهید بساط مصالحه با شاهزاده گفت و شنید نموده آنجناب جواب داد
که اگر حضرت خاقان در مقام عطوفت و مهربانی از ممالک محروسه آنمقدار عنایت فرمایند که معیشت جمعی که ملازم رکاب سعادت انتساب
بگذرد و من نیز طریق اطاعت و فرمان برداری مسلوک داشته غاشیهٔ عبودیت و خدمتکاری بر دوش خواهم گرفت و الا فلا و شیخ
اجازت یافته در روز چهارشنبه هشتم ذی القعده که هنوز خاقان ظفر قرین در النگ نشین بود ببارگاه حشمت آئین رسیده و سخنان میرزا
بدیع الزمان را بشرف عرض رسانیده و جهت تأکید اساس مصالحه نوبت دیگر مصحوب امیر شیخعلی طغائی که در آن وقت در ملازمت سدهٔ سنیه
مرتبت بود بجانب اردوی بدیع الزمان میرزا توجه نموده و در اوایل محرم جناب هدایت پناه بخدمت شاهزاده رسیده باز آمده عرضه
داشتند که سلطان بدیع الزمان طمع میدارد که حکومت بلخ بدستور سابق او را قرار گیرد و تا دیگر پیرامن مخالفت نگردد آنحضرت این
ملتمس را بسمع قبول اصغا فرموده و از النگ نشین کوچ فرموده بجانب هرات نهضت نمود و چون خبر بدار السلطنه رسید که حضرت خاقانی عزم
رزم بدیع الزمان میرزا بهرات روی شتافت و از آنجا عنان یکران بطرف ولایت غور خواهد تافت مقرب حضرت سلطانی
کلمهٔ الصلح خیر مطلع نظم فرخنده آثار گردانیده و در روز دوشنبه دهم محرم الحرام سنه اربع و تسعمائه بجهت امر مصالحه جازم اردوی کیهان
پوی گشت و در روز چهارشنبه در نواحی چشمه کوهان بشرف ملازمت خاقان عالیشان مشرف شده و آنحضرت را بر سر رضا

ترغیب فرموده و چون آن سخن از کمال اخلاص و دولتخواهی بسمع قبول حضرت پادشاهی راه یافت و حکم همایون صادر شد منشیان
آستان خلافت آشیان نشان ایالت ولایت سیستان و فراه را بنام سلطان بدیع الزمان میرزا در قلم آوردند و چون آن حکم
همایون بمهر بزرگ موشح گشت خاقان منصور امیر نظام الدین شیخ علی را اجازت داد که منشور فایض السرور را نزد بدیع الزمان میرزا
برد و بدستور سابق در خدمت شاهزاده باشد و چنان سازد که آنحضرت بحکومت ولایت سیستان راضی گشته از مقام مخالفت
و منازعت درگذرد آنگاه علم نصرت شیم در روز جمعه بیستم محرم الحرام بجانب مستقر سریر سلطنت در حرکت آمد و در روز دوشنبه سیزدهم ماه مذکور
پرتو وصول بر باغ جهان آرای انداخته انوار معدلت روز افزون اطراف دار السلطنه هرات را روشن ساخت و در خلال احوال که هم
امیر نظام الدین درویش علی که بعد از مواخذه و مصادره بمکهٔ مبارکه و مدینهٔ طیبه زادهما الله تعظیما و تکریما رفته بگذاردن حج اسلام فایز
گشته بود و بمقتضی المرام باز آمده نوبت دیگر منظور نظر عنایت خاقان والا گهر شده منصب امارت دیوان اعلی یافته پهلوی امیر نظام الدین
عبد الخالق میرزا اما بدیع الزمان میرزا پس از وصول نشان همایون از غور بجانب سیستان شتافت و محمد معصوم میرزا که والی
آن ولایت بود عنان توجه بدار السلطنه هرات تافت؛ ذکر توجه محمد حسین میرزا بجانب استرآباد و شکست یافتن مظفر حسین گورکان
بتقدیر آفریننده جهان در اواخر سنه ثلث و تسعمائه محمد حسین میرزا کرت دیگر لشکر ظفر اثر فراهم آورده لوای عزیمت بطرف استرآباد
برافراخت و ابو المظفر المنصور حسین گورکان از توجه برادر واقف گشته با سپاه جرجان باستقبال بیرون خرامیده و در روز جمعه
دویم ذی القعده سنه مذکوره در نواحی گنبد قابوس تلاقی فریقین دست داده دلاوران ناموس گرد نبرد باوج طارم آبنوس رسانیدند
و در اثنای اشتعال آتش قتال بواسطهٔ ضعفی که در آن روز عارض مزاج مظفر حسین میرزا بود آنجناب را غشی عظیم روی نمود و شدت
آن حالت بجایی انجامید که لشکریان را دست از کار باز مانده از معرکه پیکار روی بفرار آوردند و محمد حسین میرزا مظفر بدار الفتح استرآباد
در آمده ابو النصر مظفر حسین گورکان تا ولایت سبزوار عنان یکران باز نکشید و چون این خبر در بلدهٔ فاخرهٔ هرات بعرض خاقان
منصور رسید در اواخر صفر سنه اربع و تسعمائه امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس و امیر کمال الدین حسین علی جلایر حسب الحکم روی
توجه بسبزوار آوردند تا بموکب عالی مظفری پیوسته در باب تدارک اختلال احوال مساعی جمیله مبذول دارند و مکنون ضمیر همایون
چنان بود که بنفس نفیس نیز متوجه آنصوب گردد اما بسبب مخالفت ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا آن عزیمت در حیز تأخیر افتاد و خاقان منصور

روی توجه بمرو شاهجان نهاد و گفتار در بیان سلوک ابوالمحسن میرزا و محمد حسین میرزا از طریق عصیان و نهضت رایات نصرت آیات
خاقان منصور بجانب مرو شاهجان در آن اوان که خبر شهادت محمد مومن میرزا در اطراف آفاق اشتهار یافت و از شرر شناعت آن امر
آتش اندوه و الم بر کانون درون دور و نزدیک و ترک و تاجیک تافت هر یک از شاهزادگان که در ناحیتی از نواحی خراسان حکومت می نمودند
از کره و خدیعت خدیجه بیگی آغا اندیشه مند گشته در سلوک طریق مخالفت تقلید بدیع الزمان میرزا نمودند از آنجمله حاکم مرو ابوالمحسن میرزا با برادر
اعیانی خود محمد محسن میرزا که در ولایت ابیورد سلطنت می کرد طرح اتحاد و یگانگی انداخته رسل و رسایل از جانبین در تردد آمدند و مراسم
عهد و پیمان در میان آورده خاطر بر مخالفت پدر بزرگوار قرار دادند و این اخبار در اوایل سال نهصد و چهار بدار السلطنه هرات
رسیده خاقان کامکار جناب نقابت قباب سلطنت شعاری امیر قوام الدین حسن بخاری در ماه ربیع الآخر سنه مذکوره بمرو ارسال
داشت تا بزلال موعظه و نصیحت نایره عداوت میرزا ابوالمحسن را فرو نشانده و شاهزاده را بر آن دارد که کس نزد برادر خود فرستاده
او را نیز از مقام عصیان در گذراند امیر قوام الدین حسب الفرموده بتقدیم رسانیده فایده بر رسالت او مترتب نگشت بنا بر آن خاقان
منصور عازم تادیب شاهزادگان شده بعد از اجتماع جنود خراسان در روز چهارشنبه پنجم جمادی الاول از باغ جهان آرای نهضت نموده
در تخت سفر نزول اجلال فرمود و در آن منزل بمقتضای فرمان واجب الاذعان ابن حسین میرزا و امیر نظام الدین عبد اللطیف با فوجی
از ابطال رجال بر جناح استعجال از راه سرخس متوجه مرو گشتند و محمد قاسم میرزا و امیر نظام الدین علیشیر و امیر ناصر الدین عبد الخالق
و امیر حاجی بکاول در شهر توقف کرده رایات ظفر پیکر روز جمعه هفتم از تخت سفر بسر کوچه پساقلمان رفت و چهار روز در آن مرحله اقامت
نموده چهارشنبه دوازدهم رباط پریان از یمن مقدم خاقان عالی مکان غیرت افزای روضه رضوان گشت و آنحضرت از پریان قاصدی
بمشهد مقدسه نزد حیدر محمد میرزا فرستاده پیغام داد که باتفاق امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی جنود التحده (?) در انجمع ساخته بدفع
محمد محسن میرزا که بکپک میرزا اشتهار دارد متوجه ابیورد گردد و آنگاه لوای ظفر پناه از راه و ماته کوتل سنجاب بصوب مرو در حرکت آمد
و چون ابوالمحسن میرزا از توجه موکب گردون مرتبت خبر یافت برج و باره مرو را مرمت فرموده خاطر بر تحصن قرار داد و ماه نجم
انجم حشم بعد از طی منازل پرتو وصول بر ظاهر آن بلده انداخته عساکر نصرت مآثر آغاز محاصره و محاربه کردند و لشکریان
ابوالمحسن میرزا بسر حمایت و مدافعت بر روی کشیده غایت جد و اهتمام بجای آوردند از طرفین صغیر تیر آغاز آمده رشته نمودند تیر

پیکان خون از شریان پردلیان و درون نیان بگشود گاهی صدمه سنگ رعد برجی از بروج قلعه را نرم ساخته صفت جبال شهوراً
بخشیده و احیاناً وصول قاروره نفط آتش در معسکر ظفر اثر انداخته جان پردلان را محترق میگردانید مدت سه چهار ماه حال
بر این منوال جاری بود بعد از آن پدر و پسر از طول ایام جنگ و جدال ملول گشته میان جانبین صلح گونه روی نمود چنانچه از سیاق
کلام آینده بوضوح خواهد پیوست ان شاء الله تعالی ذکر نهضت مقرب حضرت سلطانی به نیت گذاردن حج اسلام و بیان بعضی از وقایع
حوادث که روی نمود امیر صافی ضمیر نظام الدین علیشیر بدلالت هادی دین قویم و هدایت دلیل و یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
مدتها مدید داعیه داشت که قدم از سر ساخته و آثار پایه جمیع مرادات شناخته بطرف حجاز شتابد و بشرف گذاردن حج اسلام و سعادت
طواف روضه مقدسه رسول صلی الله علیه و آله دریابد اما هر گاه که احرام القصوب صواب انجام بسته در پایه سریر سلطنت مآب طلب
رخصت میکرد خاقان منصور بنا بر کمال میلان خاطر بصحبت شریف آنجناب شرف رخصت ارزانی نمی فرمود تا درین ایام که آن
پادشاه سپهر احتشام ظاهر مرو را مضرب خیام عساکر نصرت انجام گردانیده بود بمحاصره ابوالمحسن میرزا قیام می نمود آن امیر صاحب
توفیق فرصت غنیمت شمرده با جمعی کثیر از اصحاب فضیلت و ملازمان سده سنیه متوجه بجانب مشهد مقدسه رضویه علی ابن موسی الرضا
صلوات الله و سلامه علیه روان گشت و مولانا عبد الحی طبیب را که در بارگاه حضرت پادشاهی راه سخن داشت جهت استخاره بپای
سریر خلافت مصیر فرستاده و چون امیر صافی ضمیر بمشهد رسید بمصلحت وصول مولانا عبد الحی روزی چند در آن مشهد متبرک ساکن گردید
و در آن ایام خبر شکست و انهزام حیدر محمد میرزا و امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی که حسب الحکم بعزم مرو کپک میرزا با بیورد رفته بودند
شایع گشت و جناب مقرب حضرت سلطانی جهت استمالت شاهزاده و امیر شیخم قاصدان باستقبال ایشان فرستاده اسبان
راهوار و نفایس اجناس ارسال نموده و ابواب اعطاف و احسان بر روی خاطر آن سپاه کشوده و مقارن آن حال مولانا عبد الحی
از اردوی همایون باز آمده از نزد خاقان منصور مکتوبی آورد مضمون آنکه از عرضه داشتی که مولانا عبد الحی بنظر انور کامیاب رسانید و خیال
توجه آنعالی جناب ولایت مآب بجانب مکه مبارکه بوضوح انجامید اگرچه رعایت خاطر فیض مآثر مقتضی آنست که این ملتمس را
بعز اجابت مقرون داریم اما چون در اختیار این سفر مبارک امنیت طریق شرط است و چنانچه بر رای حقایق واضح خواهد بود در این
اوقات بواسطه تواتر قرات (?) غبار فتنه و آشوب در ولایات عراقین و آذربایجان است که مزیدی بر آن متصور نیست اگر گوییم دیگر

حمایت خاطر اشرف اعلی این عزیمت را موقوف داشته بدینجانب تشریف آورند تا عهد و ملاقات مجسته صفات تازه گردد دیگر
خبر امنیت طریق بتحقیق پیوندد عزیمت فرمایند از کمال مکارم بعید و بدیع نخواهد بود و چون آن مکتوب غرایب اسلوب بمطالعه امیر علیشیر
رسید با نقبای مشهد انوار آل عبا و اعزه اصحاب سعادت شعار طریق مشورت مسلوک داشته مجموع آنجماعت متفق اللفظ
و المعنی صلاح دین و دولت در آن دانستند که آنجناب بصوب اردوی ظفر آیات توجه فرماید و نوعی سازد که میان خاقان
منصور و ابوالمحسن میرزا صورت مصالحه روی نماید بنا علیه مقرب حضرت سلطانی در اوایل فصل بهار از مشهد امام علی المعتدی (?)
بجانب مرو شاهجان روان شد بعد از وصول بجد و در سرخس چنان معلوم گشت که رایات نصرت آیات از ظاهر مرو نهضت کرده
متوجه آن قصبه است صورت قضیه آنکه چون مدت محاصره بلده مرو به چهار ماه امتداد یافت و پیکر فتح و فیروزی در آئینه مراد جلوه
ننمود خاقان منصور مایل بمصالحه گشته ابوالمحسن میرزا نیز از طول ایام قلعه داری ملول شده قاصدی نزد پدر بزرگوار فرستاده
امیر نظام الدین درویش علی را طلب نمود و جناب امارت مآب حسب الحکم بشهر رفته شاهزاده با وی گفت که اگر خاقان منصور از جرم
من درگذشته عنان مراجعت بصوب هرات انعطاف دهد من ترتیب پیشکش نموده روی توجه بپایه سریر خلافت مصیر آورم و امیر
درویش علی بدرگاه عالم پناه بازگشته سخن ابوالمحسن میرزا را بعرض رسانیده ملتمس شاهزاده درجه قبول یافته موکب همایون بجانب سرخس
در حرکت آمد و در منزل بازرگان مقرب حضرت سلطانی بتقبیل بساط بوس جلالت مناط سرافراز شده بالطاف خسروانه اختصاص
و بعد از دو سه روز بتوقع منصب جاروب کشی مزار فایض الانوار خواجه عبدالله انصاری کرده رخصت انصراف بطرف هرات طلبید
خاقان منصور فرمود که مادام که شما در مملکت من توطن داشته باشید هر التماس که فرمایید بعز اجابت مقرون است آنگاه قابلیت
آنجناب را بخلع فاخره آراسته شرف اجازت ارزانی داشت و امیر صوفی صافی ضمیر بمسکن معهود شتافته اعاظم سادات و مشایخ
قضاة و علما و فضلا و اشراف و اعیان هرات را در مزار فیض آثار گازرگاه جمع ساخت و آشی عظیم ترتیب نموده بدین استغفار
بر جاده درویشی و گوشه نشینی از ایشان استعانت جست و همگی همت بر ترویج و تعمیر بقعه متبرکه انصاریه مصروف داشته بار
وظایف و خدام آن مقام فرخ انجام را باصناف احسان و انعام نوازش نموده در رابطه درویشان و مجاوران آن روضه بهشت
نشان در افزود و در خلال احوال گذشته سلطان احمد میرزا که سالها بحکم پادشاه مظفر لوا ابوالغازی سلطان حسین میرزا

در هرات حکومت و داروغگی می نمود وفات یافت و امیر ناصر الدین عبد الخالق فیروزشاه علم سفر آخرت افراخت و اصحاب آن مصاب
چنانچه رسم است بمراسم تعزیت و سوگواری و اطعام طعام و ختمات کلام حضرت باری پرداختند ذکر رفتن سلطان مسعود میرزا
نزد اتالکیه و فانی و عاری شدن جهان بین شاهزاده از حلیه بینایی و بیان لشکر کشیدن خسروشاه بجانب بلخ و برگشتن
و شنیدن خاقان منصور امیر محمد باقر چنانچه که با میر باقی اشتهار یافته قبل از وصول میرزا سلطان مسعود از زندگانی مستقر عز
او بود بخراسان شتافته ملازمت حضرت خاقان منصور می نمود و چون سلطان مسعود میرزا دار السلطنه هرات را بیمن مقدم
شریف مشرف گردانید امیر باقی غاشیه خدمت آن شاهزاده صاحب سعادت بر دوش گرفته شعار دولتخواهی ظاهر میکرد و امید
در آن اثنا آنحضرت را بر توجه بجانب قندز و ملاقات خسروشاه اغوا کرده میرزا سلطان مسعود از خاقان منصور بلطایف الحیل
رخصت طلبیده روی بمملکت موروثی آورده بعد از طی منازل و مراحل بحدود قندز رسیده خسروشاه در طریق مکر و غدر سلوک
نموده ایلچیان نزد آن ارجمند تاج و سریر فرستاده ملازمانش بقندز طلب فرموده و سلطان میرزا مسعود بگفتار آن غدار فریفته
شده بقندز شتافت و خسروشاه میرزا بایسنقر را نیز از آن بلده طلبیده قندز از یمن مقدم آن شاهزاده زیب ریاض رضوان
یافت و در آن اثنا میرزا امیرانشاه ولد میرزا الغ بیک ابن میرزا سلطان ابوسعید از پدر رنجیده آن مخدوم زاده نیز بقندز رفت و خسروشاه
در باب افنا و ابقای آن سه گوهر کان پادشاهی با مخصوصان خود مشاورت نموده بعضی از سالکان طریق نفاق با وی گفتند که
لایق دولت آنست که این هر سه شاهزاده را بشمشیر برکند (?) وانگه و از روی استقلال بر مسند دولت و اقبال نشسته خطبه بنام خود خوانی
خسروشاه این رای نپسندید و میرزا سلطان مسعود را گرفته بنشتر بصر انتقام گوهر باصره رویت عاطل گردانید و سلطان مسعود میرزا
با معدودی از نزدیکان عازم سمرقند شده بعد از وصول بشهر سبز معلوم کرد که مردم کش نیز میخواهند که در سلوک طریق کفران نعمت
تقلید خسروشاه نمایند لاجرم از آنجا گریخته و از گذر چهار جو گذشته بار دیگر پناه بخاقان منصور برده در بلده فاخره هرات اوقات
میگذرانید تا وقتی که ابوالفتح محمد خان شیبانی ولایات خراسان را مسخر کرد و چون آن خان گیتی ستان غیر از استیصال
اولاد و امجاد حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان مدعا نداشت میرزا سلطان مسعود را با ماماش میرزا که داماد خسروشاه
بود سپرده و ماماش او را شهید ساخته بیکم سلطان را بعقد خویش در آورد و اما خسروشاه بعد از ارتکاب آنگونه شنیع کرت دیگر

میرزا بایسنقر السلطنه بود سوم ساخته بحصار فرستاد و سید کامل را مصحوب میرزا امیرشاه کردانیده ایشان را رفتن بامیان اجازت
داده و بعد از اندک زمانی نواحی شبرغان بلخ کرده بار دیگر میرزا بایسنقر القندز رسیده و در زمستان که خاقان منصور در ظاهر مرو تشتی بمهمات میرزا محمد مؤمن
اشتغال می نمود با سپاه بسیار عنان یکران بصوب قبة الاسلام بلخ منعطف کردانید قنبر بهادر با سه چهار هزار سوار از عقب ساخت
و خود نیز متعاقب نزدیک بدان بلده رسیده خیمه اقامت برافراخت و ابراهیم حسین میرزا بنابر قلت لشکر طریقه حزم رعایت کرده
متحصن گشت و این معنی موجب جسارت خسروشاه شده برادرش امیر ولی با فوجی از سالکان طریق یکدل در ولایات اندخود و شبرغان
دست غارت و تاراج برآوردند و زیاده بر صد هزار گوسفند و سه هزار شتر غارت کردند و خسروشاه از روی اهتمام بمحاصره بلخ پرداخته
چند روز از صبح تا شام از درون و بیرون شهر مبارزان بهرام قهر ابواب جنگ و جدل بر روی یکدیگر میگشودند و باندافتن تیر و تفنگ
و سنگ رعد آهنگ پرداخته در افشای اعلام سعی می نمودند و احیاناً بهادران لشکر میرزا ابراهیم حسین بپای جلادت از قلعه بیرون
می خرامیدند و بقوت تیغ و سنان روز عمر قندزیان را بشام اجل میرسانیدند از آنجمله روزی از جانب امیر خسروشاه قنبر بهادر که بغرور
تهور از سایر شجاعان قندز و بقلان ممتاز بود جنگ پیش آورده نزدیک بکنار خندق رسید از طرف ابراهیم حسین میرزا امیر شکری بردی
از شهر بیرون رفته مستعد دفع دشمنان گردید و چون میانین حربی در غایت صعوبت دست داد و امیر شکری بردی بر وی ظفر یافت
و قنبر بهادر منهزم شده عنان بمعسکر خسروشاه تافت امیر شکری بردی اعدا را تعاقب نموده تنها بقنبر بهادر رسید و او بازگشته شمشیر کین
از نیام انتقام کشید و بران پهلوان رستم توان حمله کرد امیر شکری تیغ را بانید از وی باتیغ خصم را سپر رو کرده یکضرب حسام قنبر بهادر را از پشت
زین بر روی زمین انداخت و زخمی دیگر هم او را باتمام رسانیده دو سه کام عنان توسن کرده وان خرام بجانب قلعه معطوف ساخت از وقوع
این حادثه لشکر خسروشاه دلشکسته شدند و مردم بلخ مستظهر و قوی خاطر گشته ابراهیم حسین میرزا نسبت بامیر شکری بردی اصناف الطاف
بتقدیم رسانیده بانعام اسب و زر و خلع قیمتی آن زبده شجعان دوران را خوشدل و مسرور گردانید القصه در وقتی که خاقان منصور از مرو
مراجعت فرموده در حدود سرخس بود خبر طغیان خسروشاه و محاصره بلخ را استماع نمود لاجرم میرزا محمد معصوم را با امیر عمر بیک و دو هزار سوار
تیغ زن نیزه گذار بر سبیل ایلغار متوجه گردانیده و موکب نصرت نشان متعاقب ایشان در حرکت آمد چون خسروشاه بر توجه آن پادشاه
عالیجاه وقوف یافت اقدام ثبات و قرارش متزلزل گشته بطرف قندز شتافت و محمد معصوم میرزا کیفیت حال را از آنجا که تو عرضه داشت

گروه فرمان واجب الاذعان بمحل نفاذ پذیرفت که امیر ناصر الدین عمر بیک به بلخ رفته کومک میرزا ابراهیم حسین باشد و محمد معصوم بموکب همایون
پیوند بعد از آن رایات عالیات بییلاق بادغیس خرامیده منزل بابا خاکی معسکر ظفر اثر گشت از این مقدم همایون غیرت سپهر بوقلمون
گردید و در این اثنا امیر حیدر از نزد خسروشاه بدرگاه عالم پناه رسیده و دست بیسات خاقانی ببساط زده کاغذ او را بنور دید مجلی از حال
امیر حیدر آنکه او پسر امیر سید آقا بود که سلطان سعید در سرخس در اتفاق فرموده و امیر سید آقا خال امیر علیشیر است و امیر حیدر بلطف طبع و جودت
ذهن و حسن صورت و وفور شجاعت از سایر امیرزادگان خراسان امتیاز تمام داشت لاجرم خاقان منصور در اوایل حال او را منظور نظر
گردانیده و تربیت کرده و در سلک یکجهتان آستان خلافت آشیان انتظام داده در آن اوقات که امیر علیشیر بایالت ولایات استرآباد
سرافراز شد او را همراه برده میخواست که منصب حکومت آن مملکت را بوی گذارد اما امیر حیدر چنانچه سابقاً مسطور گشت در وقتی که امیر
از هرجان بهرات رفته بود بواسطه تشاه جنون سخنی غیر واقع بعرض حضرت رسانیده مواخذه و مواعید شد و چون از آن قید نجات
یافت از امر ملازمت استعفا نموده بلباس قلندری در آمده و جمعی کثیر از آن طایفه سر در پی او نهاده و امیر حیدر رود عمارت سر چشمه بابا ایلان
که نزدیک بعیدگاه هرات واقع است منزل گزیده یکدو نوبت بازارها و آن بلده فاخره را در آن زده و زر و اجناس بسیار از صغار
و کبار روزگار اخذ نموده همه را صرف قلندران و مصاحبان خود فرموده آنگاه بقبة الاسلام بلخ رفته ابراهیم حسین میرزا بنظر اشفاق در وی
نگریست و امیر حیدر در آستانه علیه متوطن شده و جمیع این مهمات اتقیه از پیش خود گرفت و در آن اثنا روزی درویشی که در سلک اهل
سلوک منتظم بود و ابراهیم حسین میرزا نسبت باو ارادت تمام داشت جهت طواف آن روضه بهشت آثار قدم رنجه فرموده بآنکه با امیر حیدر
ملاقات نماید بزاویه ابن لاقوا شتافت و این معنی بر خاطر حیدر قلندر گران آمده خدام آستانه علیه را فرموده تا درویش ولی را کم
دو بیت چوب کف پای زدند و بجهت مطبخ بازداشتند بنا علی هذا ابراهیم حسین میرزا قصد ایذای امیر حیدر کرده و از بلخ گریخته روی بقندز
آورد و امیر خسروشاه نسبت باو لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانیده در وقتی که از ظاهر بلخ برخواسته بقندز رفت او را بر سم رسالت بدرگاه
آستانه خلافت آشیانه گردانید و بنابر آنکه بعرض خاقان منصور رسانیده بودند که حیدر قلندر در مجلس خسروشاه پیوسته هرزه
ملازمان درگاه عالم پناه می نموده و او از سلوک طریق مخالفت زمینه میشمرده در بارگاه سپهر اشتباه راه نیافت و چند روز
مقید بوده بقتل رسید و امیر نظام الدین علیشیر در هرات این خبر شنیده بغایت متأثر و متغیر گردیده کس فرستاد و جسد او را از بلخ

از منزل بابا خاکی بفضای چشمه ماهیان نقل نموده اولاد و متعلقانش را القدر الامکان رعایت فرمود اما خسروشاه در اواخر سنه اربع
و تسعمائه از میرزا بایسنقر متوهم گشت و بهانه یورش فتح آنشاهزاده صاحب سعادت را مصحوب خود کردانیده علم نهضت برافراخت و چون
باوباج رسید در راه اسطه محرم سنه خمس و تسعمائه آنخسرو صاحب کرم را بدرجه شهادت رسانید و ولادت میرزا بایسنقر در سنه اثنی و ثمانین
و ثمانمائه در حصار واقع شده بود و آنحضرت در عدل و نصفت و فضل و رأفت سرآمد ابنای زمان می نمود خط نسخ و تعلیق نکو مینوشت و در فن
نقاشی وقوف تمام داشت از غایت لطف طبع گاهی بنظم اشعار می پرداخت و از نتایج ذهن اصحاب فضیلت را محظوظ می ساخت
این بیت از جمله منظومات آنخسرو خجسته صفات است بیت سایه وار از کوی تو جایی بجایی می روم گر کنم رو سوی دیگر باز سوی او فتم القصه چون
خسروشاه کافر نعمت بچنان امری خطیر اقدام نمود از روی استقلال در ولایت قندز و بقلان و ختلان و بدخشان و حصار شادمان
بارجاع بنا در قیام فرموده مآل حالش در ضمن حکایات آینده مذکور خواهد گشت و کشته شدنش به تیغ مستقیم جبار بر زبان قلم پریشان رقم
خواهد گذشت ان شاء الله تعالی گفتار در یورش ابو المحسن میرزا آنکه اگرچه جبهه مخالف خاقان و افراختند و انهزام یافتن ایشان از ذوات برد
ملازمان ظفر نشان در موضع حلوا چشمه در اثنای آن اوان خاقان منصور از ظاهر مرو کوچ فرموده به سرخس شتافت و از سرخس بکنار آب جام
تافت ابو المحسن میرزا که از استداد ایام قلعه داری بتنگ آمده بود بلده را بیکی از امرای معتمد سپرده و بنفس نفیس با فوجی از ابطال رجال از ان
پشته بند و قتال روی توجه بجانب کپک میرزا آورد و بعد از وصول یکدیگر و کپک میرزا مقدم برادر بزرگتر را باقدام اعزاز و احترام
استقبال کرده مراسم نیاز و پیشکش بآحسن وجهی بجای آورده و آن دو دوزی سپهر سلطنت جهانبانی را در یک برج مقارنه روی نمود گشت
امور جهانگیری قرعه مشورت در میان انداختند و خاطر بر محاربه پدر بزرگوار قرار داده پنج شش هزار سوار جرار مجتمع ساختند و این خبر در منزل
بابا خاکی بسمع اشرف آن آفتاب اوج شرف رسید امیر جلال الدین محمود ولد بیک را با اعلی درجه رعایت کرده و تربیت رسانیده
و بمنصب حکومت دار السلطنه هرات سرافراز ساخته بدانجانب روان گردانید بعد از آن موکب ظفر نشان جهة انتقام بیران اطفال
شاهزادگان بجانب ابیورد توجه نمود و خاقان منصور با وجود ضعف مزاج شریف بقوت دولت در محفه نشسته بسرعت تمام طی مسافت
میفرمود و ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا چون از قرب وصول لوای جهانگشا خبر یافتند از ابیورد بیرون رفته عنان بارکستی بکستی فراز
بصوب ولایت یافتند و خاقان منصور در اثنای راه حدیث توجه فرزندان را استماع نموده تصور فرمود که داعیه محاربه و مقاتله

نمازند بلکه گریز پیش اختیار کرده نقش کلمه الفرار مما لا یطاق بر صحیفه خاطر می نگارند ابو المظفر حسین گورکان و حیدر میرزا
و ابن حسین میرزا و امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس با لشکر ظفر اقتباس بتکامشی ایشان روان ساخت و بنفس
نفیس در حرکت تأنی فرموده باهستگی نهضت می فرمودند و چون شاهزادگان نزدیک بحلوا چشمه رسیدند بخلاف
منصور شنیدند که ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا بعزم رزم و پیکار ایستاده اند و قلب و میمنه و میسره مرتب ساخته دل
بر اشتغال نایره قتال نهاده اند لاجرم میرزایان نیز به تعبیه سپاه پرداخته ماهچه علم نصرت نشان مظفر حسین میرزا
از افق قلب طلوع نموده و در برانغار حیدر محمد میرزا توقف کرده جوانغار را بر وجود ابن حسین میرزا استحکام افزوده و از جانب
ابو المحسن میرزا در قلب لشکر جای داشت و کپک میرزا در برانغار رایت شوکت برافراشت ابراهیم ترخان در جوانغار ایستاد
و با این ترتیب هر دو سپاه روی بنبردگاه نهادند در دشت حلوا چشمه تقارب فریقین بتلاقی انجامید و دلیران روزگار
او بخشید کام جان جمعی از خراسان بسبب تجرع جام ناخوشگوار مرگ تلخ گردید پیکان تیر دیده دوز در چشمه خون از فواره دلها
روان ساخت و شعله سنان تا سینه سوز جان مهوشان را در محاق احتراق انداخت شمشیر آبدار از خون خوبان شیرین گفتار
جوی جاری گردانید و نیزه ثعبان کردار نخل قامت دلیران کبک رفتار را از پای در آورده بر خواب هلاک خوابانید بیت
ز تیغ خونفشان و خنجر تیز ز پیکان خدنگ فتنه انگیز چنان خون در بخشید اهل تهوره که حلوا چشمه شد جوی از خون پر در آن
روز هولناک از جوانغار شاهزادگان ابراهیم ترخان بر برانغار سپاه نصرت نشان حمله کرده آن تاب صدمه نیاورده
و عنان یکران بوادی فرار تافت و کپک میرزا از میمنه لشکر خود بر ابن حسین میرزا تاخته آن شاهزاده نیز انهزام یافت مظفر
حسین میرزا که در قلب بود چون حال بر آن منوال دید خواست که او نیز اقتدا ببرادران نموده پشت بر معرکه گرداند اما امیر سلطان علی
قره ارغل عنان بارگیر شاهزاده را گرفته از آن حرکت مانع داشت و گفت اگر فضای معرکه از موکب عالی خالی گردد مخالفان
دلیر تر شده نکایت این هزیمت بحضرت اعلی سرایت کند لاجرم مظفر حسین میرزا دل بر مقاتله نهاده ثبات قدم ورزید
خاقان منصور در روزی که منتهی بصحرای حلوا چشمه میشود و بوقتی که در ملازمت موکب همایون غیر شمس الدین محمد منشی و خواجه شهاب
الدین اسحق صدر و بعضی از نویسندگان و جماعت میرآخوران و اختاچیان و شاگرد پیشگان کسی نبود از کرنجش

بر انفار و جوانفار سپاه و فیروزی آثار خبر یافت و از کمال تهور جبلی و غایت وثوق بعنایات ازلی از محمد برون آمده با وجود
ضعف مزاج جامه جنگ در پوشیده و مغفر بر سر نهاده و بر اسب و الدل رنگ آتش آهنگ سوار گردیده و عنان تکاوران برق نهاد
فدائی بجانب معرکه پیکار انعطاف داده فرمود تا نقاره‌ها را بلند آوازه ساختند و سورن انداخته علم نصرت آیات [illegible]
و باین طریقه از چمن دره بیرون آمده چون چشم ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا بر ماهچه علم نصرت شیم افتاد و یقین دانستند که
خاقان رستم حشم بر باره کوه پیکر نشسته میان همت بعزم رزم و پیکار چست بسته تزلزل بنیاد کار اقتدار ایشان راه یافت
و نسیم ظفر بر پرچم علم خاقانی وزیده هر یک از آن دو شاهزاده عنان اختیار بر فراغت ابوالمحسن بر ورف و یک میرزا
راه استراباد پیش گرفت و چون کرکچکان سپاه هیجا کیفیت واقعه را شنودند تیغ انتقام از نیام کشیده بار دیگر روی
آوردند و شاهزادگان را تعاقب نموده سالما غانما مراجعت کردند خاقان منصور لوازم محامد پادشاه غفور مرعی داشته نقد
و نذورات بمستحقان رسانید و جلدوی فتح را بنام مظفر حسین میرزا رقم فرموده فتحنامها باطراف بلاد خراسان روان کرد [illegible]

ذکر نهضت همایون خاقان عالی مکان بجانب جرجان و مسارعت در مراجعت بواسطه طغیان میرزا بدیع الزمان

از آن زمان که محمد حسین میرزا استراباد را از مظفر حسین کورکان انتزاع نموده پیوسته خیال توجه بدان صوب بکنون ضمیر همایون
اما بواسطه موانع متنوع که در بلاد خراسان وقوع می‌یافت آن داعیه از حیز قوت بفعل نمی‌آمد و بعد از محاربه جلو چشمه گرگیک [illegible]
باستراباد شتافت و میان برادران بساط محبت و اتحاد تمهید یافت خاقان منصور مظفر لوا آن فرزند را التقصیر داده [illegible]
توجه باستراباد نهاد و این خبر بمحمد حسین میرزا رسید و شاهزاده در اسباب اضطراب از سر در گذشت و متوجه کنار آب اترک [illegible]
آب اترک و میان ترالکه آنجا حد گشت و در آنجا دلاور و بازار بر او در ارعایت کرده بطرف خراسان عزیمت نمود و مانند
شیر خشمناک ترس و باک بجده و اتو لابات در آمد و کیفیت حال با ابوالمحسن میرزا اعلام فرمود و چون این اخبار بمعروض خاقان
جم اقتدار رسید نشان حکومت مشهد مقدس را بنام محمد محسن میرزا نوشته نزد شاهزاده فرستاد و بزبان لطف [illegible]
پیغام داد که هر چند تو حقوق ابوت را منحی لغت [illegible] با ملازمان موکب نصرت نشان بمقام مقابله و مقاتله در آمدی
با تعلیم شفقت اصلی و عطوفت جبلی رقم عفو بر جریده آن جریمه کشیدیم و ولایات مشهد مقدس و توابع و لواحق را بدان فرزند

عزیز مفوض گردانیدیم میباید که از ارتکاب افعال سابقه نادم و پشیمان بوده مستعد لوازم خدمتکاری بتقدیم رساند و آن مملکت را
بیمن معدلت و رعیت پروری معمور و آبادان گرداند و پس از آنکه پیغام خاقان منصور و منشور مذکور بمحمد محسن میرزا رسید مستبشر و مسرور گشته
بمشهد مقدس شتافت و قدم در وادی فرمان برداری نهاده دیگر از وی امری که موجب خاطر آفتاب احتشام باشد صدور نیافت
و خاقان منصور بعد از طی منازل و مراحل خطه استراباد را از یمن مقدم همایون غیرت افزای گلستان ارم ساخت و ده پانزده روز
جناح مرحمت بر مفارق متوطنان آن مملکت گسترده بلوازم رعیت پروری پرداخت و در آن اثنا قاصدی از دار السلطنه هرات از نزد
امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ بپایه سریر سلطنت مصیر رسید و عرض رسانید که بدیع الزمان میرزا با سپاهی [illegible] بنواحی هرات [illegible]
آورده دخان طغیان مرتفع گردانید و اکنون در ظاهر آن بلده قبه خیمه و خرگاه با اوج مهر و ماه بر افراشت و باتفاق امیر ذوالنون
ارغون همت بر تسخیر مملکت خراسان گماشته خاقان منصور چون این خبر شنود نشان حکومت استراباد را مصحوب مولانا شمس الدین
علی شاه سبزواری منشی نزد محمد حسین میرزا ارسال داشت و مکتوبی مبنی از نصایح سودمند و مواعظ دلپسند بنام شاهزاده روان
ساخت به سرعت باد و برق علم مراجعت بر افراخت بعد از وصول سفر این زمام ایالت آن ولایت را القبضه اقتدار امیر بدر الدین نهاد
و کوچ بر کوچ بسبزوار شتافته حکومت آن بلده را با توابع و مضافات بمظفر حسین میرزا داد و مولانا شمس الدین پس از آنکه بخدمت
محمد حسین میرزا رسید فرامین مطاع را بشاهزاده نمود و لوازم تبلیغ رسالت بتقدیم رسانید آنحضرت بار دیگر استراباد را مقر سلطنت
ساخت و لشکر جرجان را جمع گردانیده رایت نخوت و عظمت بر افراخت **ذکر نهضت بدیع الزمان میرزا بعزم تسخیر دار السلطنه هرات و رفتن**
بجانب مرغاب بعد از معاودت رایات ظفر آیات در آن اوقات که خاقان و الا نهمت ابو الغازی سلطان حسین بهادر جهت دفع
محمد حسین میرزا عنان یکران بصوب استراباد انعطاف داد سلطان بدیع الزمان میرزا از سیستان و امیر شجاع الدین ذوالنون
از زمین داور بییلاق خور خرامیدند و خیال تسخیر ولایات خراسان کرده سپاه هزاره و نکودر و قبچاق را مجتمع گردانیدند و بعد از
تقدیم مشورت علم نهضت بر افراشته با جنود نامعدود به بالا ولایت هرات شتافتند و از مراعی و مواشی امرا و ارکان دولت
خاقانی هر چه یافتند تصرف کرده از آنجا عنان عزیمت بصوب لشکر مقدر عیاشیه تافتند و در آن سرکار غیر گوسفند بسیار غنیمت گرفتند
متوجه بلده هرات گشتند و از شیوع این اخبار امیر نظام الدین علی شیر و امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ و سایر امرا که در آن بلده ناظر

بودند در بحر اضطراب افتادند و برج و باره شهر را مضبوط ساختند و مردم بلوکات را بشهر در آورده خاطر بتحصن قرار دادند و چون بدیع
الزمان میرزا الفصه در رسید امیر ذوالنون برسم منقلای پیشتر متوجه گردید مردمی که در باغات خود مانده بودند امیر ذوالنون را شکست
مقهور کردند که بدیع الزمان میرزا مراجعت فرموده و امیر ذوالنون بامداد آنحضرت خیال محاصره هرات نمودند لاجرم بشهر آمده گفتند که
امیر ذوالنون با لشکر اندک و غرور بسیار نزدیک رسیده و اگر از ابجک بیرون روند غالب ظن آنست که انهزام یابد و [illegible]
الحال محمد معصوم میرزا نیز از جانب چچکتو بهرات آمده و امیر محمد ولی بیگ مستظهر گشته و سه هزار مرد آراسته و مکمل ساخت و در رکاب [illegible]
و سید عبدالله میرزا بعزم رزم از دیوار شهر بیرون رفتند و در قلب سپاه میرزا محمد معصوم را بازداشت و خود در میمنه ایستاده میسره را
بعهده سید عبدالله میرزا و امیر بابا علی گذاشت و از آنجانب سلطان بدیع الزمان میرزا در نواحی الکلنکه با امیر ذوالنون پیوست و در
کوه آتش میکشیدند قراولان خبر رسانیدند که سپاه یاغی نمودار شده و همان ساعت امیر ذوالنون با لشکر اعون پای در رکاب آورده [illegible]
شیر غران متوجه شکار گشت و در نواحی الکلنکه تقارب فریقین اتفاق انجامید و آواز نفیر و سورن از ایوان کیوان در گذشت
از هر دو طرف شیران بیشه نبرد تیغ کین آخته بر یکدیگر تاختند و گرد از فضای معرکه هیجا با اوج فلک [illegible] رسانیده عذار آفتاب را در زیر
نقاب غبار مستور ساختند زبان سنان پیام اجل در گوش جوانان میگفت و تیر مرگ تاثیر دل پهلوانان را با پیکان [illegible]
میسفت شمشیر تارک شکاف بیک ضربت از فرق سر تا بناف میشکافت و جانهای پردلان از آن رخنه بیرون جسته بعالم آخرت می‌شتافت

نظم
برآمد فغان از زمین و زمان ، در آمد تزلزل بکون و مکان ،
ز تیغ سر انداز و تیر خدنگ ، هوا نوفشان شد زمین لاله رنگ

در آن اثنا ماهچه لوای کشورگشای سلطان بدیع الزمان میرزا پرتو وصول بر معرکه انداخت و هرویان را از مشاهده آنحال دست [illegible]
و دل از جای رفته شکست سید عبدالله میرزا و امیر بابا علی فرار نمودند بعد از آن محمد معصوم میرزا و امیر محمد ولی بیگ نیز گریز را [illegible]
کردند محمد معصوم میرزا و سید عبدالله میرزا مستعجل در آمدن بشهر ننموده روی باردوی همایون آوردند اما امیر محمد با سایر کرکچکان
بشهر در آمده دروازه‌ها برکشیده و برج را بمردم اعتمادی سپرد و سلطان بدیع الزمان میرزا مظفر و منصور در الکلنکه نزول اجلال
فرموده و پس از چند روز از آنجا بپل مالان نقل کرده طرح میدانداشت که بعد از آنکه میان شیر جنگ و پیکار کرده و هرویان بشهر [illegible]
به اراده مواسا گذرانیده سپاه را اجازت حرب نداد و چون چهل روز حال برین منوال بگذشت خبر مراجعت خاقان منصور بتوا[illegible]

و امیر نظام الدین علی شیر رسل و رسایل نزد بدیع الزمان میرزا فرستاده او را از مقاتله پند داده و التماس فرمود که از ظاهر هرات
کوچ فرموده بطرفی رود که میان او و خاقان منصور ملاقات واقع نشود تا بار دیگر نیران فتنه و آشوب اشتعال التهاب نیابد و شاهزاده
مصلحت وقت در ایجاب آن ملتمس دانسته از پل مالان بپل سالار شتافت و از آنجا عنان عزیمت بطرف آب مرغاب تافت
و پس از سه چهار روز اعلام خاقانی پرتو وصول بر سواد هرات انداخته امرا و عظما و اکابر و اشراف لوازم استقبال قیام و اقدام نمودند
و خاقان منصور یکان یکان را پرسش و نوازش فرموده نوای عیش و نشاط با اوج عیوق رسانید **ذکر لشکر کشیدن سلطان بدیع**
الزمان میرزا و باز آمدن ابراهیم حسین میرزا بپایه سریر خاقان مظفر لوا چون سلطان بدیع الزمان میرزا از ظاهر بلده هرات کوچ کرده
بکنار آب مرغاب شتافت تمامی لشکر بادغیس و چچکتو در ظل رایت فتح آیتش مجتمع گشتند و شجاع بیگ نیز از قلعه [illegible]
در اردوی عالی جمعیتی دست داد و بریده بخشی که از قبل خاقان منصور در قلعه مروجاق حکومت می‌نمود از تسلیم حصار ابا کرده [illegible]
روی بتسخیر القلعه آورده سپاه هزاره و نکودری و سایر افراد لشکر ظفر اثر از تور چتر بر کشیدند و دست بتیر و کمان برده بتقدیم
ملازمت و مردانگی متوجه آنحصن حصین گردیدند و امیر بریده از صباح تا نیم روز بمدافعه مشغولی نموده بالاخره از مقاومت عاجز گشت
و شجاع بیگ قهرا قسرا حصار مروجاق را گرفت امیر بریده را گردن بسته و پای شکسته نزد بدیع الزمان میرزا فرستاد و آنحضرت
جریمه او را بالعفو و الاغماض مقابله ساختند با اطلاقش فرمان داد و خاقان منصور در بلده هرات از وفور سپاه و کثرت استعداد
فرزند والانژاد وقوف یافته بغایت مضطرب شد زیرا که در آن ولا جنود نصرت انتما از یورش استراباد مراجعت نموده بودند و اسبان
ایشان بغایت لاغر و ناتوان بود و نمی‌توانستند که بعد از آنکه چند گاهی آسایش نمایند مرکب سفر دیگر گشته با بدیع الزمان میرزا
ابواب مقابله و مقاتله بگشایند لاجرم خاقان منصور با مقربان حضرت سلطانه مشورت کرده بطرف بنای مصالحه پرداخت و مولانا
فصیح الدین صاحب رای استرابادی را جهة تمشیت آن مهم بکنار آب مرغاب روان ساخت و جناب صاحبی در آن مقام [illegible]
ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون رسیده بنکوترین عبارتی ادای رسالت فرموده و شاهزاده را باطاعت پدر بزرگوار
ترغیب و تحریص نموده آنحضرت ملاحظه حقوق ابوت قابل الصلح و صفا گشته بعد از تکرار آمد و شد سفرا مهم بر آن قرار یافت که
بلخ و مملکت و توابع از کنار آب آمویه تا مرغاب من حیث الاستقلال تعلق به بدیع الزمان میرزا باشد و در آن ولایات نام [illegible]

آن شاهزاده گرامی را در خطبه ردیف اسم همایون حضرت خاقان منصور گردانند و دیگر هیچ یک از پدر و پسر طریقه ناستوده مخالفت
و عناد بظهور نرسانند و بنابر آنکه ابراهیم حسین میرزا در بلخ متمکن بود و چند گاه با میرزا بایسنقر و خسروشاه معاودت کرده آن ولایت را از خز
اقدام ... نموده بود خاقان منصور را خاطر قرار شد که مبادا شاهزاده آنخطه را ببرادر بزرگ تسلیم نماید و ازین جهة فتنه دیگر حادث گردد
بنابر آن خواجه الدین عبدالله را فرمود که بجناح استعجال به بلخ شتابد و تمهید مقدمات مناسب چنان سازد که ابراهیم حسین میرزا در باب
تسلیم آن بلده و پیرامن مناقشه نکرده و بجانب هرات نهضت نموده به پدر بزرگوار پیوندد و خواجه عبدالله برحسب فرموده کاربند شده قبل
از وصول بدیع الزمان میرزا بدانخطه رود و شرف ملازمت ابراهیم حسین میرزا حاصل کرد و شاهزاده را بملازمت و اطاعت حضرت اعلی
مایل گردانید و از بلخ بیرون آورده در اثنای راه آن دو دری برج نامداری با یکدیگر ملاقات فرموده ابراهیم حسین میرزا لوازم نثار و پیشکش
پرداخت و بدیع الزمان میرزا برادر را در آغوش مهربانی کشیده بزبان اشفاق و دلجوئی بنواخت آنگاه بدیع الزمان میرزا کامران و کامیاب
بقبة الاسلام بلخ خرامید و امیر عمر بیک در خدمت شاهزاده توقف نموده ابراهیم حسین میرزا ملازمت خاقان منصور را پیشنهاد همت گردانید
و چون ماهچه فتح آیات سلطان بدیع الزمان میرزا از افق آن ولایت طلوع کرد و جناح مرحمت و عاطفتش بر مفارق ساکنان آن بلاد
طغارستان سایه گستر و امیر خسروشاه رسل و رسایل با تحف شایسته و تنسوقات بایسته بنظر انور شاهزاده فرستاده و اظهار مطاوعت
و محافظت نمود و در ممالک قندز و بقلان و ترمذ و حصار شادمان و قبادیان و بدخشان خطبه و سکه را بنام همایون آنحضرت تزیین داد
و بدیع الزمان میرزا قاصدان امیر خسروشاه را باصناف عواطف خسروانه و مراحم پادشاهانه بنواخت و بانعام خلع فاخره و اسب
و نفایس دیگر مفتخر و سرافراز ساخت و امیر شجاع الدین ذوالنون و ولد او شجاع بیک را معزز و مکرم و محترم رخصت انصراف ارزانی
داشت و حکومت سیستان را ببرادر امیر ذوالنون امیر سلطان علی ارغون عنایت کرده در غایت عظمت علم فرماندهی برافراشت

گفتار در بیان سلوک محمد حسین میرزا کرت دیگر در وادی طغیان و افراشتن و توجه رایات ظفرآیات خاقانی بجانب استراباد

چون محمد حسین میرزا در مملکت استراباد تمکن تمام پیدا کرد و اکثر توابع و لواحق آن ولایات را بحیز ضبط آورد و خیال تسخیر دیگر ولایات خراسان در خاطرش ...
و در اواخر سنه خمس و تسعمائه با سپاهی شجاعت نشان بیک گاه دایره کردار کرد و منزل امیر بدرالدین را فرو گرفت و کسی نزد آن شیر بیشه هیجا
فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت نمود و امیر بدرالدین رعایت حقوق تربیت خاقان منصور کرده سر بکلفه متابعت شاهزاده

در نیاورده

در نیاورده باندک مردمی که در ملازمتش بودند دست به تیر و کمان و سیف و سنان برده با سپاه استراباد آغاز کارزار کرد و امیر بدر
الدین مانند شیر غرین بر ایشان حمله می نمود و بزخم ناوک دلدوز و ضرب سنان جانسوز روز بهادران سینه بهادران می شکافت اما چون
لشکر محمد حسین میرزا البسیار بودند او را در میان گرفته از اطراف و جوانب علی التعاقب و التوالی سهام خون آشام و حسام بهرام انتقام
بوی می رسانیدند و در آن اثنا عرض امان کرده او را بعواطف شاهزاده امیدوار میگردانیدند تا دست از جنگ باز دارد و جان عزیز را
در معرض هلاک نیارد و امیر بدرالدین اصلا آن سخنان را بسمع قبول نشنید و حرب میکرد تا وقتی که از ضرب تیغ آبدار شربت شهادت
چشید و چون مظفر حسین میرزا از طغیان محمد حسین میرزا و کشته شدن امیر بدرالدین خبر یافت عزم رزم برادر جزم کرده از سرخس بیرون
خرامید و محمد قاسم برلاس ولد امیر شجاع الدین محمد بندق را با فوجی کثیر از سپاه جلادت شعار برسم منقلای پیشتر روانه گردانید و میان
امیر محمد قاسم و مقدمه لشکر استراباد که سردار ایشان درویش محمد کوکلتاش بود محاربه روی نمود و آن امیرزاده پسندیده اخلاق که
خلاصه اولاد امیر جاکو بود در اثنای اشتعال نایره قتال بزخم تیری از پای درافتاد و درویش محمد کوکلتاش مظفر و منصور گشته
با فوج بسیاری از جنود میرزا مظفر حسین به تیغ بیدریغ بگذرانید و زمره ای اسیر گردانید چون کوکلتاش بمعسکر شاهزاده رسیده کیفیت حال
بعرض رسانیدند مردم بشتاب بهم برآمدند که میرزا مجال توقف ندیده روی بطرف شاهزاده آورد و تا قصبه تربت عنان یکران بازنکشید
نیز بعد از استماع این خبر مشهد مقدس را خالی گذاشت و رایت عزیمت بصوب ولایت نسا و ابیورد برافراشت و از آنجانب محمد حسین میرزا
مملکت خراسان را خالی یافته از استراباد تا نیشابور را جلوه گاه سپاه ظفر پناه ساخت و طریقه عدالت مرعی داشته بقتل و غارت
و تخریب شهر و ولایت پرداخت و چون این اخبار در دارالسلطنه هرات شیوع یافت و پرتو شعور خاقان منصور بر کیفیت آن حال
تافت با وجود ضعف و تن و استیلاء لوازم پیری بر شهرستان بدن از غایت غیرت خسروانه و نهایت حمیت پادشاهانه در حصن
محفوف بلوازم فتح و فیروزی درآمده امیر نظام الدین علیشیر و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک را در هرات گذاشت و در محرم الحرام سنه
ست و تسعمائه روی براه آورد و علم نهضت بجانب استراباد برافراشت و در اثنای راه مظفر حسین میرزا و امیر شجاع الدین محمد بندق
برلاس و دیگر حکام و ولایات بموکب همایون پیوستند و تمامی سپاه خراسان در ملازمت رکاب ظفر انتساب مجتمع گشت دعاگو و ثناخوان
کمر بخدمت بستند و خبر نهضت رایات نصرت آیات بمحمد حسین میرزا رسید صلاح توقف ندیده و کرت دیگر عنان یکران بوادی فرار

گردانید حضرت خاقان منصور بعد از طی منازل و قطع مراحل دارالفتح استراباد را بفر نزول همایون آرایش داده جناح مرحمت
بر مفارق اهالی مملکت جرجان مبسوط ساخت و بتمهید بساط معدلت و انصاف رسوم بدعت و اعتساف برداشته بدستور معهود اساس
و رعیت نوازی برافراخت و در آن اثنا محمد حسین میرزا اعتماد بر کمال شفقت و عطوفت حضرت خاقانی کرده عازم ملازمت گشت
و رسولان سخندان باستان سلطنت آشیان فرستاده مافی الضمیر خویش عرضه داشت نمود خاقان منصور ازین معنی مبتهج
و مسرور شده فرستادگان شاهزاده را باصناف الطاف مفتخر و مباهی گردانید و مصحوب ایشان اتحاف نامها ارسال داشت و علامات
فرزندان ارجمند اظهار اشتیاق فرمود و محمد حسین میرزا بعد از مطالعه مکاتیب عاطفت بجانب اردوی همایون در حرکت آمد و خاقان منصور
امیر محمد بندق را باستقبال شاهزاده نامزد کرده و بزبان الهام بیان گذرانید که باید که در هیچ منزل طریق حزم و احتیاط نامرعی نگذارد
زیرا که محمد حسین میرزا انجابت نزدیک است مبادا که ناگهان خود را بکپک میرزا رساند و دست بردی نماید و امیر محمد بندق بعد از طی
بشاهزاده رسید و پیشکش کشیده از زبان خاقان منصور سخنان عطوفت آمیز و کلمات مودت انگیز معروض داشت و شاهزاده نسبت
بجناب امارت منقبت لوازم اعزاز و احترام مرعی داشته بعنان رایت عزیمت بصوب اردوی اعلی برافراشت و در غایت غفلت
قطع منازل می نمود و از قرب جوار محمد حسین میرزا غافل بوده بخلاف فرموده پدر بزرگوار طریقه حزم رعایت نمی فرمود و محمد حسین میرزا
و محمد حسین میرزا ازین معنی وقوف یافته بدانجانب ایلغار کرده در یکی از مراحل که اکثر سپاه کپک میرزا اطلاع و وجود ایشان شده بود
بکنار اردوی برادر رسید و کپک میرزا اسبهای سپاه محمد حسین میرزا را دیده دانست که مجال توقف محال است و باتفاق امیر محمد بندق
و امرا و ارکان دولت خویش سوار شده بطرف اردوی همایون گریخت و اکثر اسباب و شتران و خیمه و خرگاه و احمال و اثقال
او را محمد حسین میرزا غنیمت گرفته بکنار آب اترک بازگشت و چون خاقان منصور استماع فرمود که آنچه بر ضمیر انور همایون گذشته بود فرزند
ارجمند را بوقوع انجامید فرمان فرمود که امرای عظام و وزرای آصف احتشام یراق میرزا کپک را سرانجام نموده باستقبال او فرستند و جمعی
از ارکان دولت چند یکی از امرای خواص شاهزاده اسباب فراغت ترتیب کرده ارسال داشتند و فرمان بران حسب الحکم مقدم
باضعاف آنچه محمد حسین میرزا گرفته بود بیک ساعت در اردوی همایون سامان یافت و امرای عظام آن اشیا را نزد شاهزاده فرستادند
بعد از آن مراسم استقبال بجای آوردند و کپک میرزا در سرای پاسکین بسعادت دستبوس خاقان ظفر قرین فایز شده از افعال

اعتذار و استغفار

اعتذار و استغفار نموده بانواع شفقت و عطوفت و اصناف مرحمت و رافت مفتخر و مباهی گشته پایه قدر و منزلتش در افزود و بقرب
خاقان مظفر لوا منصب دیوان اعلی بشاهزاده سعادتمند تعلق گرفت و فرامین مطاعه بمهر عالی آن دری اوج کامکاری صفت زینت
پذیرفت و درین اثنا بتلقین ملهم عالم غیب و ارشاد هاتف فضای لاریب میرزا محمد حسین را از سلوک طریق مخالفت پدر بزرگوار ابا
نداشت دست نداده و جهة عذرخواهی حضرت پادشاهی قاصدان سخندان با پیشکش فراوان بدرگاه عالم پناه فرستاد و خاقان
پذیر معاذیر آن فرزند ارجمند بحسن قبول تلقی نمود و عرق شفقت ابوت در حرکت آمده کرت دیگر سلطنت جرجان را بوی تفویض فرمود
و بعد از آمد شد رسل و رسایل و تمهید قواعد پیمان خاقان عالمیان مجددا نشان ایالت آن مملکت را از نزد او فرستاده عزم
مراجعت بمستقر جاه و جلال جزم کرده عنان یکران بصوب خراسان انعطاف داد و در اثنای راه قاصد غایب میرزا محمد حسین را
بخلع طلا دوز و کمر خنجر مرصع زیب و زینت بخشیده بتجدید ایالت ولایت طوس و مشهد مقدس و ابیورد و نسا را برای
نمایش متعلق گردانیده او را شرف رخصت ارزانی داشته با وجود وفور سرما و بارندگی در طی مسافت طریقه مسارعت بتقدیم
رسانید

ذکر انتقال مهد حضرت سلطانی از منزل فانی بسرای جاودانی و نزول رایات خاقان منصور در مستقر سریر سلطنت و کامرانی

از مطلع ضمایر فضایل مآثر ناظمان مناظم سخندانی نیر عالم افروز این معانی طالع است که حضرت جلال سبحانی اشراف طبقات انسان را
بشرف ولقد کرمنا بنی آدم مشرف گردانیده و تشریف خطاب یا ابن آدم خلقت الاشیاء لاجلک و خلقتک لاجلی بر ساحات ایشان را
باوج سماوات رسانیده پس تواند بود که دار قرار و فضای اقتدار آن نوع گرامی جز این مرحله اعتبار و سرای ناپایدار خالی باشد
بیت دنیا نبرد اهل خرد پس محقر است با آفتاب قدر تو از ذره کمتر است و ملکه علو شان و رفعت مکان طایفه که خلعت افتخار شان
بطراز و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا مطرز باشد آنست که پیش از چند سال درین منزل پر ملال نپایند و چون ندای یا ایتها
النفس المطمئنة شنوند بشتاب اجابت بریاض ملک بی خلد برین انتقال نمایند بقدم همت از مضیق زحمت دنیای پست رحمت
ناستانی خرامند و بدیده بصیرت نظاره عالم ملکوت نموده فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر بیارامند بیت برین سرای فنا دل
که جای دگر برای مسکن تو برکشیده اند قصور هر چند عارف ضمیر داند که غرض از ترتیب این تمهید چیست و مقصود از تمهید این تقریر
واقعه ناگزیر کیست خامه مشکین عمامه گرت سوگواری پوشیده کیفیت آن مصیبت را باین عبارت در سلک تحریر میکشد که در روز

دوشنبه پنجم جمادی الاخری سنهٔ ست و تسعمائه قاصدی قمر مصیر از اردوی اعلی بدار السلطنهٔ هرات رسید و این بشارت رسانید
که مواکب کواکب مراتب بر جناح استعجال متوجه مستقر سلطنت و استقلال است و از انتشار نسایم این خبر بهجت اثر در قلوب نشانهای بی
اندازهٔ آمال متوطنان آن دیار خضرت و نضارت پذیرفته خواص و عوام فرق انام را فرح و انبساط تمام دست داد و روز سه شنبه غازی
مقرب خاقان ظفر قرین امیر نظام الدین علیشیر با جمعی از اجلهٔ اصحاب و اعزهٔ احباب برسم استقبال متوجه گشته شب چهارشنبه در رباط
پریان منزل گزید و روز دیگر از آنجا برباط بابا سب تشریف برده از آن مقام خبر قرب وصول موکب همایون استماع نموده در آن
شب از غایت شعف بادراک شرف ملازمت خاقان کامکار بیدار بود و در وقتی که رایض الفیضان تقدیر محفهٔ زرنگار خسرو ثوابت و سیارا
بر توسن سپهر دوار بسته بصحت و سلامت سوار شده بجانب رباط امیر محمد ولیک که در آن شب محل نزول خاقان منصور بود توجه
فرمود و بعد از طی اندک مسافتی فوج فوج از ملازمان رکاب سعادت انتساب از پیش رسیده بتقبیل انامل فیاض فیض انتخاب سرافراز
میشدند و نوازش می یافتند و در موضعی که مشهور است بخواجه عباس محفهٔ محفوف بدولت اقبال خاقان ستوده خصال از دور بنظر
در آمده عالیجاه معالی پناه خواجه شهاب الدین عبدالله که در موکب ظفر دستگاه بود و پیشتر رانده مقرب حضرت سلطانی الحاوی کمالات
انسانی را در آغوش مهربانی کشیده و مراسم پرسش بتقدیم رسانید و هنوز از سخن فارغ نگشته بود که تغیری تمام بحال آن امیر عالی مقام راه
یافته از غایت اضطراب گفت که خواجه عبدالله از من واقف باش و مقارن آن حال محفهٔ حضرت خاقانی نزدیک رسید و مقرب حضرت
سلطانی از اسب فرود آمده تا پیش رفته بعز معانقهٔ پادشاه عالمپناه معزز گردد و چون پای آنجناب از قوت رفتار مانده بود و یکدست بر دوش
خواجه عبدالله و دست دیگر بر کتف مولانا جلال الدین قاسم خواندامیر نهاده بلطایف الحیل خود را نزدیک محفه رسانید و بتقبیل انامل
همایون قیام نموده بواسطهٔ استیلاء ضعف همانجا بنشست و هرچند خاقان سعادتمند بزبان تلطف و دلجوئی آن امیر صافی ضمیر را تحقیق
ساحت احوال پرسید اصلا جواب نتوانست گفت و این معنی موجب پریشانی خاطر خاقانی شده فرمود که آنجناب را در محفهٔ خاصه
که کوتل بود خوابانیده هم در آن شب بشهر رسانیدند و خواجه عبدالله را بتعهد حال آن مهر سپهر فضل و کمال باز داشته بنفس نفیس
متوجه رباط پریان گشت اگرچه علامات سکته در نبض و بشرهٔ مقرب حضرت سلطانی ظاهر شده جمعی که از علم طب وقوف داشتند
فرمودند که هم آنجا مریض را فصد میباید کرد تا صورت صحت روی نماید اما مولانا عبدالحی زیارتگاهی که او نیز دم از حسابی میزد

در علم طب مطلقا

در طریق خلاف سلوک نموده گفت که بعد از وصول بهرات و اجتماع اطبا در علاج شروع میباید کرد تا خطائی واقع نشود و خواجه شهاب
الدین عبدالله رای نامرا مستصوب شمرده و مقرب حضرت سلطانی را در محفه خوابانیده روی براه آورده بودند و دلخواه از طریق بکر
بعزم آن امیر عالیجاه بود مضطرب گشته بعرض خواجه عبدالله رسانید که شدت مرض بمثابه ایست که اگر در امر فصد تأخیر واقع شود علاج
نخواهد پذیرفت و آنجناب در تردد افتاده مسرعی نزد خاقان منصور فرستاده کیفیت حال پیغام داد آنحضرت فرمود که موجب
اقتضای رای این ضعیف عمل نموده رگ بکشایند اما تا زمان باز آمدن قاصد و پیدا شدن فصاد سه فرسخ مسافت مطوی گشته بود و وقت
فوت شده لاجرم بعد از فصد زیاده بر پنج شش سر خون جریان نیافت مرض اشتداد پذیرفته در نیم شب جمعه آنجناب را بمنزلش
رسانیدند و علی الصباح تمامی اطبا مجتمع گشته نوبت دیگر فصد کردند اما چون کار از دست رفته بود فایده نداد و هم در آن لحظه خاقان
منصور بسر بالین امیر هدایت قرین تشریف آورده او را بغایت بی شعور دیده دل برداشته ناگزیر نهاده قطرات اشک از فوارهٔ دیده
فرو بارید و در شنبه صعوبت آن عارضه بیشتر از بیشتر شد و صبح یکشنبه مرغ روح مطهرش قفص قالب شکست و از تنگنای گلخن جسمانی
بمنتزهات ریاض جاودانی پرواز نمود بیت دردا که پاکباز جهان از جهان برفت ٭ پاک آنچنانکه آمده بود از جهان برفت ٭ روحش
که شاهباز معارف شکار بود ٭ آواز طبل شاه شنید و روان برفت ٭ علی الصباح که خورشید خاوری از باطن فلک نیلوفری
مانند شعلهٔ اندوه از درون ماتم زدگان ظاهر شد این خبر محنت اثر در دار السلطنهٔ هرات اشتهار یافت و نایرهٔ حزن و اندوه کانون
درون خواص و عوام فرو تافت و از ناله و نفیر امیر و وزیر و برنا و پیر صدا در گنبد سپهر مینا انداخت و سپهر خضرا بموافقت احباب
تعزیت کسوت نیلگون سحاب در بر افکنده بجای اشک قطرات باران روان ساخت علمای اعلام را عمامهٔ عزت از سر افتاده
متحیر شدند که دیگر ترتیب از که یابند فضلای لازم الاحترام را خلعت شکیبائی چاک گشته ندانستند که من بعد مجلس کرا شناسند
زهی سنگدلی کوه که از صدمت آن حالت متزلزل نگردید و زهی بیرحمی سپهر که از الم آن حادثه خیل نجوم را بسان اشک
غمزدگان فرو نبارید نظم چرا خون نبارید چشم سپهر ٭ چرا گشت روشن دگر ماه و مهر ٭ چرا سلک ایام در هم نشد ٭ چرا ماه و سال
جهان کم نشد ٭ خاقان منصور و مهد علیا خدیجه بیگی آغا با سایر خواتین عظمی هم در آن لحظه بمنزل مقرب حضرت سلطانی تشریف
آوردند و سادات و علما و مشایخ جمع گشته بدن بدیعش را بطریق شریعت غرا غسل کردند و جنازهٔ رحمت اندازه را بعیدگاه

هرات برده بعد از ادای نماز بگنبدی که در شمال مسجد جامع آن جامع اصناف خیرات بهمین مصلحت ساخته شده بود رسانیدند
و بمقتضای سنت سنیهٔ خیر البریه علیه السلام والتحیه مدفون گردانیدند ع ای خاک چه دانی که چه در بر داری ٭ و حضرت خاقانی
سه روز در تعزیت سرای مقرب حضرت سلطانی توقف کرده با سایر اصحاب آن مصیبت مشارک و مساهم بود و از مفارقت
آن امیر صافی ضمیر صاحب حشمت غمناک بوده متألم آنگاه بترتیب آش هفتم اشارت فرموده امرا و نواحی و خوانسالاران آنقدار
طعام ترتیب دادند که در شهری بدین عظمت منزلی که گنجایش کشیدن آن اطعمه داشته باشد نیافتند لاجرم حکم همایون نفاذ
یافت و سادات و مشایخ و علما و فضلا و شعرا و امرا و صدور و وزرا بلکه تمامی فرق برایا در روز هفتم از آن مصیبت عظمی در صحرای
حوض ماهیان که در شمال عیدگاه دار السلطنهٔ هرات است جمع آمدند و خاقان منصور در خیمهٔ دوازده پایهٔ همایون که در آن منزل
برافراخته بودند بر تخت نشسته مجلسی دست داد که در ازمنهٔ سابقه و قرون ماضیه هرگز چشم هیچ دیده وری بر همچنان جمعیتی نیفتاده
بوده و امرای نواحی سوار شده بلوازم چاوشی پرداخته تواچیان و خوانسالاران آغاز آش کشیدن کردند و بعد از خوردن
طعام حفاظ خوش الحان بقرائت کلام معجز نظام اقدام نموده ختمات بجای آوردند و خدام بارگاه شهریاری اصحاب یوکاری را
بتبدیل کسوت تعزیت مأمور گردانیده لباسهای فاخر پوشانیدند و آنحضرت اکثر آنجماعت را از نزدیک سایهٔ سریر خلافت مصیر
طلبیده بزبان لطف و رحمت نوازش نموده بصبر وصیت فرموده و شعرا و فضلا تاریخ وفات آن امیر بلاغت شعار را بعبارات مختلفه
در سلک نظم کشیدند و در مرثیهٔ آن ذات خجسته صفات قصاید و قطعات منظوم گردانیدند از آنجمله امیر صدر الدین سلطان ابراهیم
امینی این قطعه بر لوح بیان نگاشت قطعه میر دین پرور علیشیر آنکه بود ٭ عقل در ایشان ملک دست راپناه ٭ در هدایت هادی راه هدی
در ولایت والی دین آله ٭ عاقبت زین تنگنا آمد بتنگ ٭ شد سوی فردوس با صد عز و جاه ٭ در جهان پرسید از تاریخ فوت ٭
گفت رضوانش ولایت انتباه ٭ و راقم این حروف را در تاریخ آن مصیبت شامله این قطعه بخاطر رسیده بود که قطعه جناب امیر
هدایت پناهی ٭ که ظاهر گشت از وی آثار رحمت ٭ علیشیر در ریاض معانی ٭ که شد از عدالت سزاوار رحمت ٭ شد از خارزار جهان سوی
باغی ٭ که آنجا شگفته است گلزار رحمت ٭ چو نازل شد انوار رحمت بروحش ٭ بجو سال فوتش ز انوار رحمت ٭ و بنا بر آنکه قلم دو زبان
در بیان مکارم اخلاق و محاسن آداب و تفصیل اشعار و مؤلفات و تعداد آثار و عمارات آن امیر فرخنده صفات رسالهٔ علیحده

مستقله رقم زده ام

مکارم الاخلاق نام در سلک تحریر کشیده است و آن نسخه در میان فرق انام اشتهار تمام دارد و درین مقام بر ذکر آن شروع نمودن اولی
چنین بسایر وقایع زمان حضرت خاقان منصور برگشت و گفتار در بیان آمدن ابوالمحسن میرزا بملازمت خاقان منصور و پیوستن بعضی
از شاهزادگان بجوار مغفرت حضرت رحیم غفور شاهزادهٔ وافر تهور معین الدین ابوالمحسن بهادر چون استماع کرد که پدر بزرگوار
به برادر عالی مقدارش محمد محسن میرزا بکمال عطوفت و مهربانی بتقدیم رسانیده ولایات ولایت طوس و مشهد مقدس و نسا و توابع
و لواحق بوی تفویض گردانیده احرام طواف قبلهٔ اقبال و کعبهٔ امانی و آمال بسته در همان اوقات که امیر علیشیر وفات یافت بار یافته
عذرخواه و لاسخون با خلاص پادشاه بدار السلطنهٔ هرات شتافت و خاقان منصور آن قرة العین سلطنت را در آغوش شفقت کشیده
اصطناع بجای آورد و شاهزاده دو سه ماه در ظل عنایت پناه عطوفت والد ماجد خویش بعیش و عشرت اوقات گذرانیده رخصت انصراف
حاصل نمود و در اماکن دشت گرکجانب مرو توجه فرمود و در ماه ربیع الاول سنهٔ ۹۰۷ شاهزادهٔ سعادت انتما محمد معصوم میرزا در قاین بمرض
استسقا کبدی بعالم ابدی منتقل گشت و چون آن خبر محنت اثر بعرض خاقان عالیگهر رسید بغایت ملول شد بالاخره بزبان همایون
بکلمهٔ کریمهٔ انا لله و انا الیه راجعون بگشاد و بعد از اقامت مراسم تعزیت ولایت قاین را که سیورغال شاهزادهٔ مرحوم بود ببرادر
اعیانزاده او ابراهیم حسین میرزا داده هنوز جراحت مصیبت محمد معصوم میرزا التیام نیافته بود که دست زمانهٔ ستم آئین ملال دیگر بر چهرهٔ
احوال خاقان پسندیده خصال کشید و شاهزادهٔ عالمیان میرزا احمد محمد را در فرشته وقت حلول اجل طبیعی در رسید و دری از فرقدان
افق سلطنت و جهانداری از اوج کمال روی بحضیض وبال نهاد و ماه تابان سپهر خلافت و کامکاری بمحنت خسوف مبتلا گشته در محاق
احتراق افتاد بیت ای دل بجهان ثبات امریست محال ٭ پیوسته بر در دولت مقرون جلال ٭ هر کوکب مسعود که نمود جمال ٭ پس
کمال دیافت زوال ٭ خاقان منصور از صعوبت مهاجرت آن قرة العین سلطنت عنان شکیبائی از دست داده لباس سوگواری پوشید
و والدهٔ غمدیده اش مهد علیا پاینده سلطان بیگم از دیدهٔ خون بار خون ارغوانی بر روی زمین روان ساخت فریاد و زاری باوج
فلک نگاری رسانید بیت ز مژگان دمبدم خوناب میریخت ٭ نکو خوناب خون ناب میریخت ٭ ز دست جور دوران جفاجوی ٭ گهی
بر سینه میزد گاه بر روی ٭ آخر الامر ملکان دست در حبل متین شکیبائی زده نعش شاهزادهٔ مرحوم را بآئین شریعت سید المرسلین در مدرسهٔ
سلطانیه دفن کردند و جهت ترویح روح مطهرش چند روز لوازم اطعام طعام و ختمات کلام ملک علام بجای آوردند و در شوال همین سال

سلطان اسکندر میرزا برادرزاده و داماد خاقان منصور در اختیار سفر آخرت اقتدا بجد بزرگوار محمد میرزا نموده بدستور معهود لوازم تعزیت
و مصیبت داری باقامت رسید و روح شریفش بنفحات کلام و الهام طعام شاد گردیده و در خلال این احوال عبد الباقی میرزا ولد میرزا
عثمان ابن میرزا ابن شاه که نسبش از جانب والده بسلاطین آق قویونلو می پیوست و مراد بیک حاکم یزد که در ولایات عراق اعتبار بسیار
از صدمات سپاه ظفر پناه نواب کامیاب شاهی فرار نموده بدار السلطنه هرات رسیدند و خاقان منصور مقدم شریف ایشان را اعزاز و اکرام
عبد الباقی میرزا را بمزید الالتفات مخصوص و مباهی گردانید و مهد علیا سلطان خانم بیکم را که سابقا در حباله نکاح سلطان ویس میرزا بود
با وی در سلک ازدواج کشید بیت درین منزل سرای آبنوسی * گهی ماتم بود گاهی عروسی * ذکر توجه ابن حسین میرزا بجانب سیستان و بیان
بعضی دیگر از حوادث که روی نمود در آن اوان در سنه ... حاجی لار که کوتوال قلعه لاش بود بهواخواهی خاقان منصور با حاکم سیستان
امیر سلطان علی ارغون یاغی شد و عرضه داشتی بپایه سریر اعلی فرستاد مضمون آنکه اگر رایات نصرت نشان یکی از شاهزادگان سایه وصول
براین حدود اندازد فتح سیستان بسهولت میسر گردد بنا بر آن خاقان عالیشان ابن حسین میرزا را با دو هزار سوار بتسخیر ولایت نیمروز نامزد
فرمود و آنحضرت بآن ولایت شتافته و حدود سیستان را تاخته در اوق رایت اقامت برافراخت و چون این خبر بسمع امیر ذو النون رسید
باتفاق ولد خویش شجاع بیک روی بطرف معسکر شاهزاده آورده و در طی مسافت مسارعت می نمود صباحی که میرزا ابن حسین میرزا
در خواب خمار بود و لشکریانش متفرق بوده ناگاه پرتو وصول بر نواحی اوق انداخت و شاهزاده متنبه شده با قرب سیصد سوار که در آن زمان
در آستان سعادت آشیانش حاضر بود متوجه اعدا گشت و از آنجانب فاضل کوکلتاش که منقلای لشکر ارغونیان بود در برابر ابن حسین میرزا
صف قتال آراسته بهادران جانبین دست باستعمال تیر و کمان و سیف و سنان بردند مقارن آنحال از یکطرف امیر ذو النون
با جمعی کثیر از دلیران قوم ارغون و از جانب دیگر شجاع با جمعی غفیر از لشکریان قندهار بمعرکه رسیدند و شاهزاده در کارزاری دارد و در میان
و آنحضرت ساعتی بکارزار اقدام نموده در اثنای کیر و دار از زخم تیر مجروح گشت لاجرم عنان عزیمت بصوب هرات انعطاف داد و امیر ذو النون رایات
عظمت باوج سپهر بوقلمون افراخته مظفر و منصور بزمین داور شتافت و در ماه رمضان سنه ... فریدون حسین میرزا جهتی ظاهر خیال کرده
کرده بجانب شکار از دار السلطنه هرات بیرون رفت و راه استراباد پیش گرفت بعد از وصول بحدود آن ولایت محمد حسین میرزا مراسم
استقبال بجای آورده درباره برادر انواع استعجال بجای آورده اشفاق و اعطاف ظاهر کرد و چند بیت بقیه بهم در آن ایام محمد حسین میرزا العقده

مرضیم سکرانی

لوازم سوگواری و تعزیت داری بر مسند سروری نشسته قایم مقام برادر گشت بیت چو مرگ افکند افسری از سری * نهد آسمان بر سر دیگری
ذکر بیرون رفتن سمرقند از حوزه دیوان ظهیر الدین محمد بابر پادشاه و بیان مخالفت میرزا جهانگیر نسبت باغوای بعضی از امرا اسلاطینی که
کشور بیکشایند * ز اخوان گوی دولت بربایند * نباشد از خلاف خلق کیشان * یک سوال در ایام حال ایشان * یک نسبت کی
ملکی ستانند کی در کار خود حیران بمانند * سمرقند کالای در سمرقند * زمانه ثمر یابند فی قند * چنین باشد در اول حال ایشان
بود در اواخر اقبال ایشان * ولی یابند اول سرفرازی * چو سلطان جهان خاقان غازی * ظهیر الدین محمد پادشاهی * که شد
نموده دین پناهی * خدیو کامران پرتهور * ملاذ ملک و وقت شاه بابر * و کیفیت حال خجسته مآل آن پادشاه سعادتمند بعد از فتح
سمرقند آن بود که بسبب امتداد ایام محاصره و کثرت ایشان در وقوع محاربه و مناظره سمرقندیان بغایت مفلوک و بی بضاعت شده
بودند چنانچه اکثر ایشان جهت زراعت تخم و تقاوی مسئلت می نمودند لاجرم از ممر رعایا و مزارعان آنحضرت جهت نشان امرا و لشکریان
پادشاه نافذ فرمان را خبری نرسید که در هر طرف آنچه گرفته بودند در اندک زمانی خرج شده خرجی همگنان باتمام انجامیده و اوزون حسن
که در اخسی بموجب فرمان واجب الاذعان حاکم بود و پیوسته از غایت شرارت نقش فتنه انگیزی بر صحیفه ضمیر تحریر می نمود از اختلال
احوال ملازمان موکب ظفر مآل خبر یافته پنهانی قاصدان بسمرقند فرستاد و امرا و سپاهیان را بسلطنت جهانگیر میرزا دعوت کرده
ابواب مکر و تزویر برگشاد و چون کوچ متعلقان آنطایفه در فرغانه بود و بواسطه افلاس توقف در سمرقند موافق مزاج ایشان
نمی نمود رشته اخلاص بانامل عدم وفا گسیخته و یک یک و دو دو باندجان آورده از سمرقند بگریختند و جانقلی بیان قلی و ابراهیم
و سلطان احمد از آن زمره بودند که با تمامی مغولان بموافقت یکجهت قرار بر فرار اختیار نمودند پادشاه مستوره خصال چون
بر این احوال بیدار خواجه قاضی را که معتقد اوزون حسن بود بصوب اخسی روان گردانید تا باتفاق در تسکین آن فتنه کوشش نماید و لشکریان
سمرقند باز فرستاده بعضی از ایشان را تادیب فرمایند و چون خواجه قاضی بمقصد رسید و سبب آمدن را بسمع اوزون حسن رسانید
باجتماع آن مردم فرمان فرموده و بعد از آنکه ایشان جمع آمدند بموافقت سلطان احمد خلاف پادشاه ظاهر ساخته و میرزا جهانگیر را
بسلطنت نامزد کرده قاصدی بپایه سریر اعلی فرستادند و بزبان جسارت پیغام دادند که چون دار السلطنه سمرقند بتسخیر پادشاه
سعادتمند در آمد لایق چنان می نماید که ولایت اندجان متعلق بدیوان جهانگیر میرزا گردد پادشاه از مژده این ملتمس ابا

اجابت نفرموده اول آنکه در اقوال سلطان محمود خان همین توقع کرده بود و مقبول نیفتاده و دیگر آنکه در آن محل که سلطان احمد و اکثر ملازمان
درگاه سپهر پناه از سمرقند باندجان گریخته بودند اگر التماس معاندان درجه قبول می یافت مردم دور و نزدیک و ترک و تاجیک حمل
بر ضعف حال نواب بارگاه سلطنت و استقلال می نمودند و چون قاصدان اسرا بفرغانه مراجعت کرده جواب گرشته بودند اوزون حسن و دیگر
تمامی مخالفان در اخسی که مقر فرمان جهانگیر میرزا بود مجتمع گشته در شیوه بغی و عصیان طغیان نمودند و لشکر باندجان کشیده ایلغار
تولون خواجه مغول که بموجب فرمان پادشاه جهانبانیان متوجه اندجان بود ارسال فرمودند و آنطایفه با فوجی در میان آب
بسر تولون خواجه رسیده و او را دستگیر کرده نزد اوزون حسن بردند و کشته شد القصه چون ظاهر اندجان معسکر خیام خذلان جهانگیر میرزا
و متابعان شد علی دوست طغای که بفرمان حضرت پادشاه کشورگشای حاکم آن خطه بود باتفاق خواجه مولانا قاضی اطراف قلعه را
مضبوط ساخته در تسلی خواطر مردم کاری و ترتیب اسباب حصارداری سعی نموده و خواجه مولانا در آن وقت موازی هژده هزار گوسفند
از خاصه خود در میان لشکریان و متعلقان ایشان قسمت فرموده و چون ایام محاصره بمدت امتداد یافت و آتش فتنه اوزون حسن
و سلطان احمد بالتهاب غلبه و شیاع التسکین گرفت خواجه مولانا قاضی و والده و جده حضرت پادشاه متعاقب و متواتر رسل و رسایل
بسمرقند فرستادند و بمبالغه و الحاح تمام التماس حضور لوای موفور کرده غایت عجز و بیچارگی خود را پیغام دادند و در آن اثنا مواد بیماری
حصین بدن پادشاه زمین را احاطه نموده و اعتدال مزاج صاحب بخت و تاج باعتلال انجامیده مرضی صعب ابواب در گشوده و علت
در مقام مدافعت ثبات قدم نموده بعد از پنج شش روز آثار ضعف روی بانحطاط آورده و در ایام نقاهت ناپرهیزی واقع شده مرض نکس
کرده و درین کرت شدت آنحالت بمثابه انجامید که آن نور دیده مردم را مجال تکلم نمانده و هر کس چاره ندیده آب بر لب آنحضرت
میچکانیدند ارکان دولت بپیوند صلات و صدقات بفقرای سمرقند رسانیدند و اطبای مسیحا دم در ترتیب اشربه و اغذیه و ترکیب ادویه
کوشیدند و صلحای خضر مقدم از روی تضرع و نیاز صحت ذات خجسته صفات را از حکیم علی الاطلاق طلبیدند و بید دعا ... و صلاح
لا مضاف البریه شامل گشته و هم در آن چند روز از دار الشفای دار مرحمت قبول شفقت صحت کامل قرین مزاج اعتدال آیین پادشاه
روی زمین گشت و الم سقم از جسم لطیف آن مظهر لطف و کرم دوری جسته غلغله شادمانه مقربان بارگاه حضرت کشورستان از ایوان
کیوان درگذشت و در آن ایام کرت دیگر مکاتبات علی دوست طغای و خواجه قاضی مبنی از طغیان مخالفان بر سده عالم لوای ظفر

وصول ایلغار

وصول ایلغار بنا بر آن پادشاه کامران بعد از آنکه مدت صد روز خطه سمرقند را بیمن طلعت عالم آرا خرم و از فضل نوروز داشت
عزم توجه بصوب اندجان جزم کرده در روزی که داخل ایام ماه رجب مذکور بود اعلام نصرت اعلام برافراشت و در روز شنبه
قصبه خجند از فر حضور پادشاه سعادتمند رونق بهشت برین یافته همان ساعت قاصدی از اندجان رسیده بشرف عرض رسانید
که قبل ازین بهفت روز علی دوست طغای با مخالفان موافقت نموده دروازه اندجان را بروی ایشان گشود کیفیت حال برین
منوال بود که در آن اوان که مرض پادشاه جهانبانیان صعوبتی تمام داشت یکی از نوکران اوزون حسن بطریق رسالت بدرگاه
عالم پناه آمده بود و امرا و ارکان دولت قبل از آنکه آنحضرت صحت یابد او را رخصت مراجعت دادند و آن شخص خبر شدت پادشاه
زمین را باوزون حسن داد و او را نزد علی دوست طغای فرستاد تا کیفیت آنحالت را شرح داد بنا بر آن تزلزل بارکان ثبات
و قرار او راه یافت و مایل بمصالحه گشته بعضی از مخالفان را بدروازه چاکان طلبید و بعد از تاکید عهد و پیمان مقالید قلعه و شهر
تسلیم نموده و میرزا جهانگیر و اتباع آنحضرت را تسخیر اندجان میسر پذیرفت و خبر وصول چتر ظفر پیکر پادشاهی بخجند بمسامع
گرفت خواجه مولانا قاضی را که موسوم بعبد الله بود و بدستور معهود در هواخواهی حضرت پادشاهی سعی می نمود بر در ارک شهید
ساختند و تمامی متعلقان آنجناب بغارت و تاراج کرده بباد فنا دادند و حال آنکه خواجه مولانا از جمله ترتیب یافتگان حضرت
ولایت پناه خواجه ناصر الدین عبید الله بود و سایر حقوق که بر عنایت جناب جلال احدیت داشت در معارک محفوظ فکان
ظاهر میشود القصه چون این اخبار ناهنجار بعرض پادشاه عالیمقدار رسید از ناسازگاری زمانه غدار و شهادت جناب ... نعت
شعار ملول و متاسف گشته امیر قاسم قوچین را بتاشکند روان گردانید تا از سلطان محمود خان استمداد نماید و الچه خان را
بران دارد که با سپاهی بیکران بصوب اندجان نهضت فرماید و چون امیر قاسم بملازمت سلطان محمود خان مشرف گشت و احکام
حضرت پادشاهی را معروض داشت خان ملتمس اشرف جانب آن را داده متوجه دفع مخالفان شد و حضرت پادشاهی
کشورستان نیز از توجه موکب عالی خان وقوف یافته از خجند بر اسم استقبال استعجال نموده در جلگای آهنگران قران سعدین دست
داد و از جانبین شرایط اتحاد و محبت بتقدیم رسید و چون مخالفان ازین معنی وقوف یافتند در اخسی اجتماع نموده رسل
و رسایل بپایه سریر خان فرستادند و متقبل خدمات شایسته گشته طالب مصالحه شدند و خان از جلگای آهنگران باطراف اخسی

کوچ کرده قدوة الاعاظم خواجه ابوالمکارم و برادر کلانتر سلطان احمد تنبل را برسم رسالت نزد اوزون حسن و تنبل ارسال داشت
و ایشان را سلوک طریق موافقت و مخالفت کرده شد الیهما اظهار اخلاص نموده سخنان فریب آمیز بر زبان آوردند و التماس مراجعت
لوای خانی کردند و بنا بر آنکه سلطان محمود خان بغایت ساده لوح بود کلمات روی اندوده مخالفان را بسمع قبول جا داده و در محلی که
اگر یک منزل دیگر بجانب اخسی میرفت فتح میسر میشد روی بتاشکند آورد لاجرم ملازمان موکب پادشاهی که کوچ و متعلقان ایشان در
اندجان بود از تسخیر آن ولایت مایوس گشته قریب به هشتصد نفر مفارقت آنحضرت اختیار کردند علی درویش بیک علی مزید قوچین محمد باقر
و شیخ عبدالله ایشیک آقاسی و میرم لاغری از آنجمله بودند و امیر قاسم قوچین و ویس لاغری و ابراهیم ساروی و شیرم طغای و سیدی قرا
و میر شاه قوچین و سید قاسم ایشیک آقاسی و قاسم عجب و محمد دوست و الله علی دوست طغای و محمد علی شیر و پیردی مغول و بارک [illegible]
و سلطان علی با باقلی و پیر ویس و شیخ و بیرم یار علی جلال و قاسم میر آخور و حیدر رکابدار با بیشتر از دویست کس در ملازمت پادشاه
بحر مکرمت ثبات قدم نمودند و آنحضرت با این بندگان بجانب خجند بازگشت و روزی چند اوقات در کمال پریشانی گذرانید
و در سنه اربع و تسعمایه حضرت پادشاهی قاصدی نزد محمد حسین کورکان که حاکم اراتیه بود فرستاده پیغام داد که چون در خجند گنجایش
بغایت مضیق تنگی نهایت بخدام موکب عالی میرسد داعیه چنانست که این زمستان در قریه شاخر قشلاق کرده شود و محمد حسین تجویز این
معنی نموده رایت ظفر پیکر پرتو وصول بشاخر انداخت و پس از روزی چند ابراهیم ساروی و ویس لاغری و شیرم طغای با فوجی از لشکر
حسب الفرمان متوجه بادیلاق شدند بخیال آنکه توانند قشلاق آنجا را مسخر گردانند و در آن وان برادرزاده سید یوسف [illegible]
احمد یوسف از قبل عم خویش والی آنحوالی بود القصه امرا و سپاه پادشاه عالیجاه در آن زمستان در بادیلاق غایت سعی و اهتمام
بجای آوردند و بعضی از قلاع را بضرب تیغ و تیر و بعضی را بحسن رای و تدبیر در حیز تسخیر کشیدند و چون این خبر بسمرقند رسید میرزا سلطان علی
که بعد از توجه حضرت پادشاهی بخجند بر آن بلده فردوس مانند استیلا یافته بود تصور نمود که سید یوسف [illegible] در سلک دولتخواهان پادشاه
فرمان انتظام دارد و لاجرم او را بجانب خراسان گسیل کرد و چون موسم سرما و زمستان بپایان رسید و حقیقت آیه فانظروا الی
آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها ظاهر گردید سلطان علی میرزا از جناب حقایق مآب خواجه قطب الدین یحیی التماس نمود که بجانب
شاخر روند و از پادشاه نیکو سیر طلب صلح نمایند و خواجه آن ملتمس را مبذول داشته در نهضت عالی بر تاکید قواعد مصالحه گماشته

به آنجا تشریف برده و حضرت پادشاه پاک اعتقاد مقدم شریف آنقدوة اصحاب رشد و ارشاد را مغتنم شمرده در تعظیم و تبجیل ما یمکن فیه
الفضل قیام و اقدام نموده آنچه خواجه در باب صلح و صفا بمسامع اشرف اعلی رسانید بعز قبول مقرون گردانید و خواجه یحیی مقضی المرام
بسمرقند مراجعت کرده پادشاه عالیمقام که بجانب جنوب اراتیه بود منزل گزیده در تدبیر تسخیر ملک سمرقند گشته توجه بطرفی که مستلزم
حصول مقصود تواند بود بخاطر اقبال مآثر خطور نمی نمود و از سکون در آن نواحی نیز ابواب حصول مرام بر روی روزگار خدام
نمی گشود لاجرم رای سفر کردن [illegible] روی اقامت در آن اثنا افتخار الاعاظم خواجه ابوالمکارم که در سلک دولتخواهان پادشاه منتظم بود بعسکر
نصرت اثر رسید و شرف ملاقات پادشاه والا گهر حاصل کرده بواسطه اختلال ملازمان موکب جاه و جلال گرد ملال بر وجنات
روزگارش نشست و به نیت فتح و نصرت پادشاه صاحب طوبت فاتحه بر زبان رانده رخصت انصراف یافت و در آخر همان روز قاصدی
از نزد علی دوست طغای بموکب کشورگشای رسیده بوسیله نواب کامیاب معروض داشت که علی دوست از موافقت با زمره
دشمن و مخالفت با پادشاه تهمتن بغایت پشیمانست و التماس می نماید که خدام بارگاه سپهر اساس با نامل الطاف بی قیاس
رقم عفو بر جرایم او کشند و بجانب مرغینان تشریف برند تا او باقدام خدمتکاری استقبال نموده من بعد پای از جاده عبودیت بیرون
ننهد و این سخنان بسمع قبول پادشاه راه یافته در وقت غروب آفتاب در غایت سرعت و شتاب متوجه مرغینان گشت و آن
مسافت را که قریب بیست و پنج فرسخ است در یکشب و کسری طی کرده صبحی که علم بیضا خورشید عالم آرا از افق مشرق هویدا گشت بخت
منتظران زوایای ناکامی را بر بهجت و شادکامی مبدل گردانیده بود و ماهچه برق طرز رونق پادشاهی پرتو وصول بر ساحت
دروازه مرغینان افکنده و علی دوست که بر در دروازه انتظار مقدم همایون می کشید که بعد از تاکید قواعد عهد و پیمان دروازه را بر
ابواب دولت و اقبال بر روی ملازمان موکب جاه و جلال بازگشاد و شرف تقبیل رکاب خلافت انتساب حاصل کرده عنایت
پادشاهی شامل حال او شد و چون پادشاه و امرا و سپاه از تعب راه بر آسودند بموجب فرمان واجب الاذعان امیر قاسم قوچین
با فوجی از لشکریان ظفر آئین متوجه کوهستان جنوب اندجان شدند تا مردم آنجای را بانقیاد خلافت پناه راه وفاق آورند و ابراهیم
ساروی و ویس لاغری و سیدی قرا با جمعی دیگر از لشکر بجانب اخسی روان شدند بمصلحت آنکه از آب خجند گذشته مردم جبال آنحوالی را
مطیع ساخته و بعد از رفتن امرا چند روز اوزون حسن و سلطان احمد تنبل فرصت غنیمت شمرده لشکر اندجان و اخسی را جمع آورده

در رکاب جهانگیر میرزا عنان گران بصوب مرغینان انعطاف دادند و چون بیکفرسخی آن قصبه رسیدند در قریه سپان که در شرقی مرغینان
واقعست منزل گزیدند و اسباب قلعه گیری ترتیب کرده پس از یک دو روز روی بقلعه آوردند و پادشاه شجاعت پناه فوجی از [illegible]
بمقاتله مخالفان نامزد فرمود و آن جماعت از شهر بیرون شتافته دست بانداختن تیر و راندن شمشیر بر آورده معاندان را نگذاشتند
که بحصار نزدیک آیند اما امیر قاسم قوچین و جمعی که بکوهستان جنوب اندجان رفته بودند اقوام اویماقات آنجا را بانجام ایل و انقیاد
ساختند و ابراهیم ساروی و رفقای او که بطرف اخسی توجه کرده بودند قلعه پاپ و یکدو حصار دیگر را گرفته رایت تفوق افراختند و چون
مردم ولایت فرغانه خواه آشنا و خواه بیگانه از حکومت اوزون حسن و سلطان احمد تنبل که دو ظالم کافر کیش و بد اندیش بودند
نفرت تمام داشتند در آن ایام که امرای عظام پادشاه گردون غلام در حدود اخسی اعلام نصرت اعلام ارتفاع داده تسخیر قلاع
می نمودند یکی از کلانتران اخسی حسن دکچه نام فوجی از اوباش جمع آورده قلعه کوه اخسی را مضبوط گردانید و ابراهیم ساروی و ویس
لاغری و سیدی قرا باشلیغ سپاه پادشاه را بدانجا در آوردند و از اتفاقات حسنه آنکه در آن اوقات بنده علی و الله حیدر علی کوکلتاش
و حاجی غازی با لشکری که سلطان محمود خان جهت کومک پادشاه جهانبانان تعیین نموده بود بنواحی اخسی رسیدند و این اخبار در اردوی
میرزا جهانگیر شیوع یافته اوزون حسن قرین یاس و حزن گشت و فوجی از معتمدان شجاعت پیشه و دلیران حرب اندیشه بکومک قلعه
اخسی ارسال داشت و آن جماعت صبحی که بحقیقت شام بخت ایشان بود بکنار دریا رسیده از چگونگی احوال امرا و سپاه پادشاه
و تومنیان و لشکریان خان عالیجاه آگاه شدند و سراسیمه گشته فوجی از ایشان بخیال عبور از آن آب برهنه شده و بقیه در [illegible]
اما نهنگان دریای هیجا یعنی دولتخواهان پادشاه مظفر لوا ایشان را فرصت نداده کشتی را بالا کشیده از آب بگذرانیدند [illegible]
بر اسبان برهنه سوار گشته فوج فوج بر روی آب روان شدند چنانچه آن جماعت از مخالفان که در کشتی بودند اصلا متوجه اشتغال [illegible]
قتال نتوانستند گشت پیش از آنکه خار لوخاج بخشی بطریقه قرب یکی از اولاد امرای مغول را بدست آورده بکشت و بسبب این حرکت
مغولان در استیصال آن زمره بیشتر از پیشتر سعی نمودند و اکثر نوکران اوزون حسن بلای قتل ممتحن شدند چنانچه از قرب هشتاد نفر
مرد دلاور زیاده از پنج شش کس نجات نیافتند و این خبر باوزون حسن رسیده در ساعت از ظاهر مرغینان کوچ کرده روی [illegible]
اندجان آورد و ناصر بیک که بحکم جهانگیر میرزا والی آنخطه بود چون کیفیت این حالات را بشنود و دانست که بنای دولت آن جماعت

از تار عنکبوت بی بنیادتر است و اساس شوکت پادشاه سلیمان حشمت از سد اسکندر استوارتر لاجرم شعار عبودیت آنحضرت
ظاهر گردانیده قلعه اندجان را مضبوط ساخت و قاصدی جهت اعلام آنحال بدرگاه عالم پناه فرستاد و این خبر بمخالفان رسیده
اوزون حسن بطرف اخسی در حرکت آمد و سلطان احمد تنبل بصوب اوش که الکای او بود کوچ نمود و میرزا جهانگیر نیز همانجانب
روان شد و بعد از وصول ایلچی ناصر بیک بسریر سپهر اشتباه پادشاه عالیجاه صباحی که جمشید بیضا علم یعنی خورشید انجم حشم
از افق شرقی متوجه دیار غرب گردید از مرغینان عنان گران بجانب اندجان انعطاف داده بهنگام نماز پیشین بمقصد رسید و ناصر بیک
و اولاد عظام او دوست بیک و میرم بیک بلوازم استقبال استعجال نموده از مراسم نیاز و نثار دقیقه نامرعی نگذاشتند و باصناف
الطاف و اعطاف اختصاص یافته فرق افتخار [illegible] باوج سموات افراشتند و دار الملک ولایت فرغانه که مدتی از تحت تصرف
پادشاه فرزانه بیرون رفته بود بار دیگر در حوزه دیوان آنحضرت قرار گرفت و این فتح مبین در ذوالقعده سنه اربع و تسعمایه از هجرت
خاتم النبیین صورت تیسر پذیرفت تا سلطان احمد تنبل که همعنان میرزا جهانگیر عازم اوش گشته بود و چون بدان حدود رسید مردم
[illegible] باغ هجوم کرده ایشان را بقلعه نگذاشتند لاجرم خایب و خاسر مراجعت کرده بحصار اوزکند در آمد و اوزون حسن خود را بقلعه
اخسی مضبوط گردانیده و پادشاه مظفر لوا لشکر بر آنجا کشید و اوزون حسن از مقاومت با خسرو دشمن شکن عاجز شده بوسیله امرای
تمهن امان طلبیده و التماس او شرف اجابت یافته با مفاتیح قلعه بملازمت شتافت و پادشاه چند روز در اخسی توقف نموده مهمات
آن قصبه و قصبه کاشان را بسر انجام اقران داده و امرای مغول را بشمول انعام و احسان رخصت انصراف ارزانی داشت آنگاه قاسم
عجب را بداروغگی اخسی نصب گردانید ع ظفر همعنان نصرت ازلی روان و علم نهضت بصوب اندجان برافراشت و اوزون حسن
رخصت یافته با کوچ و متعلقان بجانب حصار شادمان توجه کرده اکثر نوکران بموجب این بیت که ب ز بیدولت گریزان باش
چون تیر + وطن در کوی صاحبدولتان گیر عمل نموده از وی جدا گشتند و بموکب عالی پادشاهی پیوستند بعد از آن زمره امرا
و ایلچیان بعرض پادشاه جهانیان رسانیدند که مردمی که در این قرات خواجه مولانا قاضی را بتیغ بیداد گذرانیده و اندوه اموال
و جهات مخصوصان پادشاه را عرصه نهب و تاراج گردانیده اند همین جماعت حرام نمک اند و ایشان تا غایت بهر کس که [illegible]
سر رشته وفای عهد را با نامل غدر گسیخته اند و بهنگام مجال پای عدم مروت در راه مکر نهاده [illegible] ایشان چشم اخلاص

داشتن خلاف اولوا الالباب و در زمین دل ایشان تخم اختصاص کاشتن منافی شیوه اصحاب رای بیت ز دهقان جهاندیده چشم بهی
داشتن * تخم و خاک در دیده انباشتن * اکنون اگر پادشاه رعایت عهد و پیمان نموده رخصت نفرمایند که این طایفه را قتل
و غارت نمایند مناسب آنست که فرمان واجب الاذعان از جهات خود در تصرف هر کس هر چه باشد بستانند و بر این موجب حکم شده
مغولان که کیفیت قضیه وقوف یافتند کرت دیگر سالک طریق غوایت گشته از منزل رباط که باطراف اوزکند شتافته و قاصدی
نزد تنبل فرستاده او را از تیقن و عصیان خود خبر دادند و پادشاه سعادت انتما بعد از تخلف آن جمع بی سر و پا باستصواب اعاظم امرا
متوجه مغولان رسید سلطان احمد تنبل پیش ایشان پیوست و روز دیگر آن دو لشکر در کنار آب بیکدیگر رسیده نایره حرب و ضرب التهاب
یافت و بتقدیر حق عز و جل سلطان احمد تنبل غلبه کرده امیر قاسم قوچین و علی دوست طغای و ابراهیم ساروی و ویس لاغری
و سید قرا و چهار پنج نفر دیگر از اینچکیان و امرا از آن معرکه بلطایف الحیل بیرون آمدند و سایر امرا اسیر سرپنجه تقدیر شدند از آن
و علی درویش و میرم لاغری و امیر توحه و طغای بیک و محمد دوست علی دوست و میر شاه قوچین و میرم دیوان داخل گرفتاران
بودند و سلطان احمد تنبل بوقوع این امر مستظهر و مغرور شده در خدمت جهانگیر میرزا بنواحی اندجان رفت و در اثنایی که اتصال آن
بر پشته حصن و از آنجا تا شهر یک فرسخ مسافت بیش نیست فرود آمده دیگر بار صف پیکار آراسته و در دامنه حصن آغاز طیش کرده
بخیال جدال جولان نموده و دلیران اندجان بقصد قطع رشته جان دشمنان از کوچه باغهای محلات بیرون شهر بفضای
صحرا افراشیدند و بیگانه را اگذاشتند که نزدیک بدار الملک بلا دغدغه آیند و تنبل قرب یکماه در آن نواحی بود و از امرا او حیدر میرم
لاغری را از صف حیات بری ساخته لوای توجه بجانب اوش برافراخت و حال آنکه در اوش یکی از نوکران ابراهیم ساروی ولد
بود و آن شخص پس از استماع خبر توجه مخالفان در استحکام قلعه سعی و اهتمام نموده و پادشاه عالیجاه بعد از اجتماع سپاه شوکت دستگاه
در سحرگاه محرم الحرام سنه خمس و تسعمائه از اندجان سفر کرده چهارباغ حافظ بیک از فر مقدم کرم غیرت فزای گلستان ارم
گشت یکروز در آنجا اتفاق توقف افتاده و قلب و برانغار و جوانغار جنود نصرت شعار و دلیران پیشه کارزار استحکام تمام یافته
اعلام ظفر اعلام بصوب اوش نهضت فرمود و بعد از قطع چند منزل خبر بگوش سعادت هوش رسید که مخالفان کینه
کوشش در ظاهر اوش اقامت ننموده آهنگ رباط سرهنگ کرده اند و پادشاه وافر هوش با بهادران جوشن پوش

زرقیت

از قریه لات که در حدود اوش واقعست عنان یکتاز مشیت انعطاف داده در اثنای راه بوضوح پیوست که ارباب طغیان عازم
اندجان گشته اند و رایات نصرت نشان بنواحی اوزکند شتافته چربک منصور در آن حدود دیدند خار بندی آنگاه پادشاه
تا مجوی رو بتسخیر قلعه ماده آورده و آن حصاریست ابنای بیت متانت و استواری مشهور و بکمال مناعت و محکمی بر السنه و افواه مذکور
طایر وهم تیز پر از عروج بر برج بس عاجز و کمند خیال بر ایوان از وصول بکنگره فصیلش قاصر مرغان هوای فضایش با نسر
طایر همراز و ماهیان خندق عمیقش با گاو زمین دمساز بیت حصاری در بلندی رشک افلاک * به پستی بیش در خط خاک
زبان کنگرش همراز انجم * در و قاصر کمند وهم مردم * و در آن ایام برادر خرد سلطان احمد تنبل که موسوم بود به خلیل با قرب دویست
پنجاه نفر از مردمان بد عدیل در آن قلعه اقامت داشت و از اسباب حصارداری آنچه ضرور بود فراهم آورده بود و القصه چون علام
قلعه ماده مضرب خیام سپاه جنگجو گشت حصاریان از بالای برج و باره آغاز تیر و سنگ کردند و دلیران لشکر ظفر اثر سپر و جوشن بر سر
کشیده رو به خندق و خاک ریز آوردند و از اینجانب سفیر تیر چون دعای مستجاب میل بعالم بالا نمود و از آنجانب سنگ مرگ
آهنگ بسان کار مخالفان پادشاه فیروز جنگ روی به نشیب آورده معنی القارعة ما القارعة بیان فرمود علی بلال و جمعی
دیگر از ابطال رجال بزخم سنگ پایمال طارقه اجل گشته و طایفه از مردم حصار نیز صندوق سینه هدف تیر تقدیر کرده از سر جان
درگذشتند متوجه تسخیر حصار فیروزه کار گردون بود تا وقتی که نظارگیان انجم از پس پرده ازرق فام حال آن معرکه را مشاهده نمودند
نایره محاربه و محاصره التهاب داشت و در روز دیگر خلیل و متابعان بدیده بصیرت آثار عجز و انکسار بر وجنات روزگار خود
دیده امان طلبیدند و پادشاه درست پیمان بر شکستگی ایشان ترحم فرموده از سر ریختن خون محصوران در گذشت تا خلیل را با قرب
هشتاد نفر از مردم شجاعت اثر در عوض از خدام موکب ظفر پیکر که مخالفان مقید داشته بودند کرده مصحوب جمعی از معتمدان باندجان
فرستاد تا باحتیاط نگاه دارند آنگاه ابلوتوبه که قریه ایست از قرای اوش مضرب خیام عساکر پر خروش گشت و سلطان احمد
تنبل که بصوب اندجان رفته بود قصد نمود که شبی بطریق دزدان نردبان بر فصیل شهر نهاده بکمند حیله بر آن بلده در آید
و اندجانیان از اندیشه خامش وقوف یافته بپای مخالفت پیش آمدند و تنبل قرین یاس و حرمان از اندجان بازگشته بمنزل
آب خان را که از ارامنی قرای رباط سرهنگ است معسکر ساخت و آب خان در یکفرسخی لشکرگاه پادشاه عالیجاه بود و مدت

چهل روز آن دو سپاه در برابر یکدیگر نشسته از هیچ طرف کسی میل جولان در میدان مردان نکرد مگر آنکه گاهی سپاهیان که بطلب
و کاه تردد می کردند بهم باز میخوردند و دست باستعمال اسباب قتال می بردند و در روز رسیدی بیک طغای در مثل این معرکه بدست
مردم تنبل گرفتار شده و غیر از او کسی را از اینچی نرسیده و در آن منزل امیر سلطان احمد قراول که پدر قوچ بیک بود و بعد از فوت
میرزا بایسنغر با برادران و کوچ و متعلقان از قرکین متوجه اردوی ظفر قرین گشته بود بعز بساط بوسی استسعاد یافت و مقارن
آنحال امیر قنبر علی که جهت عرض مرض باوش رفته بود باز آمده و پشت استظهار شاه و سپاه بوصول این دو امیر شجاعت پناه قوی شده
صباحی که خورشید خاوری بقصد تعرض سواکب کواکب آهنگ سپهر نیلوفری کرد علم ظفر شیم آن آفتاب آسمانی سروری روی توجه
بصوب معسکر مخالفان آورده جهانگیر میرزا و تنبل از ارتکاب جنگ و جدال اجتناب نموده در غایت استعجال کوچ فرمودند
چنانچه بعضی از خیام و پرتل ایشان بتصرف جنود نصرت نشان درآمده و لشکرگاه آن جمع پریشان از فر نزول پادشاه عالمیان
رونق ریاض رضوان یافته در همانشب خبر رسید که میرزا جهانگیر و تنبل در قریه جومان که از آن موضع سه فرسخ بطرف اندجان
بود منزل گزیده روز دیگر که خورشید خاور علم ظفر پیکر از افق مشرق برافراخت و بضرب تیغ زر اندود سواکب کواکب را منهزم
ساخته صدای فتح و فیروزی در عالم انداخت بیت صبح که زد خسرو انجم حشم * بر افق طارم خضرا علم * کرد برون تیغ ظفر از نیام
گشت روان جانب خیل ظلام * پادشاه عالم پناه متوجه تعبیه سپاه ظفر دستگاه شده و در برانغار علی دوست طغای و توابع
او را که شیران بیشه کشورگشای بودند مقرر ساخت و در جوانغار رایت شجاعت ابراهیم ساروی و ویس لاغری و سیدی قرا و محمد علی مبشر
و کچک بیک برادر کلان شرخواجه کلان بیک برافراخت قراول آن لشکر بهرام اثر امیر قنبر علی بود و او بازمره از نهنگان بحر کین آن
خطیر را اختیار نموده همچنان لوای ظفر پیرای پادشاه کشورگشا از افق قلب طلوع کرده و امیر قاسم قوچین با فوجی از بهادران پرخشم
و کین در ظلال آن رایت اقبال آیین روی باستیصال اعدا آورد و سنجق خورشید آیین بدین ترتیب و نسق بجانب اهل خلاف روان شده
ایشان نیز صف قتال بیاراستند و استقبال سپاه ظفر مآل نموده در میان شرق و جنوب قریه جومان بموضعی که ساغانام
داشت آن دو لشکر بیکدیگر رسیدند و سمند جلادت بمهمیز ستیز تیز کرده از ضرب تیغ و تیر و زخم نیزه و شمشیر مشکهای خون در آن
صحرا سرنگون گردانیدند کچک بیک از جوانغار بر برانغار اعدا تاخت و نواحی قریه جومان را رنگین ساخت محمد علی مبشر نیز متعاقب

کچک بیک

کچک بیک حمله آورده و بنوک سنان نقش وجود جمعی را از صحیفه هستی بسترده بهادران سپاه میرزا جهانگیر و تنبل نیز بقدر مقدور
در لوازم کوشش و خونریزی کوشیده و گرد نبرد باوج فلک اثیر گردون سانیده و خورشید را تیره گردانیدند اما بمقتضای اقبال دلیران کوکب
بابری را بخطاب ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح اختصاص بخشید و بقدر آمال کوکب طالع آن مهر سپهر سروری را باوج ظفر و برتری بالا برده
بر اعدا غالب گردید میرزا جهانگیر و تنبل در غایت اضطرار قرار بر فرار اختیار کردند و بسیاری از سپاهیان ایشان گرفتار گشته سر
بدار القرار آوردند و در آن روز قریه جومان از فر نزول پادشاه کامران در دلربایی بر عارض خوبان تفوق نموده و لوای حضرت
کشورگشایی از آنجا باندجان شتافته روزی چند که باوزکند رفته بود و بعد از ترتیب امور آن سو آنگاه پادشاه اسلام پناه باستصواب
امرای عالیجاه و تفحص مخالفان را مطمح نظر ظفر اثر ساخته بموضع رباطک که در نواحی توشان واقع است خرامید و طرح
قشلاق انداخته چریک منصور را بتاخت مواضع مخالفان مامور گردانید و اعدا از مقاومت سپاه ظفر لوا عاجز شده در آن
محل امیر قنبر علی که بحسب یراق و لشکر بر سایر امرا رتبه تفوق داشت بمبالغه تمام طلب رخصت کرده روی توجه بصوب خجند که الکاء او
بود آورده و بعضی دیگر از امرا و لشکریان بتقلید قنبر علی میل بخانه‌های خود نموده نوابگاه عالیجاه پادشاه نیز باندجان بازگشته چند روزی
بفراغت بوده و در خلال این احوال سلطان احمد تنبل چند نوبت باستان سلطان محمود خان ایلچیان فرستاده مدد طلبید
و بیک تلبه که برادر بزرگتر تنبل بود و در سلک نوسینه خانه منصب حجابت داشت و احمد بیک که قرابت مشار الیه و ولد سلطان محمد خان بکم
بود اغوا نموده سلطان را بر آن آوردند که سلطان محمد و احمد بیک را با پنج شش هزار مغول تیغ گذار بکومک تنبل تعیین کرده ایشان
اراده ارمک کاشان شتافته علم محاصره و محاربه برافراختند و این خبر باندجان رسید پادشاه جهانیان در وقت زمستان
که از شدت برودت در میان زمین و آسمان قطرات باران لبان لاله خان منجمد میگشت و مرغ آبی اگر توانستی خود را بر مرغ
کباب در یک سیخ کشیده از سر تاج جان در میگذشت بصوب کاشان نهضت نموده و یکشب فرس سرما و تعب طی مسافت نموده
صباح در اخسی نزول فرمود و در آن منزل اندک آسایشی کرده روی بصوب کاشان آورده و چون فروغ رایت نصرت نشان
پرتو وصول بر یکفرسخی آن بلده انداخت خبر رسید که سپاه مغول بر توجه موکب پادشاهی وقوف یافته اند دهشان مراجعت
بصوب ولایت خود نموده اما تنبل در روزی که بر محاصره کاشان و نهضت پادشاه کامران از اندجان مطلع شد از یکی بوالک

محل قرارش بود هراتیان بصوب کاشان ایلغار کرده روزی بین الصلوتین نزدیک باردوی پادشاه خافقین رسیده
چون معلوم نمود که حال چیست دران معسکر کیتی متحیر شد زیرا که گمان نمی برد که با وجود شدت سرمای دی و صعوبت زمستان
و جنگلهای وی که پادشاه عالیجاه آن مسافت بدین سرعت طی توانند نمود و چون چشم مبارک پادشاه بر جنبل افتاد امرا و ارکان را
طلبید بزبان الهام بیان راند که این غنیم را پروردگار کریم بدینجا رسانیده و فی الحال بروی باید تاخت و مهم او را بر نهج دلخواه باید
ساخت و بسبب لاغری و بعضی امرا عرض کردند که روز بیگاه است انشاء الله تعالی صباح رایت قتال برافرازیم و در استیصال ایشان
اقبال احد الحال سعی و اهتمام ظاهر سازیم و پادشاه سخن آن زمره نیکخواه را بسمع قبول راه داده همان شب جنبل بصوب قلعه ازخیان
گریخت و روز دیگر پادشاه شجاعت سیر او را تعاقب فرموده در کمتر مدتی ازخیان بمنزل غزنه مکان را معسکر گردانید و قرب چهل روز
محل نصب سرادقات پادشاهی بود و جنبل در ازخیان ثبات قدم نموده ابواب مسالمت بر روی روزگار خود بگشود و در آن اثنا
سید یوسف که مقدم مردم قجم بود بواسطه وفور خیل و حشم و کثرت دینار و درهم از مرتبه کلانتری آن قوم پای برتر نهاده و داعیه ایالت
و سروری داشت قاصدی نزد جنبل فرستاده او را بسلوک طریق موافقت و حرکت بجانب ازخیان نوید داد و پادشاه باوجود
وداد او براین مراسلات اطلاع یافته متوجه منزل سید یوسف گشت تا او را از امداد جنبل مانع آید و از کمتر مدتی ازخیان تا شب در میان جیش
حازان رفته خاطر انور متوجه تسخیر انحصار شد اما قبل از آنکه آن مهم سامان یابد سلطان احمد جنبل در خدمت میرزا جهانگیر با تقلید آمده
و پادشاه بترتیب اسباب قلعه گیری فرمان داده و در آن اثنا علی دوست و قنبر علی سلاح که کاخ جثه ایشان از خاک غدر بآب نفاق تخمیر
یافته بود بخلاف رضای پادشاه مظفر لوا قاصدان بقلعه فرستاده سخن مصالحه در میان انداختند و میرزا جهانگیر و جنبل از ایشان
ممنون گشته بترتیب مقدمات آن مهم پرداختند و چون پرتو شعور پادشاه مؤید منصور بر تدبیر آن دو امیر افتاد باطنا انکاری نموده بر حسب ظاهر
ملتمس ایشان را بشرف اجابت داد زیرا که علی دوست و قنبر علی اقتدار اعتبار و اقتدار یافته بودند که در زمان پادشاه بر اقبول مقتضای
رای ایشان ضرورت بود و قواعد مصالحه براین نهج موکد شد که از آب خجند تا اخسی متعلق بجهانگیر میرزا باشد و ولایت اندجان
با توابع و مضافات مخصوص بدیوان پادشاه خجسته صفات گردد و جنبل و اتباع او کوچهای خود را از اندر کند بیرون آورده
اکثر الکایات را نیز بتصرف پادشاه کامیاب گذارند و بعد از فراغ مهمات فرغانه و استمالت خویش و بیگانه هر دو برادر بموافقت

یکدیگر لشکر بسمرقند کشند و هرگاه آن بلده فردوس مانند را تسخیر نمایند پادشاه کشورگشا آنجا بر سریر خلافت متمکن گشته تمامی ولایت
فرغانه را بمیرزا جهانگیر مسلم دارد و آنگاه میرزا جهانگیر و جنبل از قلعه بیرون شتافته بشرف ملازمت پادشاه بلند محل دریافتند و باصناف
الطاف و انواع اعطاف مفتخر و مباهی گشته عنان توجه بجانب اخسی تافتند و پادشاه مانند جوهر جان بدرج قالب در آمد
و باندجان آمده خلیل برادر جنبل و سایر گرفتاران را از قید نجات داد و خلع فاخره پوشانید نزد جهانگیر میرزا فرستاد و آنحضرت
خانه ای بیک و محمد دوست علی دوست و بقیه خدام پادشاهی را که مقید داشت شرف رخصت ارزانی داشت بعد از آن علی دوست
بوفور خیل و حشم و کثرت نوکر و خدم مغرور شده علم نخوت و جبروت مرتفع گردانید و عظمت یا دو بروت او از حد در گذشته
مهمات سرکار پادشاهی را بی وقوف نواب بتفصیل میرسانید بلکه مقرب آنحضرت امیر خلیفه را بخلاف رضای پادشاه ستوده
اوصاف اجازت داد که بهر طرف خواهد توجه نماید و ابراهیم ساره و ویس لاغری را بجهتی مواخذه و مصادره نموده حکم کرد که
ایشان نیز در آستان خلافت آشیان نباشند و این معانی بر ضمیر انور بادشاه جهانبانی بغایت گران آمد اما چون زمان
مقتضی تادیب علی دوست نبود چند روزی صبر و شکیبائی فرمود بیت با صبر گشاد کار کم جوئی ٭ هر کار بصبر می گشاید مقصود گره
نهفته از خلق ٭ در خار بصبر می کشاید ذکر مخالفت محمد مزید ترخان با سلطانعلی میرزا و توجه میرزا سلطان ویس بسوی سمرقند و
بخارا در آن اوان که پادشاه عالیشان بسبب مخالفت اوزون حسن و سلطان احمد جنبل دست از خطه بلده محفوظه سمرقند
باز داشته لوای جهانگشا بصوب اندجان برافراشت سلطانعلی میرزا که انتظار چنین روزی میکشید محمد باقر ترخان را با رایات
الخطه مقهور گردانیده متوجه سمرقند گردید و چون بدار الملک آبا و اجداد او رسید زمام سرکار سلطنت را در قبضه اختیار محمد مزید ترخان
نهاده و امراء ترخانیه بمقتضی کلام معجز نظام سبحانه حیث قال عز من قائل ان الانسان لیطغی ان راه استغنی در غایت استقلال
و عظمت بر مسند حکومت قرار گرفته محمد باقر ترخان از مال و جهات بخارا و مضافات یک دینار و یکمن بار بدیوان سلطانعلی میرزا
نمیداد و محمد مزید ترخان در سمرقند تمامی امور ملکی و مالی و جزئی و کلی را از پیش خود گرفته دست سایر امرا و اچکیان را از تصرف در مهمات
سرکار سلطانی کوتاه گردانید بلکه از حاصل شهر نیز بجهت اخراجات ضروریه میرزا سلطانعلی تعیین نموده اکثر اموال و ولایات
و تومانات سمرقند را باولاد و قرابتان مسلم داشت لاجرم سلطانعلی میرزا با بعضی از اچکیان اتفاق نموده قصد محمد مزید ترخان

کرد و جناب او مبادرت نماید براین معنی اطلاع یافته همان سلطان حسین ارغون و برادر خود اوزون حسن پسر احمد و قرابر کاس و جمعی
دیگر که تابع وی بودند از شهر بیرون رفت و مقارن آن حال سلطان محمود خان محمد حسین در غلات و احمد ایالبسیاری ازخوانین
بکومک میرزا سلطان ویس که بخیال میرزا اشتهار یافته تعیین کرده بطرف سمرقند گسیل نمود و محمد مزید ترخان بر توجه خان میرزا
اطلاع شده و فرع آن صورت را از امارات دولت خود پنداشت و قاصدی جهت اظهار اخلاص و دولتخواهی ارسال نموده عرضه
داشت کرد که مناسب چنان می نماید که بسرعت هر چه تمامتر رایات ظفر پیکر سایه عنایت بر حوالی این دیار اندازند تا آنچه مطلوب نواب
کامیاب است بحصول پیوندد و خان میرزا در طی مسافت مسارعت فرموده چون بنواحی شادوار رسید محمد مزید ترخان لوازم
استقبال بجای آورده بتقبیل انامل فیاض سرافراز گردید اما امرای مغول چنانچه باید بحالش پرداختند بلکه مواخذه و مصادره
او را با خود مقرر ساختند و مهم کیفیت این اندیشه را بگوش هوش امیر محمد مزید ترخان رسانیده با تمامی سایر امرای سمرقند و متابعان
از خان میرزا جدا شد بنابران از مقام تسخیر سمرقند گذشته بییلاق رفتند و خیمه اقامت نصب کردند ناگاه سپاهی سپاه سلطانعلی میرزا
که از سمرقند بقصد ایشان ایلغار کرده بود نمودار گشت و خان میرزا و مغولان از مشاهده آن حالات که در خزانه خیال نگذرانیده
بودند سراسیمه شده هر طایفه بطرفی گریختند ذکر رفتن محمد مزید ترخان بملازمت حضرت پادشاهی و بیان بعضی دیگر واردات
احوال آن مظهر الطاف الهی چون محمد مزید ترخان از سلطانعلی میرزا خایف بود و از ملازمت خان میرزا ابواب امید بر روی
او نگشود و مغول عبد الوهاب را که سابقا در سلک خدام بنده سده مقام پادشاهی انتظام داشت بپایه سریر سلطنت مصیر فرستاد
و عرضه داشت کرد که اگر چتر فلک فرسای سایه وصول براین حدود اندازد بنده مانند دولت و اقبال کمر خدمت بر میان جان بسته
در فتح سمرقند سعی می نمایم و حلقه عبودیت حضرت سلیمان مکانی در گوش هوش کشیده بقیه ایام زندگانی در ظلال اعلام ظفر مآل
آسایم و مغول عبد الوهاب بعد از طی منازل بتقبیل انامل نواب کامیاب سرافراز شده کیفیت اخلاص و دولتخواهی امیر محمد مزید را بعرض
رسانید بنابر آن پادشاه عالیجناب عزم توجه بجانب سمرقند جزم کرده مغول را نزد یک جهانگیر میرزا باخسی فرستاد و آنحضرت را
بر تصمیم عزیمت مطلع گردانیده بسلوک طریق موافقت ترغیب نمود و مواکب کواکب مراتب پادشاهی محفوف با فواج عنایات
نامتناهی الهی در ماه ذیقعده سنه خمس و تسعمائه روی بمقصد آورد و چون حوالی مرغیان مضرب خیام عساکر نصرت نشان گشت

توجه بیک با برادران باردوی کیهان پوی رسیده بعز بساط بوسی سرافراز گردید و لوای فلک فرسای از مرغیان بابشره رفته
قریه مجن محل نزول سپاه صف شکن شده و در آن منزل قاسم بیک قوچین و علی دوست و سید قاسم با طایفه دیگر از اعاظم بدرگاه
عالم پناه رسیدند و پادشاه اسلام پناه از آنجا براه دشت خیبان طی مسافت کرده و از پل هومان گذشته در اراتیه قبه بارگاه سپهر
اشتباه برافراخت و در آن منزل این خبر شیوع یافت که شیبانی خان عنایت سبحانی محمد باقر ترخان را در نواحی قلعه دبوسی شکست داده
و روی بصوب بخارا نهاده و پادشاه عالیمقدار از اراتیه بسنگزار رفته داروغه آن موضع قلعه تسلیم نموده و امیر قنبر علی حسب الحکم در آن
حصار توقف کرده موکب پادشاهی در یورت خان منزل گزید و در آن اثنا امیر محمد مزید با بعضی از امرای سمرقند که متابع او بودند بخدمت
رسیدند و بمزید لطف و کرامت سرافراز گردیدند و پادشاه دوست نواز در باب فتح سمرقند با آنجماعت مشورت فرموده ایشان معروض
گردانیدند که زمام اختیار آن بلده محفوظه در قبضه اقتدار جناب ولایت شعار خواجه قطب الدین یحیی است و آنجناب خود را از جمله محبان
نواب کامیاب میشمارد اگر قاصدی جهت تمشیت این مهم بملازمت آن آستان هدایت آشیان رود ممکن که صورت مطلوب در آینه
مقصود چهره گشاید بنابر آن پادشاه کامران چند نوبت قاصدان سخندان جهت آن مهم خطیر نزد خواجه یحیی فرستاد و هر کرت آنحضرت
میان خوف و رجا جواب داده علم نصرت شیم از یورت خان نهضت نمود و در منزل درغم پادل شاد نزول اجلال فرموده و از آن منزل
سفرب درگاه فلک فرسا خواجه محمد علی کتابدار بهمان مهم نزد جناب هدایت شعار رفت و پیغام آورد که مناسب آنکه ما بچه رایات
نصرت آیت بر ظاهر شهر پرتو وصول اندازد و با این محب در فتح الباب کوشیده امری را که مطلوب نواب کامیاب است بمعرض وقوع
سازد و پادشاه فلک احتشام نزدیک بوقت نماز شام اندر غم متوجه سمرقند گشته و در آن حین سلطان محمود دولدای از موکب ظفر قرین جدا شده
فرار نموده بشهر رفته کیفیت آن مواضعه را بعرض نواب سلطانعلی میرزا رسانیده لاجرم صورتی که در آیینه ضمیر عکس پذیر گشته بود چهره نگشود
و در خلال این احوال ابراهیم ساره و بعضی دیگر از امرای نامجو که بشکست علی دوست بهر طرف رفته بودند یک یک و دو دو و باسعادت
و اقبال بموکب ظفر مآل پیوسته و طوطی عنایت شده و علی دوست از اجتماع دشمنان هراسان شده از نواب آستان خلافت
آشیان رخصت طلبید و مسئول او مقبول گردید با ولد خود محمد دوست بملازمت سلطان احمد جنبل شتافت و میان ایشان قواعد
دوستی سمت تمهید پذیرفته از آن پدر و پسر شرارت بنهایت سر بر زده و بعد از چندی سال علی دوست بکیفر اعمال سیئه گرفتار گشته دست

قضا بساط حیاتش در نوشت و محمد دولت به بعضی از سلاطین اوزبک التجا کرده اندک جایی یافت عاقبت از آنجا بقصد ... خود را
در خوارزم ... رسانیده آغاز اشتعال نیران فتنه و فساد نمود و جمعی از اوزبکان او را گرفته کور کردند القصه چون پادشاه
مظفر لوا اعلی دولت و محمد دولت را که بحقیقت هر دو دشمن بودند رخصت داد هوری برای اسپ با چند کس از جنود با هراس حسب الحکم بتوجه
بخارا بازگشت تا اخبار آن دیار را معلوم نماید هوری ترددی باز گشته خبر آورد که محمد خان از تسخیر بخارا خاطر فارغ گردانیده و متوجه سمرقند
گردیده بنابر آن توقف در آن مکان مصلحت ندید و مانند خورشید آسمان بجانب کش حرکت فرمود زیرا که کوچ و متعلقان جمعی از امرا
بسمرقند که بتجدید غاشیه عبودیت پادشاه صاحب ولایت بر دوش گرفته بودند در آن شهر اقامت داشتند و قرب چهارده روز در کش محل
نصب رایت گیتی فروز بود تا که خبر رسید که سلطانعلی میرزا ... سمرقند را بمحمد خان شیبانی ارزانی داشت و ملازمت آستان خانی
شتافته این حرکت را موجب ازدیاد اسباب دولت پنداشت اکنون سیاق سخن مقتضی آنست که شمه از احوال محمد خان شیبانی
در حیز بیان آید آنگاه خامه نکته گذار بشرح تتمه اخبار پادشاه کامکار زبان گشاید والاعانة والتوفیق من الله **گفتار در ذکر مجملی از مبادی**
احوال ابوالفتح محمد خان شیبانی تا زمانی که بخارا و سمرقند مسخر آن پادشاه جهانبان شد راویان فضایل نقاب و ناقلان ...
سخندان از تواتر اخبار و آثار چنان تحقیق نموده اند که محمد خان شیبانی ولد بوداق سلطان ابن ابوالخیر خان است و ابوالخیر خان از نسل
خواقین اولوس جوجی خان بوفور جاه و حشمت و مزید شوکت و عظمت امتیازی تمام داشت و مادام الحیوة در کمال دولت و اقبال رایت
سلطنت و استقلال می افراشت و چنانچه سابقا مسطور گشت سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید را بمیمنت امداد آن عالیشان فتح سمرقند
دست داده و در محلی که خاقان منصور ابوالغازی سلطان حسین میرزا از وی استمداد نموده خاطرش اتفاق افتاده و مادر محمد خان شیبانی
آق قوزی بیگم بود و تولدش در شهور سنه خمس و خمسین و ثمانمایه روی نموده هنوز آن ولد امجد در سن طفولیت بود که پدرش فوت شده بر بستر
خاک غنوده و جدش ابوالخیر خان همت بر تربیتش گماشته منصب اتالیقی او را با ... شیخ که ... بوداق سلطان نیز بود مفوض گردانید و چون
ابوالخیر خان را اجل موعود بعالم آخرت رسانید قراچین بیک که در سلک اعاظم امرای اوزبک منتظم بود محافظت حال محمد خان و برادرش
محمود سلطان را تعهد فرموده آن شاهزاده را بعد از قتل ایباق خان بر شیخ حیدر خان نزد قاسم سلطان که از جمله اعاظم سلاطین دشت
بمزید شوکت امتیاز داشت برده قاسم سلطان ایشان را به تیمور بیک که امیر الامرایش بود سپرده و مقارن آنحال ایباق خان و احمد خان

با سپاه فراوان

با سپاه فراوان متوجه تسخیر ولایات قاسم سلطان گشتند قاسم سلطان را تاب آن جنود نامعدود و قوت محاربت نبود در قلعه حاجی ترخان
تحصن نمود و ایباق خان و احمد خان آن حصن حصین را چون نگین انگشتری در میان گرفتند و محمد خان و برادرش محمود سلطان همان
قراچین و چهل نفر از ملازمان قدیمی شیبانی خود را بر سپاه مخالفان زدند و تا وقت سحر باستعمال شمشیر و تیر و نیزه و خنجر پرداخته بطرف بیرون
رفتند و چون محمد خان شیبانی داعیه جهانگیری و کشورستانی داشت بعد از واقعه مذکوره طایفه از امرا و لشکریان اوزبک با خود متفق
گردانیده در هر چند روز بر سر مراحم ولایت یکی صاحب شوکت میشد تا آنکه در حدود صبران از حاکم آنجا ابراهیمی خان ابن جانی بیک خان شکستی
فاحش یافته بجانب بخارا شتافت و عبدالعلی ترخان که در آن اوان حاکم آن بلده بود شیبانی را تعظیم نموده تحف لایقه و تبرکات رایقه
پیشکش کرده کیفیت آمدن آنجناب را بسلطان احمد میرزا عرضه داشت نمود آنحضرت چون کمال جلادت محمد خان را شنیده بود
در جواب آنکه عرضه شاهانه نوشته بود ملاقات خان اظهار اشتیاق فرمود و امیر عبدالعلی محمد خان شیبانی را بسمرقند همراه خود برده
سلطان احمد میرزا بوجه احسن با وی ملاقات کرده مراسم ضیافت و مهمان نوازی بجا آورد و شیبانی روزی چند در آن بلده فردوس
مانند بفراغت گذرانیده نوبت دیگر بسیل بخارا نمود و مصحوب عبدالعلی ترخان بدان خطه معاودت فرمود و زمان توقف او در بخارا دو سال
امتداد یافته آنگاه متوجه وطن مالوف گشت و چون ... خانی پرتو وصول بر حدود قلعه ارقوق انداخت قاضی بلچیک که بر سبیل
قاطنان آن حصار رتبه تقدم داشت غاشیه اطاعت بر دوش گرفته با کلید قلعه و فوجی از ارباب آن بقعه بخدمت شتافت و تبرکات
لایقه پیشکش کرده در سلک اصحاب اختصاص انتظام یافت و شیبانی از ارقوق بسغناق رفته آن قلعه را نیز گرفت بعد از روزی چند
قاصدی از نزد موسی میرزا که بزرگترین امرای دشت قبچاق بود رسید و از زبان موسی میرزا العرض رسانید که اگر ما بیچاره رایت خسرو آفاق
سایه وصول بر دشت قبچاق اندازد و بنده در مقام خدمتکاری ایستاده آنحضرت را بر سریر خانی نشانم و بکمال اخلاص و عبودیت
چنانچه لایق این عهد استوار من است ظاهر سازم لاجرم شیبانی خان تصمیم عزیمت نموده بصوب مقصد روان شد و چون بدشت رسید
موسی میرزا لوازم استقبال استعجال فرموده از لوازم اعزاز و تعظیم دقیقه مهمل و نامرعی نگذاشت و مقارن آنحال فرمان فرمای
دشت قبچاق برندق خان با لشکر فراوان متوجه دفع شیبانی خان گشت و چون از جانبین صورت محاربت روی نموده فروغ فتح
و فیروزی بر صفحه رایت محمد خان تافت و برندق خان بصوب منزل خود شتافت بعد از آن شیبانی خان از موسی میرزا

طلب خانوده کرده بود فرمود و موسی میرزا بنابر عدم رضای امرا از قبول محمد خان شیبانی سر باز زد و آنجناب بسغناق مراجعت نمود
و یکدو نوبت میان او و حاکم سوراق سلطان محمود ابن جانی بیک خان مقابله و مقاتله اتفاق افتاده در کرت آخر شیبانی خان مغلوب
شده عنان بصوب منقشلاق انعطاف داد و از منقشلاق براه خوارزم روانه شد امیر ناصرالدین عبدالخالق فیروزشاه که از قبل خاقان
منصور والی آن ولایت بود ساوری و پیشکش مرتب داشته در طریق خدمتکاری مسلوک نمود و شیبانی از خوارزم بقراکول و از قراکول
بجانب بخارا شتافته امیر عبدالعلی ترخان بدستور نوبت اول شرایط اخلاص و مراسم اختصاص بجای آورده آنجناب را مصحوب خویش
بسمرقند برد و سلطان احمد میرزا مقدم خانی را موجب ازدیاد اسباب جهانبانی دانسته ابواب انعام و احسان بر روی روزگارش
مفتوح گردانید و عزیمت تسخیر مغولستان کرده همعنان آن خان گیتی ستان متوجه تاشکنت گردید بعد از وصول بحوالی شاهرخیه شیبانی خان
که هراول سپاه سمرقند بود از میرزا سلطان احمد متوهم شده بصوب تاشکنت گریخت و با سلطان محمود خان ملاقات نموده در دامن
دولت او آویخت لاجرم سلطان احمد میرزا ویران شده عنان یکران بصوب سمرقند تاخت و شیبانی خان اندک زمانی در تاشکنت
بوده و از آنجا بقلعه ارقوق شتافت و قلاع آنحدود را استحکام داده بسغناق رفت بعد از آن یک دو نوبت برندق خان با ...
شمره از سرداران سغناق و بعضی دیگر از قلاع و بقاع ترکستان لشکر کشیده قاصد استیصال نهال اقبال شیبانی خان گشت اما
چون مقدر چنان بود که شیبانی خان چندگاه فرمانفرمای بلاد ماوراءالنهر و خراسان گردد مطلوب برندق خان بحصول نه پیوست و شیبانی خان
فرصت یافته عزم فتح خوارزم کرد چه در آنوقت حاکم خوارزم امیر عبدالخالق فیروزشاه بدرگاه خاقان عالیجاه رفته بود و یکی از ملازمان
خود را در خوارزم گذاشته و چون شیبانی خان بنواحی آن بلده رسیده روزی چند لوازم محاصره بتقدیم رسانید خبر قرب وصول
امیر عبدالخالق و امیر محمد ولی بیک و امیر بهبود که بفرمان خاقان منصور متوجه کومک خوارزمیان بودند شنوده و از آنجا کوچ کرده
حصار بولدم رفت و بالآخره القلعه صلح نموده و اندک پیشکشی اخذ فرموده متوجه شهر وزیر شد و در نواحی آن بلده با سپاهی که از خراسان
آمده بودند یکدو روز در مقام مقابله و مقاتله ثبات قدم نموده اما کاری از پیش نتوانست برد و از آنجا بادواق راه استراباد پیش
گرفت و بعضی از حدود آن ولایت را تاخته بصوب قلعه ترساک که در تصرف ملازمانش بود رایت توجه برافراخت بعد از آن ...
سلطان محمود خان باز از ... بین الجانبین قواعد اتحاد استحکام یافت و سلطان محمود خان اترار را بتصرف شیبانی خان باز گذاشت

بنفس نفیس

بنفس نفیس عنان بصوب تاشکنت تافت و مقارن آنحال مردم صبران بهواخواهی شیبانی خان قل محمد ترخان و قوچین محمد
مزید ترخان را که داروغه ایشان بود غدر خواسته کلید شهر و قلعه نزد محمود سلطان فرستادند و آنجناب بحصار صبران در آمده
مردم تمامی بلاد ترکستان دل بر متابعت آن دو برادر نهادند اما هم در آن اوان برندق خان باغوای امیر محمد مزید ترخان لشکر
بصبران کشید و ساکنان صبران مانند صبران عنان شکیبائی از دست داده و بیکناگاه جمعی کثیر از کلانتران ایشان هجوم نموده
سلطان را دستگیر کردند و قلعه را به برندق خان داده محمود سلطان را بقاسم سلطان که معتبرترین سلاطین آن زمان بود سپردند
و قاسم سلطان او را مقید گردانیده مصحوب جمعی از مردم معتمد بصوب حصار سوراق ارسال داشت و محمود سلطان شبی فرصت یافته
بگریخت و خود را بالکوزنانی رسانیده جهت اعلام آنحال قاصدی نزد برادر فرستاد و شیبانی خان بدان کوه رفته با برادر ملاقات
کرده آخوین همعنان یکدیگر باترار شتافتند و هم در آن اوان برندق خان و امیر محمد مزید ترخان باترار را خراب ساختند و شیبانی خان
در حصار اترار متحصن شده و چند شبانه روز میان محصوران و لشکر دشت ابواب مقاتله مفتوح بوده عاقبت بجهة کومکی که از جانب
سلطان محمود خان باترار رسید برندق خان بصلح راضی گردید و از ظاهر اترار کوچ کرده روی بدیار خود آورد ع بشهر خود رودم
شهریار خود باشم ۰ و بعد از آنکه گلزار ولایت اترار از خار و خاشاک سپاه برندق خان پیراسته شد شیبانی خان بجانب ... که
... محمد مزید ترخان بود لشکر کشید و امیر محمد مزید موکب خانی را استقبال نموده بر دست محمود سلطان گرفتار گشت و او را باترار
برده محبوس گردانیدند و سلطان محمود خان از اینحال وقوف یافته باترار شتافت و امیر محمد مزید را از شیبانی خان ستانده جهت
خواستگاری دختر میرزا سلطان احمد بسمرقند فرستاد **ذکر توجه شیبانی بسمرقند و بخارا و مفتوح شدن آن دو بلده بنابر مشیت**
ایزد سبحانه و تعالی در سنه خمس و تسعمایه که اخبار مخالفت اولاد سلطان محمود میرزا و پریشانی احوال اهالی سمرقند و بخارا بگوش
محمد خان شیبانی رسید طمع در تسخیر بلاد ماوراءالنهر کرده با فوجی از ابطال دهر و سپاهی سراسر خشم و قهر عنان یکران بدانجانب
منعطف گردانید سلطانعلی میرزا چون طاقت جنگ صحرا نداشت در شهر متحصن شده همت بر استحکام برج و باره گماشت و شیبانی
در ظاهر سمرقند قبه خیمه و خرگاه بلند ساخته قرب ده روز تمکن ورزید آنگاه با جمعی دلیران آزاده نزدیک بدروازه شیخ زاده رفته در کمین
گاهی خزید و فوجی از اصحاب ... را پیشتر فرستاد و از سمرقند طایفه از اهل نجدت و تاب پس از سپاهی و عوام الناس بیرون شتافتند

و بر اوزبکان حمله کردند و ایشان از میدان بضرب تیغ آغاز گریز نمودند و سمرقندیان را از کوچه باغها بفضای صحرا کشیدند بعد از آن
بهادران موکب شیبانی خان از کمینگاه بیرون آمده بر مخالفان تاختند و هم بسیاری از ایشان را حسب المدعا ساختند و شیبانی خان
چون الحاح را کبر رانیدند و مراسم قتل و نهب در دروازه شیخ زاده بتقدیم رسانید بطرف دروازه چهار راه شتافت و در انتقام
نیز بلوازم جنگ و ستیز پرداخته بر اهل سمرقند ظفر یافت و مظفر و منصور عنان بصوب اردوی خود تافت مقارن این حال امیر محمد صالح
والد امیر نور سعید ملکوت مدار که دو ماه خان رسید و پس از ادراک سعادت بساط بوسی بعرض رسانید که حاکم بخارا محمد باقی ترخان قریب ده هزار
سوار و پیاده مجتمع ساخته بصلح امداد سلطانعلی میرزا رایت نهضت بدانجانب افراخته بنابر آن محمد خان از ظاهر سمرقند کوچ کرده
روی بطرف معسکر امیر محمد باقی آورده و در نواحی قلعه دبوسی بین الجانبین حرب صعب وقوع یافت و عنایت حضرت قدوسی شیبانی خان را
بفتح و ظفر مخصوص کرد و امیر محمد باقی از گردش چرخ آبنوسی منهزم بحصار دبوسی در آمد و اوزبکان غنیمت فراوان گرفته محمد خان متوجه
بخارا گشت و بعد از وصول آغاز محاصره و محاربه نمود بخاراییان سه روز شهر را نگاه داشته روز چهارم مولانا محمد علی قاضی خواجگی
با پیشکش و ساوری بیرون فرستادند و باظهار اطاعت و انقیاد زبان گشوده امان طلبیدند و شفاعت جناب مولوی عز قبول یافته
شیبانی خان از سر انتقام بخاراییان در گذشت سادات و قضاه و علما و موالی و اشراف و اهالی از شهر بیرون شتافته و بشرف دستبوس
استسعاد یافته فتح میسر گشت و محمد خان منصب کرت آن بلده را بامیر محمد صالح تفویض کرده روی توجه بسمرقند آورد و پس از وصول
بقریه باکند قاصد امیر محمد صالح از بخارا رسید و عرضه داشتی رسانید مضمون آنکه امیر محمد باقی از قلعه دبوسی بقرشی شتافته و عظمای بخارا
رسل و رسایل بقرشی فرستاده او را بتسلیم شهر و قلعه نوید داده اند لاجرم متوجه این صوب شده با قرای حالا حاکم است شیبانی خان
بعد از استماع این خبر عنان مراجعت بجانب بخارا منعطف گردانید و امیر باقی که نزدیک بدان نواحی رسیده بود بطرف قرشی باز گردید
و خان شیبانی ظاهر شهر را مرکز اعلام ظفر اعلام ساخته حکم فرمود که لشکریان تمامی اموال و جهات آن ولایت را عرضه نهب و تاراج گردانند
لاجرم اوزبکان باشتعال نیران ظلم و بیداد اشتغال نموده دود از دودمان برآوردند و فغان عدوان باوج آسمان رسانیدند و اکثر
بخاراییان را تالان کردند پس شیبانی خان بتخریب شهر بند بخارا فرمان داد و زمام حکومت آن خطه را در قبضه اقتدار برادر خود محمود سلطان
نهاد و آنگاه کمند همت بلند بر کنگره تسخیر سمرقند افکنده بازمره از سلاطین و امرای شجاعت آثار و فرقه از سپاه اوزبک و مغولان متهور لشکر

آن بلده خطیره

آن بلده فاخره خرامیده و شهر را مرکز وار در میان گرفته قبه خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه با ایوان کیوان رسانید و چون مبدا نهضت که
تسخیر سمرقند بجنگ است بنابر آن مهم را بمکر و حیله و تزویر نهاد و در خلال آن احوال زهره بیگی آغا مادر سلطانعلی میرزا
بسبب قلت عقل و خرد و کثرت بوصال شوهری مجدد و قاصدی پنهان نزد خان شیبانی فرستاده و بزبان محبت و اتحاد پیغام
داد که اگر حضرت خان قبول نماید که این ضعیفه را بعقد ازدواج در آورد من کمر خدمت بر میان جان بسته دروازه سمرقند را بگشایم
و پسر خود میرزا سلطانعلی را بملازمت آنحضرت ارسال می نمایم مقرر آنکه هرگاه سایر ولایات را بحیز تسخیر در آورند سمرقند را بالسلطنه بمیرزا
مسلم دارند شیبانی خان ازین سخنان دانست که عنقریب عروس فتح و ظفر در آغوش او خواهد آرامید و وصال معشوق سمرقند او را
بسهولت میسر خواهد گردید و مکاتبت شوق انگیز نزد زهره بیگی آغا فرستاده او را بمواعید دلفریب مغرور گردانید تا آغاز اغوا نموده میرزا
سلطانعلی را از مقام مخالفت شیبانی خان درگذرانید و حال آنکه در آن اوان میرزا سلطانعلی گمان برده بود که عالیجاه ولایت انتما
خواجه قطب الدین یحیی خاطر بر آن قرار داده اند که حضرت پادشاهی را بسمرقند در آورده بر مسند سروری نشانند و در خلال صدمات آنحضرت
سوختگان آن مملکت از تاب آفتاب حوادث برهانند لاجرم بعد از افسانه و افسون که از والده شنوده عزیمت ملاقات خان شیبانی را
تصمیم فرموده و کیفیت این قیل و قال و توهم میرزا سلطانعلی از خدام خواجه هدایت خصال بعرض شیبانی خان رسیده و سید جلال الدین
حامد بخاری را با مشافهات نصیحت آمیز و مراسلات عنایت انگیز بشهر فرستاده به هر نوع تواند خواجه قطب الدین یحیی را ملتبس
کرده اند و میرزا سلطانعلی را بالعنایت رعایت امیدوار ساخته بدرگاه سپهر اقتدار رساند و جناب سیادت مآب بخت با عالیجاه هدایت
ایاب ملاقات فرموده هر چند سعی نموده که آنحضرت بجانب شیبانی خان میل فرماید بجایی نرسید آنگاه در خلوت خود را بملازمت سلطانعلی میرزا
رسانیده عرض کرد که حضرت خان می فرماید که درین ایام که ظاهر سمرقند مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت کیفیت استیلاء خواجگی
بر امور ملکی و مالی اخوان الما و عدم اختیار تو در مهمات شهریاری بوضوح انجامید و همت عالی نهمت متوجه فراغ بال و رفاه حال تو گردید
لاجرم مناسب حال چنان می نماید که ابواب مخالفت مسدود گردانیده از شاهراه موافقت بدرگاه عالم پناه آیی تا در سلک اولاد صلبی
انتظام یافته در سایه مرحمت و عاطفت پدر دریغ فراغت فرمایی و آن شهزاده ساده دل بااین سخنان واهی مغرور و مسرور گشته از جناب
سیادت پناهی قبول نمود که بهنگام مجال باقدام اخلاص از سمرقند بیرون شتافته غاشیه متابعت خان شیبانی بر دوش اندازد

در تقبیل انامل جهانبانی اقدام نموده سر مفاخرت برافرازد آنگاه جناب سیادت پناه از عالیجناب هدایت دستگاه رخصت یافته بملازمت
شیبانی خان بازگشت و آنچه گفته بود و شنوده معروض داشت و سلطانعلی میرزا بعد از رفتن جناب سیادت شعار دو سه روز در روز جمعه
خواجه قطب الدین یحیی و اکابر سمرقند در مسجد جامع باداء نماز اشتغال داشتند با طایفه از مخصوصان از دروازه چهار راه بیرون رفته
عنان یکران بصوب معسکر شیبانی خان که در باغ میدان بود انعطاف داد ع مرغ چون اجل آید سوی صیاد رود و چون ببارگاه
سپهر اشتباه در آمد بملاحظه توره چنگیز خانی زانو زده خان شیبانی او را دریافت و اظهار عطوفت و مهربانی فرموده شاهزاده را در آغوش
کشیده و حکم شد که آنجناب در جوار محمد تیمور سلطان منزل اختیار نماید و در حرکت و سکون تابع بوده از جاده موافقت تجاوز ننماید اما
خواجه قطب الدین چون بر فرار سلطانعلی میرزا اطلاع یافت پای مبارک در رکاب آورده بمیان شهر شتافت و مردم را بر محافظت
برج و باره و استحکام فصیل و دروازه تحریص و ترغیب فرموده اما امرا مانند ابراهیم خانی و جبه توصین و سلطان حسین ارغون و عبد الوهاب
مغاول و غیرهم مایل بملازمت شیبانی خان شده هیچ آفریده سخنان خواجه یحیی را بسمع قبول نشنود لاجرم خواجه خجسته شیم تابع اقتضای
زمانه شده باتفاق خویش و بیگانه متوجه بارگاه خانی گشت و بعد از وصول بسده سلطنت انتما ابوت و لاجرم بمجلس عالی در آمد خان
بواسطه آزاری که از آن هدایت شعار در دل داشت تعظیمش برنخواست و سخنان عتاب آمیز بر زبان راند اما در وقتی که خواجه از آن
محفل قصد بیرون آمدن فرمود شیبانی خان قیام نموده آنجناب را پیش طلبید و معانقه کرده گفت که مضی مامضی مازنگ کدورت را
بصیقل ارادت از لوح خاطر سترده ایم باید که شما نیز بعد ازین از روش آباو اجداد تجاوز جایز ندارید و خواجه بر سر قبول جنبانیده از بارگاه بیرون
خرامید آنگاه خان شیبانی جان وفای را که از قوم نایمان بود داروغگی سمرقند تعیین فرموده و فرمود که دروازهای شهر را محفوظ و مضبوط
گردانید هیچ آفریده را بی سندی معتبر مگذارند که جان بدر برد و فی الواقع اگر این حکم نفاذ نمی یافت تمامی جهات خواص و عوام شهر
عرضه نهب و تاراج می شد بعد از آن شیبانی خان از باغ میدان کوچ کرده در مرغزار کان گل منزل گزید و پس از دو سه روز بتقریب طوی
که در کنار آب کوهک اتفاق نموده فراشان آستان سلطنت آشیان شادروان عظمت و جلال برافراشته و امیر جانعلی ولد خواجه
بابای که در وقت نزول شیبانی خان در ظاهر سمرقند برباط خواجه رفته بود که ملازمان خود را جمع ساخته و یراق کرده بشهر در آید چون
از کیفیت حادثه خبر یافت پیشکشهای لایق مرتب گردانیده در منزل مذکور بخدمت خان شتافت و بر این قیاس افتخار الاشراف و الاعاظم

خواجه ابو المکارم

خواجه ابو المکارم و سایر عظما و اکابر سمرقند و بخارا بسده سلطنت اشتمال خرامیدند و بعنایات خانه مستظهر و امیدوار گردیدند **ذکر شهادت
سلطانعلی میرزا و خواجه قطب الدین یحیی و پسران شان از ظلم و تعدی اوزبکان ناخردمند در بلده محفوظه سمرقند** چون محمد خان شیبانی
در ملک سمرقند بر سریر جهانبانی قرار گرفت و اکثر اکابر و اشراف ورا النهر در پایه سریر خانی جمع آمده مهمات آنجا بر حسب مدعا
سرانجام پذیرفت بکلی همت متوجه آن شد که از هر کس سلوک طریق مخالفت متصور باشد بنا حیاتش را منهدم گرداند یا آنکه
از آب آمویه بصوب خراسان بگذراند و نخست میرزا سلطانعلی را با جانعلی بابای از پای در آورده و حشی بر تیغ بی عهدی الغش وجود آن
دو جوان نیکوخوی را از صحیفه هستی بسترد آنگاه فوجی از معتمدان را بمحافظت خواجه قطب الدین یحیی و خواجه خرد قاضی مامور کرده
و در باب تاراج اموال و جهات طایفه از اکابر که در امور ملکی و مالی دخل داشتند احکام مطاع نفاذ رسانید مولانا عبد الرحیم ترکستانی
که بمنصب صدارت منصوب بود و از غایت تقرب در تمامی امور ملکی و مالی و جزوی و کلی دخل می نمود بضبط متملکات جناب هدایت
صفات خواجه قطب الدین یحیی و اولاد امجاد ایشان پرداخت و مولانا شمس الدین محمد صدر بتحقیق جهات خواجه خرد قاضی چشم امید
همت بزرگ ساخت بیک اشاره اموال امیر عبد الباسط را تحت تصرف در آورد و بر این قیاس هر یک از اعیان حضرت را باخذ اموال
یکی از اشراف امر کرده و چون گوشش بگوش محمد خان شیبانی رسید که اولاد عظام شیخ ابو اللیث همواره خود را از دخل در امور جهان
حکام معاف میداشته اند آن را منظور نظر التفات ساخته منصب شیخ الاسلامی سمرقند را بخواجه جاودانه مفوض گردانید و خواجه عبد اللطیف را
بتفویض امر شریف قضا اختصاص بخشید و بنابر رفع و کر از جانب عالیجاه معالی پناه قدوة الاعاظم خواجه ابو المکارم داشت
فرمان داد که آنجناب پیوسته در سفر و حضر ملازم اردو باشد و اعلی جناب هدایت انتما خواجه قطب الدین یحیی را اجازت توجه بطرف
مکه مبارکه ارزانی داشت و در وقتی که آنجناب تهیه اسباب سفر اشتغال می فرمود یکی از اسبان طویله خاصه را که بقوت بنیه و سرعت
رفتار موصوف بود نزد ملازمان ایشان فرستاده و پیغام داد که این اسب در شبانه روزی سی فرسخ مسافت طی می نماید و مولانا عبد الرحیم
بعرض آن مقوی دین قویم رسانید که این سخن حضرت خان مشعر است باین معنی که شما او را بفرزندان و متعلقان مفید نسبت
نبوده باید هر چه تمامتر بر آب آمویه عبور بباید نمود زیرا که مقصود آنکه بعضی از اوزبکان باقدام اهتمام خدام ذوی الاحترام را
تعاقب نمایند و بارتکاب امری که تدارک پذیر نباشد دست گشایند خواجه جواب داد که اولاد و ضعفا را در میان این چنین طایفه

گذاشتن و سلامتی نفس خود اختیار کرده نقش فرار بر لوح خاطر نگاشتن از طریق مردانگی دور است و از طریقهٔ فرزانگی مهجور آنچه مقتضای
قضا و قدر است بظهور خواهد آمد اذا قضی الله امرا کان مفعولا آنگاه خواجه هدایت پناه روی براه آورده و چون در نواحی خواجه کاروزن
نزول اجلال فرمود جمعی از سپاه اوزبک تعاقب رسیده آنحضرت را با دو پسر نیک اختر خواجه محمد زکریا و خواجه باقی بسعادت شهادت
رسانیدند و تمامی جزئیات که همراه داشتند عرضهٔ نهب و غارت گردانیدند آفتاب سپهر هدایت که از افق عنایت لایزال طالع شده بلاد
ماوراءالنهر بلکه اقطار هر دیار و شهر را صفت اضاءت بخشیده بود از جفای لیام ایام روی بمغرب فنا نهاده و دوحهٔ گلشن ولایت
که در جویبار فضل و کمال بالا کشیده و سایهٔ لطف و مرحمت بر مفارق سالکان طریق کرامت گسترده بود بصرصر بیداد از پای
در افتاد و نظم در بن دیر فانی که از آدم دیده کم بود آنکه جاه و یا از و کام دیده کسی زنده زین خانه بیرون نبرده که تیر بلا نوز کرده دوخته
چه گویم ز گردون ناپاک ساز که با پاکبازان کند ترکتاز فغان از سپهر شرارت اثر که دعالی گشت زیر و زبر و بر شایستهٔ مکلفات
نشیبان نخورد بعد از آن حادثهٔ منکر ظلمهٔ قوم اوزبک در اکثر بلاد و دیار ماوراءالنهر خصوصا در بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند آغاز ظلم و تعدی
نموده دست تسلط بأخذ اموال رعایا و بیچارگان دراز کردند و از پیرایه که حصول یک دینار و کمین بار متصور بود او را بهانه گرفته
لوازم تعذیب و شکنجه بجای آوردند اکثر قری آیهٔ فاعا صفصفا لاتری فیها عوجا ولا امتا و صف الحال گردیده و بشر قاطنان جنان
قاطم امواج غموم و تراکم افواج هموم غریق گرداب اضطراب گردانید نظم سر فتنه از خواب بیدار گشت بساط فراغت قضا در نوشت
ممالک شد از جور غارتگران پریشان تر از زلف مه پیکران ز سیلی بلا شد جهان رستخیز ز روی اقامت نه راه گریز
نه در خانه بودی کسی را قرار نه در کوچه دیدی طریق فرار کس از خانه گر پای ماندی بدر نه دستار بر جای ماندی نه سر لاجرم
معتکفان صوامع سعادت و صدر نشینان مجامع عبادت ع روی نیاز بر زمین دست دعا بر آسمان از بارگاه مهیمن دیان
نجات طوایف انسان را از ظلم ظلمات عدوان طلب نمودند و هم در آن اوان تیرهای مظلومان بهدف اجابت رسیده
ماهچهٔ لوای کشورگشای پادشاه گیتی آرای از افق فضل سرمد طالع گشت و شب غم اندوز سمرقندیان بروز راحت افزا
تبدیل یافته زمانه از سر آزار صغار و کبار چندگاهی درگذشت چنانچه عنقریب صفت تحریر خواهد یافت و فروغ اهتمام در تفصیل
این اجمال خواهد یافت ان شاء الله تعالی ذکر نهضت حضرت پادشاهی از شهر کش بسبب وقوع بعضی از امور و کوچ چون

اخبار نمود که در بنج مسطور در اردوی پادشاه نوید منصور شیوع یافت نایرهٔ خدقه و اندیشه کانون درون بعضی از امرای فکرت
پیشه را فروناخت محمد مزید ترخان و جمعی از سمرقندیان که متابع او بودند از موکب پادشاهی جدا شده ملازمت امیر خسروشاه اختیار
نمودند و پادشاه و افر تهور در بحر تحیر افتاده و بخاطر اقبال مآثر چنان رسید که از راه قرتکین والای نزد الجه خان که خال آنحضرت
بود رود از شهر کش کوچ کرده روی توکل براه آورده و بر بعضی از حدود ملک خسروشاه عبور فرموده ارادت طریق قرتکین میسر نشد
و از بالای کرود طی مسافت نموده راه سره باغ پیش گرفت و چون نواحی نوندک مضرب خیام پادشاه شد قناک گشت قاطعه امیر
خسروشاه بدرگاه عالم پناه رسید و یک تقوز اسب و یک تقوز قماش پیشکش آورده گذرانید و از نوندک آن سرور اهل ادراک
در حرکت آمده و در روز وصول برباط کره شیر علی چهره فرار نموده نزد امیر ولد رفته نوکر شد و روز دیگر فوج بیک بر طرف حصار گرخت
و موکب پادشاهی بدره کمرود در آمده بپای توکل سر بالا قطع مسافت می کرد و در راههای تنگ و کوچهای پر سنگ اسب و اشتر
بسیار از رفتار باز میماند و سه روز از صبح تا شام بر این منوال راه در نوردیده روز چهارم بسره تاق رسیدند و کوتلی دیدند و آتش
تا جیب قله الوند بر او قله آتش از قبهٔ سپهر بلند بسیاری برتر راه او بغایت تنگ و پر سنگ و پای بریده هم از اندیشهٔ صعود بر آن
لنگ و آن کوه گردون شکوه باندوه انبوه مطوی شده نواحی خان محل نزول لشکر نصرت نشان گشت و ملک خان ابوالمظفر
شقاوت ازلی از ملازمت آستان خلافت آشیان تخلف جست و با آنکه بوفور سخاوت اشتهار داشت بیست یا ده یکسر اسب
پیشکش امیر ستاد و پادشاه جهانبان خان را بدست راست گذاشته بصوب قلعهٔ گستو توجه نمود و از گستو و کنار آب کوهک
ربع نزول اجلال فرموده از معبر پاری از آب کوهک گذشته ما ربیلاق مضرب خیام حصار کر نصرت شعار گشت مقارن آن حال
امیر قنبر علی از سنگزار و ابوالقاسم کوه بر و ابراهیم ترخان بغرب طاووسی رسیدند و بنوازش بیکران خویشحال شاد و مان
گردیدند و علم ظفر شیم از ما ربیلاق بقلعهٔ سفید کشتافت و از آنجا عنان توسن همت بصوب بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند تافت ذکر
خوابی که پادشاه کامیاب دید و از بن جهت بدان صورت فتح در آینهٔ امید متعین گردید از جملهٔ اشارات غیبی و بشارت که
هوشمندان آگاه بدیدهٔ بصیرت دیده اند و اصحاب فطنت و انتباه بگوش هوش شنیده اند یکی رویای صالحه است که بمجرد
از جمیل دانش خبر و نبوت است نبی امی عربی ناظم جواهر زواهر بیان عیان و لا بنام قلبی شرایف الصلوات و لطایف التحیات میفرماید

که الرؤیا الصالحة جزء من ستة و اربعین جزءا من النبوة و این کلمهٔ جامعه مشعر است بآنکه در اول بعثت مدت شش ماه وحی بطریقهٔ رؤیای
صالحه بود و چنانچه هر خواب که حضرت رسالت مآب در آن اوقات میدیده تباشیر تعبیر آن مانند صبح صادق از مطلع امید میدمید و خواب
دیدن یوسف صدیق بر وجهی که کلام معجز نظام ع و او بیدار وحی لا ینام ذکر آن ناطق مشهور است و تحقیق خواب ابکار آیت و افر حکایت ملفوظ است و قال
رسول الله الرؤیا یکی از آن اخبار می نماید بر آن شده و اقوام معبران فضیلت پناه مذکور بیت خوش آن کز صورت باز رسته ز سحر چشم بند آن چشم
بسته و لیکن بیدار و خوش و ترک خواب ندیده کس چنین بیدار در خواب بپوشیده ز ما بایند و دیده و او پوشیده و آینده دیده و واین
قبیل است خوابی که پادشاه عالیجناب حامی دین حنیف حجازی ظهیرالدین محمد بابر غازی دید و بآن بشارت مستظهر گشته بهمگی همت متوجه
فتح سمرقند گردید کیفیت واقعه آنکه در آن ایام که پادشاه گردون غلام در نواحی ما ربیلاق و قلعهٔ سفید کرانیده اقامت داشت و نقش فتح سمرقند
بر صحیفهٔ ضمیر فیض پذیر میسکاشت شبی در عالم رؤیا مشاهده نمود که حضرت خواجه ناصرالدین عبیدالله متوجه بارگاه سپهر اشتباه اند و آن قبلهٔ
افق سلطنت و استقلال مراسم استقبال بجای آورده خواجه نشستند ایشان دستارخوانی نامناسب انداخته شده و از بن جهت خاطر مبارک آنحضرت
تغیری پیدا کرد مولانا بابا تبریزی زاج هدایت مواج را فهم کرده و در پادشاه نگریسته باین معنی اشارت نمود و پادشاه نیز باشارت و ا
جواب فرمود که مرا وقوع این امر گناهی نیست کسی که دستارخوان گسترده تقصیر کرده حقیقت این سؤال و جواب بر رای حقایق نمای
خواجه منکشف گشته عذر را مسموع داشتند و از مجلس برخاسته روان شدند و پادشاه مراسم تشییع بجای آورده خواجه در دالان یکی
یکی از دو بازوی پادشاه را گرفته و چنان بر داشتند که یکپای آنحضرت از زمین برداشته شد آنگاه ماوراء عبارت بر زبان آن ناظم سالک
گرشیخ مصلحت بروی و چون پادشاه اسلام پناه از عالم رؤیا بعالم انتباه آمد دانست که عنقریب نسیم عنایت ملک الحسن غنچهٔ آرزو
در چمن مراد خواهد شکفت و علی اسرع الحال در ظلال عاطفت لایزال دیدهٔ بخت بیدار بر بستر اقبال بفراغت خواهد خفت صبح فتح و فیروزی
از مطلع امید خواهد دمید و آفتاب ظفر و بهروزی از مشرق دولت جاوید طالع خواهد گردید بیت بالطاف الهی صبح امید دمد از مطلع
اقبال جاوید برآید مهری از برج عنایت عیان گردد شب غم را نهایت از غرایب اتفاقات آنکه هم در آن اوقات روزی از روزها
فرخنده صفات با جمعی از اهلکیان در بارگاه سپهر اشتباه نشسته بود و سخنی از هر جانب در پیوسته و در آن اثنا آنحضرت فرمود که آیا چند
روز دیگر ما را فتح سمرقند میسر شود و هر کس از حاضران در آن باب بکلمهٔ متکلم گشت و بر زبان کوکلتاش گذشت که انشاء الله تعالی چهار روز

دیگر صورت فتح سمرقند میسر شود و آن امر مشکل بعون دولت پادشاه عادل صفت سهولت می گیرد چنانچه او گفته بود حصول آن
مراد بعد از انقضای چهار روز اتفاق افتاد و هو الهادی الی سبیل الرشاد ذکر فتح بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند بمحض عنایت سبحانی
و اخراج محمد خان شیبانی از آن دارالملک بی جبر و بی زحمت چون مالک الملک علی الاطلاق و آفرینندهٔ انفس و آفاق که زمام انتظام مهام
در ید قدرت اوست و عنان اختیار امور طوایف بنی آدم در قبضهٔ مشیت او چون در بارگاه کبریا و تختگاه تفضل الله ما یشاء که منشور قاطع
تؤتی الملک من تشاء از آنجا شرف صدور پذیرد و فرمان موفور السرور ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها از آنجا صفت
ظهور گیرد فرق فرقدسای کشورگشایی را بافسر پرزیور انا جعلناک خلیفة فی الارض برافرازد و قامت قابلیت عالم آرای را بخلعت
با بهجت آتینا الملک قرین سازد و هر آینه مهم سازان دیوان الوهیت اسباب انکشاف معضلات مهمات را بوی عطا نمایند و کار
پردازان ایوان ربوبیت ابواب انحلال مشکلات حالات را بر روی روزگارش برگشایند لاجرم او را صعود بدرجات معالی
علیه علی احسن الحال میسر شود و وصول بمقامات سنیه علی اعلی الفال مقرر گردد و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم بیت سریرآرای ملک پادشاهی بود یابد چو از فضل الهی مراد از آنش شود در دهر حاصل بر او آسان بود هر کار مشکل اگر
جیش عدو باشد چو انجم نباشد هیچ خود را او توهم همی هر که برآید مهر انور بود اختر برش از ذره کمتر چو گردد رایت خور عالم افروز شود
بر قبهٔ افلاک فیروز از اشباه این نسبت و نظایر این ترتیب حال مقرون باقبال پادشاه ستوده خصالست که در آن زمان
که شیبانی خان با هفت هشت هزار سوار و پیادهٔ جرار در نواحی قلعهٔ دیوارشاه در دامان عظمت اقتدار باوج فلک دوار برافراشته بود و جانی
میرزا با فوجی از اوزبک که هر یک رستم و اسفندیار را غاشیه کش خویش می پنداشتند در درون شهر اقامت داشت و حمزه
سلطان و مهدی سلطان با جمعی کثیر از تابعان در فروق بودند که نزدیک بشهر است مقیم بودند از کثرت و استیلای اعدا اندیشه
و مضمون کلام معجز نظام و من یتوکل علی الله فهو حسبه مطلع نظر عالم اثر گردانید با دویست و چهل نفر از مردان دلاور فتح سمرقند را
پیشنهاد همت ساخته و شبی بدان بلدهٔ محفوظه در آمده غلغله روز رستخیز در عالم انداخت خاره شکین عامه از شمار این خبر دماغ جان
و جانیان را بر این وجه معطر میکرداند که در آن فرصت که پادشاه بزرگ است نواحی قلعهٔ سفید کرا مضرب خیام عساکر ظفر
پرتو گردانیده بود خاطر اقبال مآثر بر آن قرار یافت که در وقتی که ظلمت شب لباس سواد پلاس و جعلنا اللیل لباسا در تمام فرق

انام پوشیده باشد و پرده فرکون فوت باصره را از احساس صور اشیا معزول گردانید پنهان و پوشیده بخندق سمرقند درآمده
بر فصیل نهاده و بالا رفته فضای آن خطه را بعز وجود خایض بجود بیاراید و بدین خیال روزی بعد از ادای فریضه نماز پیشین بالغ و دولت
در رکاب عز و نصرت قرین از ماربیلاق متوجه آن دیار گشت و نیم شب منزل خان از فروغ ماهچه علم فیروزی اثر روشن بوستان
جنان یافته چنان معلوم شد که اوزبکان سمرقند شنوده اند که پادشاه سعادتمند عزیمت بلند بر تسخیر آن حصار افکنده متوجه است
و تهیه اسباب کارزار نموده اند لاجرم عنان مراجعت بطرف ماربیلاق انعطاف داده این بار بنا بر آنکه بر آمد و چون دو سه روز برین
آمد و شد بگذشت بار دیگر پادشاه عالی گوهر عازم آن مهم خطیر گشت و از ماربیلاق بنواحی حصار سمرقند شتافته بمقتضای فرمان
علی الانسان و ادا انوت فتوکل علی الله توکل بر عنایت مالک الملک بخشش نموده نماز پیشین پای در رکاب سعادت نهاده آورده بصوب
سمرقند توجه فرموده و درین شب قدوة العاظم خواجه ابوالمکارم که فتح و ظفر از شیبانی خان جدا شده به پادشاه سلیمان مکان پیوسته بود
در موکب آنحضرت بکثرت تشریف داشت و دهقان پادشاه عالیان علی ساف کرده بنقش کمال دولتخواهی بر صحیفه روزگار سالکان
درایات بعد از انقضاء نصفی از شب بسر پل مغاک رسیده پادشاه صاحب تأیید قریب هشتاد نفر از جوانان رستم پیشه فرستاده
فرمان داد که در جوار غار عاشقان نیز از عاشقان عیار پیشه با تأمل اندیشه نردبان بر فصیل نهاده خود را در شهر افکنند و
فیروزه را مانند ابواب سعادت بر روی سایر کرسیکان موکب فیروزی نشان بگشایند و بنقش نقش باز زره از دلیران شجاعت اثر
آهسته تر بصوب دروازه مذکوره روان شده آن جوانان شیردل از جهان موضع که پادشاه عادل فرموده بود بر بار و صعود نموده خود را
در شهر افکندند و شمشیرها کشیده و بدروازه فیروزه خرامیده و دیگر فاضل که داخل بود و اکران ترکستان بوده بموجب فرمان
محافظت آن دروازه می نمود با جمعی از ملازمان بر بستر استراحت غنوده است و در ساعت انجماعت را بشهرستان عدم فرستاده
دروازه بگشادند و جهان زمان پادشاه کامران ظفر همعنان آنحضرت از پل روان گردیده بدانجا رسیده مانند حیات جاوید که بیدن اید
یا نور خورشید که عالم ظلمانی را بیارآید قدم در آن بلده محفوظه نهاد و زبان حال زمان لب بتکرار این کلمه کشاد و که السلطان کالروح
للجسد و از مردم شهر دیده بخت هر کس در آن وقت بیدار بود و بچشم سر شاهد آفتاب طلعت آنحضرت منور اختیار ظفر و طالع
باوج سپهر خضرا رسانیده و بلوازم محامد حق سبحانه و تعالی پرداخته خوشدل و مسرور گردانیده و پادشاه عالیجاه در خانقاه معارفی

نزول اجلال فرمود و بطرز قرة العینی تمامی مردم سمرقند از قدوم سعادت لزوم پادشاهی خبر یافتند و از غایت مسرت در پیش و از خانها
بیرون دویده بملازمت شتافتند حقیقت کلمه و او عطیه ان لله الطاف خفیة و چگان ظاهر گشت و زبان دولتخواهان بشکر مهیمن منان
گردان شده صیت تهنیت و مبارکباد و از ایوان سبع شداد درگذشت بیت در شب غم کوکب مسعود ما کرد و نمود خلق را در شام
نومیدی عجب صبحی دمید حال این جمع پریشان رو بجمعیت نهاد باز رسید اهل شقا از عقوبات شدید ظلم ظلمت از فضای مملکت
نابود شد مهر اعلام شاهی چون بدل منزل گزید و اوزبکان یکان یکان در تکاپوی افتاده مانند سگ دیوانه از خانه بخانه گریزان
گشتند و دلیران میدان جنگ و پرخاش و ایتام و اوباش آن روز بر کشتگان را تعاقب نموده بزخم چوب و سنگ می کشتند جا ...
بیرون که در خانه خواجه قطب الدین یحیی اقامت داشت و مولانا عبد الرحیم ترکستانی و بعضی دیگر از مقربان آستان محمد خان شیبانی
بلطایف الحیل مجال فرار یافتند و سایر اوزبکان و ملازمان ایشان که قریب پانصد کس بودند کشته شده به جنس المهاد شتافتند و آن
تا وقتی که مؤذنان ندای صبح در خم طاق مقرنس گردون انداختند و آواز سورن و غوغا بدرون گنبد خضرا رسید و هر کس از مرقد بیرون
می توانست در کشش اوزبکان کوشیده اموال ایشان را لوث تاراج میکردانیدند پادشاه عالیجاه در پشت طاق خانقاه منزل گزیده
بود و ارباب کلانتران متعاقب شرف ملازمت دریافته هر کس فراخور حال تحفه پیشکش مینمود و چون خسرو ثوابت و سیار بر خنگ
فلک دوار سوار گشته خیل انجم که بر دروازه افق پا می قرار استوار داشتند از دیده صغار و کبار پنهان گردانید خبر به پادشاه عالی
گهر رسید که طایفه از لشکر اوزبک میان دو دروازه آهنین را استحکام داده بجدال و جدال ایستاده اند و حال آنکه در آن اوان
در ملازمت آنحضرت زیاده از صد کس نبودند زیرا که سایر ملازمان جهت اخذ غنیمت و تفحص اموال بهر طرف رفته بودند مع ذلک آنحضرت
وا فر شور پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده متوجه دروازه آهنین گشت و در رسیدن موکب پادشاهی جهان بود و بر دروازه
آهنین و فرو ریختن سلسله جمعیت مخالفان همان و در آن اثنا شیبانی خان که از آن حادثه نازله خبر یافته بود با صد و پنجاه سوار
جوشن پوش تیغ گذار نزدیک بدروازه آهنین آمد و چون در آن زمان در ملازمت پادشاه بلند بخت زیاده از صد کس نبود
بمقابله خصم شتافتن مصلحت ندید و شیبانی خان ساعتی ایستاده دانست که مهمی از پیش نمی تواند برد لاجرم روی بار و گریز
خود آورد و پادشاه ظفر قرین از دروازه آهنین به بوستان سرای ارک رفته ساحت آن منزل را از فر قدوم سعادت لزوم رشک

خوبان چگل ساخت و بر تخت بخت کامرانی نشسته اکابر و اشراف سمرقند را که جهت اقامت و جهت تهنیت آمده بودند بار داد و آنگاه
دعاگو و ثناخوان بپایه سریر سلطنت مصیر رسیده و بنوازش بیکران اختصاص یافته بمضمون این مقال گویا گردیدند نظم
شاها بکام تو باد اجهان و مرفه بدولت کیهان و مهان از عدلت سمرقند معمور باد از این ملک ظلم و عدوان دور باد از شاهی سمرقند
شد زان تو تمام جهان شد بفرمان تو از انصاف تو عالم آباد باد از الطاف تو خلق دل شاد باد بر ضمیر منیر سخنوران دانش
پذیر مخفی نخواهد بود که تسخیر سمرقند برین منوال که پادشاه سعادتمند را میسر گشت بغایت مشابه است بحکایت رفتن حضرت صاحبقران
امیر تیمور گورکان با دویست و چهل و سه کس در شب بقرشی و گرفتن آن بلده بکام دلخواهی چنانچه شمه از قضیه در ضمن وقایع آنحضرت
مسطور گشته و کیفیت غرابت آن بر زبان خامه فصاحت بیان گذشته اما اگر هوشمندی و پسندیده اوصاف بنظر انصاف این دو حکایت را
مطالعه نماید بیقین داند که این جرأت و تهور که در آن شب از پادشاه عالیجاه ظهیر الدین محمد بابر ظاهر شد بر تسخیر صاحبقران کشورگیر قرشی را
بچند وجه صفت مزیت دارد اول آنکه در آن شب که صاحبقران عالیجاه متوجه قرشی گشت از امرا امیر حسین این امیر مالا امیر موسی و ملک بهادر
در بیرون آن شهر بودند و پسر امیر موسی محمد بیگ که در صغر سن بود در درون آن بلده اقامت داشت و در شبی که پادشاه عالیجاه بسمرقند
درآمد شیبانی خان که تمامی اقطار و امصار جهان را ملک موروث خود می پنداشت و پیوسته بقلم اندیشه نقش تسخیر تمامی ممالک ربع
مسکون بر صحیفه خاطر می نگاشت با جمعی کثیر از سلاطین شجاعت در ظاهر سمرقند خیمه و خرگاه باوج چرخ برین برافراشته بود و جانوقا میرزا
که از طریقه حزم و احتیاط و محافظت شهر و قلعه دقیقه نامرعی نداشت در میدان جلادت و پهلوانی گوی تفوق از سایر نوئینان محمد خان شیبانی
میربود با قریب ششصد اوزبک دیو سیرت در نفس شهر بود دیگر آنکه سمرقند دار السلطنه بلاد ماوراء النهر شهریست در غایت بزرگی بفور متانت
و استواری مشهور و بکمال رفعت و استحکام برج و باره در السنه و افواه مذکور هرگز هیچ پادشاه ذو شوکت را صورت تسخیر آن بسهل خطبه در
بر خاطر نگذشته و در میان خواص و عوام انام بلده محفوظه مشهور گشته و قرشی موضعی است مختصر که پیوسته دار و دشتین بوده و در متانت
و محکمی در هیچ وقتی با سمرقند دعوی همسری ننموده ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا القصه چون سمرقند و اطراف دیار ماوراء النهر
اشتهار یافت متوطنان شادوار و سعد و تومانات و سایر قلاع و بقاع آن ولایات شعار دولتخواهی حضرت پادشاهی ظاهر گردانیدند
و داروغگان اوزبک قرار بر فرار اختیار کرده خود را بأردوی شیبانی خان رسانیدند و خان مضطر و حیران روی بصوب بخارا آورد

و مقارن آن حال محمد یار قزرخان بقرشی درآمده انحصار و قلعه را محکم کرده و پادشاه عدالت پناه از استماع این خبر فرحناک و مسرور گشته
در تمهید بساط اعطاف و احسان و تأکید اساس نصفت و امتنان مبالغه نموده در ترتیب علماء اسلام و رعایت شعراء شیرین کلام لوازم
سعی و اهتمام بذل فرموده جناب زبدة الفضلای مولانا بنائی که بانی مبانی فصاحت بود و در فضای سخن آرای بچوگان نظم و نثر گوی
تفوق از شعرای زمان میربود و در زمان استیلای شیبانی خان بر خطه سمرقند در ملازمتش بسر میبرد و چون پادشاه فاضل نواز را آن فتح
میسر شد قدم از سر ساخته بدرگاه سپهر اشتباه آمد اما امیر قاسم قوچین رعایت طریقه حزم نموده انجناب را بشهر سبز فرستاد و بعد از چندگاه
پادشاه فضایل پناه او را بار دیگر بسمرقند طلبیده منظور نظر عنایت ساخته ابواب انعام و احسان بروی روزگارش مفتوح گردانید
و مولانا بنائی در ایام بنام خجسته فرجام پادشاه عالیمقام علی البدیه این رباعی را در آن درج کرد که بی غله مرا کزان توانم نوشیدن
نه مهل غله ما توانم پوشیدن آنرا که نه خوردن است و نه پوشیدن در علم هنر کجا توان کوشیدن و پادشاه فضیلت دستگاه در برابر
رباعی مذکور جواهر این کلام جانفزا نظام در سلک بیان کشید که اشلار یاری کو تخل و الکی بولغو سیدور انعام و وظیفه باری
بو بیر و لغو سیدور اول غله مهل کردیمه یک پیر و وم مهل غله بوی و غله دین ادی تو لغو سیدور مولانا بنائی قافیه مصراع اول
این رباعی را ردیف گردانید و این دو بیت را در سلک بیان کشیده بنظر پادشاه نکته دان رسانید میرزام که شاه بحر و بر بولغو سیدور
بر مهل ادچون موکب عنایت بولدی معقول اگر ولیسام ندار بولغو سیدور و در آن اثنا خواجه ابوالبرکه
که فراقی تخلص میکرد بصحبت جنت زینت پادشاهی رسیده و رباعیات مذکوره را شنیده در تتبع نظم گوهربار پادشاه در نثار این رباعی
گفت بو جور که قیلدی دور سور و لغو سیدور سلطان کرم بو جهره نه تو لغو سیدور تو کولکان اگر چه بولمای ای شاه تو کولکا
جبر لو دور و ایولغو سیدور القصه در آن زمستان پادشاه گیتی ستان در سمرقند فروکش نمود بر مسند سرافرازی تمکن داشت و بلوازم
رعیت و دولت نوازی پرداخته نقش دشمن گدازی بر لوح خاطر عاطر می نگاشت و شیبانی خان از بخارا القلعه و لوری که
والی آن برادر ابراهیم ترخان احمد خان ترخان بود لشکر کشیده آنحضرت حصار را قهرا قسرا تسخیر کرده لوازم جام تقدیم رسانید
و الحکم لله المجید ذکر محاربه پادشاه دولت نواز با دشمن در نواحی منزل خواجه کاروان و پیمان آنحضرت در بلده سمرقند و دوع
قحط و غلا بتقدیر بی تغییر حضرت خداوند پادشاه صف شکن و دین پناه بهتهتن بعد از فتح سمرقند پیوسته بقلم اندیشه نقش مقابله و مقاتله

محمد خان شیبانی بر صحیفهٔ ضمیر جوزا قومی نگاشت و چون شنید که بنا بر تقدیر بی تغیر حضرت قدوسی شیبانی خان بر قلعهٔ دبوسی استیلا یافته
و حامی متوطنان آنرا بقتل رسانیده، آن عزیمت صفت تصمیم پذیرفت اما چون در آن اوان در سمرقند خلاف شیبان از سپاه بیان
زیاده از دویست و چهل کس احدی نبود و در موکب خلافت پنج شش هزار سوار و پیاده بودند و هر یک از ایشان در میدان جنگ و معرکهٔ نام و ننگ
ثالث رستم و اسفندیار می نمودند روزی چند امضای عزم رزم در حیز تاخیر افتاد و در آن اثنا سلطان محمد ایوب بیگچک و قنبر محمود را با قریب
پانصد نفر مرد دلاور بکومک پادشاه والا گهر فرستاد و ایضاً از نزد جهانگیر میرزا برادر سلطان احمد تنبل خلیل با دویست سوار نجابت
آثار بامداد رسید بعد از آن پادشاه عالیشان در ماه شوال سنهٔ ست و تسعمائه بخیال قتال محمد خان شیبانی یراق سالکان مسالک
پهلوانی کرده از سمرقند سفر نموده بباغ نو از آنجا علم سعادت پرتو حضرت و نضارت یافت پنج شش روز آنجا توقف نموده واقع شد
و چون سپاه از سرانجام اسباب و فارغ گشتند موکب نصرت پناه کوچ بر کوچ بطرف عدالت نهضت فرمود و از سر پل گذشته منزل را
کنار لب نهر معاینه و مقابله بود معسکر ساخت و از آنجانب شیبانی خان باستقبال پادشاه مسعود خصال آمده در نواحی خواجه کارزن
که از آنجا تا لشکرگاه پادشاه یک فرسنگ مسافت بود رایات عالیات برافراخت و پنج شش روز آن دو سپاه در برابر یکدیگر نشسته بجنگ
سلطانی پرداختند اما گاهی از دلیران سمند پهلوانی در میدان مردان بجولان در آورده گرد نبرد باوج سپهر تیز گرد می رسانیدند و با استعمال
آلت قتال پرداخته بکمال جرأت و جلادت خاطر نشان می گردانیدند و در آن اوقات شبی شیبانی خان برسم شبیخون کنار اردوی پادشاه
ربع مسکون آمده گرد و چون معسکر خجسته اثر بخندقهای در دور و چپر استحکام تمام داشت کاری نتوانست کرد و کلمهٔ العود احمد بر زبان
رانده روی بعسکر خود آورد آنگاه خاطر خطیر پادشاه کشورگیر متوجه آن شد که بزودی بمقاتلهٔ خصم توجه فرماید و مجدداً ادیم زمین را از خون
عدو گلگون ساخته طریقهٔ گیتی ستانی بجان شیبانی نماید و امیر قنبر علی نیز آنحضرت را ترغیب و تحریص می نمود و می گفت دشمنان دون را
پیش از این مهلت نباید داد و علی الاسرع الحال بزخم شمشیر و خنجر رخنه در دیوار قصر وجود ایشان می باید کشاد اما چون در آن ولا خبر رسیده
بود که محمد باقر ترخان با دو هزار سوار آراسته بشهر کش آمده و عنقریب باردوی عالم می پیوندد و ایضاً میرزا محمد دوغلات از فرمان
سلطان محمود خان با هزار و پانصد نفر مرد دلاور درین دو سه روز بموکب کواکب مراتب ملحق میگردد و سایر امرا رعایت جانب
مصلحت نموده ایستاده و میگفتند تا زمان وصول آن دو لشکر با حریف دست در گرمی باید زد و حضرت پادشاهی بنا بر اقتضای

قضاء الهی

قضاء الهی رای امیر قنبر را تصویب فرموده صباح که جمشید خورشید لواء بیضا در فضای سپهر خضرا برافراخت و مواکب کواکب را از ربع
پوشانیده دفع جنود ظلمت نموده اسپ شهامت در ساحت پادشاه سکندر جاه بمهر جهر تسویهٔ سپاه و شوکت و دستگاه متوجه گردانیده
مقرر گشت که امیر قنبر علی و خواجه علی و برادر خردش خالد و میرشاه حسین قوچین و سید قاسم ایشیک آقاسی و قوچ علی حیدر
قوچین با فوجی دیگر از بهادران پرخشم و کین در هراول رایت توکل برافرازند و ابراهیم ساری و ابراهیم خانه و ابوالقاسم کوه بر و فوجی
دیگر از اهل تهور در برانغار بیکار اعدا را مطمح نظر همت سازند ابراهیم ترخان و سلطان حسین ارغون و قرابرلاس و پیر احمد خواجه حسینی
با جمعی دیگر از اهل جنگ و شیمین از جوانغار روی بمعرکهٔ کارزار آرند و امیر قاسم قوچین با زمرهٔ از اتکلیان در سایهٔ علم فلک پایهٔ پادشاهی
در قلب توقف نموده همت بر اعدام و افناء اعدا گمارند از آنجانب محمد خان شیبانی نیز صف سپاه آراسته خود در قلب توقف نموده محمد
سلطان را در برانغار باز داشته ضبط جوانغار را بحمزه سلطان و مهدی سلطان مفوض فرمود و آن دو پادشاه جنگجوی پرخاش جوی
بدین ترتیب و آیین در برابر یکدیگر آتش خشم و کین مشتعل ساخته بهادران بنوک پیکان جان گسل ناوک خونریز در چشم جوانان جنگ
کشیدند و دلیران رستم توان بضرب شمشیر بران رخنه در جان خوبان انداخته خرمن بقای ایشان را بباد فنا بر دادند نظم نظام کمانها
زباران تیر ♦ رسانید طوفان بچرخ اثیر ♦ حسام دلیران چو خونبار گشت ♦ ز خون رود جیحون پدیدار گشت ♦ و در آن اثنا برانغار سپاه
اعدا حمله آورده بجانب عقب موکب عالی تاختند و پادشاه سلیمان مکان عنان یکران بحرب مخالفان تافته جوانان هراول که
بمزید شجاعت و تهور از امثال و اقران ممتاز بودند بطرف دست راست شتافتند چنانچه در پیش روی آنحضرت جنگجوی کسی نبود با وجود
اینحال نزد حملهٔ اوزبکان قیام نموده بزخم سنان و ضرب پیکان ایشان را باز گردانید ♦ هر کرا شد یقین که حمله وری ♦ پای
ستیزش پدرکان باشد ♦ و آن دشمنان خیره سر از ضرب تیر و خنجر عنان بصوب فرار گردانیده تا پیش شیبانی خان مجال توقف مجال
نداشتند هراس با قیاس اساس ثبات بعضی از نزدیکان شیبانی را متزلزل گردانیده با وی گفتند که برانغار لشکر ما زیر و زبر گشت
و هم درین معرکه مهم از اشتعال نیران قتال گذشت لایق آنکه بمضمون الفرار فی وقته ظفر عمل نماییم و از مقتضای فحوای الفرار مما
لا یطاق من سنن المرسلین تجاوز ننماییم و نفرماییم شیبانی خان این سخنان را بسمع قبول نشنود و جنود خود را استمالت داده تهییج
غبار معرکهٔ پیکار امر فرمود و بارهٔ دیگر اوزبکان پر شور و شر حمله کرده جوانغار و برانغار سپاه نصرت آثار را از پیش برداشتند و از عقب

در آمدند و پادشاه عالم گیر کرت دیگر عنان یکران بطرف ایشان گردانیده دست باستعمال تیغ و خنجر بر آورد اما چون در ملازمت
رکاب سعادت انتساب کسی نمانده بود و جنود اوزبک از اطراف و جوانب در آمده شبه کردند ایشان را استیلا میسر شد و از امرای
عظام در آن معرکه سه تومان ابراهیم نام ابراهیم ترخان و ابراهیم ساری و ابراهیم خانه بعد از ظاهر ساختن کمال جلادت و پهلوانی
بمقتضای تقدیر بی تغییر جناب جلال سبحانی بجهان جاودانی شتافتند و ایضاً در آن روز خواجه ابوالقاسم کوه بر و حیدر قاسم پسر کلان
قاسم بیگ قوچین و خدا وردی توقچی و خلیل برادر سلطان احمد تنبل بقضای حق عز و جل بمرتبهٔ شهادت یافتند و در آن
اثنا متوالی که از نزد سلطان محمود بکومک آمده بودند بتاراج لشکر نصرت نشان اشتغال نمودند و پادشاه شجاعت پناه تا وقتی
که امکان داشت در آن معرکهٔ هولناک توقف نموده بدفع القوم ناپاک می پرداخت و از خون دلیران چاک سطح خاک را
رنگین می ساخت و چون زیاده از ده دوازده نفر در موکب عالی کسی نماند و سهام اصحاب ظلم و ظلام با اعلام فیروزی اعلام
رسید از آن غرقاب بلا عنان عزیمت بطرف دریای کوهک معطوف گردانیده با جبه و کچیم اسب در آب راند و بر شناوری بسیار
از آنجانب بیرون رفت و کچیم را بریده بطرف شمال توجه فرموده در حدود دروازه گذر از آب کوهک عبور کرده میان دو نماز
شام از دروازهٔ شیخ زاده بشهر در آمد و در ارک نزول اجلال فرموده زمرهٔ از امرا که از آن معرکه بیرون آمده بودند از غایت وهم و هراس هر جا بطرفی
بطرفی توجه نمودند از آنجمله امیر قنبر علی سلاخ راه قندز پیش گرفت و خداداد ترکمان و حاکم کوکلتاش و مولانا بابا شاغری
بطرف الیه رفتند و در روز رزم از آن حادثهٔ منکر خواجه ابوالمکارم و قاسم بیگ قوچین و بعضی از مردم متعین در ملازمت پادشاه
عالیجاه مانده بودند در مجلس اشرف اعلی مجتمع گشته شرایط مشورت بتقدیم رسانیدند و خاطر بر تحصن قرار یافته ضبط دروازهٔ
سوزنگران بقرابرلاس و بعضی دیگر از جوانان بی هراس تعلق گرفت و دروازهٔ کارزستان بمیر شهامت بشرم طغای و قتلق خواجه
کوکلتاش صفت استحکام پذیرفت و مقرر شد که پادشاه جمشید آیین و امیر قاسم قوچین و زمرهٔ از مقربان درگاه سپهر قرین
کومک باشند و در مدرسهٔ میرزا الغ بیگ که در میان شهر است ساکن گردند تا نسبت ایشان بجمیع دروب و بروج شهر علی السویه
باشد و در هر طرف مدد و احتیاج شود بزودی توانند رسید و پادشاه بر بام آن بقعه قبهٔ بارگاه با اوج فلک مهر و ماه برافراخته
و ملازمان در بیوتات آن مدرسه منزل اختیار کردند و روز دیگر شیبانی خان بنواحی بلدهٔ محفوظه آمده و در ریگ فرود آمده و ایام

و اوباش

و ایام و اوباش بعزم جنگ و پرخاش از محلات سمرقند فوج فوج بیرون خرامیده و بدر مدرسه شتافتند و بعد از ادای دولت پادشاهی
استشاره نموده از دروازه بیرون می رفتند و بباد جرأت و جسارت نیران جنگ و محاربت ملتهب و مشتعل میگردانیدند و دو از
جنگی در گریز کرده و نزدیک شهر می آمدند تا آنکه شهریان دلیرتر شده و تا نواحی اردوی خان شیبانی می شتافتند و بسر پنجهٔ تهور غارت
می کردند آنچه می یافتند و در آن اثنا روزی شیبانی خان از طرف دروازهٔ آهنین جنگ پیش آورده و جمعی از سپاه بر اوردن بنگاه
و پیادگان که بدستور ایام سابق پیش شده بودند وقتی از قرب اوزبکان واقف شدند که سواران لشکر دشمن از عقب ایشان حمله
آوردند و چون آنجا چنین جنگی عظیم در پیوسته نویان کوکلتاش و قل نظر طغای و مزید و بعضی دیگر از دلیران لشکر بجانب پیادگان
عنان یکران بحرب اوزبکان انعطاف دادند و قل نظر یکی از مخالفان را بشمشیر رسانید اما چون سپاه اوزبک بسیار بود پیادگان را
مغلوب گردانیده بضرب تیغ تا بدروازهٔ آهنین دوانیده بطرف مسجد خواجه خضر تاختند و در آن مقام قوچ بیگ جنگهای نیک کرده
پادشاه عالم پناه و نزدیکان درگاه خلافت دستگاه از بالای اندر دروازه بانداختن خدنگ مرگ آهنگ پرداختند لاجرم اوزبکان
از همانجا بازگشتند روز دیگر شیبانی خان با سپاه فولادپوش رعد خروش بمیان دروازهٔ شیخ زاده شتافته و بدستور معهود دست
حق پرست بر تیر و کمان بردند و از شست درست پادشاهی تیری مرگ نشان گشاده یافته بر لب یوز که از یکی از سواران اوزبک بود
خورد چنانکه از پای در آمده جان نبرد در آن روز سپاه دشمن نهایت جلادت بجای آورده بعضی از ایشان در نواحی برج شیر کران
خود را بپایان فصیل رسانیدند و زمرهٔ دیگر که گمان بردند که اکثر شجاعان موکب عالی بدروازهٔ آهنین و دروازهٔ شیخ زاده جمع آمده اند
دروازهٔ کارزستان و دروازهٔ سوزنگران کسی نماند بنوک پیکان سوزن مثال قطع رشتهٔ حیات ابطال رجال توانند کرد بجانب
آن دو دروازه راندند و شصت و پنج نردبان که ترتیب نموده بودند همراه داشتند بر فصیل نهاده قصد صعود نمودند قوچ بیگ و محمد قلی
قوچین و شاه صوفی و بعضی دیگر از بهادران رستم سیر سپر ممانعت بر روی کشیده بپای مدافعت متوجه آنجانب گشتند و در وقتی که
بعضی از ایشان ببام بر آمده و زمرهٔ بر نردبان بودند آن یلان فیروز جنگ خود را بآنجانب رسانیدند و قوچ بیگ از بسیار رفقا
دست بشمشیر و خنجر برده و نقش وجود جمعی را از صحیفهٔ هستی بسترد و قرابرلاس و قتلق خواجه کوکلتاش و قل نظر نیز در آن روز بضرب تیغ تیز
و ناوک خونریز وجود خود را از تعرض اعدا محافظت نمودند و روز دیگر امیر قاسم قوچین با جمعی از سواران جلادت آیین از شهر بیرون

بیرون رفته و با اوزبکان که بخیال قتال پیش آمده بودند در میدان نبرد رسیده و دیگر زده ایشان را تا خواجه کفشیر رانده و چند مشهور از ترکیب
حیات پیاده و ساحت روشن مبارکشان را بنظر پادشاه همایون اثر رسانیدند و برین قیاس قرب چهار ماه میان آن دو سپاه
نایره جنگ حرب و غبار طعن و ضرب در اشتعال و هیجان بود و حضرت پادشاه عالیشان در محافظت آن بلده حیث بلغ
نقد امکان سعی می نمود و شیبانی خان در تضییق محصوران کوشیده در اقامت لوازم محاصره از خود بتقصیر راضی نمی گردید و در آن اثنا
بلاء قحط و غلا شیوع یافت و آتش جوع کانون درون مردم سمرقند را افروخت تا چند گاه غیر قرص مهر خورشید که هر صباح از تنور افلاک
بر می آمد از چشم شهریاران بر کرده نمی افتاد و در هیچ خانه و کاشانه کاه و دانه موجود نبود و کار در تنگی و وصول با نهم دست نمیداد
گوشت و روغن مانند کبریت احمر و عنقا عزیز الوجود و ناپدید گشت و بعضی از مردم محتاج از گوشت سگ که بدل ما یتحلل حاصل کرده
کام از ملاحظه حل و حرمت درگذشت زمره از امرا و کلانتران از برگ درختان طبق الافغان بهم رسانیدند و طایفه از چوبهای
خشک ارنده کرده و تراشه چوب را ساعتی در آب گذاشته غذای اسبان میکردانیدند و در اوقات محاصره چندین نوبت پادشاه
سکندر رتبت نزد حکام خراسان و حصار شادمان و قندز و بقلان و مغولستان ایلچیان فرستاده کومک طلبیده و ولاة ولایات
مذکوره در ارسال مدد اهمال و امهال نموده هیچکس بفریاد نرسید لاجرم سمرقندیان قرین یاس و حرمان گشته و دودم خود را از
و پاره انداخته باردوی شیبانی خان می پیوستند و او عجز مردم شهر را دانسته در نواحی غار عاشقان منزل گزیده و پادشاه صاحب تایید
در برابر آمده در کوی پایان قبه بارگاه مرتفع گردانید ذکر باز گذاشتن حضرت پادشاهی سلیمان مکانی بار دیگر سمرقند را بمحمد خان
شیبانی بعنایت یزدانی چون حضرت پادشاه اسلام پناه چند روز دیگر در محنت محاصره مصابرت نموده معلوم فرمود که
بواسطه شدت قحط و غلا و عدم وجدان بدل ما یتحلل سمرقندیان تنقص بسیار دارند و بجهت ضرورت نقش متابعت اعدا بر صحیفه ضمیر
سپاه نگارند مصلحت چنان نمود که هر چند گاه دیگر بار روزگار در سازد و آن بلده را باز گذاشته علم نهضت بصوب شکست برافرازد
و در اوایل سنه سبع و تسعمائه در شبی که از غایت ظلمت او از راه کاخ و صباح را غلط می نمود و بجز دیده روشنان فلک از ستمکاری
چشم هیچ پاسبانی باز نبود پادشاه عاقبت محمود به همان خواجه ابو المکارم و بعضی دیگر از اعاظم و قرب صد نفر از نوکران بسعادت
از دروازه سمرقند بیرون رفته روی توجه باندجان آورده در اثنای راه جهانگیر میرزا که بسعادت از در مفارقت سلطان احمد تنبل در رفقت

پادشاه گردون محل دانسته بود از جانب اندجان رسیده و شرف تقبیل انامل برادر بزرگوار دریافت و از رشحات زلال عطوفت
سپهر احتشام از صفحه ایام محو شده انوار شفقت و عطوفت بر وجنات احوالش تافت و چون پادشاه با استحقاق در ضمان حمایت
مالک الملک علی الاطلاق نزدیک باندجان رسید بوضوح انجامید که بواسطه وفور عصیان و طغیان سلطان احمد تنبل دخول
در آن بلده متصور نیست بنا بر آن عنان کران بجانب تاشکند گردانید سلطان محمود خان و الچه خان که احوال آن مهر سپهر دولت
و اقبال بودند مقدم شریفش را باقدام اعزاز و اجلال استقبال نموده در لوازم رافت و ضیافت اهتمام فرمودند و شیبانی خان را
کرة بعد اخری فتح سمرقند میسر گشت و در اکثر بلاد ماوراء النهر رایت استقلال و استبداد برافراشت و خیال استیصال منال اقبال
امیر خسرو شاه و تسخیر حصار شادمان و ختلان و بدخشان و قندز و بقلان بر لوح خاطر نگاشت علی التعاقب و التوالی سپاه
چپاک اوزبک را بغارت و تاراج اکناف و اطراف ماموری گردانید و باد بی دادی بدان قبیل افروخته آثار کمال قندار بظهور میرسانید
گفتار در بیان بعضی از حوادث سپهر بوقلمون و در آمدن کابل بحیز تسخیر امیر محمد مقیم ارغون چون بمقتضای کلمه همایون کل شیء
هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون ثبات و دوام خاصه ذات بیچون خالق کن فیکون است و انتقال و ارتحال از دنیای دون
لازم وجود محدث فرسود جمیع سکان ربع مسکون در شهور سنه سبع و تسعمائه میرزا الغ بیک بن میرزا سلطان ابو سعید در ولایت
کابل بجوار مغفرت خداوند عز و جل پیوست و پسرش عبد الرزاق میرزا حاکم آنجا گشته بجای پدر بر مسند فرماندهی نشست و نعش
والد خود را بموجب وصیت در روضه غزنین که افضل ولایت غزنین است و مرقد خسرو مجاهد غازی سلطان محمود ابن سبکتگین است
دفن فرمود و بر بالای آن مقبره گنبدی ساخته مجاوران تعیین نمود اما در صغر سن بود و از عهده مملکت داری و سپاهی
و رعیت کما ینبغی بیرون نتوانست آمد و در میان امرا و ارکان دولتش مخالفت اتفاق افتاده شیرم ذکر سر انجام تمامی مهمات جزو و کل را
از پیش خود گرفت و امیر یوسف محمد و بعضی دیگر از امرا از کابل بیرون رفته فرصت نگاه داشتند و صباح عید اضحی که شیرم ذکر
در دیوانخانه سلطانی نشسته آش میکشید با سیصد مرد مکمل بی خبر بشهر در آمده ناگاه بر سرش تاختند و تیغها از نیام انتقام
کشیده و فی الفور بنیاد حیاتش برانداختند و ازین جهت پریشانی تمام بحال کابلیان راه یافت این خبر در گرمسیر بسمع والای
امیر ذو النون محمد مقیم ارغون رسید و در اواخر سنه ثمان و تسعمائه لشکر نموده هزاره را در هم کشیده تسخیر کابل را پیشنهاد

همت گردانید و بدان جانب نهضت نموده میرزا عبد الرزاق قرار بر فرار اختیار کرده و محمد مقیم بدولت و اقبال در آن مملکه مقیم شده دختر
میرزا الغ بیک را بحباله نکاح در آورد و این اخبار در وقتی که بدیع الزمان میرزا و امیر ذو النون در کنار آب آمویه بودند بدیشان رسید
و موجب فرح و ابتهاج همگنان گردید ذکر لشکر کشیدن سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذو النون ارغون بعزم رزم خان بلخ
و باز گشتن از کنار آب آمویه بسبب عدم اتفاق امیر شجاع الدین خسرو شاه چون صیت گیتی ستانی ابو الفتح محمد خان شیبانی در اطراف
آفاق مشهور گردید و شوکت سپاه اوزبک جمعیت اکابر و اشراف سمرقند را بتفرقه تبدیل گردانید خاقان منصور سلطان حسین میرزا
قاصدان نزد بدیع الزمان فرستاده او را بمقابله و مقاتله خان ترغیب فرمود و امیر خسرو شاه ایلچیان ارسال داشته از بیداد
اوزبکان استغاثه نموده پیغام کرد که هرگاه موکب عالی شاهزاده بکنار آب آمویه رسد بنده با جنود حصار شادمان و ختلان و بدخشان
و قندز و بقلان باردوی کیهان پوی خواهم پیوست و درین یورش اقبال دار ملازم رکاب ظفر آثار خواهم بود بنا بر آن میرزا
بدیع الزمان رسل و رسایل بقندهار و زمین داور روانه ساخته امثله واجب الاذعان بنام امیر ذو النون و اولاد و اخوان در قلم آورد
مضمون آنکه علی اسرع الحال سپاه انگیخته و راجع ساحت قبة الاسلام بلخ آیند تا در ملازمت موکب عالی بدفع لشکر اوزبک و فتح
ماوراء النهر قیام نمایند و امیر ذو النون لوازم اطاعت و فرمان بجای آورده با دو هزار سوار جرار بجانب بلخ خرامید و بدیع الزمان میرزا
آن امیر شجاعت پناه را بعواطف خسروانه و عوارف پادشاهانه اختصاص داده ابواب مراحم و اشفاق بر روی روزگارش بر گشاد و امیر
خسرو شاه نیز تحف شایسته و تبرکات بایسته بنظر امیر ذو النون فرستاده در باب توجه بکنار آب آمویه تعجیل نمود و چون آن زمستان
بپایان رسید سپاه سبزه و ریاحین در کنار جویبار و اطراف دشت و کوهسار صف کشید بدیع الزمان میرزا عزم یورش سمرقند جزم
کرده در اواخر سنه ثمان و تسعمائه با قرب دوازده هزار پیاده و سوار همه جوشن پوش و نیزه گذار از قبة الاسلام بلخ بجانب ترمذ
روانه شد و امیر ناصر الدین عمر بیک وفادار را بدار السلطنه هرات فرستاده از پدر بزرگوار استمداد نمود و چون بکنار آب رسید در برابر
مدینة الرجال ترمذ نزول اجلال فرموده طنطنه کوس حرب باوج فلک نیلگون رسانید و حاکم ترمذ امیر محمد باقر که بمیر باقی اشتهار داشت
فی الحال بدان جانب آب آمده بتقبیل بساط سلطنت مآب بپرداخت و پیشکش کشید و عنایت و التفات یافت آنگاه بدیع الزمان میرزا
امیر سلطان حسین ارغون و امیر ذو النون عبد الله قراقولاغ را نزد امیر خسرو شاه بحصار شادمان فرستاده و ندا در داد از وصول

بکنار آب و تصمیم عزم رزم با محمد خان شیبانی خبر داده و فرموده که علی الفور باردوی عساکر ظفر اثر پیوندد تا علی اسرع الحال دفع اعدای
ملک و دولت میسر گردد و امیر سلطان حسین و عبد الله قراقولاغ با امیر خسرو شاه و برادران او امیر ولی و میر ولی ملاقات کرده فرامین
میرزا بدیع الزمان و مکتوبات امیر ذو النون را بدیشان رسانیدند و ایشان را بر توجه بجانب اردوی عالی ترغیب و تحریص نموده
امیر خسرو شاه بنا بر عدم مساعدت توفیق از اطاعت فرمان گردن پیچیده بخاطر گذرانید که هرگاه بدیع الزمان میرزا از مهم شیبانی خان
فارغ گردد و شاید که بطمع مملکت سلطان محمود میرزا قصد من نماید لاجرم عذر سقیم بر زبان آورده ایلچیان را اجازت مراجعت داد
و چون ایشان باردوی بدیع الزمان میرزا باز گشته خلف وعده امیر خسرو شاه را معروض داشتند شاهزاده در باب عبور از آب آمویه
متردد شده و مقارن آن حال امیر ناصر الدین عمر بیک از پایه سریر اعلی باز آمده از تقریر او چنان بوضوح پیوست که خاقان منصور کمک
لشکر بدو نمی فرستد لاجرم سلطان بدیع الزمان میرزا با امیر ذو النون طریق مشورت مسلوک داشته طبل مراجعت فرو کوفت
و بعد از وصول بظاهر قبة الاسلام بلخ در چهار باغ ابراهیم سلطان میرزا منزل گزیده امیر شجاع الدین ذو النون را اجازت انصراف
ارزانی داشت و چون آن جناب علم نهضت بجانب مستقر عزت خود برافراشت نقصان تمام بشوکت بدیع الزمان میرزا راه یافته انواع
ضعف روی نمود و شیبانی خان بفتح بلاد خراسان امیدوار گشته از آب آمویه عبور فرمود ذکر فتنه که از خواص سلطان بدیع الزمان میرزا
بظهور رسید و بدان سبب محمد خان شیبانی از آمویه عبور نموده متوجه بلخ گردید در خلال احوال گذشته سید جعفر خواجه که در سلک اعاظم
دشت قبچاق منتظم بود بسبب عرق قرابت نسبت بخواقین اوزبک در غایت محبت و اخلاص سلوک می نمود از دیار ماوراء النهر بقبة
الاسلام بلخ شتافته شرف دستبوس سلطان بدیع الزمان میرزا حاصل کرد و چنان ظاهر ساخت که بواسطه ظلم و تعدی محمد خان
شیبانی از وی روی گردان شده و التجا بظل عنایت پادشاهی آورده ام و مادام الحیوة لوازم دولتخواهی بتقدیم خواهم رسانید سلطان
بدیع الزمان میرزا بر آن سید فیروز اعتماد فرموده او را بشمول انعام و احسان بیکران گردانید و جناب سیادت انتما با امرا و مقربان
شاهزاده طریق اختلاط مسلوک داشته در خلوات زبان بمدح و ثنای محمد خان میگشاد و ایشان را بملازمت او دعوت کرده
بانواع مواعید فریب میداد و از جمله امرا خواص بدیع الزمان میرزا ابراهیم سلطان برلاس و جهانگیر برلاس و شاه محمد برلاس
و قراپیر محمد و جنگ کیلدی اوزبک بهم اتفاق نموده با سید خواجه جعفر بیعت کرده که بهنگام فرصت دست بردی نمایند

در وادی مخالفت میرزا بدیع الزمان نهاده ابواب شرمساری خان بر روی روزگار خویش گشاید و در آن اثنا امیر محمد باقر ترخان
که سابقا با شیبانی محمود سلطان در بخارا از آن خطه گریخته پناه به بدیع الزمان میرزا آورده بود و منظور نظر عنایت شده در اندخود حکومت
می نمود آثار خلاف ظاهر گشت بلکه بوضوح پیوست که امیر محمد باقر قاصدان نزد محمد خان فرستاده و پیغام داده که هرگاه موکب جهانگشای
خانی از آب آمویه عبور نماید بنده قلعه اندخود را با خدام آستان سپهر احتشام سپرده در سلک سایر ملازمان انتظام خواهم یافت و خان
گیتی ستان بدین وعده امیدوار گشته و از سمرقند متوجه کنار آب شده و علی هذا جماعت مذکوره با استصواب سید جعفر خاطر بر آن
قرار دادند که هرگاه بدیع الزمان میرزا جهة دفع فتنه محمد باقر باندخود رود شعار خلاف ظاهر ساخته نوعی سازند که آنحضرت گرفتار گردد
و در آن ایام امیر محمد باقر از خوف از بدیع الزمان میرزا رنجیده چند روز در خانه نشسته از ملازمت بارگاه سلطنت تقاعد ورزید بنابر آن
آقتاب ترخان و بعضی دیگر از عاصیان در طمع افتادند که آنجناب را نیز با خود موافق سازند و با وی خلوت کرده مکنون ضمیر خود را
در میان نهادند امیر محمد باقر بحسب ظاهر سخنان ایشان را بحسن قبول تلقی فرمود و گفت مناسب آنست که فردا در سر مزار خواجه ابونصر
پارسا همه جمع شده عهد و پیمان در میان آریم که طریق خلاف سلوک نداریم تا آن مهم تمشیت پذیرد و سخن بر این قرار یافته هر یک
بخانه خویش رفتند اما امیر محمد باقر رعایت حقوق تربیت سلطان بدیع الزمان میرزا را منظور داشته همان شب در چهارباغ میرزا
ابراهیم سلطان بملازمت شتافت و کیفیت خیالات فاسده بداندیشان معروض داشت سلطان بدیع الزمان میرزا چون نسبت
بآنجماعت انواع شفقت و عنایت بتقدیم رسانیده بود این سخن را بر غرض حمل نمود چنانچه باید بسمع قبول نشنود و امیر محمد باقر عرض
کرد که مناسب آنست که صباح یکی از معتمدان خود را مصحوب من بسر مزار خواجه ابونصر پارسا فرستند تا حقیقت این سخن برای انور
همایون واضح گردد و آنحضرت این التماس را بعز اجابت اقران داده مقرر شد که پهلوان حسنعلی سلطان مصحوب امیر محمد باقر بدان
مزار رود و آنجناب سحری پهلوان حسنعلی را در یکی از حجرهای جماعتخانه آن عمارت نشانده در خانه مقفل ساخت و خود منتظر اصحاب
عصیان بر سر مزار نشست و هم در آن لحظه آن جماعت بدان مقام رسیدند و با جماعتخانه رفته در قصه مذکوره آغاز گفت و شنود نمودند و سید جعفر
ایشان را بر موافقت خان عهد و سوگند داده متفرق گشتند آنگاه پهلوان بخدمت سلطان بدیع الزمان رفته کیفیت حال را
بتفصیل معروض داشت و صباح روز دیگر فرمان عالی نفاذ یافت که تمامی امرا و ارکان دولت جهة مشورت مهم محمد باقر ترخان

در خرگاه دیوانخانه

در خرگاه دیوانخانه مجتمع گردیده و بعد از اجتماع آن زمره سلطان بدیع الزمان میرزا امرای عظام ناصر الدین عمر بیک و نظام الدین
شیخعلی طغائی و عاشق محمد ارغون و یادگار ابو اسحق و محمد باقر و شاه منصور بخشی را بگرفتن عاصیان مامور گردانید و امرا جهان علی
آنطایفه نمک بحرام را مواخذه و مقید گردانیده هر یک را بیکی از اهل اعتماد سپردند و یراق و جهات ایشان را بحیطه ضبط درآوردند
و از جمله گرفتاران شاه محمد پراناس و آقتاب ترخانی و جنگ کیلدی بسیاست رسیدند و عفو پادشاهانه شامل حال ابراهیم
پرسلطان و جهانگیر و قرا پیر محمد و سید جعفر خواجه گشته حکم عالی باطلاق ایشان صادر شد اما امیر شاه منصور که محصل سید جعفر خواجه بود
گفت که خمیرمایه این فتنه جناب سیادت مآب است گذاشتن او مصلحت دولت نیست و بخلاف رضای سلطان بدیع الزمان میرزا
او را بحلق برکشید و مقارن این حال خان گیتی ستان از معبر کلکی عبور نموده و بدیع الزمان با ابراهیم سلطان عنان یکران بطرف
حالکر و ان معطوف گردانید ذکر طلوع رایات نصرت آیات خانی از افق مملکت بلخ و گرفتار شدن امرا جهة پیش ناخشکوار و محنت
بلخ در اوایل سنه تسع و تسعمائه محمد خان شیبانی رایات کشورستانی برافراخت و بنابر استدعاء امیر محمد باقر ترخان از معبر کلکی
عبور نموده نواحی اندخود را مضرب سرادقات سلطنت ساخت و محمد باقر بموکب خانی پیوسته پیشکش کشید اما منظور نظر التفات نشد
و محمد خان او را بجانب طرف آب کوچانید و خبر عبور خان گیتی ستان در چهارباغ میرزا ابراهیم سلطان بعرض میرزا بدیع الزمان
رسیده بنابر پریشانی سپاه و عدم جمعیت دلیران رزم خواه مصلحت توقف ندیده نور حدیقه سلطنت و جهانبانی میرزا محمد زمان را
در بلخ گذاشته امیر سلطان قلیچان را در ملازمت شاهزاده باز داشت و مقرر شد که صاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین میرک
و امیر شیخ ابوسعید عراقی و قرا حسین الغوث نیز در آن بلده باشند و امیر علیخان ولد امیر عمر بیک کوکه قیا بیک که داروغه شبرغان
بود رفته در محافظت آن بلده طریقه اهتمام بجای آورد و بعد از آن رایات عالیات سلطانی از راه دره گز بان و چهاریک بقصد
از آنجا بقراباغ عنان عزیمت تافت و محمد خان شیبانی چون مهم اندخود را فیصل داد روی توجه به بلخ آورده فوجی از لشکر
قیامت اثر اوزبک را بتاخت شبرغان نامزد کرد و چون آنجماعت بحدود آن ولایت رسیدند امیر علیخان ولد امیر عمر بیک با چند
نفر از مبارزان بعزم رزم از قلعه بیرون خرامیده و میان آنجناب و اوزبکان مقاتله بوقوع انجامیده و در اثنای ستیز تیری با
امیر علیخان رسید و لشکر اوزبک او را دستگیر کرده بندی گران بر پایش نهادند و باردوی خان بردند و ما بقی رایات نظر آیات

خانی در کمال حشمت و کامرانی از افق ظاهر بلخ طلوع نمود و امیر سلطان قلیچان و سایر امرا و اعیان که در آن مکان بودند خاطر بر تحصن قرار
دادند و ضبط دروازه عراق تعلق بپهلوان حسنعلی سلطان و جمعی کثیر از نوکران خاصه میر سلطان گرفت و دروازه نوبهار بمحمد جلادت
و پهلوانی امیر حسنعلی و جان احمد قلیچان و امیر درویش محمد کتابدار سمت استحکام پذیرفت صاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین میرک
دروازه شترخوار را ضبط نمود و محمد زمان میرزا با شیخ ابوسعید عراقی و قراحسن الغوث در ارک متوطن بود و امیر سلطان قلیچان در مسجد
جامع شهر رحل اقامت انداخت و مددکاری جمیع بروج و دروب را پیشنهاد همت ساخت و از آنجانب محمد خان شیبانی با قرب ده هزار
کس از سالکان مسالک پهلوانی در برابر دروازه شترخوار منزل گزیده و جای برادر خود محمود سلطان را در دروازه عراق معین گردانید
جمعی دیگر از سلاطین را در برابر دروازه نوبهار جای داده و برابر تمامی بروج بلخ امرا و تومنان فرستاد و بخت ایلچی بشهر ارسال داشته
امیر سلطان و سایر امرای میرزا بدیع الزمان را باطاعت و انقیاد دعوت نمود و چون آن سخن بسمع قبول قلیچان جای نیافت
بترتیب اسباب قلعه گیری اشارت فرمود و بعد از یکهفته که اوزبکان چپر و تور بسیار بهم رسانیدند آب خندق را از طرفی دیگر انداخته راه
توجه بخاک ریز مرتب گردانیدند حکم جنگ سلطانی نفاذ یافت و سپاه اوزبک از جمیع جوانب شهر آواز سورن و کرنای و صدای
کورکه و کوس در خم طاق حصار سپهر انداختند و مانند مور و ملخ روی بخندق بلخ آورده آثار روز رستخیز ظاهر ساختند محمد خان در آن
صباح جوشنی شبرنگ پوشیده و بر اسبی کوه پیکر سوار گردیده قریب ده هزار اوزبک جبه پوش بهرام کوش پیاده پیش پیش او در آن
کشیده و چپرها و تورها در پیش کشیده بخندق دروازه شترخوار آمدند و مردم خواجه جلال الدین میرک آغاز اضطراب کرده دست به تیر و سنگ
بردند و آنجناب ایشان را تا آن زمان که اوزبکان بخاک ریز بالا رفته نزدیک بخندق شیخ جانور رسیدند از انداختن تیر و سنگ منع نمود
آنگاه بخت خود بطرف دشمنان سنگی افکند و آنجماعه چیزی خورده بر دارند و آن را بخندق غلطانیدند بعد از آن سایر دلاوران که در سر
برج بودند دست باندختن ناوک دیده دوز و سنگ مرگ آهنگ گشودند و سپاه خان چاره منحصر در فرار دانسته بسیاری از ایشان
در آن خندق صریع و قتیل بر زبر یکدیگر افتادند و همچنین از جمیع بروج شهر بهادران بهرام قهر عقاب تیر مرگ شیر از آشیانه کمان
پرواز دادند و کمانهای رعد غرش در آورده ابواب محاربت بر گشادند چنانچه از سیلان ژاله از ابر بهاران الغرق اوزبکان شد
تیر باران ؛ سیلاب جوش ازو گشت پرخون ؛ ز سنگ صدا شد کر گوش گردون ؛ و اگر چه در آن روز اوزبکان نیز نهایت جلادت

و مردانگی بجای آورده

و مردانگی بجای آورده جمعی از شهریان را بزخم ناوک مرد افکن مجروح ساختند اما چون گرفتن آن شهر بر سبیل قهر از قبیل محالات
عاقبت انهزام یافتند و در آن جنگ قریب پانصد نفر از جنود خانی بزخم سهام خون آشام و ضرب سنگ رعد فام از عالم فانی روی
بجهان جاودانی آوردند و بر این قیاس دو نوبت دیگر جریک اوزبک در بلخ جنگ سلطانی در انداختند و مانند روز اول بی آنکه
مهمی از پیش برند مراجعت نمودند بعد از آن خان از ضایع شدن لشکریان اندیشیده امرا و بهادران را باشتغال نیران قتال
مامور نگردانیدند اما بقدر امکان اوزبکان در امر محاصره سعی نموده در تضییق محصوران می کوشیدند و در آن اثنا شبی امیر علیخان فرصت
یافته بندی بر پا گریخت و بکنار خندق دروازه شترخوار شتافته آواز برکشید و نام خویش ظاهر گردانید و جمعی از نوکران خواجه میرک
پایان دویده او را بالا بردند و بر مخلص او لوازم محامد الهی بجای آوردند و چون محمد خان شیبانی مدت سه ماه در ظاهر بلخ نشست و دانست
که تسخیر آن بلده بتدبیر جنگ میسر نیست خواست که ابواب صلح و صفا باز گشاید و با وسیله آنخطه را تصرف نماید بنابران امیر
که در اواخر ایام حیات امیر علیشیر از ملازمت استعفا نموده در قریه فیض آباد بسر می برد و در آن اوان که ما بچه رایات خانی پرتو وصول
بر حدود بلخ انداخت بحسب اختیار یا اضطرار سلوک طریق ملازمت اختیار نموده بشهر فرستاده و پیغام داد که آفتاب اقبال سلاطین
تیموری بسر حد زوال رسیده و سلطنت از آن خاندان نوبت دیگر بدودمان چنگیزی منتقل گردیده و شما را ذخیره نمانده مناسب آنکه با التفات
خانی و عنایت خاقانی نموده و سد ابواب لجاج و عناد و قیام نمایند و دست متابعت دروازهای شهر بر گشایند و چون امیر درویش علی
با امیر سلطان و سایر امرا و اعیان بلخ ملاقات کرده و لوازم ادای رسالت بجای آورده خواجه جلال الدین میرک متکفل جواب آنجماعت
گشته گفت قریب یکصد و پنجاه سال است که ما با معتقد در ظلال رعایت اولاد و امجاد امیر تیمور گورکان بفراغت در رفاهیت گذرانیده ایم
حالا بمجرد آنکه میرزا بدیع الزمان را شکستی واقع شده نتوانست که عجالة الوقت با حضرت خان در مقام مقابله و مقاتله در آید چگونه
باشد که ما حقوق تربیت چندین ساله آن پادشاهان عظیم الشان را نابود انگاریم و شهری را که بر سبیل امانت سپرده باشند
مانند اهل خیانت بتصرف خصم گذاریم و حال آنکه عنقریب چتر همایون فال خاقان منصور با تمامی شاهزادگان و سپاه
خراسان سایه اقبال بر این حدود خواهد انداخت و بامداد تائیدات الهی و توفیقات شاهنشاهی مهم دشمنان را بر طبق دلخواه
دوستان خواهد ساخت اما آنچه خان گمان برده اند که ذخیره ما بانجام رسیده غیر واقعست زیرا که اگر ما بجز مغز خر خورده نیابیم سنور یکسال

دخیره داریم مثل این سخن آن بود که در آن ایام در ازکوشش بسیار در کوچه و بازار بلخ افتاده روی بجزاگاه عدم آورده بود و القصه امیر درو نشیط
چون این سخنان استماع نموده دانست که بواسطه او کسی ابواب شهر بر روی محمد خان نخواهد کشود بازگشته آنچه دیده و شنوده بعرض رسانید
و خان در او اسط چهار زمستان طبل مراجعت کوفته و از آب آمویه گذشته بسمرقند شتافت و نوبت دیگر انوار فرحت و رفاهیت
بر وجنات احوال مردم قبة الاسلام بلخ تافت اما در مدت محاصره آنقدر خرابی از سپاه اوزبک در ظاهر آن بلده روی نمود که زبرنجی
بر آن تصور نتوان کرد بنا بر آن در باب تاریخ آن حادثه خامه سخن گذار این قطعه در سلک تحریر آورد قطعه محمد خان چو از آمویه بگذشت
مذاق عیش اهل بلخ شد تلخ ز رسید از غارت تاراج اوزبک به معموری آن ملک اسیب به تمام شهر ویران گشت از جنگ از آن
تاریخ شد ویرانی بلخ ذکر شمه از حال میرزا بدیع الزمان در آن اوان و بیان مخالفت امیر ناصر الدین عمر بیک ترکمان در آن ایام که
محمد خان شیبانی با سپاهی بعدد باران نیسان بمحاصره قبة الاسلام بلخ قیام می نمود سلطان بدیع الزمان میرزا در ولایت
حر روان بدره حور تحصن فرموده چند نوبت رسل و رسایل بپایه سریر اعلی فرستاده و کیفیت بیداد لشکر قیامت اثر اوزبک را شرح داده
استمداد کرد خاقان منصور چون آزار بسیار از آنحضرت در خاطر داشت در باب ارسال مدد مراسم تغافل و اهمال بجای آورد اما
امیر عبد اللطیف خان شار و امیر ابو القاسم بخشی را فرمود که با لشکر بادغیس و مرو الرود و بسر پل بابان رفته رحل اقامت اندازند که تا
آب مرغاب را مضبوط و مستحکم سازند و میرزا بدیع الزمان بعد از مراجعت محمد خان از حر روان بچکچکتو شتافته بقیه ایام بهار آنجا بپایان
رسانیده و چون سلطان ربیع آیین فروردین سبزه و ریاحین انفضا داشت و بساتین کشید از آنجا کوچ فرموده صحرای چهل تا را
محل نصب لوای ظفر انتما گردانید و ایلچیان نزد امیر خسروشاه فرستاده کرت دیگر او را به سلوک طریق موافقت دعوت نمود و در باب
استمداد جهت دفع سپاه اوزبک مبالغه فرمود و امیر خسروشاه بار دیگر اظهار انقیاد کرده برادر خود امیر ولی را بملازمت شاهزاده روان
ساخت معزّ الیه چون بدیع الزمان میرزا در حضور او مراسم عهد و پیمان بجای آورد کسب بدیشان قصدی نپذیرد که خود نیز با لشکر
حصار و ختلان و قندز و بغلان بخدمت شتابد و در مقابله و مقاتله محمد خان تقصیر جایز ندارد و چون امیر ولی در نیم فرسخی اردوی
منزل گزید قبل از آنکه بعزّ دستبوس بدیع الزمان میرزا معزّز گردد امیر عمر بیک خیال باطل کرده بهیچ بابی ملاقات ننموده
بر سیاست شاهزاده ترسانید تا فی الحال جبل کوچ کوه بحمایت ولد شیر خان شتافت و عمر بیک در آن بلده که در تصرف شاهزاده

قیا پک بود توقف نموده امیر ولد خان بکران بقندز تافت و سبب مخالفت امیر عمر بیک آن بود که در آن اوقات که سلطان
بدیع الزمان میرزا در قبة الاسلام بلخ و توابع رایت دولت و اقبال مرتفع گردانید خواجه نظام الدین احمد ابن مولانا شیخ محمود را
که خواهرزاده خواجه شمس الدین محمد ابن خواجه سید احمد شیرازی بود از مرتبه وزارت بدرجه امارت رسانید زمام اختیار امور
ملکی و مالی را بکف کفایت او نهاده و امیر عمر بیک را مقدم بر اکثر امرا بمقتضای رای خود سرانجام می کردند و از سایر امرا و وزرا
چندین حساب برنمی گرفتند و بنا بر آنکه در آن اوقات چند نوبت از اقبال و اقوال امیر عمر بیک آثار اخلاص و دولتخواهی نسبت
بخاقان منصور ظهور نموده مزاج بدیع الزمان میرزا با وی متغیر گشته در آن بهار که امیر سلطان بایزید ولد امیر جهانگیر برلاس را رایت
تربیت سرافراز ساخت و در دیوان تواجی مقدم بر تمام امرا مهر عنایت کرده مهر بزرگ را نیز بدو سپرد و هم در آن ایام خواجه نظام الدین
محمدی نیز منظور نظر التفات شده بمنصب اشراف دیوان عالی مشرف گشت و بعد از دخل امیر سلطان بایزید و خواجه محمدی اختیار از
امیر عمر بیک و خواجه نظام الدین احمد روی در نقصان نهاد و سلطان بدیع الزمان میرزا بخلاف پیشتر بعضی از مهمات را بی مشورت
ایشان فیصل میداد بنا بر آن عمر بیک شعار هواخواهی خاقان منصور ظاهر ساخته صدای مخالفت در انداخت و در آن شب که
بستان باطن اهل نفاق تاریک بود امیر ولی را نیز اضلال کرده علم نهضت بجانب شیر خان برافراخت و همان ساعت که آن خبر
روی نمود بدیع الزمان میرزا امرا و ارکان دولت را جمع ساخته در باب حرکت و سکون مشورت فرمود اکثر امرا اتفاق عمر بیک را
در شب و بچو رکرده شمردند و روز دیگر خواجه ناصر الدین و خواجه عبد الملک ابن خواجه ابو نصر ابن خواجه محمد پارسا که در اردو بوده جهت
نصیحت امیر عمر بیک بشیر خان روان کردند اما فایده بر آن رسالت مرتب نگشت و امیر عمر بیک در مقام خلاف ثبات قدم
ورزیده و از سر عناد در گذشت بعد از آن میرزا بدیع الزمان قاصدی بر زمین داور نزد امیر ذو النون فرستاده پیغام داد که علی الفور
الحال با فوجی از ابطال رجال متوجه موکب ظفر مآل گردد تا دفع امیر عمر بیک و فتح شیر خان بوقوع پیوندد و بنفس نفیس از آنجا
کوچ کرده عنان بطرف چچکتو تافت زیرا که بسبب مخالفت عمر بیک در آن ایام نقصان تمام بسپاه انجم جاه راه یافته بود و احتمال
قرب داشت که چون محمد خان بر کیفیت حال اطلاع یابد از آب گذشته معرکه قتال شتابد ذکر نهضت خاقان منصور بجانب
گرفتن شاهزاده عالیجناب و مراجعت نمودن بسبب عرض از منزل ترناب چون خبر تحصن امیر عمر بیک در شیر خان و توجه میرزا

بصوب چچکتو در هرات اشتهار یافت خاقان منصور با سپاه موفور عازم کنار آب مرغاب شد بخیال آنکه شاید کرّت دیگر آن عمده جهانیان را
بدام اطاعت در تواند آورد و آن پسر سرکش را بار دیگر مطیع و منقاد تواند کرد و بعد از قطع منازل و مراحل ترناب را معسکر ظفر مآب ساخته
در آن موضع بحسب مزاج همایون نقاهت مستقیم گشت و صحت بدن روی در نقصان نهاده کار از امضای اتفریب در گذشت
حکمای مسیحا انفاس و اطبای حکمت اقتباس آغاز ترتیب ادویه و اشربه مناسبه کرده و بهیکل حیات در ابراء آنخاطر ضعیف بطریق اهتمام مرعی داشته
لوازم سعی و اجتهاد بجای آوردند خواتین بلقیس آیین و شاهزادگان با تمکین و امرا و نوئینان و خواص و مقربان صلات و صدقات
بمستحقان داده و درویشان و گوشه نشینان صحت ذات ملکی ملکات را از حضرت واهب العطایا مسئلت نموده زبان دعا
کشادند پس از روزی چند مسئلت اصحاب عبادت بعز اجابت رسید و از دار الشفای و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین
شفای عاجل شامل حال خاقان عادل گردید ع دعای اهل عبادت بلا بگرداند از آنجانب چون بدیع الزمان میرزا به بدان
کوه الهمور رسید و نهضت و مرض پدر بزرگوار نزد او بوضوح پیوست داعیه فرمود که قدم در طریق اخلاص نهاده بملازمت آستان
سلطنت اختصاص شتابد و بتقبیل انامل فیاض قیام نموده بار دیگر بشرف ملاقات خاقان منصور رسد بنا بر آن امیر سلطان بایزید
برلاس را مکرر با پس کردن آن اساس فرستاده بنواب بارگاه سپهر اساس پیغام داد که اگر حضرت خاقانی جرایم و آثام این سالک
بیدل را در گرداب عفو و مرحمت فرو شوید و در حضور سادات و مشایخ دار السلطنه هرات لوازم عهد و پیمان در میان آرند که در هنگام
تنبیه شد حلقه اطاعت در گوش کشیده بپایه سریر اعلی می آیم و غاشیه اطاعت بر دوش گرفته در ظلال عاطفت لایزال می آرام چون
امیر سلطان بایزید بدرگاه خاقان عالیجاه رسید و سخنان میرزا بدیع الزمان را بعرض رسانید آنحضرت مبتهج و مسرور گشته سرعت آب
فرستاد که سادات و مشایخ و علما و اکابر را باردوی همایون رسانند تا التماس شاهزاده بشرف اجابت مقرون گردانند اما در آن اثنا
خدیجه بیگی آغا و بعضی امرا و نواب را چنان بخاطر رسید که اگر در این محل که هنوز شمه از ضعف مزاج اشرف اعلی باقیست و مظفر حسین میرزا
بپایه سریر خلافت مصیر آید محتمل است که اکثر لشکریان بلوای کشورگشای التجا برند و کمر خدمتکاری بر میان جان بسته موافقت ایشان
از لوازم شمرند و این معنی را بشرف عرض رسانیده آن سخنان بسمع قبول راه یافت و خاقان منصور امیر سلطان بایزید را رخصت معاودت
ارزانی داشته اجابت ملتمس ملاقات را در حیّز تاخیر انداخت آنگاه اردوی همایون بدار السلطنه هرات کوچ کرده و خاقان صاحب

حشمت قرین بخت و سلامت بمستقر سریر سلطنت رسیده لوازم مرحمت بجای آورد ذکر توجه میرزا بدیع الزمان از الهمور بشیر خان
و باز آمدن امیر عمر بیک بآستان اقبال آشیان در آن ایام که سلطان بایزید برلاس از درگاه خاقان منصور باردوی بدیع
الزمان میرزا مراجعت نموده بسبب عدم اجابت ملتمس ملاقات را عرض فرمود شاهزاده در بحر اندیشه فرو رفت که آیا کلاه از جمله
از خار مغیلان معاندان بدستیاری کدام یک از معاندان پاک گرداند و امیر عمر بیک که اظهار شعار خلاف کرده در قلعه شیر خان تحصن
گشته بود بچه طریقه از طریق عناد گذراند و بجاده اتحاد رساند مقارن آن حال بشری خجسته مقال از نزد امیر شجاع الدین ذو النون
رسید و از زبان آنجناب بشرف عرض رسانید که چون این مخلص را بر مخالفت امیر عمر بیک اطلاع افتاد سپاه زمین داور و فراه
و غور و ساغر و تولک را جمع آورده بر جناح استعجال عنان توجه بصوب شیر خان انعطاف داد لایق دولت روزافزون آنکه موکب همایون
نیز بطرف آن بلده نهضت نماید تا مهم مخالفان فیصل یافته دست عنایت الهی ابواب فتوحات نامتناهی بر روی ملازمان آستان
پادشاهی برگشاید سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از استماع این بشارت جدید ان چهره فتح و نصرت واثق گشته و از الهمور در حرکت
آمده عنان یکران بصوب شیر خان گردانید و چون ماهچه علم ظفر شیم منازل و مراحل قطع کرده پرتو وصول بر آن شهر بازار انداخت
امیر ذو النون از آنجانب رسید تا حیاض رابطه اتحاد و مقبولیت ملزوم ساخت و امیر عمر بیک از قرب وصول موکب عالی و آمدن امیر ذو النون
وقوف یافته خاطر بر تحصن قرار داد و برج و باره شیر خان را مضبوط ساخته ابواب عناد و لجاج برگشاد و سلطان بدیع الزمان میرزا
اعلام فتح و ظفر برافراخته و امیر شجاع الدین ذو النون سپاه و جلادت اثر را مکمل ساخته صباح روزی که چهارشنبه بود از شنبه
بظاهر شیر خان خرامیده و صدای نقاره و نفیر و آواز سورن و کرنای باوج فلک اثیر رسانیدند و سلطان بدیع الزمان در بیرون
آن بلده نزول اجلال فرموده امیر ذو النون در مدرسه سید احمد میرزا فرود آمد و سایر امرا و لشکریان آن بلده را در میان گرفته
خندق را بطرف دیگر افکندند و جهة پر ساختن آن آغاز کشیدن خاک و انداختن درخت کردند اما چون خاطر امیر ذو النون مایل
بآن بود که میان جانبین مصالحه واقع شود امیر عمر بیک بار دیگر در سلک سایر امرا و نوئینان میرزا بدیع الزمان انتظام یابد اصلا
اجازت حرب و جنگ و رخصت تیر و سنگ نمیداد و پیوسته تمهید بساط صلح و صفا قاصدان بجنب قلعه نزد امیر عمر بیک میفرستاد
بعد از تکرار آمد شد سفرا امیر عمر بیک با میر ذو النون پیغام داد که اگر آنجناب قدم رنجه فرموده با معدودی از ملازمان بدر قلعه تشریف

آورند و خاطرها را بتأکید قواعد عهد و پیمان اطمینان بخشند دروازهای شیرخان را بلسان ابواب دولت و اقبال بر روی میرزا بدیع الزمان
بکشائیم و بدستور پیشتر بملازمت شتافته در طریق خدمتکاری و جان سپاری سلوک می نمائیم و امیر ذو النون این التماس را بعز اجابت
مقرون گردانیده صباحی درون شهر شیرخان گردید و قبل از آنکه پای در رکاب آورده میرزا بدیع الزمان بمنزل جناب امارت پناهی
تشریف برده در آن زمان بآنجناب را چنان بخاطر رسید که اگر آنحضرت اقدام عنان رنجه فرموده نوازی قلعه فرماید و بواسطه امیر عمر بیک
بالتفات خاطر فیاض امیدوار گرداند هر آینه در حصول مقصود او حمل خواهد بود و این معنی را بعرض رسانیده بدیع الزمان میرزا از
امیر صاحب تدبیر در گذشت و همعنان امیر ذو النون و دو سه خدمتکار عازم شیرخان گشت امیر عمر بیک چون این خبر شنید قلعه بغا
بشارت باوج سپهر دوار رسانید و پیشوان را انداخته حضرت پادشاهی و جناب امارت مآبی بقلعه شتافته و امیر عمر بیک شمشیر
گردن و کفن اندر دست سعادت بساط بوسی دریافت و زبان اعتذار و استغفار برگشاد و بدیع الزمان میرزا و قرم ایشان را
بآب عفو و اغماض فرو شسته و او را بمزید تربیت و احسان مفتخر و مباهی گردانید سایر مردمی را که در آن بلده بودند عتاب مستظر
ساخت و باردوی عالی معاودت نمود جهان روز از ظاهر شیرخان کوچ فرموده در نواحی شبرغان باز از معسکر شهریار کامکار گشت
و صباح روز دیگر امیر عمر بیک بملازمت شتافته از مقام مخالفت و عناد و کیاد که در گذشت ذکر توجه امرای عالیجاه بعزم ملاقات
امیر خسروشاه و بیان افتادن امیر شاه را بر ایندگان دولت بوادی نکبت و ادبار کرده اند چون مهم شیرخان بر نهج مسطور فیصل یافت
سلطان بدیع الزمان میرزا با اعاظم نوئینان و امرا در باب حراست ممالک خراسان از دخل ابو الفتح شیبانی خان شرایط مشورت
بتقدیم رسانید بنا بر استصواب اصحاب رای و تدبیر خاطر مهر نا ثیر بر آن قرار داد که امرای عظام شجاع الدین ذو النون ارغون و نظام
الدین عمر بیک و علیکان و اسفندیار ترکمان و شاه منصور نزد امیر خسروشاه رفته بهر نوع که توانند او را باردوی عالی رسانند و
ممالکی که در تصرف اوست دفع لشکر اوزبک تیسر پذیرد و امرا با هزار سوار عازم قندز گشته مسوده اوراق نیز حسب الحکم در مرافقت ایشان
روان شده و هم در آن ایام خسرو دوراندیش سید حسین ابیوردی را که در سلک صدور منتظم بود بپایه سریر اعلی روان فرموده کیفیت
احوال را بعرض خاقان ستوده خصال رسانید و طلب عهد و پیمان نماید که هرگاه آنحضرت بخدمت و الدینه گوارش باید التفات
و عنایت و رعایت بآید آنگاه موکب عالی از شبرغان باز از آنجانب در حرکت آمد اما امرای عظام که متوجه قندز بودند چون

سید بنزول قطع

یکدو منزل قطع نمودند امیر شاه منصور را پیشتر فرستادند که با امیر خسروشاه ملاقات کرده استعلام نماید که محل ملاقات کجا خواهد بود
و لیس از آنکه امیر شاه منصور بقندز رسید خسروشاه بر توجه امرا مطلع گردید بموجب تقدیر ویران گشت و متوجه کوهستان شده
از سر حکومت در گذشت تبیین این مقال آنکه در خلال این احوال محمود سلطان بموجب فرموده برادر خود محمد خان شیبانی
با جمعی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی عزم رزم خسروشاه جزم کرده روی بقندز آورده و امیر خسروشاه از کیفیت حادثه
وقوف یافته عبد الرحمن را که در سلک قرابتانش انتظام داشت و با فوجی از سپاه بر سم زبان گیری باستقبال فرستاد
و عبد الرحمن بیک در حدود سالسرای از آب گذشته بمحمود سلطان رسید و آتش قتال اشتعال یافته تیری بر کتف عبد الرحمن بیک
خورد و روی بصوب انهزام آورده و گریختگان معرکه در محلی که امیر شاه منصور در قندز بود بشهر در آمده پریشانی تمام بحال قندزیان
راه یافت و امیر خسروشاه را چون آفتاب دولت و اقبال بحضیض نکبت و زوال انتقال کرده بود با وجود ذخیره بسیار و حزم
و صول امرا و کبار عنان تماسک و تمالک از دست داده قندز را باز گذاشته با طایفه از خواص خویش روی توجه بکوهستان
نهاد و امیر شاه منصور مراجعت فرموده در منزل حلم با امرای عظام رسید و صورت واقعه را معروض گردانید امیر ذو النون از کمال
غیرت و شجاعت فرمود که شهری چنین معمور را بتصرف اوزبک گذاشتن و از این موضع رایت معاودت افراشتن شیوه مردان
مرد و شیمه دلیران صف نبرد نیست بلکه انسب آنست که بقندز رویم و آن بلده را مستحکم ساخته بتصرف محمود سلطان باز نگذاریم
و امرا طوعا و کرها در امضاء این عزیمت با امیر ذو النون اتفاق نموده آن شیر بیشه وغا بهادر ساعت جبهه بخش کرد و آقروق خود را
بطرف اردوی عالی باز گردانیده راقم حروف را فرمود که بسرعت هر چه تمامتر خود را بملازمت حضرت سلطانی رسانده خبر رفتن
شدن خسروشاه و رفتن آنجناب بقندز عرض نموده التماس نماید که موکب عالی نیز بدان صوب در حرکت آید تا ابواب فتح
و فیروزی بسهولت برگشاید و این ضعیف در روز بعز ملازمت معزز گشته کیفیت ویرانی امیر خسروشاه و قصد امیر ذو النون را
عرضه داشت سلطان بدیع الزمان میرزا فرمود که هرگاه خبر در آمدن امرا بقندز مسموع شود بدانجانب رفته خواهد شد و چون امیر
ذو النون در ظاهر قندز نزول نمود بتحقیق پیوست که مولانا محمد ترکستانی که در قندز بغایت معتبر بود خاطر صغار و کبار را بمتابعت
محمد خان شیبانی مایل گردانیده و انتظار وصول محمود سلطان می کشد نا شهر بدو سپارد و امیر ذو النون قاصدان نزد

نزد مولانا محمد و سایر قندزیان فرستاده ایشان را از صولت سپاه اوزبک تخویف نموده پیغام فرمود که مناسب چنانست که دروازها بگشایند
تا من با سایر امرای عظام بشهر در آمده اطراف و جوانب آن را مضبوط کرده ایم و بمعاونت عنایت الهی در دفع اوزبکان کمال شهامت
و صرامت بتقدیم رسانیم مولانا محمد این سخن را بسمع قبول جای نداده و در مقام هواداری محمد خان راسخ دم بوده دروازهای قندز
بنا بر آن امیر ذو النون با سایر امرا بجانب اردوی عالی مراجعت نموده در روز دیگر بملاقات بدیع الزمان میرزا فایز شده چند
قندزیان را عرض فرموده سلطان بدیع الزمان میرزا اجازه کارزار خواسته در مستر رضا خاطر چندان که وارد داشته عزم توجه بجانب هرات جزم
کرده میرزا محمد زمان را با اهل حرم و بعضی از امرا از بلخ بیرون آورده بدستور معهود محافظت آن بلده را به نیروی شجاعت و پهلوانی امیر سلطان
قلیچاق باز گذاشته رایت آفتاب اشراق بصوب شبرغان برافراشت بعد از وصول بجوزجانان زمام حکومت آن ولایت را بکف جلادت
امیر قلیچاق و امیر عمر بیک داده و اوراق لقلعه شبرغان فرستاده از آنجا به حکم بالنگ چکی شتافت و در آن منزل امیر حسین باردوی
از پایه سریر اعلی باز آمده الطاف و اعطافی را که از خاقان منصور نسبت بحضرت عالی معلوم نموده بود معروض گردانیده و این معنی
موجب ازدیاد تصمیم عزیمت آنحضرت شده فضای میمنه از این مقدم همایون بنضارت ریاض رضوان رسانید و در آن منزل امیر خسروشاه
بشرف ملازمت استسعاد یافت و پرتو آفتاب عنایت و عاطفت بر وجنات احوال موفور الاختلالش تافت چنانچه عنقریب کیفیت
الحکایات مسطور خواهد گشت بر تفصیل آن روایت بعد از داستان محاربه شیبانی خان با سلطان محمود خان بر زبان خامه
سخندان خواهد گذشت ذکر لشکر کشیدن سلطان محمود خان و الچه خان جهت معاودت پادشاه بلند مکان بصوب اندجان و بیان
وقوع محاربه میان آنخواقین عالیشان و فرمانفرمای الوس شیبانی خان در آن اوان که پادشاه خورشید کامران ظهیر الدین محمد بابر
ابن میرزا عمر شیخ گورکان متوجه فتح دار السلطنه سمرقند بود و کرت دیگر سلطان احمد تنبل باشتعال نیران طغیان اقدام نموده ابواب
مخالفت و عصیان برگشود و با آنکه جهانگیر میرزا بسان اقبال و دولت از وی جدا شده بود و بدستور پیشتر نام سلطنت بر روی اطلاق نمود
بناء علی هذا چون پادشاه اسلام پناه سمرقند را به شیبانی خان باز گذاشته و استیلا بر مملکه موروث میسر نشد بتاشکند شتافت
و چند گاهی مشمول عاطفت سلطان محمود خان بوده از محنت محاربه و محاصره بر آسود و سلطان محمود خان باتفاق برادر خود سلطان
احمد خان که بالچه خان مشهور گشته همت بر آن گماشت که لشکر بصوب اندجان کشد و آن مملکت را از سلطان احمد تنبل گرفته باد

میان سلطان

جهانمطاع سپارد و این عزیمت را از خبر فوت تنبل آورد و بتاریخ سنه استعانه با سپاه فراوان بدان صوب روان شد اما
قبل از آنکه بمقصد رسد و دست در گردن عروس مقصود حمایل کند شیبانی خان با لشکری بعدد قطرات باران در رسید و در منزل
قاقه عسکرین دست داد و قتالی در غایت صعوبت اتفاق افتاد و بحسب تقدیر الچه خان بر دست اوزبکان اسیر شدند و پادشاه
جهانبان خان کرام بصوب بعضی از ولایات مغولستان انعطاف داد و دیده امید شیبانی خان از دیدن پیکر فتح و ظفر روشنی
یافته قاصدی همعنان برق و باد بتاشکند فرستاد و مغولان آنجا پیغام داد که سلطان محمود خان و الچه خان در دست ما گرفتار
گشته ظهیر الدین محمد بابر پادشاه روی براه فرار آورد اکر شما را تمنا آنست که نایره غضب قیامت اثر خرمن حیات کرفتاران را محترق
نگرداند باید که خواجه ابو المکارم را محبوس گردانیده از گریز مانع آیند و آن دو خان عالیمکان را دو سه روزی نگاه داشته بعد از آن
رخصت داد که بهر طرف خواهند توجه نمایند و رشته حیات ایشان بر وجهی که در ضمن ذکر اولاد جغتای خان نوشته شد مقطوع گشت
اما خواجه ابو المکارم پس از دو سه روزی که در محبس بسر برد فرصت یافته گریخت و پیاده از تاشکند بیرون آمده بملاحظه آنکه کسی او را شناسد
محاسن شریف را تراشید لیکن بواسطه کبر سن و فقدان قوت رفتار نتوانست که خود را بجایی رساند که از شر اعدا ایمن باشد هم
در نواحی آن شهر پناه بخانه یکی از مردم آنجای برد و آن بی مروت یکدو روز خواجه را نگاه داشته بعد از آن بعضی از هواداران
شیبانی خان را بر صورت حال مطلع گردانیده و آن مردم خواجه ابو المکارم را گرفته نزد پادشاه خود بردند چون چشم خان کامیاب
بر خواجه عالیجناب افتاد پرسید که ریش را چه کردی خواجه در جواب این بیت خواند که بیت چراغی را که ایزد بر فروزد هر آنکس پف کند
ریشش بسوزد اما این لطیفه هیچ فایده نداد و جام لحظه قهرمان سیاست آنخواجه عالیمقدار را بعالم آخرت فرستاد و بعد از این واقعه
رایت شوکت شیبانی خان منشور و مرتفع گشته سمرقند را دار الملک سلطنت و برادرش محمود سلطان بدستور سابق لوای حکومت بلخ
تاشکند و ولایات سلطان محمود خان و الچه خان با عم او کوچ کونجی خان و سونجک سلطان که والده ایشان دختر میرزا الغ
بیک گورکان تعلق گرفت و منصب داروغگی شاهرخیه با امیر یعقوب که در سلک امرا انتظام داشت سمت اختصاص پذیرفت
ذکر رسیدن امیر محمد باقر بملازمت حضرت پادشاه ظهیر الدین محمد بابر و بیان سبب وصول امیر خسروشاه بدرگاه سلطان بدیع
الزمان چون پادشاه اسلام پناه از معرکه سلطان محمود خان و خان کرام بصوب مغولستان گردانیده و یک دو منزل مسافت

او فات کذرانید بوضوح انجامید که فوجی از معاندان و مانده در راه که در آن راه واقع است مضبوط ساخته اند و بجبال و سر دیوار جلات
محکم کرده تیغ عناد آخته اند بنا بر آن حضرت پادشاهی از سلوک این طریق احتراز واجب دانسته براه غیر معهود بجانب حصار شادمان
شتافت و از آنجا عنان توجه بطرف مدینة الرجال ترمذ تافت حاکم آن ولایت امیر محمد باقر که از صولت سپاه اوزبک شیبانی بغراجت
بر بستر استراحت تکیه نموده وصول موکب همایون با بری را فوزی عظیم دانست و با سامان و پیشکش بخدمت شتافته آنحضرت را به
توجه بطرفی که متضمن مصلحت دولت باشد ہادی مشورت نمود امیر صاحب تدبیر بعرض آن رسانید که چون
محمد خان شیبانی بر ممالک ماوراء النهر استیلا یافته و شرار فتنه و ہرب او بر صفحات حالات رعیت و سپاهی حضرت پادشاهی رسیده
ناقد مناسب آنست که چند روزی با روزگار ستیزه کار در سازیم و بجانب کابل رفته خود را از مهلکه اوزبک دور اندازیم نظم مذکور
اگر با عدو زور جنگ نیست طریق مدارا گزین بیدرنگ ٭ ز علکش بجای نمانا انتقال ٭ که گنجید ایمن شوی از قتال ٭ پادشاه عالیجاه
این رای را مستصوب شمرده در شهور سنه عشرین و تسعمائه روی توجه بطرف کابل آورده و بحسب اتفاق عبور موکب عالم بر تنگنای
شد که امیر خسروشاه در حدود آن بود لاجرم جناب امارت پناه با تحف لایقه بملازمت حضرت پادشاه شتافت و اظهار
اخلاص و خدمتکاری نموده سعادت تقبیل سریر سلطنت دریافت بعد از روزی چند که در اردوی عالی ساکن بود اکثر ملازمان
او مانند دولت و اقبال بملازمت آستان خلافت آشیان پادشاه با استقلال رفتند و حلقه عبودیت در گوش کشیده غاشیه
بر دوش گرفتند جناب امارت مآب چون حال بر این منوال دید بغایت متوهم گردیده و تمامی یراق و جهات خود را بجای گذاشت
با دو سه نوکر فرار بر قرار اختیار کرده علم عزیمت بصوب دیوان بدیع الزمان میرزا برافراشت زیرا که او را دیگر در هیچ جانب امکانی
نمانده بود بیت آمد بر آن اندم که شوی از همه فارغ ٭ افتاد اگر نیز نباشد چه کند کس ٭ و در قصبه بمیمنه خبر قرب وصول امیر خسروشاه بعرض اشرف
عالیجاه رسیده بنا بر کمال مکارم اخلاق جرایم سابقه او را نابوده تصور نموده و قرة العین سلطنت و کامکاری محمد زمان میرزا و امیر
ذوالنون و سایر امرا و ارکان دولت را باستقبالش امر فرموده خود نیز از اردوی عالی بیرون رفته بر پشته فرود آمده و شاهزاده
و امیر ذوالنون امیر خسروشاه را در آن موضع بسعادت دستبوس رسانیدند و جهان روز سلطان بدیع الزمان میرزا همت بر سرانجام
اسباب تکبت امیر خسروشاه مصروف داشته خیمه و خرگاه و کیسبان راهوار و شتران باربردار و استران رکابی و قطار و فرش

و او لله و لقصه

و او انه و انواع نامعدود و انعام فرموده و امیر ذوالنون نیز تبرکات لایقه و تشوقات رایقه نزد امیر خسروشاه ارسال نمود و بدیع الزمان
میرزا و امیر خسروشاه طریق مشورت مسلوک داشته عزم ملاقات خاقان خجسته صفات مصمم گردانیده و از میمنه کوچ کرده در آن لنگ
چهکتو قبه خیمه و خرگاه بذروه فلک مهر و ماه رسانید ذکر وصول موکب پادشاهی ظاهر بلده کابل و مفتوح شدن بمحض عنایت خداوند
عزوجل چون مشیت پادشاه بازوفوال و ارادت شهنشاه متفرد و استقلال متعلق بآن بود که از فیضان انعام عدل دار الامان
خسرو والاگهر ظهیر الدین محمد بابر ریاض امید تشنگان بوادی ظلم و عدوان طلعت خضرت و نضارت یابد آفتاب دولت فیل
آن در درج ماه و جلال از افق عنایت لایزال طلوع نموده بر وجنات احوال سرگشتگان شکسته بال تابد آنحضرت را در معرکه جان
ستان خواقین مغولستان و شیبانی خان در پناه لطف و مکرمت خویش از شر دشمنان بداندیش محافظت نموده قرین صحت
و عافیت بکوهستان بدخشان رسانید و کرت دیگر بازوی استظهار آن پادشاه بختیار را باعطاء اسباب سلطنت و جهانبانی
و موجبات خلافت کشورستانی از ممر یراق و جهات امیر خسروشاه قوی گردانید آنگاه پادشاه با استصواب امراء نوئینان درگاه
عزم تسخیر کابل جزم کرده در راه آن ولایت پیش گرفت و بسرعت طی مسافت کرده فضای ظاهر شهر از یمن مقدم همایونش نضارت
گلستان ارم پذیرفت امیر محمد مقیم چون قوت مقاومت نداشت در شهر متحصن گشت و بعد از چند روز که جریک منصور کابل را
محاصره نموده متوطنان آنجا بملازمت حضرت کشورگشای مایل شده کار محمد مقیم از صبر و شکیبائی درگذشت و قاصدان درگاه
سپهر اشتباه پادشاه ارسال داشته طلب عفو و امان و تسلیم عهد و پیمان نمود تا بخدمت شتابد و کلید قلعه سپرده عنان
بصوب گرمسیر و قندهار تابد و محمد بابر پادشاه ملتمس محمد مقیم را بحسن قبول تلقی نموده سوگندان بر زبان آورد که چون محمد مقیم ابواب
عناد مسدود گرداند دروازه‌های شهر بگشاید چنانچه باید و شاید او را رعایت فرماید و محمد مقیم بعنایت پادشاهی امیدوار
گشته از کابل بیرون خرامید و شرف بساط بوسی دریافته پیشکش کشید پادشاه در رجب وحده او را بعوارف خسروانه و عواطف
پادشاهانه سرافراز ساخت و با تمامی نوکران و ملازمان و یراق و استعداد فراوان در رخصت رفتن بوطن مالوف ارزانی
داشت و حضرت پادشاه بموافقت تاییدات الهی خطه کابل و توابع و مضافات و ضمایم و ملحقات را در تحت تصرف در آورد
معمور و آبادان گردانید و طوایف رعایا و مزارعان را که پایمال جور و عدوان و دست خوش ظلم و طغیان گشته بودند در جمایت

امن و امان رسانید نظم علم عدل و داد ساخت بلند ٭ پرتو لطف بر جهان افکند ٭ بسکه در ملک تخم احسان کشت ٭ کشت خرم
چو مرغزار بهشت ٭ باغ امید اہل فضل سبز شد ٭ ز فیض عطای او بار کشاد ذکر بهار فرستادن خاقان منصور جمعی از اکابر
انام را باستقبال آن اختر برج سلطنت و ذکر ملاقات پدر و پسر با یکدیگر بانشاط کامرانی چون امیر خسروشاه ملاقات میرزا
بدیع الزمان با حضرت اعلی مستحسن شمرده امضاء آن عزیمت را متضمن صلاح دین و دولت دانسته بر انگخال و فال مضمون
این مقال بیان کرد که بیت چو عاشقان بوفا جان دهند در پایش ٭ امید هست که ما نیز در قدم باشیم ٭ بدیع الزمان میرزا
از چهکتو پای مبارک در رکاب میمنت انتساب آورده و از راه سرپل بان بجانب لشکر مقدسه غیاثیه در حرکت آمده خبر نهضت بدیع
الزمان میرزا و امیر ذوالنون و امیر خسروشاه بصوب دار السلطنه هرات شیوع یافته خاقان منصور بغایت مبتهج و مسرور گردید
بیت ز شادی بر افراخت روشن روان ٭ چو گل در بهاران بخندید یازان ٭ و جهة مزید خلسینان میرزا بدیع الزمان و امراء
عالیشان جناب شیخ الاسلام سیف الملة والدین احمد التفتازانی و شیخ جلال الدین ابو سعید پورانی و سید نظام الدین سلطان نقیب
که مشهور بود بخواب بین و امیر غیاث الدین محمد ابن امیر یوسف الرازی و قاضی صدر الدین محمد الامامی را که خلاصه مشایخ و سادات
و علما و قضات ممالک خراسان بودند بمجلس فیض بخش طلب فرموده و در حضور ایشان دست بر کلام معجز نظام سبحانی نهاده قواعد
عهد و پیمان را بغلاظ ایمان مؤکد گردانید که نسبت بمیرزا بدیع الزمان و امیر ذوالنون و امیر خسروشاه قصدی بخاطر نگذرانم و دره
ایشان غایت شفقت و عنایت بتقدیم رسانم آنگاه آن پیر بزرگوار رخصت فرمود که باستقبال شاهزاده و امرا شتابند و کمال
عطوفت و مهربانی حضرت خاقانی خاطر نشان نمایند تا با دغدغه عزیمت ملازمت را بامضا رسانند و اکابر عظام ذوی الاحترام
متوجه ملاقات شاهزاده گردون غلام گشته در لنگر مقدسه غیاثیه بآن سعادت فایز شدند و هر یک پیشکش لایق کشیده کیفیت سوگند
خاقان آفاق را مشروح و معروض گردانیدند و بدیع الزمان میرزا نسبت بآن زمره واجب التعظیم کمال اعزاز بتقدیم رسانیده و بداد
ایشان تشریف برد و بخلع فاخره و انعامات وافره نوازش کرده روی بمقصد آورد و چون در منزل باوام نزول اجلال واقع شد
ابو المنصور مظفر حسین میرزا با والده خود مهد علیا خدیجه بیگی آغا برسم استقبال از هرات کوچ کرده بودند با حضرت ملاقات
نمودند و غبار نقار که میان جانبین حایل بود بآب الفت و مؤانست فرو نشاندند و در تأکید مبانی محبت و اتحاد سعی نمودند و در

دیگر که داخل ایام

دیگر که داخل ایام جمادی الآخر سنه عشر و تسعمائه بود خاقان منصور از باغ جهان آرای متوجه ملاقات فرزند ستوده صفات گشته
بدیع الزمان میرزا نیز از باوام تو در حرکت آمده و بوقت نماز پیشین نواحی غار عباس که نیم فرسخ از قریه کرخ پایان تر است از مقارنه آن
دو مهر سلطنت غیرت افزای سپهر خضرا گشت و میرزا بدیع الزمان را چون چشم بر تخت روان والد عالیشان افتاد خواست که پیشتر
اسباب جرایم روی طال در گردن انداخته دو سه نوبت زانو زده شرف پای بوس دریابد خاقان منصور از مشاهده آن صورت رقت
فرموده فرزند ارجمند را از آن امر معاف داشت و میرزا بدیع الزمان یک زانو زده حضرت خاقانی او را در آغوش مهربانی کشیده قطرات
عبرات از فواره دیده روان گردانیدند و پسر و پدر در آغوش یکدیگر بسر برده زار زار بگریستند و حضرت خاقانی مهربانی میرزا بدیع الزمان را
بظهور رسانیده در هم می نگریستند بیت گاهی پدر از کمال اشفاق ٭ در روی پسر نظر نمودی ٭ گاهی پسر از سر تواضع ٭ رخساره بخاک راه سودی
و هم در آن مجلس که توجه سادات عظام و مشایخ کرام و قضات اسلام و علما و فضلا مشحون بود امراء کبار امیر ذوالنون و امیر خسروشاه
بشرف دستبوس خاقان عالیجاه رسانیدند و آن دو امیر از غایت انفعال و خجالت لوازم اخلاص عبودیت ظاهر گردانیدند و خاقان
منصور ایشان را بوفور نوازش سرافراز و مفتخر ساخت و مضمون کلمه همایون لا تثریب علیکم الیوم بر زبان الهام بیان رانده به تسلی خاطر
ایشان پرداخت و چون شب حضرت خاقانی در حلکت سلطانی در آن لنگ داغی بزم عیش و خرمی نشسته ابواب فرح و سرور مفتوح
داشتند و بتجرع راح ریحانی و آشامیدن باده ارغوانی حظی تمام اندوختند کاغذ بر گرفته رایت شادمانی افراشتند روز دیگر که مهم سازی
قضا و قدر مجمره زرین پیکر خورشید خاور را بجانب شهرستان سپهر اخضر کشیدند و ظلمت شب معارف متوطنان ربع مسکون را
بانارت روز مواصلت رسانیدند خاقان منصور بر تخت روان نشسته و ندیمان در روی بستر کامرانی آمده و شاهزاده کامران
عظام سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا پیش پیش آنحضرت روان شده امیر ذوالنون بجانب دست راست و امیر خسروشاه
بطرف دست چپ در حرکت آمدند و در آن روز از اصناف فرق انام علیه تمام بنشاط و سرور از کلام از شهر بیرون شتافته تمامی
دکوه را فرو گرفته بودند و اجتماع خلایق از مرد و زن در مضایق طرق بمرتبه بود که در هیچ عید و نوروز مانند آن کسی مشاهده ننمود نظم
در آن روز از کثرت خاص و عام ٭ ز بسیاری ازدحام عوام ٭ بر آن راه و راه نفس بسته بود ٭ ز خیل خلایق زمین خسته بود ٭ و خاقان
منصور در عین فرح و سرور بدین ترتیب و آیین از راه خیابان بعد از سر پل انجیل که بنا کرده معمار همت حضرت است رسیده

شاهزادگان عظام و نوئینان ذوی الاحترام پیاده گشتند و بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا دو پایه پیش تخت روان آن
حضرت را بر دوش گرفتند و امیر ذوالنون و امیر خسروشاه دو پایه پس آن تخت فیروز بخت را برداشته بمدرسه شریفه درآوردند
چو سران عساکر پیاده شتابان ، چو انجم بر پیرامن ماه تابان ، خلایقی که در آن مقام حاضر بودند در حال مجسته مآل خاقان
منصور ناظر از مشاهده آن صورت فریاد برآوردند و لوازم دعا و ثنا بادا رسانیدند و جهت دفع اصابت عین الکمال آیت و ان یکاد الذین
بر زبان گذرانیدند آنگاه خاقان عالیجاه بباغ جهان آرای شتافت و منزل امیر علیشیر از میمنت مقدم سلطان بدیع الزمان میرزا
نضارت سپهر خضرا یافت و هر یک از امرا در مقام بهجت افزا نزول نمودند و روزی چند در غایت فراغت بسر برده از رنج راه
برآسودند ذکر بعضی از وقایع روی نموده هنگامی که بدیع الزمان میرزا در هرات بود در آن ایام که بدیع الزمان میرزا در مستقر سریر پادشاهی
تشریف داشت خاقان منصور چند کرت والد ارشد را طوی داده و در هر مجلس انواع انعام و احسان در باره شاهزاده عالیشان
بجای آورده و امرا و صدور و وزرا و خواص آنحضرت را خلع فاخره پوشانیده نوازشها کرده و ایضا ابوالمنصور مظفر حسین میرزا جهت
برادر بزرگتر و امرا مجلسه بزم جشنی خسروانه ترتیب نمود و لوازم کشیدن پیشکش مرعی داشته در تاکید مبانی اتحاد افزوده و امیر مبارز الدین
محمد ولی بیک نیز بزمی در غایت عظمت مرتب ساخته بدیع الزمان میرزا را بمنزل خویش برده و اسبان تازی راهوار و تحف نفیس
بسیار پیشکش کرده لوازم خدمتکاری بجای آورده و بر این قیاس سایر امرا و ارکان دولت مراسم اخلاص بتقدیم رسانیدند و جواهر
دولتخواهی و هواداری بر طبق عرض نهاده و شرایط نیازمندی ظاهر گردانیدند و چون امیر شجاع الدین ذوالنون وهم و خوف داشت
که مبادا حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر بنسبت پسرش محمد مقیم غدری اندیشیده او را رخصت نداده و بعد از ضبط کابلستان
روی بطرف قندهار و زمین داور نهد پس از ده پانزده روز که در هرات بود اجازت طلبیده مشمول انعام و احسان بجانب ولایت
خویش نهضت نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا در آن ایام که در هرات تشریف داشت صبیه جلیله میرزا الغ بیک ابن میرزا
سلطان ابوسعید که در حجر تربیت عمه خود پاینده سلطان بیگم بسر می برد بحباله نکاح درآورد و در روز عقد سادات و قضاة حاضر
گشته قاضی اختیار الدین حسن بتلقین کلمات ایجاب و قبول اقدام فرمود و باین بهانه چند روز مجلس سور و سرور تمهید یافت
و فروغ جام باده گلفام بر وجنات شاهزادگان عظام و امراء عالی مقام تافت و هم در آن اوقات خواجه خجسته صفات

افضل الدین محمد کرمانی

افضل الدین محمد کرمانی که کمال اعتبار او در پایه سریر حضرت خاقان سابقا مرقوم کلک بیان گشت روزی چند مریض بوده درگذشت
و بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا با امرا و وزرا و سادات و مشایخ و علما جنازه آن خواجه عالی نژاد را مشایعه کردند و بگازرگاه
برده در بقعه که جهت مصلی ساخته بود بخاک سپردند و چون ایام تعزیت بنهایت انجامید خاقان منصور بنابر اغوای امیر مبارز الدین
محمد ولی بیک بتحقیق جهات خواجه مرحوم فرمان فرمود و تمامی اولاد و اقربا و ملازمان آنجناب مواخذ گشته از آن مر اموال
و نفایس غیر محصور بحصول موصول شد و خواجه شهاب الدین اسحق که با خواجه افضل نسبت قرابت داشت و بیمن اهتمام او منصب
صدارت یافته بود و خواجه جلال الدین محمد سمنانی که ایضا بنسبت تربیت آنجناب بدرجه وزارت نشسته سرکار امیر نظام الدین علیشیر را
ضبط می نمودند در بند بلا افتادند و چون آنچه داشتند فرو آوردند محصلان حسب الحکم ایشان را از قید نجات دادند ذکر نهضت بدیع
الزمان میرزا بعزم رزم خان عالیجاه و بیان مآل حال امیر شجاع و خسروشاه چون سلطان بدیع الزمان میرزا اکثر ایام زمستان در دار
خاقان عالیشان بسر برده و خسرو ثوابت و سیار از منزل برجیس رحلت کرده روی بسوی خانه بهرام شدید الانتقام آورد رای
خاقان منصور چنان اقتضا فرمود که این شاهزاده عالیجناب باتفاق میرزا مظفر حسین و بعضی از نوئینان و امرا کنار آب مرغاب را
معسکر ظفر مآب گردانند و اگر محمد خان شیبانی به نیت کشورستانی از آب آمویه عبور نماید بمقابله و مقاتله او اقدام فرمایند بنابر آن سلطان
بدیع الزمان میرزا در ماه مبارک رمضان سنه عشر و تسعمائه از منزل حضرت سلطنت سفر کرده در حظیره جنید کوکلتاش که در دامن کوه
مختار است اختیار نزول فرمود و مقارن آنحال از نزد ظهیر السلطنة و الخلافة محمد بابر پادشاه ایلچیان بپایه سریر خاقان عالیجاه رسیده
مکاتبت آنحضرت که مشتمل بود بر اظهار موافقت بعرض رسانیدند و مشمول انعام و احسان اجازت مراجعت یافته بازگردیدند
و سلطان بدیع الزمان بعد از چند روز از حظیره جنید کوچ نموده بچهل دختران شتافت و در آن منزل بقیه ایام صیام را بنهایت رسانید
و بلوازم سنن و مستحبات عید فطر قیام فرموده آنگاه بصوب کنار آب مرغاب روان شد و چون مرحله موری از فر قدوم همایون
نضارت ریاض رضوان یافت مظفر حسین میرزا و امیر محمد برندق از عقب بموکب عالی پیوستند آنگاه برادران کامران همعنان یکدیگر
از راه پنجده بمرغاب رفتند و از آن موضع بنابر فرمان که از پایه سریر اعلی بوضوح انجامید میرزا مظفر حسین بدار السلطنة هرات
بازگردید و امیر خسروشاه عنان بصوب قندز و بقلان منعطف گردانید و جناب امارت مآب بعد از طی منازل و مراحل بحدود

آن مملکت رسیده جمعی کثیر از مردم هر جانب بر او جمع گشتند و اوزبکی که داروغه قندز بود با فوجی از جنود امیر خسروشاه را استقبال نمود و چون
ما بین آتش قتال اشتعال یافته بسیاری از اتباع خسروشاه بزخم تیغ و تیر اوزبکان کشته گشتند و بقیة السیف روی بانهزام
آوردند و آنجناب اسیر سرپنجه تقدیر شد سردار سپاه اوزبک او را بر درازگوش نشانده بقندز برده فرمود که گرد شهر گردانیدند
آنگاه در جهان طلبیده که علم کامرانی می افراخت بقتل رسانیدند چو ، چنین دور سپهر و مهر گردش ، که هیچ از کین گذاری نیست سرکش
بمهرش دل کسی چون صبح کم بست ، که در خون شفق هر شام ننشست ، و امیر خسروشاه امیر عادل رعیت پرور بود و مدت و پانزده سال
در ایام سلطنت سلطان محمود میرزا بنیابت در قندز حکومت مینمود و پس از فوت آنحضرت چند سال ولایت حصار شادمان و ختلان
و ترمذ و بدخشان و قندز را در تحت التصرف داشت و در کمال جاه و جلال و غایت دولت و اقبال رایت فرمان فرمائی می افراشت
و آنجناب از ارتکاب شراب و سایر مناهی و ملاهی محترز و مجتنب می بود و همواره بادای وظایف طاعات و عبادات و قرائت
کلام مجید ربانی و تلاوت آیات بینات بجا قیام و اقدام می فرمود اما با وجود این صفات حمیده چون قساوت قلب و قلت ترحم
انصاف داشت بمجرد توهم انتقال ملک و دولت نقش بیوفائی کفران نعمت بر لوح خاطر نگاشت و چنانچه مذکور شد صدقه چندین
یکی از مخدومزادگان خود را بنیشتر عصیان نابود ساخت و کاس حیات دیگری را بدست جور و طغیان از ضیاء بر انداخت لاجرم
باندک زمانی از شآمت این افعال شامل حال او گشت و سرپنجه انتقام ذوالجلال والاکرام بساط جاه و جلالش در نوشت نظم چو از
لوح دل شست نقش وفا ، بصد محنت و درد شد مبتلا ، او فکن بهر کس بلی نفت است ، که در بد و فا بس زحمت است ، و در همین سال
یعنی سنه عشر و تسعمائه شاهزاده مظفر لوا ابراهیم حسین میرزا بسبب شرب مدام و صبوحی بر دوام بمرض صعب گرفتار گردیده و معالجه
اطبا فایده نداد و در اواخر شوال ایام حیاتش بنهایت رسید و خاقان منصور از وقوع این حادثه بغایت محزون شد و قطرات
عبرات از فواره دیده بگشود و بالاخره دست در حبل متین شکیبائی زده بکلمه کریمه انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب
تمسک نمود و ولایت قاین را که سیورغال شاهزاده مرحوم بود برادر اعیانی او ابن حسین میرزا عنایت کرد و آنحضرت بدان صوب
شتافته روی بتمهید بساط معدلت آورد ذکر توجه بدیع الزمان میرزا از کنار آب مرغاب بجانب قهاب قهاب کوهستانی است
که آب در میان مرغاب و هرات روان از آنجا منشعب میشود و بنابر عقاب بخت دشتهای پر درخت مردم آنجای پیوسته در مقام سرکشی اوقات

گذرانیده

گذرانیده و کما ینبغی اطاعت حکام بجای نمی آوردند و در شهور سنه ثمان و تسعمائه که بدیع الزمان میرزا در قبة الاسلام بلخ بساط سلطنت
و جهانبانی مبسوط داشت امیر محمد باقر ترخان را با فوجی از سپاه جلادت شعار بتادیب متوطنان قهاب و استخلاص اموال
بدانجانب فرستاد و میان امیر محمد باقر و قهاب بیان نیران مقاتله اشتعال یافته جناب امارت مآب منهزم بازآمد و چون در آن وقت
بدیع الزمان متوجه کنار آب آمویه بود نتوانست که از آن طایفه انتقام کشد لاجرم در این ولا که لب آب مرغاب معسکر ظفر مآب بود
اندیشه تاخت قهاب بیان در خاطر عاطر خطور نمود و رایت ظفر آیت افراخته بدانجانب ایلغار نمود و بیکناگاه اطراف جوانب آن کوهستان
فرو گرفته از باغیان جماعتی را که بقدم اطاعت و اذعان پیش آمدند در ظلال عدل و احسان جای داد و زمره را که در مقام عناد
و عصیان ثبات ورزیدند غارت و تاراج فرمود و مستور حدود قهاب معسکر ظفر مآب بود که از نزد امیر ذوالنون متعاقب و متواتر
ایلچیان رسیده و از زبان آنجناب معروض داشتند که حضرت پادشاهی ظهیر الدولة و الاقبال محمد بابر با سپاهی جلادت شعار لوای جهانگشائی
بصوب قندهار و زمین داور برافراشت و نقش تسخیر این ولایت را بقلم شجاعت و تدبیر بر لوح ضمیر منیر نگاشته مامول آنحشم داشت
چنانست که آنحضرت عنان بدین صوب انعطاف داده و دفع اعداء دولت را پیشنهاد همت گردانند تا در سایه چتر همایون فال
ریاض این مملکت از تاب آفتاب حوادث و نوایب محروس و محفوظ ماند بدیع الزمان میرزا مصلحت دولت در ایجاب آن ملتمس دانسته
و فرستادگان امیر ذوالنون را بمقتضی المرام بازگردانیده موکب کواکب مراتب بجانب قندهار در حرکت آمد ذکر رفتن و بیان وصول
سلطان بدیع الزمان میرزا بمملکت قندهار و بعضی دیگر از وقایع روزگار و حوادث لیل و نهار چون ماهچه رایات نصرت شعار
شاهزاده کامکار بدیع الزمان میرزا بولایت قندهار رسید امیر شجاع الدین ذوالنون و اولادش شجاع بیک و محمد مقیم با پیشکشهای
پادشاهانه و تبرکات خسروانه مصحوب داشته باستقبال شتافتند و بشرف تقبیل انامل شریف گشته نوازش بسیار یافتند
و چون در آن ایام خبر مخالفت حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر علی التعاقب و التواتر باردوی عالی میرسید بدیع الزمان میرزا
فرمان داد که تمامی لشکر سیستان و غور و ساغر و تولک و قلعه کاه و فراه و خشکرود و زمین داور در معسکر ظفر اثر مجتمع گردند و امرا عظام
جهت رسانیدن حکم بر تواچیان باطراف و ولایات مذکوره روان ساختند امیر سلطانعلی ارغون با سپاه سیستان و سایر سرداران
آن ممالک با جنود نامعدود متوجه قندهار گشتند و چون ظهیر الدین محمد بابر پادشاه از وصول میرزا بدیع الزمان بقندهار و اجتماع

سپاه انصرت شعار وقوف یافت صلاح در صلح دیده رسولان با هدایای حضرت نشان فرستاده و اظهار محبت و اتحاد نموده بدیع الزمان
میرزا در برابر خان مودت آمیز پیغام فرموده قواعد مصالحه تمهید پذیرفت و حضرت پادشاهی عنان العصوب کابل گردانیده موکب جاه
بدیع الزمان از قندهار راه زمین داور پیش گرفت در خلال این احوال صبیه جلیله امیر ذوالنون که در سلک ازدواج سلطان بدیع
الزمان انتظام داشت باتفاق والده خویش که عورت خیره عادله بود از عالم رحلت نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون
از واقعه آن دو معصومه که در عرض بیست روز اتفاق افتاد ملول و محزون گشته جهت ترویح روح ایشان اطعمه فراوان بمستحقان داده
و ختمات کلام الهی بجای آوردند آنگاه در باب تعیین یورت قشلاق شرط مشورت مرعی داشته خاطر بر آن قرار یافت که زمستان در
فراه گذرانند و بعد از انتقال آفتاب از برج شتوی بنقطه اعتدال ربیعی بهر طرف صلاح دانند رخش همت رانند و باین عزیمت
سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون بفراه شتافته چون از برج راه بر آسودند رای عالم آرا چنان اقتضا کرد که برادر امیر ذوالنون امیر
سلطانعلی ارغون با تابکی قرة العین سلطنت و خلافت محمد زمان میرزا تعیین نماید تا شاهزاده در البستان بوده بجمیع همت بر تعهد
حال لشکر مآل کش مصروف دارد و امیر سلطانعلی باین التفات مفتخر و مستبشر شده طویهای پادشاهانه ترتیب کرده در روزی که شاهزاده
بوی سپردند ساحتها کشید و لوازم نیاز بجا آورد **ذکر عصیان لشکر قیامت اثر خان و توجه بدیع الزمان میرزا بهرات جهت دفع حضرت**
خاقانی در اوایل سنه احدی عشر و تسعمائه که سلطان بدیع الزمان میرزا در ولایت قندهار تشریف داشت و در ممالک بلخ و نواحی
حاکمی صاحب وجود که دارای سپاهی در خیمه قیام نموده محمد خان شیبانی که همواره همت عالی نهمتش بر انجام امور کشورستانی مقصور بود
متعاقب و متواتر جنود جلادت نشان بجانب جیحون میفرستاد و لوازم قتل و غارت در اکثر شهر و ولایات ظاهر میگردانیدند و در آن سال
خانه بجم کان اقتدار کوی مراد بچوگان مقصود میرسانیدند و در پاییز سنه مذکوره جمعی کثیر از آن لشکر برق اثر تا ولایت میمنه و فاریاب
تاخته نهب و تاراج پرداختند و اموال بسیار غنیمت گرفته رایات استیلا و تسلط برافراختند و امیر قاسم ادلات محمد میرزا که جش ارخان
مادر میرزا بایسنغر می بود و بشرف مصاهرت خاقان منصور مشرف بود باتفاق امیر شیرم جابر و امیر باباجان ولد خواجه جلال
میرکی که در اندخود اقامت داشتند متوجه دفع آن جماعت گشتند و میان جانبین غبار جنگ و شین ارتفاع یافته اوزبکان را صورت
نصرت روی نمود و آن سه سردار بدرجه شهادت فایز شدند لشکریان ایشان روی بصوب فرار آوردند بنا علی هذا امور سلطان

از ولایات یکبارگی مختل گشت و تمامی صحرانشینان جلای وطن اختیار کرده و داد آه ستم رسیدگان از ایوان کیوان درگذشت
چون این اخبار بدار السلطنه هرات رسید خاقان منصور صلاح قشلاق در باغ جهان آرای ندیده و بباغ شهر در آمده در حل عقد
اندیشه این احوال زنهار تامل از آن اهمال و اغماض که در باب امداد سلطان بدیع الزمان میرزا کرده بود پشیمان شده با امرا
و ارکان دولت مراسم مشورت مرعی داشته خاطر خاطر بر آن قرار داد که کرت دیگر میرزا بدیع الزمان را بهرات طلبید و طریقه مجوزه
بجای آورده آنحضرت را بر سم نقلای بکنار آب مرغاب ارسال نماید و نفس بنفس متعاقب در حرکت آمده با محمد خان شیبانی
در مقام مقابله و مقاتله آید بعد از آن خواجه شمس الدین منشی که از سایر نواب درگاه عالم پناه بمزید عقل و فراست و وفور فضل و کمال
امتیاز داشت برسم رسالت نزد شاهزاده فرستاده فرامین عنایت آمیز ارسال فرموده بخنان عطوفت آمیز پیغام داده خواجه
شمس الدین در قلب شتابنده بسرعت باشتاب رسیده کیفیت اشتیاق خاقان منصور را بعرض رسانید و بعبارات دلفریب دادای رسالت
نموده ضمیر آن زیبنده تاج و سریر را بملاقات پدر مایل گردانیده بدیع الزمان میرزا آن کلمات را بسمع قبول جای داده عازم دار السلطنه
هرات شده خواجه شمس الدین محمد را جهت رسانیدن آن خبر بشیر بهرات فرستاد و امیر ذوالنون را شرف رخصت ارزانی داشت که در زمین
داور شتابد و تمامی سپاه ممالک گرمسیر و غور و ساغر و تولک را مجتمع ساخته در اوایل بهار عنان یکران بکنار آب مرغاب تابد
تا موکب عالی سلطانی در ماه شعبان سنه مذکوره متوجه مستقر سریر خلافت و جهانبانی گشته چون برباط اورسکن رسید امرای عظام
و اکابر انام که برسم استقبال از هرات بیرون آمده بودند متعاقب و متواتر شرف ملازمت دریافته لوازم نثار و نیاز بجای آوردند
و سلطان بدیع الزمان میرزا با جهان دولت و اقبال طی مسافت کرده در پل درقرا ملاقات حضرت علی جایز گشت خاقان
منصور کرت دیگر دیده بدیدار شاهزاده کامکار روشن ساخته عنایت شفقت اظهار نمود و بدیع الزمان پیشکش بدستور نوبت اول
در منزل امیر علی شیر نزول نمود **گفتار در بیان تصمیم عزیمت خاقان کامیاب و رفتن بدیع الزمان میرزا پیشتر از نهضت**
آنحضرت بکنار آب مرغاب همت عالی نهمت خاقان کامل حشمت همواره بر ترفیه عباد و تعمیر بلاد مصروف بود و عنان عزیمت
آن پادشاه شامل رافت پیوسته بر دفع فساد و رفع عناد اهل ظلم و بیداد معطوف **نظم** خدیو جهانگیر والا نژاد • شه کامران
عدالت نهاد • چو اعلام گیخسروی برفراشت • بجز دفع بیداد کامی نداشت • بنا علی هذا آنزمان که خبر اسر و قتل و نهب و تاراج گرد

بج واندخود و شبرغان و فاریاب از عساکر جلادت آثار اوزبک وقوع می یافت بدار السلطنه هرات رسید و لشکر قوه و پرثبات
و ساپت سر گردانه متوطنان ولایات مذکوره بعد اخری بوضوح انجامید خاقان منصور مظفر لوا با وجود ضعف مزاج اشرف اعلی
و فقدان قوت عجز گرد دست و پا از کمال غیرت خسروانه و وفور حمیت پادشاهانه عزم رزم سالک طریق کشورستانی ابو الفتح
محمد خان شیبانی جزم فرموده و امرای عظام را بیراق سپاه و استعداد مردان شجاعت پناه امر فرموده و میرزا بدیع الزمان را زیاده
از پنج روز در دار السلطنه هرات نگاه نداشته و برفتن کنار آب مرغاب مامور گردانید و شاهزاده حسب الحکم رایت نهضت برافراشت
و در اواسط ماه رمضان و اواخر حوت روی براه آورده بجهت شدت برودت هوا روزی چند در منزل چهل دختران منزل گزیده و بخیمه
آنماه جبرگاه در انقطاع کذرانید چون هلال شوال روی نمود و آداب عید بتقدیم رسانید و آنگاه از انجا بر نهضت فرموده در
مروچاق علم آفتاب اشراق برافراخت و در آن منزل امیر علیجان را نیابت آنکه پدرش امیر عمر بیک از ملازمت تخلف جسته در هرات توقف
کرده بود از ایالت شبرغان معزول گردانیده آن منصب بخواجه نظام الدین احمد مفوض گردانید و موکب عالی سلطانی از مروچاق
بسر پل دبان خرامیده در انتظار وصول چتر همایون خاقان منصور روزی چند در آن مرحله دلپسند ساکن گردید اما خاقان منصور
او در وقت ظهور لاله و گل • و اجتماع جنود ریاحین و سنبل توکل بر عنایت صانع جزو کل کرده دوازده هزار سوار خنجر گذار در امواج
با مصاف حشمت و تجمل روی براه آورد **بیت** چون خسرو مهر از سر نو • بر برج حمل فکند پرتو • افراخت برای نیکخواهی • در اوج شرف لوای
شاهی • رایات نصرت آیات خاقان منصور بعنایت جناب جلال سبحانی از باغ شهر بعزم یورش ماوراء النهر نهضت فرمود
و سپاه ظفر دستگاه بسان عساکر سبزه و لاله اطراف دشت و کوه را فرو گرفته تزلزل در زمین و زمان ظهور نمود **نظم** سپاه خدیو
مظفر لوا • بجنبید چون بحر اخضر ز جا • ز سر تا قدم فرق آهن همه • دل و جان پر از کین دشمن همه • و در اثنای طی منزل سبب کثرت
حرکت و سرعت نهضت مزاج همایون از نهج اعتدال منحرف گشت و بعد از وصول بمنزل بابا الهی ضعف بمرتبه رسید که
کار از امضای عزیمت و ارتکاب ابواب شکر در گذشت و غایه کل حرکت سکون و نهایه کل کاین لا یکون کل شیء هالک الا
وجهه و له الحکم و الیه ترجعون **ذکر انتقال خاقان منصور از دار غرور بسرای سرور** قاطبه علمای عالم را معلوم است و طایفه فضلای
بنی آدم را مفهوم که حکم حکمت شامل حی قدیم و قدرت کامله قیوم واجب التعظیم جل شانه و عظم سلطانه پیوسته مقتضی آن بوده

کرسی سروری که تختگاه انا مکنا لهم فی الارض بافسر زر زیور تؤتی الملک من تشاء آراسته کرده و عاقبت دست از تمشیت امور مملکت
دنیوی باز داشته بمقام عاقبت انجام فوز مقصورات فی الخیام اشتغال نماید و سنت سنیه حق عز و علا و لن تجد لسنة الله تبدیلا
تبدیلا همواره بر این منوال جریان پذیرفته که اقدام بجهت انجام هر دو احشامی که در دار الملک ربع مسکون و بساط بسیط
ابو قلمون بجهت خجسته بخت و جعلناکم خلائف فی الارض مشرف شود آخر از تنگنای بیابان کل جهانه ملول و متنفر گشته بساحت
وسعت آثار جنات تجری من تحتها الانهار توجه فرماید **نظم** دلا عمر ابد امر محالست • بقای دنیوی زود انتقالست • بنا شد
خسروی در دهر جاوید • وفا از ملک دنیا نیست امید • چه شد جمشید را دارا کجا رفت • سکندر روی انعام چرا رفت • همیشه
هیچکس را زندگی نیست • بدنیا خلعت پایندگی نیست • هر چند بر ضمیر عارف هوشمند ظاهر است که از عرض الشیب واقعه ناگزیر
گبت خامه دبیر کیفیت حال را بر این منوال در سلک تحریر میکشد که چون منزل بابا الهی محل نزول آن مهر سپهر پادشاهی شد
عرض مرض بانحو هر پاک صفت آمیزش گرفت و الم بلغم با آن ذات سمت صفا سمت مداخل پذیرفت هر چند اطبا در معالجه
سعی می نمودند عکس مطلوب نتیجه میداد و ساعت بساعت ضعف مزاج همایون روی در تضاعف و ازدیاد می نهاد شاهزادگان
عظام و امرای ذوی الاحترام از پیش اطبای حاذق و حکمای مدقق دانستند که آن عارضه شفا پذیر نیست و آن واقعه ناچار ممکن الدفع نه
بنابر آن اندیشیدند که اگر فوت آنحضرت در وقتی وقوع یابد که سلطان بدیع الزمان در اردوی همایون نباشد ممکن که در مواد
فتنه و فساد در میان آید هر فرقه از لشکریان بطرفی رفته صورت مخالفت میان برادران روی نماید و از خاقان منصور استجازه
نموده نشانه نزد بدیع الزمان میرزا فرستادند که جریده متوجه درگاه عالم پناه گردد و آن فرمان واجب الاذعان در اوایل ذی الحجه
در سر پل دبان بنظر میرزا بدیع الزمان رسید و بعد از اطلاع آن بنه و آقروق را در آنمنزل گذاشته با سیصد کس از امرا و خواص
عنان عزیمت بصوب بابا الهی منعطف گردانید و صباح روز نهم ماه ذیحجه علم انصرت شیم آن مظهر لطف و کرم پرتو وصول
بر کیفیت اردوی همایون انداخته شاهزادگان عظام مظفر حسین میرزا و سید عبد الله میرزا و عبد الباقی میرزا و امرای عظام مثل
شجاع الدین محمد بن مرقت میر لاس و مبارز الدین محمد ولی بیک و ناصر الدین عمر بیک وفادار و نظام الدین عبد اللطیف خان
و غیر هم مراسم استقبال استعجال نمودند و لوازم دعا و ثنا اقدام نمودند و بدیع الزمان میرزا آن روز هم در آن موضع توقف

کرده واز صعوبت مرض خاقان وقوف یافته روز دیگر بعیادت رفت وآنحضرت را بغایت سست وضعیف دیده بغایت حزین وغمگین
گردید وجهت رعایت حزم در اردو توقف نکرده بطرف منزل شریف بازگشت وکس بسرپل زبان فرستاد تا اردو را بموکب عالی
ملحق گردانند بعد از آن امرا وارکان دولت وخواتین بلقیس حشمت طریق مشورت مسلوک داشته مصلحت مملکت وآسایش سپاهی
ورعیت منحصر در آن دانستند که قبل از حدوث واقعهٔ ناگزیر صاحب قران جهانبانی سلطان بدیع الزمان میرزا وابو المنصور مظفر حسین
میرزا قواعد عهد وپیمان باغلاظ ایمان ارتباط واستحکام یابد تا برادران دیگر سر از ربقهٔ اطاعت وانقیاد نپیچند وبشارع مستقیم
وفاق آمده باستیصال شجرهٔ خلاف اقدام نمایند ودر روز جمعه هشتم ماه مذکور امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس وامیر مبارز الدین
محمد ولی بیک وناصر الدین عمر بیک وامیر نظام الدین عبد اللطیف از اردوی همایون در ملازمت مظفر حسین میرزا ومحمد قاسم میرزا
وسید عبد الله میرزا وعبد الباقی میرزا بعسکر سلطان بدیع الزمان میرزا رفتند ومجلس عالی در آمده از امرای آن پادشاه عالیجاه
امیر سلطان بایزید والد امیر جهانگیر برلاس وامیر شیخعلی طغای واز ارکان دولت مظفر حسین میرزا امیر زا علی بیک وامیر محمد جعفر
ابناء امیر محمد برندق را بآن محفل طلبیدند آنگاه شاهزادگان دست بر کلام حمید مجید سبحانی نهاده مراسم عهد وپیمان در میان آوردند
که مدة العمر بر جادهٔ مستقیم اتحاد واتفاق راسخ دم وثابت قدم بوده پیرامن مخالفت نگردند وامرا نیز صمیم القلب قسم بزبان آوردند
که در دولتخواهی وخدمتگاری ایشان بقدر مقدرت وامکان مراسم سعی واهتمام مرعی دارند وبسبب وقوع این عهد خاطر صغار وکبار
اطمینان یافت وانوار امنیت وعافیت بر وجنات روزگار طوایف امرا ولشکریان تافت بیت ز آنحسن اتفاق خواطر قرار یافت
ارکان قصر ملک خراسان مدار یافت ٭ ودر آنروز که این معاهده بوقوع پیوست مرض خاقان منصور بغایت صعوبت انجامیده
بود وساعت بساعت شدت انحلال می افزود وصباح روز عید اضحی بدیع الزمان میرزا باردوی همایون تشریف آورده
شاهزادگان وامرا ووزرا در خرگاه دیوانخانه جهت ادای نماز عید مجتمع گشتند ودر خواندن خطبه چون نام خجسته فرجام آنحضرت بر زبان
خطیب بگذشت آواز گریه وافغان حاضران بر سپهر بلند شد که غلغله در زمین وزمان افتاد وبموافقت ایشان سیلاب اشک از دیدهٔ
معتکفان عالم بالا ومقیمان ملاء اعلی بگشاد وروز دیگر که دوشنبه یازدهم ذیحجه سنه احدی عشر وتسعمائه بود نزدیک بوقت غروب
آفتاب سپهر سلطنت وکامرانی بمغرب انتقال فرو شد وشهباز روح مقدس آن پادشاه عالم پناه ندای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی

الی ربک راضیة مرضیة

الی ربک راضیة مرضیة شنیده بجانب فردوس پرواز فرمود انوار طلعت خورشید حشمتی که عالمی از فروغ عطوفتش بفراغت بوده در حجاب
اینما تکونوا یدرککم الموت معدوم شد ومنشور حیات جمشید عظمتی که جهانی از دور معدلتش مرفه الحال زندگانی می نمودند بتوقیع کل من
علیها فان مختوم گشت آوازهٔ کوس شاهی که هر شام وسحر بشارت فتح وظفر در هر شهر وکشور منتشر میگردانید یکبار فرونشست وآواز
فغان رعیت وسپاهی که در این مدت کسی نشنوده بود واز صعوبت این مصیبت بلند گشته با ایوان کیوان پیوست بیت آن سایهٔ لطف
حضرت سبحانی ٭ کز شمع رخش بود فلک نورانی ٭ افسوس که نور دولتش یافت زوال ٭ فریاد که رفت از جهان خاقانی ٭ ودر آن شب
مقرب خواص نشینان سلطنت بر نهج سنت سید المرسلین بلوازم غسل وتجهیز وتکفین جسد مطهرش قیام نمودند واز کمال حزن وغم
وغایت غصه والم بجای اشک سیلاب خون از دیدهٔ پرنم گشودند بیت علم زد آتش از دلهای محزون ٭ ز مژگان شد روان جوی از خون
ذکر نقل نعش مغفرت آل سریر جاه وجلال صباح روز دیگر که کارپردازان قضا وقدر محفهٔ جمشید خورشید را بر شتر نیلگون سپهر
گردانیده وبارگیر تندرو گردون بار کرده از افق مشرق بسوی نهانخانهٔ مغرب دوانید امرا وارکان نعش مغفرت قرین را در محفهٔ محفوف
برحمت رب العالمین نهادند وآن محفه را در لباس مشکین کرده عنان عزیمت بصوب بلدهٔ هرات انعطاف دادند وبدیع الزمان میرزا نیز
بتعاقب از اردوی همایون کوچ کرده روز دیگر دامن کوه قلعهٔ توبره محل نصب سرادقات عزت گشت وکوتوال آن حصار سوار شده از
طریق کیدلی امیر زین الدین علی بپای آمده مفاتیح قلعه با مفصل ذخایر بعرض رسانید ومنظور نظر عنایت وملحوظ عین عاطفت
گردید وآن شب در آن منزل توقف اتفاق افتاده علی الصباح که خسرو ثوابت وسیار حصار مناعت آثار گردون را جولانگاه خویش
ساخت ونفوذ نجوم را بحیطهٔ تصرف در آورده رایت حشمت برافراخت قرین برج سلطنت وجهانبانی بدیع الزمان میرزا ومظفر
حسین میرزا با فوجی از نواب خواص بقلعهٔ توبره صعود نمودند ودر حصن آسمان اختصاص را بنظر احتیاط ملاحظه کرده خزاین آنجا را
تصرف فرمودند وامیر زین الدین علی مساعی پیشکش کشیده لوازم نیکو خدمتی بجای آورده وبعنایات خسروانه مستظهر گشته
بدستور معهود کوتوالی آن قلعه منصوب بدان جناب متعلق گرفت وسحر روز دیگر از آنجا کوچ واقع شده بعد از وصول بالنگ کهندستان
خواجه شهاب الدین عبد الله که در آن زمان بفرمان خاقان فردوس مکان حاکم شهر بود با اجلهٔ سادات وفقها ومشایخ
وعلما واشراف واعیان وارباب کلانتران لباس مصیبت پوشیدند وافغان وزاری باوج فلک زنگاری رسانیده

ملازمت شاهزادگان جمشید حشمت دریافتند ولوازم پرسش بجای آوردند روز دیگر که آفتاب چشمهٔ آتش غبار ظلمت از ساحت سپهر سترده شد
بدن بی بدل خاقان بی عدیل را که از تغیر وعفن مصون ومحفوظ بود کرهٔ دیگر غسل داده بصحرای عیدگاه دار السلطنه هرات بردند
ودر آن فرخنده مقام بر جنازهٔ رحمت اندازه نماز گذارده تابوت محفوف برحمت حی لایموت را بگنبد مدرسهٔ شریفه که جهت همین مصلحت بنا
شده بود بطریقهٔ شریعت مطهره دفن نمودند واولاد واحفاد وارکان دولت آن پادشاه عادل یکهفته متصل باطعام طعام وختمات
کلام حمید مجید سبحانی قیام واقدام فرمودند وروز هفتم چنانچه آیین سلاطین حشمت قرین تواند بود بکشیدن آش بزرگ پرداختند وخلایق را
از لباس تعزیت بیرون آورده سرانجام معظمات مهمات را پیشنهاد همت بلند نهمت ساختند تعداد اولاد امجاد خاقان منصور
والا نژاد بخشنده وارث وواهب   خاقان منصور مغفرت انتما معز السلطنة والخلافة ابو الغازی میرزا سلطان حسین را چهارده
پسر ویازده دختر کرامت فرموده بود در این موجب سلطان بدیع الزمان میرزا از مهد علیا بیکه سلطان بیگم بنت میرزا معز الدین سنجر سلطان بیگم
که در اوایل حال منکوحهٔ سلطان ویس میرزا بوده در آخر در حبالهٔ خاقان منصور زندگانی می نمود واز چوله بیگم که قبل از جلوس همایون
بعقد نکاح آنحضرت در آمده بود حیدر محمد میرزا واز آق بیگم بود که قبل از جلوس در سلک ازدواج محمد قاسم میرزا والد ابو القاسم امرا
انتظام داشت بیکه بیگم که در عقد سید مولانا خواجه روزگار میگذرانید آقا بیگم که پیش از وصول بحد بلوغ فوت شد کچک بیگم که
زوجهٔ میرزا بابر والد میرزا محمد قاسم بابر شاه بود واز منکوحهٔ عظمی پاینده سلطان بیگم بنت میرزا سلطان ابو سعید شاه غریب میرزا ومظفر حسین میرزا
از مهد علیا خدیجه بیگی آغا ابو الحسین میرزا ومحمد محسن میرزا که مشهور بود بکپک میرزا واز لطیف سلطان آغا که نسبت بامرای چهار تمنی
می پیوست فرخ حسین میرزا ومحمد معصوم میرزا وابراهیم حسین میرزا وابن حسین میرزا ومحمد قاسم میرزا از سعادت بخت بیگم که مشهور بود
به بیگم سلطان ودر سلک زوجیت سلطان مسعود میرزا انتظام داشت سلطان نژاد بیگم که حرم سلطان اسکندر میرزا بود ومنور سلطان بیگم
که شبستان یکی از امرای میرزا الغ بیگ که بشرف سیادت مشرف بود از شمع جمال منور داشت از شیر عالیه بابا آغاجه بنت خواجه احمد
ابو تراب میرزا ومحمد حسین میرزا وفریدون حسین میرزا از مریم سلطان بیگم بودند سید عبد الله میرزا وفاطمه سلطان بیگم که زوجهٔ میرزا یادگار
فرخ میرزا شاه بود واز منکوحهٔ بی بی آغاجه که مملوک شهربانو بیگم بنت سلطان ابو سعید میرزا بود وشهربانو بیگم در وقتی که بشرف ازدواج
خاقان منصور مشرف بود اورا بآنحضرت بخشیده عایشه سلطان بیگم که در حرم سرای قاسم سلطان روزگار میگذرانید از زبیده آغا

واز اولاد ذکور خاقان منصور

واز اولاد ذکور خاقان منصور هفت نفر در ایام زندگانی آنحضرت جهان فانی را وداع کردند واسامی ایشان اینست فرخ حسین میرزا
شاه غریب میرزا حیدر میرزا محمد معصوم میرزا ابراهیم حسین میرزا ابو تراب میرزا واز اولاد اناث نیز پنج مستوره در زمان آن پادشاه
خجسته صفات نقاب تراب بروی کشیدند ونامهای ایشان اینست آق بیگم بیکه بیگم آغا بیگم کوچک بیگم فاطمه سلطان بیگم واز ازواج
طاهرات آنحضرت بیکه سلطان بیگم ولطیفه سلطان آغاجه وزبیده آغا وچوله بیگم در زمان زندگانی آن بادشاه جهانبانی عالم فانی را
وداع کردند ودیگران بعد از واقعهٔ آنحضرت باندک زمانی هر یک بکشوری افتاده روی بملک آخرت آوردند مگر آفاق بیگم که تا غایت
در قید حیاتست گفتار در بیان شرکت بدیع الزمان میرزا وابو المنصور مظفر حسین میرزا در منصب سلطنت وجهانبانی باتفاق
ارکان دولت حضرت خاقانی فردوس مکانی بر ضمیر مرآت انوار عقلا ودانشوران حقیقت این سخن مصور خواهد بود که سبب اطلاق لفظ
ظل الله بر پادشاه آنست که هرچه در خانهٔ الوهیت صفت وقوع پذیرد نمونه از آن در سرکار سلطنت صورت وجود میگیرد وچنانکه
ذات بیمانند حضرت خداوند جل جناب جلاله از سمت مشارکت منزه ومبراست چنانکه ذوی حشمت پادشاه نیز از عیب شرکت مبرا
باشد تا   وجود فایض الجود سبحانی تواند بود وکما یجب وینبغی بمصالح امور جهانبانی قیام تواند نمود ع سلطان یکی بسزد
چو خدای جهان یکی است ٭ واگر بخلاف این معنی دو کس یا بیشتر در یک شهر وکشور ورواز لشکر خواهند که شریک باشند بر نهج
منطوق آیهٔ کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا علی اسرع الاحوال عمارت ملک در معرض اختلال یابد وشرار فتنه وفساد بر وجنات احوال
فرق عباد واطراف بلاد تابد ع غوغا بود دو پادشه اندر ولایتی ٭ کلمهٔ خجسته لا یصلح سیفان فی غمد واحد موید این معنی است کیفیت
سلطان بدیع الزمان میرزا ومظفر حسین میرزا بعد از فوت خاقان مغفرت پناه شاهد این دعوی است شرح واقعه آنکه چون شاهزادگان
عالی منزلت وامرا وارکان دولت از تعزیت خاقان منصور باز پرداختند بمشورت آنکه میرزا بدیع الزمان را مستقلاً متصدی
منصب سلطنت سازند یا آنکه میرزا مظفر حسین را در این امر با آنحضرت شریک گردانند انجمنها ساختند از عقلا که بمزید کیاست از
امثال واقران امتیاز داشتند بقلم لطف تقریر بر لوح خاطر همگنان نگاشتند که انسب آنست که سلطان بدیع الزمان میرزا
که اسن وارشد اولاد امجاد خاقان منصور است وجبلت وجبلتش بر تهیهٔ اساس مکرمت واحسان مفطور باستقلال پادشاه
باشد ونسبت بمظفر حسین میرزا طریق شفقت واخوت مسلوک داشته یکی از ممالک خراسان را باو مسلم دارد تا سایر شاهزادگان

کرده اطراف و ولایات بحکومت اشتغال دارند بقدم اطاعت پیش آمده خیال استقلال به پیرامن خاطر نگذرانند و زمره از مردم
کوته نظر این رای را نپسندیده جانب نقض گرفتند مناسب چنان می نماید که دو برادر بموافقت یکدیگر متصدی امر سلطنت گردند
و در خطبه و سکه اسم مظفر حسین میرزا نیز داخل باشد تا من بعد از جانبین بجانب اهل جنایت صورت مخالفت روی ننماید و بیگانگی
انجامد و بیگانگان را در مملکت مجال مداخلت نماند آری باتفاق جهان میتوان گرفت و در این باب قیل و قال بسر حد تطویل انجامید
و مهد علیا خدیجه بیگی آغا که والده مظفر حسین میرزا بود و اختیار و اعتبار تمام داشت و اولاد امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس
خصوصا میرزا علی بیک بصلاح این معنی راضی نشدند که بدیع الزمان میرزا باستقلال متصدی امر پادشاهی باشد چون در آن وقت
اکثر لشکر تابع علیا و مشار الیها و امرای برلاس بودند جانب شرکت ترجیح یافته در روز جمعه از جمعات اواخر ذی حجه سنه احدی عشر
و تسعمائه در مسجد دار السلطنه هرات خطبه بنام هر دو شاهزاده خواندند و ایضا در یک سکه اسامی ایشان را نقش کرده وجوه نکات
بآن مزین گشت و ملوکات و مخترعات آن جنده فاخره بحسب جمع تقسیم نموده نصفی بتعلق سرکار سلطان بدیع الزمان میرزا گرفت
و نصفی بدیوان مظفر حسین میرزا صفت حصولت پذیرفت و سایر ولایات که در تحت التصرف داشتند برین منوال قسمت یافت
و ضبط نصفی از موقوفات ممالک محروسه در عهده صدور بدیع الزمان میرزا شد و نصفی دیگر در حیطه التصرف صدور مظفر حسین میرزا
در آمد منصب داروغگی دار السلطنه هرات از قبل بدیع الزمان میرزا بامیر نظام الدین شیخعلی طغای تعلق گرفت و امیر یوسف علی کوکلتاش
بحکم مظفر حسین میرزا باوی مشارکت جست و محمد لکور بنیابت امیر شیخعلی و محمود مرکب باشاره امیر یوسف علی بحکمی منصوب گشته و امیر
نظام الدین درویش ترکمان در سلک امراء بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا در قبضه درایت امیر زین الدین علی قرار یافت و بر این
قیاس جمعی از امرا و وزرا خاقان مغفرت شعار ملازم سلطان بدیع الزمان میرزا گشتند و بعضی بخدمت مظفر حسین میرزا اشتغال نمودند
و طایفه هر دو پادشاه را ملازمت نمودند و خواجه حاجی محمد قهستانی و خواجه ملک نصیر الدین لطف الله در دیوان میرزا بدیع الزمان
مهر بر وزد و منصب اشراف ایشان بخواجه معز الدین حسن و خواجه کمال الدین محمدی مفوض شد و صدارت بدیع الزمان میرزا
بقاعده مستمره بمولانا غیاث الدین محمد عرضی صفت اختصاص پذیرفت و مقرر شد که آنجناب بدستور خواجه عطاء الله در رقم
اطلع علیه بر فرامین مطالعه توقیع کشد و در مهم وزارت مظفر حسین میرزا خواجه قطب الدین یحیی و درویش احمد قایض دخل و مهم انشاء

ایشان خواجه قوام الدین

ایشان خواجه قوام الدین جعفر مقرر گشت و منصب صدارت آن سرکار بامیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی و مولانا نظام الدین
شاه محمد مخصوص شد و چند ماه باین ترتیب آئین آن دو پادشاه سعادت قرین در دار السلطنه هرات بنا بر کثرت دوستی
قیام نمودند و بموافقت یکدیگر مهام سلطنت را فیصل داده ابواب عدل و انصاف بر روی خلایق گشودند اما چون این خبر
بسامع شاهزادگان دیگر رسید بر زبان آوردند که اگر سلطان بدیع الزمان میرزا که بر جمیع صفات بمرتبه تقدم دارد
باستقلال متصدی منصب پادشاهی میگشت ما را بغیر سلوک طاعت و دولتخواهی نبود اما چون مظفر حسین میرزا در این امر با وی
شریک شده ما بعضی را فروتر نیست و هر یک دم از استقلال زده در مملکتی که متصرف بودند خطبه بنام خود خواندند لاجرم
باندک زمانی قواعد قصر حکومت اولاد خاقان منصور گسست و مفاتیح سلطنت خراسان بقبضه اقتدار بیگانگان در آمد چنانچه عنقریب
مسطور خواهد شد انشاء الله تعالی **ذکر گرفتاری و بی اختیاری امیر مبارز الدین محمد ولی بیک در قلعه اختیار الدین و فرار نمودن**
بعنایت حضرت باری خاقان فردوس مکان امیر مبارز الدین محمد ولی بیک را بوفور لطف و عنایت نواخته و بکمال مرحمت
سرافراز ساخته هم در دیوان تواجی مهر داده بود و مهم حکومت و داروغگی هرات را علاوه آن در منصب ارجمند گردانیده و نشان
آستان خلافت آشیان بموجب فرمان واجب الاذعان در احکام همایون او را روز افزون می نوشتند و در اواخر اوقات
حیات خاقان خجسته صفات چند سال زمام اختیار ملک و مال من حیث الاستقلال در قبضه اقتدار آنجناب بود و چون بعد از
خاقان عالی تبار بجز وی کسی را نبود اختیار بنا علی هذا آتش رشک و حسد که لازمه ذات اکثر ارباب جاه و جلال است در کانون
درون سایر ارکان دولت خصوصا امرای برلاس اشتعال داشت و همگی همت متوجه آن بودند که ابصر عزت و سعادت
منال کار آنرا بلکه شجره زندگانی او را پژمرده سازند و چون پای اعتبار و اختیار او را ... بار ابنا شده
زمام سرانجام ملک و مال بقبضه اقتدار در آورده اند و در زمان خلافت خاقان فردوس مکان اصلا تیر تدبیر ایشان بهدف مراد نرسید
بعد از ارتحال آن پادشاه جهانبانی سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا از غایت ... زبان اعتبش کشادند و در این نوبت سخن ایشان
موثر افتاده سبب قرب در تاثیر این تدبیر آنکه در آن اوان که ارکان دولت خاقان منصور و امراء شاهزادگان در باب
قرار امر پادشاهی مشورت می نمودند امیر مبارز الدین محمد ولی بیک یکدو نوبت گفته بود که مناسب آنست که سلطان میرزا باستقلال

قایم مقام پدر بزرگوار خود گردد و مظفر حسین میرزا تابع باشد تا دیگر شاهزادگان تقلید آنحضرت کرده بقدم متابعت پیش آیند و چون
نمایند و بواسطه این سخن نزاع مظفر حسین میرزا متغیر گشته بود و جماعت امرای برلاس مزید علت شده شاهزاده باتفاق امرای
مشار الیهم و سایر مردمی که کینه امیر محمد در سینه داشتند بعرض سلطان بدیع الزمان میرزا رسانیدند که محمد ولی بیک از روی اعتقاد
خدمت نمی کند خاطر بر آن قرار داده که کریچه نزد کپک میرزا رود و بدیع الزمان میرزا هرچند بتحقیق میخواست که کسی متعرض امیر محمد
شود اما ملاحظه رضای برادر و برلاس سیدان امیر محمد ... شده هم در آن هفته بگرفتن او فرمان فرموده در باغ جهان آرای در مجلس
کنکاش امیر مشار الیه موافقه گشته آخر روز در یکی از خانهای کوشک محبوس شد و چون مهم سازان تقدیر مهر منیر را از قصر سپهر ...
به نهانخانه مغرب ساختند فوجی از معتمدان میرزا بدیع الزمان محمد ولی بیک را از کوشک باغ جهان آرای بقلعه اختیار الدین بردند
و با میر درویش بیک سپردند و هم در آن روز امرا و دیوانیان هر دو سرکار نواب جناب امارت مآب را متوجه شده مصادره کرده بتحقیق
براق و جهات او مشغول شدند و آنچه بحصول پیوست میان جانبین تقسیم یافت و گرفتن امیر محمد ولی بیک اول خللی بود که بعد از فوت
خاقان منصور شاهزادگان را روی نمود زیرا که آنجناب از حیثیت استعداد و توافر نوکران شجاعت نهاد از امرا و ارکان دولت
امتیاز تمام داشت و چون گرفتار شد جمیع جهات او بباد فنا رفته ملازمانش که عدد ایشان به پانصد نفر میرسید متفرق و پریشان
گشتند القصه چون امیر محمد روزی چند در حصار اختیار الدین نشست همگی همت بر مخلص بست و در آن باب فکری الصواب اندیشیده
یکی از دوستان پیغام کرد مقداری حلوا که محذرات در آن تعبیه کنند و بقلعه فرستد آنشخص بموجب فرموده عمل نموده امیر محمد حلوا را
نزد جمعی که موکل او بودند فرستاد و ایشان تمامی حلوا را از روی رغبت بکار برده بعد از ساعتی چنان بخواب رفتند که تا روز دیگر
هوش نیافتند و امیر محمد فرصت غنیمت شمرده در همین شب یکی از رکابداران یوسف نام خود را بر زبر آن دروازه که بجانب بیرون شهر بود
رسانید و بطناب پایان رفته بر اسبی بادرفتار که بعضی از ملازمان او طیار کرده بودند سوار شد و روی توجه بمشهد مقدس رضویه آورد
روز دیگر که محافظان او چشم از خواب غرور باز کردند از امیر محمد اثری ندیدند و خبری نشنیدند و امیر درویش بیک بملازمت سلطان
بدیع الزمان میرزا شتافته از غایت خجالت کیفیت حال معروض داشت و جان ... معزول گشته امیر نظام الدین ... شیخ محمد
کوکلتاش قایم مقام شد اما امیر محمد ولی بیک در عرض سه روز آن مسافت بعیده را از راه غیر معهود پیموده بعد از وصول بمقصد کپک میرزا

مقدم امیر محمد

مقدم امیر محمد را از مغتنمات روزگار دولت تصور کرده او را بانعام خلع فاخره و نقود وافره و اسبان گردون نورد و شتران کوه کوهان
و خیمه و خرگاه و شامیانه و بارگاه و دیگر اشیا که فراخور آن شاهزاده مظفر لوا تواند بود معزز و سرافراز ساخت و بدستور والد مغفور خویش
در هر دو دیوان مهر عنایت کرده حکم فرمود که امرای دیوان تواجی و مال بی وقوف و استصواب جناب امارت مآب هیچ مهمی فیصل ندهند
و امیر محمد بفراغ بال نوبت دیگر بر مسند امارت متمکن گردید و بزبان حال و قال شکر خالق ذو الجلال گویا گردانید **ذکر عبور نمودن**
لشکر محمد خان شیبانی از جیحون و شکست یافتن از ضرب تیر امیر شجاع الدین ذو النون در آن اوان که انتقال خاقان منصور بجوار
مرحمت پادشاه غفور بگوش هوش نزدیک و دور رسید محمد خان شیبانی که سالهای فراوان انتظار چنان روزی میکشید ...
با فوجی کثیر از سپاه شجاعت نشان بتاخت ولایات ایران مامور گردانید و او از آب آمویه گذشته تا کنار آب مرغاب بجاروب نهب
و غارت پاک ساخت و جمعی از جنود ... کندرانیده در حدود بادغیس قتل و غارت در انداخت و در اوایل محرم الحرام سنه اثنی
عشر و تسعمائه کیفیت حال بمسامع بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا رسید گمان بردند که شیبانی خان بنفس خویش از آب آمویه
و مرغاب عبور نموده متوجه دار السلطنه هرات است بنا بر آن خوف عظیم بر ضمایر ایشان استیلا یافت و چون حقیقت واقعه ظاهر گشت همت
بر آن گماشتند که بعضی از امرا عظام را با فوجی از لشکریان بدفع شر ایلامان نامزد فرمایند و قبل از آنکه یکی از ارکان دولت بتکفل
آن خدمت ... شیر بیشه هیجا امیر شجاع الدین ذو النون ارغون باده دوازده هزار سوار از سپاه غور و ... و تولک و زمین داور در اواسط
ماه مذکور از طریق هزاره و لنگر به هرات رسید زیرا که بدیع الزمان میرزا بعد از فوت خاقان مغفرت پناه قاصدی بطلب ...
و ... امیر شجاع الدین ذو النون فرستاده بود و او بر توجه بجانب مستقر سریر سلطنت و جهانبانی امر فرموده و چون امیر ذو النون
شرف ملازمت بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا دریافت و کیفیت ایلامان و ایشان بکنار آب مرغاب معلوم نمود ...
از آنکه از ... امیر سلطان ابو یزید برلاس را ... ملحق گردانیده بجانب مرو چاق ایلغار فرموده و سپاه ماوراءالنهر از قرب
وصول آن امیر بهرام قهر وقوف یافته براه جول و ... علم نهضت بل هزیمت بر افراشتند و امیر ذو النون متعاقب ایشان پایان رفته
خود را باوزبکان رسانیده و تیغ کین از نیام انتقام کشیده قرب صد نفر از آن جماعت بر خاک هلاک انداخت و ششصد و هشتاد
کس دیگر اسیر گردانیده و رایت مراجعت بر افراخت و مظفر و منصور بپایه سریر سلاطین رسیده باصناف عواطف و عوارف

اختصاص یافت و در منزل امیر محمد ولی بیک نزول اجلال فرموده مقارن انتقال اولاد و امجاد انجاب شاه شجاع و محمد مقیم از قندهار
و زمین داور بملازمت بدیع الزمان میرزا رسیدند و شرف بساط بوسی دریافته بانواع نوازش و اصطناع مفخر و مباهی گردیدند ذکر مخالفت
سلاطین خراسان برنهت مقابله و مقاومه محمد خان شیبانی چون محمد خان شیبانی از انتقال سلطان حسین میرزا بجانب جاودانی
وقوف یافت خیال تسخیر خراسان کرده جهة اطلاع بر کیفیت قوابات شخصی را که مولانا خشانه نام داشت برسم رسالت بدار السلطنه
هرات فرستاده و مولانا خشانه در الک باغ جهان آرای بتقبیل بساط جلالت مناط میرزا بدیع الزمان و مظفر حسین کورکان فایز
گشته پیغامی که داشت معروض خلاصه سفارت آنکه شیبانی خان میگوید که پیوسته آبا و اجداد شما در حدوث وقایع رجوع بخواص
دودمان عالیشان ما کرده و شرایط مطاوعت بجای آورده اند مناسب آنکه شما نیز بسنن سنیه پدران خود اقتدا نموده ابواب مخالفت مسدود
سازید و از شارع مستقیم عدول و انحراف نورزید تا عرصهٔ مملکت آبادان ماند و رعایا که ودایع البرایا اند پایمال عساکر نصرت شعار
نشوند سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کورکان چون استماع نمودند که غرض شیبانی خان ازین مراسله جهت جواب امتحان
در رخصت ایلچی را موقوف داشته قاصدان باطراف و جوانب خراسان فرستادند و باجتماع شاهزادگان و جنود ظفر ورود فرمان دادند
و در خلال این احوال ایلچیان از نزد امیر قلیچان که حاکم قبة الاسلام بلخ بود در رسیده معروض داشتند که محمد خان شیبانی با سپاهی
بیحد و قطرات سحاب شیبانی ظاهر بلدهٔ مذکوره مرکز اعلام تصرف انجام گردانیده و بمحاصره اشتغال دارد و حال آنکه رعایای شهر را
ذخیره نمانده و فقدان قوت قوت سپاهی را بسر حد عدم رسانیده امید آنکه حضرات باتفاق متوجه این حدود گردند تا شر اوزبک
اندفاع یابد و پرتو انوار فراغت بر وجنات احوال متوطنان این ولایت تابد سلطان بدیع میرزا و مظفر حسین میرزا بعد از استماع
این خبر با امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشته خاطر بر مقاتله و مقابله شیبانی خان قرار دادند و مجددا قاصدی جهة
استماع شاهزادگان باطراف و دیار خراسان فرستادند و در اوایل محرم سنه مذکوره از دار السلطنه هرات رایات نصرت آیات
بصوب قبة الاسلام بلخ برافراخته و از گرد مراکب کواکب چهرهٔ مهر و ماه را تیره و دیده روشنان سپهر را خیره ساختند بیت
روان گشته شاهان لشکرکش ٭ سپاهی بدنبالشان پس و پیش ٭ بتایید الهی گشته خرم ٭ ظفر در خدمت و اقبال همدم ٭ و چون
نواحی چهل دختران از غبار مواکب کواکب مراتب ایشان مشک فشان گشت ابو المحسن میرزا با لشکر نصرت اثر از بلدهٔ فاخرهٔ مرو

تشریف آورده دیده بدیدار برادران کامکار میرزا بدیع الزمان از همه جهتی از وی بزرگتر بود زانو زده پیشکش کشید و مظفر حسین میرزا
هرچند در سلطنت دار الملک خراسان با میرزا بدیع الزمان شریک بود اما چون بحسب سن از میرزا ابو المحسن خردتر بود او را تعظیم
نموده بر خود تقدیم فرمود و از جانبین لوازم نیاز و نثار وقوع یافت و از آن مرحله کوچ واقع شده بعد از آن از نزول در کنار
آب مرغاب ابن حسین میرزا از قاین و امیر سلطانعلی از سیستان و سایر امرا و لشکریان ممالک خراسان متعاقب و متواتر بمعسکر
همایون پیوستند نظم رسیدند از هر طرف سروری ٭ بهر یک ملازم شده لشکری ٭ بخوان عدو تنگ بسته میان ٭ گشاده بدرج
سلاطین زبان ٭ و هم در آن ایام که کنار مرو الرود مضرب جنود ظفر ورود بود و روز بروز جمعیت بتایید مهیمن منان از سلاطین خراسان
بر جمعیت دولتخواه و دوستان می فزود ناگاه بشیر مجیب بنقال بدرگاه اقبال مآل سلطان بدیع الزمان میرزا رسید و بشارت طلوع
اختر جاه و جلال از افق عنایت ایزد متعال رسانید یعنی خبر تشریف قدوم میمنت لزوم حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه
شیوع یافت و از پرتو انوار بهجت و شادمانی بر وجنات احوال سالکان مسالک جهانبانی و امرا و ارکان دولت تافت
بیت مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید ٭ که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید ٭ از غم هجر مکن ناله و فریاد که من ٭ زده ام فالی و
فریادرسی می آید گفتار در بیان پیوستن پادشاه عالیجاه بسلاطین خراسان در کنار آب مرغاب در آن اوقات و اوان ظنطنه
کوس شوکت و سرافرازی و شعشعه تیغ دولت و رزم سازی و سایر محاسن شمایل و محامد خصایل پادشاه شهسوار تفاخر نجوم
غازی ظهیر الدین محمد بابر در اقطار آفاق شایع گردیده و کیفیت محاربات و معارضات آن پادشاه فرخنده صفات با شیبانی خان
بعرض خاقان منصور سلطان حسین میرزا رسیده بنور فراست و وفور کیاست دانست که عنقریب دولت جاه و جلال آن سرور
سلطنت و اقبال از افق اعلی در حیز کشورگشائی و استقلال طلوع خواهد نمود و سرچشمه ایزد متعال ابواب حصول انواع امانی و آمال
بر روی روزگار فرخنده مآلش خواهد گشود بناء علی هذا سید افضل ولد سید سلطانعلی خواب بین را که در سلک صدور فضیلت آیین
انتظام داشت برسم رسالت بکابل فرستاد و زبان مودت و حسن اعتقاد پیغام داد که تسخیر ممالک ارث و امانه بقوت بازوی
سعادت و مرافقت میسر است تیسیر مقاصد مطالب دوجهانه باستظهار مظاهرت و موافقت مقرر دارد و حضرت پادشاهی
مرا بمثابه فرزند دلپسند و برابر برادر ارجمند است باید که دفع سد اوزبک مخالفان طاغی و دفع مواد فساد دشمنان باغی طریق مسلوک دارد

و طریقه یکانگی و وفاق نامرعی نگذارد تا یکانگان امجال مداخلت در ممالک محروسه نباشد و پیش ازین در بلاد و امصار ماوراء النهر
بر تخت ابهت و جهانبانی ساید و چون سید افضل بپایهٔ سریر پادشاه ارجمند محل رسید و این سخنان را ابوالوقف عرض رسانید آنحضرت
معجز کلام اعجاز بکلام وادا جبتم تحیة فحیوا باحسن منها و سید افضل را بالطاف و انعامات پادشاهانه مخصوص و بهره ور ساخت بحث
سلطان حسین میرزا فرمود و در آن اثنا جهانگیر میرزا بخلاف رضای پادشاه مظفر لوا از کابل بیرون رفته بجانب دیجاقات که در آنجا
بودند توجه فرموده و بخاطر خطیر پادشاه جهانگیر خطور نمود که امکان دارد که کلانتران دیجاقات بر حسب اطاعت جهانگیر میرزا در آمده و مطاوعت
ایشان بار دیگر خیال استقلال در سر بدید و ابواب خلاف و نزاع برگشایند لاجرم رای اشرف اعلی چنان اقتضا نمود که لوای فلک فرسای
جهانگیر میرزا در حرکت آمد و چون شاهزاده بموکب همایون پیوند دو عزیمت سفر خراسان مصمم گردانید آنگاه پادشاه عالیجاه حفظ
دار الملک کابل را بجمعی از امرای شجاعت نهاد که اهل اعتماد بودند سپرده ایشان را بعدالت رعیت پروری وصیت نمود و بتاریخ
سنه احدی عشر و تسعمائه پای مبارک در رکاب جواد گردون شتاب آورده نهضت فرمود بیت باقبال شاه فریدون صفات
ز کابل روان شد بسوی هرات ٭ ظفر بین نصرت اندر یسار ٭ رفیق سفر لطف پروردگار ٭ و چون کلانتران قبایل و احشام از توجه
موکب سپهر احتشام آگاهی یافتند پروای میرزا جهانگیر کرده همگنان با نیاز و پیشکش بملازمت پادشاه سکندر حشم شتافتند و میرزا
جهانگیر نیز تجدید خاشیه دولتخواهی بر دوش گرفته بموکب پادشاهی پیوست و بدستور پیشتر باصناف الطاف و انواع الطاف مفتخر
و سرافراز گشت و چون حدود ممالک خراسان از غبار سم سمند پادشاه و دافر احسان مشک افشان خبر فوت خاقان منصور سلطان
حسین میرزا بمواز انجا رسید و بر ضمیر الهام پذیر گذشت که بکلی میان اولاد آنحضرت و منغیر شان صورت خلاف روی نماید و میدان وسطی
بعضی از ممالک ایشان بحیطهٔ تصرف ملازمان آستان سلطنت آشیان در آید بنا بر آن رایت ظفر پیکر بدان صوب جلی منازل
و مراحل می نمود و بعد از وصول بولایت جزوان کیفیت جمعیت شاهزادگان و امرای عالیشان در کنار آب مرغاب بجنین پیوست
و خاطر آن پادشاه خیراندیش برآن قرار گرفت که معاونت و مظاهرت میرزا بدیع الزمان و اخوان را پیشنهاد همت عالی ساخته
و بموافقت ایشان بدفع شیبانی خان و سایر معاندان پردازد لاجرم قاصدان را بطرف مرو الرود و انطاف داده جهة
رسانیدن این خبر بهجت اثر ایلچی بمرغاب فرستاده و چون میرزا بدیع الزمان و برادران این بشارت شنودند بطلوع کوکب ظفر

اقبال از افق امید و آمال امید وار شدند و ترتیب لوازم نیاز و نثار استعجال نمودند بیت چو گه رایت منصور پادشاه رسید ٭ نوید فتح و
بشارت بمهر و ماه رسید ٭ و بموجب فرمان بدیع الزمان میرزا امیر برندق برلاس و امیر ذو النون باستقبال موکب ظفر مآل
پادشاه حمیده خصال شتافتند و در منزل درمام بملازمت آستان سپهر احتشام رسیده بانواع مراحم و اشفاق اختصاص یافتند
بعد از قواعد تاکید عهد و پیمان پادشاه عالی مکان در طی مسافت مسارعت فرموده سلطان بدیع الزمان میرزا از قرب وصول آنحضرت
آگاهی یافته همعنان اخوان برسم استقبال از مرو حاق نهضت نمود و در منزل کلی خان هشام جان سلاطین خراسان از شمیم ملاقات
آن دوحه خلافت مشام عطریت گرفت و از جانبین مراسم تعظیم و تبجیل و ما بعد من هذا القبیل صفت رعایت پذیرفت سلطان بدیع
الزمان میرزا و مظفر حسین کورکان و ابو المحسن میرزا و سایر اولاد خاقان فردوس مکان تشریف قدوم میمنت لزوم پادشاه را
فوز عظیم دانستند و در لوازم جهانداری و خدمتکاری سعی و اهتمام نمودند اما نقدیر که توانستند قواعد اتفاق و یکانگی را بدستیاری وفاق
و فرزانگی مشید گردانیدند و در باب تدبیر امور دین و دولت و دفع اعدای ملک و ملت با یکدیگر مشورت کردند و غایت اجتهاد بتقدیم
رسانیدند و چون پادشاه خجسته شیم در اردوی سلاطین خراسان جمعیتی دست داد که تحریر آن بحر و بحکم بیان تیسر پذیرفت و تفصیل آن
بسعی خامه و زبان ممکن التحریر و غالبا اگر آن سلاطین صاحب تمکین با آن سپاه شجاعت آیین انتهز هم آنرا با مضا رسانیدند
ولایات خراسان از شر اوزبکان مصون میماند اما چون تقدیر مالک الملک قدیر نوع دیگر اجتماع آن همه سروران عالیجاه و اتفاق
آن مقدار امرا و سپاه فایده روی ننمود نظم چو دولت عظامت از کرد کار ٭ نیاید ز بسیاری خیل کار ٭ بتدبیر دولت نیاید بدست
ز تقدیر دان در جهان هر چه هست ٭ خدا در ازل هر چه تقدیر کرد ٭ بتدبیر شوانش تغییر کرد و الفضل انه ما شاء و یحکم ما یرید ذکر ورود آمدن
بلخ بجزم تسخیر محمد خان شیبانی و چگونگی مراجعت کردن سلاطین و حکام خراسان چنانچه از ضمن حکایات گذشته و فحوای داستان
مسطور گشته مفهوم میشود که کپک میرزا بنا بر عدم مساعدت توفیق در دفع شیبانی خان با برادران سلوک موافقت و در متوجه خود
یعنی مشهد مقدس رضویه علیه الصلوات و السلام ساکن بود و بقلم خیال نقش استقلال بر لوح ضمیر نگاشت از آنجهت مفتوری تمام
بعزیمت بدیع الزمان میرزا و برادران راه یافت و تمهید بساط مشورت اشارت کرده امیر ذو النون که غایت شجاعتش پیوسته
باشتعال نایرهٔ قتال رهنمون بود بعرض رسانید که مثل این اجتماعی که حالا لوس امیر تیمور کورکان را اتفاق افتاده مشکل که دیگر

بسر کرده و فرصت غنیمت دانسته جال قوی بمیدان حرب و معرکه طعن و ضرب جهانید شتافت از عنایات ملک ملک بخش فتح و نصرت
مسلک چه باید کرد تا پیکر مطلوب از پس پرده غیب جلوه گر شود و امیر محمد برندق برلاس که همواره پاس ملک بخش نه به صفت رفت
می یافت گفت که هر گاه ما عزم الدفاع اعدا بنواحی بلخ رویم کپک میرزا که بدافعه تسخیر ممالک خراسان با برادران طریق اتفاق مرعی
نداشته لشکر بظاهر بلده فاخره هرات خواهد کشید بنابرآنکه مردم شهر با تطیع خواهان حکومت امیر محمد ولی بیک نه امیر شیخعلی طغای
و یوسف علی کوکلتاش از محافظت آن بلده عاجز گشته محمد محسن میرزا دار الملک خراسان را تحت تصرف در خواهد آورد و بعید از وجه
القصور اکثر لشکریان که کوچ و متعلقان در آن بلده دارند از ما روی گردان شده بهرات خواهند رفت اولی آنکه در این
زمستان دفع دشمن خانگی کرده در اول فصل بهار که در صحرا و بیابان علیق چهارپایان بسیار خواهد بود از روی جمعیت خاطر
سپاه اوزبک اقبال نمائیم در اثنای این گفتگو خبر رسید که امیر سلطان قلیچان و لشکریان بلخ را بسبب فقدان قوت قوت
شهر فوت شده و شیبانی خان ایشان را بمواعید دلپسند فریفته امیر سلطان قلیچان ابواب قبة الاسلام بلخ را گشاده
و یوک کرده مرات خانه سپرده شد و سپاه اوزبک بیکبار دست بغارت و تاراج بلده فاخره بلخ را پاک ساخته اند و پس از آنکه شیبانی
خان شنیده که سلاطین خراسان بمعاونت و مظاهرت ظهیر الدین محمد بابر پادشاه مستظهر و مطمئن خاطر شده اند در کنار آب مرغاب
اجتماع نموده التهاب نایره قتال دارند بر جناح استعجال رایت معاودت برافراخته و از آب آمویه گذشته در ماوراء النهر طرح قشلاق
انداخته و چون این خبر دارد روی خراسانیان انتشار یافت وقع الواقع در آن زمستان عبور از آب آمویه و مقابله با شیبانی خان باقی
طاقت و توان بود رای امیر محمد برندق ترجیح گرفت و در ماه رجب سال مذکور مولانا خسته در مخلص کرشته شد سنگ تفرقه در رشته جمعیت
سلاطین و امرای خراسان فتادا ابن حسین میرزا اولوغ تون و قاین کرده ابوالمحسن میرزا روی بصوب مرو آورده و اولاد امیر ذوالنون
و امیر سلطانعلی ارغون نیز رخصت انصراف یافته و سایر امرای اطراف استجازه نموده عنان بجانب منازل خود تافتند حضرت
خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه را نیز عزیمت توجه بطرف کابلستان بود اما بدیع الزمان میرزا التماس توقف کرده مضمون
این مقال چه جهانیان بتو امروز چشم آن دارند ، که زیر دامن انصاف شان نگهداری ، اگر سپهر جفا پیشه کند تو نپسندی ، و گر زمانه
خلاف کند تو نگذاری ، و حضرت پادشاهی از کمال خیراندیشی و نکوخواهی آن ملتمس را باجابت اقران داده مصحوب بدیع الزمان

و مظفر حسین میرزا

و مظفر حسین میرزا گورکان بدار الملک خراسان تشریف آورده و از یمن مقدم بهجت توأم بلده هرات را غیرت افزای گلستان
ارم کرد و در منزل امیر علی شیر که مطبوع ترین آن سرزمین بود نزول اجلال فرموده و بدیع الزمان میرزا در شرایط مهمانداری بقدر مقدور
سعی و اهتمام فرموده و هم در آن چند روز بنابر مصلحت فیصل مهم محمد محسن میرزا مظفر حسین میرزا بقصبه کوسویه تشریف برده و طرح قشلاق انداخت
و امیر برندق برلاس و بعضی دیگر از امرای ظفر اقتباس که در ملازمتش بودند معین گشته چون مدت بیست روز دار السلطنه هرات
از نور طلعت پادشاه مشتری ماهیت بر سپهر عالی منزلت مباهات نمود از جانب کابل اخبار موحش رسید و عزم مراجعت فرموده سلطان
بدیع الزمان و حکام خراسان که از ریاض مرافقت و موافقت آنحضرت استشمام نسایم فتح و نصرت می نمودند بانتزار سموم بیکسی
مضمحل گردیدند و بهزار درد و داغ وداع پادشاه جهانمطاع کرده لوازم اخلاص و اختصاص بتقدیم رسانیدند و در ماه مبارک رمضان
میرزا بدیع الزمان باقامت صیام و ادای فرایض و نوافل قیام و اقدام نموده و قرب عید جهت ترویج رواج خاقان منصور رتبت
اشی عظیم فرمان داد و چون هلال فرخ فال شوال برقع از جمال برداشت آن کوکب اوج سلطنت و اقبال بعیدگاه تشریف برده
از روی نیاز باداء نماز پرداخت و در وقت مراجعت در مدرسه سلطان را از فر نزول همایون رشک افزای فضای گردون ساخت
اکابر و اشراف دار السلطنه هرات از سادات و علما و قضاة بمجلس اشرف عالی حاضر گشته خوانسالاران اطعمه لذیذه زیاده
از چند و چون و حلاوه از هر چه در حوصله خیال گنجد افزون حاضر آوردند و اصناف خلایق را از آن مائده حظی وافر و نصیبی متکثر
بهره مند گردیدند و سلطان گردون احتشام بعد از اتمام طعام و ختم کلام ذو الجلال و الاکرام بر بارگیش تیزخرام سوار شده بباغ
جهان آرای تشریف برده بسط بساط عیش و ترتیب اسباب فرح و انبساط مشغولی کرد چه هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار
کس را وقوف نیست که انجام کار چیست ، و هم در آن ماه شاهزاده عالیجاه جهانگیر میرزا که در دار السلطنه هرات توقف نموده
بود از میرزا بدیع الزمان استجازه نموده متوجه کابل شده در اثنای راه مضمون بصدق مقرون وما تدری نفس بای ارض تموت
وصف حال آن در اوج سلطنت شده در گذشت و این خبر در کابل بعرض پادشاه والا شکوه ظهیر الدین محمد بابر رسید چنانچه معهود است
بمراسم تعزیت پرداخت و روح شریف شاهزاده مرحوم را بصدقات موفوره و ختمات آیات خداوند غفور شاد و ساخت
چه روح آن شهزاده نیکو سرشت ، شاد باد از نور رحمت در بهشت کناره جستن سلطان بدیع الزمان میرزا بجانب مرال و دار

دولت محمد خان شیبانی چون دوران فصل شتا بنهایت و اختتام رسید سلطان ربیع آثار ریاض و ریاحین از دیار بفضای صحرا
و بساطین کشید جنود برودت و سرما از هجوم لشکر پرورش منهزم گشت و خاقان مشرقه انتساب آفتاب خانه بهرام را مسخر ساخته رایت
نکوش از برج حمل بر افراشت چه سلطان جهان نورد ایام ، زد خیمه بخت گاه بهرام ، افراخت علم ز لاله در دشت ، اعلام زد سپاه بالای کوه
سلطان بدیع الزمان امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون و امیر نظام الدین شیخعلی طغای را در هرات گذاشته رایات عالیات بجانب
ییلاق بادغیس برافراخت و روزی چند در منزل مرل که مرغزاریست بهشت آثار رحل اقامت انداخت و در آنجا مظفر حسین میرزا
سبیل ملاقات برادر بزرگوار نموده از یورت قشلاق در حرکت آمده در اواخر ذی حجه سنه اثنی عشر و تسعمائه در منزل مذکور اجتماع میسر
و مصافحه بزرین دست داده برادران دیده بدیدار یکدیگر روشن کردند و در باب دفع اعدا طریق مشورت از گذشته و آینده در میان
آوردند بنابر آنکه منصور چنان بود که در آن بهار محمد خان شیبانی بقصد ملک ستانی از آب آمویه عبور نماید ایلچیان بخدمت
و امرای عالیشان فرستاده بجمع آمدن ایشان فرمان دادند از آنجمله جهت طلب شجاع بیک این ذره بیمقدار را نامزد سفر فرموده بود
و راقم حروف در پنجشنبه سلخ ماه مذکور اجازت یافته از مرل بهرات شتافت تا یراق کرده متوجه مقصد گردد و در این اثنا کوهی در برج عفت
و حشمت جوجوک بیگم که صبیه صلبیه میرزا بدیع الزمان بود در دار السلطنه هرات از جهان پر آفات رخت سفر آخرت بربسته و امیر ذوالنون
و امیر شیخعلی بآئین سلاطین عظام تجهیز و تکفین او پرداختند و جسد مطهرش را در مدرسه شریفه مدفون ساختند و ترویج روح پر فتوحش را
باطعام مساکین و فقرا و ختمات کلام ایزد سبحانه و تعالی اشتغال نمودند و چون هلال محرم الحرام سنه ثلث عشر و تسعمائه از مشرق
دولت و احتشام طالع شد و بر دریای اخضر سپهر عبور فرمود خبر گذشتن محمد خان شیبانی از معبر کرکی و توجه بطرف خراسان
گشت و سلطان بدیع الزمان میرزا امیر شجاع ذوالنون و امیر نظام الدین شیخعلی طغای را بار دوی همایون طلبیده ایشان
در روز دوشنبه چهارم ماه مذکور از بلده هرات بدرگاه خلایق پناه شتافتند و روز دیگر بشرف ملازمت مشرف گشته باتفاق سایر امرا
عظام بساط مشورت مبسوط گردانیدند و پنداشتند که تیر تقدیر را بسپر تدبیر مندفع میتوان ساخت و سیلاب مشیت مسبب الاسباب
بمشت خس و خاشاک بازمی توان داشت هیهات هیهات دافع تیر قضا نبود سپر چون اراده مالک الملک علی الاطلاق مقتضی آن
بوده که ولایت خراسان بحوزه تصرف محمد خان در آید و دست دولت اولاد خاقان بسر آید بر اجتماع جنود بلا اشتها و تمرامرای

صاحب رای

صایب رای هیچ فایده مترتب نگشت و هم در آن اوان سپاه بهرام قهرمان ماوراء النهر بسان سیل که از فراز بنشیب آید از آب آمویه عبور نموده
خراسانیان را طوفان بلا از سر در گذشت نظم چو تقدیر الهی بود از آسمان ، اگر کرده خلل یک خراسان ، نباید کار از مردان صفدر
نه از تدبیر دانایان کشور ، شنیدم این سخن از کودک و پیر ، که تقدیر الهی را چه تدبیر ، کیفیت این واقعه چنان بود که محمد خان شیبانی اواسط
ذی حجه سنه اثنی عشر و تسعمائه از دار الملک سمرقند بعزیمت ملک ستانی نهضت و از معبر کرکی عبور نموده باندخود شتافت و امیر شاه منصور که
در آن اوان از قبل میرزا بدیع الزمان حاکم آن ولایت بود چون از وفور شوکت و قوت دولت خانه واقف شد اقبال مثال بیارکاه
سلطنت و استقلال خرامیده غاشیه موافقت بر دوش گرفت و منظور نظر التفات گشت انگاه خان گیتی ستان بر جناح استعجال
از اندخود کنار آب مرغاب ایلغار نمود بعد از وصول بر وچاق کوتوال قلعه آن قصبه در اطاعت و فرمانبرداری اقتدا بشاه منصور کرد
و تا آن غایت نزد بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین میرزا خبر عبور موکب منصور از آب آمویه بصحت نه پیوسته بود پس از وصول محمد خان
بنواحی بادغیس سیلاب اضطراب بنای اثبات سلاطین و امرای خراسان منهدم ساخته غریق بحر حیرت و اندیشه گشتند و کرت دیگر
طریق مشورت مسلوک داشته امیر شجاع الدین ذوالنون بنابر شجاعت جبلی صلاح در جنگ صحرا دید و امیر محمد برندق و ابوالمحسن در بلده
فاخره هرات مصلحت نمود و قبل از آنکه خاطر بر یکی از دو صورت قرار دهند صباح روز پنجشنبه هشتم محرم الحرام سنه ثلث عشر و تسعمائه
آثار قرب وصول محمد خان شیبانی با سپاهی افزون از حوادث آسمانی ظاهر گشت و منقلای آن سپاه مظفر لوا و الد محمد خان
تیمور سلطان و عبید الله خان محمود سلطان بودند بالغار و جوانغار آراسته بمیدان قتال رسیدند سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر
حسین میرزا نیز بقیه سپاه پرداخته مانند کسی که دریای محیط را خواهد که بقبضه خاک نمناک انباشته گرداند و سیلاب بلا را بمشت خار
و خاشاک از رفتار بازدارد در مقام مدافعه و مقابله آمدند چه دو لشکر رو برو صف برکشیدند ، القصه یکدیگر خنجر کشیدند
خروشیدن بهادران تهمتن تن و آواز نقاره و نفیر و صورن زلزله در زمین و زمان انداخت و درخشیدن خود و مغفر و لمعان برگستوان
و جوشن بصیر آیینه گاه و سنان برق دیدار ابصار ظاهربین ساخت نظم ز گرد سپاه و شعله تیغ ، نمود سنان برق از میغ ، عقاب
تیز جنبه بنا و پر دمان باز کرده و اژدهای سنان از طعن زمره صغیر و کبیر زبان دراز گردانیده نظم در آن میدان سنان آتش انگیز
زبهر طعن گردان شد زبان تیز ، عقاب تیر آمد سرخ منقار ، ز خون پردلان روز پیکار ، از جمله امرا و لشکریان خراسان امیر شجاع الدین

والنون ارغون و امیر نظام الدین شیخعلی طغای با فوجی از شیران بیشه رزم آزمای در آن روز در معرکه ستیز آثار مستحیر ظاهر ساختند و بضرب شمشیر
خدنگ آهنگ و زخم نیزه مرگ تاثیر سینه زند کاه جمعی از سالک مسالک پهلوانی در غرقاب فنا انداختند اما چون عسکر اوزبک با اضعاف
مضاعفه خراسانیان بودند و نیزه سنان دریای پر موج فوج فوج از عقب بکومک میرسیدند سپاه شاهزادگان از مقاومت عاجز
شدن هزیمت بوادی هزیمت تافتند و پریشان از طرفی باطراف ولایات خراسان شتافتند اما امیر ذوالنون که زبان حال و فاش
همواره بمضمون این بیت مترنم بود بیت نزنید از دشمن بیکان ابجز روی شیر و پشت کمان اما مانند شیر ژیان گاه بر میمنه و گاه بر میسره حمله کرده
وارزخم تیغ و خنجر خاک معرکه بخون پردلان رنگین ساخته نهایت جلادت بجای می آورد و آخر الامر اوزبکان از اطراف وجوانب
او در آمده آن شهسوار میدان پیکار را از اسب پیاده گردانیدند خواستند که دست و گردن بسته نزد خان برند امیر شیخعلی طغای با جمعی دیگر
از امرای خراسان اسیر سرپنجه تقدیر گشته و سپاه و قدرت الهی تجدد و نفوذ رباط کریحکیان را تعاقب نموده آن مقدار غنیمت گرفتند که
بیان از احاطه کمیت آن عاجز است و قلم دو زبان از تعداد آن قاصر ع عاجز است ز شرح آن اشیا قلم و الله تعالی الحقایق
اعلم گفتار در بیان کیفیت تفرقه و پریشانی حکام خراسان و وصول رایات محمد خان بالنگ کهندستان چون از مهب عنایت
حق عز و جل در میان رباط امیر علیشیر و منزل مرال نسیم فتح و ظفر علم محمد خان شیبانی وزید سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر
حسین میرزا با اکثر امرا و لشکریان بمقتضای کلمه الفرار مما لا یطاق عمل نموده هر یک بطرفی منهزم گردیدند سید عبد الله میرزا با جمعی از اتراک
بمشهد مقدس رفته کپک میرزا پوشیده و امیر محمد برندق برلاس و عبد الباقی میرزا در حدود سبزوار با بن حسین میرزا ملحق گشتند
و سلطان بدیع الزمان میرزا الظاهر بدار السلطنه هرات شتافته آن شب در باغ نو منزل گزید و تحفظ نموده ع سحر چون خسرو خاور علم
بر کوهساران زد متوجه حدود قندهار و زمین داور شد و مظفر حسین میرزا در جوف لیل بهرات در آمده در باغ شهر خرامید و شیخ الاسلام
مولانا سیف الدین احمد التفتازانی و امیر غیاث الدین محمد ابن امیر جلال الدین یوسف الرازی و قاضی اختیار الدین حسن را طلبید
در باب محافظت هرات از ایشان استعانت جست جواب دادند که نگاهداشتن شهر بلشکر میسر می شود و بر مجرد اهتمام فایده مترتب
نیکردد و مظفر حسین میرزا فرمود که همراه من زیاده از سه نفر نوکر بدین بلده نیامده اند کابر عرض کردند که بدین تقدیر چگونه با سپاه
اوزبک مقاومت توان نمود بنابر آن آن شاهزاده عالیشان با صد هزار درد و داغ وداع ملک و مال و اهل و عیال

کرده و بعد از دمیدن صبح با جمعی از خواص ملازمان از دروازه فیروزآباد بیرون رفت از راه ترشیز روی با ستراباد آورده و صباح روز جمعه
هشتم محرم الحرام سادات و قضاة و اکابر و اعیان هرات در مدرسه شیخ الاسلام جمع آمده در باب واقعه گری نموده قرعه مشورت
در میان انداختند و خاطر اکابر و اصاغر بر سلوک طریق اطاعت و انقیاد محمد خان شیبانی قرار یافته راقم حروف را عرضه داشتی مشعر
باین معنی در قلم آورده و آن نوشته را مصحوب برادرزاده مولانا عثمان که محتسب شهر بود روان ساختند و مولانا متوجه گشته در خیابان
غارت یافت و پیاده و عریان نزدیک به قنوز رباط خود را بمحمد تیمور سلطان رسانید و کیفیت حال عرض کرده محمد تیمور سلطان او را
نزد پدر فرستاده و محمد خان بعد از اطلاع بر مضمون آن عریضه مرد پایان در آخر همان روز از النگ کهندستان را مضرب خیام دولت
و اقبال ساخت و خاطر بسلطنت خراسان قرار داده رایت کامرانی بر افراخت سبحان من لا یحری و ذکر الا ما یشاء و هو توقی الملک
من یشاء و تنزع الملک ممن یشاء ذکر وصول اکابر و اشراف هرات بملازمت محمد خان شیبانی بعد از سلوک در وادی حیرت و پریشانی
در روز مذکور که جمهور متوطنان هرات از بیم سپاهیان محمد خان دروازهای شهر را مانند ابواب فرح و سرور بر روی خود بسته در کمال
حزن و اندوه بودند و لشکر قیامت اثر اوزبک در محلات بیرون آن بلده فاخره علم فتنه ارا فراخته غارت و تاراج می نمودند امری
در غایت غرابت دست داده و قتل طایفه از سپاه ماوراء النهر اتفاق افتاد کیفیت حادثه آنکه خواجه معز الدین حسین شبانکاره
و خواجه محمد منشی و بعضی دیگر از ملازمان دودمان خاقان فردوس مکان از معرکه مرال گریخته شب در باغات بیرون هرات بغنوده
بودند در چاشتگاه آن بخیال فرار نموده جهت تخلص خود حیله اندیشیدند و مسلح و مکمل بر اسپان باد رفتار سوار شده آواز بر آوردند که دولت
کپک میرزا است و بهر کس دوچار شدند گفتند که اینک محمد محسن میرزا با سپاه بسیار رسیده بعزم رزم متوجه پادشاه اوزبکان
گردیدند و اوباش هرات که این خبر شنیدند مانند تیر از خانه کمان از دروازهای شهر بیرون جستند و از لشکریان که در محلات
ظاهر آن بلده بطلب مال مشغول بودند قریب صد کس را بقتل رسانیدند و بعد از ساعتی کذب آن خبر تحقیق پیوسته جهت کشتن ایشان
و تفرقه خاطر اکابر و اصاغر روی در ازدیاد نهاد و خلایق در بحر حیرت افتاده قوافل حزن و اندوه در فضای ضمیر برنا و پیر بار گشاده
و قضات و علما و عامه رعایا و کافه برایا آن شب در کمال الم و ملال بسر برده و در لجه تفکر سرگردان بوده برای مخلص خود و مردم آن شهر
میکردند صباح روز دوشنبه برادر مولانا نیایی از اردوی آن سالک طریق جهانگشایی بدار السلطنه هرات رسیده و نشان

گرد شیبان استان سلطنت آشیان بنام شیخ الاسلام و قاضی اختیار الدین حسن قلمی کرده بود و در رسانید مضمون آنکه چون رایات نصرت
آیات بمجدد و باد قبس رسید بدیع الزمان میرزا از صولت سلوک کشورکشا منهزم گردید و ذوالنون ارغون کشته شد و شیخعلی طغای
اسیر سرپنجه تقدیر شد و ما النگ کهندستان را مضرب سرادقات عزت ساخته همت بلند بر تدبیر حال سکنه بلاد خراسان گماشتیم
می باید که چون نشان برسد مستظهر و مطمئن خاطر بوده بدرگاه عالم پناه شتابید و هر کس را از اشراف و اعیان مصلحت دانند
همراه آورند اکابر هرات بعد از وقوف بر مضمون آن فرمان قاصد را بانعام و احسان خوشدل ساخته همان روز شیخ الاسلام
و عمده و اولاد امجاد خیر الانام امیر جمال الدین عطاء الله الحسینی و امیر غیاث الدین محمد ابن امیر یوسف الرازی و سید صدر الدین یونس
و قاضی اختیار الدین حسن و قاضی صدر الدین محمد الامامی و سید رضی الدین عبد الاول و خواجه جمال الدین عطاء الله و خواجه نظام الدین
عبد الحی صاحب عیار متوجه النگ کهندستان گشتند و چون نزدیک بمعسکر نصرت اثر رسیدند مولانا نظام الدین عبد الرحیم ترکستانی
که در بارگاه محمد خان شیبانی منصب صدارت بلکه اختیار بی نهایت داشت و خواجه محمود ساغرچی که بامر اشراف دیوان مشرف بود آن
فرقه واجب التعظیم را استقبال نمودند و یکی از خیام فرود آورده بادشاهرا آگاهی دادند محمد خان حکم فرمود که بتخت کی بال و امان
سادی هروبان را اقرار دهند آنگاه اکابر و اشراف المجلس رسانند و مولانا عبد الرحیم و خواجه کمال الدین محمود در آن باب گفت و شنود نموده
مقرر شد که عامه رعایا و محترفات مبلغ صد هزار تنگچه که هر تنگچه از آن شش دینار کپکی جاری بود سرانجام نمایند و اکابر سپور خال
داران تمام مبلغ بیست هزار تنگچه جهت پیشکش خاصه خود قرار دادند و پانزده هزار تنگچه مولانا عبد الرحیم را خدمت کنند بعد از آن محمد خان
شیبانی بارگاه سلطنت جهانبانی را بحضور سلاطین عظام و امرای کرام مثل محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان و حمزه و مهدی سلطان
و جان وفا میرزا زینت آراسته اکابر و اعیان را بار داد و اکثر جماعت مذکور در میان خوف و رجا بدان خرگاه در آمده و سلاطین والا
بتعظیم ایشان قیام نموده و خان رخصت جلوس ارزانی داشته بمنابت بعاودت اشارت فرمود و جان وفا میرزا المنصب داروغگی
هرات سرافراز و مفتخر گشته همراه اکابر متوجه شد و جهت سرانجام سایر مهام مولانا عبد الرحیم توجه کرده و جان وفا میرزا در منازل اولاد
امیر غیاث فرود آمد مولانا عبد الرحیم در بالا خانه دروازه خوش نزول نمود گفتار در بیان آمدن وزرای عظام ببلده فاخره هرات
و ذکر شمه از وقایع شدت مطالبات چون بنابر سبب مسبب الاسباب آفتاب دولت و اقبال از مطلع امانی و آمال محمد خان

شیبانی طلوع نموده و دار الملک خراسان و بلادی که همواره محل جلوس سلاطین عالیشان بود در حیطه تسخیر فرمود کلام حکمت انجام
لا ملک الا بالرجال و لا رجال الا بالمال را مطمح نظر ساخته همگی همت بر تحصیل اموال و جهات غایبی و انچه اکابر قبول نموده بودند گماشت
خواجه کمال الدین محمود و خواجه ابو الوفا که بخواجه خورد مشهور است با طایفه از تحصیلداران و لشکریان بتاریخ یازدهم محرم الحرام بدار السلطنه
هرات در آمدند و تحصیلات نوشته پرشده تمام وجوه مذکور را از اکابر و رعایا طلب نمودند و در عرض یک هفته بحصول موصول گردانیدند
و جهات و متملکات ظاهری از ازواج طاهرات کرمات خاقان مغفرت شعار و متعلقان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کورکان را
تمام گرفته انگاهت را بار روی همایون فرستادند و ایشان بمنزلات خانی فایز شدند مهد علیا خانزاده خانم بنت احمد خان که خواهر
زاده خاقان فردوس مکان و منکوحه مظفر حسین میرزا بود در عقد محمد خان شیبانی مستحسن نمود و چون با امیر مواصلت گشته دعوی کرده
مظفر حسین میرزا قبل ازین تاریخ بدو سال مرا طلاق داده بود و جمعی از اهل دیانت بر طبق مدعای او ادای شهادت نمودند بآیین شریعت
قرار سلک ازدواج خان انتظام یافت و مهر انگیز بیگم را که صبیه صلبیه مظفر حسین میرزا است از ستر عظمی شاه البهادر وجود آمده عبد الله
سلطان بحباله نکاح در آورد و محمد خان باقی حوالیشان تنق عصمت را باز بشهر فرستاده جهت مطالبه ذخایر و نفایس اجناس
ایشان محصلان تعیین کردند و آن مقدار لآلی آبدار و در شاهوار و یاقوت رمانی و لعل بدخشانی و سایر جواهر زواهر و طلا آلات
بحصول پیوست که عشر عشیر آن در خزانه خیال هیچ پادشاه با استقلال نمی گنجید و از جهات امرای ارکان دولت آن دودمان
عالیشان نیز نقود و اقمشه فراوان بدست آمد و لشکر اوزبک قیامت اثر هر یک از متمولان را ببهانه گرفته در تعذیب و شکنجه کشیدند
و آنچه نوانستند از ایشان بحصول موصول گردانیدند مضمون آیه ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة باین
وجه ظاهر گشت و بسیاری از اهل جاه و جلال پایمال خسارت و اذلال شده ناله نفیر صغیر و کبیر از فلک اثیر در گذشت نار عنای
حرم حرمت بدست اوزبکان اسیر گشته در تعذیب بودند و زهره جبینان جمله عفت از عقاب مولانا بهرام صولت در کوچه و بازار گریزان
شده و ساعتی نمی آسودند نظم علم زد آتش ظلم اندر ان بوم ❊ جهان تاریک شد از آه مظلوم ❊ برآمد ناله و شیون ز مردم ❊ نبود آن
قوم را اصلا ترحم ❊ بالاخره بسعی خواجه کمال الدین محمود آن شدت تسکین یافت و انوار امن و امان بر وجنات روزگار خواص
الناس تافت در روز جمعه پانزدهم محرم الحرام در مسجد جامع دار السلطنه هرات خطبه بنام ابو الخیر خان محمد خان شیبانی خواندند

حکم فرمود نقش را امام زمان و خلیفة الرحمن بر زبان راندند و آن خان گیتی ستان بمقتضای علو همت فرمان داد که بجهة انکبت ملکجات
سابق اضافه نمایند و چون سکه همایون زیب و زینت یافته هر یک از ایشان دینار کپکی جاری داشتند و تنگجات یکمثقال سابقه را به نیم و تنگه
ستانیدند در خلال این احوال بعضی از وزرا و مردم تازیک که ملازم سلاطین و حکام خراسان بوده بودند از بیم تعدی و حیف ازبکان به
جبال حدود هرات تحصن جسته از غایت خشیت لحظه فراغت نمودند عرضه داشتها بدرگاه معلی ارسال داشته بجان امان طلبیدند و فرمان
مطاعه در باب اتخاذه صادر شد و یکان یکان بشرف بساط بوسی رسیدند و اکثر منظور نظر تربیت گشته مناصب یافتند خواجه معز الدین
شبانکاره و مولانا حاجی قهستانی بر مسند وزارت نشستند و خواجه شمس الدین محمد منشی و مولانا جلال الدین قاسم خواند میر دیوان
املاک و اسباب غایبی شدند و از اولاد اعاظم سید غیاث الدین محمد باغبان امیر جلال الدین محمود ملازم شده سلطنت اختیار
کرد و امیر سلطان محمود روی بتکفیل جهات جانو خامیرزا آورد ذکر تسخیر قلعه اختیار الدین و حصار نیره تو چنانچه از ضمن حکایات سابقه
بوضوح می پیوندد سلطان بدیع الزمان میرزا کوتوال حصار اختیار الدین را بامیر عاشق محمد و لالا و میر ساربان جنید مفوض کرده
بود و در وقت توجه بدار الحرم محترم خود کابلی بیگم دختر میرزا الغ بیگ بن میرزا ابو سعید را با رقیه که بعندلیب اشتهار داشت و اثقال گذاشت
و از معرکه میر الامیر عاشق محمد ارغون و شیخ عبدالله بکاول و بعضی دیگر از افراد اجناد که مجال فرار یافته بودند بجهات الثقله التجا نموده
و ایضا صاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین میرکی بآنحصار رفته بود و حمیدجلیاقه بچه بیگی قاینی از قشقه محصلان گریخته و چون
اتحاجات از سطوت ازبکان بهرام صولت بغایت هراسان بودند با وجود آنکه مهم شهر باین مرتبه که شرح کرده شد رسیده بود در
قلعه بتقصیر از خود راضی نشدند و محمد خان شیبانی بهمگی متوجه فتح آنحصار گشته ایلچیان بخندان پیش امیر عاشق محمد کوکلتاش فرستاد
و او را از وخامت عاقبت مخالفت ترسانید و از عقوبت خدام بارگاه سلطنت ایمن گردانید و پایان آوردند و چون نتیجه برآید نشد بفرار
ترتیب یافت فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ پذیرفت و نقبچیان این لک آغاز کندن نقب کردند و چون چهار روز بدان کار پرداختند
قواعد برجی بطرف باغ شهر آرای مجوف گشته روی بانهدام نهاد و از مشاهده آن آنحصار ارکان ثبات و قرار ساکنان آن متزلزل
شده قاصدی ببارگاه خلافت پناه فرستادند و بجان امان طلبیدند حسب الحکم مولانا عبدالرحیم بدر قلعه رفته هر دو عاشق محمد
و امیر شیخ عبدالله خواجه میرکی پایان آمده مولانا عبدالرحیم قواعد عهد و پیمان را بایمان مؤکد گردانید و از قبل خان سوگند بزبان آورد

که چون قلعه تسلیم

که چون قلعه تسلیم نماید هیچکس بجان و مال ایشان نقصان نرساند لاجرم متوطنان قلعه اختیار الدین بعضی باختیار و زمره باضطرار
از مضیق حصار بیرون خرامیده و هر دو عاشق محمد و شیخ عبدالله مواخذه گشته و اموال و جهات خود را فرو آورده بجان امان یافتند
و عاشق محمد کوکلتاش در خراسان توقف کرده و عاشق محمد ارغون و شیخ عبدالله بکاول روی بملازمت میرزا بدیع الزمان آوردند
و خواجه جلال الدین محمد میرکی بوسیله خواجه کمال الدین محمود که فراش او بود از شاه تبعیض نجات یافت و اندر دی پوشان امرا برده
عصمت کابلی بیگم را میرزا کوکلتاش بحباله نکاح درآورده و عندلیب را تیمور سلطان بحرمسرای خویش فرستاد و کوتوالی قلعه اختیار الدین
به پهلوان درویش محمد تعلق گرفت و جانو خامیرزا از بیرون دروب خویش بدانجا نقل کرده متوطن شد و چون خاطر خطیر محمد خان
شیبانی از جانب حصار اختیار الدین فارغ گشت فتح قلعه نیره تو را که در تصرف امیر زین الدین علی بوده پیشنهاد همت ساخت و با اعاظم
امرا و ارکان دولت قرعه مشورت در میان انداخت بنابر آنکه آنحصار از بدایع صنایع آفریدگار است و گرفتن آن بجنگ از حیز امکان
ملوک ذو الاقتدار رای همگنان بر آن قرار یافت که بارسال رسل و رسایل امیر زین الدین علی را بملازمت آورند و خواجه شمس الدین
محمد منشی که با آنجناب رابطه محبت و اتحاد مستحکم داشت متکفل آن خدمت شده عنان عزیمت بجانب حصار نیره تو منعطف گردانید
و بعد از وصول خاطر امیر زین الدین علی را بالفاظ ایمان و تاکید قواعد پیمان اطمینان داده بدرگاه عالم پناه رسانید و جناب
امارت مآب مقالید قلعه و ذخایر و اموال خاصه خود را بیز تسلیم پایه سریر سلطنت مصیر کرده و از سایر تعرضات ایمن شد ذکر بعضی
از احوال مولانا عبدالرحیم و کیفیت سلوک او با اکابر و اشراف و بیان آنچه در آن اوان بظهور رسید مولد و منشا مولانا عبدالرحیم صدر
صدر آنست که داخل قصبات ولایت ترکستانست و او در اوقات شباب و اوان جوانی چند گاهی در سمرقند بتحصیل علوم مشغول
گردید و از آنجا بهرات آمده در درس بعضی از علما روی بکسب کمال آورد اما چون قابلیت اصلی و استعداد جبلی از فطرتش
مسلوب بود و مشت عنایت علیم علی الاطلاق ابواب علم و دانش بر روی روزگارش نگشود نظم که حاصل کند نیکبختی بزور
که چنان کند چشم کوره توان پاک کردن ز زنگ آینه و لیکن نیاید ز سنگ آینه نظم فرانکه باندک مسئله که از هر جا مولانا عبدالرحیم
معلوم شد خود را فاضل و کامل تصور کرده و چون از خراسان بترکستان بازگشت چنان ظاهر ساخت که در بلده فاخره هرات
در درس هر کس از علما اشتغال نموده از وی و اما نزد مردم بعضی از ترکستانیان این سخن را مقرون بصدق دانسته جمعی که متعلقی او شده

مشار الیه این دعوی را حمل بر خبط دماغ کرده دروقتی که محمد خان شیبانی بر زین ملک ستانی نشسته بجهة و در ترکستان رسید مولانا عبدالرحیم
بخدمت آستان سلطنت آشیان رفته منظور نظر عنایت گردیده و صاحب منصب صدارت گشته پایه منزلتش صف ارتفاع پذیرفت و روز
بروز عنایت خان نسبت باو بیشتر از پیشتر شده در جمیع امور ملکی و مالی دخل کرد و او شخصی بود منقلب الاحوال و مختلف الاقوال علامات
جنون و دماغ و سودا و یت مزاج در گفتار و کردارش پیدا و امارت خفت فهم و سخافت رای در حرکات و سکناتش هویدا نظم
دماغی داشت از افیون مشوش که انکار قول و فعلش بود ناخوش ز طور عقل فعلش دور بودی ز قول راستی مهجور بودی که بکرات
از وی استماع نموده که میگفت اگر عقل مرا با عقول تمامی علما بسنجند بر همه فایق آیم و دانش من بمرتبه ایست که اگر شیخ ابو علی سینا
زنده شود در حین مباحثه او را الزام می نمایم گاهی بر مسند حکومت و عظمت نشسته اصحاب علم و فضیلت را تعظیم نمودی و احیانا جهة
تمشیت جزوی مهمی یکتای پیراهن سوار شده و شها در بازار سیر فرمودی و در مجلس شریف اکابر و اشراف به دوشت پیراهن و تنبان
پوشیدی و بمجرد استماع اندک سخنی که مخالف مزاج او بودی الفاظ ناخوش بر زبان گذرانیدی اما نزد خان مجلس آرای ایست بکرات
و در منع از ارتکاب ظلم لوازم سعی بجای آوردی القصه چون تسخیر دار الملک خراسان محمد خان را میسر گشت سادات و مشایخ و قضاه
و علما و فضلا و سایر ارباب عمایم را طوعا او کرها بمولانا عبدالرحیم رجوع بیبایست نمود و جناب مولانا چنانچه در مرتبه اول مذکور شد
پانزده هزار تنگه خانه بمستقلها از اتحاجات جمع کرده آن وجه الحصول موصول گردانید بعد از آن از وی هر کس التماس مهمی نمود
مبلغی دیگر طلب می فرمود و مشکل ترین امور که در آن اوان جمهور طوایف انام را پیش آمد که فیسان بر طبیعت مولانا عبدالرحیم مشار الیه
غلبه داشت که اکثر فی المثل عزیزی دو روز متعاقب او را ملازمت کردی و هر روز تحفه مناسب بنظرش آوردی و در روز سیوم چون
او را دیدی باز پرسیدی که تو چه کسی است و مولانا عبدالرحیم شیخ الاسلام را در انجمن تعظیم کرده و جهة سایر اکابر قیام نمی نمود اما
چون آن زمره در مجلس خانه آغاز آمد و شد فرمودند و از او سخن یافتند نسبت بهمه ایشان فراخور مقدار و منزلت و ضوابط تعظیم بجای
آورد و کلونه صاحب هر یک تعیین کرد بمقتضای اشارت خانه از جناب شیخ الاسلامی التماس نمود که بدستور ایام سابقه منصب
خود را قبول نمایند و اکثر جلیل القدر امیر نظام الدین عبدالقادر را تفویض فرموده و قاضی القضاتی ممالک خراسان را اعلام داده آن
منصب گردانیده و قاضی اختیار الدین حسن و قاضی صدر الدین محمد الامامی را بر قاعده استمرار متصدی فیصل قضایای

اشرفیه ساخت

اشرفیه ساخت و امر احتساب را بمشارکت عنبری السید صدر الدین یونس مفوض داشت و تدریس مدارس خاقان مغفور را
با امیر برهان الدین عطاء الله و سید صدر الدین ابراهیم و سید زین العابدین مرتاض و خواجه عماد الدین عبدالعزیز ابهری متعلق کرد
رقم عزل بر صحیفه احوال مدرسان آن بقاع که در زمان واقف منصوب گشته بودند کشید و نسبت بارباب مناصب سایر بقاع خیر همین
عمل بجای آورد و صدور بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان را در خدمت خویش بازداشته فرمان داد که بدستور سابق ایام مهام
اوقات را کفایت اقران رسانند اما آنجماعت را التکلیفات نالایق کرده هر لحظه بخلاف معامله از ایشان چیزی مطالبه می نمود و
آنکه بواسطه گفت و شنود بعضی از مخادیم و انسته بود که امیر سلطان ابراهیم الامینی و مسوده اوراق از سایر امثال اقران استیازا و
در آن اوقات چندان محنت و مشقت متوجه ما گشت که شرح آن بنوشتن و گفتن راست نیاید از جمله آنکه از مبادی احوال که مولانا
عبدالرحیم از پشت در و ازه خوش پایان آمده در منزل ابن مزید میر آخور که نزدیکتر بود منزل گزید روزی از گوسفندانی که نوکران او بجهة
گرفته بودند شصت راس گوسفند بامیر سلطان ابراهیم و محرر حروف و مولانا غیاث جمشید علا تسلیم نمود که در وجه بهاء سر گوسفندی
چیست نگهیه که مبلغ شش صد دینار تبریزی باشد جواب گوئید ما انگشت قبول بر دیده نهادیم چون روز بیگاه بوده و از جنس نوکران و چهار پایان
آنمقدار کسی همراه نداشتیم که گوسفندان را بجا رسانند التماس نمودیم که امشب گوسفندان در همین دولتخانه باشند که صباح
کس فرستاده بمنازل خود بریم قسمت کرده بهار اجواب گوئیم این ملتمس درجه قبول نیافت و ناکام عوض عصا بتکلیف کرد ایام
صدارت بدست می گرفتیم چو بهای چهارپائی بر داشته گوسفندان را در پیش انداختیم و متوجه منازل خود گشتیم چون مردم بازار خوش
که قبل از آن بچند روز ما را در کسوت تجمل و اعتبار بر مراکب راهوار سوار دیده بودند بآنحال مشاهده نموده تعجب کنان در خنده افتادند
و امیر سلطان ابراهیم و این ضعیف را نیز خنده گرفته مولانا غیاث الدین جمشید گریان شد و چون از وی پرسیدند که سبب گریه چیست
جواب داد که خاطر بر آن قرار داده بودیم که در زمان ازبک شبانی کنیم اما نمیدانستیم که در میان بازار خوش باین امر مامور خواهیم گشت
نظم زدور زمانه کار چنین حالتم پسند آمد که خوب و زشت و بد و نیک در گذر دیدم در این صحیفه بنا بجا مه خورشید نگاشته سخنی خوش
بآب زر دیدم که ای بدولت ده روزه گشته مستظهر مباش غره که از تو بزرگتر دیدم کسی که تاج مرصع صباح بر سر داشت نماز شام
نداشت زیر سر دیدم بعد از آنکه هر یک از صدر و مباشران اوقاف مولانا عبدالرحیم را بدانچه توانستند خدمتکاری امیر صدر الدین

و این ضعیف را مواقفه نموده مبلغ پنج هزار تنکچه شش دیناری طلب فرموده و پس از گفتگوی بسیار مهم بر آن قرار یافت که بیست و ده هزار تنکچه
از خاصه ما دو کس و جهات سایر صدور و مباشران اوقاف گرفته زیاده تعرض نرسانند و حال آنکه در آن زمان بواسطه غارت و تاراج
هیچیک از ما مالک پنج تنکچه نقد نبودیم مع ذلک بعنایت الهی در عوض پنج شش ماه آن مهم بتفصیل رسید و جناب مولانا در آن اوقات
موقوفات ممالک خراسان را در میان اولاد عظام خود منصور و قاسم و یوسف تقسیم نموده فرمود که ده دو از حاصل آنچه رسم الصداره
گیرند و ده یک برسم التحصیل داده و جود این در هر چند روز بهانه پیدا کرده بر اوقاف حوالات می نمود و از وقفیات مطالبات می فرمود
لاجرم رسم راتبه و صادر و وارد از خوانق و رباطات و مزارات متبرکه برافتاد و چون بخلاف قاعده زمان تیموریان در آن اوان مال و جهات
و اخراجات بر موقوفات حواله کردند نقصان تمام بحاصل وقف راه یافته بقاع خیر روی به ویرانی نهاد و بنابر اقتضای حکمت الهی که در تاریخ هجری
سنه تسعمائه رسید هیچ صاحبدولتی را توفیق رفیق نگشته که در باب تعمیر و ترویج بقاع و معموری و آبادانی اوقاف سعی نماید انشاءالله تعالی
تعالی من بعد چون بکمال معدلت و نصفت سعادتمندی که باعث جهر تالیف این اجزا توجه خاطر مستور و مآثر اوست ابواب این مراد بر روی
امید فضل برگشاید والتوفیق من الله تعالی و هو القادر علی ما یشاء ذکر پیوستن ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا بیکدیگر و شهید شدن آن
دو برادر بنابر قضای مالک الملک اکبر فرمیدون فر اسکندر دستور معین الدین ابوالمحسن بهادر پادشاهی بود بصفت نصفت و انصاف
موصوف و مشهور و از لوازم جود و اعتساف بعنایت مجتنب و مهجور انوار عنایت ازلی از ناصیه مشتری جمالش ظاهر و پیدا و آثار سعادت
لم یزلی از ناصیه حالم آرایش روشن و هویدا رای مشکل گشایش در سرانجام مملکه مقرون بصواب تدبیر صواب نمایش در تمهید قواعد
سلطنت و دستور العمل سلاطین کامیاب بیت زرای روشنش گیتی پر از نور زتدبیرش تمام ملک معمور و چون آن پادشاه عالیجاه
در زمان والد بزرگوار خویش بایالت مرو شاهجان پرداخت باندک زمانی آن ملک را معمور و آبادان ساخت و در آن اوان که ابوالفتح محمد خان
شیبانی ولایات ماوراءالنهر را مسخر گردانید ابوالمحسن میرزا از کمال عاقبت اندیشی قلعه مرغ حصین الحصال عمارت باز آورد و بعضی از ذخایر
و نفایس اموال بدانجا رسانید و در اوایل سنه ثلث عشر و تسعمائه که سپاه اوزبک بدیار خراسان در آمد آنحضرت اردوی خود را
در انحصار مستور از ساخته لوای توجه بصوب مشهد مقدسه رضویه علیه السلام برافراخت محمد محسن میرزا مقدم شریف برادر بزرگتر را باقدام
تعظیم و اجلال استقبال فرمود و مواد لازم طوی و پیشکش پرداخته بسط بساط عیش و انبساط اشارت نمود و اقداح ارغوانی از دست ساقیان

کعبه دار را برکت نغمه مغنیان طرب ساز و الحان مطربان خوش آواز از عشرت خانه ناهید در گذشت بیت شکر لب مطربان نغمه پرداز
گهی از حسن سازه که زآوازه بهر مجلس نواها می سرودند نوای می پرستان می فزودند و در آن اثنا گرانجیکان معرکه برل متعاقب
و متواتر بجلادت رسیدند و کیفیت واقعه را معروض گردانیدند میرزا ابوالمحسن و کپک میرزا بعد از شنیدن این خبر محنت اثر بجمع نمودن
لشکر و استمالت بهادران صفدر مشغول گردیدند و ایلچیان فرستاده آن مهم روی باطراف بلاد خراسان آوردند باندک زمانی
جمعیت تمام در سایه علم آن دو برادر عدالت شیم بوقوع انجامید و سپاهی جنگجوی و درشت خوی با یراق بسیار و سلاح بیشمار آماده
کرده مستعد جنگ و پیکار گردیدند و چون محمد خان شیبانی از این معنی خبر یافت عنان گران بصوب دفع ایشان تافت و محمد تیمور سلطان
و عبدالله سلطان باین خدمت مامور گشته با جنود نامعدود و عساکر نصرت مآثر بیت سپاهی همه پردل و کینه خوی همه میدان مردان آنکه
رزم جوی اعلام نصرت اعلام بصوب مشهد مقدسه حضرت امام رضا علیه الصلوة والسلام برافراختند و در سبیل ایلغار بجناح استعجال
طی مسافت کرده دو منزل را یکی ساختند ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا چون خبر توجه اعدا شنودند امرای عظام را طلبیده در باب
آن کار مشورت نمودند امیر مبارز الدین محمد ولی بیک باتفاق جمعی از اهل رای و تدبیر معروض داشت که چنان معلوم می شود که محمد خان
شیبانی اکثر سالکان مسالک پهلوانی را در ظلال رایت محمد تیمور سلطان و عبدالله سلطان بدینجانب فرستاده و بنفس خویش
باندک مردمی در الکه کهندستان ایستاده بنا علی هذا مشار الیهان می نماید که جمعی از اهل جلادت و مردانگی از راه غیر جاده روی آورده
ایلغار نمائیم و ناگهان بر سر دشمنان تاخته بیاد حمله آتش جنگ برافروزیم و نمایش آوری خود کرده جمعیت وزیکان بسوزیم و مزده مرگ بزنان
آورند که عاقبت طریقه حزم آنست که ابوالمحسن میرزا با اردو و طایفه از سپاه بحصار کلات رفته آن قلعه را مضبوط سازند و محمد محسن میرزا
با بقیه لشکر دامن بعضی از جبال رفیع و عقاب متین را معسکر ظفر اثر ساخته بطریقه قدیمه بمدافعه اعدا پردازند ع تا به بینیم که از غیب چه
سانح گردد جمعی دیگر از مردم کوته نظر گفتند که صلاح در آنست که توکل بر کرم خداوند ملک بخش کرده و از غلبه سپاه اوزبکان اندیشه
ننمائیم و باستقبال خصم شتافته ابواب جنگ و جدال بر گشائیم ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا رای ثالث اختیار نموده متوجه محمد تیمور
سلطان و عبدالله سلطان گشتند و چون آفتاب اقبال آن دو دومان بحد زوال رسیده بود از موضع سنگ پشت بجنین بر جنبش
فرمودند و خاطر بر آن قرار دادند که در مشهد مقدسه توقف نمایند و در منزل اول ترک مجادله سپاه اوزبک پرداخته و از آنجانب سلطان

و عبدالله سلطان چون بقصبه جام رسیدند خبر توجه شاهزادگان عظام را شنیدند و از سرعتی که حرکت می نمودند باز ایستاده و بتانی تمام
طی مسافت کردند ناگاه حدیث مراجعت ایشان استماع فرمودند بار دیگر بر جناح استعجال روان شدند و در صباحی که ابوالمحسن میرزا
و کپک میرزا با اکثر امرا و ارکان دولت از باده شبانه سرگران بر بستر استراحت تکیه داشتند و از غایت غلبه خمار خیال مجلس دیگر
بر لوح ضمیر می نگاشتند محرمی بمشهد رسید و این خبر شایع گردانید که سلاطین ماوراءالنهر با لشکر بهرام قهر در طرق نزول اجلال
فرمودند و ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا مدهوش وار سوار شده و بنواختن نقاره و نفیر اشارت فرمودند و بعد از اجتماع سپاه و یکدل
شدن بهادران رزم خواه دل بر محاربه نهاده عنان یکران بطرف طرق انعطاف دادند و در آن وقت محمد تیمور سلطان و عبدالله
سلطان از آب طرق گذشته برانغار و جوانغار لشکر نصرت شعار را بر دوان روزگار و شیران بیشه پیکار آراسته بودند و منتظر
جنگ و حرب آماده انتظار می کشیدند چون تقارب فریقین بتلاقی انجامید از هر دو طرف سوران انداخته نفیر و نقاره نواختند
و یلان دیوخوی و پردلان رزم جوی اسب جلادت برانگیخته در میدان کین تاختند از فور صعود گرد و غبار خورشید فایض الانوار
نقاب ظلمت آثار در پیش رخساره حایل گردانید و از شعاع قبه زر نگار میدان منور شده و دیده مردان خیره گردید بیت بچرخ
گرد لشکر بر بست نقاب مهر انور از هر سری و لیک از زره شد قبه چو مهر عالم افروز تیغ یلان آغاز سرافشانی کرده مرغ روح از تنگنای
از تنگنای قفس بدن فانی برپرانید و عقاب تیر پرواز آشیان کمان پرواز نموده مغز سرگردان و سروران را طعمه گردانید نیزه خطی خط
آیه کل من علیها فان بر ناصیه احوال پیر و جوان ثبت نموده و تیغ زهر و پیکر از خون پردلان برنگ یاقوت احمر برآمده رنگ بیابان را
گوهر لعل و مرجان کرامت فرمود نظم از شعله شمع پیکر سنان شد سوخته قلب بهر پهلوانی از عکس مین غرق خون بود فیروزه چرخ نیل
گون بود محمد محسن میرزا که از وفور شجاعت و دلاوری داستان مغفوران اسفندیار را معتبر نداشتی و بوقت پیکار تیغ گذاری باز تم
دستان و سام نریمان مقاومت توانستی در آن روز با طایفه از خواص خود که هر یک شیر بیشه هیجا و نهنگ دریا بودند بر صف اعدا
تاخت و بهر حمله مبارزی بر خاک هلاک انداخت هر پهلوانی که اخگر جلیش در او آویخت اگر خود کوه آهن بود از هم فرو ریخت
و هر آن صف که آن پادشاه دشمن شکن متوجه آن گشت اگر همه سد اسکندر بودی اجزایش از هم بپاشیدی نظم چو آن شیر یل سوی
میدان رسید بهر حمله سیلی بهم بر درید بهر سو که آن پیلتن رو نهاد ز خون یلان خاک را رنگ داد تا چون مدت دولتش

بسر آمده بود و حیات مقدر بنهایت انجامیده فایده بر آن کشش و کوشش مرتب نگشت و شکست بر سپاه خراسان افتاده مهم از دست پیر برنا
و پیر در گذشت و امیر بابا محمود والد بابا حسن که سالها در سلک محرمان خاقان منصور منتظم بود و بمنصب مهرداری قیام می نمود با جمعی
کثیر از رؤسا و سرداران لشکر شاهزادگان از زخم تیر و تیغ اوزبکان بر خاک هلاک افتادند و بقیة السیف روی بوادی فرار آوردند و محمد تیمور
سلطان و عبدالله سلطان را صورت فتح و نصرت داد و سپاه ظفر پناه ماوراءالنهر از روی ستیزه و قهر شاهزادگان را در میان
گرفته هر دو را اسیر سرپنجه تقدیر ساختند و دست بسته نزد سلاطین خود برده بضرب شمشیر آن دو خسرو مشتری ماهیت را از پای در آورده
بیت فلک را سر انداختن شد سرشت دریغ بکشیدن سر از سرنوشت نه پیر و نه کس را که آخر گشت که در مهر زشت و در کین در
ذکر شمه از ستیزه و آویز میرزا ابن حسین و ملحق گردیدن او بدرگاه فرمان فرمای مشرقین شاهزاده سعادت اثر ابن حسین میرزا اگر چه
بحسب سن از اکثر اولاد خاقان مغفور خوردتر بود اما در میدان جلادت و بهادری گوی سبقت از اخوان و اقران می ربوده آنحضرت
بعد از استماع خبر واقعه بجیال بخت آزمائی و نیت کشورگشائی بر زمین ملک ستانی نشسته از ولایت قاین که سیورغال او بود
بجانب نیشابور و سبزوار توجه فرمود و امیر محمد برندق برلاس و عبدالباقی میرزا بمبارک جلال شاهزاده پیوسته جمعیت تمام
در ظلال رایت نصرت آیتش بوقوع انجامید و پس از شهادت ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا شوکت و عظمت ابن حسین میرزا
مضاعف گردید محمد تیمور سلطان و عبدالله سلطان چون از جمعیت ابن حسین میرزا و داعیه جهانبانی آن شاهزاده مظفر لوا وقوف
یافتند کیفیت حال را بپایه سریر اعلی عرضه داشت کردند حسب الحکم بطرف سبزوار شتافتند ابن حسین میرزا بر توجه اعدا مطلع شده
موضع بکدکر را معسکر گردانیده دل بر محاربه و مقاتله نهاده مستعد جنگ و پیکار گردید بعد از تقارب فریقین و شادی صفین
صدای کوس حرب بنوعی صور اسرافیل در قالب جان و صوت کره نای بلند گشته بمسامع ساکنان حصار افلاک رسید افواج
آن دو لشکر مانند امواج بحر اخضر در جوش آمدند و دست به تیر و کمان و سیف و سنان برده غریو و خروش بر آوردند سهام جهانگیر
پر از آشیانه کمان گردان چندان در پرواز آمد که نقاب کحلی بر رخسار آفتاب بست و پیکانهای آبدار از شست دلاوران
خنجر گذار دوری جسته مانند بند و لیندیر در دل جوانان نشست شعله سنان بسان برق لامع خرمن حیات می سوخت
و فروغ خنجر چون صاعقه ساطع نایره بیدادی افروخت ابن حسین میرزا با دلیران لشکر خراسان بر مخالفان حمله کرده هیجان

شیر ژیان می غرید و بزخم شمشیر خون افشان سینه و پهلوی پهلوانان میدرید و لشکر قیامت آثار ازبک مثال پلنگ زود از جنگ
بعد صرصر جلادتش چنگ می افروختند و بخدنگ خارا گذار عقده زبان بکر بند جوزا می دوختند و در آخر و زیدا دی احوال ابن حسین میرزا
غالب آمده میمنه و میسره سلاطین ازبک را از پیش برداشت و عبدالله سلطان را زخم زده رایات اقتدار برافراخت چون
نقب منقلب نشده بود نوبت دیگر لشکر ازبک در ظل رایت محمد تیمور سلطان جمع آمدند و یکبار بر سپاه خراسان که اکثر
ایشان بادلجا مشغول گشته بودند حمله آوردند ابن حسین میرزا بعد از آنکه بدیدن پیکر فتح و ظفر امیدوار گشته بکلی شکست یافت
و دل از ملک و مال برگرفته عنان بوادی فرار تافت و عبدالباقی میرزا و سید عبدالله میرزا با بسیاری از اعیان امرای خراسان
در آن معرکه بقتل رسیدند و امیر محمد برندق برلاس با فوجی دیگر از رؤسای سپاهیان اسیر سرپنجه تقدیر گردیدند ابن حسین میرزا
بعد از فرار از آن معرکه خونخوار از تلقین ملهم غیب و الهام ملقن لاریب بخاطر گذرانید که بمضمون حدیث صحیح مثل اهل بیتی کمثل
سفینه نوح عمل نموده بکشتی عاطفت بحر نبوت التجا می باید کرد تا از طوفان نوایب روزگار نجات یافته بجودی فراغت واصل
شویم و بمقتضای فحوای انی تارک فیکم الثقلین بسایه عنایت مهر سپهر فتوت پناه باید جست تا از تاب آفتاب حوادث خلاص شده
بغایت عافیت فایز گردیم این معنی را با بعضی از خواص که همعنان آن شاهزاده فریدون فر از معرکه یکدیگر بیرون آمده بودند ظاهر ساخت
بمکان جواب دادند که چاره کار منحصر در امضاء این عزیمت است و استظلال بظلال رایات همایون فال پادشاه مرتضوی
خصال مستلزم حصول سعادات دنیا و آخرت لاجرم ابن حسین میرزا بصوب اردوی کیهان پوی در حرکت آمده و بعد از وصول بدرگاه
سلاطین پناه بشرف پای بوس که نهایت تمنای پادشاهان کشورگشای همایون تواند بود دریافته بغایت عنایت نواب
کامیاب و بانعام تاج زرد و زی و خلعت خاصه و اسبان تازی نژاد و جنود نامعدود مخصوص گشته بقیه ایام زندگانی در دولت
و کامرانی بسر برد و لا عجب برین **بیت** بر این آستان هر که ساید جبین * باقبال و دولت شود همنشین * هر که آمد بر این در زندگی یافت
که در هر دو عالم شد سرفراز **ذکر بعضی از حوادث خراسان که بتعرض جان واجب آمد و مهر خان** چون دست قدرت مالک الملک
علی الاطلاق فرشته خلعت با نعمت و انه تؤتی الملک من تشاء بر قامت قابلیت محمد خان شیبانی مرتب ساخت و العصر لمبا
خرمن جمعیت اولاد و الاتراد خاقان منصور را پریشان گردانیده هریک از ایشان را بکشوری انداخت محمد خان بلوازم لشکر

وسپاس ملک ملک‌بخش پرداخته هر یک از امرا و سران سپاه را بمنصبی لایق نوازش نموده درباره محمد تیمور سلطان و عبدالله سلطان
که در معرکه شاهزاده عالی مکان غایت شجاعت و جلادت بتقدیم رسانیده بودند انواع انعام و احسان فرمود چنانچه سابقا
مذکور گشت منصب حکومت و داروغگی هرات بجان وفا میرزا تعلق گرفت و امر وزارت آنخطه بخواجه ابوالوفا که او را خواجه خورد نیز
گویند سمت تفویض پذیرفت انجم چهره روی بداروغگی ولایت قوشنج آورده و سید هادی خواجه ولد سید مرتضی خواجه که پسر عم
خان بود در مشهد مقدس علم ایالت مرتفع گردانید و ولایت سبزوار متعلق بدرش بهادر گشت و علم ایالت قرباه در مرو شاهجان از
ایوان کیوان در گذشت و ابل مان در تبریز ابواب آرائش بر روی خود گشود و زمام حکومت بلخ بقبضه اقتدار خرم شاه سلطان که پسر خواهر
محمد خان و خواهرزاده پادشاه عالیشان ظهیر الدین بابر بود در آمد و مقرر شد که قنبر میرزا کوکلتاش در خدمت شاهزاده بوده رتق و فتق
مهام ملک و مال قیام نماید سلطنت سمرقند نامزد محمد تیمور سلطان شد و عبدالله سلطان بدستور والد ماجد خود در بخارا حاکم گشت
و در خلال احوال گذشته حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه از کابل و غزنین با سپاهی ظفر قرین رایت نصرت آیین
بعزم تسخیر قندهار برافراخت و اولاد امیر ذوالنون شاه شجاع بیک و میرزا محمد مقیم مستعد رزم و پیکار شده بعد از وصول جنود حادثات
در ده و قندهار در قریه جلنک که در نیم فرسخی آن بلده واقع است چون بجانبین غبار جنگ و شین ارتفاع یافت و کشش و کوشش
بوقوع ظهور آمده نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم پادشاه خجسته شیم وزیدن ابنا امیر ذوالنون عنان بوادی فرار تافتند و مملکت قندهار در حیز
تحت تصرف پادشاه فریدون فر در آمد و خزاین امیر ذوالنون را که در مدت حکومت اندوخته بود بر امرا و سران سپاه قسمت نموده
ایالت ولایت قندهار را ببرادر عالی گوهر خود سلطان ناصرالدین میرزا تفویض فرمود آنگاه بکابل بازگشته در ضمان دولت و اقبال
بمستقر سریر جاه و جلال رسید و چون محمد خان شیبانی از این اخبار شنود عزم تسخیر آن سرزمین کرد پس از آنکه زمین داور معسکر ظفر اثر شد
شاه شجاع بیک و میرزا مقیم با پیشکشهای لایق بملازمت شتافته و شرف بساط بوسی حاصل کرده بعنایت یافتند و بموجب
فرمان واجب الاذعان در سایه لوای عبدالله سلطان برسم منقلای پیشتر روان شدند سلطان ناصر میرزا چون بر هجوم اعدا اطلاع یافت
در ارک قندهار تحصن جست و ارباب کلانتران آن بلده عبدالله سلطان و امرای ارغون را استقبال نموده شرایط انقیاد و اطاعت
بجای آوردند و ازبکان آغاز محاصره قلعه کرده متعاقب مواکب کواکب خان نیز بظاهر آن حصار رسید و کار محصوران باضطرار انجامید

لاجرم سلطان ناصر میرزا طالب صلح و صفا گشته سفرا بمیان آمد و شد نمودند و چنان مقرر شد که شاهزاده قلعه را بکشکچی بیرون
فرستد تا محمد خان از قندهار کوچ فرموده بصوب خراسان رود آنگاه سلطان ناصر میرزا آن ولایت را بارغونیان بازگذاشته بکابل
بشتابد و بر این جمله عهد و پیمان در میان آمده سلطان ناصر میرزا چند سراب ارسال داشت و محمد خان روی بدارالسلطنه هرات آورد
شاهزاده عزم درگاه حضرت پادشاه کرد و چون خطه قندهار از وجود شریف آنحضرت خالی گشت شاه شجاع بیک بمقتضای فرمان
محمد خان بمستقر ایالت خود خرامید و بتدارک اختلالی که در ایام غیبت او سانح شده بود مشغول گردید و در آن اوقات که محمد خان
شیبانی در حدود قندهار بود امیر محمد ولی بیک غاشیه اطاعت ملازمان آن آستان بر دوش کرده بجانب بلده هرات توجه نمود
شرح این سخن آنکه قلعه طبس در زمان خاقان منصور در تحت تصرف امیر محمد ولی بیک بود و در انحصار استوار از قبل جناب امارت مآب
امیر بابا که در سلک نوابش انتظام داشت بلوازم حکومت مشغول می فرمود و چون در نواحی مشهد مقدس ابوالمحسن میرزا و کپک میرزا
جام شهادت در کشیدند و از دست برد سپاه ماوراءالنهر جنود خراسان منهزم گردیدند امیر محمد ولی بیک عنان فرار بصوب طبس انعطاف
داد اما بعد از وصول بخلاف منصور امیر بابا اظهار عبودیت نواب شاهی کرده ابواب دلخواهی بر روی ایشان بگشاد لاجرم امیر محمد نومید
و حیران روی بهرات آورده و پیش از آنکه محمد خان از قندهار بازآید بمقصد رسید و مولانا عبدالرحیم که در آن بلده بود او را استقبال
گردانید و چون محمد خان از سفر قندهار کامیاب بازگشته در دارالملک خراسان نزول اجلال فرمود امیر محمد حسب الحکم متوجه اوان
گشت و هم در آن اوان امیر ناصرالدین عمر بیک و خواهرزاده امیر زین الدین علی و بعضی دیگر از نقبا امرای خراسان را بسفر ماوراءالنهر
مامور گردانیدند و جمیع ایشان در ضمان صحت و سلامت بآن ولایت رسیده روزی چند بفراغت گذرانیدند و هم در آن اوقات امیر محمد
برندق برلاس که در معرکه یکدیگر اسیر گشته بود باجل طبیعی از عالم انتقال نمود و امیر سلطان علی ارغون از سیستان بملازمت خان
گیتی ستان شتافته پرتو انوار عنایت بر صفحات احوالش تافت و روزی چند در خدمت بوده اجازت مراجعت یافت و بعد از
چند ماه بسبب حلول اجل مقدر درگذشت حکومت مملکت نیمروز بقاضی منصور میرزا که برادر قنبر میرزا کوکلتاش بود مفوض گشت
و چون سیر خسرو ثوابت و سیار در برج شمال بنهایت رسیده هوا آغاز برودت نمود حریف فضای باغ و بستان را از برگ خزان
عاری گردانیده خان خورشید احتشام در غایت عظمت و احترام بصوب ماوراءالنهر اعلام ظفراعلام برافراخت و از آنکار بزرخراسان

امیر محمد امین امیر شیخم قاضی اختیار الدین حسن و امیر صدرالدین محمد الاهی را همراه برده تمامی مردم برده‌گان را بانعام و احسان بنواخت و بعد از
عبور از کنار چهارجوی به بخارا شتافته چند روزی در آن خطه از رنج راه برآسوده آنگاه بسمرقند فردوس مانند خرامیده قشلاق فرمود و در آن
زمستان محمد قاسم میرزا که از معرکه یکدیگر بطرف نسا و ابیورد گریخته بود لشکری درهم کشیده بمشهد مقدس رضوی شتافت و سید هادی
خواجه مصلحت توقف ندانسته عنان بجانب مرو شاهجان تافت چون این خبر بماوراءالنهر رسید عبدالله سلطان بموجب فرمان
شیبانی خان از بخارا متوجه دفع شاهزاده گردید و در نواحی مرو قربی و سید هادی خواجه بموکب سلطانی پیوسته باتفاق عزم رزم
محمد قاسم میرزا کردند و بطرف مشهد نهضت نموده در سرعت سیر لوازم اهتمام بجای آوردند محمد قاسم میرزا چون خبر توجه اعدا شنود
دل بر مقاتله نهاده و مشهد را کوچه بند فرمود و عبدالله سلطان با سپاه فراوان بدان دیار رسیده و میان جانبین قتال صعب واقع
گشت و محمد قاسم میرزا در اثنای کر و فر گرفتار شده مهم او نیز از هم گذشت جنود بهرام قهر ماوراءالنهر جمعی کثیر از لشکریان خراسان را
بتیغ ستم کشتند و دست بغارت و تاراج دراز کرده از اموال مشهدیان هرچه یافتند متصرف گشتند آنگاه سید هادی خواجه در آن
خطه بار دیگر رایت ایالت افراخته عبدالله سلطان و قریب خان مراجعت انعطاف دادند و کیفیت این فتح را عرضه داشت نموده بپایه
سریر اعلی فرستادند شیبانی خان از تواتر عنایات بیکرانه که شامل حالش گشته بود اظهار فرح و شادمانی کرده و آن زمستان را
در سمرقند فردوس نشان بپایان رسانیده لوازم جهانبانی بجای آورد **ذکر وصول بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان
بولایت جرجان و انتقال جناب مظفری از مسند سروری بجوار مغفرت میمون نشان** در روز جمعه هشتم محرم الحرام سنه ثلث عشر و تسعمائه
که بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان از صولت محمد خان دارالسلطنه هرات را وداع کرده آن یک از باغ نو و این یک از باغ
شهر بر اسبان بادرفتار نشسته روی بوادی فرار آوردند سلطان بدیع الزمان میرزا با سید امداد شجاع بیک که در ولایت گرمسیر
قندهار فرمان فرما بود بدانجانب توجه نمود بعد از وصول بحدود قندهار از شجاع بیک طریقه نامرضیه بیوفائی مشاهده فرموده رایت
عزیمت بصوب ملک نیمروز برافراخت و کس نزد امیر سلطانعلی ارغون فرستاده و اختر برج کامکاری میرزا محمد زمان را طلب نمود
و امیر سلطانعلی مثال فرمان واجب الاذعان بجای آورده شاهزاده را با یراق مناسب بر روی عالی روان کرد آنگاه بدیع الزمان
میرزا کوچ بر کوچ متوجه جرجان شد و مظفر حسین میرزا از راه ترشیز بهمان جانب عزیمت نموده لاجرم در دارالفتح استرآباد

مقارن این حال صدمه دست داده و آن دو برادر نیک اختر یکدیگر را در آغوش کشیده میرزا فریدون حسین را که پس از فوت برادر اعیانی محمد حسین میرزا
در استرآباد علم حکومت برافراخته بود با ایالت دامغان فرستادند چون خبر استقامت احوال آن دو خسرو ستوده خصال به دارالسلطنه
هرات رسید مهد علیا شیبان تنق سلطنت پاینده سلطان بیگم و خدیجه بیگی آغا و بعضی دیگر از مخدرات حرم سرای خاقان مغفور از جانب
میرزا رخصت حاصل کرده روی بجرجان آوردند و از سپاهیان الوس تیموری هر کس در هر بلده و از بلاد خراسان مانده بود بدانجانب
توجه نمودند و کرت دیگر لشکر جلادت اثر در ظل رایت بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان جمع آمدند اما بعد از انقضای چند ماه
میرزا را عارضه صعب مستولی گشت چنانچه اطبای حاذق و حکمای مدقق هر چند در ازالهٔ آن مرض و ازالهٔ آن غرض سعی نمودند جوهر ذات
پسندیده صفات شاهزاده را صورت صحت دست نداد و صفت فوت پذیرفته عندلیب روح پر فتوحش از قفس قالب بجانب
گلشن قدس پرواز آمد نهال ثمر بخش گلزار اقبال از اهتزاز صرصر بیداد عالم پر ملال از پای در افتاد و کواکب آفتاب درخشش فلک
استقلال از اوج برج شرف و کمال روی بحضیض خانهٔ وبال نهاد نظم ز بیداد سپهر جور ایام ❁ ابر آن خسرو نیکو سرانجام ❁ هنوز
از غصه آن جور و بیداد ❁ سیه پوشند اهل استرآباد ❁ سلطان بدیع الزمان میرزا در مفارقت آن برادر والاگهر آغاز بیطاقتی کرده
کسوت سوگواری پوشید و مهد علیا خدیجه بیگی از صعوبت مهاجرت آن پسر خجسته صفات رخت شکیبایی چاک زده نوحه زاری
بسپهر زنگاری رسانید ❁ بناخن روی خست و موی برکند ❁ ز افغان غلغله در چرخ افکند ❁ ز سیلاب سحاب چشم خونبار ❁ زمین را
ساخت چون دریای خونخوار ❁ عاقبت همگنان دست در حبل متین تحمل و اصطبار زده به تجهیز و تکفین شاهزاده اقدام نمودند
و بختمات آیات بینات و اطعام طعام و تصدقات روح شریفش شاد فرمودند و سلطان بدیع الزمان میرزا از لباس
تعزیت شاه خورشید از عقدهٔ کسوف بیرون آمده باستقلال متکفل سلطنت جرجان گشت و از غایت غفلت بدستور معهود آغاز
عیش و عشرت کرده نوای صدای ارغنون از فلک بوقلمون در گذشت و هنوز یکسال تمام از وصول و باسترآباد منقضی نشده بود
که خبر توجه محمد خان شیبانی را علی التعاقب و التوالی استماع نمود گفتار در بیان نهضت محمد خان شیبانی از ولایت توران
بممالک ایران کرت ثانیه ❁ سلطان ربیع چون دیگر باره خیمه بطرف دشت و کهسار ❁ از سبزه و گل سپه چنان کرد که آهنگ حرم بوستان
کرد ❁ از سرو سهی علم برافراخت ❁ از غرش رعد کوس نواخت ❁ از خنجر آبدار بوس ❁ بگرفت تمام صحن گلشن ❁ سالک طریق کشورستانی

ابوالفتح محمد خان شیبانی با سپاهی بحر جوش رعد خروش سنان آفتاب تیغ زن ماهی جوشن از لب آب آمویه عبور نموده در عنان
حشمت و کامرانی بر بلاد خراسان گذشته عزیمت تسخیر ولایت جرجان فرمود چون کنار آب اترک مضرب خیام نصرت انجام
مشیان آستان سلطنت آشیان بموجب فرمان واجب الاذعان نشان در باب استمالت سیف الاسلامی خواجه مظفر بتکچی
در قلم آورده مصحوب قاصدی روانه گردانیدند و صباحی که سلطان بدیع الزمان میرزا داعیه داشت که بعزم صید و شکار سوار شود
آن نشان بجناب سیف الاسلامی رسیده در ساعت نزد بدیع الزمان میرزا برد و آنحضرت از قرب وصول اعدا خبر یافته دانست
که باستطاعت سپاه جرجان با خان کشورستان بمیدان مقابله و مقاتله در نمی توان آمد با امرا و ارکان دولت آغاز مشورت
کرده بنابر استصواب جناب سیف الاسلامی احرام عزیمت کعبه مرتبه نواب کامیاب شاهی بست و عنان تکاور بصوب عراق انعطاف
انعطاف داده میرزا محمد زمان را در قلعه دامغان نزد عمش فریدون حسین میرزا گذاشت و در طی مسافت نمود در اثنای راه
جناب سیف الاسلامی عازم ملازمت محمد خان شیبانی گشته چون بپایه سریر خلافت مصیر رسید باصناف الطاف اختصاص
یافته منصب وزارت مملکت جرجان برای دوربین آنجناب مفوض گردید و امیر خواجه احمد قنقرات که سالهای فراوان در خدمت
خاقان منصور مظفر حسین گورکان بسر برده بود در روز واقعه مرل بدرگاه خان عالیجاه شتافته بایالت آن ولایت تعیین یافت
آنگاه خان گیتی ستان کند همت بر کنگره تسخیر بلده دامغان افکند پس از وصول بظاهر آن شهر جرجیک بهرام قهرمان در آنجا
آغاز محاصره و محاربه کردند و ملازمان فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا بتربیت آلات قلعه و مقاتله دشمنان آوردند بعد از چند روز
آثار عجز و انکسار بر صفحات احوال خود مشاهده فرموده ایلچیان سخندان باستان اقبال آشیان محمد خان فرستادند و اظهار
نیازمندی کرده امان طلبیدند خان گیتی ستان قاصدان ایشان را بانواع انعام و احسان نوازش نموده عهد و پیمان در میان
آورد که چون از قلعه دامغان بیرون آمده ترک حرب عناد نمایند اصلا بجان و عرض ایشان نقصان نرساند بلکه آن دو شاهزاده
سعادتمند را مشمول الطاف بی پایان گرداند آنگاه فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا دروازه شهر را گشاده به بارگاه محمد خان
شتافتند و ملحوظ نظر شفقت شده عنایت و رعایت یافتند پس از چند روز محمد زمان میرزا رخصت رفتن بجانب آذربایجان
حاصل نمود فریدون حسین میرزا بی استجازه از او جدا شده بطرف کنار آب اترک و منازل ترکمانان ابقه توجه فرمود و چون

فتح مملکت جرجان و توابع مضافات آن محمد خان را میسر و پذیرفت و لوای کشورگشایش ارتفاع یافته از ولایت دامغان تا نهایت
بلاد ترکستان در تحت تصرفش قرار گرفت تابستان در الکای رادکان قبه خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه رسانیده ییلاق بگذرانید
و زمستان بماوراءالنهر شتافته گاهی بدفع لشکر قزاق و احشام دشت قپچاق روی می آورد و در اواخر سنه خمس عشر و تسعمائه
از قاسم سلطان که در آن اوان از جمیع حکام دشت بمزید شجاعت و مردانگی و کثرت خیل و حشم امتیاز داشت شکست یافت
و در حین انهزام قنبر میرزا با بسیاری از اعیان سپاه بقتل رسیدند و محمد خان در فصل بهار پریشان حال بخراسان معاودت
نموده بسر اقوام هزاره و نکودر که در کوهستان کرمسیر و زمین داور بودند لشکر کشید و چون آفتاب اقبالش بسر حد زوال رسیده
بود در آن یورش نیز کاری از پیش نتوانست برد و در اوایل شعبان سنه ست عشر و تسعمائه در حالی که بسیاری از سپاهیان اوزبک
اسب یراق بباد فنا داده پیاده سیر می نمودند بدارالسلطنه هرات آمد و چون روزی چند در باغ جهان آرای از رنج راه برآسود خبر توجه
رایات همایون پادشاه ربع مسکون را از عراق آذربایجان بطرف خراسان استماع نمود لاجرم متحیر و پریشان خاطر بر جناح
استعجال بمرو شاهجان که بحسب دوری حدود آن ولایت سرپنجه قوت شاهی لازال منصوره من جهت التناهی عقد حیاتش انصرام پذیرفت
چنانچه در ضمن وقایع آینده کیفیت این حکایات مشروح صفحهٔ تحریر خواهد یافت و پرتو اهتمام کلک عنبرین ارقام بتفصیل آن
اجمال خواهد تافت بیت توفیق الهی اگر یار شود ❁ الطاف شهنشهی مدد کار شود ❁ شرح سخنی که گشت مجمل مسطور ❁ از زبدهٔ کلک من
مفصل و از شود ❁ اکنون وقت آنست که قلم ستوده رقم مآل حال اولاد خاقان منصور میرزا سلطان حسین را در حیز بیان آورد بعد از آن
همگی همت و جملگی نهمت بر تحریر مجلد چهارم از این مجلدات و منزلاتها و اشاد نیدانه حمید کریم مجید ذکر مآل حال و اولاد و امجاد خاقان منصور مغفور
انارالله برهانه و ابوالمظفر ابوالغازی سلطان حسین میرزا از رشحات سحاب قلم و حرکات بیان ستوده رقم ساقط بوضوح پیوست
که چون خاقان منصور علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت هفت پسر نیک اختر یادگار گذاشت از آنجمله ابوالمحسن میرزا
و محمد محسن میرزا و محمد قاسم میرزا در شهد مقدس شربت شهادت چشیدند و از ابوالمحسن میرزا سلطان محمد بایقرا نام در سن
... شاهزاده در روز واقعه پدرش بعضی از ملازمان بطرف اسپره و شاکر بزانیدند و ظاهرا بعد از چند سال که در آن انجمن بود اجل
طبیعی از جهان انتقال نمود و ابوالمنصور مظفر حسین گورکان چنانچه گذشت در استرآباد فوت شد و از او یک دختر ماند و بود مستوره

بهرانگیز و مهرانگیز بیگم هم در آن ایام که محمد خان هرات را فتح کرد بحباله نکاح عبیدالله سلطان درآمد و چون یکدو سال با وی بسر برد
بین الجانبین مفارقت اتفاق افتاد و روی بصوب خراسان آورده و حالا که تاریخ هجری سنه تسع عشر و تسعمائه رسیده آن مستوره
بدانگونه در تحت امر و نهی شوهری باشد و در بعضی از بلاد عراق روزگار میگذرانید اما فریدون حسین میرزا بعد از آنکه از حصار دامغان
بیرون آمد و بیان تراکمه رفت در شهور سنه خمس عشر و تسعمائه که محمد خان شیبانی لشکر بسر احشام دشت قپچاق کشید فریدون
حسین میرزا اندک سپاهی فراهم آورده بولایت خراسان درآمد و بر قلعه کلات استیلا یافت حاکم مرو شاهجان قربه چون از این واقعه خبر شد
با جمعی کثیر از جنود اوزبک متوجه کلات گشت و شاهزاده بجهت قلت اعوان و انصار از محافظت آن حصار عاجز آمد و قریب به فتح
شد و فریدون حسین میرزا بدست اوزبکان افتاده رخت بقا بباد فنا داد اما ابن حسین میرزا چند سال در ظلال دولت نواب
کامیاب شاهی در غایت فراغت بسر برد و در شهور سنه تسع عشر و تسعمائه در کاشان بعلت فجاروی بعالم آخرت آورد اما بدیع الزمان میرزا
چون از دست برد سپاه محمد خان اندیشیده از مملکت جرجان عازم ملازمت پادشاه عالیان گشت و خبر قرب وصول او بمسامع
علیه نواب سپهر رسید بیرام بیگ قرامانلو حسب الحکم آنحضرت را استقبال نمود و در روزی که شاه دین پناه مانند جمشید خورشید
بر تخت کامرانی نشسته اطراف بارگاه جهانبانی را بوجود امرای عظام ذوی الاحترام آراسته بود بیرام بیگ آنخسرو سعادت اتما را
بمجلس اشرف اعلی درآورده بدیع الزمان میرزا بشرف دستبوس همایون مشرف شده در موضع مناسب قرار گرفت و باصناف
نوازش اختصاص یافته مشمول انعام و اکرام از بارگاه عالم پناه بیرون رفت و در منزلی که جهت اقامتش تعیین کرده بودند نزول فرمود
و چون سه چهار ماه در اردوی همایون اوقات گذرانید بموجب فرموده جلگه ری را مسکن کرده و بنابر آنکه از اطوار ناپسندیده
سلطان بایزید بیرلاس و عبدالله بکاول تنگ آمده نزد دارالغزا قولایت بر احمد ورساق زبان بشکایت ایشان گشود
و بر احمد هر دو را بقتل نمود و آنگاه بدیع الزمان میرزا با قیه سپاهی که در ظل رایتش جمع گشته بودند متوجه استرآباد شده حاکم جرجان
خواجه احمد قنقرات در برابر آمده بین الجانبین حرب دست داده محمد قلی که نزد بدیع الزمان میرزا محبوب ترین خلایق بود و بحسن
صورت و سیرت از امثال و اقران امتیاز داشت در آن جنگ شهد شهادت چشید شکست بر لشکر بدیع الزمان میرزا افتاد
و آن پادشاه عالیجاه با فوجی از خواص از معرکه بیرون رفته بولایت هندوستان پیش گرفت و بلده تته شتافته حاکم آنمملکت

جام فیروزه آنحضرت را استقبال نموده مراسم تعظیم و اجلال مرعی داشته فراخور حالت خویش پیشکشی فرستاده و سلطان بدیع الزمان
میرزا زیاده بر یکسال در میان هندیان بسر برده نوبت دیگر احرام بارگاه عالم پناه شاهی بست و در شهور سنه تسع عشر و تسعمائه
در خراسان بآستان ملایک آشیان رسید و مخاطب اردوی کیهان پوی بآذربایجان رفته در آن مملکه از ملازمت استعفا نموده
و نواب کامیاب شاهی ملتمس آنحضرت را بعز اجابت اقتران داده مقرر شد که بدیع الزمان میرزا در تبریز متوطن باشد و دیوانیان
هر روز مبلغ هزار دینار در وجه معاش او سرانجام نمایند و در رجب سنه عشرین و تسعمائه که پادشاه روم سلطان سلیم بنابر قضای
مالک الملک واجب التعظیم به تبریز رسید میرزا بدیع الزمان را معزز و مکرم همراه خود باستنبول برده و بدیع الزمان میرزا بعد از چهار
که در آن مملکت اوقات گذرانید بمرض طاعون گرفتار گردیده مضمون آیه کریمه ما تدری نفس بای ارض تموت و صدق کلام آن مهر سپهر اقبال
و چون زمان حیات مقدر بسر آمده داعی یا ایتها النفس المطمئنة لبیک اجابت گفته بهزار حسرت درگذشت ❊ ای دل بنود دون بنا
جاوید از غباره فاد از دو برآید ❊ انوار کمال رسد آخر بزوال ❊ هرچند براوج فلک باشی خورشید ❊ خورشید حیات که بود پاینده و دایم
نبود نور بقا تابنده ❊ چه شه چه گدا چه خواجه و چه بنده ❊ باشد همه را یک اجل آینده ❊ کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون و چون سلطان
بدیع الزمان میرزا امن بهشت بر عالم فنا افشاند از وی یک پسر یادگار ماند و هو السلطان العظیم الشان میرزا محمد زمان و در آن اوان
که از قلعه دامغان بیرون خرامیده بدرگاه عالم پناه شاهی شتافت تا شهور سنه خمس عشر و تسعمائه در ملازمت بنده و سعادت و مرتبت
روز بروز التفات بیشتری یافت و در سنه مذکوره بوقتی که رایات همایون فال پادشاه باستقلال از تبریز باستقبال سلطان
سلیم نهضت نمود محمد زمان میرزا باغوای جمعی از مردم قتان از آن یورش تخلف کرده روی باسترآباد آورد و بعد از وصول
بحدود هزار جریب قاصدی نزد حاکم آن ولایات امیر کمال الدین حسین فرستاده او را باطاعت دعوت کرد امیر حسین بملاحظه رعایت
حقوق سلاطین دودمان تیموری که درباره آبا و اجداد او ثابت داشتند مثال مخدوم زاده را امتثال نموده با هزار سوار بخدمت شتافت
پیشکش گذرانیده در موکب عالی شان بطرف جرجان تاخت چون خبر بسمع میرجیب پیک طوالش که از قبل برادر خود خلفا بیک
حاکم استرآباد بود رسید متوهم شده منهزم گردید لاجرم اعیان و اشراف جرجان شاهزاده را استقبال کرده لوازم نیاز و نثار
بجای آورده و میرزا محمد زمان کامیاب و کامران باسترآباد درآمده کلانتران آن ولایت را باصناف لطف و احسان نوازش نمود

از آنجمله خواجه غیاث الدین

از آنجمله خواجه غیاث الدین تکلی را که در زمان جناب سلطانی سیف الاسلامی خواجه مظفر بود منصب امارت دیوان عنایت فرموده
نیک اختر الجناب این بهین پیک را پروانچی ساخت و زمام مهام وارد و نگلی اکثر ولایت را باقا بیگ کفکر داده و جهه طلب متابعت ذکر ان
بوادی رسولان نزد کلانتران الوس صاین خان و کرایلی فرستاده و آن مردم نیز طریق اخلاص مسلوک داشته جمعی کثیر از زر سالی
ایشان بملازمت شتافتند و پیشکشهای لایق کشیده التفات تمام یافتند و بر این قیاس تمامی اعیان جرجان غاشیه خدمتگاری
آن در برج شهریاری بر دوش گرفتند مگر برادر دیگر جناب سلطانی سیف الاسلامی خواجه نظام الدین محمود و فرزند ارجمندش امیر محمد مظفر
که در مواضع خود تحصن نموده طریقه مطاوعت بجای نیاوردند و محمد زمان میرزا بجز این فتح خود را پادشاه و باستقلال تصور کرده
بتمهید بساط عیش و نشاط آورده و مدت دو سه ماه هر صباح در بارگاه عشرت و سنگ جام شراب مانند آفتاب در بزم
فلک دایر بود و بهر شام آن شاهزاده خجسته فرجام از ساقیان گل اندام اقداح مدام بتجرع می نمود و در خلال این احوال جناب
سلطانی سیف الاسلامی از خراسان متوجه آذربایجان شده و در منزل کلیدر خبر استیلای محمد زمان میرزا بر استرآباد استماع نموده از آنجا
باستعجال شتافت و بردن سلطان را که حاکم آن ولایت بود بجود محو گردانید و بواین پیک نیز از عقب رسیده و بنابر آنکه سبب وصول
سلطان سلیم به تبریز اراجیف بسیار در میان خلایق پدید آمده بود و جناب سلطانی سیف الاسلامی پنهانی جلی مسافت می نموده چون
بقریه خورشار رسیدند قرادلیس قورچی از اردوی عالم پناه آمده خبر صحت ذات اشرف اعلی و مراجعت سلطان سلیم رسانیده و فرمان
همایون که بنام نامی جناب سیف الاسلامی در باب انتزاع ملک جرجان از تصرف میرزا محمد زمان صدور یافته بود ظاهر نمود بنابر آن
امرای عالیشان بتسریع و مسرور گشته باداء صدقات و نذور پرداختند و عزیمت استرآباد کرده رایت توجه بصوب بسطام برافراختند
در اثنای راه قاصد داروغه بسطام رسیده سر خواجه میر کفگیر را رسانید کیفیت واقعه آنکه خواجه میر بفرمان میرزا محمد زمان با فوجی از سپاه
جرجان بتاخت بسطام رفته بود و محمد آقا که داروغه بعضی از قرای آن ولایت بود باتفاق بعضی از مردم جلد سر راه بر وی گرفته بیاد حمله
آتش جدال اشتعال داد و بقوت دولت شاهی خواجه میر در آن معرکه کشته محمد آقا سرش را پیش جناب سلطانی ارسال داشت
و ایشان باین معنی تفأل نموده بجانب استرآباد درآمدند و چون خبر قتل خواجه میر بسمع برادرش آقا میر رسید مضطرب نزد محمد زمان
میرزا رفته کیفیت حال بعرض رسانید و شاهزاده را برانگیخت قصد خواجه غیاث الدین و این بهین پیک ترغیب و تحریض نمود

و امیر حسین هزارجریبی مدد طلب شد و آن دو خواجه عالیشان را مواخذه و مقید گردانیدند و در روز محاربه بشرف شهادت رسانیدند القصه
محمد زمان میرزا بعد از قرب وصول امرای خراسان باتفاق امیر حسین هزارجریبی و سرداران الوس صاین خان و کرایلی از استرآباد بیرون
خرامید و سفارت انتقال خواجه نظام الدین محمود و امیر محمد مظفر با توابع و لواحق و میرزا علی خندرسکی با دولت کس و سید فخر الدین
کوسه ری و سلطان قبول اغلی با جمعی از مردم صاین خانی بجناب سلطانی پیوسته و در غازه و کرجی پانزدهم ماه رمضان سنه عشرین
و تسعمائه در حدود واقع شد که از آنجا تا استرآباد بحساب تخمین هشت فرسخ مسافت ملاقات فریقین روی نموده و منقلای هر دو لشکر یکدیگر
تاخته از هر طرف دو کس کشته شده و چون بواسطه غروب آفتاب جهانتاب نقاب ظلمانی در پیش قوت باصره انسانی حایل گشت
هر یک از فریقین در معسکر خویش فرود آمده و آن شب پاس داشتند و صباح روز شنبه باز صف قتال آراسته همت بر افنا و اعدام یکدیگر
گماشتند تیغ یمانی در کف سالکان مسالک پهلوانی آغاز اسراف کرده و نیزه خطی خط فنا بر صحیفه احوال پردلان کشیده و لوازم جنگ
بجای آورده و صفیر تیر برگ تاثیر پیام اجل بگوش هوش صغیر و کبیر رسانیده و شمشیر خونبار فضای معرکه را غیرت افزای لاله زار گردانید
آخر الامر بواسطه قوت دولت شاهی بلکه بمحض لطف حضرت الهی عروس فتح و ظفر در نظر جناب سیف الاسلامی جلوه گر گشت و کار محمد زمان
میرزا باضطرار انجامید و دست تقدیر ملک قدیر روزنامه جمعیتش در نوشت و امیر حسین هزارجریبی بوطن مالوف خویش گریخته محمد زمان
بمیان مردم صاین خان رفت و جناب سیف الاسلامی بر طبق کام خود منصور و مظفر باسترآباد شتافته روزی چند از رنج راه برآسود چون
عوض سلطان که حکومت بموجب فرمان شاه دین پناه والاتبار نامزد او شده بود از نیشابور بجرجان رسید باتفاق جناب
سیف الاسلامی قاصد استیصال محمد زمان میرزا گشت و میرزای شاهزاده از قرب وصول امرا خبر یافته از آنجا بمنزل کرایلی شتافت
و یکدو ماه در میان آن مردم اوقات گذرانیده در آن اثنا استماع نمود که امیر ارده شاه ابن امیر سلطان محمد ابن ارده شاه که در سلک امرای
سلطان بدیع الزمان میرزا انتظام داشت در خراسان خروج نموده و کوهستان غرجستان را تسخیر فرموده و ایضا این خبر مسموع
شد که امراء خراسان و جرجان بموجب فرمان واجب الاذعان متوجه آنجانب شده اند بنابر آن میرزا محمد زمان از راه بیابان
ابیورد متوجه غرجستان گشت و آن مسافت بعید را بمدت کمی طی نمود و چون بمکان الوم که داخل ولایت مذکوره است
رسید امیر ارده شاه که در آن وقت در کوه دراع ساکن بود موکب شاهزاده را باقدام اخلاق و شعار استقبال فرموده و از اسباب

سلطنت آنچه

سلطنت آنچه دست یک تنقس بدان امیر رسید پیشکش کرده و در آن اوان یکی از اسباب که ذکر آن موجب اطناب می شود
در قریه که داخل قرای ولایت غرجستان است و بکوه دراع اتصال دارد توطن داشت و چون از وصول میرزا محمد زمان خبر یافت
رعایت حقوق تربیت خاقان منصور و سلطان بدیع الزمان میرزا مقتضی آن گشت که در مصاحبت امیر کمال الدین یونس علی ابن کرک
با بابا علی که آن جناب نیز در قریه مذکوره متوطن بودند بکوه دراع شتافت و خود را بدره منظور نظر آفتاب آثار گردانیده و بشرف تقبیل
انامل فیاض مشرف شده دعای دوام عمر و دولت بادار رسانید و آنحضرت از غایت لطف بنده نوازی را نوازش فرموده
که در ملازمت آبا و اعمام بوده جد نجدت مآب سابقه بوده بمفارقت و مساعدت جایز نمی باید شمرد و راقم حروف هر چند
بمعاذیر دلپذیر تمسک جسته از ارتکاب مشقت ملازمت استعفا جست بجایی نرسید مخدومزاده اسب و زر انعام کرده امر اراده
سایر اسباب سفر بهم رسانید و چون امیر ارده شاه بواسطه وصول محمد زمان میرزا استظهار تمام پیدا شد شعار خلاف جناب
ملکوت پناهی خان که در آن زمان حاکم خراسان بود اظهار نموده و بعضی از قصبات هرات رو و شاقلان را تاخت فرموده آنگاه
لشکر بسر اقوام هزاره و قبایل کشیده اسب و گوسفند بسیار اخذ کرد و از آنجا بغور شتافته بعنف و لطف از حکام آن کوهستان
امیر درویش و امیر فخر الدین اسبان راهوار و شتران باربردار و اجناس نفیسه گرفت و بقوت و شوکت هرچه تمامتر
مخدوم زاده فرید از آن سفر مراجعت کرده روزی چند رحل اقامت انداخت و در آن اثنا این خبر شایع شد که
حضرت مملکت پناهی دیو سلطان که در بلخ حکومت می نمود آن بلده را بمحمد بهادر اوسپرده و بنفس نفیس عزم درگاه عالم پناه کرده بنابر آن
محمد زمان میرزا و امیر ارده شاه را خیال تسخیر بلخ در سر افتاده در ماه رمضان سنه احدی و عشرین و تسعمائه با سپاه فراوان
عازم و چهار یک شدند و در اواخر ماه مذکور بقریه رسیده در آن موضع بآداب سنن عید فطر پرداختند و از آنجا بولایت مذکوره
درآمده طرح قشلاق انداختند و در آن زمستان ملوک برادران کامیاب عبد العلی و نجم الدین بدرگاه سلطنت
آمده پیشکشهای لایق گذرانیدند و اوجاقات سرکار بلخ تمام غاشیه متابعت بر دوش گرفته باردوی عالی ملحق گردیدند و چون
فصل شتا بنهایت رسید و وقت نامیه سپاه سبزه و ریاحین بفضای صحرا ابتن کشید بحری جهت گشودن قلعه بلخ
جنبش نموده و سلطان گل بر فراز تخت زمردین منزل گزیده اعتدال هوا احکم فرموده محمد زمان میرزا و امیر ارده شاه بتصمیم عزیمت

تسخیر بلخ کرده و دروازه را مرکز رایات فتح آیات ساختند و بعضی از کلانتران الوس که از محمد بهارلو روگردان شده و باز روی بحال
آمده و دعاگو و ثناخوان بار ملازمت بر افراختند و درین اثنا خواجه جلال الدین میرک امیر مغول که وزیر سرکار بلخ بود بنابر توهمی
که از امیر محمد بهارلو داشت قاصدی نزد محمد مومن زاده فرستاده پیغام داد که اگر در خلال موکب عالی بکنار خندق شهر آمده
برج شاه حسین را بخدام عالی مقام بسپارم تا شهر مسخر گردد بنابر آن محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه در لیله موعوده که شب چهارشنبه
ششم ربیع الاول سنه اثنا و عشرین و تسعمائه بود بپای برج رفتند و حال آنکه امیر محمد بهارلو در خانه دیگر روز گذشته از این واقعه خبر
یافته قصد خواجه میرکی و اتباع او نموده و او با اتفاق اولاد و خانمان خود را از برج مذکور انداخته سوختار و کشته القصه انجماعت
از بیرون بلخ بموکب عالی پیوسته صورت حال باز گفتند و محمد زمان میرزا آغاز محاصره و محاربه کرده و چون محصول بود در سنه
و ارباب کلانتران بلخ گمان بردند که لشکر این غلات ایشان را خواهند چرانید در خلاف امیر محمد بهارلو با خواجه نظام الدین
حیدر علی فرحی که او نیز منصب وزارت داشت اتفاق نمودند و در روز دوشنبه سیم ربیع الآخر که محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه
بعمارت ملک آقا که نزدیک بدروازه دلگشا است تشریف داشته سپاهی انجانب پیش فرستاده بودند دروازه مذکور را باز کردند
و محمد مومن زاده و جهان با امیر اردوشاه ببلخ درآمده امیر محمد بهارلو در ارک متحصن گشت و در روز چهارشنبه پنجم ماه مذکور بعهد و پیمان
بیرون خرامید و پیشکش گذرانیده ملازمت کرد و مقارن این فتح امیر خان محمد قلیخان که حاکم شبرغان بود با ارباب کلانتران
ولایت باستان اقبال آشیان محمد مومن زاده شتافته مقالید قلعه مذکوره را بخدام عالی مقام سپردند و پیشکشهای لایق کشیده
در سلک سایر بندگان درگاه عالی منتظم گردیدند و محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه مدت دو ماه و نیم در بلخ توقف نموده مساعی
جمیله مبذول داشتند تا تمامی محصولات و غلات رعایا بشهر درآمد آنگاه امیر اردوشاه حکومت قبة الاسلام بلخ را در کف کفایت
برادر خود قوام بیک نهاد و ولایت شبرغان را در بسته بپسرعم خویش امین بیک عنایت کرده دار و ملکی سان و چهاریک را
نیز باو داد و این معنی بر ضمیر منیر محمد مومن زاده بغایت گران آمد زیرا که مدعای آنحضرت چنان بود که بلخ تعلق بدیوان عالی گیرد
و شبرغان فارغ شده میرزا محمد زمان را اکراه تمام از آن بلده بیرون آورده و بمیان مردم توکلچی که در حدود کهمرد بسر میبودند
شتافت و از انجماعت اسب و گوسفند بسیار گرفته کلانتران ایشان را همراه کرده بر سر مردم بکه الک تاخت و بعضی از

متوطنان آن مکان را غارتیده عنان بکران بطرف سان و چهاریک معطوف ساخت و مال آن ولایت قرار داده روی بجانب
غرجستان نهاده و در اثنا این حالات از انجناب بعضی از امور دیگر بوقوع انجامید که ضمیمه آزار محمد مومن زاده گردید لاجرم با خود مقرر
کرد که بهنگام مجال با طایفه از ابطال رجال که با آنحضرت اتفاق داشتند از وی جدا شود و در قریه چهاریک امیر اردوشاه را اعلام
نمود که پسر مولانا مقبول که کلانتر موضع استراب بوده و تمول تمام داشت فوت شده و قوت طامعه ایشان در حرکت آمد با سی و چهل کس
از محمد مومن زاده بپرسش ورفت و محمد زمان میرزا فرصت غنیمت شمرده در چاشتگاه چهاردهم ذی قعده سنه مذکوره که موافق اول
جدی بود با سی کس از اردو سوار گشته متوجه جرم و سار باغ شده بعد از گرفتن امیر اردوشاه از استراب باز آمده چون بهجران محمد زمان میرزا
اطلاع یافت آغاز اضطراب نمود و رسل و رسایل متعاقب و متواتر نزد محمد مومن زاده ارسال داشته استدعا نمود که نوبت دیگر
در طریق عنایت مسلوک فرموده بوی ملحق گردد تا او بتدارک تقصیر خدمت خود پردازد اما این التماس مقبول نیفتاد و بلکه بر کمر ساران
رفت و دیگر باز نیامد و سرداران و لشکریان هر شب جوق جوق از اردوی امیر اردوشاه فرار نموده التجا بدرگاه محمد زمان میرزا می کردند
تا آنکه جمعیت تمام در ظل اعلام نصرت اعلامش بوقوع پیوست و قاصد استیصال امیر اردوشاه گشته از جرم و سار باغ عنان عزیمت
بطرف سان و چهاریک انعطاف داد و چون بدره جز رسید امیر اردوشاه که در قریه قرالقاچ بود بر توجه آنحضرت مطلع گردیده مضطر
شده و در روز عید اضحی اردو را بجانب غرجستان و عزم جزم کرد که صباح روز دیگر خود نیز متوجه آن ولایت گردد و در آن شب امرای مغول
جانجی بجام و مردم دانشمندی قرار نموده باستقبال محمد زمان میرزا روان گشتند و امیر اردوشاه سحر روز عید اضحی که آفتاب در دلو ... جدی
بود و چشم سحاب شد غمزه کنان فراوان بسیار بعد از قرالقاچ کوچ کرده روی براه آورد و امیر حسین علی جلایر و امیر یونس علی
و دوست کلدی از وی جدا گشته روی بسایه دولت شاهزاده نهادند و چون امیر اردوشاه از آق مسجد گذشته بقصبه کرد بیان آن
منزل رسید ... درآمده پیکاه امراء ایلغار محمد زمان میرزا امیر محمد جعفر برلاس و امیر جعفر علی قراکوز دوست حسین
امیر آخور دوست و مرید کوکلتاش و محمود الیک آقاسی از عقب در رسیدند و از ارکان دولت امیر اردوشاه شاه محمد بایان
ملحق شده شمشیرها کشیده روی باردوی امیر اردوشاه آوردند و او با هفت نفر از قرابتان خود حیدر ترخان و یوسف ترخان
از انجمله بودند بطرف شبرغان گریخته سایر لشکریان و اوباقادز که همراه داشت با اموال و جهات بتحت تصرف امراء محمد زمان میرزا

درآمده و آنحضرت در غازه دیگر چهار روز بقصبه مذکوره رسیده شب توقف کرد روز دیگر باق مسجد باز گشته افراد حشم و خدم را بالطاف عنایات
خویش امیدوار ساخت و آنچه از اموال امیر اردوشاه و اتباع او بدست افتاده بود بر امرا و لشکریان قسمت نموده علم نصرت شیم بصوب
سان و چهاریک بر افراخت و در منزل قرالقاچ بوضوح پیوست که امیر اردوشاه از شبرغان بجانب بلخ رفته محمد مومن زاده با اتفاق امرا
خاطر بر مصالحه قرار داده مسوده اوراق را فرموده که قبة الاسلام بلخ شاید بنوعی سازد که امیر اردوشاه آنحکومت را که از پیش تعلق بدان
حضرت میداشته متصرف خدام عالی مقام باز گذارد و خود بغرجستان که یورت اصلی او بود در رود تا غبار نقار که میان انجانبین در میان
آمده باب صلح و صفا تسکین یابد و در باب شاهان امیر اردوشاه و برادرش قوام بیک و اکابر و اشراف بلخ در قلم آمده و کاتبی شکسته
حسب الفرموده بآن بلده شتافت و هر چند سخنان نصیحت آمیز و کلمات مودت انگیز بسمع امیر اردوشاه رسانیده سعی نمود که از مقام نفرت
درگذرد و بلخ را باز گذاشته بغرجستان رود بجائی نرسید و در وقتی که بنده رخصت انصراف میداد گفت که اگر محمد مومن زاده با عدد
اندکی بظاهر بلخ تشریف آورده و عهد و پیمان نماید که قصد خون و عرض برادران و قرابتان نکند میان انجانبین قواعد مصالحه تمهید یابد بنده
از انجا مایوس گشته در قریه سان باستان اقبال آشیان رسیده و آنچه شنیده بود معروض گردانید و محمد زمان میرزا الخیال آنکه چون ظاهر
بلخ را مضرب خیام عساکر نصرت انجام سازد مردم آن بلده حقوق عدالت و احسان دوران خاقان منصور را رعایت کرده ابواب
شهر باز خواهند کشود متوجه آن بلده گردیده و قرب یکماه بمحاصره قیام نموده فتح الباب میسر نگشت و هر چند رسل و رسایل بامیر اردوشاه
فرستاده و انواع وعده و وعید بمخن راند فایده بر آن مرتب نیافت و در آن اثنا تحقیق پیوست که امیر اردوشاه امیر خلیل را که در سلک مخصوصان
انتظام داشت بکابل نزد حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر میرزا فرستاده است و استدعا حضور آنحضرت نموده تا مقالید قلعه
و شهر تسلیم نماید و چون مشهور بود که عنقریب رایات نصرت آیات آنحضرت پرتو وصول بر آنحدود اندازد محمد زمان میرزا از ظاهر
بلخ کوچ کرده بدره جز رفت و در آن منزل میرزا علی بیک و امیر محمد باقر و امیر محمد برندق برلاس از طرف بدخشان بملازمت
میرزا محمد زمان رسیده غاشیه دولتخواهی بر دوش گرفتند و میرزا علی بیک متعهد تمهید بساط مصالحه گشته و از میرزا محمد زمان
رخصت حاصل کرده ببلخ رفت و با امیر اردوشاه ملاقات نموده خاطرنشانش کرد که صلاح جانبین در تمشیت قواعد موافقت
و دفع اسباب مخالفت است و مهم بر آنجمله قرار یافت که محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه با مردمی اندک در قریه نوحه که در دو فرسخی

بلخ است با یکدیگر ملاقات نمایند و لوازم عهد و پیمان در میان آورند بعد از آن یکدیگر ببلخ روند آنگاه اگر خاطر محمد مومن زاده خواهد امیر اردوشاه را
امیر بلخ نگاهدارد و الا رخصت داده بطرف غرجستان فرستند و چون میرزا علی آمده خبر مصالحه رسانید شاهزاده از دره جز
بدانه اربر شتافت و از جانب امیر اردوشاه سید عبدالله و حیدر ترخان و امیر سید ترک بخدمت محمد مومن زاده آمده و آنحضرت را
و ارکان دولتش را سوگند دادند که در حق امیر اردوشاه بد نیندیشند و از ین طرف محمد قلی دیوانه که در سلک خواص بارگاه محمد زمان میرزا
منتظم بود ببلخ رفت و خاطر امیر اردوشاه را مطمئن گردانید و او در صباح روز چهارشنبه ایام ربیع الاول سنه ثلث و عشرین و تسعمائه
با چهل کس از خواص خویش که همه ایشان جوشن و ... زره و جبه در زیر جامه پوشیده بودند آمده برسم یکاول را نزد شاهزاده فرستاد
که آنحضرت نیز چنانچه قرار یافته با سی و چهل کس بدانجانب شتابد محمد زمان میرزا با امرا و سپاه خود که قرب هزار نفر از نامداران
بصحرائی که واسطه است در میان آن منزل و قریه نوحه شتافته انجا لشکر را بتوقف امر کرد و با شصت هفتاد کس از مردم خود بعزم ملاقات
امیر اردوشاه روان شد و با امرا و اسنیه نموده که اگر مقدار در آن موضع توقف نمایند که اردوشاه بخدمت رسد آنگاه آن جمال
بجانب او در حرکت آیند و موکب عالی بنوحه رسید امیر اردوشاه از مرکب سرکشی فرود آمده سه نوبت زانو زد و شرف تقبیل انامل
فیاض حاصل کرده بزبان آورد که من از جمله نوکران فرمان بردارم وقتی که از درگاه راندید بگوشه رفتم و چون طلب فرمودید
بملازمت شتافتم و محمد مومن زاده جوابی مناسب گفته هر دو یکدیگر سوار شدند و روی بشهر آوردند و چون زمان تمامی سپاه محمد زمان
میرزا بموکب عالی ملحق شده امیر اردوشاه از آن کثرت بغایت هراسان گشت و خیال کرد که قرار کرده خود را پیش از محمد مومن زاده بشهر
رساند نوبت دیگر طریق خلاف مسلوک دارد و این معنی نزد امرای آنحضرت بوضوح پیوسته بوقتی که بدرگاهی تنگ رسیدند
امیر اردوشاه را دستگیر کرده بقتل رسانیدند و از آن چهل سوار که همراه او بودند بعضی گرفتار شده و زمره ببلخ گریختند و کیفیت حال را
بقوام بیک باز گفتند و او برج و باره شهر را مضبوط ساخته رسولان تخندان متعاقب و متواتر بکابل فرستاده استدعا نمود
که بسرعت هر چه تمامتر اعلام ظفر پیکر پادشاه والا گهر بصوب بلخ نهضت نماید تا محمد زمان میرزا مجال چرانیدن غلات نیابد و بعد
از انکه قرب یکماه محمد مومن زاده در حدود بلخ نشسته بامر محاصره پرداخت خبر توجه حضرت پادشاهی بدانجانب شایع گشت
لاجرم محمد زمان میرزا بدره جز رفته بار و روق خود پیوست و مقارن آنحال خبر رسید که علی بیک از درگاه پادشاه عالیجاه بابر میرزا

تسخیر آن ملکوت بیخ آورده و قوام بیگ مقابله شهر و قلعه بدو سپرده باردوی همایون رفت و عنقریب خبر ظفر سکر پادشاه عالی گهر
سایه وصول بر آن ولایت خواهد انداخت بنابر آن محمد زمان میرزا امیر محمد باقر برلاس را جهت اظهار اطاعت و انقیاد و طلب کمک
موروث باستان سلطنت آشیان ظهیر السلطنة و الدین محمد بابر پادشاه ارسال داشت و خود بر اوسان و چهاریک متوجه
قرا الغاج گشت بعد از وصول آن منزل شاه میرحسین که بعلو شان و قدم دودمان از سایر اعیان ماوراء النهر امتیاز تمام داشت
از نزد حضرت پادشاهی مصحوب امیر محمد باقر برلاس بدرگاه سپهر اساس رسید و باصناف الطاف اختصاص یافته نوازش نامه آنحضرت را
معروض گردانید مضمون آنکه ما این یورش را بصلح و ولایت آن برادر عزیز ارتکاب نموده ایم زیرا که ارادهٔ کشورکشایی بدان جانب توجه
لشکر و قوام بیگ خان شیبانی اطاعت حکام ماوراء النهر روش گرفته قبة الاسلام بلخ را بدیشان می سپرد اکنون انسب آنست که آن
برادر بالتفات خاطر عالی مستظهر بوده بیارگاه جهان پناه شتابد تا زمام ایالت آن مملکت را در قبضه اقتدار ایشان نهاده بطرف کابل
بازگردیم بعد از مطالعه این مکتوب و شنیدن سخنان مرغوب از شاه میرحسین خیال رفتن ملازمت حضرت پادشاهی بخاطر گذرانید
اما قبل از تصمیم عزیمت مهر سپهر سیادت و سلطنت سید مهدی والد موسی خواجه ابن سید مرتضی خواجه که خواهر کلانتر پادشاه
والا گهر مهد علیا خانزاده بیگم در حباله نکاح آنحضرت بسر می برد در موضع دره جز از موکب عالی پادشاه جدا شده نزد محمد زمان میرزا
رفته و آنحضرت این معنی را از مقدمات ازدیاد اسباب دولت و اقبال دانسته پنداشت که سایر ارکان دولت پادشاهی هم
سلوک طریق دولتخواهی تقلید جناب سیادت پناهی خواهند کرد بناء علیه خاطر بر توقف قرار داده شاه اسکندر ابن شاه و رستم ابن
سید حره را همراه شاه میرحسین باستان سلطنت آشیان فرستاده پیغام داد که بنابر فقدان یراق مناسب و عدم استطاعت
ترتیب پیشکش و عجالة الوقت میسر نشد که بملازمت شتابد انشاء الله تعالی بعد از آنکه بلخ را به بنده عنایت فرمایند و موکب عالی
بصوب کابل نهضت نماید یراق کرده شرف ملاقات خدام بارگاه عالم پناه حاصل خواهد کرد و پس از رفتن میرشاه حسین و شاه
اسکندر محمد زمان میرزا ایلچی نزد حاکم شیرخان ابن پیک فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت نمود و ابن پیک بمصلحت
آنکه آنحضرت را از قرا الغاج که عقبه است در غایت استحکام برون آرد تا اگر حضرت پادشاهی بدانجانب یلغار نماید به شاه کلف
و بین فتح و ظفر فایز گردد بخان نیازمندانه پیغام داد و عرضه داشت کرد که ما بچه رایات عالی پرتو وصول بر حوالی شیرخان

رفته و بنده قدیم

اند هر دو بنده و قدم از سر ساخته بخدمت خواهد شتافت و از موائد انعام و احسان خدام ذوی الاحترام حظی تمام خواهد یافت و میرزا
محمد زمان بدین وعده امیدوار شده اردو را در قرا الغاج گذاشت و علم عزیمت بصوب شیرخان برافراشت بعد از وصول بسرپل
امیر نعمت الله ... شبی خبر رسید که آتش غضب حضرت پادشاه و فریدون فر پس از ملاقات شاه اسکندر اشتعال یافته
و بر جناح استعجال عنان بگران بصوب قرا الغاج آمده بنابر آن میرزا محمد زمان بر آن کوه که نزدیک بود عازم قرا الغاج شده
بامید آنکه شاید پیش از حضرت ظهیر السلطنة باردوی عالی رسد و آن قصبه را مستحکم گرداند ما در اثناء راه حسکه دیوانه از
قرا الغاج رسیده معروض گردانید که حضرت پادشاهی بقرا الغاج درآمده اردو را متصرف گشت و اکنون با سه چهار هزار سوار
مستعد جنگ و پیکار ایستاده است محمد زمان میرزا چون این خبر استماع نمود عنان عزیمت بجانب غرجستان انعطاف داده
و در اثناء راه امیر حسین علی جلایر و امیر یونس علی و خواجه حیدر علی قرچی و جمعی دیگر از سرداران و سپاهیان از آنحضرت گریخته بقرا الغاج
رفتند و شاهزاده بر جناح استعجال بجانب غرجستان حرکت فرموده در پل چراغ سید مهدی خواجه نیز از آنحضرت رخصت
طلبیده راه ماوراء النهر پیش گرفت و چون محمد زمان میرزا بغرجستان رسید حاکم آن ولایت امیر شاه محمد سیف الملوک و خواجه
غیاث الدین علی خالدار و خواجه کمال الدین حسین و سایر ارباب و کلانتران آن ولایت شرایط استقبال بجای آوردند و آنچه در وسعت
امکان ایشان بود از امیر پیشکش کردند و شاهزاده در قریه اسپوه رحل اقامت انداخت و در آن دو سه روز رایات ظفر شاهی
باربری بموضع آن کشید که میان آن ولایت و چیچران واسطه است سایه افکند اما چون تمامی غرجستانیان در دولتخواهی میرزا محمد زمان
راسخ دم و ثابت قدم بودند حضرت پادشاهی بآن کوهستان در نیامدند و بطرف فیروزآباد و کوه غور رفته از آنجا براه یکه اولنگ
متوجه کابل گشت و محمد زمان میرزا نوبت دیگر بتجهیز یراق و استعداد بپرداخته از غرجستان بچیچران نقل کرد و در آن روز در منزل
شنید که اردو در قصبه او به تیمور بیگ با بعضی دیگر از امراء عراق بعزم رزم متوجه معسکر ظفر اثر گشته اند و همت عالی بر دفع ایشان گماشت
امیر شاه محمد ترکه و امراء مغول خانجی و اسلام علی و یار علی بخشی را با اکثر شجعان که در اردوی عالی بودند بدفع آن جماعت نامزد کرد
و امراء عظام ایلغار نموده صبحی که عراقیان هنوز از بالش استراحت سر برنداشته بودند بسر وقت ایشان رسیدند و بحمله اول جلد را
منهزم ساخته یراق ایشان را گرفته عنان بجانب چیچران معطوف گردانیدند آنگاه میرزا محمد زمان در منزل چراغدان چراغ افغان

برافروخت و در آن اثنا امیر محمد قاسم قوچین از نزد یک شاه بیک بپایه سریر اعلی رسید و از زبان میرشاه رایه بعرض رسانید که کوه
غرجستان و چیچران جائی نیست که لایق جلوس خدام ذوی الاحترام باشد اگر اعلام ظفر اعلام بدانجانب متوجه فرموده سایه وصول
بر مفارق متوطنان شده ما روز چند و او را انداز و بنده کمر خدمت بر میان جان بسته آثار کمال اخلاص ظاهر خواهم گردانید و در باب
دفع حمله اعداء دولت مساعی جمیله بتقدیم خواهم رسانید محمد زمان میرزا بنابر استصواب مراد برلاس میل باجابت ملتمس شاه بیک
اما جمعی دیگر از امرا ارتکاب آن امر را مصلحت ندیده بودند آنحضرت را بتوجه بلخ ترغیب میکردند و پیشتر از آنکه خاطر بر یکی از دو قرار دهند
ناگاه لشکر امراء عراق که سرداران ایشان ابراهیم سلطان موصلو و احمد سلطان افشار بودند بموجب فرموده والی هرات ... خان
الله بدانجانب شتافته بودند پیدا شدند و شاهزاده و امیر شاه محمد سیف الملوک پسر عم امیر اردو شاه و میرزا بیک و امیر پیر قلی و اسلام علی
و الله یار علی بخشی و امراء مغول خانجی را در برابر لشکر قزلباش گذاشته بنفس نفیس علم عزیمت بر بلندی که یکی از صعوبات غرجستان است
برافراشت و ابراهیم سلطان و احمد سلطان سپاه میرزا محمد زمان را بضرب تیغ و سنان منهزم گردانیدند و میرزا بیک با ده دوازده کس
از کلانتران مغول خانجی و بسیار از آحاد افتاده بر خاک هلاک انداختند و بقیة السیف بمحمد زمان میرزا پیوسته آنحضرت از آن بلند عزم
فرار کرده و امیر شاه محمد سیف الملوک بدستور معهود در غرجستان متوطن گشته راقم حروف نیز بسبب اتلاف یراق اجازت سفر
یافته توقف نمود و چون محمد زمان میرزا به ... رسید شاه محمد برکه که از معرکه چراغدان بدان طرف گریخته بود با شصت هفتاد کس از تواجیع
و لواحق بموکب عالی پیوست و بمبالغه بسیار آنحضرت را بر آن داشت که فسخ عزیمت فرار کرده عنان بگران بولایت سان و چهاریک
انعطاف داد و لشکریان در نواحی خروان اردوی میرزا بیک را که عازم شیرخان بود غارت کرده یراق بدست آوردند و بچهاریک
رفته رحل اقامت انداختند منتظر آنکه اسلام علی و الله یار علی بخشی و مردم مغول خانجی که جهت تکفین و تجهیز کشتگان خود در بند مانده بودند
بملازمت رسیده آنگاه متوجه شیرخان گردیدند و چون ابن پیک این خبر را شنید کس نزد ابراهیم چاپوق که در آن وقت بحکم حضرت
خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه حاکم بلخ بود فرستاده پیغام فرمود که مناسب آنست که قبل از آنکه لشکر محمد زمان میرزا
مجتمع گردند بتفصیل مهم آنحضرت پردازیم و امیر ابراهیم از بلخ بیرون آمده با ابن پیک بوی پیوست و آن دو امیر باتفاق یکدیگر بر شاهزاده
شتافته فیما بین الجانبین حربی صعب دست داد و در اثناء کر و فر اسب محمد زمان میرزا بسر درآمده و در آن زمان امیر ابراهیم چاپوق

زخمی

بسر وقتش رسیده و آنحضرت را دستگیر گردانید اما مراسم تعظیم و احترام بجای آورده شاهزاده را مصحوب ... برد و از آنجا بدی
توجه بکابل آورد و حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه از غایت مکارم اخلاق و محاسن اعراق و عفو شامل و کرم
کامل جریمهٔ عظیمهٔ میرزا محمد زمان را نابوده تصور نمود و در غایت مرحمت با آنحضرت ملاقات فرموده ابواب انعام و احسان
بر روی روزگارش گشود **نظم** پادشاهی کریم بنده نواز ؛ خسرو جرم بخش عفو طراز ؛ از سر جرم خویش و بیگانه ؛ بگذرد از کرم
همت فرزانه ؛ صد خطا بیند از خیل و حشم ؛ گذردش عفو از کمال کرم ؛ آن پادشاه عالیشان بعد از قواعد عهد و پیمان زمام
ایالت بلخ و توابع را بقبضهٔ اقتدار محمد زمان میرزا نهاد و چون سه چهار ماه آنحضرت را در کابل نگاه داشت کریمی از مخدرات
سراپردهٔ پادشاهی نامزد وی کرده بجانب بلخ رخصت انصراف داد و پادشاه سخنوری و خلایق مدح گستری آنچه غایت
کرم و رافت و نهایت اشفاق و مکرمت تواند از آن پادشاه اسلام پناه نسبت بآن شاهزاده ظهور نمود و صیت این لطف
و احسان و آوازهٔ این عفو و ... در اطراف جهان اشتهار یافته هر کس زبان بتحسین و آفرین پادشاه عاطفت آیین برگشود
بیت ای لطف تو سرمایهٔ انواع فرح ؛ معجز ز عنایت رب اشرح ؛ بگو نی که بود ذات تو در عالم کون ؛ مقصود خطاب فاعف عنهم
واصفح ؛ و الی یومنا هذا که تاریخ هجری بماه ذی قعده سنه تسع و عشرین و تسعمائه رسیده میرزا محمد زمان در آن مملکت بامر حکومت
اشتغال دارد و نسبت با آستان ... پایه سریر پادشاهی در کمال دولتخواهی سلوک نموده کما ینبغی لوازم اخلاص و اطاعت
بجا می آورد و رجا واثق و وثوق صادق که آن شاهزاده صاحب سعادت در سایهٔ دولت و عاطفت آن آفتاب اوج پادشاهی
باعلی مدارج اقبال شتابد و فروغ انواع انوار جاه و جلال از مطلع عنایت نواب ... ظل الهی بر وجنات احوالش تابد **نظم**
آن اختر نور اوج امید ؛ شایسته افسر و سریر جمشید ؛ در ظل عنایت محمد بابر ؛ خواهم که باقبال بماند جاوید ؛ و چون برافقت رفیق
توفیق قلم صاحب تحقیق جواهر اخبار غرایب آثار اولاد صاحبقران کامکار امیر تیمور گورکان را تا این غایت در سلک عبارت کشید
از رشحات چشمه حیات بخش دوات رطب اللسان گشته عنان بیان بصوب تحریر بدایع وقایع ایام دولت ابد پیوند شاهی
معطوف گردانید امید آنکه بمساعدت بخت بیدار و معاضدت عنایت آصف جم اقتدار از خطا و زلل مصون مانده کیفیت فتوحات
شاه اسکندر صفات را در احسن عبارات و امین استعارات بمسامع دور و نزدیک و ترک و تاجیک رساند

چون عنایات خداوندگار ❖ بخت موافق شده و توفیق یار ❖ کلک سخن پرور معجزنشان ❖ کرد بیان سیرت صاحبقران ❖ ازپی آن خسرو نیکو سرشت ❖
قصهٔ اولاد کرامش نوشت ❖ سحر من و معجزه آثار شد ❖ بارور از ابر گهربار شد ❖ تا کند از جوهر اخبار شاه ❖ شاه جهانگیر سپاه دستگاه ❖

[illegible]

صیرفی طبع جواهرشناس ❖ خاطر نقاد هنر اقتباس ❖ از در این خبر دلپذیر ❖ زیب ده عارض مهر منیر ❖ تا که شود گوش خرد این نوید ❖
شگفته این غنچه به باغ امید ❖ گر نوزد در چمن این رقم ❖ تازه نسیمی ز سحاب کرم ❖ که شود این عقد گهر با نظام ❖ گر نکند معدن جود اهتمام ❖

[illegible]

زانکه بود بخشش وی مستدام ❖ که رحمی قطره فشاند غمام ❖ ذات وی از عدل بود محترم ❖ دست و دلش مظهر لطف و کرم ❖ چهره وران فیض دل آگهش ❖
مرجع اصحاب شرف درگهش ❖ تربیت اهل کرم کام اوست ❖ زیور عنوان سخن نام اوست ❖ جوهر دانش ز شرف با نصیب ❖ نزد خداوند چو دانش حبیب ❖

[illegible]

❖ بر سر فلک باد بکامش مدام ❖ نامهٔ امید بنامش تمام ❖

تحریرا فی شهر محرم الحرام

بر رای ارباب خبرت و اصحاب بصیرت پوشیده نماند که بعضی از علما تاریخ چنین گفته اند که باری سبحانه و تعالی از نور
محمدی صلی الله علیه و اله جوهری بیافرید و بنظر هیبت در آن جوهر تجلی فرمود و آن جوهر بلرزید و تمام آب شد و چون حضرت عرش را بیافرید جهان
سراسر آب بود و هیچ مخلوق دیگر ظاهر نبود چنانچه خبر و هو الذی خلق السموات و الارض فی ستة ایام و کان عرشه علی الماء مؤید این
معنی است پس بار دیگر بنظر عزت بر آن آب تجلی کرد و آب بر خود بجوشید و کفی و دخانی از آن حاصل آمد و جمیع اجزای آن کف میان
جهان آنجا که امروز کعبه معظمه است جمع گشت باری سبحانه و تعالی از آن کفها زمین را خلق کرد و در روی آب بگسترانید و از آن دخان
که از روی آب مرتفع شد آسمانها و طبقات آن مرتفع پدید آورد و در کتب منزله اخبار عظمت و اتساع و ارتفاع و آثار حسن و بهای
آن بسیار وارد شده است و هر یک از سموات سبعه را بکوکبی متلالی و مزین گردانید و ثابتات در فلک هشتم که عبارت از کرسی است
منازل تعیین فرمود و بعضی بر آنند که آنچه جماعت از سلف گفته اند که هر فلکی جوهریست چون آسمان دنیا که از نقره خام است و دوم
الی آخره اصلی و حقیقتی ندارد و امام عماد الدین ابن کثیر در کتاب بدایه و نهایه رد این اقوال کرده و گفته است که کل ذلک من
و مفتریات اخبار الیهود **صفت بیت المعمور** در خبر چنین است که بیت المعمور در فلک هفتم است آنرا ملائکه صراح گویند بعضی از علما گفته

گویند آنچه روایت کرده اند که بیت المعمور از یاقوت احمر یا دره بیضاست تاویل آن نزد محققان پوشیده نیست و در خبر وارد شده
که اخبار الاخیار روز قیامت آنکس که از شهر آشنا نیست ... اند که متاع در کجا نیست و آورده اند که هر روز هفتاد هزار فرشته در بیت المعمور
عبادت کنند تا روز قیامت و دیگر نوبت بایشان نمی رسد و یحیی بن سعید الاموی در مغازی آورده که در هر فلکی و هر طبقه از طبقات
زمین خانه ایست همچون خانه کعبه که اهل آن فلک و آن طبقه طواف آن خانه می کنند و مراسم عبادت بجای می آورند چنین گفته اند
که این خانها مجموع محاذی یکدیگر واقع است که اگر فرض سقوط آنها کنند البته بر بالای یکدیگر افتند **صفت سدرة المنتهی**
چنین گویند که سدرة المنتهی در آسمان هفتم است و غشی آنرا بانواع تفسیر کرده اند بعضی گفته اند که از نور است و زمره بر آنند که از یاقوت
احمر است و گروهی بر الوان کثیره غیر منحصره قایل گشته اند و اصح اقوال آنست که از افراط حسن و بها و زینت که دارد صفت آن
سمت تغیر پذیرد و غیر از حضرت عزت هیچ احدی حقیقت آن نداند و در روایات وارد شده که سدرة المنتهی بر صورت درخت
و اوراق آن بگشادگی آذان فیل است و الله اعلم بحقیقة الحال **صفت لوح محفوظ** ابو القاسم طبرانی رحمة الله علیه روایت میکند که حضرت
حق سبحانه و تعالی لوح محفوظ را از دره بیضا آفریده است و صفحات آن از یاقوت احمر است و کتابت او از نور از عبد الله ابن عباس
مرویست که لوح محفوظ از دره بیضاست و طول آن پانصد ساله راه است و عرض آن بمقدار مسافت میان مشرق و مغرب
و کنارهای آن از یاقوت و لؤلؤ موجود شده و صفحات آن از یاقوت احمر است و اصل آن در کنار یکی از فرشتگان مقرب است
انس بن مالک رضی الله عنه گوید که لوح محفوظ در محاذی جبین اسرافیل است و بر آن اطلاع یابد آنگاه مجموع ملایک را آگاه گردانند
و فوجی از فرشتگان که بر آن قضیه و حادثه موکل باشند بدان مهم ارسال فرمایند و زعم مقاتل آنست که لوح محفوظ در یمین
عرش است و بعضی از تابعین گفته است که لوح محفوظ در کنار عزرائیل جای دارد **صفت قلم** حضرت حکیم مجید چون قلم را بیافرید
باو خطاب رسید که بنویس قلم بموجب فرمان الهی آنچه از بدو ایجاد عالم الی قیام الساعة و ساعة القیام بوده و خواهد بود رقم
نمود بعد از آن کتابت بخود متعجب شد که من عجب خلقی عزیزم و ممکن که نزد حق سبحانه و تعالی جوهری اشرف از من نباشد جمیع
قضایای مختلفه بسبب وجود من ظاهر شد حضرت الوهیت این صورت از او نه پسندید و آنچه رقم زده بود محو گردانید و دیگر قدرت
کامله باز ثبت فرموده و نوبت دیگر آنها را محو ساخت و بقلم خطاب کرد و قلم از هیبت این حال از هم شق گشت و تا روز قیامت

این شق در قلم ثبت بماند و از این جهت نزد قلم محقق گشت که ارادت الهی باظهار هر چیز که متعلق شود فی الحال بتکون کرده و قلم نسخ بر هر چیز
که خواهد کشد و در ظهور اسباب حکمتهای نامتناهی است و کریمه یمحوا الله ما یشاء و یثبت مشعر باین معنی است و کاف کن در جنبش
چو گشت نقش نیرنگ چهره عالم زد روح راقبه مقدس است و جسم را خرگه مجسم زد **صفت عرش** محمد ابن عثمان ابن ابی
شیبه المحدث در کتاب صفة العرش آورده است که حضرت عزت عرش را از یاقوت احمر آفریده است و هفتصد هزار کنگره دارد
و از هر کنگره تا دیگری هفتصد ساله راه است و از حد اسفل عرش تا طبقه سابعه زمین پنجاه هزار ساله راه است بعضی گفته اند که عرش
سقف بهشت است و اهل جنة الفردوس بواسطه تقارب استماع تحمید حمله عرش میکنند و ایشان چهار فرشته اند و آنچه حضرت
الهی می فرماید و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیة منافی این قول نیست زیرا که این آیه مشیر بآن است که در قیامت چنین خواهد بود
و موید این معنی اخبار صحیح از حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله وارد است و از جابر ابن عبد الله در صفت یکی از حمله عرش روایت
کرده اند که از نرمه گوش تا دوش آن ملک هفتصد ساله راه است شخصی از مشاهیر محدثان روایت کند که یکی از ملائکه مقرب از حضرت
عزت جلت کلمته مسالت نمود که عرش را طواف کند و آن فرشته را هفتصد بال بود و قوت هفتصد ملک در طیران داشت و چون
رخصت یافت هفتصد سال پرواز کرد و گفت خداوندا قوت میخواهم باری سبحانه و تعالی اجنحه و قوت او را مضاعف گردانید و هفتصد سال
دیگر پرواز کرد و چند نوبت دیگر قوت طلبید سؤال او باجابت مقرون گشت و همچنان پرواز می کرد عاقبت خطاب آمد که اگر تا قیام
الساعة اجنحه و قوت تو ازدیاد دارم یکنوبت طواف عرش نتوانی کرد و از شروع در کاری که موجب عجز باشد احتراز اولی و انسب
صفت کرسی ابن جریر از حسن بصری روایت کرد که عرش و کرسی بالذات متحد اند و این قول ضعیف است زیرا که اکثر صحابه کبار
و تابعین ثقله اخبار و اکابر علما و افاضل حکما بر آنند که عرش و کرسی فی نفس الامر متغایر اند و اسمعیل ابن عبد الرحمن الاسدی
و شجاع ابن مخلد در مصنفات خویش آورده که سموات سبعه در جوف کرسی چون نقطه در میان دایره و نسبت جمیع سموات
و کرسی و ارضین با عرش چون نسبت نقطه با دایره است و حضرت حق سبحانه و تعالی کرسی را در جوف عرش نهاده و بر روایتی چون
... العرش موضوع است و حمله کرسی از ملائکه مقربین اند **صفت بسط الارض** چون باری سبحانه و تعالی زمین را بر روی آب گسترانید
[illegible]

متغیر بل متعذر است پس مشیت کامله کوهها بیافرید و اطواد شامخ ظاهر گردانیده او را اوتاد زمین ساخت تا زمین قرار گرفت و بعد از آن
در هر کل زمین نباتات پدید آورد و انواع اشجار و اثمار و انهار خلق کرده مخلوقات بر روی زمین آرام گرفتند و بعد از انقضای
ایام جان و ظهور معشر بشر عمارت عرصه ربع مسکون سمت ازدیاد پذیرفت و هر صنفی از اصناف بنی آدم را در قطری از اقطار
عالم آرام داد و علم دولت و اقبال ایشان را بر مفارق عالمیان برافراشت مقالید امور جهان در قبضه ایشان نهاده
و بتدریج مداین و بلاد و قری و قصبات لا تعد و لا تحصی پدید آمد و چون بسط بسیط زمین استحکام آن بجبال رسید باری
سبحانه و تعالی دریاهای عظیم در میان زمین و اطراف و اکناف آن جاری گردانید و عجایب قدرت خود در آفرینش بحار
و انهار منافع بیشمار مندرج ساخت بباید دانست که اصل همه دریاها بحر محیط است که بگرد کره ارض در آمده است و دیگر بحار
شعب و خلیجات این بحرات و در میان این بحار و خلیجات جزایر و صحاری و عمارات و خرابهای بسیار است و همچنین در میان
جبال اودیه جاده و مغارات بیشمار است که تولد انهار از انجاست و حکمت آفریدگار تعالی در آنکه آب بحار تلخ و شور باشد
آنست که اگر آن شیرین بودی هوا فاسد گشتی و جمیع کاینات متغیر شدی چه در بحار حیوانات عظیم جثه هلاک می شوند و اگر آب
دریاها شور و تلخ نبودی هوا ایشان را ... و عفونت هوا موجب هلاک بنی آدم گشتی لاجرم حکمت بالغه حضرت عزت اقتضای
آن کرد که طعم آب بحار شور و تلخ باشد تا دفع عفونت کند و بنی آدم را از آن مضرت آسیبی نرسد و از آن آفت سالم بمانند و حکمت
در عذوبت آب انهار و بعضی از عیون و آبار در غایت ظاهر است و ذکر بعضی از جبال و بحار و عیون و انهار و جزایر و غیر آن
تشویقا للطالبین در موضع و محل خود مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **گفتار در عجایب و غرایب عرصه ربع مسکون که از مکمن غیب**
بوجود آورده فاعل مختار و قادر کن فیکون هر چند بیک شمه فهم و وهم بسر حد تصدیق غرایب امور نرسد اما چون عقل دوربین
که مقتدای ارباب اهل الیقین است بدیده امعان نظر کند که بعد از تعلق اراده فاعل مختار بوجود امری با آنکه در نهایت غرابت باشد
هر آینه از طریق وجوب بر منصه ظهور جلوه گر آید و چون مخبر صادق از وقوع آن اعلام نماید بی شبهه بحسن قبول تلقی فرماید و اعتقاد
[illegible]
[illegible]

قدرت حضرت آفریدگار است شروع رود و ابیه که از مطالعه این کلمات موحدان را ازدیاد عرفان و ملحدان را ازدیاد اصل ایمان
بحصول پیوندد و من الله العصمة و التوفیق و هو یهدی الی سواء الطریق از جمله بدایع و وقایع یکی این است که در حدود ولایت
چین از ساکنان آن سرزمین قومی می باشند بر شکل بشر اما موی ایشان شبیه بموی حیوانات است و قوة طیران نیز دارند چنانچه
از بن درخت بدان درخت می پرند و در کتاب عجایب المخلوقات لغوی چنین مسطور است که در جانب الچین قوم علی شکل الناس ابشارهم
کشعر القردة و یطیرون من شجر الی شجر دیگر آنکه موضعی است در نواحی ترکستان مشتمل بر اشجار کثیره که جماعتی در آنجا توطن دارند و اگر
یکی از آن قوم بیمار شود خود را بر کوهی که در آن حوالی واقع است رساند بعد از وصول کر باران بروی بارد و از آن مرض فی الحال شفا یابد
و الا در آن رنج و مرض بمیرد و چون فوت شود قطرات امطار بکثرت هرچه تمامتر ریزان شود و آن میت را ببرد و حقیقت این حال
بر هیچکس روشن نیست مگر بر خدای حق سبحانه و تعالی دیگر در بیابان نوبه حجری عظیم است و سریری هم از حجر بر آن منصوب و میتی
عریان بر آن سریر موضوع و از حرارت مفرطه و از برودت قوی فسادی باو راه نمی یابد و هیچ جانوری متعرض وی نمیگردد و هرکس
که مهمی و حاجتی دارد و انجا رفته از روح او استمداد می نماید و بر فور حاجت او کفایت می شود و هیچکس نمیداند که آن شخص که بوده و کی آورده
دیگر در مصر بیضات بسیار در میان ارواث تعبیه می کنند و بعد از انقضاء چند روز معین بعد هر بیضه مرغی سر از آنجا بیرون میکند
و چند ریح بزرگ میشوند و در روز بصحرا رفته دانه می چینند و چون شب می شود معاودت می نمایند دیگر سراج خادم گوید که در مصر مهمان
کسی شدم و میزبان بجهة مهمی از خانه بیرون رفت ناگاه آوازی شنیدم که شخصی میگفت که من برادر توام در اسلام مرا از این قیدی که
دارم خلاصی بخش چون نیک نظر کردم یکی را دیدم که بپای آویخته بودند مرا بروی رحم آمد وی را از بند رها دادم چون صاحب بیت
بجای خود بازگشت و آن شخص را ندید از طباخ پرسید که شکار ما کجا شد گفت که این مهمان او را اطلاق داد میزبان با من گفت
چرا چنین کردی چه آن شخص از جمله نسناس است و ما ایشان را صید میکنیم و میخوریم و آنجماعت در غایت فصاحت اند و در هر جا که رها شوند
زبان اهل آن دیار را دانند و این شخص از طبرستان بود می باید که فردا همراه ما بیائی تا بشکار ایشان اشتغال نمائیم روز دیگر همراه
صاحب بیت بیرون رفتیم تا بآن مقام رسیدیم و میزبان دو سگ شکاری را بگشاد و دو نسناس گرفتار شدند و ایشان را
بریان ساخته خوردیم گوشت ایشان در غایت لذت بود دیگر در یخ فرغنی در میان چشمه ایست که اگر چیزی در آن افکنند باد و باران

پیدا شود

و سرما پیدا شود و هرچند نجاست بیشتر باشد این صورت در آن موضع بیشتر بظهور پیوندد و در میان قزوین و جبال نیز مثل این چشمه ایست
دیگر در ولایت طارم و عده از توابع مازندران چشمه ایست که در میان کوهها روان است و اگر شخصی از جمعی که از آن آب برگرفته باشند پای برکی
از آن کرمان نهد آب سیاه آب یک گز از عقب او باشد کنده شود هرکه در پیش او باشد آب او برقرار ماند دیگر در قبله و اصفهان
به فرسنگی چشمه ایست که آب از معدن کوگرد میگذرد هرکس که گری بیت در آن آب نشیند از زحمت جرب خلاص شود و صاحب قولنج را
نیز نافع بود دیگر در دیار چین اگر احتیاج بباران شود حکما و علمای آنجا احکام جمع کنند و با ایشان گویند که اگر باران بارد
فبها و الا مجموع شما را بالقتل رسانیم آن جماعت بتضرع مشغول شوند فی الحال باران آید و ایشان معزز باز گردند دیگر در بلاد قوم
کوههات که جمعی از بت پرستان در آنجا نشسته اند و در هر سال یکروز عیدی می کنند و از اطراف مردم جمع می شوند و کلانتر ایشان
در آن مجمع حاضر شود و سه قدح نبید در میکشد و بعد از آن سر شمشیری از پشت او بیرون می آید آنگاه بر سر سنگی می نشیند و هر دو تش
آنچه آینده است با مردم میگوید و چون از این کار فارغ میگردد خلایق شمشیر را از سینه او بیرون می آرند و لحظه بیهوش می شود و جراحت
زخم او را امید وزد و مقداری خاک بر آن میپاشد او بحال صحت می آید و هیچ اثر جراحت باقی نمیماند دیگر در ولایت تواتش
چشمه ایست که چون آتش در تابستان مقداری رود و سنگ گردد و در زمستان خوردن آن مضرت دیگر در نواحی همدان
چشمه ایست که آتش مقدار قامت مردی بالا میجهد و هرچه در او می افکنند آن را بالا می اندازد دیگر در حدود چین چشمه ایست
که اگر مریضی از آب آن بپاشاند و اجلش نرسیده باشد فی الحال نیک می شود و الا محنت یافته فی الفور بمیرد و در آنجا ملکی
اگر شخصی بمیرد فی المثل ده فرزند داشته باشد تمامت او را زیاده از ده فرزند از وی ماند هیچ متعرض نمیکنند دیگر در بعضی از بلاد
چین خانه ایست و در آنجا مرده که قامتش شبیه بدرخت خرماست و دو دست ندارد و هرگاه که دست بروی زنند آوازی مثل
آواز طبل ظاهر میگردد دیگر در عجایب المخلوقات مسطور است که در کوه نهاوند همدان شکافی است که هرگاه مردم آنجا در وقت
زراعت محتاج بآب شوند و بآنجا روند و بانگ بلند آب طلبند آب از آن شکاف بیرون می آید و چون مقصود حاصل کنند باز
در شکاف روند و گویند که آب آنگاه فایض باشند دیگر بر سر کوه سراندیب قدم آدم علیه السلام موجود است بطول هشتاد گز و هر شب
بر آن علامت باران بارد و در موضع دیگر نبارد و در این کوه جمعی باشند که برهنه بسر می کنند و از مردم می گریزند دیگر در جانب

مشرق جزیره ایست که آن را واق واق گویند و جمعی که در آنجا ساکن اند لغتی مخصوص دارند و کثرت ذهب در میان ایشان بمرتبه ایست
که اطواق کلاب آنجماعت از طلای احمر است اما خاتم رجال ایشان از آهن است و سوار ایشان از آبگینه با آنکه طلا را نهایت در آن
جزیره است دیگر در دیار قزوین چشمه ایست که مردم بوقت خربزه در آنجا روند و از آن چشمه آب خورند و آب آن اسهال آرد و اگر
آب را اگر بموضعی دیگر برند این خاصیت ندهد دیگر در بعضی از حدود هندوستان بتخانه ایست در دامن کوه و سلسله ایست از راس جبل
آویخته تا سطح بیت الصنم و در ایام اعیاد خویش هندوان اصنام آن بتخانه زیارت می آیند و از اطراف و جوانب مردم در آنجا جمع می آیند
و در شرب خمر اقدام می نمایند تا شخصی در غایت چستی و چالاکی در آنجا حاضر می گردد و با بت پرستان شراب میخورد و چون سورت
خمر در وی اثر کند ساعتی برقص مشغول می شود و بت را سجده میکند آنگاه دست در سلسله زده بالا میرود و تا سر کوه جائی قرار
میگیرد و چون بر راس جبل میرسد در آن موضع می نشیند و دست بر دست میزند و از سنگ که همراه دارد یکی را بجانب یمین و دیگری
بطرف یسار و سیم را بر پس پشت خود می افکند و بآواز بلند می گوید چیزی که همه خلق می شنوند بعد از آن دست بسلسله میزند و بپایان
می آید و بمیان مردم می افتد و او را با اعزاز و اکرام و قیام برداشته پیش صنم می برند و از وی احوالی که در آن سال واقع خواهد شد
از صلح و جنگ و غیر ذلک می پرسند و او همه را مطابق واقع جواب میگوید آنگاه بحال خود می آید و برخاسته بخانه خود میرود
و تا سال دیگر هیچکس او را نمی بیند دیگر در قریه از ولایت قوسه در عهد سلطان اولجایتو دختری بهنگام بلوغ در روز زفاف
بعد از چند روز آلت رجولیت و خصیتین از موضع مخصوص او پدید آمد و همچنین در جامع الحکایات آمده است که شخصی را در بغداد دختری بود
در هنگام زفاف چون شوهرش قوت کرد آلت مردان در میان هر دو پای وی سر بر زد و پسر شد و کدخدا گشته از وی فرزندان بوجود
آمد دیگر روایت کرده اند که دندان انسانی در حضرموت یافتند که بوزن هشتاد من بود و العهدة علی الراوی دیگر بر کوه روند ماران
بسیار بوده اند و بمردم ایذا میرسانیدند و در زمان سالف در آنجا چاهی کندند و ماران را بافسون در آنجا محبوس کردند و اکنون نیز
هر مار دیگر که در آن ولایت باشد بی اختیار برود و خود را در آن چاه اندازد و از آنجا بیرون نتواند آمد دیگر در قزوین شخصی در بازار
وفات یافت و سگی داشت بعد از فوت او آن سگ خود را بزمین میزد چون او را بمقبره بردند بخاک سپردند سگ همراه تابوت او
و باز آمد و بر جای وفات او خود را چندان بر زمین زد که هلاک شد و این حال را برای العین مشاهده کردند و بر بخیلان وفاداری سگ

مخفی نیست

محقق شد دیگر در عجایب المخلوقات آمده که در بعضی از اعمال چاهی است در میان دو کوه و از آنجا دودی متصاعد میشود و هر پرنده
که از بالای آنجا بگذرد و از عفونت آن هلاک شود دیگر در سه فرسنگی قزوین چشمه ایست که در روزهای گرم آب آن یخ بندد و در روزهای
خنک تر گردد یخ کمتر باشد و چون در شهر یخ نماند از آنجا آورند دیگر در زمان سلطان ابوسعید خدابنده در سلطانیه مردی بود که تمامت
اندامش موی غلبه داشت چون موی خرس اما موی روی او از محاسن و سایر مردم بود و سخنش مفهوم نشد و گدائی کردی دیگر
در عجایب المخلوقات مسطور است که بشبانکاره چشمه ایست که دو سه آسیا آب از آنجا بیرون می آید و مدت سی سال آن آب جریان داشت
و سی سال منقطع میگردد چنانچه قطره آب در آنجا نمی توان یافت و لایزال حال همیشه بر این منوال است دیگر در کتاب صور
الاقالیم آمده که در قریه مورجان غاریست که آب از سقف آن ترشح میکند که اگر یک کس رود بقدر او آب دهد و اگر بیشتر روند چندان
آب ترشح کند که همه را بس باشد دیگر در بعضی از ولایات کلیسائی هست و در آنجا دو قبر یکی از آن قبر شمعون است که وصی عیسی
بود و حاکم آن بلده هر سال یکبار بآن قبر در می آید و موی لب و ناخن شمعون را باز می کند و باهل شهر قسمت می نماید دیگر در حدود
بابل شهریست که امیر المؤمنین علی علیه السلام بر هر یک از اهالی ایشان چیزی مقرر کرده که در سالی بدهند اگر وجه مقدار را
دادند آب جویهای ایشان میرود و الا انقطاع می یابد دیگر در عهدی از بلاد حاکمی بوده که هر روز در کنار آب دیوان مظالم میداشت
چون متخاصمان نزد او می آمدند می فرمود که پای در آب نهند آنکس که حق بجانب او بوده پایش بآب فرو نمیرفته آن دیگر را
حال برعکس واقع میشده دیگر در حدود طبرستان مرغان کور از یک جنس در درختان میباشند و مرغان دیگر بجهة طعمه کوری
هم از یک جنس می آیند و مگس و پشه میگیرند و بآن طیور میدهند و چون روز بآخر میرسد آن طیور کوران طیور ضعیف را میگیرند و میخورند
دیگر در بعضی از بلاد هر سال سه روز در اریحا قریب صد هزار هر روزی از جبل که بآنجا نزدیک است فرود می آید و مردم انتظار آن
میکشند و چون آن سه روز منقضی می شود تا سال دیگر از آنها نمی بینند دیگر در عجایب المخلوقات و تحفة الغرایب مسطور است که در میان
بصره و اهواز رودی است و بعضی اوقات شخصی بر شکل مناره در آن رود پیدا می شود و از آن آواز طبل و بوق می آید دیگر در بغداد
در کنار دجله زمینی است مقدار صد گز در صد گز هر جا که در آنجا شوند بغایت با طراوت باشد و اگر در موضعی دیگر از کنار
دجله این عمل کنند آن طراوت نداشته باشد دیگر از سنان ابن ثابت حرانی منقول است که گفت زنی دیدم که هر دو دست نداشت

و هر کاری که کردی بپای بران اقدام نمودی و همچنین در علم مردی بوده که دست نداشت و بپای خیاطت کردی دیگر در عجایب المخلوقات
مسطور است که در ارمنیه چشمه ایست که آن را انداوند گویند هر که در آن آب بنشیند از دماسیل و قروحی که بر اعضای او باشد صحت یابد
و اگر از آن بخورند مواد فاسد را از بدن اخراج کند و از اطراف مرضی بدانجا روند و صحت یابند دیگر بولایتی از چین چشمه ایست که آب
آن چنان القوت بجهد که از مسافتی آوازش توان شنید و هر جانوری که در آن چشمه افتد فی الحال بمیرد و خوردن آن اسهال
عظیم آورد دیگر در جامع الحکایات مسطور است که صاحب تاریخ دیالمه گوید که دو شخص را در زمن مجدالدوله صاحب الدوله آوردند
که پشت هر دو بهم چسپیده بود و عمر شان قریب به پنجاه رسیده و اکل و شرب و خواب و بیداری ایشان مخالف هم
دیگر هم در آنجا آمده که در شهر نیشابور آسیابی بوده که آسیابان را اگر در آنجا خلل بودی گردان و آشتی و هیچ استادی محتاج
نشدی و بوقت احتیاج اگر گفتندی که بحق یونس بایست از گردش باز ایستادی و آب همچنان روان بودی تا مراد حاصل کردی
و چون گفتندی که بحق یونس بحال خود رو فی الحال بحالت اصلی معاودت کردی دیگر هم در آنجا آمده که بولایت مراغه دو چشمه است
به پهلوی هم از یکی آب در غایت سردی بیرون می آید و از دیگری در غایت گرمی چنانچه در یکدم ملاحظت نکاه نتوان داشت
دیگر در ولایت امنه قریه ایست و در آنجا طایفه اند که از ایشان هر کدام که ریش بیرون می آرند نصف ریش ایشان سیاه است
و نصفی سفید دیگر در نواحی غور قریه بود که هر گاه آفتاب به برج شرف خود رسیدی شخصی هم از مردم آنجا طاسی در دست پیاده
و بر درخت بید برآمدی و اهالی آن قریه پیش او جمع گشته بعد از آن آن شخص دست خود بر طاس زدی و گوش بر آن داشتی و از حوادث
آن سال خبر دادی جمله موافق افتادی دیگر از ارسطاطالیس نقل کرده اند که در دیار مغرب موضعی است که نسناس در آنجا بروید
مثل نبات و این صورت از قدرت عزت بعید نیست دیگر در ولایت زنج طیری است که بر درخت کافور بیضه می نهد و هر گاه که مار
قصد آن میکند که بیضه او را بخورد و آن مرغ بیضه را چنان در چشم مار میزند که دیده او از حدقه بیرون می افتد و بیضه می شکند و مرغ
بچه او سر از بیضه بیرون میکند مادر پوست آن را نزد ولد خود می نهد و مار بواسطه قشر بیضه کور و بچه نتواند گشت القصه هیچ جانور
نمی نهد مگر بر درخت کافور دیگر در جزیره سقلاطیری میباشد که هر گاه در راه بر اهل کشتی مشتبه میشود آن مرغ می آید و در پیش کشتی
می پرد و ارباب سفینه در عقب او میرانند تا بطریق مستقیم برسند دیگر در هند مرغیست که دمی بزرگ دارد و این مرغ دهن خود را به آب

می سازد و بر سر کوه می آید و دیگر مرغان خود را بوی میرسانند و از دهنش آب میخورند و چون آب تمام می شود باز بر شغل خود میرود
دیگر در حدود مغرب مرغی است که آن را قارون گویند همراه کشتی طیران می نماید و اگر بمحل خوفناک میرسد یا بجائی منتهی میشود که جهت
ضرر بدان خواهد رسانید سه نوبت بانگ میکند ملاحان و دانسته لنگر می اندازند و به دفع آن مشغول میشوند دیگر در بعضی از نواحی
مراغه چاهی است که کبوتر در آنجا بسیار میباشد مردم دام بر سر آنجاه می اندازند کبوتران را صید می کنند و عمق آن چاه تخمینا زیاده
بر پانصد گز باشد و بر دو شانی منتهی می شود و در آنجا دو چاهی دیگر است که کمتر از ین چاه باب رسد دیگر در کوه سبلان درخت
مثمره در حوالی آن درخت گیاهی بسیار اما هیچ جانور و مرغ را قدرت آن نیست که از آن گیاه و ثمره آن درخت بخورد و هر چه خورد
در دم بمیرد دیگر دیگر است دیگر در ولایت باکویه زمینی است که آتش از آن افروزانست چنانچه آتش و نان بآن توان پخت و در هنگام
باران که منطفی نمی شود بلکه اشتعال آن زیاده می گردد و در آن حوالی مرغزاریست که چون اندک زمین آن بکنند آتش مشتعل شود
دیگر هم در ولایت باکویه کوهی است که شکافی دارد و آبی از آنجا بیرون می آید و بس پاره ماهی و رنگی و دو دانک و در آن آب می باشد
و باطراف میبرند دیگر در اول عهد سلطان ابوسعید خدابنده در اران گوساله متولد شد که چهار چشم داشت و دو پای مانند پای
گاوی دیگر در صور الاقالیم و عجایب المخلوقات و تحفه الغرایب مسطور است که در جبلی از جبال سمرقند چشمه ایست که آب او در تابستان
یخ می بندد و در زمستان حرارتش بمرتبه ایست که در آن بیضه پخته می شود دیگر در بعضی از ولایات عراق طیوری صغار اند که مدت
زندگانی ایشان چهل روز میباشد و مردم مجروح آن مرغان را گرفته و سینه شق کرده بر جراحت خود می نهند و شفا می یابند
دیگر در ولایت زنگبار مرغی است که حیه را میخورد و طریق خوردنش آنست که نخست دم مار را بمنقار می گیرد و می پرد و اگر مار
قصد او می کند مار را میکشد و باز در میان هوا او را می گیرد تا در برابر قله جبل برساند و رها می کند چنانکه مار بچند قطعه میشود آنگاه او را
بکار میبرد و اگر دم و سر مار را بخورد و آن مرغ تا چهار ماه می گردد و الا منفجر میشود دیگر مرغیست در بادیه که در تحت کوک بیضه می نهد
و افعی آن بیضه را میخورد و بیضه خود را که مشابه آن بیضه است می نهد بجای وی و چون بچه افعی سر از بیضه بیرون می کند و نظر بر آن
می افتد میگریزد و اگر افعی و لد خود را می یابد بضرری ازوی نمیرساند دیگر در حدود خوزستان مرغیست که اگر روز نوروز در میان ایشان
پیدا شود مردم آنجا استدلال کنند که در آن سال قحط و عسرت در میان ایشان واقع شود و این معنی تخلف نکند دیگر در عجایب

المخلوقات طوسی مسطور است که طیری هر سال روز عاشورا علی الصباح در مشهد امیر المومنین حسین علیه السلام می آید تا غروب
آفتاب نوحه می کند و بعد از آن می پرد و تا سال دیگر بمجلس در اثنی پنه دیگر در بعضی از بحار ماهی می باشد که طول و صد و بیست
ذرع است و عرض دم او پنج ارش و عرض فم او دوازده ارش دیگر هم درین بحر ماهی می باشد که می پرد و چون در طیران
می آید ماهی بزرگتر در عقبش می پرد و او را گرفته میخورد دیگر در بحری از بحار ماهی می باشد که در روی آب طیران می نماید تا خود را
بحیوانی بحری که بر سطح آب بهین باز گرده میرساند و در دهنش در می آید و این حیوان آن ماهی را فی الحال فرو می برد دیگر در کتاب
طبایع الحیوان مسطور است که حیه ای باشد که بی واسطه بیضه تولید ولد میکند دیگر در ولایت مراغه سنگی است که چون انگشت
می سوزد و آن را بدل فحم بکار دارند و خاکسترش بدل صابون باشد دیگر در ترکستان کوهی است و در آن کوه غاری که هر که در آن
غار رود فی الحال بمیرد و هم در آنجا غاریست که هر که از پیش او بگذرد روح از بدنش مفارقت کند دیگر در تحفه الغرایب مسطور است
که در زمین کران رودیست که بر آن قنطره ساخته اند که هر که بر آن قنطره بگذرد و باطنش از اغذیه و اخلاط پاک شود و مردم آنجا
چون بمسهل محتاج شوند بر آن قنطره بگذرند دیگر هم در آن نسخه مزبور است که در شاش چشمه ایست بر سر عقبه در روزی که آسمان
بی غیم باشد در آن چشمه قطعا آب نبود و در روزی که فضای هوا ابر بود پر آب باشد دیگر در ولایت چین کوهی است که در آنجا
دره ایست و در آن دره جاده عام است که از چین به تبت روند هر که از آن دره و جاده تجاوز نماید فی الحال نفسش بگیرد و هلاک
شود دیگر پادشاه اسبیجاب از برای نوح ابن منصور سامانی اسبی فرستاده بود که دو سر داشت و دو پای و در دو پرواز طیران
می کرد دیگر در بعضی از بلاد بوقتی از اوقات زنی ظاهر شد که روی و اطراف او پر موی بود مانند خرس و رسته دندان زیرین او
و نقش معلوم نشد مردم گفتندی که خرس با درش جمع شده است و این تحفه غریب آورده دیگر در ولایت تبت سنگی است
که از غریبان هر که آن را چندان بخندد که هلاک شود و مقیمان آن زمین از این مهلکه ایمن باشند دیگر در عجایب المخلوقات و تاریخ
مغرب آمده که در ولایت اندلس بر سر چاهی که آن را بادیه النمل خوانند طلسم مردی و اسبی ساخته اند در روی بآبادانی کرده هر که
خواهد که از آن مرد بگذرد و بدستش اشاره کند که بگذرد و اگر روندگان بدان ملتفت نشوند و بروند در صحرا مور چکان باشند هر یک
برابر سگی و آن مردم را هلاک کنند اما از آن سوار سبین شوانند گذشت و بدین طرف آمد دیگر در روم حصنی است و در آن حصن مناره

که صورت فرسی بر دیوار آن نقش کرده اند که ساعة فساعة دم خود را می جنباند دیگر در بلدی از بلاد که بر خط استوی است جبلی است
و بر آن جبل مناری است از حجر و بر سر آن منار نقاری موضوع است و بر سر نقار مرغی از سنگ منصوب که در منقار خود انجیری
دارد و در آن جبل اشجار تین بسیار است و مرغان چند بر شکل مرغ سنگین نیز در آن کوه هند چون انجیر پخته شود هر روز آن طیور
هر یکی انجیری در منقار گرفته بیاورند و در آن نقار اندازند و شخصی که متصدی این معنی باشد از آن انجیر با شاول کند و هر چه فاضل
آید آن را بفروشد گویند این طلسم را بلیناس ساخته است دیگر در بعضی از بلاد هندوستان که آن را سریره گویند مناریست عظیم
مردم آنجا چنانست که در آن منار گنجی تعبیه کرده اند و بر سر منار خمی از سنگ موضوع است و بر سر آن خم خروسی از ذهب منصوب
هر کس که قصد سر منار کند آن خروس در طیران آید و مانند سگ فریاد کند چنانچه همه مردم شهر بشنوند و آن شخص را منع و زجر کنند
دیگر در بعضی از ولایات جانوریست که آن را کرگدن خوانند دست و پای آن از دست و پای حیوانات دیگر عظیم تر است و قوتش بمرتبه
که فیل را بشاخ خود بردارد و فیل بر سر شاخ او هلاک گردد و چون فیل در گذارش آید و چشم کرگدن از روغن فیل پر گردد و هر گاه
که حامله شود حمل در بطن او چهار سال بماند بعد از آن بچه سر از فرج او بیرون کند و چند گاه بر چان دستور باشد تا قوت گیرد و چون
از فرج مادر بیرون آید بگریزد زیرا که مادر نسبت با او در غایت عطوفت و مهربانی باشد اگر نگریزد مادر بزبان درشتی که دارد ولد خود را چندان
بلیسد که پوست و گوشت او از هم فرو ریزد و گویند که شاخ او را ابهزار دینار بلکه زیاده بخرند و چون آن را برند حیوانات مثل خرس و نقرس
و غیر ذلک از آنجا بیرون آیند والعهدة علی الراوی دیگر در حدود طبورد ماهی می باشد که از درختی بدرختی می پرد و هر مرضی که از گوشت
آن شاول کنند بقدرت کامله باری سبحانه و تعالی از آن رنج شفا یابد دیگر در مسالک الممالک است که در زمین قوم عاد طلسم
مناری از مس ساخته و بر آنجا سواری هم از مس پرداخته چون ماههای حرام در آید آب از آنجا روان شود و چون ایام آن
منقضی گردد باز ایستد و پیوسته حال بر این منوال باشد دیگر در کتاب جهان نامی مسطور است که در بعضی اعمال انطاکیه چشمه ایست
که چون آب آن را بر زمین فشانند که کژدم بسیار در آنجا باشد کژدمان از سوراخها بیرون آمده بر آنجا جمع آیند و مردم همه را کشته
از شر عقارب ایمن شوند دیگر در مسالک الممالک مسطور است که ملوک روم را خانه بودی مقفل و هر یک از قیاصره آن را کشودی
بلکه قفلی دیگر اضافه نمودی تا بیست و چهار قفل بر آن زده شد و چون نوبت بملک افرین رسید او را خدنه شد که آن قفلها

بگشت به تا حقیقت حال بر وی منکشف گردد و در فتح آن مبالغه نمود و هرچند علماء نصاری خدمتش را از آن امر مانع آمدند و شفاعت
کردند فایده نداد و چون در بگشادند تمثال چند در آنخانه دیدند بر هیات عرب بعضی شتر سوار و زمره بر اسب نشسته و عجب اتفاقی
اهل اسلام لشکر بروم کشیده و آن دیار را مفتوح گردانیدند و حکومت آن مملکت از نصرانیان بمسلمانان منتقل شد دیگر در عجایب
المخلوقات و تاریخ مغرب آورده که در حدود اسکندریه چشمه ایست در وقت معین هر که از صدف آن چشمه بر گیرد و صاحب جذام
آن را الحق کرده با برق بخورد از آن زحمت رهائی یابد دیگر در کوه لبنان درختان میوه دار بسیار است و بداکه اوراق نماید
میوه و هوا طعم و بویش چندان لطافتی ندارد و چون از آنجا بیرون برند و بشهر بلخ رسانند خوش طعم و خوشبوی شود دیگر در ولایت
اندلس کنیسه ایست و در پیش او درختی از زیتون و چشمه و هر سال یکبار آب از چشمه بیرون آید و درخت را سقی کند چنانچه هم در آن
روز بر دهد و از حاصل آن درخت زیتون اهل کنیسه یکسال معیشت کنند و آب چشمه را جهة تداوی در ظروف کنند دیگر بر کوهی از کوهستان
اندلس دو چشمه ایست بپهلوی هم چنانکه مسافت میان هر دو سه گز بیش نیست از یکی آب گرم بیرون می آید بمرتبه که گوشت در آن پخته
می شود و دیگری چنان سرد که یخ می بندد دیگر در مسالک الممالک مسطور است که در قبله بیت المقدس سنگ سفید است و بر آن
سنگ بی عمل بشر بکلک قدرت خالق خیر و شر نوشته شده که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله نفره حمزه دیگر در حدود مغرب
حیواناتست بشابه گربه که از نافش بوی مشک بمشام میرسد دیگر همچنین در ولایت مغرب حیوانیست که چون آفتاب طالع گردد و اندکی
متولد گردد و تا وقت غروب آفتاب درنده باشد و بعد از آن بمیرد و روز دیگر بوقت صعود از این جهان نورسیده و لدی
متولد شود و مادر بهنگام فرو شدن شمس بمیرد و پیوسته حیات و موت آن جنس حیوان بر این دستور باشد دیگر در بعضی از جبال
هند چشمه ایست که مجوشد و نقبه ایست نزدیک با نکه در آنجا فرو میرود و اگر آب آن را شب بگیرند و نگاه دارند متحول بسنگ سیاه
میشود و اگر روز بگیرند بسنگ سفید می گردد دیگر در ولایت سودان گیاهی است که اگر بوی آن درست ورازمی کنند خود را از زمین
چسبانند و اگر درست کشیده جدا نمایند فوت میکنند و بیخ آن سم قاتل است دیگر در حدود کرمان درختی است که اوراق آن مشابه اوراق
صبر است در آنجا چوبی هست که آتش در آن عمل نمی کند شخصی از آن چوب صلیبی راست کرده در پیش ترسایان برده که این صلیب عیسی است
و دلیل بر آنکه آتش این چوب را نمی سوزد و نصاری امتحان کردند چنان بود و مبلغی خطیر بوی دادند در تیه بنی اسرائیل دو درخت است

که اوراق آن

که اوراق آن سبز میشود و مثل چکاوک و این حال تا چهل روز امتداد می یابد و بعد از آن منقطع میشود دیگر در حدود بربر شجریست که
اوراق او مشابه سنگریزه است اگر آن را در طعامی تعبیه کرده بخورد شخصی دهند تا یکماه کر شود و در آن یکماه هیچ معالجه سود نبخشد و چون
آن مدت منقضی گردد بی دخل طبیب مرض زایل شود دیگر در دیار مصر کوهی است که آب شیرین از آنجا بیرون می آید و در حوض جمع میگردد
و از آن حوض باطراف و جوانب میرود و اگر جنب یا حایض بکنار آن آب رسد از جریان باز ایستد و تا آن شخص دور نشود آب حوض را
بیرون نریزد و آب روان نگردد دیگر در تاریخ مغرب آمده که در جزیره مجمع البحرین جبلی ساخته اند به بلندی صد گز و شب فروزان چنانکه
بر سبیل صورت آدمی پرداخته اند و بر آن موضع رادخت و کنیسه ایست در جنب آن بغایت وسیع و رفیع و قبه بزرگ در حوالی آن
و پیوسته غرابها بر سر آن قبه نشسته باشد و بدین سبب او را کنیسة الغراب خوانند عبده و هر مهمانی که بدانجا خواهد رسید غراب بانگی کند و اهل
کنیسه فراخور ایشان طعام ترتیب کنند و کسی حقیقت آن نداند دیگر هم در تاریخ مغرب آمده که در حدود مصر بجانب غرب یکی از روات آن
و در زمان سابق طلسم مردی از سنگ رخام ساخته اند بسیار مهیب با فسون راه را چنان بسته که ریک روان از آن موضع نمیتواند
گذشت و آبادانیها ضرر رساند و آن تمثال را از غایت مهابت ابوالهول خوانند دیگر در جامع الحکایات مسطور است که در تفسیر نسفی
مزبور است که حکما در هفت شهر از مملکت نمرود هفت طلسم ساخته اند چنانچه بدشواری عقل پذیر شود اول صورت بطی بود که چون غریبی
به آن شهر در آمدی آن بط بانگ کردی مردم از حال او متفحص گشتندی دوم طبلی بود که هر گاه چیزی گم شدی دست بر آن طبل زدی آوازی
آمدی که فلان دزد آنست و او فلان جاست سیم آئینه بودی که هر گاه عزیزی بسفر رفتی و مدت غیبت او متمادی گشتی و از حال او خبر نداشتی در هر سال
بروز معین در آن آئینه نگریستی حیات و ممات و خوشی و ناخوشی عزیز خود معلوم کردی و شاد و خرسند بودی چهارم حوضی بود که هر سال
بروز مقرر نمرود در کنارش جشنی ساختی و هر کس در آن حوض چیزی مانند خمر و گلاب و جلاب و سرکه و امثال آن نثار کردی سالی هر کس را
از آن حوض جامی پر کرده دادی جهان خوردی که در آن ریخته بودی پنجم غدیری پر آب بود که حاکم بوقت داوری بر کنارش نشستی
و مدعی و مدعی علیه را فرمودی که پای در آن غدیر نهند صادق را آسیبی نرسیدی و کاذب غرق شدی ششم نیز غدیری بود
و صور جادوی که نمرود در تصرف داشت بر اطراف آن نگاشته اهل لشکر که با نمرود مخالفت کردندی نمرود چون از آن لجه الصورت بیرون
ساختی در آن سال آن شهر غرق شدی هفتم که دار الملک نمرود بود درختی در بارگاه او نشانده بودند که هر چند خلق بر حوالی آن ایستادندی

آن درخت بر ایشان سایه افکندی و با وجود این همه نعمت نمرود طغیان و عصیان پیش گرفت و دعوی الوهیت کرد و حضرت خلیل صلوات الله
علیه را در آتش افکند لاجرم حضرت قهار منتقم پشه بروی گماشت تا بزخم نیش جان بدوزخ رساند دیگر در بعضی از بلاد درختی است که اوراق
او مثل قطعهای جواهر است اگر شخصی در هنگام برودت در زیر آن بخواب رود از برودت منفر زحمی گردد و اگر در وقت گرما بخواب رود از
برودت آن درخت متضرر میشود و اگر آتش در تحت آن افروزند فی الحال باران می بارد و اگر تا مثل ده روز آتش بر حال خود باشد
باران منقطع نگردد دیگر در بعضی از بلاد چین طلسمی ساخته اند که پشه و ملخ و مگس با آنکه در ظاهر بلده بسیار بود و بشهر در نمی آمد تا گاه
برجی منهدم شده و یکی از مس ظاهر گشت و در آن دیگ تمثال لهار ابق و جراده و ذباب بود و از مس اهل شهر آن تمثالها را از غدیر بیرون آوردند
و از پشه و ملخ و مگس شهر پر شد و مردم دانستند که حال چیست لاجرم آن تمثالها را در دیگ کرده در موضع سابق استوار کردند
هر پشه و ملخ که در شهر آمده بود دیگر نیامدند دیگر هر که بارض تبت در می آید فرح بروی بمرتبه مستولی می شود که عقل در آن حیران
میماند و سبب آن معلوم نیست دیگر بر جبل جودی مسجدی بود منسوب بنوح علیه السلام و مفده در واشته و غریبان در آنجا بخواب
بر فته اند و هر غریبی که در آنجا از دیگری چیزی میدزدید راه بیرون شدن مسدود میگشته و پای بدر نمی برده و چون آن چیز را بر جای خود
میگذاشته ابواب بروی ظاهر میشده و راقم حروف گوید که امثال این حکایات غریبه و روایات عجیبه در کتب متقدمین و متاخرین
بسیار است و صدق و کذب آن بر ارباب فراست مشتبه اگر مجموع قمرده کلک بیان کرده خواهد کان را طاقت و ستامت بری
نماید و خامه و زبان را باطناب و اکثار منسوب دارند لاجرم درین مقاله بهمین قدر اکتفا نموده آمد **ذکر البحار العظیمة و یا بحری مجرا
بارادة القدیمة کالبحرات والخلیجات** در بحار احوال مختلفه بسیار است یکی از آنجمله هیجان است و دیگر ارتفاع و مد و جزر و زیادات
و نقصانات آنست و در اوقات متفرقه اما علت هیجان آب تشکلات فلکی و اشعه کواکب است که بر سطح آن می افتد و اتصالات کواکب
با قمر و نزول او در منازل خمسه درین باب اثری عظیم دارد و هیجان آب در بحار مثل هیجان اخلاط است در بدن آدمی اما ارتفاع
میاه را سبب آنست که آب بجهة قرار در موضع خود گرم می شود و یا آنکه آفتاب و سایر کواکب در وی تاثیر می کنند و علی کلا التقدیرین
لطیف تر می گردد و بعضی از اجزای او تحلیل یافته مکانی وسیع تر از مکان اول طلب کنند پس آن اجزای یکدیگر را بجهات مختلفه
دافع می نمایند و از این جهة امواج مشوش در بحار شده می افتد اما علت مد و جزر چنان باشد که در اکثر ثغور بحار مخور و جا

بسیار باشد

بسیار باشد و چون قمر مسامت قعر بحر شود و اشراف خود بر آنجا افکند شعاعات او بدان احجار صلبه و صخور صلبه رسد از آنجا بتراجع
منعکس شود و آب را تسخین کند و چون آب بمطارح اشعه قمر گشته لطیف و گرم شده باشد و تخلخل پیدا کرده مکان فراخ تر از مکان اول
خواهد و امواج او متلاطم شود و بر شطوط و سواحل تموج کند و آبهای انهار و میاه اول که در بحر بتراجع شود و درین حال بماند تا قمر بوسط
السماء رسد و چون از آنجا زایل شود و این غلیان و مد ساکن گردد و اجزای آب بقوام خود آید و جزر عبارت از این حال باشد باز چون قمر
با فق غربی رسد در جانب افق شرقی مد پیدا شود بدان طریق که گفته اند تا بوقتی که قمر در تحت الارض بوسط السماء رسد باز آغاز جزر باشد
و در شبانه روزی دو نوبت مد و جزر واقع شود و در خبر آمده است که ان الملک الموکل بالبحار یضع رجله فی البحر فیکون منه المد و الجزر و علت
نقصان آب و زیادتی آن در اوقات مختلفه قیاس بر این باید کرد و تاثیر اتصالات کواکب را در این معنی اصلی کلی اعتبار باید نمود
و بحار عظیمه باتفاق اکثر ارباب مسالک و ممالک که در ربع مسکون واقع شده پنج است بحر الهند و بحر الشام و بحر المغرب
و بحر نیطس و بحر طبرستان و تفصیل آن بر این گونه است **بحر الهند** این دریا را بحر الهند و بحر فارس و بحر عمان و بحر چین گویند
و طول آن از زمین چین تا ارض حبشه ده هزار و ششصد و شصت فرسخ و عرضش نهصد فرسخ و از آنجمله سیصد و سی فرسخ
شمال است از خط استوا و در میان مواضع میرود که داخل اقلیم سبعه نیست و پنج شعبه از این دریا بمیان عالم در آید و آن را خلیج
بربری و خلیج احمر و خلیج فارس و خلیج هند و خلیج اخضر خوانند و ذکر هر یک از خلیجات خمسه بموضع خود بیاید چنین گویند که درین
خلیج هفت هزار جزیره ایست از آنجمله یک جزیره در برابر دار الملک چین افتاده است که ساحت آن هزار فرسخ در آن جزیره کوهی
عظیم و انهار بسیار واقع است و یاقوت و الوان السعادة آن جزیره حاصل شود و بعضی از جزایر که درین دریاست مردم بر سند و آن منع
نافع می کنند و بعضی دیگر بجهة انسداد طریق نمی توانند رسید **بحر الشام** که آن را بحر الروم و بحر افریقیه و بحر کبیر نیز خوانند و طولش از غرب
تا مشرق هزار و ششصد فرسخ و عرضش آنجا که بمحیط پیوندد سه فرسخ و این موضع را در قدیم بعضی از فرس پادشاهی بوده
که قنطره بر این موضع ساخته تا مردم بسهولت از آنجا عبور می کرده اند اکنون این محل را الزقاق میگویند و بعضی از آنکه عرض
این دریا دویست فرسخ باشد و چون بحدود شام رسد دویست و شصت فرسخ باشد و دیار اندلس در شمال و بلاد مغاربه
در جنوبی این دریاست و اکثر رودها که از طرف روم آید بدین بحر پیوندد و ده شعبه از این دریا بمیان اقالیم در آید یکی از آن خلیج

ودیگری را خلیج یونان گویند و درین بحر دویست و شصت و دو جزیره معمور است که تجار بدان مواضع رسیده اند و احوال آن مشاهده
فرموده و بعضی جزایر دیگر هست که هیچکس بدانجا نرسیده و مساحت جزایری که مشاهده مردم شده از ده فرسخ کمتر و از پانصد فرسخ
بیشتر نیست **بحر المغرب** این دریا را بحر الاندلس و بحر ظلمه و بحر الاسود و بحر الاکبر نیز خوانند و ابتدای این بحر از اقصی جنوب از محاذات
ارض السودان است بر حدود سوس و بلاد اندلس و فرنس میگذرد و میرود و بجانب مشرق و بر اراضی جزیره سلو که عبور میکند بحر اعظم متصل
می شود و در نهایة الادراک آمده که بحر اوقیانوس این بحر است و دریای هند نیز در ناحیه مغرب بدین دریا می پیوندد و سفاین و مراکب
تجار از شدت تلاطم امواج و ظلمت درین بحر نمیرود مگر آنکه آنجماعت قریب بسواحل این دریا گذرند و فواید انتفاع یابند صاحب
عجایب البحار در مؤلف خود آورده که درین بحر موضعی است که آنرا مجمع البحرین خوانند و آن محلی باشد که بحر هند بدین دریا پیوندد و در آنجا
منارۀ ساخته اند از حجر خالص که ارتفاعش صد گز است و در حوالی این جزیره ایست بغایت معمور و آب این دو دریا بشکل قوس
متصل می شود چنانچه از هنگام طلوع آفتاب تا بوقت زوال بحر مغرب بالا گیرد و در بحر هند ریزد و از زوال تا غروب حال برعکس باشد
و بواسطۀ عظمت این دریا کس را عبور برآن میسر نمیشود و طول و عرض این بحر معلوم نیست و دو شعبه از بحر مغرب بیرون آید که یکی را خلیج
اندلس و دیگری را خلیج طنجه خوانند و بنابر عدم جریان سفاین احوال جزایر این بحر معلوم نیست و جزایر خالدات از جملۀ جزایر بحر مغرب
بوده و حالا در آب مغمور است **بحر نیطس** دریای بزرگست و آنرا بحر طرابزون و بحر الروس نیز گویند و از قسطنطنیه و زمین روس متصلا
ممتد شود و بنای شهر قسطنطنیه برین بحر واقع شده و طول این دریا بقول صاحب نهایة الادراک چهار صد و سی و سه فرسخ باشد
و درین بحر جزایر بسیار است که درین موضع حیوانات غریبة الاشکال عجیبة الصورة پیدا شده و از جزایر این بحر تجار بمنافع برسند
و طرابیس که از جملۀ رودهای بزرگست درین دریا ریزد و ازین بحر دو شعبه خیزد یکی قریب بجزیره سوداق نزدیک بصد جوی بزرگ باشد
که بدین خلیج در آید و دویم خلیج فرنگ است که تا قرب شمال بلاد صقالبه و کمیاک ممتد شود و اراضی بلغار از جملۀ سواحل این دریاست
بحر طبرستان که آنرا دریای گیلان و بحر گرگان و باب الابواب و خزر نیز گویند طول این دریا از مشرق تا مغرب دویست و
شصت فرسخ باشد و هیات این بحر مدور است چنانکه اگر ممتد شود بطرف دیلم و طبرستان و باب الابواب و شیروان
پس بر جزیره بگذرد و باز باگون منتهی شود و رودهای بزرگ چون ارس و کر و اتل و سفید رود و غیر ذلک درین دریا ریزد

نهایات الکبیره

و انفصال این بحر بهیچ دریا غالبا نیست و از باب الملک گویند که رکوب این دریا بغایت خطرناکست چه امواج این بحر پیوسته
متلاطم میشود و درین دریا ده جزیره باشد و گویند که آنجا در قدیم دو جزیره بوده و اکنون هفت جزیره دارد و ازین جزایر نفط سیاه
و سفید حاصل شود و ما شعبکه آنرا خلیجات و شعبات نیز گویند بر این موجب است که مسطور میگردد **بحر بربر** که آنرا بحر الزنج نیز گویند
از جملۀ خلیجات دریای هند است و در حدود بربرستان از وی جدا می شود و طول آن صد و شصت فرسخ و عرضش سی و پنج فرسخ
و عمقش شصت و هفت فرسخ بود و در اکثر این سهیل قطب جنوبی را بغایت ظاهر بینند و قطب شمال را نتوانند دید و کف این دریا
بخلاف بحار دیگر منعقد می شود و از آنجا باطراف برند و جهة تصفیه طراوت رخسارها استعمال کنند و از جزایر که درین دریاست
صندل و آبنوس آرند و عنبر نیز از سواحل او بدست آید **بحر قلزم** که آنرا لسان البحور و بحر الاحمر و بحر الیمن و بحر العدی نیز گویند
و از جملۀ خلیجات دریای هند است و طول او صد و شصت فرسخ و عرضش سی و پنج فرسخ و عمقش شصت و هفت فرسخ بوده
و اراضی یمن و عدن بر شرقی وی افتاده و محمد ابن عثمان المفضل در کتاب عجایب البحار گوید که هلاک فرعون درین بحر بوده است
و یمکن که این قول درست باشد چه ازین دریا تا مصر سه مرحله است و طول این دریا در طرف شمال چهار صد و شصت و شش فرسخ
و عرضش دویست فرسخ باشد و بار کمتر شود تا شصت فرسخ باشد و قلزم اصلی این است و قلزم نام قصبه ایست که در ساحل این دریا
بر طرف غربی وی واقع شده و پیش آن دریا بقرب استراباد واقع شده و بقلزم اشتهار یافته غلط است و چندان اعتباری ندارد
بحر فارس این دریا را البحر الهند و بحر عمان و بحر هند نیز گویند از آنجهت که بر سواحل آن افتاده است و دریای بسیار خیر و مبارکست
و اکثر مراکب و سفاین ازین بحر بسلامت و منافع بجهد باز آید و اضطراب وی از همه دریاها کمتر باشد و مغاص در و لآل نیز
دارد و درین دریا دو موضع سنگلاخست که چون کشتی بدانجا رسد کمتر خلاص شود و گردابی نیز دارد که مخلص از آن متصور نیست طول
این بحر چهار صد و شصت فرسخ باشد و عرضش یکصد و هشتاد فرسنگ است میان این دریا و دریای قلزم پانصد فرسنگ زمین
خشک شده که آنرا جزیرة العرب گویند و منبع دجله فرات که از جبال روم آید این دریا بوده و جزایر بسیار دارد و بعضی از آنجزایر
در موضع خود مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **بحر هند** این شعبه را بجهة آنکه در اراضی هند افتاده است بدین الحکم و حال آنکه او نیز
منشعب از بحر اعظم است که آنرا بحر هند میگویند و طول این دریا از مشرق تا مغرب پانصد و هشتاد و سه فرسخ و عرضش از جنوب تا شمال

سیصد و پنجاه فرسخ بوده و جزایر معمور و غیر معموره درین بحر بسیار باشد و جزیره سراندیپ درین دریاست و در بعضی از جزایر این بحر
معدن جواهر و نقره و زر باشد **بحر اخضر** این دریا در اقصی بلاد هند از دریای اعظم منشعب شود و بنابرآنکه شهرهای چین بر او افتاده
و چین را ازو خوانند و مدار تجار اهل هند بر این بحر است و در جزایر این معادن یواقیت و دیگر جواهر بسیار بود و طول در شمال پانصد
فرسخ باشد و عرضش از حدود ... تا حد چین بکشد بعضی گفته اند که عرض این بحر تا آخر صد و هشتاد درجه که طول معموره است
بحر اورش از جملۀ خلیجات بحر شام است و اکثر تجارات اهل قسطنطنیه برین دریا بود و طول این بحر بطرف شمال دویست و پنجاه و
پنج فرسخ باشد و جزایر مسکونه درین دریا کمتر است ابو ریحان بیرونی گوید که طول این دریا صد و شصت فرسخ و بمحیط متصل
نباشد و دلیل او برین دعوی آنست که از پایان صقلاب و روس بر اوشکی بقسطنطنیه میتوان رفت و مسعودی گوید از تجار
صادق القول این معنی استماع شد **بحر یونان** این دریا نیز نزدیک رودیه الکبری از بحر شام منشعب شود و جزایر یونان درین آب
مستغرق است و مشهور است که چون سفاین و مراکب در برابر ارض یونان رسد البته آنچه مردم راهش ازین بدو سال از خاطر محو
شده باشد بیاد آید و این معنی از مخصوصات آن موضعست و یونان مسقط الرأس حکما و فضلا بوده و عرض این دریا هشتاد فرسخ است
و طول آن میان مغرب و شمال افتاده و بهر جانب تعیین نیافته و در وی شصت و دو جزیره معموره است **بحر اندلس** از شعبهای بحر مغرب است
و بواسطه آنکه اراضی اندلس بر سواحل این بحر افتاده است بدین اسم موسوم گشته طول و عرض آن در کتب مسطور نیست **بحر طنجه**
دریاییست طولانی اما عرضش دو فرسخ و نیم باشد و یک شعبه از وی تا حدود روم کشیده می شود و دیگری بزمین جنوب رود و در بلاد
زنگبار و سیاهان مغرب ممتد شود و در اواخر آن جزیره باشد که او را طیبه خوانند و چون از آنجا بگذرد بصحرا و جبال نامسکون
رود و در آن موضع منتهی گردد **بحر سودان** خلیج نیطس است و عرضش سی صد فرسخ است و طولش در جانب شمال شده و انتهاء آن
معلوم نیست و جزایر مسکون و غیر مسکون دارد **بحر فرنگ** شعبه ایست هم از بحر طرابزون در شمال اراضی صقلاب از وی منشعب شود
و انتهاء وی در حدود بلغار و کمیاک باشد و فرنگ بر سواحل آن مقیم اند و ایشان امتی عظیم اند و بلاد واسع الانهار و الاطراف
دارند **بحر حسنج** دریای بزرگست در ولایت ترکستان و خداوندان اخبار گویند که افراسیاب خود را ... اندوست خلاص
داده درین دریا انداخت و کیخسرو بحیله مشهوره از آنجایش بیرون آورده و قصاص فرمود **بحر الماس** این دریا را الجزیرة الماس

نیز خوانند

یا از خوانند که در میانۀ وی افتاده است دریای بزرگست و شعبه ایست از محیط و الماس از آنجزیره که در میان این دریاست بنوعی غریب
و حیلۀ عجیب بدست آورند و راه آن مهلک و پرخطر است **بحر الشمال** دریائیست در زیر قطب الشمال ساکن است و قعر آن معلوم نیست
اما چون کشتی در وی افکنند اضطراب آب آغاز کند و امواجش متلاطم گردد و بدین جهة تجار از رکوبش متقاعد باشند و گویند که مردم آبی
درین دریا بسیار باشند **بحر السحاب** دریاییست در ولایت زنگبار و پیوسته دخان و بخاری بر بالای آن ایستاده باشد و ازین سبب
این دریا را بسحاب نسبت داده اند و اعتقاد زنگیان آنست که آدم علیه السلام در جزایر این دریا می بوده است **بحر مظلم** بحر عظیم است
و در اقصی مغرب واقع شده و جزیره یاقوت درین دریا بوده و این دریا در ظهر بلاد واق واق می کشد و چون بقلعه قفقه رسد
از آنجا بجانب یاجوج و ماجوج ممتد شود و بحد و دهند ذی القرنین منتهی گردد **بحیرات** اما بحیرات که آنرا بطایح نیز گویند و بعضی
از آن اینست که مذکور می شود **بحیرۀ بارجیس** طولش از مشرق بمغرب صد و پنج فرسنگ بود و تا حدود قسطنطنیه ممتد شود و در حوالی
مصر بدریای شام پیوندد **بحیرۀ خوارزم** در قعر واقع شده است و دورش بقولی نود فرسخ بقولی صد فرسخ و میان این بحیره
و دریا جزیره نوبت روزه راه است و چنین گویند که رود جیحون و سیحون درین بحیره ریزد و آبش تلخ باشد و حیوانات آبی درین
بحیره کمتر توان یافت **بحیرۀ طبریه** در اراضی شام است گویند که دورش هشتاد فرسخ باشد و بعضی گفته اند که این بحر مشابه بحیرۀ خوارزم
در طعم آبست و غیر ذلک **بحیرۀ کیلاوی** که آنرا بحیرۀ قبطیا نیز گفته اند و نزدیک باقاصی چین و ماچین افتاده است و دورش هشتاد فرسخ باشد
و در وی دوازده جزیره است و سقرلات خوب ازین جزیره حاصل شود و سکان این ملک بت باشند **بحیرۀ چهره سون** منشعب از بحر مغرب است
و دورش شصت فرسخ باشد و بحدود فاس واقع شده و در حوالی انهارات و زراعات بسیار بود **بحیرۀ ماریر** در حدود آذربایجان
و میان این بحیره در قدیم الایام دیری عظیم بوده است و چنین گویند که درین بحیره ماهی طریخ باشد و باطراف برند و آن بغایت لذیذ میباشد
و گویند استخوان ندارد و بسیار نازکست **بحیرۀ المنتن** آبها ایستاده است میان دو کوه در حدود شام چنین گویند خلیل الرحمن صلوات الله
علیه شهر ابراهیم آباد در بن بحیره بنا نهاده است و درامیه جهة آن گویند که هیچ جانور در آن ندیده اند و راقم حروف گوید که سکون آب
بتر و بدبوی منسوب می شود **بحیرۀ قسطه** نزدیک دریای روم است و اهل آن حدود دو صنف باشند مومن و کافر و کافران مطیع و منقاد اهل
اسلام اند و جزیه و خراج دهند و قلمه نام قصبه ایست که در حوالی آنجزیره واقع شده و این دو فرقه آنجا باشند **بحیرۀ تنیس** بقرب بلاد

جلالقه است و در سواحل آن جلالقیان متوطن اند و طول آن چهار فرسنگ و عرض دو فرسنگ و نیم باشد **بحیره اشوان** بحد روم باشد و مقدار
دوره او دو روزه راه است و چند جزیره معموره دارد و سمور و سنجاب از آنجا حاصل شود **بحیره تنیس** بزمین مصر است و بدریای روم پیوسته باشد
و یکشعبه از رود نیل بدان منتهی شود و چون آب نیل در فزون باشد آب این بحیره شیرین گردد و چون آب روی بنقصان آرد آب دریا
بر این بحیره غلبه کرده شور و تلخ گردد و ثغور مصر نشست بدین بحیره و چون جزایر واقع شده و چه این بحیره از اطراف و جوانب آن در آمده است
و چون مردم که خواهند بدان شهر بار روند در کشتی روند و درین بحیره ماهی است که آنرا دلفین گویند و شاول و موجب زیادتی ادراک و فهم
باشد و نوعی ماهی دیگر است که چون بخورند خوابهای هایل بینند و فزع کنند **بحیره طغان** بحد بلاد بیغمات و قبیله از اتراک که ایشانرا
جبیل گویند در سواحل آن مقام دارند و طول این بحیره سه روزه راه است و پنج جزیره معموره دارد و اهالی آنجا کبر و ترسا باشند و ایشان
از ارباب ادیان مذمت یکدیگر می کنند و پوست روباه سرخ موی در غایت لطافت از آنجا حاصل می شود **بحیره افامیه** در حد شام است
و بغایت بعید العمق آورده اند که یکی از ملوک خواست که عمق آن معلوم کند در کشتی نشسته بمیان بحیره آمد و لنگری بر سر طناب بسته
در آب گذاشت و چون بقعر نرسید دیگر وصل کرد تا درازی طناب بچهار صد گز رسید پس گمان شد که گر طناب گران شده است
و بر بالای یکدیگر نشسته پس آن را برکشیدند و سنگ و ستانی بر سر طناب بسته و خریطه تخم مرغ درست که هیچ نقصان و شکستی نداشتی
بزیر سنگ تعبیه کردند و طناب فرو گذاشتند دیگر باره برکشیدند و چون تخم مرغ درست بود و شکستی نداشت دانستند که سنگ بعمق
بحیره نرسیده است از آن باز داشتند **بحیره باسفهر** از جمله بحیرات فارس است طول آن هشت فرسنگ باشد و بحوالی آن بساتین
و مشهدها بسیار است و اهل شیراز از آنجا انتفاع یابند **بحیره برجان** بحد ترکستان است و مسافت دورش چهار فرسنگ در چهار فرسنگ
و غیر از آنکه آبش گرم باشد دیگر خصوصیتی ندارد **بحیره النیل** این بحیره در جنوب خط استوا باشد و در طرف جنوب معموره عالم
کوههاست که آنرا جبال القمر خوانند و از آن جبال رودهای بسیار بیرون آید و درین بحیره بهم پیوندند و مانند دریائی گردد چنانچه قطر آن
چهل فرسنگ باشد از آنجا شعبه عظیم جدا گردد و بطرف معموره عالم ممتد شود و آنرا نیل مصر گویند و اول بر بیابانهای مغرب گذرد تا بحد
زنگبار رسد و چون از آنجا بگذرد و به بیابانهای نوبه گذرد و از آنجا بدریای مصر رسد تا بدریای روم منتهی گردد و بر کنار او دو شهر است
که آنرا البطیحه گویند و باشد که این بحیره را بدان شهر باز خوانند **بحیره زره** که آنرا بحر هیرمند نیز خوانند بجهة آنکه رود هیرمند در آن ریزد

و طول این بحیره چهل فرسنگ است و در حوالی آن شهر و قصبه که اعتبار داشته باشد کمتر بود **بحیره ارمیه** در حد آذربایجان است و دور آن
هشتاد فرسنگ بود و مراغه و سلماس و خوی در سواحل اوست و آب آن بغایت تلخ باشد و در میان وی جزیره ها باشد در آنجا جمعی
کشند و آب شیرین نیز درین جزایر توان یافت و سنگ آسیا درین بحر بسیار باشد **بحیره فرغانه** در راه چاچ و فرکث و شهر فرغانه بر ساحل آن
واقع شده و تجار از این بحیره غنیمت بسیار بدست آورند و حیوانات غریبة الاشکال در آنجا بسیار توان یافت **بحیره الغز** بحیره کوکچه
بحد شمال و در حوالی آن سوری از سنگ کشیده اند و بغایت عمیق باشد و در یک گوشه آب این دریا چنان سیاه بود که از
ابهام حراب دیگر کس ظاهر فرق توان کرد چنانکه گوئی سیاهی و سفیدی آب بیکدیگر متصل شده و مطلقا آب جوانب یکدیگر
نگردد و چون خاک بدان آب سیاه گل سازند و در آفتاب گذارند سنگ شود چنین گویند که یکی از ملوک خواست که قعر آن معلوم کنند
چهارده هزار گز رسن فرو گذاشت و بجائی نرسید و آب وی چنان روشن باشد که با وجود قعر چنان نماید که گوئی عمق آن سه چهار گز
خواهد بود و آورده اند که دشمنان قصد قصر کیخسرو و جام جهان نمای کردند جماعتی که بر حفظ آن موکل و معین بودند درین دریا انداختند
و هیچکس را استخراج میسر نشد **بحیره منجو** ساحت دورش صد و هشت فرسنگ باشد و میان بلاد خزر و این بحیره انوشیروان سدی
عظیم ساخته است که از هجوم اتراک مردم این دیار ایمن باشند و هنوز آن سد باقی است چنین گویند که انوشیروان را در خواب
بعمارت این سد تلقین داده اند **بحیره ارجیش** بحدود آن و سطان باشد و از آنجا ماهی بزرگ که آنرا طریح گویند حاصل شود **بحیره زغر**
در حد فلسطین باشد نزدیک شهری که آنرا زغر خوانند و این شهر یکی است از شهرهای پنجگانه اصحاب لوط علیه السلام در آنجا بوده
و بسبب قبول دعوت او از عذاب الهی خلاصی یافتند **بحیره مکران** بحد سند باشد و شهرهای سند در حوالی آن واقع شده
و بدریای سند منتهی شود **بحیره روم** بر سه فرسنگی شهر قیصریه افتاده است طولش پنج فرسنگ باشد و در میان این دریا سه کوه بزرگ است
چون سکان قیصریه را خوف روی نماید کشتیها ترتیب داده اقمشه و امتعه خود را در آنجا نهند و از این بحیره عبور نموده بجبال پناه برده
دیگر هیچکس را بر ایشان تسلط دست ندهد **بحیره اخلاط** دریائی است بقرب این شهر چنین گویند که درین بحیره ده ماه ماهی نباشد
و دو ماه ظاهر گردد و پیوسته چنین باشد و سبب آن معلوم نه **بحیره بختگان** بحد ولایت فارس است و آب وی بغایت شور باشد
و نمک بسیار در حوالی آن منعقد شود و طولش هشت فرسنگ باشد و در حوالی آن سباع ضاره بسیار باشد **بحیره دشت ارژن** طول

آن ده فرسنگ است و آب وی خوش طعم باشد و گاهی آبش نقصان پذیرد چنانکه نزدیک بآن رسد که بالکل منقطع گردد و باز بحالت
اصلی رود و در حوالی آن زراعت و عمارت فراوان باشد **بحیره خبردیه** بحد مغرب زمین باشد و بعید العمق کعب الاحبار از خضر
روایت می کند که شخصی در زمان موسی علی نبینا درین دریا فرو رفت و تا اکنون هنوز ثلثی از قعر آن نرسیده و هر چند عقل از قبول این
سخن ابا می نماید اما چون در کتب مسطور بود راقم حروف نیز بر ایراد آن جرات نمود و چنین گویند که موج این دریا در قعرش حادث
میشود بخلاف امواج دیگر بحار از شخصی که راکب این بحیره بود از عجایب آن سؤال کردند که درین دریا چه چیز از همه عجب تر دیدی گفت
که سلامتی نفس اعجب چیزها رأیت و همین مقدار که در صفت بحار کبار و صغار ثبت افتاد و اختصار نموده می شود و بر طبایع سالکان
مسالک ممالک پوشیده نماند که در هیچ نسخه از نسخ متقدمین صفت دریاها و بطایح بر این وجهی که درین اوراق ترتیب یافت
در حیز نظر در نیامده است چه مصنفان این حالات را پریشان نوشته اند و آن درر و لآلی را در سلک انتظام نداده اند **ذکر**
الانهار و بیان انها علی سبیل الایجاز و الاختصار باید دانست که در جبال کهوف و مغارات بسیار است و در حین نزول
و حدوث تموج و علیدات آب باران و برف در آن مغارها میرود و جمع می شود و بنابر ضیق منافذ بتدریج از آن نوع بیرون می آید
و از انضمام و اختلاط بعضی ببعضی جداول و انهار پدید می شود و چون چند جوی کوچک بهم پیوندد نهری عظیم حادث گردد و نهرهای
کوه راکه آب در آن میاه اوشال خوانند پس اگر این اوشال قریب بقلل جبال باشد عامت انهار آب جاری بود و اگر
اوشال در پایان کوه باشد و مددی بوی نرسد زود منقطع شود و در هر اقلیمی چند نهر بزرگ است غیر از سواقی که جداول ضبط و تعداد آن
بقدری دارد پس گوئیم که بعضی ازین جویها از طرف مشرق آید و بطرف مغرب رود و بعضی از مغرب آغاز کند و بجانب مشرق ممتد
شود و بعضی از شمال بجنوب و از جنوب بشمال رود و ابتداء جمیع از جبال باشد و انتهاء آن بطایح و بحیرات و بحار بود و مدار این معنی
که بر قرار انهار افتاده باشد بجداول آن منقطع شود و آنچه زیاده آید بدریا پیوندد و نوبت دیگر بتاثیر آفتاب اجزاء بحار لطیف شده بهوا
صعود گیرد و از تموج آن ریاح تولد کنند و غیوم و سحابات مؤلف گردد و امطار و تموج حادث گردد و پیوسته بر این منوال
باشد حتی یبلغ الکتاب اجله و ذلک تقدیر العزیز العلیم و بعضی از انهار مشهوره اینست که مذکور می شود **نهر اتل** مبداء آن
از جبال روس و بلغار و حدود دسمان و هشتاد و شش شعبه از وی جدا شود که مدار معیشت اهالی چندین شهر بر آن شعبهاست

و با وجود انشعاب این جداول گویند که نقصان محسوس در وی پدید نیاید و مصب او بحر الابسکون بود و میان این آب نهر و آب
دریا فرق توان کرد چه اصلا باب دریا نیامیزد **نهر آق دریا چای** آبی خوشگوار دارد و مبداء آن از جبال آذربایجان و منتهای آن بحیره
طبریه باشد و در بعضی مواضع جدولی ازین نهر منشعب گردد و در اراضی آن عبور کند و چون تفحص نمایند سنگی لطیف در نظر آید از آن
آب منعقد گشته که آنرا مرمر خوانند و بر مثال صفایح املس باشد **نهر جیحون** ابتداء آن از جبال صغانیانست و میان مغرب
و شمال گذرد و بحد وخش چهار آب دیگر بوی پیوندد و آن موضع را پنج آب گویند و بحد ترمذ نیز گذرد و از آنجا بکالف آمد
الکاه و آمویه پس در بحیره خوارزم ریزد و آن آب در بعضی از زمستانها یخ بندد چنانچه چند گاه کاروانها بر روی آن روان باشند
نهر سیحون جوی بزرگست و سیحون موضعی باشد بترکستان که این نهر بدان باز خوانند و مصب بحیره خوارزم بود **نهر جیحان** از حد
روم بیرون آید و بمیان مرعش و مصیصه بگذرد و بدریای شام ریزد **نهر سیحان** هم از حد روم آید و بمیان مصیصه و اذنه بگذرد
بنزدیک شهر طرسوس بدیار شام در روم منتهی شود **نهر دجله** بغایت معظم است و مبداء آن از جبال ارض روم و بر شرقی بلاد جزیره
بگذرد و جزایر مواضعی را گویند که میان فرات و دجله باشد و جریان این نهر از جانب شمال بجنوب بود و در فرضه عبادان بحر فارس
منتهی شود و فرقی گفته اند که مبداء او از جبال الضیبین و حصن ذو القرنین باشد و آب او نافع تر و سبکتر از ابهات و از اول تا آخر
در میان عمارات و زراعات رود **نهر جریج** در اقاصی ترکستان است در غایت بزرگی و در آنجا نوعی از مار بود که چون چشم آدمی
بر وی افتد هلاک شود **نهر الذهب** بزمین شام است و در صفت آن گفته اند که مو نهر ساج اوله بالمیزان و آخره بالکیل یعنی از حد اول
او زراعات بسیار کنند و محصولات نیکو باشد و چون بآخر رسد بزمین فرو رود و نمک شود و هیچ از آب او ضایع نگردد **نهر کر**
در بلاد آذربایجان است و مبداء او از جبال روم باشد و بمیان تفلیس و اران بگذرد و بآخره بارس منتهی شود **نهر ارس** جریان
او از مغرب بمشرق و ابتدای او از جبال ارض روم است و آب او بغایت سریع الجریان بود و گویند که سلوک کشتی در وی متعذر باشد
چه در کنار آن سنگلاخ بسیار است بعضی مکشوف و بعضی مخفی و نهر بسیار کشت و هر چه از حیوانات در وی افتد میسر نیست که بسلامت
بیرون آیند و قصه شخصی که آب دریا با وی مساعدت کرده بعد از خلاصی دیوار بر سر وی افتاد و هلاک شد بدین شهر منسوب است
و مصب او بحر طبرستان بود **نهر زاب** آنرا نهر مجنون نیز خوانند بغایت تیز رو و بمیان موصل و اربل بگذرد و در پایان

آب وی بغایت سرد باشد نهر طاب در حدود فارس است و منبع او از جبال اصفهان باشد و میان ولایت فارس و خوزستان
بگذرد و نزد یک قلعه مهدی در بحر فارس ریزد و نهر تستر از حدود خوزستان آید و نزدیک عسکر بر جا و اهواز بگذرد و در بحر بریزد و نهر
فارس بدایت او از بلاد اقلیم اول باشد و در بلاد زنج گذرد و در بحر بربر ریزد و نهر سودان نهر بزرگست و در حدود جنوب معمور کوهها
از آن طرف فراهم آید در عرض یازده درجه جنوبی و دو شعبه بزرگ از وی منشعب شود یکی را نوسا و یکی را طابوس خوانند و مرور این انهار
بر جزایر میانه باشد و از قرای نهر مرجان بدست آید نهر زنده رود در ولایت اصفهان است و بعذوبت و لطافت آب معروف و سیاقی
و بساتین اصفهان از ابتدا و اول آن منتفع شوند و مصب او بحر فارس بود و نهر سنجه قرب مصر باشد و رود و بزرگست و بر وی قنطره
عجیب ساخته اند و آن بلطافت قوس و قرب دویست قدم و مجموع اتفاق را از سنگ خام پرداخته اند و طول هر سنگی از آن
ده گز در پنج گز باشد نهر فرات آب بزرگست و از کوههای روم خیزد و بمیان ثغور شام بگذرد و بر غربی شهرهای جزایر ممتد کرده و تقریب
یک شاخ از وی به دجله پیوندد و شاخ دیگر بسواد کوفه رود و آنچه فاضل آید به بطایح ریزد و بعضی گویند که بهجر عمان منتهی شود و امام
ابو محمد جعفر الصادق علیه السلام گفت که ان محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شرب من الفرات ثم اسری اسری الله تعالی نهر سلیمان
بقرب بغداد است و گویند سلیمان علیه السلام آنرا احداث فرموده و بعضی حفر آن را بذی القرنین نسبت کنند و سیصد و شصت
جدول از این نهر منشعب شود و بر هر یکی از آنها قصبه و قری ساخته نهر مهران آبی بزرگست در حدود سند و در بزرگی به نیل مصر گویند
و در آنجا نهنگ توان یافت و مصب او بحر فارس بود و نهر سند ابتدای آن از جبال اردبیل و منصوره باشد و از سر ملتان
آن رود ریزد نهر سفید رود از جبال آذربایجان و ارمنیه خیزد و میان اردبیل و زنگان بگذرد و به بحیره آبسکون منتهی شود نهر هرات رود
نهری عظیم است و بدایت آن از جبال خراسان خیزد و جریانش از مشرق بمغرب بود و جداول از وی منشعب کرده و دار الملک هرات
حمیت عن الآفات و سوادات و مزارع و قصبات از این آب منتفع گردد و بگذرد و در سرخس منتهی شود نهر هیرمند جریان آن از مشرق
بمغرب بود و از جبال غور و بامیان ابتدا کند و بر داور کرمان گذرد و به بحیره زره منتهی شود و چنین گویند که هزار جوی بزرگ از این نهر
منشعب شود و در اصل آن هیچگونه نقصان پدید نیاید نهر اندلس آبی است که کشتی در آن نتواند رفت و بر کنار آن آب بر موضعی بلند
بتی نهاده اند از مس خالص بر ناصیه وی نوشته اند که یا ایها الرجل لا تجاوز فانکم لم ترجع نهر ابله بصره باشد طولش چهار فرسخ

در جوانب المنصوره بساتین فراوان بود و این نهر مد و جزر کند و چون آغاز کند همه بساتین و مزارع پر آب شود و چون بسیار
جزر کند اکثر آن تهی گردد و گرو نهرها و مواضعی که برای ذخیره آب ساخته باشند نهر خابور در حدود بلاد جزیره است و منبع آن
جبال رأس العین باشد و امتدادش بیست و پنج فرسنگ کشد و بر اطراف آن درختان بزرگ توان یافت و آب بغایت صافی و نزدیک
نزدیک شهر قرقیسیا بر رود فرات متصل شود نهر ختای بدایت آن از جبال چین باشد چنین گویند که آبی شوم است و اکثر کشتیها
آفت رساند و مردم آبه در وی باشند و چون مردم از احوال خود غافل شوند چیزی دریابند و به آب فرو شوند نهر کریت آبی
بزرگ است و بسواد بغداد منتهی گردد و بر کنار این آب بسیار از صلحا و اولیا و انبیا پس پیغمبر را دیده اند نهر طبریه آبی بزرگ
یک نیمه آن سرد و یک نیمه گرم باشد و مصب آن بحر طبریه باشد نهر چاچ بدایت آن از جبال بلاد ترکستان است و بحدود اترار
آید و در آنجا جوی طلاق بدو پیوندد و پس بحدود خجند و جند آید بعد از آن بر مواضع و مساکن قبایل اتراک گذرد و به بحیره
خوارزم منتهی شود و نهر گنگ جوی بزرگست در اقصی هندوستان و بدایت آن از جبال تبت است و منتهای آن بحر هند باشد
نهر تاجه در ولایت اندلس بحدود مغرب آید در بزرگی چند برابر دجله بغداد باشد و بوسط طلیطله گذرد و بعضی از بحرات که در آن
نواحی باشد منتهی شود نهر جبل شعبه ایست از دجله بغداد و سواد سامره و بغداد او را آب دهد و بنا بر غایت شهرت از شرح مستغنی است
نهر مرغاب بحدود بادغیس است و آنرا مرو الرود نیز خوانند و اکثر مواضع مزارع مرو و سرخس از آن منتفع باشد نهر کاث که آنرا
کاو خواره نیز گویند از رود جیحون منشعب شود و بجانب کاث رود و پیش از آنکه این جوی از جیحون جدا گردد باندک مسافتی موضعی خطرناک
که چون کشتی در آنجا افتد کمتر خلاص یابد نهر عیسی شعبه باشد از فرات که بقرب بغداد به دجله پیوندد و میرود تا بعمان ریزد و نهر کور
بحوالی اخلاط باشد و از جبال آنجا فراهم و در بزرگی اضعاف رود ارس باشد و جداول بسیار از آن منشعب کرده و این جوی به بحر خزر
منتهی شود نهر النیل از معظمات انهار ربع مسکون است و جریانش از جنوب بشمال باشد و ابتدای آن از پس خط استوا
از جبال القمر بود و مصب او بحر روم است و جوئی دراز تر از وی در معموره عالم نیست زیرا که یکماهه راه در میان بلاد اسلام میرود و دو
در میان بلاد نوبه و چهار ماه در صحاری و خرابها هیچ نهری در تابستان زیاده نمی شود الا این نهر و سبب آنست که چون در بلاد
بلاد تابستان بود در پس خط استوا زمستان در آید چه آفتاب از سمت الراس ایشان دور افتد و بدین بلاد نزدیک شود و چون آنجا

زمستان روی نماید آنجا تابستان بود و عبد اللطیف ابن ابراهیم الرفاعی در کتاب اسباب العجایب آورده که سبب ارتفاع و هیجان آب
نیل آنست که آب بحر روم در فصل خزان بجهة آنکه مطارح اشعه کواکب واقع شود در هیجان کند و موج زند و از مواضع خود مرتفع گشته
در جوش آب چون سدی شود و نگذارد که آب نیل در وی ریزد و پس سبب سیل رجعت کند و اراضی مصر مملو گردد و چون مقدار کفاف
بحصول پیوندد باری سبحانه و تعالی باد جنوب را فرمان دهد تا آب بحر روم را بکشد و جاری گرداند پس دیگر باره نهر نیل روان گردد
و این معنی از عجایب قدرت الهی است و اهل مصر را مقیاسی بود که بدان مقادیر زیاده و نقصان آب معلوم کنند و آن در میان بحر
نیل موضوع است و بر آنجا خطی چند که از آن دستور کفاف اهل مصر معلوم شود و آن تا چهارده خط باشد و چون از شانزده درگذرد خیر و برکت
بسیار حاصل آید و غایت زیاده هجده خط بود و چون از این بیشتر گردد بمصر خرابی راه یابد و این مقیاس گویند که از موضوعات
یوسف صدیق است و زینت او در آب انداختن و دفع آن بمکتوب امیر المؤمنین علیه السلام چون شهرت تمام دارد قلم مشکین رقم
متصدی ذکر آن نشد و نهنگ در این دریا بود و او را دستهای باشد و پوست او چون پوست سنگ پشت است و حیوانی دیگر در آنجا باشد
که آنرا اسب آبی گویند و او را با کشتی دوستی عظیم بود و با سفینه بازی کند و مضرت او بسیار بود و ماهی سقنقور نیز خاصه این دریا است و ماهی
رعاده نیز از مخصوصات این رود است و خاصیت او آنست که چون بدست گیرند رعشه پیدا شود و هر گاه که از دست بیندازند آن رنج
زایل گردد و راقم حروف گوید که سابقا نهر نیل بر سبیل اجمال رقم زده کلک بیان گشت و این معنی بر آن بود که تفصیل آن بزودی نظر
و چون این صورت از خبر روی نمود مفصلا مذکور گشت غرض آنکه ارباب کیاست از وقوع فی الجمله تکراری که واقع شود عفو و اغماض
فرمایند ذکر انهار کبار در این مقام بر همین مقدار اختصار رفت والله اعلم ذکر عیون و آبار مسبوق بکلمه چند که مبنی از سبب انفجار عیون
و آبار سبب انفجار عیون آنست که در جوف زمین منافذ بسیار باشد و ابسته در آن آب یا هوا بود و هر گاه که بر هوا برودت غالب شود
هوا نیز آب گیرد پس اگر این آب امدادی از محلی دیگر رسد و زمین صلب باشد چون در آن موضع نگنجد طلب خروج و طریقه از آن بشکافد
و بر روی زمین جاری شود و اگر روی زمین صلب بود بمعالجه محتاج شود چنانچه در قنوات و آبار کنند و حرارت میاه در فصل زمستان
و برودت در تابستان بدین جهة باشد که چون فصل زمستان در آید و جو هوا بارد شود حرارت بگریزد و در باطن زمین مقام کند
پس آن نهارا که در عمق زمین است تسخین کند و بدین واسطه گرم باشد و در تابستان بر عکس بود لاجرم آب سرد نماید و اما علت حرارت

آب بعضی عیون و آبار که در زمستان و تابستان بر قرار باشد آنست که در باطن زمین و کهوف و جبال مواضعی هست که خاک آن
کبریتی باشد و در هوا تا که بدان موضع پیوندد خالی از دفینی نباشد و دایم الاوقات حرارت در آن مشتعل باشد پس این آب که نزدیک
بآن موضع باشد آن را دریابد و از وی زایل گردد و برودت بروی استیلا پذیرد و عفونت میاه را سبب آنست که خاک مواضع
آن راجی افتاده باشد و علی الجمله اختلاف بقاع و تغیرات اهویه را در عذوبت و لطافت آب و ملوحت و حرارت و برودت آن
و غیر ذلک اثری تمام باشد و آب را عوارض بسیار است و در این محل بر همین اختصار افتاد و بعضی از عیون مشهوره اینست که مذکور میگردد
عین ارده شنک از ضیاع قزوین است و آب او مسهل باشد و چون از موضع اصل نقل کنند این خاصیت ندهد عین الطف در میان
اسفراین و جرجان است و آب بسیار از او حاصل آید و در بعضی اوقات منقطع گردد تا جمعی کثیر به آنجا روند و با اسباب ملاهی در غلغله
کنند باز جاری شود عین اوجان در حدود دامغان است و چون خواهند بادی عظیم حادث شود مقداری کوی حیض در آنجا افکنند
باد و طوفان قوی حادث آید و صحت این معنی از اخبار متواتر بوضوح پیوسته عین ابیان چنین گویند که از این چشمه وقت بیرون آمدن
آب بانگی چون رعد ظاهر شود و از آب او بوی کبریت آید و چون بدان آب غسل کنند علت جرب زایل شود و اگر بر آتش عرض کنند
مشتعل گردد عین خطه چشمه ایست که آب سفید از او بیرون آید و چون آنجا پا شاشند مضرتی نرساند اما اگر مقداری راه برند بگذرند
در بدن سنگ گردد و موجب هلاک شود عین داراب در این چشمه گیاهی باشد که مغتسل در آنجا غوص کند در وی پیچد و هر چند اضطراب
بیش کند محکمتر گردد و مگر سر کشد تا بخاصیت جان آب از وی جدا گردد عین وراق آب و گرست و باشد که دخانی از سر آن مرتفع
گردد و مشتعل شود و شعلهای او سرخ و زرد و سفید بود و این آب در دو موضع جمع آید یکی مخصوص برجال باشد و دیگری بنسوان و از بهر
ازاله امراض مفید چون در آن آب در آیند نافع افتد و اگر دقیقه اصدر در آن رود مجموع اندام و اعضای او بسوزد عین الزاجیه نزدیک
موصل است و در آنجا نیلوفر روید و آنرا لقمیتی تمام فروشند عین الجراد آب آن بجهة دفع ملخ نافع است چون در ظرفی کرده بجای
جا برند دفع ملخ در حوالی آن جا شود مشروط بر آنکه چون آب از آن چشمه بردارند تا موضعی که مطلوب است بر زمین ننهند و الا خاصیت زایل شود و گویند
که این چشمه میان شیراز و اصفهان است و از ثقات استماع افتاد که ساران در عقب آن پایند و دفع ملخ کنند عین سکوره
در اراضی اندلس در بیابان کوهی است که آن را سکوره خوانند و این چشمه ظاهرا برابر سری پشت فاما لشکری در آنجا نزول کند

از انجا سیراب کردند و آب چشمه از حالت اول کم نگردد و عین اثاره در اراضی انطاکیه است اگر قضیبی در آن افکنند فی الحال بسوزد و عین الغار
موضعی است از نواحی مصر در میان مرغزاری و در آن بلاد خاکیست که اگر آن را از آب این چشمه گل سازند از آن گل موش متکون گردد
عین اباغ چشمه ایست آب بغایت صاف از انجا بیرون آید و چون لحظه بماند سنگ شود و گویند سنگ مرمر از انجا حاصل گردد و عین
ارزم در بیستان است و نه قصب از انجا حاصل شود و عین سلوان چشمه مبارکست بزمین بیت المقدس و اکثر بیماران آن موضع از انجا آب خورند
عین ویلم چشمه ایست بولایت دیالمه و آبش در تابستان بغایت خنک بود و در زمستان بجد گرم بود و عین فراوه در موضعی است
از اراضی خراسان صاحب تب ربع چون درین آب درآید خلاصی یابد و عین طس بقرب طوس است و دو چشمه است متقارب هم
که از پایان کوه سیاهی بیرون آید و در غدیری جمع شود که دور آن دو جریب باشد و از انجا چند جوی منشعب گردد و اکثر سواد طوس از انجا
آب خورد و عین دشه از جمله ضیاع خوی و سلماس است و شرب آن موجب اسهال و اطلاق باشد عین ..... و نیز چون غایت بارد
بغایت گوارنده است عین نوح بحدود فارس باشد بدشت ارژن و اکثر علل فرزند را نافع بود و بغایت مبارک باشد عین سلیمان در اندرون
قلعه ایست که آن را بسلیمان علیه السلام بازخوانند در حدود کرمان و سابق الایام چون پادشاهزاده در ان قلعه بودی و آب ان چشمه خوردی
البته بپادشاهی رسیدی عین کونا چشمه بزرگ و عین لطیف و آب خوشگوار دارد و بحد و دو جریب باشد عین مغزل چشمه ایست
بقرب بیابان سور و قریه بزرگ بر آن ساخته اند عین سراب بقرب بطا کوکوت و در اندرون او سنگهای ملون باشد و در ان
خاصیتهای عظیم بود و این احجار از خصوصیات این چشمه است عین ..... بحد و دهور باشد و اکنون شهری بر آن ساخته اند و اکثر
باغات از این چشمه آب خورد عین الفضه چشمه ایست بمغرب و در آب وی نقره بقدر مثقال و نیم مثقال باشد عین الکبره در حدود سلقان
هر درخت تاک که خشک شود چون قدری از آب آن در بیخ وی ریزند باز سبز شود و این معنی از عجایب امورست عین ..... در شکاف کوه
نهاده است و چون کسی محتاج بآب شود نزدیک آن شکاف رود و گوید که مرا آب بباید فی الحال روان گردد و چون مهم کفایت شود
پا بر زمین زده گوید کفایتست آب منقطع گردد و بسیاری از مردم امتحان کرده اند چنین یافته اند عین الحجر گویند که این چشمه بر بوم جان
در پایان کوهی افتاده است و آب آن در غدیری جمع می شود که دور آن یک تیر پرتاب باشد و در میان این غدیر درختی عظیمی
و بر او اغصان و افنان بیشمار و هر سال چهار ماه این درخت غایب گردد و سبب آن ظاهر نیست یکی از ملوک فرمود تا آن درخت را

بمسامیر حدید

بمسامیر حدید استوار کردند چون اوان غیبت او رسید مسمارها بگسیخته بود و درخت غایب شده و غواصی بجهة این امر فرو فرستادند
بعد از مدتی مراجعت کرده گفتند که هرگز در زیر آب فرو رفتیم و بر حقیقت حال اطلاع نیافتیم عین عباد الله بمیان قزوین و همدان باشد
و آب آن بغایت گرم است که اگر بیضه در آن افکنند پخته گردد و حوضی در پهلوی چشمه هست که آبها در انجا جمع آید و اصحاب امراض
چون در انجا روند صحت یابند عین البقر چشمه ایست قریب بعکه یهود و نصاری آن موضع را زیارت کنند و اعتقاد ایشان چنان است
که گاوی که جهت آدم علیه السلام زراعت کرده ازین چشمه بیرون آمده عین السواد چشمه ایست در آذربایجان که جامها بر آن رنگ کنند
و چشمه صبغ در همه آفاق غیر آن نیست عین المغرب بدیار مغرب واقع شده و شهرتی تمام دارد و صندوقه مقفل بر سر آن چشمه
و چون سر صندوق بگشایند و آب چشمه که در صندوق است بپاشانند شور باشد اما چون قطرات از صندوق ترشح کند شیرین بود
و این آب قصبات در سابق وافر باشد و چون آب کم شود مردمان به انجا آیند و طعامی سازند که هزار نفر را کفایت بود
از ذنوب و معاصی توبه کنند باز آب صندوق بسیار شود و تمامی آن ناحیه را سیراب گرداند چنین گویند که نقصان آن آب
از شآمت معاصی باشد میان خرقان و قزوین باشد و آبی گرم دارد و نافع هر حیوانی و انسانی که بروی جراحتی باشد
چون جذام و جرب و غیر آن در آن آب نشیند صحت یابد و استخوانهای شکسته را از بدن بیرون آرد و قولنج را بغایت سودمند بود
و پیکان از جراحت بیرون کشد و اسهال را نافع افتد و از وجع عین و خنازیر برهاند و [illegible] و توتیا و ضفادع و امثال
این اشیا از انجا بدست آید که این چشمه در قریه قچارست از قرای دامغان اگر زنبور در آن آب افتد سنگ منقش لطیف گردد
عین البحر در دیار چین است در قرب قصر فغفور و آن آب بغایت شیرین و لطیف اما چون از انجا بمقدار فرسخی نقل کنند زهر
هلاهل و سم قاتل گردد و عین الذهب انفجار آن از کوه بیستون باشد و بغایت صاف بود و چون هزار درم نقره در وی افکنند
و دیگر بیرون آرند شش هزار شود و سبب آن معلوم نیست عین الشمس عبدالملک بن عبدالله حلبی گوید که چون بزمین قبچاق رسیدم
چشمه دیدم چون آفتاب طلوع کند آب او بطرفه از مغرب روان شود و چون آفتاب از طرف مغرب بازگردد بطرف مشرق
روان شود و از [illegible] سبب این صورت پرسیدم جواب دادند که تا غایت معلوم ما نشده است عین ..... آیاتست که
در دیار چین از پایان کوهی بیرون آید و هرچه بدان غسل کنند بغایت پاک شود و از جامها که بدان بشویند بوی مشک آید

بشام رسد در چاه ..... چون بهمین مقدار قناعت نموده آمد بعد ازین در ذکر آبار شروع کرده می شود و من الله العصمة و التوفیق
در ذکر الآبار بئر قضاعه چاهی است در مدینه معظمه که حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله آب دهان مبارک در انجا افکنده است
و بیماران را از آن شفای کلی حاصل شود بئر زمزم چاهی مبارکست مشهور و مجاوران گویند که هر کس که آن آب بصدق نیت بجرعه کشد
از هر گونه علتی که داشته باشد خلاص شود و بعد از آنکه انباشته شده بود عبدالمطلب آن را حفر کرد و ذکر این قضیه در مجلدات سمت
تحریر یافته است بئر یوسف نزدیک قریه نخل است از اعمال مصر و یوسف را برادران درین چاه افکندند و آب آن امراض را
نافع باشد بئر التوفیق باراضی مغرب است و بخاری عظیم از انجا مرتفع می شود چنانکه اگر سنگی بزرگ در انجا افکنند بیرون اندازد
و البته بقعر چاه نرسد بئر الذرق چاهی است بزمین طرابلس و مشهور است که هر که از آن آب بخورد احمق شود بئر ساس آبی
بغایت خوش دارد و چون خشت خام در انجا افکنند آوازها برآید و بعد از آنکه ساعتی تقریبا بگذرد ساکن گردد و بئر الصواعق هرکه
از آب این چاه بخورد اطلاق بطنش پدید آید و چون اندک مسافتی برند خون شود و اگر دورتر برند سنگ گردد و اگر خرقه حیض در آن
افکنند صاعقه عظیم پدید آید و بادهای شدید وزیدن گیرد چنانچه دیوارها بشکند و عمارتها ویران سازد و بئر ماجیان چنین گویند
که چون بخچر تشنه شود قصد بئر ماجیان و آب آن چاه از قعر بالا آید و چون بخچر بآب خوردن مشغول شود آب در او غرق کند و بعد از مدتی
استخوانهای بخچر بر کنار چاه افتد و جهة آن معلوم نیست بئر الصوت بحدود تبت واقعست هر که نزدیک آنجا رود آوازهای
غریب شنود و سخنهای عجیب استماع نماید از فارسی و ترکی و تازی و سندی و هندی و غیر ذلک و چون باران بارد آواز منقطع گردد
و بعد از آنکه باران تسکین یابد باز بهمان دستور اصوات ظاهر شود و بئر سکلاب بر سر کوهی است و هر کس خواهد در قعر آن نگاه
کند سنگی مانند تیر بر روی وی آید و انکار کند و موجب آن کس نداند که چیست جمعی گویند که انجا مرقد یکی از بنات آدم است
بئر بابل چاهی مشهور است و هاروت و ماروت در انجا بعقوبت عاجل گرفتارند بئر بدر چاهی است میان مکه و مدینه
بعضی گفته اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بعد از استیلا بر کفار و قتل زمره ایشان اجساد صنادید قریش را در انجا
افکندند و یکی از مشاهیر صحابه گوید که در وقتی از اوقات بانجا رسیدم مردی را دیدم که از انجا بیرون آمده بتعجیل تمام رفتن گرفت
پس نگاه کردم شخصی را دیدم مایل که از انجا بیرون آمد آن شخص را بدان تازیانه ضربتی زد و بچاه معاودت فرمود

بئر اصفهان

بئر اصفهان چاهی عمیق است و قعر آن پدید نه در وقت حکومت آل حق بجوری کودکی در انجا افتاد و مادر وی جزع بسیار می کرد
مردی را که مستوجب قتل بود از زندان بیرون آوردند و در زنبیلی کرده و در ریسمانی بسته در انجا فرستادند تا آن کودک را مرده
یافته بیرون آورد و چنین گویند که ریسمانها در زنبیل سه نهار بر یکدیگر وصل کرده بچاه فرو میکردند و آن شخص قدری سنگریزه
با خود داشت که در قعر چاه می افکند و بعد از انقضای آن مدت همچنان سنگ می انداخت و گوش می داشت آواز
نمی شنید آخر او را بالا کشیدند و از کیفیت آن پرسیدند گفت غیر از ظلمت چاه هیچ معلوم من نشد بئر الصمغ در دیار هندوستان
آب آن را چون بگیرند و در ظرف کنند از اول حمل تا میزان بگذارند تریاق منعقد شود بغایت نافع و اگر تا آخر حوت بگذارند زهر قاتل
گردد و حکمت آن جز باری تعالی کس نداند بئر قیصور این چاه نیز در بلاد هند باشد و درین چاه نوعی ماهی باشد که چون از آب
بیرون آورند سنگ گردد و بئر المسیح در نواحی مصر است و درخت بلسان در حوالی این چاه باشد و آب ازین چاه دهند گویند
مسیح علیه السلام بآب این چاه وضو ساخته است و غسل نیز کرده و گفته اند که تا درخت بلسان را ازین چاه آب ندهند روغن
از وی حاصل نشود چنانکه این آب خاصیتی دارد که موجب این معنی می گردد و بئر عبدالرحمن در ناحیه فارس است قریب بقریه که بدین
اسم اختصاص دارد و آن بعید العمق است و در اکثر اوقات قعر آن خشک باشد و در هر سال بوقت معین یک نوبت آب عظیم
در وی پدید آید چندانکه از محل خود بالا آید سیل کند و بر روی زمین روان شود و یک آسیا چند روز بدان گردان شود و تمامی مزروعات
از آن آب مملو سازند و منفعت بسیار حاصل شود و بعد از آن بزمین فرو رود و بحال اول آید چنانکه گویی هرگز در قعر آن چاه
آب نبوده بئر خود در میان حوضی است بشهر خود بر سر آن چاه دیگی بزرگ از سنگ نهاده اند و در بن آن دیگ سوراخی کرده اند
آن مقدار آب از انجا بیرون آید که چند جوی بزرگ شود و حال آنکه سوراخ مذکور بغایت تنگ است گویند که این صورت از جمله
طلسمات تواند بود و الا شهر خود از کثرت آب ویران گشتی بئر سیاسک هم بحدود فارس باشد و پیوسته از انجا بخار گرم بیرون
می آید و حرارت عظیم موثر باشد بمثابه که اگر مرغی از بالای آن پرواز کند بسوزد و در چاه افتد و خلقی کثیر بر صدق این سخن گواهی داده
و برای العین مشاهده کرده اند بئر شرح در میان رباط عمرو ابن عدی باشد بحدود بیابان سور و بر سر آن چاه گنبدیست
و در قدیم الایام انجا عمارت عظیم بوده و اکنون خراب شده و جایگاه هولناک است و بعضی از حیوانات موذیه در انجا مقیم باشند

گویند که در قرآن فیروزه توان یافت والله اعلم بحقیقة الحال گفتار در ذکر بعضی از جزایر منقول از مقولة الباب بصایر بدان رحمک الله
تعالی که در میان بحار و بطایح جزایر ارضی بسیار است که باری سبحانه و تعالی بعضی از آنها را محل معیشت اصناف عباد خود ساخته
و بعضی را بجهة انواع فواید منافع پرداخته و ازین جزایر برخی بتصرف بنی آدم واقع شده که بر قری و قصبات و مزارع مشتمل است چند
جزیره مساکن طوایف جن است و در بعضی از جزایر حیوانی چند بر صورت انسان و غیر آن ساکن اند که اوصاف و اخلاق ایشان
مختلف افتاده و بعضی از آنها مقر وحوش و طیور باشد و برخی معادن جواهر و طلا و نقره و غیر ذلک بود و جزیره چند محتوی بر نباتات
و خرابهات و احوال چند عدد از آنها هیچکس را اطلاعی نیست و بعضی از جزایر مشهوره این است که در فقره کلک بیان می گردد جزیرة
الیاقوت جزیره عظیم است در میان بحر مظلم افتاده و در وی انواع یاقوت سرخ و زرد و کبود توان یافت و درین جزیره نوعی از جواهر است
که آنرا در بلاد مشرق از یاقوت بهتر دانند و بقیمت تمام خرند جزیرة الفضه و آن را نقره مضیه خوانند چنین گویند که اشراق آفتاب بر او بیشتر
زیاده بر مواضع دیگر باشد و ازین جهة او را الفضیه نسبت دهند و این جزیره در آخر بحر مظلم افتاده است و این بحث قصص بحث اول ...
جزیرة الفضه بقرب خط استوا است در اقصی مشرق و در کنار آب و بر او قطعهای نقره افتاده باشد از یک مثقال تا ده مثقال و نیم
مطلقا با سنگ آمیخته نیست جزیرة الزانج در دریای چین است چنین روایت کرده اند که طول آن هزار فرسخ است والعهدة علی الراوی
و پادشاه این جزیره را افراج گویند و از خراج آنجا هر سال ششصد من طلا داخل خزانه میشود و درین جزیره فارة المسک نیز باشد و ...
اژدهاها در وی بود که فیل و گاومیش را ابتلاع تواند کرد و در آنجا نیز طاوس توان یافت و درخت کافور هم در آنجا باشد و عجایب
و غرایب این جزیره از حیز تعداد بیرون است جزیرة الطبرباد در اقصی چین باشد و دور آن هزار فرسخ و در وی کوههای بلند بود و آبهای
روان و هوای خوش دارد و مردم آنجا متوطن نباشند اما بجهة تحصیل یاقوت زرد و سرخ و کبود بدان جزیره روند و بدست آرند جزیرة الواق
واق متصل است بجزیرة الزانج و از آنجا طلای بسیار حاصل شود چنانچه اطواق و سلاسل کلاب از طلا سازند و پادشاه این جزیره
زنی باشد چنانکه خازنان و ارکان دولت و مجموع نسوان اند و با رجال اختلاطی ندارند و آبنوس را درین جزیره بجای هیزم سوزند
جزیرة برطانیه در اقصی مغرب است و ابنیه بزرگ و عمارات غریبه دارد این جزیره منتهی شود بجزیرة سلا درین جزیره قومی باشند از بقایای قوم
عاد چنانچه طول قدم ایشان یک گز باشد و موی اعضای ایشان بغایت محکم شود و مردم بخورند جزیرة سلاهیه در دریا چند است

صندل و کافور

صندل و کافور و سنبل ازین جزیره آرند جزیرة القصر این جزیره نیز درین دریا بود و در آنجا قصری است که هر کس در آنجا رود بیهوش گردد
و سکان آنجا قومی باشند که بدن ایشان مشابه ابدان بنی آدم باشد و روی ایشان بروی سگ ماند والله اعلم جزیرة البرق درین جزیره
سه مواضع بود که تمامی شبها و سال در یکی برق جهد و در یکی باران بارد و در یکی باد وزد و سبب این حوادث معلوم نیست جزیرة الاشقر
سکان این جزیره را روی بر سینه باشد و اشقر الالوان اند و نارجیل و عود و شکر در آنجا بسیار بود جزیرة کاوس اهل این جزیره
مردمی اند که اکثر برهنه باشند و مال ایشان آهن و نارجیل بود جزیرة خاشاک سکان این جزیره در علم حرب کشتی در افکندن در میان
دریا مهارت وافر دارند و توانند که در آب مدتی سیاحت کنند و ضعف بدیشان راه نیابد جزیرة الحرب از جزایر دریای فارس است
و مغاص لؤلؤ در آنجا کنند جزیرة المرفد از جزایر قدیم است و زرع در آنجا نباشد و سکان آنجا قومی اند از شیاطین الانس که
متعرض اموال مردم شوند جزیرة خاوک از جزایر دریای زنگبار است و مردم کمتر بدانجا رسند و مردم این جزیره را هر سال از کوکبی
که سامت ایشان می شود آفتی عظیم میرسد و امتعه و اقمشه و بضاعات ایشان از شدت حوادث آن می سوزد و آنجماعت بدین
الوقت چیا شده و چون نزدیک آن رسد از آنجا رحلت می کنند و چون کوکب از آن محل بگذرد بوطن خود معاودت نمایند
جزیرة قسناسلا از جمله جزایر زنج است و ساکنان آنجا قامت یک گز بیش نباشند و یک چشم اعمی و بعضی مفلوج اند چنین گویند
که صنفی از طیور درین جزیره باشند که هر سال بدین جماعت محاربه کنند و بمنقار چشمهای ایشان را کور سازند جزیرة سکسار
از جزایر دریای زنگ کی این جزیره است و شتر مرغ دارد که از روی کان هر که درین جزیره رسد غلامی او حکم ... جزیرة السمار
از جزایر بحر مغرب است و در آنجا مناره ایست بارتفاع صد گز از سنگ خالص و صعود بر آن میسر نشود و هیچ راه و درجات آن پدید نیست
و در بالای وی صورت شخصی بطلسم ساخته اند که دست خود بجانب بحر مغرب دراز کرده است و گویا بجزیری اشارت میکند جزیرة الطیور از جمله
جزایر بحر روم است و از اصناف طیور در آنجا صد و سی صنف یافته اند جزیرة الکنیسه در بحر مغرب باشد و قبه در آن کنیسه بود از
سنگ تراشیده و مقابل او مسجدی ساخته اند و در سر قبه کنیسه صورت غرابی طلسم کرده اند که هر کس از زایران بتفرج در
آن مسجد و کنیسه آید آن صورت سر در آورد و آواز دهد که فلانی بمهمانی آمده است پس در آن کنیسه گشاده شود و طعامی بقدر کفایت
او از آنجا بیرون آید و باز در بسته شود و پیوسته حال بر این منوال باشد جزیرة خالط از جزایر دریای روم است و درین جزیره غم

از گوسفند جزی نباشد آن گوسفندان بغایت بزرگ باشند و تجار را چون سفاین بدانجا رسد توقف کنند و ... هرچند گوسفند آنجا
اقتراف کنند جزیرة فاتریه در بحر چین باشد و در آنجا جانوریست که او را ... خوانند و ... باشد بقرب یک گز و چون
شاخ را بر زند بر مواضع قطع صورتی از صور حیوانات پدید آید و بعد از آن باطل گردد جزیرة برطابیل جزیره بزرگ است و در وی عمارات
نباشد آواز مزامیر از آنجا شنوند و جنیان در آن محل ساکن اند جزیرة مهراج بمیان این جزیره غدیری عظیم باشد و هرچه از طلا و جواهر که
بدست پادشاه این موضع افتد درین غدیر اندازد و گوید که این خزینه من است و گویند پادشاه این جزیره را اسبان باشند که موی
گردن ایشان بر زمین کشد و در میان این جزیره کوهی باشد که بر قله وی آتش فروزان بود و ارتفاع آن شعله دو نیزه بالا باشد جزیرة کله
و این جزیره بر خط استوا است در حدود مشرق از میان این دو جزیره گذرد و در وی معدن قلعی بسیار بود و ماران باشند که هر یک گاو و میشی
ابتلاع کنند جزیرة الکیاکوس عمارات دارد اما سکان آنجا برهنه باشند و هرگز جامه نپوشند و اگر مسافری بدست ایشان افتد
بکشند و قیمت بگوشت بشاشند جزیرة الرایح الکافوری درین جزیره کافور باشد و کافور ریاحی منسوب بدانست و آدمی کمتر بآنجا تواند
رفت و حد و قرار آن در آن موضع باشد جزیرة الهنا در نهایت هندوستان است و در وی درخت عود بسیار باشد و عود قماری از این
جزیره آرند جزیرة الروم در بحر اخضر باشد و در آنجا نوعی از درخت بقم که بیخ آن تریاق زهر افعی و سایر سموم بود و درین جزیره گاو وحشی
باشد که دنبال ندارد و جنس آدمی باشد که قامت ایشان چهار شبر باشد و مجموع برهنه گردند و هرگز لباس نپوشند و سخن ایشان فهم نتوان
کرد و موی سر ایشان کوتاه بود و پیش از وقت بر بالای درختان بسر برند و طایفه از غلامان نیز درین جزیره مقیم اند که چون در آب سیاحت
کنند ورق را در بایند جزیرة النعام هم از جزایر بحر اخضر است و در آنجا کژدمان عظیم باشند صاحب عجایب نامه گوید که از شخصی شنیدم
که گفت که آن کژدمان را چشم باشد که بزرگی چشم اشتر بود جزیرة سراندیب جزیره معظم است و مساحت او هشتاد فرسخ در هشتاد فرسخ
و در وی کوهی است که هبوط آدم علیه السلام بر آن واقع شده و مردم که در کشتی باشند آن کوه را از چند روزه راه ببینند و بر این کوه اثر
قدم آنحضرت است و درین کوه یاقوت سرخ و زرد و کبود توان یافت و در بعضی از انهار او الماس باشد و در جویهای کوه جگر بلور
بود و حیوان المسک نیز در آنجا موجود است در آن موضع پادشاه قوی حال است و جنود وی از عراق شراب کشتی آرند و دیگر عجایب
و غرایب در آنجا باشد که شرح آن موجب اطناب است جزیرة قمیر در آنجا جماعتی باشند که آدمی کشند و معاش ایشان بدان کنند

و زیاده ازین افعال

و زیاده ازین از افعال و ساکنان آن جزیره خبری وارد نشده جزیرة رامی در وی درخت فلفل بسیار باشد چنین حکایت کنند که بر سر خوشه
فلفل برگ بزرگ باشد که چون باران بارد آن برگ خوشه را بپوشاند تا بر وی نبارد و چون باز ایستد برگ از روی خوشه برخیزد
و پیوسته چنین بود جزیرة زنگبار در دریای زنج است و در وی عجایب بسیار بود و از جمله آنکه در آنجا طایفه از زنگیان باشند سفید پوست
چنانکه اصلا نقطه سیاهی در بدن ایشان نتوان یافت و از آن غریب تر که شعر ذوایب و حواجب و اشفار ایشان نیز سفید بود جزیرة وال
در دریای فارس است و گاه گاه چون این دریا مد کند ماهی عظیم بخشکی بماند و امثال مردم آن نواحی بسبب عیش گذرانند چه آن ماهی
بگیرند و بجوشانند و روغن آنرا اخذ کنند و تمامی امثال مردم آن دیار را کفاف بود مصارف و اکابر را جهة سوختن و ... اشتعال
جهة خوردن و آن روغن را در ظرف چوبین کنند والا در هر جا که باشد ترشح کند و مجموع ضایع شود جزیرة قبرس جزیره معروف است
و کشتی از فرضه شام بدو روز بقبرس رود و از قبرس بسه روز بروم رود و کتان و صوف قبرسی از آنجا باطراف برند جزیرة الحیات در بحر
خزر است و عرصه آن پر مار باشد اما ماران ضرر بمردم نرسانند جزیرة الجن این جزیره نیز در دریای خزر است از آنجا اصوات غریب
و عجیب استماع می کنند و هیچکس را نمی بینند و بدین جهة آنرا منسوب بجن میدارند و گویند که سلیمان پیغمبر علی نبینا ... بعضی مرده
شیاطین را درین جزیره قید فرموده است جزیرة دوبا در دریای فارس است و سکان آنجا قومی باشند بر ملت ابراهیم خلیل صلوات الله
علیه جزیرة الانجیل از جزایر بحر روم است و در وی معادن نقره باشد بسیار و از آنجهة آنرا ... نسبت کرده اند و منافع بسیار
ازین جزیره حاصل آید جزیرة الفردوس از جمله دریای افرنقیه است و دور آن شصت و سه فرسخ و در آنجا حیوانی هست که اعضای
مشابه بنی آدم است الا سر و گوش وی جزیرة صقلیه از جزایر دریای شام است و دور او نود فرسخ باشد و سکان آنجا مردم ذمیمة الاخلاق
کریهة الاخلاق باشند جزیرة سردانیه از جزایر دریای روم است و دور او صد فرسخ باشد ساکنان آنجا در علوم غریبه مهارت تمام دارند
ایشان را در وضع طلسمات شأن عالی بود جزیرة اقریطش چنین گویند که جزیره بزرگ است از دریای شام و دور او سیصد فرسخ باشد
اهل تجارت را از آنجا منافع بسیار بدست آید جزیرة بوسکا از جزایر دریای طبرستان است و تمامی این جزیره سنگ خاره است
جزیرة بیشرسیلی این نیز در دریای طبرستان باشد و مساحت عرصه آن چهار فرسخ در چهار فرسخ باشد و اکثر آن مرغزار بود و نفط سفید
از آنجا خیزد جزیرة باکو درین جزیره آب روشن نباشد و تمامی آبش سیاه و بدطعم بود و هر سال از آن آب آتش بر آید و در هوا

متصاعد شود و سبب آن بر عقلا مخفی است جزیره وجیله در برابر بندر اکان واقع شده است و بغایت کوچک پوشیده نماند که آنچه مذکور شد جزایر صغار و کبار بسیار باشد خوفاً للتطویل بر همین مقدار اختصار افتاد و ذکر فواید جبال و کوهسار بر سبیل تفصیل و اجمال بباید دانست

که در وجود جبال و قلال فواید بسیار و منافع بی‌شمار است و قوای بشری از احاطه مجموع آنها قاصر و از جمله فایده‌ای این است که آب بحار را از احاطه بسط زمین مانع آمده است که اگر روی زمین املس مستوی بودی آب دریا بدان محیط گشتی و کار خلایق بهلاک انجامیدی

و مصالح الهی که در معادن و ظهور نباتات و دیعت است ضایع شدی دیگر آنکه حیات حیوانات و نباتات بواسطه آبهای لطیف تواند بود و عذوبت و لطافت میاه بسبب جبال باشد و این معنی ظاهر است دیگر آنکه اگر روی زمین املس بودی بنی آدم ذخیره بایستی

کردن زیرا که چون هوا گرم شدی زمین آبها را بخوردی و معلوم است که چون آب شیرین چند روز در موضعی دیگر بماند متین شود و طعم متغیر گردد و پس چون جبال مانع ریاحت از راندن سحب اطراف بعید انجا متقاطر می‌شود و بسبب آنکه کهوف و مغارات در جبال

بسیار است امطار و ثلوج در آنجا جمع می‌شود و بتدریج از منافذ آن بیرون می‌آید و از اتصال انهار کوچک و بزرگ حادث می‌گردد و در

قری و بلاد و قصبات جریان می‌یابد و بنی آدم علی مر الدهور و الاوقات از آن منتفع می‌شوند و آنچه زیاده می‌آید به بحار می‌پیوندد

و مردم بدینجهت از ذخیره کردن آب بی‌نیاز می‌گردند فایده دیگر آنست که چون بعضی از میاه مذکور بتحلیل باد و لطیف گردد و بخار شود

و باز طلب خروج کند و چون راه بیرون آمدن نیابد اجزای آن بخار متکاثف گردد و زمان بعید العهد بر آن حال بماند هرچند مدت در نفس

او ممتد شود صفا و خلط او زیاده گردد و از آن زیبق منعقد گردد و بواسطه اختلاط و امتزاج آن با اجزای تراب متنوع و طبخ و نضج هوا از

اجناس جواهر مختلفة الطبایع و الالوان حادث گردد که معدنیات خوانند و شرح آن فصل علیحده اقتضا کند و درین مقام اختصار

اولی و انسب می‌نماید فی الجمله فواید جبال اکثر من ان یحصی است لاجرم حال این باب حاکرده بذکر بعضی از جبال مشهوره اقدام نموده

می‌آید اما جبال عظیمه را که در ربع مسکون واقع است پنج گفته‌اند بدین ترتیب که مذکور می‌گردد جبل اللکام بدایت آن از میان

کوه مدینه است و تا شام ممتد شود و بحد حمص رسد و از آنجا با نطاکیه و ملطیه و شمیساط کشیده و بدریای طبرستان گذرد و در

دیالمه و گیلان و قزوین و ری و جرجان و دامغان و طوس و نشابور عبور کند و تا حدود غور و غرجستان و بلخ بکشد و بجزیره‌ای نزدیک

بنزد آید و از آنجا بمحیط منتهی شود و چنین گفته‌اند که کوه قاف عبارت از این کوه است و در عرض ربع مسکون کشیده است جبل شیراز

از حد چین کشیده بود و بر طایف و صنعا و بلاد شام بگذرد و بشرقی دریای شام منتهی گردد جبل زیتون و آنرا کوه سراندیب نیز گفته‌اند

و اثر قدم آدم علی نبینا و علیه السلام بر این کوه است و مرة بعد اخری مذکور شد و یک رکن از ارکان او البرز کوه باشد جبل دماوند جانب

آن از حد و طبرستان است و ارتفاع او مقدار چهار فرسخ باشد و بر قله او مقدار زمین است بساحت و اکثر اوقات ابر و دودی بر آنجا

بود که شب از آنجا آتشی چون نور آفتاب بلند شود و بر روشنائی آن مسافت بعیده توان دید و در روز دودی از آن متصاعد گردد

و در عوام مشهور است که ضحاک جنی را در آن کوه محبوس گردانیده‌اند و العهدة علی الراوی جبل طور سینا و آنرا کوه کنعان و مصر نیز گویند

و از آنجا تا مصر هفت روزه راه باشد و میان شام و وادی القری افتاده است و مکالمه حضرت عزت جلت کلمته با موسی علی نبینا

و علیه السلام بر این کوه بوده است و اما جبال غیر عظیمه بسیار است و از آنجمله بعضی را که شهرتی دارد ذکر کرده می‌شود جبل ابو قبیس

بقرب مکه معظمه است شرفها الله تعالی و مشهور است که چون در آن کوه کله بریان خورند بقیة العمر از علت صداع ایمن شوند جبل ثور

کوه دیگر است نزدیک مکه معظمه و در آنجا غاری است که حضرت مقدس نبوی را صلی الله علیه و آله از آنجا بمدینه واقع شده است جبل حرا

کوهی است میان شمال و مغرب که پیش از زمان بعثت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در آنجا عبادت میفرموده‌اند و وحی

نیز بر آنحضرت بر آن موضع متبرک نازل شده است جبل جودی بجزیره ابن عمر است و سفینه نوح علیه السلام بر آنجا قرار یافته

و محل تعبد آنحضرت در آنجا است و بجهة اجابت دعا خلایق بدانجا توجه نمایند و بمقصود واصل شوند جبل الوند در همدان بود

در آنجا چشمه باشد که آب او نافع امراض و اسقام بود جبل اسروشنه با راضی شاش از حدود ترکستان است و معادن نفط و فیروزه

و حدید و صفر و طلا در آنجا بسیار بود و در آن موضع سنگی نیز باشد که چون در آتش افکنند سفید شود و اثواب را که بدان قصاری کنند بغایت

پاک و لطیف گردد جبل ربوه بنزدیک دمشق است و در کتاب مجید ذکر آمده است و آویناهما الی ربوة ذات قرار و معین

و بر فرود این کوه مسجدیست مشتمل بر کهفی و زعم بعضی از اصحاب نصاری آنست که ولادت مسیح علیه السلام درین کوه واقع شده است

جبل جوشن بقرب حلب واقع است و در آنجا معادن نحاس بسیار بود جبل سبلان نزدیک مکه مکرمه است و میان آن و مدینه

هفت مرحله باشد و اعتقاد بعضی از شیعه چنان است که امام المنتظر المهدی صلوات الله علیه در آن کوه قرار دارد و از آنجا بیرون

خواهد آمد جبل سبلان کوه عالیست بقرب اردبیل مشتمل بر اشجار بسیار چنانکه قصد خوردن اثمار آن کند هلاک شود چشمهای

آب گرم نیز در وی هست که اصحاب امراض را نافع بود جبل الصور کوهی است محاذی بلاد کرمان و چون قدری از سنگ آن بشکنند

و در ظرف پر آب افکنند البته بر صورت انسان بر ظرف قرار گیرد جبل الصقالبه بر شمال بلاد صقالبه است و ارتفاع آن سه روزه

راه باشد درخت فندق در آنجا بسیار بود و در زمستان و تابستان برف از قله او مفارقت نکند و معادن زر در آنجا موجود است

جبل طاهره کوهیست بزمین مصر و در آنجا کنیسه‌ایست که نصاری آن را متبرک دانند جبل فرغانه و این کوه گیاهی روید که بر صورت

رجال و نسا که آثار روح الصنم گویند و در قوت باه اثری تمام دارد جبل قطران و این کوه عقاقیر و ادویه فراوان باشد و نزدیک

هندوستان افتاده است جبل لبنان کوهی معظم است مشتمل بر انواع فواکه و اثمار و مقام اقطاب و اوتاد و ابدال و اولیاست و هیچ

وقت از آن جماعت خالی نباشد بعضی گویند که این کوه کوه لکام کی است و باعتبار آنکه بر مواضع کثیره می‌کشد و اسامی آن مختلف

می‌شود والله اعلم جبل مغناطیس متصل است ببحر قلزم و در آنجا مغناطیس بسیار بود و در اکثر بحار مغناطیس باشد و از آنجهت است که

بر مراکب در سفاین مسمار حدید استعمال نکنند جبل نوبهار بزمین فارس است و در آنجا غاریست که آب از سقف آن بچکد و طلسمی است

که اگر یک کس در آن شود بقدر احتیاج او آب فرود آید و اگر فی المثل هزار کس باشند بقدر کفاف ایشان متقاطر گردد و مثل این

حکایات در ذکر عجایب عالم سبق ذکر یافت جبل واسط ممتد شود تا بلاد اندلس و آنجا روی پدید آید در موضع معین و در میان

تری آهنین باشد و چون قصد کنند که آنرا بگیرند غایب گردد و چون دست از قرب باز دارند باز ظاهر شود و هیچکس را بر حقیقت این حال

اطلاعی نباشد جبل برطاییل در میان دریای هند است و همیشه از آنجا آواز دف و زنج شنوند و فاعل آن پدید نبود جبل سرندیب

کوهی است در دریای هند و در آنجا چشمه آب باشد که بزعم هندوان هر کس از آب آن چشمه بخورد عمر او دراز شود و در حوالی آن چشمه حیوانات

باشند بر صورت کلب کسی که چون قصد آنجا کند مانع شوند بلکه آدمی را هلاک کنند جبل هجارث و هوارث دو کوهست بدریای ارمنیه

و در آن دو موضع مقابر ملوک عجم باشد و قبا و الا کبر بلیناس حکیم را امر نمود تا طلسمی بساخت که هیچکس بر آن نتواند رفت و او بحیله

فرموده عمل نموده جبل اشکران کوهی است بحدود اصفهان و افاعی و حیات فراوان در آنجا بود و هر روز از قله آن بخاری متصاعد

می‌افتد که صعود می‌کند جبل بیستون میان همدان و بغداد است و مشهور گویند که صورت شیرین بعمل فرهاد در آن کوه ظاهر است

و یک طرف آن چنان املس واقع شده که مطلقا از آنجا انصاعد دست ندهد جبل تب کوهیست که چون آتش بر آن افروزند

آب بیرون آید و آتش را بمیراند و در وقتی پادشاهی جهة امتحان از دیار خود بدان کوه رفت و فرمود تا نفط و کوگرد و هیزم بسیار

بر قله آن کوه جمع آورده آتش بر آن زدند و چون آتش افروخته شد فی الحال آب از زیر آتش پدید آمد و مجموع را بمیرانید جبل الحدید بدیار

هندوستان باشد و از آنجا آهن سرخ حاصل شود و چون زخمی از آن بر کسی رسد البته از موضع جراحت خون بر نیاید اما پنداری

که آنرا داغ کرده‌اند جبل الانهار در اقصی بلاد مغرب است و از این کوه سه هزار جوی عظیم بیرون می‌آید و قریب هزار قنطره باشد که بر این

جوی‌ها ساخته‌اند و یاقوت سرخ و زرد و کبود از این کوه حاصل شود جبل الفرج ببلاد ارمنیه است و بغایت مرتفع و وسیع و در آنجا

قری و قصبات و مزارع بسیار بود و مردم آنجا مختلف الالوان و متباین الطبایع باشند غم و اندوه پیرامون ایشان نگردد از

جهة آنرا الفرج نسبت کرده‌اند جبل الروضه کوهی است مبارک و بقرب مصر واقع و در اخبار آمده که درین کوه روضه‌ایست از ریاض

بهشت و در زمان خلافت عمر معون اهل کتاب آن کوه را بمبلغ یکهزار و هشتاد دینار خریداری کردند عمر علیه اللعنه به بیع کوه راضی شده

گفت که روضه بهشت بدست مسلمان آولی است اول کسی که از اهل اسلام بر آن کوه مدفون شد عامر معافری بود و مزار شریفی

آنجا است و درین کوه گوسفندان وحشی بسیار باشند و هیچکس متعرض ایشان نشود جبل قلال در روزگار قدیم کسی در آنجا نبود

و چون علم اسلام ارتفاع گرفت مسلمانان شیوع یافت طایفه از مؤمنان بدانجا رفته ساکن شدند و جمعی از فرنگ نیز بجوار ایشان

مواطن اختیار کرده عمارتها ساخته‌اند و پیوسته میان دو فریق مقاتله و محاربه باشد جبل اطلس در حدود مغرب است و بغایت عظیم

و گویند که قریب آن کوه دیگر هست یکی را اطلس کبیر و دیگری را اطلس صغیر گویند جبل فیق و این آن کوه است که در سنه عزیز کوت

و طول و عرض تمام دارد تا ناحیه شام ممتد شود و از آنجا نیز میکشد تا به بحر قلزم درین کوه در حدود دیاب الابواب موضعی است که آنرا

خوانند و در آنجا دیده بانان از اهل اسلام نشسته و بوقت توجه کفار آتش فروزند تا مسلمانان آماده حرب قتال شده خود را از

ایشان نگاه دارند جبل تنوخ این کوه بکوه فیق متصل باشد و بحدود ملطیه و قیقلا شاخ دیگر از جبال روم بوی پیوندد و بنواحی

شام منتهی شود جبل ابراهیم از حدود شام ابتدا و آغاز کند و تا ساحل قلزم ممتد گردد جبل قیقعان بر جانب مغرب مکه باشد

و گویند که کوه مروه متصل باین کوه باشد جبل مهر کوهی است از هنا و بنزد لقه آن را بتوان دید و نزد یکی راه خراسان

واقع شده جبل احد کوه معروفست بر جبال مدینه مکرمه علی ساکنها الصلوة و السلام از آنجا تا مدینه اندک مسافتی است

جبل باخا نزدیک پایان فید است و بقبیله طی مخصوص باشد جبل تهامه چنین گویند که این عبارت از چند کوهی است کوچک
پیوسته بکر متصل شرقی آن بناحیه نجران منتهی شود و غربی آن بجانب قلزم و شمال و یجد و دو مکه و جنوبش بجده و صنعا جبل مقطم
کوهی عظیم است بر جانب شرقی نیل مصر بر حد و فسطاط واقع و تا ولایت نوبه ممتد شود جبل الواحات چنین گویند که آن عبارت
از چند کوه است در حد و مغربی و جنوبی ولایت مصر و در میان آن عمارتها و شهرها بوده و اکنون خرابهاست بجای آن و خلق کمتر بانجا
رسند و در آنجا میوه بسیار باشد و ضایع گردد و همچنین چارپایان وحشی فراوان باشند از صعید مصر تا آنجا سه روزه راه است
جبل کرکس میان ری و اصفهان باشد و کرد اگرد آن پایان است و هیچگونه اتصال ندارد و مسافت دور دامن این کوه دو فرسخ
و چون از ری باصفهان روند بر دست چپ باشد و سیاه کوه بر دست راست و میان ایشان دو فرسخ بوده و آن را کرکس کوه نیز خوانند
و ماوای دزدان و قطاع الطریق بوده و رخوت و اقمشه که بدست ایشان افتد در آنجا پنهان کنند جبل الاسود که آن را سیاه کوه گویند
متصل باشد بکوهها ی قهستان و آن کوه عظیم و هایل است و در اطراف و نواحی او نیز دزدان باشند جبل کوچ بلوچ آن را جبال
القفص نیز گویند و هر چند اصل وی یک کوه است اما هفت شاخ از آن جدا شود و از طوایف کوچ بلوچ خلق کثیر در شکاف و مغارات
و دره های وی ساکن باشند و پیوسته میان ایشان حرب و قتال بوده و از جاهای ایشان است که باصل از اعراب حجاز بوده اند
جبل قارن کوهی بزرگست میان طبرستان و ری و دماوند و این کوه متصل است جبل برزنور که آن را عقبه توران نیز گویند کوهی
عظیم است و دراز از حدود غور در آید و بر جانب شمال هرات بگذرد و بر جنوب سرخس ممتد شود و از آنجا بناحیت بسطام و دامغان
کشد و در آنجا و بکوه قارن متصل شود جبل غور از حدود غرجستان بیرون آید و بر بخیر بلاد و خان بگذرد و بر پشت بلاد
بیرون رود جبل خرخیز از نواحی این دیار بکشد تا حدود چین و در آنجا معادن جواهر بسیار باشد جبل ختلان از حدود چین کشیده
ختلان بگذرد و بحدود فرغانه منتهی شود جبل اسروشنه کوهی بزرگ است و تا حدود بخارا ممتد شود و پایان اسروشنه
این کوه واقع شده و در وی معادن بسیار باشد خاصه بحدود اسروشنه زر و نقره و آهن و مس و سرب و سیماب و قیر و نفط و
ذلک از این معادن بدست آید و نوعی فیروزه که آن را در خراسان خجندی گویند و درین کوه توان یافت و نوشادر نیز درین کوه
حاصل شود و طریق انعقاد نوشادر چنان که بهر موضعی از آن بخاری ظاهر بنگر دود و در شب اشتعال می یابد و بروز مانند دود

چون این ناشد و محافظت بر آن موضع بجمله خانه می سازند و جمله راهها و منافذ آن مسدود می کنند و آن بخار که از آن موضع
بر می خیزد متفرق نشود و این بخار بتدریج بر سقف خانه می نشیند و نوشادر از آن منعقد می شود پس راهی در آنخانه باز می کنند و چون
از غایت حرارت در آنخانه نمی توان رفت یک کس قبای نمدآب زده ساخته و پوشیده و در آنخانه میرود و بتعجیل تمام آنچه میتواند قلع
کرده بیرون می آورد و اگر زیاده توقف می کند میسوزد و بمرور زمان چون این بخارات از آن موضع کمتر گردد در جای دیگر این عمل کنند
و پیوسته جمعی بدین مهم مشغول باشند و درین کوه نیز سنگی باشد که آن را چون انگشت در آتش نهند سوختن گیرد و ورزگران آنولایت
بدان عمل نمایند چنین گویند که چون این سنگ بسوزد خاکستر آن منعقد گردد و چون جامه از آن بشویند صاف و سفید شود جبل سیراف
سیراف شهریست از شهرهای فارس بر کنار دریا نزدیک آن شهر کوهی است بغایت عظیم صاحب جهان نامه غای گوید که چنان شنیدم
که در بعضی از دره های این کوه سنگها می باشد بر صورت قطاع و چون آن سنگها را می شکنند در اندرون وی جوهری می باشد که آن
یاقوت می گردد و بیان این سخن آنست که آنچه از این جوهر بطاهر سنگ نزدیک است مثل پوستی است بر این جوهر پوشیده و چون
پوست از وی جدا سازند این جوهر شکرگون نماید و چون نوبت دیگر پوست از او باز کشند جوهر مثل بلور صاف و روشن بنظر آید
و چون روزگار دراز بر وی بگذرد ارغوانی رنگ شود و بعد از آن لون لعل گیرد و آنگاه بکمال رسیده مثل یاقوت رمانی شود و گویند
که این سنگ در اول کوچک شده و بتدریج در آنجا بزرگ شود تا پایه دارد این معنی از عجایب قدرت الهی است جبل خشناباد
از حدود کرمانست و در آنجا معدن و مانند باشد و بعد از و مانه فرنگ و در تمامی معموره بلطافت و مانه خشناباد نیست جبل کوجان
کوهی معروفست بحدود کرمان و در آنجا درختان انار و نارنج و لیمو باشد و عمارت بسیار دارد و مردم آنجا در پیاده رفتن و دوی
کردن ید طولی دارند و بدین دو صفت مشهورند جبل ابوحاتم که آن را کهستان نیز گویند و بر شرقی آن پایان کرمانست و بر غربی
سوجان و هرمز و این کوه را بسیار خیر و منفعت است جبل بامک و آن را کهستان خرمیان گویند که بابک خرم دین در آنجا
بوده و در قری و قصبات ایشان مسجدها است و مردم آن ناحیه نماز نگذارند و قرآن نخوانند اما در نهانی باباحت و قوانین
الحاد مشغولی میکنند جبل برنک قریب بهرات است بجانب بلخ کوه طولانی بزرگست و سنگ آسیاها را از آنجا آرند و در قدیم
آتشکده بوده است و اکنون از و اثری نیست جبل سماق نزدیک بلاد شام است و قریب چهار فرسنگ طول آن باشد

جبل فیروزکوه مشهور است و احتیاج بتعریف ندارد جبل کردکوه بحدود قهستان است و ملاحده در بالای آنجا قلعه حصین بوده و اکنون
جبل ایلک بحدود وخش و بلاد ترک باشد و رود وخش آب از میان این کوه بیرون آید و بر آن قنطره عجب ساخته اند جبل بدخشان کوه
بزرگ و معروف و در آنجا معادن لعل و طلا و نقره و لاجورد باشد جبل جغد از نواحی جیحون و خوارزم بوده و آب جیحون در آنجا فرو
بند و آن کوه بزرگیست و تا نواحی بلاد چین کشیده جبل باب الابواب کوهی بزرگست بر کنار دریای خزر و در آنجا بزمان سابق حصارها
گو سنگ ساخته بوده اند و در هر یک طایفه ساکن گشته و بمحافظت طریق اشتغال می نمودند و اکنون خراب است جبل بعلبک
کوهی است که این شهر را بنیاد بر آن نهاده اند و عمارات آن جمله از سنگ است و بر ستونها رخام بلند وضع کرده اند و هیچ بنا
در دیار شام از آن غریبتر نباشد و چنین گویند که از اعمال سلیمان پیغمبر است را قم حروف گوید که آنچه ارباب مسالک و ممالک در مصنفات
خود آورده اند که فلان کوه را ابتدا از آنجاست و با نقلان موضع ممتد می شود چه معنی دارد زیرا که در هیچ خبری وارد نشده که تخت
آفرینش جبال و بدایت آن در آنجا و تکوین محلی مخصوص بوده و بتدریج با تمام رسیده و چون فضلای سابق در کتب خویش
بر نهج مذکور بدایت و نهایت کوهها را ایراد کرده بودند قلم مشکین رقم نیز متتبع ایشان نمود حسب تقریر نمود والسلام علی من اتبع الهدی
ذکر بعضی از براری و قفار که در ایست برکالی خالق بنوع حیات هر چند وصف آن از حد بیان متجاوز گرده اما بعضی از آن که در میان بلاد و امصار
افتاده است و احیانا مردم از آنجا عبور می کنند مذکور میشود پایان مغرب پایان بزرگ است طول آن هشتصد فرسخ و بیابان نشینان
در آنجا متوطن باشند و روزگار بدشواری گذرانند پایان مصر این نیز پایان عظیم است و در زمین آن ریگ و در بعضی از مواضع
مردم باشند و درختان میوه نیز در برخی اطراف و نواحی آن توان یافت پایان حجاز که آن را بادیه العرب خوانند شرحی زیاده احتیاج
ندارد و در عرصه آن ریگ و سنگ بیشتر باشد پایان فلسطین آن را تیه بنی اسرائیل خوانند و مساحت آن چهل فرسخ باشد و زمین آن
مشتمل بر ریگ است پایان حفار بدین پایان پیوسته و تا حدود دریای قلزم کشیده و در آنجا ماران باشند بقدر یکشبر از روی زمین
جستن کنند و خود را بر بار شتر زنند و سلوک از آنجا تعسری دارد و بدین سبب مردم بدانجا کمتر رسند پایان یامه پایان
قابل است میان بحرین و عمان واقع و بواسطه آب مردم بر آن راه نتوان رفت پایان زره براه وی از سیستان بکرمان روند و بسیار
پر خطر است همیشه قطاع الطریق و رانده انکار خود مشغول باشند پایان بکنوا از روزن و قهستان از این پایان بکرمان روند

پایان کوبیر و این اسم مشتبه است و کیفیت آن معلوم نیست آثار زمینی سوخته دارد و چون اندک باران بر آن بارد از آنجا شوان گذشت
که قوایم ستوران بگل فرو رود و طول این پایان پنج فرسخ و عرضش سه فرسخ باشد و ریگ آن برنگ شوره بود پایان مفضو چون
از قهستان بکرمان روند بر دست راست است بمسافت پانزده فرسخ زمینی بیدا آید مربع هشت فرسخ در هشت فرسخ مجموع قصبات و قری
آن سنگ گشته و هر حیوانی و بنایی که در آنجا بوده سنگ گشته است تا بحدی که گهواره در آنجا یافته سنگین و در آن کودکی از سنگ پیشه
در کنار این پایان جنسی گژدم باشد بغایت سیاه و شب در هوا طیران می کنند و زخم او بهر موضعی از آدمی رسد مهلک شده علاج
نپذیرد پایان خوارزم که آن را مفازه نیز خوانند میان خراسان و خوارزم است عرض این پایان صد فرسخ پایان خشاف چون از قم
بشام روند بدست چپ باشد پایان حضرموت پایان کوچک است و زمین آن پر ریگ باشد و آن را می عاج و احقاف گویند
پایان ربیعه میان دجله و فرات است و در آن پایان قبایل ربیعه و مضری بوده اند پایان قلزم در ساحل دریاست و در آن عمارت
نباشد و تا حدود بربرستان کشد پایان دسکره در حدود عراق میان دسکره و حلوان افتاده است و آن کوچک و پر خطر باشد
پایان خزبه پایان عظیم است و طول آن پانصد فرسخ و عرضش زیاده از چهار فرسخ باشد پایان بگرانا بحدود سیستان است و تا بنا
اکنون کشد پایان آمویه بر شرقی سیستان است طولانی افتاده و قطاع الطریق در آنجا بسیار باشند پایان قرشی در حدود بلخ افتاده
و بخوارزم کشد و زمین آن جمله ریگ باشد پایان ختلان از ختلان بسیار گند و تا فرغانه بکشد و در مواضع آن از اتراک صحرانشین
اقامت دارند پایان ری پایان بزرگست و پیرامون سر من رای در آمده است بر غربی این پایان آبادانی و درخت و آب روان
فراوان باشد پایان ری از حدود واسط ممتد شود تا باعمال کوهستان اکراد و اعراب صحرانشین در بعضی آن مقیم باشند و جای
عمارت در آن نباشد پایان بنی عماره از حصین بنی عماره آغاز کند و ممتد شود تا بطارم و از آنجا تا مفازه خراسان صد و پنج فرسخ
باشد پایان بغا از آنجا تا رود واقل یکماهه راه باشد در بعضی از آن مواضع عمارتها باشد اما مردم در آنجا کمتر رسند پایان بلخ
پایان بزرگ است نخلستان و مزارع دارد پایان سرد پایان عظیم است و قبایل و اقوام در آن پایان باشند پایان ترکس
بحدی آن بطرف کرمان و یک حد دیگر بطرف خراسان و بعضی باصفهان و بعضی بقم و کاشان منتهی شود و درین پایان قاطع
طریق بسیار باشد و موضعی خطرناک است پایان کرکس کوه پایانه است بحدود کرمان و قم و در آن پایان کرکس بسیار باشند

در کوهی که بحوالی این بیابانست آشیانه کرکسان واقع شده و در آنجا دزدان و راهزنان از حد عدد بیرون اقامت دارند و میانه این کوه مشابه سرای وسیع است و در وی چشمه آب باشد که آن را آب بند گویند و مغارات و کهوف درین کوه بسیار بوده و موضعی خطرناک است
بیابان سوه بیابان بزرگ است طول این هفت مرحله باشد و سوه نام آب شوریست که در میان این بیابان واقع شده و چون ارتش را از کرمان و عراق روند زحمت بسیار باید کشید بیابان و وراف از حد و حمص است و طول آن پنج مرحله باشد و عمارت ندارد بیابان غز یک طرف آن بخوارزم پیوسته باشد و بیابان طویل و عریض است در میان شمال و مغرب کشیده شود و اکثر ترکمانان غز در آن بیابان باشند بیابان دکسمل طول آن تا حد دو بیست و فرسخ شش مرحله است و در هر موضعی از آن رباطی و اندک عمارتی باشد بیابان حلس بحد سند باشد و طول آن بیست فرسخ و بیابانیست بی آب و راه سخت و دشوار بیابان الکون بحدود طبرستان است و ابتدای این از نواحی الکون باشد و ممتد شود تا بحدود خزر و از آنجا بباب الابواب سد و منتهی کردد بیابان الکزبان از زمین الکز ممتد شود و بحدود شروان کشد و از آنجا بموقان رسد و ببلاد غنیه منتهی شود بیابان و سنج در حدود شام بقرب نابلس و سنجه باشد بیابان عظیم است و آبهای روان و درختی فراوان دارد و بلطافت هوا و بعد و بیشه معروفست و مردم از اطراف بدانجا آیند و زراعت کنند بیابان لوط در حین تحریر صحاری و قفار از زبان دربار کوهر نثار مقرب حضرت السلطانی اسعد الله البشایر سمیع این حقیر چنداد رسیده که اکر کسی مسافت بیابان لوط رونده کان از زیادی سرعت سیر استعاره نماید کمتر از چهار روز مطوی نشود و اکنون آثار عمارات و دکاکین و آلات در آنجا موجود است و طریق آمد و شد خلایق در میان آن آثار واقع شده و همچنین فرمودند که چنین استماع افتاده که در آنجا دو آب اراب و ثعالب و امثال ذلک جا شده و بعضی از آنها در یک شب قطع آن بیابان میکنند و تا کنار دو سیف می آیند و سید میرابند و بازمی کردند و چنان سریع السیر ند که در یک شب قطع مسافت یکشبانه روزی نمایند بیابان مور در عقب بلاد قسطنطنیه و کیفیت آن بیابان معلوم نشد اما از عبد الله ابن عمرو العاص روایت است که چون بحدود این بیابان رسیدیم بر سر بیابان آنجا دیدیم از مس ساخته و صورت دیگر مشابه بشکل انسان هم از مس بر بالای آن پرداخته و آن تمثال انگشتان خود را پهن باز کرده و بر کف وی خطی چند نوشته اند مضمون آنکه از عقب این صورت راه نیست و هر که بگذرد در بیابان مور افتد و از اذیت موران هلاک شوند و مثل این حکایات در بیان تعداد عجایب و غرایب ربع مسکون گذشت راقم این حروف و نگارنده این سطور گوید که شاه

تکرار و تناقضی که در خاتمه واقع شده و بنابر آنکه خامه شکین شمامه از شرح آنجنسن کلمات پریشان را بر سبیل استعجال جمع آورده مأمول و متوقع از اذهان دقایق سخن و مستمعان داستان سرای نو و کهن آنکه چون بر این نقصان اطلاع یابند بزیادی کرم در حیلت ایشان مذکور است ذیل عفو و سماحت بر آن پوشند و در تجمیل این فقیر بی بضاعت عدیم الاستطاعه بهیچ وجه نکوشند فی ذکر مساحت الارض در بعضی از نسخ چنین بنظر رسیده است والله اعلم بالصحة که جماعتی از حکما متأخرین که بضبط مساحت زمین اشتغال نموده چون حصه هر درجه از درجات فلک نوزده فرسخ یافتند و تقریباً آن را در سیصد و شصت که عدد درجات فلک است ضرب کردند شش هزار و هشتصد فرسخ حاصل آمد پس حکم کردند که این دایره روی زمین باشد و بر این تقدیر قطر زمین دو هزار و صد و شصت و سه فرسخ باشد بدان دلیل که در اکثر هندسه آمده است پس نصف قطر زمین هزار و هشتاد و یک فرسخ و نیم باشد تقریباً مساحت بسیط تکسیری چهل و چهار هزار هزار و صد و سی و هشت هزار و هشتصد فرسخ بود و تقریباً مساحت معموره اش هشت هزار هزار و صد و چهل و سه هزار و سیصد و پنج فرسخ باشد اما بطلمیوس و طایفه از متابعان او بر آنند که حصه هر درجه از درجات فلک پنج و نیم فرسخ و دو دانگ فرنگی است و بر این تقدیر میان این قول و قول اول در تفرعات نیز اختلافات واقع باشد چنانچه تفصیل آن در کتب مسطور است و در تحفه شاهی مذکور است که طول قدر معموره از ما بین خط استوا تا بعرض پنجاه و شش درجه و سی دقیقه که تمام میل کلی چهار هزار فرسخ و عرض دو هزار و چهار صد و هشتاد و شش فرسخ است و تکسیر این مجموع سه بار هزار هزار و هشتصد و شصت و پنج هزار و چهار صد و پنج فرسخست اما طبقات سبعه ارضی نزد بعضی عبارت از طبقه آتش و طبقه زمهریر و طبقه نسیم و طبقه آب و طبقه زمین و طبقه طینی و طبقه خاک صرفست و بعضی طبقات سبعه را با قسیم سبعه تأویل کرده اند و آنچه گفته اند که هر طبقه زمین از جنسی است چنانچه طبقه اول خاکست و دوم و سیوم آهن و مس الی غیر ذلک القیاس هر یکی نامی دارند و جمعی در هر طبقه ساکنند که روی ایشان بروی آدمی شباهت دارند و دست و پای ایشان بغلان چیز مانند مجموع غلط است و اکاذیب قوم یهود و عماد الدین ابن کثیر در تاریخ بدایه و نهایه ببطلان این قول تصریح کرده و گفته است که آن از اکاذیب و خرافات قصاص و اسرائیلیات است و بر آن اعتماد نباید کرد والله اعلم فی ذکر ربع المسکون بباید دانست که یک نصف از سطح زمین در بحر اعظم که آن را اوقیانوس خوانند مغمور است و یک نصف دیگر خارج بشابه بیضه که در آب افکنند که یک نصف آن مخفی و یک نیم آن ظاهر بود و در این نصفی که مکشوف است نصفی که در جانب جنوب افتاده

خرابست پس از چهار ربع زمین یک ربع عمارت دارد که در شمال خط استوا است و آن را ربع مسکون خوانند و جمیع جبال و بعضی از بحار و قفار که مشاهده و معاینه می شود و از حساب این ربعست و خط استوا خطیست که حکما در سطح معدل النهار محاذی روی زمین از مشرق تا بمغرب اعتبار کرده اند و در هر شهر و موضعی که بر این خط باشد پیوسته شب و روز در آنجا برابر بود چه در آن اماکن هر دو قطب بطریق تساوی علی الافق خط استوا باشد یکی از جهت شمال بقرب مدار جدی و فرقدین و دیگری از جهت جنوب بقرب مدار سهیل و آنچه از دریاهای عظیم که آن را از حساب این ربع گرفته اند پنج است و از بحیرات پنج دیگر اگر چه مجاری بحار دیگر نیز درین ربع است اما بحسب بلاد وی و منشأ که در دو ربع دیگر واقع شده و از حساب این ربع نداشته اند و هفت دریای دیگر است که پنج خلیج عظیم از آن منشعب گشته و درین بحار و بحیرات جزایر بزرگ و کوچک بسیار باشد و پنج کوه رفیع و وسیع درین ربع واقعست و عدد مجموع جبال از دویست متجاوز است و از انها ممتده عظیمه درین ربع قریب بدویست و چهل جوی بزرگ باشد که عبور از اکثر آنها میسر نگردد مگر بکشتی و ابتدای انهار از جبال و آن بطایح و بحار است و در اکثر این انهار مدن و قصبات و امصار و بلاد و سوادات باشد تا از ربع بجید اول آن معمور شود و انواع حیوانات بآن تعیش نمایند و بنی آدم از آن انتفاع یابند و ذلک من فضل الله تعالی علی عباده الفقراء و هو حقیق من العالمین اکنون قلم مشکین رقم در ذکر اقالیم سبعه شروع میکند و بشرح احوال بعضی از بلاد آن جرأت می نماید والله الموفق و المعین مقدمه بدانکه طول معموره عالم از مشرق تا بمغرب صد و هشتاد درجه است و آن بزعم بطلمیوس چهار هزار فرسخ باشد و ابتدای طول معموره نزدیک حکمای متقدمین از اقصی مغرب است اما در روزگار ارباب زیجات بدان عمل نمیکنند و زمره از ارباب حکمای متأخرین طول عمارت از ساحل بحر محیط غربی گرفته اند و بعضی دیگر از جزایر خالدات اعتبار کرده اند که پیشتر معموره بوده و اکنون در آب مغمور شده است و این جزایر بسمت اراضی حبشه افتاده است و عرض معموره ابتدا از خط استوا شصت و شش درجه است که هزار و چهار صد و شصت و شش فرسخ باشد و ثلث فرسخ و بطلمیوس در جغرافیه گوید که از پس خط استوا در اطراف زنج و حبشه تا بمسافت شانزده درجه و پنج دقیقه عمارتهای دیگر یافتیم و در اقصای معموره است که عرض معموره نزدیک من هشتاد و دو درجات و پنج دقیقه که هزار و هشتصد و سی و یکفرسخ و نیم باشد و هر جا طول بلاد و دیگر عبارات از بعد الموضع باشد از ساحل بحر محیط یا اقصی یا جزایر خالدات و هر جا که عرض بلاد مذکور شود و مراد دوری آن بقاع باشد از خط استوا باید دانست که ابتدای خط از شرقه اراضی چین است و بر جزایر جاکوه

کذرد پس بر جنوب بلاد چین و کنک از پس بر جزایر زاده که آن از ارض الذهب نیز گویند پس بر شمال سراندیب و میان جزیره کله و بر وسط جزایره بوده و شمال جزایر زیند و معظمات بلاد زنجان کذرد و بر شمال جبال قمر و جنوب بلاد سودان مغرب بگذرد و تا بحر اعظم منتهی کردد و مقرب گذشت که هر شهر که بر خط استوا بود شب و روز در آنجا متساوی باشد و هر مدینه که در اقصی مغرب یا ساحل بحر محیط یا جزایر خالدات بود آن را طول نباشد و هر شهر که طول او نود درجه باشد قبة الارض معموره بود و هر چه از نود کمتر بمغرب نزدیکتر و هر چه از نود بیشتر باشد بمشرق اقرب بود اقلیم اول این اقلیم بزحل منسوبست و عامه اهل این بلاد اسود اللون باشند و حد اول آن نزدیک خط استوا از جائیست که ساعات آن دوازده و نصفی باشد تقریباً و وسط این اقلیم آنجاست که روز دراز آن سیزده ساعت است و حد دوم آنجاست که ارتفاع قطب شانزده درجه و نصفی است تقریباً و ابتدای وی از جهت شرق از شمال جزیره یاقوت باشد پس بر جنوب بلاد چین و شمال دریای سراندیب و وسط بلاد سند و هند کذرد و بحر فارس را قطع کند و بر جنوب بلاد عمان و وسط بلاد یمن کذرد و آنجا بحر قلزم را قطع کند پس بر وسط بلاد حبشه کذرد و از آنجا نیل مصر را قطع کند و بر بلاد نوبه و وسط بلاد بربر و وسط جزایر یونان و جنوب بلاد سرطانیه کذرد و تا بحر محیط منتهی شود و از شهرها و مواضعی که درین اقلیم افتاده مدینه و قلعه اشاره از بلاد نوبه و مهجم و زبید و حصن تعز و حصن الدمورة و شرجه و جبله و ذمار و حلی ۵ و ظفار ۵ و سرین ۵ و نجران ۵ و عدن ۵ و صنعا ۵ و صعده و خیوان و جرش و مأرب که آن را سبا گویند و شبام که عبارت از قصبه حضرموت است و مرباط و صحاری و قصبه عمان و آخر بلاد مهره و علاقی و زانه و کولم و جبال قامرون و هکوه و جزیره و قنبله سوا کن و جزیره دهلک و جزیره سقطره و جزیرة الزنج و جزیره سراندیب و جزیره لامری و جزیره کله و جزیره مهراج و مدینه جانده کوه سفار از زنج ابو ریحان بیرونی گفته است که آن را اسوفاره نیز خوانند و جرمه عالم و حبشه و جمی که بر ساحل نیل واقع شده و دز فاره و بربره و بحر نافات که آن را جیره خوانند و به فرنج و مقدشو و قلعات و معلاه الکبری و در ولده و مرمه و خرنه و محلاه و سیمود و ستان و شرفوره و خانقوه و خانجو و سمودی و ابوردین و بنوانس و دامیشر و ربندر خان جبین که بر ساحل است و از آنجا بسراندیب روند چنین گفته اند که درین اقلیم سیصد و چهل شهر عظیم و هزار شهر کوچک و بیست کوه رفیع و سی نهر بزرگست مع مضافات و منسوبات بسیار وصف الدیار نوبه نوبه دو قلعه و بیار طویل و عریض است بر کنار رود نیل افتاده و طول آن را بمدت هشتاد شبانه روز قطع توان کرد و آن بلاد مساکن نصاری است و ایشان بازن حاکم حبشه

نمی کنند هر چند این فعل در شان ایشان مباحست و حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله زبان فصاحت بیان بمدح انجماعت گشاده است
حیث قال صلی الله علیه و آله و سلم من لم یکن له اخ فلیتخذ اخا من النوبه یعنی هر کرا برادری نباشد باید که برادری از نوبه بگیرد و بایکی
از ایشان عقد مواخات بندد و قال صلی الله علیه و آله خیر سبیکم النوبه یعنی بهترین اسیران شما از اهل نوبه اند و نوبه مشتمل بر صنعت
کر ساکنان آن سرزمین بر روز در بر زمین در خانها که ساخته اند میباشند و در روز عطلا بیرون نمی آیند و تجار بدانجا میبرند و بیع
و شری می نمایند و مبایعه میانه هر دو فریق بر انجمله است که انقوم در شب متاع خود را بیرون می آرند و در محلی معین می نهند
و بازرگانان میدانند که ایشان بچه احتیاج دارند آن را برده در برابر متاع ایشان میگذارند و اگر رضای ایشان بدان مقرونست
انچه بازرگانان آورده باشند می برند و متاع خود را بجای او میگذارند و الا متاع خویش دور تر از انموضع می برند و تجار این
صورت را دانسته چیزی دیگر آن می کنند تا بجدی که انقوم راضی می شوند و فقط در ملک نوبه است چه پادشاه و در انجا می باشد
و اثاث سیاهان صاحب جمال میباشند و طعام ایشان شعیر و ذرت بود و از اطراف بدانجا برند و گوشت شتر خورند و زرافه در آن دیار بسیار باشد

ذکر اقلیم الثانی این اقلیم بمشتری منسوب بود و لون عامه مردم بلاد آن میان حمره و سواد باشد حد اول این اقلیم انجاست که
درازترین روز ایشان سیزده ساعت و ربعی بود و وسط انجا که روز درازترین سیزده ساعت و نصفی رسد و حد دوم انجا که ارتفاع
قطب بیست و چهار درجه و نصف سدسی بود و قریبا و ابتدای این اقلیم از مشرق بود و بر وسط بلاد چین و شمال سراندیب کذرد پس بر بلاد
شمال هند و بلاد قندهار و وسط بلاد کابل و سند و جنوب بلاد کرمان کذرد پس بحر فارس را قطع کند و بر بلاد عمان و وسط بلاد
کذرد و انجا بحر قلزم را قطع کند پس بر وسط بلاد و قرد افریقیه و شمال بربرستان و جنوب قیروان و وسط بلاد مرطانیه و ساحل
بحر اوقیانوس منتهی شود و از جمله شهرها و مواضع این اقلیم که معظمه و مدینه مکرمه علی ساکنها الصلوة و السلام و التحیة و بحار
و ینبع و فیبر و جده و بطن مره و طایف و فرع و قید و حجر و یمامه و لحسا و قطیف و آخر بحرین و قفط و قوص و اخمیم و اتریب
و ارمنا و اسیوط و اسوان و اسنا و عیذاب و نوله و درعه و سجلماسه و داوعت و بسکره و بحرم و کران و پروان
و منصوره و سومنات و نهلواره و کنبایت و ماهوره و بلده براهه و قنوج و بچو و جزیره اواله و جزیره کیش و بالمقوس
و جزیره لار و جزیره بنی کاوان و دوحی و جهرم و میمون و قیراد و جیاف و قرطله و ساس و سوس الاقصی و ارمایل و لوبرانیه

وقلعه بیلان

وقلعه بیلان و دو اوه و اوبرین که قبه الارض نزد یک است و در حساب هندوان ران و سحار و قلعه کالنجر و کنو یه و قلعه
و گنکره و نرانه که بر ساحل است و بانارسی و گور اهه و اشاس و بهیتی چنین گفته اند که شهرهای بزرگ این اقلیم سیصد و شصت عدد
باشد و انچه کوچک بود هزار و سه صد و هفده و کوه عظیم دارد و در انجا از انهار سی رود باشد که عبور از انجا بکشتی میسر گردد و الله
اعلم بحقایق الاشیاء وصف المکه المعظمه زادها الله تعظیما مکه بمیم عبارت از شهر است و بکه بباء موحده منقوطه از تحت موضع بیت
قال اهل اللغه اشتقاق مکه من امتک الفصیل ما فی ضرع امه ای استقصاه و استقصا حتی لم یبق شیئ من اللبن و انما سمیت مکه بهذا الاسم
لقلة الماء بها قال المفضل ابن سلمه انما سمیت مکه بهذا الاسم لانها تمک الذنوب ای تذهب بها من قولهم مک الفصیل ما فی
ضرع امه اذا امتصه کله حاصل سخن اهل لغه انست که شتر بچه در خوردن شیر و مکیدن آن مبالغه نماید چنانچه هیچ شیر در پستان مادر
نماند و چون ازین معنی تعبیر کنند گویند که امتک الفصیل ما فی ضرع امه و لفظ مکه را ازین کلمه اشتقاق کرده اند و انموضع مکرم را که آب
کم دارد بمکه موسوم گردانیده اند و محصل کلام اینست که چون مکه جرایم و آثام عباد را محو میکند و زایل می سازد و این بقعه شریفه را مکه نام
کردند چنانچه تمک الذنوب مفید این معنی است و هم مفضل گوید که بکه بباء موضع بیت و ما حول آن را گویند از انجهت که مردم در طواف ازدحام
یکدیگر می شوند قال الجوهری فی الصحاح و سمی بطن مکه بکه لازدحام الناس فیه لانه من بکه ای زحمه اشتهی مکه را ام القری نیز گفته اند سبب
آنکه زمین را از تحت آن گسترانیده اند پس مکه اصل ارض باشد و ازین جهت مکه را ام الارضین قال ابن عمر خلق البیت قبل الارض بالفی
عام ثم دحیت الارض منه و کانت تسمی ایضا ام رحم لانها یصل الناس کلهم فیخ بجتمع بها کل بلدان العرب کلهم شیئی و احدا و الا
و احده و المصاهرات من قبل العمومه و الخوله فیهم مرده متشبکه فاذا اجتمعوا بها تواصلوا و اقاقروا الذنوب و نذاکروا الارحام
کل شیئی و خیاره و اصله الذی یتولد الدار ابن عباس روایت کرده اند که پیش از آفرینش زمین و آسمان عرش الهی پر آب بود
حق سبحانه و تعالی باد را فرمان داد تا خود را بروی زد و آب در حرکت آمد بقدرت کامله بر روی آب سنگی بر مثال قبه ظاهر گشت
و آن قبه از حرکت باز می ایستاد و نابوجود جبال ساکن شد اول جبلی که در مکه آفریده شد کوه ابوقبیس بود و زمین را از تحت موضع
بگسترانید فلذلک سمیت مکه ام القری و باید دانست که بیت الله را از جهت تربیع و انفراد آن کعبه نامیده اند چه هر بنا که این تربیع
و منفرد باشد یعنی پیوسته بهیچ بنای دیگر نباشد در عرب آن را کعبه گویند و مکه را همیشه پیش از ظهور اسلام نیز طوایف مختلفه

سوز ز و محترم میداشته اند و سکان انجا از انچه در خارج مکه می رسیده اند از آهن نیز لبسته اند و از فضایل مکه یکی انست که حضرت مقدس
نبوی صلی الله علیه و آله اهل مکه را اهل الله گفته است در انوقت که عتاب ابن اسید را والی انولایت می گردانید برزبان معجز بیان گذرانید
که قد استملک علی اهل الله یس اهل مکه را اهل الله خواند بجهة انکه ساکنان انجا همسایگان بیت الله اند جل جلاله دیگر از فضایل مکه که باری
تعالی و تقدس در کتاب مجید سوگند بان یاد کرده قال جل من قایل و هذا البلد الامین چه درین آیه واو برای قسم است حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است که دابة الارض که خروجش علامات قیامت است از کوه صفا بیرون خواهد آمد فضایل مکه
بسیار است و مناقب آن بیشمار و این اوراق بیش ازین گنجایش ندارد و همچنین خصایص کعبه معظمه لا تعد و لا تحصی است قال الله تعالی
و تبارک فیه آیات بینات مقام ابراهیم و من دخله کان آمنا و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا مفسران در معنی این
فصول پرداخته اند و این مختصر احتمال آن نکند در زینة القلوب گوید که یکی از خصایص این خانه آنست که هیچ مرغ از بالای آن طیران نتواند
کرد وصف مدینة الطیبه این شهر را در قدیم یثرب میگفته اند و رسول صلی الله علیه و آله آن را مدینه خواند نخلستان فراوان دارد و هوایش
بغایت گرم است و آب روان در آنشهر توان یافت و شمال آن بلده کوه احد است و در جنوبش جبل عیر قضا و کرد در باب آن اخبار
مشهوره واقع شده و در انجا است و همچنان بیر اریس در انشهر باشد و انچاهی است که انگشتری رسول صلی الله علیه و آله در آن افتاد
هر چند جستند نیافتند و مضجع حضرت رسالت پناه در آن بلده است و مسجد رسول صلی الله علیه و آله هم در انجاست و در وقت هجرت آنحضرت
موضع مسجد زمینی ساده بود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن مکان را بخرید و مسجد و خانه ساخت بخشت خام و چوب نخل و عمر بن الخطاب
در زمان خلافت خود بر آن زیادتی فرمود و عثمان ملعون هم بر آن افزود و دیوارش از سنگ منقش بر آورد و سقف آن را از چوب ساج
ساخت و ولید ابن عبد الملک مروان علیه اللعنه عمارت دیگر بر آن ضم کرد و مهدی عباسی آن را وسیع گردانید و مامون ملعون سعی در
احیای آن بقعه متبرکه گشت و امیر چوپان در عهد امارت خویش کسان بمدینه فرستاده تا در جنوبی مسجد مدرسه و حمام ساختند و پیش
از آن بلده حمام نبود و در فضیلت آن مسجد احادیث وارد است و گورستان بقیع در شرقی آن بلده طیبه واقعست و در آن گورستان
ابراهیم ولد رسول خدای و بنات آنحضرت علیه الصلوة و السلام و حضرت امام حسن و حضرت امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام
جعفر صادق صلوات الله علیهم و عباس ابن عبد المطلب و بسیاری از صحابه و تابعین رضوان الله علیهم اجمعین مدفون اند و از

کسی از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و سلم کرده انتشر زمین و چنین گشت اعطا این نذر ده بوده و او از کبار انصار است و آخر ایشان
سهل ابن ساعد بیست و فوتش در سنه احدی و تسعین هجری برحمت ایزدی پیوسته ذکر اقلیم الثالث حدا و نداین اقلیم مریخ است
و اهالی انجا اسمر اللون باشند حد اول این اقلیم جایی است که روز درازترش سیزده ساعت و نصفی و ربعی بود و وسط انجا که روز
درازترش چهارده ساعت بود و حد دوم انجا که ارتفاع سه درجه و ثلثان درجه باشد و ابتدای این اقلیم از حد مشرق از بلاد چین
بود و بر جنوب بلاد یاجوج و شمال بلاد هند و جنوب بلاد هند و ترک و وسط بلاد کابل بگذرد و پس بر بلاد قندهار و وسط بلاد کرمان و سیستان
و وسط بلاد کرمان و بلاد فارس و بلاد عراق و جنوب دیار بکر و شمال بلاد مغرب و وسط بلاد شام بگذرد پس بر بلاد اسکندریه
و وسط قادسیه و وسط بلاد قیروان و بلاد طنجه بگذرد و در بحر اعظم منتهی شود و از جمله بلاد و مواضعی که این اقلیم بر آن اشتمال دارد
مدین است و ایله و تبوک و حجر و تیما و اسوان و انصنا و سنیه ابن خصیب و فیوم و رشید و منف و محله و بیاط و قلزم و ام
و تنیس و فسطاط و عین شمس و بلبیس و آتفی و سلا و فارس و مراکش و اعمات و تادلا و سبیله و تاهرت و قسطنطنیه و طبیل
و باجه و سطله و تیزرت و رغاده و قفصه و تونس و قابس و قیروان و سوسه و مهدیه و صفاقس و توزر و طره و طرابلس مغرب
و غدامس و برقه و مدینه سرت و طلمسا و جزیره جزیره و یافا و قیساریه شام و اسوق و رمله و بیت جبرون و بقره خلیل و بیت المقدس
و نابلس و عکا و بیسان و طبریه و صفد و صور و بیروت و صیدا و بانیاس و عجلون و یافونه و شقیف و تبرون و عمان و کرک
و مآب و شوبک و اذرعات و بصری و دمشق و صرخد و حمص و حله و قادسیه و حیره و انبار و عکبرا و سرمن رای که بسامره مشهور است
و بردان و صرصر و بغداد و مداین و کلوذه و بابل و نعمانیه و نهروان و جرجرایا و فم الصلح و نهر الملک و واسط و کوفه و بصره و ابله و عبادان
و طیب و سوس و قرقوب و تستر و دهی و عسکر مکرم و حصن مهدی و اهواز و نهر تیری و دورق و مهروبان و ارجان و سیفیر و جنابه
و سیف البحر و جوره و کازرون و ابرقوه و نوبندجان و قوه و سیراف و شیراز و بیضا و کازرین و اصطخر و سردستان و فسا و نوبرد
و فهرج و حصن ابن عماره و دارابجرد و یافد و بردین که آن را کواشیر گویند و حیرفت و سیرجان و زرند و بم و هرموز و فرج و دارفس
و حصن الطاق و سروان و بست و قزدار و سند و ستان و سوتان و قندهار و لوهور و قیل لهاور و مصره و ضنا که عبارت از ملتان است
و جزیره خارک و پیروزکوه و غزنه و کابل و ارغند و تگیس و خاقوان یمن و کبخ و زابل و فره و طوس و اکره و دو بر شاه درود و هند

و بسا کوت و قلعه را جکری و شطا که جامهای شطوی از آنجا آرند و چراوور که بر ساحل است و شهرهای بزرگ این اقلیم
صعید و شفت و نه باشد و بلاد کوچک قریب بر سه هزار بود و کوش کوه عظیم و چشمه و رود بزرگ نیز دارد و **در صفت اسکندریه**
از بناهای اسکندر رومی است و از آنچه نسبت با وی کنند و آن بر هیات رقعه شطرنج موضوع است و شهری بغایت زیبا
افتاده است و مردم آنجا غریب نواز باشند و سوری از حجر و چهار دروازه دارد یکی را باب رشید گویند و دوم را باب سدره و سیم را
باب البحر و چهارم دروازه رانی کشایند مگر در روز جمعه و در فضیلت آن احادیث روایت کرده اند و هوایش بحرارت مایل بود و از
ارز و نیل و فوات باشد و اگر در اسکندریه آب را ذخیره کنند و دو سال کذارند هیچگونه متغیر گردد و از آن موضع استوا و قوس
با طراف عالم برند و قماش اسکندرانی شهرت تمام دارد و اهالی مذهب شافعی مذهب باشند و قریب بآن شهر قلعه ایست بغایت بزرگ
و در آن موضع بلیناس حکیم بفرمان اسکندر میلی ساخته بود بسیار بلند و آینه بقطر منقبت که در آن میل نشانده و آن را طلسم خانان
پرداخته بود که هر کشتی که از قسطنطنیه بر روی دریای فرنگ میان اسکندریه و آن بلده واقع است حرکت کردی در آن آینه بدیدآمدی
و این آینه تا زمانی که عمرو بن العاص بسکندریه والی شده باقی بود مردم فرنگ بواسطه اطلاع اهل اسلام بر احوال ایشان شبها پهلو
بر بستر راحت نمی نهادند و اعیان فرنگ جمعی را باسکندریه فرستادند تا در لباس زهد و تقوی خود را الخلق نمودند و چون ایشان را
در خاطرها قبول تام بدید آمد آوازه در انداختند که اسکندر در پس آینه گنجی عظیم نهاده است و عمرو ابن العاص بآن سخن فریفته شده
و بطمع گنج فرمود تا آینه را از موضعش بر گرفتند و هر چند تفحص نمودند هیچ نیافتند و چون آینه را بموضع اصلی نصب کردند آن
خاصیت را باطل یافتند و چون عمرو از حال مزوران استفسار فرمود بتحقیق پیوست که ایشان گریخته اند و عمرو عاص از آن کار
انفعالات کرد و دیگر در آن از کردار خویش پشیمان شد و ندامت سود نداشت **در صفت دمشق و شام** از بلاد مشهور شام است
و از شهرهای قدیم و غوطه دمشق از احدی جهان اربع متصله است بر نزهات عالم و آن سه موضع دیگر شعب بوان و نهر ابله و صغد
سمرقند است و این غوطه باشد در نزاهت و لطافت و مختار ارم بن سام ابن نوح در اتخذ و بانی ساخت و باغ ارم
در عالم شهرت عظیم دارد و پس شداد عاد در آن ناحیه و موضع بهشت و دوزخ مرتب گردانید و بهشت را ارم ذات العماد
قال عز من قائل ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد و پس از رخ که آن را آذر گویند و پدر ابراهیم خلیل است صلوات الله علیه

احداث دمشق کرد

احداث دمشق کرده و بعد از آنکه خراب شده بود اسکندر رومی احیای آن فرموده و پادشاهان بنی امیه عمارات رفیع در آنجا بنا نهادند
و هوایش بگرمی مایل باشد و اندک عفونتی دارد و آبش از طرف بعلبک می آید و اکثر در سایه درختان جریان می یابد و بدین سبب
ناگوارنده بود و در بهار چنان عارض می شود که از آنجا گذار بدشواری میسر شود و طول آن نهر هژده فرسخ باشد در صور الاقالیم مسطور است
که طول غوطه دو مرحله بود و در عرض یک مرحله در مسجد جامع دمشق جمعی از انبیا آسوده اند و ولید ابن عبد الملک ملعون در عمارت آن مسجد
غایت اجتهاد بجای آورده و دار الشفا و دار الضیافه نیز ساخت گویند که محصول یکساله ولایت شام را در آن عمارت صرف
کرده و در دمشق انواع ثمار توان یافت همه مرغوب و خوب و کوه قاسیون در ظاهر دمشق افتاده است و در شهر دمشق شرف است
و مشتمل بر مقابر انبیا و اکابر و کهوف متبرکه در آن کوه انبوه است و در آنجا مغاره باشد که بزعم بعضی قابیل هابیل را در آنجا بقتل
آورده و از خون او هنوز باقیست و آن را مغارة الجوع خوانند بنا بر آنکه چهل پیغمبر در آنجا از گرسنگی مرده و ارباب مسالک الممالک گفته اند
که از مصر تا دمشق صد و بیست و شش فرسنگ مسافت است **در صفت شیراز** در سلک بلاد اسلامیه انتظام دارد و محمد ابن قاسم بن
ابی عقیل آن را بنا کرده و او پسر عم حجاج ابن یوسف ثقفی است و قبر سیبویه در آنجاست و آن شهر را تشبیه بجوف اسد کرده اند
و شیراز نامیده اند بلده وسیع و منازل و مساکن واسعه دارد و منازل نزه و در آنجا توان یافت و آنش نارنج و لیمو در بازار آن بزیر
و آغاز عمارت شهر شیراز در سنه اربع و سبعین هجری اتفاق افتاده و در زمان سلطنت عضد الدوله که بهترین سلاطین دیالمه
بود آن شهر چنان معمور شد که لشکریان را در آن بلده محل اقامت نماند و بنابراین عضد الدوله قصبه ساخت نزدیک و سپاه خود
در آنجا متوطن گردانید و آن را فنا خسرو خواند و عوام آن قصبه را سوق الامیر خوانند و اکنون بایر و خراب است و شیراز را برج و باره
نبود و صمصام الدوله دیلمی از خوف دشمنان سوری گرد آن کشیده و ملک شرف الدین محمود شاه انجو تجدید برج و باره آن کرده و بر بالای
بروج بجهت اقامت محافظان از آجر خانها ساخت هوایش باعتدال مایل بود و اکثر اوقات روی بازارش از ریاحین خالی نباشد
و مردم آنجا بعیش و عشرت راغب باشند و غربا و تجار در آن شهر باندک فرصتی مفلس شوند و آب آنجا از قنوات حاصل آید
و بهترین کاریزها کاریزیست که رکن الدوله حسن ابن بویه دیلمی احداث آن کرده است و آب کاریز مذکور را آب رکنآباد گویند و مردم
آنجا در دین صالح و پاک اعتقاد باشند و باندک چیزی قانع و متمولان آنجا اکثر غریب اند و شیرازی مالدار در آن شهر کم توان یافت

و عمرو ابن لیث صفار مسجد عتیق را در آن شهر ساخته است و آن مسجد هرگز از ولی خالی نبوده و نیست و در آن شهر مدارس و خوانق و ابواب البر
بسیار است و اکابر و ائمه در بلده فاخره کوه و پیش از شمار آسوده اند **در اقلیم الرابع** این اقلیم بآفتاب تعلق دارد و در وسط معموره عالم است
و این اقلیم معدن انبیا و اولیا و حکما و فضلا و ارباب دین و دولت و اصحاب ملک و ملت بوده و اکنون بغیر از انبیا و مرسلین از طوایف
مذکوره در این مرز بوم موجودند و مردم این عرصه خلقا و خلقا و صورة و سیرة فضل ارباب شیراز اند و بعد از سکنه این اقلیم خلقی که ایشان را بجهه
اعتدال در هیات و شکل و خلق و اقصت و فاطنان اقلیم سیم و پنجم اند و اکثر سکنان اقالیم باقیه از زیور فضیلت عاطل باشند و در کاف
جمع و کراهت صورت و قباحت سیرت و سوء اخلاق ایشان را در ثبوت این دعوی حجتی ساطع و دلیلی قاطع است چون اهل بلاد زنج و حبشه
و اعراب که در اقالیم اول و دوم نشسته اند و افواج یاجوج و ماجوج و اتراک صقالبه و غیرهم که در اقلیم ششم و هفتم متوطن اند و اگر گاهی کسی لطیف طبع
نیکو منظر صدیق الاخلاق از آنجا ظاهر شود نادر باشد و مبداء اول این اقلیم آنجاست که نهایت طولش چهارده ساعت و ربعی باشد و بساط آنجا
که بچهارده ساعت و نصفی رسد و عرض وسطش آنجا واقع شده که ارتفاع قطب شمالی در وی سی و شش درجه و سدسی بوده و ابتدای این اقلیم از مشرق و از شمال
بلاد چین بود و پس بر بلاد تبت و خرخیز و ختا و ختن و جبال کشمیر و بلور و بدخشان و جنوب بلاد یاجوج و ماجوج گذرد و پس بر وسط بلاد ترک
و شمال بلاد هند و وسط بلاد طخارستان و بلاد کرمان و فارس و خوزستان گذرد و پس بر وسط بلاد عراق و دیار بکر و دیار ربیعه و شمال
بلاد شام گذرد و آنجا بحر روم را قطع کند و بر جزیره قبرس و ثعلبه و شمال بلاد مصر و اسکندریه و بلاد ماریقی و بلاد افریقیه و طنجه گذرد و بساحل
بحر محیط منتهی شود و از جمله بلاد و مواضع این اقلیم مذکور است از دیار شام و سبته و قصر عبد الکریم و طنجه و تمان و بجایه و لوبه و جزیره
و جزیره خطر و اسبیلیه و قرطبه و مالقه و غرناطه و مریه و طبیه و جزیره مادونه و مدینه تحسیا و قاعده و جزیره صقلیه و مسینه و مدینه من صقلیه
و جزیره ساس و جزیره رودس و جزیره قبرس و طرسوس و ایاس و آذنه و مصیصه و برس و بیرت و وق جدون و عین زربه و طرابلس
از سواحل حمص و بیرت و بعلبک و عوق و جبله و سکندرونه و سرقند کار و بیس و لاذقیه و صیهون و انطاکیه و بغراس و حارم
و حصن الاکراد و بارین و حمص و رباک و حصن بزیه و شرمرعش و فاقیه و شیزر و کفرطاب و سلمیه و کرکره و بهنسا و معره و سرمین
و راوندان و سمیاط و قنسرین و حلب و منبج و بزاعا و حصن منصور و عین تاب و قلعة الروم و بیره و بالس و منبج و رصافه و رقه و حران
و رها و قلعه جعبر و حران و سمیشاد و رقه که معروفست ببیضا و قالیقلا و رأس عین و ماردین و حیا فارقین و درجه و حصن کیفا

وقرنیا

و قرقیسیا و دارا و حران و رأس کیفین و نصیبین و بالیه و جزیره ابن عمر و سنجار و تل اعفر و کفرتوثا و بلد و حصرو موصل و الحدیثه علی الفرات
و فوفا و عانه و آله و الحدیثه علی الزجله و بوازیج و سرت و حسن و کریت و دسکره و حلوان و خانقین و حلوان و دولی و انطالیا و دیبل
و وسطان و سلماس و خوی و ارمنیه و دبیل و مراغه و طالجان و روین و اردبیل و میانه و مرند و تبریز و موقان و برذعه و اربل و شهرزور
و قصر شیرین و صمره و ترکیس و کرمانشاهان و سیروان و بوزخان و سرخس و نوشنج و هرات و بادغیس و مالیس و بیشوره و اسفراین
و مرو الرود و مرو شاهجان ای روح الملک و کروخ و اندخان و طالقان خراسان و زم و فاریاب و بلخ و بلاورد و شهرستان
و استراباد و اندراب و گردکوه و بامیان و سمنان و دامغان و نواحی طالقان و جرم و بدخشان و قریه و اسجرد و ترشیز و خبوشان
و خان بالیق و ابیورد و طوس و باورد و نسا و مشهد مقدس و نیشابور و سبزوار و اسفراین و قهستان و قومس و دیلم و قم و همدان
و قزوین و نهاوند و دینور و ابهر و سهرورد و زنجان و ساوه و الموت و غرجستان و جبال قشیر و جیزی و داودستان و کوهستان
که در سواحل افتاده است و سالوس و رویان و ماطیر و بجه و کالف و قباد بان و در این اقلیم پانزده شهر عظیم است و چهار هزار و یک
و بیست و دو شهر عظیم باشد **در صفت تبریز** من اللباب بکسر التا المثناه من فوق و سکون الیا الموحده و کسر الرا المهمله و سکون الیا و آخره زا
معجمه والعامه یفتحها تبریز از شهرهای بلاد آذربایجانست و عمارات نیکو دارد و زبیده خاتون حرم هرون الرشید ملعون آن را بنا کرده و بوده در زمان
خلافت متوکل عباسی بزلزله خراب شده و متوکل آن به تجدید عمارت آن امر فرمود و بار دیگر در رابع عشر صفر سنه اربع و ثلثین و اربعمائه هم بزلزله منهدم گشت
آورده اند که ابو طاهر منجم شیرازی در آن وقت در تبریز بوده و حکم کرده که در شب آتی آن بزلزله خراب گشتن این موضع بر سد ارباب فرمان فرمود
که مردم از شهر بیرون روند بعضی انقیاد حکم کرده و برخی تغافل ورزیدند و اتفاقا آن شب زلزله واقع شده بیش از چهل هزار کس هلاک شدند
مانده و آنکس که از قبل قایم خلیفه بایالت تبریز قیام می نمود متصدی عمارت گشت و ابو طاهر منجم طالع وقت برج عقرب اختیار کرده
چالاک است بدان طالع طرح عمارت انداختند و منجم مذکور گفته است که دیگر تبریز از زلزله خراب نگردد و از آن وقت تا غایت سنه ستمائه و هجری
اگر زلزله روی نموده است انهدام کلی بپایان عمارت شهر را نیافته است زیرا که کاریز بسیار در آنجا احداث کرده اند و منافذ زمین کرده
شده است و بخارات انقدر محبوس نیکرده که بسیار قصد خروج زمین را در حرکت آرند که موجب خرابی نیز برد و در عهد سلاطین چنگیز خانی
آن شهر را دار الملک ساخته و چندان عمارت پدید آمد که ضعف عمارات قدیم شده و غازان خان در ایام سلطنت خویش فرمانداد که گرد شهر

باره ذکر شده چنانچه باغات و قری و بعضی از جبال که قریب بآن واقع شده داخل باشد و بموجب فرموده مردم بآن مشغول گشتند اما بواسطه
رحلت خان از این خاکدان ناتمام بماند و غازان خان در انجا عمارت عظیم جهت مضجع خود ساخته و دستور مرحوم خواجه رشید الدین طبیب نیز
بموضع ولیان کوه داخل باروی غازانیه رفیعه شنبه پرداخته است که آن را ربع رشیدی گویند و پسرش صاحب سعید خواجه غیاث الدین
محمد شایب الغفران عمارات دیگر بر آن افزوده و خواجه تاج الدین علی شاه جیلان که در زمان دولت اعقاب چنگیز خان در ایران وزیر زاده دیگری
نماند که شربت شهادت بچشید و با خواجه رشید الدین در وزارت شرکت داشت در تبریز مسجد جامعی در غایت تکلف و تزیین ساخت
چنانچه در ربع مسکون مانند آن عمارتی کمتر نشان دهند و شهر تبریز باغستانها فراوان دارد و اکثر میوه در انجا خوب شود و ارتفاعش
در غایت خوبی بحصول موصول گردد و هوایش بسردی مایل بود و آبش گوارنده باشد و در انقلابات کاریز بسیار باشد و مردم انجا غنی و فقیر
از کسب خالی نباشند و بیشتر اهل بازار افیون خورند و در اوایل بهار اکثر اسباب تازی پیش ایشان کشند و دشنام دهند و سخنان درشت گویند
و بعد از چندین اکر پالان بر پشت ایشان نهند صد گونه تواضع و تملق نمایند و تبریزیان سفید چهره و صاحب نخوت و متکبر باشند و اکثر زنان
در الفت و محبت سخت و درشت بوده اند چنانچه یکی از فضلا گوید بیت هرگز نشود الطبع تبریزی دوست ٭ مغز نه همه جهان و تبریزی پوست ٭
آن را که بدوستی نیابد صادق ٭ گر نیز غریب است که تبریزی خوست ٭ مولانا همام الدین تبریزی در جواب می فرماید بیت تبریز نکو و هر چه در تبریز است
نکوست ٭ مغز نه همه پسند از تو ایشان را پوست ٭ با طبع مخالفان موافق نشوند ٭ هرگز نشود فرشته با دیوان دوست ٭ در انجا مقابر اکابر و
عرفا بسیار است و انوری و ظهیر فاریابی در آنجا بار آسوده اند ذکر سامره در قدیم شهری عظیم بوده و آن سرزمین بنکویی آب و هوا بهترین بلاد
عراق عرب است و از انجهت آن را سر من رای میخوانده اند و در اوایل دولت آل عباس بکرابه قیاس انصاف داشت و چون نوبت
خلافت بمعتصم عباسی رسید غلامان ترک بسیار خریده و مردم دارالسلام از حرکات ایشان در زحمت افتادند بنابراین خواست که شهر
خلافت موضعی دیگر باشد و بعد از استشاره و استخاره قرعه اختیار بر استعمار سامره افتاد لاجرم بعمارت آن شهر خراب امر فرمود و بعد از اتمام
دار الملک خلفا شد و بمرتبه معمور گشت که طول عمارات آن هفت فرسنگ و عرضش یک فرسنگ و معتصم فرمان داد تا بتوبره سپاهیان خاک
آوردند و از آن خاک تل وسیع و رفیع ساخته و بفرموده او قصری بتکلف بر بالای آن تل برپا داشتند و همچنین بحکم معتصم عنوان
مسجد جامع در غایت وسعت و ارتفاع ساخته و در میان مسجد ظرفی سنگین که دورش سی و چند گز بوده و ارتفاعش هفت گز و عمقش نیز

نیز بعد از

بنا نهاده و در جنب آن مسجد مناری برآورده و بطول صد و هفتاد گز و پهنای که مرد و حشم از زیر آن بود و در حکایات روات ثقات
وارد شده است که پیش از آن بنا در روزگار شبیه بآن منار از کمین قوت بحیز فعل آورده باشد و چون جعفر که متوکل ملعون عبارت از اوست
بر سریر خلافت نشست در زیادتی تعمیر سامره مبالغه نمود و کوشکی عالی در انجا باتمام رسانید چنانچه در دیار عرب و عجم از آن بنا عظیم تر
نبوده و کوشک مذکور را جعفریه نام نهاد اما بنابر آنکه مشهد مقدس منور حضرت امام الجن و الانس ابو عبد الله حسین ابن علی مرتضی علیه
التحیة و الثنا را خراب گردانید و مردم را از سعادت زیارت آن موضع متبرک منع کرد و بعد از قتل او القصر را انکاف نشده و از عمارتش
نشانه نگذاشته و اکنون سامره خراب است و مختصر عمارتی در انجا موجود صفت نیشابور نیشابور شهر قدیم بوده و آن را از امهات بلاد
خراسان شمارند و مفاخر نیشابور کتابی است مشتمل بر تفصیل احوال آن بلده فاخره و در میان ارباب تواریخ مشهور اما تا غایت بنظر
این فقیر نرسیده که حکایتی از آن نسخه نقل تواند کرد و در بعضی نسخ دیگر مسطور است که تخت شهر نیشابور را طهمورث دیو بند احداث کرده
و بعد از چندگاه خراب گشته تا مدتی بدان موضع راه نیافت و در زمان حکومت اردشیر بابکان پسرش شاپور ابن اردشیر تجدید عمارت آن فرموده
نیشابور ذو الاکتاف که از ملوک عجم بزیادتی حشمت و شوکت و خدم امتیاز داشت در افزونی عمارت آن بلده سعی بسیار نمود و در زمان
ارتفاع اعلام اسلام عمرو ابن لیث صفاری نیشابور را دار الملک ساخت و در سنه خمس و ستمایه آن شهر بزلزله خراب شد و در حوالی آن شهر
شهری دیگر ساختند و در سنه تسع و سبعین و ستمایه این بلده نیز بزلزله خراب شد و بار دیگر در گوشه دیگر ابنیه و قصور و دکاکین بنیاد
نهادند علما و فضلا و ارباب زهد و تقوی اکثر من ان یحصی از بلده فاخره نیشابور بهم رسیده اند و مزارات اولیا و اتقیا و اصحاب ورع
و فتوی در انجا بسیار است در ایام ظهور چنگیز خان و فرستادن او تولی را بایران نیشابور چنان معمور بود که سیصد عراده و منجنیق
بر برج آن بوقت محاصره نصب کرده بودند گویند که آب از کوهی بلند که در دو فرسخی شهر واقعست می آید و بر آن آب آسیایی
ساخته بودند که بمقدار سرو دو جوال و دو من گندم آرد میکرد و در بلده فاخره نیشابور چندان کاریز است که محاسب وهم از شمار
آن عاجز می آید منقولست که یکی از ارباب فرمان که از اعیان نیشابور بود در خاطر داشت چنین گفته که شهر نیشابور بغایت پسندیده
و خوب بود اگر مردم آنجا که بالای زمین اند در زیر زمین مقام داشتندی و آبهای قنوات آن که در زیر زمین جاریست بر بالای زمین بروان
بودی ذکر بادغیس هرات مواضعی است بغایت فسیح و عریض مشتمل بر آب فراوان و مراتع لب پایان و صحرانشینان در انجا بسیار باشند

و قنوات مرغوب دارد ارتفاعات آن در غایت نیکویی حاصل آید و هوایش ببرودت مایل باشد قلعه ای نیز دارد که با افلاک همراز است با ملک
هم آواز و در انجهت ساکنان آن قریه صد اکو سفند و شتر بسیار باشد و در آن دیار چشمه ایست که چند فرسنگ طول آن باشد محتوی بر جنگل
پسته و خلق بسیار نیز بهرات و قصبات و قری آن نیز نقل کنند گویند که در زمستان پشتر جمعی که پسته آورند بادغیس پر از فقر شده اکثر مخلص از آن
میان پسته دیگر از او دیدی چنان شب کرگ هرا و را بجز روی و الا سالم بازگشتی آورده اند که روزی سلطان محمود سبکتکین در نواحی
بادغیس بشکار صید مشغول بود ناگاه از لشکر جدا افتاد و بعد از تکاپوی بوثاق پیره زالی رسید که پسر هیزم کش داشت چون اسب او
از رفتار باز ماند ناچار بجا فرود آمد تا لحظه ای بیاساید پیره زال با پسر گفت که مهمانی رسیده میخواهم که بزی دارم بکشی تا بدان آنچه از ضیافت کنم
پسر بموجب فرموده عمل نمود و پیره زال آتشی بکند و بخته پیش سلطان آورد و در محل قبول افتاد و بعد از زمانی جمعی از بندگان که با سلطان در شکار
همراه بودند در رسیدند و سلطان در وقت سوار شدن با پیره زال گفت که من حاکم این ممالکم باید که پسر خود را عنقریب بدرگاه ما فرستی
تا در برابر ضیافت تو عواطف پادشاهانه بجای آریم این سخن گفت و پای در رکاب سعادت آورد و روان شد و چون در لشکرگاه فرود آمد
با نواب و حجاب گفت که پسری بدین شکل و شمایل اگر بدرگاه آید او را پیش من آرید روزی دیگر عجوزه پسر خود را بخدمت سلطان فرستاد
و ملازمان سدهٔ سلطنت او را دیده گفتند لحظه صبر کن که سلطان با وزرا و ندما نیاز بسیار کاره ملک کار ساز اشتغال دارد و چون از این کار فارغ
گردد ما ترا منظر کیمیا اثر او رسانیم پسر با خود گفت پادشاه بدین ابهت و حشمت و قوت و شوکت در تحصیل مراد و مرام خویش الحال بجای
دیگر میکنند چه بهتر که من قطع طمع از مخلوق کنم و در الجای نفس خود دست و عا بجناب آسمان بر آورم در روی امید بساحت حضرت
جلت کلمه آرم و این اندیشه بر خاطرش استیلا یافته بر فور بازگشت و با مادر کیفیت واقعه را تقریر کرده و تیشه هیزم کشی را برداشت و روی
بصحرا نهاد و در حین کندن هیمه سر تیشه وی بر سنگی آمد و بعد از جد و جهد آن سنگ را از موضعش دور افکند ناگاه گنجی بنظرش درآمد
و فی الحال مراجعت نمود و کیفیت یافتن گنج را با والده خود تقریر کرد و مادرش گفت ترا پیش سلطان باید رفت و صورت حال باز نمود پس
بموجب فرمان بار دیگر بار روی پادشاه آمد و چون بوسیله شرف پای بوس دریافت فرمود که چشم ما براه انتظار بود چرا دیر آمدی
پسر احوال گذشته را از اول تا آخر بعرض سلطان رسانید سلطان در گریه شد و بعد از رقت بسیار اشارت کرد و تا امینان
آن گنج را بار کرده تسلیم پیره زال و پسرش کردند و ایشان از محنت فقر و احتیاج رستند الاقلیم الخامس صاحب این اقلیم

زهره است

زهره است و مدار اول وی آنجا بود که نهار طولش چهارده ساعت و نصفی و ربعی باشد و لون ساکنان این اقلیم سفید بود و از جانب
مشرق امتداد یافته بوسط بلاد ترکستان و ماوراء النهر بگذرد و آنجا جیحون را قطع کند و بر بلاد خراسان و سجستان و کرمان و فارس
و وسط بلاد ری و شمال عراق و جنوب آذربایجان و وسط بلاد اندلس گذشته بجزایر قیانوس منتهی شود و از بلاد و مواضع
این اقلیم انکوریه است و عموریه و قونیه و اقسرا و سیواس و توقات و لاذق الروم و قیصریه و ارزنجان و سوس و اخلاط و نشوی
و شکوره و تفلیس و سریر الملان و بیلقان و گنجه و سلطانیه و سرمقان و ابهر و زنجان و جرجانیه و گرگانج الکبری و کاث
و هزار اسپ و ورغان و بخارا و طوایس و کرمینه و دبوسیه و کش و نسف و اخسی و سمرقند و کانه و ارچین و زامین
و شاش و بنکث و ایلاق و اسروشنه و سباط و خجند و شاوکت و اسبانیکث و ایلاق و خواقند و تنکث و اخسیکث
و کاشان و فرغانه و قبا و صفانیان و ختن و ترمذ و ماقد و سنکین و شهر در دین و در این اقلیم دویست و یازده شهر
بزرگ و ده هزار و هفتصد شهر خرد و سی کوه عظیم و سی و دو نهر عظیم باشد صفت سمرقند از شاهیر بلاد ماوراء النهر است و دار الملک
آن دیار بر جنوب سغد افتاده و وسیع و عریض است در نفس شهر آب روان باشد و میوه فراوان دارد و باغستان بسیار بهجت
لذا انجا باطراف برند و اکثر اوقات نرخ حبوبات در انجا ارزان بود و مجمع اهل فضل و معدن اهل علم است از شخصی صادق القول
استماع افتاده است که در زمان سلطان شهید میرزا الغ بیک که آن پادشاه در جمیع علوم شروع داشت و در علم ریاضی
متبحر بود و حاکم فرمانفرمای ممالک ماوراء النهر و از غایت اشتهار احتیاج باطناب در اوصاف ندارد و چند گاه در سمرقند بودم
در عیدی از اعیاد جناب سلطنت مآب شش کس از علما و فضلا فرمود جناب مولانا محمد اردستانی که انجوبه روزگار بود و از
احوال گذشته و آینده خبر میداد و در زمره ملازمان عتبه سلطنت انتظام داشت محرر این کلمات از جناب افادت مآب مولانا علاء الدین
علی قوشچی شنیده که گفت روزی در خلوت من و مولانا محمد اردستانی پیش میرزا الغ بیک بودیم حضرت سلطنت شعاری با او
گفت رملی بکش و از ما فی الضمیر من اعلام نمای و او رمل کشیده معروض داشت که نیتی از جانب حرم در خاطر اشرف دیگر هیچ گفت
و پادشاه فرمود که علی قوشچی محرم ماست آنچه از مقتضی رمل بر تو سانح شده بگوی مولانا محمد گفت که یک خاتون را تخته فوطه شبیه
میکشد و دیگری برا که دختر پادشاه ترکستان است و از نسل چنگیز خان حضرت میرزا اطلاق میدهد میرزا الغ بیک از طلاق وی

حرم محترم استبعاد نمود و بعد از چند روز یک خاتون را بکشت و دختر خان چندان شماتت آغاز کرد و بر پادشاه طعنه زد که بغیر درست
شهریار آفاق او را طلاق داد و همچنین از مولانا علاء الدین علی استماع افتاده که نوبتی میرزا الغ بیک ایلچیان بجانب ختا فرستاد و
ایشان در بر تر مراجعت می کردند آنحضرت با مولانا گفت که اکنون ضمیر آنست که از احوال فرستادگان شمه برای انور منکشف گردد
مشار الیه بعد از رجوع به تسطیح طالع مسئله رمل بعرض رسانید که ایلچیان در فلان وقت می آیند و خان ختا چندین شنقار مصحوب
ایشان گردانیده است و چند عدد از ایشان مرده است و چند عدد زنده و رنگ مردگان چنین و لون زندگان چنین و چنین
و در جهان چنین که او گفته بود ایلچیان رسیدند و جانوران را بر وجهی که تقریر کرده رسانیدند و همچنین نگارنده این سطور از ابو
استماع نموده که گفت چون مرض طاعون در سمرقند شیوع یافت مردم آنجا غریبا اطراف نمودند من نیز با خویشان جهات
وطن اختیار کرده روان شدیم و در راه مرا با مولانا محمد اردستانی اتفاق ملاقات افتاده قدسش این گفت که از وبا گریزی
گفتم آری فرمود که از مردم تو هژده نفر با این علت هلاک می شوند و ترا هیچ آسیبی نرسد و آنچه او گفته بود بی زیاده و نقصان واقع شد
ابن حوقل گوید که نوبتی بسمرقند رسیدم و بر بابی از ابواب شهر که آن را باب کش گفتندی صفحه از حدید دیدم و بر آن صفحه کلمه چند منقوش
بود و اهل سمرقند گمان داشتند که آن کلمات را حمیر نگاشته اند و بانی آن باب تبع ملک یمن است و هم گوید که در آن وقت که در سمرقند
ساکن بودم فتنه روی نمود و آن باب را باحراق معدوم ساختند و در بعضی از کتب مسطور است که در قدیم بعرصه سمرقند قلعه بوده و آن
قلعه و دیواری مذکور داشته که مسافت دورش پنجاه هزار گام بوده و القصه بمرور ایام انهدام پذیرفته و بعضی از ابنیه آن باقی مانده بود تا
آنکه جهان پهلوان گرشاسف به آنجا رسید و بعضی از بناهای باقی مانده قلعه بنا بر زلزله که روی نمود از پای در آمده گنجی ظاهر شد گرشاسف
از آن گنج تجدید عمارت قلعه مذکوره کرده و چون مدتی بر آن بگذشت باز خراب گشت و گشتاسب ابن لهراسب بار دیگر آن قلعه را معمور ساخت
و خندقی عمیق بر گرد آن مرتب گردانید و بسیار دیواری طویل میان آن دیار و ترکستان ترتیب داد و اسکندر رومی در انقراض شهری
بزرگ بنا نهاده و در عهد ملوک طوایف سمر نامی که از نسل تبع یمن بود بواسطه عداوتی که از اهل دیار مذکور افتادش آن شهر را ویران کرد
و ویران گردانید چنانچه از عمارت اثر نگذاشت و مردم آن را سمرکند خواندند و اعراب این لفظ را معرب ساخته سمرقند گفتند مردم آنجا
حنفی مذهب باشند و قبر ابو عبد الله محمد ابن اسمعیل بخاری که صاحب صحیح البخاری است و قثم ابن عباس رضی الله عنهما هم در سمرقند مدفون است

مولانا محمد آمن

و در نواحی آن شهر بر تیه واقع شده که آن را دشت قطوان خوانند که از آنجا در قیامت هفتاد هزار شهید برخیزند و هر شهیدی از ایشان
هفتاد کس را از اهل عترت خود شفاعت کنند و چون آن عرصه داخل کافرستان است حقیقت این حدیث بر ارباب کیاست مشتبه بود
تا سلطان سنجر سلجوقی را با کفار قراختای در آن موضع محاربه دست داد و خلقی کثیر و جمعی غفیر از لشکر اسلام بدرجه شهادت رسیدند
و در آن زمان تاتار نیز بسیاری از مسلمانان را در آن مکان شهید کردند معنی این حدیث بر همگنان روشن گشت صدق الله و صدق
رسول الله **صفت قونیه** شهری بزرگ است قلج ارسلان در آنجا قلعه ساخت از سنگ تراشیده و در آن قلعه بجهت اقامت ایوانی عظیم
بر افراخت و چون اندک خرابی با روی قونیه راه یافت سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی فرمود تا عمق خندق را بچند گز رسانیدند
و از قعر خندق بارو بر آوردند از سنگ تراشیده و بارو قطاع سی گز بوده و در آن بارو زیاده از ده هزار گام است امرا و ارکان دولت سلطان
عمارات بس بلند در آنجا ساختند قونیه دوازده دروازه دارد و بر فراز هر دروازه کوشکی هوایش باعتدال مایل باشد و ارتفاعش بغایت
نیکو حاصل شود و باغ و بستان در آن سرزمین فراوان باشد و انگور و زرد آلوش در غایت جودت و شیرینی و مولانا جلال الدین رومی
قدس سره که از محققان عالم عرفان است بدانجا در آن دیار آسوده است و مزارع و بساتین قونیه که بجانب کوه واقع شده تا اکنون
معمور مانده است و آنچه بطرف صحرا بوده خرابی بدان راه یافته است و زیاده اثری از آن باقی نمانده **صفت خوارزم** اسم ولایت است
و دار الملک آن دیار گرگانج کبری بوده که اکنون بخوارزم اشتهار یافته و توابع و مضافات بسیار دارد و از آنجمله گرگانج صغری است که اکنون اهل
او را جاینه گویند و دیگر کاث است که در زمان سالف بغایت معمور بوده و دیگر ابو القاسم محمود که صاحب کشاف است از آنجا بوده و دیگر از اعمال
مشهوره خوارزم هزار اسب است و دیگر درخان و خیوق که مقام قدوة الاولیاء و الاتقیا شیخ نجم الدین کبری است قدس سره در ایام دولت
آن سرزمین خوارزمشاه و آن ولایت بسیار آبادان شد و در زمان سلطنت سلطان محمد خوارزمشاه بنهایت معموری رسید و چون چنگیز خان
بقصد سلطان مشار الیه لشکر کشید سپاه و پسران با دو پسر خود بقصد خوارزم فرستاد و ایشان بصد جد و جهد فراوان آن بلده را
فتح کردند و قتل افراط واقع شد صاحب تاریخ جهانگشای علاء الدین عطا ملک جوینی در ذکر فتح مزبوره گفته است که چون لشکر تاتار
بر آن موضع استیلا یافتند بر همگی تیغ کشیدند و سید عز الدین نسابه با جمعی نویسندگان سیزده شبانروز بشمار کشتگان مشغول
گشته عدد مقتولان که در اسواق و کوچه ها و سرای و کنجها و منزلها در سابق بنظر ایشان در آمد هزار هزار و سیصد هزار و کسری بود

در ذکر تسخیر خوارزم گفته است که عدد کشتگان آنچه باور الصدق نداشتم از آنجهت بقید کتابت نیاوردم و نگارنده این سطور در تاریخی دیده
که لشکر تاتار خوارزم را که گرفتند زیاده بر دویست هزار بودند و هر نفری را از ایشان بیست و چهار کس رسیده بود که بقتل آوردند و در بعضی
نسخ بنظر حقیر رسیده است که چون سپاه چنگیز خان از قتل رجال فارغ شدند نسوان را در میدانی جمع کرده و همه را برهنه و عریان ساختند
گفتند که با یکدیگر جنگ مشت کنند و آنجماعت از صباح تا وقت استوا بدان امر اشتغال نمودند بعد از آن کفره فجره مجموع را
بقتل رسانیدند و حضرت قدوة الاولیا شیخ نجم الدین کبری قدس سره در واقعه خوارزم شهادت یافته و درین تاریخ که سنه [illegible]
هجریست بکلی از محالات خوارزم باقی است **ذکر قیصریه روم** قیصریه شهری بزرگ و معمور است از ولایت روم در دامن کوهی
افتاده و قلعه آن را سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی بارو از سنگ تراشیده ساخت در معجم البلدان مسطور است که در آن
حکیم در آن شهر بجهة قیصر حمامی ساخته بود که بچراغی گرم می شد و در آنجا مقامی است که منسوب بمحمد حنفیه که از اولاد مرتضی علی صلوات الله
و سلامه علیه است منسوب دارند و مردم آن موضع را متبرک دانند و بزیارت آنجا روند **ذکر بخارا** در ظاهر آن شهر باغ و بستان فراوان
باشد و در سابق معمور و آبادان داده و در ولایت ماوراء النهر هیچ شهری مثل بخارا که مردم آنجا بعمارت و مواضع و قری قیام
نماینده و در زمان سابق سوری بر گرد بخارا و قری و مزارع آن کشیده بودند که قطر آن دوازده فرسنگ بوده و زرع میوه و غله در آنجا
اندران باشد و آن شهر در ایام گذشته معدن فضلا و مجمع علما بوده و از آن سرزمین فقها و مجتهدان زیاده از حد و احصی بر آمده و
و در هر چند گاهی مردم محلات آنجا بموجبی در یکدیگر در مقام جنگ معارضه آیند و بسنگ فلاخن سر و روی هم را خون آلود سازند
و این حرکت را موجب افتخار و مباهات میدانند نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا **الاقلیم السادس** صاحب اقلیم
عطارد است و اهل دیارش اشقر اللون باشند حد اول آنجاست که روز در از ترش پانزده ساعت و ربعی باشد و عرض آنجا که
طول و پانزده ساعت و نصفی بوده و حد دویم آنجاست که ارتفاع قطب چهل و پنج درجه و ربعی باشد و مبدا آن از مشرق ابواب
شمال بلاد یاجوج و ماجوج و بلاد خاقان و شمال کیماک و اسبیجاب گذرد و پس بر بعضی از نواحی خوارزم و ختلان و شمال قسطنطنیه
و وسط بلاد قفقا بگذرد و در جنوب بحر صقالبه و شمال هیکل الزهره و اندلس گذرد و تا بحر اعظم منتهی شود و از جمله شهرها و مواضع
این بلاد اماسیه و سنوب و سامسون و باب الابواب و قریه حدیده و ویکت و خجند و فاراب و شاش و کاشغر و طلیطله

وخجند و تنبیه

و خجند و بندر قیصریه و برشان و قسطنطنیه و ابخاز و مدینه و خزر و جزیره سیاکوه و دار الملک صقالبه و بجین و المانیا و پیش
و مرو لنده و سمندر و قچقار باشی و اقلیون که بر ساحل است و شهرهای بزرگ این اقلیم دویست و چهل باشد و بلاد صغار ده هزار و دویست
اقلیم بیست و دو کوه و سی نهر عظیم است **ذکر احوال اعلم الحکما شیخ ابو نصر الفارابی** فاراب اسم ولایتیست و مدینه آن کدر نام دارد و آن
ناحیه ایست که مزارع بسیار در آنجا باشد خال الشرک و فاراب ناحیه من وراء نهر جیحون صاحب لباب گوید که فاراب شهریست بالای شاش
واقع شده نزدیک بیلاد ساغون و مردم فاراب شافعی مذهب باشند و معلم ثانی ابو نصر محمد ترخان الترکی ازین شهر است و در اسامی
و الفواو ذکر ابو نصر فارابی دایر و معلم اول ارسطو را گویند و از حکماء اسلامی پیش از ابو نصر بفضل وی کسی نبوده است و گفته اند که حکما
کامل چهار بوده اند قبل از ظهور شریعت مطهره که موسوم اند افلاطون و ارسطو و بعد از اسلام که مشهورند ابو نصر و ابو علی سینا و از ابو علی نقل
کنند که گفت من نومید بودم از معرفت علم ما بعد الطبیعه تا کتابی بدست آوردم از شیخ ابو نصر و بمعرفت آنچه از او نومید شده بودم فایز گشتم و بدان الفاظ
سجدات شکر بجای آوردم و بقدر استطاعت صدقه دادم در کتاب اخلاق الحکما مسطور است که کافی الکفاة صاحب اعظم اسمعیل ابن عباد
هوس ملاقات ابو نصر فارابی بر ضمیر استیلا یافت و هدایای وافره و صلات متکاثره نزد او فرستاد ابو نصر از دادن توقف آن را قبول کرد
و بعد از چند گاه اتفاق افتاد که شیخ ابو نصر در لباس سپاهیان و لشکریان بشهر ری رسیده در مجلس ابن صاحب عباد متنکر وار حاضر
شد و چون بسبب رویت در هیات صفا نمود در لباس به تکلفی نداشت ندما و حکما که در خدمت صاحب بودند خدمتش را حقیر شمرده
و زبان باستهزا باو دراز کردند و حکیم ابو نصر بر ایذای ایشان چون ساقیان بشرب حرکات قدمی چند بر آنجماعت پیمودند ابو نصر آلت غنا
از آستین بیرون آورده و لحنی آغاز کرد چنانچه بر فور همه بخواب رفتند و او بر کاسه بربط نوشت که انا ابو نصر فارابی قد حضر مجلسکم فاستهزتم
بی فتوکم بجذه فغنانه و خواب پس ایشان را در خواب گذاشته از مجلس بیرون آمد و عزیمت دیار شام نمود و چون صاحب عباد و حریفان
بزم از عالم سکر و نوم بحال یقظه و انتباه آمدند و آن نوشته را دیدند عظیم مضطرب شدند و صاحب پیش از همگنان متأثر گشته پیراهن
خود چاک زد و در عقب ابو نصر سرعان فرستاده ایشان از او نشان نیافته مراجعت نمودند و صاحب از غبن آن واقعه بقیة العمر تأسف
و تحسر روزگار گذرانیده و در بعضی تواریخ مسطور است که چون ابو نصر فارابی بدیار شام رسید روزی در مجلس سیف الدوله پادشاه
آنجا در زی ترکان و لباس لشکریان حاضر شده و در آن مجمع جمعی کثیر از علما و فضلا حضور شریف ارزانی فرموده بودند و بمباحثه و مناظره

اشتغال می نمودند حکیم ابونصر بر پای ایستاده در ایشان نظر می کرد و سیف الدوله ابونصر را گفت بنشین حکیم پرسید که کجا بنشینم
سیف الدوله گفت در موضعی که مناسب جلوس تو باشد ابونصر در مسند سیف الدوله بر پهلوی او بنشست و عرق غیرت و حمیت پادشاهی
از این جرأت در حرکت آمد با دو غلام از محارم خویش بزبانی که خاص بود میان سیف الدوله و ایشان گفت این شخص ترک ادب کرد
چون بیرون رود او را بگیرید و سیاست کنید ابونصر گفت ایها الامیر اصبر فان الامور بخواتیمها سیف الدوله متعجب شد و گفت تو این
زبان را میدانی جواب داد که من بهفتاد لغت عارفم بعد از آن با علما و فضلا بحث آغاز نهاد و بر همگنان در جمیع علوم فایق آمد همه بدان حکیم
که هرچه او گفت نوشتند تا هنگام حاجت حجت باشد و چون مردم متفرق شدند سیف الدوله ابونصر را نگاه داشت گفت میل بطعامی
کنی فرمود نی پرسید که رغبت شراب داری تا حاضر کنم امتناع نمود گفت باستماع نغمات خوش و الحان دلکش خاطر مایل شد جواب داد
که ای پادشاه فرمود که تا مغنیان اهل ساز در مجلس آوردند و ایشان برود و سرود مشغول شدند و ابونصر بر هر یک از ایشان عیب گرفت
می فرمود تا مغنیان بسهو و خطای خود اعتراف می نمودند سیف الدوله از ابونصر پرسید که شما را بر عمل این فن قدرت هست گفت بلی
و از میان خود خریطه بگشاد و از آنجا چند قطعه از آلات غنا بیرون آورد و آنها را یکدیگر ترکیب داده بنواخت چنانچه حضار و مستمعان
یکبار گریان شدند و باز نوعی دیگر ساز آغاز نهاد که همگنان را خواب برد و سیف الدوله از ابونصر التماس نمود که چند گاهی در دمشق
اقامت نماید حکیم ملتمس پادشاه را بحسن قبول تلقی نموده گفت چنین کنم اما بشرطی که مرا بخدمت تکلیف نفرمائی سیف الدوله گفت هرگاه
که خاطر خواه باشد پیش آئی و اکنون هرچه بدان احتیاج داری باز نمای ابونصر گفت مرا روزی چهار درم کافیست سیف الدوله
با خازنان اشارت کرد که هرچه ابونصر طلبد باو دهند و حکیم روزی زیاده از چهار درم نمی گرفت و بدان قناعت می نمود تا آنگاه
که از دمشق متوجه عسقلان شد در اثناء راه قطاع الطریق بدو باز خوردند ابونصر هرچند بایشان گفت هرچه دارم از زر و رخوت و اسباب
تسلیم شما نمایم مرا بجان امان دهید قبول نکردند و ابونصر تیرانداز خوب بود بالضروره با دزدان بکارزار مشغول شده هر تیر که در ترکش داشت
بینداخت و چون سهام باتمام رسید او را گرفته بقتل رسانیدند و سیف الدوله بر این حادثه اطلاع یافته فرمان داد تا ملازمان
قاطعان طریق را بهر طریقی که باشد پیدا سازند فرمان بران در آن باب جد و جهد نمودند تا همه را بدست آوردند و سیف الدوله حکم
فرمود تا همگنان را در برابر قبر ابونصر از حلق بیاویختند از سخنان اوست که هر کس در علم حکمت شروع نماید باید که شاب و صحیح المزاج

باشد

باشد و متادب بآداب اخبار و عالم بقرآن مجید و عارف بلغات عرب و قواعد علوم شرعی و عفیف النفس و ممتنع از فسق و فجور
و از غدر و خیانت و مواظب بر ادای وظایف شرعیه باید که بهیچ وجه اختلال بارکان شریعت و آداب سنت راه ندهد و تحصیل
از جهت حطام دنیوی نکند و نه از برای جاه بلکه غرضش کمال احراز سعادت اخروی باشد و هر کس که بخلاف این شیوه در علم
حکمت شروع نماید او را حکیم زرسرخ گویند و هم او گوید که تمام سعادة بمکارم اخلاق منوط و مربوط است چنانچه تمام شجره بثمره و هم او
فرماید که هر کس نفس خود را بالا و فزون از حد قدر او دارد از نیل بکمالات محروم ماند و چون شیخ رئیس ابوعلی از مصنفات حکیم
ابونصر فواید فراوان گرفته و بر آنچه نزد خردمندان بحقیقت گرداوست و زمان او نیز قریب العهد واقع شده و بکمالات نفسانی
یکدیگر اشتراک تمام داشتند خامه مشکین شمامه خواست که این اوراق را بروایح اوصاف شیخ مشار الیه طیب و معنبر گرداند توقع
از فضلای روزگار آنکه عیب نفرمایند و اگر دانند که این کلمات با تقریب سطری باشد خط نسخ بر آن کشند و از صفحه قرطاس محو گردانند
احوال شیخ الرئیس ابوعلی سینا پدر ابوعلی از کفاة اعمال بلخ بود و در ایام سلطنت نوح ابن منصور سامانی بجانب بخارا رفت و در قریه
از امهات قری آنجا بعمل مشغول شد و از اهل رساتیق زن خواست ستاره نام و ابوعلی در شهور سنه ثلث و سبعین و ثلثمائه
چون مرتب چهار روز از ستاره متولد شد بطالع سرطان و مشتری در این برج بوده بدرجه شرف و زهره و شمس و قمر نیز در درجات شرف
خویش بودند و بعد از پنج سال عبدالله پدر ابوعلی را حق عز و علا پسر دیگر کرامت فرمود و او را محمود نام نهاد آنگاه عبدالله ابن سینا
بشهر بخارا رفت و ابوعلی را بمکتب فرستاد و ذهنش بغایت رشید بود بمرتبه که چون ده سالگی رسید از اصول عربیت و قواعد
ادب فراغتش دست داد و پدر او اکثر اوقات خود را بعد از آنکه از اشتغال دیوانی و عملداری فارغ گشتی بمطالعه کتاب اخوان الصفا
گذرانیدی و او نیز گاهی در آن تأمل نمودی و در بخارا بقالی بود موسوم بمحمود مساح که علم حساب هندسه و جبر و مقابله نیکو دانستی
ابوعلی باشارت پدر پیش او رفته بتحصیل مسایل حساب مشغول شد و بعد از آن حکیم ابوعبدالله ناتلی که در تاریخ حکما نام او مسطور است
ببخارا رسید و پدر ابوعلی مشار الیه را اعزاز و احترام نموده بوثاق خود فرود آورده و شرایط و انواع خدمت بتقدیم رسانید و ابوعلی
قسم منطق از اقسام حکمت بروی گذرانید و اقلیدس و مجسطی پیش او خوانده بعد از آن بعلم طبیعی و الهی اشتغال نمود و ابواب
علوم بروی مفتوح گشت پس از آن بتحصیل علم طب توجه فرمود و باندک زمانی بمرتبه رسید که اطبای مجلس در آن فن پیش او تلمذ نمودند و دانشمندان

بدرس طب و حاضر گشتندی و با وجود آن خدمتش بمجلس اسمعیل زاهد تردد نمودی و مسایل فقه و اصول از وی استفاده نمودی و در این
ایام لمحه از کتابت و مطالعه فارغ نبودی و شبها را بقلیل بخواب رفتی و در تحصیل مطالب شرایط قواعد منطق مرعی داشتی و چون مسئله
متردد شدی بعد از وضو بمسجد جامع رفتی و دو رکعت نماز بتخشع گذاردی و بدعا و استغاثت مشغول گشتی تا شبهه ارتفاع یافتی و شب
بوثاق آمدی و چراغ برافروختی و بقرائت و کتابت پرداختی و چون خواب بروی غلبه کردی یا ضعفی در مزاج احساس نمودی قدحی
شراب خوردی و پیش از او هیچ حکیم از حکماء اسلام فردی نیست که شراب خورده باشد بلکه افلاطون و ارسطو و امثال ایشان را
که قبل از ظهور ملت احمدی بوده اند باین معنی بشرب خمر منسوب نداشته اند و ابوعلی در اجرای شهوات نیز مبالغه نمودی و اکثر حکماء که بعد از
ابوعلی بوجود آمده اند اقتدا باوی کرده و بلذات نفسانی نقش غم از لوح خاطر زدوده اند و چون اجل موعود رسید گویا هرگز نبوده اند و بالجمله
ابوعلی چون بسن هژده سالگی رسید از تحصیل جمیع علوم فارغ شده بود گویند که چون از علوم منطق و ریاضی و طبیعی فراغت یافت
بعلم ما بعد الطبیعه میل فرموده کتابی که در آن فن تدوین کرده بودند مطالعه فرمود و چند نوبت عبارتش را خواند و یاد گرفت اما چند محل
از آن نامفهوم ماند و هرچند قوت متفکره را بر حل آن کلمات گماشت منکشف نگشت چنانچه خدمتش را یأس تمام حاصل آمد گفت که طریق فهم این
علم مسدود است تا روزی در بازار صحافان نسخه در اغراض ما بعد الطبیعه بنظرش درآمد و صحاف شیخ ابوعلی را بر خریدن آن ترغیب فرمود
و چون شیخ مأیوس گشته بود از آن نسخه اعراض کرد صحاف گفت این نسخه را از من بخر و ثواب توقع دار که خداوندش فقیر و محتاج است ابوعلی
آن را بسه درهم بخرید و آن کتابی بود از مصنفات ابونصر فارابی چون شیخ بوثاق خویش رفت و بمطالعه آن پرداخت جمیع اشتباهات
او مرتفع گشت و جناب شیخ بدین جهة مسرور و خوشحال شد آورده اند که امیر نوح سامانی را در آن ایام مرضی صعب روی نمود و اطبا
از علاج عاجز شدند و در آن باب بابوعلی رجوع کردند و ببرکت انفاس عیسوی دم او امیر صحت یافت و امیر نوح شیخ را ملازم خود گردانید
اول فرمود که مقصود از فرستادن تو احضار ابوعلی بود و بعد از آن سلطان محمود فرمان داد تا نقاشان صورت ابوعلی را بر چهل
قطعه حریر کشند و نقش آن تمام نویسند و هر یک از آن صورت بطرفی فرستادند مضمون جمله آنکه حکام و داروغگان ولایت تفحص نمایند
و چون صاحب این صورت را بیابند بپایه سریر اعلی بفرستند فی الجمله چون ابوعلی و ابوسهل بدشت و صحرائی که میان خوارزم
و باورد است در آمدند راه غلط کردند و ابوسهل در آن بیابان خونخوار از تشنگی بجوار رحمت ایزدی پیوست و ابوعلی بهزار محنت و مشقت

جان بیرون برد

جان بیرون برد و بباورد نزول کرد و مقارن وصول او رسول سلطان محمود با صورت و نشان بباورد رسید و ابوعلی بر این حادثه
مطلع گشته متوجه جرجان شد و در آن روزگار فرمان فرمای آن دیار شمس المعالی قابوس ابن وشمگیر ابن زیار بود و او بحلیه فضل و زیور
دانش و جودت طبیعت و حسن خط از ملوک عصر امتیاز داشت القصه شیخ رئیس چون بمقصد رسید در کاروانسرائی فرود آمد
و بمعالجه مرضی مشغول شد و در آن وقت بیماران در ولایت جرجان بسیار بودند و بحسب اتفاق هر رنجوری را که علاج کرد صحت یافت
و بدین سبب کار ابوعلی در میان خلق دایر و سایر گشت و قابوس خواهرزاده داشت بر بستر ناتوانی افتاده و اطبا هرچند در معالجه او
نیکو کوشیدند مفید نمی افتاد قابوس چون صیت و آوازه ابوعلی شنید فرمود تا خدمتش را بر بالین خواهرزاده بردند شیخ هرچند نبض
و قاروره مریض را احتیاط کرد بعلتی پی نبرد بعد از تأمل با خود گفت شاید که این جوان عاشق باشد و از غایت حیا این راز را سربسته دارد
آنگاه ابوعلی فرمود که نام محلات شهر را نوشتند و یک یک بر مریض خواندن گرفت و او انگشت بر نبض جوان نهاده بود چون بذکر
محله معشوق رسید اختلافی در نبض عاشق پدید آمد شیخ فرمود تا اسامی سراهای که در آن محله بود بروی خواندند چون نوبت بذکر سرای
مطلوب رسید باز نبض طالب مختلف شد شیخ گفت ساکنان آن سرای را نام گرفتند چون نام محبوب مذکور شد بار دیگر نبض بی ثبات
حرکت گشت شیخ رئیس با مقربان شمس المعالی گفت که این جوان بر فلان دختر که در فلان سرای میباشد عاشق است و چاره این
مرض جز وصال او نباشد چون تفحص کردند صورت قضیه را موافق سخن ابوعلی یافتند و این حدیث چون بسمع قابوس رسید
متعجب شده گفت که شیخ را در مجلس اعلی حاضر گردانیدند و چون چشم قابوس بر ابوعلی افتاد و صورتی که سلطان پیش از این
بجرجان فرستاده بود خدمتش را بشناخت و برپای خاست و در اعزاز و احترام او مبالغه نمود و در تضاعیف این حالات امرا و ارکان
دولت سر از اطاعت قابوس باز زدند بنا بر سببی که در تواریخ مذکور است باز زدند و او را گرفته پسرش منوچهر را که ملقب بفلک المعالی
لقب بود بپادشاهی برداشتند و بعد از این حادثه شیخ رئیس از جرجان بدهستان رفت و شخصی که او را ابومحمد شیرازی می گفتند
آنجناب را بخانه خود فرود آورد و بضیافت و انواع خدمت مشغول گشت ب وجود مردم دانا مثال زر و طلاست که هر کجا که
رود قدر و قیمتش دانند * بزرگزاده نادان بشهروا ماند * که در دیار غریبش بهیچ نستانند * و ابومحمد شیرازی کتاب مجسطی
بر شیخ خواند و شیخ نزد او بسط جرجانی در فن منطق جهت او در سلک تحریر و تدوین کشید و بدیگر مصنفات پرداخت که تفصیل آن موجب

منطوی می شود و بعد از چند گاه شیخ ابوعلی از دهستان بری رفت و در آن وقت فخر الدوله دیلمی وفات یافته و پسرش مجد الدوله ابوطالب
رستم بن فخر الدوله بجای پدر حاکم شده و مادر مجد الدوله سیده خاتون بتنظیم امور ملک قیام می نمود و ایشان قبل از وصول ابوعلی
بری نام آوازه شیخ الرئیس را شنیده و بوده بعضی از مصنفات او دیده لاجرم چون شیخ رئیس بدانجا رسید در تجلیل و توقیر او مبالغه
نموده شرایط اعزاز و احترام بجای آوردند و درین اثنا مرض ماخولیا بر مجد الدوله استیلا یافت و شیخ رئیس بمعالجه او پرداخت
و چون شمس الدوله بجنگ هلال بن بدر بن حسنویه که از امرای اسلام بود رفت و لشکر بغداد را منهزم ساخت شیخ ابوعلی از ری به
قزوین شد و از آنجا بهمدان رفت و با شمس الدوله اختلاط آغاز نهاد شمس الدوله را مرض قولنج عارض شد چون معالجه شیخ رئیس
از آن زحمت صحت یافت ابوعلی بخلع و تشریفات گرانمایه مخصوص آمد و شمس الدوله ابوعلی را در مسند وزارت بنشاند تا که
اعیان لشکر قصد قتل ابوعلی کردند و او بگریخت و هر چه داشت از کتب و غیر ذلک بتاراج رفت و خود مدت چهل روز متواری بود
در خلال این احوال مرض شمس الدوله عود کرد و امرا شیخ ابوعلی را طلب داشتند و او از زاویه اختفا بیرون آمده بمجلس ایشان رفت و امرا از آنچه
کرده بودند پشیمان شدند و زبان اعتذار و استغفار گشودند و شیخ بار دیگر بمعالجه شمس الدوله اشتغال نمود و چون مرض زایل شد
کرت ثانیه وزارت بوی مفوض گشت و او چون در روز بسبب شواغل دیوانی مجال گفتن درس نداشت شبها بافاده مشغول بودی و چون
از آن فراغت یافتی باستماع الحان خوش و نغمات دلکش و شرب خمر میل نمودی و شمس الدوله بعد از آن باهنگ جنگ پسر عم
خود بهاء الدوله متوجه جانب بغداد شد و بنابر سوء تدبیر و اهمال از آنچه شیخ فرموده بود بار دیگر رنج قولنج عود کرد و امرا و لشکریان
از فوت او ترسیده بطرف همدان بازگشتند و شمس الدوله در راه وفات یافت و ارکان دولت پسرش را بپادشاهی برداشتند
و از ابوعلی التماس کردند که بوزارت آن پسر قیام نماید شیخ قبول نفرمود مقارن این حال علاء الدوله ابن کاکویه که پسر خال مجد الدوله
بود و بالمرخال را کاکویه گویند از اصفهان بطلب شیخ رئیس فرستاد و شیخ از رفتن امتناع نموده در سرای ابو غالب عطار فرود آمده
مختفی شد و با آنکه نسخه در نظر او نبود جمیع طبیعیات و الهیات کتاب شفا را بتقدیم رسانید و تاج الدین پسر شمس الدوله او را
بمکاتبت علاء الدوله جعفر ابن کاکویه متهم گردانیده و گرفته در قلعه از قلاع باز داشت و شیخ در آن محبس رساله حی بن یقظان و رساله الطیر و کتاب
ادویه قلبیه و دیگر نسخ تصنیف گردانید و شیخ مدت چهار ماه در آن قلعه محبوس بود و بعد از آن علاء الدوله از اصفهان لشکر بهمدان

کشید

کشید و بر مملکت تاج الدوله مستولی گشت و چون باصفهان مراجعت نمود تاج الدوله از قلعه که شیخ در آنجا محبوس بود بهمدان رفت
و آنجناب را همراه آورد و شیخ بدلالت قومی با برادرش محمود و زنی لشکری از همدان بیرون رفت بجانب اصفهان توجه نمود و چون
بدان حدود نزدیک رسید و علاء الدوله را خبر شد خواص خود را با دیگر تجملات باستقبال فرستاد و شیخ را باعزاز و احترام تمام بشهر
در آورد و منزلی مناسب تعیین فرمودند و آنجناب هر شب جمعه بمجلس علاء الدوله حاضر آمدی و چون آغاز تکلم کردی یکسان بزانوی ادب
پیش او در آمدی و استماع نمودی و شیخ در اصفهان چند نسخه دیگر تصنیف فرمود و روزی در مجلس علاء الدوله سخن بر رصدهای قدیم
و خللها که در تقاویم واقع می شد در میان آمد علاء الدوله از شیخ التماس نمود که رصد جدید بندد و بهر چه بدان احتیاج باشد
حواله خزینه شود و شیخ رئیس بر رصد بستن مشغول شد اما بواسطه کثرت اسفار و تراکم موانع و عوایق باتمام نرسید و در وقتی از اوقات
یکی از فحول علماء اصفهان که او را ابو المنصور گفتندی در مجلس علاء الدوله حاضر بود و سخن از علم لغت میگذشت شیخ ابوعلی در آن
دخل فرمود ابو منصور گفت ای شیخ شما حکیم اید و در دانش شما هیچ سخن نیست اما لغت تعلق بسماع دارد و شما تتبع این قسم نکرده اید شیخ
ابوعلی ازین کلام استنکاف نمود و بر درس مطالعه کتب لغت مواظبت فرمود و باندک زمانی آن فن را در تحت ضبط آورد و بعد از آن
سه قصیده گفت و سه رساله نوشت و در آن قصاید و رسایل الفاظ غریبه مندرج گردانید و آن قصاید و رسایل را برکاغذی کهنه
سوید فرموده گفت تا جلدی کهنه کردند با علاء الدوله گفت که در مجلسی که ابو منصور باشد در حضور من با او بگوید که این اوراق را در شکار
گاه یافتیم میخواهیم که از مضمون این کلمات اطلاع یابیم و علاء الدوله بفرموده شیخ ابوعلی عمل نموده آن اوراق را با ابومنصور داد و
لغاتی که شیخ در آن قصاید و رسایل آورده بود مشتبه شد و هر لغتی که معنی آن ابومنصور پی نمی برد شیخ میگفت این لغه در فلان کتاب
مسطور است و این معنی دارد و ابومنصور بفطانت و کیاست دانست که این قصیده ها و رسالها ساخته و پرداخته شیخ است لاجرم
بقدم اعتذار و استغفار پیش آمد و بفضیلت و تقدم آنجناب در جمیع فنون اعتراف نمود و نقلست که نسخه از نسخ شیخ ابوعلی که در علم
منطق نوشته بود بشیراز افتاد و علماء شیراز را در چند محل آن شبهه روی نموده و اشتباهات خود را بر جزوی ثبت کرده مصحوب
ابوالقاسم کرمانی پیش ابوعلی فرستادند و در فصل تابستان ابوالقاسم هنگام غروب باصفهان آمد با شیخ رئیس ملاقات نمود
و جزو را باو داد و شیخ چون نماز خفتن گذارد بمطالعه جواب و اشتباهات مشغول شد و اجوبه را بر پنج جزو ده ورقه در آن شب نوشت

و بخواب رفت و چون از خواب در آمد و نماز بامداد بگذارد و جزوها را با بوالقاسم داد و فرمود که استعجلت في الجواب حتى لا يلبث القاصد
ابوالقاسم و دیگران که این معنی معلوم کردند استعجاب نمودند و الحق جای آن داشت امور عجیبه و غریبه در باب معالجه و غیر آن از شیخ ابوعلی
بسیار روایت کرده اند و این اوراق گنجایش تفصیل آنها ندارد و در تواریخ مسطور است که سلطان محمود سبکتگین و پسرش سلطان مسعود
در سنه عشرین و اربعمائه بعراق عجم در آمدند و بعضی از آن مملکت را در تحت تصرف در آوردند سلطان محمود پسر خود مسعود را در ری گذاشته
بغزنین مراجعت نمود و سلطان مسعود بقصد علاء الدوله لشکر باصفهان کشید و علاء الدوله از آن بگریخت و خواهرش بدست مسعود
افتاد و شیخ ابوعلی بسلطان مسعود مکتوبی نوشت که اگر خواهر علاء الدوله را کفو نیست در عقد نکاح آوری او را اعطا و حق باید
و نزاع مرتفع گردد مسعود بمجرد این پیام آن عورت را بخواست و بعد ازین قضیه علاء الدوله بترتیب اسباب مقاتله و محاربه مشغول
شد سلطان مسعود رسولی پیش علاء الدوله فرستاد که ترک مخالفت کن والا خواهر ترا باوباش خواهم داد علاء الدوله از
شیخ ابوعلی پرسید که چاره این کار چیست گفت اگر جواب شایسته داری بنویس و پیش مسعود فرست شیخ بسلطان مسعود نوشت که اگر
خواهر علاء الدوله است زوجه تست و اگر طلاقش دهی مطلقه تو باشد و در عقده تو عیب و هنر زنان بازواج عاید است نه باخوان
سلطان مسعود متنبه شد و خواهر علاء الدوله را بعزت و حرمت تمام نزد او فرستاد و بعد از آن مسعود از عراق متوجه خراسان شد
و ابوسهل غالب آمد و اصفهان را بگرفت و کتب شیخ ابوعلی در آن حادثه بتاراج رفت آورده اند که شیخ ابوعلی قوت مزاج داشت
و مجامعت و مباشرت بسیار میکرد و در اواخر ایام حیات زحمت قولنج بر وی استیلا یافت و در یک روز هشت نوبت باحتقان اشتغال نمود
بعضی از امعاء او ریش شد و علت سحج با قولنج منضم گشت و برنج صرع نیز گرفتار گشت و بخادمان فرموده بود که مقدار دو دانگ تخم کرفس
با دویه حقنه ضم کنند و ایشان بسهو یا بعمد پنج درم بذر کرفس در آن خلط کردند و ازین جهت سحج زیاده شد و جناب شیخ بجهت دفع صرع
قدری معجون مثرودیطوس خوردی یکی از خادمان شیخ بنابر خیانتی که کرده بود و از مال آنجناب مبلغی دزدیده و خورده و بیم رسید که
چون شیخ بهتر شود او را بفعل بد خویش مواخذه کند افیون را با جزای آن معجون تخلیط ساخته بود القصه مرض ابوعلی بواسطه افراط
و حرکات ضروری که همراه علاء الدوله بعزم یغار لشکر جهت کرد ازدیاد پذیرفت و او را بمحفه نظیف و لطیف می بردند تا باصفهان
رسانیدند و چون علاء الدوله نیز بانجا رسید شیخ پیش از یک نوبت بمجلس او نرسید و شیخ همچنان دست از پرهیز باز نمیداشت و مرض او

فی الجمله

فی الجمله کثرت شد علاء الدوله عزیمت همدان نمود و جناب شیخ الیه را همراه برد و در اثنای طریق زحمت قولنج او نکس کرد و چون بهمدان رسید
دانست که قوه طبیعه ساقط شده است و با امراض معاودت نمی تواند کرد دست از معالجه باز داشت و گفت مدبر بدن من از تدبیر عاجز
آمد اکنون دوا و علاج فایده ندارد بیت چو آمد اجل از دوا و اچه سود ٭ چه چاره برنگ از مسیحا چه سود ٭ و چون شیخ خاطر بر ارتحال قرار
داد غسل بر آورد و از جمیع منهیات توبه کرد و اموال خود را بر فقرا و ارباب احتیاج تصدق نمود و ممالیک خود را آزاد و ختم کلام مجید
آورد و بعد از آن بسه روز در جمعه شهر رمضان سنه سبع و عشرین و اربعمائه از سرای غرور بدار سرور خرامید یکی از فضلا در تاریخ او
گوید قطعه حجة الحق ابوعلی سینا ٭ در شجع آمد از عدم بوجود ٭ در شصا کرد کسب جمله علوم ٭ در تکز کرد این جهان بدرود ٭ و در اواخر شفاء شیخ
ابوعلی سینا آورده است که ما چنانچه دلیلی عقلی بر وجوب حشر اجساد نداریم بر امتناع آن نیز نداریم اما چون مخبر صادق یعنی پیغمبر آخر الزمان
صلی الله علیه و آله و سلم از وقوع این خبر داده تصدیق آن میکنیم بر این تقدیر زبان از طعن او کشیده باید داشت و خذمتش را از جمله
موحدان و مومنان باید نگاشت و الله اعلم بحقایق الضمایر و هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن اکنون در ثانیه خاطر چنان می خواهد
که اگر کلک شیرین مقال ذکر پنج شهر دیگر از اقلیم ششم بر سبیل اجمال زبان بگشاید که در نظر مکنان پسندیده آید طراز شهریست
از شهرهای ترکستان و جمعی کثیر از علماء و اجلا از آنجا پدید آمده اند و مصنفات ساخته و پرداخته اند و در حوالی طراز حصون و قلاع
بسیار است که منسوب باوست و در بیشه چگل که از شهرهای بلاد ترکستانست معدن ارباب حسن و ملاحت و اصحاب قبول و صباحت
قرب بطراز واقع شده است و سبیج قریه ایست از قرای طراز که تولد و مسقط بعضی از اهل علم است میان سبیج و طراز مسافت چهار
فرسخ باشد قسطنطنیه شهری عظیم است دریا سه طرف آن محیط و در کتاب عزیزی که منسوب است بعزیز بالله اسمعیل که از جمله پادشاهان
مصر بخلق کریم امتیاز داشته آمده که ارتفاع سور قسطنطنیه بیست و یک گز است و آن شهر بر بساتین و مزارع اشتمال دارد و در ایام
سابق در آنجا کنیسه بود که عمودی عالی بر آن نصب کرده بودند و بر سر عمود فارسی از مس بر فرسی از نحاس منصوب ساخته و در یک دست
اشوار گره بوده و اصابع دست دیگرش بنوعی مفتوح بود که گوئیا اشارت بآن دست می کرد و در قدیم همیشه نصاری بر آن شهر
استیلا داشته اند و در زمان سلطان محمد رومی که اکثر اوقات شریف خود را بغزا و جهاد مصروف میساخت بمحاصره قسطنطنیه پرداخت
و هر چند فتح آن بلده از غایت استحکام و متانت در نظر عقل محال می نمود اما سلطان مشار الیه چون دولت روز افزون اشتهار

مفتوح گردانید و فرمان داد که تا کنایس خراب ساخته بجای آن مساجد بنیاد نهادند **اسبیجاب** صاحب لباب گوید که اسبیجاب شهری
عظیم است از شهرهای مشرق و از ثغور معتبر بلاد ترکستانست و از آنجا طایفه از خداوندان فضل و دانش ظاهر شده اند و آن سرزمین مشتمل است
بر آبهاء روان و بساتین فراوان قریب باسبیجاب کوهی هست و میان این شهر و اقرب جبال که از سه فرسخ باشد قال الفرغانی (?)
صقع جلیل من اصقاع ماوراءالنهر **ماسیه** از بلدان ولایت روم است و بغایت وسیع مشتمل بر سوری رفیع و قلعه منیع و نهری بزرگ
که جوی همه را آب دهد ابن سعید گوید که ماسیه مدینه ایست از مدن محکمه مشهور است بخضرت و نضارت و بسیاری آب و باغ و میان این شهر
و سیواس شش روزه راهست و نهر ماسیه از میان این بلده میگذرد و در بحر سیواس بیرون رود و بعضی مردم که بآنجا رسیده اند گفته اند در آن
موضع معدن نقره باشد **کاشغر** در لباب گوید که کاشغر مدینه ایست از بلاد مشرق و جمعی علما در آنجا نشو و نما یافته اند که حاوی علوم عقلی
و نقلی بوده اند ابن سعید گوید که کاشغر قاعده بلاد ترکستانست و در قانون مذکور است که اکثر او را ورکند میگفته اند و راقم حروف از سیاحان
شنیده که کاشغر شهری مختصر است والله اعلم **فی ذکر الاقلیم السابع** این اقلیم بقمر منسوبست و لون غالب ساکنانش میان شقره و بیاض
وحد اول و آنجاست که روز دراز ترش پانزده ساعت و نصفی و ربعی است و وسط آنجا که نهار اطولش شانزده ساعت بوده و حد دویم آنجاست
که ارتفاع قطب چهل و هشت درجه و ثلثی گرده و آخر این اقلیم آنجا بود که روزش شانزده ساعت و ربعی شود و ارتفاع قطب به پنجاه درجه و ثلثی
رسد و ابتدای این اقلیم هم از شرق است و از آنجا ببلاد یاجوج و ماجوج کشند پس بر بلاد کیماک و الان و شمال بلاد خلج و جنوب بلاد خزران
گذرد و از بلاد و مواضع این اقلیم شنشیاقوت (?) و صقجی و طرقو و صاری کرمان و قرقره و صوداق و سلقاق که عبارت از قرم است و کفا و اکش (?)
و ارق و صرای و انکلتره بلغار و دیار یاجوج و ماجوج و سوار و طیلاس که بر کناره بحر محیط است و درین اقلیم پنجاه شهر بزرگ و هزار شهر کوچک
و دو کوه عظیم و چهل رود باشد و بزعم اکثر حکما آخر این اقلیم نهایت عمارات است و آنچه در تعیین حد و اوساط حدود اقالیم درین اوراق ثبت
افتاده بعضی مصنفات از شرح تذکره انتخاب کرده اند و با نهایة الادراک نیز موافق است و اختلاف چندان ندارد **فی صفت بلاد یاجوج
و ماجوج** بلادش اندک است و صحراها اکثرش فراوان و از جمله ثغور آن سرزمین حصنی است بغایت حصین که محافظان سد یاجوج و ماجوج در آنجا
ساکنند و دین اسلام دارند و بیشتر از اهل تاریخ گفته اند که بانی سد یاجوج و ماجوج ذوالقرنین اکبر بوده و فرقه برآنند که آن سد از محدثات
ذوالقرنین اصغر است یعنی اسکندر ابن داراب بن بهمن بن اسفندیار که او را اسکندر فیلقوس و اسکندر رومی نیز گویند والله اعلم عندالله

در کتاب مسالک

در کتاب مسالک الممالک مسطور است که واثق خلیفه بخواب دید که سد گشاده شده و او سلام ترجمان را با پنجاه کس فرستاده تا تحقیق نماید
و سلام از سامره بارمنیه رفت و از آنجا بتاتان و از آن موضع بباب الابواب و از آن دیار بخزر رفت و طرخان ملک خزر با فرستادگان
واثق عباسی دلیلان مصحوب گردانید و ایشان چون از خزر بیرون آمدند بیست و شش روز رفتند بزمینی رسیدند که بوی ناخوش از آن
می آمد و ده روز دیگر رفتند بشهری چند رسیدند که اول یاجوج و ماجوج در آن بلاد بوده اند اما در آن زمان از آبادانی در آن موضع اثری باقی
نمانده بود مردم خلیفه از آنجا بیست و هفت منزل دیگر طی کردند تا بحصنی از حصون رسیدند که نزدیک کوهی بود که سد یاجوج و ماجوج در شعب
آن کوه واقع شده و صاحبان آن قلاع زبان فارسی و عربی میدانستند و دین اسلام داشتند اما از وجود خلفای عباسی بیخبر بودند و سلام
ترجمان را پیش سد بردند و سلام کوه املس دید که در رودی آب منقطع شده بود و در آن کوه هیچ گیاهی موجود نبود و عرض آن رود صد و
پنجاه گز میرسید و دو باره در نظرش در آمد که از خشت پخته و قلعی در آن رود برآورده بودند و دیوار سد را چنان بلند ساخته بودند که مردی
منجنیق از بالا و شرفات آن بسان کودک پنج ساله می نمود و آنچه در وصف سد صاحب کتاب مسالک الممالک آورده مخالف روایتی است که قلم
شکسته زبان در مجلد اول بیان کرده است و چون ایراد کیفیت سد بار دیگر درین مقام موجب اطناب میشود رقم تحریر بر آن کشیده آمد
القصه مدت رفتن و آمدن سلام دو سال و چهار ماه بوده و بنابر آنکه حالات یاجوج و ماجوج و خروج ایشان در آخر الزمان شیوع تمام دارد
و خامه شکسته نفس از قیل و قال آن بیهانه اکثار و املال دم در کشید **بلغار** که ترکان آن را بلار گویند در نهایت حدود عمارات شمالی
واقع شده شهری با طول و عرض است نزدیک بشط رود اتل و میان این شهر و کرمستر آنرا صحرای بصادی نوشته اند زیاده از یک ماهه
باشد اهالی بلغار مسلمان و حنفی مذهب باشند و از غایت برودت در آن موضع اشجار مثمره و غیر مثمره نمیباشد همچنین انگور در آنجا بغایت
و در اوایل فصل صیف شفق در آنجا غایب نمیشود و آنچه جناب فضایل مآب مولانا شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه آورده است که حضرت
صاحبقرانی وقتی که در عقب توقتمش خان بسرحد بلغار رسید که در اوایل فصل تابستان مدت چهل روز شفق غایب نمیشده موید این
سخن است **قرقر** قلعه ایست بغایت رفیع بر سر کوه وسیع واقع شده و وسعت آن کوه بمرتبه ایست که گنجایش اهالی آن نواحی دارد
و مردم در آن حوالی بسیار اند اما قرقر را آس گویند و نزدیک بدان قلعه جبلی است که سر در هوا کشیده و صعود بر قله آن جبل متعسر
است و پس قرقری از مشاهیر طبرسات است و قرقر بلغت مغول چهل مرد را گویند **سرای** مدینه عظیمه است و کرسی مملکت

در جانب شمال واقع و بحر خزر در جانب شرق و جنوب این شهر جریان دارد و رود اتل نزدیک بصرای میگذرد و صحرای ساحل
نهر اتل از جانب شمال است و آن فرضه ایست که تجار از طرف دریا بار بسیار بدانجا برسند **صوداق** در دامن کوهی افتاده است
زمین آن سنگستانست و بساحل بحر قلزم واقع شده اهالی آنجا مردم مسلمانند و تجار و مسافران بدان سرزمین آیند و روند و خانه
و بر بری که مقابل صوداق باشد مدینه سامون واقعست و ارباب آن مدینه مذاهب مختلف و اکثر سکان آن شهر نصاری باشند
و سوداق بضم صاد مهمله است **صقجی** بفتح صاد مهمله و سکون قاف و کسر جیم است و هی مدینه متوسطة بین الکبر و الصغر نزدیک بجلی که نهر
طنابجر نیطس میریزد و بزمین هموار واقع شده و از آنجا تا قسطنطنیه از راه خشکی بیست روز توان رفت و اکثر ساکنان این بلده
مسلمان باشند و صقجی قریب بقلعه سطاع است **شنشیاقوت** المشهور بشین المعجمة النون ثم الف و التاء المثناة من فوق ثم مثناة تحتية و الفاء الف
و واو فی آخره در حوالی این شهر نهرهاست که از جبال شرقی آن نزول میکنند شنشیاقوت مدینه ایست از بلاد جلالقه که میان این شهر
و بحر محیط یکروزه راه باشد **فی المواضع الخارجة عن اقالیم السبعة** مواضعی که داخل اقلیم سبعه نیست بدو قسم منقسم می شود یکی آنکه از بیرون
خط استواست و آنرا باصطلاح اهل هیئت ماورای خط استوا خوانند و عمارت آن بتقریب شانزده درجه باشد و کسری در عرض جنوبی که
برصد بطلیموس سیصد و شصت و پنج فرسخ باشد تقریبا و بحساب فراسخ ماسول سیصد و شصت و شش فرسخ باشد تقریبا و در بعضی کتب بنظر
نگارنده این سطور رسیده که از شهرهای معروف این مواضع یکی مقاله الزنجست و سریره که معدن کافور است و دیگری کرکوت از بلاد
السودان و عسقلانه و سوق الاکیم و بجه از بلاد بربر و جزیره لنکبالوس که اهل این جزیره مردم خوار باشند و تجار خود را باسلحه مکمل کرده
نزدیک ایشان بجزیره روند و آهن بدیشان فروشند و عنبر و ماری کشند و جزیره سکلیب و جبال القمر که هو و قاری از آنجا خیزد و ماهیم
کمکانه که اهل ناحیه مسخر بوزینه باشند و خراج بدیشان گذارند بدین طریق که هر روز سلغی معین خرج طعام مهیا کنند و مهیا دارند تا زمانی
چاینده بخورند و ببرند اگر در راتبه بوزینگان یک روز تاخیر واقع شود مضرت رسانند و خانطو که در بند چین است و سیلا که از معظمات بلاد
آن سرزمین است و جزیرة القصه و رغاوه بر قانه و غیر ذلک که در تعداد آن زیاده فایده نیست و هر یک ازین بلاد مشتمل باشد بر قصبات
و قری و مداین صغار و سوادات و جبال و این امصار از شهرهای بزرگ ربع جنوبی است و محتوی است بر جبال و انهار کثیره که ذکر شرح
آن بر سبیل مفصل مستلزم اکثار است و قسم دویم از مواضعی که داخل اقلیم سبعه نیست مواضعی چند است که آن را ماورای اقالیم

سبعه خوانند

سبعه خوانند و عمارات آن از پنجاه درجه و ثلثی که آخر اقلیم هفتم است بقول اصح تا عرض شصت و شش درجه باشد و بعضی دیگر از آخر
اقالیم مذکور تا هشت و دو درجه و پنج دقیقه گفته اند که فراسخ آن بحساب بطلیموس چهار صد و هشتاد و سه فرسخ و نیم بود و تقریبا و بحساب
ماسول چهار صد و نوزده فرسخ باشد بتقریب و چون ازین عمارت بگذرند از شدت سرما و برف نتوان رفت و حیوان و نبات
بدر نجود و از بلاد مشهوره این مواضع یکی شهر السوث که اهل بلغار بیاز رکانی بدانجا روند و دیگر نوره است که اهالی آنجا وحشی
باشند و با مردم الفت نگیرند و چون تجار آنجا آیند آنگه میان ایشان ملاقات واقع شود خرید و فروخت کنند و مثل این معنی سابقا
اشارت رفته و سمور متاع این شهر باشد و این جمله در عرض پنجاه و هشت فرسخ و شصت و یک درجه باشد و روزهای دراز آن مواضع
بهفده و هژده و نوزده ساعت رسد و در عرض شصت و سه عمارت بزرگست و سکان آنجا از شدت سرما شش ماه در حمامها بگذرانند
و روز دراز ایشان بیست ساعت بود و در عرض شصت و چهار و نصف قومی باشند که هیچ چیز ندانند و کسی نشناسند و آنجا جمعی
صقالبه باشند و روز دراز ایشان بیست و یک ساعت بود و در عرض شصت و پنج و کسری عمارتی عظیم است و اهل آن موضع را قامت
پنج شبر و عرض روی ایشان سه شبر بود و دندان ایشان سیاه باشد و نقطهای زرد و سفید و جمعی دیگر از ایشان جناح دارند
که بدان طیران کنند اما از مقام خود بیرون نتوانند و چون بیرون آیند فی الحال بمیرند و نهار اطول این موضع بیست و دو ساعت
و در عرض شصت و شش و کسری که تمام میل کلی است و نیز قومی باشند که در طبیعت مشابه وحوش باشند و تمیزی در میان ایشان نباشد
و روز دراز ایشان در آنجا بیست و سه ساعت و همچنین در عرض شصت و هفت و ربعی روز یکماه باشد و در عرض هفتاد درجه روز
دو ماه گردد و تقریبا در عرض هفتاد و سه و نصفی روز سه ماه شود تا بعرض هشتاد درجه و نیم شمال بزعم متقدمان عمارات عظیم و غیر عظیم
در آن است و چون فایده چندان بر ذکر آن مترتب نمی باید اختصار کرده می آید و چون عرض ربع مسکون بهشتاد درجه رسد روزی
پنجاه باشد و چون عرض بنود درجه رسد که ربع دور فلک است شش ماه دیگر روز و شش ماه و یک شب باشد و شبانه روزی یکسال
تمام بود و در آنجا دور فلک رحوی باشد نگارنده سطور گوید که بعد ازین وقت آنست که خامه مشکبار بذکر حالات بعضی از بلاد
که از معظمات شهرهای ربع مسکون است شروع نماید هرچند این مواضع داخل اقالیم سبعه است اما بنابر نکته که بخاطر فاتر رسید
علیحده درین خاتمه رقم کلک بیان گشت **ذکر عجایب و غرایب ختا** برای صواب نمای مقرب حضرت صاحبقرانی

معروض می افتد که در کتب تواریخ مسطور است که پادشاه مرحوم مغفور معین السلطنة والخلافة میرزا شاهرخ در شهور سنه اثنی و عشرین و ثمانمائه
جمعی را که رأس و رئیس ایشان شادی خواجه بود که برسالت ختای نامزد فرمود شاهزاده عالمیان میرزا بایسنغر سلطان احمد و خواجه
غیاث الدین نقاش را که خالی از زیور هنر و فضیلت نبود مصحوب ایشان گردانید و با خواجه غیاث مقرر گردانید که از روزی که از دار السلطنه
هرات بیرون رود تا روزی که باز آید آنچه مشاهده کرده از حال لوت بوم و کیفیت طریق و قواعد بلاد و امصار و اوضاع عمارات و آداب
پادشاهان رفیع مقدار و غیره کما یلیق زیاده و فوت و فرو گذاشت بر صفحات قرطاس ثبت نماید و در یازدهم رمضان سنه خمس و عشرین و ثمانمائه
فرستادگان باز آمدند و خواجه غیاث الدین بموجب فرموده عمل نموده آنچه دیده بود بطریق روزنامه نوشته معروض میرزا بایسنغر گردانید و زبده
و خلاصه آن کلمات عجیبه و حکایات غریبه از تحریر و تقریر او نقل کرده می آید و العهدة علیه ایلچیان در شانزدهم ذیقعده از دار السلطنه
هرات بعزم ختای بیرون آمدند و قطع مسافت کرده نهم ذیحجه ببلخ رسیدند و از کثرت باران کی و شدت سرما تا غره محرم سنه ثلث و عشرین
در آنجا ماندند از بلخ روان شده و بیست و دوم ماه مذکور در سمرقند نزول کردند میرزا الغ بیگ پیشتر ایلچیان خود سلطان شاه و محمد بخشی را با ایلچیان
از اهل ختای فرستاده بود و رسولان خراسان در سمرقند توقف نمودند تا ایلچی میرزا سیورغتمش از عراق و ایلچی امیر شاه ملک از اردوی
شاه بدخشان تاج الدین بدیشان پیوستند آنگاه باتفاق ایلچیان ختای عاشر شهر صفر از سمرقند بیرون رفتند و از تاشکند و سیرم و
گذشته میان اهل مغول در آمدند و مقارن وصول ایشان خبر رسید که اویس خان قصد محمد خان کرده و از این جهت شورشی در میان الوس
افتاده و باز خبر صلح یافتند و امیر خداداد که صاحب اختیار آن دیار بود با ایلچیان رسیده ایشان را دلجوئی نمود و پیش اویس خان رفت
و ایلچیان هژدهم ماه جمادی الاول بموضع یلدوز که محمد بیک تخلق مبدا است رسیدند و در آنجا چندان توقف نمودند که بعضی از بازماندگان
که نوکران شاه بدخشان بودند بایشان ملحق شدند و بیست و دوم از آنجا کوچ کرده و از آب ایلگر گذشته روز دیگر حاکم الوس محمد بیک
را دیدند و پسر محمد بیک سلطان شادی کورکان داماد شاه جهان بود که دختر دیگر او را میرزا محمد جوکی در حباله نکاح داشت و بیست و ششم
مذکور بیلچلیک و از ایل شیر بهرام در آمدند و در آن بیابان با آنکه آفتاب در سرطان مقام داشت آب مقدار دو انگشت یخ بسته بود
و هشتم جمادی الآخر شنیدند که پسران محمد بیک ایلچی را که ایلچی اویس خان بود غارت کردند و ایلچیان توهم نموده با آنکه اکثر اوقات
قطرات امطار و ژاله از سحاب ریزان بود بسرعت هر چه تمامتر گذشته و آخر ماه بشهر طرفان رسیدند و در آن بلده اکثر مردم بت پرست

بودند و بتخانه بزرگ داشتند و در صفه بتخانه صنمی عظیم نهاده بودند و میگفتند که این صورت شاکمونیا است و دوم ماه رجب از آن موضع
کوچ کرده و روز پنجم در قراخواجه فرود آمدند و هم ماه جمعی از نویسندگان خان ختای آمده اسامی ایلچیان و عدد مردم ایشان نوشتند و دوازدهم
ماه بقصبه اتاصوفی نزول کردند و در آن منزل علوی از سادات ترمذ داماد امیر فخرالدین حاکم مسلمانان در قابل زاویه ساخته بودند و لنگر
افراشته و از آنجا طبل رحیل کوفته بیست و یکم بشهر قابل رسیدند و در این شهر امیر فخرالدین مسجد عالی ساخته بود و قریب بآن بت
پرستان بتخانه بزرگ داشتند که بر اطراف و جوانب آن بتان بزرگ و کوچک مصور بصور بدیع نهاده بودند و بر در بتخانه صورت
دو دیو که بر یکدیگر حمله کرده نگاشته بودند و منکلی تیمور باپی نام جوانی در نهایت حسن و جمال حاکم قابل بود و از قابل بیرون آمده
و بیست و پنج مرحله پیموده بهر دو روز یک آب می یافتند و دوازدهم شعبان در آن بیابان لب آب پایان بشیر گاو و قطاس باز خوردند و این
روایت مخالف المنقول است که شیر در حدود ختای می باشد گویند که گاو در آنجا چنان بقوت و بزرگ می شود که نوبتی سواری را از پشت
زین با سر شاخ در ربوده فی الجمله چهاردهم شعبان بموضعی رسیدند که از الکا سکجو که نخستین شهری از شهرهای ختای است دو روزه راه
بیابان لب آب بود و جمعی از ختاییان بموجب فرموده باستقبال شتافته و در آنجا ملاقات نمودند و یک روز در مرغزار رشک
باغ ارم صفه ساخته سایبانها برافراختند و صندلیها نهاده و از ماکولات غاز و مرغ بریان و گوشت پخته و انواع ثمار خشک و تر در حقه‌ها
چینی مرتب گردانیدند و زیر هر شیره نخلی بسته بودند و با اصناف سبزی خوانها را آرایش داده و در آنجا طوی ترتیب دادند که در شهرهای
عظیم قریب بآن کم میسر شود و چون از طعام خوردن باز پرداختند انواع مسکرات حاضر ساختند و هر کس را احتیاج الیه بود از گوسفند
و آرد و جو دادند و نسخه گرفتند که هر کس از ایلچیان چند عدد نوکر دارند و مبالغه کردند که بموجب راستی باز نمایند و زیاده نگویند که هر کس
دروغ گوید او را اعتباری نماند و بازرگانان در سلک نوکران انتظام یافته خدمت می کردند و نسخه بدین تفصیل بود امیر شادی
خواجه و کوکچه دویست نفر سلطان احمد و غیاث الدین نقاش صد و پنجاه نفر ارغداق شصت نفر اردوان پنجاه نفر و ایلچیان
میرزا الغ بیک پیشتر رفته بودند و قاصدان میرزا ابراهیم سلطان هنوز نرسیده و شانزدهم شعبان دالکشاجی که حاکم سرحد بود
طوی عظیم داده و ایلچیان را طلبداشت و ایشان بیورت او رفتند و ختاییان بطریقی که عادت ایشان است مربع فرود آمده بودند
طناب اندر طناب چنانچه هیچ آفریده را میان ایشان راه نه مگر از چهار دروازه که بر چهار طرف آن مربع گذاشته بودند و میان

آن فضای بزرگ بود و در میان فضا دکان بلند ساخته مقدار گز چوب و خیمه بزرگ بر نهج ختائی در پیش نصب کرده و اصنام بر داشته
از چوب و سایبانها افراخته چنانچه در آن مکان آفتاب نتافت و در زیر هر دو نیزه بزرگ صندلها واحی نهاده بودند و از چپ و راست
صندلیها و ایلچیان بجانب چپ نشستند و امرای ختای بر طرف راست قرار گرفتند و پیش ایشان تعظیم جانب چپ زیاده از راست است
چه دل که سلطان شهرستان بدست در این طرف منزل وارد و پیش هر یک از ایلچیان و امرا دو شیره نهادند و در یکی غاز و مرغ و گوشت
پخته و میوهای خشک ختائی بود و در دیگری کلیچها و نانهای خوب و گلها از کاغذ و ابریشم بغایت مرغوب و در پیش باقی مردم هر یکی را شیره
بود و در مقابل کورکه پادشاهی که بر موضعی مرتفع نهاده بودند خمها و تغارهای چینی و صراحیهای خورد و بزرگ همه نقره و چینی موضوع
و در چپ و راست کورکه مطربان و اهل ساز ایستاده و نای و غنی و کمانچه و چنبر و دو نوع نی متعارف و دیگری آنکه از سر در پهلوی آن
بنوازند و سبعاره و چهارپاره و دوبل بکار و نواز آوردند و پسران صاحب جمال سرخی و سفیدی بر روی مالیده و مرواریدها در گوش کشیده
بازیها کردند و از این فضای گشاده تا چهار دروازه سپاهیان جبه پوش تکلین دو قطار ایستاده بودند که از محل خویش یک قدم پیش و پس
نمی نهادند و نیزه ها در دست داشتند و بسیاول الصباح نداشتند و مردم را علی اختلاف مراتبهم در مواضع مناسب نشانده بودند و قراولان
و امیر حاکم دیوان کاسه داشت با صندوق نخل بندی با او می بردند هر کس را که کاسه داد شاخچه از او بر او زدند و مجلس را از غیرت
گلستان ارم ساخت دیگران از کاغذ منقوش صور جانوران ساخته بودند و بر روی خود بسته چنانچه هیچگونه روی و گردن ایشان نمی نمود
و بر اصول ختاییان بجای کوفتن و رقص اشتغال نمودند و ساقیان سیمین ساق باده پیمودن گرفتند و مجموع مضمون این مقال را کار نمود
بیت کند صید بهرامی بیفکن جام جم بردار که ما پیمودیم این صحرا نه بهرام است و نه گورش و پسران ماه رخسار لاله عذار صراحیهای شراب
خوشگوار در دست گرفته ایستاده و بعضی از ایشان طبقهای پر فندق و عناب و شاه بلوط و مغز و لیمو و سیر و پیاز سرکه پرورده و خربزه
و هندوانه بریده بر کف نهاده بودند چون امیر کسی را کاسه رسید اشارت ایشان طبقها پیش می آوردند تا آنکس بهر نقل که میل نماید تناول
سازد و دیگری صورت شیر از کاغذ در نهایت بزرگ ساخته بودند چنانچه پسری در اندرون وی می رفت و آن شیر با اصول
میکوفت و هر طرف سر می جنبانید بنوعی که دیده نظاره گی در آن حیران می شد و آن روز از صباح تا رواح بعیش و نشاط و فرح
بسر می بردند و هفدهم شعبان بجزایه و بیابان در آمده منازل قطع میکردند و بعد از چند روز بقراول رسیدند و این قراول قلعه است

در غایت محکمی در میان جبال واقع شده و یک راه دارد که از یکدر قلعه می باید آمد و بر کرده بیرون رفت ایلچیان بقلعه در آمدند و اهل
القلعه همه را نام نوشتند بعد از آن از قراول روان شده و بشهر سکجو رسیدند و ایشان را در یام خانه بزرگ که بر در شهر بود فرود آوردند
و در خورد آنجا است را مجموع ستاندند و بدفتر برده سپردند و ما یحتاج ایشان را از ماکول و مشروب همه را خوب مرتب داشتند و برای
هر کسی کتی و جامه خواب از نبهن با یک خدمتکار فرمان بردار مقرر فرمودند و در جمیع یامخانهای شهر ختای بر این نهج خدمت می کردند
و سکجو شهری عظیم است سوری رفیع و محکم بگرد آن کشیده و حیاط مربعی متساوی الاضلاع مشتمل بر بازارهای عریض چنانچه
پنجاه گز شرع باشد همه آب زده و جاروب کشیده و در اکثر خانها خوک می دارند و دکاکین قصابان گوشت گوسفند و گوشت خوک در آن
شهر و بازار و چهارسوی بسیار است و بر سر هر چهارسوی چهار طاق از چوب بسته در نهایت تکلف و تزئین و کنگرها بر آن تعبیه کرده
هم از چوب منقش ختائی بر آن بکار برده و بر باروی شهر در هر بیست قدم برجی سر پوشیده ساخته و چهار دروازه بر چهار رو در
برابر هم گشاده و با آنکه از میان شهر تا دروازه مسافتی بسیار بود از غایت راستی اندک می نمود و بر پشت هر دروازه کوشکی دو طبقه
پرداخته و در این شهر بتخانهای متعدد و هر بتخانه قریب ده جریب همه را از خشت پخته و تراشیده و فرش انداخته بودند و جانب
و پاکیزه و بر در بتخانها پسران صاحب جمال ایستاده و صلای عشرت و دخول در داده و از آنجا تا خان بالیغ که تختگاه پادشاه ختای است
نود و نه یام بود همه معمور و آبادان هر یامی برابر شهری و قصبه میان هر دو یام چند قرغو که آن را غو باشد قرغو عبارت است از خانه
که ارتفاع آن شصت گز باشد و پیوسته در این خانه دو کس باشند و آنرا چنان که قرغوی دیگری نماید و چون حادثه دست دهد مثلا
اگر از لشکر بیگانه اثری پیدا شود فی الحال در قرغو آتش کنند و اهل قرغوی دیگر این حال مشاهده کرده هم بدین عمل قیام نمایند و ایستادگان
پایه سریر اعلی در خان بالیغ بعد از یک شبانه روز حالی که از دار الملک آنجا که این حال واقع شده سه ماه راه باشد معلوم کنند
بر سبیل اجمال متعاقب این صورت کاغذی خود نوشته مشتمل بشرح واقعه دست بدست یکدیگر داده و رسانند کاغذی خود عبارت است از
خانه واری چند که در محل ساکن گردانیده اند و مامورند با آنکه اگر مکتوبی یا خبری بدیشان رسد فی الحال به کاغذی خود دیگر رسانند
تا آن قضیه در اندک زمانی مفصلا بسمع پادشاه رسد و از کاغذی دیگر ده فرسخ است و هر شانزده فرسخ یکفرسنگ شرعی باشد و هر ده
نوبت و کس ملازم قرغو باشند اما جمعی که منسوب بکاغذی خود اند فوج فوج آنجا اقامت ورزند خانها ساخته زراعت کنند و از سکجو تا قمچو که

بلند دیگر است و بنا کرده از آنچه به بام بوده و ایلچی که بزرگتر و آنچه انسب است سر هر ستونی از اس و زمین ایشان درین شهر حکومت کنند و در هر پایه ای
چهار صد و پنجاه اسب و دراز گوش جهت ایلچیان می آورند و همچنین پیشتر الیه و بسیار آنکه اسبان را محافظت می نمایند و سوم اندر با فو
و متعهدان و دراز گوشان او را گویند و ایشان را جلپو و این طبقه بسیار باشند که ریسمانهای ... بر دوش گرفته می کشند و هر ده
بعد ... و از دو کس است و هر چند در راه بارندگی و سرما بسیار باشد ایشان از عهده کشیدن باز نمانند جهت ... حوش محاوره و سبین
چون و اسبان که برای ایلچیان آماده می دارند با زین و لجام و تازیانه باشد و یا قومان ... که پیش اسبان میده و تازیانه ای
بیامی دیگر رسند و در هر یامی جهت ایلچیان گوسفند و غاز و مرغ و برنج و عسل و آرد و عاسون و عرق و سیر و پیاز و در ترکه پرورده و بقول
دیگر آماده و مهیا باشد و در شهری ایلچیان را طوی دهند و دیوانخانه را دوسون گویند و در هر دوسون که طوی مرتب سازند اول
پیش کور کرده و بجانب تختگاه تختی نهند و پرده و آویزند و شخصی پهلوی تخت ایستاده باشد و غاز بزرگ زیر پای نداخته بغایت پاک
و پاکیزه و ایلچیان بر بالای آن غاز قرار گیرند و سایر مردم در قفای ایشان صف زنند و لیان مسلمانان در صف نماز ایستاده و آن شخص
که پهلوی تخت ایستاده باشد بزبان ختایی ندا کند سه نوبت بعد از آن را چپان سر بر زمین نهند و ایلچیان و مسلمانان را نیز تکلیف
کنند که سه بار باین فعل قیام نمایند و آنگاه هر کس بسر شیره خود رود و درین روز که دانگی در قنجو ایلچیان را طوی داده و ازدهم رمضان
بود مشار الیه با ایلچیان گفت که طوی پادشاه است و شما را عزیز داشته تخوردن الطعام رغبت نمایند ایلچیان در مقام اعتذار آمده
جواب دادند که در مذهب ما روا نیست غالباً میدانستند که در سفر رخصت افطار است و ایلچی عذر ایشان را پذیرفته و آنچه ترتیب داده
و در قنجو بتخانه بود پانصد گز در پانصد گز در میان آن بتی خفته بطول قامت پنجاه گز و درازی قدمش نه گز و در کلاه وی ... دیگر
دیگر بتان در سر بالای و پس و پشت او نهاده بوده هر یک بطول گزی و کمتر و چشم و صورت بخشیان در نظر آمده کشیده بود و جیحان
متحرک کم چنده در الحان چندکه بکر زده اند و بر دیوارها صورت کریمهای خوب و پرکار بظهور آورده و پیرامون آن عمارت بتخانهها
مانند چوب کاری و اسرا ... به پردهای زربفت و کرسیها مطلا و شمعدانها و مراجعهای چینی آراسته و درین شهر خانه دیگر ساخته
بوده که اهل اسلام آن را چرخ فلک میخوانند و شکل کوشکی مثمن از زیر تا بالا پانزده طبقه و در هر طبقه منظرها مشتمل بر مقرنس ختایی
و ایوانها نموده و در گرد منظرها آفرینها و انواع صور بظهور آورده و از آنجمله صورت تختی ساخته بودند و پادشاهی بر آن نشسته و ...

او خادمان و غلامان

او خادمان و غلامان و دختران ایستاده و در زیر آن کوشک صورتهای دیوان بپندار که آن را بر دوش گرفته بودند و دور آن چیز گز
بود و ارتفاعش دوازده و اکثر همه از چوب تراشیده و اما چنان طلا اندوده بودند که گوئیا مجسم از زر سرخ است و سردابه در زیر آن و میلی
از آن تا بالا تعبیه کرده و یک سر میل بر روی کرسی آهن و سر دیگر در سقف خانه که آن کوشک در آنجا است محکم کرده چنانکه در سرداب
با دک حرکتی آن کوشک عظیم در حرکت آمده بگردش می آید و درین شهر آنچه برای پادشاه آورده بودند از ایلچیان ستانده کرشیرا
که پهلوان صلاح الدین شیربان آن را نخود بدرگاه پادشاه رسانید القصه ایلچیان هر چند بجانب بالیق نزدیکتر می شدند داروغگان
و حکام و کلانتران یام در زیاده طوی مبالغه بیشتر می نمودند و هر روز بیامی و هر هفته شهری میرسیدند تا چهارم شوال بآب قراموران
وصول اتفاق افتاد و آب موازی رود جیحون باشد و در آن آب پلی بزنجیر بیست و سه کشتی بسته بودند زنجیر بسطبری ران آدمی ده گز
از هر طرف بر خشکی گذشته و بر دو طرف آب دو میل آهن هر یک بسطبری میان مردی در زمین محکم کرده و زنجیرها بران استوار کرده و
بقلابهای بزرگ و زنجیرها استحکام داده و بر بالای کشتیها تختها افکنده همه را محکم و هموار گردانیده و ایلچیان بی زحمت و مشقت بگذشتند و از
آب قراموران شهری بود وسیع و پر مردم و عمارت و در آن شهر ایلچیان را زیاده بر شهرهای دیگر طوی دادند و در آن بلده بتخانه عظیم بود
چنانچه از سرحد ختای تا آنجا مثل آن عمارت بنظر در نیامده بود و آن شهر سه خرابات داشت مزین بدختران صاحبجمال اگرچه اکثر دختران ختای
خوبروی می باشند اما آن شهر را عورات حسنا میخوانند از آنجا روان شده و هر چند شهر عبور نموده دوازدهم ذیقعده بآبی رسیدند
دو برابر جیحون و از آن بجسره در کشتی نشسته بگذشتند و از چند رود دیگر بکشتی عبور نموده و پنجم ماه مذکور بشهر صدین فور رسیدند
که بغایت معظم بود و مشتمل بر خلق بسیار و بتخانهای بعظمت داشت و در وی بتی جسیم از برنج ریخته و مطلا کرده و پنجاه گز در بلندی متناسب الاعضا
بر همه اعضای وی صورت دستها بر کف هر دست صورت چشمی و آن بت را بت هزار دست گویند و در بلاد ختای مشهور تمام دارد
و کرسی از سنگ در نهایت غرابت تراشیده و آن بت و عمارات بر آن کرسی موضوعست و دیگر رواقها و منظرها بر گرد او درجه
طبقه نخستین از کعب گذشته و دوم بزانوی او رسیده و دیگر از زانوی آن گذشته و دیگری بمیان رسیده و دیگری بسینه همچنین
تا سر و سر آن عمارت بدیع بمقرنس در آورده و چنان پوشیده و کدیده نظارگی در آن حیران بمانده و آن هشت طبقه است که در هر یک
طبقات از درون و بیرون توان گردیده و این بت را ایستاده ساختهاند و قدمش را که طول هر یک از آن ده گز باشد

بر دو تبغه ریخته موضوع و منصوب آدمی گفتند که مقدار صد هزار خروار برنج بکار رفته و آن عمل خرج است و دیگر بتان کوچک پرداخته اند
از گچ و رنگ آمیزی کرده و کوهها و کمرها از گچ نموده و در هر یک از آن کوه و کمر غارها و مغارها ساخته و صور رهبانان و جوکیان که در چله
نشسته باشند و ریاضت میکشند بجا آورده و ببر و پلنگ و اژدرها بنظم سحر آثار بجا آرد کرده و بر جدران بتخانه صورتگریها در کمال
حذاقت و مهارت بتقدیم رسانیده و آن بتخانه بر دیگر عمارات فریب رفیعه اشتمال دارد و درین شهر نیز چرخ گردانیده و در کرمانشیر بر
گرد آن شهر قنجو و ایلچیان هر روز چهار فرسنگ میرفتند تا هشتم ذی الحجه هنگام صبح بدروازه خان بالیق رسیدند و شهری
در نهایت عظمت و بزرگی دیدند چنانچه هر دیواری یک فرسنگ بوده و بر دیوارهای آن بلده بنابر آنکه عمارت هنوز عمارت می کردند
صد هزار خوازه بسته بوده و چون دروازه گشوده بود ایلچیان را از برجی که بعمارت آن اشتغال می نمودند بشهر بردند و در پایگاه
گردون اساس پادشاه فرود آوردند و بر در گریاس مقدار هفتصد قدم سنگ تراشیده انداخته بود و پیاده و از زرد بی گردش
گذشته و بر هر طرف راه پنج پیل ایستاده و دیدند خرطومها بر راه داشته ایلچیان از میان آن خرطومها گذشتند تا بسرای پادشاه
رسیدند و در آن تاریکی قریب صد هزار آدمی بر در قصر پادشاه جمع شده بودند چون ایلچیان بدان موضع رسیدند عرصه دیدند
وسیع و روح افزا و هوای لطیف و در پیش کوشکی کرسی بنظر ایشان در آمد ارتفاع آن موازی سی گز بر بالای کرسی ستونهای
پنجاه گزی منصوب ساخته بودند و بر بالای آن طنبی ترتیب داده و شصت گز در چهل گز و در پیش ستونها سه دروازه مرتب گردانیده و در
میان از چپ و راست بزرگتر و این میانه مر پادشاه است و از طرفین خلایق میگذرد و بر بالای کوشک پشت دروازه کوه و کورکه
و ناقوس نهاده و آن بچند و دو کس منتظر ایستاده تا پادشاه وی قدم بر تخت نهد و قریب سیصد هزار آدمی سلحشور روشنائی روز
جمع گشته و دو هزار مغنی و مطرب بر پای ایستاده و آواز زیر و بم بر رسم ساز کرده و بزبان ختای اصول انجا زبان بدعاوثنای
کشاده و دو هزار نفر دیگر از لشکریان تا خج و در باشد و زوبین و حربه و تبرزین و نیزه و شمشیر و گرز بدست گرفته و بعضی بادزن ختایی
بر کف دست داشته و بر اطراف و جوانب آن فراخنا صفها و ستونها در غایت عظمت ساخته و دیوارها و عمارات مجموع فرش
و فرش سنگ تراشیده بوده آنجا چون آفتاب طالع شد آنان که بر بالای کوشک انتظار پادشاه میکشیدند کورکه و دهل
و سنج و نای و ناقوس فرو کوفتند و آن سه دروازه را گشادند مردم بایذروان رفتند بسرعت تمام و در دیدن پادشاه قائم

ختائیان او بدین

ختائیان او بدین سبب باشد و بعد از طی فضای اول بفضای دوم رسیدند و آن نیز وسعت تمام داشت و در کشک از نخستین منظر
و در چین و در آمده و کوشک عظیم تر از قصر اول دیدند و تختی آورده مقدار چهار گز مثلث از اطلس زرد زر بفت خانه و در آن نقش سیمرغ
و انداخته بر ... و بر بالای تخت کرسی از زر نهاده و از چپ و راست ختاییان صف کشیده ایستاده اول امرای تومان و بعد از آن
هزاره و صده و بترتیب بغایت بسیار و هر یک را تخته در دست بطول مقدار یک گز و در عرض موازی چهار یک و چشم بر آن دوخته
در جای دیگر لشکر ایستاده و در عقب ایشان فزون از تخمین و کمان و جبه پوشان و نیزه داران که بعضی شمشیرهای برهنه در دست داشت
صف زده ایستاده و مجموع چنان خاموش که گوئیا نفس نمیزنند بعد از ساعتی پادشاه از حرم بیرون آمد و نه زینه از نقره که ...
پایه داشت بر تخت نهاده و بر بالای تخت صندلی از زر سرخ بود پادشاه بر تخت بالا رفت و بر صندلی نشسته میانه بالا
نه بزرگ نه خورد و مقدار دویست و سیصد موی از محاسن چنان دراز که سه چهار حلقه زده بود و در کنار پادشاه از چپ و راست تخت
دو دختر ماه پیکر خورشید منظر مویهای عنبرین بر میان سر گره زده و عارض و گردن مکشوف و گشاده و مرواریدهای بزرگ آبدار
در گوش و کاغذ و قلم در دست منتظر آنکه پادشاه هرچه گوید قلمی کنند و چون در حرم رود بعرض رسانند القصه پادشاه بر تخت قرار
گرفت ایلچیان را با بندیان رادوش بدوش پیش بردند و پادشاه تخت یار غوی بندیان و مجرمان پرسیده ایشان هفتصد کس
بودند بعضی دوشاخه بر گردن و برخی را بر تخته دراز در بند کرده و سرهای ایشان را از تخته بیرون آورده و هر کس ... موی کی
کار را بست کرده منتظر با پادشاه چه فرمان دهد پادشاه طایفه را از ایشان بزندان فرستاد و برخی را حکم قتل فرمود در جمیع
ممالکت هیچ حاکم را زهره در نیست که حکم قتل بیند و هر که گناه کند گناه او را بر تخته پاره نوشته از گردنش آویزند و حد گناهش را تنها
قلمی کنند که کرنیش کافری چیست و بزنجیر و دوشاخه بجانب خان بالیق فرستند و اگر فی المثل از محل مجرم یکساله راه باشد
تا خان بالیق بر هیچ مکان توقف ... از کرده تا بپای تخت برسد ذکر کیفیت ملاقات ایلچیان نزد پادشاه ختا علی وجه المذکور
و چون مهم ارباب جرایم فیصل یافت ایلچیان را نزد یک تخت بردند بمسافت پانزده گز و امیری زانو زده و احوال ایلچیان را که
بخط ختای بر صفحه نوشته بود بر خواند مضمون نوشته آنکه ایشان مسافت دور و دراز قطع کرده و از پیش حضرت شاهرخی و فرزندان
او آمده اند و از برای پادشاه تبرکات آورده اند سر ارادت بر زمین عبودیت نهند و منظور نظر عنایت عاطفت کردند مولانا حاجی

قاضی که از جمله مقربان پادشاه بود و دوازده پادشاهی یکی تعلق باو میداشت با چند نفر از مسلمانان زبان دان پیش ایلچیان آمد
و ایشان را گفتند که بخت طالعهای خود حرم کشیده و بعد از آن سه نوبت سر بر زمین نهید ایلچیان دو تا گشته سر فرود آوردند اما پیشانی
بر زمین نرسانیدند انگاه مکتوب حضرت شاهرخی و جناب بایسنغری و باقی شاهزادگان و امرا که در قطعه اطلس زرد پیچیده بودند
بموجب فرموده ایلچیان خاص و بزرگان پادشاه بدست بلند گرفتند و قاعده ختاییان آنست که هرچه تعلق بپادشاه دارد
آن را بچیزی زرد می پیچند و مولانا یوسف قاضی آن مکتوبات را از ایشان ستانده بخواجه سرا تسلیم نمود که پیش تخت پادشاه
ایستاده بود و خواجه سرای بدست پادشاه داد و پادشاه آنها را گرفت و بگشاده دید و باز بخواجه سرا سپرد و پادشاه از تخت
فرود آمده بر صندلی نشست سه هزار جامه آوردند و هزار کله و دو هزار قبا برابر فرزندان و خویشان قسمت نموده ایشان را جامه پوشانید
و هفت کس از فرستادگان شاهزاده یک تخت بردند شادی خواجه و کوکچه و سلطان احمد و غیاث الدین و این جماعت زانو زده پادشاه
احوال حضرت السلطنه والدین میرزا شاهرخ پرسید و بعد از آن استفسار نمود که قرا یوسف ایلچی بفرستد و مال ارسال می نماید
گفتند آری و ایلچیان شنا دیده که فرستاده او آمده بود و پیشکش و اموال آورده دیگر پرسید که در ولایت شما نرخ غله گران است یا ارزان
و نعمت کم است یا فراوان جواب دادند که نعمت از سر حد کمال بیرون است و غلا از هرچه تصور کنند افزون گفت آری چون پادشاه
با خدای تعالی راست باشد حضرت آفریدگار بسیار ارزانی دارد و دیگر گفت در خاطر چنانست که ایلچی پیش قرا یوسف فرستم که در ولایت
او اسبان خوب پیدا شوند راه ایمن است گفتند اگر حکم شاهرخ سلطان باشد مردم بفراغت روند و آیند گفت آن را دانسته ام
شما از راه دور آمده اید برخیزید و آش خورید ایشان را الفضائی دل بردند و پیش هر یک شیره نهادند و یک صندلی بان ضم بود
چون از طعام خوردن فارغ گشتند بموجب فرموده بیام خانه رفتند و در آنجا هر خانه کتی خوب بستر و بالش اطلس و کمخا و کفش کمخا
بغایت نازک و دو خشه و صندلی و منقل آتشدان و زیلوچه حصیر نازک مرتب و از یمین و یسار کت گشاده دیگر دیده نهاده
و هر کس را درین پنج خانه مقرر کرده و دیک و کاسه و چمچه و شیره ترتیب داده و هر روز ده کس را دو سر گوسفند و یک غاز و دو مرغ و دو من
آرد و دو من شیر و یک کاسه بزرگ برنج و دو کلیچه بزرگ پر حلوا و یک ظرف عسل و سیر و پیاز و نمک و بقول متنوعه و کوزه دراسون
نقل و چند خدمتکار صاحب جمال تعیین نموده ذکر ضیافت ایلچیان و وصف منازل پادشاه و کیفیت ضیافت ایشان و دیگر طریق نوازش و مهمانداری

و روز دیگر نهم

و روز دیگر نهم ذی الحجه وقت صبح سقاول اسبان بزین آورده با ایلچیان گفت برخیزید و سوار شوید که پادشاه طوی میدهد و ایشان را
برده کریاس اول نشاندند و در آن پیگاه قریب سیصد هزار آدمی بر در کریاس جمع آمده بودند و چون آفتاب طالع گشت آن جماعه را
کشیدند و ایلچیان را بجای تخت داد گاه بردند و فرمودند که پنج نوبت جهت تعظیم پادشاه سر بر زمین نهادند و بعد از آن بایشان
گفتند که بیرون روید و خوردنی است بکشید که در میان طوی اقتضاء حاجت بیرون شدن نتوان آمد ایلچیان متفرق شده باز جمع آمدند
و باندرون رفته از کریاس اول و دوم که تختگاه داده است گذشته بکریاس سیم در آمدند صحنی دیدند بغایت وسیع و خوش هوا
مشتمل بر فرش خوب از سنگ تراشیده و در میان آن ختنی شصت گز روی آمده و ابواب قصور و عمارات ختاییان بجانب جنوب
میباشد و در اندرون ختنی تختی بعظمت نهاده و از هر طرف آن نردبانها نهاده و از نقره یکی از پیش و از چپ و راست دو خواجه را
ایستاده اند و دهان کاغذ مقوا بسته تا بن گوش و تخت خرد بالای آن تخت بزرگ موضوع بود مثل صندلی ما از آن مقداری
بزرگتر با گوشها بسیار و پایهای غریب دستگاه دارد و از یمین و یسار مانند عود سوز ها مرتب داشته مجموع از چوب مطلا مولانا قاضی گفت
که هشت سال است که آن تخت را ساخته اند و از آن چیزی نسوده و دیگر ستونها و چوبها و طبقهای این عمارت را از خوشه رنگ کرده
بود و دیگر روغن داده بشانه که استادان ماهر در آن متحیر میمانند و شیرها و طعام و نقل و نخل بندی پیش پادشاه نهاده و از آن
تخت و ایلچیان صاحب جود ایستاده و زرکش و شمشیر بسته و سپر حمایل کرده و در قفای ایشان لشکریان تا چار دست کرده و طایفه
از سپاهیان شمشیر از نیام بیرون کرده و بر جانب چپ جای ایلچیان معین گشته و هر کس را که تعظیم کنند پیش او سه شیره نهند جمیع را
که از ایشان نازلتر باشد دو شیره و از آن فروتر را یک شیره و شاید که در آن روز هزار شیره بلکه بیشتر پیش حاضران مجلس نهاده باشند
و دیگر پیش پادشاه نیز یک حجره طبقی کور گز بزرگ نهاده بودند و قریب بانشخص بر بالای صندلی ایستاده و پهلوی او اهل ساز
صف کشیده و منتظر ایستاده و پیش تخت هفت چتر هفت رنگ مرتب گردانیده و بیرون طبقی از یمین و یسار قریب دو هزار
سلاح دار ایستاده و برابر تخت مقدار گزواری که بکمان تخت اندازند مثل خیمه ده گز ده گز و بدار آن از اطلس زرد که آتش
پادشاه در آنجا ترتیب کنند و دراسون نیز در آنجا باشد و هر گاه که جهت پادشاه آتش و دراسون آرند مطربان یکبار ساز آغاز
کنند و آن هفت چتر از میان می آیند تا نزدیک تخت و آش و دراسون را در حقه بزرگ نهاده باشند و سرپوش آن هم از جنس حقه

باشد و دوری بود از پیش حرم و پرده بزرگ بر آن آویخته و طناب ابریشمین بر دو طرف پرده بسته و سرهای طناب را دو خواجه سرای
گرفته و میان طناب بر موضعی بود که چون طناب را کشیدندی آن پرده بچیده شدی و در بازگشتی بعد از تهیه اسباب مجلس از برنج
مذکور مفتوح شد و پادشاه بیرون آمده و سازها نواختند و چون پادشاه نشست همه خاموش شدند و بالای سر پادشاه بر دو گز
بلندی کله بسته بودند چون سایبانی از اطلس زرد و چهار اژدر که با هم در جنگ اند چون پادشاه قرار گرفت ایلچیان را پیش بردند و پنج
نوبت بموجب فرموده سر بر زمین نهادند بعد از آن بازگشته پیش شیره های خود نشسته و بجز آنکه بر شیرها از اطعمه و اشربه موجود بود هر جنس
آشها و گوشتهای بره و غاز و مرغ می آوردند و دراسون حاضر میساختند و بازیگران بهم خود اشتغال می نمودند اول نوعی از مردان
مانند خورشید تابان لبسان و دختران سرخی و سفیداب کرده و مرواریدها در گوش و جامه های زرنفت پوشیده و دستها و گلهای
که از کاغذ و ابریشم بسته بودند بر دست گرفته باصول تمام برقص در آمدند و بعد از آن دو پسر ده ساله بر بالای دو پاره چوب معلق ها زدند
خسپیده و پای خود را بالا داشت و صندلی بزرگ بر کف پای او نهادند و شخصی دیگر مجموع آن نی ها را بدست و پسر ده دوازده ساله بر بالای
آن نی ها انواع بازیها و تا آخر یک نی می انداخت تا یک فراز آمده و بر سر آن معلق ها زد و بازیها کرد و بعد از حرکات غریبه ناگاه از بر نی
جدا شد چنانکه هر کس را تصور شد که او افتاد و شخص خفته برپای جست و او را در هوا گرفت و از اهل ساز یکی تو فن نواخت و دوازده مقام
نوا نمود و بر خلاف اصول ختاییان و همچنین دیگر سازها نواختند این مجلس از صباح تا آخر شب امتداد یافت و در صحن این قرار چند
هزار جانور پرنده مثل فاخته و قمری و زاغ و زغن و غیر ذلک بودند که میوه ها و ریزه ها بر بودند و از مردم نمی رمیدند و هیچ آفریده متعرض ایشان
طیور نمی شد چون طوی بنهایت انجامید پادشاه گویندگان را بانعام لطف مسرور گردانید انگاه باجازت خلق متفرق شدند القصه
مدت پنجاه ایلچیان درین شهر ماندند و هر روز علوفه که در روز اول مقرر کرده بودند بی نقص بایشان میرسید و چند نوبت طویها واقع
شد هر بار بازیگران بنوعی دیگر بهتر از پیشتر بازی میکردند و همچو چون عید اضحی روی نمود ایلچیان با جمعی از مسلمانان در مسجدی که
در این شهر جهت جمعیت ایشان ساخته نماز عید گذاردند و بآداب آن روز سعید قیام نمودند و در هفدهم ذی الحجه طایفه از ارباب جرائم را
بموجب فرمان پادشاه بسیاستگاه بردند و کاغذان ختا ندوه فرمانی نوشته اند که هر گناهی را در برابر چه عقوبت باشد و در تفصیل آن
زیاده مبالغه رفت و اهل ختا نیز چنانچه قاعده و رسم ایشان است در باب گناهکاران و مجرمان و پرسش مجرمان احتیاط تمام کنند

دوازده دیوان است

دوازده دیوان است اگر شخصی بگناهی موسوم شده در یازده دیوان جرم بروی ثابت گشت و در دوازدهم روشن نشد از آن خلاصی ممکن است
و اگر شخص را در راه یا زیاده در باب گناه کار کسی حاجت شده او را بجزا میرسانند و محبوس میدارند تا آنکس پیدا و مهم محقق گردد ذکر رجوع
ایلچیان باردوی نو و صفت اردوی نو و شرح بزم و آرای و کیفیت جهانداری آنجا در شب هفتم محرم مولانا یوسف قاضی پیش ایلچیان کس
فرستاد که فردا سال نو است و پادشاه باردوی نو در می آید و قولیت که هیچکس جامه سفید نپوشد که ایشان چیزی سفید در ماتم پوشند
و شب جمعه هشتم سقاول آمد و ایلچیان را باردوی نو برد و آن عمارت عالی بود بعد از نوزده سال باتمام رسیده و در آن شب
مردم درون کاکین و بیوت و کوچها چندان قنادیل و شمع و مشعلها افروخته بودند که گفتی مگر آفتاب طالع شده است و از ولایت ختای و چین
و ماچین و قلماق و تبت و غیر ذلک صد هزار کس در آن اردو جمع آمده بودند پادشاه امرای خود را طوی میداد و ایلچیان را در آن تختگاه
شیرها نهادند و امرا اندرون بارگاه نشاندند و قریب دویست هزار نفر سلاح بر داشته بودند و با دیو نهاده ختانها هر یک را برابر سری
بر دوش گرفته چهره ها ملون و منقش و پسران و بازیگران بطریقی غریب تر گرد رقص میکردند و از در بارگاه تا آشیانه عمارت یکصد و پنجاه قدم
بود و مجموع آن بناها از سنگ تراشیده و خشت تراشیده ترتیب داده و آن خشتها را از خاک چینی پخته بودند و قریب سیصد گز چنان فرش
انداخته که سر موئی کج نشده بود و در سنگ تراشی و درودگری و نقاشی و کاشی گری استادان آن دیار نظیر و عدیل نداشتند چون مجلس
طوی آخر شد و مردم بمکانهای خود رفتند سحرگاه اسبان آورده ایلچیان را بردند و هر سال پادشاه چند روز حیوانی نمیخورد و از خلوت
بیرون نمی آمد و هیچکس با او از زنان و مردان پیش خود نگذاشتی و در خانه که صورت بت نبود بسر میبرد و میگفت خدای آسمان را عبادت
میکنم آن روز که ایلچیان را بردند پادشاه از خلوت بیرون آمده بحرم برفت با تجمل تمام پیلان را آراسته کرده پیش پیش محفه زر مطلا که
او در آنجا بود می راندند و علمهای هفت رنگ همراه داشتند و پنجاه هزار آدمی از پس و پیش می رفتند و چند فوج دیگر آرایش کرده بر دوش
و سازها چنان مینواختند که وصف آن بشرح راست نیاید و با وجود آن کثرت و ازدحام هیچ آوازی بگوش نمیرسید غیر آواز ساز
نمیرسید و بدان زیب و زینت پادشاه بحرم در آمده خلایق بوثاقهای خود رفتند و در آن اوقات رسم شب چراغ باشد هفت شبانه
روز در درون کریاس پادشاه کوهی از چوب می سازند و روی چوب را بشاخ سرو می پوشیدند چنانکه کوه گوئی از زمرد است
و صد هزار هزار چراغ تعبیه کنند و ریسمانها و موشکها از نفط سازند که چون یک چراغ برافروزند موشک بر آن ریسمانها رود

ابهر چراغ کرده روشن سازند و یک لحظه چراغها از بالای کوه تا پایان روشن شود و مردم شهر در دکانها و خانهای خود نیز چراغ بسیار
افروزند و در آن هفت روز گناه بر کسی نگیرند و پادشاه بخشش بسیار کند و باقه داران و دیوان و بندیان را آزاد فرماید و درین سال منجمان
ختائی حکم کرده بودند که خانه پادشاه را از آتش ضرر رسد و بدین سبب در آن زمان جشن چراغ فرمان نشده بود اما امرا بدستور سابق
جمع آمده بودند و پادشاه همه را انعام فرمود ذکر طلب ایلچیان نوبت چهارم بجهة دیدن و شنودن یرلیغ و حکمی که در باب غلامی بعضی
مفسدان آن دیار و در سیزدهم صفر شقاول آمده ایلچیان را برده بدروازه پس اول نشانده خلایق هر روزه زیاده از صد هزار جمع
شده بودند و در کوشک اول تختی مرصع نهاده بودند و در … پادشاه بر تخت نشست و خلایق را … دیده باز سر بر زمین نهادند
و تختی دیگر آورده در برابر تخت پادشاه و کسی بر بالای آن تخت بر آمده و حکمی که از پادشاه صادر شده بود بر جای … گشته
یرلیغ نامه … و یکی باواز بلند برخواند چنانچه مجموع مردم شنیدند اما بزبان ختائی بود ایلچیان فهم نکردند مضمون آنکه درین ماه
از جشن چراغ پادشاه هر سال گذشته … سوم جشن چراغ دگر رسیده بندیان و گناهکاران و باقه داران و دیوان را بخشیده شد مگر کسانی
که خون کرده باشند و تا سه سال ایلچی بهیچ جا نرود و بعد از خواندن یرلیغ چتری بر سر حکم داشتند بر چوبها در زر گرفته و حلقه بر آن …
ابریشمین زده بر آن حلقه و آن حکم را از بالا فرو گذاشتند و چتر بر بالای آن فرو می آمد و خلایق و مجموع سازندگان سازها بر آن …
بیرون آمدند و حکم را آوردند تا جایی که ایلچیان در آنجا … بودند و از آنجا نقل احکام بممالک فرستادند ذکر طلبیدن ایلچیان بدرگاه بجهة
شنقارها بجهة پادشاه ایشان فرستادن و ایشان را بنوازشات سرافراز ساخته رخصت فرمودن و چون هلال ربیع الاول
رخ نمود پادشاه شنقارها حاضر ساخته باز ایلچیان را طلبداشت و فرمود که شنقارها بکسی میدهم که برای من اسب خوب آورده است
… شنقار بسلطان شاه ایلچی میرزا الغ بیک داده و بسلطان احمد ایلچی میرزا بایسنغر و بشادی خواجه ایلچی حضرت خاقان سعید …
همه را بجانورداران خود سپرد تا بوقت رفتن تسلیم ایشان نمایند و روز دیگر ایلچیان را طلبداشت و گفت ببر حد ولایت میبرند در آن
کسید تا همراه بولایت خود … و ارغداق ایلچی میرزا اسیوغتمش را گفت که شنقار نیست که بتو دهم و اگر … بدهم …
کره … که فرستاده پادشاه تو بود … و شاید که این نوبت هم از تو بستانند ارغداق گفت اگر پادشاه عنایت فرماید
شنقار دهد کسی از من نتواند بستاند پادشاه گفت تو آنجا باش که دو شنقار برسد بتو دهم و هشتم ربیع الاول سلطان … بخشی …

…

طلبیده پیشکش را فرمود یعنی انعام سلطان شاه را هشت بالش نقره و سی جامه پادشاهی با استر و بیست و چهار قلقی و …
و دو اسب یکی با زین و صد چوبه تیر … و بیست و پنج کنیز … پهلوی ختائی و چهار هزار جاو و … یک بالش کمتر بود و خاتون …
ایلچیان را نیز قماشها انعام فرموده و لیکن نقره نبود و در آن روز ایلچی اویس خان با دویست و پنجاه نقره پادشاهزاده …
نهادند و دیوانیان جهة ایشان جامه دارها … پادشاهانه و علوفه معین کردند ذکر توجه پادشاه بشکار و سیزدهم ربیع الاول ایلچیان
طلبداشته فرمود که من بشکار میروم و شما … که دیر آیم و شنقارهای خود بگیرید تا معطل نشوید و بموجب حکم جانوران ایشان کردند
گفت که شنقار خوب … آورده پادشاه بشکار رفت و در هفتم … پادشاهزاده از طرف ولایت … آمده …
ماه ایلچیان بدیدن او رفتند در طرف شهر بطریق پادشاه نشسته بود و اطراف را ایلچیان … نهادند …
خورده بیرون آمدند و هژدهم ربیع الاول ایلچیان را خبر کردند که پادشاه از شکار برسد استقبال باید نمود ایلچیان سوار شده …
راه شنیدند که پادشاه روز دیگر نزول خواهد کرد بنابراین بازگشته بوثاق آمدند و شقاول با ایشان گفت که امشب در بیرون منزل …
تا سحرگاه پادشاه را توان دید ذکر افتادن اسپ شاهرخ میرزا پادشاه در شکارگاه و موجب غضب پادشاه شدن و حکم بقتل ایلچیان
کردن چون سوار شدند … مولانا یوسف قاضی را دیدند بغایت ملول و محزون … ایستاده و از سبب ملال استفسار نمودند
آهسته گفت که اسپی که حضرت شاهرخی فرستاده پادشاه را در شکار انداخته و ازین سبب غضب بر پادشاه استیلا یافته حکم کرده است
که ایلچیان را مقید کرده بشهرهای ختائی برند ایلچیان ازین … خاطر گشته روی باردوی پادشاه نهادند و تا نیم چاشت …
قطع کردند بعد از آن باردوی پادشاه که شب فرود آمده بودند رسیدند دیواری دیدند که بر گرد اردو کشیده و پانصد قدم در پانصد
قدم چهار قدم عرض آن … که در آن شب احداث کرده بودند و دیوار قالبی در ختای زود می سازند و بر آن دیوار
دروازه نشانده اند و از پس دیوار که خاک بر گرفته بودند خندقی عمیق پدید آمده و بر دروازه مردمان سپاهی باز داشته مجموع
مسلح و در اندرون دیوار دو چتر مربع هر یک بیست و پنج گز بچهار ستون بر افراشته و بر گرد آن خیمها و سایه بانها از اطلس زرد
… بر بالا کرده و چون میان ایلچیان بمقدار پانصد قدم مسافت باقی ماند مولانا یوسف با ایشان گفت پیاده شوید و در همین
محل توقف نمایند تا پادشاه برسد و خود پیش رفت و چون نزدیک موکب شهریاری رسیدند فرود آمدند و ایلچی و …

و مولانا یوسف قاضی سر بر زمین نهادند و زبان بشفاعت گشادند و معروض داشتند که این جماعت بیگناهند و بر … حکم ایشان
جاری نیست که اسب خوب و بد فرستاد و اگر ایشان را قطعه قطعه پاره پاره سازند خلل در ملک پادشاه ایشان راه نیابد و نقصانی
در شوکت ایشان نرسد و در نزدیک پادشاه را که بغایت رافت و معدلت اشتهار یافته بجور و ظلم منسوب سازند و گویند که ایلچیان را
که بهیچ … بر ایشان بند و زندان … تعرض رسانید پادشاه را این سخن پسندیده آمد و از سر آن حرکت درگذشت ذکر برات
خلاصی ایلچیان بیگناه از حکم قتل پادشاه مولانا یوسف خرم دل شده در پیش ایلچیان رفته گفت خدای عز و جل بر شما و جان شما ترحم نمود
پادشاه مرحمت کرد … و شما را بخشید بعد از آن شیرها آوردند که پادشاه فرستاده بود و گوشت خوک با گوشت گوسفند …
مسلمانان نخورند و آنگاه پادشاه نزدیک رسید بر اسب سیاه بلند چهار دست و پای سفید که میرزا الغ بیک فرستاده بود سوار و …
… انداخته بودند و دو اجباجی از چپ و راست اسب آهسته آهسته قدم بر میداشت و پادشاه قبای سرخ زربفت پوشیده و محاسن
خود را در غلاف اطلس سیاه … ساخته و هفت عدد محفه خورد در … پوشیده که دختران در آنجا بودند در شکارگاه همراه پادشاه …
گرفته از عقب پادشاه می آوردند و یک محفه بزرگ … کس بر دوش گرفته می کشیدند و مقدار … از یمین و یسار …
بسیار … می آمدند و هیچ آفریده یک قدم پیش و پس نمی نهادند و از هر صف تا صف دیگر موازی بیست قدم بود و چون پادشاه نزدیک
رسید ایلچیان باشارت مولانا یوسف قاضی سر بر زمین نهادند پادشاه با ایشان گفت سوار شوید ایلچیان بموجب فرموده عمل نموده
و در موکب پادشاه روان گشتند و پادشاه با شادی خواجه بر سبیل شکایت گفت که تحفه و پیلاکات و اسب که بهدیه فرستند باید که
باشند تا موجب ازدیاد محبت گردد و بر اسبی که تو آورده بودی در شکارگاه سوار شدم و از غایت پیری مرا انداخت و دست من …
و درد آغاز کرد و طلاء بسیار بر آن انداختیم تا به … تسکین یافت شادی خواجه زبان باعتذار گشاده معروض داشت که این اسب یادگار حضرت
صاحبقران امیر تیمور گورکان بود و جناب شاهرخی از غایت تعظیم آن را ارسال نموده عذر شادی خواجه محل قبول یافته پادشاه سخن …
… مقرون گردانید و بعد از آن شنقاری طلب کرده و یک … پرانید و شنقار رسید … بگرفت و …
پای پادشاه نهادند تا فرود آمد و بر صندلی نشست و سلطان شاه و سلطان احمد را یک شنقار داد و شادی خواجه را نداد و سوار شد
روی بدار الملک نهاد و در حوالی شهر مردم بسیار آمده بودند بزبان ختائی زبان بدعا و ثنای پادشاه گشاده و پادشاه بتعجیل تمام

و در قصر خود فرود آمد

و در قصر خود فرود آمد و خلایق بوثاقهای خود رفتند ذکر طلب ایلچیان در روز آخر و انعامات و نوازشات کردن و رخصت
معاودت حاصل نمودن در رابع ربیع الاول شقاول ایلچیان را برد و گفت پادشاه امروز … میکند و چون ایشان
بپای تخت رسیدند دیدند که پادشاه نشسته است و شیرها در پیش خود جمع فرموده پادشاه اشارت کرد که شیرها یک جانب بردند اما
از نظر او غایب نشدند و امرا این شیرها فرستاده و ایشان اول سلطان احمد را … داوند بعد از آن خواجه غیاث الدین و شادی
خواجه را … نهادند آنگاه باحوال ارغداق و ارد و ان و تاج الدین بدخشی پرداختند و تفصیل … بدین موجب است شادی خواجه را
ده بالش نقره و سی اطلس و هشتاد پارچه قلقی … و چهار جامه و جهة خاتون او هشت اقمشه نامزد فرمود اما جامه و نقره …
نبود و سلطان احمد و کوکچه و ارغداق را هر یک هشت بالش نقره و شانزده اطلس … و هر یک ازین کسان بخواتین …
چهار وصله بود و هر کدام را ده هزار جاو و خواجه غیاث الدین و ارد و ان و تاج الدین بدخشی را هر یک هفت بالش نقره و شانزده اطلس
و … ده هزار جاو و ایلچیان … گرفته بوثاقهای خود رفتند و ایلچیان میرزا الغ بیک … خود گرفته بودند چنانچه سابقا ذکر
شد حکایت … حرم پادشاه و افتادن آتش برق غضب حضرت اله بقصر و خانه آن کافر مرده و گمراه و درین اثنا یکی از خواتین
پادشاه که محبوبه او بود وفات یافت و اظهار نکردند تا اسباب تعزیت باتمام رسید و هشتم جمادی الاول خبر فوت او شهرت یافت
و در شب که صباح او … دفن او داشتند از قضاء الهی از اثر برق آتشی در قصر پادشاه که نو ساخته بود افتاد و عجب اتفاق
… که بارگاه که در طول هشتاد گز بود و در عرض سی گز و مبنی بر ستونهای رنگین … تمام بسوخت
بکوشکی که شصت گز دورتر بود رسیده و حرم سرای پادشاه نیز بسوخت و در اطراف دویست و پنجاه خانه محترق شده و بسیاری از زنان
و مردان خاک خاکستر شدند و آتش تا نماز روز دیگر هر چند سعی و کوشش نمودند آتش تسکین نیافت و پادشاه و امرا …
چه آن روز را از روز نیک … می شمردند و بکاری نمی پرداختند و پادشاه در بتخانه رفته بتضرع و زاری اشتغال نموده
گفت خدای آسمان بر من غضب کرده بتخانه مرا بسوخت با آنکه من کار بدی نکرده ام و ظلمی از من در وجود نیامده است و ازین غصه
… گشت و بدین سبب معلوم نشد که خاتون پادشاه که مرده بود بچه کیفیت دفن کردند و آورده اند که در ختای کوهی معین … دفن
خواتین مقرر است چون یکی را از ایشان قضا رسد او را بر آن کوه برده … سپارند و اسپان خاصه اش را در آن کوه … کنند

تا بسر خود چرند و دیگر کسی متعرض آن اسبان نشود و در آن وجه که بغایت وسیع باشد بسیاری از دختران و خواهرزادیان را علوفه و ...
بل زیاده داده و ساکن گردانند و بعد از تمام شدن قوت ایشان را نیز قوت نماند و همانجا تمام شوند و با وجود این همه رسم و آیین در سوخت
خواتین از جهت تفرقه و آتش اتش معلوم کسی نشد که آن خاتون گذشته را چه کیفیت دفن کردند چنانچه گذشت القصه مرض پادشاه در روز
ازدیاد پذیرفته پسرش بجای پدر می‌نشست و با مور ملک قیام می‌نمود و در اثنای این اوقات ایلچیان را رخصت انصراف دادند و در آن چند روز
که جهت یراق راه در شهر بودند علوفه و مقرری با ایشان نداده‌اند **ذکر مراجعت ایلچیان از خان بالیق به دار السلطنه هرات** در منتصف جمادی
الاولی از خان بالیق بیرون آمده و ایلچیان همراه بودند بطریق رفتن در بازگشتن همان شیان خدمت میکردند و الاغ و علوفه میدادند مگر نفقه
که شرط آنست که هنگام مراجعت نیز برآسم نفقه دهند تا پیشتر از پیشتر قیام نموده شود تا موجب یاد کرده و غره رجب بشهر سکان
و حکام و داعیان استقبال نموده و بنا بر فرمان پادشاه بار ایلچیان را باز نکردند با آنکه قاعده ایشان چنانست که بار همه کس اکشایند
و احتیاط نمایند تا بعضی اشیا را که حکم بر بردن آن نیست نبرند و روز دیگر طوی بزرگ ترتیب داده تکلف بسیار کردند و از آنجا طبل رحیل کوفته
قطع مسافت می‌نمودند و صحرا و بیابان می‌پیمودند تا پنجم شعبان بقراموران فرود آمدند و از آنجا روان شده هر روز بیابانی و هر هفته شهری
میرسیدند و هوای بیجور داشتند و روز جمعه چهارم شعبان بشهر قمچو نزول کردند و آنچه مردم ختای هنگام رفتن از ایلچیان در آن شهر گرفته
بودند بالقصان بایشان تسلیم نمودند و بنابر نا ایمنی طریق مدت هفتاد و پنج روز در آن شهر توقف کردند و در اوایل ذیقعده از قمچو بیرون آمده
در هفدهم بشهر سکچو رسیدند و در آنجا ایلچی میرزا ابراهیم سلطان از شیراز می‌آمد و فرستاده میرزا رستم که از اصفهان توجه نموده بود
حضرت شاهرخی و جناب بایسنغری ملاقات کرده راه را بغایت تباه نشان دادند و ازین سبب ایلچیان مدت مدید در سکچو رحل اقامت
در منتصف شهر محرم سنه خمس و عشرین از سکچو روان شده بشهر قراول در آمدند و حکام قراول گفتند که آن اهل ختای است که چنانکه در وقت رفتن
شمار و حلیه مردم را نویسند هنگام بازگشتن همان دفتر پیش آورده احتیاط نمایند و الا اسباط و غضب پادشاهی گرفتار آیند القصه
بعد از تفحص و احتیاط نموده و هم ماه مذکور از قراول بیرون آمدند بواسطه خوف نا ایمنی طریق راه جول اختیار کردند و بمشقت هر چه تمامتر
در جهدهم ربیع الاول از آن بیابان بیرون آمده نهم جمادی الاولی بشهر ختن رسیدند و از آنجا کوچ کرده ششم رجب بکاشغر فرود آمدند
و بیست و یکم ماه از عقبه اندکان گذشته جمعی از ایلچیان براه سمرقند رفتند و زمره از ایشان راه خراسان اختیار فرمودند و از آب گذشتند

غره رمضان

غره رمضان به بلخ نزول کردند و بیستم ماه مذکور بدار السلطنه هرات رسیده شرف بساط بوسی حضرت خاقان سعید شاهرخ سلطان
انار الله برهانه استسعاد یافتند **ذکر عجایب و غرایب بیجانگر و چهان بعضی از حکایات او** بیجانگر شهریست در نهایت معموری و عظمت
و کمال وسعت و پادشاه آن ملک را رای گویند و پیش او برهمن بر سایر ابنای زمن مقدم و مرجح باشد غالبا کتاب کلیله و دمنه را که
بجواب و سؤال رای برهمن موشح و مزین است از آنجا آورده‌اند و فسحت مملکه پادشاه بیجانگر از سرحد سراندیب و ولایت پیدر که
بگلبرگه اشتهار دارد و از ناحیه بنگاله دو مليبار تا حدود بنگاله زیاده از هزار فرسنگ باشد اکثر معمور و آبادان و سیصد فرضه دارد و در رای انگار
و در ای انگلات و دیگر هزار فیل باشد و وضع این شهر چنانست که هفت شهر بند و حصار پیرامون یکدیگر کشیده‌اند گرد اگرد حصار نخستین
و در عرض پنجاه گز همه سنگها بقدر آدمی نصفی در زمین و نصفی بیرون قریب بهم محکم کرده چنانچه سواره و پیاده آسان آسان نزدیک حصار
نتواند رفت اگر کسی خواهد که آن هفت حصار را نسبت بهرات و سوادش بخاطر آرد چنان تصور کند که حصار اول از کوه مختار در روده
تا کنار رود و پل پالان و از قلعه بستان تا پل ساره دار باشد و انحصار بسته در بالای کوهی از سنگ و گچ ساخته و دروازها مضبوط
و دروازه‌بانان حاضر و بچشم احتیاط در احوال رونده و آینده ناظر و آن ابواب باز داشته و ایشان را در حفظ و ضبط دروازها کماشته
و حصار دوم از پل جوی نو تا پل در قرا باشد و از پل رنگینه باغ زبیده و قریه جکان و حصار سیم از امام فخر الدین رازی تا گنبد محمد سلطان شاه
و حصار چهارم از پل انجیر تا پل کارد و حصار پنجم از دروازه باغ زاغان تا پل آب جکان و حصار ششم از دروازه فیروزآباد و حصار هفتم که در میان
واقعست دو برابر چهار سوی هرات باشد و میان حصار اول و دوم و تا سیم بساتین و مزارع و عمارات است و از سیم تا هفتم از دحام
مردم و غلبه و بسیار دکان و بازار و قصر پادشاه در حصار هفتم است و بر در کاه رای چهار بازار در برابر یکدیگر واقع شده و بر سر هر بازار
طاق رفیع و رواق بدیع ترتیب داده‌اند و اسواق آن بلده بغایت طویل و عریض است و دکان گل فروشی بسیار دارد و در آن شهر بی
گل خوشبوی تازه روی باشد و این صورت مفخر ایشانست و خلایق آنجا استشمام ریاحین را از جمله ضروریات دانند و بی بوی
خوش بسر نتوانند کرد و تختهای بلند در پیش دکانها نهاده‌اند و دو طرف بازار گل فروشند اهل حرف و صناع از هر طرف جماعت
در کمال مهارت باشند و جوهریان و صرافان مروارید های آبدار و درشاهوار و یاقوت و الماس و زمرد و دیگر جواهر قیمتی
بهرکس که خواهند بمقتضی طبیعت خویش در بازار آشکارا بیع و شری کنند و بر درگاه سلطنت جویهای آب صاف روان فراوانست

و بر اطراف آن سنگهای تراشیده و انداخته و بر جانب یمین ایوان سلطان دیوانخانه ساخته‌اند بصورت چهل ستون سر بفلک کیوان
افراشته و در پیش آن کرسی مرتب ساخته از قامت آدمی بلندتر در طول سی گز و در عرض شش گز که نویسندگان آنجا نشینند و کتابت ایشان
دو نوع باشد یکی بقلم آهن بر برگ جوز هندی که دو گز طول دارد بنگارند و این نوع کتابت کم بقا باشد و دیگری بر جنسی سیاه رنگ نرم
آن را بسان قلم تراشند چیزها نویسند و از آن سنگ رنگ سفید بر این جنس سیاه پدید آید و این کتابت در بقا و بهره وفر که بر آن سنگ
نویسند معتبر باشد و در چهل ستون خواجه سرای شادنشینند و باشتغال مهمات دیوان و فصل رسانند و در پایان و کاشی(?) چوب دار ایشان
صفها کشیده و ایستاده باشند و هر کسی را مهمی باشد اعیان ایشان در آیند و محقری بایشان دهند و روی بر زمین نهاده و بر پای خاسته
و سخن خود عرض کنند و خواجه سرای بموجب عدالت و راستی حکم کند و دیگر کسی را مجال مداخلت نباشد و چون خواجه از دیوان برخیزد
چتر ملون پیش پیش او برند و نفیر کشند و از چپ و راست مداحان زبان بدعا گشایند و از دیوانخانه تا پیش پادشاه هفت در بند باشد
و بر هر در بندی جمعی موکل و چون دانایک که عبارت از خواجه سرای باشد متوجه خدمت رای گردد و به هر در بندی که رسد طایفه از خاصان
توقف نمایند چنانکه از در هفتم دانایک تنها بمجلس پادشاه در آید و مهمات معروض دارد و بیرون آید و در فضای قصر رای منزل دانایک
و بر دست راست کوشک پادشاه ضرابخانه است و زر ایشان چند نوع است یکی را وره گویند قریب بمثقال به دو دینار کپکی رایج و دیگری
پرتاب خوانند نصف آن و سیم را فم خوانند عشر آن و این سه نوع از طلای خشن باشد و فم از همه رایج تر است و قاعده آن مملکت چنان است
که اهالی ولایت مطلقا چیزی حواله ندارند لاجرم آن دیار چنان آباد است که قلم و زبان از بیان آن بعجز اعتراف می‌نماید و سپاهیان
هر چهار ماه علوفه گیرند و خزینه پادشاه حوضها باشد پر از طلای گداخته یکسان و ارباب آن دیار از اعیان تا محترفه اهل بازار جواهر
در صنعات در گوش و گردن و انگشت کنند و در برابر دیوانخانه فیلخانه پادشاه و اگر چه پادشاه در ممالک فیل بسیار است اما فیلان
بزرگ را بر درگاه نگاه دارند در زمان خاقان سعید شاهرخ سلطان ماهی را فیل سفیدی بود بغایت جسیم جابجا مقدار عدسی نقطه نکته
صباح او را پیش پادشاه می‌آوردند و پادشاه بدیدنش تفال می‌نمود و فیلبانان فیل را الچری و هند چنانچه پیش فیل از دیک برنج
کرده بر آن نمک ریزند و شکر تری بانضمام کنند و گوله سازند هر یک قریب به دو من و در روغن فرو برند و در دهان فیل نهند
و اگر در نفقه فیل اندک تقصیری واقع شود فیل قصد فیلبان کند و پادشاه نیز عتاب فرماید روزی دو نوبت این نوع غذا دهند

فیلی را خانه

هر فیلی را خانه جدا باشد و دیوارهایش بغایت محکم و بر سقف آن چوبهای قوی و بزرگ انداخته و زنجیرها بر پشت و گردن فیل بسته
و سر زنجیر را بر بالای بام استوار کرده و اگر بر جای دیگر بندند فیل آسانه بکشد و بر دستهای او نیز زنجیر نهند راقم حروف گوید که آنچه
در بعضی تواریخ مذکور است که فلان پادشاه هندوستان بغزا رفت و چند زنجیر فیل آورد باعتبار این جهت و طریق بدست آوردن
فیل آن باشد که در راهی که بآب خوردن می‌آید چاهی کشاده فرو برند و سر چاه را بچوبهای باریک پوشند و مقدار خاک پاشند
چون فیل در آنجا افتد دو سه روز هیچکس نزدو بعد از آن شخصی چند چوب بقوه هر چه تمامتر بر فیل زند و دیگری بیاید و زننده فیل را
دور اندازد و چوب را از دستش و گرفته بر تاب و ده قدری علف پیش او برد و باز گردد و همچنین چند روز شخص اول فیل را میزند و دوم
مانع می‌آید تا با شخص دوم الفت گیرد و او بآهستگی نزدیک فیل رود و میوها که مرغوب او باشد پیش او برد و او را بمالد تا باین نوع رام
شود و گردن به بند نهد منقولست که در برابر ضرابخانه پادشاه بیجانگر شحنه کاهست و دوازده هزار عسس مقرر که هر روز اجرت ایشان
دوازده هزار فم از حاصل خرابات دهند و شرح تکلف عمارات خرابات و بیان خوبیه و ملاحت دلبران و غمزه و اشارات لعبتان
سحر ساز است وشمه از آن اینست که در عقبای ضرابخانه بازاریست که طول آن زیاده از سیصد گز و عرضش فزون از بیست گز و در دو
طرف آنجا ناها و صفها ساخته‌اند و در پیش خانها دکانها از سنگ و چوب بلند پرداخته و بر دو طرف بیوت صورت شیر و پلنگ
و دیگر جانوران نگاشته و بعد از نماز پیشین بر در خانها که پاکیزگی آن نهایت ندارد و مسندها و کرسیها نهاده و قحبکان بر آن نشینند
و هر یک بدرر و جواهر خود را آراسته همه خورد سال در غایت حسن و جمال و یک دو جاریه در پیش هر جمیله ایستاده و صلای عیش در داده
و ابواب عشرت بر وضیع و شریف کشاده و اسباب لهو و سرور مهیا نهاده و هر کس که در آنجا در آید با هر کس خواهد خوش برآید
و هر چه مهمان داشته باشد اهل خرابات بمحافظت آن قیام نمایند و اگر چیزی کم شود از عهده بیرون آیند و هر چه از آن حاصل شود
در دو عید علوفه عسسان مقرر داشته‌اند که از مجاری احوال این هفت حصار خبردار باشند هر چه کم شود عسسان از دزد باید کشند و از
ازغا منه خورشا دان و شنید گویند که در آن ولایت جوکیان بسیار باشند که عمر ایشان ششصد سال و هفتصد سال رسیده و باشند و ایشان
نفس شماره زنند و برایحه طعام قناعت کنند **ذکر عجایب و غرایب مغرب زمین** مغرب زمین عرصه ایست چون ساحت
سینه کریمان گشاده و در او عجایب و غرایب از حیز تحریر و تقریر بدر و تفصیل اسامی بلاد و امصار آن دیار در صور الاقالیم مذکور

ودر آن ولایت قریب بسعادات آلریح مغاره ایست بی پایان واز غایت گرما و حدت حرارت هوا و کثرت ریگ روان زیاده عمارت
در آن ولا نتوان یافت و در بعضی از نسخ معتبره بنظر این بنده رسیده که بر جوانب آن مغاره ریگ روانست که یک راه پیش ندارد
و آن راه نیز جز در روز شنبه گذرنده نبود و در میان ریگستان شهریست که در آن شهر همه زنان باشند و اگر مردی در آنجا رود از فضای
آب و هوا شهوتش را ساقط سازد بلکه در اندک زمانی بجبلت باقی رسد و در آنجا چشمه ایست که چون نسوان در آن نشینند حامله شوند
و دختر آرند و اگر بر سبیل ندرت پسری متولد شود زنده نماند و هر زنی که از حیض پاک شود و اگر روز دیگر در آن چشمه نشیند حیض او معاودت کند
و چندان خون از وی رود که بهلاک نزدیک شود و آن زنان در رشک حور و پری اند از شهوت طلب مجامعت برمی آیند و اگر فی المثل یکی
از ایشان بولایت دیگر افتد از مباشرت بغایت آزرده خاطر گردد و عورات آن شهر بشرف اسلام مشرف اند و در طاعت عبادت
حق تعالی درجه علیا دارند و هر کاری که جهت انتظام امور دنیوی مردان باید کرد از عمارت و زراعت و غیر آن زنان کنند و هر چه
حاصل شود در میان خود قسمت نمایند و بزرگی و کوچکی و نزاع جهت سود و زیان در میان ایشان نباشد و اندوختن مال و شمع و ذخیره
نهادن را از محظورات شمارند و در یکجانب دیگر از مغاره طایفه از بنی اسرائیل توطن دارند و در آن زمان که حضرت باری سبحانه
و تعالی فرعون را غریق بحر غضب خویش گرداند جمعی از بنی اسرائیل دست دعا برداشته گفتند یارب ما را دیگر بمیان این قوم که
و بدنیا مشغول مگردان لطف الهی بحسب سؤال ایشان آنجماعت را بدان مغاره رساند و آن ریگ را سد ایشان گردانید تا از وسوسه
شیطان بطاعت تمام مشغول گشتند در کتب معراج مسطور است که حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله در شب اسری بدان
شهرستان رسید و مردم آنجا را بدین مستقیم دعوت فرمود همه قبول کردند آنحضرت سؤالها فرمود ایشان جوابها گفتند که
پرسید که خانهای شما را چرا یکسان می بینم بی تکلف و هیچ سرای بر دیگری رجحان و مزیتی ندارد سبب چیست گفتند که مجموع از یک پدر و مادر ایم
و جز برای پرستش معبود از مادر نزاده ایم و در پرستش بر هم فضیلتی نداریم و در این سراچه خانه بر گذریم و دل بر سر حله نهادن که لحظه لحظه
از آنجا کوچ باید کرد و به تکلف مساکن مشغول گشتن غایت جهل باشد فرمود که در هر خانه گوری می بینم جهت چیست گفتند عاقبت
منزل گور است در حیات نسبت بآن کنیم تا مرگ را فراموش نکنیم و بکاری کوشیم که در گور حله رحمت بپوشیم چه بکاری کنیم فردا
خجالت بر آورد روزی که رخت جان بجهان دیگر کشیم فرمود که طاقت بخورش و پوشش حلال مقبول بنفقه خوردن و پوشیدن شما

از کجاست گفتند رزق با خداوند است غله و پنبه در صحرا کشتیم و حق عز و علا چندان از آن محصول بحصول موصول سازد که سال تمام
ما را کفاف بود فرمود که در میان شما سنگ و ترازو و پیمانه باشد تا دانسته شود که هر کس چه میبرد گفتند نه زیرا که هیچکس زیاده از قدر
حاجت تصرف نمیکند و چون حال بر این منوال بود ترازو و کیل احتیاج نباشد فرمود که در اینجا اهل حرفت باشند گفتند هر چه
ما پیشه دانند اما در میان ما رسم فروختن و خریدن نباشد چه بقدر احتیاج خالصا لله تعالی یکدیگر را مساعدت کنند فرمود که در
میان شما قاضی هست گفتند قاضی جائی باشد که در میان ایشان با مور دنیوی نزاعی واقع شود و چون ما بعیال الله ایم و بنوبت
راضی چه حاجت بقاضی باشد فرمود که اگر جریمه از کسی صادر شود اجراء حکم شرعی بروی که فرماید گفت تا غایت که بشرف اسلام مشرف
بوده ایم باری سبحانه و تعالی طریق وسوسه شیطان بر ما مسدود گردانیده بود و حالا که بدین دولت مستسعد گشتیم امیدواریم که در حرم
ما در طاعت حالی تر گردد فرمود که در میان شما طبیب هست گفتند رنج و راحت باراده ازلی متعلق است اگر مرض موت بر شخصی
عارض گردد هیچ طبیب دفع آن نتواند کردن و اگر بخلاف این واقع شود خدای تعالی صحت دهد فرمود که در این زمان آواز گریه از جانبی
و آواز خنده از جانب دیگر بگوشم رسید سبب چیست گفتند خنده را سبب آنست که شخصی با ایمان از دنیا رحلت کرده و گریه را جهت آنکه
فرزندی متولد شده نمیدانیم که در وقت مرگ سعید خواهد بود یا شقی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم چون آن جماعت را نیکو
سیرت و پاک اعتقاد یافت در باره ایشان دعای خیر کرده روان شده دیگر از غرایب دیار مغرب اهرام مصر است و چون ذکر آن
در افواه و السنه دایر و سایر است قلم مشکین رقم از شرح آن دم در کشید ذکر بنای دار السلطنه هرات اول بنا که در ولایت هرات شد
قرب بموضعی که شهر هرات را بعد از آن در آنجا بنا کرده واقع شده قصبه فوشنج است بعضی گفته اند که آن ساخته پشنگ ابن افراسیاب
ابن طور ابن کنعان است و فوشنج تخت شهر پشنگ مشهور بود و چون قاعده عرب آنست که هرگاه لفظ عجم را در کلام خود استعمال
کنند با عجمی را بفا و جیم را بکاف مبدل سازند چنانچه پارس را فارس و گرگان را جرجان گویند پس در کلام ایشان شهر
فشنج اشتهار یافت بعد از آن بتمادی ایام عوام واوی در آن کلمه زیاده کرده فوشنج گفتند و از عجم طایفه از مورخان آنست که فوشنج
هوشنگ که چند او عبارت از اوست بنا کرده است و بانی قصبه زکه بمرغ اشتهار دارد بخت النصر بوده و بنای قصبه زیش از بنای
هرات بپانصد سال واقع شده و در بعضی کتب دیگر گفته اند که شهر قهندز را اک غرنوس که حاکم شمیران بود در زمان منوچهر بنا کرد

چنانچه از کلام شیخ عبدالرحمن جامی که تاریخ قدیم هرات چند در بیان فرموده اول آنکه چون طهمورث ابن هوشنگ دعوی الوهیت
آغاز نهاده دست تعدی باموال رعیت دراز کرده پرتو ظلم تمام باحوال خلایق راه یافت و چون کار ایشان بجان رسید دل بر جلای
وطن قرار دادند و اکثر طوایف امم از مملکت او در اطراف و اکناف عالم متفرق و پراکنده شدند و قریب پنجهزار خانه وار از رعایا و سکنه نیشابور
قندهار بجد و کابل شتافتند و چون آن موضع برحسب دلخواه ایشان نبود طبل ارتحال کوفته بولایت غور آمدند و از آنجا نیز کوچ کرده
در محلی که اکنون قصبه اوبهست قرار گرفتند چه بهیچ شهری دیگر خاطر بهیچ دیار نگرایید و بکر فراخت آدمی بسیار بود و روزی از جور
و جفای زمانه خلاصی یافته پهلو بر بستر استراحت نهادند چه درخت اگر سر سبز گشته ای ز جای بجای بجز جور اره کشیدی و ز جفای تبر
ندیدی بسببی از اسباب موافقت آن گروه بمخالفت انجامید و دو فرقه شدند با یکدیگر محاربه آغاز نهادند و از طرفین خلقی کثیر قتیل گشته فرقه
غالب زمره مغلوب شدند و قوم مغلوب بحسب ضرورت مراتع و مواضع گذاشته در حرکت آمدند و بر شط وادی که حالا برود مالان مشهور است
بموضعی که آن را کواشان علویان میگفتند و جمعی که غالب شده بودند و استیلا یافته خبر قوم مغلوب را معلوم کرده هر سال از آنجا بر آمده
و از مراعی و مواشی ایشان آنچه بهتر بود برسم باج و خراج دست تعدی دراز کرده میگرفتند و آن جماعت چون مامنی حصین نداشتند
ناکام و ناچار تن بخواری در میدادند بذلت به ستان چشیدند و چون اولاد و احفاد بکثرت انجامید و تسلط دشمنان بواسطه زیر پرزنان
که در میان آن قوم بود از تحکم و تجبر اعدا رهائی یافتند پایان این سخن آنست که جماعت مغلوب شده حاکمی داشتند شمیره نام از احفاد فرعون
و این شمیره زنی بود بحسن صورت موصوف و بزیور دانش آراسته نظم دریای حیا و کان آزرم که در شرشته دانشش از شرم خورشید
سایه اش را امر بنیاد پایه اش را القصه شمیره جمعی سخنور باتباع گفت که ذلت خراج گذاری کشیم اگر شما بقدم اتفاق پیش آئید
و گردن از اطاعت من نپیچید باندک وقتی شما را از مکان خواری بمقام حکومت و سروری رسانم سایر مردم حسبم القلب بزبان
راندند که هر چه حکم کنی بر وجود ما حکمی شمیره گفت صلاح در آنست که خراج چهار ساله ایشان تسلیم نمایم و چون در این سنوات هیچکس
از آن قوم بطلب مال بدینجانب نیاید و ما را مجال باشد جهت قوم خود حصن حصینی و قلعه احداث کنم و همگنان بر این رای اتفاق نمودند
شمیره مکتوبی بوالی آنجماعت که موسوم بسیاطله بود در قلم آورد و مضمون آنکه عاملان و محصلان شما هر سال که بجهة تحصیل مال می آیند زحمت
بسیار و مشقت بی شمار میکشند و ما نیز بسبب قلت تحفه و هدایا خجل میشویم اکنون داعیه آنست که وجه مقرری چهار ساله بخزانه عامره

رسانیم تا عاملان شما زحمت سفر و متابعان ما را انفعال نباید کشید و سیاطله بعد از وقوف بر اینحال بسیج و مسرور شده ملک فرجان
ابن کوفان را که از احفاد هوشنگ بود جهة تحصیل آنمال ارسال نمود و چون آن وجه بخزانه سیاطله رسید و شمیره از ادای خراج فارغ
گردید در ساعت مسعود و زمان محمود در طرف شمالی هرات قلعه شمیران را بنیاد نهاد و باره او در غایت استحکام بر آورده دیوار شارستان
که سه فرسنگ طول داشت بساخت و قریب بهر فرسنگی دروازه آهنین پرداخت و بهر دروازه ده نفر مرد مقرر کرد که بمحافظت
اقدام نمایند و آنچه از لوازم تحفظ بود بجای آورد و چون مدت معهود منقضی شد عمال سیاطله بطلب مال متوجه گشتند بعد از آنکه دیوار شارستان
و حصن شمیران بنظر ایشان در آمد مراجعت نموده کیفیت واقعه را بعرض سیاطله رسانیدند و قدغنش از تحصیل خراج مایوس شده دیگر
عاملی بجهة طلب باج نزد شمیره نفرستاد و آنطایفه در حصار شمیران مدت مدید بفراغت تمام گذرانیدند و در زمان سلطنت منوچهر که اولاد
ایشان فراوان شده بود پیش خزروش که در آن ایام مامور بامر او بودند رفتند و عرض کردند که مردم ما بسیار شده اند و دیگر در این حصار
امکان تمکن نمانده امیدواری بجانب جناب شهریاری آنکه مکتوبی بشاهنشاه نوشته استجازه فرمایند تا شهر وسیع و قلعه منیع در این دیار
بنا کنیم ملک خزروش عرضه داشتی بمنوچهر فرستاده رخصت بنای شهر طلبید و بر وفق مراد جواب یافته ابواب خزاین بر گشاد و مال فراوان
بمعماران و استادان داده بطالع میمون و ساعتی همایون شهر قهندز را بنا نهاد و باره مانند کوه و فصیلی باشکوه بر آورده و چهار قصر
عالی بر اطراف آن ساختند و دو دروازه یکی از جانب شمال و دیگری بر طرف جنوب پرداختند چنانکه حصن شمیران داخل گشته و خندق
دیوار را اساس گذاشتند و چاه و ترع ارتفاع دادند خندق عمیق فرو بردند و قریب دوازده سال و نیم در آن عمارت کار کردند تا باتمام رسید
و مردم بسیار در عهد بهمن ابن اسفندیار در آن دیار قرار گرفتند و بمرور شهور و اعوام قهندز را نیز گنجایش ایشان نماند و در آن ایام
شخصی از خاندان خوش که مرو الرود بقهندز بود رعایا از او التماس نمودند تا از پادشاه رخصت طلبیده تا بعمارت شهری که از قهندز وسعت آن
بیشتر بود قیام نمایند و او از خاطر خوش استجازه نمود و بر این نهج جواب یافت که اموال خزانه بعمارت بلده چنین واجب اگر از مال
از خاصه خود بر بنای این شهر اشتغال نمایند مانعی نیست و این خبر بمسامع متوطنه قهندز رسید و نزد او از خاطر خوش آمدند و عرضه داشتند
که ما از مال خود بر بنای این بلده مشغول می گردیم و قریب بچهارصد استاد ماهر جمع آورده مقرر کردند که شانزده هزار مرد بکار باشند
و جهة سعادت وقت و اختیار فیروزی ساعت منجمان را که واقفان دقایق اوضاع فلکی و اشکال سماوی بودند حاضر ساختند

وایشان زمانه که قرب بود دور از مقارنه و مقابله و تربیع و تسدیس بوده اختیار فرمودند پس اسطرلاب منجمان موزون قیاس
با مذبره گشتند ساعت شناس ۞ بوقتی که با خرمی یار بود ۞ نظر با طالع سزاوار بود ۞ و اسطرلابها در دست منتظر کرده بر مطلوب که
بر افق شرقی منطبق کرده و خلق بسیار کل و خشت در دست مترصد که هر گاه اهل نجوم اشارت فرمایند ایشان خشتها از چهار طرف
چند اندازند و در آن اثنا غوری که در آن حوالی کلبه داشت نان می پخت کودک چالاک چند نان او ربوده بگریخت و غوری بمطالبت برخاسته
که چند از مردم تصور کردند که آواز های منجمان است که میگویند خشت چند از یکساعت شانزده هزار مرد ساعت
معهود خشتها بطالع ثور جهت بنیاد از دست چند افکندند و از غوغا کاش ازین صورت اندیشه ناک گشته از منجمان استفسار طالع وقت نمود
جواب دادند که چون طالع وقت برج ثور آمده و صاحبش زهره و مریخ ناظر است مردم این شهر عشرت دوست و دلیر و جنگجوی و مروت
باشند و ابنای ایشان از وقت طفولیت تا انتهای رجولیت پردل و قوی زهره و بسیاری از ملوک و حکام و سرداران گردنکشان
ایام در این شهر بقتل رسند و چون برج دوم که منجمان آن را بیت المال خوانند جوزا است از تثلیثه هوای مال در دست ساکنان
اینجا قرار نگیرد و از دلایل نجومی چنان معلوم میشود که اهالی این خطه شریفه غریب نواز و مهمان دوست با مروت باشند و این بقعه
میمون مسکن زهاد و عباد و اتقیا و صلحا و مأمن اصحاب حاجات و مرجع ارباب مهمات و غربا و فقرا باشد ملک زنخاکوش از استماع
این کلمات تسلی یافته فرمود تا مردم در عمارت جد و اهتمام نمایند پس شانزده هزار مرد هشت سال کار کردند تا دیوارها از انقطاع یافت
و چهار سال دست از آن باز داشتند تا عمارت نشست تمام کرد و بعد از آن هشت سال دیگر به بقیه دور و قصور پرداختند با تمام رسید
عرض شش هزار و چهار صد جریب بود و بلندی دیوار باره اش چهل و پنج گز و عرض دیوار ده گز و این عمارت در عهد عیسی علیه السلام باختتام انجامید
و چون پادشاه این ترسای دانست فرمود که در هر برج صلیب ترتیب دادند و دیوار دیگر که یکی از آن محیط بود و بر دیگری بر افراشتند
در میان هر دو دیوار دو گز گذاشتند و خندق عمیق فرو بردند و شهری با تمام رسانیدند که گردون پیر هر چند گرد عالم گردید نظیر
دیده و شبیه و نظیر آن ندیده و گوش زمانه قرین آن نشنیده و چنان مرتفع و زیبا بچشم بیننده در می آید که بشرح راست نیاید وجه دیگر
بنای هرات آنکه بعد از طوفان نوح نبی ع اول بقعه که در خراسان ساخته و پرداخته اند قلعه شمیران است و دختر ضحاک هری نام
اول قصبه اوبه را بنا نهاد و آنگاه در عمارات هرات شروع نمود و چون فرخ نام از اولاد فیروز ابن سیاوش ولایت بادغیس را معمور کرده

و ازان عمارت

و در آن عرصه ایست دلگشا و فراخ بغایت طویل و عریض بسیار و محتوی بر چندین انهار ۞ در جهان
هیچکس ندیده و چنان اعتدال و لطف و روح افزای و عرصه خرمش جهان افروز ۞ ساحت فرحش جهان آرای وجه دیگر آنکه چون اسکندر
رومی بر دارا استیلا یافته او را از میان برداشت و در حین طواف بنواحی هرات رسیده در آن زمان غیر از قهندز در آن حوالی آبادانی نبود
اهالی آنجا نیز از جور و تغلب ترکان فغان بآسمان میرسانیدند و بغایت پریشان حال زندگانی میکردند بنابر این اسکندر خواست که
شهری بنا کند که ساکنان آنجا از تعرض اعدا ایمن زندگانی توانند کرد پس به بنای هرات میلی فرمود و بواسطه مزاحمت و ممانعت
قهندز توقف اسکندر در دیار خراسان امتداد تمام یافت مادر اسکندر نامه فرستاد او را بروم طلبید اسکندر در جواب نوشت که
میخواهم در دیار خراسان شهری بنا کنم و ارباب نواحی فرمان نمی برند و بعمارت این شهر یعنی هرات راضی نمی شوند و امداد نمی نمایند
و اگر این مردم را بجبر و قهر بکار فرا دارم نام نیک من بزشتی در عالم منتشر گردد و توقف من جهت آنست که آنچه در حیز قوه است بفعل آید
مادر اسکندر گفت قدری از خاک آن ناحیه پیش من فرست تا بر احوال مردم آنجا استدلال کنم اسکندر انبانی از خاک پیش مادر فرستاد
مادر اسکندر آن خاک را دیده اجزایش درشت و بعضی را نرم یافت آن خاک را فرمود تا تنگ کردند و بساطی بر سر آن بگسترانیدند ۞ اعیان
روم را طلب داشته بر بالای آن بساط نشاندند و حدیث میل و رغبت اسکندر را به بنای شهر هرات در میان آورده و فرقه گفتند بنای
شهر در آن سرزمین خشت خام در زیر آب انداختن است و گروهی این صورت را پسندیده داشتند مادر اسکندر گفت امروز بروید
فردا باز آئید تا آنچه خاطر بار آن قرار یابد بتقدیم رسانید روز دیگر چون اکابر روم بمجلس مادر اسکندر حاضر گشتند ایشان را بر جای
نشاند اما خاک از زیر آن برداشته بودند و با ایشان از سخنان روز گذشته باز راندند مجموع متفق الکلمه گفتند که رای پادشاه مقرون
بصواب است و بنای شهری چنین موجب نام نیک و مستلزم ثواب است پس مادر نامه باسکندر نوشت مضمون آنکه از آن خاک
استدلال کردم که اهالی آنجا متقلب الرای و متلون المزاج باشند باید که در هیچ امر با ایشان مشورت نکند و از آنجا عساکر بیرون
نبرد و چون نامه باسکندر رسید خوشحال گشت و از سر جد و اجتهاد بعمارت شهر هرات مشغول شد آورده اند که روزی استادان
بتعمیر دروازه خوش اشتغال داشتند و اسکندر در آن روز بآنجا تشریف ارزانی فرموده بود ناگاه از جانب روم قاصدی آمد
و مکتوبی به پیلاکات از مادر اسکندر رسانید اسکندر گفت مادر نامه خشکی فرستاده است و آن دروازه باین لفظ اشتهار یافته

و بعلت استعمال بدر دروازه خوش قرار گرفت وجه دیگر آنکه صیفی هروی در تاریخ هرات آورده که از مولانا نصر الدین بخشی شنیدم که گفت
در تاریخ چنین یافتم که پیغمبری از پیغمبران مرسل بتعلیم جبرئیل شهر هرات را بنا کرده است وجه دیگر از این رباعی مستفاد میشود که ۞
لهراسب نهاده است هری را بنیاد ۞ گشتاسب در او بنای دیگر بنهاد ۞ بهمن پس از آن عمارتی از نو کرد ۞ اسکندر رومیش بکلی برباد ۞
وجه دیگر آنکه ابو الحسین صفوانی بوسایط از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که آنحضرت فرموده است که حق سبحانه و تعالی
در خراسان شهریست که آنرا هرات خوانند و خضر و الیاس و ذو القرنین آن شهر را بنا کرده اند و از حضرت الهی بر آن شهر برکت
خواسته اند از شیخ ابو المظفر یا ... رحمة الله علیه روایت کرده اند که گفت روزی بر باره هرات نشسته بودم و در احوال گذشته از روی
اعتبار تأملی میکردم ناگاه خضر علیه السلام را دیدم خدمتش مرا گفت در چه کاری گفتم در اندیشه روزگار و تعاقب و دوار لیل و نهار و طول
مدت این باره و رفیع مقدار آنجناب گفت ای محمد من این بلده را یاد دارم که بحری عظیم بود و باز دیدم که خشک شد و خار بسیار رست
بعد از آن مشاهده من گشت که ضیاع می شد و باز چنین شهری معمور گشته که هم می بینی و هم از حضرت خضر منقولست که موضع شهر هرات
دریای زخار بود و زمینی که حالا چار سوی هرات است و هر سال چندین کشتی غرق میشد و در آنجا غریق بحر عمیق ممات میگردیدند و جای خطرناک
بود و چنانچه هر سفینه که بدانجا رسیدی غرق گشتی و شهر بندی که حالا معمور است در طرف جنوب بشمیران و قهندز افتاده و آنها داخل درون
شهر بند نیستند اما در شهر بند که ملک عز الدین کرت احداث فرموده بود داخلند و آن در غایت وسعت است چنانچه قطر آن از پل
جوی انجیل تا دربند شیخ عزة از نواحی پاسبان تا سر پل خیمه دوزان که نزدیک یکفرسخست و حضرت صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور
گورکان بعد از فتح بلده هرات آنرا منهدم گردانید چه از غایت سعت و نهایت وسعت ضبط و حفظ آن در نهایت عسرت بود
اکنون شهر بند هرات مشتمل بر ده فصیل است و ما بین هر دو ده گز فرجه است و صد و چهل و نه برج دارد و دور شهر بند هفت هزار و سیصد قدم
و قطر این بلده از دروازه ملک فیروز آباد تا دروازه خوش ناعراق هزار و نهصد و هزار و نهصد قدم اتفاق افتاده و خندق آن غرق و تعریف
بیست ذرع عرض دارد اما چون مدتیست که آنرا حفر کرده اند چندان عمقی ندارد و مسجد جامع که فضایل آن از حد و حصر افزون است در میان
درب قیچاق و خوش واقع شده و قلعه اختیار الدین که شمه از متانت و حصانت آن بکرات در این اوراق گذشت داخل درون شهرست
و چون در داخل این بلده طیبه بغیر از جوجه آب روان نیست باغ و بساتین قلیل است اما در بیرون از نواحی کازرگاه تا کوه مختار و چشمه

ماهیان بلکه از قریه

ماهیان بلکه از قریه پاشتان تا قصبه قلغان که قرب شش فرسخ تمام دشت و کوه باغ و بستان و گلستان گشته و از دروازه دو برادران
تا پل مالان که قرب دو فرسنگ است باغات و ابنیه بر متصل یکدیگر ترخیص یافته بلکه از دره مذکوره تا کوه اسکلچه که چهار فرسخ مساحت دارد
از او بهنا کوتوبه که سی فرسخست باغات و عمارات و طواحات این بلده فردوس نشانه است که بیکدیگر اتصال دارد بیت با همه خرمی بستان جنان
گشته در دیده باهار نگار ۞ از سپهرش بر غبت آمده تنگ ۞ و ز بهشتش بعزت آمده عار ۞ و بعضی از قری و قصبات این خطه فردوس
آئین و دولا ... شهر ها دم برابری و لاف همسری میزند از آنجمله دار العباد ... نگار است که همیشه مجمع اولیاء الله بوده و اصحاب حلم
بوده و آبش صافی تر از نسیم بهشت و نسیمش لطیف تر از هوای ارم هشت نظم از خرمی بهر طبع حریفان هم نفس ۞ و ز نیکوی چو روی نگاران
دلربای ۞ هستند نقش همه عالم که هیچکس ۞ زینگونه جایگاه ندیده بهیچ جای ۞ و توابع آن بلده در نه کرو تقسیم یافته اول توران و تونیان
دوم فردان و پاشتان سیم کبراق چهارم سبقر پنجم خیابان ششم کرز هفتم انجیل هشتم الحان نهم ادوان و تیزان و از مواضع میمون
که بلطافت آب و هوای آن در ربع مسکون موضعی نیست خیابان هرات است و بادشاه بتکلف مضمون کلمه روضة من ریاض الجنة
در شان آن آمدنی است نظم از غایت سبزه و خوبی و دلکشی ۞ پنداشتم که جنت عدن است در خوشی ۞ در بر گرفته شاخ شجرهای او چنان
بر برگشته و خاک چمنهای او وشی ۞ بر سقفهای گنبد اخضر ز عکس او ۞ گلهای گونه گونه ز حمرا و آتشی ۞ و مزارات اکابر و مشایخ و علما و صلحا در آن
موضع متبرک بسیار است و حظایر و بقاع در یمین و یسار او بیشمار و در زمان جاهلیت نیز این مقام میمون مکان قبله دعوات و کعبه
حاجات خاص و عام بوده و اکابر و اصاغر و ساکنان و مسافر درین منزل شریف ثمین و تبرک جسته اند چنانکه حالا عیدگاه و مصلای خلایق است
و در زمان سابق آنرا کوی خدایگان میگفته اند پادشاه هرا ایفت قرس خدایگان نامند و از جمله معظم مزارات که در این منزل با برکات
واقع است مزار فایض الانوار کامل مدقق و فاضل محقق شیخ الجن و الانس شیخ فخر الملة و الدین رازی است نعمه الله بغفرانه که
در علوم معقول و منقول گوی فضیلت از جمیع متاخرین ربوده و از بدایت تدوین علم کلام تا غایت مثل آنجناب الکلی مانند و در
گلشنه ... در زمره ما صدق مفهوم موجب المعتبر نیاده حکایت تهدید و تادیب کردن فدائی فخر رازی را و چون قلم غالیه بذکر آن مقتدای
طوایف امم رسید حکایتی نسبت بآنجناب بر خاطر فاتر گذشت و ثبت افتاد آورده اند که در ایام حکومت محمد ابن علی ذکره الاسلام اسماعیلیه
والملاحده قلاع رودبار و قهستان و در کرو بار که علو عقیده او در پیشبعانش مخالف اعتقاد و روش اهل اسلام بود شیخ فخر الدین

از ولایت ری توطن داشت و به درس و افاده اشتغال می نمود اهل حسد فی چند [illegible] که با شیخ معادات می ورزیدند گفتند که
امام از اعیان اسمعیلیه و ملاحده است خداوندش از استماع این حدیث ملول و متاثر و غمناک و مشوش خاطر گشت و جهة دفع این تهمت
در رفع این مظنه بر بالای منبر رفته زبان به [illegible] آن طایفه کشاد و چون این خبر بسمع محمد بن علی ذکره السلام رسید غباری
از آن ممر بر حاشیه ضمیرش نشست و بنا بر تقرر شیخ در صنوف علوم و انواع فضایل بقصد استیصال و اعدام و اهلاک او از خاطر خود
رخصت نیافت ما خواست که آنجناب را تادیبی فرماید و دیگر زبان به طعن و لعن اسمعیلیه نکشاید لاجرم فدائی را باین مهم مامور کرد و فدائی
از قلعه الموت بولایت ری آمده و در زمره شاگردان شیخ انتظام یافت و بجد و جهد تمام اظهار تلمذ نموده منتهز فرصت می بود تا فرموده
حاکم خود بتقدیم رساند و هیچگونه محل نمی یافت تا بعد از انقضای مدت هفت ماه روزی خادم شیخ را دید که از خانقاه بیرون می رفت از او
پرسید که پیش مخدوم مولانا کیست خادم جواب داد که مجلس خالیست و کسی نیست فدائی با او گفت که تو کجا میروی خادم گفت بیازار
تا برای شیخ طعامی آرم فدائی گفت در درس مسئله مشکل دارم و میخواهم که بر آنجناب عرض کنم التماس آنکه در آوردن طعام تعجیل ننمائی خادم
قبول کرد و فدائی بخانه شیخ آمده در را استوار ببست و شیخ را بر آستان افکنده و خنجر کشیده بر سینه او نشست شیخ پریشان شده از فدائی
پرسید که ای مرد چه خواهی کردن فدائی گفت میخواهم که باین خنجر از ناف تا سینه تو بردرم شیخ فرمود که چه سبب گفت تو مولای ما را لعنت کرده
و انواع ناسزا گفته و اسمعیلیه را دشنام داده و مولانا گویند شیخ فرمود که توبه کردم که این قول دیگر از من در وجود نیاید گفت درین باب سوگند
تاویل خواهی کرد شیخ سوگندان بی تاویل بر زبان آورد و فدائی از سینه شیخ برخاسته بر زمین نشست و گفت بکشتن تو مامور نبودم و الا تقصیر
نمیکردم الحال که مولانا سلام و دعا رسانیده میگوید که ما از کلمات پریشان جهال و عوام که کریمه اولئک کالانعام بل هم اضل
در شان ایشان وارد است باک نداریم سخنان امثال شما در دلهای ما بر لوح خاص و عام کالنقش فی الحجر ارتسام دارد و مخلص آنکه تا زبان
کوتاه داری خاطر اشرف بدان مقرون کرده که جانب قلعه آئی و این بقعه را بوجود شریف بیارائی شیخ
فرمود که رفتن بطرف قلعه حالا میسر نیست و خود را آزادی این اوقات از جمله محالات می شمرد فدائی چون دانست که شیخ [illegible]
بر جای خود قرار داد و مبلغ سیصد و شصت دینار زر سرخ از انبان بگشاد و پیش شیخ بنهاد و گفت این ادرار یک ساله شماست و چون سال
منقضی گردد موازی این مبلغ از رئیس قهستان بستانید و این عارفه را در باره خویش مثبت و مخلد شمارید و در دیوان و دفاتر [illegible]

که مولانا از رسم تحفه فرستاده و چون سخن بیرون رود آن را زیر تصرف نماید و بعد از ادای این حکایت زمین خدمت ببوسید و بیرون
رفت و شیخ را عادت آن بود که در وقت درس چون بمسئله خلافی رسیدی فرمودی که خلافا للملاحده لعنهم الله و خذلهم الله و بعد از آن
واقعه گفتی خلافا للاسمعیلیه پس از چند گاه یکی از شاگردان آن حضرت پرسید که شما پیش ازین لعنت بر اسمعیلیه میکردید و ترک کرده از آن
زبان کشیده اید سبب چیست شیخ فرمود که ایشان را لعنت نمی توان کرد زیرا که برهان قاطع دارند گویند که شیخ فخرالدین رازی را شرح
تمام و تقولی لاکلام از نقود اسمعیلیه روی و الله اعلم این چند کلمه ایست که بر زبان قلم جریان می یابد در اختتام کتاب مورخ [illegible]
امیر روشن ضمیر درین ایام فرخنده انجام که خامه خجسته ارقام بذکر بعضی از بلاد و دیار قیام نمود روزی نگارنده این سطور احرام ملازمت
آستان دولت آشیان مقرب الحضرت السلطانی بسته متوجه گشت و چون بسعادت بساط بوسی فایز گردید و جزوی که مبنی بود از کیفیت
اوضاع شهر ختای [illegible] بنظر کیمیا اثر آن عالی گهر رسانید بر زبان [illegible] جریان یافت که [illegible] دار السلطنه هرات را
بعد از ذکر ولایت ذکر کرده آثار مجموع تفضیل و ترجیح خواهی نمود چون این اندیشه در خاطر فاتر رسوخ یافته بود و مطابق واقع در ضمیر آنحضرت
عکس پذیر گشته تصدیق نمودم باز سوال فرمودند که کدام شرف و فضیلت این بلده را بر دیگر بلاد و امصار تفضیل و ترجیح داشته که منجر
و کبر و مخالف و موالف در آن معنی متفق باشند و ارباب جدل و مناظره بر آن اعتراض ... در احوال در بدیهه گفتم
در دیده [illegible] در گوش هوش این فقیر حقیر ندا در داد و بدین جواب با صواب ملهم گردانید و زبان حال بدین مقال گشاده گفت
که تفضیل و تفوق که این شهر را حاصل است مجموع اهل عالم را [illegible] بنی آدم آن را مسلم میدارند و هیچکس را جای مداخلت و مجال
منازعت در آن نیست که منشا مولد و محل توطن و اقامت و مستقر و [illegible] عالی مکانیست که معمار رای عالم آرایش بسیط زمین را
غیرت افزای سپهر برین و رشک نگارخانه چین ساخته و همواره ضمیر منیرش بتقویم قوایم و تاسیس قواعد خاتم النبیین پرداخته
[illegible] امور دین و دولت منتظم و محاسن طبع نقادش مهام ملک و ملت مسلم یعنی امیر کبیر [illegible] فرمان فرمای [illegible]
معالی مقرب حضرت سلطانی معتمد دولت جاوید انی انیس مجلس خاص نواب کامیاب خاقانی ع از فضل غنی گشته و در بذل ولی نظام
الدولة و الدین امیر علیشیر خلد الله تعالی ظلال معالیه و قرن بالخلود مآثر ایامه و لیالیه [illegible] تکلف و لاف خیانه و غایه
تصلف و گزاف مترسلانه است مقدار بقاع نفاع و عمارات فلک ارتفاع که معمار همت عالی نهمتش در اطراف جهان خصوصا ممالک

خراسان سیما این بلده طیبه جنت قرین فردوس نشان از مدارس و خوانق و مساجد و دار الشفاء و غیرها ساخته و پرداخته که هر گز هیچ
پادشاه و ذو شوکت صاحب حشمت بعمارت عشر عشیر آن موفق نگشته چه ساخت عمارات بسی در جهان پاینده و هم بعد از آن [illegible]
از وسعت آن ما زمین ارفعستان عبرت چرخ برین ... و از جمله ابنیه رفیعه و عمارات منیعه این صاحب مکنت مسجد جامعی است که در کنار جوی
انجیل محاذی منزل همایونش باتمام رسیده و صحن آن بقعه شریفه بنوعی خوب و طرحی بدیع ساخته شده و در جنب این بقعه مبارکه دار الشفائی
در کمال تکلف و تزیین ساخته و پرداخته و یکی دیگر از عمارات علیه این صاحب توفیق مدرسه اخلاصیه است که در مقابل این دار الشفا که [illegible]
مسمی است باتمام رسیده و در محاذی این بنای همایون خانقاه خلاصیه که پناه فضلا و معارف و دستگاه است ساخته و پرداخته شده
و هر یک ازین عمارات عالیه مشتمل است بر بساتین جنت آئین و روضات پر اشجار و ریاحین از طراوت گلهای ایشان شقایق فردوس را
داغ بر دل و از لطافت گلهای احمر ایشان ریاض بساتین جنان غرق عرق منفعل نظم از غایت نزهت و خوبی و دلکشی امید اشتم که جنت
عدن است در خوشی او و همچنین بعمارت این امیر بیشه مقدار در سایر ولایات خراسان بقاع خیر ساخته و ابنیه رفیعه پرداخته و پلها در اطراف
که همین اتفاق و حسن اهتمامش در قفار و صحاری باتمام رسیده از حیز تعداد بیرونست و از قیاس محاسب وهم افزون چون از موقف اعلی مرخص نبود
که بتفصیل بعضی از آنها پردازد برهمین مقدار اختصار نمود و اکنون جواد خوشخرام قلم طی بساط اطناب نموده بدعای دولت دوام
روز افزون این امیر صافی ضمیر که از حضرت الهی بکمال دانشمندی ذات فایض البرکات مقرب حضرت پادشاهی را از وصمت تباهی و تناهی
در ضمان امان خویش دارادچمن معدلتش از صرصر ربع مسکون را چون روضه رضوان معمور و آبادان گرداناد نظم همیشه باد مرا هر حصول مراد
بعز فتح چو دوران چرخ نامحدود ... ز ذات حارس و حارس عنایت ازلی ... ز ذات حامی و حامی پناه رب ودود ... برای انور حضرت که ز اولو
الابصار روشن باشد که بیمامن دولت پادشاهی و التفات خاطر خطیر حضرت مملکت پناهی در اندک زمانی این کلمات پریشان را از کتب
معتبره جمع آوردم و در آنچه مقدور و میسور این مخلص بی بضاعت بود تقصیری نکردم

تمت الکتاب [illegible] من مجلدات روضة الصفا [illegible] شهر [illegible] سنه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله اجمعین



